بسم الله الرحمن الرحیم

یا رب بثنای خود سخن سازم کن ❊ در گلشن حمد نغمه پردازم کن ❊ با نعت حبیب خویش همرازم کن ❊ در ملک سخن ز بی سر افرازم کن و بعد بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس و ارباب شعور اخفای مخفی نخواهد بود که این صحایف موفورة اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت اثر حبیب السیر مشتمل بر تبیین وقایع ایام سلطنت خاقانان ترکستان و پادشاهانی که لوای استقلال برافراشته اند پس از انقضای زمان استیلای عباسیان و ایضا محتوی بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تاییدات نامتناهی الهی و این مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی بر چهار جزو است جزو اول در ذکر خاقانان ترکستان و بیان حکومت چنگیزخان و اولاد او در بلاد ایران و توران عنوان نامه نامی مبنی بر سیر ملوک جهانگشای و طغرای صحیفه کامکاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است که بمقتضای حکمت شامله اش نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آیین منوط و مربوط گردیده کلام صدق انجام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا که همین معنی است و در حسب مشیت کامله اش رایت آیت مبارزان میدان جهاد و لوای کشورگشای فارسان معرکه اجتهاد بدرجه رفعت و اعتلا رسیده و آیت وافی هدایت فضل الله المجاهدین علی القاعدین در رتبه موید این دعوی است مضمون تعالی جاعلکم خلایف الارض در بارگاه جلالش کلمه ایست و نحن له عابدون ور زبان ورزند لاجرم منشور اقتدار ایشان بتوقیع و قیع تؤتی الملک من تشاء اهمیت یکی پیدا نموده مکنان یکان و لقد مکناهم فی الارض بر درگاه آرایش نقش و مایه النصر الا من عند الله بر لوح دل می نگارند تا برآن انوار آثار بوجه اخلاص ایشان می تابد ❊ ای خاص تو منصب شاهنشاهی ❊ موجود بحکم تو زمه تا ماهی ❊ چون سرّ را از همه کس آگاهی ❊ شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی ❊ و درود نامحدود و تحیات نامعدود که مخزن اسرار ملک جهانگیر

جلال دیباچه کننده دانی منشور اخبار سالکان مسالک دولت و اقبال اصلاحات حضرات عالیمقداریست که نظام تواریخ اخلاقش از محوا کتب شیوا و آدم بین الماء والطین بر و اسیت و نفاذ و مناسب نافرمانش از مقتضای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بود از جان و حرمت کریمش بمؤدای که بعث الی الاسود والاحمر جمیع جن و انس و معشر بشر محفوظ داوران متابعت ملت نبویش بر طینت که لیغفر الله ذنب محبان تمامی اصحاب صحبت بیمن عنایت ملحوظ ❊ ای بر سر خلق سایه گستر کرمت ❊ کونین نواله خوار خوان کرمت ❊ انسان و ملک داخل خیل و حشمت ❊ ملک دو جهان طفیل خاک قدمت ❊ اللهم صل علی سید الکونین محمد المصطفی و امام الثقلین علی المرتضی و علی السبطین المکرمین الحسن المجتبی والحسین الشهید بکربلا و صل علی سایر الائمة البررة الاتقیاء و سلم علیهم تسلیما کثیرا طیبا مبارکا اما بعد ناظم جواهر این اخبار و راقم نوادر این آثار بنده خاکسار و ذره بیمقدار غیاث الدین بن همام الدین المشتهر بخواند امیر رب سیر علیه کل عسیر بعرض فضلاء صاحب تجربه و بلغاء صافی ضمیر میرساند که فروغ اشعه هدایت و پرتو آفتاب عنایت از سراج ظاهر قرآنی و نیز از بر تقاضی حیث اوحی بیجاه ما اخطر شانه بر ان معنی بر پیشگاه خاطر ارباب یقظه و دانشاه می تابد که از مطالعه احوال و اوضاع و ترتیب با مکان و عهد امکان و گذشتگان بنی نوع انسان لوازم خیر و شر و لواحق نفع و ضر وقوف و اطلاع کامل حاصل می گردد و سزاوار اطوار مقبل حسن شیماست آنست که چون بحسن سیرت و یمن سریرت هوشمندی و ملکی شعار اهتدا یابند اقتدا باوه نموده قصر آمال و امانی را به خیرات و حسنات مبرات و احسان نورانی دارد و در کاه بر و کاخ حسنات آل و کیفیت حسنات چند ادراک نشوده شده ناستوده اجتناب فرموده و بگاه دی پسندیده عدل و انصاف میل نماید ❊ مشو با پسندیده را پیش باز ❊ که در دو کیتی باز سفر ❊ پسندیده کی کن که باشی عزیز ❊ پسندیده کامت پسندیده نیز ❊ والحمد لله والمنة که نور جبین آثار ایمنصال شکوه با جلوه خجسته پیاسن و التشدید را که باعث بر ترتیب این اجزا توجه خاطر خورشید مآثر اوست با کمل وجهی ساخته چنانچه دعا انواع الطاف ملام المعبود ستون سبب ابرار انام مستلزم حصول سعادات دنیوی و دینی و مستوجب و وصول مرادات صوری و معنوی است شمه ای شمایم مکارم اخلاق مشام جان ساکنان اطراف آفاق را معطر گردانیده و از نسایم محاسن آداب ریاض آمال قاطنان اکناف امصار را بکمال خضرت و نضارت رسانیده و از کحل الجواهر احسان لی لایاش چشم انده بر نشر استراحت بفراغت خفته از رشحات سحاب معارفش در گلزار امید باسمن مراد شکفته ❊ مدار مملکت آصف مکانی ❊ که معمورست از عدلش جهانی ❊ جهان از مکرمت خلقش معطر ❊ محل از طبع پاکش آب کوثر ❊ آرایش رخسار عروس ملک و دولت با مقتضای رای صواب نمایش بسیر و آسایش قلوب طوایف سپاهی و رعیت باصابت تدبیر عالم آرایش مقرر نباید اقدام حفظ تشش نور حدقه مرادات و قطرات اقلام فیض انجاش مشهر جدیله سعادات ❊ ای ذات تو بر سپهر دولت خورشید ❊ محتاج به نیم نو ملک جمشید ❊ روشن ز غبار کوی تو دیده بخت ❊ بر نور رزای روشنت چشم امید ❊ مطلع کامل که بیاستن بوفور فضیلت و معرفت ... نیر و افروز امستی لعیف نفرت معروف آفتاب قیاش چون اقبال آفتاب بهر آنکه ابر خلافتی مانند اخلاق کرام ... بر سر

سپهر فضل و مهر اوج افضال ✿ نهال مثمر گلزار اقبال ✿ بعدل او بدل در عالم علم اوست ✿ پناه اهل شمشیر و قلم اوست
بود دانش در اقلیم چهارم ✿ چو در چرخ چهارم شاه انجم ✿ تمام انعامش چون انعام تمام شامل احوال خواص و عوام
مواهبش بسان مواهب سحاب نضارت بخش بساتین مراد و مرام نظم نسیم لطف او هرگه وزیده ✿ بجسم مرده
جان نو دمیده ✿ شرار قهر او چون برفروزد ✿ لباس عمر اعدا را بسوزد ✿ یعنی حضرت عالی منزلت ممالک
مدار متعالی منقبت معالی دثار ناظم مناظم العداله والرافه صاعد مصاعد المرحمه والنصفه مطلع انوار جاه و جلال مخزن اسرار
فضل و کمال آفتاب رحمت قمر سریر کیوان منزلت مشتری ضمیر ناهید بهجت سپهر احتشام عطارد حشمت بهرام انتقام
ملاذ هنرمندان اکاه و پناه اصحاب تیقظ و انتباه بیت کریم دولت و دین آصف سلیمان جاه ✿ جهان لطف و سپهر
کرم حبیب الله ✿ مد الله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوایم سریر اقباله و چون ضمیر آفتاب اشراق این ملاذ آفاق برای
باتمام ارقام این کتاب افادت ارتسام میل تمام و رغبت مالاکلام اظهار فرموده خامه بلاغت انجام بعد از اختتام
مجلد ثانی بی شایبه توقف و تاخیر در تحریر مجلد ثالث شروع نموده رباعی از فیض فضل ایزد اقسام این مؤلف ✿
روزی که شد مثنی کشتم شود مثلث ✿ زانرو که هست مشهور این حرف نزد جمهور ✿ الشیء لا یثنی الا و قد تثلث ✿
رجا واثق و وثوق صادق که بر طبق این حدیث مشهور بلکه بمحض توفیق و تایید مهیمن غفور این مجلد نیز عنقریب زیب اتمام گیرد
زلات خامه بدیع ارتسام باقلام اشفاق مستعدان مجلس عالی لاانال مرجالا عالی صفت اصلاح پذیرد والمسئول من
الله الکریم المتعال حسن القبول من اصحاب الفضل والکمال گفتار در بیان شمه از حال آبا و اجداد سلاطین ترک و
خواقین بزرگ نخل بندان حدایق اخبار و نغمه سنجان بساتین اسمار گلدسته این حکایت را برین روایت زیب و زینت
داده اند که نسب سامی تمامی خانان ترکستان بیافث بن نوح علی نبینا و علیه السلام اتصال می یابد و یافث بقول اکثر مورخان
پیغمبر مرسل بوده و در آن اوان که کشتی نوح در جودی سلامت قرار گرفت بموجب وحی سماوی یا بمقتضای رای خود دیار مشرق
و شمال را نامزد یافث کرد و یافث از سوق الثمانین عازم آن سرزمین شده از پدر بزرگوار التماس نمود که او را دعائی
آموزد که هرگاه خواند باران بارد و نوح اسم اعظم بیافث آموخته و ایضا اسم را بر سنگی نقش فرموده بوی ارزانی داشت
و یافث با اهل و عیال بجانب مشرق و شمال آمده بطریقه صحرانشینان ساکن گشت و رسوم نیکو بنیاد آورد و هرگاه باران
میخواست بوسیله آن سنگ سهاب سحاب عنایت الهی در فیضان می آمد و اعراب آن سنگ را حجرالمطر و مغولان
سنک یده و ترکان جده تاش گویند و حالا نیز یده در میان مغولان بسیار پیدا می شود و بسبب آن باران می بارد و چون
اولاد و احفاد یافث غلبه شدند او از سرای ناپایدار بدارالقرار انتقال فرمود و بروایتی که اشرف الفضلاء المتاخرین مولانا
شرف الدین علی یزدی در مقدمه ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه فرموده اند از وی هشت پسر یادگار ماند بدین ترتیب ترک
خزر صقلاب روس منسک چین کماری که او را کیمال نیز گویند تارج و بقول مؤلف جامع اعظم الظلم نام او هم
نقل نموده یافث را یازده پسر بوده و سه پسر دیگر او خلج و سدسان و غز نام داشته اند و چون یافث وفات یافت پسر بزرگش

ترک که او را ارکان یافث اغلان گویند قایم مقام پدر شده و ترک نجابت عاقل و مردانه و صاحب فر ارزانی بود و در منزلی که آنرا سیلوک گویند
می گفتند چشمه های آب سرد و گرم داشت علم اقامت برافراشت و تخت از چوب و گیاه خانها ساخت و آخر الامر با جراع
خرگاه پرداخت از پوست حیوانات قبا و طاقیه ترتیب کرده و در میان رعیت لوازم سعدت بجای آورده یافث اغلان اول
ملوک ترکست همچنانچه کیومرث نخستین سلاطین فرس است و او را چهار پسر بود الجه توتک جکل برسحار املاک
و توتک که بعضی از مشاهیر بعور او تعبیر کرده اند روزی در شکارگاه طعام می خورد ناگاه لقمه از دستش بیفتاد و چون ز گیر خاک
زار بود نمکین شد و توتک آن لقمه را بدهان برده او را خوش آمد بنابرآن رسم نمک در طعام پدید آورد اما خزر بن یافث
بعد از فوت پدر در کنار آب اتل منزل گزیده رسم روباه گرفتن وارد پوست آن لباس و جوشن اختراع کرده اولاد و جمع
زنبور نخل کرده در مغارها و کوه عسل یافتند و آنرا حلوا ان بخشیدند اما صقلاب چون کثرت اولاد و احفاد او بسیار شد بجانب دیار
روس که در جوار خزر بود رفته التماس موضعی کرد که جهت خود تعمیر نماید و روس رد کرد و بر سینه ملتمس او نهاد و صقلاب
از خزر و کماری نیز تربیت طلبید و سوافق مدعای خود جواب نشنید بنابرین میان ایشان محاربه واقع شده صقلاب منهزم گشته
و در آن طرف اقلیم هفتم افتاده بجهت شدت برودت هوا در زیر زمین نهان خانها ساختند و ساکن شدند و در روضه
الصفا مسطور است که نوبتی صقلاب را پسری در وجود آمده و مقارن وضع حمل مادر بعالم دیگر رفته صقلاب آن فرزند
را بشیر بعضی از سگان شکاری پرورش داد و چون بزرگ شده مانند کلاب در مردم می جست اما روس نجابت بی آزرم بود
رسم بوجوه رسیدن اختراع نمود اما منسک که او را مشیخ نیز گویند بصفت مکر و غدر اتصاف داشت و در کنار دریای غار
علم اقامت می افراشت و بروایتی که در مقدمه ظفرنامه مسطور است منسک را پسری بود غز نام و تمام حشم غز که بهترین ترکمانند
از نسل آن پسر پیدا شده اند و بقول مؤلف جامع اعظم چنانچه سابقا مسطور گشت که غز پسر بی واسطه یافث بوده و با اولاد
سور خان میان غز و یافث اغلان بسبب سنگ یده محاربه روی نمود زیرا که آن سنگ بعد از فوت یافث بدست غز
افتاده بود و چون ترک آنرا طلب نمود غز حجری مشابه جده تاش پیدا کرده آنرا منقور ساخته بوی داد و بس از چند گاه ترک
بباران محتاج شد هرچند آن سنگ را وسیله گردانید یکقطره باران نبارید لاجرم بر مکر غز مطلع گشته لشکر بسر غز کشید و
چون الجانین حربی صعب اتفاق افتاد دو لشکر بزرگترین غز هیچ نام از آن جنگ بقتل رسید و هنوز نزاع و خصومت میان
ایشان باقیست اما چین بن یافث در موضعی که حالا بلده چین در آن سرزمین است ساکن گشت و او به فطرت بلیغ و
ذهن وقاد موصوف بود و صورتگری و نقاشی و بافتن جامه ملون اختراع نمود و ابریشم از کرم پیله حاصل نموده اکثر صناعات که الان
در میان مردم متعارف است از مخترعات اوست و چین را ایزد تعالی فرزندی کرامت فرمود ماچین نام و ماچین در زمان
حیات پدر خود شهری ساخت و بنام خود موسوم گردانید و رسم برزدن برنز و مسار ماچین پدید آورد و ملکی از نهر
آتپو حاصل کرد اما کماری بعیش و نشاط شکار میل بسیار داشت و از جایی که حالا شهر بلغار است علم اقامت برافراشت و
او را دو پسر بود بلغار و برطاس و پوستین سمور و سنجاب بجامه ساخت آورد و چون ترک بن یافث دویست و چهل سال عمر یافت

عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت و پسرش النجه خان قایم مقام گشت النجه خان پادشاه عدالت آثار خجسته اطوار بود و بر سر قواعد دین قوم
خیری چند افزود و بعد از آنکه بکبر سن رسید امر سلطنت را به پسر خود دیب باقوی تفویض نموده عزلت گزید **دیب باقوی خان** معنی
دیب بخت و جاه و منصب است و باقوی بزرگ را گویند و دیب باقوی ملکی بزرگ فلک اقتدار بود و در وقت عزیمت
بعالم آخرت به پسر بزرگ خود کیوک سلطنت تعیین فرموده **کیوک خان** بعد از فوت پدر مدتی بر سریر خانی نشست و در آخر عمر خود
پسر خود النجه خان را ولی عهد کرده رخت سفر عقبی بربست **النجه خان** پادشاه عدالت شعار وافر احسان بود و در ایام دولت
او از آنکه بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم انحراف جسته در کفر و ضلالت افتادند و النجه خان را در زمان جهانبانی
و جهانبانی دو پسر بیک شکم متولد گشت یکی را تاتار و یکی را مغول نام کرد و چون این پسران بسن رشد و تمیز رسیدند
النجه مملکت را بر ایشان قسمت فرمود و تاتار و مغول پس از فوت پدر هر یک در ولایت خود بدارایی سپاهی و رعیت
مشغول شدند و از طبقه تاتار هشت نفر بر سریر سروری نشستند **اول** تاتار خان بن النجه خان **دوم** بوقا خان بن تاتار **سیم** ایلنجه خان
بن بوقا **چهارم** اتسلی خان بن ایلنجه **پنجم** اتسز خان **ششم** اردو خان بن اتسز **هفتم** بایدو خان بن اردو خان و
بایدو پادشاهی عالیشان بود و در ایام دولت بسر مغولان لشکر کشیده بدان سبب میان قوم تاتار و مغول منازعت
روی نمود **هشتم** سونج خان که آخرین ملوک تاتار است در زمان سلطنت او نایره عداوت بین الجانبین بمرتبه افروخته گشت که
دیگر باب صلح انفتاح نپذیرفت **ذکر طبقه مغول** نه نفر بودند و مغولان تغوز را ازین عدد گرفته اند و نخستین این طبقه **مغول خان** بود و
او را ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرمود قرا خان و آز خان و کر خان و اور خان و چون مغول از جهان گذران رحلت کرد
پسر بزرگترش قرا خان روی همت بمهم سلطنت آورد **ذکر قرا خان** چون قرا خان در ممالک ترکستان جهانبان شد دار
قراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق می گفتند جهت خود یورت ییلاق و قشلاق تعیین نمود و در ایام دولت او مغولان
در کفر و شرک بمرتبه غلو می کردند که اگر کسی ازان طریقه مذمومه اجتناب نمودی البته تیغ نامهربانی بر سر گشته شدی و
قرا خان را در زمان ایالت پسری در وجود آمد بغایت خوب صورت و آن طفل سه شبانروز پستان مادر در دهان نگرفت
و هر شب مادرش چنان در خواب میدید که طفل با وی می گفت که ای مادر تا تو بوحدانیت ایزدی نگروی من شیر ترا
نخورم و آن خاتون چون از خوف شوهر لطائف ایمان نمی توانست آورد در نهان مسلمان شد آنگاه کودک پستانش را
بمکید و در ان زمان رسم مغولان چنان بود که تا یکسال از عمر فرزند نمی گذشت او را نام نمی نهادند و پس از آنکه پسر یکساله
شد قرا خان جشنی ترتیب کرده باحضار اشراف و اعیان فرمان فرمود و بر سبیل مشورت بر زبان آورد که این فرزند
ما یک سالگی رسید او را چه نام نهیم آن ولد اعز بلغتی فصیح و بیان صریح گفت نام من اغوز است ❊ یکی ساله طفل
آمد اندر سخن ❊ که باید نهادن اغوز نام من ❊ و حاضران ازین معنی متعجب شده نام او بر همان قرار دادند و بعد از آنکه
بسن بلوغ ترقی نمود قرا خان دختر برادر خود کر خان را با او در سلک ازدواج کشید و میان اغوز خان و آن دختر
چون در مذهب موافقت دست نداد و قرا خان دختر دیگر برادر آذر خان را بآن پسر عقد فرمود اغوز با این

مستحکم

مستحکم نیز جهان و اسطه التفات گردد و در آن ایام نوبتی اغوز از شکار باز گشته گذرش بدر خانه آور خان کرکم پسرش افتاد
و دختر او را در میان کنیزان که جامه می شستند دید و او را از دیگ خود طلبیده گفت اگر تو بخدا ایمان آوری من ترا بعقد خود
درآورم و از جان دوست دارم **شعر** چو بشنید زن گشت فرخ ❊ چنین داد از زیر لب پاسخش ❊ که فرمان
برم چون شوم آن تو ❊ بچشم سر از حکم و فرمان تو ❊ و اغوز از آنجا رخصت حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و در میان
ایشان الفتی عظیم وقوع یافته خواتین رشک بردند و روزی که اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت خدا پرستی اغوز خان
را بعرض خان رسانیدند و قرا خان از استماع این حدیث برآشفت و با فوجی از سپاه القصه پسر متوجه صیدگاه
گشت و آن زن گشته مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت و اغوز مستعد کارزار شده چون قرا خان
بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه در دو دم اجل افتاده مردم او جنگ از جنگ داشته اغوز خان تاج شاهی بر سر نهاد
ذکر اغوز خان باتفاق بعضی مورخان اغوز خان پادشاهی عالیشان کامیاب و خاقانی نافذ فرمان بلند جناب بوده
جمال حالش بانوار ایمان و اسلام منور و بسطت مملکتش از هر چه تصور توان کرد بیشتر و ذات شریفش در میان قبایل
ترک مانند جمشید در ملک عجم و دارای [illegible] همواره همتش پیوسته مقصور بر رعایت خیل و حشم **شعر** جهان گرم بود و کان
سخا ❊ نکوکار و دین دار و فرخ لقا ❊ ز ابر کفش تازه بستان جود ❊ ز رای ایش منور سپهر وجود ❊
و اغوز خان را در ایام سلطنت با اعمام و اقربا و دیگر مخالفان محاربات فراوان دست داد و در جمیع معارک بظفر و
نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و تمامی مغولستان و ترکستان
و سمرقند و بخارا مفتوح ساخت و بر اولی آب آمویه عبور کرده در بلاد ایران نیز علم استیلا برافراخت و اکثر القاب
که با قوام مغول تا غایت اطلاق می یابد اغوز خان اختراع کرده مدت هفتاد و سه سال در توران بدولت و اقبال
روزگار گذرانیده لوازم جهانبانی بجای آورد و اولاد ذکور اغوز خان شش نفر بودند و از ان جمله دو نفر پادشاهی
نمودند **گفتار در کیفیت القابی که اغوز خان مغولان را بدان سرافراز گردانید و چون و چیستی که داشت ایشان
اولاد امجاد بتقدیم رسانیدند** در آن اوان که اغوز خان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از اقربا بش از
مخالفان دوری جسته بوی پیوستند و اغوز خان آن جماعت را ایغور لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانچه در
ظفرنامه مسطور است بهم پیوستن است و با یکدیگر عهد بستن و در یکی از معارک که اغوز خان بر اصحاب طغیان ظفر یافت
غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشکریان جهت نقل غنایم خود مقتضی رای صایب خود گردون ساختند و اغوز ایشان را
قنقلی لقب کرد زیرا که ترکان گردون را قانقلی گویند و در روضة الصفا مسطور است که در وقتی که اغوز خان
با ایت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربت واقع شد و خان شکست یافت و روی بصوب فرار نهاد
و در میان دو رود خانه فرود آمده ضعیفه حامله که شوهرش از آن جنگ کشته شده بود در میان درختی مجوف [illegible] وضع حمل نموده
آورد و اغوز ازین حال آگاهی یافته بر آن عورت ترحم کرد و آن پسر را بفرزندی قبول کرده قپچاق نام نهاد و لفظ قپچاق از [illegible]

سمت اشتهار پذیرفت و قبوق درخت میان تهی را گویند **بیت** کنون قوم قبچاق را سر بسر ٭ شمارند از نسل آن یک پسر
و اغورخان بعد ازین واقعه بهفده سال برایت براق غالب گردیده لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آن زمان که اغورخان
از ایران بتوران مراجعت فرمود هوا در کمال برودت بود و پیوسته برف می بارید بنا بر آن بعضی از سپاهیان در عقب
اردو مانده بموکب خانی همعنانی نتوانستند نمود چون اغورخان بر حال آن جماعت اطلاع یافت ایشان را قارلیق لقب نهاد
یعنی خداوند برف و در مقدمه ظفرنامه مذکورست که نوبتی اغورخان جهة تسخیر بعضی از ممالک آغاز طی مسالک فرموده حکم نمود
که از لشکر یایش هیچکس تخلف نورزد و در اثنای راه از منکوحه سپاهیی فرزندی متولد گشت و آن ضعیفه را بسبب فقدان
قوت قدرت رفتار فوت شد لاجرم سپاهی توقف کرد ناگاه شغالی را دید که مذروی گرفت آن شخص چوبی بجانب شغال
انداخته مذرو را ازو بازستد و کباب ساخته بزن خود داد تا سیر خورده شیر بهم آورد **نظم** بدین کار بخندید مرد ارجمند
اغور چون سخنهای ایشان شنید ٭ بخندید و گفتا کسی را که زن ٭ بزاید چرا باز ماند ز من ٭ مراورا قلج خواند شاه
جهان ٭ که معنیش اینست کای نوجوان ٭ اما در تاریخ یکی از افاضل زمان شاه عالی مکان شاهرخ سلطان
که بنام نامی میرزا الغ بیک گورکان نوشته بنظر این ذره احقر در آمده که خلج در اصل قلج بوده زیرا که چون اغورخان بر
واقعه مذکوره مطلع شد گفت قال آج یعنی بمان گرسنه و تشنه و لفظ قال آج بنا بر کثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل یافت
و بهر تقدیر نسبت تمامی خلج بآن شخص اتصال می یابد و در روضة الصفا مسطورست که بعد از توالد و تناسل اولاد و احفاد
اغورخان به بیست و چهار شعبه منشعب گشته بعضی از ایشان در ولایت ماوراءالنهر و خراسان متوطن شدند بنا بر اقتضای
آب و هوا بلکه بسبب مشیت ایزد تعالی اشکال اطفال ایشان از صرافت ترک بیرون آمده مردم آن طایفه را ترکمان
گفتند یعنی ترک مانند و از سید جمال الدین عرب که در سلک علمای فن انساب منتظم بوده و او در آن علم کتابی بنام میرزا اسکندر
میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده منقولست که ترکمان قوم علیحده اند و بترکان نسبت قرابتی ندارند و سیاق
کلام مقدمه ظفرنامه دلالت بر آن می کند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل منک بن یافث بهم آمده باشند زیرا که در آخر قصه محاربه
ترک بن یافث و غز بن منک مسطورست که از آن روز باز که بهیجوان غزور آن جنگ بقتل رسید کینه میان ترکان و ترکمان
باقیست والعلم عند الله تعالی نقلست که چون اغورخان از تسخیر ممالک ایران و توران فراغت یافت و بیورت اصلی خود باز
گشته بر مسند دولت قرار گرفت بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه ترتیب فرموده خرگاهی زرین در غایت بزرگی نصب نمود
بیت زرنده خرگهی زد که در طول و عرض ٭ فراوان فزون از سما بود و ارض ٭ و تمامی بزرگان و اشراف و اعیان و
امرا و سرداران را در آن طوی طلبیده بروایت مقدمه ظفرنامه نه تومان گوسفند و نه صد سر مادیان بکشت و فراخوران
شراب و قمیز و سایر اسباب جشن و سور و لهو و سرور در میان آورد و اختراع شیوه کرده تا طعام و شراب در آن نهادند
و در آن طوی اغورخان اولاد و امجاد خود را نوازش نموده بتعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هر یک را بلقبی خاص
اختصاص داده مباهی و سرافراز ساخت گویند نوبتی اولاد اغورخان در شکارگاه کمانی با سه تیر زرین یافتند و آنها را بپیش پدر بردند

و اغورخان کمان را بپسران بزرگتر که کون و آی و یلدوز نام داشتند ارزانی داشت و ایشان کمان را
سه پاره منقسم ساختند بنا بر آن بزروق لقب گشتند و تیرها بپسران کوچک که کوک و تاق و تنکز موسوم بودند بخشید و بدان جهة ایشان را
اوچ اوق لقب نهادند و نزد ترکان مرتبه بوزوق از اوچوق بلندتر بوده زیرا که کمان را حکم پادشاه دهند و تیر را ایلچی گویند و اغور
در آن جشن همین قاعده مرعی داشته وصیت نمود که دست راست لشکر که اعراب آن را میمنه نامند و اتراک برانغار
متعلق ببوزوق باشد و دست چپ که بعربی میسره و بترکی جوانغار عبارت از آنست مفوض باوچوق بوده و ایضا ولایت عهد را
باولاد بوزوق مخصوص گردانید و فرمود که فرزندان اوچوق تابع ایشان باشند چون اغورخان از امثال این وصایا فراغ بال
حاصل کرد سلطنت مجازی را بدرود کرده روی بمملکت باقی آورد **ذکر کون خان بن اغورخان** کون بلغت ترک مرادف آفتاب است
و آفتاب دولت کون خان بعد از فوت اغورخان بر اطراف بلاد ترکستان تافته سپاهی و رعیت را در سایه عدل و انصاف
و پناه لطف و احسان جای داد و بموجب استصواب وزیر پدر خویش ارقیل خواجه متروکات اغورخان را در میان برادران
و امیرزادگان تقسیم نمود و جهت هر یک منصب مناسب تعیین فرموده مقامی ایشان را مقرر ساخت و همین تدبیر آن
وزیر صافی ضمیر میان آن دو طایفه قاعده محبت و مودت موکد گشت و در مجالس طوی و محل کشیدن آش سلطان هر یک موجود و ساوری
خود میدانستند و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار طریق موافقت در میان اولاد اغورخان
مرعی بود و ایام سلطنت آن خاقان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کون خان مدت هفتاد سال بدولت بگذرانید از
دار ملال بملک دیگر انتقال کرد آی و ماه بلغت ترکی یک معنی دارد و ماهچه رایت کشورگشای آن خان بعد از غروب آفتاب
حیات برادرش کون خان پرتو معدلت بر مفارق سپاهی و رعیت انداخت و چندگاه در عین سعادت و کامرانی جهانبانی
کرده بهنگام حلول اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت **ذکر یلدوز خان بن ایلخان** ترکان ستاره را یلدوز گویند و اختر طالع
یلدوز خان بعد از فوت پدرش بدرجه شرف رسیده چندگاه بجای آبا و اجداد پادشاه بود و آخر الامر او نیز بملک باقی انتقال
نمود **ذکر منکلی خان** ولی عهد و قایم مقام پدر بود و در زمان دولت او بدستور اسلاف خویش در میان رعیت سلوک فرمود **ذکر
تنگز خان** تنگز بلغت ترک مرادف دریاست و کشتی دولت تنگز خان بعد از فوت منکلی خان در بحر مراد و مرام جاری گشته چون
بکبر سن رسید امر سلطنت را بپسر خود ایلخان مفوض گردانیده خود بگوشه عزلت شتافت و بتدارک مافات مشغول گردید ایلخان
معاصر تور بن فریدون بود و سوینج خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی می داشت با وی موافقت کرده با ایلخان مخالفت نمود
گفتار در بیان شکست خوردن ایلخان از تور بن فریدون و رفتن پسرش قیان در مصاحبت نکوز با دو کسان بجانب ارگنه قون
لطافت نشان و بلیغان فصاحت بیان آورده اند که بعد از فوت اغورخان مدت هزار سال اولاد او بدولت و اقبال گذرانیدند
اتفاقاً سپهر ستمکار بمقتضی عادت خویش آفتاب دولت سلطنت ایشان را بسر حد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان ظفر
کرده اکثر ذریت اغورخان را تیغ بیدریغ گذرانید و کیفیت این واقعه آنکه چون تور بر بلاد ماوراءالنهر و ترکستان استیلا یافت
سوینج خان تاتار متفق شده عنان بصوب مملکت ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین و هیجان غبار جنگ و شبیخون و سوینج پای کر و فر

گریزان شده در دو فرسخی معسکر ایلخان منزل گزیدند و روز دیگر یک ناگاه بر سر مغولان تاخته رایت محاربت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساختند و در
کوشش و کشش و قتل و خونریزش بمرتبه مبالغه نمودند که بغیر از قیان بن ایلخان و نکوز برادرزاده او که هر دو همسر حلال ایشان بودند کسی
از آن قوم زنده نماند و این چهار کس خود را در میان کشتگان افکنده چون شب درآمد بر اسبان باد رفتار سوار شدند و راه گریز
پیش گرفتند و بهنگام دمیدن دم صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه باطراف و جوانب آن محیط بود و یک راه صعب پیچ پیش داشت
و از جمله آن جبال ∴ یکی کوه برگرد چون باره ∴ تو گویی که بود از فلک پاره ∴ برونش خدا آفریده جهان ∴
درونش زآب و علف چون جنان ∴ و آن چهار سوار بزحمت و مشقت بسیار بر قله آن جبل برآمده در آن طرف مرغزاری
دیدند مشتمل بر چشمه‌های خوشگوار و اشجاری یافتند مشحون باثمار حلاوت آثار و نخجیر و سایر جانوران شکاری در اطراف و
جوانب آن بی‌شمار بود لاجرم همانجا رحل اقامت انداختند و ترکان آن منزل را ارگنه قون می‌گفتند یعنی کمر چند القصه قیان و
نکوز مدتی در ارگنه قون بسر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمدند و قیاتی که از ذریت قیان بودند موسوم بقیات
گشتند و قومی که از صلب نکوز پیدا شدند درلگین خواندند **ذکر خروج قوم قیات و درلگین بمحض تأیید حضرت رب العالمین**
اشرف مورخان چنین آورده‌اند که چون کثرت قوم قیات و درلگین بمرتبه رسید که در ارگنه قون گنجایش ایشان نبود همگی
همت بران مصروف داشتند که از آنجا بیرون آیند و در منزل آبا و اجداد توطن نمایند و حال آنکه در راه ایشان کوهی
بود بلند که معدن آهن بود و آن جماعت بعد از تأمل و اندیشه هیمه بسیار جمع آوردند و انگشت فراوان بران منضم ساخته
از چرم گوزن هفتصد دم ترتیب دادند و آتش در آن هیمه‌ها زده دم در دمیدند بیت چو آتش زباد اندر آمد
بتاب ∴ روان گشت بر خاک آهن چو آب ∴ و بدین طریقه بعضی از آن کوه را گداخته راه پیدا ساختند و از ارگنه
قون بیرون خرامیدند و بجانب دیار مغول شتافته وطن اصلی خود را بضرب شمشیر و خنجر از تصرف قوم تاتار و دیگر قبایل برون
آوردند و ساکن شدند آنگاه جماعتی که در بیرون ارگنه قون بودند خود را داخل مغولان گردانیده بدیشان پیوستند و چنانچه
جناب اشرف المتأخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمه ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه گردانیده‌اند یورت مغولان
در طرف شرقی است از آبادانی دور و دورش هشت ماهه راه است شرقیش پیوسته تا سر حد ختای و غربی آن متصل بزمین الیغور
و شمالیش ملحق باراضی قرقیز و سلنگای و جنوبیش ملتصق بحد و تبت و قوت آن جماعت در اکثر اوقات گوشت شکاری
بود و لباس ایشان پوست سباع و بهایم والعلم عند الله المکرم المنعم **ذکر یلدوز خان بن منگلی خواجه بن تیمور تاش**
که از نسل قیان بود و بیان آنکه الانقوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود مورخان بزرگ و مستخبران احوال تاریک و
ترک چنین آورده‌اند که بعد از خروج قوم قیات و درلگین از ارگنه قون سلطنت مغولان بیلدوز خان بن منگلی خواجه بن
تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او بصفت شوکت و عظمت اتصاف داشت و بحسن تدبیر الوس را معمور گردانید
و نزد قوم مغول انساب کسی بنجابت صحیح باشد که نسب خود را بیلدوز خان رساند و الانقوا که مادر بوزنجر قاآن است و نسب
چنگیز خان و امیر تیمور گورکان بدو می‌پیوندد نبیره یلدوز خان است زیرا که الانقوا بروایتی که در مقدمه ظفرنامه مسطور است دختر جوینه بوده

و جوینه بنت یلدوز و الانقوا دختری بود در غایت حسن و جمال و نهایت عفت و کمال بیت نه دختر اختری از برج خانی ∴
گرامی گوهری از درج خانی ∴ و آن عفیفه خورشید لقا در اوایل حال در سلک ازدواج پسر عم خویش دوبون بیان که در آن
اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و یورت دوبون بیان و آبا و اجداد او ادنان و کلودان و طوقتا بود و این اسم سه رود
است که از کوه برقاو برمی‌خیزد القصه الانقوا را از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلگدای و بکجدای و چون دوبون بیان وفات
یافت الانقوا بسروری ایل و الوس و پرورش اولاد امجاد اشتغال نموده در آن اثنا شبی آن پاکیزه گوهر بر بستر راحت
نهاده دید که ناگاه نوری از روزنه خرگاه درآمد و بکام و دهان او فرو رفت و بدان واسطه آن ضعیفه حامله شد بیت حکایات
مریم اگر بشنوی ∴ بالانقوا همچنان بگروی ∴ و قوم چون از آن امر مبطن خبر یافتند زبان طعن و تشنیع بر الانقوا
دراز کردند و جناب عفت مآب اکابر و اصول مغول را جمع ساخته در باب ابراء ذمه خویش از آنچه در خاطرکم گذشته بود
سخنان فرموده گفت اگر شما را قول من باور نمی‌آید چند شبانه روز در گرد خرگاه من بسر برید تا حقیقت این امر ظاهر گردد
جمعی از اشراف مغول چند شبانه روز در گرد خرگاه او مترصد می‌بودند تا کیفیت این امر مشاهده نمایند دیدند که نوری از بالای
این خرگاه درمی‌آید و برمی‌رود آنگاه صدق مقال آن مستوره پسندیده فعال کالشمس فی رابعة السماء روشن و آشکارا
گشت بدگویان و عیب جویان ع زبان در کام خاموشی کشیدند ∴ و الانقوا را از آن نور سه فرزند خورشید
منظر در وجود آمد یکی را بوقن قتقی نام نهاد و قوم قتقین از نسل او پیدا شدند و پسر دوم را بوسقین سالجی گردانید
و قبایل سالجیوت بوی منسوب‌اند و سیم را بوزنجر نام کرد و مجموع خانان مغولستان از نسل بوزنجر اند و اولاد و احفاد این
پسر را که بزعم ترکان از نور پدید آمده نیرون خوانند و ایشان را بزرگترین اقوام مغول دانند **بوزنجر قاآن** چون بوزنجر بن الانقوا
بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف و اعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف گردانید و او با بومسلم مروزی معاصر بود
مدتی بلوازم عدل و انصاف قیام می‌نمود و چون از دنیا رحلت کرد دو پسر یادگار گذاشت یکی بوقا که جد هشتم چنگیز خان
و جد قاجار نویان است و دیگری بوقتا که فرزندی داشت ماچین نام **بوقاخان** قایم مقام پدر خود بود و در وقت رحلت ولایت عهد را
بپسر خود دوتومنین تفویض نمود و دوتومنین بعد از انتقال بوقاخان از جهان گذران بر سریر سلطنت قرار گرفته طریقه مرضیه
عدل و احسان شایع گردانید و او را خاتونی بود بغایت عاقله مونولون نام و از برای آن مونولون را از دوتومنین نه پسر که امتحان می‌نمود
و پس از فوت دوتومنین آن شیرزن بر بالای کوهی که از آن نوش ارک می‌گفتند ساکن گشته همت بر تربیت اولاد مصروف داشت
و او را غنایم و احشام و مواشی بسیار جمع آمده و در آن اثنا هفتاد کوران که هر کورانی هزار خانه‌وار بوده‌اند از قوم جلایر که از جمله قبایل
انکین بوده‌اند و در رود خانه کلوران اقامت داشتند از مردم ختای گریزان شده نزدیک یورت مونولون ساکن شدند و جلایر
گوی از زمین برمی‌کندند و می‌خوردند و مونولون ایشان را از این معنی مانع آمده گفت **نظم** گر زیاد کار رسد ای سگان ∴ که
هشته فرزندهای من ∴ بدین دشت هر گه که بازی کنند ∴ برو و بنشاط اسب تازی کنند ∴ چو پر رخنه گردد
میدانشان ∴ چگونه بود حال کرانشان ∴ و جلایریان بدین جهت خسته شده حیات مونولون را از هم گسستند

آنگاه سر راه بر اولادش گرفته ع ازان ندیم گشته شدست ✻ و پسر نهم تمنون که قاید و نام داشت در آن وقت بخواستگاری از
دختر خویشان پیش پسر عم خویش ماچین رفته بود و چون ماچین از حرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاده
از خواست بلیغ نموده و التجا در مقام احمد از آمده گفتند که این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده و مفسدان را از آن
طایفه که خون تمنون و اولاد او را ریخته بودند بقتل رسانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر گرفته نزد قاید و فرستادند و قاید
بعد از ملاقات با ایشان داغ عبودیت بر جبین آن جماعت نهاده بتمهید بساط عیش و عشرت مشغول شد و قاید و خان پس از
وقایع مذکوره و احوال مسطوره بمساعی جمیله ماچین سردار ایل و الوس خود شده در ایام دولت و اقبال خود از رود خانه جولی
بیرون آورده آنرا خیرالیوم نام نهاد و در آب آن جوی قری و قصبات معمور ساخت و باری تعالی قاید و خان را سه پسر ارزانی داشت
بایسنغر که جد چنگیز خان و قراچار نویانست و جوقه سکوم ماکوت که از نسل او پیدا شده و چارچین که قبیله [illegible] منسوب بند
و جوقه سکوم را پسری بود سرقه نام و سرقه فرزندی داشت موسوم بهمیقا و همیقا در ایام جوانی بدست اهل خطای افتاده او را
پیش التون خان بردند و التون خان فرمود تا شاهزاده را بر میخ آهنین بر خر چوبین دوختند ✻ جانش بچوبین خری بردوخت
که مسمار فولاد را دل بسوخت ✻ و چون در ایام حیات قاید و خان بنهایت انجامید پسر اکبرش وارث شده بایسنغر بر تخت
سلطنت نشست بایسنغر خان بعد از آن که مدتی بامر ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولی عهد خود کرده در عالم آخرت منزل ساخت
تومنه خان تومنه پادشاهی عالیشان دولتمند بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان گرفته اضافه ممالک موروثی
فرموده او دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمد و از دیگری دو پسر یک شکم متولد شد و از توامان یکی را قبل نام بود
و دیگری قاجولی و قبل جد سیم چنگیز خانست و قاجولی جد هشتم امیر تیمور گورکان گفتار در بیان خوابی که قاجولی دیده و تعبیری
که تومنه خان از آن بخاطر رسیده در کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی بهادر در زمان حیات تومنه خان شبی در عالم رؤیا
مشاهده فرمود که سه ستاره متعاقب یکدیگر از جیب قبل طلوع کرده و اوج عزت گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی
بغایت نورانی هم از جیب او طالع شد که اقطار آفاق را منور گردانید و از آن اختر ستاره چند دیگر منشعب گشته [illegible]
پرتو بر ممکنی انداخته چون آن کوکب نورانی غیبت نمود اطراف جهان همچنان روشن بود بعد از آنکه از خواب در آمد لحظه
در تعبیر تامل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت اختر پی در پی طالع گشته غایب شدند و در
کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع نمود و اطراف عالم را نورانی ساخت و از و چند ستاره پدید آمدند و هر یک بر خطه پرتو انداختند
چون ستاره بزرگ غروب کرد شعاعش همچنان نورانی بودند آنگاه قاجولی بهادر بیدار شده دید که صبح صادق دمیده همان
لحظه نزد تومنه خان رفته زبان بتقریر آن دو خواب بگشاد و تومنه از استماع آن وقایع مبتهج و مسرور گشته باحضار قبل
فرمان داد و زبان الهام بیان بتعبیر آن خوابها گوهرافشان ساخته گفت که خواب اول دلالت بر آن می کند که از نسل قبل سه کس
بترتیب بر سریر خانی نشینند و بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که معموره عالم تحت تصرف
در آورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آن خان گیتی ستان فوت شده مدتی سلطنت در میان اولاد

و احفادش بماند و مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر بتبعیت حکومت کنند و یکی از اولاد او که در آخر زمان
متولد باشد بجهانگیری اشتغال نموده بیشتر ممالک ربع مسکون را تحت تصرف در آورده و او را فرزندان باشند که
هر یک والی ولایتی گردند چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران باشارت پدر عالیشان با یکدیگر عهد و پیمان در میان
آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و اولاد او بامر امارت و لشکرکشی قیام نمایند
درین باب وثیقه قلمی کرده بال تمغای تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود کرد بمقتضای عهدنامه مذکور
قبل بر تخت سلطنت صعود نمود قبل خان ملقب بالجک بود یعنی رعیت پرور و سخی و بصفت لطف و رافت و سمت شجاعت
و جلادت اتصاف داشت و بوفور عدالت و ابهت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود بنابران خان خطای ب
چنان خواست که راه عهد و فا ✻ میانشان بود و دوستی و صفا ✻ و بتمهید بساط محبت و اتحاد پرداخته ایلچی فرستاد
و استدعای حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام گردانیده بخطای رفت و التان مقدم تعظیم و تجلیل او قیام
نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورده و چون قبل بی اندازه شراب [illegible]
می آشامید و هر زمان از صحبت برخاسته بکنار رودی که در آن نزدیکی بود می رفت و در آب فرو می برد و قی کرده باز
بمجلس می آمد و شراب می آشامید و مردمی که حقیقت الحال نمی دانستند متعجب شدند که کسی را چگونه قوت آن شراب
خوردن بوده باشد که این همه شراب خورده و مست نشود و بعد از چند روز ازین صورت قبل خان که در وقت مستی بی
بود از وی بی ادبی واقع شد که التان هشیار پیش او رفت و او ریش خان خطای را گرفته دشنام داد و التون ازین حرکت [illegible]
در خشم شده کینه او در دل گرفت و چون قبل از خواب مستی بیدار شد از غایت ندامت زبان معذرت بگشاد و
التون عذر او را پذیرفته تاج و کمر مرصع باو بخشید و رخصت مراجعت ارزانی داشت آنگاه امرای خطای قصد قبل
خان نموده نزد التون خان آغاز بدگویی کردند ب که او را چرا زنده کردی رها ✻ چنینکی طمع داری از اژدها
و التون این سخنان را بسمع قبول جا داده ایلچی از عقب قبل ارسال داشت که باز گرد قبل گفت که من باجازت خان بر ان
آمده ام و باز گشتن مکون نمیدانم و ایلچی این سخن را بالتون رسانید خان خطای فوجی از لشکریان را ببازگردانیدن
قبل مامور گردانید و آن جماعت چون نزدیک قبل خان رسیدند ایشان را فریب داده در خانه دوستی که در آن راه داشت
فرود آورد و آن دوست سالجوی نام داشت و قبل خان را گفت که صلاح تو در آنست که دیگر التون خان را نبینی و اسبی که
در طویله منست و در سرعت رفتار از برق و باد سبق می گیرد سوار شوی و خود را بالوس خویش رسانی و قبل این سخن را مقبول
شنوده بر آن خنگ تیز رو نشسته روی بصوب فرار آورد و مردم التون خان از عقب او در حرکت آمده متعاقب بمنزلش
رسیدند و قبل خان باستصواب قاجولی بهادر آن جماعت را بقتل رسانیده خود را از تدبیر و تهیه جواب خطای باز نماید
پیوسته که قبل خان را زنی بود از قنقرات که قرابرقی نام داشت و آن زن از قبل خان شش پسر آورد و اسم سه نفر از ایشان
اینست اوکین برقاق و خوبلی و قدان و اسم سه پسر دیگر معلوم نیست و اوکین برقاق که بغایت صاحب حسن بود نوبتی در صحرا [illegible]

ناگاه جمعی از تاتار بدان شاهزاده نامدار رسیده او را گرفته و پیش التون خان بردند تا او را بر خر چوبین دوخته هلاک ساخت **قوبله خان**
بکمال شجاعت و تهور موصوف بود و آواز او از غایت بلندی از هفت پشته تجاوز می نمود در جامع التواریخ مسطور است که قوت
بازوی قوبله خان آن درجه داشت که هرچند شخصی قوی هیکل بدستش افتادی مانند چوبی ضعیف او را دو نیم کردی و پشت شکستی و قوبله خان
بعد از فوت پدر افسر فرماندهی بر سر نهاده میان بست و برای جنگ و کین خواستن لشکر مغول را مجتمع ساخته ایشان را استمالت
داد و گفت **نظم** ز شاه و سپاه خطا و تتار ✽ بیاورد خواهم بر ایشان دمار ✽ که ایشان بکشتند برقاق را ✽
همان هم بقاشاه آفاق را ✽ مغولان اظهار اطاعت و انقیاد نموده قوبله بعزم مقاتلهٔ التون روان شد و خان ختا با
سپاهی بلا اشتباه در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق افتاد و ختائیان شکست یافته **بیت** همه مال و اسباب
ایشان بکل ✽ بغارت ببردند خیل مغل ✽ و قوبله خان مظفر و منصور بمقر خود باز گشته چون اجل موعود در رسید
متوجه ملک عقبی گردید **ذکر برتان بهادر** برتان بن قبل خان خانی بود که در شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل و نظیر نداشت
بنا بر آن لقب خانی او ببهادری تبدیل یافت و در ایام دولت برتان عمش قاجولی بهادر فوت شده برتان منصب سرداری
سپاه را به پسرش ایرومجی تفویض نمود بعد از آن ایرومجی را برلاس گفتند نسبت تمامی اقوام برلاس بوی اتصال می یابد
برتان بهادر را فرزند چهار بود از آن جمله ییسوکا بهادر بمزید مردانگی و تهور امتیاز داشت لاجرم بعد از فوت پدر علم کامرانی بر
افراشت **ییسوکا بهادر** چون تاج خانی بر سر نهاده سریر جهانبانی را مشرف گردانید ایرومجی برلاس فوت شد از وی
فرزند پسر یادگار ماند و ییسوکا بهادر منصب ایرومجی بهادر بسوغوجین که اعقل و اسن اولاد او بود عنایت نموده ناگاه سپاه
ببلاد تاتار کشیده اکثر محالات آن طایفه را عرضهٔ نهب و تاراج گردانید و بدیلون بولدق شتافته **بیت** در آن یورت فرخنده
خاتون بزاد ✽ چنگیزخان شاه والانژاد ✽ و سوغوجین با ییسوکا بهادر گفت که آن کوکبی که قاجولی بهادر در
خواب دیده است و عالمی را منور خواهد گردانید و او را تموچین نام نهاد و ییسوکا بهادر را از مادر تموچین سه پسر دیگر
بود جوجی و قاره ... و از خاتونی دیگر یک پسر داشت بلکتای نام و از جمله این چهار پسر جوجی قسار در قوت
شجاعت و عظمت خلقت موصوف بودند **بیت** میان تنگ چون شیر و بازو ستبر ✽ بچنگال او شیر بودی گبر
و جوجی چون بر یک پهلو می خفتید گاوی بی آنکه مماس بدن او شود از زیر پهلویش بیرون می رفت و ییسوکا بهادر در
تنکوزییل سنه اثنین و ستین و خمسمائه درگذشت و هم در آن ایام سوغوجین که مدبر امور مملکتش بود عازم سفر آخرت
گردید بنا بر آن قوم بیرون از اولاد ییسوکا بهادر روگردان شده بقوم تایجوت پیوستند **بیت** سپاه ییسوکی همه خیل
خیل ✽ باقوام تایجوت کردند میل **بیان مجملی از احوال چنگیزخان** پدر چنگیزخان ییسوکا بهادر بن برتان بهادر بود
و مادرش اولون ایکه و تولد او در منزل دیلون بلدق بتاریخ بیستم ذی قعده سنه تسع و اربعین و خمسمائه موافق
تنکوزییل روی نمود و در روایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی مرقوم کلک لطایف نگار بدایع آثار گردانیده
چنگیزخان بطالع میزان متولد گشت و سبعه سیاره در آن برج بودند و راس در سیم و ذنب در نهم اما سایر مورخان

آورده اند که اجتماع سبعه سیاره در میزان فی سنه احدی و ثمانین و خمسمائه اتفاق افتاده و در آن سال چنگیزخان بسرداری ایل و الوس
قوم بیران دست داده و باتفاق ارباب اخبار چنگیزخان در وقت ولادت مقداری خون فسرده در دست داشت و جمعی برآن
معنی دلیل بود بر دلیری آن مولود بر سفک دما و بنا بر آنکه در آن سال که چنگیزخان در وقت ولادت مقداری خون فسرده
در مشت داشت در وجود آمد زمان حکومت حاکم تاتار که تموچین نام داشت باشتهار رسیده بود ییسوکا بهادر پسر خود را
موسوم بتموچین گردانید و چون تموچین سیزده ساله شد در تنکوزییل پانصد و شصت و دو ییسوکا بهادر وفات یافت و چنانچه
سابقا مسطور گشت قوم و قبیله او بمردم تایجوت پیوستند و تموچین در آن اوقات شبی بخواب دید که دستهای او دراز
شده بود و در هر دستی شمشیری دارد که سر یکی از آن دو شمشیر بمشرق متصل است و سر دیگری بمغرب و صباح کیفیت واقعه را با مادر
گفت آن عورت خواب پسر را چنین تعبیر نمود که تو بر مشرق و مغرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ خونریزت ببلاد مشرق
و مغرب خواهد رسید و چنانچه در تواریخ معتبر مسطور است تموچین بعد از فوت پدر بسبب قصد دشمنان به اختفا
چند کرت در مهلکها افتاد و اما چون مقدر چنان بود که بدولت عظیم رسد از آن بلایا او را نجات دست داد و در وقتی
که سال عمرش از سی تجاوز نمود سردار ایل و الوس خود شد و بنا بر مخالفت بعضی از حکام ترکستان در سن چهل سالگی
باتفاق قراچار نویان پناه به اونگ خان برد و اونگ خان حاکم قوم کرایت بود و در آن زمان از سایر خانان بمزید شوکت و
عظمت امتیاز داشت و تموچین مدت هشت سال در مواقفت و مرافقت اونگ خان بسر برده بعد از آن میان ایشان
مهاجرت و مخالفت روی نمود و تموچین بروی ظفر یافته در تنکوزییل پانصد و نود و نه که سال عمرش بچهل و نه رسیده بود در منزل
شمان کهره بر تخت خانی و مسند جهانبانی برآمد آنگاه متوجه انهدام بنای عمر و دولت سایر حکام و خواقین مغولستان گشته
باندک زمانی بر همه غلبه کرد و در سنه اثنی و ستمائه یکی از معتبران مغول که او را ایت تنکری می گفتند اسم تموچین را بچنگیزخان
مبدل گردانید و چنگیزخان بعد از تسخیر تمامی بلاد مشرق و شمال بنا بر اسبابی که در ضمن قضایای سلطان محمد خوارزمشاه
گذشت در شهور سنه خمس عشر و ستمائه متوجه دیار ماوراء النهر گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه
سبع عشر و ستمائه ببخارا رسید و هم در آن سال در تمامی آن دیار لوازم کشش و خونریزش بجای آورده جبه نویان
و سوبدای بهادر را با سی هزار سوار از عقب سلطان محمد خوارزمشاه ارسال داشت و ایشان بهر دیار که رسیدند
از دیار آثار نگذاشتند و چون چنگیزخان از مهم ماوراء النهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نموده عنان بجرب بلخ
تافت و تولی خان را با جمعی کثیر از سپاه شیرگیر بتسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود و تولی خان اکثر ممالک را از آن خطه
در هیچ مکان شخصی باقی نگذاشت و چنگیزخان از بلخ بطالقان رفته و بست سنه خود قیام نموده از آنجا متوجه دفع
سلطان جلال الدین منکبرنی گشت و بعد از آنکه مهم سلطان جلال الدین بر وجهی که در آخر مجلد ثانی سبق ذکر یافت گذشت از مهم
آن خان بهرام قهر بار دیگر بماوراء النهر رفت و از آنجا بجانب یورت اصلی خود در حرکت آمده در ذی حجه سنه احدی
عشرین و ستمائه بمقصد رسید و در اواخر ایام حیات میان او و شیدرقو که حاکم تانکت و قاشین بود محاربه عظیم روی نمود

و در آن جنگ چنگیز خان را ظفر و نصرت دست داد اما مقارن این حال مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در چهارم ماه رمضان اربع و عشرین و ستمائه که موافق تنگوز ییل بود وفاتش اتفاق افتاد و در اوقات حیات چنگیز خان نزدیک به هفتاد و پنج سال امتداد یافت و او مدت بیست و پنج سال علم سلطنت برافراشت و چنگیز خان را خواتین و قمایان بسیار بود **بیت** در آمد به قیر خنده ارده بدون ٭ خواتین سپیرت ز پانصد فزون ٭ و سر آمد آن زنان پنج نفر بودند بورته فوجین دختر دی‌نویان که حاکم قنقرات بود و کنجو بنت التان خان کوری سورن دختر تایانک خان و قولان بنت جاکو قولان دختر طایراسون **نظم** و زین پنج خاتون با تاج و کاه ٭ فزون بود هم بورته فوجین به جاه ٭ که از شاه فرزند بسیار داشت ٭ چو زو پنج دختر پسر چار داشت

و اولاد ذکور چنگیز خان بروایت مقدمه ظفرنامه نه نفر بودند و از آن جمله چهار نفر که از بورته فوجین بوجود آمده بودند [illegible] بودند و اسامی ایشان اینست جوجی ٭ چغتای ٭ اوگتای ٭ تولی ٭ و چنگیز خان هر یک از این چهار پسر را به کاری سرافراز کرده بود امر صید و شکار و ترتیب مجلس بزم تعلق بجوجی [illegible] یاسا و رعایت [illegible] قوانین برای چغتای منوط بود و در تنظیم امور ملک و تدبیر مصالح جمهور او کتای اهتمام می‌نمود و تولی [illegible] بمحافظت اردو و مهام سرانجام لشکر قیام می‌فرمود و در وقتی که چنگیز خان [illegible] فراغت یافت جمیع آن ممالک را بر اولاد و احفاد قسمت کرده در باب [illegible] پیوسته سخنان سنجیده بر زبان می‌آورد و چنگیز خان تابع هیچ دین و ملتی نبود و از تعصب و رجحان مذهبی بر مذهبی اجتناب می‌نمود و پیوسته بتنظیم و تکریم علما و زهاد هر طایفه می‌پرداخت و این معنی را که پادشاهی [illegible] وسیله تقرب می‌ساخت اکثر یاسا و رسوم را که تا غایت در میان مغولان باقی مانده چنگیز خان وضع کرده و در سرانجام امور وزارت او محمود یلواج بخاری شرایط اهتمام بجای می‌آورد و چون تیغ خامه سخن گذار [illegible] احوال و آثار چنگیز خان سمت تحریر یافت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از وقایع و حالات ایام دولت [illegible] معطوف می‌گردد

والله الموفق والمعین **گفتار در بیان رفتن چنگیز خان نزد اونگ خان و ذکر شمه از سبب موافقت و مخالفت ایشان**

[illegible] زمان که آبا و اجداد چنگیز خان فرمان فرمای اقوام بیرون بوده‌اند [illegible] اقوام مغول و تاتار و [illegible] یک [illegible] هر یک قبیله حاکمی علیحده داشتند و پیوسته سالک طریق نزاع و خصومت بوده [illegible] چنگیز [illegible] شده و چون چنگیز خان خورد سال از پدر باز ماند اکثر [illegible] جماعت [illegible] بودند از وی [illegible] [illegible] در تنگنا افتاده و بالآخره کارش [illegible] اضطراب [illegible] با اوانگ خان که حکومت قبیله کرایت [illegible] ملک و دولت و حشمت و ولایت و سلطنت مملکت ممتاز و مستثنی [illegible] و چون اونگ خان بچشم اشفاق و احترام در چنگیز خان نگریست و بسبب [illegible] در کمال شفقت و ملاطفت [illegible] چنگیز خان [illegible] و خوبی عقل و کفایت و فهم و فراست و لطف کردار و حسن گفتار با اندک زمانی تمام امور

ملک و مال اونگ خان را بقبضه اقتدار در آورده و اونگ خان بنای سرانجام اکثر مهام را بر اقتضای رای صواب نمای او نهاده از سخن او تجاوز نمی‌کرد و در آن اوقات که چنگیز خان در مصاحبت اونگ خان اوقات می‌گذرانید برادر اونگ خان با وی در مقام مقابله آمده اونگ خان بمیمن شجاعت و جلادت چنگیز خان بر وی ظفر یافت و بر نورکین و حاکم قوم مرکیت توقتا بیکی و جاموقه را نیز غلبه کرده هم در آن ایام اقوام نایمان و سایر جوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان و طغیان سلوک نموده اونگ خان و چنگیز خان متوجه دفع ایشان شدند و در موضع کوی تن آن دو سپاه صف شکن بهم رسیده آن اقوام [illegible] آغاز استعمال سنگ یده کردند **بیت** بدید آمد از کوهسار باد و برف ٭ شد از برف صحرا چو دریای ژرف ٭ [illegible] بسیار کس [illegible] ٭ بسی کوه افتاد از تیغ کوه ٭ ولیکن همان کس که مکار بود ٭ فصل [illegible] گرفتار بود ٭ [illegible] ٭ از ایشان دو با هم نیامیختند ٭ القصه چون چنگیز خان [illegible] در جاه و دولت اونگ خان [illegible] هر روز برور جاه و حشمت او بیشتر از بیشتر گردید نایره رشک و حسد در [illegible] مخالفت [illegible] اونگ خان [illegible] بر استیصال او کماشته و در خلوات نزد اونگ خان او را [illegible] قول [illegible] گردانیدند که قوم جاجرات بود بیشتر از دیگران مبالغه نمود اما اونگ خان آن سخنان را [illegible] قبول [illegible] سنکوم ولد اونگ خان را که بعضی از امور خان از وی به سنکوم تغییر کرده بود در قصد چنگیز خان [illegible] چنگیز خان دل دگرگون نموده چند نوبت به ره سارا بر اخذ و قتل او تحریص و ترغیب نمود و بالآخره [illegible] اونگ خان خاطر بر آن قرار داد که سحرگاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد [illegible] ازین طبق دلخواه اساس و قضا را در آن روز یکی از امرا صورت حادثه را در خلوتی پیش خاتون خود حکایت [illegible] که از بیرون [illegible] این سخن را بشنیده و علی الفور [illegible] بعرض رسانید و چنگیز خان از استماع این خبر متغیر شده و با قراجار نویان [illegible] مشورت [illegible] و در آن شب خیام معسکر خود را بر جای گذاشت و در موضع قلالجین که از حدود ولایت ختای است بدامن کوهی [illegible] **مصراع** [illegible] ٭ و هم در آن شب اونگ خان با سپاه فراوان [illegible] خیمه [illegible] از آن [illegible] خیام [illegible] از عقب چنگیز خان در حرکت آمده [illegible] چنگیز خان [illegible] [illegible] استقبال [illegible] هر یک از آن دو لشکر [illegible] [illegible] قراجار نویان [illegible] **نظم** چنین دو [illegible] ٭ هر آن کس که از نسل ایشان بماند ٭ [illegible] کز آن پس [illegible] ٭ و جمیع [illegible] خانی [illegible]

اعانت داشته از نسل بابا و قتلغ بلغی بچکی بن اونداوت بیرسد بالجمله چنگیزخان از سر چشمه بالجونه بسر حد ختا
رودی فرود آمد و از انجا با چهار هزار و ششصد سوار از لشکر ظفر آثار بموضع ناور شتافت و از ان موضع ایلچیان نزد اونک خان
فرستاده و بطلب صلح او را غافل ساخته بیت چنان تاختن کرد بر لشکرش ⁂ که ویران شد آباد و بوم و برش ⁂
و در آن جنگ قراجار نویان تیری بر اسب اونک خان زد چنانچه بسر در آمد و اونک خان بر اسب دیگر سوار شده با اتفاق
پسر خود سنکون فرار بر قرار اختیار کرد و تنبا بتایانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود پناه برد و امرا تایانک خان اونک
خان را گشته سنکان بجانب کاشغر گریخت و در آن یکی از مردم نامدار بضرب تیغ آبدار رشته حیات او را از هم گسیخت

ذکر جلوس چنگیزخان بر مسند سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان مسالک ایالت و جهانبانی

چون چنگیزخان بر اونک خان ظفر یافته قوم کرایت را مطیع و منقاد ساخت در شکوزئیل پانصد و نود و نه در موضع ختان گره
بر تخت خانی نشسته علم اقتدار برافراخت و بسیاری از اقوام مغل کرا طاعتش بر جبین بسته سر بخنجر سطوت و غضبش در دادند
و این خبر بسمع حاکم نایمان تایانک خان بن اینانج خان رسیده خیال قتال بلکه استیصال چنگیزخان فرمود و جهة اجتماع
جنود نامحدود ایلچیان را باطراف و جوانب مغولستان فرستاد و تایانک خان در ان زمان پادشاهی بزرگ بود و تایانک نام
داشت و پادشاه ختای او را تایانک خان لقب داده بود یعنی پسر خان القصه چون چنگیزخان از داعیه تایانک خان
خبر یافت در باب دفع اعدا با اولاد و امرا و قراجار نویان گفت ⁂ که در جنگ اگر شه شود پیش دست ⁂ یقین دان
که بر دشمن آید شکست ⁂ و بنابران چنگیزخان بتاریخ منتصف جمادی الآخر سنه ششصد موافق سیچقان ئیل با لشکر گران
بجانب یورت حاکم نایمان روان شده تایانک خان نیز سپاهی فراوان جمع کرده بمیدان مردان خرامید و در روز جنگ و
هنگام تلاش نام و ننگ تایانک خان زخمهای گران یافته خود را بکمر کوهی رسانید و بعضی از امرایش بپای آن کمر شتافته
هر چند او را انتقال ترغیب نمودند جوابی نشنیدند بنابر آن از حیات پادشاه خود نومید گشته و بعد که مراجعت کردند دل
بر مرگ نهاده فدایی وار خود را بر سپاه چنگیزخان زدند و مغولان در مقام مدافعه آمده بیشتر آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند
و چون شب در آمد تایانک خان بمشقت فراوان از ان کوه بپایان رفته خود را بمأمنی رسانید اما هم در آن چند روز بچنگ اجل
گرفتار شد و پسرش کوشلوک نزد عم خود بویروق رفت و مقارن این حال نوکران جاموقه که از بیم چنگیزخان در صحرا و بیابان
سرگردان بودند او را گرفته نزد ان پادشاه کامکار آوردند و چنگیزخان آن جماعت را بواسطه غدر و بیوفایی که با ولی نعمت خود
کرده بودند معاقب کرده بکشت و جاموقه را بسبب سعایتی که نزد اونک خان و سنکان متقدم رسانیده بود پاره پاره کرد
و بعد از ین واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیزخان را ایل و منقاد شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان توقتا بیکی بود و چنگیز
خان بجانب ایشان شتافته در حمله اول توقتا بیکی و قتلغ پسرش منهزم گشته نزد بویروق که برادر تایانک خان بود رفتند
چنگیزخان از انجا بملک تنگقت که آنرا قاشین نیز گویند شتافت و باندک زمانی آن خطه را مسخر کرد بیت ولایات قاشین
همه کرد پست ⁂ غنایم بسی مالش آمد بدست ⁂ و بتاریخ ماه رجب سنه اثنی و ستمایه مطابق پارس ئیل

وقتی

وقتی که نیر اعظم بیت الشرف خویش را بیمن مقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم اجتماع سپاه و چمن
و سبزه و ازهار بهشت آیین گلزار ارم می نمود چنگیزخان بتهیه اسباب قوریلتای فرمان داد و بزرگان جمعیت بزرگ را قوریلتای نامند
چون شاهزادگان نامدار و امرای عالیمقدار و اکثر صغار و کبار دیار مغولستان مجتمع گشتند چنگیزخان حکم فرمود که توق سفید
نه پایه منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر مسند امارت و کامرانی نهاده جناح مرحمت و عاطفت بر مفارق جهانیان
گسترد و اعیان و اشراف کمر جان سپاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشاده هر کس در آن انجمن بود نیاز و نثار بجای آورد
و در آن اثنا یکی از معتمدان مغول که ایت تنگری لقب داشت و دعوی می کرد که مرا بر ما فی الضمیر صغیر و کبیر و برنا و پیر اطلاع است و گاهی
بر سموات عروج می نمایم و با صانع نجوم و بروج تکلم می فرمایم بان مجلس در آمده چنگیزخان را که تا آن غایت موسوم بتموچین بود
گفت که خدای تعالی شب مرا گفت که روی زمین را بتموچین و فرزندان و خویشان او دادم اکنون من ترا چنگیزخان نام
نهادم نظم تو من بعد خود را تموچین مدان ⁂ نهادیم نام تو چنگیزخان ⁂ همه کس ترا این چنین خوانده اند
امیران ما هم ترا همچنین خوانده اند ⁂ از آن رو که معنی چنگیزخان ⁂ بود خان خانان بتوری زبان ⁂ و چون چنگیزخان
اگر چه سیادت ایت تنگری مزور و کذاب است اما در آن روز صلاح وقت در تعرض او ندانست و بعد از چند روز ایت تنگری
بسوی سروری کرده جهت تثبیت امری از امور بار اول چنگیزخان جوجی و خداوآغاز بحث فرموده و جوجی حلق او را گرفته از خانه اش
و داشت و چنان بر زمین زد که دیگر برنخاست و در جامع التواریخ مسطور است که ایت تنگری ولد منکلیک ایچکه بوده و لقب منکلیک
ایچکه ایبوکیان بن ارتداشت و بعد از فوت یسوکا بهادر مادر چنگیزخان اولانیکه در حباله نکاح او در آمده بود
از غرایب آنکه ایت تنگری از سرما و گرما متضرر نگشتی و برهنه در میان برف و یخ نشستی و شبها در کوهی منزل گزیدی و از عکس
نور روانی بجستی بیت برهنه بکوهی برآمدی سکنش ⁂ ز سرما و گرما نخستی تنش ⁂ القصه پادشاه کشورکشا بعد از
این قضیه بجانب بویروق بن ... خان توجه کرده بیکباره در شکارگاه بسر وقتش رسید و او را بدام اجل گرفتار کرد
و برادر زاده بویروق کوشلوک بن تایانک خان از حال عم خویش خبردار گشته باتفاق توقتا بیکی روی بوادی فرار نهاد و
چنگیزخان از عقب شتافته در اردوش بایشان رسید و توقتا بیکی را به تیغ قهر کشته کوشلوک بن تایانک خان پناه بکورخان برد
و در این واقعه بیت سپاه شهانی که گردیم باد ⁂ یکایک بچنگیزخان رو نهاد ⁂ و گر سروران قبایل همه ⁂ مر آن
شاه گشته ایل همه ⁂ و حاکم ایغور که او را ایدی قوت می گفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه شوکت
چنگیزخان را شنید رقبه از ربقه اطاعت گورخان بیرون آورده با غرایب تحف و تنسوقات بخدمت چنگیزخان شتافت
منظور نظر اشفاق گشته نظم چنین گفت کای شاه گردون فراز ⁂ بدیدم بمهر تو راه دراز ⁂ چنانت اسپهبد
این ملک او را ⁂ که پنجم پسر باشم آن شاه را ⁂ بدانست شه کو چه گوید همی ⁂ بگفت اندر ان جست جوید همی
مر او را پسر خوانده و خوش نهاد ⁂ عطا داد وی خود دلش کرد شاد

ذکر در آمدن ملک ختا بتصرف پادشاه جهانگشا

چون میان خواقین قبایل مغولان و سلاطین و خواقین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود و از اوان

کر عدد سپاه چنگیز خان از قطرات باران زیاده گشت خیال تسخیر آن ممالک فرموده بخت جعفر خواجه را که از ملازمان قدیم بود

و سخن دانی امتیاز داشت نزد التان خان فرستاده او را بمتابعت خویش خوانده مال و پیشکش طلبید و چون جعفر خواجه

بملازمت التان رسیده و از ادای رسالت فارغ گردید نایره غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا محفوظ از

کسر گزند حشار و بهیچ بیگانه ننموده و فضای این سرزمین محروسه ایست که در هیچ وقت هیچ پای بیگانه را نه پیموده بیت

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست ؞ عرض خود می بری و زحمت ما میداری ؞ باید که چنگیز خان ما را بمغولان

بی سر و پا قیاس ننماید و ابواب بلا و تعب بر روی روزگار خود نگشاید و اگر البته بدین ولایت متوجه خواهد گردید از دست

سپاه ظفر پناه ما خواهد دید آنچه خواهد دید و جعفر خواجه امثال این سخنان شنیده مراجعت نموده گرد و نزد چنگیز خان

سخنان التان را بر زبان آورد و آنگاه چنگیز خان شبانه بر پشته بلند رفته کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته بتضرع و زاری

از حضرت باری ظفر و برتری طلب داشت و بعد از چند شبانه روز از آن پشته پایان آمده فوجی از سپاه را بمحافظت

اردو تعیین فرموده بجانب ختا نهضت نمود و بعد از وصول بحدود آن ولایت معموره چند بخت را که مفتاح تومان آنست

مفتوح گردانید و چندان شهر دیگر در حیز تسخیر کشید و التان این خبر شنیده با لشکری که سپهر اخضر با هزار دیده

آن کثرت و عدد سپاهی ندیده و از چیکو بیرون آمده و بر سر دره منزل گزید و فوجی از سرداران را با جنود فراوان پیشتر

فرستاد تا از حدود مملکت باخبر بوده اگر فرصت یابند دستبردی بمغولان نمایند و آن جماعت منتظر نشسته ناگاه

شنیدند که چنگیز خان یکی از آن بلاد را فتح کرده بتقسیم غنایم و اموال اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمرده بدین

جانب ایلغار کردند و در وقتی که مغولان به پختن آش مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیدند و چنگیز خان فی الحال سوار

شده فرمود که دیگها را سرنگون ساختند و مجموع پای در رکاب آورده بر ختاییان تاختند و در حمله اول لشکر التان

خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان خسته تیر تقدیر و بسته کمند گزند شدند و بعد ازین واقعه میان چنگیز خان و التان خان

مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد و التان خان گریخته روی توجه بقرار نهاد

و بدار الملک خود رفت و چنگیز خان نیز بدان جانب روان گشته التان خان در دفع آن حادثه با امرا و وزرا

خود کیوکیک و تونکشاه و خنک سانک طریق مشورت مسلوک داشت خنک سانک گفت انسب آنست که در بند ملا

از راه صلح و صفا در آییم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت باشد بتقدیم رسانیم و التان خان این رای را

استحسان کرده ایلچی جهت تمهید بساط مصالحه نزد چنگیز خان فرستاد و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیز خان مجدداً

التان خان را در آغوش کشیده باز گردید آنگاه التان خان چیکو را به پسر خود سپرد و از امرا بزرگ فوکینک خنک سانک

و سونک خوینک را پیش او گذاشت و بنفس خویش بشهر نمنک که ساخته و پرداخته پدرش بود و در وسعت و متانت

با قلعه سپهر دعوی برابری می نمود انتقال کرد چنانچه در مقدمه ظفرنامه مسطور است و دور آن بلده چهل فرسنگ است و

سه باره دارد و در یک طرفش رودیست عریض چنانچه از صبح تا شام سعی تمام کشتی یکنوبت ازین طرف بآن طرف میرود

می آید

می آید و در آن شهر میوه سردسیری و گرمسیری بنهایت القصه بعد از رفتن التان خان بدان مکان اختلالی تمام باحوال ملک

راه یافت و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع داده شرار شر و شور بر اطراف آن کشور تافت و کار بجایی

رسید که پسر التان خان حکومت چیکو را با امرا گذاشته بنمنک رفت و حاکم جورجه که او را ابوکه می گفتند ایلچی همعنان

برق و باد نزد چنگیز خان فرستاده اظهار اطاعت نموده او را از حال دار الملک ختا خبر داد بنابران چنگیز خان امیر تومان

و ساموقه را با لشکر فراوان بتسخیر آن مکان فرستاد و ایشان بچیکو رفته چندگاه بمحاصره اشتغال نمودند و بعد از امتداد

زمان قوت محصوران باتمام رسیده بیت بچیکو خورش آنچنان گشت تنگ ؞ که نانی بجانی نیامد بچنگ ؞

و التان از اضطرار مردم خود خبر یافته از امرای تومان توکشای را با سه امیر دیگر مقرر کرد که غله بچیکو برند و حکم فرمود که افراد

شامی نوکران و لشکریان خود هر یک سه قفیز غله بردارند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل سنگ سیمه رسیدند

بجمعی از امرای چنگیزی باز خوردند و چنگیز خانیان ایشان را گریزانیده غلات را متصرف گردیدند و چون این خبر در چیکو شیوع

یافت کوکینک چینک سانک از غایت غصه زهر خورده بمرد و سونک خونک گریخته بجانب تمنک شتافت آنگاه مملکت

ختا بتصرف پادشاه کشورگشای در آمد و چون این خبر فرح اثر بگوش چنگیز خان رسید قتقو نویان را با دو امیر دیگر بدار الملک

التان فرستاد و ضبط خزاین و دفاین بایشان فرمان داد و ایشان بدانجانب شتافته آن نقود نامعدود و اجناس بیحساب

را با خازن التان خان که هدا نام داشت بنظر چنگیز خان رسانیدند و خان مبتهج و مسرور گشته بیت ملک بخشید از

انجمله مال ؞ که او را نبودی ز بخشش ملال ؞ و ضبط آن ولایت را بعهده صمقی کوبانک جلایر کرده رایت مراجعت

بجانب اردوی خود برافراشت و چون بدانجا رسید روزی چند بفراغت گذرانیده آنگاه بیکبارگی همت متوجه دفع کوشلک

و تسخیر قوم قراختای گردید **گفتار در بیان شمه از حال قراختاییان که گورخان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان**

کوشلک و آخرین ملوک قوم ایشان بوقوع پیوست مولد و منشا قبیله قراختای ولایت ختای است و ایشان

از جمله معتبران آن مملکت بوده اند و پادشاه خود را گورخان می گفته اند چنانچه ختاییان التان خان می نامند و قبل از

ولادت چنگیز خان مقدار نفر از اکابر آن قوم با اقربا و عشیرت خود بروایتی با گروهی انبوه از ختا بیرون آمده بحدود قرقیز

رفتند و میان ایشان و قرقیزیان منازعت اتفاق افتاد و از آنجا بایمیل شتافتند و در آن سرزمین شهری بنا فرمودند

قرب چهل هزار خانه و از اتراک بی باک در نواحی آن شهر مجتمع گشته و در آن وقت در بلده بلاساغون که مغولان

آنرا غوبالیغ می گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل افراسیاب اما چندان مکنتی نداشت و مردم قرلق و قنقلی بر حوالی

مملکت او دست غارت و تاراج می گشادند بنابران ایلچی نزد گورخان فرستاده التماس نمود که بدان جانب شتابد و ملک موروث

را متصرف گشته شر قرلق و قنقلی را کفایت نماید گورخان ببلاساغون رفته بر تخت سلطنت نشست و نام خانی را

از چهره افراسیاب بینداخت و او را بایلک ترکان موسوم ساخت و اقوامی را که مخالف او بودند مطیع و منقاد گردانیده

بکاشغر و ختن فرستاد و آن ولایت را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام داد و آنگاه ماوراء النهر و فرغانه را نیز ایل

منقاد گردانید چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت در شهور سنه ست و ثلثین و خمسمائه با سلطان سنجر حرب نموده او را منهزم ساخت و
بعد از آن گورخان مجت شده خاتونش کوتوک قایم مقام گشت و قراختائیان مادام که کوتوک میل بفسق و زنا کرده بود متابعتش
می نمودند و چون هوای نفس بروی غلبه کرده او را با معشوقش از میان برداشته ولقب گورخان را برادر گورخان سابق
اطلاق نموده نقش اطاعتش بر لوح ضمیر نگاشتند و میان این گورخان و سلاطین خوارزم شاهی نفاق اتفاق افتاده گاه جنگ
دست میداد چنانچه شمه از آن حکایت در اواخر مجلد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلک بن تایانک خان بعد از کشته شدن
پدر خود بویروق خان بقتل رسیده بوقاپکی پناه باین گورخان آورد و گورخان او را منظور نظر شفقت نموده بفرزندی
خویش سرافراز ساخت **نظم** ورا گورخان خواند فرزند خویش ❊ بیفزود اجامش به پیوند خویش ❊
دلش کرد خرم بخشنی چو ماه **بیت** مش را همی داشت از بد نگاه ❊ و دران اوان که چنگیز خان بجانب ختای
رفته بود کوشلک خیال استقلال نموده روزی بعرض گورخان رسانید که در ایمیل و قیالیغ و بالیغ مدتی شد که سپاه نایمان
مانند رمه بی شبان سرگردانند و حالا **بیت** که چنگیز خان در دیار ختاست ❊ همه کار ایشان توان ساخت راست
اگر رای صواب نما اقتضا فرماید بنده بدان جانب رفته قوم و قبیله خود را جمع گردانیم و ایشان را استمالت داده بخدمت
گورخان رسانیم **بیت** ز ساده دلی گورخان گفتش ❊ شنید و بسی دید در رفتنش ❊ و قامت قابلیت کوشلک
بخلع فاخره بیاراست و لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلک بیورت قدیم آبا و اجداد خود رسید
آوازه وصول او در آن دیار شایع گردید **ع** برو گرد شد لشکر نایمان ❊ و حاکم قوم کریت توقتان نیز بکوشلک
پیوسته او را جمعیتی عظیم دست داد کوشلوک باستظهار لشکر بسیار نایمان با گورخان آغاز مخالفت کرده آتش نهب
و تاراج در اطراف ولایاتش زد و رسولی پیش سلطان محمد خوارزم شاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست
که سلطان از آن جانب متوجه استیصال گورخان گردد و من ازین جانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر گورخان را مغلوب
گرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من درین امر پیش دستی نمایم سلطان تا آب فناکت بن مسلم دارد آنگاه
آن دو پادشاه از طرفین متوجه گورخان گشته کوشلک پیشتر رسید و محاربه نموده منهزم گردید بعد از آن بر وجهی که در
اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و گورخان قتال اتفاق افتاد و بسبب غدر اصفهبد کبود جامه میمنه سلطان
پشت بر مخالفان کردند و یسار لشکر گورخان نیز انهزام یافته قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر بر یکدیگر نهادند و گرد هیجان گرد و غبار
مانع رویت ابصار گشته غالب از مغلوب متمیز نشد و مبارزان هر دو طرف تاراج کنان روی بوادی فرار آوردند
و چون گورخان ببلاساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی قراختائیان بتنگ آمده بودند پنداشتند که خوارزم
شاهیان از عقب خواهند رسید دروازه را بسته گورخان را بشهر نگذاشتند و باندافتن تیر و سنگ و افروختن آتش
حرب و جنگ اشتغال نمودند گورخان نیز آغاز محاربه و محاصره کرده بعد از شانزده روز قهراً بلاساغون را بگرفت
و بقتل عام فرمان داده در مدت سه شبانروز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته گشتند و چون خزاین گورخان در وقت

باسباب سپاه از رزم و پیکار خالی شده بود گمون ایمی کرد مال بسیار داشت و چون رسید که گورخان از وی چیزی طمع نماید بعرض رسانید
که مناسب آنست که در عوض اموالی که از خزاین تلف شده تنخواهی را که امرا درین وقایع گرفته اند بجز این سپارند و گورخان این
سخن را بسمع رضا جای داده چون امرا بر ان اندیشه مطلع گشتند هر یک بجهانه بطرقی رفته از عصیان دم زدند و کوشلوک از
این حال خبر یافته فرصت غنیمت دانسته بدان جانب ایلغار کرد **بیت** چنان با سپاه آمد از سوی شرق ❊ که گویا
همی آمد از میغ برق ❊ و مانند بلای ناگهان بی خبر ببلاساغون در آمده گورخان بغیر تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد
کرد که در پیش سریر کوشلوک بپای خدمت بایستد اما کوشلوک باین معنی راضی نشده او را بجب ظاهر تعظیم نموده زمام ربط و
ضبط مملکتش را بگرفت و گورخان بعد ازین واقعه مدت دو سال زندگانی یافت و چون سنش بنود و پنج رسید بعالم
باقی عالم گزید و او هشتاد و یک سال سلطنت و اقبال گذرانید **ذکر شمه از تسلط و تغلب کوشلوک خان و بپایان رسیدن وقت**
شدن نژاد او بسبب توجه جبه نویان بعد از فوت گوشلوک در سلطنت استقلال یافته باندک زمانی ختن بالیغ و کاشغر
و ختن را مسخر کرده باشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دودمانهای قدیم برآورد و آن بدبخت بت پرست بود
و زنش متابعت نصاری می نمود لاجرم هر دو پیوسته در تعذیب مسلمانان می کوشیدند و هر کس از رجحان شریعت غرا
دم میزد او را بقتل میرسانیدند و وقتی که ولایت ختن بحیز تسخیر آن لعین پر کر و فن درآمد خواست که از روی محبت دین آن
علمای اسلام را ملزم گرداند و مذهب باطل را که با خود مقرر کرده بود بسامع معتقدان دین قویم رساند بنابر آن فرمود که در شهر ندای
نمودند که هر که در زی علم و صلاح است بصحرا اشتابد و سه هزار کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلوک روی بدیشان آورده
گفت کیست از شما که از بیم خدا نترسد و سخن حق با من گوید و در باب رجحان دین و ملت از سر صدق و نیت مناظره نماید
قدوة العلماء المتبحرین علاء الملة والدین محمد الختنی کمر تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بگشاد و با
کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرمود و در باب ترجیح ملت بیضا براهین و حجج اقامت نمود و کوشلوک را ملزم ساخت
و آن بدبخت از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کلمات بی ادبانه بر زبان
آورد **بیت** چو عاجز شد آن بی ادب در جواب ❊ بیند کرد حاشای رای خطاب ❊ و آن عالم ربانی از غایت
دینداری بی تحمل گشته گفت خاک بدهانت باد ای دشمن خدای و آن سر خیل اهل ظلم و کفر ازین سخن برآشفته فرمود که آن جناب
را بگیرند و اینقدر بجای میند تا از دین اسلام برگردد و فرمان بران بموجب فرموده عمل نمودند چون از زدند و آن عالم پاک اعتقاد
مایوس گشته بر در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا بجوار مغفرت الهی واصل شده و بعد از شهادت مولانا
علاء الدین محمد رسم بانگ نماز و جماعت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار برافتاد و ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد
بر روی مسلمانان گشاده و در خلال این احوال حاکم قوم کریت توقتان از کوشلوک جدا گشته بطرف تمکیک رفت و چنگیز خان
چون این خبر استماع نمود فرمان فرمود که جبه نویان با سپاه ظفر نشان متوجه کوشلوک گردد و جبه نویان بموجب فرمان بجانب
کاشغر روان شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوک روی بهزیمت نهاده جبه نویان بکاشغر در آمده فرمود که در کوچه و بازار ندا

گورخان مر

ندا کرد که همه کس باید که بر کیش آبا و اجداد خویش باشند و متعرض یکدیگر نشوند و از اتباع کوشلوک هر کس را هر جا یابند بکشند لاجرم از تعدی و ظلم آن مدبر اهل اسلام نجات یافته فوجی از مغولان کوشلوک را تعاقب نمودند و هر کس از قوم نایمان رسیدند بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان رسیده از غایت سراسیمگی بدره رفت که آنرا ساریق قول می گفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال داشتند و مغولان ایشان را گفتند که اگر این جماعت که از ما گریخته اند گرفته بما سپارید بجان امان یابید و صیادان از اطراف و جوانب کوشلوک در آمدند و او را با اتباع بدست آورده بمغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه نویان آوردند و جبه نویان آن سر را پیش چنگیزخان فرستاد انگاه چنگیزخان جوجی خان را بدفع توقتان که بطرف کنگ رفته بود نامزد فرموده و جوجی بر وجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزم شاه نوشته شده مهم توقتان و قوم او را ساخته مراجعت کرد انگاه بعد از آن چنگیزخان روی توجه بماوراء النهر آورد

گفتار در بیان توجه چنگیزخان بجانب ماوراء النهر و بیان کشته شدن اکثر سلطان آن بلاد به تیغ بی دریغ خشم و قهر

چون خاطر خطیر چنگیزخان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر کانون درون مخالفان الخ دود تافت تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزم شاه را پیش نهاد همت بلند ساخته با سپاهی افزون از قطره باران در عدد و ذره در شمار بجانب ماوراء النهر روان شد و چون بنواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکدای و جغتای را بمحاصره آن شهر باز داشت و جوجی خان را بجانب جند فرستاد و الاق نویان را بفناکت و خجند ارسال فرمود و بنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت ناگاه بقصبه زرنوق رسیده اهالی آنجا نخست دروازه بر کشیدند و خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت چنگیزخان می نمود ابواب صلح و صفا گشاده ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار کرده جوانان را همراه خود گردانیدند و روی بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز اظهار اطاعت و انقیاد نموده حکم شد که ساکنان آن مکان بمالابد معاش و مصالح زراعت و تخم و گاو قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا بازگذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرمان تقدیم نمایند اتراک بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند و در اوایل محرم سنه سبع عشر و ستمائه موافق پیلان ئیل (?) چنگیزخان در نواحی آن بلده که در آن زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و معنی بخار بلغت مغان مجمع علم باشد القصه چون سپاه بی شمار چنگیزخان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند و در شب اول امراء خوارزم شاه کوک خان و سونج خان و کشلی خان با بیست هزار یا سی هزار از شجاعان خنجر گذار بر سبیل شبیخون بر سر مغولان تاختند اما چون طلایه آن سپاه خونخوار رسیدن بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتله پیش آمده اکثر بخاراییان را بر خاک هلاک انداختند اما چون روز دیگر که بواسطه ظهور جمشید خورشید ثوابت و سیار حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا دروب ابواب خلاف بسته شهر را بگذاشتند و سادات و علما و اشراف اعیان بخدمت خان شتافته امان طلبیدند و چنگیزخان همان روز سوار شده

بآن بلده فاخره درآمد و چون بمسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدانست و او همچنان سواره بمسجد درآمده تا مقصوره عنان بازنکشید انگاه از اسب پیاده گشته بر منبر رفت و بنشست و مردم خود را گفت صحرا علف نیست شکم اسبان را سیر سازید مغولان بموجب فرمان کار بند شده در انبارها گشادند و از صنادیق مصحف در دور انداخته آخور اسبان ساختند و اقداح چارپایان بدست علما و مشایخ داده باباغ و آتش مشغولی کردند و آهنگ مغولی کشیدند بعد از آن چنگیزخان بعیدگاه رفته باجتماع خلایق بخارا فرمان داد و بر منبر بر آمده بحمد الهی زبان گشاد انگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزم شاه سخنان بر زبان راند و در آخر گفت ای قوم از شما گناهان بزرگ در وجود آمده است بنابران خشم ایزدی مرا که از جمله بلاهای آسمانم بسوی شما نازل گردانیده اکنون هر چه درین شهر ظاهرست حاجت تفتیش نیست و آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم باید لاجرم متمولان آغاز آوردن مال کرده هر چه داشتند مغولان ایشان را بستدند و بتعذیب و اشکنجه کسی را آزار ننمودند اما چون برلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزم شاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه پناه بمردم برده بودند و اینمعنی بر چنگیزخان ظاهر گشت نایره خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش در بخارا زدند و چون اکثر محلات چوب پوش بود بنابران بیک روز اکثر شهر سوخته شد و بغیر مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند بعد از آن چنگیزخان جوانان بخارا را بجنگ قلعه مامور گردانیده و از جانبین منجنیق ها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهرا قسرا آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردان را که در قلعه بودند کشته اهل و عیال ایشان را اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار کردند نقلست که بعد ازین واقعه یکی از بخاراییان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید که حال شما بکجا انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع کلام فارسی عبارتی مختصرتر ازین در بیان آنچه از لشکر مغول در بخارا بوقوع انجامیده بود نتوان یافت **اما جغتای خان و اوکدای خان** که بفتح اترار مامور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند غایرخان با شصت هزار سوار جرار در شهر متحصن شده محافظان هشیار بر دروازه ها بنشاندند و شاهزادگان مدت پنجماه آن بلده را محاصره نمودند و کار محصوران باضطرار انجامید انگاه قراچه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزم شاه بکومک غایرخان متعین بود بمغولان ایل شده شبی از دروازه صوفی خانه بیرون رفت و همان شب چریک مغول در شهر ریخته غایرخان با ده هزار یا بیست هزار کس از شجاعان پناه بحصار بردند و روز دیگر جغتای و اوکدای قراچه حاجب را بکفران نعمت خوارزم شاه ملزم ساخته بکشتند و تمامی مردم اترار را بصحرا رانده به تیغ بی دریغ گذرانیدند و آغاز محاصره قلعه نمودند و غایرخان از آن حصار هر روز پنجاه مرد میدان نبرد می فرستاد تا با کفار در میدان مردی کارزار نموده بفیض شهادت می رسیدند و برین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه امتداد یافت و در ان ایام بسیاری از کفار نابکار بر خاک هلاک افتادند و بنار جحیم واصل شدند و چون از سپاه غایرخان زیاده از دو کس نماند لشکر مغول بحصار درآمدند و غایر با آن دو یار پناه ببام برده بر قرار جنگ می نمود و بزخم سنگ و خشت مخالفان را از خود باز می داشت و چون فرمان چنگیزخان چنان بود که او را زنده بدست آورند

مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد ازانکه دو کس بزرگ کشته شدند مغولان خایرخانرا گرفته و بند کرده قلعه را با زمین هموار ساختند
و غیر ارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکانرا همه بکشتند انگاه جغتای و اوکدای عازم اردوی اعظم گشتند و در حدود
سمرقند خایرخانرا بنظر چنگیزخان رسانیدند و در کوک سرا او را شربت شهادت چشانیدند اما جوجی خان که بموجب
فرمان بجانب جند رفته بود چون بسقناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در اوان
ملازمت چنگیزخان می نمود بدانجا فرستاد تا مردم را نصیحت کرده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون
حسن بشهر درآمد پیش ازانکه باداء رسالت پردازد رنود و اوباش هجوم نموده او را بکشتند و جوجی برین رسالت اطلاع
یافته لبیان شیر خشمناک روان شد و اطفار سقناق شتافته لشکریان را گفت دست از جنگ باز مدارید تا آن بلده را مسخر
نسازید و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده بیت بدو روز زیر و زبر گشت شهر ؛ همه خلق گشتند کشته بقهر
و امارت آن ویرانه به پسر حاجی حسن متعلق شده جوجی خان روی باوزکند آورد و آوزکند بصلح مفتوح شده ازانجا
باسباس رفت و اوباش اسباس آغاز پرخاش کرده اکثر کشته شدند و چون این خبر بسمع قتلغ خان که از قبل سلطان
محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بنای ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفته راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان
چینتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قاصد جانش گشتند و چینتمور بلطایف الحیل خود را نگاه
داشته بخدمت جوجی خان مراجعت کرد و جوجی خان چهارم شهر صفر سنه سبع عشر و ستمایه بظاهر شهر شتافته
جندیان دروازه ها را ابسته و لبیان نظارگیان بر زبر فصیل نشستند و مغولان پلها را بر خندق ترتیب کرده
نردبانها نهادند و بالای باره آمدند و ازان جانب به زیر رفته دروازه را بگشادند و تمامت خلق را بصحرا رانده
جند را بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند بیت چو مردم گرفتند در جند جنگ ؛ بکشتن مغل تیز بگشاد
چنگ ؛ نشد کشته غیر از دو سه تیره بخت ؛ که با چینتمور گفته بودند سخت ؛ و جوجی خان امارت جند را
بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدر آورد اما الاق نویان که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر
فناکت رسید والی آنجا ایلکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازم او بود در حصار تحصن نمودند نظم به پیکار سه روز برخواستند
بروز چهارم امان خواستند ؛ زشهر فناکت برون آمدند ؛ همه غرق دریای خون آمدند ؛ والاق
نویان ؛ بشهر خجند آنگهی رو نهاد ؛ مدارا و آزرم یکسو نهاد ؛ و بعد ازان که بآن بلده رسید
والی آنجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه ازو مردانه تری نبود با هزار بهادر نامدار که هریک خود را
ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خجند ساخته پناه برده مدتی با مغولان کوشش نمود و
بسیاری ازایشانرا بقعر جهنم فرستاد و چون کارش باضطرار انجامید خواص و متعلقانرا در هفتاد کشتی که بجهت روز
که بیرون آمدن ازانجا و قیر اندوده بودند نشانده خود نیز بسفینه درآمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول
بر فرار تیمور ملک مطلع شده بر کنار آب جنگ کنان میرفتند و تیمور ملک بتهور دلیری که مرکز خاطر او بود کفار را بار میدان تا بانکه

بساحل رسیده از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند تیمور ملک مسافت می ایستاد و جنگ می کرد تا احمال و اثقالش
میرفت تا آنکه اکثر اتباع او کشته شده اموال را بازستادند و او تنها با سه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان نداشت اسب
میراند و مغولان در پی او بودند و ازان جمله سه مغول خود را نزدیک به او رسانیدند و تیمور ملک عطف عنانی کرده تیر بی پیکان را
بر چشم یک مغل زد که کور شد دو نفر دیگر سر خویش گرفتند و تیمور ملک بخوارزم رفته ازانجا بعراق شتافت و در عراق
نشان عزیمت بشام تافت و چون قدمی آرام یافت حب وطن او را بر مراجعت باعث گشت بفرغانه رسیده گاهی
بخجند میرفت و استکشاف احوال می نمود و در آن اثنا شنود که پسرش بحکم جوجی خان بن چنگیزخان بخجند آمده متصرف
املاک و اسباب پدر گشته لاجرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را ببینی می شناسی جواب داد که من طفل شیرخواره
بودم که از پدر دور افتادم اما مرا غلامی است که او را می شناسد آنگاه غلام را حاضر ساخت و غلام تیمور ملک را از نشان زخم چشم
خبر وصول او بترکستان شیوع یافت و تیمور ملک بامید لطف و مرحمت بجانب اردوی اوکدای قاآن که بعد از چنگیزخان
بر تخت سلطنت نشسته بود روان شد و در اثنای راه قدقان اغلان بوی دوچار خورده فرمود تا دستهایش بستند
از کارهایی که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک آن سخنانرا جواب می گفت و در آن حین حسب تقدیر الهی آن مغول که
بزخم تیر بی پیکان تیمور ملک کور شده بود بآن مجلس رسیده از روی سخنان رسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنید درآمده
قدقان در غضب رفته تیر جانگدازی بر تیمور ملک زد که دیگر نفس برنیاورد القصه الاق نویان چون از مهم خجندیان فارغ شده بجانب
سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت اما قضیه سمرقند چنان بود که دران زمان که سلطان محمد بن تکش خوارزمشاه
از توهم سپاه مغول و تاتار بتفرق ساختن حریفان مجلس رزم و پیکار پرداخت صد و ده هزار سوار جرار در سمرقند گذاشت
و غلبه خواص و عوام دران بلده بمثابه بود که محاسب وهم و خیال از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف می نمود و سمرقندیان جهت
احتیاط چند فصیل برگرد شهر کشیده بودند و خندق را بآب رسانیده بنابران چنگیزخان نخست بتسخیر بخارا و سایر
بلدان ترکستان و ماورا النهر پرداخت و چون خاطر ازان امور فارغ ساخت در اوایل محرم علم سلطنت بصوب آن
بلده فاخره بر افراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان و لشکرهایی که بتسخیر امصار ترکستان مامور گشته بودند باردو
ملحق شدند و چنگیزخان در کوک سرا فرود آمده دور و نزدیک سایش نمود و روز سیوم طایفه از سرداران لشکر خوارزم
شاه و بهادران جلادت در میدان مبارزت آمدند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر کردند و روز چهارم چنگیزخان
بنفس نفیس سوار شده روی بشهر آورد و مغولان بر تیپ هجوم نموده متعدد اند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه ها بیرون
کنند و شب هنگام رای ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی بصلح مایل گشتند و در نوع ملاحظه حقوق سلطانی نموده بر مخالفت
مصر بودند و چون دروازه افق شرقی بسبب ظهور تباشیر صبح مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف
انام از شهر بیرون آمده بملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیزخان ایشانرا از قهر و سخط خود ایمن ساخته
اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان بسمرقند بازگشته دروازه نمازگاه باز کردند و لشکر مغول در شهر ریختند قاضی

وشیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را از مردم جدا کرده و باقی خلایق را بصحرا رانده دست بغارت و تاراج
آوردند و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشته از جمله محصوران الب خان با هزار نفر از شجعان دل از جان برگرفته خود را بر
لشکر مغول زدند و بسلامت بیرون رفته در حدود عراق بسلطان محمد رسیدند و او را بواسطه این اخبار از حالات
ماوراءالنهر مکدر و سراسیمه گردانیدند و در همان روز که الب خان از قلعه سمرقند بگریخت چنگیز خانیان بر آن حصار استیلا یافته
قریب سی نفر از امراء خوارزمشاهی را با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که پیشه ور بودند جدا ساخته
چنگیز خان ایشان را بر اولاد و اقربای خویش تقسیم نمود و از بقیه مغولان مبلغ دویست هزار دینار خونبها ستاندند و
دیگر تعرض نرساندند **ذکر توجه جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیز خان و بیان
قتل و غارت ایشان در اطراف ولایات ایران** در آن اوان که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود
که سلطان محمد خوارزمشاه با معدودی اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسله جمعیت او
برهم خورده و دوران از هم گسیخته بنابر آن جبه نویان و سوبدای بهادر و توقچر را با سی هزار سوار خنجرگذار از عقب سلطان
روان فرموده ایشان را فرمود که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را بدست نیارند از پای ننشینند و اگر بتاب شکاوش
نداشته باشد در موضعی که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرا بموجب فرموده بجانب خراسان
روان شدند و در اوایل ربیع الاول سنه سبع عشر و ستمائه موافق بیلان ییل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و طلب
هراة رفته و چون ملک هراة پیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سوبدای متعرض آن ولایت نشدند اما توقچر از
عقب ایشان آمده رسیده متابعت ملک را مسموع نداشت و آغاز محاصره کرد و از شصت قضا تیری بر عمر و نا بر مقتل آن کافر خورده
شراره منقطع گردید و اتباعش از عقب جبه و سوبدای شتافته در نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امرا از اهالی آن قصبه نزل
و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازه را بستند و چیزی بدیشان ندادند اما چون مغولان بر جناح استعجال بودند متعرض ایشان
حالت نشدند و چند شدند و از بالای باره اهل زاوه آغاز گفتن فحش داده کرده امرا از غایت غضب باز گشته و در عرض سه روز
زاوه را مسخر کرده قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال کشتگان را بشکستند و بسوختند بعد از آن بنیشابور
رفته مهم مردم آنجا را بصلح گذرانیدند از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سوبدای بطوس رفت و خلقی بی
نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته خضرت مرغزار و جریان انهار آن ولایت را خوش فرموده متعرض اهل رادکان
نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرده از اسفراین بدامغان رفت و رنود و اوباش آن خطه را پامال حوادث
ساخت و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انام را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصره قلاعی که مقر متعلقان خوارزم
شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شده و سوبدای بدو پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مذهب
تعصب بود بنابران شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافته جبه و سوبدای را بر قتل نصف
شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان نخست حنفیه را بتیغ بگذرانیدند و بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون همشهریان

مولد و منشاء خویش چنین سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت آنگاه شافعیه را از عقب حنفیان روان کردند و از ری بجانب
قزوین رفت و جبه نویان بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را باغوای بعضی از سنی مذهبان
شربت شهادت چشانیده بعد از قرب وصول بهمدان با والی آنجا مجدالدین علاءالدوله علوی صلح کرده روی توجه بکهرود و خرم آباد نهاد
و دود از کهرود بر آورده و خرم آباد را ساخته مردم نهاوند را البسته کشته گردانیده و در سایر ولایات آن خطه
همین عمل بجای آوردند و سوبدای در قزوین قریب پنجاه هزار کس را بتیغ کین کشته بعد از آن آن دو مثال مصلی بهم پیوستند
و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب وفور قتل سروقدان گلرخسار لاله عذار در اطراف
دشت و کوهسار غرقه بخون از بستر خاک بر خاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن دو زبان جهة بقیه جوانان آزادان
امان خواست جبه و سوبدای عنان عزیمت بجانب آذربایجان گردانیدند و در زنجان و اردبیل و سراب مراسم قتل عام و
غارت بجای آوردند و به تبریز رفته اتابک اوزبک که در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان
فرستاده ایشان را از قتل و غارت تبریز در گذرانید و چون بار دیگر سپاه برد و سرما هجوم نموده جبه و سوبدای در موغان
قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از گرجیان را بقتل آوردند و در سنه تسع عشر و ستمائه در
مراغه همدان و خوی و سلماس و نخجوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شیروان آنچه مقدور ایشان بود از قتل و غارت تقدیم
رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گمراه مایل بآن شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه نمی دانستند
تدبیری اندیشیده قاصدی سخندان پیش شروانشاه که در بعضی از قلاع حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه
چنانست که دیگر متعرض ظفر و توشه نشویم مناسب اگر جمعی از مردم نیک بفرستی تا تمهید معذرت کرده مواعد عهد و پیمان را با ایمان
موکد گردانیم و شروانشاه از استماع این خبر شاد شده ده نفر از خواص و مقربان خود نزد مغولان فرستاده و امرا
از آن ده نفر یکی را گردن زدند و با آن نه نفر دیگر گفتند که اگر شما قلاوزی کنید و ما را راه نمایید که از دربند بگذریم بجان امان دهیم
و الا مانند یار خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان بجرجی گشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان
که دربند خون و گرفتن مال بندگان خدا می شدند بطرف مغولستان گذشتند و در اثنای راه مهم مردم الان و قبچاق را بآن
ساکنان خراسان و عراق ساخته و در ولایت روس نیز بهمان شیوه ناستوده خویش پرداختند آنگاه چنگیز خان که در
آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خویش معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال
قوت و سطوت مغولان بر حکمای ظاهر می گردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که
با وجود آنکه در آن ایام قریب صد حاکم صاحب وجود با جنود نامعدود در عراق و خراسان بودند هیچکدام با ایشان نیافتند که
در صدد ممانعت و مقابلت فوجی از لشکر مغول درآیند تا آن ولایت که از غایت معموری رشک نگار خانه چین بلکه غیرت افزای
بهشت برین بود ویران گشت و چندین هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمره از اهل کفر و ظلام از هم گذشت
انشاء الواحد القهار و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الاطهار **گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر پنجم**

آن خطه بعد از وقوع جنگ خوارزم چون چنگیز خان از مهم سمرقند فارغ گشت روزی چند در نواحی آن بلده فردوس مانند توقف نموده
جوجی و جغتای و اوکتای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و دران زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان آنرا
ارگنج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود و از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و اهالی حرفت و صناعات
سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بران القصور شوان کرد و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان
با سپاهی چون حوادث آسمان بی پایان بران جانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والده
سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت چون مغلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بشهر خوارزم نزدیک رسید جمعی چشم
بظاهر جرجانیه رسیده دست براندن چهارپایان مشغول گردیدند و خوارزمیان ایشانرا اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار
پای از دروازه بیرون نهادند و مغلان عزیمت محاربه آن جماعت انعطاف دادند و مغولان بطریق کر و فر گاهی چون صید وحشی
از ایشان رمیدند و احیانا اندک توقفی کرده جنگ می کردند تا بباغ خرم که در یک فرسنگی شهرست رسیدند آنگاه سایر سواران
مغلای که در کمینگاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کوشش و کشش کرده از وقت طلوع آفتاب
تا هنگام زوال قریب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان راندند تا خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا شوره گویند تاختند
شور حرب گرم ساختند و هنگام غروب خورشید باز گشتند و بعد از دو روز ازین واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای
و اوکتای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلده فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت
نمودند و چون فایده بر ارسال رسایل مترتب نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنگ
آوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام می
کردند و بعد از آنکه زمان محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم بقاروره های نفط و زخم سنگ رعد سوخته
منهدم گشت مغولان قصد نمودند که نهر آب که از جیحون بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از مغولان متعهد این
خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدان جانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال دادند
و باد ظفر از جانب اهل خوارزم در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس برخاک هلاک افتادند و بواسطه این فتح جد خوارزمیان
در محافظت شهر بیشتر از بیشتر شده و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافت و مدت هفت ماه مغولان تسخیر خوارزم
میسر گشت و این خبر بسمع چنگیز خان رسیده یرلیغ داد که سروران لشکر اوکتای باشد و جوجی و جغتای و امرای سرافراز فرمان
او نه پیچند و سروران او از حکم تجاوز جایز ندارند و اوکتای برادران را با هم در مقام صلح و صفا در آورده مهام سپاه را
منتظم گردانید و باتفاق جنگ پیش بردند و یکبارگی متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله از ایشان می گرفتند
تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا راندند قریب صد هزار نفر از مردم پیشه ور جدا ساختند و زنان جوان
و کودکان را به بندگی گرفته باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که آن مردم را چون بر سر قاتلان تقسیم نمودند بر قاتلی بیست
و چهار مقتول رسیده بود و عدد قاتلان از صد هزار متجاوز بود و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون

الجناب را ز اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بوده قلم شکسته رقم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود **ذکر حضرت شیخ**
نجم الدین کبری و بیان شهید شدن او بتقدیر ایزد تعالی نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و آن
جناب بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث می کرد غالب می آمد و بدین سبب او را طامة
الکبری لقب دادند بعد از آن بکثرت استعمال طامه را انداخته کبری می گفتند و بعضی بر آنند که لقب آن جناب کبری بوده ای
هو نجم الکبری جمع کبیر اکبر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آن جناب است و سبب آن
این لقب را بروی اطلاق کردند که نظر مبارکش بر هرکه افتادی برتبه ولایت رسیدی ع سگ چو شد منظور نجم الدین سگان را سر
ورست و کنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سخنان شیخ علاء
الدوله سمنانی آورده که شیخ نجم الدین در اوایل جوانی جهة سماع حدیث روحانی از خوارزم بهمدان رفت و چون از علمای آنجا
جهت نقل حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدث اسکندریه نیز اجازت حاصل کرده در وقت مراجعت شبی
حضرت رسالت صلعم را در خواب دیده و از آن حضرت استدعای کنیتی نمود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابو الجناب
پرسید که ابو الجناب مخففه حضرت فرمود که لا مشدده و شیخ از خواب چون در آمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از
دنیا اجتناب می باید کرد لاجرم خود را همانجا از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد
آغاز مسافرت فرمود و بخوزستان رسیده در خانقاه اسمعیل قصری پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و بهمین توجه شیخ از آن مرض
نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چندگاه در آنجا بوده شبی بخاطرش خطور نمود که علم ظاهر من از شیخ اسمعیل
زیاده است و از علم باطنی نیز حظی تمام یافته و این معنی بر شیخ اسمعیل ظاهر گشته بامداد آن جناب را طلبید و گفت که
خیز و سفر کن که ترا بخدمت عمار یاسر می باید رفت و شیخ نجم الدین دانست که شیخ اسمعیل بر آنچه بخاطرش خطور نموده
اطلاع یافته اما هیچ نگفت و بملازمت شیخ عمار شتافته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغولی کرد شبی همان حدیث بر زبانش
گذشت و صباح شیخ عمار او را گفت که نجم الدین برخیز و بمصر رو در پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از
سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت چون بمصر رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه
او دیدم که با آب اندک وضو می ساخت و بخاطرم گذشت که ظاهرا شیخ نمی داند که باین مقدار آب وضو جایز نیست
چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب وضو شیخ که بر روی من رسید بیخود
شدم و شیخ بخانقاه در آمده من نیز در رفتم و آن جناب بشکر وضو مشغول گشته من بر پا ایستادم و از خود غایب شده
دیدم که قیامت قایم است و مردم را می گیرند و با آتش می اندازند و بر ممر آتش پشته ای بر زبر آن پشته نشسته و هر کس می گوید که من
تعلق بوی دارم او را می گذارند ناگاه مرا نیز بگرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون گفتم که من از جمله متعلقان این شخصم
مرا رها کردند لاجرم بر آن پشته بر آمده مشاهده نمودم که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم و در پایش افتادم
و سیلی سخت بر قفایم زد چنانچه بروی در افتادم و گفت پیش ازین اهل حق را انکار مکن بعد از آن از غیب باز آمدم دیدم

که شیخ از نماز فارغ شده پیش وی رفتم و در وی بر پایش نهادم و شیخ همچنان سیلی بر پس من زد و همان لفظ بر زبان راند و آن
سبب عجبی از طبیعت من زایل گشت و شیخ روزبهان مرا بخدمت شیخ عمار یاسر بازگردانید و بوی نوشت که هر چند مس داری
بفرست که من زر خالص ساخته باز پیش تو فرستم و شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت شیخ عمار یاسر بسر برده چون بدرجه
کمال رسید رخصت یافته بخوارزم شتافت و بنا و ارشاد کرد نقلست که در آن زمان که سپاه مغول بجانب خوارزم
توجه نموده چنگیز خان و اولادش که بر علو مرتبه شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آن جناب فرستاده
التماس کردند که از جوار خانه بیرون رود تا آسیبی بذات فایضه البرکات او نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرموده
فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول بلا دریغ دعا و حلول
محنت و عنا از ایشان مفارقت نمائیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک خوارزم رسید شیخ نجم الدین سعد الدین
حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب را که زیاده از شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت
بیرون روند و ایشان عرض نمودند که چه شود اگر حضرت شیخ دعا کنند تا این بلا از بلاد اسلام مندفع گردد شیخ فرمود
این قضائیست مبرم دعا علاج نمی پذیرد و آن جماعت گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما درین سفر موافقت نماید
جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد اصحاب آن بزرگوار را وداع نموده بهر طرف روان شدند
و در روزی که کفار مغول بشهر در آمدند شیخ نجم الدین جمعی را که در ملازمتش باقی مانده بودند طلبید و گفت قوموا علی اسم الله
نقاتل فی سبیل الله آنگاه برخواسته خرقه خود را در بر افکنده و میان محکم بربست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفته
روی بجنگ مغولان آورد و بر ایشان سنگ میزد تا آن سنگهائی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیز خان آنجناب را تیر
باران کردند و یک تیر بر سینه مبارکش آمده چون آن تیر را بیرون کشید مرغ روح مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید
گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود و پس از آنکه از پای در افتاد ده کس نتوانستند که کاکل
آن کافر را از دستش خلاص سازند عاقبت کاکل آن کافر ملحد را بریدند و از دست آن بزرگوار خلاص کردند و نظر این
معنی مولانا جلال الدین رومی گوید **بیت** ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند ۞ نی از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند
بیکی دست می خالص ایمان نوشند ۞ بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند ۞ و کانت شهادته قدس الله روحه
فی شهور سنه ثمان عشر و ستمائه الهجرة النبویه **ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن شهورجات
مردم انجا بی بسلح** خواستند کاتبان این قصه پر غصه بر زبان آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکریان را بجانب خوارزم فرستاده
بهار آن سال را در حدود سمرقند بگذرانید آنگاه خیال تخریب ترمذ نموده تخت تخت مضروب خیام مسالک ظفر سلک گشت و
بحسب اقتضاء وقت تابستان آنجا بسر برد و بعد از آن روی بترمذ آورد و ساکنان آنجا **بیت** بر بستند باروی شهر و حصار
که میگرد چهچون بگردش گذار ۞ و پای در دامان استغنا کشیده بعد از وصول لشکر مغول دست بانداختن تیر و سنگ
دراز کردند و مغولان بجد تمام در تسخیر آن کوشیدند **بیت** بده روز کردند ترمذ خراب ۞ فکندند باروی ترمذ

در آب ۞ و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکشتند گویند که در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل
آرند آن بیچاره گفت مرا مکشید مرواریدی بزرگ بشما دهم ایشان پرسیدند که آن مروارید را در کجا نهاده جواب داد که فرو
برده ام مغولان در حال شکم او را شکافته مروارید را بیرون آوردند ۞ ازین پس همه کشتگان را شکم ۞ بامید گوهر
دریدند هم ۞ و چنگیز خان از ترمذ بجد رود لنکرت و سامانه رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه ابتدا بختلان فرستاد
و آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ گذشته روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری
بمثابه بود که در نفس شهر هزار و دویست جا نماز جمعه می گذاردند و هزار و دویست حمام راحت انجام در آن مقام و امکنه موجود بود و
خواجه ابو نصر پارسا میفرمود که در وقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند
القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند با ساوری و پیشکش باستقبال شتافتند و بنابر آنکه
در آن ایام سلطان جلال الدین منکبرنی در ولایت غزنین لشکری پرخشم و کین جمع آورده بود و در میدان خلاف و عناد جولان مینمود
چنگیز را اظهار اطاعت و انقیاد و نمودن فایده نداد و هر که در آن الکا بود بضرب تیغ مغولان بخون فرقه گشته از پای در افتاد
همه بلخ را چون کف دست کرد ۞ عمارات عالیش را پست کرد ۞ و آن خان بهرام انتقام سپاه اقتحام بعد از تخریب
قبة الاسلام تولیخان را با دیگر بتخریب خراسان نامزد کرده خود بطالقان رفت و والی طالقان در حصار بر کشیده اقدام جنگ
و جدال پیش آمد و بنابر استحکام آن مکان مدت محاصره امتداد یافته بعد از مراجعت تولی خان از خراسان و اجتماع لشکرها صورت
تسخیر روی نمود و هر کس در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین منکبرنی در حرکت آمده بهر شهر که
رسید از بادی اثر نگذاشت و در بامیان تیغ از صبح ونی جفای دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد چغتای خان بزخم تیر اهالی آن مکان
کشته گشته بود چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و هم او را بوجهی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان
سمت تحریر یافته بتفصیل رسانید بلا توان را با دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای ناگهان در ملتان
و مضافات لهاور و دیگر دیار بقتل و غارت اقدام نموده بازگشت و چنگیز خان هم نوبت **ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و ویرانی
خرابی بعضی از ولایات ایران** در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ بپرداخت پسر خورد خود تولیخان را
بطرف خراسان روان ساخت و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر عشیر لشکر چنگیز خان بود تخت بر و شاهجان رفت و در آن
وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت میکرد
و جمعی کثیر از ابطال رجال در ملازمتش بسر می بردند و آلات و ادوات حرب و قتال بسیار داشتند و چون تولیخان بظاهر آن
بلده معمور رسید مجیر الملک بغرور موفور در مقام مخالفت در آمده و بروانبی در وقت زوال با گروهی انبوه از شهر بیرون تاخته
عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداخت و تولی از تهور آن سپاه متغیر شده بغضب هرچه تمامتر مباشر حرب
شد و با طایفه از شجعان حمله کرده جمعی کثیر را بقتل رسانید و بقیة السیف را بشهر گریزانید و مدت بیست و دو روز در میان محاصران
و محصوران نیران قتال اشتعال داشت و فواکه مختار صاحب تاریخ جهانگشای و مولف مقدمه ظفرنامه است آنکه چون تولی خان

بقاصر مرو نزول فرمود و تا شش روز جنگ تا غیر فرمود و در روز هفتم ∴ چو خورشید تابان بر آمد بلند ∴ بیفکند بر چرخ رخشان کمند
سپاه مغول مجتمع گشته بدروازه شهرستان باز آمدند و جنگ آغاز نهادند و از مرویان دویست کس از دروازه بیرون آمده
در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس خویش ∴ یکی بر فرو خشید چون پیل مست ∴ سپر بر سر آورد و خنجر بدست ∴ و پیاده
بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او از اطراف دروازه شتافتند و در حمله اول جمله را منهزم ساختند و چون زمانه نقد عصبیت
کشتگان کسوت سوگواری کبود پوشید مغولان تا روز در گرد شهر ایستاده پاس داشتند روز دیگر که سپاه حبش از جیش روم
هزیمت یافت و زمانه از تیغ زر اندود خورشید فرق سر زنگی صلیب را بشکافت مجیر الملک بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندانسته
و عالمی جمال الدین نام را که از تمام دانشمندان و متعینان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان
خواست و چون تولیخان مجیر الملک را بمواعید دلپذیر مستظهر و مطمئن خاطر ساخت پیشکشی بی قیاس از نقود و جواهر و امتعه و
نفایس و اجناس ترتیب داده بیارگاه سپهر اساس شتافت و تولی خان تفصیل متمولان شهر از و طلبیده و او در حال دویست
کس را نام نوشت و محصلان آن تفصیل را ستانده بشهر فرستادند و آن مردم را گرفته مطالبه مال نمودند آنگاه لشکر تولی خان حسب
اشاره علیه چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهار صد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران را بجان امان
داده بقیه از آن از زن و رجال و پیران و اطفال بر لشکریان قسمت کردند و هر مغولی را سیصد کس و چهار صد کس حصه رسید
هر یک رسد خود را بقتل رسانیدند گویند که سید عز الدین نسابه با چند نویسنده سیزده شبانروز تعداد کشتگان مرو
کرد از مردم شهر هزار هزار و سیصد هزار کس و کسری در شمار آمد و سید حیرت نموده زبان باداء این رباعی عمر خیام گردانید
ترکیب پیاله که در هم پیوست ∴ بشکستن او روا نمی دارد مست ∴ چندین سر و پای نازنین و سر دست ∴ از مهر که
پیوست و بکین که شکست ∴ و چون مغولان خاطر شوم از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند و تخریب مساکن ایشان پرداختند
بعد از آن تولیخان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود بواسطه عزلت و انزوا آفتی بدو نرسیده حاکم آن دیار
باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سرداری کند و بارماس جهت زوتکی آن دیار بی دیار قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور
روان گشت بقیة السیف از نقبها و سوراخها بیرون خرامیده فی الجمله جمعیتی دست داد ناگاه جمعی از مغولان سفاک که از
عقب بودند بدانجا رسیدند و حصه مردم کشی خود طلبیدند گفتند تا هر کس جهت ایشان یک دامن غله از شهر بصحرا برد و بوسیله این
حیل خون عمرو و زید کافی بیچاره را نیابد و قتل اقرار ندادند پس از آن تایی که از جهت نویان جدا شده بود بمرو رسیده رسمی برجا
نهاده و متقارن آن حال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه می انگیخت متوجه آن جانب شده
و بارماس روی بجانب بخارا آورد و خون گرفته چند که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان
رسیده که شهر باز می گذارند و بی تامل طبل کوفته یاغی شدند و بارماس اگر چه مراجعت ننمود اما در بیرون شهر هر کس را می یافت بقتل
می رسانید و بخارا می رفت و درین اثنا کشتکین یا زیره از غلامان سلطان محمد خوارزم بمرو رسیده میان بلده استیلا یافت
و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس بازگشته بود بکشت و این خبر بسمع چنگیز خان رسیده دو سردار با جمعی از مغول خونخوار از بخارا بمرو

شتافته

شتافته و در حمله اول شهر را گرفته قریب صد هزار مسلمان را که مجتمع گشته بودند بکشتند و از اطراف دیگر روانه شده آق ملک نامی را که در مرو
نا کرستمندی بجای جبارت از گوشه بیرون آمد ابواب بلا بر رویش بگشاید و آق ملک بهر حیله که توانست طایفه دیگر را بگشت آخر
الامر شخصی را گفت که بانگ نماز گوید و معدودی چند که در نقبها و سوراخها خزیده بودند چون آواز اذان شنیدند قامت راست
کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق ملحق شدند القصه صورت قتل در مرو بمرتبه رسید که از تمامی ساکنان آن خطه و
توابع زیاده از چهار کس زنده نماندند الامر قضاء الله و لا معقب لحکمه **ذکر واقعه هلکت نیشابور** هم چنان بوده دوران اوان که تولی
خان داعیه کرد که بلده مرو را مسخر نماید داماد چنگیز خان طغاجار گورکان را که بروایت امیر زیرک نجندی برادر خورد قراچار نویان بود
با ده هزار سوار بطرف نیشابور فرستاد و مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزرای سلطان و اکابر خراسان
انتظام داشتند بکثرت مردان جرار و وفور آلات کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق در بروج منصوب گردانیدند و خاطر بر
مقاتله قرار دادند و طغاجار شهر را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره فرمود و در روز سیم از شست قضا تیری بر طغاجار خورده
برد و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفه به سبزوار شتافتند و در سه روز بطلس نهادند و از ضرب شمشیر
ایشان در سبزوار هفتاد هزار مسلمان کشته گشته در هوس تیر جمعی کثیر قتیل شدند و چون تولی از مهم مرو فارغ گردید و خبر مرگ طغاجار شنید
عنان عزیمت بآن صوب معطوف گردانید و در مقدمه فوجی از سپاه را بجهت نقل مجانیق و اسباب قلعه گیری ارسال
داشت و با آنکه حوالی نیشابور سنگلاخ بود لشکریان از چند منزل بار سنگ کرده با خود به نیشابور بردند چنانچه از آن سنگ پشته پدید آمد
و مجیر الملک و سایر اهالی شهر چون اهتمام لشکر مغول را بدان مشاهده نمودند دانستند که آن جماعت مانند جمعی که
همراه طغاجار نویان بودند زود بازنخواهند گشت و با وجود آنکه آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند ترسیدند و قاضی
ممالک رکن الدین علی بن ابراهیم را جهت این معنی پیش تولیخان فرستادند تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان امان طلبد اما
تولیخان سخن قاضی را بسمع رضا نشنوده بلکه اورا اجازت شهر نیز نداد و صباح چهارشنبه غره صفر از طرفین تیر و سنگ پران گشت
و تا روز جمعه زمان مقاتله و محاصره داشتند و یافته در اقران آن روز مغولان چند موضع از خندق بینباشتند و بکاک ریز آمده رخنه
در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره از مغولان پر شد و در روز شنبه لشکر تاتار یکبار در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول
گشتند و مردم پناه بکوشکها و ایوانها برده جنگ می کردند و مجیر الملک که حاکم بود بنقبی گریخته مغولان او را از آنجا بیرون کشیده
و از وی سخنان درشت شنیده بصعبتر وجهی بقتلش آوردند و بعد از آن زن و مرد نیشابور را بصحرا راندند و چهل نفر از محترفه را از ایشان
جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلق را بر انداختند و دختر چنگیز خان بشهر در آمده بانتقام شوهر خویش از جنبنده اثر نگذاشت
و هفت شبانروز آب در شهر بسته تمامی عمارات را هموار ساخت و جو کاشت و در تاریخ خراسان آمده که دوازده روز
شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد آنگاه تولیخان عازم هرات
گشته مغولی چند آنجا بگذاشت تا اگر خون گرفته پیدا شود بقتل رساند **ذکر واقعه دار السلطنه هرات** جمهور مورخان آورده اند
که چون خاطر تولیخان از تسخیر نیشابور فراغت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل

ادمر فراز شهر تو فرود آمده ایلچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلده فانوده فرستاد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باید که
باستقبال رایات ظفر آیات ما اقبال نمایند تا در ظلال افضال پادشاهانه از تاب آفتاب حوادث ایمن مانند ملک شمس الدین
محمد جرجانی که در آن زمان از قبل سلطان جلال الدین در هرات حاکم بود و قرب صد هزار مرد سپاهی داشت و چون سخن
زنبور بشنید فی الحال او را پامال غضب گردانیده بکشت و گفت از فرقه بیادگرسن مطیع و منقاد امر کفار شوم و چون خبر قتل
زنبور در اردوی تولیخان شایع شد مغولان بسان زنبوران خاک آلود در خشم رفته بموجب فرمان تولی خان باطراف و جوانب
شهر در آمدند و هر کس یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از دو طرف
نهایت جلادت و مردانگی بجای آوردند و از اهل اسلام و اصحاب کفر و ضلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند
از آن جمله هزار و هشتصد نفر از مغولان معتبر سفر سقر پیش گرفتند و در روز هشتم ملک شمس الدین محمد بایمی منشر استعمال
الات کارزار گشته در اثنای کارزار و گیر و دار تیری بدو رسیده شهید شد آنگاه متفرقه مرد فرو شدند اتباع سلطان
جلال الدین منکرنی و طارزنان ملک محمد جرجانی گفتند که تا ما را از حیات رمقی باشد دست از مقاتله باز نداریم و قضات و اعیان
و اعیان بصلح مایل گشته و چون تولیخان را غضب ... و لطافت آب هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین آن
سرزمین موافق مزاج افتاده بود نمی خواست که بلده هرات مانند سایر ولایات ویران شود بنابران در آن روز که هرویان
بصلح میل نموده بودند با دویست سوار نزدیک دروازه فیروزآباد شتافت و خود را از سر برگرفته گفت ای مردم بدانید که من
تولیخان بن چنگیز خانم اگر می خواهید که بجان امان یابید دست از محاربه باز دارید و بپای متابعت پیش آیید و نصف انچه
سال خراج و مال بجلال خوارزمشاه میدادید بنواب ما رسانید تا بلطف و مرحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان
عظیم یاد کرد که اگر ابواب مخالفت مسدود گردانند و دروازها بگشایند نسبت بایشان در مقام عدل و احسان سلوک نماید اهالی شهر
که از زبان تولیخان امثال این سخنان شنیدند ترک عناد و لجاج داده نخست امیر عزالدین مقدم هروی که پیشوای جامه بافان
بود با صد جامه باف که هر یک نه جامه قیمتی در دست داشتند بخدمت تولی خان مبادرت نمودند بعد از آن اکابر و اعیان
از شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس که از اتباع
سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشد و ملک ابوبکر و سنکتای در هرات برعیت پروری و مرحمت گستری
مشغول گشته خلایق در رفاهیت بزراعت پرداختند اما چون خامه تقدیر بموجب آن بلده نیز جاری گشته بود در آن
اثنا امری بوقوع انجامید که حکم هرات حکم سایر بلدان خراسان گرفت و درین باب در کتب علما اهل اخبار آب دو
روایت بنظر رسیده قول اول آنکه مختار عمده فضلا کبار مولانا شرف الدین علی یزدیست آنکه چون روزی چند ابوبکر و
ملک سنکتای در آن بلده و لکتای بحکومت و دارایی قیام نمودند خبر غلبه سلطان جلال الدین منکرنی را بر امرای چنگیز خان
بر ولایت خراسان شیوع یافت و مردم کوته نظر تصور کردند که دیگر مقاتله و مقابله چنگیز خان با سلطان صورت نخواهد یافت
و مغولان فرار بر قرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و باین خیال در تمامی بلده خراسان مردم بی سروسامان حکام

وعمال چنگیز خانرا بقتل رسانیدند و هرویان نیز ملک ابوبکر و سنکتای را از پای در آوردند و قول دیگر که حضرت مخدومی جامی
در روضة الصفا بصحت آن حکم نموده آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد خراسان و قلاع اشتغال داشت
مغولان هر چند سعی نمودند قلعه کالیوش که حالا بقیره تو اشتهار دارد مفتوح نشد مسخر گردانیدند و بعد از رفتن تولیخان بطالقان
ساکنان الحصار استماع نمودند که هرویان ترتیب اسلحه و الات کرده در قلعه قیام نمایند و می گویند هر گاه ما را پادشاهی
یکی سنان پنجه تو اشارت فرماید بیت بکوشیم بر مبارزت زنده پیل ❊ بجوشیم مانند دریای نیل ❊ و بابدست
همت کمند استیلا بر کنگره آن قلعه فکنیم از پای ننشینیم و سوطغان کالیوش را از استماع امثال این سخنان متغیر شده
با هم گفتند مناسب آنکه تدبیری اندیشیم که مواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بر وجهی در میان آید که اصلاح پذیر
نباشد و بعد از تامل و تدبیر صاحب نامی را که در جلادت و تهور بی نظیر بود با هشتاد فدایی بدار السلطنه هرات فرستادند تا
بهر نوع توانند ملک ابوبکر و سنکتای را از پای در آورند صاحب با مصاحبان در زی تجار بشهر در آمده در کوچه و بازار به بیع و شرا
اشتغال می نمودند روزی ملک ابوبکر و سنکتای را در پای حصار سوار دیدند و بیکبار بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند
و هرویان بمقتضای این مصرع مصرع عشاق ترا بهانه بس باشد ❊ شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و در ساعت
تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم فوشنج ساخته امر کلانتری
و ریاست خود را بخواجه فخر الدین عبد الرحمن تفویض نمودند و چون این خبر بچنگیز خان رسید بغایت خشمناک گردیده تولی خان را مخاطب
ساخت و گفت اگر مردم هرات را می کشتی این فتنه وقوع نمی یافت آنگاه ایلچیکدای نویان را با هشتاد هزار مرد خنجر گذار
بجانب هرات روان کرده او را وصیت فرمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی زنده نگذارد و ایلچیکدای پس از طی مسافت
در کنار هرات رود فرود آمده لشکر را از مدت یکماه مهلت داد تا بترتیب ادوات جنگ حصار پرداختند و بعضی از بلدان
خراسان که در آن وقت نمه نشین بودند بفرمان چنگیز خان هر طایفه و پنجاه هزار دیگر در ظل رایت آن امیر جمع آمدند و ملک
مبارز الدین و خواجه فخر الدین با اعیان و اشراف و از رال داو باشش عهد و پیمان در میان آورده که در مهم جنگ و حرب
اصلا بتقصیر از خود راضی نشوند و مانند کرت اول دو رنگی نکنند و بعد از مدت یکماه ایلچیکدای دروازهای هرات را
تقسیم نموده بهر جانب پنجاه هزار مرد فرستاد و گفت هر که در جنگ سستی کند بسیاست خواهد رسید و هر کس
باظهار مبارزت جهد نماید بنجات الغایت مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هرویان
متوکل علی الله فهو حسبه بر خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند مدت شش ماه و هفده روز از جانبین
غایت سعی و کوشش و نهایت جلادت و خونریزی بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع و عشرین و ستمائه چند روزی
پی در پی ایلچیکدای جنگهای سخت پیش برده در سر حربی قرب پنج هزار کس از لشکر او کشته شد اما از کثرت سنگ و منجنیق دیوار
باره سوراخ سوراخ شده و از نقبها که در زیر برجها می زدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید روزی یک ناگاه پنجاه
گز دیوار افتاده بر خوکامها آمد و چهار صد مرد نامدار از سپاه تاتار را خبر گردید و بعد از آن واقعه بسه روز بنابر قلت ذخیره کار

سرویان باضطرار انجامید و اختلاف در رای ایشان پدید آمده و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الآخر سنه مذکوره ایلچیکدای نویان از
ربع خاک بر سر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته قصر اقبال هرات را گرفته خاک ادبار بر فرق سر متوطنان آن دیار بیخته بزخم شمشیر آبدار
رشته حیات مرد و زن و پیر و جوان از هم گسیخت و مدت هفت شبانه روز ان لشکر عالم سوز بغیر کشتن و بردن و سوختن
و کندن بکاری دیگر نپرداختند و مقدار هزار هزار و ششصد هزار و کسری از هرویان بدرجه شهادت رسانیدند آنگاه ایلچیکدای
بجانب هرات رود رفته و چون بقصبه اوبه رسیده دو هزار مغول را بهرات بازگردانید تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده
باشد بیاران سابق رسانند و آن دو هزار کافر نابکار کرت دیگر بدان بلده شتافته قریب سه هزار کس مجتمع گشته
بودند همه را بقتل رسانیدند و بغیر از شانزده نفر که یکی از آن جمله مولانا شرف الدین خطیب قریه جبقتان بود در نقب
گنبد مسجد جامع پنهان شده هیچکس در هرات زنده نماند و در تاریخ هرات آورده اند که چون آن بلده از وجود شوم
لشکر مغول خالی گشت یکی از آن جمله شانزده نفر از مسجد بیرون آمده در پیش بازار بر دکان حلوائی نشست و دلی
در اطراف و جوانب نگریست هیچکس را ندید آنگاه دست بر ریش فرو داشت و گفت الحمد لله که دمی بفراغت زدیم
بعد از آن سی و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بآن شانزده کس پیوستند پانزده سال بغیر از این چهل نفر
احدی در آن بلده و توابع موجود نبود و ایشان در گنبد مسجد جامع که مقبره سلطان غیاث الدین است بسر می بردند
و مدتی مدید بگوشت قاق کشتگان تغذی میکردند و در انبار خانها و طویلهای اسپان کشته از گندم و جو آنچه منتشر شده بود
در می آمد یک یک برمی چیدند تا چند منی غله جمع ساختند و اندک زمینی را بحیله که توانستند شیار کرده آن غله را کاشتند
تا سال دیگر در وقت ادراک محصول هر یک را چند منی گندم و جو رسید و آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بر خود
حاکم ساخته با این سختی روزگار میگذرانیدند تا آنزمان که اوکدای قاآن بن چنگیز خان متوجه تعمیر بلده فاخره هرات گشته
امیر عزالدین مقدم و بعضی دیگر را به آنجا فرستاده معموری و آبادانی آن بلده مثال داد

ذکر مراجعت چنگیز خان بجانب توران زمین و بیان محاربه او با شیدرقو حاکم فناکتین

چون آن پادشاه پرخشم و کین مملکت سلطان ایران زمین را
بوجهی که مرقوم خامه فصاحت آیین شده زیر و زبر گردانید و خبر فوت خوارزم شاه و عجز اولادش را شنید با قراجار نویان
و سایر امرای عالیمکان طریقه جانقی مسلوک داشت و رای جمله بر آن قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای خان جده و کران
هندوستان را بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و اوکدای بسمت آب سند روان گشته تا غزنین بتازد و این دو شاهزاده
آن ولایات را بر وجهی ویران کنند که اگر سلطان جلال الدین بان نواحی شتابد اصلا راه معاش نیابد و فرمان واجب الاذعان
برین جمله نفاذ یافته جغتای و اوکدای هر یک با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای روی بصوب آن ولایات آورده در اول
فصل بهار که خسرو ثابت و سیار از زمستان خانه حوت بمنزل عزیمت شرف انتقال داد و جنود لشکر ربیع دیوار چین
را از بار توجه بساطین و مرغزار نهاد چنگیز خان عزم نهضت یورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود بازگشت و در
بانگ خود پیوسته با ایشان در آنجا توقف نمود و در اول فصل خریف از جیحون عبور نموده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی

آن بلده

آن بلده رحل اقامت انداخت اما جغتای و اوکدای که بتاخت کرمان و سرحد هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن مواضع مراسم
قتل و غارت بجای آوردند و شهر و ولایت خصوصا غزنین را خراب کرده هر یک براهی متوجه ما وراء النهر گشتند و آن زمستان
در ... قشلامشی نمودند اکثر ایام بکابین پرانیدن و شکار کردن اشتغال نمودند و در هر منقله پنجاه خروار قو و غاز بچنگیز خان می فرستادند
و العهدة علی الراوی چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید بیت
بر خواست بعزم گشت لاله ∴ شد عازم کوه و دشت لاله ∴ چنگیز خان از سمرقند بصوب مغولستان روان شده
ترکان خاتون والده سلطان محمد خوارزم شاه و حرمهای آن پادشاه عالیجاه را پیش پیش لشکر بردند و بآواز بلند بیت
سر بر آن سلطان تاج و سریر ∴ همه وقت نوحه کنند و نفیر ∴ و ترکان با خیل ترکان در تمامی آن راه بیت نمی بخت
آب و می گند سوی ∴ جانی از ان قصه در گفتگوی ∴ و در کنار آب سیحون جغتای و اوکدای بار دیگر پیوستند و
چون از آب عبور کرده بصحرای ... رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم بنابر نقاری که از برادران در خاطر
داشت بجانب دشت قبچاق رفته بود بموجب یرلیغی که باو رسیده از یورت خود در حرکت آمده بعزم شکار برگرد و از این
جانب چنگیز خان و اولاد جرگه انداختند و در موضع ... بهم رسیده چنگیز خان بنشاط صید و شکار مسرور گشته
در میان جرگه تا خسته آهو و نخجیر فراوان بینداخت و پس از وی شاهزادگان و امرا نیز بدان امر پرداختند و چون از کشتن
شکارها ملول گشتند انچه زنده مانده بود داغهای خود نهاده بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دستبوس
مشرف شد و پیشکش بسیار کشید از آن جمله صد هزار اسب بود که بیست هزار از آن اسپان خنگ گرگ بودند
چنگیز خان آن تابستان در همانجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرده جمعی از امرای ... را بسیاست رسانید آنگاه جوجی خان را
بدشت قبچاق فرستاده خود بجانب یورت اصلی خود شتافت و در ماه ذی حجه سنه احدی و عشرین و ستمایه ...
تولی ... در اردو فرود آمد نظم جهاندار ایران و توران زمین ∴ که دادش جهان آفرین ∴ باردوی
فرخنده آمد فرود ∴ بدلخواه او گشت چرخ کبود ∴ خواتین و توران و میران ارتش ∴ زده حلقه لشکر گرد
اندر ارتش ∴ بدین گونه پیوند با کور خان ∴ نشاط و طرب برد چنگیز خان ∴ در میان زمستان که سبب
هجوم لشکر او بود ... خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنگت که آنرا فناکتین نیز گویند سر از گریبان
عصیان برآورده و جنود نامعدود جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیز خان ترک مجلس بزم کرده با سپاه ترک
عزم آن ناحیت فرموده و شیدرقو با پانصد هزار مرد جرار در برابر آمده نظم بمیدان مردان کشیدند صف ∴ برآمد
غریو از هر دو طرف ∴ بران مرد و لشکر زمین تنگ بود ∴ که پیهایشان مثل فرسنگ بود ∴ بغریدن
شده بر سنگ کبر ∴ ز تیغ کمانها روان گشت تیر ∴ ز برنده پیکان بران روی یخ ∴ ببسته شد سپاهی چو مور و
ملخ ∴ و لشکر شیدرقو نیز در آن معرکه بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون
مشیت ازلی مقتضی نظم شأن چنگیز خان بود شیدرقو شکست یافته و اکثر ایشان کشته گشته بقیة السیف روی بوادی فرار نهادند

و در کتب معتبره مسطورست که اعتقاد مغولان ختاینست که از هر لشکری که صد هزار کس تقبل آید یک تبتیل بفرق سرابشند و دمان از
سپاه شیدرقو گشته بفرق سرایستاده بود و شیدرقو بار خیانت کرده بود **بیت** از ان ناجوی لشکر کامیاب ❁ ولایت
قوشین همه شد خراب ❁ و چون چنگیزخان چون از قتل و غارت تنگت فراغت یافت بطرف جورچه و تنکاش شتافت و حاکم
جورچه ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح ساخته پیشکش های لایق ارسال داشت از ان جمله **بیت** ز اجناس پیشکش بی بدل
پر ❁ فرستاده بود از شب افروز در ❁ و چنگیزخان فرمود که این مروارید ها را بکسانی دهید که گوش ایشان سوراخ داشته
باشد و خدام بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانیدند و بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال
کارد و جوال دوز گوشهای خود را سوراخ کرده و مروارید بستانند و مع ذلک بسیاری از آن لالی فاضل آمد مقارن این حال
شیدرقو نیز از راه قیامت مصحوب ایلچیان سخن دان پیشکش فراوان فرستاده پیغام داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان
در میان آرد **نظم** بیک ماه با تحفه و پیشکش ❁ شتابم بدان بارگاه دل خوش ❁ بپایم بخدمت به بندم کمر
نهم چون قلم برخط شاه سر ❁ جهانجوی سوگندها یاد کرد ❁ بدان دلش را ایمن و شاد کرد ❁ چو ایلچی زنگ زر
دور شد ❁ چو چشم بتان شاه رنجور شد **ذکر انتقال چنگیزخان از جهان گذران** چون قوت مزاج چنگیزخان بضعف تبدیل
یافت و دانست که محل رحلت نزدیکست فرزندان و برادران و خویشان و قراچار نویان را طلب فرموده شرایط وصیت
بتقدیم رسانید و در باب تشیید بنای موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان آورد آنگاه جغتای
و اوکدای و تولی را که حاضر بودند مخاطب ساخته گفت اگر مصلحت هست کسی را قایم مقام گردانید و آن سریر اورنگ خورده گشته
همه شهر بیت ده بنده ایم ❁ بفرمان را ایش سرافکنده ایم ❁ و چنگیزخان منصب ولایت عهد و سریر خانی را
باوکدای مسلم داشت و فرمان داد که در ان باب وثیقه نوشته و سایر اخوان و اولاد و اقربا خط بر آن نهادند که از متابعت
اوکدای گردن نپیچند و سر بر خط فرمان او نهند و بلاد ماوراءالنهر و ترکستان را بجغتای خان عنایت کرده او را بقراچار نویان
سپرد و فرمود تا عهدنامه قبل خان و قاجولی بهادر که با آل تمغای تومنه خان رسیده بود بمجلس آوردند و آن را بجغتای خان تسلیم
کرده فرمود که باید که تو مقتضای این وثیقه عمل نموده از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و او را در ملک و مال
شریک خود شماری و جغتای متقبل این وصیت گشته چون خاطر چنگیزخان ازین وصایا فارغ گشت گفت **نظم** چو مدت نماند
حیات مرا ❁ نهان داشت باید ممات مرا ❁ نباید که از کس برآید خروش ❁ همان به که باشد همه گنگ و خموش
چو از شهر شیدرقو آید برون ❁ مر او را همانندم بریزید خون ❁ برآرید از لشکر او دمار ❁ که تا بر شما ملک
گیرد قرار ❁ بگفت این و دیده بهم بر نهاد ❁ تو گفتی که چنگیزخان خود نزاد ❁ و آن واقعه در چهارم رمضان
سنه اربع و عشرین و ستمایه موافق تنگوزییل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم سال جلوسش بر تخت سلطنت بود
اتفاق افتاد و هم در آن ایام شیدرقو از راه قیامت با بیان صیدی که بجای خود بدام آید متعلق چنگیزخان رسید و شاهزادگان
و امرا و میت چنگیزخان را بجای آوردند و حاکم تنگت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانیدند و بعد از ان بطرف اردو باز گشته

و چنگیزخان را بپای درختی که روزی در اثنای شکار برای مقبره خود تعیین کرده بودند مدفون ساختند و باندک فرصتی چندان درخت از
مواضع و نواحی پیدا شد که باد را از انجا مجال گذار محال نمود و قبر چنگیزخان از نظرها پنهان گردید چنانکه هیچکس پی بدان سرزمین نبرد **ذکر
طایفه از اولاد چنگیزخان که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده اند** خواتینی که در الغ یورت چنگیزخان که
عبارت از کلوران و قراقرم است و بار و دو بایغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف
الدین علی یزدی در مقدمه ظفرنامه نوشته اند یازده نفر بوده اند و بقولی که پادشاه عالیشان میرزا الغ بیک گورکان در الوس
اربعه قلمی نموده اند نوزده نفر اول ایشان باتفاق همه خان اوکدای قاآنست و آخرین ایشان بروایت اول ایزنبوغا اغلان
و بروایت ثانی اداوین ارکیمو و چون راقم حروف را در باب عدد اسامی سلاطین چنگیزخانی اعتماد بروایت جناب الغ بیکی
اعتقاد بیشتر بود نامهای ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطورست تعداد خواهد نمود و العلم عند الله الی الطریق المطلوب
و المقصود **ذکر شمه از سلطنت و جهانبانی اوکدای قاآن بن چنگیزخان** اوکدای قاآن که بصفت حمیده و همت پسندیده
و محاسن کردار و محاسن اطوار و وفور عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان نافذ فرمان امتیاز
و استثنا داشت پسر سیوم چنگیزخان بود و بعد از فوت پدر بدو سال در شهور سنه ست و عشرین و ستمایه موافق اودییل که
تخت جهانبانی نشسته در باب انتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرموده و دین اسلام را بر سایر ادیان
مرجح داشت و همواره همت عالی نهمت همت بر ترفیه حال مسلمانان می گماشت و باران انعام و عطایش بشابه برق
برایا باریده که آوازه آن باقصای دیار مغرب و مشرق رسیده و هرگز هیچ زایر از خوان احسانش بی حظی تمام بازگشت و در
جواب سوال هیچ سایل کلمه لا و لم بر زبانش نگذشت و رفتن جرماغون نوئین بجانب عراق و آذربایجان و شکست یافتن سلطان
جلال الدین منکبرنی و آبادانی بلده فاخره هرات و فوت تولیخان بن چنگیزخان در ایام دولت آن قاآن کامران بوقوع پیوست
او چون چهارده سال بدولت و اقبال گذرانید فی شهور سنه تسع و ثلثین و ستمایه رخت سفر آخرت بربست و اوکدای قاآن را
چهار خاتون معتبر بود و شصت و هفت نفر دیگر داشت و هفت پسر ازوی کرامت فرموده خاتون اولش بوراق چین نام داشت
و زوجه دوم توراکینا و سیم موکا خاتون و نام ننکوحه چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران اوکدای قاآن برین موجب است
کیوک کوتان کوچو قراچار قاشین قدان ملک در سلک سراری انتظام داشته و والده پنج پسر بزرگتر تورا کینا خاتون بوده والله
تعالی اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **گفتار در بیان کیفیت جلوس اوکدای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع
ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی** راویان اخبار قاآنی و حاویان اسباب سخندانی آورده اند که چون مشیت جلال
سبحانی متعلق بآن شد که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت و آبادانی تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان
و نیر عاطفت و امتنان بر وجنات احوال سالکان مسالک مسلمانی تابد چنگیزخان در وقت وفات اوکدای قاآن را ولی عهد ساخت
و بعد از ان که شاهزادگان و امرا و نویان از لوازم تعزیتش باز پرداختند بی آنکه در مهم سلطنت سخن گویند هر یک علم عزیمت
بطرف یورت خود برافراشتند اما بعد از انقضای دو سال در اوایل فصل بهار که از فیض فضل پروردگار سلطان گل پرده زمردی

از جبال برداشته برادرنک فیروزه رنگ قرار گرفت و فضای باغ و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت حضرت و نضارت
کلاشراف اولوس چنگیز خان برسم قریلتای متوجه اردو گشته از طرف دشت قبچاق اولاد جوجی با توشیبان و جمان و شنقوت و برکه
و برکچار از جانب شرق برادران چنگیز خان اوتکین نویان و ایلچکدای و از پیش بالیغ جغتای خان در اردوی قراجار نویان و اولکای
قاآن و تولیخان و سایر اولاد و احفاد چنگیز خان خود در اردو بودند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امرا و نوئینان تقدیم
مراسم جشن و سور و لهو و سرور در باب وصایای چنگیز خان و نشستن بر تخت حکم فرمانروایی سخنان در میان آوردند و اوکتای را
بر تکفل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریض کردند اوکتای زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریر پادشاهی
برادر بزرگتر من چغتای خانست و اعمام من نیز قابلیت این امر دارند مدت چهل روز این قال و قیل امتداد یافته در روز چهل و یکم
که چشمه خاوری بر مسند نیلوفری برآمد مجموع شاهزادگان و خواتین و نوئینان نزد اوکتای قاآن رفته زبان آوردند که خلاف
صوابدید چنگیز خان مقدور ما نیست ناچار ترا جناح مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت و اوکتای
رضا جنبانید چنانچه آیین مغولانست شاهزادها کمرها از میان گشادند و چغتای دست راست اوکتای و اوتکین دست چپش
را گرفته باختیار نخجان آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نثار بجای آورده ع زر و گوهر بسر بر
افشاندند ؛ و تمامی شاهزادگان کامکار و امرای نامدار یکبار نه بار زانو زدند آنگاه بنا بر عادات آبا و اسلاف
خویش از اردو بیرون رفته سه نوبت در پیش آفتاب زانو در آمدند و بار دیگر بجای بازگشته بسط بساط عیش و نشاط و بهجت
فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین گشادند و حاضران را بانعام
نقود نامعدوده و اجناس بی قیاس محظوظ و سرافراز ساختند و چون پادشاه و امرا از اشتغال این امور باز پرداختند رای
ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکرها را باطراف و جوانب ایران و توران ارسال
داشت از آن جمله جرماغون نوئین با سه تومان لشکر ظفرقرین جهت دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بجانب عراق و آذربایجان بر
افراشت و در آن روز هر کس بهر طرف رفت مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نمود و در ماه ربیع الاول سنه سبع و عشرین
ستمائه اوکتای قاآن باتفاق چغتای خان و تولیخان بصوب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تا آن زمان در شهر ...
بر سریر سلطنت تمکن داشت و بقلم تدبیر نقش تسخیر سایر ممالک موروث بر لوح خاطر می نگاشت و اوکتای قاآن چون چند
منزل قطع فرمود تولیخان را با ده تومان لشکر از راه تبت ارسال نمود و بنفس نفیس از راه راست روان شد و تخت بلده که
کنار رودخانه قراموران بود رسیده بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح میسر گشت و سپاه مغول در آن شهر
و قهر جمعی کثیر را بقتل رسانیدند آنگاه تولیخان روی بجنگ آورده و کیوک خان را با ده هزار سوار برسم منقلای بجانب
ختای ارسال داشت و تولیخان روی بجنگ آورده فرمان فرمای آن سرزمین صد هزار سوار جلادت آیین بدفع ایشان
مامور ساخت و آن لشکر قیامت اثر تولیخان و متابعان را شکاری وار در میان گرفته و بجانب ختای راندند و تولیخان بنا بر
استعمال سنگ یده و بیده آمدن برف و باران و سرما بر ایشان غالب گشته اکثر ختاییان را بقتل آورد و چون پادشاه ختای

بر حقیقت احوال وقوف یافت خود را از غایت غضب با اعیان و اطفال در آتش افکنده بسوخت و قاآن بعد از استماع
این خبر و طی مسافت مسارعت نموده متوجه بلی هوت آنگاه باتفاق شهزادگان ختای در آمده قتل بافراط کردند و غنیمت بی نهایت بدست
آوردند و محمود یلواج را در آن ملک صاحب تخت و تاج گشته اوکتای با برادران عنان مراجعت بطرف یورت اصلی تافت و در
اثنای راه تولیخان بمرض موت گرفتار گردیده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیز خان بود و الغ نویان لقب داشت و پیوسته در
ملازمت پدر بسر می برد و چنگیز خان در سوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد و از تولیخان هشت پسر ماند منکو قاآن و قوبیلای
اریق بوکا و هلاکو خان از یک مادر و سوکاو سوجیک و ... از خواتین دیگر و چون اوکتای قاآن در اردو فرود آمد فرمان
داد تا معماران چین و ختا که همراه آورده بود در قراقرم قصری سپهر اشتمال بنا نمودند و نقاشان و مصوران مانی آیت
سقف و جدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزیین فرمودند و هر یک از شاهزادگان و امرا نیز در حوالی آن قصر عالی ابنیه
رفیعه ساختند و بفراغ بال خرم گشته اعلام عیش و عشرت برافراشتند و در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه اوکتای قاآن
باتو پسر جوجی خان و کیوک پسر خود و منکو ولد تولیخان و موکان ... و بایدار از اولاد چغتای را با سپاهی کشورگشای
باستخلاص بلاد روس و چرکس و بلغار و کاشغر فرستاده و ایشان بمدت هفت سال آن ولایت را مسخر گردانیدند و سالما
غانما باز گردیدند و در سنه مذکوره ارغون آقا که از قبیله اویرات که بجنگجوی آموخته در سلک نمکیان انتظام داشت
بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد و بعد از آن بتقریبی شمه از کمال معموری و نهایت ویرانی دار
السلطنه هرات بعرض پادشاه پسندیده صفات رسیده بحکم همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که
امیر عزالدین مقدم جامه باف که تولیخان او را با صد نفر از جامه بافان از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از
هیسان انجا بی روی بوطن مالوف نهد و در باب عمارت و زراعت آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد و قرتقی نامی را بداروغگی
آن بلده فاخره تعیین کرده مثالی باسم حکام خراسان صدور یافت که در باب تعمیر هرات از خود تقصیر راضی نشوند و در سنه
ست و ثلثین و ستمائه قرتقی و امیر عزالدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم مشرف ساختند و در امر زراعت و عمارت سعی
و اهتمام نمودند و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطورست ذکر بعضی از اوصاف

حکایات و غرایب روایات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود و سخاوت قاآن پسندیده اطوار

اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی از منکران دین سیدالمرسلین نزد اوکتای قاآن آمده گفت که دوش چنگیز خان را در
خواب دیدم که گفت اوکتای را بگوی که در قتل مسلمانان تقصیر جایز ندارد و قاآن لحظه تامل نموده فرمان داد که این سخن
خان بر زبان خویش با تو گفت یا از قبل خان رسولی ترا باین پیغام داد آن شخص جواب داد که خان بلا واسطه این راز را
با من در میان نهاد پس قاآن فرمود که تو زبان مغولی می دانی گفت لا قاآن گفت حالا تو از جمله دروغ گویانی زیرا که چنگیز خان
بغیر از لغت مغولان بهیچ زبان دیگر دانا نبود آنگاه اشارت کرد تا آن کذاب را بعذاب قتل معذب گردانیدند و مغولان
سر حضر ... لاجیه وقع فیه بوضوح رسانیدند **حکایت** دیگر اگر یاسای مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان

در آب نشینند و دست در آب جوی نشویند و بظروف زر و نقره آب برندارند و جامه شسته در صحرا نیندازند و سایر خلایق را از این باب
مانع آیند چه بر زعم آن طایفه این افعال موجب ازدیاد رعد و برق می‌شود و در منازل ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان
تصادم رعد و برق بسیارست غرض از عرض این مقدمه آنکه روزی اوکتای قاآن و چغتای خان همعنان یکدیگر از شکارگاه
بازگشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که به آب درآمده غسل می‌کرد و چغتای خان متوجه سیاست آن بیچاره شده خواست
بضرب شمشیر آتش فعل خونش را بر خاک هلاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآنی در اهتزاز آمده برادر را گفت که روز بیگاه است
و حالا مجال پرسش جریمهٔ این شخص نداریم مناسب آنست که امشب دانشمند حاجب او را نگاه دارد تا فردا بمقتضای
یاسا عمل نماییم و چغتای دست از آن بیچاره بازداشت و بدانشمند سپردند تا او را بخانه برده قاآن آنشب یکی از معتمدان را
تعلیم نموده تا بالشی نقره در موضع غسل آن مسلمان در آب انداخت و دیگری را فرمود تا باو آموخت که در وقت پرسش بگوید
که من مردی کم‌بضاعتم و زیاده بر یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون گرد سواران دیدم ترسیدم که جمعی باشند که
آنرا از من بستانند لاجرم به آب درآمده آنرا پنهان می‌ساختم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت چغتای آن
شخص را ببارگاه قاآن رسانید و بعد از آنکه ازوی پرسیدند که بچه سبب خلاف یاسا کرده به آب درآمده بودی
آنچه بدو تعلیم نموده بودند عرض کرد و قاآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمایید تا صدق و کذب
مقال این شخص ظاهر گردد و آن جماعت بدانجا شتافته بالشی نقره یافته و بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که
هیچ آفریده را زهره نیست که از مقتضی حکم و یاسای ما تجاوز جایز دارد و این مسکین از غایت فقر و احتیاج نقد حیات را
فدای این مختصر کرده بوده پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش نموده بآن مسلمان داد و او را مبالغه فرمود که دیگر بر امثال
آن حرکات اقدام ننماید **دیگر** آنکه در ابتدای سلطنت فرمان قاآن برین جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بحلق گوسفند و
دیگر حیوانات نرانند و بعادت مغول سینه و پهلو را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برد و در را محکم بسته کارد
بر حلقش کشید قضا را قپچاقی در بام کمین کرده بود کیفیت الحال را دیده در ساعت پایین دوید و دست او را گرفته بدرگاه
قاآن رسانید و بوسیلهٔ بعضی از نواب جریمهٔ او را معروض داشت قاآن فرمود که این مسلمان رعایت حکم ما کرده که پنهانی
گوسفند را کشته و ترک یاسا این مرد جایز داشته که ببام خانهٔ او برآمده مسلمان را بگذارید و قپچاقی را بیاسا رسانید **دیگر** آنکه
عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هر روز بعد از شیلان در بیرون
خرگاه بر صندلی نشستی و اجناس بیقیاس و امتعهٔ نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی و هر که خواستی چیزی بخشیدی و گاه
بودی که شخصی را گفتی که آنچه توانی ازین اشیا بردار و بخانهٔ خود بر روزی مثل این انعامی نسبت بکسی فرموده آن شخص بقدر طاقت
و توان متاع فراوان برگرفته و در راه یک وصله قماش از دستش افتاده چون سایر اقمشه را بنوکر خود رسانید بازآمد که آن
وصله را که افتاده بود بردارد قاآن گفت که مناسب نیست که برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند گفت سر آن مقدار که توانی
بردار و ببر **دیگر** آنکه در شکارگاهی شخصی سه خربزه نزد قاآن برده بنابر آنکه از جنس زر و جامه چیزی همراه نبود قاآن به موکا خاتون اشارت فرمود

که در پای

که در پای که در گوش داری این درویش ده جمعی گفتند قدر این در شاهوار را این درویش نمی‌داند مناسب آنکه بدرگاه عالم‌پناه حاضر
گردد تا آنچه بدو داشته باشد اندرند و جامه بستانند قاآن فرمود که این درویش را حوصلهٔ آن نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز
صیرورت گریبان آن تقاضا نمی‌کند که آنچه عنایت نمایند مقارن زحمت و مشقت انتظار باشد و این مروارید تا باز بدست ما افتد آنگاه در را
تسلیم کرد و درویش فرخناک بازگشته آنرا ببهای اندک بفروخت و مشتری با خود اندیشید که این جوهر لایق پادشاه است
و روز دیگر مروارید را نزد قاآن برد قاآن گفت که من گفتم که این در عاقبت بما خواهد رسید و آنها را به موکا خاتون بازداده آنکس
باصناف عطایا خوشدل و مسرور گردانید **دیگر** آنکه در دو فرسنگی قراقرم آن پادشاه کرم‌گستر کوشکی بنا کرده آنرا ترکوبالیق
نام نهاده و شخصی در حوالی آن کوشک نهالی چند بید و بادام نشانده و طالع او مدد نموده آن نهالها سبز گشت و حال آنکه در آن نواحی قبل از
آن کسی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد فرمود تا بعدد هر درختی بالشی زر بآن شخص دادند و بباید
دانست که بالش زر عبارت از هشت مثقال و دو دانگ است و بالش نقره عبارت از هشت درهم و دو دانگ **دیگر** آنکه روزی قاآن
بمجلس بزم نشسته مست گشته بود شخصی جهت او طاقیه آورد بهیئت طاقیهای اهل خراسان قاآن حکم فرمود که وجه انعام آن
شخص براتی مبلغ دویست بالش نوشتند و نواب بر ظن آنکه مبالغه درین باب از خاصیت شرابست التمغا بر آن نزدند و توقف
داشتند و روز دیگر بپادشاه عرض کردند فرمود که دویست بالش را سیصد کردند و همچنین کاتبان التمغا برات را موقوف
میداشتند و قاآن بالش بر آن می‌افزود تا بششصد رسید بعد از آن قاآن نویسندگان را طلبید و پرسید که چه چیز در دنیا
سود خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چه نام نیک و ذکر جمیل باقی خواهد بود و شما نیکخواهان حضرت
با من عداوت می‌ورزید زیرا که نمی‌خواهید که نام من به نیکویی در عالم باقی ماند و مقصود آنکه از سرمستی بخشندگی می‌کنم انعام مرا در تعویق
می‌افکنید و ارباب حاجات را انتظار می‌دهید تا از شما کسی را بر دار اعتبار نکنم ترک آن فعل مذموم نخواهید داد **دیگر** آنکه
روزی قاآن از بازار قراقرم می‌گذشت نظرش بر عناب افتاد بخوردن آن مایل شد و چون ببارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب
داد که از آن عناب بخرد و بیاورد و دانشمند حاجب ببازار رفته ربع بالشی را یک خوان عناب خریده و پیش قاآن آورد پادشاه فرمود
که بهای این قدر عناب یک بالش گشت و دانشمند تتمهٔ بالش را القا آن نموده گفت این عناب را بربع بالش خریدم و ربع بالش
اضعاف ثمن این عنابست قاآن او را بکاینده فرمود که مثل من خریداری مدت العمر بر در دکان آن بقال نگذشته و ده بالش
دیگر بعناب‌فروش داد **دیگر** آنکه نوبتی صد بالش سنجی انعام فرمود نویسندگان با هم گفتند که ظاهرا قاآن صد بالش صد درم
پندارد و بالشها را بر سر راه او بگستردند و چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیزست جواب دادند که
بالشهاست که بفلان درویش عنایت فرموده‌اید گفت صد بالش اندک چیزی بوده این را مضاعف سازید و بوی دهید **دیگر**
آنکه در قراقرم کمانگری بود که هیچکس کمانهای او را از غایت رداءت نمی‌خرید روزی بیست کمان بر سر چوبی بسته بر گذار راه
بایستاد و قاآن را نظر بروی افتاد پرسید که این کیست و غرض او چیست کمانگر خود عرض کرد که من غیر از ساختن کمان هنری ندارم
و چنان مشهور شده که کمانها نیک نمی‌سازم و ازین واسطه هیچکس با من سودا نمی‌کند لاجرم بغایت پریشان حال گشته‌ام اینست

استحقاق برات را

قبضه کمان را بر رسم پیشکش آورده ام قاآن فرمود که آن کمانها را ازوی ستانند و هر یک را یک بالش زر بوی انعام فرمود دیگر آنکه
روزی شخصی برای قاآن اناری آورد قاآن دانهای آن را شمرده بعدد هر یک بالشی بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق
شناس در زمان حکومت و کامرانی و اوان سلطنت و جهانبانی همواره با ... خاطر خویش و بیگانه و ضمایر غنی و درویش
را خرم و مسرور می گردانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بتجرع شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی صبوحها
بغبوق و غبوق را بصبوح میرسانید که بیکبار هادم اللذات دو اسبه بر سرش تاخت و از شست تقدیر تیر اجل کشاده با ... او را
از پای در انداخت بیت اینست همیشه عادت چرخ کبود ❊ چون چیز (?) ... دید زوال آرد زود ❊ و در روضة الصفا مسطورست
که گرگی کشتی (?) خود را ... گوسفند مغولی زده ... و روز دیگر صاحب ... پیش قاآن رفته شکستی که باو رسیده
بود معروض داشت قاآن گفت که گرگ پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از ... که در آن اوان از خراسان بپایه سریر اعلی
می آمدند گرگی گرفته بدرگاه آورده قاآن گرگ را از ایشان بهزار بالش بخرید و آن مغول را ... فرمود که ترا از کشتن این گرگ
نفعی نرسد و فرمود تا هزار گوسفند بوی داده گرگ را آزاد کردند فی الحال سگان شکاری که در کمین بودند در گرگ افتاده پاره
پاره اش ساختند قاآن از مشاهده آن حال متعجب گشته فرمود تا کلاب را بقصاص گرگ کشتند و غمگین و متفکر ببارگاه در
آمده ارکان دولت را گفت که غرض از استخلاص گرگ آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی می کردم اندیشیدم که چون ذی
حیاتی را از هلاکت خلاص سازم شاید که حق تعالی مرا نیز صحت کرامت فرماید و چون این گرگ ازین ورطه جان نبرد ظاهرا مرا
نیز می باید مرد و هم در آن ایام پهلو بر بستر ناتوانی انداخته رخت هستی بباد فنا برداد نظم بی خار اگر گلی میسر بودی
هر دم بجهان لذت دیگر بودی ❊ این کهنه سرای زندگانی ما را ❊ خوش بودی اگر نه مرگ بر در بودی ذکر کیوک
خان که پادشاه دویم است کیوک خان بن اوکتای قاآن در زمان حیات پدر مصحوب بعضی دیگر از شاهزادگان
بحدود بلاد روس و چرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از فوت قاآن بچهار سال باردو رسیده در ماه ربیع الآخر سنه اربع واربعین
وستمائه باتفاق اقا و اینی بر مسند جهانبانی صعود نمود و در اشاعه عدل و رعیت پروری و اضافه بذل و مرحمت گستری تقلید اوکتای
قاآن می نمود اما با وجود اقتدار که اتابک بود و جغتای که در سلک امرای کشورکشای انتظام داشت ملت عیسوی را بر دین محمدی
مرجح میداشت و در اواخر ایام حیات میل سیر بلاد غربی گشته با لشکر بسیار بدان جانب رسید و چون بسمرقند آمد باجل طبیعی
درگذشت مدت سلطنتش یکسال بود مهمات ملک و مالش باقتدا باتفاق جغتایی سرانجام می نمود از اولاد کیوک خان اسامی
سه نفر بنظر در آمده برین موجب خواجه اغول ... و ازین سه نفر هیچیک بسلطنت نرسیدند گفتار در بیان تسلطی
که تورا کینا خاتون را دست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد مورخان سخن دان چنین
آورده اند که اوکتای قاآن در اوان جهانبانی خود پسر بزرگتر خود کوچو را که مادرش تورا کینا خاتون بود بولایت عهد مقرر
ساخت اما مدت عمر کوچو در زمان حیات پدر بانجام رسید و پسرش شیرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولی عهد شد و چون
قاآن وفات یافت بنابر صغر سن شیرامون و غیبت کیوک خان بن قاآن تورا کینا خاتون که والده کیوک و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند

حکومت

حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت و برای ... عقل و دین وارسال تحف و هدایا استمالت سپاهی و رعایا و اکابر
و اشراف را ... خویش می ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از جمله اسیران مشهد مقدس بود نزد تورا کینا خاتون اعتبار تمام
پیدا کرده محرم اسرار اندرونی و کارپرداز مهمات نهانی گشت و بدین سبب در امور ملکی و مالی ... دخل نموده افراد حشم بخدمت او
در آن صورت کمر بسته و این معنی بر خاطر بعضی از امرا و نوئینان گران آمده بعد از سه سال که تورا کینا خاتون بامر و نهی الوس
چنگیز خان پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت نموده باردو رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی
را بقبضه اختیار مادر گذاشت و تورا کینا خاتون ... باطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشت و فرمان فرمود
که سلاطین و حکام ایران و توران در قوریلتای حاضر گردند و از حدود روم و شام و بغداد تا اقصی ولایت دشت قبچاق و چین و ختای
ملوک و اشراف و اعیان باندک زمان در اردو مجتمع گشتند بغیر از باتو بن جوجی که بحکومت کیوک راضی نبود و بهانه درد پای
تخلف نمود تمامی ... و الوس باردو بانبوه آمده کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه جهت مهمانان مرتب گردیده
بودند و ماکولات و مشروب بغایت عزیز الوجود گشت و بعد از آنکه جمعیتی چنین دست داد خواتین و شاهزادگان در باب تعیین
پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعه مشورت در میان انداختند و چون کوتن بن قاآن مریض بود و شیرامون از عهده آن
امر بیرون نمی توانست آمد متحیر شدند و تورا کینا خاتون و تولی سورقوقیتی بیکی بجانب کیوک خان مایل بودند و امرا و نوئینان درین
امر با ایشان متفق گشته منصب قاآنی را برو مسلم داشتند و در ساعتی که قاآن اختیار نموده تمامی شاهزادگان و
معتبران در کریاس گردون اساس جمع آمده از سر افسر بر داشته و از میان کمر گشادند و دست راست کیوک خان را
منکو قاآن بن تولی خان و دست چپش را ... چنگیز خان گرفته بر تخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس اوکتای قاآن
مذکور شد بیاپر (?) رسوم و آداب آن مهم پرداختند و کیوک خان بتفقد حال صغار و کبار از شاهزادگان کامکار و امرا
نامدار و حکام ولایات و ممالک و ولاة امصار پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان
فراوان نوازش نموده بساط نشاط گسترده چند روز بتجرع اقداح ارغوانی و استماع الحان و اغانی اهتمام فرمود و آنگاه
بتفحص و تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و بنیاد حیات فاطمه خاتون را که ببعضی از جرایم متهم شده
بود بر انداخت تبیین این مقال آنکه چنانچه سابقا تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که در نزد تورا کینا خاتون پیدا کرده
بود چند گاه در سرانجام امور ملک و مال دخل نموده این معنی بر خاطر امرا و اعیان گران آمده و آن ضعیفه را ...
متهم داشته و مقارن جلوس کیوک خان برادرش کوتان بیمار شده یکی از آن جماعت خاطرنشان او نمود که این مرض
نتیجه سحر فاطمه خاتونست و کوتان ساده لوح این سخن را قبول نموده در وقت توجه بصوب (?) خود بکیوک خان پیغام داد که
بجهت سحر فاطمه خاتون ضعفی تمام بر طبیعت من استیلا یافته اگر مرا واقعه پیش آید امید آنکه آن برادر آن ساحره را بقصاص
رساند و متعاقب این پیغام خبر فوت کوتان شایع شده چنگای (?) که بدولت کیوک خان استیلاء تمام داشت در باب سیاست
آن ... مبالغه تمام نمود و کیوک قاصدی نزد مادر فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و تورا کینا خاتون بعذرهای ...

چون الحاح بسیار از حد تجاوز نمود طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم کیوک خان کرد و در همان روزها توراکینا خاتون وفات یافت و [بزنو جهان]
در مقام استکشاف احوال فاطمه خاتون در آمدند و چند روز او را گرسنه و برهنه نگاه داشته و لوازم تهدید و تخویف بجای
آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نمود و بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او بارده برادر
او چکین تویان که هشتاد پسر و نبیره داشت بخیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیز خان گشته منکوقاآن و دیگری
از شاهزادگان را بپرسش این امر مامور گردانید و او چکین بجریمه خود معترف شد لاجرم چند نفر از امرایش بیاسا رسیدند خصایص
بعد از آنگاه کیوک خان امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشته نسبت ببعضی از ایلچیان سلاطین ایران
و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و برخی را مقارن اهانت و اذلال باز گردانید از جمله رسول پادشاه روم
و حاکم حلب را یرلیغ و جایزه داد و بخلیفه بغداد سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد زیرا که شیرامون ولد جرماغون نوئین از وی
شکایت کرده بود و نسبت بایلچی علاء الدین محمد ملحد طریق کم التفاتی مسلوک داشته سخنان وحشت انگیز توبیخ آمیز نمود و چون از
اجابت مهمات سلطنت فراغ یافت عنان عزیمت بصوب مجلس عیش و نشاط و تمهید اسباب عشرت و انبساط تافت و بنابر
آنکه اتابک کیوک خان قداق و امیرالامرایش جینقای بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه میدادند
تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی ترجیح داشته همت بر ترویج نصاری گماشت بنابرین جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او
مجتمع گشته دین اسلام ضعف تمام یافته در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره نبود که بآواز بلند سخن کند نوبتی جمعی از
نصرانیان بمدد قداق و جینقای نشانی حاصل کردند که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از کلانتران
ایشان آن نشان را بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد تا مژده ببسیار ترسایان رساند و همان وقت دو سگ در وی
افتادند و خصیتین او را گرفته کندند بعد از آن نصاری از مجازات مصطفوی ترسیده دیگر نام آن نشان نبردند و کیوک
در اواخر ایام حیات با جنود ظفر سلب و قوافل عیش و طرب از اردو بالغ در حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود و بر سر سپهر و قصبه که
عبور فرموده ساکنان آنجا را بانعام زر و جامه خوشدل و مسرور نمود و تا چون رایت نصرت آیتش بحدود سمرقند بنواحی رسید
ناگاه غره اجل بیکباره منقش رسید و روح او را بر مانند دیگران منقوص گردانید **بیت** درین ره خواه سلطان خواه درویش
بآخر عقبه مرگ آیدش پیش ** درین بستان که جای خرمی نیست ** گیاهی بی تقاضای آدمی نیست **ذکر منکوقاآن که**
پادشاه سیوم است از خواقین الغ یورت چنگیز خان بعد از فوت کیوک خان منکوقاآن بن تولی خان بسعی باتو بن جوجی
خان که ملقب بصاین خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه پادشاه و فرمانروا شد و مدت سلطنتش هفت سال
و کسری رسید او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور
شریعت غرا می گماشت و بجود و سخا موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف در ایام دولت خود سادات عظام و علمای اعلام و
مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخت و برهمین منوال بحال دانشمندان نصاری و پیران
طایفه مجوس و مرطبه پرداخت اما از جماعت یهود کسی را بسبب غالی نداد و همین اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته

ممالک روم و ایران ارزانی نمود و در بعضی هولاکو خان از توران بایران و استیصال ملاحده و اسماعیلیان و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکوقاآن
روی نمود و وفاتش در وقت توجه بطرف چین و ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمائه واقع گردید مهم وزارتش را امیر عماد
الملک حسنی باتفاق امیر مولقای منتظم می گردانید در جامع رشیدی مسطورست که منکوقاآن را چهار پسر بود برین موجب
بالتو و اورنگتاش که مادرشان از بزرگترین خواتین او قیقتی بنت بولدای بن بوقا کورکان که از قوم اکیرت و اساس حیات این دوده
جوانی منذرس یافت شیرکی ازو ماده چین که در سلک حرمان قاآن انتظام داشت و استونیای از کونی که او نیز از حرمان
بود والعلم عند الله المعبود **گفتار در بیان کیفیت سلطنت قراقرم از اولاد اوکتای قاآن بمنکوقاآن بن تولی خان**
مدت حیات کیوک خان در حدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافته هر یک از شاهزادگان
بخیال استقلال یورت خود گردیدند و بنابرآنکه در آن زمان باتو بن جوجی بن چنگیزخان که او را صاین خان می گفتند از سایر شاهزادگان
الوس چنگیزخان بمزید شوکت و ابهت اعتبار تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد
چنگیزخان و امرا و تومنان بدشت قبچاق حاضر شوند تا باتفاق هر یک از شاهزادگان را که شایسته سلطنت دانیم بر مسند سلطنت
بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان آمدند و گفتند که یورت چنگیزخان موضع قراقرم است و کلوران و ما را هیچ ضرور
نیست که بدشت قبچاق رویم و زمره بجانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند و سورقوقیتی بیکی که خاتون تولی خان بود در
کمال عقل باوصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان در مزرع دل اعیان و اشراف می کاشت
آن زمان پسر ارشد خود منکوقاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان باتو قاآن تخلف ورزیدند الحال چنان می نماید که تو
با برادران بدانجا روی و شرف ملازمت دریابی و منکوقاآن بسخن مادر عمل نموده خود را ببارگاه باتو رسانید و او را لوازم حقه
بجای آورده تنکسخمیشی نمود و باتو آثار اقبال در ناصیه احوال منکوقاآن مشاهده کرد و گفت که از میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این
دارد و اگر حاضران با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشت و کمر از میان بگشاد و زانو زده کاسه
داشت و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قوریلتای سازند و منکو را باتفاق سایر آقا و اینی بر مسند خانی
نشانند آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب در دشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند و باتو برادران خود برکه و بوقا
تیمور را با سپاه فراوان در مصاحبت منکوقاآن بموضع کلوران فرستاد تا بتشیید بنای دولت او قیام نمایند و چون
ایشان بمقصد رسیدند باحضار امرا و شاهزادگان و تومنان فرمان دادند و جمعی از آن طایفه مانند بیسو منگا و اولاد جغتای خان
و شیرامون بن کوچی با تواغول ولد کیوک از امتثال آن مثال سر باز زده گفتند سالهاست که منصب سریر خانی کسی است که از نسل
اوکتای قاآن باشد و رسولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت منکو راضی نیستیم و بنابرین منافات قرب
چهار سال قوریلتای در حیز تاخیر افتاده برکه از طول کشیده کس نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکوقاآن
چیست باتو جواب داد که اگر شاهزادگان راضی شوند و اگر نشوند منکوقاآن را بر سریر دولت می باید نشانید و هر کس خلاف ورزد
سرش از تن جدا می باید ساخت و چون این پیغام ببرکه اغول رسید جماعتی را که برین امر موافق بودند حاضر ساختند و چنانچه معهود منکوقاآن

بتخت خانی اجلاس نموده بتمهید بساط عیش و نشاط و تجرع سوجودات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکوقاآن در روز جلوس بنشسته
جهانبانی فرموده که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش و طرب می گذرانند اصناف حیوانات نیز از فراغت بی نصیب نباشند
و حکم فرموده که در آن روز مراکب را نیز از کوب و حمل و قید معاف دارند و خون گوسفند و هیچ ذی حیاتی را نریزند و صید و شکار نکنند
و از گوشت انعام و افراس که در روز پیشتر کشته باشند اطعمه و اغذیه مرتب سازند و فرمان بران یک روز بموجب آن عمل نمودند
منکوقاآن با امرا و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان مدت یکهفته بسور و سرور گذرانیدند و در آن ایام هر روز در آن
صحبت و فرح و شیلان دو هزار گردون شراب و قمیز بالامال بود و سیصد سر اسب و گاو و دو هزار گوسفند بود و چون طایفه‌ای از اهل اسلام
در بعضی از آن مجالس شریف تشریف حضور ارزانی می داشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع
ذبح کنند و بعد از اتمام ایام جشن و سور و تفرقه زمره مردم نزدیک و دور اولاد اوکدای قاآن و شاهزادگانی که بر سلطنت
منکوقاآن اتفاق نداشتند با امرای خود اتفاق کرده عذری اندیشیدند و گردونهای اسلحه همراه گردانیده بجانب اردو
در حرکت آمدند و از ملازمان منکوقاآن جانورداری که شتری گم کرده بود جهت طلب آن باردوی شاهزادگان رفت و بر
حال مطلع گشته در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکوقاآن منکسار نویان را جهت تحقیق آن
امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته منکسار با دو هزار سوار سحری گرد اردوی مخالفان را فرو گرفت و بدیشان
پیغام داد که از شما این نوع تخیلی نقل نموده اند اگر آنست که بی توقف و تعلل باردوی همایون شتابید تا از زحمت این
تهمت نجات یابید شیرامون و برادران متحیر شده گفتند ابدا راست متوجه خدمت درگاه شده ایم و فی الحال سوار شده
همعنان منکسار باردو شتافتند و چون باستان منکوقاآن رسیدند قاآن سه روز ایشان را طوی داده در روز چهارم بتفحص
خود آن برغو را رسید و پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت شده قداق که یکی از امرای بزرگ اوکدای
قاآن و کیوک خان بود با هشتاد نفر از امرا بموزان بیاسا رسیدند و چون خاطر منکوقاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه
اغول و بوقا تیمور را با لشکرهای شایسته و شوقات بایسته بخدمت باتو باز گردانید و حکومت دیار شرق را بدستور معهود
بمحمود یلواج عنایت کرده و پسرش مسعود بیک را بامارت ماوراء النهر فرستاد و ریاست خراسان و عراق و آذربایجان را بر
قاعده مستمره با رغون آقا داده شرف الدین خوارزمی را که نویسنده بود در کمال شرارت نفس جهت حصول اموال
مصاحب ارغون آقا ساخت و شرف الدین در آن ممالک آغاز ظلم و بیداد کرده هر کس که دیناری از وی حاصل بوده دینار
تحمیل نمود زیرا که از منکوقاآن منتقل شده بود که موازی چهار هزار بالش نقره از بقایای سنوات گذشته بتحصیل موصول گرداند
و بدین واسطه در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و دامغان و جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار
و مشهد مقدس و طوس تفرقه و تشویش بسیار بحال ارباب ناموس راه یافت و در وقتی که آن منحوس در طوس بود تیر
دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده مرضی مهلک بر ذات نامبارکش طاری گشت و چندروز در بستر ناتوانی افتاده جهت
کلمه کلا تغیشون توتون در آن ایام بر سبیل تخییل و ... بر زبان شورش می گذشت تا ابو یحیی بقبض روح نامبارکش

و در ورک الافضل منزلی جهت او معد و مهیا ساخت الغصه چون امر سلطنت بر منکوقاآن قرار گرفت و مهمات کشتای ماوراء
النهر برحسب دلخواه دوستان بحسن سرانجام پذیرفت بنابر حکایتی که از اقضی القضات شمس الملة والدین احمد الکافی القزوینی در باب
تسلط و استیلاء ملاحده شنود و حکایتی که از وفور عظمت و جبروت مستعصم خلیفه استماع نموده برادر خود هلاکو خان را نامزد
ضبط بلاد ایران گردانید هلاکو خان با صد و پنجاه هزار کس روی بدان طرف آورد انگاه منکوقاآن برادر دیگر خود قوبلا قاآن را بصوب
ختای فرستاد و فتح ولایات چین را پیش نهاد همت ساخت و بنفس خویش روی بدان جانب نهاد و نخست ایلچی نزد فغفور که
موسوم بچوکان بود ارسال فرموده و پیغام فرستاد که صلاح تو در آنست که مال و خراج قبول کرده سر از چوکان حکم و فرمان ما نپیچی
تا گوی صفت بضربات سخط عساکر منصوره گرفتار نگردی و چون ایلچی بدرگاه پادشاه چین رسیده از ادای رسالت فارغ شد
نایره غضب فغفور در اشتعال آمده بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین و افرنگیس قتل ایلچی جایز بودی لعبو لجان تو سر ترا
مانند گوی در میدان گردان می ساختم و قت را بجواز هرچه تمامتر پیش کلاب می انداختم اکنون با قاآن بگوی که طول و عرض مملکت چین
از احاطه افهام و اوهام بیرونست و کثرت جنود ظفرمورد و انبوهی ولایات از عدد قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت خود می خواهی
پای در دامن قناعت کش و سپاه و حشم تاتار و مغول را در ورطه رنج و عنا میندازی چون این پیغام بعرض منکوقاآن رسید در
شور شد و همچنین و دستانه موافق تو شقان نیل با هشت تومان از سپاه ظفرنشان متوجه خطه چین گردیده و بعد از وصول
بکنار شهر قراسوران فرمود که شیرامون پسر اوکدای قاآن و خواجه و باتوی ابنای کیوک خان را در آب انداختند و چون ما
اعلام منکوقاآن بحد ولایت خصم پرتو انداخت و بعضی از قلاع و قصبات آن ولایت را مفتوح گردانید و آثار کمال سلطنت
اقتدار بحیز ظهور رسانید در آن اثنا **بیت** یکی سهمگین کوه آمد به پیش ** که روی مه از تیغ او بود ریش ** و بجانب
آن کوه قلعه منیع ساخته بودند که با برج سپهر دعوی برابری کردی و با منزل ماه و مهر در مقام همسری لب بگشودی زحل بلند محل از
رفعت شرفات آن متعجب و قاعده گنبد گردون از رشک متانت اساس آن مضطرب بالات حرب و ذخایر وافر مشحون
و از آفات زمان و حوادث دوران مصون و مامون سپاه مغول در گرد آن کوه نشسته آغاز محاصره کردند و مدتی مدید کمر سعی و اهتمام
بر میان جان بسته لوازم کار به جای آوردند اما فتح میسر نشد و فصل زمستان بپایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد و
بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون برآورده رخت بیابان فنا دادند و منکوقاآن بقصور دفع وبا بکشیدن ساغر صهبا
اشتغال نموده بتقدیر ایزد تعالی او نیز مریض شد و هشت روز صاحب فراش بوده نقد زندگانی بقابض ارواح سپرده و در
ظفرنامه مسطور است که در ایام جهانبانی جلوس منکوقاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بود با جمعی کثیر از هم کیشان خود قرار
چنان داد که وقتی که اهل اسلام بادای نماز جمعه مشغول باشند شمشیر بیدریغ از نیام انتقام کشیده بقتل عام
اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت الهی بدین حضرت رسالت پناهی گرویده بدرگاه پادشاه
رفته حقیقت حال ارباب ضلال را معروض گردانید و منکوقاآن علی الفور باحضار ایدی قوت و پرسش آن مهم فرمان فرمود و ایدی
قوت بجریمه خویش اعتراف نموده قاآن اشارت کرد تا او را در روز جمعه بر در همان مسجد جامع بردار کشیدند و از جمله

اسلام و مقتدیان دین حضرت رسالت شیخ ابوالمعالی سیف الدین بن مظفر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم و در سلک خلفای شیخ
نجم الدین کبری انتظام داشت با منکوقاآن معاصر بود و سیورقوقیتی بیکی والده منکوقاآن با آنکه متابعت ملت عیسوی می‌نمود در ایام دولت
پسر هزار بالش نقره به بخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسه ساخته شد و مستغلات خریدند و بران بقعه وقف
کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات از شیخ تفویض نمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازه درویشی
حاضر گشت گفتند که شیخا تلقین فرمایید در پیش روی میت بایستاد و زبان با ادای این رباعی بگشاد **رباعی** گر من گنه جمله جهان
کردستم :. لطف تو امیدست که گیرد دستم :. گفتی که بوقت عجز گیری دستم :. عاجزتر ازین مخواه کاکنون
هستم :. وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکوقاآن بسه سال بود فی شهور سنه ثمان و خمسین و ستمائه بوقوع
پیوست و مرقد منورش در بخارا مشهورست **ذکر قبلاقاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و
کلوران** چون قبلاقاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنه ثمان و خمسین و ستمائه موافق پیچی ئیل بر تخت پادشاهی
نشست و در ایام دولت او اختلال بقواعد توره چنگیزخانی راه یافته میان اولادش مخالفت بوقوع پیوست سوبه این مقال
آنکه در ان اوان که منکوقاآن بجانب چین متوجه شد برادر خود ارتق بوقا را در قراقرم بمحافظت اردو تعیین فرمود و ارتق بعد از
فوت برادر داعیه استقلال پیدا کرده رایت مخالفت با برادر دیگر برافراشت و سه نوبت من الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق
افتاده دو کرت مصاف قبلاقاآن ظفر یافت و سیم بار ارتق بوکا بدین پیکر نصرت سرافراز گشته قبلاقاآن عنان بصوب
ختای تافت اما بالآخره بنابر عدم مساعدت بخت و دولت اختلال باحوال ارتق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم و کلوران بلکه
تمامی مملکت چنگیزخان بر قبلاقاآن مسلم گشت و ارتق بپای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته در چهاردیواری که
از خار مغیلان ترتیب کرده بودند محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال درگذشت چون گلزار مملکت قبلاقاآن از خار
معاندان پیراسته شد چند نوبت دیگر لشکر بما چین و چین فرستاده آن بلاد را در سلک سایر بلاد ممالک محروسه انتظام
داده در نزدیک دار الملک خان ختای که آنرا چنگدو می‌گفتند بنا شهری وسیع رفیع فرمان داد **نظم** اساسی بنزدیک چنگدو
نهاد :. مر آن خطه را نام دیدو نهاد :. در ان نزهتگه رایکی قصر ساخت :. ز خاکش بسقف فلک
برفراخت :. چو فردوس گشت آن خجسته مقام :. سته نهالش بشم و زمینش رخام :. گویند آن شهر
را مربع بنا نهاده طول هر دیواری از چهار فرسنگ بود و مغولان آن بلده را خان بالیغ گویند و ایضا قبلاقاآن فرمان داد که از
زیتون که بندر هندوستانست جویی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان بالیق آوردند و تجار بکار سفینها
نشسته از هندوستان بجای آمد شد می‌نمودند و نفایس اجناس می‌آوردند و می‌بردند بنابر علی هذا اندک زمانی خان
بالیغ بکمال معموری و آبادانی رسید و قبلاقاآن در ایام سلطنت خود چند نوبت با علماء اسلام معارضات نموده و کاهی باران
در مقام عداوت در آمده و احیانا در طریق عنایت سلوک نموده وفات قبلاقاآن در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائه موافق پیلان
ئیل روی داده مدت عمرش هشتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال بود و قبلاقاآن پیوسته چهار وزیر می‌داشت

ویکی

ویکی از جمله وزرا ایشان امیر احمد بناکتی است و دیگری سنکه ایغوری **گشاورد ذکر اختلال احوال ارتق بوکا و بیان رفتن او بنزد
قبلا بجشا** در ان اوان که قبلاقاآن از ارتق بوقا انهزام یافته بدار الملک خود شتافت حکم فرموده که هیچکس از ممالک ختا
طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقرم و کلوران نبرد و بدان جهت قحط و غلاء عظیم در میان ساکنان قلمرو ارتق بوکا اتفاق
افتاد و ارتق بوقا ایلچیان نزد الغو خان که در الوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که
از جنس غله و زر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارد تا ملازمان درگاه را بواسطه فقدان قوت قوت فوت نشود الغو بحکم
شرط اطاعت بجای آورده آغاز الامر کیدیبار و کمن بار میان جانب فرستاده و ایلچیان را کشته قاصدی بدرگاه قبلاقاآن روان
کرد و باظهار مخالفت مبادرت جست قبلا ایلچی الغو را بواجبی نواخته برلیغ باینده عنایت فرمود و ارتق از استماع مخالفت
الغو خشمناک گشته متوجه دفع او گشت و قرابوقا که در سلک امرا معتبر انتظام داشت منقلای لشکر گردانید و الغو بنزدیک
بسیار قیتال نهاده بمقدمه سپاه ارتق بوکا ظفر یافت و قرابوکا در معرکه گشته سایر مغولان بوادی فرار شتافتند فالغو
بمجرد این فتح مغرور شده باردوی خود مراجعت نمود و بفراغت در مجالس عیش و عشرت نشست که ناگاه لشکریان ارتق بوکا برسرش
ریختند و خون بسیاری از متابعانش با خاک برآمیختند و الغو بکاشغر گریخته از انجا بسمرقند رفت و ارتق بوکا در المالیق قشلاق
کرده دست بکشتن جمعی از امرا که در الجای اشتابی با قبلاقاآن داشتند برآورد و در فصل بهار بلا قحط و غلا در المالیق شیوع یافته
اکثر چهارپایان لشکریان ارتق تلف شدند و او در شراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت در ان اثنا روزی بادی شدید
برخاسته طنابهای خیمه هزار میخ ارتق بوکا را که بیت العشره او بود بگسلانید و ستون خیمه شکسته امرا این معنی را
بفال بد پنداشتند و اکثر امرا متفرق گشته ارتق را تنها گذاشتند و الغو بر اختلال احوال او مطلع شده با سپاه فراوان
بجانب المالیق توجه نموده و ارتق چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود قبلاقاآن رود و بقیه ایام حیات را بفراغت بگذراند
آنگاه روی بسوی ختای آورده پیشتر از خود ایلچی بجانب سریر سلطنت مصیر فرستاده از جرایم سابقه عذر خواست و قبلاقاآن
ایلچی را نوازش کرده برادر را بلطف و مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بختا رسید قبلاقاآن در کمال عظمت و
حشمت بر تخت سلطنت قرار گرفته بارگاه عالم پناه را بسرداران جوشن پوش و بهادران کینه کوش بیاراست و برادر را مدتی
مانند حلقه بر در بداشت آنگاه فرمود که ارتق را بروشی که گناه کاران از امی برند در آورند و او را بمجلس رسانیده در جایی که ایلچیان
می‌ایستند بر پای داشتند در ان اثنا قبلاقاآن از ارتق پرسید که درین حرب و جوی و تنگ و پوی حق بجانب ما بود یا از تو
ارتق بی تامل جواب داد که از روز سلطنت حق ما بود و امروز نصیب قبلاقاآنست بعد از ان طغاجار نویان را نوزده رخصت جلوس
ارتق بوکا حاصل نمود تمهید بساط نشاط پرداخته آن روز برادران در بزم عشرت و انبساط تجرع اقداح می ارغوانی و استماع
الحان و اغانی اشتغال نمودند روز دیگر قبلاقاآن باحضار اشراف و اعیان فرمان داده قوریلتای کرد و در باب پرسش گناهی
ارتق بوکا و امرا و ارکان دولت اولوا لعزم استیام (?) بجای آورد و برعوچان در مقام استفسار آمده ارتق بوکا گفت مقصد جمیع
جنایات منم و نوئینان مرا درین امر گناهی نیست این سخن مقبول نیفتاده و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان ارتق بوکا بیاسا رسیدند

انگاه پادشاه از حکام‌هائی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند پرسید که هرگز در دیار شما مثل این امری که اینجا در روی آفاق تیغ کشیده چنگیز خانی
کشته واقع شده یا نی جواب دادند که در تاریخ قدیم مسطور است که دو برادر از نسل سابقه بر سر ملک با هم منازعت کردند و مهتر که بر ترک
غالب آمده او را بگرفت و همراهان منزل برادر از خارهای سر تیز دیواری کشید و او را در انجا مقید گردانید تا وفات یافت خان چون خبر این حکایت
رسید قبیلا قاان بر وفق تقریر اهل ختا فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و ارتق را با زمره از خواص
و مقربان که باقی مانده بودند و خواتین و فرزندان با آن وحشت آباد فرستاد و طایفه از غلاظ اتراک را بر ایشان موکل ساخت
و ارتق بوکا قرین محنت و اندوه بی پایان انجا بسر می برد و مطلقا بیرون نمی آمد مگر در ایام جشن و سور و چون مدت یک سال
بر روزگار تیره و بد و تیره گذرانید رخت بزندان آخرت کشید مدت سلطنت اش چهار سال بود و او را چهار پسر بود و گویند
موجب بوده ملک تیمور با برادر بوقا تاجی الغفور الودود **ذکر بعضی از مناظرات قبیلا با متابعان ملت بیضا** در روضة الصفا
مسطور است که نوبتی طایفه از تجار مسلمانان جهة قاان شنقار سفید که پا بها و منقارش سرخ بود آوردند و دو عقاب
سفید پیشکش کردند و پادشاه را آن تحفه‌ها مقبول افتاد و آش خاصه خود جهت آن جماعت فرستاد بازرگانان دست از
آن طعام کشیده داشتند قاان سنکه الفوریرا که در پیش بود فرمود که از تجار بپرس که چرا طعام نخوردید سنکه این سخن از آن
جماعت پرسید جواب دادند که در ملت ما تا گوسفند را ذبح نکنند خوردن گوشتش جایز نیست و سنکه بنابر عداوتی که با
اهل اسلام داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت می گویند که آش پادشاه شما باعتقاد ما حکم مردار دارد
و قبیلا از استماع این سخن بر آشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب کارد و تیغ بر حلق گوسفند نکشند
و بطریقه مغولان سینه بشکافند و درین باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفند اقدام
نتوانست نمود و پسران خود را نیز ختنه کردن نتوانستند لاجرم بسیاری از اهل اسلام جلاء وطن اختیار فرموده از خان بالیغ عراق
رفتند و قبیلا قاان بواسطه سعایت بعضی از مفسدان مولانا برهان الدین بخاری که از جمله مریدان شیخ سیف الدین باخرزی
بود و در خان بالیغ بنصیحت طوایف خلایق اشتغال می نمود بجیبی سپرد تا بماچین بردند و آن بزرگ دین و دولت در آن سرزمین
از نقص هوا مریض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقری و ناصرالدین ملک کاشغری و غیرهم
از سالکان مسالک شریعت گوری نزد آن وزیر پر تزویر رفته مبلغی رشوت قبول نمودند تا بعرض قاان رسانید که چون
منع ذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد دواست مسدود بود ازین ممالک انقطاع یافته و اقمشه نفیسه مفقود و اموال تمغا نابود
گشته اگر قاان عامل مردم را ازین قبیل دهد ممکن که بار دیگر سوداگران باین جانب آیند و ابواب آوردن تحف و تنسوقات بروی
متوطنان این دیار گشاده گردد قاان گفت اگر من بخلاف توره خود فرمان دهم دیگر خلایق را بر قول من اعتماد نماند اما التمغا
باطراف ممالک روان گردانیدند که اگر من بعد کسی بغمز و سعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید بسیاست رسد
بواسطه صدور این حکم مسلمانان شادمان شدند و نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و در خلال این احوال جهودی
سعطرود قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقاخان بن هلاکو خان رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا المشرکین کافة

و بعقیده متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت بر حقیقت اشتمال این مقال وقوف یافت
انگاه این آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبیلا قاان فرستاد قاان باحضار یکی از علماء اسلام فرمان داده مولانا بهاء
الدین بهائی را بپایه سریر اعلی بردند قاان از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد جواب داد که بعینه همچنین
گفته قاان گفت که پس چرا بموجب فرموده پیغمبر عمل نمی نمایید جواب داد که هنوز محل آن کار در نیامده و ما قادر بر اجرای
این حکم نیستیم قاان گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را
سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از اهل ملت خیر البشر صلعم که راه سخن داشتند معروض داشتند که پادشاه را درین
باب تامل باید نمود تا علماء اسلام مجتمع گردانیده از معنی آیه مذکوره استفسار نماییم روز دیگر از آن جماعت هر کس در خان
بالیغ بود بدرگاه حاضر گردانیدند قاان از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای بزرگ است یا نی همه
بلی گفتند گفت که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند که از فحوای آیه مذکوره چنان مستفاد می گردد که تمام مشرکان را می باید کشت قاان
گفت چون فرمان حق بدین موجب است چرا شما مخالفت می ورزید و خون مشرکان را نمی ریزید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت
می کشیم قاان سخنان فرموده گفت اکنون چاره ما از جانبین تعصب و عناد را بگذاریم شما کشتن ما را واجب مدانید و ما
خون و مال شما را مباح اعتقاد ننماییم و جهت استفسار یکدیگر مباحثه فرماییم انگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند
که خدای تعالی گفت که محمد را که هدایت داد گفتند خدای بزرگ باز سوال کرد که چنگیز خان را که آفرید جواب دادند که او نیز
جزو مخلوقات الهی است گفت حشمت و قوت و قدرت در قبضه اختیار او که نهاد گفتند خالق بلاد و عباد قاان گفت که قادر مختار می
تواند که توفیق و هدایتی که بمحمد کرد بچنگیز خان دهد علما گفتند که این قضیه را خدا بهتر داند قاان گفت که ازین مناظره و مباحثه
چنین معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و یکی نظر قهر محمد را بنظر لطف آفریده و چنگیز خان را بنظر قهر
و نسبت هر دو صفت با او مساوی است پس شما چگونه طرف لطف او را بر قهر ترجیح می نهید علما این سخن را جواب ندادند قاان
گفت در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولو الامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت که چون است که شما از فرمان چنگیز خان
که پادشاه جبار قهار صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز جایز میدارید علما جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق قول خدا
و رسول خدا باشد قبول داریم و هر چه مخالف است قبول نداریم قاان از شنیدن این سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی قضات
و ولات معزول باشند و دیگر واعظان بر منبر نروند و مؤذنان بانگ نماز نگویند و سایر خلایق بذبح اغنام اقدام ننمایند و
باین مضمون قریب بیکهزار یرلیغ نوشته تا روز دیگر ایلچیان قمر سیر امثال و مناشیر را باطراف ممالک برند و علماء خان
بالیغ نزد وزیر قاان رفتند و او را بغایت متغیر و متفکر یافتند از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که از آن می ترسم که
فردا خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد و مولانا بدر الدین بیهقی که فاضل کامل و فصیح نیکو شمایل بود با وزیر گفت که مرا نزد قاان
برید تا جواب شبهه او را بوجهی عرض نمایم که آن قتل مشرکین باید و قولی انکه مولانا حمید الدین سابق سمرقندی این التماس کرده
جناب وزارت مآب یکی ازین دو عزیز را روز دیگر بپایه سریر سلطنت مصیر برده قاان همان سخنان را در میان آورد و گفت مشرکان را

چرا نمی‌شنید آن فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحاب اوست که مشرکان عرب و عجم را به کشند
چون قاآن و چنگیز خان بر سر یرلیغها نام بزرگ خدای می‌نویسند چگونه مشرک باشند و این سخن موافق مزاج قبیلاقاآن افتاده آن
عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت باو مراسم انعام و اکرام تقدیم رسانید و فرمان داد که تا نشانها که جهت زجر مسلمانان
نوشته بودند باطل گردانند نقلست که قبیلاقاآن هر روز بعد از وقت طلوع آفتاب بمهمات سلطنت می‌پرداخت آنگاه علما
اسلام و احبار یهود و رهبانان و ترسایان و دانایان ختای را در مجلس جمع ساخته بمباحثه و مجادله امر می‌فرمود و او را باستماع
مسایل حکمی و نقلی رغبت تمام می‌نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریة و انجیل و کتاب شاکمونی بزبان مغول
ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت کرده و اتباع او را اعتقاد چنانست که چون ولادتش
از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکمونی متولد شده هفت قدم راه رفته در زیر قدم او گنجی ظاهر گشته والله اعلم
بحقایق الامور انه علیم بذات الصدور **در بیان ذکر بعضی از وزرای قبیلاقاآن** در دفاتر فضلا بقلم بلاغت ارقام مرقوم گشته
که قبیلاقاآن زمام اختیار ملک و مال را در قبضه اقتدار چهار کس از امرا نهاده ایشان را چنگ سانگ لقب داده بود
و اسامی ایشان اینست هنتوم نویان اوچاچار (?) ادلجای ترخان دانشمند و مرتبه این چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلندتر بود
و بعد از ایشان امرای لشکر اعتبار داشت و او را طاقیو می‌گفتند و جمعی را که بامارت دیوان و وزارت مقرر بودند فنجان (?) می‌خواندند
و عادت قبیلاقاآن چنان بود که پیوسته زمام امور وزارت را در قبضه اختیار و اقتدار چهار کس که در کیش موافق یکدیگر نبوده
می‌نهاد تا بواسطه اختلاف در ادیان صورت وفاق میانه ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند
و از جمله وزرای ایشان یکی سید اجل بخاری است در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبیلاقاآن بفرمان منکو قاآن متوجه ولایت
ختای بود چون بمملکت قراجانگ رسید پسر زاده سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق اخلاص
سلوک نموده باحسن وجهی لوازم خدمتکاری بجای آورد بنا بر آن چون قبیلا رسید فرمان دهی نشست او را بپایه سریر
اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصر الدین ابوبکر را بایالت قراجانگ فرستاد و نبیره سید اجل
که او را نیز سید اجل می‌گفتند چون مدت پنج و چهار سال در کمال دولت و اقبال بسرانجام مهام ملک و مال پرداخت باجل
طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و چون امیر احمد بکفایت و
کیاست از سایر وزرا امتیاز داشت قاآن بنظر اعزاز در روی نگریسته در فیصل امور مملکت از صوابدید او تجاوز
نمی‌کرد و وزیر ختای بروی حسد برده میخواست که بهر حیله که بوده باشد بقتلش سازد و نوبتی قبیلاقاآن از خان بالیغ
به ییلاق بیرون رفته امیر احمد و وزیر ختای را جهت سرانجام امور مملکت در شهر گذاشت و وزیر ختای با اتباع خویش قرار داد
که شبی بخانه امیر احمد رفته او را از پای درآورد و ملازم امیر احمد ازین سگالش آگاهی یافته خواست که ولی نعمت خود را برکید
اندیشان مطلع گرداند و امیر احمد همان شب چهل اسب صبا رفتار از طویله قاآن گرفته باردو شتافت و طبقی سیاه که از آن
سفید داشت کاردی بر زبر آن نهاده ترغوی سرخ بر آن پوشیده بنظر قبیلا رسانید پادشاه از وی پرسید که غرض ازین چیست

جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و در ملازمت آستان سلطنت ایشان
بسان مروارید سفید گشت و اکنون وزیر ختای میخواهد که بکارد حلق مرا همچون این ترغوی سرخ گرداند قاآن از استماع این سخنان بغضب
شده باحضار وزیر ختای مثال داد و وزیر ختای از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه که در طرف کاشغر (?) کمانشکان حاکم آنجا بود
شتافت و اهالی حصار بوصول او استبشار و بقدوم او استظهار گشته و قاآن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصره آن قلعه توجه
نموده طالب منجنیقی که در آن اوان از بعلبک آمده بود و در آن فن مهارت تمام داشت همراه ببرند و چون امرا بپای آن حصن حصین
شتافته آغاز محاصره و محاربه کردند وزیر ختای در خفیه بایشان پیغام داد که من زیاده گناهی ندارم غایتش آنکه بنابر عداوتی
که در میان ارباب مناصب می‌باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگریم و او فرصت یافته مزاج صاحب تخت و
تاج را با من متغیر گردانیده اکنون اگر قاآن مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما درآید و امرا در ساعت کس
او را نزد قاآن روان ساختند و قاآن نامه و بشیری جهت وزیر ختای ارسال داشت و وزیر بدان بشارت دل مطمئن گشته بهنگام
فرصت رخنه در دیوار حصار انداخت و حاکم قلعه بدین کیفیت اطلاع یافته بصوب مرغیت (?) شتافت و آن قلعه بتصرف قاآن
درآمد و چون وزیر ختای بپایه سریر سلطنت مصیر رسید نوبت دیگر منصب وزارت یافت و امیر احمد بوی مفوض گردانید و بنابر
این حال کرت دیگر نایره حسد وزیر ختای در التهاب آمده با یکی از هنرمندان ختای در قتل امیر احمد اتفاق نموده بدان
واسطه رشته حیات خود را نیز منقطع رسانید تبیین این مقال آنکه در آن اوان در ولایت ختا زراقی خبیث پیدا شده
بانواع مکر و شعبده خوارق عادات بطبقات خلایق می‌نمود و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت او را مرید و معتقد خود گردانید
و وزیر ختای در دفع امیر احمد در خلوتی از وی استعانت جست و شیخ زراق با وی دم از وفاق می‌زد در وقتی که قاآن بییلاق
رفته بود چنان مواضعه کردند که دو هزار کس از مریدان زراق شعبده مدبر که در چهار فرسخی خان بالیغ بود رفته در کمین نشستند
و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر درآمده آوازه در اندازند که شاهزاده چیمکیم بن قاآن همین زمان میرسد و چون امیر احمد
برسم استقبال نزدیک آن دروازه شده او را از دروازه گردانند بعد از آن وزیر ختای پوشیده و پنهان با دو هزار جاهل نادان
بمدبر مذکور شتافت و جمعی را متواتر بشهر فرستاد تا آوازه وصول شاهزاده چیمکیم را انداختند و بعضی از آن جمع با امیر
احمد گفتند قاآن فوت شده و اینک شاهزاده چیمکیم میرسد و ما را نزد شما فرستاده که تهیه اسباب تعزیت پردازید
اما این راز سربسته را پیش هیچکس نشاید و امیر احمد بترتیب مایحتاج عزا مشغول گشته هر چند کسان می‌فرستاد که از ساعت وصول
چیمکیم آگاهی یافته استقبال نماید ختاییان او را می‌کشتند و چون زمانه لباس سوگواری در بر افکنده پاسی از شب گذشت
شموع و مشاعل پیدا شده مردم خبر آوردند که اینک چیمکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر ختای بعادت سالکان طریق کشور
کشای در محفه نشسته می‌آمد و امیر احمد باستقبال استعجال نموده چون نزدیک ختاییان رسید او را در میان گرفته
بزخم شهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد مسلح بوده از عقب رسیده کشندگان سردار خود را تیرباران کردند و از آن جمله تیری
بر مقتل وزیر ختای خورده او نیز بمرد و چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی بخان بالیغ فرستاده تا موافقان وزیر ختای را

ودر انبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و چون چهل روز
برین قضیه بگذشت جهت ترصیع تاج قاآن جوهری بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی از تجار بعرض نواب فلک اقتدار رسانیدند که
پیش ازین بچندگاه لعلی که بیست مثقال وزن داشت جهت خزانه عامره با میر احمد فروخته ایم قاآن گفت من ازین معامله خبر ندارم و
بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش شکوجه امیر احمد الجو خاتون آن لعل را نزد قاآن فرستاد و ازینمعنی سبب اشتعال
نایره غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور غضب در آن شد که میان ورثه امیر احمد در آن وقت بسبب قسمت ترکه
نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق متروکات او اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل پدیدار آمد آنگاه قاآن فرمان داد
که جسد امیر احمد را از قبر بیرون کشیده رسنی بر پایش بستند و تا سر چهار راه کشیدند و گردونها بروی راندند تا گوشت
و استخوانش با خاک یکسان گشت و الجو خاتون را نیز کشته دو پسر قزسطرش را پوست کندند و چهار رصد قمای آن وزیر حرام
سایر لشکریان قسمت نموده رقم اختصاص بر املاک و اسبابش کشیدند مثنوی زمانه چو دید باد از تخت ٭ نقاب از
رخ گل بغیرت کشد ٭ پس از هشته در میان چمن ٭ تنش را بخاک مذلت کشد ٭ در جامع رشیدی مسطور است
که بعد از واقعه مذکوره سنگه اویغوری که با سالکان مسالک عزت عداوتی میورزید بمرتبه وزارت رسید و چون مدت
هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید روزی قبلا قاآن ازوی چند دانه مروارید طلبید جواب داد که ندارم مسلمانی
که مبارکشاه نام داشت و نزد قاآن بغایت معتبر بود آهسته بعرض رسانید که سنگه نزدیک یکخروار مروارید و طلا آلات
در خانه دارد اگر پادشاه او را بسخن مشغول سازد بنده همین لحظه آن اشیاء نفیسه را بپایه سریر اعلی آورم و قاآن با سنگه
آغاز تکلم نمود مبارکشاه فی الحال بخانه او رفت و دو صندوق مملو از جواهر زواهر و مرصعات نادره بیارگاه پادشاه آورد و در
همان لحظه سنگه مواخذ گشته بیاسا رسید و بجای او اولجای جنکسانگ وزیر گردید و قبلا قاآن هم در آن اوان ناصرالدین
ابوبکر را از قراجانگ طلب فرموده با اولجای جنکسانگ شریک ساخت نقل است که چون ناصرالدین مدت دو سال
بامر وزارت پرداخت بعضی از مقربان بعرض قاآن رسانیدند که ناصرالدین از اموال دیوان شصت تومان
بالش فوت کرده است و قبلا او را مواخذ ساخته از حقیقت آن حال سوال نمود جواب داد که چون سه سال متعاقب
محصولات ممالک بواسطه آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را نزد رعایا گذاشته ام تا مستاصل نشوند قاآن
را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت ما غم خویش می خورند و ناصرالدین غمخوار ملک و
رعیت می نماید آنگاه او را خلعت روز روزی پوشانیده پایان قبچاق لقب داد و زمام اختیار جزوی و کلی مهام وزارت
در قبضه درایت او نهاد و پایان قبچاق تا آخر ایام حیات قبلا قاآن وزیر بود و در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسرانجام
امور دیوانی مشغولی می نمود ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود به تیمور قاآن قبلا قاآن در ایام سلطنت
پسر خویش را چیم گیم ولیعهد کرده و بحسب تقدیر علیم شاهزاده چیم گیم پیش از پدر از عالم رفته قبلا قاآن ولدش تیمور را که
بصفت عدالت و شهود انصاف داشت بجای پدر ساخت و در آن ولا که قبلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن در حدود

ترکستان

ترکستان بترتیب تجهیز لشکر قیام می نمود که بجنگ شاهزاده قیدو رود و چون خبر فوت پدر شنید بخانبالیغ مراجعت کرده و شاهزاده
از استماع فوت قاآن بدار الملک رسید و شاهزادگان را جمع آورده بموجب معهود او را بر تخت پادشاهی نشاندند و نامش اولجایتو
قاآن کردند و چون اولجایتو قاآن بر سریر خانی بر آمده جهت انبساط عشرت و انبساط قیام نمود در حق ارکان دولت و اعیان
حضرت انعامات فرمود و او بصفت حلم و بذل و کرم و عدل و انصاف داشت و بشرب مدام مشغولی می نمود و پیوسته همت
بر اشاعه جود و احسان میگماشت و در ایام دولت چند نوبت لشکرها بمحاربه دوا خان بن براق خان که نبیره جغتای
خان بود و قیدو خان بن قشین بن اوکدای قاآن که در بعضی از ولایات مغولستان حکومت می نمود روان کرد تا
ربقه ایشانرا بر ربقه اطاعت و فرمانبرداری آورد و تیمور قاآن چون مدت شش سال باقبال بگذرانید بسبب ادمان شراب
بعرض مرض قولنج و لقوه گرفتار گشت و شش سال زمان رنجوریش امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا
امور ملک و مال را بفیصل میرسانید گفتار در بیان حال شاهزاده قیدو و ذکر نهایت اقبال او شاهزاده قیدو
که بروایت اصح ولد قشین بن اوکدای قاآن بوده در اوایل ایام رشد و تمیز ملازمت ارتق بوکا می نموده و در آن
اوقات که آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال ارتق بوکا ظاهر گشت قیدو بمقتضای این مصراع ع ز بی دولت گریزان باش
چون تیر ٭ عمل کرده روی بیقینی از ولایات ترکستان آورد و نزد برکه اغول که در دشت قبچاق بجای جدا بن خان پادشاه
شده بود قاصدی بفرستاد و ارسال داشت و التماس نمود که او را بمال و لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را
تسخیر نماید برکه اغول که بصفت عقل و کیاست و فهم و فراست موصوف و معروف بود منجمان را طلبیده فرمان داد که
بزایچه طالع قیدو نظر نمایند و سعادت و شقاوت او را از سیر نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنند و اهل تنجیم بعد از تامل
بعرض نمودند که از امارات سماوی چنان معلوم می شود که طالع قیدو در غایت قوت است و بر خصوم و اعادی ظفر یافته
سالها بر تخت سلطنت متمکن خواهد داشت بنابر آن قیدو خان را برکه خان بزر و لشکر مدد کرد و قیدو باستظهار آن سپاه
بمحاربه اینوقان که در الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نموده بروی ظفر یافت و قلاس و کاشغر و بعضی دیگر از ولایات
ترکستان و مغولستان را بحیز تسخیر در آورده در آنوقت که خاطر قبلا قاآن از مخالفت برادرش ارتق بوکا فراغت یافت
سنه اثنین و ستین و ستمایه ایلچیان نزد تمامی خواقین و شاهزادگان الوس چنگیز خان فرستاده کنغرلتای فرمان داد
و مجموع ایشان روی بخانبالیغ نهادند مگر الاو باتو و شاهزاده قیدو و برادران قبلا قاآن از تخلف قیدو و غدغه بخاطر را
داده خواستند که او را در قید بلا اندازند لاجرم قبلا قاآن چند کرت قاصد چرب زبان نزد وی روان کرده پیغام فرمود که
چنان می نماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خردمند بدین جانب شتابد تا دیده بدیدار یکدیگر روشن گردانیم و باتفاق
یکدیگر باهتمام بر انتظام مهام ملک و دولت اندازیم و قیدو بمساعدت بخت بیدار جواب داد که امسال الاغان حشم و خدم ما از
لاغری مجال رفتار ندارند و اگر توفیق رفیق گردد سال دیگر بشرف ملازمت رسیم و تا مدت سه سال بامثال این بهانها
تمسک جسته بدرگاه قاآن نرفت و هر سال طایفه از ابطال رجال را باطراف مملکت مغولستان و ترکستان می فرستاد

و با خود قیام بر دو کو شتال ارباب جرایم می پرداخت بنابر این دغدغه خاطر قبلا قاان از جانب قیدو خان متزاید گشته فوجی از شاهزادگان
و نوینان را با سپاهی گران بمحاربه او نامزد کرد و ایشان در کنار آب اردیش ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل خریف بمبارزت
مخالف مبادرت نمایند دران اثنا بعضی از امرا و شاهزادگان و نوینان بنابر فسا و جمعی از نفسه ان نسبت بقبلا قاان
در مقام عصیان آمده سرداران لشکر او را مقید گردانیدند و جمعی را نزد اولاد باتو و فرقه را پیش قیدو فرستادند و از جمعی
انزوا باد طلوشان و قیدو قوی گشته بعد از ان هر چند قاان سپاه بمحاربه او ارسال داشت منهزم باز آمدند و چون قبلا وفات
یافت و پرتو انوار معدلت تیمور قاان بر اطراف و اکناف ولایات تافت تیمور قاان در سنه سبعمایه سوای او دو بیل صد تومان لشکر
مرتب ساخته بمقابله و مقاتله قیدو نامزد کرد و قیدو از صورت حادثه خبر یافته ایلچی نزد دوا خان که در آن وقت پادشاه الوس
جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنکه بسرعت هر چه تمامتر با لشکر ظفر اثر بمن ملحق شوی و باتفاق شر سپاه
تیمور قاان را از سر باز کنیم دوا بمدد قیدو خان پرداخته بمعاونت او لبیک زنان بسرعت جهت و قیدو با لشکر ده با جنود خاصه
خود بصوب قراقرم در حرکت آمده با آهستگی طی مسافت می نمود تا در برابر صد تومان لشکر تیمور قاان رسید و با آنکه چهل او
صدیک از لشکر تیمور قاان زیاده نبود دل بر محاربه نهاد و تا مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کردند آخرالامر زخم دار شده نزدیک
بود که گرفتار شود لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که هر یک از لشکریان در چند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاان شعلات
نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جایی مدد رسیده و او خود همان شب کوچ کرده باز پس نشست و امرای جغتای
بتوهم آنکه قیدو حیله اندیشیده مبادا هر که ایشان را نزد خود کشد و دام بلا منقبه کرده او را تعاقب ننمودند و مقارن الحال دوا خان
با شجعان ایل و الوس جغتای بقیدو پیوست و هر دو شاهزاده بعد از تقدیم مشورت همعنان یکدیگر روی به سپاه تیمور قاان نهادند
و در کنار آب اردیش بدیشان رسیده مردوکره چندان کوشش نمودند که از خون زیر تیش بسته آمد و ساق پای دوا
زخم خورده دو نفر از خویشان او از پا در افتادند اما عاقبت قیدو غالب گشته ختاییان عنان بصوب فرار تافتند و در اثنای راه ناگاه
آتش تیرا فروخته و علف زار ها بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب نتواند نمود و بعد ازین فتح نامدار قیدو خان بمرض قولنج گرفتار
گشت و بعضی از جاهلان ختای که خود را طبیب می پنداشتند پنج حب بادام دادند و مرض منجر باسهال دموی شده قیدو خان
در سنه اثنی و سبعمایه در ماه رجب رخت بسرای جاودانی کشید و در روضة الصفا مسطور است که قیدو خان زیاده از نه موی متفرق
بر عذار و حوالی رخسار نداشت و هرگز شراب و قمیز و نمک نمی خورد و ملت اسلام را بر سایر ملل و ادیان ترجیح داده پیوسته با علما
و حکما مصاحبت می نمود و با ایشان مناظره و مباحثه امر می فرمود و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته سر بجیب تفکر فرو
برده بلطف طبع و جودت ذهن موصوف بود و با رعیت و زیر دستان در کمال عدالت سلوک می کرد گویند وقتی بعضی از لشکریان
بر حصنی و لایتی از ولایات یاغی را غارت نموده و جمعی را کشتند قیدو ایشان را باز خواست منع نموده کمر از میان بگشاد و در گردن
انداخت و سه کرت آفتاب را زانو زده آنگاه مناجات کرد و گفت ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شده
مواخذه منمای و از جمله حکایاتی که بر مکارم اخلاق قیدو خان دلالت می کند یکی آنکه داماد او دست شهوت بجانب کنیزکی دراز

دختر قیدو که حامله بود و ازین معنی وقوف یافته سوی روی شوهر را بگرفت و آغاز خونخانی نمود و شوهر لگدی بر شکمش زد که فی الحال بچه انداخت و مرد
قیدو در مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را ایشان داشته که داماد را طلب نموده سیاست نماید و پدر داماد پسر خود را دست
و گردن بسته پیش قیدو فرستاد آنگاه قیدو از ان پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند که می خواهیم که او را
بقصاص خواهر خود خونش بریزیم قیدو گفت که خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ قیدو گفت پس مصلحت آنست
که متعرض او نگردیم چه پدر بر سر شش سالها ما را کوچ داده و جهه رضای ما پسر را مقید بدرگاه ما فرستاده پسران در مقام منافسه
آمده بالآخره چنان مقرر شد که داماد را صد چوب بزنند و بگذارند و قیدو پنهان از ان ولد جلاد را گفت که ده شاخ چوب بسته و با
آهسته ده بار بروی فرود آورد و بعد از آنکه روزی چند بران قضیه بگذشت و خشم پسران کمتر گشت قیدو ایشان را طلبیده گفت
ای فرزندان چگونه روا دارید که بیگانه بر جای خواهر شما بنشیند گفتند مصلحت را خان بهتر داند آنگاه پادشاه دختر دیگر خود را باو داده
او را خوشدل و مسرور نزد پدرش فرستاد و از جمله افاضل **مولانا زین الدین علی قدسی** ملازم قیدو خان بود نظم این رباعی را
بوی اسناد می نماید **رباعی** اندر ره حق که بنده و شاه یکیست ؛ مجنون و مقربان درگاه یکیست ؛ بیچاره شدم
دوش بپی را دیدم ؛ فریاد بر آورد که الله یکیست **ذکر اسامی سایر پادشاهان که بعد از فوت تیمور قاان در الغ
یورت بر مسند خانی نشستند** چنانچه در مقدمه داستان خاقان قراقرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت در روایت
میرزا الغ بیگ گورکان عدد آن سلاطین نافذ فرمان نوزده نفر ثبت و از ان جمله پنج نفر مذکور شده و بنا بر آنکه احوال چهارده
نفر دیگر نامعلوم است ختم شکسته زبان بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نمود اما قاان **ششم** قوشلای بن هیکب
ترجمه بن ... است که قایم مقام تیمور قاان بود **هفتم** توقتای بن قوشلای **هشتم** تایزی بن تولک که در زمان حکومت
او را چلنگو خواندند **نهم** انوشیروان بن دوا که باخلاق حمیده آراسته بود و منشور در سعب قاانی در زمان سلطنت او
روی نمود **دهم** توقتیمور بن تیمور قاآن **یازدهم** بیسودار **دوازدهم** ابسکه بن بیسودار **سیزدهم** ایلک قاان **چهاردهم**
کشمور **پانزدهم** اولکتمور **شانزدهم** ایلچی تیمور قاان که بملازمت امیر تیمور گورکان رسیده و بعد از فوت آنحضرت بالغ یورت رفته
بر مسند قاانی نشست **هفدهم** ولتاتی از نسل ارتق بوکا بود **هجدهم** اورداجی بن ملک تیمور **نوزدهم** ادای بن اولکتمور و این
دو کس در سلک احفاد ارتق بوکا انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم می شود که قاان که با آستان امیر تیمور گورکان
رسید بعد از فوت آنحضرت بقراقرم رفته قاان گردید تایزی نام داشت و چون قبل از سلطنت تایزی شقور نامی در ختای خروج
کرده انکگ را بدست آورده بود شهر یورت اصلی که عبارت از قراقرم و قلماق است موضع تصرف تایزی در بیامد و قندار انکگ
زمانی تایزی گشته گشت و امرا اویرات بر قراقرم و قلماق استیلا یافتند والله اعلم **ذکر شمه از حال جوجی خان بن چنگیز خان
و اولاد او که در دشت قپچاق پادشاهی نمودند** مستحفظان اخبار آورده اند که نوبتی قوم مکریت فرصت یافته اردوی چنگیز خان را
غارت نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش اونگ خان فرستادند و اونگ خان بحکم شفقت دیرینه که
با پدر چنگیز خان داشت بنسبت بوی در مقام حرمت بمنزلت ناموس ... که چنگیز خان بیورت خود معاودت فرمود آنگاه او را نزد شوهرش فرستاده

بعد از روزی چند ازوی پسری متولد گشت و موسوم بجوچی شد یعنی مهمان نو رسیده و جوجی کلانترین اولاد ذکور چنگیزخان بود در
عنفوان جوانی در ایام زندگانی ترقی نموده چنگیزخان ایالت خوارزم و دشت قبچاق والان و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض
نموده پیوسته در میان جوجی و جغتای و اوکدای پیوسته غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنا بر قضیهٔ مذکوره در
نسبش طعن می کردند و جوجی پیش از چنگیزخان بشش ماه وفات یافته پسرش باتو قایم مقام شد و اوکدای قاآن در ایام
دولت خود باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او گردانید
تا تمامی ولایات ارس و روس و چرکس و حدود دیگر را مستخلص سازد و باتو همعنان شاهزادها با لشکر فراوان بآن جانب
شتافته باندک زمانی مواضع بسیار در حیز تسخیر کشید و شهر کس را بعد از محاصره قهرا قسرا گرفته بقتل عام فرمان داد و گفت که
قاقلان گوشهای راست مقتولان را بریده بعرض رسانیدند دویست و هشتاد هزار سر بشمار در آمد و چون باتو ازان مهم پرداخت
بصوب کلار و باشغر که متصل بلاد فرنگ بود و سلطان انجا دین نصاری داشتند رایت عزیمت برافراخت و پس از
آنکه رسولان از توجه مغولان آگاهی یافتند مقابله و مقاتلهٔ ایشان را پیش نهاد همت ساخته چهار صد هزار مرد بمیدان نبرد
شتافتند و باتو از کثرت و عدد خصم واقف شده از اهل اسلام هر کس که در معسکرش بود [illegible] نمود که بیکجا جمع شدند
بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسئلت می نمودند و خود [illegible] رفته یک شبانروز بغیر مناجات و عرض حاجات
سخن نگفت آنگاه از پشته پایان آمده بتعبیهٔ سپاه پرداخت و در شب جمعی از شجعان را از آبی که میان او و مخالفان واسطه
بود بگذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان در آیند و روز دیگر بهادران مرد و لشکر آغاز استعمال
تیغ و خنجر کرده باتو بنفس خویش روی بجدال آورد و دران اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند از عقب نصاری در آمدند و
از هر دو طرف ایشان را در میان گرفته منهزم گردانیدند و باتو آن ولایت را نیز مسخر کرده بدشت قبچاق باز گشت و بر مسند خانی نشست
شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهر سرای را بنا کرده دار الملک ساخت و فاتش در سنه اربع و خمسین و ستمایه
موافق لوی ییل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و بغیر خداپرستی شیوهٔ نمی داشت و مسلمانان و مغولان [illegible]
می توانست و بنام سلاطین شام و روم احکام و بروات می نوشت و همواره تخم انعام و احسان در فضای سینهٔ همگنان می کشت
و بعد از فوت باتو برادرش برکه خان قایم مقام شد و ازان زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده
سلطنت دشت قبچاق متعلق باولاد جوجی خانست در مقدمهٔ ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور گشته و در الوس ازبک
که بعد از مقدمهٔ ظفرنامه تألیف یافته تا نهایت سی و نه نفر نوشته شده برین موجب که سمت تحریر می یابد و پرتو تفصیل بر اجمال آن
می تابد اول جوجی خان بن چنگیزخان دوم باتو بن جوجی که مجملی از حال او در حیز بیان آمد سیم برکه خان بن جوجی خان که مردی موحد
و مسلمان بود و پیوسته بر افعالی که از هلاکو خان در بغداد صدور یافت تحسین نمی نموده چهارم منکاتیمور بن طوقان بن باتو که
در زمان پادشاهی ملقب بکلک شد پنجم تودا منکا بن طوقان ششم توقتا خان بن منکو تیمور که مادرش اولجای خاتون
بود هفتم ازبک خان بن طغرل بن [illegible] که جمیع الوس ازبک بوی منسوبند هشتم جانی بیک خان بن ازبک خان که

پادشاه عدالت شعار مرحمت آثار دین دار بود و در ایام دولت او اشرف بن تیمورتاش بن چوپان که بر آذربایجان
استیلا یافته آغاز ظلم و تعدی نمود چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن ملک جلای وطن اختیار کردند از ان جمله قاضی محیی الدین بردعی
بشهر سرای که دار الملک جانی بیک بود رفته بود و بنصیحت و موعظه مشغولی می فرمود و در روزی که پادشاه و ارکان دولت
در مجلس موعظت تشریف داشتند حکایات ظلم اشرف را بعبارتی تقریر کرد که همه در گریه افتادند و گفته چون بندگان را
دفع این ظلم میسرست اگر درین باب غفلت ورزند در قیامت مواخذ خواهند بود و این سخن تأثیر تمام کرده جانی بیک خان
با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمایه متوجه آذربایجان شده ملک اشرف از قرب وصول آن پادشاه
آگاه شده به تبریز گریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستگاه از عقب رفته او را در خانه شیخ محمد بالیغی که نزدیک خوی
بود گرفته و به تبریز برده بقتل رسانیدند و جانی بیک خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت احتیاجات طلب علوفه متوجه
ساکنان آذربایجان نشده و خزاین اشرف را متلف کرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت
بجانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال در گذشت مختصر ملخص که از مؤلفات جامع
کمالات نفسانی مولانا سعد الدین التفتازانی است بنام نامی جانی بیک خان مزین است و کمال فصاحت و وفور لطف و احسان
و مرحمت آن پادشاه عالی همت در مصنفات بسیار مبین و مسجل بود نهم بردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون
از وفات پدر خبر یافت از تبریز بجانب دشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کیلدی بیک خان یازدهم
نوروز که [illegible] خود را از اولاد جانی بیک خان می شمرد دوازدهم چرکس خان که امرا او را بنا بر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک
خان منسوب میداشتند سیزدهم خضر خان چهاردهم مرد بن خضر خان پانزدهم بازادجی شانزدهم توقای بن [illegible]
هفدهم توغلق تیمور خان که برادرزاده توقای بود هجدهم مراد خواجه برادر توغلق تیمور خان نوزدهم تولی خواجه برادر
توقای بیستم اوروس خان که در اوایل زمان امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی می کرد و نسبت بآن
حضرت لوازم مخالفت بجای می آورد بیست و یکم توقتا بن اوروس خان بیست و دوم تیمور ملک بیست و سیم توقتمش خان که از
امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه دشت قبچاق شده مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد در گذشت و بالاخره
با آن حضرت مخالفت نموده دو نوبت مبادرت به اقدام فرمود چنانچه در جلد سیم این مجلد مذکور خواهد شد بیست و چهارم
تیمور قتلغ بن تیمور بیک که از [illegible] ملازمت امیر تیمور گورکان رسید بیست و پنجم شادی بیک خان بیست و ششم پولاد
بن شادی بیک بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلغ بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کوپک بردی بن توقتمش خان
سی ام کلک خان بن توقتمش خان سی و یکم جکره سی و دوم جبار بردی بن توقتمش سی و سیم سیدی احمد سی و چهارم درویش بن
الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت بردی بن تاش تیمور سی و هفتم براق بن قرچوق که میان او و میرزا الغ بیک
گورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در حیز بیان خواهد آمد سی و هشتم غیاث الدین بن شادی بیک سی و نهم محمد تیمور خان
و چون احوال سلاطین دشت نامعلوم بود بمجرد تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق

است که سلطان میرزا ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بامداد او فتح سمرقند نمود و ابو الفتح
محمد خان شیبانی که در اوایل سنه ست و تسعمائه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابو الغازی سلطان
حسین میرزا بخراسان شتافته فتح نمود و او ولد براق سلطان بن ابو الخیر خان بود و چون شمه از حالات محمد خان شیبانی
و سایر اولاد ابو الخیر خان که تا غایت در بلاد ماوراء النهر و ترکستان بر مسند جهانبانی تمکن دارند در ضمن وقایع آینده
از مساعدت وقت مامول است

ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران

جغتای خان که پسر دوم
چنگیز خان بود و بوفور حشمت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و توره از سایر برادران امتیاز داشت چنگیز خان
بهنگام قسمت ممالک حکومت ماوراء النهر و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا کنار آب
سند بوی تفویض نمود و در وقت وفات مقرر ساخت که قراجار نویان بن ایرمجین بن ایردمجی برلاس که جد پنجم حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکانست مدبر مملکت او باشد و جغتای بعد از فوت پدر حسب یرلیغ او زمام الملک ساخته عنان
اختیار مهمات سپاهی و رعیت را در قبضه اقتدار امیر قراجار نهاد و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکتای قاان بسر
میبرد و با آنکه اوکتای قاان بسال از وی خردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان شرط مبالغه بجای
می آورد و چون چنگیز خان رعایت رسوم یاسا و توره مرسوم خود را بعهده جغتای کرده خدمتش را در تشیید آن
امر مبالغه و الحاح بسیار می نمود تکالیفی که از شرع و عقل تعدی تمام داشت نسبت بفرق انام از وی صدور می یافت
چنانچه خلایق را از اکل مردار الزام می کرد و نمی گذاشت که در روز با آب روان اندر آیند و گوسفند ذبح شرعی نمایند و در
کشتن گوسفند بمرتبه مبالغه نموده بود که در ایام دولت او در خراسان و عراق هیچ آفریده علانیه کارد بحلق گوسفند
نمیرسانید تا بماوراء النهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هرکه در آب بول کند یا خلط بینی افکند او را بزیان
آب بسیاست رسانند خروج محمود تارابی و قتل او در ایام دولت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنه ثمان
و ثلثین و ستمائة اتفاق افتاد و از جمله افاضل ابو یعقوب سکاکی صاحب مفتاح چندگاه در مصاحبتش بسر می برد و مهمات
وزارتش را حبش عمید سرانجام میکرد در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل اول
موجی بیه مادر این پسر کنیزکی بود خدمتکار ییسلون خاتون بنت قیا نویان قنقرات و ییسلون خاتون بر سایر خواتین جغتای
خان رتبه تقدم داشت دوم موتوکان که از ییسلون خاتون بوجود آمده بود و در ظاهر قلعه طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود سیم
بلکشی که ایضا در زمان حیات پدر در سیزده سالگی فوت شد چهارم سارابان پنجم بیسو منککا ششم بایدار هفتم قداقی
هشتم بالجو و چون عنقریب در قلم خواهد آمد و بعد از فوت جغتای خان سی نفر از اولاد و اقربای او در ولایت توران سعادت
سلطنت دست داده انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلای لوای اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد

گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و ذکر کشته شدن او بزخم تیر عمرو زنان

در شهور سنه ست و ثلثین و ستمائه در قریه تارات که از آنجا تا بخارا
سه فرسخ مسافت است شخصی محمود نام آغاز زندقه و شید کرده بتزویر سالک طریق زهد و عبادت شده دعوی می نمود که

پیوسته جنیان با من ملاقات می نمایند و مرا از مغیبات اخبار خبر میدهند و بواسطه استماع امثال این مزخرفات جمعی کثیر از عوام
الناس بچاپلوسی ارادت نزد وی آمد شد می نمودند و بعضی از مریضان نفس آن بدنفس بخیال برکت جسته و بحسب اتفاق در آن اوقات صحت
یافتند و همین معنی موجب ازدیاد اعتقاد مردم شده و از اطراف و جوانب خلقی کثیر بر وی جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس
الدین محبوبی لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می ورزید دست ارادت بان جاهل داده گفت پدرم در بعضی از
مولفات خود آورده که از تارات بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد و معموره عالم را مسخر خواهد ساخت
و آن اوصاف بر ذات شریف شما صادق می آید عجب محمود از شنیدن این سخن روی در تزاید نهاده هوس پادشاهی در خاطرش
افتاد و زمره از امرای مغول که در بخارا اقامت داشتند از وی متوهم شده بمبادی اجتماع نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت
و اعتقاد گفتند که مناسب آنست که حضرت شیخ بشهر تشریف آورد تا آن بلده را از قدوم شریف خویش مشرف سازد تارابی ملتمس
ایشان را مقرون باجابت گردانیده متوجه شهر گشت و در دل ایشان و اعیان بخارا با هم قرار داده که چون به تل گوران رسد
بر سنده تارابی را بکشند و شیخ زراق بدین سر وقوف یافته پس از وصول بدان موضع دامن همت شهر را گفت از اندیشه ناصواب
بازگردد الا با که دست آدمیان در میان باشد اشارت نمایم که چشمهای شما از کاسه سر بیرون کشند و در دم و همه سایر امرا از
اظهار این سر اندیشناک شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانه که مناسب بزرگان بود فرود آوردند و ازدحام خاص و عام
در آن منزل بمرتبه رسید که بادراک جمال او بجود و در روضه و امرا فرصتی می جستند که شیخ زراق را از میان بردارند اما بسبب کثرت
آمد شد خلایق بمقصود فایز نمی گشتند در آن اثنا یکی از مریدان او را از قصد امرا آگاه ساخت و تارابی از در غیر ظاهر بیرون رفته
پای در رکاب آورد و بسرعت برق خود را بتل حفص رسانید و عوام بخارا چون شیخ را در آنجا ندیدند آغاز غوغا کرده
بگفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بطرف قرا الغیبی تل حفص رسیده آنجا و جمع و شریف عنان سکب ایل از دست داده روی بدانجا
نهادند و چون شب درآمد تارابی مردم بخارا را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تاکی امهال و تردید و تغافل باشید روی زمین را
از کفار خاکسار پاک باید ساخت و کاهلی بتقویت دین مبین باید پرداخت جهال و عوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند
آلات نبرد بر داشته در رکاب محمود بجانب شهر شتافتند و در روضه و امرا گریز بر ستیز اختیار کرده تارابی در غایت عظمت در
بخارا متمکن گشت و در روز جمعه خطبه بنام خود خواند و از هرکس توهمی داشت باخراجش حکم فرمود و دست زنودا و باشی را قوی گردانید
تا منزل اغنیا در آمده هرچه می خواستند بر می داشتند و در آن ایام بر زبانش گذشت که عنقریب از غیب اسلحه بما خواهد رسید
قضارا در آن نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بار گشاده چهار خروار شمشیر بنظر آوردند و این اتفاق سبب ازدیاد ارادت خلق
شد و پس از چند روز از سلطنت محمود در روضه و امرا که از بخارا بیرون رفته بودند رو بمیدان قتال آوردند و تارابی ایشان را
استقبال نمود و چون مغولان نزدیک رسید صف لشکر بیاراست و خود در مصاحبت شمس الدین محبوبی در قلب بایستاد و بنیاد
بر آنکه در میان خلق شهرت یافته بود که تارابی بغیر از جنود ظاهری از جنیان سپاهی دارد که میان آسمان و زمین طیران می نمایند و هر
کس تیغ در روی ایشان میکشد دستش خشک میشود مغولان ترسان ترسان دست بتیر و کمان و سیف و سنان بردند غالب دو قسم

گروهی از دشت فضا گشاده یافته به قتل تازیان و محو ایشان خود چنانچه مرده بر خاک هلاک افتادند اما بسبب شیوع این باد و فور هیجان گرد و غبار
هیچ کس برین سر اطلاع نیافت و لشکر چغتای خان آن طوفان را حمل بر کرامت کرده بوادی فرار شتافتند و مردان شیخ از ایشان تعاقب
نموده قریب ده هزار کس از مغولان را آن جهولان بقتل آوردند و چون بمعسکر خود شتافتند از تازیان اثر زندگانی نیافتند
خواجه غیبی اختیار فرموده برادران محمد و علی را بر تخت حکومت نشاندند که مطاوعت ایشان بر جهال لب بسته و چون این اخبار
بعرض قراچار رسید آن نوبین شجاعت آیین امیر را با سپاهی سنگین نامزد دفع آن فتنه کرده ایشان بعد از قتل تازیان
خود را بانجا رسانیدند و برادران تازیان در برابر مغولان صف کشیده جنگی سخت اتفاق افتاد و قریب بیست هزار کس از جانبین
کشته گشته و برادران تازی بیمار بر پای در آمده مردان شیخ و سورا خاک بخشید آنگاه مغولان بخیال قتال و غارت بخارا بجانب
شهر توجه نموده طایفه از اهل اعتبار بتحفه و پیشکش ایشان را استقبال نمودند که چندان بتحرّب آن بلده قیام نمایند که صورت قضیه بعرض
امیر قراچار نویان رسد و خبر بانتاییده و امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن نوبین معدلت آیین برین سر اطلاع یافت حکم
فرمود که امرا و لشکریان باز گردند و متعرض بخارائیان نشوند و از میامن توجه قراچار نویان بخارائیان هم از شر فتنه تازیان
و هم از قتل و تاراج مغولان نجات یافتند **ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبش عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید**
عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جمله مؤلفات لطافت نشان اوست از علوم غریبه و فنون عجیبه و تسخیر
جن و سرکات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت اجسام ارض و اجسام سما وقوف تمام داشت و این
معنی از تقریر حبش عمید وزیر و دیگری از نواب پایه سریر سلطنت مصیر بر چغتای خان ظاهر گشت آن جناب را طلبیده و انیس و جلیس گردانید
و سکاکی پیوسته غرایب اشیا بپادشاه می نمود و این معنی موجب اعزاز و احترام او می گردید از جمله آنکه روزی که چغتای خان بر
صندلی نشسته بوده که کلنگی چند بر فضای هوا طیران می نمایند دست به تیر و کمان برده سکاکی رسید که پادشاه کدام یک ازین کلنگان را
میخواهد که بر زمین افتد پادشاه گفت که اولین آفرین و یکی از آنها که در میان می پرد و سکاکی خطی مدور بر زمین کشیده افسونی
خوانده و بانگشت اشاره کرد فی الحال آن سه کلنگ بر زمین افتادند و چغتای خان انگشت تعجب بدندان گرفته بمرتبه مرید معتقد
ابو یعقوب شد که حبش او به وزارت نوبی ادب می نشست و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض رسانیده که در آن فرصت که در بغداد دوم
از وزیر خلیفه رنجیده آتشی ایستم که هر چند سعی می کردند افروخته نمی شد و بعد از سه شبانروز فریاد و از نهاد خلق بر آمده خلیفه
دانست که این معنی از نتایج طبع منست لاجرم مرا طلبیده گفت آتش را بگشای گفتم وقتی بگشایم که در بغداد ندا کنند که این فعل از
سکاکی صدور یافته و وزیر بوسه بر کون سگ دهد و همچنین کردند تا آتش را گشودم القصه تقرب سکاکی نزد چغتای خان بمرتبه رسید
که آتش رشک و حسد در ضمیر وزیر مشتعل گردید و همت بر استیصال آن زبده اهل فضل و کمال در بست و سکاکی برین قضیه وقوف
یافته بروی سبقت گرفته با چغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم می شود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید بدرجه هبوط
و حدود نحوس رسیده از آن می ترسم که شقاوت وادبار او در سعادت و اقبال تو سرایت کند و چغتای این سخن را باور کرده
فی الحال حبش را از وزارت معزول ساخت و چون یکسال از عزل وزیر بگذشت و اختلال با حوال ملک و مال راه یافت چغتای با سکاکی

کرد

گفت که ضعف و کوکب طالع مردم وزارت نماید وارد شاید که کوکب بخت حبش قوت گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت اندیشیده و گفت یکی از
بود بار دیگر چغتای منصب وزارت را بحبش تفویض نمود و او که قصد ابو یعقوب بر میان بسته زبان بغیبتش بگشاد و در آن اثنا سکاکی
تسخیر بریخ می کرد و لشکری آتش وش که ساز و سلاح ایشان نیز آتشین بود در خرگاه چغتای خان ظاهر گردانید و چغتای از مشاهده
آن حال اندیشناک شده حبش مجال سعایت یافته گفت چون سکاکی بر ایجاد امثال این امور قادر است می تواند بود که خیال سلطنت
نموده بقصد پادشاه لشکر آتش کشد و این سخن سودا افتاده چغتای سکاکی را محبوس گردانید و او سه سال در زندان بسر برد
بعد از آن روی بعالم آخرت نهاد **ذکر سلطنت بیسوکا و قرا هلاکو** در مقدمه ظفرنامه مسطور است که چون چغتای خان وفات یافت
قراچار نویان که مدبر امور مملکتش بود قرا هلاکو ولد میتوکان بن چغتای خان را به پادشاهی اختیار نموده و در وقتی که کیوک خان بر
قاانی نشست رقم عزل بر ناصیه احوال قرا هلاکو کشید و بیسوکا بن چغتای را در الوس والی گردانید و گفت

پسر با بود چون نبیره کلاه ∴ پسر بر نهد بانشیند بجاه ∴

و در دور اقبال بیسوکا باندک زمانی سپری شده از جهان
بر ملال انتقال کرد و قراچار نویان بار دیگر قرا هلاکو را بر تخت خانی نشانده

اب اقبالش بجوی بخت باز آمد دگر ∴ بر سر پادشاهی افراز آمد دگر ∴

و در ایام دولت قرا هلاکو امیر قراچار نویان بتاریخ سنه اثنی و خمسین و ستمایه موافق
ترشقان ئیل مدار القرار فرا سیه را از وی زوجه و چهل سر ثیت و دو سپه یادگار ماند مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و بعد از
چند گاهی قرا هلاکو نیز از عقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل و الوس گشت **ارغنه خاتون** نیز بروایت صاحب مقدمه ظفر
نامه دختر ارتق بوکا بن تولی خان بوده و بقول مؤلف الوس اربعه بنت نوراجی کورکان و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از
قرا هلاکو پسری صغیر داشت مبارکشاه نام بعد از فوت شاه بنا بر عایت الوس تاج خانی بر سر نهاده و برعایت حال سلمان پرداخت و
ایل و الوس را استمالت داده کما ینبغی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آن زمان که الغو خان بر الوس چغتای خان
استیلا یافته او را بعقد در آورد **گفتار در بیان ذکر حال الغو خان** الغو ولد بایدو بن چغتای خانست و نامش بایغو بود
بنا بر کثرت استعمال آن نام بالغو تبدیل یافت و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی
همواره در ملازمت منکو قاان بوده رایت اخلاص و هواداری برافراشت لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآنی از سایر
شاهزادگان الوس چنگیز خانی امتیاز یافت و چون منکو قاان بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او را مصاحب خویش گردانید
و در وقتی که میان قبلا قاان و ارتق مخالفت و نزاع بوقوع انجامید ارتق اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان بهوا خواهی قبلا قاان
ماوراء النهر و ترکستان آید و ابواب جنگ و جدال بر روی روزگارش بگشاید و درین باب با امرا جانقی نمود و در آن باب بر
جمله قرار گرفت که یکی از شاهزادگان را بآن ولایت فرستند تا میان او و مخالفان سدی باشد بنا بر آن ارتق بوکا حکومت الوس چغتای
را بالغو تفویض نمود و الغو بحسب مرحمت بصوب مقصد روان شد و چون نزدیک به پیش بالغ رسید ارغنه خاتون
طوعا او کرها امر سلطنت را بوی باز گذاشت و الغو از المالیغ با کنار آب جیحون بحوزه تسخیر در آورده باندک زمانی صد و پنجاه
هزار سوار جرار جمع آورد و در آن والا که در اردوی ارتق بوکا بلای قحط و غلا شیوع یافت ایلچیان نزد الغو فرستاده غله و طلب

الغور که خیال مخالفت داشت بواسطه آنکه مردم او ایلغار ایغت منسوب کرداشته تخت محصلان تعیین فرمود که همراه فرستادگان ارتق بوکا بوَن
رفته اجناس بیقیاس جمع آورده که باردوی او رسانند و بعد از سرانجام اموال و اطعمه فراوان الغور خان مطالب بهانه گشته دست
تصرف در آن دراز کرد و در بین اثنا شنود که یکی از ایلچیان می‌گفته که ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا اخذ نمایند ایم الغور بازان
چه کار دارد الغور همین سخن را بهانه ساخته و بحبس و قید ایلچیان فرمان داده قسمت اموال بر لشکریان نموده قاصدی نزد قبلاقاآن
فرستاده به یرلیغ و پایزه مخصوص گشت و چون ارتق بر کیفیت وقوف یافت از قراقرم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغور نیز
باتفاق اچل بن قراچار نویان که امیرالامرایش بود روی بمیدان نبرد آورده مقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم گردانید اما بعد از آن
ارتق بسر وقتش آمده غالب آمد و الغور بکاشغر گریخت و در وقتی که ارتق بطرف ختای رفته بود بار دیگر بدار الملک خود بازگشت و ارغنه
خاتون را در حباله نکاح کشیده و بنابر استصواب او امر وزارت را بمسعود بیک یلواج مفوض گردانید در خلال این احوال قیدو خان
نبیره اوکتای خان مستظهر شده علم مخالفت الغور برافراخت و دو نوبت بین الجانبین محاربه دست داد کرت اول الغور مغلوب شد
اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه یکسال از دوران ملال بمرض طبیعی انتقال نمود مدت سلطنتش چهار سال بود **ذکر**
مبارکشاه بن قراهلاکو چون الغور رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود ارغنه خاتون و بهمین اهتمام امرا در اول
فی سنه اثنی و ستین و ستمائه موافق اودئیل پادشاه الوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاه مؤمن حلیم کم آزار بود و همواره
مغولان را از حیف و تعدی منع می‌نمود بنابر آن بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشته که شاهزاده عادل را از میانه بردارند و بهمت
بر متابعت دیگری گمارند در آن اثنا براق اغلان بن ییسون توا بن چغتای خان منظور نظر عنایت قبلاقاآن گشته منشور سلطنت الوس چغتای
حاصل کرد و آمده و بدار الملک جد خود شتافت اما از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند بمواضع قبلاقاآن و پوسی
گذرانیده در خفیه امرا مبارکشاه را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام سرانجام در حمام بود با دویست
سوار خروج کرده بیکباره او را با مسعود دستگیر گردانید و جمیع خزاین و دفاین و دواب و استر و گله و رمه و جواهر و جبه مبارکشاه
را بحیطه ضبط درآورد اما آسیبی بجانش نرسانید **گفتار در بیان ذکر براق خان** باتفاق مورخان براق خان پادشاهی بود موصوف
بصفت ظلم و جور و با خذ اموال رعایا و زیردستان مشعوف و بشجاعت و تهور معروف و بجلادت و تکبر مذکور در اوایل شهور سنه
ثلث و ستین و ستمائه موافق بارس ئیل جلابرابی ما که بزیر جلادت از سایر امرای الوس چغتای امتیاز داشت بمنصب امیر
الامرائی رسانید و امر وزارت را بمسعود بیک یلواج مفوض گردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت
مخالفت و محاربت دست داد و آخر الامر بسعی قبچاق اغول بن قداق بن اوکدای مخالفت بمصالحت تبدیل یافت و بعد از آن براق خان
لشکر فراوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربایجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب آمویه عبور نموده با
اباقاخان که در آن زمان قایم مقام هلاکوخان بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون ببخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب
یافت و بعد از چند روز بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنه ثمان و ستین و ستمائه موافق قوی ئیل نزد قیدو خان رفت و
شربت مسموم خورده راه آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود **گفتار در بیان بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن**

اواز

او از لشکر آذربایجان و عراق در روضة الصفا مسطور است که چون براق اغول در الوس جغتای بر مسند ایالت تکیه زده از جاده مستقیم
عدل و انصاف انحراف نموده لشکریان را از ظلم و اعتساف منع کرد و مغولان کار فرکش در بلاد ماوراء النهر و ترکستان شیوه معهوده
خویش پیش گرفته رعایای بیچاره پایمال رنج و عنا و دستکش مشقت و بلا گشتند و براق در ایام دولت خود سپاهی در هم کشیده بجانب
ختن تاختن کرد و گماشته قبلاقاآن را از آنجا گریزان ساخته دست بنهب برآورده و در آن ولایت مغولی لیبالی رغبه آشیانه
خطائی بنظرش درآمده بضرب تیر پران زده در پی شاهوار از آنجا بازگشت و در چاه سراج گرد برابر آشیانه بود افتاد و مغولی
بانگاه فرو رفته صد و پنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکریان براق شبی در باغی بوده اسبان خود را بر درختی بستن
نتوانسته ناگاه آن درخت پوسیده بشکست و از میان آن شش هزار بالش نقره بیرون آمده سپاه براق از آن غنایم براق
تمام دست آورده این معنی را از امارات قوت دولتش دانستند و چون براق از ختن بدار الملک خود بازگشت بیش از پیش
بغرور و طغیان اشتغال نموده این اخبار بسمع قیدو خان رسید دفع شر او بر ذمه همت واجب دانست و با لشکر فراوان
متوجه او گشته براق نیز سپاه تمام مستعد جنگ و پیکار شد و در کنار آب سیحون بباد حمله مبارزان مرد و کشور آتش قتال
التهاب یافته از بسیاری استعمال تیغ و سنان خون چون رود جیحون در فضای معرکه سیلان نمود و از جانبین بسیاری رجال
بهلاک افتاده آخر الامر براق ظفر یافت و با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد از این واقعه نوبتی دیگر در کنار
آب خجند آن دو شاهزاده عالیمقدار را مقابله و مقاتله دست داد و در این کرت قیدو خان بدستیاری عروس فتح و ظفر کامیاب
گردید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان گران بازنکشید و مقصد بود که بکلی دست غارت و تاراج بلاد ماوراء النهر را پاک سازد
و بدان نیت لشکر کرده بار دیگر علم جنگ و جدال برافرازد اما قبل از آنکه این اندیشه از خبر قوت بفعل آید براق اغول گرد از ملک
برادر اولاد او کدای قبچاق اغول که اتفاق انتظام داشت از نزد قیدو خان برسالت آمده بزلال اصلاح سوء ظن و سوء خاطر و کینه آتش مهر او را منطفی
گردانید تا از مقام غارت ماوراء النهر و حدود و قیدو درگذشته بین الجانبین بساط صلح و صفا ممهد گردید و درین جمله مقرر گشت که
قیدو براق را با اتراق لشکر وی ملاذ آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر خراسان و عراق نهد بعد از آن سلک احوال براق خان
منظم گشته در شهور سنه ست و ستین و ستمائه موافق یلان ئیل مسعود بیک یلواج را برسم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکوخان
فرستاد تا جانب طاهر اظهار مخالفت و اتحاد نماید و ضمنا تخمین کمیت لشکر عراق و آذربایجان نماید تا بر کیفیت سالک الممالک
اطلاع حاصل نماید و مسعود بیک **ع** بغزی لباس حمیت درست **؞** و ولی چون طالع مقبلان قوی از آب آمویه عبور
نموده بسرعت هر چه تمامتر طی منازل می‌فرمود و جهت رعایت حزم در هر منزل دو سه اسب مبارک تار و معهدی خدمتکار را
و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باتفاق امرا و نوئینان او را
استقبال نمود و خواجه هر چند که سرکش در زیر ران داشت در حین ملاقات وظیفه انسانیت بتقدیم رسانیده پیاده
شد و مسعود بیک همچنان سواره جناب صاحبی را در کنار کشید و بزبان استخفاف گفت صاحب دیوان توئی **ع**
نامت ز شنیدنت خوشتر **؞** خواجه شمس الدین محمد که یکی از عمال خود را قرینه آصف بن برخیا می‌پنداشت از این معنی بجاب

اسبان را جنری سیده

آزرده خاطر گشت امّا بنابر آنکه محل مقتضی بادخواست نبود دم درکشید و چون مسعود بیگ بپارگاه اباقاخان آمده منظور نظر عنایت
بر جمیع امرا مقدم نشست و بتقریر جوب واشاره مرغوب ادای رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه
اختصاص یافت و بنابر آنکه مهم او مبنی بر حیله و فریب بود بعد از چند روز اثر بدگمانی در حق خود مشاهده کرده در طلب رخصت مبالغه
فرمود و اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشته مسعود بیگ بی توقف و اهمال برکاوری برق مثال سوار شده چون فلک
الافلاک در هیچ محل نه ایستاد و روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق باشتعال آتش جنگ و قتال اشتغال دارد و در آن حالت
مسعود بیگ جهت تجسس بوده لاجرم اباقاخان ایلچی فرستاد تا گرفته بیاورند او را ارسال داشت بیهات مسعود بیگ
چگونه در توان یافت و آن مرد عاقل کارپده منزل بمنزل اسبان آسوده سوار شده بهیچ وجه تانی نکرده و چنان بتعجیل راند که برق
فلک از سرعت آن حرکت حیران ماند و باعتقاد صاحب تاریخ بیچ روز بکنار آب آمویه رسید در این حال براق خان
می خواست که بجهت احتیاج لشکر و ضروریات سفر بخارا و سمرقند را تاراج کند مسعود بیگ عرضداشت که بحرب ولایتی که
در حیطه تصرف پادشاهست بتصور تسخیر مملکت موهوم از مقتضای کیاست و خرد دور می نماید باری التقدیر رعایت باید نمود
که اگر چشم زخمی رسد رعایا بترتیب نزل و ساوری قادر باشند براق از شنیدن این سخنان غضبناک شده فرمود تا مسعود
بیک را هفت چوب زدند لیکن از تخریب نهب و غارت متقاعد گشت و قیدو خان قپچاق بن قداق بن اوکتای قاآن را
یکی از اولاد کیوک خان و چند هزار نفر از لشکریان معاودت براق نامزد کرده در خفیه با شاهزادگان گفت که باید که پیشتر
قبل از ملاقات با لشکر ایران و براق مراجعت نمایید چون ایشان بماوراءالنهر رسیدند براق با صد هزار سوار از آب آمویه گذشته
در سنه سبع و ستین و ستمایه موافق توشقان ئیل از آب آمویه گذشت و غبار فتنه و آشوب در نواحی بلاد خراسان ارتفاع
یافت ملک شمس الدین محمد کرت کردان والا والی هرات بود با براق دم از یکدلی زد تبنیا و زوده شهزاده پشین اغول و ارغون
اقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت سپاه ماوراءالنهر عاجز گشته و انهزام یافته روی بصوب عراق آوردند
و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده اباقاخان بعد از استماع این اخبار با سپاهی بعدد قطرات امطار از عراق
و آذربایجان بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بخطه ری رسید پشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی پیوسته و حقیقت
حال کثرت ابطال رجال براق را عرض نموده باتفاق متوجه حوالی هرات شدند و خبر توجه اباقاخان در اردوی براق
خان بتواتر رسیده شاهزادگانی که بفرمان قیدو خان کمر متابعت براق خان بر میان بسته بودند هنگام فرصت غنیمت دانسته
بصوب ماوراءالنهر تافتند و این معنی موجب دلشکستگی سپاه جغتای گشت و براق کسی را برسم جاسوسی بمعسکر اباقاخان
فرستاد تا تحقیق نماید که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان و امرا و لشکریان را فرستاده
و قراولان آذربایجان جاسوس را گرفته پیش اباقاخان بردند و بعد از استفسار یکی از ایشان موجب آمدن خود را
بر سبیل راستی تقریر نموده اباقاخان آوازه در انداخت که بسبب سپاه دشت قپچاق بلاد آذربایجان زیر و زبر گشته علی الجمله
فرموده که مصلحت در مراجعت است آنگاه سوار شده در وقت کوچ بآواز بلند گفت که جاسوسان را تقبل رسانید و آن اشارت

از

فرموده که آن شخص که موجب آمدن خود را بر زبان آورده دیگر را به گشته و دیگرا زا به کشید و فرمان براین بموجب فرموده عمل نموده آن جاسوس
بسرعت برق نزد براق رفت و آنچه دیده بود و شنیده باو گفت و گفت که حالا صحرا از هزار چوب بی خیمه و خرگاه و منقوش و ملبوس
آراسته است و از سپاه عراق و آذربایجان در آن دیار دیار نمانده و براق از استماع این خبر مبتهج گشته مرغاول و جلایر
که کلانتران امرای ماوراءالنهر بودند خرامان و خندان ببارگاه پادشاه درآمده رسم تهنیت بجای آوردند **نظم** سر افراز
مرغاول جنگجوی ❁ بیامد دمانی پر از گفت و گوی ❁ که اقبال ای شاه پاینده باد ❁ سپهرت چو ماه تابنده
بنده باد ❁ نگفتم که بنود کسی همسر تو ❁ نیارد کسی تاب ناوردتو ❁ شنیدی که بی کوشش و جنگ و کین ❁
گریزنده شد شاه ایران زمین ❁ القصه براق و امرا بمجرد استماع این خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق تکاپشی پا
خانهای در رکاب آوردند و تا صحرای هزار چوب عنان باز نکشیدند و آن خیمه و خرگاه مالامال یافته شب در غایت عیش و طرب
بروز رسانیدند و علی الصباح که خسرو شرقی آشیاب آفتاب بمیدان سپهر تاخته رایت نهضت از عقب سواکب کواکب
بر افراخت براق لشکر سیل غران بگکامیشی اباقاخان در حرکت آمد و چون نزدیک بقریه شکیدبان رسید فضای صحرا و بیابان
از لمعه اسلحه سپاه رزان عراق و آذربایجان مانند عرصه آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل شد و از
خان آه سرد از دل پر درد برکشید و گفت ظن ما خطا بود امرا و مقربان خصوصا مرغاول و جلایر زبان به تسلی خاطر پادشاه
گشاده آتش دل بر نشیدا اسباب جنگ و جدال بستند روز دیگر از جانب شرقی غریو افغان سوران برخاست و چون جمشید
خورشید سوار سپهر را بر مسند خطوط شعاعی بیاراست آن پادشاه زرمخواه چاساسیتی سپاه پرداخته از صدای کورکه
و کوس گوش کره ون کر گردیده از آوای نفیر و کرنای زمین و زمان بر خود بلرزید از غمام کمان سهام اجل بسان باران بارید
گرفت و از میغ سنان و تیغ خون در سیلان آمده روی زمین صفت رود جیحون پذیرفت و در آن اثنا برق عزم براق خان
از جانب معرکه آغاز درخشیدن کرد و از طرف برانغار لشکر خویش بچون رعد غران بر جوانغار مخالفان تاخت و در کس در
برابر آمد بر جم شمشیر و خنجر منهزم ساخت و نزدیک بان رسید که چشم اباقاخان از هم فرو ریزد و آن پادشاه کشور گشا
از دست برد سپاه جغتای بگریزد اما موشای بهادر همت بر دفع آن واقعه بایدگماشته و از آن چین از اسب پیاده شده بر
صندلی نشسته و عراقیان را بر محاربه و ستیز تحریص کرده اباقاخان بنفس خویش با فوجی از دلیران پیش راندند حمله نمود و از
سپاه براق مرغاول در برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان سردار لشکر و خونریزش دلاوران مرد کشور
برتبه رسید که تا بهرام شدید الانتقام بخنجر گذاری موسوم است چنان پیکاری ندیده و تا سپهر مدور گرد عالم و عالمیان گردیده
مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم از آن معرکه رسیده روی گریز بدیار مغرب نهاد و از عکس خون
سالکان مسالک پهلوانی دامان افق را رنگ شقایق ارغوانی داد براق خان امارت عجز و انکسار بر وجنات احوال خود
مشاهده نموده روی بصوب ماوراءالنهر آورده و بعد از وصول بآنجا بانوار توحید دلش افروخته مسلمان شد و غیاث الدین
لقب یافت و هم در آن اوقات بمرض فالج گرفتار گشته سلک جمعیتش از هم بگسیخت و مسعود بیک طواچی ... دفع

برکجت وباردوی قیدو رفت وبراق نیز با مید مرحمت واشفاق نزد قیدو رفته دو سه روزی بفراغت بگذرانید و آخر الامر از دست ساقی غدر قیدو
شربت مسموم درکشید **نظم** درگردش این سپهر ناپیدا غور ❊ جامیست که جمله را چشانند بدور ❊ نوبت چو رسد
بر تو هم بتوان کردن ❊ با ساقی آن بزم کدورت نه جور ❊ لطف که براق چهار پسر داشت بزرگتر بیکتمور نام داشت
و بیکتمور باتفاق برادران خود و اولاد ایلغور خان با قیدو آغاز مخالفت کرده از سرحد خجند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برافروختند
و خان و مان جمعی را که بسعی مسعود بیک بمواجب در آن بلاد جمع آمده بودند بار دیگر قتل و غارت [illegible] و چند نوبت میان اولاد براق
و قیدو محاربه دست داده مرتبه گریز بجانب اولاد براق افتاد و بدین واسطه رعایا بیچاره بمطالبه گرفتار شدند در آن اثنا
آق بیک ترکمان که کوتوال قلعه [illegible] بود نزد اباقا خان رفته بتحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان شمه از وقایع مذکور
معروض داشت و گفت هر کس که والی سمرقند و بخارا می شود مانند براق بکاره [illegible] بیخ و باغ او [illegible] نموده متعرض خراسان
می گردد مناسب آنکه حالا چون بسهولت فتح آن تیسیر می پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه بدانجا شتافته نوعی سازند که در آن
دیار دیار نماند اباقا خان را این سخن معقول افتاده لشکری بهادر را با کیکتون (?) از لشکر ظفر اثر در مرافقت آق بیک باین مهم نامزد
فرمود و ایشان بعد از طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده بران بلده استیلا یافته و قتل عام نموده آتش در مدرسه
مسعود بیک بمواجب که معمورترین مدارس بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون آق
بیک سپاه روزگار [illegible] شوم قدم از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نگذاشته پنجاه هزار دختر و پسر ماه پیکر را باسیری گرفته
همراه خود [illegible] و علم مراجعت برافراشته و مدت هفت سال بخارا از آدمی خالی بود بعد از آن مسعود بیک بحکم قیدو خان
بار دیگر بتعمیر آن خطه پرداخت و بدستور پیشتر بخارا و توابع را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت **گفتار در بیان**
ذکر نیکی خان بعد از وقوع قضیه براق خان امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنابر اشارت قیدو خان نیکی خان را که زاده
جغتای خان بود و برادر [illegible] پدرش شیراسون و بقولی سارمان نام داشت بپادشاهی برگرفتند و چون نیکی را روز بروز
پیش آمد علم متابعت **بوقا تیمور بن قدانی بن توری بن میسوکا** برافراشته و پس از آنکه بوقا تیمور نیز وفات یافت پسر براق
خان که بقولی **دوا لخان** و بروایتی دواجن نام داشت در ماوراء النهر و ترکستان پادشاه کردید و امیر الامرا لشکر او [illegible] بن
ایجل نویان بود مدت سلطنت او پنجاه سال بود والله اعلم **گفتار در بیان مخالفت دوالخان بن براق خان با پادشاه**
الغ یورت و ختای یعنی تیمور قاآن بن دوا خان دوالخان باتفاق اکتموز خان (?) پادشاه کامکار بلند مقدار بود و [illegible]
و مردانگی از سایر امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود در ایام دولت او همین [illegible] امیر الکبیر خلقی کثیر در ظل رایتش جمع آمده
بعضی از شاهزادگان که بمحافظت حدود مملکت تیمور قاآن مامور بودند کرلب و [illegible] ایشان ایلغار کرده شب [illegible]
که همه [illegible] اقداح [illegible] اشتغال داشتند شنیدند که یاغی رسید و بیغراز کورکوز کورگان که داماد تیمور قاآن بود [illegible] از
سواران [illegible] که در برابر دوالخان آید و کورکوز کورگان با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال
گرفتار شد لاجرم دوالخان او را مقید و محبوس گردانیده و غنایم بسیار گرفته مراجعت فرموده در حدود قراقوم [illegible]

بعیش و عشرت

بعیش و عشرت مبسوط ساخت و چون کرکجگان (?) بتیمور قاآن پیوسته بر آشفته بعضی از امرا سرحد را [illegible] کرد و روی بتدارک [illegible]
احوال سپاه آورد و درین اثنا الوس بوقا و ارده قا با دوازده هزار مرد جرار از دوالخان گریخته نزد تیمور قاآن رفتند و
گفتند که ما بر همه فن و رنگ سپاه جغتای اطلاع داریم و نهایت شجاعت آن جماعت را میدانیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد بر رزم
ایشان کمر بندیم و دوا و اتباع او را بر خرابی ملک گرفتار سازیم و قاآن آن دو امیر را بانعام کلاه و کمر مفتخر و سرافراز
ساخته و فوجی از سپاه بمحاربه نامزد کرده و در وقتی که دوالخان بقصد شبیخون الوس بعضی از شاهزادگان که
تابع تیمور قاآن بودند ایلغار نموده بود بیک ناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکر جغتای بکشتند
و دوالخان عنان بصوب فرار گردانیده دامادش اسیر شد و چون دوالخان بدار الملک خود رسید ایلچیان سخنوران
نزد تیمور قاآن فرستاده پیغام داد که اگر ما بی ادبی کردیم سزا و جزا رسیدیم اکنون مناسب آنکه داماد ما را بدین جانب
ارسال نمایید تا ما نیز کورکوز را اطلاق فرماییم و تیمور قاآن داماد دوالخان را [illegible] شرف رخصت ارزانی
ما قبل از وصول او دوالخان کار کورکوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد تیمور قاآن بطلب او آمده بودند گفت ما کورکوز را بجانب
اردوی قیدو فرستادیم و او در اثنای راه وفات یافته و بعد ازین واقعه چنانچه در ضمن وقایع قیدو خان گذشت کرت دیگر
میان دوالخان و لشکر تیمور قاآن محاربه روی نمود و درین نوبت ظفر و نصرت قیدو خان و دوالخان را بوده چون دوالخان
بمرض موت گرفتار گشت و طبیب [illegible] از دوای آن عاجز شد پسرش **کوچک خان** بر مسند شهریاری نشست و در ایام
دولت خود [illegible] که اولاد قیدو خان متصرف بودند در حیز تسخیر آورده داخل الوس جغتای گردانید و بعد از آنکه کوچک
خان نیز رخت بکنج لحد کشید **ایلغور خان بن قدانی بن سودی بن میسوکا خان** پادشاه کردید و چون ایلغور نیز بوقت حلول
اجل تخت و تاج را وداع کرده السیبوقا بن دوالخان رایت سلطنت برافراشت **ذکر سلطنت السیبوقا بن دوالخان**
و لشکر فرستادن او بخراسان چون السیبوقا خان در الوس جغتای خان لوای عالم گیری و جهانبانی برافراشت
برادر خود کبک خان و شاهزاده [illegible] بن اوکتمور بن [illegible] را با سپاه فراوان بحرب پادشاه ایران فرستاد و شاهزادگان
از آب آمویه عبور نموده بقتل و غارت و خرابی شهر و ولایت مشغول گشتند و امیر یساول و بوکای ولد دانشمند بهادر که در آن زمان
از قبل سلطان محمد خدابنده در حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته [illegible]
مرغاب شتافتند و در آن مقام میان سپاه ایران و توران حربی صعب دست داده کبک خان و [illegible] ظفر یافتند و لشکر
خراسان عنان بصوب عراق و آذربایجان تافتند و امیر یساول و بوکای با هزار سوار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشتند
و کمال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر یساول با هفت نفر جان از آن گرداب بلا بساحل نجات کشید و بوکای با چهل
سوار آهن خای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران تمامی کشته شدند آنگاه از غایت سراسیمگی خود را در آب انداخت
و یکی از بهادران ماوراء النهر بزخم تیر جانگداز آن روز را از خون بوکای گلگون ساخت و شاهزاده کبک خان و [illegible]
شب از عقب خراسانیان می تاختند و مبارزت کرده مردمی انداختند و کبک خان می خواست که در ظلام لیل نیز عنان باز [illegible]

او شاهزاده و بیسور مانع آمده گفت **بیت** چو فیروز گشتی مشو در ستیز ٭ مکن تشنه بر خشم راه گریز ٭ بنابر آن کپک خان
ترک کشتن میستی باقی کرد بحکشان واو و شاهزاده بیسور جمعی با نداسیما شاهزاده را عنایت کرده خلعت امان بخشید و چون خبر
استیلای شاهزادگان و فرار امرای خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید با لشکرهای عراق و خراسان و آذربایجان متوجه
دفع دشمنان گردید و کپک و بیسور از توجه او واقف شده عنان انصراف بصوب ماوراء النهر و ترکستان تافتند و بجهت ساسیونچ
رفته و در آن ممالک بکام دل اوقات گذرانیده بیسور عایشی و ایسنبوقا یافته در آن مملکت بعیش و عشرت مشغول بود تا از زمان که
اوقات حیاتش بسر رسید و متوجه عالم عقبی گردید **گفتار در بیان ذکر کپک خان بن دوا خان** باتفاق مورخان کپک خان
مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و او بعد از فوت ایسنبوقا بر تخت سلطانی و مسند جهانبانی
صعود فرموده و از نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت با جمعی از خواص خدم سوار شده
در کوه و دشت می گشت ناگاه استخوان آدمی بنظرش درآمد که در مغاکی بر زبر خاک ریخته بود عنان کشیده لحظه در آن عظام
پوسیده نگریست پس روی بملازمان آورده گفت می دانید که این استخوانها با من چه می گویند ایشان گوش انداخته
کپک خان فرمود که مظلومی چند ند داد می خواهند آنگاه همت بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیرزاده را که
آن سرزمین تعلق بوی می داشت طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص بسر وار صدد رجوع نموده سردار همه
دست در وجه زده بعد از تفحص بلیغ بظهور رسید که قبل از آن تاریخ بسه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده بود
آن جماعت ایشان را کشته مالشان برده اند و بعضی از آن اموال موجود است و قهرمان عدالت کپک خان چون برین حال
وقوف یافت بجمع اموال و قید خونیان فرمان داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثه کشتگان هر کس باقی
مانده باشد ارسال دارد و چون آن جماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند کپک خان حکم فرمود که خونیان را بقصاص
رسانیدند و اموال آبا خود را متصرف گردیدند **بیت** عدل چنین کز غایت انصاف و داد ٭ استخوان مردگان را داد داد
و در سنه احدی و عشرین و سبعمائه بواسطه حلول اجل طبیعی کپک کلک دلال گشته برادر انش ایلچیکدای خان و دوا تیمور خان
بنوبت متصدی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر بستر هلاکت غنودند پادشاهی الوس چغتای خان ببرادر دیگر ایشان ترمه شیرین
خان رسید و او پادشاه عادل کامکار و جهاندار معدلت شعار بود و چهره دولت خانی را بگلگون سعادت مسلمانی
افروخت بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت و اکثر الوس چغتای خان در زمان جهانبانی
او بدین اسلام فایز گشته و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان دولت بیضا سعی موفور بجای آورد **نظم** چو از نور دین
شمع دل برفروخت ٭ در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت ٭ الوس چیل گردند یکسر بدین ٭ بدین شاه ایزد کند
آفرین ٭ و ترمه شیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشید و حدود دهلی و گجرات تا خته سامانا خانمانها برکنده
باز گردید بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمائه موافق لوی ییل برادرزاده ترمه شیرین خان بوزان بن دوا تیمور بن دوا خان که
جمال حالش بحلیه اسلام تزیین نداشت از جهت لشکر ماوراء النهر گشته در منزل قوری خنداق با ترمه شیرین حرب کرده او را بقتل

شهادت رسانید و بوزان اگر چه در الوس چغتای حکمران گشت اما جمعی از شاهزادگان و امرا و اعیان با متابعت او تن ندادند
مطلع السعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمه شیرین خان در سنه سبع و عشرین و سبعمائه در تخت مریض گشت و آن عارضه شدید
یافته درگذشت **جنکشی بن ابوکان بن دوا خان** بعد از مراجعت بوزان بجانب جته متصدی امر ایالت شد و چون روز چند
بدولت بگذرانید برادرش بیسو تیمور خروج کرده او را بقتل رسانید و بیسو تیمور شهریاری دیوانه بی محابا بود چنانکه
پستان مادر خود را برید بجهت آنکه باعث شدن مرا جنکشی بوکته بودی و بنابرین اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته
و در آن اثنا علی سلطان که نسبش با وکدای قاان میرسید خروج کرده بر الوس چغتای استیلا یافت و عهدنامه قبل قاان
و قاجولی بهادر که بال تمغای تومنه خان موشح بود و چنگیز خان و قراچار نویان نیز بر آن خط نهاده بودند ضایع ساخت و چند گاهی
پادشاهی کرده او نیز با سایر دیگران بعالم آخرت شتافت **محمد خان بن پولاد خان بن کونجک خان** بعد از فوت علی سلطان بر
تخت پادشاهی نشسته بود و برد مظالم پرداخت و نوبت دیگر چمن معدلت او الوس چغتای معمور گشت **شعر** جهانداری
شاهی که از عدل او ٭ در آمد گر آب دولت بجو ٭ خللهای پیشین مدارک نمود ٭ شب فتنه را صبح امید او
بود **گفتار در بیان ذکر قزان سلطان خان** قزان سلطان ولد یسور بن اوکتمور بن بوقا تیمور بن بوری بن ییسوکا بن چغتای
خان بود او در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه موافق قوی ییل بر تخت سلطنت صعود نمود و لوای ظلم و بیداد برافراخت
و بنیاد حیات بسیاری از امرا و نوئینان برانداخت و از ترس اندک جریمه در وجود آمد
سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه ملازمتش بودند از غایت وهم کفن در زیر جامه پوشیده اهل و عیال
را وداع می نمودند و هنگام شام که از قید خدمتش نجات یافتند بصحبت نزد فرزندان
سجدات شکر الهی بجای می آوردند و نذورات و صدقات بمستحقان میرسانیدند آخر الامر بقیه اشراف الوس چغتای از کار
قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعاظم عظماء برلاس انتظام داشت موافقت نمودند و امیر قزغن سالی سرای را معسکر
ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد و چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان
نهضت کرد و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمائه در دشت قریه دره زنگی آن دو گروه جنگی را اتفاق ملاقات افتاد
در میدان دار و گیر تیری بچشم امیر قزغن رسید و قزان سلطان را ظفر و نصرت دست داد و در آن زمستان قزان سلطان در
قرشی قشلاق کرده از شدت سرما و کثرت باران اکثر الاغان لشکریانش رو بهلاکت و عدم نهادند و امیر قزغن چون از ضعف دشمن
آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته لب قرشی رسید و باز میان آن دو سپاه رزمخواه محاربه روی نموده در این
جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمده جناح مرحمت و احسان بر مفارق متعلقان
قزان سلطان مبسوط گردانید و در مقدمه ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس چغتای در ماوراء النهر تا اوان کشته شدن قزان
سلطان صد و نه سال بود و بعد از کشته شدن قزان سلطان امیر قزغن دانشمندچه را که نسبتش با وکدای قاان میرسید
بجای الوس چغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال دانشمندچه خان بگذشت امیر قزغن او را نیز کشته بیان قلی خان را در آن

ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغتمش اغول بن دوایخان بود و در ایام دولت او امیر قزغن بساط صلاح و کرم گسترده بداد و انعام و احسان
دل طوایف انسان را صید می‌نمود و در سنه ستین و سبعمایه قتلق نامی که خواهرزاده امیر قزغن را در حباله نکاح داشت نسبت با امیر قزغن رایت
مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بفر شهادت رسانید و باطراف قندز گریخت یکی از
مقربان امیر شهید با طایفه از خود از عقبش روان گردیده در حدود قندز بوی رسیده بضرب شمشیر او را پاره پاره ساخت و دو سه کام
بازگشته علم حسن عهد و وفا برافراشت آنگاه پسر امیر قزغن امیرزاده عبدالله قایم مقام پدر شده و سمرقند را دار الملک گردانید
و بنابر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی داشت او را بقتل رسانید **تیمور شاه خان** پس از کشته شدن بیان قلی بنابر اشارت
امیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نمود و او پسر بیسون تور بن اوکان بن دوایخان بود و در ایام دولت امیرزاده عبدالله
امیر بیان سلدوز طریق خلاف مسلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد بیسونتکا بن قراچار نویان بود لشکری
بهم کشیده متوجه سمرقند گشت و تیمور شاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال نموده میان الجانبین حربی صعب دست داد
و تیمور شاه و امیرزاده عبدالله در معرکه بقتل رسیدند و امیر بیان سایر دیار ماوراء النهر بحیز تسخیر در آورده لوای پادشاهی
رفیع گردانید و چون آن مرد سلیم النفس و کم آزار بود و در شرب مدام و مصاحبت سرو قدان سیم اندام افراط می‌نمود
اختلال باحوال مملکت و وزراء او راه یافت و در هر سری سودایی و در هر دلی تمنایی پدید آمد و امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید
جلایر در خجند و اولجای بوقای سلدوز در بلخ و محمد خواجه ابردی در شبرغان لوای استقلال برافراشته و امیر حسین بن
امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکری جمع آورده پیوسته حدود آن ولایات را تاخته نقش سرداری بر صحایف
ضمیر نگاشته **گفتار در بیان ذکر توقتمور خان** بعد از شهادت امیر قزغن توقتمور بن ایمن خواجه بن دوایخان در الوس جغتای
بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی ماوراء النهر بسمع او رسید همت بر استخلاص آن ولایت بست در شهور
سنه احدی و ستین و سبعمایه بطرف سمرقند نهضت نموده اکثر امرا و سرکشان را بحیز اطاعت در آورد و در سر پل حاکم و داروغه
تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت او آتش خصومت و نزاع در میان آن ولایت ارتفاع یافته رعایا بیچاره پایمال ستم
شدند بنابر آن توقتمور خان در سنه ثلث و ستین و سبعمایه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشیده امیر بیان سلدوز و بایزید
جلایر را بقتل رسانیده پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر باز داشت و رایت معاودت برافراشت **الیاس
خواجه خان بن توقتمور خان** بعد از مراجعت پدر در سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنه اثنین و ستین
و سبعمایه امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بروی خروج کرده و میان الجانبین
محاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمر الدین دوغلات رشته حیاتش را از هم گسیخت
عادل سلطان بن محمد بن پولاد بن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه خان باستصواب امیر حسین بر مسند خانی
قرار گرفت و چون چند روز بفراغت گذرانید خیال استقلال نموده آمیغی بر امیر حسین ظاهر شده او را گرفته بر آب حکار انداخت
آنگاه قبول سلطان بن ابجکدای بن دواجی بن ابجکدای را بخانی تعیین نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلا

امیر حسین بقتل فرمود **ذکر سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان** حضرت صاحبقران بروزی که علم مخالفت امیر حسین برافراخته
سیورغتمش خان را با آنکه از نسل اوکتای قاآن بود بسلطنت الوس جغتای برداشت و چون او وفات یافت پسرش سلطان
محمود خان را قایم مقام ساخت و فرمود تا علی الرسم اسم او را بر اوایل مناشیر بحر بر می‌نمایند و سلطان محمود خان در اوایل
شهور سنه ست و ثمانمایه در بعضی از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر
این واقعه خواهد تافت **ذکر طبقه از اولاد چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال برافراشته‌اند و همت بر تمشیت
امور سلطنت و استقلال گماشته‌اند** طایفه چنگیز خانی که در ولایت ایران بر مسند جهانبانی نشسته‌اند هفده نفر بوده‌اند
از آن جمله نه نفر در کمال اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده‌اند و هشت کس دیگر اختیار و استقلال نداشته‌اند و بموجب تعیین امرا
خود را پادشاه و فرمان فرما پنداشته‌اند اول این طایفه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان است و آخر ایشان نوشیروان
که ملک اشرف بن تیمور تاش بن چوپان او را بسلطنت موسوم گردانید و هلاکو خان در ایام دولت برادر خویش منکو قاآن فی
ذی الحجه سنه ثلث و خمسین و ستمایه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملک اشرف
در سنه خمس و خمسین و سبعمایه رخت بباد فنا داد و پس از آن زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته بود
چنانچه بتفصیل سمت تحریر می‌پذیرد **گفتار در بیان تسلط و استیلاء هلاکو خان بر ممالک ایران و بیان ایراد بعضی از
وقایع زمان و حوادث دوران** شهریاران ممالک سخن وری و سروران مسالک هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارات
برافراشته‌اند که چون منکو قاآن بن تولی خان در منزل قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت تا بجو
نویان را بضبط ولایت ایران نامزد فرمود تا بجو بعد از وصول بحدود عراق داد از بیچان ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده
از مستعصم خلیفه شکایت بسیار عرضه داشت کرد و هم در آن ایام قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف
فدائیان اسمعیلیه پیوسته جامه‌ای جوشن می‌پوشید بود در باب وجوب دفع ملاحده مبالغه بجای آورده بنابر آن منکو قاآن
قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان بصاحب عهده جمیع مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت قرعه
انتخاب از برای این کار بر هلاکو خان افتاد و منکو قاآن از آن سر منظور نظر عنایت کرده گفت **بیت** ز توران گنده گن با بیران خرام
برآور بخورشید رخشنده نام ** و با بیکر همین جلادت و پهلوانی در ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا
اقصای ولایت مصر نجیب التصرف در آوری و ملاحظه رسوم و یاسای چنگیز خانی نموده هر که اقدام اطاعت و فرمانبرداری پیش آرد
او را رعایت نمایی و هر کس تمرد و سرکشی کند ابواب قتل و غارت بر روی او و عیال و اطفالش گشایی و هلاکو خان انگشت قبول برده
نهاده و مدت یکماه منکو قاآن و خواتین و شاهزادگان او را نوبت طوی داده و بعد از آن هلاکو خان با جمعی از لشکر چنگیز خانی
که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمایه موافق اودیل از اردوی قاآن بطرف
الوس خود شتافته و بترتیب اسباب ملک گیری و بتجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی فرموده هزار خانه وار منجنیق ساز و نفط انداز
که از ختای آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شد و در سنه ثلث و خمسین و ستمایه موافق

نوشتقان نیل در خاطر سمرقند بمرغزار کان گل منزل گزید و مسعود بیک بلواج که در آن زمان صاحب اختیار ماوراء النهر بود بترتیب اسباب جشن
و طوی قیام نموده هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه بشهر دلکش کش خرامید و حاکم خراسان امیر
ارغون و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از امرا و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیشکش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند
و برین قیاس موکب گردون اساس آهستگی طی مسافت نموده در هر منزلی جمعی از متعینان ایران بکرپاس فلک اقتباس می شتافتند
و بعنایت سورغامیشی التفات می یافتند و هلاکو خان در ذی حجه سنه مذکوره از جیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شبرغان
قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار و هنگام ظهور سبزه و ریاحین و ازهار از شبرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرده ارغون
آقا بموجب فرمان روی بجانب اردوی منکوقاآن آورد و پسر خود کرای ملک و احمد بتکچی را نزد هلاکو خان گذاشت و صاحب تاریخ
جهانگشای که خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکو خان که او را اولاد و احفاد او را سورخان ایلخانیان گویند گذاشت و چون هلاکو خان بزاوه رسید
منکوقاآن را بقهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خاتین امیر ارغون آقا و خواجه عزالدین طاهر هلاکوی را طوی دادند
در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصر الدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قهستان
بود رفت و بعد از آن که اردوی همایون نزول ناصر الدین در مقام فرمانبرداری آمده در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو خان پیش گرفت و
چون بآستان سلطنت آشیان رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکو خان بعد از قطع منازل و طی مراحل بحدود ولایت
رودبار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایای ملاحده ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعده سنه اربع و خمسین و ستمائة رکن
الدین خورشاه بملازمتش شتافت و چون مهم قلاع و بقاع ملاحده بفیصل انجامید رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دار السلام
بغداد گردید بر وجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دویم مذکور شد و فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه بسمت تیسیر پذیرفت و هلاکو روز
جمعه ماه صفر سنه ست و خمسین و ستمائة بدار الخلافه در آمد و امرا و اعیان اطراف را طوی داده مستعصم خلیفه را که مهمان بود در
آن مجلس طلبید و گفت تو میزبانی و ما مهمان آنچه در دست تو بدان رسد و در خور ما باشد بیاور و مستعصم این سخن بر حقیقت باور کرده دو هزار
جامه و نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که بجواهر مرصع بود از خزاین بیرون آورده بر طبق عرض
نهاد و ایلخان بچشم التفات در آن اشیا نظر نینداخت و مجموع را بحاضران انعام فرمود باز خلیفه را گفت اموال ظاهر تو بغداد و بیان
در تصرف بندگان است احتیاج بتسلیم منت و ظیفه اکنون مخبئات و دفاین خبری بگوی مستعصم اشارت بصحن دار الخلافه کرد
و چون آن زمین را حفر نمودند حوضی مملو از سکه‌های طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده که در آن
ایام که خلیفه امام ... مغولان بدار السلام اسیر او روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند و مستعصم از گرسنگی بتحمل
شده از موکلان خوردنی طلبید و ایشان التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کرده حکم شد که طبقی از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه بردند
که او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید گفت زر و جوهر چگونه توان خورد و ترجمان از
زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نمی توان خورد چرا فدای جان خود و چندین مسلمان نکردی و سپاه هادی تا ممالک موروثی
ترا از لشکر بیگانه محروس داشتی و خلیفه چون درین باب عذری معقول نداشت بالطبع چون کوره زرگران گرم آه سرد برکشید و از دیده

دیده لآلی اشک بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن ایام خرمن عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد و خواتین و
امرا و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی بود و دواتدار صغیر و کبیر و شرابی بنام گشته بلکه حکم قتل عام نفاذ یافت و بغداد
و بنا و حیات هشتصد هزار کس در دار السلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین
و ظروف و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال فارسی بختیی و غلامان رومی و روسی آنقدر بدست مغولان افتاد که مهره حساب
از حساب آن عاجز آمدند و چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان بتخریب ربع و باره آن بلده تافتند بعد از آن نایره
غضب ایلخان تسکین یافته بر بقایا برایا که در قبضه شمشیر خاطر خزیده بودند ترحم کرده امر فرمود که کشتگان را از شوارع بردارند و ابواب
دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند و چون مهم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید
میداشت که بنابر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد او بوی تفویض یابد
و پرتو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما ایلخان او را منظور نظر شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که کسی که با ولی
نعمت خود خیانت کند با که خواهد کرد و از وی چه طمع توان داشت و پاسبانی بغداد را بعلی بهادر که تخت او بیاروی بغداد رسیده بود ارزانی
داشت و حکومت دار الخلافه با بن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم سکندر رقم بتحریر آن مبادرت می
نماید در تاریخ وصاف مذکور است که ابن عمران در سلک احاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از جانب معلوم کرده
عامل بعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان بیک سال روزی عامل بعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود
و پایها در کنار ابن عمران نهاده او شرایط دلک بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت واقع شد عامل
از وی پرسید که چرا دست از پای من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت که در خواب چه دیدی گفت چنان
مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس در نوردیدند و زمام ملک دار الخلافه در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل
خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و در وقتی که هلاکو خان بغداد را محاصره می کرد ابن عمران
بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمایید شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته بعرض ایلخان رسید
ایلچی نزد مستعصم فرستاده ابن عمران را طلب کرد و خلیفه مضمون این مصراع که ع کم گیر ز بغداد کمی زنبیلی ∴ بخاطر گذرانید
ابن عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر بیع شرف نفاذ یابد لشکر پادشاه را بقدر احتیاج علف و علوفه در چهل
این سخن بعیدی تمام داشت هلاکو شحنه جهة این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم بعقوبه و توابع گندم در
کدام موضع در زمین مستتر ساخته اند باتفاق شحنه بعقوبه رفته بترتیب چاهها می کند و غله بمغولان می داد و درین واسطه مدت
پانزده روز لشکری بآن کثرت را بغله غیر من احتیاج نشد و این خدمت بموقع قبول یافته بتربیت ابن عمران بهدف مقصود رسید و
ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم فرموده حکم نمود که ابن علقمی را مامور حکم ابن عمران گردانند و وزیر ازین غصه بیمار گشته در
همان چند روز درگذشت ذکر مراجعت نمودن هلاکو خان از دار السلام و تسخیر بعضی از ولایات شام چون خاطر ایلخان از
مهم بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بصوب آذربایجان تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر رجب سنه ست و خمسین و

وستمایه سلطان بدرالدین لؤلؤ که بسبب استیلاء او بر ولایت موصل در اثنای ذکر آخرین سلاطین اتابکیه که از اولاد عماد الدین زنگی بن آق سنقر بود مسطور شد
بدرگاه گیتی پناه رسید و بنابرآنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف و اعطاف ایلخان گردیده و در شهور سنه
رخصت یافته عنان مراجعت بموصل تافت بعد از آن هلاکو خان ایلچیان بولایت شام فرستاده و حکام آن دیار را باطاعت و انقیاد
دعوت نمود در آن زمان ایالت بعضی از آن ولایت تعلق بگماشتگان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر داود بن ملک
معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت می کردند و ایشان ایلچیان را ناکام
و فی مدعا باز گردانیدند بنابر آن هلاکو خان عزم تسخیر ولایت شام کرده نخست قاصدی نزد بدرالدین لؤلؤ فرستاده پیغام داد که
ما ترا بواسطه کبر سن ازین یورش معاف داشتیم اما باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورگشای گردانی و بدرالدین
لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را بوی ارزانی داشت و در دوم شهر رمضان
سنه سبع و خمسین و ستمایه بصوب مقصد روان شده چون بدیار بکر رسید پسر خود یشمت را با طایفه از امرا و سپاهیان
سپاه شجاعت انتما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرموده و ملک صالح را باستخلاص آمد که او را حامد نیز گویند فرستاده و بنفس
نفیس خویش بمحاربه آن بلده را بصلح گرفت و از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمده آن دو شهر را بجنگ فتح نموده
در قتل و غارت از خود بتقصیر راضی نشد آنگاه بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول نمود و دیگر در روزها و اطراف شهر را
و منجنیقها نصب کرده بمحاربه و محاصره مشغول شد و با اندک زمانی مغولان از باب العراق بشهر حلب درآمده بقتل و غارت پرداختند
و بعد از آن محاصره قلعه را پیش نهاد همت ساخته و آن را نیز در عرض چند روز مسخر گردانیده صناع و محترفه را اسیر گرفته
و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از آن مهم فارغ گشت کمند همت بر کنگره تسخیر حصار دیگر که از مضافات آن ولایت بود
انداخت و آغاز محاصره و محاربه کرده کار ساکنان آن مکان باضطرار رسیده پیغام فرستادند که اگر فخرالدین ساقی بدینجا آمده
سوگند خورد که لشکریان متعرض مال و جان نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم می نماییم و فخرالدین ساقی شخصی بود که با آن
مردم سابقه معرفتی داشت و در آن ایام ملازمت هلاکو قیام می نمود فخرالدین بعد از وصول پیغام بموجب فرمان ایلخان بقلعه رفته
عهد و پیمان در میان آورد و آن طایفه نادان پایان آمدند و هلاکو فرمان داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان
گهواره را بقتل آوردند و هیچکس از آن جماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگری که در آن فن ماهر بود آنگاه ایلخان فخرالدین ساقی
را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنگی آن ولایت موسوم شد اما بعد از چند روز حلبیان از فخرالدین شکایت کرده هلاکو خان بقتلش
فرمان داد و زمام ریاست آن ولایت در قبضه اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعه قلاع و بقاع مذکوره وقوف
یافتند اصناف تحف و هدایا در صحبت طایفه از علما باستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند
و ایلخان کیتوقا نویان را نامزد ضبط دار الملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیتوقا شتافتند و ملتمسات ایشان
باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت
منکوقاآن رسانید و هلاکو خان محزون گشته بجانب آذربایجان بازگردید و کیتوقا بفراغ بال در دمشق بر مسند اقبال تکیه زده تا آنگاه که پادشاه

مصر سیف الدین قطز بر سرش تاخت و او را اسیر ساخته بیاسا رسانید و جمعی بسیار از مغولان را بر انداخت و ذکر سیف الدین قطز در ذکر
سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی **ذکر تخریب میافارقین و ماردین بسبب استیلای مغولان پرکین** چنانچه
سابقا مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیار بکر پسر خود یشمت را باستخلاص میافارقین مامور گردانید چون شاهزاده
روی بدان جانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که بحکومت آن ولایت سرافراز بود ارسال نموده او را بایلی و انقیاد دعوت نموده
ملک جواب داد که در عهد و پیمان شما اعتمادی نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام را با
بحلف و ایمان مطمئن گردانیده آخر الامر بی جهتی بقتل رسانیدید لاجرم من با خود قرار داده ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته
باشم ازین چاره دیوار بیرون نیایم و چون این پیغام به یشمت رسید مستعد محاصره میافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را
استمالت داده گفت از جنس سیم و زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزینه و انبار خانه موجود است از سپاهی و رعیت دریغ ندارم
والحمد لله والمنه که من مانند مستعصم خلیفه بخیل نیستم که دینار و درهم را فدای نفس و عرض خویش کنم آنچه ضرورت وارد باشد
و در محافظت این بلده بتقصیر از خویش راضی نشوید و مردمان آن بلده از سخنان او امیدوار گشته مستشعر بیکار لشکر تاتار شدند و
از جانبین عراده و منجنیق بر کار داشته آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و هر روز فوجی از شجاعان بیرون آمده نایره قتال می
افروختند و خرمن حیات جمعی از مغولان را می سوختند از جمله دو جوان بودند که بملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان
در اکثر ایام بمیدان هیجا خرامیده بنوعی آثار جلادت ظاهر می گردانیدند که داستان شجاعت رستم و دستان و اسفندیار روئین
تن منسوخ می گشت نقلست که ملک کامل را منجنیقی بود که بزخم سنگ او رخنه در بنای زندگانی سپاه ایلخان می افتاد و مغولان در
قصد دفع او چاره جوی گشته منجنیقی بدرالدین لؤلؤ را که او نیز مهارت کامل داشت طلب داشتند و چون آن شخص باردوی
یشمت رسید در برابر منجنیق شهر نصب کرد و آن دو استاد یکبار سنگهای منجنیق گشاد داده هر دو سنگ در هوای فضا بهم
باز خورده ریزه ریزه شد و مردم اندرون و بیرون از حذاقت آن دو هنرمند حیران مانده متعجب گشتند القصه محاصره میافارقین
مدت دو سال امتداد یافت عاقبت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده سپاهیان اسبان خود را کشته خوردند و بعضی از
اقویا از گوشت ضعفا بهمین نوع تغذی می کردند و آخر الامر هفتاد هشتاد مفلوک در خدمت ملک کامل مانده کس نزد یشمت فرستاده
امان طلبیدند و شاهزاده ارقتو نویان را نامزد فرمود که بمیافارقین رفته و ملک کامل را دست و گردن بسته باردوی آورد
و سایر مردم را بتیغ بگذرانید و بقتل شهر رفته آن دو جوان جلادت آیین چون حال بدان نوع دیدند بیام خانه بر آمده بتیر اندازی
مشغول شدند و پس از آنکه سهام ایشان باتمام رسید سپرها در سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجه شهادت فایز
گشتند و همان لحظه تمامی شیطانان آن مکان کشته گشت یشمت کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه
گوشت از بدن آن حاکم عادل مسلمان بریده در دهانش می گذاشتند تا در گذشت گویند که ملک کامل بمرتبه بود که با
وجود سلطنت بخرقه خیاطی مشغولی نموده روزگار می گذرانید و هرگز خیال ظلم و عدوان پیرامون ضمیر خویش نمی گذرانید و
چون مغولان میافارقین و اعمال و مضافات آن را با سایر بلدان ویران کردند روی بصوب ماردین آوردند ملک سعید نامی که

حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته بیست سپاه را بمحاصره و محاربه مامور گردانید و در باب تسخیر ماردین و نهایت کار ملک سعید دو روایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید در شهر علت وبا و طاعون غلبه شیوع یافت و پسر ملک سعید ملک مظفر از عجز و الحاح بجهت تنگ آمده اعدا را زهر داده و با پشت صلح کرده ابواب صلح باز گشاد و قول ثانی آنکه چون امرای ایلخان بایلچی گری نزد ملک سعید رفته او را بایلی و انقیاد دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمده بیست او را باردوی همایون رسانیدند ایلخان بقتلش سیاست و پسر ملک سعید ملک مظفر که بحکم پدر در محبس اوقات می گذرانید منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید ذکر فوت والی

موصل و میان کشته شدن اولاد او بدست مغولان جاهل چون مدت عمر بدرالدین لولو نود و شش رسیده و از این جمله قریب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانیده بقول یافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه وفات یافت و بروایت روضة الصفا در سنه تسع و خمسین و ستمائه بجهان جاودانی شتافت و ایلخان پسرش ملک صالح را منظور نظر ساخت و قائم مقام پدر گردانید و صالح روزی چند طریق اطاعت مسلوک داشت بعد از آن علم مخالفت برافراخت و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدار غلبة الثغات دید آنگاه با سه هزار سوار متوجه خود مراجعت نموده تا فواید و فواین موصل را بمصر برد و ایلخان از وصول او واقف شده با امرا بار دیگر پیغام فرستاد که محافظت طرق و شوارع نمایند تا اگر ملک صالح بار دیگر پای در طریق مصر نهد دستبردی توبی نمایند و شنیدر فونویان را با لشکر بیکران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که توانند ملک صالح را بچنگ آورند در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح در دورا لملک خود بنای دولتش استغفال می نمود آواز کورکه و کوس و نفیر بگوش او رسید لاجرم از آمدن شنیدر فو خبر یافته دروازها به بست و ابواب جرایت گشاده لشکر مغول گرد و نرکان را که در شهر بودند با سوال و التماس خوشنود ساخت و شنیدر فو آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول ببالای سور بر آمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را بکشتند و سرهای کشتگان را بزیر انداختند و بدین جهت در منازعت بجد تر شدند و چون پادشاه بندقدار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت یکی از امرای عظام را با سپاه شام بامداد موصلیان نامزد فرموده ایشان بسنجار رسیده نامه در قلم آورده مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که هیچ دغدغه بخاطر راه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن کتابت را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرانیدند و قضا را کبوتر غلط کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیق کبوتر را گرفته نامه را از بال او باز کرده نزد شنیدر فو برد و شنیدر فو این معنی را از علامات فتح و ظفر دانسته علی الفور یک تومان سپاه بدفع شامیان نامزد فرمود و مغولان بعد از قطع منازل بحوالی سنجار رسیده منقسم بدو قسم شدند و در کمین گاه نشستند و در وقت وصول لشکر شام یکباره بیرون تاخته باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته ایلان انسانیم فیروزی از جانب مغولان در اهتزاز آمده بادی صبح جستن نمود و پیشانی اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه شنیدر فو جامهای آن طایفه را پوشیده بر اسبان عربی نژاد سوار گشته روی بطرف موصل آوردند و مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر بندقدار بمدد می آیند لاجرم جمعی کثیر برسم استقبال از دروازها بیرون آمده مستعد

و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید کردند و بعد از این واقعه ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد شنیدر فو فرستاده طلب امان نمود و شنیدر فو مستقبل شفاعت ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و شنیدر فو او را بجمعی سپرده تا نزد ایلخان برند و هلاکوخان چون از وی بغایت خشمناک بود فرمود تا ظاهرش را در دنبه گرفته و نمدی در روی گرفته بر رسن محکم ببستند و در آفتاب انداختند و گاهی اندک غذایی بوی میدادند پس از چند روز در آن دنبه کرمان پیدا شده اعضای ملک صالح را آغاز خوردن کردند و ملک صالح مدت یکماه بدین بلا مبتلا بود تا وفات یافت آنگاه پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رود خانه موصل بضرب جالکمیش دو نیم زدند و سر همیه او را در یک جانب رود خانه بیاویختند لامرد لقضائه و لامعقب لحکمه ذکر ظهور خلاف در میان

هلاکوخان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول چون برکه اغول بن جوجی خان بموجب فرموده برادر بزرگ خود باتو در باب تمشیت مهم سلطنت منکوقاآن سعی بسیار نموده بود و خود را از هلاکو برتر میدانست پیوسته بهر گونه تحکمات مشوش گشته بروی تفوق می جست و هلاکو از این معنی تنگ آمده روزی بر زبان آورد که هرچند برکه خان اقامت و سن اتابی اما از آنکه طریق عنف مسلوک داشته همواره مرا تکلیف نا مناسب می نماید بعد از این بدوی قاعده یکایکی به یکایکی تبدیل خواهم داد و این سخن بسمع برکه خان رسیده برآشفت و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت اقاوینی بکشت اگر خدای جاوید تایید دهد خون بیگناهان از او می خواهم در خواست نمود و در خلال این احوال بتاریخ هفدهم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو توتار اغول را که خویش برکه بود بسحر متهم گردانید و بیاسا رسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه خان شده دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و نوقای را که لشکرکش او بود با نوتار قرابتی داشت با سی هزار سوار در مقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه دشت واقف شده در شوال سنه مذکور از آلاتاق حرکت آمده شیرامون نویان را بر سم منقلای پیشتر فرستاد و چون شیرامون بحدود شماخی رسید یک ناگاه نوقای بر او تاخت و از امرا سلطان جوق را با بسیاری از دلیران سپاه ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو رسیده اباقو نویان را نامزد دفع نوقای گردانید و اباقو در ذی الحجه مذکوره در یک فرسنگی شروان خود را بر سپاه برکه خان زده در این نوبت نوقای انهزام یافت و در اوایل محرم الحرام سنه احدی و ستین و ستمائه ایلخان بنفس خود از حدود شماخی گذشته عازم رزم برکه خان گشت و در روز بیست و سیم همین ماه نزدیک بگاه چاشت بدربند شروان رسیده گروهی از مردم باغی برابر دربند دیده دلیران ایران ایشان را برانده و از دربند گذشته آغاز حرب نمودند و هزیمت بر جنود دشت قبچاق افتاده ایرانیان دست بقتل عام بر آوردند و در غره شهر صفر از نوقای و سپاه برکه خان در آن حدود اثر نماند آنگاه اباقاخان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای ایلخان بودند بر جناح استعجال عازم دشت گشتند و بر آب ترک عبور نموده منازل و الوس برکه خان را از خیمه و خرگاه و اثقال و احمال و اغنام و مواشی مملو یافتند و از مردم سپاهی سپاهی ندیدند بنابر آنکه همه گریخته بودند و عیال و اطفال را که داشتند لاجرم بی تحاشی در خانهای قبچاقیان فرود آمده و با دختران گلعذار و سیمبران ماه رخسار دست در آغوش کرده بنای عیش و نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانروز یک ناگاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان در آن صحن دشت پیدا گشت و از وقت طلوع آفتاب

تا هنگام غروب اباقا خان و امرا ثبات نموده مقاومت و قیام نموده برکه غالب آمد و ترکان ایلخانیه ترک محاربه کرده بگریختند و در زمان عبور از آب کر یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و از این چشم زخم غم فراوان تمام و اندوه لاکلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا یافته فرمان داد که ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و شماتت ارباب ابطال جازم انتقام برکه خان گردد اما فرصت نیافت و از ییلاق مراغه عنان عزیمت به قشلاق جغتو تافته و در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمایه بمواشی او دیبل و زری بکام رفت و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد مریض گشته و باتفاق اطبا مسهلی خورد و آن دوا موجب غش گشته مرض بصرع منجر گشته و در ان لیالی ذوذوابه بهیب هر شب پدید می آمد و بعد از چند شب کران نمود بعد از سیت نموده هلاکو نیز گلشن حیات را بدرود فرمود و امرا و ارکان دولت جنازه نعش او را به سرخسه و چند دختر ماه پیکر با زیب و زیور آراسته بان سرداب فرستادند تا ایلخان از وحشت جدایی و شفقت تنهایی مشام نگرداند ... مشغول گردیده مرتاشان این افعال بی حاصل مگماشته اند و آنرا سبب مسرت و حضور اموات خود می پنداشته اند خواجه نصیرالدین طوسی در وفات هلاکو خان گوید **شعر** چون هلاکو ز مراغه بزمستان گرد شد ❊ کرد تقدیر ازل نوبت او سالی جد ❊ سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه ❊ که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخره ❊ مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال شمسی بود و زمان سلطنتش نزدیک بنه سال و هلاکو خان بقول حمدالله مستوفی چهارده پسر داشت اباقا ❊ کمشی ❊ اجاعی ❊ میسودار ❊ هولاچو ❊ سبارجی ❊ طغاتیمور ❊ تشت ❊ منشین ❊ تکوتیمور ❊ قنغورتای ❊ جوماغر ❊ ترکه جای ❊ تکودار ❊ و از میان جمله اباقا خان و تکودار بسلطنت رسیدند.

گفتار در بیان بعضی آثار ایلخانی و ذکر شمه از حال وزرا و عمال سلاطین ایلخانی

جهانبانی چون منکوقاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و گاهی خاطر مریع ماثر بحل بعضی از اشکال اقلیدس حکیم می گماشت هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم جمال الدین محمد الزیدی البخاری را از پایه سریر سلطنت مصیر طلب فرمود که بنیاد بستن رصد پردازد و جمال الدین محمد از سرانجام آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن همواره در آن کار روزگار می گذرانید تا آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیرالدین طوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را بایران می فرستاد باوی گفت که چون قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیرالدین محمد طوسی را بدین جانب فرستی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دز خواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو مفارقتش رضا نداد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنابر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و زیج فرمان فرمود و خواجه نصیرالدین مراغه تبریز را جهت بنا رصد اختیار کرده حکم شد که آنچه محتاج الیه آن مهم باشد دیوانیان تسلیم نمایند و خواجه هر کس را هر چیز که در باب آن مهم طلب نمود و بدست آورده در طرف شمال مراغه بر زبر پشته رفیع بنیاد رصدخانه اشتغال نمود مشتمل بر تمامی اشکال افلاک و تدویرات و حمایل و دوایر موهومه و صور بروج دوازده گانه پرداخت و آن رصد بر وجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبه بالا بر سطح عتبه می افتاد و دقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم می گشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلدان و هیئت جزایر و بحار چنان روشن و مبرهن گردید که هیچ چیز مشتبه نماند

اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج ایلخانی و زیجات پیشین بوضع طالع سال بتفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد باتمام نرسیده بود که کوکب حیات هلاکو خان بنقطه طلوع رسید اجل موعود از مرصد قضا بر کمین یکشاد و چون هلاکو را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود در الاطاق قصری رفیع ساخت و در حوالی اران و آذربایجان بتخانه های بزرگ طرح انداخت و در اوان وفات حیات هنوز از تعمیر مواضع مشغول می داشت اما از تمشیت امور مملکت نیز غافل نبوده و چون آثار رشد و نجابت از ناصیه پسر بزرگ خویش اباقا خان مشاهده نمود زمام حکومت مملکت عراق و مازندران و خراسان تا کنار جیحون در کف کفایت او نهاده و منصب ولایت دار الملک را نیز باو داده و ضبط و ربط دیار اران و آذربایجان را بوله دیگر خود یشموت مرجوع فرموده و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه در عهده امیر تودان کرده مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرده و وزارت هلاکو خان در ابتدای وفات تعلق بخواجه سیف الدین بتکچی می داشت در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمایه که هلاکو خان متوجه رزم برکه اغول بود در منزل شاهیران جمعی از مقربان نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل کرجستان بود و خواجه مجدالدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخانی رسانیدند و هلاکو بپرسش آن پرخون فرمان داد و بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه را بیاسا رسانیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوه اصحاب قلم و طغرای کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد به برادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطاملک جوینی که تاریخ جهانگشای تصنیف اوست منتسب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبده حاویان کمالات نفسانی صاحب الملک جوینی بود و اباعن جد متصدی مناصب علیه و متقلد مراتب ارجمند جد نامدارش که ایضا شمس الدین محمد نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطنت سلطان جلال الدین منکبرنی بهمان کار مشغول بود و پدر بزرگوارش خواجه بهاءالدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منسوب گشت و مشکور المسعی و الآثار روزگار گذرانید و چون هلاکو منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهور است بصاحب دیوان تفویض نمود و بنا بر کمال مکارم اخلاق و محاسن الشیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران گشاده و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف بن برخیا زنده بودی شرط متابعتش بجای آوردی و با وجود کفر حکام و سلاطین در حفظ دین مبین و تقویت شرع سیدالمرسلین کوشید و اجتهاد بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال الحظه فارغ ننشست و چون هلاکو وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقا خان تافت درباره آن وزیر صافی ضمیر عنایات و التفات بیشتر فرموده او در تمامت مملکت ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بافتتاح ابواب صدقات و صلات بر ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام خواجه عالیمقدار غنچه امانی و آمال شکفته گردید و اقبال از اراذل دوانان و کاملان و جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گردید و همین امتیاز حسن اهتمامش بیجهت از سرانداری فضلا و قصد حجاب علما تمامی در گذشت **بیت** نهال باغ دولت در بر آمد ❊ جفا و خار محنت بر سر آمد و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد عطاملک چون بدار الملک بغداد رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخت و بایندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری حفر کرده زیاده از صد هزار دینار زر سرخ در آنجا خرج

صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدس اسد الله الغالب علی بن ابی طالب جاری فرمود و پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه
شرف الدین هرون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش می کردند اما
خواجه شرف الدین هرون بر برادر دیگر سبقت گرفته در صنوف علوم ماهر و در فنون دانش متبحر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین
عبد المؤمن تعلیم گرفته آنجناب رساله شرفیه بنام نامی او تالیف کرده و خواجه بهاء الدین محمد در زمان اباقاخان در خطه اصفهان رایت
حکومت برافراخت و از جانب سیاست و مهابت سطوات اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط ساخت و مآل حال خواجه شمس الدین
محمد و پسر و برادرش عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر ارتفاع اساس دولت و انخفاض لوای حشمت ایشان
خواهد تافت ان شاء الله تعالی **ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکوخان** از جمله مواهب سنیه و عطایای علیه که هلاکوخان را میسر شد
یکی آنکه افضل المتقدمین و اعلم المتأخرین افتخار العلماء العظام و استظهار الحکماء الکرام **خواجه نصیر الحق و الملة و الدین محمد
الطوسی** در آن عصر بود و با وی مصاحبت می نمود و کنیت آنجناب ابو جعفر و نامش محمد بن حسن بوده و خواجه نصیر الدین در اصل
از ساوه است اما چون در طوس متولد شده و در آنجا نشو و نما یافت بالطوسی مشهور گشت و آن جناب در تمامی اقسام حکمت بر
حکمای اعصار و علمای ادوار رتبه تقدم داشت و در سایر علوم معقول بلطف طبع و حدت ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر می
نگاشت و کیفیت اتصال خواجه بملازمت همایون و رسیدن به درگاه ایلخان چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه خواجه روزی چند در
ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامه روزگار گشاده آنجناب
در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیده عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد و ابن
علقمی را این صورت موافق مزاج نازک نیفتاده در پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین با خلیفه روی بمین
آغاز حکایات و مراسلات فرموده و ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خورد نشمرد و چون آن نوشته بنظر
ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرموده در وقتی که نزد علاء الدین محمد بقلعه الموت یا میمون دز میرفت آنجناب را همراه برده
باو سپرد و بنابر آن آن علامه زمان چند گاه بحبس ضرورت در میان ملاحده افتاده چون اساس دولت آن طبقه بصدمت سپاه
مغول از هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص یافته در سلک خواص و مقربان
منتظم شد و بنابر آنکه وفور تعصب مستعصم در مذهب بر خواجه نصیر ظاهر بود هلاکو را بر آن داشت که بصوب بغداد لشکر کشد تا هم
بغدادیان بآن بلاها انجامید که سابقا مذکور گردید از جمله مؤلفات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد المحصل و زبده و تذکره در حکمت
هیئت و ابیات و اوصاف الاشراف در سلوک و اخلاق ناصری و تنسوقنامه ایلخانی مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه
و افواه جمهور علما و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن علامه پسندیده صفات ازین قطعه معلوم می شود **قطعه** نصیر ملت و دین پادشاه
کشور فضل ⁂ یگانه که چو او مادر زمانه نزاد ⁂ بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه ⁂ بروز هیجدهم او درگذشت
در بغداد ⁂ در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرموده بود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار
موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطر افشان جهت او حفر قبر کردند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد

و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن را ناصر خلیفه برای خود ساخته بوده و پسرش ظاهر بخلاف وصیت پدر او را در رصافه
دفن فرموده از غرایب حالات آنکه آن سردابه را در روز شنبه یازدهم جمیدی الاولی ششصد و نود و هفت ساخته بودند و در همان روز خواجه نصیر
تولد نموده مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بود والعلم عند الله المعبود **دیگر از افاضل آن زمان اثیر الدین
اومانی است** و اومان قریه ایست از نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلای هلاکوخان در بغداد و در مصاحبت
سلیمان شاه که در سلک نواب مستعصم منتظم بود بسر می برد و در مدح او اشعار آبدار نظم می نمود در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین
اومانی در اواخر ایام زندگانی از قاضی سمنان که موسوم و ملقب بمجد الدین محمد طویل بود برنجید و دو قطعه در هجو او منظوم گردانید و این
ابیات از آن جمله است **رباعی** نه قضا داشت از انفرک دمی اندر تاخیر ⁂ که برید اجلش مینهاد تقصیر ⁂ لیک در رتبه ضلالت
نه چنان گم گشته است ⁂ که بصد سال برد ره ببرش عزرائیل ⁂ و مضمون این قطعه در مزاج قاضی که مردی متقی بود تاثیر
نمود چهل نوبت سوره انعام خوانده و بر اثیر الدین نفرین کرد و هم در آن نزدیکی اثیر بتیر سهام چرخ اثیر درگذشت و از آن جمله دیگری
خواجه صفی الدین عبد المؤمن است که در فن ادوار و موسیقی در عرصه گیتی وارث بی بدیل بوده و نسخ نفیسه در وقوف بر شعبات
اصول و مقامات غریب المثل و استاد صفی الدین در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه خزیده
هم روزی خود را بنواحی خرگاه هلاکوخان رسانیده بر پای ایستاد و آغاز بربط نواختن کرد و بنابر آنکه آن نوای روح افزا اصلا در ایلخان
بی سروپا تاثیر نمی کرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمه از خصایص آن استاد ماهر بگوش
پادشاه قاهر رسانید و ایلخان آن جناب را خوش شنیده از بربطش نواخته مالی خطیر از مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر
سال بوی رسانند و آن عارفه مدتی مدید بخواجه صفی الدین و اولادش می رسید و در زمان اباقاخان که رایت دولت خواجه
شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت استاد شتافته و وزارت آشیان را به تعلیم صفی ضمیر ولد ارشد خود خواجه شرف
الدین هرون سرافراز شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف رساله شرفیه پرداخت و از آن جمله دیگری
حسام الدین منجم است که در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه
کشته گردد عالم سیاه و تاریک گردد و علامات قیامت مشاهده شود استماع این کلمات مهابت آمیز چندان عرض کرد که هلاکو
در کشتن خلیفه تردد پیدا کرد و درین باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه فرمود که از پیغمبر و یحیی معصوم را بقتل آوردند
و هیچ یک ازین علامات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی می نماید که این احوال بر خونریزی آل عباس مترتب می شود غلط است
زیرا که چندین تن از ایشان قبل ازین کشته گشته اند و آفتاب منکسف گشته و نه قمر منخسف آنگاه ایلخان از حسام الدین الزام
گرفت که بعد از قتل خلیفه تا مدتی معین الا آنچه گفته بظهور نپیوندد او را بکشد و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه
ماه محرم سنه احدی و ستین و ستمائه حسام الدین منبع معلومات بزخم و کین کشته شده بخلیفه واصل شد دیگر از آن جمله **نجم الدین
دبیرانست** و هو ابو الحسن علی بن عمر است و نجم الدین در میدان کمال از فضلای زمان گوی مسابقت می ربود و در آن وقت که خواجه
نصیر الدین برصد مشغولی می کرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط اهتمام بجای آورد و تتمه را او بنام وزارت خواجه شمس الدین محمد

تصنیف نموده آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخت و شمسیه نام کرد و شرح کشف و حکمة العین و جامع الدقایق نیز از جمله مصنفات
نجم الدین است و سدید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و محیی الدین اخلاطی نیز با هلاکوخان معاصر بوده‌اند و در وقت بنای رصد خواجه
نصیر الدین امداد نموده‌اند و دیگری از جمله فضلاء زمان هلاکوخان صدر الدین ساوجی است و او بجودت ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم
و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین موزی یک جزو کتابت را
بیک خواندن یاد می‌گرفت و در زمان هلاکوخان بسحر متهم گشته بشربت شهادت چشید قصیده مصنوع در علم عروض و قوافی از جمله منظومات اوست
و دیگری از آن جمله محیی الدین المغربی است و او در زمان هلاکوخان در شام مقیم بود و در علم نجوم بر اشکال و اقران قرانات حکم می‌نمود والعلم عند الله
المعبود بیده ازمة المراد والمقصود **ذکر اباقاخان بن هلاکوخان** در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکوخان بجهان
جاودان شتافت اباقاخان در قشلاق مازندران بود امرا و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سنجاق بهادر و غیرهما عنان
للطلب او فرستادند و اباقا بسرعت برق و باد متوجه اردو گشته در نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ستمائه معتقد سید
و باقامت مراسم تعزیت قیام نموده در رمضان سنه مذکوره موافق اودییل باتفاق شاهزادگان و امرا و اعیان در موضع چغان ناوور
از حدود برزمان بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد معدلت و مرحمت پرداخته در ایام دولت او
سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست و زمام منصب امیر الامرائی را در قبضه اقتدار سنجاق نویین نهاده حکومت ولایت
خراسان برادر خود منسیس اغول داد و منصب مهم وزارت را بدستور زمان پدر خویش بخواجه شمس الدین محمد بازگذاشت
و خواجه علاء الدین عطاملک جهان دستور همت بر تعمیر بغداد گماشت و ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود
و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت شعار تعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده توقای بفرموده برکه خان
متوجه آذربایجان گشته اباقاخان ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشمت را بدفع مخالفان نامزد گردانید و در سیم صفر سنه
اربع و ستین و ستمائه میان الجانبین محاربه دست داد و در اثنای کیر و دار تیری بچشم توقای رسیده منهزم بجانب باکوش
افتاد و چون برکه خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقاخان
نیز با سپاهی بیکران بدان جانب شتافته درین طرف آب منزل اختیار کرد و بعد از روزی چند برکه خان بجانب تفلیس تحویل
نمود که از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایرانیان آورد اما در اثنای راه بمرض قولنج گرفتار گشت و پادشاه طمغاج دست از
سورستان بدن کوتاه کرده درگذشت و بالضروره سپاهش بساط محاربه در نوشته و سر خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت
قبچاق گشتند و در روز پنجشنبه سنه ثمان و ستین و ستمائه در پنج شش فرسخی هرات بر وجهی که سابقاً مسطور شد میان اباقاخان
و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق منهزم گشته اباقاخان بدستور پیش شاهزاده تبشین را بر خراسان حاکم گردانید و در سنه
سوافی سبحان ایل ارغون آقا که قرب سی سال بفرمان چنگیزخان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده
در طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه تسع و سبعین و ستمائه اباقاخان برادر خود منکو تیمور را با قول
را جنبش بلاد شام مامور ساخت و منکو تیمور با سپاه پرشور رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت و در ماه رجب سنه مذکوره

اویا

او را با سلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهور بالفی است در حدود حمص محاربه دست داده پادشاه مصر ظفر یافته بروایتی منکو تیمور از
سقوط بر خاک هلاک افتاده و قولی آنکه منکو تیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافته و به بغداد رفته همان سال بسبب حلول اجل طبیعی
وفات یافت و اباقاخان در دار السلام از شکست سپاه خود خبر یافته قصد کرد که جهت انتقام خون برادر بجانب ولایت مصر
و شام رود اما مصلحت ندیده و از بغداد به همدان رفته در روز پنجشنبه سنه ثمانین و ستمائه متوجه عالم عقبی گردید مدت سلطنتش هفده
سال بود و بعد از فوت او برادرش تکودار پادشاهی نمود **ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان در مملکت اصفهان**
خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان در بلده اصفهان تاج
حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را به برانگیختن غبار فتنه و فساد و در فرونشاندن نیران آشوب و بیداد مجبول
یافت بنابر آن ابواب عفو و اغماض یکبارگی بربست و پشت بر مسند غلظت نهاده دلهای اصفهانیان را بتحمل بار گران سنگ دلی
اظهار قدرت و اجرای سیاست فایده چند وضع نموده که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بوده و اگر سخن سرگوشی از کسی
شنیدی خانه انها بر باد داده مال و جان مسلمانان را مباح مشوش اکثر اعیان ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان
اصفهان اکثر شب یک لحظه بر بستر راحت می‌غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان
و لرزان بودند که آیا امروز از چه قهر او بچه تدبیر امان توان یافت و باد شرار خشم آتش بارش بر روزگار کدام خاکسار ازو اقامی
و باید خواجه بود و اوباشش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق تردد نمی‌توانست نمود در اندک زمانی چنان
مطیع و منقاد گشتند که زیاده از آن متصور نشود و ارباب دهقنت و فلاحت پوشیده اسباب حرث و زراعت بوکلای
می‌سپردند و اگرچه چشمی در غایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از وهم سیاستش دست جبان دراز نمی‌کرد و مدت مخافت
محلات و اسواق اصفهان را بر وسا و سپهسالاران مفوض گردانیده دکان داران شبها بموجب اشاره عدلش درهای دکان
باز گذاشته آسیبی نمی‌رسید اتفاقاً ایشان نرسیدی گویند شبی کسی قرص نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و بها حفظ آن
بجا گذاشت و صباح که خباز بجای خویش آمد و صورت حال مشاهده کرد از کمال و غفلت خاطر و خفای آن سر شوالت کرد و مضطرب شده
روی بدرگاه خواجه آورد و چون کیفیت واقعه بعرض رسانید همان ساعت عسس از در همان دکان مصلوب گردید نقلست که خواجه
بهاء الدین غلامی داشت نیک نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرموده که گرد شهر برای تفحص احوال محلات و اسواق نموده جبری
تحقیق نمای و نیک نام چون شرایط احتیاط بجای آورده باز آمد بعرض رسانید که فلا کس از اهل یاس مستعد کار و بیدار دل و هشیار
بوده و دیده بان حرکت از شرفات حصار هر قوم اطراف و جوانب اسواق و محلات را ملاحظه می‌نمودند و فلا کس از اهل حرفت را
مقام حراست تمکن داشت اما سلطان نوم بر شهرستان دماغش غلبه کرده علم حواس ظاهری او را از اعمال معهوده معزول ساخته بود
و فلان عزیز از موضع احراس غایب بوده و سزاوار عتاب و اقارب و اجانب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید بسان
شب بازان آسمان از عیون اعیان زمان غیبت نموده فرمود خواجه بهاء الدین اشارت نمود تا هر یک از آن سه شخص را هفتاد چوب
زدند شیخ جمال الدین کوبرکی در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم

اجتنابا یافت سستی عقوبت شنید این فرزند کامینی لوازم مهم خود قیام و اقدام نموده چنانچه در زمره ارباب جرایم انتظام دارد خواجه جواب داد
کر ستوده این شخص بجهه آنست که کسی که در بازار یکی شب در زمره عسس و قش رسید چرا گرفت و نپرسید که درین وقت بچه سبب از خانه بیرون
آمده الحاصل چون سیاست و عقوبت و خونریزی خواجه بهاء الدین از حد اعتدال تجاوز کرد خواجه شمس الدین محمد از روی اول شفقت و
شفقت ابوت چند نوبت مکتوب نوشته قاصدان ارسال داشت و ولد امجد را از کثرت قتل و احراق منع نموده از وخامت عاقبت
آن حرکات ناملایم تحذیر نموده بعبارات مختلف پیغام داد اما خواجه بهاء الدین اصلا نشنید گشت و از ارتکاب افعال ناهنجار خود در نگذشت
پشیمان مانع نشده رسوای مادر زاد ادا ❀ اقبال امر زبردستی روزگار ادا سرو او بی صبر مواهب خویش سعی در هوس و عروض
امراض متضاده سورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و هنوز سنین اوقات حیاتش بثلثین نرسیده بود که از عالم
فانی بجهان جاودانی انتقال نمود رباعی فغان ز دفتر این رنج ساز راحت سوز ❀ که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست
فغان ز گردش این جانشکار جورپرست ❀ که صورتی که بعمری نگاشت خود بسترد ❀ و در روضة الصفا مسطور است که چون
خواجه بهاء الدین محمد هر چند در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه لا کلام داشت با صفات آن در طریقه جود و سخاوت
اهتمام فرموده در باب تعظیم فضلا و علما دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت و اوقات حیات خود را منقسم کرد اینده از صباح تا چاشتگاه
در صحبت نشستی گاه با طایفه از ندما و اخوان الصفات بساط صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی و بعد از پیشین ساعتی با اهل
وجد بنجرع اقداح می ارغوانی مستانس بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهام ملک و مال و استکشاف احوال رعایا تغافل نمودی
و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بسمع خواجه شمس الدین محمد رسید در فراق قرة العین خویش محزون شده این رباعی
در سلک نظم کشید رباعی فرزند محبان فلک هندویت ❀ بازار زمانه با بهای کمویت ❀ تو رشت برد بودی
از آن رشت بهد ❀ خم گشت چو ابروی بتان بی رویت گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال
و رجعت کوکب دولت و اقبال خواجه شمس الدین محمد بحضیض وبال در گلشن سپهر بی مهر گل دولت بدست کراهت
که عاقبت خار ناکامی در پایش نشکست و در عشرتخانه عالم پیمانه اقبال بکام کسی نرسید که از درد سر خمار نخست نظم سر سبز
گشت بوستانی ❀ کازار نیافت از خزانی ❀ سروی بچمن نخواست از جایی ❀ کافر تبری نخورد بر پای
سر ما زر زمانه را نیاز نیست ❀ هر شمع مراد را که از بیت ❀ در دور سرگاست صبحگاهی ❀ کش نیست ز پی
شب سیاهی ❀ موید این مقال صورت حال نور سپهر فضل و کمال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوانست که چون در زمان
دولت هلاکو خان و اباقا خان چند سال در کمال استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد
بسبب تقریر مجد الملک یزدی نقصانی تمام بجاه و جلال اش راه یافت و دست تقدیر انواع تعب بر روی روزگار برکارش خواجه
عطا الملک بر گشود تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الدین ابو المکارم بود در سلک وزیرزادگان یزد انتظام داشت
بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان رفت و ملازمت خواجه بهاء الدین اختیار کرد
چون او را بغایت زشت خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد مبادرت نموده جناب صاحبی شغلی از اشغال دیوانی

در عهده او کرده مجد الملک کما ینبغی از عهده سرانجام آن مهم بیرون آمد و در آن اثنا امارات نفاق و رنا صیه احوال او ظاهر گشت و سبب
آن حسد عداوت شده لقد اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر نیکونهاد و نسبت بمجد الملک متغیر گشته لیفسد او بجانب سید شرف الدین عرضه
داشتهای بیار صنعتان ارسال داشت تا بار دیگر خواجه علاء الدین که دور از منظر نظر اشفاق گرداند لیکن بجایی نرسید و قرین یاس و حرمان
روزگار می گذرانید و نزد امرا تردد نموده اساس معرفت مستحکم گردانید و در اثنای آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه
علاء الملک بود بفقیری شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن دیار با بعضی از همنشینان خود می گفت و مجد الملک آن سخنان را شنود
حمل بر خیانت کرده بوسیله یکی از معتبران بعرض اباقاخان رسانید که مجد الدین اثیر که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوانست
بنا بر اشارت و استصواب مخدومین با مصریان زبان یکی دارند و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان مصر می گشاید
استماع این حدیث نایره خشم اباقاخان اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و او را از ابرای
نمودند تا امید حامی مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن محض کذب و افترا بود مجد الدین معترف نشد و پادشاه او را بصاحب سعید سپرد و جناب
صاحبی چون عناد مجد الملک را باین مشابه دید او را نامزد ضبط اموال سیواس کرده مبلغی گرامند نزد وی فرستاد و مجد الملک
بنا بر آنکه همچنان بهتانی گفته بود بجزای این انعام بر جناب صاحب دیوان اعتماد نفرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب
دیوان دوستی ورزید تا زمانی که اباقاخان متوجه خراسان گشته بقزوین رسید و پسرش ارغون بسعادت ملازمت پدر مخصوص
گردید و مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک شاهزادگان انتظام داشت در مجلس ارغون خان رقعه بعرض رسانید که در سالی
آنمقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانه عامره میرسد حاصل املاک خاصه صاحب دیوانست که بر سبیل خیانت از اموال
پادشاه و خزینه و ربع دانگ در کفران نعمت می کوشد و با ملوک مصر و شام شراب اتحاد می نوشد و برادرش عطا ملک بغداد را
ملک خود تصور می نماید و بدستور ملک ذوی الاقتدار تاج مرصع جهت خویش ترتیب داده اگر خان گیتی ستان مرا برخیب سر فراز
گرداند بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاه الملک بنام خود خزینه و از نقود و جواهر
دیگر ورده قریب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف در آورده و بنا بر آنکه دانسته که مرا بر معاملش اطلاع حاصل است اینک منشور ضبط
و حکومت اموال سیواس بنام من نوشته و مبلغی گرامند بطریق رشوه فرستاده و این حالات پریشان ارغون خان بسمع
رضا اشنوده در خلوتی بعرض پدر رسانید و اباقاخان برزبان آورد که حالا با فشای این سر مبادرت منمای تا در هنگام فرصت نبط
پرسش بجای آوریم و بعد از آنکه اندک زمانی ازین قیل و قال بگذشت در وقتی که صاحب دیوان در اردو نبود مجد الملک در مجلس
پادشاه باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکور را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب تاج و سریر تاثیر کرده
نسبت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بد مزاج شده مجد الملک را محرم و ندیم مجلس خود کاسته داشته و از احوال تمامی ممالک
محروسه و حرابی و ابادانی هر بلاد و دیار استفسار فرمود و او بعبارت روشن کیفیت حالات را خاطرنشان خان کرده بر لنجیر
نفاذ یافت که مجد الملک مشرف جمیع و خرج قلمرو ایلخانی باشد و محاسبات چند ساله را معروض سازد و از شاهزادگان و
امرا و منوبان هیچکس در مهام او دخل ننماید و علاوه این احکام یره سرشیر که پیش ازین هیچ یک از حکام نداده بود عنایت فرمود و مهم

مجد الملک در یک لحظه که پرتو عاطفت شاهی بر دل فتاد و شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و غلامان پرپوش
جامهای زرکش بر اسبان تازی نژاد و بادپایان شامی و حجازی سوار ساخت و خرگاه چهل سری و بارگاه سلطنت [illegible]
نازده آسمان او را اوج کیوان برافراخت و جهت استحضار وکلا و نواب صاحب دیوان که در تبریز بودند ایلچیان تعیین نمود
و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد آنجناب فرستاد **رباعی** در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن ∴ یا غرقه شدن
یا گهری آوردن ∴ خصمی تو پس فوت خواهم کردن ∴ یا سرخ کنم روی میان یا گردن ∴ و چون آن رقعه بنظر
صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب گفت و روانه گردانید **بیت** بر نو بر شاه چون نشاید بردن ∴
پس غصه روزگار باید خوردن ∴ این کار که پای در میانش داری ∴ هم سرخ کنی روی میان هم گردن ∴
القصه صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخانی درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت بر
میان بسته پدر ما را [illegible] و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما تزیین یافت بیشتر از پیشتر درباره تو
عاطفت بظهور رسانیدیم و ضبط اموال جمیع ممالک محروسه بر رویت رای تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر می‌کند
که تصرف و تقصیر تو بسیارست و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع افتاده بی شمار ضمیر صاحب بیان که جام جهان‌نمای
اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب محال دانسته ملهم سعادت و تایید مرشد عقل
هدایت فتح فصیح زبان بیان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای خان باد و وفور نعم و ایادی پادشاهی از جهان
پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیاگستر نابود که توان انگاشت و هر آینه در دولت ابد پیوند من و برادر و فرزند
ستادیم و دادیم و برداشتیم و خوردیم و نهادیم و بردیم و چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهت لقمه خاتون باب
دولت صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف ماست از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و جواهر و دواب و [illegible]
نواله از خوان انعام پادشاهست و از هر چه خاطر [illegible] بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده بتصمیم القلب بآن همراه است **بیت**
خواه بلای خوف ده خواه بشارت امان ∴ هر چه بود مراد تو هست مراد من همان ∴ هرگاه فرمان باشد و در سر وقت
که مصلحت پادشاهی باشد بهر گونه اشارت نافذ گردد تسلیم شود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و اهمال ننماید و تا از زلال
حیات قطره باقی باشد یک قیام میان بخدمت و زبان دعا گشاده **بیت** تا جام اجل در نه به ساقی عمر ∴
دست من و دامن قوای باقی عمر ∴ اباقاخان چون این سخنان دلنشان استماع نمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده
نقار غبار از خاطر دریا مقاطر محو نمود و اصناف الطاف خسروانه درباره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت
بدستور معهود بدو مفوض داشت و نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید سجدات شکرانی بجای آورد
و بنذور و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف و جوانب فرستاده از نتیجه عنایت اباقاخان اعلام فرمود و در رقعه که
درین باب ببرادر خود خواجه علاء الدین عطاملک نوشت مصدر باین آیات ساخت یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین
و این آیه را ردیف آیه شریف کرد **بیت** امروز [illegible] دلم از دشمن ∴ کاندر دل تنگ من بجز دوست نمی‌گنجد ∴ ودر

روضة الصفا مسطورست که صاحب سعید هر چند از سخط پادشاهی ایمن شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراشت اما مجد الملک کمال
اعتبار و اختیار در نقصان آنجناب همچنان مجد بود و صاحب سعید [illegible] و علو همت از غرامت اباقاخان لحظه تقاعد می‌نمود
روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجد الملک [illegible] را احضار فرمود که مشافهه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسم است هر دو
پهلوی یکدیگر زانو زده اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد پیشتر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم
[illegible] پادشاه آن جام تلخ در کشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب داده در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین آورده‌اند
که روزی در اثنای مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کاسه را از دست قبول
آن کاسه اعراض نمود و صاحب کرت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از کوششی که بنابر لطف کلام حضرت عزت و
حرمت آن ثابت گشته [illegible] جواب داده و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید و بعد از ان ایلخان
جام شراب از صاحب بستاند و در کشید و [illegible] گفت که این تازیک عجب جرأتی دارد چند نوبت منع کردم و او همچنان در کار
داشتن مبالغه نمود و در خاطر چنان بود که اگر لقمه را رد کند دیده او را [illegible] این کار روا ز چشم خانه بیرون کشم القصه چون
مجد الملک دید که حکایه او در شان صاحب آصف نشان چندان تاثیر نکرد در غمز و سعایت برادرش علاء الدین عطاملک سعی
نمودن گرفت و جناب [illegible] الدین محمد که نایب او بود [illegible] تا در برابر علاء الدین آمده و اخذ تقریر کرد و فرمان اباقاخان [illegible]
و قید عطاملک صادر گشته چون خواجه شمس الدین محمد [illegible] پیغام داد که هر چه مغولان گویند قبول
کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان انکار منمای و بعد از گفت و گوی بسیار صاحب علاء الدین متقبل شد که مبلغ سیصد تومان مقرر
مع ذلک معاندان خرسند نگشته و مهم بجایی رسید که محصلان او را [illegible] و اخلال کرده بازاری گردانیدند و بانواع شکنجه و آزار
او را معذب می‌داشتند تا هر چه داشت و مایه جان خود ساخته می‌فروخت و بمال تسلیم می‌کرد و اعدا بمجرد مطالبه اکتفا کرده صاحب را
بمباشرت و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانیدند و یکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام [illegible] اباقاخان
در همدان بود و مجد الملک در غایت اعتبار و اختیار کس ببغداد فرستاده تا صاحب علاء الدین را باز آورده و او را محصلان
با بندگران همراه خود داشته بار دیگر ببرند اما در ان اثنا اباقاخان فوت شد و ایزد تعالی خواجه علاء الدین عطاملک را از ان
شدت فرج داد و

گفتار در بیان ذکر وفات اباقاخان

در روضة الصفا مسطورست که در آن اوان که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان
از دست لشکر مصر و شام انهزام یافت اباقاخان در سنجار بود و بعد از استماع آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده
سنه ثمانین و ستمائه بدار السلام رسیده روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و در روز چهارشنبه ششم ذی حجه
در آن بلده نزول فرموده بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شرب مدام عارضه قوی بر [illegible]
گشت و ضعف قوت پذیرفته در چشم باد مذکور فی الجمله خفتی احساس فرموده و در صندلی نشسته ناگاه کلاغی در برابر آمد و بانگ
کردن گرفت و ملازمان او را پرانیدند و در آن اثنا پادشاه را غشی طاری شده همانزمان مرغ روحش قفس قالب تهی ساخت شاهزادگان
و خواتین و نوئینان برسم و آیین مغول چند روز عزا داشته آنگاه [illegible] کرده نقش اطاعت [illegible] بن هلاکوخان بر لوح ضمیر نگاشتند

و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون از قتیمش خاتون و کیخاتو از قداق خاتون و هر دو بمرتبه سلطنت رسیدند ذکر بعضی از اکابر
زمان اباقاخان از جمله اجله مشایخ عظام و اعاظم لازم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی رومی با اباقاخان معاصر بوده
و در ایام دولت او از عالم فانی انتقال نموده و در نفحات نیز مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن
احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که ملقب بولد بوده دختر زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنابر
خوابی که دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند
داشت و همواره همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات می گماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع
الاول سنه اربع و ستمائه اتفاق افتاد و آن جناب در صغر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گزاردن حج اسلام
کرد و چون از مکه بازگشت بروم رفته متوطن شد و در بلده لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بهجده رسیده بود کدخدا ساخت
و در سنه ثلث و عشرین و ستمائه آن جناب را پسری متولد شد و آن مولود علاء الدین محمد و سلطان ولد نام نهاد و مولانا بهاء الدین
محمد با اولاد عظام از لارنده بقونیه شتافته وفات یافت و بعد از این خبر سید برهان الدین محقق که مریدش بود از ترمذ
کشته بقونیه شتافت و مولانا جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی نه سال در خدمت سید برهان
الدین بسر برده ترقی تمام کرد و در خامس جمادی الآخر سنه اثنی و سبعین و ستمائه روی برباض جنان آورد و شیخ صدر الدین
محمد قونوی بروی نماز گزارد و از مولانا جلال الدین رومی ولد بغیر از سلطان ولد نماند و او نیز از سید برهان الدین محقق و شیخ شمس
الدین تبریزی تربیت یافته در عاشر ماه رجب سنه اثنی عشر و سبعمائه بجنات عدن شتافت و از نتایج طبع شریف مولانا جلال
الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان ولد بر اثر گوزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار
و سوانح معنوی و از جمله مشایخ آن زمان دیگری جامع سعادات دینوی و اخروی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونوی است و
شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران می ربود و مولانا
قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود و در نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر صلبی
شیخ محی الدین اعرابیست و تربیت یافته وی است و او را اثر مولفات است چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب و الفکوک و شرح
حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جمله مشایخ آن زمان شیخ محمد کججانی است و کججان قریه ایست که در یک فرسخی تبریز واقع است
و شیخ محمد مردی متقی و پرهیزکار بوده و هم در ایام دولت اباقاخان از عالم انتقال نمود و از آن جمله دیگری شیخ اوحد الدین
حامد کرمانی است و او مردی عارف و مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و بصحبت شیخ محی الدین الاعرابی رسیده و شیخ در فتوحات و سایر
دیگر حکایات از وی نقل نموده و شیخ اوحد الدین بمیدان جوانان ساده عذار میل بسیار داشت بنابر آن در وقتی که شیخ شمس
الدین تبریزی از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می بینم شیخ شمس الدین گفت اگر پس دنبل
نداری چرا در آسمان نمی بینی نقلست که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهد باز است اما پاک باز است
فرمود که کاش که کردی و از جمله منظومات شیخ اوحد است این رباعی که نوشته می شود و دلالت بر آن دارد که بسیار بشاهد صورت

خوب

خوب مقید بوده رباعی زان می نگرم بچشم سر در صورت ⁂ زیرا که ز معنی است اثر در صورت ⁂ این عالم صورت است
و ما در صوریم ⁂ معنی نتوان دید مگر در صورت ⁂ و کتاب مصباح الارواح از جمله منظومات اوست و از آن جمله دیگری شیخ عز الدین
نظرپی است که شارح یکی از قصاید ابن فارض است و از جمله علماء زمان اباقاخان یکی دیگر مولانا قطب الدین است و آن جناب در اکثر
علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی است و در فضل و کمال بدرجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرموده بر مزاج او مزاح غالب بوده چنانچه
نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح بیان می نگاشت نقلست که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بمجلس پادشاه
خان درآمده و ایلخان بنابر آنکه در آن ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرد و در اثنای آن جناب را گفت که اگر رصد تمام نمی
ماند ترا می کشتم مولانا پیش رفته گفت من رصد را تمام کنم و چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته
گفت روا باشد که در پیش این چنین سلطانی این چنین سخنی بگوئی شاید او در یابد که تو هزل می کنی جواب داد که من هزل نمی کنم ورنه روی چه
آن سخن ما بر زبان آوردم و از جمله مولفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و نکات و دقایق آن کتاب اعادت شاب
بر السنه اطباء عظام مسطور و دیگر از آن جمله حافظ علی بن عثمان البغدادی است و او در سنه ۷۴۳ از عالم انتقال نمود و از جمله شعراء زمان
اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت قاضی در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بوده او را قصیده ایست مطلع
مع خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج کرده بیت بدیدم خود سر یاری و صلم
نداری ⁂ مدار و عهد تو هیچ استواری ⁂ ز تو جز سرکشی کاری نیاید ⁂ ز ما جز خوی نرم و سازگاری
و از آن جمله جمال الدین رستق القطنی است رستق القطن اسم محله ایست از محلات قزوین و در زمان اباقاخان و زمانی که مدت نود سال از
عمرش گذشته بود وفات یافت و این رباعی مشهور از منظومات اوست رباعی ای نزد تو یاکه جامع اللذاتی ⁂ محبوب خلایق
همه اوقاتی ⁂ پیک تو خدایی و لیکن چو خدا ⁂ ستار عیوب و قاضی حاجاتی ⁂ و دیگری از شعرای زمان اباقاخان جلال
الدین کاشی است و او را اشعار لطیف آثار بسیار است و از آن جمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین
سعدی شیرازی نظم فرموده و مطلع آن ابیات اینست بیت من مستم و رند و لاابالی ⁂ وین شیوه حرامست لاابالی
و بند ترجیع اینکه بیت بر خیزم و دوست باز بینم ⁂ بی یار چه افزار گیرم ⁂ و دیگری از شعرای آن زمان [illegible]
الدین است و در زمان اباقاخان چندگاه حاکم دیاربکر بوده و چون از آن منصب معزول شد جلال الدین نامی که علت ظهور ترتیب تمام داشت
قایم مقامش گشت و این رباعی نظم نموده نزد خواجه شمس الدین فرستاد که رباعی شاها ز ستدی کشورت از همچو منی ⁂
دادی بخسیسی شد مردی نه زنی ⁂ زین کار چو آفتاب روشن گشتم ⁂ پیش تو چه وقت زنی چه شیر زنی ⁂ و از آن
جمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهورست بعماد لر و در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی
خواجه با وی شطرنج باختی و در اثنا بر زبان مطایبه می گفت که ای گون زنت فراخ عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی
هر چند سخنهای چو در می گوئی ⁂ هش دار که با عماد لر می گوئی ⁂ عیب تو همین است که اندر شطرنج ⁂ ای گون زنت
فراخ بر می گوئی ⁂ و دیگر از آن جمله فاضلی است سخنور مشهور مجد همگر و او سر آمد افاضل زمان خود بوده در اوایل حال از یزد باصفهان

رفته چندگاهی در ملازمت خواجه بهاء الدین محمد بسر برد نقلست که در آن زمان که مجد همگر از اصفهان فرموده منکوحه خود را که نجابت نسبت بود در یزد گذاشت
و بعد از چندگاه خاتون از عقب شوهر باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه نبود بانجا رسید و یکی از تلامذه مجد اورا از قدوم خاتون خبر
دار کرده مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بخاتون رسانیدند و چون شوهر را دید
آغاز عتاب کرده در آن اثنا گفت ع پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است ٭ مجد گفت پیش از من بی امیش از تو حاشا
که لیل و نهاری بوده باشد ٭ و در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان اباقاخان میان فضلاء کاشان درباب ترجیح و تفضیل شعر انوری
و ظهیر منازعت بوده همگر را حکم ساخته این قطعه بدو فرستادند که **قطعه** ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ٭ ماه جبین منظر و
خورشید انوری ٭ جمعی ز ناقدان سخن کشته ظهیر ٭ ترجیح می‌نهند باشعار انوری ٭ جمعی دگر برین سخن انکار
می‌کنند ٭ فی الجمله در مقام تنازع‌اند و داوری ٭ رجحان یکطرف تو بدیشان نما که هست ٭ زیر نگین طبع تو ملک
سخنوری ٭ همگر در جواب نوشته **قطعه** جمعی ز اهل خطه کاشان که برده‌اند ٭ ز ارباب فضل و دانش گوی سخنوری
کردند بحث در سخن منشیان نظم ٭ تا خود کراست پایه در درّی دری ٭ در انوری مناظره‌شان رفت و در ظهیر ٭ تا هم کراست
پایه برتر ز شاعری ٭ از آب فاریاب کی عرضه داده در ٭ در خاک خاوران دگری ز جعفری ٭ ترجیح می‌نهاد یکی
مهر بر قمر ٭ تفضیل می‌نمود یکی حور بر پری ٭ انصاف می‌نیافت گروه از دو گروه ٭ من بنده را که به نظرشان جاه یک
درکان طبع این چو گشتم کران کران ٭ در قعر بحر آن چو نمودم شناوری ٭ شعری برآمده چون درّ شاهوار ٭
نظم دگر برآمده چون مهر خاوری ٭ شعر ظهیر اگرچه تر آمد ز جنس نظم ٭ با تیز انوری نزند لاف همسری ٭ بر اوج
مشتری برسد تیر نظم او ٭ خامه گرچه شاکری و مع گستری ٭ طعم رطب اگرچه لذیذست در مذاق ٭ کی به بود بجاست
از قند عسکری ٭ هر چند چیز و نقره لطیف است و آبدار ٭ چون در چمن بجلوه کند کار عرعری ٭ هر چند لاله صحن چمن را
دهد فروغ ٭ پهلو نگاه نه بنهد با گل تری ٭ اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن ٭ گر تو مقلد سخن مجد همگری
زود این نتیجه نیم شب از افر جب ٭ در خاوجین و دال ز بحر تهیری ٭ و دیگری از آن جمله **امامی هرویست** و هو عبدالله
محمد بن ابی بکر بن عثمان و امامی در کرمان ساکن بوده و در مدح سلاطین آنجا اشعار آبدار نظم می‌نموده و این قطعه در جواب سؤال مذکور از جمله
منظومات اوست **قطعه** ای سالک مسالک فکرت درین سؤال ٭ معذور نیستی بحقیقت چو بنگری ٭ بنشین ساز نهر سناب
درین دو طور ٭ هیچ احتیاج نیست باین شرح گستری ٭ کین معجزست و آن سحر و آنگه چراغ ٭ این ماه و آن ستاره و
این حور و آن پری **ذکر تکودار بن هلاکو خان** بعد از وفات اباقاخان و لوازم تقدیم عزا بتاریخ شب یکشنبه سیزدهم ربیع الاول
سنه احدی و ثمانین و ستمائه باتفاق اعاظم امرا پای بر مسند سلطنت نهاده ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق
و آذربایجان برگشاد و چون او معتقد دین مبین احمد مختار بود منشی تقدیر لقبش سلطان احمد تقریر نموده و سلطان احمد زمام امور
وزارت را بدستور معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داده مجد الملک یزدی را بقتل رسانید و خواجه علاء الدین را بار دیگر بحکومت
بغداد فرستاد و شیخ کمال الدین عبد الرحمن الرافعی را از نعت ترتیب سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه با کمال شفقت

آنجناب مفوض گردانید و وظایف اطبا و منجمان یهود و نصاری که پیش از آن اوقات میدادند قطع کرده موازی آن مبلغ را از دیوان بایتام
رسانید و در تجهیز قوافل حاج و ترتیب مؤنات برسبیل حب الله احکام بتاکید تمام صدور یافت و درباب جمع و اصول جامعات موقوفات
حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو جهاد بر تقویت سایر ارکان شریعت تافت و مواضع اصنام و بتخانه‌ها و کنایس صفت انهدام
گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام صفت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امرا و ارکان
دولت کافرکیش نبود با برادر سلطان احمد قنقرتای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را از میان بردارند و بار دیگر
در اطفاء انوار ایمان و عرفان کوشیده عبادت اوثان و سایر رسوم ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بداندیشان
امرا مفسد را بیاسا رسانید و پشت قنقرتای شکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان او بازرهانید و شهادت سلطان احمد بردست
ورثه قنقرتای و حکم ارغون خان بن اباقاخان فی شهور سنه ثلث و ثمانین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش دو سال و شش ماه بود

گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آیین چون سلطان
احمد بتایید سرمدی بر تخت بخت قرار گرفت و از ناشعه ضمیر منیرش اقطار آفاق اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود
آن بود که ایلچیان بهمدان فرستاد تا صاحب علاء الدین عطاملک را باردو آورده زمام امور ملک و مال من حیث الاستقلال
در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر نایره بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بارغون خان
که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاک ساخت و چون میداند که من برسرآن
وقوف دارم قصد سر من دارد و سعد الدین برادرزاده مجد الملک بر مضمون عرضه واقف گشت و بنابر آنکه مجد الملک او را از منصب
خزینه‌داری عزل کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث بسمع سلطان احمد رسیده حکم
کرد مجد الملک را مقید و مغلول گردانیدند و اتفاقا یرلیغ صادر گشت که آنچه در زمان اباقاخان بزجر از علاء الدین گرفته بود باز داده و خواجه
بسمع اشرف اعلی رسانید که مرتبت که برادران در مدت ملازمت یافته‌ایم از فواضل صدقات حضرت سلطنت و خاقانی
همه را درین قربانی ایثار می‌کنیم و اشارت نمود تا آن اموال بی قیاس را بار کرده آوردند و حضار درگاه پادشاه از بذل کرم بود حاکم
از موجب جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امرای عظام بپرسش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده
عمل نموده در آن اثنا از میان اسباب او قسمه مجد الملک مقداری از پوست شیر بیرون آمده بزعفران سطری چند بر آن نوشته بود و نیم
و چون اتراک منکر سحر می‌باشند از آن نوشته خایف گشته قیل و قال بسیار واقع شد و آخر الامر باستصواب امرا و ایلچیان
مقرر گشت که آن پوست شیر را اشتنه فماله آنرا مجد الملک بخورد مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نمود چه گمان بود که آن را
شیخ عبد الرحمن دوست صاحب دیوان در میان متاع او پنهان کرده و بر متمن آن که بدعت و گناه مجد الملک بثبوت پیوست امرا
سنجاق نوبان بقتل او رضا داده و مقارن این حال سنجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفته مبالغه
نمود تا سنجاق بکشتن مجد الملک راضی شده آنگاه او را ملازمان خواجه عطاملک سپردند و خواجه از غایت سلامت نفس و حسن خلق
می‌خواست که بموجب کلمه العفو عند المقدرة من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی مخلصان

حقیقی و اعوان و انصار صاحبی کشته که بر همگنان روشن است که آن سرور هنگام قضا از هیچ دقیقه از ایذا و آزار فرو نگذاشت و در روزگار
مطلقا جانب حق و خلق مرعی نداشت امر فرد که مخلص او را صورت بنده مرتبه باز عالی را در سر پنجه ظلم و شکنجه و جور گرفتار کرده و در خفت
موت بنیاد ساخت و بنیاد حیات دشمن را از بنیاد و پایه بر انداخت **بیت** سنگ بر دوست و مار بر سر سنگ ❁ خنده اش بر
قیاس فرهنگ ❁ ناگاه اعوان صاحبی مجد الملک یزدی را از مجلس بیرون آورده بطرفة العینی او را پاره پاره کردند و هر عضوی از
اعضای او را به مملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند و سرش به بغداد رسانیده بر
سر دار اعتبار جا داد و پای آن شوم قدم را به تبریز و دستش به عراق بردند یکی از فضلا این بیت را نظم نمود **بیت** میخواست که او دست
رساند بعراق ❁ دستش زبر بلیک ستش برسید ❁ گفت که شخصی زبان مجد الملک العبد و نیاز از حیله و خدعه
به تبریز برد و یکی از اهل فضل این رباعی در باب قضیه مجد الملک انشا کرد **رباعی** روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی ❁
جوینده مال و ملک و توفیر شدی ❁ اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی ❁ فی الجمله به یک هفته جهانگیر شدی ❁
القصه چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد و خواجه
عطاملک هر چند با خود قرار داده بود که بقیة العمر در گوشه منزوی بوده پیرامون امور سلطنت نگردد و بعذر ایام گذشته تلافی آورد
اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از ورطه غرقاب بلکه شماتت اعدا و دیگری بهلاکت النفس نجات و خلاص
ساخت و خصم معاند و دشمن حاسد بار هر چه از اموال او گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده بود باو عنایت فرمود از
بنیاد بر انداخت مرتکبه و در مذهب مروت و حقیقت شریعت و فتوت رد فرمودن و منع آن جایز نبود بنا بر آن از اصناف آن ام
خطیر و خطب کبیر احتراز و اجتناب نمود و چون بدار السلام رسیده روزی چند تمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه
هادم اللذات از کمین گاه بیرون تاخته آن فاضل عادل را از تخت بخت به تخته هلاک انداخت و این واقعه در شب شنبه چهارم
ذی حجه سنه احدی و ثمانین و ستمائه روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است بلوازم ام
تعزیت قیام نمود **نظم** علاء الدوله و دین آن وزیری ❁ که حاکم بوده اندر ملک بغداد ❁ چو مخفی گشت زیر ده
خاک ❁ خفا از سال تاریخش خبر داد ذکر مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار رحمت ایزد منان
در آن ایام که بحسن سعی و اهتمام خواجه شمس الدین و یمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی ظهور و فر از گرفت آتش
حقد و حسد در کانون ضمیر بعضی از شاهزادگان و امرای بی ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر از مخالفت
سلطان احمد قرار داده و طغاچار نویان را منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراوناس که بی باک ترین معلنه در تابین او کرده و سلطان
احمد از فساد نیت و تغییر عقیدت ارغون وقوف یافته علی ایناق را که در میان مهر خان بالیناق مشهور است نزد شاهزاده فرستاد
و جهة امتحان باحضار او فرمان داد و الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بفنون ملاطفت و احسان او را از جاده
موافقت سلطان احمد منحرف گردانید و با خود متفق ساخت و الیناق پنهانی عهد و میثاق را بغلاظ ایمان استحکام داد و چون به
تبریز پادشاه اسلام باز گشته در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد و صاحب دیوان بر مواضعه شاهزاده و الیناق مطلع

شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استمالت الیناق گماشته او را بازدواج دختر کوچک خود سرافراز
گردانیده شجره مخالفت را از فضای سینه بر کنده و منتفی کرده و چون ارغون خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان
گشته ایلچی به درگاه سلطان فرستاده و قصه تقریر مجد الملک و اشتعال نایره غضب اباقاخان و رجعت کوکب دولت صاحب
دیوان باو پیغام داده و عرض نمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد قرار کرده بود که از نقد و جنس و ضیاع و عقار و هر چه در قبضه اقتدار
و املاک دارد همه با ایلچیان ایلخان دهد و هر وقت فرمان شود و هر گاه مصلحت باشد بهر که اشارت کرده بی مجال تأخیر و اکنون التماس
از مخصوصان سلطنت ایشان آنست که صاحب را بدین جانب ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح و پراق دیده بیکچیان از
حقیقت حال استفسار نمایند و سلطان از استماع این سخنان دانست که غرض ارغون مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان
او دارد در جواب فرمود که اهمات مهمات سلطنت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر و رحیط کفایت می آورد و اگر او از درگاه عالم پناه عزلت
نماید مصالح مال و ملک در محل اختلال و صدور خلل می آید و برسول و نامه مطلقا التفات ننمود و ایلچی با تستان ارغون مراجعت نمود
و این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغون از پرده پوشی در گذشت و شاهزاده نشانها باطراف و جوانب
فرستاد و کار اسباب شمس الدین محمد ابتصرف نواب گذارند که گماشتگان شاهزاده بهر جانب روانه شده و بنا بر آنکه ارغون در
حدود عراق اقامت داشت عراقیان و خراسان گشته هر یک از وکلاء صاحب دیوان آنچه در قبضه اختیار او بود تصرف کرده گماشته
شاهزاده باز گذاشت و ارغون بجانب دار السلام بغداد خرامید و عمال و متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام چو
چشانید و در اوایل سنه اثنی ثمانین و ستمائه با لشکر حاضر عراقی عازم بلاد شرقی گشت و ببهرت شد باد و وداعیه فتنه و فساد
بر آن بلاد گذشت و همه وقت درین اندیشه که سر سلطنت پایدار از قبضه اقتدار عم نامدار بچه تدبیر بیرون آورد و شب در وزارت
فکرت جان سوز بیقرار که سلطان احمد را از میان چه سان بردارد در آن اثنا ایلچیان بپایه سریر اعلی فرستاده التماس نمود تا عراق
و فارس که اکثر به دیوان خاص اختصاص داشت مود و پیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار را جلاس سلطانی را می شاید هر آینه
ما را نیز طرفی می باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر این ملتمس شرف انجاح
یابد بعهد مودت و یگانگی پدر را مانده و انوار انصاف بر صفحات احوال اقاربی تابد لاجرم و الا عهده الیوم **بیت** مرا بخت زین
باشد و تاج ترک ❁ قبا جوشن و دل نهاده برگ ❁ و سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود
که یورت اصلی و مسکن مألوف ارغون خطه خراسان است و ما از روی شفقت آن ولایت را باو مسلم داشته ایم اگر توقع دارد که
دیگر اضافه کنیم باید که بقربانی حاضر شود تا التماس او در جه اجابت یابد و اگر لغو و نابسنه از طریق خلاف سلوک فرماید فرمان نمائیم که موجب
دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بخراسان روند و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورند و ایلچی باز گشته امرا
قراوناس که در م از صحبت ارغون می زدند مواخذه و مقید شدند و ابواب صلح و صلاح از جانبین مسدود گشت و اختلال آن حال از حد
متدارک در گذشت و صاحب دیوان بکار سازی جنود نصرت نشان مشغولی فرموده بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب
و آلات طعن و ضرب ترتیب نموده بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار مبارز صفدر در مقدمه لشکر توجه فرمود و از کنار

ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غره صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در صحرای آق خواجه میان او و الیناق حربی روی نمود شاهزاده
شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد ازین معنی خبر یافته بسرعت برق و باد روی بخراسان آورد و ارغون جهت دفع
حوادث زمان ع شکسته رکاب و گسسته عنان ٭ بقلعه کلات شتافت و متعاقب الیناق با ده هزار سوار بپای آن
حصار رسید و شاهزاده بغیر از تسلیم راهی و بجز توکل پناهی نیافت و بجهت ملاقات الیناق از قلعه پایان آمد الیناق اسبی چند
پیشکش کرد و بعد از ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات الیناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی
سلطان احمد خرامید و بعد از قطع مسافت و طی مراحل در جرجان باستان سلطنت آشیان رسید و سلطان احمد پادشاهزاده
سرافراز را در آفتاب بازداشت آنگاه بار داده او را در آغوش مهربانی کشید و روی بر روی او نهاده بتفویض حکومت خراسان
امیدوار ساخت و جهت شکنی برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار کس بمحافظت آن خرگاه امر
فرمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد بصحبت
حرم خود توداي خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده الیناق را بمصلحت کوچ دادن اردوی جانب شاهزاده ارغون معین ساخت
بی خبر از آنکه نقش بند قضا ٭ در پس پرده نقشها دارد ٭ و چون سلطان در خانه خفت و طیش بخیال عشرت و
عیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از نوئینان را هوس مخالفت بر صفحه ضمیر گذشت و بوقا اندیشه باد در خود که زینت و نقوش آن
بر صفحه ضمیر شاهزادگان و امرا نگاشت که احمد اروغ چنگیز خان را و یاسا خانه از بنیاد برانداخت و رایت عزیمت بسلامت
بتعلیم صاحب دیوان باوج کیوان برافراشت مصلحت اولی آنست که هولاجو را بخوانیم و احمد را از سریر سلطانی بزیر آوریم و
آن مهم وقتی صورت یابد که ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آریم همه را این رای غلط صواب افتاده مقرر شد
که چون زمانه لباس سوگواری پوشد و مانند دل عاصیان تاریک گردد این اندیشه از خبر قوت بفعل آید و برین قرار
وقتی که عنان عیون روزگار از دیدار خیر آثار ثوابت و سیار محروم گشت بوقا برحسب چه تصور نموده که موسم وداع حیات
زنگانیت و بوقا دست هولاجو را گرفته متوجه بر نهج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان جمع آمده برباد پایان
برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاختند او را در خانه خویش یافتند و میر علی تمغاچی از ملازمان بوقا بشمشیر
آمده سرش از تن جدا کرد و افغان دشت محشر و فزع روز اکبر دران شب دست داد و خروش زلازل و رستاخیز بخاک افتاد و
اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشتند یکی از آن جماعت بر مرکب فرار سوار شده از عقب سلطان شتافته در چهار
فرسخی اسفراین بدو رسید و از خروج و حادثه شبخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه بعرض رسانید و سلطان
ازین خبر موحش مضطرب شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد و امرا و سرداران و مقربان که
در ملازمتش بودند در سر منزلی جمعی از رکاب سلطنت انتساب خاک مذلت بر سر ریخته جدایی اختیار می کردند بیت بهر گامی
زکامی دور می ماند ٭ ز محنت آیتی منظور می خواند ٭ و صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغی چند بدست آورده
عازم اصفهان گردید و بعد از آن که ارغون بمثابت ابروی کار دشمن را ساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بوده

دران

دران زمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده سواکب کواکب را بخدمت خورشید جهان آرا رسانید شاهزادگان و امرا و نوئینان بخدمت
ارغون رسیده زبان بتهنیت بقا و زندگانی و وصول بمرتبه جهانبانی گویا ساختند و بوقا جنازه سواری طلبید و با لشکر قراوناس بمرکب
سلطان احمد گرفته اساس و نقش پیش کرد و اندرو سر می نیز نزد نوئینان روان کرد که باید همت در هوای صید نوکران پادشاه
مسلمان برانند و ارغون نیز متعاقب بدان جانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را ازان حادثه
آگاه گردانید قوتی خاتون گفت مناسب آنست که درین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که
از پرده غیب چه صورت می نماید و دو سه روز حقیقت حال بهر دو قوتی خاتون در لباس التباس محجوب بود و هر کس بحسب
خیال خود سخنی بر زبان می آورد و در صباحی قراتوقای و سکنوی نوئیان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه
بی خیل و سپاه استعلام نموده سلطان احمد گفت که ارغون گرفته بجاقتان هوشیار سپردیم و ما چنین سرانجام آوردند و بجهت
لشکر عزیمت بدین جانب کردیم شخصی از میان که بر در خرگاه بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از
شاهزادگان و امرا ارغون را بپادشاهی برداشته و همت عالیه بر اخذ و قید سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال
این الوس می خواهید او را اعانت نموده مجال قرار مدهید و امرا بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده
راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قراوناس در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم
انداختند و در همان دو سه روز ارغون بدانجا رسیده قراتوقای و سکنوی سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون
برده و ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هر گاه دشمن را مغلوب بهر چند دست
یافت نه لفظ مرگ بر زبان رانند ارغون در آن مراکز بسته از سر شماتت سر او گفت و همانجا کاسه داشته لوای عشرت بر
افراشت بیت چنین عجب خیالی لب لعلی در راز ٭ نه گوش دهر شنیده نه چشم دولت دید ٭ و چون ارغون
بتجربه معلوم نموده بود که بر ابقای دشمن فایده بغیر خسارت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را با ولاد قنقورتای
سپرده تا در شب پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پشت او را بقصاص پدر خود مانند دل
اهل اسلام بشکستند نظم سپهر عدل نکو دار مشتری دیدار ٭ که بود سرور خانان خطه ایران ٭ نه دست بر
قضا اشت او شکست ولی ٭ نمود سال شکستش ظهور ارغون خان ٭ واز سلطان احمد خان سه پسر ماند
قبلانچی و ارسلانچی از منی خاتون و توقاچی از بور قوچین و ازین سه پسر هیچیک بسلطنت نرسیدند **گفتار در بیان ذکر**
ارغون خان بن اباقاخان هرچند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد بیشتر خیال
بود که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم تجرد فرستاد
و باردو رفت و خواتین و امرا و شاهزادگان که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری و اطاعت اجتماع نمودند
و امرا در روز هفتم جمادی الآخره سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در منزل آب شور از حدود بوزنجاج بر تخت خانی نشانده
ابواب عیش و نشاط و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ و تازیک و ترک بشرب شراب ارغوانی

واستماع الحان اغانی قیام نموده بیت گهی بر بربط زدندی گاه طنبور ۞ گهی مستان بدندی گاه مخمور ۞ و چون
ارغون خان از لوازم جشن و سور عطایا و اموال اشراف و اعیان را از عطایای خویش گرانبار ساخت و زمام رتق و فتق
و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که مجدد ریاض زندگانی و مربی اسباب کامرانی او بود
نهاد و برادرش که بحکم سلطان احمد چند روزی در جرجان بمحافظت قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاد و فرمان
بود که اگر حسب المقرر همچنان استقرار داشت بدانه انعام و احسان رام گردانید و ربقه سایر شاهزادگان را بلطف یا
عنف در ربقه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعد الدوله یهودی برتبت و منزلت وزارت
زمان دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل ببنیان عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش درهم شکست مدت
سلطنت ارغون خان هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله بسر خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود

در بیان ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان

چون صاحب سعید از چاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای
ارغون خان و کشته شدن سلطان احمد نیز استماع نموده لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از
شیراز متوجه هرموز شده براه دریا خود را بهند رساند و اگر چند روزی حیات باقی باشد در آن مملکت انزوا گزیند
باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا بساحل نجات رسانم
فرزندان و متعلقان و نواب و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوته ایذا و عذاب سوزند که مدت سی سال
در کمال عظمت و استقلال گذرانیده صبح نشاط در ایام شباب بشام غم انجام رسانیده اگر سپهر بی مهر بموجب عادت
خویش آغاز بیوفایی و میل جفاکاری نماید پیداست که از متانت تیر هر دو فروغ رای منیر چه بندد و چه گشاید
گر دست امید بر دامن توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد تمام نموده التجا بدرگاه عالم پناه برده از اندیشه
اندوه و ملال و نزول و ارتحال باز آیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد ارغون خان از سر جرم
ناکرده بنده درگذرد ع ز مشک بوی و ز خورشید نور نیست دریغ ۞ والا باری چندین تن از محنت شکنجه و
تعذیب خلاص داده شاید که یکی از آن جمله باشم و کلمه شریفه و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون
خان روان گشت و در اثنای راه امیر غازی و اتابک یوسفشاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان ایشان را
باتفاق اقاونی جهت استمالت صاحب دیوان ارسال نموده بود بوی رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان می گوید که
چون خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی بر سر من نهاد و فر جهانبانی بر فرق من پیداست گناه جمیع ارباب
جرایم بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جرایم و خطایای همگنان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید باصناف الطاف خسروانه
پاینده ایشان نشان مشتمل برین سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف صاحبی از استماع این سخنان اندک اطمینانی یافته
بسرعت برق و باد قطع مسافت می نمود تا در نوزدهم رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باردو رسیده در اوتاق بوقا

نزول

نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایه سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و تفویض منصب وزارت باستقلال ساخت
و صاحب زمین خدمت ببوسیده دعای دوام دولت پادشاه رسانیده بمنزل خود بازگشت و همچنین چون چند روزی برین
بگذشت نزد اهل حسد بوضوح پیوست که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود
فخر الدین مستوفی و حسام الدین صاحب با بوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت نضارت
نخواهد گرفت و اگر چه خواجه روزی چند طریق تواضع سلوک ورزد در کارگاه تمکن کرده ترا نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد
ساخت نظم دشمن چو بدست آمد و فرصت داری ۞ زنهار که از دست خودش نگذاری ۞ ور بگذاری
دوست یابد بر تو ۞ سودی نکند ندامت و غم خواری ۞ بنا علی هذا بوقا در خلوت زبان ملامت ارغون خان
دراز کرده گفت که درباره چنین نیک نهاد پادشاه بد اندیش و بر کفران نعمت اقدام نموده او را زنده گذاشتن از خرد
پسندیده چگونه آید ثبات دولت صاحب تاج و سریر و فنای وزیر پرمکر و شید در رشته یکدیگر است او را زنده نمی باید گذاشت بیت
چو قدرت یافتی بر خصم هشدار ۞ بکن تقصیر و مغزش را برون آر ۞ بنا بر آن ارغون خان حکم فرمود که
صاحب دیوان را بوقف یرغو آرند و امرا و نوینان همت بر تحقیق آن گمارند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها
بسته بسر دیوان حاضر کردند و جانیان فریاد و فغان برآوردند که در ارزاق خلایق را چرا بسته اند و خاطر بینوایان و مسکینان
را چون دل هنرمندان بچه جهت شکسته اند و خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حقد و حسد گفت تقصیرات و
تصرفات بنده را که ارباب غرض کرده اند یکی را صد اعتراف می نمایم اما از تهمت اندیشه غدر و خیانت نسبت با ولی
نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر ۞ نه در عقیده بنده سر گرانی بود ست ۞
و طلاقت لسان و فصاحت بیان فایده نداد مصراع با حکم قضا دم مسیحا چکند ۞ و حکم شد که مبانی فضایل و معالی
را خراب کنند و سرچشمه جود و احسان را سراب گردانند و خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی
آورده دوگانه نماز برای یگانه حقیقی بگذارد و مصحفی که همراه داشت برسم تفال بگشاد این آیه برآمد ان الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته
در مقام تسلیم گفت هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم در روز دیگر روز دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره
در موضع اهر از سر پنجه جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد او را یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک نیز همان شربت
چشانید نظم تیغی کشیده بر همه این چرخ کوژپشت ۞ کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت ۞ چون عاقبت
فناست جهان دو رنگ را ۞ سهل است خوب و زشت اگر نرم یا درشت ۞ و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان
دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود تحت تصرف درآوردند و اساس
خیرات و بناء مبرات او را مندرس و منهدم گردانیدند گفته اند که هر روز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد یک تومان زر بود
و اکثر آن وجه را در امور خیر صرف می کرد و یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب اشعار این رباعی نظم کرده رباعی از قتل شمس

از شفق خون بچکید ∴ نه روی بگشود زهره گیسو ببرید ∴ شب جامه سیه کرد در آن ماتم صبح ∴ برزد نفس سرد و
گریبان بدرید ∴ و دیگری در تاریخ وفات آنخواجه پسندیده صفات این قطعه را در سلک نظم کشید قطعه نظام
عرصهٔ آفاق و صاحب دیوان ∴ محمد بن جوینی در یگانهٔ دهر ∴ بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان بود ∴
بوقت عصر دوشنبه برود خانهٔ اهر ∴ ز دست ظلم نه از روی اختیار و بجبر ∴ ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر ∴
و یکی از دوستان مجد الملک یزدی درین واقعه گفت نظم چو مجد الملک از تقدیر ایزد ∴ شهادت یافت در
صحرای نوشهر ∴ بقصد صاحب دیوان محمد ∴ که دستور ممالک بود در دهر ∴ پس از دو سال و دو ماه
و دو هفته ∴ چشید او هم ز دوران شربت قهر ∴ تو در دنیا مشو مغرور عاجل ∴ که دارد در نهاد نوش
با زهر ∴ و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت خلد بوقا در حکومت ممالک ایلخانی استقلال تمام
یافته ارغون خان او را خنک ساک (?) لقب داد و فرمود که تا نه گناه بزرگ ارتکاب ننماید در پرتو خاطر نشود و هر پادشاه
کسی گناهش را بپرسد و بی الغفار او حکام یرلیغ را مسموع ندارند و فرامین او را در فیصل مهمات بدون یرلیغ اطاعت
نمایند و بوقا فی نفس الامر ترکی بی ادب غافل بود در فیصل مهمات ملک و دولت بر نهج عدالت ید بیضائی ننمود روایت کرده
در ایام حکومت او یکی از سایسان اصطبل خاص بی اذن سیبی از دکان بقالی برداشت دکاندار بمقتضای عادت جبلی
خود در مقام منافعه آمده سایس مشتی بر وی زده و بازاری بناله و زاری نزد بوقا رفته صورت حال باز گفت بوقا فرمود تا
فرزنده را بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر امثال این مردم را در محقرات افعال مواخذه ننمائیم دیگران از ارتکاب
عظایم آیند و سلک مهام جمهور از هم گسیخته ضبط مملکت بسهولت میسر نگردد و همچنین استقلال بوقا از نهج اعتدال گذشت
و ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند آتش رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده
آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود لطف ارغونی تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید لاجرم مبدار (?) او متواتر
[illegible] و سر در گریبان تفکر فرو برده خون می خوردند و منتظر فرصت می بودند در خلال این حال کوکب طالع سعد الدوله یهود
باوج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر غدار چنانچه عادت اوست در استرداد مواهبی که بوقا را داده بود سعی فرمود
و تبیین این مقال آنکه سعد الدوله که ولد صفی الدین هبة الله بن المهذب الدوله ابهری بود و متابعت ملت موسوی می نمود در
زمان ارغون خان خود را داخل اطبای ایلخانی ساخته در بغداد رحل اقامت انداخت و با ترک و تازیک سرداه و بار
آغاز اختلاط و انبساط کرده بهمه حالات دانا شده و بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان
اطلاع حاصل نمود و در آن اثنا جمعی از هم کیشان او که پیوسته ملازمت آستان ارغون می نمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند
که سعد الدوله در خطهٔ بغداد است و در امن و فراغت استوار کرده خدمت درگاه عالم پناه را پشت پا زده و چون او نیز با جلوه
و انعام خدام بارگاه سپهر احتشام مبادرت می نماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت بوده در سفر و حضر از اردوی
همایون مفارقت ننماید این سعایات سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرده

هرنیک

هر نیک و بدی که در شمار است ∴ تا در نگری صلاح کار است ∴ و عجب اتفاق هم در آن اوقات پادشاه را عارضه [illegible]
در معالجه آن شرایط اهتمام بجای آورده و ارغون را مسهل داده نافع افتاد و از وباء مرض روی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت روزی
حکایتی که دافع ملالت تواند بود از سعد الدوله استفسار نمود و چون او میل خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت
صورت اتلاف اشراف و نواب و کتاب سرکار حضور صاحب دیوان بغداد بتقریر و بیان بر لوح دل و ضمیر ارغون گذاشت و گفت مبالغ
اموال مملکت را بوقا و خویشان او بقبضهٔ تصرف در می آورند و چه خزانهٔ پادشاه چیزی بسبب نمی گذارند و اردوی که در
اوست در خطهٔ بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده و در آن ولایت صورت رفاهیت مانند روی اهل هنر در کم
و کاست افتاده نظم گشاده بر خلایق دست بیداد ∴ ز دست ظلم او عالم بفریاد ∴ بچرخ از ناله بیداد کش
آهنگ ∴ ببار غش قامت مظلوم چون چنگ ∴ بنابرین مقدمه حکم شد که صاحب سعد الدوله در مصاحبت اردوقیا
و سپاه سکورچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و یرلیغ و برات
اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق مشار الیهما در سنهٔ ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت
اندک اموال بسیار از بقایای سال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورده بجانب اردو بازگشت و چون از نقود نامعدود
و اجناس بی قیاس بنظر ارغون خان رسانید ایلخان درباره او اصناف الطاف مبذول داشته او را مشرف جمیع مخارج
بغداد کرده و سعد الدوله بار دیگر ببغداد رفته از هر جهت که توانست خزینه باضعاف کرت اولی بهم رسانیده در قنقور اولنگ
که حالا مدینهٔ سلطانیه در آن موضع است بتقبیل بساط ایلخان سرافراز شده آن اموال را گذرانید و ارغون خان او را منظور
نظر تربیت و الملحوظ [illegible] عنایات کرده بر خاطرش گذشت که هر سال این قدر مال عاری از وقوع محصولات بغداد در وجه باید
و اعتماد ارغون خان بر صدق درایت و حسن کفایت سعد الدوله درجهٔ اعلی یافت و اردوقیا نیز از کمال خلاقی
او سخنان بعرض رسانیده و عنان اهتمام ایلخان بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعد الدوله از یک ولایت در
مدت اندک بدو نوبت این مبلغ مال بخزانهٔ عامره واصل گردانیده و محاسبات و معاملات از روی راستی مفروغ و منقح ساخته
مملکت را معمور گردانید و اگر ضبط اموال جمیع ممالک محروسه در عهدهٔ او باشد کار رونق ملک را بجایی رساند که در
نظام و انتظام عالم رعیت و رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت عقل خورده دان انگشت تعجب بدندان گرفته حیران مانده و ایلخان
تصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاجار نویان و اردوقیا و جوشی را در منصب امارت معین دانند و سعد الدوله را وزیر و حاکم
ملک و مال شناخته بی استصواب او امرا هیچ مهمی بموقف عرض نرسانند اما سعد الدوله هر جا و هر وقت که خواهد [illegible]
داشته باشد بمشورت موقوف نداشته عرضه داشت کنند آنگاه سعد الدوله از روی قدرت و اختیار بمتصدی ضبط و ربط امور
جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا روی در نقصان نهاد و جمعی که منتظر فرصت بودند در خلوات نزد ارغون خان زبان بتفتیش
گشادند و طغاجار نویان نوبتی بعرض رسانید که سلطان احمد بوقا را شفیق دولت و محرم سلطنت می شمرد و مع ذلک سالک
طریق خیانت گشته آن نوع کاری از پیش برده حالی که در آن زمان چندانی مکنت و قدرت نداشت امروز که خزاین محصور و

موفور داوره شاهزادگان بنظر احترام درو می‌نگریستند هر چه می‌گوید بسمع رضا اصغا می‌نمایند باید که مرد عاقل از وی غافل نباشد و در سلطنت
بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نایب طغاجار نویان بود چنانکه بوقا از وی بقایا اموال فارس
میطلبید در مجلس آغاز خباثت کرده گفت که بوقا پادشاهی است در کمال استقلال زیرا که همیشه بی مشورت امرا مهمات
فیصل میدهد و اموال ممالک ایلخان را بوفق اراده خود صرف می‌نماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با یرلیغ و پایزه به تبریز میرود
اگر التمغاء بوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین عنایت بهر علی متغاضی نمی‌گردد و بنابر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون
خان با بوقا متغیر گردیده و در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا با یکدیگر سخنان خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را باز خواست
نکرد و بدین جهت بوقا از ارغون رنجید و متعاقب این قضیه بر حسام الدین قزوینی که از راه نیابت بوقا بشیراز رفته بود
مسرو دیوان ایلخان مقرر آن صد و پنجاه تومان بر وثیقت ساختند و بوقا بهانه وجع المفاصل در کنج خانه خود نشست و ارغون
خان متعارض او نا داشته یرلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا و قرابا سپارند و حکم شد که بوقا در کل از درجه اعتبار و از اعمال
معزول باشد بنا علی هذا خاطر بوقا بر مخالفت ارغون قرار گرفت و قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جومغار بن هلاکو خان
که در کنار آب فرات می‌بود ارسال داشت و پیغام داد که ارغون بنابر سخن اهل غرض و حسد از من رنجیده و جمعی را که در سلک
نوکران من انتظام داشتند بمنصب نزدیک سرافراز گردانیده لاجرم فوجی از امرا ایلخان را با خود متفق ساخته علم هواداری تو
بر افراشته‌ام باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من کار سلطنت را از خار بغرض معاندان مصفی
گردانم شاهزاده جوشکاب چون این حدیث عجب شنید انگشت حیرت بدندان گزید و لحظه متامل گردید آنگاه ایلچی را گفت مرا
بر سخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر می‌خواهی که وثوق کلی پیدا شود باید که اسامی آن جماعتی که با تو متفق‌اند مفصل کرده بمچلکا
بیاوری ایلچی بازگشته التماس جوشکاب بعرض بوقا رسانید و آن خاین آنچه شاهزاده طلبیده بود ارسال داشت و جوشکاب
ایلچی را گفت که من در فلان موضع شب باردو خواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود مسلح باشد تا مهم ارغون را منفصل
دهیم و ایلچی مراجعت نموده جوشکاب خواست که صورت حال سامعی اسرع الحال بار ارغون رساند تا وخامت خباثت بوقا
بروزگار او سرایت نکند لاجرم بر جناح استعجال بجانب اردو روان شد اما در شب موعود نرسید و صباح روز دیگر بملازمت
ارغون خان حاضر شده کیفیت حال را مشروحا معروض داشت ارغون نخست آن حدیث را بسمع قبول راه نداد و جوشکاب
خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و مچلکاه ایشان بود بوی نموده ارغون برآشفت و همان لحظه گفت که سلطان
انداجی و توبلدار و توجان با لشکری فراوان بر سر بوقا روند و دست و گردنش البته بسته بپایه سریر اعلی حاضر گردانند
امرا بموجب فرموده عمل نموده متوجه آن جانب گشتند و بوقا از کیفیت واقعه خبردار گشته قرار بر فرار اختیار کرده باردوی الجایتو
[illegible] رفت و امرا پی بدان جانب برده او را گرفته بدرگاه رسانیدند و روایتی آنکه ارغون خان بنفس خویش جهت اخذ و قتل
بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت الجایتو گرفته یرغو پرسید و بر سر تقدیر بعد از ثبوت گناه شاهزاده
جوشکاب در آن مجلس شمشیری چون قطره آب بر دست گرفته بوقا را گردن زده لشکریان اردوی او را بجاروب غارت و تاراج

پاک ساخته هر کس که اندک تعلقی بدو داشت بتقصاص رسید بفضل الله با پادشاه و بحکم با یرید **ذکر شمه از عظمت و حشمت سعد الدوله**
یهود و بیان سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود چون ارغون خان خاطر از دغدغه مکر و غدر بوقا فارغ ساخت کار
چنقی بتربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت و تمامی مصالح مهمات مملکت بحسن درایت و کاردانی او مفوض نمود و کوکب اقبال
آن سرور فتر اهل ضلال باوج استقلال صعود نموده سرافرازی رایت ایالتش بر فرق فلک فرق فرقد شکست و کنیتی
کشای عزم نافذش بر مسافر سریع السیر صبا و دبور راه آمد شد بربست **بیت** جهان وزارت او را بطوع داده عنان
فلک سعادت او را نصیح گشته زمان ❊ و سعد الدوله اکثر حکومت ممالک ارغون را با قرابات خود داده و زان جمله فخر
الدوله که برادرش بود و در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی بدل می‌نمود ببغداد فرستاد و برادر دیگر را حاکم دیار
بکر و ربیعه ساخت و لبید بن ابی ربیعه در بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله
نام روی حکومت بولایت فارس آورد و اکثر شاهزاده غازان و کیخاتو که در خطه خراسان متمکن بودند سعد الدوله آن
ولایات را نیز بقرابات خود تفویض می‌کرد حقیقت حال آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامی مملکت در غایت معموری و آبادانی
بود و هیچکس از امرا و ملازمان ارغون بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و تعدی نمی‌توانستند نمود **بیت** نکرد هیچ
آب از باد فریاد ❊ قبای گل نگشتی پاره از باد ❊ و مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان کار
اشتغال داشت مبلغ هزار تومان زر در خزانه عامره مخزون گشته همت بر تدارک خللهای چند ساله گماشت لاجرم پرتو تحسین پادشاه
حشمت آیین زمان زمان بر وجنات احوالش می‌تافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر حکومت رفعت و ترقی زیاده می‌
یافت تا کار بجائی رسید که روزی با ایلخان نرد می‌باخت و از سر تقرب و عزت پا دراز کرده بی ادبانه کعبتین می‌انداخت
و در آنحال قبصال در آمده بر آن ترک ادب باز خواست و منع نموده و فرمود که هر چند پادشاه عواطف بیکران مبذول دارد در
چنین حضرتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود **بیت** شاه اگر لطف بی عدد راند ❊ بنده باید که حد خود داند ❊
سعد الدوله در جواب همین قدر گفت سبب ترک ادب وجع مفاصل است و خلاف سخن پادشاه عاقل کار مرد جاهل است و
چون کمال اقتدار و اختیار سعد الدوله باین درجه انجامیده بود نایره عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل
گردید و طوغان که از وی رنجش بیشتر داشت جمیع اعیان حضرت را بر دفع او متفق ساخت و با نویان مواضعه کرده اساس
او را طرح انداخت اما بنابر مصلحت وقت آن سر را در گنجینه سینه مخفی می‌داشت تا آن زمان که فرصت یافته سر رشته حیات او را
بخس و خاشاک ممات بینباشت و سعد الدوله در ایام اعتبار نخست بجهت [illegible] مرد در باب ترویج شریعت سید ابرار سعی می‌فرمود
در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمایه جهت رعایت و مساعدت حجاج کتابتی بدار السلام بغداد ارسال داشت اما آخر
الامر بکمال دولت و اقبال و غایت عظمت و استقلال مغرور گشت و نخوت دولت و ابهت باد در بروت او از حد اعتدال در
گذشت پیوسته تمام قوم یهود پای بر مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا و اهانت نسبت با حضرت رسالت صلعم
گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت از چنگیز خان بجبارت و استحقاق

رسیده و بعنایت الهی جناب پادشاهی را قواعد ملک و دولت و ملت و شیوه مبانی دین و دولت باکمل وجهی میسر گردید
چنانچه نبی عرب صلعم و اصحاب و انصار او دست و بازوی نصرت شعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان بقتل آوردند
و قلاده انقیاد و قبول ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام نهادند اگر خان عالمیان بمقتضی همت عالیشان کار فرماید و لطف
موفور و صفت غیر محصور نسبت با رباب موافقت و اصحاب مخالفت باز نماید ملتی جدید در روزگار پدید آرد [illegible]
و رسوم و عادات پیشینه و اطوار دیرینه از عرصه جهان برانداخت ارغون که بحب مال دشمن جان مسلمانان بود
بعد از استماع این سخنان پریشان بهر بهانه بقتل یکتایان اقدام می نمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرمایند
و آن طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعدالدوله با ارغون قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام کرده و اهل اسلام
و سایر فرق انام را از معبودیت رحیم رحمان بعبادت اوثان رساند و درین اندیشه با اعراب بیهوده پیشه مراسلات و
مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه اعلام برافراشت و درین اثنا بجیب کمال کمیم کبش آن
بداندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دولت نقرا اعیان و متمولان آن دیار را مفصل کرده بدو داد
که ایشان را از فضای عالم بقا و حیات بسر حد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر مملکات ایشان را
داخل دیوان ایلخان گرداند و همچنین شمس الدوله را بکشتن هفده تن از علماء بزرگوار شیراز تعیین نمود و این جماعت
را بغیر از شهرت در جهان و قدمت خاندان و خورده ریزه در خان و مان گناهی نبود و چون حرکات ناشایست و افعال
ناباست سعدالدوله یهود از حد اعتدال در گذشت ناگاه از شصت قضا ناوک بلا گشاد یافته متوجه جان او گشت و ارغون
بسبب مداومت بر خوردن معجونی که بعضی از اجزای آن زیبق و گوگرد بود مرضی در غایت صعوبت روی نمود و خواجه امین
الدین طبیب در معالجه مساعی جمیله بجای آورده مرض روی در انحطاط آورد و در آن اثنا جوکی که مرتب معجون مذکور بود
جام شراب باو داد و علت نکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوای حکما و اطبا در گذشت **بیت** از قضا سکنجبین
صفرا فزود ⁂ روغن بادام خشکی می نمود ⁂ امرا و مقربان از صعوبت آن حالت حیران مانده صلات و صدقات
بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان زندانیان را از محنت قید و حبس خلاص کرده مطلق العنان
گردانیدند و سعدالدوله زیاده از دیگران در آتش محنت می جوشید و از نفسهای خطا پیشگان کشته آه جگرسوز می کشید
و از مشاهده صورت و صحبت ایلخان بغایت نومید و از وخامت عاقبت و اندیشهای ناروا ترسان و لرزان بلسان
برگ بید **بیت** منم امروز و دلی زنده که نبی بو دینم ⁂ هم اکنون هنوزم که زجان باشد بیم ⁂ جهة زیادت
رعیت و استمالت مردم بر ولایت فرمانهای مزین بالتمغا بهر طرف ارسال داشت و روزی دیگر [illegible]
اظهار عدل و داد و دفع ظلم و فساد بر ممالک روان فرمود و چون مقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون
محالست که حکم محکم و قضاء مبرم سمت تقدیم و تاخیر گیرد و دعای اهل وبال و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال شرف قبول و اجابت
پذیرد بر انثار مال فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مترتب گشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از [illegible] گذشت

دیگر

غازان

دیگر در گذشت و بعد از سعدالدوله و جوشی کسی را آنکه پیش او راه نمی داد و ایشان بطریق نهانی ایلچیان نزد شاهزاده غازان
بخراسان فرستادند که بر سبیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافرازد و مقصود اصلی آنکه قبل از رحلت
واقعه خود را بنجگاه رسانیده ایشان را از ضرب تیغ امرا خلاص سازد و تو پیشان برین مکیدت اطلاع یافته در خانه طغاجار اجتماع
نمودند و بخت جمعی از ایلچیان و اعوان سعدالدوله را گرفته بعالم آخرت روان ساختند و چون اختر بخت سعد الدوله
نیز رجعت نموده گرفتار شد دو سه روزی در خانه طغاجار محبوس بود و بعد از آنکه فنای خودش بیقین انجامید
گردیک شب در غایت اندوه و تعب رقعه باین عبارت پیش کسی فرستاد که بجانب طغاجار نویان برده که بخدای لم
یزل و لا یزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایشان دوست و با دشمنان دشمن بود و اگر در عمر مهلتی افتد هم برین نمط طریق
اخلاص مسلوک خواهد بود المعلق بالشیء المحال محال و روز دیگر سعدالدوله منحوس طالع منکوس اختر را از تیغ آتش بار شربت
فنا دادند و مقتول و مسلمان گلدسته صلوات طیبات بر روضه ضیابخش ساکن خاک یثرب فرستادند و اولیای دین احمدی
از خزانه لطف احدی قبای بقا پوشیدند و اعدای ملت محمدی از جام قهر انجام سرمدی شربت فنا نوشیدند و ارغون
خان که در آن اوان بغایت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب غیبت سعدالدوله از اناقان پرسید یکی از
حاضران خبر ناسموع بعرض رسانید و ایلخان حقیقت حال دانسته در سیوم ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه متوجه
عالم آخرت گردید **بیت** چنین است آیین چرخ بلند ⁂ گهی با نشاط و گهی با گزند ⁂ و ارغون خان چهار
پسر داشت باین ترتیب غازان که مادرش قتلق ایکاجی بود خدابنده و ییسو تیمور که [illegible] خاتون خواهرزاده امیر [illegible] مادر
ایشان بود و عور که مادرش قتلق خاتون بنت قتلق بوکا می گفتند و از جمله علمای دوران ارغون خان یکی رضی الدین
محمد بن علی بن یوسف است و او در علم هیئت عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و ثمانین و ستمائه بجهان جاودان
ودیگری از آن جمله محدث امجد یوسف بن محمد الکاتب المورخ المحدث است و او در سنه خمس و ثمانین و ستمائه علم توجه
بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگری از جمله اعیان علماء اسلام و اشراف فضلاء انام لازم الاحترام قاضی القضاة
ابو سعید ناصر الدین عبدالله البیضاوی با ارغون خان معاصر بوده و همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل
فروع و اصول مشغولی می فرمود و پدر قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن فخرالدین محمد بن صدر الدین علی الشافعی است و [illegible]
[illegible] امام الدین بتحصیل علوم دین فرموده بود و نسب امام الدین بدو واسطه بحجة الاسلام حامد الغزالی میرسید و خواجه
قاضی ناصر الدین بیضاوی را مؤلفات مفیده و مصنفات پسندیده بسیار است و تفسیر قرآن با عامه القصوی و شرح مصابیح
و منهاج و طوالع و مصباح و مرصاد و نظام التواریخ از آن جمله است و انتقال قاضی ناصر الدین بیضاوی بنزهات عالم اخروی
بروایت شیخ حریری در سنه خمس و ثمانین و ستمائه دست داده و دیگری از آن جمله علامه کبیر قاضی القضاة [illegible]
محمد بن احمد الجبلی الجوینی است و او در تحصیل علوم یگانه زمان خود بوده و در ایام حیات ارغون تصنیفات افادت انتساب
تعلم علوم الحدیث از نتایج اقلام پسندیده ارقام اوست و وفاتش در سنه ثلث و تسعین و ستمائه اتفاق افتاد و دیگری

از آن جمله فاضل مفسر **جمال الدین محمد بن سلیمان المقدسی** است و او را تفسیری است در صد مجلد و فوتش در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اتفاق افتاد
و دیگری از آن جمله عالم عابد زاهد **زین الدین بن علی بن الصاعد** است و آن جناب دمشقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت خلایق
مشغولی می نمود و چون خبر واقعه سعد الدوله یهود و ارغون خان شنید قصیده نظم فرمود که مطلعش اینست **شعر** محمد ...
باسمه الفلک ... نهد الیهود والعزه و فدرکت ... و از جمله شعرای آن زمان یکی **نجم الدین زرکوب** است و این قطعه از
ابیات اوست **قطعه** منم زرکوب و محصولم ز صنعت ... بجز فریادی و بانگی نباشد ... همیشه در میان زر
نشینم ... ولیکن هرگزم دانگی نباشد

ذکر کیخاتو خان بن ابقا خان

کیخاتو بخط اکثر مورخان بتاء فوقانی و خا و ... و بعضی از کتاب آن نام را ایبون و جیم نوشته اند و میرزا الغ بیک گورگان در الوس اربعه
باین عبارت قلمی فرموده که غالبا نام کیخاتو جیغاتو باشد چه مغولی یعنی ... در زمان سلطنت ارغون خان
در ولایت روم حاکم بود و چون صورت فوت ارغون روی نمود جمهور امرا متفق اللفظ والمعنی ایلچی گورکان را نزد
بروم فرستاده از حدوث واقعه ایلخان و وصول نوبت بآن بانی جهانبانی پنهانی اعلام کردند و استدعا حضور نمودند
و بعد از توجه ایلچی خلاف درمیان امرا پیدا شد و طغاجار و طغان و قنچال بپادشاهی بایدو اغول که حاکم بغداد
بود مایل گشته و مکتوبی مشتمل برین معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما بایدو ملاحظه جانب کیخاتو کرده ملتمس آن
جماعت را اجابت نکرد و چون ایلچی بروم رسیده کیخاتو را برحقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه
آذربایجان گردید و بعضی از شاهزادگان و نوینان تا الاطاق او را استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود
اخلاط قرلیتای اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم در ماه رجب سنه تسعین و ستمائه جهان ولایت را جلوس
فرمود و بعضی از امرا بر سبیل طوع و رغبت و زمره از سر ضرورت و کراهیت پای در دایره متابعتش نهادند و کیخاتو
بعد از چند روز که از مجلس عیش و عشرت و نشاط ... امرای بداندیش را پرسیده هر یک از طغاجار
و قنچال را سه چوب بیاسا زده تومان قنچال را بشکور نوین عنایت کرده تومان طغاجار را بدیگری از امرا بخشیده و طوغان
را با ولاد اردو قیا سپرده تا بقصاص پدر خویش بقتل آوردند و مبشران باطراف ولایات فرستاده خلایق را بعدل و
احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن الحال از جانب روم اخبار پریشان شنوده راه و رسم نیابت خود را
بشکور نویان تفویض نمود و در روز جمعه چهارم شهر رمضان بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت رایت فتح آیت بعضی از
شاهزادگان و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتو در جمادی الآخر سنه احدی
و تسعین و ستمائه از آن سفر مظفر و منصور باز آمده بتجدید پرتو التفات بر سرانجام مهام سلطنت انداخت و گناه
منسوبان جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم و عواطف بنواخت و منصب امیرالامرائی را با قوقا بهادر داد
و زمام مهام وزارت را در کف کفایت خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر جهان گردانید و
برادر صدر جهان قطب الدین احمد را متصدی مهم قاضی القضاة و تولیت موقوفات ممالک محروسه گردانید و کیخاتو خان باتفاق

مورخان

مورخان سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین آبا و اجداد خود را بر شاهزادگان و امرا و خواتین تفریق نمود
چون نظرش بر جواهر زواهر که سلاطین سابق آن را مانند گوهر دل در گنجینه محفوظ می داشتند افتاد تمامی را ... بخشید
و گفت امثال این امتعه نفیسه لایق بکار این جماعت باشد که خود را بدان بیارایند والا چه در خزانه محبوس داشتن آن چه
در قعر دریا و صمیم کان گذاشتن و آن پادشاه صاحب کرم هم از اوایل ایام دولت در باب افاضه خیرات شامله بر وضیع و شریف
اهتمام تمام ظاهر ساخت و سادات و علما و مشایخ و فضلا را در احکام ترخانی ارزانی داشت و بتخلیص محبوسان و زندانیان
حکم فرمود و مهما امکن همت بر ترفیه احوال عامه برایا گماشت و کیخاتو بالطبع از ریختن خون افراد انسانی متنفر بود لاجرم در مدت
سلطنت اصلا بقتل کسی اقدام ننمود و در ایام دولتش غیر جام و صراحی هیچ آفریده خون ریزی نکرد و در روزگار سلطنتش بغیر
دف و چنگ هیچ فردی از افراد طپانچه و گوشمال نمی خورد و ایلخان با وجود این صفات پسندیده بر لذت مباشرت شعف تمام
داشت و همواره رایت عیش و عشرت می افراشت و متصل دست تصرف بسبی و بنات خرد و بزرگ تازیک و ترک دراز
می ساخت و بهتک پرده عصمت مستورات امرا و ارکان دولت قیام نموده اساس بی شرمی طرح می انداخت بنا علی هذا اکثر نوینان
و امرا بسلطنت بایدو اغول متفق شدند و ... بغداد فرستاده او را با ذربایجان طلبیده یکبارگی از متابعت و هواداری
کیخاتو در گذشتند و قتل کیخاتو در ... اتفاق افتاد بفرمان بایدو خان در ماه صفر سنه اربع و تسعین و ستمائه روی نمود
مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود و وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمانفرمائی کیخاتو بهم رسید چنانچه خامه عنبرین شمامه ابواب
شمه از آن حکایت باز خواهد گشود

گفتار در بیان شمه از احوال صدر جهان و ذکر وضع چاو و سبب ابطال آن

در جامع التواریخ مسطور است که خواجه صدرالدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در اوایل حال چندگاه بصدارت
طغاجار نویان می نمود و او هم در عنفوان جوانی در کرم و سخاوت رقم نسخ بر مکارم صاحب ری و حاتم طی کشیده از هر مرافقی که
بدستش آمد در وجه انعام سادات و علما و فضلا و مشایخ مصروف گردانیده پیوسته همت بر اشاعت خیرات و مبرات می گماشت
و یکی از شعرا دران ولا این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت **قطعه** به سینه صدر ... شد در آفاق ... که صدر ما بود در
هفت کشور ... کسی باشد که باشد پیش جودش ... چو خاک راه یکسان کوه و گوهر ... اگر صدری نمی داند بجز
کردن ... بپا سوزید از صدر طغاجر ... سپهر گر هست احمد که بر او ... کلاه سروری از چرخ اخضر
القصه چون کیخاتو بر سریر دولت نشست و امرا و نوینان در باب تعیین وزیر فرخنده مشورت درمیان انداختند اسامی جمعی از
اکابر و اعیان را که ملازم اردوی اعلی بودند قلمی ساختند و هر چند که در آن مفصل نام صدرالدین احمد زنجانی مسطور نبود
چون منشی تقدیر منشور وزارت بنام نامی او تحریر می نمود در هنگام عرض مفصل در آیینه ضمیر ایلخانی سابقه اندیشه این صورت نقش
انداخت که جهة سرانجام مهام سلطانی و تمشیت مهمات دیوانی صدرالدین احمد زنجانی را وزیر می باید ساخت و شاهزادگان
و خواتین و امرا شرط موافقت بجای آورده این خیال حکمت نما را مستحسن نمودند و کیخاتو صدرالدین احمد زنجانی را بعالی منصب صاحب
دیوانی و شرف لقب صدر جهانی محظوظ فرموده انعام التمغا و یرلیغ و توق و کورکه و یک تومان لشکر بر آن منصب افزوده صاحب را

میان جمع امارت و وزارت دست داده کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شان در مزید اقتدار و کمال اعتبار روی باوج
رفعت نهاده ابر از شرم ایثار دست گوهربارش غرق خجلت بود و کوه از رشک دل گوهربخشش خون در درون سینه کان
لعل و یاقوت ظاهر می‌نمود **نظم** بهیچ سایل نکوشید لی و نخشم ❀ لا و دار بر وی او ندیده بچشم ❀ تا نیافت
ز سایلان تشویر ❀ همه پیش از نیاز گوید بگیر ❀ و صدر جهان در بدایت حال دست امرا و نوئینان را از تصرف
در امور ملک و مال کوتاه گردانیده بی استصواب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بفیصل میرسانید
بنابران حسن طالمور در ماه ذی قعده سنه احدی و تسعین و ستمائه جمعی از معارف تبریز را بر آن داشتند که تیر کید در
کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال جهانیان بمقتضای رای خود بمصارف
میرساند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردوها مهمل و معطل میماند پادشاه فلک رفعت آفتاب عطیت آن شنوده
ناشنوده انگاشت و بنا بر آنکه حکم و یرلیغ نفاذ یافته از کنار آب آمویه تا حدود مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان
گذاشت و زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضه اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده از مجلس بیرون
آمد و بندهای گران بر پای ایشان نهاد و بعد از روزی چند که اعدا را تنبیهی حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود ساخته
از سر جرایم ایشان درگذشت و چون بواسطه اسراف کیخاتو خان در انعام اشراف و اعیان و کثرت احسان او
ملاطفت صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزاین نماند و بحسب اتفاق در آن سنوات وبا در میان گله
رمه مغولان افتاده بسیاری از چهارپایان ایشان بمحل هلاک رسانید و پادشاه بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی
نمیداشت و صدر جهان از سرانجام اخراجات ضروری ایلخان عاجز شده هر کس در آن باب نقشی بر لوح خاطر می‌نگاشت
در آن اثنا عزالدین مظفر بن محمد بن عمید که عملدار تبریز بود بعرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت در آنست
که بدستور مملکت ختای و مملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالک ایلخان روان کرده بیع و شرا بدان نمایند تا جنس سیم و زر
بالتمام داخل خزانه عامره شود و پادشاه را دستگاهی پیدا شود و هیچ آفریده در زیان نیفتد و بنا بر آنکه در آن زمان صدر
جهان را پانصد تومان قرض شده بود و اصلا از هیچ وجه از دیوان میسر نبود و هر لحظه خرجی دیگر روی می‌نمود سخن عزالدین مظفر را بسمع قبول
راه داده باتفاق سورجان پولاد چینگ سانگ که ایلچی قاآن بود این خیال محال را بعرض پادشاه باستقلال رسانیدند و
کیخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا بزر و نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر نسج ثیاب زربفت کشند مگر
جهة خاصه پادشاه و زرگران و زردوزان دیگر بکار خود مشغولی نمایند و در هر شهر از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس
و خوزستان و دیار بکر و خراسان چاوخانه بنیاد نهند و عمال جهة تمشیت آن کار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار و سوداگران
ولایات باقی را در وقت سفر عوض چاو زر دهند و در وجه علوفه زرگران و صرافان و زردوزان هر ساله مبلغی معین از چاو
خانه مجری دارند تا دیگر بآن صنعت نپردازند و در سر چاوخانه مبلغی کلی در مؤنات بنای چاوخانه مصروف گشت و چاو کاغذ پاره
مربع مستطیل و چند کلمه بخط ختایی بر آنجا نوشته و بر دو طرف آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایرنجی تورجی که قانون بود که

بآن عبارت پادشاه را ملقب گردانند مثبت ساخته در میان کاغذ دایره کشیده و از نیم درم تا ده درم بنا بر اختلاف چاو رقم زده
و القصه سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمائه پادشاه جهان آیین چاو مبارک را
در ممالک ایران روان گردانید و تغییر و تبدیل کننده آن با فرزند و خویش و پیوند بیاسا خواهند رسید و از اشتهار این
حکایات مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جهة میلان خاطر پادشاه و صاحب دیوان در آن باب ابیات
گفتند و از آن جمله یک بیت بخاطر بود نوشته شد **بیت** چاو اگر در جهان روان باشد ❀ رونق ملک جاودان
باشد ❀ القصه در ماه ذی القعده سنه مذکوره چاو در تبریز روان گشت و بازاریان دو سه روزی بجبر و ضرورت
ببیع و شرا اشتغال نمودند و بعد از آن طایفه از شاه بدین زیان بی‌تحمل شده روی بفرار آوردند و زمره از وهم اگر چه انواع
و کالا کین بار می‌کردند اما اقمشه و اغذیه و اشربه را پنهان می‌ساختند بنا بر آن در روز جمعه عوام الناس زبان بفریاد و
فغان گشاده بر عزالدین مظفر لعنت نمودند و در نوده او باش قاصد جان آن شریر گشته بروایتی او را کشتند و آدینه کار
و سودا و معامله طبقات انسان منقطع شد و امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که چاو سبب انهدام
ویرانی رعایا و موجب فقدان حاصل مملکت و اگر چند روز دیگر این بدعت بر قرار ماند اختلال تمام بر احوال ملک راه
و کیخاتو خان چون این سخن بشنید بابطال چاو حکم فرمود و مردمی که جلا کرده بودند به تبریز آمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی
معاودت نمود **ذکر مخالفت بایدو و قتل کیخاتو خان** در آن ایام که امرا و نوئینان بواسطه شرب مدام کیخاتو خان و دست
رسانیدن او بر بنین و بنات مسلمانان بر خود می‌پیچیدند خاطر بر خلاف او قرار داده انتظار لطیفه غیبی می‌کشیدند شبی
اتفاق پادشاه با بایدو ابن طرغای بن تولوی بن هلاکو خان آغاز بدمستی کرده ایت قلی را فرمود تا مشتی چند بروی زد و صباح
که از خواب خمار بیدار شد از حرکت شبانه و فعل مستانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیاراست و بایدو را طلبید و اسب
و طاقیه بر سرش نهاد و عذرها خواست بایدو اغول هر چند غبار اخلاص را مشوش گردانیده بود مصلحت وقت در اظهار
آن ندیده روزی را بعیش و طرب گذرانید امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند رنجش خاطر بایدو را دانسته پنهانی بملازمتش
رفتند و مواضعه کردند که سال دیگر بایدو از بغداد بجانب اردوی کیخاتو خان نهضت نماید تا ایشان کمر معاونت در میان
بندند و ابواب خلاف بر روی ایلخان بگشایند بعد از آن شاهزادگانی که در اردو بودند بمواضع خویش مراجعت
نمودند و در میان زمستان مبنی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد عرضه داشتی مشتمل بر اسامی بداندیشان و صورت
ایشان نزد کیخاتو خان فرستاد و ایلخان ایلدوخی و تولای را مواخذت کرده مقید ساخت و طغاجار که خمیرمایه آن فتنه
بود قاصدی همعنان برق و باد ببغداد ارسال داشته و به بایدو پیغام داد که بر جناح استعجال بدین جانب ایلغار باید
نمود تا مقصد بحصول پیوندد و بایدو در جنبش آمد و این خبر بسمع کیخاتو خان رسیده از اله طاق به تبریز خرامید و تنغای را
با چهار سوار منغلای ساخته آقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشکر از عقب روان گردانید و بنفس خود در اوایل سنه
اربع و تسعین و ستمائه از زوجخانه اسریغوم حرب و قهر متوجه گشت و میان تنغای و قراولان بایدو محاربه روی نموده

از سپاه باید و بفعل رسید اما آق بوقا و طغاجار چون دو روز طی مسافت کردند سحری که صبح صادق در دمیدن بود طغاجار صورت
آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شده و اقبوقا از عدم التفات طغاجار متغیر گشته چون در منزل نزول نمود کس فرستاده سبب
این معنی را استفسار نمود و طغاجار جواب داد که موجب تعجیل در نهضت قلت علف و ضیق یورت بود و اقبوقا این
سخن باور کرده سحر روز دیگر باز طغاجار اقبوقا را گذاشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه آقبوقا در رو خنده افتاده پیغام
داد که چرا طغاجار بخلاف با ما درین دو روز پیش از ما کوچ می نماید طغاجار نقاب ارتیاب از چهره برگرفته در جواب گفت
که تا امروز بحکم کیخاتو خان منصب امیرالامرایی بتو تعلق داشت و حالا الفرمان بایدو خان آن امر بمن مفوض شده چون
این جواب بگوش اقبوقا رسید متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت الحذاد روی بمنزل طغاجار آورده
اقبوقا با معدودی چند روی باردوی کیخاتو خان عنان انعطاف داد و بعد از وصول بمقصد کیفیت حال عرض کرده
کیخاتو خواست که بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم کوته اندیش مصلحت ندیدند و ایلچیان بطرف ... باز گشته درین
اثنا توکل نوبان که با لشکر گران بگرجستان رفته بود مراجعت نموده و جمعی از امرا که در تبریز مقید بودند بجانب اردو شتافته
همان ساعت کیخاتو خان نیز بدانجا رسیده گرفتار شده مقتول گردید و کیخاتو خان را پسر بود الافرنگ و ایران شاه از دوندی
خاتون بنت اقبوقا جلایر و چنگ پولاد از تولغان خاتون و هیچ یک ازین پسران بسلطنت نرسیدند و از جمله مشایخ که در زمان
کیخاتو خان شیخ احمد قزوینی است و او در زهد و عبادت درجه اعلی داشت و در سنه اربع و تسعین و ستمائه علم غربت بجانب عالم
آخرت برافراشت و از شعرای زمان او یکی نظام الدین عثمان قزوینی است و اشعار نیک دارد و این مطلع از آن جمله است
صبحدم کرد از رخت بر کنی کلاه را ؛ چشم رخت خجل کند نرگس مست لاله را ؛ و چون مهم کیخاتو خان بضرب تیغ
نوبان فیصل یافت طغاجار و سایر امرا از صغار و کبار به بایدو پیوسته در ماه جمادی الآخر سنه اربع و تسعین و ستمائه
در حدود همدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته مصراع زر و گوهر بر
سر افشاندند ؛ و بایدو بعد از چند روز که بشرب می ارغوان و استماع الحان و اغان قیام نمود روی بسر انجام
مهام سلطنت آورده منصب امیرالامرایی را بطغاجار داد و خواجه صدرالدین محمد را از وزارت معاف داشته زمام
آن مهم را در کف کفایت خواجه جلال الدین دستجردانی نهاد و ایضا حکومت روم و دیار بکر را بطغاجار ارزانی داشته
حکم فرمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و تومانات عراق عجم بطولاری عنایت کرده و قتی حالی را حاکم شبانکاره
ساخت و اوقاف ممالک محروسه را از موانات دیوانی ترخان گردانیده و در آن باب نشانها باطراف ولایات فرستاد و
از نواب کیخاتو اقبوقا و تاجور ایاجی را بیاسا رسانیده و حسن را بجان امان داد و ابت قلی را که در مجلس آق ... کیخاتو خان
او را در مستی مشتی چند زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ابت قلی جواب داد که چون آن زمان کیخاتو خان بر سریر سلطنت
بود اگر مرا بر قتل برادر یا پسر خود مامور می ساخت شرایط اهتمام بجای می آوردم تا بضرب شمشیر چه رسد امروز نیز بندهٔ
پادشاهم اگر گناه من عفو فرماید بنهان دستور الانقیاد احکام را بر ذمت همت خود لازم دانم بایدو این جواب را پسندیده

ارشاد

غازی

ابیات فی را در سلک متقربان منتظم گردانید اهم در ایام اوایل پادشاهی بایدو خان غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز
غازی ... خلاف افراخته متوجه آذربایجان گردید و بایدو مغلوب شده از شربتی که کیخاتو چشیده بود جامی لبالب در
کشید مدت حکومتش هشت ماه بود و نعشش در تبریز رو نمود ذکر مبادی احوال شاهزاده غازان خان که نهالی بود در چمن
سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمود میان آن جناب و امیر نوروز خامه پاکیزه تقریر وزیر ارسطو ضمیر خواجه رشید الدین
فضل الله در جوامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم
ربیع الآخر سنه سبعین و ستمائه در سلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتاده و چون آثار دولت و شهریاری از جبهه
آن دری درج کامکاری ظاهر و هویدا بود ارغون خان بتهیج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد و جشن
کی جشن فرمود با زیب و ساز ؛ که در وصف آن قصه گردد دراز ؛ و غازان تا سه سالگی در حجر عطوفت مادر
و پدر بسر برد آنگاه اباقا خان آن چهره دولتمند را طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنه ثمان و سبعین و ستمائه
که اباقا خان جهت دفع شر لشکر قراوناس متوجه خراسان بود در میان سمنان و دامغان طرح شکار انداخته و در ان صید نهایتاً
آهویی را تیر زد و چون در آن زمان شاهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشت اباقا خان حکم
رسم مغولانست برای باغرلامشی دست آن فرزند ارجمند سه روز در دامغان توقف نمود و الطوی و جرغامشی اشتغال
فرمود و در سنه ثمانین و ستمائه که سن غازان به ده سالگی رسید اباقا خان وفات یافت شاهزاده به پدر خود ارغون
خان پیوست و چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایت خراسان را بغازان تفویض نمود
و امیر نوروز را در ملازمتش مقرر فرموده و این نوروز پسر ارغون آقا بود که سی سال در زمان چنگیز خان حکومت بعضی
از ولایات خراسان می نمود و جمال حال امیر نوروز بزیور ایمان و اسلام و حلیه متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه السلام در
غایت زینت و زیب بود و همواره همت عالی نهمت بر تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا می گماشت و در
میدان شجاعت و مردانگی گوی مسابقت از امثال و اقران می ربود و در زمان ارغون خان در ولایت خراسان ملازمت
شاهزاده غازان اقدام می فرمود و در اوان که ارغون خان اقتا بوقا را بر ایغار حج داد امیر نوروز بنابر اتحادی که
با بوقا داشت روی ببلاد شرقی آورده میان او و غازان تیغ خلاف از غلاف بیرون آمده مدتی مدید از طرفین بجنگ و
جدال می پرداختند و چند نوبت بمقابله و مقاتله توجه نموده در انهدام بنیان شوکت یکدیگر لغایت بجد بودند و در ان اوقات
امیر نوروز گاهی بامداد شاهزاده قیدو استظهار داشت و احیانا علم او رتیمور که داماد قیدو بود می افراشت آخر الامر
بکتور قصد قتل آن شیر بیشه تهور کرده مبنی امیر نوروز را از کیفیت آن حادثه آگاه ساخت و او در شب از بکتور جدا شده
از ملازمان خود سالمش را نزد غازان فرستاده سخن صلح در میان انداخت مخلص کلام آنکه پیغام داد که از جانبین طریق مخاصمت
پیمودیم و قصد جان و عرض یکدیگر نمودیم اکنون حقیقت که شاهزاده جزا به جزا بم این گنه کار را باب عفو و اغماض گشوده
بعد تقدیم اطاعت طریق عنایت پویه یابنده بدرگاه عالم پناه آمده طریق عبودیت و اخلاص پیش گیرد غازان خان از شنیدن

این سخنان بهیچ وجه شادمان شده اطاعت نوروز را از جمله مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرد و ریاض آمال ایلچی را بسحاب عواطف
و مراحم خسروانه نضارت داده استدعا حضور نوروز کرده و بعد از آن امیر نوروز برسالت بلاغت غازان شتافته بنای
مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و مقارن آن حال خبر قتل کیخاتو و جلوس بایدو منتشر شده غازان در مقام
انتقام آمده با امیر نوروز مشورت نموده نوروز گفت امید چنان است که عنقریب شاهزاده عالم را بر سریر سلطنت و جهانبانی
بنشانیم و بایدو را مانند حجاب کفر از میان برداشته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان کنیم بشرطی که شاهزاده باطن
خجسته میامن خود را بنور ایمان و عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لوای متابعت ملت پیغمبر آخرالزمان برافرازد
و غازان خان این ملتمس را بحسن وجهی اجابت فرموده در سنه اربع و تسعین و ستمایه بمقام فیروزکوه در حضور شیخ صدرالدین ابراهیم
حموی زبان بکلمه توحید گویا گردانید و از نور خلقی کثیر از ظلمت شرک نجات یافته بنجد اسلام رسیدند و غازان خان بسلطان
صدرالدین ابراهیم به سلطان محمود خان موسوم شده از فیروزکوه با لشکری انبوه بصوب ری در حرکت آمده و چون در مقام
نزول اجلال فرموده ایلچی نزد بایدو فرستاده پیغام داد که هرگز دستوری نبود که امرا قراجو متعرض الوس چنگیز خانی گردند
لاجرم توقع آنکه جمعی را که متصدی قتل کیخاتو بوده اند بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بر غوایل آن قضیه پرسیده هر فرقه که کفران
نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان در رفت و آمد بپایه سریر بایدو رسیده و سخنی که داشتند بعرض
رسانیدند و برین موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرموده ما کیخاتو خان را کشته اند و حالا تمامی اینجا به سلطنت ما
متفق گشته اند بنا بر آن مناسب چنان می نماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید و ایلچی بی توفیق
مراجعت کرده شاهزاده غازان علامات خلاف آشکارا ساخت و رایت فتح آیت بجانب آذربایجان برافراشت و بایدو
ازین حال آگاه شده فوجی از سپاه را بر سبیل منغلای فرستاد و در منزل قره باغ قراولان بهم بازخورده جنگی صعب نمودند و
بعضی از لشکر غازان خان کشته شده فوجی بایدو پیوسته و کیفیت حال بازگفته غازان ایلچی بدرگاه بایدو فرستاده و سخنان
محبت آمیز پیغام فرموده و گفت که محاربه قراولان بی وقوف ما اتفاق افتاد بایدو نیز در برابر کلمات شفقت آمیز بزبان
آورده و مقرر شد که هر دو پادشاه باهم ملاقات نمایند و سخنی که داشته باشند بی وقوف غیری گفت و شنید فرمایند پس در
روز معین بایدو خان و شاهزاده غازان هر دو با معدودی از لشکر پیش رانده بخرگاه شتافتند و از نزد او اعزاز و احترام
یکدیگر را دریافتند شاهزاده غازان را التماس آنکه عراق و فارس که تعلق بارغون می داشت باو واگذارد و بایدو خان
این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده قرار بدان شد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند
اما بایدو خان و امرا او بخیال آنکه فردا حین آتش کشیدن مهم غازان را فیصل دهند روی بمنزل خویش آوردند و این
معنی بر ضمیر عالم افروز امیر نوروز پرتو انداخته چون زمانه مانند دل کفار تیره و تاریک شد بروشنی مشعله توفیق راه خراسان
پیش گرفتند و روز دیگر بایدو برین حال اطلاع یافته تاسف خورد و شاهزاده غازان در راه شبرغان ایلچی فرستاده پیغام داد
که ملک اسلام جمال الدین که عامل فارس است محصولات آن ولایت را بگماشتگان غازان تسلیم نماید و بعد از آنکه گماشتگان

شاهزاده آن نشان را بفارس رسانیدند جمال الدین منشوری مخالف آن ظاهر ساخت و ملازمان غازان نومید و حیران بازگشتند آنچه
امیر نوروز جهت اطلاع بر سرایر ضمایر امرا عراق و آذربایجان برسم رسالت باردوی بایدو خان رفت و در خفیه با امرا عهد و
پیمان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدو خان را در نوردند و غازان را مطیع و منقاد گردند و بایدو خان
روزی چند امیر نوروز را نگاه داشته آخرالامر جناب او را بتاب سوگند خورد که اگر خان مرا اجازت فرماید بخراسان رفته
و غازان را بسته بملازمان سپارم و بدین افسون فریفته امیر نوروز را رخصت داد و او بخدمت شاهزاده رسیده
غازان [illegible] را بسته پیش بایدو فرستاد و بایدو و امرا از مشاهده این حال در حیرت افتاده از گذاشتن نوروز پشیمان
گشتند و مقارن این وقایع صدر جهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی که از ولایت روم براه گیلان مراجعت نموده متوجه
اردوی غازان خان شده بود در بلده سبزوار بموکب عالی پیوست و مناصب بی نهایت یافته بهنگام فرصت معروض داشت
که اگر خسرو سکندر آیین آیینه دل بصیقل توکل روشن ساخته نیت کند که چون بر دشمن ظفر یابد در تقویت دین نبوی و ترویج ملت
مصطفوی باقصی الغایه کوشد و ادرارات و صدقات که سلاطین ماضی در ممالک محروسه مقرر داشته اند از نو بتخصیص
مضمون دارد و املاک طایفه را که کشته اند بورثه ایشان گذاشته من متکفل می شوم که نوروز بیک را از راه گیلان بیک ناگاه
بر سر بایدو رسانم و غازان متقبل آن امور شده بطالع سعد متوجه آذربایجان گردید و امیر نوروز را با صدر جهان در مقدمه
فرستاد و امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نموده نیم شبی بموضعی رسید که از آنجا تا اردوی بایدو دو
فرسنگ بود و این خبر را امرا شنیده طغاجار و بعضی دیگر از امراء کبار اقبال وار از بایدو روی برتافتند و مانند بخت و دولت
بخدمت نوروز بیک شتافتند بایدو فرار برقرار اختیار کرد و در ماه ذی قعده سنه اربع و تسعین و ستمایه گرفتار گردید و باشارت
امیر نوروز بیاسا رسید بیت بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی کند ❊ سلطان مرگ هیچ محابا نمی کند ❊ او را
سه پسر ماند صحاق و علی و محمد و از ایشان هیچیک بسلطنت نرسیدند ذکر سلطان محمود غازان ولد ارغون خان
بن اباقا خان چون نهال دولت شاهنشاه بایدو خان از تندباد قهر نوروز بیک زمان منقطع گردید و نسیم دولت
غازانی بهار زندگانی آن سالک طریق جهانبانی را بخزان مرگ مبدل گردانید در ماه ذی حجه سنه اربع و تسعین و ستمایه
مذکوره غازان خان بر نور سیده اضحی در تبریز طلعت روح افزا بر دوم نموده و تخت خانی و سریر کامرانی را بوجود همایون خود زینت
در افزوده همان روز حکم و یرلیغ نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شرع شریف پردازند و بنیاد کفر و جحود را مانند
ظلم و طغیان براندازند و هرکس از اقربا و ارکان دین قویم سر بجاده سرکشی برداوند و اهل کتاب را که جزیه دهند بمقتضی حکم
شریعت غرا نیازارند و پادشاه اسلام هم در آن ایام بقراباغ اران رفته قشلامیشی فرمود و چون جمیع شاهزادگان و
خواتین و نوینان بر سلطنتش مچلکا دادند نوبت دیگر بر سریر خانی نشسته چنانچه معهود مغولانست طوی نمود و هم در مبداء
جلوس همایون بجهة تیمن و تفال التمغاها که مربع بود بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرموده و در میان آن سکه لا اله
الا الله محمد رسول الله نقش نموده اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر بسم الله الرحمن الرحیم قلمی گردانند و فرامین دران

و بسبور(?) غازان تا اهل اسلام را در جمیع ممالک با مضاء همایون معزوز(?) گردانند و منصب امیرالامرائی و نیابت سپاه بهرام صولت بامیر
نوروز بیک تفویض شده بود و صدر جهان صدر الدین محمد زنجانی را بامر وزارت تعیین فرموده هم در اوایل ایام سلطنت غازانی
تنجال(?) دایمدد و طغاجار و بعضی دیگر از امرای منافق غدار بیاسا یالجکانی(?) اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالک طریق
وثر و برگشته ایشان نیز همین جلادت امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در سنه ست و تسعین و ستمائه امیر نوروز را
بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت چشید و در سنه تسع و تسعین و ستمائه
صدر جهان نیز همان جام لبالب در کشید و در همین سال میان غازان خان و سلاطین مصر در نواحی حمص مقاتله دست
داده غازان خان را صورت نصرت روی نمود و حکومت مرلید(?) و از بلاد شام را در عهده یکی از امرا کرده مراجعت نمود اما
امرا بجا سطه(?) خون ریزی و فتنه انگیزی سلطان قلاع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشته و متعاقب غازان بطرف
آذربایجان در حرکت آمدند و بساط جنگ و حرب در نوشتند و در شهور سنه اثنی و سبعمائه کرت دیگر غازان خان بشام
شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و عشرت بگذرانید انگاه استخلاص آن ولایت را بعهده جلادت و کاردانی امیر قتلغشاه
نوئین و چوپان بیک گذاشته بازگردید مقارن آن حال پادشاه مصر با لشکر نامر(?) بر سر آن دو نوئین تعجیل
... تاخت و بسیاری از سپاهیان غازان را کشته رایت ظفر و نصرت برافراخت وفات غازان خان در روز یکشنبه
دهم شهر شوال سال مذکور اتفاق افتاد و مدت هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد و زمان حیاتش بسی و سه(?) سال
رسید و بعد از وی برادرش سلطان محمد بر سریر سلطنت قیام نمود

گفتار در بیان وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان

در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان خبر آمد
که اجای(?) ولد براق خان و ... ساربان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده‌اند و مردم لشکر بان آنجا در
آب مقاومت ایشان ندارند و بامداد و خدام موکب غازانی امیدوارند و چون غازان خان می دانست که دفع آن
فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز تیسر نخواهد پذیرفت او را با سپاهی ملا اشهبا(?) بجانب خراسان روان فرمود و در آن
زمان لشکر اجای تا حدود مازندران رانده بودند و قتل و غارت می نمودند اما چون از وصول نوروز بیک خبر یافتند عنان
بصوب فرار تافتند و امیر نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز از عقب آن جماعت طی مسافت کرده در حدود هرات
بدیشان رسید و بضرب تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک انداخته بقیة السیف را بگریزانید و متعاقب در حرکت آمده
تا وقتی که مخالفان از آب عبور نمودند بازگشت انگاه مظفر و منصور بآستان غازان خان شتافته بیشتر از بیشتر سیورغامیشی
یافت و مقارن آنحال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده منصب وزارت
را بخواجه جلال الدین دستجردانی مفوض گردانید و در خلال این احوال طایفه از شاهزادگان و نوئینان مانند سوکا و بولاد
و البستمور بن قنقورتای و ارسلان که ارتفاع اعلام اسلام موافق مزاج ایشان نبود با یکدیگر اتفاق نموده قواعد عهد و پیمان را
بغلاظ ایمان موکد گردانیدند که غازان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد امت خیر الانام

علیه السلام را بیت الاصنام گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد امیر نوروز بجهت بعضی از مصالح
ملکی روی توجه بجانب خراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکا و بولاد تا حدود خراسان در آن سفر موافقت نموده خاطر
نوروز بیک را از بعضی مهمات فارغ سازند و ایشان مواضعه نموده که سوکا و بولاد در خراسان نوروز بیک را و البستمور و ارسلان
غازان خان را در آذربایجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بیک بخراسان سوکا و بولاد معتمدی پیش شاهزاده
طایجو فرستاده او را از اندیشه خویش وقوف دادند تا با ایشان اتفاق نماید و طایجو بظاهر سر رضا جنبانیده خفیه قاصدی
نزد نوروز بیک ارسال داشت و در باب مواضعه آنچه معلوم نموده پیغام فرستاد لاجرم امیر نوروز در شب موعود از
اردوی خود بیرون رفته در کمین گاه بایستاد و سوکا و بولاد با موافقان نیم شب مسلح و مکمل گشته بخیمه او شتافتند و چون
تمامی خیام را ابیان(?) سراچه دل خود از نور ایمان خالی یافتند وهم نموده عزم گریز کردند و هم در آن حین امیر جلادت آیین از کمین
گشاده راه نجات بر آن قوم بی دین بربست و جمعی را به تیغ بیدریغ گذرانید و زمره را اسیر ساخت و سوکا مجال فرار
یافته بولاد در سلک اسیران منتظم گردید و روز دیگر شحنه سیاست امیر نوروز بساط حیاتش در نوردید و ایلچی بدرگاه عالم
پناه فرستاده کیفیت مواضعه و شنشانها(?) مشروح پیغام داد و در آن اوان البستمور و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه
غازان شده بودند و پادشاه نیز با لشکر بی شمار بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل طغان بین الجانبین مهم باستعمال
تیغ و سنان سرایت کرد و البستمور با چند کس از شجعان بر تهور کشته گشته بقیه معاندان راه گریز پیش گرفته و آخر الامر
اکثر ایشان بدست افتاده رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرای بی
دین از منازل این جهان رخت بساحل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین مقربان دین مبین بهیج و مسرور گشتند و نذور و
صدقات بمستحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای ظهور این امور مباشران اعمال دیوانی خواجه صدر الدین احمد زنجانی
را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشته او را بمحصلان بی آزرم سپرده بعد از تعذیب و شکنجه و تخویف بحربه(?)
حکم سیاستش فرمود اما بر قدرت(?) بر کیفیت بیگناهی صدر جهان اطلاع یافته قصه عرض بد اندیشان را بغازان عرض کرد و
فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت در روضة الصفا از صدر جهان منقولست که
گفت در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب در ربود دیده بصیرت من در واقعه چنان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بجانب بالائی(?)
گاه برده‌اند و از میان بیشه شخصی با شمعی افروخته بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص گردانیده و گفت بهر جانب که
خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود زبان بافشای این راز بگشای روز دیگر این واقعه را با هفت کس از
مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده رشته حیات بدست عنایت پروردگار دادم **بیت** از دست ما
چو هیچ نشان از او نی ٭ بگذاشتیم تا کرم او چه می کند ٭ و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسب سوار
کرده به بیشه بردند و بنابر آنکه در عهد گیخاتو خان درباره ایشان اصناف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرای آن حکم
تاخیر می کردند در آن اثنا هیئت شخصی که در واقعه بر صحیفه حال ارتسام یافته بود بنظر من در آمد و از غایت دهشت مرا غشی روی نمود

و در آن حال سرقداق نوئین از لشکرگاه مراجعت کرده بدان موضع رسید و حقیقت حکمی که در حق من صدر یافته معلوم کرده و شخص ایلچیان
من بقیبین فرموده و چون از آن غش رفاهیت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از قتل من منع
آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند و روز دیگر سرقداق صورت بیگناهی مرا برای ایلخانی نگاشت و حکم نجات حاصل
کرده مرا مطلق العنان گذاشت و در ششم ذی حجه سنه خمس و تسعین و ستمایه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه
جمال الدین دستجردانی بمنصب ایلخانی اختصاص یافته در اوایل محرم سنه ست و تسعین و ستمایه نوبت دیگر پرتو انوار
غازانی بر وجنات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلا این رباعی
را در سلک نظم کشید **رباعی** باصدر جهان فلک چو دمساز آمد ∴ شهباز سعادتش بپرواز آمد ∴
تا نسبت روز و ماه و سال کند ∴ اقبال ز در صلح کنان باز آمد ∴ طوایف انام باز احرام ملازمت آصف جم
احتشام بسته و از یمن عدالتش رعیت بجمعیت خاطر و رفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند و هم درین سال امیر نوروز
غازی بغضب ایلخان گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد و تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدرالدین احمد زنجانی
کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن شد بنابر آنکه سابقا نوروز بیک در عزل او دخلی داشت همت بر انحطاط مرتبتش
گماشت و با جمعی از امرا اتفاق نموده در بهار سنه مذکوره که غازان خان در ییلاق همدان بود بقلم تزویر بر لوح خاطر ایلخان
نگاشتند که نوروز با پادشاه مصر زبان یکی دارد و می خواهد که باتفاق مصریان حشم و جهانبانرا از میان بردارد و از زبان
سلطان مصر بنوروز بیک و حاجی بیک مکتوبات مزور قلمی کرده آن نوشتها را در مجلس شراب در کیسه قصر نامی از خادمان
امیر نوروز که بمصر آمد شد می نمود و در میان حاجی بیک که برادر امیر نوروز بود نهادند و چون پادشاه این سخن را شنید جهت
تحقیق آن گردید علی الفور قصر و حاجی بیک را ببارگاه طلبیده مکتوبات مزور را در موضعی که نهاده بودند بیرون آوردند و غازان
خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود که وجود قصر را بزخم چماق نابود گردانند و برادران نوروز را
که در عراق بودند بیاسا رسانند و امیر سونتای و سرقداق نوئین را تعیین کرد که با دو تومان لشکر بخراسان روند و تا جان
نوروز را با آتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و متعاقب آن دو امیر امیر قتلغشاه را با طایفه از سپاه بکومک ایشان
نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشابور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت
و گفت مرا مصلحت چنان می نماید که بهرات رفته پناه بملک فخرالدین کرت برم زیرا که داماد من است و حقوق تربیت
در ذمه وی ثابت دارم طایفه از اهل عقل و تدبیر بر زبان آوردند که قلعه سفول [?] فضای صحرا است اولی آنکه امیر خود را در آن
چهار دیوار حصار مقید نگرداند و بر جانب ملک فخرالدین اعتماد ننماید و نوروز بیک بر صوابدید خود اصرار نموده اکثر لشکر
وی جدا شدند و او با چهار صد کس بهراة شتافته ملک فخرالدین که برادرزاده امیر نوروز را در حباله نکاح داشت بقدوم
او اظهار بشاشت نموده آن جناب را در قلعه اختیارالدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلغشاه نوئین با سپاه جلادت آیین
در ظاهر آن بلده فاخره نزول نموده بجد هر چه تمامتر آغاز محاصره و محاربه کرد و امیر نوروز در ثبات و حصانت حصار و کثرت غوریان

جرار مغرور شده روزی با رمضان و بعضی دیگر از مقربان خود گفت که ما را هیچ پناهی و از آن امکانی بهتر از این شهر نیست و مقررست که قتلغشاه
هر چند سعی نماید تسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت رمضان گفت از جانب قتلغشاه دغدغه بخاطر خطور نمی کند اما بر غوریان اعتماد
نمی توان کرد مثیر آنست که حضرت امیر ملک فخرالدین را موافقه و متفقه کرده اند و بنفس نفیس متصدی محافظت شهر گردد گاه
همشیره از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر بر جهت ملک پردازد امیر نوروز گفت معاذ الله که من غدر اندیشم و در
قصد داماد خویش باشم یکی از سرهنگان سیستان که در بیرون خرگاه گوش می کشید این سخنان را شنیده فی الحال
بعرض ملک فخرالدین رسانید و ملک با خواص خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر این قرار داد که امیر نوروز را به
خصم سپارد و آنگاه نزد او رفته گفت درین شهر از هر صنف مردم هستند مبادا جمعی اتفاق نموده دروازه بر روی لشکریان
بگشایند و اگر رای عالم آرای مصلحت داند جهت محافظت دروازها معتمدان خود باز دارند تا این دغدغه از خاطر مرتفع گردد
امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل فرموده در ساعت ملازمان خود را بدروازها فرستاد و چون اندک مردمی پیش او
ماندند ملک فخرالدین تاج الدین یلدوز و جمال الدین محمد سام و سراج عمر مروی و محمد نعمان را با طایفه از مبارزان غور بکشتن
امیر نوروز امر فرموده و ایشان در نماز جمعه بر دست گرفته در وقتی که زیاده بر چهار کس در ملازمت نوروز بیک نبودند او بجانب
سپاه قتلغشاه تیری انداخت بالا رفته در آن زمان بحسب تقدیر زه کمانش بگسیخت و بدست خشم کمان بر زمین زده در آن
اثنا چشمش بر غوریان افتاد و پرسید که بچه مهم رنجه شده اید یلدوز جواب داد که ملک ما را فرستاده که با بندگان در پیش امیر
چیزی نبیم تا از زخم تیر اعدا آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را بر داشته بزه بستن مشغول شد و
یلدوز قدم پیش نهاده گرزی بر شقیقه او زد و دیگران آن امیر رستم نشان را فرو گرفته بازوهایش ببستند و سر در روی در بیم [?] بکنجه بسته و
خانه باز داشتند و همان لحظه ملک فخرالدین با دویست سوار مکمل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز بیک که بمحافظت دروازها
مشغول بودند بهانه طلب نموده بسته و نود نفر از آن جماعت کشته و اسیر ساخته نوروز را با دو نوکر نزد قتلغشاه فرستاد و
قتلغشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور او را گردن زده سرش با ردو در سال داشت و غازان فرمود تا آن سر را از دار
اعتبار آویختند یکی از فضلا در آن باب گوید **رباعی** با جیش شها ظفر تو آمیخته باد ∴ وز خنجر تو خون عدو ریخته باد
هر سر که نه همسر مرادت باشد ∴ همچون سر نوروز در آویخته باد ∴ و چون خاطر قتلغشاه از جانب نوروز بیک
فراغت یافت عنان مراجعت منعطف گردانیده بآستان سلطنت آشیان شتافت **گفتار در بیان بعضی دیگر از
حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان مکرر بجانب شام** در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت
کنوریان مملکت عراق بوده چون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام می نمودند پادشاه فرمود تا از آن
طایفه خطی ستانند که اگر بآن فعل مذموم قیام نمایند مال و جان ایشان ولوانی باشد بعد از آن هر کس در آن ولایت راه
بزد یا چیزی می دزدید داروغگان کنوریان را می گرفتند که این کار شما کرده اید و آن جماعت از این معنی تنگ آمده بی استجازه
از عراق بقهستان رفته و از آنجا بهراة شتافته و پناه بملک فخرالدین کرت بردند و ملک آن قوم بی باک را باب و صلاح

مستظهر گردانید و پیوسته تاخت بعضی از حدود خراسان مأمور می‌ساخت و آتش نهب و تاراج در خاندان مسلمانان می‌افروخت و درین
واسطه دود از دودمان اهالی برآمده و فوجی از خراسانیان برسم دادخواهی بدرگاه پادشاه عالم پناه رفتند و غازان خان
چون بر طغیان نکودریان وقوف یافت در سنه تسع و تسعین و ستمائه برادر خود خربنده الغول را که اولجایتو سلطان
و سلطان محمد خدابنده عبارت از وست و در آن زمان در مازندران حکومت می‌نمود نامزد خراسان فرموده و کنگرلی
نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون ملک غور آن رسی نکودریان را از ملک فخرالدین طلب نمایی و اگر ملک در تسلیم ایشان
اهمال ورزد بمحاصره هرات پرداخته بعد از شاید بصورت فتح و ظفر از وجود قوم نکودر اثری باقی نگذارد و رعایا و سایر فرق
برایا را نیازارد و چون اولجایتو سلطان بنیشابور رسید ایلچی پیش ملک فخرالدین فرستاده سبب آمدن خود را اعلام داد
و ملک در ارسال نکودریان اهمال نموده پس الجاجین مجادلات و محاربات دست داد و بالآخره بوساطت شیخ شهاب
الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید و هرویان مبلغ صد هزار دینار کپکی بر سبیل پیشکش بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت
انعطاف داده و در سنه مذکوره یکی از جمله ایام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات می‌کرد با شاهزاده تابکوت گفت
که چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود تو زینت خواهد گرفت و بمجرد شنیدن این سخن بخار پندار بکاخ دماغ تابکوت متصاعد نموده
در همان ایام آن خبر بگوش غازان خان رسید و تابکوت را با امرا و منجمان و کرامات گوی نادان بیاسا رسانید و در جمادی
الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی بامداد بعضی از امراء غازانی شمه از تصرف و تقصیر خواجه
صدرالدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر شده مقارن آن حال قتلغشاه
نویان که جهت استخلاص اموال بگرجستان رفته بود در موضع دلان ناور با ردو رسید و از صدر جهان جواب سخن متوران
پرسید و صاحب دیوان متوهم شده در خلوتی برای غازان خان عرضه داشت که نوکران قتلغشاه در گرجستان برانی
بسیار نموده‌اند و پادشاه قتلغشاه را معاتب ساخته جناب امارت پناه از خدمت وزارت دستگاه سؤال کرد که
حکایت شکایت مرا بسمع حضرت اعلی که رسانیده صدر جهان جواب داد که رشید طبیب زیرا که چنان گمان برده بود
که سید قطب الدین و معین الدین بنابر فرموده خواجه رشید برو تقریر می‌نمایند القصه امیر قتلغشاه چون آن
سخن استماع نمود خواجه رشید الدین فضل الله را طلبیده از موجب عنیمت پرسید و آنجناب انکار رفیع نموده در
کیفیت آن بهتان بعرض پادشاه رسانید و غازان خان قتلغشاه نویان را حاضر ساخته فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را
بتهمت تو که متهم ساخته گفت صدرالدین زنجانی و پادشاه در غضب رفته روز چهارشنبه هفدهم رجب با خلع و قید صاحب
دیوان فرمان داد و روز جمعه نوزدهم او را در موقف برغو حاضر نموده حکم شد که بنیاد فضایل و معالی را خراب گردانند و در
چشمه جود و احسان را بسوار و سراب سازند و در روز یکشنبه بیست و یکم در جوی جاندار یکدست صدر جهان را ابتر ساخت و
دست دیگر را پهلوان فک عوری گرفته قتلغشاه او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بعد از شرف
اخوت صاحب سعید شهید هیچ حیثیت نداشت در روز دوشنبه بیست و یکم شعبان در تبریز از عقب آنجناب شتافت و در اواخر همان سال

در دستی

در وقتی که آن پادشاه باستقلال بعزم قشلاق بغداد از دارالملک تبریز بجانب اوجان نهضت فرموده رتبت نیابت جهانبانی
و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام
علوم عقلی و نقلی سیما فن حکمت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در فن استیفا
و سیاقت ید بیضا می‌نمود مفوض گشت و آن دو وزیر صاحب حشمت صائب تدبیر کما ینبغی بسرانجام امور دین و دولت
و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرموده بواسطه تدبیر و بخت جوان ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت
و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال سمت انتظام پذیرفت
اما هم در آن اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده و رشحات
سحاب عنایت الهی چندگاه انقطاع یافت چنانچه در آب جیحون و دجله و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شراره قحط
غلا کانون درون بی‌نوایان را فرو تافت و از عقب عسرت و غلا بلاء وبا شایع شده در بلده شیراز بغرض
زیاده از پنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار گلفام کشیدند و عالمیان را در فراق خویش قرین ناله و زاری و
گریه و بیقراری گردانیدند و در خلال احوال مذکوره وقایع مسطوره بعرض غازان رسید که سلطان مصر ملک ناصر
چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا اطراف و اکناف را فرصت نموده‌اند و یک ناگاه خود را در ماردین و راس العین انداخته
دست بغارت و تاراج برآورده‌اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده‌اند و این معنی موجب
اشتعال آتش غضب غازانی گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمائه با نود هزار سوار اسفندیار آثار
که هر یک آذوقه شش ماهه همراه داشت از دارالملک تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام برافراخت
و چون حدود ولایت حلب محل نزول جنود ظفر آیین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه را بطوی
داد و کرمش آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب شام شتافته محاصره آن شهر را تا
زمان متصل مهم مصریان موقوف ساخت و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت و تمامی امراء و سرداران
و لشکریان جبه پوشیده با ابهت تمام و مهابت لاکلام در فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه سپهر احتشام
برابرش گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط درآورد و در وقتی که بقوم سلدوز رسید امیر چوپان
که از امرای ایشان بود از صف خویش پیش رانده و جای دولت پیوند بادار رسانده زانو زده گفت چون جهانبانی
پادشاه درین روز بر مراکب نامی آمده اگر اجازت باشد مرکب باد رفتار پیشکش نمایم و این سخن گفته اسبی
نامور نوزده کوه پیکر پیش کشید و این معنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاده سایر امرا درین امر با امیر چوپان
اتفاق نمودند و اسبان گردون توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در
نواحی بلده حمص روز چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و
بباد حمله دلیران شعله نیران ستیز تیز گشته خرمن حیات بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح

و فیروزی بر پرچم علم غازان خان در اهتزاز آمده مولای و قورمشی بحملات متواتر قریب پنجهزار سوار از لشکر ملک ناصر بر خاک هلاک
انداختند و سلطان مصر با آب و رود گشته پشت بر سوی گردانید و در وقت فرار بر نهج سرعت نمود که چون بدار الملک رسید
زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز در حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورده عزیمت علم
بصوب دمشق بر افراخت اعیان و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول غازانی وقوف یافتند با تحف لایقه
باستقبال شتافتند و غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص گردانید و متوطنان آن بلده را شربت امن و
امان چشانید و قتلق قیا بشحنگی شهر موسوم شده بلاد غوطه بضبط تغارات منصوب گشت و امر حکومت را قبچاق که
سابقا از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی برده بود تعلق گرفت و اهالی دمشق لشکرانه امان مبلغ صد تومان
قبول نموده جهت تحصیل آن وجه سید قطب الدین و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند انگاه غازان عزم مراجعت
کرده قتلقشاه نوین را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و ریاست حمص و طرابلس و عکه و سلامیه و معرة النعمان
که شام و سلی عبارت از آنست از آنها بابکی مفوض شده و ایالت حلب و حمی و غتاب و جبل السماق و بیره و قارحیه [illegible]
که آنرا شام سفلی گویند بر بکتمور تقرر گشت و مولای بروی بحکومت غزه آورد بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند ** و بعد از مراجعت غازان خان قتلقشاه نویان بمحاصره قلعه دمشق پرداخته
یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ مسخر گردانم و قتلقشاه بسرانجام مایحتاج استاد
اشارت فرموده کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیقی فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزای آن کوه را متلاشی گرداند
لاجرم با بعضی از دلیران قوم گفت که هر کس شر این شخص را از ما مندفع سازد هزار دینار باو دهم و یکی از عیاران مشهور آن
خدمت را متقبل شده تغییر لباس کرد و از قلعه بپایان شتافته بمنازل شامی که استاد منجنیقی از وثاق خود غایب بود بخانه
درآمد و در گوشه تاریک بنشست و چون استاد معاودت نمود پای در منزل نهادن همان بود و زخم خوردن همان و آن
مشهور سر استاد را از بدن جدا کرده و کارد برهنه بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانید
بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردید بنا علی هذا فتح دمشق در توقف افتاد و قبچاق با مصریان در ساخته اهالی قلاع
پنهانی بروز و دزدیده بشب از مواضع خویش بیرون می آمدند و اسبان مغولان را دزدیده هر که را می یافتند می کشتند
لاجرم قتلقشاه مصلحت در مراجعت دانسته سایر امرا و حکام شام همراه او روان شدند و در وقت عبور از فرات
جمعی کثیر در گرداب فنا فرو رفته شعله حیات ایشان انطفا پذیرفت و یکشنبه پنجم رجب امرا و مقربان باصناف تعب در
ولایت موصل بغازان خان رسیدند و ازان رهگذر غبار بسیار بر حاشیه ضمیر انور نشسته رایات منصور جمعه غره
شعبان از دجله عبور فرموده بصوب آذربایجان نهضت نموده پانزدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال فرمود و در
ذی حجه مذکوره انجا توقف کرده بعد از ان روی به تبریز آورد و خیال وصال عروس مملکت شام همواره همخوابه ضمیر
کیمیا تاثیر می بود تا آنکه در غره محرم سنه سبعمائه بار دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص آن بلاد شد و بعد از وصول [illegible]

حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر در آن سال از منزل خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنا بر استصواب امرا در دوم
جمادی الاولی مراجعت فرموده در بیست و چهارم رمضان در شهر اوجان نزول نمود و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب الدین
شیرازی و شیخ محمود و معین الدین خراسانی و امین الدین اندراجی و سعد الدین حبش بایکدیگر اتفاق نموده قصد تقریر وزرای عظام
خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند و در مجلس شراب سید قطب الدین شمه از ان معنی
عاضر ساخته غازان خان بغایت آشفته شد و روز دیگر تمامی نامبردگان مواخذ گشتند و در بیست و دوم ذی حجه قاضی صاین
و شیخ قطب الدین بیاسا رسیدند و بقیه آن طایفه بشفاعت بعضی از خواتین بلقیس آیین خلاص گردیدند و بتجدید عنایت
غازانی شامل حال وزرا شده خواجه سعد الدین بانعام آل تمغا اختیار و استغنا یافت و در غره محرم سنه اثنی و سبعمائه
غازان خان از بلده اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخته قاضی نصیر الدین تبریزی و قاضی قطب
الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاده رنده پیغام آنکه در آن دیار سکه و خطبه بنام غازان خان نمایند و
خراج قبول فرمایند تا از تعرض لشکر قیامت اثر ایمن گردند والا مصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزمشاهیان از
چنگیز خان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر اداء سفارت ملک ناصر فرمود که جواب این سخنان را معتمدان ما نزد غازان
خان خواهند برد و قاضیان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان در رود فرات
که حدود و جمله معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده آنچه دیده بودند و شنیده معروض گردانیدند و در جمادی الاولی
سنه مذکوره رسولان مصر بعز جارت فایز گردیدند و مکتوبی را که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در ان
کتابت نام ملک ناصر بآب طلا محرر گشته بود و نسبت با ایلچیان طریقه ادب رعایت نیافته و جواب سکه و خطبه و قبول خراج
آن بود که محصولات این ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف می گردد و از آن چیزی فاضل نمی آید
که ادا و انزد التزام توان نمود اما قصه استدعای سکه چنان بخاطر رسیده که بر نقودی که در این دیار جاریست بر یک جانب
نام امیر المومنین و سلطان محمود غازان خان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان
مصر رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت ایلچیان صندوقی مقفل مختوم بنظر پادشاه رسانیدند
و غازان خان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند ما را برین امر مطلقا اطلاع حاصل نشده و ملازمان سر آن
صندوق را گشاده در آنجا انواع اسلحه یافتند و غازان از مشاهده آن غضبناک گشته بعد از آنکه ایلچیان را طوی داد کرت
دیگر علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر برافراخت و فرمان فرمود که ایلچیان تا زمان مراجعت موکب نصرت نشان در همدان توقف
نمایند انگاه براه تغارانیه که از مستحدثات ایام دولت روز افزون بود توجه فرموده بشرف زیارت مشهد جنت رتبه جناب
علی راقدها تحف السلام والتحیه مشرف گشته نقبا و مجاوران آن مکان فردوس نشان را با نعامات فراوان نوازش
فرموده دوشنبه دوازدهم رجب پادشاه ظفر سلب بعانه رسیده اغرق را بموصل ارزانی داشت و خود بر جناح استعجال
شتافت و بیست و هشتم ماه مذکور لوای منصور پرتو وصول بر نواحی آن قلعه انداخته بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه سعد الدین

و خواجه سعد الدین نزدیک حصار رفته و حاکم رحبه امیر علم الدین را باطاعت و انقیاد ترغیب نموده امیر علم الدین لشکر انجا
بغلو و بغلم مدد کرده در تسلیم حصار باین عذر تمسک جست که چون این قلعه سرحد بلاد شام است مناسب نمی نماید که قبل از
آنکه پادشاه عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر کشد این بنده سبقت نموده بواسطه سپردن رحبه رخنه در ارکان نظام
این مملکت پدید آورد هرگاه که خاطر خطیر از معظمات مهمات شام فراغت یابد شهر و قلعه را تسلیم خدام عالیمقام خواهم نمود
و جبین اخلاص و فرمانبرداری بر خاک آستان سلطنت آشیان خواهم سود و غازان خان را این عذر مقبول افتاد
بی آنکه متعرض رحبه گردد در روز سه شنبه ششم شعبان بطرف حلب کوچ فرمود و چند روز در آن حدود بعیش و عشرت گذرانیده
قتلقشاه نوئین و سونتای و الغو و چوپان و تمتاق را بالتمغ بلاد شام مامور ساخت و بنفس نفیس براه موصل و سنجار لوای
مراجعت برافراخت و از آن جانب ملک ناصر با عساکر ستوده مآثر بحدود دمشق شتافته انتظار وصول مغولان می
کشید و قتلقشاه نوئین چون از آب فرات بگذشت و اثری از مصریان ظاهر نگشت بحمص رفت و آغاز محاصره می نمود
و در آن اثنا شنود که ملک ناصر هنوز بدمشق نیامده بلکه دمشقیان نقود و اجناس و احمال و اثقال خود را فراهم آورده
میخواهند که بمصر روند لاجرم بطمع اخذ اموال فتح قلعه حمص را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر جناح استعجال
طی مسافت نموده در دوم رمضان بموضع مرج صفر بر سر پشته بلند رسید و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه
مصر و شام مانند بحری مواج دید زیرا که همان لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول فرموده بود و لشکریان با فراختن خیام و تعیین
و مقام قیام و اقدام می نمودند و صرصر رعب و هراس اساس ثبات و قرار قتلقشاه را متزلزل گردانیده خواست که مراجعت
نماید اما امیر چوپان او را ازین حرکت مانع آمده خاطر بر اشتعال نایره قتال قرار گرفت و قتلقشاه و مولای با دو تومان از سپاه
آهن خای بر سر پشته متوقف گشته امیر چوپان و تمتاق با سایر امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد
پیکار شده غبار معرکه هیجا بر نوعی در هیجان آمد که چشم روشنان فلک تیره گردید و خونریزی تیغ و سنان بمثابه رسید که
خون کشتگان فضای دشت را بغیرت لاله زار گردانید و امیر چوپان و تمتاق بهادر با جمعی دیگر از جوانان پرتهور آنمقدار
کارزار نمودند که میسره ملک ناصر منهزم شده بنای حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصر ده هزار سوار بطرف
جوانغار ارسال داشته در آن اثنا از لشکر غازان ارنماق و طغایتمور بی جهتی روی گردان شدند و سپاه بهم برآمده
هرچند چوپان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را منتظم گرداند تیسر نپذیرفت و هرکس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر
مصر مانند گرگ که از عقب رمه پوید مغولان را تعاقب نمودند و چوپان بیک جان بسلامت بیرون برده در تخلیص گرفتاران
سعی فراوان کرد اما جناق با زمره امرا اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند و قتلقشاه و چوپان و سایر نوئینان آن شب با انواع تعب
در آن پشته گذرانیدند و چون خسرو زرین سلب از افق مشرق سر بر زده با لوای اقتدار اثار حوالی پشته ملک را احاطه
نمود سلطان مصر با لشکری افزون از حد و حصر گرد آن پشته درآمده و لشکر غازان در مقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیدند
ملک ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید و سپاه مصر [illegible] نموده بتقدیم رسانیده قتلقشاه نوئین با [illegible]

از انجا پایان راه دوشمنان از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب مرج صفر آن راه یافته بود و اکثر
مغولان با اسب و سلاح در زیر گل مسیل گزیدند و بیرون از کشتگان معرکه هیجا ده هزار مغول با پنج هزار اسب در قبضه تصرف
مصریان درآمده ملک ناصر ازین فارغ شده امیر دمشق را بتعاقب سایر گریختگان مامور گردانید و در تار رحبه تاخته رخنه
در بنای حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر باین فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرموده فتحنامها باطراف بلاد و امصار
ارسال داشت ع ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ؛ رایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراشت
و امرای مغول مغلوک و بد حال در نوزدهم ماه رمضان بموکب ایلخان پیوسته غازان خان روز دیگر بصوب بلده اوجان
و پنجشنبه دهم ذی قعده بمقصد رسیده بعد از دو روز قوریلتای ساخت و قتلقشاه نوئین و چوپان بیک و سایر سرداران را
موقف یرغو بازداشت و هریک را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاساق تادیب نمود و چند روز هیچ یک را در اردو راه نداد
و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه غایت جلادت بتقدیم رسانیده بود باتفاق افاداینی بخوردن سه چوب مودب گردید
اما بعد از آن باصناف عنایت غازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان در محرم الحرام سنه
ثلث و سبعمائه از اوجان بدار الملک تبریز خرامیده یکدو ماه بفراغت اوقات گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و کشته شدن جمعی از اهل شید و نفاق

غازان خان در روز جمعه نوزدهم ربیع
الاول سنه ثلث و سبعمائه بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز لوای کشورگشایی ارتفاع داد و در اواسط ربیع الاخر
بحدود حوم سرای رسیده بواسطه ظهور شدت برد و وفور باریدن برف عزیمت بغداد فسخ فرموده در کنار رودهلان موران توقف
فرموده دوران منزل اثری در غایت غرابت ظاهر گشت دست تقدیر ملک قدیر روزنامه حیات جمعی از اصحاب خدیعت در
نوشت خامه بدیع مقال کیفیت آن حال را برین منوال تقریر می نماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق هولان موران
رحل اقامت انداخته بود پیر یعقوب باغستانی که بشید و زرق جمعی از تبریزیان را مرید و معتقد خود ساخته بود شهزاده الافرنگ
را بافسون و نیرنگ بشارت داده و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت باردو فرستاده تا بطریق خفیه بعضی از [illegible]
اشان ایلخانی را بسلطنت الافرنگ دعوت نماید و محمود در اردوی کیهان پوی با بعضی از مردم فتنه جوی گفت که شخصی که حمل
گزندی بر قامت اوست و تیغ زرع پهنای بدن او از جبال مرده نزد شیخ یعقوب می آید و چنان فرا می نماید که اولیا آن
شهزاده الافرنگ را بپایه شاهی برداشته اند و رایت دولت او را تا اوج ثریا برافراشته اند و این خبر بسمع خواجه
سعد الدین صاحب دیوان رسیده در ساعت کیفیت حال را بعرض رسانید و جانی اختاجی حسب الحکم جهت احضار
مردم فتنه انگیز بتبریز شتافته در عرض ده روز الافرنگ و پیر یعقوب و ناصر الدین ایلچی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را بدرگاه
پادشاه آوردند و غازان خان بنفس خود پرسش آن قضیه فرموده شد و جریمه آن جماعت بثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب
الاذعان از موقف غضب صدور یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبدش بود پایان انداختند و مهم مریدانش را از تیغ
تیز آفرسانیدند و شاهزاده الافرنگ اگرچه دو سه روزی امان یافت اما بالآخره او نیز کشته بعالم آخرت شتافت و جون

سرابستانهای غازانی از صدمه دشمنان باز پرداخت همت عالی نهمت بترتیب دادن بستان مقصود ساخت و خواجه سعدالدین محمد را که صاحب
جمیله اسرار بدایع اندیشان ظاهر گشته بود باعلی مدارج اختیار و اعتبار رسانیده و طبل و علم ارزانی داشته یکهزار نفر از لشکر
مغول در تابین او مقرر گردانید و الجناب را جمع میان امارت و وزارت دست داده و در وقت مراجعت غازان خان
از قشلاق در ساوه آن حضرت را طوی کرده کاسه کرشمهای بر مدارج عظمت نهاد **ذکر انتقال غازان خان از جهان
گذران** غازان خان که بواسطه غلبه مصریان الم فراوان داشت در قشلاق حومه سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی
گذاشت اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی
روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد و در اول فصل بهار که سبزه دل نمزدگان از زمین برخاست
ولاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده در اثنای راه اشتداد مرض بجایی رسید
که وقت ماسکه از امساک عنان عاجز گشته پادشاه در محله منزل گزید و بعد از وصول بکید ده قزوین عنبر سعادت آیین تیغ توکل
قطع رشته علایق کرده خواتین و نوئینان و وزرا و مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت اقتدار
برادر خود سلطان محمد را بتفویض منصب ولایت عهد برافراشت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمایه وقتی
که زبان الهام بیان باداء کلمه توحید گردان داشت قوت محرکه انسانی از تحریک باز ایستاده لوای توجه بعالم عقبی برافراشت
امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت بلباس تعزیت ملبس بوده جسد شریفش را بدار الملک تبریز بردند و در گنبدی که
در شنب بنا کرده معمار همت او بود بر نهج شریعت مقدس نبوی بخاک سپردند و کیفیت تعمیر آن قبه عالی و سایر عمارات غازانی
برین موجب است که مرقوم کلک بیان میگردد ومنه الاعانة والتوفیق **تعداد عمارات و مبرات آن بانی مبانی خیرات**
چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد سلاطین مغول را مذهبی معین نبود و هرکس از ایشان فوت میشد جسدش
را در موضعی که از عمارات و زراعات بعیدی داشت دفن می نمودند و نواحی آنرا قرق می کردند و چون جمال حال غازان خان بحلیه
اسلام و ایمان مزین گشت و بشرف طواف عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید
که مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد اوما چگونه از زمره اموات توان شمرد و هر چند ما را در جهه صلحا
نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمه مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ عمل نماییم و ابواب البر ساخته
در طی صدقات جاریه برگشاییم تا انوار منافع خیرات بروجنات حال سادات و علما و فقرا تابد و برکات آن رحمت الهی
شامل حضرت ایزدی ما را دریابد آنگاه فرمان داد تا معماران مدقق و استادان مهندس در شنب تبریز که حالا بشنب غازان
اشتهار یافته قبه عالی جهت مدفن همایون بنا نهادند از ثقات استماع افتاده که پهنای دیوار آن گنبد سپهر آثار سی و چهار
گز است و در تاریخ وصاف مذکور گشته که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها پانزده من بود از آن مقبره
منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جداران صرف نموده و غازان خان هم در آن اوان متصل بآن
بقعه رفیعه دیگر بقاع تعمیر فرمود برین موجب مسجد جامع مدرسه شافعیه مدرسه حنفیه خانقاه دار السیاده حکیم خانه

دار الشفا بیت الکتب بیت المتولی حوضخانه و سقایه و حمام السبیل بیت القانون خانه بود که دفاتر قوانین امور ملکی و مالی
را که غازان خان جهت رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود آنجا نهاده بودند بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاک
خاصه آنچه بموجب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت برین بقاع سبعه از قناع وقف فرمود چنانچه تمامت قضاة و علما
بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود و جهت نقیب دار السیاده و خطیب مسجد جامع و مدرسان مدارس
و حکما و اطبا رصدخانه و دار الشفا و حفاظ مقبره و کتاب بیت الکتب و بیت القانون و پیش نمازان و مؤذنان و خادمان
و باورچیان برای فرش و حمامی و دلاک و سرتراش و گلخن تاب حمام السبیل و تمامی ارباب مناصب و عمله جمیع بقاع مذکوره
وظایف موفوره مقرر کرد و برای فرش و روشنایی آن منازل و وجه افرا و اشربه و اغذیه و ادویه و سایر مایحتاج دار
الشفا مبلغها معین ساخته و در باب سرانجام آن شرط مبالغه بجای آورده و درین باب وقفیه شرعیه نوشته در آن انواع
شروط لایقه مندرج گردانید اول آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در آن بقاع صاحب منصب
بوده متوطن گردند و بی ضرورت شرعی غایب نشوند دیگر آنکه در لیالی جمعه در هر یک از قبه مقبره و مدرسه و خانقاه و مسجد جامع
حلوا آنچه ساکنان آن بقاع را ضیافت نمایند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلوا و اطعمه لذیذه مرتب
ساخته بمجاوران و مسافران بخش کنند و در خانقاه سرابداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در شبهای ذوق
معموره و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهت ایشان اطعمه و حلوا پزند دیگر آنکه بعد از فوت واقف
هرکس از اشراف و ترک و تازیک او را زیارت نمایند خدام مقبره منوره آن کس را بگوشک عادلیه که نزدیک بقبه مذکوره
بوده از حاصل موقوف ضیافت نمایند دیگر آنکه در هر سال در روزی که واقف وفات یافته باشد آش بزرگ ترتیب نموده
علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را مجتمع گردانند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج معید
تعیین فرمود که در مکتب نشسته سیصد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلمان و متعلمان را از اوقاف مکتب
واصل گردانند و مقرر کرد که هر کودک که قرآن تمام کند چه مبلغ بمعلم هدیه دهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهت
خانه هر سال چند مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج ضعیفه را جهت تعهد صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال دو هزار پوستین
از پوست گوسفند خریده بمستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفا بر در بقاع و سرهای راه می اندازند بر دارند
و دایه باجره بگیرند که تعهد حال ایشان نماید و سایر مایحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سرانجام کنند دیگر آنکه هر غریبی
که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی شش ماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن ببامهای
بقاع مذکوره ریزند تا طیور برچینند و هیچکس قصد گرفتن آن مرغان نکند دیگر آنکه هر سال پانصد نفر بیوه زن جائزه داده
هزار من پنبه محلوج دهند چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی ظرفی
را که جهت آب کشیدن برداشته بشکند و از مالک خود بترسد آنرا عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ
شوارع را از سنگ پاک کنند و بر انهار پل بندند تا فقیران بسهولت عبور توانند کرد پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه جنت مکان

منحصر در بقاع مذکوره نبوده بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر تعمیر نموده و شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و در ایام
دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان
حمامات و مساجد ساختند و در گرد بلده فاخره شیراز باروی رفیع باوج فلک منیع بر افراشتند اکنون وقت آنست که
قلم فرخنده شیم اطناب را درین باب کوتاه سازد و بنا بیان شمه از حالات فضلاء زمان غازان خان طرح اندازد ذکر شمه
از حال علماء و فاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت
انتما میرسید و از موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره ور می گردید مولانا هبة الله است و او مردی بود بمجالس اوصاف
موصوف و بوفور علم و صلاح معروف بلغت سریانی و ترکی عارف و از اصطلاحات متصوفه و مشایخ واقف امثال و
حکایات بسیار بر خاطر داشت و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده نقش نصیحت و موعظت بر لوح دل ایشان
می نگاشت و مولانا هبة الله ترکستانی الاصل بود در اوان که غازان خان در خراسان حکومت می نمود از بلاد
ترکستان بایران آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مشهور و مباهی گردید و در وقتی که غازان
خان فتح عراق و آذربایجان فرموده ایلچی بخراسان فرستاده جناب مولوی را از راه اعزاز و احترام تمام باردو طلبید و
بانعام نقد و جنس او را شاکر و مستظهر گردانید خواجه رشید وزیر در جامع التواریخ چنین تحریر کرده که چون مولانا
بدرگاه عالم پناه رسید غازان خان او را بمن سفارش نموده حکم فرمود که رعایت حالش واجب دانم و آنچه
داشته باشد باو رسانم و من انگشت قبول بر دیده نهاده پیوسته مولانا هبة الله بملازمت پادشاه مشرف می گشت و بین
الجانبین درباب حکمت و عرفان سخنان سنجیده می گذشت و من در اکثر مباحثات غازان خان را بر سایر خلایق می دیدم
و تعجب می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تفوق در سخن دانی بچه سبب بصحبت وی مشعوف است و مجال استفسار آن
معنی نداشتم تا روزی که در حضور مولوی پادشاه سخنی در غایت دقت بر زبان گذرانید و فرمود که این مسئله ایست که
فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق راه بخزانه اسرار سلاطین نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص پی بدان منزل
برند و عوام از دور در و دیوار آن نگرند مانند شیخ هبة الله که او را آن مرتبه هست که خود را بدرون خانه رساند لاجرم
هرچه در بیرون آن خانه باشد داند من که این سخن از خان زمان شنیدم فرصت یافته معروض گردانیدم که چون این سخن
بر ضمیر نورانی ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ هبة الله را این مقدار تعظیم می نماید و بصحبت او اظهار میل و رغبت می نماید
غازان خان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ فسان و فولاد اگرچه از سنگ فسان صلب تر
می نماید اما فسان در حدت و جوهرش می افزاید بدین قیاس هرچه که مرآت خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری گردد که انوار آن
هرگز در فضای ضمیر مولانا هبة الله پرتو نیفکند لیکن بسبب مصاحبت او جمع ما را حدت و صفا از پیشتر بیشتر شود گویند که
مولانا هبة الله هم در زمان غازان خان در گذشت و در نواحی دار الملک تبریز مدفون گشت مولانا محیی الدین مدتی مدید در زمان
چنگیز خانیان قاضی القضاة ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و حلیه انصاف اتصاف داشت و در نهج امانت و دیانت

اقدام می نمود شیخ عثمان ساوجی در زهد و تقوی درجه کمال حاصل کرده بود و در پنجم رجب سنه خمس و تسعین و ستمائه در بلده ساوه از
عالم انتقال فرمود شمس الدین عیسی در سلک اعاظم علماء انتظام داشت و همواره نقش افاده و تألیف بر صحایف روزگار
می نگاشت از مؤلفاتش متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر الواح خاطر افاضل مسطور
رفیع الدین بکرانی در اصل از ابهر بود اما در گیلان اقامت می نمود این رباعی از اشعار اوست که رباعی با چرخ ستیزه کار
جنگ مکن ⁂ در زخم زمانه ناله چون چنگ مکن ⁂ در خاک زر و در آب دریا گوهر ⁂ ضایع مگذار زندگی تو
دل تنگ مکن ⁂ و رفیع الدین را پسری بود در کمال علم و تقوی زین الدین نام و او نیز اشعار و لطایف بر اوراق روزگار
می نگاشت و تا زمان سلطان ابوسعید بهادر خان در گلشن حیات نشیمن داشت شمس الدین کاشی ناظم تاریخ غازان خان
بود و در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید قصیده مصنوع نظم نموده و فاتش در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان
اتفاق افتاد والبقاء لله الا انهم لطریق الرشد والرشاد ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان
ولادت با سعادت سلطان محمد خدابنده در دوازدهم ذی حجه سنه ثانین و ستمائه روی نمود و چون قامت قابلیت ایشان
بر جویبار اقبال بالا کشید بفرمان برادر عالی گهر خود غازان خان بحکومت ولایت خراسان توجه فرمود و بعد از آنکه خبر
موت غازان خان را شنید بعضی از شاهزادگان و سرفداق نویان را که سر خلاف داشتند بیاسا رسانیده متوجه
تبریز گردید و در پنجم ذی حجه سنه ثلث و سبعمائه بدان بلده رسید در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در
قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام علیه السلام ابواب سعی و اجتهاد برگشاده درهای ظلم و بیداد بر بست منصب وزارت
را بدستور زمان برادر خود بخواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیر را بنقوش
اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه مزین ساخته اسامی سامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه نگاشت
و او اول پادشاهی است از چنگیز خانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسید و نام نامی ائمه اثنی عشر را
علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید اوقاف ممالک محروسه را در عهده قتلق قیا و بهاء الدین یعقوب کرد و ایشان را
بر پس تأکید گفت که در صرف حاصل موقوفات شرایط رعایت شروط واقفان بجای باید آورد و در بهار سنه اربع و سبعمائه
اولجایتو سلطان در قنقور النگ شهر سلطانیه را طرح انداخت و در باب متانت و زیب و زینت آن بلده اهتمام
کرده چون باتمام رسید دار الملک ساخت و در ذی حجه سنه ست و سبعمائه اولجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان
توجه فرموده در میان او و حکام آن دیار محاربات دست داد و در بعضی از آن معارک قتلغشاه نویان از عالم انتقال
نمود اما آخر الامر جیلانیان در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خواندند و هم
خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شاهزاده یسور و کبک خان
از آب آمویه گذشته در بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نمودند و ابواب ظلم و تعدی بر روی روزگار متوطنان آن
دیار گشودند و چنانچه در ذکر اسن بوقا خان سبق ذکر یافت امیر یساول با بعضی از امراء خراسان بجنگ ایشان مبادرت

نموده بوفای کشته شد و امیر بسیاول خان العجوب فرار نافت و اولجایتو سلطان ازین معنی واقف گشته حکم فرمود که امیر علی قوشچی

به انجاب شتافته شاهباز همت در هوای صید مرغ روح مخالفان بپرانند و بر کس از آن جماعت در خراسان باشد منقار

عذاب و چنگال عقاب معذب و معاقب گردانند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشه یکدلی بدان طرف در حرکت آمده

اولجایتو سلطان نیز از عقب نهضت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس جغتای خان رسید عنان

بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یک روی بجهت خویش آوردند **بیت** هنوز خسرو خورشید روی ننموده

ستارگان بگذارند جای بگریزند ∴ ورفتن امیر دانشمند بجانب هرات وکشته شدن در قلعه اختیار الدین

در زمان سلطنت خدابنده بوقوع انجامید چنانچه تفصیل آن حکایت در اثنای قضایا ملوک کرت مذکور خواهد شد

وفات اولجایتو سلطان در بلده سلطانیه در روز اول از ماه شوال سال هفتصد و شانزده اتفاق افتاد و حمدالله

مستوفی در تاریخ این واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داد **رباعی** از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت

از کاه کلاه سروری شاه گذشت ∴ بگذشت و جهان بوفا را بگذاشت ∴ آگاه ز حال خویش ناگاه

گذشت ∴ مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و اوقات حیاتش سی و شش سال **گفتار در بیان**

مجملی از احوال وزراء سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح وقایع ایام دولت آن آفتاب تابنده خواجه

سعدالدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشیدالدین طبیب در مقام وفاق واتحاد بود آفتاب اقبالش

از منقصت وبال و زوال محروس و مصون می نمود **بیت** تا گل نشکفت عهد گلزار ∴ نشکست زمانه در افکار

ودر سنه احدی عشر و سبعمائه خواجه سعدالدین بواسطه تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین

آوجی و جمعی از نواب خود را بر آن داشت که نسبت بخواجه رشیدالدین در مقام تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان

از توفیر اموال ممالک قبول کردند و امراء عظام بموجب اشاره پادشاه کردن غلام مقرر از با وزراء کرام در موقف

یرغو حاضر ساختند گناه بر خواجه سعدالدین ثابت شد و حکم سلطان از کمین غضب صدور یافته خواجه سعدالدین با

امیر ناصرالدین یحیی و خواجه زین الدین کیمیاگر و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم

شهر شوال سال مذکور در منزل محول از توابع بغداد بیاسا رسیدند و حمدالله مستوفی در تاریخ آن قضیه این دو

بیت در سلک نظم کشید **قصیده** عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف ∴ رفته از تاریخ هجری سال ذال

و یا و الف ∴ در محول شد بفرمان خداوند جهان ∴ بدر عمر خواجه سعدالدین محمد منخسف ∴ و مبلغ

پانصد تومان که مقرران ملتزم کفایت آن شده بودند از جهات و متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج

الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت می کرد هم درین ایام در قید مواخذه و مصادره افتاد و در حضور

قاضی القضاة ممالک و سادات و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر سیصد هزار دینار از اموال نقبا اشتباه

ائمه معصومین و سایر اشراف مسلمین بغصب و شلتاق گرفته بوده بنابر آن اوراباب ارباب مصاحب سعادات سپردند

ناحقوق

تا حقوق خود از وی ستانده بجزای اعمالش رسانند و آن زمره واجب التعظیم تاج الدین را بکنار شط برده بضرب ضعاف

قتل کردند و چون سید عمادالدین سمنانی در ان امر با نواب خواجه سعدالدین شرکت داشت جهان بین او را میل کشیده

انا نور با صره اش بتمام زایل شده و بعد از آنکه دسره قهر اولجایتو سلطان سرابستان مملکت را با غبان آسا از نهال وجود

اهل شرارت به پیراست جهت تعیین وزیری صاحب تدبیر که با اتفاق خواجه رشیدالدین فضل الله سرانجام مهام پادشاهی

قیام نماید با امراء عظام مشورت فرمود و خاطر انور بر آن قرار یافت که خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی را بشرف آن

منصب شریف سرافراز گردانند و بموجب حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشیدالدین فضل الله در

امر وزارت شریک شده و در وقتی که نورسیدگان انجمن چمن در نظر سلطان گل جلوه گر گشته از اوراق شکوفه

درهم و دینار بسیار بر رسم نیاز نثار کردند و خواجه علیشاه پادشاه و توچیان و ایغار از درون دار السلام بغداد طوی داده و در ان

جشن نگله مرصع بجواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت و افسر مکلل که قطعه لعل بیت و چهار مثقالی در ان تعبیه کرده

بودند و نه غلام سیم اندام گلعذار با کمرهای زرنگار و نه اسب عربی نژاد که زین و لجام آنها زرین بود پیشکش گذرانید و تعیین

محفوظ کرده و هر دو وزیر صاحب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند و بعد از ان اولجایتو سلطان

داعیه نمود که بدستور غازان خان همت بر فتح بلاد مصر و شام گمارد اما در آن اثنا بخاطرش رسید که چون اهل گیلان

با وجود قرب جوار اطاعت فرمان ما نمی نمایند لشکر بدیار دور دست بردن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بصوب گیلان

با امرا و اعیان مراسم جانقی مرعی داشته از آرای همگنان بر آن قرار یافت که نخست ایلچیان بدان ولایت فرستند و گیلانیان

را باطاعت دعوت نمایند اگر بقدم انقیاد پیش آیند فبها والا بجهه تادیب ایشان توجه نمایند و در آن ایام در گیلان حکام

متعدد بامر ایالت قیام می نمودند و تا آن غایت هیچ یک از اولاد هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند و امیره دباج

سایر ولات آن ولایت معظم تر می زیست بنابر آن اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاد و امیره دباج پیشکشهای لایق

ترتیب کرده باردوی همایون شتافت و باصناف الطاف ایلخانی اختصاص یافت اما باندک زمانی از ارباب بیکاری تکالیف

و توقعات امرا بتنگ آمده نیم شبی بی رخصت عنان عزیمت بطرف وطن خود تافت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده

بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوبان از راه اردبیل بجانب گسکر رود و امیر قتلغشاه از طریق خلخال متوجه رشت

و فومن و تولم گردد و امیر طغان و امیر مومن از راه رستمدار و کالاو دشت بدان ولایت در آیند و اولجایتو سلطان

بعد از رفتن امرا بیک هفته از بلده سلطانیه متوجه لاهیجان گشت و امیر چوبان حدود گسکر را غارت کرده قبل از وصول سلطان

بلاهیجان سالما غانما باردوی نصرت نشان ملحق شد اما امیر قتلغشاه چون بخلخال رسید حاکم آن ولایت شرف الدین

خلخالی بخدمت مبادرت نموده بزبان دولتخواهی معروض جناب امارت پناهی گردانید که درین ماه تنگ و راههای صعب

است و هنوز مهابت سپاه پادشاه در دل گیلانیان جایگیر نشده مناسب آنکه بپای حزم و تانی طی مسافت کرده شود و امیر قتلغشاه

چون و فاران طمع با موال ملوک جیلان تیز ساخته بود بحشمت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود

امیر فولاد قیا را مستظهر گردانیده و برسبیل سرعت رایت نهضت برافراخت و اتباع امیر و بابج در عقبه تنگ سر راه بر فولاد قیا گرفته آغاز
جنگ کردند و سه نوبت میان جانبین زد و خورد واقع شده هر بار فولاد قیا غالب آمده امیر و بابج قاصدی نزد او فرستاده
طلب مصالحه نمود و فولاد قیا این التماس را عرضه داشت امیر قتلغشاه کرده امیر با مواعید پسر خود از قبول آن صلح سر
زد و پسر خود را نیز شهزاده و امیرزاده بجا رسید از بلخ راه داده متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع محاربه
انهزام یافته اکثر لشکریانش در گل فرو رفتند و چون بقیه گریختگان بقتلغشاه نویین رسیدند ملازمان موکب او نیز روی
بفرار آوردند و امیر قتلغشاه ساعتی پای بر بساط ثبات فشرده و بزخم پیکان یکی از شجعان گیلان نقد جان بقابض ارواح سپرد
و گیلانیان غنیمت فراوان گرفته همه بوطن خود رفتند اما چون امیر طغان و امیر سونج بحدود آن ولایت رسیدند امیر
هندوشاه که حاکم آن سرحد بود بقدم اطاعت امرای پادشاه را استقبال نمود و اتفاق او را مصحوب خود گردانیده باردوی
اعلی پیوستند و بعد از آنکه رایات عالیات اولجایتو سلطان پرتو وصول بر ولایت لاهیجان انداخت و حاکم آنجا غاشیه
فرمانبرداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان نثار عید الاضحی در آن بلده گذرانیده ناگاه خبر قتل امیر قتلغشاه
شنیده و بغایت غمناک شده امیر شیخ بهلول و امیر ابابکر را با سه هزار سوار جرار جهت کشیدن انتقام ارسال نمود و بمدد
ایشان امیر حسین و امیر سونج را مدد فرستاده و امرا بعد از کوشش و کشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر
از ایشان کشته در رشت و فومن و تولم را غارت کرده باز گشتند آنگاه حاکم گیلان خراج قبول فرموده سلطان محمد علم مراجعت
برافراخت و پسر امیر قتلغشاه را بسبب فرار از معرکه گیلانیان چوب بر ساق زده چوبان نویان را قایم مقام قتلغشاه
ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمایه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال الدین افرم که از اعاظم امرای مصر و شام
بودند از سیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار جرار بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه
بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشته باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و ایشان بسبب ترغیب و تحریض آن
عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت بدان جانب برافراشت و بپاس اهتمام وزرا
عظام اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار بر وجهی مرتب گشت از آن جمله هزار و پانصد زره از مشغولات
استادان فرنگ و دویست و شصت اسب کوه پیکر هامون نورد با جلهای گوناگون از اطلس و اکسون و زینهای مرصع
آراسته گردانیدند و دو هزار و پانصد شتر از میر بر تحمل جهت حمل ساوری و داخل موجبات تجمل شد و نود چرخ دور انداز و
پانزده هزار و کسری تیر فولاد و صد قاروره نفط و دشمن سوز و صد فروار کوس رعد آواز و صد علم زر لفت مرتب گردانیدند
و سیصد و شصت نقاب تیز چنگ با پیل و کلنگ همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه و امرا و سپاه باین ترتیب در آمین
در سلخ رجب مذکوره از موصل براه سنجار روانه گشته در روز جمعه ششم ماه رمضان برحبه شام رسیده متوجه فتح آن
گردیدند و آن قلعه متین دوازده برج داشت و خندقی در عرض سی گز در گرد آن فرو برده بودند و اساس حصارش را با سنگ
استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در خدمت کوتوال آن حصار که بدر الدین موسی کرد نام داشت بسر می بردند و ذخایر

وافر

وافر و اسلحه و اسباب جنگ حصار بسیار داشتند القصه چون سپاه عراق و آذربایجان بظاهر آن قلعه آسمان نشان رسیدند بدر
الدین موسی پای در دامن استغنا کشیده ابواب قلعه را مضبوط ساخت و آغاز تیر انداختن و سنگ کردن آغاز کرد و از
انجانب دلیران آهنین جنگ آغاز حرب و جنگ کردند و نقابان دست به نقب زدن برآورده لشکریان بر ساختن منجنیق
را مطمح نظر همت کردند و چون آن نقبچیان کار بجایی رسانیدند که آواز ساکنان قلعه را شنیدند و سپاهیان هیزم
فراوان در خندق انداختند مردم قلعه را از جسارت خویش نادم گردانیدند و بواسطه آمد شد قاضی نجم الدین و مساعی
جمیله خواجه رشید الدین سلطان ظفر قرین بصلح و صفا مایل شده آن مهم بر وجهی تمشیت پذیرفت که مقرون برضای جانبین
بود آنگاه پادشاه عالم پناه در تاریخ بیست و چهارم رمضان عزم انصراف جزم گردانید و از آب فرات عبور نموده بعد از طی
مسافت منازل و مراحل قرین صحت و عافیت در دار الملک سلطانیه نزول اجلال فرموده و در سنه ثلث عشر و سبعمایه
اولجایتو سلطان پسر عالی گهر خود را سلطان ابوسعید حاکم ولایات خراسان ساخت و بدانجا روان فرموده امیر سونج
را باتابکی شاهزاده تعیین نموده جمعی کثیر از ابنای امرای عظام ملازم آن دری اوج سلطنت گردانید و چون چتر بلند کار شاهزاده
کامکار سایه وصول بر آن مملکت انداخت امیر یساول و ملوک فراه و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بملازمت
مبادرت نموده رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنودند و ریاض ملک و دولت از رشحات سحاب عدل آن
حضرت و نضارت یافت و در خلال این احوال میان کبک خان و شاهزاده یسور که شمه از حال ایشان در اثنای
قضایای اولاد چنگیز خان مذکور شده منازعه مرتفع گشت و یسور صلاح در آن دید که از آب آمویه گذشته در متنزهات
دیگر خراسان ساکن گردد بنابر آن یکی از مخصوصان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاده
و داعیه که نموده بود پیغام داد و سلطان محمد ایلچی او را بعواطف پادشاهانه بنواخت و جهت یسور تبرکات لایقه ارسال نموده
شاهزاده را مخیر ساخت که در هر موضع از آن ولایت که خواهد توطن نماید و یسور بجانب خراسان شتافته در صحرای قادس علم اقامت
مرتفع گردانید **گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از آنکه بر زمان آن پادشاه عالیشان**
سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزی بعزم شکار سوار شده بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه بازگشت و چون
دو هفته از این قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه آن
سعی موفور بظهور رسانیدند و آن عارضه روی بانحطاط آورده و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت و خود را صحیح تصور
نموده باکل اغذیه غلیظه مبادرت نموده مرض نکس کرده و در این کرت مهم از مداوای اطبا درگذشت ارکان دولت از صحت
مایوس گشته رسولان جهت آمدن شاهزاده ابوسعید ارسال داشتند اما قبل از حلول واقعه ناگزیر پدر خویش بدار
الملک رسیده ماتم نعج و سر برگردد و این مدعا بحصول نپیوست و فی سنه ست عشر و سبعمایه در شب عید فطر سلطان
محمد خدابنده رخت بسفر آخرت بربست امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه
دین پرور را در گنبد سلطانیه که از مستحدثات نفس بود دفن کردند و با طعام فقرا و مساکین پرداخته جهت ترویح روح پرفتوحش

خواست کرم

خشمات کلام ملک علام بجای آورده‌اند و از جملهٔ آثار آن خسرو جمشید اقتدار یکی بلدهٔ سلطانیه است و آن شهر را مربع وضع نموده بود و طول
هر دیواری از ارکانش پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده بر هر برجی به پهنای
آنکه اگر بر زبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند و گنبدی که مقبرهٔ آن پادشاه عالیجاه است و در درون این شهر ساخته
شده قطر آن شصت گز و دور شاهمش صد و سی ذرع است و ایضا باهتمام اولجایتو سلطان در سلطانیه مساجد و خوانق
و دار القضا و دار الحدیث و دار السیاده و مدرسهٔ مکلف ساخته و پرداخته آمد و در آن بقعهٔ شریف شانزده مدرس و
سعید و دویست طالب علم موظف بودند و ایضا شهر سلطان آباد در پای کوه بیستون و شهر اولجایتو آباد در مغان
بر کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه است و چون سلطان محمد بصحبت علما و مباحثهٔ مسائل شرعیه بغایت مایل بود
در ایام دولت خود فرمان فرمود تا بطرح مدرسه از کرباس چهار ایوان و خانقاهی ترتیب دادند و در اسفار آنرا همراه
خویش می‌گردانید و مولانا بدر الدین شوشتری و مولانا عضد الدین ایجی از جملهٔ دانشمندانی اند که در آن مدرسهٔ کرباس
مدرس بوده‌اند و پیوسته قریب صد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند و ماکول و ملبوس و سایر مایحتاج ایشان از
نواب دیوان اعلی سرانجام می‌نمودند و از جملهٔ اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب زهد و ارشاد مظهر فیض جلی شیخ
جمال الدین مطهر حلی است و او در تقوی و کثرت عبادت از ابنای زمان ممتاز بود و در سنهٔ ثلث با سلطان محمد خدابنده
معاصر بوده و آن پادشاه سعادت اثر بمصاحبت او متابعت مذهب علیا امامیه نمود و فضایل و کمالات و محاسن ذات
و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر حلی بسیار است و تصنیفات افادت انتساب در علوم دینیه و فنون یقینیه بیشمار و
کتاب نهج الحق که مشتمل بر صحت امامت ائمهٔ اثنی عشر است از آن جمله است و قواعد و شرح تجرید و مختلف نیز در سلک مؤلفات آن
افاضل اماجد انتظام دارد رحمة الله علیه رحمة کاملة و از زمرهٔ مشایخ آن زمان یکی شیخ عبد الرحمن خراسانی است
و او در تقوی و کثرت عبادت از ابنای زمان ممتاز بود و در سنهٔ عشر و سبعمائه در بغداد از عالم انتقال نمود و از جمله
افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء والمتاخرین مولانا قطب الدین محمود است که ولد مولانا مسعود بن مصلح بود و او در هفدهم
رمضان سنهٔ عشر و سبعمائه در تبریز از عالم انتقال نمود و در چرنداب مدفون گشت و شرح اصول ابن حاجب و شرح
حکمت اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست و از جمله مورخان بلاغت اثر مولانا شهاب الدین عبد الله شیرازی
صاحب تاریخ وصاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بود و در ایام دولتش آن کتاب افادت انتساب را تالیف
نمود و از آن جمله دیگری ابو سلیمان فخر الدین داود بناکتی است و فخر الدین داود در آن ایام عدالت انجام اوراق تاریخی
در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آنرا روضة اولی الالباب نام نهاده و هم آن کتاب که بین المورخین بتاریخ
بناکتی اشتهار یافته و دیگری محمد بن سعد بن عبد الله الحمدی الشرابی که منتخب جامع الحکایات از مؤلفات اوست
و از جملهٔ شعرا آن زمان خجسته نشان یکی سعد بهاست و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست **شعر** حاشا همه که مرا
مهر تو از دل برود ∴ یا خود از خاطرم آن شکل و شمایل برود ∴ و از جملهٔ خوش نویسان آن عصر یکی سید شرف

الدین خطاط شیرازیست و اولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابوسعید بهادر خان را بحکومت خراسان می فرستاد
آنجناب را بمعلمی ولد خود تعیین نموده بود و شاهزاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آنجناب مبالغه می‌نمود چنانچه بیاده
بمکتب میرفت و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب می‌نشست

ذکر سلطان علاء الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان

ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه ذی قعدهٔ سنهٔ اربع
و سبعمائه بمقام تورقوی از بلاد اوجان روی نموده و چون هشت روز از عمر شریفش درگذشت امیر سونج بمنصب اتابکی
قرة العین مفتخر گشت و در سنهٔ ثلث عشر و سبعمائه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان
صوب توجه نمود و سه سال و کسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنهٔ ست عشر و سبعمائه که در
مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و مقدار توقف فرمود که امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی
پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید جوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل
و احسان را استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در فرق سلطانیه قرلیتای فرمودند و در غرهٔ ماه صفر سنهٔ سبع عشر
و سبعمائه باتفاق جمهور نزدیک و دور امیر جوپان یک بازوی شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی
نشاندند و زر و جوهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابوسعید بر سریر پادشاهی تمکن گردید زمام
امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر جوپان سلسله فرنهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور
زمان پدر منصب وزارت داد و امارت دیار بکر بامیر حسین تعلق پذیرفت و امیر تیمور تاش بن امیر جوپان بایالت روم مباهی
گشته رایات مرز و بوم پیش گرفت در مبادی ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان بواسطه صغر سن آن پادشاه
عالیشان و کمال استیلای امیر جوپان بسیاری از شاهزادگان و نوئینان در اطراف و دیار عراق و آذربایجان و خراسان اعلام مخالفت
افراخته فتنها انگیختند و در آن ولایت محاربات و مکاوحات دست داده و دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از ابطال روزگار
برخاک هلاک ریختند و در جمیع آن معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابوسعید ظفر و نصرت ملازمان رکاب نصرت قرین ان
اورا روی نمود لاجرم باندک زمانی تمامی فتن تسکین یافته دست عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت بر روی عالمیان
بگشود شهادت خواجه رشید وزیر و قتل شاهزاده تیمور و انهدام بنای حیات امیر جوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام
دولت سلطان ابوسعید خان بوقوع پیوست و هم در آن اوقات خواجه علیشاه جیلانی وفات یافت صاحب سعید خواجه
غیاث الدین محمد بن رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الاخر سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی
قراباغ اران وفات سلطان ابوسعید خان بوقوع انجامید و در مدفنی که در نواحی سلطانیه بنا کرده بودند مدفون گردید اوقات
حیاتش سی و دو سال بود و مدت سلطنتش نوزده سال

گفتار در بیان شمه از حال خواجه رشید وزیر و نبذی از حکمت آنجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابوسعید

جناب فضایل مآب خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو و
افلاطون اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح خاطر می‌نگاشت از نتایجات

خامه گوهربارش ریاض فضل و فصاحت ناضر و ریان بود و از قطرات خامه درر نثارش حدایق انشا و بلاغت از زهر و ازهار پر نموده
خامه او چون گهرافشان شدی ⁂ نظم سخن لولو و مرجان شدی ⁂ و از آن جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات
جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات
آن اوراق بر لوح خاطر منقوش و مسطور چنانچه سبق ذکر رفت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشست
و رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل گشایش مرتب امور جمهور بنی آدم شد بیت زهی قهر او در بر دشمن هراسان
شد ⁂ ولی از امید لطفش دوستان را کار آسان شد ⁂ و آن جناب تا اواخر ایام حیات جناب غازانی در تمشیت
اقبال و کامرانی بسر برده و چون اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی در قبضه اقتدار آورد و بیشتر از پیشتر در باره آن
دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته درجه او را از پایه جعفر بلند کرد و آن وزیر لطف نهاد بر اهل کرم ابواب
عدل و انصاف بر روی خواص و عوام برگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانید و جهت ایشان مدارس و بقاع
خیر بنا نهاده مزارع خوب و مستغلات نفاع بر آن بقاع وقف نموده پیوسته عموم انعام و احسانش بر فرق اصحاب
و ارشاد می‌بارید و هرگز هیچ آفریده از خوان نعمت و احسان بیکرانش مأیوس و محروم نمی‌گردید آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب
العطیا هنوز در ولایات عراق و آذربایجان باقی و پایدار است و زبان ارباب نظم و نثر از شمول مراحم و عواطفش مدح گوی و شکر
گذار ان الاثار تدل علینا فانظروا بعدنا الی الاثار و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان خواجه علیشاه جیلان نیز شریک
شده بعضی از مهمات دیوانی موقوف خواجه رشید فیصل می‌داد و ازین جهت غبار ملال بخاطر وزیر حمیده خصال رسیده
زبان شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد و اگر متابعت من باید کرد و اگر
این امر استقلال با بنده نبود ما روی بسرانجام دیگر مهم باید آورد و خواجه علیشاه هر یک ازین سه صورت اختیار نماید بنده را قدم
اتفاق پیش آید اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود تا من بجواب محاسبات مستوفیان قیام نمایم دوم آنکه مهمی که متعلق
بوزرا می‌باشد به بنده واگذارد تا من بعنایات سلطانی مستظهر بوده از عهده آن بیرون آیم سیم آنکه بلاد و ممالک محروسه را
منقسم بدو قسم ساخته هر یک در سرکار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بمنصه ظهور رسانیم اولجایتو سلطان در جواب
فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته‌اند رشید مردی پیر دانشمند است و علیشاه جوان کاردان
بی‌مانند صلاح مملکت در آنست که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم
بوده قدم از دایره متابعت و موافقت بیرون ننهند و برحسب فرمان آن دو وزیر عالیشان مصالحه نموده گرگ آشتی
کردند و بار دیگر بر سبیل شرکت روی بسرانجام مهام آوردند اما چون سلطان محمد خدابنده رخت بعالم بقا کشید و سلطان ابو سعید
مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد هرچند خواجه علیشاه خواست
که تصرفی بر خواجه رشید ثابت کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد و درین اثنا جمعی از ممالیک دیوان چنانچه عادت
ایشانست نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت شود ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آییم تا مبلغی از

تصرفات بر وی ثابت کرده و خواجه رشید از غایت سلامت نفس بر آن امر همداستان نشده گفت که من خواجه علیشاه را هم
که شمار استرضا نماید و آن جماعت از خواجه رشید مأیوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کرده و باتفاق روی بتغریر وزیر
صافی ضمیر آوردند و خواجه علیشاه نواب سلطانی را رشوتها داده تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه
آن خواجه فاضل پناه را بعیوب منسوب ساختند و در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمایه رقم عزل بر ناصیه احوال آن شیخ
و امیر سونج اگرچه بر عزل صاحب سعید راضی نبود اما در آن اوان مرض صعب داشت و سلطان ابو سعید در آن زمستان علم
عزیمت بصوب دار السلام بغداد برافراخت و امیر سونج در عشرین ذی قعده سنه مذکوره در منزل محول بعالم آخرت
انتقال نمود و در وقت نقل ثوابت و سیار برج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوبان در حدود
آذربایجان بمراسم شکار پرداخته و در آن اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اوقات میگذاشت پیش خود طلبیده گفت وجود تو
بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام است و مهم سپاهی و رعیت بی دخل ای صواب نمای تو بغایت صعوبت الیه گرفت دیگر باره منصب
اختیار باید کرد و روی بتفیصل مهمات مملکت باید آورد خواجه در جواب گفت که عمری در ملازمت گذرانیدم و تمام اوقات
را صبح با شب رسانیدیم روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب و کامرانیست نهایت پذیرفت و نهال آمال
امانی جهان جوانی از هبوب صرصر خریف ضعیف و ناتوانی سمت انحنا گرفت بیت بسان پشت کمان گشت پشت من زان روز
که تیر عمر گرانمایه در گذشت از شصت ⁂ بپای خواستنم مشکل است و میگوید ⁂ زمانه خیز که این خانه نیست جای
نشست ⁂ آنچه ما در وزارت دست داده هرگز هیچ وزیر را اتفاق نیفتاده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید بنده‌اند
اولی آنکه عوض من ایشان در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نماید مخادیم رقم لسان بر وفق حال من بیت
رسمی است که مالکان تحریر ⁂ آزاد کنند بنده پیر ⁂ و خواجه رشید هرچند در باب استعفا مبالغه
بیشتر نمود امیر چوبان در تکلیف قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانیده چون این خبر بخواجه علیشاه
و جمعی که قصد جناب آصف پناه می‌نمودند رسید آغاز اضطراب کرده ابوبکر آقا را که نفس ناطق امیر چوبان بود با مبلغ
درهم و دینار فریفته تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوبان اگرچه با خواجه نیک بود اما لوحی ساده داشت
که هر کس هر چه می‌خواست مطلب خود بر آن نگاشت و کار بجایی رسید که بعرض امیر چوبان رسانیدند که خواجه ابراهیم ولد خواجه رشید
که شربت دار اولجایتو سلطان بود بفرموده پدر خود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم آخرت آورد و
امیر چوبان این حدیث را بعرض ابو سعید خان رسانید و امرا دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن
وزیر عادل حاصل نمودند و در هفدهم جمادی الاول سنه ثمان عشر و سبعمایه در حوالی ابهر بقریه خشکه جلاد قصد ایشان کرد
اول خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه او را گفت با علیشاه بگوی که بی‌جرم قصد جان من
کردی و روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت میان ما چنین همین قدر خواهد بود که قبر من کهنه و قبر تو نو خواهد بود بعد از آن
جلاد خواجه عالی‌نژاد را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تالان کردند و امرا املاک خواجه

و اولاد و عشایرش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین محقق در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید بیت

دین چون رشید گشت بعقبی ∴ نوشت منشی تاریخ او که تاب شراه

ذکر مخالفت شاهزاده یسور و بیان قتل آن تخمهٔ پرشور

شاهزاده یسور که در اواخر ایام زندگانی اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت برافراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرده این معنی را با میر یکتوب ولد اولدر نویان در میان نهاد یکتوب گفت منهی را می باید آنکه امیر یساول بقتل آید چه بعد از دفع شوکت او درین ولایت کسی نمی ماند که با ما مقاومت نماید و روزی چند در آن فکر بسر برده در آن اثنا یساول بهانه آنکه شاهزاده یسور را طوی میدهم مالی خطیر بر بلاد خراسان توجیه کرد از آن جمله پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هراة رقم فرموده در اواخر سنه ست و عشر و سبعمایه پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل را بهراة آورده بضرب لطمه و شکنجه در عرض دو روز وجه مذکور را نقد نمودند درین قیاس در تمام بلدان محصلان بیداد فراوان بتقدیم رسانیده رعایا زبان بنفرین یساول کشادند و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده شاهزاده یسور و یکتوب با هم گفتند که می تواند بود که طوی یساول شبگیر کرده باشد مناسب آنکه قبل از آنکه بی اختیار شویم مهم او را فیصل دهیم و یساول از وجوهی که بظلم جمع آورده بود اوانی زرین و سیمین و اسبان تازی نژاد و غلامان پری نژاد و سعید فروار از جنس ماکولات و چند چیک شراب و دو هزار گوسفند بهم رسانیده متوجه یسور گشت و تخت بنجل خانه یکتوب رسیده بساط نشاط گسترده بشراب خوردن مشغول شد یک ناگاه شخصی با وی گفت که کسان یکتوب جمعی از طارمان را گرفته قصد تو دارند بر جناح استعجال پای در رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاده و هنوز نیم فرسخ نرفته بود که شاهزاده یسور تمامی جهات او را غارت فرمود و چون یساول بحدود جام رسید مبارکشاه بن بوقای که از وی کینه دیرینه در سینه داشت با پنجاه سوار سر راه بروی گرفت و در آن وقت با یساول زیاده از سی کس نبود ناچار آغاز پیکار کرده کشته شد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید **قطعه**

در هفتصد و هفده دهم ماه محرم ∴ سال و مه تاریخ نه نقصان نه زیاده ∴
شد میر امیر خراسان یساول پیش اجل باز ∴ بنهاد سر آنجا که قضا بود و اراده ∴
چرخ فلک آنرا که برافراخت بینداخت ∴ اینست مر او را صفت و سیرت و عادت ∴

سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را جهت سرانجام مهام خراسان بدان صوب روان فرمود و چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول نمود امیر یکتوب از جانب شاهزاده یسور پیش او رفت و گفت یساول بی جهتی قصد شاهزاده یسور کرد لاجرم ایسن قتلغ بخلاف مقصود مردم یکتوب را بانواع نوازش اختصاص داد و گفت باید که سایر امرای خراسان مطیع و منقاد او باشند و یسور عهدنامه در باب اطاعت سلطان ابوسعید نزد ایسن قتلغ فرستاد و آن منولک ساده بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه آورد و از آنجا بحکم سلطان ابوسعید متوجه اران شده در اثنای راه بعلت فجاء درگذشت اما شاهزاده یسور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن قتلغ جمع کرد یکتوب را بیش از پیشتر منظور نظر تربیت گردانید و قامت قابلیتش را بخلعت گرانمایه فاخره بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تابین او مقرر نمود و فرمود که در بادغیس متوطن گردد و خود روی بطرف گرمسیر آورد زیرا که پیش ازین بنابر غایت رعایت قوم آغرق خود را بدان

طرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید و چند روزی بفراغت بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کرده تسخیر سیستان را خواست که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم کنبولی مشتمل بر وعده و وعید پیش او ارسال کرد و ملک از سطوت او اندیشیده قصد نمود که چیزی از مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنود که تیمور گودری با یسور داعیه سرکشی دارد و ملک غیاث الدین کرت نیز سر از حلقه متابعتش در می آورد لاجرم فرستادگان شهزاده را بقتل رسانید و باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود و یسور در حدود آن ولایت دست بغارت و تاراج برآورده از توابع ملک جمعی را تیغ بیدریغ بگذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بر سر گودریان تاخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود بر خاک هلاک انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت ازین حال آگاهی یافته قاصدی نزد امرا سلطان ابوسعید که در اران اقامت داشتند فرستاده و از عزیمت یسور اعلام داد و امرا با هم گفتند که این نازک کاریست میخواهیم برسانند شاهزاده یسور سرکار مقام مخالفت پادشاه نباید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد انقدر لشکر بدارد که باستظهار ایشان روی بخراسان آورد و یسور بعد از ساختن لشکر پرشور و شر اردوی خود را بجوکی که پسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الآخر سنه ثمان عشر و سبعمایه متوجه خراسان گشت و چون بقصبه جشت رسید یکتوب و سایر امرا که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خاطر بر یورش خراسان قرار داده نخست کنبولی نزد ملک غیاث الدین فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد و ملک سخنان خشونت آمیز در جواب نوشته نزد یسور ارسال داشت و یسور از اطاعت او نومید شد و در ماه رجب از چلکاهراة گذشته بسرعت هر چه تمامتر بصوب رادکان که محل اقامت امرای ابوسعیدی بود نهضت نمود و یک ناگاه برایشان تاخته تمامی یراق و گله و رمه آن غافلان را متصرف گشت و یکتوب تا دامغان راند و یسور تا وسط مازندران عنان بازنه کشید و خرابی بسیار کرده قرب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایت را اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید رسید امیر حسین گورکان ولد امیر اقبوقا جلایر را با سپاه وافر بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده یسور از توجه امیر حسین گورکان خبر یافته در عقب ترشنان عنان مراجعت انعطاف داد و امیر حسین بسرعت تمام در حرکت آمده چون یسور بنیشابور رسید دو هزار کس تعیین نمود که مال فراوان از متوطنان آن مکان بستانند و بخدمت رسانند و ایشان به نیشابور در آمده آغاز مطالبه و مواخذه مسلمانان کردند اما پیش از آنکه چیزی معتدبه حاصل گردانند خبر وصول امیر حسین شنیده بر تابهای خود گذاشته هزیمت نمودند و چون یسور بنواحی مشهد مقدس نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت فوجی از سپاه غور بکاب بادغیس فرستاده جهات یکتوب و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده لاجرم بنجات پسران خاطر گشت و در آن حین سید عز الدین نقیب با سایر سادات مشهد اندک جسارتی ترتیب نموده بملازمت شاهزاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب یسور مشتعل بود لب بجواب نگشود و سادات را رخصت جلوس نفرمود و ایشان از یارای نشستن نمانده دیگر بر پای ایستاده و بعد از آن آن شاهزاده نازنین سر برآورده گفت سپاه ما را تغاری میباید و مبلغ گوسفند

نوبه امیر شهاب الدین فرمود که منت دار بیم محصلان بتعیین فرمایند تا بزودی این مهم ساخته شود میمور سعید کس همراه سادات کرد
تا بالفصه سر گوسفند و سه صد خروار آرد و بالفصه خروار جو با سایر مایحتاج سرانجام نمایند و باردو رسانند و خود متوجه جام شده
انقیاد آن سعید کس را بشهر برده سر جماعتی از ایشان را در محلی فرود آورده و همان شب همه را با جمعی دیگر از میموریان که
جهة سودا و معامله بانجا رفته بودند بقتل رسانیده و از اسبان و اسلحه ایشان هیچکس سکین مرتب ساخته چون امیر حسین
بهانجا رسید باستقبال برود امیر زبان بتحسین سادات گشاده ایشانرا بعواطف بیکران بنواخت و شاهزاده میمور بعد از
وصول بجام خواست که شیخ الاسلام شهاب الدین را بمجلس خود حاضر ساخته از وی اخذی نماید اما هرچند کس بطلب آن
جناب فرستاد و التماس حضور نمود بجایی نرسید و شیخ در کوشکی متحصن گردیده فرستادگان را بغیر از تیر داد و خبری
نداد و بنابر آنکه الاغان امیر حسین بغایت لاغر بود روزی چند جهة آسایش دواب در النک رادکان توقف فرمود و در آن ایام
بکرات بمکتوب و میمور نواحی دارالسلطنه هرات را تاخته در باب محاصره آن بلده و تعیین ملک غیاث الدین کوشیده
و چند نوبت خواجه ابواحمد حبشی را بشهر فرستاده طلب مردم و جهاتی کرد که ملک در صحبت ایشان از بادغیس بهرات آمده بود
نموده تا با آن مصالحه نمایند اما ملک اصلا بآن سخنان ملتفت نشده و هیچ خبر و هیچ کس نفرستاده و بمکتوب و میمور بجایی نگشته
در آن اثنا خبر وصول امیر حسین بنواز انجا رسید و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بجانب گرمسیر فرار نمود و امیر حسین
در اواخر سنه تسع و عشرین و سبعمایه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرموده ملک غیاث الدین را بانواع انعام و احسان بنواخت و
باتفاق او از عقب میموریان در حرکت آمده و جمعی از ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه ثلثین و
سبعمایه در آن بلده فاخره نزول اجلال نموده کبک خان بن دوا خان در ماوراء النهر پریشانی حال میمور خبر یافته بجانب گذشت
که آرزوی در خاطر داشت شاهزادگان عظام ایلچیکدای و رستم و منگلی خواجه و قبلاء را با چهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانید
با ایشان مقرر کرد که تا مهم میمور و بمکتوب را بالقطع نسازند بازنگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که جناب امیر
متابعت نموده فوجی از سپاه خود را بامداد لشکر ماوراء النهر تعیین نماید تا علی اسرع الحال مهم میمور فیصل یابد و امیر حسین هزار
کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان ارسال داشت و چون آن لشکر بغزنین رسیدند شنیدند که سپاه جغتای
میمور و بمکتوب را بدست آورده کشته اند و کیفیت واقعه چنان بود که امرای کبک خان پس از طی منازل به ده فرسنگی اردوی میمور
رسیده منهیان پیش سرداران سپاهش فرستادند و ایشان را بانواع اکرام و انعام وعده دادند و آن بیوفایان قبول
کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ماوراء النهر پیوندند و بعد از آنکه شاهزاده میمور از وصول اعدا خبر یافت مردم
خود را از کلکاه اردوی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش القرار بجانب خصم شتافته
شاهزادگان جغتای بر میمور تاختند و اول بمکتوب رسیده سرش از تن جدا ساختند و میمور چاره بجز فرار ندانسته
ایلچیکدای هزار سوار از عقب او ارسال داشت و آن سواران سه روز طی مسافت نمودند تا باو رسیدند و دست باستعمال
تیر و تیغ برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماوراء النهر اولاد شاهزاده میمور جوکی و قران سلطان را با سایر خواتین اسیر گرفته

غنیمت بی نهایت بحیطه تصرف در آورده روی بدیار خود نهادند و فتنه ها را آرام و خاطر خراسانیان را اطمینان دادند

بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادر خان

در آن اوان که خبر ویرانی خراسان و وصول شاهزاده میمور بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسین جهة
دفع شر او حسب الحکم روان گردید بعد از چندروز امیر چوپان بعزم امداد امیر حسین از قراباغ آران نهضت نموده
بیلقان شتافت و در آن اثنا پادشاه اوزبک به دربند شروان آمده جمعی از امرای آران را که آنجا بودند بزخم تیغ بی دریغ
بگذرانیده و چون کریگان سلطان عالیشان بپوشید با دو هزار سوار که در آن زمان در ملازمت موکب همایون مانده بود
متوجه دفع اعدا گشته بکنار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشکریان و شاگرد پیشگان مانند خط مستقیم بر لب آب فرود آمده
از نظربانی لب یار نمایند و در آن طرف آب سپاه اوزبک یک یک از ولایات را می تاختند و هرچه می یافتند می بردند و
امیر چوپان این خبر را در بیلقان شنوده دفع اوزبکیه را از توجه بخراسان اهم و اولی دانست و با دو تومان لشکر
ایلغار کرده باردوی همایون پیوست لشکر اوزبک چون حال بر آن منوال دیدند مضمون کلمه العود احمد عمل نموده باز گردیدند
امیر چوپان از آب گذشته از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانیده و فوجی را اسیر گرفته بنظر صاحب
تاج و سریر آورد و سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت چوپان نویان کوشیده پایه قدر و منزلتش را بلند گردانید آنگاه امیر چوپان
بعضی از امراء و نوئینان را که در وقت وصول سپاه اوزبک به تبریز گریخته بودند بموقف یرغو بازداشته قورمیشی و ایسن
ایتاقی را یاد زنده دیگر چوب یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینه چوپان در دل گرفته خاطر بر آن
قرار دادند که هنگام فرصت دستبردی نمایند و بعد از آن سلطان بمقر خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد
و پسر خود حسن را بسر اردو گذاشته بجانب کوچکه و کبیر توجه نمود و امرای عهد فرصت غنیمت شمرده مانند گرگ از عقب چوپان روانه
شدند و منهی این خبر بچوپان رسانیده او را باور نیامد و بنابر دفع سطوت ابوبکر و ایسن قتلغ را جهة تحقیق آن قضیه باز
گردانید و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته شدند و چوپان بعد از رفتن ابوبکر و ایسن قتلغ قیتول خود خالی گذاشته
بپسر خویش حسن پیوست و دشمنان نیم شب بدانجا رسیده هرچند او را جستند نیافتند و یورت او را غارت کرده روی باردوی
حسن نهادند و چوپان از وصول ایشان آگاهی یافته مستعد پیکار شده جنگی صعب دست داده هزیمت بجانب چوپان
افتاده و با پسر خود حسین جان از آن ورطه بکنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان
را استقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند
و چون امرای مخالف نشانی پر شر و برسی از صدور حکم سلطان برقتل چوپان در قلم آورده بودند و بر مردم می نمودند و این
حدیث را چوپان شنیده خاطرش دغدغه تمام پیدا کرده بنابر آن بتأنی طی مسافت می نمود و خواجه علیشاه پیشتر بحضرت
شتافته از وفور عنایت پادشاه خبر یافت و قاصدی نزد امیر چوپان فرستاده تا زود خود را بسلطانیه رساند و امیر
چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرد و آنچه از امرا دیده بود و شنیده بر

زبان آورده وازان جانب امیر ایرنجین که پدر یکی از حرمهای سلطان بود و قورمیشی و نقماق و ایسن قتلغ و ایلدورجی و بغرجم آبگا مخالف سپاه بلا اشتها از حد و اندازه بچان فراهم کشیده از سفید رود گذشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابوسعید و امیر چوبان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند و در آن اثنا حرم سلطان چند نوبت ایلچیان نزد پدر ارسال داشته اورا بعنایت پادشاه امیدوار گردانید و بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از عاقبت مخالفت بترسانید و ایرنجین به مهر خبر فرستاد که اگر سلطان با ما در مقام عنایت است و ایرنجین باید که فرود علمهای سفید برافرازند و این ملتمس مبذول افتاده چون مخالفان رایات سفید دیدند در جنگ دلیر گشته گفتند ابوسعید پایان از ما ترسانیده و دلیر و موفور دست بتیر و کمان و سیف و سنان برده ازان جانب بر سپاه پادشاه بر ایشان حمله نمودند در آن اثنا سلطان فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را گردن زده سرش را بر سر نیزه کردند و فریاد برآوردند بیت که هرکس بود دشمن شهریار ∴ بدین گونه چند سرانجام کار ∴ و نایره خشم و کین امیر ایرنجین از مشاهده سیاست آن جوان نازنین اشتعال یافته با نقماق و منکوجه خویش شاهزاده کیجک مانند سیل خروشان و دریای جوشان عنان یکران تافت و خون بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک ریخته نزدیک بان رسید که چشم زخمی روی نماید در آن حال پادشاه ستوده خصال بنفس نفیس بر دشمنان تاخته سمند برق مانند را نهنگ آسا در بحر محاربه انداخت و امرا و سران سپاه از ملاحظه جرات پادشاه عنان تماسک از دست داده یکباره بر مخالفان حمله کردند و تیر تقدیر با جواهر شمشیر بران آن پهلوانان مقارن بود و تیغ و سنان ایشان با روح و روان دشمنان مصاحبت نمود بیت تیغها بر مغزها کرده مقر همچون خرد ∴ تیرها در شخصها گشته روان همچون روان ∴ حلقه بند اجل در پای غداران کاب ∴ رشته دام قضا در دست مکاران عنان ∴ در خلال آن احوال نسیم عنایت آلهی بوزیدن دولت ابوسعید بادی برخواست که چشمهای مخالفان را از رویت متزلزل گردانید بیت یکی باد برخواست زان کوهسار ∴ بزد بر رخ دشمن شهریار ∴ و امرا عاصی را دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و نقماق و ایسن قتلغ و ایلدورجی بقید تقدیر اسیر گردیدند و سلطان فرمود تا ایشان را بسلطانیه برده از دار بیاویختند و در آتش افروختند و باین طریقه خرمن حیات آن بدبختان را بسوختند و قورمیشی و پسرش عبدالرحمن و بوقا و ایلدورجی و چوبان قراواس که ازان دریای خون خوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سوتای که از دیار بکر متوجه سلطان بود افتادند و سوتای عبدالرحمن و بوقا و چوبان قراواس را بتیغ تیز بگذرانید و قورمیشی را بدرگاه پادشاه فرستاد او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان در آن محاربه بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود کرم ساختن بلاغت نشان لفظ بهادر را اضافه القاب همایون نمایند باین عنوان که السلطان العادل ابوسعید بهادر خان و تاریخ نامها نوشته باطراف ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمائه و تواتر آلائه

ذکر بعضی دیگر از وقایع زمان دولت سلطان ابوسعید بهادر خان و بیان اشتغال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران

در سنه احدی و عشرین و سبعمائه

امیر چوبان خواهر سلطان ابوسعید بهادر خان شاهزاده سانتبک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نمود و پادشاه ملتمس جناب امارت مآب را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف اشتغال نمود و در سنه اثنی و عشرین امیر حسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم انتقال نمود و هم درین سال امیر تیمورتاش بن امیر چوبان با عوام جمعی از مردم نادان بکار چند در بکاخ و باغ راه داده در ملک روم سکه و خطبه بنام خود کرد و اینده بدگمانی آنکه مهدی آخر الزمان لقب کشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید تا مملکت عرفین و آذربایجان را تحت التصرف درآورد و با ایشان طریق اتحاد مسلوک دارد و امیر چوبان از طغیان پسر واقف شده ازین معنی با سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد و امیر تیمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده بخدمت شتافت و چوبان نویان امیر تیمور کاجی و قاضی نجم الدین را که خمیرمایه آن فتنه بودند کشته تیمورتاش را بند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید بملاحظه خاطر امیر چوبان گناه تیمورتاش را بخشیده اورا بار دیگر بحکومت روم روانه گردانید و در سنه ثلث و عشرین و سبعمائه شلتاق اسباب نازخاتونی در ولایت سلطانی مرتفع شده مفصل این مجمل آنکه در اوائل ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که حاکم همدان بود بنا بر غرضی که داشت قباله کهنه بنام نازخاتون زن امیر بایجو کرد از دست آورده و آنرا نزد امیر چوبان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن قودان نویان در زمان ابلاکو خان نازخاتون را باسیری گرفته بود و بحکم یرلیغ اسباب و املاک نازخاتون ملک ملک بهادر بوده حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نازخاتون بسیار است امیر چوبان این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را مصحوب آن قاضی مفسد بدان ولایت فرستاد تا چند موضع را در قزوین و خرقان و همدان بحیطه تصرف درآوردند و این حدیث غریب در میان خلق اشتهار یافته هر بزرگری که از ملک مزرعه حقیری داشت میگفت که آن ملک داخل موضع نازخاتون است لاجرم فریاد از نهاد خلایق برآمد و امیر ایسن قتلغ و خواجه رشید زبان بنصیحت امیر چوبان گشادند و طوعا و کرها اورا از مقام مناقشه گذرانیدند تا بهمان چند موضع که گرفته بود قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان که اختیار و اعتبار امیر چوبان برتبه کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اراذل و اباعث خریطه کهنه که دولت تمسک شتمل بر اسباب و املاک دو سه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیر چوبان برده گفتند ما در فلان موضع خانه می ساختیم ناگاه این قبالجات را که باسم نازخاتون است یافتیم و امیر چوبان حاصل آن موضع را از شب تا روز حلال تصور کرده وکلاء او دست تصرف باملاک و مزارع رعایا دراز کردند و کار بجایی رسید که اسبابی که صد دینار می ارزید مردم از وهم آنکه گویند که ملک نازخاتونست بده دینار می فروختند لاجرم آتش محنت در خرمن فراغت اصحاب زراعت افتاد و خواجه علیشاه جیلان درین مهم با امیر چوبان نویان گفت و شنید کرده ولایتی از ممالک روم عوض اسباب نازخاتونی گرفته از سلطان متصرف وکلاء امیر چوبان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار تسلیم نمود تا امیر چوبان از مقام دعوی آن اسباب درگذشت و نشانی مؤکد بلعنت نامه درین باب نوشته آورده آن قضیه بالکلیه از سلطان ...

سنه نهم شد و در سنه اربع و عشرین و سبعمائه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطبای حاذق چاره ساز از معالجه آن عارضه کوتاه سلطان
صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آن صورت نیز نفع نبخشید و خواجه در اوجان جان نازنین
بجوار مغفرت رب العالمین سپرد و نعش او را بآیین شریعت سید المرسلین برداشته بخطه تبریز بردند و بجوار مسجدی
که بنا کرده معمار همتش بود دفن کردند و از وزرای هلاکو خان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچ یک باجل طبیعی فوت نشدند
و خواجه علیشاه باصابت رای و تدبیر و غایت وقوف و کاردانی و سرانجام امور سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در
ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان ابنیه رفیعه مانند مدارس و خوانق و رباط و مساجد تعمیر فرموده مستغلات
خوب و مزارع مرغوب بران بقاع وقف فرمود سلطان ابوسعید اولاد و اقربای خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش
فرموده می خواست که منصب وزارت بیکی از دو پسر او دهد و در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر
تقریر نمودند و هم در آنجا انجامید که آنچه پدر ایشان در مدت العمر اندوخته بود بر باد دادند و منکوب و مخذول در کنج
نشستند و در فکر سرانجام قوت لایموت روزگار می گذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادر خان بعد از
فوت خواجه علیشاه چندان تعلق برکن الدین صاین گرفت و رکن الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و
ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بسن رشد
و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوبان منتظم گردانید و امیر چوبان یوما فیوما در ترتیبش می افزود تا او را بنوابت
سلطان نصب فرمود **گفتار در بیان تغیر مزاج سلطان ابوسعید بهادر خان نسبت بامیر چوبان سلدوز و
ذکر سوختن خرمن عمر او و اولادش بآتش جان سوز** خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات
آورده اند که امیر چوبان را دختری بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرگ طری زدی و نضارت رخسارش از ماه و مشتری
گوی بردی بغداد خاتون نام و امیر چوبان آن حور پری نژاد را در سنه ثلث و عشرین و سبعمائه در سلک ازدواج
امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر اقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست
انتظام داد و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون
تعلقی پیدا شده عنان صبر و قرار بیکباره از دست اقتدار شهریار کامکار رفت **نظم** چو دل در سر زلف مستی برفت ∴
اگر شاه اگر بنده از دست رفت ∴ و این بیت که ثبت می افتد از خانه غزلیست که جناب سلطانی در آن اوقات
در سلک نظم کشیده **بیت** بیا بصره دلم تا دمشق جان بینی ∴ که آرزوی دلم در هوای بغداد است ∴
و چون یاسای چنگیز خان چنان بود که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد
سلطان ابوسعید بعد از کمال اضطراب محرمی نزد چوبان روان ساخته شمه از ما فی الضمیر خویش اعلام نمود چوبان از استماع
این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی نه بر وفق مزاج پادشاه گفت و
سلطان لب از آن گفت و شنود بربسته از جانب چوبان غباری بر حاشیه ضمیر منیرش نشست و این قیل و قال در اواخر

تابستان در ییلاق اوجان واقع شد و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوبان بملاحظه آنکه هرگاه بعدی میان محب و محبوب حاصل گردد
شاید سورت عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون بقراباغ اران فرستاده سلطان را طوعا و کرها بقشلاق بغداد
برد و بعد از آن که خسرو عالیمقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر کشورستان ضمیرش مستولی
گردید **بیت** دوای عشق گویند از سفر خیزد چه دانستم ∴ که در دل مهر آن مه خود به افزود بهر منزل ∴ و چون
صاین وزیر که ملک نصرة الدین عادل را الفت تمام داشته بود تغیر مزاج پادشاه را نسبت بچوبان نویان معلوم نمود بهنگام مجال شمه از احوال
چوبان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اختیار دادو ستد تمامی حاصلات ولایات در قبضه اختیار چوپانیانست
و با وجود او هیچ کس از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست **بیت** ز روز و زر دارند و فرمان و بس ∴
ندارند اندیشه از هیچ کس ∴ و سخنان وزیر روشن ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده و این غم ضمیمه الم عشق بغداد خاتون
گشت بنابران از خرگاه کم بیرون می آمد و کسی را بار نمیداد **نظم** جهاندار در کنج ایوان خویش ∴ همی کرد خوناب
جانان خویش ∴ و چون امیر چوبان حال پادشاه را بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که اگر معموره ربع
مسکون مسخر حکم سلطانست سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست **بیت** چرا خوش نخندی نگویی سخن ∴ بگو هرچه
خواهی که گوید بکن ∴ سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمامی ممالک را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بر
وجهی سلوک نمایی که من بفراغت توانم بود و تا اکنون باری روزی بدلخواه نکرده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان جناب
و سرانجام مهام خاصه سلطان تعلق بوی میداشت شکایت کرده چوبان متحیر و متفکر و حیران از خرگاه سلطان بیرون
آمده دمشق خواجه را طلبید و آنچه از پادشاه شنیده بود با وی در میان نهاده گفت باید که تو در نیکو خدمتی شاه مساعی جمیله
مبذول داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان جهت خاطر تو آنرا بروی من نیاورد بلی از آنکه جان و مال ما بسبب انفعال شاه منجر
تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه جواب داد که من روز و شب در خدمت سلطان ایستاده ام و چشم و گوش باشارت
و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته ام و بخلاف امراء مرتکب خیری گشته ام اما چند گاه شد که مزاج
پادشاه را نسبت بخود متغیر می یابم و سبب این معنی بغیر از خباثت صاین وزیر امری نمیدانم چوبان نویان بعد از شنیدن
آن سخن مصلحت در آن دید که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه برده در وقت فرصت
گردنش را از بار سر سبک سازد و بنابران در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بجهت ضبط و ربط مهمات
ولایات خراسان از سلطان ابوسعید بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر ارکج و امیر محمود ایس قتلغ
و امیر محمد بیک و صاین وزیر را مصحوب خود برده دمشق خواجه را بدستور بر در خانه گذاشت و سلطان هم در آن زودی از
بغداد بسلطانیه علم نهضت برافراشت و امیر چوبان چون بخراسان رسید شنید که ترمشیرین خان در حدود کابل
منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گذرد بنابران پسر خود امیر حسن را با سپاه صف شکن بدفع مخالفان
فرستاد و ترمشیرین خان از توجه پسر امیر چوبان خبر یافته جمعی از لشکریان را باستقبال او روان فرمود و تلاقی فریقین در

حدود غزنین دست داد از کره فر بهادران پر خشم و کین در زمان در زمین زلزله افتاد و افخر الامرا امیر حسن غلبه آمده سپاه بر ... خان
فرار کرده و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و غارت بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر
ساختند و اوراق و مصاحف و صحف و کتب را در زیر دست و پای انداختند و حسن در آخر شهور سنه ثلث و عشرین
و سبعمایه از آن ولایت مراجعت نموده بخدمت پدر پیوست و کیفیت حال باز نموده اما دمشق خواجه بن چوبان بعد از توجه پدر
بصوب خراسان جمیع کلیات و جزویات امور سلطانی را از پیش خود گرفته در غایت استقلال بسر انجام مهام ملک
و مال پرداخته سلطان ابو سعید را از سلطنت بغیر نامی نمانده و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی شمه از ما
فی الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان در میان نهاد و یکی از ایشان مجال جنایت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از خدمتکاران
اولجایتو سلطان که در قلعه سلطانیه می باشد تعشق می ورزد سلطان فرمود که هرگاه دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا
آگاه سازید و هم در آن ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمایه بود غلبه عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت و
سلطان از آن واقف گشته حکم همایون بقتل او صادر گشت اما هیچکس را زهره آن نبود که بدین فعل اقدام نماید و بحسب اتفاق در
آن روز سری چند از قطاع الطریق که بسلطانیه آورده بودند سلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سر چوبان و اتباع اوست
که در خراسان بر دست امرا کشته شده اند دمشق خواجه از شنیدن این خبر عنان شکیبایی از دست داده با دو کس از
قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد و سلطان مصر خواجه و اقبوقا و اقا لولو را بتکامیشی او فرستاد و با آنکه دمشق خواجه
در آن روز اسپی را که بهترین اسپان الوس هلاکو خان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و اقا لولو بوی رسیدند
و آن اسپ تیز تک مانند اسپ چوبین بساط شطرنج از رفتار باز ایستاد هر چند دمشق خواجه التجا کرد که به دست سیاست
آنها را نگیرانند میسر نشد لاجرم خیال جنگ نموده قبضه شمشیر را گرفت که بر کشد تیغ از نیام بر نیامد و مصر خواجه بوی رسیده خواست
که بقتلش تا بفور رساند اقا لولو گفت دمشق خواجه اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه پیش پادشاه
رفته کیفیت حال باز گفت و سلطان جهت نشانی انگشتری بوی داد و مصر خاتم را باقا لولو نموده بضرب شمشیر مصری روز
عمر دمشق را بشام رسانید و در آن روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب
و تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت و مفلسی که بامداد آن روز نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق
غنی گشت و چون آن مهم از هم بگذشت سلطان ابو سعید بهادر خان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرا خراسان
فرستاد که در گرفتن و کشتن چوبان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف و اکثر ولایات فرامین مطاع
ارسال فرمود که از ذریات چوبان و چوبانیان اثر نگذارند و نفس نفیس از سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در
باب اجتماع جنود ظفر ورود احکام بتاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان در بادغیس هرات باردوی چوبان رسیده و نشان
واجب الاذعان پنهان بامرا رسانید و ایشان علی الفور مخالفت چوبان نوئین محال نموده لاجرم پیش رفته کیفیت حال
باز گفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه ابرا نموده کرده اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجا آوردند و چوبان بر فوت

دفع

وضع نموده چون مجلس برشکست والده بزرگ شاه امیر حسین بعرض رسانید که من ایلچی صحبت ما و سلطان ابو سعید در هم نمی گردد در عهد و پیمان
اعتماد نمی توان کرد مصلحت دولت در آنست که هر کس سلطان ابو سعید را می شناسد بکشیم و از سلاطین الوس چغتای مدد
طلبیده تمامی ملک خراسان را بحیطه تصرف در آوریم و اگر سلطان ابو سعید بدین جانب آید بمقابله قیام نماییم و الا هر گاه ما را
قوت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد دل خود از وی بستانیم چوبان این سخن را از حسین مستحسن نداشت و بکثرت
زر و لشکر و بازوی خویش غره شده گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه این خیال محال را بخاطر
تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را که خبر بابه آن فتنه مبدا انست بحضور طلبیده و جلاد را گفت که باتمام آن مهم ناتمام پردازد و وزیر
متحیر شده مجال قیل و قال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا از میان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این فشاعت چیست آنگاه
بجانب چوبان نگریست **نظم** بدو گفت زیرا که پشتی گران ☙ کند بر شما اعتماد از جهان ☙ همین است آخر
سرانجام آن ☙ نباشد بجز تیغ تشنه جام آن ☙ بعد از آن امیر چوبان با هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه
داشت رایت عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراخت و امرا و تومانات را سوگند داد که با وی مخالفت نکنند و چون طی منازل
و مراحل کرده بسمنان رسید بخانقاه شیخ معارف رکن الدین علاء الدوله سمنانی رفته توبت کرد در مجلس شریف شیخ
امرا را میان عهد و پیمان در میان آورد که از وی روگردان نشوند و از آن حضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات نموده
بزلال نصیحت و موعظت نایره غضب سلطانی را فرو نشاند تا بار دیگر نسبت با و در مقام عنایت آید و جمعی را که در کشتن
دمشق خواجه اهتمام نموده اند بوی سپارد و شیخ رکن الدین علاء الدوله ملتمس چوبان نویان را بشرف اجابت اقتران
داده متوجه اردوی پادشاه گشت و بعد از وصول سلطان جا لیتقام تعظیم و احترام شیخ قیام نموده او را در پهلوی
خویش نشاند و بدو زانوی ادب نشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و اطفاء نایره نزاع و کشش سخنان در میان
آورده سعی موفور بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوبان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن
نصایح را بسمع قبول نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت راسخ دم و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم خرم باز گشته
آنچه گفته و شنیده بود بسمع چوبان رسانید و او را از شنیدن آن خبر در روی ولی نعمت تحیر شده و چوبان بتوزیع غرور
از سمنان روان شده چون بمنزل قولادر سید و میان او و اردوی سلطان یک روزه راه بیش نماند امیر محمد حیحک که کوکلتای
سلطان بود و امیر بیکرود و غیرهم از امرا با سی هزار سوار وقر عهد و پیمان چوبان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند
و چوبان بجهت بی امرا و لشکریان بی اعتماد شده از راه بیابان روی بولایت خراسان آورد و سایر امرا و متابعان او از وی برگشته
کشته و چوبان در اثنای راه شاهزاده سابی بیک را که زوجه او و خواهر سلطان بود اجازت داد که پیش سلطان رود
و خود بخیال ملازمت قاآن تا کنار آب مرغاب عنان باز نکشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان گشته عازم هرات
گشت که در حدود ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد بیکی دولتمندی فریاد رس درد که این چه رایست صواب
ملوک هرات با که وفا کردند که با ما کنند ☙ **بیت** صحبت گیتی که تمنا کند ☙ با که وفا کرد که با ما کند ☙

بشمشیر بنده قتل نمودند و امیر نوروز را گرفته تسلیم قتلقشاه کردند و چون نامه عمر جوبان بعنوان رسیده بود سخن آن شفقت را نشنود
و بهرات رفت و ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورده و جوبان را در منزل مناسب فرود آورده اظهار اخلاص
و نیازمندی نمود و هم در آن ایام نشان سلطانی بملک رسید بمضمون آنکه اگر جوبان را بیسار رساند بنواصلت عرش گرده
و اختصاص اموال اتابک فارس مفتخر و سرافراز گردد و ملک حقوق تربیت و رعایت جوبان را نابود انگاشته جلاد در اندیشه قتل شاد
و جوبان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مقبول نیفتاد و آنگاه دل
بر واقعه ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود اول آنکه سرش از تن جدا نسازند و اگر خواهند نشانی ببرند و فرستند یک انگشت
او را که دو سر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر او جلاو خان را که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خواهر سلطان ابوسعید
دولتمند خاتون بنت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال دارند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق
خویشی در حرکت آمده خونش بخشند سیم آنکه کالبد او را بمدینه رسول صلعم برده در عمارتی که در آن بلده طیبه ساخته بوده
مدفون سازند و ملک غیاث الدین قبول نموده زبان بقبول این ملتمسات گشود و اشارت نمود تا جلاد جوبان را بهلاک ساخت
و انگشت او را بعراق روانه داشت آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمایه باردو رسید و حکم شد که آن را
در سر اردو بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثنای راه
شنود که بغداد خاتون بحرم پادشاه راه یافته اختیار و اعتبار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان
باز گردانید تا جلاو خان را بقتل رسانیدند و خود بآستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بشرف ملازمت فایز شد
اما بواسطه اعتبار بغداد خاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملک را در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که
تابوت امیر جوبان و جلاو خان را باذربایجان آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار در خرج محمل افزوده حاجیان را
فرمود تا آن دو تابوت را همراه بمکه برند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده
در سایر مناسک حج تابوتها با محمل بردند و در روز عید اضحی حاجیان مدان جنازها گذر رفته و همراه خود بمدینه طیبه
برده در جوار مزار فیض آثار امام حسین بن علی علیه السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر جوبان در قبله مسجد رسول صلعم بود
و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب می نمود و در مطلع السعدین مزبور است که امیر جوبان بصفای نیت و ضیاء طبیعت
اتصاف داشت و پیوسته همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات می گماشت و در راه مصر و شام عمارات عالیه که
تا حال آثار آن باقیست طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده باقی و اسطه آن بلده مکرمه را از زروع معمور ساخت

در ذکر اولاد امیر جوبان امیر جوبان را نه پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن او سه پسر داشت که از آن جمله یکی موسوم است
بتالش و تالش در ایام دولت سلطان ابوسعید بهادر خان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت می نمود و در آن اوان
که امیر جوبان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش بمازندران افتادند و از آنجا بخوارزم رفتند و قتلغ تیمور که از قبل پادشاه
ازبک در آن ولایت حکومت می کرد پدر و پسر را رعایت نموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را بتربیت سرافراز گردانید

و با سپاهی بحرب چرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی یافته آمده درگذشت و هم در آن اوان تالش بر جوقی
عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن که حاجی بیک و قوچ حسین نام داشتند حاجی بیک را شیخ حسن کوچک
زهر داد و قوچ حسین را سلیمان خان بجهان جاودان فرستاد و پسر دوم امیر جوبان امیر تیمورتاش بود و او ... اندراس سالها
پدر و برادر را در سیواس شنود و روزی چند در یکی از قلاع روم تحصن نمود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافت
التجا بملک ناصر کرد و مرغ دل اشراف و اعیان آن مملکت را بدانه انعام و احسان صید فرمود و ملک ناصر روزی چند
نسبت به تیمورتاش در مقام عنایت و التفات سلوک فرمود و چون دید که بیشتر اعاظم آن ولایت معتقد او شده اند
بترسید که مبادا خروج نماید و بیکبار فرصت سر تیمورتاش را از بدن جدا ساخته نزد سلطان ابوسعید فرستاد و آن
در شوال هفتصد و بیست و هشت در ییلاق اوجان باردو رسید و تیمورتاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک
اشرف و ملک اشتر و مصر و ذکر ایشان در داستانهای آینده از مساعدت وقت مامول است و پسر سیم امیر جوبان دمشق خواجه
که کیفیت کشته شدن او در ضمن بیان آمده و دمشق چهار دختر داشت که یکی از آن جمله دلشاد خاتون است که خواجه سلمان
ساوجی از جمله مداحان اوست و پسر چهارم امیر جوبان محمود بود که در گرجستان حکومت می نمود و محمود هم در سال
قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و سر چهار بدست امیر شیخ حسن کوچک و
امیر شیخ حسن بزرگ مسموم و مقتول گشتند و این چهار پسر امیر جوبان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم
امیر جوبان جلاو خان است که ذکر شهادت او سابقا مسطور شد و پسر ششم امیر جوبان سوقان بود و مادر این
ساتی بیک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر دیگر امیر جوبان که سیورکا و یاغی باستی و نوروز نام داشتند از یک
مادر بودند و ذکر ایشان ممکن که من بعد مفترق در ضمن بیان آید ان شاء الله تعالی و تقدس

ذکر مشرف شدن بغداد خاتون بمناکحت سلطان ربع مسکون

عشق آتش است که شرر زبون آید از او ∴ از هر چه گمان بری فزون آید از او
گر دشمنی کند که روح افزاید ∴ ور دوستی که بوی خون آید از او

مشاطگان عرایس اخبار چهره بکر سخن را بدین گونه آراسته اند که با وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره کشته شدن جوبان و اولاد و اشتعال
و انطفای نیران شر و فساد مهر بغداد خاتون بنت امیر جوبان بهمان دستور در ضمیر منیر صاحب تاج و سریر متمکن بود و هیچ
وجه پادشاه روی زمین بدون مواصلت آن زهره جبین شکیبایی نمی توانست نمود **بیت**

هر کسی در پی کاری و غم یاری و ما ∴ دل همان و درد همان عهد همان یار همان

آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده گفت که پیش امیر حسن رو و بهر حیله که
توانی او را از سر بغداد خاتون بگذران و قاضی برحسب فرمان نزد امیر حسن رفته بعبارتی که دانست شمه از میلان خاطر
پادشاه بیان مرافقت و موافقت عرض کرد و شیخ حسن از ترس جان و خوف خان و مان اندیشیده مبادا که جان آن
اختیار نمود و چون زمان عدت منقضی شد و غلبه شهوت منقضی گشت سلطان او را بحباله نکاح درآورد و بغداد خاتون پای
بر مسند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و بار دیگر مهمات جوبانیان صفت سامان پذیرفت

بی عشق است پرافسون و نیرنگ ٭ گهی صلح است کار او گهی جنگ ٭ در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه جمعی از
حاسدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهان واقع است سلطان را
این سخن باور آمده از موقف سیاست حکم قتل شیخ حسن صدور یافت مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود خون او را در
خواست کرده پادشاه بخشید اما او را بقلعه کماخ فرستاده بغداد خاتون را از نظر اعتبار بینداخت و بعد از چند گاه که لدی
مقربان نزد پادشاه جهانیان تحقیق پیوست و بار دیگر بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمده حکومت روم
با امیر شیخ حسن تفویض فرمود **در بیان شمه از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر شمه از**
وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بحیز ظهور رسید خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین
فضل الله بود مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصه اوقات زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی
صرف نموده باندک زمانی حقایق اکثر علوم معقول و دقایق فنون منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیه اصناف فضل
و هنر آراسته گشت و رایت سخاوت برافراشت و طلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و
سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و هم در ایام شباب بگزاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه
خیر الانام مشرف گشته از ارتکاب منهیات در گذشت و در آن اوان که سلطان ابوسعید بهادر خان امیر دمشق خواجه
بن امیر چوپان را بعالم آخرت فرستاد عنان توجه بجانب قزوین انعطاف داد و باستصواب امرا و ارکان دولت
متعالیه رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملک و مال را بقبضه اقتدار خواجه غیاث الدین محمد نهاد و از اعیان خراسان
خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت باآنجناب شریک گردانید اما بعد از انقضاء هشت ماه خواجه علاء الدین محمد بشغل
استیفا رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرمان دهی نشسته با جیای
مراسم عدل و احسان و اعلام معالم امن و امان و استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام
فرمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلعم جد و اجتهاد تمام فرمود و نهال آمال اهل فضل
و افضال از رشحات سحاب کمالش نشو و نما پذیرفت و ریاض امانی علمای ربانی از قطرات احسان پی پایانش صفت
طراوت و نضارت گرفت **نظم** تا ناقد دولت تو در داد آواز ٭ بر عالمیان گشت در رحمت باز ٭
پیرانه سر این کهنه جهان کرد طمع ٭ کز بخت جوان تو جوان گردد باز ٭ و چون رایت اعتبار و اختیار خواجه غیاث
الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی بی ادبیها کرده بودند متوهم شده
آن خواجه نیکوسیر بخلاف عقیده آن جماعت عمل نموده همه را منظور نظر مرحمت و احسان گردانید **بیت** دوستان را
کجا کنی محروم ٭ تو که با دشمنان نظر داری ٭ از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوه علماء آفاق مولانا کمال الدین
ازراق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع السعدین تافته که نارین طغای ولد کوچ بغاین کبهوتا در اوایل سن رشد و تمیز در
ملازمت سلطان ابوسعید می بود و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان امارت ظلم و ضلال در ناصیه احوال او مشاهده نموده چنان

ساخت که مانند کبت و ادبار از آن اردو شد اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و نارین طغا استغاثه نزد امیر چوپان برد و چوپان از
غایت نیک نفسی دمشق را از قصد آن بدکیش منع کرد و او بار دیگر که طلارت پادشاه بر میان لبت و مهر صدر فرجست و ...
تا تغییر مزاج صاحب تخت و تاج را نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان
سعی بسیار بجای آورده و چون آن مهم بر حسب مدعای او از پیش رفت اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان
و اولاد او گرفت و رایت نخوت برافراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایت خراسان را پیش نهاد همت ساخت و پس از آنکه
بآن ولایت رسید بسبب تملک غیاث الدین کرت آغاز لجاج و عناد کرده می خواست که تومان هرات را نیز در تحت التصرف در آورد
اما چون خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و در وقتی که ملک با خواجه غیاث الدین
از اردوی ظفر قرین بجانب هرات می رفت نارین طغای یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر ببر راه فرستاد و تا براق و جهات
ملک را بجاروب غارت و تاراج برفت و در ولایت خراسان دست ظلم و تعدی برآورده اموال مسلمانان را بناحق
می ستاند و در سر خیره روز بطمع اخذ و مال و اموال الطرف دیگر میراند و چون خبر این افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار
رسید در عقب رفته تاشتیمور را جهت کسر سورت و شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و نارین طغای قبل از وصول
تاشتیمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده بود و جهت تدارک متوجه گردیده و در اثنای راه آن دو امیر بر یکدیگر
بر یکدیگر رسیده با هم خلوت کرده مراسم اتفاق و اتحاد بجای آورده خاطر نامبارک بر آن قرار دادند که بغداد خاتون
و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند و بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام
گردانند و چون معلوم شد که امیر علی پادشاه نیز با ایشان در این امر موافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستادند و
کیفیت اندیشه خود را اعلام فرمودند و چنان مواضعه کردند که نارین طغا بسلطانیه رود و اگر تواند پادشاه را در قصد آن
دو عزیز با خویش متفق سازد و الا بانهدام بنای حیات سلطان پردازد و هرگاه او را مدد بایدد دیگران را اعلام نماید که
تاشتیمور در قزوین متوقف شده نارین طغای بسلطانیه رفت و سلطان بواسطه ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده بود او را
ببارگاه راه نداد و بغداد خاتون که قتل پدر و برادران را بشآمت خباثت او می دانست با وی کم التفاتی آغاز نهاد و لاجرم
نارین طغای سراسیمه شده با میر قزوین ملاقات کرده حقیقت اتفاق خود و تاشتیمور و علی پادشاه بر زبان آورده
وی موافقت طمع داشت و قزوین او را ابوعده فریفته حال با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت و سلطان ابوسعید نیز از امیر اعظم
شمه ازین حدیث استماع فرموده در اندیشه بود که آن عقده مشکل را با مل چگونه بگشاید و در آن اثنا نارین طغا جمعی از
خود را مکمل و مسلح ساخته در مدرسه که متصل بسرای خواجه غیاث الدین بود باز داشت و ایشان را گفت هرگاه جناب
وزارت مآبی پای از خانه بیرون نهند و سر بتر دوی نمایند و او مسلح شده بدار الوزاره شتافت و گفت می خواهم که خواجه
را در خلوت ببینم برادر وزیر با او گفت که حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود و از اسلحه او ندیمی
لوکرانش را نیز از دخول مانع آمده و نارین طغا بخانه در رفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی نمود و گفت نوعی کرده

که نوبتی دیگر پادشاه با من ابواب الطاف مفتوح گرداند چون چند بسیار کرد امیر مسافر قبول فرمود و گفت شما سوار شوید که
من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض کنم نارین طغای بیرون رفته بنوکران خود پیوست و بهمان
خیال بدر مدرسه منتظر بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد در دیگر بود خواجه از آن در سوار شده بخدمت
سلطان شتافت و معروض گردانید که چند روز شد که نارین طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت
بساط بوسی می کشد پادشاه از غایت سلامت نفس در زیر متعجب شده فرمود که هیچ میدانی که نارین طغای در حق تو چه
اندیشه دارد خواجه عرضه داشت که من بنده این درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کس بی جهتی درباره من
اندیشه بد کند بمقتضای و لا یحیق المکر السیئ الا باهله باو عاید گردد و سلطان همان لحظه باخذ و قتل نارین طغای فرمان
داد و آن حرام نمک ازان حکم باخبر گشته بصوب فرار شتافت بخیال آنکه خود را بخراسان رساند و لشکریان انجا را جمع کند
و سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاد و خواجه بوی شوانت رسید لاجرم ایلچیان با امثله واجب الاذعان
بهر طرف روان ساخت که هر جا نارین طغای را بیابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت بحدود ری در کوی فرود
آمده یکی از نوکران را جهة آوردن طعام بصورت حاجی ایتماس القوم که در آن حدود بود فرستاد و حاجی ایتماس کیفیت
واقعه را دانسته با جمعی سوار شده او را گرفته دست و گردن بسته بسلطانیه برد بعد از آن سلطان حشمت آیین کسان بطرف
فرستاد تا ماشتیمور را نیز بدار الملک رسانیدند و در روز غره شوال سنه سبع و عشرین و سبعمائه که روز
عید مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی بامارت خراسان و خواجه علاء
الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان معین گشتند و بعد از وصول جراحات ظلم و بیداد نارین طغای بمراهم مراحم
مندمل گردانیدند و بار دیگر آن بلدان را بسرحد معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه امیر
محمود اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر برده بغایت مقرب و گستاخ بود و در فارس حکومت می نمود از آن منصب
معزول شده منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر ایناق در قلم آمد و چون امیر محمود شاه در شیراز و نواحی
انقدر اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خویش بغایت محزون گشت و امیر محمود ایسن
قتلغ و امیر سلطان شاه نیکروز و امیر محمد بی و امیر محمد پهلوان را که از جانب مسافر ایناق نقار تمام در خاطر داشت
با خود متفق ساخته با جمعی کثیر سوار شده یکناگاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بوجود محیط دیده بهر
حیله که توانست بخانه سلطان گریخت و امرا تا درگاه پادشاه تاخته تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلب نمودند
و کار بر سلطان تنگ شده نزدیک بان رسید که مسافر را بدیشان سپارد که در آن اثنا امیر سیورغان بن امیر
چوبان و خواجه لولو با خلقی تمام مدد سلطان عالیمقام آمدند و امرا و اعیان عنان مراجعت انعطاف دادند و پادشاه
یک یک از ایشان را بگرفت و حکم قتل فرمود اما خواجه غیاث الدین محمد خون آن جماعت را در خواست کرد و امیر محمود
ایسن قتلغ را بخراسان فرستاده پیش امیر علی قوشچی تا مقید نگاه دارد و سلطان شاه بن نیکروز در قلعه سرجان محبوس شد

و محمد پهلوان در قلعه بم و محمد قوشچی در نطنز و محمود شاه اینجو در تبرک اصفهان و محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن
و تمامی این طایفه را در مواضع مذکوره بند کردند تا وقتی که سلطان ابو سعید درگذشت که محمود شاه که جریمه او عظیم بود
او را بعفو و اغماض معامل گشت **ذکر وفات پادشاه صاحب تایید سلطان ابو سعید** در تابستان سنه ست و ثلثین
و سبعمائه که از غایت حرارت هوا جوش در تن مردان صف شکن سیماب سان در اضطراب بود سلطان
ابو سعید بهادر خان خبر توجه سپاه دشت قبچاق استماع نموده بجهت دفع ایشان باران نهضت فرمود و در آن سفر مزاج پادشاه
بکر و بر از نهج استقامت انحراف یافته بسرحد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده
سلطان عالیمقام بحمام رفت و مرض نکسی کرده بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و بعضی اطبا در معالجه
سعی موفور بظهور رسانیدند اما فایده بر استعمال دوا و غذا مترتب نگشت و سلطان در سکرات افتاده کار از تدبیر
برون بادرگذشت ع بر خیز ای طبیب که بگذشت کار از آن ∴ در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان
ابو سعید در اواخر اوقات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن امیر چوبان را در سلک خواتین انتظام داد
و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنا بر آن بغداد خاتون بزهر دادن آن پادشاه جسارت نمود و بدان سبب
طایر روح شریفش بشرفات آن جهانی پرواز نمود و عجب آنکه مشاهیر مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوبان و دلشاد
خاتون بنت دمشق خواجه بن امیر چوبان را از جمله ازواج سلطان ابو سعید شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف
اجتماع عمه و برادرزاده در نکاح جایز نیست و سلطان ابو سعید در سلک اهل اسلام انتظام داشته پس باین قایل
می باید شد که سلطان ابو سعید نخست بغداد خاتون را مطلقه گردانیده و بعد از آن دلشاد خاتون را در سلک ازواج
کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره مرغ طبیعت سلطان ابو سعید دست از تشبث طبیعت و امور عنصری
کوتاه کرده روح شریفش روی بجانب ریاض قدس آورد و افسر پر زیور سلطانی که سر بقیصر فرو نمی آورد روی
بزیر خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از وجود سکندر شادی داشت خوار و زار در گوشه افتاد بیت گر بگرید
تاج و سوزد تخت کی باشد بعید ∴ بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید ∴ امرا و ارکان دولت در
لباس سوگواری مقارن فریاد و فغان و زاری جسد مطهرش را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که در
نواحی آن بلده جهة همین مصلحت بنا نموده بود بخاک سپردند بیت روانش بجنت پر از نور باد ∴ بباغ
جنان شاد و مغفور باد **ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلای کرام که معاصر بودند با آن پادشاه عالیمقام**
از جمله عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل حال روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابو سعید بهادر
خان بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود صافی طویت قرآن داشت که باطن محبت بینش
مطرح اشعه لمعات فتوحات الهی بود و ضمیر فیض پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی می نمود و دیده بصیرتش مشاهده
اسرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیده دست قدرت ایزد تعالی بیت امامت نژاد و کرامت سیر ∴

علاوه تمام کرام البشر ∴ ز بطن بتول و ز پشت امام ∴ ز نسل محمد علیه السلام ∴ یعنی سلطان اقطاب
شعار و مقتدای اولیای مواهب آثار قبله اصحاب علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادات لم
یزلی و تاییدات لایزالی شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین الاردبیلی روح الله تعالی روحه و رزقنا من الصمدیة بعین توجه
دوران آن اوقات ترک و تاجیک و دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آن حضرت را کعبه حاجات پنداشتند
و پیوسته نقش ارادت و اخلاص خدام لازم الاحترام بر خواطر می‌نگاشتند طبقه اتراک باوجود کمال بی‌باکی که
از مرضوه آن مهر سپهر شرف قدمی تجاوز نمی‌کردند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام
بجای می‌آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمان فرمای ربع مسکون یعنی حضرت شاهی دین پناهی خلد الله تعالی
ملکه و سلطانه شمه از احوال آن قدوه اولیای ستوده خصال که جد پنجم آن حضرت است مرقوم کلک بیان خامه
گشت درین مقام خامه مشکین شمامه از سر اطناب در آن باب درگذشت و دیگری از مشایخ آن زمان شیخ شرف
الدین طوطی قزوینی است و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی
از رعایای قزوین سخنان بعرض سلطان ظفر قرین می‌رسانید و پادشاه آن سخنان را بسمع رضا می‌شنود و وفاتش
در سنه اثنی و عشرین و سبعمایه در بلده مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد و دیگری از آن جمله شیخ صدر الدین
قتلغ خواجه خالدی است که در سلک احفاد شیخ نور الدین کیل انتظام داشت و شیخ صدر الدین عالم متبحر و در زمره جماعت
مستوفی غازان خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و وفاتش در شهر محرم الحرام سنه ثمان و عشرین
و سبعمایه در قزوین روی نمود و مدت عمرش هشتاد و کسری بوده و از آن جمله دیگری عارف بالله سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله
سمنانی است حمدالله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده قلمی نموده که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین
سمنانی است و او در زمان ارغون خان عمل پیشه بود و پدرش در مرتبه وزارت و بعد از آن نایب شده و در عبادت درجه
عالی یافت و در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی و از نسل ملوک سمنان بود
و در پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید و در سنه سبع و ثمانین و ستمایه
بوقت مراجعت از آنجا در بغداد بخدمت شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی رسید و در سنه تسع و ثمانین و ستمایه اجازت
ارشاد یافت و بعد از سنه عشرین و سبعمایه در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد و گویند در
سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر برآورده بود و وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب
ست و ثلثین و سبعمایه در برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیره قطب زمان عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت
مدت عمر شریفش هشتاد و هفت سال بود و از جمله نتایج طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و
دیگری از آن جمله شیخ اوحدی اصفهانی است و در نفحات سمت تحریر یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از
اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی است و این نسبت مبنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان شعری است در غایت لطافت و

عذوبت و از جهات شامل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه شیخ سنایی جام جم نام و در آنجا بسی لطایف درج کرده است
و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه آن کتاب را باتمام رسانیده وفات شیخ اوحدی در سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه اتفاق
افتاد و در سرای خود مدفون شد و از جمله اعاظم علمای آن زمان یکی قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین احمد بن عبد الغفار
ایجی است و آن جناب سرآمد فضلای محققین و افضل علمای مدققین بود و در مبادی ایام شباب بتحصیل فنون معقول و منقول
و تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافاده مشغولی می‌فرمود و همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق
مصاحبت مسلوک می‌داشت و پیوسته مدح و ثنای جناب صاحبی را بر دیباچه مصنفات خود می‌نگاشت شرح مختصر ابن
حاجب در اصول و فروع و مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی بیان از جمله مولفات آن افاضل مجتهدین صفات است
که بنام نامی خواجه غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده و الحق کمال علم و دانش خود را در آن رسایل پر فواید بالغ عبارتی
ظاهر گردانیده و وفات قاضی عضد الدین در شهور سنه ست و خمسین و سبعمایه روی نموده و دیگری از آن جمله واقف مواقف
نکته پردازی مولانا قطب الدین رازی است و آنجناب را نیز بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح
شمسیه را باسم شریفش تالیف نموده و از آن جمله دیگری حافظ عبد الرحمن بن الفوطی است که در علم حدیث و فن تاریخ
مهارت کامل حاصل داشت و وفاتش در بغداد فی سنه ثلث و عشرین و سبعمایه اتفاق افتاد و از شعرای آن زمان یکی
مولانا جلال الدین عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد ∴ بیت ∴ از خاک کف پای سر کوی تو اگر خود
بجانش فرو بارد و الماسش فرو ریزد ∴ و از آن جمله دیگری فخر الدین فتح الله بن ابی بکر بن احمد الله بن فخر الدین
المستوفی است و این مطلع از جمله منظومات اوست ∴ بیت ∴ صد گره بازیان زلف معنبر زده ∴ عالمی را چو سر زلف
بهم برزده ∴ و از جمله مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمدالله مستوفی است که در سلک نویسندگان
خواجه رشید الدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و آن تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب
راد و سعید تصنیف کرده و از جمله مولفات حمدالله دیگری نزهة القلوب است و از آن کتاب فضیلت و جامعیت حمدالله بوضوح
می‌پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر می‌گردد ذکر ارپاخان نسب ارپاخان که او را قبل از
وصول بمرتبه سلطنت ارپاکاون می‌گفتند باریق بوکا و سلطان بن تولیخان می‌پیوندد برین موجب که ارپاکاون بن سوسه
بن [illegible] بن ملکتیمور بن اریق بوکا و سلطان ابوسعید روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان
کسی که شایسته امر پادشاهی باشد نمانده این کار بارپاکاون میرسد و در آن وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه
غیاث الدین محمد رشید قاصدی بحیل خانه ارپاخان فرستاده او را باردو طلبید و چون سلطان درگذشت روز دیگر
امرا و اعیان چنانچه رسم و آیین ایشانست ارپاکاون را بر تخت خانیت نشاندند و تاج مرصع بر سرش نهادند و امرا جواهر نگار
کمر خدمت بسته هریک بجای خود ایستادند و آن روز تا شب بحضور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت بپایگاه ناهید
رسانیدند و روز دیگر ارپاخان زبان باستمالت سرداران و نوینان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق بتجمل و تنعم مقید

چنینم عوض تاج زرنگار کلاه نمد وسی بجای کمر پرزیور میان بند پشمینه مرا کفایت است از لشکر متابعت و موافقت و از من مر
امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابوسعید مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته در خطبه لقب او را معز الدنیا و
الدین خواندند ولی شاه به تکلف و غایت لطافت شیوه سلطانی قبایی بود بر بالای او زیبنده و شمه جهانبانی طلعتی بود بر
قامتش برازنده بیت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو ∴ تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو ∴
اما چون ستاره دولت افتاده بود روزگار ناسازگار آن شهریار عدالت شعار را امان نداد و هم در آن ایام اقبال اختلال
باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمایه
میان ایشان محاربه دست داده ارپاخان منهزم شده و وزیر تبریز لطرقی گریخت و بخت خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران
امیر علی پادشاه گرفتار گشت دو روز بعد و بکم ماه مذکور شربت شهادت چشید و بعد از آن ارپاخان بدست دشمنان افتاده
در سیم شوال ماه مذکور در مقام اوجان از عقب وزیر روان گردید

در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپاخان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان آن زمان و ظهور مخالفت و عصیان

چون ارپاخان بر سریر سلطنت
متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابوسعید معتبر بوده اند معدوم نشوند زمام امور ملک و
مال در قبضه اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابر آن اقتدا بعضی از امرا و اعیان را پیش نهاد همت ساخت و بخت بغداد
خاتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست بدوستی پادشاه ازبک و زهر دادن سلطان ابوسعید متهم داشته در
اواخر ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمایه بقتلش فرمان داد و خواجه لؤلؤ در حمام آن سیم اندام را شهید کرد بعد
آنگاه ارپاخان در میان زمستان لشکر بدربند شروان کشید زیرا که پادشاه ازبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان
داشت و العیاذ تقارب فریقین ارپاخان طایفه از سپاهیان را از آب گذرانیده تا از عقب ازبکان در آمدند
و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و این معنی موجب انهزام مخالفان شده ارپاخان مظفر و منصور بدار الملک
تبریز مراجعت نمود و شاهزاده ساتی بیگ بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش در
آورد و در روز استفتاح همان سال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه یکی از اولاد هلاکو خان را در خانه خود پنهان کرده
داعیه خروج بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه از تبریز بپای دره وادی گریز نهادند مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن
رفت و امیر شیخ ابواسحق بدیار بکر شتافته با امیر علی پادشاه که خال سلطان ابوسعید بود و از مخالفت ارپاخان
دم می زد ملحق گشت و هم در آن ایام ارپاخان توکل قتلغ را که نسبتش بابوکدای قاآن می پیوست با دو پسر خورشید بنظر
با جمعی سیاست کرد و متعاقب آن حال زمره از امرا مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکروز و محمد بن
پهلوان که بحکم سلطان ابوسعید مقید بودند از بند نجات یافته بملازمت ارپاخان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی
چشم در اشتعال نیران فتنه سعی می نمودند و در اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابوسعید حامله بود از اردو
گریخته نزد امیر علی پادشاه رفت و مادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بر سلطنت ارپاخان رضا نداشت خواجه

لؤلؤ

لؤلؤ را نزد امیر علی فرستاده برادر را بر مخالفت ارپاخان تحریض نموده و حال آنکه امیر علی پادشاه از قوم اویرات بود از
بکر و مکر در زمان قبلا قاآن با رتق بوکا که جد اعلی ارپاخانست پیوسته مقاید و معاندی می نمود لاجرم بمقتضی الحب یتوارث و
البغض یتوارث امیر علی عداوت ارپاخانرا پیش نهاد همت ساخت و موسی خان بن علی بن بایدو خان را بپادشاهی
برگرفت

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان انجام روزگار ارپاخان و حاجب و نایب پادشاه

چون امیر علی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشت موسی خان را بسلطنت برداشت همت بر دفع ارپاخان
مقصور گردانیده علم نهضت برافراشت و این خبر با رپاخان رسیده بنابر استصواب صاحب سعید خواجه غیاث
الدین محمد روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرای مخالفان ایلچیان نزد خواجه غیاث الدین محمد
فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه با امیر علی پادشاه تفویض یابد تا آتش
فتنه تسکین پذیرد وزیر باین سخن التفات نکرده بر زبان آورد که نظم نشوم خاضع هر خسی و مرکز ∴ گرچه بر آسمان
کند مسکن ∴ باز گنجشک را برد فرمان ∴ شیر روباه را نهد گردن ∴ و در خلال آن احوال ارپاخان
قصد کرد که زمره از امرا و قتلغان را که بهواداری امیر علی پادشاه متهم بودند از میان بردارد خواجه غیاث الدین ارباب
عزم و جود و عدم آن جماعت را یکسان انگاشت و گفت ع چه جای پشه که اندیشه هم کزی نکند ∴ و در روز چهارم
شهر رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمایه در حدود جغتو تغتو آن دو لشکر را با یکدیگر اتفاق ملاقات افتاده حرب نهایت
صعوبت دست داد و در اثنای استعمال تیر دلدوز و سنان شعله افروز محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه نیکروز
از ارپاخان روی گردان شده با امیر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بر میمنه پیکر ظفر آثار گشته پادشاه و وزیر تبریز
لطرقی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در پشته کنار سراغه دستگیر کردند و نزد امیر علی پادشاه
بردند امیر علی اگرچه از آن وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده می خواست که
بجان عزیزش آسیبی نرساند اما سایر امرا در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند و در بیست و
یکم ماه مذکور آن خواجه عادل فاضل عالم جواد را شهید کردند و ارپاخان را نیز در همان چند روز در ولایت مجاس گرفته باوجان
بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود اینجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بقصاص پدر او را بقتل آوردند
و معنی آیه کریمه من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر کردند و از این وقایع هایله ربع رشیدی و منازل خواجه
غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان غارت و تاراج یافته چندان کتب نفیسه و اوانی مرصع و نقود نامعدود و امتعه وافیه بنهب
آمد که شرح آن گفتن و نوشتن راست نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر وافر منقبت علما و اعلام را تاج کرامت از سر
و فضلاء کرام را مهجوری از طلعت او شکیبایی از دست رفت و یکی از ایشان مثنوی چند در مرثیه آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان
کشید چند بیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید نظم جای آنست کاختران امروز ∴ بر سر از دست
چرخ خاک کنند ∴ که وزیری بآن عزیزی را ∴ بچنین خواری هلاک کنند ∴ و در و مسند آن بهره از

ناله و آه دردناک کشند ٭ الغیاث الغیاث در گیرند ٭ جامه در بر چو صبح چاک کنند ٭ سر درد ٭

در باب وفور جود و سخا و زیب و رعایت علما و ثقات رواة حکایت از آن وزیر فصاحت صفات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابواسحق در مملکت شیراز بر مسند فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضدالدین بمجلس شریف تشریف برد و در اثنای محاوره امیر شیخ از آن جناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابوسعید رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی تبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر آنست که روزی خواجه غیاث الدین محمد که وزیر آن پادشاه سعید بود در یک مجلس بدست عطابخش خود نوشته بکتاب من اشارت کرد که بجوه آن التفات آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که حالا هر سال نواب دیوان شیخ عشر حاصلات آنرا سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من می ستانند امیر شیخ ابواسحق از تفصیل آن اجمال سوال کرد قاضی گفت یکی از عادات آن وزیر خجسته صفات آن بود که در هر شب جمعه با علما و موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفای باطن فرخنده میامنش حکایت می کرد می نشست و آن جماعت را علی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخن سنجیده می شنود او را بخود نزدیکتر می گردانید اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم در صفه که آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود جا یافتم و در واسطه صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم و این معنی بر آن مربی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر بنای مردمی که در آن صفه جا داشتند مقدم نشستم و باز بحثی در میان افتاده بار دیگر مرا غلبه دست داد وزیر اشارت فرمود که نزدیکتر بنشین و من بصفه که آنجناب نشسته بود رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر آن جماعت فایق آمدم بی واسطه مرا بپهلوی خود نشاند و فرش داوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود و خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آن جناب را در باره من باین مرتبه مشاهده کرده اند بمقداری که عرض فرمودم رعایت کردند امیر شیخ ابواسحق بعد از استماع این حکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان هر سال برسم مال و جهات از قاضی می گرفتند بوی بخشید و در طبق این کلمه که هذا من برکات البرامکة بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر کرامت شعار افادت آثار باین عطیه بهره ور گردید

نظم

ای گشته ترا مسند اقبال مقام ٭ رای تو امور ملک را داده نظام
خواهی که شوی در دو جهان نیکونام ٭ در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از مهم اربا خان باز پرداخت و در موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشاند سرانجام تمامی مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت و زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جلال الدین حاجی ولد تاج الدین علی شاه گیلی نهاد و لوای استغنا افراشته باستصواب امرا امور ملکی و مالی فیصل می داد و بنابرین نوئینان از متابعتش تنفر نموده پای در دامن انزوا پیچیدند و مخالفتش را با خود مخمر ساخته انتظار فرصت می کشیدند و چون استیلای علی پادشاه

وقوم اویرات

و قوم اویرات در اطراف ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن که پسر عمه سلطان ابوسعید بود شتافت و او را بر مخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نموده امیر شیخ حسن محمد بن یول قتلق بن تیمور بن انبارجی بن منکو تیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روان شده در سیزدهم ذی حجه مذکوره در موضع نوشهر از توابع الاتاغ آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه حیله اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاده پیغام داد که او پادشاه بر سر ملک با هم نزاع دارند چه ضرورت است که ما و تو درین خونریزی با ایشان شریک شویم مصلحت چنان می نماید که هر یک با اتباع بر سر پشته برآمده ایشانرا بهم گذاریم و هر کدام ازین دو خان که ظفر یابند تابع شویم امیر شیخ حسن این سخن را قبول فرموده با دو هزار سوار صف شکن بر فراز پشته برآمده و آتش قتال میان جمله رجال اشتعال یافته محمد خان عنان بصوب هزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دستبرد فلک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور کرده بفراغ بال در کنار آبی نزول نموده بتجدید وضو مشغول شد و در آن اثنا امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیرزن از پشته فرود آمد و بزخم تیر جسد علی پادشاه را زیر و زبر ساخت و موسی خان بعد از استماع آن خبر قرار بر فرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطاف داده روی با امیر شیخ حسن آورد

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشانده بضبط امور مملکت پرداخته باز ماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت و دلشاد خاتون را که بعد او خاتون که سلطان ابوسعید آرزوی ستانده بود بحباله نکاح در آورد و لوای عیش و عشرت و صدای فرح و سرور بایوان کیوان رسانید اما هم در آن ایام بعضی از امرا بمقتضای شیوه ناستوده خویش جنگ و مخالفت ساز داده بد خیالی کرده روی بطرفی نهادند و از آن جمله امیر محمد و ایسن قتلغ بکردستان شتافتند و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که حکومت ولایت خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطرنشان ایشان کردند که مملکت عراق و آذربایجان را از امیر شیخ حسن آسان می توان گرفت و امرا و اعاظم آن طرف شده طغا تیمور بن سودی بن بابا اوردی بن ابوکان بن تو بن جوجی قسار بن بیسوکا بهادر را خانی برداشته با لشکری عظیم بجانب آذربایجان روان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطانیه رسیده آن ولایت را متصرف گردیدند و امیر شیخ حسن چون ازین حال خبر یافت از تبریز جلو ریز تا بدان شتافت و [illegible] سانی بیک و امیر پیر حسین سیورغان را بعهود و مواثیق با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال شده خراسانیان در ولایت عراق عجم خرابی بسیار کردند و موسی خان نیز بایشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی قعده سنه مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغا تیمور خان پیش از استعمال سیف و سنان عنان گران بجانب خراسان منعطف ساخته موسی خان ساعتی را به قتال گ

افراخت و بسیاری از خراسانیان و قوم او بر دست امیر شیخ حسن کشته شدند موسی خان بیابان هزاره گریخت و جمعی از امرا او
یکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده روز عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند
متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بجد و اهتمام رسید امیر ارغونشاه بن امیر نوروز خانی که در سلک امرا اعظام
خراسان انتظام داشت و در آن یورش تخلف نموده بود بوی پیوست و امیر شیخ علی را در روز عید اضحی بی جهتی
نذربکند رانید و در یک روز دو دشمن امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند و ملک عراق و آذربایجان او را مسلم شده ثابت
استقلال مرتفع ساخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده وزیر صاحب سعید خواجه
غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه امیر محمود و السن قتلغ و امیر اکرنج
که سرمایه انواع فتنه و فساد بودند در آن ایام از توهم وی در وی اهل سلوک می نمودند در قشلاق موغان بیاسا رسانید دیگر

خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش

امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوبان که امیر شیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر می برد و در شهور سنه
ثمان و ثلثین و سبعمایه هوس جهانداری بر خاطرش استیلا یافته در باب تمشیت مهم خود حیله اندیشیده غلام ترکی را که
قراجوتای که به پدرش مشابهتی تمام داشت و مملوک حاجی حمزه بود نزد خود برده بجامهای نفیس در وی پوشیده آوازه
درانداخت که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر تشریف آورده تا مردم را این سخن باور آید و مادر را بنکاح قراجوتای
در آورد و در رکاب او پیاده می رفت و چون این خبر در ولایت عراق و آذربایجان امرای اویرات و جمعی دیگر از لشکریان که با شیخ
حسن بزرگ صفایی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم
آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در پنجم ذی حجه مذکوره در حدود
الاتاق لشکر روم و عراق بهم رسیدند و چون جبلت امیر شیخ حسن چوبانی بر حیله و شور مستور بود در حین تسویه صفوف
آتش فتنه برافروخت و مردم تصور نمودند که با وی جمعی مواضعه کرده اند که در حین اشتعال نیران قتال بجانب ان شیخ حسن
روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوبان از امیر شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بعمزاده خود پیوست و
بدین جهت امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوبانی افتاد و در
سن صبی رخت هستی بباد فنا داد و امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست تعلیم و بیداد
برآورده و در آن اثنا قراجوتای تیمورتاش شده را بخاطر خطور نمود که تا زندگانی امیر شیخ حسن چوبانی منهدم نشود او را
از روی استقلال جلوس میسر نه تیمورتاشی میسر گردد و منتهز فرصت بود و یک ناگاه کاردی بر امیر شیخ حسن زد اما
کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته بشاهزاده ساتی بیک و امیر سیورغان پیوست و حال پدر بدروغ را
اظهار نمود و تیمورتاش مزور بعزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین سلک جمعیت اوباش او
گسیخت و باتفاق قوم اویرات بجانب بغداد گریخت

گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساتی بیک بر تخت سلطنت بموجب

استصواب امیر شیخ حسن چوبانی و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استیلای امیر حسن ایلکانی

چون مهم شیخ حسن کوچک که از مکر و زرق و تزویر خبث بنیه برفت بگرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمایه سانی
بیک بنت اولجایتو سلطان را بپادشاهی برگرفت را بپادشاهی برگرفت و نام او را مندرج در سکه و خطبه گردانید
و عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ را جزم کرد و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود از این خبر
شنوده عازم قزوین گشت و ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شده شیخ رکن الدین شیخ رشیدی
و غیاث الدین محمد علیشاهی را بوزارت منصوب ساخته و علم توجه بجانب قزوین برافراخت و امیر شیخ حسن بزرگ
بتزار قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میان ایشان صلح گونه واقع شده شاهزاده ساتی بیک و امیر حسن کوچک
بتبران و آذربایجان شتافته امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنابر آنکه بر مصالحه ایشان اعتماد نداشت اتابک
خود ماشتیمور و دیگری از خواص را نزد طغاتیمور خان که در مازندران و بعضی از ولایات خراسان فرمان فرما بود
فرستاد و التماس نمود که بجانب تختگاه ابوسعیدی شتابد و طغاتیمور خان باتفاق امیر ارغونشاه و خواجه علاء
الدین محمد وزیر متوجه آن صوب شده در ماه رجب سنه مذکوره بسلطانیه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده
خدمات پسندیده بظهور رسانید اما چندان فایده بران مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور و امرا خراسان تابع رای
خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکتی که هنوز بر ایشان قرار نگرفته بود آغاز کفایت کرده بتغییر و تقطیر مضایقه می نمود
چنانچه بعضی از املاک شیخ حسن بزرگ که از زمان دولت غازان خان تا آن زمان از مال دیوانی معاف بود و خراج
حواله داشت لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت لیکن غیر از اطاعت چاره دیگری نداشت و امیر شیخ حسن چوبانی
بعد از تحقیق این اخبار عزم جزم بکار برد باتفاق ساتی بیک و سیورغان از اران باوجان آمده مقارن وصول ایشان مردم
اویرات قراجوتای تیمورتاش شده را بند کرده باردو رسانیدند و همان لحظه بحکم ساتی بیک مقتول گردید بعد از آن امیر
شیخ حسن چوبانی در باب ویرانی سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیر صائب اندیشیده بحسب ظاهر
قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود و خفیه بطغاتیمور خان پیغام فرستاد که اگر پادشاه در قصد شیخ حسن
ایلکانی با ما اتفاق کند من شاهزاده ساتی بیک را بعقد آن حضرت در آورم و بنده وار طریق خدمت مسلوک دارم و آن
مغول ساده لوح فی الحال بقبول این سخن زبان گشاد و بعد از آن آمد شد و ثیقه نوشتند مبنی از آنکه چوبانیان از قصد
ایلکانی اهتمام نمایند ولایات الوس بر ایشان مسلم گردد و چوبانیان از تفرقه نجات یابند و بخط خویش در قلم آورد و
بنزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او فرخاک شبی با جمعی از خواص بکنار اردوی امیر شیخ حسن بزرگ رفت و
یکی از نوابش را طلب داشته گفت هرچند شیخ حسن آقا با دشمنانی که درباره او این نوع خیالات فاسده دارند دم از
دوستی می زند ما نمی خواهیم که مضرتی بوی رسد و آن خط را بوی تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان را
شنید و آن نوشته را دید دود حیرت بکاخ دماغ او تصاعد نموده فی الحال یکی از مخصوصان طغاتیمور را طلبیده آن عهدنامه

نظر وی رسانید و آن شخص سر خجالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه باز گفت و طغاتیمور از حیله شیخ حسن چوبانی
انگشت تعجب بدندان گرفت و از غایت انفعال همان شب عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی باتفاق
طغاتیمور رفته در حدود تبار منزل گزید **ذکر برداشتن شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن الافرنگ را بخانی و نشستن**
سلیمان خان بجای او باشارت امیر شیخ حسن چوبانی بر سریر جهانبانی چون مهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان
چنانچه در حیز بیان آمد فیصل یافت امیر شیخ حسن نوبتی دیگر کرده جهان تیمور بن الافرنگ را بپادشاهی برداشت و بجانب
عراق عرب رفته بغداد و دیار بکر مع توابع و مضافات تحت التصرف در آورد و در اواخر شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمائه
بخاطر امیر شیخ حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از ضعیفه نسبت نخواهد پذیرفت بنابران سلیمان خان که
از احفاد یشمت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برداشت و ساتی بیک را طوعا و کرها در سلک ازدواج او کشید و در
شوال سال هفتصد و چهل در راه جان منزل گزیده سپاه بکیل در ظل رایتش جمع آمدند و مقارن آن حال امیر شیخ حسن بزرگ
باتفاق جهان تیمور بن الافرنگ آهنگ جنگ کرده از بغداد روی بآذربایجان آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن
کوچک خصم را استقبال نموده در روز چهارشنبه آخر ذی حجه مذکوره در نواحی نفتو مقاتله بوقوع انجامید و در آن
معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیر حسین چوبانی و امیر ابراهیم شاه سونتای و ارد و بوقا بوزینی و حاجی یعقوب شاه
سولایمشی و محمود شاه ذکر با کمال جلادت و پهلوانی تقدیم رسانیده امیر محمود ایسن قتلغ و امیر مسافر اینانق را که در
میمنه سپاه جهان تیمور بودند تیغ بگذرانیده جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان عزیمت بصوب
بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوبانی مظفر و منصور بتبریز شتافته امیر سیورغان بن چوبان را نامزد حکومت فارس
و برادر خود ملک اشرف بن تیمورتاش را بامارت عراق عجم و عرب تعیین نمود و پسر خواهرش امیر پیر حسین بن امیر
محمود بن چوبان را نامزد حکومت فارس نموده چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد
رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر ناصیه احوالش کشید و خواجه جمال الدین ساوجی که در آن
اوان ملازم امیر شیخ حسن بود در باب اعتذار آن انهدام قصیده طرح کرده که چند بیت از آن اینست **نظم** خسروا
لشکر منصور اگر رجعت کرد ⁂ نیست بر دامن جاه تو از آن هیچ غبار ⁂ عقل داند که در ادوار فلک بی
رجعت ⁂ استقامت نپذیرند نجوم سیار ⁂ این یقین است که در عرصه ملک شطرنج ⁂ بر فراز شاه
یکی نیست بتمکین و وقار ⁂ دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهد ⁂ بیدق بی هنر کم خرد بی مقدار
وقت باشد که نظر بر سبب مصلحتی ⁂ زند شاه هش و یکسو شود از راه گذار ⁂ نه از آن عزم بود پایه بیدق
را قدر ⁂ نه ازین جزم بود منصب شاهی را عار ⁂ عاقبت هم دولت بر آرد اثر دولت شاه ⁂
از نهاد دشمن ببرهم اسب و پیل دمار ⁂ و در بهار سنه اثنی و اربعین و سبعمائه بار دیگر شیخ حسن بزرگ لشکری
از خیل عرب و اقوام ترک فراهم آورده بآذربایجان در آمد و در ذی حجه مذکوره سلیمان خان باتفاق امرا و نوئینان

جهت

جهت دفع دشمن بآوجان رفت و در آن ایام امیر یاغی باستی ولد امیر چوبان بنابر توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی
سلیمان خان روگردان شده شبی شتر از اسب ما که در سپند بعلف گذاشته بودند در پیش افکنده میراند و بجانب الق
گذار او بر جائی افتاد که نزدیک معسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود و بعد ازان گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کرد که
لشکر بسیار بر سر ایشان رسیده و متوهم شده بمنزل خویش باز گردید و تیرا در طغاتیمور خان امیر شیخ علی کاوان
باستصواب طغاتیمور عازم عراق و آذربایجان گشت و ازین جانب ملک اشرف بن تیمورتاش باشارت برادر خود امیر
امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال نموده در حدود ابهر بین الجانبین مقاتله دست داد و شیخ علی کاوان بانهزام شتافته
بخدمت طغاتیمور خان پیوست و بموجب فرمان او عنان بجانب سربداران تافته در آن جنگ کشته شد و در شهور سنه ثلث
و خمسین و سبعمائه طغاتیمور خان نیز بدست خواجه یحیی کراوی سربدار بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه در ذکر سربداران
مسطور خواهد گشت **ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوبانی بجانب دیار بکر و روم و بقتل رسیدن او ببغداد و مراجعت**
بنابر اقتضای قضای حی قیوم امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب دیار بکر
کشید و در ولایت موش خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت و خانهای مسلمانان و خرمنهای مزارعان بسوخت و چون
بجه دوه دوین رسید حاکم آنجا بملازمت مبادرت نموده بسیور غامشی اختصاص یافت و از آنجا امیر حاجی بیک بن
امیر شیخ حسن بن چوبان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی امیر علی جعفر و امیر حسن را
با طایفه از مردان شمشیرزن در برابر ارسال داشت و شکست بر چوبانیان افتاد و چون کرجیکان باره بن رسیده
امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته در آن مرز و بوم هر موضع که تعلق بامیر شیخ حسن ایلکانی می داشت ویران ساخت
و از منسوبان ارزن الروم زر بسیار گرفته علم معاودت برافراشت و در تبریز مدرسه و خانقاهی و در اندک زمانی آن کار
را باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمائه نوبت دیگر سلیمان خان امیر یعقوب شاه را بتجربه بعضی از
بلاد روم فرستاد و او از آن سفر منهزم باز آمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشت و محبوس و مقید گردانید
خاتون امیر شیخ حسن که با یعقوب شاه تعشق می ورزید متصور ساخت که مبادا شوهرش بر آن امر ناپسند وقوف یافته بدان سبب یعقوب
شاه را در زندان انداخته متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته ده سه زن را با خود متفق ساخته در شب بیست
و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را بفشردن خصیه بعالم آخرت فرستاد و خواجه جمال الدین سلمان ساوجی در آن باب
این قطعه گفت **قطعه** ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار ⁂ در آخر رجب افتاد اتفاق حسن ⁂ زنی چگونه زنی
خیر خیرات حسان ⁂ بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن ⁂ گرفت محکم و می داشت تا بمرد و برفت ⁂ زهی خجسته زنی
خایه ور و مردافکن ⁂ و چون از آن قحبه نابکار آن حرکت شنیع صدور یافت صباح آن از دار الاماره گریخته با هم پیشگان خود
رفته و بنابر آنکه از هم سیاست شیخ حسن هیچکس را یارای آن نبود که پیرامون حرم سرای او گردد دو روز این قضیه در پرده
اخفا مستور ماند و روز سیم امرا کنیزکی پیدا کرده بدار الاماره فرستادند تا معلوم نمایند که بچه سبب امیر از خانه در این دو سه روز

مقاتله با آنکال(?)

طرح انداخته(?)

بیرون نیامده وآن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ شتافته او را مرده یافت واز محرمان حرم سرای هیچکس را ندید لاجرم علی الفور بار گشته کیفیت
واقعه بعرض امرا رسانید ایشان بصورت حال پی برده بعد از جست وجوی عزت ملک ودوستیارانِ او را بدست آوردند و
بگداری هرچه تمامتر هلاک ساخته وگوشت ایشان را بجوشانیدند ذکر بعضی از علما واهل فضایل نفسانی که معاصر بوده اند
با امیر شیخ حسن چوبانی مورخان سخن ور آورده اند که از طبقه افاضل دانش اثر خاتم الحفاظ جمال الدین یوسف
او ودر زمان امیر شیخ حسن جهانیان را از نتایج طبع خویش بهره ور میداشت ومهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی
علم حدیث برتبه بود که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از وی مثل او دانشمندی دیده نشد وتهذیب الکمال فی
اسماء الرجال تصنیف علیحده تالیف شده وانتقال جمال الدین ازدار ملال در سنه اثنی واربعین وسبعمائه دست داده
جمله حافظ آن زمان ودیگری قاضی القضاة عبد الله بن محمد العبیدی الفرقانی است واو نیز در تبریز صاحب منصب قضا
تبریز بود ونام فخر عمر مدان از ایام میشمود ودر فقه حنفی وشافعی مهارت تمام داشت وپیوسته نقش تالیف وتصنیف
لوح ضمیر می نگاشت وشرح الغایه در مذهب شافعیه وشرح طوالع وشرح مصباح وشرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل
مصنفات اوست ووفاتش در سنه ثلث واربعین وسبعمائه روی نمود واز جمله دانشمندان آن زمان دیگری ابو
المکارم فخر الدین احمد الحسن الجاربردی است واو در زمان خود اعلم علماء تبریز بود وپیوسته اوقات شریفش را بدرس علوم
وتالیف عقلی ونقلی صرف می نمود از غرایب حکایات آنکه در روزی که منتهی شب رحلت امیر شیخ حسن چوبانی می شد مولانا
فخر الدین بحسب اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثنای محاوره از آن عالم بحر وبر پرسید که اگر شخصی از شدت
ناگاه شخصی را فرو گیرند وبکشند واو را مجال نشود که کلمه توحید بر زبان راند ومعنی آن را بدل بگذراند آیا حکم بر اسلام او
توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد بمقتضای حدیث انما الاعمال
بالنیات حکم او وسایر مسلمانان کلمه گوئی می باشد وهمان شب بطریقی که مذکور شد امیر شیخ حسن بر دست عزت ملک
مقتول گشت ودر تاریخ یافعی مسطور است که احمد بن الحسن را تصانیف بدیعه است منها الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات و
شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل مولفات اوست فی اصول فقه الشافعی وشرح الهدایت الحنفیه وشرح التصریف
لابن الحاجب ووفات مولانا فخر الدین بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوبانی بدو سال در سنه ست واربعین وسبعمائه بوقوع
انجامید ودیگری از جمله افاضل آن عصر شمس الدین محمود بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است واو در سلک اعاظم
علماء انتظام داشت ومدتی در اصفهان وتبریز وبلاد شام ومصر بدرس وافاده قیام می نمود فال الیافعی ومن تصانیفه
شرح المختصر لابن الحاجب وشرح المطالع وناظر العین فی المنطق تصنیفه فی یوم واحد وشرح التجرید فی اصول الدین وعروض
الشامی وشرح منهاج البیضاوی وشرح الطوالع وفصول النسفی والف کتابا فی الفقه فی مذهب الشافعی وابی حنیفه وکانت
اقامته بدمشق سبع سنین والف کتابا فی المنطق وکتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه وشمس الدین محمود دو نوبت
بگزاردن حج اسلام فایز گشت ودر شهور سنه ست واربعین وسبعمائه درگذشت واز جمله افاضل آن زمان دیگری قاضی [illegible]

الدین شاه قزوینی است واین رباعی در تاریخ فوت امیر شیخ حسن از نتیجه طبع اوست رباعی نوبان زمان شیخ حسن
چوبانی ⁂ از حکم قضا وقدرت یزدانی ⁂ در سال ذ ذ در شب ور وز معراج ⁂ بر دست زنش تباه شد
پنهانی ذکر ملک اشرف بن تیمورتاش ملک اشرف حاکمی بود بافروختن آتش ظلم وبیداد معروف وبانگیختن غبار جفا
وستم موصوف دوست ودشمن از او هراسان وخویش وبیگانه نزد او یکسان بر عهد وپیمانش اصلا اعتماد نبودی
واز هر کس اندک رنجی بخاطرش راه یافتی در ساعت بقتلش حکم فرمودی نظم چو اشرف در ظلم وطغیان گشود
بخونریز مردم دلیری نمود ⁂ برافراخت نیران شر وفساد ⁂ برافراخت اعلام جور وعناد ⁂ وملک اشرف
در زمان جهانبانی برادر خویش امیر حسن چوبانی گاهی بادی طریق موافقت سلوک میداشت وگاهی سالک طریق مخالفت
شده رایت منازعت می افراشت ودر اوایل سنه ثلث واربعین وسبعمائه لشکر بطرف شیراز کشید وپی از آنکه مهمی
بسازد بسلطانیه باز گردید ودر آن بلده با عم خویش امیر یاغی باستی طرح مصاحبت ومودت انداخته باتفاق نزد امیر
شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافته باصناف الطاف اختصاص یافتند وامیر شیخ حسن کوچک قاصدی پنهانی ببغداد فرستاده
یکی از اعیان آنجا را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن کوچک بملک اشرف ویاغی باستی
پیغام نموده که شما را بقصد احداث انجانب ارسال داشته ام وانتظار می کشم که مهم متقبل شده بتقدیم رسانید وهاتات
اثری ظاهر گشت اگر فرصت انکار نمی یابید اعلام نمایید تا تدبیری دیگر کنیم امیر شیخ حسن ایلکانی بعد از شنیدن این سخن قصد
گرفتن ملک اشرف ویاغی باستی کرده منهی ایشان را از این حال خبر داد وآن دو امیر مانند تیر از خانه کمان گریزان شده
جان بسلامت بیرون بردند وبهزار مشقت خود را بتبریز رسانیدند ودر آن اثنا شنیدند که ایلک السن قلعه اوجان
بسیار در آن نواحی منزل دارد با مغولی چند که همراه داشتند بسر او شبیخون برده او را بقتل آوردند واموال
وجهات حشم او را غارت کرده غنیمت بی نهایت گرفتند وباصفهان شتافته بر متمولان آنجا مال فراوان حواله نموده لشکری
جمع ساخته علم عزیمت بجانب شیراز که در تصرف شیخ ابو اسحق بود برافراشتند وچون یک منزلی آن بلده رسیدند
خبر واقعه امیر شیخ حسن چوبانی را شنیدند وبسرعت هرچه تمامتر بعراق وآذربایجان بازگردیدند وبعد از وصول بیان
مملکت سلیمان خان بطرفی بیرون رفت وهم در آن ایام میان ملک اشرف ویاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست وبین
الجانبین مقاتله دست داده ظفر ونصرت ملک اشرف را روی نمود واکثر بلاد ایران وآذربایجان وعراق عجم در تحت
تصرفش قرار گرفت ونوشیروان نامی را بجانی برگزیده مدت سیزده سال بظلم وبیداد پرداخته دود از دودمان برآورد
وچون خبر کثرت حیف وتعدی بگوش جانی بیک که در آن زمان پادشاه اوزبکان بود رسید لشکر بآذربایجان کشیده
اشرف را اسیر گردانید وتیغ بیدریغ بکشید واین واقعه در شهور سنه ثمان وخمسین وسبعمائه روی نمود وقدر
ملک اشرف در اغلب احوال خواجه عبد الحی بود گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک اشرف بدرجه شرف ووبال
وذکر شمه از صادرات افعال آن سالک طریق ظلم وضلال ارباب اخبار آورده اند که بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوبانی

سلیمان خان تومج حسین بن حسن بن امیر چوبان را کشته عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه سولایی و چوبان اخباجی را منصب امارت بخشید
و یعقوب شاه را از قید خلاص کرده یعقوب چون بکثرت عدد و عدت از سایر امرا ممتاز بود بر دولت سلیمان خان استیلا یافته
بر سایر امرا تفوق جست و سلیمان خان از تمشیت امور ملک عاجز آمده کس با بسته‌های ملک اشرف و یاغی باستی فرستاد
و چون قاصد به ایشان رسید تسخیر شیراز را موقوف داشته عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان انعطاف دادند
و در روز نوروز در سلطانیه درآمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آن حال امیر سیورغان که بفرمان امیر شیخ حسن کوچک
در قراحصار روم محبوس بود کوتوال آن قلعه را که ثروت نام داشت کشته اندخا بر حصار براتی بهم رسانید و بجانب
تبریز در حرکت آمده و ملک اشرف و یاغی باستی از قدوم او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند و در معموره میان
ایشان ملاقات واقع شده از آنجا القصر طاق و کوکجه تنگز که ییلاق امیر چوبان بود رفتند و قرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیدند
ایشان را جمعیتی تمام دست داد و سلیمانخان که تا آن زمان در قراباغ بود و می پنداشت که امرا غاشیه متابعت او
بر دوش خواهند گرفت چون هیچکس پروای او نکرد بطرف دیار بکر رفت و حاجی حمزه سولایی و غیاث الدین محمد علیشاهی
وزیر و عماد الدین سراوی مستوفی از وی جدا گشته باردوی ملک اشرف ملحق شدند و در آن اثنا شبی عماد الدین سراوی را
خیال نیک بران داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سیورغان و یاغی باستی که یک دو فرسخ از ملک اشرف
دور نشسته بودند رفت و گفت ملک اشرف مردم خود را جبه پوشانیده قصد شما دارد بنا بر آن یاغی باستی و سیورغان
با اتباع مسلح و مکمل شده منتظر ایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف رسید که اعمام تو سلاح پوشیده خیال غدری
دارند بنا بر آن او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کسی نزد یاغی باستی و سیورغان
فرستاد که ما هنوز مملکتی نگرفته ایم که بسبب قسمت آن مخالفت دست دهد موجب این شور و شغب چیست ایشان جواب
دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی گفت ملک اشرف سوگندان یاد کرد که من ازین معنی خبر ندارم و اصلا این خیال
بخاطر نگذرانیده ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستند تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان
عماد الدین را تسلیم نموده چون او بقتول ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بموافقت یکدیگر به تبریز بازگشتند
و بنا بر آنکه یاغی باستی و امیر سیورغان پسران بی واسطه امیر چوبان نویان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف
تعظیم می کردند و ازین جهت نایره حسد ملک اشرف در حرکت آمده از تبریز بپسند رفت و در آن منزل شنید که یاغی باستی
و سیورغان داعیه دارند که شبیخونی بروی زنند لاجرم باتفاق برادر خود مصر ملک مکمل شده متوجه شهر گشت و در اثنای
راه شنود که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته‌اند ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای عماباد
ملاقی فریقین دست داده بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باستی و سیورغان گریز بر ستیز اختیار
کردند و اشرف در ناتیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قبچاقی او بود بخانی برداشت و او را نوشیروان عادل خواند و بجانب
اران و آذربایجان رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی و سیورغان چون بموضع بانی رسیدند قاضی محیی الدین بردعی

و فخر الدین

و فخر الدین جیش را نزد برادرزاده فرستاده طالب مصالحه شدند ملک اشرف ملتمسات ایشان را قبول نموده فرمود که شاید اگر
امرا تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی را فیصل دهیم و چون فرستادگان بازگشتند سیورغان با این سخن اعتماد کرده
دیگر بار بکرشان شتافت و در آن دیار بر دولت امیر ایلکان بن امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوسته
باتفاق روی به تبریز آوردند و ملک اشرف هم در آن اوقات یاغی باستی را بوجهی هلاک ساخت که هیچکس بر کیفیت
آن اطلاع نیافت آنگاه بفراغ بال دست بظلم و تعدی برآورد و در سنه ست و اربعین و سبعمایه برادر خود ملک
مصر را گرفت و در قفس آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی و اکثر نهاوردی را بقتل رسانید و در سنه
سبع و اربعین و سبعمایه در تبریز وبائی عظیم علاوه بیداد ملک اشرف گشت و بدان جهت هرکس توانست از آذربایجان
جلا نموده بجانبی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمایه ملک اشرف با سپاهی علاوت آیین عزم رزم امیر
شیخ حسن ایلکانی کرده روی ببغداد آورد و بنا بر آنکه شیخ حسن قوت مقاومه نداشت در شهر متحصن شد و ملک اشرف
مدت دو ماه بامر محاصره پرداخته چون حرارت بر هوا استیلا یافت دانست که کاری از پیش نبرده مراجعت کرد
و بدستور مستمر در ارّان و آذربایجان و عراق عجم بمواخذه رعایا و فقرا قیام نموده از هرکس آنچه توانست بستاد و در
بهار سنه احدی و خمسین و سبعمایه با سی هزار مرد جرار متوجه تسخیر اصفهان گشت و امیر نجیب الدین برادر امیر کربلا
وزیر خواجه عماد الدین محمود کرمانی که در آن زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحق اینجو حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط
ساخته تحصن نمودند و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاربه و محاصره پرداخته بعد از آن مصالحه اتفاق افتاد و در
اصفهان خطبه بنام نوشیروان عادل خواندند و دو هزار دینار زر سرخ با موازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند
و ملک اشرف از ایشان بهمان مقدار راضی گشته بآذربایجان مراجعت نمود و بعد از آن ترک جهانگیری کرده در
ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل حفر کرده مضبوط ساخت و حکم فرمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف
و امرا و زارعان و محترفات در آن مکان رحل اقامت انداخته هرکس تواند خانه خود عمارت سازد و هر کس استطاعت
نداشته باشد در بقاع خیر متعین شود و ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی برتبه انجامید که زیاده بر آن متصور نبود و چون
ملک اشرف از خویشان و قرابتان امرا و ملازمان کسان کشته اموال ایشان گرفته بود در آن اوقات هراسی عظیم
در ضمیرش مستولی شده در خانه تاریک نشست و ماکول و مشروب غایت احتیاط بجای می آورد چنانچه مرغ و گوسفند
در برابر او می کشتند و سقا در نظر او آب آورده در خم چینی می ریخت و پنجاه مرد را رسوم داده مقرر ساخت که پیوسته
بر در بارگاه حاضر باشند و زنجیری که زنگها بر اطراف او بسته بودند بر در کریاس نصب اساس خویش ساخت و بخت
و آن زنجیر عدل نام نهاد و هر کس بداد خواهی می آمد آن زنجیر را می جنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوال او
می پرسید و هر سال امرا و وزرا خود را مواخذ ساخته جمعی دیگر را با آن مناصب نصب می فرمود و در سنه اثنی و خمسین
و سبعمایه دختر حاکم ماردین را خواسته به تبریز آورده در ربع رشیدی با آیین لایقه طوی سکنین کرده بعد از ملاقات آن دختر

رازن پسندیده وزیاده از یک شب او را ندید **گفتار در بیان قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر بعضی از ادای**
آن سرور دفتر ظلم و طغیان چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشته در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه جانی
بیک خان شرح وفور جور و تعدی ملک اشرف را از قاضی محیی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون این
خبر نزد ملک اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی بیرون آمده در شنب غازان نزول نموده چهار
صد قطار استر و هزار قطار اشتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه بسیار بصوب اوجان روان
ساخت و چون جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردیده بخواجه لولو و خواجه شکر خازن را گفت که شما این خزاین
و خواتین را سر کرده در گریوه مرند بر سر چشمه خواجه رشید توقف نمایید تا من باوجان روم اگر خبر غلبه من بشنوید
بتبریز باز گردید والا روی بخوی نهید و از آنجا بوان روید و خواجه آن اموال بی قیاس را بجانب مرند برده ملک اشرف
در کنار بهران رود فرود آمد و اخی جوق امرا و لشکریان را زر و سلاح داده باوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس
از چاکران و مخصوصان بر بالای پشته بر آمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا اشرفی در اوجان جانی بیک خان از
راه سراو رسیده فرمود تا عساکر منصوره ایشان را در میان گیرند امرا چون کثرت و عظمت آن پادشاه نگاه
را ملاحظه نمودند مجال توقف محال دانسته هر طایفه بطرفی گریختند و ملک اشرف بر بالای آن پشته از آن حال
واقف گشته بشنب غازان مراجعت کرد و یک شب آنجا بوده آنگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمده جمعی که
با او بودند متفرق شدند و خدمتش با دو غلام گرجی در مرند با غرق پیوست و مردم آنجایی بر کیفیت شکست او وقوف
یافته دست بغارت خزاین دراز کردند و خواتین بر مصلای تفرقه درواذند ملک اشرف بجانب خوی روان شده در
خانه شیخ محمد بالغی که در راه بود فرود آمد شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد اما جهت اعلام آن حال قاصدی
همعنان برق و باد باردوی خان اوزبک فرستاد و امیر بیاض بحکم پادشاه بدان جانب شتافته اشرف را
گرفته بتبریز آورده مردم از بامها خاکستر بر سر آن بد اختر می پاشیدند و او را دشنام داده لوازم شکر تقدیم
میرسانیدند و امیر بیاض آن شب ملک اشرف را در خانه والده خواجه شیخ کججانی نگاه داشته روز دیگر
باوجان برد و چون چشم جانی بیک بروی افتاد گفت چرا این مملکت را خراب کردی جواب داد که تو گرا من بجانب
رضای من خرابی کرده آمده جانی بیک از اوجان بهشت رود رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا داده
سر او را به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیک با ده هزار کس از سپاه بتبریز شتافته در
دولتخانه نزول فرمود و نماز بامداد در مسجد خواجه علیشاه گذارده حکومت آن مملکت را به پسر خود بردی بیگ خان
گذاشت و علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دخترش سلطان بخت را با خزاین همراه خویش
برد **بیت** دیدی که چه کرد اشرف خر ٭ او مظلمه برد و دیگری زر ٭ و چون آن پادشاه عادل
مسلمان سالها غانما بدشت قبچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید و بردی بیک از حج

شنیده

شنیده از اوزبکان بمملکت آبا و اجداد خود نهضت نموده و اخی جوق باستظهار توابع و لواحق ملک اشرف به تبریز شتافته روی بضبط
ولایت آورد و خواجه عماد الدین محمود کرمانی و امیر ابابکر بن خواجه علیشاه چیلانرا وزیر گردانیده در افروختن آتش ظلم و بیداد شیوه
استوده ملک اشرف را بظهور رسانیدند ثقات روایت کرده اند که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد ایران و آذربایجان
فرمان فرما شد خواجه عبدالحی را بمنصب وزارت تعیین نموده و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو بندگی بجای آورده ملک اشرف
او را گرفت و جهاتش را ستانده بقلعه الموت فرستاد و ناکوتوال آن حصار کیا اسمعیل زرود باری جناب وزارت شعاری را
سفید نگاه دارد اما کیا اسمعیل بچشم اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه عبدالحی با
ملوک گیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام گیلان را مطیع قوم خواهیم کرد و چون ملک
اشرف دانست که وزیر بفراغت روزگار می گذراند از ارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبدالحی را طلب دارم
کیا اسمعیل دست رد بر سینه ملتمس من نهد لاجرم آغاز حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبدالحی را که گرفته بود مطلق
العنان ساخته بلکه ایشان را مشمول انعام و احسان گردانیده تا بخواجه پیغام فرستادند که پادشاه با ما در مقام عنایت
والتفات است مراجعت می باید نمود بعد از آن ملک اشرف مصحوب بحری فراش نوازش نامه نزد وزیر فرستاده و التماس
حضور وی کرد چون خواجه عبدالحی آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روحش از قفص تن
طیران نماید و همراه بحری عازم تبریز گشت و هرچند کیا اسمعیل گفت که بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست هم درین ولایت
بفراغت اقامت نمای بجایی نرسید و خواجه نزدیک به تبریز منزل گزید بحری پیشتر بخدمت ملک اشرف رفته از صید کردن خ
ول عبدالحی وا دادن او اعلام نمود اشرف گفت او را امشب در نشیمن خود فرود آورد و گوی که امیر فردا ترا طلبیده خلعت وزارت
خواهد پوشانید و بحری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را گفت که عبدالحی را بقلعه النجق برده مقید سازد
بحری خواجه منتظر الوزارت را با اسبی لاغر سوار ساخت تا بقلعه برده بکوتوالش سپرد و بعد از چند سال ملک اشرف
علاول اختاجی را با النجق ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورده بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی حبیبی بود ببرد
و موسی عبدالحی را مراعات تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش بگشاد و در آن حال وزیر بی تدبیر عرضه داشتی پیش
ملک اشرف فرستاد مضمون آنکه موسی در محافظت این قلعه تغافل می ورزد و پیش از آنکه کردان استیلا یابند درین باب فکری
می باید نمود **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار ٭ همه آن کند کش نیاید بکار ٭ و ملک اشرف بعد از وقوف
بر فحوای آن عریضه موسی را طلبیده در عقوبت کشید و چون آن بیچاره جریمه خود پرسید عرضه داشت عبدالحی را ظاهر کرد و اینه
موسی بدلایل معقول خاطرنشان ملک اشرف کرد که در محافظت حصار تقصیر ننموده و نشان کوتوالی با مستحسار سانیده
بدانجا بازگشت و خواجه کامل قتل را در خانه تنگ و تاریک مقید ساخت و درآن آتراب سنگ و گچ بر آورده سقف خانه را
سوراخ کرده مرور زمان چند خواجه نان از آن سوراخ بپایان می انداخت و حال عبدالحی بدین منوال جاری بود تا
وقتی که از عالم انتقال نمود **خواجه مسعود دامغانی** و اما و خواجه عبدالحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملک اشرف مشغولی فرموده خ

مسعود خطی خوب داشت و انشا مرغوب و چون چندگاهی رایت وزارت برافراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و
سبعمایه او را گرفته در قلعه رویین دز مقید گردانید و مآل حال خواجه مسعود از کتب تواریخ بوضوح نینجامید والعلم عند الله الحمید

ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی چون امیر شیخ حسن بزرگ در
بغداد بتمشیت مهام تازیک و ترک قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمایه مریض شده بریاض بهشت انتقال فرمود
و امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر ارشدش سلطان اویس که از دلشاد خاتون
بنت دمشق خواجه بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند و خواجه جمال
الدین سلمان ساوجی از تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت جودت بنظم آورد و مطلع ظهیر
فاریابی را تضمین کرده چهار بیت اول قصیده اینست **قصیده** مبشران سعادت برین بلند رواق ٭ همی کنند ندا در ممالک
آفاق ٭ که سال هفتصد و پنجاه و هشت ماه رجب ٭ باتفاق خلایق بپادشاهی خلاق ٭ نشست خسرو روی
زمین باستحقاق ٭ فراز تخت سلاطین مدار ملک عراق ٭ خدایگان سلاطین معز شیخ اویس ٭ پناه و پشت
ملوک جهان علی الاطلاق ٭ وی شاید بتکلف و سخن وری آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود در کمال نصفت و رعیت
پروری و نهایت مرحمت و معدلت گستری و نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر
انتظام حال علما و شعرا می گماشت **بیت** رایت امن و امان اندر ممالک برافراشت ٭ بر در و بوم عالم تخم
نیکویی کاشت ٭ و بواسطه آثار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی ممالک عراق و آذربایجان مسخر فرمان او گشت
و پایه قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد در گذشت مدت سلطنتش بیست سال امتداد یافت و در شب دوم جمادی الاول
سنه ست و سبعین و سبعمایه بفردوس برین شتافت

گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولت آن مظهر لطف حضرت ذوالمنن در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمایه
که خبر مراجعت بردی بیک خان بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر آذربایجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با
سپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخی جوق استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد و در روز اول غالب از
مغلوب تمیز نیافت اما روز دوم اخی جوق از معرکه عنان عزیمت بجانب تبریز و سلطان نیز عنان یکران بدان صوب توجه
نمود اخی جوق چون بر وصول آن جناب واقف گردید بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدی نزول
اجلال فرموده امرای اشرفی بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریف مشرف شده بعد از چند روز غدری اندیشیدند لاجرم
سلطان در ماه مبارک رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بیاسا رسانید و بقیة السیف باخی جوق پیوسته او از نخجوان
بقراباغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پلنگ را بحرب مخالفان نامزد کرده خدمتش بنابر نقاری که از سلطان در خاطر
داشت در حرب تکاهل ورزید و منهزم بازگردید و سلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را باخی جوق بازگذاشته علم عزیمت
بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بر آن ولایت استیلا یافته بقدر مقدور نیران ظلم و عدوان مشتعل گردانید و در بهار

سنه ستین و سبعمایه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را بگریزانید و مقارن این حال خبر توجه
سلطان اویس شنیده بمملکت خود بازگردید و سلطان به تبریز باز آمده خانه خواجه شیخ کججی را بیمن مقدم خویش مشرف ساخت
و اخی جوق با جوقی از اهل فساد پناه بصدر الدین عنانی که پدر خوانده او بود برده سلطان اویس ایلچیان بطلب ایشان فرستاد
و او را بعواطف خویش امیدوار ساخته بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسوده اخی جوق و
علی پلنگ و جلال الدین قزوینی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از این حال واقف گردانید و شحنه قهر آن هر سه مفسد را
خاک هلاک انداخت و در سنه احدی و ستین و سبعمایه بهرام شاه ولد سلطان شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در
مجلس شراب با بعضی از هم نشینان جنگ کرده و خشم نموده ببغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را
در آن اوقات نظم نمود و چون سلطان تحمل فراق بهرام شاه نداشت کسان فرستاده او را به تبریز باز آورد و در سنه
اثنی و ستین و سبعمایه سلیمان بیک دایه سلطان را که امرای عظیم الشان در فیصل مهمات باو احتیاج داشتند در چاه
نکال کشیده بنابر آن منصب امارت برسید و هم در آن ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر
گردید و مولانا الیاس قلندر که با آن دو امیر و وزیر صفایی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت **قطعه** امارت بر
سلیمان شد مقرر ٭ وزارت بر نجیب و ذکر جران ٭ فلک زان رو همی گوید جهان را ٭ که آنک آصف و
اینک سلیمان ٭ در سنه خمس و ستین و سبعمایه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت می نمود لوای عصیان
ارتفاع داد و سلطان بدان جانب نهضت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون چشمش بر علم ظفر پیکر
افتاد هزیمت غنیمت شمرده بجانب شهر گریخت و جسر و دجله را ویران کرده روز دیگر غایت لطف و مرحمت پادشاهی
را شفیع ساخته ابواب دار السلام باز گشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف را باستقبال موکب همایون فرستاد
و سلطان ببغداد درآمده از سر جریمه خواجه مرجان درگذشت و این لآلی ابدار بنابر توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم گشت
بازگشاده بر گیتی در دار السلام **نظم** در طواف آید غلامان را بکاس می مدام ٭ زاده خار است گل زان
نیستش بوی وفا ٭ خود کسی بوی وفا نشنید ز ابنای لیام ٭ لاله را لاله سیه روی زبان در کام دل ٭
زان سیه رویی سر اندر پیش چون اهل غرام ٭ بر درخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت ٭ اینچنین باشد چو گر
مولا برون آید غلام ٭ و سلطان اویس یازده ماه در بغداد بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت
آن ولایت نصب کرده روی بصوب موصل آورد و آن مملکت را از برادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجه
خواجه سلمان صحت اشتهار پذیرفت **بیت** موصل رسید و آورد اخبار فتح موصل ٭ باد این خبر مبارک بر
پادشاه عادل ٭ زنبیه کز رقد و شش [illegible] ٭ چون آب دجله افتد در پای شهر موصل ٭ و سلطان اویس
از موصل بصحرای موش رفته با بیرام خواجه ترکمان که عم قرا یوسف بود محاربه نمود و جهات ایل و الوس او را بباد غارت داد
برده از آنجا براه قراکلیسا به تبریز رفت و چون در غیبت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که اباعن جد حکومت شروان

(امیر شیخ) طغتی بوی میداشت و ظاهرا تا غایت اولاد او در آن ولایت بحکومت اشتغال دارند و در نوبت قراباغ ار ان شتافته امرا
را شیروان کوچانیده بود درین فرصت که سلطان اویس بآذربایجان رسید و این خبر شنید بیرام بیگ را با فوجی از امرا
به تسخیر شیروان و تادیب ملک کاووس نامزد فرمود و امرا با سپاهی لا تعد و لا تحصی بجانب شیروان روان شده ملک
کاووس در بعضی از قلاع بحصن جست و امرا در آن بلاد مدت سه ماه رحل اقامت انداختند چون ملک کاووس مشاهده نمود که
اگر طریق عداوت مسلوک می دارد ملک موروثی بکلی ویران می شود مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد بیرام بیگ رفت و بیرام
بیک او را بند کرده پیش سلطان برد و سلطان اویس سه ماه پادشاه شروان را نگاه داشته بار دیگر سلطنت آن مملکت
را بوی عنایت فرمود و در سنه تسع و ستین و سبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت و خواجه
سلمان مرثیه گفت که مطلع اش اینست **بیت** دریغا که خورشید در نوجوانی ∴ چو صبح دویم بود کم زندگانی ∴
و هم درین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شده بار دیگر خواجه میرجان حاکم دار السلام گشت و هم درین
سال بیرام شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و سلطان
اویس در آن مصیبت نمد سیاه پوشیده خواص و امرا با سیاه کردن اندام خشنود و تعزیتی داشته که مثل آن در هیچ زمان
وقوع نیافته بود و خواجه سلمان در مرثیه بیرام شاه قصیده نظم نمود که مطلعش اینست **بیت** آسمان با سینه پر آتش
و پشت دوتا ∴ شد بهای های گریان بر سر بیرام شاه ∴ و در سنه احدی و سبعین و سبعمائه در تبریز وبائی [?] وقت
داده سیصد هزار کس بر خاک هلاک افتادند و در سنه اثنی و سبعین و سبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغا تیمور خان
ولایت جرجان استیلا یافته بود نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف نمود و سلطان متوجه حرب او گشت و در حدود ری
باو رسیده جنگی عظیم اتفاق افتاد و امیر ولی منهزم گردیده سلطان تا سمنان او را تعاقب نموده جمعی کثیر از لشکریان او را
بقتل رسانید و حکومت ری بعقیلشاه [?] ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت و بعد از انقضای دو سال
خلقشاه از ری باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی او را سور خان و او را صادق عادل
گویند و در مبادی احوال شحنه بغداد بود و بعد از آن نوکر سلیمان بیک شده روز بروز مهم او در ترقی بود تا در حکومت ری
شروع نمود و در سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه امیرزاده که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک او جان
جان بباد فنا داد و از مرثیه که خواجه سلمان جهت او گفته سه بیت بخاطر بود ثبت افتاد **نظم** دریغا که باد بهار جوانی
فرو ریخت از شاخ باد خزانی ∴ دریغ آن همه سرو بالا که او را ∴ ز بالا فتاد این بلا ناگهانی ∴ تو دانی
چه افتاده است این زمانه ∴ فتادست مصر کرم را صبانی ∴ و در سنه اربع و سبعین و سبعمائه امیر ولی
لشکر بسیار بساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه بگرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود روزی چند روپنهان کرد و آخر نزد امیر
ولی رفته دختر خود را که در نهایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده باز گردید و هم درین سال
مبانی زندگانی ملک کاووس شروانی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنگ را که ملازم اردو بود بجای

(جان) پدر منصب نمود و در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمائه والی بغداد خواجه میرجان بقابض ارواح سپرده بموجب فرمان
سلطان خواجه مرجان روی بسرانجام مهام آن مملکت آورد و در سنه ست و سبعین و سبعمائه آب دجله بغداد طغیان نموده عمارات
عالیه بغداد منهدم شد و قریب چهل هزار کس در زیر دیوارها مانده وفات یافتند و خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید **بیت** دجله را
امسال رفتاری عجب مستانه بود ∴ پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود ∴ و خواجه مرجان را نیز الم و پریشانی بغداد از جور گذشته
غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت **ذکر انهدام بنای زندگانی
سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی** در اواخر ربیع الاول سنه ست و سبعین و سبعمائه مرضی صعب بر ذات شریف
سلطان اویس طاری شده بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ به ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت خویش اطلاع یافته
کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده چون آثار نزع بر ناصیه احوال سلطان ستوده خصال ظهور نمود
ارکان دولت بموافقت خواجه شیخ علی و خواجه شیخ کججانی بر سر بالین آن بانی مبانی جهانبانی حاضر شدند و طلب وصیت فرمودند
سلطان گفت که ولایت عهد تعلق بحسین میدارد و ایالت بغداد بشیخ حسن برادر بزرگ و امرا شیخ حسن که برادر بزرگتر است محل
کرده فرمود که شما میدانید امرا این سخن را بر اجازت حمل نموده شیخ حسن را مقید ساختند و در شب دوم جمادی الاول
سنه مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان خرامید و در همان شب شیخ حسن تیغ شهادت چشید و سلطان را در
بیرون شروان و شیخ حسن را در عمارت دمشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند
و خواجه سلمان در مرثیه آن پادشاه عالیشان فرمود **نظم** ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده ∴ ملک ایران را
بمرگ شاه ویران کرده ∴ آسمانی را فرود آورده از اوج خویش ∴ بر زمین افگنده و با خاک یکسان کرده ∴
آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود ∴ زیر مشت گل بعید [?] خوارش پنهان کرده ∴ نیست کاری مختصر با حقیقت سر [?]
قصد خون و مال و عرض مسلمان کرده ∴ این مصیبت در زمین واقع شد از دوران تو ∴ آسمانا زین زمان کار دوران
کرده ∴ روزگار از روزگار دولت سلطان اویس ∴ یاد کن وان بر خلایق دولت سلطان اویس **گفتار در ذکر
سلطان حسین بن سلطان اویس** سلطان حسین پادشاهی بود که طراوت عذارش غیرت گلبرگ تری و لوامع رخسارش
رشک ماه و مشتری از رفتار قامت رعنایش سرو سهی پای در گل و از گفتار لعل روح افزایش غنچه سوری منفعل با بیچه لوای کشور
گشایش باثت [?] ماه و مهر غبار مواکب گردون سایش بأسمن [?] هشتم سپهر چنانچه گفته اند **نظم** خدیو جهان بخت فرخ لقا ∴
معلی سریر مظفر لوا ∴ بفرق قدم زیب تاج و سریر ∴ ز دست دو لش بحر و کان در نفیر ∴ و سلطان حسین
هم در آن ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان
قصیده در غایت بلاغت در باب تهنیت جلوس او نظم نمود و سه بیت از آن ثبت افتاد **نظم** ای در پناه حضرت خورشید
پادشاهی ∴ محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی ∴ هم ملک لست ایمن از صدمه تزلزل ∴ هم دولت فارغ از وحشت
تباهی ∴ افراشت عالی رایات کامکاری ∴ در شأن لست منزل آیات پادشاهی ∴ و سلطان حسین که تو

اهتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور ایام زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل
سنه سبع و سبعین و سبعمائه رایت ظفر پیکر بقصد پیرام بیک و قرا محمد ترکمان برافراخت و بعضی از قلاع که در تحت تصرف ایشان
بود فتح نموده آخر الامر مهم بصلح انجامید امرای ترکمان هر سال برسم پیشکش بیست هزار گوسفند قبول نمودند و سلطان بازگردید
گردیده در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین لوای استقبال
نموده بعد از وقوع حرب عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع چون چهار ماه در تبریز بعیش و نشاط گذرانید خبر مخالفت
شاه یحیی شنیده عازم شیراز گردید لاجرم بار دیگر سلطان حسین بن سلطان اویس از بغداد به تبریز آمده بر سریر سلطنت متمکن گشت و ابواب
عشرت و انبساط برگشاد و شهادت امیر اسماعیل بن زکریا در بغداد و در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع انجامید و بدان
سبب شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان او و برادران یکنوبت دو نوبت [?]
محاربه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادرش سلطان احمد روی داد و این واقعه
در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید **گفتار**
در بیان مخالفت زمره امرا بسبب کمال اختیار عادل آقا در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو
ثوابت و سیار از شبستان خانه حوت جهت اظهار عمل ببرج حمل انتقال کرد و جهان نو در قالب کهن دمیده فضای باغ
و بستان روی بخضرت و نضارت نهاد و سلطان حسین از تبریز باوجان شتافت و عادل آقا از سلطانیه باردوی همایون
رفته کلیات و جزویات مهمات را از پیش خود گرفت و طایفه از امرا مانند اسرایل و عبد القادر و جهان شاه درویش قاصد جان
عادل گشته قاضی شیخ علی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشام شتافته بود که مدت العمر همانجا باشد باز آورده روزی
در سر دیوان با عادل آقا آغاز گفت و شنید کرده بر زبان گذرانید که تا غایت منصب پیشوایی ما تعلق بقوم داشت حالی دیگر آن را
قبول نداریم آقا جواب داد که اختیار پیش شماست و فی الحال برخاسته بقیتول خود رفت و روی بسلطانیه آورد و امرا از
گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهت عذر خواهی کسی از عقب فرستادند و التماس مراجعت کردند و عادل آقا
بآن سخنان ملتفت نشده تا قرق سلطانیه عنان باز نکشید و مقارن الحال شاه منصور بن شاه مظفر از شاه شجاع
گریخته پناه بعادل آقا برد و او را در همدان حاکم کرده باندک زمانی سپاه بسیار روی بدو آورد و بعد از رفتن عادل سلطان
حسین از امرا متوهم شده برسم شکار سوار گشت و از اوجان بیرون تاخته به تبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرده امرا چون
این حال مشاهده نمودند خزانه و جبا خانه را بر ملازمان خود تقسیم کرده روی ببغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد
عادل آقا فرستاده او را از عزیمت مخالفان خبر داده و آقا باتفاق شاه منصور با چهار هزار سوار جرار از عقب ایشان
ایلغار نموده شاه منصور منقلای ایشان شده در نواحی اوجان کوبک بدشمنان رسیده و بعضی از ایشان گریز
ستیز اختیار کردند و طایفه پناه بشاه منصور برده گفتند ما بندگان پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخ علی امرای
عاصی را بجان امان داده بقیتول عادل آقا رسانیدند آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند و چون بمراغه رسیدند بموجب آنچه [?] سلطان

حسین بخط خود بآب زر قلمی نموده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود هر چند شاه منصور زبان بدر خواست گشود اما شیخ
علی را زنده گذاشته از دیگران صد تومان خون بها بستد و شاه منصور کوفته خاطر به همدان رفته عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان
حسین رسیده و بیش از پیشتر [?] بعواطف خسروانه سرافراز گردید **ذکر کشته شدن امیر اسماعیل بن زکریا وزیر و بیان مخالفت**
شاهزاده شیخ علی با صاحب تاج و سریر چون امیر اسماعیل بن امیر زکریا در بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی
از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت و شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس که در آن ولایت بی اعتبار و اختیار
بسر می برد از آن حکایت انفعال نموده تا در روز جمعه از جمعات سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسماعیل باندک کسی بمسجد جامع رفت
مبارکشاه نامی که از کسان او را برداشته بود پیش دوید و شمشیر بروی زد چنانچه از پای درافتاد و برادرش امیر مسعود بن
امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسماعیل آواز برآورد که ای عم مرا دریاب امیر مسعود بجانب برادر دوید و در آن گیرودار
شاه و شخصی دیگر که محمد نام داشت او را نیز شربت شهادت چشانیدند و نزد شاهزاده شیخ علی رفته کیفیت واقعه باز گفتند
والده شاهزاده باتفاقان گفت که اگر راست می گویید سر اسماعیل را بیاورید ایشان در ساعت سر او را بریده نزد مادر و
پسر بردند و از عمارتی که بنا کرده اسماعیل بود آویخته شد از عراب [?] المذکور وقتی که امیر اسماعیل در سر آن عمارت نشسته بود
و استادان کار می کردند نجاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسماعیل او را منع نمود
گفت که بگذار که شاید سر کسی را از آنجا بیاویزند و عاقبت سرش را از آنجا آویختند القصه چون این خبر به تبریز رسید امیر
زکریا که در آن حبس بود بر فوت برادر و پسر ناله و زاری آغاز نهاد و سلطان حسین منشور ایالت و سلطنت بغداد را
بنام شاهزاده شیخ علی در قلم آورده نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم
اما مناسب چنان می نماید که یکی از امرای بزرگ را پیش خود نگاه داری تا بامر سپاهی و رعیت قیام نماید اکنون
هر یک از نوکران را که طلب می کنی بدان جانب فرستیم و شاهزاده شیخ علی فرستاده برادر را خوشدل و مسرور باز گردانید
و بر سریر پادشاهی متمکن گشته منصب وزارت را بعبد الملک تمغاجی تفویض فرموده و قاتلان امیر اسماعیل را باوج عظمت
و اقتدار رسانید و چون دید که مشیت امور مملکت از ایشان نمی آید قاصدی نزد پیر علی باوک که از ملازمان قدیم آبای او بود
و در آن زمان از قبل شاه شجاع در ششتر حکومت می نمود فرستاده او را ببغداد طلبید و پیر علی بدار السلام شتافته
سرانجام مهام تمام مملکت را از پیش خود گرفت و سایر بلاد عراق عرب را تحت تصرف در آورد و این خبر بمسامع علیه سلطان
حسین و عادل آقا رسیده و بعد از اجتماع سپاه در پاییز سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه از تبریز متوجه بغداد گشتند و
شاهزاده شیخ علی و پیر علی تاب مقاومت نیاورده بغداد را باز گذاشتند و علم توجه بجانب ششتر برافراشتند و پادشاه
بهوای عیش و نشاط عازم بغداد گشته هر چند عادل آقا گفت که مناسب آنست که بهیئت اجتماعی بششتر رویم و مهم شیخ علی
و پیر علی را فیصل دهیم بسمع قبول نشنود و عادل آقا کوفته خاطر گشت و با فوجی از سپاه بششتر شتافت و با مخالفان صلح کرد در آن
حال که شیخ علی بششتر قناعت نماید و در حکومت بغداد دخل ننماید و از آنجا ببغداد رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین پیوست [?]

وبنا بر رنجش مذکور پادشاه را همانجا گذاشته با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسرانجام مهام امور ملک
مشغول گردید و در همان زمستان عبد الملک تمغاچی بعضی از اعیان بغداد را با مبلغ پانصد تومان نزد شاهزاده شیخ
پیر علی فرستاده استدعای حضور نمودند و ایشان متوجه دار السلام شده سلطان حسین محمود واقی دهر متجاوز
مخالفان را منزوی فرمود و آن دو امیر بر دست پیر علی باوک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از
این خبر عنان عزیمت بصوب تبریز انعطاف داده و در راه مشقت بسیار کشیده بصد هزار حیله بمقصد رسید بفضل الله تعالی
وبحکم باری

ذکر ارتفاع غبار معرکه تفرقه وشورش وکشته شدن سلطان حسین

در آن اوان که سلطان حسین در کمال
پریشانی بدار الملک آذربایجان نزول اجلال فرمود و عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته فتح بعضی از قلاع آن ولایت
که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جهت استمالت خاطر آقا بوک
نامزد کرد چنانکه اندک مردمی در خدمت او ماندند در خلال این احوال فی سنه اربع وثمانین وسبعمائه سلطان احمد بن سلطان
اویس که مانند امل بی باک در خطه خاک پیدائی شد خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و از راه اردبیل که سیورغال
او بود متوجه گردید و سلطان حسین بر خیل کسان از عقب برادر فرستاده التماس مراجعت نمود بجایی نرسید و سلطان احمد
از اردبیل بایران و موغان شتافت و لشکری فراهم آورده عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنه مذکوره بیک ناگاه با آن
بلده در آمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشه خزیده اما هم در آن شب بدست برادر نامهربان افتاد و بزخم تیغ بی دریغ شربت
شهادت چشید **بیت** تیغ نیلوفری آفرچه کند برتن او ∴ که ملائش بود از رایحه نیلوفر ∴ بعضی از مورخان
گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی می نمود و گاهی بر افعالی که مناسب مرتبه سلطنت بلکه لایق حالت
رجولیت نبود اقدام می فرمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جلال الدین طغر بوزارت سلطان حسین اشتغال داشته در
باب کفایت و معموری شهر و ولایت نقش اهتمام بر لوح دل می نگاشتند لطیفه که خواجه جلال الدین طغر بوزارت سلطان
حسین اشتغال داشته مقید بود با کلمه لغات مستبر تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبد الله و فضل الله و نوبتی امیر شمس الدین
زکریا یکی از نوکران ترک را جهت طلب کاه بخدمت خواجه جلال الدین فرستاد آن شخص پیغام فرستاد و آن شخص پیغام
فرستاد و خواجه جواب داد که در منتق ما چندان بتن موجود نیست که عصافیر مناقیر بر سطوح کشند نوکر بیچاره معنی این
کلمات را نداشته بار دیگر گفت که یک سمان اتیب دور خواجه فرمود که احاد دات عبارات از عادات اولوا الالباب است
آن ترک فقیر دید که هر چند می ایستد سخنی مفهوم نمی شود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت که من هر چند از خواجه کاه
میطلبم او قرآن می خواند

ذکر شمه از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول ازین مجلد

سلطان
احمد پادشاهی بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بی باک فتنه انگیز و بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم
حلم موصوف و معروف از بعضی اقسام فضایل بهره ور بود و در علم موسیقی پیش رو ارباب هنر **نظم** ز خونریز سرکزی داشت
هم ∴ ز بیمش دل چرخ بودی دو نیم ∴ بری زهره زنا در کین و مهر ∴ بدید از او مقدار مهر و سپهر ∴

آن

آن پادشاه کیوان قدر بهرام قدرت در دولتخانه تبریز نزول نمود بتیغ قهر بهرام سلطان حسین قتیل داده برادر دیگرش سلطان بایزید
که بجهت بعد از ارتکاب مشقت فراوان در گنبد اسب کلبه پای بدستش افتاد و پای در رکاب آورده و تا زمان وصول سلطانیه
هیچ جا نه ایستاد و عادل آقا او را به پادشاهی برداشته شاه منصور را در قلعه کراوقمقیه گردانید و با سپاهی جنگجوی
جوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه باقی پاستی و والد شیخ علی ایناق و ابو سعید والد پیر ملک از عادل گریخته بسلطان احمد پیوستند
و او را از کیفیت وصول سلطان بایزید و آقا عادل اعلام دادند و سلطان احمد چون هنوز تمکنی پیدا نکرده بود شهر را با
گذاشته تربیت غنیمت شمرده و عادل آقا به تبریز رفته عباس آقا و مسافر بوداجی را حاکم ساخته بر عقب رفت و محمد واقی و قرا
بسطام را بکنار آب ارس فرستاد و ایشان پل ضیاء الملک را محکم ساخته رحل اقامت انداختند و سلطان در خفیه قاصدی
نزد محمد واقی و عباس مسافر روان گردانید و پیغام داد که شما نوکران منید بچه جهت خدمت عادل می کنید و ایشان بجانب
سلطان مایل شده چون این معنی بر عادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا خبر یافته حمزه و باقی
پاستی و ابو سعید را به تبریز ارسال داشت و چون ایشان بنزدیک آن بلده رسیدند از دور سپاهی پیاده عباس
و مسافر را دیدند که متوجه اردوی سلطان بودند با هم گفتند هر گاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند ممکن که
از ما اعتبار بیشتر یابند اولی آنکه همین جا خاطر از وجود ایشان فارغ گردانیم و در مبدا ملاقات پیش از تکلم بی توقف شمشیر
در هم نهادند و عباس و مسافر کشته گشته عباس و باقی پاستی سرهای ایشان را نزد سلطان احمد روان کردند و این معنی موافق
مزاج سلطان نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز خرامیده متوجه ضبط مملکت و سیاست رعیت
گردید ناگاه خبر متواتر شد که شاهزاده شیخ علی و پیر علی باوک باغوای عادل آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیده اند بنا
بر آن سلطان باستقبال ایشان روان شد و در حوالی هفت رود محاربه دست داده و عمر قبچاق از جمله تغار سلطان احمد تخلف ورزیده
کرده بجانب شاهزاده و شیخ علی پیوست لاجرم شکست بر جانب سلطان احمد افتاده از راه خوی بنخجوان رفت و در نزد امیر
محمد نخجوانی قرا محمد ترکمان ملتجی گشته از او استمداد فرمود قرا محمد گفت که این ملتمس وقتی مبذول افتد که ما در برابر مخالفان
صف کشیم تو با نوکران خود در موضعی که تعیین نمایم توقف نموده قدم پیش و پس ننهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر
در غنیمت طمع نکنی و سلطان متقبل این دو شرط شده و قرا محمد هزار مرد ترتیب داده و هر سیصد کس را یک قشون ساخته و
هر قشونی را دستنجه کرد مقرر ساخت که هر قشونی ده مرد پیش رفته تیر اندازی کنند و چون خصم قصد ایشان نماید گریزان گشته ده نفر
دیگر قدم پیش نهند تا بمانی که اعدا افروزد بدین منوال قرا محمد با شاهزاده شیخ علی و پیر علی باوک حرب کرده شاهزاده و
پیر علی در آن معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی بمنازل نهادند شیخ علی را آورده بعد از آن سلطان احمد بتبریز شتافت
و سر پیر علی را بر سبیل استهزا نزد عادل آقا فرستاد و عادل آقا متوجه تبریز گشته بین الجانبین سخن صلح در میان افتاد و
سلطان احمد خواجه شیخ کججی و مولانا شمس الدین را نزد آقا روان گردانید تا مبادی مهمات آن را با میان موکد سازند و
منتظر مراجعت ایشان می بود که ناگاه استماع افتاد که عادل آقا نزدیک رسیده و بنابر آن متوهم شده آغرق را به قلعه النجق

ارسال فرموده و خود از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و قاضی شیخ علی را بطلب موشنگ که حاکم آنجا بود فرستاده عادل
آقا در اوجان نزول کرده امرای بغداد بخدمتش شتافته بنوازش و عواطف اختصاص یافتند آنگاه امیر موشنگ واسطه
شده میان الجانبین صلح اتفاق افتاده برین موجب که آذربایجان مستقلا تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم سلطان
بایزید و عادل آقا و عراق عرب شریک سلطان احمد بود و آقا برین قرار بسلطانیه بازگشت و امرای بغداد با وی گفتند که متعهد می شویم
تا ما از قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورسن را که سرداری صاحب وجود و پسر خاله او بود بحکومت و شیخ
قوام الدین التمغچی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا روان فرمود و چون تورسن در دار السلام ورود آمد
عبد الملک تمغاچی که صاحب اختیار آن دیار بود با طایفه که امیر اسمعیل را بشمشیر غدر کشته بودند بدیدن او رفت و فی
الحال با مصاحبان بقتل رسیده مبلغ دو هزار تومان از منزل او واصل معاشان شد و بغداد در فتنه و آشوب گشته خزینه
که جهت عادل آقا فراهم آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان احمد رسیده از
جناح استعجال روی ببغداد نهاد و در اثنای راه شاه منصور از حبس قلعه کرا او خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و
چون تورسن از قرب وصول سلطانی خبر یافت از راه یعقوبیه بوادی فرار شتافت و جمعی از عقب رفته او را گرفته بحضرت
سلطان آوردند و فرمان بران رفت پس از روزی چند تورسن را با قوام الدین التمغچی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد
هم در آن ایام امیر علی و هندوی و قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند جمیع بتیغ بیدریغ بگذرانید
و شاه منصور را که حاکم حویزه و ششتر گردانیده بود و در آن ولایت متمکن گردیده دیگر او را ندید و سلطان احمد در آن
زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و ثمانین و سبعمایه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب
کرده خود روی به تبریز آورده و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب دلیران در هم آویختند و جمعی کشته گشته
هر طایفه بطرفی گریختند و آقا بسلطانیه مراجعت نموده سلطان از مراغه باوجان رفت و از آنجا بزنجان شتافته چون
عادل آقا بر قرب وصول سلطان اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان کاردان سپرده روی بهمدان نهاد آنگاه ایلچی پیش
شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد نمود و شاه شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده چون
بجرفادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و همعنان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد
شاه شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و مخدوم منست ممالک و مال از او دریغ نیست و هر چه شاه در این باب
امر فرماید اطاعت می نمایم اما عادل بنده عاصی ماست که روی بآن درگاه آورده متوقع آنکه او را تقویت نکنند و گناه
نهند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و بنواب خویش دهد و عادل آقا را مغلوب
سازد و آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان در میان نهاده مهم برین جمله قرار یافت که مذکور گشت و شاه شجاع حکم کرد که امرای
ملازم سلطان بایزید بوده دیگر بخدمت عادل آقا نروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امرای خود و ابا
و عبد الکریم از ملازمان شاه شجاع روی بسلطانیه آورد و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار

امرای فارس گذارد و خود بجانب ششتر شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند از امرای سلطان بایزید عمر قبچاق و محمد
با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و قلعه را بدست امرای شاه شجاع توان داد و ابراهمشاه و عبد الکریم را در شهر فرود آورده
اندک نزلی بایشان دادند و خود بحصار در آمده دیگر بایشان التفات نکردند ابراهمشاه و عبد الکریم بقوت لایموت محتاج
شده در میان زمستان بشیراز بازگشتند و سلطان بایزید قرب پنجاه روز در سلطانیه حکومت نموده آنگاه بی جهتی عمر قبچاق
را بقتل آورده امرای دیگر از وی متوهم شده بگریختند و سلطان احمد خبر ضعف برادر شنیده بسلطانیه رفت و قلعه را
بصلح گرفته مضبوط ساخت و پسر خود اقبوقا را که دو ساله بود بحکومت نصب نمود و زمام اختیار آن دیار را در کف کفایت
شیخ محمود جاندار نهاده چوپان قورچی را کوتوال قلعه ساخت و سلطان بایزید را مصحوب خویش به تبریز برد و در این اثنا
خبر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بطرف عراق و آذربایجان شایع شده و جمعی از ایلچیان آن حضرت
به تبریز رسیدند و سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را ببغداد برند و از آنجا بدان جانب فرستاده خود نیز از عقب در
حرکت آمد و عادل آقا سلطان احمد را از عهده سلطانیه دور دیده نوبت دیگر آن بلده را بحیطه تصرف در آورد و دو
هزار کس بجهة منش پیوسته اطراف آن قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان احمد نزاع در هیجان آمده
از جانبین طریق مخالفت می سپردند که ناگاه رایات آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول بر حدود ولایات فارس
و عراق انداخت و کار ایشان بجایی رسید که بعد از آن هیچیک از آن دو سردار بدیگری نپرداخت و سلطان احمد مدتی
ممتد بسبب لطمه صاحبقران وافر صولت در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بروم گریخت و روزی چند در پناه دولت پادشاه
آن مرز و بوم بوده در خدمت ایلدرم بایزید بسر می برد و در آن اوقات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد
بمرافقت قرا یوسف ترکمان که او نیز در ظل رایت ایلدرم بایزید روزگار می گذرانید بجانب مصر شتافت و سلطان مصر روزی
چند در مقام تربیت ایشان بوده بالآخره هر دو را محبوس گردانید و می خواست که بند کرده نزد صاحبقران فرستد در آن
اثنا خبر فوت آن حضرت تحقیق پیوست و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخت و سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان
روی بعراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بر عراق عرب استیلا یافته امیر قرا یوسف آذربایجان را در حیز تسخیر کشیده
و بر آن خطه مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از آن یورش بازگشت روز جمعه بیست و ششم ماه ربیع الآخر سنه ثلث
عشر و ثمانمایه در دو فرسخی تبریز میان الجانبین محاربه دست داده و فرار بجانب سلطان احمد افتاد و در تبریز مختفی شده در همان
روز امیر قرا یوسف آن جناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد از قضایای حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد خوش خرام خامه را از جولان در میدان احوال چنگیزخانیان
فراغت حاصل شد بموجب وعده که در دیباچه کتاب ذکر کرده شد عنان بصوب احوال پادشاهان که معاصر چنگیزخانیان
بوده اند معطوف ساخت **نظم** شکر ایزد را که بر وفق مرام ∴ جزو اول زین مجلد شد تمام ∴ کر کلکم از سر
دانش سواد ∴ قصه شاهان چنگیزی نژاد ∴ بلکه از بهر ضمیر جزوه هین ∴ گشت این اوراق پر در ثمین

تا نماید از سر رافت نظر ٭ جانبش آصف پناه دادگر ٭ سرور دریا دل عالی تبار ٭ مشتری کردار خورشید اشتهار

روشن از دیدار او چشم امل ٭ دیده‌بان قصر اقبالش زحل ٭ ترک خونریز فلک روز ستیز ٭ میزند بر فرق خصمش تیغ تیز

کلک زرین عطارد بر سپهر ٭ می‌نویسد مدحش از روی مهر ٭ زهره در بزمش بود خنیاگری ٭ ماه بر فرق نعالش چاکری

از کرم بی‌مثل آمد زان سبب ٭ ذات او را شد کریم الدین لقب ٭ هر کرا داد خدا از نامش نشان ٭ غیر حب الله نیارد بر زبان

هست بیچون ثنای ذات او ٭ ختم شد بر دعای ذات او ٭ تا کند کلک سخنور گفت و گوی ٭ تا بود طبع سخندان نکته‌جوی

باد یارب آصف عالی مقام ٭ مرجع اهل فضیلت بر دوام ٭ خامه ایم در ستایش نکته‌زای ٭ نام او سرنامه را زینت فزای

تمت بعون الملک الوهاب

والیه المرجع والمآب

تم

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو دوم از مجلد سیم در ذکر بعضی از طبقات ولاة که معاصر چنگیز خانیان لباس پادشاهی پوشیده اند و کاس خلعت الهی نوشیده اند یارب ز سخن قدر مرا عالی ساز ❁ از غیر حدیث خود دلم خالی ساز ❁ پیوسته چو ارباب ملکت کویم ❁ در ملک سخن ورعی مرا والی ساز ❁ بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی را که بنگارش منشی تقدیر منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع رفیع والله یؤتی ملکه من یشاء موشح می گردد جل جنابه جلاله و پس از تبلیغ صلوات و صلوات دین پناهی که بهدایت پدر امت مستقیمش سرگشتگان بادیه ضلالت را وصول بدرجه بلند من یهدی الله فلا مضل له حصول می پیوندد و صلی الله علیه و آله نموده می شود که از پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه بنظر بنده احقر در آمده بتفصیل ❁ ملوک مصر ❁ قراختائیان ❁ آل مظفر ❁ اتابکان لرستان ❁ ملوک رستمدار ❁ ملوک مازندران ❁ سربداران ❁ ملوک کرت ❁ و کلک سخن گذار شمه از احوال این ملوک نامدار را در این جزو بهمین ترتیب در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک از این پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید ومنه العصمة والتوفیق گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان دولت ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر بر لوح ضمایر مستبصران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در مجلد ثانی در آخر ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک عظیم الشان غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بدست غلامان خود کشته گشت آنگاه ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقبه بشجر الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجر الدر ضعیفه عاقله جمیله بود و قریب دو سال آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط نمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امرا بر سلطنت عز الدین متفق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بر غلامان قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است سمت استقرار پذیرفت ملک معز الترکمن الصالحی پادشاهی شجاع خردمند بود و کنخدائی

امرا هم

رعایت احکام شریعت می نمود چون بر سریر سلطنت متمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه هفت سال دولت و اقبال بسر برد فی سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد خویش در آورد و ام خلیل از غایت رشک جمعی را فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند ملک منصور علی بن ملک معز بعد از قتل پدر باستصواب امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بکلبی برکشید و چون دو سال در کامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین را که اتابکش نام بود بر تخت نشانیدند و او را ملک مظفر خواندند ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن او کیتوقا را بضرب تیغ ظفر پیکر نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایت یافعی قطز بود باتفاق و الطاء المهمله والزاء و در بعضی از کتب تواریخ نام او را قوذر نوشته اند بر مرقعه چون ملک مظفر بر مسند سلطنت مصر تمکن یافت استماع نمود که هلاکو خان بر بلاد شام استیلاء تمام یافته و کیتوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته عنان بصوب آذربایجان تافته بنابر آن دفع مغولان را مطمح نظر همت داشته علم توجه بصوب دمشق برافراشت و کیتوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر رمضان سنه ثمان و خمسین و ستمائه در عین جالوت تقارب فریقین دست داد و ملک مظفر طایفه از ابطال رجال را در کمین گاه باز داشته با سایر سپاه بر زبر پشته بایستاد و کیتوقا مغرور بوفور لشکر تاخته ملک مظفر بموجب کلمه الحرب خدعة پشت بجانب او گردانیده و روی بوادی فرار آورد و کیتوقا اندیشه نکرده مصریان را تعاقب نموده چون بکمین گاه رسید یک ناگاه سپاه مصر از اطراف و جوانب او را فرو گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکه همچنان در هیجان بود آخر الامر ملک مظفر بر طبق نام خویش ظفر یافت و کیتوقا در جنگ اسیر و گرفتار شده و همانجا بقتل رسید و ملک مظفر اگر چه مظفر و منصور بمصر در آمد اما هم در آن ایام بعضی از امرا بر قتلش اتفاق نموده بهادر مغربی در موضع سطیه بزخم تیر جان گرامی او را از پای در آورد و بعد از آن غلامان زمام امر پادشاهی را بدست ابو الفتح البیرس الترکی الصالحی داده و او را ملک ظاهر لقب دادند ذکر ملک ظاهر نامش بقول یافعی بیرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بنده قدار و او در اوایل حال در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جمله ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال در ناصیه حالش مشاهده نموده او را از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا ماه ذی قعده سنه ثمان و خمسین و ستمائه بر سریر سلطنت مصر جلوس نمود و او بصفت شجاعت و جلادت و امانت و دیانت اتصاف داشت و در حمایت حوزه اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همواره همت عالی نهمت بر غزا و جهاد می گماشت و در ایام دولت خود با احمد بن ظاهر و با الله بن ناصر الدین العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواندند و بعد از قتل الحاکم بامر الله ابو العباس احمد بن ابو علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاند چون ظاهر هفده سال و کسری مدت دولت و اقبال گذرانید در بیست و هشتم محرم الحرام سنه ست و سبعین و ستمائه بعالم آخرت منزل گزید گفتار در بیان بعضی از وقایع سلطنت بنده قدار و ذکر شمه از احوال فضلا و علماء آن روزگار در تاریخ یافعی مسطور است که در سنه ستین و ستمائه

که ملک ظاهر در ملک مصر لوای سلطنت برافراخته بود احمد بن ظاهر بالله العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت
نسب خود را بثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید ملک ظاهر ملتمس او را بعز قبول اقتران داده اشراف و اعیان
مصر را مجتمع ساخت و شرط متابعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردند و احمد را ملقب باسم المستنصر بالله ملقب گردانیدند
و هم در آن مجلس مستنصر او را بدست خویش خلعت سلطنت بر قامت قابلیت پوشانیده و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید
و ملک ظاهر قاهره معزیه را آذین بسته با خلعت خلیفه سوار شده و گرد شهر بر آمد آنگاه جهت مستنصر اتابک و حاجب و
استاد الدار و منشی تعیین نموده صد سر اسب و سی سر استر و شصت شتر و چند غلام ملازم متاش باز داشت و مستنصر
بمجرد این قدر جمعیت خود را خلیفه اسلام تصور کرده بجانب بغداد روان شد تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورد
و بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال نشیند و چون بهیت رسید فوجی از لشکر هلاکو خان از اطراف و جوانب
در آمده آغاز قتال نمودند و طایفه از اعراب و تراکمه که در موکب مستنصر جمع گردیده بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر
با جمعی از خواص کشته شد و از جمله مردمی که خود را از آن غرقاب بلا بساحل نجات رسانیدند یکی ابو العباس احمد بن [illegible] بامر الله
بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت و چون او بمصر رسید بموجب صوابدید بندقدار قایم مقام المستنصر
بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند در گذشت و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر
بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و آله که روی بویرانی نهاده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعه متبرکه بکمال معموری رسید و
در سنه ست و ستین و ستمایه ملک ظاهر قلعه اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه سبع و ستین
و ستمایه حصن عکه نیز در تحت تصرفش قرار گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت
خویش باز داشت و با دو سه کس از خواص بلباس اختفا بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورد
و بدار الملک خود باز گشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاده پیغام داد که ما جهت نظاره و تماشا بولایت روم رفتیم و
در دکان فلان طباخ خاتم خود را رهن مقداری طعام کردیم متوقع آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقا از کمال
تهور و جرات ملک ظاهر تعجب نموده قاصدی جهت اعلام این حال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال
داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار را از آن طباخ ستانده روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکر بسیار
بجانب روم نهضت نمود و بروایت تاریخ وصاف آنکه این حرکت از روی بنا بر استدعای معین الدین پروانه بوقوع پیوست
لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و بقول یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تتار در روم محاربات اتفاق افتاد و
صورت ظفر و نصرت او را دست داد و روزی چند در آن ولایت بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر باز گشت و
و چون اباقا خان از کیفیت این حادثه وقوف یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول یافعی تیغ سیاست از نیام
انتقام بیرون کشیده معین الدین پروانه را با دویست هزار مسلمان نماز گزار شهید گردانید و چون از آن ولایت بدار الملک
خود باز گشت جماعتی از ابطال رجال را بدیار شام ارسال داشت و آن جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شدند و نزدیک بآن

رسید

رسید که آن حصن حصین را بغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان بیره حال تیره خود را قلمی نموده بر بال کبوتری بستند و بوقت شام پرواز
دادند و چون زرین بال خورشید از افق شرقی سر بر زد آن کبوتر را بجانب مصر پرانیده و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده مکتوب را بقلعه الجبل
رسانیده و چون بندقدار از مضمون نامه وقوف یافت فرمود تا فی الفور جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره مطمئن خاطر و مستظهر
باشند که صبح رایت دولت ما در روز معین از این تاریخ بر افق سواد بیره طالع خواهد گشت و اگر درین وعده خلافی ظاهر شود ایشان
در تسلیم حصار مرخص اند والسلام و سایح فضای هوا بطریقی که آمده بود باز گشت و بندقدار با دوازده هزار سوار بطرف بیره در
حرکت آمده بنفس نفیس با هفت غلام بر مراکب بادپا نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آن وقت از قاهره تا بیره
هفت و هشت موضع یام بسته بودند در چهار شبانروز آن مسافت دور و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بعضی دیگر از
سوار از لشکریان صبا مرکب ظفر انتما پیوسته شدند بندقدار در وقتی که حشره والنجم بر قلعه برج چهارم بر آمد بر کنار آب فرات
که میان او و بیره حایل بود برز بر پشته رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان
رسانیدند مغولان اگرچه حقیقت حال ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر
مصر بجمله مرجه مانند در رسیدند و مانند باد از آب فرات گذشته مغولان چون آن حال مشاهده کردند روی بوادی
فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند و وفات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا مسطور است در ماه
ذی حجه سنه ست و ستین و ستمایه در دمشق اتفاق افتاده و بقول یافعی در پانزدهم محرم الحرام سنه مذکوره مریض گشت و بیست و
روز بر بستر ناتوانی افتاده در بیست و هشتم همان ماه در گذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد خضر و سلامش نام
داشتند و اسامی دختران معلوم نیست و در تاریخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که موسوم الیه شیخ عراقی
اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده و در صغر سن از حفظ قرآن فراغت یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و
باندک زمانی آن جناب را آن مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول گشت در آن ایام
جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و در میان ایشان پسری خورشید منظر بود چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطه
غلبه مشرب عشق گرفتار آن پسر شد و ورقهای درس و فتوی را بباد داد و سر در پی قلندران نهاده همراه ایشان بمولتان
رفت و در آن بلده بصحبت شیخ زکریا ملتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشسته ریاضتها
کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ زکریا یکی از بنات خود را بعقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را از آن زن پسری در وجود
آمد و او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ زکریا بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما
رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونیوی مشرف شده استماع فصوص نمود و کتاب لمعات را در آن
ایام تالیف کرده بنظر شیخ رسانید و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفته شمع جمال عراقی گشت و جهت آنجناب
در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملاقات شریفش می پرداخت و در وقتی مبلغی زر بر سبیل نذر نزد شیخ برد شیخ فرمود که ما را
بزر نتوان فریفت بصورت و حسن قوال را با ما رسان و حسن قوال در آن زمان در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین خاطر

شیخ را بوی معلوم نمود کس فرستاد و حسن را طلبید و شیخ با امیر معین و سایر اکابر باستقبال آن زمره بیرون شتافته چون آن بچه
رسید پیش رفته سلام کرده او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبت داشته و
سماعها کردند و شیخ در آن ایام غزلها گفت و یکی از آن جمله غزلیست که مطلعش اینست مطلع ساز طرب عشق که داند که چیست از
کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تازست ∴ و شیخ بعد از قتل امیر معین الدین بمصر شتافت و سلطان نسبت با او ارادت
تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر کوچه و بازار را سیر می فرمود روزی شیفته پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که جمعیت
کرابه و دندان پسر مصاحب چوم قربا شه کفشگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر از این حرفه نداریم اگر چوم فرزندان نکنیم بر نان
برست نمی آید شیخ پرسید که هر روز این پسر چه مبلغ کار می کند جواب داد که چهار درم شیخ فرمود که من هر روز هشت درم
میدهم باید که این کار نکند بعد از آن شیخ عراقی هر روز بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی حسودان این
خبر را بسلطان رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ مرکان پسر را با خود بجایی می برد گفتند نه گفت با وی در دکان بخلوت می
نشیند گفتند نه پس آنگاه دوات و قلم خواست و بنوشت که هر روز پنجه دینار بر وظیفه خادمان شیخ افزایند و شیخ عراقی پس از چند
گاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت پسرش کبیر الدین که در مولتان بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و بعد از
انتقال شیخ مریض شده و شرط وصیت بجای آورده در وقت مرض این رباعی نظم کرد رباعی در سابقه چون قرار عالم داده اند
ما را که بمراد آدم داده اند ∴ زان قاعده و قرار کان روز افتاد ∴ نه بیش بکس وعده و نه کم داده اند ∴ وفات شیخ
عراقی در هشتم ذی قعده سنه ثمانین و ستمائه اتفاق افتاده و در صالحیه دمشق در قفای قبر شیخ محیی الدین عربی مدفون شد
مرقد ولدش کبیر الدین نیز هم آنجاست رحمهم الله تعالی و از علمای زمان ملک مظفر یکی حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی در
تصحیح المصابیح مسطورست که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلاثین رسد فوت شده و اگر او را اجل
امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه می رسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق می گردید غروب کوکب زندگانی حافظ نجم الدین در
شهور سنه اثنی و سبعین و ستمائه از عالم انتقال نمود و دیگری از اجاب صاحب تصانیف محمد بن عبد الله بن مالک الجیانی
بود و او نیز در سنه اثنی و سبعین و ستمائه از عالم انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه حافظ منصور بن سلیم بن
وجیه الدین العمادیه الاسکندری در زمان سلطنت بندقدار فی سنه اربع و سبعین و ستمائه از لباس حیات عاری گشت
و از جمله دانشمندان عالی مکان آن زمان دیگری شیخ محیی الدین النووی و نام شیخ محیی الدین یحیی بود و اسم شریف پدرش
شرف بن موسی بن حسین ولادتش در عشر اوسط از ماه محرم الحرام سنه احدی و ثلثین و ستمائه دست داد و در سنه
تسع و اربعین و ستمائه جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه رواحیه قریب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات را بمطالعه
مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بزمین ننهاد و در سنه احدی و خمسین و ستمائه آغاز تصنیف نموده تا سنه ست و
سبعین و ستمائه که وفات یافت بآن کار مشغول بود روضه و منهاج المساکین و تهذیب الاسماء و لغات و شرح صحیح مسلم و
شرح المهذب و کتاب البیان کتاب الارشاد و کتاب التقریب و کتاب الریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب

طبقات الفقهاء الشافعیه و از جمله مؤلفات نووی است انچه مسطور شد ذکر ملک سعید بن ملک ظاهر محمد بن بندقدار بعد از انتقال
پدر بمیامن اقرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و چون قریب دو سال بمشیت امور
مملکت پرداخت چیزی از مواجب سپاهیان کم کرد بنابر آن اشراف و اعیان قصد خلع او نمودند و ملک سعید این معنی را
دانسته برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاندند و او را ملک عادل نام نهاده و سیف الدین
قلاوون که در سلک غلامان بندقدار انتظام داشت اتابک وی ساخت و بنفس نفیس با برادر خود خضر و بعضی از خواص
بقلعه کرک شتافت و در سنه ثمان و سبعین و ستمائه در آن حصار وفات یافت و خضر زمام حکومت کرک بدست آورده بملک
مسعود ملقب شد و تا شهور سنه خمس و ثمانین و ستمائه در آن دیار شهریار بود بعد از آن سیف الدین قلاوون جوجا کرک را از وی برون
قلعه آورده دیگری را بجایش نصب فرمود ذکر سیف الدین قلاوون چون ملک سعید از مصر بکرک رفت و عزلت گزید امرای
و اعیان آن مملکت بعد از انقضای سه ماه سلامش را معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه
ثمان و سبعین و ستمائه پادشاه گردانیدند و او را منصور لقب دادند اما سنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف
نمود و ملقب بملک شمس الدین کامل گشت و در سنه تسع و سبعین و ستمائه سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشید و
میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین قلاوون ظفر یافت سنقر بسواحل شام شتافت و در بعضی از آن
بلدان مستولی شده و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکوتیمور بن بلاکوخان که بفرمان برادر خود اباقا
خان بجد و حمص آمده بود قتال روی نمود و کفار تاتار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خود نصرت یافت و در سنه ثمانین
و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح بوقوع انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر
بوی باز گذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ثمان و ثمانین و ستمائه سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را بجنگ از کفار
فرنگ گرفته غنیمت فراوان بدست اهل اسلام افتاد و در ثالث ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ستمائه در خانه قاریه بسوزید آن
پادشاه غازی از عالم مجازی رحلت نمود مدت سلطنتش ده یازده سال و چند ماه بود ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بوده
با ملک منصور از جمله فضلای زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضات ابن خلکان مورخ است و موسوم اسم این
ابو العباس احمد بن محمد الاربلی در تاریخ یافعی مسطورست که ابن خلکان در سنه ثمان و ستمائه تولد نموده در موصل و بعد از آن بمصر شتافت
و چند گاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضای بلاد شام منصوب گشت و مدت ده سال بدان امر اشتغال نمود
و در فیصل قضایا شرط امانت و دیانت بتقدیم رسانید چون سلطان رقم عزل بر صحیفه حالش کشید در مدرسه امینیه و نجیبیه
بافاده می پرداخت تا در سنه احدی و ثمانین و ستمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله تصنیفات ابن خلکان کتاب
وفیات الاعیان است و آن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند و از جمله مشایخ آن زمان یکی شیخ ابو
اسحق ابراهیم بن معضاد الجعبری است و شیخ ابو اسحق بزهد یافعی صاحب کرامات بود و در سنه سبع و ثمانین و ستمائه
در مصر از عالم انتقال نمود و در ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین المغربی الحجام وفات یافت و شیخ یاسین در سلک مشایخ

انتظام داده بواسطه آنکه احوال خود را در پرده خفا مستور کرده بود بامر حکایت اشتغال می‌نمود و شیخ محی الدین نووی را بنسبت با شیخ یاسین
ارادت تمام بود پیوسته بزیارت او رفته طریق تمهید سلوک می‌داشت و عمر شیخ یاسین قریب هشتاد سال بود و هم درین سال
ابن النفیس العلامه **علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی** که در دیار مصر ملکه در سایر امصار مثل و طبیبی نبود از عالم رحلت
فرمود از تصانیف آن جناب موجز شهرت و بسیاری از اکابر علما آن کتاب را شرح نوشته اند و دیگری از افاضل
زمان سیف الدین قلاوون **ابن النجاری المحدث است** و ابن بخاری که در سنه خمس و تسعین و خمسمائه تولد نموده بود در
بغداد تحصیل فرموده از مشایخ آن بلده اجازت روایت حدیث یافت و او بصفت صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف
بود و در صالحیه دمشق در سنه تسعین و ستمائه بجهان جاودانی نقل فرموده و سبب شهرتش با ابن بخاری آنکه پدرش چندگاهی
در آنجا بسر برده بود و هم درین سال **شیخ عفیف الدین سلیمان بن علی التلمسانی** از عالم فانی بمنازل باقی انتقال فرموده و آن
جناب منازل السائرین را که از جمله تالیفات مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری است شرحی نیکو نوشته است
و دیوان و اشعارش نیز در غایت سلاست و عذوبت واقع شده و آنکه بعضی از فقها شیخ عفیف الدین را بالحاد نسبت کی نموده اند
بنابر کمال حسد بوده والله اعلم **ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون** بعد از فوت
ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد ارشدش ملک اشرف را در ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ستمائه بر تخت سلطنت نشاندند
و او پادشاه صاحب رای گیتی آرای بود و چون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت را بشمس الدین بن سلعوس تفویض نمود
و منصب سرداری سپاه را ببدر الدین بیدره متعلق گردانیده در وی باستخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ در
آمده بود آورد و پس از وصول لشکر بآن حصار در امر محاصره و پیکار غایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر از
یکماه آن بلده را مسخر گردانید و بسیاری از کفره فجره را بتیغ بیدریغ بگذرانید و اساس قلعه را انهدام داده متصل بآن
شهری نو بنا کرده و آنرا بطرابلس نام نهادند و بعد از آن همت بر تسخیر عکه گماشته با عساکر موفور و جنود غیر محصور که از آن
جمله سیزده هزار غلام زرخرید او بودند متوجه آن حصار شد و در چهارم ربیع الآخر سنه تسعین و ستمائه بمقصد رسیده
آغاز محاصره و محاربه فرمود و مخالفان دین مبین که در آن قلعه متین مسکن داشتند در مقام دفع و منع آمده از جانبین منجنیق
چرخ و سنگ منجنیق پران گشت و در آن اوان روزی کفار یکی از مسلمانان را که باسیری گرفته بودند عوض سنگ در منجنیق
نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند و جسد و اجزای آن بیچاره در فضای هوا متلاشی گشته از مشاهده آن حالت آتش
غضب و عصبیت ملک اشرف در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را با خاک راه برابر نسازد و خوش حمایت سلطان
انجایی را بباد فنا ندهد دست از جنگ باز ندارد و نقابان تیزچنگ را فرمود تا در مسام زمین آغاز راه بریدن کرده
و از خندق گذشته ستونها در زیر برج و باره نصب نمودند و تمامی نشیب قلعه را مجوف ساخته یکبار آتش بر آن ستونها
زدند لاجرم باد ادبار بر مفارق کفار وزیده بعضی از جدار حصار بیفتادند و در صباح جمعه هفدهم جمادی الاول سنه مذکوره
اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند و خون اکثر آن بی‌دینان را با خاک راه برآمیختند و بعد از دو روز از دو برج

این

این صور مدینه صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف در آمد زیرا که حکام و لشکریان آن بلده از صعوبت قضیه مردم عکه خبر یافته فرار
اختیار نموده رعب کس نزد ملک اشرف فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده دوار و غیره طلبیدند و هم در آن سال ملک
بنابر این اشغال حصار صیدا و بیروت و مرسوس و طباغی را نیز مفتوح گردانیده نصاری فرنگ را تمام از آن دیار اخراج
فرموده ابواب فرح و سرور بر روی روزگار اهل اسلام گشود و هم درین سال ملک عادل سلامس بن ظاهر بیبرس وفات
یافت و چون مدت سه سال انوار معدلت ملک اشرف بر مفارق اهل اسلام تافت بیدره بروی خروج نموده در
محرم الحرام سنه ثلث و تسعین و ستمائه نقش وجود آن سلطان عادل نکوکار را بنوک شمشیر تیز از لوح زندگانی بسترد و
برادرش ملک محمد بن منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرده ابن سلعوس وزیر را مواخذه گردانید تا در شکنجه
نمود که از عالم انتقال فرموده **ذکر اقبال و ادبار بیدره و کتبوقا و لاجین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن زمین**
چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نمود اسم پادشاهی که بر محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی
بود اطلاق کرده سرانجام تمامی مهمات را از پیش خود گرفت و ملقب بملک قاهر شد و چون یکسال حال برین منوال بود در محرم الحرام
سنه اربع و تسعین و ستمائه کیتوقا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کتوقانیان باسیری در دست مصریان افتاده
بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده باتفاق لاجین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت
و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سریر سلطنت صعود نمود پنجاه ساله بود و
بعد از دو سال از پادشاهی کیتوقا در سنه ست و تسعین و ستمائه اعاظم امرا اساس دولتش را بسرپنجه بیوفایی در
هم شکستند و عروس آن مملکت را با حسام الدین لاجین عقد بستند و کیتوقا با چهار کس از غلامان خاصه خود بصوب دمشق
گریخت لاجین که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته در قلعه سرحد ساکن
گردانیدند و اسباب فراغتش بهم رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اعیان مصر نسبت بلاجین نیز طریق بی
وفایی پیش گرفتند و بعد از ادای نماز خفتن در وقتی که لاجین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی القضات حسام الدین
الحنفی و امیر عبدالله و یزید هر دو ... امام بن العسال کسی دیگر نزد او نبود هفت کس از اعاظم امرا با شمشیرهای کشیده بر سر
لاجین رفته و قفس قالبش را شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و روز دیگر کس بطلب محمد بن
سیف الدین قلاوون که در قلعه کرک بود فرستاده او را بمصر آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب
سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند و در سنه اثنی و سبعمائه **حافظ تقی الدین ابوالفتح محمد بن علی بن دقیق العید القشیری**
در مصر فوت شد در تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتست که مانند آنها تالیف کرده نشده و در همین سال
کیتوقا که بعد از خلع سلطنت مصر در سرحد می‌بود از عالم انتقال نمود **گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شده در زمان**
او ظاهر چون ملک ناصر بر سریر سلطنت مصر متمکن شد چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار از ماردین
و رأس العین که حاکم آنجا خراج گذار غازان خان بود فرستاده اموال و جهات ساکنان آن موضع را بباد غارت و تاراج

داد و بنا بر آن میان او و سلطان محمود غازان سواد نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه تسع و تسعین و ستمایه لشکر بصوب
شام کشید و در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید و ایالت آن بلاد را بجمعی از امرا تفویض کرده رایت
مراجعت برافراشت و امرای عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده هریک عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان
منعطف ساختند بنا بر آن غازان خان ثانیا سپاه بدان بلده برد و بعد از وصول بحلب فتح شام را در عهده قتلغشاه
نوئین و چوپان بیک کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج صفر بر غازانیان
تاخته مهم ایشان را بر حسب دلخواه فیصل داد و غنیمت بی نهایت گرفته قدم بر مسند حشمت نهاد و امر خطیر نیابت و لشکر
کشی به اتکشتمور تفویض نموده منصب وزارت را بفخر الدین عمر الخلیلی ارسال فرمود و قراسنقر را در دمشق حاکم گردانید و
جمال الدین اقوش در حلب روی بحشمت امور سپاهی و رعیت آورد و صیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در
اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و منقاد گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت
و در سنه احدی و سبعمایه الحاکم بامر الله عباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت
بصوب عالم آخرت برافراشت ملک ناصر ولد او را ابو الربیع المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و
بر منابر اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش می خواندند و چون مدت هشت سال از رشحات سحاب عنایات الهی ریاض
مملکت ملک ناصر ناظر و ریان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده صرصر خلاف امرا روزی چند بهار دولتش را بخریف
حرمان تبدیل نمود تبیین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بیبرس چاشنی گیر که از اکابر امرا بمزید جاه و جلال
ممتاز و مستثنی بودند هوس استقلال بخاطر گذرانیده در سنه سبع و سبعمایه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از آن امر
غدر دشمنان وقوف یافته با هشتاد خروار زر و جواهر و حرم و خدم و پسر و صد و هشتاد نفر از غلامان جلادت اثر شبی از قلعه
قاهره پایان آمده بجانب حصار کرک که در حصانت با سد سکندر برابر بود نهضت فرمود و بعد از وصول برج و باره آنرا
استحکام داده سلطان خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار و چاشنی گیر چون عرصه مملکت مصر خالی دیدند المستکفی بالله
و اعیان و اشراف را مجتمع ساخته در باب تعیین پادشاهی که از عهده ضبط حوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان
مشورت طلبیدند و خاطر همگنان بر سلطنت چاشنی گیر قرار یافته او را بر سریر عزت نشاندند و لقبش را ملک مظفر ساخته
خطبه بنامش خواندند و چاشنی گیر زمام حل و عقد مهام را بکف کفایت سالار داده منصب نیابت بیرعلی قبچاق تفویض
نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین قلاوون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را با سی کس
از سرداران و سپاه فراوان جهت محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاده دمشق را بجمال الدین اقوش و حلب را بقراسنقر
و طرابلس را باسبتمور داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیت بی نهایت داشت بنا بر استصواب امرا قاصدی
سخن دان نزد او ارسال داشت و پیغام فرمود که چون سلطان بی موجبی طریق اعتزال و انزوا اختیار نموده مملکت را بازگذاشت
اشراف و اعیان مسلمانان این کمینه را بر تخت سلطنت نشانده ملک مظفر لقب دادند اکنون مبلغی کلی از خزانه مصحوب سلطنت و ایاب

جهت

جهت لشکر اسلام و اخراجات راه بیت الحرام بدان وجه احتیاج و همچنین قریب دویست نفر غلام شجاع در ملازمت آستان
سپهر ارتفاع بسر می برند توقع آنکه معدودی چند که از عهده خدمات ضروریه آن حضرت بیرون آیند نگاه دارند و سایر آن جماعت
را بمصر فرستند اما نفاق و دیگر بهادران آن جای با فر و جاه پرورند ملک ناصر جواب داد که مخرجی که از خزانه
همراه آورده شده عشر عشیر خزاین موروث و مکتسب نیست که در مصر گذاشته ایم اگر آنرا باز فرستیم هر آینه هر روز جهت ما یحتاج
معاش دریوزه باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نمک نموده مصحوب این جانب اند نا انصافی است چه امروز زیاده
از دوازده هزار بنده و زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش
باشارت و فرمان ملک مظفر نهاده اند و ما بر سبیل اضطرار با اختیار دل از خدمت آن جماعت برداشته ایم و وجود و عدم
ایشان را یکسان انگاشته مناسب آنکه ملک مظفر و اتباع او جهت این جزویات خود را رنجه ندارد و سلطنت و امارت را
غنیمت شمارد و چون این خبر بچاشنی گیر و ملازمان او رسید دم در کشیدند و دیگر از ملک ناصر چیزی نطلبیدند بعد از آن
ملک مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرموده سرا و علانیه با نهدام بنای زندگانی ایشان جسارت نمود و سکتمور
از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملک مظفر اندیشیده از مصر بکرک رفت و بقلعه
کرک رفته دست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت و دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یک یک و دو دو تقلید سکتمور
نموده بملازمت ملک ناصر شتافتند لاجرم اندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسید حاکم حلب
قراسنقر نیز قاصدی نزد ملک ناصر فرستاده اظهار هواخواهی فرمود و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی
که در آن حدود بودند از تغییر عقیده قراسنقر نسبت بملک مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و این خبر را ملک ناصر
شنوده جمعی از شجاعان بسر راه مخالفان فرستاده تمامی یراق و حیات ایشانرا گرفته بکرک بردند و چون صاحب دمشق
جمال الدین اقوش از جمعیت ملک ناصر وقوف یافت سر اسبان قیاس بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت و ملک ناصر
بلطف پادشاهانه فارغ البال گشته با سپاهی بیشمار از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام شام بظل رایت
آفتاب احتشام التجا کرده ملک ناصر همه ایشانرا باصناف الطاف و اعطاف خسروانه بنواخت و قواعد عهد و پیمان
بغلاظ ایمان مشید گردانیده لوای توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه ثمان و سبعمایه
با عظمتی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است بحرکت آمد و چون چاشنی گیر سیل بلا را بمصر جاه و جلال خود محاذی دید
بصد درد و داغ وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه خروار زر از خزانه بار کرده با چهار صد غلام خاص براه صعید طریق
فرار گزید و سلطان بر گریختن خصم اطلاع یافته قراسنقر و سکتمور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا با جمعی عزم و خلیل شتافته
راه بیرون شد او را مسدود گردانیدند و نفس نفیس در طی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهره مقر عز رسید و همان
شب بقلعه خوابید و در فردا دیگر مصریان را در عید روی نموده نشاطها حاصل با طبایع عیش و عشرت گستردند و یک دو روز بسور و سرور
بسر بردند و در روز دوم عید خبر آمد که قراسنقر و سکتمور در منزل چاه اتابک بسر وقت چاشنی گیر رسیده او را دستگیر

کرده می‌آورند و ملک ناصر منشور حکومت دمشق را نزد قراسنقور فرستاده حکم نمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و چاشنی‌گیر
بپایه سریر سلطنت مصر ارسال نماید قراسنقور بموجب فرموده عمل نموده چون چاشنی‌گیر در غایت خجالت بمجلس همایون
درآمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی‌حمیت با وجود آنکه من درباره تو غایت عنایت و رعایت بتقدیم رسانیدم
از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران مقابل کردی چاشنی‌گیر از چشیدن چاشنی آن خطاب زهرآمیز
مضطرب گشته گفت سالار مرا برین معنی باعث گشت ملک ناصر با مرا گفت من بواسطه سوگندی که خورده ام این کرام نمک
را نمی‌کشم اما به هر شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم بینا نباشد کور بهتر و امر بقصد میل کشیدن چاشنی‌گیر کرد
خدمتش بتضرع و زاری التماس قتل نموده ارکان دولت این ملتمس را مبذول داشته او را بزه کمان از میان برداشتند
و چون نوبت بسیاست سالار رسید حکم شد که بقلعه شوبک رفته بقیه عمر آنجا بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین اقوش
ترک سپاهی‌گری داده دیگر بر اسب سوار نشود و اگر بمرکب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه احدی عشر و سبعمایه
ملک ناصر قراسنقور را از حکومت دمشق عزل کرده این معنی موجب آن شد که مشارالیه باتفاق جمال الدین اقوش و یا چند
کس از اهل جلادت باستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند و انعام و اکرام بسیار یافته و اولجایتو
سلطان بنا بر اغوای ایشان لشکر بجانب شام کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت با اهل حصن صلح
کرده باز گردید و در سنه اثنی عشر و سبعمایه سلطان بمکه مبارکه شتافته بگزاردن حج اسلام فایز گشت و در غره محرم سنه
ثلث عشر و سبعمایه از آن سفر بقاهره معزیه باز آمده و در سنه تسع عشر و سبعمایه نوبت دیگر بحج رفت و کره بعد اخری بدان
سعادت عظمی استسعاد یافت و بدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار عدالتش بر وجنات احوال متوطنان بلاد مصر و
شام تافت **اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام** بر خاطر واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار شهور و ایام پوشیده
و پنهان نخواهد بود که در تاریخ وصاف و مرآت الجنان حالات ملک ناصر تا باین مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک
بیان سمت انتظام دارد و نزد راقم حروف کیفیت انجام روزگار این پادشاه ذوالاقتدار و آنکه بعد از وی سلطنت آن
دیار بکدام یک از غلامان آن روزگار رسید بوضوح نپیوست بنابر آن پیرامن ذکر آن نگردید آنچه از السنه و افواه
از مسافران آگاه استماع افتاده است که از آن زمان باز همواره ممالیک زرخرید سلطان مصر می‌بوده اند و در باب
تمشیت امور مملکت و مهم غزو و جهاد سعی و اجتهاد می‌نموده اند چنانچه از ظفرنامه و مطلع السعدین تحقیق می‌انجامد و در زمان حضرت
صاحب قران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق ببرقوق نامی گرفته بود و چون فوت شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود
نمود ملک فرج را در دمشق با حضرت صاحب قران محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد
اما بعد از فتح روم ایلچیان بدرگاه صاحب قران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چند سکه بنام نامی
آنحضرت سکه زده ارسال فرمود و در اوایل زمان فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد
مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد سلطان شیخی علم سلطنت برافراشت و مظفر و تتار که در سلک اعیان امرا

کبار منتظم بودند صاحب اختیار شده برتق و فتق و حل و عقد امور آن مملکت قیام نمودند و بعد از وفات سلطان شیخی چقماق
که امیرآخورش بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد شد نمود و طریقه اتحاد و موافقت رعایت
یافت چنانچه در جزو سیم ازین مجلد پرتو اهتمام بر تفصیل این حکایت خواهد تافت و از جمله ملوک مصر دیگری سلطان قانصوی
که معاصر سلاطین آق قویونلو بود و از آن جمله دیگری ملک قنصو است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه عالم پناه شاهی
سلطنت می‌نمود و چون چند سال از حکومت قنصو درگذشت ملک الامراء حلب خیربا نام باوی باغی گشت و پادشاه روم
سلطان سلیم بنابر تحریص و ترغیب خیربا لشکر بمصر کشیده قنصو را شربت شهادت چشانید و خیربا را قایم مقام آن
دیار گردانید و حالا تا غایت که سنین هجرت بجمادی الاول سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده خیربا در آن ملک پادشاه
است چنانچه تفصیل این حکایت انشاء الله تعالی در جزو چهارم ازین مجلد بوضوح خواهد پیوست **ذکر بعضی از علما که در ایام**
دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایت مصر و شام بوده اند و بامر شریف **درس و تصنیف** مشغولی می‌نموده
اند در تصحیح المصابیح سمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر در شهور سنه احدی عشر و سبعمایه **حافظ علاء**
مسعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود بقضای ولایت مصر اشتغال می‌نمود از عالم رحلت نمود و در همان سال **جمال**
الدین محمود بن کرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک تحریر کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه خمس عشر و سبعمایه محدث
علما **سلیمان بن حمزه المقدسی** که قاضی بلاد شام بود جمیع زندگانی را وداع نمود و در همین سال سید فاضل و عالم
کامل **رکن الدین حسن بن محمد الحسینی** از موصل بجهان جاودانی شتافت و آن جناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم مختلفه
تصانیف نمود و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه صاحب مولفات **برهان الدین ابراهیم بن حمزه الجعفری** از
لباس حیات عاری گشته و در سنه ثلث و ثلاثین و سبعمایه قاضی القضات مصر **بدر الدین محمد بن ابراهیم** که در علم حدیث
و دیگر علوم تصنیفات دارد درگذشت و در سنه اربع و ثلاثین و سبعمایه صاحب تصانیف **ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد**
بن سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس و ثلاثین و سبعمایه مولف تاریخ مصر شده و هم در آن
سال شارح صحیح بخاری **قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری** بعالم جاودانی شتافت و در سنه ثمان
و ثلاثین و سبعمایه قاضی القضات **شرف الدین هبة الله بن قاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم**
ابن البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم اهالی حدیث منتظم بود و از
جد خود و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آن جناب یکی شرح حاوی است در دو مجلد و تصانیف
دیگر دارد و یکی از آن نظم الحاوی موسوم [illegible] مدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی هشتاد و سه سال بوده و در سنه تسع و ثلاثین و سبعمایه
قاضی القضاة دمشق **جلال الدین محمد القزوینی** بعالم اخروی انتقال فرمود و او پدر مولانا عبد الرحمن بود و مولانا قاضی القضات
امام الدین و قاضی جلال الدین محمود گشت بخطابت بلده دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او را طلبیده و تکلیف منصب قضا
فرمود و قاضی جلال الدین محمود باستقلال بر جمیع شام در فیصل قضایای فرق بشر پرداخته از اشباه و اقران بدرجه رسید که امثال او [illegible]

را آنقدر تهیه میسر شده بود در بارنج بافمی حظوظ رست که وکان فصیحا حلو العبارات یعرف العربی والعجمی والترکی طبیع الصوره وله من التصانیف المفیده
الکتابان المشهوران فی علم المعانی والبیان المسمیان بالتلخیص والایضاح مدت عمراو هشتاد و سه سال بود وهم درین سال صاحب
تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم الجزری الدمشقی در هشتاد و یک سالگی از عالم انتقال نمود و در همین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم
محمد بن یوسف البرزالی بجهان جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در اربع
و سبعمائه در مصر و هم درین سال ابوبکر بن اسمعیل بن عبد العزیز مجد الدین السنکلونی فوت شده ابوبکر در دمشقی که
بسر حد بلوغ نزدیک شد بقاهره منتقل شد از شیخ محیی الدین عبد الرحیم النسائی اخذ علم فقه نمود و اغاز منها انتخاب کتاب
التنبیه فی اربع مجلدات و منها لجح العارضیه فیما بین الرافعی والنووی من المعارضه فی مجلده واحده و منها شرح منهاج و منها شرح
مختصر التبریزی قال الیافعی قلت وبلغنی ان له بعض کرامات وذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنه ثمان و اربعین و سبعمائه
محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی قدس جانب بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف
مفیده است و در سنه تسع و اربعین و سبعمائه شمس الدین ابو عبد الله بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان
خرامید ولادتش در سنه تسع و سبعین و ستمائه در دمشق اتفاق افتاده بود و بعد از وصول بسن رشد متوجه مصر شتافته
تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت فرموده و هفتاد سال عمر داشت و در مدت حیات مصنفات جلیله بر اوراق
روزگار گذاشت منها کتاب ازاله الشبهات عن الآیات والاحادیث والمتشابهات و منها ترتیب الام علی مسائل
الروضه فی اربع مجلدات و منها مختصر الروضه و منها رساله فی النحو و وضع لها شرح مبین فیه مجملها و مفصلها و لم یدون
خطب جمعه و از فی الحدیث مصنف مفید و در سنه خمسین و سبعمائه نجم الدین بن عبد الرحمن یوسف الاصفهانی در مکه مبارکه
در اواخر ایام تشریف بعالم اخروی پیوست و در سنه سبع و سبعین و ستمائه متولد شده بود و از مصنفاتش یکی مختصر روضه
است در دو مجلد و در سنه اربع و ستین و سبعمائه خطیب مسجد جامع دمشق شد صلاح الدین ابیک بن خلیل بن ابیک
الصفدی که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و او در علم ادب و فن تاریخ
مصنفات مفیده دارد و در سنه ثمان و ستین و سبعمائه عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی المسلمی بجهان جاودانی
انتقال فرموده کنیت آنجناب چنانچه در تصحیح المصابیح تصریح یافته ابو محمد بوده اما در نفحات السعادت مکتوب است و با فضلی از
اصناف علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف می گماشته منها کتاب
روضة الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب الدر النظیم فی فضایل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و
عبرة السلطان فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب افادت انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده و از
سال اول هجرت تا سنه خمسین و سبعمائه کلیات وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و آنجناب
در مکه مبارکه ساکن می بوده و در آن بلده از عالم انتقال نموده و در سنه احدی و سبعین و سبعمائه قاضی شام تاج
الدین ابو نصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرده و او در ایام حیات مصنفات که یکی از آن جمله جمع الجوامع

است در حیز تحریر آمده و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه جمال الدین عبد الرحیم بن حسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود بعالم
انتقال نمود و در همین سال بهاء الدین تمام که ملقب باحمد و مکنی بابو حامد بود در مکه از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن علامه تقی الدین
علی بن عبد الکافی و من مؤلفات شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه ابو حفص عمر بن الحسن بن
مزید بن امیلة المراغی الحلبی المزی در دمشق بمنازل جاودانی پیوست وکان صالحا خیرا متعبدا حافظا للقرآن ذاکرا للحدیث و در
سنه تسع و تسعین و سبعمائه برهان الدین احمد بن ابراهیم الشامی که در علم قرائت و حدیث در دیار مصر و شام
نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه خمس و ثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری
که مشهور است بابن الملقن تصانیف کثیره و کبیره دارد وفات یافت و در سنه ست و ثمانمائه در مصر زین الدین عبد الرحیم
بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری هو آخر حفاظ الحدیث و حملة و جامع انواعه والمؤلف فیه و به ختم
هذا العلم فی ملک الدیار علیه الرحمة من الله المنان گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان نزد جمهور مورخان سخن
دان تحقیق پیوسته که بعد از انقضای ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختای ده نفر در خطه کرمان بر مسند خلافت
و حکومت نشسته و اوقات اقبال ایشان هشتاد و سال امتداد یافت و نخستین کسی از این طبقه که افسر سروری بر سر نهاد
براق بن کلدوز است و احسن ایشان قطب الدین شاه جهان براق بن کلدوز در مبادی حال بملازمت پادشاه
قراختای گوره خان قیام می نموده و در زمان سلطنت کش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش او را
اجازت مراجعت نداد و چون اوزنگ خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد رتبت و زینت یافت براق را او لا بتفویض
منصب حجابت مخصوص ساخت و ثانیا امر برسیدن بر غور و اقامت دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود را
غیاث الدین پیرشاه علاوه این منصب گردانید و در آن وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق
منصوب ساخت شحنگی اصفهان را ببراق حاجب داد و مقارن انکال اختر جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع رایات
چنگیزخانیان در مغرب زوال مختفی گشته براق حاجب از ملازمت ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان
شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که در آن زمان حاکم کرمان بود بطمع اموال و براق براق حاجب سر راه بر وی گرفت
و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق بعنان ارتفاع پذیرفت و ابو القاسم که نجبه در سنه تسع عشر و ستمائه
براق بکرمان در آمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانی که اوکدای قاان در قراقرم دکلوران قایم مقام پدر شد براق ایلچی بتحف و ان
ابیشکش فراوان باستان معدلت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافته بتفویض
ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قادرشناس بود قریب یازده سال باقبال گذرانیده فی سنه اثنین و ثلاثین
و ستمائه وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بظاهر کرمان در محله ترکاباد مدفون شد و از وی یک پسر و چهار دختر مانده پسر رکن
الدین خواجه جوق نام داشت و اسامی دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان بعد از فوت براق
برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن حمیر ماسکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه جوق

ودر آن زمان چون اردوی اوکدای قاآن بود و وزارت براق تعلق بخواجه تمکین الدین ضیاء الملک طالبی می داشت و خواجه تمکین الدین
در اوایل حال در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نیکنامی و انصاف بر
افراشت **سلطان رکن الدین خواجه جوق بن براق حاجب** بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده
روی بجانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و رکن
الدین در روز دوشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ثلث وثلاثین وستمائه بلده کرمان را بمقدم شریف مشرف گردانید
و قرب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید و در آن اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت حاجب
محمود یلواج بسر می برد و چون منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت
کرمان جهت او حاصل شد و رکن الدین ازین معنی خبر یافته جهت استمداد روی ببغداد نهاد و اما اورا از انجا کاری نکشاد
لاجرم بازگشته بدرگاه منکوقاآن رفت و قطب الدین از عقبش شتافته منکوقاآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد
از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند و اسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه تمکین
الدین بود و آخر الامر خواجه تمکین الدین بواسطه حقد و غرض ارباب حسد سوا قند و مقید شده شهادت یافت انگاه ظفر الدین
ظهیر الملک متصدی منصب وزارت گشت و بعد از انقضای دو سال قلم قضا رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده و شرف الملک
معین الدین روزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست
آمد و باندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک احمد بن تاج الدوله قایم مقام گشت و او نیز در سال اول ببلای مصادره
گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از آن کار
معاف شده باز دیگر ظفر الدین ظهیر الملک در آن امر شروع نمود و تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود **قطب الدین محمد
سلطان بن حمید یانکو** در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسیده تاج ایالت بر سر نهاده و قتلغ ترکان که از
کنیزکان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود در آن اوقات در حرم قطب الدین جای داشت باصابت رای و تدبیر مملکت را
آبادان و معمور ساخت و قطب الدین قرب پنج سال بفراغ بال سلطنت کرده در ماه رجب سنه خمس و خمسین و ستمائه
مریض گشت و در شهر رمضان همان سال درگذشت با مر وزارتش خواجه ظفر الدین ظهیر الملک و فخر الدین شمس الملک
محمد شاه بن حاجی روزنی بمشارکت یکدیگر قیام می نمودند و آن هر دو خواجه بغایت عدل و انصاف بودند گویند که از قطب
الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران را مورخان
چنین نگاشته اند که پادشاه خاتون و بی بی ترکان و ارو قتلغ و یولقتلغ پادشاه خاتون و بی بی ترکان از قتلغ ترکان بوجود
آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را در حیات خویش در حرم اباقاخان جای داد و بدین سبب
مادرش بعد از فوت شوهرش بپای مسند رفعت نهاد **عصمة الدین قتلغ ترکان** بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه
هلاکو خان ارسال داشته کیفیت واقعه را عرضه داشت کرد هلاکو خان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان ما شرایط

نیکو

نیکو خدمتی بجای آورده مملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی داشتیم باید که چون ایشان خورد سال اند قتلغ ترکان بضبط امور
ملک و مال قیام نماید بنابران قتلغ ترکان اسم سلطنت **بر حجاج سلطان** اطلاق نموده سرانجام کلیات و جزویات مهمات را
از پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد بر و امتنان سعی تمام نموده در
افاضه خیرات و استفاضه حسنات و انعام علما و اکرام فضلا بمرتبه اهتمام فرمود که تا آن غایت عشر آن از هیچ پادشاهی
ذو شوکت بوقوع نپیوسته بود و در ایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و گرد ستم و پریشانی از چهره احوال
حاویان فضایل بیفشاند و در آن اوقات که اباقاخان جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را
با سپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت و حجاج سلطان در آن سفر منظور عاطفت اباقاخان شده بعد از
مراجعت بکرمان نسبت بترکان بیحرمتی آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم اراده کرد که ملکه رقص نماید و خواص و ندمای مجلس
این بیت ترنم نمودند **بیت** چرخ است پر از اختر بخت تو نو جوان ❁ آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد ❁ ترکان
خاتون ازین حرکت ناپسندیده رنجیده متوجه اردو گشت و حجاج سلطان هراس بی قیاس بخود راه داده روی بهندوستان
نهاد و مدت ده سال در غربت مصابرت نموده بعد از آن سلاطین هند لشکری همراه او ساخته ملک موروث را در تحت
تصرف آورد و حجاج سلطان با جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل بکر رسید مریض شده در شب
شنبه سابع ذی الحجه سنه سبعین و ستمائه وفات یافت و اورا چهار پسر و هفت دختر ماند اسامی ایشان سلطان مظفر
الدین محمد شاه شاه قطب الدین طغی شاه شاه رکن الدین محمود شاه شاه علاء الدین حسن شاه و اسامی دختران معلوم
نیست و بعد از فوت اباقاخان در سنه احدی و ثمانین و ستمائه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت
باردوی احمد خان رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی بملک موروث آورد
چون بسیاه کوه رسید ترکان بجانب اردو میرفت با وی ملاقات کرده آن نشان را بر وی خوانده و ملکه از وقوف بر
مضمون آن چنان متأثر گشت که غش کرد و بعد از انتباه بغایت سرعت باردو شتافت اما مهمی نتوانست ساخت و در زمستان
در مرجع گذرانیده تابستان به تبریز رفت و از غایت حزن و اندوه مریض شده وفات یافت و نعش همانجا مدفون گشت و
آخر الامر دخترش بی بی ترکان نعش اورا بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته او بود دفن نمود زمان اختیار قتلغ
ترکان خاتون در کرمان نزدیک به بیست و شش سال امتداد یافت و خواجه قوام الملک فخر الدین یحیی و عمدة الملک مجد الدین
و منتجب الملک تاج الدین ابوبکر شاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت وزارت قتلغ ترکان و حجاج سلطان می نمودند
و خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام السن قتلغ نوشته شده تصنیف ناصر الدین است
سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان در شهور سنه احدی و ثمانین و ستمائه بکرمان رسیده
بی مانعی و منازعی بر مسند حکومت تکیه زد و در آن اوقات که ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانید و
در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت باحضار سلطان سیورغتمش فرمان داد و سیورغتمش با خوف و هراس تمام بدرگاه

شنافته امرا او را در موقف بر غوباز داشته و افراالامر تواجایک خاطر بسرانجام مهمش نگاشت و خواهرش پادشاه خاتون را که منشار عشقش بود در سلک ازدواج کنجاتو کشید و بجانب روم فرستاد و خانزاده کردوجین را بسیورغتمش داده و نشان حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش در مرافقت حرم محترم بملک موروث خرامیده بر مسند دولت و اقبال صعود نموده و خانزاده کردوجین دختر شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان بود و مادرش الس خان بنت اتابک سعد بن ابوبکر و کردوجین با وجود علو نسب و حسن صورت و صفای اعتقاد بوفور انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعهٔ خیرات و مبرات و ارتکاب طاعات و عبادات تقصیر در ترویج بقاع خیر موسوم مسعی و اهتمام تمام می نمود القصه چون مدت دو سال از زمان اقبال سلطان جلال الدین سیورغتمش در گذشت ارغون خان فوت شد و کیخاتو از روم بآذربایجان آمده پادشاه گشت و پادشاه خاتون عزم انتقام برادر جزم کرده منشور سلطنت کرمان بنام خود بستاند و بعظمتی هرچه تمامتر بجانب کرمان در حرکت آمده و فی شهور سنه احدی و تسعین و ستمایه سیورغتمش را فرو گرفته در قلعهٔ شهر محبوس گردانید شاهزاده کردوجین و بعضی دیگر از هوا خواهان در مقام استخلاص سلطان در آمده طنابی در میان مشکی که سقا آب با آن قلعه می برد پنهان ساخته تا بسیورغتمش رسانده و بآن وسیله سیورغتمش از دیوار پایان آمده بگریخت اما چون رشتهٔ عمرش باتمام پیوسته بود بار دیگر بدست خود سر نامهربان افتاد و در شب بیست و هفتم رمضان سنه ثلث و تسعین و ستمایه در وقت افطار شربت شهادت چشید و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان و دختر شاه عالم نام داشته وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه نظام الدین و پسر و شمس الملک قوام الدین بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین در اوایل حال معزول شده یمین الملک از روی استقلال بمهمات امور ملک و مال قیام نمود **صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان** ملکه فاضله زیبا صورت نیکو سیرت بود و در ایام دولت بتمهید بساط عدالت و نصفت اقدام فرموده بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و همواره اشعار آبدار بر لوح روزگار می نگاشت چون بر مسند سلطنت کرمان تمکین یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر دخایا احوال اهل فضل و کمال می تافت و در نوروز سنه اربع و تسعین و ستمایه که کیخاتو کشته باید و اغول بر سریر فرماندهی نشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حبالهٔ بایدو بود و از استماع آن خبر کردوجین در غایت فرح و سرور با اتباع و ملازمان از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بشیر رسید لشکر اطراف و جوانب آن ولایت بوی پیوسته و کردوجین بقصد پادشاه خاتون مراجعت نموده بمحاصرهٔ کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و معتبران طریق بیوفایی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روگردان شدند و او از ضبط آن بلده عاجز شده بقضا رضا داد و دروازها باز گشاد و کردوجین بشهر خرامیده و او را با خواص مقید گردانید و در شعبان سنه مذکوره بنا بر فرمان بایدو خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از زهمان شربت که برادر را چشانیده بود جرعه درکشید **مصراع** چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ❁ و این رباعی

از نتیجهٔ افکار آن خاتون فاضله است **رباعی** بر لعل که دید هرگز از مشک رقم ❁ با غالیه بر پوش نگار دستم ❁ جانا ز خال سیه بر لب تو ❁ تاریکی آب زندگانیست بهم ❁ و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست **قطعه** در دین پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست ❁ مسافران هوا را گذر بدشوار است ❁ همیشه باد و سر زن بزیر مقنعه ❁ که نازد بودی از عصمت نکوکار است ❁ فخر الملک خواجه نظام الدین محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان** در اواخر ذی الحجهٔ سنه اربع و تسعین و ستمایه بفرمان غازان خان حاکم کرمان گشت و او خسرو خورشید طلعت گردون همت وافر سخاوت بود و وزارت قاضی فخر الدین هراتی در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح فرح انجام شغف تمام داشت و در ایام جوانی حرارت می ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده در سنه احدی و سبعمایه بعالم جاودانی انتقال فرمود مدت حیاتش بیست و نه سال بود و در اوایل حال بوزارت محمد شاه خواجه ظهیر الدین قیام نموده و در اواخر خواجه نصیر الدین حسن **گشاد و چیان و وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بنشیمنات اخروی** قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم و حاوی فنون محسوس و مفهوم بود و در جمع فضایل نفسانی و کسب کمالات انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی می نمود و آن جناب در سنه تسعین و ستمایه منظور نظر تربیت سلطان محمود غازان خان گشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرده با یرلیغ و پایزه بدان بلده رفت و بپهلوی تخت سلطان محمد شاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم امور وزارت آورده و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالم پناه شتافتند و مقابح اعمال یکدیگر بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزرای عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد آوجی که در آن زمان متکفل سرانجام مهام امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذهٔ خواجه فخر الدین می شمردند رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آن جناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمده قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ثلث و تسعین و ستمایه بکرمان رفت و در اشاعهٔ عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضای اندک زمانی روزگار جفاکار در استرداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه باتفاق جمعی از تراکمه و مردم اوباش نیم شبی خروج نموده قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آن جناب روی بوادی فرار نهاد و در خانهٔ یکی از کرمانیان پنهان شده و سلطان محمود در آن شب دیجور آتش ظلم برافروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج برداد و چون صبح صادق دمیده غمازی آغاز نهاد پی بمنزل جناب مولوی برده او را شهید کرد و من حیث الاستقلال روی بضبط مهمات کرمان آورد و چون حاکم شیراز ساداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و شاه محمود در شهر متحصن گشته ساداق بیک آغاز محاصره فرموده و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید در شهر قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست و کار بجایی رسید که مردم گوشت سگ و گربه خوردند و با لاقره از آن نیز نشان نماند لاجرم ساداق بیک را فتح میسر شده و شاه محمود با اهل فتنه بیاسا رسیدند و چون غازان

خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمدشاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید و چنانچه مسطور شد محمدشاه در سنه احدی و سبعمائه متوجه ملک آخرت گردید **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** بعد از وفات محمدشاه بحکم غازان
خان پای بر سریر ایالت کرمان نهاده داد حاکمی دلیر و چابک سوار بود اما از تجربه روزگار عاری می نمود و در ادای مال مقرر ایلخان
گروه ایلچیان ایلخان را کماهی رعایت نمی فرمود بنا بر آن چون اولجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را
از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز رفته در زاویه ساکن گشت و بفراغت روزگار می گذرانید تا دست قضا
حبالش در نوشت و از وی یک دختر ماند مسمی بخاتون قتلغ که او را محمودشاه اینجو بزنی گرفته و محمودشاه را امیر محمد بن مظفر در حباله
نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از عزل شاه جهان بحکم اولجایتو
سلطان بملک ناصرالدین محمد بن برهان قرار گرفت و او در سنه سبع و سبعمائه بجنان ولایت رفته مدت سی و پنج سال زمان ایالت او
پسرش قطب الدین نیکروز بهمت امتداد پذیرفت و در سنه احدی واربعین و سبعمائه آن مملکت در حوزه تصرف امیر
محمد بن مظفر درآمد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس **آغاز گفتار خامه سخن ور در ذکر
احوال آل مظفر** مبارزان معرکه اخبار در میدان اخبار از مبادی احوال آل مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد
اعلی امیر مبارزالدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث الدین حاجی الخراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث
الدین حاجی از افق ولادت بروایت مطلع السعدین در رستاق خواف روی نموده و بقول آنجناب از سجاوند خواف بود با اتفاق
سه پسر امیر حاجی در زمان استیلای چنگیزخانیان بر ولایت خراسان از مولد و منشأ خویش بجلگه دار العباده یزد رفت
و او بمرتبه عظیم خلقت بود که در یزد سوزنی که گنجایش پایش داشته باشد پیدا نشد و شمشیری که بر میان می بست [illegible] سنگ بر ده
من و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابوبکر و محمد و منصور ابوبکر و محمد ملازمت علاء الدوله کردند که در یزد
رایت حکومت می افراشت اختیار کرده و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابوبکر را با سیصد سوار باردوی
ایلخان روان کرد و هلاکو بعد از فتح دار السلام بغداد او را با فوجی از سپاه بسرحد مصر فرستاد و ابوبکر در آن دیار آثار
اقتدار بظهور رسانیده در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد با فوت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت
و از این دو برادر اصلا نسل نماند اما منصور بن حاجی خراسانی را که همواره در خدمت پدر بزرگوار بسر برده او را سه پسر
بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگرچه
بحسب سن از هر دو کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران می ربود و در مبادی سن رشد و تمیز
خوابی دیده و بحسب تعبیران بوصول مراتب علیه امیدوار گردیده و کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب
از خانه اتابک علاء الدوله برآمده بگریبان او فرو رفت و او بر پای خواسته و آفتاب قریب پنجاه پاره شده از دامن او بیرون افتاد
و امیر مظفر این خواب را بعرض شیخ داود رسانید شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان
بخاندان تو انتقال و بعدد هر پاره که دیده سالی بماند و بعد از این واقعه منظور نظر تربیت اتابک یوسفشاه ولد اتابک علاء الدوله

که با مقام پدر گشته بود شد و روز بروز مهم او ترقی نموده در آن اوقات جماعتی قطاع الطریق که در کوه بونان و در بیابان قهستان که در
آن واقع است متحصن گشته بقطع طریق اقدام می نمودند و اتابک یوسفشاه امیر مظفر را بدفع آن جماعت نامزد کرده چون او نزدیک
بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اعدا بقله جبل گریختند امیر مظفر از باره جهان نورد پیاده شد و بپای جلادت بساعد
آن ذروه رفیع تصاعد نموده جمعی را از ایشان بتیغ بی دریغ گذرانید فوجی را بر سبیل اسیر گرفته مقید گردانید و از دل [illegible]
که از وی در وجود آمده این بود مقارن آن حال اتابک یوسفشاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از خایت و بیم متوجه
سیستان شد و امیر مظفر از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان به بیشتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید
و بوسیله امیر محمد جوشبی منظور نظر تربیت ارغونی شده منصب تبادلی منصوب گشت و چون منصب خانی بوجود گیخاتو زیب و
زینت گرفت مرتبه امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت و در زمان غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و در
اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه امیر مبارزالدین محمد تولد نمود و از یمن مقدم آن مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت
افزود و پس از وفات غازان خان اولجایتو سلطان شهزاده برادر در تربیت امیر مظفر پرداخت و او را بمحافظت شوارع
ابرقوه و مراب و مروست و ایالت میبد منصوب ساخت و امیر مظفر گاهی در خدمت پادشاه اوقات می گذرانید و احیانا
در میبد مراسم النصفت و رعیت پروری بتقدیم می رسانید و در شهور سنه ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قریب سه ماه صاحب
فراش بود چون اندک صحتی روی نمود بعضی از اضداد او سموم را در کوزه آب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت و در
میبد در مدرسه که از جمله مستحدثات اوست مدفون شد و از امیر مظفر پسری ماند و دختری دختر را برادرزاده خود امیر بدرالدین
ابوبکر داده بود شاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز از وی در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارزالدین محمد است که نخستین سلاطین
آل مظفریست و از آل مظفر هفت نفر برتبه حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت النصفت و فضیلت و صفت حسن خلق و کرم
اتصاف داشتند اما چون بقطع رحم و کشتن و میل کشیدن یکدیگر اقدام می نمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و پنج سال
امتداد نیافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست والتأیید من الله الحمید المجید **ذکر امیر مبارزالدین محمد بن مظفر**
چنانچه سابقا کلک سخن گزار ادا نمود امیر محمد بن مظفر در اواسط جمادی الاول سنه سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و
آثار جلادت و سروری از ناصیه حالش ظاهر گشت امیر مظفر را فرح و سرور موفور دست داد و در سنه ثلث عشر و سبعمائه که
امیر مظفر بجهان دیگر منتقل گردید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته ملحوظ عین عنایت گردید و در جمیع
مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنه تسع عشر و سبعمائه حکومت ولایت یزد ضمیمه مناصبش گشت و در سنه ست و ثلثین
که سلطان ابوسعید بهادرخان بریاض رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیزخان پادشاهی نافذ فرمان نمانده و هر
سری سودایی و در هر دلی تمنایی پدید آمد امیر مبارزالدین محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیله کمال جلادت و پهلوانی بر زمین
ملک ستانی [illegible] و بعد از تهیه اسباب اقبال و اجتماع ابطال رجال در محرم سنه احدی واربعین و سبعمائه شیراز را فتح نمود و در شوال
سنه اربع و خمسین و سبعمائه بعنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر اصفهان بر روی روزگارش برگشود و کوکب اقبال

آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای وزوه استقلال نهاده بقدر مقدور در تقویت ارکان شریعت غرا کوشید و
در رفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی شائبه تکلف و سخن وری امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال عدالت و دین پروری
از شرب شراب و ارتکاب سایر مناهی از مراتب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر بزبان ظرفای شیراز
ملقب بمحتسب شده و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اعلام حسب الامکان می کوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف
و دفع مواد ظلم و اعتساف از خود بتقصیر راضی نمی گردید و در میدان مبارزت بچوگان چستی و چالاکی گوی سابقت از رستم
دستان می ربود و در تنظیم امور مملکت و سرانجام مهام سپاهی و رعیت از عقلا و مردان و مدبران زمان در پیش بود اما بغایت
سفاک و درشت گوی و قساوت قلب و قلت رحم انصاف داشت و بر سنگ دمار و ریختن خون برایا حریص و مشعوف بود و هیچ
مجرمی را لحظه زنده نمی گذاشت از جناب مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان امیر مبارز الدین محمد
بود منقولست که گفت من بسیار مشاهده نموده ام که در وقتی که جناب مبارزی قرآن می خواند جمعی از عاصیان را بدرگاه آن
پادشاه می آوردند و او ترک کلام ملک علام کرده برجست و بدست خویش آن جماعت را بکشت و باز بجای خویش قرار گرفت
و بتلاوت کلام مشغول گشت از عماد الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد مرویست که گفت آقام نواب شاه شجاع روزی
از پدرم پرسید که شما هرگز بدست خود کشته باشید گفت نی ولیکن ظن من آنست که عدد مردمی که بتیغ من مقتول شده اند
هشتصد میرسد امیر مبارز الدین محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد عظام خود شاه شجاع و شاه محمود را که هر یک سپهر مملکت
را خورشیدی انور و ریاض سلطنت را سروی سایه گستر بودند پیوسته بی جهتی بزبان میرنجانید و از شاه شجاع که بنظر تعظیم
کرده در مجالس آن شاهزاده عادل را بدشنامهای صریح منادی می گردانید بالاخره برادران از ایذا و اضرار پدر نامهربان
بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب مبارزی را مواخذه گردانیدند و محبوس کرده در شب نوزدهم ماه رمضان
سنه ستین و سبعمائه چشم جهان بینش میل کشیدند نظم بگنجد شکوه همنش میل کشید ⁂ بگنجه سپه زهنند تابش کشید
پیمانه دولتش چو شد مالامال ⁂ هم روشنی چشم خودش میل کشید ⁂ امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت
چهار سال و هفت ماه زنده بود و در اواخر ربیع الاول سنه خمس و ستین و سبعمائه در گذشت خواجه تاج الدین عراقی و امیر
ظهیر الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزرای امیر مبارز الدین محمد مظفر منتظم بودند و همواره کما ینبغی بلوازم لقاب
و کاردانی قیام می نمودند گفتار در بیان ظفر یافتن امیر مبارز الدین محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری و ذکر بعضی دیگر از حالات آن
مهر سپهر سروری در سنه تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت
جمعی از نکودریان که در حدود سیستان می بودند بسر راه یزد آمده دست فتنه و فساد و قطع طریق و بیداد برآوردند امیر
مبارز الدین محمد این خبر شنوده با شصت نفر از دلیران شجاعت سیر عنان گران بجانب دزدان نکودر منعطف ساخت و در سر
حوض عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز هفت ساله شده بود هم از گرد راه بدیشان حمله فرمود نکودریان در مقام مقاومت و
ثبات قدم نموده تیر باران کردند و هشتاد تیر بجوشن جناب مبارزی رسیده اما چون در پناه حمایت الهی بود ذات مبارکش

مجروح نگشت بیت گر از کوه دون بباره و خنجر و تیر ⁂ نیاید کار کز بی حکم القدیر ⁂ و در اثنای اشتغال نیران قتال
بار دیگر امیر مبارز الدین محمد بزخم تیری از پای درآمد امیر آخوران اسبی دیگر کشیده و آن نیز به تیره دیگر سقط شده و در اثنا جمعی از
عساکر ظفر لوا از عقب جناب مبارزی میر گرد رسیدند و اقوام قرا نکودریان متزلزل گشته روی بوادی فرار آوردند و امیر
محمد از عقب ایشان اسب برانگیخت و نوروز را که از اکابر آن قوم بمزید شجاعت ممتاز بود بقتل رسانیده که را که یکی از رو سای
ایشان بود اسیر گردانید و مظفر و منصور از میدان ستیزه بیزد بازگشته که برادر قفس آهنین کرده سر نوروز را از کرده
آن بخت برگشته بدرگاه سلطان ابو سعید بهادر خان فرستاد و سلطان مجدد پرتو التفات بر حال جناب مبارزی انداخته
انواع التفات و اصناف نوازش ارزانی داشت اما نکودریان چون شکسته رکاب و گسسته عنان در قیستول خویش نزول
نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته عزم انتقام جزم کرده چهارصد سوار شمشیر زن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن
قوم بد کردار بسمع جناب مبارزی رسیده با هشتاد مرد از دلیران صف شکن روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت نیز
بعد از وقوع محاربت کمینه گشت گرد و بار بر چهره روزگار اشرار پاشیده نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم علم
جناب مبارزی وزید و تومن که سرخیل نکودریان بود با فوجی از لشکر دشمن کشته بقیه ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند
و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان بمستقر دولت معطوف ساخت و در روز مبارک قطاع الطریق را باره دی همایون
فرستاده پیشتر از پیشتر بمواطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد ازین واقعه چند کرت دیگر
امیر مبارز الدین محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامید و ماده فساد آن جماعت سیزده چهارده سال بحسب یک
مصاف منقطع گردید و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و
بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه امیر محمد مخدوم شاه بنت شاه جهان را در حباله
نکاح کشید و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه شاه شجاع از آن منکوحه متولد گردید و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه جناب
مبارزی شاه مظفر را مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابو سعید بهادر خان رفت و شهریار ایران پدر و پسر را
بنوعی منظور نظر تربیت و عنایت ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت قاهره شد و در آن سال سلطان
ابو سعید بهادر خان بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز اقبال آستانه ملازمت موکب اعلی اختیار نمود و از بغداد به نجف
اشرف رفته بشرف زیارت مرقد معطر امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام مشرف
گشت و از آن مقام لازم الاحترام جهار العباده یزد رجعت فرمود و در سنه ست و ثلثین و سبعمائه آفتاب جناب سلطان
سعید روی بمغرب فنا آورد و در شهر جمادی الاول سنه سبع و ثلثین و سبعمائه کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن
امیر محمد مظفر از کتم عدم طالع شده بر افق ظهور جلوه گر گردید ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن
امیر محمد مظفر با شیخ ابو اسحق بعد از وفات سلطان ابو سعید بهادر خان و فقدان پادشاهی نافذ فرمان در ولایت
ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متغلبی رایت انا و لا غیر برافراشت و در هر گوشه بی توشه سر حکومت برآورده جبال

سروری با خود مخمر داشت سر گرزی خواست که امیری کرده و سر قیصری در فکر آن گشته که آیا بهمت ثروت او را چگونه بحصول پیوندد و اولاد
امجاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی که در بلده شیراز داشتند امیر مسعود شاه که مهتر و ارشد برادران
بود اطراف آن بلاد را ضبط کرده امیر شیخ ابو اسحق که از سایر برادران در آفاق بمزید مکارم اخلاق اشتهار داشت [illegible]
بدار العباده یزد آورده و امیر محمد مظفر با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در جبین ملاقات آثار خوف و انفعال از ناصیه
احوال شیخ ابو اسحق ظهور نمود و بزبان آورد که ما بواسطه مبالغه امیر مسعود شاه بدین جانب آمدیم و الا همگی همت
کسب فضایل نفسانی مقصور است و جملگی همت بر حصول کمالات انسانی محصور بیت حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود
من از کجا سخن سر مملکت ز کجا ٭ و جناب مبارزی بتصقیل کلمات محبت آمیز زنگ اندوه از مرات خاطرش بزدود
و کما ینبغی بلوازم ضیافت پرداخت و آن مهمان عزیز را گسیل فرمود و امیر شیخ بجانب دار الامان کرمان رفته چون انجا
نیز کاری از پیش نتوانست برد بار دیگر روی بملک یزد آورد و بخیال آنکه بمکر و تزویر منصوبه انگیزد و بدست فکر و فریب در دامان
عروس آن ولایت آویزد و جناب مبارزی این معنی را دانسته در روزهای یزد را منصوبها ساخت و اعلام ظفر اعلام
بقصد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی با عمران که امیر محمد مظفر از
صواب دید او هرگز تجاوز جایز نمی داشت قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا
فاصلحوا بینهما را بر لوح خاطر نگاشته بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را تسکین داد و امیر شیخ ابو اسحق
بصلح راضی شده [illegible] و روی بطرف شیراز نهاد ٭ گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر
پیر حسین چوبانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک الاکبر در سنه اربعین
و سبعمائه امیر پیر حسین چوبانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را
مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روان شد و در اصطخر فارس اجتماع سعدین
دست داد چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد و عدت اعدا وقوف یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی
بنابر استصواب امیر پیر حسین او را تعاقب نموده امیر مسعود شاه بنابر تفرق خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامید
و روزی چند در پناه دولت امیر شیخ حسن بزرگ آرمید و امیر محمد مظفر بجانب اردوی امیر پیر حسین مراجعت کرد
و آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر نصرت ماثر گردانیدند و در امر محاصره و محاربه
طریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند که باقدام
تهور سر از دروازه بیرون کنند لاجرم محصور ماندند و نقبچیان تیز چنگ آغاز نقب زدن کردند و چون مبانی سور روی
بانهدام آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی که از جمله اکابر زهاد و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت را
نموده بنظر امیر محمد فرستاد بیت مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ٭ ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی
و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازه ها بازگشادند و امیر پیر حسین چوبانی

در غایت اقبال و کامرانی بشیراز در آمده ایالت ولایت دار الامان کرمان را بامیر محمد مظفر داده و او را مصحوب عساکر ظفر
بدان جانب فرستاد و جناب مبارزی در شهر محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمائه بکرمان رفته ملک قطب
الدین نیکروز که در آن وقت حاکم آن مملکت بود گریز بر ستیز اختیار نمود و بجانب دار السلطنه هرات توجه فرمود و جناب
مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مطهر امن و امان ساخت و جهت آسایش لشکری و رعیت اکثر سپاه را متفرق
گردانید و چون ملک قطب الدین نیکروز چند روز در هرات اقامت فرمود و تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک حسین کرت
که در آن زمان والی هرات بود در نظر او آسان نمود ملک داود ثانی را با فوجی از سپاه غور بمدد او تعیین کرد و ملک
نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان شد روز مختفی می شد و شب مسافت می پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و جناب مبارزی
از وصول مخالفان خبر یافته بنابر تفرق سپاه در جوف لیلی بجانب انار و سرجان رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز با معاونان
داود بشهر در آمده ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر مبارز الدین محمد در اندک مدت سپاه بسیار جمع ساخته
لوای توجه بصوب کرمان برافراشت و تا دروازه چهار رطاق راند و در آن موضع میان جناب مبارزی و ملک
قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان کمال جلادت و پهلوانی
ظاهر کرده غوریان روی بوادی فرار آوردند و امیر مبارز الدین محمد بیکباره محله مردکان را محل نزول زنده دلان ساخته
در محاصره شهر بقدر امکان اهتمام فرمود در خلال این احوال از پیش امیر پیر حسین چوبانی فوجی کثیر از سالکان مسالک
پهلوانی بمدد رسیدند و ملک قطب الدین هم روز خود را تیره دیده بخت نیره گشت و بار دیگر بهانه آورده [illegible]
راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان
بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر مبارز الدین محمد مظفر رسانید و منصب وزارت یافته باصناف عواطف
مخصوص گشت و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال از ملک داود دولت مثال روی گردان
شده بامیر محمد مظفر می پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی
فرستاده التماس نمود که عساکر منصوره متعرض احوال او نگردند تا شهر را بگذارد و روی بصوب وطن مالوف آورد و جناب
مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی نموده ملک داود از همان راه که آمده بود بازگشت و امیر محمد در جمادی الآخر
سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر بکرمان در آمده و بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان در نوشت آنگاه امیر مبارز
الدین محمد مظفر کمند همت عالی بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت و آن حصار از دوران ابو سعید بهادر خان تا آن زمان در
تحت تصرف اخی شجاع الدین بود و جناب مبارزی چند نوبت بپای آن حصن آسمان کردار لشکر کشیده لوازم محاربه
و محاصره بتقدیم رسانید بعد از کشش و کوشش بسیار اخی شجاع الدین با تیغ و کفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت
و مفاتیح قلعه بم و توابع تسلیم جناب مبارزی نموده روی مسکنت بزمین سود و امیر محمد بخت طریق عفو و اغماض مسلوک
داشت [illegible] در آن اوان از روی خیال مخالفتی فهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاک ممات بینباشت ذکر [illegible]

حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابواسحق برتبهٔ علیهٔ جهانبانی در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه میان امیر پیر حسین چوپانی
و امیر محمد مظفر بواسطهٔ افساد اهل فساد و فتنه و شر غبار نقار ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شده
هر چند امیر پیر حسین جهت دفع مواد فتنه و شین او را بشیراز طلبید اجابت ننمود و هم درین سال امیر پیر حسین قصد
زحمت امیر شیخ ابواسحق بن امیر محمود شاه اینجو کرده زمام ایالت ولایت دار السلطنهٔ اصفهان را در کف کفایتش
نهاد و چون امیر شیخ ابواسحق در اصفهان بر مسند خلافت نشست ملک اشرف روی بتسخیر ممالک عراق و فارس آورده
و امیر شیخ حقوق رعایت امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست امیر پیر حسین متوجه میدان مقاتله و
مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام و صحرانشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس الدین صاین
قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیرزاده علی پلنگ از وی گریخته بملک اشرف ملحق شدند و ازین جهت اختلال باحوال
امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسر عم خود امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و امیر شیخ حسن
بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر داد و ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن مالک ممالک عراق
گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد و قبل از وصول بمقصد امیر شیخ مهری الکنحت بشعبده و نیرنگ صاحب افسر و
اورنگ شد بیان این سخن آنکه چون امیر شیخ ابواسحق را املاک شیراز اختصاص تمام بود و در آن هنگام که ملک اشرف
بسرحد آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر در آمده ترتیب نزل و ساوری
پردازد ملک اشرف رخصت فرموده امیر شیخ ابواسحق بشیراز خرامیده بمعاونت جماعت اشراف و اعیان شهر
را مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی
کثیر که ثریا صفت بهم آمده بودند بسان بنات النعش متفرق گشته ملک اشرف متحیر شده بعضی از مواضع فارس و
عراق را باتش غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان کرد و امیر شیخ ابواسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود
چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و یاغی باستی را بدان جانب گسیل فرمود
و امیر شیخ ابواسحق حل و عقد مهام سلطنت را به برادر بزرگتر بازگذاشته شیراز را بان آستان جلالت آشیانش
مرجع و ملاذ خود دانسته یاغی باستی از شاه این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی بر پهلوی مسعود شاه
فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته جمعی بامیر شیخ ابواسحق پیوسته و طایفه جانب یاغی باستی گرفتند و
چند روز بین الجانبین غبار نزاع و شین مرتفع بوده بالاخره یاغی باستی بجانب آذربایجان گریخت و امیر شیخ ابواسحق در
سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمامش بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه باسم و لقب خویش زینت داد
ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انام بگشاد بیت راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید
ولی دولت مستعجل بود **ذکر وصول طایفه از اشرفیه بکاه و ناین و رسیدن مولانا شمس الدین صاین بجناب امیر
مبارز الدین محمد مظفر** در ماه محرم الحرام سنه اربع و اربعین و سبعمایه ملک اشرف چوپانی فوجی از لشکر با

جهت تاراج و غارت بجانب قصبهٔ ناین فرستاده و چون آن قصبه از توابع ولایت یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه
مظفر و شاه سلطان را بر دفع اضرار اشرار نامزد فرموده و ایشان از راه غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار
ناین انداخته روز دیگر اشرفیان دست بافکندن تیر و سنگ بر آورده بیک حمله چند رخنه ظاهر ساختند و طوقان
بلابالا کرفت و شاه سلطان با جمعی از پهلوانان از دروازه بیرون تاخته بزخم شمشیر آبدار آتش طغیان مخالفان را
بر وجهی منطفی ساخت که ایشان را یقین شد که آن قلعه را نمی توانند گرفت بنابران در وقت وصول خورشید بسرحد غروب
ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شد و قاصدی نزد امیر مبارز الدین محمد
فرستاده مدد طلبید جناب مبارزی جواب داد که اگر خاطر شریف حضرت اشرفی مایل است که بین الجانبین طریق موافقت
و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زبان بغیبت مخلصان حقیقی
میگشاید مقید بجانب فرستد و ملک اشرف بنابر استمالت خاطر ملک اشرف امیر مبارز الدین محمد مظفر مولانا شمس
الدین را گرفته بیزد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال گردانید چون خدمت مولوی بدانجا رسید شمع امیدش
منظور نظر عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که امیر شیخ حسن چوپانی وفات یافته و ملک اشرف
عنان بصوب آذربایجان انعطاف داده لاجرم جناب مبارزی چون مملکت عراق را از خار تسلط اعادی پیراسته
فارغ البال از یزد دیگر باره رفت و میان آن جناب و مولانا شمس الدین قاضی عهود و مواثیق بقسم موکد شد بدین جمله
قرار گرفت که مولانا صاین که قلعهٔ سیرجان در تصرف گماشتگانش بود تسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار
امور ملک و مال بوده هر سال مبلغ یکصد هزار دینار کپکی علوفه بگیرد و بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس
نمود که او را برسم رسالت نزد امیر شیخ ابواسحق فرستد تا بزلال نصیحت غبار کدورت از حاشیهٔ ضمیرش فرو شوید
و ابرقوه و شبانکاره را داخل دیوان امیر مبارز الدین محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران
داد و چون مولانا بمقصد رسید امیر شیخ ابواسحق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض
و مرجوع گردانید و خدمت مولوی دفتر عهد و پیمان امیر مبارز الدین محمد بر طاق نسیان نهاده از آنچه تقبل نموده تغافل فرمود شعر
ای امید من و عهد تو سراسر همه باد ؛ و چون کیفیت بی وفایی مولانا شمس الدین بعرض امیر محمد مظفر رسید خواجه تاج
الدین عراقی را که خدمت مولوی باغوای او متقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه در موقف سیاست حکم
قتلش صدور یافت و خواجه تاج الدین در آن حین این بیت بر زبان آورد که بیت بر تاج عراقی ز سر لطف ببخش
تا خسرو تاج بخش خوانند ترا ؛ و جناب مبارزی ترحم فرموده او را ببخشید و بدستور معهود وزیر گردانید اما بعد از
چندگاه کرت دیگر خواجه بجریمه متهم شد و شهید گردید الحکم لله العلی المجید **گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابواسحق
بمملکت عراق و ذکر کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صاین بتقدیر مهیمن خلاق** چون
امیر شیخ ابواسحق از ضبط ولایت عراق فراغت یافت تسخیر کرمان پیش نهاد همت ساخت و در سنه خمس و اربعین و سبعمایه

عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه خرابی بسیار کرده بیک ناگاه در ظاهر آن بلده نزول نمود پهلوان علی وارکی که از قبل امیر
محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از بیم جان در قلعه کوه تحصن نمود امیر شیخ دانست که دست امید بدامن خاک ریز آن
حصار نمیرسد بنابران آتش قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریه بهار مجرد
نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمام لشکر اوغانی و جرمانی و اعراب و احشام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال
و جدالست ازین جهت اندیشه ناک شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بواسطه او با جناب مبارزی
مصالحه نماید و امیر ابراهیم بنا بر سبق معرفتی که نسبت با امیر شیخ داشت از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده
بار دوی امیر شیخ ابو اسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز باز گردانید و مواضعه فرمود
که من نیز عنقریب بدان صوب صواب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از صوب بهار مجرد بکرمان رفته بلطایف
الحیل از جناب مبارزی اجازت رفتن شیراز طلبید و مرخص شده متوجه مقصد گردید بعد از وصول امیر شیخ ابو اسحق
سید غیاث الدین علی یزدی و مولانا شمس الدین صاین را از وزارت عزل ساخته آن منصب را من حیث الاستقلال
با امیر ابراهیم صواب تفویض نمود و امیر ابراهیم چون از رای صواب بی بهره بود آغاز کفایت کرده ابواب منافع امرا
و ارکان دولت را ببست آن جماعت یکی را از زر نوددر طمع انداختند تا فرصت نگاه داشته بزخم تیری جناب وزارت
مآب را بقتل رسانیده و نوبت دیگر امیر غیاث الدین علی بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید و چون هرگاه میان
آن دو وزیر منازعت روی می نمود سید غالب می آمد و مولانا بهانه استخراج اموال ولایت بهر زمان آن ولایت رفت
و آتش ظلم و بیداد در سواحل زده در فصل بهار عازم سردسیر کرمان شده هزاره اوغان و جرمان را بوعده و عید مطیع
گردانیده بکنار بندر رکاخ دماغ راه داده خود را سرداری شجاعت آثار تصور نمود و در آن اثنا پسرش عبد الملک از شیراز مکتوبی مظفر
بدو فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان می نماید که آن حضرت در مراجعت مسارعت
ننماید بلکه سعی در تسخیر کرمان فرماید و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان امیر شیخ ابو اسحق و دو هزار از مغولان اوغانی و جرمانی
و جمعی کثیر از مردم هر جایی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع این خبر برآشفته با وجود عارضه درد پای
با هزار و پانصد مرد رزم آزمای متوجه اعدا گشت و بعد از تلاقی فئتین بیقین در حمله نخستین مولانا شمس الدین صاین پشت
بر معرکه ستیز کرده روی بوادی گریز آورد و جناب مبارزی از عقب شتافته اکثر امرا و عظمای آن سپاه را اسیر گردانید دستگیر
ساخت و بنفس نفیس بازگشته جمعی از عساکر نصرت مآثر را بتکامیشی مولانا شمس الدین فرستاد و جناب مولوی بدست
آن جماعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و چون خبر این شکست بامیر شیخ ابو اسحق رسید سپاهی مانند اوراق
اشجار بسیار و بیکران قطرات امطار بیشمار همه چون کوه آهنین سنگدل و پولاد پوش و چون سیل تند رو با فغان و خروش مجتمع
ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین محمد مظفر در شهر متحصن گشته امیر شیخ بعد از وصول آغاز محاربه
و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیر خشمناک و ببر بیباک از دروازه کرمان بیرون تاخته در حمله اول ابو بکر اختاجی

را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخت و این معنی موجب دل شکستگی مخالفان شده چند
روزی از جانبین با یکدیگر غبار جنگ و شین برانگیختند و چون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمی رود از ظاهر کرمان کوچ کرده
براه یزد روی بشیراز آورد **ذکر شمه از حال هزاره جرمانی و اوغانی و غلبه ایشان بر جناب مبارزی** در زمان جهانبانی
ارغون خان هزاره جرمانی و اوغانی که در سلک اقوام مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سیورغتمش قراختایی
بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مزارع آن ولایت ساکن گشته اموال و توابع بسیار پیدا کردند و چون شاه
شیخ الظفر پیکر امیر محمد مظفر بر تسخیر کرمان اهتمام نمود ایشانرا بشرف مواصلت و ملاطفت مشرف ساخت اما آن قوم که از کدورت
بت پیکری داشتند و آنرا تعظیم می نمودند بواسطه عداوت ملی و منافرت جبلی در هر چند گاه قدم در وادی عصیان و طغیان
نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان می گشتند و جناب مبارزی در صدد محاربت آن بدکیشان درآمده بزخم آبدار
نیران فتنه ایشانرا تسکین میداد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه که امیر شیخ ابو اسحق در مملکت عراق و یزد لوای بیداد گرده
بشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و اوغانی طغیان نموده دست تعرض بجانب آینده و رونده دراز ساختند و با علان
شرار طغیان و عصیان مبادرت جسته لوای مخالفت افراختند چون خبر فتنه و فساد ارباب عناد بعرض جناب مبارزی رسید
بخیال آنکه دفع فساد ایشان بسهل وجهی میسر خواهد گردید از یکبار ایل و بار چندان حسابی بر نداشت ولی آنکه برای ایلغار سپاه
نماید علم توجه بجانب خصم برافراشت و در صحرای خاون بر سر دشمن تاخت و در حمله اول اکثر ایشان را ساخت اوغانیان
بعد از هزیمت مراجعت کردند و بهیئت اجتماعی روی بجانب مبارزی آوردند چون در آن زمان عساکر نصرت نشان بغارت
و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی طرفی اختیار نمودند و جناب مبارزی مانند آفتاب بلند که تنها روی بمواکب کواکب
آورد فرد و حید با اعدا کارزار می کرد تا هفت زخم بر بدن مبارکش رسیده از اسب خطا شد درین حال پهلوان علیشاه
یمی از جان که مشاهی است پس گران برخواسته اسب خویش پیش کشید و امیر مبارز الدین بار دیگر بادپا سوار شده
جان از غرقاب بلا بیرون برد مخالفان پهلوان علیشاه را با قرب هشتصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند بیت زمانه نیک
و بد آبستن است ستاره گهی دوست که دشمن است و این خبر بعبارتی که از آن بدتر نباشد بعد از
روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهت تحقیق اخبار سرعان بهر طرف دوانید و دروازهای
شهر را مضبوط گردانید روز دیگر مژده سلامتی ذات جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین چند قطار
اشتر و استر و اوانی و ظروف نقره و زر از خاصه خویش سرانجام نموده همعنان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی
شتافت و آن نیکو خدمتی موقع قبول یافت **گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابو اسحق کرة بعد اخری بر نقض قواعد اشفاق**
پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرمانی بوساطت مرتضی سعید سید صدر الدین یحیی و حاکم ابرقوه ملک نصر الدین میان
امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و ابواب محبت و اتحاد مفتوح شده بنابران
چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم اخلاق امیر شیخ ابو اسحق توقع میداشت که او را بلشکر و یراق

مستظهر کرده ناگاه از دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف متصور سرداران هزاره اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانید
و همت بر استیصال نهال اقبال امیر محمد مظفر مصروف گردانیده و در شهور سنه ثمان و اربعین و سبعمایه امیر سلطانشاه
جاندار را با دو هزار سوار جرار بمدد اوغانیان بدکردار ارسال داشت و بنفس خویش با لشکری از قطرات امطار بیش از قطر
یزد در حرکت آمده و سلطانشاه با آن طایفه گمراه ملحق شده باتفاق ظاهر کرمان را محل اقامت ساختند و با مر محاصره و محاربه
پرداختند و امیر شیخ بیزد رسیده بنا بر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود آن خطه را بحجت التصرف در آورد
و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهت محافظت عیال و اطفال خود که در میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان
عنان عزیمت بدان حدود شتافت و مقارن آن حال امیر شیخ ابواسحق محمدی وزیرزاده اصفهانی را به میبد فرستاد و چون آن سردار
با لشکریان بحصار رسید آغاز محاصره و محاربه نمود و شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر آثار از دروازه بیرون تاخت و در
حمله اول هشتاد نفر از نامداران را اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و این خبر را شیخ ابواسحق شنیده با
هشت هزار سوار بظاهر آن قلعه استوار شتافت و میان حرب و جنگ التهاب یافت و چند روز از جانبین غایت سعی و
کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابواسحق از امتداد ایام محاصره ملول شده چون دانست که مشاهده پیکر فتح و ظفر
میسر نیست لابد قاصدی بمیبد فرستاده سخنان صلح آمیز پیغام داد و بنا بر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت نیافت
آن ملتمس را بسمع اجابت نشنود و آخر الامر شیخ ابواسحق روزی یک سواره بدر قلعه رفت و از اسب پیاده شده گفت
بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت ❁ بشرط آنکه نگوییم از آنکه رفت حکایت ❁ و شاه مظفر از حصار بیرون
آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفته هر یک بمنزل خویش باز گشتند بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت بجانب شیراز
تافت چون بدانجا رسید شنید که سلطانشاه جاندار و هزاره اوغانی و جرمانی مهم کرمان را فیصل نمی‌توانند داد بار
دیگر بتوسط سید صدرالدین قمی و خواجه عمادالدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت محمود برنا و پیر بودند در شیوه تقریر
و تحریر مقتدی مردم بود با جناب مبارزی صلح نموده سلطانشاه را باز طلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره
جرمان و اوغان تنها ماندند رسولان چرب زبان بآستان اقبال آشیان جناب مبارزی فرستاده زبان به عذر
و استغفار گشودند امیر مبارزالدین رقم عفو بر جراید جرایم آن طایفه کشیده و با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک
داشته در یک روز هزار جامه باعیان آن قوم بخشید اما بعد از چند روزی دیگر مخالفتی از آن خون گرفتگان سر بر زده و امیر محمد
در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از رؤسای ایشان بقتل رسانید و در سنه تسع و اربعین و سبعمایه
بسمع جناب مبارزی رسید که طایفه از بقیه السیف جرمان و اوغان در گرمسیرات کرمان خرابی فراوان می‌کنند بنا بر
آن شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری نصرت نشان بجانب جیرفت و رودبار روان فرمود
و اوغانیان بقلعه سلیمان تحصن جستند شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد فنا و تاراج برداد و آغاز محاصره آن قلعه کرد
و مقارن آن حال بار دیگر امیر شیخ ابواسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطانشاه را با فوجی از لشکر جرار

بمکانات و حدود سیرجان فرستاده با او مقرر ساخت که بعد از فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمانی و اوغانی قیام نماید و امیر سلطانشاه
که از گزند نقض میثاق امیر شیخ ابواسحق بتنگ آمده بود خط بطلان بر اوراق اخلاص او کشیده بخدمت جناب مبارزی
شتافت و بجبین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص او انتظام یافت و در اثنای آن شاه شجاع سالماً غانماً از ظاهر قلعه سلیمان
بازگشت و به پدر بزرگوار پیوست و در سنه احدی و خمسین و سبعمایه امیر شیخ ابواسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر بیزد رفت و شاه
شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و مخالفت برافراشت و لشکر شیراز در
امر محاصره و محاربه هر چند سعی نمودند کمند تسخیر بر کنگره آن حصار استوار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برد
از در بر خواسته بجانب شیراز شتافتند و در سنه ثلث و خمسین و سبعمایه امیر شیخ ابواسحق امیر پیکچار را که از
امرای مملکت روم بود و در آن اوقات از ملک اشرف چوپانی گریخته بوی پیوسته بود با جنود نامعدود بجنگ امیر مبارزالدین
محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد امجاد و سپاه جلادت نهاد از دارالامان کرمان
باستقبال دشمنان توجه فرموده در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیدند و از جانبین جمعی غریق دریای هیجا گشتند و آخر
الامر بیمن شجاعت و مردانگی شاه مظفر و شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر مبارزالدین محمد مظفر شد و پیکچار بنا بر
طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت و انکسار با امیر شیخ ابواسحق پیوست گفتار در بیان نهضت امیر مبارزالدین محمد بجانب
شیراز و پیوستن شاه شرف الدین مظفر بجوار رحمت و مغفرت پادشاه بی انباز در اوایل سنه اربع و خمسین
و سبعمایه همت بلند و نهمت ارجمند امیر مبارزالدین محمد مظفر را بر آن داشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر ولایت شیراز
اندازد و با سپاهی که از غبار سم سمندشان آیینه سپهر تیره می‌شد و از لمعان اشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره گشتی
علم نهضت بدان جانب برافراخت و امیر شیخ ابواسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشورت با امرا
المساعدین قاضی عضدالدین الایجی را که شمه از حال خجسته مآثرش در جزو اول از این مجلد صفت تحریر یافت برسم رسالت پیش
امیر مبارزالدین محمد مظفر فرستاد و التماس مصالحه نمود و خدمتش در صحرای دشت بر بموکب امیر محمد مظفر پیوسته جناب
مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بقدر امکان مبالغه نمود و مبلغ پنجاه هزار دینار جهت خاصه آن جناب و مبلغ ده هزار
دینار برای خدام و ملازمانش عنایت کرد و شاه شجاع شرح مختصر ابن حاجب پیش قاضی شروع فرمود و بانواع فوائد
مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از رنج راه و زحمت سفر برآسود در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنید فرمود
اما فایده بر آن مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان امیر شیخ ابواسحق اصلا اعتماد نیست زیرا که
هشت نوبت با من مصالحه نموده و باز راه مخالفت پیموده و حضرت قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و
شنوده بود بعرض امیر شیخ ابواسحق رسانید امیر شیخ ابواسحق از صلح نومید شده با لشکری چون سیل بر خروش
همه خنجر گذار و جوشن پوش بمحل پنج فرسخی شیراز نزول فرمود لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی وهم بر وخاطرش مستولی شده
بشیراز در آمد و روز دیگر امیر محمد مظفر بظاهر آن بلده رسیده عسکر لشکر ظفر اثر گردانیده و بقدر امکان در تضییق محصوران کوشیده از

دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته نیروی سنگ مساعد و ابطال گردیده چند ماه از وقتی که بر افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان
می‌شد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب نیام می‌ساخت مرز و بوم شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال
افراخته در خلال آن احوال مرض عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و آنجناب از غایت شعف بجنگ و حرب با وجود شدت
الم صبح و شام در محفه نشسته بدستور ایام صحت در امر محاربه و محاصره اهتمام تمام می‌نمود تا آنکه از شربتخانه اذا
مرضت فهو یشفین شربتی نافع نوشید اما هم در آن اوقات شاه شرف الدین مظفر مریض گشته در جمادی الآخر سنه مذکوره
از جهان گذران در گذشت و جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده دلیر
شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور هر روز سوار شده روی بمیدان مردان می‌آورد و نعش شاهزاده را
بجروسه یزد ارسال فرمود و اولاد امجاد او را تسلی خاطر حزین فرموده شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه
یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی ذکر فتح دار الملک سلیمان و افتادن امیر شیخ در وادی محنت سرگردان
چون مدت شش ماه زمان محاصره شیراز امتداد یافت در سیم محرم الحرام سنه اربع و خمسین و سبعمایه امیر
مبارز الدین محمد را فتح میسر شد و امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی
در تضییق محصوران سعی می‌نمود چند واقعه دست داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ بی سببی ظاهر امیر حاج ضراب
و امیر شمس را که با رئیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته تخم انعام و احسان در اراضی دل شیرازیان می
کاشتند بقتل رسانید و بدین سبب رئیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود ازوی برنجید و خاطر سایر مردم آن دیار از
سوء فعلش متنفر گردید دیگر آنکه مجد الدین سربندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر گریخت و بدست نیاز در دامن
دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را بایالت قلعه سربند سرافراز ساخت و مجد الدین بایمای
جناب مبارزی بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی حصار حیاتش را انهدام
داد دیگر آنکه قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی
بکمال عجب و منی باعزاز و احترام آن قدوه علمای اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهت مبالغه در
خیر و احسان انگشت نمای مرد و زن بود در روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان انتقال فرمود
و او در شیراز آنقدر اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق ازوی پرسید که آیا مهم ما و محمد مظفر بکجا
خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جاه و جلال تو راه نخواهد یافت و این
سلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح خواجه حاجی قوام گفته بیت دریای اخضر فلک و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما ⁂ دیگر آنکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز از صبح تا شام روی بجنگ آورده
باستعمال تیر و حسام قیام می‌نمود امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط گسترده بتجرع اقداح گلفام و مشاهده رخسار خوبان
سیم اندام مشغولی می‌فرمود و در ارتکاب شرب مدام مرتبه مبالغه می‌کرد که در آن روز که امیر محمد مظفر بشهر درآمد امیر شیخ در

غلوای مستی آواز طبل بشنود پرسید که این چه غوغا و آشوب است جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مرد گران
جان هنوز اینجاست دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرموده و کلو عمر این معنی را فهم نموده در محله موردستان که مسکنش بود
خود را محکم ساخت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنگ سلطانی در اندازند دروازه موردستان
را بگشاید القصه چون این اسباب که موجب نکبت امیر شیخ و جهت دولت امیر محمد بود دست داد در سیم شوال سال
مذکور امیر محمد بن مظفر منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت و کلو عمر بموجب مواضعه مذکوره میان حدث
بسته دروازه بگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر درآمده امیر شیخ بطرف شولستان گریخت و از
آنجا بقلعه سفید که در زیر چرخ کبود نظیر نداشت رفته محکم شد و قاصدی به بغداد فرستاده از امیر شیخ حسن ایلکانی
مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیرزن بامداد او نامزد کرد و چون این لشکر با امیر شیخ ابو اسحق پیوست عازم شیراز
گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین امیر شیخ ویران گردیده و هر یک از
متابعان او سلوک طریقی دیگر گزیده و امیر شیخ ابو اسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آن حال
امیر علی سهل ولد شیخ ابو اسحق که در سن ده سالگی بود و بحسن خط و جودت طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب
مبارزی افتاده با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل یکجا و رئیس تاج الدین و کلو فخر الدین مقید شده و هم در آن ایام شاه
شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برد و در منزل رودان ورق شکفتن آن گل نوشکفته را
بصرصر بیداد بر خاک هلاک انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران را بحکم جناب مبارزی بر دار کشیده
براه سفر آخرت روان فرمود و چون امیر محمد مظفر بنیابت پادشاه اکبر در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما
و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت و در امر معروف و نهی منکر بمثابه
مبالغه کرد که ظرفای شیراز او را محتسب لقب دادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ در آن ایام غزلی نظم فرمود که مطلع آن
اینست بیت اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیزست ⁂ ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست ذکر بعضی دیگر از احوال
ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق در سنه خمس و خمسین و سبعمایه
امیر محمد مظفر خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت
و شاه شجاع از کرمان بیرون آمده در قصر زرد به پدر پیوست و در خلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که امیر
کر از جمله امرا امیر شیخ ابو اسحق بمزید تهور ممتاز بود بشولستان شتافته با داماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در
آن ولایت حکومت می‌نمود اتفاق کرده متوجه شیراز است بنابرآن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود
اما قبل از وصول شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده بنابر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابو اسحق بر آن بلده
استیلا یافتند و آتش در محله موردستان زدند و شاه سلطان قرار بر فرار اختیار کرده در اثنای راه بشاه شجاع پیوست
و کیفیت حادثه عرض کرد و شاه شجاع بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیک ناگاه با سپاه ظفر پناه بشهر درآمد و مخالفان

قدم در میدان جدال و قتال نهاده در حین اشتعال نایره پیکار آتیمور خاک را بزخم تیر کشته گشت و سایر دشمنان باد تیمار خویش
گرفته و راه گریز در پیش امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر به اصفهان برده بمحاصره امیر شیخ و جلال الدین
میر میران که کلانتر اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابوبکر مستعصمی عباسی که در مصر
دعوی خلافت می کرد بخدمت امیر محمد شتافته آن جناب با وی بیعت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده سکه زده و چون ایام
محاصره اصفهان امتداد یافت و لشکر برودت دست به بیداد برآورد امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگی
حصار خلاص شدند و امیر شیخ ابواسحق از اصفهان بلرستان رفته بهنگام هجوم لشکر بهار و هنگام ظهور سپاه ازهار
شاه شجاع بفرموده پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار لطاسر اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن اثنا شنود
که امیر شیخ ابواسحق در لرستان با اتابک نور الورد بن سلیمان شاه بن احمد پیوسته است و لشکری بر پای او جمع
گشته دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب کندمان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان
خبر یافته متوجه ایشان شده در منزل فیروزان به پسر زنگی ملحق شد و امیر شیخ توجه سپاه شیراز را دانسته از
انجا بشیراز خرامید و نور الورد نیز از رهگذر سبیل برخواست و شاه شجاع لطاسر اصفهان توجه کرده امیر مبارز الدین محمد
در نواحی ماروزنان لوای اقامت برافراخت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره اصفهان پرداخت جلال الدین میر میران
پیشکشی فراوان برسم نعل بها بیرون فرستاد تا اندر شهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراشت و در سنه ست و
خمسین و سبعمائه ملک اردشیر که با منصب حکومت ایک و شبانکاره تعلق بوی میداشت نسبت به دودمان مظفری در
مقام مخالفت آمده و شاه قطب الدین محمد باشارت جناب مظفری با جنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره گشته قهرا
آن ولایت را بتحت تصرف درآورد و ملک اردشیر فرار بر قرار اختیار کرد و در سنه سبع و خمسین و سبعمائه امیر محمد مظفر
شنود که امیر شیخ ابواسحق از صوب شیراز مراجعت نموده کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنابران آن با سپاه فراوان
ظاهر آن بلده را مضرب خیام سرادقات جاه و جلال گردانید و بعد از چند ماه که از تضییق اهل شهر گوشه برودت به
جوهر هوا استیلا کرده آن مهم را بشاه سلطان بازگذاشت و خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان
برافراشت تا مواد نزاع نور الورد را از آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بجد هر چه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی
نمود و در آن زمستان امیر شیخ و میر میران در مضیق حصار بجهت بسیار روز کار گذرانیدند و چون خسرو انجم
بمنزل کوتوال حصار نجم فرا رسید قلعه غنچه طری بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردید کار محصوران اصفهان بجان رسیده
فوج فوج می گریختند و بدست اخلاص در دامان دولت شاه سلطان می آویختند و در آن اثنا مستوای قلعه طبرک قاصدی
نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده از استماع این خبر آشوب تمام در اصفهان روی نمود و
هر کس بمأمنی شتافت از جمله میر میران فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه بیرون رفت و عنان گریزان
تا کاشان باز نکشید اما امیر شیخ بواسطه قرب اجل راه فرار مسدود یافته در خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر

بود

بود پنهان گردید و شاه سلطان باصفهان درآمده چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان بر گماشت تا
پا بجستجوی او برند و مولانا اصیل الدین خایف و هراسان گشته در خلوتی کیفیت حال بعرض شاه سلطان رسانید و او طایفه از
اهل اعتماد بگرفتن امیر شیخ فرستاد و ناگاه آن مردم بوثاق شیخ الاسلام درآمدند و امیر شیخ ابواسحق از اشتعال نایره حیات رسیده
در شوری مخفی گردید و دشمنان آن پادشاه باستحقاق را از انجا بیرون کشیده از وهم هجوم اصفهانیان در غرابه پنهان
کرده بقلعه طبرک بردند و در آن ایام امیر محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بجانب شیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری
امیر شیخ را شنیده کس بجانب اصفهان فرستاده امیر شیخ را طلب نمود و شاه سلطان با یکصد نفر از سعیدان
آن خسرو بی سامان را بدان جانب روان ساخت ایشان او را در روز پنجشنبه از ایام اواخر جمادی الآخر سنه ثمان
و خمسین و سبعمائه از راه مجهول بنجگاه که در ظاهر دروازه سعادت ساخته بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با
سادات و قضاة و علما و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشتند و چون امیر شیخ را در منزلی که جهت او تکت
و اسکندار ساخته بود در غایت تزلزل و انکسار دیده روی بدو آورده پرسید که امیر حاج ضراب را تو کشته جواب داد
که بلی بموجب فرموده ما او را بقتل رسانیده و جناب مبارزی حکم بقصاص کرده آن پادشاه عالیجاه را باولاد امیر
حاج ضراب سپردند و پسر خورد امیر حاج در همان ساعت نایره زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید
و آب حیاتش را بصرصر تیغ شعله کردار منقضی گردانید آری سر پنجه تقدیر بدست هنر نتوان تافت و این دو رباعی از
طبع امیر شیخ ابواسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی افسوس که مرغ عمر را دانه نماند ∴ امید
بهیچ خویش و بیگانه نماند ∴ دردا و دریغا که درین مدت عمر ∴ از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند ∴ رباعی
با چرخ ستیزه کار مستیز و برو ∴ با گردش دهر در میاویز و برو ∴ یک کاسه زهر است که مرگش خوانند ∴
خوش در کش و جرعه بر جهان ریز و برو ∴ خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح امیر شیخ ابواسحق
و اکابر آن زمان بخجسته نشان گوید نظم بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق ∴ به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشاهی همچو او ولایت بخش ∴ که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد ∴ دگر مربی اسلام مجد دولت و دین
که قاضیی به از او آسمان ندارد یاد ∴ دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین ∴ که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف ∴ بنای کار مواقف بنام شاه نهاد ∴ دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل
که نام نیک ببرد از جهان ببخشش داد ∴ نظیر خویش نبگذاشتند و بگذشتند ∴ خدای عز و جل جمله را بیامرزاد
و از جمله افاضل آن زمان دیگری مولانا عبید زاکانی است که بعضی از رسایل هزل آمیز و سخنان فرح انگیز او در میان مردم
اشتهار دارد و این قطعه در مرثیه امیر شیخ ابواسحق از منظومات اوست قطعه سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ
کآوازه سخاوت و جودش جهان گرفت ∴ شاهی چو کیقباد و چو افراسیاب بود ∴ کشور چو شاه سنجر پناه اردوان گرفت
∴ در جشن و ساز عادت خسرو بنا نهاد ∴ در عدل رسم و شیوه نوشیروان گرفت ∴ بنگر که روزگار

چه مقصور نبود ٭ بگیت چگونه دولت او را عنان گرفت ٭ در کار روزگار و ثبات جهان بسی ٭ عبرت باز
ازین می توان گرفت ٭ بیچاره آدمی که نداند بهیچ حال ٭ نه بر ستاره دست و نه بر آسمان گرفت ٭
و از مشاهیر شعرای ایران در آن اوقات یکی خواجو کرمانی است و او ملقب و موسوم بکمال الدین محمود بود و فضلای سخن آرا
او را نخل بند شعرا لقب داده اند زیرا که در تزیین الفاظ و تجنیس عبارات جهد بلیغ می نمود و دیوان خواجو مشهور است و
خمسه که در برابر پنج گنج شیخ نظامی در سلک نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع
و اربعین و سبعمائه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم نموده که نظم شد بتاریخ هفتصد و چهل و چار ٭ کار این
نقش آزری چو نگار ٭ علیه الرحمه من الله الغفار

گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان و میل کشیدن اولاد آن جناب را در بلده اصفهان

در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمائه جناب مبارزی
خیال تسخیر آذربایجان نموده نخست بجانب اصفهان نهضت فرمود تا در آن شهر ما یحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه
اعلام ظفرپناه بصوب مقصد برافرازد و بعد از آنکه بحدود اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجای
آورده چون مانند امیر شیخ ابو اسحق دشمنی را گرفته لوازم خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیده بود چشم میداشت
که بانواع اصطناع اختصاص یابد و پرتو عنایت خال بر رخسار حال او تابد اما چون امیر محمد مظفر از خواجه برهان الدین
وزیر شنیده بود که شاه سلطان مبلغ هفتصد تومان از مال عراق تصرف نموده بنظر شفقت در روی نگریست و شاه
سلطان پس از روزی چند طوی کرد و سند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه برد و چون چشم امیر اسباب ضیافت
شاه سلطان افتاد نایره حسدش در اشتعال آمده با خواهرزاده آغاز سفاهت کرد و فرمود که هر چه بهم رسانیده
بود تاراج کردند و بسبب این حرکت ناپسند شاه سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند مقارن این حال ایلچیان
از جانب جانی بیک خان که بجانب تبریز آمده ملک اشرف را کشته بود باصفهان رسیدند تا امیر محمد را از خان
بنده و یساول سازند و جناب مبارزی سخنان درشت در جواب گفته اخراجات ایلچیان را بشاه سلطان حواله
کرد و او را ازین جهت تشویش بسیار رسید و چون اوزبکان بآذربایجان معاودت نمودند و خبر فوت جانی بیک خان
و رفتن پسرش بردی بیک خان بطرف دشت قبچاق و استیلای اخی جوق در تبریز شیوع یافت جناب مبارزی
تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار خنجرگذار بدان جانب در حرکت آمد و اخی جوق با سی هزار دلیر نامدار آن
جناب را استقبال کرده در موضع میانه کردان هر دو لشکر با یکدیگر دست در کمر زدند و حربی در غایت صعوبت روی
نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و اخی جوق روی بوادی گریز آورد و جناب مبارزی شاه
شجاع و شاه محمود را اشاره فرمود که تا نخجوان از عقبش رفته آنگاه عنان بکران بازکشیده سه روز در آن مکان
بعیش و نشاط پرداختند و بخدمت امیر مبارز الدین محمد بازگشتند و آن جناب پسران را بسخنان درشت و
دشنامهای ناخوش مکدر و مشوش گردانیده جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت و ازین جهت شاهزادگان از پدر مهربان

آزرده خاطر شدند و چون جناب مبارزی مدت دو ماه در تبریز بسر برد شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است
و بنا بر آنکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که ترا از جوانی بلند بالا بلایی روی خواهد نمود و آن جناب را صدق این سخن جهت اویس سلطان
را امید است و گمان نمی برد که آن آفت بجهت مخالفت شاه شجاع بوی خواهد رسید تبریز را بازگذاشته روی
باصفهان آورد و در اثنای راه لب [illegible] بکشتن و میل کشیدن تهدید کرد بلکه گاهی سخنان زشت
بآن جوانان عالیشان بر زبان می آورد که استماع آن از تلفظ بامثال آن شرم دارند بنا علیه شاه شجاع و شاه
محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار داده شمه ازین معنی با شاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون از جناب
مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شما را بگیرد و سلطان ابو یزید را بر تخت نشانده خود لشکرکش
بوده باشد آنگاه آن سه کس با هم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته مقید
سازند و بعد از وصول بآن بلده نیم شبی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده در حضرت قرار طلبید شاه زاده
از سبب استخاره پرسید جواب داد که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد و میثاق ما خبر یافته اگر این سخن راست
است فردا همه کشته می باید شد شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح خاطر از مهم پدر فارغ گردانند و
روز دیگر شاه شجاع و شاه سلطان و شاه محمود بعد و ثاق امیر محمد رفتند و جناب مبارزی در آن وقت در بالاخانه
بوده بتلاوت کلام الله اشتغال می نمود شاه محمود با نوکران خاصه بر در بیرون نشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران
از پای نردبان بالا شتافت و مسافر ایواجی با شش نفر بالا رفت و امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بودید جواب
دادند که شاه شجاع قورچی ندارد جناب مبارزی غضبناک دست بشمشیر برد مسافر ایواجی خود را ببالایش افکنده
آن جناب از زیر او بجست و بجنگ مشغول گشت و شادی سپردار پا بالش را بکشید تا بیفتاد و فی الحال آن جماعت
آن شیر بیشه شجاعت را در هم بستند و در خانه مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده تا هنگام غروب
لب از هرزه گویی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبه پوش گشته جناب
مبارزی را بقلعه طبرک بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمائه شاه سلطان بموجب اشارت
شاه شجاع بدان حصار شتافته چشم جهان بین آن خسرو حشمت آیین را میل کشید و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشست
و پدر مکفوف البصر را بقلعه سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ولا بحکم شاه شجاع گرفتار گشته
بعد از دو ماه اوراق هستی بباد فنا داد و امیر محمد بعد از آنکه شصت روز در آن حصار بسر برد با کوتوال قلعه اتفاق
کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنا بر آنکه اولاد امجاد او از کردار خویش پشیمان شده بودند در استرضای خاطر پدر کوشیده و
رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانیدند و مهم بر آن جمله قرار دادند که امیر محمد بشرط آنکه
خطبه و سکه باسم و لقبش مزین بوده باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ کاری دخل ننماید و جناب مبارزی
بشیراز رفته شاه شجاع بوده وفا ننمود و بعد از چند گاه امیر محمد مظفر باغوای طایفه از مردم بدگوهر همت بر آن گماشت که

شاه شجاع را گرفته سلطان ابویزید را بر تخت نشاندند و شاه یحیی را لشکرکش کردانید و شاه شجاع از این معنی وقوف یافته مفسدان را بسیاست
رسانید و بعد از آن قلعه که سیرجان است و آنجناب در آن حصار بیمار گشته مرض امتداد یافت شاه شجاع مجموع را گفت شاید بواسطه
نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را از قلعه بیرون بردند اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد و در اواخر شهر ربیع الاول سنه
و ستین و سبعمائه مدت حیات مبارزی بپایان رسید و نعش او را به یزد نقل کرده در مدرسه مظفریه بخاک سپردند و آنجا
رسم است جهت ترویح روح شریف ختمات کلام و اطعام فقرا و ایتام بجای آورند از امیر محمد مظفر چهار پسر ماند شاه شجاع
و شاه محمود و سلطان احمد و سلطان ابویزید و از جمله اعاظم فضلا و محدثان زمان او **شیخ سعید الدین محمد بن مسعود بن محمد الکازرونی**
بود و در بلده فاخره شیراز بلوازم افادت و نشر علوم دینیه اشتغال می نمود از مصنفات آن جناب شرح مشارق الانوار
و سیر سید الابرار صلی الله علیه و آله الاخیار و آن سیر بر زبان اهل خبر بسیر کازرونی مذکور و مشهور است و وفات شیخ سعید در شهور
سنه ثمان و خمسین و سبعمائه بوقوع انجامید و از شعرای آن زمان یکی **مولانا رکن الدین هروی** بود که در میان شاعران عراق
برکن صاین شهرت گرفته و در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد کرفتن امیر محمد مظفر
کردند ضمیر ارکن صاین هیچکس پیش جناب مبارزی نبود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از بالاخانه بپایین
انداخت و زبان بملامت و دشنام بکشاد و روی بگریز آورد و در آن اثنا بر شاه شجاع بگذشت از غایت خوف و حیرت
شاه را ناشناخته ناسزا می گفت شاه شجاع شمشیر برکشیده زد خدمت مولانا بخاک درآمده اخشاد و سعای وی ظاهر گشت آنگاه
شاه را شناخته گفت از برای خدا رحمی فرمای شاه شجاع در خنده آمده گفت سعد و در فرمای که این امر نا دانسته واقع شده جراحان
طلبید تا زخم او را و خسته و بمعالجه مشغول گشته و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع را اختیار کرد
و در آن اوان که شاه شجاع بیزد میرفت در یکی از منازل بار رکن صاین آغاز مطایبه کرده کیفیت آن واقعه را بیاد او آورد
و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی مولانا گفت ده سال دیگر و همان ساعت مزاجش متغیر گشته از خرگاه
بیرون رفت و چون بخیمه خود رسید جان بقابض ارواح سپرد **ذکر پادشاهی جهانمطاع جلال الدین شاه شجاع**
طلیع آفتاب شعاع شاه شجاع مرات صور حقایق معانی بود و معانی همت آن پادشاه واجب الاطاع بر فراز آشیانه
سدره پرواز می نمود طینت طیبه اش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
و وفور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم و کمال سخاوتش ناسخ اطوار معن زایده و حاتم و در احیای مراسم عدل و انصاف
با کسری معادل و در تحصیل مسایل محسوس و منقول سر خیل ارباب فضایل قوت حافظه اش بمرتبه بود که هفت هشت بیت
عربی را بیک خواندن از بر می کرد و جودت افکار صایبه اش بمثابه بود که مراد بکار بر علما را از معضلات عبارات بمجرد ادنی
توجهی بزبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله مجید فراغت یافته کسب سایر کمالات انسانی پرداخت
و باندک زمانی بر ذروه مهارت در علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شد و در اکثر فنون عقلی و نقلی بهره کامل حاصل ساخت **بیت**
ذات او کامل درادراک علوم ❊ وز کمال عقل درادراک علوم ❊ پیش طبعش آب حیوان مرده دل ❊ فهم تیزش گرده

آتش را

آتش را خجل ❊ اشعار آبدارش غیرت صنوف جواهر شاهوار و منشات بلاغت شعارش رشک افزای عقود درر آبدار **بیت**
بنظم و نثر در عالم علم بود ❊ پناه اهل شمشیر و قلم بود ❊ و چنانچه سابقا پرتو اشارت بدان تافت ولادت با
سعادتش در سنه ثلاث و ثلاثین و سبعمائه وقوع یافت و در سنه ستین و سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال
پای بر مسند اقبال نهاده و ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنه اربع و ستین و سبعمائه میان او و برادرش شاه محمود صورت
مخالفت دست داد و در سنه خمس و ستین و سبعمائه شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنه سبع و ستین
بار دیگر نصرت شاه شجاع را روی داد و شاه محمود باصفهان رفت و بحکومت و ضبط آن مملکت قناعت فرمود و در سنه ست و
سبعین و سبعمائه شاه محمود راه سفر آخرت پیش گرفت و بلده اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع سمت انتظام پذیرفت
و در سنه ست و ثمانین و سبعمائه شاه شجاع نیز بعارضه قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر بیماری نهاد و در شب یکشنبه بیست و
دوم شعبان المعظم سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد و اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و او مدت بیست و هفت سال
و دو ماه سلطنت نمود پرتو اهتمام خواجه قوام الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین
تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال و شاه رکن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف
بنوبت بر منصب وزارتش می تافت چنانچه از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده سمت تفصیل خواهد یافت ان شاء الله تعالی
من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء **گفتار در بیان وقایع اوایل ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود**
و شاه یحیی در طریق خلاف و نزاع چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد و در استمالت خواطر عمت
کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داده زمام امارت اصفهان و ابرقوه در قبضه اقتدار شاه محمود قرار یافت
و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت جهت شاه یحیی در قلعه فهندز بوقوع پیوست خواجه قوام
الدین صاحب عیار بر زبلوچه وزارت نشست بعد از روزی چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر خبر عصیان و طغیان
هزاره جرمانی واو غان و تحصن در قلعه سیرجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر آن جماعت را اهم مهمات دانسته لوای
نهضت برافراخت و با سپاهی که یکدل منازل و مراحل قطع کرده ظاهر آن قلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و در میان
الجانبین غبار جنگ و شین در هیجان آمده بالآخره اعیان جرمانی واوغان از مقابله و مقاتله عاجز گشته و طلب مصالحه
شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز که از اولاد شیخ شهاب الدین تورپشتی بود شفیع جرایم
خورسند بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه
لوای ظفر پناه بصوب شیراز توجه نموده مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه اربع و ستین و
سبعمائه بنابر بعضی از ضروریات ملکی کارکنان شاه شجاع مال ابرقوه را بحیطه ضبط در آوردند این معنی سبب مخالفت
برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند نخست شاه محمود تیغ جلادت آخته خطه یزد را مسخر ساخت
و نام برادر بزرگتر را از خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر قیامت اثر بصوب

اصفهان مه

شتافت و شاه محمود بقدم مقاومت پیش آمده اخر الامر عنان بجانب چهار دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده
آغاز محاصره و حرب کرده گاهی شاه محمود از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می آورد و در آن اثنا روزی جمعی در کمین نشانده
بوده از دروازه بیرون خرامید و از جانب شاه شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده مستعد قتال گردید و در
حمله سخت شاه محمود پشت بر معرکه گردانیده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از فریب او غافل بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف
داد و چون بکمین گاه عبور نمود شاه محمود بازگشته آغاز حرب فرموده آن جماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک
بر شاه سلطان تاختند و در اثنای روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند و شاه محمود بسر عمد او را منظور نظر زحمت
عنایت گردانید و از همان شربت که با میر محمد مظفر داده بود جرعه بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از هواخواهان امیر محمد مظفر
بود در واقعه شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی گر دست قضا چشم ترا میل کشید ؞ در ذات شریف
تو نشد نقص پدید ؞ آنکس که بجان چشم تو آسیب رساند ؞ او نیز بعینه مکافاتش دید ؞ بعد از آن
میان برادران صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر خوانده شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف
داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعه قهندز جمعی را با خود متفق ساخت و هم آنجا متحصن شده رایت مخالفت برافراشت
و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرده شاه یحیی وسیلها انگیخت و دست نیاز در دامن عم بزرگوار آویخت
و شاه شجاع بنابر کرم از سر جریمه برادر زاده درگذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نموده حسب الحکم بجانب یزد رفت
و بعد از وصول بظاهر آن بلده بوقوع محاربه و محاصره بر دار العباده یزد استیلا یافت و خواجه بهاء الدین را که گماشته
شاه محمود بود گرفته بند بار دیگر قدم بوادی مخالفت نهاد چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه
گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصره یزد روان گردانید خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و
محاربه اقدام نمود و اندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ آمده بار دیگر شفعا انگیخته شاه شجاع از سر جریمه او درگذشت
حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعه قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده
نموده بود که با وی می گوید که ملتمس چنانست که اولاد مرا مستاصل نگردانی بلکه نسبت بدیشان طریق مرحمت بظهور رسانی
بنابر آن شاه شجاع در استیصال شاه یحیی سعی نکرده و بمجرد ملایمتی که از آنجانب واقع شد خواجه قوام الدین را طلبیده
روی بشیراز آورد و در ذی قعده همین سال یعنی سنه اربع و ستین و سبعمایه خواجه قوام الدین صاحب عیار را که اعتبار
بسیار پیدا کرده نسبت بامرا و اعیان تعظیم و تکریم نمی نمود بلکه گاهی بی مشورت پادشاه بفیصل مهمات اقدام می نمود مواخذه و
مقید گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش درنوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی
بمنصب وزارت رسید و از سر وقوف و اهتمام بضبط امور ملک و مال مشغول گردید

ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی

در سنه خمس و ستین و سبعمایه شاه محمود بعضی [?] سخن دان نزد سلطان اویس ایلکانی
فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در مملکت فارس و عراق کرده اشارت نمود تا از امرای خاصه وی اخیجوق [?] باشی و ...

درکرد [?]

و مبارکشاه و دیگر ارکان دولت امیر شیخ [?] امیر غیاث الدین منصور شولی و سلغرشاه ترکان در صحبت امیر شیخ علی [?]
روی باصفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز آمد و شاه یحیی را
بطمع ابرقوه از راه برد تا شعار خلاف شاه شجاع اظهار نموده در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لر کوچک و قوم و کاشان
و ری و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازه کثرت عدد آن سپاه و وحدت ایشان بسمع شاه شجاع رسید
با خواص و مقربان طریق مشورت مسلوک داشته منشی آستان سلطنت را پیش خود طلبیده گفت نظم بمحمود گوی که ای
ارجمند ؞ رساننده بر دوده خود گزند ؞ نه محمود خیزم بجنگ آمدن ؞ مرا و ترا تیغ بر هم زدن ؞
تصور کن ای نامور شهریار ؞ که گر زنده ما مرده باشیم یار ؞ که یارد کشیدن سپه پیش ما ؞ چو آگه شود
از کم و بیش ما ؞ اویس از دیار ترکتازی کند ؞ کجا با سر خویش بازی کند ؞ ز فردوسی پاک دین یاد کن
که تا چه گوید در آنجا سخن ؞ که گر دو برادر بهم داد پشت ؞ تن کوه را باد ماند بمشت ؞ و چون این مکتوب بشاه
محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگی پادشاه لشکرکش لشکر باصفهان آورده مملکت را
خراب کرده و هنوز از مزاج ایشان ایمن نیستم بناچار استعانت بسلطان اویس بردم که شاید ایمن توان بود شاه
شجاع از مطالعه این مکتوب دانست که آتش فتنه شاه محمود جز باستعمال شمشیر آبدار انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان
لشکر آذربایجان از غیر حمله مردان دلاور صفت انقطاع نگیرد بنابر آن سپاه فراوان از شیراز مجتمع ساخته بجانب اصفهان
در اهتزاز آمد و این قطعه گفته نزد برادر فرستاد قطعه ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان ؞ که نعل مرکب من
تاج قیصر است و قباد ؞ منم که نوبت آوازه صلابت من ؞ چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد ؞ چو مهر تیغ
گذارم چو صبح عالم گیر ؞ چو عقل راهنمای و چو صبح شرع نیک نهاد ؞ کمال صولتم از حیله کسان ایمن
بنای همتم از منت جهان آزاد ؞ نبرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی ؞ که بر بنای توکل نهاده ام بنیاد ؞ بهیچ کار
جهان روی دل نیاوردم ؞ که آسمان در دولت بروی من نگشاد ؞ تو را سهم و خونی [?] پدر گیری ای برادر من ؞ که شوکت
نیابد ز نو خسرو [?] لشاد ؞ مکن مکن که پشیمان شوی در آخر کار ؞ ز مکر روبه و تزویر لشکر بغداد ؞ القصه هر دو فرقه
بعد از قطع طریق در منزل دشت رس [?] با صحرای خالسارو [?] سه جاه بهم رسیده دست بار آستن سپاه صف شکن بر
آوردند و شاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را بمیمنه فرستاده میسره را بوجود سلطان عماد الدین احمد استحکام
داده و بنفس نفیس در قلب جای گرفت و شاه محمود شیخ علی ایناق و امیر غیاث الدین منصور و توکل ترکان را در میمنه باز داشت
و ضبط میسره را با میر ساتی و سلغرشاه ترکان بازگذاشت و خود در قلب مقام فرمود آنگاه از هر دو جانب طالبان نام
و ننگ چنگ در جنگ زده آتش کشش شعله برافروخت که تا بیرون [?] آن گره زمهریر را بجوش آورد و شرار شعله آن
خرمن ماه را سوخته در جرم فلک اثر کرد هر جانبی گذار شست رزین چنگی کشاده با نغمه آهنگ جان پهلوانی نمود و هر تیری که از
ترکش روشن ضمیری در پرواز آمدی در فضای سینه امیری نشستی بیت چکاچاک خنجر ز میدان کین ؞ بهفتم فلک ...

شاه شجاع اندیشید که چون عرصه کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال استقلال
نمایند بنا بر آن مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قاسم باتفاق امیر بایکور افغانی و دو هزار سوار از سالکان مسالک پهلوانی
بدار الامان کرمان رفته از محافظت آن بلده غافل نباشند اما چون دولتشاه و ملک محمد بدان ولایت رسیده و احوال
فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده امیر غیاث الدین حاجی امیر آخور را که در کرمان حاکم بود و
خواجه بدر الدین هلال را که باتابکی سلطان شبلی قیام می نمود بهانه بدیوان خانه طلبیدند و فی الحال هلال زنگانی هر دو را
بالکساف هلاک بتلاش ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و کران امیر غیاث الدین و خواجه هلال فرار نموده امیر بهلول
که او نیز حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قلعه چکنبر محبوس گردانیده رسولی از عقب امیر
بهلول فرستاده پیغام داد که آنچه واقع شد بنا بر حکم پادشاه بود اولی آنکه بازگشته بمهم خود مشغول باشید و امیر بهلول آن
سخن را قبول کرده مراجعت فرمود و دولتشاه ابواب خزاین و دفاین را گشاده نقد و جنس بسیار بردم داد و از روی استقلال
در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون خواجه مجد الدین و امیر بایکور بظاهر آن بلده رسیدند و حال بر آن منوال دیدند
امیر بایکور باز گردید و خواجه مجد الدین وسیله انگیخته بشهر در آمد و این اخبار متعاقب و متواتر در شیراز بشاه شجاع
رسید بنا بر آنکه بسبب تسلط اعدا مجال تدارک آن اختلال نداشت تحمل می فرمود چون از شیراز بابرقوه رفت و هجوم لشکر شتا
شکست سلطان گل روی بدار الامان باغ و بستان آورد و در شهور سنه ست و ستین و سبعمائه شاه شجاع با سیصد
جرار که هریک در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثنای راه شاه
سلطان برادر شاه سلطان با دویست سوار یا پانصد سوار و بعضی از امرای عرب بموکب نصرت شعار پیوستند و چون
نواحی کرمان از غبار سم سمند سپاه نصرت نشان عبیر افشان گشت دولتشاه با چهار هزار مرد خنجر گذار در برابر آمد
اما تاب یک حمله نیاوردند و بچهار دیوار کرمان گریختند و بسیاری از لشکریان او از آنجا باستان خسرو گیتی ستان گریختند
و بعد از آنکه ماهچه رایت آفتاب اشراق پرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال
الدین تورانشاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر در آمده دولتشاه را نصیحت نموده از مقام قلعه داری در گذرانیدند
و دولتشاه غاشیه اطاعت بر دوش گرفته با اشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه
در باره او اصناف الطاف مبذول داشته آن بلده فاخره را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و خواجه جلال
الدین اتابک این قطعه بدیهه گفته بعرض رسانید قطعه تو آن سلطان دینی کز سر صدق ∴ دعا گویند بعد از
هر نمازت ∴ اجل را دست کوته باد یا رب ∴ ز عطف دامن عمر درازت ∴ بروی باد در ملک
سلیمان ∴ سلیمان آصف محمود ایازت ∴ و هم در آن ایام که شاه گردون احتشام بکرمان در آمد
دولتشاه گمراه قصد غدری کرده با جمعی اتفاق کرد که شب بخوابگاه پادشاه در آید و تیغ تیز بخون ولی نعمت بیالاید
و امیر درسون ازین مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید و شاه شجاع آن حرام نمک را با جمعی از موافقانش

ز روی زمین ∴ عاقبت شاه محمود غالب آمده چون خسرو ثوابت و سیار بجانب باختر شتافت شاه شجاع عنان انهزام
بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین رقم بیوفایی بر چهره حال خویش کشیده از برادر بزرگ جدا شده بشاه محمود پیوست
و در روایتی دیگر آنکه سلطان احمد قبل از تلاقی فریقین نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول بشیراز در باغ شاه
معسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود امرای عراق و آذربایجان را متعاقب بظاهر آن
بلده فاخره رسانید و شاه شجاع در شهر متحصن شد و زمان محاصره بطول انجامید و آثار عجز و انکسار بر صحایف روزگار
شیرازیان ظاهر گشت و شاه شجاع جهت طلب مصالحه جمعی از اشراف و اعیان متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاده شاه
محمود موافق مطلوب ایشان جواب نداد آخر الامر مؤلف تاریخ آل مظفر یعنی قدوه اهل فضل و هنر مولانا معین الملة والدین
الیزدی جهت سرانجام مهم از شهر بیرون آمد و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده گفت بنا بر استیلاء امرای سلطان
اویس مرا چندان اقتدار و اختیار نمانده اکنون مناسب آنست که اقوام شاه شجاع بابرقوه روند و آن مقدار تحمل نمایند که
من امرای بیگانه را بوطن باز گردانم آنگاه ممالک موروث را بر سبیل راستی قسمت نمایم چون جناب مولانا معین الدین
باز گشته این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعه به برادر نوشته التماس نمود که بپای قلعه قهندز آید تا بنفسه
گفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت فرمود بیت اگرچه دل بکسی داده یار مات هنوز ∴ بجان
و گر دلم بسر وفات هنوز ∴ شاه محمود ملتمس برادر را بعز قبول اقتران داده این بیت را از آن غزل در جواب
قلمی فرمود بیت خیانت از طرف آن شکسته پیمانست ∴ و گرنه از طرف ما همان وفاست هنوز ∴ و روز دیگر
در پای قلعه قهندز قران سعدین دست داده مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سرهند امیر بجانب ابرقوه رود و آن
جناب در وقتی مناسب با جمعی از خواص طریقه حزم مرعی داشته از طریق غیر معهود عنان براه قصر زرد تافت و قرین
صحت و سلامت بابرقوه شتافت و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بکمین شاه
شجاع روی براه سرهند امیر آورده بودند و چون در آن طریق ازوی اثر ندیدند رفتی یاس و حرمان باز گردیدند و شاه
محمود بعد از رفتن برادر در عین شهر و ناز بدار الملک شیراز در آمد و اخبار این فتح نامدار را با تحف و هدایای بسیار
نزد سلطان اویس فرستاد و شاه شجاع چون بمرحله جان کشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت
مرتب داشته باستقبال موکب همایون شتافت و شاه شجاع بنظر عاطفت در وی نگریسته آن زمستان در ابرقوه بفراغت
و عشرت بگذرانید و بعد از انقضاء دو سه ماه در ماه اسفند از ابرقوه عازم دار الامان کرمان گردید

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه نافذ فرمان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه محمود
بلوازم محاصره قیام می نمود در خاطر ستوده مآثر شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین
وزیر بنا بر آنکه کینه از قتلش در سینه دارند درین محل جمعی را اضلال کرده فتنه انگیزند بنا بر آن هریک ازین جماعت را
بهانه از شیراز بیرون فرستاد و از آن جمله ملک محمد و دولتشاه را بتحصیل مال کرمان روان ساخت و بعد از توجه دولتشاه

سیاست بکند رسانید و در آن باب این سه بیت نظم فرموده **نظم** امان چون خواست فرمودم امانش ٭ چو عجز آورد بخشیدیم
بجانش ٭ دگر چون عذر ورد دل داشت غدار ٭ سر اندازان شد از شمشیر خونخوار ٭ سگ مکار دون
بی بقا بود ٭ مکافات جفاکاران جفا بود **گفتار در بیان ارتفاع رایات دولت شاه شجاع کرت دیگر و اخراج**
شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر چون خسرو عالیمکان از تنسیق مهمات دار الامان کرمان باز
پرداخت متوجه گرمسیر گشته گوشمال هزاره جرمانی و اوغانی وجهه همت ساخت و در اثنای طی مسافت در هر منزل
مقبلی بشرف ملازمت می رسید و بهر کامی کامی مشاهده می کرد و چون امیر سیورغتمش در اوغان هزاره و جرمانی از توجه
پادشاه گیتی ستان آگاه گشته در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال تحصن جستند و عساکر منصور در گرد آن حصین
نشسته دلیران جرمانی و اوغانی بهنگام مجال پای در میدان جدال می نهادند و بنابر متانت و حصانت آن مواضع از لال آن
زمره ضلال آستان آسمان تیسیر نپذیرفت در زمان محاصره سمت امتداد گرفته اوغانیان از شاه محمود استمداد نمودند و او
شاه یحیی را بمعاونت نامزد کرد چون خدمتش بحدود گرمسیر رسید مکتوبی نزد عم بزرگوار فرستاد و اظهار اطاعت فرموده
بر طبق دلخواه جواب یافت و ترک امداد اوغانیان گفته بدار العباده یزد شتافت مقارن آن حال عارضه در پای بر شاه
شجاع مستولی شده یکدو کوچ پس نشست و دشمنان دلیران گشته پیش آمدند و در آن اثنا جمعی از مسافران علمی بر سبیل تحفه از
مدینه طیبه ببارگاه پادشاه آوردند آن جناب دست اعتصام بآن رایات بسیر که دراز کرده عنان مراجعت انعطاف داد و
ایلغار فرموده بی خبر بر سر اوغانیان رسید چنانچه مجال فرار بدره جبال نیافتند ناچار حلقه اطاعت در گوش کشیده امیر
سیورغتمش با سایر روسای آن طایفه بملازمت مبادرت نمودند شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت فرمود و مقارن
آن حال شاهزاده یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده دختر عم بزرگ پادشاه سلطان را خواستگاری کرده شاه شجاع
برادرزاده را سر بلند داشته مخدره نشین تتق عصمت و طهارت را با تجملات پادشاهی بجانب یزد فرستاد بعد از وقوع این
امور استقامت تمام در مهام نیر سپهر احتشام پیدا شده فوج فوج از لشکریان شیراز روی بدرگاه عالم پناه آوردند و در
مدت اندک لشکر بسیار در ظل رایات نصرت شعار جمع آمده در آن اثنا اصول و اعیان فارس از تحکمات تبریزیان بجان
رسیدند و کلو حسین میرزا را جهت استدعاء قدوم کشورگشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو
حسین بر بدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بجانب شیراز در اهتزاز آمد و چون بموضع چهار گنبد از نزول همایون غیرت افزای
هفت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست و خبر توجه موکب نصرت اثر در
شیراز شایع گشته شاه محمود با جنود نامعدود باستقبال برادر توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان وقوف
یافته از راه دیگر عنان بطرف مقصد تافت و شاه محمود این معنی را دانسته او نیز روی بسوی شیراز آورد و شاه محمود در
ظاهر شهر و شاه شجاع در سر تل فنا منزل گزید **بیت** برابر نشسته دو گیتی فروز ٭ چنین تا برآمد بر آن چند روز
آنگاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم برخاسته صف قتال بیاراستند و بباد حمله الابطال

جبال آتش حرب بنابر طعن و ضرب زبانه زدن گرفت و از هیجان غبار پیکار آئینه نورانی خورشید فایض الانوار تیره و تار
و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع بالظفر و النصرت مخصوص شده در نزدیکی شیراز فرود آمده و سه ماه ان
سه چهار روز بعضی از اعیان فارس پنهانی قاصدی بآستان اقبال آشیان فرستادند و پیغام دادند که در کام آن علام
ظفر پناه پرتو وصول بجانب شهر اندازد ابواب سعادت و دولت بر روی روزگار همایون آثار خواهیم گشود و شاه
محمود اینها شنیده در اواخر ذی قعده سنه سبع و ستین و سبعمایه در شبی که پرتو لمعه نور باصره را از رویت اشباح مانع
بود با طایفه از خواص بصوب اصفهان نهضت فرمود و در اثنای راه سلطان عماد الدین احمد از و تخلف نموده ببرادر
بزرگ پیوست روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار بر اورنگ سپهر فیروزه قرار گرفت شاه شجاع بعظمت و حشمت بدار
الملک فارس در آمده تخت سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انسان
رسانیده ابواب نصفت و احسان برگشاد و در امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر صلی الله علیه و آله
الی یوم المحشر مبالغه نمود و در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق مساعی جمیله مبذول داشته بملازمت مجلس علمای
کرام رغبت نموده منصب قضای شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کیلانی مفوض داشت و خواجه قطب الدین
سلیمانشاه بن خواجه کمال رایت وزارت برافراشت و شاه شجاع در سنه ثمان و ستین و سبعمایه ملقب بابنه محمد بن ابا بکر العباسی
بشیراز آمده بدعوی خلافت شرط متابعت بجای آورد و در همین سال بعزیمت تسخیر اصفهان بجانب ابرقوه توجه فرمود و
شاه محمود ایلچیان فرستاده بعرض رسانید که من شیراز را بحیث تصرف پادشاه بازگذاشتم اگر آن حضرت در
اصفهان با بنده مضایقه ننمایند از کرم بیدریغ بدیع نخواهد بود و شاه شجاع این ملتمس را اجابت نموده بصوب شیراز
مراجعت فرمود و بعد از آن عازم یزد شده شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورده شاه شجاع بشهر در آمده چند روز
عیش و نشاط بگذرانید و بشیراز معاودت کرد **ذکر فتنه خان سلطان بنت امیر مسعود شاه انجو و بیان**
اسباب اخذ و قید او خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که ضعیفه سلیطه جمیله بود و در حباله نکاح شاه محمود
بسر می برد و جهت انتقام عم خویش ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده پیوسته حیله می انگیخت که در
میان آل مظفر مواد جنگ و نزاع در هیجان آید و در شهور سنه ثمان و ستین و سبعمایه مکتوبات مهر انگیز و مراسلات
محبت آمیز پنهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب همایون بظاهر اصفهان آید من شاه محمود را
دست و گردن بسته تسلیم خدام نمایم و شاه شجاع این معنی فوز عظیم دانسته بجانب اصفهان روان شد و شاه
محمود رسولان چرب زبان روان گردانیده بوسیله ایشان سخنان نیازمندانه بعرض رسانید شاه شجاع در باب کهتر
برادر ترحم فرموده او را طلب فرمود و شاه محمود با روی آن جناب شتافته اخوان یکدیگر را در کنار گرفتند و
شاه محمود لوازم اطاعت و فرمان برداری بتقدیم رسانیده قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز ننماید آنگاه هر
یک روی بولایت خود آوردند و چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه برهان الدین وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش

غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسن را که بشرف حسب و علو نسب مشرف و معزز بود برتبه وزارت رسانید و هم در آن
ایام خواجه قطب الدین سلیمان از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بر مسند وزارت نشاند و
درین اثنا بار دیگر خان سلطان مکاتیب عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد و او را بر تسخیر اصفهان باعث و محرض آمد
و شاه شجاع طالب بهانه شده قاصدی نزد شاه محمود فرستاد و پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده
و دخل بخرج وفا نمی کند طریقه آنکه آن برادر امسال از مال اصفهان مددی فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ممالک فارس
و معظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرت است و بواسطه عبور لشکرها ویرانی اصفهان برتبه رسیده که این برادر هم
الیوم احتیاج دارد چگونه مبلغی که لایق خزانه عامره باشد ترتیب تواند کرد شاه شجاع چون این جواب شنید گفت با شاه
محمود آن شرط صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز ننماید اکنون که خلاف حکم جایز می دارد لشکر
باصفهان باید کشید و سپاهی مرتب ساخته بدان جانب روان شد و در آن اثنا شاه محمود از منهی استماع نمود که بهیج
آن فتنه گیتی و منشار خیال برادرش جهت تابران خان سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش برادر فرستاده
پیغام داد که چون ماده وحشت و نزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه بر سر عنایت آمده شاید و بار دیگر میان برادران رسم
آشتی بر وجود آمده شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده شب و روز از حرمان طلعتش
در کانون درون آتش حزن و الم می افروخت و از اشتعال نایره مهاجرتش بر اعضای خویش داغها می سوخت

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتله او با شاه شجاع بمعاونت [illegible] شمشیر زن

در سبعین و سبعمائه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بر آن قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد
نماید ازین جهت اندیشه ناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تا مخدره از
مخدرات سلطان اویس را خطبه کند و شاه محمود نیز جهت همین مهم خواجه تاج الدین را که وزیرش بود و باصابت رای
و تدبیر محتاج الیه برنا و پیر بدان جانب ارسال داشت و چون این دو قاصد بپایه سریر سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه
شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب را
مصدر باین دو مصرع کرده بود که العبد و ما فی یده کان لمولاه ❁ ما زان توایم و هر چه داریم ❁ و شاه شجاع
در نامه خویش بسلطان اویس برادر نوشته بود ملتمس شاه محمود مبذول افتاد و امیر اختیار الدین حسن همچنان مایوس
و حرمان بشیراز بازگشت و خواجه تاج الدین بحسن تدبیر حجله نشین تتق ایلکانی را در حباله نکاح شاه محمود کشید و قرین انواع
تجمل و حشمت باصفهان رسانید و خواجه جمال الدین سلمان در تهنیت این قضیه قصیده گفت که چند بیت از آن
ابیات **قصیده**
آسمان ساخت در آفاق یکی سور و چه سور ❁ که از آن سور شد اطراف ممالک مسرور ❁ حبذا
سور و سروری که اگر در نگری ❁ خانه زهره بود برجی از آن عالی سور ❁ اجتماعی است منور قمری را با شمس ❁
اتصالی است مقرر ملکی را با حور ❁ مهد بلقیس زمان داشته تا ارزانی ❁ بسراپرده جم دولت تشریف و حضور

غلب دین شاه و ملک مرتبه محمود که اوست ❁ بهمه سیرت محمود و محامد مذکور ❁ ای به پیش نظرت گشته عیان هر چه
کرد در پرده غیب از همه عالم مستور ❁ خواجه تاج الحق و الدین محمد الحق ❁ سعیها کرد درین باب بغایت مشکور
وی از بحر هنر کی بکنارت آورد ❁ که چنان در شهوار یافت و در افراد فرید ❁ چون این مواصلت دست داد هم در
سلطان اویس لشکری باستمداد داماد فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده با سپاهی جرار از شیراز
بیرون خرامید و شاه محمود نیز عازم میدان قتال گشته در صحرای چاشت خوار غبار معرکه بیکار ارتفاع یافت و شاه
منصور از میسره لشکر شیراز حمله کرده میمنه شاه محمود را در هم شکست و میسره شاه محمود نیز بر میمنه شاه شجاع حمله آورده
گشت و هر دو سپاه از ستیزه آویز جا فرا آمده بساط مقاتله را انطوایی ریخته و هر یک بطرف مملکت خود گریختند

ذکر حبس شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر

شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بر دودمان
واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه و انک لعلی خلق عظیم علیه التحیة و التسلیم انتساب داشت از حسن
خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوه تکبر و نخوت سلوک کرده هیچکس را از اشراف و اعیان بلکه سلاطین نافذ
فرمان را اعتبار نمی نمود و چون آن جناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند در تمشیت امور
ملک و مال پرداخته بود بسط توهمی که از خواجه جلال الدین توران شاه و خواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بعرض
شاه شجاع رسانید که شما را لیما این عرایضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون آنکه هرگاه رایات نصرت پناه پادشاهی
بنواحی شیراز رسد ما بندگان دروازه کشاده ملازمان را بشهر در آریم و التماس نموده بودند که جواب بر ظهر
قلمی شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که در فلان روز موکب همایون بظاهر شیراز خواهد رسید باید که ایشان
بنا بر لطف ما امیدوار بوده در سرانجام مهمی که وعده کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه
توران شاه و خواجه همام الدین را طلب فرموده در موقف خطاب و عتاب باز داشت آن دو بی گناه روی بر
خاک راه نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه شجاع پرسید که این رقعه بخط شماست جواب
دادند که بمرتبه مشابه خط ماست که انکار نمی توانیم کرد اما ازین واقعه خبر نداریم پادشاه در غضب رفت و گفت که چون
اقرار می نمایید که خط شماست چگونه بی خبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم
لیکن امیدواریم که پادشاه کماهی تحقیق این صورت نماید و در آن روز شاه حسن جهت درد پا مسهل خورده در خانه
نشسته بود شاه شجاع کسی نزد او فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاد و شاه حسن پیغام داد که
مبلغ ده هزار دینار بدوات دار خواجه توران شاه تسلیم کرده ام این را گرفتم فی الحال دوات دار را در لت و شکنجه کشیدند
اما هر چند در آن امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه شجاع دیگر باره کس نزد شاه حسن ارسال داشته فرمود که همانا دلی
که منسوب بود نسبت بدوات دار از خبر قوت بفعل آمد اقرار کرد شاه حسن در جواب گفت که خواجگان را شکنجه
می باید نمود تا بجریمه خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه و شاه شجاع فرمود که در ضمن قضیه جیله مندرج است این سخن مقبول

نداده که کسی مکتوبی چنین را بغلامی دهد تا در مدرج دفتر نهد آنگاه حکم شد که امیر اختیار الدین حسن قورچی یگانه شاه رکن الدین حسن را از روی
بر چهره تکلف فرا دارد گفت که حقیقت این مهم چگونه است و امیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام تشدد آمده چون جناب وزارت مآب
مضطر گشت گفت که من محمود حاجی عمر منشی برادران داشتم که بر سبیل تقلید این رقعه را در قلم آورد زیرا که ازین دو شخص سپهبد
اندیشه ناک بودم و می خواستم که ایشان را مستاصل سازم فراغ بال حاصل نمایم الحق برای حالی حاکم است و چون کرد وزیر بی
تدبیر بعرض پادشاه صافی ضمیر رسید نایره غضبش اشتعال یافته فرمود که او را بزه کمان از میان برداشتند و متعلقانش
را دیوانی ساختند در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدرش شاه حسین بن سید معین الدین اشرف
شد بمزار جنازه پسر حاضر گشت و گفت هر کس که سخن پدر خود نشنود و متابعت پدر بزرگوار ننماید هر آینه بامثال این
بلایا مبتلا گردد سادات را با ظلم و غدر و فسق چکار جد ما را جهت رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب
محنت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب و عقاب دنیوی و اخروی معذب و معاقب شود بیت فرزند خوش
است اگر خلف زاد ❁ ور نا خلف است گو تلف باد ❁ و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن خواجه جلال الدین
تورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد

ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بهمین اهتمام پهلوان علیشاه فرنیانی

شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان اسد که بصورت خوب و سیرت مرغوب داشت
بمزید التفات می نمود بحسب اتفاق صبحی که هوا در غایت برودت بود پادشاه پهلوان را دید که بر کنار جویی نشسته یخ
می شکند تا وضو سازد و بواسطه مشاهده این معنی اعتقاد شاه شجاع نسبت باسد مضاعف شد و فاضلی در آن باب
گوید نظم از کرمی که هست شاه شجاع ❁ مهر این مرد در دلش بنشست ❁ زانکه در وقت دی بوقت سحر
یخ شکست و دست و رو شست ❁ و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در اهتزاز آمد زمام
ایالت آن ولایت را در کف کفایت پهلوان اسد نهاده اسد در کرمان در اندک زمانی قوی حال گشته امیر سیورغتمش
افغانی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی بنا بر اغراض فاسده خود پیوسته عروس آن مملکت را در نظر اسد جلوه
میداده و بوی می نوشتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق حزم سلوک می باید کرد و از خویش غافل
نمی باید بود بنا بر آن پهلوان اسد بخار غرور و پندار بدماغ راه داده اما چون والده شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان
اقامت داشت اظهار عصیان نمی توانست کرد و در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی بود و دیگری خراسانی
در میان نوکران مخدوم شاه و ملازمان اسد نزاع واقع شد و مخدوم شاه بمرتبه آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز
شتافت و از امارات طغیان اسد شمه بسمع پسر رسانید شاه شجاع آن سخنان را نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان
اسد چون کرمان را خالی یافت برج و باره پرداخت و مالی خطیر از متمولان بستاند و خبر فساد و عصیان او متواتر
بسمع شاه شجاع پیوسته یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از آنکه این عزیمت از قوت بفعل رسد سلطان
قطب الدین اویس بن شاه شجاع از پدر متوهم شده بمیان نزاره گریخت و مکتوبی مزور از زبان شاه شجاع بنام پهلوان

اسد نوشت مضمون آنکه باید که ما فرزند سلطان اویس گذارده و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و
پادشاه نشانی هست هرگاه آن نشان ظاهر شود بی بهانه کلید شهر تسلیم نمایم والا فلا و سلطان اویس با طایفه از اوباش
جرمانی و اوغانی بنواحی کرمان رفته چون دید که کاری از پیش نمی تواند برد باصفهان شتافت و شاه محمود بمواضعت و با آنجناب
سبب نکث و استکبار اسد یکی در هزار شد و خیال استقلال او بتحقیق انجامید بنا بر آن شاه شجاع در شهور سنه
اربع و ستین و سبعمایه بآنجانب خرامید و پهلوان اسد روی برو در حصار حسنه بیده عساکر شیراز آغاز محاصره و محاربه کردند
و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد از شاه یحیی که محرک آن فتنه بود مدد طلب نموده شاه یحیی بحسب ظاهر فرصت بمدد
اسد نداشت اما پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قایم مقام شاه شجاع بود چندان اغوا کرد که ببهانه توهم از غدر شاه
یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و این خبر بعرض شاه شجاع رسیده جزم دانست که خرم چه خیال دارد لاجرم
طریقه حزم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شاهزاده زین العابدین را بمحاصره کرمان تعیین نموده خود بجانب
شیراز بازگشت و این رباعی انشا نمود رباعی من عرصه صبر می کشم فرزانه ❁ وین غصه دمی خورم مردانه
نومید نیم که عاقبت حق ز فلک ❁ روزی بمراد پر کند پیمانه ❁ و سلطان احمد در محاصره اسد بقدر
مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع طرف کرمان چنان مضبوط ساخت که هیچ کس نمی توانست که یکمن بار بشهر برد بنا بر
آن قحط و غلای عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد باضطرار انجامیده فرمود تا هر کس که آذوقه یکساله نداشته باشد از شهر بیرون
کنند و بدان جهت صد و بیست هزار کس را از کرمان بیرون کرده طایفه باصفهان و زمره بآذربایجان رفتند و بعضی باردوی
سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را نزدیک بآن رسانید که منفصل دهد و می خواست که انقیاد و تسخیر
ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد در ضمن عریضه شمه از مکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عرضه داشت
برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصه جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت مصراع همین یکی که
جاودان مدد باد ... ز توفیقات ❁ صورتی که بواسطه اسد فی حینما جیل من حسد نموده من کل الوجوه حق
بجانب اخوی است آثار سعی که از آن برادر یوما فیوما ظاهر می شود موجب ازدیاد اعتقاد می گردد هر آینه چون از سر اهتمام
امری خطیر باتمام رسانیده او را بانعام و اکرام مقابل باید داد و اگر قصد منصب حکومت کرمان بخ باشد انشاالله
کرامت بر مواجب و بلوک اقطاع آن برادر افزایم ع مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد ❁ سلطان احمد ازین جواب
تاب بیکباب شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزیده بشاه شجاع نوشت که بنده را طاقت سده سنیه سلطنت بر مقاصد
مطالب درین مرحله است و بیش ازین تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصره کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته
بخدمت شتابد و شاه شجاع ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان علیشاه فرنیانی و پهلوان خرم خراسانی را فرمود تا بر اتفاق
یکسال برداشته بنظارت کرمان روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید و در آن وقت که پهلوانان بحدود کرمان رسیدند
مهم اسد بنهایت اضطرار انجامیده بود و اکثر مردم شهر بمغز پنبه دانه و تخم سپوش و سپستان و امثال آن اوقات میگذرانیدند

لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از آمدن پهلوان علیشاه و پهلوان خرم مهم بر آن قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند
و قلعه میان شهر را که مقام بارگاه سلطنت است سپارد و برادر و پسر خود را بفارس فرستد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام
نماید و پهلوان خرم با برادر اسد که موسوم به محمد [illegible] بشیراز رود و سپاه علیشاه با کرمانیان خرید و فروخت کنند
یکمن جو می دادند و یک روپیه می ستاندند و اسد در قلعه کوه ساکن بود بغایت بی اختیار روزگار می گذرانید و هر لحظه
اندیشه عذری بخاطرش می گذشت و پهلوان علیشاه متوجه اتمام مهم اسد گشته خاتون او را بوعده مناکحت شاه شجاع
فریب داد تا در دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک دارد و مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز در آن امر با خود متفق گردانید
و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی در آن امر مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری
سم قاتل پیدا کرده گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را امتحان کنیم اگر بی شایبه تأخیر تأثیر نماید بخورد او دهیم آنگاه
اندکی از آن در جوش بره کرده پیش علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند و علی سرخ آن طعام را بکار
برده بعد از یک شبانروز بمرد و چون برادر که پهلوان اسد زهر [illegible] بود مولانا صدر الدین شاعر این بیت نظم نمود **بیت**
زنخدان کرد گل سرخ فرو ریخت زباد ❊ یارب که گل زرد فرو ریخته باد ❊ پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد
و مولانا جلال الدین اسلام اندیشیدند که اگر او را زهر دهند و یک شبانروز زنده ماند مجموع ملازمان را به تیغ بیدریغ
هلاک گرداند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت شدید خود سراسیمه شده بود و بوقوع اندک امری که مخالف مزاجش روی
می نمود زندگیان خود را تعذیب می فرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را طلبیده کرد نظر او حلوا پزد و پیش از حضار
حلواگر شخصی با وی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت که او را حاضر سازند و در آن اثنا ملازمی که بطلب حلوا
رفته بود بمجلس در آمده گفت آوردم پهلوان بی تامل گفت برهنه اش سازند و حلواگر بی گناه را برهنه ساخته چندان
چوب زدند که بیهوش گشت و درین اثنا نوکر مست را آوردند پهلوان صورت معنی پرسید که این چه کس است گفتند فلان
ملازم شماست که شراب خورده است گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان کامل عقل ابتسامی نموده
فرمود که حلواگر را است پنداشتم آنگاه دویست دینار بحلواگر نیم جان داد و دو شارت کرد تا او را برداشته بمنزلش بردند
القصه چون دشمنان پهلوان مصلحت در آن ندیدند که او را زهر دهند رای ها بر آن قرار یافت که در روز جمعه که پهلوان اسد
شبانگام میرود از نقبی که در قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بودند جمعی را بر سر او آورند و کارش را بسازند و کیفیت
این اندیشه را به پهلوان علیشاه پیغام دادند و پهلوان قفچاق را فرمود که نقب را که مسدود گشته بود باز کردند و در
روز معهود پنجاه شصت مرد مسلح مکمل را از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از قصر امارت بیرون می
آمد که بحمام رود یکبار آن جماعت بسر وقتش رسیدند و همان لحظه او را قطعه قطعه ساخته از قصر پایان انداختند و کرمانیان
کرمان که از تعدی پهلوان اسد بجان آمده بودند از گوشت او تغذی نمودند چنانچه در مطلع السعدین مسطور است که قصابی شستری
در صدد فروختن گوشت اسد در آمده مبلغ دویست دینار از بهای آن حاصل کرد و این واقعه در هفدهم شهر رمضان

فی سنه

فی سنه خمس و ستین و سبعمائه بوقوع انجامید و در روز دیگر حسام الدین که خواهرزاده پهلوان اسد بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان
استحکام داده مفاتیح حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاده کیفیت حال عرضه داشت و امیر [illegible] الدین
حسن قورچی جهت ایالت کرمان حسب الحکم روی بدان ولایت آورد **ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن**
شاه شجاع بجانب بلده اصفهان چون بمقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول آفتاب اقبال جمیع [illegible]
درجات جاه و جلال بسرحد زوال امریست لازم و غروب کوکب حیات تمامی صاحبان سلطنت و استقلال امریست
وبال قضیه ایست لازم و متحتم در شهور سنه ست و ستین و سبعمائه دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم فنا بریاض
راحت افزای عقبی انتقال نمودند اولا سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره
تاج و تخت وداع کرده دوم قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر که در نهم شوال سال مذکور روی بجوار مهیمن غفور آورد
و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسید و شاه شجاع بر فوت برادر نیک اختر اظهار حزن و ملال نمود و برادر اسم تعزیت برادر احتشام
این رباعی نظم فرمود **رباعی** محمود برادرم شه شیر کمین ❊ میکرد خصومت از پی تاج و نگین ❊ کردیم دو بخش
تا بر آساید خلق ❊ او زیر زمین گرفت و من روی زمین ❊ سلطان اویس جلایر در جواب این رباعی نوشته
ای شاه شجاع ملک و دولت و دین ❊ خود را بجهان وارث محمود مبین ❊ در روی زمین اگر چه هستی چون دو روز
باشد که بهم رسید در زیر زمین ❊ شاه شجاع بسلطان اویس محمود نوشته ❊ ابوالفوارس دوران منم شجاع زمان
که نعل مرکب من تاج قیصر است و خاقان ❊ برو تو جان پدر هیچ من بر روی کوش ❊ که خواهرت بیاید ز دختر دل شاد
سلطان اویس در جواب نوشته ❊ ای آنکه شهی که باوصاف فضل موصوفی ❊ شهنشهی چو تو از مادر زمانه نزاد ❊
ز فاضلان و بزرگان دهر و دانایان ❊ کسی بهیچ و بزرگی چو زبان نگشاد ❊ بخوانده ایم فراوان درین مختصر عمر
کتاب نظم و تواریخ و نثر برانشا ❊ نخوانده ام نه شنیده ندیده ام هرگز ❊ کسی که چشم پدر کور کرده مادر گاد
و چون طایفه از اشراف و اعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را بپادشاهی
برداشته بودند و زمره مایل بفرمان برداری شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت می نمودند پادشاه بعد از فراغ
از لوازم عزا لوای کشورگشا بصوب اصفهان برافراشت و در سر منزل جمعی از مردم یکدل بشرف ملازمت می رسیدند
و در سر مقامی فوجی از اشراف انام تحفه و پیشکش بموقف عرض میرسانیدند و چون قرب وصول کوکب مراتب نزول
اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس از کردار خود پشیمان شده عرایضه مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد ماجد ارسال
فرستاد و شاه شجاع در برابر کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هر چند قرة العین از جاده مستقیم اطاعت انحراف نمود
اما محبت پدری و عطوفت عزیزی ذیل عفو بر جرایم او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت والد بزرگوار
مستظهر گشته با اصول و اعیان اصفهان رکاب نصرت انتساب را چند میل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را
ملحوظ عین عنایت گردانیده بکلمه معنی یا معنی تکلم فرمود و سلطان اویس در سلک شاهزادگان انتظام یافت و بروایتی هم

در آن ایام شربتی مسموم خورده بریاض جنان شتافت و شاه شجاع بدولت و اقبال در اصفهان تاج استقلال بر سر نهاده امرا و اعیان و صحرانشینان و حکام جربادقان و اوغان و قم و کاشان با تحف و پیشکشات فراوان روی باستان سلطنت آشیان نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا بگشادند **بیت** به بسته نام آوران سر بسر ❊ با خلاص در پای تختش کمر ❊ گشادند بهره و حالش زبان ❊ شده از عنایات او کامران **ذکر مراسله شاه شجاع و سلطان حسین و ارتفاع غبار نزاع و تشبین بین الجانبین** در آن اوان که در بلده اصفهان سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمده بودند این خبر متواتر شد که اشراف و اعیان آذربایجان از حرکات بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفرند و وصول مواکب کواکب مراتب را بدان جانب انتظار می برند بنابر آن شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده بیراق لشکر پرداخت و سلطان حسین ازین داعیه وقوف یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و عراق روان ساخت **بیت** جناب قصر جلالت بلند باد چنان ❊ که اوج ذروه افلاکش آستان باشد رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مکنت و مملکت بر سنن استقامت بر قرار تا آن یگانه روزگار و برگزیده پروردگار ... [illegible] خلد الله ظل معدلته متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و منبط اهالی ملکوت است ذات ملک صفات را حاصل و دست تمنی بگردن مرادات و مرامات حمایل چنین خود هست و با همچنین باد ❊ درود و ثنا و دعا و محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض نفحات آلهی باشد از کدورات جسمانی مبرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ می کرداند و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوایر افتراق که شیوه ارباب تکلف و عادات ارباب تصلف است شروع نمی نماید **ع** کان چه الطاف تو بی پایانست ❊ چه محقق است که محققان اخوان صفا و محرمان خلان وفا بنظر البصیرت و عین البصارت هر رقمی که منشی التقدیر بر ناصیه احوال کاینات کشیده بدانند و نانوشته بخوانند **بیت** برون از عالم حس است جان خرده بین ما را ❊ بغمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی ❊ مقصود آنکه ماکی و بوزا در لباس ملک آیین دادن و ماه چاه مقنع را در معرض بدر فلک آراستن و چشمه خورشید را بگل تمویه و تلبیس انباشتن در محاضر و بوادی لاف اناخیر منه زدن چرا نباید که در خزانه حکمت و انصاف بگشاید و نقد خزانه را بر محک صراف عقل زند آنچه از غل و غش و ارزاذل مشوش آمیخته بود در بوته مصابرت گداخته شود تا عیار اصالت آن پیدا گردد و اگر بخلاف این رود و فرمان هوس را نافذ الحکم دارد بر زبان قلم و دو زبان سوال راند آنچه نتیجه آن باشد العاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه امروز از حکم فرمان ما مخاطب و معاتب و فردا العذاب و عقاب ابدی مواخذ گردد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلم چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک می نمود شاه شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که **بیت** بخون عاشقان داری دلیری ❊ مکن جانا که عاشق هم شجاع است ❊ بنده مخلص‌ترین بندگان و معتقد‌ترین خاکساران جاکران ❊ اگه تا بود بود بنده تو ❊ و اگه ما باشد اینچنین باش ❊ عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و

صفای عقیدت باشد بعرض موقف انها میرساند اشتیاق بمطالعه طلعت دل آرا که همه عمر سودای آن داشته و تخم تمنای کاشته و رای آنست که بر یه تیز گام وهم و فهم بسرحد عدباد به آن رسد شاهباز بلند پرواز فکر با وجود عقول بر شرافات قلعه قاف آن تواند نشست سعادت ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبده آمال و امانی است میسر و مقدر باد با ابنی الامی الهاشمی خیر البشر غرض انکه ازین عتابات خشم انگیز هیچ بار غباری بر خاطر یاری ننشسته است چرا که بنابر کمای آن حضرت و در جواهر سن الغیر اوبرا در لباس ملک آیین دادن و ماه چاه مقنع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مقنعه خواران بر فرق شاهانه انداختن و پیراهن ازار والا پوشیدن **بیت** نه ابنت آیین شاهنشهی ❊ شهنشه نه آیین نه این ❊ بحمد الله تعالی که بقوت قاف توفیق ابدی و بیمن عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک دولت و تاج فضیلت بر دوش و تیغ بیدریغ شجاعت و حسام انتقام سیاست در میان جانست و همواره **بیت** بکابی سر سنج کین آوریم ❊ کمان و کمند و کمین آوریم ❊ و عرصه مملکت را بمعاونت رجال کر **بیت** ظفر زن نه بهر دشمن شیرزن ❊ نه بطرب گهرهای بیاد زرزن ❊ باشیدن مال که لا ملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال در قبضه اقتدار در آورده ی بیکوه گرز از حمله دشمن نرفت بای زجای ❊ که شرط کوه نباشد زجای جنبیدن ❊ آنچه در باب تخویف و تهویل آن جانب فرموده اند از آن روز بازکه نقاشان تقدیر و قلم زنان تصویر نقش نیکی و بدی با مر ایزدی ثبت فرموده اند کس ندانه که پس پرده که خوب است که زشت ❊ لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو این **بیت** ما بیم که از ازل رسمات منزلت ❊ آیات غرر علم و شجاعت بشان ما ❊ بر ذروه معارج دولت کند مقام ❊ هر طایری که بر پرد از آشیان ما ❊ آنچه در باب باسباق شاق و بر تیغ همایون بر زبان خامه دو زبان سلطان باستحقاق و مخدوم علی الاطلاق رفته بود **ع** هرچه آن خسرو کند شیرین بود **بیت** چه حاجت است بلشکر ز بهر کشتن عاشق ❊ بیا که از صف خوبان بسنده است اشارتی ❊ والسلام چون مضمون این مکتوب بسلطان حسین رسید دانست که شاه شجاع لشکر بدان صوب خواهد کشید لاجرم او نیز ترتیب سپاه و استعداد مردان رزم خواه مشغول گردید و شاه شجاع بفال فرخ و روز همایون فی سنه سبع و سبعین و سبعماه با دوازده هزار سوار جوشن پوش خنجر گذار از اصفهان بصوب آذربایجان روان شد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت اثر او را استقبال نموده در صحرای حوما خوزران بهم رسیدند خروش کوس و بانگ نی برخاست ❊ زمین چون آسمان از جای برخاست ❊ غبار معرکه بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم هما پوشش وزیده دود بوار دمار و گرد نکبت خاک خبث و خسار در دیده بخت تبریزیان پاشیده متاع امثال و اثقال با مرکبان کوه مثال بر عرصه قتال گذاشته و مضمون من نجا برأسه فقد ربح را غنیمت پنداشته فوجی سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی بنده و امیر عبد القادر دستگیر شدند و شاه شجاع بر تخیر این فتح سجده شکر بجا آورده امرا و ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف

و نوازش اختصاص فرمود اسیران آذربایجان را بجان امان داده بصوب تبریز نهضت فرمود و در نواحی آن بلده خواجه شیخ کججانی
با سادات و قضاة و موالی و اهالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوسی استسعاد یافتند و پادشاه بر تخت آذربایجان
مقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسفشاه که صیت حسن صوتش زهره چنگ‌گر را برقص می‌آورد در مجلس
همایون را بنغمات دلگشای و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشید و بلبل طبع خواجه سلمان در آن اوان در مدح شاه
کامران این قصیده سرایید که مطلع اینست نظم زهی دولت که اقبال همای چتر سلطانی ٭ همایون فال شد
بومی که بودش روی ویرانی ٭ شاه شجاع را این مطلع ملکه سا برابیات این قصیده مستحسن ننمود و خواجه سلمان
قصیده دیگر که مطلعش نوشته می‌شود در سلک نظم انتظام داد نظم سخن بوصف رخش چون ز خاطرم سر زد ٭ ز مطلع
سخنم آفتاب سر بر زد ٭ و بسبب این قصیده شاه شجاع را نسبت بخواجه سلمان اعتقادی عظیم پیدا شده بر زبان
خجسته چنان گذرانید که ما آوازه سه کس را از مشاهیر این ولایت شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده
نمودیم سلمان از آنچه در وصف او می‌گفتند زیاده تر بود و یوسفشاه مساوی و خواجه شیخ کججانی متناقص و چون بیست چهار
ماه شاه عالیجاه در تبریز بدولت و کامرانی بگذرانید بسمع شریفش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استخلاص
شیراز دارد و این معنی بر خاطر عاطر شهریاری گران آمده مقارن آن حال دو سردار از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب
بجستو بودند یکی از ایشان شبلی داود نام داشت و دیگری بروایتی عمر چوب کشتی و بقولی ترچوب دشتی صبحگاهی بر سر
اصفهانشاه که در اوجان بود تاختند و او را اسیر کرده آوازه وصول سلطان حسین در انداختند و چون در آن زمان
لشکر فارس و عراق پریشان بودند و شاه شجاع درد پا داشت با وجود غایت برودت هوا لوای مراجعت برافراشت
و بعد از رفتن شاه شجاع بده ماه سلطان حسین به تبریز رسید و ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دو امیرزادی
ما در آنجانب گرفتارند اگر ایشان را بفرستند ما نیز اصفهانشاه را مطلق العنان گردانیم شاه شجاع امیر عبد القادر و
پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده به تبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز اصفهانشاه را تشریف پوشانیده
اجازت فرمود **ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و شد و برد سپاه بعضی دیگر از حوادث چرخ اثیر** چون شاه شجاع
از یورش آذربایجان بفارس رسید و تحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده
طایفه از ابطال رجال را بمحاصره یزد نامزد فرموده بودند و شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافته و بعد از وقوع محاربه
بشهر بازگشت و متحصن شده لشکر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداختن سنگ و تیر کردند و شاه یحیی پی در پی قاصد بیرون
فرستاده پیغام داد که شما در جنگ مسارعت منمایید که من ایلچی بشیراز می‌فرستم تا هرچه حکم شود از جانبین بدان عمل نماییم
امرا و لشکریان اعتماد بدین سخن کرده تیغ انتقام در نیام کردند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی با لشکری آراسته
از دروازه بیرون خرامید و شیرازیان سراسیمه شده هزیمت را غنیمت شمردند و بعضی از جهات ایشان به یزدیان
افتاد و چون شاه شجاع بر غدر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس لشکر به یزد برد اما شاه منصور متعهد تسخیر

آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید و شاه منصور بعد از وصول بمقصد آغاز محاربه و محاصره کرد و شاه یحیی والده
خود را که مادر شاه منصور نیز بود جهت تمهید بساط مصالحه نزد برادر فرستاد و آن ضعیفه پسر را چندان وسوسه کرده
از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح در داد لاجرم جنود ظفر ورود جوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد
نمود که نیز برود روزی چند پا بسته و شاه یحیی در آن امر جدا استمان نشده و شاه منصور در عقب بحر افتاده روی بجانب
سلطانیه آورد چنانچه در آخر جزو اول ازین مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد چون شاه شجاع
ازین قضایا اطلاع یافت ماهچه علم آفتاب شعاع بصوب یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته با شاه خاتون
دختر شاه شجاع که زوجه‌اش بود با خواهر خویش و دیگر قرابتان جهت اظهار اعتذار و استغفار بیرون فرستاده آن
جماعت بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی در
گذرانیدند اما سوگندان بر زبان راندند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع نهال اقبال
او کوشش نماید و این واقعه در شهور سنه تسع و سبعین و سبعمائه روی نمود و در سنه ثمانین و سبعمائه بسمع شاه
شجاع رسید که عادل آقا در سلطانیه حکومت می‌نماید لشکر بسیار جمع آورده داعیه دارد که ابواب تعرض بر روی مستوطنان
ممالک فارس بگشاید بنابران با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حرب
صعب روی نمود نخست هزیمت بر شیرازیان افتاده و بعد از آن ناگاه نسیم عنایت الهی مهب و ما النصر الا من عند الله
بر پرچم علم شاه شجاع وزید و سابق عادل روی از معرکه برتافت و در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر الامر مهم مصالحه بکجا کشیده
بشرف دستبوس شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهانمطاع عنان عزیمت بمستقر کرامت تافت
و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه سلطان احمد بن سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت
چنانچه در اواخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان ابویزید بن سلطان اویس را بپادشاهی برداشته میان او و سلطان
احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمائه شاه شجاع بموجب استدعای عادل آقا نوبت
دیگر عازم سلطانیه شده و در اثنای راه بواسطه سعایت مفسدان و خباثت منافقان از ولد ارشد خویش سلطان شبلی
اندیشه‌مند گشته آن جوان نازنین را مقید ساخته بقلعه اقلید و سرمق فرستاد و بعد از سه روز در وقت بی‌شعوری
حکم فرمود که رمضان اختاجی بدان حصار شتافته شهزاده را میل کشید و چون از خواب مستی در آمد بنابر التماس
خواجه توران شاه وزیر مسرعی از عقب رمضان ارسال داشت که چشم قرة العین سلطنت را آسیب نرساند اما قبل
از وصول آن شخص قضا کار خود کرده بود بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر ٭ همه عاقلان کور گشتند و
کر ٭ القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در آن سفر بنواحی سلطانیه رسیده و آن بلده را بنام سلطان ابو
یزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف شوشتر آورد و شاه منصور که در آن اوان حاکم شوشتر بود نسبت بعم بزرگوار
در مقام نیازمندی آمده ایلچیان با تبرکات فراوان بملازمت فرستاد و شاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان

۱

نزہت بجانب شیراز انعطاف داد **ذکر وفات خسرو فلک ارتفاع جلال الدین شاه شجاع** چون شاه شجاع از سفر فرخ
فتح و ظفر بمستقر دولت خود خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام می کشید
و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی برکف گرفته لحظه لب از لب جام طرب دور نمی گردانید و در ان ایام غذا اسیار کم
میخورد بنا بران حرارت باده در مزاج بااستیلاء تاثیر کرده علل متضاده در عنصر لطیف مجتمع گشته قوت ضعیف شد و
ضعف قوت گرفت و دست تصرف اطبا از درمان معالجه ادفا صرآمده بماستعمال شربت دوا مترتب نشد و شاه شجاع
چون دانست که وقت ارتحال بجوار مغفرت ایزد متعال نزدیک است و لآلی که بقلم تقدیر در جریده اعمالش ثبت گشته بوده
بمقتضای مخوای وهو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفوا عن السیئات مدارک نموده از ارتکاب سیات ایام شباب و اوان
کیتی ستانی رو با ستمالت خواطر ضعفا و نوازش فقرا التفات فرمود و اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داده و حافظ
را با انعامات کرامند مسرور ساخته ابواب لطف و کرم بر روی ایشان بکشاد و گفت که پیوسته مبادرت در تلاوت نحانه
اقدام نمایند و هر روز یکنوبت بختم کلام حضرت عزت قیام نمایند و درین اثنا امرا و اعیان متفرق بدو فرقه شده
بعضی با سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و برخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العابدین آوردند و شاه
شجاع سلطان زین العابدین را طلبید و نصایح سودمند فرمود و منصب ولایت عهد بوی تفویض نموده اعیان را
به برادر خورد تر خویش سلطان ابو یزید مناب کرد انگاه سلطان عماد الدین احمد را طلب داشت و چون چشم اخوین
بر یکدیگر افتاد گریه بشاه بر ایشان غالب شد که هیچ کدام را مجال تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت و نائب
شاه شجاع تسکین یافت و پسر شاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبید و گفت از زبان من بسلطان احمد بگوی که دنیا متاعیست
است بطل غمام و حکم تمام شد از آن سایه که بکجایی قرار گیرد و نه از ان خواب صبحی تشبث پذیرد و من درین شهر غریب و بیگانه
می‌بینم و مقام اصلی ما دار الامان کرمان است امید انکه همین ساعت با آن ولایت روی و درین بلده پر آشوب توقف ننمائی
و در تهیج فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد این نصیحت قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از امر
وصیت و تقسیم ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحب قران امیر تیمور کورگان
و دیگری بسلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورد و هر یک را
مصحوب معتمدی روانه کرد و یکی از علمای متقی را جهت غسل تعیین نمود و فرمود که امیر اختیار الدین حسن قورچی را از
کرمان طلب دارند تا نعش او را بمدینه طیبه نقل کند و از برای مجاوران حرمین الشریفین تحف کرامند تعیین فرمود
و در شب یک شنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع بوضوح می‌پیوندد ازین خارستان
پر اذیت بگلستان استراحت رحلت فرمود و همان شب جسد مطهرش بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و
ارکان دولت بعد از اقامت مراسم تعزیت روی بمهمات امور مملکت آوردند از جمله علما و اعلام و فضلای انام لازم
الاحترام جناب افادت پناه **مولانا قوام الدین عبد الله فقیه** با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه ستوده مآثر کتاب

مختصر

مختصر ابن حاجب را که تصنیف قدوة المتاخرین قاضی عضد الدین است نزد آن جناب مطالعه نموده و از شعرای زمان
شاه شجاع یکی **خواجه عماد فقیه کرمانی است** و آنجناب شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت بدو اعتقاد
عظیم داشت گویند که خواجه عماد هرگاه که نماز گزاردی گربه او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را کرامت
حمل می‌فرمود و پیوسته بقدم اخلاص بملازمت آن جناب می‌شود و خواجه حافظ که برین معنی رشک می‌برد این غزل
بنظم آورد **غزل** صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد ✤ بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه ✤ زیرا که عرض
شعبده با اهل راز کرد ✤ این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت ✤ آهنگ بازگشت براه حجاز کرد ✤
ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان ✤ آمد دگر بجلوه و آغاز ناز کرد ✤ ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
زانچه آستین کوته و دست دراز کرد ✤ فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید ✤ شرمنده رهروی که عمل بر مجاز
کرد ✤ صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت ✤ عشقش بروی دل در معنی فراز کرد ✤ ای کبک خوش
خرام کجا میروی بایست ✤ غره مشو که گربه عابد نماز کرد ✤ حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ✤
ما را خدا ز زهد و ریا بی‌نیاز کرد ✤ کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و
ابیات بلاغت آیات آن کتب بر السنه و افواه مذکور دیگری از ان جمله **خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی است**
که بواسطه کمال بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ در عبارت احتیاج بتعریف ناظمان مناظم سخن
وری ندارد **ع** بماهتاب چه حاجت شب تجلی را ✤ در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان
الغیب است و ترجمان الاسرار است لب اسرار غیب و معانی حقیقت که در کسوت صورت و لباس مجازی در آن
اشعار مندرج است گویند که روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت هیچیک از
غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است
و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغاست خواجه حافظ گفت
که آنچه بر زبان مبارک شاه می‌گذرد عین صدق و محض صواب است اما شعر حافظ مع ذلک در آفاق اشتهار
تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون نمی‌نهد بنا برین کنایت شاه شجاع در مقام ایذای
خواجه حافظ شده و عجب اتفاق در آن ایام آن جناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این **بیت** که مسلمانی
ازین است که حافظ دارد ✤ آه اگر از پی امروز بود فردایی ✤ و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت
از مضمون این نظم چنین معلوم می‌شود که حافظ بقیام قیامت قایل نیست و بعضی از فقیهان حسود قصد نمودند که
فتوایی نویسند که شک در وقوع روز حشر کفر است و ازین بیت این معنی مستفاد می‌گردد و خواجه حافظ مضطرب
گشته نزد شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی که در آن زمان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفت و کیفیت قصه
به اندیشان را باز گفت شیخ گفت که مناسب آنست که بیتی دیگر در آن غزل مقدم برین مقطع درج کنی با این معنی مشعر که فلانی

چنین می‌گفت تا بمقتضای این شش که ثقل گهر کم نرفت ازین تهمت نجات یابی بنابر آن خواجه حافظ این بیت را که پیش از مقطع
غزل مندرج ساخت بیت این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت ٭ بر در میکده با دف و نی ترسائی
و باین واسطه از آن ورطه نجات یافت و خواجه حافظ در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا

چون امرا و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان المجاهدین زین العابدین را که از جانب مادر
شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه اختیار تمام پیدا کرده سلطان
ابو یزید را از رفتن بجانب اصفهان مانع آمده اشراف و اعیان اصفهان کس نزد فرستاده شاه یحیی را با آن بلده طلبیدند
و حاکم خود گردانیدند و امیر معز الدین اصفهانشاه سرانجام کلیات و جزویات امور مملکت فارس را از پیش خود
گرفته امیر علاء الدین ایناق و خواجه جلال الدین تورانشاه را معزب و معاقب ساخت و بترتیب آلات و ادوات سلطنت
پرداخته داعیه نمود که والده سلطان جهدی بن شاه شجاع را در حباله نکاح کشد و سلطان جهدی را پادشاهی
بردارد و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته شکوه و یکی از نوکران معتمد اصفهانشاه را الفرلیت نادر
ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه او را از سر دادند و امیر اصفهانشاه امیر حاجب و نائب بود و شب بفضلا
و علما با حسن وجهی سلوک می‌نمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمده روزی چند در کامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز
کرده با سپاه عراق روی بدان جانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آیین او را استقبال نموده
و در اثنای راه عمش سلطان بایزید باتفاق بعضی از امرا گریخته بشاه یحیی پیوست و از آن جانب نیز طایفه از سرداران
روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین آمدند و در نواحی پل نو تلاقی فریقین دست داده پیش از آنکه غبار جنگ
نشیند ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحیی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاهی زده دو
آفتاب در یک برج و دو گوهر در یک درج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذرخواهی نموده التماس
فرمود که حکومت ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند و سلطان ابو یزید را در آن ملک حاکم گردانند سلطان زین
العابدین با وجود آنکه عمو بایزید در وقتی عجب از وی برگشته بود این ملتمس را بسنده دل فرموده منشور ایالت ابرقوه
بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان ابو یزید با برقوه رود آنگاه میان
سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق در میان آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیرا که
شاه منصور لشکر از ششتر بدان حدود کشیده خرابی می‌کرد چون شاه منصور از وصول زین العابدین واقف شد
روی بوادی فرار آورد و سلطان زین العابدین در ضمان فتح و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشته در آن ایام
خواجه حافظ غزلی نظم فرموده که مطلع اش اینست بیت خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ٭ تا شکر چون
کنی و چه شکرانه آوری ٭ اما سلطان ابو یزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدان جانب رسید پهلوان

مهذب او را بشهر راه نداد و بنشان و پروانه سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننموده لاجرم عمو یزید
نومید و حیران باصفهان باز گشت و در سنه تسع و ثمانین و سبعمائه سلطان زین العابدین خال خود امیر مجد الدین
مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور شول را این معنی موافق مزاج نیفتاد و بهانه استخلاص الوس
شولستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق لازم شمرده
روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روان شده هر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله باز
پس نشست تا باصفهان در آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت
نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز نیز
در اهتزاز آمده از لطف انشاء تا وقت اصفرار بلوازم پیکار اقدام نمودند و چند روز حال برین منوال گذران
بود فتح شهر جبیره بر فت و بیرون برهوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده
بدار الملک خود شتافت و هم درین سال اشراف و اعیان اصفهان بواسطه بخل و امساک شاه یحیی از اداء طاعت
و فرمان برداری او پشیمان شده مقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت کرم و سخاوت بود آمدند
و یک ناگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح گرد قصر شاه یحیی را فرو گرفته شاه یحیی کس بیرون فرستاده
از سبب آن جرأت پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما بدین ولایت تشریف آورده بود هم
امید چنانست که حال سخن ما را قبول فرموده ازین شهر بیرون رود که بعد ازین اصفهانیان طریقه خدمتکاری بجای
نخواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول آن ملتمس گشاده همان شب رخت سفر بیزد برد و
مردم اصفهان جهت ایصال این مژده امیر علی مبر میرا نامی بشیراز فرستادند و سلطان زین العابدین او را بانعام
خلعت فاخره و کمر مرصع سرافراز گردانید و بسرعت هر چه تمامتر متوجه اصفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید
امرا و سادات و اکابر و اعیان اصفهان مراسم استقبال بجای آورده پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین
همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود مجد الدین مظفر را قایم
مقام خود گذاشته عازم ششتر شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال
تعرض بمملکت فارس بر لوح خاطر می‌نگاشت و سلطان زین العابدین یک ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده خدمتش
بطرف لرستان گریخت و روزی چند در پناه دولت اتابک تربیت یافته پدرش بواوقات گذرانیده سلطان
زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید

ذکر شمه از احوال سلطان احمد و سلطان ابو یزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود بوفور لطف و
کرم معروف و بصفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلا و مقوی شریعت مطهره غرا و چنانچه
سابقا مرقوم قلم بلاغت التیام گشت که شاه شجاع در مرض موت کرمان را نامزد سلطان احمد کرده او را بدان جانب

کسیل فرمود و چون سلطان احمد نزدیک بدار الامان کرمان رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت
داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نموده مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین تسلیم نمود و عزیمت شیراز فرمود
سلطان احمد مانع او آمده گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه برسد آنگاه باتفاق جازم آن صوب شویم
واگر معهم نوعی دیگر باشد تو ما را بجای پدری از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از دوازده روز از وصول سلطان
احمد بکرمان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و اختیار الدین معزز و مکرم شده همانجا توقف کرد و در اوایل سلطنت سلطان
عماد الدین احمد امیر سیورغتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرمانی و اوغان بود با سلطان احمد
در مقام مخالفت آمد و یکدو نوبت بین الجانبین ستیزه و آویز روی نموده در معرکه آخر سیورغتمش نشانه تیر تقدیر شد
و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاده منصب پیشوایی جرمانی و اوغان تعلق بپهلوان علی قورچی گرفت
و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه ابو یزید در ارستان مفلوکی چند در هم کشیده بحدود کرمان در آمد و خواجه
تاج الدین سلمانی را پیش سلطان احمد فرستاده از مقدم خویش اعلام داد و سلطان فرمود که مهتر حسن فراش که در
سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت ابو یزید را استقبال نموده ما یحتاج نوکرانش مرتب ساخت و سلطان با یزید
در شهر بابک فرود آمده لشکریان او که چند مردک برهنه و گرسنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کردند و آن
ولایت را برهم زدند و این خبر بسلطان احمد رسیده آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر با یزید باید که از حد
کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه رودان و رفسنجان شده و سلطان احمد نیز بدان جانب توجه نمود و سلطان
بایزید چون مرد نبرد نبود بیزد رفت و ملازمت شاه یحیی پیش گرفت

گفتار در بیان وصول رایت آفتاب اشراق حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان ببلاد فارس و عراق و ذوگرشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان بواسطه عناد و شقاق

در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه که صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی
نهمت بر استخلاص ولایات آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاده بسلطان زین العابدین پیغام داد که
پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی و اتحاد بود بنا بر آن در وقت وفات مکتوبی در باب سفارش تو ارسال نموده حالا باید
که بدرگاه عالم پناه آیی تا ترا بنوعی منظور نظر تربیت گردانیم که علم مفاخرت و مباهات مرتفع سازی و در کنف دولت و
اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع در توجه بآستانه
جاه و جلال طریق اهمال و اهمال مسلوک داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشه بغی و ضلال بخاطر
گذرانید چون این خبر بصاحبقران عالی گهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمایه انغرق را در حوالی کردستان گذاشته
از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و بعد از وصول بحدود آن ولایت سادات و قضاة و علما
و اکابر و اشراف بر اسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده
بعضی از ایشان همان لطرف شهر تافته امیر ایکو تیمور برالاس جهت تحصیل و توجه آن وجه بقلعه طبرک در آمد

امیر ملک

امیر ملک تیمور و الله داد و اقبوقا بهادر و امیر محمد بشهر رفتند و محصلان و نوکران امرا با رعایا آغاز تشدد کرده در زمره از مغولان
متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت آن مردم بر اشتعال نایره آن فتنه مجبول بود بی طاقت گشتند
در اواخر شوال سال مذکور خروج نموده و آواز طبل و بوق بر عیوق رسانیده نوکران امرا و محصلان را بخواری جرعه
ناامیر تقتیل آوردند بیت ز شمشیر خونریز آشفتگان ∴ شبیخون در آمد بخفتگان ∴ در اول شب خبر
هجوم عام و خروج بیام باردوی سپهر احتشام رسیده صاحب قران گردون غلام برادرش نیز غرام سوار گشت و
بدروازه توقچی شتافت و طالبان ننگ و نام از اطراف و جوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع صبح
خروش از طرفین برآمده باستعمال آلات قتال قیام و اقدام می نمودند و چون از اصفهان زن و مرد بیرون بیک میدان
بنزد آمده بودند نظم سراسیمه ترکان بی ساز و برگ ∴ سراسیمه گشتند از ترس مرگ ∴ پس ناموز باز
و شاهین شاه ∴ ز منقار زاغ و زغن شد تباه ∴ ز ترکان جنگ آور نامدار ∴ کشته شد ابیش
سه بار و هزار ∴ اما علی الصباح که خسرو کواکب تاب و بیدار آفتاب بیاورده خفاش دار فرار بر قرار اختیار کرد
اصفهانیان ترک ستیز نموده روی بگریز نهادند و شهر مسخر شده صاحب قران فریدون فر از غایت غضب سپاه را بقتل
عام فرمان داد و فرمود که هرکس از اردوی همایون از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ بی باکی خار سر
فشانی کرده در آن روز هفتاد هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحب
قران مظفر لوا بودند و نمی خواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از سپاهیان می خریدند و تره خدام بارگاه سلطنت می بردند
و در اول روز سری به بنجاه دینار می خریدند و در آخر روز یکدینار می فروختند و هیچکس نمی خرید القصه در اصفهان بغیر
از ذرو و سادات و قضاة و علما و جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحب قران مظفر لوا حاجی
بیک جانی قربانی و یوسف شاه را بمحافظت شهر گذاشت و عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان
و توجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب ششتر گریخت و شاه منصور که حاکم آن دیار بود ظاهرا او را بامداد امیدوار
ساخته ضمنا نوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود و اکثر آن جماعت خاک بی رحمی در دیده مروت پاشیده حلقه
اطاعت شاه منصور در گوش کشیده شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس ساخت
و حضرت صاحب قران بی مانع و منازعی بشیراز در آمده سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان عماد الدین احمد
و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باستان سپهر ارتفاع شتافتند و در آن اثنا از جانب ماوراء النهر
ایلچی رسیده خبر رسانید که توقتمش خان لشکر بحدود سمرقند و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج مشتعل
گردانید بنا بر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز را بنصرت الدین شاه یحیی عنایت فرمود و کرمان را
بدستور سابق بسلطان عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان را بسلطان ابو اسحق متعلق ساخت و پهلوان مهذب
در ابرقوه رایت حکومت برافراخت اما سلطان ابو یزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون

آمده بصوب گرمسیر دار الامان کرمان شتافت و در موضع مزاره داودخان بوی پیوسته چون سلطان این خبر شنوده با وجود ویرانی مملکت
و پریشانی سپاهی و رعیت خاطر بر محاربت قرار داد و روزی بعد از ادای نماز عصر برسم تفال مصحف مجید گشاده این آیت بشارت
برآمد و سلطان همچنان روی بقبله مناجات آورده گفت الهی بحرمت این کلام مجید که بر پیغمبر واجب التعظیم علیه التحیة
والتسلیم نازل گردانیده که بایزید برادر مرا بدست من گرفتار ساز که تا هر بدی که در حق من اندیشیده نسبت با او نیکوئی
کنم و همان لحظه با آن مقدار لشکر که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورد و هم در الحال چنین محاربه روی نموده اثر اجابت دعای
سلطان احمد بظهور پیوست و لشکر یزد گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت و سلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از
جرایم برادر درگذشت و او را مشمول مرحمت و کرامت گردانیده بعد از مراجعت بکرمان بمنوجان فرستاد و سلطان
ابویزید بدان جانب رفته قلعه منوجان را بصلح گرفته از ساکنان آن جا مبلغی گرامند بستاند و بخدمت برادر رسانید
و سلطان احمد جهت بساط عیش و نشاط اشارت فرموده این ابیات نظم فرموده **نظم** بازآمد بم و باز نهادیم اساس عیش
کردیم ز آفتاب قدح اقتباس عیش ⁂ ساقی بیار که در قدح عشرت است خضر ⁂ بر عاشقان دلشده پیما ز کاس عیش
بنشین بجرعه‌ای که برآریم زیخ غم ⁂ از سبزه زار گلشن و دوران بهار عیش ⁂ بیدار چشم بخت کسی کو زمان گل
دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش ⁂ هرکس که هست کاری و باری همی کند ⁂ یاری نمی‌کند دل ما جز هوای عیش
احمد بملک دین و عیش بلطف و دولت ⁂ دارد امید رحمت خود التماس عیش ⁂ یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر
خالی مدار از قد بجسم لباس عیش

ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور

شاه منصور از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید شجاعت و کینه‌وری ممتاز و مستثنی بود و در عنفوان اوان شباب
همواره ارتکاب مناهی و محاربات می‌نمود و در آن اوان که سلطان زین العابدین را محبوس و مقید ساخت و خبر رجعت
حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرموده علم عزیمت بصوب شیراز برافراشت و شاه یحیی تاب مقاومت
برادر خوردتر نیاورده دار الملک فارس را باز گذاشت و شاه منصور با ساتر زین و جهی با آن بلده فاخره در آمده رایت
عدالت برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انتظام داد دو
بیت از آن بخاطر بود ثبت افتاد **بیت** بیا که رایت منصور پادشاه رسید ⁂ نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت ⁂ کمال عدل بفریاد دادخواه رسید ⁂ و در آن ایام که شاه منصور در
شیراز باستمالت خاطر اکابر و اشراف می‌پرداخت یکی از وزرای سست همت ادرار یومیه ارباب عمایم را که مبلغ
هفتاد تومان بود مناصفه ساخت و پرتو شعور شاه منصور بر حرکت ناپسندیده وزیر افتاده بروی غضب فرمود که حکم
سیورغالها که آبا و اجداد ما مقرر ساخته باشند ناقص گردانیم و فرمان داد که ادرارات یومیه را صد تومان
ساخته بسویت در میان سادات و علما و فضلا تقسیم نمایند و از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی کار
شیرازیان مفتوح شده بار دیگر بلبل طبع خواجه حافظ نغمه پرداز شده ازین نوع آغاز نهاد **بیت** جوزا سحر نهاد حمایل برابرم

یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم ⁂ ساقی بیا که از مدد بخت کارساز ⁂ کامی که خواستم ز خدا شد میسرم ⁂
و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز بحزم و سرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین
بسمع شریف او رسید و کیفیت واقعه چنان بود که پس از آنکه شاه منصور از ششتر بشیراز رفت کوتوالان قلعه سلاسل
با هم گفتند که خدا روا ندارد که پادشاهی با این همه تجمل و حشمت پناه به پسر عم خویش آورد و او سالک طریق انسانیت نگشته
اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس گرداند آنگاه آن جماعت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف شاه منصور ظاهر
ساخته سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین مظفر کاشی
که خال جمال خویش بود از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق سوکلان که بجهة بغداد می‌رفت با وی دوچار خورده و خال خواهر
زاده را دریافت بیکدیگر روی باصفهان آورده بی‌کلفتی بدان بلده استیلا یافتند زیرا که جانی بیک و یوسف شاه که گماشتگان
امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین شنیده لشکر باصفهان
کشید و روزی چند بامر محاصره پرداخته باز گردید اما چون شاه یحیی از شیراز فرار نموده نواحی ابرقوه را غارتیده پیشتر رفت
و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او و سلطان احمد محاربه
در غایت شدت اتفاق افتاد و در آن معرکه سلطان ابویزید از طرف برادر مردانگیها نموده شاه یحیی شکست یافت و سلطان
ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریده او کشیده سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان
نهاد و در سنه احدی و تسعین و سبعمائه سلطان زین العابدین با عم خویش سلطان احمد اتفاق کرده عازم استخلاص
شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نموده در موضع خفرک کوتیان نیران قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و
کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش فایز بمزید پیکر نصرت گشته سلطان احمد روی بکرمان آورد و از سر
غلب در کرمان بسر می‌برد و سلطان زین العابدین باصفهان رفت و شاه منصور متعاقب بجد و جهد باصفهان رفت و
سلطان زین العابدین بطرف ری گریخت و موسی جوکار که متهور ری بود غدار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد
و منصور از غضاب قیامت نمیه کشیده فی شهور سنه اثنی و تسعین و سبعمائه جهان بین آن خسرو حشمت آیین را
میل کشید و هم درین سال لشکر هرزه برده دست بغارت و تاراج برآورد و بتوسط بعضی از خویشان با شاه یحیی صلح
کرده مانند بلای ناگهانی با لشکر بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که از شما این شنیدم
الالتجا به کرمان با عم خویش چگونه مضایقه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر در طریق مصادقت سلوک نموده و قرار عهد
پیمان امیر تیمور گورکان را بر طاق نسیان نهند و مرا بمال و لشکر مدد نمایند تا بکنار جیحون رفته نگذارم که سپاه جغتای
از آب عبور نمایند سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجه خبط دماغ و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور گورکان
را ده هزار جا کرت لب دست و عدد از من و منصور زیاده و سپاه کشورگشای آن حضرت از ریگ بیابان متجاوز است
در غایت عظمت و کامرانی گشته‌اند امثال ما مغفلیک بکدام استطاعت با همچنین پادشاهی صاحب شوکت در مقام مخاصمت

فایض ام

توانند آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود حدود کرمان را بکار و بنهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز
برافراخت و در شوال این سال سلطان ابویزید بن محمد مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود و او پادشاهی پسندیده طلعت
پسندیده سیرت بود و مدت سی و شش سال و هفت ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار او این رباعی یادگار ماند
از واقعه ترا خبر خواهم کرد ∴ و آنرا بدو حرف مختصر خواهم کرد ∴ با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت ∴
با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم دیگر

فضلا سخنور باقلام صحت اثر بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته اند که در کرت ثانی که هجوم
رایات فتح آیات حضرت صاحبقران یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول بر حدود عراق و آذربایجان انداخت استماع نمود
که در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت و عدوان در زمین دل خویشتن می
کاشته و دفع شر او را بر ذمه همت عالی نهمت واجب دانسته در سنه خمس و تسعین با عساکر ظفر مآثر از راه شوشتر متوجه
شیراز گشت و علی کوتوال از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت اشتغال می نمود که چگونه بشیراز رفت و سادات و علما
باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالک طریق نامداری خواجه مسعود سبزواری با
هزار مرد کاری بمحافظت شوشتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی واقع
و صیت غایت مناعتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن مستحکم بسنگ
در جوانب آن آب روان بی پایان و در درون آن قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان بیت ∴
ز رفعت سپهرش برفعت آمده عار ∴ و پیش از این به پنج سال شاه منصور سعادت نامی شقاوت فرجام را کوتوال آن
حصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده چون نواحی آن قلعه مضرب سرادقات سلطنت و
استقلال شد بموجب فرموده صاحب قران گردان غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر حصار آوردند و قرب صد هزار آدمی
بجوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای نفیر و نقاره دل کوه را پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده
از هول جان تیر و سنگ می انداختند و بهادران موکب ظفر نشان سپر جلادت در سر کشیده دلهای دشمنان را به پیکان
دیده دوز می نواختند و سه روز بدین منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهرا و قسرا قلعه مسخر گشت و سعادت با اتباع تیغ انتقام
در گذشت و سلطان زین العابدین مکحول بپایه سریر گردون مصیر شتافت صاحب قران گیتی نواز او را منظور نظر عاطفت
گردانیده فرمود که بعنایت الله تعالی داد تو از منصور مقهور بستانم آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه مقرر گشت و رایات
ظفر پیکر به پنج منزل از آنجا بحوالی شیراز رسید و در آن ایام هرچند صاحبقران سعادتمند از احوال شاه منصور می پرسید
همین جواب می شنید که موقوف یک خبر است که مملکت باز گذارد و روی بفرار آورد و فی الواقع معقول آن بود و در روضة الصفا
مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سرافراز را استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل ستیز بطرفی گریز
بیرون رفت و در پل فسا منزل گزیده در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند و شاه منصور از شیرازیان پرسید که اهل

شیراز در شان ما چه می گویند بعرض رسانیدند که در وقتی که از شیراز بیرون می آمدیم جمعی با هم می گفتند که ایشان که از پیش جنگ
سنان و چماق و دمن داشتند اکنون مانند بز از گرگ می گریزند عرق حمیت شاه منصور از شنیدن این سخن در حرکت آمده [illegible]
نموده و روی بر آن داشت که علی الفور بشیراز باز گشته با سعد او بکار اشتغال نموده و با سه هزار مرد شمشیر زن با چهار
هزار پیاده در صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و روز جمعه در سه فرسخی شیراز لعب جنگ‌وران دشمن کش از جانبین
غضب لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان دو قول ترتیب داد یک قول را بفر همایون آرایش بخشیده دیگری را با میرزاده محمد سلطان
که نبیره و پسری آن حضرت بود تفویض نمود و امیرزاده شاهرخ را هراول و عثمان عباس را قراول کرد و بنده و شاه منصور [illegible]
شیراز را سه بخش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون خشمش برلوای کشورگشای افتاد
مانند شیر خشمناک که از هیچ چیز نترسد و باک نداشت بر سی هزار سوار که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله کرده
و صفوف سپاهی بدان کثرت و ابهت بر هم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بدان میدان داری و خنجر گذاری آفرین
کردند و جمعی که در پیش صاحبقران نیک اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور در آن
حین سپاهیان خود را دلداری می داد و زبان بخواندن این ابیات می گشاد و بیت برانم که گردن فرازی کنم ∴
بشمشیر با شیر بازی کنم ∴ برآوردگاری کنم بی گمان ∴ که بر نامه ام آن سراید جهان ∴ و دلیران شیراز
در آن ستیز و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت صاحب قران بروایتی زیاده از پنج
کس نماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود آن حضرت رسانید چون عنایت الهی نگهبان بود هیچ مضرتی روی ننمود بیت
اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ∴ نبرد رگی تا نخواهد خدای ∴ در مطلع سعدین بجای عادل اصیل قلمی شده و عادل آغاجی پسر
سر آن حضرت گرفته محافظی لب اول و محمود شاه و محمد آزاد و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش برده تا شاه منصور غالب شده
عنان بطرف تومانات میرزا شاهرخ تافت و اولاد میر غیاث الدین ترخان که اخوال آن شاهزاده ستوده خصال بودند
باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از روی نیکبختی اعدا را شبه کرده از زخم پیکان فضای معرکه را بخون پردلان رنگین ساختند
و امیرزاده شاهرخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چندان ثبات قدم نمود که لشکریان ظفر نشان علم
تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای گریز و ستیز از اسب در افتاد و از دست برد بهادران شاهرخی آن
گشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاهرخ آن
سر را پیش پدر برده در پایش انداخت بیت هر که سر بر قدم او بارادت ننهاد ∴ تیغ بی داد فلک داد
سرش را بر باد ∴ امیر علاء الدین اینانق در تاریخ واقعه شاه منصور گوید نظم شهریار عصر منصور آنکه او ∴
در زمین ملک تخم داد کشت ∴ ملک هشت از دور دنیا چون برفت ∴ لاجرم تاریخ او شد ملک هشت ∴
القصه چون قصه شاه منصور بر نهج مسطور بفعل انجامید بقیه آل مظفر مانند سلطان عماد الدین احمد و سلطان مهدی
بن شاه شجاع از کرمان و نصرة الدین شاه یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق

از سیرجان باردوی اعلی شتافته در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام یافت شد و صاحبقران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و
ارکان دولت و باتفاق اشراف و اعیان آن ولایت هم در آن چند روز تمامی آن جماعت را مقید و محبوس گردانیده جهات و
براق ایشان را بجهاد غارت و تاراج برداد اما شبلی و سلطان زین العابدین را که آن یکی مکحول و این یک بجورش
منصور مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانیده وجه معاش ایشان تعیین نمود آنگاه ایالت ملک فارس را بامیر
زاده عمر شیخ تفویض نموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و بعد از قطع دوازده منزل در موضع قومشه یا ماهیار بتاریخ دهم
ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمایه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بسیاست رسانید و نهال اقبال آن ملوک
ستوده خصال را یکبارگی مستاصل گردانید نظم بعبرت نظر کن بآل مظفر ٭ شهانی که گوی از سلاطین
ربودند ٭ که در هشتصد و خمس و تسعین ز هجرت ٭ دهم شب ز ماه رجب چون غنودند ٭ چو خرمابنان زر فشان از بنها
برستند ٭ چو تره بانگ زنانی درودند داستان اتابکان لرستان در کتب راستان مرقوم خامه بلاغت
نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشاء این انقسام و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو
برادر که بزرگ بدر نام داشت و کوچک ابومنصور در دو موضع از آن ولایت ایالت می نمودند نقلست که چون برادران
از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن ملک تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را بمحمد بن خورشید
داد و در شهور سنه خمسمایه صد خانه وار کرد از جبل السماق شام بسببی از اسباب جلای وطن اختیار کرده بلرستان
آمدند و یکی بکله کاو شخصی از اعقاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت
آش کله کاو پیش ابوالحسن فضولی که رئیس ایشان بود نهاد و رئیس حسن با جمعی تفال نموده با اتباع گفت که ما سردار این
قوم خواهیم شد و ابوالحسن پسری داشت علی نام و علی روزی بشکار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه بدو باز خورده میان
ایشان مناقشه دست داد و آن جماعت علی را گرفته چندان لت زدند که بیهوش شد و دشمنان بتصور آنکه مرده است
پایش کشیده انداختند و سگ از عقب آن زمره شتافته چون شب درآمد و همه بخواب رفتند خایه مهتر قوم را بجا بینداخت
و سگ بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی دهان سگ را خون آلوده دیدند دانستند که او را واقعه پیش آمده
و سگ روی براه آورده ایشان از پی روان شدند تا بدان غار رسیدند که علی افتاده بود و او را بخانه برده علاج
کردند تا صحت یافت و چون علی در گذشت پسرش محمد بخدمت سنقریان شتافته بواسطه شجاعت معتبر گشت بعد از فوت
وی ولدش ابوطاهر که جوانی شجاعت ماثر بود اتابک سنقر اختیار کرد و در آن وقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره
مخالفت می نمود ابوطاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابوطاهر بر مخالفان ظفر یافته دستکام بفارس باز
گشت و اتابک سنقر او را تحسین نموده گفت از من چیزی طلب نمای ابوطاهر کمیر اسب خاصه طلب نمود و اتابک آن
نیکوبی داده گفت دیگر چیزی بخواه ابوطاهر گفت داغ اتابکی می خواهم و این ملتمس نیز مبذول افتاده لطف فرمود که التماس
دیگر نمای ابوطاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آن ولایت را جهت اتابک مستخلص گردانم و سنقر لشکری بمصحوب

ابوطاهر گردانیده او را بدان جانب گسیل فرمود ابوطاهر بن محمد بن علی بن الحسن الفضولی چون بمدد اتابک سنقر مظفر گشته بیکبار
لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار مستولی گردید و هوس استقلال در دماغش جا گرفته حکم کرد که مردم
او را اتابک گویند و فرزندانش همین سنت مرعی داشتند و بدین تقریر ابوطاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند نه واقعی
چه اتابکان حقیقی جمعی اند که امرای سرحد بوده اند که ملوک سلجوقی فرزندان خود را بدیشان می سپرده اند و آن
شاهزادگان ایشان را اتابک یعنی اتاپیک می گفتند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابوطاهر در
آمد با اتابک سنقر مخالفت کرده مدتی از روی استقلال حکومت کرده روی بعالم عقبی آورد و از و پنج پسر ماند بزرگترین
همه اتابک نصرة الدین هزار اسب بود اتابک نصرة الدین هزار اسب بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان
گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز در تحت تصرفش درآمده خلیفه بغداد جهت او
منشور و خلعت فرستاده و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودانی نهاد اتابک تکله بن هزار اسب که با سپاه
سنقریان می پیوست پس از وفات پدرش بر مسند شهریاری نشست و اتابک سعد بن زنگی بنا بر کدورتی که از وی در دل
در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمس و خمسین و ستمایه
تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل نوئینان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه
و شکست اهل اسلام تحسر و تاسف می خورد و هلاکو خان از این معنی رنجیده قصد تکله فرمود و او از اندیشه پادشاه خبر
بی رخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیتوقا نویان را با دیگری از امرا بدان جانب ارسال داشت و ایشان برادر
تکله الب ارغو را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و بدان ولایت درآمدند و تکله در قلعه متحصن شده امرا چند
سخن وعده و وعید گفته او را پایان طلبیدند مفید نیفتاد آخر الامر هلاکو انگشتری خود را نشانی نزد او فرستاد و تکله بر آن
اعتماد کرده از حصار بیرون خرامید و امرا او را به تبریز برده بعد از رسیدن یرغو و ثبوت گناه بقتل رسانیدند اتابک
شمس الدین الب ارغو بن هزار اسب چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان
گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخت و آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بعالم
عالم آخرت برافراخته از وی دو پسر ماند یوسفشاه و عماد الدین پهلوان اتابک یوسفشاه بن الب ارغو بن هزار
اسب بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان بن هلاکو خان حاکم لرستان شده و او پیوسته با دولت سوار ملازم درگاه
ایلخانی بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام نمودی و اتابک یوسفشاه در بعضی از معارک و اسفار نسبت باباقا خان
خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان و جرباذقان
را او غان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا خان وفات یافت اتابک یوسفشاه در ملازمت احمد خان می بود بعد از
احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسفشاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین

صاحب دیوان را بار دیگر آورده و اتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون خان بلرستان شتافته از آنجا آهنگ کوه گیلویه کرد و در اثنای
راه خوابی هولناک دیده باز گشت و هم در آن ایام درگذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد اتابک افراسیاب
بن یوسف شاه بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر گشت و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریقه
ناپسندیده ظلم و عدوان پیش گرفت و هر یک از نواب اسلاف خویش را ببهانه مخاطره مصادره نمود و عاقبت آن جماعت را
بتیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منتسبان ایشان پناه باصفهان بردند و اتابک عمزاده خویش قزل را باصفهان روان
ساخت تا هر کس که بجا بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سنقر شاه نامی که
در اصفهان بود خروج کرده شحنه شهر را کشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک افراسیاب خود را پادشاه
باستقلال پنداشته طایفه از خواص خویش را بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و پسر بکله برد بند کره رود ارسال داشت
لران در آن سرحد بمغولان دوچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لرها در خانهای ایشان فرود آمدند
بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول از عقب غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر بر آوردند گویند که در آن
جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با
ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه اتابک افراسیاب را گرفته پیش ایلخان برد و کیخاتو بشفاعت
بعضی از خواتین محتشمه رقم عفو بر جراید جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب
بران جانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان بر تخت
فرمانفرمای جهانبانان نشست افراسیاب ببساط بوسی استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت
و در سنه خمس و تسعین و ستمائه که غازان خان ببغداد می رفت اتابک در حدود همدان کرت دیگر بشرف ملازمت رسیده
والتفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه بهرقداق نویان که از فارس متوجه اردو بود دوچار
خورده او را امر قداق طوغاجار را باز گردانید و بعد از وصول بپایگاه غازان خان اطوار ناپسندیده اتابک را بتفصیل عرضه
داشت کرد و در آن باب آن مقدار مبالغه نمود که افراسیاب بیاسا رسید اتابک نصرة الدین احمد بن الب ارغو
بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و ابواب معدلت و انصاف که
ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فرو شست و در ترویج امور شریعت غرا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت
سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه باجل طبیعی در گذشت
و پسرش یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت اتابک رکن الدین یوسف شاه مدت شش سال در لرستان
حکومت نموده عدل و داد ورزیده با رعایا بر وجه احسن معاش فرمود و وفاتش در شهر جمادی الاول سنه اربعین
و سبعمائه اتفاق افتاد و ملازمانش تابوتش را بایدج برده در مدرسه که در آنجا رکن آباد مشهور بود مدفون گردانیدند اتابک

مظفر الدین

مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه بعد از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت او رایات نصرت
فتح آیات امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد ایران مسخر و مفتوح
ساخت و تلک الایام نداولها بین الناس ع تعالی الله خدایی که ملک ملک خداست ذکر ملوک رستمدار بر ضمایر
آفتاب مآثر واقفان اخبار بلاد و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلد ثانی
سبق ذکر یافت سالهای بسیار تعلق باولاد عظام کاوباره میداشت و کاوباره بجیل بن جیلانشاه بود و نسبش
بکاماسب که عم انوشیروان عادل است می پیوست اما در اثنای سلطنت آن طایفه گاهی نواب خلفای بغداد و خدام
سادات عالی نژاد بر آن مملکت استیلا می یافته اند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند جلالت
نشست الثائر بالله ابوالفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسن بن عمر الاشرف بن الامام علی
بن الحسین زین العابدین نواده امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود سلطنت الثائر بالله در بلاد رستمدار در
زمان حکومت ابوالفضل محمد بن شهریار بن دیوبند بن هشیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن نامآور بن
هزارزاد بن بادوسپان بن کاوباره عبارت است از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسب بن
فیروز الملک و چنانچه کلک دوزبان در مجلد دوم بیان کرده و بعد از آنکه الثائر بالله چند روزی در رستمدار و مازندران
حکومت نمود میان او و ابوالفضل محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نمود الثائر بالله عنان عزیمت بجانب گیلان
انعطاف داد و دیگر بار اولاد کاوباره در ایالت رستمدار استقلال یافتند و بعد از فوت محمد بن شهریار اسپهبد حسام
الدوله زرین کمر افریدون بن شهریار بن جمشید سی و پنج سال رایت استقلال برافراشت آنگاه پسرش ضیف الدوله
نامجوب بیست و هفت سال پادشاه بود و بعد از آن ولدش حسام الدوله اردشیر بیست و پنج سال
سلطنت نمود پس برادرزاده اش فخرالدین ناصور بن اضبرالدوله بن سیف الدوله سی و دو سال حکومت
کرد آنگاه پسرش عزالدین هزاراسب چهل سال روی همت بامور مملکت آورد بعد از فوت هزاراسب پسرش شهر
نوش بر مرکب سروری سوار گشت و این شهرنوش پادشاه عالی همت صاحب حشمت بود و با پادشاه غازی که
حکومت جبال مازندران باصفهبد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش در حباله نکاح کشید و بدین
جهت هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفری شاعر در آن ولا قصیده گفته
که مطلعش اینست بیت جنت عدنست گویی کشور مازندران ۞ در حریم دولت اسپهبد اسپهبدان ۞
مدت سلطنت شهرنوش سیزده سال بود بعد از وی برادرش استندار کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود استندار
بن کیکاوس بن هزاراسب چون روزی چند بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسب جلادت سوار شده و مخالفت
شاه غازی را پیش نهاد همت ساخته چند نوبت بین الجانبین محاربه دست داد و بالاخره مصالحه اتفاق افتاده هر یک
از آن دو سردار روی بملک خود نهادند و در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجازی

اشتغال نمود و پسرش علاء الدین حسین قایم مقام شد در زمان اقبال علاء الدین حسین بزودی سپری گشته ملک اردشیر بر مسند
نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که منصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت اما حسب تقدیر جستان پیش از پدر
وفات یافته ازوی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنه ستین وخمسمایه بملک عقبی توجه نمود و مدت دولتش
سی و هفت سال بود اسپهبد هزاراسب بن شهریوش بن هزاراسب بعد از فوت عم در رستمدار شهریار شد و او
در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضا می نمود اما بخلاف روش پدر و عم تقویت شریعت نداشت و با ملاحده ربط
کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنا بر آن اعیان رویان ازوی روی گردان شده بملک
اردشیر پیوستند و کیفیت حال او را باز گفته ملک مازندران متعهدی سخندان نزد اسپهبد فرستاده او را بر ترک
ملاحده و دوام ارتکاب شراب ملامت کرده بسلوک رشد و رشاد ترغیب نمود و هزاراسب از جهالت بر اسب غرور سوار
بوده آن نصایح سودمند را قبول نفرمود بنا بران ملک اردشیر لشکر برستمدار کشیده و میان او و هزاراسب جنگ و جدل
بدور و دراز رسید آخرالامر هزاراسب از ستیز و آویز عاجز گشته بپای اضطرار نزد اردشیر رفت و اردشیر او را
اعزاز و احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورد و در آن اثنا برادر هزاراسب میرخلیل بعلت خناق در گذشت
ملک اردشیر امرا و ارکان دولت را بپرسش هزاراسب فرستاده خود نیز جهت تعزیت سرا تشریف برد اما فرود
نیامد و همچنان سواره باز گردید و این تعظیم بر خاطر هزاراسب گران آمد و خیال قرار نموده ما فی الضمیر بعرض ملک اردشیر
رسید و او را فی الحال مقید گردانید و خواست که در قلعه ... محبوس سازد اما اثیرالدین خورشید که یکی از بنی اعمام
او بود بحکم هزاراسب از آب زندگانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمده بیک ضرب هزاراسب را بقتل رسانید مدت ملک
هزاراسب هشت و شش سال بود

ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت رستمدار بزرین کمر بن جستان

در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزاراسب در ولایت رستمدار پاشا علی نامی را بر مسند
جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند شنود که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال
از ناصیه احوال او لایح گردیده خاطر بر آن قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را بزرین کمر در سلک ازدواج
کشد و سلطنت مملکت موروث را در قبضه اختیار او نهد و اعیان رویان بر مافی الضمیر اردشیر وقوف یافته و این
معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاده بخلاف پادشاه دست بیعت بیکدیگر داده هستون نامی را بحکومت بر
گزیدند و پاشا علی را بزخم زوبین از میان برداشتند و او پدر زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر بگوشه گریخته چون
این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ
گذرانید و هستون انقلاع روزگار گریخت آنگاه ملک افسر سروری بر سر زرین کمر نهاده او را بقدر تربیت کرد که امرا
را با بزرگوار خود رسید و زرین کمر هشت و چهار سال باقبال گذرانیده و در سنه عشر وستمایه وفات یافت
بیستون بن زرین کمر بعد از فوت پدر کمر سروری برمیان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر بملک آخرت شتافت

و ملک

و مملکت مازندران بکاشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بوده ولایت شهری
خود را از مخالفان محافظت نمود و در سنه عشرین وستمایه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود فخرالدوله نامور
بن بیستون بعد از پدر بر تخت حکومت نشست و در ایام دولت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بحد زوال
رسیده ماه جاه چنگیزخانیان از افق ولایت ایران طالع گردید چون نامآور مدت هشت سال مالک تخت و تاج
بود بعالم عقبی توجه نمود پسر بزرگترش حسام الدوله اردشیر در حدود گیلان لوای حکومت افراشته ولد
خوردترش اسکندر که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد و چون اسکندر اردشیر وفات
یافت استندار شهراکیم که برادرش بود قایم مقام گشت و مدت سی و یکسال بعدل و انصاف اوقات گذرانید و
در سال پانزدهم از سلطنتش در اردوی چنگیزخان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکو خان را متوجه ایران
گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته استندار شهراکیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان
حاکم مازندران بود بمحاصره قلعه گردکوه رفتند اما قبل از آنکه تسخیر حصار صورت پذیرد هریک متوجه ولایت خود گشته چون
این خبر بهلاکوخان رسید یکی از امرای بزرگ را که مشهور بود بغازان بهادر بتادیب شمس الملوک و استندار شهراکیم
نامزد فرمود چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت و شهراکیم بر تخت خیال
گریز کرده بالاخره نزد غازان بهادر رفت و از تقصیر خدمت لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان
او را مشمول نظر اشفاق گردانید و صورت این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان شتافت
و غازان از دیوان خان منشور حکومت ایشان را امضا فرموده خود را کل ساکن شد بعد از چندگاه میان شمس الملوک
و شهراکیم مخالفت وقوع یافت و شمس الملوک منهزم باردوی قاآن گریخت و انجا رخت هستی بباد فنا داده حکومت مازندران
را به برادرش علاء الدوله علی اختصاص داد و وفات استندار شهراکیم در سنه احدی و سبعین وستمایه اتفاق افتاد
و پس ازوی پسرش استندار فخرالدوله نامور بن شهراکیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر
سر نهاد و او پادشاه عادل شریعت پرور مرحمت گستر بود و همیشه مردم را بادای طاعت و شریعت تحریص می نمود و بتو
کرامات فرمود تا در دار الملکش منادی کردند که فرق انام بمقتضای آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من
یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع عمل نموده در وقت نماز جمعه هیچ آفریده بیع و شرا و سایر مهمات دنیوی
نپردازند و همه کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و تجدید بنا قیام نمایند و جمعی از ضعفای صناع و محترفه بدرگاه پادشاه
شتافته معروض داشتند که بجهت کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بمهم خود مشغول می باید بود تا وجه معیشت بهم رسد و
اگر بحسب الحکم بمسجد حاضر شویم از خدام آستان سلطنت آشیان اندیشه می باید حکم جهت شاه غازی فرمود که
جهت مردم ضعیف شهر و بازار وظیفه مقرر سازند تا هر ساله از دیوان اعلی بگیرند و جهت کسب و نفقه عیال از ادای نماز
تقاعد نورزند و ایشان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن محتسبی را معلوم شد که شخصی ... نماز می گذارد

ودنبال او مشغول گردید آن شخص گفت انچه ملک بن عنایت فرموده اجرت گزاردن نمازست واگر شما میخواهید که وضو سازم چیزی
دیگر برای مزد آن کار مقرر سازید و این گفتگو بسمع شاه غازی رسید فرمود تا ثلث انچه جهت گزاردن نماز برای آن شخص معین
بوده در وظیفه او افزودند چون شاه غازی مدت سی سال باقبال گذرانید در سنه احدی وسبعمایه متوجه عالم باقی گردید ازو
پسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوک زمان ماست ملک شاه کیخسرو بن
شهریار کیم بعد از برادر خود شاه غازی پانزده سال بر مسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش اردشیر کمر بخدمت او بست
و شاه کیخسرو را ایزد تعالی قرب صد فرزند کرامت فرموده وفاتش در سنه احدی عشر وسبعمایه روی نمود انگاه دولت
شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا
مصاحبت می فرمود و در ایام کامرانی مساجد و خوانق و بقاع خیر طرح انداخت و قری معموره و مستغلات مرغوب
بر آن مواضع وقف ساخت اوقات ایالتش پنج سال امتداد یافت و در سنه سبع عشر وسبعمایه عنان بعالم جاودان
تافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر خسروی بر سر نهاد و مدت هشت سال باقبال گذرانید چون
زمان حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرش تاج الدوله زیاد با وی مخالفت کرد و در سنه خمس وعشرین وسبعمایه
پسر تاج الدوله جلال الدوله اسکندر بیک ناگاه تیغی بمقتل عم رسانید و او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیاد در
زمان شهریار برادر در کلارستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدت نه سال باستقلال حکومت نمود و وفاتش در روز جمعه
گریزی سنه اربع وثلثین وسبعمایه اتفاق افتاد جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد پس از فوت پدر تاج اقبال
بر سر نهاد و ولایت نامل و رستاق برا برادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله
سلطان ابو سعید بهادر خان وفات یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار قوی شده فی اواخر سنه ثلث واربعین
وسبعمایه لشکر بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت اولاد کور خواهد گشت بقتل رسید و غنیمت بی نهایت از جهات
و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاده بجمل حشمت و مکنت و عظمت جلال الدوله اسکندر بدرجه
کمال رسید و لشکر بجد و دوری کشیده چند قلعه معتبر مفتوح گردانید و در تاریخ سید ظهیر سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم
رستمدار و گیلان و مازندران چنان بود که موی سر می گذاشتند و دستار نمی بستند اما بعد از قتل امیر مسعود سربدار
جلال الدوله و برادران سر تراشیدند و دستار پیچیدند و جلال الدوله در صباح روز دوشنبه هشتم ذی الحجه
ست واربعین وسبعمایه قلعه شهر نور را طرح انداخت و باندک زمانی آن عمارت عالی را اتمام ساخت و چون مدت ملکش
به هشت و هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضای قضا در سنه احدی وستین وسبعمایه بزخم خنجر بیاوری متوجه عالم آخرت
گردید مفصل این مجمل آنکه جلال الدوله مسخره را که قزوینی بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب می نمود و بصیقل سخنان هزل
آمیزش زنگ ملال از آیینه خاطر می زدود در اثنا شبی یکی از اهل صحبت آن مسخره را سخنی درشت گفت و قزوینی را
کمال نادانی بر آن داشت که کاردی از میان کشیده برخاست که بر آن شخص زند و بدین جهت مردم بهم بر آمده چراغ فرو کشتند

وخوف

وخوف بر ملک جلال الدوله غلبه گشت و در جست که از خانه بیرون رود قضا را کارد مسخره بر دستش خورده و رستمداری فریاد برآورد که کشته
بزنید و در آن حال ملک پای از خانه بیرون نهاده و یساول که حاضر بوده تصور نمود که او شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است
و میخواهد که بگریزد بنا بر آن خنجری بر پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاده بمرد فخر الدوله شاه غازی
بن تاج الدوله زیاد بعد از شهادت برادر نزدیک به هشت سال در رستمدار بر مسند سرافرازی نشست و در سنه ثمانین
وسبعمایه بملک عقبی پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم مقام پدر بود هشت و یکسال در آن ولایت حکومت
می نمود و چون اجل موعود رسید در وقت محاربه کیخسرو بر دست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید
سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت بر سر نهاد و او بعدل و انصاف
و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بملازمت مبادرت
نمود گفتار در بیان شمه از حال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع بنای دولت بعض حضرت صانع کن فیکون
ملک کیومرث که ولد بیستون بن تاج الدوله زیاد بود در سنه سبع وثمانین وسبعمایه در طالقان بدست جمعی از علاقه
افتاده عالم را بدرود نمود از وی پسری ماند کیومرث نام در وقت استیلای امیر تیمور گورکان بر مازندران خورد سال
و از منظور نظر آفتاب اثر آن پادشاه کامکار گردانیده بکوتوالی قلعه نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار
باقبال گذرانید و در آن اوان که اسکندر شیخی را فراسیاب جلابی با حضرت صاحبقرانی آغاز مخالفت کرد امیرزاده
رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمانشاه بدفع فتنه او مامور گشته ملک کیومرث بنا بر تراعی که با اسکندر شیخی داشت از قلعه
بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه این معنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی
قلعه نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را بگرفته نزد اسکندر شیخی که در آمل بود فرستاده و پیغام دادند
که اینک دشمن ترا گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما در باره خود معلوم نمایی و من بعد با ما مخالفت نه پیمایی
اسکندر شیخی میر منوچهر داهی را التفاتی کرده ملک کیومرث را اسب و خلعت داده گفت بهر طرف که میخواهی برو که مرا با تو
کاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته بتدبیر کار امیرزاده رستم را واقع شده بود و بعرض امیرزاده پیر محمد رسانید که
در فارس حکومت می نمود رسانید و امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده زبان بملامت میرزا رستم و سلیمانشاه
بگشاد و کیومرث را بایالت ولایت موروث وعده داد اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض امیرزاده
پیر محمد رسانیدند که کیومرث داعیه خروج دارد بنا بر آن ملک کیومرث محبوس گردید و چندگاه در زندان بسر برد
برگشت و روزی قلندران با جمعی از آن طایفه خود را بنواحی قلعه نور رسانید و در سر چند روز یکبار به بهانه دریوزه گردی بپای قلعه
میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایات می کرد تا میان الجانبین الفت و موانست پیدا شد و روز بروز در صحبت
دربان بسر می برد و روزی که دربان به بستن دروازه مشغول گشت کیومرث در گوشه خزید چون جای کوتوال معلوم داشت
در همان شب بدان جا رفت دید که چراغ می سوزد و کوتوال دست در گردن خواهر کیومرث که منکوحه او بود کرده و بخواب رفته

نهاده کیومرث بقدم جرات بسر بالین آن دو غافل رفته سر هر دو را برداشت و کوتوال مست شده را کشته سرهای ایشان را برداشته بر برجی از برج
رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعه نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که بقلعه نور درآمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا
کردم و حالا هر دو سر در دست دارم باید که هر کس درین حصار نوکر و نوکرزاده من و پدران من است تیغ انتقام از نیام کشیده
در قتل و غارت مغولان از خود بتقصیر راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده همان ساعت فوجی از ملازمان قدیمی ملوک رستمدار
خود را بوی رسانیده دیدند که در قول خود صادق است فی الحال بسر دربان دویده سر او را بقتل آوردند و بعد از ان
شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را کشته و فوجی را از حصار بیرون کردند
و آن ولایت نوبت دیگر بحیطه تصرف کیومرث درآمده باندک زمانی طبرستان تمامی ملک رستمدار را مسخر گردانید و چند
کرت آخر تجدید دولت دودمان خود برد گویند رستمداریان تا آن غایت سنی مذهب بودند و کیومرث در مجلسی
نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم گردد بمذهب امامیه علیهم السلام درآید بنا بر آن در آن وقت که آن
مملکت را مسخر ساخت شعار شیعه علویه را ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب آیه کریمه الناس علی دین ملوکهم آن
مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با امیر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ میرزا چند
گاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و اخرالامر کیومرث ایلچیان باستان شاهرخ سلطان
فرستاده از جرات خویش عذرخواهی نموده مقبول افتاد فوت کیومرث در سر راه بابو در ماه رجب سنه سبع
و خمسین و ثمانمائه دست داده او را هفت پسر بود بدین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو
ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر ازین جمله ملک اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات
پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بود **اختتام حکایات ملوک رستمدار** چنانچه در تاریخ طبرستان
مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعه نور و توابع آنرا پسر بزرگترش ملک کاوس متصرف شده
سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بظلم نفس و تنگ دلی موصوف بود بیشتر مردم مایل بسلطنت ملک اسکندر
گشتند و مدت مدید میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را ظفر و نصرت
روی می نمود بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داده در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه وفات ملک کاوس اتفاق
افتاد و پسرش ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند نسبت با عم خویش طریق اطاعت مسلوک داشت و بواسطه
فساد اهل فتنه میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت و در آن سال که امیر حسن بیک از وضع میرزا جهانشاه
فراغ یافته رقم زوال جلال فرموده عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند و کیفیت احوال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک
فرمود که جهانگیر بهمان مواضع که در تصرف پدرش بود قانع گشته با ملک اسکندر در مقام منازعت نباشد و درین باب نشان
نوشته اجازت انصراف داد و چون چند سال برین احوال بگذشت بار دیگر نایره خلاف مشتعل گشت مولف تاریخ طبرستان
سید ظهیر گوید که درین کرت که میان ملک اسکندر و جهانگیر مخالفت اتفاق افتاد ملک اسکندر از حضرت پادشاهی

خلاف دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد نمود آن جناب مرا با بزرگان آنجا
و سی بگور شتافته مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر را نصیحت کردم تا با یکدیگر طریق صلح و صفا
مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ هجری بسنه احدی و ثمانین و ثمانمائه رسیده مصالحه بین الجانبین انعقاد یافته
و بدین واسطه پرتو امنیت بر وجود متوطنان آن ولایت تافته جامع این اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلای آفاق است
میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال مذکور بتحقیق پیوسته این بود که خامه بلاغت شعار در سلک تحریر کشید
و من بعد آنچه ازین باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده مرقوم خواهد گردانید ان شاء الله تعالی وحده العزیز **ذکر ارتفاع شمع
رایت دولت طبقه سیم از ملوک باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند** مورخان خرده بین نکته دان بعبارات رنگین
بیان کرده اند که تا تاریخ سنه خمس و ثلثین و ستمائه که معموره جهان پایمال سپاه ماوراء النهر و ایران بسبب تسلط
سپاه توران خراب و ویران گشته بود و حسام الدوله اردشیر بن کینخوار بن شهریار بن کینخوار بن رستم بن دارا بن
شهریار بن قارن بن سرخاب بن شهریار بن دارا بن رستم بن شروین بن کیخسرو بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن
بن سرخاب بن مهرمردان بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک العجم جد انوشیروان عادل
خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط نمود و بعد از وی هفت نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر
مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و یازده سال امتداد یافته فی شهر محرم سنه ... انجا...
چنانچه از سیاق کلام آینده واضح خواهد گردید **حسام الدوله اردشیر** ابو الملوک لقب داشت و او در سنه خمس و ثلثین
و ستمائه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هرچند بواسطه قتل و غارت جیش مغول در آن وقت اکثر
از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امرای چنگیزی در ساری که دار الملک طبرستان
بود بسیار روی می نمود تا امل رفته آن خطه را تختگاه ساخت و در سنه سبع و اربعین و ستمائه نادم اللذات دو
السید بر سرش تاخت مدت دولتش دوازده سال بود و بعد از وی پسر کلانترش **شمس الملوک محمد** با مرا پادشاهی مشغول
بود و در ایام سلطنت او هلاکو خان همت بر تسخیر قلاع ملاحده گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار
بمحاصره گرد کوه بازداشت و ایشان قبل از فتح قلعه بولایات خود بازگشته بنا برین جریمه فی سنه خمس و ستین و ستمائه
شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و او مدت هجده سال لوای ایالت مرتفع می گردانید **عماد الدوله علی بن حسام
الدوله اردشیر** بعد از برادر باتفاق امرای مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنه
خمس و سبعین و ستمائه دست قضا روزنامه دولتش در نوشت **تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر** قایم
مقام عم خویش عماد الدوله بود و او را در مازندران اقتدار تمام پیدا شده نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت
چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آمل هشتاد مدرسه معمور گشت و در هر مدرسه عالمی مدرس بافاده اشتغال مینمود
چون تاج الدوله بیست و سه سال افسر اقبال بر سر نهاد وفاتش در سنه سبع و تسعین و ستمائه دست داد و پسرش **نصیر الدوله**

شهریار قایم مقام شده و شانزده سال در مسند ایالت متمکن بود و فوتش در سنه احدی عشر و سبعمائه روی نمود و الجلال ازدهی پسرش
رکن الدوله شاه شجاع کیخسرو بر مسند حکومت نشست و بجهت آنکه رنجیده آمده شده امرا ترک اهل و عیال و اطفال خود را بر رستمدار
و در آن ولایت قریه فرمیده مسکن آن جماعت گردانید و وفات رکن الدوله در سنه ثمان و عشرین و سبعمائه دست داد و دوران
دولتش چهارده سال بود پس از وی ولدش شرف الملوک ابن کیخسرو شش سال صاحب افسر بود و در سنه اربع
و ثلثین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد آنگاه برادرش فخر الدوله حسن بن کیخسرو که خاتم ملوک باوند است بر تخت
حکومت نشست و قضیه امیر محمود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و مقارن آن حال طاعون و وبا در مازندران شایع
شده بسیاری از اکابر باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن هیچ شخصی از اولاد صغار او و از آن قوم شخصی
متعین زنده نماند و در آن اثنا بسبب شقاوت زمره از مردم مفسد حسن کیا جلابی را که از عظما ارکان دولت او
بود بقتل رسانید و بدین واسطه تفرقه بسیار با اهالی مازندران رسید و کیا چلاویان جلابی بر فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب
که خواهرش در حباله ملک بود سرانجام امور ایالت را پیش گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود زنده نام
و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن وی را بمباشرت زنده نسبت کرده از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل
نموده در روز شنبه بیست و هفتم محرم سنه خمسین و سبعمائه فخر الدوله حسن بحمام رفت چون بیرون آمد پسران
افراسیاب جلابی کیا علی و کیا محمد که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بحال ایشان
بنفس خود شاهنامه بر ایشان میخواند و در سر حمام هر دو را طلبیده شاهنامه را گشاده خنجر خویش بر بالای کتاب
و بیت بیت ایشان را تعلیم میداد که ناگاه یکی از آن دو غدار خنجر برداشته بر سینه ملک زد چنانچه فی الحال ملک
باقی اشتغال نمود آنگاه جلابیان بر مازندران تسلط یافتند و چندین هزار خون ناحق ریخته اکثر خاندانهای قدیم را
برانداختند و فرزندان ملک فخر الدوله با سایر متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار
بود نمودند و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری چند روزی برآسودند و اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بودند شرف
الملوک شاه غازی شمس الملوک کاوس و کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت
و بعد از فخر الدوله هیچکس از آن قوم رایت ایالت نیفراشت **گفتار در بیان مجملی از حال قدوه اولاد رسول قرشی سید
قوام الدین المرعشی و ذکر انقضاء ایام دولت و زندگانی افراسیاب جلابی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی
سعادت ایابی** چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن
عبد الله بن حسین المرعشی و نسب سید حسین مرعشی بامام زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله
علیهم الرضوان منتهی می شود و سید قوام الدین در اوایل ایام صبی و ابتدای ایام نشو و نما تتبع سنن سنیه آبای بزرگوار
و اجداد نامدار خود نموده بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقه رشد و رشاد مشغولی فرموده و بعد از تحصیل علوم دینیه
و تکمیل معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عزالدین سوغندی که مقتدای

روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید و دست ارادت بدامان جناب داده یکسال اربعین در خدمتش گذرانید آنگاه
اجازت مراجعت خواست و با دل مشتاقه چند گاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر قوت جاذبه سید عزالدین
آن قدوه اولاد سید المرسلین را بطرف خود کشید و سید قوام الدین بخراسان رفته بشرف طواف سوغند مصحوبه
مشرف گشت یک اربعین دیگر بخانقاه پیر خود بسر آورد و بعد از آن بوطن اصلی معاودت فرموده باز بشغل و ذوق عبادت اشتغال
نمود و در آن زمان افراسیاب جلابی حاکم مازندران بود و فخر الدوله بخنجر غدر کشته بود هرج و مرج باحوال طبرستان
راه یافته در هر بلده متغلبی بظلم و تعدی مشغولی می کردند و هیچ یک باطاعت دیگری سر فرود نمی آوردند و افراسیاب با وجود
آنکه اکثر مازندران را بحیطه تصرف داشت هر طایفه که در حدود آن ولایت آتش فتنه و فساد برافروخته بودند نمی توانست منع نمود
و در آن زمان که همشیره افراسیاب را در حباله داشت و بعد از قتل فخر الدوله حسن در لارجان حکومت می کرد با افراسیاب پیغام
داده بود که تو پا از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف مانند فخر الدوله حسن ملکی را کشتی و مع ذلک پیوسته مرتکب انواع
مناهی و ملاهی می شوی بنا بر آن سایر امرا و مردم ولایت را شرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامن
توبه و انابت زنی و من بعد بر جاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامون معاصی نگردی تا بهم تو صفت استقامت میسر گردد
افراسیاب چون این سخن را استماع نمود حسب الامر قبول فرموده بپای نیازمندی خود را نزد سید قوام الدین رسانید
دست در دامان متابعت آن جناب زده و زبان بگفتن کلمه استغفرالله گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر
منهیات توبه کرد **نظم** از شرب مدام و لاف مشرب توبه ٭ وز عشق بتان سیم غبغب توبه ٭ در دل هوس
گناه و در لب توبه ٭ زین توبه نادرست یارب توبه ٭ و جناب سیادت مآبی آثار مسکنت و انابت در بشره افراسیاب
جلابی مشاهده نموده بحکم کلمه نحن نحکم بالظاهر ابواب شفقت بر رویش مفتوح گردانید و سر او را بدست مبارک خود تراشید و
طاقیه درویشانه بر فرقش نهاد و مردم چنان پنداشتند که افراسیاب حسن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآبی گشته
سلوک طریق زهد و تقوی اظهار نموده بدان سبب اولاد او را بالشیخی ملقب ساختند و از آن جمله یکی اسکندر شیخی است که
چندگاه در ملازمت حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بسر می برد و آخر الامر مخالفت کرد القصه چون افراسیاب
نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان آن دیار هر روز فوج فوج بعتبه علیه سیادت مآبی میشتافتند
و بدست نیازمندی در دامن متابعت آنجناب آویخته مرید می گشتند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسله خود
میدانستند گاهی بخانه اش رفته بزبان بازی آرزوی مایحتاج خود می طلبیدند و بدست گستاخی جامه او را برداشته می پوشیدند
و می گفتند تو پادشاهی دیگر برای خود ترتیب نمای و افراسیاب از این معنی بتنگ آمده رشید که سید قوام الدین
بدستور ساداتی که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت نماید و ابواب تفرقه بر روی روزگار او
بگشاید جمعی از علما و فقها آمل را که بر آن سید ستوده خصال رشک می بردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد آن جماعت
گفتند که اگر حال سید قوام الدین برین منوال جاری باشد اندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه یابد و بر تو دولت و اقبال

بر احوال او باید مناسب آنست که از متبع روش سید احتناب احتراز واجب دانی و او را بمجلس حاضر گردانی تا بحجت شرع گردن او
ثابت سازیم که مبتدع است و اطوار مریدانش مخالف مسایل شرع انست اگاه خدمتش از گوشه نشینی و ارشاد منع نمایی و اگر
قبول نکند اخراج فرمایی و افراسیاب این سخنان را بسمع رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار
فرمان داد و چون آن جناب تشریف حضور ارزانی داشت هر چند فقها جهد و سعی نمودند چیزی که مخالف شریعت مطهره
باشد بروی ثابت نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهری می کنی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب
بهمین سخن تمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که با او بمقتضای شرع عمل نمایند و آن جماعت در میان بازار
از سر آن زبده اولاد سید ابرار دستار برداشتند و بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از
لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط پرداخت بیت اساس توبه که در
محکمی چو سنگ نمود ✿ ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست ✿ القصه قضا همان شب که سید
سعادتمند بزندان رفت سیف الدین بن افراسیاب را که ولی عهد پدر بود درد قولنج گرفته بمرد و مردم این معنی را از
کرامات سید هدایت منزلت حمل کرده خواص و عوام بزندان شتافتند و آن جناب را بیرون آورده بمنزل اشرف
رسانیدند و بعد از این واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر مطاوعت سید قوام الدین بر میان بستند و ابواب
محبت آن جناب بر روی خود گشادند و در مقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهده این حال محل شده در شهور
سنه ستین و سبعمایه که مدت دو سال از طلوع اختر دولتش درگذشته بود آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال نمود و
با اکثر فرزندان و جمعی کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین روان شدند و سید از این حال خبر یافته فرزندان
و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخته در صدد مدافعه در آمده با سی صد کس در غوزه زاری که عورتی اطراف آن را خاکریز
درخت استوار ساخته بود پا ایستاد و آب در حوالی آن موضع سر داد و چون زمین آن موضع در غایت لینت بود لای
و گل بمرتبه رسید که سوار را عبور از آن متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود تا اصحاب
قبضه بر سید و یاران تیرباران کردند و از آن جانب نیز درویشان دست بتیر و کمان بردند و بحسب تقدیر ملک قدیر تیر
اول بر هدف مراد یعنی بر سینه افراسیاب خورد چنانچه از اسب درگشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم ابنای
سید قوام الدین دلیر شده بر جلالیان یکبار حمله کردند و سه پسر افراسیاب کیا حسن و کیا سهراب و کیا علی را هم در آن
معرکه از عقب پدر فرستادند و شمشیر زنان منهزم گردانیدند تا دروازه آمل از عقب گریختگان تاخته و بسیاری از ایشان را
بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و اسکندر شیخی و سایر اولاد و اقارب و عشایر افراسیاب چون آن الحال مشاهده نمودند بر اسبان
تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل جان بدر کشیده از آنجانب برستمدار شتافتند و آن
زمستان در پناه دولت ملوک گاوباره گذرانیدند و از رستمدار بشیراز رفته و از شیراز بخراسان خرامیده تا زمان استیلا
امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند ذکر سلطنت جناب سیادت ایاب بغیابات حضرت مستطاب

چون افراسیاب بجزای اعمال خود گرفتار گشت سپهر ستیزه کار از مقام رعایت جلالیان درگذشت قدوه اولاد ائمه هادین سید قوام الدین
با اولاد عظام و احباب کرام بآمل تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و فساد و شیوه
ظلم و بیداد را منسوخ کرده مبانی دین مبین و قواعد شرع متین را مشید و محکم ساخت و آستان هدایت آشیانش پناه
اشراف و اعیان مازندرانیان شده درگاه خلایق پناهش آرامگاه اکابر و اعاظم و اشراف طبرستان گشت و بعد از
آن با ذکر زنانی ساری و کوهستان مازندران را بضرب تیغ و سنان در حیطه تسخیر در آورد و قلعه فیروزکوه را بعد از
محاصره مصالحه گرفته آبادان کرد و آنگاه پسرش سید فخر الدین با لشکری جرار برستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت
را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار بر افراخت چون آفتاب اقبال سید قوام
الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال در ولایت بارفروش ده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در
ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمایه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت آن دیار باولاد امجاد و احفاد
عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العطیات علم دولت آن سادات سالهای فراوان ارتفاع پذیرفت ابتدا
سلطنت سید قوام الدین فی سنه ستین و سبعمایه بود و چون هفت سال بدولت و اقبال گذرانید وفاتش روی نمود
در سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه که سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین
تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنت مازندران در آن خاندان بوده بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بجمادی الآخر سنه
تسع و عشرین و تسعمایه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی ننموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاده و ذکر صدور حالی
که آن جناب را در ایام کامرانی دست داد چون خازنان قدر و قضا از جامه خانه تؤتی الملک من تشاء خلعت سلطنت و ولایت
آمل را بر قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیده و افسر زر بور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق مبارکش نهاد
فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانید اولاد عظام خود را جمع نموده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند نمود
فرمود که مناسب چنان است که یکی از شما باسم مهتری موصوف باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت نظام
گیرد و مهام دین و دولت انتظام پذیرد ایشان فرمودند که ما همه بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صواب نمائی تجاوز
جایز نمی شماریم و سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبد الله را بریاست نامزد کرده آن جناب جواب داد که زهد
حق محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد مناسب آنکه دیگری را از برادران
متعهد این امر گردانی آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوایی برادران را متکفل گشته در
شهور سنه ثلث و ستین و سبعمایه ریاست آمل را به برادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهت سایر برادران
از ممالک مازندران مواضع تعیین گردانیده ایالت ساری را باسم خود رقم زد چون کیا فخر الدین جلالی که در آن زمان در ساری
بر مسند حکومت متمکن بود و کیا گشتاسب که در قلعه توجی ایالت می نمود از استقلال سادات در ولایت آمل و قسمت ممالک

مازندران خبر یافت لشکری جمع آورده مستعد مقابله و مقاتله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل باورود را معسکر ساختند و از آن تا خفتند
جناب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آیین بر سر جلالیان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد
در خون یکدیگر با خاک عرصه رزمگاه گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلالی بجانب ساری
گریخت و کیا وشتاسب بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان را از هم بگسیختند و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروش
ده فرود آمد و در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا وشتاسب جلالی آغاز مکر و تزویر کرده
پی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از غلامان جلالی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سید زاده
عبد الله شدند و با ایل رفته بدر خانه آن جناب شتافته و پیغام دادند که ما جماعتی از اهل صلاح بپای ارادت
باستان سیادت آشیان آمده میخواهیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم سید زاده عبد الله ردا بر دوش و
تسبیح در دست از خانه بیرون آمد حسن دولت چماقی بر سر آن زبده اولاد خیر البشر زد و دیگران بضربات متعاقب آن
جناب را شربت شهادت چشانیدند و چون مریدان سیدزاده شهید و مریدان سید سعید ازین حال خبر یافتند سلاح
برداشته و از عقب آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح ایشان را بجانب
آتش دوزخ روان ساختند و این خبر بعرض سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمده
تیغ انتقام از نیام برکشیده متوجه ساری گردید و کیا فخر الدین جلالی و کیا وشتاسب آنجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین
جلالی در میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال رجال بقتل رسید و کیا وشتاسب منهزم گردید و در دره محکم که عبور سپاه
بر آن دشوار بود تحصن جسته باز متوجه جمع آوردن لشکر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین
را بجانب ساری فرستاد تا بضبط قواین کیا فخر الدین جلالی پردازد و سید حسنی عز الدین سه کالی را با معدودی چند از
لشکریان برسم شبیخون بر سر کیا وشتاسب ارسال داشت و سید حسنی عز الدین نیم شبی بیک ناگاه خود را بر کیان
زده کیا وشتاسب را بقلعه توجی گریزانیده سالما مراجعت نمود و بموکب عالی قوامی پیوست آنگاه جناب سیادت شعار
با سپاه جلادت آثار بپای حصار توجی رفته آن قلعه را مرکز وار در میان گرفت و کیا وشتاسب با هفت نفر از اولاد و
سیصد کس از اهل اعتماد اطراف حصار را استوار کرده بمدافعه مشغول شد و از جانبین تیر و سنگ مانند دعای مستجاب
و رشحات سحاب صاعد و نازل گشته بحسب تقدیر هفت پسر کیا وشتاسب بضرب تیغ قتیل گردیدند آخر الامر بر حلقوم او تیری
رسیده از پای در افتاد و شخصی علی کرماوه رودی نام خود را از بارو انداخته کیفیت حال بعرض سید رسانیده حصال [illegible]
لاجرم اشارت فرمود تا یکبار عساکر نصرت شعار از اطراف آن حصار در آمده جنگ در انداختند و در آن قلعه را اندرون در
را بزخم دبره پاره پاره کردند و فتح میسر شد و سید کمال الدین بخانه کیا وشتاسب در رفت منکوحه کیا وشتاسب که همشیره
ملک فخر الدین حسن بود چادری در سر کشیده پای برهنه بر سید زاده سلام کرد و گفت چون کیاییان جلالی قدم از حد خود
فراتر نهاده بدست غدر برادر ترا از پای در آوردند جبار شدید الانتقام ایشان را مستاصل گردانید اکنون احیاء کیا وشتاسب

هفت پسر من درین خانه افتاده است و من از وجه حلال چند ذرع کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید که خان فرمایی
از ایشان را بطریقه سنت تجهیز و تکفین کرده مدفون فرمایند و سید زاده کمال الدین از کمال تهور آن عورت تعجب نموده از
ممتلکات زوجه اش بوی تسلیم داشت و فرمود تا کیا وشتاسب و اولاد او را غسل داده از آن کرباس کفن کردند و بخاک
سپردند و بعد از تسخیر توجی از فرزندان و قرابتان کیا جلالی هر کس مانده بود که بجنه در امصار متفرق گشته و بعضی از ایشان
بگیلان رفته در گوشه خمول ساکن شدند و چون خاطر سادات ستوده مآثر از جانب دشمنان بجد فراغت یافت حسب المقرر
سید کمال الدین بساری شتافت و در سنه تسع و ستین و سبعمایه از ولایت آمل و ساری مردم طلبیده فرموده تا
خندق عمیق عریض در گرد بلده ساری کندند و اندرون شهر قصری عالی و حمامی و دیگر عمارات طرح انداختند و استادان
بنا بنیاد کار کردند و در سنه سبع و سبعین و سبعمایه آن ابنیه باختتام انجامید و چون دشت مازندران بتمام در حیطه
تصرف سادات عظام قرار گرفت سید کمال الدین از پدر استجازه نموده متوجه تسخیر قلاع و جبال آن ولایت گشت
و بپای قلعه که رسید ساکنان آن قلعه طریق اطاعت پیش گرفته کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید سپرده خصال [illegible]
کرسی قلعه فیروزکوه که کیا جلال متمرد از استقلال زده چون در ان اوان بواسطه دم سردی دی محاصره آن
حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نموده در اوایل فصل بهار باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروزکوه [illegible]
الدین نوبت نیز آن مهم صورت نیافت و کرت سیم سید قوام الدین باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعه فیروزکوه تشریف
برده آغاز محاصره کرد و کیا جلال متحیر و مضطرب گشته سید علی کیا کالی که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و از اردو
همین مقدم خویش مشرف داشت تشفیع جرایم خود گردانید و طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا بر گشاید از
حصار بپای خدمتکاری بیرون آید و سید علی کیا مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده و جناب سیادت پناهی
ایالت دستگاهی قواعد میثاق و پیمان را بایمان موکد گردانید و سید علی کیا این خبر بحصار فرستاده کیا جلال بیرون آمد
و بشرف ملازمت سید رسیده با عیال و اطفال و اموال و حاجات خاصه خود متوجه ساری گشت و ایالت فیروزکوه تعلق
بدیگری گرفته سید قوام الدین و اولاد بمنازل خود مراجعت کردند **ذکر فتح ممالک رستمدار و اشتغال سید قوام
الدین بجوار پروردگار** چون خاطر سادات نصرت شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت سید فخر الدین
بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت
طلبیده با سپاه بسیار عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله و مقاتله
اقدام نموده در منزل لیران دشت تلاقی فریقین واقع گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزیده ملک [illegible]
گریخت و از انجا بکجور نقل کرده در فصل بهار وقت ظهور لشکر سبزه زار سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور شد
و ملک قباد با جنود کوهستان و رستمدار روی بمیدان قتال نهاده و در منزل کنار آن دو لشکر بهم رسیدند و حربی صعب
شده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم گردند اما در آن حین از شست قضا تیری جان گداز بر گردن قباد خورده از اسب در

قباد و بقریه

افتاد و رخت بقا بجاه فنا داد و انگاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت دستگاه بپای قلعه کجور تشریف برده چون کوتوال آنجا
شنید که ملک قباد را چه پیش آمده امان طلبید و بپایان شتافته مفاتیح حصار و خزاین تسلیم کرده بدین قیاس تمامی قلاع و بلاد
و دشت کوهستان و رستمدار باندک زمانی بتحت تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایت
قاعده عدل و داد متجدد گشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید فخر الدین موضع داماشا را دار الملک
خویش ساخت و بر گرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصری و حمامی و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام و ثبات جمیع
ممکنات از مقوله محالات است و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن آن حال که کوکب اقبال سادات
ستوده خصال بذروه کمال رسیده آفتاب حیات جناب سید قوام الدین بحضیض وبال تحویل نموده مریض گشت
اولاد عظام و احفاد کرام آن سید عالیمقام چون این خبر استماع نمودند از مقر عزت خود نهضت کرده ببارفروش ده
که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند و سید ایشان را منظور نظر اشفاق گردانیده بسلوک طریق
زهد و تقوی و تقویت شریعت غرا وصیت بقا ترغیب نموده لوازم وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ساخت
در محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمائه بریاض رضوان خرامید و فرزندان عالیمکان آن سید عالیشان بعد از
انکه بلوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام نمودند نعش آن جناب را از بارفروش ده برگرفته بآمل بردند و
بمقتضی سنن سنیه حضرت خیر البریه و آله تحف السلام والتحیه بخاک سپردند و بر سر مرقدش قبه عالی بنا کردند تعداد اولاد
امجاد آن سید عالی نژاد باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبد الله که
بخنجر جفا بپایان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری بود و وصی پدر گردید سید رضی الدین که در آمل حکومت
می نمود سید فخر الدین که در رستمدار کامکار گشت سید نصر الدین که بعضی از قصبات ولایت آمل تعلق بوی می
داشت و سید ظهیر الدین که در ولایت مکان رود و توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افراخت سید زین
العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از قصبات ساری بایشان متعلق بود سید شرف الدین که
در قراطوغان که داخل ساریست ریاست می نمود چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی
ایشان معلوم نیست

ذکر پریشانی اولاد سید قوام الدین بسبب استعلای دولت صاحب قران ظفر قرین

چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود بازپرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف
کرد و سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین برستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بمقر عز خود شتافتند تا
زمان توجه حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان بجانب مازندران ایالت آن ولایت بدیشان مسلم بود و در
سنه اربع و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران باغوای اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدر و اقربای
او در دست اتباع سادات کشته بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین ازین معنی وقوف یافته برادر
خود سید غیاث الدین را با تحف و تبرکات بملازمت آستان صاحب قران کشورستان فرستاده و درباب اطاعت

و انقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد و چون آن حضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابد
نظر شفقت بر سید غیاث الدین نگماشت و او را مقید ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرموده و در آن
زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک کاوباره بود در حدود رستمدار می گشت بنا بر آن سادات
اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رود و مانند اسکندر شیخی در تهییج ماده عناد و فساد سعی نماید
خاندان سخن و ان پیش سعد الدوله فرستادند و ایالت و حکومت ولایت رستمدار را باو وا گذاشتند و او را سوگند
دادند که بر اساس خلاف نرود اما چون حضرت صاحب قران بجرجان رسید سعد الدوله نقض عهد و پیمان را بر طاق
نسیان نهاده باردوی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته چاره جز آن ندانستند که قلعه ماهانه سر را که
در آن حدود است مضبوط ساخته تمامی اموال و ذخایر از آمل و ساری بدانجا نقل کردند و لشکر آن ولایت را جمع کرده
دل بر کارزار نهادند و در روز دوشنبه بیست و ششم ذی قعده سنه اربع و تسعین و سبعمائه بصحرای قراطوغان
قراولان سپاه حضرت صاحبقران و سادات عالیمکان بهم رسیده لشکر مازندران پریشان و منهزم شد و سادات تحصن جستند
و ایشان با تمامی جنود بقراطوغان رفته روز متعاقب بتاخت و مقابله پادشاه مشرق و مغرب قیام نموده و بسیاری
از سپاهیان مازندران کشته گشت سیم قلعه ماهانه سر را بگرفتند و روز دیگر اسکندر شیخی که قراول صاحب
قران ظفر قرین بود سادات را تعاقب نموده در برابر حصار ماهانه سر فرود آمد اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت
از قلعه بیرون نهاده جمعی کثیر را از اتباع اسکندر شیخی از تیغ بیدریغ گذرانیدند و حی خواجه ولد شیخ علی بهادر را که از
نقبای امرای صاحب قران مظفر لوا بود گرفته بقتل رسانیدند و حضرت صاحبقران همان روز بظاهر ماهانه سر رسید
مازندرانیان را منهزم گردانید و قلعه را در میان گرفته ایام محاصره به دو ماه و شش روز کشید انگاه سید کمال الدین و
برادران مضطر شده طالب مصالحه گشتند سید کمال طویل و سید عماد را که در سلک علما انتظام داشتند با تحف و هدایا
بیرون فرستادند و امان طلبیدند حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث
الدین ولد سید کمال الدین را از بند نجات داده فرمود که همراه ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایات شاهانه امیدوار
گرداند و بمجلس همایون بیاورند سید غیاث الدین بموجب فرموده عمل نموده در هشتم ذی حجه مذکور سادات صاحب سعادت
بپای اضطرار از ماهانه سر بیرون آمدند و در میان خوف و رجا ببارگاه صاحب قران مظفر لوا شتافتند و آن حضرت
بتعظیم ایشان قیام فرموده همه را رخصت جلوس ارزانی داشت انگاه سید کمال الدین را بسبب خبث و فساد
سرزنش کرده سید دیگر ابر سخنان درشت برزبان آورد و امیر تیمور گورکان در غضب شده فرمود تا سادات عالیتبار را
از مجلس بدر بردند و در برابر بارگاه بنشاندند و درین حال اسکندر شیخی عرض کرد که این جماعت پدر مرا کشته اند
بمن سپارید تا قصاص نمایم صاحب قران عالیجناب جواب داد که ملک طوس را نیز حاضر می باید کرد تا ازین طایفه هر کس
خونی او باشد باو سپاریم و هر کس که خونی تو باشد بتو تسلیم نمائیم چون سعد الدوله بملازمت رسید حضرت صاحبقران آن دو

کیفیت حال بر سید جواب داد که ما بر هیچ یک ازین مخاذیم بحسب شرع شریف اثبات نمی توانیم ساخت که خون ابا می یا از ایشان ما تاد ابیم
قصاص نماییم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرفند و هر کس در قتل ایشان سعی نماید با یزید لعین محشور
خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخنان شنید سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ
نجات دادی و لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا همعنان خود نیز بجهنم رساند آنگاه سادات را بجان امان
داده از اتباع ایشان قریب هزار کس کشت و تاراج اموال و خزاین ایشان فرموده و لشکر فیروزی اثر بیک ساعت در مشت و
یک لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و بازاریان بباد غارت و تاراج رفت سید ظهیر الدین
در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر الدین که در آن وقت دوازده ساله بوده اند شنیدم که فرمود که از
اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانه عامره امیر تیمور گورکان انتقال یافت ششصد هزار تنگه سفید و
بیست هزار تنگه سرخ و طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام بیحد شتر و سایر اشیا را بر این
قیاس باید کرد چون حضرت صاحب قران خاطر خطیر از این امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ کرده سادات را همراه
برده از آنجا ایشان را با جمعی از معتمدان کاردان از راه دریا بماوراء النهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام
الدین سید کمال الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد ماوراء النهر وفات
یافتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار مغفرت ملک اکبر پیوست و سید زین العابدین در بسطام از جهان محنت فرجام
انتقال فرمود و هما المغفور الوده و گفتار در بیان بعضی از حوادث ملک زنگانی و ذکر ایالت سید علی آملی و سید
علی ساری چون امیر تیمور گورکان از روی غلبه و قهر سادات مازندران را بماوراء النهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید
قارن بخشید و ملک سعد الدوله طوس با ایالت رستمدار سرافراز شد رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و
اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید با ایالت رستمدار سرافراز شده اسکندر قارن
حکومت ساری را بشمس الدین غوری باز گذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحب قران از بورس هفت
ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان سلوک نمود و بعد از آنکه عم اسکندر شیخی
وجهی که در ضمن قضایای صاحبقران مظفر لوا مذکور می گردد بتفصیل انجامید ایالت ولایت آمل بسید علی بن سید کمال
الدین بن سید قوام الدین مفوض گردید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافته پرتو
عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحب قران بسر حد زوال
رسیده از احفاد سید قوام الدین هر کس که در ماوراء النهر بود عنان عزیمت بدار السلطنه هرات تافت و بعد از
وصول بملازمت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند چون باستراباد
رسیدند مرگ پادشاه که حاکم آن خطه بود سادات را ابند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان
آن ولایت هجوم نمودند و یک ناگاه بر سر دیوان شتافته شمس الدین غوری را بقتل رسانیدند و خاطر بر سفر استراباد

قرار دادند و کیفیت حال بسید علی بن سید کمال الدین که در آمل بود عرضه داشت کرده روانه شدند و از مردم ساری جماعتی
با ایشان پیوستند چون این خبر بسمع مرگ پادشاه رسید بر سید و سادات را از قید و حبس بیرون آورده خلعت پوشانیده
بجانب مازندران روانه گردانید و مردم ساری که بپای حضرات می آمدند در اثنای راه با اولاد سید قوام الدین
رسیده است و پای ایشان را بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند بیت المنة لله که بمردیم و بدیدیم
دیدار مخادیم و بمقصود رسیدیم و آن فرقه واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری در آمدند
و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافته و بسید علی بن سید کمال الدین
پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات موجب صواب دید پدر ما حکومت آمل تعلق بپدر ما گرفته بوده سید کمال الدین
در ساری حکومت می نمود اکنون سنت آنست که همان دستور مرعی باشد سید جواب داد که مراد من باب مضایقه
نیست اما چندان صبر می باید کرد که خبر قتل شمس الدین غوری بشاهرخ میرزا رسد و معلوم شود که آن حضرت از سر جرم
که بی اختیار ما واقع شده در می گذرد و من کس بهرات فرستاده ام ممکن که عنقریب باز آید و هم در آن ایام قاصد سید
علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه ما عنان حکومت و اختیار آمل و ساری را بقبضه اقتدار
سادات کامکار باز گذاشتیم و جریمه قتل شمس الدین غوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده بود ما بوده ایم بخشیدیم
آنگاه سید علی بساری رفته بار فروش ده را ببرادر خود غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین
بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت یکسال ازین تقسیم درگذشت آمليان از سید قوام الدین که بصفت
خست و امساک موصوف بود از غایت کم آزاری از هر کس گناهی در وجود می آمد سیاست نمی نمود متنفر گشته
بر حکومت سید علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند و شمه ازین معنی
بسید علی در ساری عرضه داشتند و سید قوام الدین را از آمل بدر خواسته و سید علی را که در جنگل آملی بسر می برد
طلبیده کمر اطاعتش بر میان بستند و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف برگشاده با سید رضی کیا که حاکم بعضی
از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرمود و در سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه دختر او را بعقد خود در آورد و بعد از آن سید علی
آملی بنابر اغوای سید غیاث الدین بن سید کمال الدین نسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغی گری آمد و از سید عز
الدین هزار جریبی و ملک کیومرث رستمداری استمداد کرده از ساری بیرون خرامید و در سر و کلا منزل گزیده اکثر
ورثه سید قوام الدین و قریب ده هزار مرد جلادت قرین در ظل رایتش جمع گشتند سید علی ساری چون ازین معنی
خبر یافت مانند شیر خشمناک با هزار سوار بیباک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را
بتیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بودند کاری از پیش نتوانست برد و منهزم گشته
روی باستراباد آورد و سید علی آملی و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال الدین را در ساری بر مسند ایالت
نشانده مرکب بتعزم خود باز گشته اما چون سید علی باستراباد رسید برادر دیگر خود سید نصیر الدین که بر مؤلف تاریخ

طبرستان برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر الدین
بملازمت آستان سلطنت آشیان شتافته کیفیت واقعه معروض گردانید و حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان
با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آرند اما قبل از آنکه این لشکر بملازمت
سید علی ساری رسند عمش سید شرف الدین بن سید قوام الدین از برادر خود سید علی آملی جدا گشته باسترآباد آمده و بسمع
شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و سید مرتضی با اندک مردمی در ساری نشسته و شب
و روز بشرب مدام اشتغال دارد و بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری می گریزد و بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود
بحصول می پیوندد بنابر آن سید علی با دویست کس از سالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک شهر رسید سید
مرتضی در حمام خبر وصول برادر شنیده از غایت وهم سراسیمه گشته بیرون دوید و تا پیراهن منهزم گردید و با برادر دیگر خود
سید عبدالله نام بسوادکوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور
بساری در آمده استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم عفو بر جریده جرایم
مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلق با دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه
اربع عشر و ثمانمائه در رودبار باقلاپران بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقاتله واقع شده سید علی ساری ظفر یافت
و سید علی آملی فرار نموده برستمدار شتافت و سید علی بآمل درآمده باز حکومت آن ولایت را بسید قوام الدین بن سید
رضی الدین داد و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنه ست عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث سیم بار
نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون این خبر بسید قوام الدین رسید بی شائبه توقف فرار نموده شهر و ولایت
باز گذاشت و سید علی بآمل درآمده بنابر آنکه سید علی در آن زمان بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما
بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر در مقام امداد سید قوام الدین درآمده و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور
فرمود و سید علی رفتن ساری را قبول ننموده از وی برسید و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام
الدین باشارت سید علی ساری باز بآمل شتافته بر مسند حکومت نشست و بعد از انقضای مدت شش ماه سید علی
ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون این خبر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل آق سرا بجانب آمل ایلغار نموده
ماهچه علم بر موضع میان رود بر افراخته سید قوام الدین از غایت بددلی و بهلوانی پای در رکاب فرار آورده تا بلده
ساری در هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی بمقر خود درآمده بواسطه یمن قدوم او امور ملک و ملت سمت رواج پذیرفت و در
اواخر سنه عشرین و ثمانمائه بتقدیر حضرت باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده و دانست که وقت رحلت است
پسر خود سید مرتضی را ولی عهد کرده بنابر وخدغه که از جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار
داده برادر دیگر خود سید نصیر را با فوجی از سپاه بیگانه کاه ببار فروشده فرستاد و تا سید غیاث الدین را با عیال
و اطفال گرفته بساری آوردند و محبوس کردند و بعد از دو سه روز سید علی بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود مدت سلطنتش یازده

سال بود ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن اوان بوقوع پیوسته از گردش چرخ اثیر سید نصیر الدین
بن سید کمال الدین بعد از فوت برادر برادرزاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت ساری نشانده و از آمل سید غیاث الدین
آملی و سایر سادات انجا بی جهت او بیعت بستانند و مقتضی المرام مراجعت کرده از روی اخلاص تمام در مقام هواخواهی
بود و اصلاً شائبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود اما در ان ولا سید مرتضی اسکندر نوراقرون را که سابقاً نوکر
سید غیاث الدین بود تربیت فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر بنابر توهمی که از سید غیاث
الدین داشت در خلوتی خاطرنشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر را
بارتکاب این مهم مأمور می باید گردانید و اگر قبول ننماید او را بقتل می باید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را باور در
نهاد و آن ضعیفه برین حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال بجا لده سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قبل و قال
را بپسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور بیارد کا که او لکای او بود رفت و بنابر علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی کار مخالفت
واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع آن معارک سید نصیر شکست یافت و در کرت سیم از موضع لپور که
محل اشتغال نیران بود منهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سیاه کله رود رسید سید محمد کارکیا که
حاکم آن حدود بود سید نصیر را استقبال نموده آنچه لوازم ضیافت بود و غریب نوازی بتقدیم رسانید و سید نصیر
روزی چند در آنجا بسر برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود اما در آن اثنا شنود
که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نقار ارتفاع یافته و سید مرتضی سید علی را از آمل منهزم ساخته بار دیگر سید قوام
الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه زاغ سرا نشیمن دارد و در انتظار لطیفه غیبی روزی
میشمارد بنابر آن سید نصیر الدین خیال نمود که بسید علی پیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد و عیال و اطفال
و احمال و اثقال را همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکوره بسید علی آملی پیوسته بین الجانبین
عهد و پیمان در میان آمده متوجه مازندران و آمل گشته چون سید قوام الدین از این اتفاق آگاه شده سرعی هم عنان برق و باد
بساری فرستاده و قضیه توجه سید علی و سید نصیر را پیغام داد و سید مرتضی از ساری شب در میان بآمل آمده سید
علی و سید نصیر از استماع این خبر متوجه قری کنار شدند و در آن موضع لشکر آمل بدیشان رسیده بار دیگر شربت هزیمت بر
علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو سید در حدود گیلان با ورق خود پیوستند و پس ازین واقعه در سنه خمس و عشرین
و ثمانمائه نوبت دیگر سید علی باندک مردمی از مکانی که نشیمن او بود بر دروازه آمل تاخت آورده اما تیری چند بدو رسید و بازرایت
برافراشت و چون باغروق خود پیوست هم در آن ایام بوقتی که وضو ساخته بود و می خواست که بنماز مشغول شود از پای در
آمده روی بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و عشرین و ثمانمائه سید مرتضی ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده
تخت حکومت را بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه سید نصیر نیز از این جهان درگذشت مدت سلطنت
سید مرتضی هفده سال گشته گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع

شده بنابر اقتضا قضا چون از سید مرتضی بغیر از سید محمد الدین نماند مردم ساری بسلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته بود و در ایام دولت الوالب عدل بر روی رعیت گشوده و در سنگ و ماه از خدا اموال رعایا بقدر الامکان احتراز و اجتناب می نمود و با آشنا و بیگانه مراسم عواطف و مراحم بجای می آورد اما بر شرب خمر حرص تمام داشت و بدین جهت بر بسط بساط عیش و نشاط می گماشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد سید غیاث الدین بن سید کمال الدین در محبس وفات یافت آن جناب اولادش را مطلق العنان گردانیده هم در آن اوقات والی آمل سید قوام الدین بن [illegible] بن خواهر و پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردید و سید محمد را از عنایت الهی پنج پسر که هر یک شایسته بادشاهی بودند در وجود آمده و دخل ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روزافزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنست که سید کمال الدین بن سید قوام الدین را از آمل عزل نمایی و یکی از مخدوم زادگان را بجایش نصب نمایی تا وسعتی در سرکار تو پیدا شود و سید محمد باین امر همداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او می دانست که سبب طلب چیست باین بهانه تمسک جست که عم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من بملازمت می شتابم خروج نموده بر آمل استیلا می یابد لاجرم صلاح دولت در آنست که مرا بحال خود بگذارید سید محمد بعد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین نمود سید کمال الدین این نوبت مافی الضمیر خود را ظاهر ساخت و گفت تا یک کس از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد آملیان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد مناسب آنکه از سر این خیال فاسد در گذرند و یقین دانند که حیله بهرام از پیش نخواهد رفت چون این پیغام بسید محمد رسید با لشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه انهزام یافته بمکان [illegible] شتافت و در پناه ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بعرصه لشکر رود مقیم شد و سید محمد آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبد الکریم ارزانی داشت و بساری باز گشت بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظه رعایت عهد و وفا نموده طالب سید کمال الدین گشته و جهت اعلام این معنی کس بلشکر رود فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین که مولف تاریخ طبرستانست اتفاق نموده متوجه آمل گشت و در سنه اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین بآمل رسیده سید عبد الکریم روی بساری نهاد و آن جناب بمعزز خویش در آمده هم در آن ایام سید ظهیر الدین را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورده حکومت آمل را باو نامزد کرد و او را لشکر داده بدفع برادرزاده مامور گردانید و سید کمال الدین در آن اوان بموضعی که لفارن آباد مشهور است نشسته بود که بیک ناگاه سید مرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایره قتال اشتعال یافت در آن حین سید ظهیر الدین که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه مرتضی در رسید بنابر آن سید مرتضی منهزم گشته تا ساری در هیچ جا مقام و آرام نگرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندوکه که حاکم جرجان بود فرستاده مدد

طلبید و امیر هندوکه با لشکر جرجان و توس بساری شتافته از آنجا در مرافقت سید محمد روی بآمل نهادند و در موضع مرزناک میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شده دلیران بسیاری از آملیان بر خاک هلاک افتادند و لخت سید کمال الدین منهزم گشته سید ظهیر الدین لحظه ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم باو رسید بسبب سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر هندوکه و امیر سید محمد بآن بلده نزول اجلال فرمودند آن دو سید مصلحت توقف ندیده برستمدار شتافتند و در مقام پیرانه لوای اقامت افراشتند سید محمد و امیر هندوکه سید مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هر یک بمقر دولت خود باز گشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم و مخدوم مایید آنچه بین الجانبین واقع شد بواسطه آن بود که سید محمد می خواست که ملک آمل را از اولاد رضی الدین انتزاع نماید اکنون امید آنکه رخصت فرمایید تا بخدمت بشتابیم و در سلک خدام آن جناب انتظام یابیم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل بسلطنت سید کمال الدین بودند هم در آن ایام بروی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند و سید مرتضی بر مافی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریه لنگرود ساکن گشته سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت سپاهی و رعیت مشغول شد و بعد از آن چندگاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بجانب آمل کشید و اگر چه نخست او را غلبه دست داد اما بالآخره منهزم گردید و سید کمال الدین گریختگان را تعاقب نموده قریب صد کس از مردم رستمدار را بتیغ بیدریغ بگذرانید و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استدعای آملیان از رستمدار بدانجانب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت متمکن گشته بدفع بدعتها و نامشروعات قیام نمود و مردم را از ارتکاب مناهی زجر فرمود و در سنه ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او چهار سال در نمشیت مهمات سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد ذکر سید عبد الکریم بن سید محمد سید عبد الکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف ترکمان بود چون این خبر شنود از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاده جهت بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قایم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبد الکریم کرده روزنامه زهد و تقوی در نوشت لاجرم هرج و مرج باحوال مازندرانیان راه یافت و قافله امن و سلامت از آن دیار سفر کرده شرر شر زبانه اعمال همگنان تافت و متعاقب آن احوال سید شمس الدین فوت شده سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشت و چون سید عبد الکریم نه سال باقبال بگذرانید رفیق ما نند دیگران بعالم آخرت منزل گزید و پسرش سید عبد الله قایم مقام گردید و در زمان دولت سید عبد الله علی بن بهرام بن اسکندر روزافزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار می نمود و بنابر آن سادات مازندرانی که بکثرت تبع از امثال و اقران

اقتدار داشتند هجوم کرده روزی در شهر فرح‌آباد ساری علی بن بهرام را گرفته گردن زدند و در ریسمان بر پایش بسته و تا بلده ساری جسدش
بر زمین کشیده آنجا زده آویخته شد و سید عبدالله از غایت فرح شرب شراب و ارتکاب مناهی از سر باب پروای مثال
این امور نداشت و علی بن بهرام را نابوده انگاشت لاجرم روز بروز پریشانی مردم مازندران بیشتر از پیشتر می‌گردید و در
آن اثنا سید عبدالله از پسر عم خود سید مرتضی متوهم شده بدست خویش میل آتشین در چشم آن قرة العین سیادت
کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و او در زندان بیمار شده بمرد بنابر آن سید زین العابدین
بن سید کمال الدین در روز پنجم شهر ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه با دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبدالله
در حمام بود قدم جلادت پیش نهاد و خون او را در میان آب و آتش بریخت و بقایش را بباد فنا بر داد و مدت دولت
سید عبدالله سید عبدالکریم مقتول هفت سال بود و در سال شهادت [پدر]ش میرزا سلطان ابو سعید بجانب آذربایجان رفته
پسر سید عبدالله سید عبدالکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون می‌نمود **ذکر ایالت سید زین العابدین
و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آیین** چون سید زین العابدین کار سید عبدالله را بر نهج دلخواه بساخت
و بر مسند ایالت ساری متمکن گشته علم اقتدار برافراخت و اکثر مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات پازواری
طریق مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کارکیا سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلاطین گیلان بود رسیده
بغایت متغیر گردید و کیا جلال [illegible] را بالتحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخت سید زاده عبدالکریم را از
میرزا سلطان ابو سعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نموده سید زاده را بدان جانب ارسال داشت و
پس از آنکه سید عبدالکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روز افزونی و سادات پازواری برو جمع گشته و تبوع امداد
سید اسدالله آملی تا سر حد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز بازآر در ساخته و در حقوق شهید سید عبدالله
مقتول را بیک طرف انداخته در رستمدار توقف نمودند و در خلال این احوال آفتاب اقبال میرزا سلطان ابو سعید
بمغرب فنا غروب کرد و ابو النصر حسن بیک ممالک عراق و آذربایجان را تحت تصرف در آورد و والده سید عبدالله
مقتول باردوی حسن بیک رفته کیفیت حال شهید شدن عبدالله و اضطراب پسرش سید عبدالکریم را بموقف عرض
رسانید و امیر حسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم فرموده ترکمان شبلی را مصحوب پسرش بطبرستان فرستاده و فرمان واجب
الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سید زاده عبدالکریم قیام نمایند و او را بملک موروثی رسانند
بعد از وصول آن نشان بگیلان سید کارکیا محمد پارساکیا نامی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه
گیلان نامزد مدد امیر عبدالکریم گردانید و ملک اسکندر بن ملک کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از
رستمداریان همراه ایشان ساخت و سید زاده عبدالکریم متوجه ساری گشته سید زین العابدین در برابر آمده و از
محاربه کرده بطرف هزار جریب گریخت و سید عبدالکریم بدار الملک آبائی خود رفته رستمداریان را رخصت مراجعت فرموده
چون روزی چند از سلطنت سید عبدالکریم بگذشت سید هیبت الله بابلکانی از ساری فرار نموده به سید زین العابدین پیوست

و امیر زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع [illegible] در میان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار کرده
مستعد طعن و ضرب گردید و اشراف و اعیان ساری این خبر شنیده باتفاق سادات پازواری و پارساکیا گیلانی بر جمع
بزور سنان مخالفان را منهزم ساختند و بین الجانبین مقاتله روی نموده سید زین العابدین و سید هبة الله بزخم
بزور سنان مخالفان را منهزم ساختند و سادات پازواری بساری رفته سید عبدالکریم را از آنجا بیاورده فرو شده بردند و پارسا
کیا در قلعه ساری تحصن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته بپارساکیا پیغام فرستاد که در حصار نشسته
بسلامت برخصت گیلان دهیم و پارساکیا بیرون آمده و با سید ملاقات کرده بار تعجیل رخت
دیگر سید هبة الله بابلکانی بجنگ آمده لشکر گیلان را بغارت رسیده در خدمت پارساکیا بگیلان روان گردانید و
چون پارساکیا به رستمدار رسید بنابر قضیه مذکوره به دوستی زین العابدین متهم شده بحکم کارکیا سلطان محمد
در قلعه امیر مقید گشت و در خلال این احوال برادرزاده سید اسدالله آملی سید ابراهیم بن سید رضی الدین بن
سید حسن بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شده و با سید زین العابدین موافقت کرده اسدالله از آمل بیرون تاخت
و برستمدار گریخت سادات پازواری سید زاده عبدالکریم را نیز بآن ولایت بردند و از ملک زادگان رستمدار
ملک جهانگیر با لشکری در مقام امداد سید اسدالله آمده ایلچی بساری فرستاد [سیان] و امیر زین العابدین طرح مصالحه
انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری زین العابدین نیز در حرکت آمد آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار
متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت امیر ابراهیم کوتاه کردند و نزد سید اسدالله رفتند لاجرم سید ابراهیم
آمل بر دیوان رفته بملک اسکندر بن ملک کیومرث پناه برد و امیر اسدالله با آمل در آمده نسبت با میر زین العابدین
اخلاص ورزید و نیکخواهی بجای آورد و سید ابراهیم بسید زاده عبدالکریم ملحق گشته برافقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند
و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نمود و راه داده بملازمت امیر حسن بیک که در آن تشریف
داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امرای خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته عرض ملتمسات
خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که امیر زین العابدین هر ساله صد و پنجاه خروار ابریشم از مال مازندران بخزانه عامره
میرساند اکنون اگر سید کارکیا سلطان محمد متعهد این مال می‌شود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سید زاده عبدالکریم
می‌نویسم والا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم مقدور نبود مشار الیهم بگیلان بازگشتند و سید زاده عبدالکریم بگیلان
توقف نموده سید ابراهیم برستمدار شتافت **ذکر گرفتاری و شهادت سید اسدالله و بیان تتمه احوال
سادات ایالت پناه جلالت دستگاه** سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گردانیده که سید اسدالله
آملی را دو پسر بود حسن و حسین چون اسدالله حسین را دوستتر می‌داشت او را پیوسته بر برادر بزرگتر تقدیم می‌نمود
بنابر آن حسن از پدر رنجیده بوده بخدمت سید زین العابدین رفت و بمذمت پدر مشغول گشت و بحکم من یسمع یخل
در زمین امیر زین العابدین بر اسدالله متغیر شده خصمانه به سید هبة الله بابلکانی که صاحب اختیار آمل بود نوشت و او را

بکرفتن سید اسد الله مامور ساخت و حبیب الله بموجب فرموده روزی بغزار سید قوام الدین رفته و سید اسد الله را اشتها کلبیده
اسد الله از روبه بازی زمانه غافل بوده بدانجا شتافت فی الحال نوکران حبیب الله کرک صفت در روا و بجنکید و مقید ساختند
و این خبر با میر سید زین العابدین رسیده بآمل تاخت و قرابن اسد الله التصرف نموده آن ولایت را بسید حسن باز
کذاشت و خود ببار فروش ده رفته سید اسد الله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه از این واقعه سید حبیب الله که در پنجاه
هزار بود بی سببی آغاز مخالفت نموده کسان بکیلان فرستاده استدعای حضور سید عبد الکریم نمود لاجرم امیر زین العابدین
سید اسد الله را در بار فروش ده بمعتمدی سپرده عزیمت ساری کرد و در غیبت او مردم بار فروش ده هجوم نموده سید
عبد الله را از حبس بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم شریفش را مغتنم شمردند و سید حسن این
حال مشاهده کرده بطرف چلاو گریخت و سید اسد الله بآمل درآمده قاصدی بکیلان و دیگری برستمدار فرستاده سید
عبد الکریم و امیر ابراهیم را بمبالغه تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار در آمل
جمع گشته و سید اسد الله قبل از آنکه سید عبد الکریم نیز بآمل رسد آن جناب بجانب ساری در حرکت آمده امیر زین العابدین
مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب رفت و سید اسد الله بموفور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد الکریم
میکشید که او را بر مسند سلطنت نشانده بطرف آمل مراجعت نماید که یک ناکاه سید زین العابدین بدانجانب تاخت و بار دیگر
قتال اشتغال یافته سید اسد الله بعد از کر و فر اسیر سرپنجه تقدیر شد و همان ساعت بحکم امیر سید زین العابدین شربت شهادت
چشید و این واقعه در ذی القعده سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه دست داده سید ابراهیم چون حال بر آن منوال دید
بجانب آمل باز گردید و مقارن وصول او سید عبد الکریم نیز بدانجا رسید و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید
و اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبد الکریم رسیدند و سید عبد الله نیز بخدمت مبادرت نموده
باتفاق بسوی ساری آوردند و چون از بار فروش ده در گذشتند نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته
بهزار جریب شتافت و سید عبد الکریم بساری درآمده پرتو دولتش بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تافت و مؤلف
تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری بجمادی الاول سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه رسیده سید عبد الکریم در ساری
بر مسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزار جریب بسر می برد
از اولاد سید اسد الله میر حسین در ساری مقام دارد و سید حسن در هزار جریب نسبت بامیر زین العابدین شرط موافقت
بجای می آرد آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق تحقیق پیوسته آنست که تا غایت که هجرت سید المرسلین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده سید عبد الکریم در قید حیات است و در بار فروش ده
بامر حکومت مشغولی دارد و نسبت بخدام اعلی مقام درگاه شاهی لا زال ایام اقباله مصونة من وصمة التناهی شرائط دولت
خواهی بجای می آورد و سایر مواضع مازندران از حیطه تصرف آن جناب بیرون رفته آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون
بر ولایت ساری مستولی است و [illegible] را در سلک بندگان آستان ملایک آشیان میشمارد و کیفیت مآل حال سید زین

العابدین و سبب استیلای آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید و التوفیق من الله الکریم المجید

ذکر سلطنت ملوک سربدار بر ولایت سبزوار اکابر مورخین چنین آورده اند که در باشتین که قریه ایست از قرای بیهق
بود در غایت مکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش از جانب پدر منتهی می شد بامام حسن بن علی المرتضی
صلوات الله علیهما و از جانب مادری بیحیی ابن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر
امین الدین امیر عبد الرزاق امیر وجیه الدین مسعود و امیر نصر الله و امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان
سعید سلطان ابوسعید اوقات می گذرانید و منظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تمکین بود و در آن اوان علی مساح
خوافی که ابو مسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیر اندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابوسعید می کرد
روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابو مسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین
عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابو مسلم مقاومت می تواند نمود و سلطان فی الحال
کسی جهت آوردن عبد الرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن فاخره او را بعد از انقضاء دو ماه بپایه سریر اعلی رسانید
شکل و شمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد و هم در آن دو سه روز امیر عبد الرزاق ببازار سلطانیه درآمده دید که
کمانی از طاق او بخته حقیقت آن امر استفسار نمود گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که
هر کس آنرا کشد صره زر از او باشد امیر عبد الرزاق کمان را فرود آورده چنانچه شرط است بکشید و زر را بار ابرد
این حدیث بعرض سلطان ابوسعید رسیده عنایتش نسبت بامیر عبد الرزاق بیشتر از پیشتر گشت و فرمود که با ابو مسلم تیر
انداز دو ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیر اندازی کردند چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابو مسلم بگذشت ابو مسلم
خجل شده سلطان فرمود که امیر عبد الرزاق را بهمی نافع ارسال دارند و ایشان بتحصیل مال وجهات کرمان که مبلغ صد و
بیست هزار دینار کپکی بود نامزد شد مقرر آنکه بیست هزار دینار را خود صرف نماید و صد هزار دینار بخزانه عامره رساند و
امیر عبد الرزاق بکرمان رفته تمامی آن وجوه را بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یک دینار از آن
اموال موجود نبود لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت و حسب الاتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادر خان شایع
گشته امیر عبد الرزاق روی بوطن معهود آورده چون بباشتین رسید مشاهده نمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه
آنکه در آن اوقات ایلچی بباشتین فرود آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین
ابا نمودند و عذری گفتند ایلچی نشنیده و خواست که متعرض عورات ایشان گردد و برادران شمشیرها کشیدند و گفتند ما سر بدار دهیم
و تحمل این رسوائی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند و خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود و در فریومد اقامت
داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبد الرزاق از کرمان رسیده بنیاد
چون بر کیفیت واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بروفق مرام باز گردانیدند و خواجه علاء الدین
محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهت سامان مهم بباشتین روان گردانید و امیر عبد الرزاق در مقام خلاف آمده بمین الکامنین مضاف

واقع شده و هر کس از نوکران جناب وزارت مآب که کشته نشده و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبد الرزاق مردم را جمع
آورده گفت فتنهٔ عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما با این طایفه مقابله کنیم کشته شویم برای سر خود بردار رویم بدین هزار بار بهتر که
بنفس رسیدن و بجهت این سخن و قول ساقی ملقب بسربدار گشتند القصه رایت اقبال امیر عبد الرزاق در اندک زمانی
بالا گرفت و جمعی کثیر در صدد متابعت او در آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهت حفظ ناموس از فریومد بجانب استراباد شتافت
و امیر عبد الرزاق از غیرت وزیر خبر یافته از عقبش شتافت و در حدود شهرک نوی رسیده از جانبین دست بتیر و کمان و سیف و
سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته گردید و پسر و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبد الرزاق سالما
غانما باشتین مراجعت کرده هفتصد مرد جرار بخدمتش گرد شدند و سربداران در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه
بسبزوار شتافته چون در آن ولایت کسی که با ایشان مقاومت تواند نمود سبزوار را مسخر ساخته بتصرف در آوردند و امیر
عبد الرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحبالهٔ نکاح در آورد و دختر چون مبادی
غرض عبد الرزاق ازین وصلت آنکه با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و شبی از سبزوار گریخته
نیشابور توجه نمود و عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را بباز گردانیدن آن مستوره مقرر ساخت و امیر مسعود در سنگلیده بوی
رسید و خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را
از باز گردانیدن من میدانی بدوستی حیدر کرار که طریق مروت پیش گیر و از سر من درگذر [illegible]
امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخنان رقت دست داده گفت برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بگذشت برادر
باز گشته گفت هر چند اسب تاختم دختر علاء الدین هندو را در نیافتم امیر عبد الرزاق زبان بدشنام او گشاده گفت
از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فساد نهاده است امیر
عبد الرزاق خشمناک برخاست که مسعود را در آویزد امیر مسعود شمشیر حواله کرده عبد الرزاق خود را از دریچه بالاخانه بپایین انداخت
امیر مسعود خویشتن را بوی رسانیده برادر را بکشت و شر او را از سر خلق باز کرد و این واقعه در دوازدهم ذی حجه دست داد و امیر مسعود
روی همت بمهمات سربداران آورد **ذکر امیر وجیه الدین مسعود** امیر مسعود سربدار سرداری بود شجاع و مردانه و باجرأت
فرزانه از غایت تهور جوشن بی باکی پوشیده و مانند سیل شده و از فراز و نشیب نیندیشیده چون زمام حکومت سربداران
بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعده دولت مستحکم کرد و در اوایل ایام دولت میان او
و ارغونشاه جونی قربانی که حاکم نیشابور بود مقابله روی نمود و امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را نیز ضبط فرمود و در سیزدهم صفر
سنه ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر وجیه الدین مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در حدود زاوه حربی صعب
دست داده بخت امیر وجیه الدین مسعود ظفر یافت و در آن اثنا شیخ حسن جوری کشته گشت امیر مسعود عنان عزیمت بطرف
سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغاتیمور خان و سربداران قتال اتفاق افتاده نسیم فتح و ظفر
بر پرچم علم امیر وجیه الدین مسعود وزید و شیخ علی در معرکه کشته غنیمت موفور نصیب سربداران گردید و امیر مسعود بغزو

موفور باستراباد در آمده طغاتیمور خان بیلاق قصران شتافت و امیر وجیه الدین مسعود خطه خبوشان را ضبط کرده عنان بطرف
مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته اسیر شد چنانچه تقدیر گشت و در اوایل ذی حجه چنانچه مذکور شد جلال الدوله اسکندر او را
بکشت و مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات است پنج سال بود و بعد از وی محمد ایتمور چند روزی حکومت
سبزوار نمود و کشته شد **گفتار در بیان احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زندان محبوسی** واقفان اخبار گذشتگان
و عارفان بی غش سیمین سخن آورده اند که شیخ حسن جوانی بود از قریه جور و در عنفوان ایام شباب باکتساب فضایل و کمالات
پرداخته آغاز درس و افاده فرموده و در آن اثنا شنود که درویشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده کرامات و خوارق
عادات اظهار می نماید و هوس ملاقات شیخ خلیفه مذکور بر ضمیر شیخ حسن استیلا یافت و از جور بسبزوار شتافت و چون
صحبت خلیفه را دریافت مرید گشته ع بباد داد ورقهای درس و فتوی را ۸ و شیخ خلیفه در اوایل حال در مازندران
دست ارادت بشیخ بالو آملی داده بعد از چندگاه در عقیده که بشیخ بالو داشت نقصانی واقع شده بسمنان رفت و بملازمت
مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناه بسر برد و از
سمنان القصبه بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین هبة الله حموی ملاقات فرموده از آنجا بسبزوار شتافته در مسجدی ساکن شده
باواز بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد بنابر آن جمعی کثیر مرید و معتقد وی گشتند و فقها در مقام انکار
آمده او را از نشستن در بیت الله منع می کردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمی نمود آخر الامر جمعی از اهل حسد فتوی
نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا می گوید و منع اصحاب علم منکر می کرده و انکار می ورزد آیا چنین کس کشتنی
باشد یا نه اکثر نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود
که من حکم بقتل درویشان نمی کنم آنچه مصلحت باشد حکام خراسان بجای آرند و فقهای سبزوار بسبب آن متوجه اضرار شیخ
شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قایم بود که شیخ حسن بسبزوار رفته دست ارادت بشیخ خلیفه داد
و ازین جهت مهم او ترقی کرد اما مقارن الحال در صباح بیست و دوم ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمایه مریدان شیخ خلیفه را
در همان مسجد از ستونی معلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و
شیخ حسن ببلده نیشابور و ابیورد و خبوشان و مشهد مقدس رفته اهالی آن بلاد را بطریقه شیخ خلیفه دعوت نمود و هر کس مرید
می شد نامش را نوشته می گفت حالا وقت اختفاست و می فرمود که آلات کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشید
چون شیخ حسن مردی شیرین سخن بود و کلمات عام فریب با مردم می گفت در مدت اندک خلقی بسیار بر عقیده مرید و معتقد او
گشتند که مزیدی بر آن متصور نبود بنا بر آن حکام خراسان از وی توهم کرده امیر ارغونشاه که پدر محمد بیک و علی بیک بود
و نیشابور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را بگرفت و بولایت باورد در قلعه ماک که آنرا طاق نیز گویند محبوس کرد و
چون امیر وجیه الدین مسعود بر مسند ایالت صعود نمود جویان سندی شد که بوسیله آن قصر دولت خود را استحکام دهد
بعد از تامل و اندیشه خاطر بر آن قرار داد که شیخ حسن جوری که اکثر مردم آن ولایت مخلص او بودند از حبس بیرون آورد و

و مقتدای خود ساختند بنابر آن با چند سوار جرار از سبزوار ایلغار کرده بمازندران شتافت و شیخ را از مجلس نجابت داده متفرق عزم خود ساختند
و در وقتی که خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن با هشتاد نفر از اهل عبادت و ارادت متفق گشته بحیله که توانست شیخ را از آن
طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بر سر تقدیر چون بنای موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلقی
بسیار در ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساحت بسالت ساحت مملکت ایشان صفت وسعت می گرفت و
روز بروز آثار جاه و جلال و علامات اقبال ایشان سمت تضاعف می پذیرفت تا کار بجایی رسید که امیر ارغون شاه
نیشابور را گذاشته نزد طغاتیمور خان بجرجان رفت و پسرش محمد بیک در بعضی از ولایت خراسان حوزة الحکم ساخته
بخوف و بیم روزگار می گذرانید **ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود بعزم تسخیر بلده هرات و گرفتار شدن شیخ حسن بعلت(؟)**
تیرین آفات و بلیات چون مجاری امور امیر وجیه الدین مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و نیشابور انتظام تمام یافت
تسخیر تمامت مملکت خراسان در نظر همتشان سهل و آسان نمود و ده هزار مرد شمشیرزن هر یکی کوه شکوه تهمتن تن
فراهم آمده و بر جانب دار السلطنه هرات که در آن زمان مستقر رایات ملک معز الدین کرت بود نهضت کردند و ملک
معز الدین حسین سپاهی خونخوار از غور و سافر و حشار مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در ده فرسخی
تلاقی فریقین اتفاق افتاده صدای نفیر و کرنای و خروش کوس رعدآوای گوش گردون کر ساخت و آواز غریو و سوران
افغان دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت **بیت** چنان شد بانگ کوس نعره جوش ∴ که گردون
پنبه محکم کرد در گوش ∴ غبار خاک زیر پای باره ∴ شده چون سرمه در چشم ستاره ∴ جهاداران
تیز چنگ بی درنگ در هم آویختند و زخم سهام و ضرب حسام خاک را با خون بر آمیختند **نظم** زمین از خون مردان
موج زن گشت ∴ سپرها خشت و جوشنها کفن گشت ∴ تن از اسب و سر از تن سرنگون شد ∴ زمین دریا
فلک صحرای خون شد ∴ در ابتدای حال سربداران غالب آمده بسیاری از هرویان کشته گشت ملک حسین با اندک
مردی استوار بایستاده متحیر مانده از غایت وحشت اشارت فرمود تا علمها برپای کرده نقاره را فرو کوفتند بعضی از
گریختگان چون آن صدا شنیدند و رایات را برپای دیدند روی بدو آوردند و سیصد کس جمع آمده امیر مسعود و شیخ حسن
بدان جماعت حمله کردند و در آن اثنا شخصی هم از سربداران بفرموده امیر مسعود با [illegible] خود زخمی بر شیخ حسن زده او را هلاک
ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم زنهار که تو در معرکه توقف ننمایی و بجانب سبزوار توجه فرمایی
بنابران امیر وجیه الدین مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را برگرفتند و عنان مراد الملک خویش معطوف ساخت و
ملک حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لوای فتح و ظفر برافراخت و دشمنان را تعاقب نموده طایفه ای از ایشان را از تیغ بی دریغ
بگذرانید و زمره را اسیر گردانید یکی از شعرا در آن باب گوید **رباعی** گر خسرو کرت بر دلیران نزدی ∴ وز تیغ یلی
گردن شیران نزدی ∴ از هم بستان سربداران ناخشر ∴ یک ترک در خیمه با یران نزدی **ذکر محاربه شیخ علی**
کاون با امیر وجیه الدین مسعود سربدار و چگونگی کشته شدن شیخ علی در معرکه پیکار و انجام روزگار امیر

مسعود در ولایت رستمدار چون خبر استیلای سربداران کرت بعد اخری در ولایت مازندران بگوش هوش طغاتیمور خان
رسید لشکری ترتیب داده برادر خود امیر شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه شده
با طایفه از مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال اعدا روان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید میمنه و میسره
مرد و لشکر مرتب گردیده سنان دلیران بجان ستانی زبان دراز کرده و ناوک سنان بهادران روی بدل یابی آورده
خنجر جگر بسیاری از جوانان ماه پیکر بریده و گرز گران جمعی از پهلوانان صف شکن خرد کرده امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای
مردانه نمود اما **ع** چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود ∴ در اثنای کر و فر تیری جان گذار بر مقتل او خورده از آن
پیاده از ضرب آن زخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه جرجان انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و بسیاری
نهب کرده عنان بجانب جرجان تافتند طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لار قصران برافراشت
و امیر وجیه الدین مسعود مظفر و منصور بعز و سرور باستراباد رفته منشوری باسم اهالی و اعیان مازندران در قلم آورد
و ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرده کیا جلال الدین احمد جلابی را که بر کار دیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده
در آن ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کالاشر نمی پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر وجیه الدین
مسعود شنید بترسید که ناگاه در ولایت مازندران تازه دست بیداد بر آورده بنیاد حیات صغیر و کبیر آن خطه را بر باد اندازد
بنابر آن با دو برادر زاده کیا تاج الدین و کیا جلال الدین ملازمت امیر وجیه الدین مسعود شتافت و منظور نظر التفات
شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن خاطر بمازندران توجه نموده بحاکم آن دیار جلال
الدوله اسکندر که سابقا شمه از حال او مذکور شد فرستاد که محل ملاقات کجا خواهد بود جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله
شاه غازی مشورت کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران باز گذارند و چون ایشان در برابر رستمدار
آیند رو بمیدان کارزار آرند برین موجب تقدیم رسانیدند امیر وجیه الدین مسعود در پنجم ذی قعده سنه ثلث
و اربعین و سبعمایه بآمل نزول نموده صحرای بوران را معسکر ساخته در گرد لشکرگاه از چوب دورها دیوار گونه بنا فرمود
سپاهیان اسکندر و شاه غازی شبها بر اسبان تازی نشسته بحوالی اردوی امیر مسعود تاخت می کردند و مراسم قتل
و غارت بجای می آوردند چون این صورت چند کرت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردیده کیا احمد جلابی
بقرابتیان خود و سایر مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد و
تا جان خود را بالکلیه [illegible] پیامایید و در دفع سربداران بقدر امکان کوشش نمایید از شنیدن امثال این سخنان اکثر
مازندرانیان کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته مرتب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را غارت می کردند و فریاد میزدند
که ای خراسانیان مازندران بیشه شیر است و مکمن شیران که دون توران شما بدست خویش الجاب بلا بخود کشیدید و دایم
تا کی در دام رنج و عنا نهاده بهمه عنان بر غرار عدم خواهید نهاد و هیچ کدام ازین مهلکه نجات نخواهید یافت امیر مسعود
از شنیدن امثال این مقال مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته نه حرکتی می توانست کرد و نه روی بطرقی می توانست آورد **ع**

نه روی سفر کردن ونه روی اقامت ٭ وبعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف ربسنه روی توجه نهادند
کلانه رسید از پیش دلیران واز پس شیران مانند دران دست تهور از آستین جلادت بیرون آوردند وخود را بر اطراف
وجوانب سرداران زده در کشش وکوشش تقصیری اهمال نکردند وامیر مسعود چون حال بران منوال دید کیا احمد جلال
را با برادرزاده کان بقتل رسانیده وبراه لاویج روبوادی گریز نهاده خود وبزرگ وخاص وعام آنجا باز آغاز قتل وغارت کرده
در هر گوشه کشته افتاده سرداران بسیار در دست زنده واوباش اسیر کردیدند وامیر مسعود با چند نوکر معدود براه
متوجه مازندران شده چون نزدیک بروه بار رسیدند شنیدند که فوجی از سپاه شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله در آن
موضع بهم پیوسته اند ودر انتظار مقدم شریفش مسلح ومکمل نشسته اند لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داده لشکریان
کستهم او را تعاقب نمودند وامیر مسعود در قریه ها ورود بدست ایشان افتاده وآن جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر
بردند ودو روز محبوس نگاه داشته روز سیم حسب الحکم بقتل آوردند ودر تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه بهاء الدین
رودسمنانی که مستوفی دیوان امیر وجیه الدین مسعود بود بر سر راه یاسمین کلانه زخم خورده بجهاد شخصی او را برداشته
نزد ملک فخر الدین برد وملک فخر الدین خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخته از کمیت لشکر امیر وجیه الدین سوال
کرد جواب داد که در مازندران دواب خاصه امیر مسعود چهارده هزار اسب وشش هزار اشتر وچهارصد شتر بود که مزد
تعلم من علیق آنها مقرر می شد عدد سپاهش را ازین قیاس باید نمود **ذکر محمد آیتمور** در ان اوان که امیر وجیه الدین
مسعود علم عزیمت بجنگ امیر شیخ علی کاون برافراشت محمد آیتمور که یکی از بندگان پدرش بود وبصفت شجاعت وسخاوت
اتصاف داشت در سبزوار بنیابت خود تعیین نمود چون محمد آیتمور خبر قتل امیر مسعود شنید در اسمان خاطر رغبت
کوشیده از روی استقلال بسرانجام امور ملک ومال اقدام فرمود وبعد از آنکه مدت دو سال حال برین منوال بگذشت
خواجه شمس الدین علی که بصفت اصابت رای اتصاف داشت متوجه قلع نهال حیات واقبال او گشت وجمعی از درویشان
ومریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آیتمور در آمد واو را مخاطب کردانیده گفت عجب حالتی
است که درویشان از پیش تو اصلا قدر وقیمت نمانده وبا وجود آنکه تو خواجه تو همین تقویت این فرقه واجب التعظیم
بمرتبه پیوسته ارازل واوباش را بر ایشان تقدیم می نمایی وموافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر
زبان آورده محمد آیتمور متحیر شده وچون سلاحی با خود نداشت وکسی پیش او نبود آغاز عنایت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی
را ازنگاه بنده ام ودر ضبط این مملکت لوازم سعی واهتمام بتقدیم رسانیده ام وحالا آنچه صلاح شما باشد آنچنان می کنم
ایشان گفتند بر خیز واین خانه در آی که ما حکومت ترا نمی خواهیم محمد آیتمور بالضروره بخانه در آمده مخالفان در بروی وی بستند
وخواجه شمس الدین علی را گفتند صدر وبهتر ما تویی مسند حکومت را بوجود خویش مشرف کردان تا همکنان در خدمت تو
کمر اطاعت بر میان جان بندیم خواجه شمس الدین علی هر چند ضمنا طالب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد آیتمور را حمل
بر غرض دنیوی نمایند گفت من درویشی وگوشه نشینی را سلطنت ربع مسکون برابر نمی کنم مناسب آنکه کلو اسفندیار را بحکومت

انقیاد نمایند ومحمد آیتمور را بقتل رسانیدند تا از شر او ایمن باشید وآن جماعت در ساعت برین موجب عمل نمودند کلو اسفندیار
بعد از قتل محمد آیتمور در سبزوار شهریار شد واو مرد اصیل داشت ونه نسب ونه فضل ونه ادب بنابر آن چون بر مسند ریاست
طرابلسی ناستوده که در پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست می کرد وشیوه ظلم وتعدی بجای می آورد لاجرم سرداران از حکومتش
متنفر گشته وچنانچه محمد آیتمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشته وحث برطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادر
امیر وجیه الدین مسعود بود گماشتند **امیر شمس الدین فضل الله** بعیش وعشرت راغب بود ودر ضبط امور مملکت اهتمام نمی نمود
بنابر آن خبر فتور ملک سرداران بطغاتیمور خان رسید ولشکری فراهم کشیدند تا متوجه محاربه ایشان شود وکیفیت حال
را امیر شمس الدین فضل الله شنیده با خود گفت **بیت** ملاکدایی ورندی زپادشاهی به ٭ ومی فراغت خاطر زهر
چه خواهی به ٭ وزمام ایالت را بالطوع والرغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین علی نهاده وبضبط اسباب فراغت وانبساط
مشغول شد وزمان حکومتش هفت ماه بود **خواجه شمس الدین علی** بعضی از مورخان از روی بخواجه علی شمس الدین تعبیر
کرده اند ورانم حروف آن مثل را که چه خواجه علی وچه علی خواجه بخاطر گذرانیده عرض می نماید که خواجه شمس الدین علی
بصفت شجاعت وسخاوت وفراست اتصاف داشت ودر زمان دولت همت بر اجرای سیاست وتمشیت امور مملکت
گماشت ظاهرا در رعایت شریعت بمرتبه مبالغه می نمود که خوردن بنگ وشراب را از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و
قرب پانصد زن فاحشه را کشته ودر چاه سطموره خاک ساخت شبها شبگرد محلات طوف می نمود واخبار جزوی وکلی
را معلوم می فرمود وچون طغاتیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی وشجاعت وسیاست او خبر یافت ترک لشکر
کشی کرده عنان بگوشه فراغت تافت گفت که خواجه شمس الدین را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که تمغا تعلق بوی می
داشت ودر اواخر ایام حیات خواجه محاسبه حیدر را نوشته مبلغی بروی باقی کشید وخواجه محصلان تعیین کرده مرحمت
حیدر را ندهند بود او را بسته اند وچون حیدر را چیزی در دست نمانده وتشدد محصلان کم نشد روزی فرصت یافته
شمه از عجز واضطرار خویش بعرض خواجه رسانید چون شمس الدین علی مردی مخاش ودشنام دهنده بود در جواب حیدر
گفت زن خود را در خرابات بنشان وزان ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر را از شنیدن این سخن اشک از دیده روان
گشت قتل خواجه شمس الدین را با خود مقرر کردانید وازین باب شمه با خواجه یحیی کرابی ظاهر ساخته رخصت یافت وفاز شام
بقلعه بالا رفت ودر وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود وزبان داد خواهی بر آورده وگفت ای خواجه بجان
من ترحم فرمای وپیش دوید وخنجری بر سینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد گرفتن
حیدر را کرد وخواجه یحیی آواز بر آورد که پهلوان حسن دست نگاه دار حسن گفت ای خواجه ندانستم که این امر بصوابدید است
شماست ویکی از فضلا که با خواجه شمس الدین علی صفایی نداشت این بیت را بر حیدر خواند که **بیت** ای در نبرد حیدر کرار
روزگار ٭ وی کرده راست خنجر تو کار روزگار ٭ قتل خواجه شمس الدین علی در شهور سنه ثلث وخمسین و
سبعمائه بوقوع انجامید وبعد از وی خواجه یحیی کرابی پادشاه کردید **خواجه یحیی کرابی** بصفت شجاعت واصالت وهنر کاری

و هدایات موصوف بود و در زمان دولت ارباب فراغ بال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور مبذول می‌فرمود از خوان انعام و احسانش
محظوظ و بهره‌مند گشته و از مواجب و مرسوم کامل او نوکران و سرهنگان بساط احتیاج در نوشته در مطلع السعدین مسطور است
که چون حکومت سربداریه بر خواجه یحیی کراوی قرار یافت طغاتیمور خان از جرجان ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد
دعوت کرده خواجه یحیی کراوی نخست از قبول این التماس ابا فرمود و آخر الامر بحسب ظاهر شرط اطاعت فرمان خان بجای آورده
در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمایه با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی عالی گشت و بعد از وصول سلاح بسته در وثاقی
که خواجه غیاث الدین بجرابادی که بوکید و طالب علم پیش پادشاه بوده و بر در خانه قنبر فراش و قبچاقی و خواجه بهرام کشی بود
ببارگاه درآمدند و خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تبری بر فرق پادشاه زد چنانچه بر روی
در افتاده و خواجه یحیی سرش برید و فزع روز محشر در میان مقتولان برخاست و مضمون آیه یوم یفر المرء من اخیه و امه
و ابیه ظاهر شده سربداران شمشیرها کشیده بهیچکس ابقا نکردند و با اموال بسیار و یراق بی‌شمار روی بسبزوار آوردند
و در روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران باردوی طغاتیمور خان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجای آورده روز
چهارم توقعی که خان ایشان را طوی میداد قدم جرات پیش نهادند و خرمن زندگانی طغاتیمور خان را بباد فنا دادند و علی
کل التقدیرین سربداران جلادت آثار کاری از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هر
کس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب خواهد گزید و چون مدت چهار سال و هشت ماه
از حکومت خواجه یحیی گذشت مملکتش معمور و آبادان گشت فی سنه ست و خمسین و سبعمایه برادر زنش علاء الدین فرصت
نگاه داشته در وقتی که خواجه سواره بدهلیز سرای خود درآمد برجست و بر پس اسب او نشست و خنجری بر پهلویش
فرو برد خواجه در آن گرمی دست پس برده او را بگرفت و هر دو از مرکب افتاده خواجه یحیی قاتل خود را زخمی زد
فی الحال قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند خواجه ظهیر الدین کراوی بروایت مطلع السعدین خواهرزاده خواجه یحیی کراوی
بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت
سربداران شد و او مردی حلیم و کم آزار بود و همواره بنرد و شطرنج اشتغال می‌نمود و حیدر بسر انجام مهام فرق لازم
اشتغال داشت و بعد از انقضاء چهل روز حیدر خواجه را معزول گردانیده خود متعهد آن مهم گردید پهلوان حیدر
قصاب چون چهار ماه برتق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق بوقا نام بنابر اشارت
خواجه خویش فی ربیع الآخر سنه احدی و ستین و سبعمایه او را بقتل رسانید امیر لطف الله ولد امیر وجیه الدین
مسعود بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود
بعد از آن میان او و پهلوان حسن خشونتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را گرفته بقلعه دستجردان فرستاده
بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله را میرزا می‌گفتند و معلوم نیست که پیش از این این لفظ را بر کسی اطلاق
کرده باشند پهلوان حسن دامغانی در شهور سنه اثنی و ستین و سبعمایه در سبزوار بر مسند ایالت نشست و در ایام

دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدس بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلقی کثیر بر وی جمع آمد
و درویش بمعاونت آن جماعت خروج کرده قلعه طوس را بگرفت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدان جانب
کشیده طوس را گرفته چند خروار ابریشم بدرویش داد و گفت دیگر در این دیار اقامت منمای و درویش باصفهان رفته ساکن
گشت و بعد از انقضاء مدتی خواجه علی مؤید سبزواری در دامغان خروج کرده امیر نصر الله را که گماشته پهلوان حسن بود
از شهر اخراج کرد و محمود درضار را گفت ترا باصفهان می‌باید رفت و درویش عزیز را آورد محمود گفت این خدمت را تقدیم
میرسانم بشرط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد و خواجه این معنی را قبول نموده محمود
باصفهان رفت و درویش بوالفضول را بدامغان آورد و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهت
بسیاری از مردم آن حدود کمر خدمتش ببستند و در خلال این احوال جمعی در قلعه شغال زبان باظهار خلاف پهلوان
حسن گشادند و پهلوان حسن دفع ایشان را اولی دانسته سبزوار را خالی گذاشته بدان جانب شتافت و بمحاصره
مخالفان مشغول شد و چون خبر خلو عرصه سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جانب توجه نمودند و بی‌مشقتی
بشهر در آمده بدارائی رعیت و سپاهی اشتغال نمودند و خواجه یونس سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص
امیر لطف الله بقتل رسانیدند و پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر اطاعت چاره ندید و بجبال مریدی درویش و
نوکری خواجه متوجه سبزوار شد اما خواجه علی مؤید بسرداران آن سپاه مکتوب نوشت که پهلوان حسن را بکشید آنگاه
رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آن جماعت در سبزوار بود بازمانده بازگشتند و یکناگاه در اثنای راه دست در
عنان پهلوان زده او را از اسب پیاده ساختند و سرش از بدن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت
پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود خواجه علی مؤید چون بتایید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار
مذهب علیه امامیه مبالغه نموده باقصی الغایه در تعظیم سادات عظام کوشیده بامید ظهور صاحب الزمان علیه السلام
هر صباح اسب می‌کشید لطف و کرم آن خواجه محتشم را نهایت نبود و جهت رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب
بنگ و شراب اقدام نمی‌نمود بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بدرویش عزیز داده او را بحرب ملک حسین
فرستاد چون درویش بنیشابور رسید خواجه تغییر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روان ساخت
که درویش را تنها گذاشته مراجعت نمایند آن جماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و
درویش با زمره از مریدان عزیمت عراق فرموده خواجه طایفه را ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع
و سبعین و سبعمایه ملک غیاث الدین پیر علی نیشابور را که داخل قلمرو خواجه علی بود تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر
شیخی ولد افراسیاب جلابی بود و در سنه ثمان و سبعین و سبعمایه درویش رکن الدین که از جمله مریدان درویش
عزیز و شیخ حسن جوری بود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نموده با لشکر و استعداد فراوان بخراسان در آمد
اسکندر شیخی دست ارادت بوی داده باتفاق متوجه سبزوار گشتند چون خواجه علی قوت مقاومت نداشت علم عزیمت

بصوب مازندران افراشت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن یافته در سنه تسع و سبعین و سبعمائه خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین
و سبعمائه امیرولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه علی آمده در مرافقت [...]
روی بسبزوار آورد و درویش رکن الدین فرار بر کارزار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امور ایالت
بقبضه اقتدار در آورده در سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه که پرتو اعلام صاحبقران گردون غلام امیر تیمور گورکان
بر ممالک خراسان افتاد خواجه علی سوید باستقبال استعجال نموده در نواحی نیشابور بموکب منصور پیوست و بانواع
الطاف سرافراز گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت آن حضرت بفراغت و رفاهیت بگذرانید **ذکر تسلط امیرولی
در ولایت جرجان** پدر امیرولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور خان بود و امیرولی در چهره [...]
نشو و نما یافته آثار اقبال در بشره او مشاهده می‌افتاد و در آن روز که طغاتیمور خان بر غدر سرداران جهان گذران بدرود
نمود امیرولی با چند نوکر به نیشابور شتافت و امیر شبلی جانی قربانی که حاکم آن دیار بود خواهر او را در حباله نکاح کشید
و امیرولی بعد از روزی چند با امید بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورد و چون بدهستان رسید از نبیره
امیر شیخ علی هندو قریب دویست سوار و پیاده کمر بخدمتش بسته سرداری که بموجب فرمان حسن دامغانی حاکم استرآباد
بود با غرور بسیار با پانصد سوار تیغ گذار بر سر امیرولی راند و امیرولی بضرورت پای ثبات افشرده بر سرداران ظفر یافت
و اکثر ایشان را از شمشیر تیز بگذرانید و لشکریان امیرولی از اسب و سلاح آنچه محتاج الیه بود بی‌نیاز گشتند و آوازه نام سرداریش
در آن دیار اشتهار یافت اتباع و خاندان طغاتیمور خان که در زوایا مختفی بودند در ظل رایات امیرولی جمع آمدند و ابوبکر
شاماسانی که از قبل حسن دامغانی در ساماسان حکومت می‌نمود با دو هزار سوار و پیاده سردار بجنگ امیرولی آمد و از معرکه
گریخته بسبزوار شتافت و پهلوان حسن [...] مرد شمشیر زن بوی داده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استراباد گشت چون
در سلطان دوین فرود آمد امیرولی با طایفه از [...] یکدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر صف
قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سرداران افتاده مردم امیرولی یکبار فریاد بر آوردند که [...]
تازیک گریخت و سرداران به روی بگریز آورده ابوبکر شاماسانی خود را بر آب گرگان زد اما [...] رفت و مردم
امیرولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و خلقی کثیر از سبزواریان کشته گشته بقیة السیف راه خراسان
پیش گرفتند و امیرولی در استراباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و فیروزکوه را تحت تصرف در آورده تا زمان
رسیدن صاحبقران امیر تیمور گورکان در آن بلدان حکومت می‌کرد **گفتار در ذکر انساب ملوک کرت و بیان شمه از
حال اجداد آن حکام عالی نژاد** بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نافذ فرمان بسلطان سنجر بن ملکشاه
سلجوقی می‌پیوندد مؤید این معانی آنکه ربیعی پسر قاضی فوشنج در مدح ملک فخر الدین گفته **بیت** قاعده دوده سنجر تویی
واسطه ملک سکندر تویی ؎ دوده سنجر ز تو خواهد نوید ؎ ملک سکندر بتو دارد امید ؎ و مولانا
صدر الشریعه در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید **شعر** ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم ؎ [...]

کرت بن سنجر و ملک شمس الدین محمد که نخستین ملکی از ملوک کرت است دخترزاده ملک رکن الدین بود و ملک رکن
الدین بعز الدین عمر از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد بن سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق
و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنه هرات علم
ایالت می‌افراشت و در اوان حکومت مساجد و مدارس و خوانق و رباطها بنیاد نهاده بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت
بروی روزگار علما و فضلا برگشاد و از جمله اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین عبدالله قاضی که مؤلف تاریخ قدیم
هرات است با عز الدین عمر معاصر بوده و نوبتی در مدح او قصیده نظم نموده که پنج بیت اول آن اینست **قصیده** ایام شد بساعد
و امید شد قوی ؎ در عهد عز الدین عمر آن شاه مرتضی ؎ فرخنده خسروی که ز [...] سخای او ؎ دارد همیشه دیده حاجات
روشنی ؎ خورشید با ترفع گردون با علو ؎ با جاه او محقر و با قدر او دنی ؎ از هفت چرخ از چه بلندیست
همتش ؎ هستش صفت تواضع و علم و فروتنی ؎ بی هیچ شبهه روز مصاف و گه سخا ؎ او راست بزم حاتمی و رزم
[...] ؎ و در آن وقت که عز الدین عمر حکومت دار السلطنه هرات رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعه خیسار را برادر
خود تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت خیسار و بعضی از بلاد غور تعلق بملک رکن
الدین مرغنی گرفت **ملک رکن الدین** که جد مادری ملک شمس الدین محمد کرت است چون آثار اقبال در ناصیه حال آن فیروز
دودمان مشاهده فرمود همگی همت بر تربیت او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت
و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق ممتاز گشت و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیز خان بر ولایات ایران
اظهار اطاعت و انقیاد نموده نسبت با ایلچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد و چنگیز خان یرلیغ
فرستاده حکومت خیسار و غور و توابع را بوی مسلم داشت و ملک هرگاه باردوی سلاطین چنگیز خانی می‌رفت ملک شمس الدین
محمد را همراه می‌برد و ملک شمس الدین بواسطه حدت فهم در وقوف یاسا و توره مغولان نزد امرا و ارکان چنگیز خان اعتبار
تمام یافت و ملک رکن الدین فی شهور سنه ثلث و اربعین و ستمائه بجهان جاودانی شتافت و ملک شمس الدین محمد
را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت منکوقاآن بترکستان
رفت و در یکی از معارک که فتح آن را با مخالفان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملحوظ عنایت پادشاهانه
گردید و امارت مملکت هرات و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان بوی مفوض گشته تا بمسکن معهود مراجعت نمود و در
باب عمارت و زراعت و معموری شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد ابی بکر کرت هشت نفر در دار السلطنه هرات حکومت
کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکوقاآن تا محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه که امیر تیمور گورکان آن بلده را
مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین
پیر علی ولد ملک معز الدین حسین **ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت** چون ملک شمس الدین محمد دوستکام
و مقضی المرام از اردوی هلاکو خان بخراسان بازگشت بلده هرات را مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان سیف الدین

حاکم سیستان نصیر الدین را که بادی در مقام نفاق بودند بدست آورده کشت و قلعه بکر را که در غایت حصانت و متانت بود فتح کرد و
توت بالا کو خان با اردوی اباقا خان شتافته در معرکه برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردانگی بتقدیم رسانید که اباقا خان او را
منظور نظر تربیت گردانیده تشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت مبذول فرمود و ملک بمقر خود آمده
بحکومت مشغول گردید و در شهور سنه سبع و ستین و ستمائه که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان درآمد ملک شمس
الدین محمد طوعا او کرها بملازمت شاهزاده رفت و سیورغامیشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسندیده
نمود و بعد از روزی چند عنان بجانب قلعه خیسار تافت و چون براق خان از دست برادر لشکر آذربایجان و عراق منهزم گردید
جمعی از اهل غرض و حسد بعرض اباقا خان رسانیدند که اگر هرات آبادان نبودی و ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی
لشکر جغتای درین ولایت این قدر اقامت نمی نمودی بنابران اباقا خان قصد تخریب هرات کرد و شاهزاده جشین الملک
و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را از آن مقام درگذرانیدند که مناسب آنست که نخست ملک شمس الدین محمد را
بچنگ آوریم بعد از آن فکر هرات فرماییم و پادشاه نصیحت نیک اندیشان شنیده جمعی از امرا و لشکریان را بمحافظت هرات
بازداشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورد
و آن نوشته را مصدر باین قطعه کرد **قطعه** فروغ ملک ملک شمس الدین محمد کرت ∴ توئی که همچو فلک سربسر همه جانی
شنیدنی که زهجرت رسید بر دل من ∴ بگفت آن نه فهم الثنی دجانی ∴ بچشم من که در و مردم کون در نابه
غبار موکب تو هست کحل انسانی ∴ زرای روشن بایک بین تو الحق ∴ چنان سزد که چو این شوق نامه برخوانی
زباد پای برانگیزی آتش عزت ∴ برآب عزم غباری که هست بنشانی ∴ چه رنجها که رسید بدل غمین ضعیف
اگر تو هیچ بمنشوق قدم رنجانی ∴ چه فتنها که زروی زمانه برخیزد ∴ نعوذ بالله اگر عزم را بگردانی ∴
و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از آن عبارات اینست که سالها تمنا و درود
و استمداد دوری بوده محب مخلص خواسته تا بار لقای عزیز صاحب اعظم دستور اعدل اکرم مبارک روی مبارک قدم شمس الحق
والدین زید قدره ببیند و عمان نود کهن باز گوید **نظم** با دشمن خود چو دوست بنشست ∴ با دوست نبایدم دگر
بار نشست ∴ بر هنر از آن عسل که با زهر آمیخت ∴ بگریز از آن مگس که بر مار نشست ∴ و این رباعی
را نیز قلمی نمود **رباعی** آن به که خردمند کناری گیرد ∴ با گوشه قلعه و حصاری گیرد ∴ می میخورد و لعل لب نگاری
بوسه کند ∴ تا عالم آشفته قراری گیرد ∴ و در شهور سنه اربع و سبعین و ستمائه اباقا خان نوبت دیگر منشور
ایالت هرات نزد ملک شمس الدین محمد فرستاد و استمالت نامه نیز ارسال داشته در انجا سوگندی یاد کرد که هرگز گزندی بوی
نخواهم رسانید بنابران ملک شمس الدین محمد از قلعه خیسار بیرون آمده بهرات شتافت و بعد از چندگاه بسبب اتفاق جمعی
امرا و ارکان دولت اباقا خان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هرات باصفهان رفت و از آنجا در مصاحبت خواجه
بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان بآذربایجان شتافت اما منظور نظر اباقا خان نشده پادشاه او را در تبریز نگاه داشته پسر او

را از تبریز بجانب هرات فرستاد و ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار می گذرانید تا در ماه شعبان سنه ست و سبعین و ستمائه شربت
شربت سموم نوشید و خلعت فنا پوشید و بعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین
دادند و از جمله فضلا **مولانا وجیه الدین النسفی** که با ملک شمس الدین محمد معاصر بود در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود **قطعه**
بسال ششصد و هفتاد و شش ز شعبان ∴ قضا ز مصحف دوران چو شکر ایت بفال ∴ بنام صفدر ایرانیان محمد
کرت ∴ برآمد آیت والشمس کورت در حال **ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک**
شمس الدین کهین ملک رکن الدین بعد از رحلت پدر بر در عقبی در اردوی اباقا خان بسر می برد در آن اثنا بمسامع اقبال
بواکی بلده هرات اطلاع یافت شمه از آن معنی بعرض برادر رسانید و چندان سعی نمود که اباقا خان در شهور سنه سبع و
سبعین و ستمائه ملک رکن الدین را منظور نظر شفقت گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنه هرات فرستاد و
فرمان داد که او را بلقب پدر ملقب گردانند بنابران بعد از آن سرداران ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند
و ملک شمس الدین کهین باندک زمانی آن بلده فاخره را عمارت معمور و مزروع ساخته در شهور سنه تسع و سبعین و ستمائه
بغور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان معتمد سپرده چندگاه در قلعه خیسار ساکن گشت و رعیت را بامارت
و زراعت ترغیب کرد و در شهور سنه ثمانین و ستمائه لشکر تفبند بار کشیده آن مملکت را مسخر گردانیده و سالما غانما بدار الملک
خویش باز گردید و چون اباقا خان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضای روزگار پسر خود علاء الدین را در
هرات بحکومت باز داشته بقلعه خیسار رفت و در زمان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبران را کشته پناه بملک شمس
الدین برد و ملک او را گرفته نزد ارغون خان روان ساخت اگرچه پادشاه را این خدمت موافق مزاج افتاد و جهت ملک
خلعت و طبل و علم فرستاد اما امرا زبان غمز و سعایت گشاده گفتند که تازیکی را چه حد آن باشد که امیری را مقید گردانیده
ارسال دارد و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید خاطر بر آن قرار داد که مدت العمر از قلعه خیسار پایان نیاید
و همانجا روزگار بگذرانید تا در سنه خمس و سبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جمله فضلا **مولانا حکیم الدین غوری**
که با ملک شمس الدین کهین معاصر بود در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود **قطعه** روز پنجشنبه از صفر ده و دو ∴ سال هجرت
رسیده هفتصد و پنج ∴ شمس الدین کرت خسرو آفاق ∴ شد بفردوس ازین سرای سپنج **ذکر ملک فخر الدین**
بن ملک شمس الدین در ریعان اوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین بهنر و کاردانی موصوف بود و بشجاعت و دلاوری
معروف در انشا و ابداع نظم و نثر از ابنا ملوک سمت امتیاز داشت و پدر همواره او را مشمول عواطف گردانیده همت بر تربیتش
می گماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعه خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادب
جسارت نمود و پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در حبس مانده در شهور سنه
ثلث و تسعین و ستمائه فرصت یافته بند از خود را درهم شکسته بقلعه بالا رفت و متحصن گشت و هرچند ملک شمس الدین قاصدان
و استمالت نامجات فرستاده او را بپایان طلبید بر قول پدر اعتماد نکرد و امیر نوروز که در آن زمان رکن دولت غازان خان بود الی اتفاق

وفات تمی ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین کهین ارسال داشت وزبان بشفاعت ملک فخر الدین گشاده ونوشت که او را بجانب ما
فرستادا امیر شمس الدین در جواب امیر نوروز معانی اقلیم آورد که از ناصیه حال فرزند فخر الدین چنان تفرس می نماید که او را
قابلیت ملازمت آنجناب است ونه صلاحیت مصاحبت این جانب امید آنکه از سر معاتبش درگذرند واو را هم برین حال
بگذارند وامیر نوروز کرت دیگر قاصدی ارسال داشته در آن باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین فخر الدین را
پیمان از جانب خود ایمن گردانید تا از قلعه پایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید وچون بصحبت آن امیر دوست نواز
بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز برادر زاده خود را با او در سلک ازدواج کشید وکیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان
خان رسانیده او را با طبل وعلم ومنشور حکومت بدار السلطنه هرات روان گردانید وملک فخر الدین بعظمت هرچه تمامتر
بآن بلده فاخره درآمده باستمالت سپاهی ورعیت پرداخت ودر عدل وانصاف کوشیده آن مملکت را معمور ساخت
اما چنانچه در جزو اول ازین مجلد مذکور شد در سنه تسع وتسعین وستمایه که امیر نوروز از غازان خان گریخته پناه باو برد حقوق
تربیت آن امیر عادل را نابوده انگاشته او را بقتلغشاه نوبین سپرد تا بقتل آورد ولشکر کشیدن دانشمند بهادر در زمان
اولجایتو سلطان بدار السلطنه هرات وکشته شدن او در قلعه اختیار الدین بشمشیر جمال الدین محمد سام در زمان
حکومت ملک فخر الدین روی نمود وهم در آن ایام فی شهور سنه ست وسبعمایه ملک فخر الدین در حصار بعالم آخرت توجه
فرمود قلعه اختیار الدین وخانقاهی که در دار السلطنه هرات ببازار ملک واقع است از جمله بناهای ملک فخر الدین است ربیعی
شاعر با وی معاصر بود وکرت نامه را بنام نامی او نظم نمود **گفتار در بیان وصول دانشمند بهادر بدار السلطنه هرات**
وذکر بعضی از حوادث آن بلده جنت صفات چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سمت گزارش یافت در زمان
این پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از ممالک عراق وآذربایجان بخراسان گریخته پناه بملک فخر الدین کرت بردند
و اولجایتو سلطان بنابر فرمان برادر جهت طلب آن طایفه لشکر بهرات کشید ومیان او وملک محاربات دست داد
بالآخره بمبلغ صد دینار کپکی صلح اتفاق افتاد وچون غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال نمود سلطان محمد
خدابنده بجای برادر بر مسند خانیت صعود نمود ملک فخر الدین پای در دامان استغنا کشیده بدو رفت وبلوازم تهنیت
نپرداخت بنابران اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را با ده هزار سوار خونخوار بجانب هرات روان ساخت که ملک فخر الدین
ونکودریان را بلطف یا عنف بدرگاه عالم پناه رساند چون دانشمند بهادر نزدیک بهرات درآمد وهم او وملک فخر الدین
بصلح فیصل یافت حکام فراه واوق وقلعه کاه واسفزار وسایر ولایات نزدیک را طلبیده بنظاره شهر شتافت ومولانا
وجیه الدین نسفی که منصب قضای بلده هرات تعلق بدو می داشت وقبل از رسیدن امیر دانشمند بهادر بخراسان جهت
مهمی بنیشابور رفته بود در آن بلده بر سبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته درین ایام از غایت دیانت بعرض رسانید
که هرات را آسان می توان گرفت مشروط بآنکه شوارع را چنان مضبوط سازند که هیچکس غله بشهر نتواند برد وبتعلیم قاضی دانشمند
بهادر سوران هوشیار بر طرق گماشت وچون محصول کشته تمام شده بود ونو نرسیده قحطی عظیم روی نمود بعد از آنکه دو

روز

روز از جانبین بحرب وستیز پرداختند بواسطه شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند بهادر وملک فخر الدین بنیاد مصالحه نهادند
برین موجب که ملک فخر الدین قلعه اسکلچه که از امان کوه بزرگی گفته رود وتمغولان در اثنای راه مضرتی بملک نتوانند رسانید
واز ابنای دانشمند بهادر لاغری با وی همراهی نماید وطغای ببلده فاخره هرات درآید چون ملک بحصار رسید لاغری را
باز گردانند برین موجب جنبیدن وپیمان درمیان آمده عهدنامها نوشته شد وبر غلاظ ایمان تاکید یافت آنگاه طغای با چند
چند بشهر درآمده وملک فخر الدین قلعه اختیار الدین را بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود وبصفت شجاعت وتهور اتصاف
داشت سپرده ودر محافظت آن حصار ونگاه داشتن عنان اختیار وصیتها فرموده وشمشیر خاصه خویش بوی داده گفت هر کس از
ساکنان قلعه شهر از فرمان تو سر بپیچد سرش بدین تیغ ببر جمال الدین محمد زمین خدمت ببوسید وگفت بقدر مقدور لوازم جان
سپاری بتقدیم خواهم رسانید وملک هزار جوشن وتیغ وکمان بر سپاهیان قلعه بخشش کرده با دویست وپنجاه سوار
وامیرزاده لاغری گرده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد وچون پاسی از شب گذشت بقلعه درآمده روز دیگر لاغری را
قرین انعام واکرام بازگردانیده بدانشمند بهادر پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز از مقتضای پیمان
تجاوز جایز ندارد چون لاغری بپدر پیوست امیر دانشمند بهادر عازم شهر گشت فرمود تا ماهی زرین در دو میدان وکوس حربی
فرو کوفته رایت اژدها پیکر برافراختند وبغرور موفور از کهندستان سوار شده روی بشهر آوردند وبعد از وصول از شکوه
خاک ریز ورفعت فصیل در تعجب افتاده بتخریب سور فرمان فرموده وروز دیگر کس نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که اطاعت
سپاه نمای واز فرموده تجاوز جایز مدار محمد سام در برابر کلمات خشونت آمیز جز بان (?) نداد امیر دانشمند قصد کرد که
بمحاصره قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را با طوطک بلا نزد ملک
فخر الدین بامان کوه روانه ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان داعیه دارم که فرزند لاغری را با دو هزار
بعرضه دارد که ملک فرمان واجب الاذعان شنوده بلده هرات را بدیوان عالی باز گذاشت وازان می اندیشم که
پادشاه بپرسد که ملک قلعه اختیار الدین را تسلیم کرد یا نه واین سخن را لاغری جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان می
نماید که ملک رقعه بمحمد سام نویسد که مرا لحظه بقلعه راه دهد تا حقیقت آنکه آن مقام را نظاره کرده بیرون آیم وبپادشاه عرضه
داشت کنیم که ملک شهر وقلعه را بخدام درگاه سپرد وچون این معنی بر رای انور سلطان واضح گردد البته یرلیغ جهان
گشا نفاذ یابد که دیگر حکومت تعلق بملک خواهد گرفت وجناب شیخ الاسلامی وطوطک بلا این ملتمس را بعرض ملک فخر
الدین رسانیدند وآنجناب بغایت برنجید وگفت من میدانستم که این مغول بدکیش بعهد خویش وفا نخواهد نمود وخواجه
قطب الدین زبان بنصیحت گشاده طوطک بلا مبالغه نموده بالآخره ملک فخر الدین رقعه بمحمد سام نوشت مضمون آنکه مردم امیر
دانشمند بتماشای حصار خواهند آمد باید که در استرضای خاطرش سعی نماید واین نوشته را خواجه قطب الدین بجمال
الدین محمد سام رسانید محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل خواهم نمود وبعضی از مورخان گفته اند که ملک فخر الدین
رقعه دیگر پنهانی بمحمد سام فرستاده او را برعایت حزم ومحافظت حصار امر کرده بود القصه چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند

رسید قصد قلعه نموده در خفیه با اولاد خویش طغایی و لاغری گفت که در حصار شهر صد من باشیده برگاه کرگان خود را از قورچی طلب داریم محمد سام
و اتباع او را بگیریم آنگاه هندوی منجم را طلبیده گفت رملی بکش و ببین که صلاح ما در رفتن قلعه هست یا نه هندو رمل کشیده بعرض
رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که از اشکالی که متعلق بدولت امیر پیوندست بوی خون می آید دانشمند بهادر
از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنابر اغوای مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیار الدین شده تخت پسر خود را
لاغری با پنج کس به آنجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخر الدین فرود آورد
و مجلسی در غایت آراستگی ترتیب داده کاسه داشت و همچنین یکیک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه در می آمدند
تا نهصد و هشتاد در سایگاه جناب امارت پناه با صد و هشتاد کس که جبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاده ایشان
محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورد امیر دانشمند گفت ای تازیک بو الفضول تو کدام استطاعت از اطاعت
من تقاعد ورزیدی و با این چند روستای مجهول درین قلعه خزیدی و خود را در سلک منازعان اولجایتو سلطان منخرط کردی
اگر خواهی بفرمایم تا درین لحظه سرت از تن جدا کنند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت
امیر مخفی نخواهد بود که خدمتکار شایسته آنست که با مروهی مخدوم خود قیام نماید و پیمان نشکند و در امانت خائن نشود و
سبب تأخیر در امر شرف پابوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و مبلا دست
هیچ آفریده نر دهم بعد محمد سام مقبول افتاده دانشمند او را پیش طلبیده در آغوش کشید و گفت ترا بفرزندی قبول کردم و
جرات و جسارت ترا بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براند چون فرود آمد پای بر نردبان نهاد تا بجانب آلت
بلند که یکی از سرهنگان غور بود پیش وی رسیده دست او را بوسید دانشمند گفت پیش رو و ما را دلیل باش تا بارگاه
ملک فخر الدین رسیم بلند گفت راه نزدیک است و تاریک چنانچه امیر دانشمند بخندید و روان شد و هم آنجا بلند ریگیت
کریبانش گرفته بدست دیگر گرزی بر سرش زده او بگرسید بکنار سنگ خواص ملک فخر الدین انتظام داشت از جانب
بالا در رسید و شمشیری بر گردن دانشمند زد چنانچه سرش در صحن قلعه افتاد اتباع امیر دانشمند چون حال بدین منوال
دیدند باز پس جسته خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه را طرق مسدود یافتند و تیغ بیانی غوریان آغاز سر
افشانی کرده آنمقدار از مغولان کشتند که صحن حصار از خون در تموج آمده و جمال الدین محمد سام و نوکران چندین جمعیت
کرفتند که مشرعشر آن بخزانه خیال ایشان نگذشته بود و آشوب تمام در شهر افتاد و جمال الدین محمد سام با مشهوران
غور از قلعه بیرون تاختند و تیغ انتقام از نیام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغول پرداختند بعد از آن
حسام خون ریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فصیل آوردند و حکام ولایات خراسان و لشکریان اولجایتو سلطان
هر کس از تیغ مردیان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یورت خویش تافت یکی از افاضل در تاریخ این
واقعه گوید نظم سال هفتصد و شش در صفر بشهر هرات ❁ بحکم لم یزل کردگار بی مانند ❁ ز دست قبضهٔ تیغ از
کف محمد سام ❁ کشید جام شهادت امیر دانشمند ❁ و چون این خبر بسمع ملک فخر الدین رسید بحجب ظاهر

بر کار محمد سام انکار نموده زبان ملامت و سرزنش درباره او بگشاد و ضمنا متبجح و مسرور شده مکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون
آنکه بایستی که این جسارت از تو ظاهر نگشتی اما حالا آنچه مقدر بود بوقوع انجامید باید که در محافظت شهر و قلعه از خود تقصیر راضی
نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان امان کوه چند کس مسلح مکمل بهرات فرستاده ایشان را بمتابعت و
فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون این اخبار بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه
اشتعال یافته حکم فرمود که توجای ولد دانشمند بهادر با لشکری افزون از چون و چند بهرات رفته از قاتلان پدر خویش
انتقام کشد و زمام ایالت ولایت خراسان را بقبضه اقتدار امیر یساول نهاد و توجای بجانب خراسان شتافته
چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیه سپاه دانشمند بهادر با وی پیوست و توجای ایلچی بامان کوه ارسال داشت
و بملک فخر الدین پیغام داد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر ما را بغور معروف کشته اند اعلام نمای و الا نامه بمردم هرات
نویس که قاتلان ایشان را بمن سپارند ملک فخر الدین سوگندان بزبان آورد که من محمد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند
امر نکرده بودم و مردم هرات فاو زنبش که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را با امیرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار کرد
جرار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر سرهنگان درین قضیه با او شریک و سهیم چون این جواب بتوجای رسید در خشم
رفته خاطر بر محاصره و محاربه قرار داد و در غره شعبان سنه ست و سبعمایه با سی هزار کس از لشکر عراق و آذربایجان
و خراسان بظاهر هرات در برابر برج خاک برسر که حالا بکستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند و از شهر هرات
هزار و هفتصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاختند و هر دو فریق درهم افتادند و داد قتال و جدال دادند و تا سه روز
بین الجانبین آتش حرب اشتعال می یافت و بسیاری از مردم توجای کشته می شدند بنابر آن توجای از در شهر برخواسته
در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلده را چنان مضبوط ساخت که هیچکس یکمن بار بشهر نمی توانست برد در خلال
این احوال ملک فخر الدین مریض شده درگذشت و این خبر بتوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر بظاهر شهر خرامیده آغاز
محاصره و محاربه نمود و دران ایام پهلوان یار احمد که پیمن تربیت ملک فخر الدین از مرتبه کشتی گیری بدرجه جانداری ترقی کرده بود
و قرب و دولت نو کرداشت با محمود فهاد و چکسی تیر کر متفق شده اندیشیدند که خنجر غدر بر کشیده روز عمر محمد سام را
بشام اجل رسانند و قبل از آنکه این اندیشه از خبر قوت بفعل رسد چکسی تیر کر از آن اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال
را با محمد سام در میان نهاد و محمد سام یار احمد و محمود فهاد را فرستاده بچار سوی هرات برد ناکردن زدند و قرب دویست نفر
از نوکران مقتولان حوزه از بازو افکنده بتوجای پیوستند القصه چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم
روی نموده قرب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند و افغان و شیون مرد و زن بلند شد و نفیر
صغیر و کبیر باوج فلک اثیر رسید و در روز جمعه طایفه از گرسنگان در مسجد جامع بتحت منبر آمده گفتند ای محمد سام
از جبار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده در دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته پیغام
بملک قطب الدین تو لکی که در وقت قتل دانشمند بهادر او را دستگیر کرده بود برداشته نزد توجای فرستاد تا بساط

عهد و پیمان اقدام نماید و ملک قطب الدین پیش بوجای رفته در این باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عزم امیر یساول
بجده هرات میرسد و میخواست که قبل از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شد و در آن باب عهد نامه نوشته
بحبال فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از خواص بقلعه رفته شهر باز گذاشت در روز یکشنبه پنجم
ذی حجه سنه ست و سبعمائه لشکری بوجای بشهر در آمده دست بتخریب برج و باره بر آوردند و خلایق را از شهر بیرون
کرده گفتند که در کار باره و تخریب آن مشغول باشند و محمد سام روزی دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای اورا
در آغوش کشیده گفت از سر انتقام تو در گذشتم و بساط جرایم ترا باب عفو و اغماض فرو شستم باید که در حصار بکشت الی
با جمعی از نوکران ما بالجار روند و محمد سام سر قبول جنبانیده بوجای اورا خلعتی فاخر پوشانید و رخصت انصراف ارزانی
داشت و محمد سام نماز شام باز گشت و بقلعه رفت روز دیگر شاه اسمعیل با دو کس از سرهنگان سیستان بجهت
بوجای شتافت و بطریقه محمد سام باز گشت روز سیم تاج الدین یلدز بیار کاهش رفت و او نیز قرین اعزاز و اکرام باز
گردید و برین قیاس تا سیزده روز سرهنگان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسب و خلعت گرفته باز می گشتند و مقارن
این حال امیر یساول که بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هرات نزول نمود
و ایلچی نزد محمد سام فرستاد و گریلی دغدغه بدین جانب توجه نمای تا ترتیب یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام بر آن
اعتماد نموده با جمیع ساکنان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی آن جماعت را گرفته به بوجای سپرد و گفت حکم
اولجایتو سلطان چنانست که خونیان پدر خود را کشته از چلکای هرات بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان
لغاز را با هفت نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زده محمد سام را با بندگران بجانب اردوی اولجایتو سلطان
روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرمود و امیر یساول این خبر شنوده جمعی را فرستاد تا محمد سام را باز گردانیدند
و اورا مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب باز گشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را
بقتل آورد و امیر یساول بهرات در آمده مردم را بعمارت و زراعت ترغیب می فرمود و انجا می بود تا زمانی که اولجایتو
سلطان ملک غیاث الدین را بحکومت آن بلده تعیین نمود **ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لبیب** مولانا صدر
الدین که ربیعی تخلص می نمود در قصبه فوشنج بامر خطابت اشتغال می فرمود بواسطه جودت طبع و حدت ذهن در سلک
ندما خاص ملک فخر الدین کرت انتظام یافته بنابر اشارت ملک کرت نامه بروزن شاهنامه در ذکر ملوک غور بسلک
نظم در آورد و در آن مدت که بانشاء آن کتاب مشغولی می کرد ملک نسبت باو ابواب انعام و احسان مفتوح
داشت و هر ماه هزار درم نقد از خزانه باو میداد اما ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول معربد بود و هر چه بدستش
می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم اوقات ملک شده دیگر چیزی می طلبید و حال آنکه ملک فخر الدین دق
الخیال منجوزه و ربیعی همواره باده صاف میل میکرد و بنابر منافات مشرب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته چندی
برخصت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین پیش گرفت و در آن اثنا روزی در مجلس شاه علی زبان

بنعت ملک فخر الدین بگشاد و باین جهت شاه علی از وی برنجید و دولتخانه بوی داده گفت از ین ولایت بیرون رو که تو صحبت ما
نمی توانی بود و بعضی از نواب شاه علی با وی گفته بودند که از کمال خردمندی ملک عجب می نماید که همچنین شاعری که در عراق و خراسان
نظیر ندارد بی سببی از درگاه میراند شاه علی جواب داد که هر چند ربیعی بلطف طبع موصوف است اما بی وفاست و حق
ناشناس چه بعد از ده سال که مشمول انعام و اکرام ملک فخر الدین بوده بدینجانب آمده نکوهش می نماید و هیچ شک نیست
که هرگاه از ما نیز برنجد بجایی دیگر رفته زبان بخباثت خواهد گشاد **بیت** هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد ∴ بیقین عیب ترا
پیش دگران خواهد برد ∴ القصه ربیعی از قهستان بنیشابور رفت و از انجا عزیمت عراق کرد و ملک فخر الدین بدین حال
اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان اورا غیبت نماید بنابر آن مکتوبی
بربیعی نوشت و اظهار اشتیاق و وعدهای جمیل فرمود ربیعی از مطالعه آن نامه مسرور گشت اما جهت رعایت قوم عزم جزم کرد
که بهرات رود و عریضه مصدر که بیت اول و آخرش اینست **بیت** سلامی که بر قصر ادراک او ∴ بچکنه فکرت
کمندکان ∴ بآن شهریار جهان کز علو ∴ چو صد سنجر است و چو صد اردوان ∴ نزد ملک فرستاد و منتظر بود
که اگر جواب عرضداشت بخط ملک وصول یابد بجانب هرات می شتابم والا فلا و چون نوشته ربیعی بملک فخر الدین
رسید فی الحال سطری چند بقلم در آورد مبنی بر آنکه قصه جان او بکنند و دیگری را نفرماید ربیعی بعد از مطالعه آن نوازش شاهانه
مستظهر و مطمئن خاطر بهرات رفت و ملک اورا پرسشی گرم کرده در سلک ندما انتظام داد اما طالب بهانه می بود که بهار
حیاتش را از صرصر ممات بخزان ممات رساند در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست
گشت زبان بدعوی بی معنی بگشاد و هریک از حریفان او نیز آغاز خودستایی می کردند **نظم** یکی گفت من اهل شمشیرم که هم
بیک حمله کوه از زمین بر کنم ∴ دگر گفت چون من فرو دستش آورم ∴ زمین و زمان زیر دستش آورم ∴ یکی گفت
خورشید را بی خبرت ∴ سر آسمان زیر پای من است ∴ دگر گفت کور رستم کابلی ∴ که چینه ز گنبد او ارزان
بر ولی ∴ و خطیب لاف بسیار زده آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید اندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی
را مطیع فرمان گردانم و حاضران با ربیعی بیعت کرده هر یک از ایشان نامی نهاد شهسوار اعظم و سام و اسفندیار و پهلوان
شت زن معین تیغ کش از جمله مهابت کرده آن شب بر دم اطلاق نموده روز دیگر یکی از گردان ربیعی که از وی رنجیده
بود نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت واقعه را بتفصیل باز گفت و ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز را با لشکریان فضولان و متهور گردانید
ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون ملک فخر الدین بپرسیدن بزرگی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که
گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان می گذشت آنگاه ملک اشارت کرد که بعضی از آن قوم را پوست کنند و جمعی را
گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیده در مدح ملک گفت که مشتملست بر دو بیت
تو پهلوان کبیری که این بوم قیوم الروح اشت ∴ آفریننده میان من و تو خصم و حکم ∴ در پناه تو گریزیم بتوبه زانکه
گوشه داشت از ذر بکیرم محکم ∴ و ملک این ابیات مطالعه نموده هیچ جواب نداد و ایضا چند بیت مثنوی در وصف ملک

نهایت بعجز خویش منظم آورده ارسال داشت و بر این فایده مترتب گشت و مدت حیات پسر در مجلس بپایان رسید هیچ آفریده بر کیفیت آن مطلع
نگشت **ذکر ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین کهین** در آن اوان که دانشمند بهادر بولایت خراسان درآمده متوجه دار
السلطنه هرات بود ملک غیاث الدین بنا بر آزاری که از برادران بر خاطر داشت بدرگاه اولجایتو سلطان شتافت و
منظور نظر عنایت شد و در وقتی که خبر قتل محمد سام و سایر قتلای میر دانشمند بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان
اولجایتو خان حکومت هرات و اسفزار و غور و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم
فی شهور سنه سبع و سبعمایه بدار السلطنه هرات شتافته پرتو انوار عدالتش بر وجنات حال رعایا تافت و ایالت ملک
بر خاطر امرای خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند و او را بمخالفت و عصیان متهم داشتند بنابران
اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین را طلب فرموده باردو رفت و چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس عشر و
سبعمایه مرخص گشته بهرات معاودت فرموده در ترویج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرمود و در شهور سنه عشرین
و سبعمایه با دولت مرد جلادت آیین بمکه شریف طیبه زادهما الله تعظیما و تکریما رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضه
مکرم خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در ضمان عافیت بمستقر دولت سرافراز گشته مراجعت فرمود و در
شهور سنه سبع و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابو سعید بهادر خان سبق ذکر یافته امیر چوبان پناه بملک غیاث الدین
برده از دست غرور و بی وفایی ملک شربت شهادت چشید و در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه ملک غیاث الدین بملازمت
سلطان ابو سعید شتافته بنا بر کمال اختیار و اعتبار بغداد خاتون بنت چوبان نویان چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنه
هرات بازگشت و در شهور سنه تسع و عشرین و سبعمایه مریض شده درگذشت و ملک غیاث الدین در ایام دولت خود مسجد
جامع هرات که فی الحقیقه جامع فتوحات و برکات است و رو بویرانی آورده بود بتجدید عمارت فرمود و بنا بر آن در آن بقعه متبرکه
پهلوی غیاث الدین محمد بن سام مدفون شد و ایضا مدرسه غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده معمار همت آن پادشاه
والا مکرمت است از جمله مشایخ عظام و فضلای کرام قدوة السادات والنقبا **امیر حسینی قدس سره** معاصر ملک غیاث الدین
بود و نام آن جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از کزیو بوده در علوم ظاهری و باطنی خبر داشت در
نفحات مسطور است که سبب توبه امیر حسین آن شد که روزی بشکار بیرون رفت و با آهویی رسیده خواست که تیری بر وی زند
آهو بسخن درآمد و گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی ترا برای معرفت و بندگی آفریده است نه شکار بنابران از طلب
دنیا و امیر حسین شعله زده صاحب تجرید شده با جماعتی از مولیان بمولتان رفت شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین
بن شیخ بهاء الدین زکریا آن طایفه را ضیافت کرده همان شب رسول عربی صلی الله علیه و آله را بخواب دید که گفت فرزند ما
از میان این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن روز دیگر شیخ رکن الدین از ایشان پرسید که در میان شما سید کیست اشارت
بامیر حسینی کردند و شیخ رکن الدین آن جماعت را رخصت داده آن جناب را از ایشان جدا ساخت و تربیت فرموده تا بدرجات
عالیه رسید پس بجانب هرات روانه گردانید و چون امیر حسینی در آن بلده فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از

مریدان مرید و معتقدش گشته و آن جناب را تصنیفات منظوم و منثور موفور است کنز الرموز و زاد المسافرین از جمله منظومات اوست
و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط مستقیم از جمله منثورات او امیر حسینی در شانزدهم شوال سال هفتصد و هجده در گذشت
و در مصرع هرات در بیرون گنبد عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنه مدفون گشت **ذکر ملک شمس الدین
بن ملک غیاث الدین** ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هرات بر مسند ایالت نشست و از
اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام سعد او ی در آن باب این قطعه نظم نمود **قطعه** دامت
لشمس الدین کرت رماها ∴ وجرت فی بحر المرادات فلکه ∴ ومن عجب تاریخ مبداء ملکه ∴ موافق قول الناس
خلد ملکه ∴ و ملک شمس الدین بر ادمان شراب شغف تمام داشت چنانچه در مدت دو ماه که زمان حکومتش بود هیچ روز
هشیار نبود وفاتش در شهور سنه ثلثین و سبعمایه روی نمود **ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین** ملک حافظ جوانی
خوش صورت بود و خط خوب می نوشت بعد از فوت برادر خویش ملک شمس الدین حاکم هرات گشت و در زمان ایالت
او غوریان بر ملک استیلا یافته بی استصواب ملک مهمات را فیصل می دادند و در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمایه در
حصار او را بقتل رسانیدند **ذکر ملک حسین بن ملک غیاث الدین** ملک حسین خلاصه دودمان ملوک هرات و نقاوه سلاطین
فرخنده صفات بود بصفت انصاف و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرافرازی معروف بتقویت ارکان دین
جناب راغب و مایل و همگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل **نظم** چو اعلام دین پروری برفراخت ∴ بامین
دل خلق را شاد ساخت ∴ بعدلش نبودی نشانی کسی ∴ رعیت نوازی نمودی بسی ∴ و ملک حسین بعد از
شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور حافظ ملک موروث گشت با وجود صغر سن برای پیر و بخت جوان غوریه
نزاکه که از جاده مستقیم اطاعت انحراف یافته بود بکمال اعتدال باز آورد و در شهور سنه ست و ثلثین و سبعمایه که سلطان
ابو سعید بهادر خان بعالم جاوید انتقال نمود اختلال باحوال بلاد عراق و خراسان راه یافت اکثر رعایای آن بلدان بآوازه عدل
و احسان ملک حسین روی بقصبه فاخره هرات می آوردند و ملک همه را در ظل عنایت خویش جای داده ابواب انعام و اکرام بر روی
همگنان بگشاد و بعد از آنکه امرای خراسان طغاتیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سرانجام امور مهام
هرات و مضافات مدخل نداد و خطبه بنام خویش خواند اما نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دخترش سلطان خاتون را بحباله نکاح
درآورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت در صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایه با امیر وجیه الدین
سربدار مقابله و مقاتله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت او را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام امیر قزغن با لشکر
بسیاری بی قیاس از ماورا النهر لشکر بهرات کشید و چهل روز هرات را محاصره کرده مصالحه باز گردید و در سنه تسع و خمسین
و سبعمایه میان ملک حسین و ستلمش بیک و محمد خواجه اپردی قتال دست داد و در آن جنگ ستلمش بیک و محمد خواجه کشته گشته
لوای دولت ملک حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمایه بعالم عقبی انتقال نمود مدت سلطنتش سی و شش
سال بود خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنه هرات واقع است و مدرسه سبز فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه

معلوم نموده چون ملک حسین بت و بتخانه‌های سیستان و جمهور قصبه کابل که داخل ولایت باخرزست و دیگر ولایات خراسان تقلاع خبر یافت نمود
مراسم... شنیده بود بعد تسخیر **گفتار در ذکر لشکر کشیدن امیر قرغن بجانب دار السلطنه هرات و بیان کیفیت مصالحه او و ملک حسین با یکدیگر و مراجعت بجانب ماوراء النهر** مستعدان وقایع اخبار و مستخبران حوادث و آثار آورده اند که ملک
حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سرجار بکار عجب و پندار بکاخ دماغ راه داده برفع چتر سلطنت و تخت پوشی جسارت
نموده چند کرت لشکر بتاخت حدود اندخود و شبرغان فرستاد و امرا ارلات و اپردی که در آن ولایت اقامت داشتند
از حرکات ناهموارش بجان رسیده علم نهضت بجانب بادغیس برافراشتند و ملک حسین با سپاهی رزم خواه جهت دفع
آن جماعت در حرکت آمده بعد از وصول در قبول مخالفان چندان از ایشان بقتل آورد که از رؤس قتیلان دو مناره در ... برآ
کلید بکرانید کردانید و چون در آن اوان سرداری الوس جغتای و ایالت بلاد ماوراء النهر بر امیر قرغن قرار گرفته بود و همین دولت
وحسن عدالتش جهان خاص و عام انتشار سمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام که با ملک حسین عرق خویشی داشتند
و رفعت لوای عظمتش موافق انزجار ایشان نبود نزد امیر قرغن رفته از ملک شکایتها کردند و امرا ارلات و اپردی نیز
درین باب مبالغه نموده برزبان آوردند **نظم** که نسل چنگیز خان برفتاد ∴ که کس کو سر شاه نارد بیاد
چنان معلوم شد غوری بد گهر ∴ که جز خود نیارد کسی در نظر ∴ امیر قرغن فرمود که تاچک را چه حد آن
باشد که خیال استقلال نماید انشاءالله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش طغیان او را فرو نشانم و از صرصر حمله صبا اثر
بنای قصر اقبال او را با خاک یکسان گردانم آنگاه سی هزار مرد خنجر گذار مجتمع ساخته با اغلاق اولجایتو اپردی و امیر سلیمان
سلدوز و امیر تکش و شاهان بدخشان در شهور سنه اثنی و خمسین و سبعمائه موافق توشقان ئیل بصوب خراسان
روانه شد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از قریه مرغ
تا لنگ کهندستان دیوار پهناور کشیدند و مداخل و مخارج شرقی هرات را مسدود گردانیدند و آلات حرب و ادوات
طعن و ضرب از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده جرار متشمر جنگ و کارزار گشته با ستاده از
آنجانب امیر قرغن با مردان صف شکن از راه دره باشتان در آمده با لنگ کهندستان نزول فرمود و روز دیگر بمعنی آن
پهلوان قلی خان و طایفه از سرداران سوار شده در دامن کارزارگاه بر بالای پشته بلند برآمده معسکر ملک حسین را بنظر
احتیاط در آورده فرمود که این تازیک شیوه مقابله و مقاتله نمی دانند زیرا که این موضع راحت کارزار اختیار کرده از دو جهت
موجب فرار او خواهد گشت اول آنکه هنگام ستیز سپاه او را سر بالا باید آمد بعکس لشکر ما دیگر آنکه صباح که وقت استعمال
آلات حرب است آفتاب از پس پشت ما طالع شده بر چشم شهریان خواهد تافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته تحمیل خود را
در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده در معسکر خویش نزول فرمود و در آن شب سرداران سپاه جان خود را التماس
داده بصبر و ثبات وصیت فرمودند و روز دیگر که خسرو کواکب سوار از افق شرق طلوع نموده روی بمحاربه قاطبان سپهر
آسمان آورد امیر قرغن با مردان شمشیر زن سوار گشته عنان با وپایان آتش نعل را بجانب قتال هرویان انعطاف دادند

امیر قرغن

ملک حسین و سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند **بیت** دو صف گشته یکبار بر هم چنانکه بکشیدند ∴ که کس کس را پیش ... شد هم
بگسیختند ∴ از غمام شمشیر آنگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق اشعه سنان دل سالکان مسالک پهلوانی
سالکان مسالک پهلوانی سمت احتراق گرفت سپاه ملک حسین تاب مقاومت در جگر توانایی نداشته کوشش کرده و بالاخره
جان فدا شده در روی بطرف شهر آوردند و بجهت آنکه بواسطه اضطرار مخذولان در ظاهر شهر از خندق تنگی حصه تلف اند
و ملک در زمان سلامت بشهر شتافته لشکریانش در سر کوچه با غها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتای نیز مجتهدانه ... شده
که به بروارت در آیند و ملک در دروازه را مضبوط ساخته هر روز از طرف باد اخش تیر و سنگ می بارید و دقیقه از جنگ
بیکار بود و چون امیر قرغن دانست که تسخیر شهر بسهولت تیسر پذیرفت مایل الصلح شده امرا عرضه داشت که تحصیل به
امسال بماوراء النهر مراجعت نماییم و سال دیگر بکار ترجیت کرد هرات چابیم امیر قرغن که فی الواقع حاکم عادل با حلم
... بود گفت ما بنا بر سخنان اصحاب غرض مرتکب این یورش شدیم و ببین واسطه مردم بیک از جانبین کشته شده و جاعل
بیچاره در محنت و مشقت افتادند واکر نه با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود آنگاه سفرا در تردد آمده ملک ...
حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاد و قبول نمود که سال دیگر بماوراء النهر رفته امیر قرغن را ملازمت نماید و امیر قرغن
بر قول ملک اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش پیش گرفت و بعد از معاودت امیر قرغن کار ملک حسین ...
ترابیع نهاد و شکوه او در دلها کم شده امرا غور بر او استیلا یافته در نشیب امور ملک مقتضای رای خود عمل می نمودند تا کار
بجایی رسید که بعضی از آن طبقه اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر را بر سریر ملک نشانند
ملک این معنی را در یافته برای دفع اهل عصیان و طغیان مداشت و غوریان روزی با هم قرار داده بودند که چون ملک سوار شود
او را بگیرند و ملک هنگام سواری از ... آن قوم بداندیش واقف گشته در آن اثنا نظرش بر جمعی از اوباش افتاد
که چند سراب جباز را آورده می فروختند غوریان را گفت این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از کید ملک
فراموش کرده متعرض اهل اوباش گشتند و ملک فرصت غنیمت شمرده بقلعه اسکلچه که بیرون در شهر است ... و
خمیس و سبعمائه برحسب وعده که با امیر قرغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراء النهر شتافته در وقتی که امیر
قرغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسیده و اسلحه از خود جدا ساخته با دو نفر پیش رفت و سلام
کرد امیر قرغن او را در آغوش کشیده لوازم پرسش و نوازش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گرده ملک هرات را از میان خانان
انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات امیر قرغن درباره ملک حسین بیشتر از پیشتر می شد اما امرا الوس که
بطمع ملک با ملک صفایی نداشته قصد قتل او نمودند و امیر قرغن بر کید بداندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را
با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که می ترسم که بی اختیار من گزندی بتو رسد صلاح در آن است که هم امشب بجانب دیار
خود ایلغار نمایی ملک امیر قرغن را وداع نموده هنگام شام که نور باصره از مشاهده اجسام عاطل ماند بر اسپی سیاه باد
پا سوار شده روی بدار الملک هرات نهاد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت و بر مسند حکومت

نشست ... و فرسودگی بیرون آمد تغییر ملک ... که غوریان پادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک ... از آن خرکه
باز جهت تسکین ... شتافت ... پیدا برد **ذکر محاربه ملک حسین با محمد خواجه ایردی و ستلمش بیک بن ...**
... آن ... بحکم چرخ عمرفرسای چون بعنایت پادشاه ملک بخش تعالی شانه و عظم سلطانه
ملک حسین کرت ... در دار السلطنه هرات بر سریر دولت متمکن گشت بتمهید قواعد عدل و انصاف پرداخته بساط
ظلم ... اعتساف ... نایره رشک و حسد در کانون درون امیر ستلمش که حاکم قهستان بود و خواجه محمد ایردی که در
... حکومت می نمود اشتعال یافته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده
... آوردند و در آن زمان شیخ محمد دهانی که در جنابد اقامت داشت بشنید ... ستلمش بیک را بر ...
... بود و امیر ستلمش در وقت توجه بجنگ ملک حسین نزد آن شیخ زراق رفته در باب ... گردد پیش
... با محمد مشورت کرد محمد گفت تو هرگاه با ملک در مقام مقابله آیی من دوازده هزار مرد سبزپوش از لشکر غیب بامداد
تو ... فرستادن ترک ... بامید آن مدد مستظهر گشته در ولایت خاف با میر محمد خواجه پیوست و بمرافقت یکدیگر ...
... قلاع خواف و باخرز را تسخیر کردند و چون ملک حسین از طغیان مخالفان خبر یافت با فوجی از ابطال رجال میدان
... شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای زرده با امیر ستلمش و محمد خواجه رسید و بعد از تسویه
صفوف پیش از همه کس ستلمش بیک و محمد خواجه شمشیرها کشیدند و در میدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک را از تن جدا سازند
بازگردند چون نزدیک قلب سپاه رسیدند از شست تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر ... چنانچه در ساعت از ...
عزت بخاک مذلت افتادند و هیچکس دیگر را آسیبی نرسید **بیت** نخلی که بجز کس آغشته شد ... بصورتی زپای کسی
کشته شد ... ملک حسین بی ارتکاب مشقتی بدین چهره فتح و ظفر فائز گشته سالما غانما بدار الملک خویش مراجعت
نمود یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود **قطعه** ز هجرت هشتصد و پنجاه بود ... ربیع الاول آن ماه پنجشنبه
که شد در روز دوشنبه نیمه ماه ... ستلمش با محمد خواجه کشته **ذکر فوت ملک معز الدین حسین کرت** چون باستشفاء ...
... در عالم محنت فرجام هیچ فرد از طوایف انام را میسر نیست در شهور سنه اثنی و ستین و سبعمائه ملک حسین را مرضی
روی نمود کدورت مزاج اطباء حاذق به امان مداوای آن نرسید و ملک دل بر امری که لازمه ذات صغیر و کبیر است نهاده و ولیعهد
... شد خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خورده تر خود را ملک محمد که مشهور ... بود و در آن زمان
بفرمان پدرش در سرخس حکومت می نمود بحکم دستور مقرر داشت و گوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح
سودمند و مواعظ دلپسند گران بار گردانید **نظم** بدو گفت ملکی چنین نامدار ... که مت از ملوک جهان یادگار
بفرزانگی کردم و داوری ... در انگشت تو همچو انگشتری ... ترا آنچه آیین عزت و رای ... بجا آر شاهانه ...
... بجای ... در سیم ذی قعده سنه مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاد و در جنب مقبره سلطان غیاث الدین
محمد سام بپهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد **بیت** تو گفتی که آن شاه والا نژاد ... خود از مادر دهر هرگز نزاد

ذکر

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بوده اند با آن ملک عادل از آنجمله علامه ... مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی
در عصر ملک حسین در دار السلطنه هرات اقامت داشت و پیوسته ... منخرط بود ... در سلک
سلک امرا اکابر منتظم بود و در تمشیت و ترتیب امور و مهمات مولوی اهتمام می نمود و ملک حسین نیز آن جناب را حرمت بسیار
میداشت ... و او را الفاظ قاطع می پنداشت و مولانا نظام الدین ابا نزار که علما متقدمین متبحر ...
تفسیر نمود و بدین سبب او را در هرات پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و خداوند ...
بوقوع پیوست و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه در هرات ...
در سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه باقی بود از ثقات استماع افتاده که در اوایل ایام دولت ملک حسین کرت جمعی کثیر از
اتراک غزو و دیگر احشام ترک در بادغیس اقامت داشتند و از رعایت ارکان شریعت کردن پیچیده نقش ... ظلم و
ضلال بر لوح خاطر می نگاشتند بنابر آن مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سروران آن جماعت بر ...
مطلع شده فی سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بهیئت اجتماعی لشکر انبوه بدار السلطنه هرات کشیدند و چون ملک ...
آن سپاه نداشت در شهر متحصن شد مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش خلاف قتل کسی است که ما را کافر
تصور کرده اکنون اگر مردم هرات میخواهند که مال و جان ایشان در عرضه هلاک نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند چون
کار هرات بانتظار انجامیده بود فتوی نوشته کرد ... برای نفع عام جایز است و در محلی که خدمت مولوی وعظ می گفت
آن نوشته به تیشش دادند مولانا بضرورت حال بی پرده ... از منبر پایین آمده و غسل کرده جامه نو در پوشید از شهر بیرون رفت
دشمنان او را در بیرون درب ملک گرفته پیش ملک بردند حکم در قتل او فرموده بقتل رسیده در خیابان او را دفن کردند ...
محاصره هرات کشیده روی بمساکن خود آوردند و دیگری از آن جمله **خواجه قطب الدین یحیی بود** آنجناب جامع الاصول و ...
المولود است و ابو الفضل کنیت داشت و جمال حالش بعلوم ظاهری و باطنی آراسته بود بشرف صحبت افتخار الاولیاء عمدة الاعاظم
الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سره العزیز مشرف گشته هفت نوبت حج گزارد و وفاتش در شب پنجشنبه بیست
و یکم جمادی الآخر سنه اربع و سبعمائه در بلده فاخره هرات روی نمود و در بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت و دیگری از آن جمله
قاضی القضات کمال الدین محمود الاسامی بود و آن جناب را بواسطه عظم شأن و قدم دودمان و کمال زهد و تقوی ملوک کرت
تعظیم بسیار می نمودند چنانچه ملک حسین بجناب قاضی رقعه نوشتی بخط خود و در حاشیه ثبت نمودی که بنده مخلص
دولتخواه حسین کرت وفات قاضی کمال الدین محمود فی سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه بوقوع پیوست و در کارزارگاه مدفون گشت
دیگری از آن جمله متوجه بارگاه سبحانی **امیر قوام الدین الحضرت سبحانی** بود و آن جناب در بدایت حال در سلک ...
قریه سبحان که داخل قریه خواف است انتظام داشت و ... داشتن نسخه جمع و خرج و توجه و تحصیل آن قریه اشتغال
می نمود ناگاه جذبه بوی رسیده بسلوک مشغول گردید و در نفحات مسطور است که امیر قوام الدین خود را وقف مسلمانان کرده بود ...
کاغذی آوردی و او را کتابتی فرمودی خواه مصحف و خواه غیر آن هر آن کس را نوشتی و میان طالبان ترتیب نگاه داشتی ...

و پیشکش گذرانیده آورده بود و در اول مطلب او را انجم ... در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که لشکر شیخ ... متوجه حرب ملک حسین بود
بود چون بکنار اف رسید جهت ... همت و شجاعت طلا زمان امیر رضی اسد رفت و در مجلس آنجناب زبان بلاف و گزاف گشاده
این بیت خواند **بیت** هر را بیازیم و پالان کنیم ⁂ ملک را بگیریم و پالان کنیم ⁂ امیر قوام الدین را این
ناخوش آمده فرمود که آن عوزی کافر کش را می گوئی و این بیت بر زبان راند **بیت** شهری که در آن شحنه سلکش باشد ⁂
دانی که در آن شهر چه دانش باشد ⁂ و سلکش یکباره از حدیث شیخ بهم برآمده خواست که متعرض آن جناب شود جمعی
آمده و او را از مجلس بیرون آمده گفت این زراعت که خلق را اکراه می سازد و این معنی بر وی مبارک نیامده چنانچه نوشته شد
و در آن جنگ بقتل رسید و امیر قوام الدین بعضی از غزلیات مولانا کمال الدین رومی را جواب گفته و کتابی تصنیف کرده
جنون المجانین نام و در آن نسخه سخنان غریب درج فرموده تاریخ وفات امیر قوام الدین ازین قطعه که مولانا شیخ قهستانی نظم
کرده بوضوح می پیوندد **قطعه** امیر تارک سالک قوام ملت و دین ⁂ که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود ⁂ بسال
هفتصد و سی و چهار مولودش ⁂ بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود ⁂ شب مفارقتش بر شهور هفتصد و بیست
باتفاق قضا پنج شب مقدم بود ⁂ و از جمله شعرای آن زمان یکی فخر الدین محمود مستوفی بود که بابن یمین موصوف و مشهور بود
مقطعات بلاغت آیاتش بر الواح ضمایر اکابر و اصاغر مسطور و ابن یمین در وقت توجه امیر وجیه الدین مسعود سربدار
و شیخ حسن جوری بجنگ ملک حسین با ایشان موافقت نموده و در دست لشکر هرات گرفتار گشته چون او را پیش
ملک بردند منظور نظر رحمت گردیده و بنابر آنکه دیوان ابن یمین در آن مسافت تلف گشته بود قطعه در آن باب گفته بدل
ملک حسین کرت گردانید پنج بیت از آن قطعه اینست **نظم** گر دهقان بسته دار و ستم فلک دیوان من ⁂ شکر
الله او می ساخت دیوان با منست ⁂ در ربوده از من زمانه در شاهوار ⁂ زان چه غم دورم چو طبع گوهر افشان
با منست ⁂ ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بر باد رفت ⁂ گلشن پر لاله و نسرین و ریحان با منست ⁂ ور تهی شد یک
صدف از لؤلؤ لالا مرا ⁂ پر ز گوهر خاطری چون بحر عمان با منست ⁂ بی عنایت کرد گردون دون با من چنانک ⁂
چون عنایتهای شاهنشاه ایران با منست

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعات او با ملک محمد و خواجه علی مؤید و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام جزو ثانی ازین مجلد

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک حسین در
بلده فاخره هرات بر سریر حکومت نشست و خطه سرخس بموجب وصیت پدر برادر خود ملک محمد مسلم داشت و چندگاه بر شرب
عذب موافقت میان اخوین از خاشاک منازعت مصفی بود آخر الامر ملک محمد بنا بر اغوای اهل فساد نسبت بملک غیاث
الدین در مقام نزاع آمده نام او را از خطبه بیفکند چون این خبر بهرات رسید ملک غیاث الدین با سپاهی جلادت آیین بجانب
سرخس نهضت فرمود و ملک محمد اسباب حصارداری مرتب داشت و در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصره
برادر مشغولی می نمود که یکبار لشکر ... بر آورد و شدت سرما بمرتبه رسید که آفتاب آهنین ترکید لاجرم ملک
غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان در میان آمدند و بین الجانبین آتش کین ... در میان آمد ملک محمد از سرخس [illegible]

رفت و پیش برادر بزرگتر سر خدمت فرود آورد و مرکب بمقام خویش باز گشته و چون در زمان دولت ملک غیاث الدین پیر علی خواجه
علی مؤید در سبزوار قوی گشته شعار مذهب علیه امامیه ظاهر گردانیده و در سبزوار ... بنام ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین
عبارات بعضی از فقهای حنفی مشوش گشته و بعرض ملک غیاث الدین پیر علی رسانیدند که رفع شیعه بر ملک اسلام واجبست
و بآن واسطه ملک چند سال متعاقب لشکر بنیشابور که در تصرف کاشتکان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل و غارت
و تخریب شهر و ولایت دقیقه نامرعی نگذاشت و در کرت سیم در ویرانی بیشتر مبالغه نموده و غلات مسلمانان را جمع نموده
با غلات ما بزمین هموار کرده درختان صد ساله را از بیخ بر کندند و کاریزها خراب ساختند عجب آنکه این حرکات ... فقهای آن
زمان که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشابور نشسته فتوی ایشان متعرض خواجه علی مؤید بود و مشروع می نمود و مطلع سعد الدین
که در آن ایام که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشابور نشسته بامثال این افعال ناهنجار حکم می فرمود روزی از اهل رستاق نیشابور
شخصی بنظر شریفش در آمد او را پیش طلبیده گفت ای مرد که بنای مسلمانی بر چند چیز است آن شخص گفت که بمذهب ملک بر سه چیز غلات مسلمانان
چرانیدن و کاریزها انباشتن و درخت انداختن ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت نمود و اما
شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان جانب کشیده درین کرت او را فتح نیشابور دست داد و زمام حکومت
آن خطه را در قبضه اختیار اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی نهاد و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه ایلچی از نزد حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان بهرات رسیده از زبان آنحضرت ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدران تو
طریقه دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که رسوم یگانگی زیادت گردد و بیگانگی بیگانگی مبدل گردد ملک جواب داد که من در مقام
خدام آن حضرت راسخ تمام دارم امید آنکه فرزند پیر محمد را انعامی قبول فرمایند تا بدان موجب سرافراز گردد و چون این پیغام
بصاحبقران گردون غلام رسید خواهرزاده خود سونج قتلغ آغا دختر شیرین بیک آغا را نامزد ملکزاده کرده و در سنه
تسع و سبعین و سبعمائه ملک پیر محمد ... امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخته
چندگاه او را در اردو نگاه داشته بانعام اسبان راهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلادوز سرافراز
گشته رخصت معاودت ارزانی فرمود و سونج قتلغ آغا را با تجملی و زینتی که دیده گردون پیر مانند آن ندیده بود مصاحب ملکزاده
فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا چهار سوق درون شهر هرات چهار طاقها برافراخته چند روز بتمهید
جشن و سور و عیش و سرور پرداخت و امیر داود و امیر ... که مصحوب مهد علیا آمده بودند خدمات شایان کرده
خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه که صاحبقران گیتی ستان همت عالی نهمت بر
فتح ولایت خراسان گماشت سیلاب رعب و هراس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را ... اراده بملازمت موکب
همایون مبادرت ننمود و حضرت صاحبقران با سپاهی بی قیاس ظاهر بلده هرات را مضرب سرادقات سلطنت و استقلال
ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت و چون دانست که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهرا قسرا مسخر خواهد نمود در ماه محرم
الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه بپای تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامیده در باغ زاغان ... فایز شد [illegible]

یافت بنده اختصاص یافت و چند روز در ملازمت درگاه عالم پناه بود و در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود حکومت
ایالت هرات بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمایه که بار صاحبقران از توران بایران شتافت بشرف عز زمینبوس
رسید و بعد از آن بعرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیرعلی صدور یافته بنابر آن
در وقت معاودت امیر تیمور گورکان امیر کوپک توکوچین را جهت ضبط هرات تعیین کرد و ملک غیاث الدین پیرعلی را با اولاد و اقربا
مقید ساخت و همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه بنابر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحبقرانی
مبین خواهد گشت دست قضا روزنامچه عمر ملک غیاث الدین پیرعلی و سایر اولاد و اقربای او که در سمرقند در بند بودند در نوشت ابدی
سلطنت ابدی و ملک مخلد خاصه مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و بنای حیات زندگانی و تقاضای اعزاز جاودانی
مخصوص بجناب کبریای سبحانی است و بس کارپردازان قضا هر روز لوای اقبال در بارگاه پادشاهی منصوب می گردانند و خطبا
قدر بامر او تعالی هر هفته بر منبر نه پایه گردون خطبهٔ استقلال بنام کشورگیری می خوانند بیت صدای خطبه درین گنبد است هر هفته
بنام شاه دگر گوش کن چه داری هوش ؛ و لله الحمد و المنة که بتایید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس
واسطی نژاد و خامه نشان بیان مصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور گورکان معطوف گردانید نظم چون قلم خوش رقم مشک سای
گشت درین جزو لطافت فزای ؛ کرد باتمام بصیرت سلوک ؛ در رو بیقین حدیث ملوک ؛ قصه ایشان
چو بپایان رساند ؛ رخش بسوی ذکر ترخان دواند ؛ تا شود این نامه بر دوی التیام ؛ در نظر آصف جم
احتشام ؛ سرور دین تیمور عالی گهر ؛ از شرف فضل و هنر بهره ور ؛ در شب افروز دل عادلش ؛
ابر گهربار کف باذلش ؛ طبع منیرش بود آئینه سان ؛ عکس پذیر صور نیکوان ؛ هست در آئینه
بچشم خرد ؛ هست نمایان صور نیک و بد ؛ نیست در آئینه طبعش بدید ؛ جز صور نیک بجخت سعید
چون ز کرم مرجع اهل صفات ؛ اسم شریفش لقب مصطفی است ؛ ای شرف سرور اهل سخن ؛ واقف
اسرار جهان کهن ؛ خامه نیکو روشش نکته دان ؛ کرد درین نظم چو نامت بیان ؛ به که درین جزو همایون اثر
نیز دعایت بنویسد دگر ؛ تا ز قلم نامه مزین شود ؛ تا سخن از خامه مبین شود ؛ نام ارباب
فضیلت تمام ؛ نام ور از نام تو باد مدام ؛ کوکب آمال تو پاینده باد ؛ دولت و اقبال تو پاینده باد

تمت بعون الملک الوهاب

تم الجزو

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمهٔ از وقایع ایام اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر ۞ وی ذکر تو عنوان سخن را زیور ۞ هرگز نشود کسی بافسر سرور ۞ تا دست عنایت ننهاده بر سر ۞ حمد اکثر و سپاس بی‌کران مالک الملکی را [illegible] والسلام والصلوة الوافرة الکاملة علی محمد المبعوث خیر الانام بیت ای فرق ترا تاج لعمرک زیور ۞ وی حبل ترا [illegible] برسر ۞ بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر ۞ بربسته کمر بخدمتت هفت اختر ۞ و تحیه طیبه شامله علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء الله العظام بیت شاه عربی سید اشراف سلف ۞ دریا منبع جامع آباء شرف ۞ دری که جز او نبوده در درج صدف ۞ یعنی که امیر نحل سلطان نجف ۞ سلام الله علیهم اجمعین الی یوم القیام وبعد بر ضمایر مالکان ممالک عقل و دانایی و خواطر سالکان مسالک فضل و بینایی در غایت انجلا مستور نخواهد بود که طایفه از شهسواران مضمار دانش و بلاغت که در ملک سخن آرایی صاحبقرانی نموده‌اند و به نیزهٔ خطی قلم اقلیم نکته‌دانی گشوده‌اند جواد خوش خرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده‌اند و بالماس فضایل جواهر زواهر آن بدایع وقایع را با حسن عبارات و احسن استعارات بر منصهٔ عرض نهاده الحق آن صحایف لطایف نگار و منشآت غرابت آثار در دقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه‌ایست که نواسازان چمن املا و نغمه‌پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامهٔ سردبیر بر صفحهٔ زرافشانی مهر منیر حالات کاینات تحریر می‌نماید دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می‌آراید هیچ بنانی عذار اجزای تالیف را بمثل آن خط مشکین زینت نبخشیده‌اند و هیچ زمان عرایس تصنیف را بچنین زلفی عنبراگین مزین نگردانیده سیما کتاب بدیع همتا ظفرنامه که عبارات مهذبه‌اش چون وصال دلبران ماه سیمای فرح فزای آمده و استعارات مستعذبش مانند عتاب نوشین لبان حورلقای دلگشای گشته سلاست الفاظش رشک سلسلهٔ زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون کرشمهٔ شیرین شورانگیز سوادش را نه بحقیقت

کحل الجواهر معاینت بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش را بکلک مژه جمیع شادمانیت بر سواد چشم جهان بینان توان نهاد ۞ سوادش نوربخش دیدهٔ حور ۞ بیاضش چون رخ خورشید پر نور ۞ جهان افروز چون روز جوانی ۞ نشاط افزا چو صبح زندگانی ۞ چو زلف مهوشان ترتیبش دلاویز ۞ چو لعل دلبران نظمش شکرریز ۞ حروفش منتظم چون عقد گوهر ۞ عروسان سخن را گشته زیور ۞ بنابرین مقدمه انسب آن بود و اولی چنان می‌نمود که این فقیر قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه در مقام تحریر احوال صاحبقران کشورگیر در نیامده مطالعهٔ وقایع آنحضرت را حواله بآن کتاب افادت ایاب کردی زیرا که سها در برابر پرتو آفتاب هیچ فروغ ندهد و هیچ عاقل خزف را در برابر در مکنون ننهد نقد مغشوش در جنب طلا تمام عیار رواج نپذیرد و با وجود ظهور گنج زر صراف عقل درم را بسره برنگیرد بیت چه دستان سرایم من بوالهوس ۞ که با عندلیبان شوم هم نفس ۞ اما بسبب آنکه سلک سخن از یکدیگر انفصال نیابد و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار برین اوراق نتابد بلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت در هوای ادای این حکایات پرواز داد و این روایات بیت بالفاظ بلیغ روح پرور ۞ که هر سطرش بود چون عقد گوهر ۞ بر طبق عرض نهاد بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ۞ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد ۞ و چون تفصیل تمامی احوالی که در ظفرنامه مسطور گشته مقتضی اطناب و املال بود اختصار بر تبیین مجملی از کلیات وقایع و محاربات سزاوار نمود والتوفیق من الله الودود و بیده ازمة المراد والمقصود

گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشیدوش و بیان ولادت باسعادتش در شهر دلکش کش

هر چند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران والا نهمت از شرح فضایل آبا کرام و نشر مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون بمقتضای آیهٔ کریمهٔ و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا امرا مغل پیوسته سلسلهٔ آبا و اجداد را محفوظ داشته باولاد و احفاد تعلیم میداده‌اند و در بطون اوراق و متون دفاتر در قلم آورده معروض می‌شود که نسب صاحبقران عالی حسب امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان برین منوال مسطور گردانیده‌اند که قطب السلطنه والخلافه امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن امیر ایلنگر نویان بن امیر ایجل بن قراچار نویان بن امیر سوغوجیجن بن امیر ایردمچی برلاس بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغرخان بن قیدوخان بن دوتومنین خان بن بوقاخان بن بوزنجرخان بن الانقوا و چنانچه در جزو اول ازین مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت الانقوا از نسل قیان بود و نسب قیان بیافث بن نوح علیه السلام می‌پیوست و چون شمهٔ از حالات امیر ایلنگر و آبا و اجداد او سابقا در ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیزخانیان مفهوم می‌گردد بتحریر آن مبادرت نمی‌نماید مرقوم می‌شود که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود بیت بغیر از حدود و نواحی کش ۞ نکرد از ممالک دگر جای خوش ۞ و بنسیم عنایت خداوندی جزوهٔ گل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شکفت امیر ترغای و امیر چپه امیر ترغای پدر صاحبقران گیتی ستان کشورگشاست بیت جهان کرم بود و بحر سخا ۞ نکوکار و دین دار و فرخ لقا ۞ و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال تشریف می‌برد و ابیات بسیار بر صلحا و فقرا ظاهر نموده اخلاص و ارادت بجای می‌آورد بیت نشستی با اهل عبادت همه ۞ سرانجام کارش سعادت همه ۞ فرو ماندش سر بجرگه [illegible]

کبود ∴ همین بحر اندرش آمد فرود ∴ و در سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه که سلطان ابوسعید بهادر خان فوت شد و زوال اقبال و
استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها و مثلها امیر تیمور
گورکان در ولایت توران از تکینه خاتون که بآیین شریعت غرا در حبالهٔ امیر ترغای برلاس بود متولد گردید چه در ربیع الاول
سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید بود و در شب و پنجم شعبان صورت ولادت حضرت صاحبقران در
قبة الخضرا اثرش روی نمود بیت یکی گر رود دیگر آید بجای ∴ جهان را نمانند بی کدخدای ∴ و از طلوع آن نیر
سعادت پرتو صدق خواب قاجولی بهادر و تعبیری که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت آن حکایت در فرد اول
مسطور است و چون منشیان دیوان و جعلناکم خلائف فی الارض خلیفة فی الارض موشح گردانیده بودند هم از ایام صبی و مبادی
ایام نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری میدمید و از مخایل
لطایف گفتارش فروغ ابهت و کامگاری همچون شعشعهٔ برق از سحاب آذاری می درخشید نظم بلی از سحر بر جبین
سپهر ∴ نمایان بود نور اقبال مهر ∴ دمد چون نهالی بطرف چمن ∴ شود ظاهر از صورتش بی سخن
که روزی بهار آورد کام دل ∴ شود حاصل از بارش آن کام دل ∴ و حضرت صاحبقران در عنفوان اوان جوانی بموجب
باب ناختن ابلی و شعوف بود و بآموختن رزم و پیکار توجه می نمود تا آن زمان که بر سریر سلطنت عروج فرمود و چنانچه
بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر شمه از سیرت ستوده و خصایل
حمیدهٔ صاحبقران کامگار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در
ایام شباب دل خوش و خرم در بلدهٔ کش که آنرا شهر سبز گویند روزگار همایون آثار می گذرانیدند و در مصاحبت بعضی
از امراء برلاس که قرابتان آن حضرت بودند روزی شب و شبی بروز می رسانیدند در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از
خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلار تشریف برده بودند آن روز شیخ سر از جیب مراقبه برآورده گفت
که امروز صحبت باشخصی است که بمرتبه سلطنت و پادشاهی خواهد رسید هریک از آن امرا که حاضر بودند چون بوفور دولت
و مکنت مغرور بودند بخاطرشان گذشت که صعود بمرتبه سلطنت او را دست خواهد داد اما بر ضمیر صواب نمای صاحبقران سعادت
اشتمال خطور نمود که با وجود این نوئینان عظیم الشان و فقدان جمعیت اسباب بکران این دولت در نظر من چگونه
جلوه کند و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که طلیعه ظهور خلیفه اعظم یعنی حضرت آدم در گنبد فیروزه
متوکس گردون فتاده و از اهتزاز نسیم عنایت کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض بگوش هوش منتسبان عالم
علوی و سفلی رسیده ذره که بعلت عزة انصاف داشتند با خود مقرر کردند که خمیرمایه طینت جناب خلافت مآب از ایشان
خواهند بود و بکار پندار بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعود نموده آتش تمنا در کانون درونشان اشتعال یافت و هریک بهوای
خلافت در باب ترجیح و تفصیل خویش باقامت دلایل پرداخته سخنان بادانگیز بر زبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بروی
یکدیگر باز کردند اما خاک پاک آدم اندر حلم و فروتنی درآمده با خود گفت مصراع من خود چه کسم زمین که گیرد ∴ با وجود این

پستی مرا سرافرازی کی دست دهد با این همه پستی و افتقار خلافت پروردگار از من چگونه صورت بندد و تواضع خاک مقبول درگاه صانع
افلاک افتاد و بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد بیت خاک شو خاک تا بروید گل
که بجز خاک نیست مظهر گل ∴ اکنون در مجلس ما نیز هر کس افزون از در فقر و مسکنت زند فرمان روایی او را میسر خواهم
گشت بیت چون خاک باش در همه احوال بردبار ∴ تا چون سوات بر همه کس قادری رسد ∴ چون آب خویشتن
بهر کس همبر سان ∴ تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد ∴ امیر صاحبقران از استماع امثال این سخنان امیدوار
شد که کوکب جاه و جلال از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجهد تمام و جد ما لا کلام بترتیب مقدمات جهانگیری مشغول
خواهد فرمود و بعنایت الهی و عاطفت شاهنشاهی در طلب هر مرادی که رخش همت جولان داد پیکر مطلب او را دولت استقبال
کرد و در تجسس هر غرض که سالک طریقی گردید چهره مقصود چون دولت و اقبال علی اسرع الحال روی بجانبش آوردی گویا
هر عضو از ذات شریفش عقلی بود مصور و هر موی بر عضو لطیفش لشکری بود جوشن ور در شب دیجور حوادث هرگاه پای
عالم آرایش در میدان آمدی همچون ماه چهارده عرصهٔ گیتی را منور گردانیدی و در روز ظهور وقایع سر وقت شمشیر خون آشامش
پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام طالع گردیدی بیت ز رای روشن و شمشیر خونبار ∴ بیکدم عالمی را
ساختی کار ∴ لاجرم در اندک زمانی سپاه بیشمار با مدت و ابهت بسیار در ظل رایت نصرت شعارش مجتمع گشتند
و بمجاهدت بازوی خنجرگذار و معاضدت افکار اصابت آثارش بساط ابهت حکام زمان و سلاطین نافذ فرمان را بر طبق
دلخواه در نوشتند بیت بگردش ز گردان هر کشوری ∴ باندک زمان جمع شد لشکری ∴ بگسترد بر چهل کاخ
آگهان ∴ بساط بزرگی برسم شهان ∴ و آن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم سادات و اکابر و اتفاق
اعیان نوئینان در قبة الاسلام بلخ فی سنه احدی و سبعین و سبعمائه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سرپنجه قاهره
کشورگشایش ممالک ایران ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده گیتی گشایش با قبضه
درایت او نهاد و رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده تا اقصای مغرب پرتو انداخت و آفتاب رای گیتی گشایش
از افق حشمت نورافشان شده ولایت شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت بیت چو خورشید
در او زرنگ نقاب ∴ ستاره نهان کرد اندر حجاب ∴ از ابتدای زمان اقبال تا انتهای اوان استقلال
در هیچ معرکه شکست بر لشکر آن خسرو فریدون فر نیفتاد و همواره بیمن دولت و شوکتش علامات موکب همایون
را فیروزی و ظفر دست داد و قلاع و حصونی که از غایت رفعت سر شرفاتش بر آسمان پهلو زدی و کره زمین از فراز فیصل آن
کمتر از ذره نمودی بتیر قهرمان صف آرای و گرز گران سنگ گردان قلعه گشای مفتوح و مسخر گردانید از هر مملکت که بحیطهٔ
تصرفش درآمد علما و فضلا و مهندسان و هنرمندان را که جابنده قرین اعزاز و احترام بماوراء النهر رسانید و حضرت
صاحبقران بعد از جلوس بر مسند کامرانی تخت بفتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون
گزار آن ممالک را از خار عصیان و طغیان مخالفان و معاندان پاک ساخت در اواخر سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه از توران

بایراک شتافته در ثلث و ثمانین تمام بلاد خراسان را مسخر گردانید و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه لشکر بسیستان کشیده آن
ولایت را نیز در سلک سایر ممالک محروسه منتظم گردانید و در سنه ست و ثمانین و سبعمائه امیر ولی را مقهور ساخته در استرآباد
لوای اقبال برافراشت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت بر فتح آن صفح
مصروف داشت و از آن سفر که بیورش سه ساله مشهورست بازگشت و بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه بیست و هفتم
رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه در موضع قندزچه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و در الوس جوجی
خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورد و در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه بعزم یورش
پنجساله نوبت دیگر از سمرقند رایات نهضت برافراشت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات
عراق و دیار بکر را بر نهج دلخواه بساخت و در جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمائه ولایت خراسان را با میرزاده
شاهرخ بهادر داده هم درین سال از راه دربند بجانب دشت قبچاق خرامیده بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل
گردانید و در اوایل بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از همان راه بآذربایجان بازگشته ایالت آن مملکت را بمیرزا
میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند رفت و در سنه ثمانمائه میل غزا و جهاد نموده لشکر بهندوستان کشید و در روز
شنبه هفدهم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه بظاهر دهلی رسیده میان آن حضرت و حکام آن ولایت سلطان محمود
و ملوخان محاربه عظیم بوقوع پیوست و نسیم فتح و فیروزی بر شقه رایتش وزید بعد از آن عنان دولت بمستقر سریر سلطنت
معطوف داشته در روز سه شنبه بیست و یکم شعبان در ضمان حمایت رحیم رحمان در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال
واقع شد در هشتم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده از
توران بایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله
کرده او را منهزم گردانید و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از فرج
نامی که گماشته سلطان احمد بود قهرا و قسرا انتزاع نموده در هشتم ذی قعده سنه مذکوره بقتل عام فرمان فرمود آن پادشاه
بهرام قهر بعد از تخریب آن شهر بایران و آذربایجان شتافته در سیزدهم رجب سنه اربع و ثمانمائه بعزم رزم حاکم روم ایلدرم
بایزید متوجه روم شد و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه مذکوره در نواحی انگوریه میان آن حضرت و قیصر مقاتله و مقابله دست داد
لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت اما
دست قضا لباس طمانینت و فراغت را از آن مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه آن بود که باز حکومت روم را
بایزید مفوض سازد و کرت دیگر لوای حشمت و عظمتش را در آن دیار برافرازد و لیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم
بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن ولایت را بپسرش بازگذاشته عنان بطرف آذربایجان تافت و در سنه ست
و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کفار را بضرب تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آن ولایت حکومت
می کرد جزیه قبول نموده متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که خسرو ثوابت و سیاره به بیت الشرف خویش خرامید

صاحبقران

صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمائه آن بلده را بیمن مقدم اشرف مشرف
گردانید محصل سخن آنکه صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختا تا اقصای شام و از اقصای هند تا ناحیه
فرنگ در حیز تصرف و حیز تسخیر در آورده و جبابره دهر و جبابره عصر و خسروان آفاق و گردنکشان باستحقاق را بلطف و عنف
مطیع و منقاد خویش کرد نظم امیر جهانگیر عالی نژاد ۞ چو پا بر سریر ایالت نهاد ۞ ز سرحد چین تا باقصای
شام ۞ غلط می کنم ربع مسکون تمام ۞ که از راه صلح و که از روی جنگ ۞ در آورده از لطف ایزد بچنگ
سلاطین ایران و توران زمین ۞ سران دمشق و بزرگان چین ۞ بدرگاه او با نیاز آمدند ۞ بالطاف او سر
فراز آمدند ۞ و حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در شبستی امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قواعد
وضع کرده که دستور وزرا و کامل عقل و منشور حکام صاحب تجربه را ممنوع گردانید و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث
و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نوینان و اعیان حضرت بمقتضای امر و شاورهم فی الامر
صنعت مشورت بتقدیم می رسانید اما در اکثر اوقات بنای سرانجام مهمات را بر مقتضیات رای صواب نمای خود می نهاد
و نقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان عزیمت بصوب صواب انعطاف میداد و پیوسته در تعظیم
سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا اهتمام تمام می نمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع سید المرسلین
امکان مبالغه می فرمود نظم چو بنشست بر مسند سروری ۞ برافراخت اعلام دین پروری ۞ بتعظیم سادات
کوشش نمود ۞ در انعام و اکرام ایشان فزود ۞ کرم کرد با اهل فضل و هنر ۞ بدانشوران
بلاغت اثر ۞ در سفر و حضر همواره زمره از آن طبقه عالی که در خدمتش بسر می بردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم
دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجای می آوردند بیت بدانشوران بود مایل بسی ۞ بیاموخت
ز ایشان مسایل بسی ۞ و آن پادشاه دریادل در ایام اقتدار بسیار غلات و انعامات جهت ارباب عمایم و اهل فضل
مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اطاعت امرا و صدور و وزرا و خیل و حشم و سپاه و خدم مراتب اهتمام را فرو نگذاشت
و در تعمیر مدارس و خوانق و رباط و مساجد غایت سعی و جهد بتقدیم رسانید و قری معموره و مستغلات موفوره از
خالص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر وقف گردانید غایت عدالت و نهایت سیاستش بمرتبه بود که اگر در آن
ایام مخدره از جمله ضعیفه طشتی پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را از سره و یارای آن نبودی که سر راه بر وی
گرفتی بنا بر آن تجار و سوداگران سر بلاد و دیار ممالک اقصی و اقاصی جزایر و دریابار بافتقار امصار بر بندی و مراکب سیاها
بر سود و معامله ایشان رتبت پذیرفتی بیت جهانی بکشت از معدلتش مهر فلک ۞ قاف تا قاف جهان طرف زرافشان
بر سر ۞ و امیر صاحبقران را بلعب شطرنج شغفی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر می نمود هر کسی را که فتح بلی
نمود بخت شطرنجی می طلبید و مهره آن صنعت را بشمول انعام و احسان میگردانید و در مجلسی که بنفس نفیس با این لعب
مشغول می شود شطرنجیان دیگر نیز بآن امر پرداخته از بازی ایشان هم واقف بود بیت زمانی بکشت علم و درس و تدریس ۞ گه بشطرنج

نفس انسان را کمالی ∴ رنمائی نرد و شطرنج و حکایت ∴ که باشد شخص را رفیع عالی ∴ خدایت آنکه اورا بی
ستایش ∴ نگردد هرگز از حالی بحالی ∴ و چون هر کمالی را زوالی مقدرست و هر بهاری را خزانی مقرر در شب هفدهم
ماه شعبان سنه سبع و ثمانمایه صاحب قران کامکار در اترار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال نمود و اوقات زندگانی
مورسید کامرانی هفتاد و یکسال بود ایام سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود **نظم** سلطان تمر آنکه مثل او شاه
نبود هفتصد و سی و شش چو آمد بوجود ∴ در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج ∴ در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود
خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه عماد الدین مسعود سمنانی و جلال الاسلام خواجه علی سمنانی و خواجه سیف
الدین تونی در سلک وزراء صاحبقران انتظام داشتند و مولانا قطب الدین قزوینی و مولانا عبدالله در ایام دولت آن
پادشاه جهانپناه لوای صدارت و تولیت موقوفات می افراشتند و چون خامه مشکین عمامه بر سبیل اجمال شمه از حال
صاحبقران کامکار در سلک تحریر کشید بموجب التزامی که درین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات
اتفاق با امیر حسین بن امیر مسلی معطوف گردانید و من الله الاعانة والتوفیق

در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین بن امیر مسلی

ناصبان اعلام سخن و ناقلان اخبار نو و کهن آورده
اند که بعد از شهادت امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر راه یافت و در سر هر متغلبی
شهباز همت در هوای استقلال پرواز داد و در سر قصبه مشهوری بهوس سلطنت و اقبال پای در وادی طغیان نهاد و امیر
بیان سلدوز در سمرقند با مهوشان نوش خند بساط عیش و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس که از اولاد
بیسو منکا بن قراچار نویان بود در شهر کش لوای ایالت برافراخت و امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند فرمان فرمایی نشست
و اولجایتو سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل بر وصال عروس مملکت بست محمد خواجه اپردی در شبرغان خود را حاکم
مطلق العنان تصور کرده شاه بدخشان کمر استقلال در کوهستان بر میان بست و سر بدیگری فرود نیاورد و امیر حسین بن
امیر مسلی بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری در حدود حصار شادمان لشکرها جمع آورده هر لحظه تاخت بولایتی برده خرابی
می کردند چون این اخبار بسمع تغلق تیمور خان بن ایمیل خواجه بن دوا خان که در الوس جته پادشاه بود رسید در شهور سنه
احدی و ستین و سبعمایه عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف گردانید و بعد از وصول بمنزل جاناق یولاق که نزدیک آب
خجندست تغلق تیمور حاجی بیک ارکنوتی و بیگجک را با فوجی از سپاه منغلای ساخت و چون این طایفه از آب خجند
گذشته شد امیر بایزید جلایر تیغ خلاف در غلاف کرده بایشان ملحق گشت و باتفاق روی بشهر سبز نهادند و امیر حاجی
برلاس هراس بی قیاس بخود راه داده بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان که تا آب آموی با امیر حاجی همعنان
بوده جهت مصلحت انتظام ایل و الوس از آنجا اجازت مراجعت طلبیده رخصت یافته باردوی امرای منغلای شتافت و
آن جماعت که خاطر بر غارت و تاراج خطه دلکشش قرار داده بودند بتقریر دلپذیر ایشان را از مقام خشم بگذرانید و
آثار رشد و نجابت و انوار غرور و جلالت بر ناصیه احوال و صادرات افعال و اعمالش مشاهده نموده آن حضرت را مصاحب خود ساخته

نزد تغلق تیمور خان بردند و آنچه از کمال فراست و کیاستش معلوم داشتند عرض کردند و تغلق تیمور خان منصب حکومت تومان شهر سبز که
ابا عن جد تعلق بامرای برلاس میداشت بامیر تیمور گورکان تفویض فرمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت
تافته باندک فرصتی لشکر بسیار در ظل رایت نصرت شعار جمع آمدند و درین اثنا تغلق تیمور خان عازم مملکت گشته امرا از
عقب روان گشتند و بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلی در سنه اثنی و ستین و سبعمایه از امیر بایزید جلایر و
امیر خضر یسوری و امیر تیمور گورکان مدد طلبید که جهت انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله ولد امیر قزغن لشکر بکشد امیر بیان
سلدوز کشته و امرا بالتماس امیر حسین را سپهدار داشته صاحبقران مظفر لوا منغلای آن لشکر گشت و چون امیر
بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت و اکثر بلاد ماوراء النهر بحیطه تصرف
امیر حسین درآمده کیقباد و برادرش کیخسرو ختلانی را که خمیرمایه شر و فساد می دانست بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس
از خراسان بازآمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان حکام و امرای ماوراء النهر غبار نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور
گورکان روزی چند در کنار خجند نزول اجلال فرموده نسبت با امیر خضر یسوری شرایط یاری بجای آورد و آخر الامر از و
جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون ثانیا تغلق تیمور خان بر یورش ماوراء النهر اطلاع یافت در سنه ثلث
و ستین و سبعمایه بدان جانب شتافت و چون در کنار خجند نزول اجلال فرمود امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و
امیر تیمور گورکان بقدم انقیاد پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بی جهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر
حاجی خایف گشته بر سبیل سرعت عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و چون بخراسان درآمد در قریه ایت از
ولایت جوین فرود آمده بر دست جمعی از اشرار بقتل رسید و امیر حاجی خایف گشته اما امیر صاحبقران امیر تیمور گورکان
بواسطه امیر حمید که دوست پدرش بود و در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومان
شهر سبز بوی متعلق شد و خان در طلب زمستان عزم رزم و استیصال امیر حسین کرد و در آن زمان حاکم حصار شادمان بود و
در کنار آب وخش بدو رسید و هر دو سپاه در تعبیه و تهیه کارزار پرداختند و در آن اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی گردان
گشته بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین گشته لشکریان جته قندز و بقلان را تاراج کردند آنگاه پادشاه
پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر بازداشت و طایفه از امرا و سپاه جته را نزد او گذاشت و بیگجک را بتقدیم
وزارت و خان مقرر شد که امیر تیمور گورکان پیوسته در مجلس الیاس خواجه باشد و پس از رفتن تغلق تیمور خان بیگجک دست ظلم
و بیداد برگشاده ابواب منافع امرا و اعیان بربست و حضرت صاحبقران مصلحت توقف ندیده عنان عزیمت بطرف امیر حسین
معطوف گردانیده در بیابان خیوق بسر چاه سایغ بوی رسید و امیر حسین از ملاقات آن حضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار
گردید **ذکر کارزار امیر تکل و کشته شدن جمعی کثیر بتیر اجل** امیر حسین و امیر تیمور بعد از آنکه بیکدیگر پیوسته شدند حاکم خیوق که
تکل نام داشت اراده قصد گرفتن ایشان کرد امرا با شصت نفر عنان عزیمت بصوب فرار انعطاف دادند و تکل با هزار مرد
گریختگان را تعاقب نموده وقت طلوع خورشید بدیشان رسیده از طرفین دست باستعمال آلات نبرد برده کوشش

بدان مرتبه انجامید که از هزار نوکر کل پنجاه نفر و از شصت تن امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته و زخمی گشته گریز بر ستیز اختیار کرده آنگاه
از آن بیابان در آمده بکل بخوق مراجعت نمود چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیر حسین و امیر تیمور گورکان مانده بودند
چهار نفر اسبان ایشان از راه گرفته بماوراء النهر گریخته و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمه بر خورد
آن جماعت قصد قتلش کردند و حاجی محمد نامی آن حضرت را شناخت و اسب کشیده سوار ساخت و صاحبقران نامدار
آن شب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو و یک قطعه لعل بدخشان بدیشان بخشید و حاجی محمد در برابر سه سراب
و مایحتاج ترتیب داده قولاچی نامی را گفت تا او را بامیر حسین رسانید امیر تیمور گورکان و امیر حسین را سوار ساخته باتفاق علی
متوجه محمودی شدند و بدان موضع رسیده چاهی فرو برده دوازده روز توقف نمودند **ذکر گرفتار شدن امرا بدست علی
بیک جونی قربانی و بیان بعضی احوال که ایشان را پیش آمد بتقدیر سبحانی** چون علی بیک جانی قربانی که بر حدود مرو
و ماخان مستولی بود کیفیت حال امیر حسین و امیر تیمور را شنید شصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته بماخان بردند و در موضعی
موحش حبس کردند برادر بزرگترش محمد بیک ازین جسارت اطلاع یافته از حدود طوس چند اسپ تحفه و هدایا ارسال داشت
و زبان بسرزنش علی بیک گشاده او را باطلاق ایشان مامور ساخت و علی بیک از غایت خست بر آی محمد بیک را القصه
فرموده اسپی لاغر و شتری عنکبوت پیکر بامیر حسین و امیر تیمور داد و ایشان را مطلق العنان ساخت و در آن ایام امیر مبارک شاه
سنجری با میران رسیده بنابر دوستی قدیم که نسبت با امیر تیمور داشت اسبان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران در بادی آن
مراکب را بامیر حسین بخشید و او بطرف گرمسیر روان شد و امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از زمانی اندک
زمانی که در لباس احتقار روزگار گذرانیده بخراسان رفته با ملک حسین کرت ملاقات فرمود و ملک مقدم آن حضرت را مغتنم
داشته اسب خاص و مبلغ دو هزار دینار کپکی و مقدار دویست خروار غله از مال سرخس پیشکش کرد و در جهت معاودت ارزانی
داشت و امیر حسین ازین معنی وقوف یافته او را هوس اختلاط ملک در خاطر افتاده بهرات شتافت و چند روز در آنجا بسر برد
و در آن اثنا طغتیمور خان ایلچی نزد ملک حسین فرستاده امیر حسین را از وی طلب نمود ملک امیر حسین را بصوب قلعه تولک
روانه کرد و یکی از نوکران خود برهان شاه نام با ایلچی تغلقتیمور خان بپایه سریر اعلی ارسال داشت و چون برهان شاه بمقصد
رسید خان احوال امیر حسین را ازوی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین از قلعه تولک که محبس او بود از عالم انتقال نموده و تغلقتیمور خان
این عذر را بسمع قبول جای داده برهان شاه را اجازت مراجعت ارزانی داشت اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت ملک حسین
از بیم اعدا بماوراء النهر شتافته چند گاه پوشیده و پنهان بسر برد و در آن اوقات چهل و هشت روز در سمرقند در خانه خواهر
بزرگتر خویش اوقات گذرانید و چهل و هشت روز دیگر در قریه اصبعی می بود و از آن قریه شب در میان بکنار آب آمویه رفته
و در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بدو پیوسته و باتفاق روی بقندهار آوردند زیرا که امیر حسین از قلعه تولک گریخته
بدان جانب رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از قطع منازل و طی مراحل در حوالی گرمسیر بمنزل تومن کودری با امیر حسین رسیده
باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند و با آنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دشمن قوی که او را در آن اوان پیدا شده بود ظفر یافت

درهرات

و هرات به او ده ابو ملوک طریق غدر خود بعث آمده جمعی کثیر از سکزیان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور بیرون روند راه
بر ایشان گیرند آنگاه آن دو امیر شجاعت شعار را اجازت مراجعت داده و سیستانیان در اثنای راه بدیشان بازخورده آغاز
قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای خورده ملازمان عالی دشمنان را بازپس رانده
امیر حسین و صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجه جراحات در خانه تومن کودری توقف کرده امیر حسین با نوکرکس
روی بصوب بقلان آورده در راه او از جوانی برادر چنگک سگ یافته با دوازده کس بموضع بشیر نرفت و چون جراحات امیر
تیمور گورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارهنگ منعطف گردانید
و بعد از وصول کیمرد نوکری سونج نام را نزد امیر حسین فرستاده او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب
ارهنگ کرده و از کیمرد نیز کوچ کرده در اثنای راه قرانچی ولد حسن با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و
بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارهنگ بشرف نزول موکب صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و
پنجاه پیاده بدانجا رسید و بدیدار کامگار صاحبقران نامدار اظهار فرح و مسرت نموده در باب تسخیر مملکت آغاز مشورت کرده
و خاطر بر آن قرار یافت که نخست قلعه اولاجو رفته منکلی بوغای سلدوز را که داعیه سرکشی داشت از پای در آورند و منکلی بوغا
از کیفیت حال واقف گشته عزم فرار برافراشت و در این اثنا از اهل دولان جاون سیصد مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور
شتافتند و غاشیه خدمت بر دوش گرفته و الیاس ولد تومان با دویست نفر از آن جانب آب در آب آمده
ضمیمه عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدره گز رفته بمیان ایلچی بوغا نزول نمودند و شنیدند که امیر جاکو بن مبارک بن طغان
بن قدوان بن خضر محمد بن قراچار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال هندوکا برلاس بترمذ آمده عازم ملازمت
اند و مقارن این حال خبر رسید که منکلی بوغا و ابو سعید و ابو حیدر با شش هزار سوار بنجال استقبال آتش قتال برکنار آب
سپاه نزول نموده و امیر حسین و حضرت صاحبقران چون برق و باد روی با عدا نهادند و در آن اثنا امیر جاکو و رفیقان
از جانب ترمذ در رسیدند امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله دشمنان اقدام نمودند و بعد از کر و فر بسیار
فتح و ظفر فایز شدند و منکلی بوغا و سعادت او سربت غنیمت دانسته **ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن
بر جتهلقان قندلان آب** چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از امر منکلی بوغا و امیر ابو سعید و حیدر فارغ ساختند
روزی چند در حدود ختم و قندز و بقلان و طالقان و بدخشان بآسایش سپاه پرداختند و پادشاهان بدخشان صلح کرده آهنگ
آهنگ نمودند و پس از وصول از آب گذشته و براه صالی سرای عازم ختلان شدند و از جول عبور نموده موضع دشت
کوک را معسکر ساختند و در آن منزل تحقیق پیوست که تغلقی سلدوز و کیخسرو ختلانی را سپاه جمع را سر کرده با بیست هزار
مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین از شش هزار زیاده نبود و حضرت صاحبقران بتایید سبحانی
واثق بوده از آن شش هزار تن دو هزار از گزیده ملازم رکاب ظفر آثار ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا بر افراخت
و در سر پل سنگین بیان شیر غرین بر ایشان آخت و از چاشتگاه تا بیگاه در زمان محاربه امتداد یافته در وقت غروب دلاوران

جانبین بموافقت خورشید خنجرگذار پای از معرکه کارزار بیرون نهادند چون اعدا از اعداد افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران
اندیشه بر حل آن واقعه گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوچ قرابهادر را با پانصد سوار که هر کدام در آیین اهرمن کشتن
دستان را [illegible] کش خویش می شمردند در برابر ایشان ایستاده مقرر فرمود و بنفس نفیس با سیصد نفر دیگر بجانب بالای
آب توجه کرد و در جوف آن شب لشکر از آب گذشته بقلال جبال صعود نمودند و روز دیگر قراولان بی اسبان دیده دانستند
که طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال بر ایشان مبهم ماند شب دیگر که شعلات کواکب بر دوده سپهر نمایان شد صاحبقران
گیتی ستان فرمان فرمود که بر زبر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر ورود و دیدن اثر شب متحیر و مضطرب شدند
هر طایفه بطرفی گریخته و امیر صاحبقران از آن کوه مانند سیل دمان فرود آمده ایشان را تا میدان کجراتی [illegible] فرموده و آن منزل
امیر حسین بملازمت حضرت پیوسته از اهتزاز نسیم این فتح مبین بشارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر
صاحبقران نصرت اثر با دو هزار مرد دلاور بر امیر حسین پیشی گرفته چون بدر [illegible] رسیده اهالی شهر سبز روی امید بدرگاه
خلایق پناه نهادند و صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانیده دیگران را بتوقف مامور ساخت و بعد از طی
مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست نفر فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک
دو بنه شاخ پر برگ از دو جانب اسب در آویزند تا داروغه کش گرد و غبار بسیار مشاهده نماید و گریزد امرا بر موجب تعلیم
رسانیدند تدبیر موافق تقدیر افتاده داروغه فرار بر قرار اختیار کرده آری چون ارادت ازل باشتعال آتش اقبال دولتمندان
تعلق گیرد گاه از انوار تدبیر ضمیر منیر شعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و گاه از اهتزاز نسیم رای صواب نمای گردی
برانگیزد که بمجرد مشاهده آن سپاهی بگریزد **بیت** هر کس که ز فضل ایزدی بهره ورست ∴ بر چهره او ز نور دانش اثرست
اندر نظرش عروس اقبال ظفر ∴ هر دم بهانه دگر جلوه گرست **ذکر محاربه فی ما بین (؟) امیر حسین و امیر تیمور گورکان
با دشمنان و ذکر وقوع آن** امیر حسین نویان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغه کش بخاطر خرم و دل خوش در
آن بلده نزول اجلال فرمودند و در آن وقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل تاش اریغی که در چهار فرسنگی
شهر سبز واقع است اقامت داشت و در خلال احوال گذشته توغلق تیمور خان در تختگاه خویش وفات یافته بود و
[illegible] آمده بودند که الیاس خواجه خان را بدان جانب برند القصه امرا بعد از اجتماع لشکرها از کش بجزم آهنگ
و در آن مقام بمزار خواجه شمس رفته با یکدیگر لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریقه موافقت مرعی داشته هرگز
خلاف نکنند و در آن اوقات روزی امیر تیمور گورکان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد
یافت بنابر آن قوی دل و مطمئن خاطر گشته صورت واقعه را با امیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شدند و [illegible]
سپاه پرداختند و از آن جانب الیاس خواجه خان نیز عزیمت ستیز کرده لشکر مرتب گردانید و در موضع فی ما بین [illegible] امواج دریای
فتن در تلاطم آمده دلیران تهمتن و مبارزان صف شکن در هم افتادند و جمعی کثیر از جنود جته پهلوانی [illegible] گرفته را
بحضرت صاحبقران آوردند ملازمان موکب عالی شبهه کرده [illegible] از خواص و معارف الیاس خواجه را قتل گردانیدند و بیکبار

مردان

مردان پیکار تیغ و خنجر بر یکدیگر نهاده ابواب کشش و کوشش برگشادند عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیر حسین و امیر تیمور وزیده
الیاس خواجه فرار نموده بسیاری از لشکر با [illegible] گشته از اعیان امرا اسکندر اغلان و امیر حیدر و یوسف خواجه در پنجه تقدیر گرفتار
گشتند و روزی چند مقید بوده بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهده فتح و ظفر و کامبخشی دشمنان مراجعت
نشاط اشکار نموده بعد از اشتغال بآن در موضع [illegible] در صحاری عنایت پرور و گاه بدار الملک سمرقند شتافتند و کابل شاه
اغلان که ولد دورجی بن ایلجکدای بن دوا خان بود بپادشاهی برداشتند و آن زمستان از مرو دولت خیلی تمام
گذرانیدند **ذکر [illegible] جنگ لای و انهزام لشکر جته** در بهار سنه خمس و ستین و سبعمایه که خاقان گل با اصناف حشمت و
تجمل باز هم بیکران خاره جنود [illegible] را از کلبرز منهزم کرد الیاس خواجه جهت انتقام کارزار [illegible] با جمعی کثیر از لشکر بجانب
ایل و الوس جغتای نهضت فرموده این خبر بسمع صاحبقران عالی گهر رسیده امیر حسین را [illegible] فرموده و آن دو امیر
سر برپای غرق در جوشن و تیغ و زره مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا افراختند و از آب سیحون گذشته [illegible] چشمه
بورجل خود خیمه و خرگاه منصوب ساختند و از آن طرف الیاس خواجه خان نیز کنار آب بادام را معسکر گردانیده امیر حسین و
امیر تیمور پیشتر رفته بعد از تقارب اعدا بتهیه [illegible] صف آرا اشتغال نمودند و امیر حسین امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و
امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داده بنفس خویش با لشکری که هنگام کارزار اسفندیار دهر بودند در برانغار ایستاد
و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از لشکریان در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین در هر طرف از میمنه و میسره [illegible]
از اعیان امرا و بهادران را نیز بهراولی مقرر ساخت و از آن جانب الیاس خواجه نیز جنود جته را تعبیه کرده معرکه آراست
و دلیران جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلات کارزار پرداخته باد حمله ابطال رجال آتش قتال اشتعال یافته چون
سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور تهور موصوف بودند سروران جته [illegible] سنگ یده اشتغال
نمودند و عجب خاصیت آن سنگ که از بدایع صنایع الهی است بی درنگ در معرکه جنگ چندان اشک از دیده سحاب باران
گردید که گویا از تاثیر گرد ابر جوهر مستحیله هوا آب شده یکبار فرو ریخت **بیت** ز آشوب باران و جوشش حباب ∴
همه جوشن و خود گردیده آب ∴ تیر تیز پرواز در فضای هوا پر باز نتوانست کرد و کمان کیانی بعلت استرخا [illegible] گشته زه
گوشه قربان آورده و نیام حسام از رشحات غمام [illegible] آب آبدارش بیرون آورد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان
خواسته بود خم گرفته سر بزانو نهاده و قوایم اسبان [illegible] بواسطه رکوب دلاوران ولای و گل از حرکت باز مانده [illegible]
کثرت ترشح سحاب گران شده مبارزان را بگوش نشاند **نظم** [illegible] کرده سروران جته ∴ تا زمین همچو بحر اخضر شد
پای مرغابیان میان بحر مصاف ∴ [illegible] چون پای بط شناور شد ∴ و چون از سیلان باران آنچه مقصود مخالفان
بود بحصول پیوست [illegible] از سر انداخته و تیغها از نیام کین آخته بر لشکر جغتای تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکارا ساختند
و امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شمس الدین را که از
شجاعان سپاه الیاس خواجه بود گریزانیدند و تابان بهادر و ملک [illegible] را متعاقب یکدیگر بنزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که

مصلحت آنست که قدم جلادت پیشتر نهیم تا بموافقت هم روی بمیدان آورده مخالفان را استیصال سازیم و بعنایت الهی رایت نصرت
افرازیم و امیر حسین که در ان اوان اعمال حسنه با فعال سیئه تبدیل داده بود سه بار فرستاده صاحبقران را بنا خوشی تمام تکلیف
بازگشتن نمود بنا بر آن امیر تیمور آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده
علی الصباح که ترک خونریز فلک بعزم ستیز علم نورانی مرتفع گردانید باز هر دو طرف صفها آراسته دست بتیر و کمان و سیف و
سنان بردند و درین روز تخت سپاه جته شکست یافته بالآخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آیین بمعرکه
رسیده کار چگان از چشم بر طوفش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ماوراء النهر حمله کرده غالب
آمدند و امیر حسین و امیر تیمور با خیل و حشم پشت بر معرکه گردانیدند و اسبان ایشان بر بالای لای و گل افتاده ده هزار کس از لشکر
جغتای عرصه تلف گشته امرا جوانی سمرقند شتافته امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل و الوس خویش را از جیحون گذرانیده
در بشر تو منزل گزید اما امیر صاحبقران باین امید که شاید مهمی از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور کرده دوازده قشون ترتیب
ساخته تیمور خواجه اغلان و جاورچی عباس را با هفت قشون منقلای گردانیده و فرمود که بطرف سمرقند روند و آن طایفه از آن
حضرت جدا گشته اگر با اعدا پیوسته لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت اشعار رسید که روزی چند بار دیگر کاری باید ساخت
و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت لشکر منقلای
از وی صادر شده بود بیاسا رسانیده وجودش را نابوده انگاشت **ذکر سلوک مولانازاده سمرقندی و مولانا خردک
بخاری در طریق سرداری و مراجعت نمودن جته در عین خجلت و شرمساری** چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته
از جیحون عبور نمودند مغولان بی ایمان بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه نمودند سیلاب اضطراب بنای ثبات و قرار
متوطنان آن دیار را منهدم گردانیده مولانازاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع
مغولان تحریض نموده در باب وجوب صیانت نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانیده سمرقندیان آن کلمات
بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود در قبضه اقتدار مولانازاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری که تیرانداز چابک بود و
ابوبکر کلوه اف که اوصاف سرداری بروی صادق می‌نمود نهادند و ایشان شهر را کوچه بند کرده بر جاده محافظت پای
جهد ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند چون نزدیک شد که شهر
مسخر گردد و اموال و مال مسلمانان در عرصه تلف آید ناگاه بمقتضای قضا وبا در میان چهارپایان سپاه الیاس خواجه
خان افتاد و چنانچه از هر چهار اسب یکی بیشتر زنده نماند و مغولان خایف و حیران گشته اکثر رخش و پرتال بر میان
بسته و پیاده رو بدیار خویش آوردند و چون سرداران سمرقند آن مهم کلی از پیش بردند پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی
نهادند و دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این اخبار بسمع صاحبقران کامگار رسیده مسرعی همعنان برق و باد نزد
امیر حسین فرستاده از کماهی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور بجانب سالی سرای در حرکت آمده امیر تیمور گورکان
باستقبال روان شد و در حدود بقلان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور ملک با یکدیگر سخنان گفته و از وفور شعور سرداران

سمرقند اندیشه‌مند گشته جهت مصلحت وقت خلع و هدایا برای ایشان فرستادند و چنان مقرر کردند که در ان زمستان امیر حسین در سالی
سرای بسر برده حضرت صاحبقران در کش و نخشب قشلاق فرموده در وقت نزول حمل شهسوار خورشید در چمن المشرف اردو
طرف روی بسمرقند آوردند سرداران شادمان شده مولانازاده تبرکات و تنسوقات جهت صاحبقران حمیده صفات
پیشکشی روان ساخت **گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سرداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر
حسین و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان** در اوایل فصل فروردین که فراش نامیه جهت نزول سلطان
گل در فضای باغ و بستان بساط زمردی مبسوط گردانید و از اقتضای هوای راحت فزای اردوی بهشتی اختلاف الوان
و روایح اظهار دریا چین خاطر رشد امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب سعادت و شهور سوار گشته هر کدام از منزل قشلاق
روی توجه بصوب سمرقند نهادند و بعد از نزول در کان گل سرداران مجتمع شده امرا رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند
مگر مولانازاده سمرقندی که بنا بر التفات خاطر صاحبقران ستوده مآثر از ان مهلکه نجات یافت و دیگر گرد فضول
نگشته بکاشانه انزوا و انقطاع شتافت و چون ارادت ایزد تعالی مقتضی آن بود که زمام سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال
تعلق بامیر تیمور گورکان گیرد و آفتاب اقبال امیر حسین بسر حد زوال رسد محبت و مودتش در قلوب خواص و عوام
سمت نقصان پذیرد و در خلال این احوال بخل و امساک که بدترین صفات ذمیمه اصحاب ریاست است بر مزاج او غلبه
کرده بهگی همت روی توجه بجمع اموال و انواع خشن و ذخایر آورد و بر امرا عظام و مخصوصان حضرت صاحبقران مبلغی
تکلیف نموده محصلان بهرام صولت جهت تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال در جنگ لای
دست امرای بچیزی نمی‌رسید از ادای آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور دست دریانوال گشاده امیر
جاکو برلاس و امیر سیف الدین و اقبوقا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و رعایت کرده ورا برازی که
محصول ایشان می‌طلبید اجناسی که دست گشت آن حضرت بدان میرسید بر طبق عرض نهاد از آن جمله دو پاره گوشواره حرم
خاص خود الجای ترکان آغا را که خواهر امیر حسین بود پیش برد و امیر حسین با وجود آنکه دانست که این اشیا از خواهر
اوست ستانده مع ذلک سه هزار دینار از وجوه رقم باقی مانده بود امیر تیمور اسبان خود را در عوض آن مبلغ پیش
کشید و امیر حسین منفعل گشته الاخان را قبول کرد اما گفت که من بسالی سرای می‌روم باید که مبلغ باقی را نقد نموده ارسال
نمایی و امیر حسین بسالی سرای رفته بواسطه این افعال ناهنجار خاطر صغار و کبار از طور منشش متنفر گشت امرا میدانستند که
وقتی که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد بر امر خلافش نتوانسته کرد بنا بر آن امیر علی درویش و لد امیر بایزید جلایر
و فرهاد باتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و تجمیع
لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغولست نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر در لوح خاطر
گردانیده نشانی ارسال داشت مبنی بر آنکه امیر تیمور را بجمعی که مخالفشان را نوشته اند نزد اردو خاتون برند تا تحقیق آن
صورت نماید اردو خاتون دختر ترمشیرین خان مادر زن امیر حسین بود القصه بدین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور

ارتفاع یافت و درین اثنا ترکان آنجا را ه سفر آخرت پیش گرفت و علاقه خویشی و نسبی جانبین انقطاع پذیرفت و دنیا بر چشم تنگ امیر حسین
صاحبقران ظفرقرین با لشکر جلادت آیین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت
و امیر حسین بخیال اینکه آن صاحب حشمت را بدانه کرد و شد بر در دوام انتقام گشته ملک بهادر و عبدالله برادر ابا بوحید نام پیش از
اساس دولت خویش پیش آن حضرت فرستاد و طالب مصالحه گشت و امیر صاحبقران بوبهه امیر حسین و سخنان بیهوده
ایلچیان او را اصلا التفات نفرموده و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آن خسرو عالیشان در حرکت آمده بار دیگر آغاز حیله و مکر
کرده خضر خزانه دار را با مصحفی که بر آن سوگند خورده بود از سال داشته پیغام داد که نزاع با استیلام تخریب ولایت و تفرقه
سپاه و رعیت است اکنون انسب چنان می نماید که هر یک این جانب در چغتاییان و لشکر در خزاز توقف کنند و هر یک از
ما با صد سوار در شنک کلک باهم ملاقات نماییم و لی شایبه نفاق لوازم عهد و میثاق موکد گردانیم هرچند بر ضمیر منیر امیر کشورگیر
منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین ملاقات غیر از مکر و فریب غرض ندارد اما بنا بر صلاح امرا امیر رضا جنبانیده با سیصد سوار
جرار در حرکت آمد بعزیمت آنکه دویست سوار را جهت رعایت حزم در قریه نوار توقف فرماید و با صد کس بکلک رود و امیر حسین
چون بر توجه آن حضرت اطلاع یافت طریق غدر و خلاف و جاده سلوک داشته فرمان داد تا هزار سوار خنجرگذار بجانب قران رفته بکار
و تا او را بدست نیاورند از پای ننشینند و آن جماعت در نواحی سنگ خم بآن حضرت رسیدند و دایره قتال مشتعل گردیده و دشمنان
با فلش جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند ناگاه بازار ایشان دند این خبر بلخ رسید سپاه نصرت شعار متفرق
گشتند و حضرت صاحبقران از فلش تا قرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل با معدودی از خیل بجانب ماخان در حرکت آمد
و از آب آمویه عبور نموده بجول در آمده چاه شوراب را منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همان روز که امیر تیمور از قرشی
نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی با نجات بر نسق و فتق مهمات آن دیار مشغول گردید اما صاحب قران سعادت آثار
بر سر چاه شوراب قاصدان نزد ملک حسین کرت و محمد بیک جانی قربانی روانه گردانید تا معلوم نمایند که آن دو سردار با آن
حضرت در مقام موافقتند یا سر خلاف دارند و زمان آمدن ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته در آن مدت هر کاروانی که از خراسان
بسر آن چاه می رسید پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقیف مامور می گردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند آوازه در انداخت
که ملک هرات استدعای حضور ما کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب هرات آورد و چون
تجار بقرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان و لشکریان امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران
جواب دادند که امیر تیمور با مردم خود پیش ملک هرات رفت و امیر موسی آن سخن را شنیده و تفتیش نموده از طعنه تشفت بیرون
آمده با هفتهزار سوار موضع چراغ را منزل ساخت و ملک بهادر با پنجهزار از ایل قراوناس در قاشتو بوده کبند لوای علم افتخار
برافراخت ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی و انهزام نمودن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی چون حضرت
صاحبقران در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده بر سمت هرات روان شد و بعد از رحلت قافله بازگشته ولد
منزل مبارک نزول کرده سوارانی مدتی که کاروان از آنجا بقرشی تواند رسید توقف فرموده آنگاه همت عالی نهمت بر دفع اعدای

دین و دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و در آن روز دویست و چهل و سه کس ملازم موکب همایون
بودند اما چشم در سلک اعاظم امرا و شجعان انتظام داشته مانند سونجک و عثمان اغلان و ایسن دوده و علیات و امیر ساکو برلاس و امیر
سالبوغای جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین گوزو عباس بهادر از قبیله قپچاق و اقبوغا بهادر از قوم بایان و محمود شاه
بخاری و غیرهم از مردم کارزاری و آن مورسپهر کامگاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت
نموده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس شب از آب آمویه بگذشت و در قلعه خیابان
بکنار آب برد تا سایر سپاه عبور نمودند و از آنجا شب در میان بشبرغان رفته امیر جاکو صلاح در آن دید که نشستن بر سر اعدای
دولت صاحبقران موید با سطوت قلت عدد این رای را نپسندیده سپاه را بتوقف امر کرده همراه مبشر و عبدالله روی
براه نهاده چون بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بانجراب مامور گردانید و با عبدالله از ممر ناوی که آب از آنجا
بشهر میرفت از خندق گذشته بکنار دروازه رسید که بجانب قرارت رسید و خس و خاشاک نیست بدر روزن نهاده
گرفت آنجا بشتاب رفته مراجعت فرموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جایی که دیوارش پست بود بعد از
نموده گفت محل نردبان نهادن و بقلعه در آمدن اینجاست و در زمان محل نردبانی از خندق گذشته پیش سرعت ملازمان و پوست
ملحق ایشان بازروی بقرشی نهاده چون بلب خندق رسیدند همه را پیاده ساخته چهل و سه کس را پیش اسباب
بازداشت و صد نفر مرد دلاور با نردبانهای که از راه برگرفته بودند بخاک ریز فرستاد تا ایشان را با محمری که عبدالله نموده بود
نهاده بقلعه روند و خود با صد کس دیگر بدروازه متوجه شد و شیخ الباب ایستاده بودند و آن صد نفر بغایت فرزانه حصار
برهمان ممر نردبانها نصب کرده بقلعه در آمدند و تیغ انتقام برکشیدند و بدروازه رفته محافظان و مستحفظان را ایقاظ نمودند
بلکه همه مست و لایعقل بودند درویش بیکه بقفل دروازه را بشکستند و ملازمان بر خود کشیده بقلعه در آمدند و در ارکان شهر
افتاد و متوطنان شهر مست سراسیمه از خواب برجستند و رعایا بیچاره حیران ماندند و باهم در سخن پیوسته شدند که این چه حال
و باعث برین آشوب و غوغا کیست و حضرت صاحبقران دروازهای قرشی را مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی
صاحب قران مظفر لوا افتاد و بموجب فرموده محمد بیک ولد امیر موسی را که در صغر سن بود راه گریز باز داده تا بپدر پیوند
و عرض اینکه چون ناگاه خبر با امیر موسی رسید تفرقه با حوال سپاه او راه یافت و در همان شب محمد بیک نزد امیر موسی رفته
کیفیت واقعه را باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار داشت دل از جای نبرد و در روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده
هزار کس بعزم قرشی شتافته آن بلده را اسیر کرد در میان گرفتند و امیر تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط
ساخته بیکبارگی همت متوجه دفع اعدا دولت گشت و در آن روز امیر مویدارلات با سی سوار که هر کدام در میدان پیکار شیری
بودند هنجوم کنند از شهر بیرون تاخته کارزاری نمود که داستان رستم و سام را منسوخ ساخت و شعشعه سراب آنچه کرد
بقلعه در آورد و در که بهادر مانند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک بهادر گریخته در سلک سایر عساکر آنحضرت انتظام
یافت روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و تیمور بهادر پل روان انداخته با پنجاه مرد علم رزم بیرون تاخته عشاه و در روی یک برغوچی بادست

سوار جنود را عقب آن دو امیر دلاور شتافته و از صف امیر موسی تومان بهادر متوجه شیران بیشه هیجا گشته یک ضرب شمشیر آن تومان بهادر
کشته گشت بعد از آن امیر یکی که از نوکران امیر موسی بود بغرور سوفورهای در میدان نهاده قران توقا بهادر سر و دستش را محکم
بگرفت و یکی بهادر مهمش را باتمام رسانید و امیر سار بوقا و ایلچی بهادر از بالای دروازه اغارشیده کرده طایفه از مخالفان
که در ماوراء النهر با پای حصار آورده بودند گریزانیدند و از سپاه اعدا او کل با صد مرد آغاز جنگ نموده در آن اثنا صاحبقران سپهدار قتدار
با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت و بهر طرف که حمله آورد بسیاری بر خاک هلاک انداخت امیر موسی با وجود
لشکر بسیار و غرور بی شمار غبار بی ناموسی و ادبار بر فرق خویش بیخته از پیش اندک نفری فرار بر قرار اختیار نمود و ملک بهادر با
فراوماس که بنجاه مرد بودند در طرف دروازه خوازها پای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت که صاحب قران کامگار با
نفرات شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن موید بتاییدات ملک مجید بنفس همایون
متوجه اوست تاب مقاومت او نیاورده پشت بر معرکه گردانید و مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحب قران بجانب
قرین بنفس خویش دشمنان را تکامیشی فرموده جمعی را که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگرزانید و اسبان کتل ایشان را گرفته همچنان
میراند تا بملک بهادر رسید و دو سه عنان آنرو ملک آغا که دختر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود عمل مسافت می نمود و امیر تیمور
چون ایشان دید آواز برکشیده ملک بهادر را گفت از سر خون تو اگر چه رنجش است درگذشتم مشرو طا بانکه از شوان جدا شوی
ملک این سخن را فوزی عظیم دانسته مضمون کلمه من نجا برا سه فقد ربح عمل نموده منقعا آغا را تشخش کرده صاحب قران افراز
از عقب می تاخت و با آن زنان نوکری بود عاشق نام تیرش و کمانی در دست داشت و عاشق تا تیر می کشید هر گاه آن حضرت
نزدیک ایشان می رسید و نام او قوفش در آن کار خاطر نشود نمی انداخت و امیر تیمور بگمان آنکه در آن کار رعنایی دارد دلیر
پیش میرفت تا بجهت طمع در مورات تیری بذات خجسته صفات نرسد و بهدف سهام طامات طبقات انام گردد و در این حین
بار دیگر صاحب قران گردون سریر را اسبجو گر فشار حرکت باز مانده و قشاه بخشی از پی زنان تاخته عاشق تا زخم کام تیری
نداد وانی خود را در آن امر خاطر ساخت و دو لشاه بدیشان نرسیده عنان مراجعت انعطاف داد و بموکب عالی ملحق گردید
و امیر تیمور کورکان از نواحی قرقاف بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود که مخالفان را تا تنگ جلگک تعاقب
نمودند و این جلایر و طایفه دیگر را که گریخته میرفتند باز گردانیده بقوشی رسانیدند و صاحبقران کامران بکام دوستان تقوشی در آمده
آن زمستان را بدولت و اقبال گذرانیدند و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان جانب روانه ساخته آنگاه
حکایت که خامه سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نمود بی شایبه تکلف از بدایع وقایع و اعجابت و متفق علیه جمیع ارباب تواریخ
و اصحاب اخبار است تامل در مضمون آن غایت شجاعت و تهور قطب السلطنه و الدین امیر تیمور بوضوح می پیوندد و از این ذکر در
فضل آن غایت تایید آلهی که شامل حال آن سالک طریق پادشاهی بود ظاهر می گردد چنانچه مخفی نیست براد کیاد هو القادر علی
ما یشاء. **ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله و مشاجره** چون امیر موسی از جانب قرشی گریخته بامیر حسین
پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب گشته امیر موسی و اولجایتو اپردی و جان شاه و لد نا بغو و فولاد و بوقا را بجانب صاحبقران

مظفرا نامرد گرد و از آنجانب این خبر استماع نموده با دولت نفر از طارمان بعزم شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل آق تقاب
فرو آمده در وقت آمد و چون سپاه امیر حسین نزدیک به هزار بودند صاحبقران کامکار صلاح در جنگ ندیده بعقوب بکجا رفت
و در اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر هم بکار رخصت یافته از موکب عالی جدا شده بخراسان رفتند و صاحب
قران قبل از وصول بنجاه او نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که بر سم شبیخون بر سر اعادی
تازیم و کار ایشان را بر وجه دلخواه بسازیم محمود شاه و جمعی را قبول نموده بنابر آن امیر تیمور گورکان بر مشاغب امرا از آب
آمویه عبور نموده در ماخان بدیشان ملحق شده و در آن چند روز لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافته محمود شاه با تفاق
پسر خود علی سیوری که گریخته از آب عبور نموده بموکب عالی ملحق شد و صاحبقران عالیجاه چون چند روز در ماخان توقف کرده اسبان
را فربه ساخت با ششصد کس از طارمان رستم آثار که در آن سفر بخدمت لیرچی بودند نوبت دیگر بسر بخت و علو همت عنان
جهان نورد بدان جانب آب منعطف گردانیده و از راه خزار بجدود قرشی رفته جمعی از نوکران امیر موسی که در آنجا بودند گشته و در آن
اثنا خبر یافت که چهار هزار کس از لشکرهای فراوماس در حدود توری منقای نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده
چون نزدیک مبان مکان رسیده سپاه ظفر دستگاه را هفت فوشون ساخت و از اطراف و جوانب فراوماس در آمده
شورش انداخت رعب و هراس بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک نفری گریختند و امیر
صاحبقران کامیاب و کامران بجانب سمرقند شتافت اوج فرا بهادر که از قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت کرگ
رد او بگرفت و از دست برد طارمان موکب همایون بر خاک زحمت افتاده پای در راه وادی فرار نهاده بشهر در آمده و امیر تیمور گورکان
پنج شش روز در سافرج ساغر فراغت آشامیده و در آن اثنا شنید که امیر حسین جهت انتقام غبار جنگ و شین با
جنود نامعدود در قرشی منزل گزیده و فضلای لشکر او بشهر رسیده اند بر ضمیر منیرش گذشت که مناسب آنست که چند گاهی
مقابله و مقاتله را در توقف اندازد و عنان عزیمت بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان ششصد سوار که دولت و اقبال
او را دست در دامن دولت ابد پیوند ش زده بودند اتفاق کرده از سمرقند بتاشکند شتافت و در حدود آن ولایت
با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بدان ترکستان بودند ملاقات فرموده بهرام جلایر چانچه
باید و شاید بجای نیکی کاری طارمان شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای مروت و انسانیت بود ظاهر ساخت
و امیر حسین دو نوبت لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشت و هر بار آن حضرت بر ایشان فتح
و ظفر ملصرت روی نموده سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده بوی پیوسته و در خلال این احوال صاحبقران بخصال
از حضار امیر سار بوقا و ایقتوق بهادر را جهت استمداد نزد امیر شمس الدین مغول ارسال داشت و در بهار سنه ست
و ستین و سبعمایه ایشان باز آمده آوازه وصول سپاه جته شایع گردانیدند و امیر حسین این خبر شنوده مضطرب گشت
و علما و مشایخ تاشکنت و خجند توسل جسته تا امیر تیمور گورکان را نصیحت نموده از مقام مخالفت درگذرانند و بکار
مستقیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس شاهانه بزلال موعظت نایره خشم آنحضرت تسکین دادند و در باب تمهید بنای مصالحه

چندان مبالغه نموده که امیر تیمور غبار نقار را باب مکارم از لوح خاطر فرو شست و بنفس نفیس عازم ملاقات او گشته [illegible]
اعلام آن عزیمت از پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنای راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که در مصالحه تغافل نموده
قصد آن حضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در [illegible] منزل کرد بخشنبه باز آمده و خبر آورده که امیر حسین سوگند
بر زبان راند که من بعد نسبت با حضرت صاحبقران در مقام دوستی و مودت باشم و توراتشاه نامی از خواص امیر
حسین مصحوب بخشنبه بخدمت رسید و قواعد عهد و پیمان بایمان موکد گردانید و امیر تیمور گورکان [illegible] همراه
توراتشاه جهت همین کار نزد امیر حسین فرستاد و امیر حسین امیر موسی را و لکایتو اپردی را با ده هزار سوار ارسال داشت
تا با صاحبقران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آن حضرت را پیش او برند و در روزی که امیر تیمور بعلیاباد رسید امیر
موسی گوش گفت که مزار علی آتا اینجاست پیشتر فرود آمده مهم بر آن قرار یافت که از طرفین هر سرداری با صد نفر پیش آیند و با هم ملاقات
نمایند و بدین موجب بتقدیم رسانیده امیر تیمور گورکان [illegible] امیر موسی نزول اجلال فرموده وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی
مبدل شد و امرا لشکرها را اجازت داده بصورت خویش شتافتند و امیر تیمور گورکان بنفس شریف بقبة الخضرا کش [illegible]
[illegible] آن بلده از اشتیاق [illegible] نسیم صبا [illegible] **ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی وقایع
که روی نمود در آن اوان** بنابر مخالفتی که از شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه
خاطر از مهم صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب آن مملکت برافراخت و ملک حسین کرت ازین صورت وقوف
یافته فوجی از سپاه غور و هرات [illegible] و بلخ و شبرغان فرستاده دست بغارت و تاراج برآوردند و خبر [illegible]
امیر تیمور گورکان رسیده جهت تادیب ایشان از آب آمویه عبور فرمود و آن جماعت خبر وصول آن حضرت شنیده بتعجیل
تمام روی بصوب هرات آوردند و امیر تیمور عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته با شاهان بدخشان
مصالحه نموده عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده هر دو سردار دیدار
یکدیگر را اظهار فرح و سرور نمودند و چند روز بعشرت و کامرانی گذرانیدند و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آن خطه را از حیطه تصرف اولاد
[illegible] که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سفر مقتضی المرام مراجعت نمودند امیر حسین قصد کرد که قلعه [illegible]
بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای بازپرداخته آن بلده را دار الملک نماید امیر تیمور گورکان با وی گفت که عم شما امیر عبد الله
ترک منزل پدر خود گفت و سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بروی مبارک نیامد شما نیز ازین داعیه درگذرید امیر حسین این
سخن را بسمع رضا نشنود و امیر تیمور را همراه خود ببلخ برده شروع در عمارت کرد و در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول
[illegible] تاخت و تاراج ماوراء النهر [illegible] آمده اند امیر حسین متوجه دفع اعدا گشته امیر تیمور و امیر موسی را از پیش فرستاده
خود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده آخر همان زمستان مغولان با یکدیگر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن
[illegible] شاهان بدخشان ولایت قندز را غارت کردند امیر حسین با امرا و لشکریان عازم دفع ایشان گشته چون [illegible]
رسید بنفس خویش توقف نموده جهان ملک را که پسرش بود با امیر صاحبقران بر سر بدخشانیان فرستاده آن حضرت [illegible]

آن قدر بظهور رسانیده و بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت صحبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بن بیان سلدوز
در آن طرف آب آتش قتال مشتعل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشتند کتابتی بامیر تیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده
بودند و آن نوشته بدست امیر حسین افتاده بود درین ایام که صاحبقران کشورگشای بسالی سرای رسیده طمع میداشت که امیر حسین
آن نامه را بروی ظاهر گرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را نگشود و ازین جهت غباری بر حاشیه خاطر انور نشسته مقارن
آن حال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق میکرد بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنابر آن روزی بر باره گردون خرام سوار شده
با امیر حسین ملاقات نموده خواست که بوسیله از سخنان مذکور استفسار نماید در وقتی که امیر حسین در کنار آب [illegible] ایستاده
بود پیش او رفت و ما قبل از آنکه ما فی الضمیر اظهار نماید شخصی از آن طرف آب با امیر حسین گفت که یاغی نزدیک است امیر حسین روی
بصاحبقران جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و بباد حمله [illegible] دشمنان
خاکسار را در وادی متفرق و پریشان گردانی [illegible] چشم و بعضی دیگر از خدم که پیش رفته اند از عهده این مهم بیرون نمی توانند آمد
امیر صاحبقران حسب الامر نموده بتقدیم رسانید چون بامرای مخالف پیوست و خبر او بکیخسرو و محمد بیان سلدوز رسید عنان از
میدان مقاتله برتافته و کیخسرو از راه [illegible] بطرف [illegible] رفت و زنده چشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد بصوب [illegible]
تیمور گورکان او را [illegible] کرده مظفر و منصور بجانب امیر حسین مراجعت فرمود **گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی
و امیر حسین و امیر مسلی کرت ثانی** چون بنای [illegible] قادری که کلام معجز نظام [illegible] تؤتی الملک من تشاء بر ثبات و بقای ملک
لازوال دلالت میکند نزدیک بدان رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ستوده خصال از افق استقلال طلوع نماید آن
معنی بر خسوف ماه جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلی موقوف بود اموری که سبب تنفر قلوب جمهور نزدیک و دور میشد
سنه احدی و سبعین و سبعمایه بیشتر از بیشتر از امیر حسین سر میزد از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی رتبت در مقام [illegible]
در آمده خواست که بهنگام فرصت دستبردی نماید تواچیان فرستاده تا از متعلقان و منسوبان آن حضرت هر کرا [illegible]
بوده باشد کوچانیده از خطه کش به بلخ برند و شیرین بیک آغا که خواهر صاحبقران والا گهر بود بهانه آنکه شوهرش [illegible]
ارلات جاورچی را در سر شراب کشته [illegible] پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را که در سلک مصاحبان آن حضرت انتظام
داشت با کوچ طلب نمود و بواسطه ظهور امثال این حرکات ناملایم امیر تیمور گورکان را خبث باطن امیر حسین بتحقیق پیوست و
همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با امرا و ارکان دولت بدل قوی دفع شعار امیر حسین ظاهر ساخت
امرا و نویینان الوس جغتای که از کمال خست و دنائت امیر حسین ملول و متنفر بودند و از بأس و سطوتش لحظه بفراغت نمی
غنودند درین معنی کومک صاحبقران گیتی ستان شده مواعید عهد و پیمان بغلاظ ایمان موکد گردانیدند و امیر کشورگیر با جمعی از
لشکر فرمان داده [illegible] فرقه را بطلب شیخ محمد بیان سلدوز بجانب [illegible] فرستاده و بطالع سعد [illegible] از خطه کش نهضت
فرمود و امیر موسی [illegible] تعیین کرد و بنفس نفیس خود در مقدمه سپاه روان شده چون حوالی [illegible] از غبار موکب ظفر آثار [illegible]
گشت امیر موسی بی جهتی هراس بخود راه داده گریخت و صاحبقران گردون اقتدار [illegible] را یکسان [illegible]

اغلان و امیر سوبه و حسین برلاس با جمعی دیگر از اعیان لشکر ظفر انتساب منقلای ساخت و قول به انور طلعت همایون بیاراست و چون سیورغتمش اغلان
برسیدند کهندز سپید مسکن شاه و خیل که متعدد سپاه امیر حسین بودند سپاهی ایشان را دیده عنان گریز به صوب بلخ منعطف گردانیدند
و درین اثنا سیادت قباب ولایت مآب سلیل ائمه معصومین استظهار آل طه و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم سادات
که انتظام داشت و در آن اوان جهت اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب نیافته بود از آب
عبور نموده در موضع بویا که به یک فرسخی ترمذ واقع است بملاقات صاحبقران سرافراز گشت و طبل و علم که از مظاهر علامات سلطنت است
پیشکش کرده بر زبان فصاحت بیان گذرانید که توجه حضرت ناکث مقصود و حضرت صاحبقران به وصول آن مطلب
مستظهر گشت و از لوازم تعظیم و تبجیل و ما یجب من هذا القبیل دقیقه فرو نگذاشت و اوقاف حرمین را بخدام سید سید تفویض
مسلم داشت مدت العمر در مقام ارادت و اخلاص به ایشان سلوک نمود و چون شایسته اورنگ و تاج بمنزل او تاج رسید
شیخ محمد بیان سلدوز و منصوری و قراقرا به موکب همایون پیوسته و در منزل حلم شاخ شیخ محمد والی بدخشان و اولجای بوقا
اپردی که از قبل امیر حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال
انتظام یافته و درین قیاس امیر کیخسرو ختلانی در کس از سالکان آن مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بودند
کرباس کردن اساس آمده بنزد طوس جلوس مشرف گشته بیت به درگاه آن شاه والا نژاد ٭ زهر کشوری
سروری رو نهاد ٭ بی خدمتش بسته هر یک میان ٭ برای دعا گشته هر زبان ٭ و بعد از اجتماع امرا
صاحبقران ستوده اوصاف سیورغتمش اغلان ولد دانشمندچه خان را که از نسل اوکدای قاآن بود بپادشاهی الوس
جغتای تعیین فرموده چند روز بجشن و سور و لهو و سرور گذرانیده بعد از فراغ از آن امر متوجه بلخ گشته در اثنای راه
امیر زنده چشم که حاکم شبورغان بود با خیل و حشم در سلک سایر خدام انتظام یافت و حضرت صاحبقرانی با یک جهانی
در ظاهر بلخ قبه بارگاه باوج مهر و ماه افراشته عساکر نصرت مآثر آن بلده را در میان گرفته و از جانبین دست بجنگ
و پیکار گشته دست در آلات کارزار زدند روز اول مردم بسیار از پیاده و سوار از شهر بیرون شتافته رایت محاربت
برافراختند و شاهزاده شجاعت آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرات و تهور
برایشان تاخت و با وجود صغر سن بنوعی آثار اقتدار بظهور آورد که موجب تعجب دوست و دشمن شد و جهت اصابت عین
الکمال تیری بر پشت پایش رسید که از جانب دیگر سر بیرون کرد و جراحان سنجی در آن شتافته جای زخم را داغ کردند شاهزاده
دست در دامن شکیبایی زده اصلا اضطراب ننمود و روز دیگر که شهسوار عالیمقدار آفتاب برق زرنگار افراخته بعزم
تسخیر قلعه فیروزه کار گردون از جانب دروازه شرق نهضت نموده راه فرار بر حشری که بر بروج آن حصار قرار گرفته بود
بیکرد صاحبقران کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه هندوان آوردند و از جانب امیر حسین آثار
عجز و انکسار هویدا گشته اما طایفه تیغ جلادت آخته از شهر بیرون تاختند و بقدر موفور از مقدور لوازم ستیزه آوری بجای آوردند
آخر الامر طریق سلوک گریز اختیار کرده امیر حسین عجز و ضعف خود مشاهده نموده در حصار فرو نشست و زبان بپیغام صاحبقران

سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته ام و از مکارم اخلاق توقع دارم که بجان امان یابم تا بجانب مکه مبارکه شتافته زیارت
بیت الله دریافته در مقام واجب الاحترام به استغفار جرایم و آثام قیام نمایم مراحم خسروانه این ملتمس را بسمع رضا جا داده
فرمود که فرمان همایون نفاذ یافت که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا به هر طرف که خواهد برود اما امیر حسین برین سخن اعتماد ننمود و در میان
خوف و رجا شبی با دو ملازم از ارک بیرون آمده بگریخت و بالای مناره مسجد جامع کهنه گریخت و چون صبح صادق
نمازی آغاز نهاد و جمشید خورشید قلعه هندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسب گم کرده بود و در طلب گم شده خویش بهر طرف
میگشت بخاطر گذرانید که به بالای مناره روم و اطراف و جوانب را ملاحظه نمایم شاید که اسب بنظر من درآید چون روی به بالای
مناره آورد امیر حسین را دیده بشناخت امیر حسین که سرگردان بام دولت گشته بود هیچ پهلوانی ندید او از خوف
مروارید غلطان در دست آن شخص نهاد و بوعده نیکو او را امیدوار گردانید در کتمان سر خویش مبالغه نمود
بگوید پنهان باشد و آتش بر بالای مناره از نظر غایب گردید بعضی از مگاوریم واجب
این بیت را نوشته اند و بغایت نیکو گفته اند بیت ببر مناره اشتر رود و فغان برآرد ٭ که نهان شدم من اینجا
کبندیم اشتر را ٭ القصه چون آن شخص از مناره پایان آمد فی الحال باستان صاحبقران عالیشان دوید صورت واقعه را
باز نمود و جمعی که قصد امیر حسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که گروه انبوه از پیاده و سوار بانتشار
طاقات شریف متوجه مناره اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزیده و بنا بر آنکه گرگ اجل دست در گریبان جانش
زده بود اندکی از دامن جامه اش بیرون مانده طلب کاران به بالای مناره شتافته او را نیافتند مراجعت کرده
مسجد بردند و امیر حسین را از سجده بت در افکنده و گردن بسته به درگاه صاحبقران مجاهد راه
مصراع کدام سر که برین آستانه خاک نشد ٭ امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی با مرا و اعیان آورده
گفت من از مقام خون ریختن او در گذشته ام و خطاهای او را کان لم یکن انگاشته ام امیر حسین را از مجلس بیرون
کرده کیخسرو ختلانی اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیر حسین را بمن باید سپرد تا قصاص برادر خود کیقباد بکشم امیر
گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنای گفت و شنید صاحبقران ظفرقرین رایات اتحاد و مصاحبت امیر حسین سفر
عزم نموده قطرات عبرات بر رخسار مبارکش روان شد امرا او که بواسطه تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام
واقف بود گریه آن حضرت را امارات نجات امیر حسین از گرداب بلا تصور نموده بگوشه چشم بجانب امیر سوبه کیخسرو ختلانی
اشارت فرمود و او غرض پر کار دیده را در یافته با جمعی از عقب امیر حسین شتافته باستیصال نهال اقبال او پرداخته و رشته
حیات او را بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مهم فارغ ساختند نظم کدام روح اقبال سر بچرخ کشید ٭ که سر
براجلش عاقبت بزیر نکند ٭ گر از نهاد فلک تاج سروری بر سر ٭ که بند حادثه بر دست و پای او نفکند ٭ و
پسر امیر حسین سعید خواند و نوروز سلطان با خالی که دست نشان او بود همان روز بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهانملک و
خلیل بهندوستان گریخته در غربت متوجه سفر آخرت گردیدند و چریک منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین را

با خواتین و متعلقان او باردوی همایون رسانیدند و آن حضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان و اولوس آغا بنت امیر بیان سلدوز
آغا بنت امیر خضر یسوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد و سوینج قتلغ آغا دختر ترمشیرین خان را بهرام جلایر
داشت و دولتشاه آغا را بزنده چشم و عادل ملک دختر کیقباد را با امیر جاکو و دیگر قمایان و دختران امیر حسین را با
امرا و مقربان نامزد کرد و دنیا عروسی است که هر چند روز دست در آغوش شوهری کند و هر لحظه بر حسب که
لخشم بر دیگری کند **بیت** مثل بر زنان عشوه گر میزنند ⁂ تو عروسی است که در عقد بسی داماد است ⁂ و این
عظمی در ماه رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه بوقوع انجامید و حصار هندوان بفرموده صاحبقران گیتی ستان ویران کرد

گفتار در بیان جلوس همایون حضرت صاحبقرانی مقرون بحصول آمال و کامرانی

قال الله تبارک و تعالی قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء **شعر** مالک الملک واجب التعظیم ⁂ صانع و قادر و خبیر و علیم ⁂
مملکت میدهد بدین داری ⁂ نیک بختی حمیده آثاری ⁂ کز فیض عدالتش عالم ⁂ چون بهشت برین
شود خرم ⁂ علم معدلت برافرازد ⁂ رسم ظلم از جهان براندازد ⁂ ز آب شمشیر عدل آن تیغ جهانگیر
گلشن دین حق کند آباد ⁂ آتش خشم چون برافروزد ⁂ خرمن عمر دشمنان سوزد ⁂ ز هوای نسیم
حسن شیم ⁂ تا هزار ریاض لطف کریم ⁂ دوستان را ز نو دهد جانی ⁂ رسد از وی بهر یک احسانی ⁂
نظرش خاک را چو زر سازد ⁂ کار خلقی بیک نظر سازد ⁂ از کرم اهل علم و تقوی را ⁂ مقتدایان دین
و دنیی را ⁂ بر خلایق دهد سرافرازی ⁂ خود با ایشان کند همه رازی ⁂ نبود غیر مکرمت کارش ⁂
بر بود از همی وفا جاش ⁂ در ره دین کرامت بحاج ⁂ کند غیر خیر و احسان هیچ ⁂ و چون صاحب
دولتی چنین در آن زمان زینت آئین غیر صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورگان کسی نبود و در
آن ایام که عزاشان قضا و قدر بساط جهانبانی امیر حسین را در نوشته منشیان دیوان والله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت
ایران و توران را بنام نامی آن حضرت نوشته بتاریخ چهارشنبه ماه رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه موافق ایت
ییل که سن شریفش سی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند افتخار اولاد سید انام
سید برکه و قدوه احفاد ائمه اثنی عشر خانزاده ابو المعالی و خانزاده علی اکبر و اعیان امرا اولوس جغتای مثل امیر شیخ محمد ولد
بیان سلدوز و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دغلات و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو برلاس
و امیر زنده چشم اپردی و شاه شیخ محمد بدخشی و غیرهم از اشراف و اعیان که در قبة الاسلام بلخ مجتمع بودند بسلطنت آن امیر
کشورگیر اتفاق نمودند و در ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود و زمانی مثال اختر دولتش طالع از برج مقصود تخت پادشاهی را
بوجود همایونش زیب و زینت دادند و سروران قبایل چنانچه رسم و عادت مغولانست زانو زده زبان بدعا و ثنا گشودند **قطعه**
سراسر دلیران توران زمین ⁂ کشیده صف بر یسار و یمین ⁂ بی تهنیت یک بیک همگنان ⁂ زبان بر
گشادند از نوزنان ⁂ که شاها بزیب و فر و تخت و تاج ⁂ جهان تا بماند ز آدم نتاج ⁂ تراند کاینم ارجمان

دو دل ⁂ ولی بندگانی ز خدمت خجل ⁂ نه ما چاکرانیم و تو شهریار ⁂ که ما بندگان تو خداوندگار ⁂ و چون حضرت
صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیر حسین را که سالهای بسیار جهت حرص و ظلم اندوخته
بود بگشاده مجموع ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدم را مواهب فراوان و عطایای بیکران داد ⁂
رعیت ز افضالش آباد شد ⁂ ز بخشش سپاهش همه شاد شد ⁂ و هر کدام از امرا و منجمان را که لوازم خدمتکاری و
مراسم جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناصب علیه و مراتب ارجمند مشرف و سرافراز گشتند و چون از مهمات این ممالک
باز پرداخت حکومت بلخ را برادر پسر چوغام عنایت فرموده متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول متوطنان آن بلده فردوس
مانند را مشمول لطف و انعام ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغولی فرموده اشیه سپهر مقدار طرح انداخت

ذکر یاغی شدن زنده چشم اپردی و کشته شدن او بتقدیر ایزدی

امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از
موکب همایون تخلف جسته بود بعد از استماع خبر قتل امیر حسین روزی چند در ترکستان سرگردان بود و آخر از آب آمویه
عبور کرده در شبرغان بزنده چشم پیوست و بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا باعث و محرض گشت و در سنه اثنی و سبعین
و سبعمایه که صاحبقران کشورگشای قوریلتای فرموده زنده چشم اطاعت فرمان کرده بسمرقند رفت و حضرت صاحبقران
خواجه یوسف ولد اولجایتو اپردی و تابان بهادر را جهت نصیحت زنده چشم بشبرغان فرستاد و آن بیخردان نشنیدند و چون
این خبر بپادشاه هفت کشور رسیده آتش غضب خسروانه التهاب یافت و بالشکر ظفر آثار از آب آمویه گذشته متوجه
بطرف شبرغان تافت و بعد از محاصره آن بلده زنده چشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو اپردی و بعضی دیگر از اعاظم
نوینان را شفیع جرایم خویش ساخت و امرا زبان شفاعت گشاده امیر تیمور گورگان ملتمس ایشانرا بشرف اجابت
مقرون گردانید و سپاه دست از کارزار و محاصره بازداشته زنده چشم بیرون آمده امیر موسی را همراه
آورده باستانه کیوان پایه سریر سلطنت مصیر سپهر پایه پادشاه بوسش و زنده چشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته
نوبت دیگر تمام شبرغان را بقبضه اختیار او نهاد و عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بشهر سبز رسید
نظر عنایت بحال امیر موسی انداخته قابلیتش را بشرغیات فاخره پایدار است و حکومت ایل و اولوس ورا بوی مفوض گردانید
و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه کرت دیگر زنده چشم باغوای خانزاده ابو المعالی ترمذی یاغی شده بترمذ رفت و در آن
حدود دست بتاراج و غارت برآورد و این خبر بسمع صاحبقران عالی گهر رسیده جهت بهادران را با اردوشاه برلاس
با لشکری **بیت** همه با دل شاد و با ساز و جنگ ⁂ همه گیتی افروز با نام و ننگ ⁂ بدفع شر مخالفان بدانجانب
نامزد فرمود و چون جنود شبرغان از وصول بهادران رستم توان خبر یافته بر آب آمویه از کشتیها پل بسته جماعتی از ایشان
بپای فرار از آب گذشته آن پل را ویران کردند و چون زنده چشم با سایر خیل و حشم سپاهی پیاه نصرت قرین دیدند ترسیده
روی بصوب گریز آورده بر سر جسر ناخشنه بعد از آنکه بمیان پل رسیدند آن طرف را ماندند حال خود خراب یافته متحیر گشتند
و در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت بر تیر باران برآوردند و آن بدبختان خذلان مآب **ع** روان از نهیب و

اجل در شتافتند ❁ خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان و شعله سنان در میان آب جان دادند و زنده چشم و این بر مرده و جمعی از آن
انسر [illegible] بساحل نجات رسیده و خود را در شبرغان انداخت و باستحکام برج و باره و تحصیل دروازه پرداخت انگاه صاحبقران
مایلجاء امیر جاکو برلاس را با سپاه گردون اساس بمحاصره شبرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان را در آن کار بپایان
رسانید و چون طلیعه سپاه بهار روی نمود زنده چشم بپای عجز و اضطرار از چار دیوار حصار شبرغان بیرون آمد و امیر جاکو او را
همراه خویش بپایه سریر اعلی برده زبان بعذر گناهان بگشاد و امیر صاحب قران نوبت دیگر از سر خون زنده چشم در گذشت
گوشش را بدر پند و نصیحت بیاراست و سرش را از افسر عنایت بلند ساخت و کمر زرین بر میان بست و خلعت فاخره
بر قامت قابلیتش پوشانید و اسبان تازی نژاد انعام فرمود و هم درین سال صاحب قران بیکو حضال سپاه بکوهستان
کشید و در وقتی که منظفر و منصور عنان دولت بمستقر سریر سلطنت معطوف گردانیده در منزل الون کوری شنید که زنده چشم و
ولد امیر خضر یسوری و امیر موسی و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو لیث سمرقندی باهم عهد کرده و سوگند خورده اند که چون
بموضع قراآسمان رسند بجان آن جناب نامی گزندی رسانند و امرا برغو حب الحکم آن جماعت را حاضر ساخته بعد از
تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرای ملک خانم که خواهرزاده او بود و پسر امیر خضر یسوری بالتماس
امیر سیف الدین که خواهرش را در حباله داشت از سیاست نجات یافتند و خانزاده ابو المعالی را اغتشاب بجانان
ثبوت دست بگیری کرد اما بموجب حکم جلاء وطن نموده رو بغربت آورد و چون برودت بسیار بر مزاج ابو لیث مستولی
بود مقرر شد که بمکه مبارکه رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت حرارت هوای اعتدال در افعال و پیدا شود و زنده چشم
را مقید کرده بسمرقند بردند و بمحبسی انداختند که راه بیرون شدن نداشت **بیت** نبرد خرد این سخن دوربین ❁ که زندان
دشمن به از گور نیست گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان مکرر ابجانب خوارزم و ذکر مصالحه آن حضرت با یوسف صوفی بعد از جنگ و رزم

حسین صوفی قنقرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال مملکت
خوارزم در تحت تصرف آورده بود و چون آن حضرت از نسق و ضبط الوس جغتای فراغت یافت گمند همت بر کنگره
تسخیر آن مملکت انداخت خلیفه تواجی را نزد امیر حسین صوفی فرستاد و پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد
باید که آنرا بدیوان سپرد و ... بازگذاری ما طریق موافقت پیش گرفته چنین سلوک ... حسین صوفی با آن سخن التفات نکرده
گفت که من این مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساخته ام بخیر سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و خلیفه این سخن را بعز
صاحب قران رسانید و آن حضرت خواست که فی الفور عازم خوارزم گردد اما جلال الدین کشی که با وجود علم و گل
شرف ملازمت صاحبقران را طراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که از
بهر [illegible] یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و
نصیحت حسین صوفی را از خواب غفلت بیدار سازد و رخصت یافته بدان جانب شتافت و چنانچه سزاوار رجال علما
دین دار باشد وظایف خیر خواهی و نیک اندیشی بتقدیم رسانید اما حسین صوفی آن پند و نصیحت را بسمع رضا نشنود و جناب

مولویرا بند فرموده و چون این خبر بگوش حضرت صاحبقران رسید در سنه پنجصد ... بیل که باعتقاد مولف ظفرنامه ثلث و سبعین و سبعمایه
خوارزم عازم خوارزم شده و چون ماهچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بر حدود کات انداخت داروغه آن قلعه پیرام خواجه سیاول
باتفاق قاضی حیوق در حصار خزینه آلات دفع و منع مهیا ساخته و عساکر گردون ماثر روی توجه بر قلعه نهاده دست بانداختن
تیر و تیغ برآوردند و در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفته و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم
گشته بعد از وصول بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که با سپاه ظفر پناه بخزیمت الجانب داوند قوت مقاومت مقدور
لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه بدرگاه عالم پناه فرستاده طالب مصالحه گشته در ان اثنا کیخسرو ختلانی لقدا خلاص
بشایبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان گشته بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم
آید تا من تیوطمی گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید لشکر خود را یا سامیشی نموده از شهر بیرون آمد
و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام داده بود اکثر عساکر نصرت فرجام بتاخت رفته بودند صاحبقران گردون غلام جوان
خوارزمیان را مشاهده نمود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب فاون که در میانه واسطه بود شتافت و گذر آب گرفته را
عبور خوارزمیان را ابر لیت و صعصر تیر آغاز آمد شد کرده چون نایره قتال اشتعال یافت جمعی کثیر از دلیران موکب همایون مانند
ماهی کله دغر هنده و شیخ علی بهادر و امیر مویه و آق تیمور بهادر و ختکای بهادر و ایلچی بهادر اسبان آتش آهنگ بعزم رزم در
آب راندند و ایلچی بهادر غریق دریای فنا شده دیگران در صفوف سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز محاربت کردند و جنایت
آن جماعت صاحبقران عالی منزلت خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمده خود از آن رود عبور نموده
روی بدشمنان خاکسار آورد و انقدار کارزار کرده که حسین صوفی فرار بر قرار اختیار کرده و بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه
مریض شده و در آن دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشت و ایلچیان
باستان سلطنت آشیان فرستاده از کردار برادر ابراز ندم نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را بعز
اقتران داده مشروط بآنکه دختر برادر خود آق صوفی که سوسن بیگم نام داشت و از دختر خان اوزبک در وجود آمده بود و بخان زاده
مشهور گشته بود با میرزاده جهانگیر دهد یوسف منت داشته قبول نمود که هرگاه که فرمان همایون نفاذ گردد خانزاده را بسمرقند
فرستد انگاه پادشاه عالیجناب معاودت فرموده چون بولایت سجاس رسید آن خون گرفته را که کیخسرو ختلانی است
برغو حاضر گردانیده و گناه بر آن ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان محمود بر افتقت ابو اسحق ولد امیر خضر یسوری بخوارزم شتافت
و یوسف صوفی را آنقدار وسوسه کردند که رقم اطلاق بر عهد و پیمان امیر صاحب قران کشیده تا خت بولایت کات برد
امیر تیمور گورکان آن زمستان در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار بهار در فضای دشت و کوهسار اعلام
حضرت دثار برافراخت با سپاهی افزون از ریگ بیابان بجانب خوارزم بعزم رزم یوسف صوفی رو براه آورد و بعد از
وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسایل بار دیگر حضرت صاحبقران را از مقام انتقام بگردانید
و قبول نمود که اعلا سرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور بمستقر دولت مراجعت نموده در شوال سنه خمس و سبعین و سبعمایه موافق

پارس‌ئیل بهنگام بهار که نسیم اعتدال آثار قوی نامیه را با آوردن عروسان گل و یاسمین نامزد کرد حضرت صاحبقران ظفرقرین امیرزاده کار برلاس را
اولاد لالای قراچار بود و امیرزاده داود دوغلات و اوجایتو را بجهت آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی امرا عظام را
تعظیم و تکریم نموده آیینی که از آن لایق شوانید بود خانزاده را مصحوب ایشان گسیل کرد و حضرت صاحب قران قرنقا خاتون که
عروس پسر قتیه خان بود با دیگر خواتین حشمت آیین و تومنان و امرا و سادات و قضاة و علماء شهر را باستقبال فرستاد و کمر
بستگان درگاه سلطنت آشیان ترتیب اسباب جشن و سور و لهو و سرور قیام نموده رعایا و محترفات سمرقند را آیین بستند
و چون عماری آن گوهر کان خانی را بشهر درآوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان
دانشور بدقت نظر جهت آن کار اختیار کردند سادات و علما و قضات در مجلس همایون حاضر گشته و ناهید مجله خانی را با جمشید
سپهر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و تومنان دست نثار بگوهرفشانی و زبان بتهنیت و ثناخوانی گشاده لوازم
شادمانی بتقدیم رسانیدند **بیت** ز بس گوهر و زر که افشانده شد ∴ ز زر چیدنش دستها مانده شد ∴ و چون خسرو
انجم بخلوتخانهٔ مغرب خرامیده در مجلس سپهر عروسان کواکب جلوه‌گر گردید اجتماع نیرین سپهر نامداری و مقارنهٔ سعدین آسمان
کامگاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موالفت و موافقت با بهترین وجهی و احسن صورتی دست داد **نظم** جهانگیر زاده
کامکار ∴ گرفتش بعبه آرزو در کنار ∴ چه خوش ساعتی کز سر کام دل ∴ نشستند باهم دو آرام دل
چه خوشتر از آن در سرای سپهر ∴ که گیری در آغوش ماهی بمهر ∴ خوش آن روز فرخنده آن روزگار ∴ که یابند
کام دل از هم دو یار **گفتار در ذکر بعضی از وقایع احوال جلی سبیل الاحاد والاجمال** صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ
بال از سرانجام مهام ماوراء النهر و ترکستان عزم تسخیر مغولستان فرموده بروایت ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شهر شعبان
سنه ست و سبعین و سبعمایه بدان جانب روان شد و چون رباط قطلن محل نزول موکب همایون گشت سپاه برف و برد
بر تبه دست استیلا برآورده که بسیاری از آدمیان و حیوانات را بعالم عقبی و چراگاه عدم برد بنابران آنحضرت بسمرقند مراجعت
فرموده آنمقدار توقف کرد که شدت برودت کمتر شده و در روز شنبه از شوال موافق توشقان ییل بار دیگر متوجه رزم جته گشته
امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و بهرام جلایر را منقلای گردانید و در آن یورش قمرالدین دوغلات
که در مغولستان سرداری از روی کلانتری نمود از دست برد سپاه منقلای شکست یافته پای او بادیهٔ ادبار نهاد و صاحبقران
آفاق در موضع بای طاق بنفس نفیس توقف نموده امیرزاده جهانگیر تا منزل اوج عنان بازکشیده و قمرالدین را در کوهستان
یافته تعاقب نموده از ایل و الوس جدا گردانیده تمامی منازل او را غارت نمودند و خاتون امیر شمس الدین نومان را غارت کرده دختر
دلشاد آغا اسیر ساخته در بالای قراسماق بنظر پادشاه باستحقاق رسانید و صاحبقران مظفر لوا دلشاد آغا را در سلک
سایر ازواج طاهرات منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانیده بسمرقند بازگشت و درین سال شیخ محمد بیان سلدوز بسبب
عصیانی که در سینه بود باتش خشم دشمن سوز محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه موافق لوی ییل بار سببی که بیگجک
از موقع خان باظهار آن زبان گشاده اند امیر تیمور گورکان با سپاه فراوان بجانب خوارزم نهضت فرموده امیر ساری بوغا و عادلشاه

جلایر و حاجی بهادر و ایلچی بوغا و دیگر سرداران با سی هزار سوار جلادت آیین را جهت استیصال قمرالدین بصوب مغولستان ارسال نمود
چون ماهچه توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق صاحب قران آفاق سایه وصول بر موضع سرمایه انداخت ترکن ارلات یاغی
شده بگریخت و پولاد بهادر بموجب فرمان حضرت صاحبقران ترکن را تعاقب نموده در کنار آب خاریاب بوی رسید
و ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب تیغ پولاد دلیران صف شکن منهزم گردید و پولاد در تکامیشی ترکن تیز گشته خود را بتنها
بوی رسانید و رگ جانش را بریده بموجب دلخواه مظفر و منصور باردوی همایون مراجعت فرمود و از جماعت امرا که بجانب
جته رفته بودند ساری بوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا حاجی بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل جلایر و قپچاق
بسمرقند شتافتند و آغاز محاصره کرده امیر اقبغا که حاکم آنجا بود خود را مضبوط ساخته جهت اعلام آنحال عبدی نام
برقی دیاد نزد امیر تیمور گورکان فرستاد و ایلچی در موضع خاص فیض اساس طبوسی اختصاص یافته صورت واقعه عرض نمود بنابران
رایات ظفر شان بموجب کلمه العود احمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر برسم منقلای پیشتر روان شد و شاهزاده
در موضع کرمینه بدشمنان پرکینه رسیده بر ایشان غالب آمد و ساری بوغا و عادلشاه گریخته بدشت قپچاق رفتند و ملازمت اروس
خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند که اروس خان بییلاق رفته اوچی بای را که در دشت از قبل خان حکومت می نمود شمشیر خورده
گشته رو بمغولستان نهادند و بقمرالدین پیوسته او را بمخالفت صاحبقران مظفرلوا آنمقدار اغوا کردند که بار دیگر آتش خشم و
کین افروخته بولایت اندکان که در تصرف میرزا عمر شیخ بود در آمد و میرزا به قتلاق ارشام زاده روگردان شده بوی پیوسته شد
و میرزا عمرشیخ در کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت بواسطه اعلام آن حال نزد پدر بزرگوار فرستاده آنحضرت
در ساعت در حرکت آمده بجبر و شیوع آن خبر قمرالدین بازگردیده ایل و الوس خود را از موضع آب اشی گذرانیده با چهار هزار سوار
در کمین ایستاد و چون امیر تیمور گورکان بدان مکان رسید از کمین قمرالدین غافل بوده تمامی سپاه را بتکامیشی اعدا روان
فرموده بنفس نفیس با دو سه کس از امرا و سرخیلان توقف نمود و در آن حال قمرالدین با چهار هزار سوار آسوده از کمین گاه بیرون
تاخت و کین از نیام انتقام کشیده بغرور مرحمت نامزد استیصال صاحبقران عالی گهر را وجهه همت ساخت و آنحضرت بتلقین
ملهم دولت مضمون آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر زبان الهام بیان گذرانیده بهادران موکب همایون
را استمالت داده بنفس همایون روی بدشمنان دون نهاد و هجوم جنگی در پیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از صعوبت
آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی شامل حال صاحبقران ستوده ماثر گشته بمضمون آن کمین منکسر گشته و ان
تغلبوا ... الظهور انجامیده مخالفان منهزم و متفرق گشتند متعاقب آن امرا و لشکریان که بتکامیشی مخالفان رفته بودند از
رسیدند و عنان عزیمت بتکامیشی قمرالدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشته پشته ساختند ایل و الوس از
وی بازستدند و بجانب اوزکند فرستادند و قمرالدین و ساری بوغا و عادلشاه بار دیگر در سنگر قتاح بهم پیوسته بودند و خواستند
که بار دیگر جمعیتی سازند که امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسیده همه را پریشان گردانید و اوج قرا بهادر در عقب قمرالدین تاخته
از عقب او بازگشت نامرد و تنها ماند و قمرالدین عطف عنانی کرده تیری بر اسب اوج قرا بهادر زد که از پای در آمد و اوج پسر او

مشیر گشته و دو دست ردی بوی بها و قمرالدین را و به او السان دیده وگفت وظیفه مردانگی همین است که بجای آوردی همچون منی بمیر
باش و فهم کرد و اگر نه ابضرب شست نگاه کن و تیری انداخت که قرب یکوجب در سنگ نشست اوج قرا آفرین کرده بازگشت و
این سرگذشت بعرض رسانید و درین یورش میرزا عمر شیخ و ختای بهادر بکاشغر رفته آن خطه را از خضر خواجه اغلان و خدایداد
حسینی انتزاع نموده متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عنان بادپای جهانپوی بسمرقند سلطنت
منعطف گردانید جهت اصابت عین الکمال کامل زمانه غدار نیل ملال بر چهره احوال خدام آستان عزت و جلال کشید بتفصیل این
اجمال آنکه چون صاحبقران آنحضرت در وقت نهضت بمغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند بنیابت خویش بازداشته بود
در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاهزاده از جاده اعتدال بصوب اختلال انحراف جسته و مرض استیلا یافته
مرغ روح پرفتوحش بر ریاض رضوان پرواز نمود و امیر صاحبقران در آن اثنا که طی مسافت می نمود خوابهای پریشان دیده چون
بسمرقند نزدیک رسید صورت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین
گشت و چند روز اقداح زهر مذاق اندوه نوشیده لباس عزا و ماتم پوشیده بالاخره دست تسلیم و رضا در دامن صبر و شکیبائی
زده جهت ترویح روح شاهزاده اصناف خیر بتقدیم رسانیده فرمود تا نعشش را بشهر سبز برده و بخاک سپردند و بر
سر مرقدش انفس عمارات عالی بنا کردند و مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال بود و از وی دو پسر ماند امیرزاده محمد سلطان از
خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس سیوری و او بعد از فوت شاهزاده بچهل روز متولد شد و وفات میرزا جهانگیر
بروایت ظفرنامه در سنه سبع و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از وقوع آن حادثه امیر سیف الدین از سرانجام امور ملک
مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال بعرض صاحبقران آنحضرت مال رسید که عادلشاه جلایر با سعد دوی از اوزان کان
بکوهستان فراخی سرگردان می گردد و آنحضرت برادر خواجه کوکلتاش و ایلچی بوقا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن
صید وحشی را در موضع افسوما گرفته شد و ساربوقا که باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک می نمود بعد از دو سال
بهدایت عقل راه نما پناه بدرگاه خسرو کشورگشا برده آن حضرت از سر جرایمش درگذشت و سروری ایل جلایر را بوی عنایت
کرد و بعد ازین وقایع نوبت دیگر صاحبقران عالی گهر عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیک ولد امیر موسی که داماد آنحضرت
بود با امیر عباس و آقتیمور بهادر منغلای ساخته ایشان تا موضع آکول راندند قمرالدین رسیده او را منهزم گردانیدند و
امیر تیمور گورکان درین یورش تا موضع توخار شتافت و توقتمش که از پادشاه دشت قبچاق ارس خان منهزم شده گریخته بود
در آن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده و اعزاز و اکرام و انعام و احترام فراوان یافته چون صاحبقران پادشاه نشان از
توخار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق و سیرام را بتوقتمش خان ارزانی داشت و چون توقتمش خان در آن ولایت
رایت ایالت برافراخت قتلق بوقا ولد ارس خان لشکر بر سرش کشیده و میان ایشان جنگ و نزاع بوقوع انجامیده و باوجود
آنکه قتلق بوقا در اثنای گیرودار زخم خورده بعالم دیگر رفت شکست بر توقتمش خان افتاد و توقتمش خان بار دیگر نزد صاحبقران سرافراز
رفته کرت بعد اخری خدام سده سدره احتشام اسباب پادشاهی او را مرتب ساخته و او را با امیران فرستادند و توقتمش بار دیگر

از لشکر ارس خان شکست یافته زخمی بدستش خورده و بپای در وادی گریز نهاده و شبانه در ساحل آب سیحون در آمده و بجنگل رفت و از خار و خاک
بستری و بالینی کرده و در آن حین امیر ادیکو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان متوجه بیران بود بجنگل رسیده آواز
ناله شنیده و بعد از تفحص دانست که حال چیست لاجرم توقتمش را دلجوئی نموده همراه گردانیده چون بسمرقند رسانید حضرت صاحبقران بار دیگر
بتجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخت و در آن اثنا ایلچی ارس خان بدرگاه عالم پناه رسیده و بعرض رسانید که
توقتمش خان پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را با سپارند یا روی بمیدان کارزار آرند
صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش خان ابا نموده ایلچی را باز گردانید و با لشکر فراوان متوجه حرب ارس خان گردید و چون
از سیحون گذشته صحرای ساغراز مضرب خیام سپاه ظفر شعار گشت ارس خان با تمامی الوس جوجی خان بسغناق رسیده
فرود آمده و درین اثنا سپهر ستیزه کردار چنان اقتضا کرد که گرفته روزی چند فرود نشسته ابری برانگیخته آنمقدار برف و باران
بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال نبود و در آن حال حضرت صاحبقران بارق تیمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را
با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان شبخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان شب با
پسر ارس خان تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دوچار خورده آغاز جنگ کردند و بارق تیمور و ختای بهادر شربت
شهادت چشیدند و از صدمت ایلچی بوغا زخمی گشاده یافته بر ران تیمور ملک اغلان رسیده با یاران عنان بصوب انهزام
منعطف گردانیدند بعد از آن ارس خان پی از آنکه قدم در میدان مخالفت نهد بازگشته صاحبقران گیتی ستان عزم دولتخانه
بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر روی بجانب دشت قبچاق آورده و پانزده روز قطع مسافت کرده جمیع دو شنبه در
میران قوش لیبراین دا الوس اروس رسیده و ایشان از غارتیده بازگردید و مقارن آنحال ارس خان بقابض ارواح جان
تسلیم نمود و پسرش توقتاقیا قایم مقام پدر شده و او نیز در آن ایام تخته تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحبقران کامکار
توقتمش را برای لب بماید ده پادشاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان
مقابله و مقاتله دست داده و کرت دیگر توقتمش خان شکست یافت باز بر اسب اغلان نام که صاحبقران در وقت وداع باو
بخشیده بود سوار گشته خود را بسمرقند رسانید ع یکباره مرد سر کسی بچاره جای بار را ※ امیر تیمور چون توقتمش خان را
بر آن منوال دید محبت و پرتو التفات بتدارک اختلال احوالش انداخته قوس تیمور اوزبک و پسرش بجی خواجه و او رکتیمور و
غیاث الدین ترخان و بیکی توچین را مصحوب او بسغناق فرستاد و در اواخر سنه ثمان و سبعین و سبعمایه موافق بیلان
ئیل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم مبذول را رعایت کرده نثارش آیین ایشان بر افشاندند **ذکر طلوع اختر میرزا شاهرخ از
مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد** در اواسط بیلان ئیل بمحض عنایت ملک جلیل شاه گیهان
کشور گیر در بساط بسیط بوستان اب مراد میرانه و ولدی دولت روز افزون را در قرین بندگیت حاجب ساله مرکب را
میرساینه سندق ماه بر طبق و ملازه بندگان سپهر گردو چرخ نیلی رنگ لوازم اطاعت فرمان ملازمان بجای می آوردند و درخت
بخت آن زیبنده تاج و تخت بمیوه مراد بارور گردید و در چمن زندگانی گلی از نو شکفت پ چو بخشش باقبال منشور داد ※ خدایش

یکی چو پور داود :. یعنی طلیعهٔ طلعت همایون خسرو شاه نشان معین الدنیا و الدین شاهرخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم
سنه تسع و سبعین و سبعمایه از افق ولادت طلوع نموده دیدهٔ اقبال صاحبقران از دیدن آن قرة العین روشنایی فزوده آوازهٔ این
ولادت در ربع مسکون شایع گشته جهانیان را مسرور گردانیده بیت ز نور طلعت آن در سپهر کرم :. چو بوستان
امم شکفته ریاض جان خرم :. و هم درین سال کوکب اقبال توقتمش خان بر اوج کمال رسیده بفرمان حضرت صاحبقران
از دشت قبچاق لشکر کشیده و بر تیمور ملک ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاه گردید و درین سال سیف الدین از
سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبهٔ کعبه مثال و استلام سدهٔ دولت و اقبال سرافراز شده احوال ملوک را عرض نمود و در همین سال
صاحبقران بی همال تومان آغا بنت امیر موسی را در حبالهٔ نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت را برای او معمور گردانید

ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و در آمدن خوارزم تحت تصرف صاحبقران مجسته صفات

و اوان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته متقابل سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی از انجا لشکر بسمرقند فرستاد و
آن ناحیت را تاخت نمود امیر تیمور گورکان جهت بازخواست این حرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشته یوسف صوفی ایلچی را
در بند کرد و آن حضرت نامهٔ عتاب آمیز بدو نوشته مصحوب یکی مردان محبوب روان ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنا
بران صاحب قران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد موافق اول توی ییل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم
نهاد و بعد از وصول بظاهر دار الملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از دروازه‌ها بیرون آورده فغان کوه کوه و سوران کوس گردون کر ساختند و نفیر
و کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و لشکر خوارزم بر بسته جنگ کشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت
جنود ظفر انجام می کوشیدند و سر طایفه از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق کرکسی نوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی
نامه نزد حضرت صاحبقرانی فرستاد مضمون آنکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در عرصهٔ تلف آیند حالا از آن است
که ما هر دو قدم در میدان نهاده بیت به بینیم تا از شتابان سپهر :. درین داوری بر که گردد بمهر :. زبان بخت
گیتی فروز :. که فیروز گردد که برگشته روز :. امیر تیمور گورکان را این التماس ملایم مزاج شریف افتاده فی الفور
مسلح و مکمل شده بر بارهٔ کیر فلک سیر سوار گشته روی بمعرکهٔ کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زدند و آن حضرت را از آن
عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نکرده مانند جمشید خورشید که یکه شبه بفضای سپهر آسمان شتافت بکنار خندق آمد
و آواز بر آورد که یوسف صوفی را بگویید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده‌ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمایی و از حصار
بیرون آیی تا لحظه با هم باشیم و بخت آزمایی کنیم یوسف از کمال تهور امیر تیمور گورکان ترسیده و از گفتهٔ خویش پشیمان گشته
دم در کشید صاحبقران سرافراز دیگر باره آواز بر آورد که هر کس قبول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی است یوسف
را حفظ جان از رعایت ناموس اولی نمود و هر چند امثال این سخنان شنید لب بجواب نگشود امیر تیمور گورکان
بلطف الهی مستظهر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت نمود القصه مدت محاصرهٔ خوارزم چون سه ماه و شانزده روز متمادی
شده در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاده در اکثر معارک دلاوران لشکر صاحبقران را نصرت و فیروزی دست داد و در آن

ولا بواسطهٔ کثرت اعراض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جادهٔ صحت انحراف یافت و مرض مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت
و ازین واسطه خوارزمیان دل شکسته شده جنود ظفر نشان رای شهر بنا داده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب
در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند خانهٔ زنبور ساختند و باقدام غلبه و قهر بشهر در رفته دست بقتل و غارت بر
آوردند و هر کس را دیدند کشته شد و هر چه یافتند بردند لیکن علما و دانشمندان و موالی هنرمندان را بسمرقند کوچانیدند و باسیری ایشان
طریق حرمت بتقدیم رسانیدند و این فتح نامدار در سنه احدی و ثمانین و سبعمایه موافق توی ییل اتفاق افتاد و حصار
دار الملک بعد از تخریب خوارزم شان عزیمت مرتبت انعطاف داده چون بمستقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود
کش را بنا فرموده قصر سبزی که موسوم است باق سرای تعمیر فرمود گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران
بایران و ذکر استیلای خدام آستان اقبال آشیان بر ولایت خراسان صاحبقران وافر مکرمت از کمال علو همت بخاطر
معنی السلطان ظل الله کرده نمی خواست که هیچ آفریده در منصب سلطنت با او مشارکت نماید لاجرم پیوسته بر زبان
الهام بیان می گذرانید که عرصهٔ ربع مسکون آن قدر وسعت ندارد که در وی دو پادشاه گنجد بیت جهان را پسندیده ترک
شهریار :. زنی را دو شوهر نیاید بکار :. چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط تمام مملکت جغتای خان و الوس
جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت ساخت و در تیرماه سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه موافق
پچین ییل امیرزاده میرانشاه که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امرا بلیجاه و پنجاه قشون از
سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرموده و امیرزادهٔ کامکار با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان
در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و شادکام بگذرانید و چون فصل شتا باخر رسیده و از امداد فصل فروردین سلطان جهان
شعار بهار فضای بسیط را باز جولانگاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید صاحب قران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین بیت
ز آب جیحون گذشت و آمد تیز :. در خراسان فکند رستاخیز :. و ملک محمد ولد خورد ملک حسین کرت از سرخس
بیرون آمده مانند دولت و اقبال بآستان جاه و جلال شتافت و بغربسا طبوسی فایز گشته سور عاطفت و عنایت یافت
اما چون ملک غیاث الدین پیر علی با آن حضرت یکدلی نداشت و قرابت سببی را نابوده می انگاشت پای در دامن
تمکین کشیده بملازمت سدهٔ سدره مرتبه مبادرت ننمود و امیر مؤید سربدار ملاحظه آنکه لشکر منصور بملک طی کرده و اضافه از جیحون
آب مرغاب جهان باره جهان نورد بقصبهٔ کوسویه تاخت و در اوایل ذی حجه حجه سنه مذکوره بدان موضع رسیده مسند آمی که حاکم
انجا بود در سلک خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمان فرمای بلاد و عباد از کوسویه بنابادرفته شرف ملاقات
مولانا زین الدین ابوبکر حاصل نمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داده عساکر نصرت مآثر در شصت ذی حجه قلعهٔ
آن قصبه را در میان گرفته فوشنجیان اقدام مقابله پیش آمده یکهفته جنگهای مردانه کردند و پس از آن حصار مسخر شده با خاک راه
برابر شد بیت فرو ریخت از زلزله در کشت زار :. نه گل ماند آنجا سلامت نه خار :. بباد فنا رفت چندان که چه
زنان و نی مشوانیان ده :. آنگاه رایات ظفر پناه پرتو وصول بظاهر بلدهٔ فاخره هرات انداخته شد شهر بند بیرون را

لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیر علی کرت از غایت غفلت اعتماد بر سپاهی غور نموده
می گفت همه کس بواسطه محافظت عیال و اطفال با مغولان مقاتله خواهند نمود و صاحب قران ستوده خصال حکم فرمود که چریک شاه
منصور دیوارهای بیرون شهر بنیاد انداخته در برابر شهر خندق کنند و حصار ساخته از طرفین سه چهار روز قدم در میدان
جنگ نهاده رایت مقاتلت برافراخته عاقبت سپاه نصرت عظمت مردم ملک را مغلوب گردانیدند جمعی از سالکان طریق
پهلوانی نزدیک کوشک مرغنی از ممری که آب انجیل بشهر در می آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز که
نبرد ورزیده که سر پل انجیر بود برآمده کوششهای مردانه فرمود اما فایده بران مترتب نشد و بخت خلیل سپاه ال العفیل برابر اده امرای
برانغار و جوانغار یکبار حمله نمودند و رخش همت تیز کرده در حین ستیز خود را بشهر انداختند و کار مخالفان که در بالای باره و سور بودند
برطبق دلخواه ساختند و ملک غیاث الدین چون حال بران منوال دید از نهیب سپاه فیروز جنگ در شهر گریخت و قرب دو
هزار از غوریان و دیوسار در جنگ اسیر گرفتار گشته صاحب قران کامکار از سر خون ایشان در گذشت و همه را جامه را
پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویید که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فصیل و باره ننماید اهل و عیال ایشان
در امان باشند بنابران جمعی از رعایا در خانها نشسته کسی بهوس جنگ بیرون ننهاد و ملک از مقاومت عاجز گشته سفرا
آغاز نموده کردند و بساط مصالحه تمهید یافت و ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغاتیمور خان بود با پسر خود
پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی نزد امیر تیمور گورکان ارسال نمود و صاحب قران ستوده خصال سلطان
خاتون و ملک زاده را استمالت داده خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر
بیرون آید و بر مقاتله و مقابله اصرار ننماید که اگر بجنگ شهر مسخر گردد اموال و دماء مسلمانان در معرض تلف افتد و وزر و وبال
آن در گردن او باشد و ایشان را اجازت مراجعت ارزانی فرموده اسکندر شیخی را اجازت نفرمود نگاه داشت و حقیقت حال
سرداران را از وی معلوم کرده بکوشک باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیر علی در محرم الحرام سنه ثمان وثمانین و
سبعمائه از شهر بیرون آمده بعز بساط بوسی سرافراز گشته امیر تیمور گورکان ملک را باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر
و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلده جنت نشان بسعادت ملازمت رسیده صاحبقران
سرافراز از باغ زاغان با لشکر گردون ... شتافت و چند روزی توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین
و دفاین ملوک کرت فرمان فرمود و فرمود که دروازهای آهنین که القاب ملوک بدان منقوش بود بر کنده باز کردند و بشهر سبزوار بردند و
و آنجا نصب کردند و مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست کس از کدخدایان معتبر بلده کوچانیده
و چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از مهمات دار السلطنه هرات فراغت یافت عنان باره جهان نورد بجانب ... بود
و سبزوار تافت و در نواحی نیشابور امیرزاده ابو مسلم مروزی علی بیک جونی قربانی که حاکم ابیورد و کلات بود و خواجه علی مؤید
سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن مهر سپهر کامکاری رسیده و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات منصور بجانب
باسفراین رفته در ساعت ... قلعه آن خطه را از گماشتگان امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر را بقتل آوردند

برج و باروی حصار را هموار گردانیدند آنگاه پادشاه مظفر جناح ایلچی نزد امیر ولی فرستاد و پیغام داد که اگر اقبال مثال جهانگشای جلالی
شنا به عنایت و التفات یابد والا ابواب رنج و عنا بر روی روزگار او مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده باطاعت
دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور گورکان از اسفراین بییلاق ... رفته بواسطه آنکه آسایش ستوران ... آنگاه حکام
خراسان را رخصت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراء النهر نهاد و زمستان بدولت و اقبال در زنجیر سرای
بخارا قشلاق نمود و در آن اثنا زمانه را از چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت پروری آن مهر سپهر کامرانی
حسرت در حرکت آمده گرد ملال بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاندند سپه سالار که مسمی بلطفی شاه بود و او که ایلچی
داشت وفات یافت و اکه بیگی دختر محمد بیگ بن امیر موسی ... بسبب حسن صورت و زیبایی سیرت عزیزترین اولاد
صاحبقران والانژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام الغصه حضرت صاحب قران از مفارقت آن مخدره نقیصتی
آیین اغایت حزین گشته چند روز مراسم تعزیت پرداخته جهت ترویح روح مطهره علیا صدقات بفقرا و مساکین عنایت فرمود
بخشیدن عنایت بدرویش او که از چند و چون شش توان کرده باد **گفتار در ذکر لشکر کشیدن صاحبقران بجانب هرات**
کرت ثانی در آن زمستان که زنجیرسرای بخارا از فر نزول صاحبقران مظفر لوا غیرت افزای سپهر خضرا بود قاصدی از ترک
خواجه علی مؤید بنده و سده را اشعار رسانیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق
نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقران در اواخر همان زمستان که داخل شهور سنه اربع وثمانین وسبعمائه
بود اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازه حرکت
ارغوان در انداخت تا که بجوانی قلعه کلات که مستقر علی بیک بود تاخت و مجموع چهارپایان الوس جونی قربانی و امیر ولی را غارتیده
لشکر فیروزی بغارت اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود وسعت چون نگین در انگشتری فرو گرفتند و چند روز جنگهای
سخت کرده چون نزدیک بان رسید که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیک با اظهار عجز و اضطرار زبان بگشاد و صاحب
قران کامکار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بعز بساط بوسی استسعاد یافت و عفو خسروانه شامل حال او
گشته اجازت خواست که بحصار رود و یراق خود را گرفته روز دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد و حضرت
صاحبقران شرف رخصت ارزانی داشته علی بیک بقلعه رفت و از غایت شقاوت موضعی را که چریک منصور رخنه کرده بود
مرمت نموده باز شعار خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعه قهقهه را که در برابر دروازه کلات بود عمارت فرموده خواجه
حاجی را کوتوال آن قلعه فرمود و امیرزاده علی سپه امیر سوید ارلات را با آغا شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راهها
را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم رزم و ستیز متوجه ترشیز گشت و آن
قلعه را از امیر علی سدیدی غوری که بنیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران آنجایی را مشمول الطاف و
احسان گردانیده بترکستان کوچانید تا محافظت قلاع آنجا نمایند و در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی
که در وقت سکرات موت نوشته و اولاد خود را سفارش نموده بود رسانید و آن حضرت در جواب کتابت بمضمون آیه کریمه ولا

ملتمس تحفه مجدد ابا حسن مشاعل فرموده کریمه از خاندان مظفری را اولاد امیرزاده عمر شیخ امیرزاده پیر محمد خواستگاری نموده و خواجه خانگی
جهت اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاده و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از مهم شیراز و تبریز پرداخت علم عزیمت
بلند اقبال برافراخت و از راه رونق بکبود جامه و دشت اسمان در آمده امیر ولی مقاومت بآن حضرت در خیر قدرت ندید لاجرم
بیرکات و تنسوقات مصحوب ایلچیان سخن دان باستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید و قبول نمود که اگر این نوبت او را
از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت نماید متعاقب بملازمت شتافته تتمه اوقات زندگانی در خدمت
جنبه علیه صاحبقرانی گذراند و آن حضرت این ملتمس را قبول فرموده از راه سلطان و جرمکان بکلکاه که اوکان فرامیه بود آن منزل
شیخ علی بهادر علی بیک جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانیده بیان این سخن آنکه شیخ علی بهادر در ان ایام
که در قلعه تنقهه نشسته بود شبی خیال نمود که اقدام احتیال خود را قلعه کلات انداخته با طایفه از نوکران خاصه پیاده بکمر کوهی
بلند برآمده و بمجرجی راه غلط کرده جناب شجاعت مآبی در عقبه دشوار افتاده و صباح دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر
تاختند و او را گرفته و نزد علی بیک بردند و علی بیک شیخ علی بهادر را تعظیم و اکرام نموده خرگاهی مکلف در جوار وثاق خویش
از برای او نصب کرده تسلی فرموده زبان تضرع گشاد که خون مرا از حضرت صاحبقران مظفر اوری باید خواست امیر شیخ علی از وی
این معنی را قبول نموده چون رادکان محل نزول حضرت صاحبقران گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت اضطرار
علی بیک و اتباع او را بعرض رسانید و گناهان ایشان را طلبید و صاحبقران پوزش پذیر گرده بعد از خرجریمه جونی قربانی را بخشید
علی بیک بخدمت شتافت و بیشتر از پیشتر اعزاز و حرمت یافت و فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که او را با تمامی
ایل و الوس جانی قربانی بسمرقند کوچانند و بنفس نفیس عازم ماوراءالنهر گشت و ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد همراه
برده امیر کوه پسر تیمور که را او روغه هرات کرد و چون صاحبقران سعادتمند بدار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر غوری
والد ملک غیاث الدین پیر علی و ملک محمد برادرش را بقید ساخته باندکان فرستاد و سایر جانی قربانی را بتاشکنت از سال
و ملک غیاث الدین را با پسر بزرگترش پیر محمد در ارک سمرقند محبوس گردانید و هم در ان زمستان از تصادم تقدیر خالی از حکم
دالجم در بلده فاخره هرات صورتی موحش روی نموده اقتضای قضای ایزد تعالی الجاب تشویش و بلا بر روی متوطنان آن
دیار بگشود کیفیت واقعه آنکه اولاد ملک فخرالدین ملک محمد و امیر مطلب در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیر
علی در غایت فلاکت اوقات می گذرانیدند و بعد از فتح هرات نزد صاحبقران حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را
بملک محمد ارزانی داشت و ابو سعید اسپهبد را که قرب دو سال در زندان ملک غیاث الدین بود مطلق العنان گذاشت و در
سنه خمس و ثمانین و سبعمائه ملک محمد از غور باز مره از اهل شر و شور بهرات خرامید و ابو سعید بی سعادت بدو ملحق گشته آن
دو مفسد شوم قاصد جان و مال مسلمانان گشته و اهل علم و صلاح در گوشها خزیده بعضی از مقولان پناه بر قلعه اختیار الدین بردند
و در ان اثنا امیر کرکه داروغه هرات بود فوت شده هرات چون خانه بی کدخدا و کشتی بی ناخدا گشت و شیاطین الانس از
هر جانب جسته از اول برافاضل استیلا یافته و علی اسد بفرموده علی فیروز آبادی چشته بهترم در حصار اختیار الدین برده آن

زاده و منولان با سید نجات جهات در قلعه گذاشته حفظ آن به وزیر ابراهیم اخشید و غوریان بی رحم جمع را شهید ساختند چون این خبر
زاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافت امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوقا را بمنوچهر آقا
ظفرانتما بر سبیل منقلا روانه هرات گردانید و خود متعاقب از انجا در حرکت آمده غوریان ما سر کوچه خیابان امراء منقلا
گروهی در میدان قتال نهاده و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از حمم فرو ریخته سر طایفه لطیفی گریختند و سیکان
اقبال امیرزاده میرانشاه رسیده سپاه قیامت اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیده جمعی کثیر از مردم شهر بر قتل رسانیدند
و از سرها کشتگان منارها بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از انها امیرزاده میرانشاه بر پیشگاه ضمیر صاحبقران کشورگیر رسید
بر تیغ لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جانی قربانی را
بیاسا رسانیدند و در همین سال که موافق شکوزییل بود حرم محترم صاحبقران سعادت اشتمال الشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت
قتلغ ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا پیوسته انا لله و انا الیه راجعون **ذکر لشکر کشیدن صاحبقران گیتی ستان کرت دیگر**
بجانب سبزوار و فتح ولایت اسفزار و سیستان و قندهار در پاییز سنه خمس و ثمانین و سبعمائه امیر تیمور گورکان جهت استماع
خبر مخالفت غوریان ظفر همعنان و نصرت ازیی روان متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهرات رسیده و از غایت
غضب حکم قتل و غارت فرموده و اهل صلاح زبان بشفاعت گشاده مهم بر اخذ مال امانی قرار یافت و چون آنچه باسم مرو مال اطلاق
شده بود نامستغرق و مطلوب بسیاری از مردم شکنجه و تعذیب هلاک گشته و در ان اثنا شیخ داود که بحکم امیر تیمور گورکان در سبزوار
حکومت می نمود یاغی گشت و ماهچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بر سبزوار انداخت و لشکر ظفر اثر قضا قدر قلعه سبزوار که
موسوم بعید آباد بود مسخر گشته قریب دو هزار نفر از مخالفان زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت سایر متمردان گردد و در ان وقعه
نایره در هرات شر و شور و غبار ظلم و زور بمرتبه در التهاب و هیجان آمد که در اسواق کمیکان نماندند و در کوچها و بازارها مردم
بر زبر یکدیگر افتادند و هیچکس مجال تجهیز و تکفین نمی یافت القصه چون خاطر صاحب قران کشورگیر از مهم هرات و اسفزار فارغ
شد عنان عزیمت بصوب ملک فیروز آباد و شاه جلال الدین فراهی بجای دولتخواهی از قلعه خود بیرون آمده بموکب پادشاهی
پیوست و از عواطف نامتناهی بهره ور گشته سپاه جوشن پوش پر جوش و خروش از فراه بجانب زره رفته جنگ در انداختند
و در روز اول آن قلعه را مخرب ساختند و بسیاری از سیستانیان را بتیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند
بعد از وصول شاه شاهان و تاج و سراج از شهر بیرون آمده بیوارش صاحبقران بزرگ منش مشرف و سرافراز گشته و میخواستند
آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صف لشکر آراسته ابواب جنگ و عناد باز گشادند
بهادران موکب همایون دست بر سیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان
چندین جانب و استرداد از لشکر قیامت اثر بضرب تیغ و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از ایشان از دست برد سپاه
نصرت نشان کشته بقیه السیف مجروح و خسته بشهر جستند و برین قیاس چند نوبت دیگر میان جنود تیمور و سپاه دشمن
شور مقاتله روی نموده آخر الامر شاه قطب الدین که ملک آن ملک بود بپای عجز و نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی گی

ملک شد و او بر زبان مسکنت عفو و مرحمت مسئلت می‌نمود آنحضرت جسارت او را بلطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که بایکبا کله بر باره
نشسته بنظاره لشکر جرار ظفر شعار مشغولی می‌فرمود ناگاه قرب سی نفر از سیستانیان جهالت شعار از شهر بیرون آمده تیر باران کردند
و تیری بر بارگیر صاحب تاج و سریر زدند و آنحضرت عنان بکمان انقلب سپاه ناشده ملک قطب الدین را نهبه فرمودند و چند تو بشهر
رو [illegible] آوردند و جنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب یکبار حمله کرده مخالفان را بشهر درآوردند و حصار شهر بغلبه
قهر مسخر گشته سپاه قیامت نهیب خلقی بی نهایت بقتل رسانیدند و برج و باره سیستان را ویران کردند و هرچه در آن دیار
از ضرب و نحاس و سیم و زر و نفایس اجناس و رخت و پلاس سپاه بغارت و تاراج بردند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجرای
قوت غضبی زمام ایالت ویرانه پر خرابه سیستان را بشاه شاهان سپرده ملک قطب الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علما
و اکابر آن ولایت را بجبار فراه روان کرد و از طنطنه لشکر قیامت اثر زلزل در بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران
ظفر قرین بولایت لب و کرمسیر رفته صدمت دولت آن حضرت پشت زندگانی تومان نکودری و قمشه و هر کس که هوای سلطنت در
سر داشت بشکست بیت زدوده و دامنش تهی کرد جای ٭ سر سرکشان کرد در زیر پای ٭ و اعلام ظفر شعار عازم قندهار
گشت بعد از وصول عساکر ظفر آثار آن دیار را نیز بغلبه و قهر در حیز تسخیر کشیده سرور قندهار را نزد صاحبقران کامکار آوردند
حسب الحکم بر سر دار بردند و آنگاه تیمور گورکان آنسال در قندهار قشلاق کرده امیر جاکو برلاس که در قندز و بغلان و آنحدود حاکم
بود فوت شد و صاحبقران والا گهر آن خبر شنیده مناصب امیر جاکو برلاس را بپسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل
فصل بهار که سلطان گل در بار چمن قرین فصل فروردین با کوکبه سبزه و ریاحین بصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت
حضرت صاحبقران عزیمت سمرقند فرمود امیر شیخ علی برلاس را بحکومت قندهار نصب فرمود و بر جناح استعجال روی بمستقر سریر
دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده روز آن مسافت دور و دراز را طی فرمود بیت سعود سوی یمین و فتوح سوی یسار
زمانه تابع و گردون غلام و دولت یار

گفتار در ذکر ستیز آوردن امیر ولی و گریز وی و جان شدن ولایت جرجان [illegible]

سابقا مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که با ستان بوسی صاحبقران بشتابد تا از عیب پادشاه بدین وعده وفا ننمود بنا بر آن
امیر تیمور گورکان در سنه ست و ثمانین و سبعمایه [illegible] با سپاهی چلش و لشکری صف شکن علم عزیمت بصوب
استراباد برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبة الاسلام بلخ را محل سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه که
پیش از این بخواستگاری مخدره از دودمان مظفری بشیراز رفته بود باز آمده دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهت
شاهزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ آورد لاجرم بساط عیش و نشاط انبساط یافته چند روز لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون
حاجی خواجه درین سفر اندکی پای از حد خود فراتر نهاده بود [illegible] آنگاه صاحبقران مجاهد از آن راه [illegible] در حرکت آمده
بعد از وصول بجانب حدود جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه درون را بجنگ گرفته بنیاد و حیات کوتوال آن حصار را
بر انداختند و رایات ظفر نشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمان از یمن مقدم همایون عزت افزای مخیم
آسمان گشت امیر ولی با سپاهی بعدد انجم پیش آمده بقدر مقدور کوشش نمود اما مغلوب و منهزم باز گردید و نوبت دیگر جسارت

کرده شبیخون آورد و بدست جرأت بسیجانی را که سپاه صاحب قران کشورگشا در گرد معسکر استوار کرده بودند در هم شکست و جمعی از
سپاه گردون احتشام دست باندا ختن تیر بر آوردند و آن ضج گشادند و بسیاری از جرات جانبان کشته گشت امیر ولی کرت دیگر
انعطاف داده با بعضی از اتباع او در جرها و جوبها که جهت سقوط جنود منصور کنده بودند افتادند و از مرا او از فر منهور امیر ایکو تیمور
بهادر و غیرهما امیر ولی را تعاقب نمودند و او دل از ملک و مال برگرفته کوچ و متعلقان خود را در گرد کوه دامغان گذاشت و خود
در آمد و چون دلیرانی که از عقب او می‌شتافتند بوی نرسیدند او بطرف رستمدار گریخت و بکتاب جنگل و نشیب
از چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بولد طغاتیمور خان لقمان پادشاه
داشت و در شوال سال مذکور با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و زمستان را در آن جانب
در اول بهار که نسیم تیز رفتار بهواداری چشمه و ثابت و سیار قطعه غنچه را بی استعمال تیر خار او و سبزه سر پنجه چنار مفتوح
بجانب سلطانیه نهضت فرمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع سلطان احمد جلایر ذکر پذیرفت در آن وقت پسرش ایتوق با بعضی
از دلاوران در آن قلعه بود و چون امرای سلطان احمد از قرب وصول آن حضرت آگاه گشتند بی شائبه اهمال آق بوقا را
و روی بصوب بغداد نهادند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن پوش
بسلطانیه رسیده قلعه را مسخر گردانیدند و مقارن فتح صاحبقران ظفر [illegible] فی سنه سبع و ثمانین و سبعمایه بسلطانیه در آمده
همعنان برق و باد [illegible] بشیراز فرستاد تا عادل آغا را که شمه از حال او در جزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایه سریر اعلی رسانند و عادل آغا
اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطانشاه جهت امداد و کومک او تعیین یافت
آنگاه سپاه ظفر پناه براه رستمدار بازگشت حکام آنجا مصحوب امیر ولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت مبارزان [illegible]
والی ولایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت و انقیاد مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام
باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند مراجعت فرمود و تابستان آنجا گذرانیده و در زمستان
جهت قشلاق عازم زنجیر سرای گردید

ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و فتح قلاع و بلاد آذربایجان و عراق

در آن زمستان که زنجیر سرای بیمن قدم صاحب قران کشورگشای غیرت افزای گلستان ارم گشت توقتمش خان بسلسله
مخالفت قیام نمود بیک پولاد اغلان با عیسی بیک و علی بیک قواجی سرکرده نه تومان لشکر که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان
بودند مرتب ساخت و بجانب آذربایجان رفت و آن جنود کافر نهاد از راه دربند [illegible] تبریز در آمده اشراف و اعیان آن ولایت
بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش امیر ولی و محمود خلخالی را که پناه بدان جانب برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام
اطراف تبریز پرداخته قرب یک هفته بمدافعه لشکر دشت قیام نمودند و آخر الامر امرای توقتمش خان بقهر و غلبه شهر را مسخر کردند
امیر ولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قبچاق دست استیلا بنهب و تاراج برآوردند و از جور و فتنه و فساد
آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و هم در آن زمستان با غنیمت فراوان و اسیر مسلمانان هم از راهی که آمده بودند مراجعت نمودند
و این خبر در زنجیر سرای بعرض صاحب قران کامران رسید و ظلم و بیدادی که بر مسلمانان رفته بود بر خاطرش گران آمد و

تنظیم امور ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه فی پارس ئیل امیر سلیمانشاه و امیرزاده و امیر ...
با بعضی از سپاه گردون اساس ضبط ماوراء النهر بازداشت و بنفس نفیس با سایر امرا عالیشان و سپاهی مانند دریای بیکران
... نموده بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین حاکم
ساری شرف دستبوس دریافت و ولد خویش سلطان غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر ظفر اثر بزرگ
بجانب لر کوچک در حرکت آمده و ورد و بروجرد را از جهات و اموال مجرد گردانیده عزم آباد را ... ساخت و
از معتمدان لر را بقتل آورده و ملک عزالدین را که حاکم آن دیار بود اسیر ساخته اما در بعضی از آن معارک اقتیمور بهادر و امیر
عباس و خواجه علی سوید ... بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آن حال ساربق عادل و امیر محمد سلطانشاه بدرگاه
ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد بغداد عازم تبریز است بنا بر آن حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان بنفس نفیس ...
و امیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روان شد و سلطان احمد بغداد زود حشمه که در تبریز بود از آمدن عساکر منصوره و توقف ...
بسرعت برق و باد روی ببغداد نهاد و امیر تیمور گورکان چون به تبریز رسید عادل آغا بنا بر شکایت امیر محمد سلطانشاه در روز
چهارشنبه شهر شعبان سنه مذکوره مواخذه و سیاست کرده و هم در آن چند روز دست قضا سجل حیاتش در نوردید و در ولایت ظفر ...
در خلال این احوال محمود خلخالی نجات خود را در هلاک امیر ولی دانسته او را بگرفت و با میر قماری اینانق که در حدود خلخال بود
سپرد و امیر قماری سر امیر ولی را بریده بدرگاه عالم پناه فرستاد بیت اکنون حواله گاه سرهای سرکشان :: آن سر که
بپای خود نیاید به بزم :: القصه در آن تابستان صاحبقران گیتی ستان در تبریز توقف نموده چون خسرو ثوابت و سیاره
در برج میزان منزل کرد ضبط آن ولایت را بعهده محمد سلطانشاه کرد و بصوب نخجوان روان شد و از مرند و ...
از آب ارس از پل ضیاء الملک بگذشت و بحصار کرنی رسیده عساکر نصرت مآثر قلعه را بجنگ مسخر گردانیده شیخ حسن را که
سردار حصار بود دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه آوردند و برین قیاس قلعه و حصار سرمالو و قارص را گرفته و ویران کرده
انگاه ماهچه لوای ظفر نشان پرتو وصول بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار کافر نهاد
انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را بئس المهاد فرستادند و حاکم قلعه ملک بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند
و فرمان واجب الاذعان بر طبق فشد الوثاق صادر شده او را مقید نگاه داشتند بعد از آن جشن و جمع اقتدار نشاط شکار فرموده
چندان گوزن و آهو و نخچیر در جرگه جمع آمد که سپاهی با آن کثرت بعد از آنکه از تیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشته دست
بر پشت جانوران شکاری برده هرکدام فربه بود میکشتند و هرچه لاغر بود میگذاشتند و در آن یورش امرای کامکار اطراف
و جوانب گرجستان را تاخته بنیاد کفر و ظلم را برانداختند و سالما غانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهان
گیر از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام ادع
الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام بیان بنصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول اسلام دعوت
فرموده از میامن ارشاد فرمان فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر ساحه دل بقراط تافت و ظلمت ضلالت را برد بلی

هدایت مبدل شد و بصحت عقیده ... شده کلمه توحید بر زبان راند و پادشاه صاحب نایبه رعایت بقراط را از لوازم شمرده ...
بر ترتیبش گماشت و حکومت ولایتی که بدو متعلق بود با دیگر ضمایم و مضافات ارزانی داشت و مقارن آن حال والی ملک شروانات
امیر شیخ ابراهیم که بتعظیم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آن زمان ممتاز و مستثنی بود با رشد عقل ...
کمر خدمت بر میان بسته از راه اخلاص و انقیاد بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت قاید توفیق شرف دستبوس ...
یافت و پیشکشهای لایق و تنسوقات موافق بعرض رسانید از جمله ... که بتعظیم عدد نه ... ساخت یکی کم
و در آن هنگام که از هر جنس اجناس بنوبت پیشکش می کردند غلام بنظر صاحبقران گذرانیدند احترام در آورده خود را بجای آن
غلامان ایستاد تا تعداد تمام شد بیت غلامان ترکی زبان هشت بود :: بجای نهم خویشتن را شمرد :: چو گل
شاه بشکفت از کار او :: از آن گرم شد گرم بازار او :: و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع
قبول افتاد صاحبقران دست نوازش او را باصناف الطاف اختصاص داده زمام ایالت ولایت شروان و شماخی را
تا اقصی البرز کوه در قبضه درایتش نهاد **ذکر بعضی دیگر از وقایع یورش سه ساله صاحبقران گیتی ستان و معاودت**
آن حضرت جهة مصاف طغیان توقتمش خان در بهار سنه تسع و ثمانین و سبعمائه که لشکر منصور در پاچین در اطراف
دست و بیابین حرکت نمود پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان رقم نسیان بر صحیفه حقوق امیر تیمور گورکان کشیده و
لشکری بیکران از راه دربند بصوب آذربایجان روان فرمود این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسید شیخ
علی بهادر و امیر ایکو تیمور و امیر عباس را بدفع باغی نامزد کرد و متعاقب امیرزاده میرانشاه را نیز بدان جانب فرستاد
امرا پیشتر بسپاه دشت رسیده دست بشمشیر و کمان بازیدند و دشمنان را نیز پایمال کردند و نزدیک بآن شد که بخلاف معهود
لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیدا شده سپاه شاهزاده یک حمله ایشان را گریزانیده بسیاری
از ایشان را بقتل رسانیدند و جمعی کثیر را اسیر کرده بپایه سریر سلطنت رسانیدند و امیر گیتی گشای همه را خلعت داده
رخصت مراجعت ارزانی داشت و فرمود که توقتمش خان را بگویید که چون در میانه حق فرزندی ثابت است باید که بپیمان
عهد و پیمان ثابت قدم بوده دیگر بر امثال این افعال اقدام ننماید انگاه صاحبقران جهانگیر کمند همت بر کنگره قلعه بایزید
انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی بدفع شر قرا محمد ترکمان آورده و ایل و الوس او را تاخته و حصار آدین را مسخر ساخته
بارزن الروم رسیده و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا را طهرتن بمطاوعت خوانده و او سر بکلفه مطاوعت در آورد
و پیشکشهای لایق ارسال داشت و در خلال آن احوال ملک عزالدین شیر در قلعه وان تحصن جسته یاغی شد و عساکر نصرت
آثار بمحاصره و محاربه آن حصار که بسیار بلند و استوار بود قیام و اقدام نمودند و بعد از دو روز ملک عزالدین بپای عجز از
بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصرالدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و مدت
هفت روز زمان تمرد ایشان امتداد یافته عاقبت لشکر ظفر اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و جمعی از متوطنان
را بقتل آوردند و امیر یادگار اندخودی بتخریب آن حصار که از ابنیه شداد و عاد ... مامور گشته هرچند سعی نمود سنگی از

جدا شده است ساخت و فرمان واجب الاذعان صادر گردید که یک ابرو و یک بروت و نصف ریش ناصرالدین را تراشیده در کوچ
زده در کوچه و بازار گردانند [illegible] لشکر بر رهگذر کردند و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب همایون گردون اساس مشکبار
گشت ملک عزالدین شیر بایالت کردستان سرافراز گشت چنانچه در جلد ثانی ازین مجلد تسطیر یافت بعد ازین وقایع صاحبقران
کامروای منصور مظفر جهت تادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت آن ولایت فارغ شد عنان بازه جلال
بوزه صوب شیراز تافت و در وقتی که در آن مملکت متمکن و سرافراز باصناف نعم و نثار بساط نشاط گسترده بود ناگاه از ماوراءالنهر
ایلچی چند در رسیده عرض کرد که توقتمش خان یاغی گشته و رایت نخوت باوج آسمان رسانیده بنا بر آن حضرت صاحبقران
حکومت بلاد عراق و فارس را با آل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید

گفتار در بیان جرات و جسارت سپاه اوزبک و خیل جته در ترکستان و ماوراءالنهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال خشم و تهور

چون قمرالدین دوغلات از ضرب تیغ صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق و مریخ در وبال مشوش و بدحال گشت از متوطنان دشت
قبچاق رشته توقتمش خان را بر آن داشت که نسبت بصاحبقران لوای مخالفت افراشت و بیک بارک اغلان و ایلمش اغلان
و عیسی بیک و سایر بهادران را با لشکر گران بصوب ترکستان فرستاد و اوق خواجه اغلان را همراه لشکر بخجند و ختلان گرد
فرمود که از طرف خوارزم بماوراءالنهر شتابند و در آن دیار هر چه یابند بربایند و این اخبار در آن ولایت شیوع یافته
سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند بمیرزا عمر شیخ پیوستند و شاهزاده از اندکان لشکر بر جمع
کشیده و از آب سیحون بگذشت و در منزل جوکلک که از انجا تا دراز نیج فرسنگ است بیاغی رسیده جنگی سخت در پیوست و میرزا
عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرده بر قلب دشمن تاخت و از انجا بیرون آمده از لشکر خویش دور افتاد و سپاهیان چون او را ندیدند
منهزم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح گشته بعد از چند روز وفات یافت اما میرزاده عمر
شیخ بسلامت از میان دشمنان بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق را جمع آورده شنید که انکا تورا
برادر زاده امیر حاجی بیک ارکنوت بیرام و تاشکند لشکر کشیده بتقریب عناد و افروختن آتش فساد مشغول است بنابران
بخجند توجه فرموده انجا معلوم نمود که مخالفان از راه دیگر باندکان شتافته اند عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب
خسک که عبارت از سیحون است بمقابل مغولان رسیده جنگ پیوسته بقلعه اندکان باز گشت و انکا تورا متعاقب ظفر نشان
شتافته خواست که بمحاصره مشغولی نماید که امیرزاده عمر شیخ را عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت
و نوبتی دیگر محاربتی در غایت صعوبت دست داده چون لشکر خصم بسیار بود توکل بهادر عنان اسب شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون
برد و انکا تورا مسلکت محاصره بنده راه کاوستان پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و امرا عالیجاه چون از معرکه جوکلک منهزم شده بسمرقند
رفته بمحافظت شهر مشغول گردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراءالنهر بودند چون بکنار بخارا
رسیدند بکنار چند ارکنج دماغ راه داده بقصد محاصره در خارج شهر نشستند و طمع طغار برلاس و ایلمش قوچین که در بخارا بودند
قلعه را مضبوط ساخته بمدافعه مشغولی نمودند و چند روز بین الجانبین مخالفه دست داده چون اوزبکان را انشته که تسخیر شهر

نمی‌بود

نمی‌بود کوچ کرده بجز رای ولایات ماوراءالنهر پراکنده شدند و بخجر [illegible] آتش زده تا کوی تن غارت و تاراج نموده این اخبار در شیراز بعرض صاحبقران
سرافراز رسیده و در ساعت امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرده خود
آخر محرم الحرام سنه تسع و ثمانین و سبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در مملکت ری بافرق همایون پیوست و حکومت آن
مملکت را بموسی جوکا رجوع فرموده و ایالت قم و کاشان و همدان و قزوین را به پیراحمد ساوه تفویض فرموده و فیروزکوه و خوار
و ری و توابع را با سکندر شیخی عنایت کرده و سیستان و شهر زرجب را با میر غرالدین و له سید عمادالدین مسلم داشته و
دامغان را باسم امیر جشید قاون که از قهستان بود ارزانی زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استراباد را به پیر پادشاه
داده و جمیع حکام را تمهید بساط عدل و انصاف وصیت کرده و تعجیل تمام بخراسان درآمده بمجرد استماع صیت توجه آن
حضرت لشکر دشت که بتعرض ماوراءالنهر بازداشته روی بدیار خویش نهادند و چون ماه رایات اعلی حضرت آفتاب آثار از افق
بلده سمرقند طالع گشت حضرت صاحبقران سعادت اشتمال امرا و سپاهیان و سرداران که در واقعه جوکلک راه بوتقه گریز پو
طلب شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار کرده بعضی را که در جنگ سستی کرده گریخته بودند باز خواست بلیغ فرموده و امیرزاده
و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان مامور گردانید و ایشان نیز تا موضع یولان شتافته جمعی از ایشان را کشته
بازگشتند

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان بسمرقند اتفاق افتاد و بیان پراکنده گشتن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد

چون صاحبقران والا نژاد نوبت دیگر دارالسلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت
بهشت برین داده چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلمش اغلان و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و لوای
ظلم و تعدی گشاده درهای انصاف و آزرم فرو بسته اند دفع شر آن جماعت بر ذمت همت پادشاهانه لازم دانسته در شهور
ثمانین و سبعمایه موافق لوی ئیل رایات نهضت فرموده مخالفان برین معنی وقوف یافته طریق صواب منحصر در فرار دانسته
در جناح استعجال بدشت قبچاق شتافته نزد توقتمش خان پیوستند و صاحب قران بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال
فرموده امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر را با سپاهی پر تهور جنگ جوی بتعاقب
ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعارت کرده بدشمنان رسیدند و بسیاری از آن گروه را کشته سالما غانما
بازگشتند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنانش را بماوراءالنهر کوچانیده و عنان عزیمت بمستقر
سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال بر مرتبه ویران بود که هر چند سپهر دوار بر گرد آن ولایت گردیده با مرادی
احتیاطی نمود ساکن و داری و تا فتح بابی نمی دید از آن عدد و بعد ازان حضرت صاحب قران صاحب [illegible] بعد از مراجعت
از دشت قبچاق فی شهور سنه اثنین و تسعین و سبعمایه همت بر تعمیر آن ولایت گماشته موسیکه پسر جکین قوچین را بجانب
فرستاد و تا خوارزم را بحال عمارت بازآورد و از جمله وقایعی که در اثنای یورش خوارزم بظهور رسید یکی آنکه امیر محمد بیرک ولد شیر
بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور گورکان مشرف بود و سلطان بخت بیگم را در حباله داشت در [illegible] رایت مخالفت
علم افراشت بتلقین بخت بدباغی شده و از سمرقند بحصار شادمان که [illegible] خانه وی بود ملک برلاس و اقتیمور بهادر را از عقب وی فرستاد

و جبه‌خانهٔ خاصهٔ پادشاهی را تصرف نموده بیکباری از او بازداشت که بر او جمع گردیده بود بخشید و در کتب جنگ و قتال گردید و امیرزاده عمر شیخ
برین معنی اطلاع یافته از سمرقند جانب نهضت فرموده بمجرد آوازهٔ توجه شاهزاده سلک جمعیت محمد میرک از هم گسسته سر یک بطرفی
گریختند و محمد میرک بجیلان رفته از آنجا بیدخشان شتافت و حاکم آنجا شاه بهاء الدین دست رد بر سینهٔ او نهاده محمد میرک از
وخاصه سواره در دروازه بازگشت و در اثنای راه عثمان پسر اوزبع عمر که بسمرقند بطرف سبزچشمه رسیده محمد میرک را دید که با چهار کس
بر پشت نشسته اسپان را علف گذاشته فی الحال او را گرفته با میرزاده عمر شیخ رسانید و بفرمان شاهزاده محمد میرک بقتل رسید
دیگر آنکه در آن ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا بیمار گشته وفات یافت و نعش او را
بجگاه کش برده در گنبدی که از مستحدثات او بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر
جاه و جلال رسید طوی عظیم فرموده ولد سیورغتمش خان سلطان محمود را بجای پدر برداشت و اشاره کرد تا نامش را در اعلی المراسم
بر اوایل مناشیر نویسند و در اواخر سنهٔ مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان با سپاه فراوان متوجه ترکستان گشت
و تابلی و سیران عنان بکران بازکشیده و سرگردهٔ منقلای لشکر او ایلمش اغلان بود و چون بر او ترق رسید صاحب قران گیتی ستان
خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما متوجه دفع ایشان گشته صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام نور
کار افراخته متوجه مواکب کواکب بود ناگاه بر سر ایلمش و لشکر توقتمش رسیده ایلمش مجال قتال و جدال نیافته هزیمت غنیمت
دانسته جنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان را از تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش
فشان خود را بآب خوارزم انداخته خاک وجودشان بباد فنا نابود شد و حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در شهور
صفر سنهٔ احدی و تسعین و سبعمایه در منزل آقار فرود آمد و چون از فرخنده طلعت سلطان فروردین و هجوم سپاه سبزه و ریاحین گلشن
سرها از فضای صحرا و بساتین رخت عزیمت بربست در ربیع الاول سال مذکور موافق بیلان ییل صاحبقران نوبت دیگر بر زین یکران
ملک ستان نشست و در آب سیحون پل بسته عبور نموده تیمور قتلغ اغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منقلای از پیش
فرستاده و ایشان شبیخون بر مقدمهٔ سپاه توقتمش خان برده ع بکشتند از ایشان فزون از شمار و بقیة السیف
بلطایف الحیل خود را بتوقتمش خان رسانیده کیفیت حال معروض گردانیدند و اقدام ثبات و قرارش بجهت نزول ادبار
و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و اهبت عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق
پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان تکامیشی ایشان تافت و قراول سپاه منصور بجنداول توقتمش
خان رسیده قوجی را از ایشان بکشتند و سالما غانما بازگشته در اثنای راه بیابان بقیه خاتون که با صد خانه‌وار نشسته بود دو
خورده او را گرفته در موضع اقوما بدرگاه شاه مظفر لوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان از آن منزل کوچ فرموده موضع آق سوق
معسکر همایون گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیگ جانی قربانی که از حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود و در قلعهٔ کلات
حکومت می‌نمود و ملوک سرخار که بحکم امیرزاده میرانشاه حاکم سبزوار بوده‌اند یاغی شده بیاشوب ایشان بار خراسان بر فتنه
و آشوب است و صاحبقران والانژاد امیرزاده میرانشاه را جهت دفع شر ایشان بصوب مملکت خراسان فرستاده شاهزاده

همعنان ظفر و اقبال رایت نهضت افراخته چون بسمرقند رسید بنابر ملاحظهٔ رفع مادهٔ فساد خراسانیان ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین پیر علی را
با دو پسرش زین العابدین و محمود شربت شهادت چشانید آنگاه از آب آمویه گذشته بالای هرات امیر اقبوقا متوجه دهستان گشته
مهم ایشان را بر طبق دلخواه ساخت و حاجی بیگ بروشت ساوات هزارجرب گرفتار گشت و مقید بدرگاه عالم‌پناه رسیده کشته شد و
امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قرب ده هزار کس از مردم آنجا بقتل آورده و دوازده دودمان صاحب ناموس بر او رده طلب
آن ویرانه را بپهلوان بایزید عسس که در زندان حاجی بیگ مقید بود داد آنگاه بهرات رفته چند ماه در باغ زاغان بعیش و عشرت
گذرانید و در شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شده در منتصف ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید و در این
حضرت صاحبقران را داعیه بود که جهت انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشد و الوس جوجی را عرضهٔ نهب و تاراج گرداند
اما توجیهات امرا زانو زده عرضه داشتند که مناسب چنان می‌نماید که نخست بمغولستان رفته سواد افتتاح را استقلال
دختر خواجه اغلان و انکاتوره را منقطع گردانیم که در نهضت موکب همایون نشوند که مبادا ترکستان
آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحبقران مظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا فرموده در سنهٔ مذکوره بنفس نفیس متوجه مغولستان
گشت شاهزاده اسفندیار آغا و توچیان رستم گردون را از طریق سغد با جنود نامعدود باطراف و اکناف ولایت خضر خواجه
اغلان و انکاتوره ارسال داشت تا تمامی آن حصارها و قفارها را بنعل توسن گردون گرد و سم ستوران جهان نورد بیمود و بسیاری
از دشمنان را در معارک ستیز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارت کرده عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند
و در سنهٔ اثنین و تسعین و سبعمایه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین و برادرش
عثمان را با جمعی دیگر از امرای عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهت دفع قمر الدین بآنجانب فرستاد و ایشان
اطراف و جوانب مغولستان را بپای جلادت و پهلوانی پیموده چون بقراتال کریوت انکاتوره بود رسیدند شنیدند که او
بوغای محلکای که با چهارصد سوار بخبرگیری رفته بود در شکارگاهی بقمر الدین دوچار خورده جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین
بقتل آمده‌اند امرا از برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و عمش بیکیسی را ارسال داشته و ایشان باز آمده ارشبیا
دیده بودند از قوم جیلو شخصی یافتند زخم‌دار که از حیاتش رمقی مانده بود از تقریر او چنین معلوم شد که قمر الدین از آب گذشته و لشکر
منولیس که بسمور قم انجا می‌باشد که جنگه امرا روزی چند در آن منزل توقف نموده کسان خود را از آب گذرانیده
ایشان را بر آن پشته نهادند آنگاه عنان مراجعت انعطاف داده در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادتمند فایز
شدند و چون خاطر همایون فرمانده ربع مسکون از آن مر جمعیت کلی حاصل نمود رایات نصرت آیات در ضمان عنایت واهب
العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت نمود گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از سوانح که
در اثنای راه واقع گشت سلطان مبارزان کشورگیر دین و سر سرفرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین صلی الله علیه و آله
این کلام معجز آیین مسامع سالکان طریق یقین میرساند که الجنة تحت ظلال السیوف و در اشعهٔ انوار این فقره
این معنی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه می‌تابد که نضارت روضهٔ دولت و اقبال از رشحهٔ شمشیر آبدار است و اعلات شمع

امانی و آمال از پرتو شعله سنان آبدار شهاب آثار روشنی دیده در معرکه پیکار رتوان دید و فروغ خدمت و سعادت جاوید از سود دولت کارزار [illegible]
شاهی کر کشید از نیسان تیغ جهاد ⁂ پیوسته قدم بوادی غزو نهاد ⁂ گردد ریاض ملک دایم دلشاد ⁂ در سایه شمشیر
بود باغ مراد ⁂ مصداق این سیاق حال مجسته مآل صاحب قران ستوده خصال است که از مبادی ایام اقبال و کامرانی
تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهره مقصود در آینه شمشیر مصقول می دید و پیوسته از عرایس متوالی مدرجات
مفاخر و معالی می کردید بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ ⁂ که بوسه بر دم شمشیر آبدار زند ⁂ بنا بر علی هذا
در پاییز سنه اثنین و تسعین و سبعمایه عزم یورش تنقچاق جزم کرده ظلال التفات متفقدا احوال سپاه ظفر مآل انداخته امرا و اعیان
بلکه سایر شجعان لشکریان را بانعام اسب و زر و جوشن و کمر بنواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت فرموده
از آب خجند عبور نموده آن زمستان در حدود تاشکند قشلاق فرموده در آن اثنا مزاج بهجت افزا از نهج صحت انحراف یافته
مرض اشتداد پذیرفت چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفای کلی قرین ذات خجسته صفات گشته مقارن آن حال امیرزاده
میرانشاه با سپاه فراوان باردوی حضرت نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمایه
که آفتاب در هشتم درجه دلو بود فرمان صاحب قران باستحقاق در باب احضار سفر دشت قبچاق شرف نفاذ یافت بیت
بجنبید ایران و توران ز جای ⁂ و ماهچه رایات کشورگشای آغاز قطع منازل و طی مراحل نموده چون موضع قرا سمان
از فر نزول همایون حضرت افزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان بآستان اقبال آشیان رسیده توسط
نوینان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه در آمده بکدست شنقار و نه سر اسب راهوار پیشکش گذرانیدند و پیغامی که داشتند
عرض نمودند محض سفارت آنکه توقتمش خان از اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بسیار نادم و پشیمان است
امیدوار است که صاحب قران عالیمقام جرایم و آثام او را بزلال عفو و اغماض شسته نوبت دیگر بر سر عنایت و رعایت آید تا بعد ازین
در طریق اخلاص و عبودیت نهد و من بعد رقبه از ربقه انقیاد و متابعت بیرون نیاورد بیت یکی بنده باشد بفرمان
شاه ⁂ نپیچد دگر سر ز فرمان شاه ⁂ امیر صاحبقران بان سخنان التفات نکرده فرمود که با وجود چندان مراحم
و ملاطفت که ازین جانب نسبت بتوقتمش خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب
ممالک محروسه تافته اکنون که جزم نموده عزم رزم او کرده ایم زبان باعتذار و استغفار می گشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان
از و مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید بیت زبان و دل او بهم راست نیست ⁂ فریب است این حال در
بیت ⁂ و ایلچیان را طوی داده خلعتهای فاخر ارزانی فرموده رخصت مراجعت داد و روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول
نوبت دیگر بر باره کوه پیکر نشسته متوجه دشت گشت و در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول بکنجک تاق که از جبال مشهور آن
بیابانست رسیده در روز جمعه الخ طاق مخیم نزول همایون شد و صاحبقران جهت نظاره دشت قبچاق که شش صد فرسنگ طول
سیصد فرسنگ عرض دارد بر بالای کوه آن کوه رفته چندانکه چشم کار کرد علف زار بنظرش در آمد و فرمود که لشکریان سنگ
آورده در آن محل مناره بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بر آن ثبت ساختند و در دیگر آن

در حاشیه: و نزول خیمه توقتمش

منزل کوچ بکوچ الجامیه و بکنار آب سیلابی شتافته و از آب عبور نموده بعد از هشت روز موضع اما قرا قومی محل نزول لشکر ظفر گشت
و چون از ابتدای نهضت از تاشکند تا آن غایت چهار ماه گذشته بود نقصان آذوقه لشکریان راه یافته و در آن دشت
آبادانی و زراعت بسیار دور است افتاده بود در اردوی همایون قحط و غلای عظیم روی نمود چنانچه بهای یکمن گوسفند
دینار کپکی رسیده و ایضا قیمت یکمن ظلف سنگ بزرگ که عبارت از شصت و من شرعیست صد دینار کپکی رسیده و اکثر امرا
و لشکریان در آن بیابان بیپایان بجز مرغان ابی که شایسته خوردن نبود اوقات می گذرانیدند و این معنی بر ضمیر منیر جهانگیر
وضوح یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف هدایت گرفته فرمان همایون شرف نفاذ پذیرفت که امرا و تومان و هزاره جات
و صده جات و دهجات جار رسانند و مجلکا و ستانند که هیچ آفریده نان کماج و بقرا و تتماج نپزد و همه کس از مطبوخ بلماچ
قناعت نماید و امرا بتجربه نموده از یکمن بار لسنگ انبار که کفایت از شصت من شرعیست باضافه مقداری سبزی شصت
کاسه آش بلماق اندوه یک بیرون می آمد و مقرر شد که هر کس از متعینان و سایر آحاد الناس روزی بکاسه از بلماق اکتفا نماید
لاجرم جمعی از گردنکشان سرافراز که کباب مرغ و قاز بتکلف می خوردند در آن ایام بکاسه بلماق سر فرود می آوردند بیت
شکمها فتاده از پی خشک و تر ⁂ چو انبان دریوزه گرد در بدر ⁂ گرسنه شکم بر نهاده ز خشم ⁂ که همسایه
گوشت بود نشیم ⁂ و صاحبقران ستوده آثار بملاحظه آنکه تا شده در ماکول لشکریان پدید آید در روز دوشنبه غره
شهر جمادی الاخر اختیار شکار فرموده امرا را بنقاره و جوانغار بجرگه روان گشتند و انتقال رسیده راندند که چون جرگه بهم
امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ گشتند با وجود قحطی چنان لشکری جانوری که فربه بود می
گرفته و لاغر می کنداشتند و در آن صیدگاه نوعی آهو یافتند از گاو میش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند و مردم دشت ایزا
بکمن گویند القصه مدتی قوت سپاهیان از گوشت شکاری سعد و میا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار عرض
سپاه نصرت شعار بروا خته چیت پوشیده متفکر بود که آیا کدام یک از امرا و سرداران لشکر را منغلای گرداند که از احوال
امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آن خدمت را بوی رجوع نماید و این جرات از شاهزاده بلندهمت پسندیده
افتاده در روز جمعه ششم جمادی الاخر با امرا و تومانات پیشتر روان شد و شب و روز کوچ بکوچ راه و دور از کرده تفحص کنان
طی مسافت می نمودند و چون از آب توبل عبور نمودند قراولان خبر رسانیدند که در موضع منقبا و آتش افروخته دیدیم حیات
خواستیم که از فروزنده آتش خبری یابیم نیافتیم مصراع اگر نه لشکر عشق آمد این چه آتشهاست ⁂ و امیرزاده محمد سلطان
صورت واقعه بصاحبقران گیتی ستان پیغام داده آن حضرت بعد از شنیدن این خبر بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمده
و با تمامی لشکر از آب توبل گذشته منغلا پیوستند و عساکر گردون ماثر آن بیابان را در زیر سم اسبان کیهان نورد در
نوردیدند و هر چند سعی نمودند از مخالفان خبر نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان گشته امیر تیمور گورکان الغوث و دولت رفیق
شیخ داود ترکمان را که مردی جلد و کار دیده بود بخبرگیری روان فرموده داود و شبانه روز بسرعت برق و باد اسب رانده در شب
الاجوقی چند دیده در پس پشته پنهان شده صباح شخصی از آلاچق بیرون آمده بطرفی روان شد پس شیخ داود او را گرفته بنظر صاحبقران

دالاکو رسانده و آن حضرت شیخ داود را کمر و کش زرنگار و خلعت خاص انعام فرموده و از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد
ما از میان ایل و الوس بیرون آمده ایم و درینجا ساکن گشته از خانه خبر نداریم اما دو سه روز است که دو سه سوار جبه پوش آمده
در بیشه که درین نزدیکی است بسر می برند و نمی دانیم که چه کسانند صاحب قران محمد خواجه را با سی کس تعیین کرد که مردم آن
الاچوقها را کوچانیده باردو رسانند و قاری سیاول را با پنج سوار فرستاد که جبه پوشان آن جنگل را الجک آرند و
قاری با ایشان حرب نموده بعضی را بکشت و بعضی را بچاپه بسریر اعلی رسانید و پادشاه جوان بخت پیر تدبیر خبر توقتمش خان
را از ایشان معلوم نموده روان شد و چند مرحله پیموده صباح روز دوشنبه غره رجب بکنار آب اتک رسید
و بر سر پل سواره بایستاد تا تمام سپاه ظفر پناه طایفه بر روی جسر و زمره از آب عبور نموده و در آن اثنا تحقیق پیوست که یاغی
نزدیک است بنابر آن فرمان عالی صادر گشت که لشکریان در وقت کوچ از قشون خود جدا نشوند و در سر منزل برگرد معسکر
خندق کنند و برین منوال چند مرحله پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردید
و امیر تیمور و انجا زیاده بر دوم و سرداران بخشیده و پیشتر آمده و قراولان شخصی را گرفته بنظر انور رسانیدند چون خبر توقتمش
خان از و پرسیدند جواب داد که توقتمش خان شنیده که در میان لشکر شما آذوقه نایاب است لاجرم او می خواست
که شما را پیشتر کشد آن بیچاره با وجود آنکه راست گفت کشته گشت و معبر زمان میشر بهادر برنان کیری شتافته در بیشه
قبوچی رسید چهل کس را گرفته آورده و امیر صاحب قران مبشر را بوفور انعام و اکرام مفتخر و سرافراز گردانید و از گرفتاران
احوال توقتمش خان استفسار نمود جواب دادند که مقرر گشته بود که در قرق کول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم خان را نیافتیم
آنگاه امیر جلال الدین حمید بقراولی شتافته و سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر باز فرستاد که صورت حال چنین است و
امیر تیمور کورکان امیر ایکوتیمور را با فوجی از شجعان رستم شکوه بقراولی تعیین نمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده
و از کول و لای عظیم گذشته با امیر جلال الدین حمید پیوسته و چون پیشتر رفتند گروهی از مردم دشت را بر اثر شیر دیدند و امیر
ایکوتیمور فی الفور جمعی از لشکر کوه شکوه را بجانب ایشان روان گردانید و مخالفان از آن جانب پیشه پایان شتافته
مردم ایکوتیمور گروهی بجای ایشان رفتند و در آن طرف سی قشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودند و ایکوتیمور را بر آن
حالت مطلع گردانیدند امیر تیمور جوان پیشتر برآمده بنابر کثرت سپاه دشمن مصلحت حرب ندانسته پای ثبات پس
کشیده و مردم او پیشتر از آب و لای درگذشته و اعدا چون بر نوجه سپاه امیر ایکوتیمور وقوف یافتند عنان ریز بجانب او شتافته
و ستیزه کنان در خروش آمدند و امیر ایکوتیمور از غایت حمیت و تهور پای ثبات و قرار فشرده بزخم تیر خاره گذر دشمنان را
آنمقدار باز پس داشت که اکثر سپاه او از وحل بگذشتند اما خود پای بند اجل شده بزخم تیر از پای درآمده از پشت زین بر زمین افتاد
پریشان شد ز ترک و تارک تیغ · بگردون برآمد فغان و دریغ · و در آن معرکه بهری ملک پسر یادگار برلاس
و رمضان خواجه و محمد ارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن این حال بهجه علم همایون امیر صاحب قران با طایفه
از ابطال رجال پرتو وصول بر کنار آب انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب اراده جنگ

و بیاد حمله خاکساران اوزبک را منهزم ساختند و امیر صاحبقران باردوی نصرت نشان مراجعت فرموده جمعی که آثار شجاعت و مردانگی
در آن معرکه بتقدیم رسانیده بودند بانواع ترحم و رعایت مفتخر و سرافراز گشتند و خویشان ایکوتیمور را مشمول الطاف
بیدریغ ساخته مناصب او را بشاه ملک و الله قلیجان ارزانی داشت و صد برگ تمامین و پروانه را بدو سپرد و چون
قرب شش ماه بود که اردوی نصرت شعار بصوب شمال می شتافت بمحلی رسیدند که در شب پیش از غروب شفق از صبح صادق
ظاهر می گشت و در آن موضع بهنگام بودن خورشید در بروج شمال بحسب اقتضای شریعت نماز خفتن واجب نمی شود
چون صاحب قران گیتی ستان از آن منزل نهضت فرموده تحقیق پیوست که توقتمش خان بتصور و پیامی از کمال غرور
بجنگ نمی ایستد و ایشان را اطراف خود می کشد امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار از پیش بر سبیل ایلغار روان
ساخت که خود را بتوقتمش خان رساند تا ایشان را توقف ضرورت شود و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر خبر آمد که
مقلای طرفین بجنگ رسیدند و مستعد قتال و جنگ گردیدند **گفتار در بیان تعبیه سپاه و محاربه آن دو پادشاه زرمخواه**
صباح روز استفتاح که لوای کشورگشای آفتاب از افق فیروزی طالع گردید منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح
فزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه تعبیه سپاه نصرت
حطبه گشته و در موضع قندرچه هفت قول ترتیب داده زمام هر قولی در قبضه اقتدار یکی از سرداران نامدار نهاده
قول اول که طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت یافت و قول دوم که خاصه آن حضرت بود امیرزاده محمد سلطان
رایت رهبت برافراشت و سیم بحسن اهتمام امیرزاده میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت
و چهارم بوجود امیر سیف الدین تزیین گرفته او نیز بدست راست شتافت و قول پنجم بقوت شهامت امیرزاده عمر
شیخ مستحکم شده جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر نیز بصولت و صلابت امرای عظام استحکام یافته در شکوه از
البرز کوه درگذشت **نظم** برآراست صاحبقران هفت صف · عنان همه سعادت بکف · سپهبد ز هفت
صف سکندر اساس · مهندس شده هفت اختر شناس · در آن هفت البرز فولادپوش · نهان هفت
دریای آتش بجوش · و از آن جانب توقتمش خان بغرور فراوان **بیت** بهشت کاور درآورد پای · برآورد آوای
رویینه نای · و قلب و میمنه و میسره سپاه بشاهزادگان جوجی نژاد مثل تاش تیمور اغلان و بیک یارق
اغلان و ایلیقمش اغلان و بیک پولاد اغلان و امرای شجاعت پناه مانند علی و سلیمان صوفی قنقرات و نوز و دیگر سرداران دشت
و اقتاوراق بودند و اروس جوق قیات و حسین بیک و عیسی بیک و سرای و کوکه بوغا و علی بن بهرس و غیرهم از سرداران
الوس جوجی خان آراسته و مستحکم ساخته علم استکبار برافراخت **نظم** علمهای خانی درآمد باوج · محیط صلابت
درآمد بموج · جهانی در آهن چو دریای قیر · بدستور چنگیز آیین گیر · ز ریگ بیابان فزون لشکری
ز جوجی نژادان سراسر سری · همه دشت را آوان ورزنده خوی · نبوده ز شیران درنده کوی · همه دود
خشمان در آتشی · سرشته ز تهور چند اشتی · و چون توقتمش خان با آن لشکر بیکران اطراف بیابان را

فرود کرفته

امیر تیمور کورکان در غایت جلادت و تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و با فرود [آتش]
و بجنک باش روی آوردند توقتمش خان که این صورت مشاهده نمود از بسیاری تهور و قلت التفات آن لشکر ضعف [شکست]
و حیرت بدان کرفت و مقارن وحشت و دهشت صف آرای کشته بآه حمله آتش قتال اشتعال یافته در وقتی که
خون از غمام تیغ مانند سهام باران از جوف میغ فرو می بارید و سرهای سروران در فضای معرکه بسان کوی در میدان چوکان
سر طرف می کردید صاحب قران صاحب اعتقاد صاحب اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز کذارده روی
استکانت بر خاک نیاز سوده بزبان تضرع و ابتهال از درکاه پادشاه جان بخش جل و علا ظفر و برتری سوال فرمود
و بعد از فراغ از مناجات و عرض حاجات بیت نشست از تهور بپشت سمند ⁂ بر آمد چو خور بر سپهر بلند
کرفته بکف تیغ خارا کذار ⁂ عنان تافت سوی صف کارزار ⁂ قوی دل شده دولت از صولتش ⁂
بکیت قرین دشمن از دولتش ⁂ و در آن حین ثمره شجره نبوت و نهال دوحه شریعت و فتوت امیر سید شریف
و مشایخ عظام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسماعیل سر و پا برهنه کرده دستها بدعا بر آورده و ارتفاع
اعلام شوکت صاحبقران کیتی ستان و انخفاض رایات عظمت توقتمش خان از حضرت عزت مسئلت نموده
عالیجناب سیادت مآب روی بخسرو کامیاب آورده کفت توجه حیث شئت فانک منصور و اقتدا بسنت سنیه قائد
انداز و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی علیه الصلوة اتماما فرموده مشتی سنک ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه
شاهت الوجوه بزبان الهام بیان کذرانید انکاه حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیرزاده میرانشاه و دیکر
شاهزادکان و امرا ظفر پناه تیغهای جلادت آخته بر سر اعدای دون بخت بد اختر تاخته ایشان در مقام مدافعه فرود
مقاتله در آمده زلزله در زمین و زمان انداختند و از شعله سنان دلیران خرمن جان جوانان بسوخت و از باد حمله پهلوانان
آتش کینه دلاوران بر افروخت از سیلاب خون فضای صحرا نمونه آموبه و جیحون کشت و از وفور کشته آن دشت بسیار کشته
از کوه الوند در کذشت بیت جهان کشت بحری پر از خون ناب ⁂ در و کشته سرها بسان حباب ⁂ شد از
کشته در هر طرف پشته ⁂ بهر پشته افتاده سر کشته ⁂ اخر الامر مبارزان ظفر پناه بضرب اسنه و سیوف
صفوف لشکر دشت را در هم شکستند و توقتمش خان مقاومت با صاحبقران کردون کشت در خور قدرت خویش نیافته
بر شاهزاده والا تهور میرزا عمر شیخ بهادر حمله کرد و آن شیر بیشه هیجا چون کوه پای بر جا بوده بزخم کرز کران سنک و شمشیر
آتش آهنک مخالفان را باز کردانید و توقتمش خان نیز از جانب عنان بر سر هزارهای سلدوز تافت و تیرباران کرده
انکلات را از پیش برداشت و در پی لشکر جنبات اثر با جمعی کثیر از مردان دلاور صف کشیده جلکه تواجیان لشکر صاحبقران
مظفر لوا عنان تافته این خبر بعرض رسانیده بعد از و قاصدی از پیش میرزا عمر شیخ آمده کومک طلبید بنابر آن امیر تیمور کورکان
با تمامی سپاه که ملازم رکاب نصرت قباب بودند یکبار بر توقتمش خان حمله کردند و پای ثبات و قرار خان از مشاهده خدنک
رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بیت رمیدند آن وحشیان دلیر ⁂ چو نخچیر و آهو ز میدان شیر

دلاجب بیت چو خورشید رخشان بر آرد علم ⁂ سپاه انجم بریزد ز هم ⁂ و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب
تایید شامل حال توقتمش خان کشته مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکریان و آن دشت
بتیغ بیدریغ کشته شده فحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر بر صحیفه ادبار اوزبکان مثبت کردید و صورت این فتح نامدار که
طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب ثلث و تسعین و سبعمایه روی نموده صاحبقران
در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادکان و امرا زبان باداء تهنیت و دعاء دوام فتح و نصرت کرده آن خسرو
و بغایت عنایت و انعام آن حضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات بر افراختند و حضرت صاحب قران اهم
محامد جلال سبحانی بجای آورده بشکرانه آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از ده نفر هفت نفر
کزیده بکامیشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنک از عقب اعدا شتافته نزدیک آب اتل بدیشان
رسیدند و جمعی کثیر از کریختکان را بضرب تیغ بیدریغ بکذرانیدند و اوزبکان را از پس شمشیر آتشبار خرمن زندکانی بر
و از پیش آب خونخوار شعله حیات فرو می نشاند بیت سیل خشم و آتش قهرت چو زد سر قامت ⁂ در میان آب و
آتش زندکانی مشکل است ⁂ و توقتمش خان با اندک مردمی از آن کرداب طالب حل نجات رسیده عیال و اطفال
و جات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور کورکان بنفس نفیس تا صحرای اورنو شتافته بیست و
شش روز علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد بیت ز بس عیش و نشاط و شادمانی ⁂ جهان را تازه شد
سر جوانی ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنه سمرقند و بیان بعضی از احوال علی سبیل الاجمال چون
مهم توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از هم کذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت قرین جمع کشت
امیر تیمور کورکان قرین دولت و اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود و لشکر منصور در غایت بهجت
و سرور کران تا کران دشت فرو کرفته کامیاب و کامران قطع مسافت می نمودند و منزل بمنزل خرم و خوشدل راه پیموده
لوازم نشاط و شادکامی بجای می آوردند و از جمله سواد عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه را در آن سفر میسر کشته بود یکی
خرکاه کوتره است که در نزول و ارتحال از هم می کشایند و بکرد و نهاده بسته بهر طرف که می خواهند می برند بنابر آن هر کدام از
متعینان در چنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصد داشته بکام دل همت بر لذات انسانی می کماشت
بعد از عبور از آب صاحبقران ظفر قرین ضبط اغرق را بعهده امیر سیف الدین کذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال
روانه شده در ذی قعده سنه ثلث و تسعین و سبعمایه در ضمان دولت و اقبال باترار رسید و از آب سیحون عبور نموده
سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون کردانید و بعد از چند روز که بسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را
بجانب خراسان روان ساخت و خود بتاشکنت شتافته طرح قشلاق انداخت و در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه
امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین بتاشکنت رسید و چون امیر تیمور کورکان زمستان را در آن ولایت بپایان
رسانید مانند خورشید خاوری روی بجانب الشرف خویش نهاده بجانب سمرقند روان شده صحرای آقار از غبار موکب فیروزی شعار

مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر بایالت ولایت زابلستان سرافراز شده با فوجی از امرا و تومانات بدان جانب رفت
و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند با زدواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد و پرداخته چندی در بساط جشن و سور و نشاط
و سرور بسوط اساس ساخت و چون از آن امر فارغ البال گشت رایت عزیمت یورش پنجساله برافراشت بیت سعادت قرین
اتس بخت رام ∴ عروس ظفر جلوه گر صبح و شام گفتار در بیان یورش پنجساله صاحبقران خجسته اقلیم و
اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که مالک و مالک قدیم جمشید خورشید کلاه زنگ فیروز زنگ سپهر سیر فرح
وجلال هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب نهضت نماید شب ظلمت اندوز جهان آرا بروز بهجت افروز متوانند رسانید و شاه
کرمواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه اوست تا مرتب بنای ظلمت ساخت و سیع فلک منیع را بهمایه هلال از نقص
خود را بدر کامل شوانند کرد انید نظم خورکرستند زچرخ چارم ساخت ∴ هر سحر رایت سفر افراخت ∴
تا ز نورش جهان ظلمانی ∴ گشت همچون بهشت نورانی ∴ ماه عالم نورد تا هر شب ∴ ننهد پای در طریق
طلب ∴ نرهد از حضیض و برج و بال ∴ نرسد سوی خانه اقبال ∴ تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران
آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرموده که کرت دیگر ولایات
ایران عبور نماید و هر کس را که در زمان غیبت موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده باشد بسر پنجه غضب تادیب
نماید بنابران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواجیان جار بلشکریان رسانند که استعداد یورش پنجساله نموده در سایه علم
بلند پایه جمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه سوافق
بیچی ییل نهضت اتفاق افتاد و در روز یکشنبه غره شعبان المعظم مزاج اشرف از منهج اعتدال انحرافی دست داد و تا یک
دیگر ماه مذکور مرض اشتداد یافته در شب برات همین مداوای اطبای مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا بخش تعالی و تقدس
براه صحت از دیوان از مرضت نوید شفا کرامت شده در روز دوشنبه ماه مبارک رمضان از منزل جوی زر که داخل ولایات
بخارا است و در اوقات مرض آنجا توقف افتاده پادشاه عالی گهر کوچ فرموده جنود فتح و فیروزی همعنان عساکر ظفر
توان و اقبال و بهروزی ملازم موکب نصرت نشان بیت سعادت راهبر اقبال خادم ∴ جنود فتح و فیروزی ملازم
و اعلام ظفر انجام از آب آمویه عبور نموده منازل و مراحل قطع فرموده در روز دوشنبه دوم شوال حوالی استرآباد محل نزول
اقبال اجلال گشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید برکه که پیش از این برسم رسالت نزد اولاد سید قوام الدین فرستاده
بود باز آمده امیر غیاث الدین ولد امیر کمال الدین را بپای بارگاه جهان پناه رسانید و چون کمال الدین از ملازمت تقاعد نموده
بود آتش غضب امیر تیمور گورکان التهاب یافته بمازندران شتافت و قلعه ماهانه سر را که در چهار فرسخی آمل است و محل
اقامت اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد چنانچه در جزو ثانی از این مجلد مذکور شد آنگاه
عنان یکران بجانب جرجان تافت و در هشتم محرم الحرام سنه خمس و تسعین و سبعمائه منزل شاسمان از فر نزول موکب همایون
صاحبقران عالیمکان غیرت افزای ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن مفوض گردانید و آمل را باسکندر شیخی لید

اقراسیاب جلابی مسلم داشت و از روز پنجشنبه چهارم صفر از آنجا کوچ فرموده از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم همایون شد
که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده پیر محمد و امیرزاده محمد سلطان بهادر امیرزاده جهانگیر سپاه منغلای را سرکرده پیشتر بجانب
روان گردند و ایشان پیشتر بقزوین و سلطانیه و کردستان رفته گلزار آن مملکت را از خار طغیان مفسدان پاک ساختند
و در کردستان بدفع شر قطاع الطریق کوهستان آن قیام نموده و بعضی از آن مواضع شیخ علی بهادر بزخم کارد کردی کوهی جهان
را بدرود کرده از عالم رحلت فرموده شاهزادگان با امیر ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود صلح نموده عنان یکران بجانب حضرت
صاحبقران انعطاف دادند و در خلال آن احوال پادشاه ستوده خصال شنید که ملک عزالدین والی کردستان حقوق نعمت را
مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک می نماید بنابران نفس همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در منزل خرم آباد
ملک عزالدین دست از ملک و مال باز داشته روی بجانب گریز نهاد و آن حضرت از لرستان لشکر بتستر کشیده در روز
چهارشنبه بیست و یکم ربیع الآخر سنه مذکوره از آب چهاردانگه عبور نموده بظاهر شهر در میان نخلستان فرود آمده امیرزاده
محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد را با لشکر منغلای در آن منزل بموکب همایون پیوسته آنگاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز
بموجبی که در جزو ثانی مذکور است شاه منصور را مغلوب و مقتول ساخته قرین نصرت و اعزاز بشیراز رفت و تمامی آل مظفر
بدرگاه ملازمت مبادرت نمودند و بعد از چند روز مواخذه گشته و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفت و الوای کشور
گشا در روز جمعه بیست و هشتم جمادی الآخر بجانب اصفهان در حرکت آمده در منزل قومشه و ماهیار فرمان شهریار کامکار بقتل
آل مظفر شرف نفاذ پذیرفت و در روز سه شنبه هفتم رجب آن حکام عالیمقام بقتل رسیدند و امیر صاحبقران بهیئت فتح
باد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه دهم رجب در اصفهان نزول نموده
روان بی خبران پایمال حادثه شد ∴ هنوز غمزه خون ریز یار بر سر جنگ ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد
و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان بتسخیر بلاد عراق و آذربایجان
و فارس و لرستان قیام می نمود سلطان احمد جلایر از دار السلام بغداد ایلچی بدرگاه عالم پناه نفرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد نکرده آن حضرت کمند همت بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و پنجم رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه از اصفهان
بصوب همدان در حرکت آمد و چون در همدان امان پادشاه منان نقشهای دلگشای عمارات آن ولایت رسید چند روز بساط
عیش و نشاط و انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان و ری و دربند با کوره با توابع و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده
کامکار معزالدین میرانشاه نهاد و در روز سه شنبه سیزدهم شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چند بار بنشاط
صید و شکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک رمضان با ساروق محمد ترکمان و حشم او که در حصار جسی تحصن جسته بود
جنگ فرموده تراکمه را منهزم ساخته غنیمت بی نهایت گرفته شیخ تیمور بهادر ترکمانان را تعاقب نموده جمعی کثیر از ایشان
کشته بموکب همایون پیوست و در روز یکشنبه دهم رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت اولاقی بازگشته بقشلاق شتافت
و بقیه آن ماه را در آن مکان بپایان رسانیده در یکشنبه غره شوال بشرایط لوازم روز عید قیام نموده و بعد از دو روز شیخ عبدالرحمن

اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رسالت در رسید و امیر تیمور گورکان به تعظیم و احترام آن بزرگوار
قیام نموده شیخ پیغام والی دار السلام را بعبارتی لایق ادا کرده و پیشکشی که آورده بود گذرانید و چون سلطان احمد ملتزم سکه و خطبه
نشده بود تحفه و هدایا او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش یافته بجانب
دار السلام عنان عزیمت انعطاف داد و تواچیان بموجب فرموده جار بلشکریان رسانیدند که مناسب آنست که هر یک
دو سلاح ترتیب نمایند و در روز جمعه سیزدهم شوال نهضت همایون از ییلاق الطاق اتفاق افتاده موکب عالی شش روز قطع مسافت
نموده بمزار متبرک شیخ یحیی که بقصبه ابراهیم لک مشهورست رسید و خسرو صاحبقران از مجاوران مزار متبرکه لازم الاحترام چنان
معلوم کرد که کسان سلطان احمد کبوتری بجانب بغداد پرانیده اند و کیفیت آمدن آن حضرت را مکتوب گردانیده بنابر آن فرمود
که همان کس که نامه نوشته بود رقعه دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی که آنجا بود که امیر تیمور گورکان تصور کرده بودیم بغداد روی نهاد
تحقیق پیوست که احشام و صحرانشینانند که از لشکر جغتای رمیده اند و بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه **بیت** بر بسته بر بال
مرغی دگر ◦ که بغدادیان را شود نامه بر ◦ سلطان احمد از مطالعه رقعه اول مضطرب گشته احمال و اثقال بار از دجله
بگذرانید و از وصول نامه ثانی مطمئن گردیده و بر جانب عراقی دجله سواره ایستاده انتظار می کشید و از این جانب امیر تیمور گورکان
ایلغار فرموده یک شب و روز فرسنگ طی کرده بتاریخ بیست و نهم شوال **بیت** رسید آن جهان جوی جم اقتدار ◦
به بغداد با لشکری بی شمار ◦ چنان پر شد از بانگ نای و نفیر ◦ جدیده از هم سپهر اثیر ◦ سراسیمه گشته
بغدادیان ◦ ببستند بر عزم جستن میان ◦ و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق گردانیده بطرف حله گریخت
و محمد آزاد با فوجی از سپاه چون موج بر روی آب روان گشته از آن طرف بیرون رفت و کشتیها یافته بیرون آورد و از لشکر
بسفینه التفات کرده چون برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که شمس نام داشت در
آمده روان شد و چون از دجله عبور نمود داعیه داشت که بنفس نفیس سلطان احمد را تعاقب نماید و امرا بدر خواست بسیار آن
حضرت را باز گردانیدند و خود بیکامیشی بانجی روان شدند و سلطان احمد از غایت غفلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که بر
استران و شتران بار کرده می بردند در راه گذاشته بسرعت طی مسافت می کرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب شتافته
تا در دشت کربلا شاه ملک اغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و امیر اصلان با قرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیدند
و سلطان احمد با دویست مرد جلادت نشان بحرب ایشان تاخت ایشان از اسب فرود آمدند و دست بتیر و کمان برده شیوه
کردند **بیت** ز پیکان چنان آتش افروختند ◦ که پر ملک بر فلک سوختند ◦ گذر کرد تیر از زره همچنان
که باد از خم زلف سیمین تنان ◦ و امیر عثمان را مخالفان زخمی زدند و بدان وسیله جان تنک با بیرون بردند و امرای
مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبه کعبه مرتبه امام عالیمقام ابی عبدالله الحسین بن علی المرتضی
سلام الله علیهما مشرف گشتند و از آنجا بدرگاه عالم پناه آمده بنوازش بیکران مخصوص گشتند **بیت** ز خاک درش چهره
آراستند ◦ همه یافتند آنچه می خواستند ◦ و صاحبقران کامران قرب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت

حوالی کریت نمه

و طرب بگذرانید و داد عیش و شادمانی داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق درکشید **بیت** وقت صبح است و لب دجله
و انفاس بهار ◦ ای پسر کشتی می تا شط بغداد بیار ◦ دجله عمر است تر و تازه و خوش می گذرد ◦ ساقیا عمر گرامی تا به
غفلت مگذار **ذکر فتح قلعه تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و جهان تاخت بعضی از بلاد و دیار عرب** چون دار
السلام بغداد بحوزه تصرف فرمان فرمای علیا و علیا در آمد جمعی از تجار بغداد بعرض رسانیدند که در حوالی قلعه ایست
کریت نام در غایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان و مفسدان متمرد آنجا پناه و مسکن ساخته
اند و همواره بقطع طریق اقدام می نمایند و مذهب که هیچ صاحب دولتی بر ایشان مستولی گردیده و بکمند همت آن حصن حصین
متین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه سپهر مثال و قتل اصحاب بغی
و ضلال بخاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجه مذکوره از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدان طرف انعطاف داد
و روز یکشنبه چهارم شهر محرم الحرام سنه ست و تسعین و سبعمایه بپای قلعه تکریت رسیده عساکر نصرت آثار آغاز جنگ
و محاربه کردند و در آن زمان والی آن قلعه شخصی بود که او را امیر حسن می گفتند چون از وصول موکب ظفر قرین آگاه شد برادر خود
را بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیر او را نوازش کرده فرمود که
برادرت را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیه خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف الطاف خسروانه مخصوص گردد
و او بتکریت رفته آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد
بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید از اهتزاز نسیم این خبر شعله قهر جهان سوز برکشته دلاوران قلعه کشای از اطراف
و جوانب قلعه جنگ در انداختند و حصار بیرون را مسخر ساختند و امیر حسن و اتباع بحصار اندرون گریخت و تواچیان بهرام صولت
حکم اعلی اطراف و جوانب قلعه را طناب زده با امرا و ارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان برکار داشته بروج حصار را
مشبک سازند و آن جماعت بجد هر چه تمامتر بدان کار اشتغال نموده اراضی کریت را مانند غربال سوراخ سوراخ کردند و امیر
حسن دانست که کار خالی از اشکالی نیست لاجرم مادر و برادر خود را متعاقب بیرون فرستاد تا زبان شفاعت بجریمه او بگشایند
اما فایده بر آن مترتب نیافت و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت شتابد امان یابد و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد
رسید و این خبر بامیر حسن رسیده بار دیگر پای در دامن صبر و شکیبایی پیچیده بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت شعار دیگر
بار از اطراف و جوانب آن حصار در آمده شب چهارشنبه پنجم محرم آتش در ستونها که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند زده
آن چهار برج سوخته و اکثر دیوارهای قلعه بر زمین افتاده کار مردم حصار باضطرار انجامید و فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند
و چون تضرع ایشان حکم ایمان یاس داشت درجه قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز پنجشنبه بیست و ششم ماه مذکور قدم جلادت
پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسن را دستگیر کرده گردن بسته بپایه سریر اعلی آوردند و رعایا یکجا امان یافته تمام سپاهیان کریت
قتیل و هلاک گشته تواچیان از برای اعتبار نظار از روس آن قوم دو گروه منارها ساختند و اکثر بیوتات و عمارات ایشان را
ویران ساختند و در روز شنبه غره صفر صاحبقران والا گهر از ظاهر کریت علم نهضت افراخته امیرزاده محمد سلطان و جمعی کثیر از

امرا عالیشان باطراف وجوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع وقمع قطاع الطریق واهل فتنه وفساد پردازند و آثار اقتدار وسطوت
ایشان تا بصره و واسط شتافته هرکس بقدم انقیاد پیش آمدند باج وخراج برگردن نهادند و از هرکس که سرکشی مشاهده نمودند
از پایش درآوردند وسالما غانما در منزل حلی بموکب همایون پیوستند **ذکر نهضت لوای کشورگشای بجانب دیار بکر و وصول**
بجانب بعضی از امور که روی نمود در آن ولا صاحب قران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق بمقتضای رای جهان‌آرای
عازم دیار بکر شد وخواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا وتعظیم سادات و
فرمود وچون رایت ظفر کار بقلعه کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغال تعلق با
بارعلی موصلی گرفت وصاحب قران دریادل از راه موصل متوجه رها گشته در اثنای راه سپاه ظفرپناه را بتاخت ایل
ترکمه قراقویلوق فرستاده وایلغار با حصول مقصود مراجعت نموده موکب عالی بعد از طی مسافت لطافت رها رسید کوتوال
نامی که حاکم آن جماعت بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی پناه گریخت واین معنی بر ضمیر خورشید جهانگیر ظاهر
آمده زمره از عساکر نصرت مآثر را ارسال نمود تا آتش نهب برایشان زدند و بنفس اشرف در روحا منزل گزیدند
این شهر از بناهای نمرود است وتمامت عمارات آنرا از سنگ تراشیده ومرتب گردانیده اند وقضیه انداختن ابراهیم
خلیل را در آتش نمرود انجا وقوع یافته وچشمه آبی که از یمن قدم خلیل الرحمن در میان نیران جاری شده هنوز در آنجا گویند
وآثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم درمی آید القصه امیر صاحب قران مدت هفت روز در آن شهر بعیش و عشرت
گذرانیده در آن ایام جنید ترکمان وحاکم حصن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از اکرام وانعام حضرت صاحبقران کرم
عظام محظوظ گردیدند ودر روز پنجشنبه هفت و ششم ربیع الاول لوای کشورگشا از رها بسوی ماردین در حرکت آمد و
بهفت فرسخی آن قلعه سلطان عیسی در روز هفت وهشتم ماه مذکور باصناف تحف وهدایا مبادرت نموده اشتهار شاهانه با انعام
وخلعت خاص اختصاص یافت اما بعد از آنکه محصلان مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان
آن قلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار آن حصار را بکسی ندهند بنابر آن فرمان همایون بانفاذ قید سلطان عیسی نفاذ یافت
وبنابر آنکه در آن وقت آخر زمستان بود وعلف در حوالی ماردین پیدا نمی‌شد تا بمحاصره مشغولی توان نمود امیر صاحب قران
عنان عزیمت بصوب مراجعت معطوف ساخته ولایت جزیره را که حاکمش عزالدین راه خلاف می‌پیمود تاخت فرموده اورا
بکر برانید ودر اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت وبعد از وقوع محاربه ومحاصره مهم بصلح انجامید ورایات آن ولایت
بسلطان صالح ولد سلطان عیسی قرار گرفت **ذکر شهادت امیرزاده عمرشیخ بهادر وولادت میرزا الغ بیگ گورکان**
وبعضی دیگر از حوادث زمان چون امیرزاده عمرشیخ بحکومت مملکت فارس سرافراز شد در دار الملک شیراز بساط
عدل وانصاف انبساط داده اکثر توابع ومضافات آن ولایت را در حیز تسخیر درآورده در وقتی که امیر تیمور گورکان
از دیار عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان امیرزاده عمرشیخ با سپاهی جلادت‌نشان متوجه
اردوی همایون گشت و از کردستان گذشته بقلعه مختصر که از اعمال گوینده رسید و اندک مردمی در حصار ساکن بودند و قلعه

بسیار دوشیده شاهزاده جمعی را فرستاده از ایشان طلبیده ساکنان آن قلعه که از آن جناب را نویسید باز گردانیدند امیر
زاده عمرشیخ سوار شده بر بالای پشته برآمد که بتهیه قلعه‌گیری پردازد ناگاه از شست قضا تیری گشاد یافته بر شریان آن
زبان رسید مرغ روحش متوجه عالم بالا گردید **بیت** هم پیوسته القصد ما این داشت ٭ کبک وکمان کش قضا **بیت**
کس جان زجفای او نبرده ٭ تیر کشش همه را نشانه کرده ٭ ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور جهان
قلعه را گرفته با خاک راه یکسان کردند و هرکس را که در آنجا یافتند از پیر هشتاد ساله تا کودک شیرخواره پاره پاره
کردند پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیرمحمد مصحوب پدر خود بود باتفاق امرا وارکان دولت نعش مغفرت شعار
را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند وبعد از چند گاه بقبة الخضرا کش بردند وچون خبر شاهزاده بعز عرض امیر
تیمور گورکان رسید زبان خجسته بیان بکلمه طیبه انا لله وانا الیه راجعون گشاده وزمام ایالت فارس را در قبضه درایت
والدارشد شاهزاده مرحوم امیرزاده پیرمحمد نهاده شهادت امیرزاده عمرشیخ در اواسط ربیع الآخر سنه ست وتسعین وسبعمائه
روی نمود بنابر آنکه ارادت قادر مختار بر این منوال جاری شده بود که در دار دنیا مرهم ماتمی را سروری در عقب باشد و هر
المی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول همان سال از افق جاه وجلال اختر نور گستری طلوع کرد
یعنی در قلعه سلطانیه که در آن وقت موضع اقامت خواتین وآغایان حرم سرای امیرتیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را
پسری خورشید منظر متولد گشت واین بشارت در ظاهر ماردین بسمع صاحب قران ظفرقرین رسیده از غایت فرح
وانبساط از سر جریمه اهالی آن قلعه درگذشت وآن فرزند سعادتمند را محمد ترغای نام نهاده الغ بیگ لقب داد آنگاه
رایات ظفرآیات بجانب عراق مراجعت کرده در اثنای راه بوضوح پیوست که متوطنان قلعه آمد که آنرا حامد نیز گویند
بحصانت حصار مغرور گشته سر بچنبر اطاعت در نمی آورند بنابر آن حضرت صاحب قران روز دوشنبه بیست وسیم
شهر جمادی الآخر سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف معطوف داشته بعد از وصول عساکر نصرت مآثر آن قلعه
را که بواسطه کمال متانت مانند حصار گردون از منجنیق حوادث مصون بود واز غایت رفعت مرغ تیزپرواز وهم و خیال
برشرفات آن صعود نمی توانست نمود مرکزوار در میان گرفتند وآواز نفیر وسورن بگوش کوتوال حصار هفتم رسید و کوس
وکورکه فرو کوفته آن قلعه را که بروایت ظفرنامه سه چهار هزار سال هیچ آفریده بقهر وغلبه نگرفته بود بدو سه روز بحملهٔ
مسخر ساختند و آتش نهب وتاراج در آن زدند ورایات نهضت برافراخته بصوب الاتاق توجه نموده در اثنای راه
مرغ شیر اصحاب بعض ونشاط پرداخته مظفر ومنصور طی مسافت می نمودند ودر هر منزل از حکام الایات عراقین و آذربایجان
صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحب قران مشرف شده پیشکش می گذرانیدند وبالطاف شاهانه اختصاص
یافته گوشه کلاه افتخار باوج فلک دوار می رسانیدند واز جمله در اوج کلیسای الاتاق والی ارزنجان طهرتن بدرگاه جهان
شکن رسیده بتقبیل قوایم سریر سلطنت سر سرافراز گردیده بتبرکات لایقه کشید ودر سلک بارگاه خواص عرش اشتباه
انتظام یافت مقارن این حال خیال تسخیر قلعه اونیک که در تحت تصرف مصر ولد قرامحمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران

اتفاق و در روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکور با جنود نا معدود و تایید الهی و عساکر نصرت مآثر توفیق نامتناهی بدان جانب نهضت فرمود
و بتاریخ پنجشنبه هفدهم همان ماه در ظاهر قلعه اونیک قبه بارگاه عالم پناه باوج مهر و ماه بر آمده سپاه منصور جنگ انداخته
زمین را مسخر ساختند مصر با اتباع در قلعه بالا رکوه که در ارتفاع با قلعه نیلگون فلک دعوی مساوات می کرد و در متانت
سد سکندر را بنظر در نمی آورد در استاد و در روز جمعه نوزدهم شهر مذکور پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب
بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام نمود که بنده را حد مقاومت خدام سده سدره مقام نیست و از غایت خجالت
هراس بیرون نمی توانم آمد امید که چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته بملازمت شتابم امیر تیمور ایشان را نوازش
نموده خلعت بخشید و فرمود که از سر جریمه مصر در گذشتیم باید که بی دغدغه بملازمت آید و اندیشه بخاطر نرساند
و چون پسر و نواب مصر باز گشتند و آنچه شنیده بودند بگوش هوش او رسانیدند اما توفیق بیرون آمدن نیافت و
مدت محاصره و محاربه ممتد شده روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او
بیشتر می گشت و مصر دو سه نوبت دیگر مادر و پسر و بعضی از امرای خود را بیرون فرستاده التماس امان کرد حجت بموجب
نصرت نشان ننمود اما بجایی رسید مهم او بدان انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از قلعه بیرون می انداختند
و خاک درگاه عالم پناه را توتیای دیده می ساختند مصر چون حال برین منوال دید روز شنبه دوم شهر شوال شمشیر
در دست و کفن در گردن از قلعه بیرون آمده التجا بامیرزاده محمد سلطان برده روی بر خاک نهاد و التماس نمود
که خون او را از صاحب قران مظفر لوا التماس نماید شاهزاده مصر را استمالت داده بدرگاه سپهر اشتباه برد
و توقع نمود که عنایت عاطفت شاهانه گناه او را بعفو و اغماض مقابل سازد امیر صاحب قران خون مصر را بآن شاهزاده
بخشید و در آن ولا حکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین بسلطانیه برند و عیسی را
مقید داشته مصر را بسمرقند فرستادند و فرمان بران برین موجب عمل نمودند **ذکر بعضی دیگر از وقایع که روی نموده در آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام** چون صاحبقران گردون احتشام از فتح اونیک باز پرداخت آن قلعه را
بامیر اتیلمش سپرده روز پنجشنبه شوال رایت مراجعت برافراخت و روز جمعه امیر حاجی سیف الدین از جانب سمرقند رسیده
بشرف بساط بوسی فایز گردیده و هم در آن ایام طهرتن بانواع نوازش و انعام مخصوص گشته و یرلیغ مرشح بال تمغای همایون حاصل نموده
روی بالکاء خویش آورد و مقارن آن امیر بایزید حاکم قلعه مدین بخدمت حضرت روی بزمین رسیده آن حضرت او را بانعام و
عطایا خوشدل گردانید و ولایت ماردین را بدو بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافت و در آن مملکت لشکریان
نصرت نشان سرکار با اهل کفر و الحاد چاره گذار بیکار می کردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود در آن
سفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی می نمود و از جمله آنکه در سه شنبه ماه مذکور در منزل قارص امیرزاده
شاهرخ را ولدی سعادت انتما کرامت فرمود و این بشارت بسمع امیر صاحبقران رسیده و جانب بهیج و مسرور گردیده و تا هفت
روز در آن منزل فیروز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیدند آن مولود عاقبت محمود را با براهیم سلطان موسوم گردانید و بعد از آن

فارس کوچ کرده منزل کرال محل نزول قبول همایون گشت و در روز سه شنبه هفدهم ذی قعده از آنجا در حرکت آمده در عقبه محل نزول واقع
شد در روز جمعه بیست و یکم ماه مذکور فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن محال قیام نماید
و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت صاحبقران شکار کنان بکوهستان گرجستان در آمده در آن مملکت نوبت دیگر لشکر ظفر
اثر غایت تسلط و اقتدار بظهور آوردند و در نواحی شکی خبر رسید که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب شروان
قیام می نمایند بنا بر آن رایات ظفر نشان بجانب شروان متوجه گردیده و لشکر توقتمش خان که سرکرده ایشان علی اغلان و بیک
اغلان و عیسی بیک و بعلی می بود خبر توجه همایون شنیده مراجعت نمودند صاحب قران والا نژاد بمحمود آباد شتافته زمستان در
آنجا رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما صورت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از
مظفر لوا فرار نموده بجانب حلب رفته چند گاهی بعیش و عشرت گذرانید و از جانب حلب بدمشق رفته از آنجا عنان عزیمت بمصر تافت
و چون بظاهر مصر رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطان را استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید
و کشتی سراب تمزی نژاد و سی جامه طلا دوز پیشکش کرد و قریب بر دو نیل منزل گزید و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات را به
مصریان داده و بعد از انقضای ایام ضیافت و مهمانداری در سر انجام امور ملک قرعه مشورت در میان انداختند و قرار
بر آن گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام میسر نموده چون
سلطان احمد بحلب رسید شنید که صاحب قران از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنا بر آن مصریان را باز
گردانیده با نوکران خاص خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته روی بطرف شستر نهاد و سلطان
احمد در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه بار دیگر بر مسند دار السلام تمکن یافت **ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان** چون عساکر برودت ماه زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم
گردیده جنود فیروزی آثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اشجار در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار معطوف گردانید **نظم**

سلطان بهار از تجمل ⁂ آراست سپاه سبزه و گل ⁂ برخاست بعزم گشت لاله ⁂ زد خیمه بکوه و دشت لاله

رای کشورگشای صاحبقران عالم آرا چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قبچاق کشد و دست اقتدار توقتمش
خان و سپاه نفاق را بجلادت کوتاه گرداند بتاریخ روز یکشنبه هشتم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمایه اعلام آفتاب
اشراق برافراخته از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر نصرت انتما مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد
سم باد پایان از ایوان کیوان در گذشت **نظم**

بجنبید از جای صاحبقران ⁂ بلرزش در آمد زمین و زمان ⁂
نهان گشته در گرد لشکر سپهر ⁂ تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر ⁂

چون صاحبقران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین
المالغی که جهت تمهید اسباب المصالحه از محمود آباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین بوسی نامه خان را
بعرض رسانید و بنا بر آنکه در آن رقعه سخنان خشونت آمیز مکتوب بود امیر صاحبقران برآشفت و بر عرض سپاه حکم فرمود حسب الامر
قضا جریان **نظم**

کشیدند بر دوش مردان کار ⁂ زرههای داودی زرنگار ⁂ نشستند بر تازیان فوج فوج ⁂ محیط

آمد بموج ٭ علمها در آمد بچرخ بلند ٭ شد اشتها مهره و پرده بند ٭ امیران و شهزادگان بی درنگ ٭ کشیده
صفها بآیین جنگ ٭ و در کنار آب سمور که عرصه گاه آن سپاه سوفور بود در دامن کوه البرز و اغلب از آنجا تا دریای قلزم
پنج فرسخ باشد و قبضه دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن البرز کوه بود و قبضه دست راست ساحل دریای قلزم و از آن تنگی
آن جنود نامعدود بمثابه بود که هیچکس را گمان نمیداد که هر گز لشکری بدان عدد و کثرت بدان موضع بلکه بمواضع دیگر دیده باشد ٭ بیت ٭ ز تنگی
پولاد پوشش ٭ ز البرز تا قلزم آمد بجوش ٭ بجلوه در آمد در آن عرصه گاه ٭ بمقدار ریگ بیابان سپاه
و صاحبقران جم اقتدار چون نهایت گردکار بر ابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت و سیار تا هنگام
روی سماں فلک دوار تمامی بهادران تول و جوانغار را منظور نظر آفتاب کردار گردانیده بهر فوج که می رسید سرداران
زانو زده لوازم دعا و ثنا بجای آورده اسب می کشیدند و چون از آن کار فراغ بال حاصل گشت صاحبقران عادل باران سپاه
بر وفق منازل و مراحل همه و در تمامی راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار می خوردند در قتل و غارت تقصیر نمی کردند
و توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاه بیکران متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قنوری بتاریخ سه شنبه
دوم جمادی الثانی آن دو سالک طریق جهانبانی بهم رسیده در برابر یکدیگر نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در
یراق جنگ و آلات نام و ننگ بودند ٭ بیت ٭ دو لشکر در اندیشه داوری ٭ که بخت که فردا کند یاوری ٭ ستاره
کرا بر سر افسر نهد ٭ کرا آسمان رخت بر در نهد گفتار در بیان محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن
بعد از سعی و اهتمام در باب گشتن توقتمش لشکریان روز نو که چرخ خاور ٭ کرد آهنگ لشکر اختر ٭
علم زر نگار ساخت بلند ٭ شورش اندر میان خلق فکند ٭ گشت روشن ز برق تیغش دشت ٭ جیش انجم از او
گریزان گشت ٭ صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه سپاه انداخته بدستور نوبت اول
هفت قول مرتب ساخت و قول بزرگ را با میرزاده محمد سلطان سپرده با بیست و هفت قشون از یلان دلاور و پردلان جلادت
اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر افراخت ٭ بیت ٭ ز شهزادگان قلب گاه سپاه ٭ جهان کرد در چشم مردم سیاه ٭
علم در پس صف زدان سرفراز ٭ پس صف بود جای شطرنج باز ٭ و از آن جانب توقتمش خان با امرا و شهزادگان
جوجی نژاد و امرای غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته علمها بر افراخته جوق جوق غضنفرهای میدان رسیده بیاد غرور و پندار آتش
خشم و کین تیز گردانیدند ٭ بیت ٭ از آن سوی خان قیامت شکوه ٭ بیاراستش دریا پیاده است کوه ٭ زرشکم کمان
فولاد پوش ٭ در آمد بصحرای قبچاق جوش ٭ و نیران قتال بباد حمله ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه بسمع صاحبقران
کامران رسید که کونچه اغلان و بیک یارق اغلان و افتاده و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه دشت قبچاق از جانب
جوانغار در بر انغار لشکر ظفر اثر تاخته اند و صدای گیرودار و افغان حرب و کارزار در خم طاق گنبد دوار انداخته آنحضرت با فوج خاص
خاصه بد انجانب عنان تافته مخالفان از صولت بهادران موکب همایون پشت داده و از آن جانب و بیست قشون فوجی از ایشان
تعاقب نموده گریختگان چون بقبول خود رسیدند عنان مرکب بازگردانیده دز عساکر منصوره فوجی را گشته طایفه را با میر تیمور گورکان

رسانیدند و جمعیت قشونات به پریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان ای تکاشی بر آن حضرت حمله آوردند و هم آن بود که خسرو زنگی در آن اثنا
شیر بیشه وفا امیر شیخ نور الدین سار بوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه کس از مفاده اندازان رستم اثر حمله آوردند و از اسب فرود
آمده دست به تیر و کمان برده بزخم پیکان دیده دوز مخالفان را بر جای بازداشت ٭ بیت ٭ بهر تیر کز شست او در گذشت ٭ یکی گرد
پهلوان کشته گشت ٭ و محمد آزاد و برادرش جلشاه توکل باورچی سرکب عرابه از عرابهای مخالفان گرفته پیش صاحبقران
آوردند مانند چپر بر هم بسته و متعاقب امیرزاده با قشون و فادار مدد رسیده در آن حال از اسب پیاده شده در پهلوی شیخ نور
الدین زانو زده شیوه آغاز کرد و قشون قول نیز بمدد رسیده گرد هنگاری بر میان بستند و دست بافشاندن خدنگ دلدوز
گشادند و سر چند بهادران دشت قبچاق متواتر حمله آوردند و نهایت مردانگی بظهور رسانیدند اثباتی از جای برنخواستند داشت
و خداداد حسینی و لشکریان که قول دست چپ صاحبقران بودند از غنیم خویش کونچه اغلان درگذشته و از پس پشت اقبادگر آمد
برابر امیر تیمور گورکان ایستاده جنگ می کردند در آمده امیرزاده محمد سلطان نیز بمدد رسیده یکبار دلیران ظفر شعار دست
مخالف در هم شکسته و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و جاکو نیز حسینی و یخشی خواجه را که از آن انغار مخالفان برگشته دل
حمله آوردند منهزم گردانیدند ٭ بیت ٭ ز چوب خدنگ آتش افروخته ٭ وز آن جان بسیار کس سوخته ٭ و در آن اثنای
جوشش و خروش مبارزان جوشن پوش ایلیغی بی سر که از مقربان توقتمش خان بود بمیدان شتافته زبان بلاف و گزاف گشاده
امیر عثمان عباس را بمبارزت خود خواند امیر عباس بروی تاخته از فرط جلادت مدد کرد ایلیغی پشت بر معرکه گردانیده روی بر
فرار آورده و این معنی موجب دل شکستگی سپاه دشت قبچاق شده الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی بدو پیکار آوردند و در تحریر
شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بیکدم مجروح و بی روح کردند ٭ بیت ٭ سر و نوخیزان بر خاک بر خوی ٭ بمیدان بگردید ما
گوی ٭ تن نازنین پری چهرگان ٭ بیفتاد بر خاک ره ناتوان ٭ آخر الامر آثار ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری
ظاهر گشت و توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت بعنایت کردگار قضا و قدرت باتفاق شاهزادگان
و نوینان عنان او باد صعوبت وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از گریختگان بزخم سنان و پیکان لشکر نصرت شعار
بر خاک هلاک افتاد ٭ بیت ٭ ز کشته فتاده هزار انجمن ٭ نه تابوت و نه نوحه و گور نه کفن ٭ و صاحبقران بشکرانه
این فتح ظفر انجام از توسن خوش خرام فرود آمده روی نیاز بر خاک سود و زبان بنوازش امرا و نوینان گشوده در باره
انعام و اکرام فرموده از آن منزل در حرکت آمده در کنار آب قوزی قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانیدند و امیر شیخ نور الدین
را که همچنان جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و ترتیب اختصاص داده پایه قدر و منزلتش بایوان کیوان رسانیده و اسب
جامه زر و وزی دکمر و شمشیر مرصع ارزانی داشت و صد هزار دینار بیگی انعام فرمود والحمد لله الملک المعبود ذکر بازگشتن
از مواضع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق صاحبقران عالی گهر بعد از مشاهده پیکر نصرت و ظفر بکنار آب
آتل رعقب مخالفان خاک را تاخته در آن حدود برتو التفات بر وجنات حال قوزی جان اغلان که پسر اروس خان بود انداخته
و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس و مملکت موروثی خود پردازد و قوزی جان بعهد

نورا نورا کذشته بدروشت قبچاق دست بغارت و تاراج برآورده تا سر حد ظلمات رفته و مظفر و منصور با غنایم موفور باردوی همایون پیوسته

الکاه صاحبقران ظفرپناه دست دراز الوس جوجی خان را تاخت فرموده بیک حمله مردانه باتر اغلان و اشارکه در آن طرف بود بکریزانید

و تمامی جهات و اموال آن احشام الکه و درا بحیطه ضبط در آورده عنان همت جهان نورد بجانب اورس تافت و آن ولایت را زیر و زبر کرده

دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر بر سپاه ظفرپناه افتاد و بعد از فراغ بال از غارت و قتال الوس اوروس

صاحبقران جهانکیر بواسطه تهمتی که نسبت بامیر عثمان عباس کفته آن بهادر بی مثال بیاسا رسید و چون سپاه پرخاش جوی بالم

رسید ساکنان انجا را با زهرآب انتقام جرعه چشانیده قلعه کولای جاوس را که دو سردار در انجا بودند کرفته مردم بقتل آوردند

رانجت الثری رسانیدند و قلعه بولاد بهیسم را نیز کرفته نزو خشک آن دیار را بآتش غضب درهم سوختند و بموضع بورجاتم

رفته آن زمستان را در انجا کذرانیدند و در قلب شتاکه مقصود پیروزی بنا همان اوان بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد

سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیکر امرای حشمت آیین را در آنجا و اردوی همایون کذاشته بنفس نفیس

بجانب حاجی ترخان و سرای شتافته و تخت بکاچی ترخان رفته حاکم انجا که محمدی نام داشت بحال اضطرار افتاده مراسم استقبال

بجای آورد و امیر تیمور کورکان او را در خدمت امیر جهانشاه و بعضی از امرای سپاه بسرای فرستاده آن موضع را ویران

ساختند و در وقت مراجعت از آب آتل که بر روی یخ می کذشتند محمد را بزیر یخ انداختند انکاه حسنه و اقاق بنو طغان جاقی را

کوچانیدند بمکافات زنجیر سرای که او زنکان سوخته بودند آتش در آن زده بیورت قشلاق باز کشت و در اول بهار تسلیم سپاه

موافق سبحان جیل صاحبقران معاد ساختند از یورت قشلاق براه دربند متوجه اذربایجان کشت و در اثنای راه چند قلعه دیگر

و سنگر ساخته متمردان را مغلوب و منکوب کردانید و چون از شماخی کذشته در لب آب کر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم والی

که در آن سفر ظفر اثر در ملازمت رکاب نصرت شعار بود طوی عظیم ترتیب داده پیشکشهای لایق کشیده صاحبقران دولت نواز

بتجدید خلعت خاص و کمر مرصع داده او را بلند پایه کردانید رخصت ارزانی داشت و لوای کشورکشایی از انجا در حرکت آمده منزل ایام

مضرب خیام عساکر ظفر اعتصام کشت و از اهتمام میرزا میرانشاه بولایتی که تعلق بوی کرفته بود روان ساخته بعدل و انصاف وصیت

فرمود و میرزا میرانشاه باذربایجان شتافته دست درازی سپاهش در قراباغ و نخجوان ماوادیک یورت خشنود دشت

چپ و سولاغ و همدان و در کزین علم اقامت برافراختند و امیر صاحبقران بسلطانیه تشریف برده در ان مقام بحال سلطان عیسی

حاکم ماردین که مدتی در قلعه آن محبوس بود ترحم فرموده او را از حبس نجات داده خلعت عفو و اغماض پوشانیده بحکومت

ایالت ماردین سرافراز کردانیده بر لیغ جهان مطاع ارزانی داشت و اجازت فرمود و در ان اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که در

موکب همایون داروغه بنهاوند امیر مزید برلاس را یکی از نوکران خود ماشناس بهلول نام بقتل رسانیده و آن بلده را ضبط کرده

کردن از طوق فرمان پیچیده فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی با جمعی کثیر از سالکان

جلو انی بر جناح استعجال بنهاوند روان شدند و صاحبقران کیتی ستان بر متعاقب ایشان مرا عقب روان شده و قبل از رسیدن

موکب همایون امرا بنهاوند رسیده مسخر ساختند و بهلول را با اتباع با تیغ بیدریغ کذرانیده او را در آتش انداختند و صاحبقران کامران

سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان خلعت و اقبال بر اوج افلاک برافراشته و ماه رمضان در آن فضای راحت فضا بپایان

رسانیدند

ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دار الملک سمرقند

پادشاه عالیجاه صاحب نایب در همان آداب فرایض و سنن روزه عید صیام قیام و اقدام نموده امیرزاده محمد سلطان و امانه جلال حمید و امیرشاه ملک و امیر

را بجانب فارس فرستاده و فرموده که تا در سر حد برو بند و کرمسیرات را با سواحل متعلق کردانند و صاحبقران بی همال پانزدهم شوال

سنه تسع و تسعین و سبعمایه بجانب ماوراءالنهر در حرکت آمده بهر دیار که می رسید از کیفیت سلوک حکام پرسیده ظلمه را تادیب نموده و ارباب

عدل را بانعام و اکرام خوشدل و مسرور کردانیده چون بخراسان درآمده عالی هرات امیرا قبوقا بر اسم استقبال استعجال نموده

بشرف رکاب بوسی سرافراز کشت و پیشکشهای لایق کشیده بمقر خود شتافت و صاحبقران کردون غلام بسرعت تمام طی

منازل و مراحل نموده بکشتی از آب آموبه کذشت و حضرات عالیات سلطان بخت بیکم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین

بلقیس آیین و امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثارها افشاندند و لوازم رسم زمین بوس بجای

آوردند و صاحبقران حمیده آثار از معبر ترمذ بشهر کش رفته بزیارت مرقد شیخ شمس الدین کلال و دیکر مشایخ آن ولایات تشریف برده

در باره حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات کرده روزی چند بخرمی و شادکامی کذرانیده از انجا بسمرقند خرامیده و بعد از

بتشرف طواف مراقد اکابر و اولیا بساط عیش و نشاط مبسوط کردانیده خراج سه ساله را برعایا بخشیده و بعضی از ظلمه

متغلبه را که بر مردم حیف کرده بودند بسیاست رسانیده و آن زمستان بدولت و اقبال در آن بلده خجسته مثال بسر برده و در اول

فصل بهار قصر باغ شمال را تعمیر فرموده و بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود بیت خسرو تاج بخش تخت نشین

شاه دارا سپهر جم آیین ٭ چند روزی بقصر باغ شمال ٭ در کمال سعادت و اقبال ٭ کذرانید در نشاط

و سرور ٭ کرد از عدل ملک را معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قرا جار نویان و نقاوه خاندان صاحبقران بود تسع و تسعین و سبعمایه عنایت پدر بزرگوار شمول حال خجسته مالش کشته ایالت ممالک خراسان را تا فیروزکوه و ری بحکومت

فرمود و شاهزاده در اوایل شعبان سنه مذکوره موافق دو ئیل از آب آموبه کذشته بجانب هرات توجه فرمود و در آخر

همان ماه در الکای کهدستان نزول اجلال فرموده قبه بارکاه باوج مهر و ماه برافراخت و با شاعه عدل و انصاف و دفع رسوم جور

و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان را در انجا بپایان رسانید انکاه در ضمان حمایت ملک منان باغ زاغان را نشیمن همایون

چتر همایون فال ساخته در شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه حجه مذکوره آن حضرت را ولدی رشید متولد کشته بیابسنغر میرزا موسوم

شد و امیر صاحب قران همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاده از سمرقند بجانب شهر سبز عنان عزیمت انعطاف

فرمان همایون بعد دو اخشم

داده و ماه رمضان را در آق سرای کذرانیده از انجا به ییلاق سلطان از توجه رفت و در ان مقام امیرزاده محمد سلطان از جهان

بجانب فارس و سواحل دریای هرمز رفته بسیاری از قلاع را مسخر کردانیده مخالفان را بتیغ بیدریغ کذرانیده مظفر و منصور با غنایم

بحضور محضور بشرف ملازمت رسیده و برسم پیشکش برکات لایقه و تنسوقات سابقه بشرف عرض رسانید و در آن اثنا خیال و هم علی

اغلان سوید ایلی در دو باغ حضرت صاحبقرانی پیدا شده و جمال حال خضر خواجه اغلان شمع جهان‌نما گردانید تا اقبال شان بسر سپردها یابد
خسروانه فروغ و زینت داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت و مخدره از مخدرات شبستان خاقانی را عظیمه
بحرم سرای صاحبقرانی رسانده و بنفس شریف از ییلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان گل جنت‌آسا آمده در باغ جهان
باغ دلگشا و قصر آنرا تعمیر فرموده آن منزل فردوس‌وش را مورد و مخیم خضر خواجه اغلان شد آنگاه امیر عالیجاه بنا شکفت رشته از آب
سیحون عبور نموده در نزدیکی قریه جناح طرح قشلاقی انداخت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره
که از اولاد محمد حنفیه است عمارت عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمائه غیاث الدین ترخان از مغولستان باز
آمده دختر خضر خواجه اغلان را که تکل خانم موسوم بود بزیب و زینت تمام و تجملی بیرون از حیطه اوهام باردوی همایون رسانید و صاحب
قران گردون غلام بترتیب طوی فرمان نفاذ فرمود و بآیین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانید و چند روزی بعشرت و سرور
گذرانیده چون حشمت و سپهر او زنگ آفتاب عزم حب الشرف خویش کرد روی توجه بسمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی دار
نگهبان و حارس و تأیید نامتناهی در همه احوال موکب جاه و جلال را ملابس ع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان ؛ والحمد لله

المنعم المنان **گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی‌ستان بجانب مملکت هندوستان** برفع اعلام جهاد جهت تقویت
دین و دفع اشرار کفار بمیزد دین موجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت رسالت پناهی اعلای مراتب جاه و جلال
است و اجتلاب وصول باعلی درجات امانی و آمال بنابراعلی صاحبقران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب سنه ثمانمائه موافق پارس ئیل
بنیت غزا و جهاد اهل کفر و ضلال با سپاهی از اقطار امصار زیاده و لشکری جامع اجل سر وضع و روی بصوب هندوستان نهاد
و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه را در سمرقند بحکومت بازداشته از آب آمویه گذشته عنان نگران براه اندراب انعطاف
داد بیت بجنبید و جنبش بعالم فتاد ؛ بعالم چنین جنبشی کم فتاد ؛ فلک گشت از عزم او گرم‌تاز ؛ زبانگ دهل
هم لغزه مانی ؛ و چون موضع اندراب مضرب خیام زرین طناب خسرو عالیجناب گشت طایفه از مردم آنجا برسم دادخواهی
بدرگاه پادشاه آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هر سال از ما مال می‌ستانند و هر کس را که
در ادای خراج اندک اهمال می‌کند او را کشته عیالانش را باسیری برند بیت زنان را پس از کشتن کدخدای ؛ برند از
آتش اندر سرای ؛ از شنیدن این سخنان عرق غضب و حمیت خسروانه در حرکت آمده و اغروق را گذاشته با بعضی از لشکر
منصور بجانب کفار ایلغار کرد و قلاع متین و حصون حصین آن گروه بدین را بزخم تیر و زوبین در غره تسخیر کشیده اکثر ایشان را بتیغ
جهاد بگذرانید و اموال و جهات آن گروه ضال را عرضه نهب و تاراج گردانید بیت پس از کشتن اهل بغی و ضلال ؛ نصیب سپه گشت
بسیار مال ؛ و غازیان سعادتمند بر قله کوه بلند از روی سنگ مبارک آن زمره بدین که هرگز سجده معبود حقیقی تعالی شأنه
فرود نیاورده منارها برافراختند و حکایت آن غزو را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافت همانجا بر سر سنگی نبشت
ساختند و چون امیر تیمور گورکان از دفع شر آن قوم بد اختر فراغبال حاصل نمود با اغرق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از
وصول بدان سرزمین چندروز در مرغزار درین قبه بارگاه بر اوج سپهر برین افراشت و روز چهارشنبه غره ذی حجه مذکوره از آن

منزل پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورد و روز شنبه چهارم ماه مذکور بحوالی قلعه ایریاب رسیده در باب تعمیر آن انحصار اهتمام فرمود
در عرض چهارده روز اتمام آن امر فراغت روی نمود و در روز جمعه هفدهم ماه مذکور صاحبقران موید و منصور بر اسپی بزرگ از آنجا که روان
گشته سوار شده گرد قلعه می‌گشت و چون محاذی دروازه رسید از زرفنه بالاخانه دروازه تیری بقصد آن حضرت انداخته از آن
بیراب رسید لیکن گزندی نرسید و خشم شاهانه برافروخته از دروازه دیگر قلعه شتافت و بانجه موسی و غانی که مقدم قبیله اگرسی بود
داده فرمان بیان در همان ساعت او را امیده و مغلول گردانیده حضرت بغرفی سعادت که بر کاب حشمت و جهانگیر انداخته بوده آغاز عبور
نموده و چند کس را زخمی ساختند آخر الامر کلمه کیستانی ان الجمع را بگرفت و در چاشت آن روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل
رسید و حکومت ایریاب بملک محمد که برادرش شکرشاه به تیغ بیداد موسی کشته بود تعلق گرفت و در روز پنجم ماه مذکور صاحبقران
عالیجناب از ایریاب کوچ فرموده روز سه‌شنبه ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانمائه موافق پارس ئیل از آب سند عبور نمود
کنار بیابان جرود که بجول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و در او بیابان کوه جرود برابر همایون طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالم
پناه آمده مراسم پیشکش بجای آورده و شرایط خدمتکاری و باج گذاری قبول نموده و بنوازش امیر صاحب قران مستظهر و
خوشدل گشته اجازت مراجعت یافته و روز چهارشنبه بیستم ماه مذکور حشمت و منصور از آب جول عبور فرموده روز پنجشنبه امیر
شیخ نورالدین را با فوجی از سپاه جلادت آیین بر دفع شر شهاب الدین مبارک شاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار آب جیحون افتاده
ارسال فرمود و خود نیز متعاقب نهضت فرموده و شهاب الدین احمد از وقوع مکابره با امیر شیخ نورالدین و وصول صاحب قران ظفر
که بکشتی درآمده و تمامی جهات و متعلقانش بدست عساکر نصرت مآثر افتاده اکثر لشکر او رخت هستی بباد فنا دادند و بعد از آن تمام
عنان بجانب تلمبی کوچ فرموده روز شنبه غره صفر سنه احدی و ثمانمائه حوالی آن حصار مضرب خیام عساکر نصرت مآثر گشت و
اهالی آنجا بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آمده مال امان قبول کردند و محصلان بواسطه حصول آن وجه بشهر رفته در آن اثنا بواسطه
احتیاج سپاه منصور بآذوقه حکم همایون نفاذ یافت که هر کس هر جا غله یابد بردارد و بدین بهانه شبی که دماغ زمانه از غلبه ماده سودا
بهم برآمده بود لشکریان بیلمیسی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج شهر زدند چنانچه غیر از علما و سادات کسی
از آن میان نجات نیافت و روز شنبه هشتم صفر رایات ظفر آثار از تلمبی نهضت نموده عساکر نصرت مآثر در اثنای راه نصرت کوکرا
که با دو هزار کس از هندوان جهالت نشان در کنار کوهی عظیم ایستاده می‌خواستند که دستبردی نمایند منهزم گردانیدند و بسیاری
از اتباع او را کشته هر چه یافتند غارت کردند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام
امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب ظفر نشان پیوسته انوار طلعت صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده امید حاصل ساخت **گفتار در بیان**

ذکر وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی آنجا از گبر و کفار
چنانچه سابقاً خامه لطایف صریر در سلک تحریر انتظام داد صاحبقران کشورگیر حکومت مملکت قندهار و بغلان و کابل و غزنین و قندهار را
بشاهزاده رفعت مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده چون آن ولایت را بحیطه تسخیر درآورد و عزم گرفتن دیگر
بلاد و امصار نموده از آب سند گذشت و شهر اچه را بجنگ گرفت و بظاهر ملتان شتافته اعلام محاربه و محاصره برافراخت و از او

انجا سارنگ بود برادر ملوخان و سارنگ و ملوخان در سلک امرای سلطان فیروزشاه انتظام داشته و بعد از فوت آن پادشاه بر ملتان
استیلا بر ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره شش ماه کشید اهالی و متوطنان مولتان از قحط و غلا بجان آمده سارنگ
ترک جنگ داده و از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و امیرزاده پیر محمد را فتح میسر گشته بدرون مولتان خرامید و در آن ولا چنانچه
در هندوستان معهود است بنگالی عظیم روی نموده اکثر اسبان لشکر تلف شدند و حکام آن حدود این معنی را دانسته شعار خلاف
ظاهر کردند و مخالفان شبها تا در شهر آمده هرچه می یافتند می بردند و مردم شاهزاده بجهت کثرت گل و لای وقت ستوران باوجود
دفع ایشان قیام نمی توانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات می گذرانیدند که ناگاه ناگاه رایات خجسته سمات صاحبقرانی
از افق دیار هند طالع گشته آفتاب کردار انوار نصرت را روشن ساخته دیده بخت کم فرصتان از مشاهده آن تجمل خیره شده
خفاش وار در ورطه عمی افتادند امیرزاده پیر محمد از مضیق وحشت خلاصی یافت و باردوی همایون شتافته روز جمعه چهاردهم شهر صفر
در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسید و منظور عین شفقت و مرحمت گردید و روز شنبه پانزدهم ماه مذکور لوای ظفر
از آب بیاه عبور نموده سایه اقبال بر منزل جهان انداخت و چهار شبانروز توقف اتفاق افتاده در آن ایام امیرزاده
پیر محمد طوی داده پیشکش کشید و آنحضرت سی سر اسب بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر گشت و روز چهارشنبه
بیست و ششم شهر صفر لشکر ظفر اثر آن حصار را در میان گرفتند و بطنیر از مشاهیر قلاع هندوستان است و از راه دور افتاده
اطراف او بیابانست و آب آن از کولی است که بر در شهر از بنکال پر می شود و حاکم آن قلعه را دولچین می گفتند و دولت
هندیان بهادر را گویند و دولچین تا آن غایت سر تابعت هیچ پادشاه در نیاورده بود و از آینده و رونده باج ستانده
هیچ تاجری از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفر پناه در نواحی آن قلعه اعلام اقتدار برافراختند از افغان سورن
ناله کرنای زلزله در زمین و زمان انداخته هندیان بخت بقدم محاربه پیش آمدند و پس از آنکه تهور دولت سپاه حضرت صاحب
قران را مشاهده نمودند امان خواستند و مرحمت شاهانه شامل حال ایشان گشته در روز جمعه بیست و هشتم دولچین بسعادت
سعد اجودنی ملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بتقبیل بساط بوسی استسعاد یافت و سه قطور اسب تازی نژاد باز بهای
پیشکش کرد و خدمات او شرف قبول پذیرفته بانعام جامه زردوزی و کمر مرصع و شمشیر زرنگار سرافراز گشت و مقارن آن کمال
جمعی از اهالی دیبالپور که پیش ازین از اتباع میرزا پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بوده بتیغ انتقام
حضرت فرجام مقتول گشته و این معنی موجب هراس مردم بطنیر گشته برادر دولچین کمال الدین و پسر او در سلخ صفر
در دروازه برکشیده و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم دولچین مقید شد و سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار آورده
دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلید دروب ارسال داشته و در غره ربیع الاول امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهت حصول
مال امان بشهر در آمده ریاکار تیره رای در ادای مال امان اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه
جهان سوز بقلعه بطنیر در آمدند و میان ایشان و هندویان جنگی صعب روی نمود آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام
وزیده ده هزار از کفار بتیغ جهاد کشته شده و آتش نهب و تاراج در خان و مان ایشان انداخته تمامی عمارات آن اشرار با

خشم محترق شده در آن دیار نه دار ماند و نه دیار فله الحمد الملک الجبار **ذکر مجملی از احوال ملوک هندوستان و استقلال ظهور آن**
بعد از سلطان محمود و ملوخان و بیان احوال بعضی از شیران بیشه دلی بعد از طی منازل بنواحی دار الملک دهلی چنانچه در
مجلد ثانی نبشتن ذکر یافت سلطنت دار الملک دهلی در سنه عشر و سبعمائه تعلق بسلطان علاء الدین میداشت و چون نواب
اجل طپانچه آن پادشاه عدالت آیین علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمه قضا زر عروس مملکت دهلی
را با سلطان تغلق شاه عقد بست و آن پادشاه عادل مدت حیات بسر رسیده پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت
و سلطان محمد شاه در سنه خمسین و سبعمائه لشکری فراهم آورده کمند همت بر کنگره تسخیر گجرات انداخته آن مملکت را بکنار
دریابار در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و آن پادشاه کریم سخاوت پیشه بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام
تمام می فرمود و در ایام دولت سلطان محمد شاه مولانا جلال الدین ابن حسام تهنه اولی بهند رسیده قصیده در مدح پادشاه
در سلک نظم کشید که مطلعش اینست **بیت** الهی تا جهان باشد نگهدار این جهانبان را ٭ محمد شاه تغلق شاه سلطان
ابن سلطان را ٭ و جناب مولانا معین الدین اسفراینی در تاریخ هرات آورده است که چون بر سلطان محمد پادشاه ابن حسام
این مطلع را خواند شاه فرمود که بس کن که من از عهده صله تمامی ابیات این قصیده بیرون نمی توانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس
نشانده اشارت کرد تا صره های زر بیاورند و در گرد مولانا چندان ریزند تا با سرش برابر شود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر
مولانا جلال الدین هندی شد برخاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمده فرمود که دیگر زر آورده بر
گرد وی چندان ریختند تا با قامتش برابر گشت **مصراع** چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ٭ وفات سلطان محمد شاه در ذی حجه سنه
احدی و خمسین و سبعمائه در وقتی که از گجرات بکنار آب سند می رفت اتفاق افتاد و در بیست و سیم محرم الحرام سنه اثنین
و خمسین و سبعمائه ابن سلطان محمد شاه در ذی حجه سنه مذکوره که وفات یافت فیروز شاه قایم مقام وی گشته روی بطرف
دهلی نهاد و در جمادی الآخر سنه مذکوره بدان بلده در آمده مسند سلطنت بروی قرار گرفت و غبار فتنه و آشوب تسکین پذیرفت
و بعد از آنکه فیروزشاه نماند کار پرور قدر سلطان محمود نبیره او را بر سریر ایالت نشاندند و ملوخان که از اعیان امرای
سلطان فیروزشاه بود و بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار ملک و مال گشت و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه کوکب
ظفر نشان امیر صاحب قران خبر یافتند باستظهار سپاه بسیار و حشمت و ابهت بی شمار مستعد جنگ و پیکار گشته
پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحب قران کامکار از عناد و استکبار آن قوم واقف شده بحار قهر نظیر عنان یکران
گردون سیر بجانب دهلی انعطاف داد و در اثنای راه بهر بلده و قصبه که می رسید خان و مان کفار را بآتش غضب سوخته
و اطفال اهل ضلال را باسیری می گرفت و بعد از طی مسافت از انهار براق آثار و بحار بسیار مخافت گذشته در روز
دوشنبه بیست و هفتم ربیع الاول سنه احدی و ثمانمائه از آب جون گذشت و متوجه حصار لونی گشته در همان
روز بظاهر آن قلعه رسید میمون که موسوم بمیمون بود موکب همایون را استقبال نمود و شیخی زاهد با هشتاد تن عقل دور بین ظفر
ارادت سلوک داشته خود را باردوی حضرت صاحبقران رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی بسر مخالفت

آخر وقت تیز باکشته شد و لشکریان اطراف قلعه را نقب زده عرض و مساحت کشیدند بر شرفات آن انداخته دیگر از آثار سلاطین ساخته

بدرفت تیز جاه خود ساخته و در غره ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مناقب از حصار لونی سیراب چون رفته در برابر جهان نمای

فرود آمده و جهان نما عبارت است از عمارتی که سلطان فیروزشاه در دو فرسخی دهلی ساخته در بالای کوهی و آب جون از

دامن کوه می گذرد و روز دیگر رای صواب نمای صاحب قران کشورگشای مایل تماشای قصر جهان نمای شده با هفتصد سوار از زرهی

جلادان صوب شتافت و آن منزل راحت افزای را نظاره کرده و دران دشت بنظر امعان تیابان نگریست و ملاحظه فرمود

که جهت پیکار کدام موضع لایق ترست مقارن آن حال ملوخان با چهار هزار سوار جوشن دار و پنجهزار پیاده جوشن دار

جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون آمده نزدیک رسید پادشاه صاحب تایید ارباب جرات

نموده بعسکر همایون شتافت و قراولان سپاه ظفر نشان سید خواجه و الله داد و مبشر بهادر با سیصد نفر از مردان

جلادت اثر بمقابله و مقاتله مخالفان قیام نموده و تاکنار آب حرب کنان آمدند و در آن موضع نایره قتال التهاب یافته امیر

تیمور کورکان سونجک بهادر و امیر الله داد را امید و قراولان روان کرد و ایشان چون باد از آب گذشته بنوک پیکان جان

ستان شکاف در صندوق سینه اهل کینه انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت فرار فیلی کوه پیکر که هنگام

پیکار شهیر جنگ دوار از وی در خطر بود بیفتاد و سقط شد و ارباب فراست از وقوع این صورت بفتح و ظفر واثق شده کر را ابشارت

دادند و در روز جمعه سیم شهر ربیع الثانی موکب صاحبقرانی از منزل کوچ کرده در آن منزل شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان

سپاه و اشراف بارگاه را جمع آورده در باب توره و یاساق سلاطین آفاق کلمات خردمندانه بر زبان راند و دستور

رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارت رایق و کلمات لایق بیان کرد **بیت** زبهر دری نکته گفته شده

زهر گنجگو هری سفته شد ∴ در خلال این حال شاهزادگان ستوده خصال بعرض آن نقطه دایره جاه و جلال رسانیدند

که از کنار آب سند تا بدین مرحله زیاده از صد هزار نفر از هندویان کافر اسیر گشته‌اند و حالا در اردوی همایون جمعند و

بیم آن که در وقت مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن موثر افتاده فرمان همایون صادر گشت که تمامت اسیران

را بقتل رسانند و هر کس در امتثال این امر اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغهای بیانی آغاز سرافشانی کرده بروایت

اقل صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده

بود در آن روز پانزده نفر از کافران هندی را طعمه شمشیر غزا ساخت و در همان روز لوای فرقدفرسای از آنجا بجانب

دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته آن

طرف رود جون معسکر موکب نصرت مآب شده بیاقیان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رعایت حزم در گرد

اردوی اعلی خندق کنده از شاخهای درخت چپرحصاری مرتب ساختند و در پیش خندق گاومیشان را برهم بسته و جهاز

انداخته منتظر جنگ و پیکار نشستند گفتار در بیان محاربه جنود ظفر ورود با والی هنود سلطان محمود صباح روز سه شنبه

هفتم ربیع الثانی که خسرو کواکب آسمانی از مطلع تاییدات سبحانی طالع شد تیغ فتح و فیروزی سر شب هندی سلب را از جهت

ناخن پنهانی با انفاس قدسی محتوای بشارت سوودای ان اسم یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص میدان بارز ان جهاد

منسوب و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو التفات بر کار زار هندیان تیره رای افکنده پاره

بلند شوهنده بر آمده برانغار سپاه نصرت شعار را با میرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین و

امیر مضراب و امیر بادیکار برلاس و قماری یساول و تیمور خواجه اقبوقا سپرد و جوانغار را از صولت سلطان محمود خان

و میرزا سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان منصوب داو استحکام کرد و در سراول

زاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایات ظفر آیات خاصه آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان در

گذشت **نظم** بقلب سپه شاه نصرت قرین ∴ برافراخت رایت بچرخ برین ∴ عنان تاب شد جانب رای هند

شب شیر کین ملک پیرای هند ∴ ز سوی دگر حضرت دهلوی ∴ بمیدان ساخت آیین کین خسروی ∴ و خود با تغلق

ملوخان در قلب لشکر ایستاده میمنه را بملک معین الدین و ملک هانی ملتانی داد و ضبط میسره را بعهده طغان خان و میر علی

موجه کرد و با ده هزار سوار شمشیرگذار و چهل هزار پیاده جرار روی بمیدان آوردند و ماده اعتماد و عمده اعتضاد هندیان فیلان

کوه پیکر عفریت منظر بود که عدو انها از صد و بیست سر رسید و از هیبت و مهابت آن افیال جبال مثال اسبان ابطال

رجال سر میدان امرای کشور هند و هندوستان فیلان گردون توان را بجبهه و سلاح آراسته بوده و بر پشت پشته مانند آنها

تختها و صندوقها محکم ساخته و بر روی آنها چند ناوک انداز نشسته و رعد انداز ان در پهلوی صف فیلان آماده جنگ

و جدال ایستاده **بیت** صف زنده پیلان پولادپوش ∴ تهی کرد مغز سران از هوش ∴ اگرچه لشکریان

از جنگهای ایمن دولت صاحب قرانی صفهای دشمنان قوی در هم شکسته بودند و عقده‌های مهمات کلی بسر انگشت جلادت

از هم گسسته اما چون پیش ازین جنگ فیل ندیده بودند در مهابت و مدار و صلابت کردار آن جانوران غرایب آثار هیبتی

اندیشیدند و مغلوب ساختن فیلان را از محالات می پنداشتند و خدنه حتما پراکار بر واشراف مشابه بود که در وقت

تعیین موضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علمای عالیشان و فضلای معالی مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه

افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که جای ما نزدیکی حضرت

است که آنجا عورات می باشند **بیت** گرچه بهر امراء و هر سراس ∴ معجز ناهید را ساز و لباس ∴ بنیاد اعلی

صاحبقران ظفر لوا فرمود که از آهن خار و خسک بزرگ سازند تا در وقت حمله پیلان پیادگان موکب نصرت نشان آنها

را در راه گذر پیلان پریشان سازند و چون عنایت ازلی در همه حال شامل آن سوید حمیده خصال بود پیش از آنکه

احتیاج بکار خار و خسک شود سپاه نصرت پرگ را گل فتح و فیروزی در چمن اقبال بشکفت و دیده امال و امانی از طلوع

کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت **بیت** چو کر فتح و ظفر شد جلوه گر ∴ دو حد اقبال آمد بارور ∴ کیفیت اجمال

بر سبیل اجمال آنکه بعد از تساوی صفین و تقارب فریقین صاحب قران پاک اعتقاد بدستور معهود از باره عالم نورد فرود

آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و جبین اخلاص بر خاک نیاز سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسئلت نمود و از اجابت

و ما بر ضمیر منیر خاطر گشته بدل قوی و اول صبح پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورد و علی سلطان تواجی و التون بخشی و امیر کوسی کمال را با چند قشون جرار بمدد امرای برانغار فرستاد و حال آنکه ایشان را بخاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقران قوی بازوان سالک پهلوانی را بمدد ما فرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت بدیشان پیوستند ایشان مستظهر و قوی خاطر گشته سونجک بهادر و سید خواجه بهادر و الله داد و نصرت قماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزار از کمین کاه بیرون شتافتند و چندان صبر نمودند که منقلای دشمن از ایشان درگذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از دنبال ایشان درآمدند و در حمله اول قریب یانصد کس را بر خاک هلاک انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد جهانگیر بر جوانغار مخالفان تاخته شمشیر انتقام رسانید و طغای خان را که در برابرش بود منهزم گردانید و از میسره همین دولت قاهره امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که بتمکین ملک معین الدین و ملک ... بیان کوه آهنین استواری نموده هم شکسته و سایر امرا و یلان بر صف پیلان زده بزخم تیر و نیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران را مجروح ساختند فیلبانان را از قفل آن جبال بر روی خاک انداختند

بیت

بگرزی یکی کرد فیلی زبون ⁂ تبیری دگر فیلبان سرنگون ⁂

و امیرزاده خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده سالگی بود فیل قوی جثه را اسیر کرده بنظر صاحبقران درآورد و طلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران ستوده خصال رخ نموده فرزین بند اعدا پیاده و فنا رفت و پیادگان اهل فنا و شه اسپان تازی نژاد فرسوده گشت و سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند

بیت

گریزان از آن رستخیز ⁂ بود کار هندوستانی گریز ⁂ و سپاه منصور رایت تفوق بر افراخته پهلوان و هندیان را چون شتران قربانی در قلاده اسیری کشیده بسیاری از لشکر سلطان محمود و ملو خان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند

نظم

سیاه هند از پیاده و چپ ⁂ فتادند چون سایها بر زمین ⁂ سر هندیان زیر پا گشت لخت ⁂ فرو ریخته چون هندو از درخت ⁂ ز ترکان صف پیل اندر هراس ⁂ بچرخ آمده همچو گاو خراس ⁂

و سلطان محمود و ملو خان در شهر تحصن جستند صاحبقران گیتی ستان در موضع حوض خاص نزول فرموده آن حوض ساخته و پرداخته پادشاه و پادشاهزادگان فیروز شاه است و انقدر وسعت دارد که تیر تیرانداز از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نمی تواند کرد و آن غدیر در موسم برشکال از آب باران پر شده تمامی سال مردم از آن آب می آشامند القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرا و نوئینان بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غرایب امور که بظفر دولت قاهره از ایشان بظهور آمده بود عرض کردند و آن حضرت از وفور نعم الهی که شامل حال و مآل روزگار ملازمان آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین امرا و ملازمان جلادت آیین گشاده در باره ایشان انعامات فرمود

ذکر فرار سلطان محمود و ملو خان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان

چون عقد جمعیت حکام اهلی از هم گسیخته هر کدام بغیر از فرار چاره ندانسته و هر کدام از لشکریان ایشان بطرفی گریخته سلطان محمود و ملو خان بشهر درآمده طریق مشورت مسلوک داشته شده و در همان شب که مانند باطن کفره فجره همچون ظاهر سپاه زنگ سیاه رنگ و تیره بود شهر را بازگذاشته

رایت گریز بر افراشتند و شب امیر صاحبقران از فرار ایشان خبر یافته جمعی از بهادران بتعقیب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی نهایت گرفتند و دو پسر ملو خان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خداداد اسیر کرده باردوی همایون آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که برق زرنگار خسرو ثوابت و سیار بر بام این نیلگون حصار منصوب گردانید صاحبقران گیتی ستان بدروازه میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه بر افراشت و قضاة و اکابر و اشراف دهلی بعز بساط بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب ملو خان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمودند و ملحوظ عین عنایت شده بجان امان یافتند آنگاه لوای کشورگشای و نقاره های بلند آوازه را بر فراز دروازه درآورده صدای بشارت در خم طاق سپهر نیلگون انداختند و صد و بیست زنجیر فیل عفریت منظر و چند کرگدن کوه پیکر که بخت بلند بتصرف لشکر ظفر اثر در آمده بود بنظر صاحبقران والا گهر در آوردند و آن نشانها مانند کسانی که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد کردند و روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر درآمده خطبه را بنام و القاب سلطان محمود خان و جهان ... قران گیتی ستان و ولیعهد آن حضرت امیرزاده محمد سلطان زیب و زینت دادند

بیت

شد از نام او قدر منبر بلند ⁂ ز القاب او روی زر ارجمند ⁂

و چون بآبیاری دولت باغ نصرت شاداب شد صاحبقران کامران بزم عیش و طرب آراسته نوای نشاط و خرمی بعیش بر گنبد نه سپهر رسانیدند و در نزهت سرای کامرانی دوستکامی جام جهان نمای ارغوانی در گردش آورد و در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام با جمعی تحصیلداران عظام بدر دروازه نشسته بود و بوجه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از سپاه نصرت شعار جهت تحصیل غله و علف بشهر درآمده جمعی از نوکران آغایان و نوئینان بیها ... جدا کرده بشهر ریختند و دست بغارت و تاراج برآوردند و امرا هر چند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر صاحبقران بزم فریدون و آیین کی در بزم سرور و می نشسته بود و کسی را مجال نبود که کیفیت حال عرضه دارد و آتش فتنه و فساد اشتعال یافته هندویان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش انداخته غبار جنگ و جدال می انگیختند و جمعی بالضرورت شمشیرها از خون ایشان چون می در قدح می ریختند و امرا در روز دروازه را ببستند تا تمامی سپاه بشهر درنیایند اما قریب پانزده هزار از ساز شام تا صباح بنهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود بیرونیان نیز خود را در شهر انداخته غارت عام کردند و روز هجدهم نیز همان شعله جانسوز در اشتعال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر و کمتر هندوان اسیر کرده بیرون بردند و انواع آلی و جواهر و اوانی نقره و زر سرخ و سفید آنقدر بدست سپاه نصرت اثر افتاد که از حیز شرح بیرون است

مصرع

و حصر و تعدد آن ... در میان شرحش نباید در قلم ⁂

و هر سه شهر دهلی که متصل بیکدیگر بود یکی را سیری و دیگری را جهان پناه و سیم را دهلی کهنه گویند غارت و تاراج سمت مساوات گرفت و شرح این حال بمسامع جاه و جلال رسید و فرمان واجب الامتثال صادر یافت که ارباب حرفه و صناعات را از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایت خویش برند و سنگ تراشان را جهت خاصه همایون مضبوط دارند تا در ملازمت موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که در آنجا ساخته خواهد گشت کار کنند

ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند

با پنجه توق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز ... افق

روی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع آن ولایت شده صدای کوچ زلزله در عالم انداخت و در بیست و چهارم ربیع الاول از ظلم
نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مزرعه وزیرآباد معسکر پادشاه جلالت شعار گشت ایلچیان بهادر نژاد که حاکم آنها ورد بود بخدمت
رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلقشاه تا این زمان در مجلس ملوک هندوستان سخن وری
می کردند بنظر آن شاهباز قله معالی رسانیدند و آن تحفه گرامی بشرف قبول اقتران یافته رایت منصور از انجا عبور فرموده در
نهار کته ها در با پیرش قلتاش بشرف بساطبوسی سرافراز گشته پیشکشهای شایسته گذرانید و باصناف الطاف خسروانه
مخصوص گردید و امیر تیمور گورکان از منزل کته به ولایت آباد که معمورترین ولایت هند بود تشریف برد و دو روز در توقف کرد
انگاه روی بجانب قلعه میرت که از مشاهیر قلاع هندست آورده در آن زمان مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر ضابطان آن قلعه بوده
و اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمودند و در آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی نژاد بانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند
و قهرا و قسرا قلعه میرت را گرفته و صفی گبر را بدار البوار فرستادند و پسرش را با آتشی گرم بر سینه بسوختند و در دهم ماه جمادی
الاول لشکر گبران انحصار بر دست مسلمانان کشته شده و بروج حصار با خاک راه هموار شد انگاه پادشاه عالیجاه
غزا و جهاد کفار بد اعتقاد بکنار دریای گنگ رفته چند نوبت باگبران بی دین مقاتله نموده بسیاری از ایشان را بر ساحل آن آب
کوبه بآتش دوزخ فرستادند و اعلام اسلام برافراختند و بعد از ان عزم مراجعت جزم فرموده بتاریخ سه شنبه ششم جمادی
الاول از کنار آب گنگ بهوای سمرقند های مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده براه کوه سوالک که مسکن بسیاری
هندیان کافر کیش بود روان شد و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاول تا شانزدهم جمادی الآخر در میان کوه سوالک
و جبل کوکر اوقات گذرانید و در آن مدت زیاده از بیست غزو میان صاحبقران و گبران روی نمود و در اکثر غزوات بر طبق آیه کریمه
وان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده آنمقدار غنیمت گرفتند که
محاسب وهم از فهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف می نمود و در شانزدهم جمادی الآخر نواحی قریه [illegible] معسکر همایون گشته در آن
مرحله ایلچیان شاه اسکندر والی کشمیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و عرض اطاعت و خدمتکاری کرده نوازش یافتند
و در هجدهم ماه مذکور دعاگو و ثنا خوان بازگشتند و در روز چهارشنبه نوزدهم ماه نواحی قصبه جمو را از غبار موکب ظفر آثار مشکبار ساختند
و در آن حدود نیز جنود نصرت ورود مراسم تاخت تقدیم رسانیده و در روز جمعه بیست و یکم ماه امیر کشورگیر جمعی از بهادران موکب
همایون را بقتل و غارت رای جمو و اتباع او که در مواضع حصین متحصن گشته بودند بازداشته بنفس نفیس بدولت و اقبال از آب جناوه
عبور نموده هندیان کفر پیشه آن بیشه را از شیر ژیان خالی تصور نموده از موضع اختفا مانند ابن اوی بیرون آمدند و آن جماعت
مغتنم شمرده از کمینگاه بر ایشان تاختند و کار اکثر ایشان را بجزو کل ساختند و دولت تیمور ملک حسین نوچین رای جمو را
که زخم دار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کردند و روی بدرگاه جهان پناه آوردند رای بعد از تهدید و وعید بسیار زبان
بکلمه توحید گویا کرده بخوردن گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نموده بتشریف و اعزاز مخصوص و سرافراز گشته بملازمت سده
سدره منزلت سرافراز گشته روز دوشنبه بیست و چهارم لوای کشورگشا از آب جناوه عبور نموده جمعی از بجزو غرقی بحر فنا شدند و در

پنجشنبه بیست و پنجم محفه پادشاهی محفوف بالطاف الهی بر زبر پل منزل گزید و در آن بموجب فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان
و نوئینان و سران سپاه هر کدام از راهی معین روی بسر کن خود آورند و از ملوک و اعیان هند چند طایفه که ظفر کرده از ملازمان رکاب
شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و برلیغ جهان مطاع مشرف و منور گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضرخان که از جمله ایشان
بود در ان زمان در آستان اقبال آشیان بسر می برد منظور نظر عاطفت شاهانه گشته حکومت مولتان تعلق بوی گرفت انگاه
صاحبقران ضبط اردوی همایون را بعهده امرای عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الآخر بر جناح استعجال متوجه مرکز
سلطنت و استقلال گشت و در روز پنجشنبه یازدهم رجب در ضمان حمایت ایزد تعالی بشهر کابل رسید و در روز جمعه نیز از انجا
نهضت فرموده در طی منازل و مراحل سرعت بجای آورده روز شنبه بیستم ماه مذکور هوای خلم از غبار موکب همایون طراوت چرخ
بوقلمون گرفت و همان روز از انجا یورش فرموده نیم شب کنار آب جیحون محل نزول عساکر نصرت مآثر گشت و در روز یکشنبه بیست
و یکم آن بحر معدلت و احسان بکشتی درآمده از آب بگذشت و در ان مقام دراری برج سلطنت و نامداری میرزا الغ بیگ و میرزا
ابراهیم سلطان و مخدرات تتق عصمت و شهریاری با مجموع اشراف و اعیان بلاد ماوراء النهر برسم استقبال پیش آمده
سعادت ملاقات گرامی دریافتند و زبان بهجت و شادمانی به تهنیت و مبارکباد حضرت صاحبقرانی گشادند و زر و جواهر بسیار نثار
کرده روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاده خانزاده علاء الملک که صحت انتسابش بخاندان رسالت
از وضوح شبهه مبرا بود آن حضرت را طوی داده پیشکشهای لایق کشید و روز شنبه از ترمذ کوچ نموده روز یکشنبه موضع
معسکر ظفر قرین شد و در آن موضع امیرزاده شاهرخ از هرات و امیرزاده عمر ابن امیرزاده میرانشاه از سمرقند بملازمت صاحب
قران سعادتمند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی گشتند و روز سه شنبه سلخ لوای کشورگشای از انجا نهضت نموده قبة الخضرا
کش از یمن مقدم همایون فردوس وش گردید و روز سه شنبه چهارم ماه شعبان رایت ظفر نشان از انجا در حرکت آمده
در کنار آب رودک قبه بارگاه عالم پناه بفرود مهر و ماه رسید و روز چهارشنبه پانزدهم از انجا کوچ بوقوع انجامیده روز پنجشنبه
در باغ قراتوبه کوشک جهانی از فر طلعت عالم آرای رشک افزای گلستان ارم گشت و روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه
بباغ دلگشا رسیده روز سه شنبه بیست و یکم مانند روح که بکالبد درآید نفس نفیس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف کرد
و بعد از اقامت طواف مزارات و انعامات صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند
روز در غایت فرح و سرور و نهایت بهجت و حضور بتمهید مجلس عیش و عشرت پرداخت و چون از ان کار فراغت روی نمود
همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنه
هرات فرستاده و از تقبیل ملهم سعادت ابنای هندوستان هوشمند را بعمارت مسجد جامع سمرقند فرمان داد والحمد لله الموفق
لاتمام والصلوة والسلام على سيد الانام وآله العظام الكرام **ذکر شمه از حال امیرزاده میرانشاه و بیان اسباب**
یورش هفت ساله صاحبقران عالیجاه در سنه ثمان و تسعین و سبعمائه شاهزاده جلالت پناه امیرزاده میرانشاه
که متصدی ضبط مملکت هلاکو خان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شده در صحرای مرند جو که بهم رسیده در جوار

نخجیران آهو و نخجیر فراوان مجتمع گردیده و امیرزاده تهمتن تن در اثنای تاختن و صید انداختن فوج کوهی رانده گرفته بقربوس زین رسانیده
و صید طپیده اسب رمیده آن شهسوار شیر شکار از پشت زین اسپر و گردن بروی زمین افتاده و از صعوبت آن شاهزاده بیهوش
شده بعد از آن باندک زمانی بهوش آمده است و از جهت شدت سکته خللی فاحش بدماغ آن چشم و چراغ دودمان تیموری راه
یافته طبیبی که در سد و معالجه در آمد مهوا بعد حظایی از وبظهور رسیده پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شده اقوال و افعال که
مستحسن مردم عاقل و مناسب حال سلاطین کامل نبوده باشد از وبظهور رسیده گاهی بمجرد اندک توهمی خون بیگناهی بر خاک
میریخت و احیانا براه اسراف و اتلاف گنجی بغیر مستحقی می بخشید و در تابستان که از حرارت هوا جوشش در بر مساز زن
زبان می یافت بی تقریب عنان بجانب بغداد تافت و از غایت سرعت دو منزل را یکی می کرد و سلطان احمد جلایر که در اثنا
که در آن فصل محاصره دار السلام اشکالی تمام داشت پای تمکین در کشیده بهیچ طرف حرکت نکرد و چون امیرزاده میرانشاه
بظاهر دار السلام بغداد رسید در آن اثنا ستوار الجیان از جانب آذربایجان آمده معروض گردانیدند که طایفه از اشراف
و اعیان تبریز با هم عهد بسته غدری نموده اند بنا بران آن شاهزاده عالیمکان بعد از دو روز در ظاهر بغداد به تبریز معاودت نمود و
اهل فتنه و فساد را که از آن جماعت بمنصب قضای سر اشتغال داشت تیغ سیاست بگذرانیدند و چون گرجیان سید بهی از
اختلال دماغ شاهزاده حشمت آیین خبر یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری قصبات آذربایجان
را غارت کردند و میرزا میرانشاه همگی اوقات را بعیش و عشرت و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از ضبط
امور مملکت غفلت می ورزید و در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را سخن سخت آمیز گفته آن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از
تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان بازگشته در باغ چنار اقامت داشت بسعادت
ملاقات فایز گردیده و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض کرده گفت اگر در دفع این اولان ما نچه علم النصرت آن پرتو وصول
بر ممالک آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت مسلوک دارد بنا بران آن صاحب قران
پسندیده صفات بجمع لشکرها فرمان داده و باستعداد یورش هفت ساله حکم فرموده در آن باب تدغن کرد گفتار در ذکر

نهضت حضرت صاحب قران کرت دیگر از توران با ایران و مقهور شدن نواب و مقربان میرزا میرانشاه گورکان

بنا بر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر تیمور گورکان از محنت یورش هندوستان بیاساید و پنج شش
ماهی در مستقر سریر دولت و اقبال بتمهید بساط عیش و نشاط پردازد عزم یورش هفت ساله جزم کرده از غایت علو همت
روی باستعداد آن مهم خطیر آورد و از امرا امیرزاده شاهرخ سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهانشاه ملکت و پیر محمد
پولاد را بهمات فرستاده فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم ایران شود و امیر
سلیمانشاه را پیشتر بدار السلطنه تبریز فرستند و شاهزاده بموجب فرموده کاربند شده چون بجام رسید توکل قرقرا
از نزد صاحبقران خبر رسانید که خراسانیان باید که براه شاسمان و استراباد قطع مسافت نمایند که اردوی اعلی از طرف
بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب سامان تافت و امیر تیمور گورکان بعد از تصمیم عزیمت امیرزاده

محمد سلطان را در دار الملک سمرقند باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد امیرزاده عمر شیخ را بحکومت اندکان تعیین فرموده در چهارشنبه
دوم محرم الحرام سنه اثنین و ثمانمائه که اول پاییز بود موافق توشقان ییل صاحب قران بتعجیل **نظم** برای صواب بصدق
درست ⁂ بآهنگ رفتن میان کرد چست ⁂ در آورد پا در رکاب سمند ⁂ شد آن آفتاب سعادت بلند
فراخت در هر طرف رایتی ⁂ خرامان ز هر سو سهی قامتی ⁂ و رایات نصرت مآل قرین سعادت و اقبال
از جیحون عبور نموده منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید
که باتفاق برادر بزرگتر خود امیرزاده پیر محمد بپیشه داری و امیر سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشته تا
صاحب قران منصور از راه نیشابور به بسطام شتافت و از بسطام بجاجرم رفته از آنجا عازم قلعه اونیک گشت و در آن مرحله
امیرزاده شاهرخ که امیر سلیمانشاه را حسب الحکم پیشتر بعراق فرستاده خود از زندران متوجه بود بموکب همایون
پیوست و امیر سلیمانشاه چون بری رسید و کیفیت خلل دماغ میرزا میرانشاه را شنید توهم نموده متوجه تبریز گشت و
بهمدان شتافت و در آنجا قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا میرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمانشاه
فرستادند و او را به تبریز طلبیدند و جناب امارت مآبی بدان جانب رفته بعد از دو روز میرزا میرانشاه را با معدودی از کوکتاشان
اردوی همایون روان کرد و چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا میرانشاه باستان اقبال آشیان
رسیده صاحب قران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش کشید اما نظر التفات
در روی نگماشت و تیمور خواجه اقبوقا و جلال الاسلام را جهت تحقیق مهمات بتبریز ارسال داشت و ایشان نواب و کار
کنان میرزا میرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه نموده اموال چند ساله را که تعلق بخزانه عامره می داشت
و شاهزاده بر طبق مدعای خود بهر کس بخشیده بود باز استرداد نمودند چون آن ایام کرات صاحبقران حمیده صفات شنیده بود
که افراط میل میرزا میرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام بسبب ترغیب طایفه از مردم ندیم پیشه و زمره
از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده می نموده اند نایره غضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال یافته
فرمان فرموده که مغنیان و سازندگان میرزا میرانشاه را بر دار اعتبار کشند و بموجب فرموده مولانا محمد کاخکی که با وجود
تبحر در علوم معقول و منقول و در شیوه نظم و نثر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز بوده و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی
و عبد المؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی داد دوران در زیر گنبد دوار نظیر و شبیه نداشتند گرفتار گشته و چون ایشان را
بپای دار آوردند مولانا محمد کاخکی بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب الدین آورده گفت خدمت استاد در هر چیز پیشتر
و پیش قدم بوده اند و حالا نیز همان طریقه مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و مزاح است و جلاد ریسمان در
نای استاد قطب الدین نایی انداخته او را بر دار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت نظم کرد **بیت** پایان کار
دار عمر است محمدا ⁂ گر بادیت و گر نه بدست اختیار نیست ⁂ مردانه دار گر برسد بپای دار ⁂ مردانه پای دار جهان
پایدار نیست ⁂ و همان لحظه سایر رفیقان ایشان را همان شربت چشانیدند الامر لقضاء الله ولا معقب لحکمه

فرمودن امیر تیمور گورکان در قراباغ آران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران چون رایت آفتاب اشراق صاحبقرانی
وصول بر مملکت عراق انداخت جهت قشلاق قراباغ آران را اختیار کرده روی توجه بدان صوب آورده از آب ارس عبور
فرموده هوای قشلاق گشت که بیرت عمر تابان بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و در آن زمستان در اطراف جهان
وقایع مشتهره روی نموده اخبار بسیار بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه تیمور اوغلان که بعد از شکست توقتمش خان
در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و بر کفران نعمت اقدام می نمود فوت شده و هرج
و مرج با احوال دشت قبچاق راه یافت دیگر آنکه ملک ظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی می داشت
ودیعت حیات بتقاضی اجل سپرد و در میان امرا و ارکان دولت او اختلاف پدید آمده دیگر آنکه تغلق خضر خان که پادشاه
جتای بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفت دیگر آنکه حاکم مغولستان
خضرخواجه اغلان نیز بعالم عقبی رفت و اولادش با هم در مقام خلاف آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت
خضرخواجه اغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آن حدود را مفتوح گردانیده سالما غانما
باندکان باز گردید از استماع این اخبار صاحب قران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت و تا توقچان مغولستان را در فرصت
بهانه مرضی که داشت با بعضی از سپاه مظفر لوا همت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در عقب ایشان کرجان
شتافت و در دره خشا لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیده خشا حاکم گبران آن دره بود فرار نموده عساکر منصور آتش
در منازل او زده کلیساهای گبران را ویران ساختند و بعد از بیگاه که آثار اقبال ظاهر گردید روی بجانب یورت قشلاق آوردند
دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سونجک در شیراز با امیرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحب
قران در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا توبچان شولستان
رفته بهانه مرضی که داشت علم مراجعت افراشت و امیرزاده رستم برادر امیر سونجک چند موضع معتبر از ولایات
سلطان احمد جلایر مفتوح ساخت و مخالفان را غارت و تاراج نموده بنیاد حیات مفسدان را برانداخت اما امیرزاده
پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تاریک دل بی حاصل خطای عظیم مرتکب شد و داده سموم قاتل ترتیب کرد و هم
آن ایام از نوکران او جمعی کیفیت احوال را با میر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه قهندز محبوس ساخته
و درین باب عریضه بدرگاه عالم پناه فرستاده مضمون آن نوشته در قراباغ بعرض همایون رسیده یرلیغ جهانمطاع
صادر شد که آنکه داد بشیراز رود و زمره که شاهزاده را بدآموزی نموده اند بیاسا رسانیده امیرزاده رستم را بجای
او در فارس حاکم گرداند و امیر ایدو چون بشیراز رسید خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که محرک این فتنه
بوده اند کشته مستوفی قوچی را دست و پا بریده مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را مثله گردانیده و حکومت
شیراز را نزد امیرزاده رستم بعراق ارسال داشت و در سنه آن سال هم سال امیرزاده رستم رسیده شاهزاده را بصوب
فارس تسلیم داد و امیر سونجک بجانب قراباغ روانه شده باردوی همایون پیوست اما چون سلطان احمد جلایر که حاکم

بغداد

بغداد بود خبر استیلای امیرزاده رستم را در مندلی و بعضی دیگر از بلاد عراق عرب شنید اضطراب عظیم بوی راه یافت و دروازه‌های
بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آن حال از امارات قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود
شرحش آنکه صاحبقران کشورگشا حکومت خوزستان را بشروان نام شخصی داده از متمولان آن ولایت مال بی‌حساب
حاصل کرده با هزار سوار آراسته ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و عنایت یافت و در خفیه با امرا و ارکان دولت
سلطان طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را مبلغی کرامند از ده هزار دینار تا صد دینار محظوظ ساخت و از قضا دم نقد برات
آلتی مفصل آن وجوه از دست او افتاده شروان بیرون رفت یکی از نوکران سلطان احمد گوره بهادر نام آن کاغذ را
بازیافت و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشکر ظفر اثر صاحب قران والاگهر داشت بیشتر
در شد و گوره بهادر را که در آن مفصل ده هزار درم بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود گردن زده در آن
وقت شروان را با بعضی از ملازمش قطب الدین حیدر و منصور بیاخت ایراه فرستاده بود و یادگار اختاجی را نزد امرا
ارسال داشت و کیفیت حادثه پیغام بنمود تا شروان را بقتل آوردند و سرش را ببغداد فرستادند آنگاه بلطایف الحیل
و بعرض بگشته قریب دو هزار کس از ارکان دولت و سفرا را خود را بکشت و در دجله انداخت و ابواب قصر بر روی
خود بسته هیچکس را بار نمی داد و با دو چهار آش خاصه که هر روز بدر خانه می آوردند بچند سکان می سپرد و بامی کشیدند
و چون چند روز سلطان احمد اوقات تیره بدین شیوه گذرانید شش نفر از محرمان را فرمود تا هفت بارگیر از طویله خاصه زین
کرده بآن جانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت و با آن شش کس سوار شده بجانب ایل قرایوسف ترکمان
گشت و هیچ آفریده برین حال اطلاع نیافت و مطبخیان آش بقاعده بدر خانه می بردند و خاکبانان او آن را ستانده و صوفی
می خوردند و چون سلطان احمد بقرایوسف پیوست قرایوسف او را بغارت بغداد تطمیع کرده برافقت یکدیگر متوجه دار
السلام گشتند اما بعد از وصول سلطان احمد از آن اراج آن بلده پشیمان شده اعتذار از نقد و اقمشه و اسلحه و اسبان
تازی بقرایوسف داد که از وی راضی گشت و در آخر سنه اثنین و ثمانمائه بسمع سلطان احمد و قرایوسف رسید که صاحبقران
گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد و نیز بران اندیشیدند که اگر لشکر ظفر اثر بجانب روم و شام در آید توجه بعراق نمایند
مسدود کرده بغداد را بفرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمان
فرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانید و جهت ایشان مدد خرج بموجب دلخواه
تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید **گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب سیواس و عزم
غزوات گرجستان** چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ آران بپایان رسانید و موسم جولان گل و سمن در
انجمن چمن در رسید قورلتایی فرموده با امرای ملک آرای مشورت فرمود خاطر اقبال مآثر بر غزو گرجستان و تخریب ولایت
گرجیان بی ایمان قرار داد و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده بخت لشکر بر خشم و کین بلاد ملک گرگین گشته و
گرگین که از بوستان اختیار کرده سپاه خونریز تمامی مملکت او را زیر و زبر گردانیدند آنگاه صاحب قران بجانب دره جالی

بیک کرجی کشناقه جانی بیک از خوف جان التجا بآستان دولت آشیان آورده غازیان الحضرت قریه آن ولایت آتش قهر و کین
افروخته خرمن جمعیت اعدا دین را سوخته حصار زنیت را مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان را برانداختند
و در آن اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است و دروب آن قلعه را مانند ابواب سعادت بر روی
خود بسته امیر تیمور گورکان عنان یکران بدان طرف انعطاف داده چون گرگین بر توجه پادشاه حشمت آیین وقوف
یافت سوانیت را باز گذاشته بوادی فرار شتافت و جنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و توابعش
بقتل رسانیدند و گرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و از تقصیرات سابقه لوازم
اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جاده خدمتکاری و طاعت گزاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و آن
خسروانه عذر او را پذیرفته نهضت همایون بجانب ولایت ابوانی کرجی اتفاق افتاد و در آن حدود را نیز حکم سایه همای صنع
کرجستان داده امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب بیکول انعطاف داده و در آن منزل ایلچیان فرنگ بملازمت
صاحب افسر و اورنگ رسیده از قبل فرستادگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند و باصناف عواطف و مراحم
امیدوار شدند و در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصره روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز تمام یافته بود بخار غرور
پندار در دماغ خود راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که تا بعد از این مال و خراج بخزانه عامره
می باید فرستاد و الا موجی از دریای ذخار یعنی فوجی از سپاه جرار بدانجانب روان خواهیم ساخت که آثار بانی آن
دیار نگذارند و طهرتن صورت حال را بملازمان درگاه جاه و جلال عرض کرده چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر نخوت و
غرور قیصر افتاد خاطر عالی بآن قرار داد که او را بارشاد از بادیه خلاف بآب حیات وفاق رساند بنابران دبیری
روشن ضمیر پیش طلبیده فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشد و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانند که رحم الله
امرا عرف قدره و لم یتعد طوره و محصل مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت پادشاهی امروز اکثر معموره ربع
مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه اطاعت ملازمان حضرت ما
در گوش کشیده اند و غاشیه اطاعت ایستادگان درگاه عالم پناه بر دوش گرفته چنانچه همگنان روشن است
سلسله نسب ترکمان بکشتی بانی منتهی می شود پس الیق آنکه در سفینه عافیت اندیشی نشسته بادبان جسارت در ورق
مخالفت بر نیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون درین مدت
استماع می افتاد که تو باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار کفار فرنگ می گشایی
ناغایت عنان توجه بدان صوب معطوف نگشت بملاحظه آنکه مبادا مقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها ظاهر
شده از مرور عساکر منصور گرد ملال بر چهره احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوه ستوده آبا و اجداد خویش
تجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری والسلام و آن مکتوب
را مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسیده و چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شده سخنان درشت

وکلمات

وکلمات خشونت انگیز بر زبان رانده گفت مدتهاست که مرا داعیه مقاتله او در خاطر است و اکنون بفر دولت روزافزون **نظم**

برانم کزانسان بسر حد خویش ⁂ که او پیش ناید ز نیم جنیبه پیش ⁂ روم تا بتبریز بی بیشتر ⁂ زنم بر رگ کبر بس
نیشتر ⁂ برم آنچنان فتنه بر سرش ⁂ که شحنم و چه یاد هم افسرش ⁂ و ایلچیان باز گشته این پیغام بجناب صاحب
قران کردون غلام رسانیدند و آنحضرت برآشفته با سپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون حدود اونیک
مضرب سرادقات عزت و جلال گشت امیرزاده را که جهت دفع فتنه امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاهزاده را مقید
باز آورده و امرا عظام در مقام رسیدن برغو شده امیرزاده پیر محمد را چوب یاساق زدند و بنه او را برداشتند و دیگر بعد آن
و شیخ زاده فرید و مبارک خواجه را که از جمله بدآموزان شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند و رایت نصرت آیت
از انجا نهضت نموده در ارزروم امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست و در اول محرم الحرام
سنه ثلث و ثمانمائه صاحب قران کامکار ایلغار فرمود ع سوی شهر سیواس آورد روی ⁂ و بعد از وصول
سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده برافراختند و در برابر دروازه عراق ملجور ساختند **بیت**

ز بسیاری خلق و جوش سپاه ⁂ نواحی سیواس شد لشکرگاه ⁂ و سیواس را که بنا کرده علاء الدوله کیقباد
سلجوقی است باره اش بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره سنگهای بزرگ تراشیده مرتب و در جهت گذار از اطراف شرع
و در سه جانب آن خندقی عمیق و وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن بتیسر می پذیرفت
و از سه جانب دیگر نقب از پیش می برفت و مصطفی نام از امرای قیصر با چهار هزار سوار صفدر در درون آن بلده
اقامت داشت داد مقابله و مقاتله هر یک منصوب برداخته مدت هجده روز زمان محاصره امتداد یافته چون برج و باروی
سیواس بزخم سنگ اختلال پذیرفت و نقبچیان بکدیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب گرفته دود و حیرت بکاخ
دماغ مصطفی بالا گرفته بجای عجز و اضطرار بیرون آمده و سادات و علما و ارباب عمایم خایف گشته بدرگاه گیتی پناه
شتافته اظهار انقیاد نمودند و حضرت صاحب قران فرمان داد که امرا و دیوانیان از مسلمانان بمال امان قناعت
نمایند و نصارای ارمنیان را نهب و تاراج نمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنگ بالات جنگ
برده بودند زمره از ایشان که ایمان نداشتند بچاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریختند و حصار سیواس را با زمین
هموار ساختند و فرمان بران موجب فرموده بتقدیم رسانیدند از انچه عالیه اثر گذاشته شد و بعد از آن صاحب
قران نصرت عطیه ولایات البستان و ملطیه را تاخته قلاع آنحدود را مفتوح ساخته طهرتن را بجانب ارزنجان اجازت
ارزانی داشت و زمام ایالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضه اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاده رایت مراجعت
برافراشت

کشایش در ذکر سبب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب مملکت شام و بیان فتح قلعه بهسنی بهمراهی اهتمام سپاه بهرام احتشام

بعد از تسخیر عراق عرب سنه خمس و تسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ زاده
ساوه را که بعلو نسب و سمو حسب اتصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان

و کلمات ناپسندیده پیغام داده و ملک برقوق بخلاف پادشاهان خردمند که ایلچی را کشتن نیست شیخ زاده و رفیقان او را بشرف شهادت رسانید
و در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقاتله و مقابله توقتمش خان مشغولی می نمود میان قرا یوسف ترکمان
و کوتوال قلعه اونیک اتلمش توجین محاربه اتفاق افتاد و بحسب تقدیر اتلمش دستگیر شده قرا یوسف او را مقید بمصر فرستاد
و برقوق اتلمش را حبس کرده این معنی را ضمیمهٔ آن جریمهٔ سابقه گردانید و در آن ایام که ملطیه و ابلستان در حیز تسخیر ملازمان آستان
دولت آشیان درآمد ایلچیان سخن دان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش برقوق فرمان فرمای مصر و شام گشته بود ارسال
داشت و از روی وعد و وعید سخن رانده اتلمش را طلب فرمود و فرج بر نهج اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون
این خبر بسمع صاحبقران آگاه رسید بغایت غضبناک گردیده فتح ولایت شام را از منازعت قیصر اولی دانسته عنان ارتش
گردون خرام بصوب ولایت شام انعطاف داد و تخت قلعه بهنی رسیده مقبل نامی بد فرجام که از قبل فرج کوتوال آن حصار
بود بحصانت قلعه مغرور گشته در مقام مدافعه و مقاتله سپاه ظفرانجام ثبات قدم نموده از جانبین دست بانداختن تیر
و سنگ بر آورده نقبچیان روز جنگ باندک زمانی برج قلعه را مانند خانه زنبور مجوف ساخته و بر سر ستونها کرده و در
روز یکشنبه هفدهم شهر صفر سنه ثلث و ثمانمائه آتش در درون ستونها زده برجها مانند بنای دولت مقبل انداختن
گردو سیلاب رعب و هراس اساس وقار سایر ساکنان حصار را اندراس داده سادات و قضاة و علما از بهنی بیرون
آمده بدرگاه عالم پناه شتافته آنچه توانستند پیشکش کردند و شاهرخ میرزا گناه مقبل را بزبان شفاعت درخواست نموده او
پوزش پذیر را تیغ عفو بر جریده جریمه آن غلام کم بها کشید و از بهنی عنان کران بجانب عنتاب معطوف گردانیدند و چون در آن بلده
نیز از رعیت کسی نبود بی ارتکاب جنگ و حرب فتح تیسیر پذیرفت و رعایا ردای اطاعت بر دوش گرفته گلهای امانی در چمن
کامرانی شکفت **ذکر فتح شهر و قلعه حلب بضرب تیغ سپاه نصرت سلب** و در آن ایام که صاحبقران کامیاب بجد و
بهنی و عنتاب رفته منزل گزیده خوف و بیم عظیم بر ضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب قیام می نمود استیلا
یافت و نامه مبنی از استغاثت و استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود و فرج احکام باطراف و دیار شام فرستاد که جنود
الحدود بحلب روند و در مصاعدت و معاضدت تمورتاش از خود تقصیر راضی نشوند و بموجب فرمان سلطان نایب و دیوان که
ملک الامرای دمشق بود **مصراع** در آمد بجنگی عجب در حلب ⁂ وزین قیاس **بیت** ز کنعان و از رمله و از کرک ⁂
رسیدند گردنکشان یک بیک ⁂ و در آن بلده آن مقدار از سپاه جرار مجتمع گشت که در ازمنه سابقه مثل آن جمعیتی و فوج
نیافته بود انگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهره تمام داشت با شدون و سایر امرای شام طرح مشورت در میان انداخته و
گفته **نظم** بدین کس که ما را بود داوری ⁂ نباشد بما داوری سرسری ⁂ بلند اختری آسمان صولتی ⁂
قیامت شکوهی قوی دولتی ⁂ نهاده بسر کر ملوک مجسم ⁂ تو تیر بود از فریدون و جم ⁂ و چنان تحقیق
پیوسته که باندک مردمی لشکرهای عظیم را شکسته و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبچاق و مغولستان
را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا مهم خود را فتح این مملکت رسانیده **بیت** همان به که با او مدارا کنیم ⁂ بندگی

آشکارا کنیم ⁂ و سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی آثارش رفعت تمام دارند بشفاعت بیرون فرستیم و پیشکشهای لایق ارسال
فرماییم **بیت** بدین حیله شاید کزین اژدها ⁂ بصحرای دیگر شود ژاله زیر ⁂ و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا
عافیت یابند جمعی که از کیاست بهره داشتند رای صواب نمای تمورتاش را استحسان شمرده و بعضی از جهال رجال ناپسندیدند
و دیگر اعراب خسارت مآل از قبول این سخن اعراض نموده بر زبان آوردند **بیت** که خیل تمور را همان بس نشد ⁂ ببه بودجود
توانان نیست شد ⁂ ز سنگ و ز آهن نیند استوار ⁂ بر ایشان کند تیر و شمشیر کار ⁂ رعب و هراس
بخاطر راه نباید داد و بدلی قوی خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنود بسیار مهم بران قرار یافت که پشت اعتضاد
و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار اصرار می نمودند کار بدور
و دراز می انجامید و از آن جانب نیز صاحبقران عالیجناب از عنتاب دو منزل بشتاب طی فرمود و چون بخطه حلب
مطلع گشت عنان بارهٔ جهان نورد کشیده داشته روز بیم فرسنگ راه میرفت و هرگاه فرود می آمد می فرمود تا در گرد معسکر
خندق می کندند حلبیان که بر لطایف حیل پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند حزم و تانی را علامت ضعف و جبن
پنداشته بنابران دلیر گشته بپای جسارت از شهر بیرون آمدند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیدند در روز پنجشنبه نهم
ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانمائه آنچه لوای کشورگشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت پادشاه و حلب بر سر
دو روز در جنگ تاخیر کرد **بیت** سیم روز کین شهسوار سپهر ⁂ برافروخت از آتش کینه چهر ⁂ بتعبیه سپاه
پرداخت و ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای ظفر
پناه باز گذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوینان فلک مکان و امرای عالیشان را مامور داشت
و قول را از فر طلعت همایون زیب و زینت داده و صفی از افیال جبال مثال که از دهلی تا آنجا در معسکر ظفراثر بوده اند با شکی
مرصع پیش صفوف لشکر فرستاد و از آن جانب دلاوران حلب و جباران عرب قلب و جناحین آراسته خاطر
از جبن و خوف پیراسته مدبیا بر صاحبقران والا گهر صفها راست کردند و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار
آوردند **بیت** دو لشکر بمیعادگاه آمدند ⁂ بجوش رخش کینه خواه آمدند ⁂ ز هر دو طرف سروران آخته
هزبرانه بر یکدیگر تاختند ⁂ و نخست از قبل برانغار امیرزاده ابابکر و از قبل جوانغار امیرزاده سلطان حسین با میسره و
میمنه شامیان تاخته روز حیات بسیاری از اوباش شام را شام ممات مبدل ساخته و دلاوران قول بسان سیل از فراز
کوه با جان پر شکوه برایشان زدند و تمورتاش حمله کرده یکباره حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان
خونریز همت بر افنا و اعدام اهل شام گماشته دنبال ایشان شدند و تمورتاش با زمره انداخته از دروازه منسوبه بطرف شهر
گریختند و طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از جباران لشکر فیروزی اثر ایشان را تعاقب نموده همه را از پا در
آوردند مگر یک سوار که جان تنگ با بیرون برده زنده بدمشق رسید و خبر آن واقعه را بمشتاقان رسانید و از لشکر عرب
طایفه که بطرف حلب گریختند خواستند که بسرعت طی مسافت نمایند و اتراک بر ستیز عنان زیر از عقب شتافته بهر کرا رسیدند

تیغ انتقام کشیده اند و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم آنمقدار از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان داده که
خندق پر شد بیت یلان عرب خفته در خون و خاک ⁂ ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک ⁂ و همان روز که یازدهم ربیع
الاول بود شهر حلب فتح شده پادشاه زادها و تیمورتاش بقلعه گریخته و سپاه پرخاش جوی سعی در تسخیر آن حصار کرده غایت سعی ابراز نموده
بودند و نقبچیان آغاز کرده در عرض دو سه روز بروج او را بر مثال غربال سوراخ سوراخ کردند و چون نزدیک آن رسید
که صورت فتح و مراد در آیینه مقصود جلوه گر آید پادشاه زادها و تیمورتاش از روی عجز و انکسار به درجات روزگار خویش پی برده
با سادات و علما و مشایخ و اعیان شهر تحف و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و بساحت بارگاه فلک اشتباه
شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید قلاع و مفاتیح دروب دفاین بدست نواب دیوان اعلی دادند و پادشاه زادها
و تیمورتاش با هزار کس از اهل پرخاش مقید گشته بحبست آن قلعه که بی نهایت بود در میان ظرفیان سه روز ... بنظر رسید
و فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شرفات قلعه را تمام از بالای بروج بر زمین افکندند و صاحبقران سعادتمند
التمش توقادورا که از جمله اسیران بود مصحوب پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که پادشاه زادها و تیمورتاش در
انجذاب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوف بفرج و رسیدن التمش است می باید که او را علی اسرع الحال بگسیل کند
تا نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحب قران گیتی ستان آخرق را در قلعه حلب گذاشته سید عز
الدین هزارجریبی را و شاه شاهان سیستانی و موسی توقبغا را بمحافظت آن حصار تعیین نمود و خود بعد از یازده روز که در حلب بود
عزیمت فتح دیگر ولایات شام نمود و قلعه حمص و حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایه التفات بر مفارق متوطنان آن بلاد
گسترد آنگاه قرین فتح و ظفر روی توجه بجانب دار الملک ولایات شام آورد گفتار در بیان توجه صاحبقران صف شکن
بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق کر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدال صاحب
قران ظفر نزرک چون از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تافت و
حال آنکه در آن زمان ملک فرج بموجب التماس اهالی دمشقیان با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود
بضبط شهر و قلعه و مرمت برج و باره قیام و اقدام می نمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان پیما شک عنبر گشت پادشاه
مصر شخصی از اهل تشیع و زرق را با دو جاهل فدایی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشایی فرستاد و هر یک را خنجری زهر
آلوده داده تا در ساق موزه نهان کرده بهنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بد اندیشان بموکب همایون پیوسته با
اگر چند نوبت با صاحبقران بلند مرتبت ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و کمون ضمیر ایشان
نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم مستعدان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را از ساق موزهای آن جاهلان بیرون
آورده و کیفیت حال را با میر تیمور گورکان عرض کرده آن حضرت بقتل شیخ زرّاق فرمان داده آن دو فدایی را گوش و بینی بریده
بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر در جای نشسته که قبه سیار را شمار داد و نزول گزید و بکندن خندق اشارت فرموده اطراف
لشکرگاه را بچپر استوار گردانید و در آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داد و سپاه مشرقی آشاب از ضرب حسام خون

آتشم صبح زندگانی جمعی از اهل شام شام هلاک رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و فرمان فرمود که چون
اسیران و پادشاه زادها و تیمورتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از معسکر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود
امیرزاده سلطان حسین با جمعی از اهل فتنه و شین گریخته بشهر دمشق رفت و شامیان مقدم او را سبب طلوع صبح شادمانی
از مطلع آمال و امانی دانسته از لوازم تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و همان شب امیر تیمور گورکان از این حرکت
ناشایسته خبر یافته روز دیگر از قبه سار روز سیر آمده و بصحرای وسیع که در طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو
روز پادشاه فیروز نور انصار نزد ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب بر ضمایر ارباب فطانت
واضح تمام در ورود و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و ارتکاب لوازم خوف و خطر رعایت ناموس ...
و گرنه تیم نان روز بی تمام است ⁂ بکرات قاصد فرستاده التمش را طلب داشتیم و فایده بر آن مترتب نگشت لاجرم
دست همت عنان سپاه قیامت نهیب را بدان جانب کشیده مهم از مدارا در گذشت اکنون مناسب بحال ایشان آنست
که التمش را از سلاسل رها نمایید و خطبه و سکه باسم و القاب همایون ما پادشاه ابد پایدار نماید تا بساط نزاع و جدال در نوردیده گردد و بتمهید
مصالح محاور بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تلف خواهد افتاد و دست قدرت
ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشاد و چون پادشاه بوران بدمشق در آمد
ملک فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جمعی از اصول و اعیان باستان اقبال آشیان باز فرستاده پیغام داد
که ما از ارتکاب افعال سابق نادم و پشیمان گشته ایم و تا پنج روز دیگر التمش را بملازمت می فرستیم امید آنکه صحایف زلات
ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود و تا من بعد طریقه خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را تشریفات فاخره
پوشانیده سوالات امید و التماس کرده خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایات نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نموده
علف با تمام رسید از آنجا کوچ کرده بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد ملک فرج و دمشقیان توجه موکب نصرت قرین را
بصوب مشرق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بد دلی فرار می نمایند بنا بر آن فرصت غنیمت دانسته
حشری عظیم و لشکری بسیار از دو سمت هم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور در آمده بر خیال تاراج و یغما دست بر
غلبه و استیلا دست باستعمال سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست
که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده لاجرم عنان عزیمت انعطاف داده و پاسامیشی با نغاره و جوانغار سپاه
نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعدا نهاد و در آن روز مقاتله روی نمود که بهرام خونخوار آشام بر قلعه فلک از زرق خام از مهابت
آن بر خود بلرزید و اقتاب موفور الاحتشام از بیم وصول وعده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت زرد گشته بزیر سید نظم
نهان گشت از سهمگی آن مصاف ⁂ مروت چو سیمرغ در کوه قاف ⁂ سر نیزه پر دلان سینه سوز ⁂ شده تا که
شمشیر تا تیز روز ⁂ اجل آمده زآسمان بی گمان ⁂ کمین کرده در گوشهای کمان ⁂ پذیرفته بنیاد مردم
خلل ⁂ گشاده شده دستگاه اجل ⁂ و آخر الامر تباشیر فتح و نصرت از مطلع دولت صاحب قران اسکندر صولت

ریسمان گرفت و سپاه شام که بزیر سپر اعتبار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت و در اثنای کر و فر میرزا سلطان حسین
میسره دمشقیان از آنچه همراه ایشان شده بود در برابر میرزا میرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده توبلاق قوچین که از جمله ملازمان
موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورده و این خبر بعرض صاحبقران والاگهر رسیده فرمان همایون انقیاد
اصدار یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشته او را چوب یاساق زده رها ساختند و وقایع مذکوره در روز سه‌شنبه
نوزدهم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاده بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده با امرا و ارکان دولت
مشورت کرده در نیم شب جمعه بیست و دوم پا در وادی هزیمت نهاده عنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید و امیر جقتای او را
گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال داشت بهادران
علیه نفاذ یافت و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه گرد شهر را فرو گرفته تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ نورالدین
و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساخته و بر خاک هلاک انداختند
و غنیمت فراوان گرفته باز گشتند و روز دیگر صاحبقران والاگهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته قصر ابلق را که از
مستحدثات ملک ظاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمده سادات و
قضات و علما و مشایخ در دروازه گشاده بقدم اطاعت و فرمانبرداری بدرگاه عالم‌پناه شتافته پیشکشها کشیدند و مال امانی قبول
کردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر اله‌داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر در آمده باستخلاص
مال و ضبط جهات غایبی پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بنام و لقب همایون مزین ساختند امیرزاده کوتوال ارک
دمشق را مغضوب گردانیده بجبال محال ثبت پندار بحمایت حصار استوار بنیاد دلاوران جلادت آثار بدستور معهود
آغاز قلعه‌گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و باندک زمانی بروج آن قلعه را مجوف ساخته و بر ستونها کرده
آتش بر آن زدند و التهاب شعله غضب خسروانه سوزان افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرد و یزدار از مشاهدت
حال گشته بپای عجز و اضطرار بیرون خرامید و مفاتیح خزاین و ذخایر نزد صاحبقران آورده فرستاد و چون او را
حلول اجل مقدر نزدیک رسیده بود از این اطاعت فایده روی ننمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته چاسار
آن حصار که همه غلامان زرخریده بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان و سایر متوطنان آنجا
را اسیر گرفتند و مولانا جلال الدین طبیب و مولانا سلیمان با بعضی از صناع و پیشه‌وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند
منشیان بلاغت شعار و کتاب براعت آثار فتح‌نامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته و باطراف بلاد و ولایات و ایران
روان گردانیدند **ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت نمودن رایت نصرت آیت از آن ولایت** در آن
ایام که بلده دمشق از طلعت صاحبقران عالی گهر مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت
که همیشه استماع می‌افتاد که در آن زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهره نبوی و جگرگوشه جناب ولایت مآب
علیه من الصلوات افضلها عداوت می‌ورزیدند آنچه ایشان را میسر می‌شد از حرب و قتل درباره آن زمره واجب التعظیم والتقدیم

بجا می‌رسانیدند شامیان با ایشان در آن افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده‌اند و خوارج را معاونت و مظاهرت نموده‌اند
و عقل این معنی را بغایت مستبعد می‌شمرد که طایفه که خود را از جمله امت بهترین پیغمبران دانند و مقتبس انوار هدایت و ارشاد
آنحضرت از شبه کفر نجات یافته بسرچشمه معرفت رسیده باشند بچه تاویل جانب اهل بیت او را فرو گذارند و با مخالفان ایشان
هم داستان گشته ستم و بیداد درباره اولاد امجاد خیر العباد روا دارند **مصراع** منافیست آیین دین مبین ٭ و اکنون
نزد ما بتحقیق انجامید که آن صورت واقع بوده الا جرم جزای از دیوان من عمل سوءاً یجز به بایشان حواله رفتی چون این ماجرا از
خاطر ستوده آثار سر بر زد در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلث و ثمانمائه آتش
بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خرد و بزرگ دمشق اسیر سرپنجه تقدیر شده متملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جواهر
و اسب و اشتر و استر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت آن غنایم بمرتبه رسیده که چارپایان اردوی باعظمت
بحمل آن وفا نکرده بسیاری از مردم نفایس و اقمشه و رخوت رومی و مصری و فرنگی را که در اول حال گرفته بودند می‌انداختند
و نقود و اوانی زرین و سیمین بار می‌کردند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی در آن دیار برافروخته بود در روز پنجشنبه دوم
شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنابر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفاء آن نداشتند و سقف
عمارات آنجا بیشتر از چوب می‌باشد بسیاری از مواضع بسوخت و آتش بجامع بنی امیه رسیده منارای آن بقعه که از سنگ تراشیده
ساخته شده بود خاکستر گشت و بعد از آنکه حال دمشق بدین مرتبه انجامید امیر تیمور کورکان باطلاق اسیران شام فرمان
داد و روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ییلان ییل رایت مراجعت برافراشت و در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاد
اشارت علیه صدور یافت که منشیان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان بود نشانی
نویسند مضمون آنکه خدایداد حسینی و بردی بیک ساربوغا را بمحافظت آن سرحد باز داشته متوجه درگاه عالم‌پناه گردد
ایالت تختگاه هلاکو خان نامزد داشت و دانه خواجه با مثال آن مثال مامور گشته موکب همایون از آنجا نهضت فرموده در اثنای
راه شاهزادگان و امرای احتشام ذوالقدر و ترکمه کنار آب فرات را تاخته اسب و شتر و گوسفند بی‌نهایت آورده‌اند
و چون خاطر جامع محل نصب لوای کشورگشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بیک حمله آن بلده را گرفته متوطنان
را اسیر کرده خان و مان ایشان بجاروب نهب و تاراج رفته و بعد از آنکه ماهچه اعلام نصرت انجام از آب فرات
عبور نموده پرتو وصول بر قلعه بیره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه خسرو جمشیدوش آمده ملحوظ عین عنایت بادشاهانه
شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته ضرری برعایا نرسید آنگاه صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده امرا و لشکریان
پنج روزه راه پرکه انداختند و در سرچشمه راس العین جرگه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکاری جمع آمد که
هرکس از هر نوع جانوری می‌خواست بدست می‌گرفت و شمشیر می‌زد و از آنجا موکب همایون بر ماردین رفته هوای فضای آن بلده از
پرتو انوار ماهچه لوای نصرت اشتمال روح افزا گشت و چون بخلاف منصور حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران
گردون غلام مبادرت ننموده بود هیچیک از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاده بود امیر تیمور گورکان کرت دیگر تادیب و تنبیه او را

همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عمارت پیرامن شهر را سوخته خراب ساخت و امیرزاده عمر
بمحاصره آن شهر باز داشت و بنفس نفیس بصوب نصیبین خرامید و اهالی آن موضع کلید قلعه آورده عنایت خسروانه شامل حال
ایشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعه النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر حضرت جهانگیر از اندیشه مخالفت اهالی
آن حصار باز رست بیان این سخن آنکه حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و از رفعت
آن بمکث اعتلا تسخیر پذیرفت بنابر آن صاحب قران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصره آن قلعه می فرستاد
تا قوت ساکنان آن قلعه نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا بنوبت در تضییق محصوران می کوشیدند و در آن ایام که موکب
سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرای میرزا میرانشاه شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت میرزا شاهرخ امیر فیروز
شاه در ظاهر آن حصار نشسته بآن کار پرداختند تا کار محصوران بجایی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات را می جوشانیدند
و می خوردند آخر الامر معدودی که در آن قلعه بودند بپای اضطرار بیرون آمدند و امرا کوتوال النجق سید محمد علیشاپلی را بدرگاه
عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز فرمان قضا نفاذ بتقبلش حکم فرموده کوتوالی آن قلعه را بملک محمد اوبهی رجوع فرمود

ذکر فتح دار السلام و قتل فرق انام

صاحب قران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم فرمود که سلطان محمود خان
و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغا بوقا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از
امرای شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف قبله دار السلام
فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی کثیر از اتراک و اجلاف عرب فراهم
آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار ثبات قدم نموده دروازها بسته زبان تمرد برین معذرت برگشود که
سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمایی والا ابواب دار السلام
بر روی هیچکس نکشایی امرا سخن فرج را عرضه داشت آستان کیوان پایه سپهر اعلی کرده در موصل قاصد باردوی کیهان پوی
رسید و آنچه از فرج استماع نموده بودند معروض گردانید لاجرم پادشاه کوکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی
بر دجله جسری بستند و یک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب گذشته و از زره النان کوپرک بظاهر دار السلام
خرامیده مقابل قریه العقاب نشیمن همای چتر فرخنده ساخت و قبه بارگاه از آشیانه طاوس سدرة المنتهی درگذشت در
وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون دیگ تفسان می نمود
مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و نفتچیان آهنین چنگ بی لبث و درنگ
روی بکار خود آوردند در اثنای اشتعال آتش محاربه و جدال و اشتغال ابطال رجال بمجاهده و قتال دو جوهر دار شیر بی تقدیر
گشاد یافته یکی بر مقتل خواجه عماد الدین مسعود سمنانی خورد و دیگری شکلی خواجه را از پای در آورد و در آن ایام فرج شقاوت
فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شسته بشمشیر و تیغ مدافعه و دافعی می کوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتله
جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را این معنی معلوم شد که امیر تیمور گورکان خود بظاهر بغداد

رسیده است شخصی که آن حضرت را می شناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبری تحقیق بیاورد و آن قاصد بدرگاه عالم پناه
در آمده بواسطه سخن فرج را بعرض رسانیده و نوازش یافته و باز گردیده آنچه دیده بود و شنیده با فرج در میان نهاد و فرج
از روی عناد قاصد را بکذب متهم داشته در مقام منافقت و مجادله ثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بچهل روز کشید
در شهر بلای قحط و غلا شیوع یافت و مردم از فرج بلکه از شدت گرما از کنگره خود را از بارو می انداختند و بموکب همایون می
پیوستند و بفرج بعد از شدت میرسیدند و روز یکشنبه بیست و هفتم ذی قعده و چون روز بود که بغدادیان از حرارت آفتاب
آب ایستادن نیاورده بارو را خالی گذاشته بودند و خودها را بر سر چوبها نصب کرده بجای خود برافراشته سپاه ظفر پناه
یک بار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوار نهادند و طنابها بر کنگرها انداختند چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس
امیر شیخ نور الدین بتفصیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و تومنان و بهادران بر برج
بر آمده بآواز نقارها و افغان کرنا مصراع زمین چون آسمان بر خواست از جای ∴ و لشکریان رخنها در دیوار ها افکنده
از اطراف و جوانب در بغداد ریختند و صورت فزع اکبر و نشور در دشت محشر مشاهد بغدادیان گشت و از هر طرف که
عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و نجات را مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی محال خروج و دخول محفوظ
و مضبوط ساخته بودند لاجرم نعره هل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق بر آمده بسیاری از باده پیمایان خاک از
خوف شعله تیغ آبدار خود را در آب انداختند و از بیم اژدهای سنان کوشت بدان را طعمه نهنگان دجله ساختند و فرج
در آن شدت با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالای آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه بکنار آب رفته بناوک پیکان
آتشبار دمار از روزگار آن خاکسار بر آوردند تا از روی اضطرار خود را در دجله افکند و شعله حیاتش انطفا پذیرفت
و چون جمعی از سفیهان لشکر نصرت نشان و بسیاری از افراد اجناد در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند
قهرمان قهر بقتل تمامی مردم شهر فرمان فرموده و فرمان مطاع نفاذ یافت که هر نفری از ملازمان سری بیاورد و سپاه کینه خواه
بر حسب فرمان صاحب قران عالی جاه پناه دو کرا جهاد و دست انتقام در میان بستند و بمضمون ع از شاه و یک اشارت
و از ما بسر دویدن ∴ عمل نموده بپای اهتمام سر در طلب سر نهادند و دلال اجل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ می فروخت
و دایره غضب مرد و زن و غنی و فقیر بی تفاوت می سوخت بیت بسوخت آتش عشق تو جمله تر و خشک ∴ چنین بود
چو در افتد بر نیزار آتش ∴ از سادات و علما و فضلا و صلحا هر کس توانست که خود را بدرگاه عالم پناه رساند
سالم ماند و عنایت پادشاهانه آن جماعت را با کول و ملبوس عنایت کرده بمامنی رسانید و چون کار ساکنان دار السلام
تمام از هم گذشت عمارات و مساکن ویران شده با خاک یکسان گشت مگر مساجد و مدارس و خوانق که از حکم مستثنی بود
کسی در تخریب و انهدام آنها سعی ننمود و مضمون همایون و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان بغداد بظهور
انجامید و بادی بی نیازی جان و باد وزید مقتضای یحولی و یهلک الحرث و النسل بظهور رسید ذلک تقدیر العزیز العلیم مصرع
چاره کار جهت جز صبر و تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد و باز بایلچان و تقریر شمه از حال وزرا و دیوانیان

چون آب دجله از خون کشتگان لبالب سرشنگ غمزدگان رنگ ارغوان گرفت هوای بغداد از تن جیفه مردگان مانند انفاس
خسکان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور گورکان در اوایل ذی‌حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در
اثنای طریق بدفع ماده فساد جمعی از نوکران که راه می‌زدند حکم کرده قرب سی نفر را از ایشان بر دار خشان بلوطا مسلوب ساخت
و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق اق شهر نزول اجلال فرموده در آن مقام سادات عظام و علمای کرام و اشراف و
اعیان تبریز که برسم استقبال بیرون آمده بودند شرف ملاقات حاصل نموده و صاحب قران دوست نواز نسبت بآن
فرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز و تکریم بتقدیم رسانیده هر روز در پایه سریر سلطنت مسیر مجلسی عظیم منعقد می‌گشت و
در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی می‌گذشت و از آنجا ماهچه رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان
انداخت و کوکبه غازانی از فر نزول صاحب قران نصرت افزای بروج آسمان اساس شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و
نشاط اوقات گذرانیده خرم و مسرور به تبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن ولا خواجه شرف الدین علی سمنانی از هرات
و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد
شهید شده بود این هر دو خواجه بمنصب وزارت مشرف گشته و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشانست
بوزیران نو پیوسته بر امیر جلال الاسلام و دیگر وزراء عظام تقریر کردند جلال اسلام خواجه مسعود محمود شهاب و خواجه
اسمعیل خوافی را در قید و حبس انداختند و مبلغی کلی بر هر یک تحصیل واقع شد و محصلان جلال اسلام را آنقدر تعذیب و
شکنجه فرموده که بی‌تحمل گشته کاردی بر خود زد اما چون کاری نبود جراحان زخم او را دوخته والتیام پذیرفت و امیر تیمور
گورکان فرمود که او سروار لشکر تازیک بوده دیگر در مهم مالی دخل ننماید و مهم خواجه محمود شهاب بعد از اخذ و جنس کم
تسلیم نمود بر دولت سرای متوسط القیمه قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام و ناموس را باب زر ادات رشت
و تسوی داده هر روز برای نو می‌نوشت و بدر برده از مردم خبری می‌طلبید و آنچه از دوست و دشمن می‌گرفت از نوح محصلان
فاضل نمی‌آمد در آن اثنا صاحب قران کشورگشا از تبریز عازم نخجوان گشت و در منزل قرا توبه خواجه اسمعیل رخت

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد ببغداد و فرار نمودن
با ایلدرم بایزید

امیر تیمور گورکان بعد از مدت یکماه که در حدود نخجوان کامران و کامیاب اوقات گذرانید از جانب
گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه رسید و عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت
نمود و در بیست دوم ماه ربیع الآخر سنه اربع و ثمانمائه ماهچه لواء کشورگشا سایه وصول بر آن دیار انداخت و قبه بارگاه خسرو
جم اقتدار و شاهزادگان کامکار باوج فلک دوار افراخته شد و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان
واجب الاذعان از سرحد مغولستان برافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بوده چون بنیشابور
رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بتقاضی اجل سپرده شاهزاده حشمت آیین او را تجهیز و تکفین کرده روی
بمقصد آورده از اردبیل گذشته و در آق تام منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت حاجی سیف الدین متأسف

واز وصول امیرزاده محمد سلطان شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن دری برج دولت و اقبال مأمور گردانید و
ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب آق تو یلوق شرف ملاقات دست داده از مرحله طریق نثار و پیشکش بتقدیم
رسیده باتفاق عازم پایه سریر سلطنت مسیر شدند و چون میرزا محمد سلطان بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت زانو زده و
تبرکات لایقه و تشوقات رایقه بگذرانید و صاحب قران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش مهربانی کشیده و
جیبالب ... اشارت فرموده و چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد سلطان
بجای آورده از جمله نه تغور اسب نقره خنگ مجموع بزین بزین بوی بخشید بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای
آن نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از شهریاران نامدار یادگار مانده بود بنابر آن بر خاطر خطیرش خطور نمود
که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته را ملاحظه می‌کنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین آثر خیرات ما را ملاحظه نمایند و
از آب ارس بحفر نهری فرمان داد و تواجیان زمین بر امرا قسمت کرده بمدت یکماه نهری کنده شد که ده فرسخ طول داشت
و آن نهر برلاس موسوم گردانیده و چندان قری و قصبات و باغات با آب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان
خبر با امیر تیمور گورکان رسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بحیل جهانبانی از روم ببغداد آمده و همت بر عمارت و
زراعت آن خطه گماشته بنابر آن صاحب قران کامکار چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزد و بایلغار نموده
اشارت فرمود که هر فوجی بجانبی توجه فرموده سلطان احمد را از آن ولایت منقطع گردانند و حسب الحکم امیرزاده پیر محمد
عمر شیخ و امیر سلیمان شاه و جهان ملک ملکت و پیر علی تاز از راه لرستان متوجه واسط گشته امیرزاده ابابکر
و امیر جهانشاه بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین روی بمنجنیق و دیگر
از ولایات عراق عرب آوردند و امیر برندق بن جهانشاه با فوجی از امراء جلادت پناه تاخت جزیره پیش نهاد همت
کردند اما امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه یکناگاه ببغداد رسیده سلطان احمد آنمقدار هراسیمه شد که مجال
جامه پوشیدن نیافت و تا پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر در آن طرف آب
اسبان باد رفتار سوار گشته بطرف حله گریخت و امیر جهانشاه او را تعاقب نموده سلطان احمد جسر بریده بجانب
جزیره خالد و ماکف رفت و امیر جهانشاه عنان بازکشیده و سایر امراء و شاهزادگان بهر جا رسیدند از مخالفان هر کس
یافتند غارتیده سرکشان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند آن زمستان را در عراق عرب بپایان رسانیدند و در اول بهار در
پل خالص که در دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوسته عازم اردوی همایون گشتند

ذکر شمه از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تأیید

در آن زمان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد شام و اداء لوازم
اهتمام بجای می‌آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان لشکر بارزنجان کشیده
آن بلاد را مسخر ساخت و بشفاعت سلطان احمد از سر جریمه امیر طرتن در گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داد اما
زن و فرزند او را برسم نوا با خود ببرسا برده و در آن وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز بنخجوان خرامید امیر طرتن بملازمت

شناخت وکیفیت حال عرض کرد اما بزبان آورده که ظاهرا قیصر از آن جسارت نادم و پشیمانست و داعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان باعتذار
واستغفار بگشاید مع ذلک غایت همت خسروانه باعث توجه بجانب روم بود و در مجالس گاهی باظهار مافی الضمیر زبان الهام بیان
میگشود و خبر عزیمت آن حضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از اصحاب مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را تنبیه
بر مصالحه ترغیب نمودند بنابر آن قیصر یکی از قضاة آن ولایت را با امیری جهت آن مهم ارسال داشت و ایشان بعد
از فراغ آن بآستان صاحبقران کامران رسیده نامه ایلدرم بایزید را که از مضمون آن رعایت طریقه اطاعت مفهوم می
گردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون رومیان پیوسته با کفار فرنگ جنگ میکنند من بالطبع خواهان توجه بدانجانب نیستم
زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصور دیار اسلام ویران شود و ما نعی موجب شماتت اصحاب کفر و ضلال گردد اما قرایوسف
که شورش اوقات مسلمانان بضرب تیغ سپاه نصرت نشان گریخته التجا بقیصر کرده است مناسب آنکه او را بکشد یا مقید
گردانیده بدینجانب فرستد یا از قلمرو خویش اخراج کند تا من ازینجانب [illegible] باید در وقت توجه بغزای کفار
امداد و [illegible] احوال مجاهدان روم نماید و بعد از زبان گشادن باین سخن صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شد و
بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت وکلاه زر کش بخشیده اجازت مراجعت داده فرمود که بایلچی بگویم که درین زمستان
اینجا قشلاق میکنم و اول بهار بجد در روم میشتابم اگر قیصر آنچه فرموده ام بجای آورد فهو المرام و الا (بیت) به بینیم تا آسمان
بلند ❁ کرا گردن آرد بخم کمند ❁ و بایزید جمعیاری ایلچیه را برسم رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم
بایزید رسانند که اگر من صمیم القلب اتفاق دارید باید که پسر قرایوسف را چنانچه گفته ام بصیص رسانی و یکی از خواص خود را
بدین جانب فرستی تا تجدید عهد و پیمان تاکید یابد و شرار وخامت مخالفت و عناد بر صفحات احوال بلاد و عباد نتابد و
التوفیق من الله المجید و منه الاعانة والتایید گفتار در بیان توجه صاحبقران عالی گهر بجانب ممالک قیصر سلاطین که
پروردگارند ❁ گروشور جهان آسان شمارند ❁ بود اطوار ایشان نوع دیگر ❁ نباشد کار ایشان [illegible]
مخالف گر بود چون کوه خارا ❁ گر و دور دل ایشان مدارا ❁ بسان [illegible] نتابند ❁ ز میدان دلیری [illegible]
نتابند ❁ بدام اهتمام و تیر تدبیر ❁ کنندش صید چون آهو و نخچیر ❁ نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحب
قران کشورگیرست که با وجود انواع اسفار مشقت آثار و وقوع محنت مقاتله و پیکار که در این چند سال متعاقب و متواتر عساکر
نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد و کثرت اجناد ایلدرم بایزید نیندیشیده و بخلاف مقتضای رای امرای
ملک آرای توکل بر تایید ملک ملک بخش عظم شانه کرده متوجه روم گردید و چنانچه تفصیل آن [illegible] وقت ماسولت
لوای اقتدار دران دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت بتبیین این مقال و توضیح این احوال اگر
چون زمستان سنه اربع و ثمانمائه بپایان رسیده [illegible] از طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید
صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود و در بعضی از مجالس شمه ازین معنی اظهار فرموده امرای کبار
[illegible] برین عزیمت انکار کرده باهم گفتند که روم مملکت وسیع است و ایلدرم بایزید با جنود آسوده مستعد رزم و محاربت

سه سال است که یورش میکشیم و پای در میدان قتال نهاده و شمشیر میکشیم صلاح نزدیک [illegible] ازین معنی بعرض رسانیم حضرت صاحب‌قران
ازین داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی که بواسطه کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقرانی راه سخن داشت بر آن
آوردند که [illegible] مجال عرض نماید که امرا در باب امضا عزیمت روم تاملی دارند و سپاهیان نیز از این یورش کراهت میشمارند و چون
شمس الدین این سخن را باسماع جاه و جلال رسانید صاحب قران ستوده خصال ندیمی پرسید که تو سخن اهل نجوم را از
کجا میگویی شمس الدین از جواب عاجز شده امیر جلال الاسلام جرات کرده زانو زده معروض داشت که ما این یورش بی اختلاف
رای امرا و استصواب اصحاب نجوم اختیار میکنیم و بعنایت الهی و قوت دولت پادشاهی امیدوار هستیم که [illegible] فتح روم
تیسیر پذیرد قیصر اسیر و دستگیر گردد و صاحبقران دانشور [illegible] دغدغه خاطر انور در ساحت مولانا شهاب الدین عبدالله لسان
که منشی حکما و افاضل دوران بود طلب فرموده بمبالغه تمام از اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی جواب داد که بنده
تقویم امسال نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوت است و اختر شوکت دشمن در
نهایت ضعف و چون دران اوان نوروز به برج حمل طلوع مینمود مولانا عبدالله کتابی از مولفات محی الدین مغربی بمجلس همایون
آورده و نقل ظاهر ساخت که ظهور نوروز به برج حمل دلیل است برآنکه لشکری از جانب مشرق برخیزد و بر روم استیلا یابد و حاکم
روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافته در روز یکشنبه هفدهم ماه شعبان موافق اول نوروز جلالی مطابق
ایت ییل از قراباغ اران متوجه [illegible] شد (بیت) جهان [illegible] ترک قیامت هجوم ❁ بجو ریز روم و بتاراج بوم
بجنبید و در جنبش آمد جهان ❁ فلک سای پر کلاه مهان ❁ و چون حوالی [illegible] از فر نزول همایون رشک روضه
رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم [illegible] قوم و قرب دویست نفر از کرجیان بی ایمان در انجا توطن دارند
واجب الاذعان نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر آن حصار آوردند و مدت پنج روز بمحاربه و محاصره پرداختند روز ششم
فتح تیسیر پذیرفت و مشرکان از ضرب شمشیر آبدار [illegible] بآتش دوزخ پیوستند قلعه با خاک راه یکسان گردید بعد از آن حاکم
[illegible] پناه بدرگاه عالم پناه آورده عفو پادشاهانه او را بجان امان داده صاحب قران کشورگیر [illegible] خواتین و آغایان و
شاهزادگان خورد سال را بجانب سلطانیه بازگردانید و [illegible] همایون اتفاق افتاده صحرای ارزروم مضرب خیام
عساکر نصرت هجوم شد و شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند دران یورت بموکب عالی پیوستند آنگاه
صاحب قران کشورستان کمند همت بر کنگره تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در [illegible] فرسنگی ارزنجان و از غایت رفعت
و متانت آن دیده فلک حیران امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن حصار گشته با طایفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه
نصرت نشان بدانجانب شتافت و ایام محاربه دوازده روز امتداد یافته امرا [illegible] شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن
حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی قهر و غلبه مسخر ساخته خبر فتح بصاحب قران فرستادند و آن حضرت
پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامید و آن قلعه را بنظر احتیاط در آورده کوتوالی آنرا [illegible] مفوض گردانید [illegible]
[illegible] از انجا در حرکت آمده پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت و بایزید جمعیاری ایلچیه که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود

با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمده و فرستادگان بوسیلهٔ امرای عالیشان شرف بساط بوسی دریافته چند جانور شکاری و ده سر اسب پیشکش کرده بودند
جوابی که موافق مدعای صاحب قران کشورگشا نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع این سخنان متغیر گشت و پیغام
داده فرمود که چون سعادت مساعدت ننماید نصیحت نیکو خواهی کس را فایده نمی‌دهد ایلدرم بایزید مردم سخنی می‌گوید و در مقتضی
طبع تو مطلوبی می‌جوید اگر قرا یوسف را می‌فرستاد و قلعهٔ کماخ را بکسان ما می‌سپارد آن مملکت بسلامت می‌ماند الحال که
بی‌جهت او حصار کماخ متصرف بندگان این آستان در آمد اکنون او را بگویید که چون سخن نشنیدی برو و بر پای ثبات استوار
باش اینک رسیدم کمند از جای **ذکر نهضت صاحبقران ظفر حلیه بجانب قیصریه و انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر روم با
سپاه و لشکر** صاحب قران نهضت کرده در صحرای سیواس چپه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت
اکاه قلعه ... ارتشیح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه برافراخت و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرموده سپاه
ظفر پناه را ببرداشتن ذخیره اشارت فرموده و از آنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چهارم اراضی قصبهٔ شهر عسکر بضرب
گشت و در آن مرحله از قراول خبر آمد که سپاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که لشکریان
سوی دشمن متوجه فرود آمدند و طریقهٔ حزم مرعی داشته گرد اردو خندق زدند و بچپر و جر محکم ساختند و در آن حضرت
از آنجا نیز در حرکت آمده چون سایه وصول بر قیصریه انداخت یعقوب نامی کوتوال آن حصار بود برج و باره مضبوط ساخته
و دروازه‌ها فروبسته ابواب عناد بازگشاده بهادران موکب ظفر شعار روی جلادت بحصار نهاده و آغاز انداختن تیر و سنگ
کردند و درین اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنابر اشارت علیه سپاه دست از جنگ
باز داشته یک اسب تاختن پیش رفتند و آب‌ها در عقب گذاشته متوجه فرود آمدند و در آن شب لشکر منصور از هجوم سپاه
روم و عدد تمام داشته و از وقت جولان چشش جیش در فضای شهر تا زمان طلوع ترک رومی سوز نقش خیالات عجب بر لوح
خاطر می‌نگاشتند ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و
امیر تیمور گورکان از مدت سی سال باز لاینقطع در سفر بوده و با دشمنان قوی دست در گرفته شهر و کشورها گشوده و صاحبقران
سعادت انتما تمام شب را بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری یاری طلبید و در وقت تباشیر صبح صادق که رایت زرکاری
آفتاب شرقی انتساب در فضای سپهر زنگاری بلند گردید میان بر قصد بدخواه چست بسته بر باره کوه پیکر نشسته تعبیه
جنود فیروزی اثر مشغولی فرموده و دلاوران جوشن پوش و جانبازان پرجوش و خروش موج موج **ع** چو دریای جوشان بهنگام موج
در جنبش آمدند و از انبوه اسپ و پیاده روشنان فلک خیره شده از هیجان گرد و غبار آیینهٔ آفتاب تیره گشت پس برانغار
سپاه نصرت شعار از صولت امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از منور امیر سلیمانشاه و امیر
یادگار اندخودی و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و دولت تیمور مواد اعتضاد و سمت تضاعف پذیرفت و تقبل ایشان میرزا سلطان
حسین بود و علی سلطان تواجی و شیخ تو بوغا در جوانغار لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار امیرزاده میرانشاه
مهر و ماه رسیده و نیروی شجاعت امیر شیخ نورالدین و امیر برندق و امیر علی سلطان توچین و مبشر و طرش و حاجی عبدالله عباس

و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عمر تابان و امیر شیخ ابراهیم شروانی آن جانب را مزید مکنت بخشیده و قبل ایشان امیرزاده ابابکر
و امیر قرا عثمان ترکمانی برلاس و پیر علی سلدوز بود و آنچه رایت خورشید پرتو صاحب قران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع نمود
جمعی کثیر از عظام شجعان جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی با سایه چتر همایون فال استقلال جستند **بیت** مشد آراسته قلب
محشر نهیب :: ز پیلتن صاحبان بهمن رکیب :: و در اول قول میرزا محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش
امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمرهٔ دیگر از اهل تهور قرار گرفتند و
امیر تیمور گورکان چهل قشون آراسته در پیش خویش باز داشت که در هر طرف که کومک احتیاج افتد فوجی از آن پردلان بمدد آن
جانب فرستند و چند زنجیر فیل کوه شکوه که از بقایای کرایم غنایم هندوستان بود گجیم انداخته و باسلحه و اسباب رزم آراسته
بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان تیر قضا مرکز خطا نشدی معد و مهیا گشته و مقدم بر صفوف
جنود ظفر ورود بایستادند القصه بقیه سپاه زان بحسب علیه بترتیب و آیینی صورت بست که پیکر ظفر و الدولت بر جم الاعلام ایشان
شده و توسن سپهر به لگام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت **نظم** سپاهی بیاراست صاحبقران :: که از نیزه‌اش بیشه شد
آسمان :: سراسر گوان دار و شمشیر زن :: بجان رزمخواه و بدل تهمتن :: زره پیرهن کرده آهن قبا ::
در آهن نهان گشته سر تا بپا :: و از آن جانب ایلدرم بایزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نموده در میمنه پسر لاس افرنجی
را که برادر زنش بود با بیست هزار مرد شمشیر زن باز داشت و ایشان مجموع ملبس بلباس آل عباسی بودند و در میسره پسر بزرگ
خویش سلیمان چلبی را با جمعی کثیر از روم و میان جلادت نشان تعیین کرد و خود در قلب جای گرفت سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را
در عقب قول مقرر ساخت و پسر محمد چلبی که ارشد اولادش بود و بزرگی مشهور شده بود با سایر امرای مشهور مثل ...
پاشا و علی پاشا و عبدی بیک و تیمورتاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و لشکری بیش
و احمد و محمود و مقبل و غیر ایشان از شجعان پر دل در موضع مناسب قرار گرفته **بیت** دو لشکر بگویم ز آهن دو کوه :: بدوران
نمودند فر و شکوه :: میان دو دیوار آهن سپاه :: یکی کوچه آمد ز شهر فنا **ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم
بایزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار حمید** صباح روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه باین ترتیب و آیین آن
دو پادشاه پر خشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد صرصر در تموج آمده غریو کوس و نفیر
فلک اثیر رسانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانهٔ کمان پرواز آغاز نهاده و شمشیر چینی
قهر در جبین افکنده سخت روی پیش آورده و شعلهٔ سنان بپهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرده و شمشیر آهنگ
رخنه در اساس حیات جوانان انداخت و گرز گران سنگ سر گردنکشان را نرم ساخت **نظم** چکاچاک شمشیر برنده فرق
زمین را بدریای خون کرد غرق :: ببارید خون که از ناوک اهل روس :: برآورد سر همچو تاج خروس :: چنان ریخت
کوپال بر مرد جنگ :: که گویی ز بالا همی ریخت سنگ :: و در آن روز نخست میرزا ابابکر گران مسابقت در میدان
مبارزت رانده از قبل برانغار سپاه نصرت شعار بر جوانغار مخالفان تاخت و از زخم چکان تیر خدنگ اساس ناموس سلطان چلبی

را چون آنگه چلبی از ضرب سنان در هم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان بر آن جانب حمله کرده دست چپ رومیان را از هم
چلبی که والد ارشد قیصر بود و دیگر شجاعی داشت و در آن معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نموده چون دانست که مقاومت با
سپاه منصور متعذر است پشت بر میدان کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بمیدان
جولانگاه رسیده برق تیغ جهانسوزش بر فرق بدنهاد و دشمنان آفت ... افرنگی در جبا بر پادشاه دست با
آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کر و فر بوقوع انجامید **نظم** گهی شد دریای توران ز موج ∴ رسانیده تا
طوفان باوج ∴ گهی آتش رومیان گشت تیز ∴ بعیوق بر گرد و دود ستیز ∴ آخر الامر آثار ضعف در جانب
رومیان عیان گشت و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا یکبار جنگ پیش برده و
شاهزادگان و امرا جمله حمله کردند **بیت** دو لشکر بیکدیگر آمیختند ∴ ز گیتی قیامت برانگیختند ∴ سحاب تیغ از ابر گرد
باران خون افشان گردید و از معرکه هیجا فروزنده شعله سنان جان ستان چندان برافروخت که مرغ روح کشتگان را
در جوف هوا پر بسوخت **بیت** سنان آتش کین برافروخته ∴ پر مرغ را در هوا سوخته ∴ و در آن حین ایلغار
رستم نشان محمد سلطان شش قشون از رومیان را که بر زبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان برآمد و ایلدرم بایزید با
سپاه قول بر شاهزاده حمله کرده او را بپایان رواند خود بر آن بلندی ایستاده و لشکر روم را بنظر احتیاط در آورده پس آن شاهزاده
عاجز و پریشان یافت و حیرت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوسته و امیر تیمور گورکان ایلدرم
را بر آن بلندی دیده باتفاق امیرزاده شاهرخ و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه بدان
جانب تاخت و چریک منصور اطراف آن پشته را احاطه نموده تا آخر روز قدم تجلد و ثبات پیش نهاده و هنگام غروب که وقت
زوال آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل غران از آن بالا رو
آورد و سپاه منصور کوچه دادند و دست بتیر و کمان برده شیشه کردند **بیت** شتاب شتاب پیکان الماس گون ∴ بجنگ
رسانید سیلاب خون ∴ و قیصر با دو صد سوار از آن دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعت هر چه تمامتر شتافت
می پیمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بتکامیشی ایلدرم بایزید اسب برانگیخته بوی رسید و او را گرفته در وقت
بدرگاه پادشاه مظفر لوا آورد **بیت** رساندش بدرگاه صاحبقران ∴ هزبر گیلانی گمان ∴ بدرگاه صاحبقران زمان ∴ در ظفرنامه مطلع
السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور شنود که قیصر را دست بسته ببندگی حاضر گردانیده اند فرمود تا او را
دست گشادند و بتعظیم و احترام در آوردند و در مقامی لایق نشاندند اما حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا از
والد بزرگوار خود سید خاوند شاه رحمة الله نقل نموده اند که سید پیر احمد ترخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران
بود گفت که ایلدرم بایزید را دست بسته بپایگاه همایون در آوردند و آنحضرت تخت قیصر را استخوان درشت گفت آنگاه فرمود
تا دست او را گشاده بنشاندند و باتفاق سورخان امیر تیمور گورکان در آن محل بزبان عتاب ایلدرم رفتی قیصر گفت مرا خنده
خود را شر نموده متعلق باراده قادر مختار و خالق لیل و نهار است اما در عالم اسباب موجب اینهمه محنت که بتو رسیده خود بوده برای آگر

در قبول خبر بیانی که از تو التماس کردیم مضایقه نمی فرمودی بین الجانبین طریقه موافقت مرعی می بود و بواسطه عبور موکب منصور گرد ملال
بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک حکما نزد معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع می شد ترا
عنوه نصرت دست میداد از آثار سخط و غضب تو با من و مردم ما آنچه نسبت بمن بسیار بوقوع می انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی
در حق تو و اولاد تو بجز نیکویی نخواهم اندیشید هیچ باک مدار و دغدغه بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده
بدعا و ثنا برگشاده و امیر تیمور گورکان مراسم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانیده و
بوعدهای جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود معروض داشت که
فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه با من بودند امید آنکه ملازمان بتفحص حال ایشان مشغولی فرمایند و هرکدام را زنده یابند بمن
رسانند در ساعت توچیان بموجب فرمان حضرت صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از چند روزی موسی را گرفته
باستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده را نیز خلعت فاخره پوشانیده نزد پدر فرستاد
و در آن ایام نزدیک بپارگاه فلک اشتباه خرگاهی متکلف جهت قیصر برافراشته بودند و حسن برلاس و ابایزید محافظتش

قیام می نمودند **ذکر شمه از نهب ممالک روم و اشتغال قیصر و سلطان محمود خان بجوار مغفرت حی قیوم** چون امیر
تیمور گورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافت قرین فتح و ظفر در مرغزار انگوریه نزول اجلال فرموده یعقوب کوتوال کلید قلعه
انگوریه را باستان علیا آورد و مال امانی از آن بلده بحصول پیوست و هم در این ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان
و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر سونجک ببرسا که در آن زمان تختگاه قیاصره بود روند و امیر شیخ
نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید ضبط کرده امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان تا کنار اشرفیه تاخت کنند و ایضا حکم
شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه و رستم طغابوقا و سید خواجه
و پیرعلی سلدوز حسب الحکم عازم قونیه و آق شهر و قرا حصار و علائیه و عالیه گردند و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا
رسیدند کمال اقتدار اظهار گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار اسرنقیه تاخت کرده پسر کلانتر قیصر مسلمان چلبی را که بانجا
گریخته بود و غلبه از گریختگان فراهم آورده بجزیره ای که از آب بغاز گذشته با سرنقیه رفت و کوچ امیرشده امیرزاده محمد سلطان
مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده در مرغزار ینگی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دختر سلطان احمد جلایر که
بینگی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نورالدین افتادند و سلطان احمد جلایر چنانچه سابقا مذکور شد ببغداد
رفته بود و قرایوسف نیز در وقت طلوع رایات عالیه برای قیصریه از آن سابطرف حلب شتافته بود القصه چون امیر شیخ نورالدین
از ضبط اموال و ترتیب و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید را با منکوحه او و دسپینه بنت لاس افرنجی
و دختران او باردوی همایون برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال این احوال سلطان محمود خان در کیچک برلیغ وفات
یافته امیر تیمور گورکان از شنیدن خبر آن مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از برای ترویح روح او الصدقات الفقرا و مساکین
داد و بعد از آن فرمان فرمای بلاد و عباد از نواحی انگوریه کوچ فرموده صحرای سوری حصار را از فر نزول همایون غیرت افزای قلعه فیروزه نگار

کرده ساخت و دران ایام امیرزاده خلیل سلطان و دولت تیمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر اقبوقا از آن
وفات یافت امیر مضراب جاکو را بجای او روان فرمود آنگاه ماهچه رایات آفتاب طلعه از سوری حصار در سیر آمده پرتو جلال
بر کوتاهیه انداخت و بنابرآنکه آن بلده بخوبی آب و لطافت هوا رشک افزای فردوس اعلی بود مدت یکماه مضرب
سرادقات عزت گشت و بعد از ان امیر تیمور گورکان عزم ثغور لغ فرموده از کوتاهیه نهضت نمود و چون بحوالی التونطاش
رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانیده ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان
صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند بگذشت و دماغ حضرت صاحب قرانی از می ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف در باب
قیصر اظهار نمود از آن جمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و پس از آنکه خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تهیه بزم عیش باز پرداخت
بار دیگر پرتو اهتمام بر سرانجام مهام مملکت انداخت و مولانا بدرالدین محمد ولد شیخ شمس الدین جزری را برسم رسالت
بجانب مصر فرستاده و ملک فرج پیغام داد که می باید که خطبه و سکه در آن دیار باسم و القاب همایون ما آرایش یابد و اطمش از
قید نجات یافته بدین جانب شتابد و الا لوای کشورگشا بعد از مراجعت از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن
آن ایلچی تکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالم پناه رسیده اشرفی بسیار و تحف بیشمار گذرانید
خبر اطاعت خود فرستاده او بعرض رسانید و صاحب قران منصور او را خلعت پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت
و چون موکب همایون در شهدریح نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب ارجمند قضا را با شغل خطیر
وزارت جمع کرده بود از پیش سلیمان چلبی برسم رسالت آمده و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده کشف کرد
لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفه جریده قیصرزاده کشیده قدم از سر ساخته بخدمت می شتابد امیر تیمور گورکان شیخ رمضان را
منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت سلیمان را بگوی که آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد اکنون مضی مامضی ع که گفته‌اند
بزرگان که از گذشته مگوید ** پی دفع صداع این جانب می باید شتافت تا غبار مخالفت از آئینه موافقت سمت انجلا پذیرد
و شیخ رمضان با انعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت و چون حریف خزان آغاز دم
سردی کرد و لشکر برد دست بغارت باغ و بستان برآورد صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق نموده قاصدی نزد امیرزاده
محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیات بجانب دست راست برافرازد و سرکش را سر مخالفت داشته باشد از بنیاد بر اندازد
و در شهر نعمی سپاه قشلاق کند و شاهزاده حسب الفرمان بآن طرف رفت و یورت قشلاق امیرزاده شاهرخ که در جوار
بود ولایت گرمیان ای مقرر شد و ماهچه اعلام نصرت اعلام از ثغور لغ در حرکت آمده بعد از قطع منازل شهر تیره را که از شهرهای
بلاد روم است مانند حلقه گردون روشن ساخت و در آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی حاکم
ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بپای اعتذار باستان سپهر اقتدار آمده و میرزا شاهرخ متقبل شفاعت شده
حمایت شده او را در لباس گناه کاران سر برهنه بپای تخت صاحبقران آورد و التماس عفو کرد و امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را
مبذول داشت و خلعت مکرمت بر سر حاکم ماردین گسترده قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود و جهت

او را با امیرزاده ابابکر فرمود و در آن زمستان که داخل شهور سنه خمس و ثمانمائه بود مسامع علیه رسید که در کنار دریا حصنی است
بغایت حصین و سه طرف آن با آب دریا اتصال دارد و یک جانب بخشکی و جمعی کثیر از کفار فرنگ انجا می باشند و آن قلعه را
ازمیر خوانند و از مواضع معتبر که می دانند و مسافت یک اسب تاختن از ان حصار دور قلعه دیگر است بر سر کوهی و مسکن
مسلمانانست و آنرا ازمیر مسلمانان خوانند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و گبران دایم بر قتال اشتغال دارند بنابرین فرنگیان را
نگاه داشتن ازمیر گبران اهتمام بسیار است و تا غایت هیچ کس از سلاطین اسلام بر آن دست نیافته است چون پرتو
شعور صاحب قران موید منصور بر چگونگی حال آن قلعه افتاد عرق عصبیت در حرکت آمده بدان جانب شتافت و در عرض
دو هفته ازمیر گبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار را با زمین هموار کرده و در غایت استواری ازمیر
و ایام محاصره آن ازین قطعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح می پیوندد قطعه ازمیر خراب گشت از میر ** تیمور میر
جهانگیر ** و آن قلعه که هیچ شاه نگشت ** بر کنگره اش کمند تسخیر ** در جنگ بهفت سال قیصر **
نفشاند بر آن غبار تغییر ** بگرفتن و کندنش ز بنیاد ** زین شه بدو هفته یافت تقدیر ** احسنت کمال کامکاری
بازوی قوی و حسن تدبیر ** چون صاحب قران کشورگیر از مهم ازمیر گبران باز پرداخت تقویت مسلمانان ازمیر مسلمانان را
پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید تا اگر کفار فرنگ بعزم جنگ
متوجه ایشان گردند در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد در تضاعیف این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد سلیمان
چلبی بدرگاه فلک اشتباه آمده پیشکش پادشاهانه از اسبان راهوار و جانوران شکاری و اقمشه نفیسه و نقود نامعدود همراه آورد
و بوسیله امرای عظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام دریافته کیفیت اخلاص و دولتخواهی سلیمان را بشرف عرض رسانید
و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمامت ولایت اسرتیه و توابع و مضافات مخصوص
بقیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهان مطاع به التمغای همایون رسید و شیخ رمضان با انعام خلعت فاخره و اسب مکلل
بزین مذهب سرافراز شده رخصت انصراف یافت و هم در آن ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی قطب الدین نام بپایبوس
صاحب قران آفتاب احتشام رسید و او نیز نوازش یافته بازگردید آنگاه رایات ظفر پناه از ازمیر مراجعت کرده و سایه التفات
بر تسخیر حصار الغ برلق انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری بسینه امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و همان لحظه قلعه
مسخر گشته تمامی مردان انجا بقتل رسیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ برلق با خاک راه یکسان شد و بعد از ان
اکری دور و لستین بیمن توجه صاحب قران ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع اتخذ و کرفت و دران اثنا از پیش امیرزاده
محمد سلطان پسر مبشر بخدمت صاحبقران ستوده مآثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضه قوی طاری شده است و ازین
جهت دغدغه بخاطر انور راه یافته ابابکر را برجناح استعجال بدو میرزا محمد سلطان فرستاد که کسی را نشناسد تا کیفیت
حال را کماینبغی باز نماید و موکب جهانگشای از مقام نشین بطرف آق شهر در حرکت آمده در خلال آن احوال قیصر سعید ایلدرم
بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آق شهر بمرض خناق و ضیق النفس درگذشت و امیر تیمور گورکان

در اثنای راه این خبر شنیده بغایت محزون و متألم گشت و مقارن این حال دوانه خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد که مولانا
فرخ طبیب شاهزاده را مسهلی داده مفید نیفتاد بلکه مدد علت شده مرض بصرع انجامید و اهتمام خاطر همایون بسمت ازدیاد در حرکت
دوانه خواجه را دو اسبه بازگردانید که مژده رسیدن موکب فرخنده بدان جانب خبری دیگر بیاورد و بنفس نفیس باقی
از غایت عاطفت بازماندگان ایلدرم بایزید را در بغل گرفته نوازش فرمود و جامها پوشانید و پسرش موسی چلبی را بخلعت خاص و کمر
و شمشیر مرصع و ترکش بند و یاره طلا اختصاص داد و صد سر اسب بدو بخشید و یرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت نمود
و فرمان داد که قیصرزاده نعش پدر خود را که در آق شهر بامانت گذاشته بودند بآیین سلاطین ببرسا برد و در عمارتی
که خاص از برای این معنی ساخته بوده دفن کند موسی چلبی بدین موجب بتقدیم رسانید و امیر تیمور گورکان از قوق
و آق شهر گذشته بر جناح تعجیل روی باردوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاهزاده را چنان
ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و از آن جهت ملال عظیم بر باطن حضرت صاحبقران مستولی شده بیمار را در محفه
خوابانیده کوچ فرمود و هم در آن روز چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در هجدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه
مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود از وقوع این حادثه کبری صاحب قران
سعادت اشتمال عنان اصطبار از دست داده لآلی اعتبار از لجه دیده فرو بارید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر
بایوان کیوان رسید **بیت** سران ملک جیب جان دریدند ٭ دم و یال ستوران را بریدند ٭ آنگاه الامر بقضا
رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزاده مغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده تابوت را در محفه نهادند و
حکم شد که امیر الیاس خواجه با دولت سوار از امیان روزگار آن گوهر نفیس را بسلطانیه بردند و در مزار قیدار
پیغمبر علیه السلام بصدف خاک سپردند مدت عمر شریف محمد سلطان بیست و نه سال بود یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه
این رباعی نظم نمود **رباعی** بگذشت ز هجدهم بماه شعبان ٭ سلطان جهانیان محمد سلطان ٭ چون نوره قبره کنی
جمع بنام ٭ تاریخ وفات گردد ت جاویان

ذکر رسیدن ایلچی مصر باستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت نصرت شان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانای نامدار صدر الدین محمود
و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود بر فتح روم و استیلای
قیصر وقوف یافت بیقین دانست که در مخالفت صاحب قران والا حشمت صرفه ندارد بنابراین ایلچیان را با نهایت
الطاف نوازش کرده باطلاق اتمش فرمان داد بلکه او را بپایگاه خود طلبیده مراسم تعظیم بتقدیم رسانید و
از تقصیرات سابقه عذر خواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و شام خطبه و سکه باسم و لقب همایون صاحبقران گردون
غلام آراسته اتمش را با دو کس از غلامان خویش احمد و آقر نام بجانب سده سدره مقام روان ساخت و
برسم پیشکش اموال وافر از نقود و جواهر و حوت و اقمشه و شترهای مصری و اسبان تازی ارسال داشت و قبول
نمود که بعد ازان باج و خراج بخزانه عامره رساند و اتمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحب قران

پیوستند و زمین عبودیت ببوسیدند و تبرکات سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیدند و آن حضرت
اظهار مراحم و اشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن از تربیت پدر مهجور گشته رعایت حال او بر ذمه
همت پادشاهانه واجب میدانیم هرآینه چون بر جاده اخلاص ثابت باشد ملتمسات او را بمنصه قبول رسانیده
چنان خواهیم کرد که بفر و اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهما الله تعظیما و تکریما
اقدام نماید و احمد و آقر را بانعام خلعت زر و کلاه و کمر اختصاص داد و مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر
مرصع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرموده خاطر انور بر کوچانیدن
قوم قراتاتار قرار داده الویه ظفر مطیه بجانب یورتهای ایشان که در صحرای اماسیه و اراضی قیصریه بود در حرکت آمد
و قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود و جهت شرارت نفس بمملکت روم
فرستاده آن قبیله سی چهل هزار خانه وار بودند و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون رایات
نوق همایون پرتو وصول بر حدود منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان اغی جرک و مروت بملازمت شتافتند
بخلعت طلادوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و برفتن ماوراء النهر مامور گشته طوعا و کرها زبان بقبول گشادند
امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان را کرن کرن و جوق جوق ساخته بر امرای تومانات تقسیم نمودند و با تمامی کوچ
و بنه کوچانیده روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپای نخرد تا سبکبار
نشوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان عزیمت صاحب قران گیتی ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف یافت و
مثال واجب الامتثال بسلطانیه ارسال یافت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و ضیا ملک آغا و قتلغ
و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر اغایان و شاهزادگان صغار تا حدود قلعه اونیک
چتر همایون فال را استقبال نمایند و چون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه
امیر قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود تا بولایت خود رود و یکران عزم بر جلی لوادی مواظبت نموده
در ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده و پیشکش کشید و یکه و منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و
در ارزروم دراری صدف سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و اولاد امیرزاده محمد سلطان
امیرزاده جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و حضرت صاحب قران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده و اندوه
شهزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت واقعه امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار
صاحب قران کامکار فرو دوید و حضرات عالیات در اونیک بموکب همایون پیوستند آن واقعه هایله را با والده شاهزاده
مرحوم خانزاده شنوانیدند و ستر علیا مانند ماهی از شبکه مضطرب گشته بر وجهی نوحه و زاری و گریه و بیقراری نمود که
فلک زنگاری اگر توانستی بر درد دلش اشک گلگون می افشاندی و تمامی اغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده
بر لباس ماتم نشستند و تعزیتی در غایت عظمت داشته جهت ترویح روح شاهزاده سعید بختمات کلام ملک علام و اطعام

با عزاز و

و با تمام قیام و اقدام نموده و بعد از آن فرمان عالیشان نفاذ یافت و مردم از شهر بیرون آمدند و عواطف خسروانه جمهور را
اکرام خلعت و انعام نواخت و چهره احوال فضیلت غزا بود شکر گرجستان را پیش نهاد همت ساخت **ذکر نهضت رایت نصرت**
نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان عالیمکان چون باسچه لوای
کشورکشا از مملکت روم بازگشته پرتو وصول بر حدود گرجستان افکند ملک گرگین باقدام انقیاد و عبودیت موکب
همایون را استقبال نمود و عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورگان بار دیگر عزم گرجستان
جزم کرده بطرف منکول روان گشت و دران ولا ایوانی پسر انبوغا گرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالم پناه رسیده و مناقب
او کوستندیل برادر ملک گرگین نیز ساحت آستان دولت ایشان را مقبل و ملثوم گردانیده و همچنین در هر منزل امرا و ارکان و حکام
بخدمت می شتافتند و پیشکش گذرانیده بوظایف لطایف خسروانه اختصاص می یافتند و چون حوالی منکول محل نزول
همایون گشت نظر مرحمت صاحب قران بر حال میرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاده بار دیگر حکومت شیراز با و اختصاص فرمود
و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش امیرزاده رستم در ییلاق قصر زرد این خبر شنیده عازم اردوی همایون
گردید و در منزل حوران بار انداز اعمال جرباد قان فرمان واجب الاذعان بامیرزاده رستم رسید که حکومت اصفهان نیز بتو
عنایت فرمودیم اغرق را بدان بلده فرست و خود بر وجه ... ملازمت در آورد و هم دران مرحله میرزا
پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک روی بالکاء خود نهادند و امیر تیمور گورگان بعد از آنکه در منزل قارص نزول
اجلال فرموده رای عالم آرای متوجه تعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت ولایت دیار عراق عرب را تا واسط و بصره و
... و سایر قلاع الحاقه با میرزاده ابابکر عنایت کرده و فرمود که شاهزاده بخت بیدار بدانجا شتابد و مفسدان جلالی
را تیغ سیاست پست گرداند و در فصل پاییز بعراق عرب رود و شر قرا یوسف را که دران وقت بران دیار مستولی بود دفع
ساخته در عمارت و زراعت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلای قرا یوسف بر عراق عرب آنست
که چون او در برسا خبر وصول موکب صاحبقران بقیصر یافت استماع نموده هراس بقیاس بر ضمیرش راه یافته بطرف عراق
عرب شتافت و احشام ترکمان را جمع آورده در صحرای ... نشست و سلطان احمد دران اوان که ببغداد آمده بعلیه
پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آقا فیروز را که جمله الملک طاهر بود بگرفت و بدین جهت پسر از پدر توهم نموده باتفاق امرا
عظام محمد بیگ و امیر علی قلندر و میکاییل و فرخشاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت و بر اثر آن
بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر بریده درین طرف آب در برابر پسر منزل کرد و کس نزد قرا یوسف ارسال داشت
و او را بکومک طلبید و قرا یوسف جوزه پیوسته از آب عبور نموده با سلطان طاهر حرب کرده او را بشکست و سلطان
طاهر در وقت فرار خواست که اسب از جوی بجهاند با جبه و اسلحه در آب افتاده شعله حیاتش فرو نشست و بعد از آن
سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی مفارقت اختیار کرده ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب
لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشه خزینه شخصی قرا حسن نام او را بدید و در بند

بدوش

بدوش کشیده قریب پنج فرسنگ برد انگاه بحشمی رسیدند که گاوی داشتند و سلطان احمد بر آن گاو سوار گشته بحلب رفت و سال غم
و بماش کرد در آن دیار بود و جلیل سراب و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد حفظ کی چند در کیش خود
از انجا بطرف شام خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون امیرزاده ابابکر بکجا رسید و امیرزاده
رستم از لور و جرد بموجب فرمان واجب الاذعان به همت و شاهزادگان دو قول ترتیب داده روی ببغداد نهادند
و قرا یوسف ایشانرا استقبال نموده بکنار نهر تیم تلاقی فریقین روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف
در معرکه کشته گشت و او بطرف شام بگریخت انگاه امیرزاده رستم بطرف فارس رفته میرزا ابابکر ببغداد خرامیده و بعمارت
و زراعت مشغول گردید **ذکر توجه امیر تیمور گورگان بجانب گرجستان و انجاز و مراجعت نمودن از گرجستان مظفر و منصور**
و سرافراز چون صاحب قران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان در آمد امرای دولت الا عزاز قربی و قصبات اطراف
را تاخته باردوی همایون پیوستند و مسامع جلال رسید که در آن اراضی بر قله ای کوهی در میان دو دره عمیق واقع شده
است از جمیع جوانب هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته بارتفاع از دو برابر
چنانچه از بالای کوه اصل تیر ... مردی مرد بار ریسمان و امثال آن بر زیر آن کوه باره نمی توان رفت و آن جبل را یک
راه باریک پیچاپیچ دارد و در پیرامنش بواسطه تنگی در ها جای نزول سپاه و نصب خیام میسر نباشد اهالی نیز جمعی
از گرجیان بی ایمان آن قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوالی در غذا و ذخیره بسیار جمع آورده اند چنانکه
آن حصار متحصن در طول ایام محاصره اند امیر تیمور گورگان بعد از استماع این سخنان کمند همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه
که موسوم بکریتن بود انداخته لوای نهضت بر افراخت و مردم از آن عزیمت بغایت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار
اقامت در نواحی آن حصار تیسیر پذیر نیست و باندک سپاه که در میان ولایت یاغی المقدار توقف نمایند که ذخیره آن
قلعه باتمام رسد مصلحت نمی نمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم سنه ست و ثمانمایه اینچه علم نصرت شیم ظفر قرین
را محل سرادقات جاه و جلال گردانیده و عساکر نصرت قرین آغاز محاربه و محاصره کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان
قطرات باران از ابر حیات ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرا بفرمان صاحب قران مظفرلوا در مقابل آن حصن حصین
دو سه حصار متین بر افراخته تا اگر فتح از روی قهر و غلبه میسر نشود جمعی از لشکریان انجا نشسته بامر محاصره پردازند و چون
یکهفته مهم جنگ و جدال بگذشت در شب جمعه هفتم ماه مذکور شیبی بلکیک نامی از قوم کرنیت که در کوه روی نظیر ندارد با
سنگ پاره که در جانب جنوب قلعه بود بر آمده و دزدیده بحصار تاخته هر یک که سر بر گرفته بدان سنگ پاره فرود و نهانی
برگشت و باز گشت و هیچکس از گرجیان را بر آن حال اطلاع نیفتاد و روز دیگر سرگذشت شب را در پایه سریر سلطنت تقریر
کرده رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابها قوی تافتند و چوبهای سیری در یکطناب و دیگری
دوره بریکی نیز بسته گره و نردبانی ساختند و حکم شد که تخت چهار کس از لشکریان بدان کوه پاره برآیند و نردبان مذکور را
فرو گذارند تا جمعی از دلاوران بر آن جبل صعود نمایند و رجب فرموده شب یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور پنجاه و دو مرد

از اول شب بر آن کوه بالا رفته چون صبح صادق از افق شرق رایت زرافشان برافراخت کرجیان ناگاه از خواب غفلت درآمده
جاهدان خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد می بود آواز برآورده تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشیده و چون کرجیان از آن
حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت دست باستعمال آلات قتال بردند
از آن جانب امیر کشورگیر بنفس نفیس سوار گشته با طایفه از دلیران روزگار پای حصار شتافته بیاران تا صعود امر نمود
و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دو جهت به جانب کرجیان کرتین بالا رفت و نمی دانسته که چگونه به دفعه این مردم برآمده زند
با آنکه به نوع حجابی که از بالای کوه پاره متوجه ایشان شده اند ره آورده و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخرالامر به
مصدوقه الحق یعلو ولا یعلی مجاهدان دین بر آن کافران لعین ظفر یافته قلعه را در حیز تسخیر کشیده نزال کوتوال کرجیان را کشتند
و با سایر ازدو وران بد کردار راه جهنم پیش گرفت و کلیساهای ایشان ویران شده شعار شرع شریف در آن دیار سمت
ظهور پذیرفت و امیر جمهور کورکان پیکچیک و سایر بهادران را که بر آن کوه بالا رفته بودند و غایت جلادت بجای آورده بودند
منظور نظر احسان و انعام گردانیده و کامران و سرافراز بجانب الجازه در اهتزاز آمده و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
را با دیگر امرا مظفر لوا برسم منقلا پیشتر فرستاد و ایشان اطراف آن دیار را تاخته و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده
صوامع و معابد کرجیان را با خاک یکسان ساختند و ملک گرگین چون حال بر آن منوال دید و دانست که اگر موکب همایون
بالجازه درآید یک نصرانی در ارمنی در آن دیار زنده نماند ایلچیان سخن‌دان با پیشکش فراوان و تضرع بی پایان باستان اقبال
آشیان فرستاد و امان طلبیده و جزیه و خراج برگردن گرفت و امیر جمهور کورکان تخت از قبول التماس ابا فرموده و چون
علماء اسلام باکثر امراء ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفه جزیه برگردن گیرند تعرض بولایات ایشان شرعاً
جایز نیست و حضرت صاحب قرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش باقبال آستان ملازم موکب همایون بوده مأمور
گردانیده فرمود که بجهت خاطر او از سر جریمه گرگین درگذشتم و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته آن خبر بهجت اثر بوی
رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی که بشرف اسم و لقب همایون مشرف گشته بودند و هزار اسب با نفایس
اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و جواهر و قطعه لعلی خوش رنگ آبدار بوزن هجده مثقال برسم
پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر جمهور کورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و علم
مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نمود خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر ایشان جلوه
و بجانب قراباغ آران توجه فرمود ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال در موسم پاییز که اوان
ظهور برودت بهرما بود و ابر چون کف کریمان کاه سیم بار و گاه گوهرنثار می‌نمود خیال تعمیر بیلقان که شهری بود در غایت ویرانی
از خاطر مبانی عدل و احسان سر برزد و مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و
حمامات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف آن را اطناب نمودند و شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان مراسم
اهتمام مبذول داشته لشکریان بجد تمام آغاز کار کردند و همین توجه ضمیر همایون امری که از دست اقتدار سلاطین گردون توان در

عرض یکسال دشوار برآید بمدت یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مأمور گشت و هم در آن ایام
رای صواب‌نمای چنان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا موجب ازدیاد معموری آن
بلده گردد و شاهزادگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جویی که پنج شش فرسنگ طول
و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و هم در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان
ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده مرحوم باردوی صاحب قران گیتی‌ستان آمده بودند و هر
روز مجلس پادشاه گیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علماء نحاریر و فضلاء روشن ضمیر انوار و اضاءت می‌پذیرفت و نکات
لطیف و حکایات بدیع می‌گذشت روزی سخن بذکر فضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده
امیر جمهور کورکان نخواست که آن صحبت بمجرد گفتار اختتام یابد بنابر آن از علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت
حکام و داروغگان فرمود و هر یک از آنچه از نیک و بد و خیر و شر مملکت خود معلوم داشته بعرض رسانیدند و امیر جمهور کورکان
بتدارک اختلال احوال گذشته اشتغال نموده در رعایت رعایا و زیردستان غایت سعی و اهتمام مبذول داشت و هم
در آن اوقات صاحب قران خجسته صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند
با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته سه و نفر از ایشان را بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تفحص مهمات
حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکار را بجزای ایشان رسانند و آوازه قایع آن زمان و یکی آن
بود که امیرزاده عمر ولد میرزا معزالدین میرانشاه که در سمرقند بسر می‌برد برحسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر انطباع
گشته روز جمعه غره جمادی الاول سنه ست و ثمانمائه بشرف پای بوس استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده
آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و لواحق برای و رویت او تفویض یابد دیگر آنکه در آن اوقات مولانا قطب
الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و افراغ محاسبات آنجا فرو می‌فرستاد که در شیراز بر منهج عدالت سلوک نکرده بود
مواخذه و مقید گشت و دست انصاف صاحبقران خجسته صفات سجل اعتبار او را در نوشت تبیین این مقال آنکه در آن اوان
که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحب قران مولانا قطب الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و
افراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرمود و جناب مولوی بدانجانب شتافته بهانه ساز و پیشکش مبلغ سیصد هزار
دینار کپکی از رعایا و محترفات بستانند و مولانا صاعد که در آن اوان از فارس آمده بود این صورت را بعرض رسانیده
و حکم شد که شیخ درویش اتی آن جناب را دوشاخه در لانه کرده بشیراز برده آن وجوه را از روی بستانند و به اصحاب آن
مال رسانند و نوکرش ارغون را که با و تعلیم نموده بوده از حلق بیاویزد و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون
بمقصد رسید تخت ارغون را بر دار اعتبار کشیده و در روز جمعه گروهی انبوه را در مسجد جامع عتیق شیراز جمع آورده مولانا
قطب الدین را در پای منبر سنگین با زولانه آهنین و دوشاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاعد بر منبر برآمده شمه از عدل
و احسان حضرت صاحب قران بمسامع طوایف انسان رسانید و بعد خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج

اگر خراب شد این مملکت بشاه مدان ❁ که نزد مردم دانا گناه مولانا ست ❁ و از اطراف و جوانب غلغله دعا
و ثنای پادشاه عدالت انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور نزدیک و دور متضاعف و متزاید
گردید و شیخ درویش مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را بوقوف قضات و اعیان بی قصور و کسور بخداوندان
اموال رسانید و در آن باب محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف
گردانید و میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بنده مولانا قطب الدین را برداشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه دادگستر
چون از تعمیر بیلقان فراغت یافت بجهت قشلاق بقراباغ اران شتافت و حکم همایون نافذ شده اکثر شاهزادگان و
امرا و لایات برسم قرلتای حاضر گشته بجهة تفویض مهم ایالت تختگاه هلاکو خان بامیرزاده عمر و چون از آن امر فراغت
یافت منهیان مسامع جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند
بود خیال شرور و عصیان دارد و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بکفایت
آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی با پیر خرد خضر وار بهدایت نماید تا بقدم عزم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام
جان او را از آب حیات عنایت سیراب سازند و اگر در بیابان گمراهی سرگردان بماند پیادگان آن حدود را جمع آورده
بنیاد وجودش بر اندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بموجب فرموده عازم گشته هم در آن اوقات قدوه اولاد
خیر البریه سید برکه از جانب اندخود و از بلاد ماوراءالنهر خانزادگان ترمد و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام
الدین و خواجه افضل کشی و پسران شیخ الاسلام کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد الحمید باردوی همایون رسیدند و
مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال و دیالمه و شهریاران گیلان تا آن غایت بسده
سدره منزلت نیامده بودند بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده بودند در آن ولا اشارت علیه صدور یافت و امیرزاده
و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغای بوغا بصوب گیلان روانه شدند
و بعد از وصول بقزل اغاج حکام گیلان مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتما امیر سید رضا
کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلان بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان اعتذار
باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر ساله بوزن شرع پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب و سه هزار گاو
فرود آورند و صاحب قران کشور نوازش ایشان را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از رسد امیر سید رضا
کیا و امیر محمد باشد از قرار نصف مستخلص گردانند و تتمه را انعام ایشان دانند و از رسد سایر ملوک گیلانات ثلثی معاف
دارند و سید رضا کیا و امیر محمد راضی و شاکر و مباهی و مفتخر بدیار خویش باز گشته و مقارن آن حال رسیده خصال
امیر برکه برک ذات شریف از عالم کثیف باز گرفته بریاض قدس اشتغال نمود و از آن جهت خاطر همایون محزون گشته
فرمود که نعش مغفرت مآب را باندخود برده برسم امانت دفن نمایند و دیگر از وقایع قراباغ آنکه صاحب قران تاج
بخش باج ستان ولایت همدان و نهاوند و بروجرد و لر کوچک را بامیرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در

رستان سلطان عیسی حاکم ماردین باید دیگر بملازمت خسرو هشت آیین آمده محمد زه را که نامزد امیرزاده ابابکر کرده بود همراه آورد
و چون ماه مبارک رمضان در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال شرف
نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بر ترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند و آن مجلس را قراء کلام
ملک علام و دعوات صالحه ختم فرمودند و شاهزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش والد مرحوم خود را از آنجا
بسمرقند نقل نماید و هم در آن اوان پادشاه گردون احتشام شکار فرموده اکابر و اشراف را بصلات و عطیات
اختصاص داد و رخصت انصراف ارزانی داشته آن جماعت دعاگو و ثنا خوان روی بدیار خویش آوردند ذکر
نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر
چون خسرو گیتی ستان آسمان منازل زمستان را
بپایان رسانید عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق از یورت قشلاق
نهضت فرموده چهاردهم ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرموده و قریه نخت آباد را که از قرای نهر بر کلاس است
بیمن مقدم خجسته گرم ساخت و امیرزاده شاهرخ که از سر گیلان بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست
و هم در آن ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب فرمودند و روز یکشنبه بیست و
پنجم ماه مذکور صاحب قران منصور در حوالی اردوی ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و ارمنیه
و منسوبات آن را بامیرزاده عمر ولد میرزا امیرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع همایون بشاهزاده عنایت کرده
فرمان داد که سایر شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بجای امیرزاده عمر حاضر شوند و از امرای عظام
جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و توکل و بابا و کار برلاس و جنید بوردلدای در خدمت او گذاشت و سپارش فرمود
که حل و عقد و قبض و بسط امور آن مملکت را برای رزین و عقل دوربین امیر جهانشاه مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده
را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانیده بتمهید قواعد عدل و انصاف و اشتداد ارکان جور و تعدی
و اجتناب از امساک و اسراف وصیت فرمود لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و قامت قابلیت میرزا
عمر را بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش داده بانعام اسب مزین بزین زرین متعزز گشته عنان بطرف ییلاق الاتاق
تافت و همچنین سایر حکام و ولایات بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند
و امیر تیمور گورکان کنار آب اغلی که بیلارود مشهور است محل نزول موکب منصور ساخت ذکر فرار اسکندر شیخی
از امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر پناه
سالک خامه سخن گزار ادا چنین نمود که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه جهت تحقیق اخبار خلاف اسکندر شیخی متوجه گشته
و ایشان بعد از وصول مقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحب قران والاگهر جایز داشته عصابه عصیان
بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته پسر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته خود بکوهستان
جلاو رستمدار گریخته بنابر آن امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیادگان قم و کاشان و آوه و ساوه را جمع آورده

منهاقب اسکندر بر ستمدار رشتافته و ملک کیومرث را که از قلعه نو بیرون آمده بود با یشان پیوست و او را گرفته نزد اسکندر شیخی
فرستادند و پیغام دادند که دشمن ترا مواخذه کردانیده ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را لیست بجان خود دانسته
بیلاربت مبادرت نمایی اسکندر ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخنان التفات نکرد و بجبال سخت
عقبات پر درخت بحصن حصب(?) و صعوبت واقعه از آنجا امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب اخلق
بعرض امیر تیمور کورکان رسیده قاصدی بجانب خراسان روان کردانید که امیر مضراب جاکو براه ساری
آمل عزم رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک از حدود
میانه بجانب ری روان گشتند و آن حضرت از کنار آب اخلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول
بر سر منبع ارحم انداخت و از آنجا نیز کوچ واقع شده ستم(?) شوال سلطانیه محل لعب سرادقات عزت و جلال
گشت و چون صحرای قزوین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد امیرزاده ابابکر که از بغداد دوا سیه رانده بود
در روز نهم بان منزل رسیده بغر دست بوس جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیله سرای ملک خانم و امیر
شیخ نورالدین درخواست کرد که پدرش امیرزاده میرانشاه در بغداد با او باشد و ملتمس مبذول افتاده حضرت صاحب
قران دریا نوال چهار صد هزار دینار کپکی القد و صد سر اسب بمیرزا میرانشاه بخشید و او را در کنار گرفته تشریف حشمت
ارزانی داشت و صاحب قران باستحقاق در سوق ییلاق امیرزاده ابابکر را دویست سر اسب و صد هزار دینار
کپکی و صد دست جبه انعام فرموده فرمود که پیشتر جانم رفع اسکندر شده با میرزاده رستم بپیوندد و شاهزاده حسب
الحکم تقدیم رسانیده در بجور(?) با میرزاده رستم و امراء ابلغار ملحق گشت و شاهزادگان و امراء بجور روزی در
بوده چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردیده از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان درخت
انداخته راه می ساختند و در جست و جوی اسکندر بهر طرف می تاختند و موکب همایون بعد از قطع مراحل و منازل
در شب دوشنبه نهم ذی القعده بفیروزکوه رسیده عساکر فیروزی آثار آن قلعه را که از غایت استحکام احتیاج بحصار
ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر و سنگ پرواجنحه(?) اهل
قلعه را از صولت سپاه ظفرپناه دست و دل از کار رفته مفوشاعل(?) صاحب قران عادل را شفیع جرایم خود ساختند
و پسر اسکندر باتفاق اعیان آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضیض عجز و قصور آمد و روز دهم ماه مذکور
باستان اقبال آشیان شتافت و امیر تیمور کورکان رقم عفو و اغماض بر صحیفه احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه
را با میرزنگی توتی مفوض کردانید و در خلال این احوال یک کرن از قوم قراتاتار در طارم دامغان دست تعدی از
آستین عصیان بر آورده و ستمگری پیشه کرده متعهد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند و آغاز گریز کردند و این
خبر بسایر کر نهار(?) رسیده و همین طریق مسلوک داشته و امراء عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین عباس و طمتمش
و شاه ولی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده خلقی کثیر قتیل گردانیدند و طایفه از آن قوم جان بنگ با بیرون بردند و بقره در جنگ

اسار گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت **ذکر توجه صاحب قران الاکرم از عقب اسکندر** شیخی
کورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و اوردوی همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بجانب
شهر اسکندر برافراخت و در اثنای راه امیرزاده شاهرخ را عارضه طاری شده رخصت توجه بطرف سمرقند
یافت و حضرت صاحب قران روز جمعه ششم ذی قعده بچلاور رسیده بوضوح انجامید که اسکندر و اتباعش
بجهنم دره گریخته اند و آن عقبه ایست بغایت تنگ و پر درخت و پیوسته در آنجا بارندگی می باشد و آب بزرگ که از آن
بشنا نمی توانست گذشت از میان آن دره می گذرد و بواسطه این صعوبت بجهنم دره اشتهار یافته القصه
صاحب قران نامدار از عقب اسکندر بآن دره در آمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته
است و جسر ویران کرده لاجرم به بستن پل اشارت فرموده فرمانبرداران بموجب فرموده عمل نموده روز دوشنبه
و سیم ماه مذکور تخت چهل بهادر که قراول بودند بر آن پل بگذشتند و متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و امیر
زاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین عبور نموده و بیالای کوه جهنم دره بر آمده جنگل می بریدند و طی مسافت
کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر را می طلبیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم ماه مذکور شاه ملک
برلاس و صدر برلاس و غیر هما از قراولان باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند و اسکندر دویست سوار
و سی پیاده همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را غاشیه کش خویش می پنداشت شکست کرده او را منهزم
گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس از عقب رسیده قیتول(?) اسکندر را غارت نمودند
و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود بعمزاده اسکندر لهراسب و دیگر متعلقان او باز خورده همه را اسیر کرد
و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و
بباد حمله آتش قتال مشتعل گردانیده اسکندر کرت دیگر شکست یافته با اندک مردمی بطرف گیلان گریخت و در
ظفرنامه مسطور است دیگر از روی هنری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر
زاده اسکندر و امراء عظام ملحق گشته باتفاق کنار دریای قلزم سه فرسنگ بطرف گیلان رفته و فرود آمدند و در آن منزل
امیر مضراب جاگو که حسب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود بایشان پیوست و نوبت دیگر شیران بیشه
جلادت در آن جنگل در آمدند و در طلب اسکندر سعی نمودند و چون از وی اصلا اثری نیافتند بدرگاه عالم پناه بازگشته
کیفیت حال عرض کردند امیر تیمور کورکان ایشان را معاتب ساخت و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع که دانند اسکندر را
بدست آورند و ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع السعدین یکشبانروز دیگر در جنگل ولای سرگردانی کشیده بی اثر اسکندر
بیامدند بموکب همایون مراجعت نمودند و اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گردانیده که چون امراء عظام بملازمت
صاحبقران فلک اقتدار بازگشته فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت بر ایشان غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر
او را بدست نیاورید شما را بلیغ(?) خواهم کرد لاجرم امراء باز در عقب او افتاده بولایت تنکابن در آمدند در سوی نزد سید هادی کیا که

حاکم آنجا دو نوه فرستاده پیغام داده که اگر میخواهی که بملک تو تعرضی نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بغداد را این سخن
قسم یاد کرده فرموده که آن مردک را ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد میباید
اگر میخواهد در کنار تنکاره رود توقف نماید تا من کسی فرستاده او را بگیرم سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر
شیخی بآن جنگل ارسال داشت و سردار این آن جماعت میرزا ابو محمد می گفته سید ظهیر گوید که من میرزا ابو محمد را دیده ام
و خود از زبان او شنیده ام که گفت در آن جنگل آغاز جست و جوی اسکندر کردیم جمعی از کالشان نشان دادند که حالا دو نفر مار بدرالی
با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و طعام طلبیدند و ما حضری خورده باین بیشه در آمدند لشکر سید فی الحال بدانجانب تاختند چون
اسکندر آن حال بدید مرد و طفل را بکشت و مادر اطفال آغاز نوحه کرد و او را نیز بقتل رسانیده بایک نوکر در پی درختی نشست
و سپاهیان سید هادی کیا در رسیده اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و انهزام بروی تاخته سرانجام کارش با
منفصل دادند و سر او را نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امرا روان گردانیده بمعسکر صاحب قران والا گهر رسید مؤلف
ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل شیران بن گیو گودرز بوده در میدان مبارزت از رستم دستان گوی مسابقت می ربود و منع
ذلک بواسطه کفران نعمت مالش باین مرتبه انجامید و چون اجل موعود فرا رسید از آن پهلوانی فایده ندید بیت کبون و مکان
خبری از خیر و شر ∴ زکفران نعمت نباشد بتر ∴ زکفران نعمت نباشد حزین ∴ که نقصان عمرست
خسران دین **ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت و استقلال** چون خاطر
همایون کامران در ربع مسکون از دغدغه شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جنبهم دره بجکیا کلاره دشت شتافت و در
آن منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید قوام الدین را بر تبه تربیت رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد الکاه
بر سبیل سرعت غرابت مادرا النهر فرموده شاهزادگان و حکام عراق و آذربایجان را بشرف رخصت ارزانی داشت و امیر
سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس ؟ مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ماه
لوای کشورگشا روز سه شنبه بیست و پنجم ذی حجه مذکوره پرتو وصول بر فیروزکوه انداخت و صاحبقران عالیجاه امیر
سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه ملقب فرموده بخلعت طلادوزی و کمر و کلاه مرصع سرافراز کرد اینده اجازت داد
و روز چهارشنبه غره محرم الحرام سنه سبع و ثمانمائه بر نیشابور عبور نموده بکنار آب جغرافان شتافت و در آن منزل امیرزاده
شاهرخ بملازمت رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و همان روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کام
بکنار آب مرغاب خرامید و رعایای آنجا را از دو مهم باقی پرسیده شکایت کردند و خراسان قهر بقتل او حکم فرموده فرمان
بران یک پای او را سوراخ کرده و سرنگون آویخته تا بمرد و رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از کنار آب
آمویه عبور نموده خانه سید علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته سید لوازم طوی و پیشکش تقدیم رسانید و از آنجا
کشورگشای بنفس آن سرا از یمن مقدم جهان آرا حضرت افزای سپهر خضرا شد و چون قرا توبه بباغ مدار خرامید از آنجا ما نند آفتاب
در تن وروح در بدن بسمرقند در آمد و مدرسه میرزا محمد سلطان که مجد عمارت یافته بود و نظر کیمیا اثر بر آن بیفتاده بود در غیبت

نیابت بجای آورده و بباغ چنار بعد ورود نموده لب بافرایش و نشاط مجمع پاک کرد اینده بمجمع اقداح مالامال اشتغال فرموده در آن ایام بهجت
ابدکوار طرف دشت آمده شنقار و پیلاکات گذرانیده و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانیده و همچنین از پیش فرمان فرمای
فرنگ قاصدان باستان صاحب افسر اورنگ رسیده تبرکات فاخره و تنسوقات نادر بعرض رسانیدند و از آن جمله بر دو ای
منقش مصور بود که نظیر آن در آیینه خیال هیچ مصوری مرکز جمال نمی نمود بیت در لطف و صورت آن حیران بماند مانی شد
والحمدلله شکر نه الی صاحب کلمه حمده والثانی **ذکر طوی فرمودن صاحبقران کامران جهت تزویج شاهزادگان عالیمکان**
طویت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علوا لهمه من الایمان همواره مقتضی آن بود که هما ی جاه و دولت بهمه جهان
در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان در آید و هما ی چتر همایون فالش در سایه بساط بسیط غبرا بسایه بسیار
بلند پرواز اقبال در فضای حضرت فزای خضرای بمشارکت بیرق بال اقبال بگشاید بنا علیها در آن وقت که از یورش هفت
ساله مراجعت فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نمود خاطر عالی مآثر بر آن قرار گرفت که لشکر گیتی کشای بجانب دیار ختای
برده لوازم جهاد و غزا بتقدیم رسانیده کبرای تان و احشام و قتل اصحاب کفره ظلام قیام و اقدام نماید و قواعد کفر
از وجه بدان سفر و ارتکاب موجبات خوف و خطر مقتضای محوای شاکوا اتوالدوا تکثروا بجای آورده بعضی از شاهزادگان
کامگار را با مخدرات سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام داده بنابر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که نواجهان
فرسرعت با اشراف اطراف ایران و توران حاضر رسانند که ترتیب طوی حاضر کرده و از حشرزادگان چنگیزی نژاد بنات
اعلان ؟ و ما شستور اعلان عرضه داشت که مناسب چنان می نماید که در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده
شاهرخ از خراسان بپایه حضرت صاحب قران و در جواب ایشان فرمود که پیر محمد چاپه آمدن شاهرخ متضمن مصلحت
مملکت نیست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل و مستظهرند و ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت
و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سرور و سرانجام موجبات طوی و سور صادر شده مومنع کان گل از برای آن کار تعیین
یافت و روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه پادشاه دریادل کان گل رفته فراشان چابک دست حسب
حکم خاصه همایون چهار سراپرده بر پیرامون صحرا و هامون کشیدند و خرگاه دولت سری تا اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند
یکی بارگاهی چو بنیاد سپهر ∴ کشیدند بر طارم ماه و مهر ∴ دوازده پای عالم آرای که طناب بش از سقف الاعلی گذشت
بود اطنابهای ابریشمین و ستونهای منقش رنگین در عرض گیهان براق اشته دو سعت آن دوازده پایه بمرتبه بوده که
دوازده هزار کس داشت بیت سپهری لطافت بر افراخته ∴ جهان در جهان سایه انداخته ∴ و برای جلوس
برای خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان سعادت قرین و عظما امرا و خواص پا به سریر اعلی التغار جنیبه و خرگاه و سراپرده
و بارگاه بر افراخته که عرصه آنها مانند سپهر برین از سواکب کواکب پر ساخته بیت از جنیبه و خرگاه تو گویی که سپهرست
پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان ∴ و در آن مکان از انهار سرخان از اقطار ترکستان و مغولستان و سیستان و
خراسان و جرجان بی تمامی طبا و ایران و توران چندان خلایق جمع گشته که شرح آن بتیسیر نپذیرفت و دران ایام مشکلی بود که حاجت

ملک عادل سلطان برقوق بصنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و انصاف بارباب
عرفان و استعداد و سیمات اصحاب ایقان و توفیق اتباع داشت از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسید
انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر و اقمشه فاخره بعرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوه آن
تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت
بوس دریافتند و حضرت صاحبقران روز ملاقات امیرزاده پیر محمد برادرش امیرزاده محمد سلطان بیاد آمده ع مثال ابر
بفصل بهار گریان شد ❀ و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و دلتنگی حضرت صاحب قران شاهزادها
آفتاب وار بجامه زرنگار پوشانید و لباس [illegible] را چون پرده ظلمانی شب بفجر نورانی روز بهم دررانید و ایام عیش مدام
بشارت عشرت صبح و شام بگوش خاص و عام رسانید صناع و [illegible] دران ایران و توران و مصر و شام و روم و آن
چهار طاق‌ها بسته بغایت گوناگون ساختند و انواع فرح‌گشا و لعبهای غریب و شعبده‌های عجیب انگیخته مجلس انس و بساط
نشاط با حسن وجهی انبساط یافت و انوار بهجت و مسرت بالغ صورتی بر وجنات کاینات تافت ب نشاط و سرور انچنان
عام شد ❀ که رسم غم از دو عالم نام شد ❀ و از برای تزویج شاهزادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشته جمعی
کثیر از علما و قضاة و موالی و اشراف و اعیان دانائی در پایه سریر سلطنت مصیر مجتمع شده امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم
سلطان پسران امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ایجل بن میرزا میرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا
بایقرا و ربناسی [illegible] عمر شیخ را با کرایم دودمان سلطنت و عقایف خاندان خلافت عقد بسته دوران مجلس شیخ شمس
الدین محمد جزری بعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبه نکاح اشتغال نمود و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضات شمس الدین مولانا
صلاح الدین متعلق بوده روزگار زبان تهنیت و دست نثار گشاده نثار گوهر شهوار و درم و دینار بسیار افشانده گشت ب
جهان افشانده گوهر دست مردم ❀ که گفتی از فلک می‌بارد انجم ❀ و حضرت صاحب قران بر مسند جهانبانی
برآمده خواتین بلقیس آیین مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزیین را بنور حضور و صفا بخشیدند و جای
شاهزادگان جمشید فر بر یمین و نوینان و افر تمکین و سادات عظام و قضاة اسلام و اکابر و اعیان در سایه دوازده پایه منقوش کردانیدند
صف حاجبان مرصع کلاه ❀ بخدمت ستادند در پیشگاه ❀ و حضرت صاحب قرانی بر مسند جهانبانی برآمده
سایر خلایق از امرا و اعیان روزگار و اشراف هر بلاد و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دولت‌سرای آسمان سان
بهرام توان خلعتهای طلادوزی در بر کرده بر اسبان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم می‌رسانیدند و پیلان کوه
پیکر بدیع منظر بجلهای گوناگون آراسته برپشت هر یک تختی بسته در جای مناسب بازداشتند و خوانسالاران از شربتهای
زرین و سیمین مشتمل بر اوانی مرصع آنقدر حاضر آوردند که نطاق نطق از احاطه آن بعجز و قصور اعتراف می‌نماید و از اطعمه
لذیذه و اشربه لطیفه و ثمار حلاوت آثار دران طوی خانه چندان موجود بود ع که بجز از شرح شوان داد ❀ سوخان
مسرت اندیش از انواع مسکرات جشن آرچش ترتیب نمودند و نفیر شیپورهای سلطانی چندین خم خسروانی پر از باده صاف آماده کرده

صلای جام در داده و ساقیان گلعذار نرگس وار از جامهای زرین برکف نهاده گرفته از کیفیت می گلفام فروغ مهر صبوح انجام بر دل
دیگر و سر سری را انور بی‌تغیر کرده بخشیدند و هر یک از مجلسیان واله و حیران گلعذاری شده مضمون این مقال را بزبان گردانیدند نظم
در بزم طرب جام لبالب چه خوش است ❀ هر روز بگلرخی صبوحی چه کوثر ❀ کام از لب لعل یار مشرب چه خوش است
و دران ایام از غایت الطاف عام ❀ فرموده شاه صاحب قران ❀ منادی کری شد بشارت رسان ❀ که ایام
سور است و هنگام عیش ❀ مگر آب نوشنده از جام عیش ❀ درین جشن کس را مگوید سخت ❀ اگر تیره روز است
اگر تنگ بخت ❀ چو این مژدگانی بمردم رسید ❀ گل شادمانی ز دلها دمید ❀ گرفتند ازان سور سرمایه کام
ز رود و سرود و ز ساقی و جام ❀ آوازه رود و سرود مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورده
نوای نی و قانون و صدای عود و ارغنون در ضمیر سران چنگ پشت و جوانان چنگ زلف تاثیر کرده نظم نی نالی که تو هم تنگ
بود ❀ زنی شکر چو شیرین کار تر بود ❀ نوای ارغنون و ناله چنگ ❀ ازان منزل بر فتی تا بفرسنگ
و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر بنای ولوله و جوش و فروش کرده ابنده و ع صبوح را بالغبوق و غبوق را بالصبوح
متصل گردانیدند حضرت صاحب قران دریادل شاهزادگان و امرا و نوینان و ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد دشت
و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف آفاق را بخلع گرانمایه و انعامات موفوره مباهی و مسرور ساخت و بساط ملاهی
و مناهی طی کرده و تمشیت مهمات امور مملکت پرداخت و ارباب احتساب را باجرای امر معروف و نهی منکر اشارت نمود
و خلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرموده الحمد لله المنعم المنان و علیه
التکلان و المستعان ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهت یورش خطا و جازت یافتن حکام و ایلچیان باطراف صاحب
قران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادگان و امرا طرح مشورت بتقدیم رسانیده خاطر رفعت
مآثر جهت اعزاز مثوبات غزا بر سفر چین و خطا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را بنزار شماره کرده
مرحا جابیت اضافه داشته باز سر تحقیق سان زیاده کنند و در وفا ترتیب نمایند و امرا تواجی از میران هزاره و صده
ستانند که بجد براق و دستور یورش آید و تواچیان و امرا چنان بموجب فرموده کاربند شده حکام ولایات و سرداران
اطراف بعد از قرار سان جهت جمع آوردن هر یک متوجه مواضع خود گشتند مقرر آنکه بیلجار معین با دوی کیهان پوی
و امیر تیمور کورکان از کان گل بسمرقند آمده در مدرسه سرای ملک خانم نزول فرموده و دران بقعه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را
با اسب و خلعت اکرام فرموده معزز و موقر ساخته رخصت داده که بزابلستان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد
بن عمر شیخ را که مادرش در خانه شاهزاده مشار الیه بوده و خود در طوی کان گل دخترش را خواسته بود همراه او ساخت
و ایشان براه مرات متوجه قندهار شدند و امیر تیمور کورکان ایلچی سلطان مصر نیز خلعت و کرامات ارزانی داشت و ایلچیان
دیگر محظوظ و بهره‌ور ساخت و دستوری داد و مولانا عبدالله کشی را با جمعی دیگر رفیق او گردانید و مکتوبی بعرض سرکردار
طول مصفا در که باب زر قلمی شده بود بخط مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی تبریزی که در حسن خط از سایر خوشنویسان

آنحضرت را انقیاد داشت و بسم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال داشت و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد
جلایر و قرا یوسف ترکمان را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت علیه نفاذ یابد در باره ایشان بتقدیم خواهیم رسانید
امیر تیمور گورکان در جواب آن سخن نوشت که سلطان احمد را مقید محبوس ساخته و قرا یوسف را از قید زندگانی نجات دهند
و تحف گرامند و نفایس ارجمند با رسول و نامه ارسال داشت و برین قیاس سایر ایلچیان سلاطین الاطراف را اجازت
معاودت ارزانی فرموده آنگاه از شهر آبکیک خانم بکوک سرا که بنا کرده معمار همت بلند نهمت او بود نقل نموده امر عالی نفاذ
پیوست که امیر برندق نسخه لشکر یا را بنظر احتیاط در آورده معلوم کنند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب
ظفر انتساب خواهند بود و جناب امارتمآبی تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است معروض داشت
که بموجب سانی که در کان کلی از ولایت ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران
و بقایای قراتاتار دویست هزار سوار نامدار و پیاده جرار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود چنانچه حضرت ابوی مخدومی
مرحومی در روضة الصفا نوشته اند روزی میرزا سلطان احمد بن میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه می گفت که
که دفترهای صاحب قران گیتی ستان پیش من است و از آن اوراق بوضوح می پیوندد که ملازمان خاصه آن حضرت
در حین توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده نفر در شمار آمده بودند و مجموع سپاه ظفر
اثر در آن سفر هشتصد هزار سوار و پیاده می رسیده اند والعلم عند الله **گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهت
یورش ختا و قشلاق اترار** چون بمقتضای قضای سبحانی و اقتضای تقدیر ربانی در اثنای کشور گیری و ملک ستانی
لشکر ظفرمآب آن حضرت صاحب قرانی از ارتکاب بعضی از امور ناپسندیده مانند غارت و اسیر و مقاتله نموده بودند و آن ولا
که آن موید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و گرجستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول
اجلال فرموده بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم جزم و اندیشه تصمیم یافت که جهت تدارک جرایم و آثامی که از آن جماعت
بقدام اعلی مقام صدور یافته بود بغزو و جهاد کفار ضلالت آثار ختا قیام نماید تا بر طبق آیه کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات
آن معاصی و زلات مذکوره را بمثوبات غزا متقابل گرداند ان الله یغفر الذنوب جمیعا و بنا علی هذا بعد از فراغ از طوی کان گل
کل یراق سپاه بر وفق فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده عمر شیخ و امیر خداداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمره دیگر از امرا ظفر اقتباس بتاشکند و شاهرخیه و سیرم شتافته در
آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار در ویسی و صیران زمستان گذرانند و
ضبط سمرقند بعهده ارغونشاه شده محافظت خزاین بشیخ جهه تغلق گرفت و رایات جهانگشا در بیست و سیوم جمادی
الاول سنه سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق اقشلاقات شدند و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب
آورده با لشکری که عارض خیال از ادراک کمیت آن عاجز بود و اندیشه از طی مسافت احصای آن مقصود انصراف می نمود روی براه
نهاد **بیت** روان شد در آن راه چندان سپاه ⁂ که شد تنگ صحرا و گم شد گیاه ⁂ سطح زمین از انبوه

سلاح مراکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار سم مراکب سمت ظلمت گرفت **بیت** چنان در زمین فوج را جایگاه
نماند هوا باد را ماند راه ⁂ و ماهچه رایات آفتاب اشراق براه قاالملیق نهضت نموده بعد از قطع منازل بساحت
وصول بآقتی نواخت و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا درجه کمال یافته سراپرده سحاب
گران ناگاه آسمان را احاطه کرده باد شدن ورزیدن آمده برف و باران عظیم بارید **بیت** طوفان روان و خروش ابر
و رعد تیز ⁂ وز دود آه چشم سحاب اشک ریز ⁂ موکب نصرت نشان از انجا در حرکت آمده در طی مسافت
سرعت نموده با قشلاقات نزول اجلال فرموده و حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نوئینان در توریاها که قبل از آن
بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مذکور گشت امیرزاده خلیل سلطان
بتاشکند خرامید و امیرزاده سلطان حسین بصیران و ویسی منزل گزید صاحب قران پسندیده صفات ارسون قات
امیر برندق را امر نمود که بتاشکند رفته برای سپاه کشورگشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که
بجا بجا بار کرده همراه برده در راه و زراعت نمایند تا در وقت مراجعت چریک منصور جهه اذوق تشویش نیابند و چندین هزار
شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که بهنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر ظفر نصرت گردد القصه
کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در قشلاقات بمرتبه رسید که گردون کارآگاه پیش از ان آنقدر اسباب
با آن همه استعداد و آراستگی در ظل رایات هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهده کمال عظمت طوی کان
گل و وفور جمعیت قشلاقات دغدغه عظیم در خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امر دنی نقصه المصراع اندیشه تمام در خاطر
داشتند و از آیت بینت الکمال رسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند
ذکر توجه رایات ظفر نگار از قشلاقات باترار در اوان زمستان که آفتاب تابان در اواخر جدی بود غایت شدت
برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقره خام می نمود از بسیاری برف قله کوه و فضای صحرا و بساط هامون در روی
مسطح شده بود و با هم مساوی بود و از وفور طوفان باران کره خاک مدوری می نمود تمامی جبال و تلال صاحب قران مظفر لوا
از غایت حرص بر احراز مثوبات غزا از قشلاقات کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنای راه دست و پای جمعی
کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برد روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار سرای پیرای بیک برادر شیخ نورالدین
از فر نزول همایون طراوت صورتخانه چین پذیرفت و مقارن وصول از عمر بخاری آتشی در سقف خانه گرفته مشتعل
و اگر چه ملازمان آب تسکین بر آن آتش زدند اما از آن جهه پریشانی خاطر روی نمود چه در آن اوقات اکابر
اسافر خوابهای موحش می دیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود بغایت می ترسیدند حضرت صاحبقران
در آن اوان سوسی رکتال را فرستاده که تفحص نماید که از راه اردو چگونه می توان گذشت یا نه و او با امتثال امر سعادت مزید
بازگشت و معروض داشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگری را بطرف سیرام و عقبه قلان بهمان کار فرستاده بود
او نیز مراجعت کرده گفت که در آن عقبه دو نیزه برف بالای هم نشسته است و درین اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از دیرباز

او دوست و معمر گردان بوده بدرگاه سلاطین پناه آمد او روزی که صاحبقران در دیوانخانه بر مسند ابهت و کامرانی تمکن داشت
و از شاهزادگان جهانگیری نزاد و تا ئیزی اغلان و تاش تیمور اغلان و جکره اغلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند
و طرف دست چپ از فرزندان امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان ترتیب و زینت داشت امرا عظام قرا
خواجه را بشرف بساط بوس رسانیدند و او بزبان اعتذار عرض کرد که توقتمش خان می گوید که مدتی شد که در بوادی
حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر این آستان اقبال آشیان مرجعی ندیدم امید آنکه مراحم خسروانه کرت دیگر
شاهبال شکسته بال شود تا پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بقیه ایام حیات بتدارک مافات قیام نمایم لطف عمیم
حضرت صاحبقرانی قرا خواجه را نوازش نموده استمالت ورزید گفت ان شاء الله چون ازین یورش باز گردیم ولایت
قبچاق و اروس جوجی خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و کار مملکتش بدستور پیشتر
تیغ رفرود بکر با مغروریان بسازیم و در خاطر خطیر خسرو صافی ضمیر چنان بود که هم دران چند روز قرا خواجه را با یرلیغ های
نامی و سیورغامات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از انجا علم ظفر شعار بجانب ختای در حرکت آرد اما نگاشته قلم تقدیر
مخالف اندیشه و تدبیر بود العبد یدبر والله یقدر

ذکر انتقال امیر تیمور گورکان از جهان گذران بجهان جاودان

چون عنایت بی غایت خداوند غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران سعادتمند منصور بود دران اوان که از یورش
هفت ساله السعادت معاودت فرموده خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر متوجه آن شد که حینا بعد حین اوقات خجسته ساعات
را بامری مصروف سازد که موجب اتمام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون و هو
الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه بجاه تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش
نماید عزم غزو کفار چین و ختا جزم فرموده در وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند
بجانب اترار نهضت فرموده و چون صورت واقعه که هر گز هیچکس را از حلول آن گزیر نبوده و نیست آن حضرت را
در آن سفر روی نموده مرآینه بر طبق و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله رحمت
بیغایات الهی بران غربت که مقصود از آن مثوبت جهاد بوده ترتیب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع ان
الله یغفر الذنوب جمیعا طلوع نموده بر وجنات حال آنحضرت خواهد تافت بیت گر چه زکنه وجه و جه خواهد بود
آن یار عزیز بخشنده خو خواهد بود :: از خیر محض جز نکوئی ناید :: خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود :: کیفیت حال
بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران گردون احتشام خاطر اقبال مآثر بدان قرار داد که خواتین بلقیس آیین را
بجانب سمرقند باز گردانند و بنفس نفیس از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا بتقدیم رساند میل بخرج کرده چند روز
پیوسته جام عیش و طرب از دست ساقیان نوش لب می گرفت و در شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا و شعاع ساغر
صهبا صفت روشنی می پذیرفت دران اثنا رغبت بعرق نموده جوهری آورده برنگ مانند آب و بصفت آتش
و بطور عذاب وده شبانروز دیگر صاحبقران والا گهر چنان بعرق مشغولی نمود که اصلا میل طعام نفرمود بنابران مزاج

همایون

همایون منحرف گشته مشرف اندیشان آن تغییر را حمل بر خمار کرده و یکه و جام دیگر بان حضرت دادند و لحظه حرارت سکین نیافت
چون مد رطوبت در آن شراب اثر کرد تب اشتداد پذیرفت و روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه هیچ
صعب روی نمود بلکه امراض مختلفه مخوفه که از علاج یکی دیگری قوی می شد مجتمع گشت و با آنکه از جمله اطبا مولانا فضل الله تبریزی
در ملازمت بود و در مداوی به چنانچه می نمود هیچ دوا نافع نیفتاد و اصلا سود نداد منقطع گشت و بنا بر آنکه خلل بقوی دماغی
راه یافته بود صاحبقران سعادتمند دانست که حال نوعی دیگر است و تقدیرات در تصرف قابض قضا و قدر لاجرم دست
توکل قطع علایق کرده با اعتقاد راست و به نیت درست از جمیع منهیات توبه فرموده و کسر آلات ملاهی اشارت نموده خواتین
و آغایان و امرا و نوئینان را جمع آورده و گوش هوش ایشان را بجواهر مواعظ و نصایح سودمند چاره است و ثبات و تدبیر
و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر مسلم داشت و امیر
شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آوردند که از مطاوعت شاهزاده
سر نپیچند و سر کلیه متابعتش در آورده پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بادشتی
عظیم و دلی از بیم و امید پر بر زبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود با میرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان
که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم تا بدرگاه عالم پناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریافته بی واسطه وصیت
ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیراکه مصرع از دیده و لبی فرق بود تا بشنید :: آنحضرت فرمود
که وقت تنگ رسیده و مجال گفتن امثال این سخنان نمانده غایبان حاضر نتوانند شد و شما را نیز دیگر دیدار میسر نخواهد
گشت و بعد از بیرون رفتن امرا فوائی عظیم بر خسرو هفت اقلیم غلبه کرده با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقرائت
قرآن اشتغال داشتند اشاره علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله ولد مولانا عبد الله صدر بخرگاه در آمد و بر بالین همایون
بتلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون بسبب غیبت خسرو خاوری مواکب کواکب لباس نیلوفری و پلاس
سوگواری پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانیده
داعی والله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قفص قالب شکسته بجانب ریاض قدس
پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی در سایه امنیت بفراغت غنوده بود بر کمال اقبالش صفت زوال گرفت
و کامیابی که از سیاست آثارش جهانی در مهاد عدالت او با استراحت می غنودند جمال خورشید مثالش سمت غروب
پذیرفت چتر همایون خاقانی را که نیر شاد و روان گردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای همای آسای صاحبقرانی
را که لنه جانب و نیاه بناحش می آسود عقاب قضا از اوج ثریا بحضیض الثری رسانید بیت دریغ آن خداوند دیهیم
و تاج :: که او بود آیین دین را رواج :: دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد :: صلاح و پناه بلاد و عباد
و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در هشتم درجه
حوت بود روی نمود و افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از جمله مولانا بهاء الدین جامی گفته بیت

سلطان نیز آنکه چرخ را اول خون کرد ∴ وز خون عدو روی زمین گلگون کرد ∴ در هفده شعبان سوی علیین تاخت
فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد ∴ و دیگری گوید بیت شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد ∴ وداع شهریاری
کرد و تا ربخش جان آمد ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای شرقین و پادشاهی شدن امیرزاده سلطان حسین در آن
شب ظلمت که مهر عالم افروز سپهر سلطنت پرتو عنایت از وجنات احوال روزگار باز گرفت و در خطه اترار علامات روز قیامت
و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت بیت برآمد ناله و آه از چپ و راست ∴ ز مرد و زن فغان و ناله برخواست
ز فریاد و غریو بچه و برنا ∴ امارات قیامت گشت پیدا ∴ شاهزادگان عالیمکان افسر عزت بر
خاک مذلت افکندند و خواتین حشمت آیین روی نازنین و گیسوی مشکین بدست بیطاقتی برکندند ع هر روی که نشد و
زهره گیسو ببرید ∴ امرا و ملک آرا بجای جامه پرده سینه چاک چاک ساختند و خواص پایه سر بپا خالی از [illegible] باری
گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک افکندند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت ملک نیز اشک افشان بود و از غروب تا
تمام تا صباح قطرات باران سیلان می نمود و چون بخیال پرسش خاطر امرانی خواسته شد که آن واقعه را به ظاهر گردانند
شبگیر صبح خواتین و آغایان را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی بتجهیز و تکفین صاحب قران مغفرت [illegible]
آوردند و بموجب وصیت سند و شاه خازن با مرسل پروانچه مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن
شروع نمود و بعد از فراغ از آن امر نوینان عالیشان پیری بیک ساربوقا و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند و از مقتضای وصیت حضرت [illegible] عدول
در نگذرند و تخت سمرقند را با میرزاده پیر محمد سپارند الکاه و ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان و نوینان که
در ملازمتش بودند ارسال داشته تا خبر آن واقعه پریشان بر ایشان رسانیده التماس نمایند و دیگری پیش امیرزاده
سلطان حسین جویی و صبران فرستادند و پیغام دادند که مرض حضرت صاحب قران صعوبت تمام پیدا کرده باید که بر زودی
الحی توجه نماید و خضر قوچین بجانب غزنین روان شد که امیرزاده پیر محمد را از رحلت آن حضرت و وصیت منصب ولایت
عهد آگاه گرداند تا بر خلاف استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین بصوب هرات و علی درویش کوبک بجانب مشهد
و اشت الطرف تبریز متوجه گشتند تا امیرزاده شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در حفظ ممالک [illegible]
وصیت بجای آورند و او امیر تیمور [illegible] کار روی ببغداد آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روان شده در شب پنجشنبه
هفدهم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین تابوت محفوف برحمت حی لایموت را در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در آن
شب از آب خجند بر زبر یخ گذشته در دو فرسخی اترار فرود آمدند و چون گریبان افق بدست تباشیر صبح صادق چاک شد
شعله اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن صبر و شکیبایی امیر و وزیر و صغیر و کبیر
را بیکبار بسوخت بیت آبی که آتش کاتش این غم جگر بسوخت ∴ این برق جا که زد همه خشک و تر بسوخت ∴
مرغ سپیده دم که خبر داد از سرور ∴ اکنون نشسته هر گوشه بال و پر بسوخت ∴ صبحم صبح محشر و فرخ روز اگر در عالم

بظهور انجامید و فغان و جهان آشوب که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون چرخ و فزع از حد اعتدال در گذشت
سالکان طریق بیقراری بعد از وفور تصنیع مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و نوینان و مقربان حضرت و خواتین
مجلس حشمت و مخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآبی را بجانب سمرقند
باز گردانند و در ملازمت امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت غزو خطا با مصادرت ساخته و در همان
صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ بیست و دوم شعبان بآن بلده
آمده حسب مسطور امیر قرا شنک ساربسانیدند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آن حضرت کرده بود سید برکه را
از اندخود بدان جانب نقل نموده بودند بر زبر سر صاحب قران والاگهر دفن کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از
ارسال تابوت مغفرت مآبی حضرات عالیات را با امیرزاده الغ بیک متعاقب بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در
خدمت میرزا ابراهیم سلطان بجانب ختلان کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی اترار فرود آمدند و در این ولا
شنیده بار سیده شنیده باکیفیت عقد آن جمعیت از هم فرو ریخت بیان این سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بمیرزا سلطان
حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بودند پراکنده ساخت و اسبان بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسبه جازم
سمرقند شد تا قوا را به شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بسامع امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
رسیده نامه بحاکم سمرقند ارغون شاه فرستادند مبنی بر آنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آن جانب
گشت باید که در محافظت شهر سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد و اگر تواند خدمتش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی
امیرزاده الغ بیک و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیه میرزا سلطان حسین ایشان را آگاهی داده تاکید
نمودند که هر جا رسیده باشند توقف نمایند تا اردو بایشان رسد و هم بر قیاس نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرا تاشکند نیز
ایلچی فرستادند بعد از آن امیر بردی بیک در اترار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سایر امرا
و اعیان در ملازمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته بود
خزانه با آنچه بار داشت بآب فرو رفت و اردو در نزدیک آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کرده روی توجه بسمرقند آوردند

ذکر برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امراء عظام که در آن زمستان در تاشکنت بودند از کیفیت مخالفت میرزا سلطان حسین و توقف [illegible] واقف شدند
مراسم قیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خداداد حسینی و داود کار شاه ارلات و شمس الدین عباس و برندق برلاس
باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان بیست و یک ساله بود بسلطنت برداشته و
دست بیعت بآنجناب داده وصایای امیر تیمور گورکان را نابوده انگاشتند و این خبر در اثنای راه بحضرات عالیات و
امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رسیده غبار آتشه گشته و نظم تحیر و سرزنش نامه نوشته بجانب تاشکنت فرستادند
مضمون سخن آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد با میرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان

نخواهیم کرد و ازین نوع چنان کاروان ترتیب نمود که چون روزی چند حقوق تربیت حضرت صاحبقرانرا بر طاق نسیان نهاده‌اند شنیده‌ایم
جسارت نموده‌اند بایستی اگر دیگری مثل این سخن در میان آوردی منع و زجر او مشغول گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده
پشیمان شده امیر برندق را نزد حضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام دادند که با حقیقی که
با امیرزاده خلیل سلطان کرده‌ایم بجهت ملاحظه استیفای دولت و استقامت مملکت است و گمان چنان بود که شما با ما درین
امر همداستان باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده از آن بیعت پشیمانیم و بهرچه شما از
امضاء وصایای آنحضرت مصلحت دانید تقدیم میرسانیم و امیر برندق در اقسولات بار دور رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت
با امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرده نامه خداداد و بایزید کار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس را که مشتمل بر پیغامات
مذکور بود بدیشان نمود و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که از مقتضای وصایای حضرت صاحبقران در نگذرند و بغیر از میرزا
پیر محمد جهانگیر دیگری را ولیعهد آنحضرت نشمرند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک باید دیگر در آن باب مکاتیب بامرا
نانکت نوشته با امیر برندق تسلیم نمودند و او را اجازت داده روی بجانب سمرقند آورد و بعد از قطع منازل بحوالی
رسیده از آنجا امیر شاه ملک باستصواب همگنان پیشتر بجانب سمرقند شتافت و شهر را مضبوط یافت چه ارغون شاه
بنابر سواد میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود و امیر شاه ملک بدر دروازه چهار راهه که امیر خواجه
یوسف و ارغون شاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس فتح الباب کرد ارغون شاه دست رد بر سینه ملتمس امیر
شاه ملک نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بر آن قرار داده‌ام که تا وقتی
که امیرزاده پیر محمد ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بپایه سمرقند رسد باو سپارم تا از عهده
امانت داری بیرون آمده باشم امیر شاه ملک دانست که ارغون شاه بوعده‌های امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده در را
باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و چشم نمناک بازگشت و در صحرای علیاباد بحضرات رسیده کیفیت حال باز گفت و هم آنجا کنگاج
نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغون شاه را از
سر مخالفت در گذرانند و امیر شیخ نور الدین تنها بدر دروازه چهار راه رفته با ارغون شاه و خواجه یوسف سخن کرده مانند امیر شاه
ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود و اما امیر برندق از اقسولات تا بانکت رسیده مکتوب امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین
و سخنان ایشان بسامع امیر خداداد حسینی و امیر بایزید کارشاه ارلات و سایر بنقیان امیرزاده خلیل سلطان رسانید و آن طایفه
باتفاق گفتند که فی الواقع شایسته تاج و تخت تنگ نجمی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته و ما تغییر فتوی و عهد
آنحضرت را نخواهیم داد و در همان مجلس در آن باب عهدنامه نوشته و همه آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز
خط و مهر خویش بر آن نهاده و آن تمسک را با عهدنامه پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده نزد
امیرزاده پیر محمد برد و بعد از آن زمره از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را باقتضای عروس مملکت ترغیب و تحریص نمودند
که الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بانواع انعام و احسان صید باید کرد و الملک لعبدالی

امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این سخنان بر تسخیر ملک جازم شده عازم سمرقند گشت و از اسباب استیلای بر تخت حضرت
صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی بود بحیطه تصرف در آورده بر امرا و خواص و طایفه از مردم عراق که با او
شاید نفاق زندگانی می کردند قسمت نمود و امیر برندق که منغلای سپاه شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پیمان
کرده با اتفاق رستم طغا بوقا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهده عهدی که کرده بود بیرون آمده باشد و همچنین امیر خداداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف آقچی فناکت رفتند و در
این حال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداده بکنار آب شتافت به بستن جسر اشارت فرمود و لشکریان همان روز
بترتیب آن قیام نمودند و روز دیگر میرزا خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی دواب رسید از جلال
باورچی شنید که امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین را ارغون شاه بسمرقند راه نداده و خاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان
نهاده بنا بر آن از مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان گشته بقدم اعتذار مراجعت نموده بموکب شاهزاده پیوست و
بتجدید بیعت اقدام نمود **ذکر توجه امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان در مرافقت امرا بجانب بخارا
و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهت اقامت مراسم عزا** رستم طغا بوقا برلاس که همعنان امیر برندق بود
از امیرزاده خلیل سلطان جدا گشته بعد از رسیدن مشار الیه بر عزیمت خود را منع بوده نزد امیر شاه ملک و امیر
شیخ نور الدین رفت و کیفیت توجه امیرزاده خلیل سلطان بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق را مشروحا بازگفت امرا
عظام بعد از شنیدن این سخنان مصلحت دیدند که در رکاب شاهزادگان عالیشان الغ بیک گورکان و ابراهیم سلطان
بجانب بخارا روند و حضرات عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه مبارک رمضان امیرزاده
الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم طغا بوقا و التمش و توکل قرقرا و حسن
جنداول و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیقی و موسی کال و تنسری و غیرهم حضرات عالیات را وداع نموده بجانب
سمرقند تسبیل فرموده عنان یکران بطرف بخارا تافتند و در محل نزول خیرآباد در پیش مصیبت جانسوز صاحبقرانی نائره
فریاد و فغان از نهاد ماتم زدگان بر آمد و بعد از جزع و فزع بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان
صغار مثل میرزا بایقرا و ایجل و سعد وقاص از علیاباد لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه شتافتند و از امیر خواجه
یوسف خواجه تومی بچا بکودر او ... و آن شب ایشانرا در شهر نگذاشتند و حضرات در چهار باغ میرزا ابابکر
که نزدیک بدروازه است شب گذرانیدند **بیت** روز دیگر که باز چرخ بلند ⁂ پرتو مهر بر جهان افکند ⁂ بشهر در آمدند
و بتعزیه مشغول شده بر لباس ماتم نشستند و تمامی آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده آغاز گریه و فغان
کردند و ولوله در جهان و غلغله در زمین و زمان افتاد **بیت** رنگ بالا گرفت از آن فریاد ⁂ صدا در گنبد فیروزه افتاد
اما شاهزادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان را ارغون شاه بقدم اطاعت
استقبال کرده بسمرقند در آورده لاجرم زبان بطعن و لعن گشادند و مکتوبات شیخ امیر با امرای عظام سمرقند فرستادند و

تمامی منازل مسافت نموده حمزه طغای بوغا برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال نموده در مزار ایوب پیغمبر علیه السلام با امرای عظام جمله
جهان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان
و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بشهر گشوده است بالنصف قلعه تعلق بامیرزاده
الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر که بجانب بیرون است بالنصف دیگر از حصار تعلق بامیرزاده
ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین داشته باشد و رستم برلاس و برادرش حمزه و التمش و توکل قرقرا و دیگر امرا و سرداران
در شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت برج و باره لوازم سعی و اهتمام بجای آورند **ذکر وصول امیرزاده خلیل
سلطان بدار الملک سمرقند و بیان انقضاء ایام تعزیت صاحب قران سعادتمند** چون امیرزاده خلیل سلطان
از آب سیحون عبور نموده طی مسافت فرموده نزدیک بسمرقند رسید امیر خواجه یوسف با نثار و پیشکش از شهر بیرون
آمده در قریه شیراز که در چهار فرسخی سمرقند واقع است بشرف بساطبوسی سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر
بلده برسم استقبال استعجال نموده بعد از آنکه کنار آب کوهک مضرب خیام شاهزاده شد ارغون شاه با مفاتیح ابواب
قلعه و شهر و مقالید کنوز خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس مانند
که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار اقطار جهان در آن موجود بود در آمد بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمایه
که آفتاب در ششم درجه حمل منزل داشت برحسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان
و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الحال ملاحظه وصیت امیر تیمور
گورکان کرده میرزا محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان برادرزاده پیر محمد ولی عهد بود بخانی برداشت و فرمود که
نام او علی الرسم بر سر مناشیر نویسند و بعد از آن بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبره صاحب قران سعید
آنجا بود رفته کار تعزیت از سر گرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و نوینان و اشراف و اعیان بالباس
سوگواری در گریه و زاری آمدند و پس از اقامت لوازم مصیبت جهت ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات
کلام الله بجای آورده صدقات بارباب احتیاج رسانیدند و در آن ایام چندان حلوا و طعام پختند و دادند که خلایق
جوع از معده گرسنگان تا انقراض دوران رخت بربست بعد از آن کوس خاص را النقاره در آورده پوشش پاره پاره
ساختند و از کار چند اختند آنگاه امیرزاده خلیل سلطان شاهزادگان و خواتین و نوینان را گفت تا از کسوت عزا بیرون
آورده خلعت قابلیت همه را بخلعتهای فاخره بیاراستند و جامهای طلا و زر عطا نموده ابواب خزاین گشاده آن نقد زر
و گوهر بر مردم داده کرد مر اطلس زجان بربافت و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده در زوال آفتاب اقبال او عنقریب
سمت تحریر خواهد یافت **ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والانژاد** از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت
سی و شش تن بودند بدین موجب از نسل امیرزاده جهانگیر یازده از محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله
سعد وقاص شش ساله یحیی پنج ساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن سی و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکین

داشت با هفت پسر قیدو نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل میرزا عمر شیخ بهادر نه پسر زاده
در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان
شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ هجده ساله سیدی احمد بن عمر شیخ یازده
ساله بایقرا بن عمر شیخ دوازده ساله میرانشاه در سن سی و هفت سالگی هفت پسر و نبیره داشت ابابکر بیست و سه ساله
با دو پسر ایلنگر نه ساله و عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یک ساله ایجل هژده
سیورغتمش ده امیرزاده شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی می نمود و هفت پسر داشت الغ
بیک و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغ بیک نزدیک به پنجاه روز از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنغر
هشت ساله سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جهان اغلان دو ساله ماروی یکساله و از بنات حضرت صاحبقران
مخدره در پرده عصمت و عفت می نمودند چه آنحضرت سلطان بخت بیگم بود در حباله نکاح امیر سلیمانشاه بود
و از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان عفیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت
و میرزا شاهرخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و امیرزاده سلطان حسین دختر
زاده صاحبقران است و مادر او آکه بیگی بوده و پدرش محمد بیک بن امیر موسی والعلم عند الله تعالی **ذکر بعضی از سادات
و مشایخ و علما و اکابر که با صاحبقران ستوده مآثر معاصر بوده اند** بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکار خواهد بود که
از این زمره عظیم الشان و طایفه عالی مکان جمعی کثیر در زمان فرخنده نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان
بلاد و جهان و امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشته اند و کیفیت حال تمامی آن طبقه از کتب و تواریخ
بوضوح نمی پیوندد لاجرم ذکر بعضی و شمه از احوال ایشان که راقم این سخنان پریشان را معلوم شده باختصار خواهد یافت
و من الله الهدایه والارشاد **مولانا جلال الدین محمود زاده مرغانی** در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی
بود و در متابعت سنت حضرت رسالت پناهی علیه السلام والتحیه سعی بلیغ می نمود ورع و تقوی بکمال داشت و همواره
علم اداء طاعت و عبادت می افراشت وفاتش در ماه ذی حجه سنه ثمان و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و در مرقد
هرات که مسکنش بود مدفون شد **امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی** حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری
و معنوی بود و در اوایل حال ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی می نمود اما از شیخ تقی الدین علی دوستی
کسب روش طریقت فرموده و بعد از فوت شیخ تقی الدین علی باز رجوع بشیخ شرف الدین کرده و گفت فرمان شیخ
شده فرموده که حکم سیاحت کرده اقتضای ... عالم گردی امیر سید علی برحسب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد
و بصحبت هزار و چهارصد ولی رسیده و چهارصد اولیا را در یک مجلس دید مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقطه و شرح
اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیره الملوک در میان فضلا اشتهار دارد وفاتش در ماه ذی حجه
سنه ست و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاد و مرقدش عطرافشان در ولایت ختلان است **بابا سنکو** درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات

ظهور می‌نمود و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان از آب آمویه عبور نمود در قصبهٔ اندخود بادی بادیات
گذر درویش از سر جذبه سنگی کوشتی بطرف امیر تیمور انداخت و آن حضرت بآن معنی تفأل نموده گفت خدای تعالی گوی
روی زمین که عرصهٔ سلطنت ماست ارزانی داشت و همچنان شد وفات بابا سنگو در سنه مذکوره روی نمود و قبرش در اندخود است
مولانا زین الدین ابی بکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی
بود و چنانچه در نفحات مسطورست مولانا زین الدین ابی بکر بحقیقت اویسی بوده است از روحانیت شیخ الاسلام احمد
الجامی النامقی تربیت یافته و در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیهٔ تسخیر هرات داشت در قصبهٔ تایباد با جناب مولوی ملاقات
نموده آنجناب زبان بنصیحت آن حضرت گشاده سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثنای قیل و قال صاحب قران
ستوده خصال از آن قدوهٔ اصحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا هرگز ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد نمی‌فرمودید
از ترک اعمال ناشایست و به مولانا زین الدین ابوبکر جواب داد که او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را
بر او گماشت و اگر شما نیز با بندگان خدا بر نهج او سلوک خواهید فرمود دیگری بر شما مستولی خواهد شد حضرت صاحبقرانی فرمود
که کیست آن شخص که او را بر من استیلا دست دهد جناب مولوی گفت عزرائیل و امیر تیمور گورکان از شنیدن این
سخن فال نیک گرفته گفت هیچیک از سلاطین را بر من ظفر میسر نخواهد گشت و اشتغال من اندور ملال با جل طبیعی خواهد
بود وفات مولانا زین الدین در نیم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه احدی و تسعین و سبعمایه روی نمود و یکی
محاوره زنی در تاریخ وفاتش نظم نمود **نظم** سنه احدی و تسعین بود تاریخ ⁂ گذشته پنجشنبه از سلخ محرم
شده نصف النهار از پنجشنبه ⁂ که روح پاک مولانای اعظم ⁂ سوی خلد برین رفت و ملایک ⁂ همه گفتند
از جان خیر مقدم ⁂ و دیگری از فضلا درین باب گوید **بیت** تاریخ وفات قطب اوتاد ⁂ یک نقطه به با حرف صاد
قبر آنجناب در قصبهٔ تایبادست **خواجه بهاء الدین نقشبند** نامش محمد بن محمد البخاری است و او را نظر قبول الفرزندی از
خواجه محمد بابا سماسی بوده و تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده و در نفحات مسطورست
که خواجه بهاء الدین محمد بحقیقت اویسی است و از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد
که درویشی شما را موروثی است یا کسبی جواب داد که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف
گشتم باز پرسید که در طریقهٔ شما ذکر جهر و خلوت و سماع می‌باشد فرمود که نمی‌باشد گفت پس بنای طریقت شما
بر چیست فرمود که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی **بیت** از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش
اینچنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان ⁂ وفات خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی
و تسعین و سبعمایه اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه را در سلک نظم انتظام داد **بیت** خواجهٔ اعظم
بهاء الحق و الدین نقشبند ⁂ آنکه مشهور طالب شد کمال عقلش ⁂ مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان ⁂ قصر عرفان
زین سبب آمد حساب رحلتش **خواجه علاء الدین عطار** موسوم بمحمد بن محمد البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشت

و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بآنجناب حواله می‌کرد و می‌فرمود که علاء الدین بار ما را سبک ساخت
وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنین و ثمانمایه روی نموده قبرش در ده نوچغانیان است
مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامهٔ عالم فانی در ماه صفر سنه اثنین و عشرین
و سبعمایه در قریهٔ الجال تفتازان که از ولایت نساست روی نموده و چون از سن طفولیت بمرتبهٔ صبی ترقی فرمود آغاز تحصیل
علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم کرده در اندک زمانی در میدان دانش قصب السبق از علمای متقدمین و متاخرین در ربود
و شمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مشتاقان روایح فضایل را معطر گردانید و فروغ خاطر افادت مآثرش ریاض امید
انوار کمالات را نضارت بخشید و آن جناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف نموده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامهٔ
اتمام ساخت بعد از آن مطول را باسم ملک حسین کرت تصنیف نموده آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود
متوطن شده مختصر تلخیص را بنام نامی جانی بیک خان که شمه از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک انشا کشید و
بی‌شایبهٔ لاف و گزاف چنانچه از مؤلفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می‌پیوندد لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح غوامض
و تلویح خفیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقاد وی ختم بود و بر ذمت بلند همتش حتم و در آن اوان که امیر
تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خوردتر ملک معز الدین حسین برادرزادهٔ خود ملک پیر محمد
ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام کرد که هرگاه خوارزم فتح شود از آن حضرت رخصت طلبیده
جناب مولانا سعد الدین را به سرخس روانه گردانی بنابر آنکه چون لمعان تیغ جهانستان حضرت صاحبقران آن خطه را
در حیز تسخیر کشید و کوچانیدن اهالی و موالی جرجانیه اشارت فرمود ملک پیر محمد زانو زده از آن حضرت التماس نمود که
مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور گورکان ملتمس ملک زاده را بعز قبول اقتران داد و
جناب مولوی بجانب سرخس رفت و اعتبار آنکه حضرت صاحبقرانی سپری شده بازگشت علما و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند
که اگرچه تسخیر خوارزم بندگان سلطنت آشیان را تیسیر پذیرفت اما حاصل آن مملکت تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت
از مفصل این مجمل استفسار نموده آن جماعت عرضه داشتند که حالا سرآمد علمای عالم و سر دفتر و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا
سعد الدین مسعود تفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور
گردانیده و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خضرت و نضارت
بخشیده **بیت** چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش ⁂ که آفتاب بود ذره بوقت ظهور ⁂ دقایق سخنش ار چه خفی است همچو سها
ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور ⁂ هر برگ گلش در گشت مشکلات علوم ⁂ چنانچه نغمهٔ داود در ادای زبور ⁂
افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از اشعهٔ ضمیر منیرش می‌نمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر عاطرش
می‌فرمایند امیر تیمور گورکان از استماع این سخنان رقم تاسف بر صحایف روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهت آوردن
حضور مولوی بجانب سرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین بعلت بهانهٔ عزیمت سفر حجاز آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون تاکید و

صاحب قران در آن باب نفاذ یافت بسمرقند متوجه شد و چند سال در مسند عز و جلال در آن شهر بافاده اهل کمال اشتغال داشت و چند
تصنیف معتبر در آن مجمع فضلاء دانشور بر ورق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور کورکان در تعظیم آن پادشاه علما و خسرو
دانشمندان مبالغه بسیار می نمود و در مجالس آن جناب را بر زبر دست خویش جای داده در وقت وداع تا سر [illegible]
خانه مشایعت می فرمود وفات مولانا سعد الدین در شهور سنه اثنی و تسعین و سبعمائه بوقوع پیوست و نعش در بلده سرخس
واقعست تصانیف آن جناب در تمامی علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و مردم خرده دان تفصیل آن کتب را
از جمله تحصیل حاصل می شمارند و از مولانا سعد الدین مسعود یک پسر ماند **مولانا محمد نام** و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بوده و در
ملازمت امیر تیمور کورکان می بود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین
یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین استماع افتاده که تقریر نمود که در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشت
جد من مولانا محمد جنید گاهی در شهر هرات ساکن می بود و در آن ایام خبر رسید که بعضی دیگر از علماء تقویت جانب سید
مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین با کل طعامی که حلیت آن معلوم نشود مبادرت می نمود و ایشان زبان طعن و تشنیع
دراز کرده گفتند که چگونه جایز باشد که مقتدای علمای روزگار لقمه شبهه خورد و مولانا محمد از استماع این سخنان در تاب
شده در آن باب رقعه بپدر بزرگوار نوشت و التماس نمود که دیگر در مجلس صاحب قران دست بغذا نبرد و آن رقعه
بنواحی که از هرات متوجه ماوراء النهر بود داده تواچی مکتوب مولانازاده را با سایر مکاتیب در دول میان خود نهاده چون بسمرقند
رسید دول میان بجنس پیش امیر تیمور کورکان برد و آن حضرت را در اثنای مطالعه مکاتیبات چشم بر نوشته مولانازاده
افتاده مضمونش را معلوم کرده در آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بجناب مولانا سعد الدین ظاهر نساخت و بعد از چندگاه
مولانا محمد بسمرقند شتافته صاحبقران بلند منزلت را ملازمت فرموده آنحضرت مولانازاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار
نمود و در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنجهزار آق تنگه نقد تسلیم خدام مولانازاده
نمای تا صرف مایحتاج خود کند خواجه محمود بنابر تملقی که از آن حضرت یافته بود گفت که در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود
مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایت براة نویسم امیر تیمور کورکان فرمود که از مزارعان آن وجه دیر وصول خواهد یافت
و ما نمی خواهیم که مولانازاده درین شهر متوقف گشته خواجه گفت مبلغ پنجهزار دینار از محل تمغا در عرض دو روز تحصیل می شود
اگر فرمایند آن وجه را بخواه مدد معاش مولانازاده نماییم حضرت صاحب قران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن
و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغای سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آن جناب فاتحه خوانده
برات برداشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پا در رکاب کرده سوار می شد حضرت صاحب قران کس فرستاد
تا خدمتش را باز بمجلس آوردند آنگاه تبسم نموده فرمود مولانازاده کسی که زر تمغا که حرام ترین وجوه است بر سبیل انعام
از ما قبول کند چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست منع از خوردن طعام تیمور کند
از استماع این سخن منفعل شده گفت من امید داشتم که برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور کورکان گفت اکنون هیچ

بابتی که در وقت نوشتن برات از کرامت در بشره شما پیدا است حالا از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودید انکار [illegible]
نفاذ یافت که براة مذکور را از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت حضرت صاحب
قرانی در بلده فاخره هرات ساکن می بود و در سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه بعلت طاعون از عالم انتقال نمود **امیر سید شریف الدین**
علی الجرجانی در [illegible] اربعین و سبعمائه در قریه طاغو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاده فضای جرجان را بجمال
تمام جهانرا بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد
محققان عالم و مقتدای مدققان علمای محترم گردید و در روضة الصفا مسطور است که در سنه تسع و سبعین و سبعمائه که شاه
شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف بنواحی اردو رسیده خواست که با پادشاه ملاقات نماید
و او را بی واسطه بکمال خویش دانا گرداند در آن اثنا مولانا سعد الدین سعید التنی را دید که بخدمت شاه شجاع می رود خود را
در لباس لشکریان نمود و گفت مردی غریب و تیرانداز و از ولایت جرجان باین ناحیه آمده ام که در نظر پادشاه هنر خود
تیراندازم امید آنکه بهنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانیده در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه پیاده بیامد مولانا
گفت تو در همین موضع توقف نمای تا من رخصت دخول حاصل نمایم چون مولانا بشرف ملاقات پادشاهی فایز شد
سخن تیرانداز غریب را عرض کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف ببارگاه در آمده چون پادشاه
از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون
آورده بدست شاه شجاع داد شاه از مطالعه آن نامه بکمال امیر سید شریف دانا شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید
و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویشتن بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفای خود را بآن ستوده فضیلت
انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در شیراز بافاده اهل فضل و کمال پرداخت و در سنه تسع و ثمانین و سبعمائه که
امیر تیمور کورکان شیراز را فتح کرد حکم فرمود که آن جناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی
بموجب فرمان واجب الاذعان بدان بلده شتافته تا زمان فوت آنحضرت آنجا می بود و در آن اوقات میان
آنجناب و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت
ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کردی **بیت** خیالی که بالا و پست افتد بد ** از بردست هر دست دست برتر است
و چون امیر تیمور کورکان بجهان جاودان انتقال نمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد سید بشر و مقتدای علمای دانشور باز بدار
الملک شیراز شتافت و در آن دیار در سنه ست و عشر و ثمانمائه وفات یافت مصنفات امیر سید شریف بسیارست و در غایت
اشتهار و در اکثر کتب متداوله متقدمین و متأخرین حواشی دقت آیین عبارت قرین دارد چنانچه در زمان فرخنده نشان
آن جناب تا غایت غالبا هیچ درسی از افاده حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و مدت عمر آن افضل
هفتاد و شش سال بود **مولانا عبد الله بن مولانا لسان الدین محمد** افضل حکماء زمان و اعلم منجمان دوران بود و
احکام نجومی او مانند حکم قضا و قدر بتخلف نمی شد **بیت** همه زیج فلک جدول بجدول ** باصطرلاب حکمت کرده بد حل

وصاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت و آنجناب نیز همواره بلسان بخت و دولت دعاگوی
بوده رقم اخلاص بر صحیفه ضمیر می نگاشت مولانا نظام الدین شامی آن جناب را نسبت غلامانی نیز می گفته‌اند و اکثر
وقایع صاحبقران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کاملست در مطلع السعدین منقولست که از مولانا نظام
الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور گورکان لشکر ببغداد کشید و سلطان احمد [illegible] منهزم گردانید
از مردم دار السلام اول من بنده بودم که بپایه عالم پناه رسیدم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریست و بر زبان
مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که تخت از سلطان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرمودی و
ایضا در کتاب مذکور مسطورست که در وقت محاصره حلب مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت بعد از
فتح امیر جلال الاسلام او را پیش فرزندان [illegible] برده رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این
دو سخن که در یک کتاب مکتوبست خالی از اشکالی نیست و آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین
بعد از آنکه بصحبت صاحب قران ظفر قرین مشرف گشت همواره بلسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال
بوده و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف فرموده شیخ شمس الدین محمد بن محمد جزری مقتدای محققان عالیشان
و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود بزهد و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع السعدین
مذکورست که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا محمد سلطان و امیر شیخ
نور الدین را بر سر ابرسا فرستاد و جمعی از اکابر آن دیار بطرف [illegible] پا بار فرار نموده و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته جمعی
آن مردم را گرفتند شیخ شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آن جمله بودند و امیر
شیخ نور الدین شیخ شمس الدین را همراه خود بپایه سریر اعلی برده در کوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقرانی رسانید
و آن حضرت شیخ را منظور نظر اعتنا ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آنجناب تا زمان وفات امیر تیمور گورکان
در ماوراء النهر اوقات می گذرانید و تصحیح المصابیح را آنجا در سلک تالیف کشیده بعد از وفات آنحضرت بدار
السلطنه هرات شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ فی خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه وفات
یافت قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی
بوده مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت بتمشیت منصب جلیلة المراتب قضا قیام و اقدام می فرمود و اختیار
داد و ستد موقوفات آن ولایات نیز چندین گاه تعلق بخدام عالیمقامش میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند
جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و صحیفه خاطر می نگاشت سید برهان الدین
اشرف بن مبارکشاه در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب ورع و تقوی انتظام داشت و در سنه
ثلث و ثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت شیخ کمال خجندی در سلک اکابر و مشایخ روزگار و اعاظم
زهاد و ابرار منتظم بوده علی الدوام بعبادات و ریاضات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اقتباس نقش می نمود در

نفحات مسطورست که ظاهرا استغناء شیخ کمال بشعر جهة آن بوده که اشعارش مرغوب طبعش نشود چنانچه خود می گوید بیت: اینکه تکلف بی
من در شعر من :: کلمیست با بحیران صفت :: از خواجه عبد الله مرویست که فرمود که شیخ کمال مدتی گاوی در اساس لنگری
بوده و در آن مدت اصلا حیوانی ذبح نمی نمود روزی فقرا بوی گفت چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایید بر وجه
مطایبه فرمود که هرگاه تو گاو خود را بکسی دهی گوشت بخوریم و حال آنکه پدر مرا گاوی بود در غایت فربهی چون این سخن بشنید فی الحال
گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ فرستاد و شیخ جهة خاطر ایشان مقداری از آن گوشت تناول نمود بلبل باغ سخن
سرای افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی در بهارستان این نوا بگوش فضلا سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت
سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که پیش ازین تصور نتوان کرد اما مبالغه او در آن طریق شعر وی را از سرحد سلاست بیرون انداخته
و آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما اشعار معنی لطیف که در نظم وی است در شعر حسن نتوان یافت و اکثر شیخ زاده
حسن میگوید بنا بر آن تتبع نموده بود و در بعضی از دیوانهای آن جناب این مقطع مسطورست بیت: کس بر سر هیچ راه نگرفت کمال
مرا :: معلوم همی شود که دزد حسنم :: از حضرت مخدومی ابوی مرحومی استماع افتاده که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ
کمال ارادتی تمام و محبتی لا کلام داشت روزی بملازمت آنحضرت رفته کمر مرصع برسم نذر نزد شیخ نهاد و بخلاف معهود
آن کمر را برداشته بخانه در آمد و بعد از لحظه که بصحبت اصحاب معاودت کرد همه را مشغوف یافته پرسید که بایشان چه [illegible] حضور
از حاضران جواب داد که در وقت گرد آمدن شیخ تبسم فرموده فرمود که کمر را بدر آورده و بمنت کرده وفات شیخ کمال در سنه ثلث
و ثمانمائه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت در سنگ لوح او ثبت کرده اند بیت: کمال از کعبه رفتی بر در یار :: هزارت آفرین
مردانه رفتی :: مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی مرید شیخ اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی است و شیخ نور الدین
عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بوده و در بغداد بسر می برد و در سنه خمس و ستین و سبعمائه از نزد سلطان احمد برسم رسالت
پیش امیر تیمور گورکان آمده و آنحضرت شیخ را تعظیم نموده معزز و مکرم رخصت انصراف داده مولانا محمد شیرین و شیخ کمال
خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت می داشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهورست و این مطلع از غزلیاتش در صحایف
مسطور بیت: ما بحر توایم [illegible] گذشتیم :: از جلوه صفات [illegible] گذشتیم :: اوقاتش [illegible]
روی نموده عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلای ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی از وقایع امیر تیمور
گورکان را بطبقه ترکی بر روح بیان نگاشت شیخ محمود زنکی عجم کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بوده و در اثنای محاورات اکثر
اوقات کلام موزون بر زبانش می گذشت و چنانچه گویند اول نوبت همراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسیده چون
آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت: [illegible] :: علی ترک و محمود زنکی عجم :: و شیخ محمود بسیاری
از وقایع و حالات صاحبقران [illegible] صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنه ثمانمائه
که آنحضرت از یورش [illegible] مراجعت کرده در کرمان بجاه و استقلال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند ضیاء الدین [illegible] شیخ
و شیخ صدر الدین قاضی و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نموده کتاب جوش و خروش

اگر رانید و خود را بنجهد منظر نظر التفات آنحضرت گردانید اما عجب تقدیر در وقتی که از پل تفلیس که بر آب کر بسته بود می گذشت اسب او
افتاد و آتش حیاتش فرو نشست و رخت بقا بآب فنا داد ع غرق دریای کرم را چه اندیشه جان او ∴ و پسر شیخ محمود مولانا
قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده اصلاح کرد شد محظوظ و بهره مند شد و این مقطع از غزلیات شیخ محمود است مقطع
بعد از شعر محمود اکرت پسند افتد ∴ که بلطف ابن زنگی و کرد بخجم نزاد به مولانا علی جید از جمله شعرای دار السلطنه هرات بود
و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه که میرزا امیرانشاه جهت جانی بیک جانی قربانی بهرات آمده در باغ زاغان نزول اجلال
فرموده مولانا علی جید بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده که بنام او گفته بود در گذرانید و مطلعش اینست بیت ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته
عالم از نکهت لطف تو معطر گشته ∴ خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار ∴ آیت حسن جمالت متواتر گشته ∴ و شاهزاده
نسبت مولانا در مقام التفات آمده صلات عنایت فرمود خواجه عصمت الله بخاری در سلک اعاظم ناظمان سخن
گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش بر لوح خاطر فضلا مسطور و از جمله قصیده که
در مرثیه حضرت صاحبقرانی در سلک نظم کشیده آن مرثیه را بامیرزاده خلیل سلطان گذرانیده مشمول نظر انعام و احسان
گردید مطلع قصیده مذکور اینست بیت ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایب است ∴ تخت کو بر خاک بنشین چون سلیمان غایب است ∴
و خواجه عصمت در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی می نمود و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات خویش درج فرموده یکی
از فضلا در آن باب گوید بیت میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب ∴ گفتمش عصمت تراپک خوشه چین خرمن است ∴
شعر او چون پیشتر از شعر تو شهرت نمود ∴ گفت ما کی نیست شعر او همین شعر منست مولانا نجم الدین عطاری از فضلای دانشمند
اعلام همسخن زمان خود بود و ملازمت میرزا امیرانشاه می نمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرموده شاهزاده مشار الیه
از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و کمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی شطرنجی حافظ کلام
الله بود و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس الدین جزری قرائت نموده در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن
شطرنج آن قدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی او را مسلم می داشتند و غایبانه با چند حاضر را
می باخت بغایت نیکو و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان پیوسته بآن لعب می پرداخت مولانا حسام الدین جراح
کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرض بجراحی مشغول می نمود و او نیز در فن نرد و شطرنج مهارت تمام داشت و ملازم
درگاه حضرت صاحبقرانی بوده در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبد الوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس
الدین کازرونی نیز از جمله شطرنجبازان حضرت صاحبقرانی بوده اند و پیوسته ملازمت آستان سلطنت آشیان می نموده اند گفتار
در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالیمکان اتفاق [illegible]
روزگار و عارفان لطایف اخبار باین حکایت عارف و بدین روایت واقف خواهند بود که آنچه امیرزاده خلیل سلطان را
از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملک ستانی دست داده مجال اگر کسی را از ابتدای بنای اساس پادشاهی
تا آن غایت میسر شده باشد چه آن شاهزاده والانژاد از روی نسب نبیره پسری حضرت صاحبقرانی بوده بعد از وفات آنحضرت اکثر

نوئینان کامران و امراء عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی نشان که در تاشکند بودند او را بپادشاهی برداشته بتعجیل
و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بحوالی آن بلده فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان آن
شهر بقدم فرمانبرداری موکب شاهزاده را استقبال کردند و مفاتیح کنوز و خزاین بملازمانش سپرده لوازم نیاز و نثار بجای
آوردند و در آن زمان شهری چنان معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود اکابر و اعاظم و افاضل و اشراف و علما و اشراف
و هنرمندان اطراف در مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بمثابه
بود که قوت مدارک مستوفیان ماهر از حصر و احصار آن عاجز و قاصر می آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر
و کمان و جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه از آن زیاده بود که بوسیله تحریر قلم و تقریر زبان شرح آن تیسیر
پذیرد مع ذلک چون سابقه عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفه حال آن نهال گلزار اقبال نکشیده بود و رابطه
سبحانی قاعده قصر جهانبانی آن شاهزاده را بر اساس صاحبقرانی را سمت استحکام نبخشیده در عهد چهار سال از آن همه موجبات
سلطنت و استقلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاد هاتف قضا نشان زوال آن دولت فرو خواند
آری انوار هیچ آفتاب آثار نور پادشاهی جز بر وجنات روزگار خواص بارگاه تخصیص برحمت رب نتابد و بمجرد جهانگیری
زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد بیت هر که ظرف کلاه برنگشت ∴ ونه هر
کلاه داری آیین سروری داند ∴ و سبب انقضاء ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد قضاء
ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان نسبت بجمیله شاد ملک نام که سابقا از سراری امیر حاجی
سیف الدین بود تعلق خاطر بهم رسانیده پنهان از حضرت صاحبقران او را در حباله نکاح کشیده و چون پرتو شعور پادشاه
مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد حکم فرمود که سر شاد ملک را بچند تکه شده و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن
گرا شکولات محل نزول لطف رایات نصرت آیات بود و نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان
قهر با مضاء او فرمان داد و امیر برات آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون بقتل او نفاذ یافت سرای ملک خانم بنا بر لطف
خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدر دانه از صلب میرزا خلیل سلطان آبستن است
بر آن امیر تیمور گورکان فرمود تا او را به پنهان آفتاب بلا ضا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده او را بغلامی سپاهی معاون
انتقال صاحب قران بی همال بار ازل شتافته وفات یافت و شاهزاده بفراغ بال آن گلعذار پر غنج و دلال را در آغوش کشید
شیفته جمال و مشعوف وصال وی گشت که از استصواب او امرا و کارآزمودگان چاره نمی داشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را در قبضه تسلط
آن سلیطه داد بیت بجان بود رسته از جان او ∴ بنزد نفس خود بفرمان او ∴ لاجرم مجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان
از نهج اعتدال انحراف داشت و شاهزاده بر طبق مدعای محبوبه بتاراج اسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز و خزاین را که بی
محاسب و هم از حیز تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بشیرازه انجمنی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشت
و بخشش اتفاقیه بود کسی که هزار دینار می برد و سخنی که شایسته صنوف نوازش می نمود در آرزوی درهمی میمرد و میرزا خلیل

سلطان بتعلیم جانانه جمعی از مردم بیگانه بانواع ترتیب و اصطلاح خصایص می‌بخشید و هر یک را قرینه قاروره ساخته بمرتبه امارت و سرداری
از انجهت خاطر امرا و سرداران سپاه را ملال گرفت و دماغ آن فرقه یکبار مختل شده مواد فساد دست تزاید پذیرفت و
حشمت و زور شاه ملک در نظر مخدرات سراپرده صاحبقران مرحوم نمی‌نمود چه ملاحظه مرتبه آن عفایف امیرزاده خلیل سلطان را
بران داشت که هر یک از خواتین حرمسرای آنحضرت را طوعا او کرها بیکی از ملازمان آستان خود در سلک ازدواج کشید و کردی
را که نسبت جده و مرتبه مادری داشته با جمعی از مردم ناجنس همنشین کرد و بنده حور و فرشته سرشت را با عفریت زشت [illegible]
ساخت و لعل بدخشانی را در سلک جزع یمانی انداخت طوطی شیرین سخن را با آشیانه زاغ و زغن فرستاد و عندلیب [illegible]
با غلیواژ بد آواز در یک قفس جای داد و بواسطه صدور این افعال ناهنجار طباع صغار و کبار از امیرزاده خلیل سلطان متنفر گردید
و امور سلطنتش اختلال پذیرفت و آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی والله

ذکر خاقان مظفر لوا معین السلطنة والدین شاهرخ میرزا

خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی صاحب سعادت متصف بکمال عدل و عبادت شجاعت رستم با زهد و تقوا ابراهیم ادهم جمع داشت و هرگز
از جاده ملت بیضا بر او امر ضمیر منیر نمی‌گذاشت مدت العمر نماز چاشت ازان پادشاه اسلام پناه فوت نشد [illegible]
مکتوبه چه رسد و مادام الحیات هیچ آفریده را نیازرد و بمقتضای شریعت منور همواره از روی نیاز و اخلاص بملازمت
درویشان و گوشه‌نشینان می‌شتافت و بهر دیار که در می‌آمد اول شرف طواف مزارات اولیا و اتقیا در می‌یافت
در میدان حرب چون کوه باشکوه در برابر خصم ثبات قدم می‌ورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند برگ بید
از باد صرصر می‌لرزید و در ایام معدلتش هیچ حیوانی را زهره نبود که بر ضعیفی در ناتوانی نگرد و در اوان جلالتش هیچ صاحب
فرمانی یارا نداشت که بساط ظلم گسترد نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز :. بعهدش باز با گنجشک
دمساز :. بصحرا گرگ و آهو شیر و نخجیر :. بهم آمیخته چون شکر و شیر :. عوانی گر نمودی
ظلم نیت :. طپانچه خوردی از دست رعیت :. ولادت همایون خاقان سعید در روز پنجشنبه چهارم
ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمائه صاحب قران تاج بخش
باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضه اقتدارش نهاد و بعد از فوت آن حضرت در ماه رمضان سنه سبع و
ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت و خطبه و سکه باسم بلندش
مزین گشته در سنه تسع و ثمانمائه مازندران را مسخر ساخت و در اواخر سنه احدی عشر و ثمانمائه رایت نصرت آیت
را متوجه ماوراء النهر ساخت و در سنه سبع عشر و ثمانمائه ولایت کرمان را آن پادشاه فصیح اللسان مسخر کرد
و در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه قرا یوسف ترکمان وفات یافت و شیخ آذربایجان [illegible] و در سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاربه اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم پادشاه فرخنده شمیم وزید و اسکندر
هزیمت نهاد و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه بدبختی احمد لر نام در مسجد جامع هرات کارد بر [illegible]

آنحضرت [illegible] لحظه ای گشته گفت آنحضرت را حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه
نوبت دیگر اسکندر متعرض ولایت عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدان جانب شتافت و در صحرای سلماس میان الجانبین
قتال دست داده و نایره اسکندر انهزام یافت بعد از ان ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراء النهر و ترکستان و
و سیستان و جرجان و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و [illegible]
و حسن معدلتش بنای [illegible] معمور و آبادان گشته رفاهیت خلایق بدرجه کمال پذیرفت و [illegible]
ممالک محروسه بقاع الخیر و ابواب البر مانند مساجد و مدارس و خوانق و ربط بنا نمود و قری و ضیاعات مرغوب و مستغلات
بقاع بر آن بقاع افزوده وقف فرمود و چون خاقان سعید مدت چهل و سه سال باستقلال تاج سلطنت و جهانبانی بر سر
نهاد در ولایت ری [illegible] ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد و اعوام حیاتش
هفتاد و دو سال بود و بعد از فوت آن پادشاه [illegible] قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان برگشود و
خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی و خواجه
سیدی احمد شیرازی و امیر علی شقانی و خواجه شمس الدین علی ملک در سلک وزرای میرزا شاهرخ انتظام داشته و
مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و امیر عالی گهرش مولانا شمس الدین محمد امین و مولانا عبد الحمید
خردمند در ایام دولت آن پادشاه عدالت آیین رایت صدارت بر می‌افراشته

گفتار در بیان جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و امیرزاده خلیل سلطان

خاقان سعید فارس مضمار تفاخر معین السلطنة والدین شاهرخ بهادر خلف صدق صاحب قران مغفور قطب الدنیا والدین امیر تیمور بعد از فوت
آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه در بلده فاخره هرات تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود شریف خود مشرف
ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت و لاة
انقیاد و امتثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت و فرمانبرداری کردند و باخلاص ملازم آستان آسمان احتشام گشته و
شرایط چاکری و خدمتکاری بجای آوردند و آن حضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه
نوازش نموده و در باره همگنان ابواب انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط نصفت و عدالت گسترده تمشیت مهام
شریعت غرا و تقویت امور فرق بیضا قضاة و علما را مامور گردانید و در آن اثنا مسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان
بجمال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخته و دست باسراف و خزاین دراز
کرده حاصل بحر و کان بر باد داده بنابران ضمیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال بامور ملک و مال
راه یابد رایات ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراء النهر شتابد و امیر مضراب جاکو و امیر حسن صوفی ترخان
و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هرات بجانب کنار آب
آمویه نهضت فرمود و در منزل دره زنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسیده و بعز بساط بوسی

استصواب رفت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را شروح معروض داشت و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه را
از خوشاب راه جهت یقین تعمیر برج و باره هرات که در ایام استیلاء امیر تیمور گورکان بر ایران تا آن زمان ویران بود باز
گردانید و امیر سید خواجه را الیلوس فرستاد تا قلعه آن جلد را عمارت نماید و بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون در لنگر
شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد و میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا و نوئینان مخالفت کرده بود بملازمت شتافت
و بانصاف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید آنجا طرسید که امیر حمزه قنقور را برسم رسالت نزد امیر
زاده خلیل سلطان فرستد و پیغام دهد که تو مرا بجای فرزندی و برادری ملکیکان گرامی برابری و هرچه متنافات شده باشی از
ملک و مال دریغ نیست اما کبر سن بر نکاتب ایام و صروف متنازع بر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت و خلل تمام داد
اکثر اسباب بعد مسافت و توهم مسافت از جهت نا اتفاقی کرده آمد حالا باید که تقدیم بصیرت پیش آیی و خیانچه مستقیمی
استقامت مملکت باشد با اتفاق بموافقت نمایی در رایات ظفر آیات از آمد فرو گذشته بساحل جیحون رسید و دوران
مرحله امیرشاه ملک از بخارا آمد خبر ظلامتی شاهزاده کان عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن انجال
ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوسی دریافته بوسیله امرا عظام عرضه داشت کرد که چون این معنی مشهود است که آن
حضرت خراسان را مصلحت و ضبط ماوراء النهر بازگذاشته گذاشت امید آنکه بسعادت معاودت فرموده حکومت این مملکت
را به بنده بازگذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسید فرموده ام الحیات در مقام فرزندی و خدمتکاری باشیم
خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرموده امیرشاه ملک را جهت آوردن شاهزادکان بنجارا فرستاد و عنان مراجعت
بجانب دار السلطنه هرات انعطاف داد و چون بآمد خود رسید امیرزاده سلطان حسین همو حیی فرار نموده بآن طرف
آب رفت و هم در آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل سلطان از سمرقند بیرون آمده عازم کنار جیحون است لاجرم امرا
را باز گذاشته امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را بجانب سمرا علی آورد و امیرشاه ملک لشکر
آب ها موده گشته چون بانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا امیرک احمد و امیر شمس الدین
عباس و امیرار خونشاه آمده که نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را به جانب فرستند تا با ایشان سخن گوید صاحب
دولت خود به بوده آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدین جانب آیند و شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان
رود و چون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف باستان سلطنت آشیان آمدند و از آنجانب شیخ نور الدین
بسمرقند رفت و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل بعضی از امرای سلطان صاحب
قران را نزد امیرزاده پیر محمد ولی عهد فرستد و سلطنت ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین باردوی
ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هرات گردید و در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحب قران
مغفرت پناه در فیروزکوه و رستمدار حکومت می نمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و در
طلبه از جهت آسایش در نواحی اندخود و شبرغان اقامت فرموده و علام العزت اعلام بتاریخ هشتم ذی قعده

دار السلطنه هرات نزول نمود **ذکر شتافتن گروهی از امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرمان خاقان جم جاه و بیان محالفت امیر رکن الدین سلیمانشاه** میرزا سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما رشد چون بهره
تمام داشت چنانچه وقتی که صاحب قران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال استقلال پادشاهی مصر داشت ولی جهتی پیش ملک مصر
رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت خلاف کرده لشکر را متفرق گردانید و بجانب سمرقند ایلغار نموده
از آموی گذشته بموکب خاقان سعید پیوست و با آنکه پادشاه جم جاه بنظر شفقت و عطوفت در وی نگریست بار دیگر خیال
بران داشت که فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سبز با میرزاده خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل او را مشمول انعام و احسان
گردانید با امیرالله داد و ارغونشاه و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاده تا از جانب
میرزا پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل ببلخ آمده خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در دماغ میرزا سلطان
حسین پیدا شده بهانه کنکاش امرا و سرداران را طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانید
و جمعی را مقید ساخت امیرالله داد و ارغونشاه دو بشیر که اتحال مشاهده نمودند بتضرع و زاری امان طلبیدند و میرزا سلطان
حسین ایشان را سوگند داد که از وی برنگردند و نایب خویش گردانید مقارن انحال چنانکه مرحوم میرزا محمد سلطان که با اول
فراوان متوجه بلخ بوده آن حدود رسید و میرزا سلطان حسین او را نگاه بنده متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان
از شهر بیرون آمده و بعد از تقارب فریقین امیرالله داد و ارغونشاه و دیگر امرا که بر سبیل گروه طارمت سلطان حسین می کردند از وی
جدا شدند و نزد میرزا خلیل سلطان رفته بیاران و در هشتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه میرزا سلطان
حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان با امیر سلیمانشاه پیوست و میان ایشان قواعد عهد و
پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب
امارت پناهی بدان سخن ملتفت نشده غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد را بران داشت که بطریق شبیخون بر سر ایشان
تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه چاره منحصر در گریز دانسته و بهراة شتافته بکدام بادکاه شهر خی
پیوسته و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و صد سراسب قیمتی با میر سلیمانشاه عنایت فرمود
سر جنس را سیور غال او گردانید و حکم فرمود که امیر مضراب و امیر سید خواجه که در سبزوار بودند بدو پیوندند و از
جانب میرزا امیرانشاه که بکالبوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورده بود امرا
شهر خی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانسته نوشیروان برلاس آن شاهزاده بخالت پیشه را در بیرون دروازه
عراق گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آن
حدود شده امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمانشاه بود بکلات روان ساخته بود تا او را
نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند و عبد الصمد با امیر مشار الیه ملاقات کرده و سخنان دلخواه انانه گفته بی حصول
مقصود بازگشت و خاقان عالیجاه بموجب استدعا امیر سلیمانشاه امیر جهانملک را نزد او فرستاد و چون جهانملک

مانند عبد الصمد باز گردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلاه نهضت فرموده امیر سلیمانشاه بعد از تحقیق این خبر
بسمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت بازگشته در هشتم جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمایه بدار السلطنه هرات رسید
میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک ملکت را از نواب میرزا بضبط آن خود و شبرغان مامور گردانید و چون فصل زمستان
بگذشت بار دیگر لشکر سلطان ربیع آثار بهار عازم کوه و صحرا گشت خاقان سعادت نشان جهت مصلحت ماوراء النهر ییلاق
بادغیس جنت را بیمن ورود منزل قرار ساخت خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل بتواتر رسانید **ذکر محاربه امیرزاده**
پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان در آن زمان که امیرزاده الغ بیک
و امیرشاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیرشاه ملک را التماس
و التجا بلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان پادشاهزاده مشار الیه اتفاق نموده ایلچی سخن دان جهت گفت و شنید
وصیت صاحب قران در باب ولایت عهد بسمرقند فرستاد و چون آن قاصد بپایه سریر سلطان خلیل رسید و سخنی که داشت
معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که آن خداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان با میر تیمور کورکان
عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیرشاه ملک از استماع این جواب در
تاب شده میرزا الغ بیک را با خود ملحق گردانیدند و با سپاهی جنگجوی از آب آمویه گذشتند و میرزا خلیل سلطان
ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه دوم ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمایه در حوالی نخشب هر دو لشکر صف
کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر از روی خشم و قهر بهم آویختند میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد
حمله کرده ایشان را از جای برداشته تخت و خرم ارادت بر کنده و جوانغار و برانغار نیز پریشان شد میرزا پیر محمد
و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک قرین صحت و سلامت بآن جانب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس
این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک در اثنای راه بشرف ملازمت دریافت
جناب امارت مآبی بهانه ضعف الاخوان رخصت یافت که مدت یکماه در بادغیس باشد و چون منزل تازی قشون
مضرب خیام اردوی همایون گشت ایلچی از طرف میرزا خلیل سلطان آمده و از زبان شاهزاده معروض داشت که
بر همان عهد و وفاییم که بستیم بدوست ۞ اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته بسرحد حدود سمرقند گشت ما از
پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم حضرت خاقانی مزید جوقی قربانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان بدان صوب
ارسال داشته پیغام داد که ما نیز ع بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود ۞ ولیکن تا کنار آب خواهیم آمد
باید که آن فرزند نیز بدان جانب آید تا سخنی که باشد بگوییم و قواعد عهد و پیمان را مجدد و مشید گردانیم و اگر خود نیاید
بعضی از مردم معتمد را بفرستند و چندروز موکب نصرت شعار در ییلاق لوربان و ایلار توقف نموده در آن وقت
مزید باز آمده و دولتخواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل همراه آورده از زبان شاهزاده معروض داشت که الحمد لله
را مصلحت داشتند بکنار آب فرستند که با امیر الله داد و ارغونشاه و سار بوغا مزه انجاب کرده ایم خاقان عالیجناب

مضراب و جناب شریعت پناه قاضی عبد الله را جهت تمشیت آن مهم ارسال فرموده در خلال این احوال بعرض رسید که امیر
شاه ملک بواسطه کمال اعتبار و عزت با امیر سید خواجه که منصب امیر الامرایی داشت در نسبت و بهانه ضعف الاخوان
را بهانه ساخته از یورش تخلف نموده بنابر آن خاقان حضرت نشان بایسنقر تواچی پیش امیر مشار الیه فرستاده پیغام
داد که مقرر چنان شده بود که یکماه در بادغیس توقف نماید و بموکب همایون ملحق گردد و حالا چندروز از موعد گذشته
باید که فی الحال بدین جانب بشتابد و الا در این مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنه هرات گشته امیر
شاه ملک از راه کله الک بجانب بلخ رفت و چون خاقان صاحب قرین دولت و اقبال مستقر سریر سلطنت رسید امیر سید خواجه
با وجود جلوس بر مسند امیر الامرایی و استقلال در حل و عقد امور حکمی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل
سیف الدین عبد الصمد و طاهر و خاصل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوج قراچادر و هنوز ملک و لداسی را با خود متفق
ساخت و شام غره ذی حجه سنه ثمان و ثمانمایه از چرغ الک سوار شده علم عزیمت بصوب جام برافراخت
و در همان لحظه خاقان سعید از این حرکت ناهنجار خبر یافته و در عقب با جمعی که در آستان سلطنت ایشان حاضر بودند از
عقب گریختگان روان شده علی الصباح در صحرا نوزک بدیشان رسیده فرمود که بچه خیال مخالفت نموده اید سید خواجه
با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت سایر نهاده بجریمه خویش معترف گشته در رکاب حضرت
اشتاب متوجه هرات گردید و بعد از وصول بسر پل سالار خاقان کامکار چتر بمستقر عز و جلال رسانید و بعضی از امرای خاقان
سید خواجه با وی گفتند که اگر میرزا شاهرخ از سر جریمه تو در گذرد ما شبه هر یک از ما فرود امیر پیش قتل فرماید که موجب
عبرت خلایق گردد و بار دیگر همه متفق شده و بقدم خلاف عازم طوس گشته و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان و امیر
فرمان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت کرده باز گردانند و آن دو امیر صاحب تدبیر به سید خواجه رسیده
سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت در گذرد و گردن بحلقه موافقت در آورد فایده بر آن مترتب نگشت و مقارن
آن احوال توکل تیمور تواچی از پیش امیر مضراب و قاضی عبد الله آمده معروض داشت که تا غایت در کنار آب شطرا
کشیده ایم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس نفرستاد و حکم همایون نفاذ یافت که مشار الیهما باز گردند
و رایات نصرت آیات خاقانی در بیست و سیم ذی حجه کوره از عقب سید خواجه نهضت نموده روز جمعه مرغزار
مشهد توس مضرب خیام عساکر ظفر انجام گشت و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده و سعادت بساط بوسی دریافت
و مقارن آن حال از جانب طبس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آنجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب ملازم
برادر خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود در آنجا گرفتار کرده که عنقریب ممالک خراسان را جهت شما
مستخلص میگردانیم بنظر انور رسانید و آن حضرت دل از اطاعت سید خواجه بر گرفته بتاریخ غره محرم الحرام سنه تسع
و ثمانمایه متوجه طوس شد چون در مشهد مقدس رضویه علی راقدها افضل الصلوه و التحیه نزول اجلال اتفاق افتاد
و سید خواجه که در قلعه کلاه تحصن نموده بود روی بصوب استراباد نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمد

پس از وصول ... امیرشاه ملک از بلخ رسیده منظور نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین حضرت فرمود که از آنجا
ییلاق همراهان از فرّ نزول همایون غیرت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام جمشید جم احتشام شکلی تیمور را بیان را که
آداب رسالت و رسوم سفارت نیکو می‌دانست پیش پیرک پادشاه حاکم جرجان فرستاده پیغام داد که ما سید خواجه
را از حضیض ذلت باوج عزت رسانیده بودیم و او کفران نعمت نموده از ما گریخته بدان جانب التجا کرده است طریقه
آنکه گلشن عهد و پیمان قدیم را بآب حسن اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در آن ولایت
نگذارند و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف خواهند ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد
یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور باشد بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک پذیر نبود و شکلی تیمور نزد پیرک پادشاه
رفته میرزا شاهرخ بهادر در همان موضع روزی چند توقف فرموده در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالم پناه رسیده اظهار
اخلاص و اتحاد فرموده و چون خامه دستان سرای سخن بدینجا رسانید مناسب چنان نمود که شمّه از حالات میرزا میرانشاه
و اولاد عظام او تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد لاجرم بر سبیل اختصار بر تقریر صحیح
استراباد به گفتار در حوادث وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان امیرزاده میرانشاه و اولاد او را دست داد
و رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد صاحب قران انار الله برهانه در وقت مراجعت
از یورش هفت ساله تختگاه هلاکو خان را با میرزاده عمر بن میرانشاه عنایت نموده ایالت بغداد به برادر بزرگترش
امیرزاده ابابکر رجوع شده بود و مقرر چنان ساخت که میرزا میرانشاه در بغداد و میرزا ابابکر ... میرزا عمر
حکم گشته از استصواب او در نگذرند بنابر آن چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربیجان رسید میرزا عمر از جدّ و
برادر کلانتر ... بر گرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر
جهانشاه جاکو که امیر الامرای میرزا عمر بود بعد از تحقق فوت امیر تیمور گورکان با جمعی از اهل فساد قصد قتل
نوکران معتبر میرزا عمر نموده صباح روز چهارشنبه دوم رمضان بآستان اقبال آشیان آمده مولانا قطب الدین ...
و داراب قوشچی و شیخ محمد تواجی و عبد الخالق ولد تیمور قورچی را با بعضی دیگر از بی‌گناهان معروض تیغ بیدریغ ساخت
و بخیال استقلال روی بسراپرده پادشاهی نهاده و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفه از ... و خاصگیان
مکمّل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و او روی بگریز نهاده و عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده
دیگر همان روز بوی رسیده فی الحال بقتلش رسانید میرزا عمر بخلاف مقصود عمر تابان را معاتب ساخته بازماندگان
امیر جهانشاه را بنواخت مقارن این حال میرزا ابابکر از کرمانشاهان بغداد ... آمده قصد ییلاق همدان کرده و جهت
استجازه ایلچی نزد برادر فرستاده و میرزا عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که مقتضی مصلحت آنست که آن برادر
باردوی تشریف بدینجانب آورند تا مهمات ملکی و مالی باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر بدان سخن اعتماد کرده با بیست
سوار بمیرزا عمر پیوست و همان روز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس گشت و چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت

بصوب خراسان نهضت آمده تا کالپوش استراباد عنان بازکشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و گریختن پدر بعراق عجم
شتافته بسلطانیه پای دولت استقلال نموده در آن اثنا درویشی داود نام در مراغه پیدا شده و کرامات و خوارق
عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر بقتل درویش حکم فرموده و بابا در حین ضربت سفر آخرت بزبان راند که روزی چنین
مقدر شده بود اما معلوم خواهند کرد که بعد از این چه حادثه ظاهر خواهد شد و چون از واقعه بابا سه روز در گذشت
در هفدهم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه خبر مخلص میرزا ابابکر متواتر گشت تفصیل این مقال آنکه میرزا ابابکر بعد از
اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود متفق ساخت و بنیاد حیات عادل خزانچی و شیخ حاجی
را که از جمله محافظانش بودند بر انداخت و حصار سلطانیه را در حیز تسخیر آورده خزانه و جباخانه را تصرف
کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود قسمت فرموده روی بصوب خراسان نهاده در کالپوش استراباد
به پدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر بسلطانیه رفت و آن بلده را
بجمعی از اهل اعتماد سپرده و از راه سجاس و سرای ... در حرکت آمد مقارن آن حال شیخ خسرو شاهی از جانب سمرقند
بملازمت رسیده متقبل گشت که هر چه میرزا ابابکر از خزانه سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در
مصادره کشیده بر متمولان تبریز تحمیلات نامعقول نموده و میرزا عمر بداعیه آنکه امیر بسطام جاگیر را که باوی در مقام
نفاق زندگانی می‌کرد بدست آورد عزیمت سراو فرموده و بسطام از راه قراباغ با امیر شیخ ابراهیم شیروانی پیوست
بنابر آن میان میرزا عمر و امیر شیخ ابراهیم نایره نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکری کینه‌ور آمده
در برابر یکدیگر منزل گزیدند و بعد از هفته خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعه سلطانیه
استیلا یافته هر کس که آنجا یافتند اسیر کردند و هر چه دیدند بغارت بردند لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم ترک
آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل ... کرمرود عمر تابان و سلطان سنجر حاجی سیف الدین
و عبد الرزاق خدایداد و امیر سلیمان توچین و شیخ خسرو شاهی طریق بیوفایی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرانشاه
ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تابان و اولاد او را منظور نظر تربیت گردانیده شیخ ظالم را با سایر ... بیاسا رسانید
آنگاه باستصواب بعضی از مصلحت اندیشان تخت زرین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بر آن نشانده
اسم پادشاهی بر وی اطلاق کرده روزی چند بجشن سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از ...
... بمراغه رفته و امیر جالیش ترکمان و ساتلمش برلاس و جمعی از سلدوزان مستظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد
و علیکه بن جالیش پیشتر در آن بلده رسیده آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و عام هجوم نموده خواجه پیر علی را که
سیصد هزار دینار تحصیل داشت بقتل رسانیدند و شالکه را از شهر بیرون کرده دروازه‌ها را مضبوط ساختند
میرزا عمر امرای ترکمان را اجازت حرب داده در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر تحقیق پیوست و چون میرزا عمر
قوت مقابله و مقاتله نداشت عنان عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و حاکم آن بلده میرزا رستم برادر اعیانی

قیام نموده انواع تعظیم و تبجیل تقدیم رسانیده و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی دقیقه نگذاشت انگاه آن دو
پادشاه شجاعت پناه بر سر آغرق میرزا ابابکر که در سوق طاق خاکل نشسته بودند ایلغار کردند و جهات و اموال بسیار بدست
آوردند و باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد او را
باعزاز و احترام تمام بشهر در آورده جشنهای خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر
آن زمستان در شیراز بعیش و ناز اوقات گذرانید و در اوایل فصل بهار بمرافقت میرزا پیر محمد عازم اصفهان گشت
و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست ازان جانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی
بر پدر اطلاق کرده رقم خلع بر صحیفه حالش کشیده و خود بر سریر سلطنت تکیه زده در اوا فر جمادی الاخری [illegible]
به تبریز برگشته لشکریان بر منازل رعایا فرود آمدند و تفرقه بسیار بمجره و رعایا رسانیدند و چون خبر اتفاق اولاد
میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از وصول بجربادقان که [illegible]
جاکیر میرزا اسکندر بود مهم آذربیجان از مهم اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر
شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان یکران بمکافحت میرزا ابابکر تافتند و این خبر در
ارغون بمسامع میرزا ابابکر رسیده لشکریان خود را استمال کردانیده و بعزم رزم اعدا باز گردید در نواحی درکزین [illegible]
سلاطین جلادت آیین دست داده از میمنه و جانب مردان مرد و گردان صف شکن در میدان کین [illegible] و از جانبین
ناروان بانواع و اقسام بیکدیگر پرداختند و در آن روز قریب چهار هزار سوار و پیاده کشته گشته بهنگام شام هر یک
از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشتند روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ آبدار بمیدان کواکب
سواکب تاخت باز از میمنه و جانب ⁂ افغان و غریو کوس برخاست ⁂ و نایره قتال التهاب یافته میرزا
مظفرالدین ابابکر با قصد سوار بر قلب لشکر مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نموده او را از پیش برداشت
و میمنه و میسره را نیز مجال توقف نمانده و اصفهانیان در شهر متحصن گشتند و میرزا ابابکر آغاز محاصره کرده چون نزدیک
بان رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنود که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاکیر بقراباغ در تبریز نشسته
آمده و شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغول است بنا بران با اصفهانیان صلح کرده در هم بسته عنان العطف بجانب آذربیجان
داده و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر در نمی توانند آمد از ایشان جدا شده
روی بدرگاه عالم پناه خاقان سعید آورده در غره ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه در ییلاق سملقان بموضع خواجه قنبر
سعادت دست بوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع خدم و حشم او بانعام و خلع فاخره و اسپان
تازی مفتخر و مباهی شدند و مقارن آن حال سلکی نموده که برسم رسالت نزد میرک پادشاه رفته بود باز آمده جواب بروفق
مراد و دلخواه بود بنا بر آن خاقان عالیمقام بعزم فتح جرجان از ییلاق سملقان نهضت نمود **ذکر محاربه حضرت خاقان سعید**
با میرک پادشاه و اشتغال نمودن بحکومت استراباد بمیرزاده عمر بن میرزا میرانشاه در اوایل فصل خریف که

حریف برد در اطراف باغ و بستان آغاز سبزه کرده و انواع از صرصر لشکر خزان حرارت هوای بستان روی بانهزام
آورد و خاقان سعید بتایید ملک مجید [illegible] از مازندران در آمده و چون موضع سیاه علیاه معسکر [illegible] علیاه و علیا دکت
پیر پادشاه باتفاق سید خواجه و عبدالصمد حاجی سیف الدین و شمس الدین اوج قراقب و میمنه و میسره را آراسته
شیرزیان از مازندران بیرون آمده و لشکر قیامت اثر در مقابل اعدا صف آرای گشته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک
و امیر موسی در جوانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جانملک در برانغار علم جلادت برافراختند
و حضرت خاقانی با امرا ترخانی در قول قرار گرفته و دو لشکر چون دو دریای اخضر از صرصر حمله جادوران غضنفر اثر بموج آمده
غبار معرکه پیکار تصاعد نموده و شمشیر آتش فعل آبدار سرهای گردنکشان بخاک مذلت افکنده ⁂ زمین شد ز خون یلان
لاله گون ⁂ بهر سو روان گشت دریای خون ⁂ ز شمشیر خونبار سرها جدا ⁂ چنانکه سرا زین [illegible] ⁂
اقبال نسیم عنایت سبحانی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزیده و پیر پادشاه با اتباع و اشیاع
همه کبود لب در روی زرد و سیم سرشک ⁂ پای در وادی فرار نهاد و پیر پادشاه بکار زرم [illegible] سید خواجه و عبدالصمد
راه و ورار شیراز در پیش گرفتند و شمس الدین اوج قرا و سید حسام خواهرزاده سید خواجه بدرگاه عالم پناه التجا
کرده عنایت یافتند و تمامی خطه جرجان تحت تصرف خاقان ملک ستان در آمد سید عزالدین هزار جریبی برادر خود را
بپیشکش [illegible] باستان سعادت آشیان فرستاده و خطبه بنام همایون خوانده التزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی
نیز مطیع و منقاد گشت ابواب اخلاص و طاعت که از برروی روزگار خویش گشوده آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت
استراباد با میرزا عمر عنایت کرده و اسباب سلطنت او مرتب داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هری
برافراخت و در اثنای راه حکومت مملکت طوس و جوشان و کلات و ابیورد و نسا و بازر و سبزوار و نشابور بمیرزا الغ بیک
تفویض کرد و در چهارم جمادی الاخره سنه [illegible] در رمضان عنایت ایزد تعالی مستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود **ذکر شهادت**
میرزا پیر محمد جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر میرزا پیر محمد جهانگیر که خسروی سلیم النفس کم آزار بود و پادشاهی کریم خلق لطیف
آثار زمام امور ملک و مال را در قبضه اقتدار پیر علی تاز نهاده و اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمه عود و چنگ
مشغولی می فرمود و آواز دلربای نای از اشغال سلطنتش خبر میداد و دور خواب و آهنگ روح افزای رباب زمزمه
او می خواند و او را شعور از شراب ناب ⁂ چو سلطان سرانداز باشد ز می ⁂ فتد چتر از سرش تاج کی ⁂
لاجرم مکر پیر علی همت از دیده و پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه تسع و ثمانمائه
که میرزا پیر محمد در خلوتخانه با طلوع چراغ انابت بر افروخت و از فروغ [illegible] شمع شال می سوخت پیر علی تاز ناگاه
با جمعی بی باک بر گرد سرا پرده پادشاهی محیط گردیده و چهاردهم ماه مذکور آن شاهزاده سعید را شهید گردانید میرزا سید احمد
میرک در شبرغان از حدوث این واقعه هراسان گشته بسان باد روان بجانب هرات شتافت و کیفیت جرات پیر علی را
بعرض خاقان سعید رسانید و از شنیدن آن خبر اندوه انبوه بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان را

توشیره را همراه میرزا سید احمد میرک کرده بصوب بلخ روان ساخت و میخواست که متعقب ایشان از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت

میرزا عمر رسید و در اطراف دیار خراسان انداخت **ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء آسمانی**

چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوا استیلا برافراشت فوجی از ابطال رجال بجانب ری فرستاد تا ده هزار خانوار مغول

که در آن مملکت یا عراق میرزا ابابکر بودند کوچانیده باز ندران آوردند و حرکت میرزا عمر بدان واسطه تضاعف پذیرفت

خیال استقلال از دماغش سر بر زد و متقلدان اعمال شیخ حسن یحیی با جمعی از ملازمان امیرشاه ملک از خراسان گریخته بجرجان

رفته و گفتند که لشکر خراسان از امیرشاه ملک آزرده خاطرند هرگاه رایات ظفر پناه بدان جانب نهضت نماید اکثر ایشان

میشتابند میرزا عمر این سخن باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید را بطاق نسیان نهاده و ببرعت برق و باد از استراباد

عنان بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا شاهرخ چون این خبر استماع فرمود در بیست و هفتم شوال سال مذکور میرزا عمر را

استقبال نموده در روز دوشنبه نهم ذی قعده در حدود قریه بردیه جنود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف

تسویه صفوف پرداختند در آن حین یکه توبی که از اعیان عمریان بود بساط دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده بنده روی

در درگاه خاقان والاگهر آورد و دست برابر او لشکریان که از اکمال شجاعه نموده گریزان شدند هر یک بطرفی رفتند و آن

فتح که مفتاح امان بود برآمد ❁ و میرزا عمر را دست برد خنجر قضاء قدر بجانب مرو الرود که بجلد در کنار آب پرت جمعی

ترکان امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و بندی بر پای در منزل امرود که بارد وی اعلی رسانیدند و خاقان

سعید مرحمت کرده محفه ضیافت نمود و طبیب و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هراه روان نمود و میرزا عمر در بیست و ششم

ذی قعده بمنزل تعوذ رباط ازین رباط و در ری بعالم دیگر آورد و در مقبره عمدة المتبحرین مولانا فخر الملة و الدین الرازی

مدفون گشت و در غره ذی الحجه دار السلطنه هراه از وصول موکب خاقان طراوت جنان جاودان یافت و در منتصف

همین ماه پادشاه عالیجاه به ییلاق بادغیس شتافت **ذکر دفع شر پیر علی تاز چون توجه خاطر خاقان سعادت افزار**

تأثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید بدفع پیر علی تاز پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده در نوزدهم محرم الحرام

سنه عشر و ثمانمائه رایات ظفر آیات از ییلاق بادغیس بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل جمادی الاول

بر خطه اندخود انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده تا پل خطیب پیش باز آمده اما چون موکب همایون بخواجه و گرد رسید پیر

علی عنان بصوب فرار تافته روی بیابان ادبار آورد و حضرت خاقان صعب میرزا سیدی احمد را با امیر بیدکار شاه و امیر

الوشیروان و حسن صوفی ترخان بتکامیشی روان فرموده و امرا به پیر علی رسیده احمال و اثقال او را گرفته و او با اندک

از جانب یکه النک بیرون رفت و امرا بازگشته بموکب همایون پیوسته و در آن ایام که خاقان گردون غلام در قبة الاسلام

رایات حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعه هندوان که از زمان الغ ظهور پادشاه امیر تیمور گورکان برای حسین

آنوقت خراب بوده و بران انداخت و باندک زمانی آن حصار استوار در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ بتعلق

پسر زاده و ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هراه معاودت نمود و پیر علی تاز نوبت دیگر سپاهی فراهم

گشته میل بجبه و قبة الاسلام جسارت ابتدا نمود رایات سپاه ظفر انجام منهزم گردیده و هر دو شاهی گریزه جمعی از کلانتران ملازمتش بهم

گفتند که این کله تمک بجرائم سزا وارد خواهد بود بواسطه ایشان گرفت و گرشیره و مخالفت با صاحب بلخ و میرزا قیدو و شهریس بیابا

خواجه سید احمد و با اتفاق امیران حسن و قتلغ قتلغ را در بیرون احیا ساخته و بدار السلطنه هراه فرستادند و خلایق

جا از انواع و مدعیه و پریشانی نجات یافتند **ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانیه و بیان مخالفت امیر جهان**

ملک بسبب کثرت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی در اوان اوان که موکب حضرت سلطان حضرت خاقان سعید

از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت و تأیید بدار السلطنه هراه رسیده خاقان سعید از نزد میرزا الغ بیک آمده و بموقف عرض

رسانید که میرک پادشاه و جمعی کثیر از اوباش جرجان و قربانی و ابدال و توکلی در حدیم شیعه ساخته ان شتافته اند و شمس الدین علی

بجمعیت قادر کرکویوال قلعه استرآباد دست در نقیض ضرر و سوزش خطر افتاده نیابت خاقان عالی مکان ابو الفتح میرزا ابراهیم

سلطان را در دار السلطنه هراه بحکومت بگذاشته و در بیست هم جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمائه رایات ظفر آیات

بجانب جرجان برافراشت و در منزل طوق امیر شاه ملک بقرابت توسیع رسیدن و در جرجان میرزا الغ بیک شرف

ملازمت دریافت و جنگی کشیده و چون موضع خواجه قنبر از سعادت و وصول حضرت زینت فلک اخضر شد ابو مسلم

و ملدوج قرار مدار بنده ان آمده عرضه داشت که بخرپادشاه مددت احتیاج توجه موکب ظفر پناه و قدم و در ساده مسیر ارتجاع

بجانب سرشید رحبران رفت ایکه و خاقان عالیجاه بدار الفتح استر اباد خرامیده آن زمستان در مازندران قشلاق

فرمود و سید عز الدین هزار جریبی بدستان را قبال آستان شتافته التفات بسیار یافت و خطه دامغان و سمنان آن

سرسند و و چند حال شده ایالت مملکت استرآباد و تعلق با میرزاده الغ بیک گرفت و عنان جهان گشا بصوب خراسان

منعطف گشته در نهم ذی قعده مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هراه در آمد متقاربی الحال جهان

ملک ملکت و بعضی دیگر از امرا علیه تربیت یافته شده بجزا اعمال رسیدند و تبیین این مقال آنکه در آن سال که خواجه غیاث

الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب کرده آنچه اصحاب مناصب

از سر عمر گرفته بودند بنام ایشان جمع کرده مکتوبکاری را که بهی و هر جوبی را خوردی و هر دانگی را دیناری اعتبار نموده

چون در آن اوقات اجناس قیمتی تمام داشت جمعی از امرا کار برزند که چون دفتر بعرض صاحب قران عالی گهر رسید آنچه

زیاده از مواجب خود گرفته بشند بتعبیر ایشان حواله خواهند داشت و هر آینه بی عرض خواهند شد و امیر جهان ملک

ملکت اندخوم خوجیان بوده و مدتی مدید در عنایت اخنیار و اقتدار در ملازمت حضرت خاقانی می نمود با اتفاق امیر حسن جاندار

و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمور تاش و برادرش و سیلول ساتمور و سلطان بایزید عثمان و مندک با یکدیگر عهد بسته

باغی شدند و یک ناگاه از شهر بیرون رفته در جزع النگ بابسنا ساره و خاقان سعید فی الحال پای ظفر انتساب در

رکاب آورده و امیر مضراب قشتر بمخالفان رسیده و جنگی عظیم شده زخمی خورده و چون همای چتر همایون فال بال اقبال

در هوای فضای جزع النگ بگستر و امیر جهانملک و اتباع از آب کار و بار گذشته آب را حصار ساخته و آتش

در این طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه جوق جوق بموکب اعلی پیوسته علامات سپیده بر کلی بطرفی جستند
بالکلیه و برادرش و احمد اقبوغا را مردم قشون حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت پناه ارسپید
برادرش و احمد اقبوغا زده شدند و جان ملک قندک را امیر جرکس در ماخان بدست آورده بندی بر پای بجانب
هرات فرستاد و ایشان در چهل دختران کشته گشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل اندیده جابان طبس بجانب
رستم باصفهان رفته سلطان بایزید در حمام گرفتار شده بشفاعت امیرزاده ابراهیم سلطان نجات یافت گفتار

در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربیجان مشتمل بر کیفیت جنگ سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان چنانکه در
ضمن وقایع یورش هفت ساله صاحب قران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان مسطور شد سلطان احمد جلایر
و قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب روم روی بجانب مصر آوردند و چون در آن زمان ملک برقوق بعنایت
تعالی چند مرتبه و مدارحمت بیزه آنکه دو سه روز بدیگری هر یک برادر برجی از برج قلعه مقید کرده بودند اما ایشان را کسی
از اختلاط با یکدیگر منع نمی آمد و در آن حصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان احمد آن پسر را در دامن خود انداخته
بفرزندی قبول کرده پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از
این قید نجات یابند و بار دیگر بدولت و اقبال رسند با هم متفق و متحد بوده بغداد متعلق بسلطان احمد داشته باشد
و آذربیجان قرا یوسف در تبریز حکومت نماید بعد از آن قرا یوسف شبی در واقعه دید که امیر تیمور گورکان از دست خود انگشتری
که در انگشت داشت بیرون کرده با نگشت وی در آورد صباح این رویا با سلطان احمد در میان نهاد سلطان احمد گفت
حکومت ملکی از اقطار ممالک حضرت صاحب قران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چندگاه آن دو پادشاه
در مجلس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور گورکان بمصر رسید و ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانیده و منشور
کمربیک با القصه نوکر نگاه داشته و باحتیاج مردم کسی از اسب و سلاح و زر و نقد بدیشان تسلیم نموده و انعام سلطان
احمد جز جنس کان داشت گرد چنان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصریان گرفت بدیشان داد اما از نواب امیر قرا یوسف
جمعی کثیر از مردان کاری در آن دیار بودند و او پانصد کس جلد مکمل ساخته هر روز که سوار می شد آن جماعت در رکاب
او آراستگی ملازمتش می نمودند از آن جهت شکوه او که در خاطر مصریان افتاده وقاصد از اول ایشان نشده بود در آن
اثنا روزی پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان بازی حاضر آمده بودند و قرا یوسف با ملازمان خویش در ملازمت
ملک فرج در آمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاده و ذکران امیر قرا یوسف را گفته
شده میدان از رشک ریز و پاک ساختند ایشان از قبول این حکم سرباز زدند و قرا یوسف توهم نموده همچنان سوار نزد یک
مصر رفت و گفت با مردم غریب باین ولایت آمدیم و پادشاه در باره ما عنایت دریغ نداشت اکنون رخصت شود چه دیار
خویش را کردیم و چنان دیگران انعطاف داده بمجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خود شتافته
و عیال و اطفال را همراه گردانیده روی ببیابان آورد و امرای مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت
بدین کیفیت تقصیر است در امر سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نماییم پادشاه جواب داد که ترا کمه در غایت بیباکی
و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان شتابد بگذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف
را از حدود مصر تا کنار آب فرات صد و هشتاد موضع بود که قوالان قلاع که بر سر راه بر روی گرفته مقابله و مقاتله روی نمود
در تمامی آن معارک ظفر یافت و چون ببغداد در آمد میان او و ملک شمس الدین حاکم اخلاط و تفلیس محبت و اتحاد و اتفاق
افتاد و ملک دختر قرا یوسف را در حباله نکاح کشید و قرا یوسف با معاونت ملک شمس الدین لشکر جمع آورده روان و و سلطان
برده دولت و سواشی و اموال و اثقال آن ولایت را بجارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل او کس
تومی پیوسته قلعه اونیک را بجهت تصرف در آورد و سلطان احمد نیز از رفتن قرا یوسف از مصر و نظر اعتبار
ساقط شد و چون آنقدر از براتی واستعداد نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود کینک اوس اسکندر
با معدودی چند از متعلقان روی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفت از دیار بکر بجانب عراق شتافت و در کوشک
مردم اوباش و فتنه جوی در خدمتش آغاز تک و پوی کرده آوازه وصول سلطان احمد در عراق عرب شیوع یافت
و چندان از ضعف و رعب او پیدا شد که حاکم آن موضع دولتخواجه اتباق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت
باز داشته روی بار دوی میرزا عمر آورده و بعد از یکهفته از رفتن دولتخواجه سلطان احمد بوطن مالوف رسید ثانیا بار دیگر
بر سریر دولت نشست و در آن اوان خرسند نشان و تمامانه که میرزا ابابکر بمحاصره اصفهان اشتغال داشت و امیر
شیخ ابراهیم شروانی به تبریز در آمده و همت بر دفع شر اهل ظلم و تعدی گماشت و سلطان احمد گرده انبوه از اوباش گرد
آورد و ایران و ازچنام را که فراهم آورده و متوجه تبریز گشت و این خبر در ماه محرم سنه تسع و ثمانمایه بسمع امیر شیخ ابراهیم
رسید و بر سبیل مشورت با امرا خود گفت که از زمان سالهای فراوان نگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده ما
نسبت بدین خاندان همیشه طریق مودت و اتحاد مسلوک می داشته ایم و بنا بر آنکه دست ظلم از دامان عرض رعایا
کوتاه کرده ایم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شد مناسب آنست که ما نیز بولایت خویش رویم
و خاطر برین جمله قرار یافته امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد و در اواخر جمادی ماه سلطان احمد در دار
الملک تبریز نزول کرده و تبریزیان شهر را آذین کرده و اظهار فرح و سرور نمودند و پیدا است که چون سلطان احمد
کرت عزت کشید و گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی از افعال ناهنجار کرده باشد داو اصلا تغییر با طوار خود
داده بود و در تبریز اسباب عیش و نشاط گسترده و اکثر اوقات بکبوتر بازی و مصاحبت پسران ساده و عذار قیام نموده
لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شدند و هم در آن اوان میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح کرده در هم
بر سم سیتز روی بتبریز آورد و سلطان احمد از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داده روی
ببغداد نهاد و چون در آن سال نواب فراوان بمردم تبریز رسیده بود و علت طاعون تیز ردی نموده مردم
و میرزا ابابکر در ششم ربیع الاول آن سال بآن بلده در آمده بهیچ وجه متعرض رعایا نگردید و در آن اثنا شنود که قرا یوسف

با از دست داده و ندای اختراع نموده و بسیاری از ترکمانیش او جمع آمده اند و اموال فراوان بدست آورده و خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داد
متوجه آنجانب شده بعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین الجانبین مقابله و مقاتله روی نموده روز سیم میرزا ابابکر
بی‌سببی ظاهر قدم در وادی فرار نهاد و ترکمانان غنیمت بی‌نهایت گرفتند و میرزا ابابکر با معدودی چند از تبریز گذشته و سپاه او مردم
آنجا را بعضی غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بغارت بردند و چون شب شد شیخ قصاب با جمعی از تبار زنده که از شهر
گریخته بود فرمود که در صحرای آن شهر آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا ابابکر آتش دیده چنان دانستند که تراکمه بتعاقب ایشان آمده
بنابران علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف نخجوان آمده و خواجه شیخ
احمد کجی که خلاصه خاندان مشایخ جالیشان بود نزد او رفته از جنابی که در آن اوقات به تبریز زبان رسیده بود عرض
داد و استمالت نامه ستانده و مقتضی المرام مراجعت نمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرد
و در ماه جمادی الاخری سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاگیر بخدمتش شتافت و منصب امیر الامرایی یافت و همچنین اکثر
سرداران مملکت مبادرت نموده و با همه کس بروجه احسن معاش کرد **ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر**
قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرانشاه گورکان چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بقلعه
سلطانیه رفت از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاهی جلادت آیین درهم کشید بعزم انتقام و دستبرد متوجه
تبریز گشت و امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاگیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان بقصد مقابله و مقاتله شد و در بیست
و چهارم شهر ذی قعده سنه تسع و ثمانمائه در منزل سرورود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف بر انگیختن جوانان
و غول آراسته دلیران قدم در میدان پیکار نهادند و نخست از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا
ابابکر تاخته و کس را [illegible] ساخت و میر عمر [illegible] و جلال الدین خلیفه تیر جمعی را زخم زده بگریزانیدند میرزا ابابکر
جلادت دشمنان [illegible] نموده مانند شیری دلیر که روی به گله آهو نهد بمیدان تاخت و جلال الدین نیز [illegible]
بر زمین انداخته تراکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر درهم آمیخت ∴ ز تیر [illegible]
[illegible] ∴ روان گشت خون سپاهی چو رود ∴ و میرزا ابابکر ترک [illegible] را بیادگار شاه که در [illegible] قرا یوسف
بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان بازکشید تا وقتی که سر ترک بر سر [illegible] کرد [illegible] قلب
را که بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود درهم شکسته غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا میرانشاه زد و او را از اسب
در انداخت و جامه و سلاحش تصرف نموده سر مبارکش از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از ساعتی چند
از عقب ترک بازگشته از سپاه خویش منفصل [illegible] فرار کرده دید و امیر قرا یوسف [illegible] و ظفر
اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را بحکم قصاص فرموده فرمود که اگر او را زنده پیش من می‌آوردند رعایت می‌کردم
و [illegible] میرزا ابابکر که در دست لشکریان اسیر شده بودند پیش خواتین خویش فرستاده در کنف حرمت
جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید [illegible] ساخته با آیین سلاطین از سرخاب [illegible] دفن کردند و بعد از مدتی [illegible]

نوروزی [illegible] ابابکر [illegible] و در قبة الخضراء کش مدفون گردانیدند والحکم لله العلی المجید و منه العون والتأیید
ذکر رفتن میرزا ابابکر بدار الامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بی‌سامان میرزا ابابکر چون از دست امیر
قرا یوسف پای در وادی فرار نهاد و عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر ایدکو برلاس
که بفرمان امیر تیمور گورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق بدو میداشت وفات یافته بود و پسرش سلطان اویس
از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب صورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان درآمد
و سلطان اویس را پادشاهی باستقلال دید و نایره رشک در باطن او شعله زده قصد استیصال او نمود
سلطان اویس بر حبس و قید شاهزاده با خود محرم گردانید روزی طبل جنگ فرو کوفته قصد میرزا ابابکر
کرد و مصلحان در میان افتاده مهم را بر آن قرار دادند که کرمانیان قصبه [illegible] میرزا ابابکر گذاشته و او از شهر
رفته بی آنکه ویرانی [illegible] مملکت [illegible] آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا
قطب الدین طریقه محبت و اتحاد پدید آمد و این معنی موجب آن شد که حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر
بسیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضافات بلطف و عنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان
عزیمت کرمان تافته در عشر آخر جمادی الاخری سنه احدی عشر و ثمانمائه خطه بم مخیم او شد و سلطان اویس از این خبر
در حیرت افتاده و مقارن آن حال لشکری که بجانب کرمان فرستاده بود در رسیده لاجرم مستظهر گشته در
ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد میان او و میرزا ابابکر چند کرت محاربات دست داده و گاهی میرزا ابابکر به
جگر ظفر مسرور گشت و احیانا سلطان اویس [illegible] نصرت روی نموده و در نوبت آخر شاهزاده [illegible]
بخشند زخمی کاری خورده از زین دولت فانی رخت بسرای باقی برد والحکم لله والیه المرجع **گفتار در بیان شمه از احوال میرزا**
پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات حضرت صاحبقران [illegible] در حین فوت
صاحبقران ممالک ستان امیر تیمور گورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بر دار الملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا
رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان و چون آن خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا
پیر محمد بعد از تقدیم شورت بمناسبت [illegible] آفتاب خضرا [illegible] در سلک خواتین حضرت خاقان سعید منتظم بود
خطبه و سکه باسم میرزا شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این چنین را
در عرضه داشت مندرج ساخت که ∴ همه بندگانیم شاهرخ ∴ من و رستم اسکندر و هر که هست ∴
حضرت خاقان سعید فرستاده را نوازش بسیار فرموده رخصت انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیرزاده جهانگیر
را گرفت و میرزا ابابکر را محبوس کرد و میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت و میرزا پیر محمد عنایت فرموده
حکومت یزد را بوی [illegible] نموده مدتها میان ایشان طریق یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه تسع و ثمانمائه
بواسطه افساد مفسدان یکجهتی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته و بند بر پایش نهاده محبوس

بعضی از معتمدان امیر جانب خراسان فرستاده او در چهارده طبس بند در اشکست و از مخلصان حبشی باصفهان رفت و میرزا
رستم مقدم جناب اسکندر را فوزی عظیم دانسته سر دو برادر عازم شیراز گشته و میرزا پیر محمد اقدام مخالفت نمی
آمده جمعی از اعاظم امرا و نوجوانان را برسم منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که کندهای آبی را که میان اصفهان
حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان کنار آب رسیدند و مجال آب را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب
گردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول گذشت و محافظان
گذر را از عبور او خبر یافته عنان تمالک از دست دادند و روی بجانب شیراز آوردند و میرزا پیر محمد چون سد
شهر متحصن گشته و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفته زمان محاصره چهل روز امتداد یافت
چون دانسته که تسخیر شهر میسر نیست کرمسیرات فارس را غارت نموده عنان انعطاف بجانب اصفهان انعطاف دادند
و در سنه عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر بی پایان عدد جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت نمود
و در آن اوان میرزا رستم جهت [illegible] از اصفهان بیرون رفته در کنده [illegible] نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس
شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب کردند جواب داد که خاطر جمع دارید که قافله شیراز
تبرکات و مشروعات می آورند [illegible] که شیرازیان نزدیک رسیدند از جانبین [illegible] لشکر بر دوخته
میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد بدان مشغول گشته هر دو سپاه در هم آویختند و شرایط کوشش
بتقدیم رسانیدند آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده
عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان
نشوند و همه کس را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنیدند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا
پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را [illegible] فرمود و چند روز در مرغزار [illegible] رخت اقامت
فرو نهادند آنگاه کاشان و جوشقان و سایر توابع را بتحت تصرف درآورده بشهر درآمد و بانکه در آن زمان قحط
بسیار رفته بود خلق اصفهان را بواسطه [illegible] تا آن غایت [illegible] بودند و همین مقدم میرزا پیر محمد [illegible]
یافته بار دیگر بتوجه میرزا پیر محمد اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال
و دیوانی بخواجه مظفر نطنزی رجوع شد و چون خاطر میرزا پیر محمد از اشتغال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال
بجانب شیراز انصراف یافت

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دولت نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز

چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه گذشته عنان بجانب خراسان تافتند میرزا رستم باعتماد
بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنه هراة خرامید و باصناف عواطف و عوارف مفتخر و مباهی گردید
و میرزا اسکندر روزی چند در قریه احمدآباد که در میان تون و طبس واقع است بسر برده چون زمانه با فتنه آن [illegible]
زبان گشاد هم شبی از راه روی بطرف یزد و شیراز نهاد و در حدود آن ولایت جمعی بدو پیوستند میرزا قیدو که حاکم

یزد بود [illegible] نهضت نموده و میرزا اسکندر رتبه مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باندخود افتاده
والی آن ولایت سید احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورده کیفیت حال بخاقان سعید عرضه داشت
گردان حضرت از غایت مرحمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سید احمد ترخان
فرستاده و پیغام داد که رقعه میرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته
میرزا اسکندر عازم فارس گشته در نماز شام جمعه بیست و ششم ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه بشیراز
درآمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام کشیده و همان ساعت او را طلبیده در مقدار الطاف
لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار

در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزم تسخیر مملکت کرمان جزم نموده میرزا
اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع [illegible] رسید حسین شربت دار که بیمن التفات آنحضرت پادشاه
اطوار از مرتبه [illegible] بدرجه امارت ترقی یافته بوده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت با خود متفق ساخته
نیمشبی بر امین خرگاه میرزا پیر محمد را فرو گرفت و آن جناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از آن
واقعه وقوف یافته علی الفور با دو رکیش طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانروز طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم
از راه بخانه امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال باز گفت تیمور خواجه و سایر
شیرازیان گمان بردند که آن حرکت از میرزا اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از آن واقعه بشهر رسیدند حقیقت
حال معروض گردانیدند امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد از آنکه
شهد شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز بر [illegible] هلاک
گرداند و حال آنکه [illegible] او همان باد بشیراز رفته بود [illegible] و امیر عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت
و باقی امرا مطیع شدند و آن ملعون بتخیل از احاطه دایره خیال بیرون نهاده بشیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را
مضبوط ساخت دیگر روز از صبح تا شام از جانبین باد احقاد بنیران تیر و سنگ دامن فروختند تا بحرب و جنگ [illegible]
و هنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری مایل گشته روز دیگر آن غدار بد اختر بطرف کرمان رفته در
اثنای راه با امرای میرزا پیر محمد که برسم منقلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده باز خورد و امیر صدیق او را
گرفته بشیراز آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده
[illegible] او را نماز گرده و کلاه دولت را بر سرش نهاده گاوی را مرکبش گردانیدند و بدین هیئت آن خبیث را
بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده ازوی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر او را بقتل نیاوردمی
ترا خود چه افتاده غضب اسکندری ازین جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست حسین را از حدقه بیرون
کشید و فرمود که بضرب چماق آن سردفتر اهل نفاق را هلاک ساختند و سر پر شر او را بجانب اصفهان فرستادند

خبیث اورا بعد از دو سه روز در آتش انداختند

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست برادرزاده اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت اصفهان

در آن اوقات که صاحب قران خاقانی سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فارس بما وراء النهر کوچانید پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال احوال مذکوره از آن ولایت باذربیجان شتافته ملحوظ عین عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بسطام جاکیر و دلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جهانشاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر باستقبال از شهر بیرون رفتند اما بی آنکه قدم در میدان قتال نهند عنان الصعوبت بجزو تافتند باز گرداندند و انجا دم از مخالفت میرزا اسکندر میزد و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مخالفت اختیار کرده در قصر زرد کیفیت حادثه را بعرض میرزا اسکندر رسانید و آن جناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان بدان طرف تافت و امیر صدیقی و امیر کیومرث و امیر پیان را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستاد آن دو طایفه در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست بتیر و خنجر کردند و اسکندریان غالب آمده امیر جهانشاه با ایشان پیوست و دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را تحریک نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردید اما میرزا اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی آتشگاه آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و آتش حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بدان جهت اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر راندند اما آخر الامر نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربیجان اسیر و دستگیر گشته سلطان معتصم منهزم بکنار جوی زنده رود رسید خواست که اسب از آنجا بجهاند و او چون جوانی عظیم الجثه بود خود را نگاه نتوانست داشت و بر قفا افتاده یکی از لشکریان شیراز بوی رسیده هم در آن کنار آب شعله حیاتش فرو نشاند و با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابهٔ عصیان بر پیشانی بسته ابواب اصفهان بر روی میرزا اسکندر نگشاد و بنا بر آن خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم کدبود شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران دار الملک عراق آن جناب را استقبال کرده بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و مقارن آن حال امرا او که بطرف یزد رفته بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نمودند و آن جناب امیر یوسف خلیل را بحکومت آن مملکت فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا اصلاح دانند بدان جانب فرستند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی را نوازش نموده بایقرا بن عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و

نوشت که مضمون همایون نشان مشتمله کیفیت را ملاحظه فرموده برادرزاده که آثار نجابت و اقبال از ناصیه حال مجید او لایح است بدان جانب فرستادیم لایق آنکه نسبت باو لوازم اخوت و مودت بجای آورده تا قصد لطف انتظام پذیرد و مهمات انجانب بر وفق مرام سمت انصرام گیرد والسلام والاکرام و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین و عترته الکرام

گفتار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن سلطان در تبریز بتیغ ستم و بیداد وی

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیرانشاه گورکان و فرار میرزا ابابکر جانب کرمان تمامت مملکت آذربیجان و اران را تحت تصرف در آورده شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیر بداق را بنابر آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربیجان ارث او و اکتساب تعلق باو میداشت او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاند و در جمیع قلمرو خود سکه و خطبه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرا مناشیر و احکام چنین نویسند که پیر بداق بهادر خان یرلیغیمیز ابوالمظفر یوسف بهادر سوزومیز و هر گاه که پیر بداق بمجلس پدر در آمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر تخت نشاندی و خود در پایین بموافقت نوی ادب نشستی و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحف و پیشکشات بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی قبول نموده بودند آن فرزند را بر تخت سلطنت نشانیدیم و خود در لشکرکشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم تا بر رای عالی واضح باشد و سلطان ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چند گاه میان سلطان احمد و امیر قرا یوسف مبانی یگانگی مشید بوده بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از بند سمرقند نجات یافته بطرف آذربیجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ عین عنایت گردانیده آخر الامر اجازت داد که پیش پدر رود و علاء الدوله بنابر آنکه خیال فضول در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که قرا یوسف در خوی بود به تبریز در آمد و طایفه از اهل شرارت را جمع آورده و قرا یوسف که این خبر شنید کس فرستاده با حاجی کوچک رکابدار که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعه عادل جوز مقید ساخت و چون این خبر بسلطان احمد رسید برنجید و بار دیگر بعد از دستگیر گردانید و قاصدان نزد قرا یوسف و پیر بداق فرستاده پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در الکای همدان ییلاق کرده خواهد شد و از باب علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و ازین عدم التفات متأثر گشته چندان توجهی بایلچیان سلطان نکرد و در فصل ربیع بییلاق المرتین شتافته بضبط آن ولایت اشتغال نمود و تا حدود ارجیس و عادل جوز رفت و از آن طرف سلطان احمد بغلبه و ازدحام تمام بییلاق همدان خرامید و گماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند هم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان احمد تابستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه گشت و برادر بسطام جاگیر که موسوم بمعصوم بود در آن بلده حکومت می نمود اطراف شهر مضبوط ساخته و سلطان

بچند روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه شنود که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او
می‌کند و جمعی از اوباش گردش در آمده لاجرم عنان بطرف دار السلام انعطاف داده بعد از وصول اویس را گرفته
طایفه از مفسدان را بقتل رسانید و در آن زمستان امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنا بر تعرض
قرا عثمان بولایت ارزنجان و اسفناه (?) و لد طرتن که حاکم آنجا بود بدان جانب توجه نمود و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان
قایم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری گردون شکوه در ماه محرم سنه ثلث
عشر و ثمانمایه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بگوی (?) گریخته سلطان در غره ربیع الاول بخیل و حشمی هر چه تمامتر بدار الملک
تبریز در آمد و امیر قرا یوسف بعد از آنکه ارزنجان را مصالحة مفتوح گردانیده و نایب خود پیر عمر را آنجا والی ساخت
خبر وصول موکب سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان مراجعت انعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او را شنید
مستعد حرب و پیکار او گشت و در روز جمعه بیست و ششم ربیع الآخر سنه مذکوره بنواحی شنب غازان بین الجانبین
مقاتله روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته زنگانی دو ضرب بروی زد و او را از اسب فرو انداخت
آنگاه جامه و اسلحه او را گرفته بگذاشت و سلطان از غلب (?) بجایی رفته پیری کفش دوزی او را بشناخت و فی الحال بجه
شتافته گفت ای سلطان عالمیان این چه حالت گفت خاموش باش و سر مرا فاش مکن که بروم ما در این شهر شب بمانیم (?)
و چون شب شود برویم و زر و اسب و آنچه خواهیم از ایشان بستانیم و ترا رعایت نموده سرکار بغداد را بسیم ملوک (?)
را نیز برسم سیورغال مسلم داریم و پیر کفش دوز این سخن قبول کرده بخانه رفت و حال آنکه او را عجوزه بود که بنجوم فال می
گرفت و او را از سر مخفیه خبر داد و صورت واقعه در میان نهاد و گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال دیدن کرده و چون
از آن کار فارغ شد با شوهر گفت که میان ما و بعقوبه مسافتی بعید است و از آن مرتفقی (?) بما نخواهد رسید و ترا آن است
که چون شب در آید آنقدر از مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود
مصلحت آن است که در ساعت پیش قرا یوسف روی و صورت واقعه باز نموده از روی مژدگانی نیک بستانی پیر کفش دوز سخن
عجوزه مقبول افتاده پیش امیر قرا یوسف رفت و او را بسلطان نشان داد و قرا یوسف جمعی از معتمدان خود را ارسال
داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفته قبای کهنه در برش کردند و طاقیه پاره بر سرش نهاده ببارگاه در آوردند امیر
قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخاست و او را برپهلوی خود نشاند سخنان درشت گفت و بر نقض (?) [illegible] بیان
عهد و پیمان ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر بگردون گردان فرود نمی‌آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاده
از روی [illegible] او را فرمود تا بخط خویش در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی با آب زر نوشت و
منشور دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد و شاه محمد از همان مجلس روی بدار السلام نهاد و قرا یوسف
میخواست که [illegible] سلطان تعرض نرساند اما امرا [illegible] در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی مبالغه کردند و قرا
یوسف [illegible] آن امر همداستان شده [illegible] سلطان احمد را [illegible] قاضی شیخ علی بردو خواجه جعفر تبریزی و [illegible]

از سالکان طریق خونریزی را بخنجر هلاک ساختند و در پایان پای برادرش سلطان حسین که بسبب شیر بغدر کشته بود و [illegible]
و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر شده بودند و علاء الدوله که در [illegible] مقید و محبوس اوقات میگذرانید
از همان شربت چشیده [illegible] که چون خبر شهادت سلطان احمد در هرات شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبد القادر
گوینده را که سالها در مصاحبت سلطان بسر برده بود مخاطب ساخته پرسید که از برای دوست خود چه گفته خواجه این رباعی
را در محلی که [illegible] بر زبان آورد ٭ عبد القادر ز دیو مردم خونریز ٭ با درد سپهر [illegible]
کان مهر سپهر سروری را ناگاه ٭ تاریخ وفات گشت قعید تبریز ٭ اما شاه محمد ولد قرا یوسف چون ببغداد در آمد
اولاد و [illegible] سلطان احمد در شهر متحصن گشتند و او آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران [illegible]
و دیگر گریخته و شاه محمد دار السلام را گرفته بر تمامت عراق عرب مستولی شد و خطبه و سکه بنام خود کرده [illegible]
و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت **ذکر شمه از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن مملکت بحوزه تسخیر خاقان سعادت [illegible]**
در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسمت زوال نهاد و میان آنحضرت و خدایداد حسینی مخالفت
اتفاق افتاد و خدایداد در حدود ترکستان [illegible] جمع آورده جهت تسخیر بلاد ماوراء النهر و این اخبار در دار السلطنه
هراة شایع شد و داعیه تسخیر سمرقند در خاطر خاقان سعادتمند رسوخ یافت و پنجم ذی قعده سنه احدی عشر و ثمانمایه رایات
آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان نیز با لشکر ماوراء النهر از
سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل کرده آنجا خبر یافت که امیر خدایداد حسینی بکنار آب خجند رسیده [illegible]
[illegible] و از خوف [illegible] با سه هزار سوار نامزد آن طرف نموده مرد و لشکر در حدود [illegible] سپاهی یکدیگر را دیده چند
روز برابر هم نشسته و امرای [illegible] از میرزاده خلیل سلطان کومک طلبیده و شاهزاده جلادت شعار با چهار هزار سوار آن
جانب روان شد و از سمرقند گذشته بقریه شیراز فرود آمد و خدایداد از قرب وصول شاهزاده آگاه گشته شبی [illegible]
بجانب شیراز جنبش نموده روز دیگر [illegible] میرزا خلیل [illegible] ٭ آتش حرب مشتعل گردید ٭ و [illegible]
شکست یافته میرزا خلیل سلطان پناه بقلعه ویرانه شیراز برد و خدایداد فی الحال گرد حصار گرفته بر شاهزاده مستولی شد
و [illegible] شاهزاده را می فرمود که مهر کند و هر جا که می خواست که می فرستاد تا تمام بلاد ماوراء النهر تحت تصرفش در آمد
و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بدست خدایداد در سیزدهم ذی قعده سنه احدی عشر و ثمانمایه روی نمود و چون حضرت
خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در بیست و یکم ماه مذکور اعلام منصور بدان جانب نهضت فرموده و در
[illegible] کنارات عسکر ظفرمآب گشته امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود بهواخواهی حضرت شاهی خود را [illegible]
اما امیر خدایداد از عقب او یلغار کرده مردمش را متفرق گردانید و موکب شاهرخی بفیروزی و فرخی از جیحون [illegible]
میرزا ابو بکر احمد و میرزا سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بعاطفت خسروانه
سرافراز گشته و چون هوای خزان از غبار موکب ظفرشعار [illegible] این خبر شیوع یافت که خدایداد بجانب مغولستان

کریچه و میرزا خلیل سلطان را مقید همراه برده در بیستم ذی حجه سمرقند از یمن نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت و میرزا
محمد جهانگیر و ارباب عمایم بلکه عامی اصاغر و اعاظم شرف بساط بوسی دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه سرافراز
و مباهات اوج سماوات رسانیدند درین اثنا لدیناریخان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان پیش امیر خدایداد رفت
و او را نصیحت کرده بفرمان برداری رسانید امیر خدایداد در جواب گفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی
نسبت بمن ترتیب و رعایت هست اما خاطر امیر شیخ نورالدین افساد کرده نافع نخواهد بود اگر آن حضرت میخواهد که من صمیم
القلب کمر اخلاص بر میان بندم باید که او را مقید بجناب فرخنده میرزا شاهرخ بهادر ارسال [illegible] از استماع این جواب
دور از صواب برآشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمائه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان
در حرکت آمده و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را برسم منقلای از پیش روان ساخت
درین اثنا صورتی چنین که در آیینه خیال هیچکس مصور نگشته بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خدایداد از پادشاه
مغولستان محمد خان طلب مدد کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت نامزد فرموده و چون خدایداد از قرب وصول
شمع جهان آگاهی یافت باضافات چراغ دولت ناامید ور گشته باستقبال شتافت و بعد از آنکه بین الجانبین ملاقات
واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفتند خدایداد مردی ناحق شناس بی وفاست زیرا که با وجود
چندان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور گورکان درباره او بوقوع انجامید طریق کفران نعمت مسلوک داشته بنیت
با اولادش این نوع سلوک می کند آنگاه خاطر بر قتل او قرار داده بشعله تیغ تیز خرمن حیاتش را بسوخت و سرش از
بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منقلای مراجعت فرموده سر خدایداد
و سر پسرش اله داد را که در شاهرخیه بسر می برد باردوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند
و بعد از آن امیر شیخ نورالدین عرضه داشت نمود که مغولان ترکستان در آمده خرابی می کنند اگر حکم همایون نفاذ
یابد بدان جانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردانم حضرت خاقان سعید او را اجازت داده [illegible]
که بیلجار رسیدن مراجعت نماید و در خلال این احوال میرزا پیرک احمد بن عمر شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده بایالت
ولایت اوزجند فرستاد و هو یهدی الی سبیل الرشاد ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت حضرت
خاقان سعید و تفویض ایالت ولایت شاهزادگان صاحب تایید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر
خدایداد موکلان را با خود متفق ساخته بطرف آلان قلعه رفت و با امیر عبد الخالق ولد امیر خدایداد که در آن حصار
بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسید و امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان
ساخت و بنفس نفیس رایات نهضت بطرف سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک بمقصد شتافته قلعه را محاصره نمود
و میرزا خلیل سلطان بو خبر فرستاد که راه مرا باز گذارند تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم
امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی عالی گشت درین اثنا چنان معلوم شد که امیر شیخ نورالدین

خیال عصیان دارد بنا بر آن خاقان عالیشان مولانا قطب الدین صدر را و توکل قرقرا را پیش او فرستاد تا استفسار نمایند که
بچه سبب از مخالفت تخلف نمی جوید و مشار الیهما بوی ملاقات نموده این جواب شنودند که الطاف خاقانی درباره
من بسیار است و از تقصیری که ناخوب از من صدور یافته انفعال دارم ملتمس آنکه مرا حالی تکلیف خدمت نفرمایند
تا هرگاه که رایات نصرت پناه از ماوراءالنهر معاودت نماید باستان بوسی شتابم و مقارن آن حال امیرزاده خلیل سلطان
از آلان قلعه بپایان آمده بامیر شیخ نورالدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نورالدین
بعرض رسانیدند حضرت خاقان سعید استشمام رایحه مخالفت نموده عنان عزیمت بدان جانب معطوف ساخت و در
اقسولات و کرقدم میرزا خلیل سلطان بیجی کا نام آمده در باب اخلاص و نیازمندی از شاهزاده سخنان معروض داشت
و مشمول الطاف بیکران گشته مقضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل بار دیگر او را فرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان
در میان آورده هرکس از نوئینان را صلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم حضرت خاقان سعید در حضور بیجی کا
قسم یاد کرد که مدة الحیات قصد جان فرزند خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن
صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب بیجی کا روان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی آورند و چون
امرا نزدیک بازار که مسکن امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب
توقف کرده امیر حسن صوفی و امیر علیکه ببازار شتافتند و امیرزاده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار
ساخته در رکاب ادبجاب معسکر ظفر مآب مراجعت فرمودند و در موضع اورتن آتا شاهزاده بتقبیل انامل فیاض
سرافراز گشته حریف مجالس انس و جلیس بساط قرب شد آنگاه خاقان جم جاه عنان یکران را بصوب خراسان انعطاف
داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیک گورکان ارزانی فرموده امیر شاه ملک را در خدمت [illegible]
باز داشت و ولایت حصار شادمان بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت فرموده و چون موکب همایون از جیحون
بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان داده میرزا اقیدو را بحکومت کابل و غزنین و قندهار
فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ شانزدهم شعبان سنه اثنی عشر و ثمانمائه کامیاب
و کامران بمستقر دولت و اقبال رسید و بعد از چندروز اسباب سلطنت میرزا خلیل را مرتب داشته امیر
حمزه تونتوقه بیک بولاد و خضر اسپاسی و صدر حسن و خواجگی را با قرب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید
و مقرر نمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا میرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند در حیز تسخیر درآورد و میرزا
خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هشتم ذی قعده سنه مذکوره بدان جانب نهضت کرد ذکر عصیان و
طغیان امیر شیخ نورالدین و کیفیت کشته شدن او بیمن توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین چون حضرت خاقان
سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشت و
بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هرات برافراشت امیر شیخ نورالدین از غایت خشم و کین لشکر [illegible]

در هم کشیده متوجه سمرقند گردید و امیرشاه ملک از شهر بیرون رفته و مقابله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوی
الشراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرده و امیر وفادار بر سر امیر شیخ نور الدین گرفتار شده مقید گشت و جناب امارت
مآبی بکمال در آمدن شهر روز جمعه پنجم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانمایه بدروازه شیخ زاده شتافت و چون کار بر سمرقند
خواجه عصام الدین و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین و اولاد شیخ زاده و ساغرجی آن طبع را مضبوط ساخته
بودند و دل بر محاصره نهاده شیخ نور الدین بقدم یاس و حرمان مراجعت نموده و بتر بدر رفته حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را
به مدد و فسون بخود ملحق گردانید و امیر وفادار را بقتل رسانید و حضرت خاقان سعید خبر طغیان امیر شیخ نور الدین
شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت هرات باز داشت و در چهاردهم محرم الحرام سنه ثلث عشر و ثمانمایه بجانب
ماوراء النهر نهضت فرموده بعد از طی منازل و مراحل بگذر کلف رسید میرزا الغ بیگ گورکان که در آن ایام
انتظار وصول موکب همایون می کشید بسعادت دستبوس مشرف گردید و روز جمعه هفدهم صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون
عبور نموده میرزا ایرک احمد و امیرشاه ملک تیز باردوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نور الدین بقدم جسارت پیش آمده
بحوالی قزل رباط و آب یام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در آن حین نسبت با امیر جهانگیر گمان
شده کارش آخر ساخت و دلاوران سرور لشکر دست بشمشیر و خنجر برده آغاز کرد فرمودند و عنایت مالک الملک گرم
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان وزید و امیر شیخ نور الدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در دوشنبه
نهم ربیع الاول سنه مذکوره روی نموده دوشنبه یازدهم همای چتر همایون فال در دار السلطنه سمرقند بال اقبال
گشاد و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر عواطف
و مراحم گردانید و امیرشاه ملک را با لشکر جرار از عقب شیخ نور الدین بتاتار فرستاد و بنفس نفیس خادم
مستقر سریر جاه و جلال شد و در اوایل ربیع الآخر بدار السلطنه هراة نزول اجلال و وصول فر اقبال ارزانی فرمود
و هم درین سال مدرسه و خانقاهی را که در بلده هرات بمحاذی قلعه اختیار الدین واقع است بنا کرده در اندک زمانی
در غایت تکلف و زیبایی آن عمارت باتمام رسید و هم در آن زمان باغ سفید را که در میان شرقی و شمال شهر
واقعست طرح انداخت و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمایه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن عمر شیخ از جانب
عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان انتظام یافت بعد از آن از ماوراء النهر خبر آمد که امیرشاه ملک از
ترکستان با الجه فراوان بسمرقند مراجعت نموده اما امیر شیخ نور الدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده
میان میرزا الغ بیگ و امیرشاه ملک اندک نقاری واقع است و امیرشاه ملک بار دیگر از جهت دفع امیر شیخ
نور الدین متوجه ترکستان گردیده و معلوم نیست که حال بکجا منجر خواهد شد بنابرین مقدمات خاقان [illegible] صفات
دفع خطر دریا مقاطر راه داده بار دیگر بجانب ماوراء النهر روان شد و بعد از قطع مفاوز و مسالک در [illegible] و یکم جمادی
الاول سنه مذکوره از آب آمویه عبور فرموده عنان بیکران بموضع قشقابانه کشید و در آن مقام میرزا الغ بیگ

گورکان و اشراف و اعیان سمرقند بشرف بساط بوسی دریافته بنوازش و عواطف مخصوص و سرافراز گشته و [illegible]
پادشاه عادل [illegible] بعد از چند روز امیرشاه ملک از ترکستان بملازمت رسیده و سر امیر شیخ نور الدین باردوی
همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نور الدین چنان بود که در کرت آخر که امیرشاه ملک بترکستان رفته نزدیک بقلعه
صوران که در آن زمان محل تحصن امیر شیخ نور الدین بود رسیده و امیر شار الیه [illegible] مضطرب گشته بعضی امرا را
پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیرشاه ملک صورت مصالحه روی نماید امرا درین باب با امیرشاه ملک
سخن گفته مقرر برانکه هر دو امیر با یکدیگر گفت و شنید نمایند روز دیگر نزدیک قلعه صوران این صورت دست
داد اما هرچند امیرشاه ملک امیر شیخ نور الدین را نصیحت کرد که از مقام مخالفت در گذرد و بدرگاه عالم پناه شتافته
بجایی رسیده و حرارت بر هوا استیلا یافته امیرشاه ملک میل مراجعت نموده و امیر شیخ نور الدین را گفت
برای ما شامیانه و مقداری طعام بفرست تا لحظه درین نواحی بیاساییم و از قلعه دور تر رفته توقف کرد و امیر شیخ نور
الدین همچنان سوار بر در حصار ایستاده بود و امیرشاه ملک امیر موسی کا و امیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش
این بی دولت روید و او را نصیحت کنید اگر خود نزد حضرت خاقانی نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را
بفرستد تا بآن بهانه مراجعت نماییم و امرا نزدیک شیخ نور الدین رفته آغاز قیل و قال کردند و در آن حال امیر
شاه ملک امیر قداق را که دوست قدیم امیر شیخ نور الدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرات
پیش نهاده آنچه ترا تعلیم نماییم بتقدیم رسانی امید است که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه گر آید و نام شجاعت
و پهلوانی تو بر صحیفه روزگار بماند امیر قداق جواب داد که هر چه اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجا آورم امیر
شاه ملک گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد امیر شیخ نور الدین باز گردند تو نزدیک او روی و هیچ شبهه نیست که
چون ترا بیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که تو او را از اسب بپایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام مهم این
اهتمام پردازیم و پیر قداق این عبارت لطیف نفس قبول نموده بعد از مراجعت امرا خود را بنظر امیر شیخ نور الدین
رسانیده و بر حسب توافق تقدیر اتفاق افتاده جناب امارت مآبی آواز برآورد که پیر قداق آقا پیش آی و پیر قداق پیاده
شده و چند نوبت زانو زده امیر شیخ نور الدین از بالای اسب خم گشته او را در بغل گرفت و همچنین که دست
پیر قداق بر پشت امیر شیخ نور الدین بهم رسید بهر زوری که داشت او را از اسب فرو کشیده بر زمین انداخته
زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون آورده و دو نوکر شیخ نور الدین که بر در قلعه ایستاده بودند بر پیر
قداق تاخته یکی شمشیری بطرفش انداخت و پیر قداق تیغ [illegible] او رسانید و امیرشاه ملک ایلغار
کرده تازیانه بر اسب زده با جمعی از مردم کاری بدان جانب شتافته پیر قداق دید که چون کومک رسید بضرب
و یکدو ضرب شمشیر سر امیر شیخ نور الدین را بر خاک مذلت انداخته چنین امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان
سعید روی نموده امیرشاه ملک پیر قداق را نوازش بسیار بسیار فرموده در حق او انعامات فراوان فرموده

دوست کام و مقضی المرام از آن سفر بدولت و اقبال بازگشته ارکان کل اشرف طارمت حضرت خاقان وافر کرمت استعداد یافت
در تو ممنایت و مرحمت و التفات خسروانه بر وجنات احوال ایشان تافت **ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ما وراء النهر**
بدار السلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از مهم شیخ نور الدین
و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیرشاه ملک را حاکم ... موکب همایون کرد و اینجع روی توجه بمستقر
سریر سلطنت روز افزون آورد و بعد از وصول جلیده فاخره مهد علیا تومان آغا که بعد از فوت صاحبقران
مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نور الدین در آمده بود از صوب ماوراء النهر بدار السلطنه هرات رسید و حضرت خاقان سعید
شرایط اعزاز و احترام بجای آورده قصبه کوسویه را سیورغال او گردانید و تا غایت اثار خیرات آن بانوی عظمی در
قصبه مذکوره باقی است و در نهم ذی قعده سنه مذکوره یعنی سنه اربع عشر و ثمانمائه خاقان سعادت انتما احرام
طواف آستان ملایک آشیان شهید خاک خراسان امام طیب طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر
بسته بقدم بندگی و اخلاص بآن قبه کعبه اختصاص شتافت و سادات عظام و نقبای کرام و سایر مجاوران آن
سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانید و بجانب دار السلطنه بازگشت و در روز
جمعه عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه همای چتر همایون فال سایه وصول بر باغ زاغان انداخته مقارن الحال ایلچیان
خان ختای دایتنک خان رسیده و مکاتیب آن پادشاه عالی جاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و همه
مشتمل بود بر ارسال سلام و تحیت و ستایش و محمدت و سفارش میرزا خلیل سلطان بعرض رسانیدند و حضرت خاقان
سعید ایلچیان را مشمول مکارم و مواهب خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان و امراء عالیشان ایشان را
طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که با میرزاده ابابکر سابقا طرح دوستی انداخته بود از
بیم عساکر خون آشام خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته و اعتماد بر کمال کرم آن حضرت کرده بدرگاه عالم پناه
شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده قبول باج و خراج نمود پادشاه
پوزش پذیر بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور مستمر بوی تفویض فرمود
و مهمات ایلچیان ختای را نیز بکفایت انجام داده شیخ محمد بخشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد **ذکر**
ارجاع ولایت خوارزم و در آمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقانی بی ارتکاب حرب و رزم
مطلع سعدین بر اوراق این حکایت چنین بر صفحات بیان اوراق می نماید که در وقت وفات امیر تیمور گورکان
حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کا داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمائه امیر ایدکو که امیر الامراء پادشاه
دشت قبچاق شادی خان بود لواء توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت و امیر موسی کا بماوراء النهر گریخته ایدکو
امیر انکار را آنجا حاکم ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه احدی عشر و ثمانمائه که شادی خان
شمع سلطنتش ببار اوزبک پولاد خان رسید و امیر ایدکو انکار الطیبه و قلیچه را بجایش روان گردانید و

پولاد خان در سنه عشر و ثمانمائه بعالم دیگر خرامیده تیمور خان قتلغ فرمان فرمای دشت قبچاق گشت و قصد ایدکو کرد و
او بخوارزم گریخت و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمائه کنه و غازان بحوالی شهر آمده ایدکو را محاصره نمودند و بعد از
شش ماه که در گرد خوارزم نشسته خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش تیمور خان را شکست داده بجنگ بلاد قبچاق
مشغول گشت و مقارن انتشار آن اخبار تیمور پریشان روزگار به کنه و غازان پیوست و غازان به کنه را ابتدا
مشغول ساخته یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان
منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای خوارزم از فرموده او تجاوز جایز
ندارند و غازان با ایدکو صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه او قجولا بهادر در موضع بلوقیان رسیده و
بزبان تشنیع گفت که خوارزم را تسخیر نا کرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما با ده هزار مرد هفت ماه
ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم بازگشتیم و مصلحت آنست که تو نیز بازگردی چرا
که تو با این سه چهار هزار کس که همراه داری آن بلده را تسخیر نمی توان کرد و قجولی گفت من تنها بر ایدکو خواهم
تاخت آیم و بغرور هرچه تمامتر بجد و خوارزم رفت و ایدکو او را استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست
داد و از دست برد شمشیر قضا قجولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه خمس عشر و ثمانمائه حضرت خاقان سعید امیر
علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کا را بتسخیر خوارزم نامزد فرموده و در آن زمان پسر ایدکو مبارکشاه
نام پادشاه آن دیار بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند سخن صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری
بیرون فرستادند در آن اثنا الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشته و
جمعی را اسیر گرفتند ازین جهت اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون آمدند و یکروز تا
شب جنگهای مردانه کردند و شب نقاره شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ایدکو رسید بنابر آن
امرا بعضی احمال و اثقال را گذاشته سر خویش در راه خراسان در پیش گرفتند حضرت شاهرخی از استماع
این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیرشاه ملک را بتسخیر آن ولایات فرمان داد و چون
ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسر ایدکو بنابر ظلمی که بر رعایا کرده بود از اعیان و اشراف الجایی منهزم شده
برگشت و سادات و علما و اکابر امیرشاه ملک را استقبال نموده مفاتیح شهر تسلیم نمودند و آن جناب بخوارزم
در آمده چند روز جهت ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد سلطنت و وضع قوانین معدلت توقف کرد
و بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هرات آورده هم در آن اوقات خاقان سعید ایالت
خوارزم و توابع آن بآن امیر عدالت انتما تفویض فرمود و تا آخر ایام حیات شاهرخی آن مملکت در تصرف او و
پسرش ابراهیم سلطان بود **ذکر بعضی از حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان**
بجوار مغفرت ملک الملک اکبر در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط فارس فراغت یافت فروغ همت بلندش

برادرش سنجر ولایات عراق عجم یافت و امیر عبدالصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بورزنه قلعه
آن را محاصره کرده بودند و میرزا رستم بطالع آن حصار شتافته بمحاصره مشغول شد و میرزا اسکندر از این معنی خبر
یافته امیر توکل و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه بمیرزا
والسته باستقبال ایشان شتافت و ایشان چون قوت مقاومت نداشتند پناه بقلعه دستجرد بردند و در آن اثنا میرزا
بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانید و هر دو برادر به موافقت یکدیگر در گرد
دستجرد نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصد برادر رسیده و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف
داده میرزا اسکندر از عقب او نهضت نمود و در سه فرسخی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از
ستیز و آویز میرزا رستم از میرزا خلیل که در آن اوان بری آمده بود استمداد نمود و آن جناب متوجه اصفهان
شده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده از وی التماس کرد که با برادر مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم
ونومید گشته ناگهان باصفهان درآمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود
در اصفهان قحط و غلا در چه قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشت و علم عزیمت بصوب اردوی قرا یوسف برافراشت
و میرزا خلیل چند روزی بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر گرد و شول بی اجازت میرزا
اسکندر بصوب شیراز در احتراز آمدند و جناب اسکندری بترک محاصره داده بدار الملک خویش بازگشت و در
اصفهان طایع و حسرت برتبه رسید که میرزا خلیل بترک محافظت آن شهر سیر آمده مراجعت فرمود اما میرزا رستم
چون بحوالی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قریب ده فرسخ آن جناب را استقبال کرد و طویهای پادشاهانه داده
وظایف مروت و انسانیت بتقدیم رسانید و میرزا رستم بزرگیشهای لایق گذرانید و آن دو پادشاه در
خلوات با هم صحبتها داشته در باب تنظیم امور ملک سخنان در میان آورده و خاطر قرا یوسف بدل با آن بود که بعضی
از ولایت آذربیجان را بسیورغال میرزا رستم گرداند تا از آن ممر رایق بهم رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت
سازد اما میرزا رستم از این معنی ابا نموده بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنابر آن امیر قرا یوسف اشارت کرد
تا فوجی از سپاه ترکمان در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آنجناب بدان جانب در حرکت آمده در اثنای راه
ترکمه بازگشته و میرزا رستم با خواص خویش بحدود اصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال
نموده آن جناب بشهر درآمده مدت دو ماه بفراغ بال بگذرانید و چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات کلی
بتفصیل میرسانید موجب تیغ سیاست میرزا رستم گشت بنابر آن اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده
از لوح دل محو کردند و آن جناب مصلحت توقف ندیده در مرافقت میرزا بایقرا عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه
اربع عشر و ثمانمائه بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق
عجم فرمان فرما گشته اصفهان را دار الملک گردانید و در این اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی بهار زندگی

نوائی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داده و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید بمخدومی شاه ملک
جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدس رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه بریاض
قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه جنت آثار مدفون گشت [illegible] گفتار در بیان نهضت
رایت ظفر آیات خاقان سعید بطرف مملکت آذربیجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و باغی گری از جانب میرزا
اسکندر ازان زمان که حضرت مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت
رسید حضرت خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر منقش و مرتسم میگردانید اما از جهت
حدوث وقایع متنوع آن عزیمت از حیز قوت بفعل نمی آمد و در شهور سنه ست عشر و ثمانمائه که خاطر عالی ما ثر را از مهمات الباب
دفع شد ننانده و خبر استیلاء امیر قرا یوسف برآذربیجان و اران و عراق عرب و توابع آن و لواحق مکرر استماع همایون
رسید عزم توجه بدان جانب تصمیم یافته توا چیان بهرام صولت جهت اجتماع لشکرهای ممالک محروسه باطراف و اقطار
بلاد دار مصار در حرکت آمدند و جنبیبات جیبه و قطرات امطار همه تیغ زن و تیره کذار جمع گشته و بتجمل الکلام حضرت
بتاریخ هفدهم رجب از دار السلطنه هرات بطرف مازندران نهضت نمود و چون پرتو وصول بر نواحی نیشابور انداخت
حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر نامه در قلم آورد مضمون آنکه رایات عالیات جهت دفع فتنه قرا یوسف ترکمان متوجه
آذربیجانست باید که آن عزیز فرزند طریق اتحاد و یکانگی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون
و ابوسعید ملک جهت رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمده و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق
نموده و حکام مازندران و خوارزم و گیلان را که بشرف ملازمت رسیدند بغرایب انعام و احسان رخصت معاودت
فرموده ابوسعید چون باصفهان رسیده مکتوب حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری کمان برد
که آن حضرت قصد مملکت او دارد و رفتن آذربیجان بحسب مصلحت وقت بر زبان می آرد بنابر آن از مضمون کلمه ان بعض الظن
اثم غافل شده ابوسعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او گردانیده اجازت مراجعت داد و ابو
سعید در قشلاق مازندران ملازم شده میرزا اسکندر را چون خاقان عالی شان رسانیده جوابی را که یافته بود عرضه داشت
نمود و آن حضرت کلمات سخنان چندان التفاتی کرده فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بهوش آید چنان شود [illegible]
و نوکر او را رخصت انصراف ارزانی داشت اما میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر شعار خلاف پادشاه ستوده
اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را از قلم رد خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده ونشان مصحوب
ایلچیان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام آن حدود را باطاعت
انقیاد دعوت کرده و طغرای احکام او این عبارات بود که الغایم بامور المسلمین و ولی امیر المومنین السلطان اسکندر
من امره المطاع و حاکم سیستان ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نه مراوات مقید ساخته با مکتوبی که نزد او فرستاده بود
نزد میرزا سیورغتمش که در هرات نایب پدر خود بود فرستاده و میرزا سیورغتمش آن نسخه را باردوی همایون ارسال

با پیوم مخالفت میرزا اسکندر تخفیفی پیوسته حضرت خاقان سعید فرصت اند چنان فتح فرموده در اوایل حال میرزا بایسنغر را دار
السلطنه هرات روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمایه روی توجه مبارک بری آورد
چون خوار مسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند
که میرزا اسکندر فوجی از امرا و لشکریان را نزد محاصره ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت
نشان در قشلاق ماندهرون اقامت داشت نصرالله ساوه قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاده التماس دار وغه نموده او
ملتمس او عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر رسیده امیر توکل جلیل
و جهانشاه برلاس و جان قوچین و عبدالله پروانچی و سعدالله را نزد فتح ساوه کرده و چون کیفیت توجه آن مردم از
اخبار نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان دالا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و سید علی ترخان و دو
ایناق و امیر جهار شنبه را باده هزار سوار بنصرت نصرالله و رعایت ساوه مامور گردانید امرا میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر
وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده و قرار دادند میرزا اسکندر بر طاق نسیان نهاده بقدم اخلاص در دولتخواهی با امرا
خاقان عالیمقدار پیوستند و باتفاق متوجه اردوی همایون گشتند و در نواحی قصبه شهریار پیان قوچین و عبدالله پروانچی و سلطان علی
بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف شدند و موکب همایون بساوه شتافته در آن مقام امیر حسن صوفی و امیر سید علی
و سایر امرا میرزا اسکندر را بملازمت خاقان فریدون فر رسانیدند و آن حضرت در باره آن زمره اصناف عواطف و مراحم
مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه هوای شکار فرموده لوای جهان گشا بصوب اصفهان بر افراشت ذکر وصول موکب
نصرت نشان بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان چون حضرت خاقان سعید در دولت
... از امر شکار بپرداخت شتاب همت عالی نهمت در هوای تسخیر ملک پرواز نموده یورش اصفهان را
پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل بنابر رسم که در دو فرسخی آن جده است از زمین مقدس ... رشک فزای گلستان
ارم گردیده شیخ محمد قرابت امیر عباس و شیخ علی قزاقی با قرب ... سوار از میرزا اسکندر گریخته در آن منزل بسعادت
بساط بوسی استسعاد یافتند و بعضی از احشام و صحرانشینان آن حدود نیز با روی گیهان پوی شتافته در سلک
بندگان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صورت در لجه اندیشه افتاده با امرا
ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته و خاطر صغار و کبار بر افروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته با لشکری
چون سحاب فیض الی حساب و مانند قطار امطار بی شمار از درون اصفهان بمیدان مردان حسرت امید و فرو ... آن اوان
الاوغان خاقان عالیمکان بمقابله و مقاتله دشمنان صادر گشته ع لشکر بحر جوش رعد خروش ❀ روی بصحرا
آوردند و بعد از تسویه صفوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر شوکت و صولت لشکر خاقان عالی گهر را بعین
الیقین مشاهده نموده دانست که تاب مقاومت ندارد و از خیر قدرت او بیرون است لاجرم بر اتفاق سرداران
فارس و عراق پشت بر مصر(؟) کرده روی گریز باصفهان آوردند و دلاوران موکب ظفر نشان شاهرخی ایشان را تعاقب نموده جمعی

کشته و اسیر تیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیله خود را در شهر انداخته خاقان سعید در چهاردهم ماه ربیع الاول بسعادت و نیکبختی
در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرموده امرا و لشکریان را بمحاربه و محاصره امر نمود و چون این خبر بشیراز رسید پیر ... کلانتر
بادار و نخبه(؟) میرزا اسکندر متفق شده خطبه و سکه بنام همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد
عبدالصمد و شیخ یساول و یوسف قورچی و دیگر ارباب را که از جمله معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکو خدمتی
عرضه داشت ایستادگان پایه سریر سلطنت کردند حضرت خاقان سعید چون این خبر شنید مبتهج و مسرور گشته
بخشی لطف الله بیان جهت ضبط اموال فارس تعیین فرموده و حسن صوفی ترخان و جهانشاه برلاس را احجت ... اوردن
ولد میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبدالصمد ارسال نموده بعد از چند روز بخشی از شیراز بیرون آمده جمعی را آورده که
امیر لطف الله بحضور آنکه امیر جهانشاه برلاس خروج خواهد کرد او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله نادان
و ... بخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بجای ایشان فرستاده فرمود که سبب قتل جهانشاه
را باز جستی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه پنجاه روز بمحاصره اصفهان گذرانید هر چند مدارا نمود میرزا
اسکندر بمصالحه مایل نگردید در دوم جمادی الاول سنه سبع عشر و ثمانمایه جنگ سلطانی در انداخت و دلیران عسکر
ظفر اثر زره پوش و جوشن در کشیده آوازه نفیر و نای رزین غلغله در سپهر برین و زلزله در ارکان زمین افتاد ❀ جهان
شد از خم کوس و نعره جوش ❀ گر گردون شد محکم کر ... کوش ❀ و از شهر نیز سپاهی بسیار بیرون آمدند و سلاح مردی آختند
و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده لاجرم بالآخره مهم بدست و گریبان رسیده سرهای سرداران
بسان گوی در میدان غلطان گردید نظم سرهای سران فتاده بر خاک ❀ پهلوی دلاوران شده چاک
و آن روز از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار فیروزه کار تا هنگام هجوم مواکب زنگی شب در عالم بوقلمون دو
لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام می نمودند و جام تیغ مدامی فراق بر یکدیگر می پیمودند فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم
کوه پشته گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت بعاقبت نصیب ملازمان
موکب همایون خاقان ربع مسکون گردیده نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و نکبات گشت بر پرچم علم اسکندر وزیده
سپاه او منهزم گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خواص امرا و اعیان بقلعه اصفهان در آمد و چون نصرت درو
روز در دروازه ها و بارها شهر بنا دادند و بعد از فراز رنگ روی روز بکتاب و ... مشعلها ... بر افراشته ... روی
بفصیل آوردند در آن اثنا امیر عبدالصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از آن جهت میرزا اسکندر
عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد و علی الصباح که نقود سپهر ستان آسمان بحکم
وصول موکب آفتاب بتاراج رفت عساکر نصرت ماثر در اصفهان ریخته آغاز نهب و تالان کردند
چندان زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت ... در
دهان شکست و غایت نفاست آن غنیمت ابواب بنیاد بر خاطرها فرو بست و میرزا شاهرخ فوجی از لشکر ظفر از ... جمعی

میرزا اسکندر فرستاده و آن جماعت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب الحکم میرزا او را سمیل کشیدند و میرزا اسکندر خاک
در چشم انسانیت پاشیده و میل آتشین در چشم جهان بین برادر کشید ؛ جنگ گشتن و گرفتار بودن آمده و منت
زبان و گوش کسی که این حدیث گفت و شنید ؛ بفضل الله غالب شد و بحکم ما یرید ذکر تفویض حکومت ولایات شیراز و دیگر
محروسه ممالک و معاودت رایت نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة ؛ چون نیر فتح و فیروزی از افق
طلوع نمود و خطه اصفهان بتسخیر خاقان عالیشان درآمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان آن مکان گسترده
صد هزار دینار کپکی که مقرر مرزبان کرده بود بفقرا و مستحقان آن ساکنان و ثلث مال آن سال بر رعایا آن ولایت بخشید
امیرزاده رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع و بروجرد و نهاوند و لرستان
بابقرا بن عمر شیخ عنایت کرد و میرزا ایجل بن میرانشاه حسب الحکم روی بحکومت مملکت ری آورد و طبقه قم با توابع
بجانب میرزا اسعد وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاهزادگان از در نصایح خاقان بلند مکان صدف آسا
و بعد از آنکه خاطر آفتاب اشراق از ضبط و نسق مهمات عراق فراغت یافت اعلام نصرت اعلام در تعیین احتیاط
دار الملک شیراز شتافت و حکومت خطه سلیمانی نامزد امیر سعید ... و در آن ایام حسب تقدیر
جناب امارت مآب را عارضه دست داده که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مرغ روح شریفش از شکستگی قفس
عنصری عالم ارواح طیران نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بی نهایت گردانیده زمام
سلطنت مملکت فارس در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار خلاصه نتایج خواقین نصفت آثار ابراهیم سلطان نهاده
و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را بتشیید مبانی معدلت و رعایت رعیت فرمود و عنان عزیمت بمستقر سریر عزت
و کرامت انعطاف داده از فارس بدار العباده یزد خرامید و از آنجا براه بیابان قهستان نهضت نمود و در
دوم رجب سنه مذکوره بیمن فاتحه سرادقات و رایت ابواب معدلت و کرمت بر روی متوطنان آن دیار گشوده
و حکام و اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و انصاف دار السلطنه هراة مانند دولت
باستان دولت آشیان شتافته و باصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو و ثناخوان بمواضع خویش بازگشتند
و امیر بسطام جاگیر که از قرا یوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری و نصرت
صحرائی ساوه از آن جمله بودند و هم در آن ایام سید عبد الکهف برادر سید عبد اللطیف از مکه مبارکه زادها
الله تعظیما و تکریما بقبه کعبه مرتبه رسیده و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و مودت بود رسانید
و من الله العون و التائید ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک گورکان
باستان خاقان عالیشان ؛ در آن اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک گورکان از آستانه
ایلچی نزد میرزا امیرک احمد که در ایالت فرغانه حکومت می نمود فرستاده او را طلب نمود و میرزا امیرک احمد در اطاعت فرمان
مماطله و تعلل پیش گرفت و حسب جنابش الغ بیکی امیر بایزید پروانچی را که در سلک خواص و مقربان انتظام داشت بجهت تفهیم

دواند او رجعت کردانید و امیر بایزید مانند ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیک عازم اندکان شد و میرزا امیرک احمد قلعه
اندکان را محکم ساخته خود بناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعه اخسی را مسخر کرده بر پا نمود و از آنجا
و از انجا بجانب اندکان در حرکت آمد و بعد از وصول تحقیق پیوست که میرزا امیرک احمد مفری پیدا ساخته که بدست آورد و نتوان
شمشیرت لاجرم میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراخت و امیر موسی بیک و امیر محمد ... و امیر علی قوچین را
با جمعی از سپاه جلادت آیین در آن ولایت گذاشت و میرزا امیرک احمد از رجوع جناب الغ بیکی خبر یافته از آن
پایان آمده امرا بعزم رزم او از اندکان بفضای صحرا شتافت ناگاه میرزا امیرک احمد بر ایشان تاخت و اکثر ایشان
بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره مضبوط
کردند و میرزا امیرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخته چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آنکه خبر وصول رایات
عالیات بدار السلطنه هراة و رسیدن ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیک جهت طلازمت پدر بزرگوار عزم خراسان
نمود و دوازدهم ماه مبارک رمضان باستان سلطنت آشیان رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مخصوص
مباهی شد و روزی چند بفراغ بال و رفاه حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و هم در آن ایام پرتو انوار عنایت
خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاهزاده پسندیده خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت
طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و سمنقان و جرمکان و خبوشان و نسا و بارز و استراباد و شماسان و کبود جامه مع
توابع و مضافات و منسوبات تعلق بجناب کامیابش گرفت و در سنه ثمان عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع
مسکون بتعمیر قلعه اختیار الدین که صاحب قران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آنرا ویران کرده بود بنیاد و
همت بلند نهمت گردانیده و باندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه مشاهده می رود ساخته و پرداخته گشت در مطلع
سعدین مذکورست که هفده هزار مرد در آن قلعه کار کردند تا باتمام رسید و العلم عند الله الحمید المجید ذکر مجملی از سوانح
که در ولایت عراق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و چون توجه آنحضرت
دیگر بجانب دار الملک شیراز در ضمان تائید صانع حاوی و حبا و از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات
در ولایت فارس و عراق روی نمود یکی آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود و پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
در اوایل محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه از عالم انتقال فرمود و چون این خبر بدار السلطنه هراة رسید حضرت خاقان
سعید میرزا ایلنگیز را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت ری و ضبط
حدود آذربیجان روان ساخت و دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت برافراخت
و امیر بسطام جاگیر که در آن اوان بحکم خاقان کشورگیر در آن حصار حکمرانی می کرد گریخته در قلعه قم با میرزاده سعد وقاص
پیوست و آن شاهزاده و امیر بسطام را نیز بنهاده صورت واقعه عرضه داشت پایه سریر اعلی فرستاده بود و خاقان
صافی ضمیر رقید بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیفتاد و باطلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد و میرزا

سعد وقاص با آن حکم ملتفت نگشت و قتلغ خواجه را در شیم بر سر آغرق که داشته بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت
و امیر قرا یوسف او را تعظیم و تکریم کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرموده و امیر بسطام را از بند نجات داده بدستور پیشتر حاکم
نموده و پسر او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمانان بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آغاچیکی بنت میرزا شاهرخ
را بآذربیجان نقل نماید و چون اخی فرخ بقم رسید آغاچیکی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد وقاص غلطی کرده که از حکم
و فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن این خاندانست رفت و لیکن که قرا یوسف عنقریب قصد او
نماید و حال ما در میان ترکمانان به اسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مکمل و مسلح ساخته همه ترکمه را بگرفت و اخی فرخ را
با تیمور شیخ و قتلغ خواجه و شیخ علی زنده که محرک میرزا سعد وقاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای آن جماعت نزد
خاقان سعید فرستاده کیفیت واقعه را شرح داده و میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیرزن متعجب شده و فرستاده
او را رعایتها فرموده استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد ۞ ولو کان النساء بمثل هذا ۞ لفضلت النساء
علی الرجال ۞ واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلادت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند در وجود حکومت مینمود
بتحریک میرزا اسکندر که برادرش بود بعد از میل کشیدن در ظل رعایتش بسر می برد باغی شده خیال تسخیر شیراز و فارس نمود
و سه هزار سوار فراهم آورده بدان جانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته جمعی از سپاه
اصفهان بسر او برادران فرستاد و آن طایفه در حوالی جرباذقان با ایشان بازخورده از اقتضای گردش چرخ
سنگ میرزا اسکندر بدست الوس بیک و اصیل گرفتار گردید و مشارالیهما او را نزد میرزا رستم بردند تا محبوس
گردانید و بدین سبب بایقرا میرزا آتش بر قصد در جبهه توقف نموده و تیغ سعی در غلاف تخلف مانده روزی چند در کنار
گذرانید و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسید میرزا ابراهیم سلطان زمره از نوکران میرزا اسکندر که
در شیراز بودند مثل سوندک خواجه و درویش و مزید بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان کرد ایشان و بندیان در
حبس موکل خود را بقتل رسانیده بکندمان شتافتند و نزد میرزا بایقرا مجال سخن یافته گفتند ع جهانگیری توقف
برنتابد ۞ بنابران میرزا بایقرا بار دیگر بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان سپاه
آراسته باستقبال شتافته در نواحی صفا بمخالفان رسیدند و از طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز
کارزار کردند و برانغار و جوانغار میرزا ابراهیم در حمله اول شکست خورده بایقرا میرزا از پیش برگشته
اما میرزا ابوسعید حنک که ضبط میمنه متعلق بوی بود در اثنای گریز عنان بگردانید بطرف قول انعطاف داده و بشاهزاده
پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی باتفاق مشارالیه اسب جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیراز تاخت
و میرزا ابراهیم سلطان از زخم آن حمله جانگداز روی بصوب ابرقوه آورده و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک
درآمد و در خوابش خرامید و در آخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمایه کامران و سرافراز بشیراز درآمده لوای عیش و
عشرت مرتفع گردانید جام صهبای ارغوانی از دست ساقیان گلعذار کشید و میرزا رستم بعد از شنیدن این خبر

میرزا اسکندر را که خمیرمایه آن فتنه بود بقتل رسانید و چون حضرت خاقان سعید قضایای فارس و عراق را شنید تعالی علم
اراده چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا بمزید قوت و مکنت اختصاص یابد خطه فارس از تحت تصرفش انتزاع
نماید بنابران براجتماع لشکر فرمان داده بتاریخ هفدهم جمادی الاخری نهضت لوای کشورگشا اتفاق افتاده و چون بتوجه
موکب همایون در خرم طاق گنبد گردون پیچیده هرچند امرا کیفیت وصول حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند
از شراب مدام و مباشرت خوبان سیم اندام اجتناب ننموده بترتیب اسباب کارزار یا ترتیب جهات قلعه
و حصار پروا نکرد بجایی رسید جواب داد که خاقان سعید پادشاهی است در غایت جلالت بجهت تسخیر شیراز خود
به نفس لشکر نخواهد کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان ارسال نماید بمجرد مشاهده رایت سپاه ما منهزم خواهد
گردید تا آنکه ماه چه علم ظفر پیکر خاقان هفت کشور در سیم ماه مبارک رمضان از افق اصطخر طالع گشت لاجرم
میرزا بایقرا سراسیمه شد بعد از تامل و اندیشه امیر ابوسعید حنک نزد میرزا بایسنغر فرستاده التماس نمود که از حضرت
خاقانی درخواست نماید که از سر جرایم و آثام او درگذرند و چون میرزا بایسنغر نسبت بآن شاهزاده وافر تهور محبت
بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید را بپارگاه عالم پناه برده زبان شفاعت برگشاد و میرزا
شاهرخ بهادر بملاحظه خاطر میرزا بایسنغر رقم عفو بر جریده جرایم میرزا بایقرا کشیده امیر ابوسعید را منظور نظر
عاطفت گردانید و قسم یاد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید درباره وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید
مقضی المرام از پایه سریر اعلی برخاسته و بادرباره رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع جنابت
که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت با میرزاده بایقرا در مقام انتقام باشند تخت بنده را بچاه سازند و حضرت
خاقان سعید نوبت دیگر سخنان شفقت آمیز بر زبان آورده امیر ابوسعید را مطمئن خاطر بازگردانید و جناب امارت
مآب از مجلس همایون بیرون رفته حضرت خاقانی فرمود که هرکس که مثل این مردک ده نوکر باشد چرا خیال استقلال
کند القصه بایقرا میرزا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه پنجم رمضان از شیراز بیرون آمده بمنزل میرزا
بایسنغر شتافت و میرزا بایسنغر روز دیگر او را بخیمه علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود متعرض جان
و جان شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار فرستاد تا در قید میرزا قیدو بسر برد و بار دیگر
بحسن عنایت مهیمن کارساز دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان
در آن بلده جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول عواطف و اشفاق گردانیده بدستور مشیر
زمام ایالت آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاده منصب حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود
گیلان با میر الیاس خواجه بهادر داده و امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس رایت
عزیمت بصوب دار الامان کرمان برافراشت

ذکر نهضت خاقان عالی مکان از شیراز بجانب کرمان و مراجعت فرمودن از قصبه سیرجان بصوب خراسان

حقوق ترتیب حضرت صاحبقرانی و شمول عاطفت خدام عتبه مکان خاقانی

مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یافت والی کرمان سلطان اویس برلاس گورکان
بملازمت پایه سریر اعلی شتافته خود را ذره وار منظور انظار آفتاب کردار او گرداند و در ارسال تحف و هدایا و
قبول باج و خراج طریق اهمال و انفعال مسلوک ندارد و چون او بخلاف طریقه اخلاص عمل نموده درین مدت خدمتی شایسته
بتقدیم نرسانیده بود اگر چند نوبت ایلچیان بطلب او رفته به اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورد همت
خسروانه و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق
به آنجانب نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوه
اولاد امجاد خیر الانام سید شمس الدین بمی را جهت تمهید مصالح باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود
و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبه سیرجان بآستان اقبال آشیان رسیده زبان شفاعت
گشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هرات شتابد سلطان اویس را بپایه سریر سلطنت مصیر رساند
حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داده آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان باز گردانید
روی توجه بخراسان نهاد ✿ کامیاب و کامران بر ولایت قهستان عبور نموده در اواسط محرم الحرام
سنه عشر و ثمانمایه در بلده هرات نزول اجلال فرمود عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در
نزول و ارتحال رفیق و قرین والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالیمکان از یورش فارس
بازگشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد را که سابقا با میرزا الغ بیک گورکان مخالفت نموده در
اندکان جمعی از نوجنان را کشته بود اعتماد بر کرم خاقان عدالت نهاد کرده بدار السلطنه هرات شتافت
و منظور نظر عاطفت بی غایت شده با میرزا اینکیزچی میرزا ابابکر آغاز مصاحبت کرده آن دو شاهزاده
بکید کرد خاطر بر مخالفت خاقان سعید قرار دادند و منهی شمه ازین معنی بعرض رسانید مقارن آن حال ایلچی از پیش
میرزا قیدو بدرگاه عالم پناه رسید و عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم
متفق شده قصد این مخلص نموده بنابر آن او را گرفته مضبوط ساخته ام تا هر چه اشارت فرمایند قیام نمایم حضرت
خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند بگذراند تا بهر جا که خواهد برود و میرزا میرک احمد
روی بکعبه معظمه آورد و میرزا اینکیزچی در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده
شدند تا ایشان را بر انقیاد فرمان واجب الاذعان تکلیف کنند و ایشان را الیهما ع رفتند چنانچه آمدن
اما میرزا قیدو حسب ملاحظه خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب نگذرانید و در
سنه عشرین و ثمانمایه که خاقان عالی مقدار متوجه قندهار گشت او را باردوی همایون فرستاد و حضرت خاقانی
امیرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بسمرقند فرستاد و دیگر از او خبری پیدا نشد و چون رای ممالک آرای خاقان

گشای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک فساد و اهل عناد به پیرایش مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة و الدنیا
والدین میرزا بایسنقر بهادر است و اشارت علیه صدور یافت که آن ع نوباوه باغ پادشاهی ✿ هر روز
در دیوان نشسته قضایا و فرق برایا بر نهج عدالت بفیصل رسانند و مضمون همایون فالحکم بین الناس بالحق منظور
داشته داد مظلوم از ظالم بستاند نظم بفریاد فریادخواهان رسد ✿ بدرد دل دردخواهان رسد
و میرزا بایسنقر بموجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر عمل نموده از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت
نضارت پذیرفت و از لمعات انوار مرحمتش نهال ملک و ملت تازگی صفت حضرت یافت ع ریاض ملک شد
از فیض دولتش خرم

ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدگو برلاس بآستان اقبال آشیان

افتخار العترة الطاهره سید شمس الدین بمی که سالک طریق مردمی گشته تمشیت مهم کرمان قبول فرموده بود چون
از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هر چند او را بر توجه بپایه سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید بنابر آن جناب
مرتضوی صفات بدار السلطنه هرات شتافت و کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض رسانید از اهتزاز
نسیم این خبر نایره غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نفاذ یافت که امیر جهانشاه و امیر حسین صوفی ترخان
و امیر فرمان شیخ باتفاق حکام ولایت فراه و سیستان و چهل هزار از سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان
شوند و امرا بموجب فرموده روی براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نموده سپاه
نصرت پناه آغاز محاصره کردند و پس از انقضاء مدتی روز سلطان اویس رسولان نزد امرا فرستاده
پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید گناه بنده را بخشد و شما مراجعت نمایید قدم از سر ساخته ملازمت آستان
رفیع الشان مبادرت نمایم و امرا کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرده آن حضرت جواب داد که اگر
سلطان اویس در قول خویش صادق است باید که یکی از معتمدان خود را بدین جانب فرستد تا لشکر
ترک محاصره کنند و الا امرا تا کرمان را نگیرند باز نگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه
داد و شیخ حسن را که از ارکان دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و آن جماعت از
کرمان برخاسته و عازم خراسان گشته در اواخر رجب شیخ حسن را بشرف بساط بوس خاقان زمین رسانیدند
و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نموده التماس تاکید قواعد عهد و میثاق کرد و حضرت خاقان
سعید ملتمس شیخ حسن را بحسن قبول اقتران داده قسم یاد فرمود که در حق سلطان اویس بدنیندیشد و رقم
عفو بر جرایم زلاتش کشید آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان اویس را مطمئن گردانید تا احرام عتبه کعبه
مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه خراسان شد و بعد از طی منازل بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و
باصناف الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنه عشرین و ثمانمایه
حسب الحکم بصوب سمرقند رفت و در اواخر سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنه تسع و ثمانمایه خاقان والا

نزد میرزا سیورغتمش را با ایالت ولایات بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غره جمادی الاول سنه عشرین و ثمانمائه ولادت سعادت
میرزا رکن الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنغر اتفاق افتاد بیت دهان او فلک از آفتاب پر زر کرد ∴ بدین بشارت
خوش و خرم چون زبان بگشاد ذکر شمه از احوال سید فخر الدین وزیر و گرفتار شدن او بغضب خاقان صاحبقران
خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت و چون جناب
سیادت مآب دو سه سال علم اقبال برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سلک اعاظم نویسندگان دیوان
صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود و دار الشفاء یزد بنا کرده حسن اهتمام اوست لبده سید شاهرخ چنانکه در
سنه عشر و ثمانمائه بر سید فخر الدین تقریر نموده و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در
آن کار نسبت برعایا و زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورد و اما با امرا و ارکان دولت بتغیر و تغلظ مضایقه
مناقشه کرده بنابر آن اکثر خواص و مقربان بجان غیاث الدین سالار چون تشنه بآب زلال مایل گشته و پس از
آنکه یکسال از شروع او در امر وزارت درگذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بروی تقریر نموده و در سر دیوان
خیانت و جنایت بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شد امرا عظام تیغ انتقام از نیام برآورده و آن وزیر
بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید فخر الدین از روی استقلال بر سریر وزارت نشست بهمت بلند امور
ملک و مال اشتغال فرموده و سید اگرچه بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت و در قضاء خاطر سادات و علما
تخم لطف و احسان می کاشت اما جبلتش بصفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری در مردم آزاری
مجبول و مفطور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف غیمت و تعذیب و شکنجه از عمال
دیوان حاصل نمود و روز بروز قدر و منزلتش ارتفاع می یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف
و اقطار ممالک خاقان عالیشان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید و درگاه او امیدگاه صغار و کبار هر بلاد و دیار شد
و آستانش مرجع اخیار و اشرار جمیع امصار آمد نظم ز ایوان قدرش فلک منظری ∴ بدرگاه
جاهش ملک چاکری ∴ اعیان زمان و اشراف جهان که بملازمتش می رفتندی شائبه انتظار هیچکس از امرا بمسند
و چون رخصت شدی بعد از آنکه مردم از چند در بند درگذشتندی غیر از مسند وی که نام بردی کسی را مجال دخول
نبودی و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی پس از آنکه قرب دو سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت
روزگار گذرانید سپهر ستیزه کار چنانچه عادت اوست در استرداد مواهب و عطایای خویش کوشید و در شهور
سنه تسع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنغر بعضی از اطوار ناپسندیده او را معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن داود
را شریک ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بحدت طبع و لطافت ذهن اتصاف
داشت در اندک زمانی از کماهی مهمات و معاملات سید فخر الدین وقوف یافته گاهی بجد و احیانا بهزل سخنان غریب
و کلمات عجیب در سید می پرداخت و دست سید از دور تعلق کوتاه گشته از غصه این قصه بی آرام شد مع ذلک

عاملان دیوان که بر معایب سید فخر الدین صاحب وقوف بودند از بیم سیاستش مانند برگ بید از تند باد می لرزیدند و مجال
اظهار خلاف او محال می دانستند اما چون تغییر مزاج میرزا بایسنغر نزد همگنان بوضوح انجامید امیر علی شغانی در مقام
معارضه درآمد خطی سپرد که مبلغ دویست تومان کپکی بر سید متوجه سازد و الا از عهده بیرون آید میرزا بایسنغر
پرسش این قضیه فرمود و امیر علی بخت بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید بر این
سخن انکار کرده حکم شد که مفرض خزانه کتابت و خزانه داری صیرو قرار شده و جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت
که وجوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه رسوا خواهید گشت از آن جمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد بایزید را که محرم اسرار
سید بود و بنام خود تمسکات بخزانه چی داده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و
او هر روز دفعی می گفت تا مهم بخشونت رسید و کار از پرده پوشی متجاوز گردید و کیفیت آن مبحث معروض خاقان
سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید بر اصرار انکار نموده پیر علی بموجب تمسکات خویش اقرار
کرد و میرزا شاهرخ کلمه نحن نحکم بالظاهر را منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه گرفته باز دهد بعد از آن
هر کس هرچه بر سید متوجه سازد بستانند بنابرین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشته و سید
در عنایت منتظر شده همچنان بر مسند وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان سخنانی را که تا غایت از وهم سیادت
اجتناب با خود نمی توانستند گفت با آواز بلند در سر دیوان بر زبان می آوردند نظم وقت ضرورت چو نماند گریز
دست بگیرد سر شمشیر تیز ∴ و جمعی دیگر که رشوتها بسید داده بودند از اطراف بفریاد و فغان آمدند و سید فخر
الدین در کار اندیشه فرو رفته صلاح چنان دانست که مبلغ دویست تومان را قبول نماید و خود را در معرض معارضه مقرران
نیاورد و خط سپرد که دویست تومان کپکی در عرض یکسال بضبط فرو آورد و آنگاه امرا و دیوانیان برحسب فرمان بندگران
بر پای سید نهاده او را بدست محصلان دادند و کار بر سید فخر الدین باضطرار انجامید عرضیه نزد میرزا بایسنغر
فرستاد و در وحایت حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم شفیع خود ساخته این بیت را در آن عرضیه ثبت نموده که نظم
جگر و ناب و دل در سر مو خونست ∴ گر آری رحمتی وقتش کنونست ∴ شاهزاده جواب داد که هیچ شک نداریم
که روح مطهر سید البشر صلوات الله و سلامه علیه این افعال نکوهیده و ناپسندیده که از سید فخر الدین صدور یافته
راضی نیست و آنچه بدو میرسد نتیجه کردار ناهموار اوست بیت ظلم کردی عدل میداری طمع اینت محال ∴ شربتی دادی
بمردم هم از آن شربت بنوش ∴ سید چون جواب که حکم سم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنغر
نومید شد پناه بوالده او مهد علیا گوهرشاد آغا برد و جناب عصمت مآب بر او ترحم نموده نزد پسر زبان بشفاعت بگشاد
بنابر آن حکم برداشتن بند او صادر گشت اما محصلان بدستور مستمر ملازمت جناب سیادت و وزارت را به سید
قسطی را که از جمله دویست تومان مقرر بود طلب می نمودند و سید آن وجوه بسهم رسانیده بانواع حیل و تزویر از مردم نقد و
جنس قرض می کرد و فرو می آورد و با وجود این حال شب و روز در خیال وزارت می بود و گوش هوش به پند نصیحت سعد

مرغ دلش در هوای جاه پرواز نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چند تومان می توان گرفت و از بهمان چنین و چنان حاصل
کرد ∴ خوی بد در طبیعتی که نشست ∴ نرهد جز بوقت مرگ از دست ∴ و در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه
علل متضاده بروی استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبا از معالجهٔ او قاصر آمد و سینهٔ
پر کینه و دلی در کورهٔ اشتعال گرم پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در اواخر جمادی الاولی
سنهٔ عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی نزول کرد و اعیان عراق و خراسان که از وهم او مانند قطرات سیماب در اضطراب
بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت بزمرهٔ اشارت ادای تهنیت می نمودند ع نوید امن و امان خاص و
عام می دادند ∴ من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها **گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه**
پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار در سنهٔ عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر مسرعی بپایهٔ سریر
خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت نمود که میر سیفل قندهاری و ملک محمد که بر یک حسب الحکم حاکم ناحیه از نواحی ولایت
بودند پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت می کنند و بدان جهت رعایا در زحمت و محنت می باشند بنا بر آن رای ملک آرای
خاقان گیتی گشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرمایند و مفسدان را [illegible]
ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف ولایات گرمسیر و قندهار بگشایند و رایات عالیات در منتصف رجب از
دار السلطنه هرات نهضت نموده در چهاردهم شعبان سایهٔ وصول بر یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا ابابکر
با امرای بدخشان بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا بجهت محافظتی که از اوضاع و احوال میرزا قیدو در خاطر
فرموده متوجه قندهار گشت و چون دوم ماه مذکور ماهچهٔ اعلام منصور از افق آن دیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان
اشراف و اعیان غزنین باردوی ظفر قرین آمدند و شخصی هم از قبل میرزا قیدو رسیده بعرض رسانید که شاهزاده فرار بر قرار
اختیار کرده و آنحضرت فرمود که نرسیده باشد هیچکس [illegible] و نهم ماه دیگری آمده گفت در کابل و غزنین از مردم
میرزا قیدو اثر نماند اکنون خاقان عالیجاه امیر ابراهیم جانشاه را روانهٔ آنصوب کرده اند و فرمود که اگر قیدو [illegible]
صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت را در حیطهٔ ضبط آورده و در خلال این احوال مولانا صدر الدین ابراهیم که
بمنصب جلیل المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بجانب هزاره شتافت تا ایشان را که از هنجار [illegible]
[illegible] از مقام سرکشی گذرانیده بجادهٔ فرمان بری رساند و بیمن انفاس شریفه جناب صدارت مآبی
رؤسای آن قوم اظهار اطاعت و انقیاد نموده اسپان صبا رفتار و شتران باد رو در پای آستان سپهر اقتدار ارسال
داشته باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر نگار از نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرموده در آق یورت روزی
سمند گیتی نورد سوار گشته فراز و نشیب صحرا می پیمود که یک ناگاه اسب [illegible] در آمده آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاد
بیت همایون که بوسه گاه جباه حکام ربع مسکون بود [illegible] یافت ع چه را دیافت که ای کاش راه گم کردی ∴
و همان لحظه ایلچیان برق سرعت جهت آوردن استاد [illegible] که در فن شکسته بندی ید بیضا می نمود بجانب دار السلطنه

نامهٔ [illegible] استاد را بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند تا بعلاج آن کسر پرداخت و چون ذات شریف حضرت خاقانی از
حضیض علت خورشیدمثال باوج صحت ترقی فرمود استاد مبرور را بوجوهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر خیال
فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نمای خاقان باستحقاق جهان اقتضا فرمود که منصب وزارت
را بوجود وزیری آرایش دهد که فکر ثاقبش بر سیاق آصف برخیا مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گرداند و هم
[illegible] نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بتخصیص رساند و بعد از تامل و اندیشه خلعت وزارت بر قامت
خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صاحب دیوانی را در کف کفایتش
داد و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که رسم رعایت رعیت مرعی بوده هم در اموال سلطانی فوت و ضیع
نمی شد و مدت سی سال پیشتر ممالک عالم [illegible] آن وزیر روشن ضمیر طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانهٔ چین
داشت و آن خواجه والا نژاد در ایام دولت آن پادشاه انصاف نهاد آنمقدار آثار خیر بر اوراق روزگار بگذاشت
که عقل دوربین از حکایات عدل و احسان وزرای سابق را خواب و خیال پنداشت ∴ وزیری چنین شهریاری جهان
جهان چون نگیرد قراری چنان **ذکر تتمهٔ وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق** چون رایات آفتاب
اشراق از حدود قندهار مراجعت فرموده در پانزدهم ماه مبارک رمضان سایهٔ وصول بر کنار آب هیرمند انداخت
و در آخر همان ماه امیر ابراهیم جانشاه از جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو متوجه سعادت بساط
بوسی مشرف می گردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که هزاره تقبل نموده بودند بمیان ایشان
رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آن جماعت در ادای مال اهمال می نمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی و
امیر [illegible] بموجب فرمان واجب الاذعان بر سر هزاره تاخته و مهم ایشان بر حسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذی
قعده با کرایم و غنایم باز آمدند و در اوایل فصل بهار خاقان رفیع مقدار [illegible] و ثوابت و سیار عازم جانب تخت
خویش گشته برادرزاده میرزا قیدو و میرزا اسکندر و امیر بابا کارشاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروزشاه را در آن
دیار باز داشت و فرمود که هرگاه قیدو بیاید او را بهرات آورند و الا مردمش را تاخته و او را بدار السلطنه
عالم پناه رسانند و در منتصف ذی حجه که فضای دشت و کوهسار از سبزه و لاله غیرت افزای بساط بسیط گردون
بود رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمد ∴ ایام بکام و اختران فرمان بر ∴
افلاک نهاده بر خط فرمان سر ∴ موکب همایون [illegible] و مکرم در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت را از یمن
مقدم مکرم رشک گلستان ارم گردانید و در اوایل ربیع الاول سنهٔ احدی و عشرین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که
میرزا اسعد [illegible] قم را گذاشته پیش امیر قرا یوسف رفته بود از عالم رحلت نموده و درین اثنا امرا از جانب قندهار
باز آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شده متعاقب آن حال خبر متواتر گشت که شاه بدخشان
لوای عصیان و طغیان برافراشته و خیال استقلال بر لوح خاطر [illegible] نگاشته و خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم

وامیر محمد صوفی ترخان وامیر فیروزشاه امیر حمزه را فرمود که سپاه قندهار و بغلان و دراهنگ سالی سرای را جمع آورد
در ظل رایت شاهزاده مظفر لوا سیورغتمش میرزا متوجه بدخشان شوند و چون شاهزاده بمنزل کشم فرود آمد
شاه این خبر شنیدم بدخشانیان رسید پسر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه
شهریار عالی مقدار فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده رقم عفو بر جراید جرایم ایشان کشید و شاهزاده دارا
بازگشته حکومت بدخشان بر ایشان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا تید حقوق تربیت و رعایت
خاقانی را نابود انگاشته با جمعی از اهل فتنه جهت روی بقندهار نهاد و میرزا بایسنغر بار دیگر از شیران بیشه
شهور بکامیشی روان شده در قریه سر پل میرزا تید رسیده او را گرفته و مقید کرده بدرگاه عالم پناه رسانید و حسب
الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت آنگاه پادشاه عالیجاه ایالت حکومت قندهار و کابل و
غزنین را بمیرزا سیورغتمش داده و گوش هوش او را بدرر مواعظ و نصایح گران کرده بدانجا فرستاد و در اوایل
شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد معطر ساده و شاه جنت آستان حضرت امام الجن والانس ابو
الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما بسته بدان روضه تشریف برده لوازم طواف بجای آورد و قندیلی
که از سه هزار مثقال طلا ساخته بوده بر سبیل نذر از سقف گنبد مطهره در آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام
را بصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه اردوشیر نواحی
که در شهور سنه عشرین بختای رفته بود همراه ایلچیان دایینک خان بی ماچین و خان ماچین و غیر هما بدرگاه عالم پناه
رسید و تبرکات پادشاهانه گذرانید و مکاتیب دایینک خان که مبنی از اظهار محبت و یگانگی بود بعرض رسانید
و حضرت خاقان سعید بی ماچین و خان ماچین را باصناف الطاف نواخته در باره ایشان انعامات فراوان نمود
و بعضی از ایلچیان شیراز نزد ابراهیم سلطان رفتند و زمره جهت ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی
بطرف خوارزم آوردند و در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه همه بهم پیوستند و بجانب سمرقند خرامیدند و میرزا
الغ بیک گورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل کرد و حضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه و امیرشاه
زاده بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا
سیورغتمش ارغداق و امیرشاه ملک اردوان و شاه بدخشان خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند
که بختای رفته ادای سفارت نمایند و غرایب حالاتی که در آن جماعت در آن مملکت مشاهده نمودند انشاء الله تعالی در
خاتمه کتاب مبین خواهد شد و هم درین سال یعنی در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه خاقان ظفر قرین در هرات مرو
قشلاق کرد و در اول بهار بقضای جان فزای بادغیس شتافته از آنجا بدار السلطنه هرات خرامید و عزم یورش آذربیجان
مصمم گردانید

ذکر محاربه و مصالحه امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باز زدن حاکم آذربیجان از حکم و فرمان خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته متوجهات جناب سلطانی را

تبشمشیر بتحاط فیصل داده و حکام حدود عراق عرب و آذربیجان و اران هر کس در هر جا بود سر بر خط فرمان امیر قرا یوسف
نهاد آنگاه امیر شیخ ابراهیم شروانی که چندی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و سبب توهم شروانشاه از
آذربیجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهت مدد بمعسکر بغداد روان کرده
بود القصه چون مواد نزاع بین الجانبین در آذربیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از کرجیان
استمداد نمود و کوستندیل با دو هزار سوار متکفل نوبی پیوست و امیر قرا یوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته
با سپاه آذربیجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمده و در کنار آب کر میان
آن دو سردار پرتهور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از کرجیان بقتل رسیده امیر
شیخ ابراهیم که بر بستیز خیمه گروه ناشناسی فرار خواست که اسب از خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بود جهانیده
از پشت زین بر روی زمین افتاده و دستش بشکست و ترکمانی مجهول بوی رسیده اسب و جامه اش ستانده و او را
گذاشته بطرفی دیگر رانده و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت درد دست باضطرار انجامید و خود را بر یکی از ترکمانان ظاهر
ساخت و آن شخص خوطه در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کوستندیل با جمعی کثیر از بلیان کرجیان بدرجه
تقدیر اسیر و دستگیر شدند و امیر قرا یوسف کرجیان را تمام بعرضه تیغ انتقام گردانیده و امیر ابراهیم مقید به تبریز رسیده
چون تبریزیان بواسطه حسن معاش پادشاه شروان هوا خواه او بودند هر کس از ایشان در مجلس امیر قرا یوسف مجال
سخن یافت شمه از فعال حمیده و اطوار پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانید
بنا بر آن امیر قرا یوسف قلم عفو بر جراید جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و مجلسی اسباب صحبت
ساخت را گفت ما امیر شیخ ابراهیم را آگاه ساخته و چون بکار باده خوشگوار در دماغ پادشاه شروان تاثیر
نمود چندین کلمات دلپذیر بعرض قرا یوسف رسانید که شیفته وی گردید و بعد از آن پیش بر داشته او را در پهلوی
خویش جای داده و هم در آن مجلس اهل قصاب و ارباب تبریز نثارها آورده بسمع قرا یوسف رسانیدند که اگر امیر شیخ
که امیر شیخ ابراهیم از دیوان اعلی قبول نماید ما ضامن می شویم که در تبریز فرود آوریم مشروط بآنکه مهلتان در عوض
زر جنس بردازند و امیر قرا یوسف این ملتمس بشرف اجابت اقتران داده امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان
عراقی قبول فرمود آنگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان را بوی ارزانی داشت و شروانشاه دارو و مکان بلاد و قلاع
مملکت خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بوده و دیوانیان آذربیجان بروات
تقبل او بنام اهل قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بوده می نوشتند و ایشان رخوت و اقمشه به برات دوازده
از امیر شیخ ابراهیم عوض بر مال شروانات برات می ستاندند و باندک زمان مبلغ هزار و دویست تومان از جمله آن
در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر خود شتافت و چون طنطنه کوس استقلال و غلغله شوکت
و اقبال امیر قرا یوسف متعاقب و متواتر بخراسان رسید خاقان سعید ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت

واورا باطاعت وانقیاد دعوت نموده صدیقی ازحاکم آذربیجان جواب ارسال شود و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی
بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابرآن خاقان عالی مکان رایت ظفرنشان تسخیر
آذربایجان مرتفع کردانید

گفتار در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربیجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره برسرانجام عظایم امور گیتی ستانی مقصود بود و عزایم ارجمند زبده دودمان صاحب
قرانی پیوسته جهت وصول باعلی مراتب کامرانی روی می نمود و چون آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک
نیز تقویت ارکان مسلمانی و تمشیت مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بهرطرف که توجه می فرمود جنود نصرت و اقبال
در منزل اول مراسم استقبال موکب خجسته فال بجای می آورد و بقلم اندیشه صورت هر تمنا که بر لوح خاطر خطیر
نقش می بست پیش از ترتیب اسباب حصول بر منصه ظهور نمایان شده در نظر انورش با حسن وجهی جلوه می کرد نظم

چو آن زیبنده اورنگ شاهی ✿ نکردی نیتی جز خیرخواهی ✿ بهر سو روی آوردی لوایش ✿ شدی
تخت خلافت خاک پایش ✿ بهر کشور که برافراختی سر ✿ فدایش ساختی جان صاحب افسر ✿

مصداق این سیاق حکایت نهضت آن حضرت است وقت محاربه امیر قرایوسف ترکمان و وفات یافتن قرایوسف و مسخر
شدن ممالک آذربیجان تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر مملکت آذربیجان با خود مقرر کرد رایت فرمان
همایون نفاذ یافت که امرا و تواجیان عساکر ظفر اثر از طلبه و سپاه ممالک محروسه از اقاصی ترکستان تا [...]
هندوستان جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و ترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات
جدال اشارت فرموده امرا عظام عرض کردند که سی هزار دست جبه در قورخانه همایون موجود است آنحضرت [...]
که ده هزار دست دیگر سرانجام می باید نمود و بدستور معهود میرزا الغ بیک کورکان بمحافظت ترکستان و ماوراء
النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته امیر سید احمد ترخان بحکومت دارالسلطنه
هرات مقرر گشت و همای چتر همایون فال در پانزدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در
حرکت آمده بمرغزار جنت آثار نزول اجلال دست داد و جهت شرف عوارض جنود و مصلحت اجتماع لشکر چند
روز آنجا توقف اتفاق افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی
رسیده بشرف بساطبوسی مشرف گردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منقلای لشکر نصرت نشان شده
از پیش روان گشت و حضرت خاقان سعید در چهاردهم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع
سعد آغاز قطع منازل و مراحل کرده در بیستم ماه شکار کنان بولایت [...] عبور کرده میرزا بایسنغر مقدمه
عساکر پرنور گشت و در بیست و نهم قصبه بحرآباد از فر وصول موکب پادشاه والا نژاد زینت افزا فضای [...]
شد و حضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فرایض و سنن عید فطر پرداخت آنگاه از آنجا در حرکت آمده در چهارم
شوال بدولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام خبر انجام لشکر [...] سیستان و فراه [...]

و کرمسیر و قندهار و کابل و غزنین ضمیمه سپاه ظفر قرین شده و همچنین امیر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان
باستان سلطنت آشیان شتافت و [...] رایت منصور بیستم ماه مذکور از دره [...] عبور نموده و در راه بین ری
بیمن مقدم خجسته حضرت مرغزار فلک ساخت و در آن مقام میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس [...]
بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت و بر این قیاس میرزا رستم و عساکر اصفهان و امیر [...] که بعد از
قزل سلطان [...] حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیدند و امرا و تواجی چند روز احتیاط سان لشکر بیان
کرده دویست هزار سوار بحیز شمار درآمد نظم

لشکری بحر جوش موج شکوه ✿ ثابت و پایدار همچون کوه
همه بهرام طبع و کیهان هوش ✿ همه پولاد رگ و آهن پوش ✿

از آنجانب امیر قرایوسف نیز با سپاه
بسیار و استعداد بیشمار در مقام ممانعت و استکبار ثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دارالملک تبریز بخطه [...]
آمده و در خلال این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخن دان برسم رسالت نزد امیر قرایوسف ارسال
داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاهی است بغایت رفیع مقدار و قایم مقام صاحب قران گیتی
ستان مغفرت شعار بنابرآن مناسب چنان می نماید که ایشان زبان اعتذار و استغفار گشوده از اموری
که سابقا بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نماید و قلعه سلطانیه و بلده قزوین را بدیوان اعلی
باز گذارد تا حضرت خاقانی را از مقام انتقام گذرانیده نشان ایالت آذربیجان و اران و بغداد تا حدود روم
[...] بنام آن جناب ارسال داریم امیر قرایوسف چون بوفور اعوان و انصار و قوت بازوی شجاعت [...]
بود از استماع این کلمات برآشفت و فرستاده را محبوس و مقید ساخته مضمون این مقال بر زبان [...]

نظم

ببینیم تا اسب اسفندیار ✿ سوی آخر آید همی بی سوار ✿ و یا باره رستم جنگجوی ✿ بایوان
نهد بی خداوند روی ✿

و چون وفور جرات و جسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب ظاهر را
از نظر اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه حق عز اسمه آورده و در مظان اجابت دعوات از حضرت
واهب العطیات ظفر و نصرت مسالت نموده جماعتی از قراء و حفاظ را امر نمود که دوازده هزار بار سوره انا فتحنا
ختم نمایند و بعد از آنکه گوش هوش این پادشاه دین دار از سروش غیب مژده فتح و فیروزی شنید امیر [...]
را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاده و قاسم نامی که از قبل قرایوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته
بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه ولد امیر قرایوسف را که بضبط آن حصار قیام می نمود از کیفیت حادثه آگاه
ساخت و امیر [...] بقزوین آمده متوطنان آن جایی را در خلال امن و امان جای داد و طایفه از اشراف و
اعیان را باستان اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول رایات آفتاب اشراق
اشراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره قلعه کمر اهتمام بر میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود
که ناگاه قاصدی عنان ریز از تبریز در رسیده بعرض رسانید که امیر قرایوسف وداع جان شیرین بملک الموت

سپرده وداع تخت وتاج بجای آورد والاجوم میرزا جهانشاه سرابرگشته وسلطانیه را بازگذاشته روی بگریز نهاده وسیم آن
ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفرقرین که منزل آقخواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذی قعده بدرگاه عالم پناه
رسید وکیفیت فوت قرایوسف را معروض گردانید وحضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده
ومتوجه سلطانیه گردید ومیرزا بایسنقر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت ومیرزا ابراهیم
سلطان حسب الفرموده روی براغه آورده وماهچه توق جهانگشای پانزدهم ذی قعده پرتو وصول بر عتبه سلطانیه
انداخت رعایا بیچاره از خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی را استقبال نمودند وآنحضرت بر
حال ایشان ترحم کرده قاصدی را بشهر فرستاد وگفت باید که هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که مناهی ظفر
منصوره بگذرند وامیر موسیکا بمحافظت سلطانیه مامور گشت وخاقان کشورگشا باردبیل تشریف برده
شرف زیارت عتبه علیه سلطان الاولیا وبرهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقه والدین قدس سره العزیز
دریافته بغرض ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه فایز شده وازانجا براه موغان نهضت فرموده هشتم
ذی حجه مذکوره از آب ارس عبور نموده روز دیگر در قراباغ اران فرود آمده وطرح قشلاق انداخت **بیت**

بهر مقام که اعلام او قرار گرفت ❀ معین وحافظ او گشت لطف سبحانی ❀ والحمد لله علی حصول الآمال
والامانی **ذکر اشتغال امیر قرایوسف از عالم پرستیز ورسیدن میرزا بایسنقر بدار الملک تبریز** چون
امیر قرایوسف افسر غرور بر سر نهاده از روی عجب ونهایت خطا وجان را عسکر گردانید وسپاهی چون ذرات
آفتاب وافزون مانند قطرات سحاب مکاثر همه جوانان نوخاسته وسراسر کجیا دگر براستی مجتمع ساخت
ناگاه پیک اجل در رسیده مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردید ودید بر طبیعت آن تیر راه دست شهرستان بدن
کوتاه کرده روز پنجشنبه ششم ذی قعده سنه ثلث وعشرین وثمانمایه ایام حیاتش باختتام انجامید **نظم**

بساط جلادت بگسترده بود ❀ ولی هیچ فرصت نداد ش حیات ❀ چنین طرز مضبوط کس بذ ید
نکوشی شیخ دگر سوی مات ❀ وچون از اولاد امیر قرایوسف در آن زمان هیچکدام در اردو نبودند امرا
ترکمان بعد از آن واقعه هایله پریشان شده هر یک روی بطرفی آوردند و بیت را همچنان در خرگاه بگذاشتند
واحاد الناس دست بغارت وتاراج دراز کرده گوش قرایوسف را جهة حلقه طلا بریدند وروز جمعه هشتم
ماه مذکور سید محمد کحالی وباقی اعیان تبریز نوکر امیر شاه ملک را از محبس بیرون آورده لوازم اعتذار واستغفار
بتقدیم رسانیدند وجثه امیر قرایوسف را بطرف ارجیش فرستادند تا در مقبره پدرانش دفن کردند
ومیرزا بایسنقر در ششم ذی قعده دولتخانه تبریز را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت وخطبه وسکه
باسم والد بزرگوار خویش زیب وزینت داده رایت عدالت برافراشت ودران اوان امیر علی بیک ابن
قرا عثمان که در اردوی امیر قرایوسف مقید بود از محبس خویش امیر قرا اجازت یافته وکپنک پوش بلباس مشت

شاهزاده رسید وباصناف مراحم والطاف مفتخر وسرافراز گردید وبعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت
استجازه نموده نزد پدر خود رفت وچون میرزا بایسنقر از نسق ومهمات تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان
سعید بوی رسید که بطرف کاوردو رفته امیر بابا حاجی را که تا غایت بپای اخلاص ساحت اردوی همایون
نه پیموده وروی نیاز بدرگاه عالم پناه نسوده بدست آورد شرح این سخن آنکه امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد
عراقی بوفور شجاعت وجلادت از امثال واقران ممتاز ومستثنی بود ودر زمان میرزا اسکندر پدرش را امیر
جهانشاه جاکو کشته بود وبقصاص پدر امیر جهانشاه را بقتل رسانید ودر زمان استیلاء امیر قرایوسف میان
او وترکمان مخالفات ومحاربات بوقوع انجامیده وبالآخره خود نزد امیر قرایوسف رفته وبایالت ولایت
کاوردو وعنایات دیگر سرافراز گردیده بنا علی هذا درین ولا که ماهچه اعلام خاقان گردون غلام پرتو وصول
بر قشلاق قراباغ انداخت امیر بابا حاجی وهم کرده برادر خود را بتحف لایقه باستان خلافت آشیان
ارسال نموده بنفس خویش پای در دامان تمکین ووقار کشید واین معنی بر خاطر خاقان ستوده مآثر
گران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاوردو مامور شد ودر قلب شتا که مغلوب آن مقتول پیر وبرنا بود
با جنود ظفر ورود بظاهر قلعه کاوردو که موضع تحصن بابا حاجی بود شتافت وایلچی سخندان نزد او فرستاده
سخنان لطف آمیز وکلمات عنایت انگیز پیغام داد واز وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده امیر بابا حاجی
چاره ودرمان جز موافقت ندانسته اقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید وشاهزاده درباره او بانعاف انجه وعده
کرده بود انعام واحسان فرموده امیر بابا حاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی
همایون گشت ودر شانزدهم ذی حجه بمقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید نیز مفتخر وسرافراز گردید ودر
سلک امرا عظام انتظام یافت **ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید وبیان فتح اسفرزان و
تسخیر قلعه بایزید** چون حضرت خاقان سعید برفیق توفیق وتایید در نهم ذی حجه سنه ثلث وعشرین وثمانمایه
بقراباغ اران رسید واز جهت قشلاق آن منزل اختیار کرد وقبه بارگاه جهان پناه باوج مهر وماه رسانید
ملوک اطراف وحکام اکناف باصناف تنسوقات وانواع پیشکشات متعاقب ومتواتر باردوی کیهان پوی
شتافته شرف زمین بوسی دریافتند وپرتو التفات خاقان خجسته صفات بر وجنات حالات همگنان تافته
سر افتخار ومباهات باوج سماوات برافراشتند ازان جمله امیر خلیل الله شروانی که بعد از فوت پدرش
امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود وآثار نجابت وجلادت از شمایل وخصایل او روشن وهویدا می
نمود در چهاردهم ماه مذکور بشرف ملاقات خاقان برید منصور سرافراز گشته مخصوص عنایت شده وسوابق
اخلاص پدرانه او خود را بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا ابابکر را که در حرم
امیر قرایوسف بسر میبرد باوی در سلک ازدواج کشیده در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع وعشرین وثمانمایه

نبیره ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته بود مقضی المرام معسکر نصرت انجام را بشرف
دستبوس پدر عالیمقام مشرف و مباهی گردید و مقارن آن احوال قاصدی از دهلی آمده فتوحات هندوستان بر شمرد
و از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه بعرض رسانید و چون ایام استیلای جنود زمستانی گذشته
سلطان سریر فیروزه فام سپهر متوجه تختگاه بهرام گشت خاقان عالیمقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول در یورت قشلاق عازم گشت
شد و بیست و دوم ماه در چلقان نزول اجلال فرموده و از آنجا نیز نهضت همایون اتفاق افتاده در موضع قرا کوتل بعرض رسید
که یار احمد قرامان حدود گنجه و بردع را تاخته و لوای فتنه و فساد برافراخته و فارس مضمار تهور غیاث السلطنه میرزا بایسنغر
بدفع شر آن ابتر مأمور گشته یار احمد بطرف دیار گرجستان گریخت و پناه بقلعه سنقر زین برد و میرزا بایسنغر ظفر اثر آن قلعه
شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و مجادله نمودند و یار احمد دو سه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته آخر بپای التجا استظهار
از حصار بیرون آمده روی نیاز بر درگاه شاهزاده عالیجاه سوده امان طلبید و میرزا بایسنغر از سر جریمه یار احمد
درگذشته و او را همراه برداشته مراجعت فرموده در محل منزل حسن خانی گرد اسب بپای تخت حضرت خاقانی رسانید
و آنحضرت یار احمد را گفت که خود را بی اعتماد ساختی و او را با میر چهارشنبه سپرد الغاه و موکب همایون از آن موضع در حرکت آمده
سیوم جمادی الاولی از آب ارس عبور فرموده چون چندگاه از ذهاب مضرب خیام سپاه ظفر مآب گذشت بمسامع علیه
رسید که درین نواحی حصاریست موسوم بقلعه بایزید در غایت رفعت و استحکام و امیر قرا یوسف در وقت استیلاء توجه
رایات ظفر آیات نفایس بی شمار و ذخیره بسیار بانجا فرستاده بود و بعد از فوت وی از فرزندانش امیر اسفند آن
قلعه را بتصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده و حضرت خاقان سعید همت بر تسخیر کنگره قلعه بایزید گماشته
بیست و سیوم جمادی الاولی در حوالی آن حصار نزول اجلال فرموده کس فرستاده کوتوال آن قلعه را باطاعت و انقیاد
دعوت نموده و آن مردم از تسلیم قلعه سر باز زده لشکر قیامت اثر آغاز فروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ
کردند و محصوران بعزم ممانعت و محاربت پیش آمده زمانی کوشش و کشش نمانده دیگر بر داشت و در آخر همان روز که
بحقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر ورود رخنها در دیوار حصار بایزید انداخته و تا نیمه
آن پیکر فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار نصیب سپاه ظفر پناه شد و رایات آفتاب اشراق بصوب ییلاق الهداق در
حرکت آمده و بعد از وصول حضرت خاقان سعید اردوی همایون در دامن کوه ارجیش توقیف نموده جریده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار
نامدار باخلاط تشریف برده و در آن مقام حاکم قلعه ادنگ امیره دلدای و والی وان و وسطان ملک محمد ولد ملک
عزالدین شیر و امیر علی بن قرا عثمان باستان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و بتاریخ نوزدهم
ماه جمادی الاخری خاقان مظفر لوا از اخلاط با چند نفر از خاصان از آنجا بالای طاق تشریف برده و در الاطاق امیر قرا عثمان
بموکب همایون پیوسته بشرف دستبوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده با نعام خلع خسروانه مخصوص گشت
و همعنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روان شد **ذکر محاربه خاقان عالیمکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان**

چون رایات آفتاب اشراق خسرو آفاق از آق تاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف
اسکندر و اسفند با سپاهی افزون از چون و چند جبال سنبغر گذشته و بعد الجزد و اخلاط آمده اند بنابران خاقان سعید
خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرموده عنان یکران بصوب میدان قتال آورده امیر قرا عثمان و امیر
الیاس خواجه مقدمه سپاه فیروزی عنان شده پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمائه قریب
فریقین تلاقی اتفاق افتاده از جانبین صفوف متقابله مشتبه پرداخته و غریو نفیر و سورن و آوای کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان
انداخته دلیران روزگار در میدان کارزار تاختند و از آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار
تا زمانی که اطراف فضای سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکه پیکار گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور در هم آویخته بودند
و باستعمال شمشیر و خنجر در افنا و اعدام یکدیگر اهتمام تمام می نمودند **نظم** چو شب لشکر خود بهامون کشید ✿ همه
جنگ در خون کشید ✿ هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم و احتیاط کرده تا صباح پاس داشتند و روز دیگر که خاقان
شرقی انتساب آفتاب بعزم جنگ مواکب کواکب بر نقره خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب
نصرت مآب آورده برانغار و جوانغار سپاه ظفر شعار ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آن جانب امیرزاده
اسکندر و امیرزاده اسپند نیز لشکر را بآرایشی کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر
آغاز جوش و خروش نمودند و از ضرب شمشیر بران و سنان جانستان رخنها در سینه و پهلوی پهلوانان گشودند و در آن
روز امیرزاده رستم عمر شیخ و امیر ابراهیم جانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار را بر خاطر
ابنای روزگار فراموش گشت و میر حسین سعد را که در سلک شجاعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون کوشش و کشش
بسر حد افراط رسید ظلام لیل نور باصره را از رویت اشباح معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود
آمدند و بشرایط پاس پرداختند و دیده نظارگیان میدان آسمان تا وقت طلوع طلیعه صبح صادق دیده بر هم نزدند و صباح روز
سیم که غره شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر مآل بهیئت اجتماعی عازم معرکه قتال شده
و از آن جانب نیز گردان عداوت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده و عقاب تیر بعزم صید مرغ روح دلاوران
در آشیانه کمان آغاز پرواز نموده و پیکان خارا شکاف جهت گریز جانهای اهل مصاف روزنها در قصر اجسام ایشان
بگشود و بعد از آنکه سهام آن دو لشکر بپایان انجامید حسام خون آشام در یکدیگر نهادند و در آن روز شجاعان ترکمان
حملات متواتر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسان عرضه تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی
بملازمان موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان دین دار که شجاعت اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع داشت فرمان
داد تا در میان میدان خرگاه و طهارت خانه برافراشتند و بعزم ادای نماز چاشت که سنت العزایم حضرت نبوت شده بود
فرود آمده بتمکین و تأنی تمام وضو ساخت و در نماز بمسند اوقات فراغت و امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد
و پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاده از درگاه پادشاه بی نیاز ظفر و نصرت مسئلت فرموده چون اثر اجابت دعا بر ضمیر خاقان

ظاهر شد از ظلوم کمر را زه بیرون جسته امیده بر زمین هلاک ستانی نشست و عنان گرایان یکباره قلب لشکر اعدا فرو ریختند و اوباش
باسپاه و درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک را مقتضای الحرب خدعة تدبیری بخاطر رسیده فرمود تا نقاره شادیانه و کوس
بشارت فرو کوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند در بند افتاد و اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته زمام
عنان از دست ستیز و داوری گریز کرده و چریک منصور دلیر شده یکبار از قول و برانغار و جوانغار بر مخالفان تاختند و اقدام
ثبات و قرار اولاد امیر قرا یوسف تزلزل پذیرفته مقرون با صنوف تحسر و تأسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه
ظفر شعار تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بی نهایت گرفته معسکر پادشاه هفت کشور را جهت
فرمودند و حضرت خاقان سعید مراسم محامد الهی و شکرگذاری نعم نامتناهی پرداخته فتح نامها باطراف ممالک محروسه
روان گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روان شده در منتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون غیرت کارگاه
گردون ساخت و اهالی آذربیجان را لباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت

ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنه هرات و ایراد چندی از حوادث و حالات ولایات

چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربیجان فراغت یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفر آیات از تبریز
در حرکت آمده در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخته اکثر حکام و داروغگان ولایات را اجازت
انصراف ارزانی داشته و از آنجا نهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا
رستم مرخص گشته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و موکب ظفر نشان بمملکت خراسان در آمده امیر غیاث الدین شاه
ملک نیز رخصت یافت و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت
و اقبال بباغ زاغان رسیده آن منزل را طراوت ریاض رضوان بخشید و در همین ماه شیر محمد اوغلان و صدر الاسلام
از مغولستان باستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیک گورکان آمده نوازش بسیار یافته و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان
و سارق اوغلان نیز هم بی جایگاه نموده با گروهی انبوه از اهل جته فرار نمودند و جناب الغ بیکی ایشان را تعاقب فرموده در
کیچگنه تلاق بگریختگان رسیده و شیر محمد و سارق را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول بسمرقند رقم عفو بر جریده
جرمیه گرفتاران کشیده و شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در هفدهم ماه
رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت واهب العطایا میرزا بایسنغر را پسری بسعادت اشتمال کرامت فرمود
و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده ابو القاسم کنیت داد و در سنه ست و عشرین و سنه سبع
و عشرین خاقان ظفر قرین در متنزهات ولایات خراسان در غایت دولت و اقبال اوقات گذرانیده و بساط انصاف
مبسوط و حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانیده و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک گورکان
نابود انگاشته رایت خلاف و شقاق برافراشت بنا بر آن شهریار کامکار از والد بزرگوار اجازت طلبیده در منتصف
ربیع الاول سوار ... هشتم حوت با سپاه فراوان جهت دفع شر معاندان متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و مراحل

قوجو سیاهی سپاه شیر محمد اوغلان نمودار گشت و در پانزدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی در روی آورده سورن انداختند
و از غریدن کورگه و غریو کره نای گوش گردون کر ساختند و دلیران طرفین دست بتیر و کمان و سیف و سنان یازیده فضای
میدان شتافتند و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق یکدیگر شکافتند و در آن اثنا رای
شیر محمد اوغلان چنان اقتضا کرد که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخت و یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند تاخت
و امیر ارسلان خواجه در آن جانب چون کوه ثبات قدم نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه هرچند مغولان اهتمام
کردند او را از جای متزلزل نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک گورکان تومانات هراول را مدد جوانغار ارسال داشت
شکست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان گریز بصوب فرار تافت و عساکر نصرت مآثر دشمنان را تعاقب نموده
و در اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار برافراختند و بسیاری از مغولان را به تیغ بیدریغ گذرانیدند و غنایم موفور
و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته بعد از وصول ایلچی
[illegible] بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اول شعبان بدار السلطنه
هرات رسیده کیفیت حال بعرض رسانید و آن حضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مبتهج و مسرور گردید و در آخر همین سال
میرزا الغ بیک عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در پانزدهم ماه ذی حجه دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران
کامکار روشن ساخت و بغایت عنایات و عواطف اختصاص یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل
و شادمان گذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی را مصحوب خویش گردانیده بسمرقند بازگردید و در عرض یکهفته از هرات خود را
بماوراء النهر رسانید و چند ماه آنجا در سمرقند بعیش و کامرانی بسر برده در جمادی الاخری سنه تسع
و عشرین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی از جناب الغ بیکی اجازت یافت و بجانب هرات بازگشت و در شب دوشنبه یازدهم
ربیع الاول این سال امیر کبیر ستوده خصال غیاث الدین شاه ملک در ملک خوارزم وفات یافت و او بعظم شان
و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امرای امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ سلطان ممتاز و
مستثنی بود و پیوسته در ترتیب و رعایت اهل علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام
می نمود و در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقاع الخیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و رباط
و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرموده و سرحد
آفاق و اشراف دشت قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت و مولانا شرف
الدین عبد الرحمن لسان که در سلک معتبران بارگاه خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک
این قطعه بر لوح بیان نگاشت **قطعه**

ای دل خسته چه حالت که انجم یکسر ∴ همه در گریه و زارند برین حادثه تنگ
وین چرخ چرا شد چو دل من پر خون ∴ چهره مهر چرا گشت چنین پر از رنگ
گر نیامد خبر تعزیت میر بزرگ ∴ آنکه در جنگ پلنگش چو گوزن بود پلنگ
شاه ملک میر جوانبخت جهانبخش که بود ∴ پیش جودش گهر و لعل چو بیجاده و سنگ

رحمة الله علیها آمده تاریخ وفات ❀ یاد دار روضه مصاحب همه باشاه دشتنک ❀ و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین
شاه ملک بعرض خاقان سعید رسید تنگدل شده اظهار حزن و ملال فرموده پسر ارشدش امیرزاده ابراهیم سلطان
را نوازش کرده حکومت خوارزم بوی تفویض نمود و نعش امیر شاه ملک بمشهد مقدس سامی در جوار مزار فایض الانوار
امام بزرگوار ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و تحیاته علیهما و هم درین سال پادشاه گیلان و سلطان
شمگاه وجود و احسان امیر رضی الدین سیه رضا کیا که مدت العمر بخشش بمس سیم و زر آلوده شده بود
در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرموده و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمایه شاهزاده واقف نمود
میرزا سیورغتمش بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال کرده و در غره صفر این خبر محنت اثر بهرات رسیده خاقان
سعید در مصیبت قرة العین سریر سلطنت محزون شده و لوازم تعزیت بجای آورده تمامی ممالکی که سیورغتمش
شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود ❀ تعالی تقی خداست و ملک ملک خداست

ذکر توجه میرزا الغ بیک گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست براق و لشکر قیات ازبراق

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا
بجناب الغ بیک نموده و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و رعایت گردانیده و با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب
دشت باز فرستاده و براق بیمن عاطفت آن جناب بر محمد خان که پادشاه ازبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت
نهاده در اوایل سنه ثلثین و ثمانمایه بحدود سغناق آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک ارسال نمود که درین ایام
که بهمت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی قان فراغت یافتم بعنایات بی غایت شهریاری مستظهر بوده باین حدود
شتافتم و جناب الغ بیک چون شنیده بود که براق اوغلان می گفته که الغوز سغناق ملک جد ما و عرفا بمن تعلق می دارد
ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن آن حال ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که
نوکران براق درین حوالی خرابی بسیار می کنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنا
بر آن میرزا الغ بیک گورکان عزم جنگ براق نموده جهت استجازه قاصدی بدار السلطنه هرات فرستاد
و حضرت خاقان سعید از نزاع و خصومت که موجب ویرانیست منع فرمود اما لشکری مقرر کرد که در ظل رایت میرزا
جوکی متوجه ماوراء النهر گردند و شاهزاده در مقدمه ربیع الآخر از هرات متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا
الغ بیک بطرف سغناق نهضت کرده میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت خبر یافت و بی اشتباه توقف از عقب
برادر عالی گوهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید و شاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بغرور سرحد منتظر
عزم رزم براق جزم کردند و او نیز بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده و چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند
براق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخت و یکباره بر سپاه ماوراء النهر تاخته امواج دریای پیکار در تلاطم آمده
کشتی عمر جمعی کثیر از مردان کارزار غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت و هامون روان شده گرد

کوس و کورکه از سپهر نیلگون در گذشت ❀ تن از آب و سر از تن سرنگون شد ❀ زمین دریا فلک صحرای خون
شد ❀ میرزا الغ بیک گورکان که بوجوه جنود نامحدود معزز بود بر طبق کلمه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم باب
اندک مخالف التفات بسیار نمی فرمود اما آن جماعت را بمقتضای آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت
نصرت روی نمود و لشکر ماوراء النهر بدست اضطرار عنان بوادی فرار تافته حیرت و ضجرت بر میرزا الغ بیک و میرزا
محمد جوکی غالب شده می خواستند که بنفس نفیس قدم در آن معرکه مهلکه نهند اما بعضی از امرا مانع آمده ایشان را
بحیله که توانستند از آن دریای زخار بجانب ساحل نجات رسانیدند و شاهزادگان بسمرقند شتافته ازبکان
در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر خرابی بسیار کردند ❀ بیت ❀ چنین است رسم سرای درشت ❀ گهی پشت
زین و گهی زین به پشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هرات از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در اداء واجبات و نوافل اهتمام تمام می نمود و همواره اوقات محبت ساعات
را صرف طاعات و عبادات می فرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی می داشت و روی نیاز
بزمین اخلاص سوده بوا مناجات و عرض حاجات می افراشت و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین
و ثمانمایه در وقتی که بمسجد جامع درون بلده فاخره هرات نماز گزارده بعزم سواری از مصلی برخواسته روان
شده کینک پوشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاغذی بدست گرفته
راه آمد و حضرت خاقانی یکی از نزدیکان را گفت که سخن این شخص معلوم نمای و احمد لر فرصت یافته بی ادبانه
پیش دوید و کاردی بشکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایضة البرکات آن پادشاه
فرخنده صفات بود کارد کارگر نیفتاد و نکایت زخم باحشاء امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین رخصت قتل
آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه در آن زمان بر در مسجد سواره ایستاده
بودند و نقاره چیان بدستوری که در آن زمان معهود بود آغاز نقاره زدن کرده که ناگاه آن خبر قیامت اثر شنودند
و دست ایشان از کار مانده از جهت حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه
را طلب نموده و همچنان سواره بمسجد در آمده چون دانست که زخم کاری نبود زبان بشکر مهیمن منان گویا گردانید
و حضرت خاقانی میل فرمود که بنجه نشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت اگر مردم حضرت را سوار نه بینند در
حیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد بنابران خاقان عالیمکان پای در رکاب سعادت
انتساب آورده بدولت سوار گشت و نقاره در غایت مهابت فرو کوفتند و آن حضرت از راه بازار بباغ زاغان
تشریف برده اطبا و جراحان بمعالجه آن زخم پرداختند در عرض چند روز شفای کامل بحصول پیوست و یکی از فضلاء در
تاریخ آن واقعه گوید **قطعه** سال تاریخ هشتصد و سی بود ❀ روز جمعه پس از ادای صلوة ❀ قصه ای عجب
واقع شد ❀ در خراسان ولی بشهر هرات ❀ رخ روی در بساط چون فرزین ❀ خواست تا شه کند زبیدق مات

القصه بعد از وقوع این قضیه غریبه میرزا بایسنقر و امرا بتفحص احوال احمد لر مشغول گشته و از کشتن او پشیمان شده بودند
سیاق رخوت آن مردک کلیدی یافته که در خانه تیمچه بآن گشاده یافت و مردم تیمچه گفتند شخصی موصوف باین صفت درین
خانه طاقیه می دوخت و بسیاری از معارف پیش او می آمدند از آنجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا
معروف مردی بود بانواع فضل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع معروف بغایت خوش محاوره و شیرین
کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلا، ایام نمدی مسلی پوشیدی و طاقیه نمد هم از آن جنس بر سر نهادی
و الف نمدی بر گرد آن پیچیدی و در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر می کرد و در آخر از وی متغیر شده روی
بشیراز آورد و میرزا اسکندر در آن زمان حاکم آن بلده بود جناب مولوی را منظور نظر التفات ساخته در کتابخانه
خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرد که هر روز پانصد بیت کتابت کند و در آن اوقات دو روز در کتابت
ننمود و چون تقاعد در انچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شده قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده از تعطیل کتابت
پرسید جواب داد که می خواهم که در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم و میرزا اسکندر مسرور شده فرمود
که در موضعی مناسب خرگاه و سایبان بر افراشتند و مولانا معروف انجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از استادان
خورد القلم تراشیدن تعلیم فرمود و تا نماز دیگر مشغولی نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا
اسکندر او را از انعام و احسان خود محظوظ و بهره ور گردانید و حضرت خاقان سعید بعد از فتح شیراز مولانا
معروف را بهراة کوچانیده در کتابخانه همایون کتابت فرمود و مستعدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط و گروهی
برای مصاحبت بصحبت مولوی مایل گشته و او بشیوه خویشتن داری و بزرگ منشی بود که کاغذ میرزا بایسنقر
که جهت کتابت خمسه شیخ نظامی بوی داده بود زیاده بر یکسال نگاه داشته باز فرستاد و بدین سبب کدورت
مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و درین وقت که آن جناب بدوستی احمد لر متهم گشت
او را حکم قتل فرموده چند نوبت مولانا را بپای دار بردند و آخر الامر در چاه قلعه اختیار الدین محبوس کردند
و این مطلع از جمله منظومات اوست **بیت** ز رنگ چشم تو هر غمزه که آید راست ⁂ درون سینه شکست
آنچنان که دل میخواست ⁂ اما خواجه عضد الدین که خواهرزاده مولانا فضل الله استرابادی بوده و جمعی
دیگر از موافقان احمد لر مقتول بلکه محروق شدند و در آن اثنا بعرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر گاهی ملازمت
حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس سره میرفته
و حکم شد که آن حضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته غزلی گفت که مطلع آن
اینست **نظم** بنده انیم چه افتاد است قسمت از قدر ما را ⁂ کزین درگاه میرانند مردم در بدر ما را ⁂ و چون
حضرت سیادت پناهی قرین تأییدات الهی بسمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان مقدم شریفش را مغتنم داشته
لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و التوفیق من الله الکریم المجید **گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی**

بدار الملک

بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در رمضان جناب حضرت خداوندی چون بخلاف دستور معهود در جنگ
براق اوغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیک گورکان را شکستی روی نمود و بدین فرصت که ذات فرخنده
صفات خاقانی از زخمی که احمد لر زده بود صحت یافت جهت تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود
و غره شعبان سنه ثلثین و ثمانمائه از دار السلطنه در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادقات
سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا آنجا اقبال آستان ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان
خاقان عالمیان بصوب بلده فاخره هرات مراجعت فرمود و در شب مبارک پانزدهم رمضان خواجه جلال
الدین قنبر کبرنگی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل
و طی مراحل هفت و بیستم ماه مذکور بدستور عزت نزول اجلال فرموده و خاقان ستوده خصال بعد از رخصت میرزا
بایسنقر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آن حضرت چون
بدان بلده جنت صفت رسید از کیفیت محاربه براق تفتیش فرموده زمره از امرا و سرهنگان را چوب یاسا زد
و میرزا الغ بیک چند روز از درجه اعتبار و اختیار ساقط شد اما آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر
شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک صاحب قرانی متفخر و سرافراز گشت و براق از وصول خاقان
آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق بر گرفت و فرار بر قرار اختیار کرده آتش فتنه در دیار ترکستان
صفت انطفا پذیرفت و پس از آنکه خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت
در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هرات تافت و در یازدهم محرم سنه احدی
ثلاثین و ثمانمائه بمقصد رسیده باغ زاغان را بیمن مقدم شریف نزهت افزای ریاض جنان گردانید
و در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا بابر
موسوم شد و چند روز بساط عیش و سرور و عشرت و سور ممهد بود **ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت
عراق و آذربیجان کرت ثانی** در اوایل محرم الحرام سنه اثنین و ثلثین و ثمانمائه بسمع اشرف اعلی رسید
که اسکندر قرا یوسف بار دیگر باشتعال نیران عصیان پرداخته بعراق آمده و سلطانیه را مسخر ساخته بنا
بر آن خاقان عالی مکان باجتماع لشکر ممالک ماوراء النهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و
بغلان و بدخشان و خراسان و سیستان و غزنین و کابلستان فرمان داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب همای
همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربیجان در حرکت آمد **بیت** باسب اندر آمد جهان کدخدای ⁂
بجنبید چون کوه لشکر ز جای ⁂ و غیاث السلطنة و الخلافه میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر
علیکه کوکلتاش برسم منغلای از پیش روان شدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهری که میرسید بطواف
مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از مایده انعام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهره ور

میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام برافراخت جهت اجتماع سپاه طبرستان و عراق
و اصفهان و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاده در آن ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز
و میرزا رستم از اصفهان و امیر جقماق شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر شاه شیخ از کرمان باردوی
نصرت نشان رسیده بشرف ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لوا ظفر نگار از آن مملکت نهضت
نموده بیست و یکم ماه مبارک رمضان سایه وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و قبل از رسیدن خبر نصرت
پیکر گماشتگان اسکندر آن قلعه را گذاشته گریخته بودند حضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان
رسانیده بآداب روز عید قیام نمود و از آنجا بتبریز شتافته شب غازان از یمن نزول همایون بغیرت
روضه رضوان گشت و از تبریز رایت علم خورشید اقتباس بسلماس رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر بآن
نیامت اثر بتواتر پیوست و حضرت خاقان نصرت آیین تعبیه سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم
سلطان را با شجاعان فارس در برانغار جای داده و میرزا بایسنغر با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار
فرستاده و قول را بفر وجود همایون مشرف گردانیده میرزا پیر محمد جوکی را با چندین هزار سوار
بشرف مقرر ساخت که نزدیک بقلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف بکومک احتیاج افتد شرایط معاونت
مبذول دارند و از آن جانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمان بنوعی بیاراست ع که خیره شد
در دیده اولی الابصار ∴ و صباح روز شنبه هفدهم ذی حجه مذکوره بیت دو چشمه کینه ور از پای تا
فرق ∴ چو ماهی حجله در آهن شده غرق ∴ بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بباد حمله نیران
مقاتله و آتش مقابله مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفه از مردان شمشیرزن
حمله کرده آن لشکرشکن بر جوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر امیر جهانشاه بمدافعه پیش آمده از دستبرد سپاه
فیروزی نشان پای ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفت و اسکندر بامداد برادر مرکب برانگیخته خون بسیاری
از بددلان را بر خاک خذلان ریخت و از این جانب نیز جمعی از شجعان بمساعدت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان
تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام بزیر چادر نامیه گریخت ضرب شمشیر بر جسم جوانان دهان
اجل خنداق کرده و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جویبار آورده نظم چنین بود
حال یلان تا سپهر ∴ بخون شفق لاله گون کرد چهر ∴ آنگاه هر دو لشکر بمعسکر خود باز گشته
آن شب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظه بلحظه اندیشه آنکه فردا حال هر کس بکجا خواهد رسید نمودند روز دیگر
که چرخ اخضر سپر زر اندود آفتاب بر سر کشید و از رباط خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید نظم
برآمد ز سر صدای نفیر ∴ سلامت شد از مردمان گوشه گیر ∴ خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم
توان در برابر یکدیگر تعبیه صفوف لشکر پرداخته غریو کورکه و سورن زلزله در کوه و در دشت انداخت و حمله بسیار

بهمین تن سکاف در صف اعدا افکنده راهی بکوی عدم ظاهر ساخت و در این روز نیز جنگی در غایت صعوبت بوقوع
انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما ع چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود
بوقت استوا که خاقان ظفر لوا از ادای نماز چاشت و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت دیگر بار
بر اسب کوه پیکر سوار شده روی بسوی اعدا آورد نسیم فتح و فیروزی از مطلع تاییدات ربانی طلوع نموده همای
نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال بگسترد اسکندر چون حال بر آن منوال دید دست از ستیز و آویز
برداشته پای در وادی گریز نهاد و حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح نامدار که از طراز فتوحات سلاطین
ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعماء الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا
محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان بتکامیشی دشمنان توجه نموده و تا ارزروم و صحرای موش رفته
و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت فرمود از اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی الیزدی که در آن
یورش ظفر آسا ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بوده اند منقولست که نوبتی می فرموده اند که آنچه از کمال
شجاعت و ثبات و وفور مردانگی و جلادت در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاد اگر عشر آن مسموع می
شد البته عقل بقبول آن نقل زبان نمی گشاد رباعی ز آیین ثبات شاه ابوالفتح بجنگ ∴ خون شد جگر کوه و دل
سنگ ∴ این حال ز کوههای سلماس بپرس ∴ کز راه صدا شرح دهند از دل تنگ ∴
در تاریخ این واقعه عظمی از مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد رباعی اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید
در وادی جهان سرای او واجب دید ∴ از تیغ ابوالفتح چو بگریخت بجنگ ∴ تاریخ شد از قدر ابوالفتح مزید
در خلال این احوال قصه میرزا الغ بیک گورکان از جانب ماوراء النهر و ترکستان رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون
آنکه در ترکستان میان سلطان محمد اوغلان و براق اوغلان محاربه افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و هم در آن
ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا پیر محمد
کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بی همال از استماع خبر فوت
دردی سپهر نامداری اظهار ملال فرموده جهت ترویج روح ایشان بخیرات کلام و اطعام طعام اشارت بلیغ نفاذ
داشت و بار دیگر از ماوراء النهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد غازی با سلطان محمد اوغلان یاغی شده او را بجهان
جاودانی فرستاد بیت کشتی تو که کشته ترا ابد مکافات ∴ تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت ∴ ذکر نهضت
رایت ظفر اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعه النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آن حصار در ضمان
عنایت مالک الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در هشتم محرم الحرام
سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه از ظاهر سلماس کوچ فرموده عنان بارگاه جهان نورد بصوب قلعه النجق تافت
از وصول بمقصد متعلقان اسکندر که در آن حصن حصین بودند بضرورت نیاز نثار و پیشکش بیرون فرستادند و چون

آن قلعه رصانت باسد سکندر برابرست خاقان والا گهر بهادر قدر از شعبان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرمود
و در نوزدهم صفر بآن منزل رسیده مقارن آن حال امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت
بساطبوسی استسعاد یافت عنایات خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید این زمستان در قراباغ آران
بپایان رسانید حکومت تمامت مملکت آذربیجان با میر ابوسعید مفوض گردانید و در یازدهم ماه شعبان **بیت** بیمن طالع
مسعود و بخت میمون فال ※ نهاد روی سوی سنقر عز و جلال ※ و در ششم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده
ماه صیام در آن مقام گذرانید و چون هلال شوال بسعادت و اقبال جمال نمود با آداب روز عید پرداخته حکام ولایت فارس
و عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر قناشیرین و امیر چقماق شامی رخصت انصراف ارزانی
داشت و دوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده هشتم محرم الحرام سنه اربع
و ثلثین و ثمانمایه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت ※ خسرو عادل جمشید نشان
بامید ※ همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید ※ اکابر ممالک محروسه عموما و اعاظم خراسان خصوصا
مراسم پیشکش و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و قال مضمون این مقال مودی گردانیدند
مجسته باد و بتایید ایزد متعال ※ وصول رایت شاهی بمستقر جلال ※ بهر مقام که آید بهر کجا که رود ※
معین و حافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنة و الخلافة میرزا بایسنقر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که در آن اوقات دست داد

و رای ممالک آرای خاقان کشورگشای
جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنقر بهادر در این سنه خمس و ثلثین
و ثمانمایه در ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوینان
مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب شاهزاده باشند و میرزا بایسنقر در منتصف صفر سنه مذکوره
عنان باره جهان نورد بصوب خطه جرجان معطوف ساخته بعد از قطع منازل و طی مراحل بدار الفتح استراباد در
آمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست
که اسکندر ترکمان دیگر لشکر بآذربیجان کشیده و برادر خود امیر ابوسعید را بقتل رسانید و چون فصل شتا در
گذشت میرزا بایسنقر متوجه خراسان شده بدست بوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در سنه ست و ثلثین و ثمانمایه
پسر اسکندر امیرزاده یارعلی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه امیرزاده را روانه کرده بدرگاه
عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت گردانیده در چرکه شاهزادگان جای داد
در آن اثنا روزی آن حضرت جهت نظاره کمان رعد که استاد فرخ ریخته گر ساخته بود و سنگ چهار صد من
بدمو می انداخت سوار شده در شمال کوه بادیگاه که محل سنگ انداختن بود و غلبه از خواص و عوام شهر بر آن آمده
بودند و حضرت خاقان سعید بر زبر پشته ایستاده تماشا می کرد که ناگاه امیرزاده یارعلی میان مجمع رسید و چون او

بود در نهایت حسن و جمال و صباحت و نهایت ملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظاره کمان رعد داده سر در پی او نهادند
و حضرت خاقانی از مشاهده آن حال متغیر گشته پس از آنکه ببارگاه جهان پناه خرامید اشارت فرمود تا امیرزاده را بند
کردند و بجانب سمرقند بردند و در این سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد
و بمیرزا عبد الله موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که
بعز مصاهرت حضرت خاقان عالیمکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و والد امیر محمد درویش که با آن حضرت دعوی
خویشی می کرد و داروغه هرات بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید سمت
تعلق پذیرفت

ذکر شمه از صفات فاخره فرخنده غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنقر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان جوانی

میرزا بایسنقر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی
انواع مکارم و فضایل علو مکانش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشستن باعث
افتخار کردندی و رفعت شانش بمثابه که تخت نشینان عالیمقدار در رکاب سعادت انتسابش غاشیه چاکری
بر دوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی همای عدل مرحمت گسترش در هوای فضای جهان چنان پر و بال اقبال
گشوده که کبوتر و قمری در آشیانه باز و شاهین بفراغت می غنودند و عمام دست سخاوتش پرورش با آسمان گوهربار گشت
گر شعشعه صبح تزیین از اشعه سپهر برین برتافت و در گذشت لمعه از رای ملک آرایش اگر بر چهره فرزند سپیدی سحر دم
نور صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تأثیرش جوشن از شب و چهره حوادث لامع گردیدی ملک آب
مصابیح را بانفاس حصول نوا در سبب شیندول گردانیدی و با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بجانب
ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر دقیقه از دقایق اهمال و
اغفال نمی نمود حسنه و هنرمندان فاضل و هنرمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران بهراة آمده در
ظل ایک اشیانش مجتمع بودند و علما و فقرا و فصحا صاحب کمالات از اقطار امصار از عراق و فارس
و آذربیجان بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت می نمودند و آن شاهزاده عالیشان در تربیت و رعایت
تمامی آن طایفه گرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان می ساخت و هر کس از خوش نویسان
و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی می کرد بهمگی همت بکارش می پرداخت **بیت** بعقل و عدل و احسان
و تهور ※ نبودی کس چو سلطان بایسنقر ※ و آن شاهزاده در عنفوان اوان شباب بشرب شراب
ناب شغف تمام داشت و مجلس کامرانی در اوقات زندگانی بی راح ریحانی و باده ارغوانی حرام می پنداشت در
صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب خوشگوار طلبیدی و هنگام شام که
تیغ سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیاره گردش در آمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام باده گلگون بدور گستری
و چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرف تمام کرده اسباب مرض قوی

که استقامت ذات خجسته صفات روی بانحراف آورد و اطبا حاذق و حکما مدقق مرضیه در معالجه سعی نموده بجائی نرسید و آن خسرو
حشمت آیین در صبح شنبه هفتم جمادی الاول سنه سبع وثلاثین وثمانمائه از عالم فانی بریده بجهان جاودانی منزل گزید
و چون خاقان سعید ازین حادثه آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن شاهزاده
مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین هم در آن باغ بر نعش مغفرت آیت
نماز گذارد و حضرت خاقانی همانجا توقف نموده امراء عظام و اکابر ایام تابوت را برداشته و بعد بمدرسه شریفه
علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و در آن روز جمیع امرا و وزرا و سادات و علما و عامه رعایا و کافه برایا لباس
کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال اندوه و تنگدلی نمودند فریاد و صیحه صبح محشر ظاهر می نمودند و تا چهل روز سر روز
حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسه شریفه مجتمع گشته بختمات کلام می پرداختند و امراء عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام
خواص و انام را از مطعومات و حلاوا محظوظ و بهره ور می ساختند بعد از آن پادشاه وافر احسان خلایق را
از جامه سوگواری بدر آورده بتغییر لباس امر فرموده دست در حبل المتین صبر و شکیبایی زده و چون این خبر محنت
اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیک کورکان اظهار اندوه و اضطراب نموده جهت اقامت مراسم تعزیت بدار
السلطنه هراة شتافته و سعادت دست بوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر
ناله و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان شکیبی
یافته بساط تعزیت در نوشتند و حکام ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند ع آری
جهان همیشه بوده چنین ❁ مدت حیات میرزا بایسنقر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلا این
رباعی در تاریخ وفاتش نظم نموده رباعی سلطان سعید بایسنقر بهرام ❁ گفتا که بگو باهل عالم خبرم ❁
من رفتم و تاریخ وفاتم اینست ❁ باد ابجهان دراز عمر پدرم ❁ از میرزا بایسنقر سه پسر یادگار ماند
بابر چپ میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از
فوت ولد رشید مناصب او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و از جهت میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب
تعیین فرمود

گفتار در بیان نهضت لوای ظفر پیکر بجانب آذربیجان جهت دفع شر اسکندر و ذکر بعضی از حوادث زمانه غدار و مصائب سپهر ستمکار

در اوایل سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه از انهاء امیر خلیل الله شیروانی
بمسامع علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر قرایوسف از ضبط آذربیجان فارغ گشته و تخریب بلاد و قلاع
پیش نهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربیجان فرمود و اکثر امراء این یورش
را موافق مصلحت دولت نمی دانستند و خاقان چند منزلت را الفسخ آن عزیمت ترغیب می نمودند اما امیر جلال
الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت که چون امسال میرزا بایسنقر از عالم ارتحال نموده و بعضی از مردم
کوته نظر تصور کرده اند که بدین جهت فتوری بعساکر منصوره راه یافته مناسب آنست که بسوی آذربیجان بانتصاب

ازین سخن در هم حضرت کشور گیر جامی گیر گشته امیر شقاقی و خواجه رمضان تولی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام
نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از سمنقور سریر سلطنت و جهانبانی در حرکت آمده چنانچه
عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت می نمود و مجاوران مزارات را
بصلات و صدقات نواخته از زر و خلعت اکابر عباد و زهاد و استمداد می فرمود و از وزیر و حکام و سروران بادیه
همایون می پیوستند و لوازم پیشکش و نیاز بجای می آوردند و نوازش می یافتند و چون ملکت ری مضرب خیام نصرت اعلام
گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران برتبه انجامید که مجال حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه
نفاذ یافته امرا و ارکان دولت قوریها ساختند و هم در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از
وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربیجان باز گذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان
آن دیار روی بدرگاه شهریار فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی بشرف دستبوس فایز گشته بمزید
الطاف اختصاص یافت و مقارن آن حال امیر جهانشاه بن قرا یوسف برهنمونی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت
و استقلال شتافته منظور نظر التفات و عنایت بی نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان
را در شیراز عارضه دست داد که هر چند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح پرفتوح
آن شاهزاده سعید از قفص قالب باشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق
و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت مستمندان در آن کشور از سایر سلاطین دودمان صاحب قران
ظفر قرین امتیازی تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا اهتمام می نمود و علم سعی وا
افراخت و در زمان تقویت او شریف الله کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه که خامه هیچکس از اهل عالم سرگذشتی مانند آن در
سلک انشا نکشیده بیمن التفات آن خسرو فرخنده صفات بعرصه ظهور رسیده و اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا
مولانا شرف الدین علی الیزدی را بسبب تصنیف آن نسخه شریفه بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت
آن در اطراف آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاهزاده صاحب تایید بحضرت خاقان سعید رسید
نایره اندوه خرمن صبر و شکیبایی آن خورشید کشورگشای را محترق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم
سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بقضاء ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام و ختمات
کلام ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبد الله نوشته زمام
امور ملک و مال آن ولایت را بشیخ محب الدین ابو الخیر تفویض نمود و هم در آن اثنا امیر ناصر الدین خاوندشاه بن
امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود
در ری بعالم آخرت انتقال نمود و در این سال در هده و بلوکات هرات بلیه وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از
خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آن حالت برتبه بود که در یک روز دو هزار کس از شهر و بیرون فوت شدند و این

... مرجه ... بنواخت باردوی همایون برسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر گردید بنابر آن فرمان
... که از خراسان باردو رسد کسی آن را مطالعه ننماید و همچنان سربسته بنواب
رسانند ... خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قصبه رادکان بنابر عرض مرض از ملازمت موکب
همایون ... بود ... و آن حضرت از فوت او تأسف خورده رادکان را به پسرش سید خواجه
... ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربیجان و رفتن میرزا محمد
جوکی بهادر بطلب اسکندر از آذربیجان چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان خانه حوت ملول شده متوجه منزل
... سپاه ربیع عزیمت سریت نموده نسیم فروردین روی تازه و نقاب بنات
... حضرت خاقانی ... قشلاق در حرکت آمده فارس مضمار شهور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب
اسکندر ... موکب همایون در ضمان عنایت ملک چون بآهستگی طی مسافت فرموده مرغزار اوجان
از یمن مقدم ... رشک ریاض جنان یافت و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز لوازم ...
بجای آورده ... همه را نوازش و رعایت فرمود و آن حضرت در تابستان و تیرماه در دار الملک
آذربیجان بدولت و اقبال گذرانیده و در اول زمستان بصوب قراباغ اران توجه نمود اما میرزا محمد جوکی بهادر
... اسکندر تا ارزنجان عنان گران باز نه کشید و چون از وی نشان نیافت روزی چند در آن ولایت
باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید میرزا محمد جوکی
سبیل مصاهرت آن جناب کرده دختری از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا عثمان ملتمس او را اجابت نموده
... امارت قرین دری سپهر سلطنت گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه منهیان
عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید ولد رشید را تحسین بسیار فرمود و بمراجعت
امر فرمود و امیرزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دست بوس استسعاد یافت و هم در آن ایام خاقان
فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و هشتم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو ماهچه رایت خاقانی زینت
بروج آسمانی یافت و از آن منزل خسرو عادل شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید کازرونی را برسم رسالت
بروم فرستاده و بپادشاه آن دیار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف پیوسته در غیبت موکب همایون
متعرض مملکت آذربیجان می شود و چون چریک منصور متوجه دفع او می گردد فرار بر قرار اختیار می نماید لایق آنکه اگر او
بدان آستان نماید ملازمان او را گرفته و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند تا رعایای آذربیجان از فتنه و فساد او
امان یابند گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت آذربیجان بامیر جهانشاه
چون باد بهار باز برخاست ∴ از سبزه و گل جهان بیاراست ∴ شد برج حمل چو صحن گلشن ∴ از پرتو
آفتاب روشن ∴ خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سال هشتصد و سی و نه از قراباغ اران بصوب اوجان

حرکت فرموده و بعد از وصول بدان مقام فرخ انجام زمام حکومت تمام ولایت آذربیجان را در قبضه تصرف ... امیر جهانشاه
بن امیر قرا یوسف ترکمان نهاده و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده جشنهای ...
پادشاه جهانبخش کشورگیر از ضبط و نسق مملکت آذربیجان فراغت یافت عنان ...
هرات منعطف ساخت و دوم ربیع الآخر سنه اربعین و ثمانمائه در ...
جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام بارگاه سلطنت ...
بودند از غبار موکب همایون دیده انتظار کشیده منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آن حضرت همه را
براجیی نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عامه رعایا و رفاهیت کافه برایا مرتبه مبالغه نمود که
مزیدی بر آن تصور نتوان کرد و هم در آن ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردیده و سخنان محبت آمیز
که از سلطان مراد شنیده بود معروض گردانید و بعد از آن وقایع چند سال خاقان بخت ... در ... ولایات
خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و دولت و سر
انجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام برمی افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط
فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب آمال و امانی را بر روی روزگار ...
گشاده همای همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و ساغر آمال طرب و شادمانی در بزم جهانبانی
و رند کامی دایر و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله المعصومین ذکر کشته شدن اسکندر بدست
پسرش اخسر از ثقات روات مرویست که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوبترین ...
پدر که مسماة بجان سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و تعشق می ورزید و در آن اوان که خاقان عالمگیر
از آذربیجان بجانب خراسان بسعادت معاودت فرمود اسکندر بقلعه النجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت ...
فراجی کرده گستاخانه ... بجهت مولانا ... میرزا شاهرخ فرستاده بود دید قباد و لیلی هر چند ...
عذرهای معقول زبان می گشودند مقبول نمی افتاد و ایشان را بقتل تهدید می کرد بنابر آن قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر
بی ... ایشان برده و با یکدیگر شرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده
بود و بر بام قلعه خفته لیلی بخلاف معهود در را باز گشید و قباد به بام بالا رفته خنجری بدو رسانید و اسکندر از خواب
درآمده ... که مقصد ... قتل او ... قباد را آواز داد و بزبان استغاثت و آن پسر ...
را ... فرستاده ذکر آمدن ایلچی ... از ... مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع شهور
و اعوام در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود امیر آخورش جقماق بیک بمساعدت بخت بیدار شبی
در خواب دید که حضرت ... او را برداشته بر سریر پادشاهی نشاند و از غایت نشاط و انبساط ...
آمده چون گل از شمیم نسیم سحری تبسم نمود و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بر آن قرار داد که هرگاه غنچه مراد او در

در [?] ... از پرتو انوار عنایت ایزد عزوجل بشکفد با خاقان سعید طریق مصادقت مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان
دولت و اعیان حضرت از جمله عظماء امرا چقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود بود که میرآخور جانشین [?]
بود [?] و کرده او را بر سریر فرمانروائی نشاندند الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آوردند و دل
بر سلطنتش بنهادند و چون چقماق بیک در ملک مصر متمکن گشت بنابر مقدمه مذکور جیجکتو قا را که در سلک خواص امرا منتظم بود
با تبرکات لایقه و تحفه [?] و [?] رایقه جهت تمهید بساط وداد و وفاق و رفع شیوه خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه
فرستاد و جیجکتو قا در شهور سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسید و بعد از سه روز بوسیله امرای
عظام تقبیل انامل خاقان گردون غلام دریافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر از وی پرسید و
اظهار محبت و دوستی فرمود و از جهت او در دست راست در جرگ تومنیان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و در آن روز
طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف که در آنمجلس با اوانی در آوردند از طلای احمر مجسم بود و کوس [illegible]
و جیجکتو قا بعد از اکل طعام مستوفی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام
نوبت بنوبت او را طوی دادند و اسبان تازی نژاد با زینهای زرنگار و خلع شاهوار جهت او فرستادند و در آن ایام
جیجکتو قا بموقف عرض رسانید که سلطان چقماق پنج کتاب معتبر از پادشاه هفت کشور طلب داشته است تا در افادت [?]
اهل سنت مؤلفات شیخ ابو منصور ماتریدی تفسیر کبیر علامه رازی شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح
کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانه همایون موجود بود حضرت خاقان
سعید فرمود که مرتین [?] کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم جیجکتو قا نمودند و در وقتی که جیجکتو قا اجازت
مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داده جهت سلطان چقماق تبرکات خسروانه تعیین نمود و صد هزار
دینار کپکی بایلچی انعام نمود و هر یک از پنجاه نوکر او را اسب و جامه و هزار دینار عنایت کرده مقرر شد که مولانا حسام
الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود و در بیست و دوم [?] رجب سنه مذکوره جیجکتو قا مرخص گشته
روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که بر اصفهان و یزد و شیراز و کاشان عبور نماید حضرت
خاقان سعید مسرعان بآن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت در آمدن ایلچی شهرها را آذین بندند و از هر چهار شهر مبلغ
پنجاه هزار دینار کپکی بدو رسانند و درین سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را در شب سیم شعبان پسری کرامت
فرموده آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت و جهت ضبط تاریخ ولادت این مصرع که ۞ تاریخ شد
شب سیم از شعبان ۞ بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و هم درین سال امیر فرمان شیخ که در آستان سلطنت
آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و وزارت او در حیات [?]
مزار او در مدرسه بتکلف موجود است و پسر ستوده اثر او امیر ضیاء الدین محمود رحمه الله تعالی علما فضلا در آن بقعه ملازم
منصب تدریس اشتغال داشت و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه امیر خیر عادل علاء الدوله و الدین امیر علیکه کوکلتاش

که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود و در گنبد مدرسه که در خیابان هراة ساخته مدفون گشت و دیگر
از آثار امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هراة بجانب شمال بنا فرموده و آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا
که سنین هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسید اکثر موقوفات آن عمارت برجا بود القصه حضرت خاقان سعید
بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد ارشدش امیر شیخ ابو الفضل تفویض نمود و یکی از فضلا این قطعه در تاریخ
وفاتش انشا فرموده **قطعه**
میر دریا دل علیکه ای که در سلطنت ۞ منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان بیک
رحمت حق در روان تست در تربت مبرک [?] ۞ زان شود تاریخ فوتت رحمة الله علیک ۞
و هم در سنه مذکوره
خبر بدار السلطنه هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته بود در غزه از اعمال مصر وفات
یافت و پسرش امیر ابراهیم مصحوب جیجکتو قا نزد سلطان مصر رفته و [?] تحفه [?] سلطانی را بوجه احسن [illegible]
و مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظما ملکت آغا بنت خضر اوغلان که در اوایل حال در حباله امیرزاده
عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بسر می برد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمر
شیخ حضرت خاقان سعید او را در حرم خویش جای داده و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمده از عالم فانی بریاض جنان
جاودانی انتقال نمود و از آثار ملکت آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسه رفیع وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است و مدرسه
آن خاتون محتشمه [?] بمکان بقعه شریف [?] در بلده هراة نیز ملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفا و
و حمام ساخته و در ده فرسخی هراة در میان [?] و چهل دختران رباطی وسیع متین طرح انداخت و در این اوقات
بواسطه تواتر فترت اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل تجدید عمارت آن نکرده و العلم عند
الله تعالی و تقدس الله قادر علی ما یشاء،

گفتار در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشابور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعراق بجهت تنبیه نوای سلطنت و شهریاری

در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت نسبت با آن دودمان سپهر [?]
طریق چاکری و فرمانبرداری تقدیم مینمود قدم از جاده طاعت گذاری بیرون نهاد و جمعی از سپاه رستمدار را بتاخت
حدود ری روان [?] نمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته این خبر بدار السلطنه هراة رسید خاقان
هفت کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل سنه ست و اربعین و ثمانمائه متوجه دفع شر مخالفان شد و چون
نواحی نیشابور از فر مقدم خاقان منصور برتبت [?] اخضر در گذشت و سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک
کیومرث را اندراس داده قاصدان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاده بزبان عجز و نیاز عرضه داشت
نمود که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت خدام درگاه خلافت پناه در خاطر گذرانم و مقاتله فوجی از سپاه ظفر پناه را
پیش نهاد همت گردانم اگر غرض از نهضت همایون انتقام و مواخذت است بنده و خدمتکارم و اگر میل ولایت و مملکت
است هر کس که فرمان میشود میسپارم امرای عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث عرض کرده بزلال حسن مقال و

نایره خشم خاقان نشسته و خصال را منطفی گردانیده در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانید
در آن اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هراة مراجعت
چنین فرمود که در باب الجنه قزوین بسر تربت زبده السالکین شیخ احمد غزالی پنهان به ظاهر کردید که اکابر اولیا میرزا سلطان
محمد بن میرزا بایسنغر را سلطنت عراق برداشته و علم دولت آن شاهزاده جوانبخت را در آن ممالک برافراشته
بنا علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم را بآن دری برج کشورستانی ارزانی فرمود
کوشش شاهزاده را بدر رفیع سده سنیه زینت داده و شرف رخصت عنایت نمود و امیر جلال الدین فیروزشاه را
ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برده و از آن مقام رفیق اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد
بمقصد رسیده و لوای عدل و احسان مرتفع گردانید مردم بسیار از اطراف بلاد و امصار روی امید بدرگاه شاهزاده
آورده و سرداران گردنکش و لشکرکشان رستم وش در سلک سایر خدام انتظام یافته خاک قدم همایونش را توتیای
دیده بصیرت کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا ننموده دست تصرف بجهات بعضی از اهل تمول دراز فرمود و این خبر چون بدار
السلطنه هراة رسیده خاقان رعیت پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا سلطان محمد باشد و در
سایر ولایات عراق دخل ننماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که از شاهزاده بازگشته متعین شد و از
این حکم میرزا سلطان محمد متاثر گشته مهم به انجا رسید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن واقعه
را ع گر عمر بود قلم بیان خواهد کرد **ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروزشاه و مریض شدن حضرت
خاقان جمجاه** امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بجناب حمیده و خصال پسندیده اتصاف بوده از اوایل ایام جوانی
تا آخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید می نمود و روز بروز مهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد
تا من حیث الاستقلال تمامی مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار در آورد و در شاه به تکلف و سخن وری آن
چمن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمت
همت خود لازم و واجب می شناخت و در رفاهیت احوال کافه برایا و اشاعه خیرات و مبرات خالصا لله
تعالی پیوسته همت عالی نهمت مصروف میداشت و در درون و بیرون دار السلطنه هراة و سایر ممالک و ولایات
بقاع خیر از مدارس و خوانق و مساجد و رباط و حیاض بنیاد نهاده و باتمام رسانیده با وقاف بقاع توفیق یافته
ارتفاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هر کس از جفای روزگار و آسیب زمانه ستمکار مضطر گشته دست
امید در دامن عاطفتش زد اگرچه مثال کف تهی از درم و دینار باشی در دولت سرای او نهاد گل مانند جیب و دامن
او از زر تمام عیار پر شد   در ابر اگر ز دست تو یک خاصیت نهند   دست تهی برون ننهد هرگز از حباب
و بعد از فوت امیر جلال الدین جلیک کوکلتاش اقتدار امیر جلال الدین فیروزشاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا و ارکان
دولت را در هیچ امری از امور ملک و مال اختیار نمانده و هر کس را الجناب مهمی بتعیین می نمود هیچ آفریده خلاف آن

تصور نمی توانست نمود و این معنی بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری نبود که مصالح آن
مملکت پرداخته اشغال پادشاهانه شعار روزگار همایون آثار می ساخت و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه امیر
جلال الدین فیروزشاه جناب مرتضوی سیادت مآبی امیر عماد الدین محمود و جنابدی را که بصنوف فضایل و کمالات
اتصاف داشت بضبط اموال ولایت بلخ مقرر ساخت و سید از قبول آن عمل استعفا جسته هر چند در آن باب
مبالغه نمود بجایی نرسید و بکراهت تمام بموجب فرموده امیر عالیمقام متوجه قبه الاسلام بلخ شد و حضرت خاقان
سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آن ولا از دیوان بلخ بهراة آورده بوده چه مقدار
بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند
و ایضا سید عماد الدین به فراغ محاسبات سه ساله سرکار بلخ مامور گشته و چون در آن سال حسب الاتفاق
میرزا محمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود و حضرت خاقان سعید میدانست که در اموال آن ولایت فوت و فروگذاشت
بسیار واقع است و اگر تعلق بنواب امیر فیروزشاه میداده و سید نمی تواند که بی مددی آن مهم را فیصل دهد فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که مهمات قبه الاسلام بلخ را بحضور و شعور میرزا محمد جوکی تحقیق نماید و حال آنکه شاهزاده
را نسبت با جناب امارت منقبت مزاج تمام بود ع وای بر حال کسی کش غم کند غمخوارگی القصه
چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بهادر بتحقیق معاملات و افراغ محاسبات
و ضبط اموال و جهات را پیش نهاد همت گردانید و تصرف و تغلب بسیار متوجه وکلای امیر فیروزشاه شده در
آن باب دفتری منقح ترتیب گردید و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید فی شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه مزاج
شریف حضرت خاقان سعید از جاده اعتدال منحرف شده بسرحد انتقال رسید و ضعف قوت گرفته و قوی
ضعیف گشت و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصا دیار خراسان چنان آشفته و
پریشان شد که شرح آن بامداد قلم و مداد تیسیر پذیر نیست و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبا مسیحا دم و حکما
خضر قدم جمع آورده در ازاله علت و استرداد صحت و ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال نمود و
درویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفاء ذات فایض البرکات
خسرو آفاق را مسئلت فرمودند عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد
و ازدیاد مرض روی در انحطاط نهاده مزاج موفور الابتهاج روی بسرحد اعتدال آورد والحمد لله الحکیم الخبیر والصلوة
علی النبی البشیر النذیر **ذکر جامه پوشانیدن کعبه معظمه زادها الله تعظیما و تکریما و بیان انتقال امیر جلال الدین
فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد تعالی** در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد زرندی را
بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان جقماق استجازه نماید که خانه کعبه را جامه پوشاند و سید بآن ولایت
شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنا بر آن درین اوان که وفات شریف خاقانی

از شفاخانهٔ لطف سبحانی شربت صحت چشیده تصمیم آن عزیمت نموده بنابرین درین اوان شیخ نور الدین محمد المرشدی
مولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور گردانید که عازم بیت الله الحرام شده بلوازم آن کار پردازند و جناب شیخ الاسلامی
و حضرت مولوی جاجابی را که در دار العباده یزد ترتیب نموده بهرات آورده بودند بر داشته روی براه نهادند
و چون بمملکت شام در آمدند امرا و اعیان آن بلده نسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند
و بعد از وصول بجده و مصر سلطان چقماق بعضی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد و ایشان را باعزاز
و احترام تمام بشهر رسانیده در وثاقی بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه
روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید
بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف رخصت ارزانی داشت
چون ایلچیان بمکه رسیده بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافتند و باهتمام شرفا و حکام و خدام آن
مقام طوایف انام خانهٔ حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان
جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه از مناسک و آداب حج اسلام باز پرداختند عنان
عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده بدار السلطنه هرات بملازمت خاقان
سرافراز گشتند و کیفیت حال بعرض رسانیدند و در سنهٔ مذکوره یعنی سنهٔ ثمان و اربعین و ثمانمائه
میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایهٔ سریر اعلی آمده سید محمود جنابذی را همراه آورد تا کیفیت
جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال و جهات آن
سرکار مبلغهای کلی سر از گریبان اقربا و وکلاء امیر فیروزشاه بیرون می آورد لاجرم آن جناب را مخاطب
بپرسش جواب آن سخنان پرداخت امیر فیروزشاه را که بخاطر میرسید که مثال این مقال با وی نتوان گفت
بنابران متغیر گشته برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد
آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از ما امری
که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در ضمیر همایون خطور نکرده بود که از جهت تصرف اموال ولایت
بلخ وکلاء و منتسبان او را بازخواست کنیم اگر توره چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته از
مجلس بیرون روند مبارکش باد والا از غضب پادشاهی بی‌خبر نماید امیر فیروزشاه ازین پیغام استشمام
رایحهٔ انتقام نموده از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و الم مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت
خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و
روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار رحمت ایزد متعال انتقال فرمود و نعش کشیده بمدرسه‌ای که
در ظاهر دار السلطنه هرات نزدیک بعمارت مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید از فوت

آن امیر صاحب تایید متاسف گردیده منصب او را بولد ارشدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و مهم رعایا
امیر سلطانشاه برلاس در دیوان امارت خاقان سعید مهر زده در غایت اختیار در آن کار دخل کرد **ذکر فوت میرزا
محمد جوکی بهادر** میرزا محمد جوکی بهادر پسر کهتر خاقان فریدون نشان بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت و فرزانگی
در جبین مبین او معاینه میشد و شمشیر برّش خون از دیدهٔ شیر سپهر گشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام
نهادی و آن جناب همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر می‌برد و آن حضرت نسبت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای
می‌آورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را مجال خود نمی‌گذاشت و پیوسته در باب اعمال ناصحیح
شاهزاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه سکندر حشم میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد
و حال آنکه برادرزادگانش میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات می‌گذرانیدند
بنابرین معنی لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاهزاده تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات باهرش
گشت و با وجود این حال میرزا محمد جوکی از غایت غیرت خود را نمی‌انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف بلاد
خراسان سیر میفرمود تا در سنهٔ مذکوره بنواحی سرخس مرغ روحش از قفص قالب پرواز کرده با عندلیبان چمن
قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید از استماع آن واقعه بغایت مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان
شکیبایی زده کلمهٔ همایون انا لله و انا الیه راجعون بر زبان گذرانید و نعش شاهزاده مرحوم را از سرخس بهراة
آورده در گنبد مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و امراء عظام حسب
فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی را که سیورغالش بود در میان اولادش میرزا محمد سید قاسم و میرزا ابابکر
قسمت فرمودند **گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمان فرمای آفاق و نهضت رایات نصرت
آیات بصوب ولایت فارس و عراق** مورخان پسندیده اخلاق و مستخبران موفور الاستحقاق صحایف اوراق
باین موشح آراسته‌اند که چون فارس مضمار تهور سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت
متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بدرگاه شاهزادهٔ عالیجاه جمع آمدند و دخل آن حضرت در قبال
لشکر جیش وفا نکرد بنابران بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخت بر مزاج حضرت خاقانی مستولی
گردیده و قوی بمرتبه‌ای ضعیف شده که آن حضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلده اصفهان و شیراز
را بحیطهٔ تصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت خاوندشاه میداشت
و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می‌افراشت القصه میرزا سلطان محمد سخن فتنه‌انگیزان
را قبول نموده بیک ناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را مقید و محبوس ساخت و اموال بسیار از آن
ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید و میرزا عبد الله
چون قوت محاربه نداشت دروازه‌های شیراز را مضبوط و محفوظ کرده و قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه

در ستاره وکیفیت واقعه را در قلم آورد و لاجرم چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر رسید با وجود ظهور امارات نقاهت
و وفور ضعف شیخوخت بواسطه رعایت ناموس پادشاهی و مبالغه جناب عفت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا
در شهور سنه خمسین و ثمانمائه لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق برافراشت و میرزا علاء الدین رکن الدوله
را در دار السلطنه هرات قایم مقام خود بگذاشت و چون ملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان
شاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم بسم
منقلای پیشرو روان گشته و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این ترک
مجاهده شیراز داده روی توجه بجانب لرستان نهاد و خاقان سرافراز فرزند شاهزاده را معلوم نمود
از منزل کمنه مان عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال نمود
جمعی از سادات و فضلا که در سلک هواداران سلطان محمد انتظام داشته مواخذه و معاقب گردانید بلکه در اواسط
ماه مبارک رمضان اکثر آن قوم عالیشان را بپایه سیاست رسانید و جناب اشرف الفضلا المحققین مولانا شرف
الدین علی الیزدی نیز جهت مصاحبت میرزا محمد گرفتار گشت و بنا بر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی حضرت
مولوی بر شاهزاده میخوانده ◦ چرخ است پیر و اختر بخت تو نوجوان ◦ آن به که پیر دولت خود با جوان
دهی ◦ وهی گفته که حضرت خاقان سعید متوجه این جانب نخواهد شد آنجناب را طلبید و پرسید که تو از
کجا می گفتی که من بدین جانب نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن از روی دلایل نجومی نگفتم بلکه بقیاس عقلی
عرضه می داشتم زیرا که شاهزاده تمامیت خجسته ظلال بر جوانب دولت و اقبال بالا کشیده و آفتاب
فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گشته ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالی گهر از پای درنیاید
و در برج عاطفت خاقان بحر و بر از وصمت زوال و عقده کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه
جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت متعرض آن جناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت
خاقانی خدمت اشرف الفضلا را بشاهزاده سپرد و آن حضرت جناب مشار الیه را خفیه بجانب هراة ارسال فرمود
و حضرت خاقانی آن زمستان در شاوری قشلاق کرده و بعد از انقضاء فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت
که امرا عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و میرک احمد فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته او را تسلی
سازند که شاهزاده بقدم اعتذار پیش آید و باستغفار زبان گشاید و بدرگاه جهان پناه آید و اگر نصایح
ایشان را بسمع قبول اصغا ننماید بزجر و تکلیف او را بملازمت رسانند و امرا متعاقب یکدیگر بدان جانب شتافتند
امیر شیخ ابو الفضل پیشتر از رفقا به میرزا سلطان محمد رسید و سخنان مشفقانه بعرض رسانید و آنحضرت
بملازمت موکب عالی مایل گردانید و در آن اثنا صورتی دست داد که هر کس که در اردوی همایون بود روی بطرفی
دیگر نهاد ◦ گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بجنت برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین حکم

من علیها فان قضاییست مبرم و قضیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم جمشید خورشید که سپهر چهارم مسند جاه و جلال
اوست ع از بیم زوال رعشه داریست ◦ و سپهبد بهرام که حصار نیلگون پنجم خانه عزت و اقبال اوست
از وهم وبال هیچ قراریست نظم خورشید که هست خسرو چرخ برین ◦ دارد همه روی زمین زیر نگین ◦
هر روز کاهش و زوال قرین ◦ چون هست چنین بود جهان را آیین ◦ ترتیب این نشیب آنکه در آن اوان
که بیمن دولت و حسن معدلت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معموره ربع مسکون ع غیرت کارگاه گردون بود
ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت مینا انکال جمال ننموده خدنگ بلا از شست جفا بگشود و چنین واقعه جانسوز
تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل سرادقات خاقان صاحب حشمت بود گاهی از درد
معده و ضعف بنیه شکایت می فرمود و در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمایه موافق اول روز
نوروز شراب مخلصه آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مرقد منبع
قلعه تبرک نموده عنان گران بدان طرف انعطاف داد و در اثنای سیر استری که مرکوب آن شهسوار میدان
نامداری بود آغاز سرکشی کرده و حرکت ناسازگار با مساک عنان وفق ننموده بنابر آن از اسب فرود آمده و در
آن نشست همان لحظه درد معده بر بنیه مستولی شد که ذات فایضة البرکات کار از تدبیر کبیر و صغیر و پیر و برنا درگذشت
و بر طبق آیه کریمه فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بارگاه
فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردیده مطایر روح شریف خاقانی خلافت پناهی رفیق مسافران آن جهانی
شده در حظایر قدس و ریاض انس ماوی گزید نظم ولایت دایم بقا و حیات ◦ که عالم ندارد قرار
و ثبات ◦ رسد بخت ار باوج کمال ◦ چو خورشید تابنده یابد زوال ◦ بیا تا بگوییم با بانگ
نی ◦ که جمشید کی بود و کاووس کی ◦ در آن روز محنت اندوز شاهزادگان گیتی افروز غیر میرزا
ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنغر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا
محمد جهانگیر نبیره و دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از امرا عظام نیز بجز امیر لقمان برلاس کسی
تشریف نداشت زیرا که سایر نویینان نزد میرزا محمد سلطان رفته بودند و بقیه آن روز و آن شب حقیقت
آن واقعه در تعب مخفی ماند و مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه فرزند ارجمند میرزا الغ بیک معتمدی نزد میرزا
عبد اللطیف فرستاده و پیغام داد که فرمان فرمای بلاد و عباد از میان رفت و این والوس امروز
نمانده مناسب آنکه تو خلایق را دستگیری نموده نگذاری که پریشانی بحال اردوی ظفر مآل راه یابد و میرزا عبد
اللطیف ملتمس مهد علیا را مبذول داشته از برای تغافل بپای طوق ظفر شعار شتافت و صباح روز دیگر که از هول آن واقعه
محنت اثر خسرو خاور گریبان افق چاک زده جهت سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون کرده در برافکند
افغان ز جانبان برآمد ◦ صبحی چو صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر

از اوج فلک اخضر درگذشت و دودمان ظلام شب زنگ پوشیدند و جای آن بود که سلسله‌مویان رخسار خورشید انوار
خراشیدند و مناسب چنان می‌نمود در آن زمان میرزا ابوالقاسم بابر با فوجی از اصحاب تهور که از مخصوصان
او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان افراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شده
ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاهزاده در اردو بازار که در بلده
بود دست بغارت برآوردند و غبار فتنه در هیجان آمده غوغای عام برخاست و میرزا عبداللطیف از کشته
و در کردار دو ناخته چند کس را سیاست فرموده و باب تیغ آتش‌بار گرد آن آشوب را تسکین داده و دو
روز در رعایت سعی و اهتمام بجا آورده برعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهت اعلام آن واقعه نزد پدر بزرگوار
بسمرقند فرستاد و در روز سیم نعش مغفرت مآب در محفه نهاده و از یورت قشلاق کوچ کرده روی بصوب
خراسان آورد و بعد از قطع یکدو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بسمع شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد
آغا با امرای ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارند و چون شاهزاده از نشاء جنون بهره تمام داشت و بود
محبت جده را نسبت بمیرزا علاءالدوله زیاده است این سخن را باور کرده بیان خواری و شستان فی سلخ
ذی حجه مذکوره جهات مستر علیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج داد و از هر کس که ایمن نبود او را بند فرمود
و از جناب مقرب حضرت سلطانی استماع افتاده که میرزا عبداللطیف در نهب اسباب حشمت مهد نعمت
مآب بمرتبه مبالغه نمود که چون کوچ واقع شد الجناب الاغنی نیافت که سوار شود عصایی بدست گرفته پیاده قدم
در راه نهاد و در آن حال یکی از نوکران امرای برلاس بآنجا رسیده اسب خویش پیش کشید تا مهد نعمت شعار
سوار شده و چون میرزا عبداللطیف باسفراین رسید داروغه آنجا در شهر تحصن جسته اظهار مخالفت نموده و
شاهزاده بعد از محاصره و محاربه قهرا قسرا شهر را گرفته در آن بلده غارت تمام بوقوع انجامید و میرزا عبد
اللطیف از اسفراین ببسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر با بستگان امیر هندوکه و بحر جان شاهنشه
و بر سر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آن صوب شده باز فسخ عزیمت نموده اردوی اعلی حضرت شعار ظفر
سبزوار در حرکت آمد و در اثنای راه خبر رسید که سلطانشاه برلاس با دیگر امرا که باردوی میرزا سلطان
محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت اند که امیر شیخ ابوالفضل که آنجا توقف نموده و امیر نظام
الدین احمد فیروزشاه از راه ترشیز بهرات شتافته و دیگر امیر سلطانشاه بموکب عالی پیوست
و میرزا عبداللطیف از سبزوار بنیشابور خرامید و در آن بلده شنید که میرزا علاءالدوله ابواب خزاین گشاده
و زر وافر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده اند و شاهزاده از غایت غرور
بدان خبر التفات نفرموده و در نهایت غفلت سلوک می‌کرد تا صورت گرفتاری او روی نمود و تفصیل این اجمال آنکه
هم در آن روز که در مملکت ری واقعه نایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی بهرا

صبا و شمال بهرات فرستاده و کیفیت حال اعلام داده و میرزا علاءالدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر را شنید از
فواره دیده جوی خون بر چهره لاله‌گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در
میان انداخت و بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیک نموده مبلغی کلی بسمرقند ارسال
نماید و بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضای خاطر شریف عم بزرگوار نماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی
کیهان‌پوی خبر رسید که میرزا عبداللطیف نسبت بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوه بی‌حرمتی ورزیده میرزا
علاءالدوله برآشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعه اختیارالدین خرامیده ابواب خزاین برگشود
و چندان زر و جوهر بلشکر بخشید که پیش از آن در کان امکان نمی‌گنجید آنگاه میرزا صالح ولد میرزا پیر محمد میرزا
را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان و جمعی از مشاهیر شجعان بدفع میرزا عبداللطیف نامزد فرمود و میرزا
صالح با رفقا بمشهد مقدسه رفته خبر بی‌سامانی اردوی شاهزاده بتواتر شنود لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته
بصوب نیشابور ایلغار کردند و صبح شنبه سیزدهم ماه صفر بیکناگاه در قبتول میرزا عبداللطیف تاختند مهد علیا
و امرای ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند و در موضعی مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار
گشته آواز سورن باوج این نیلگون کلن رسانیدند و میرزا عبداللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب
بود و چون صدای نفیر و آوای سورن استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخاست و اظهار تجلد نموده ضعیف
قتال پیادات و بنفس نفیس بر صف اعدا تاخته حمله‌های پیاپی کرد و سر گردنکشان را چون گوی در پای اسب چوگان
چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد و در آن اثنا شنید ز تیری فتادش بسر در آمده از پشت زین بر زمین
افتاده مراد مخالفان بر آمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند گرده
تقلیوس شاهزاده را غارت کردند **نظم** همی تا بگردانی انگشتری ** جهان را دگرگون شود داوری ** بعد از آن
میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش حضرت مغفرت انتما و مرافقت مهد علیا گوهرشاد آغا عازم هرات گشتند و
میرزا علاءالدوله تا مسعدآباد و جام باستقبال آمده در آن مقام دیده بدیدار جده عفت و ثمار روشن گردانید و بر مخلص
الجناب و گرفتاری میرزا عبداللطیف لوازم محامد الهی بتقدیم رسانید و بر تخت بخت دودمان شکامی نشست و
اطراف بارگاه را بجوهر و جهی آراسته باحضار میرزا عبداللطیف فرمان فرمود و فرمان داد شاهزاده را با کنیزه
کاران کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند و جابه بهر سلطنت مصیر بردند میرزا علاءالدوله بغرور موفور
او را مخاطب ساخت و گفت نسبت با والده خود چرا بی‌حرمتی کردی جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن
آنو قاجیلی میرزا علاءالدوله جریمه جریده عم‌زاده را برقم عفو مرقوم گردانید و درگاهی خاص جهت او تعیین نموده برای
محافظتش معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدارالسلطنه هرات شتافته شاهزاده را در قلعه اختیارالدین مقید ساخت و جسد
مطهر خاقان عالی گهر را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرده چند روز بکفکات کلام و اطعام طعام خواص و عوام

وانتظام پرداخت و حضرت خاقان سعید آنچنانکه سپرده ایم بعد از چند روز از تعزیت پرداخته شد و خاقان سعید را هشت پسر بود
ترتیب میرزا الغ بیک گورکان · میرزا ابراهیم سلطان · میرزا بایسنغر · میرزا سیورغتمش · میرزا محمد جوکی · جان
اوغلان · بارزی · جان اوغلان و بارزی در صغر سن روی بعالم آخرت آوردند و میرزا ابراهیم سلطان و میرزا
بایسنغر و میرزا سیورغتمش و میرزا محمد جوکی در زمان حیات آنحضرت وفات کردند و از میرزا ابراهیم سلطان
یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام داشت و شاهزاده در وقت فوت جد بزرگوار در شیراز حکومت مینمود
و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا اقراجار اما میرزا بایسنغر سه پسر
داشت میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا
ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر بودند یکی از آن جمله در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان
بن میرزا [illegible] و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرده اما وزراء خاقان مظفر لوا برین موجب است که مسطور می گردد
ومن الله الاعانة والمدد **ذکر شمه از احوال وزراء خاقان مغفرت انتما** از سیاق اوراق سابقه و فروغ انوار
مستانسه خاطرها اشتباه یافته [illegible] در اوائل ایام سلطنت خاقان سعید خواجه غیاث الدین
سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت
سرافراز بودند و در اواخر سنه عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور عنایت نظر حضرت خاقانی
شده باتفاق خواجه احمد داود در مهمات امور ملک و مال [illegible] و آن دو وزیر صاحب تدبیر [illegible] بساط
مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاح می کردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از لوح خاطر می ستردند و خواجه
احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود و خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در
کمال دولت و اقبال روزگار گذرانیده انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار عراق و خراسان
تافت و در آن اوقات در اطراف ولایات بقاع نفاع بنا و قری معموره و مستغلات موزونه وقف نموده ابواب
خیرات بر روی امید فقراء و مساکین باز گشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر وکالت میرزا [illegible]
مدار السلطنه هراة [illegible] بجناب میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت گردید و در
زمان استیلاء میرزا الغ بیک بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار می گذرانید و سایر احوال
آن خواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم درین مقام خامه خوش خرام از
تفصیل آن درگذشت **خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی** بمتانت رای و
علو قدر و شرف خاندان و رفعت منزلت میان اشکال و اقران امتیاز و استثنی داشت و آنجناب
در ماه صفر سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریک شده رایت [illegible]
افراشت و در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بجهة مهمی بخانه مولانا فصیح خوافی

که وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرمود و جناب مولانا چند طبق برنج بدنبه کشیده خواجه سیدی احمد [illegible]
در آن اثنا کرنیت در روی مولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند و در آن اثنا دست خواجه
بر طبق خورده مقدار شوربا بر دستار خوان بریخت و روز دیگر مولانا بر سر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود
بعضی مردم گفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بودند و دستار خوان را چرب ساختند و خواجه سیدی احمد
این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که در آن آش آنقدر روغن نبود که بریختن آن دستار خوان چرب
شود وفات خواجه سیدی احمد در پنجم شعبان سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزندانش
خواجه شمس الدین محمد نعش او را بهراة نقل کرده در جوار مزار فیض آثار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بخاک سپرد **امیر
علاء الدین شقانی** در زمان فرخنده نشان حضرت خاقانی چند سال در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد
شریک بود و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن اشرف و تقصیر شریک خود را بعرض خاقان
تاج و سریر رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه علاء الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز در
سرکار خواجه پیر احمد استمام فرماید و حال آنکه خواجه پیر احمد قریه یحیی آباد را که از توابع هرات است و هر سال
مبلغ کلی حاصل داشت بجرای [illegible] صفی الدین ولد خواجه عبد القادر گوینده که مردی مزاح کننده بود و در مجلس [illegible]
نسبت با امراء و ارکان دولت مطایبه می نمود اجارت داده بود و امیر علی کیفیت توفیر آنرا دانسته بحث [illegible]
قریه یحیی آباد پرداخت و در قریه مذکوره صفی الدین آن وزیر نادان را بخانه خود فرود آورده و آغاز طبخ کرده [illegible]
که بجای آب آن از مسکرات و محذرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانیده امیر علی در تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت
ممکن که رنگ داشته باشد صفی الدین سوگند خورد که این رنگ و هیچ محذری ندارد و اشارت بظرفی کرد که [illegible] داشت
و سوازی بکیده جزو از آن برگرفته بخورد و بنا برین خاطر امیر علی اطمینان یافته قریب نیم سیر از آن معجون بکار برد و در
فرو رفته همانجا سر بر [illegible] نهاد و صفی الدین سوار شده خود را بنظر میرزا [illegible] رسانیده و معروض گردانید که وزیر [illegible]
که تحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده اول بر سر من فقیر آمده که تستا جوانم و آنقدر رنگ تناول نموده که اگر
عضوی از اعضای او را [illegible] نمی شود پادشاه بادین و داد از وقوع این معنی استبعاد کرده متعهدی [illegible] جانب
فرستاد تا مشاهده حال امیر علی نماید و آن شخص بیحیی آباد آمده و امیر علی را بآن شعور یافته باز گشت و آنچه بعین الیقین
دیده بود عرض نمود لاجرم نایره غضب پادشاهی مشتعل شده احتیاج بطلب او ارسال داشت و احتیاجی در قریه
یحیی آباد و در حالیکه کلمه لا یموت فیها ولا یحیی بر امیر علی صادق می آمد او را [illegible] سریر اعلی رسانید
و امیر علی مخاطب و معاتب گشته و مبلغی برسم جرمانه جواب گفته بنیابت بی اختیار شد و بعد ازین واقعه در
جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک طریق مخالفت نپرداخت
از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید که در روز چهارشنبه [illegible] صفر

خمس و اربعین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد و امیر علی لیچه که بر ضبط اموال ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش آمده شیراز
آن مبلغ عرض کرده میرزا شاهرخ از تمامی احوال آن موضع استفسار نموده خواجه شمس الدین علی بتقریر دلپذیر کیفیت واقعی
که معلوم نموده بود باز گفت و گفت که با امیر علی شقاقی سخن دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه
بتحقیق مهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمده در بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس الدین
علی در یکدو مجلس انواع تقصیر بر امیر علی شقاقی ثابت گردانید و کیفیت قضیه بمسامع علیه رسیده حضرت خاقانی رقم عزل
بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس الدین علی لیچه بعد از عزل امیر علی شقاقی فی سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بر مسند
وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگ زادگان سمنان بود و بوفور فضایل و کمالات اتصاف داشت
پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل علم و درایت می گماشت و چون لقب خواجه شمس الدین علی بآن منصب مخالف
مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متأثر گشت و سه چهار روز در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و درین ایام از جانب
شیراز عرضه داشتی بپایه سریر اعلی آمد خواجه شمس الدین علی بی حضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون آن کتابت بعرض
رسانید و در جواب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد هرچند وقوع این حالت ضمیمه کدورت
خاطر جناب وزارت مآب گشت اما از غضب حضرت شاهرخی ترسیده آن نشانها را مهر فرموده روز دیگر بدیوان تشریف
فرموده خواجه شمس الدین سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی بر مسند وزارت متمکن بود و چون واقعه نایله آن حضرت
اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت و مآل حالش بوضوح نپیوست ذکر صدور حضرت خاقان
مغفور چنانچه از کتب تواریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا
کمال الدین عبد الحمید و مولانا قطب الدین قرومی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان
سلطنت خاقان عالی منزلت بمنصب منیع صدارت رسیدند و در باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و در
رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا جلال الدین لطف الله بر سایر شرکا
رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و تربیت افاضل محبت صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت
وفات مولانا لطف الله در شهور سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و از آثار فضل صدر شعار مدرسه ایست
در ظاهر هرات که نزدیک بمزار پر مجرد خواجه ابو الولید احمد بنا نموده مولانا صدر الدین ابراهیم بعلو نسب
و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند امتیازی تمام داشت و در اوایل ایام
دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت و همواره همت عالی نهمتش بر تربیت
علما و افاضل و تربیت اکابر و اماثل مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای
شریعت مطهره اصلا تجاوز نمی فرمود لاجرم تا آخر ایام حیات شاهد نقصان بکمال جاه و جلالش راه نیافته روز بروز
پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار از مشرق بر وجنات احوال آن جناب می تافت انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم

بجوار پروردگار رحیم در نشابور فی شهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه روی نمود مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود مولانا عبد الحمید
ولد مولانا قطب الدین قرومی که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام می نمود و مولانا
عبد الحمید در زمان سلطنت خاقان سعید چند سال شریک مولانا جلال الدین لطف الله در آن امر جلیل
گرد و در سرانجام مهام ارباب عمایم از سادات و اعاظم شرایط اهتمام بجای می آورد و مولانا شمس الدین محمد امین
بعد از فوت مولانا جلال الدین لطف الله منظور نظر عنایت خاقانی عالی مکانی شده بجای پدر بزرگوار خویش
مولانا صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و در اواخر ایام حیات پادشاه عدالت صفات در غایت
اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام می نمود و حضرت خاقانی از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک
طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علو همت دیگر پیرامن درگاه سلاطین عالیجاه نگردید و هرچند میرزا
ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید آن جناب را تکلیف قبول منصب نمودند بجایی نرسید عاش حمیدا
و مات سعیدا فی شهور سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه مدت حیاتش هشتاد و هفت سال بود از آثار آن جناب
مسجدیست که در درون بلده هرات ببازار چه قبچاق بنا فرموده و دو رباط که در دو جانب کوتل قریه فلیج کار از قری
ولایت هرات دوست تعمیر نموده تقبل الله منه گفتار در ذکر بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر
با خاقان عابد عادل بوده اند بر ضمیر اولی الابصار مخفی و مستتر نخواهد بود که بنا بر امتداد ایام دولت حضرت خاقان سعید
و کمال معدلت و نصفت آن پادشاه صاحب تأیید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا
در ممالک آن حضرت در غایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال می نمودند و بیان حالات مجموع
آن طایفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامه نکته دان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از حال مشاهیر آن
طبقه عظیم الشان می آراید هر کس که پیشتر از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم مییابد خواجه
محمد پارسا ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام
داشت و در ماه محرم الحرام سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه متوجه گزاردن حج اسلام و طواف روضه منوره
حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام گشته از آب آمویه عبور فرموده و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید
سادات و علما و افاضل مقدم او را باکرام و اعزاز تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول بمکه مبارکه و فراغ
از مناسک حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی آنکه در عماری نشیند طواف وداع بجای آورد و در غایت
ضعف و ناتوانی بجانب مدینه طیبه در حرکت آمده روزی در اثنای راه اصحاب را طلبیده و یکی از ایشان را فرمود
تا این کلمات را قلمی گردانید بسم الله الرحمن الرحیم جاءنی سید الطایفة الجنید قدس سره فی صحوة یوم السبت
التاسع عشر من ذی الحجة سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه عند انصرافنا من مکة المبارکة زادها الله تعالی تکریما و
نحن بسرمع الرکب و انا بین النوم و الیقظة فقال فی زیارته و بشارته القصة مقبول فحفظت هذه الکلمة و سررت بها تم

استیقظت من الحالة الواقعة بین النوم والیقظة والحمد لله علی ذلک و آن جناب روز چهارشنبه بیست و سیوم ماه مذکور
سیوم روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری داخل قافله رومی نماز گذارد و شب جمعه در جوار مزار
عباس رضی الله عنه جسد شریف را بخاک سپردند و از مولفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است و در آن
نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر سلام الله علیه وعلیهم ما طلعت الشمس والقمر اندراج یافته اما چون سخنانی
که مخالف مذهب عبید است نیز در فصل الخطاب مکتوب گشته علمای شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات نگردانیده‌اند
و بعضی از فضلا لفظ فصل الخطاب را جهت تاریخ وفاتش شمرده‌اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا ثمره شجره
وی خواجه حافظ الدین ابو النصر که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر خود شده و در نفی وجود و بذل موجود
کار از وی در گذرانید و وفاتش در سنه خمس و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاده و در قبة الاسلام بلخ مدفون
گشت و یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید قطعه خواجه اعظم ابو نصر که گذشت ∴ تکیه گاهش سند دار البقا
سر او چون با خدا پیوسته بود ∴ زین سبب تاریخ شد سر خدا خواجه لطف الله بن خواجه عزیز از اعاظم
و متبرکان بود و سالها در مقصوره جامع هرات بنصیحت بعضی خلایق مشغولی مینمود و وفاتش در سنه ثلث و عشرین
و ثمانمائه بوقوع پیوست و در خیابان هرات در جوار مزار علامه رازی مدفون گشت امیر غیاث الدین محمد ممد سالکان
طریق یقین و قدوه ناظمان مناظم دین بود باطن خجسته میامنش مهبط انوار معرفت آلهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر
آثار کمالات نامتناهی و آن جناب در ایام جوانی و عنفوان ایام زندگانی چند گاه در خدمت اصحاب الیقظة اوقات
بسر می‌برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات مصروف گردانید و چون بدرجه کمال ترقی
کرد بباد غیس شتافته درین محل که حالا لنگر مقدسه آنجناب است رحل اقامت انداخت و باندک زمانی در آن
منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته آنمقدار زراعت و عمارت شد که صفت مصر جامع
پذیرفت و عظیم شان و علو مکان امیر غیاث الدین برتبه رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم
انوار گاهی باقدام نیاز از دار السلطنه هرات جهت ملاقات آن سید خجسته صفات بلنگر مقدسه می‌شتافته
و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده و یکروز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت منقبت لوازم
ارادت بجای آورده و چنین مسموع گشته که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود
آنجناب از غایت علو همت امیر جلال الدین فیروزشاه را طلبیده مقالید انبار و حوائج خانه لنگر را پیش او نهاد
و فرمود که درویشان از عهده تقسیم خرجیاتی را که درین خانقاه است بیرون نمی‌توانند آمد امید آنکه شما لطف
نموده آنچه لایق لنگر است اینجا سامان کرده بوی سپارید و امیر فیروزشاه برجوع این خدمت مباهی گشته
حسب الفرموده بتقدیم رسانید بنابرین در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروز
شاه دعوی تولیت لنگر می‌کردند و بدین واسطه چند گاه امیر عبد الخالق فیروزشاه صاحب عهده آن امر بود وفات

امیر غیاث در شهور سنه اربع و عشرین و ثمانمائه روی نمود مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش در سلک
مشایخ ماوراء النهر انتظام داشتند و همواره همت بر متابعت خواجه بهاء الدین نقشبند می‌گماشتند شیخ محیی
الدین محمد الاعرابی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود و با سلاطین و امرا در کمال ابهت و استغنا ملاقات می‌نمود
و چند نوبت بگزاردن حج اسلام فایز گشت و در کرت اخیر که بحجاز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان
سنه ثلثین و ثمانمائه درگذشت یکی از فضلا در آن باب گوید نظم وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی ∴ میانه حلب است
و میانه رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و در درس سلطان
المحققین و برهان المدققین سعد الملة والدین مسعود التفتازانی تحصیل فرموده مهارتش در منقول و علوم معقول بحدی
رسید که حضرت مولوی در اجازتی که از برای آن جناب می‌نوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات اینجانب
بر سهو بیانی یا بیان اطلاع یابد بعد از تامل و احتیاط به تغییر بنایی یا تغییر بنائی اصلاح فرماید و در سنه ثلث و عشر
و ثمانمائه که عمارت مدرسه شریفه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلده فاخره هرات در
محاذی قلعه اختیار الدین واقع است باتمام رسید آنحضرت تخت رقم تدریس بر وجنات حال مولانا یوسف
کشیده و در روز اجلاس بنفس نفیس بمجلس درس تدریس تشریف حضور شریف ارزانی داشت و قامت قابلیت
آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضا حضرت خاقانی هم در آن روز مرجع العلماء والاهالی مولانا جلال الدین
یوسف حلاج و حاوی فضایل انسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین
لطف الله خواجه عزیز الله را از آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرموده و امر شیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی
خواجه علاء الدین علی چشتی تفویض نمود از ثقاه استماع افتاده که بعد از چند گاه از نصب علما شاهزاده هم
مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر علما شیخ شمس الدین محمد
جزری و از اعاظم امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدین بقعه شریفه تشریف آورده و مولانا محمد از کشاف
تفسیر آیت شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط درس گفت و فرمود که بر حاشیه مولانا
سعد الدین تفتازانی که برین مبحث نوشته ده اعتراض وارد دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمیکرد اعتراضات
خود را بلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبت دیگر شبهات
مذکوره را بفارسی تقریر نمایند تا امرا و سلاطین و سایر حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این
التماس را بر شفقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین یوسف در مقام
معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بر وجهی مندفع گردانید که خفت آن بر تمامی حاضران واضح گردید و پیش روی
با مرا آورده گفت که چهار سخن دیگر را برین قیاس باید دانست که اگر مولانا سعد الدین هیچنان بودی که بر یک حاشیه
ده اعتراض وارد باشدی تصنیفاتش شرق و غرب عالم را فرو نگرفتی و امیر فیروزشاه زبان بتحسین مولانا

بوسف کشیده گفت که امروز کاری کردی که سرحق که مولانا سعدالدین در زنده بود اشاره یافت آنجناب جواب داد که خوف ترتیب آنحضرت در باره من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانه او را داوم از برکات بروم اندکی از بسیاری آن مودای نمی شود و مولانا جلال الدین اوبهی مرید آنحضرت نقابت منقبت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار ارادت تمام بود و خوابش در بلده هرات در شب شنبه پنجم شعبان سنه ثلث وثلثین وثمانمائه روی نمود خواجه ناصرالدین خلیل الله جامی ولد خواجه جلال الدین محمود جنید بود و از ساير اولاد شیخ احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی شود وفاتش در ماه شوال هشتصد و سی و سه اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آنجناب عالیشان خون جگر از دیده بکشاد کاشف اسرار ازل امیر نورالدین نعمه الله ولی مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادات گوی مسابقت می ربود سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش داشتند و علماء اعلام و فضلا کرام و ساير اکابر و معارف آن ایام درگاه کعبه آستانش را قبله حاجات می پنداشتند دیوان اشعار حقایق آثار آن سید ولایت و ثار مشهور است و در آن کتاب افادت ایاب ابیات که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهی است مسطور انتقال آن صاحب کمال از دار ملال بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریه ماهان کرمان در پنجم رجب سنه اربع وثلثین وثمانمائه دست داد و در وقت سکرات ع طوطی طبع شکرافشانش :. نظم
این ابیات لطافت آیات زبان بیان بگشاد که نظم نعمت الله جان بجانان داد و رفت :. بود رنجی
ستاند و رفت :. کل شیء هالک الا وجهه :. خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت :. چون ندای ارجعی
از حق شنید :. زنده دل از عشق او جان داد و رفت :. نعمت الله دوستان یادش کنید :.
تا نپنداری که رفت از یاد رفت مولانا نورالدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب
انشاء و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تالیف منتظم بود و آن جناب هروی المولد است اما در همدان نشو و
نما یافته تحصیل نمود حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان را نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار
[illegible] و او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضاء خاطرش می گماشت و جناب مولوی بعد از
[illegible] بحضرت ملازمت سده سنیه شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزاده پسندیده صفات میرزا
[illegible] بر صفحات احوالش تافت و آن جناب زبدة التاریخ بایسنقری را که مشتمل است بر وقایع و حوادث
[illegible] بنام آن شاهزاده فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع [illegible]
[illegible] آن کتاب افادت [illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] :. [illegible]

بهزرنجان بود مولانا رکن الدین محمد الخوافی جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دارالسلطنه هراة بمدرسی
و افاده و قیام و اقدام می نمود و علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ می دانستند و امرا
و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک می جستند و جناب مولوی در ایام
شباب و اوان جوانی عزم گزاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید و روزی چند در شیراز
که در آن زمان مقر اعزاز پادشاه جهان مطاع شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع ملاقات آنجناب بسیار
میل کرد و چند نوبت استدعای حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورده و مولانا بهر نوع که توانست رخصت حاصل
نموده بحجاز شتافت و برکات حج اسلام گذارده و شرف زیارت روضه منوره خیرالانام علیه الصلوة والسلام
دریافت و چون از آن سفر مبارک بازگشته بخراسان رسید دیگر آمده بمجلس هیچیک از سلاطین نرسید
و وفات آنجناب در پنجم سوال سنه اربع وثلثین وثمانمائه روی نمود و این صورت در ظاهر بلده فاخره
هرات بقریه غوره و در روز واقع بود خواجه ابوالوفاء خوارزمی بتحصیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته بود و در
مبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی بآیین و طریق صوفیه سلوک می نمود و از نتایج طبع شریفش در علم تصوف چند
رساله مشهور است و بعضی از رباعیات جامعت آیاتش بالسنه و افواه مذکور و این رباعی از آن جمله است رباعیه
من از تو جدا نبوده ام تا بودم :. اینست دلیل طالع مسعودم :. در ذات تو ناپدیدم از معدومم :.
در نور تو ظاهرم اگر موجودم :. و خواجه ابوالوفا در خوارزم فی شهور سنه خمس وثلثین وثمانمائه در لحد
وهم در آن ولایت مدفون گشت مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان
سعید انتظام داشت و در مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهربار مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی شیر ثبت است
چنان مستفاد می گردد که مولانا حسین در ایام دولت حضرت خاقانی غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست
ای در همه عالم نهان تو و پیدا تو :. هم درد دل عاشق و هم اصل مداوا تو :. و طایفه از اجلاف فقهاء
حنفیه بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسایل فقهی تصور نموده آن جناب را تکفیر کردند و کیفیت
بعرض نواب پایه سریر اعلی رسانیدند و خدمت مولوی را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم طلب
اما هر چند سعی نمودند مدعای خویش بثبوت شرعی نرسانیدند و مولانا حسین اعتراضات احداد را جواب
جواب گفته از آن تهمه خلاص گردید مقصد اقصی در ترجمه مستقصی از جمله مؤلفات مولانا کمال الدین حسین
[illegible] آن کتاب افادت ایاب در غایت فصاحت و کمال [illegible] بعضی حکایات [illegible]
[illegible] و شیخ [illegible] مولانا جلال الدین رومی [illegible]
[illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible]

بوده همواره در طریق زهد و تقوی سلوک می نمود از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الحق احمد تفتازانی
افشاء و کرامیر فخر الدین وزیر نقشی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بخواب دید پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین
یونس فرزند شماست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست و روز دیگر در تعظیم و احترام آن زبده اولاد خیر
الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار وزارت در قبضه اقتدار او بود نگذاشت که
هیچکس از اکابر خراسان بدان جناب تقدیم نماید و سید صدر الدین یونس در سنه   بلده فاخره هرات
وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و
مرتضی فی سنه   از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین عبد الاول
علیهما الرحمة والرضوان من الله العلام خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات
انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم
و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است وفات آن جناب بدار السلطنه هرات
در چهاردهم ذی الحجه سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه بوقوع پیوست مولانا جلال الدین عبد الغفار
جلال الدین ابا سحق سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بوده و در تحصیل علوم دینیه و تکمیل
معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق و سابق بود و وفاتش در نوزدهم ذی حجه مذکوره اتفاق افتاد
حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار عظم شان آن سرور اهل فتوت و عرفان از آن زیاده است که
قلم و زبان شمه از آن در این اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان زیر آن
مرتبه است که بنان بیان تواند کرد اندکی از بسیار آن سالهای فراوان در حیز تحریر و تقریر توان آورد رباعیه
عالی گهری که قدوه احرارست ⁂ در نور ضمیر کاشف اسرارست ⁂ خورشید جمال و مشتری اطوارست
بی شبهه امیر قاسم انوارست ⁂ از نفحات فوایح این نسمات مشام جان سالکان طریق ایقان معطر
که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده
بود و بعد از چند گاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسید و نسبت بدان جناب نیز درست نموده اخلاص
سلوک نمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربیجان که مولد و منشاء خدام عالیمقامش
بود بدار السلطنه هرات تشریف برده در ارشاد فرق عباد مشغولی نموده باندک زمانی اکثر اکابر و اعیان
خراسان در سلک مریدان آستان هدایت شعارش انتظام یافته و درگاه کعبه آشیانش را مرجع و ملاذ
خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت ملازمانش می شتافتند و آنحضرت با میرزا شاهرخ و اولاد عظام
او در نهایت استغنا ملاقات می نمود و از کمال علو شان چنانچه طبع ... اشته ایشانرا تعظیم و احترام بمنصه ظهور
و از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیه ضمیر منیر میرزا بایسنغر نشسته و خاطر را باخراج آنحضرت قرار داده

سعی و اهتمام بر میان جان بست اما نمی توانست که بی تمسک ببهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنه سبع
و ثلثین و ثمانمایه احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد و بوضوح پیوست که مشارالیه گاهی بملازمت آن مهر
سپهر کرامت و دری برج امامت میرفته میرزا بایسنغر کیفیت حال بعرض پدر رسانیده رخصت اخراج امیر
قاسم انوار حاصل کرده جمعی را بخدام عتبه علیه او پیغام فرمود لاجرم آنحضرت عزم سفر ماوراءالنهر جزم کرده در آن ایام غزلی در
سلک نظم کشید که مطلع آن غزل اینست بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آنشد کز جهان ⁂ مرغ دلم طیران کند
بالای هفتم آسمان ⁂ و مقطع این ⁂ قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن ⁂ شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرگسان
و چون امیر قاسم نور الله مرقده بانوار المراحم طی منازل و مراحل فرموده به بلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا
الغ بیک در اندیشه افتادند که آیا از حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که جهت ملاقات پادشاه محبت صفات بدارالسلطنه
سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا الغ بیک را بملازمت سده سنیه امامت برند و چون حضرت امیر بشهر سمرقند در
آمدند بحسب اتفاق گذر ایشان بر در ارک افتاده و دانسته که میرزا الغ بیک آنجاست بی تکلف بقلعه بالا رفته
آنجناب ملاقات فرمود و میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار فایض گردیده و از زبان
گهربار سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشیده و غاشیه حسن عقیدت
بدوش افکنده و چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر دیار خراسان
را بنور حضور منور گردانید و در شهور سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گشت
از آثار قلم درربار گوهر نثار آن حضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام
دارد و ایضا مثنوی مختصری انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والرضوان
من الله الرحمن المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علی بوفور علم و دینداری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر
اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و تقوی پرداخته نقش افاده بر الواح خاطر طلبه
علوم می نگاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس مناصب شرعیه نمود اصلا بتکفل امری از آن امور راضی
نشده و تعهد نفرمود و مقرر آنکه حضرت شاهرخی اگر قضایا شرعیه باستصواب آن فاضل افاضت ایاب فیصل میدادم
دوام که از آنجناب استفتا نمی نمود بنفاذ حکمی از احکام دینیه زبان نمی گشود و مولانا فصیح الدین در روشنی که عمر
عزیزش از شصت و هشتاد ... بلده فاخره هرات در منتصف جمادی الاخری سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه در گذشت
و در کازرگاه در پایان مرقد معطر منور حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادرزاده
مولانا فصیح الدین محمد مولانا یحیی ... بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتما منتظم بوده در آن زمان فرخنده
نشان چند سال در بلده هرات بلوازم امر احتساب قیام می نمود و یک شعبه از نسب مسوده اوراق بمولانا موصی الیه
اتصال می یابد خامه مشکین شمامه در تعریف محامدش زیاده از این مبالغه نمی نماید شیخ زین الدین ابوبکر الخوافی از جمله

مریدان شیخ نورالدین عبدالرحمن مصری بود و مدتی مدید در دارالسلطنه هرات در سجاده تقوی نشسته ارشاد می‌نمود و در شب
یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نعش در قریه مالین مدفون شد و از آنجا
بدرویش آباد نقل کردند و از درویش آباد دیگر بار عیدگاه هرات بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزار او عمارت
عالی ساخت و هنوز آثار آن بنا باقیست از حضرت مخدومی ابوی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون در سال مذکور بلای
وبا در بلده فاخره هرات و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاءالدین عمر رفتند و التماس
نمودند که دعا کرده دفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسئلت نماید شیخ جواب داد که مشیت جباری تیر در قبضه قدرت گرفته
هر کس دست بدعا بر می‌آورد بر دستش میزند و اگر زبان بشفاعت گرداند می‌سازد زبانش از کار می‌افتد و آنجماعت از
مجلس شیخ بهاءالدین عمر نزد شیخ زین الدین رفته همان سخن در میان آوردند و شیخ دعا کرد و طاعون بر زبانش برآمد
و بآن علت وفات یافت قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله الامامی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش بها
مدتی مدید در دارالسلطنه هرات و توابع و مضافات لوازم امر جلیل القدر قضا می‌نمود و در فیصل قضایا از فرق برایا
طریق امانت و دیانت مسلوک داشته اصلا میل و مداهنه نمی‌فرمود و بجودت طبع و حدت ذهن اتصاف داشت
و احیانا اشعار دلفریب نظم کرده بر لوح بیان می‌نگاشت در ششم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون
درگذشت و در کازرگاه بحظیره قضاة امامی مدفون گشت مولانا ضیاءالدین نورالله الخوارزمی عالمی نحریر و فاضلی
روشن ضمیر بود سالها در مسجد جامع هرات بپیشنمازی و خطابت قیام می‌نمود مشهور است که وقت عربیت و بلاغت
آنجناب برتبه بود که هر جمعه در راه مسجد جامع خطبه غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق می‌رسانید و او نیز در سنه
مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین را بحق سپرد قبرش در کازرگاه است در پایان پای صوب حضرت
خواجه عبدالله انصاری متصل بمرقد جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین محمد علا رحمهما الله تعالی مولانا جلال الدین محمد
القاینی واعظی متشرع و فاضلی متدین بود و چند گاه در بلده فاخره هرات بلوازم امر احتساب قیام می‌نمود و در
سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون می‌رفتند آنجناب آنطایفه را منع میکرد و بالاخره وبا
نیز بروی مستولی شده روی بعالم آخرت آورد مدفنش قریه خیابانست و از آثار او مدرسه‌ایست در جانب جنوب مسجد
جامع هرات مشهور بمدرسه پیش برو مولانا شمس الدین محمد اوحد مدرس مدرسه سر برامان و پیش نماز و خطیب
مسجد جامع گوهرشاد آغا بود و در سنه مذکوره بمرض طاعون از عالم انتقال نمود شیخ ابوسعید بن شیخ شمس الدین
بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادرزاده قاضی قطب الدین عبدالله بود و در سنه مذکوره بعلت مستوره از جهان
فانی رحلت فرمود خواجه عبدالقادر گوینده در انواع فضایل اکتساب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار
هیچ کس از ابنای روزگار با وی خیال مساوات پیرامن خاطر نگذاشت و در علم قرائت و شعر و خط بغایت ماهر بود و در
نوشتن کتابه بقاع خیریه بیهمتا می‌نمود و در اوایل حال بدارالسلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر می‌برد و سلطان

ازدی

ازدی بسیار عزیز و محترم بود و پیوسته التفات بسیار اظهار می‌کرد و چون فراشان قضا و قدر بساط دولت سلطان احمد را در
نوشتند خواجه عبدالقادر در سلک مصاحبان میرزا میرانشاه انتظام یافت و پرتو انوار عاطفت شاهزاده کامکار بر
وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس چنان معلوم می‌شود که در آن اوقات که میرزا میرانشاه جهت خبط دماغ مرتکب
امور نالایق می‌شد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بتادیب او و اصحابش توجه ساخته بقتل ندمای شاهزاده
امر فرمود خواجه عبدالقادر مجال یافته بگریخت و بعد از چند گاه در لباس قلندران بنزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته
چون چشم صاحبقرانی بروی افتاد بآواز بلند آغاز قرآن خواندن کرد و از مشاهده آن حالت خسرو جمشید منزلت تبسم کنان
این مصرع بر زبان راند که ع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد ٭ آنگاه ذات خواجه بعفو و احسان آرایش
داده ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشاد و خواجه عبدالقادر بعد از فوت صاحبقران گیتی ستان
در ملازمت پادشاه عالیمکان شاهرخ سلطان بسر می‌برد تا در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بواسطه عارضه طاعون
آهنگ سفر آخرت کرد سید نورالدین محمد بن الامیر الکبیر الشهیر سید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف
حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود و در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه در خطه شیراز
بشرابات جنات عدن انتقال نمود مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی و
پرهیزکاری اتصاف داشت و پیوسته بسرانجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صحیفه ضمیر منیر
می‌نگاشت در مطلع سعدین مذکورست که مولانا محمد شیخ علی بعرض حضرت خاقان سعید رسانید که احداث
صابون خانه بدعت است و منع مسلمانان از این امر نامشروع آنحضرت در آن باب عذری بر زبان آورده مولوی
در حضور پادشاه روی بآسمان کرده گفت خدایا می‌بینی که حکم ترا می‌رسانم و این مقوله نمی‌شنود خاقان سعید
مغفور ازین سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را برانداختند و از جهت گچین صابون رعیت را [illegible]
ساختند و مولانا محمد روز جمعه بیست و یکم ربیع الاول سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه از عالم انتقال نمود و اوقات
حیاتش صد و بیست سال بود استاد قوام الدین معمار شیرازی قدوه مهندسان زمان و مرجع معماران دوران
بود و از جمله آثار آن استاد نادره کار در دارالسلطنه هرات عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغاست
حکایت مشهورست و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید بسبب عمارتی از استاد قوام الدین رنجیده
مدت یکسال او را رخصت ببارگاه عالم پناه ارزانی نداشت و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی
استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت آنرا پیش برد و حضرت خاقان سعید تبسم نموده این
بیت بر وی خواند بیت تو کار زمین را نکو ساختی ٭ که با آسمان نیز پرداختی ٭ انهدام بنای استاد
قوام الدین در غره شعبان سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه هجریه اتفاق افتاد مولانا عماد الدین عبدالعزیز ابهری
سرآمد علمای روزگار و اعلم فضلای اقطاب دیار بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گزاردن حج اسلام و دریافت

زیارت خیر الانام علیه افضل الصلوة والسلام از خراسان توجه فرموده و بعد از ادراک آن دولت عظمی در مراجعت از حرمین
لطیفها نزدیک بولایت شام در قریه علا بتاریخ پنجم رجب سنه ثلث واربعین وثمانمائه رخت بعالم بقا کشید
مولانا یحیی سیبک در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره قلم گوهر نگار اشعار آبدار از سحاب
روزگار می گذاشت منشورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش از نهایت
رنگ آمیزی و چنانچه در مجالس النفایس مسطورست مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص میکرد و بعد از ان تفاحی را بفتاحی
مبدل ساخت و خماری و اسراری نیز از جمله تخلصهای آن جناب است از غزلی که فتاحی تخلص نموده این دو بیت که
در خاطر بود ثبت افتاد **نظم** ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی ۞ رفت عمر آن داغ حسرت ساده‌ای بیگذنی
همچو بلبل های و هویی کن که برخواهد پرید ۞ مرغ روح از شاخسار عمر تا کی میکنی ۞ و از جمله غزلهایی که اسراری
تخلص فرموده غزلی است که در تتبع خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست **بیت** ای دو برگ
این بنگیان را تبرک شده ۞ تا برو بیخ نهال عقل و ایمان شما ۞ و از جمله رسایل منظومه مولانا یحیی کتاب تعبیر
خوابست و آن رساله را باین افتتاح کرده **بیت** ای برون وصفت ز تعبیر کلام ۞ داور بیدار و خواب و ایام
و از مؤلفات نثر آن فاضل پسندیده صفات شبستان خیال و حسن و دل مشهورست و بسیاری از نکات غریب
در آن دو نسخه مسطور وفاتش در سنه اثنی وخمسین وثمانمائه اتفاق افتاده **مولانا شرف الدین علی یزدی**
اشرف الفضلاء ایران و الطف علماء دوران بود بجمال دانش و سخنوری علم گشته و بکمال فطنت و هنرپروری
از امثال و اقران در گذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خواطر و درر منظوماتش در
نظر دیده وران مبصر بهتر از عقود جواهر **بیت** روشن روان تیز زبان جنبه قدر ۞ مجلس فروز انجمن آرای
سرفراز ۞ و مولانا شرف الدین علی همواره در عراق و فارس نزد سلاطین عظام معزز و محترم می بود و بقلم لطایف
نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحیفه روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر مینمود و از آن جمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفر
نامه است که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و این
کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام
رسید چنانچه کلام مصنف فی شیراز بحساب جمل از ان سال خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب آن در فن معما و لغز
و شرح قصیده برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جمله نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و وفاتش
در تفت یزد فی سنه اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بوده مدفون شد رحمة الله علیه **مولانا شهاب
الدین عبد الرحمن لسان** ولد مولانا عبد الله بود و نسبش از جانب مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة والدین الرازی
می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی مدید در کمال اعتبار و احترام ملازمت خاقان سعید مینمود و بیمن عنایت
آنحضرت آنجناب را چندان قبول حاصل گشت که هزار غلام زر خریده داشت باقی اشیا برین قیاس باید کرد از

جمله آثار مولانا شهاب الدین حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروانسرایی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته از
ثقات استماع افتاده که در روزی که حمام مذکور باتمام رسید و مولانا بآنجا در آمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که
درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار هروی و آن شخص تعجب نموده از حقیقت این سخن استکشاف
نمود مولانا گفت غلامان بنای من این حمام را ساخته اند و سایر محال پیشه در مصالح آنرا ترتیب نموده و بنابر آنکه
غلام قلعی گر ندارم وی روز هشت دینار داده ام که زنجیرها ابواب این عمارت را قلعی کردند وفات مولانا شهاب
الدین روز شنبه بیست و هشتم جمادی الاخری سنه ثمان واربعین وثمانمائه اتفاق افتاد و مدت عمرش شصت
و سه سال **مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر** برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود در غایت عظمت و اقتدار
بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام می نمود و از فنون فضایل و کمالات بهره تمام داشت و وجوه
نقش ترتیب و رعایت علما و افاضل بر صفحه ضمیر می نگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد
خود گفته شرط ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله را بجای می آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده
در غایت تجمل و حشمت سلوک می کرد میرزا الغ بیک تصور کرد که جمال حالش بحلیه علم و دانش محلی نیست بنابر آن
طریقه خدمت اختیار نموده ازین جهت نسبت بصدارت منقبت بمزاج شده روزی بملاحظه آنکه او را متأذی
سازد صحیفه مشتمل بر بعضی مسایل علم ریاضی و هیات بوی داد و گفت مراد ازین سخن دغدغه است و این فن مولوی
قسمت لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبهه نمایی مولانا لحظه در آن صحیفه نگریسته و سخن را معلوم نموده از میرزا
الغ بیک پرسید که ترددی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل سخن است یا دقتی در ضمیر انور کند آنحضرت
جواب داد که مراد درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمایید میرزا الغ بیک آنچه بخاطرش رسیده بود
تقریر کرد و مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیک بر جودت طبع او اطلاع
یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید وفات مولانا جلال الدین در شهور سنه دست داد و اوقات حیاتش
مانند برادرش شصت و سه سال بود **سید مرتضی صحاف** در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان
خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی تعهد منصب احتساب نمود و پادشاه شریعت پرور دست لطف بیکی
او را در تمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانه هرکس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک
ریخت و سبوی خانه ها را بر انداخت و چون نوبت به اکابر شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی در خدمت
مولوی از گذشته شدن باز کشیده و در شهور سنه اربع واربعین وثمانمائه بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که
همین معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی جز در چشم مشکین خوبان جایی مشاهده نمی توان کرد اما
خمخانه های شاهزادگان سعادت انتما میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامال است و امید وصول
بآنجا از جهت ریختن شراب امری محال **مصراع** آنجا که شمال و رند یا صبا رسد ۞ پادشاه اسلام بعد از شنیدن

این کلام نفیس نفیس سوار شده به شرابخانه آن دو شاهزاده تشریف برده سید مرتضی و مولانا عبدالجلیل را از خواب
با محتسبان خود باندرون رفته تمامی شرابها ریخته و بسیاری باده خمر در آن خمخانها بشابه بود که از شراب آب
جوی از یاقوت مذاب درمیان کوچه روان گشت رندان می پرست از استشمام رایحه آن از دست رفته در خاک
حسرت کلمه یا لیتنی کنت ترابا بر زبان ایشان گذشت لطف که بعد ازین واقعه چند گاه میرزا سلطان محمد بن
میرزا بایسنغر در قریه از بلوکات هرات سوجی خانه طرح انداخت و صباحی که شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار
خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان داعیه دارند که در بلوکات
شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس که برین امر اقدام نماید فرمایم تا دیده او را از چشم خانه بیرون
کنند میرزا محمد که این سخن شنید از سر آن اندیشه درگذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هریرود
لحظه بتجرع باده خوشگوار مشغول گشت و در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست خود شمشیر از نیام بر کشید
و آنجماعت گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان اسب برانگیخت قضا را در آن وقت سید مرتضی از جهت
مهمی متوجه پل مالان بود یکبار ناگاه چشمش بر شاهزاده خورد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه
اوست لاجرم بر هلاک خویش متیقن شد و از مرکب فرود آمده کلمه توحید بر زبان راند و بایستاد اما میرزا محمد چون
جناب مرتضوی را با آن حال بدید شمشیر در غلاف کرده از اسب پیاده شد و زبان بدعا و سلام بگشاد و گفت
سید تو پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن سید آنحضرت را دعا
خیر گفت و فرمود که تعزیر شما همین بس است که از اسب فرود آمده طریقه ادب و تسلیم بجای آوردید غرض
از عرض این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان باین مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت
غرا می کوشیدند یوما فیوما ساحت مملکت سمت وسعت می گرفت و ساحت قناعت ریاض دولت صفت خضرت
و نضارت می پذیرفت **نظم** سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک ⁂ بی رشحه عیون شرایع طمع مدار ⁂
لیکن زلال چشمه دین کی شود روان ⁂ بی یاری سیاست شاهان کامکار **مولانا کاتبی نیشابوری** محمد بن عبدالله
نام داشت و از جمیع شعرای زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدت ذهن ممتاز بود و مستثنی و در تمامی
اسالیب نظم معانی غریبه درج نموده و تجنیس در قصاید و دیوان غزلیاتش بغایة الغایة مشهور است و درر اکثر قصاید
کثیرة الفواید مدح و ثنای میرزا بایسنغر مسطور رساله تجنیسات و ذوالبحرین و ذوالقافیتین و حسن و عشق
و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جمله مثنویات آن شاعر شیرین کلامست و الواب و حکایات
آن رسایل در غایت لطافت و انتظام مولانا کاتبی در شهور سنه در ولایت استراباد به مرض طاعون
مبتلا گشته بر بستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه را نظم کرده زبان بیان آن بگشاد **قطعه** ز آتش قهر وبا
گردید ناگاهان خراب ⁂ استرابادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشک ⁂ و مرد از پیر و برنا هیچکس باقی نماند

آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک ⁂ **بابا سودایی** از ولایت ابیورد بود و نخست خاوری تخلص می کرد و ناگاه جذبه‌ای بوی رسید
و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا می گردید و چون نوبت دیگر بحال خویش آمد سودایی تخلص کرد و پیوسته در مدح میرزا
بایسنغر قصاید غرا بنظم می آورد و گاهی بگفتن غزل نیز میل می فرمود و همواره زبان بباده بهتان هزل آمیز می گشود و چون
عمرش از هشتاد متجاوز گشت در سنه بجاودان درگذشت و این مطلع از اشعار اوست **بیت** بنفشه زلف و خال
در رخت و دو خط ریحانست ⁂ دهنت غنچه و دندان در و لب خندانست **مولانا عارفی** از شاعر زادگان
حضرت خاقانی بود و لقب سلمان ثانی داشت و دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن اوراق مسطور گشت **بیت**
عهد کردم که نیایم دگر از میخانه ⁂ نه بدان وجه که مرا پر نشود پیمانه ⁂ و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی
و چوگان نظمی است در کمال جودت و این سه بیت در تعریف اسب از آن کتابست **نظم** چون گوی سپهر گرد
پستی ⁂ میدان میدان چو گوی جستی ⁂ هرگاه که در عرق شدی غرق ⁂ باران بودی و در میان
برق ⁂ او تیغه صرصر از دم او ⁂ برگ حشیش آذر از سم او ⁂ وفاتش در سنه بدار السلطنه
هراة اتفاق افتاد **امیرشاهی** موسوم بآق ملک بود و چون نسبش به سربداران سبزوار می پیوست و مذهب شیعه
داشت شاهی تخلص می نمود نوبتی میرزا بایسنغر او را طلبیده فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بما واگذاری
و تو اشعار خود را بتخلص دیگر مذیل سازی امیرشاهی این معنی را قبول نکرد بنابر آن حضرت بایسنغری با آن جهان
سپهر سخنوری کم التفات بود گویند که روزی امیرشاهی باتفاق جمعی از احبا بجشن بدرگاه آن پادشاه
عالیجاه رفت و میرزا بایسنغر آن جمع را طلبیده امیرشاهی را بار نداد و امیرشاهی در آن باب این غزل
گفته نزد آنحضرت فرستاد **نظم** ای که در بزم طرب جام دمادم میزنی ⁂ خون دل ناخورده چند از عاشقی
دم میزنی ⁂ حیف از آن نازی که با اهل ستم می کنی ⁂ تیغ آن تیزی که بر دلهای بی غم میزنی ⁂ بازگیر از
خواب ناز آن نرگس رعنا که عمر ⁂ میرود چون دور گل تا چشم برهم میزنی ⁂ می گشایی طره و دلها بغارت
میبری ⁂ میشکافی پیرهن و آتش بعالم میزنی ⁂ میکنی محروم ازین در شاهی درمانده را ⁂ دست
رد بر سینه یاران محرم میزنی ⁂ استماع افتاده که امیرشاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در
سلک نظم کشیده و از آن جمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان ساخته تتمه را بآب ابطال
بشست و فی الواقع آن یکهزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول ضمایر نامی اکابر فضلای بنی آدم افتاده
و تا غایت هر کس بمطالعه آن اشعار بدایع آثار فایز شده زبان بیان را بتعریف و تحسین گشاده اشتغال امیر
شاهی بجوار مغفرت الهی در ولایت استراباد بود در سنه روی نمود و نعش او را به سبزوار برده
در مقبره آبا و اجداد او دفن کردند خواجه اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخنگذاری مرثیه گفته
که یک بیت از آن اینست **بیت** کوکب نیزه زبر و زبر از اشک و آه سبزوار ⁂ زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار

مولانا شمس الدین هروی شاگرد مولانا معروف خطاط بود و چون تربیت میرزا بایسنقر در حسن خط بمرتبه ترقی نمود که بعضی
از خطوط او خوش تر بسیار از نام یاقوت مستعصمی کرده و مبصران نکته دان این معنی را قبول نمودند مولانا جعفر تبریزی
در تحریر انواع خطوط درجهٔ کمال حاصل داشت بتخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین آتشی
و مولانا شیخ محمود که ابن مقله و صیرفی وقت و یاقوت زمان بودند در شاگردی مولانا جعفر آن مرتبه را
نمودند راقم حروف گوید که چون شمه از حال افاضل زمان خجسته نشان خاقان عالیمکان شاهرخ سلطان
در سلک بیان انتظام یافت وقت آن شد که خامهٔ سخن دان در تحریر و تقریر وقایع ایام پادشاهی اولاد
آن پادشاه سعید مغفور مبرور شبیه شروع نماید و ذیل این جزو را بکرمحلی از احوال سایر سلاطین آن دودمان
دولت قرین بیاراید و من الله الاعانة والتوفیق ذکر رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله اختر
نوربخش نامداری و گوهر شب افروز برج کامگاری میرزا علاء الدوله اسن اولاد میرزا بایسنقر بود و بوفور
مکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان امیر تیموری ممتاز
و مستثنی بود اما ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل و وجود فایض الجودش بوصوف تحسین
کردار و لطف شمایل اما آن جناب بتهیه اساس عیش و عشرت و انبساط اسباب لهو و مسرت شغف و رغبت تمام
داشت و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بود و غیر خیال شرب می گلرنگ و استماع آوازات و چنگ اقتضای
بلوح ضمیرش نمی نگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنقر او را بامارت دیوان اعلی و انتصاب
کرد و زمام امور ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمهٔ لولا الحکم
تفسد بابانه المقر عمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انسان گشاده و در وقتی که حضرت خاقان
سعید رایت نصرت آیت جهت دفع طغیان میرزا محمد بصوب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را بجهة
منظور نظر شفقت گردانیده در بلدهٔ فاخرهٔ هرات قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری
از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بخیال استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشست
ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان برگشود بیت در گنج بگشاد و لشکر بخواند ٭ بدامن زر و سیم و
گوهر فشاند ٭ و بعد از آنکه آن شاهزاده ساده مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید
در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در منزل ترناب از دست برد سپاه میرزا الغ بیک گورکان منهزم شده باباورد
خرامید و چند ماه در ظل حمایت برادر خورد تر میرزا بابر بسر برده و در اواخر سنهٔ مذکوره که میرزا بابر دار السلطنهٔ
هرات را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرموده بعد از چندگاه آنجناب از
محبس گریخته بعراق نزد میرزا محمد رفت و روزی که میرزا محمد در چناران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا
علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که مباشر آن فعل شنیع بود میل آتشین بر وجهی در جهان بین آن قرة العین

سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصره اش نرسید لاجرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدتی مدید در
اطراف عالم سرگردان بود و چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ سو که ظفر نیافت
و در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمائه بکنار دریای قلزم بخانهٔ ملک پستون رستمداری عنان عزیمت بعالم
آخرت تافت ملازمان نعش او را بهرات برده در رحلت المغفوره مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند منصب وزارتش
تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی داشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت می
افراشت ذکر میرزا الغ بیک گورکان میرزا الغ بیک که محمد ترغای نام داشت پادشاهی بود بکثرت فضیلت و
هنرپروری از سایر اولاد خاقان سعید منفرد و بوفور عدالت و دادگستری از تمامی امثال و اقران متفرد
دانش جالینوس را با حشمت کیکاوس جمع فرموده و در سایر فنون خصوصا در علم ریاضی و نجوم در آن زمان
عدیل و نظیر او کسی نبود و قرآن مجید را بقراءات سبعه یاد داشت و همواره همت بر ترحیب و رعایت اهل فضل
و کمال می گماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحب قران ستوده خصال سبق ذکر یافت ولادت با سعادت آن
پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه در قلعهٔ سلطانیه
روی نمود و چون سن شریفش بپانزده سالگی رسید حضرت صاحب قران بجهان جاودانی انتقال فرمود و
جناب الغ بیکی در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنه اثنی عشر و ثمانمائه بایالت ولایت ماوراء
النهر سرافراز گشت و همین معدلت و رعیت پروری باندک زمان آن مملکت را بمرتبه رسانید که رتبت از
سپهر برین درگذشت و در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه آن خسرو بلند مرتبه در وسط فاخرهٔ سمرقند مدرسه رفیع
و خانقاهی منیع بنا فرموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فواید اشتمال آن بقاع
نفاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد که استادان کاردان در ظاهر آن بلده فردوس نشان رصدی بنیاد
نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب
آن بنا اوسعی و اهتمام داوند و از نتایج آن رصد زیجی مترتب گشت که آنرا زیج جدید گورکانی گویند و
اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیک گورکان در ایام دولت پدر بزرگوار
در کمال اقتدار روزگار فرخنده آثار بسر رسانید و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت باستقلال متصدی
امر جهانبانی گشته لوای جهانگشا بصوب خراسان برافراشت و اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را
فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت و چون ایام حیات و دوران کامرانی جناب الغ بیکی بنهایت انجامید پسرش
میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید و بر آنجناب غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت
و میرزا الغ بیک در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشید و بباغ عقبی
شتافت خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابادی در سلک وزرا

میرزا الغ بیگ استحکام داشته و بقدر امکان نقش کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه سعادت شعار می نگاشته

گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیگ گورکان از آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علاء الدوله

میرزا الغ بیگ چون در سمرقند فردوس مانند از وفات خاقان سعادتمند خبر یافت روزی چند برسم تعزیت و سوگواری قیام نموده و بختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرمود و بنا بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیگی تمام مملکت آنحضرت را ملک خود می پنداشت لاجرم بعد از اقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا ابا بکر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت ارهنگ و سالی سرای و ختلانات سیورغال او بود واقعه هایله خاقانی را شنوده است و بخیال استقلال حدود بلخ و شبرغان و قندز و بغلان را ضبط فرموده بنا بر آن طریقه رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیگ رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاده و او را بلغز مصاهرت خویش وعده داده تا از مقام سرکشی گذشته روی باردوی عم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار تمرد و غرور از ناصیه احوالش لایح گردید و میرزا الغ بیگ او را گرفته بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته در حدود بلخ رایت استقلال برافراشت در آن اثنا قضیه شبیخون نیشابور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف اشتهار یافت و میرزا الغ بیگ در باب حرکت و سکون با امرا و نوئینان قرعه مشورت در میان انداخت و پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا درآید تا گورکان پادشاهی را از قلعه هرات مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آرد و مولانا میرک محمود را که بعالی منصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده ارسال نمود و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجره نفاق فصلی مشبع پیغام نمود و در آن زمان میرزا علاء الدوله با عساکر ظفر مآب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت مآب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در اردوی میرزا علاء الدوله شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده سخنان میرک محمود را بسمع قبول اصغا داد و بدار السلطنه هرات بازگشته میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم نزد عم بزرگوار گسیل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته میرزا الغ بیگ فرزند بجان پیوند یگانه را در آغوش مهربانی کشیده و زبان تسلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال باو ارزانی داشت آنگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمه از حال میرزا ابو القاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنقر

میرزا بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عیش و نشاط

منسوب از غایت تواضع و کرم نفس در مدت سلطنت بر هیچ نفس درشتی نگفت و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طبیعت گرد حزن در خاطر هیچکس نریخت در میدان رزم هزبری بود خنجرگذار و در مجلس بزم ابری گوهرنثار از نور سخاوت زر تمام عیار و گوهر پر مقدار در نظرش یکسان بود و بواسطه علو همت بحر و کان بخشش بکرده او وفا نمی نمود **نظم** و بدور بخشش همت او ☙ زد کف مجلس بروی از دست او ☙ بکفش گوهر در عوض هیچ ☙ زر که بنمود در کفش بر باد هیچ ☙

و میرزا ابو القاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت ببرادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بنوبت بی اعتبار بود و بجره مواجبی که جهت او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده و بر جفای ایام صبوری نموده و چون نیت کامگاری حضرت خاقانی بحسب تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب بهمراهی خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمده چون ببسطام رسید قاصدان خبر رسانیدند که در آن سال بموجب فرموده خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود و بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشته و در دار السلطنت مازندران نوید دادند که جناب بروند امیر هندوکه لوازم استقبال بجای آورد و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرده مستحسن و مقبول افتاد و آن مملکت در قبضه اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته ماهچه رایت دولتش بر وجنات احوال متوطنان دار السلطنه هرات تافت و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در موضع چناران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و مهر اخوت را از لوح دل بآب خشم شسته بنیاد حیاتش را برانداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آن ولایت را نیز در حیز تسخیر کشیده و حکام نصب کرده بجانب خراسان بازگردید وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمائه در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف الصلوة و التحیه روی نمود از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام زندگانی ده سال بود و مدار امر وزارت میرزا ابو القاسم بابر خواجه وجیه الدین محمود سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس دخل داشتند و در ایام دولتش شیخ زاده میر قوام و مولانا محمد بخاری صحابی رایت صدارت بر می افراشتند

گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر و ذکر فرخنده شادی و تولد میرزا شاه محمود بهادر

چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت تهور عنان یکران بطرف ولایت خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بر ولایت جوشان رسید متعرض حرب و پیکار با بیشتر نهاد و میرزا علاء الدوله این خبر شنوده با میرزا الغ بیگ گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد نهاد و بعد از وصول بآن مقام متبرک بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنگ برادر ارسال داشت و چون آن سپاه رزمخواه در برابر جنود ظفر ورود میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده از هر دو جانب امرا در میان میدان آمده و آمدند و مهم صلح را بر آنجمله قرار دادند که فاصله میان

مملکت برادران ولایت جنوشان ... شد بدین موجب همه وهمیان بلطائف ابیاتی که یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت
میرزا ابوالقاسم بابر خان بکران بجانب مازندران انعطاف داد و چون باسترآباد رسید چنان شنید که سید محمد
که در آن زمان حاکم ولایت ساری بود گردن از ربقهٔ اطاعت خدام آستان شهریاری می پیچد و سر از حلقهٔ فرمان برداری
بیرون می آرد بنابر آن در او افروخته اعدی و ثمانمائه با لشکری مرتب از ایشان چون شیر ژیان و ببر
دمان از بیشه جرجان بصوب جنگل مازندران روان شده از انجانب سید محمد نیز از ساری و توابع سپاه بسیار
همه مازندریان و نوسار و هم آورده بقدم جرات موکب همایون را استقبال نموده و در منزلی که از تشابک
اشجار و تداخل اوراق و ازهار نسیم صبا را با وجود لطافت بسیار آمد شد دشوار بود و رویت نور آفتاب جهانتاب
در مضیق آن بیشه پرپیچ و تاب محال می نمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت صعوبت دست داد و از
عنایت الهی ابواب نصرت و بهروزی بر روی میرزا بابر گشاده و سید محمد بجنگل صعب المسلک گریخته موکب
شهریاری در ضمان حمایت حضرت باری بساری شتافت و از پرتو ماهچه علم کشورگشای آن خورشید سپهر کامکاری
اطراف آن مملکت اضائت یافت آنگاه سید محمد از در تضرع و زاری در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابو
القاسم بابر ملتمس جناب سیادت مآب را مبذول داشته از جریمه او در گذشت و نوبت دیگر سلطنت ساری
را برو مسلم داشته و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حبالهٔ نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان
برافراشت و در شب شانزدهم محرم الحرام سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه ... بی ضنت و عطا بخش بی منت
میرزا ابوالقاسم بابر را مولودی عاقبت محمود کرامت فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر مبتهج و مسرور گشته نام خجسته
فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر نموده طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه ترتیب داد و چهره دل
بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده و صدای بهجت و خرمی و نوای
مسرت و شادکامی بمنزلگاه ناهید رسانید بیت بوستان بر دوستان افشاند زین بهجت نثار ... آسمان
بر آسمان انداخت زین شادی کلاه ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور
فرمودن میرزا الغ بیک از آب آمویه بنیت کشورستانی در آن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف
را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد و وعده کرد که زمره از نوکران او را که در واقعهٔ نیشابور گرفتار گشته اند
مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید آنچه لایق باشد نزد عم بزرگوار ارسال خواهم
داشت اما این مواعید وفا ننمود و هر چند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده طلب نوکران خود را طلب فرموده بجائی
نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بخیال تعرض بولایت اندخود و شبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان
بکنار آب مرغاب فرستاد و میرزا عبد اللطیف ازین جهت بر آشفته یک ناگاه بر سر میرزا صالح تاخت و او
غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هرات انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران

میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ و شبرغان معطوف گردانید و بعد از
وصول باندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند سر زده و مناسب
آن بود که آن فرزند ما را اعلام کردی تا ما تدارک آن پرداختیمی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی
منع نماید و میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داد و روی بصوب هرات نهاد اما لشکریانش در اندخود و شبرغان
غارت عام کرده و از هر جا هر چه یافتند بردند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان را
بپایان رسانیده سلطان ربیع فضای بستان را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید هزار دستان بصد زبان
بعیش و عشرت در داد و گل جلوه کنان بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین بر کف نهاد میرزا علاء الدوله
جهت ختنه پسر نیک اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان
را که باعتدال هوا و نزاهت فضا و طراوت گلزار و نضارت اشجار اشتهار دارد جهت آن کار تعیین فرمود و فراشان
چابک دست در آن ساحت دلگشا قبه و بارگاه باوج مهر و ماه رسانیدند و مهندسان شیرین کار چهار طاقهای
سپهر آثار مزین بتکلفات بسیار معد و مهیا ساختند و در آن منزل مرغوب هر یک بجرگه خویش بتقرب در غایت غرابت
بر روی کار آوردند و حکم ترخانی صدور یافته صغیر و کبیر و برنا و پیر جهت انبساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا رکن الدین
علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان زهره جبین شرابی صافی تر از ماء
معین در کشیده نقش غم از لوح دل بسترد و از تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لالهٔ سیراب می نمود و
اقداح بلورین از لطافت بادهٔ گلگون در نظر بیننده مجسم از یاقوت ناب بود و مغنیان نغمه ساز و سازندگان خوش
آواز از الحان دلگشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود را برقص آوردند و خوان سالاران بارگاه سلطنت بسیار الوان
انواع اطعمه گوناگون از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند و در آن اثنا روزگار ناسازکار عادت دیرینه
خویش بظهور رسانید و صرصر فتنه را از هتزاز آمده آن سور را بماتم و سرور را بغم مبدل گردانید ⁂ وای نعیم لا
یکدره الدهر ⁂ و در روزی که مقرر بود که طوی عام دهند و وضیع و شریف در آن انجمن لب بر لب جام فرح انجام
نهند منهی برق رفتار باد از جانب اندخود رسیده خبر رسانید که میرزا الغ بیک بعزم رزم دوده قاضی را که در دو فرسخی
اندخود است مخیم اقبال گردانید آری خاک عالم را بغم سرشته اند و در قم ثبات نقم بر ناصیه احوال هیچکس ننوشته
اند راحت دنیا بی جراحت محنت و رافت سپهر خضرای بی مخالفت نی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند
گرفتار شدن محاربه میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر
حضرت مسبب الاسباب چون خسرو عالیشان میرزا الغ بیک گورکان از نهب اندخود و سپاه خراسان در ولایت
اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده با لشکری چون امواج دریای بی پایان از آب آمویه عبور کرده
قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هرات آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی این حال را وقوف یافته بتعجیل

بزم را اهتمام تهیه و باهتمام سرچه تمامتر رزم و سلاح سپاه بجنبش آمده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابو
سعید داروغه را بحکومت و داروغگی هرات بگذاشت و مولانا احمد سبزواری را که از جمله معتمدانش بود و بمزید خصوصیت اختصاص
داشت بقلعه عماد که مخزن نقود نامحدود بود ارسال نموده کوتوالی حصار اختیار الدین را با قاجاجی بیک تفویض فرموده بود
الکاء بادغیس نهضت بکنار آب مرغاب رایت برافراشت و چون از کوتل سنجاب بگذشت آهنگی در خاطرش بگذشت که نوبتی دیگر
باهم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایره آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد بنابران جمعی از مخصوصان را مامور
گردانید که از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرماید و نزد میرزا الغ بیک رفته ابواب صلح و صفا بگشاید
و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه
روی نموده کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ بیک گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله خبر یافت بلوازم استعجال
در حرکت یومی و طی منازل شتافت و مانند برق و باد از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت
و ازین جانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هر دو طرف بتسویه صفوف و تهیه اسباب استعمال سیوف
قیام نموده میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار بگشودند قول لشکر ظفر شعار
بطلعت میرزا الغ بیک گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت برافراشته داشت و در
برانغار قبه چتر زرنگار میرزا عبد العزیز باوج سپهر دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و جوانان رستم
رتب و تکمل گردید که در هر طرف که مبدء اجتماع افتد مستعد کومک باشند و جنود خراسان را از طرف قول خیش امید
هنوز ما نحه لواء میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه میرزا صالح استحکام می نمود جوانغار از لمعان تیغ
و سنان میرزا خلیل سلطان آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان چون سون کومک علم شجاعت برافراشته داشت

بیت همه سر پر از خشم و دل پر زکین ⁂ با بروی مردی در افکنده چین ⁂ و چون آن دو سپاه کینه خواه
باین ترتیب و آیین برزمگاه رسیدند فغان کرّه نای و سورن و غریو کورکه و شیپور از فرقدان منزل بهرام در گذرانیدند

نظم چنان آمد از هر دو لشکر غریو ⁂ که آن هول دیوانه شد زهره دیو ⁂ و در آن حال میرزا عبد الله شیرازی
صف سپاه خراسان ویران کرده عنان بادپای تازی نژاد بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و آن جمعیت برخاطر میرزا
علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل شکسته گشته و مع ذلک ثبات قدم نموده بباد حمله آتش کارزار تیز ساختند
و سمرقندیان بشمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند بیت ز تیغ یلان جلادت
اثر ⁂ ببی کشته افتاد بر یکدگر ⁂ میرزا علاء الدوله در آن معرکه هولناک بقدر مقدور لوازم صبر و تجلد بجای
داشت اما چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیک است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه
خراسان ترسان و هراسان مصراع یکبار از هم فرو ریختند ⁂ و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند
میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا بطرف اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در خبوشان

با برادر ملاقات فرمود و میرزا ابو القاسم بابر آن جناب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر خریش را ابواب مقید دل
و اظهار تفقد و دلجویی کرده ابواب تلطف و تعطف بر روی او بگشاد و چون خبر واقعه ترناب بدار السلطنه هرات رسید
مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابو سعید داروغه بر سبیل تعجیل
آهنگ راه عراق ساز دادند و سلطان ابو سعید در اثنای راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا
الغ بیک گورکان چون صورت فتح و ظفر در آیینه مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خراسانیان منع فرموده شکر
نعم الهی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان کرد اما با وجود آنکه در آن جنگ میرزا
عبد اللطیف غایت پردلی و تهور و پهلوانی بتقدیم رسانیده بود حلیه وی فتح بنام ولد کهتر خود میرزا عبد العزیز رقم
فرمود و باین واسطه غبار نقار بر حاشیه ضمیر شاهزاده نشست و آخر منجر بآن شد که با لا قوه مخالفت پدر بزرگوار
کرده کمر عداوتش بر میان بست القصه میرزا الغ بیک کامران و کامیاب از منزل ترناب بجانب دار الملک
خاقان مغفرت مآب در حرکت آمده و در منزل چهل دختران سپاه سمرقند بشیخ بهاء الدین عمر که جهت تمهید
مصالحه متوجه گشته بود رسیدند و هر چه داشت عرصه تاراج و نهب گردانیدند و میرزا الغ بیک هم در آن منزل
با شیخ ملاقات کرده تعظیمی استخفاف آمیز بجای آورد و فرمود تا الاغان محفه آنجناب باز دهند و چون سواد بلده
هرات از غبار موکب آن شهریار عدالت شعار عنبر بیز گشت سادات و قضات و موالی و اهالی مراسم استقبال بجای
نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگویی و ثناخوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیک نظر شفقت بر آن طایفه انداخت و
همه را مشمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت و مقارن آن حال کوتوال حصار تیره تو مفاتیح قلعه و ذخایر
را ارسال داشته اظهار اطاعت کرد و ایضا اق حاجی بیک که در قلعه اختیار الدین بود طریق متابعت بتقدیم رسانیده
شرایط نیاز و نثار بجای آورد و میرزا الغ بیک از ظاهر دار السلطنه هرات میرزا یادگار علی ولد اسکندر بن قرا یوسف
را که در ملازمتش می بود و سلطان ابو سعید داروغه را بند کرده بقلعه تیره تو فرستاد آنگاه جهت دفع شوکت میرزا
علاء الدوله و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استراباد انعطاف داد

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیک بجانب جرجان و خروج سلطان ابو سعید داروغه و میرزا یادگار علی ترکمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابو
القاسم بابر پیوست اکثر گریختگان معرکه ترناب عنان توجه بدان طرف تافته ازدحامی عظیم در سایه علم برادران روی
نمود و میرزا الغ بیک این خبر شنیده خواست که سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان اندازد بنابران بدانجانب
نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضه رضویه علی صاحبها التحف الصلوة والتحیه بجای
آورده صلات و نذورات بمجاوران آن کعبه علیه مرتبه رسانید و از آنجا بالنگر رادکان رفته چند روز در چهار باغ
آن مرغزار دلفروز رایت اقامت برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالم پناه رسیده تحف و هدایا
گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا الغ بیک اظهار عنایت و شفقت نموده

و فرستاده را مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داده و متعاقب کوچ کرده تا ولایت اسفراین عنان یکران باز کشید و شش
هفت روز در ظاهر آن قصبه سایبان عظمت و شوکت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از
شیران بیشه سرافرازی بجانب بسطام روان ساخت و بنفس نفیس تا پل ابریشم رفته بی جهتی عنان مراجعت معطوف
گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر خاطر بر آن قرار داده بودند که هر گاه ماهچه رایت میرزا الغ بیگ
پرتو وصول بر الکه بسطام اندازد دست از ملک و مال شسته بولایت عراق گریزند و به پنجه عجز و اضطرار در دامان
متابعت میرزا سلطان محمد آویزند القصه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سرحد بسطام از مراجعت بی محل
میرزا الغ بیگ خبر یافته ایشان نیز بازگشتند و میرزا عبد اللطیف در اثنای راه مریض شده در مشهد مقدس موکب
همایون پیوست و بسبب تأثیر فیض آن منزل اقدس صحت کامل شامل شهرستان بدنش گشت و جنود مرض رخت اقامت
بربست اما کیفیت خروج میرزا یارعلی و سلطان ابو سعید چنان بود که بعد از روزی چند که در قلعه تیره تو محبوس
بسر بردند شخصی از هواداران سلطان ابو سعید سوهانی در میان کوماج تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن دو عزیز بوسیله
آن سوهان بندها سوده و دور انداخته جمعی از متوطنان قلعه را با خود متفق ساختند و بعضی از مستحفظان را کشته
زمره را مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابو سعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یارعلی ابواب خزاین و دفاین
گشاده اظهار جود و سخاوت فرموده و نقد و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوسته و میرزا یارعلی
باستظهار آن مردم عازم تسخیر دار السلطنه هرات گشته از قلعه بیرون خرامید و امیر بایزید پروانچی که بحکم خاقان الغ بیگ
بحکومت مشغول می‌بود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی همعنان شمال و صبا باردوی اعلی فرستاد و چون
میرزا یارعلی بولایت کرخ در آمد امیر بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هرات هر کس آلاتی
داشته باشد باوی همراهی نماید و جمعی از روستائیان هرجائی بلکه بازاریان سودائی همعنان او بجانب کرخ روان گشتند
و سحری میرزا یارعلی بر ایشان تاخته تمامی یراق ترک و تاجیک را گرفت و مردمان بشهر گریخته میرزا یارعلی در ظاهر
آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و بعد از آنکه مدت هفده روز در تضییق و تضییق مردمان لوازم اهتمام بجای آورد
میرزا الغ بیگ از جانب مشهد مقدسه بحدود هرات رسیده و میرزا یارعلی هزیمت غنیمت دانسته بقلعه تیره تو
باز گردید و میرزا الغ بیگ در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم درون
شهر با یارعلی موافقت نمی‌نمودند او را محاصره درین بلده میسر نمی‌شد و چندان اغوا نمود که باد خیانتش آتش خشم
جهان سوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیگ فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و لشکریان در اواخر رمضان
سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه مدت سه شبان روز بنهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان آن بلده
را برهنه و عریان ساختند بلکه هر چه اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد در ربوده جهت هر چیزی آتش پیدا در افروختند
گویند در روز عید فقیری که هر چه داشت بباد غارت و تاراج برداده بود برهنه و گرسنه پیش اسب میرزا الغ بیگ دوید

و می گفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی بمسلمانان دادی که خدای تعالی ترک کناد و در خلال این احوال آوازه توجه میرزا
ابو القاسم بابر با سپاهی پر تهور در دار السلطنه هرات شایع گشت و میرزا الغ بیگ عزم توجه بجانب ما وراء النهر
جزم کرده حکومت هرات را که بر شرف زوال و حد و اشتعال بود بمیرزا عبد اللطیف تفویض نمود و فرمود تا نعش حضرت
خاقان سعید را از حظیرة المغفرة گوهرشاد آغا برداشته بجانب ما وراء النهر بردند و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحب
قران مغفور بخاک سپردند و بنفس نفیس از راه مرو رایت نهضت برافراشت و از آب آمویه عبور فرموده دست از
ولایت خراسان باز داشت ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم **ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار
السلطنه هرات و بیان حال میرزا یارعلی و دیگر حکایات** میرزا ابو القاسم بابر چون در حدود بسطام و دامغان
شنید که میرزا الغ بیگ گورکان از پل ابریشم عنان مراجعت منعطف گردانید تسخیر ولایت خراسان را پیشه و اندیشه
ساخت لوای توجه از نصب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشه
هیجا بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه سمرقند گرفته دستبردی نماید و امیر خلیل هندوکه و بابا حاجی را
با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر اثر روانه دار السلطنه هرات گردانید و بنفس نفیس عنان یکران بطرف سرخس انعطاف
داد اما امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیگ رسیده امیر ابراهیم اکو تیمور را که بر ساقه لشکر
بود اسیر گرفت و بصوب هرات بازگشت و امیر خلیل و بابا حاجی چون بقصبه توشنج نزول نمودند میرزا عبد اللطیف
بعد از آنکه یازده روز در هرات حکومت کرده بود هم شبی هزیمت غنیمت شمرده روی بما وراء النهر آورد و در آن ایام
میرزا بابر بهراة در آمده دست بظلم و بیداد بگشادند در ان اثنا میرزا یارعلی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده
بظاهر هرات شتافت و چون سد ور شهر را محاصره نمود زمره از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان بجان
رسیده بودند از در بحر جمعه از جانب دروازه عراق یارعلی را بشهر در آوردند و امرای میرزا بابر از روی اضطرار
پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و با نوبت بقلعه رفته و خزانه برگرفته فرار نمودند
آنگاه یارعلی خود را پادشاهی باستقلال خیال کرده از کمال عقل و دانش بساط نشاط بگسترد و بشرب می گلرنگ
و استماع آواز دف و چنگ اشتغال نمود و اصلا بحفظ دروازها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان جهت رسید که
از ولایت باخبر باشد و چون قرب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید در اوائل ذی الحجه سنه اثنی و خمسین و
ثمانمائه بیک ناگاه فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا بابر مسلح و مکمل از دروازه ملک در شهر تاخته و جلو ریز بباغ
شهر شتافته یارعلی را شوله مست بدست آوردند و در سر خیابان جای بوس میرزا بابر رسانیدند و آن پادشاه
عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یارعلی را بسر چار سوق هرات بردند و بزخم تیغ تیز وجود او را از
لوح زندگانی ستردند **نظم** چنین بود تا بود گردان سپهر ❀ که با نوش زهر است و با کینه مهر ❀ مقارن
آن حال امیر هندوکه از جانب مرو رسیده امیر ابراهیم اکو تیمور را بپایه سریر اعلی رسانیده و زبان بتشریح گشاده

خون او را طلبید و این التماس بعز اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش از فرق فرقدان
درگذشت و خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و لقب شریفش سمت زینت گرفت و سرکار نون بر سبیل عامل
بخدام میرزا علاء الدوله صفت تعلق پذیرفت و انجناب پسر خود میرزا ابراهیم را به انجانب فرستاده بنفس
نفیس در هراة توقف نموده هم در آن ایام میرزا بابر بانوا طایفه از اهل نمره و سعادت میرزا علاء الدوله را حبس
فرموده یکی از امرا معتمد را چون روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هراة رسانید انگاه بانشاط
جم جاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوشگوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق
را بایکدیگر اتصال داده از حال رعایا که ودایع خالق البرایا اند غافل ماند امرا بنه معتاد آغاز ظلم و ستم کردند و
بتحصیلات نامعقول جمهور متوطنان بلده هرات و توابع را بیازردند بخلاف امیر هندوکه از آن شیوه ناستوده
اجتناب نموده و از میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم ایکو تیمور عزیمت بادغیس فرموده در سنه ثلث و خمسین
و ثمانمائه بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جاده مستقیمه اطاعت انحراف جسته
سالک طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملک نیمروز برافراخت و چون قصبه فراه
را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منقلای پیشتر روان شدند و شاه حسین چون
این خبر شنیده دانست که از عهده مقابله و مقاومت آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایه سریر اعلی ارسال
داشته زبان باعتذار و استغفار گشاده باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جریده احوالش
کشیده روی به دار السلطنه هرات آورد و در خلال این احوال امیر هندو که ابواب مخالفت باز کشوده و امیر ابراهیم
ایکو تیمور را بطرف سمرقند باز فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود میرزا ابو القاسم بابر چون ازین حادثه
خبر یافت سلطان ابو سعید داروغه و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد گردانید و ایشان در حدود جوشان
بهنده رسیده دست به تیغ و سنان و تیر و کمان یازیده بخت شکست بر جانب یاریان افتاد و سلطان
ابو سعید رخت هستی بباد فنا داد اما آخر الامر مغلوب گشته شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت
و هم درین سال قلعه عماد که گویا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد
در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله بود بحسن تدبیر امیر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری انتظام
داشت مفتوح شد و ذخایر و اموال و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاد و اکثر آنها را نادیده بامرا و ارکان دولت
بخشید و مقارن آن حال شبی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشته او از حبس گریخته از راه
غور و خیار بسیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد پیوندد اما آن جناب بجواز ملاقات
تن نموده فرمود که باید که آن برادر در مضافات یزد توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات
خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجا خواهیم آورد **گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیگ و میرزا**

عبد اللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گوهر بحکم پسر وارون اختر بعضی از مهره علم نجوم بعد از امعان نظر در
زایچه طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر را از ممر پسر آسیبی خواهد رسید و چون
میرزا الغ بیگ مهارت کامل حاصل داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان که کیفیت آن حال
از جوکیان معلوم نموده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه فرستاده شمه ازین امر بدیع در آن کتابت درج فرموده و مولانا
محمد اردستانی که از علم طالع مسئله و رمل وقوفی تمام داشت و پیوسته از قضایای مخفیه خبر میداد مجلسی که میرزا
الغ بیگ بر زبان میراند که عنقریب تمامی ممالک حضرت خاقان سعید در حیز تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبد
اللطیف بگذارد و بنابرین مقدمات میرزا الغ بیگ گورکان همواره نسبت بمیرزا عبد اللطیف طریق بی عنایتی مسلوک
میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبد العزیز می گماشت و از آن جهت میرزا عبد اللطیف
کینه پدر بزرگوار در سینه جای میداد و بالآخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش
گشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنه هراة را بار گذاشت و روی توجه بسمرقند
گذاشت و بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام نمود میرزا الغ بیگ نشانی ارسال
داشت مضمون آنکه بلخ سیورغال اوست باید که باز گردد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این
معنی را فوزی عظیم دانسته مراجعت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام فرمود
و خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایات مخالفت مرتفع گردانید و صنادیق شعار را شکسته فرمود تا سپاهی گرد
که هیچکس از آن جهت متعرض مردم نگردد و باعث برین خبر آن بود که میرزا الغ بیگ در باب وصول وجوه تنخواه
مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر شقاق و خلاف میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ بتسخیر
گشت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان کنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف
نیز به انجانب خرامیده آنجناب را از عبور مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالای آب و پایان
آب لشکریان گذشته و باشتعال نایره قتال اشتغال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف غالب شده
و در یکی از آن محاربات میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داده در خلال
این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق می شود و دست تصرف
باطفال و عیال رعایا دراز می کند و میرزا الغ بیگ این سخن شنوده تهدید نامها بپسر فرستاد اما هیچ فایده
نداد و امرا آغاز بی طاقتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیگ را بگیرند و بمیرزا عبد اللطیف سپارند در
اثنا از پس پرده غیب صورتی روی نمود که بر صحیفه خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابو
سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور که همواره در ملازمت میرزا الغ بیگ روزگار گذرانیده
و نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر مرتسم و منتقش می گردانید درین اوقات که پدر و پسر در برابر

بم شکسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت و رایت کشورگشایی و جهانداری بجانب سمرقند
برافراخت میرزا عبدالعزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازه‌های شهر را مضبوط ساخته تحصن نمود و میرزا
الغ بیگ پس از آنکه این خبر محنت اثر شنید مضطرب شده عنان یکران بطرف دار الملک گردانید میرزا سلطان
ابوسعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آن جناب اطلاع یافت ترک محاصره گفته بمیان ایل ارغون شتافت و
میرزا عبداللطیف هم در آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیگ روی بصوب پسر
آورده در قریهٔ دمشق تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیگ بر فرار شکسته قرار گرفته آن دو لشکر خونریز آن دو طایفه
فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و تیغ و خنجر و سنان و شمشیر در یکدیگر نهادند و حلقی را بر خاک هلاک انداختند
و هنوز بمقابله و مقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر رنگ قدر بر عنان یکران میرزا الغ بیگ گرفته بآن طرف پشته بانگی برد
و آن پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده حسرت و تاسف می‌خورد و چون بدروازهٔ شهر رسید میرانشاه
قوچین که گماشتهٔ آنجناب بود در دروازه قلعه مسدود ساخته بود از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیگ با جمعی
پرغم و الم باتفاق میرزا عبدالعزیز و معدودی چند از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن
حصن حصین اقامت نماید و از تعب دوران و محنت روزگار بی سامان برآساید بعد از وصول کوتوال آن حصار ابراهیم
پولاد که مملوک آن جناب بود از غایت شقاوت قصد وی کرد و میرزا الغ بیگ برین حال اطلاع یافته
صیدی که بپای خویش بدام صیاد رود نزد میرزا عبداللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته
بود و میان پدر و پسر ملاقات واقع شده میرزا عبداللطیف از کمال قساوت قلب و قلت حیا از روی سخریه
و استهزا بواسطه و بی واسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن ایام بتقلید حضرت صاحب
قرانی کرده مغولی از اولاد چنگیزخان را بر مسند خانی نشانده عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیگ کشته شده بود
فرمود تا پیش خان زانو زده گفت میرزا الغ بیگ پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هرچه مقتضای شرع
باشد بتقدیم رسانند و مجموع فقهاء سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیگ را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمة
که بآن امر همداستان نشد بعد از آن میرزا عبداللطیف جناب الغ بیگی را با میرحاجی خسرو و محمد سیرد که بحج برد
حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا از امیر مشارالیه نقل نموده‌اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ
بیگ روان شدم و آن جناب بهیج و مسرور اسب میراند و از هر باب با من حکایت می‌گفت چون اندک مسافتی
مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز پس نگریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که
پیش میرزا عبداللطیف راه سخن داشت گفتم خیرست گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیگ در محلی که
آبادانی باشد فرود آید و چندان توقف نماید که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیگ چون این خبر شنید بار زبانش
از گفتار باز ماند و آثار ملال بر بشرهٔ همایونش ظاهر گشته در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم میرزا الغ بیگ بنا بر عادت

موافق معهود تا در پیش او آتش افروزند و کباب کنند و بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نمودند ناگاه شرارهٔ آتش برو بادش
رسید و اندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیگ آتش را بدست خویش منطفی ساخته بر زبان راند که بسین هم پیدا بیک
یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس با شخصی دیگر بآن خانه درآمد و چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد
چنانچه از جای برجست و مشتی بر سینهٔ عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین آنجناب پادشاهی از
دوش او برداشت و عباس جهت آوردن ریسمان از خانه بیرون رفت من در را بستم تا میرزا الغ بیگ غسل نمود
آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و قریب مشعلی که می‌سوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را
انطفا داد و میرزا عبداللطیف پیش این واقعه بدو سه روز برادر خود میرزا عبدالعزیز را کشته بود و آن شاهزاده
بی عاقبت بجهت محبت سلطنت همچنان پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب
و جوانی بود قتل نمود دولت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت و خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران
المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ میرزا الغ بیگ گفته **قطعه** الغ بیگ آن شاه جم اقتدار ⁂ که دین نبی
از او بود ثبات ⁂ ز عباس شهد شهادت چشید ⁂ شدش سال تاریخ عباس کشت

ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیگ گورکان

حضرت پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیگ گورکان بوفور فضل و علم از سایر اولاد و احفاد
صاحب قران امیر تیمور گورکان امتیازی تمام داشت و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت علماء و فضلا می‌گماشت در زمان
دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلدهٔ سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می
غنودند از آن جمله یکی **مولانا غیاث الدین** جمشید است که در علم هیات و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا
الغ بیگ رصد می‌ساخت آنجناب باتفاق **مولانا معین الدین الکاشی** و **مولانا صلاح الدین** موسی که مشهورست بقاضی زاده
رومی بتمشیت آن مهم می‌پرداخت **مولانا علاء الدین شاشی** در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بوده گاهی بگفتن شعر و معما میل
می‌نمود از جملهٔ مؤلفات آنجناب شرح موجز و شرح اسباب علامات مشهورست و در دیباچهٔ شرح اسباب و علامات
مدح و ثنای میرزا الغ بیگ مسطور **مولانا محمد عالم** در سلک علما منتظم بود با میرزا الغ بیگ گورکان هم سبقی می‌نمود و در مجالس
النفایس مذکورست که مولانا محمد عالم بواسطهٔ لطف طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیگ بنجابت گستاخانه بحث می‌کرد و رعایت
آداب مرتبهٔ پادشاهی بجای نمی‌آورد بنابر آن میرزا الغ بیگ آنجناب را از سمرقند اخراج فرموده او بدار السلطنه هرات
آمده و در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که در گذشت این مطلع از منظومات اوست **بیت** ما سیه بختیم و بدروزیم و دفتر سوخته
شمع مقصودی بدست خود شبی نفروخته **مولانا عصام الدین** بمزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر علماء ماوراء النهر امتیاز تمام
داشت و مدتی مدید در آن ولایت بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت بر تقویت ارکان شریعت می‌گماشت **خواجه
افضل الدین کشی** از جملهٔ دانشمندان سمرقند بوده و بدستور لوازم افاده قیام می‌نمود **سید عاشق** بصفت زهد و دین داری
و علم و پرهیزکاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام می‌فرمود بنابر آن میرزا الغ بیگ منصب احتساب سمرقند را

بدان جناب عنایت کرده سید کامیابی مدتی در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت بجای می آورد و از ثقات استماع افتاده که در وقتی که
میرزا الغ بیک جهت تمشیت سنت ختان میرزا عبد العزیز در کان گل طوی می فرمود و مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام
بشرب مدام مشغول گشته و علانیه ظروف شراب بهر سوی می بردند روزی که اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه بودند
سید عاشق در غایت غلظت بآن محفل درآمده و روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت دین محمدی را برانداختی و شعار کفار
ظاهر ساختی جناب الغ بیکی ازین خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تامل جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف
داری و بکبر سن رسیده خاطرا که میخواهی که بشهادت فایز شوی بنابران امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی
حال اگر من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از چند روز ازین قبیل و قال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح
انداخته بود باتمام رسیده و درشبی که آن حمام را گردان می ساختند زنان مغنیه بسر حمام رفته در میان مردان نشسته
و آغاز تغنی کردند و سید عاشق برین معنی مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام بی اسلام
بکدام مذهب جایزست که زنان با مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته
روز دیگر نزد میرزا الغ بیک رفت و زبان داد خواهی (?) آنچه سید عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیک
بواسطه استماع سخنان کان گل از سید آزرده دل بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نماییم
و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب نماییم و روز دیگر این زمره عظیم الشان بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته
و انتظار بیرون آمدن پادشاه می کشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح دمابه که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیک
او را رخصت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن داشته باشد بی واسطه بعرض رساند بدار السلطنه
درآمده و پیش از اکابر نزد میرزا الغ بیک رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید
عاشق پای از حد خود فراتر می نهد چنانچه در روز طوی کان گل ما را گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار
ظاهر ساختی و دی روز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشراف و علماست شیخ الاسلام
بی اسلام گفته است بنابران قضاة و فضلا را طلبیده ایم تا مرافعه این قضایا نماییم و آنچه بموجب شرع متوجه او شود بجای
آریم مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیکو کرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما
در کمال عدالت و رعیت پروری سلوک می نمایید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام می فرمایید و شیخ الاسلام
بصفت علم و کمال اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهی [illegible] عرضه داشت که برادرم فوت شده و ازوی
دو فرزند مانده و من می خواهم که زن برادر را بحباله خویش درآورم تا برادرزادهای من ضایع نشوند اما آن زن
نمیخواهد که بعد از انقضای مدت بنکاح [illegible] درآید و از وی نفقه می ستاند میرزا الغ بیک بیاولی را فرمود که برو
و آن ضعیفه را بگوی که در نکاح برادر شوهر خود رضا دهد و [illegible] از عقد او منع کند مولانا ابو الفتح پس از استماع
این حکم روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت آنچه سید عاشق بشما گفته دور از کار نیست پادشاه پرسید که چون گفت بچه

اگر زنی عاقله و بالغه باشد شوهر اختیار او در [illegible] هرکس که خواهد درآید شما بکدام مذهب او را تکلیف می نمایید که زن او
شود و جناب گفت این منقول [illegible] آن پادشاه مغفرت پناه ازین سخن بغایت متاثر گشت و بیاول را از آن کار منع نموده
فرمود که اکابر و اشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه گفته
حق بوده لاجرم الجماعت بابوس بازگشته و [illegible] جناب سیادت مآب در نوشته **مولانا محمد اردستانی**
اعجوبه زمان و نادره دوران بود و در علم رمل و طالع ستاره مهارت تمام حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمی نمود و
در آن باب از آن جناب حکایات بسیار منقولست و قبول این حکایت که از مولانا علی قوشچی مرویست از مطالعه کنندگان
این اوراق [illegible] حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرموده که روزی در مجلس همایون میرزا
الغ بیک نشسته بودم که مولانا محمد درآمد جناب الغ بیکی او را گفت رملی بکش و آنچه در ضمیر ماست اعلام نمای
و مولانا ملاحظه طالع وقت نموده رملی کشیده گفت سوال از حرم است و خاموشی گزید پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم
ماست آنچه بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حباله نکاح دارد یکی را [illegible]
و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیک از [illegible] دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود
و او را بسیار دوست می داشت استبعاد نموده و هم در آن چند روز آن خاتون را که مولانا محمد بکشتن او امر کرده بود
بعالم آخرت فرستاده و دختر خان از وقوع حادثه شادمان نشده چندان شماتت فرمود که میرزا الغ بیک در غضب شده
او را طلاق داد **قاضی شمس الدین محمد مسکین** بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بوده مدتی مدید در کمال
امانت و دیانت بلوازم منصب قضای سمرقند اقدام می فرمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد
التفتازانی استماع افتاده که میرزا الغ بیک کورکان در ایام سلطنت و کامرانی مبلغی کرانمند یکی از تجار [illegible] داده
بود که خرید و فروخت کرده آنچه کفایت شود بخزانه عامره رساند بعد از چند گاه سفینه جات آن تاجر غرق بحر فنا
شده جناب الغ بیکی در [illegible] او طمع فرمود و فرمود که از نفایس خزانه ما لعلی گران بها پیش آن بازرگان بوده
و موافق مدعای ما آن آماده و مهیا ساخت و چون مافی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین
محمد مسکین رسید یکی از نواب را طلبید و به پادشاه پیغام فرمود که مرافعه و گذرانیدن گواه درین قضیه چندان نفعی
بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهرست و اگر چنانچه البته میخواهید که برطبق مدعای شما حکم کنم درین وقت
که [illegible] مرادست و پای بسته در آب [illegible] اشارت نمایم که
جات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن نایب این سخنان بعرض میرزا الغ بیک رسانیده و پادشاه
بدین [illegible] بر کمال دیانت اقتضای قاضی آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت و همچنین در آن وقت که میرزا
عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین
آن فتوی را جواب کرده فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف ازین فتوی استجازه کشتن میرزا الغ بیک است و حال آنکه

اگر پادشاه وجهت مصلحت ملکی یکی از آحاد الناس را بقتل رساند بروی قصاص نیست و هرچند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تهدید
و تخویف خواست که جناب اقصوی را از ان قضیه درگذراند بجایی نرسید و بشفاعت والتوفیق والتایید من الله الحمید خواجه
فضل الله ابو اللیثی از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست و جمال حال خواجه فضل الله بصفت
فضل و کمال آراستگی داشت و چون در همه اوقات اوقات شریف او بدرس و افاده صرف می کرد و گاهی بشعر و معما نیز
مشغولی می نمود این مطلع از جمله منظومات اوست بیت قد چون سرو تو جانست مرا بلکه جهان ٭ سویم ای سرو روان
شو که فدا سازم جان مولانا علاء الدین علی قوشچی الم علماء زمان و افضل حکمای دوران بوده در عنفوان
منظور نظر شفقت میرزا الغ بیگ شده همین تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات عالیه الصاعد نموده
میرزا الغ بیگ اورا فرزند میخوانده و جهت کمال خصوصیت گاهی جانور بر دستش می نهاد و بنا بر آن بقوشچی اشتهار
یافت و از تصنیفات مولانا علاء الدین علی شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی مشهور است و مستحسن طباع جمیع علما
و در اواخر مولانا علاء الدین علی در اوایل فر اوقات حیات بدیار روم افتاده و در آن مملکت بمرض موت گرفتار شده و
رخت بقا بباد فنا داد خواجه عبد المومن ندیم مجلس خاص و انیس بزم اختصاص میرزا الغ بیگ بود و بلطف طبع و
حدت ذهن از ظرفا و فضلا سمرقند ممتاز و مستثنی می نمود از ثقات استماع افتاده که در زمان خجسته نشان
آن پادشاه قاضی محتشمی در یکی از قضایا شرعیه مداهنه بجای آورده اینمعنی بر ضمیر انور میرزا الغ بیگ ظاهر گشت
و حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبد المومن کرد و آن جناب در پایه سریر سلطنت
انتساب زبان شفاعت بگشاد و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسب تسلیم نماید و از دست
از ریش او بدارند الحاصل قاضی خلاص شده اسبان را بخواجه عبد المومن سپرد و خواجه آنها را بجلبه خود قرار داد
اما بعد از چند گاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر گردد شاید که پادشاه بد و غضب نماید بنا بر آن روزی قاضی
را گفت مناسب آنست که فردا خود را از در حضرت میرزا نمایی تا اگر از مهر آن مهم غباری بر خاطرش مانده باشد
من دفع نمایم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیگ بروی افتاد خواجه عبد المومن را
طلبیده گفت که بیست سر اسب که قاضی قبول نموده بود چرا تسلیم میراخوران نمی نماید خواجه جواب داد
که قاضی از سرانجام اسپان عاجز آمده و حالا آمده که ریش او را تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیگ از شنیدن
این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد مولانا خیالی در سلک شعرا بگانه منتظم بود و نسبت بخواجه
الله در طریق تلمذ سلوک مینمود و این دو بیت از اشعار او بخاطر بود ثبت افتاد بیت ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
خلقی بتو مشغول و تو غایب زمیانه ٭ گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد ٭ یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
مولانا بدخشی در زمان میرزا الغ بیگ سرآمد شعرای سمرقند بود این مطلع از جمله منظومات اوست بیت ای زلفت
شب مثال تا در بر آفتاب ٭ از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب ذکر میرزا سلطان محمد بن بایسنغر میرزا

میرزا محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور علم و مروت موصوف در غایت شجاعت و تهور و در معارک جنگ
بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هرچند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از ان اندیشه بشیهی در وجود و سخا
بطریق اعتدال سلوک نمودی از اسراف و امساک اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان بتقریبی کرم بخشش میرزا
بعرض رسانید و پرسید که چونست که شما درین امر تقلید آن جناب نمی نمایید میرزا سلطان محمد در جواب این
بیت خواند که بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست ٭ که او کشیده عنان باشد این گسسته مهار ٭
و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان خجسته صفات مدت بخیال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید
و در آن وقت که آن حضرت در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزاده صاحب تایید از خرم آباد
لرستان بری شتافت و در نوبت جد بزرگوار خود فرود آمده و از انجا باصفهان رفت و بعد از ضبط ان
بلده جنت نشان عنان یکران بطرف شیراز تافت و میرزا عبد الله تقدم مقابله و مقاتله پیش آمده بمرتبه که اینمعنی
مرتب در غایت صعوبت روی نمود و میرزا عبد الله شکست یافته پناه بقلعه اصطخر برد و لشکر عراق اموال و اسباب
فارس را غنیمت گرفته میرزا محمد مقرون بفتح و ظفر بشیراز در آمده و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را
بنابر رابطه با میرزا عبد الله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول مقصد شاهزاده را از جانب
میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا محمد اورا منظور نظر مرحمت
ساخته فرموده که در هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید والا بخراسان رود و میرزا عبد الله با سید مصاحبت میرزا
الغ بیگ سفر خراسان اختیار کرد و چون بهرات رسید چند روز در ظل عنایت میرزا علاء الدوله گذرانید اما
در روز واقعه ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیگ آورد
و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق متمکن گشته گردنکشان آفاق سر بر خط فرمان او نهادند که میرزا جهانشاه بن
قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را بحیطه تصرف در آورد و میرزا سلطان محمد از طغیان
پادشاه ترکمان خبر یافته باستعداد و سپاه مشغول گشت و نشان همایون بهوسوی حضرت خاقان سعید بنام میرزا
جهانشاه در قلم آورده برین منوال که شهریار اعظم امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که
چنان استماع افتاد که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین دخل نموده اند این صورت بی قاعده
واقع شده می باید که آن ولایت را بنواب دیوان اعلی بازگذارد و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جهت او
تعیین فرموده قناعت نماید والا بمیدان قتال شتابد تا مقتضای قضای ایزد تعالی بظهور آید و مهر بر روی نشان
زده در صحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و منشی نقیض آن بلشکر بیقیاس در عقب ایلچی روان شده چون امیر
جهانشاه را چشم بر آن نشان افتاد و مضمونش را معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و
شجاعت است با زرش جنون بهره تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان

روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین در میان آمد و شد نمود
و مخالفت بمصالحت و موافقت تبدیل یافت و میرزا سلطان محمد بشیراز بازگشته امیر جانشاه عنان بطرف آذربایجان
معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار پنج سال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برده در ذی الحجه
سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در جنگ چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و بتقدیر مالک الملک قدیر لباس
زندگانی او را در نوشت چنانچه عنقریب سمت تسطیر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت
ان شاء الله وحده العزیز **گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هرات و مراجعت
نمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات** چون میرزا سلطان محمد بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط
کرد و شنید که عم میرزا الغ بیک بجهة انجامیه از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر مملکت خراسان
افکنده با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدان جانب توجه فرمود و میرزا بابر نیز جنود نامحدود مجتمع ساخته از
دار السلطنه هرات باستقبال نهضت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیده
و کردان هر دو لشکر در هم آویخته بنهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی
بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا میسر
پذیرفت و میرزا ابو القاسم بابر با هفت نفر از اهل تهور جان از آن غرقاب بساحل نجات کشیده خود را بقلعه
عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هرات خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید
و بعد از تنظیم امور دولت و تشیید مبانی سلطنت روزی چند بسبط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم
را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده نزد میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش از عراق آورده بود روان ساخت و
در آن زمستان در بلده فاخره هرات قحط و غلایی عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار
کپکی رسید و امیر حاجی محمد غناشیرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود در آن زمان بریه
اقتدار و اعتبار ممتاز و مستثنی می‌بود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک متصاعد و سطالبه چارزده و خیر
خواجه غیاث الدین پیر محمد خوافی که در دیوان میرزا سلطان محمد در جرگه امرای عظام بود میرزا جناب امارت مآب را از
اشتغال بآن جور و بیداد منع نموده بجایی نرسید لاجرم اشتغال باحوال ملک و مال را او یافت و هر کس توانست از
دار السلطنه هرات گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابو القاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز
در قلعه عماد بسر برده بدستور سابق آن حصار با میر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باستراباد آورده و
کاشتکان میرزا محمد از آن ولایت بیرون تاخته بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا
محمد رسید استیصال میرزا بابر را مطمح نظر همت گردانیده میرزا علاء الدوله را بحکومت کرمان روان کرد و با سپاه
غضنفر نشان متوجه استراباد گشت و امیر حاجی محمد غناشیرین را با سایر امرای جلادت آیین برسم منقلای پیشتر فرستاد

و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون جسته امید و در مشهد نزار با امرای عراق رسیده و از جانبین طالبان نام و
ننگ در میدان جنگ تاختند تیغ خون افشان ادیم زمین را از رنگ لعل بدخشان دادند و به نیزه ثعبان نشان روزن
سینهای جگرگون کشاده در این نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا ابو القاسم بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته
دست قضا طومار حیات امیر غناشیرین و فوجی دیگر از امرا و تواجیان در نوشت از جانب میرزا سلطان محمد
چون خبر فوت میرزا بابر شنوده در ولایت طوس ضبط آنخرق را بعهده خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امرا
ایلغار فرموده و در اثنای راه گریختگان معرکه مشهد نزار رسیده صورت حادثه را عرضه داشت شد و آتش خشم
شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه از سعید سوار کسی در موکب همایون بماند
و چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان پراکنده گشته و میرزا بابر بار دیگر بقلعه عماد رفت و
میرزا محمد منصور را که شاید مخالفان کینه اندیش بتاخت شنیده تا همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید
و در راه خبر یافت که آنخرق ویران شده و مردم سر خویش گرفته اند و راه گریز در پیش و کیفیت این حال چنان بود
که بعد از ایلغار میرزا محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شده و شورشی در میان لشکریان افتاده هر چند خواجه
غیاث الدین پیر احمد سعی نمود هیچکس را آگاه شوالت داشت و میرزا محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر گشته
و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا تحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله از کرمیر همراه شتافته و کاشتکان
آنجناب را از شهر بند رخ خواسته در بند قرار نمی‌نشست آنگاه میرزا محمد با خواص خویش قرار مشورت در میان انداخت
و گفت که مردم هرات بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و احالا در آن بلده لوای سلطنت مرتفع گردانیده
است و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان می‌نماید که بعراق مراجعت نماییم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر
بتسخیر خراسان نهضت فرماییم سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داده و میرزا بابر بعد از
شنیدن این خبر متوجه بلده هرات گشته میرزا علاء الدوله قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد یساول سپرده و روی
توجه بجانب قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هرات در آمده همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین
مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت نصرت روی ننمود آنگاه مولانا احمد یساول
پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه است که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ
بهاء الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند
که قصد ایشان کند میرزا بابر برین موجب بتقدیم رسانیده مولانا احمد با ساکنان از حصار بیرون خرامید
و میرزا بابر بعهد وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید **ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند
و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بیمانند** میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود لطیف طبع وحدت ذهن موصوف
و بکسب فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس شیخ

و مشاهده و از انواع آداب نشست جهت رعایت ایشان همت بر می گماشت اما سودایی مزاج و تند خوی و درشت گوی بود و بکینه و از یک
قوت بسیار می فرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار می گذرانید و آن حضرت
را بدان شاهزاده آنقدر محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام می گردید و چون میرزا عبد اللطیف بروجهی که
سبق ذکر یافت والد ماجد خود را شربت شهادت چشانید و بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال
نهاد [illegible] دولت و اقبال مرتفع گردانید و تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرائت خطبه ام
[illegible] پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته شرایط عدل و انصاف ممهد ساخت
اما جمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل امیر محمود تابقوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسماعیل صوفی
ترخان را که در ملازمت او جان سپاری بجا کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا
الغ بیک بمخالفت امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که بملازمت میرزا عبد اللطیف می
آمدند کشته بودند القصه بنا بر قتل امرای برلاس و ترخانیان سایر نوکران از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر
و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در
میان آورده و بجد هر چه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و
ثمانمائه در کمینگاه حذر نشسته تا وقتی که آن شهریار دیوانه سار از باغ چنار بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداخته
و آن تیر بهدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسب زده و فریاد بر آورد که تیر بر سینه ام رسید لاجرم
جمعی که ملازم رکاب سلطنت بودند متفرق گشته دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند
و از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از
قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار مینمود بیت پدرکش پادشاهی را نشاید * وگر شاید بجز شش مه
نپاید * و از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بدست باباحسین نامی کشته شد و بر طبق تاریخ قتل
پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش را باباحسین کشت نوشت برین موجب که بیت باباحسین کشت شب جمعه اش بتیر
تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت * و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب استصواب امرا
و ارکان دولت و اکابر میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت مجازی مرتفع گردانید **ذکر توجه میرزا ابو القاسم
بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیک در دار الملک خراسان** سابقا خامه مشکین علامه
شمامه این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر شنید دار
السلطنه هرات را بار دیگر گذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت و بعد از وصول مقصد فی الجمله مردمی در ظل رایتش
جمع آمدند و میرزا بابر این خبر استماع نموده با لشکری جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله
از مقابله و مقاتله پهلوتهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابو القاسم بابر بساط آنکه قبة الاسلام بلخ ر[illegible]

با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله نهضت فرموده و اسباب جمعیت او را از بنیاد برانداخت
بلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و شبرغان را بامیر پیر درویش هزار اسپی و برادرش امیر علی که بصفت شفقت
و سخاوت و شجاعت موصوف و معروف بودند ارزانی داشت و رایت نصرت آیت بجانب دار السلطنه هرات
بر افراشت و چون بسعادت و اقبال در مستقر عز و جلال نزول نمود دید که در غیبت موکب همایون [illegible]
دست داده و دست قضا ابواب جهد و فساد بر روی روزگار مردمان گشاده شرح این حال [illegible]
میرزا ابو القاسم بابر در وقت اختیار سفر بلخ قلعه اختیار الدین را باویس بیک سپرده و اویس [illegible]
کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نمود و بکار سرکشی و غرور بلاغ و دماغ راه داده بخیال استقلال
اسباب حصارداری مرتب ساخت و بدست بی شرمی علم فسق و فساد برافراخت گاهی از قلعه پایین آمده [illegible]
تمام بر در حصار می نشست و شراب میخورد و بعضی از ارباب حسن و لطافت را بزجر و تکلیف از میان بازار گشوده
بحصار می برد و با آنکه میرزا ابو القاسم بابر مظفر و منصور از یورش بلخ باز گشته در باغ سفید نزول اجلال
فرموده اویس همچنان در مقام عصیان و طغیان بوده اصلا از مرتبه نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون آن حصار
در متانت با قلعه سپهر دوار لاف همسری میزد و در آن وقت ذخایر بسیار و اسلحه بی شمار مشحون بود میرزا بابر را
اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب ننمود رای جهانگشای بر حل آن واقعه مشکل گماشته یکی از ایلچیان را نزد
او فرستاده و پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آنگاه آن پادشاه جم جاه بی
بشهر تشریف آورده و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاده فرمود که ما نیز متعاقب میرسیم و طایفه از
اصحاب جلادت نیز از عقب روان ساخت و غلغله در قلعه افتاد که حضرت میرزا رسید و اویس با ملازمان حصار
باستقبال آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی در وی آویخت و اویس بیک یک زخم خنجر او را [illegible]
ساخته دلاوران دیگر خود را باویس رسانیده و بضربات پی در پی روح خبیثش را بدوزخ روان گردانیدند
بعد از دو سه روز برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکمان که منسوب او بود چاره اضطرار از حصار اختیار کرده
بیرون آمدند و مفاتیح قلعه بنواب پادشاه والا جناب سپردند و ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و در
اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری نزدیک شهر رسیده
در دامن کوه کازرگاه از نظر [illegible] شده جمعی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال بتفحص مشغول
گشته و میرزا علاء الدوله را در وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب الحکم ببعضی از اهل اعتماد سپردند
و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا ابو القاسم بابر دغدغه که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم
قشلاق استراباد رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان میدان رسید عنان گیتی نورد بصوب
بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت **گفتار در بیان محاربه میرزا سلطان**

محاربهٔ میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] چناران کرت ثانی و از پای درآمدن آن سرو ریاض کامرانی بصرصر قضا و تقدیر

جناب جلالت [illegible] جشن و تحسین و ثنا نماه میرزا سلطان محمد بن بایسنغر کرت دیگر لشکر
[illegible] عراق فراهم کشیده و بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید
[illegible] بسطام این خبر شنوده جناب شیخ الاسلامی خواجه مولانا را که در آن ولا
[illegible] ابوسعید میرزا از ماوراء النهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاده التماس
تبلیغ فرموده آن جناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته شرایط سفارت بجای آورده میرزا سلطان محمد
[illegible] از سر بازنزده وقت بنابر فور الحاح و مبالغه خواجه مولانا سر رضا جنبانیده مهم بدین موجب
قرار یافت که [illegible] ولایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمام قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه
بنام میرزا محمد [illegible] مزین کرده و میرزا ابوالقاسم بابر پس از مراجعت مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بطرف
[illegible] رفت و طرح قشلاق انداخت و در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا محمد دفتر عهد و پیمان را
[illegible] نسیان نهاده از بسطام و دامغان گذشته بجلگاه اسفراین درآمد میرزا بابر از شنیدن این سخن برآشفته
شیر دلیر از بیشه مازندران متوجه میدان قتال گشت و میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت از
ولایت اسفراین عنان یکران بجانب استراباد تافت و در موضع چناران آن دو سپاه شوکت دستگاه
مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و الحق حمله ع نیران مصاف تیز کردند ۞ و میرزا
سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته و بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته نظم بهر سو که تیغ و سنان
برفراخت ۞ سر و سینه خصم را خورد ساخت ۞ و میرزا ابوالقاسم بابر نیز صدای گیر و دار
معرکه کارزار انداخته بیت بتیر و سنان و بشمشیر تیز ۞ برآورد از دشمنان رستخیز ۞ در آن
اثنا ابوسعید میرم از میرزا سلطان محمد گریخته نزد میرزا ابوالقاسم بابر رفت و گفت که میرزا سلطان
محمد قصد قول بزرگ دارد مناسب آنکه لشکریان کوچه بازار دهند تا او بمیان صفوف درآید آنگاه از اطراف
و جوانب درآمده نگذارند که بیرون رود مقارن آن حال آن شهریار شجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله
آورده گفت منم محمد بن بایسنغر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کاربند شده آنجناب را در میان
گرفتند و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون پیوندند و زمان کشش و کوشش امتداد یافته آفتاب [illegible]
فتح و نصرت در اهتزاز آمده و جنود عراق روی بانهزام آورده میرزا سلطان محمد در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر
گشت و هنوز فرمان فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را به پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگ را
مخاطب ساخته بزبان سرزنش گفت که از تو چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشکر
بخراسان کشیدی و خود را بدین روز گرفتار گردانیدی میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره داعیه [illegible]

امثال این قضایا روی می نمود و میرزا بابر بنوای بعضی از مردم کوته اندیش بقتل برادر [illegible] چنان کرده که شجاعت و مروت
و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود و اشارت [illegible] آن جناب [illegible]
بطرفی روان شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند در اثنای راه میرزا محمد [illegible]
به بنده و موکلان گفت که مهم این دو [illegible] آنجناب فرمود که بابر مروت نکرد [illegible]
کامی برید و همانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر بیک زخم [illegible]
را آخر ساخت رباعیه دردا که اساس چرخ را نیست قرار ۞ از دایره زمانه دوری [illegible]
زو هیچ امید مدار ۞ گر تیغ ستم کسی نیابد زنهار ۞ و چون میرزا بابر بعد ازین [illegible] فتح و ظفر [illegible]
شکر نعمای الهی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاده و فرمان داد تا نعش [illegible]
بدار السلطنه هرات برده نزدیک بمدرسه میرزا بایسنغر دفن کردند و همان روز که خاطر از مهم [illegible]
ساخت بتفحص کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله بمیل آتشین [illegible]
گردانند اما شخصی که مباشر این فعل شنیع بود بر آنجناب رحم کرده گفت آب در چشم آور و میل را [illegible]
کشید که بر ورک دیده آسیبی نرسید هرچند مناسب مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی
ابوالقاسم بابر آن بود که جرایم جراید برادران برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گردانیدی و از ایشان عفو فرمودی
کما العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار بظهور رسانیدی اما چون سررشته اختیار در قبضه قدرت کار
فرمای قدرت و وقوع خیر و شر بمحض تقدیر مالک الملک اکبر و توفیق ازلی بر کمال روزگارش نتافت و امثال
آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدور یافت ذلک تقدیر العزیز العلیم گفتار در بیان رفتن

میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن بنابر مشیت مهیمن کارساز

چون بسعادت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغ بال حاصل کرد روی توجه بممالک فارس و عراق آورد و چنانچه
آنکه بسبب عبور سپاه میرزا محمد نقصان تمام بمملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ری بتسخیر [illegible]
یزد توجه فرموده و بعد از نزول در حدود آن ولایت از امرا میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین
سلطان حسین انبا امیر فیروزشاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافته و بامارت دیوان اعلی [illegible]
و همچنین خواجه میر احمد خوافی بدرگاه عالم پناه رسیده و منظور نظر شفقت گردیده و موکب ظفر قرین از دار العباده
یزد مظفر و سرافراز بلده شیراز خرامیده و پادشاه دوست نواز چنگ عیش و عشرت ساز داده و با جوانان ساده
عذار و مهپیکران ناهید رخسار بجرعه باده خوشگوار اشتغال کرده چند روز قدم از بزم انبساط بیرون ننهاد و [illegible]
و در ان اثنا خبر استیلاء سپاه ترکمان بعده ساوه [illegible] اشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم در نوردیده عنان عزیمت
بصوب معرکه رزم تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از فتح چناران میرزا بابر بیک از ولایات فارس و عراق

را نامزد یکی از ارکان دولت فرمود از جمله حکومت ساوه را بامیر شیخ علی بهادر و ایالت قم را بامیر درویش علی تفویض نمود و ایشان
از راه بی سپاه‌گری حشر رسیده و از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایت را در مصادره و مواخذه کشیدند
و چون امیر شیخ علی در اشتعال نایره ظلم و ستم بیشتر می‌کوشید طایفه از اعیان ساوه بجمعی از ترکمه که در آن حدود
بودند التجا نموده ترکمانان بیک ناگاه بر سر امیر شیخ علی ریخته و او را گرفته نزد امیر جهانشاه فرستادند و ساوه
که بجمعیت کمتر مملکت عراق است رایگان بحیطه تصرف امیر جهانشاه ترکمان درآمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفه
از سپاه آذربیجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و باره شهر را مضبوط ساخته متحصن شد و
بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را بمیرزا معز
الدین سنجر تفویض نمود و بنفس همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و در اثنای راه ایلچی از جانب خراسان
باردوی اعلی‌حضرت نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و
خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده بنابر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده در روز پنجشنبه شانزدهم
رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمائه از کوشک زرد کمیت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هرات منعطف گردانید
و در بیست و دوم ماه بتفت یزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی
داشت و از آنجا براه تون رایت عزیمت برافراشته بعد از وصول بدان سرزمین امیر سلطان حسین را بحکومت
نصب نمود و موکب همایون از تون بصوب هراة در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال در مستقر جاه
و جلال نزول اجلال فرمود و بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله بهمین شجاعت امیر پیر درویش هزارسپی فیصل
یافته و آنجناب از راه سیستان بطرف ری شتافت چنانچه مشروح می‌گردد و کیفیت این اجمال تفصیل می‌شود

ذکر خروج میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از وقایع و حالات در آن اوان
گردیده ستمدیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ ماند و بلطائف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد
مقدس رسانید و از آنجا راه میمنه و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر
یادگار شاه ارلات که خواهرزاده در حرم آن پادشاه عالی‌گهر بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند
بموکب عالی پیوسته در سلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا علاء الدوله بامداد
آن جماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شدند و امیر پیر درویش و امیر پیر علی با لشکر طخارستان
در برابر ارلاتیان آمده میان الجانبین حربی صعب دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای درافتاد و میرزا علاء
الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاد و از راه لنگر مقدسه غیاثیه متوجه دار السلطنه هراة گشته غبار فتنه و آشوب
در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه
امیر پیر درویش در نواحی سراتروده بآن شهریار بی‌طالع رسیده و بیک حمله سلک جمعیتش متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله

از سراتروده بسیستان گریخته از آنجا بری شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر جهات
احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه هراة رسید و دانست که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامید نوبت
دیگر اندوی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین ماه پیکر خورشید قرین
جامهای مروح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی پیاپی شامید اما شهریار آذربیجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت
امیرزاده میرزا ابوالقاسم بابر خبر یافت عنان بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام
و کارکنان میرزا بابر از مقاومت آن پادشاه عاجز گشته روی بطرف خراسان آوردند و در شهور سنه
سبع و خمسین و ثمانمائه میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر [illegible] آن بلدان بپایه سریر اعلی رسیده و
کیفیت حال عرض کردند و هم در آن سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنابر رنجشی که از وی در خاطر داشت مقید
گردانیده در جر و تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی از وی گرفته دیگر چیزی بیطلبید تا آن جناب بواسطه اعراض نفسانی و دیگر
اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی بمتنزهات آن جهانی آورده و در عمارت سر مزار شیخ زین الدین خوافی
که بنا کرده معمار همتش بود مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون **ذکر پادشاه صاحب تایید**
میرزا سلطان ابوسعید سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور
فهم و کیاست سرآمد سلاطین دوران و صاحب قران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت
پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری آنقدر مبالغه می‌فرمود که هیچکس زیاده بر آن مرتبه تصور نمی‌نمود
فروغ رای جهانگشایش ساحت ملک و ملت را منور داشته و ماهیچه چتر گردون سایش نور ماه و خور را منخسف و [illegible] نمود
می‌پنداشت و در فیصل قضایا هرگز از جاده شریعت نبوی تجاوز نمی‌کرد و در تربیت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره
لوازم سعی و اهتمام بجای می‌آورد و در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان
و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش غلغله در چندین ساله مدارک
یافته جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان ممدود و مبسوط
گردید **نظم** معدلتش لب به نیروی خویش ⁂ کرد از آن دو گرگ یک موی میش ⁂ تا در عدلش بجهان
برگشاد ⁂ پنجه گرگ به لطوفان باد ⁂ و میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا
میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه ارسطو فطنت میرزا الغ بیک گورکان
بسر میبرد و بواسطه رفعت همت از ابتدای ایام صبا و صبی و افتتاح اشتغال نشو و نما پیوسته نقش اندیشه
جهانگیری بر صحیفه ضمیر می‌نگاشت و تسخیر فرصت بوده خود را از ابنای زمان بتکفل امور کشورستانی سزاوارتر
می‌پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخشش اصحاب یقظه و انتباه استمداد همت می‌نمود و بزبان
حال و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال را از باطن فرخنده مشایخ ایشان استدعا می‌فرمود و چنانچه [illegible]

مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمایه که میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان
یکدیگر خیمه اقامت برافراشته بودند آنجناب باستظهار ازعونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا
الغ بیگ این خبر شنود از برابر پسر برخواسته روی بسمرقند آورد و میرزا سلطان ابوسعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون
رفت و روزی چند پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی می کشید و پس از آنکه میرزا عبد اللطیف پدر را کشته
بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند برد و حبس کرد و میرزا سلطان ابوسعید از مجلس گریخته
بخارا شتافت و حسب الاتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی بادشاه
گردید میرزا سلطان ابوسعید که بعد ازین در اکثر اوقات بسلطان سعید از وی تعبیر کرده خواهد شد در بخارا خروج نموده
داروغه بخارا آنجناب را گرفته در مضیق تنگ تر از حوصله بخیلان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا عبد اللطیف بآن
دیار رسید امرا و اعیان بخارا القدم المعتذار نزد سلطان سعید رفته و زبان باستغفار گشاده آنجناب را
از مجلس بیرون آورده و بر مسند سلطنت نشاندند نقد اخلاص و نیاز برسم نثار برافشاندند بیت عزیز مصر برغم برادران
غیور ∴ ز قعر چاه برآمد باوج جاه رسید ∴ و از آنجا که غایت رفعت و علوی همت آن حضرت عالی منزلت بود
با وجود بدایت ایام جوانی و کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت ولایت بخارا قناعت ننموده و کمند همت به
تسخیر ولایت سمرقند افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن نقطه دایره عز و جلال آگاه شده براسم استقبال
استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان
منهزم گردانید و شهر یسی را جهت تصرف آورده روزی چند در آن خطه بفراغت گذرانید و میرزا عبد الله چون
برین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی از امرا شجاعت پناه بدان جانب فرستاد و آن طایفه در قلب زمستان
عازم یسی شده سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده در اثنا سلطان سعید فوجی از متعهدان
خود را بطریق نهانی از شهر بیرون فرستاد تا از دور سپاهی مخالف نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک
رسیده و در شهر نقاره شادیانه زده بنیاد [illegible] تزلزل در ارکان ثبات و قرار لشکریان میرزا عبد الله راه یافت همه سر
خویش گرفته طریق سمرقند در پیش نهادند سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال
و اثقال و خیول و بغال ایشان بغنیمت گرفته چون گریختگان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبد الله ابواب
خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داده عزم رزم فرموده بترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله اشارت نمود
از آن جانب سلطان سعید معتمدی نزد ابوالخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاده مدد
طلبید و ابوالخیر خان آن ملتمس بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی یسی بمیرزا سلطان ابوسعید پیوست
و آن دو پادشاه صاحب تاییدات ملک ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند
نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک

بگذشت سپاهی پادشاه ابوالخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گوهر صفوف قتال آراسته ساخت از طرفین
مردان دلاور بسان امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا نم قوت در جگر توانایی داشتند داد مردی و پهلوانی دادند زمین از خون
کشتگان رنگ شفق گرفت و فضای هوا از غبار صعود معرکه [illegible] تضاعف پذیرفت آخر الامر تاییدات ملک مجید شامل
حال سلطان سعید شد و میرزا عبد الله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثنای راه بار دیگر او در بلای فرو رفت و [illegible]
اسیر پنجه تقدیر گشته در شب شنبه جمعه دوم جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمایه بحکم میرزا سلطان ابوسعید
جام شهادت چشید و سلطان ابوسعید بعد وقوع این فتح نامدار بلوازم محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت
و عظمت را برافراخت و بنا برآنکه میدانست که اکابر و ازبکان بسمرقند در آیند ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد
خواهند گشود دفع ایشان پیش نهاد همت ساخت و چون نزدیک بشهر رسید امرای ابوالخیر خان را که مصحوب موکب
اعلی بودند یک سواره بدروازه تاخت و مستحفظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابوسعید در دروازه را ببندید
تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور بموجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند درآمده بر
تخت جهانبانی متمکن گشت و برج و باره شهر را مضبوط گردانیده و تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد ابوالخیر
خان و امرا و مقربان او فرستاده پیغام داد که چون همیشه امداد حضرت خان دار السلطنه آبا و اجداد بحیطه
تصرف این جانب در آمد مناسب آنست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین
دیار اقامت نفرمایند که فایده بر آن مترتب نخواهد یافت ابوالخیر خان چون دید که چاره منحصر در قبول آن التماس
است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی استقلال
بضبط امور ملک و مال پرداخته کما ینبغی برفع الویه عدل و انصاف و خفض اجنحه جور و اعتساف قیام نموده رقاب و
نواصی ادانی و اقاصی را در ربقه اطاعت کشیده قاتلان میرزا عبد اللطیف را سیاست فرمود و بعد از آنکه
مدت هفت سال پرتو انوار عدالتش بر اطراف دیار ماوراء النهر و توابع آن دیار تافت بجانب خراسان شتافته
تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان سعادت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان
تا حد آذربیجان در حیز تسخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایت بجایی رسید که
زیاده بر آن تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال اشتغال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و
ثمانمایه روی بجانب عراق و آذربیجان آورد و در حدود قراباغ اران ویران شده در ماه رجب سنه ثلث و سبعین و
ثمانمایه اسیر سر پنجه تقدیر گشت و دو سه روزی مقید بوده در دست سیاست امیر حسن بیگ بساط حیاتش در نوشت
چنانچه تفصیل این حکایت عنقریب سمت تحریر خواهد گرفت و کاهی حالات آن سلطان صاحب سعادات در [illegible]
آینده سمت وضوح خواهد پذیرفت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین طاووس سمنانی و
خواجه معز الدین فرجی و مولانا ابرهیم قندی و خواجه نعمت الله قهستانی و خواجه عبد الله اخطب در سلک وزرای سلطان

سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شرف جهان
میرک عبد الرحیم رایت صدارت می افراشتند

گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابو القاسم بابر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن جهت آمدن سلطان ابو سعید بحدود مملکت خراسان

پادشاه پرشهور میرزا ابو القاسم
بابر در اواسط سنه سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت
و در روز دوشنبه بیست و سیم از دار السلطنه هراة در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل بیغراجاج جوشان
را معسکر همایون ساخت و در آن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع جلال
رسانید که شاهزاده با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتفحص آن
قضیه شرف نفاذ یافته امراء عظام بلوازم تفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن آن شخص بوقوع انجامید
آموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاهزاده چند روزی مقید بوده در بیست و دوم ماه رمضان
از آن سوی ملک عدم گشت روان ∴ و میرزا ابو القاسم بابر در آن مقام با آداب عید صیام قیام
اقدام نموده در اوایل شوال بسعادت و اقبال عزیمت قشلاق جرجان فرموده و در یازدهم ذی قعده سلطان آباد
استراباد از یمن مقدم خسرو با دین و داد غیرت ساحت ایوان سبع شداد گشت و آن زمستان در آن
مکان توقف اتفاق افتاد و چون فصل شتا با خر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزیین باغ و بستان
در بساط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بنیت امضاء یورش عراق در حرکت آمد
در آن اثنا از جانب بلخ ایلچی رسیده بموقف عرض رسانید که سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بخیال تسخیر
ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد عبور نموده و امیر پیر درویش و امیر پیر علی طغار جلادت
کرده تا اندخود پیش رفته بعد از مقابله هر دو برادر بزخم تیغ زهره چکر از پای در آمدند و حالا از حدود بدخشان
تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف میرزا سلطان ابو سعید قرار گرفته و غبار فتنه و آشوب در تمام ولایات
خراسان سمت ارتفاع پذیرفته میرزا ابو القاسم بابر چون این خبر شنود رفع آن حادثه را از تسخیر فارس و عراق
اهم و اولی شناخت و عنان مراجعت انعطاف داده فتح ماوراء النهر پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در
طی مسافت مسارعت نموده پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور نموده از طرف بلخ خبر آمد که سلطان
سعید العود احمد خواجه بدار الملک خود بازگشت و مملکت طخارستان بگذاشته از آب آمویه بگذشت اما میرزا
ابو القاسم بابر بدستور معهود در سرعت سیر رسم مبالغه بجای آورده در غره ماه رمضان سنه ثمان و خمسین و
ثمانمائه از معبر قندز و بقلان عبور کرده روزی چند در ارهنگ لنگر اقامت انداخت و امراء عظام را بجمع آوردن
کشتیها مامور ساخت

ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بمحاصره دار السلطنه سمرقند و مصالحه با سلطان عالیشان سعادتمند

چون امراء یافتن بموجب اشارت خسرو فیروز جنگ چند کشتی در معبر ارهنگ جمع

کردند ع در آمد بکشتی شه پاک دین ∴ و امراء و لشکریان مره بعد اخری و طایفه بکشتی از آب گذشته چند روز ساحل بری
محل نصب اعلام کشورگشای گشت انگاه شاه و سپاه از آب وخش نیز بسلامت عبور نموده بولایت حصار شادمان نهضت
و از انجا بجونداک رفته ب شه و لشکر از ریگ فرسودگی ∴ رسیدند بخشی با سودگی ∴ و در جونداک خواجه نظام
الدین مودود که از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه
پادشاه صاحب تایید رسیدند و با امراء و ارکان دولت در باب تمهید قواعد صلح و صفا سخن گفتند و جوابهای درشت
شنیدند در آخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ یک سخن مانده و مرا سوگند داده اند که بعرض رسانم
پرسیدند که آن کدام است گفت میرزا سلطان ابو سعید می گوید که من این ولایت را بچنگ پوش گرفته ام آسان
آسان با تو نخواهم گذاشت و از هر چیزی نخواهم ترسید و تا توانم پای ثبات و قرار استوار خواهم داشت امراء از
استماع این سخن در شدت خوبی و درشت گویی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند و در سلخ ماه
مبارک رمضان میرزا ابو القاسم بابر بعرض سپاه و ملاحظه یراق امراء عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب
عید صیام بتقدیم رسانید انگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردید و در روز چهارشنبه چهاردهم شوال بسعادت
و اقبال در یک فرسنگی شهر مذکور نزول اجلال فرموده قبه بارگاه و سراپرده با اوج مهر و ماه برافراخت از آن جانب میرزا
سلطان ابو سعید بنا بر استصواب خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بر تحصن
قرار داده رعیت بیرون شهر را در اندرون آورده برج و باره را بمرتبه محکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید
و چون میرزا ابو القاسم بابر در قریه خیره تو منزل گزید از دلیران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد یساول
و سید یاده و قدم کابلی و محمد ملک تیغ جلادت آخته و اسباب محاربه مهیا ساخته بطرف دروازه فیروزه خیمه
و سوزن انداختند و لشکر بهرام قهر ماوراء النهر طایفه از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند و قرابه بایان
شکست یافته امیر خلیل و مولانا احمد یساول با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضه تیغ بی دریغ گشتند و چون سمرقندیان
اسیران را نزد سلطان ابو سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا احمد یساول را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز
بر زبان راند مولانا احمد یساول گفت امید است که بواسطه ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این
سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابو القاسم بابر مانند
شیر خشمناک با جمعی کثیر از بهادران بی باک روی بتسخیر شهر آورده از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کارزار
روز کار قدم از دروازه بیرون نهاده و دست بانداختن تیر و راندن شمشیر دراز کرده در آن روز دلاورانه
بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیان را بر خاک هلاک انداخت و
چون کواکب سواکب از نظاره آن معرکه هولناک ملول گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشیده
بمنزلگه خویش شتافتند ∴ و برین قیاس قریب چهل روز از عساکر سمرقند هر روز نایره قتال التهاب می یافت و بشیراز

قتل و اسر بر صفحات روزگار مردم اندرون و بیرون می‌یافت و در ان ایام از امراء سلطان سعید امیر عبد العلی ترخان و
امیر احمد افضل و جمعی دیگر از سرداران و رؤسا بدست یاغیان گرفتار شده مقید و محبوس گشتند و بعد از آنکه لشکر برودت سرما
سر برآورده دستبرد می‌نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب بابل الصلح و صفا
گشته متوسطان آغاز گفت و شنید کردند و مهم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه اسیران را
بگذارند و سلطان ابوسعید بمملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایت خراسان نگردد و برین جمله عهد
و پیمان در میان آمد و میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد لباول و سایر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیده
رخصت داد و میرزا ابوالقاسم بابر نیز نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی را با امراء سمرقند لباس
پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد و رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمده
در اوایل ذی الحجه مذکوره با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نموده میرزا بابر جمعی را که در ملازمت سمرقند آثار شجاعت
بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ
با میر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت سان و چهاریک شتافت و خطه مملکت
اندخود با میر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شبرغان لواء دولت امیر بابا کلنگوش
سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک بخش قندز و بقلان را با میر سلطان برلاس داده موکب همایون روی
توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم الحرام ببلده فاخره هرات رسیده زبان متوطنان آن
دیار بمضمون این مقال گویا گردید بیت هزار شکر که باز از کرم عهد اقبال ٭ رسید دار شاهی مستقر
جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و فتنه مازندرانیان در قلعه عماد و چاپان بعضی دیگر از وقایعی که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

در اوایل سنه تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسید که حاکم
سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی
نمیدارد و بخلاف آبا و اجداد خود در طریق کبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفه ضمیر می‌نگارد بنا
بر آن پادشاه عالیمکان امیر خلیل هندوکه را با طایفه از اتراک بی باک بفتح سیستان نامزد فرمود و امیر خلیل
بعنایت الهی واثق بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدان جانب نهضت نمود و شاه حسین مقاومت
با آن شیر بیشه شجاعت در حیز امکان خویش ندیده تمامت ملک نیمروز را باز گذاشت و عنان بصوب فرار گردانید
و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان در آمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده
رایت استقلال برافراخت و هم در آن سال شاه حسین جمعی را فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت
و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته یکبارگی از سر حکومت درگذشت و بر دست یکی از نوکران خود کشته گشته
سرش را نزد میرزا خلیل بردند و او بدار السلطنه هرات فرستاد تا بر دار اعتبار آویزان کردند و درین سال

میرزا ابوالقاسم بابر تجدید نظر التفات بحال میرزا سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابقا
سیورغال امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت در خلال این احوال جمعی از دیوساران مازندران که نوکران
امیر بابا حسن در قلعه عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود یکی از موکلان را با خود موافق
ساخته خروج نمودند و ناگاه بر سر داروغه قلعه که در سلک نوکران بابا حسن انتظام داشت تاخته او را بقتل
رسانیدند و بر هر کس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کرده اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند
چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمود و چند گاه قلعه در تصرف
مازندرانیان ماند عاقبة الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بحوالی آن حصار شتافت
با امید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه سازد و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد در [illegible] سبع شداد
اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و منجنیق و سایر اسباب قلعه گیری اشتغال می‌نمود مازندرانیان
دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهت تمهید بساط مصالحه بقلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی
از نوکران امیر بابا حسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران ایشان بید قلعه فرا رسیدند و سخنان صلح آمیز
با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر بابا حسن رسانیده قاعده
عهد موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته پایان کشیدند و ایشان بی
اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و بقیه آن طایفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر مبالغه نموده
و بعد از چند روز آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان تنگ آمده بود معتمدی پیدا کرده
بجلال الدین محمود پیغام داد که در فلان برج قلعه محلی هست که به ده روز سوراخ می‌توان کرد و حالا هفت روز است که
من اینجا کار می‌کنم باید که بعد از سه روز دیگر شبی منتظر باشند و چون روشنی چراغ در آن برج ببینند بپای
دیوار آن قلعه آیند که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بوده
چون روشنی چراغ نمود ٭ صبح امید ایشان از مطلع مراد طالع گردید و روی بآنجا نهاده مانند دعوات سحرگاهی به
حرم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمندها فرو گذاشته قرب صد کس را در آن برج در آوردند و مازندرانیان
واقف شده بعضی جان بتک پای بیرون بردند و باقی تیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین
محمود سرهای قتیلان را همراه فرستاده میرزا ابوالقاسم بابر مسرور گردید و نسبت بآن سردار شجاعت شعار
لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانیده منصب کوتوالی قلعه بدستور معهود با میر بابا حسن مفوض گشت و
آن فتح مبین بسبب آن لطیفه حتی از ایوان کیوان درگذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمائه مزاج اشرف میرزا
بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات او استیلا یافت و اطبای مسیحا نفس در امر معالجه
لوازم سعی و اهتمام بجای آورده بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود و در خلال آن احوال [illegible]

وسحابت در محاذی برج ثور مسکون گشت و چون آن برج طالع دار السلطنه هرات است و ششم طالع خانه میرزا بابر بود گفت و
شنود در میان ارباب نجوم پیدا شده و از آن جهت اندیشه تمام بر ضمیر منیر صاحب زیج و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر
راه یافت و بعد از آن باندک زمانی انواع بلیات متوجه هرویان گشته نایره اصناف نکبات بر وجنات و رکام
همگنان تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی **گفتار در بیان رفتن میرزا ابو**
القاسم بابر بولایت مشهد و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد چون حکیم علی الاطلاق از دور الشفا
اذا مرضت فهو یشفین مزاج خسرو آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در بیست و پنجم ماه شوال
سنه ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد معطر امام عالی گهر **مصراع** علی الرضا ابن موسی جعفر ⁂ علیهم الصلوة
والسلام از باغ سفید بباغ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام بادای طاعات و قضای واجبات گذرانید
و در روز عید بعد از نماز جشنی پادشاهانه ترتیب فرمود و ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده در اوایل ذی
القعده الحرام عنان ارش گردون خرام بصوب مشهد مقدس انعطاف داد و چهاردهم ماه مذکور باغ مرغن بیمن
مقدم همایون بهشت فزای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضه منوره
قیام نموده وسدنه آن قبه کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرده در باب انتظام مهام رعایا و جمهور برایا
ضعفا و فقرا شرایط سعی و اهتمام بجای آورده و در آن زمستان یراق قشلاق در همان ولایت فردوس آیت
اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار امید طوایف انام را سرسبز و سیراب گردانید و دست
دریا نوال بجود و بخشش برگشاد و در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان دولت صورت مخالفت روی
نمود و این معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را
ملامت فرموده لاجرم امرای عظام بصلح و صفا راضی شده از یک طرف امیر محمد خدایداد و امیر شیر حاجی و پهلوان
سیدی بولاله و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید برادر او و امیر حسین علی و خواجه وجیه الدین سمنانی بروضه
منوره در آمدند و عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر نسبت بیکدیگر بد نیندیشند و در مقام خلاف و نفاق
نباشند ⁂ که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست ⁂ و میرزا بابر از مصالحه امرا بهیج و مسرور گشته بزبان
خجسته بیان بتعریف و تحسین ایشان بگشاد و هر یک از امرا علیحده برسم آشتی خوران جشنی ترتیب کرده
پادشاه را طوی دادند و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب تایب بود اکثر اوقات
ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سیری فرموده و در اثنا روزی در محلی
دلکش و موضعی روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکو روی نزدیک پادشاه و امرا
بر فراز سنگی پیدا شد و بی درنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع بر شرح بیوفایی دنیا و عدم اعتبار عالم فانی
اشتمال داشت و ترجیع بندش این بود که **بیت** این همه طمطراق کن فیکون ⁂ شمه‌ئیست پیش اهل جنون ⁂

خواطر اصاغر و اکابر از ملاحظه معانی آن ترجیع کدر و ابیاتش بحیثیتی به پنجاه میر سپه بغایت محزون گردید و در ... از
اتمام آن شعر درایه نظام از نظرها غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هر چند او را در کوه
و دشت طلب نمودند نیافتند و چون اکثر فصل شتا مانند ایام بهجت و نشاط ⁂ بگذشت چنانکه بگذرد باد در دشت
میرزا ابو القاسم بابر در سیم ماه ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب
در حوت بود عازم النگ رادکان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بجانور پرانیدن پرداخته ناگاه
ناخن آن شهباز که شهریار عالی مقدار را بجانب او اهتمام بسیار بود بشکست و این معنی بر ضمیر منیر فلک قدر
گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که **نظم** توبه زمی کردم و آمد بهار
ساقی توبه شکنم از کجاست ⁂ بر زبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را به بسط بساط
عیش و انبساط مامور گردانید و جامهای باده ارغوانی و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران سرو قامت کشیده
در چهار شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی در بیرون شهر طاق کامرانی از چهار باغ مشهد در محفه نشسته ساعتی سیر فرموده دل از
مراجعت بسریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغییر پذیرفت و بر بعضی امرا اظهار غضب کرده
برخاست و بحرم سرا آمد و چاشتگاه همان روز، روز جمعه آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب
فنا غروب نمود و نیر آسمان سلطنت و استقلال از اوج عزت و کمال بحضیض زوال نقل فرمود از مشاهده این حال
وضیع و شریف و صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند و سیلاب خون از فواره دیده‌ها چون رود جیحون روان گردید و در آن روز سحاب
بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیسان گردانید **بیت** برآمد ابری از دریا بانده ⁂ فرو بارید
سیلی کوه تا کوه ⁂ روز دیگر امرای عالی گهر بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداخته و جسد مطهرش را
در گنبدی که در جنب روضه رضویه واقع است مدفون ساختند اطبا و دانایان احساس سمی از سموم کردند و اذکیا قرائت
اشما قرب قرار امام هشتم را علیه السلام بر این مدعا دلیل آوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبد الغفار در تاریخ وفات
آن پادشاه و از جهان رمیده اطوار گوید **قطعه** آفتاب ملک بابر خان نماند ⁂ کی چنان خورشید پنهان
در خورست ⁂ در ربیع الثانی و فصل ربیع ⁂ لاله را ساغر ز خون دل پرست ⁂ این چه حالت
و چه تاریخ گفت ⁂ موت سلطان مویه بابرست ⁂ و میرزا ابو القاسم بابر را غیر از میرزا شاه
محمود فرزندی نبود و ذکر او بعد از تعداد و اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر شمه از احوال**
مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن پادشاه و حافل با اول از جمله علمای عظام و مشایخ کرام که در زمان دولت
میرزا ابو القاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی **شیخ بهاء الدین عمر** بود و شیخ بهاء الدین عمر خواهر
زاده شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشته در وقتی که از راه مرو زنگیه
می‌آمد که بمرغاب رفته در منزل شیخ جان الله جان بقابض ارواح سپرد و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه

بروی ظاهر گشته چنانچه پیوسته در وقت اوراد نماز کسی را نزدیک خود می نشاندی تا ورا بر عدد رکعات نماز تنبیه می نمود و شیخ
بهاء الدین عمر بشیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می پیوسته و ظاهرا بعد از شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر سجاده تقوی
ننشست و شیخ بهاء الدین عمر در زمان خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنه اربع و اربعین و ثمانمایه بعزیمت گزاردن حج
اسلام و طواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از دار السلطنه هرات در حرکت آمد
و جمعی کثیر از اعیان زمان مثل مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا سعد الدین کاشغری و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب
الدین ظهیری و مولانا شرف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرج و خواجه شهاب الدین
اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشته و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد
مطهر پیغمبر علیه الصلوة و السلام مشرف شده مراجعت نمودند و جناب افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن
جامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل کرده که گفت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه که مرضی عارض شده و
چون او صایم الدهر بود و اصحاب جهت عارضه مذکوره تکلیف افطار کردند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم
که بجانب محفه شیخ رفتند و چون بدر محفه رسیدند تیز نگه گشته و من آن قضیه با وی گفتم گفت قطب بود و اصحاب
وی در آن وقت که بدر محفه آمدند من پای دراز کرده بودم از آن جهت زود رفتند و بعد از آنکه من پای خود گرد
کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و خمسین
و ثمانمایه در قریه جغاره از بلوکات دار السلطنه هرات وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر همان روز که
خبر شنود بقریه مذکوره رفته ولد الجناب شیخ نور الدین محمد را پرسش نمود و جنازه بر داشته بخیابان هراة شتافت
و توقف نمود تا نعش شیخ را بدانجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه عالیجاه از باره کوه پیکر فرود آمده نعش را بر
داشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ و اتفاق اشراف آفاق چه اهل سواد و رستاق سید برهان الدین
خاوند شاه پیش رفته بر جنازه شیخ نماز گزارد و مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است
و میرزا ابو القاسم بابر بر سر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید و هم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب
ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی انتقال نمود و مولانا شرف الدین عبد القهار در تاریخ فوتش
این قطعه نظم نموده قطعه پناه شریعت سر قاضیان ❁ محمد لقوم امامی امام ❁ ده و دو ز ماه ربیع
نبی ❁ ز دار القضا شد بدار السلام ❁ بجای نبی بود و تاریخ اوست ❁ وفات النبی علیه السلام
مولانا سعد الدین کاشغری در اوایل حال بتحصیل علوم اشتغال نموده و اکثر کتب متداوله مطالعه فرموده و بالآخره
بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت و پرتو انوار ریاضت
بر وجنات حالش تافت در مطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمایه مولانا سعد الدین
مریض شده صاحب فراش گشت و در غلیان مرض و شدت ضعف واقعه بر زبانش گذشت مضمون آنکه مراد در میان

بودن و رفتن مخیر گشته و من بنابر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بروز
فی یوم الاربعاء السادس من شهر المذکور وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد مولانا محمد عرب در مطلع سعدین مذکور است
که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش و خوش پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را باغراض دنیوی کمتر می آلود
اما ریاست دوست میداشت چون میرزا بابر بوی التفات نمی کرد پیوسته بسخنان فرخنده نقش محبت میرزا علاء الدوله
بر صحیفه خاطر می نگاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت می نمود و از متابعت میرزا بابر منع می فرمود و در سنه ستین و ثمانمایه
سید عبد الله نامی از جانب ترکستان در شیوه سپاهیان بدار السلطنه هراة رسیده با جناب مولوی در
هواداری میرزا علاء الدوله همداستان گردید مقارن آن حال داروغگان هرات شخصی را گرفته پیش میرزا بابر آوردند که
بطریق تجسس از نزد میرزا علاء الدوله آمده بود و بجهت سید عبد الله و مولانا محمد عرب مکاتیب آورده بنابر آن
میرزا بابر سید را باندخود فرستاد و جناب مولوی را بسیستان گسیل کرد و جاسوس را بکشت و مولانا محمد هم
در سیستان متوجه عالم آخرت گردید و این بیت از منظومات اوست بیت کسی محرم شه بجز شاه نیست ❁
ز احوال شه جز شه آگاه نیست ❁ قاضی عبد الوهاب مشهدی از اصناف فضایل و کمالات بهره ور بود و در انشای
نظم و نثر ید بیضا می نمود گویند نوبتی یکی از ظرفا در صفت معشوق مستوی این عبارت بخاطر رسیده مرادی دارم و بعرض
قاضی رسانیده آنجناب تا می کرده بهمان صفت جواب داد که بر آید یا رب این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی
که از سایر وزرای میرزا بابر استیلا و اختیار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است قطعه وزیری که
برای سمندش زنند که بروزی ❁ فضای چرخ دو تا که شود قالیچه ❁ اگر مقدار گرد سم گوش در اندفلک سازد
ز ماه چار ده زین سمندش را نعالیچه ❁ مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی ❁ وزیر الملک محمود بن
اسمعیل مالیچه ❁ مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی پیوسته باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام
می نمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بمقامات بلند
ترقی نموده و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل اختیار در آن باب بنوعی
که منفعت خود با او ملاقات نمودی و نقش خیرخواهی بر لوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی و
جهت آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابو یزید را بجناب طاهر
هری بوده همانا اویسی بوده است و می گفته است که هر گاه مرا مشکلی پیش می آید از آن بی واسطه از روحانیت حضرت
رسالت علیه الصلوة و التحیه رفع می کنم تا آن مشکل آسان می شود وفاتش در شب دوشنبه دهم ذی قعده سنه
اثنین و ستین و ثمانمایه اتفاق افتاده و در قریه پوران مدفون گشت و پادشاه پاکیزه اعتقاد معز السلطنه والخلافه
ابی الغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر مزارش عمارتی عالی بنا نمود و اوقات حیات مولانا ابو یزید
از نود سال متجاوز بود خواجه شمس الدین محمد الکوسوی از اولاد شیخ الاسلام احمد الجامی الی متقی بود و بتوفیق الهی

علوم ظاهری و باطنی کسب نموده اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی می‌کرد اما صحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار رفته نسبت بآن
جناب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می‌آورد و در مسجد جامع دار السلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلایق مشغولی
می‌نمود و بر سر منبر بیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان می‌گشود مولانا سعد الدین
کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی بمجلس وعظ او می‌رفتند و آنچه از وی می‌شنیدند
بتعریف و تحسین مقابل می‌گردانیدند از ثقات استماع افتاده که سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید در جمعه اول
از ایام سلطنت خود بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در آن اثنا که آن جناب سخن می‌گفت یکی از حاضران ولی
نعره صیحه زد و سلطان سعید از آن بانگ بی‌هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورده گفت که
هنوز همچنان سخنی نگفته‌ایم که موجب وجد و حال شود ظاهرا دل این عزیز از جای دیگر پرست وفات آن جناب در چاشتگاه
روز شنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ستین و ثمانمائه روی نمود و یکی از فضلاء در تاریخ آن واقعه
این نظم فرمود **قطعه** شیخ اکمل قدوه کامل که بود ⁂ اهل صورت را بمعنی رهنمون ⁂ خواجه شمس الدین
محمد کز غمش ⁂ آسمان پوشید دلق نیلگون ⁂ ساخت چادر ساحت قدسش قدم ⁂ خیمه زد از خطه
امکان برون ⁂ چرخ دون پایه قدرش بود ⁂ سال تاریخش بپرس از چرخ دون **مولانا شمس الدین
محمد اسد** بجودت طبع و حدت ذهن از میان فضلاء شهرت تمام داشت و در اوایل حال چند گاه بکسب علوم
پرداخته بالآخره همت بر تحصیل کمالات اخروی گماشت و با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا
سعد الدین کاشغری مصاحبت می‌نمود و در شب جمعه غره ماه رمضان سنه اربع و ستین و ثمانمائه از عالم انتقال
فرمود قبرش در کارزگاه در پایان پای مرقد حضرت باری خواجه عبد الله انصاری واقع است **شیخ آذری
اسفراینی** از مشاهیر شعراء زمان خود بود و در سن کهولت بسلوک طریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز رفت
و بعد از گزاردن حج اسلام و طواف مرقد منور سید انام علیه افضل الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف
هندوستان تافت سلاطین آن دیار جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریق احترام مسلوک داشته انعام
و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن از توطن در آن ولایت ابا کرده این
بیت در سلک نظم آورد **بیت** من ترک هند و چه و چپال گفته‌ام ⁂ با دبروت جونه پک جو نمی‌خرم
و از آنجا باسفراین شتافته باداء طاعات و عبادات مشغول گردید وفاتش در سنه ست و ستین و ثمانمائه و
بود و لفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از منشآت شیخ
آذریست و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابناء روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح **مولانا
طوطی** که در سلک شعراء مشهور انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل
بود و میرزا بابر نسبت باو عنایت بسیار می‌نمود این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست **نظم** جان که بحجره بینش

طاق و خانه دو درست ⁂ زچار رکن لب طشت فغان الحذرست ⁂ و مولانا طوطی در اوان جوانی بجهان جاودانی
شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر جهت ضبط تاریخ وفاتش لفظ فردوس یافت **سید غیاث الدین
فضل الله الزاوکانی** بوفور فضایل و محاسن خصایل از اقران ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان سر
آمد فضلاء دوران می‌نمود خطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرافراز
گشتی وفاتش در روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاخری سنه سبع و ستین و ثمانمائه در هراة روی نمود و گور او بگورستان
مصرخ در جوار امیر حسینی مدفون شد **میر اسلام غزالی** از اولاد حجة الاسلام محمد الغزالی بود و در علم طب و حکمت
مهارت کامل حاصل نمود گاهی بنظم اشعار مشغولی می‌کرد و در قصاید کمال فصاحت و بلاغت بجای می‌آورد در مجالس
النفایس مسطورست که غایت قدرت میر اسلام را در نظم ابیات از آن قصیده که او در جواب این قصیده حکیم انوری
که **ع** چون مراد خویش را با ملک ری کردم قیاس ⁂ گفته معلوم می‌توان کرد و آن قصیده مشتمل است بر مدح
میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست که **بیت** شاه اجلال را بلی ملک او بنمود لباس ⁂ بلکه اجلال از جلال
او کند مجد التماس ⁂ و میر اسلام در زمان حکومت امراء سرداران سبزوار مقیم بود و بعد از آن از عالم انتقال
فرمود **مولانا سیمی** از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و در یک روز دو هزار بیت نظم کرده
نوشت بنابر آن این بیت در انگشتری خود بنگاشت **بیت** یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت ⁂ سیمی دو هزار
بیت گفت و بنوشت ⁂ و مولانا سیمی نشابوری الاصل بود و بواسطه علت جوع الطعام بسیار میل می‌نمود این حکایت
مشهورست و بالسنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلس گفت که مولانا سیمی بیست من خربزه می‌تواند خورد دیگری از
این معنی استبعاد کرده با هم مبلغی شرط بستند و بیست من خربزه برداشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاقا در آن
روز مولانا را ضعفی بود و کینه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز معلوم کرد گفت خربزها را نزدیک فراش
من نهید تا ببینم که مهم بکجا میرسد و چون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون می‌آورد و
هشت هشت خربزه بر می‌گرفت و می‌خورد تا هیچ نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند
کسی خربزه با دانه نمی‌خورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان پیدا نشود **درویش بابا علی** خوشمردان درویشی
پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود و هم در آن زمستان که میرزا ابو القاسم بابر در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت
پادشاه کامکار شتافت و التفات و عنایت بسیار یافت **درویش منصور** بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف
داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر می‌نگاشت و در فن عروض
و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم تصوف سند بحافظ علی جامی درست می‌نمود و در علم عروض
رساله تصنیف نمود در جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای آورده مطلع آن قصیده درویش
اینست که **بیت** لب دو بدم در هوای وصل یار ⁂ کس ندیدم آشنای اصل کار ⁂ از جمله منظومات درویش منصور

این رباعی مشهورست که رباعیه موجود چو ذره بخود نتوان کرد ٭ بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ٭ ایجاد چو بی قبول
ممکن نبود ٭ آنرا که قبول کرد رد نتوان کرد

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود

همان روز که میرزا ابوالقاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله
بود بر سریر جهانبانی نشانیدند و امیر حسین علی متوجه بلده هرات گشته برادرزاده‌اش امیر شیخ ابوسعید جهت بعضی
از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخ زاده پیر قوام که بجای منصب صدارت سرافراز بوده بمصلحت استدعای
میرزا معزالدین سنجر راه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از چند روز از فوت پدر بجانب هرات نهضت فرمود
و در اثنای راه شیخ زاده از مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیه گردن کشی دارد و سر در حلقه مطاوعت
در نمی آرد و از هرات نیز قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندوز پادشاه مرحوم
بشهر رسید میر جب داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از مجلس بیرون جسته و بخانه
احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر نهضت موکب عالی از مشهد
شنیده بکنار آب مرغاب خرامیده و لشکر فراوان بروی جمع گردیده القصه استماع این اخبار موجب دغدغه
خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده هفت و ششم جمادی الاولی در باغ مختار
نزول اجلال فرمود و سادات و قضاة و اصول و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند
وداع آن صحبت عالم سوز تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و هم در آن
ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسید و نایره ظلم و عدوان بر وجنات حال مرویان تافته تبیین این مقال
آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرارت نفس و بی باکی موصوف بود و از سایر امرا بمزید حشمت و مکنت ممتاز و
مستثنی می نمود و بعد از آنکه از سرخس بهراة رسید جهت محبت سیم و زر مصلحت چنان دید که برسم سر شمار
مبلغی کلی از متوطنان آن دیار ستاند و شهر را دو بخش کرده تحصیلات نوشته و یک قسم بتحصیل ملازمان امیر شیخ ابو
سعید و قسم دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شده در هفتم جمادی الاخری محصلان بتیلدز کردن کردند
و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کلان بزکش و خواجه علی امیر خواجه
در دیوان میرزا شاه محمود مهر زدند و این دو وزیر شریر آغاز کفایت کرده اولا محصولات موقوفات را تمام
متصرف شدند و ثانیا آنچه برسم سر شمار گرفته بودند سر دیناری اند دینار جمع نموده تحصیلات در قلم آوردند و محصلان
غلاظ شداد رعایای بیچاره را گرفته بشکنجه هرچه تمامتر زر طلبیدند و چون سرانجام آن وجه مقدور مردم نبود دود
سوز از دودمانها برآمد و نایره جور و تعدی در خانمانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت آیت یا لیتنی
مثل روی در پرده اختفا کشید و صفت رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار فضلا بی رواج گردید بسیاری از
فقرا ترک اهل و عیال گفته منهزم گشتند و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان در گذشتند مومنات مستورات

سر باک شاده و سو بیابان دویده بسیر دیوان شتافته و بزبان عجز و زاری داد خواهی نمودند و شیخ ابوسعید بی باکانه فریاد و
فغان آن بیچارگان اصلا استماع نگردید اما هم در آن ایام بر طبق کلام معجز نظام امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء
پادشاه عطابخش دستگیری درماندگان کرده داد مظلومان داده گرد از وجود میشوم امیر شیخ ابوسعید برآورد
شرح واقعه آنکه امیر شیر حاجی بر دفع شر شیخ ابوسعید بد اختر کمر بسته در بیست و یکم جمادی الاخری میرزا شاه
محمود را از باغ زاغان بدرون شهر برد و فرمود تا منادی کردند تا از وجه سر شمار یکدینار هیچ آفریده بکسی ندهد و
هرچه داده باشند باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هرجا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم
و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیر حاجی متفق گشته آن شب پاس داشتند و روز دیگر که امیر
شیخ ابوسعید در بیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیر حسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف داد
امیر شیر حاجی با خلقی بسیار از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرائی
که در میان کوه مختار و تعور رباط واسطه است بشیخ ابوسعید رسیده نایره محاربه ملتهب گردیده و خرمن زندگانی
شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی از متعلقان امیر شیر حاجی سرش از بدن جدا کرده از باب
دروازه ملک برده عبرة للناظرین ساخت و برادر و نوکران آن بد اختر هزیمت غنیمت شمرده سالک بادیه نجات
ایشان ازینجا بگریخت ٭ خاصیت ظلم اینچنین باشد مدام ٭ در اثنای این احوال و خلال این اهوال
خبر متواتر شد که از دو جام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته و شاهزاده باتفاق امرای
نوجوان جهت عالی نهمت بر تسخیر دارالسلطنه هرات بسته بنابران امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد
فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه و امرای ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی
سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه تمهید یابد تا از روی فراغت در رفاهیت بحراست
احوال ممالک خراسان نمایند و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران
نسب آن ضعیفه انتظام داشت جهت تمشیت آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه
زمره از مردم فتنه جوی خاطر نشان امیر شیر حاجی کردند که نسبت سوت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزند او
میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب جهانتاب بر عالمیان روشنست و وفور اخلاص و دولتخواهی امرای
ترخانی نسبت بآن ستر عظمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری باید اندیشید که سررشته اختیار از دست اقتدار
بیرون نرود بنابران امیر شیر حاجی از روی بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسن دیوانه قتل امرای ترخانی
پیش نهاد همت ساخت و روزی ببهانه جانقی ایشانرا بکوشک باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد
فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست ببهانه خود را از باغ بیرون انداخته متوجه نون گشت زیرا که برادرش
امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ از میان کشیده و

امیر اویس که کاردی در دست داشت و گوشت ریزه می کرد بلطایف الحیل خود را با میر شیر حاجی رسانیده کارد بر گلوش زد
امیر شیر حاجی بر روی در افتاد و ملازمان او اویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و خسرو ترخان بهمان ساعت
بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه پناه بوی برده بود قتل نمود و همان روز بطرف خواف که [illegible]
او بود در حرکت آمد و در اثنای راه با میر احمد فیروزشاه دو چار خورد و قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام
از نیام کشیده در هم بستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه را که بمکارم اخلاق اتصاف داشت
شربت چشانید و امیر محمد ترخان و مولانا احمد لیساول از آن فتنه جان بکنار کشیده در لب آب مرغاب خود را بمیرزا
ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض گردانیدند و امیر شیر حاجی چون مرتکب امری چنین خطیر گردید میرزا شاه
محمود را از باغ زاغان بشهر آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید و مهد علیا گوهرشاد آغا را فرمود که در مدرسه
حضرت خاقان سعید که در برابر آن قلعه است ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی
التیام یافت خبر رسید که میرزا ابراهیم با طنطنه و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دار السلطنه
هراة است بنابر آن امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برده هراة از وجود امرا و ارکان دولت
بابری عاری مانده قاضی قطب الدین احمد الامامی باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه و شهر را مضبوط
ساخت و مستحفظان بر دروازها گماشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز
نکند و پای از حد خود فراتر ننهند ع تا به بینیم که من بعد چه خواهد بودن ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم
بسریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا سلطان محمود بتقدیر الهی چون مشیت حضرت احدیت عظم سلطانه
مقتضی آن شد که بر طبق کریمه کلمه و لقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان
ابراهیم بخلعت رشد و رشاد و آرایش یابد و پرتو انوار خلت واجب ما از مطلع و اتخذ الله ابراهیم خلیلا
بر وجنات احوالش تابد بواسطه محن مذکوره و فتن مزبوره در کنار آب مرغاب سپاهی خارج از حساب
در ظل لوا آن خسرو صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته متوجه دار السلطنه
هراة شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنه احدی و ستین و ثمانمایة
نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داده روی بطرف مشهد
آورده قدم در وادی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعه نره تو روان گشت و اقتضای قضا آنکه
لباس حاجت بابریان را در نوشت و در نصف النهار همان روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول
فرمود و جمعی کثیر از امرا و لشکر باز بنگامیشی احدار روان فرمود و زمره از آن طایفه که در عقب میرزا شاه
محمود رفته ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف و دولت کلدی طغایی و قراماًن ترکمان و حاجی خلیل و برادرش
حاجی عبد الله را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قراماًن بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا

خلاص شد و سایر نامبردگان بقتل رسیدند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار نره تو در آمد و میرزا
سلطان ابراهیم بر جبران فتوحات حضرت واهب العطیات راه شکر بگفت ابواب انعام و احسان
بروی طبقات انسان برگشاد و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاد و یکی از فضلا این رباعی در سلک انتظام
داد نظم شاهی که بعدل دستگیر ملک است ∴ چون دولت و بخت ناگزیر ملک است ∴ بنشست چو
بر سریر شاهنشاهی ∴ تاریخ جلوس بر سریر ملک است ∴ و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی
نهمت بر تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت بخواجه شمس الدین محمد بخاری
و خواجه محمد سعد الدین عنایت فرموده و داروغگی شهر را بامیر قراجادر که از جمله مخصوصان میرزا علاء الدوله بود
تفویض فرمود و بعد از استخلاص زر لشکر و مال وجهات او در ذیل تاریخ اواسط شعبان سنه مذکوره بعزم
رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعه اختیار الدین بمولانا احمد لیساول که از معتمدان کل
بود سپرد و از آن جانب میرزا شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نا محدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب
دار السلطنه هراة انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خصم گشته دل بر مقابله و مقاتله
نهاد و پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله
و میرزا ابو القاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود گریخته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست و مقید [illegible]
شده در ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بربست و ایضا امیر حب که در زمان میرزا بابر داروغه هراة
بود مدتی میرزا ابراهیم را محبوس میداشت بواسطه تقصیری که در آن فرصت نموده بود علم عزیمت
بجانب عالم جاودانی برافراشت القصه در میان رباط شاه ملک و قصبه کوسویه آن دو شاهزاده
رزم جوی بهم رسیده بتسویه صفوف پرداختند و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده تیغ
و سنان در فضای میدان بهم تاختند نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسره مخالف
را گریزانیدند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با پردلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور
رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف
مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده و غنیمت بی نهایت گرفته دشمنان را [illegible]
کرده و از غرایب آنکه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که
میرزا شاه محمود بفتح و نصرت مخصوص گردیده و بعد از لمحه جمعی دیگر آمده گفتند میرزا ابراهیم بدیدن پیکر ظفر
و فتح اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت نصف النهار همین روز اخی میرزا
سلطان ابوسعید تشریف آورد که شاهنامه بنام اکابر و اشراف ظاهر کرده مضمون آنکه فردا صباح
بفوز و نجاح موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان

بر روی روزگار طبقات ایشان خواهد گشود **گفتار در وصول میرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنه هراة و ذکر**
بعضی دیگر از وقایع و حادثات سلطان سعید از ابتدای جلوس بر تخت سمرقند بواسطه همت بلند همواره نقش تسخیر
مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر می نگاشت و بعد از شنیدن خبر فوت میرزا ابو
القاسم بابر آن داعیه سمت ازدیاد پذیرفت و در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه
فرستاده عرضه داشت کرد که عرصه سلطنت خراسان از وجود سلطانی نافذ فرمان خالی است اگر رایات
ظفر آیات بدین جانب نهضت فرماید صورت نصرت در آیینه مراد چهره خواهد گشود و بنده کمر خدمت بر
میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همعنان فتح و تایید
از آب آمویه عبور نموده بصوب دار السلطنه هرات بسرعت برق و باد روی آورد و در روز دوشنبه بیست و
پنجم شعبان بحوالی قریه ساقسلمان رسید و قبه خیمه و بارگاه باوج مهر و ماه بر افراخته طالب ملاقات اکابر و اشراف
گردید و آن جماعت بقدم استقبال پادشاه ستوده خصال را استقبال نموده و شرایط نیاز و نثار بتقدیم
رسانیده زبان بدعا و ثنا گشودند و کوتوال قلعه اختیار الدین مولانا احمد یساول دروازه های هرات قرابها در تحت
می خواست که شهر را مضبوط گرداند عاقبت از سر اضطرار از سر آن کار در گذشته همت بر محافظت قلعه
مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از دروازه افق بشهرستان آسمان در آمده قدم بر اورنگ
فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازه فیجاق بدار السلطنه هرات خرامیده باغ شهر را بیمن مقدم
همایون زیب و زینت داده بر تخت سلطنت و جهانبانی بر آمده بشارت امن و امان بگوش طوایف انسان
رسانیده و تمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمگری مرتفع گردانید و همان روز
جمعی کثیر از معتبران را نزد مولانا احمد یساول فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نموده وعده عنایات
و رعایت بی غایت فرموده مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظتش شرایط
مبالغه بجای آورده محالست که کفران نعمت جایز دارم و سالک طریق خیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر
فی المثل از آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین زوبین و شمشیر روید هراس بخود راه نخواهم داد و
ابواب حصار بر روی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شده روز دیگر از
شهر بیرون رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرموده در باغ زاغان رفته در آن محل رحل اقامت
انداخت و اعلام اهتمام بفتح قلعه اختیار الدین بر افراخت و خواجه شمس الدین محمد وزیر و جمعی دیگر
از ایستادگان پایه سریر سلطنت مصیر آغاز محاصره و محاربه نموده بقدر مقدور لوازم کشش و کوشش
بتقدیم رسانیدند اما چون آن حصار مشحون بود بذخایر بسیار و آلات کارزار فایده بر اشتغال بنایره حرب و
قتال مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مدافعه و معارضه و مقاتله در نگذشت و درین اثنا جمعی از مفسدان

فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم بوسیله عتبه علیه مهد علیا گوهرشاد آغا آینده و رونده
تحقیق نموده باز می گردند و ایضا ایلچی از نزدیک سلطان سعید جهت آوردن امیر شیر حاجی بقلعه نیره تو رفته بود باز
آمده بعرض رسانید که امیر مشار الیه می گوید که با وجود قتل امرا ترخانی ما دام که گوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام
باشد من بملازمت نمی توانم آمد بنابرین در مقدمه میرزا سلطان ابو سعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل
بلقیس زمان فرمان داد و این واقعه شنیعه طالعی بود که بر دیده دولت آن پادشاه ستوده خصال ظهور نموده گوهرشاد
آغا بصفت نصفت و نعت انصاف اتصاف داشت و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر داشت و در هرات آثار خیر
و از آثار او در شمال دار السلطنه هرات مدرسه و مسجد جامعی است در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدس رضویه
نیز مسجد جمعه در کمال تکلف و زیبایی ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف فرموده تقبل
الله تعالی منه القصه بعد از حادثه مهد مغفرت شعار امیر شیر حاجی قلعه نیره تو را بیکی از معتمدان خود سپرده بدار
السلطنه هراة شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و هم در آن ایام در آن حصار امری از
غرایب روی نمود کیفیت واقعه آنکه بستانی مجهول پیرک نام روزی بنا و دیگر گوسفندی چند در قلعه برده و با دربانان
گفت و شنود نموده التماس کرد که شب آنجا باشد و ملتمس او مبذول افتاده در نیره تو در آمد و چون پاسی از شب
بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را از دیوار قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان تیغ جرات آخته
مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال حصار رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار نمود و پیرک قلعه را مضبوط ساخته
نام پهلوانی بر آورد و سلطان سعید بعد از آنکه این قضیه شنید و از جانب بلخ خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید
مصلحت توقف در خراسان بودن ندید و در نهم شوال عنان بطرف ماوراء النهر گردانید و جمعی از امرا و لشکریان
را جهت دفع اعدا از پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ با میرزا احمد ولد عبد اللطیف که اسب مخالفت در میدان
جلادت می تاخت باز خوردند و از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بر زدند میرزا احمد در معرکه کشته گشته برادرش
میرزا محمد جوکی فرار نمود و میرزا سلطان ابو سعید در امان ملک مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان آنجا
قشلاق فرمود اما میرزا ابراهیم در زمان اقامت سلطان سعید در هرات بولایت خواف و باخرز اوقات میگذرانید
و چون از معاودت آنجناب خبر یافت چندین شبانروز نقاره شادیانه زده امیر احمد ترخان را بحکومت آن
بلده فاخره روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا کمال مرحمت و معدلت بتقدیم رسانیده و دوحه
امانی و آمال را که از صرصر حوادث نزدیک باستیصال رسیده بود بزلال لطف و احسان صفت اصلها ثابت و فرعها
فی السماء بخشید و عید اضحی از جهت ترویح روح مهد علیا ختمات کلام و اطعام فقرا و ایتام اقدام نموده بساط تعزیت ممهد
گردانید **ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا**
جهانشاه ترکمان ارباب ارقام عنبرین قام فضلای عظام این خبر بمشام طوایف انام معطر دارد که چون میرزا محمود

از معرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آن دیار امیر
بابا حسن نسبت بشاهزاده خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش مرتب ساخت و میرزا ابراهیم [illegible]
مطلع شده علم توجه بصوب شاه محمود از زاوه و باورد برافراخت و میرزا شاه محمود با جنود استراباد باستقبال علم
شاهزاده توجه کرده عزم رزم با خود جزم گردانید اما در اثنای راه شنید که امیر جهانشاه با سپاه عراق و آذربیجان بقصبه صندوق
شکن رسیده و سبب لشکر کشیدن میرزا جهانشاه بدان صوب آنکه حاکم آنجا امیر نظام الدین عبد الکریم از تحکمات امیر
بابا حسین بجنگ آمده پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربیجان ارسال داشته پیغام می فرمود که چون در خراسان پادشاهی
نافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر می برند اگر لوای جهانگشا سایه وصول بر حدود
این ولایت اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد با حسن وجهی طالع می گردد و میرزا جهانشاه سخن امیر عبد الکریم
بسمع قبول جای داده **بیت** رزی پادشاه شجاعت قرین ٭ شتابنده شد سوی جرجان زمین ٭ و چون از قصبه
صندوق شکن بگذشت و آن خبر نزد میرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر بابا حسن عنان یکران بصوب [illegible] انعطاف
داده و لیکن میرزا ابراهیم بشیوع آن حکایت بر کره قرب اعدا حمل نموده بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت می فرمود تا به
فرسخی استراباد رسید و هر چند امرا و نیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف باید کرد که خبر میرزا جهانشاه
بتحقیق پیوندد بسمع رضا نشنیده و از آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران را برسم منقلای از پیش فرستاد و چون آن مردم
در میان جنگل و لای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان از میان درختان پیدا شدند و خراسانیان بی
درنگ عزم جنگ نمودند ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و [illegible] قدرت سلک جمعیت ایشان را از هم دگر
بگسیختند **بیت** چو آمد برون ترکمان از کمین ٭ بلرزید از هول ایشان زمین ٭ قراول از ان جمع گردون شتاب
رسیدند چون سایه در آفتاب ٭ در آن اثنا میرزا ابراهیم با دلی از هم دو نیم منقلا پیوسته ساعتی در
برابر اعدا ایستاده چون دانست که طاقت مقاومت ندارد بدست اضطرار عنان به پایان فرار انعطاف
داده دلیران سپاه آذربیجان لشکر خراسان را تعاقب نموده جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان
را اسیر گردانیدند و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت
خاوندشاه از جمله مردمی بودند که در آن کشتگاه کشته شدند و امیر ابو سعید میرم پسر دیگر امیر سید خواجه را
زنده نزد میرزا جهانشاه بردند و حسب الحکم او را نیز بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه پنجم محرم
الحرام سنه اثنی و ستین و ثمانمائه بوقوع پیوست و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نمود مانند
فرد وقت بسرعت سیر لحظه در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هشتم ماه صفر با معدودی چند از ملازمان خود را
بهراة رسانید از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز بخیابان در آمد قلندری از [illegible] بر آمد
گفت ای پادشاه جهانبان عمرت دراز باد اگر یک یورش دیگر بکنی نگین جغتای از عالم برمی افتد القصه امیر احمد ترخان

که حاکم هرات بود از قرب وصول شاهزاده خبر یافت و بلوازم استقبال استعجال نموده نقود معدود و دواب با افسار
و اشتران رکابی و قطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اقمشه نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد و سایر اشراف و
اعیان مردم خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آوردند نوبت دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت تمکن گرفت و مولانا
احمد بیاول از حصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل خاص استسعاد یافت و چون خدمت مولوی با پادشاهی
مانند سلطان سعید سلطان ابو سعید مقاومت نموده در محافظت قلعه اختیار الدین کمال اخلاص و مردانگی بظهور
رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف و عنایات میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بحالش
نپرداخت و از غایت غفلت آن همه جلادت را نابوده پنداشت بنابران مولانا احمد بقلعه رفته اظهار خلاف نمود و
هر چند که احمد ترخان از جهت عذر خواهی مردم و کسان را پیش او فرستاد و خواست که بوعده و انعام و احسان
باز دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجایی نرسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نیامد لاجرم میرزا ابراهیم دست
تعرض از گریبان طلب او باز داشت و حصار اختیار الدین از روی اضطرار و اختیار بتصرف او باز گذاشت **ذکر توجه
جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و باز آمدن میرزا علاء الدوله بدار السلطنت
بعد از مدتی مدید** چون میرزا سلطان ابراهیم در بلده هرات روزی چند بفراغت بگذرانید بنابر استصواب امرا
و ارکان دولت مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابو سعید اساس موافقت محکم سازد و وصلت نموده
بنیاد مخالفت را براندازد و از برای سرانجام این کار قرعه مشورت بنام سه بزرگوار بر آمد اول شیخ نور الدین محمد بن
شیخ بهاء الدین دوم خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیم امیر برهان الدین خاوندشاه که جد اینجانب مسود
اوراق است و امیر غیاث الدین کیچکنه که پدر [illegible] حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است [illegible] که
در آن سفر [illegible] آن سه بزرگ عالی گوهر قیام و اقدام نماید و چون آن فرقه واجب التعظیم بمجلس سلطان سعید
رسیدند چنانچه باید و شاید در باب وصلت و مصالحه سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آن کلمات را بسمع قبول
جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و مرافقت هر چه میرزا ابراهیم گوید
مبذول است مشروط بآنکه دار السلطنه هرات را بتصرف این جانب گذارد و هر ولایت از سایر ولایات خراسان
که خواهد در عوض آن متصرف گردد و در دفع لشکر ترکمان طریق اتفاق بجای آورد و سخن بر آن قرار یافته مخادیم عظام
بمشمول افزاره احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه از میرزا سلطان ابو سعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم
رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان
بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی نمودند میرزا جهانشاه از استراباد تا سبزوار بقبضه اقتدار در آورده و میرزا سلطان
ابو سعید در قبة الاسلام بلخ حکومت می نمود و میرزا سلطان ابراهیم در دار السلطنه هرات نشسته سر بکری فرود
نمی آورد و مولانا احمد بیاول قلعه اختیار الدین مضبوط داشته نام سلاطین را معدوم می شمرد و میرزا سلطان سنجر در مرو

اقامت داشت و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال می‌نگاشت و هر که قلعه نیره و مضبوط ساخته بود و میرزا ابابکر
میرزا و محافظت حصار سرخس می‌نمود ملک قاسم ولد اسکندر قرایوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان تا فراه و اسفزار
ضبط کرده و در قلعه خبوشان حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می‌آورد و قلعه طبس در تصرف امیر اویس بن محمد
شاه بود و بعد از چند سال میرزا علاء الدوله از دشت قبچاق باز آمده روزی چند در نواحی ابیورد خیمه اقامت
نصب فرموده و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع السعدین برین وجه سمت می‌گردد که در آن اوان که از
سپاه میرزا بابر ولایت بلخ را گذاشته رایت عزیمت بصوب بدخشان برافراشت و روزی چند در آن کوهستان
سرگردان بود و آخر الامر به دشت قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات میگذرانید
آنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد در آمد و قاصدی جهت بشارت وصول مقدم همایون
پیش میرزا ابراهیم فرستاده شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده و سخنان محبت آمیز پیغام داده تحف شاهانه
و تبرکات بادشاهانه ارسال نمود و بحکم الملک عقیم ضمناً از آمدن پدر بغایت مکدر شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد
متوجه دار السلطنه هرات گردیده چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم مراسم استقبال باستعجال نموده
در کنار آب سنجاب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرد و مضمون این مقال را بر زبان
آورد که **بیت** لله الحمد که بعد از سفر دور و دراز ٭ شد مرا بار دگر دیده بدیدار تو باز ٭ و چون میرزا ابراهیم
نیز مسرور و فرح موفور ساخته بدریافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم شکر حضرت واهب العطیات را
بتقدیم رسانید **بیت** منم که دیده بدیدار دوست کردم باز ٭ چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز ٭
و پدر و پسر در باب مصالح ملک و ملت سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در تخت گاه توقف
نماید و میرزا علاء الدوله همراه رفته روزی چند از تعب دوران برآساید و آنجناب بجانب هرات در حرکت آمده
روز جمعه پنجم جمادی الاخری سنه اثنی و ستین و ثمانمائه بقریه ساقلمان رسیده سادات و قضاة و موالی و اهالی
استقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز و نثار بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس در آن روز جهت تماشا
آن مقدار کس از شهر بیرون آمدند که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده ننموده بود **نظم** در آن روز
از کثرت خواص و عام ٭ نبودی کسی را مجال خرام ٭ و میرزا علاء الدوله بکوچه خیابان در آمده بمدرسه
مهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برد و مراسم زیارت جده بزرگوار بجای آورده از آنجا بباغ زاغان رفت و بتمهید
اسباب عیش و نشاط اشارت فرمود **بیت** مجلس آرایان سبک برخاستند ٭ بزم عیش و خرمی آراستند ٭
و آن پادشاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چند روز همدم جام مدام و همنفس جوانان گل اندام بسر برده حظی
تمام از زندگانی برداشت و هنوز از آن کار باز نپرداخته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه شنیده رایت نهضت
برافراشت **ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه** چون میرزا جهانشاه

از ضبط مملکت جرجان فارغ گردیده چندگاه ولایت اسفراین را محل نصب سرادق سلطنت گردانید با لشکر قیامت اثر
سپهر اخضر جوشن متوجه دار السلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان
عزیمت بصوب کوهستان غور تافت و مسرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در بلده
هرات مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله بعجله در وداع وداع سلطنت کرده در غره شعبان سنه اثنی و ستین
و ثمانمائه روی بادیه پیما آورده کار ساکنان بلده هرات از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان
سراسیمه و پریشان بنوعی که بیان حال ایشان از شرح عهده آن بیرون نمی‌تواند آمد رنود و اوباش بمرتبه دست تطاول
و تاراج برآوردند که قلم دو زبان از تکفل تقریر آن نمی‌تواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبه
کوسویه رسیده خبر تفرقه و فرار کبار و صغار مردم هرات را شنیده بنابران استمالت نامها بنام اشراف و
اعیان ایشان فرستاده و امیرزاده بخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داد و بنفس نفیس در
پانزدهم ماه شعبان سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت
و مولانا احمد یساول روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر از بالا بیرون خرامید و ملحوظ عین
عاطفت خسروانه و ملحوظ نظر مرحمت پادشاهانه گردیده و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان
بتعظیم و تکریم سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان کما ینبغی قیام و اقدام نمود و با مضا امثله و احکام خاقان
سعید منشور فرمان داده روزی چند در النگ کهدستان که در طرف شرقی هرات است مخیم سرادقات اقبال
او گشته و صیت حکمت و شوکت آن خسرو صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت ان الارض لله یورثها
من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آنجناب
بموجب التماس میرزا جهانشاه بدار السلطنه هرات** در آن اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم
از دست برد سپاه عراق و آذربیجان بولایت غور شتافته پدر در میان غوریان منزل گزید و پسر در غور بالا
خیمه اقامت منصوب گردانید در آن اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل کوشش
بر سر قراچادر که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود و تمامی جهات او را در عرصه نهب و تاراج آوردند و میرزا ابراهیم
قاصدی نزد پدر فرستاده سخنان شکایت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت که از جانب قراچادر که غلام منست
غبار نقار بر حاشیه ضمیر انور نشسته بود بنابر آن این آسیب بدو رسید و بدین جهت میان پدر و پسر صورت
کدورت روی نموده محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر
شدند در خلال این احوال امرا از خائفی از میرزا ابراهیم رنجیده پیش میرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم
اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته کرنش کرد مقارن آن حال امیر عبدالله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم
جهت رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمده و از جنس شاهزاده متغیر گشته طایفه از ترخانیان را با خود

متعلق ساخت و در شبی نفیر کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بصوب سبزوار فراخت چون
کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بفور فرستاده و میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء
الدوله آن منهی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پیراسته بسرعت برق و باد مانند روی بپادشاه ترکمان
رفت و امیر جهانشاه روز عید اضحی مجلس در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده امراء عظام میرزا علاء الدوله
را باحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آن جناب را تعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و بزبان تفقد و
تلطف استمالت داده دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در بیست و هم ماه مذکور میرزا ابراهیم خلف
کر ولد ارشد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس حکومت می‌نمود بملازمت پدر رسید و سبب آمدنش آنکه
میرزا جهانشاه بواسطه ذنبی که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بطرف شیراز فرستاده
فرزند ارجمند را پیش خویش طلبید

گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر انعقاد مصالحه میان آن دو پادشاه عالیجاه

چون میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ از
نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هرات وقوف یافت با لشکری که محاسب وهم و خیال
از استیفاء اعداد ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از طی مسافت و کمیت آن بعجز و قصور اعتراف
نماید متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قبه بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه
درگذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهانشاه را در دغدغه انداخت
و آغاز تأمل نموده ساعتی فکر جنگ میکرد و لحظه خیال صلح را پیش نهاد همت خود می‌ساخت و در آن اثنا زبدة المحققین
مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید سلطان ابوسعید برسالت رسیدند و از زبان
آن خسرو صاحب تأیید سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند میرزا جهانشاه چون سلاطین ذوی الاقتدار
با ایلچیان ملاقات نموده جناب وزارت مآب سید عاشور را از جهت تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال
فرمود و سید عاشور بعد از وصول معسکر منصور شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب صلح و
صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز بر زبان راند و جبل
ضمیر آفتاب تأثیر بموافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور منقضی المرام مراجعت نموده میرزا جهانشاه
دل بر صلح نهاده و از الکای کهدستان کوچ کرده در دامن کوه مختار نزول ظفر اشتمال ارتفاع داده و در تضاعیف این
حالات احمد خان باتفاق بعضی از منسوبان از میرزا ابراهیم روی گردان شده بملازمت میرزا جهانشاه
شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز تمام یافتند و میرزا جهانشاه
داعیه داشت که قشلاق آن زمستان را در خراسان نماید و در تختگاه پادشاه جم جاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت
اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لنگر میر غیاث بولایت هرات در آمده و میرزا جهانشاه

در بحیرت افتاده آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا پیر بداق را که از
اولاد او بود برسم منقلای از پیش روان گردانیده و خود نیز از عقب شتافته در قریه یکه باغ نزول نمود و میرزا ابراهیم بن
بایقرا و الوان لشکر سلطان سعید حرب نموده طایفه از سپاه ترکمان اسیر سرپنجه تقدیر شدند و شاهزاده پای
دایره گریز نهاده و در پریشان حال بپای سریر رسیده پدرش از کیفیت حال پرسیده او بعرض رسانیده مقارن
آن حال ایلچی از جانب آذربیجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از
حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین دراز کرده لشکر جمع می‌نماید بنابر آن میرزا جهانشاه بکلی همت متوجه
مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور جهت تکمیل آن مهم بنزدیک سلطان جم حشم آمده میرزا سلطان ابوسعید فرمود
که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح و صفا وقتی تأکید می‌یابد که بمملکت آذربیجان که میرزا شاهرخ بوی ترکمان
کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق متصرف نواب دیوان اعلی باز گذارد و بعد از گفت و شنید بسیار و آمد
شد بی‌شمار رسولان چندبار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و
جرجان و مازندران باز دارد ولی اگر خوابی کند روی توجه بصوب تبریز آورد و برین جمله عهد و پیمان در میان آمده و
میرزا جهانشاه از قریه یحیی آباد عنان مراجعت بآذربیجان انعطاف داده در اوایل ماه صفر سنه ثلث و
ستین و ثمانمائه از جانب جنوب بلده فاخره هرات بپایان قریه مرغاب و زیارتگاه روان شد و روز جمعه
هشتم ماه مذکور امیر سید اصیل ارغونی و پهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدار السلطنه هرات
رسیدند و شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و مجزوره را در پناه امن و امان جای داده اعلام عدل و انصاف
مرتفع گردانیدند

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هرات کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت ترکمانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت
جاودانی طلوع کرده بود دیده دولت میرزا سلطان ابوسعید را روشن ساخت و میرزا جهانشاه عنان
عزیمت بصوب ولایت عراق و آذربیجان برافراشت و موکب همایون در حدود هرات رود همعنان جنود ظفر ورود
در حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر و الظفر در دامن کوه مختار اختیار نزول فرمود و سادات و قضاة
و اکابر و علما و امرا که برای استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف و اعطاف نوازش نموده
روز دیگر باغ شهر از فروغ طلعت سلطان سعادت بهر نیرت افزا فضا ریاض جنت گشت و قدم بر مسند عدالت
و رعیت پروری نهاده صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر جلالت از ایوان کیوان درگذشت و از غایت حرص
بادخار مثوبات اخروی و کمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی در همان روز بمسجد جامع تشریف برده و بعد از
ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ خواجه محمد کوسوی را بیمن مقدم شریف مشرف کرد و خطبه از یمن القاب آن
خسرو عالیجناب تبارک بلند آوازه شد و سکه از شرف نام همایون آن فرمان ده کامیاب بر زر و زیب آمد

نظم تا همایون نام او را سکه بر دل نقش کرد ❀ مهر از مهرش دهان سکه پر زر می‌کند ❀ مشتری گر خطبهٔ القاب
او زینت گرفت ❀ مشتری گوهر نثار فرق منبر می‌کند ❀ و چون در آن سال بواسطه عبور لشکر قیامت اثر
ترکمان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران نقصان فراوان بغلات و حبوبات ولایت خراسان راه یافته بود
در زمستان سنه مذکوره در بلده هرات و توابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت روی نمود چنانچه خلق
بسیار از فقدان نان جان دادند سلطان سعید حال بران منوال دیده در رفاهیت خلایق مطمح نظر عدالت
اثر گردانیده بیشتر لشکر را بجانب ماوراءالنهر فرستاده و بدست لطف و احسان ابواب انعام و احسان
بر روی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه
سلطان واقف گردیده و رسل و رسایل بیکدیگر ارسال داشته طرح موافقت و یکانگی انداخته و بعزم مخالفت
و محاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت ابهت برافراختند و سلطان سعید چون این خبر
شنید با آنکه در آن زمان زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان
نبودند و مضمون کلمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را منظور داشته جهت دفع شر معاندان نهضت فرمود
و در اثناء راه بمحض موهبت حضرت آله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان احمد تیمور تاش با سپاهی چون
پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند و در اواسط جمادی الاولی میان مرو و سرخس
طلیعهٔ لشکر میرزا علاء الدوله و پسر و میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیه صفوف پرداختند دلاوران ملک
و دولت در میدان جنگ و معرکهٔ صفوف شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و در آن روز برانغار و جوانغار
سلطان شجاعت شعار از دستبرد مبارزان میمنه و میسره مخالف مغلوب گشته روی بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی
از گریختگان تا ماوراءالنهر عنان بگران باز نکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلک احتشام شایع گردانیدند
و سلطان سعید بعد از گریز جوانغار و برانغار با دلاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام
انتقام برکشید و شبدیز گردون شتاب را بمهمیز پهلوانی تیز ساخته آغاز زور رستم الظهور رسانید تیغ از
شراب خون ناب سرمست گشته آغاز گردن زدن کرد و نیزه ع چو بالا بلندان پر چم دل ❀ رسم تطاول
بجای آورد بیت بخون ریزی روان شد تیر دلدوز ❀ دلی می‌جست و جانی می‌ستد زور ❀
مبارز کشته شمشیر گشته ❀ بخون آشامی از خود سیر گشته ❀ و هنوز ساعتی نگذشته بود که خورشید
فتح و ظفر با بیرق لواء کشورگشای سلطان کشورگشا را معاینه نمود میرزا علاء الدوله باتفاق پسر عنان بوادی
فرار گردانیده میرزا سنجر گرفتار گشت و از دست شحنهٔ قهر شربت شهادت چشید و سلطان سعید برالطاف
نعم نامتناهی الهی مراسم محامد تقدیم رسانیده و فتح نامها باطراف ممالک خراسان فرستاد و امیر علی فارسی
و امیر سید اصیل را بتکامیشی میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم که بطرف مرزبان سبزوار گریخته بودند مامور

گردانیده بنفس نفیس روی به ییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امراء ایلغار از عقب گریختگان مراجعت نموده
بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از مرزبان بطرف بسطام و دامغان هزیمت فرمودند
موکب همایون در رمضان عنایت قادر کن فیکون مستقر دولت و اقبال تشریف برده چند بنا در دار السلطنه
هراة طرح انداخته در اتمام آن بناهای روح افزا شرایط اهتمام بجای آورد ذکر تسخیر حصار نیره تو و فتح قلعه
عماد و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد از ریاض حکایات سابقه شمایم این خبر مشام
جان مشتاقان اخبار سالفه میرسد که هرگاه که بجهت حصار نیره تو که بمزید متانت و حصانت از تمامی
قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت و مدت دو سال بواسطه حدوث اصناف فترات و ظهور انواع
حادثات بر نور اندیشه هیچ یک از ملوک و حکام بر تسخیر آن قلعه نتافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر
خطیر از مهم دار ثان ملک خراسان ایمن ساخت کمند همت بر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر
سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب الحکم بنواحی نیره تو رفته و مداخل و مخارج
آن حصن حصین بنظر احتیاط در آورده فوجی از امرا و سپاه را با حصن مقابل کوب و محاصره آن جمع مشغول
باز داشته و چون دانسته که بی دستیاری مقالید مفتح الابواب گشایش ابواب آن مراد تیسیر پذیر نیست
و باشتغال تیغ و تیر فایده مترتب نمی‌شود علم مراجعت برافراشتند و الجماعت که بمحاصره مامور بودند
دیده امیدوار بر مرصد انتظار نهادند که قوت دولت روزافزون شعبده انگیزد و دست زمانه کینه گذار خاک ادبار
بر مفارق هر که غدار بیزد و هم در آن ایام بمقتضای کلام معجز نظام وقذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه اندیشناک
شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و هر که نسبت بتابعان بدگمان گشته طایفه را بقتل رسانید و بقیة السیف
از وی متوهم شده صبحی با تیغهای آخته بر سر آن بی دولت تاختند و در ساعت سرش را از تن جدا کرده بهراة
فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث و ستین و ثمانمائه دست داد و در اواسط
همین ماه وفات میرزا ابراهیم اتفاق افتاد و تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از
معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بحدود دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم
از آن ولایت عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید و در اثناء راه مریض گشته هرچند اطباء در مداوا
سعی نمودند فایده نداد و آن شاهزاده جلادت نهاد روی بجهان جاودانی نهاد و بعضی از ملازمان وی
نعش مغفرت شعار را بهراة آوردند و در شوال سال مذکور در جنب المغفره گوهرشاد آغا بخاک سپردند
و امرا سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم خدمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و در
همین سال بخشنده متعال سلطان سعید را پسری کرامت فرمود و چون آن مولود عاقبت محمود از صبیه سلطان
بیگه بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرموده سلطان مسعود

خصال امیر علی پارسی متوجه قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار محمد دیوانه که از قبل امیر بابا حسن مشغول ضبط
آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و باروی قلعه عماد را مستحکم ساخت
و در آخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده
بود در محاربه که میان امیر خلیل هندو که حاکم کابل امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید و هم درین معرکه شیخ زاده
پیر قوام که در سلک اعاظم صدور منتظم بود شهید گردید **گفتار در بیان فتح مملکت خراسان و سلوک امیر خلیل هندو که**
در وادی عصیان فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که
اوایل سنه اربع و ستین و ثمانمایه فوجی از سپاه پادشاه مظفر لوا ابی الغازی سلطان حسین میرزا که
در آن ولا بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا بحدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته
لوازم نهب و غارت بجای آوردند و سلطان سعید این خبر شنیده در روز چهارشنبه چهاردهم جمادی الاولی
متوجه جرجان شد و ابو الغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده و استراباد در گذاشت
و رایت عزیمت بصوب واق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده
ایالت آن مملکت بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرد و روی توجه بمستقر سریر دولت و
کرامت آورد و در عقب موکب همایون امیر خلیل هندو که سرداری جلادت شعار بود و از اوایل زمان جهانبانی
میرزا ابو القاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت می نمود و بنابر دغدغه که از سلطان سعید
داشت خیال استقلال کرده با سپاه نیمروز علم عزیمت بصوب هرات برافراخت و در دوازدهم ماه مبارک
رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاربه و محاصره پرداخت و امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان
سعید در شهر حاکم بود و امیر بی نظیر داروغه باتفاق سادات و قضات و اکابر برج و باره هرات مضبوط گردانیده
و در باب دفع و منع سیستانیان کمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز از صباح تا
رواح بمحاربه و پیکار اشتغال می نمود و از درون و بیرون تیر و سنگ مانند قطرات امطار و ادعیه مردم نابکار
نابجا و صاعد بود و چون امیر خلیل یکموی بر سر نداشت در آن اوقات مولانا حسن شاه قطعه گفته بر کاغذی نگاشت
و کاغذ بر تیری بسته بجانب معسکر او انداخت و مطالعه آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس را بغایت
منفعل ساخت و قطعه اینست **قطعه** یاران سلام ما برسانید با خلیل ٭ گویید اگر ترا سر ما جستن نبود
در روز روزه دردسر ما و خود مده ٭ عیدی بیا که وقت قبق باختن بود ٭ القصه صباح روز جمعه
از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت بتسخیر هرات آورد و مردم او کمال سعی و کوشش
بتقدیم رسانیده از خندق بگذشتند و برخنه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بآن رسید که بر شهر
و قلعه استیلا یابند و مردمان بعد از اداء نماز بسیار اجتماعی از دروازه شهر بدر رفتند و متوجه مردم

شده خون بسیاری از مخالفان را بخاک راه آمیخته و آوازه در انداختند که میرزا سلطان ابو سعید برسید بنابران
اقدام ثبات لشکر سیستان متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن هرات درگذشت و عنان بصوب
فرار گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان ابو سعید در وقت مراجعت از استراباد خبر جرات امیر خلیل
را شنوده با سرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده اما پس از گریز سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان
بمستقر عز و جلال رسید و درباره جمعی که در باب دفع اعدا شرایط مردانگی بجای آورده بودند انواع اعطاف
و اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه را باستیصال نهال اقبال
امیر خلیل روانه ساخت و فرمود که تا او را اسیر و ذلیل نگردانند باز نگردند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر
اثر مضطرب گشته آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و حلقه عبودیت سلطان عالی منزلت در
گوش کشیده روی نیاز باستان خلافت آشیان آورد و در نواحی اسفزار بامیر کریم داد که متوجه دفع شر او
بود دوچار خورد و امیر کریم داد بنابر سبق محبتی که با امیر خلیل داشت در طریق رفق و مدارا با وی سلوک
نموده او را همراه ببارگاه جهان پناه آورد و سلطان سعید رقم بخشش بر جراید جرایمش کشیده امیر خلیل
روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده در سلک امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت
سیستان بر شاه یحیی که از جمله ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آن جناب بملک موروثی خود شتافت
و امور دولت و اقبالش حیثیت ازدیاد پذیرفت **ذکر بعضی از وقایع بلاد و عباد و بقتل رسیدن امیر خلیل**
در بلده استراباد در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمایه میرزا علاء الدوله که بعد از فرار معرکه سلطان
ابو سعید در اطراف کوه و بیابان بی سر و سامان می گشت در کناره دریای قلزم در خانه ملک بیستون رستمداری
درگذشت و در شب جمعه بیست و یکم ماه صفر نعش او را بهرات آورده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند و
حسب آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین الطعام و انعام
نمود و مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بمعاونت امیر نور سعید که از جمله تربیت یافتگان
سلطان سعید بود رایت مخالفت افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف آن ولایت برافروخته بنابران
سلطان سعادت نشان در پنجم جمادی الاول بجانب ماوراء النهر روان شد و میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن خبر توجه
لوای کشورگشای طریق فرار اختیار کرده بحصار شهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید عنان نصرت و تایید از جیحون گذرانیده
بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شهرخیه تافته بعد از
وصول بنواحی آن حصار استوار ملازمان موکب نصرت شعار با فروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و مدتی مدید از وقت
رسیدن فلق تا هنگام پدید آمدن شفق به تیر انداختن و کار دشمن ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید
که صورت فتح و نصرت بر طبق مرام جلوه گر شود از طرف خراسان ایلچی آمد و بعرض رسانید که پادشاه مظفر لوا سلطان

حسین میرزا خطهٔ جرجان فتح نموده و بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده و سلطان سعید از استماع این خبر بغایت متاثر گشته امیر
سید اسمعیل ارغون و امیر سید مراد را از جهت ضبط آن حدود و مملکت روان ساخت و امرا بسرعت برق و باد از آب
آمویه گذشته بخراسان درآمده بجانب نیشابور و سبزوار شتافتند و در آن ولایات از تحقیق عزیمت میرزا سلطان
حسین خبر یافته عنان عزیمت بدار السلطنه هرات تافتند و مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب قلعه داری
بالکل وجهی مرتب ساختند و میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم مقاتله ارتفاع
یافت و نایرهٔ قتال و جدال در کانون درون مردم درون و بیرون تافت و چون میرزا سلطان ابو سعید خبر محاصرهٔ هرات
شنید با میرزا محمد جوکی صلح کرده و مصالحه کونه در هم بسته و از جیحون گذشته تا حدود میمنه و فاریاب عنان یکران باز
کشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آن جناب را استماع نموده از ظاهر هرات برخواست و تا منزل سرک
باستقبال آن پادشاه ستوده خصال تاخته از آن مقام براه سرخس عزیمت مملکت استراباد نمود و میرزا سلطان
ابو سعید از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خواسخانه پیش آمده و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل
عصیان تاریک بود و باران فراوان می بارید عنان یکران بصوب اوارق گردانید و سلطان سعید گلشن استراباد را
بیمن مقدم شریف نزهت افزای گلستان ارم ساخته چند روز در آنجا بعیش و نشاط اوقات مصروف داشت
و در آن ولا میرزا خلیل هندوکه بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود و عدمش را یکسان انگاشت
بیان این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان کرده و التجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت می نمود
پیوسته در خیال استقلال روزگار می گذرانید و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت مال را با خود مخمر گردانیده
انتظار وقت آن کار می کشید و چند نوبت این صورت از حرکات و سکناتش بابلغ وجهی ظهور نمود و سلطان سعید
ملاحظه آنکه شاید از بادیهٔ نفاق بجادهٔ مستقیمهٔ وفاق درآید در تربیتش افزود و همین معنی موجب مزید ضلالت امیر خلیل
گشته در آن شب که اکثر سپاهیان موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافته قصد کرد که مکنون ضمیر خود را
بظهور رساند بنابر آن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما بنفس نفیس از عقب یاغی تکلف
نمایید آنحضرت بنور فراست بر اندیشهٔ آن غدار مکار اطلاع یافت و فرمود که خلیل بیگ دستوری باشد که سلاطین
در شب مخالفان را تعاقب نمایند القصه بنابر این اسباب سلطان کامیاب در استراباد امرای عظام را باخذ و قتل
امیر خلیل مامور گردانید و ایشان او را ببهانهٔ کنگاش بچکخانهٔ همایون برده در همانجا بقتل آوردند و پسرانش را نیز در
عقب پدر روان کردند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت مملکت جرجان را بمیرزا سلطان محمود تفویض نمود
و رایات نصرت آیات بصوب مملکت خراسان مراجعت نمود و در رجب دوم ماه ربیع الآخر سنهٔ ست و ستین و ثمانمایه
باغ سفید را بیمن مقدم شریف همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید و هم در آن ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش
احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معز الدین وزیر در حین نهضت موکب عالی ببهانهٔ استخراج زر لشکر

و تمام بردار ابزار بسیار بضعفا و کبار مردم دیار خراسان رسانیده و نایرهٔ غضب پادشاه دین پناه اشتعال یافته
مثال لازم الامتثال صادر شد که جناب وزارت مآب را دست و پای بسته در دیک آب جوشان اندازند تا شعلهٔ جوش آن
انطفا یابد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان واجب الاذعان آن حضرت عالیشان قیام نمودند
پادشاه عدالت پناه برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که من بعد
هیچ آفریده از لشکری نام بردار از متوطنان هرات و بلوکات نطلبند و در این باب نشانی بر سنگ نقش کرده آن
سنگ را در مسجد جامع هرات منصوب ساختند و هم در آن اوان خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل
گرگ وزیر شده خواجه مظفر مختار بواسطهٔ تقصیر و تصرف بسیار از آن منصب معزول گشت گویند که چون خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی ترسیده از روی فراست
و مولانا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت ... خواجه شمس
الدین محمد در میان گوشش می کند

گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا سلطان ابو سعید از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ
هرات بسعادت و اقبال گذرانید متعاقب و متواتر از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی
بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان می نماید بنابر آن رای جهانگشای استیصال نهال اقبال شاهزاده
را مطمح نظر همت گردانیده در رجب و هشتم جمادی الاولی از دار السلطنهٔ هرات بصوب ماوراء النهر نهضت فرمود
چون بقبة الاسلام بلخ نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند توقف اتفاق افتاد و رایات ظفر سلب نهم
رجب از جیحون عبور کرده سایهٔ وصول بر سمرقند انداخت و از آنجا بشهرخیه رفته بارهٔ آن قلعه در نظر انور بغایت
مستحکم نمود بنابر آن جمعی از امرا و لشکریان را بتقبل کوب مامور ساخته بسمرقند عود کرد و در آن اوقات که آن
پادشاه خجسته صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصا دار السلطنهٔ هرات و بلوکات
علت طاعون شایع گشت و وبا با طوایف انام را در اضطراب انداخت خلقی کثیر مطمورهٔ خاک را مسکن ساختند
و در اوایل سنهٔ سبع و ستین و ثمانمایه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بنظارهٔ حصار شهرخیه خرامید و عساکر نصرت شعار
آغاز محاصره و محاربه کرده قریب یکسال فتح میسر نشد و بعد از آن کار اهالی حصار باضطرار انجامید و ذخیرهٔ
ایشان باتمام رسیده و میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله فرستاده که قدم در میدان مصالحه
نهاده جریمهٔ او را از سلطان سعادت اثر درخواست نماید و خواجه ملتمس شاهزاده را بسمع قبول داشته باردوی
سلطان سعید تشریف برده از جهت متوطنان آن قلعه امان طلبید و میرزا سلطان ابو سعید شفاعت آنجناب را
بسمع قبول جای داده خواجه بشهرخیه رفت و روز جمعه نهم محرم الحرام سنهٔ ثمان و ستین و ثمانمایه میرزا محمد جوکی
را بنظر میرزا سلطان ابو سعید رسانید و آنحضرت در بارهٔ شاهزاده اظهار لطف و مرحمت فرموده و بجانب سمرقند

بازگشت و ازآنجا بایسنغر میرزا بدولت و اقبال متوجه شده در بیست و دوم ربیع الثانی در زمین کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود
آنگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و شاهزاده در آن حصار روزگار میگذرانید تا وقتی که روی بملک
عقبی آورد و چون مدت این یورش زیاده بر یکسال بود در آن اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود مجلس
همایون متوجه تحقیق معاملات دیوان گشت و صواحب عظام خواجه قطب الدین طاووس و خواجه نعمت الله و مولانا امام
دفاتری که مشکل کرده بودند عرض کردند سلطان سعید مهمات وزراء عظام را پسندیده رقم عزل بر ورق حال خواجه طاووس
کشیده و خواجه اسمعیل منفیه گشته چون نوبت پرسش خواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تقریر
آمیز معروض گردانید و آن جناب عرضه داشت کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی گرفته
ام اما از اموال خاصه سلطان تصرف ندارم سلطان سعید فرمود که هرچه از کسی ستانده بتو بخشیدیم و ترا از
منصب وزارت معزول گردانیدیم زیرا که گاهی وزرا بعضب سخن گرفتار می‌کردند و بسبب نیکوخدمتی که از تو صادر شده
میخواهم که بتو ضرری نرسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده انگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برد و بر گوشه
تخت نهاده بازگشت و بجای خود بالنشاط و اطمینان [illegible] هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده و در سنه ثمان و عشرین و
ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در جلگهٔ فاخره مرو قشلاق نماید و تواجیان بموجب فرمان
جار بابراد لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ربیع الثانی بجانب مقصد نهضت کرد و شاهزاده امجد
میرزا سلطان محمد در دار السلطنه هرات حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید روزی
چند در قصبهٔ بخده توقف نموده در اوایل جمادی الاول در ضمان عنایت ایزد تعالی بمورد قشلاق رسید و آن زمستان
در غایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار و زمان استوای لیل و نهار مانند خورشید فایض الانوار بجانب
بیت الشرف خود نهضت فرمود و در روز جمعه دوم ماه شعبان که آفتاب در هفدهم درجه حمل بود بباغ سفید رسیده
بتجدید ابواب عدل و رعیت پروری برگشود و در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از سر حد اعتدال
بمقام اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت یافت مال سر درخت را در تمامی
مملکت خراسان بر رعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه دوحهٔ آمال و امانی طوایف انسانی کشجرة اصلها ثابت
و فرعها فی السماء نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و هم درین سال از فیض سحاب عنایت و هاب متعال در چمن دولت
و اقبال گلی نو شکفت و عقد مراد پادشاه ستوده خصال از دُرّی گران بها زیب و زینت پذیرفت و در اوایل شوال
سلطان سعید را پسری خورشید منظر تولد نمود و ببایسنغر موسوم گشت و نشاط و انبساط آن حضرت از دیدار
آن قرة العین سلطنت درجه کمال یافته حکم همایون به بستن چهار طاق نفاذ یافت تا بآن تقریب در باره
شاهزادگان سنت ختان بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان قاجبالاوخان در باغ زاغان آغاز
برافراختن چهار طاق کرده آن روضهٔ بهشت آیین را بقبهای رفیع و ایوانهای منیع که مزین بود بدیباهای روم و زربفت

آرایش دادند و هر طایفه مناسب حرفه خود لعبتی بدیع ترتیب کردند و نقد هنر خود بر طبق عرض نهادند و در آن ایام هنرمندان
جهان در دار الملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن و حدت طبع امور عجیب ظاهر می‌نمودند از آن جمله خواجگی
ازدکر اصفهانی در یک شیشه سی و دو جماعت محترفه صنعت پیشه را که در کارخانهٔ آفرینش موجود بودند در حیز ظهور آورد
چنانکه سی و دو دکان و کارخانه گسترده هر پیشه وری بمهمی که مخصوص او بود مشغول می‌شود و بعضی از آن صور که در صنعت
بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و نجار و حداد و بیات جنبش ایشان را مرقوم قلم تصویر گردانیده بود که از آیینهٔ
خیال صورتی زیباتر از آن نمی‌نمود و سلطان سعید چون آن لعبهٔ غریب را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته در
بارهٔ آن نادره دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شده شراب فرح
بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پرده اندوه از روی دل
عاشق و جام برگشاد و ساقیان سیمین ساق مجلس انس را از تاب عارض همچون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیده
و صبا غرهای مالامال پیران خمیده پشت را سرمست ساخته لباس ایام جوانی پوشانیدند خون سالاران [illegible]
الاطعمهٔ گوناگون از هرچه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب می‌نمودند و از اوایل شوال تا در جمعه
ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافت و پادشاه و گدا و پیر و برنا در عیش و نشاط بودند و در آن روز طوی
بزرگ بوقوع انجامید و شاهزادگان عظام بآیین دین اسلام مختون گشته آنگاه پادشاه ملجاه پرتو اهتمام
بر سرانجام عظایم امور سلطنت انداخته خدام عالیمقام بساط لهو و لعب درنوشتند و در سنه احدی و ثلثین و
ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هرات اوقات همایون فال میگذرانید و نوبت دیگر
پرتو التفات بر تدارک حال خواجه قطب الدین طاووس انداخته امر اشراف دیوان اعلی را بوی مفوض گردانید
و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه حضرت سعادت قرین بقشلاق مرو شتافت و بساط نشاط و کامرانی و شادروان
سلطنت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخته هنوز در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه و توارث [illegible]
هزیمت بصوب آذربیجان برافراخت ع وره اگر دگر باز نخواهد آمد

گفتار در بیان شمه از حال میرزا جهان شاه و میرزا اسپند و ذکر گذشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

از مطالع آثار سلاطین
آذربیجان و عراق بر این اخبار عرصه آفاق را منور داشته که چون آفتاب اقبال میرزا محمد بن میرزا بایسنغر از اوج
کمال بحضیض وبال انتقال کرد و شد و باد اجل دوحهٔ زندگانی آن ثمره گلشن کامرانی را از منزل جهان از پای در آورد
ماه دولت جهانگشای میرزا مظفر الدین جهانشاه ببرج شرف رسیده و تمامی ممالک آذربیجان و عراقین و
فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و گرجستان آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید جمیع سرداران اطراف و
گردنکشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمانبرداری و لوازم خراج که از پی بجای آورده
بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مگر امیر حسن بیگ بن امیر علی بن قرا عثمان که بعضی از قلاع دیار بکر را مضبوط

ساحت نسبت میرزا جهانشاه طریق اطاعت مسلوک نمی‌داشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح
ضمیر و صحیفهٔ خیال می‌نگاشت و آن معنی بر خاطر میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم می‌بود و با
متانت و حصانت قلاع امیر حسن بیگ بیکران مراد بر وجه مدعا چهره نمی‌گشود در خلال این احوال از پس پردهٔ تقدیر
صورت دیگر جلوه گر گشت و دست تقدیر از روی بساط فراغت و امنیت از مملکت جهانشاهی در نوشت تفصیل
این اجمال را طوطی کلک شیرین مقال برین منوال رقم می‌زند که میرزا پیربداق که اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه
بود و به نیابت پدر در ولایت فارس در غایت اقتدار سلوک می‌نمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه
در خراسان بصلح انجامید ※ ارزه و طیش و نزد بیشتر از بازگشت و بخیالات باطل و تصورات بی‌حاصل از مقام
اخلاص و متابعت پدر درگذشت و میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر می‌فرستاد و او را نصایح سودمند
می‌فرمود و بسلوک طریق رشد و رشاد مامور گردانیده از وخامت عاقبت تحذیر فرمود اما پیربداق آن سخنان را بسمع
رضا جای نداد و مطلقا پای از طریق عناد بجادهٔ صلاح و سداد ننهاد آخر الامر مرحوم مغفور میرزا جهانشاه که والدهٔ میرزا
پیربداق بود بشیراز رفته پسر عاصی را وصیت کرد تا فارس را بازگذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه
از آن مهم فراغ بال حاصل نموده ایالت ولایت شیراز را به پسر دیگر امیرزاده یوسف عنایت فرموده و میرزا پیر
بداق در دار السلام طرح اساس جهانبانی انداخته باندک زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال
عروس ملک شیراز را که اصلا از دماغش بیرون نمی‌رفت و از غایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی
میگردید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم می‌رسانید و هر چند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه شعار خود می‌ساخت
و بوسیلهٔ رسل و رسایل بنصیحت فرزند ناخلف (?) می‌پرداخت بجایی نمی‌رسید و آن شاهزاده خویشتن دار خود را
از مقام خلاف و شقاق نمی‌گذرانید لاجرم میرزا جهانشاه خاطر را باستیصال اقبال پسر قرار داده در شهور
سنه سبعین و ثمانمائه با لشکری بسیار بظاهر دار السلام بغداد شتافت و میرزا پیربداق برج و بارهٔ شهر را
مستحکم ساخته در مقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنابر متانت دار
السلام و شجاعت اتباع شاهزاده بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشود و در آن اوقات که لشکریان
عراق و آذربیجان مشقت فراوان از صبح تا شام حرب می‌کردند و میرزا پیربداق و بغدادیان بقدر امکان در
ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت بجا می‌آوردند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان
روی برتافت و قحط و غلاء عظیم روی نموده طبل جوع شیوع یافت چنانچه گوشت بره بی نرخ (?) نمی‌خوردند پوست پوسیده
بکار می‌بردند و طایفه که از روی تکلف دست تجلد و ثبات دراز نمی‌کردند جهت تغذی در کشتن سگ و گربه
شرط اهتمام بجای می‌آوردند لاجرم کار بغدادیان بجان رسیده یکبار فغان و فریاد باوج آسمان رسانیدند
و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته

اهالی دار السلام دروازه‌ها بازکشادند و از گرسنگان محصور بفرح و سرور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادند
اما پیربداق پای در دامان تمکن و وقار پیچیده در وثاق خود نشسته بود و گمان نمی‌برد که پدر در بارهٔ او قصدی اندیشد
و هم در آن ایام که میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را با جمعی کثیر از امرا بکشتن میرزا پیربداق مامور گردانید ایشان
بیک ناگاه بارو بهای بسته بسر شاهزاده رسیده دست بر آن تیغ کشادند و محمدی القصه بشمشیر برو زد و
دیگران مهم او را فیصل دادند و آن حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از متابعتش متنفر شده و
چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر از مهم پسر جمع ساخت همگی همت متوجه دفع امیرحسن بیگ گشت و رایت
مراجعت بصوب دیار بکر برافراشت و امیرحسن بیگ از توجه دشمن آگاه گشته بود و بنابر عدم استطاعت مقابله
در عقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش و ارزروم شتافته نزدیک بمنزل امیر
حسن بیگ خیمهٔ اقامت نصب فرمود و امیرحسن بیگ از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد
پادشاه آذربیجان فرستاده سخنان نیاز مندانه پیغام داد و میرزا جهانشاه این معنی بر ضعف و عجز آن جناب
حمل کرده تابستان و تیرماه در همان موضع اوقات گذرانید و بعد از هجوم جنود شتا و وقوع شدت سرما
لشکریان از توقف در آن صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و حضور ترکان آن طایفه را شرف اجازت
ارزانی داشته با خواص و مقربان روزی چند در آن مکان بعیش و عشرت مشغول گردید و امیرحسن بیگ از تفرقه (?)
و رزمی دشمن و پریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شده با دو هزار سوار جرار بقصد میرزا جهانشاه در حرکت
آمده صباحی ناگهان بحوالی اردو رسید و طایفه از مردم شهریار زمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول
یاغی اطلاع یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطراب کردند و محمدی میرزا و میرزا یوسف بجنگ پیش رفته یک
حمله تاب نیاوردند و بعسکر بازگشته پدر را از آن واقعه آگاهی دادند و میرزا جهانشاه جبه پوشیده
یک زانو بند بسته بود که آن خبر شنود ولی از آنکه [illegible] دیگر را استحکام به بنده سوار شده عنان بصوب
فرار گردانید و امیرحسن بیگ همان لحظه باردو در آمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت و بنیاد حیات جمعی
از سرداران آذربیجان را برانداخت و در وقتی که میرزا جهانشاه بر کخت (?) مجهولی از لشکر امیرحسن بیگ
اسکندر نام نوبی بار خورد و بطمع اسب و جامهٔ او را کشته باردو بازگشت و هیچکس برین قضیه مطلع نشده
امیرحسن بیگ بتفحص حال خصم پرداخته در آن اثنا سر ترمشی که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آن
حضرت بردند و از محمدی و یوسف پرسیدند که این سر کیست گفتند سر ترمشی است و امیرحسن بیگ باز آغاز
جست و جوی نموده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامه‌های پادشاهانه در بر دارد و بیکی که از میرزا جهانشاه
خبری داشت با امیرحسن بیگ اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این اثواب از کجا بدست تو افتاد جواب داد
که شخصی را متصف بدین صفات در فلان موضع بقتل آوردم این جامه‌های اوست و امیرحسن بیگ فی الحال قاصدی

بجا فرستاده و سر قتیل را از بدن جدا ساخته بنظر آوردند بوضوح پیوست که امیر جهانشاه بوده امیر حسن بیگ لوازم شکر
الهی پرداخت و محمدی را نیز کشته و میرزا یوسف را میل آتشین کشیده نابینا ساخت بیت چو دولت از آن خاندان
درگذشت ** یکی کشته شد دیگری کور گشت گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بموقف میرزا
سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالمیان بصوب مملکت عراق و آذربیجان چون
آفتاب اقبال ابو النصر حسن بیگ از مطلع فتح و ظفر طالع گشت و مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد از
هم درگذشت امرا و لشکریان عراق و آذربیجان روی امید بدرگاه امیرزاده حسن علی آوردند که اکبر اولاد
جهانشاهی بود و ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و هشتاد هزار سوار را مواجب داد و عطا هرگز هیچ شاه
زاده را این معنی میسر گشته و بزبان قلم هیچ مورخی نگذشته امیرزاده حسن علی با آن سپاه آراسته
اساس مقاتله و مقابله طرح انداخت و شرح احوال را بدرگاه عالم پناه سلطان سعید پیغام فرستاده و التماس
نمود که رایات ظفر آیات بصوب عراق و آذربیجان نهضت نماید تا مقالید مملکت و مفاتیح قلاع و بلاد بخدام
آستان خلافت آشیان تسلیم نماید از شنیدن این خبر اظهار نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان
ستوده خصال ظاهر گشت و حکم همایون باجتماع لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه
پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت خواجه ناصرالدین عبیدالله فیصل میداد جهت طلب ملاقات آن
جناب میرک جلال الدین عبدالکریم صدر را بسمرقند فرستاده و ملتمس حضرت سلطان را مستند دل داشته برد
خواجه و میرزا سلطان ابوسعید ارباب یورش عراق و آذربیجان با آن جناب شرط مشورت بتقدیم رسانید
و بعد از گفت و شنید بسیار خاطر بر امضاء آن عزیمت قرار یافت و خواجه عبیدالله بما وراء النهر عود نمود
میرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق باباسی در کنار گرگ ویراق در اواخر حوت و اوایل شعبان
سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه بجانب آذربیجان و عراق نهضت فرمود و بهر شهر و ولایت رسید بطواف
زیارت اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت و خدمات بتقدیم رسانید و در وقتی که جمشید خورشید پرتو آفتاب
بر برج شرف انداخت و نقشبند نامیه قضا فضای صحرا و دشت از شکفتن گلها و ریاحین غیرت ارژنگی
نگارخانه چین ساخت ایلچی توق ظفر نگار را در الکای رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دل
فروز گذرانید و از آنجا بصوب کالپوش نهضت نموده و در خلال این احوال پیوسته از اطراف ممالک فارس
و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه خسرو با استحقاق می آوردند و در سر منزل فوجی از حکام
و افاضل بشرف ملازمت رسیده نیاز و نثار عرض می کردند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش زمره از
معتمدان را بضبط آن ولایت نامزد فرمود بلکه همه را فرامین مطالعه ارزانی داشته روان فرمود از آن جمله صاحب
السیف والقلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی را شیراز

پیش گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید برادر امیر سید مراد
ایالت قزوین و سلطانیه را پیش نهاد همت ساخت و همدان و درگزین با میر علیکا چون تعلق گرفت و یزد با میرزان
شیخ اختصاص پذیرفت و هر کس از نام بردگان بهر ولایت که عنان عزیمت انعطاف داد عنایت خالق بلا
عباد القدر مقصود را در آستین مرادش نهاد تا اکثر ممالک عراق در قبضه اقتدار ملازمان ملایک آشیان
سلطان کامکار قرار یافت و انوار آفتاب معدلت آثار سایه مرحمت آنحضرت بر اقطار آن امصار تافت
و از آن وقت که امیر حسن بیگ خاطر عاطر از مهم میرزا جهانشاه فارغ گردانید تا زمانی که موکب سلطانی
در ییلاق کالپوش قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیگ بدرگاه عالم پناه
رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیله امرا بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیرزاده یوسف
هرگز نسبت بدودمان عالیشان حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان من صمیم القلب در مقام هواداری
ثابت قدم نخواهند بود بخلاف این بنده که ابا عن جد طریق مخالفت مسلوک نمیدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه
خاطر نمی گذارد و سلطان سعید در کالپوش ایلچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیر
حسن بیگ دگله زردوزی و کلاه نوروزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید امیر حسن بیگ با سپاه
خود از آن طرف عزیمت نماید که عساکر منصوره از این جانب متوجه اند تا یکبار سواد فساد اهل عناد از بیخ
باید و همچنین ایلچیان امیرزاده حسین علی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار باستان آسمان
مقدار آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت آذربیجان
و عراق و فارس و توابع آن با کنوز فراوان در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک
یمین آن پادشاه ظفر قرین ع یاران توایم و هرچه داریم ازین ** امید آنکه نظر عنایت از احوال
شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدرم را شهید ساختند گمارند
و سلطان سعید ایلچی او را نیز مشمول عنایت و احسان گردانیده رخصت داد و فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربیجان
است و بعد از وصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و هم در آن ایام موکب همایون از
کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و در آنجا امیر مزید با طایفه
از امرا برسم منقلای از پیش روان شده و عنان یزک به تبریز در آمدند و مقارن این حال امیرزاده حسین علی
ویران گردید والحمدلله العلی الحمید المجید ذکر ویران شدن امیرزاده حسین علی در موضع مرند و رسیدن
او بملازمت سلطان کامکار ما یلیق از سعادتمند در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان
سعید بود امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیگ بر لوح
خاطر می نگاشت و چون خبر وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امرا درگاه

را برسم قراولی ارسال نموده انجامت سوابق حقوق جهانشاهی را نابوده انگاشته بملازمت امیر حسن بیک شتافته و خبر
بیوفایی امرا و رسیدن سپاه سلطان ابوسعید بتبریز در اردوی امیرزاده سلطان حسین علی شیوع یافت
و مردم جوقی جوقی بهم برآمدند که ضبط ایشان تیسر نپذیرفت بعضی از لشکریان باردوی امیر حسن بیک پیوستند
بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم واهمه تسلط آورده چنان منتشر از منتشر در ضمیر آنحضرت
متمکن گشت و از زی سلطانیه شتافت و مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه امیر مزید و سایر امرا
که بتبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیر حسن بیک رقبه از ربقه اطاعت پیچیده و تمام این بندگان نشان
نوشته که امرا چغتای باید که از تبریز بیرون روند که سر آن بلده را بپسر خود اغرلو محمد داده ام لاجرم انسب
آنکه رایات نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو التفات برین دیار اندازند تا صورت بهبود در آئینه مراد
چهره گشاید اما امیر حسن بیک چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانیده از دشت قرابغی
تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را به اردوکی تبریز ارسال داشت و از
سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده حسین علی و ولد او سلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف
کموال و جمعی کثیر از امرا اتراکمه با قرب پنجاه هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان سعید اولا
میرزا جهانشاه را بتقبیل انامل شریف سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید مستظهر و امیدوار گردانید
و درین اثنا امیر حسن بیک برادرزاده خود یوسف بیک را برسم رسالت بپایه سریر اعلی روان ساخت
سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت آراسته امرا عظام بآیین تمام یوسف بیک را پیش آوردند
و او بموجب فرموده هفت جا زانو زده بشرف دست بوس استسعاد یافت و یوسف بیک بوسیله
امرا از زبان عم خود معروض داشت که قریب صد سال است که آبا و اسلاف این بنده نسبت بخاندان حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز همان طریقه را رعایت نموده
ولایات فارس و عراق و آذربیجان انتزاع کرده بگماشتگان آن آستان گذاشتم امید که درین زمستان
را چندان مهلت دهند که برف از راه برخاسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضا امیر حسن بیک مصحوب
یوسف بیک عرضه داشتی مبنی بر همین سخنان ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت مندرج گردانیده
که بیت: گرت هواست که معشوقه نگسلد پیوند ⁂ نگاه دار سر رشته تا نگه دارد ⁂ القصه چون
سلطان سعید پیغام امیر حسن بیک شنید جواب داد که موکب همایون عازم آن دیار است بعد از وصول
آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر خود میرزا محمود و خواجه لاق را مصحوب یوسف بیک نزد
امیر حسن بیک فرستاد و چون میرزا محمود باردوی امیر حسن بیک رسید آنحضرت نیز بارگاهی پادشاهانه
بیاراست و بر تختی زرین لعب فرموده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بالا نشانده

و خود بعظمت هر چه تمامتر بر جانب یسار قرار گرفت و امرا و سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده بر یکجانب صف
بایستادند آنگاه میرزا محمود را بار داده در نهایت وحشت بآن مجلس در آمده چند نوبت زانو زده باشارت
حسن بیک تخت یار میرزا یادگار محمد را دریافت بعد از آن بغرد سبوس امیر حسن بیک فایز شد و سخنی
که داشت بعرض رسانید و جواب شنید و بعد از دو سه روز دیگر عنان مراجعت منعطف گردانید گفتار
در بیان احتراز صرصر تفرقه و پریشانی بسپاه پادشاه ایران و توران و فرونشستن چراغ فراغ خراسانیان
در حدود قراباغ ارّان اقبال دولت زوال مانند کمال آفتاب سریع الزوال است و آفتاب جاه و جلال آل
سایه غمام بر شرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن بسپاهی
سپاه جرار تمشیت نپذیرد و هرگاه اراده مالک الملک ذو الجلال بتفرق جنود گیتی ستانی متعلق گردد جمعیت
اولیا صائب تدبیر عقلا گیتی افروز کیفیت آثار بوقوع نپیوندد بیت: اذا ما اراد الله تغییر دولة ⁂
فان قضاء الحق لابد واقع ⁂ فکیف بقاء الملک من دون حکمه ⁂ ولا ینفع التدبیر والحکم قاطع ⁂
مظهر این تقریر آنکه چون بتقدیر پادشاه قدیر بانهدام بقای دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان
ابوسعید متعلق بود با وجود وفور رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال او را در آذربیجان صورت نصرت
روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب وما النصر الا من عندالله بر شقه لوای جهانگشای ابو النصر حسن بیک وزید
و دست عنایت سلطانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن خورشید کامرانی برگشود شرح حال
بسبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل پیاده مضرب خیام سلطان زمانه بود و معسکر از کثرت لشکر نشانه دشت
محشر ظاهر می نمود بیکبار جنود سرما و برد در عرصه عالم دست بتاراج و یغما بر آورده خسرو سیارگان سنجاب
سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمی کرد بنابر آن سلطان سعید امرا
و نوئینان را طلبیده در باب تحقیق یورت قشلاق مشورت فرمود رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر
حسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای آن پادشاه عالیمکان قشلاق نمایند
رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون هفت فرسخی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت
ماکولات ارباب تدبیر صلاح در آن دیدند که بطرف محمودآباد روند تا شروانشاه که دم از هواخواهی میزد
باردوی اعلی ملحق شود و باین عزیمت کوچ کرده بصحرایی که علف آن زهردار بود رسیدند هر چاروایی که
خورد از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه حوالی محمودآباد معسکر جنود عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبه انجامید
که بهای یکمن غله به ده دینار کپکی رسید و امیر حسن بیک شوارع مضبوط گردانیده نمی گذاشت که از طرف خراسان
و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود اما روزی چند از جانب شروان بکشتی غله فراوان می بردند و در آن
اوقات اسبان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بود و تراکمه که الاغان آسوده فربه داشتند

خواهی اردو را می تاخته شده و هر کس را که می یافتند بعالم آخرت روان می ساختند و چون روزی چند حال برین منوال گذشت
بواسطه وعده و وعید و تهدید امیر حسن بیک یاغی گشت و این معنی موجب آن شد که موکب همایون از مجمع و آباد بجانب اردبیل
در حرکت آمده و در اثنای راه بمجلی پر وحل رسیدند و چارپایان بسیار در راه اجل فرو رفته شاه و سپاه ملتجی
الجمل از آنجا بگذشته و بمنزل ماسان قرار گزیده و در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه امیر
سید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر حسن بیک روان شده و در اثنای راه چهار صد سوار آراسته دو چار
شده و مقدم ایشان که امیر بیک ترکمان بود پیش رانده سید مراد را گفت میرزا سلطان ابوسعید دشمنان
صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی اگر جنگ یا صلح کنند کجا میرود می باید که فردا
با امرا بزرگ بانجانب بیایند که امیر حسن بیک نیز جهت تمشیت مهم مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد
و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر سید مزید با جمعی کثیر از امرا رفیع مقدار بیرون رفته و در همان موضع ترکمانان
روز گذشته پیش آمدند امیر سید مزید چون مدد مردم خود را زیاده دید بیزد موفور بر ایشان تاخت و اساس جمعیت آن
طایفه پریشان ساخت هر چند که امیر سلطان ارغون گفت که این جماعت کومک دارند توقف می باید نمود امیر
مزید سخن او را قبول نفرمود و چند فرسخ در قفای گریختگان دوانیده در آن اثنا امیر حسن بیک با دو سه هزار سوار
آراسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرده سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی
ارلات و شیر محمد بغداد و میر محمد قورچی را با قرب پانصد نفر از متعینان بقتل آورد و امیر سید مزید گرفتار شد
بقیة السیف روی باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد حسین علی میرزا الطرف ...
گریخته آنجا گذشته و پدرش در آن زمان در تبریز بود القصه چون این خبر محنت اثر در اردوی نکبت قرین
وقت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر شمس الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین
بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که آبا عن جد در سلک ولاة مازندران انتظام داشت جهت تمهید
بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیک فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والده خود را مصحوب سید صدر الدین
ابراهیم قمی بجهان مهم ارسال داشت و امیر حسن بیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام
بجای آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس مرافقت و مصالحت گوید بعز اجابت اقتران یابد که
ناگاه سید صدر اردبیلی که قبل ازین امیر حسن بیک او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود بار داده
و معروض داشت که خراسانیان بغایت پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفا راضی نباید شد که ایشان ...
بهیچ وجهی فرار می نمایند بنا بر آن امیر حسن بیک مهد علیا و صدر الدین ابراهیم را نومید باز گردانید و امیر غیاث
الدین محمد ... نظر ... ساخته نشان ... می ... نمود ذکر واقعه هایله سلطان سعید میرزا
سلطان ابوسعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا چهره سر را علی معاودت نمودند هنوز سخن تمام نکرده

بودند که طلیعه سپاه ظفر پناه امیر حسن بیک پیدا شد و بعضی از امرا خراسان مورچال خود را گذاشته با قدمی ... روی
بشد بنا بر آن سلطان سعید در نیمروز شانزدهم رجب همعنان محنت و تعب روی بطلوب ... آوردند
و امیرا امیر حسن بیک بمکافات شتافته و آنجناب را گرفته بیجانب باردوی پدر خود رسانید و بمحافظان هوشیار
سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیک بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه
را طلبید و چون نزدیک بیارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانیدند و در موضعی که مناسب بود نشانیدند امیر حسن بیک
سکایت آمیز بر زبان راند و سلطان سعید جوابی که موافق وقت بود ادا فرمود و مجلس مراجعت نموده امیر حسن
نمی خواست که بیکبار آن حضرت را آسیبی رساند بلکه داعیه داشت که او را بعراق داده بطرف خراسان
باز گردانند اما بعد از قیل و قال فراوان باغوا قاضی شیروان و استصواب بعضی از امرا ترکمان خاطر بر آن قرار
داد که آن مظهر عدل و احسان را از پای درآورد و در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را نزد میرزا یادگار
محمد بردند و شاهزاده شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد
بخرگاه در آمده محصلان سلطان سعید را باز گردانیدند و در همانجا شربت شهادت چشانیدند نظم در نهانگاه ...
شه عالی نژاد ⁂ که در عدل مثلش کیتی نزاد ⁂ بتیغ ستم لشه جان برفشاند ⁂ زوی خبر
افسانه چیزی نماند ⁂ بجز خاک خوبان درین دشت نیست ⁂ بجز خون شاهان درین طشت نیست
جهان با همه زینت و زیب او ⁂ نیرزد بدین رنج و آسیب او بیان شمه از آنچه بعد از فوت پادشاه
سعید شهید نسبت بامرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید در آن زمان که سلطان ابوسعید خان غریب
بطلوب هزیمت ... و علامات روز رستخیز در معسکر نکبت اثر بالکل وجهی ظاهر ساخت صورت یوم یفر المرء
من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ظاهر ساخت افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر در برناو پیر از ایوان کیوان در
گذشت بیت فرو ماندگان را در آن رستخیز ⁂ نه روی رهایی نه راه گریز ⁂ همان ساعت دلیران
لشکر امیر حسن بیک سر بیک سنان جان ستان در دست و خدنگ خون فشان در شست بلشکرگاه تاختند و
آغاز غارت و تاراج کرده بنا جمعیت ترک و تاجیک از بنیاد برانداختند اما هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
پادشاه برجای بود که ابو النصر امیر حسن بیک تشریف حضور ارزانی فرموده و سواره بدر سراپرده ایستاده
سپاه ترکمانان را از امور ناشایست منع نموده و خواجه سرایان و مستحفظان حرم را بستور معهود بمحافظت حرم
نصب کرده و خزاین و نفایس مضبوط ساخته بعد از آن روی به سرانجام سایر مهمات آورده و بنفس مبارک
منع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط می نمودند مشغول گردید و چندکس را از آن زمره ...
بقتل رسانید و حکم فرمود که ترکمانان هیچ کس از خراسانیان از معسکر بیرون ... شده
ظل یاد کار محمد میرزا مجتمع کردند و اکثر متعینان را در سایه عنایت خویش جای داد و ابواب مرحمت و عاطفت بر روی

روزگار آن بیچارگان برگشت و از امرا عظام و صدور عالیمقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود موسیکه و امیر احمد یار
عبد الکریم و مبرک عبد الرحیم صدر و امیر عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چند گاه بسلاسل و اغلال مقید بوده و عاقبت
مبرک عبد الرحیم بواسطه بعضی از سخنان فحش اکبر کرکش بود کشته گشته سایر بندیان نجات یافته و بعضی از ایشان
ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده طایفه روی بخراسان نهادند و پیشتر سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان
خود شدند و از وزرا سلطان سعید خواجه بها الدین عبد الحمید که در اردو بود ملازمت حسن بیک رفته
منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع
این خبر متوجه درگاه پادشاه ظفر از شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوس که در بعضی
از حدود عراق بضبط اموال مشغولی می نمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود **ذکر احوال اولاد
امجاد آن سلطان ستوده خصال بر سبیل ایجاز و اجمال** چون سلطان سعید عزیمت بصوب عالم آخرت فرمود
یازده پسر نیک اختر یادگار گذاشت بدین ترتیب • میرزا سلطان احمد • میرزا سلطان محمود • میرزا سلطان
محمد • میرزا شاهرخ • میرزا الغ بیک • میرزا عمر شیخ • میرزا ابابکر • میرزا سلطان مراد • میرزا سلطان خلیل
میرزا سلطان ولد • میرزا سلطان عمر • و این یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت و فرمان روایی رسیدند
و اسامی ایشان اینست میرزا احمد میرزا سلطان محمود و میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ و چون تفاصیل وقایع این
چهار خجسته ستوده خصال و سایر اولاد سلطان سعید راقم حروف را معلوم نبود خامه دو زبان بر تحریر جمعی از
احوال ایشان اختصار می نماید و هر یک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم مینماید **میرزا سلطان
احمد** اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود و در زمان حیات آن حضرت بحکومت سمرقند قیام می نمود و بصفت
نصفت و رافت اتصاف داشت و چون خبر واقعه سلطان سعید شنید بعزم تسخیر هرات از آب آمویه عبور
فرمود اما در حدود اندخود خبر استیلاء میرزا سلطان حسین استماع کرده بمقتضای العود احمد معاودت نمود و تا آخر
ایام حیات سلطنت سمرقند و بخارا تعلق بآن پادشاه سعادت انتما داشت و در غره ذی قعده سنه تسع و تسعین و
ثمانمایه باجل طبیعی درگذشته ملک موروث را ببرادر باز گذاشت **میرزا سلطان محمود** ارشد اولاد امجاد
خاقان سعید بود و بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف و تشیید اساس عدل و انصاف و انتساخ قواعد ظلم و اعتساف
سرآمد سلاطین اساطین می نمود تیغ تیزش در وقت ستیز قاتل نهال اقبال اعدا الدین و دولت و سنان خونریزش
در میدان پیکار رافع لوا اولیا ملک و ملت نیر رای عالم آرایش خورشید صفت از مشرق طلوع و فروغ میزد
صواب نمایش چون ماه شب چارده در شب دیجور لامع طلوع با کشش **ع** و در اک حقایق معانی ۞ و ذهن
جامع دقایق کننده از کف یا دلش کافل مصالح افاضل و عمام انعامش شامل شرایف **بیت** کشتی ملک
از عدالتش معمور ۞ ظلم شد از سیاستش مستور ۞ ذات او بود ابر گوهر بار ۞ جوهر طبع او گو

آثار ۞ ذات او بود پر تاج و سریر ۞ نور دانش چو مهر کشور گیر ۞ و آن شاهزاده صافی ضمیر در روز گرفتاری پدر
بهدایت حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرموده قرین صحت و عافیت روز پنجشنبه دوم ماه رمضان سنه ثلاث
و سبعین و ثمانمایه بدار السلطنه هرات رسید و بدارایی سپاهی و رعیت اشتغال نمود و روز جمعه سیم آن ماه در مسجد جامع
آن بلده فاخره خطبه بنام حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابو سعید و میرزا سلطان احمد و میرزا
سلطان محمود خواندند و در آن واسطه خبر جانسوز سلطان سعید تحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای
نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند **بیت** بگردید عالم ز آیین خویش ۞ که آمد عجب مشکلی صعب پیش
و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعه اختیار الدین باغی گشت و مردم جوق جوق هوا داری سلطان حسین میرزا ظاهر
کرده کار از تدبیر درگذشت بنا بر آن در وقت استوا سلطان محمود میرزا باتفاق میر بایر علی مغول و امیر قنبر علی
و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از راه دوان خوش روی بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بآن بلده فردوس
مانند میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چند گاهی میان برادران طریق موافقت و سلوک
بود آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی ببهانه شکار از شهر بیرون رفت و باتفاق جمعی از امرا و خواص راه حصار
شادمان پیش گرفت و در آن ولایت بر تخت سلطنت متمکن شده باندک زمانی ولایات ختلان و بدخشان
قندز و بقلان و ترمذ و چغانیان با توابع و لواحق در حیز تسخیر کشید و آن ممالک را از غایت عدالت و رعیت پروری
معمور و آبادان گردانید و چندین نوبت سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان فرستاد و با کفار آن دیار
لوازم غزا و جهاد بجای آورد و لاجرم ملقب بغازی گشت و فرمان طغرا خود را سلطان محمود غازی نوشت و میرزا سلطان
محمود را در ایام فرمان فرمایی با حضرت کشورگشای سلطان حسین میرزا چند نوبت جنگ و صلح اتفاق افتاد چنانچه
در اثنای بیان وقایع آنحضرت قلم دو زبان بتقریر آن حالات زبان خواهد گشود و چون در روز خمده سنه تسع
و تسعین و ثمانمایه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت کوکب اقبال میرزا سلطان محمود بدرجه کمال
رسیده عنان ملک ستانی شتافت و بعد از وصول بنواحی آن بلده اکابر و اعیان شرایط استقبال بجای آوردند
و مفاتیح شهر و قلعه و خزاین تسلیم خدام آستان سلطنت آشیان کردند و میرزا سلطان محمود در دار الملک
حضرت خاقان بر مسند کامرانی نشسته ابواب نصفت و رافت بر گشاد و متوطنان آن مکان فردوس نشان
را بعدل و احسان لطف و امتنان نوید داد و چون دو ماه برین قضیه بگذشت در شهر محرم سنه ثلاث آن پادشاه
عالیجاه نیز عازم ریاض جنت گشت و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر اوقات برای صواب نمای والد مسعود او
خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و با مر صدارت آن حضرت
عالیجناب افادت پناهی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام می نمود و از میرزا سلطان محمود چهار پسر ماند
بدین ترتیب میرزا سلطان مسعود و میرزا بایسنقر میرزا سلطان علی میرزا سلطان اویس که مشهور بود بخان میرزا

ذکر سلطنت این شاهزادگان عالیمکان و سایر احوال ایشان در ضمن حکایات آینده سمت تسطیر خواهد یافت میرزا الغ
بیک در زمان حیات والد ماجد از خویش بسلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مظفر و سرافراز گردید
و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت و رعیت پروری در آن ولایات بایالت مشغولی می نمود و در
سنین تاریخ هجری که از نهصد در گذشت آن حضرت نصفت آیین بر متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبد
الرزاق بجای پدر بنشست اما بسبب صغر سن و اختلاف رای امرا و ارکان دولت از عهده ضبط آن ولایت
بیرون نتوانست آمد و میرزا مقیم ولد امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون از قندهار لشکر بکابل کشیده و شاهزاده را
گریزانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید و بالآخره ظهیر السلطنه والخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا
عمر شیخ بهادر بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید همعنان اقبال و یکجهتی بجانب کابل شتافت و آن
خطه را بالصلح از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف ولایت سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملک
محمود غزنوی بهوسی * شد ز عدلش چو یثرب نبوی * و تا این غایت که تاریخ هجری بماه مبارک رمضان
سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده آن خسرو عدالت آیین در آن مملکت بر مسند دولت و اقبال تمکن دارد
و از غایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آرد و چگونگی
شرح این وقایع بعد از این در سلک بیان منتظم می گردد میرزا عمر شیخ بهادر بوفور شجاعت و تهور اتصاف داشت
و در زمان حیات پدر در اندجان رایت سلطنت می افراخت و بیمن معدلت و حسن تدبیر آن جهانبان
مشتری ضمیر حدود آن ولایات بمرتبه محفوظ و مضبوط بود که یونس خان و خواقین مغولستان را خیال تسخیر آن
بر خاطر خطیر خطور نمی نمود و میرزا عمر شیخ در شعبان سنه تسع و تسعین و ثمانمایه از بام کبوترخانه افتاده طایر روح
شریفش از قفس قالب پرواز نموده روی بگلزار قدس نهاد و از آن حضرت سه پسر ماند میرزا ظهیرالدین محمد
بابر که سابقا ذکر استعلاء لوای دولتش در کابلستان در گذشت و میرزا جهانگیر و میرزا
ناصر که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ از وقت ویرانی حضرت سلطانی بدست
ملازمان امیر حسن بیک گرفتار شدند و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربیجان محبوس بودند عاقبت بجهت
اختلال حال و پریشان روزگار می گذرانیدند و در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمایه میرزا شاهرخ عازم
دار السلطنه هرات گشته چون بولایت ساری رسید بجوار مغفرت ایزدی منتقل گردید و نعشش را بهراة آورده
بآیین سلاطین بمدرسه جده علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریق اهل سنت بخاک سپردند و میرزا سلطان محمد بعد از
مفارقت برادر هم در آن مملکت می بود تا وقتی که او نیز از عالم انتقال فرمود میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطان
سعید بود و در زمان حیات پدر در مملکت بدخشان بامر فرمانفرمایی قیام می نمود و بعد از شهادت آن حضرت بتخت
نسبت بمیرزا سلطان حسین طریق مخالفت مسلوک داشت و بالآخره لوای مخالفت برافراشت و چند گاه لوازم

دیگر بتقدیم رسانید و در آخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه در حدود استراباد گرفتار گشته دست سیاست پادشاه جهانبخش
ادنور دیده تفصیل این حکایت اگر تحقیق پیوندد در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم کلک بلاغت
انتما خواهد گشت میرزا سلطان مراد در زمان ایام دولت پدر در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت
نهاده و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت شاهزاده کمر بسته ابواب اخلاص
و عبودیت بر گشاده و در اوان که سلطان سعید بولایت آذربیجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که
سلطان مراد متوجه کرمان گردد و شاهزاده بامتثال نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعه پدر شنید
و آه سرد کشیده عنان بصوب گرمسیر باز گردانید و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی شده بعضی از
احمال و اثقال میرزا سلطان مراد را بباد غارت و تاراج برد و لاجرم شاهزاده بهراة رفته روزی چند در ملازمت
حضرت سلطنت و الخلافه سلطان حسین میرزا قیام نمود و بعد از آن سلطان عالیشان او را بماورا
النهر نزد برادران فرستاد و میرزا سلطان مراد از اخوان بی شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد
و میرزا سلطان حسین شاهزاده را در صفر سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه بقلعه نیره تو فرستاد ع دیگر خبری
ازو بمردم نرسید میرزا سلطان خلیل در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربیجان فرمود در بلده هرات قایم
مقام پدر بود و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین در آمد او را بسمرقند فرستادند
و شاهزاده در آن ولایت خروج کرده بدست یکی از امرا سلطان احمد میرزا بقتل رسید میرزا سلطان
ولد بموجب فرمان پدر در میان امرا ارلات اوقات می گذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید باندک
زمانی شربت ناخوشگوار هلاک چشید میرزا سلطان محمد در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود
چون چند گاه از آن قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده
باخراجش حکم فرمود و شاهزاده بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر در نواحی مرو از دستبرد سپاه
عالیجاه پادشاه دین پناه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا عمر بیک بجانب ابیورد افتاد و در آن ولایت
یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاهزاده را مدتی در قلعه اختیار الدین محبوس
کرده در رجب سنه ست و ثمانین و ثمانمایه بقلعه نیره تو ارسال داشت ع دیگر خبری ازو بجایی نرسید

ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما در زمان فرخنده
نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری از این طایفه عالیشان در ولایات ماوراء النهر و خراسان
توطن داشتند و اعلام دینداری و رایات پرهیزکاری بر می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است
لاجرم بیان شمه از حال زمره از مشاهیر اختصار کرده خواهد شد و من الله الاعانة و التوفیق مولانا شیخ الله
تبریزی در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بصدارت قیام نمود

و با وجود اشتغال بآن شغل گاهی بمراسم درس و افاده می پرداخت و طالب علمان را از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور
میساخت و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدان
صوب برافراشت و مولانا فتح الله را به بستن فیچه هرات رود باز داشت و مولانا کما ینبغی آن مهم را بفیصل
داده بدار السلطنه شتافت و در سیم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره وفات یافت **مولانا محمد جامی** برادر افضل الانامی
مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی بود فرزند لعبتی از علماء آن زمان در مطالعه علوم بدان جناب فایق می نمود و مع
ذلک در غایت تواضع و کسر نفس اوقات می گذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول می گردید وفاتش در سنه
اتفاق افتاده و جناب افضل الانامی مرثیه در غایت بلاغت در سلک نظم انتظام داده این دو بیت از آن ابیات است
نظم من بودم از جهان و گرامی برادری ∴ در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری ∴ زان شد برادری
که در اطوار علم و فضل ∴ چون او نزاد مادر ایام دیگری **مولانا شرف الدین عبد القهار** حاوی علوم معقول و منقول
و جامع اصول و فروع بود و در نظم اشعار از سایر علماء روزگار در ربوده ان تفوق قصب السبق می ربود و آن
جناب در فن انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر تربیت اکسیر و تسخیر اسباب کیمیا می
گماشت بشرف گزاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه افضل الصلوة والسلام مشرف و
متبرک گشته بود و در رجب سنه سبع و تسعین و ثمانمائه در بلده فاخره هرات از عالم رحلت نمود چنانچه برادر
خوردترش مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین نوشته **ع** افسوس از شریف دین ∴
از تاریخ وفاتش خبر داده و دفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا معین الدین تونی** از اکابر علماء زمان
سلطان سعید بمزید علم و دانش امتیاز تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت
جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آن جناب می نمودند و از مائده طبع شریفش محظوظ و بهره ور می بودند وفاتش
در سنه واقع گشت و دفنش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست **شیخ صدر الدین رواسی** حاوی علوم ظاهری
و جامع فنون باطنی بود در اوایل حال چندین سال در مدینه طیبه اوقات گذرانیده و در ولایات مصر و شام
اربعینات برآورده و چون از عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفراین که منشا و مولدش بود ساکن گشت
و بارشاد مشغول شد و در زمان سلطان سعید از اسفراین بدار السلطنه هرات خرامیده رحل اقامت انداخت
و آن پادشاه صاحب تایید آن جناب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت وفاتش در عاشر ماه رمضان
سنه احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید مشایعت جنازه او فرمود و نماز گزارد و در سر شیخ
قطب الدین رضا را عزا رسانید و شیخ قطب الدین ولد مرحوم خود را بجوی برده در خانقاهی که ساخته بود مدفون
گردانید **مولانا جلال الدین لطف الله** از اصناف علوم بهره ور بود و سالها در مملکت بخارا بمنصب قضا
قیام می نمود وفاتش در هشتم ذی حجه سنه احدی و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنه هرات اتفاق افتاد

اولاد عظامش شرف جهان و مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب بمراسم
تعزیت و داری اقدام نمودند و خاقان سعید بمجلس فواتح تشریف برده ایشان را پرسش نموده خلع فاخره پوشانید و نعش
مولانا لطف الله را از هرات ببخارا نقل کردند و در موضعی مناسب بخاک سپردند **شیخ کمال تربتی** سرآمد خوش
طبعان ولایات خراسان بود از فن شعر و معما وقوف تمام داشت و در اواخر اوقات حیات سفر حجاز اختیار
کرده بگزاردن حج اسلام و طواف روضه منوره رسول علیه السلام فایض شد و چون از آن سفر مراجعت نمود بقصبه
تربت که مولدش بود رسیده وفات یافت **سید کمال گلگونی** در شعر مرتبه مهارت داشت که بقول مشهور صد و دوازده
بیت بر روی صفحه روزگار نگاشت و او را قصیده ایست که دوازده هزار بیت مصنوع از ابیات آن استخراج
می توان نمود مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده
که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده من شده آنست که در مرثیه خواجه ابو نصر پارسا قصیده در سلک نظم
کشیده که چند بیت آن قصیده از این قبیل بود که از هر مصراع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد می شد و چند بیت تمام
از آن تاریخ خبر میداد و چند بیت دیگر آن صنعت داشت که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات
آن قصیده خللی واقع نشده این مطلع از منظومات سید کمال است **بیت** ای روشنی از نور رخت دیده جان را
بر خاک نشانده قدت سرو روان را ∴ و سید کمال در بلخ ساکن می بود و هم در آن ولایت از عالم انتقال نمود
مولانا فاضل در سلک افاضل علماء سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف نموده **خواجه مؤید دیوانه** در سلک اولاد عظام
اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر انتظام داشت و بواسطه نشاء جنون پیوسته نقش سلطنت تعلیم خیال
بر صحیفه ضمیر می نگاشت و نزد خویشان و مریدان اهمیتی ظاهر ساخت و ولایات خراسان بریشان بخشش کرده در
اوقاتی که میان حضرت منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا و سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید
این مطلع بنظم آورده **بیت** چشم داریم ازین شمع سعادت پرتو ∴ که جهان را بدهد روشنی از سر نو ∴
و این معانی بعرض سلطان سعید رسیده فرمود که بطریق نهانی خواجه را شهید گردانیدند **خواجه مؤید مهنه**
بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی
می نمود همواره بوعظ و ارشاد و فرق عباد مشغولی می کرد و سلطان سعید نسبت بآن جناب شرایط تعظیم و
احترام بجای می آورد انتقال خواجه مؤید بجنت موعود در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظومات اوست این مطلع
بخاطر بود خانه بتقریر آن زبان بگشا **نظم** ازو روی تو آیینه جان ساخته اند ∴ قدر آن آیینه جان را
گران ساخته اند **خواجه یوسف برهان** در سلک اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد
سلوک می نمود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی نقش نظم اشعار بر لوح خاطر می نگاشت از منشآتش
ترسلی مشتمل بر منشآت اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفایس مسطور

رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب ☼ اگر که ابر دوالی رسد چه عجب **خواجه مولانا سمرقندی** والد ماجد خواجه
عصام الدین بوده و مانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی می نموده و از کسب علوم بهره تمام
داشته و در فیصل مهمات نقش امانت و دیانت بر سجل خاطر می نگاشت و چون آن جناب در هوا داری سالک
طریق سرافرازی میرزا عبد الله شیرازی مبالغه تمام می فرمود در وقتی که سلطان سعید بر مملکت سمرقند
استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بتعظیم و تکریم خواجه
مولانا قیام نموده ابواب لطف و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از چند سال که آن جناب در بلده
هرات معزز و محترم اوقات گذرانید بنابر استدعاء سلطان سعید عنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد
و در آن اوان اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هراة آمد روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین
و ثمانمائه در مدرسه امیر چخماق شامی وفات یافت **سید برهان الدین خاوندشاه** نسب شریف آن حضرت
بچهار واسطه بخاوند سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت منتظم می باید و
سلسله آبا و اجداد سید اجل بزید بن زین العابدین منتهی می شود و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه کمال الدین
محمد نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در صغر سن بود و بواسطه
نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علم و اکتساب فنون محسوس و
مفهوم آورده باندک زمان در سلک اعاظم مردم دانشمندان زمانه انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت
و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ عظام رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت بآن جناب محبت بی
نهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوندشاه بر من نماز گذارد و هم در آن ایام روزی
آن حضرت را مخاطب ساخته گفت که سید میخواستم که با هم باشیم اما سلطان احمد خضرویه که بیابان
شما گرفته است و بجانب خود کشیده و آن جناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هرات ببلخ مراجعت
فرموده در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد خضرویه مدفون شد و از آن حضرت
سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار والده مسود اوراق است و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها
در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمة الله که مجذوب شده
بود و خوارق عادات از و ظهور می نمود **شیخ نور الدین محمد** ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید
در تعظیم آن جناب مبالغه بسیار می فرمود و وفاتش صبح روز جمعه بیست و سیم رمضان سنه ثمان و سبعین
و ثمانمائه روی نمود و خانقاه شیخ جلال الدین محمود شاه روی نماز گذارد و در مقبره والد خود مدفون شد
قاضی قطب الدین بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی ملجأ اکابر خراسان و ملاذ علماء اقطار
جهان بود از نوادر زمان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا

در دار السلطنه هرات بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در فیصل قضایا و برایا بدستور آبا و اجداد بزرگوار خویش
طریق امانت و دیانت مسلوک می نمود و مع ذلک بامر درس و فتوی و نشر علوم دینیه می پرداخت و همواره طلبه
را از فواید ذهن وقاد و طبع نقاد مستفیض و بهره ور می ساخت و وفاتش در غره شوال سنه ثمان و سبعین
و ثمانمائه بحظیره والده سلطان حسین میرزا محل طعام خوردن بعلت فجاء اتفاق افتاد و در مزار علاء رازی
مدفون گشت **مولانا قطب الدین یحیی** ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعد الدین مسعود تفتازانی بود
و در اوان اقبال خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان
حسین میرزا بلوازم منصب شیخ الاسلامی مشغولی می نمود از علوم دینیه بهره تمام داشت و همواره نقش افاده
بر لوح خاطر طلبه می نگاشت قضایای شرعیه را در کمال دیانت فیصل میداد و هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بر ضمیر منیر
نمی گذرانید و وفاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاد
و در مزار فایض الانوار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مدفون شد **سید صدر الدین ابراهیم**
قمی از جمله اعاظم سادات صاحب سعادات بود و همواره با سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید مصاحبت
می نمود گویند در روزی که سلطان سعید بقتل میرزا سنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایه سریر سلطنت مصیر
سر برهنه کرده خون آن پادشاه را طلبید و سلطان سعید بانگ بر آن جناب زد و آن التماس بسمع قبول
نشنید و روز دیگر در خلوتی طلبیده زبان عذرخواهی برگشاد و گفت که میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق جمعی
دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال اقبال ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضه اقتدار ما گرفتار ساخت
اطلاقش سبب فتنه و فساد می نمود بنابر آن وی را روز درخواست شما البته رضا نشدم سید ابراهیم بنا
بر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر بوضوح پیوست اما نمیدانم که آن پیر
زال فقیر یعنی گوهرشاد آغا چه گناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند سلطان
سعید از شنیدن این سخن کباب آتش غضب گشته از مجلس برخاست انتقال سید ابراهیم بجنات نعیم
اوایل ایام دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود **مولانا شمس الدین علی الفارسی** اعلم فضلاء زمان
و افضل علماء دوران بود و سلطان سعید نسبت بآن جناب التفات و عنایت بسیار می فرمود و چون
بمولانا کشف کشاف بر سید بصاحب گشت مشهور گردید سالها در بلده هرات در مدرسه شریفه غیاثیه
بدرس اشتغال داشت و نقوش دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد را بر صحایف ضمایر طلبه علوم می نگاشت و بعد از
فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا جناب مولوی چند گاهی بنوشتن تاریخ
وقایع آنحضرت مشغول گرده و بالآخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده بکنار شادمان شتافت و در لوای
عاطفت میرزا سلطان محمود بروجات احوالش تافت و هم در آن ولایت ساکن می بود تا زمانی که از جهان

کذران رحلت نمود مولانا عصام الدین داود خوافی در علم و کمال یگانهٔ زمانه بود و چون در دار السلطنه هرات بلوازم افاده
قیام می نمود بنا برآن که بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و مسایل دقیقه را بعبارتی قریب الفهم
صفحهٔ ضمیر طلبه می نگاشت در مجلس درس آن جناب ازدحام تمام بوقوع انجامید و این معنی موجب رشک و حسد
سایر علما خراسان گردید و در آن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان
خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان
ابوسعید او را باستادی قرة العین سلطنت نامزد کرد و هر چند جناب افادت مآب از تکفل آن
امر ابا نمود بجایی نرسید لاجرم بناکام سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بعالی منصب صدارت منصوب شد
تا اواخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود میرزا می بود تا در سنه   بولایت حصار شادمان وفات
نمود از مولفاتش حاشیه شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است مولانا قطب الدین النفیسی در علم طبابت از
اکابر اطبای زمان بمهارت پیشی داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بود و علم تقرب بر می افراخت
مدتی بلوازم شغل مهرداری قیام می نمود و جهت مهر کردن فرامین مطالعه سر صباح پیش از ارکان دولت با آنحضرت
ملاقات می فرمود و بعد از شهادت آن خسرو صاحب سعادت چند گاه در حبس امیر حسن بیگ اوقات گذرانید
و چون از آن قید نجات یافت بروم رفته ملحوظ عین عنایت سلطان محمد رومی گردید و مدتی در آن آستان قیصر
در دولت و اقبال بسر برد و چون متقاضی اجل در رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد مولانا لطفی
بلطف طبع و حسن خلق از سایر شعرا سخن آرا ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب نظم می
نمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده ردیف آفتاب در سلک نظم
کشید و شعرا آن زمان تتبع آن قصیده نمودند هیچکدام از عهده جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و مطلع آنست

بیت ای ز زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب ⁂ شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب ⁂

و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که مطلع گر کار دل عاشق با کافر چین افتد ⁂ بر زلف
بر به خوبی بر حرم چین افتد ⁂ منظوم ساخته نزد جناب افضل الانامی مولانا عبد الرحمن جامی برده التماس
نمود که آنرا غزل ساخته در دیوان خود درج نماید و آن جناب ملتمس او را مبذول داشت و مولانا لطفی
در جوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود و بعد از آن روی بطریق سلوک درویشان آورده در آن روش ثابت
قدم می بود تا وقتی که از عالم رحلت کرد مولانا شمس الدین محمد بخاری بمولانا محمد معمایی مشهور و سالها در
اختیار صدارت میرزا ابابکر می نمود و در ملازمت سلطان ابوسعید میرزا اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ دل آمیز
و سخنان فرح انگیز بر لوح خاطر می نگاشت و در وقتی که میرزا ابو القاسم بابر در شیراز بود در سر مزار خواجه حافظ
گنبدی عمارت فرموده یکی از ظرفای شیراز بر دیوار آن خانه نوشت بیت اگرچه جمله اوقاف شهر غارت کرد

خداش خیر دهاد که این عمارت کرد ⁂ و در روزی که خدمت صدارت مآبی میرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت کرد
چشم پادشاه بر آن نوشته افتاده با مولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق
و آذربیجان در آمد مولانا محمد را از جهت تبلیغ رسالت بحکم شاه گردانید و ازمخالفت میرزا ارسال داشت و در اثنای
راه جمعی از سپاه ترکمان او را گرفته نزد امیر حسن بیگ بردند و پادشاه بنابر شفاعت مولانا صدر الدین محمد طبیب
خون مولوی را بخشیده او را مقید نگاه می داشت تا زمانی که خاطر از مهم سلطان ابوسعید فارغ گردانید
آنگاه بشرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهرات آمده بامر حضرت سلطانی امیر علیشیر و سایر ارکان
دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات مصحوب سلطان محمد
میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود و بکیچک میرزا اشتهار داشت بکازرون رفت و بگذاردن حج اسلام
فایز شد و در وقت مراجعت برحمت ایزدی پیوست مولانا عبد الحی در خط تعلیق سرآمد خوش نویسان بی
همتا بود و در زمان سلطان سعید مدتی بمدد جناب مولوی صاحب دیوان انشا بود و بنوشتن مناشیر
و احکام قیام می نمود و بعد از واقعه قرا باغ منظور نظر تربیت امیر حسن بیگ شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین
آق قوینلو بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت ثقایت و تقرب می افراشت مولانا کمال الدین
شیخ حسین اشتهار آن افتخار علمای عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج
بشرح و بیان ندارد و اعتبار آن استظهار فضلا بلاغت شعار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم دو
زبان تبیین آن را کماهی مجال نمی شمرد در آن ایام خجسته فرجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق
و من حیث الاستقلال تعلق بآن جناب داشت و در تمشیت آن امر بروجهی آثار اقتدار ظاهر ساخته
بود که هیچکس از اعیان روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر نمی گذاشت و سلطان سعید در سایر
امور شرعیه پیوسته با مولانا کمال الدین شیخ حسن مشورت می نمود و در اکثر احوال از سخن و صواب دید آن قدوه
اهل کمال تجاوز نمی نمود و جناب مولوی بر حسب فرمان واجب الاذعان دایم الاوقات جهت استکشاف حالات
صناع و محترفات می گماشت و امیر تومان دار السلطنه هرات در استخلاص مقرریات جهات و حواله اخراجات
مطلق العنان نمی گذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که برات بر ثبت آن جناب نرسد هیچکس از بازاریان
فلسی بکسی ندهد و این قاعده تا اواخر ایام سلطان سعید استمرار یافت و ایضا مولانا شیخ حسین در زمان
دولت سلطان حسین میرزا چند گاهی محتسب بود میرزا کیچک جهت تلمذ بدرس آن جناب می شتافت اما
بدستور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت و در سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت
برافراشت خواجه ناصر الدین عبید الله از تمامی مشایخ ترکستان و اکابر ماوراء النهر بمزید جاه و جلال و
افزونی اتباع و اموال مستثنی و ممتاز بود و در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش استفاده

به طریقه سلوک مشغولی نموده سلاطین زمان و خواقین نافذ فرمان از بلاد ترکستان تا نهایات امصار عراق و آذربیجان نسبت
با آن جناب ارادت و اخلاص داشته و هر سخنی که از وی می شنودند مانند در مکنون زیب گوش هوش ساخته
خلاف رای صواب نمایش را محال می پنداشتند خصوص سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملک
و ملت پیوسته با خواجه مشورت می کرد و از غایت نیازمندی گاهی پیاده بر سر راهش رفته لوازم ارادت بجای می آورد
و اولاد و امجاد آنحضرت نیز اقتدا بسنت پدر بزرگوار خود نموده از جاده متابعت خواجه تجاوز جایز نمی داشتند و
پیوسته همم عالیه بر عظم شان و سمو مکانش می گماشتند حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که
نوبتی سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا با یکدیگر اتفاق نموده لشکر به سمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از
شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله برادران پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر
صف قتال بیاراسته ناگاه خبر رسید که خواجه ناصر الدین عبید الله بدان صوب تشریف می آورند و آن
سه پادشاه جهت حرمت آنجناب عنان کشیده داشته دست باستعمال آلات قتال نبردند تا معلوم شود
که سبب آمدن خواجه چیست و همان لحظه خواجه بدانجا رسیده بزلال موعظت و نصیحت نایره قتال و جدال انطفا
داده هر سه پادشاه را بصلح و صفا راضی ساخته فرمود تا در میان میدان سایبانی بر افراشتند و
میرزا سلطان احمد با میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شده بدانجا رفتند و هر یک
زانو به زانو نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند
آنگاه هر یک بسپاه خویش پیوسته بولایت خود رفتند و تا اواخر ایام حیات بر جاده مواثقت ثابت بودند وفات
خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنه ست و تسعین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی مجموع بلاد
ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت و بی سامانی روی به ایشان نهاد و مقرب حضرت سلطانی امیر
علیشیر در تاریخ وفات خواجه گوید قطعه خواجه خواجگان عبید الله ٭ مرشد سالکان راه یقین ٭
شد بخلد برین که در فوتش ٭ سال تاریخ گشت خلد برین ٭ نثر چون قلم سوده رقم تا بداد در شرح احوال
میرزا سلطان ابوسعید و اولاد امجاد آن حضرت و شیوه به ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و فضلا تذییل کرده اند
وقت آن رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار سلطان موید جمشید اقتدار جمشید حشمت فریدون
لوا اسکندر همت کسری عطا مغز السلطنة ابوالغازی سلطان حسین میرزا مشام مستشقان ریاض فضل و
کمال را معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای راحت افزای صفحات لطافت
صفات را در طراوت و صفا بساحت فردوس نضارت سپهر اعلی رساند بیت کنه گنجی از کان ادراک تو
چو فیروزه فیروز و دری چو در ٭ و بنابر آنکه تحریر نام نامی آن خاقان گرامی در اثنای تقریر حکایات بی تقیید بر اوصاف
و القاب از رعایت حسن ادب دور بود و در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد تصویر اوصاف مقتضی تطویل

و اطناب مستلزم بخاطر چنان رسید که در اکثر محال از آن ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر یابد تا بجهت تکرار ایراد مدح
و ثنا مطالعه کنندگان را ملال و کلال نیفزاید و سبب اختصار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ شایسته آنکه چون اسم گرامی
آن پادشاه عالیجاه موسوم بمنصور بود و ایضا در جمیع معارک و مضافات آن حضرت بنصرت اختصاص یافته دست عنایت
مهیمن بیچون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار همایون آثارش بر گشوده چنانچه از ضمن حکایات آینده این دعوی
بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده
صفات مشروح معروض خواهد گردید
والتوفیق من الله الحبیب المجیب

تم بالخیر

ذکر مجملی از اوصاف و احوال خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا

ابکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر مآثر خاقان منصور را برین منوال بر منصه ظهور می آورد که آن سالک
طریق پادشاهی مؤید بود بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا ع چو خورشید تابنده
وافر عطا ∴ و در آسمان مهر و وفا ع چو بدر درخشنده روشن لقا ∴ بهار ایام دولتش چون ایام بهار
خرم و خرمی ایام سلطنتش مانند هنگام جوانی و در ازعم از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت چون بهشت
از فیض سلسبیل ناضر و بارور و از نسمات گلزار فضل و امتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و سایه
گستر از شمایم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در صف رزم
شجاعت و دلاوری از کمال جلادت و میدان داری رستم را خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت
شمشیر و خونریز سنان شجاعان اسفندیار توان را بر انداختی از سهم گرز گران سنگش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب
نمودی و از بیم پیکان تیر خدنگش ماهی چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا همه وقت
بگردن خصم مبر رسیده و شعله سنان خون بارش در صحرای دغا بدامن حیات اعدا محترق می گردانیده بزم عیش
و نشاطش بهشت وش از جوانان حورا عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون گلستان ارم از
نگار خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفا و حدت بهجت افزای آب و آتش و نتایج ذهن وقادش از حسن
بلاغت لسان سخنان سحبان مطبوع و دلکش نظم پیش طبع پاکش آب افسرده ∴ پیش فهم بر منشش
آتش مرده ∴ و در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی بمقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل
تکبر و تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی سترده و بهنگام تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیه خیر البریه نموده
بر طبق انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا
و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد
بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و فضلای روزگار و شعرای
بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و وصول سیورغالات و انعامات این زمره کریمه مواد الاحکام

مطالعه میفرمود و در هفته دو نوبت روز شنبه و پنجشنبه قضاة و علما را بمجلس اشرف اعلی طلبیدی و مهمی که رجوع نمودی
بمقتضی فتوی اهل دین بتفصیل رسانیدی صحبت درویشان و گوشه نشینان و مجلس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم
و احترام مشایخ اسلام و علمای شیرین کلام بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی به بنای بقاع خیر از مساجد
و مدارس و خوانق و رباطات مایل و راغب بودی و قصبات معموره و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش
خریده وقف نمودی در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی و اهتمام کردی و در طرح باغات و تعیین
و نضارت اشجار و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و جهد بجای آوردی از اوایل شمیم نسیم صبای صبی و مبادی احوال
نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صغر سن سلاطین ذوشوکت و
خواقین صاحب حشمت را معدوم و نابود انگاشتی بنا علی هذا در سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین
پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلده مرو بر زین ملک ستانی نشسته خروج کرد و در اندک زمانی
آن بلده فاخره را ضبط نموده بواسطه بیوفایی بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه سنه اثنی و ستین
و ثمانمائه دار الفتح استراباد را از حسین سعد لوکه خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه
انجا گشت مصلحت در مقابله و مقاتله ندیده بصوب اوراق توجه فرمود و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه که واقعه
شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید عنان ظفر و تایید بدار السلطنه هراة شتافته تسخیر آن بلده فاخره
فلک نمایش را باسهل وجهی میسر گردانید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی
خاقان منصور زیب و زینت گرفت و برشحات سحاب معدلت آن حضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف دیار
خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و در سنه اربع و سبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور و
میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آن حضرت وزیده سپاه
میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون درهم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد
امیر حسن بیگ مستظهر شده روی بدار السلطنه هراة نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه بر آن
بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضای چهل روز دیگر
برافقت فتح و ظفر بمستقر دولت و اقبال ایلغار نمود و در شب بیست و سیم صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان
در آمده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود و در اواخر همین سال در موضع چکمن میان خاقان منصور
شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال آن حضرت طالع شده میرزا
سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس از آن در کنار آب امویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور
قرار گرفته تا شهور سنه اثنتین و تسعمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش
و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال بجهت عارضه مفاصل تمام پایهای پادشاه گردون غلام از رفتار باز مانده

هر یک از اولاد امجاد آن حضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشت در شعبان سال مذکور در منزل چل چراغ میان
آن چشم و چراغ دودمان صاحب قرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و سلطان بدیع الزمان
میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر گرد فراق
افتاده بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بر حکومت مملکت بلخ و توابع آن کامیاب فارغ گشته
بعد از آن طریق مخالفت نپیمود و در سنه احدی عشر و تسعمایه خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک
ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و بعد از وصول بمنزل بابا الهی تقدیر الهی برخی
سمت عارض ذات آن مهر سپهر پادشاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت
نزدیک بهفتاد سال در دار ملال اقامت داشت و بر سبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان
و مازندران سی و هشت سال رایت دولت و اقبال برافراشت خواجه عبد الله اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید
و خواجه علاء الدین علی لطانی(?) و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرانش خواجه غیاث الدین منصور و
خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد
کرمانی و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه جلال الدین عبد الله و نعمت الله سرخی(?)
و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین قاسم فرنخودی(?) در سلک وزراء خاقان مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام
الدین حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کرزکی(?) و سید شمس الدین محمد جانی
و خواجه غیاث الدین عادلشاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید و قاضی برهان الدین محمد مروجی(?)
میرک جلال الدین قایم و له مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید
ظلالی(?) و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال طبسی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی نوبت بنوبت
منصب صدارت آنحضرت معمور نموده اند و چون مجملی از سیر ستوده خاقان منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان
بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع و امور تافت و منه الاعانه و التوفیق

گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه لوا انار الله برهانه

از کرایم نعم و جسایم آلاء که ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انساب است که مستلزم مکارم اخلاق
و مستوجب محاسن آداب است بنا علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب نموده اند
و بعظم شان و سمو مکان آبا و اجداد مفاخر و مباهی بوده اند و بی شایبه اشتباه خاقان منصور هم از جانب
پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان سلاطین صاحب قران بود و نقاده خواقین کشورستان زیرا که والد ماجد
آثار پسندیده اطوار آن خسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ بهادر بن امیر
تیمور گورکان و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده علی بن میرزا(?)

اسکندر بود و از قوم ایلچکدای(?) که نسبش بواسطه چنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم مسمی فاطمه بنت امیر کیجه و بن خطلان(?)
سودون بن ایب(?) کیلکای بن توتنه خان و والده مسمی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایسنتمور خان که از اولاد گیک خان است(?)
و مادر قتلق خانم تکینه خانم بود که او را مسمی توجیی بیرمی گفتندی و مسمی توجیی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد
سکین است و آنجناب ولد شیخ عبد الواحد پسر خواجه عبد الهادی است و آنجناب خلف صدق موهوب حضرت بابای(?)
خواجه عبد الله انصاری و مادر نیک اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیک
بن امیر موسی که از قوم تایجوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا آکا بیگم است بنت امیر تیمور گورکان
و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا میرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اوزن سلطان بود
بنت سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان بن قیدو خان بن نورجان(?) بن اوگدای قاآن ع کس را نبود چنین نسب
در عالم ** و ولادت با سعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه در میان شرقی
شمال دار السلطنه هرات نزدیک بسر پل کوتی(?) در سرایی که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب
دولت همایون و انوار کوکب روز افزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضائت و نضارت داد و ماه منیر چون
پرتو جمال جهان آرایش دید دیگر از خورشید اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ ناصیه بهجت افزایش بهره
ور گردید سرمایه سعادت جاودان بدست آورد و هنوز آن غنچه گلزار کامکاری از نسیم صبا صبی(?) بتمام نشکفته بود که
شمیم فرمان فرمایی از افعال و اقوالش بمشام جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار نامداری از لوامع انوار نشو و
نما سر نکشیده بود که دلایل اثمار حلاوت بخش کشور کشایی از حرکات و سکناتش ظاهر می گردید و هر کس از اهل
بدیده فراست در چمن آن آفتاب طلعت می نگریست می دانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از
اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهده می فرمود بخاطر می گذرانید که علی امر ع
الکمال مفاتح ابواب امانی و آمال بر روی روزگار خواهد گشود بیت آنرا که نشان مرتب اعلی است ** در چهره
او چو نور پیداست

گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان جوانی و مشرف شدن آنحضرت بملازمت میرزا سنجر در عین نشاط و کامرانی

چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور سپری گشته و
حصال(?) در گذشت فی سنه تسع و اربعین و ثمانمایه سلطان غیاث الدین منصور متوجه مرحمت ملک غفور گشت و آن
در یتیم صدف شرف هفت سال دیگر مقیم دولتخانه خویش بوده در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی
طی نموده از زبان ناطقه اقبال مضمون این مقال استماع فرمود که قطعه ای چارده ساله قرة العین **
بالغ نظر علوم کونین ** فارغ منشین نه وقت بازیست ** وقت هنرست و کار سازیست ** با والده
ماجده خویش طریق مشورت مسلوک داشت و بخدمت میرزا ابو القاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر
لوح ضمیر نگاشت میرزا ابو القاسم بابر آنحضرت را منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانید و مراسم مناسب تعیین فرموده

هر روز لطفی مجدد و تفقدی مجدد بظهور میرسانید و در سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه که میرزا ابو القاسم بابر در ظاهر سمرقند با میرزا
سلطان ابوسعید مصالحه فرموده خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات سلطان سعید میل فرموده از میرزا ابو
القاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجنات احوالش تافت و در
مقارن آن حال میرزا سلطان اویس بن میرزا محمد بن میرزا بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و
میرزا سلطان ابوسعید بر سایر شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با سیزده کس از قرابتان در
قلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت می باید شد از قید اخوان و کید
زنان مضرت و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت رب هب لی ملکا فرمان فرما می باید بود از عقده دیو سیرتان
و کید اندیشان ستار نگردد بیت نافه مشکین اگر بندش کنی در صد حصار :: سوی جان پرواز جوید طیب جان
افزای او :: القصه چون این خبر محنت اثر در دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروزه بیگم رسید مصحوب
قافله غم و اندوه و همراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول بمقصد از سلطان سعید التماس مخلص ولد
ارشد کرده ملتمس مبذول افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان
انعطاف داد نظم منت خدای را که همایون کامیاب :: از عقده کسوف برون آمد آفتاب :: و خاقان منصور از آنجا
در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده بخدمت میرزا ابو القاسم بابر استسعاد یافت و تا آخر
ایام حیات آن فارس مضمار تهور در خدمتش بسر برد آنگاه بمرو شاهجان شتافت میرزا معز الدین سنجر
بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرد و
بنهایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخته صبیه صلبیه خود را که پرده نشین حجله عفت بود و بیکه سلطان بیگم نام
داشت بحباله نکاحش در آورده چند روز لوازم جشن و سور و لوازم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس
عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق بارهیهای چون آفتاب جامهای شراب ناب در گردش
آورده صیت آن جشن همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید در گذشت از فروغ چهره ساقی بزم طرب گلزاری
بود پر آب و تاب و از تاب شراب رخسار خوبان لاله زاری می نمود بغایت سیراب مغنیان زهره وش بنغمات
دلکش و نواهای روح افزا ابریشم چنگ پشت را بقانون جوانان خنگ زلف برقص در آوردند و سازندگان
دلنواز و نوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط و زر راه انبساط مردم با آهنگی دیگر و نوای غیر کرده دلهای مجلسیان
را با نواهای عشق و محبت قبیله کردند نظم خوبی ساز و خوبی آواز :: ببرد هر یکی بر شهادل :: چون
شود هر دو جمع در یک جا :: کار صاحب دلان بود مشکل :: و در روزی که طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا
سلطان سنجر قضات و اعیان و امرا و نوینان را خلع فاخره پوشانید و میان خاقان منصور و آن عفت افزای
وجود عقد الفت و مواصلت انتظام یافته باندک زمانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود بلقیس ثانی بدر دانه

آراسته گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای
فتح و نشاط از ایوان کیوان در گذشت و چند گاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدری و فرزندی
بسر برده بالآخره بین الجانبین صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامه مشکین عمامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا سنجر بیوان ملکشاه

چون عنایت ربانی و منت عزت شان مقتضی آن بود که خاقان منصور را بمسند سروری از روی استقلال بر تخت سلطنت و جلال
بنشاند و تاج و هاج خلافت را بفرق فرقد سای او سرافراز گرداند در آن اوان که در مرو شاهجان اقامت
داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت میرزا سنجر ظاهر شده بزین ملک ستانی نشست صورت حال آنکه در
شعبان سنه احدی و ستین و ثمانمائه که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم بن
میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا معز الدین سنجر خاقان منصور را در مرو بنیابت خویش تعیین نموده عنان
عزیمت بطرف مشهد مقدسه تافت و در غیبت میرزا سنجر میان خاقان فریدون فر و حسن ارلات که از بزرگان
دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت فرموده منهی خیال باطل آن جاهل را بعرض بندگان
خاقانی رسانید خاقان پر دل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامیده متعاقب نهضت کردون مراتب جانعلی یساول با شصت
سوار از مردان حسن بدان حضرت ملحق شده و خاقان عالی گهر بدین فتح و ظفر امیدوار گشته عنان گران
بجانب شهر انعطاف داد و بی دغدغه در درون آمده و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی
نهاد بیت زهی مقدم شاه جوان بخت :: برفعت بر گذشت از آسمان تخت :: و در روز دیگر بعضی
از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذو النون عراقی و امرای ایل و کلی باهم اتفاق نموده در
وقتی که خاقان منصور جهت جانور پرانیدن از شهر بیرون رفته بود یکبار شمشیر غدر از نیام انتقام کشیدند و بولدی
شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالیمکان را در سر دیوان شربت شهادت چشانیدند و علم
بغی و طغیان افراخته هواداری میرزا سنجر دروازها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده
صدای عصیان در خم طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانعلی بحیله که داشت از شهر بگریخت و خود را
بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت همان لحظه آن زیبنده تاج و سریر مانند خورشید
جهانگیر که از جای دفع حشر ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با شصت نفر از بهادران
که بطرف کاچکالت برآمده مردمی را که در آن طرف فصیل بودند بزخم پیکان دیده دوز منهزم ساخت بنابر
آن در آن شهر غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام که مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان
بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پایان آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان دانسته خاک
هوا خواهی بر فرق دولت خود بجهه روی بصوب ایشان آوردند لاجرم در وقتی که خسرو ثوابت و سیار از اعالی برج نصف النهار

ترکان سمت تفوق و رجحان دارد و حالا در خطه جرجان لوای حکومت افراشته بغیر این حشم در نمی آرد بنابرین توجه خاطر همایون
مغلوب کرده و سایر ترکمه را در خراسان مجال اقامت نماند و گلزار ممالک موروث از خار طغیان مخالفان پیراسته
گشته هر کس از امرای الوس جغتای در هر جا باشد درگاه عالم پناه را مرجع و ملاذ خویش دانند لقد این سخن بر محک ضمیر
خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از نسا بجانب استراباد نهضت نمود مقارن وصول بفیروزکوه محمد خدایداد که سابقا
در سلک امرای میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بغایت عنایت پادشاهانه سرافراز
شده رایت افتخار و مباهاتش از فرق فرقدین درگذشت و روز بروز از مردم و الوس و سپاه و لوش سپاهیان
پرجوش و خروش بملازمت می رسیدند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار سرمه دیده
بخت بیدار می گردانیدند و از آن جانب حسین سعد لو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد
بیرون آمده سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذی حجه سنه اثنین و ستین و
ثمانمائه خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان در نواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت الکاه
ازجانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و بتمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب
قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه سعد لو حسین با گنجشک غبار جنگ دستین
پرداخته از توده گذشته و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند
خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از سرچشمه تیغ آبدار یکی از شجاعان ایشان را شربت هلاکت چشانید و دیگری
خود را پیش انداخته او نیز از همان قدح جرعه ناخوشگوار درکشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور
از آستین جلادت بیرون آورده بریکدیگر تاختند و ادیم زمان را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان
گلگون ساختند بیت برآمد خروشیدن گیر و دار ∴ درآمد بزنهار از آن روزگار ∴ زخون یلان
خاک آغشته شد ∴ تو گفتی زمین ارغوان کشته شد ∴ سعد لو حسین و سپاه ترکمان چون آثار نصرت
بر خاقان منصور و دلیران موکب ظفرنشان مشاهده کردند یکبار پشت بر معرکه گردانیده روی بوادی فرار
آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ترکمه را تیغ بی دریغ گذرانیدند و سعد لو حسین
و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور تیسیر آن فتح نامدار از مکارم حضرت
پروردگار معظم سلطانه بجای آورده جمعی را که در آن معرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند بانواع
الطاف نوازش نمود و عورات مستورات ترکمه را از پاس و صخال لشکریان ایمن گردانیده بر خیمه وطن مألوف
اجازت فرمود ∴ چو از غایت لطف پروردگار ∴ خدیو جهانگیر جم اقتدار ∴ برافراخت
اعلام فتح و ظفر ∴ نماند از سپاه مخالف اثر ∴ بر اطفال و نسوان خیل عدو ∴ بجمعی که بودند
بی راه و رو ∴ زبخشش عدالت ترحم نمود ∴ طریق سلامت برایشان گشود ∴ لوای جهت

روی

روی بر نهاد ∴ سپه را ز افرازشان بازداشت ∴ بلطف حسینی و خلق حسن ∴ فرستادشان
زنو سوی وطن **گفتار در جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از حوادث که بظهور آمده**
بعد از آن چون آفتاب عنایت بی غایت الهی از مطلع آمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان
میدان ماهچه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره گشود گلزار مملکت جرجان
از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار در گذشت
خاقان منصور همعنان دولت و اقبال گلشن استراباد را بیمن مقدم شریف زینت افزای گلستان ارم ساخت
و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضاة و اشراف و اعیان را بعواید انعام و اکرام خاص
برشحات سحاب محاسن شیم از بر ستم فرونشانده بلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از
ظلمات ظلم باز رهانیده خاطر رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ حوادث که روزگار بر کمان
ترکان نهاده بود نجات داد و زلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب
رحمت بر روی ایشان برگشاد بیت کشید حشمت او دست عدل بر عالم ∴ کشید هیبت او پای
ظلم در زنجیر ∴ و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذوالحجه که مبشر بقدوم میمنت آثار عید بود
روی نمود محمد خدایداد و سایر امرای والاتبار بعرض خاقان با دین و داد رسانیدند که اگر چنان می نماید
که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا بین الجانبین طریقه پسندیده موافقت و اتحاد بظهور پیوندد
و آنحضرت این سخن را بسمع رضا شنود و فرمود که خطبه بنام فرخنده فرجام خوانند و روی زر از نقش القاب
فرخنده ارتسام سکه قبول رسانید نظم خورشید در زمانش میخواست هر چه باشد ∴ تا سکه و خطبه
سلطان حسین باشد ∴ مقارن این حال قتلق درویش الکهی از نزد سلطان سعید بپایه سریر سلطنت
مصیر رسیده مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ادارت باط موافقت مروت و اتحاد بعرض رسانید و ایضا بعرض
داشت که سلطان سعید فرموده که آنحضرت باید که در رفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدای این
دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورد و در سلوک طریق مخالفت و معاندت ایشان جانب خود را معاف
معذور ندارد و مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف آن جماعت استخلاص نماید بملازمان مسلم بوده هیچکس از آن
تعرض نکند خاقان منصور قتلق درویش را با انعام موفور نوازش نموده رخصت انصراف داد و جهت
سلطان سعید تبرکات و تنسوقات لایقه فرستاد و اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک
خراسان برافراخت و خاطر عاطر از امر میرزا جهانشاه ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را
بجانب بار و جند که بتصرف محمد توچین از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد توچین بقوت دولت
قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بمقتضای کرم

جبلی محمد مشتاق را بانعام اسب و خلعت نوازش کرده مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد
که با وجود آنکه محمد مشتاق محافظت عهد و میثاق نموده و بولایتی که بضرب شمشیر تیز از مخالفان پرستیز ستانیده بود دلم در آمد او را
مشمول لطف و عنایت نموده بدرقه تبرک روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش مواخاة و مصادقت را مکدر نگردانیم
و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هراة رسیدند سلطان سعید اصلا رعایت جانب خاقان منصور ننموده جهت
و امیر سید را گرفته مقید و محبوس ساخت و از آن زمان میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین
مخالفت بر دمید و روز بروز بآبیاری باغبان تقدیر نشو و نما می یافت تا ثمرۀ آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر
گردید **ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از
مرحمت خاقان منصور عالی نژاد** در اوایل سنه اربع و ستین و ثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین
میرزا رسید که بعضی از احشام عرب که در حدود چهار و جهند اقامت دارند همواره متعرض متوطنان آن ولایت شده
نسبت بآینده و رونده طریقه بی راهی بجای می آرند بنا بر آن عبد العلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان
بتادیب آن جماعت مامور ساخت و عبد العلی بعد از سر انجام مهم اعراب تا نواحی نیشابور و سبزوار تاخت و اعلام
اقتدار بر افراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید امیر علی فارسی برلاس و حسن شیخ تیمور و امیر نور سعید
امیر سید بزه را بدان جانب روان گردانید و عبد العلی ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت
فرمود و چون بخلاف حکم متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر وی غضب فرمود و امرای سلطان سعید بعد از
وصول بالنگر رادکان عرضه داشتی بهراة ارسال داشته مضمون آنکه عبد العلی ترخان بمجرد استماع خبر توجه بندگان
عنان مراجعت بجانب استراباد انعطاف داده و بمیرزا سلطان حسین پیوست و آن حضرت در غایت حشمت و عظمت
در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال افراشته بغیری را شعار شهریاری نمیدهد سلطان سعید بعد از
وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهار شنبه
چهارم جمادی الاولی بدان جانب روان شد اما خاقان منصور چون خبر وصول امرای سلطان سعید بالنگر رادکان
استماع فرمود با فوجی از بهادران خنجر گذار بر سر ایشان ایلغار فرمود بعد از آنکه نزدیک بمخالفان رسید شنید که
سلطان سعید با لشکری بسیار متعاقب میرسد بنابر آن رعایت حزم کرده باستراباد باز گشت بجهت آنکه تهیه اسباب
کارزار نموده و بنهار [illegible] ساز زده و از سر تمکن و وقار بمدافعت و محاربت خصم پردازد و در آن اثنا احمد
بابا قوت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن ممر فتوری تمام بحال عساکر
ظفر انجام راه یافت و فتوری در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پدید آمد لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله و مقاتله
ندیده مملکت استراباد را باز گذاشت و رایت آفتاب اشراق بصوب اغرچه و خطه اوق بر افراشت اهالی جرجان
که از رشحات سحاب موهبت خاقان والا منقبت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خون افشان روان ساختند

و از سبزه زار آن دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیا ظاهر گشته اشجار منجیر وار سر بهوا افشانده و
در آن شب بموافقت باز ماندگان جرجان اشک باران از دیده غمام روان گردید و چشم زمانه مانند مردم آن ولایت
سیل سرشک از فواره سحاب باران گردانید تا مدت سه شبان روز حال برین منوال جاری بود و در آن ایام
اصلا آفتاب جهانتاب جمال نمی نمود بنا بر آن لشکریان سلطان سعید را میسر نشد که تعاقب آن حضرت نمایند
و ابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفر انتساب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون هفت روزه طی
مسافت نموده با پانصد کس بکنار آب آمویه رسیده بکشتی و سل عبور فرمود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر عبور
آنحضرت شنود عنان نصرت و اقبال باستراباد برتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرموده
عنان مراجعت بصوب خراسان تافت **ذکر شمه از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیر بوداق سلطان و
مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بمملکت جرجان** چون حضرت منصور مظفر لوا
ابو الغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت
مردم میرشاه و سلطانقلی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادان و خرم شده بشرف پابوسی حاصل
نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان ستوده مآثر رسید که عبد الرحمن جاودورانیه نزد مصطفی خان فرستاده
اظهار اتحاد فرموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان در سلک خواقین الوس ازبک انتظام داشت و در بعضی
از بلاد خوارزم رایت ایالت می افراشت القصه قبل از آنکه عبد الرحمن جاودورانی باردوی مصطفی خان آید ناگاه
قراولان سپاه نصرت نشان رسیده و خبر رسیدن یاغی رسانیدند و چند کس از آن جماعت گرفته بپایه سریر
سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق بر استکشاف آن حال افتاد بوضوح پیوست که پیر بداق سلطان برادر مصطفی
خانست که در آن نواحی منزل گزیده بنا بر آن خاقان منصور آن مردم را گذاشته به پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز
پیغام داد و سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال پیر بداق سلطان را داعیه وصلت
با خاقان بلند منزلت بر خاطر گذشت و خواست که بنای مظاهرت بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند و کریمه حجره پادشاهی
را که همشیره آن مظهر لطف و رحمت الهی بود بحباله خویش رساند و چون قبل ازین مصطفی خان قاصدی باستراباد
فرستاده بود و از خاقان والا نژاد این التماس کرده بود و آنحضرت جواب داده که اگر مشیت حضرت عزت بتمشیت
این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید بخت ملتمس پیر بداق سلطان را قبول نفرمود اما بعد از مبالغه و الحاح
امرا بهر رضا جنبانیده درة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت ازدواج یافت و در برج دولت با کوکب اوج سعادت
اقتران نمود و زمره از امرای مصطفی خان که همراه پیر بداق سلطان بودند پس از آنکه حال برین منوال دیدند از وی جدا گشته
بخدمت خان شتافتند و کیفیت واقعه را معروض گردانیدند بنا بر آن در میان برادران مواد نزاع در هیجان آمده خاقان
منصور به پیر بداق پیوست و از جانبین سعد میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشوده آخر

الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملکش بود متحصن شده خاقان منصور باتفاق برادران سلطان آن بلده را محاصره فرمود و بدست

چهل و دو روز سپاه و حشم سوز پیرامن شهر وزیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت مخاصمت و محاربت هیچ روز

همت بر اخفا و اعدام یکدیگر می‌گماشتند و در ان ایام هشت و پنج نوبت مقابلت اتفاق افتاد و از هر طرف طایفه از اراذل

سپاهیان را انهدام بنای زندگانی دست داد عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را بر اندازد

و از در مصالحه در آمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده دانی الضمیر خویش معلوم

کرد و آن حضرت ملتمس او را بقبول اجابت مقرون گردانیده شرایط التیام بجای آورد و قواعد عهد و پیمان با یمان تاکید

پیوسته مصطفی خان شنقار خاصه خود را جهت خاقان منصور روانه فرمود و آن حضرت بیجاق بهبود نام را که نظیر آن بایکدیگر

عرصه جهان پهلوانان ندیده بود بمصطفی خان ارسال فرمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصره شهر وزیر فراغت یافت

بنابر استصواب آق صوفی لصوب او ای شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل نشاط و خرمی گذرانید در دهور

خمس و ستین و ثمانمائه مسامع علیه رسید که سلطان سعید از هرات جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده

و بمحاصره قلعه شاهرخیه اشتغال دارد بنابران خاقان عالیمکان فرصت غنیمت شمرده و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب

آورده با گروهی اندک و امید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم آن مملکت بود با جنود

نامعدود بمیدان قتال اقبال فرموده حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع خاقان منصور طلوع

نموده از امرای سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر اسد بردی و بعضی دیگر از مردم ارکان کشته

شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد در آمده بار دیگر

مسند سلطنت قدم نهاد و خطه جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی نیرت افزای بروج آسمانی گشت

و خطبه که بعد اخوی باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح ازده منبر نه پایه گردون در گذشت و آن حضرت و

نزاد و در متنزهات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت فرح و انبساط اوقات مجسته ساعات گذرانید

بعد از ان ضبط آن مملکت را بعبد الرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات منعطف گردانید

سعادت هم رکاب و بخت همراه ⁂ طراز رایتش نصر من الله ذکر محاصره بلده فاخره هرات و ایراد بعضی دیگر

از حوادث آن ایام و اوقات صاحب دولتی که عرصه هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقه میم نماید بمجرد تسخیر

یک مملکت چگونه قناعت فرماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیده بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید

جز بارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی روزگار خود چسان بگشاید بنابر علی هذا چون خاقان مظفر لوا

خاطر آفتاب سیما از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرموده کمند همت بر کنگره تسخیر آن

ولایت انداخت و این خبر مسامع امرای سلطان سعید رسید امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نشابور

و سبزوار بودند عنان بر خود را بدار السلطنه هرات رسانیدند و در شوال سنه خمس و ستین و ثمانمائه مردم بلوکات را

بشهر در آورده اسباب حصارداری بأکمل وجهی مرتب گردانیدند و امیر منیظر که داروغه آن بلده بود بهشت نیظر و ضبط دروازه

ملک را متعهد نمود و امیر عبد الصمد دروازه عراق را متکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت

و محافظت دروازه قبچاق با میرزا احمد یار احمد سمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش بهادرانی امیر سلطان حسین آزرگی مقرر

گشت و شب بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضرباش از منزل کوتوال حصار بنجم در گذشت و سید اصیل ارغون و امیر

سید مراد بطریق کومک مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تمامی مخالفان دروب

برج را بهنگام احتیاج معاونت می‌نمودند و خاقان منصور کشت بجانب هرات رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و

ایالتش را در عهده یکی از اهل اعتماد کرده عنان باره جهان نورد بهراه منعطف گردانید روز دوشنبه هشت و چهارم ذی

قعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان در آمده باغ زاغان را نشیمن جای اوج سلطنت ساخت و منصوره الکه شایه مردم

هرات بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه‌ها را بگشایند چند روز در اشتعال آتش قتال را در خیره تأخیر انداخت و حال

آنکه هرویان بهوا داری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و ترتیب اسباب

قلعه‌داری و مقاتله می‌افزودند در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی از دحام جیل و حشم بعزم حمام

براربش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد به

شتافته این خبر باهرا رسانید ایشان این معنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاهباز فلک دولت

و اقبال گماشته با جمعیت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندا انگیختند که چون خسرو

ثوابت و سیاره شاه بر سمند خنگ فلک سوار شده و تیغ زرنگار برکشد از ارزه حام لشکر ظلام منهزم شده و متفرق شوند

هر چند شیما مانند انجم و آنجو را کلکه کله بیرون شوند نظم اگرچند بسیار باشند کوزن ⁂ هزار و بر شیر یک ذره وزن

همایی که بر اوج عزت پرد ⁂ ز گنجشک بسیار کی بر پرد ⁂ و چون خاقان منصور از هجوم هرویان اطلاع یافت

دست اعتصام بر عروه وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بطرف ایشان تافت و حسام خونآشام

از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر بیکران تاخت و در حمله اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان

ساخت بقیه السیف پشت هزیمت نموده روی بشهر در آوردند و بهزار حیله خود را ببرج و باره رسانیدند و دست تیر و

کمان بردند بعد از آنکه یازده روز حال برین منوال بگذشت و ساکنان هرات را خیال اطاعت و انقیاد در دل نگذشت

خاقان منصور از باغ زاغان کوچ نموده در الگ کهدستان قبه بارگاه باوج مهر و ماه بر افراخت دو سه نوبت بآن عسکر

نصرت مآثر نزدیک بدروازه خوش رانده جنگ در انداخت اما بنابر کمال استحکام شهر و وفور مخالفان بهرام قهر

صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر پناه از کهدستان در حرکت آمده در حنجه باد نزول فرموده انگاه مبارزان موکب منصور چند

روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید منجر گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر دور

سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه دوز

مردیان را مجروح و بی روح گردانیده آثار کمال دلاوری ظاهر ساختند مردم هرات نیز در اکثر ایام دروازه باز کرده جنگ آغاز
می بردند و امیر حسن شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان و ببر دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت
بجا می آوردند از ملازمان موکب همایون هر کس بیرون مردیان گرفتار می شد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند
و از شهریان نیز هر کس در پنجه تقدیر اسیر می گشت لشکریان چشم جاکیر اورا از همان شربت جرعه چشانیدند درین اثنا
بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور نمود بنا بر آن عازم رزم آن پادشاه
عالیجاه گشته در بیست و هشتم ذوالحجه از خنجه باد بصوب کنار آب مرغاب نهضت فرمود چون در منزل بادغیس منزل توقف
از فر نزول خاقان دشمن شکن نزهت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره
هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود رسیده و بشرف عرض رسانید که امیر سید مزید و خلیل
هندوکه با جمعی کثیر از شیران بیشه قهر و دلیران ماوراء النهر **بیت** همه تندخوی و همه جنگجوی ⁂ جنیدی و جنگ
آوری کرده خوی ⁂ بعزم تاخت شور صوب بمنزل موری آمدند و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان
منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سران لشکر سنت مشورت بجای آورده خواطر کاربردازان بر آن قرار یافت
که بپاداهه ابطال رجال نیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعله تیغ و سنان جان ستان و پیکان
و خدنگ آتش فشان بسوزند و برین عزیمت از منزل تون کوچ واقع شده در منزل ترناب امیر مظفر برلاس بموکب
سپهر اساس پیوست و خاقان مظفر مآب از ترناب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور بانبه گیت واد بازار موکب
نصرت آثار گریخت و بر عقب شتافته در دامن دولت سلطان سعید آویخت و چون منزل استرکی بفر نزول خاقان
فرخنده پی مشرف گشت آنقدر اختلاف در آراء امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله
در گذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ثلث و ستین و ثمانمائه علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمد و بعد از وصول
خاقان منصور آن قلعه با میر سید آقا سپرده موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از ملازمان بطی
طی منازل و مراحل فرموده قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبدالرحمن ارغون که باتفاق خاطر همایون
در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت می نمود طریقه نیاز و نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طویی خسروانه
ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خواص در زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط بر گشاد
باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمه عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند
شد **نظم** بگردش در آمد می لاله گون ⁂ باهنگ چنگ و نی ارغنون ⁂ گرفته بکف ساقی گلعذار
شرابی به از لعل نوشین یار ⁂ مغنی بالحان مردم فریب ⁂ ببرد از دل اهل مجلس شکیب ⁂
ز بس خوردن رطلهای گران ⁂ شد بی هوش و دور از سر سروران ⁂ شه عشرت اندیش صاحب کرم
کرام سپاه و سران حشم ⁂ بقانون جمشید و آیین کی ⁂ بنوشند یکهفته خاقان ز می ⁂

در خلال این احوال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته تخت بقلعه سرخس شتافته و
و امیر سید آقا را شهید کرده و عنان بکران بدین جانب تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست هموم و احتیاط
در نوردیده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی آن جماعت متفق اللفظ و المعنی معروض گردانیدند
که اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در نهایت قلت مناسب چنان می نماید که مملکت استراباد را
باز گذاریم و دست در حبل متین شکیبایی زده مهم جنگ و حرب را چند گاهی در توقف داریم و خواطر کاربردازان بر عزم
توجه جانب اوق قرار یافته چون پرده مشک فام شام صفحه رنگاری ایام را مانند خال رخسار خوبان گلندام زنگ
سودا ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که نور باصره از رویت اشیا عاطل بود راه
غلط شده بر معبری افتاد که بواسطه مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان موکب نصرت
ایاب رسید در وقتی که ملاحان قضا و قدر کشتی زر اندود آفتاب را در بحر اخضر فلک انداختند آن مهر سپهر سلطنت
از آب بگذشت و ساعتی در منزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از امرای سلطان سعید با جنود نامعدود از عقب متوجه بودند
بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار شبانروز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در اوق نزول اجلال نموده ظل
عاطفت بر مفارق ساکنان آن حدود مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود **ذکر فتح شهر**
وزیر و بعضی دیگر از سوانح چرخ اثیر چون خاقان کشورگیر در حصار امان پادشاه قدیر در موضع اوق لوای آفتاب
اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار را در سایه علم عنبر پایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت
دولتخواجه اوزبک را که از زمره اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت بظرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان
فرستاده و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر عاطر می گذرد که
بدین جانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورگشایی موجب اقتضای
رای صواب نمای عمل فرماید و دولتخواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانیده در جواب حدیث
ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند درین سفر مدارج بلند ترقی فرموده و بعضی ولایات
از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب شریفش مزین گردیده و حسب تقدیر درین اوقات منشوری بقوائم
سلطنت راه یافته لاجرم دغدغه می شود که چون آن حضرت بدین ولایت تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهده
خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم آمد و این معنی موجب طعن عیب جویان گردد و الکاه عثمان ولد محمد صوفی قونغرات و
یعقوب اغلان را باستقبال موکب همایون مقرر ساخته وصیت فرمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولتخواجه
اوزبک را اجازت داده بنفس خویش روی بمنقشلاق نهاد و دولتخواجه بپایه سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده
بود و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از اوق در حرکت آمده کنار جیحون محل نزول موکب همایون
گشت و در آن منزل تحقیق پیوست که عثمان قونغرات بخلاف مصطفی خان داعیه خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد و جمعی

کمر تعصب بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر می نگارد و بنا بر آن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب آتعف او کورنی مضرب خیام
عساکر نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور منصور اهالی شهر وزیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت
از آن عبده بیرون آمده در میان بناهای فنای شهر تحصن نمودند و آن شب بقدم محاربت پیش نیامدند روز دیگر که شهسوار
عرصه سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خط شعاعی افراخته حصار نیلگون گردون مسخر گردانید محمد علی بهادر
برادر عثمان قونقرات که میرزا اباق مشهور بود از دیوار بت عار رسیده در فضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان
منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین آواز نفیر و سورن برخاست از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش
محاربت افروختن گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف برد صفت احتراق پذیرفت در آن
اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سرکرده آن دولتخواجه اوزبک بود در آمده او را دستگیر کرده به قلعه در آورد اما بقیه
مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده به قلعه گریخته و دروازه ها را استحکام دادند
بزیر برج و باره برآمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپر دلاوری در سر کشیده
و پایه های نردبانی از خندق گذشته مانند پلنگ در ... بر صعود کردند و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی
از مهب وما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد و روایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار ... خجسته
فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها وزیدن گرفت و عثمان قونقرات با تمامی اتباع و لشکریان
مصطفی خان فرار برقرار اختیار نموده شهر وزیر را باز گذاشته و بندگان موکب همایون بتایید مفتح الابواب بجان
عبدان در آمده رایت تسلط و اقتدار افراشته داعیان و رعایا و مزارعان را در ظل عدل و احسان جای دادند
و برشحات غمام بر و احسان ریاض مملکت را ناضر و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و هم در آن
ایام عثمان قونقرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام خود ساخته بعتبه سپهر احتشام آمد و عفو پادشاهانه
شامل حالش گشت در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن زیبنده تاج و سریر رسانیدند که وطن مالوف ما خطه
خوارزم است و مصطفی خان حیف والقدی جابرانه داشته ما را باین دیار آورده بود امید آنکه این بیچارگان بی خانمان
بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند و این ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم نهضت
بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی معمار عدالت آن حضرت جرجانیه را معمور و آبادان ساخت و بعد از
چندگاه زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار سید زین العابدین خیوقی نهاده جهت مصلحت یورش خراسان
بر دیگر باوراق خرامید و مقارن آن حال متوطنان خیوق بهواداری خدام آستان خاقانی با قتلق درویش الکی
که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده پسرش را کشتند و کیفیت حال عرضه داشت آستان ارکان
پایه سریر دولت و اقبال کردند و موکب همایون بجانب جانب شتافته و پرتو انوار معدلت بر مفارق اهالی آن ولایت تابید
بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم از لمعات ماه چتر رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور اوزبک همایون

را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت چون بجده و مرور سپه بوضوح انجامید که سید جمیل
ارغون و حسن شیخ تمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایت را متصرف اند عنان مراجعت بجانب
خوارزم معطوف ساخت **گفتار در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امرای سلطان
سعید در ولایت ترشیز** در شهور سنه ثمان و ستین و ثمانمائه که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراء
النهر با سپاهی پرخشم و قهر مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود خاقان
منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم الکیمش غبار رزم جزم فرموده عنان بادپای
جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داده و مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل ساعتی نیاسوده از راه بازروستا ابیورد
بجده و سبزوار و نیشابور و ترشیز خرامید عساکر نصرت مآثر بر سر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام
فرمودند و از مخالفان هر کس را دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید از استماع این خبر عنان تمالک از دست داده
از ییلاق بادغیس بولایت فوشنج شتافت و از امرای کبار امیر شیر حاجی و امیر احمد یار را با چند تومان از سپاه
جرار بدفع طلایه موکب ظفر آثار نامزد فرموده و امرا بر جناح استعجال بدان جانب ایلغار کرده فوجی کثیر از بی باکان
فتنه انگیز در نواحی ترشیز بآن شیر بیشه ستیز رسیدند و در آن روز بحسب التقدیر زیاده از هشتاد سوار تیغ گذار کسی
در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آن حضرت دست در عروه وثقی من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون
کلمه همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانید و با آن جماعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار دو
سیرت عقرب ویدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از
کنام آهویان نیندیشد و یا باز بلند پرواز که کثرت تیهو را بنظر همت در نیارد بر ایشان حمله کرد و تیغ مینارنگ بازار خون
اهل نام و ننگ گونه یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجای آورد سمند براق مانندش سمندر مثال در میان شعلههای معرکه
پیکار در جولان بود و شمشیر اژدها آهنگش همچون نهنگ در دریای هیجا شناور گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب
فنا غرق می نمود و نوک پیکان خون افشان دیده و دل منافقان را چون لعل بدخشان می ساخت و از طعن سنان
جان ستان دوحه زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد بر می انداخت لاجرم گرد بنیاد از بساط اغبر باوج
گنبد اخضر رسید و سرهای سران و تنهای دلاوران بر خاک راه برابر گردید **بیت** سرهای سران فتاده بر خاک
پهلوی دلاوران شده چاک ❀ سواد اوراق بی واسطه خبری از لفظ گوهر بار آن حضرت و باستحقاق استماع نموده
که فرمود که در روز محاربه ترشیز کسی از دشمنان پیش تر بضرب شمشیر خونریز من مجروح و بی روح گشته و در آن معرکه
سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا در نوشتند امرای سلطان
سعید چون حال بدان منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری
را بقتل رسانیدند از کثرت خسته و کشته صحرا با پشته برابر شده وحوش و طیور را مایه و ماوی میسر گشت **نظم**

در مصافی که اندران دو نفس ⁂ تیغ را بکشش قران بودی ⁂ صد قران وحش و طیر را پس ازان ⁂ فلک از
کشته میزبان بودی ⁂ و خاقان منصور ابتدا از حصار شیخ و ظفر از حدود جیشا بود و مشهد گذشته صحرای جاجان
از فر نزول همایون بهشت روضه رضوان گشت و از انجا بنابر استصواب زمره از امرا لطایر مردی شتافته عساکر منصور
بعضی جهت سرانجام مهمات خود بشهر درآمدند و طایفه بمصلحت غارت و تاراج در قصبات و قری متفرق شدند و دران
اثنا امرای سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بنگاه پیشی موکب همایون می آمدند سپاهی نمودند و چون بنابر
تفرقه سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسب ارلانی که از نفایس اسبان طویله خاصه بمزید قوت و جودت
رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان خوارزم آورد بعد از وصول بدار ارتش بخاطر
همایون خطور نمود که بی خبر بسر اهالی خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در همین حضرت خاقانی منزلان
آن مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته بسبب تقرابت امیر نور سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمانبرداری
مرعی میداشتند مقارن آن حال با بارتن از عسکر خاقان صف شکن کریچیه بخیوق رفت و مردم آن جایی را از وصول
آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط کرده شادمان رایت مدافعت و مخالفت برافراخت
پس ای صوابنمای جهان اقتضا فرمود که چند کس را از شجعان بر بالای جبه جامهای کهنه پوشانیده و بر درازگوشان
سوار ساخته بقلعه فرستند و چون بعیار در آینه خنس نفس لطاهر آن بلده شتافته جنگ در اندازند تا بدین تدبیر
فتح و ظفر چهره نماید و باین خیال چهل نفر از امرای جوشن درمثل امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبدالرحمن ارغون
و حیدرعلی کوکلتاش و دیو شاخ و شیخ ابو سعید جان درمیان و میرعلی میرآخور و قل علی چهره و شاه قلی بکاول
و آقاجان قورلاس و یوسف طنبورچی و دده ور و میر شکار و غیرهم بهیاتی که مذکور گشت متوجه قلعه شدند و شبلی جارچی
را خاقان مظفر لوا متعاقب آن جماعت ارسال داشت تا هرگاه ایشان بخیوق درآیند باز گشته خبر آرد و چون
شبلی بقصبه رسید دید که امرا در آمده اند او نیز بی توقف بشهر خرامید درین اثنا قاضی سویه از شهر بیرون آمده بملازمت
خاقان صاحب حشمت شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی با پیسیت بخیوق در
آمدند لاجرم آن حضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدهلیز قلعه رسیدند فی الحال ترا در شادمان
بقتل رسانیدند و ببالای فصیل خرامیدند و همان زمان مردم هجوم نموده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند
و عبدالرحمن ارغون را دو زخم زده از زبر فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید
تیری چند بجانب دشمنان افکنده صلاح توقف ندید و فرمود که عبدالرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آوردند
جمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که او را بازستانند و جات آن جماعت مشاهده حضرت خاقان گیتی ستان
همایون برایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست
نواز اشارت فرمود که برادرش قادر بیروی او را در جای مناسب مدفون سازد و اثر قبرش را ظاهر گرداند آنگاه

موکب همایون بهزار اسب شتافت از آنجا بقلعه ترنک حسن رسید و آن را تجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از شقاقان گردانید

گفتار در بیان رفتن خاقان عالیمکان جهت استمداد نزد ابوالخیر خان

چون خاقان منصور چند گاهی دیگر بار در نگار
تاسارکار در ساخته در صحارای خوارزم و حدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف امانی بران قرار یافت که نزد ابوالخیر
خان که در آن زمان قاآن دشت قبچاق و عمده خواقین آفاق بود رود و از آن حضرت استمداد نموده متوجه تسخیر ممالک
خراسان گردد و با جمعی از خواص و فرقه از اهل اختصاص پی مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نشاط
و بعد از قرب وصول به تخت ابوالخیر خان از توجه موکب نصرت نشان واقف گشت و جمعی از شاهزادگان
جوجی نژاد و نوئینان جلالت نهاد را باستقبال خاقان ستوده خصال فرستاد و ایشان در غایت تعظیم و حرمت
با آن افضل دایره حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده جهت نزول همایون موضعی مناسب تعیین
فرمودند روز دیگر که حسن و خاور بارگاه فلک اخضر را بنور طلعت همایون آرایش داد ابوالخیر خان شاهزادگان
و نوئینان و اشراف و اعیان را باپایه سریر خاقانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد و آنگاه فرمان فرمود که حضرت
خلافت را در آورند و در جای نواب خان و الوس و نوئینان چنان بود که آنحضرت جهت تعظیم خان تابوغ نماید
و باصطلاح تابوغ آنست که و برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر بردارند و یک گوشش را بدست نیازمندی
گرفته بنشیند اکنون پشت خم گشته خاقان منصور این صورت را قبول نمود و درین باب گفت و شنید بسیار واقع
شده آخرالامر ابوالخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده در آورد بعد از آن خاقان عالیشان
ببارگاه سپهر اشتباه در آمد و چون چشم ابوالخیر خان بر بشره همایون و اسره میمون خاقان منصور افتاد و
انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات در ناصیه امور شهریاری مشاهده فرمود از روی شفقت و مهربانی
آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشیده و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده حکم
مجلس بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال بقیه در گردش آمد و بعد از
آنکه دماغ ابوالخیر خان از بخار باده خوشگوار گرم گشت جهت امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان ستوده
خصال نهاده آن حضرت بتجرع شراب بسیار قیام ننمود و اصلا تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و این
معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین بگشاد و مبالغه تمام در لحظه آنحضرت
را بجای نزدیکتر می کشید تا هر روز او نیش بیتونک خانی رسید و بنابر آنکه در آن اوان ابوالخیر خان بمرض فالج
مبتلا بود ساعتی که زانوهای خاقان سعادت انتما ببندش رسید آن حضرت را مخاطب ساخته فرمود که
چون عنایت الهی شامل حال است و منقرب با علی مراتب دولت و اقبال ترقی خواهی نمود امید است که بقدم همایون
تو مرضی که عارض ذات من شده است بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس هر لحظه اظهار دلجویی و غریب نوازی می فرمود
تا آنکه قلتاق از سر برداشته و خاقان منصور را تابوغ کرده گفت تو هر چند در وقت ملاقات تابوغ کردی تا جهت

اهتمام تو باین کار قیام نمودیم و حضرت خاقانی این التفات خان ابقعال یافته فی الحال بر حسب در رسم نا بوع بجای آورده الغصه خاقان منصور بکهشته در اردوی ابوالخیر خان متوجه و محترم اوقات گذرانیده و ابوالخیر خان وا ... لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت شعار تسخیر خراسان نامزد نماید اما حسب تقدیر در آن ایام اوقات حیات خان بانقضا رسیده و بعلت فجاء مدبر طمغاج دست از امور دنیا کوتاه کرده ... واین و الوس اوزبک بر همه پریشان شد که خاقان باستحقاق مادر دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود و سواد الغفورا لودود و گفتار در

بیان معاودت رایات آفتاب اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن ممالک خراسان بمحض عنایت رب الارباب

علی الاطلاق سلاطین را عنایت الهی ❊ مرتبه می شود اسباب شاهی ❊ رسد امداد ایشان از عالم غیب ❊ مدد از غیر ایشان را بود عیب ❊ اگر از محض لطف کردگار خداوند ❊ سلطان که کار ایشان بگشاید ❊ چو فضل ایزدی یاری نماید ❊ در دولت بایشان برگشاید ❊ بهر جانب عنان عزم تابند ❊ بفیروزی و نصرت کام یابند ❊ مظهر این تقریر و مشبه این تصویر حال خاقان منصور جهانگیر ❊ سلطان صفدر و شهنشاه مشرقین ❊ ابوالغازی سلطان حسین میرزا توام بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت ممالک خراسان تمکن یابد ابوالخیر خان پیش از آنکه جهت مدد آن حضرت لشکر تعیین نماید فوت شد و آن حضرت ... بزرگ از امداد سپاه پر عناد اوزبک قطع نظر کرده با سی نفر از ملازمان خواصه که در آن سفر التزام رکاب فتح و ظفر همعنان آن حضرت بودند عزیمت خراسان فرموده و بمقتضای کلمه کریمه و اذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروه وثقی توکل استوار کرده دیده همت بر شاهد فتح و فیروزی از عنایت حضرت پروردگار داشت نه از بسیاری لشکر جرار و وفور ... استعداد حرب و پیکار با جوم بهر منزل که نزول فرموده هاتف غیب این سروش بگوش هوش رسانیده که **بیت** بهر جانب که رو آری بتقدیر ❊ رکابت را بود دولت عنان گیر ❊ و از سر مرحله که نهضت نمود مبشر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال سعادت خجسته بزبان حال معروض گردانید **نظم** بهر منزل که گردد جلوه گاهت ❊ شود ... خاک راهت ❊ طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال را بدین منوال رقم می نماید که چون صدور ... موکب گیتی نورد و نهضت افزای منزل جهان عالم گردید خبر و پیمانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در دار السلطنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بیدرنگ باتفاق رو در آن راه اشراف و اعیان آن ولایت باوازم نیازمندی قیام نمودند و با ظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال گشودند و این خبر بدار السلطنه هرات رسیده امیر تاج الدین حسن نکی و امیر مظفر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بسمرقند عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه و یاران مدد طلبیدند و میرزا سلطان محمود ... خاقان سعید از جیحون عبور نموده ابوالغازی سلطان حسین میرزا بانصد مرد جلادت شعار ...

در آن ولا در سایه لوای ظفر انتما جمع آمده بودند از پوره بجانب مرو نهضت کرده و امیر مبارز الدین ولی بیک را با نظارت مشهد و مشهد مقدسه و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قشلاق باغ کرنجه بود در قراه جرو با میر ولی بیک رسیده این انجمن بصورت متفقه روی نمود و شاهزاده منهزم بهرات شتافت و حدیث واقعه ظاهر کرده دیده فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آن حضرت آوردند بنابر آن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت آمده و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبه پنجده رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار از یم اردوی کیهان پوی می گذرد و بعضی از امرا از تورزه رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بر آن شاهزاده گیرند خاقان منصور از غایت کرم جبلی تجویز این معنی نفرموده و فرمود که **بیت** چه گیرم سر راه بر گشته ❊ پدر کشته بخت برگشته ❊ و میرزا سلطان محمود بصحبت و سلامت در عهده والد خود بمیرزا سلطان احمد پیوسته کیفیت حال باز گفته برادران بمواخت و مرافقت یکدیگر از تسخیر خراسان دادند و از آب آمویه گذشته روی بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا چون از قصبه پنجده کوچ فرمود بعد از طی یکدو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هرات بموکب همایون رسیده بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بر عرض رسانید که **نظم** تخت جمشید و تاج افریدون ❊ آرزومند پاوتارک تست ❊ الکاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید جان قرمیان را بدار ملکی هرات ارسال داشت و چون مشار الیه بدان بلده فاخره در آمده از اهل فتنه و فساد آنکه متعرض عرض و مال فرق عباد می شدند تا دیب و ضبط فرموده لب طاعت و داد مسدود گردانیده و منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهت مزاحم و متعرض کسی نشود و بمین اشفقت و رافت آنجناب مردمان از جور طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند و در روز چهارشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه موکب همایون خاقان منصور **ع** بخت و دولت همعنان اقبال و نصرت همرکاب ❊ بشبال کوه بولیکاه رسیده سادات و قضاة و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال استعجال نموده و بانواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و بخت حاجی بیک از فرزندان همایون رنگ افزای سپهر بوقلمون شده روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد مقدسه رسیده بسعادت زمین بوس مشرف گردید و در روز جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هرات خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب زیب یافت بر سم نثار پاشیدند و حضار آن بقعه متبرکه نغمه تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب تا پایه گردون رسانیدند

نظم خسرو کامران عدل طراز ❊ شاه و ما بیکسان بنده نواز ❊
چون نشستی بر زر سوی سواد هرات ❊ گشت ظاهر ز مقدمش برکات ❊
روی زر شد مزین از نامش ❊ نقش سکه موافق کامش ❊
یافت از نام شاه دین پرور ❊ سر منبر چو روی زر زیور ❊
آب تیغش غبار فتنه نشانده ❊ آتش ظلم فتنه جویی نشانده ❊
از سحاب عدالتش عالم ❊ گشت چون گلشن ارم خرم ❊

والحمد لله علی ما انعم والصلوة والسلام علی النبی الاکرم **ذکر وصول آن شاهباز اوج سلطنت وسرافرازی بباغ زاغان وجلوس ما ساختن جناح عدل بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلده خراسان** بر وفق تجارب امم وصدق تواریخ عالم ❁ ساخت مه اختر کیانی ❁ زینت ده تخت خسروانی ❁ سایه تمندی توانه بود که چون نیر دولت واقبالش از مطلع سلطنت طلوع نماید سرگشتگان بوادی نامرادی را در سایه لطف وانصاف جای داده از تب آفتاب جور واعتساف برهاند وتشنه لبان مسالک بیداد را از زلال عدل واحسان سیراب ساخته بغزای راحت فزای ببوادی ایشان رساند گلزار ریاست وسرفرازی از آن در رون آید که بوستان مرحمت وبنده نوازی خار آزار را ستمدیده بیرون آرد ودر جویبار ایالت وکامکاری نهال اقبال از آن نشانده که سایه کرمت ودادداری بر مفارق سرگشتگان اندازد معمار همتش قصور جهانبانی بآن قصد شید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت آفرینی راه نیابد وانوار نهضتش از افق کشورستانی بآن نیت لامع گردد که شرار شرر وجنایت روزگار سالکان مسالک مسلمانی نسوزد **نظم** بود مقصودش از گیتی ستانی ❁ رواج ملت آخر زمانی ❁ چو اعلام ایالت بر فرازد ❁ رعیت پروری را پیشه سازد ❁ کند تعمیر قصر عدل واحسان ❁ پی آسایش اشراف انسان

وچون دران اوان که مهم میرزا سلطان ابو سعید کورکان در قراباغ اران بفیصل انجامید در دودمان حضرت صاحب قران امیر تیمور کورکان غیر خاقان جاه مکان ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهادر خان گیتی ستانی که مصداق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاه بی انباز که کلام معجز طراز که مقالید السموات والارض مخبر از طول وعرض مملکت اوست سلطنت ملک جهانبانی را بر طبق والله یوتی ملکه من یشاء الحقیقه اقتدار آن حضرت وکامکار رواج داد در روز جمعه عاشر رمضان سنه ثلث وسبعین وثمانمایه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد وتختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه نصرت افزای از رشک فیروزه رنگ سپهر وماه گشت ودار الملک اقلیم چهارم از رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در نضارت از فلک هشتم در گذشت وآن حضرت پشت بر مسند حشمت وکامرانی نهاده بدلی قوی واملی صحیح روی بتمشیت مهام الناس بگستردند ودر تقویت ارکان شریعت غرا واستحکام قواعد ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید ودر باب رعایت سادات وقضاة وفضلا وارباب درس وفتوی نهایت سعی واهتمام بتقدیم رسانید **نظم** شد از انوار عدلش ملک روشن ❁ ز فیض همتش گیتی چو گلشن ❁ ز رفت اهل عالم را امان داد ❁ ببعدلش ظلم گویی رفت از یاد ❁ اساس شرع از سعیش متین شد ❁ دعاگویش همه روی زمین شد ❁ وچون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری وبرگزیده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا استوار داشت وغیر نقش محبت ومودت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین صورتی بر خاتم دل نمی نگاشت در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت شیعه انوار دین

بپدری

پرتوی بر اطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرای چنان اقتضا فرمود که خطبه وسکه را باسامی والقاب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین گردانیده وحیث این نیک نامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی را بایوان کیوان رساند اما جمعی از متعصبان مذهب حنفی که دران زمان در دار السلطنه هرات بغایت متنفر ومتوفر بودند بپایه سریر سلطنت شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع فرمودند کل چون مقتضی عدم قبول التماس ایشان نبود در روز عید فطر خطیب بدستور سابق بذکر خلفاء ثلثه خطبه گشود وهم در آن اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج باوره التاج سلطنت شهربانو بیکه بنت میرزا سلطان ابو سعید از خاطر همایون سر بر زد ومجلس آرای را با جمعی از سادات وقضاة وعلما واشراف زیب وزینت داده مهد عصمت پناه را بآیین شریعت غرا بحباله نکاح درآورد ومحفل بهجت وشادمانی آرایش یافته سپهر جامه ندیده عقود زواهر جواهر کرسالها در جیب ودامن پیروزی بود بصورت نثار کرد ودر وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار بر گرفت شاه عالیجناب با طلعتی چون آفتاب بحجره مهد عفت ایاب خرامیده مقارنه برجیس بزیج کامکاری بناهید اوج نامداری سمت وقوع پذیرفت اما حسب اقتضا وقضا میان حضرت اعلی ومهد علیا صورت الفت واستیناس اتفاق نیفتاد وبعد از چندگاه خاقان عالیجاه اورا اطلاق داده بسمرقند فرستاد وخواهرش پاینده سلطان بیگم را در حباله نکاح کشید وبین الجانبین محبت ومودت بوقوع انجامید وهم در آن ایام که دیده انتظار پادشاه گردون غلام بعرایس ابکار مراد ومرام روشن بود باحداث باغ مراد که بعد از چندگاه بباغ جهان آرای موسوم شد فرمان فرمود که استادان دقیق ومهندسان حاذق چهار باغ وسیعی چهار صد وچهل جریب ومشتمل بر تربیع ورعایت زینت در طرح انداختند بنا وعمله توانا آغاز کار کردند ودر باب تکلف ولطافت ونضارت آن بوستان جنت صفت کمال جد واهتمام بجای آوردند ودر اندک زمانی چون باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای از باغ زاغان بدانجا نقل نمود ومادام الحیات در باب تزیین وتعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی واجتهاد مبذول می فرمود لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پرگل ورباحین شد وهوای روح افزایش تازه نسیم اردیبهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض حضرت آمیزش سبزه زار سپهر شرمساری برد واز لطافت آب عذوبت مالش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد **بیت** لطیف ودلکش آب وهوایی ❁ مبارک منزلی فرخنده جایی ❁ از جان چون بتان قد برکشیده ❁ زیکدیگر بخوبی سرکشیده ❁ نهال سرو کز جنت خبر داشت ❁ حظ طوبی از ایم بر بر ورق داشت ❁ کنگره عمارات ونیرپرسش زبان طعن بر خورنق وسدیر دراز کرده قصور عالی قصورش از صفت گنبد سپهر مستدیر گوی تفوق برد **نظم** از عمارات اوست ورنشور ❁ قبه سپهر وقصر سدیر ❁ والحمد لله العلی الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر **ذکر وصول زمره امرا ووزرا وخدام بسعادت ملازمت خاقان منصور وبیان سرانجام بعضی دیگر از مهمات وعزایم امور** هم در آن اوقات که

دار السلطنه هرات همین جلوس همایون شد حضرت کارگاه گردون امیر صاحب حشمت صاحب تدبیر زبدهٔ
علما و اعاظم فضلا روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت
اعلی رسیده و باصناف الطاف و اعطاف سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال
بر جبین احوال آنکه آبای کرام و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا
عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشته و نقش منقبت که کلکاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر اولو الابصار
می نگاشته و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر می برد و در مکتب
که آن حضرت با میرزا ابو القاسم بابر مصاحبت می نمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد
و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور از مشهد مقدسه برگشت آن امیر صافی ضمیر هم در آن ولایت
توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرموده و در زمان دولت سلطان سعید بدار السلطنه هراة رفته روزی
چند در ملازمت آستان اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال تربیت و رعایت نیافت بنابران از خراسان
بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته
گاهی با امیر درویش محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بودند اختلاط می نمود تا در آن
ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه گذشت امیر علیشیر نیز همراه اردو
روان شده و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان مظفر لوا بر بلده فاخره هرات از آن میرزا
اجازت حاصل نموده روی بهرات آورد و در قرب عید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تأیید دریافت
بعد از آنکه روزگار مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و مرحمت
بی نهایت شامل حالش شد و در روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده هلالیه که سرچشمه آن رشک لؤلؤی آبدار و غیرت جواهر
شاهوار بود نثار بزم همایون فرموده آن معنی موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار
و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده می شد تا کار بجایی رسید که سرانجام تمام
از مهام عظایم امور جمهور نزدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح
انجامید ان شاء الله تعالی و هم در اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اولنقچی که از معتبران ارکان
دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و خواجه قطب الدین طاووس سمنانی و مولانا قطب الدین الخوافی و خواجه
سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربیجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید
مراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه طاووس مشرف دیوان شده مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص
یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت مقارن آن حال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود
و میرزا کیچک لقب داشت با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن

امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ اران بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور ایشان را منظور نظر مرحمت و اشفاق
گردانیده و میرزا کیچک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و عنان اختیار امور ملک و مال بقبضه
اقتدار او داده گاهی بتربیتش پرداخت و هم در آن ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر شیخ تیمور بدرگاه عالم
پناه رسیدند و ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و در همان اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان
خجسته صفات رسیده بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر یادگار شاه ارلات
بدان جانب شتافته میان ایشان و امیر بابا علی مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آن حدود بود مخالفت روی نمود و بابا علی
گرفتار شده امیر زین العابدین آن ولایت را بحیطه تصرف در آورد و بابا علی مغول را مغلول بشهر فرستاد و تخته سیاست
خاقانی او را بقتل رسانید و در همان ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاهد طارمی را بایالت ولایت استراباد
سرافراز ساخته و آنجناب بدان جانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از
واقعه قراباغ خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ زاهد طارمی آن خیال محال
در خاطرش نگذاشت و ناگهان بر سرش تاخته تخت وجود او را از زوال حیات باز پرداخت و چون سنت سنیه ایزد
تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا بدان سان جریان دارد که هرگاه صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال برآید و
آفتاب جاه و جلال بطلعت بدیع المثال عالم را پیرایه بخشد شام محنت فرجام نوایب روی نماید و شب ظلمت
انجام مصایب چهره گشاید در آن اوقات که تیر سلطنت و استقلال خاقان ستوده خصال ابوالغازی سلطان
حسین میرزا اطراف ولایات خراسان را منور ساخت و ماه لوای کشورگشای آن حضرت سایه حشمت بر بقاع
متوطنان آن حدود انداخت والده آن حضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و
ثمانمایه در گذشت و در بهشت با زمره حور عین هم نشین گشت و خاقان منصور لوازم تعزیت قیام نموده چند روز بخیرات
کلام و اطعام طعام اشارت فرموده و جهت مرقد معطر مهد مرحومه در کوچه خیابان حظیره در غایت تکلف و زیبایی بنا فرمود
و الی یومنا هذا آن گلستان جنت نشان معمور است و گشتنگاه جمهور مردم نزدیک و دور انه هو العفو الغفور الغفار

در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربیجان بعزم رزم و تسخیر ممالک خراسان در آن اوان که میرزا
جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح نموده از خراسان بصوب آذربیجان معاودت نمود میرزا
یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان باشارت عمه خویش پاینده
سلطان بیگم که ملکه فاضله عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ می نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چند
گاه در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیر
حسن بیک در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد مبالغه فرموده چون خاطر خطیرش از امر سلطان سعید جمع ساخت بعضی از
امرای خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانیده او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بغرور

سر فوج علم جهانگیری افراشته بجرجان شتافت و امیر شیخ زاهد طارمی از صولت لشکر او انهزام یافت و چون این خبر بعرض
خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر
نظام الدین احمد بن امیر فیروز شاه را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان
گردانید و ایشان از نیشابور بسلقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا کیچک را از
عقب ارسال داشته شاهزاده در سملقان بامرای ایلغار پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهستان باز
بیرون آمده بود نهادند و بعد از وصول نزول شوراب مقتضای نشانی که از پایه سریر اعلی بایشان رسید عنان از سمت
قتال پیچیده در کوه خروس ییلاقی که برفعت و متانت رشک سپهر اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصن نمودند و یادگار
محمد میرزا بپای آن کوه گردون شکوه رفته چون مشاهده فرمود که کمند اندیشه بکنگره تسخیر آن نمیرسد دامن تنابر
افشانده و بارگیر قهر بسر بطرف اسفراین راند از آن جانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر سنه اربع
و سبعین و ثمانمائه از دار السلطنه هرات رایات ظفر آیات برافراخته مشهد مقدس را محل نزول همایون ساخت
و لوازم طواف مرقد عطرسا و روضه جنت آسای امام علی بن موسی الرضا علیها التحیة و الثنا بجای آورده خدام
مجاوران آن سده سنیه را بصلات و انعامات بنواخت و میرزا کیچک و امرای ایلغار خبر وصول موکب نصرت
شعار شنوده از کوه خروس ییلاقی بپایان خرامیده در عقب میرزا یادگار روان شدند و خاقان منصور از
در آمدن میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرموده برالنگ رادکان [illegible]
گروه از چلکای خبوشان و بیلقریعاج بسبب کوهی که در میان خبوشان و اسفراین حایل است در آمده و میرزا کیچک
و امرای ایلغار در آن منزل باردوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه او در [illegible]
رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد اوغلاقچی و میر علی میرآخور و شیخم ایل
اوغلی را با هزار سوار جرار برسم منقلای از پیش روان ساخت و آن شب تهیه اسباب پیکار و استعمال [illegible] ران
خنجر گذار پرداخت و امرای ایلغار با امیر علی جلایر دوچار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید
مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند

ذکر محاربه خاقان منصور مؤید در منزل چناران با میرزا یادگار محمد

صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ لوای ضیا در فضای سپهر خضرا برافراخت
و از شعاع تیغ عالم اقطاع مواکب کواکب را انهزام داده صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان
منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بن
بی بیل ایجوشن حمایت عنایت الهی پوشیده بر بارگیر تایید ما شاهی سوار گشته در تعبیه سپاه ظفر عطیه لوازم اهتمام
بتقدیم رسانید سرداری میمنه را بهمن جلادت امیر مبارز الدین ولی بیک مفوض داشت و ریاست میسره را بر [illegible]
شهامت میرزا کیچک و امیر عبد الخالق بازگذاشت امیر شیخ حسن تیمور و امیر [illegible] و امیر شیخ ابو سعید جان در میان

بهراولی مقرر نمود و بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود سپاهی آراسته شد که بهرام بر خنگ [illegible]
از بیم پیکان خون‌فشان ایشان سپر زرین آفتاب بر سر کشیده و نهنگ بی درنگ دریا از خوف سنان جان
ستان ایشان جوشن پوش گردید

نظم
خدیو جهانگیر دشمن شکن ❀ سپاهی برآراست پولادتن ❀
همه تند خوی و همه تیز چنگ ❀ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ ❀
گرفته بکف خنجر جانستان ❀ ربوده بنیزه سر سرکشان ❀

و از آن جانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد شنید بر عزم بهمن پهلوانی تیز کرده بسیاری
ستیز خرامیده در روی تعبیه لشکر آورده خود در قول تنزل گزید و امیر علی جلایر را در برانغار جای داد و امیر احمد علی
فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارهنگی را بجوانغار فرستاد و ایوب و شیخی جلایر و محمد کوکلتاش را امرای قراول
ساخت و بکثرت عدد مغرور بوده رایت نخوت برافراخت و الحق سپاه عالم سوز شاهزاده در آن روز بکثرت
از اوراق اشجار زیاده بوده دار رستم و اسفندیار گوی تفوق می‌ربودند

بیت
همه پر ز خشم و همه کینه جوش ❀ همه همچو دریا بجوش و خروش ❀
گرفته بکف تیغ بران همه ❀ که حمله چون شیر غران همه ❀

و بعد از آرایش
صف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و سوران انداخته باشتعال آتش قتال فرمان داده
میرزا سلطان حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ زر اندود از نیام تهور کشیده مانند بهرام خون آشام از [illegible]
انتقام بثبات قدم ورزیده و میرزا یادگار محمد پیکان ولد دوز بر سر قربان داده و خدنگ جان پر بزه کمان کیانی نهاد فغان
کره نای و کوس بگوش نظارگیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب کحل بر روی آفتاب عالمتاب کشید
نایره حرب آتش فنا در خرمن جانها فکنده و تندباد حمله نهال بقا از جویبار وجود برکند

نظم
دلیران بکین رایت افراختند ❀ بقصد سر یکدیگر تاختند ❀
چنان ریخت خون تیغ خاراشکاف ❀ که شد لاله گون خاک دشت مصاف ❀

و در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک بیک حمله جوانغار مخالف را منهزم ساخت
و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان ناخته جنیاو جبات فوجی از دشمنان جرا انداخت میرزا یادگار محمد
چون آن شیر بیشه تهور یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار دید بر آن طرف حمله آورده و آثار اقتدار ظاهر ساخته بر
عقب نیال ظفرمال گشت و خاقان رستم خصال آن حال مشاهده نموده بهادران موکب همایون را فرمود تا بسته گروه
و عقابان سهام خون آشام را از آشیانه کمان در پرواز آوردند

بیت
دلیران دشمن کش تیز چنگ ❀ سوی ترکش و تیر بردند چنگ ❀
بهر تیر کز شست انداختند ❀ یکی را ز زین سرنگون ساختند ❀

و با
وجود وفور باران تیر مرگ تاثیر فوجی از شجاعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را بنزدیک موکب ظفر مآثر رسانیدند
و دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار را مشتعل گردانیدند در آن محل خاقان پردل بقوت شجاعت کامل
و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حمله قیامت نهیب تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب ایشان
افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت

بیت
هر چند که تکبر بوده شد و غلبه ❀ فی الحال گریزان شود از

سوار شیر ؛ بتهور مصاف بازگیرد زرود ؛ آهو بر هزبر کی ساند دیر ؛ شجعان که در تاب و توان
خود از رستم دستان زیاده می پنداشتند در جرات و جلادت اسفندیار روئین تن را خاشیه کش خویش می
انگاشتند مانند پشه ضعیف شده گریزان باد بستیزد و مثال کواکب که از اشعه انوار آفتاب بگریزد از اهتزاز چتر
قهر پادشاه شجاعت پناه و لمعان تیغ دستان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و بتائید
الهی و کارسازی تقدیر شاهنشاهی صبح روح افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادند
خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمره از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند
و فرقه اسیر پنجه تسلط و اقتدار گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغایی و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیر احمد
علی فارسی و سلطان حسن بارهنگی از جمله اسیران بودند و امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسن بشفاعت مخصوصان
آستان سلطنت آشیان نجات یافته بقیه نابرجگان راه بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص
بفتح و ظفر لوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده امیر حسن شیخ تیمور را بایالت استراباد فرستاده خود بنفس نفیس
عنان عزیمت بمستقر سریر عز و کرامت انعطاف داده آن مسافت بعیده را در غایت استعجال و سرعت
طی فرمود چنانچه از مشهد مقدسه در عرض سه روز بدار السلطنه هرات بهجت حاجی بیک نزول نمود منتظران
خدمتکاری و منتظران خفایای امیدواری دیده انتظار کشیده و از غبار موکب سپهر مراتب روشن ساختند و
لوازم شکر و ثنا ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده با لغای نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان در آن
زمستان بباغ سفید براق قشلاق نموده ظل ظلیل عاطفت و رافت بر مفارق متوطنان بلدان خراسان
مبسوط فرمود

ذکر وصول بعضی از امرا میرزا جهانشاه بدرگاه خاقان آفاق و در رفع رایت دولت میرزا یادگار محمد بدار پادشاه ممالک آذربایجان و عراق

در آن زمستان که خاقان وافر تهور ابو الغازی
سلطان حسین بهادر در باغ سفید روی تمهید لب عیش و نشاط آورد و بتجرع اقداح افراح پرداخته بود
شده ایه سفر و متاعب خوف و خطر از لوح دل می سترد یار علی ترکمان و بهرام پسران محمد علی شکر که از اعاظم امرای
آذربایجان بودند با هزار مرد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمد بن میرزا جهانشاه از امیر
حسن بیک روی گردان شده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بکریاس گردون اساس خاقانی
رسیده باصناف الطاف سلطانی مفتخر و مباهی گشته و بتاریخ هشتم رجب سنه اربع و سبعین و
ثمانمایه قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده و از زبان آن پادشاه
عالیشان بمسامع شرف خاقان عالمیان رسانید که همواره میان آبای عظام و اجداد کرام ما اساس مودت
و بنای محبت استحکام داشته و چون بعنایت قادر مختار این جانب را دفع میرزا جهانشاه میسر گشت
میرزا سلطان ابوسعید از شیوه ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان کشید و هر چند از این طرف

و بنیاد منهی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نگردید عاقبت شئم جبار او را بباد نمود و صورتی که در پرده غیب مستور بود ظهور
فرمود اکنون مدعا آنست که رابطه اتحاد موروثی مرعی باشد و جماعت ترکمه قراقوینلو اگر پناه بآن درگاه برند
اندرین جانب فرستند خاقان منصور قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت نداد و در
امرای جهانشاهی که از مقتضای مروت مستبعد شمرد و جهت جواب آن سخنان قاصدی نزد امیر حسن بیک ارسال
ساخت و در آن زمستان امیر مقول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم
سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضه اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما یادگار محمد میرزا
چون از سمرقند چناران بجد و دامغان و سمنان رسید کیفیت واقعه را بامیر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر
حسن بیک در مقام امداد شاهزاده در آمده امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک را که در سلک خویشان او
انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقوینلو و دو هزار سوار زمکل بکومک میرزا یادگار محمد نزد
گرد و شاهزاده آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایت خراسان ظلم و بیداد آغاز
نهاد و هم در آن اوان جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطه منازعتی که با اقران خود داشته گریبان زده و امیر
زاده ذنیل بیک بن امیر حسن بیک را اطاعت کرده بتشکیل تسخیر قهستان کشیدند و شاهزاده هزار سوار مصحوب
ایشان بدان جانب روان ساخت تا بی خبر بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش را برانداختند و این
اخبار بدار السلطنه هرات رسیده بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر ایوب و شیخی جلایر ولی نعمت خود را
از خاقان معدلت کیش روی گردان شدند و بطرف اردوی میرزا یادگار محمد گریختند آنحضرت بفرار آن جماعت
اضطرار ننموده امیر عبد الخالق فیروزشاه و بهرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار
روان فرمود چون آن طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشابور بظلم و بیداد اشتغال
داشتند گریخته در اسفراین باردوی شاهزاده پیوستند و امرای ایلغار بالنگ رادکان رفته خیمه اقامت بر
افراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن جلوه را در خبر تسخیر کشید و چون این خبر برجیگاه خاطر خاقان
نافذ دانست که تا نفس همایون متوجه دفع اعدای دولت روزافزون نگردد آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنا
بر آن در غره ماه مبارک رمضان با سپاه فراوان از جلوه فاخره هرات نهضت فرمود و در النگ رادکان امرای
ایلغار را لحوق گردانیده عازم سبزوار شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را به ایقاقی بیک که از امرای
خواص او بود باعتماد و امتیاز داشت سپرد و روی توجه بطرف بسطام و دامغان آورد و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل
نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر مآثر بانگ زنانی آن جلوه را در خبر تسخیر کشیدند و قاضی بیک
را با هفتاد تن از متابعان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده مانده سایر اسیران بزندان هلاکت شتافتند
و از ارباب آن ولایت سید نصرالله کسکنی و خواجه معین مختار که دم از هواداری خدام حضرت شهریاری زده بودند

باضعاف الطاف اختصاص یافتند و موکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون فوج
فوج بپایان ولایت بحرآباد معسکر خاقان والانژاد گشت قراولان سپاه شاهزاده یار علی ترکمان و بهرام ترکمان و شیخم
ایل علی که برسم ایلغار از اردوی ظفرآثار بیرون رفته بودند دوچار خوردند و در سر پل جاجرم بشعلهٔ تیغ و تیر معرکهٔ
رزم گرم کردند و قراولان یادگار محمد مغلوب شده امرای عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و قاسم دولت ملک
را با طایفهٔ دیگر اسیر ساختند و بپایهٔ سریر اعلی آوردند و از جملهٔ اسیران شخصی که نوکر امیر حسن بیک بود محفوظ بمن
مرحمت گشته سایر آن طایفه بسیاست شحنهٔ قهر اختصاص یافتند آنگاه ماهچهٔ علم آفتاب عظمت از آن منزل در حرکت
آمده پرتو وصول بر قصبهٔ جاجرم انداخت و در آن موضع فلک ستیزه کار شیوهٔ ناسازگاری ظاهر ساخت ع کار
فلک اینچنین بود پیوسته

گفتار در بیان سبب تغییر یافتن نیت رزم و معاودت رایت خاقانی از جاجرم جهت رعایت حزم

در آن ایام که جاجرم از فر نزول همایون خاقان منصور رشک گلستان ارم و نمونهٔ خرم بوده زمانهٔ
بی شرم و سپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرد و این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سالک جهت
امیر حسن شیخ تیمور را که در وهنهٔ استراباد نشسته بود بسر پنجهٔ شجاعت از هم گسیخت و امیر حسن بقلعهٔ شاماسان
گریخته بعد از چند روز بیرون آمده و بدست نیازمندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و بمجرد انتشار این سخن فوج
فوج از سروران صف شکن از موکب خاقان تهمتن فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آن حضرت
بر سایر امرا و ارکان دولت بی اعتماد گشت و جهت رعایت حزم روزی چند از اقبال بمیدان رزم در گذشت
و از جاجرم کوچ فرموده پس از قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسهٔ رضویه شتافت و التجا بعتبهٔ علیهٔ امام واجب الاحترام
افتخار آل خیر البریه علی بن موسی الرضا علیهما السلام و التحیه نموده آداب طواف آن قبهٔ عرش مطاف بجای آورد
و بشارت ریاض دولت را از بارگاه واهب العطایا مسألت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول اردوی همایون
بود روان شد و بعد از وصول بآن منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه هرات فتنهای عظیم روی داده
و تقدیر مالک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشاده و تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه
عبدالله اخطب نسبت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تزویر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانیده و خواجه
طاوس سوخته و مقید شده مبلغ سیصد هزار دینار کپکی فرود آورده و خواجه عبدالله بجای او در منصب اشراف
دیوان اعلی دخل کرده درین اوقات که مردمان از سایهٔ چتر معدلت خاقان منصور دور مانده بودند خواجه عبدالله
که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هرات بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر رعایا و محترفه
زر دوری حواله کرده و بالش بیداد و دود آه از سینهٔ مظلومان بر آورد و کار رعایا باضطرار رسیده و مهم باینجا
انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبدالله را که در دار العدالهٔ میرزا شاهرخ نشسته بود بجای
انصاف بر روی خلایق بسته سنگباران کردند و در یکی از خانهای مدرسه گریخته بهزار حیله از آن مهلکه جان بیرون

برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب
الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب آن حال خاقان ستوده
خصال امیر نظام الدین علیشیر جهت تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هرات
ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آن دیار شرف اصدار یافت و امیر علیشیر بدان بلدهٔ فاخره
شتافته بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور
باستمالت مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود تا آن نشان را روز جمعه
بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی دراز و بدعای جاه و جلال
حضرت سلطانی گشودند و چون نظام الدین علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار
بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس بار دیگر بر مسند اشراف دیوان نشست بعد از آن اردوی همایون
از پل خاتون بجانب قلعهٔ نیره تو روان شده و خاقان منصور بطرف دار السلطنه هرات نهضت نموده و شانزدهم
ذی حجه حجهٔ مذکوره بباغ نظرگاه نزول فرموده و در هفدهم ماه از آنجا بالنگ نشتر که در برابر پل سالار است نهضت فرمود
از آن جانب یادگار محمد میرزا چون از مراجعت موکب ظفر انتما وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار
گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران بازنکشید و هم در آن ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود
بلخ دخان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر آثار انتشار پذیرفته گروه شقاوت پژوه که شربت
ایشان ما نوشیده بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهادند و این معنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب
چنان نمود که چند روزی از مقابله و مقاتلهٔ اعدا تغافل ورزد و از النگ نشتر بدشت ساقلمان الغ فرموده در منزل
نیز بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان انعطاف فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام
باردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت ساقلمان براه تغوز رباط متوجه نیره تو گشت
بمصلحت آنکه روزی چند اردوی همایون را در آن حصار که مانند قلعهٔ سپهر دوار از کمند نوایب روزگار محروس و مصون
مضبوط سازند و بنفس نفیس همایون بهر جانب مناسب دانند رایت توجه برافرازند بعد از وصول بدان موضع احمد توشجی
که از خاک برگرفتهٔ تربیت آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی با یکده نفر نوکر تشریف می آورند در قلعه را
بگشاییم والا در طریق اطاعت سلوک نمی نماییم خاقان سعادت انتما از شنیدن این سخن برآشفته عنان یکران بصوب کنار
آب مرغاب انعطاف داد و چون بمقصد رسید جمعی از تراکمه میرزا ابراهیم و پیر علی و یار علی و قنبر و جمعی از مردم
ماوراء النهر سلطان بایزید اغلان و سلطان ارغون و شیخ درویش قوچین سالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی
عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شد و نمیدانست که بکدام جانب توجه نماید در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر
برلاس بدرگاه گردون اساس رسید عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتگار و مخلصان اختصاص شعار چون

چون امیر محمد برلاس با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی قیصار بهواداری کوکب ظفر شعار اجتماع نموده انتظار
طلوع ماه نجم علم انجم حشم می‌کشیدند امیدواری آنکه بیرم برادر ... ان بر افق مقصود نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت
خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد این التماس بعز قبول اقتران یافته هوای قیصار از غبار سمند پادشاه کامگار
مشک افشان گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی
بجای آورده و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمالش وزیده نخل ثمره مقصود و محصول شجره بهبود ...
گشت و از قیصار نهضت همایون بجانب اولاتیان اتفاق افتاده امیر بیرم محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوایم سریر سدره اساس
قیام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز و استثنا یافتند و از آنجا قرین
یمن و سعادت کوچ بوقوع پیوست و چهار باغ قصبه میمنه از طنطنه کوس نزول همایون بلند آوازه گردید و از اطراف و جوانب
جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت سده علیه مرتبت رسیده مکارم اخلاق خسروانه همه را بمزید مرحمت و اشفاق
سرافراز گردانید و حضرت خاقانی در همان منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب مستقر [illegible] افراخت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و پیدا شدن [illegible] از حیف و تعدی امراء عراق و آذربایجان

در آن اوان که خاقان عالیشان ابو الغازی سلطان حسین میرزا از الکه بشترو بصوب قلعه میره کوچ فرموده بود
و هنوز ابو المظفر یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود اما عمه پادشاهزاده پاینده بیگم بتحریک امیر فریدون برلاس
و سلطان احمد چهارشنبه از منزلی که در بیرون هرات داشت بشهر درآمده آن بلده فاخره را جهت برادرزاده
ضبط نموده نقاره شادیانه زده فرمود تا روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمایه خطبه بنام
میرزا یادگار محمد خواندند و در آن ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیده در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید
که مطلعش اینست نظم همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را رسد * ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسد
و چون میرزا یادگار محمد بولایت جاجرم خبر رسید باسم اکابر و اشراف بلده هرات استمالت نامها ارسال کرد و از آنجا
و از شمال شهر گذشته از عقب سلطان حسین میرزا بکنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آن حدود
تعیین فرموده رایت عزیمت بمستقر دولت و عظمت برافراخت و در راه رباط سنجاب [illegible] و از آنجا
قضاة و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده بتعظیم ایشان قیام نمود و همه را بنوازش [illegible]
سرافراز ساخت و از روزی که قمر در طریقه محترقه بود بالنگ کمدستان نزول گزیده و در روز چهارشنبه نهم محرم
که دیگر روز تربیع نحسین بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از فروغ طلعت اولاد
آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو جبین آفتاب قرین منور گردانید و امرای آذربیجان که قراتیان ابو النصر امیر حسن بیگ
و کومک شاهزاده بودند در خراسان بسبیل اقامت نمودند و آنجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل
جنت آیین فرود آورده غایت رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه بعد از دعای

دولت امیر حسن بیگ جداگانه بخوانند آنگاه میرزا یادگار محمد [illegible] و میرزا [illegible] بمسند جهانبانی
و اشراف دیوان با خواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال بقبضه اختیار
پاینده سلطان بیگم باز گذاشت و چون آن شاهزاده ساده بعیش و عشرت بسیار شعوف بود و اکثر اوقات را بتجرع باده
گلرنگ و استماع نغمه عود و چنگ صرف می‌نمود و چندانی ضبط امور مملکت نمی‌کرد و از هر کس ظلمی صادر می‌شد شرط باز
خواست بجای نمی‌آورد و امرای ترکمان در اطراف و ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و تجار
گشاده و طوفان بجایی بالا گرفت بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند و سلطان خلیل ولد امیر حسن بیگ در
رادکان خیمه اقامت افراشته و متعرض متوطنان آن حدود می‌گشت و ظلم و تعدی امرای [illegible] بیگ که در
ولایت قهستان بودند از حد اعتدال درگذشت در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که جهت ضبط کنار آب مرغاب
متعین بود بواسطه کدورتی که از امیر علی جلایر بر خاطر داشت از راه [illegible] بجانب [illegible] که سبب غالب
بود توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت خاقان منصور از افق دار السلطنه هرات
طلوع فرمود

گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقریر مشورت با امرای جلادت رای و ارباب حشمت

در آن ایام که قصبه میمنه از یمن مقدم منور السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا زینت
افزای فضای فردوس اعلی بود [illegible] بمسامع جاه و جلال رسید که میرزا یادگار محمد از نشاء باده غرور [illegible]
بی‌شعورست و از [illegible] شراب [illegible] که مهمات ملک و مال [illegible]
[illegible] لشکر کشی و کشور [illegible] و از [illegible] صورت فراغت [illegible] خراسان [illegible]
و از [illegible] ارکان دولت او بنیان شرع شریف و قواعد ملت منیف با نهدام [illegible] نزدیک رسیده بنا علی هذا
[illegible] مظفر [illegible] و فیروزی [illegible] رای جهانگشا بر آن قرار داد که یک ناگاه بجانب دار السلطنه
هرات [illegible] قیامت [illegible] اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد براندازد پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه
[illegible] بسته بود با امیر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت بازگشاده [illegible] خاطر خطیر با آن امیر صاحب
[illegible] آن جناب [illegible] آفرین و تحسین بجای آورده در اخفای آن سر وصیت فرموده و فرمود که اگر این سخن بیرون
[illegible] بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه و الحاح درین باب چیست امیر عالیجناب جواب
داد که عدم افشای این راز از جمله واجبات است زیرا که مردی که از موکب اعلی گریخته نزد یادگار محمد میرزا میروند اگر ازین داعیه
وقوف یابند یک شبه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هرگاه پرتو شعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب تأثیر
افتد مسالک طریق حزم و احتیاط مرعی دارد [illegible] مقصود بحصول نپیوندد القصه بنا بر تأکید امیر ستوده خصال شهریار بی همال
[illegible] این خیال را [illegible] رایت نهضت برافراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف کنار آب مرغاب روان
شده و بعد از قطع منازل در [illegible] نزول فرمود آنگاه امرای عالیمقام و نوئینان عظیم الاحتشام را در مجلس جانفزا نشانده [illegible]

خاطر ساخت و بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ و شاورهم فی الامر کار بجای آورده با مشورت پرداخت تمامی آن کلمات متفق اللفظ والمعنی بر
که در خاطر عالی مآثر قرار یافته بود تحسین کردند و لطوع و رغبت اظهار انقیاد نمودند و لوازم دعا و ثنا بجا آوردند و خاقان دشمن شکن
بوثوق تمام و اعتماد لاکلام از نو کوچ روان شده و سرپل تابان از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گشت و در آن جا
امیر پیر محمد ارلات و امیر ساربان جنید بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و محافظت اوردوی همایون
توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منقبت لتصمیم عزیمت نمودند

ذکر نهضت رایات ظفر مآل بجانب دار السلطنه هرات بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالک الملک متعال

سلاطین که کشورگشایی کنند ⁂ بتوفیق حق پادشاهی کنند ⁂ چو تأیید یابند از لطف حق
شود حال ایشان بدیگر نسق ⁂ نباشد چو دیگر کسان کارشان ⁂ بود بوالعجب جمله کردارشان
نترسند از دشمن کینه خواه ⁂ هزارند باک از جهانی سپاه ⁂ چو سازند اعلام همت بلند
ببندند خلقی بخم کمند ⁂ و گر قصد تسخیر کشور کنند ⁂ بیک حمله ملکی مسخر کنند ⁂ چو
کمانند بهر ستیز ⁂ برآرند از عالمی رستخیز ⁂ شبی گر خیال شبیخون کنند ⁂ بیکدم جهانی
دگرگون کنند ⁂ مؤید این معنی و مصدق این دعوی آنکه در آن ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هرات در
نهایت احتشام مقام و آرام فرموده بود و چند هزار سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمتش می نمودند و از جوانب
تا بغداد و کومک پی در پی داشت و هیچکس خیال انتقال آن دولت بهمایون خاطر نمی گذاشت ابوالغازی سلطان حسین میرزا
اصلا از کثرت عدد و عدت مخالفان نیندیشیده با اندک مردی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار
فرموده عنان یکران بدان صوب منعطف گردانیده مانند فلک الافلاک در شبانروزی عالمی پیموده و بیک ناگاه در باغ
زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود **قطعه** شنیده ام که بشه مشتری چنین بهرام
که داشت رایت او بر فلک سرافرازی ⁂ رسانده بر سر خاقان چین بشبخونی ⁂ که تیغ او لب بر خصم کرد
سربازی ⁂ هزار بار از آن قصه این عجب ترست ⁂ که ساخت دولت سلطان حسین ابوالغازی ⁂ شرح
این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی و جمهور ملازمان موکب آن مهر سپهر کامرانی بر تصمیم این عزیمت
قرار یافت در کنار آب مرغاب جبه شست کرده با ششصد و پنجاه سوار جرار که نوک سنان خارا شگاف کلف
از روی ماه ربودندی و بزخم پیکان دیده دوز خون از شریان شهاب ثاقب گشودندی **بیت** تیغ آختگان پاک عنصر
بر تیغ نوشته یا رب النصر ⁂ در غایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و جلال ایلغار فرمود و بعد از طی منازل
نیم شبی در ربالی رباط قره و آمده چاشتگاه روز دیگر از آنجا براه لنگر بابا خاکی توجه نمود و از جمله سوانح ظفر
که در اثنای راه موجب وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوه اهل جذبه بابا خاکی که از مبادی ایام شباب تا ظهور آثار
شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای

کشورگشای

کشورگشای همایون شنود بخلاف معهود بلیل ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را منظور نظر آن حضرت گردانید و علی گوسفندی
و کماجی پیشکش فرموده التماس نمود که ساعتی نزول او را بنور حضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس جنید را مبذول داشته
در خانه او بنشست که ما حضری کشید آنگاه روی براه آورده به بابا خاکی تا قلعه کوهی که مرجع سپاه ظفر آثر بود مراقبت کرده
نیزه خود را بدست خاقان منصور داد و در غایت غضب بطرف هرات سه نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن نیزه
بود و سوزن انداخته بازگشت و خاقان منصور باستظهار قوت صوری و معنوی عنان عزیمت عالم نورد براه هرات
انعطاف داده چون شب درآمد شیرم قراول را برسم زبان گیری پیشتر فرستاد و در صحرای هوادشتک شخصی که
در نماز دیگر گذشته از پیش یادگار محمد میرزا بیرون آمده بود بموکب همایون رسیده و از تقریر او بوضوح پیوست که مخالفان
دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پیما خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در طی مسافت پیشتر از پیشتر سرعت فرمود و
همان لحظه از نزد شیرم قراول متعهدی رسیده و خبر رسانید که تا چشمه جنز دوک رفتم و بجز غفلت و عدم شعور از نیروان
خبری نشنودم و آن شب سه شنبه بیست و سیم صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود ما بچه علم آفتاب شیم پرتو وصول
بر چشمه جنز دوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه جبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان
واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید جان درمیان و ابراهیم برلاس و درویش علی ارلات با صد و
پنجاه مرد شجاعت صفات جهت کشادن دروازه بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو مصلحت
گیری از عقب امرای ایلغار در حرکت آمد و تا نزدیک باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت
مانند بخت خود در خوابست و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل گشته براه کوچه خیابان لبسان سبیل
روی براه آورد و بعد از وصول بمزار ملاذ عارفی میرزا کیچک را بکومک امیر مظفر ارسال داشت و دو تنگ اوزبک
و سلطان خواجه اوزنگ را با جماعتی از اوزبکان بدان دروازه باغ که متصل مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا است
روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه که بطرف مزار پیر مجرد خواجه ابوالولید است
روان ساخت و امیر ناصرالدین عبدالخالق و امیر ولی بیک را بخانه امیر فیروزشاه که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد
و بنفس نفیس با هشتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در اثنای راه یادگار میرآخور از
پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام دروازه باغ زاغان را با بنیان مبانی دولت دشمنان در هم شکسته اند
آمدند لاجرم آن حضرت مانند شهباز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان
یکران بازکشیده و خرگاهی در نواحی قصر آن باغ برپا گشته بعضی از مخصوصان اشارت فرمود که بآن خرگاه درآیند و هر
کس آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر قدم جلادت پیش نهاد و امیر بابا علی که در آن زمان
نوکرش بود بدرون خرگاه فرستاده او بعد از احتیاط بازآمده عرض کرد که درین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان
منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بطلبیدن او امر فرمود اما از هیچکس جوابی نشنود زیرا که دهم بر

انجانب استیلا یافته بود آخر الامرا امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسب خود را با میر بابا علی سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بر دست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر قلی علی را بر زبان مهم مأمور گردانید و مقارن آن حال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته و دسته شمعی بدست آورده روشن ساخت و بباغ در آورده بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون بر افروخته لیوحش فرس زندگی دشمنان واژون گشته و از محال متعدده بدان قصر بر آمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر و ساده شهادت نشسته یافته دستگیر کرده و امیر قلی علی شاهزاده را از روی ستاده از زمانی که امیر علیشیر صعود می نمود پایان برده کشان کشان بنظر پادشاه عالیشان آورد **بیت** ترا گفت که در باغ عیش و مستند ناز ❊ می شبانه خوری و صبوحی کن ❊ خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایونش بران مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم نموده میخواست که از سر خون او در گذرد اما امرای عظام که بقای شاهزاده و مستلزم فنای خود می دانستند بتجویز نکاه داشتن آن معنی ننمودند لاجرم همان لحظه **نظم** اجل خانه تیغ پرداختش ❊ پس از تخت بر تخته انداختش ❊ جهان کار را زین گونه بسیار کرد ❊ زمانه نخستین نه این کار کرد ❊ همانست این چتر فیروزه فام ❊ که گردید بر سر جام و سام ❊ همانست این زال زیبا نقاب ❊ که در عقد جم بود و افراسیاب ❊ مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ میرزا یادگار محمد گوید **بیت** شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ❊ از سال شهادتش ده و باز خبر ❊ و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع امرای ترکمان که طایفه در باغ نو و زمره در باغ زاغان اقامت داشتند رسید همان شب عنان انهزام بدست قاید فرار داده مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت و مراحم خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را که از ملازمان لوای خاقان کشور گشای گریخته بمیرزا یادگار پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت عفو و اغماض مقابل گردانید اما امیر علی جلایر که رانق فاتق مهمات شاهزاده بود روز دیگر بپاسا رسید العظمة و الکبریاء لله العلی المجید ذکر جلوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو بجهت مخالفت بعضی از سالکان طریق جاه و جلال روز دیگر که خسرو آفتاب ❊ برگرفت از چهره زیبا نقاب ❊ پرتو اقبال بر عالم فکند ❊ بر سریر سروری شد کامیاب ❊ خاقان والاجناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای سپهر خضرا گردانید و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر طوایف ام اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف قرا بین مطالعه نفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست چو قرار می گشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار ناسازگار که خار آزار در زمین دل صغار و کبار می کشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علمای روزگار و فضلای عالیمقدار که در انتظار روزی چنین شبها بر عالم رسانیده بودند اقبال تمسک...

شده روی اهتمام بشتافته و مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کرده زمره سوختگان با ره سپیداده و خاک بیشه کلان و ادنی با مراد دل خاصه و عام لطف عام پادشاه و گردون غلام امیدوار گشته مضمون آیت همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شایبه تکلف سخنوری و شائبه تصلف ودعی گستری مردم هرات را آن روز مانند عید سعید ولیلة القدر بود و سایر ایام نوروز خرم و فیروزی می نمود **نظم** جهان کهنه از نو رنگی یافت ❊ ز نو طلعتش عرصه حدنگی یافت ❊ شد از برج شرف خور عالم افروز ❊ زمستان رفت و آمد روز نوروز ❊ و خاقان منصور همان روز متوجه تدارک اختلال احوال مظلومان شکسته بال گشته در حضور قضاة قطب الدین یا حمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین المفتوی حکم فرمود که رعایا و محترفات و مزدوران بلده و بلوکات هرات مدت دو سال از وجوه خارجی و وزن لشکر معاف و مسلم باشند و عمال و دیوانیان جهت طلب آن وجه نمک بر ریش دل مجروح جان درویشان نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز چهارشنبه هفت و هیچم ماه جهت زیارت مرقد بارگاه حضرت بادی خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برد و ورد بی نیاز و اخلاص بران سده سنیه سوده نسبت بمجاوران انجا بلوازم نوازش کالی آورده و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را از نزدیک مسند سلطنت طلبیده گفت که در دار السلطنه هرات دستور زمان سلطان سعید ضبط می باید نمود و اگر نفس من یا برادر یا فرزندم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تأخیر نمی باید فرمود و برین قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری مبسوط گردانید و هم در آن اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بکابل و بلخ آمده بود و باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصره آن بلده می نموده از آنجا بجانب ... تاخته و شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر غضب خاقان والا گهر در اهتزاز آمد و رایات ظفر طراز جهت استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود چون بنده چرکس از غزنول همایون زنک افزای سپهر فیروزه منورش شد بوضوح پیوست که اعدای دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از همان منزل مانند باد از آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیک و اتباع او تاب مقاومت با آن حضرت در خیر قدرت خویش ندیده بسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید گریز بستیز اختیار نمایند عنان بصحرای فرار گردانیدند **نظم** هنوز خسرو خورشید روی ننموده ❊ ستارگان بگذارند جای و بگریزند ❊ خاقان منصور از انجا بحشمت و کامرانی بر دور آمده آن زمستان انجا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات خجسته ساعات بتعمیر بلاد مرفه عباد و تمشیت امور مسلمانی و ترتیب سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ بحیز تسخیر میرزا سلطان محمود و بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در آن قشلاق روی نمود از بابیش

صفحات سابقه و گلزار حکایات سالفه مشام براین خبر مشام جان مطالعه کنندگان میرسد که دران اوقات که یادگار
محمد میرزا تا نبابه و امیر حسن بیک مستظهر شده روی بسنجر خراسان آورد حسب الاتفاق میرزا سلطان محمود
از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت کرد امیر مغول و سلطانقلی کیتچک که بموجب فرمان خاقان عالیشان
دران بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره فرموده چند گاه از هر دو
جانب غایت جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند دران اثنا محمد مشتاق که پرورده حجر تربیت سلطان محمود میرزا
بود بدلالت بخت و هدایت طالع نورافزور شاهزاده روی گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و
چهره مرادش از فروغ رعایت خسروانه برافروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطانقلی
کیتچک بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و باظهار هواداری میرزا سلطان
محمود مبادرت نموده دروازه خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود را
فتح بلخ میسر گشته میر مغول را دستگیر کرد و مصحوب یادگار اکه که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود
و یادگار در اثنای راه پای بخدمت خاقان عالیجاه شده دم حقوق تربیت میرزا سلطان محمود بر طاق نسیان
نهاد و برافقت میر مغول عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف داد **بیت** هر که باشد ز هوای سر کوی خبرش
نتوان بردن بزنجیر بسوی دگرش ۞ از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جدی در مرو بمجلس بزم
نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و ندمای بارگاه اختصاص از هر جای سخن در پیوسته دران اثنا صورت
حبس و گرفتاری میر مغول بر خاطر انور خطور نمود اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر بجهت مخلص
او فاتحه فایحه قرائت فرمود و همان لحظه میر مغول و یادگار اکه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از ان حسن اتفاق
حضار صحبت جنت بهجت متعجب گردیدند و دران زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک بایالت مشهد مقدس نامزد
گشته رخصت توجه یافت و شرح سیاسات سلطانی بر وجنات احوال محمد معین و عبد الهادی که دو مجلدار
سرارت نهاده بودند تافت و در اوایل حوت مسامع جلال رسید که جوقی از امرای سلطان محمود میرزا با بسیاری
از سپاه جلادت اشتمار برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و امیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر
کریمداد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده پیر محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر
کریمداد را اسیر پنجه تقدیر گردانیده اند بنابر آن آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال
سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان یکران بطرف مرغاب تافت **گفتار در بیان نهضت رایات نصرت آیات
بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمن** چون خسرو خاوری پانزده درجه از منازل حوت قطع کرده
امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود زمستانی در پیچیدن در هم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید
نهنگ لجه شجاعت و فرهنگ سر السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم

در تلاطم آورد و در اواخر ماه مبارک رمضان اقبال و دولت همعنان از یورت قشلاق بکنار آب مرغاب نهضت کرده و روز فتح که
بهلال عید انگشت نمای لب تشنگان رمضان گشت آن مهر فلک سرافرازی بمنزل سار قیازی رسیده و دران
مقام فرح انجام بآداب عید صیام قیام و اقدام نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت
انگاه اسباب بزم را در هم نوردیده رزم اعدای دولت وجهه همت عالی نهمت گشت و سنابک سپاه جلادت
فروش صبا عقب بار سلطان نامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار بفضای دشت و کوهسار کشیده و چتر لعل پیکر
لاله برافراخته بساط زمرد از سبزه مبسوط گردانید **نظم** سلطان ربیع رایت افراخت ۞ از لاله
علم ز گل سپر ساخت ۞ افواج سپاه سبزه و گل ۞ شد خادم سبزگاه بلبل ۞ و چون منزل
چخده از فر نزول همایون نضارت مرغزار هشتم سپهر یافت قاضی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت
از نزد امیر حسن بیک بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلای یادگار محمد میرزا مراجعت نموده
کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربیجان مشتمل بر سخنان محبت نشان بموقف عرض
رسانید و باصناف الطاف خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام
از چخده بموضع گل باغان ... شد از انجا بمحکمه خوابید چند روز جهت اجتماع جنود عالم سوز در محکمه توقف اتفاق
افتاد و از ان مرحله چتر همایون فال بمنزل المال نقل نمود و خاقان بیهمال در المال جیبه جنبش کرده روی بولایت
اندخود آورد و موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود از حدود
بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چراغ گذشته دمینه منزل گزیده خیالش آنکه از عقب مواکب کواکب
طنطنه در آید و مقدم نهورش نهاده دستبردی نماید بعد از تحقق این خبر رای انفاذ گستر جهان افتضا فرمود
که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب حصول بر بوادی که از آب و آبادانی دور است تنگ و بند
بنابرین از منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه دو کوه معسکر ظفر اثر گشت و انجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود
اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در حیز
تاخیر انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجهه همت بلند ساخت و از خواجه دو کوه
کوچ کرده بمنازل شادی به و فرسخی چکمن رسید و بنابر قرب جوار یاغی اشارت علیه نفاذ یافت که ان شب تا روز
خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانند و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را مستعد معرکه رزم و
کارزار گردانند صباح روز دیگر که خورشید جهان علم یعنی جمشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار
در پوشید و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت شب را مغلوب و منهزم گردانید **بیت** صباحی
که آفتاب افراخت رایت ۞ رسانید اوقات ظلمت را بغایت ۞ بمیدان راند نورانی مواکب ۞
تیغ افشاند سرهای کواکب ۞ طنطنه کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر و سورن گردون

را تیز از ساخت **بیت** غریویدن کوس درنده مغز ∴ بپای نهنگ درآورد لغز ∴ دو دریای خونین
درآمد بجوش ∴ بدرید مغز سران زان خروش ∴ و خاقان منصور مظفر بر سر نهاده جوشن عنایت
الهی در پوشیده بر بارگیر قمر سیر نشسته متوجه تهیه سپاه کشورگیر گردید و در برانغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا
که برادر بزرگترش بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت آنحضرت را
پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بوفور شوکت میرزا سلطان احمد سمت استحکام گرفت و شیخ عبدالله برلاس
و امیر عبدالخالق فیروزشاه با بسیاری از سپاه مدد او تعیین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی
فارسی و شیخ ابوسعید جان در میان و امیر مغول و التون اشتق بهراولی مقرر گشته و از آن جانب میرزا سلطان
محمود نیز صف لشکر برآراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان خنجرگذار و شیران بیشه کارزار مستحکم
ساخت و بمقتضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت **بیت** دم نای رویین درآمد
باوج ∴ دو دریای لشکر درآمد بموج ∴ یلان قرعه جنگ انداخته ∴ بر اندام کین تیغ کین
آخته ∴ سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب تیغ خون افشان پهلوی پهلوانان میسره لشکر
سلطان عالیشان محمود عاقبت خدنگ خاراگذار بدل هژبران بیشه پیکار می‌رسانیدند و شمشیر الماس گون
آن رگ نازک اعدا می‌شکافت و تیر مرگ تاثیر ایشان چون سفیر اجل سوی جانها می‌شتافت در آن اثنا قنبر
علی میرآخور بهمعنان فوجی از سالکان مسالک تهور از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده
بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و مرغان تیر پرواز را از آشیان کمان رم داده بر تیرباران مبالغه نمودند که
از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زنگار آفتاب در سر کشید **بیت** یلان کماندار
بهرام جنگ ∴ گشادند از شست تیر خدنگ ∴ چنان گشت بسیار باران تیر ∴ که گفتی کمان
گشته ابر مطیر ∴ و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور از غایت تهور با مردم خود سپرها و تورها در پیش رو نگاه
داشته اصلا در برابر اعدا باستعمال آلت قتال نمی‌پرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان مظفر لوا ظاهر گشته چنان
گمان برد که حسن با دشمن زبان یکی دارد که تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی‌آرد بنابر آن برادر امیر نظام الدین
علیشیر امیر درویش علی و امیر بهبود و محمد علی اکه و بخشیکه و شاه ولی قلیچاق و دوست محمد چهره و امیر قلعلی و جکه
لش را با سیصد نفر از بهادران رستم اثر برسم قوشون تولغمه بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته
باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش بسوزند و چون قنبر علی میرآخور و موافقان او مرتبه که در کشش جلادت
داشته انداخته بودند اسبان را بگرشت جولان مانده ساخته حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور تورها
و سپرها از پیش رو دور انداخته شمشیر نازک شکاف از غلاف برکشیده و بسان شیران که رو بگله آهوان آرند
دشمنان ناحفاظ جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند **بیت** بیک حمله

آن شیر مردم شکار ∴ برآورد از خیل دشمن دمار ∴ و بر این قیاس از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان
احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و دولتخواجه اوزبک و از هراول امیر مظفر برلاس با سایر بهادران
ظفر اقتباس حمله آورده آثار دلیری و رستخیز ظاهر گردید و در آن پیکان قلعه جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی
در آن معرکه آنچه امکان ستیزه و خونریز بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات استوار
و دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوستند که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران
بصفت هباء منثورا آهنگ هوا نمود و نقاب نعال مراکب کواکب آنمقدار گرد و غبار انگیخت که آفتاب
جهانتاب در نقاب اغبر مستور گشته چهره نگشود لمعان سنان آتش فشان صاعقه‌سان خرمن زندگانی
می‌سوخت و پیکان سهام خون آشام برق کردار آتش جانسوز در کانون درون می‌افروخت و شمشیر آبدار از
ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار می‌نشاند و گرز گران سنگ گردن گردان بزم ساخته ایشان را از
زمان بر روی زمین می‌رسانید **نظم** چنان شعله زد آتش کارزار ∴ که دل سوخت مریخ را زان شرار
چنان ریخت خون تیغ الماس گون ∴ که روی زمین گشت دریای خون ∴ عاقبت مبشر اقبال مژده و نصرک
الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات نجح و انکسار بر صفحات احوال سپاه سلطان
محمود میرزا بوضوح انجامید و جنود مظفر ورود خاقانی رایت فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی
کثیر از ایشان کشته شدند و آوازه جند نا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آن جنگ قریب دویست سوار از سپاه سلطان
محمود میرزا الیبردی وقت بایقرا میرزا که با سی کس در برابر برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند
و بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه پای کبرش بسر درآمد و آنجناب از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انگشت
پایش شکست و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آن خسرو عالی نژاد را گرفته همراه گردانیدند و چون قدمی
چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا باز داشته
پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بنظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ
گردید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان وارون اختر در منزل بهشت اثر نزول اجلال
فرموده امرا ارجمند و بهادران نامدار و نوجوانان رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند بانواع
عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی گردانید و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت
فرموده پایه قدر و منزلت ایشان را بفرق فرقدین رسانید از آن جمله احمد مشتاق را که پای جرات در میدان
جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت
قادر بیچون از منزل چکمن بنواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المفضال
والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله خیر آل **ذکر وصول میرزا ابابکر ولد سلطان سعید بملازمت خاقان منصور صاحب**

تنبیه چنانچه در اثنای بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید میرزا ابابکر شاهزاده شجاع طینت بود در
ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان حکومت می نمود و بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون
ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن
ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن بجنابت پادشاه ذوالمنن خاقان
دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد
و دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان پادشاهی در عقد ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان
بجناب آسمان احتجاب ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و شمه از مکنون ضمیر منیر بجناب درگاه عالم پناه پیغام داد و چون پرتو
شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد که مقرب
حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بغایت عنایات خاقانی امیدوار گرداند و بنوعی سازد
که بملازمت سده سدره مرتبت شتابد و امیر علیشیر برحسب فرمان به درگاه شاهزاده عالیمکان رفته چنانچه از کمال اقتدار
و وفور کیاست آن جناب متصور بود ادای رسالت فرمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق
آنقدر بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد و از آب جیحون گذشته
در روز فانی شرف ملاقات دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش
فرموده چند روز بجشن و سرور و عیش و حضور پرداخت و مجلس نشین تتق عصمت و حشمت سلطانم بیگم را نامزد او
کرده خاطر شریفش را فرحناک و خرم ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت منیر آسمان سپهر خلافت متوجه
سرانجام مراسم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را که به اخوی پوشانیدن خلع طلادوز و بخشیدن اسبان
گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه و زر و اجناس نفیس
دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید از امیر مزید
ارغون برنجید و با جمعی از اچکیان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت
رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان
کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت اوقات
گذرانید و در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان العصوب به بدخشان منعطف گردانید چنانچه از ضمن حکایات
آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی وحده

ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور

در آن اوان که بواسطه استیلا میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته
اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف نموده طریق فراری پیمودند میرزا محمد بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا
محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران [illegible] نموده هم

دی بچه

ابچه سنه اربع و سبعین و ثمانمائه از دشت سلطان از اردوی همایون روی گریز بجانب گرمسیر و قندهار آورده بعد از
وصول بحدود آن ولایات امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای امرای سلطان سعید بود و در قندهار حکومت می نمود
ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و میرزا محمد عمر بقندهار رسیده پای بر مسند سروری
نهاد و در آن اوان که خاقان منصور بدفع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با
سپاه بسیار از قندهار بقهستان شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار علم لشکرش برکانون گردون سر طغیان آن
ولایات تافت و در وقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده امیرزاده ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان
ارزانی داشت و مظفر و منصور بچکچکو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر عصیان و طغیان میرزا محمد عمر بسمع ابجد
و خاقان منصور استیصال نهال اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل احمد
ابور عنان ملک و ملت خاقان بلند جناب را پسری شایسته افسر فرمانروایی و فرزندی زیبنده تخت کشورگشایی
عنایت فرموده او را ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرا بحباله نکاح خاقانی سعادت
انضمام در آمده بود تولد نمود و همین موجب فرح و انبساط خاطر همایون گشته چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت
و چون از مراسم جشن و طوی فراغت یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بیدای خواف را محل نصب آدقات
جاه و جلال ساخت و از آن مرحله بموضع [illegible] که داخل ولایت قاینات است شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف
استماع فرموده فوجی از مبارزان نیستان جلادت بسر ایشان فرستاد تا هر کس را اسیر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر آورده
و آن حضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در عاشر قصبه قاین فرود آمده بجهة
اشتغال ورزیده [illegible] خاقان شجاعت نهاد چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان
گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را تعاقب نموده نیشابور گشتند
و چون دانستند که شاهزاده نمی توانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عاطفت بموکب خاقانی پیوستند و آن
حضرت بدار السلطنه هرات خرامیده و آن زمستان در آن بلده جنت نشان در کمال دولت و اقبال گذرانید و
جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت دیگر
لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبه فراه تاخت و این خبر بسمع شریف حضرت خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگری
از امرای ظفر اقتباس با فوجی از سپاه نصرت انتما بدانجانب فرستاد و چون آن جماعت بمهم مقابله آنجا رسیده در اثنای
کر و فر تیری بر مقتل شاهزاده خورد و مملکت قندهار تحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده و آتش آن فتنه بآب تیغ برق
نشانی نشست

ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت بمنصب وزارت و کشته شدن خواجه شیخ نظام الدین بسبب فساد عقاید

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر را که بانواع جودت و مهارت و لطافت طبع و صفای ضمیر بی نظیر
انکشاف [illegible] باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل تباشیر طلوع صبح سلطنت و جهانبانی بمحافظت مهر بزرگ همایون را در عهده او [illegible]

گردد و امیر نظام الدین علیشیر گاهی که بلوازم امر مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس فرمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد و خاقان منصور این ملتمس را بانجاح مقرون داده در شعبان سنه ست وسبعین وثمانمایه آن پادشاه بنده نواز رعیت پرور کرد که امیر واجب الاعزاز منصب عالی مراتب امارت دیوان مال سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من حالا در خود آنچنان نمی بینم که مقام انتظام ... و ... منصبی بنشینم از جمیع امرای عظام بر سپاه احتشام تنزل کرده بنشینم هرگاه متصدی منصب امارت گردم صورت کجب نموده بعضی از امرای برلاس وارلات بر من تقدیم خواهند نمود پس تکفل امر امارت دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بنفاذ صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچکس از امرای عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم ننشیند پس بموجب حضرت سلطانی بر طبق مدعا خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته بپوشیدن جبه طلادوزی و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شد و صدور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون دران روز نشانی بدست آن جناب دادند که علی الرسم بساطی نیک مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در جایی مهر زد که از آن پایان تر هیچکس را جا نماند بیت مهر از الطافش بکار در نامه تو بود ❁ بلکه چنانچه در آینه تصور ماست ❁ این معنی موجب استحسان خواص و عام گشته نسب الفقه پادشاه اسلام شد و شرف آن موضع از آن شان که بمهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمده بجایی رسید که تحلی مرکس را مهر وونه خاش نموده استدعا کرد که آنجا مهر زنند و حقیقت کلمه امکان با مکین زد همگنان بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ امارت امیر نظام الدین علیشیر گوید که نظم
میر فلک جناب علیشیر کز شرف ❁ عاجز بود زدرک کمالات او خرد ❁ دیوان نشست آنکه بشبهان داد و عدل ❁ از لطف شاه عادل والحق چنین سزد ❁ چون مهر زد بدولت سلطان روزگار ❁ تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد ❁

وهم در آن روز که امیر نظام الدین علیشیر بر مسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت وهم درین سال خواجه نظام الملک خوافی در منصب وزارت دخل فرمود خواجه قوام الدین نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و آن جناب مدتی بقضای بعضی از قصبات ولایت خواف قیام می نمود و در اواخر همین سال خاقان بی همال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه فاضل افاضل ملاذ متصدی منصب پروانه رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند آن جناب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح وقایع و سخن دادخواهان و احکامی که در باب مهام ایشان صدور یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطالعه ودر برابر مهر بزرگ همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان سلطان ابوسعید چندگاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبد الحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کیچک

قیام می نمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید او را از سایر اماثل و اقران بمناصب گوناگون سرافراز گردانید الحق بسبب امارت امیر نظام الدین علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی بتجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بنوعی صفت نظام و انتظام پذیرفت نظم شد از عدل آن امیر نیکو سیر ❁ زمان زمان ملک معمورتر ❁ ز تدبیر آن خواجه پاک دین ❁ اساس ایالت بغایت متین ❁

و مقارن رعایت و تربیت اهل نجابت امیر حسن شیخ تیمور بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار گشت و در دست خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر بیشه پهلوانی را در نوشت و شیخ حسن تیمور در زمان میرزا ابوالقاسم بابر نیاول بود و بواسطه وفور قوت و شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب عمده و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرا انتظام یافت و او اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر شجعان زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مفطور بود و پیوسته نقش کفر و بر لوح ضمیر می نگاشت و در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چند ملازمت خاقان منصور اختیار کرده ... گرفت و با کمال حضرت و تربیتش غایت شفقت بجای آورد بی جهتی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعه قراباغ باز بآستان خاقان گیتی ستان شتافته کمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جرایم جرایمش کشید و ایالت ولایت استرآباد را بوی مفوض گردانید و او بار دیگر طریق بی وفایی سلوک داشته میرزا یادگار محمد پیوست و پس از آنکه از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار آب مرغاب بولایت سلقان و جوزجان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بفیصل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرة بعد اخری ملحوظ عین رعایت و تربیت گردید و با وجود این همه مراحم و اشفاق شاه ده کفران نعمت دیده بصیرتش را پوشیده تا در خلال احوال گذشته بخیال الکیفیتی غبار فتنه فتح جوشان را که تعلق باو میداشت بجمع ذخایر و نقل قنابیل و مشایر استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از خاصه عیدگاه فاخره سرات قدم در وادی فرار نهد و باین داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه فرمود و شخصی از نوکرانش مرد آن شاه نام حقیقت این حالت را بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن در قلعه اختیار الدین مقید و بی اختیار شد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرای کبار شرط مشورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق گفت ع رخنه که در ملک است افکنده به ❁ و در روزی که حسن ببوهانی که یکی از دوستانش بدو رسانیده بود بند خود را سوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه پایین گریزد تیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت و نقش از شهرستان در سرای آمده با خاک ره برآمیخت نظم فلک کو دیر مهر و زود کین است ❁ درین حرمان سرا کار وی اینست ❁ یکی را بر کشد چون خور بر افلاک ❁ یکی را افکند چون سایه بر خاک ❁

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهت دفع فتنه و فساد احمد مشتاق بعون ملک خلاق

احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چند گاهی با مرایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده اساس استقلال امارت حکومت
تمام وجه لاکلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانیده و قاصدی نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده
خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید چون این اخبار در دار السلطنه هرات شیوع یافت رای
جهان گشای خاقان اقتضا نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورد و زیاده ازین عنان اختیار آن دیار را
در قبضه اقتدار او نگذارد بنابر آن امیر عبد الخالق را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاد
و ایشان را گفت که چون بآن بلده درآیند با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که ما را جهت مدد باین سرحد روانه کرده اند
که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق با ایشان در آمیخته
مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند و امیر عبد الخالق بعد از قطع منازل و مراحل
ببلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدن چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون
رود و گفت که من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا آنچه اهل فساد و فتنه عرض کرده اند ابرای ذمه نمایم و چون
امیر عبد الخالق بپایه سریر اعلی رسید آنچه از احمد مشتاق شنیده و دیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند
چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادیه ضلالت و نفاق بجاده مستقیم وفاق
آید و بعد از آنکه اثری بر وعده که کرده بود مترتب نشد تادیب او را بر خاطر عالی مقرر قرار داده رایات ظفر
آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت
دار السلطنه هرات مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان
وقوف یافته برج و باره بلخ مضبوط و مستحکم گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان فرستاده نزد سلطان احمد میرزا
و سلطان محمود میرزا ارسال داشت و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر قلعه بلخ متوجه امداد احمد
مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما
فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بآنجانب روان فرمود و چون ماهچه علم نصرت شیم حضرت خاقانی حدود بلخ
را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق تحقیق پیوست خاقان مظفر قرین چین قهر در جبین مبین افکنده
بترتیب آلات محاصره و تشیید ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر را بر امرا تقسیم کرده در کس موری جل(?) خود
نزول نمود و فرمان فرمای خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین
علیشیر دروازه شیر خوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان دولت و عساکر گردون صولت آن حصار سپهر(?) کردار را
مرکز وار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بیلداران جهت نقب و ساختن آن آغاز افکندند
و کشیدن خاک و خاشاک کردند و درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه
بجلادت تمام بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت جنبه نهمت(?) گردانیده بنابر آن

همایون نفاذ یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه اقامت
سازد و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافرازد و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان
محمود میرزا بکنار آب جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانیده و شرر باد
نخوت و غرور آتش جنگ و جدال برافروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور میرسانید هر صباح که شهسوار زرده
گذار آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر باره کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان
کردار را پیش نهاد خاطر اقبال مآثر می ساخت و صدای نقاره و نفیر بذروه کره اثیر میرسید و غریو کره نای و سورن
ارکان عالم را متزلزل می گردانید بهادران موکب همایون سپرها و چترها برسر کشیده پای در میدان قتال می نهادند
و بدست جلادت عقابان تیز پرک(?) ناوکها را از آشیانه کمان در پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه می دادند و در آن اثنا
روزی امیر سید چکه(?) که با تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت و جلادت از پهلوانان رستم نشان ممتاز و مستثنی
نمود با فوجی از دلیران معسکر ظفر اثر جنگ پیش برده بنوک پیکان دلدوز جمعی را که بر سر فصیل ماند(?) آتش تیر و سنگ
می پرداختند منهزم ساخت و از خندق حاصل گذشته پای تهور پیش می نهاد تا بکنار خندق شیر حاجی که در میان خاکریز
است رسید و خواست که از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین برآید احمد مشتاق چون حال بر آن
منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بممانعت امیر سید پردازند و بمدافعت او قیام
نمایند و از آن جمله ترکانی سنائی(?) و روت با امیر سید بعد از مغافصه(?) گرد و آن سید بلند قدر بسر پنجه پهلوانی بر او
گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بر روی در افتاد و آنگاه بر زبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن
جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرد و نیزه این شخص را نیز
بدستور سابق کشید تا از پای در آمد و هر دو را کشته و سرهای ایشان برید بنظر خاقان فریدون فر رسانید ملازم
آنحضرت آن زبده اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود
و بانعام اسب و زر و خلاع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانیده در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنابر کمال استحکام
و حصانت شهر و قلعه بلخ و بسیاری ذخیره مدت محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر اوقات آن از بام تا شام
نایره قتال مشتعل بود و از شام تا بام نعره حاضر باشان از ایوان کیوان در می گذشت و در آن ایام ترکانی که مشهور بود
بقراچاری هر شب بر برج شاه حسین برآمده در برابر دولتخانه همایون می ایستاد و زبان بفحش و هذیان
گشاده خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفرنشان را دشنام میداد و آن حضرت رای صائب و
فکر ثاقب بر دفع شر آن بد اختر گماشته شبی سه چهار کس از قدر اندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک بیکدیگر
ایستادند و سهام خون آشام بر زه کمان نهادند و چون قراچاری آغاز سب و شتم کرده بهنجار آواز او شست بیکبار
درست گشادند و این تیر موافق تقدیر راست افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورده که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای

در آمده به تخت السلطنه هیچ جا قرار نگرفت و این معنی موجب دلشکستگی احمد مشتاق و سایر اهل نفاق گشته دیگر کسی از مشتاقان بگشود
سفارش ایلچیان حوالی امیر مظفر برلاس در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن
حادثه متغیر گشته به مراجعت اوامر فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که مظفر برلاس در کنار آب لوای ظفرمآب ارتفاع
داده لشکر ماوراءالنهر را از عبور مانع می آمد کاسی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان دریا می رفتند و از آن جانب
نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر زیدق بن امیر جهانشاه بن جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح
و جنگ سخن می کردند در روزی مهم بر آن قرار گرفت که ازین طرف امیر مظفر برلاس و از آن جانب امیر محمد بن امیر
جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بی واسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را مؤکد سازند
و بر بموجب تقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی شد و روزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس
بطرف مخالفان برد چنانچه هرچند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که
در کنار آب بودند غلغله فرح و انبساط باوج سماوات رسانیده سورن انداختند و امیر مظفر برلاس چون دید که اضطرار
سرگردان شده چاره منحصر در آن دانست که خود را در آب انداخت و شناکنان روی باردوی همایون آورد
و مخالفان آغاز شبه کرده هر تیری که در ترکش داشتند انداختند و بنابر آنکه مشیت ایزدی مقتضی انقطاع آتش حیات
جناب امارت مآب نشده بود هیچ یک از پیکانهای آبدار سهام اعدا بوی نرسید و بوسیله اسبی که از آن جانب
یکی از نوکرانش در آب افکند بساحل نجات خرامید **نظم** گر از گردون ببارد خنجر و تیر ٭ نیابد کارگر
بی حکم تقدیر ٭ وگر عالم سراسر آب گیرد ٭ یکی بی حکم یزدانی نمیرد ٭ و امیر مظفر
اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه
که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشته و اختلال تمام باحوالش راه یافته
کیفیت واقعه را بایستادگان پایه سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید و چون پرتو شعور
خاقان منصور بر مضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر بموکب گردون مراتب پیوندد و
درین اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان
را بجهت عدم وجدان قوت قوت پیکار مفقود شده و هرکس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت
رکاب ظفرانتساب زیاده از دو هزار کس نمانده بعد از وصول امیر مظفر برلاس بموکب ظفراقتباس فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هرات رفته لقدر امکان از ولایات
خراسان غله فراهم کرده و بار دو فرستد حسب الفرموده عمل نموده دو سه هزار خروار از جنس حبوبات ساخت
و شتران احشام عرب را گرفته بکرایه آن غلات را بجانب بلخ روان ساخت و در آن ایام که امیر علیشیر در هرات
بود میرزا ابوالخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده از هرات بگریخت و مقرب حضرت سلطانی

او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین بند کرد **ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب**
و گریختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفرنشان را تا موضع کرمان بعد از
مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند و سلطان محمود میرزا با سپاه حصار و سپاه دو
برادر داعیه کردند که برافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد
اقدام فرمایند خاقان کشورگشای بعد از تحقیق این اخبار مقتضای رای صواب نمای تواچیان قمر سیر را بسلطنه
هرات و سایر ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغگان را گویند که جنود آن حدود را مجتمع ساخته
علی اسرع الحال بموکب ظفرمآل پیوندند و از آن جانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفرمآب در کنار
آب کسی نمانده امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت از شبیخون برد و او متوجه
گشته با خود قرار داد که پای جلادت از نهر مشتاق بگذرد و باردوی همایون در آمده دست باستیصال مخالفان بر
برآورد و بحسب اتفاق روزی دیگر خاقان عالی گهر بر بالای کوه پیکر نشسته گرد سواران بر می آمد در آن اثنا
نظرش بر پل نهر مشتاق افتاده بخراب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با آن هزار کس بکنار آب نهر
رسیده چون دید که پل ویران است خیالی که کرده بود بظهور نتوانست آورد و از همانجا سورن انداخته باز گردید
روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بیلات را بکار جیشی او فرستاد و تا بعضی از پهلوانهای سپاهش را باز گردانیدند
و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با لشکری بلا اشتباه آغاز گذشتن
کردند و خاقان منصور از جرأت اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از
اجتماع جنود ظفرورود عنان یکران بحرب مخالفان تابد و برین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ کرده از راه دره گز و چهار
نواحی و از آنجا نهضت نموده حدود فاریاب معسکر ظفرمآب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل رقم بطلان
بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرمان رسید
چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما کلانتران منصور
احمد مشتاق ابواب شهر بر روی ایشان نگشوده و برادران از تسخیر آن بلده مایوس گشته بقصد دست برد از
عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم خاقان منصور عنان رکاب نصرت انتساب را جانب
از کرمان بچیکتو رفت و از آنجا متوجه سر پل تالان شده در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول
با دو هزار پیاده و سوار از جانب هرات رسیده بموکب استظهار شاه و سپاه گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب
عبور نموده فراز پشتهای کنار آب معسکر ظفرمآب گشت و در آن منزل از میاقات ولایت مروجاق و باد غیس
در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام گردون اساس بود بنابر آن
شد و لشکریان از قحط و غلا که بحسب در غایت رسیده بود مقارن وصول همایون بکنار آب مرو و زنوج فوج از

ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر رسیدند و زبان بحمد و ثنا گردان

مشتمل جنگ و پیکار می گردیدند **نظم** ز هر کشوری لشکری تیغ زن ❀ یلان سرافراز دشمن شکن ❀

بخدمت شاه بسته میان ❀ گشاده بمدح و ثنایش زبان ❀ بدرگاه عالی رسیدند شاد ❀

سپه شد ز ریگ بیابان زیاد ❀ و از آن جانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل کرناب

رسیدند و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آن حال

از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر که از موکب خاقان منصور فرار کرده چون به بدخشان رسیده سپاهی

مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت گردانیده بنابر آن برادران از [illegible] موکب نصرت نشان

پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان

عالیمکان بصحت پیوسته امیر مظفر برلاس را با سپاهی از سپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت و

امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز نکشید و اگرچه سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا

رسیدند اما [illegible] بعضی از لشکریان ایشان را منصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده او را نصیحت

کرد که زیاده ازین راه خلاف و شقاق نه پیماید و بجاده مستقیمه وفاق و اتفاق آید و بنابر آنکه احمد مشتاق از آن

عناد و استکبار بغایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرات و جسارت آن بود که بر ضمیر

منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری می آید و امیر عبد الخالق نمی تواند که مرا بفریب و شید [illegible]

آنگاه بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را با امیر مظفر سپرد و روی توجه بجانب

اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را بایستادگان پایه سریر اعلی عرض کرد چون آن عریضه در کنار آب

مرغاب بنظر انور همایون رسید خاقان کامیاب **ع** ظفر در عنان نصرت اندر رکاب ❀ بجانب

مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرمود و مقارن وصول بلده فاخره هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن باستان

خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و لطف و مرحمت آن

نور سپهر استقلال دل بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بیدریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور

از غایت کرم جبلی و عاطفت ذیل عفو و بخشش بر جرایم او پوشیده و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و

احسان بر قامت قابلیت او پوشانید **بیت** بزرگی کسی کو بدانش بود ❀ ز مجرم گنه کشی جرم

[illegible] بوده است **عرض بعضی از احوال بر سبیل اجمال** چون خاطر خاقان منصور [illegible] از تسخیر بلخ

فراغت یافت زمام حکومت آن ملک را در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد و آن جناب [illegible]

بشتافت امیر مظفر الدین برلاس بآستان آسمان اساس باز آمد و بعد از چندگاه بواسطه حلول اجل طبیعی [illegible]

کفن در کشید و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین محمد بندق برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا

روگردان

روگردان شده بدار السلطنه هرات خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیر الامرایی

یافته در دیوان تواجی و مال مقدم بر جمیع امرای عظام میرزا و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشور

گیر مایل بآن شد که خانم سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله

بود در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنابر آن ترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان

داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده رعایا و صناع باغ زاغان را به ساختن چهار

طاقهای رفعت نشان بهجت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از اصناف محترفات بعینه مناسب

حرفه خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس باصطرلاب حکمت اختیار نمودند سادات و

قضاة و علما در مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته **ع** مه را بستاره عقد بستند ❀ آنگاه شاه و میران

سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت نشستند ساقیان گلعذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش

در آوردند و مغنیان خوش نوا در حسن ساز و آواز نشاط می پرستان را زیاده کردند خوانسالاران انواع

اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه آنقدر از حد و حساب افزون ساختند که رسم جوع از میان فرق انام برافتاد و ایام جشن و سور

و لهو و سرور یکماه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بسوی مصلحات مهمات ملک و مال نهاد و

و در شهور سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه خواجه افضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان

سلطان سعید بخوارزم بمنصب استیفا قیام می نمود ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت

سرافراز شد و باندک زمانی او را ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک سخنان از

روی تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانیدند و آن کلمات موثر افتاده خواجه مجد

الدین محمد مواخذ گشت و امیر [illegible] الدین بحیلی او معزول شد و هم در آن ایام خاقان منصور بپرسش آن قضیه

پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه افضل در پایه سریر سپهر مقدار با خواجه مجد الدین در مقام تقریر آمده

آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یک یک با او سخن کنید و باتفاق

شغب ننمایید و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت مستظهر گشته برخاست وزرا [illegible] و بعضی از مقربان چون این صورت

مشاهده نمودند خاموش گردیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور

باطلاق او صدور یافت و چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و شرکت

محمد علی [illegible] پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید و تا شهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه حال خواجه مجد الدین

محمد برین منوال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر رتبت والای اعلام اقتدار و اختیار برافراشت چنانچه

مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت و مفصل این مجمل بر زبان خامه بدیع بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی **ذکر شمه از**

گرفتار شدن میرزا ابابکر و کشته شدن او از دست برد فلک غدار و زمانه پر حیل و مکر میرزا مظفر الدین ابابکر که در [illegible]

گریخته از رکاب ظفر انتساب خاقان کامیاب تخلف جسته بجهت دو حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت
و بعد از مراجعت سلطان محمود میرزا از عقب موکب خاقانی آب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم
کرده متوجه خراسان گردید و بنواحی مرو شاهیجان آمد چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق
فیروزشاه و مظفر الدین سپاه و امیر احمد مشتری را با هزار کس از مردم کارزاری همراه شاهزاده مامور گردانید و میرزا
ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرو بجانب بلخ گریخت و از آنجا از راه کابل بسیستان شتافت و از سیستان عنان
بکرمان انعطاف داده بکرمان تافت و یک ماه کرمان محصور گرفته و از چهار طرف شهر نفیر و کرنای در دمیده و غریو سورن
باوج فلک نیلگون رسانیده داروغه کرمان فرار بر قرار اختیار نموده میرزا ابابکر بشهر در آمد و چند ماه بعیش و نشاط
گذرانیده و باعث معاش پسندیده گردید پادشاه عراق و آذربیجان پس از اطلاع بر این واقعه یکی از امرای خود را با
بسیاری از اهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در خور همت خویش ندیده
بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود و چون بحدود آن ولایات رسید شنید که مرض نقرس [illegible] بر خاقان منصور استیلا
دارد بنابر آن باتفاق پیرام بیگ و پیر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هرات
گشت خیال همگنان آنکه همچنانکه خاقان منصور از میمنه و [illegible] ایلغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کرد ایشان نیز
آنحضرت را بسر پنجه تسلط و اقتدار [illegible] مبتلا گردانند و نمی‌دانستند که شیر ژیان بیگانه تا توان
از پای در نیاید و دست [illegible] قلعه معالی را از قصد صعوه ضعیف نهاد کوتاه می‌نماید **بیت** عنقا شکار کس نشود دام
باز چین ❀ کانجا همیشه باد بدست است دام را ❀ القصه جناب ملک غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده
وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان
بودند از مستقر عز و جلال متوجه قصبه اسفزار شدند و تواچیان باطراف ممالک محروسه فرستاده باجتماع سپاه نصرت پناه
فرمان دادند بدایع اتفاقات که بحکم کرم واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر و یاران شده عنان
بصوب فرار تافت آنکه جان احمد جولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و سخن دانی اختصاص داشت قبل از رسیدن
خبر توجه ابابکر میرزا از پایه سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نمود و در حدود سبزوار بشغلان
میرزا ابابکر بازخورده در ساعت او را گرفته نزد شاهزاده بردند و چون آن جناب از حال حضرت خاقانی سوال فرمود
بالهام ملهم غیب جواب داد که در آن ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته ده پانزده هزار کس در
نواحی بلده هرات در کمین نشانده تا هرگاه علم اقبال شمیم سایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست
مخالفان را بربندند میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد جولی را بانعام اسب و جامه نوازش نمود و عزیمت
هرات را تغییر داده روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد آن شب با شاهزاده همراه بود تا بوقت نماز بامداد
مجال فرار یافت و در نواحی قریه بهره بملازمت خاقان ظفر پیرا رسیده شرح واقعه را معروض گردانید و آنحضرت لوازم تحسین و

احسان

احسان بجای آورده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوف یافته از خواب
نقاب خوف روی باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از آن جناب جدا گشتند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیردل بدو
خاقان عادل می‌پیوستند و آنحضرت در طی مسافت بمثابه مسارعت می‌نمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک
منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف رود بسبب ماندگی
و کثرت بارندگی فرود آمده و یک شب بر آسود اما خاقان منصور در آن شب از آسایش اجتناب کرده و قلب و میمنه و میسره آراسته
راه می‌پیمود و علی الصباح که ملاحان قضا و قدر کشتی زر اندود خورشید در بحر اخضر فلک انداختند منقلای سپاه گردون شکوه
بکنار آب گرگان رسیده بخت امیر علی میرآخور و بیک پوش و شیخم ایل اوغلی و یار محمد ساربان [illegible] از آب گذشتند و
متعاقب مواکب گردون مراتب نیز عبور نموده میرزا ابابکر تا آن وقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز کوس و
سورن بیدار شد و یک سوره مجال فرار یافته جمعی از بهادران موکب نصرت نشان بتکامیشی او مامور گشتند از آن
جمله امیر احمد بادی سبقت گرفته نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاهزاده چون او را شناخته عنان باز گردانید و تیری بر حلقش زد
و امیر حیدر نیز خود را بآن جناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شده میرزا ابابکر بدهستان
شتافت و در خانه یکی از کلانتران آن منزل فرود آمده [illegible] که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند آن بدبخت
انگشت قبول بر دیده نهاده آن جناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت
و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلادار را با فوجی از شجعان جلادت نهاد
بگرفتن میرزا ابابکر بدهستان فرستاد و تا بیک ناگاه بر گرد خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند و در اواخر رجب
سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشته حیاتش را بتیغ تیز القطاع دادند و آن دهستانی را که میرزا ابابکر
را در خانه خویش فرود آورده طریق غدر مسلوک داشته از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را [illegible]
عبد العزیز بهراه برده خواطر اکابر و اصاغر آن دیار که دغدغه تمام داشت از آن اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین
علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آن خبر بهیج و مسرور شده نذور و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از
فراغ ضمیر از آن خطب کثیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در عین صحت و عافیت بباغ جهان
آرای رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف بر افراخت **ذکر مجملی از حال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون
و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون** امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری
از اکثر شجعان الوس تموری ممتاز بود بصفای عقیدت و وفور عبادات از جمهور ارباب زهادت مستثنی می‌بود در
زمان سلطان سعید سلطان ابو سعید میرزا در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر می‌برد و هنگام کر
و فر و ایام رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می‌آورد و بنا بر آن
منظور نظر عنایت و ملحوظ تربیت و رعایت گشت و باصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده مرتبه او از

مراتب آبا و اخوان او گذشت و بعد از واقعه فراه باغ امیر ذوالنون بهراة شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات
ایام حیات بخجلع[؟] میداشت نتیجه نیافت بنابر آن خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایات پیروزی آیات شاهزاده منوچهر میرزا یادگار
محمد بود از بلغرا فاخ[؟] خبوشان عنان یکران بصوب ماوراء النهر منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد
میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن بسبب منازعتی که در میان امرای ترخانی
و ارغونی بوقوع پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان نهاد و چون بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور متوجه
تربیت آن ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال آنکه در آن ولا اقوام هزاره و نکو
دری بر آن حدود استیلا داشته و بجنگ اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر می نگاشته و امیر
ذوالنون فی شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال
چندین نوبت با آن جماعت محاربت فرموده بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت
اختصاص یافته ولایات مذکوره در حیز تسخیر و تصرف در آورد **نظم** اگرچه بودی بهنگام کار ❋ از و بیمناک هزاران
هزار ❋ بپیکان خونریز و شمشیر تیز ❋ برآوردی از دشمنان رستخیز ❋ اقوام هزاره و نکودری
چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بر خط اخلاص و فرمانبرداری نهاده و دیگر پیرامن خلاف
نگشته و مال و خراج گردن گرفته از مقام عناد و استکبار در گذشتند و چون خدمتهای امیر ذوالنون موقع قبول یافت خاقان
بنده نواز زمام رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساغر و تولک را نیز در قبضه اقتدار او نهاده اما چند سال بعضی از
شاهزادگان را نوبت باسم حکومت قندهار می فرستاد و بالاخره امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال
یافت و لوای جاهت[؟] و شوکت افراخته پرتو انوار عدلش بر ولایت شال و مستونگ و سیوی و توابع و لواحق تافت و بی شائبه
تکلف و غایله تصلف آن جناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات رایت سعی و
اهتمام می افراشت از صبح تا شام در اشاعت نصفت و احسان گذرانیدی و از شام تا بام در اقامت نوافل و فرایض قرآن
بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح رستم و اسفندیار بر وفور جلادت و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت
نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین بجای آوردی **بیت** بروز و شب
همه معدلت کار بود ❋ شب از بهر طاعات بیدار بود ❋ ز شمشیر خونریز او روز جنگ ❋ همه روی صحرا
شدی لاله رنگ ❋ و چون امیر ذوالنون بجمع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد
تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور نموده در ادای مال مقرر شرایط تغافل و اهمال بجای آورد و حکومت قندهار را
بپسر بزرگتر خود شجاع بیک تفویض فرموده داور و تکیه گر[؟] و تولک بعبد العلی ترخان و مناصب تمور[؟] و ریاست غور را بامیر فخر الدین[؟]
و امیدوار[؟] بیش[؟] مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن شده در آن دیار عمارات عالیه برافراخت و اهل غرض بسعایت
وقت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور

گشته است و نخوت و عظمت و حشمت و تکبر او از حد اعتدال در گذشته الایی دولت او بجهة چنان می نماید که قبل از آن که بکفران
نعمت و سلوک در وادی مخالفت و رعنای او سمت[؟] یابد یکی از شاهزادگان عظام بایالت آن ولایت منصوب شده با فوجی از
بهرام انتقام متوجه گردد و بنابر آنکه در اکثر اوقات امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور بموکب پیروزی اثر می پیوست
خاقان منصور بدین سخن اهل غرض التفات نمی فرمود تا آخر الامر بحکم من جمیع بکل[؟] مقصد گردد که بموجب استصواب بکفایت
عمل نماید و در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نموده امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی
بغایت هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده التجا کرده جان از ساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود
مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی **ذکر ظهور مزار بهجت آثاری که منسوب است بحضرت شاه مردان علیه الصلوة
والسلام در قریه خواجه خیران** در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که حصن السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة
الاسلام بلخ لوای ایالت و رعیت پروری مرتفع کرده بنده بود از زبان استاد عبد الغفور لاری در غایت نزاکت و صحت
حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش بنده عرفای کرام سلطان ابو یزید بسطامی اتصال می یافت
در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبة الاسلام بلخ شتافت و شرف ملازمت بایقرا میرزا دریافته تاریخی
ظاهر ساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بوده و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه
اولیا و عمده اصفیا مهبط انوار لطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه در
قریه خواجه خیران در فلان موضع است بنابران میرزا بایقرا سادات و قضاة و اشراف و اعیان بلخ را جمع آورده
با ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسنگ مسافت است تشریف برده در آن موضع که در کتاب
تعیین یافته بود گنبدی دید که در میان آن قبری موجود بود و فرمود تا آن قبر را حفر نمایند چون فرمان بر آن اندکی حفر کردند
ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد که بر آنجا منقور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و
فغان از میان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیده
ابواب نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در اطراف ولایات اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بدان
آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمره مجاوران آنجا بسیاری از آن طایفه صحت عاجل یافته مقضی المرام باوطان
خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن آستانه سدره مقام بمرتبه واقع شد که مزیدی بر آن متصور
نتواند بود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می آوردند بحدی انجامید که عقل از وجود آن مقدار زر و جواهر متعجب می شد
و میرزا بایقرا چون حال بر آن منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاد و صورت واقعه را
عرضه داشت آستان پایه سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب
گشته احرام طواف آن قبله امانی و آمال بست و با فوجی از امرا و خواص بدان جانب نهضت فرموده پس از وصول بدان بقعه
شرایط ادای نیاز و اخلاص بجای آورد و قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده در اطراف آن ایوانها و حجرات

طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنا نهاده یکی از انهار بلخ که حالا بنهر شاهی مشهورست بر آن مزار فایض الآثار
وقف ساخت و امر نقابت آستان علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از جمله اقربای سید برکه بود و بعلو همت
و صورت اتصاف داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زاده بسطامی مناسب کرده جهت ضبط موقوفات و نذورات
عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر فرخنده آثار انعطاف داد و در
عنان صحت و عافیت ببلده فاخره هرات شتافته ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت برگشاد
القصه ظهور مرقد پر نور شاهی بواسطه رغبت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات در اطراف آفاق اشتهار یافته
هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدان جانب برافراشت و چند گاه آمد شد خلایق بآن عتبه کعبه مرتبه
بمثابه بود که هر سال قرب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدانجا می آوردند و نقیب و شیخ و عمله آن فرخنده مقام
تمامی آن اموال را صرف ضیافت وارد و صادر و عمارت می کردند و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت و وفور جمعیت
مصر جامع گرفته با اندک زمانی آنقدر جمعیت در نواحی آن سده سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن
راست نیاید بنا بر آن یکی از اهل گروه مذکور که در سلک عراچیان دار السلطنه هرات انتظام داشت با خود خیال
نمود که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله مزاری مزور زر و جواهر بدست آورده پای بر معارج عزت نهد
و منار شاهی در کارزرگاه نزدیک آستانه انصاریه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع شده
کیفیت حال پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسبان تازی نژاد سوار درین صحرا بر من
ظاهر شدند و گفتند که روضه فیض بخش حضرت شاه ولایت و پناه اهل هدایت علیه الصلوة والسلام والتحیة در فلان
موضع است و اشارت بتختی کردند که نزدیک بحظیره شمس الدین سنگ تراش بود و مردم بموافقت عراچی آنجا رفته
فی الحال جمعی کثیر از قلندران و تبرائیان برو جمع آمدند و صورت قبری ساخته آغاز ذکر و غوغا کردند روز دیگر که این خبر در
بلده هرات اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نسا روی بکارزرگاه آوردند و خاک قدم عراچی مانند توتیا در
دیده کشیده و بیان آب حیوان فرو برده آنچه توانسته بروی نثار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاک برگرفته بهر
کس میفرستاد اندکی عنایت می فرمود و در عوض زر و جواهر بسیار اخذ می نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام
مشهور گشته هر روز خلقی بی نهایت از معلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین
می سودند و چون کوری یا لنگی بسر آن قبر رسیدی و خود را بر خاک افکندی قلندران و توابع عراچی از وی می پرسیدند
که مرض تو بصحت مبدل شد یا نه اگر می گفت بلی صلوات فرستاده او را برداشته فریاد و فغان باوج آسمان می
رسانیدند و اگر بر زبان می آورد که علت من بحال خودست آن بیچاره را در زیر لگد نرم می ساختند که منکر کرامات و مستحق
قتل و عرق سزاوارست و لایق القصه عراچی در عرض ده پانزده روز بدین وسیله زر و جواهر و جنس دیگر زیاده
از آنچه در خزانه خیال گنجد بدست آورده مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی از مردم بی هنر از این هوس در سر افتاده

اشتغال

امثال این واقعات دروغ می ساختند و هر یک در محلی از محلات هرات بیرون و درون و بعضی از ولایات صدائی علم و اعلام
در انداختند عراچی چون حال بر آن منوال دید از رسوایی ترسیده منهدم گردید و بطلان آن جماعت نزد خاقان منصور و علما
و اعیان هرات ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بنا بر ایشان مأمور شده و آنجناب اکثر آن فرقه را گرفته و
الزام کرده تازیانه زد و جمعی را حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشه باطله بر کانون
درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانه علیه خواجه خیران در غایت معموریست و مطاف طواف جمهور خلایق نزدیک
و دور والله اعلم بحقایق الامور **گفتار در بیان شمه از حال میرزا سلطان محمد که مشهورست بکیچک میرزا و ذکر
اشتغال شاهزاده فضیلت انتما** شاهزاده محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نفاذ بخت
موصوف و بطلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا رغبت
مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم منفرد و در تکمیل فنون معقول و مفهوم متفرد و شرح فضایل
عقلا نسبت بکمالات بیپایانش رشحی از عمان و صفت مقالات ملیح قیاس با الفاظ ابدارش قطره از بحر بیکران

روشنش اندر دل چو صباحش ** کشف کشاف و فتح مفتاحش ** عقلش از قیاس عقل برون **
علتش از مقام نقل فزون **

و آن دری برج کامرانی با وجود اسباب جهانبانی و وصول بمراتب کشور
ستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین بمطالعه کتب مبتدا و منتهی
می آورد و از باطن قدسی مواطن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت می کرد و چنانچه سابقا مذکور شد بعد از
واقعه قراباغ اعلام بهرات آمد و در ظلال عواطف خال مستوره خصال آرام یافته پرتو انوار عنایت آنحضرت بر
وجنات حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت و اقبال
بحسن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال گذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست
خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از اقوال و افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنا بر ملاحظه خاطر
همشیره عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون ساخت و بمضمون آنکه شاید میرزا کیچک بمقتضای
عقل و خرد کار بسته بوده از جاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید بتادیبش نپرداخت **بیت** سرشاخ
پایدار که از شاخ سر بلند ** مسکن بدست خویش که آن هم شکسته است ** و در آن روز که شنبه خاقان
منصور باتفاق آن شاهزاده مغرور بکارزرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری
خواجه عبدالله انصاری بجای آورده عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت و در آن راه شاهزاده جلادت
پناه جهت دفع حرارت خورشید برفع چتر جسارت نمود و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیک بود و در آفتاب قطع مسافت
می نمود از مشاهده آن ترک ادب نایره غضب قیامت لهب مشتعل گشت و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون
باخذ میرزا کیچک فرمان داده کار از مدارا درگذشت امرای عظام در ساعت شاهزاده را گرفته بقلعه اختیار الدین

بروند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس گردانیده بجانقفان هشیار سپردند نظم چنین است رسم سپهر بلند ٭ فرو آب
اقبال او را کند ٭ گل دولت از باغ دنیا که چید ٭ که آسیب از خار محنت ندید ٭ و چون میرزا کیچک چند
گاه مانند لعل در صمیم کان و چون دُر در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی
در حرکت آمده او را مطلق العنان گردانید بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال طارت درگاه جاه و جلال می کرد
و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار بجای می آورد ع که گر گنه بخشند شرمساری
عاقبت الامر رغبت گزاردن حج اسلام و شرف زیارت روضه خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش
پیدا شد و به مبالغه تمام و الحاح ما لا کلام اجازت حاصل کرده با طایفه از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام
آورد و قافله توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه تایید ملک الملک لایزال همعنان مواکب
کواکب احتشام نظم توفیق رفیقش و بخت همراه ٭ اقبال ندیم گاه و بیگاه ٭ و چون سواد تبریز از
غبار سم شبدیز آن خسرو صافی ضمیر منیر برگشت پادشاه سلطنت پناه یعقوب میرزا مقدم شریفش را فرزند و مغتنم
شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بر وجهی که فراخور همت عالی نهمتش
بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود میرزا کیچک جواب داد که من احرام طواف بیت الله بسته ام و درین
حال و قال باداء کلمه لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب نمی دانم که درین سفر ملازمت هیچ مخلوقی قیام نمایم الا
عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مکدر نمی سازم اگر آن حضرت لطف نموده غریب نوازی
فرماید و بمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضای حدیث القادم یزار عمل نماید بیت از آن طرف بنیاد دو کمال
او نقصان ٭ و زین طرف شرف روزگار ما باشد ٭ سلطان یعقوب میرزا بواسطه رعایت ناموس
پادشاهی این التماس را مستلقی بقبول نگردانید و میرزا کیچک پای همت در دامن استغنا پیچیده چند روزی درین
گفت و شنود گذشت آخر الامر مهم بر آن قرار یافت که میرزا کیچک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود و
سلطان یعقوب میرزا نیز بدانجا تشریف حضور ارزانی فرماید و در روز معهود در مقام موعود میان ایشان ملاقات
دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچک را در آغوش
مرحمت و لطف کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و آن شاهزاده صاحب توفیق رفیق عزت و
احترام از تبریز ببلاد شام رفته از آنجا بمصر شتافت و میان آن جناب و سلطان مصر ملک قایتبای بدستور سلطان
یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا کیچک از مصر بتبجیل و سرافراز متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج
اسلام و طواف روضه طیبه رسول افضل الصلوة والسلام عنان بارهٔ خوش خرام بصوب خراسان انعطاف داد
و چون در زمان امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هرات رسید و گوش هوش میرزا سلطان
احمد و اکثر بکم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند شنید و دو حاسد ایشان از آثار رشحات سحاب عنایات حضرت ایزدی

بثمره سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای آن دو متشکف زاویه فراق بنسیم مژده وصال گلهای امانی و آمال شکفته بمضمون
این مقال بزبان حال و قال ایشان گذشت نظم باز آن طلعت خورشید سیما برسد ٭ چشم روشن شد
که نور دیده ما برسد ٭ تا به پا دادند نثار روزگار و دولتش ٭ دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد ٭
و سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال کرده دیده را که در بیت الاحزان
هجران صفت و ابیضت عیناه من الحزن گرفته بود از شمیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و از سلامتی
ذات خجسته صفات شاهزاده عالیمقام و توفیق گزاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده صدقات بمستحقان
رسانیدند و همچنین سادات و قضات و علما و سوای امرا و وزرا و صدور و اهالی مراسم استقبال پرداخته بشرایط
نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند خاقان منصور نیز میرزا کیچک را چند فرسخ استقبال
فرموده آنقدر عطوفت و مهربانی ظاهر گردانید که مزیدی بر آن متصور نبود و میرزا کیچک در جانب فرح و سرور بالوف
معهود در آمده همواره در متنزهات هرات با فوجی از علمای خجسته صفات بفراغت صحبت میداشت و بیشتر اوقات
فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی گماشت بیت
نشستی با ارباب دانش مدام ٭ زکسب کمالات جستی مرام ٭ نمودی خطا جزو آموز کار ٭
بجستش به از خط رخسار یار ٭ و چون مخالت کر سپهر غدار درین مرحله ناپایدار ارباب وقار را آسوده و
قرار نگذارد در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزاده نیله مرتبه گشته معالجه و مداوای
حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت و داعی وداع سید عوا الی دار السلام ندای یا ایها
النفس المطمئنه بگوش هوش میرزا کیچک رسانید و شاهزاده خاطر از شمات دنیویه فارغ گردانیده بجنات
خالدین فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال ثمر بخش اقبال بصرصر قضا از پای در افتاد و دری آفتاب
درخشش از برج استقلال از اوج کمال روی بحضیض و بال نهاد نظم خورشید سپهر عدل و انصاف ٭ جمشید جگر
فضل و افضال ٭ بر اوج کمال یافت نقصان ٭ از دیده بخت گشت پنهان ٭ و والد بزرگوار
و والده عفت شعار آن شاهزاده عالیمقدار از دست اضطراب لباس شکیبایی پاره پاره گردانیدند و خود را
بر خاک راه افکنده و سیلاب اشک بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند بیت بدست غم گریبان چاک
کردند ٭ ز دیده خاک را نمناک کردند ٭ زخون دل زمین کردند گلگون ٭ ز دود آه ایشان
تیره گردون ٭ و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیره عزیزه
را پرسش نمود و تجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرموده اعاظم امرا و نوئینان و استادگان پایه سریر آسمان
نشان بآیین سلاطین بلکه بتجمل و حشمتی که خامه بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه
مغفرت اندازه شاهزاده را در محفه نهاده برداشتند و تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اکابر و اعیان

وخواص وعوام وطبقات سائر ان بپیاده بمشایعت روان شده از راه کوچه خیابان بعید گاه شتافتند در بحجره مخصوص
برحمت حق تعالی بوت نماز گزارده ان گوهر کان پادشاهی را بحظیره که در کازرگاه جهت همین مصلحت بنا یافته بود بعد
وبطریقه سنت سنیه حضرت خیر البریه علیه الصلوة والسلام والتحیة بخازن خاک سپردند رباعیه ای چرخ
جهان خراب از کینه تست ∴ بیداد گری عادت دیرینه تست ∴ ای خاک اگر سینه تو بشکافند ∴
بس گوهر قیمتی که در سینه تست ∴ اصحاب آن مصیبت عظمی وتعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز با طعام
فقرا ومساکین وضعفا وختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه وتعالی قیام نمودند وروح مطهر شاهزاده والا
گهر را باصناف صلات وصدقات شاد گردند وگنبد مقبره مذکوره را بانواع تکلفات زیب وزینت در افزودند
افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی آن ایام برای کتابه آن گنبد قصیده در سلک نظم انتظام
داده مطلعش بر خاطر بود ثبت افتاد نظم درخشنده جوهر کزین سبز طارم است ∴ قندیل گور خانه
شاه عالم است ∴ وایضا جهت نقش سنگ شاهزاده این رباعی منظوم گردانید رباعی ای داشته
از سلطنت عالم ننگ ∴ وی آمده از محنت ایام بتنگ ∴ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ
در روی زمانه در بر آورده ز سنگ ذکر وصول بدیع الجمال بیگم بدار السلطنه هرات وبیان بعضی دیگر
از حالات وحکایات چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم که همشیره خاقان منصور بود در
آن سال که ولایت جرجان را بحضرت سلطان سعید باز گذاشته در حفظ اوداق رایت آفتاب اشراق بر افراشت
در سلک ازدواج بر بداق سلطان انتظام یافت وبعد از وفات بر بداق سلطان احمد خان که از جمله خواقین
دشت قپچاق بود ومزید شوکت ومکنت امتیاز داشت آن درة التاج سلطنت را بحباله نکاح خویش در آورده وبدیع
الجمال بیگم را از احمد دو پسر ویک دختر متولد گشت الحاصل آن خاتون عالیجاه رخت سفر آخرت بر بسته علیا
جهت ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمده وپسر کلانترش سلطان محمود خان در ستقر سلطنت آبا
واجداد توقف کرد وپسر خورد زیهار در سلطان وخواهرش خان زاده خانم مرافقت والده اختیار نمودند
وچون مخدره روزگار آن مهد عفت شعار بحدود هرات رسید خاقان منصور جگر گوشگان نسق خلافت وکامگاری
وامرا وارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحضرت هر چه تمامتر مستغرق
کرامت رسانیدند ولوازم ساچق ونیاز ونثار بجای آوردند وسر مطلی دیده بدیدار برادر نامدار روشن
ساخته پیشکشهای لایق کشید وحضرت خاقانی بنظر عطوفت ومهربانی در همشیره عزیزه واولادش نگریسته شرایط
انعام واحسان مرعی داشت ودر خلال این احوال رای همایون خاقان ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که
سلطان بایقرا میرزا را از بلخ بدرگاه عالم پناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضه درایت امیر نظام الدین
درویش علی کوکلتاش نهاد وبعد از وصول بایقرا میرزا بهرات جهت ختان شاهزاده عالمیان مظفر حسین میرزا

ترتیب اسباب طوی وبر افراختن چهار طاق فرمان داد ودر باغ زاغان جهت آن کار یقین یافته هر یک از شاهزادگان
ونوئینان در کرد حوضخانه آن باغ که کوثر مثال از آب عذوبت ماب مالامال بود چهار طاقی که از غایت زینت وزیب
رواق سپهر خضرای نمود نظم بهر سواز آن حوض کوثر اثر ∴ شده افراخته چهار طاقی دگر ∴ هر یک بهای
روم وفرنگ ∴ زاد مجالس بند دوزی هفت رنگ ∴ هر یک نشستنگهی چون ∴ چو در قصر
باغ جنان حور عین ∴ ز مردم ربوده دل ودین همه ∴ فرح بخش جانهای غمگین همه ∴ وصباغ
ومحرر قدرت کوچه در باغ را اکنار حوض از ساختن چهار طاقها بی بی تزیین دو کاکین مزاب آیین بهشت نگار خانه
چین ورشک افزای برج چرخ برین گردانیدند بیت هر سو دکانی شده آراسته ∴ هیا در آن هر چه
دل خواسته ∴ وخاقان منصور از باغ جهان آرای بآن منزل دلکشا نقل فرموده قریب دو ماه هر روز
نگارنشین با زمره از مقربان درگاه بهشت آیین در چهار طاق خاصه همایون که بطلا ولاجورد منقش ومصور گشته
بود در بزم عیش ونشاط نشست وهر یک از امرا وشاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار گرفته بتجرع راح ریحانی
واستماع الحان واغانی قیام می نمودند ودر ان ایام فرح وسرور در خاطر تازیک وتور سرایت کرده هنرمندان
هنرپیشه وصنعتگران نیکو اندیشه انواع لعبتهای غریب واصناف امور عجیب بعرصه ظهور رسانیدند وظرفای
مناسب حرفه خود صورتی نادره وبکری بدیع بمنظر ظاهر گردانیدند ودر آن اوقات از ارباب حسن وملاحت ونغمه
سرایان صاحب صباحت هر روز وهر شب در مجالس ارباب عیش وطرب جمعی کثیر حاضر بودند ومغنیان وگلرخان
وزنان فرح افزای شاطر نا وپیر وصغیر وکبیر می افزودند فروغ جامهای بلورین که از شراب ناب مالامال بود
میکاه بستان نور وصفا می بخشید عارض ساقیان زهره جبین که بآن انوار آفتاب برابری می نمود محفل نشاط را
چون فضای سپهر برین روشن میگردانید نظم پری پیکر بتان نغمه پرداز ∴ گهی از ساز دلکش که
ز آواز ∴ نوای عیش وعشرت می سرودند ∴ نشاط باده نوشان می فزودند ∴ ودر آن
ایام بهجت انجام نگاوولان آستان فلک احتشام هر ساعت مایدهای طعام بعدد کواکب چرخ فیروز فام
معد ومهیا می ساختند وازو فور اطعمه لذیذه وکثرت اشربه لطیفه رسم آز وجوع از عرصه عالم بر می انداختند بیت
بزم خسروی مردم بکر ∴ سفرهای خوانهای نعمت روح پرور ∴ بهر خوانی ز نعمتهای بی شی
مهیا بود هر چند آنکه خواهی ∴ ودر روزی که طوی بزرگ بوقوع پیوست ودر ساعتی که اصحاب تنجیم
اکابر در باب تقویم اختیار نموده بودند مظفر حسین میرزا سنت ختان بتقدیم رسید ودست عنایت حضرت
خاقانی امرا وارکان دولت ونوئینان ومقربان سده سدره مرتبت را خلاع نفیسه پوشانیدند وبعد از انقضای
اندک زمانی از آن جشن وسرور ووصول مظفر حسین میرزا بحد بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن
شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را با وی در سلک ازدواج کشد وفرمان همایون بترتیب اسباب آن کار

تفاوت یافت کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان از بهشت چهار طاق و سایر موجبات سرور و سور بوقوع پیوست و در اوایل
سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه باتفاق مسعود و زمانی محمود سادات و قضاة و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده
جناب شیخ الاسلامی سیف الدین محمد التفتازانی آن دو گوهر کامرانی را بایکدیگر عقد بست و در آن محفل
شرایط نیاز و نثار و الباس خلعت بهجت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و هم در آن لیالی میان ابو المنصور
مظفر حسین میرزا کورکان و خانزاده خانم لوازم امر زفاف بوقوع انجامید **بیت** چو جان و تن بهم پیوستند از آن
که جان از تن نشد فرق و تن از جان ٭ و چون سنت ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضای آن بود
که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد و هر تحفی مستلزم محنتی و هر سوری قرین غرابی و هر سروری
متصل بغم جان گزایی در خلال این احوال پادشاه حمیده خصال ستوده فعال بایقرا میرزا بر عرض ارسال بسلک گشته
بجوار مغفرت حق عز و علا انتقال نمود و این معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بی همال شده چنانچه دستور چند
روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد
امجاد سلطان مرحوم سلطان ویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آنحضرت را خلع گرانمایه داده
از لباس تعزیت بیرون آورد و در زمستان آن سال بقشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس
صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام کرد **ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و ترتیب یافتن خواجه**
مجد الدین محمد کرت ثانی در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه که خاقان عالمیان در سرو شاهجهان طرح قشلاق
انداخته بود رای ممالک آرای جهان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیگ والی جرجان شده بود
از آن مملکت باستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرة السلطانی امیر نظام الدین علیشیر
بتقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد و چون مکنون ضمیر منیر را با امیر صاحب تدبیر در میان نهاد
بنابر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تحمل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق مرضات سبحانی بقبول آن امر زبان
نگشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان بارگاه عالم پناه امیر بابا علی و امیر
بدر الدین را همراه برد و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر را باز گذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراشت
و کلفشان استراباد از فر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم گشته سادات و علما و اشراف و اعیان و
اکابر و کلانتران جرجان باصناف الطاف آن امیر ستوده اوصاف مفتخر و مباهی شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار
معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند حکام ولایات مازندران
و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب شنودند رقبه بربقه طاعت درآورده رسل و رسایل باستراباد فرستادند
و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که حفظ استراباد
منوط برای معدلت آن امیر والا همت بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت

تحف و ایلچی خلع فاخره و تنسوقات وافره نزد آنجناب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت
و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی ایلچیان تمامی سالکان مسالک جهانبانی را بانعام اسب و جامه و زر و
غیره نوازش کرده در خور همت بلند نهمت خویش جهت سلطان یعقوب میرزا و حکام گیلان و رستمدار و مازندران
پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در رعایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن
مملکت تمکن فرمود جناب نقابت قباب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر معدلت شعار
گوید **نظم** آن میر علیشیر که دارد ٭ اوصاف برون ز حد تقریر ٭ چون کرد قبول بار امارت ٭
تاریخ شد امارت میر ٭ و هم در آن زمستان که خاقان منصور در ولایت مرو بنور حضور فایض السرور
داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه
از آن زمان باز که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کرمانی را برانگیختند که نسبت بخواجه مجد الدین سخنان
تزویر آمیز بر زبان راندند آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد علی توشکچی پروانچی بود
در سایر مهمات سلطانی مدخل نمی نمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه ترتیب آن خواجه فضیلت مرتبت شده اما چون
امیر علیشیر بجویان آن معنی نمی فرمود زمام اختیار امور صاحب دیوانی در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل می بود
پس از آنکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان بنده نواز
خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و سبب اتفاق
چنین اراده آنکه این اندیشه از خبر قوت بفعل پیوسته روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در سایه سریر جهانبانی
ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهت مهمی روی نموده سرانجام می باید
کرد آن دو وزیر چنانچه می باید جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه بنده نواز
درآمده عرضداشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر سال مبلغ
مبلغهای کلی از اموال دیوانی تصرف می نمایند کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این خبر خاقان منصور متنبه
گشته همگی همت بر ترتیب آن جوهر سپهر کرامت مقصور گردانید و در روز دیگر قامت قابلیتش بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر منصب توقیع رونق نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص
مهمات دادخواهان مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و هیچ یک از امرا و وزرا و صدور و ایلچیان و معتمدان هیچ مهمی از مهمات
ملکی و مالی را بی وقوف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و رای صواب نمای او را در تمامی مهمات سلطانی و
انجام جمیع امور سرکار دیوانی معتبر دانند و مقرر شد که نشان اشان سلطنت آشیان و فرامین مطاعه آن خواجه
مؤتمن السلطنه و معتمد المملکه نویسند القصه مهم خواجه مجد الدین محمد در یک لحظه از پرتو انوار عاطفت خاقانی
از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده خواجه زبان حال باداء مضمون این مقال بگشاد

شب سودای مرا شد ز صبح بدید ** یافت قفل غمم از لطف فتح کلید ** دل اگر خار جفا دید خدا را منت
که گلستان وفا باز گل بخت بچید ** و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجان بپایان رسانید تا آفتاب
عالمتاب به بیت الشرف خویش گشت بصوب دار السلطنه هرات خرامید در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد بعز [illegible]
رسانید که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بقید مصادره و مواخذه مبتلا خواهد گردانید و جهت
مخلص خود تدبیری اندیشیده و بآن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسر کار استراباد رفته محاسبات سنوات سابقه
را موقوف گردانم و بقایای امور دیوانی را بحصول رسانم و بخزانه عامره واصل گردانم خواجه مجد الدین محمد بنابر ملاحظه آنکه
هر گاه خواجه افضل غایب باشد مطالب او را آسانتر خاطرنشان خاقان والا گهر سازد او را اجازت داد
و خواجه افضل الدین محمد مانند تیر از خانه کمان بیرون جسته باستراباد شتافت و در غیبت آن خواجه بلند مرتبت کوکب جاه
و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجه کمال ارتقا نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر ملازمت آن خواجه عالی گهر
بستند و رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران از دست اندازی عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ
البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال و متصدیان اشغال را در مصادره کشیده هر کس در وقت اختیار و اهتمام خواجه
نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخلی داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و هر چه دست
قدرت او بدان میرسید فرود آورد لاجرم در اندک مدتی قریب دو هزار تومان کپکی از بابت وزرا و عمله دیوان اعلی
و بقایای تحویلداران در خزانه عامره مخزون گشت و اکثر نویسندگان بنان شبی نان محتاج گشته کار ایشان بجان رسید و
از فرط مهابتش هیچ عملداری را یارا نبود که دیناری و یکمن بار از رعیتی بر سبیل رشوت بستاند و از کمال سیاستش هیچ عوانی
زهره نداشت که بمقدار سر موئی آزار بجانداری رساند شعر ** پاس عدلش رسید تا جائی ** که بروی زمین
هیچ عوان ** خرده از دست کس نیارد برد ** مگر از دست زرگران سوهان ** و خواجه مجد
الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی میگماشت و بعد از آن
تا نزدیک نیم شب با طایفه از افاضل روزگار و علمای عالیمقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف
طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبولتر میگشت و در دولتخانه خواجه مجد الدین
محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آن جناب در ترتیب اطعمه گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه
فرمودی و معتمد السلطنه با وجود این همه افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تند خوی و درشت گوی بود و باندک
چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام میگشود و امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات [illegible]
و از بد زبانی او [illegible] بیگیان و مقربان آستان خلافت آشیان میرسید و از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظا غلیظ
القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس پیوسته عدول
مینمود بنابر آن اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بستند و در کمینگاه مکر و غدر منتظر فرصت نشسته و بعد از آنکه

جناب سه سال بکمال اختیار و استقلال اوقات گذرانید مواخذ و معاقب شده از جهت [illegible] فرار نموده در رهگذر مکه مبارکه
مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ان شاء الله الموفق [illegible] ذکر
فوت بیگه سلطان بیگم و بعضی از احوال والده بدیع الزمان میرزا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر ملکه تند خوی
درشت گوی بود و بواسطه غلبه [illegible] از زوجات طاهرات خاقان منصور رخصتی تصور می نمود و هرگاه که آن پادشاه
عالیجاه صحبت با بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتر میکرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت
با خاقان [illegible] مجلس می آورد و چون این معنی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر تقصیرش
درگذشت بنابر آن ملکه حشمت شعار بغایت حزن و ملال روزگار میگذرانید تا در شهور سنه ثلث و تسعین و
ثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع الزمان میرزا بلکه جمیع شاهزادگان عالیمکان کسوت تعزیت
پوشیده و جنازه رحمت اندازه آن [illegible] مرحومه را بر داشته در گنبد مدرسه بدیعیه که بنا کرده و مقام همیشگی بود
دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام
فرمودند و هم درین سال پهلوان محمد [illegible] که داروغه و کوتوال قلعه اختیار الدین بود و با فرق رعایا و عامه برایا بر نهج مرحمت
و نصفت سلوک مینمود عالم را وداع کرده نزدیک بمزار سادات مصرح مدفون گشت عمارتی که بر سر آن مزار فیض آثار
است ساخته و پرداخته پهلوان محمد است تقبل الله تعالی منه ذکر رفتن خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان
و بازآمدن امیر علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان خواجه افضل الدین محمد چند ماه در ولایت استراباد در
ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که قصد
و تقصیر [illegible] از جانب او خاطرنشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه در باب طلبش بدار الفتح استراباد روان
گردانید و خواجه افضل دانست که اگر بپایه سریر اعلی معاودت نماید نایره غضب خاقانی که بسبب سعایت خواجه مجد الدین
اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تامل و اندیشه بنابر استصواب امیر
نظام الدین علیشیر متوجه عراق و آذربایجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل شرف ملازمت میرزا یعقوب دریافته
مشمول انعام و احسان بیکران گردیده امارت قافله حاج برای صواب نمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گزاردن حج
اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان مراجعت
اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطه جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق ملازمت خاقان
وافر [illegible] بر ضمیرش غلبه کرد و بعد از استجازه امیر بدر الدین را در استراباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنه
هرات خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس نمود که ایالت آن ولایت بدیگری از ارکان دولت
مفوض گردد تا پیش ازین آنجناب از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا اصغا نمود و پس
از روزی چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانید

در آن اثنا امیر حیدر را جهت عرض بعضی از مهمات بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون امیر حیدر از جنون بهره تمام داشت یا بی‌وقتی
گر کیفیت شراب آن اثنا را مضاعف نموده بود بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان
خلافت آشیان کاکلی کاکل را تطمیع نموده‌اند که طعامی مسموم بخورد او دهند لاجرم توهمی عظیم دارد و بقلم تدبیر این مخالفت
بر صحیفهٔ ضمیر منیر می‌نگارد و خاقان منصور از شنیدن این خبر مضطرب شد و ایلچی همعنان برق و باد باستراباد فرستاد
و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن نشان سوگند یاد کرد که این نوع معنی در
خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن ماده بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده و چون آن قاصد شرف ملازمت
امیر نظام الدین علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد زیرا که از آن
قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در دوازده روز از استراباد بهراة شتافت و سعادت تقبیل
بساط انبساط جلالت مناط حاصل کرده بی واسطه عرضه داشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صرف
و هرگز این نوع سخنی بگوش من نرسیده و بنابر آن امیر حیدر مواخذ و معاتب گشت و امیر نظام الدین علیشیر از حکومت استراباد
و تکفل امر امارت بمبالغه تمام استعفا نموده الحاح از حد اعتدال درگذرانید و خاقان منصور ملاحظه رضای
خاطر امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بشرف قبول مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی بفراغ بال در وطن مألوف
مسکن معهود اقامت فرموده بواسطه ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش در می‌افزود تا
کار بجایی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب می‌نوشت که جناب هدایت مآب معالی ایاب زبده ارباب دین و
دولت قدوه اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة انصار والله ولی الخاقانی
مقرب الحضرة السلطانی نظام الحق والحقیقة والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القضیه بعد از آنکه امیر علیشیر از
حکومت استراباد استعفا فرمود بار دیگر امیر مغول جهت ایالت آن مملکت توجه نمود

گفتار در بیان تزویج شاهزاده محمد معصوم با دختر الغ بیگ میرزا و آیین بستن طاق مراتب از پل مالان تا باغ جهان آرای

در خلال احوال گذشته مسامع جاه و جلال رسید که پادشاه‌زاده سعید میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید را
پس پردهٔ عصمت مخدره‌ای دارد که از مهر دیدار عارض آفتاب گرد ارش سپهر وار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار
فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک رفتار قامت دلکش خراش پای در
گل و بنفشه مشکین از غیرت زلف سمن سایش بغایت منفعل

نظم

دو چشمش دو آهوی مردم شکار ❁ دو ابرو دو سر فتنه روزگار ❁
رخش ساده و گیسوی عنبر لقب ❁ در او جمع شد آفتابی و روز و شب ❁
لبش رشتهٔ جان گشته زه ❁ دهانش بر آن رشته بسته گره ❁

و خاطر همایون مایل آن شد که آن
پری چهره را بحبالهٔ ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن وصلت میرزا الغ بیگ را منقاد و متابع گرداند
بنابر آن قاصدی سخن دان با تحف و هدایای فراوان جهت تمشیت آن مهم نزد الغ بیگ میرزا فرستاد و او بعد از

علی منزل

طی منازل و قطع مراحل در کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارتی لایق ادای رسالت نمود و در سر برج سلطنت و
جهانبانی را برای دری از برج خلافت و کشورستانی خواستگاری فرمود میرزا الغ بیگ آن ملتمس را بانواجب مقرون گردانید
و میراق مهد علیا اشارت علیه مبذول داشته در باره ایلچی اصناف انعام و احسان بتقدیم رسانیده و در اوایل سنه
خمس و تسعین و ثمانمائه مخدره زرنگار آن مخدره عفت و ثمار الحشمتی که دیده گردون سپهر در نظاره آن حیران ماند و عقل
که بر چهره روشن ضمیر جهت دفع اصابت عین الکمال آیه وان یکاد بر زبان راند بجانب خراسان توجه نمود و چون خبر
وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا گهر بترتیب طوی و آذین بستن شهر و کوی فرمان فرمود
امرا و ارکان دولت بسرانجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغول نمودند و در باغ جهان آرای
یراق آن کار کرده ابواب فرح و شادمانی بر روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف
بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرای کوچه و بازارها آذین بسته و چهار طاقها را فراخته چهار
آن دکاکین را بدیباهای چین و مخمل فرنگ و اطلس خطایی و تاجه هفت رنگ چار آراسته و انواع نفیسها التصویر
پیراسته که در تقریر چگونگی آن بنان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دوربیان متجاوز و اکثر
مجلس‌نشینان تتق خلافت و جهانبانی نثارها ترتیب کرده و در محفهای گوهرنگار نشسته باستقبال شتافته‌اند و در
دوازدهم ماه ربیع الاول سنه مذکوره در پل مالان بآن مهر سپهر شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط لطف و
پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آنمقدار زر و گوهر ساچق کردند که قافله نیاز از مرحله جهان رخت بربست و دست عنایت
بخشنده کارساز ابواب غنا بر روی فقرا و مساکین گشود و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرای گشتند و
تمامی آن راه که زیاده از یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و نغمه پردازان بنوای رود و سرود و
صدای چنگ و عود ادای تهنیت می‌نمودند و در سر چند قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم
نقود موفور و اجناس نامحصور نثار عماری زهره اوج نامداری می‌فرمودند و بدین ترتیب و آیین او را بباغ جهان
آرای رسانیده قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشسته و بمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزاده
حشمت قرین را بایکدیگر عقد بستند و چون مشاطه تقدیر پرده رنگ و زینت از چهره روی عروسان شبستان آسمان
برگرفت و ماه و مشتری در حجله نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنه ایشان صفت تیسیر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانه
خاص خرامید و آن قمر پیکر زهره جبین را در بر کشیده کام از وصل حاصل گردانید

بیت

بالماس تجلد گوهری سفت ❁ که شوخ تا قلم کیفیتش گفت ❁

روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانه زرنگار آفتاب را در فضای بزمگاه
برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصه ربع مسکون را مزین و منور ساختند

بیت

روز دیگر که بزمگاه سپهر ❁ گشت روشن ز نور طلعت مهر ❁

خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته
مجلس انس و بزم نشاط منور چهره خورشید قرین شاهزادگان عظمت آیین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی

دمشته رطلهای براح ریحانی بر صفحات رخسار همگنان تافت آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق اطراف آن محفل را نور و صفا بخشیده و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانیده **نظم**

چو گلگون گشت از می روی ساقی ❁ نماند از هوش مستان هیچ باقی ❁ مغنی از نوای روح پرور

برقص آورده گردون مدور ❁ مطبخیان چرب دست و خوانسالاران شیرین زبان مرزمان اطعمه لذیذه

و مطعومات لطیفه از هرچه در حوصله گنجد افزون و از آنچه باحاطه دایره احتمال درآید بیرون و فاکهه مما یتخیرون و

لحم طیر مما یشتهون می کشیدند و قافله جوع را از معده خواص و عوام انام بر وجهی که رجوع ممکن نبود می کوچانیدند **بیت**

ز هیش خود و بنها هرچه خواهی ❁ ز مرغ آورده حاضر تا بماهی ❁ و برین نهج چندین روز بساط نشاط مبسوط

بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دوستکامی نشسته بلوازم عیش و حضور و جشن و سور قیام می نمود و چون از آن

کار فراغت دست داد و لیلی بساط مناهی و ملاهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی صلی الله

علیه و آله برگشاد **ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او باشارت صوفی خلیل در مملکت**

عراق سابقا خامه واسطی نژاد تقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ایالت ولایت استراباد استعفا نمود

خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت را بامیر مغول رجوع فرمود و در آن زمان که امیر مغول در جرجان بامر فرمان

فرمایی اشتغال داشت فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه حکم همایون صادر شد که جناب اعالی الالقاب افتخار

الاعاظم و الاعیان خواجه فخر الملة و الدین مظفر بتکچی که مرجع و ملاذ اکابر مازندران بود بپایه سریر خلافت مصیر شتابد

و چون آن جناب برحسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هرات رسید بنابر سعایت بعضی از اهل سراقش

در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی

امیر سلطان احمد چوکان چی و امیر درویش محمد سوچی باستراباد شتافته بضبط جهات خواجه فخر الدین پردازند

و اولاد و اقربا و وکلای آن جناب را مواخذه و مقید سازند و امرا عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روزی

در تمشیت آن مهم با ایشان موافقت نمود آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابه عصیان

و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین بتکچی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و

گرفتاران را از بند گران نجات داده دست بی شرمی بابواب فتنه و فساد برگشاد و عالیجناب سیادت پناه

نقابت قباب سید کمال الدین اجل که از علو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت دیگر از درون حج اسلام فایز

شده هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجه شهادت رسانید و خواجه شمس الدین کرورا

که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود و در آنجا بضبط سرکار خاصه شریفه آنجناب اشتغال داشت از

عقب سید کمال الدین اجل بالبسته دام اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده نمودند از دار

الفتح استراباد متوجه هرات گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران امیر مغول تعجب فرمود و

زمام سلطنت استراباد را در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بانتزاع آن ولایت آورده

امیر مغول بجانب عراق و از آنجا بگیلان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمایه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته

بود و پسرش بایسنغر میرزا بر تخت سلطنت نشسته به تبریز رسیده و میرزا بایسنغر او را منظور نظر عنایت و الطاف

گردانیده در سلک امرای عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چند ماه در ظل تربیت میرزا بایسنغر بسر برده

روزی گرشاسپزاده را با بعضی از اعدای دولت معاهده و معاقده اتفاق افتاد و قصد کرد که قدم در طریق بیوفایی

نهاده مخالفان بپیوندد در وقت تسویه صفوف و خاتمت کوان بعثت شاه محال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل

کراتی فاق مهمات میرزا بایسنغر بود کیفیت غربت او را استماع نمود و در ساعت آن نمک بحرام را بمجلس خود

طلبیده بضرب عقش فرمان فرمود ❁ رخنه کرد و ملک سر انگندند به **ذکر مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک**

وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبه وزارت خاقان کشورگیر در آن وقت که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار

بتمشیت مهمات ملک و مال می پرداخت اگرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت عزل کرد اما از درجه اختیار

و اعتبار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چندگاه در متابعتش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی در شبکه

اضطراب آغاز نهاده عرایضه در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاده آنحضرت بنابر وفور

الفت و عنایت آن صحیفه را بمجلس تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکر و تزویر

خواجه نظام الملک افتاد و همگی همت بر دفع شر او مقصور داشته جمعی از اشرار عمال را بر تقریر او اغوا نموده و ایشان

در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مدد علت شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع و اشیاع

مقید و موآخذ گشته محصلان بهرام صولت آن جماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهت مزید اذلال

و اهانت یکروز در سر چهارسوق بلده هرات تشهیر کردند و چون ایذا و اضرار خواجه آصف شعار از حد اعتدال درگذشت

و تمامی جهات و متملکات او و اتباع او بتحواله وجوه برات داران گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت

فرموده بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را مطلق العنان گذاشتند شعار آن حال نایره رشک و حسد در

کانون درون امرا و ارکان دولت آغاز اشتعال کرد و باهم اتفاق نموده قواعد عهد و پیمان را بتغلیظ ایمان

موکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع خواجه

معتمد السلطنه رسیده بخاطرش خطور نمود که چون دست از سر انجام مهام سلطانی باز دارد محتمل است که نوبتی

عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر سریر وزارت نشانند و خواجه گر

مخالف بسته در صدد انتقام درآید بنابر آن خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا

بر مسند وزارت متمکن می گردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضه درایت تو می نهم بشرط

آنکه لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت راسخ دام

وثابت قدم بوده با مخالفان ودشمنان من طرح موافقت ویکانکی می‌نهاد ازین جهت خواجه نظام الملک اینمعنی را فوزی عظیم دانسته جانب
مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرد واساس معاهده را بقسم مستحکم ساخته روی بسرانجام مهم وزارت آورد
وهم در آن ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد
نسبت ببرادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق عناد وخلاف سلوک میدارد وبوقت مجال وهنگام فرصت در حضرت
اشرف همایون زبان بنکوهش گشاده محاسن افعال ملازمان امیر صافی ضمیر ستوده خصال بصورت مقابح اعمال
برلوح ضمیر پادشاهی می نگارد خیال عصیان نموده ومکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده
بنا علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست که خواجه مجد الدین محمد چند گاهی در سرکار سلطنت دخل
ننماید و پیش از آنکه مهم باضطرار انجامد از روی اختیار از اشتغال ملک ومال استعفا نماید ومهم برین جمله قرار
گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانید ودر روز عزل هزار دینار کپکی
انعام فرموده خلعت طلادوز پوشانید آنگاه خواجه نظام الملک باستقلال در سرانجام امور ملک و
مال دخل کرد وخاقان منصور روی توجه بجانب قبة الاسلام بلخ آورد **گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از
صحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار وتوجه خاقان منصور بجانب بلخ در ضمان تائید حضرت
پروردگار** چون امیر نظام الدین درویش علی بکرات ومرات از ثقات استماع نمود که اعتبار واقتدار خواجه مجد الدین
محمد بمرتبه رسیده که اصلا برادرش امیر نظام الدین علیشیر را التفات نمی نماید بلکه در هر مهمی که منسوب بآنحضرت
دخل می کند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف وعناد می گشاید اندیشید که اگر چند گاهی حال برین منوال
باشد شاید که تنزل قدر امیر علیشیر باو سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم قرار خاطر بر آن داد که
خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه مجد الدین محمد را از دامان عرض وجاه امرا معدلت پناه
کوتاه نگرداند مهم منجر بسلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آن
اوان در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهر همایون را کندند ونشانی در باب طلب شهزاده در
قلم آورده بآن مهر موشح ساخت ونزد آن حضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین التصور فرمود که آن نشان
از کمین عنایت خاقانی صدور یافته بنابر آن عنان توجه بدار السلطنه هرات تافت بعد از آن میان سلطان
محمود میرزا وامیر درویش علی رسل ورسایل آغاز آمد شد کرد چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید
وکیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او وسلطان محمود میرزا ارتباط
وموافقت استحکام یابد مهم بلخ را فیصل دهد لاجرم فرمان فرمود که امرای عظام براق سفر وفراهم آوردن لشکر
اشتغال نمایند ودر اثنای راه روزی از امر خلاف امیر درویش علی حزن وملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از
خواص را مخاطب ساخت وبر زبان الهام بیان گذرانید که عجب حالیست که با وجود این همه حقوق تربیت و

عنایت که مارا در ذمه درویش علی ثابتست طریق کفران نعمت سلوک داشته داعیه سرکشی دارد وچون بعضی از اهل فساد
بعرض رسانیده بودند که عصیان امیر درویش علی بی وقوف برادرش امیر علیشیر نیست خاقان منصور از صحبت
نیز دران مجلس اندک شکایتی اظهار ساخت ودر آن حین آنجناب بپایه سریر اعلی رسیده وکیفیت گفت وشنید را
معلوم نموده بغایت متغیر ومتاثر گردید مقارن آن حال خواجه غیاث الدین محمد دهدار که بفرط ذکا وکیاست و
کمال فهم وفراست بی نظیر روزگار بود وپیوسته بتصیقل کلمات هزل آمیز ومطایبات فرح انگیز زنگ ملال از
مرآت خاطر همایون می زدود پیش آمده گفت سلطانم شما بجهة بی ادبی این غلام کتابدار چه قدر الم بخاطر راه
مدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال اورا با سلاسل واغلال بخدمت برسانم خاقان
منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاده خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرموده واو همان روز بر جناح
استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات بالصوب در حرکت
آمده کوچ برکوچ برغاب رسانیده از آنجا متوجه تخت خاتون شد وخواجه غیاث الدین چون ببلخ رسیده امیر
درویش علی را برآنچه که کرده بود ملامت نموده واز وخواست که کفران نعمت کوتیف فرموده بعنایات خاقانی
امیدوار گردانید وآنجناب را از اظهار خلاف ندامت بی نهایت دست داده در صحبت خواجه غیاث الدین رغبت
باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت وچون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه دهدار پیشتر بملازمت
خاقان عالی مقدار شتافته عرض کرد که غلام کتابدار را نزدیک پایه سریر آورده ام اما در راه آنقدر که خواستم زنجیر
نتوانستم ساخت بنا بر آن اکنون اگر حکم جهان مطاع صادر شود از دو بازار جه اوی برده او را داخل کرده بملازمت
رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمود که رقم عفو بر جرائم امیر
درویش علی کشیدم باید که بی دغدغه متوجه خدمت گردد خواجه دهدار روز دیگر در تخت خاتون امیر درویش
علی را ببارگاه همایون در آورد تا شرف تقبیل انامل فیاض دریافت وبقاعده معهوده در سلک اعاظم نوئینان
منتظم شد وچون دو سه روزی ملازمت نموده غبار انفعالی که داشت بزلال مراحم پادشاهانه فرو نشست التماس
کرد که خاقان منصور منزل او را بنور حضور همایون منور گرداند تا بحسن وجهی وابلغ صورتی لوازم اخلاص وفداکاری
بظهور رساند و پادشاه بنده نواز این ملتمس را بقبول اجابت مقرون گردانیده در آن روز امیر نظام الدین
درویش علی در اردوی خود سه خرگاه که پوشش آنها از سقرلاط ملون بود برافراخت واز کثرت خیام منقش و
رنگین وبارگاههای پر زینت وتزیین آن منزل را غیرت سپهر برین ساخت وچون خاقان منصور بدان جانب لطف
حضور ارزانی داشت ودر بزم عیش ونشاط نشست همت بر استیفاء لذات گماشت امیر درویش علی از اسباب
تجمل وتکلف آنقدر حاضر گردانید که دیده بینندگان از نظاره آن خیره گردیده واز اطعمه واشربه دران مجلس
چندان موجود بود که کیفیت وکمیت آن را شرح نتوان نمود وجناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود نثار

بنظر در آورده تمامی خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد
و این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآن جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد و آنگاه
خاقان جمجاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول چهارباغ امیر برندق ارغون که در ظاهر آن بلده است از
مقدم همایون مزید حضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاده خیال یورش
حصار در خاطر آفتاب آثار پیدا شد لاجرم ایلچیان فرستاد جهت اجتماع لشکرها بجانب امیر ذوالنون ارغون و
سایر امرای ولایات روان گشتند و باندک زمانی سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند چو سپهر شد
پر از گاه و شاه انجمن ※ که هم باگهر بود و هم تیغ زن ※ ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالک سلطان محمود
میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون ارغون بنا بر اقتضای قضای ایزد سبحانه و تعالی در اوایل
فصل بهار که سپاه ریاحین دار زمانه باطراف بساتین و کنار جویبار روی نهاد و بلبل بی تحمل بعشق سلطان گل گرفتار
گشته رخت شکیبایی بباد فنا داد خاقان مظفر لوا عزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرموده و امیر نظام الدین
علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور نهضت نمود و در منزل شاهو بعرض سپاه ظفر
دستگاه مشغولی کرده و در آن روز بنابر التماس اهل فساد امیر درویش علی مواخذه شد و خاقان منصور او را
مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در بلده آن قلعه نگاه دارند آنگاه رایات نصرت آیات عازم
ارهنگ گشت و غبار مراکب تیزرو از ایوان کیوان در گذشت و چون سلطان محمود میرزا
برین معنی وقوف یافت با لشکری تیغ گذار جوشن ور از حصار شادمان بیرون آمده بجبال ختلان
تحصن جست و خسرو شاه را از قندز پیش خود طلبیده برادرانش امیر ولی و پیر ولی را بمحافظت آن بلده
مقرر ساخت و چون قصبه ارهنگ از نزول خسرو جمشید فرهنگ رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت
سلطان ویس میرزا و امیر جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا وخش عنان یکران باز
نکشیدند و اموال متوطنان آنجایی را عرضه نهب و تاراج گردانیده و سالما غانما باز گردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست
که از آب عبور نموده و بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد و حسام خون آشام
از نیام کشیده و اعدای دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد اما چون آنحضرت بسبب مرض نقرس و وجع المفاصل
مجال سواری نداشت و امیر ولی در قندز رایت خلاف و عناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع
نهضت همایون شده گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود زحمت پا محاربه سلطان محمود میرزا را آسان
پنداشتن از رعایت طریقه حزم مستبعدست زیرا که هرگاه رایات ظفر پناه بدان جانب آب شتابد برادران
امیر خسروشاه که در قندز نشسته فرصت نگاه داشته گذرهای آمویه را محافظت خواهند نمود و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر
از عبور مانع خواهند بود بنابراین خاقان منصور در باب امضاء آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری دست داد که اضطراب رایی

امیر محمد برندق پیوسته حرکت رایات نصرت آیات بجانب قندز اتفاق افتاد و تبیین این مقال آنکه امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون
که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود و بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از
سپاه تیغ جنگ بآن بلده رسیده و از غایت غرور پیش از آنکه همه سپاه هزاره و نکودری بدو پیوندند با شصت نفر از
دلیران جلادت اثر روی بارهنگ نهاده و خبر توجه و قلت لشکر امیر ذوالنون بقندز رسیده امیر ولی با هشتصد مرد
مکمل مسلح سر راه بر آن جناب گرفت و امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد و حدت دشمن نیندیشیده
مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلت اند اولی آنست
سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال ننهند [illegible] بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف
می باید داد بجایی نرسید و آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت در حمله اول
جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار
بر پیکار اختیار کردند و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفتند منهوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین
بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده
عنان بصوب قندز باز گردانید و جمعی جراحان را طلبیده معالجه زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر
بخاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نخست بقلع قندز شتافته مهم برادران امیر
خسروشاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از ارهنگ کوچ کرده متوجه قندز
گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب بنگی مضرب سرادقات سلطنت و اقبال شد و
عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که نیر عالم افروز بر فراز چهار
نیلگون گردون تیغ زر نگار از نیام افق برمی کشید تا وقتی که سپر سیمین هلال بر سپهر ظاهر و هویدا می گردید دلاوران
لشکر منصور بپای جلادت نزدیک بجنگ صف قتال می آراستند و مردم شهر بر زیر برج و باره از سر جان گذشته کمانی
است پس لیس گران بری خواستند تیر دلدوز ترک بر تارک سرکشان می دوختند و پیکان خارا گذار از شعلات جانها
سوز در فضای هوا می افروخت غرش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش پردلان می رسانید و برخش جوان مانند
ور شیران سربان گروه جان را از آسیب رخش تن میرباید **نظم** ز باریدن تیر همچون تگرگ ※ بهر گوشه برخاست
طوفان مرگ ※ ز غریدن کوس خالی و [illegible] ※ نهان گشت از دیده روی فراغ ※ و چون سلطان
محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از ارهنگ معلوم نمود و قضیه محاصره قندز را شنود دو هزار سوار از دلیران
روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه بمحمد ایلچی بوغا که از سایر امرای حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز
داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا مشغول
آن خدمت شده و در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب آمویه عبور نموده هنگام شب بیکبار ارادو

همایون رسیده و بنابر آنکه لشکریان مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقانی رسیده و از نزدیک یکدیگر فرود آمده بودند
را اطناب در اطناب کشیده محمد ایچی بوغا شوانت که معسکر فیروزی اثر درآید و بخیال آنکه هرگاه سورن اندازد شاید که
جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و بدین جهت آشوبی در اردو وقوع یابد آغاز فریاد و فغان کرد
چون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار بامرا و بهادران رسانیدند که احدی از جای
خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایچی بوغا دید که فایده بر آن غوغا مترتب نمی‌شود دم
درکشید و عنان او بار الصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امرا و سرداران را مجتمع ساخته
نظر التفات بجانب ابوالمحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده سعادتمند را بانعام اسب کوه پیکر و سمان نورد سرافراز
گردانید و فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایچی بوغا نهضت نماید و ابوالمحسن میرزا برحسب فرموده روی
بر آورده و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر بمدد ارسال داشت و ابوالمحسن میرزا در کنار آب بمخالفان
خذلان مآب رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال التهاب دادند و محمد ایچی بوغا معاودت در چهره
بخت خود ندیده عنان بوادی فرار گردانیده و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای هیجا بساحل نجات رساند و آن
که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شست قضا گشاد یافته رونق حیات او را غریق لجه فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر
از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالمحسن میرزا وزیده و از اتباع محمد ایچی بوغا قریب هشتاد نفر در کنار آب
بباد دادند و جمعی دیگر بزخم پیکان قدر اندازان دلاور روی بعالم عقبی نهادند دریای جیحون از خون کشتگان رنگ لعل
بدخشان گرفت و ریگ بیابان از بسیاری جیفه آن روز برگشتگان بهمت تساوی پذیرفت و شاهزاده مظفر لوا
خرمن زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته و رخساره همایون بانوار فتح و فیروزی افروخته بمعسکر همایون معاودت نمود
و خاقان منصور بهیج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگار خویش بگشود و چون جمعی از مردم سلطان
محمود میرزا که در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شده بودند بخشید و از کنار آب جیحون کوچ کرده در چهارباغ خسروشاه که در حوالی
قندز است منزل گزید ذکر مصالحه خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایات نصرت آیت در
ضمان عنایت معبود چون گردنکشان مسور کرد محمد ایچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا رسید مجدد از ندیم پادشاه
سعادت انتما تحقیق انجامید که در مبارزت خاقان منصور غیر ضرر فایده مترتب نیست **نظم** هر که با فولاد بازو پنجه
کرد ❁ ساعد سیمین خود را رنجه کرد ❁ بنابر آن طالب صلح و صفا گشته جهت انبساط بساط الفت و
رفع غبار مخالفت عالیجناب سیادت پناهی نقابت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خانزادگان
بمزید جاه و جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت
بمضمون کلمه همایون و ان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایه سریر اعلی شتافت و خاقان
منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی شرط رسالت بادا رسانیده و در باب تمهید مصالحه

و ابواب الفاظ لطایف معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنابر کمال ارادت بجانب آن دودمان سیادت انتساب آن التماس را
قبول امضا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیه صلبیه خود را که در پس پرده خلافت مستور دارد در سلک
ازدواج خواهرزاده خود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هرات فرستد و بجهت الوقت امرا و قنداهار آنچه و شایان
بدان رسد بر سبیل پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون را از قید غم نجات داده بمجلس و کرم درگاه
عالم پناه رسانند آنگاه مواکب گردون مراتب روی بمستقر سریر جاه و جلال آرد و سلطنت مملکت حصار شادمان
و ترمذ و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارد و چون این خبر بهجت اثر بامیرادان
امیر خسروشاه رسید طنطنه کوس بشارت بمشرکاه اثیر رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون
را از مجلس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و برسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشی که لایقه و شایسته
آن رابطه مرتب ساخته مصحوب جناب امارت مآب امیر محمد بافرکه شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان
والاجناب فرستادند آن حضرت امیر ذوالنون را منظور نظر رحمت گردانیده پرسش فرمود و آن جناب بتقبیل قوایم
سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بنیاز شناخت امرا قندز گشوده ملتمس مبذول افتاد و امیر محمد بافرکه از انفعال
شرمنده و سر انفعال در پیش افکنده بشرف بساط بوسی دریافت و خشک شده نهال امیدش از عواطف خاقانی بروح آب
دولت و حشمت طراوت و پرورش پذیرفت بخلعت عفو و امان و رخصت قابلیت امیر محمد را فرو پوشانیده و جهت امیر
و امیروالی خلع طلا دوزی فرستاده و امیر محمد بافرکه را بجایه خاص و اسب با زین مرصع اختصاص داد و رخصت مراجعت ارزانی
داشت و هم در آن ایام امیر بزرگ ترمذی بانعام اسب و زر و نفایس تبرکات دیگر محظوظ و مباهی و مقضی المرام
روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و بنابر آنکه در باب صلح مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه
عالیجاه نیز جناب سیادت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور از تنظیم مهام
و امور فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر زده امرا و
لشکریان تمام صحرای خلم و خرم و ساریاغ را احاطه نمودند و جرگه روان شده چند شبانروز جانوران شکاری
می راندند و در منزل بیدوشاه موجرگه بهم رسیده ده پانزده هزار آهو و نخجیر جمع گشت و شاهزادگان عظام
و امرای ذوی الاحترام برحسب اشارت خاقان گردون غلام نوبت در آن قمرغا تاخته از زخم تیغ تیز و شمشیر خونریز بسیاری
بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سپاه لشکریان بازگردانیده تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند
و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بعهده برجی کامگاری حیدر میرزا ارزانی داشت
و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را جهت تمشیت مهمات آنجایی در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایات
نصرت آیات کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامران و کامیاب از آب مرغاب عبور نموده و از
دهنه کذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرمود بعد از آن باندک زمانی انامل تقدیر ایزد تعالی

سیل ملالی بر رخسار اقبال خاقان بی‌همال کشید و سلطان اویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان
منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح پرفتوح شاهزاده
را باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام شاد ساختند و از سلطان اویس میرزا یک پسر ماند محمد سلطان نام و مادر
این پسر سلطان بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با والده خود در قید حیات است و در
ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر می‌برد

ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت حضرت خاقانی و مواخذه شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد کینه جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امرا ابوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل
از امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام
الملک گذاشت خواجه مذکور بامعالی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت برتر نهاد و در روزی چند
بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف بوده بعد از آن درجه که امرای عظام مهر زده دست تصدی او در رتق و فتق
و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و ایلچیان طوعاً و کرهاً مراسم اطاعتش
بجای می‌آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش سر برده منشیان در فرامین مطاعه لقبش را امین الدوله القاهره
قلمی می‌کردند و بی‌شائبه تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و
علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر می‌کرد هرگز حاجب و دربان بر در خانه خود نمی‌گذاشت و هرکس را مهمی پیش می‌آمد
هرگه میخواست پیش خواجه رفته حال خود را عرضه می‌داشت اولاد امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین
و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن سیرت و صورت آراسته و نهال وجود ایشان از
صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و
طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان
جلادت و سپاهی گری گوی مسابقت از امثال و اقران می‌ربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و اختیار پدر
بزرگوار در سلک ایلچیان و مقربان خاقان عالمیان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام عرض کرده مهمات خاص
و عوام را بانجام می‌نمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش در درجه کمال یافت بنابر آنکه
کینه از خواجه مجد الدین محمد در خاطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایه سریر اعلی کما هی
زبان بتفتیش می‌گشادند و محاسن افعال آن خواجه ستوده خصال را در صورت مقابح باز نموده کثرت تمول او را
شرح دادند بحکم من سمع کمن نقل بعضی از آن سخنان در خاطر خاقان عالمیان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت
بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور در باغ قشلاق فرمود منهیان از اردوی
همایون کیفیت تغییر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد قلمی نموده و آن جناب متوهم گشته در گوشه اختفا

منزل گزید و بعد از آنکه ماهچه علم ستاره حشم از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین
محمد خفیه با امرا برلاس شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد و
برلاسان در مقام معاونت و مظاهرت آن جناب آمدند و چون خواجه نظام الملک از آن معنی وقوف یافت نقوش مهمات
انگیخت و نقش تدبیر بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان مسعود میرزا
بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال بنیانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایر دوران برج
خلافت و کامرانی را کان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق سخنان درشت که در اثنای یورش مذکور
گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیه مذکوره ضمیمه رنجش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود مجزم
گردانید و چون این دو امیر سخن خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند مبذول فرمود
اما خواجه مجد الدین محمد از خوف دوراندیشی بکتابت امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع
گشته بجناب افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و آن جناب با خاقان کامیاب ملاقات نموده
بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خوشنودی
رعیت و سپاهی است او را تربیت می‌باید نمود و سخنان ارباب غرض را در باره او بسمع رضا نمی‌باید شنود و خاقان
منصور زبان بقبول گشاده جناب مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان
تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیله امرا برلاس بشرف بساط بوسی سرافراز گشته
هشت هزار دینار کپکی پیشکش کرد و بنود قرات در مجلس اول سوء مزاج شهریاری نسبت بخود فهم نموده از بیرون
آمدن پشیمان گشت اما چون بتقدیر ملک قدیر بهانه روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت ملازمت را
نموده هم در آن هفته آخر روز جمعه حضرت خاقانی در چهار کوشک که در حوض بزرگ باغ جهان آرا در بزم عیش و نشاط
نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد را طلب فرموده امرای عظام را بمواخذه و مصادره
ایشان امر فرموده امیر محمد علی اتکه مصحوبی خواجه مجد الدین محمد مقرر شده بود و آن جناب را گرفته بخانه خود برد و بعضی
دیگر از اعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین مقید
و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت بر وجنات احوالش
تافت و امیر محمد برندق مدت یکسال در حبس ماند بعد از آن خاقان عالمیان او را مشمول نظر عاطفت ساخته و
از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جیبه زرد و زی و افسر نوروزی سرافراز گردانید و به دستور پیشتر بمنصب امیر الامرایی
بوی عنایت کرده در باره آن امیر عالی گهر لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجد الدین محمد بیش از
روزی چند که در خانه امیر علی اتکه در بند بود خاقان منصور بپرسش او امر فرموده میرزا سلطان احمد و امیر ناصر الدین
عبد الخالق فیروزشاه و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و

اولاد و سایر امراء و وزراء و ارکان دولت متوجه باغ الچکیان در دیوان خانه باغ جهان آرا نشسته و امیر محمد علی آنکه خواجه مجد الدین
محمد را با بندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بنفس یا باغوا خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان بتزویر گشاده
تعداد معایب خواجه مجد الدین محمد کردند و آن جناب بدلی قوی تمامی سخنان بد اندیشان را جوابهای نیک گفت و هر جمع
ادعاها کردند بکذب و کین باز بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز گشته آخر الامر محمد عمرو آبادی
را که عملداری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجد الدین محمد نشست و آنجناب روی بامرا آورده گفت
کسی را معارض من ساخته اید که هم کفو من باشد تا اگر درشتی گوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمرو آبادی بر زبان آورد
که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من حلال اصلم و مادر تو مملوک خواجه پیر احمد است خواجه مجد الدین
محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی بامرا و ارکان دولت که همه با او در مقام عداوت بودند آورده گفت
آنچه بجای شماتت اعتراف می نمایم مرا از معارضه عمرو آبادی معاف دارید آنگاه بنا بر اشارت اعدا سطری چند
نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک واقع شده و گناه خود اقرار دارم و امیر محمد علی توتکی
او را بمجلس باز برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا بپایه سریر اعلی شتافت و کیفیت خطی را که از خواجه
مجد الدین محمد ستاده بود عرض نموده حکم حاصل کرد که تفحص جهات و متملکات آن خواجه حمیده صفات پردازند و خواب
و خواص او را در شکنجه کشیده آنمقدار زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه و ظروف مرصع و چینی و اوانی و ظروف
چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقش رنگین ظاهر شد که مرکز شمه آن در خزانه خیال هیچکس نگذشته بود و چون
آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجد الدین چنان بود که هرگاه
تحفه نفیس بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند و اکنون چنان معلوم می شود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام
الملک چون این سخن شنود بعرض رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجد الدین محمد را شکنجه نکرده ایم این همه تحف
و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر او را تعذیب نمایند دیگر اشیا نادر ظاهر شود خاقان منصور نخست
باین امر همداستان نشد و آخر الامر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم فرمود اما فرمود که باید ملاحظه نمایند که آسیبی
بجان او نرسد و جزم دانید که هر کس در قطع رشته حیات خواجه مجد الدین محمد سعی کند کشته خواهد شد خواجه نظام
الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد ازین سخن فهم کردند که رای همایون متوجه آنست که نوبت دیگر خواجه مجد الدین
محمد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان
خواجه مجد الدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی معتد به از وی حاصل نمی شود کس
نزد او فرستاده گفتند که اگر تو متقبل شوی که در عرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان اعلی فرود آوری ما ترا مطلق العنان
می سازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریقه امداد و معونت مرعی می داریم و چون خواجه مجد الدین محمد مخلص خود را
منحصر در قبول این سخن دید بر طبق مدعای اعادی تقدیم رسانید و از بند نجات یافت اما هم در آن هفته نظام الملک

وجه قبض را تحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلطاء اتراک و شاکره میتکان بحواله نمودند و بنا برآنکه سرانجام وجه متعذر بود خواجه
بنود و هم به بی ناموسی سرایت می کرد کرت دیگر در گوشه محنتی گشت و عراق رخش حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم ترک
بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد و هم درین سال امیر نظام الدین درویش علی رخصت حج یافته بکعبه
توجه فرموده اما خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل تبوک رسید فی ذی حجه سنه تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را
اجابت کرده متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویش علی بگزاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة
رسید و اوقات دیگر بر مسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم محبت شیم خواهد گشت ان شاء الله تعالی **ذکر سلطنت بدیع الزمان**
میرزا در مملکت استراباد و پاره شمه از وقایعی که در آن اوقات بابرکات اتفاق افتاد چون زمام
ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاهزاده عظمی مرتبه تا استراباد
شتافته رایات دولتش سمت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل و پیشکشها بآستان
سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده مسلک طریق اطاعت و انقیاد و مدح دادند
و بدیع الزمان میرزا ببسط بساط نصفت و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده
بود قیام نمود و دست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا و جمهور برایا بگشود امیر شمس الدین محمد بن
عباسی را از پایه سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرایی و اختیار ملکی و مالی و حسب وکالی را بوی داد و زمام امر وزارت
و صاحب دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و مشاغل
ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت چون
هرج و مرج بامور دولت سلاطین آق قوینلو راه یافته بود بسیاری از امرا و ارکان التجا بشاهزاده آورده علم
از ایوان کیوان در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بنا بر تحریض امرا آذربایجان فی شهور سنه تسع و تسعین و
ثمانمائه قصد تسخیر آن ولایت کرده از استراباد بدان صوب شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد
استماع نمود بجانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود و از جمله عظایم امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا
در استراباد دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین احمد پیکی که از حبس قلعه اختیار الدین نجات یافته
بوطن مألوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد بحکم شاهزاده که بنا بر اغوای امیر محمد امین عباسی و خواجه
شمس الدین محمد معز الدین صدور یافت سوا خدا گشته شربت شهادت چشیدند و چون خلق کثیر از مردم جرجان بآن
دو خواجه عالیشان ارادت بسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولدارشد خواجه شمس
الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت
مظفر حسین میرزا گشت و در سلک امرای عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد عباسی
شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بد آموزی کرده بسلوک طریق

مخالفت ولات منتهیه و ترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه داروگیر ابواب شیم بر روی اهالی دیار خراسان بگشاید
آن فرمان واجب الاذعان باسم میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و
شاهزاده در امتثال آن مثال کمیدور زدر اهمال و امهال نموده آخر الامر بموجب استصواب زمره از امرا و خواص که
اعتبار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود گردن جناب امارتمآبی فرمان فرموده امیر حسین قلی چخاکش بموجب فرمان
عمل نموده بند گران بر پای محمد امین نهاد و او را مصحوب خود کرده متوجه دار السلطنه هرات گشت چون خاقان
منصور خبر آوردن امیر محمد امین شنود نشانی بنام حسین قلی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایه سریر اعلی فرستد
و این نشان در رادکان بامیر حسین قلی رسید و حسب الحکم بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ
رسیدن سر امیر محمد بهرات این بیت در سلک نظم کشید **بیت** عالمی را گشته سوی شهر آورده سر ⁂
انچه آورد فتنش را همان تاریخ بود ⁂ و چون خبر قتل امیر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد
برادر او دیگر نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندز برافراشت
و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین [illegible] تعلق
گشت و مقارن آن حال رایات همایون فال خاقان بی همال بجانب حصار شادمان در حرکت آمده سلطان بدیع
الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب شد **گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند و حصار و نهضت رایت
نصرت شعار بعزم تسخیر آن بلاد و امصار** درین نوبت که صورت پرستی ⁂ زند هر کس بنوبت کوس هستی
زمستان در چمن رخت از نه بنده ⁂ ز تاثیر بهاران گل نخندد ⁂ گر از گردون نگردد نور خورشید
کبود رونقی بازار انجم ⁂ مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر سلطان سعید بود
در بلده فاخره سمرقند سلطنت می‌نمود در غره ذی قعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه از دار غرور بسرای راحت
و سرور انتقال کرد و میرزا سلطان محمود میرزا از حصار علم نهضت افراخته سمرقند را در حیز تسخیر در آورد و در ماه
محرم سنه تسعمائه آن پادشاه عالیجاه نیز درگذشت و پسر ارشدش بایسنغر میرزا در سمرقند پادشاه و فرمانفرما
گشت و برادر خوردتر خود میرزا سلطانعلی را که داعیه مخالفت داشت گرفته میل کشید لیکن بسبب مداهنه بعضی که
مباشر آن امر شنیع بود آسیبی بنور دیده شاهزاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود سلطان مسعود میرزا
که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آن حضرت خبر یافت در آن ولایت سکه و خطبه بنام
خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود امیر خسروشاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران
امیر سعید ترخان [illegible] انتظام داشت و چون تربیت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده در اواخر دولت
سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان اعلام ایالت می‌افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیه استقلال
پیدا کرده اگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورده اما آخر الامر به بسیاری اسباب

اجل

جلال و فزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشت و از حکم و فرمان سلطان مسعود گردن پیچیده نخوت و جبروت و عظمت و
بادربوت از حد در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایات گردید
و پس از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و در صولت با شیر ژیان و ببر دمان دعوی مساوات
می‌نمودند بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمائه عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و سرعت
همعنان برق و باد و هبوب [illegible] بدو فرستاده سلطان بدیع الزمان میرزا پیغام داد که با سپاه جرجان متوجه
کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعدای دولت قاهره کمر سعی و
اهتمام بر میان بندد و چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید بدیع الزمان
میرزا الحق در اطاعت فرمان واجب الاذعان تغافل ورزید و آخر الامر ملاحظه رعایت حقوق ابوت نموده متوجه
اردوی همایون گردید و زمام سود ولایت جرجان را در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار محمد مؤمن میرزا نهاد و
با محمد مسعود از استراباد بیرون آمده عنان گران بطرف آب آمویه انعطاف داد اما خاقان منصور چون
قطع منازل و مراحل فرموده بحدود قبة الاسلام بلخ رسید شاهزاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل
فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت پادشاهانه و منظور انظار عاطفت خسروانه گردیدند و چند روز در آن [illegible]
[illegible] درنگ کرده یک فرسخی بلخ ذات معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی از آنجا بعزیمت عبور آب
و مرور بر ولایت حصار بسمت سنگ ریزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسروشاه لشکری
جلادت اثر که حشری [illegible] منتظر فراهم آورده و داعیه کرده که بعد از گذشتن لشکر دشمن شکن از آب گذرها
مضبوط سازد و بقصد نهب و تاراج ممالک محروسه اعلام اقتدار برافرازد بنابر آن خاقان عالیمکان با امرای
عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن دانست که بعضی از شاهزادگان رستم توان را با فوجی از
جنود مظفر لوا جهت دفع خسروشاه بجانب قندز ارسال دارد و آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان
را بحیز تسخیر در آرد و درین اندیشه بود که آن خدمت را بکدام یک از اولاد امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان
بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسید و بشرف دستبوس حضرت والد بزرگوار استسعاد یافته بموجب مزید استعداد
شاه و سپاه گردید خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی را با امرا و فوجی از امرای ظفر اقتباس و بسیاری
از لشکر قیامت هراس کرده جهت مقابله و مقاتله خسروشاه بطرف قندز روانه ساخت و بنفس همایون از
رود جیحون عبور نموده در حدود قریه‌ها اعلام اقتدار برافراخت و مردم آنجا بی‌هواداری سلطان مسعود میرزا از
ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و ساوری قیام ننمودند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال
یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه بود بباد غارت و تاراج بر دادند و از آنجا سلطان مسعود میرزا چون قرب

وصول موکب همایون را استماع نمود قلعهٔ حصار را با میر محمد باقر و بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی نهانی
سپرده خود در نفس شهر توقف کرده بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت اوقات می گذرانید و خبر این
شاهزاده بعرض خاقانی رسیده از جا بر جناح استعجال بجانب حصار ایلغار فرمود و پس از قطع منازل در
صبحی که لوای شعاع آفتاب در فضای سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچه رایات ظفر مآب بر آنکه جوزی که از آنجا تا حصار
یک و فرسخ مسافت است پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان
بطرف دره وزارت گریخت و خاقان منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا
را با جمعی از امرا و یکهای و قوچی از عساکر نصرت نشان بتعاقب دشمنان روان کرد و شاهزادگان ایلغار نموده
سلطان محمد میرآخور که قراول ایشان بود در دره وزارت بجنداول جنود سلطان مسعود رسید و همین که ایشان
غبار جنگ و شیون ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر
ساخت اما حسب تقدیر بزخم شمشیری که از اعدا از پای در آمده ببرش و دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاهزادگان
جهان بان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بطرف
الجبل هزده جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری مینماید صعود نموده و چون درین کوه برف بسیار بود از
جنس نمد و پلاس هر چه همراه داشته بر زبر برف گسترده و از آن جانب کوه پایان شتافته عنان عزیمت بطرف
شهر سبز تافته بناء علی هذا ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا اصلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و
سیم جمادی الاخری باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرآخور تأسف خورده
اقربا و اتباع او را بپرسش و نوازش مفتخر و سرافراز گردانید و همان روز امیر عمر بیک و سلیمان ترکمان بموجب
فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان آن حدود توجه نموده خاطر دور و نزدیک و ترک و تاجیک
را بعواطف پادشاهانه تسلی بخشیدند و بعنایات نهایات و عواطف خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام
ولایت حصار شادمان خرم و شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التماس بنده بسده رو اشتمال کرده در
ظلال لطف و احسان نگران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع نفاذ
پیوست که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه یکدانه جو و یک من کاه متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد و
اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض سرکشی سری و بجرم سرتیزی سروری تلف خواهد گشت و در روز پنجشنبه بیست
و چهارم شهر مذکور اردوی حضرت بزرگ از جدی کوچ کرده موضع سمجک محل نصب سرادقات سلطنت و استقلال
شد و همان روز حکم جهان مطاع نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده
فریدون حسین میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید ارغون از آب عبور
نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از آن جانب آب و مظفر حسین میرزا ازین طرف توجه

وجهت ساختند و بوفا باعث و مخالفت و فساد امیر خسرو شاه پرداختند و روز شنبه بیست و هشتم کمی از نوکران مظفر حسین میرزا
جمعه نام بپایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را به مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود
رسانید مضمون آنکه خسرو شاه قدم نجات و جسارت از قندز بیرون نهاده و خاطر بر مقابله و مقاتله سپاه ظفر دستگاه
قرار داده اکنون بهر نوع که حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انخفاض را ایلچی گشته طریق احتشام سلوک دارد و چون
پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع
الزمان میرزا پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسرو شاه روند و صورت جمعیت او را بپریشانی مبدل گردانند
و در روز یکشنبه بیست و هشتم قاسم سلطان ولد سیدک خان که از اعاظم خوانین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصه
آفاق بود اقبال دار به درگاه خاقان جم اقتدار رسیده بتقبیل انامل فیض بر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان
منتظم گردید و در همین روز امیر مضراب برلاس ولد امیر شیخ عبدالله که بعنوان امارت میرزا سلطان مسعود بپرداخت
باستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک قراولان خویش انتظام یافت و در روز دوشنبه
بیست و نهم موکب همایون از سمجک نهضت نموده موضع اقبالش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و
در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان میرزا پیوسته خسرو شاه از مقاومت عاجز
شده و روی عزیمت بکله مرتبت بجانب حصار قندز آورده و شاهزادگان نوئینان او را تعاقب نموده آن قلعه را
مرکز وار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما در میان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان
اندک نقاری واقع است زیرا که چون خسرو شاه بعد از پیوستن مظفر حسین میرزا ببدیع الزمان عنان از معرکه قتال بوادی
فرار تافته مظفر حسین میرزا بر بدیع الزمان میرزا مفاخرت می نماید و میگوید که در حین سواری نقاره زده بلند آواز کلاه شرف
ابواب بساط و او برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد مهم حصار را بتبلیغ فیصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه
مرقوم کلک بیان می گردد و من الله الاعانة و المدد **ذکر محاصره قلعه حصار و بعضی دیگر و سوانح روزگار** در آن اوان
که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود و لایق آن و سزاوار چنان می نمود که امیر محمد باقر و محمود برلاس و درویش
علی بسر دین با اتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه طاعت در گوش کشیده و غاشیه متابعت بر دوش گرفته بپایه سریر خلافت
مصیر شتافتند و طبول رزم نبازند و نقاره برداشته در سلک سایه بخت کان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما آن جماعت را
رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او درین امر مانع آمده پای در دامان استغنا پیچیدند و پشت بدیوار تحصن
حصار باز نهاده و ستو جو در که عالم پناه نگردیدند بناء علی هذا صباح پنجشنبه غره ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ گیتی
گیر دیده متحصنان قلعه ستیز را خیره ساخت و شعشعه برق جمشید خورشید لوامع کند تسخیر ساحت حصار فیروزه
کار گردون انداخت فرمان قضا شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که از امرا انجم سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی اکه
و شاه حسین جانباز و عبد اللطیف جان نثار و حسن علی قزاق و یوسف ایوب و امیر بیگ ترکمان و شکری و روی جهانگیر و سلیمان

زکمان دوده ست محمد بخشی و بجرکه عزاولی با غلبه سپاه از پیاده و سوار گرد قلعه حصار را محل لغب خیام ظفرانجام ساختند و مورچلها بخش
کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پرداختند والحق آن حصاریست که در رفعت و حصانت شبیه قلعه خیبر و سد سکندر و
خندقی عمیقش بسان عرصه همت ارباب کرم عریض و پهناور **نظم** فضا کنگرش را ببرج زحل ٭ بیابان برآورده چندین
محل ٭ ته خندقش از زمین در مغاک ٭ دو چندانکه از چرخ تا روی خاک ٭ القصه سپاه نصرت
پناه آن قلعه رفعت دستگاه را مرکزوار در میان گرفته و اسباب حصارگیری ترتیب داده و عراده و منجنیق نصب کردند و
از جانبین دست بدم انداختن تیر و سنگ گشاده لوازم محاصره و محاربه بجای آوردند کمانهای رعد در غرش آمده آتش در خرمن
جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از آشیانه کمان پرواز نموده در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز
برین منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید و قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه
حسن عطار که از اولاد و نبیره مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در چغانیان برسند هدایت و ارشاد تمکن داشت
فرستاده التماس نمودند که بپایه سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه حسن
برحال آن فرقه ترحم نموده باردوی همایون خرامید و بوسیله سده و عظام مجلس خاقان گردون غلام درآمده بتقبیل انامل فیاض
افراز گردید و گناهان محصوران را درخواست نموده خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخته و خواجه
بقلعه رفته مژده امن و امان و عفو و احسان رسانیده سلطان حصار فرخناک و مسرور گشته و اظهار اطاعت و انقیاد
کرده آنچه درست مکنت ایشان بآن میرسید برسم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و اکثر پایه
اساس شتافته بشرف بساطبوسی سرفراز گشت و بپوشیدن خلع فاخره سرافراز شده دست مراحم پادشاهانه سایر حصاریان
را خلعت بخشش بخشایش پوشانید و زلال مکارم خسروانه غبار مکاره و عناء آن فرقه را فرونشاند و قواعد صلح و صفا محکم
شده خواجه حسن باصناف الطاف بدیع اختصاص یافت و امیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مستقضی المرام
بقلعه شتافت **بیت** منهی اقبال درین کهنه دیر ٭ غلغله انداخت که الصلح خیر ٭ و امرای حصار
قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفرآثار مخدره سراپرده عفت را که سلطان محمود میرزا نامزد حیدر محمد میرزا کرده بود
روانه نموده بدار السلطنه هرات فرستادند و میرزا سلطان مسعود را بسلوک طریق اطاعت و انقیاد تحریص و باعث شوند
و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفرالدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان
مسعود بود و التجا به سده ارم اشتما کرده شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را منظور نظر لطف
و اشفاق ساخته بدیوان امارت بهره ور و بمواجب مناسب تعیین فرمود دیگر آنکه قدوة الصدور الاعاظم میرک جلال
الدین قاسم والد مولانا شمس الدین محمد امین که ابا عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین جنت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان
داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب بر نعش او نثار
گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بر نهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین بتجهیز و تکفین کردند و

سی سوار مسلح مکمل نظر محمد قبادیانی با شش پنج نفر او را بتیغ برده در مزار خواجه ابوالنصر پارسا بخاک سپردند حیات مبارکش
پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم فرموده **بیت** چو رفت روز برات از جهان دعاخوانان
بماند سال وفاتش دعای روز برات **ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت حصار شادمان بجانب قندز و بقلان**
چنانچه سابقا خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسروشاه وقت مخالفت پادشاهزادگان در خبر گشت خویشتن
و چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان با عساکر ظفرنشان
اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگ می ریخت آتش داوند و شعله گیرودار بقلعه سپهر دوار رسانیده و دست جنگ
ناوک و عده گشاده بنا بر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار
باتمامی شاهزادگان و امرا عنان عزیمت بدان صوب تافت و سواری قبادیان از غبار موکب نصرت نشان عطرآگین گشت
فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شد و امراء تواجی کشتیها بر گذرهای آب آمویه جمع گردانیده بکنار اردوی همایون
چند کشتی دیگر تراشیده در معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند و در اثنای گشتن کشتی بموضع بستن پل
و بشدت هرچه تمامتر کشتیها هم جسر خورده اکثر آنها را درهم شکست چنانچه از شدت کشتی زیاده از سی چهل عدد سالم نماند
بنابراین فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست بود ازین کنار آب
تا جزیره جسر بسته بگذرند و کرت دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جو و تک و پوی مثل این جایی پیدا شد
جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافتند بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر
جسر بر آن طرف آب کشیده از آب بگذرند اتفاقا در آخر همان روز شتری در آب افتاده از آن جانب بیرون رفت
لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از آن آب می توان گذشت و خاقان عالمیان همان زمان از آنجا عبور فرمود و
شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز بمتابعت از آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچ در جزیره نماند در روز یک
بیشب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض عنایت
ملک وهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده والا در آن شب در جزیره مذکوره توقف واقع میگشت همه را
طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت ولاعجب **بیت** بود هر کرا لطف حق راهبر ٭ ز طوفان دوران سلامت
گذر ٭ القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در حوالی قندز در تلاطم درآمد سیلاب رعب و هراس اساس
بنای امیر خسروشاه را اندراس داده از مقام غرور و پندار بنگاه تنزل علی التعاقب و التوالی قاصدان بخدمت آن آستان
خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که قدر سیده ازان نازلتر است که با خدام خاقان منصور
در معرض مقابله و مقاتله درتوانم آمد و جرات و جسارتی که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر
زلال الطاف خسروانه و فازلات این بیچاره را باب عفو و اغماض شسته و شوید هرآینه حلقه چاکری در گوش
کشیده مادام الحیات قدم از جاده خدمتکاری فراتر ننهم و چون موکب همایون از آنجا مراجعت فرموده و بقبة الاسلام

مع نزول اجلال واقع شود عیدگاه عالمپناه و شتافته دیده رمد دیده را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهم خاقان منصور از آب
مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی امیر خسروشاه ترحم نموده فرستادگان را بخلع فاخره نوازش کرده جواب
عنایت آمیز پیغام فرمود اگر خسروشاه خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصان ایشان
بود با پیشکشهای لایق بدین درگاه فرستاد و او بوسیله امرا عظام شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار و
استغفار برگشاد و بانعام خلع طلادوزی مخصوص و مباهی گشته خاقان منصور جهت امیر خسروشاه و برادران او نیز انواع
خاصه ارسال فرموده از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بخسروشاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل
القدر را علاوه بخشایش جرایم و آثام او گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام بقلعه قندز بازگشت
فرق افتخار و مباهات خسروشاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را بقطب الدین محمد کاول سپرده بپایه سریر خلافت
مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت
نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن خطه عطرآگین گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب
آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هرات شده بر جناح استعجال رایت
نهضت برافراشت پس از وصول بمستقر سریر حشمت و شنیدن واقعات و کیفیت سلطان مسعود میرزا حسب المقرر خیره
خود را که نزد حیدر محمد میرزا بود برای نموده بدار السلطنه مراسیل کرد و خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام را
اسباب بزم و تهیه موجبات جشن و سرور در ما سور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاق بهار ساخته شده و تهیه لوازم
ظهور آمده دو سه ماه روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و در نزهتگاه سلطنت بار دیگر بساط خلافت بمقتضای شرب عزا
معاوضه کرده هم الحال پیش طرفه محبت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر سبحانه و تعالی در دار ناپایدار دنیا هر سروری را ماتمی
در عقب است و هر سروری را المی متعاقب هر نهاری را لیلی در پی و هر بهاری را آسیب خزان الفصل در پی هم در آن سال که
تاریخ هجری بنهصد و دو رسیده بود شاهزاده جلادت اشتمال ابوالفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن
و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا مصاحبت نموده همت
بر تربیت این طایفه می گماشت بعلت فنا درگذشت و بموجب کلمه مجسته اثر اولادنا اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال
خاطر خاقان ستوده خصال شده چنانچه معهود است لوازم سوکواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت **گفتار در بیان سلوک**
بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان و طغیان و وقوع و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان بنحو
سابقا مذکور شد که در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک هری
عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد و زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اقتدار و اختیار ولد ارشد خود
محمد مومن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بعنوان دستور آن مملکت را با آن نبیره سعادتمند مسلم دارد و
اندیشه عزل او را پیرامون خاطر عاطر گردانند اما بخلاف مقصود آن حضرت در روزی که سلطان بدیع الزمان میرزا را خلعت

عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهت تفویض ایالت استراباد بخلعت
خاصه پوشانید و بنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد را تصور
نمی نمود ازین سخن بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشوره مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت
و قبل از آنکه خاقان منصور از قبة الاسلام بلخ بدار السلطنه هرات شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان بمثال برق و باد
بدار الفتح استراباد فرستاده محمد مومن میرزا را پیغام داد که اسباب و مملکت جرجان را فراهم آورده بترتیب اسباب
کارزار بپردازد و چون مظفر حسین میرزا بدانجا شتابد امر حکومت را بدو نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیش
نهاد همت خود سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان نزد امیر خسروشاه و امیر شجاع الدین ذوالنون
ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشتند ارسال نموده ایشان را از مافی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو
امیر صاحب تدبیر با آن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک طرح بنای فتنه انگیزی انداختند و حقیقت این اخبار در
دار السلطنه هرات اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده و چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان
میرزا روانه گردانیده و شرایط نصیحت بجای آورد و لیکن فایده نداد لاجرم خاقان منصور بی تحمل شده قصد فرمود که با وجود
ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجهت دفع به بلخ رساند و بدیع الزمان میرزا را تنبیه
نموده از طریق عقوق متنبه گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون
نفاذ یابد بنده ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال مواعظ پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که
از بادیه دل آزاری بشارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک
بآن بلده رسید شاهزاده مراسم استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را مغتنم شمرده در لوازم تعظیم و
حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رافت و ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان
را پند داده از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و بر رعایت حقوق والد بزرگوار و استرضای خاطر خاقان کامکار تحریص فرمود و
آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان موثر افتاده میخواست که سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و ملازمت حضرت
سلطانی را با حصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه یکبارگی درگذشت
صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بلطایف کلمات حکمت آیات زنگ نقار از مرآت خاطر بدیع الزمان
میرزا می زدود خاقان منصور باغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمی خواستند که امر مصالحه بسعی امیر
علیشیر صورت پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرموده مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا بعزم
شکار از شهر بیرون رود باید که دروازه را بر کشیده نگذارد که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات ما اختصاص یابد
و این نشان بنابر اقتضای قضا بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده و از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بی
حصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت و مقرب حضرت سلطانی مدحت سفر بپایه سریر خاقانی رسیده آنچه

دیده بود و شنیده معروض گردانیده و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما
نتیجه بر آن ترتب نیافت و خاقان منصور مظفر حسین میرزا را با امیر محمد بندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب
استراباد فرستاده بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و در اوایل بهار با لشکری بعدد اوراق اشجار
برد میمون وارد از نهضت سفر عازم استقبال شمال اقبال لشکر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا این خبر شنوده ابواب
انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان باز گشود امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را بحکومت و محافظت شهر و قلعه بلخ مقرر
و در شعبان سنه اثنی و تسعمایه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامید و رایات قتال و جدال برافراخت
و از راه جوزجان بالنگ نیکی شتافته در دهانه دره چل چراغ قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید و از این جانب موکب
گردون مراتب خاقانی نیز از میمنه گذشته آن طرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانید و در آن شب پرتعب و پیسر
نقیضه مکر گشته تا روز در اندیشه کارزار بوده دلیران جانبین تهیه اسباب مصاف پرداخته مبتلی و ایمنان
خاطری کوشیده اند ذکر واقعه هایله چل چراغ و فرونشستن چراغ امنیت و فراغ بهباهی که از اهتزاز
صرصر قضا و قدر چراغ نمایش کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک الملک
اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور
طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فروجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و سر کردام
فرنگ فرستاد و متعاقب ایشان بنفس همایون بر سبیل تانی در حرکت آمده از آن جانب میرزا بدیع الزمان نیز به
لشکر فتنه انگیز قیام نموده شیر بر عزم بمهیمن ستیز تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده قتال و جدال برافراخت
در میان دره چل چراغ تقارب فریقین تلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور
اسرافیل ظاهر گردانید و باد حمله یلان چراغ زندگانی پردلان فرونشاند و شعله سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان بسر حد
احتراق رسانید گوهر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحه خنجر الماس اثر از حلق ابنای زمان
گونه لعل بدخشانی پذیرفت نظم
ز خون یلان سنگ شد لعل گون ٭ روان شد بهر سو بسی جوی خون ٭
بهر جو سر سروری نام جوی ٭ بمیدان در افتاده مانند گوی ٭
در اثنای این احوال و خلال این اهوال
همای چتر همایون فال خاقان ستوده خصال بال اقبال سایه بر آن سو کرد انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماه
لوای کشورکشا افتاده عنان تمالک و تماسک از دست داد و توقف در برابر چنان مهدی از مقتضای رعایت ادب
مستبعد شمرده از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان کارزار گردانید و روی بوادی فرار آورد و لاجرم
دلاوران موکب نصرت شان از سر اقتدار آغاز سرافشانی کرده شاهی عرب را با جمعی از مخصوصان شاهزاده تیغ بیدریغ
گذرانیدند و زنده را باسیری گرفته حسب الحکم اکثر ایشان را نیز شربت هلاک چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان
گریز انصوب فرار داد بار نیافت بواسطه تنگی راه از ازدحام خیل و سپاه شوالت که بر سبیل سرعت از عقبات بیجا

خود را بساحل نجات رساند با طایفه از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند پشت صعود نموده از طریقی غیر معهود آغاز
طی مسافت فرمود ناگاه بر فراز کوهی یک انداز رسید که از هیچ طرف آن جاده را نزول ممکن نبود ناچار از جهت رسیدن وحال
الکمال ابو المحسن میرزا بحکم خاقان مظفر لوا بقصد گرفتن برادر بزرگوار از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم میرزا بدیع
الزمان متحیر گشته پیاده شد و طاز زمان رکاب چند فوطه و دستار بر سر هم بسته تا شاهزاده دست در آن زده پایان
رفت و راقم حروف بعد از پنج سال از حدوث این واقعه در خدمت سلطان بدیع الزمان میرزا بآن موضع رسیده و
کیفیت نزول آن حضرت را بی واسطه از لفظ گوهر فشان ایشان شنیده القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت
از آن کوه بدهانه دره چل چراغ پایان آمد کیک خوارزمی که در سلک خدام عالیمقامش انتظام داشت و از دم
راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش را پیش کشیده بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان
عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت پایان آمده
از ان بخش روان شدند اما هر اسب و استری که از آنجا پایان انداختند بچراگاه عدم را منزل ساختند و خاقان منصور
بعد از وقوع این پیکار نصرت و ظفر فتح نامها باطراف ممالک خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام
بلخ برافراشت از حوادث وقایع الکه شکست بدیع الزمان میرزا در چل چراغ روز شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین و
و تسعمایه دست داد و روز دیگر که چهارشنبه غره رمضان بود محمد مومن میرزا در میان تاشکورغان و
انجمن مغلوب شد و بدست مظفر حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر تفصیل این واقعه
خواهد تافت ان شاء الله تعالی ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن بدیع الزمان میرزا
بولایت گرمسیر و قندهار چون امیر نظام الدین شیخ علی طغایی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از وقوع قضیه چل چراغ
خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانیده و خاطر بر تحصن قرار داد
مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار گردید و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از چل چراغ نهضت
فرموده چون پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخت چرک منصور آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر بانداختن
تیر و سنگ و افروختن نیران جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخ علی
ضبط برج چهل بجره او را تعیین کرده بود نقش دولتخواهی میرزا بدیع الزمان را بآب بیوفایی از لوح دل بشست و بملازمت
خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده پیغام داد که باید در فلان شب عساکر
ظفرمآثر از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آرند تا من از این برج فوجی را از شجعان بالا برم و باحسن وجهی لوازم خدمتکاری
حضرت شهریاری بجای آورم و امیر عبد اللطیف کیفیت حال بعرض خاقان ستوده خصال رسانیده آنحضرت در روز
دیگر شب موعود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر فرمود و همان ساعت یکی از امرا که کینه امیر عبد اللطیف در سینه
داشت و نمی خواست که تسخیر بلخ بوساطت او تیسر پذیرد صورت واقعه را بر تیری نوشته بشهر انداخت و آن نوشته بنظر

امیر شیخ علی بسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بخشی کرده و او طنطنه خیال مقاومت نموده آخر الامر خود را
از برج چهل گزه در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست و همان لحظه امیر شیخ علی از حقیقت
حال اطلاع یافته کسی را بپایان فرستاد تا سرش را از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثر کشته گشتند و بعضی بسبب خوف
خود را از باره در خندق انداخته و بار دوم همایون شتافته صورت حادثه معروض داشتند لاجرم آن شب جنگ
در حیز تأخیر افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز در گذشت در شهر قحط و غلای عظیم واقع شده امیر شیخ علی از
محافظت آن بلده عاجز گشت و در تأمل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور استوار گرداند
و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از بلای غلا سبب نجات رساند در
اثنا رباعی از مطلع لطف ایزدی ناگاهی * همچون فروغ روی زیبا ماهی * شد مژده رای اهل بلخ عالیجاهی
لا لی زنده قدم بعالم آمد شاهی * یعنی نیر وجود فایض الجود شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا
از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبینش دیده دولت و اقبال روشن شده طنطنه کوس بشارت از
اوج سماوات در گذشت و امیر شیخ علی آن درج کامکاری را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده برسم بشارت نزد جد بزرگوارش
فرستاد و خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف
احسان بر روی روزگار بلخیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی برلاس
را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته سخنان عتاب آمیز پیغام فرمود و امیر شیخ علی از استماع آن حکایات قوی دل
و مستظهر گشته در آخر شوال سال مذکور مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط خلافت بنیاد
مشرف شده پرتو انوار عاطفت خاقانی بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخ علی پنج شش روز در ظل عنایت
بیدریغ بسر برد رخصت حاصل نموده با شاهزاده نورسیده و والده او که صبیه صلبیه بهمن بیک بود و سایر مستورات
حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز فرمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را بابراهیم حسین میرزا
تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و اما بدیع الزمان میرزا از موکب چهل چراغ با معدودی چند از امرا
و مخصوصان عنان گران بصوب قندز انعطاف داد و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسروشاه تحف و ارمغان
و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان تازی رهوار و استران رکابی و قطار
و نفایس اقمشه و ظرایف امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد
و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت آنگاه آن حضرت عالیجاه با امیر خسروشاه
و سایر امرای شجاعت پناه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورد و چنان مقرر شد که
بدیع الزمان میرزا البته بارشاد امیر ذوالنون را بجانب خود ملحق گرداند و سپاه آن ولایت را فراهم آورده از
آنجانب بحدود خراسان در آید و امیر خسروشاه ازین طرف با لشکر قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متوجه حدود

بلخ داند خود در شبرغان شده تا آنچه مدعا حاصل بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در حدود قندز بود که امیر شیخ علی بخت سپید
دری اوج سلطنت را بپایه رکاب سپهر انتساب رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاهزاده روشن کرده چهره نور بساط
نشاط مبسوط کرد و بعد از آن فرزند ارجمند را با مجلس نشینان تتق عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت
قندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت امیر شجاع الدین ذوالنون و اولاد او شجاع بیک و محمد مقیم مراسم استقبال
استعجال نموده بلوازم خدمت و نثار پرداختند و بقدر امکان در استرضای خاطر همایونش کوشیده بهمگی همت
انتظام مهام آن حضرت عالیمقام را پیش نهاد همت ساختند و هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدره امیر
ذوالنون را که ناهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نموده بآیین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید
و چند روز بساط سور و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و بدین وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد
او نسبت بآن حضرت سمت استحکام گرفت و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت و متانت پذیرفت اما
در آن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال امری در غایت غرابت دست داد و آن واسطه امیر شیخ علی طغایی را گزندی
رسانید و صورت حال آنکه در روزی که امیر ذوالنون بطواف یکی از مزارات رفته بود در اثنای اشتغال بآن
شخصی بطریق داد خواهان پیش آمده کاردی بجانب آنجناب رسانید و ملازمانش در ساعت او را پاره پاره کردند آن
حرکت را از انگیز امیر شیخ علی دانسته و امیر ذوالنون و اولاد او قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخ علی بسراپرده بدیع
الزمان میرزا گریخت و ارغونیان دو سه هزار سوار سراپرده را مرکز وار در میان گرفته و کس نزد آن حضرت فرستاده
امیر شیخ علی را طلبیدند و هر چند بدیع الزمان میرزا در ابراز آن امیر شیخ علی سخنان پیغام فرمود بسمع قبول نشنودند آخر الامر
عهد و پیمان را بایمان سوگند مؤکد ساختند که امیر شیخ علی را نکشند بعد از آن بدیع الزمان میرزا جانب امارت مآب
را با میر ذوالنون تسلیم نمود و او بار دیگر از آن حضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر شیخ علی را چند
گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانید آخر الامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد برود و آنجناب بدرگاه عالم پناه خاقان
منصور شتافته در سلک سایر امرای عظام منتظم شد و هم در آن ایام که سلطان بدیع الزمان میرزا در زمین
داور بسر می برد حادثه محنت از محمد مومن میرزا استشعار یافت و شرر آتش غم و اندوه کانون درون همگنان را
فرو تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می‌پیوندد **گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مومن میرزا
بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد سبحانه و تعالی**
سلطان محمد مومن میرزا شاهزاده بود آفتاب طلعت که طلعت همایونش ضیا بخش ریاض پادشاهی و مشعل معدلت
روشنا فروغش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقد سایش شایسته افسر خسروانه و ذات خجسته خصالش
زیبنده دیهیم و اورنگ در میدان رزم چون شیر ژیان ابر پنجه پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم بر دریدی و در
ایوان بزم لسان ابر نیسان از رشحات دست گوهربار گلشن آمال دوستان را خضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش

عکس پذیر صور خیرخواهی و مصلاح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی **نظم** گل باغ دولت دُر دُرج شاهی ∴ فروزنده شمع
نور الهی ∴ ز انصاف عدلش رعیت مرفه ∴ بجود و عطایش سپاهی مباهی ∴ چو آیینه مرآت طبعش
منوّر ∴ مصوّر در و صورت خیرخواهی ∴ و چون زمانه ستمکار و سپهر مردم آزار می‌خواست که از اطیاب
انام در ظلال معدلت آن دری آسمان جلالت نیاساید و در پناه مرحمت آن کوکب ارکان عدالت آسایش نیابد در
عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتند باد اجل از پای در افتاد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر
ایزد عز و جل از اوج کمال روی بحد زوال نهاد و صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاهزاده سعادت انتما از
توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت مسموع است که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک را
گذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه نماید لیکن متواتر و متعاقب فرامین میرزا بدیع الزمان بوی رسیده مبنی بر آنکه
بهیچ وجه عنان اختیار از دست نده و سپاه جرجان را فراهم آورده قدم در میدان مقاتله مظفر حسین میرزا نهد بنا
بر آن محمد مومن میرزا با لشکری جرار از استراباد بیرون خرامید و عنان کران بصوب معرکه پیکار منعطف گردانید از
آن طرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اساس را یاساميشی کرده در روز چهار
شنبه غره ماه مبارک رمضان در میان ماشکوه روکه [illegible] تلاقی فریقین روی نمود و آواز شیون و نفیر و
سورن بلند گشته سرپنجه دلاوران ابواب طعن و ضرب برگشود **بیت** دو لشکر نهادند آهنگ جنگ ∴ کشیدند
شمشیر الماس رنگ ∴ ز ابر سنان ریخت باران خون ∴ ز خون تیغ شد زمین لاله گون ∴
در خلال این احوال امیر عمر بیک دفعه [illegible] از جوانغار مظفر حسین میرزا بر برانغار محمد مومن میرزا حمله کرده دست را
شاهزاده را از پیش برداشته از پس پشت آن حضرت درآمد محمد مومن میرزا چون آن حال دید با مبارزان تول
چون سیلی که از فراز بنشیب آرد بجانب قلب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامات روز قیامت ظاهر ساخته و جمعی
از شجعان را بر خاک هلاک انداخت اما در اثنای گرو فر بسبب کج روی سپهر به مهر شکار ابرکران آن زیبنده تاج و تخت دیگر
از هم گسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان خراسان در وی آویخت و مظفر حسین میرزا بنتایج
پیکر فتح و ظفر سرافراز گشته محمد مومن میرزا اسیر سرپنجه تقدیر بپایه سریر رسید و شاهزاده برادرزاده را
استمالت داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باستراباد در آمده او را به بندی قلعه مقید ساخت و بعد از چند روز بمصحوب
امیر محمد برندق بجانب هراة گسیل کرد و امیر محمد میرزا محمد مومن را در ماه صفر سنه ثلث و تسعمائه بمقصد رسیده در
قلعه اختیار الدین حبس نمود و روزی ملازمت خاقان آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساط بوس مشرف گشت
و کیفیت حال عرض کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقای شاهزاده را مستلزم فنای پسر خود تصور فرموده
همگی همت متوجه آن شد که آن تازه نهال ریاض دولت و اقبال را بصرصر قهر از پای در اندازد و آن شجره ثمرات
و احسان را بجاگ بی مروتی [illegible] و خواجه نظام الملک خوافی را که در آن زمان صاحب اختیار

ملک و مال بوده بخود متفق گردانیده و در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگوری مشعوف بود حکم قتل آن شاهزاده خجسته خصال
حاصل کردند و یار علی بخشی و عبد الواحد نیاول [illegible] دیگر را جهت آن مهم نامزد فرمود [illegible] و صباح روز دیگر خاقان
منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته سرعی از عقب مشار الیهم ارسال داشت و نشان همایون در استرداد
کریجان ثمرة الفواد سلطنت و قرة العین خلافت استیفا نرسانیدند اما آن چهار نابکار [illegible] تاکید خدیجه بیگی آغا در
غایت سرعت طی مسافت نموده شبی [illegible] که محمد مومن میرزا بتلاوت کلام ایزد تعالی اشتغال داشت
پیش او درآمدند و شاهزاده کیفیت حال دانسته [illegible] و با ایشان آغاز [illegible] کرد و آن بدبختان بی عاقبت
آن جوان را [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] خشند و [illegible] مغلطه مردم از برج قلعه [illegible]
بیرون انداختند گل حسن رای آن سرو ریاض پادشاهی که بنسیم عنایات الهی شگفته بود بر خاک افتاد و گل قامت آفرینش را
سلطانی که از جویبار کامرانی بجمال اعتدال رسیده بود [illegible] افتاد **بیت** هزار سرو که در حد اعتدال آمد
بقامت [illegible] هزار سال برآید ∴ [illegible] آن امرا شنیع بودند همان شب بجانب اردو توجه
نمودند و در سرخیابان [illegible] آورده [illegible] دوچار خوردند و چون قضا کار خود کرده بود [illegible]
روی نمود علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاک زد و قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت
و از جهات آن حادثه رخساره [illegible] صفحات صورت [illegible] بانامل اضطراب عقد پروین از هم گسیخت [illegible]
مراتب [illegible] از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و فغان تا اوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فواره چشمان روان
ساختند [illegible] در خاک و خون غلطیده [illegible] شاهزاده شهید [illegible] سلطان بیگم بنت سلطان سعید
و همشیره بیچاره [illegible] سیاه در گردن انداخته [illegible] گریبان جامه جان چاک کرده از فغان و شیون علامات
قیامت ظاهر ساختند **رباعی** در ماتم او سپهر شیون کرد ∴ لاله همه خون دیده در دامن کرد ∴
گل جیب قبای ارغوانی بدرید ∴ قمری نمد سیاه در گردن کرد ∴ [illegible] سخنوری که از
حیرت آن واقعه [illegible] از رفتار باز می‌ایستاد [illegible] از صعوبت آن حادثه [illegible]
ماه عالم فروز بر خاک می‌افتاد و لایق می‌نمود آفتاب را [illegible] و اوهام را [illegible]
بیاید گفت که از سر خونریز [illegible] در گذشت **نظم** [illegible] واقعه حادثه [illegible] هنوز ∴ چرخ گردان و
فلک روشن و خورشید انور ∴ [illegible]
[illegible] و چند روز [illegible] طعام و حشمت کلام ملک علام پرداخت و پس از [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضه مقدسه رضیه رضویه علی ساکنها الصلوة والسلام والتحیة
[illegible] رسیده [illegible] استماع این خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان کرد
در این ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام بیان آن امیر عالیشان استماع نموده که می‌گفت واقعه محمد مومن میرزا

حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی داد و زیرا که همچنانچه درین زمان تمامی ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکر
چنگیزخان از ترکان و ایران خلل تمام یافته ویران گشت درین اوقات بواسطه شآمت این حادثه فتنه عظیم که مستلزم خراب
بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک بر خراسان
استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان برایا بجایی انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر و هویدا خواهد
گردید و چون خبر شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نهاده و عزم انتقام
جزم کرده بجمع آوردن لشکرها فرمان داد ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب استراباد و مراجعت فرمودن
بجانب هرات چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده سعید محمد مؤمن
میرزا بشیخ منصور [illegible] خورشید کردار اول ربیع به جانب الشریف خویش فرا [illegible] در اوایل ربیع الاول
نشان عزیمت استراباد انعطاف داد و [illegible] حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاة و اشراف و اعیان
هرات [illegible] باستقبال رفته همگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافته و خاقان منصور مانند
بروج [illegible] در آمد بباغ جهان آرای فرا رسید و قرب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید در آن اثنا خبر
جهان رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرای ارغون لشکری زیاده از حد و چون فراهم آورده داعیه دارد
که بانتقام محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بنابر علی [illegible] در اوایل جمادی الاولی لوای کشورگشا بجانب [illegible]
[illegible] در حرکت آمد و میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان
مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس خوردنی آنچه در صحرا بود بقلاع آوردند و مجموع حصون آن ولایت
را بردن لوازم استوار گردانیدند و امیر ذوالنون در قلعه باشلنک که اکثر مورخان آن حصن را [illegible]
[illegible] منزل گزید و بدیع الزمان میرزا در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید و شجاع بیک در حصار قندهار
مسکن کرده و محمد مقیم در ضبط قلعه زمین داور شرایط اهتمام بجای آورده و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور باشلنگ
رود بدیع الزمان میرزا با تنگ جنگ از عقب عسکر ظفر اثر در آید و اگر علم نصرت شیم نخست بر قلعه بدیع الزمان میرزا
برود امیر ذوالنون موکب همایون را تعاقب نموده رایت محاربت برافرازد القصه چون خاقان منصور بولایت
فراه عبور فرموده بزمین داور در آمد بواسطه عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی دست داد و از صعوبت
آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند از آنجا که آنحضرت
حضرت اعلی شد که در قلعه [illegible] که ضبط آن در عهده عبد الرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت
میسر می شود بنابر آن موکب نصرت نشان نظام آن حصار رفعت [illegible] و بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی [illegible] چنین
عبد الرحمن ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی با آلات رزم و پیکار دست برد بپای اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت
و مقالید قلعه تسلیم نمود و فی الواقع اگر شاه الیه دو سه روز قدم در میدان مخالفت نهاده بر اسم قلعه داری می پرداخت مهم

اشکالی پیدا می کرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر قندهار را نیز [illegible] از پیش خود بر گرفته از نعمت غنیمت رسیده و خاقان منصور
مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بدار السلطنه هراة باز گشت و در اثنای راه مرض مفاصل عام که عارض ذات
آفتاب احتشام بود طغیان کرده درد [illegible] روی نموده و یکی از مستأصلان امیر نظام الدین احمد ولد امیر علی فارسی برلاس که
بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت و موکب همایون خاقانی در اواخر ماه
رجب بباغ جهان آرای رسیده عارضه مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیح نفس آغاز معالجه نمودند و [illegible] در تربیت
اغذیه و اشربه مفیده شرایط اجتهاد و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین از [illegible] شفا
و [illegible] مرحمت [illegible] صحت کامل شامل وجود مسعود عادل گشت و سقم بشفا تبدیل یافته روزگار [illegible] از سر امرار
بر اصرار صغار و کبار در گذشت **بیت** شد باعتدال یافت مزاج شهنشهی * روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال [illegible]

محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد و امجاد خاقان منصور بوفور شهور و جرأت ممتاز بود قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتی که
خاقان [illegible] داشت از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب
عراق و آذربایجان گریخت و مدت مدید در آن ولایت شکسته بال و پریشان احوال اوقات گذرانیده در وقتی که
اختلال با حوال سلاطین آق قوینلو راه یافت و در ممالک عراق و آذربایجان [illegible] بوقوع انجامید کوکب
طالعش از حضیض ادبار به اوج اقبال رسیده فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده و آن حضرت [illegible]
جهانبانی مستظهر گشت و روی بوطن مألوف آورده بعد از وصول بحدود ولایات خراسان قاصدان بآستان سلطنت آشیان
خاقان عالمیان فرستاده و شمه از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت نمود و آن حضرت از توجه ولد
رشید بجانب بهجت و سرور گشته استمالت نامه ارسال فرموده در آن اثنا بعضی از منهیان بپایه سریر
اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بخیال [illegible] بدین
جانب توجه می نماید بنابر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را با دو هزار سوار باستقبال
شاهزاده روان گردانیده و بایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار [illegible] بدرگاه سپهر اقتدار رسانند
و چون امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرک نزول اجلال فرموده و از بعضی مردم شنوده که
امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایره غضبش اشتعال یافته [illegible] دست برد پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیک و [illegible]
در چهار باغ مشهد مقدسه و در سرای میر سیدی خود را مضبوط ساخته شاهزاده را استیلا بر ایشان میسر نشد و
از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا گهر شد حکم جهان مطاع
نفاذ یافت که امرا با آن دو هزار سوار عازم استراباد گشته با ابو المظفر [illegible] مظفر حسین میرزا کورکان پیوندند و در ملازمت
شاهزاده بسر محمد حسین میرزا روند و ایشان برحسب فرموده [illegible] فرمان مطاع [illegible] تقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین

باستظهار آن لشکر جرار مقابله و مقاتله برادر را که قصد حدود آن ولایت عراقی کرده پیش نهاد همت ساخت و از استرآباد روان شده
بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایره جنگ و شیخ محمد حسین میرزا دیران شده بمیان ترکمانان کنار آب اترک
رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باسترآباد مراجعت فرموده امیر ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را
مشمول انعام و احسان اجازت انصراف داد و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف بر گشاد

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایه سریر حضرت خاقانی و ذکر نشانه شدن خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع و اقربا بغضب آن بانی مبانی جهانبانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر جبین این
حکایت تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه از قشلاق مرو باسترآباد شتافت و از
انجا باذربایجان رفته بامارت قافله حجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود و چند سال بفراغ بال در عراق
و اذربایجان اقامت فرمود شنود که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم می رساند
و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات می گذراند و خاطر الجناب مایل بوطن
مالوف گشته مصحف مجید تفال نمود در صفحه اول در سطر اول از صفحه یمنی این آیت برآمد و اذا عزمت فتوکل علی الله
ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف
رقم گشته اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجه کمال داشت و نقش
مرهم کم پیش نهاد همت می ساخت بقلم توفیقی بر لوح مراد می نگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلای اعدا
اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت می نمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثلث و تسعمایه
بیک ناگاه صباحی بباغ جهان آرا درآمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر
گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول آن وزیر صاحب تدبیر بپایه سریر خلافت مصیر بغایت مسرور و مبتهج گشت زیرا که بواسطه
سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مومن میرزا از وی کدورت تمام در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام ظفر اعلام
عازم ییلاق بابا خاکی شده سایه اقبال برکت سفر انداخت و در آن منزل ترتیب خواجه افضل در ضمیر آفتاب
نظیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان نافذ شد و خواجه عماد
الاسلام که خال رخسار حال اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام می نمود
نقاب ذلت بر رفت و این اول شورشی بود که در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون الکای بابا خاکی از ورود
آن مهر سپهر شرفناکی ✿ غیرت کارگاه گردون شد ✿ در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت
وزارت پوشیده بعد از چند سال در امور ملک و مال دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت
و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در محل فرصت با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه
در مقام تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اولادش درآمده سر و زاری که متضمن تقصیر یا تصرف ایشان بود از

پس پرده اخفا بظهور می نمود و کیفیت آن بتصریح و کنایت بعرض خاقانی رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاهانه گردید
و خاقان منصور چند روز در منزل بابا خاکی بسر برده روی توجه بالنگ نشین آورد و در آن موضع بمسامع جاه و جلال
رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ولد امیر ذو النون ارغون سپاهی افزون از حد و چون
مجتمع ساخته و رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابران حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف
بخشی و خواجه عمید الملک و جمعی از سپاه نصرت آثار روی بقصبه اسفرار آورده در مقاومت آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه
نظام الملک و اتباع و اولاد او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر
طریق مشورت مسلوک داشت و خاطر بر مصادره و مواخذه آن جماعت قرار یافته سرعی هم عنان باد و برق نزد امیر
عبد اللطیف شتافت و نشان رسانید که فلان روز خواجه عمید الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان بموکب
اردوی همایون ارسال نماید و بموجب حضرت سلطانی اجازت یافته بهراة رفت و در صباح روز معهود حاکم
شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز وقایع نویس که خواهرزاده خواجه نظام
الملک بود و اولاد نظام الدین کرد را که ایضا در سلک اقربای خواجه انتظام داشت و در هرات بودند گرفته بند کنند
و در اواسط شوال در یک روز مشار الیهم در هرات و خواجه عمید الملک در اسفرار و خواجه نظام الملک و نظام
الدین کرد در الکای ششین مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات و متملکات آن طبقه شده چندان
زر و جواهر و کتب نفیسه و اقمشه شریفه و اسبان راهوار و شتران بادرفتار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و
کلیمهای ابریشمین و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن تحریر بیان و تقریر خامه
دوزبان حیز نزیبت و تمامی آن جماعت در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین
حسین و خواجه عمید الملک شبی از حصار فرار نمودند روز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو دری
اوج وزارت را در یک برج مانند گوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان
زمن رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلک اثیر کشیده حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست
ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او برادر شهر بود صدور یافت و جناب سلطنت پناهی وحشمت
امارت دستگاهی در روز وصول نشان که داخل ایام اواسط ذی قعده سنه مذکوره بود سوار برد قلعه ایستاده
جلادی بیباک فرستادند تا بخت خواجه کمال الدین حسین و خواجه عمید الملک را در نظر پدر گردن زدند انگاه خواجه
نظام الملک را بر قلعه آورده پوست کندند و هم در آن روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و خواجه نظام
الدین کرد و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت بدیع الزمان میرزا طریقه دولتخواهی بظهور رسانیده بودند بغضب
حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند **نظم**

بود ایوان قرب شاه والا ✿ بسان ایوان مرو سپاه بالا ✿
که ترسم چون از آن ایوان درافتی ✿ زهر افتاده محکم تر افتی ✿

اما خواجه افضل الدین

محمد بعد از وضع معاذ ان ورانداک رنانی اموال بسیار کفایت کرده و در ازدیاد معموری خزانهٔ عامره کوشیده و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف در زر داخلی بوی گرفت و چون روزی چند چون الامراء والوزرا مهر ذوه وبیشتر از بیشتر شرایط نیکو خدمتی بجای آورد بر طبق کلمهٔ کریمه لئن شکرتم لازیدنکم بمرتبهٔ دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان اعلی بدان جناب تفویض یافت و در سلک امراء عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده بمرتبهٔ الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال گشت و پای بر مسند رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان درگذشت منشیان درگاه عالم پناه و طغرا نویسان بارگاه فلک اشتباه در مناشیر مطالعه آن جناب را بالقاب عبارات سرافرازی می‌ساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنة والخلافة معتمد الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد دفاکیش و خواجه افضل الدین محمد در اوایل ایام ابتدار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که دران ایام از اکثر امراء اقرب نشسته داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب اهل فساد میان ایشان مخالفت و منازعت دست داده خواجه افضل جناب امارت مآب را بی اختیار ساخت و سایر امراء و ارکان دولت در متابعت آن خواجه وافر شوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از جزوی و کلی شروع نمی‌نمودند و وزراء عظام عتبهٔ علیه اش را مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز که بر طارم تختش بر سیان بسته در مقام فرمان برداری می‌نشستند و خواجه افضل از صبح تا شام در مقام جهان آرای مقام فرموده بنظام و انتظام مهام پرداختی والحق قضایا و مهمات خواص و عوام را بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت مقرون ساختی در هفته دو شب در باغ توقف کرده در آن لیالی با فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم مهر و محبت در فضای دل همگنان کاشتی باشاعهٔ خیرات و ساختن تعاب راغب و مایل بود و در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده لاجرم عنایت سبحانی اشعهٔ شمس قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و آثار نیکویی بر کتابهٔ مبانی روزگار باقی و برقرار ماند بیت

در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار ❊ باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنگ الملک نشین و ظفر یافتن خاقان اورنگ نشین

برضمایر روشن نشان مآثر اذکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقهٔ عنایت ازلی نیر اقبال دولتمندی را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهرهٔ مطلوب او نشود و هرگاه رابطهٔ عنایت ازلی و سابقهٔ ارادت لم یزلی ماهچهٔ رایت صاحب سعادتی را باوج نصرت و فیروزی رساند زحام غبار نوایب اشعهٔ صورت مقصودش نگردد و هنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم و ایدهم بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر عالم غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بر وفق منطوق والله یؤید بنصره من یشاء آفتاب عاطفت ایزدی از افق تأیید ابدی بر وجنات روزگارش تابد نظم

ز لطف ازل هر که یابد بشر ❊ ز سهم حوادث نچیند ضرر ❊ بیاید ز فضل الهی مدد ❊ بیندیشد از لشکر بی عدد ❊

بوقت ضرورت ز اوج سپهر ❊ رسد یار او ماه و مهر ❊ چونی بردمد از زمین سبزه وار ❊ به بندد بخدمت کمر بنده وار ❊ حکایتی که خامهٔ مشکین شمامه بتبیین آن زبان می‌گشاید نظر این نصرت و ظفر یافتن خاقان صف شکن در الملک نشین بر بدیع الزمان میرزا است چه این تحریر کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در الملک نشین بدولت و اقبال نشسته بود و مصادره خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع او مشغولی می‌نمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک ولد امیر ذوالنون که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید و فرصت غنیمت شمرده خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ گزار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و یک ناگاه خود را بمعسکر نصرت اثر رسانند و بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت بر باد پایان تمر سیر نشسته و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده در عرض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امراء ایلغار خود را در قلعهٔ مضبوط گذاشته متوجه درگاه عالم پناه شدند و روان ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند و چاشتگاه روز جمعه بیست و چهارم شوال این خبر بالملک نشین رسید و بنا بر رفت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آن حضرت بر کمال کرم ربانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده سرعان همعنان برق و باد به دار السلطنه هرات ارسال نمود که جناب سفر حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده گرد محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر نصرت مآثر هر کس آنجا باشد مدد فرستد و امیر علیشیر بعد از ادای جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر روز بحسب الاتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند و بموجب اشارت الجناب متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصرهٔ قلعهٔ اسفزار التفات نکرده و از رباط آذر شکن و امیر داود گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت می‌نماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع اگر میرزا بدیع الزمان بهمان طریق رانده بمعسکر همایون رسیدی مهم آن حضرت را بی ارتکاب تعب بفیصل میرسانید اما تأییدی نیافت و در سر کوچهٔ اسفزار مانند بخت خویش در خواب رفت علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و سواکب کواکب در فروغ اشعهٔ لواء بیضاء آفتاب بی تاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاهی یکدل و مبارزان جوشن گسل بیت

سپاهی همه یکدل و جنگجوی ❊ چو دیوان بوقت غضب تندخوی ❊

تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و کینه ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند و آنحضرت بتأیید ربانی و امداد سعود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد نظم

سلیمان صفت بر صبا زین نهاد ❊ برآمد بتخت سلیمان چو باد ❊ و عنان بکران نهضت بصوب

آنشب

نعره سپاه انعطاف داده مانند کوه راسخ در میدان مقاتله و مقابله پای ثبات و بندگان دولتخواه و مقربان بارگاه
فلک اشتباه درین تامل و تفکر که آیا قوت طالع همایون چه شعبده انگیزد که غبار آن اندیشه از شاه راه اقبال خیزد
و یا رب عنایت ملک معبود کدام کوکب مسعود از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن واقعه را بروشنی فراغت
رساند درین حین نیر سعادت مآثر امداد غیبی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نموده معسکر ظفر اثر منور گشت و انجم
رایات فیروزی آیات کوکب سعد سلطنت بر مفارق ظفران موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنه کوس
بشارت از ایوان کیوان درگذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسرو شاه
از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور با سپاهی
لشکر دشمن شکن مشغول می‌نمود با پانصد نفر از هزبران بیشه مصاف ع همه سنگ خارای و آهن شکاف
بیک ناگاه باردوی همایون رسید و همین مقدم شاهزاده مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و
ظفر واثق گشته خواطر همگنان مطمئن گردیده و همان لحظه امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی
از استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر
فیروزی اثر رسیدند و متشمر جنگ و پیکار گشته صف کارزار مرتب گردانیدند نظم جوان زنده

وبیم و اورنگ ∴ بمیدان دلیران کرد آهنگ ∴ ز هر جانب سپاهی در رسیدند
بعقد دشمنان صف برکشیدند ∴ بلی هر که جو بخت سرمد ∴ کند امداد سلطانی مؤید
هزاران عقده را قند بکارش ∴ باسانی گشاید کردگارش ∴ و از جانب جوان سلطان

بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بالنگ نشین رسیدند بخلاف مقصود اردوی همایون را پیاده و سوار بسیار
مشحون دیدند در غایت وحشت و حیرت دست اضطرار بالت استعمال کارزار بردند و صدای نفیر و
سورن در خم طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت
پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروخت که دل بهرام خنجر گذار بر کنگرهٔ سپهر بسوخت چشمه نور بخش آفتاب
از غبار سم باد پایان تیره شد و چشمهای کواکب ثواقب از شعله تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت نظم

ز جوش سواران دران ناحیت ∴ گذرگاه شد تنگ بر عافیت ∴ ز تیغ دلیران گلگون عنان
النگ نشین گشت چون لاله زار ∴ گوش جوانان پولاد رگ ∴ زبان سنان گفت پیغام مرگ

و هنوز نصفی از روز نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر
زمین داور و قندهار ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا از مقابله و مقاتله عاجز شده از راه برسین بطرف جبال غور
توجه فرمود و فوجی از امرا و لشکریان خاقان مظفر لوا بتکامیشی شاهزاده عنان عزیمت انعطاف دادند
و تیغ خونریز بدست گرفته در پی موکب او شتافتند از جمله امیر عمر بیک بدان حضرت نزدیک رسیده و هر چند ملازمان

رکاب

رکاب سعادت ایاب بازگشته بر وی حمله می‌کردند بازنمی گردید عاقبت شیر بیشه پیکار امیر یوسف اشنقند نیزه را که در دست
بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی آنکه روی بطرف خصم آرد چنان بردهان عمر بیک زد که چند دندانش شکسته از زین
سرنگون شد و شاهزاده از سر او برگشته در ضمان سلامت بیرون رفت و همچنین کمال الدین میرزا خود را از مردم خانی
خود را بشجاع بیک رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان نگار منعطف ساخت
و شمشیری بر رویش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوازم
حمد پادشاه خطابخش بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا
رقم کرد ذکر شمه از حال الاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان آنکه سبب آمدن سلطان مسعود میرزا بخراسان
چه بود چون فارس مضمار افتخار غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر چندگاه در سمرقند سلطنت نمود دست زمانه آوازهٔ
تفرقه بر روی روزگار آن شاهزاده معدلت شعار برگشود و میرزا سلطان علی مغول در آن سال که خاقان عالیشان
از حصار شادمان مراجعت فرموده از سمرقند ببخارا گریخته لشکری فراهم آورد و بجانب تختگاه آبا و اجداد خود
توجه کرد میرزا بایسنقر بواسطه عدم استطاعت مقاومت روزی چند هم در آن شهر پنهان شد و بهنگام فرصت
بقندز رفته پناه بامیر خسرو شاه برد و میرزا سلطان علی بر مسند سلطنت سمرقند متمکن گشته خواجه یحیی ولد خواجه عبید الله
در غایت اختیار و اقتدار در نشیب امور ملک و مال دخل کرد و در آن ولا که میرزا بایسنقر بقندز رسید امیر خسرو شاه
از سلطان مسعود میرزا متوهم شده آنحضرت را بپادشاهی برداشت و لشکری بسیار و عدت و آلت بیشمار علم
نهضت بصوب حصار برافراشت و میرزا سلطان مسعود از مقابله و مقاتله آن جنود نامعدود عاجز گشته عنان عزیمت
بل مرتب بطرف خراسان منعطف گردانید و بروجهی که مذکور شد صباح روز شنبه بیست و پنجم شعبان بسمت
و شعاع الدین النگ نشین بملازمت خاقان ظفر قرین رسید و آنحضرت او را پرسش و نوازش کرده در قلب لشکر جای
داد و بعد از اختصاص فتح و نصرت ابواب عاطفت بر روی روزگارش برگشاد و در روز دوشنبه بیست و
هفتم ماه مذکور مجلسی در غایت عظمت و حشمت آراسته شاهزاده را ببارگاه جهان پناه طلبید و باستخلاص ممالک موروثی
خاطر خطیرش را تسلی داده بازدواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانید و قامت قابلیتش را بخلعت طلادوز
زینت داده و بانعام زر و مایحتاج دیگر بفرط مراد در آستین طلازمانش نهاده و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان
واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر مجلس نشینان حرم عصمت جهت زفاف از ازواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان
که صبیه حضرت خاقانی بود و از بطن عالیه ما انچه در وجود آمده بود از اردوی همایون بدار السلطنة هرات نهضت نمودند
و در روز جمعه غره ذی قعده شاهزاده نیز بآن بلده خرامید بیت مسند ارباب دولت خواسته شد ∴ مجلس عقد
نکاح آراسته شد ∴ و در روز یکشنبه سیم رجب سادات و قضاة و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته
جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة والدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر سعادت از

اوج سلطنت را با ماه مهر برج خلافت غضلت و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا
درین اثنا او کامرانی با آن مخدره سراپرده خاقانی زفاف فرموده و از دست ساقیان گلعذار جامهای باده خوشگوار
بجرع کرده در متنزهات هرات عشرت نموده شراب ناب گلزار طرب را آب داده و غنچه دل شاهزاده باغ
می شکفت و مغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش ناهید نغمه ساز رسانیده بزبان حال می گفت **نظم** ساقی
بنور باده برافروز جام ما ⁂ مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ⁂ ما در پیاله عکس رخ یار
دیده ایم ⁂ ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما ⁂ و سلطان مسعود میرزا چند ماه در ظل دولت و اقبال
خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفرپناه
عنان عزیمت بطرف ماوراءالنهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسروشاه آغاز مکر و تزویر نموده
رسل و رسایل متعاقب نزد شاهزاده فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث
بشارت داده و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته
جهان بین آن قرة العین سلطنت را نیشتر زده با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند گسیل نمود تا در پناه دولت
میرزا سلطانعلی بسر برد اما میرزا مسعود بنابر اعتقادی که بر کرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان آورد
و در بلده فاخره هرات اوقات می گذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایات خراسان را مسخر گردانید و چون
آن خان گیتی ستان بنابر استیصال اولاد امیر تیمور گورکان در هیچ جایی نگذاشت سلطان مسعود میرزا را با باش میرزا که
در ونه سرخس بود میرزا و ماش میرزا او را شهید ساخته بحکم سلطان را العقد خویش درآورد اما شاهزاده
هم در آن سال که دیده میرزا سلطان مسعود از نیشتر بی وفایی از حلیه بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت قلب قتل
میرزا بایسنغر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهرات تا آن غایت در حصار حکومت می نمود پیش نهاد همت
گردانیده و بلطایف الحیل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمایه بشهادت رسانید
آنگاه از روی استقلال در ولایت قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت تا
حالش در ضمن حکایات آینده بر زبان خامه خواهد گذشت ان شاء الله تعالی **ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان**
بدیع الزمان میرزا درین اوان که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک از حدود قندهار بجانب الکانشین [illegible]
نمود امیر ذوالنون در ییلاق ولایت غور بود بنابر آن بدیع الزمان میرزا از الکانشین بطرف گرمسیر شتافت
و از آنجا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذوالنون تافت و آن جناب شاهزاده را استقبال نموده بر صحبت
خجسته صفات لوازم حمد پادشاه متعال بتقدیم رسانید و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه قندهار
زمین داور و غور و ساغر و تولک سرجان باطراف و جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل و الوس
هزاره و نکودری و قبچاق و غیر ذلک در ظل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار

شده

شده کمر خدمتکاری و جانسپاری در میان بسته چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بجبال الکرتی دیگر ولد ار
گوشمالی ایشان عازم هرات بوده و هم در آن ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر
ذوالنون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح مایل شده خاطرجویی شاهزاده
را پیش نهاد همت ساخت تبیین این مقال آنکه قبل از وقوع جنگ الکانشین بروزی چند خاقان سعادتمند
جناب شیخ الاسلامی سیف الملة و الدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید غیاث الدین
محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از بادیه مخالفت بجاده موافقت آرند
و ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بر سبیل ایلغار لشکر بر سر پدر بزرگوار
کشیده است بنابر آن شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هرات انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابو
سعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بغور رفتند و هنوز آنجا تشریف داشتند که سلطان بدیع الزمان
میرزا در الکانشین شکست یافته با میر ذوالنون پیوست و شیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه با میرزای
گفت و شنید نموده آن جناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی آمده از ممالک محروسه
آنقدر عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت و فرمان
برداری مسلوک داشته غاشیه عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا السلام و شیخ اجازت یافته
روز چهارشنبه هیجدهم ذی قعده که هنوز خاقان ظفر قرین در الکانشین بود بجاهگاه حشمت آیین رسیده و سخنان
میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانید و جهت تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب شیخ علی طغایی که در
آن وقت در ملازمت سده سدره مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نموده و در اوایل ذی الحجه
جناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که بدیع الزمان میرزا طمع میدارد که
حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامن مخالفت نگردد و آن حضرت این ملتمس را بسمع قبول
نشنوده و از الکانشین کوچ کرده بجانب هرات روی نهضت نمود و چون خبر بدار السلطنه هرات رسید که حضرت
خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رود شتافت و از آنجا عنان بگردان بطرف ولایت غور خواهند تافت
موکب حضرت خاقانی کلمه الصلح خیر مطلع نظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه دهم محرم الحرام سنه
اربع و تسعمایه بنیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمه گوبال بشرف
ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آنحضرت را برای استرضاء خاطر بدیع الزمان میرزا ترغیب فرموده و چون آن
سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان
آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت سیستان و فراه بنام سلطان بدیع الزمان میرزا در قلم آوردند
و چون آن حکم جهان مطاع بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض السرور را

نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آن حضرت بحکومت ولایت سیستان راضی
گشته از مقام مخالفت و منازعت در گذرد الغرض علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در
حرکت آمده و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آرا انداخت انوار معدلت روز افزون اطراف
دار السلطنه هرات را روشن ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویش علی کوکه از سواد اعظم
و مصاحبه مکه مبارکه و مدینه طیبه زادهما الله تعظیما و تکریما بازگشته بگزاردن حج اسلام فایز گشته بود و مقضی المرام باز
آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والاگهر شده و منصب امارت دیوان اعلی بانضمام پهلوی امیر ناصر الدین
عبد الخالق مقرر شد اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول شان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا
که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنه هرات تافت **ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و
شکست یافتن مظفر حسین میرزا گورکان بتقدیر آفریننده باد و سحاب** در اواخر سنه ثلث و تسعمائه محمد
حسین میرزا اکثر و لشکری ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت و ابو المنصور
مظفر حسین میرزا گورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه جوجان باستقبال بیرون خرامید و در بیست
و دوم ذی قعده سنه مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران ناموس کردار گرد
باوج گنبد آبنوس رسانیدند و در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطه ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا
بود الحجاب را غشی عظیم روی نموده شدت آن حالت بشابه انجامید که لشکریان را دست از کار باز مانده
یکبار روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح استراباد در آمده ابو المنصور مظفر حسین گورکان
تا ولایت سبزوار عنان یکران باز نکشید و چون این خبر در بلده فاخره هرات بعرض خاقان منصور رسید در
اواخر صفر سنه اربع و تسعمائه امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم بسبزوار رفته
تا بموکب عالی مظفری پیوسته در باب تدارک اختلال آن حال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون چنان
بود که بنفس نفیس خود نیز متوجه آن صوب صواب گردد اما بسبب مخالفت ابو المحسن میرزا آن عزیمت در تاخیر
افتاد و خاقان منصور روی به پروشانجان نهاد **گفتار در بیان سلوک ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا
در طریق عصیان و نهضت رایات نصرت آیات خاقان منصور بجانب پروشانجان** در آن اوان که خبر
شهادت محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم
در کانون درون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیه از نواحی خراسان
حکومت می نمودند از مکر و خدیعت خدیجه بیگی آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا
فرمودند از آن جمله حاکم مرو ابو المحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد
طرح اتحاد و یکجهتی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند و ایلچی به

اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هرات رسید و خاقان کامکار جناب نقابت مآب سلطنت پناهی امیر
قوام الدین حسن سالاری را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال موعظه و نصیحت نایره طغیان
میرزا ابو المحسن را فرو نشاند و شاهزاده را بیان دارد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان
در گذراند و امیر قوام الدین حسب الفرموده خجسته پیام رسانیده فایده بر رسالت او مترتب نگشت و ابو المحسن میرزا
[illegible] از سر عصیان و خلاف در گذشت بنا بر آن خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان
شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی از باغ جهان آرا نهضت فرموده در
سفر نزول اجلال فرموده و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان ابن حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی
از ابطال رجال بر جناح استعجال ایلغار نموده بر سر خصم متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر
ناصر الدین عبد الخالق و حاجی پیر بکاول در مشهد توقف کرده رایت ظفر پیکر روز جمعه هشتم از تخت سفر بسر کوچه سلطان
رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم [illegible] مقام خاقان عالمگیر
نصرت افزای روضه رضوان گشت و آنحضرت قاصدی بمشهد مقدسه نزد محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق
امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آن حدود را مجتمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا که بکیک میرزا اشتهار
دارد متوجه ابیورد گردد آنگاه لوای ظفر پناه افراشته موکب گردون شکوه از تل سنجاب بصوب مرو در حرکت آمده و چون ابو
المحسن میرزا از توجه موکب گردون مراتب خبر یافت برج و باره مرو را مرمت فرموده خاطر بتحصن قرار داد و
ماهچه علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر حوالی آن بلده انداخت عساکر منصور آغاز محاصره و محاربه
کردند و لشکریان ابو المحسن میرزا سر مخالفت از روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند
از طرفین صفیر تیر آغاز آمد شد نمود و نیشتر پیکان خون از شریان دلیران بگشود گاهی صدای سنگ
برجی از بروج قلعه را از سر حد سقف سپاه منشور می گرفت و احیانا وصول قاروره نفط آتش در معسکر ظفر
اثر افروخته جان پردلان را محترق میکرد مدت سه چهار ماه حال برین منوال جاری بود بعد از آن پدر و
پسر از طول ایام جنگ و جدال ملول گشته میان الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح
خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس **ذکر نهضت موکب حضرت سلطانی بزیارت گزاردن حج اسلام
و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود در آن ایام** امیر صافی ضمیر امیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی
دین قویم و بهدایت دلیل و انه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه داشت که از سر قدم ساخته
و آنرا سرمایه همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و بشرف گزاردن حج اسلام و سعادت طواف
روضه مقدسه رسول علیه السلام در یابد اما هر گاه که احرام آن صوب صواب بسته در پایه سریر سلطنت مآب
بطلب رخصت میگشت خاقان منصور بنابر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آن جناب رخصت ارزانی نمی فرمود

ایام که آن پادشاه سپهر احتشام خاطر پرور از مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود و بمحاصره ابوالمحسن میرزا قیام نمود
آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و فلارمان نسبه سدره احتساب بجانب مشهد
مقدسه رضویه علی راقدها التحیة الصلوة والسلام والتحیه روان گشت و مولانا عبدالحی ربارکتابی طلب کرد در بارگاه حضرت
پادشاهی راه سخن داشت جهت استجازه بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد مقدسه
رسید جهت وصول مولانا عبدالحی روزی چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و
امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهت بزدگیک میرزا بابیورد رفته بودند منهزم باز آمدند و جناب نواب سلطانی با آن
شاهزاده و امیر شیخم پرداخته اسبان نامدار و نفایس و اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب التفات
و مهربانی بر روی سایر حاضران آن معرکه گشوده مقارن آن حال مولانا عبدالحی از اردوی همایون باز آمده از نزد خاقان
منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه عرضه داشتی که مولانا عبدالحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه آن عالیجناب
بهدایت مآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید اگر چه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس بالاجابت
مقرون داریم اما چون در احتیاط این سفر مبارک امنیت طریق شرط است و چنانچه بر رای حقایق نما واضح خواهد بود
که درین اوقات بواسطه تواتر فترات غبار فتنه و آشوب در ولایت عراقین و آذربایجان برخاسته در هیچ جانب آن که
مرضی رای آن منصوری است اگر مکتوب دیگر بواسطه رضا خاطر اشرف این عزیمت را موقوف داشته بدینجانب
آورند تا عهد ملاقات خجسته صفات تازه گردد و هرگاه خبر امنیت طریق بتحقیق بپیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم
اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود چون آن مکتوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقبای مشهد
افتخار آل عبا و اعزه و اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک داشته مجموع آن جماعت متفق الکلمه واللسان
صلاح دین و دولت در آن دانسته که آن جناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که
خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار
از مشهد امام عالیمقدار بجانب مرو شاهجان روان شد و بعد از وصول بکهدو سرخس چنان معلوم کرد که
رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصره مرو
سه چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح و فیروزی در آیینه مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل بمصالحه گشته
ابوالمحسن میرزا نیز از امتداد ایام قلعه داری ملول شد و قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاده امیر نظام الدین علی
درویش علی را طلب نمود جناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از سر
جرم من درگذشته عنان مراجعت بصوب هرات انعطاف دهد سامان ترتیب پیشکش نموده روی توجه بپایه
خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه عالم پناه بازگشته سخن میرزا ابوالمحسن را بعرض رسانید
و ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل بازرکان نوبه مقرب حضرت سلطانی

بشنفل

بتقبیل لب ما جلالت مناط اسرافراز شده باصناف الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروب کشی
مزار فایض الانوار خواجه عبدالله انصاری کرده رخصت انصراف بطرف هرات طلبیده خاقان منصور فرمود که مادام
که مملکت حسن توطن داشته باشد مراتب التماس که فرماید باجابت مقرون است الغرض قابلیت آنجناب را بخلع
ارادت آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر بمسکن معهود شتافته اعاظم سادات
و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان هرات را در سر مزار فیض آثار گازرگاه جمع ساخت و آشی عظیم ترتیب نموده
نیت استقامت بر جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعه
متبرکه انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش
فرمود و در رابطه درویشان و مجاوران روضه بهشت نشان در افزود و در خلال احوال گذشته سلطان احمد
میرزا که بر لها الحکم آن پادشاه مظفر لوا در هرات حکومت و داروغگی می نمود و امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروز
شاه علم عزیمت بصوب سفر آخرت بر افراشته و اصحاب آن مصاب چنانچه رسم است بر اسم تعزیت و
سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند **ذکر طغیان امیر خسروشاه کرت دیگر و بیان**
کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر با مرنگ داور در اوایل زمستان که خاقان عالمیان در ظاهر مرو
بمحاصره ابوالمحسن میرزا قیام می نمود امیر خسروشاه فرصت غنیمت دانسته با سپاهی بی نهایت بجانب قبة
الاسلام بلخ توجه فرموده و ابراهیم حسین میرزا با بنابر رعایت لشکر طالقان قوم اختیار کرده در شهر متحصن گشت و همینی
موجب جسارت خسروشاه شده جنود قندز در ولایت اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج برآورده
و در گرد بلخ خیمه اقامت افراشته ارزوی استحکام بام محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون
و بیرون شهر مبارزان بهرام انتقام ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر می گشودند و با ناخن نیزه و ناوک تاثیر و خدنگ
رخنه پرداخته در افنا و اعدام یکدیگر سعی می نمودند و جیانه بهادر آن لشکر میرزا ابراهیم حسین بپای جلادت از
قلعه بیرون می خرامیدند و بضرب تیغ و سنان روز عمر قندزیان را بشام اجل می رسانیدند از آن جمله روزی
امیر خسروشاه نظر بهادر که بوفور تهور از سایر شجعان لشکر ممتاز و مستثنی بود جنگ پیش آورده و از نزدیک
بکنار خندق رسیده و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر شکری بردی سماکی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان
گردید و میان آن دو چنین حربی در غایت صعوبت دست داده امیر شکری بردی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده
عنان بمعسکر خسروشاه تافت و امیر شکری بردی او را تعاقب نموده چون به نظر بهادر رسید او باز گشته شمشیر
کین از نیام انتقام برکشیده بر آن پهلوان رستم توان حمله کرد و امیر شکری بردی بتایید ایزدی تیغ خصم را رد
نموده بیک ضربت حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و زخمی دیگر بهم او را با تمام رسانید
و دو سه گام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت از وقوع این حادثه لشکر خسروشاه دلشکسته شده

و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت با میر شکری بر دمی اصناف الطاف بتقدیم رسانید و بانعام
اسب و زر و خلع قیمتی آن زبده متجان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از
مرو مراجعت فرموده در حدود سرخس بود خبر طغیان خسروشاه و محاصره بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم
را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید و موکب نصرت نشان سعادت پیرایان
در حرکت آمد چون خسروشاه بتوجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته
بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را از چچکتو عرضه داشت کرده فرمان واجب الاذعان سمت
نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین عمر بیک ببلخ رفته کومک میرزا ابراهیم حسین باشد و محمد معصوم میرزا بموکب
همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات بییلاق بادغیس فرا رسید و منزل بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته از یمن
مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید درین اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسروشاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست
سیاست خاقانی بساط زندگانی او را در نوردید مجملی از حال امیر حیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان
سعید او را در سرخس قتل نمود و امیر سید آقا خال امیر علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن
صورت و وفور شجاعت از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل
حال او را منظور نظر تربیت گردانیده در سلک ایچکیان آستان خلافت آشیان انتظام داده در آن اوقات که امیر
علیشیر بایالت استراباد سرافراز شده او را همراه برده می خواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی
گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقا مسطور گشت در وقتی که برسالت از جرجان بهراة رفته بود بواسطه جنون
سخنی غیر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده بود خائف و متهم شده و چون از آن قید نجات یافت از امر طهارت
استعفا نموده بلباس قلندری درآمد و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهاده و امیر حیدر در عمارت سرحد خیابان
که نزدیک عیدگاه هرات واقع است منزل گزیده و کید و نوبت بازارهای آن بلده فاخره را دوران زده و زر
اجناس بسیار از کبار و صغار روزگار اخذ نمود و همه را صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود آنگاه بقبة
الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه شاهیه متوطن
شده جمیع مهمات آن بقعه را از پیش خود گرفت در آن اثنا درزی درویش ولی که در سلک اهل سلوک منتظم بود
و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو ارادت تمام داشت جهت طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه
فرمود وی از آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و این معنی بر خاطر حیدر قلندر گران
آمده خدام آستانه علیه را فرمود تا درویش ولی را گرفته دویست چوب کف پای زدند و بخدمت مطبخ باز
داشتند بنا علی هذا ابراهیم حسین میرزا قصد ایذای امیر حیدر کرد و او از بلخ گریخته روی بقندز آورده امیر
خسروشاه نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که از ظاهر بلخ برخاسته بقندز رفت او را

برسم

برسم رسالت روانه آستان خلافت آشیان گردانید و بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر در مجلس خسروشاه
بهانه بی نسبت ملازمان درگاه عالم پناه می نموده و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب می نموده در بارگاه سپهر اشتباه بار
نیافت و چند روز مقید بوده بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هرات این خبر شنیده بغایت متغیر و متأثر گردید و
کس فرستاد تا جسد او را از بابا خاکی بقصبه بی چشمه میان انتقال نمود و اولاد و اتباعش را بقدر امکان رعایت بسیار فرمود

گفتار در بیان پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهت مخالفت خاقان و آمدن حشمت و انهزام ایشان از دست بهادران موکب ظفرنشان در موضع حلواچشمه

در آن اوان که خاقان منصور از
ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابوالمحسن میرزا که از ابتدا
ایام طفولیت تنگ آمده بود آن بلده را بیکی از امرای مشهد سپرده و بنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال میدان
جهت رزم و قتال روی توجه بملاقات کپک میرزا آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باعزاز
و احترام استقبال کرد و مراسم نیاز و پیشکش باحسن وجهی بجای آورد و آن دو دری سپهر سلطنت و جهانبانی را
در یک برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بر محاربه پدر بزرگوار
قرار داده و دو پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل بابا خاکی بسمع اشرف آن آفتاب اوج جهانبانی
رسیده امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را باعلی درجه رعایت و تربیت رسانیده و بمنصب حکومت دارالسلطنه هرات
سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفرنشان جهت اطفای نیران طغیان شاهزادگان
بجانب ابیورد توجه نمود و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام
طی مسافت می فرمود ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول رایات جهانگشا خبر یافتند از ابیورد بیرون
رفته عنان بادپای گیتی نورد بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثنای راه خبر توجه فرزندان را استماع نموده
تصور فرمود که داعیه قتال و جدال ندارند بلکه گریز و ستیز اختیار کرده نقش کلمه الفرار مما لا یطاق بر صفحه خاطر می نگارند
بنابر آن ابوالمنصور مظفر حسین گورگان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با لشکر
ظفر اقتباس بتعاقب ایشان روان ساخت و بنفس نفیس در حرکت تانی نموده باهستگی رایت نهضت می افراخت و چون
شاهزادگان نزدیک بحلواچشمه رسیدند بخلاف منصور شنیدند که ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بغرور شوکت منتظر رزم
و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایره جدال و قتال نهاده اند لاجرم ایشان نیز
جنیبت سپاه پرداخته ماهچه علم نصرت نشان مظفر حسین گورگان از افق قول طلوع نمود و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف
کرده جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام درافزود و از آن جانب ابوالمحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و
میرزا کپک در برانغار رایت شوکت برافراشت و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و باین ترتیب هر دو سپاه روی
برزمگاه نهاده در دشت حلواچشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و نیران روز پیکار در هم آویخته کام جان جمعی از جوانان

بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز چشمه چشمه خون از فواره دیده دلبران روان ساخت و شعله سنان آتش
سوز جان مهوشان را در محاق احتراق انداخت شمشیر آبدار از خون خوبان شیرین گفتار جوی جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار
نخل قامت دلیران گلگون رفتار از پای در آورده بر خاک هلاک خوابانید **نظم** ز تیغ خون‌فشان و خنجر تیز ∴
ز پیکان خدنگ فتنه‌انگیز ∴ چنان خون ریخت شد اهل تهور ∴ که هر جا چشمه شد جویی ز خون پر ∴
در آن روز هولناک از جوانان شاهزادگان ابراهیم ترخان در برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب
آن صدمه نیاورده عنان نگران بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده
نیز انهزام یافت مظفر حسین میرزا که در قول بود چون حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتفا ببرادران نموده
بهزیمت گراید اما امیر سلطان علی قراسقل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر قضیه‌ای کم
از موکب عالی خالی کرده مخالفان دلیرتر شده کثرت این هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا
دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید و خاقان منصور در دره‌ای که منتهی بچلوا چشمه می‌شود بوقتی که در ملازمت موکب همایون غیر
خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میرآخوران و جهانیان
و شاگرد پیشگان کسی نبود از گریختن برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال تهور جبلی و غایت وثوق بعنایت
ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسب دلدل رنگ آتش آهنگ
سوار گردید و عنان گیران بسرعت باد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داده فرمود تا نقاره و کورکه همایون را بلند آوازه
ساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند و باین طنطنه از دره بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا
و محمد محسن میرزا بر ماهچه علم نصرت شیم افتاد و بیقین دانستند که خاقان نصرت حشم بر باره کوه پیکر نشسته و بمیان
همت بعزم رزم و پیکار حبت بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقانی وزید و هر یک
از آن دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافته و کپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون گریختگان سپاه خاقان
جم جاه کیفیت واقعه را شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده
سالما غانما مراجعت کردند خاقان منصور لوازم حمد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان
رسانیدند و درباره جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد و اعمال
روان گردانید **ذکر نهضت همایون خاقان عالیمکان بجانب جرجان و مسارعت در مراجعت بواسطه طغیان میرزا**
بدیع الزمان از آن زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین گورکان انتزاع نموده پیوسته خیال توجه بدان
صوب صواب مکنون ضمیر منیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می‌یافت آن داعیه از
حیز قوت بفعل نمی‌آمد و بعد از محاربه چلوا چشمه که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران انبساط محبت
تمهید یافت خاقان منصور مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داده روی توجه باستراباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا از

شاهزاده

شاهزاده را سیلاب اضطراب از سر در گذشت و با فوجی از سپاه و خواص طریق شورت مسلوک داشته متوجه کنار آب اترک
و میان ترکمان آن سرحد گشت و در اثنای راه کپک میرزا از دو چار ز برادر را غارتیده بطرف خراسان عزیمت نمود و
مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بحدود آن ولایت در آمده کیفیت حال با ابوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض
خاقان جم اقتدار رسید حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا نوشته بنزد شاهزاده فرستاده و بزبان
لطف و مرحمت پیغام داد که هرچند تو حقوق ابوت را بالعقوق مخالفت مبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان در
مقام مقابله و مقاتله در آمدی اما بتعلیم شفقت اصلی و رقم عطوفت جبلی رقم عفو بر جریده آن جرایم کشیدیم و ایالت
مشهد مقدسه را با توابع و لواحق بدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم می‌باید که از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان
بوده من بعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رساند و آن مملکت را بیمن عدالت و رعیت پروری معمور و آبادان گرداند
بعد از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور مذکور بمحمد محسن میرزا رسید مسرور و مبتهج گشته بمشهد مقدس شتافت و قدم در
وادی فرمانبرداری نهاده دیگر از وی امری که موجب انضمام خاطر خاقان آفتاب احتشام باشد صدور نیافت و
خاقان منصور پس از طی منازل و مراحل خطه استراباد را از یمن مقدم همایون غیرت گلستان ارم ذات العماد ساخت
و ده پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت در آن اثنا پیکی
از دار السلطنه هرات از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بپایه سریر خلافت مصیر رسیده بعرض رسانید که میرزا
بدیع الزمان با سپاهی بلا انتها بجانب هرات تشریف آورده دخان طغیان مرتفع گردانیده و اکنون در حوالی آن بلده قیام
خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و امیر ذوالنون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون
این خبر شنود نشان حکومت استراباد را مصحوب مولانا شمس الدین علی شاه پسندیده منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال
داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت
برافراشت بعد از وصول بسفراین زمام ایالت آن ولایت را بقبضه اقتدار امیر جلال الدین نهاده کوچ بر کوچ بسبزوار
شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه خلعت
محمد حسین میرزا رسیده فرامین مطاعه را بشاهزاده نموده لوازم تبلیغ رسالت بتقدیم رسانید آن حضرت بار دیگر
استراباد را مقر سلطنت ساخته لشکر جرجان را جمع گردانید و رایت نخوت و غلظت برافراخت **ذکر نهضت بدیع الزمان**
میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هرات و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات در آن اوقات
که خاقان وافر تهور ابو الغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد حسین میرزا عنان گیران بصوب استراباد انعطاف داد
سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور بییلاق غور خرامیدند و خیال تسخیر ولایات
خراسان کرده سپاه هزاره و نکودری و قبچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم شورت علم نهضت افراخته با جنود نا
معدود بپای ولایت هرات روی در نهادند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کردند و از آنجا

طلبان عزیمت المطلوب بممالک مقدسه عباسیه نامزد شده در آن سرکار بزرگ سمند بادپای عزیمت گرم ساخته متوجه دار السلطنه هرات شد و از وصول
این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر امرا که در آن بلده فاخره بوده‌اند در بحر اضطراب افتادند
و برج و باروی شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را در آورده خاطر بتحصن قرار دادند و چون بدیع الزمان میرزا بحوالی
رسید امیر ذو النون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند امیر ذو النون
را مشاهده نموده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت فرموده و امیر ذو النون بعد آنحضرت خیال محاصره هرات نموده لاجرم
بشهر آمده گفتند که امیر ذو النون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا یکبارگی از شهر بیرون روند
غالب ظن آنست که انهدام به بنیاد ارکان آنجماعت راه یابد محمد معصوم میرزا نیز از جانب چهلتو بهرات آمد و امیر ولی محمد بیک از شهر
گشته دو سه هزار سوار آراسته مکمل ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از دروازه
بت شهر بیرون رفت و در عقب سپاه میرزا محمد معصوم را باز داشت و خود در میمنه ایستاده ضبط میسره را بعهده
سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی باز گذاشت و از جانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی لنگرخانه با امیر ذو النون
پیوست در محلی که آتش می‌کشیدند قراولان خبر رسانیدند که سپاهی پیاده پائین نمودار شد و همان ساعت امیر ذو النون
با لشکر ارغون پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه پیکار گشت و در نواحی النگ نشین تقارب فریقین
تلاقی انجامید و آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته
یکدیگر را خسته کردند و گرد از فضای معرکه هیجا باوج فلک اثیر رسانیده عذار آفتاب را در زیر نقاب غبار مستور ساختند
زبان سنان جام اجل در گوش جوانان می‌گفت و تیر مرگ تاثیر دل پهلوانان را بلعل بدخشان می‌سفت شمشیر آبدار کرگ
شکاف بیک ضرب از فرق سر تا بناف می‌شکافت و جانهای پردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت می‌شتافت

نظم
برآمد فغان از زمین و زمان ☼ در آمد تزلزل بکون و مکان ☼ ز تیغ سرانداز و تیر خدنگ ☼
هوا خون فشان شد زمین لاله رنگ ☼

در آن اثنا ماهچه لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان میرزا اثر وصول
بر سر گرد انداخت و هرویان را در مشاهده آنحالت دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا با
بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک نیز گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم
میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر بزرگان
بشهر در آمده دروازها بر کشیده بروج را بمردم اعتمادی سپرده و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ
نشین نزول اجلال فرموده پس از چند روز از آنجا بپل مالان نقل کرده طمع می‌داشت که بی آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد
شهر بدو دهند بنا بر آن بعد از او سواد گذرانیده سپاه را اجازت حرب نداد و چون مدت چهل روز در حال بر این منوال گذشت
خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست امیر نظام الدین علیشیر رسل و رسایل نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را
از مقابله و مقاتله بر حذر ساخته و التماس فرموده که از ظاهر هرات کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان منصور ملاقات

واقع

واقع نشود تا باره دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت را در انجاح آن ملتمس دانسته از پل مالان
به پل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو
وصول بر سواد هرات انداخته امرا و عظما و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام نمودند و خاقان منصور همگنان را بپرسش
و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی را که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایات و التفات
سرافراز گردانیده بدولت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانید

ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر لوا

چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکرها در غیبت و [illegible]
در ظل رایت فتح آیتش مجتمع گشته و شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد و
برده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعه مروچاق حکومت می‌نمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی تسخیر آن
قلعه آورد و سپاه هزاره و نکودری و سایر افراد لشکر قندهار جبه بر سر کشیدند و دست جسارت و کمان برده بقدم جلادت و
مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بردی از صباح تا نیمروز بمدافعه مشغولی نموده بالآخره از مقاومت عاجز گشت
و شجاع بیک قهرا و قسرا حصار مروچاق مسخر گردانیده امیر بردی را گردن بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد
و آنحضرت جریمه او را بعفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلده هرات از وفور سپاه
و کثرت استعداد فرزند والانژاد وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که در آن ولا سپاه آنحضرت اکثر از یورش
استراباد مراجعت نموده بودند و اسبان ایشان بغایت لاغر و ناتوان و نمی‌توانستند بی آنکه چند گاهی آسایش یابند
مرکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت
کرده طرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب دارا استرابادی را جهت تمشیت آن مهم بکنار آب
مرغاب روان ساخت و جناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون رسیده
بگزیده‌ترین عبارتی ادای رسالت فرموده شاهزاده را با طاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود و آنحضرت بواسطه حقوق
ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد شد سفرا مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع از کنار آب آمویه
تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق به بدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایت نام نامی آن شاهزاده گرامی در
خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریق ناستوده مخالفت و عناد بظهور
نرسانند و بنا بر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه با حضرت شاه مقاومت کرده آن ولایت را از
شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه می‌شد که مبادا شاهزاده آن خطه را ببرادر بزرگ تسلیم ننماید و از این
جهت فتنه دیگر حادث گردد بنا بر آن خواجه شهاب الدین عبد الله را فرمود که بر جناح استعجال ببلخ شتافته
و بتمهید مقدمات مناسبه چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده براه مخالفت نرود و بجانب هرات نهضت نماید

بهره بزرگوار موده و خواجه عبد الله برجب فرموده کار بنده شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا ابا بکر دوه شرف ملازمت ابراهیم
حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت پدر بزرگوار دلیل گردانیده از ارغ بیرون آورده و در اثنای راه آن دو
در برج ناهواری بایکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم شاه و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر
را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجویی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقیه الاسلام
مع خواصیه و امیر عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا عازم خدمت خاقان منصور را جنی
شاه و همت گردانیده و چون ماهچه رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح مرحمت
و عاطفتش بر مفارق ساکنان ملک زرستان سایه گستر امیر خسرو شاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بمعسکر
انور شاهزاده فرستاده اظهار متابعت و مخالصت نمود و در ممالک قندز و بغلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان
و ختلان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آن حضرت تزیین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را با
مواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسب و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز
ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون و ولد او شجاع بیک را معزز و محترم ساخت و در حضرت انصراف ارزانی داشت
و حکومت سیستان را برادر امیر ذوالنون امیر سلطانعلی ارغون عنایت کرده در غایت عظمت علم فرمان دهی بر افراشت

گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و توجه رایات ظفر آیات حضرت خاقانی بجانب خطه استراباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام یافته
کرده و اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاده در اواخر
سنه خمس و تسعمایه پای شجاعت نهاده روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیک ناگاه دایره گرد در منزل امیر
بدر الدین را فرو گرفت و کسی از آن شیر بیشه هیجا فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت کرد امیر بدر الدین
رعایت رتبت حقوق خاقان منصور کرده سر حلقه مطاوعت شاهزاده در نیاورده و با اندک مردمی که در ملازمتش بودند
دست بتیر و کمان و سیف و سنان برده و سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر غرنده
ایشان حمله می نمود و بزخم ناوک دلدوز و بضرب سنان جانسوز رخنه ها در سینه بهادران می گشود اما چون لشکر
محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف و جوانب علی التعاقب والتوالی سهام خون آشام
و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در آن اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدواری
گردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را لعیف در معرض هلاک نیاره امیر بدر الدین آن سخنان
را بسمع قبول نشنیده حرب می کرد تا وقتی که از شربت تیغ آبدار شربت شهادت در کشید و چون مظفر حسین
میرزا در سبزوار خبر طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدر الدین استماع نمود عزم حرب برادر خود کرده
از سبزوار بیرون خرامید و محمد قاسم برلاس و ولد امیر شجاع الدین محمد برندق را با فوجی کثیر از سپاه جلادت اشتمار بهم منقلای

پیشتر روان ساخت و میان امیر محمد قاسم و مقدمه لشکر استراباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود محاربه روی نموده
آن امیرزاده پسندیده اطوار که خلاصه اولاد امیر جاکو بود در اثنای اشتعال نایره جدال و قتال بزخم تیری از پای
در افتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود مظفر حسین میرزا را بتیغ بیدریغ گذرانیده
و از سبزوار اسیر گردانید چون گریختگان بمعسکر شاهزاده رسیدند و کیفیت بعرض رسانیدند مردم بسیار بهم برآمدند که
میرزا مظفر حسین را مجال توقف نمانده روی بطرف ولایت زاوه آورده تا قصبه تربت عنان بکران باز نکشید
کپک میرزا بعد از استماع این خبر شهر مقدسه را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد برافراشت
و از آنجانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد و تا نیشابور و سبزوار جلوه گاه سپاه شده
ساخت و طریقه عدالت مرعی داشته بقتل و غارت و تخریب شهر و ولایت نپرداخت و چون این اخبار دهشت آثار
مرات شیوع یافت و پرتو شعور خاقان منصور بکیفیت آن وقایع تافت با وجود ضعف تن و استیلای لوازم پیری
شهرستان مبین از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در صحفه محفوف با نوار فتح و فیروزی درآمده
امیر نظام الدین علیشیر و امیر جلال الدین محمد ولی بیک را در هرات گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمایه
روی براه آورده علم نهضت بجانب استراباد برافراشت در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس با سایر
حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثنا
خوان کمر خدمت بسته و خبر نهضت رایات نصرت آیات بمحمد حسین میرزا رسید صلاح توقف ندیده و کرت دیگر
عنان بوادی فرار گردانید و حضرت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل الکای استراباد را بفر نزول همایون آرایش
داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و تشییع
رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بدستور معهود اساس سرافرازی در عتبه نوازی برافراخت و در آن اثنا محمد حسین میرزا
اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان باستان
سلطنت آشیان فرستاده ما فی الضمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور از این معنی بغایت مبتهج و مسرور شده
فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانیده و استمالت نامها ارسال داشت و ملاقات
فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرمود محمد حسین میرزا بعد از مطالعه مکاتیب متوجه بجانب اردوی همایون در حرکت آمد
و خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بزبان الهام بیان گذرانید که باید در هیچ منزل طریق
حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت نزدیک است مبادا که ناگهان حرکت ابلهانه میرزا از او سانح
و دست بروی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده و چنانکه شنیده بود از زبان خاقان منصور سخنان
عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده نسبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی
داشته همعنان او رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت در غایت غرور و غفلت قطع منازل می نمود و از جوار

محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقه حزم رعایت ننموده بود و محمد حسین میرزا ازین معنی وقوف یافته شبانه
ایلغار کرده و در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب جو و کاه پریشان شده بودند بکنار اردوی برادر رسیده محمد
محسن میرزا سپاهی سپاه میرزا محمد حسین را دیده دانست که مجال توقف محال است باتفاق امیر محمد بندق و امرا و ارکان
دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسباب شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او
محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب ارک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر انور همایون
گذشته فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای آصف احتشام برای میرزا کپک سالار خاصه
همایون سرانجام نموده باستقبال او فرستند و هریک از ارکان دولت جهت یکی از امرا و خواص شاهزاده اسباب
ضیافت ترتیب کرده ارسال دارند و فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده باضعاف آنچه محمد حسین میرزا گرفته بود
بیک ساعت در اردوی همایون سامان یافت و امراء عظام آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم
استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در سر پل سنگین بسعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال
سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشته پایه قدر
و منزلتش در افزود و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند تعلق گرفت و در این مطاوی
بهرعای آن در اوج کامکاری صفت زیب و زینت پذیرفت درین اثنا بتلقین ملهم عالم غیب و ارشاد ملک فضای
لاریب میرزا محمد حسین را از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غبار ندامت دست داده جهت عذرخواهی حضرت
پادشاهی قاصدان سخن دان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد و خاقان پوزش پذیر سعادت قرین آن
بر بحسن قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان را بوی تفویض فرمود و بعد از آنکه
رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالمیان ممهد و استوار گشت ایالت آن مملکت را نزد شاهزاده فرستاد
و عزم مراجعت مستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه
میرزا محمد محسن را خلع طلادوز و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس
عنایت کرده فرمود که باوجود سرما و بارندگی در طی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رساند ذکر انتقال موکب
حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در مستقر سریر
اقبال و کامرانی از مطلع ضمایر فضایل مآثر ناظمان مناظم سخن دانی نیر عالم افروز این معانی طالع است که جناب جلال سبحانی
اشراف طبقات انسانی را بشرف ولقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و بتشریف خطاب یا بنی آدم خلقت العالم
لاجلک و خلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را باوج سماوات رسانیده پس شاید بود که در فراز و فضای
افتقار آن نوع گرامی بغیر این مرحله بی اعتبار و سرای ناپایدار جای بنا شد بیت دنیا بنزد اهل حسد ولیس حضرت
با آفتاب قدر تو از ذره کمترست ۞ بلکه مناسب علوشان و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخار شان بطراز

و فضای همتی که بحسن خلقت مطرز باشد آنست که پیش از چند سال درین منزل پرملال نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة بشنوند
بی شایبه اهمال بریاض و گلشن های خلد برین انتقال نمایند بقدم همت از تنگنای زحمت و تباهی بسعت رحمت نامتناهی خرامند
و دیده بصیرت بنظاره عالم ملکوت گشوده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر را منزل سازند بیت برین سرای فنا دل منه
که جای دگر ۞ برای مسکن تو کشیده اند قصور ۞ هرچند عارف خبیر داند که غرض از ترتیب این کلمات جهت
و مقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر حضرت خاقان سکینه علامه کسوت سوگواری پوشیده کیفیت آن مصیبت را با اجمال
عبارت در سلک تحریر می کشد که روز دوشنبه پنجم جمادی الآخره قاصدی قمر سیر از اردوی اعلی بدار السلطنة هرات
رسیده و این بشارت رسانیده که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال
است و از استماع این خبر بهجت اثر در قلب دوستان ریاض امانی و آمال متوطنان آن دیار خضرت و نضارت
پذیرفته خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و روز سه شنبه نماز پیشین مقرب خاقان ظفر قرین امیر نظام
الدین علیشیر با جمعی از اجلا اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل
گزیده روز دیگر از آنجا تشریف برده برباط نایاب آمد و در آن مقام قرب وصول موکب همایون استماع نموده و در آن اکثر
شب از غایت شعف بادراک شرف ملازمت خاقان کامکار بیدار بوده در وقتی که دست افشان تقدیر محفه زر نگار خسرو
ثوابت و سیار را بر توسن سپهر دوار بسته صبحت و صلات سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولی بیک که در آن
شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرموده و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از
پیش رسیده و بتقبیل انامل فیاض الجناب سرافرازی گشته و نوازش می یافتند و در موضعی که مشهور است بکلاجه و یک
محفه محفوف بدولت و اقبال خاقان ستوده خصال از دور بنظر در آمده عالی جناب معالی پناه خواجه شهاب الدین
عبدالله پیشتر راند و مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی کشیده مراسم پرسش
بتقدیم رسانید و هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغییر تمام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت اگر
خواجه عبدالله از من واقف باش مقارن آن سخن محفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده و مقرب حضرت سلطانی از
اسب فرود آمده تا پیش رفته بعد معانقه پادشاه عالم پناه متوجه گردد و چون پاهای آن جناب ساقوت رفتار نمانده
بود یکدست بر دوش خواجه عبدالله و دست دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم خواند امیدوار اللطایف الجلیل
خود را نزدیک محفه رسانید و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بواسطه استیلای ضعف بجای نشست و هر چند
خاقان سعادتمند بزبان ملاطفت و دلجویی آن امیر حقانی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا نتوانست جواب گفت
و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی شده فرمود که آن جناب را در محفه خاصه که کوتل بود خوابانیده بشهر
رسانند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن مهر سپهر فضل و کمال باز داشته نفس نفیس متوجه رباط پریان گشت و آنگاه
علامات سکته در بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شد جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند که بهم اتفاق فصد

می باید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبد الحی زیارتگاهی که او نیز دم از طبابت میزد در طریق خلاف سلوک نموده گفت که
بعد از وصول بهراة و اجتماع اطبا در علاج شروع می باید کرد و خواجه عبد الله رای ثانی را مستصوب شمرده و عرض
حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورد و بنده دولتخواه که غریق بحر الم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض
خواجه عبد الله رسانید که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج کوا (?) پذیرفت و آنجناب
او را زود افتاده مسرعی نزد خاقان منصور فرستاد و کیفیت حال را اعلام داد آنحضرت فرمود که بموجب اقتضای
رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن فصاد سه فرسخ مسافت مطوی گشته بود
و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد پذیرفته از
جمعه آنجناب را بمنزلش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار
از دست رفته بود فایده نداد و همان لحظه خاقان منصور بر بالین امیر هدایت قرین تشریف آورده او را بغایت
بی شعور دیده دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و در روز شنبه صعوبت آن عارضه
از حد متجاوز شده صبح روز یکشنبه مرغ روح مطهرش قفص قالب شکست و از تنگنای هیکل جسمانی بشرابات
ریاض جاودانی پرواز نمود **بیت** وه وه که یکبار جهان از جهان برفت :. پاک آنچنان که آمده بود آنچنان
برفت :. روحش که شاهباز معارف شکار بود :. آواز طبل شاه شنید و روان برفت :. علی
الصباح که خورشید خاوری از باطن نیلوفری مانند شعله اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر
در دار السلطنه هراة اشتهار یافت و نایره حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام را فروز (?) آواز ناله
و افغان ابیرو زبره (?) بر ماه و مهر رسید و از گنبد سپهر بدو انداخت و سپهر خضرا بموافقت اصحاب آن تعزیت کبود پوش
نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علما و اعلام را عمامه عزت از سر افتاده
متحیر شدند (?) که دیگر ترتیب از که یابند و فضلای لازم الاحترام را خلعت شکیبایی چاک گشته دانستند که من بعد
بمجلس که شتابند زمین سنگدلی کوه که از صدمت آن حالت متزلزل گردیده زمین پر گلی (?) سپهر که از الم آن حادثه
خیل نجوم را ابیات (?) اشک تمرد کان فرو بارید **نظم** چرا خون نبارید چشم سپهر :. چرا گشت روشن دگر
ماه و مهر :. چرا سلک ایام در هم نشد :. چرا ماه و سال جهان کم نشد :. خاقان منصور و
مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل حضرت مقرب سلطانی تشریف آوردند و سادات
و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی همتایش بطریق شریعت غرا غسل دادند و جنازه رحمت اندازه را بعیدگاه
برده بعد از ادای نماز گنبدی که در مسجد جامع آن جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود بنابر
مقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند **ع** ای خاک چه دانی که چه در بر
داری :. و حضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن

مصیبت

مصیبت مشارک بوده مساهم و از مفارقت آن امیر صاحب خیر صاحب حشمت غمناک بوده و متألم آنگاه بترتیب آش هفتم
اشارت فرموده امرای تواجی و خوانسالاران آنمقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی گنجایش
کشیدن آن اطعمه و اشربه نیافتند (?) لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و صدور
و وزرا بلکه تمامی فرق برایا در روز هفتم آن مصیبت عظمی بصحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنه هراة
است جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه دوازده پایه همایون که در آن منزل بر افراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی ترتیب
داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده وری بر همچنان مجمعی نیفتاده بود و امرا و تواجی
سوار شده و بلوازم چاوشی پرداخته تواجیان و خوانسالاران آغاز آش کشیدن کردند و بعد از خوردن طعام
حفاظ خوش الحان بقراءت آیات کلام معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب
سوگوار را از لباس کسوت تعزیت ما نبور (?) گردانیده لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت اکابر حجابت را نزدیک
پایه سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نموده و بصبر و ثبات وصیت فرمود شعرا و فضلا تاریخ
وفات آن امیر را بانت اشعار العبارات (?) مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیه آن ذات خجسته صفات قصاید
قطعات منظوم گردانیدند از جمله امیر صدر الدین ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت **قطعه** میر دین پرور
علیشیر آنکه بود :. عقل و دانشش ملک و ملت را پناه :. در هدایت هادی راه هدی :. در ولایت
والی دین آله :. عاقبت زین تنگنا آمد ملول (?) :. شد سوی فردوس با صد عز و جاه :. از جهان
پرسیدم از تاریخ فوت :. گفت رضوانش ولایت انتباه (?) :. و راقم حروف را در مصیبت شامله
این قطعه بخاطر رسیده بود که **قطعه** جناب امیر هدایت پناهی :. که ظاهر از و گشت آثار رحمت :.
شد از خار زار جهان سوی باغی :. که انجا شکفتست گلزار رحمت :. چو نازل شد انوار رحمت بروحش :.
بجو سال فوتش ز انوار رحمت :. و بنابر آنکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق و محاسن آداب و تفصیل اشعار
و مولفات و تعداد آثار و عمارات آن امیر فرخنده صفات رساله علیحده مکارم الاخلاق نام در سلک تحریر کشیده
است و آن نسخه در میان فرق انام اشتهار تمام دارد درین مقام در ذکر آن امور شروع نموده ابواب تبیین
سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور برگشوده **گفتار در بیان آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت خاقان منصور
و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور** شاهزاده وافر ظهور معین الدین
ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالیمقدار کمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده
و ایالت ولایت طوس و مشهد و نسا و ابیورد را مع توابع و لواحق بوی مفوض کرد امید احرام طواف قبله اقبال
و کعبه امانی و آمال بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت بار زبانی عنان خواهد ولی شکون (?) با خلاص شاه
بدار السلطنه هراة شتافت و خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع

تاریخ آن سه

بجای آورد و شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات گذرانیده رخصت
انصراف حاصل نمود و در اصفی و شاکر بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاول سنه سبع و تسعمایه شاهزاده سعادت
انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی مشغول گشت و چون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالی
گهر رسید بغایت ملول شده بالآخره زبان همایون بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و بعد از اقامت مراسم تعزیت
ولایت قاین که سیورغال او بود برادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا
التیام نیافته بود که دست زمانه آیین نیل ملال دیگر بر چهره آمال احوال خاقان پسندیده خصال کشید و شاهزاده عالمیان
میرزا حیدر محمد را در سنه ثمان و تسعمایه وقت حلول اجل طبیعی در رسید و دری نور افشان سلطنت و جهانداری از
اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گردیده در محاق احتراق
افتاد رباعی ای دل بجهان ثبات امریست محال ۞ پیوسته سرور اوست مقرون بملال ۞ هر کوکب
مسعود که بنمود جمال ۞ پس زود کمال او پذیرفت زوال ۞ خاقان منصور از صعوبت مصایب آن قرة العین
سلطنت عنان شکیبایی از دست داده لباس سوگواری پوشید و والده غم دیده اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم
از دیده خونبار جوی ارغوانی بر روی زمین روان ساخته فریاد و زاری باوج فلک زنگاری رسانید نظم
ز مژگان دم بدم خوناب میریخت ۞ نه خوناب خون ناب میریخت ۞ ز دست جور دوران جفاجوی
گهی بر سینه میزد گاه بر روی ۞ آخر الامر همگنان دست در حبل متین شکیبایی و اصطبار زده نعش
شاهزاده مرحوم را بآیین شریعت سید المرسلین در مدرسه سلطانیه دفن کردند و جهت ترویح روح مطهرش چند روز
لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا
که برادرزاده و داماد خاقان منصور بود در اختیار سفر آخرت اقتدا بحیدر محمد میرزا نموده بدستور معهود لوازم تعزیت
و مصیبت داری باقامت رسید و روح شریفش بختمات کلام و اطعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی
میرزا ولد میرزا عثمان سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده بسلاطین آق قوینلو می پیوست و
مراد بیک حاکم یزد که در ولایت عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاه فرار
نموده بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بانواع
التفات مفتخر و مباهی گردانید و مهد علیا سلطانم بیگم که سابقا در حباله نکاح سلطان اویس میرزا بسر می برد با وی
سلک ازدواج کشید بیت درین صندل سرای آبنوسی ۞ گهی ماتم بود گاهی عروسی ۞ ذکر توجه ابن
حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان در سنه ثمان و تسعمایه خاقان جم
جاه حاجی لاله که کوتوال قلعه لاش بود بهواخواهی خاقان منصور با حاکم سیستان امیر سلطان علی ارغون یاغی شده
عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایات نصرت شعار یکی از شاهزادگان سایه وصول بدین حدود اندازد

فتح سیستان بسهولت میسر می گردد بنابران خاقان عالیشان میرزا ابن حسین را با دو هزار سوار شجاع جهت تسخیر ولایت نیمروز نامزد فرموده و آن
حضرت بآن ولایت شتافته حدود سیستان را تاخته در اوق رایت اقامت برافراخت و چون این خبر بسمع امیر ذو النون
رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع بیگ روی بطرف معسکر شاهزاده آورد و در طی مسافت مسارعت کرده صباحی
که هنوز ابن حسین میرزا در خواب خمار بود و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم امیر ذو النون پرتو وصول بر نواحی اوق انداخت
و شاهزاده متنبه شده با قرب سیصد سوار که دران زمان در آستان سعادت آشیانش حاضر بودند متوجه اعدا گشت
و از آن جانب فاضل کوکلتاش که منقلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته دران
جانبین دست باستعمال نیزه کمان و سیف و سنان بردند مقارن آن حال از یک طرف امیر ذو النون با جمعی کثیر از دلیران
قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیگ با جمعی غفیر از لشکر آن فتنه بار بمعرکه رسیدند و شاهزاده را کار زار در
میان گرفتند و آنحضرت ساعتی بمحاربه اقدام نموده در اثنای کر و فر رانش بزخم تیر مجروح گشت لاجرم عنان فرس را
بصوب هرات تافت و امیر ذو النون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت
و در سنه تسع و تسعمایه فریدون حسین میرزا بی جهتی ظاهر خیال گریز کرده بهانه شکار از هرات بیرون رفت و راه استراباد در پیش
گرفت بعد از وصول بحدود آن ولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده در باره برادر انواع اشفاق و عطوفت
ظاهر کرد و بحسب تقدیر ملک قدیر هم در آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا شده در گذشت و فریدون حسین میرزا
بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت چو برگ افکند
افسری از سری ۞ نهد آسمان بر سر دیگری ۞ گفتار در مبادی احوال ابو الفتح محمد خان شیبانی و بیان مجملی از
اطوار او در اوان جوانی و زمان کشورستانی سالک مسالک جهانبانی محمد خان شیبانی ولد بوداق سلطان بن ابو
الخیر خانست و ابو الخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام
داشت و مادام الحیات در کمال دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقا مسطور گشت که
سلطان سعید میرزا ابوسعید را بیمن امداد خاقان عالیشان فتح سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابو الغازی حسین میرزا
ازوی استمداد نمود خاطرش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی قوزی بیگم بود و تولدش در شهور سنه خمس و خمسین و
ثمانمایه روی نمود چون آن ولد امجد بسن رشد و تمیز رسید و جدش ابو الخیر خان و پدرش بوداق سلطان را اجل موعود
بعالم آخرت رسانید نقش جهانگیری و کشورستانی بر لوح خاطر مرتسم ساخت و امرای اوزبک را بسلطنت خود دعوت
کرده چند گاهی در دشت قبچاق و حدود خوارزم بلوازم ستیزه گری پرداخت و بواسطه وفور شوکت و ابهت اعدا
دولت از مقاومت عاجز شده بجانب احتراز نمودند و حاکم آن دیار عبد العلی ترخان مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نموده
تحف لایقه پیشکش کرد و چون محمد خان از رنج راه برآسود عبد العلی ترخان او را بسمرقند برده ملازم سلطان احمد میرزا
ساخت و سلطان احمد میرزا با وی در مقام تعظیم و حرمت زندگانی نموده و پس از چند گاهی که محمد خان فی الجمله برای دو

هم کشید از میرزا سلطان احمد گریخته بار دیگر سر در صحرا و بیابان نهاد و بعد از وفات سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا و
شیخ میرزا که هیچ و مرج باحوال دیار ماوراء النهر راه یافت لشکری فراهم آورده بحدود ترکستان شتافت و آن
بلاد را مسخر گردانید و در سنه ست و تسعمایه عزم تسخیر ماوراء النهر جزم کرده کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند انداخت
و پای سپاهی خنجرگزار ظاهر آن شهر فردوس مانند را محل نصب سرادقات پادشاهی ساخت و حال آنکه دران زمان
خواجه یحیی ولد خواجه عبیدالله بر آن خطه استیلاء تمام یافته بود و جمیع مهمات ملکی و مالی را بمقتضای رای خود سرانجام
می نمود و سلطانعلی میرزا از سلطنت بجز نامی نداشت و هر روز میل ملازمت خواجه رفته خلاف فرموده او را محال می
پنداشت و چون محمد خان شیبانی چند روز بلوازم محاصره و محاربه قیام نمود دانست که سلطانعلی میرزا و ارکان دولت
او از تعظم و نخوت خواجه بتنگ آمده اند استمالت نامها نزد شاهزاده فرستاده پیغام داد که درین ایام
ما بجه الامام ظفر انجام پرتو وصول بر حوالی این دیار انداخت کیفیت استیلاء خواجه یحیی و عدم اختیار تو در امر شهریاری
بوضوح انجامید و همت عالی نهمت متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود
گردانیده و از سر راه موافقت ببارگاه عالم پناه آیی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در ظل مرحمت و عاطفت
بیدریغ فراغت فرمایی و همچنین رقعه محبت آمیز مودت انگیز نزد والده سلطانعلی میرزا فرستاده او را بمواصلت خویش
نوید داد و شاهزاده باتفاق آن ضعیفه ساده بدین فسانه و افسون فریفته گشته عزم ملازمت محمد شیبانی جزم کرده
روز جمعه که خواجه یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع بادای نماز اشتغال داشتند با معدودی سوار از امرا و لشکریان
روی باردوی خان آورد مصراع مرغ را چون اجل آید سوی صیاد رود ۞ و محمد خان در کان گل با شاهزاده ساده
دل ملاقات فرموده دو سه روزی اظهار عطوفت و عنایت کرد آخر الامر در طریق نقض عهد سلوک نموده نهال حیاتش از صرصر
بیداد از پای در آورد خواجه یحیی و اکابر سمرقند چون حال بر آن منوال دیدند بغیر اطاعت و انقیاد چاره ندانستند و
جناب خواجه لا یموت ولا یحیی بدرگاه سلطنت اشتباه آمده با اکثر اخوان و اولاد و قرابان از عقب سلطانعلی میرزا
روان گشت و ممالک سمرقند و بخارا و ترکستان و توابع آن در تحت تصرف محمد خان شیبانی قرار گرفت و آن
پادشاه عالیشان در کان گل منزل گزیده بعضی از امرا و لشکریان بشهر در آمدند و دست تعدی باموال رعایا دراز
کرده بلوازم جور و بیداد مشغولی نمودند چون سه چهار ماه برین منوال بگذشت و ظلم اوزبکان از حد اعتدال متجاوز گشت خواجه
ابوالمکارم که از اولاد صاحب هدایه بود و دران زمان بمزید اعتبار و اختیار از سایر اکابر سمرقند ممتاز و مستثنی
بود قاصدی چون برق و باد بدرگاه خسرو عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر که در اندجان قایم مقام پدر خویش میرزا
عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید گشته داعیه تسخیر ممالک موروث داشت ارسال فرموده پیغام کرد که مناسب دولت
آنست که شاهزاده بر جناح استعجال متوجه تختگاه آبا و اجداد خود گردد و بروجهی طی مسافت نماید که در فلان
شب بپای قلعه سمرقند رسد تا بنده دروازهای شهر را مانند ابواب دولت و اقبال بر روی ملازمان جاه و جلال بگشایم

خروج و دخول اوزبکان را که درین بلده بظلم و تعدی اشتغال دارند مسدود گردانم چون این پیغام بعرض میرزا محمد بابر رسید بفتح
سمرقند امیدوار گشته قاصد را مشمول انعام و احسان باز گردانید و سعادت مواکب گردون مراتب بجانب دار الملک ماوراء
النهر متوجه گردید و حال آنکه دران زمان محمد خان شیبانی بعظمتی هر چه تمامتر در کان گل نشسته بود و خیال آنکه سمرقندیان
طریق خلاف مسلوک داشته میرزا محمد بابر را بشهر درآورند بخاطرش خطور نمی نمود و میرزا محمد بابر از غایت تهور با اندک مردی
آن مسافت را طی فرموده در شب موعود بدروازه سمرقند رسید و خواجه ابوالمکارم باتفاق بعضی اعیان و اکابر
وعده بتقدیم رسانیده آن حضرت را بشهر در آوردند و در روز بازار مغضوبان خفته بگرفتن و کشتن امرا و لشکریان
محمد خان امر کردند و دران شب و بجور نمودند و روز بر ستیز خاطر گشته لشکرانه جان و اوباش سمرقند در منازل اوزبکان
دست نهب و غارت برآورده بعضی از خواص خان بجانب طایفه از مردم دوراندیش گریختند و سایر لشکریان گرفتار
شده روز دیگر بسیاست حضرت پادشاهی مخصوص یافته قرب سیصد اوزبک هر یک بنوعی غیر مکرر بر خاک هلاک
افتاده عنان بسوی عالم آخرت تافتند علی الصباح که خسرو خاوری خرگاه سپهر نیلوفری را بنور حضور منور ساخت و
خبر کمال اقتدارش در میان ثوابت و سیاره انتشار یافته هر یک علم مزیت الطرفی برافراخت ظهیرالدین محمد بابر
میرزا قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاد و رعایا و بیچارگان سمرقند را در ظلال عدل و احسان جای داده ابواب رعیت
پروری برگشاد و محمد خان شیبانی در کان گل از کیفیت حادثه وقوف یافته مصلحت محاصره سمرقند ندیده دیگر روز
کوچ کرده متوجه ترکستان گردید و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا چند گاه دران مملکت در غایت رفاه و اقبال اوقات
گذرانید و بقدر مقدور در باب استمالت سپاهی و رعیت سعی فرمود اما چون غلات آن ولایات را جنود نامسعود اوزبک
کرده بودند در سمرقند قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست و محمد بابر میرزا ملاحظه آسایش رعایا سپاه اندجان را متفرق ساخته
محمد خان شیبانی از آن صورت وقوف یافت و بار دیگر کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده با سپاهی افزون از انجم
و چند هزار لکران بطرف آن بلده تافت حضرت پادشاهی بنابر شیوع وبا و غلا مجال التحصن در شهر محال دانست و بسبب
پریشانی سپاه مظفر لوا اقدام بمیدان قتال نتوانست لاجرم سمرقند را بازگذاشته علم توجه بصوب اندجان برافراشت
دولت دیگران بلده فردوس نشان در حیز تسخیر خان در آمد و همت بر انجه و قرق الکا بران مکان بگماشت از آن طایفه جمعی که
مجال یافتند باطراف ممالک ترکستان و ایران و توران گریخته و زمره پابسته دام تقدیر شده سپاه اوزبک
ایشان را با خاک ره برآمیختند و خواجه ابوالمکارم مصلحت آنکه کسی او را نشناسد محاسن شریف تراشیده بترکستان
نهاد اما چون اجل رسیده بود آن حرکت نافع نیفتاد و جمعی از لشکریان محمد خان شیبانی او را دیده و شناخته نزد خان بردند
چون چشم آن پادشاه بجمال فقیر بر خواجه ابوالمکارم افتاد پرسید که ریش را چه کردی آن جناب در جواب این بیت خواند
چراغی را که ایزد بر فروزد ۞ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ۞ اما این لطیفه هیچ فایده نداد
و همان لحظه فرمان خان خواجه را بعالم آخرت فرستاد و رایت استقلال برافراشته آن خان والانژاد در اکثر بلاد ماوراء النهر

صفت استعلا و استیلا پذیرفت سمرقند را دار الملک ساخت و ایالت ولایت بخارا و توابع را ببرادر خود محمود سلطان شفقت فرمود
و حکومت مملکت ترکستان را باعمام خود کوچ کونجی خان و سونجک سلطان که نبیره و دختری میرزا الغ بیگ کورکانند تفویض نمود
آنگاه خیال استیصال امیر خسرو شاه و تسخیر بلاد حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشت
و علی التعاقب و التوالی سپاه بی باک اوزبک را بغارت و تاراج آن حدود مامور گردانیده رایت سلطنت و اقتدار
برافراشت **گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون** چون مقتضای
کلمه کریمه کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ثبات و دوام خاصه ذات بیچون قادر کن فیکون است
انتقال و ارتحال از دنیا دون لازم وجود محدث و نسوده جمیع سلاطین ربع مسکون در شهور سنه سبع و ثمانمائه میرزا
الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار رحمت خداوند جزو و کل پیوست و پسرش میرزا عبد الرزاق
حاکم آن دیار گشته بجای پدر بر مسند فرمان دهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت
مخالفت الاتفاق افتاده شیرم ذکر سر انجام تمامی مهمات جزئی و کلی را از پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر
از امرا شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشته و صباح عید اضحی که شیرم ذکر در دیوانخانه سلطان آش می کشید بناگاه
سعید مرد مکمل بیخبر بکابل رسیده بر سرش تاخته و تیغها از نیام انتقام کشیده فی الحال بنیاد حیاتش برباد دادند
ازین جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر بسمع ولد خورد تر امیر ذو النون محمد مقیم از مواج
دور افتاده فرستهشان و تسماعه لشکر هزاره و نکودری بهم کشیده و تسخیر کابل را پیش نهاد همت گردانیده و بدانجانب
نهضت نموده میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرده محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده و دختر میرزا
الغ بیگ را بحباله نکاح در آورد این اخبار در وقتی که بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون در کنار آب آمویه بودند بدیشان
رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج همگنان گردید **ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خاقان جاه نبیجاد**
و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد
خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را متفرق
گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان
ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه ایلچیان ارسال داشته از بیداد اوزبکان استغاثه نموده پیغام گذرانید که اگر
موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان
باردوی کیهان پوی خواهم پیوست و درین یورش اقبال ملازم رکاب ظفر انتساب خواهم بود بنابر آن میرزا بدیع الزمان
رسل و رسایل بقندهار و زمین داور روانه ساخته استدعا جبه الاوغان بنام امیر ذو النون و اولاد او خوانده و رقم
آورد و مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آنجا و دیگر ساحت بقعة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی
بدفع لشکر اوزبک و فتح ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذو النون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار

بجانب بلخ حرکت نمود و بدیع الزمان میرزا آن امیر نجابت پناه را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده
مراحم و اشفاق بر روی روزگارش برگشاد و امیر خسرو شاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذو النون فرستاده
در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن زمستان بپایان رسیده اسپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف
دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده و رای فرستهشان و استعداد با دوازده هزار پیاده
و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شد و امیر عمر بیگ را که از اجله سلطنة
فرستاده از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسیده در برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و طنطنه کوس
حربی باوج فلک سیمابی رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که بمیر باقی اشتهار داشت فی الحال بدین جانب آب آمده بتقبیل بساط
سلطنت مآب پرداخت و بانگ تشریف و عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون
و امیر ذو النون و عبد الله قرا قولاغ را نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستادند و او را از وصول موکب عالی بکنار آب
و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر دادند و فرمودند که بدو روی سپاه ظفر اثر پیوندد تا علی اسرع الحال بدفع اعدای ملک
ملت عیسه گردد و امیر سلطان حسین و عبد الله قرا قولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او امیر ولی بیگ و امیر ولی ملاقات کرده
فرامین بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذو النون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه بجانب اردوی عالی ترغیب و
تحریص نمودند امیر خسرو شاه بنابر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان گردن پیچید و بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان
میرزا از مهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بقلع مملکت سلطان محمود قصد من نماید لاجرم سر زنی سقیم بر زبان
آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته خلف وعده امیر خسرو
شاه را معروض داشته شاهزاده در باب عبور از آب آمویه متردد شد مقارن آنحال امیر ناصر الدین عمر بیگ از
سرا علی باد آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف منصور لشکر نمی فرستند لاجرم سلطان
بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون طریق مشورت مسلوک داشته علم مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بقبة الاسلام
بلخ در چهار باغ ابراهیم میرزا منزل گزیده امیر شجاع الدین ذو النون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون
آن جناب علم نهضت بجانب مستقر عزت خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع
روی نمود و محمد خان شیبانی بتسخیر بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود **ذکر قضیه که از خواص سلطان**
بدیع الزمان میرزا بظهور رسیده بدان سبب محمد خان شیبانی از آب آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید در
خلال احوال گذشته مذکور شد که سید جعفر که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و بسبب جلادت اوزبک در
غایت محبت و اخلاص سلوک می نمود از دیار ماوراء النهر بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع
الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از او روی گردان شده التجا
بظل عنایت شاهی آورده ام و مادام الحیات لوازم دولتخواهی تقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا

برآن سید مزور اعتماد فرموده او را مشمول الطاف و احسان بی‌کران گردانید و جناب سیادت انتما ضمنا با امرا و منسوبان شاهزاده بدیع الزمان
اختلاط و سلوک داشته در خلوات زبان بمدح و ثنای محمد خان شیبانی می‌گشاد و ایشان را ملازمت او دعوت کرده بانواع
سواعید فریب می‌داد و از جمله امرا و خواص بدیع الزمان میرزا ابراهیم سلطان برلاس و شاه محمد برلاس و جهانگیر برلاس
و آفتاب ترخان و قراپیر محمد و سک گیلدی اوزبک باهم اتفاق نموده با سید خواجه جعفر بیعت کردند که هنگام فرصت
است بروی نمایند و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب فتنه سکالی خان بر روی روزگار
خویش گشایند در آن اثنا امیر محمد باقر ترخان که سابقا بواسطه استیلای محمود سلطان بر بخارا از آن خطه رخ بپناه
بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده در اندخود حکومت می‌نمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست
که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب همایون خانی از آب آمویه عبور نماید بنده
قلعه اندخود را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان از بلخ
و عده امید وار گشته و از سمرقند متوجه کنار آب شده بنابر علی هذا جماعت مذکوره باستصواب سید جعفر خواجه
خاطر بر این قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهت دفع محمد باقر بجانب اندخود رود شعار خلاف ظاهر ساخته کوتاهی
که آن حضرت کرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد باقر از بدیع الزمان میرزا رنجیده و چند روز در خانه نشسته از
ملازمت بارگاه سلطنت پناه تقاعد ورزید بنابر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از خاصیان در طمع افتادند که ایشان
جناب را با خود موافق سازند و با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد باقر حسب ظاهر سخنان ایشان را
بحسن قبول تلقی فرموده گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابو النصر پارسا همه جمع شده عهد و پیمان در
میان آریم که طریقی خلاف سلوک نداریم ما این مهم تمشیت پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بخانه خویش رفتند
امیر محمد باقر رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا را منظور داشته همان شب در چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان
شتافت و کیفیت خیالات بداندیشان معروض داشت سلطان بدیع الزمان میرزا چون نسبت بانجماعت انواع
شفقت و عنایت بتقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نموده چنانچه می‌باید بسمع قبول اصغا نفرمود امیر محمد باقر
عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابو النصر پارسا فرستید تا حقیقت این
سخن بر رای انور همایون واضح گردد آن حضرت این التماس را بشرف اجابت اقتران داده مقرر شد که پهلوان
حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آن جناب سحری پهلوان حسن علی را در یکی از حجرهای جماعتخانه آن
عمارت نشانده در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار نشست و همان لحظه آن جماعت
بدان مقام رسیده و بآن جماعتخانه رفته در قضیه مذکوره آغاز گفت و شنود کردند و سید جعفر خواجه ایشان را
بر موافقت خان عهد و سوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت
حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهت مشورت مهم محمد

باقر ترخان در چهار باغ دیوانخانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آن جماعت بدیع الزمان میرزا امرا عظام عمر بیک و شیخ علی طغایی
و درویش محمد ارغون و دیده کار ابو اسحق ایقوغان و محمد باقر ارغون و شاه منصور را بگرفتن خاصیان مامور گردانید و امرا همان
ساعت آن زمره نمک بحرام را مواخذه و مقید گردانیده هر یکی را بیکی از اهل اعتماد سپردند و براق و جهات ایشان را بحیطه
ضبط در آوردند و از جمله گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و چنک کسکی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل
ابراهیم پیر سلطان و جهانگیر برلاس و قراپیر محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور
که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون ضمیر بادای این فته خباب سیادت مآب گذاشتن او مصلحت دولت نیست
و بخلاف رضای بدیع الزمان میرزا او را بحلق برکشید و مقارن آن حال خان گیتی ستان از معبر کرکی عبور نموده بدیع الزمان میرزا با
از چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید ذکر طلوع رایات نصرت آیات
خانی از افق مملکت بلخ و ذکر شادی شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تمام در اوایل پاییز سنه اربع عشر و تسعمایه
محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنابر استدعاء امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را
مضرب سرادقات سلطنت ساخت و محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان
او را از آن طرف آب کوچانید و خبر عبور خان گیتی ستان در چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید
بنابر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزم خواه مصلحت توقف ندید و نور حدیقه سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان
را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچاق برادر رضاعت شاهزاده بازداشت و مقرر شد که صاحب السیف و القلم
خواجه جلال الدین میرکی و امیر شیخ ابو سعید عراقی و قراحسن الغوث نیز در آن بلده باشند و امیر علیجان ولد امیر عمر بیک
بکومک قیا بیک کرداروش شبرغان بود رفته در محافظت آن بلده طریقه اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات عالیات
سلطانی از راه درکلسان و چهار رک رفته از انجا بقرایغاج شتافت و از قرایغاج عنان عزیمت بجانب جبال
گرزوان تافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را منفصل داد روی توجه ببلخ آورده فوجی از لشکر قیامت اثر اوزبک
را بجانب شبرغان نامزد کرد و چون آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیجان ولد امیر عمر بیک با صد نفر
از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامیده و میان آن جماعت و اوزبکان مقابله بوقوع انجامیده در اثنای
ستیز و آویز تیری باسب امیر علیجان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بندی گران بر پایش نهادند و ده
بار دوی خان بردند و بعد از آن رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نمود امیر سلطان قلیچاق
و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خاطر بر تحصن قرار دادند و ضبط دروازه عراق بپهلوان حسن علی و جمعی
کثیر از نوکران خاصه امیر سلطان گرفت و دروازه عکاشه بمن جلادت و پهلوانی امیر لعلی و جان احمد قلیچاق و تمام
درویش محمد کتابدار سمت استحکام پذیرفت صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شتر
خوار را ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابو سعید عراقی و قراحسن الغوث در ارک متوطن بود امیر سلطان قلیچاق

در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و مددکاری محافظان جمیع بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از انجا بجهت
خان شیبانی بر ترتیب ده هزار کس از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازه عشترخوار منزل گزید و نجابی جاوادر
خود محمود سلطان را بر دروازه عراق معین کرد اینه دیگر جمعی از سلاطین جوجی نژاد در دروازه ها کاشته جای داد و در
برابر تمامی بروج بلخ امراء و نوینان فرستاد و بخشی ایلچی بشهر فرستاده امیر سلطان و سایر امرای میرزا بدیع الزمان را
باطاعت و انقیاد دعوت نمود و چون آن سخن در سمع قبول ایلچیان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت
فرمود و بعد از یک هفته که ازبکان چپر و تورۀ بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطریقی دیگر انداخته راه توجه
بجانب [illegible] گردانیدند بحکم جنگ سلطانی نقاره یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آواز سورن و
صدای کورگه و کوس در قم طاق و حصار سپهر انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق آورده آثار روز رستخیز ظاهر ساختند
و محمد خان در آن صباح جوشنی شب رنگ پوشیده و براسبی کوه پیکر سوار گردیده قرب ده هزار اوزبک جبه
پوش پیاده پیش پیش او روان گشتند و چپرها و تورها در سر کشیده بخندق دروازه عشترخوار در آمدند و مردم خواجه
جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست بتیر و سنگ گشودند و آن جناب ایشان را از آن زمان که اوزبکان
بجانب [illegible] بالا رفته و اوزبک بخندق شهر جای رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع نمود انگاه بدست خود
سنگی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بر چپری خورده برو ارزنده آن را بخندق غلطانید بعد از آن سایر دلاوران
که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ بگشودند و سپاه خان چاره منحصر در
فرار دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق بر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران ایام
قوی عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانه کمان پرواز دادند و کمانهای رعدصدا در غرش در آورده ابواب محاربت و مقاتلت
برگشادند **نظم** بسان ژاله از ابر بهاران ❀ بفرق ازبکان شد تیرباران ❀ سهام جانستان از
دل گشت پرخون ❀ ز سنگ رعدسان گوش کر دون ❀ و اگرچه در آن روز ازبکان نیز نهایت جلادت
و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مردافکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بر سبیل قهر از
قبیل محالات است عاقبت انهدام یافتند و در آن جنگ قرب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و
ضرب سنگ رعدسان از عالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند و برین قیاس دو نوبت دیگر چریک اوزبک در تیغ
جنگ سلطانی انداختند و مانند روز اول مهمی از پیش نبردند و مراجعت نمودند بعد از ان خان از ضایع شدن
لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتعال نیران قتال امر نکردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران
می کوشید و در آن اثنا نشی امیر علیجان بندی بر پای گریخت و بکنار خندق دروازه عشترخوار شتافته
فریاد بر کشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی از نوکران آن خواجه میرکی با یان رسیده او را بالا بردند و مجلس او
لوازم محامد آنچه بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشسته دانست که تسخیر آن بلده

بجنگ بتر و تیر پذیرفت خواست که ابواب صلح و صفا باز گشاید و بدان وسیله آن خطه را بحیطه تصرف در آورد بنابر این
درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریه فیض آباد بسر می برد در آن اوان
که ماچه رایات خاقانی پرتو وصول بحدود بلخ انداخت بحسب اختیار یا اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بود
بشهر فرستاده پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسرحد زوال رسیده و سلطنت از آن خاندان
بدودمان چنگیزی منتقل شده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده
ابواب لجاج و عناد و قیام ننمایید و بدست متابعت دروازهای شهر بر گشایید و چون امیر درویش علی با امیر سلطان
و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرد و لوازم ادای رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب
گشته گفت قرب یکصد و پنجاه سال است که ما با جمعه در ظلال رایات اولاد امجاد امیر تیمور کورکان فراغت و
رفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده شما انتظار میکشید که عاجلا از فوت
با حضرت خاقان در مقام مقابله و مقاتله در آییم چگونه جایز باشد که ما حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان
عظیم الشان را نابود انگاریم و شهری را که بر سبیل امانت بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بحیطه
تصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایه
اقبال بدین حدود خواهد انداخت و بامداد تاییدات الهی و توفیقات نامتناهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان
خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده اند که ذخیره ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر خوز دوسر خر حوز ولی
نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم و منشاء این سخن آن بود که در آن ایام در از گوشت قدر کوچه و بازار بلخ افتاده روی
بچراگاه عدم آورده بود القصه درویش علی چون این سخنان استماع نمود دانست که کسی بواسطه او ابواب
شهر بر روی محمد خان نخواهد گشود باز گشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض خان رسانید و خان در اوایل سمان بر سبیل
طبل مراجعت کوفته و از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات
احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آن مقدار خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن
بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آن حادثه خامه سخن گذار این قطعه در
سلک تحریر آورد **قطعه** محمد خان چو از امویه بگذشت ❀ شراب عیش اهل بلخ شد تلخ ❀
تمام شهر ویران گشت از جنگ ❀ از آن تاریخ شد ویرانی بلخ ❀ ذکر شمه از احوال میرزا بدیع الزمان در آن
اوان و بیان مخالفت امیر ناصرالدین عمر بیک ترکمان در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران
مشغول محاصره قبة الاسلام بلخ قیام می نمود بدیع الزمان میرزا در ولایت غرجستان [illegible] بخشش [illegible] و چند نوبت رسل و
رسایل بپایه سریر اعلی فرستاده و کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرد خاقان منصور
چون آزار بسیار از آن حضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبداللطیف خان

شاه و امیر ابوالقاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو از رود مرغاب بپل بابان شده رحل اقامت انداختند و کنار آب را
مضبوط و مستحکم سازند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جزوان بچیچکتو شتافته بقیه ایام زمستان
آنجا بپایان رسانید و چون سلطان ربیع آیین فروردین سپاه سبزه و ریاحین بفضای دشت و بساط بساتین کشید
از آنجا کوچ فرموده صحرای جورجان را محل نصب لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده او را
کرت دیگر بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب استمداد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرموده بار دیگر
امیر خسرو شاه اظهار اتفاق کرده برادر خود امیر ولی بیک را بملازمت شاهزاده فرستاد مقرر آنکه چون بدیع الزمان
میرزا در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت با ایشان قصدی نیندیشد خود نیز با لشکرهای حصار و
ختلان و قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی
عالی منزل گزید قبل از آنکه بشرف دست بوس بدیع الزمان میرزا مشرف گردد امیر عمر بیک خیال باطل کرده بنشستن با وی ملاقات
نمود و او را از سیاست شاهزاده ترسانید تا فی الحال طبل کوچ کوفته عنان او بشبرغان شتافت و عمر بیک
در آن حین که در تصرف خواهرزاده اش قتاپیک بود توقف نموده امیر ولی عنان یکران بقندز تافت و سبب مخالفت
امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که بدیع الزمان میرزا در بلخ و نواحی رایت دولت و اقبال مرتفع گردانیده
خواجه نظام الدین احمد بن خواجه نظام الدین شیخ محمود که خواهرزاده خواجه شمس الدین احمد بن خواجه سیدی محمد
شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانیده زمام اختیار امور ملکی و مالی را بکف کفایت او نهاده و امیر
عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و نوئینان نموده و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود
انجام می کردند و دیگر امرا و وزرا چندان حسابی بر نمی گرفتند بنابر آنکه در آن اوقات از افعال و اقوال امیر
عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور می نمود مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن
بهار که در نواحی جورجان خیمه اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را از جهت زر جهت سر
افراز ساخت و در دیوان توابعی برقامی امرا عنایت کرده مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و هم در آن ایام خواجه نظام
الدین محمدی نیز منظور انظار عنایت شده بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد از دخل امیر سلطان بایزید
و خواجه محمدی اختیار و اعتبار امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان را
بخلاف پیشتر بعضی از مهمات را بی مشورت ایشان فیصل میداد بنابر آن امیر عمر بیک شعار هوا خواهی خاقان منصور
ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در آن شب که ایشان باطن اهل نفاق نازک بود امیر ولی را نیز استقلال کرده
علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت و همان ساعت که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت
را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود و اکثر امرا تعاقب عمر بیک را در شب دیجور مکروه شمرده و روز
دیگر خواجه ناصر الدین ابونصر خواجه عبد الملک بن خواجه ابونصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیک

بشبرغان روان کرده اما فایده بران رسالت مترتب نگشت و امیر عمر بیک در مقام خلاف ثبات قدم ورزیده از شبرغان
گذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذوالنون فرستاده و پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی
از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآل گردد تا دفع امیر عمر بیک و تسخیر شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل
کوچ کرده عنان بطرف چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیک در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه
یافته بود و احتمال قریب داشت که چون محمد خان بر کیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته قتال نماید

ذکر نهضت خاقان منصور بجانب گرفتن شاهزاده ها بجانب و مراجعت نمودن بسبب عرض مرض از منزل رباط

چون عصیان امیر عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو در مرآت اشتهار یافت خاقان منصور با سپاه موفور
کنار آب روان شد که شاید آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد
بعد از قطع منازل و مراحل چون بتاب رام معسکر ظفر مآب شد در آن موضع حسب تقدیر مزاج همایون بغایت منحرف گشت
صحت بدن روی در نقصان نهاده کار از اعتدال آن عزیمت در گذشت حکمای مسیحا انفاس و اطبای حکمت اقتباس آغاز
ترتیب ادویه و اشربه مناسبه کردند و بیکجهتی همت در ابرای آن عارضه طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای
آوردند خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان با تمکین و امرا و نوئینان و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند
و درویشان و گوشه نشینان صحت ذات ملکی ملکات را از حضرت واهب العطیات مسئلت نموده زبان دعا گشادند
پس از روزی چند مسألت اصحاب عبادت بعز اجابت رسید و از دار الشفای و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
للمؤمنین شفای عاجل شامل حال خاقان عادل گردید ع دعای اهل عبادت بلا بگرداند ؛ و از آنجا چون
میرزا بدیع الزمان بدامان کوه الیمور رسید و نهضت و مرض پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که
قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار دیگر بشرف
ملاقات خاقان منصور در پایه ... امیر سلطان بایزید برلاس را بالتماس کردن اساس فرستاده و بنواب بارگاه
سپهر اساس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی فرمان پذیر ایم و ما هم این سالک سبیل سرگردانی را باب عفو و مرحمت فرود
شوید و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه هرات لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشند حلقه اجابت
در گوش کشیده بپای سر برای خاکبوس می آییم و حاشیه متابعت بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال می آساییم چون امیر سلطان
بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسیده و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور گشته میر مغلی
بهراة فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را باردوی همایون رساند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت
مقرون گردانند اما در آن اثنا خدیجه بیگی آغا و بعضی از امرا و نواب را چنان بخاطر رسید که اگر درین محل که هنوز شمه از
ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا در اردو نیست بدیع الزمان میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محتمل
است که اکثر لشکر بسایه لوای کشور گشایش التجا نهند و کمر خدمتکاری در میان بسته موافقت و متابعتش را از لوازم شمرند

این معنی را بشرف عرض رسانیده و آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را از خصمی داوری ثانی اجابت ملتمس ملاقات را در خیر تاخیر انداخت انگاه اردوی همایون بطرف بلده هرات کوچ کرد و خاقان صاحب قران بصحت و سلامت بمستقر سریر سلطنت رسیده لوازم نصفت و مرحمت بجای آورد **ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از الکه تیمور بطلب شیرخان و باز آمدن امیر عمر بیک باستان اقبال آشیان** در آن ایام که امیر سلطان بایزید از اردوگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده سبب عدم اجابت ملتمس ملاقات عرض فرموده شاهزاده در بحر اندیشه فرورفت که آیا گلزار مملکت را از خار طغیان معاندان بدستیاری کدام یک از معاونان پاک گرداند و امیر عمر بیک که اظهار شعار خلاف کرده در قلعه شیرخان متحصن گشته بود بچه طریقه از طریق مناهج گذرانیده بجاده اتحاد رسانند معاشن الحال مبشری خجسته مقال از نزد امیر ذوالنون رسیده و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص را بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد سپاه رزمین داور و فراه و غور و ساغر و تولک را جمع آورد بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شیرخان انعطاف داد و لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان منفصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات پادشاهی بر روی طلازمان آستان پادشاهی برگشاید بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدین چهره فتح و نصرت واثق گشته و از الکه تیمور حرکت آمده عنان بکران بصوب شیرخان گردانید و چون بانچه علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر شیرخان انداخت امیر ذوالنون از انجانب رسیده از قبل فیاض را ادب مقبل و ملثوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داد و برج و باره شیرخان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام شرع و ظفر برافراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثر را مکمل ساخته صباح روزی که چهارشنبه بود از شنبه بطالع شیرخان خرامیده صدای نقاره و نفیر و آوای کورنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذوالنون در مدرسه سید احمد میرزا فرود آمد و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب خندق را بطرفی دیگر انداخته جهت پر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل بآن بود که مهم الحاح بمصالحه واقع شده امیر عمر بیک بار دیگر در سلک امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد احصال سپاه را از ابتجاب حرب و جنگ و رخصت انداختن تیر و سنگ بنداده و پیوسته جهت تمهید قواعد صلح و صفا قاصدان سخن دان نزد امیر عمر بیک می فرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیک با میر ذوالنون پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان به پهلوی قلعه تشریف آورند و خاطر مرا بتاکید قواعد عهد و پیمان اطمینان بخشند در روز آدینه را ابواب دولت و اقبال بر روی میرزا بدیع الزمان می گشایم و بدستور پیشتر ملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جان سپاری سلوک می نمایم و امیر ذوالنون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانیده صباحی عازم درون شهر شیرخان

گردیده قبل از آنکه پای در رکاب آورد میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده در آن زمان آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدم ملاطفت و بنده نوازی تقلید جوان دلی واسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گردانند هر آینه در حصول مقصود او دخل خواهد بود و این معنی را بعرض رسانید بدیع الزمان میرزا از صواب دید امیر صاحب تدبیر در گذشت و همعنان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شیرخان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید نقاره بشارت باوج سپهر دوار رسانید و از روی پل روان بر آمده حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی را استقبال نمود و امیر عمر بیک شمشیر بگردن افکنده از دست سعادت بساط بوس دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا او را از زلات و عثرات اش بآب عفو و اغماض فرو شسته او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانید و باردوی اعلی معاودت نموده همان روز از ظاهر شیرخان کوچ فرموده و در نواحی سه شنبه باز از معسکر شهریار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از سر مخالفت و عناد و بیکبارگی در گذشت **ذکر توجه امرای عالیجاه بمرو و عزیمت امیر خسرو شاه و جاه و دفاع آن امیر شاه مالیه از حسد دولت و کامرانی بود و بی کمک و سپه کردن فی** مهم شیرخان بر نهج مسطور فیصل یافت بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان و امرا در باب مراسم حراست ممالک خراسان از دخل ابوالفتح شیبانی خان خبرا ابطال مشورت تقدیم رسانیده بنابر صواب دید رای و مزیر خاطر بر آن قرار دادند که امرای عظام شجاع الدین امیر ذوالنون ارغون و امیر ناصر الدین عمر بیک و پهلوان و اسفندیار و زرگان شاه منصور نزد امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که توانند او را در حسن استمال او مطمئن گردانند و باردوی اعلی رسانند تا با استظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک بتیسیر پذیرد و امرا بامراد سواد عازم قندز شده مسود اوراق نیز حسب الحکم در موافقت ایشان روان گشت و هم در آن ایام خسرو شاه از اندیشه سید حسین ابیوردی که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال بعرض خاقان ستوده خصال رسانیده طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بگذرند و الله نزد کورشید الدغا التفات و عنایت و تربیت و رعایت بدیده اکاه موکب عالی از رشته بازار بجانب دره خود حرکت آمد اما امرای عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که با امیر خسرو شاه ملاقات نموده استعلام نماید که محل ملاقات کجا خواهد بود پس از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسید و خسرو شاه را بر توجه امرای عظام مطلع گردانید خسرو شاه بجانب قندز و بدان گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت در گذشت چنین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسرو شاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه از تخت خانواده وقوف یافته عبد الرحمن را که در سلک قرابتش انتظام داشت با فوجی از سپاه بر سم زبان گیری باستقبال ایشان فرستاد و عبد الرحمن بیک در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسیده و آتش قتال اشتعال یافته بزودی بر کشف عبد الرحمن بیک خورده روی بانهزام آورد و گریختگان سر کرده مجلسی که امیر شاه منصور در قندز بود بشهر در آمده پریشانی تمام

بجانب قندهار راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال بحضیض نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود دو هزار سپاه و
قرب وصول امرای کبار عنان تماسک و تمالک از دست داده قندوز را بازگذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه
بکوهستان نهاد و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل جلم با امرا عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید
امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت فرمود که شهر چنین معموره را بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت دولت
برافراشتن شیوه مردان مرد و شیمه دلیران صف نبرد نیست لیکن الیق آنست که بقندوز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته
بتصرف محمود سلطان بازنگذاریم و امرا طوعا او کرها در امضای این عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن شیر بیشه وغا
همان ساعت جبه بخش کرده و اوروق خود را بطرف اردوی اعلی بازگردانیده راقم حروف را فرمود که اسب بر جهه تا بنزد
خود را بملازمت حضرت سلطانی رساند و خبر ویران شدن خسروشاه و رفتن آنجناب را بقندوز عرض کرده التماس
نماید که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاده آید و این ضعیف در روز دوم
بملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی امیر خسروشاه و ملتمس امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود سلطان بدیع الزمان
میرزا فرمود که هرگاه خبر درآمدن امرا بقندوز مسموع شود بدان جانب رفته خواهد شد و چون امیر ذوالنون در ظاهر
قندوز نزول نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندوز بغایت معتبر بود و خاطر صغار و کبار را بتابعیت محمد خان
شیبانی مایل گردانیده انتظار وصول محمود سلطان می کشد تا شهر بدو سپارد و امیر ذوالنون قاصدان بنزد
مولانا محمد و سایر قندوزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب حالت
که دروازه بگشایند که من و سایر امرا عظام بشهر درآمده اطراف و جوانب را مضبوط گردانیم و بمساعدت عنایت الهی
و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان کمال شهامت و صرامت بتقدیم رسانیم مولانا محمد این سخن را تسلیم
قبول جایی نداده در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازهای قندوز بگشاد بنابران امیر ذوالنون با سایر امرا
بجانب اردوی اعلی مراجعت نمود و در دره خرتنگ بملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده ما وقع قندوزیان را عرض فرمود و بدیع
الزمان میرزا چاره کار منحصر در استرضای خاطر جد بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هرات جزم کرد و میرزا محمد زمان
با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورده بدستور معهود محافظت آن بلده را بنیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان قلی چاق
بازگذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول بکوزجان زمام حکومت آن ولایت بکف
جلادت امیر علیجان ولد عمر بیک داد و او را بقلعه شبرغان فرستاده از راه انجکه بالنگر تیکی شتافت و در آن
منزل امیر حسین ابیوردی از پایه سریر اعلی بازآمده الطاف و اعطافی را که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده
بود معروض گردانید و این معنی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آن حضرت شده فضای میمنه را از یمن مقدم همایون غیرت بهار
جنان گردانید و در آن منزل امیر خسروشاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت
بر وجنات احوال منزوره الاختلالش تافت چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل آن روایت بعد از

محاربه شیبانی خان با سلطان محمود خان بر زبان خامه سخن دان خواهد گذشت **ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الجه خان جهت**
معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان آن خواقین عالیشان و فرمان فرمای
ماوراءالنهر ابوالفتح شیبانی خان در آن زمان که پادشاه سوید کامکار کامران ظهیرالدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان
متوجه فتح دارالسلطنه سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان
برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا لباس دولت و اقبال از وی جدا شده بود او بدستور پیشتر اسم سلطنت بروی اطلاق نموده بنا علی
هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را به شیبانی خان بازگذاشته استیلا بر مملکت موروث میسر نشد بتاشکند شتافت
و چند گاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه برآسود سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان
احمد که بالجه خان مشهور گشته همت بر آن گماشت که لشکر بصوب اندجان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع
نموده بپادشاه جهانمطاع سپارد و این عزیمت را از قوت بفعل آورده و بتاریخ سنه [blank] با سپاه فراوان
بدان صوب روان شده اما قبل از آنکه بمقصد رسیده دست در گردن مقصود حمایل کند شیبانی خان با لشکری افزون از اعداد قطرات
باران در رسید و در منزل [blank] تلاقی عسکرین دست داده و قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانیکه
و الجه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانبان عنان نگران بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف
داده و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی همعنان برق و باد بتاشکند فرستاده و بمغولان
آنجا پیغام داد که سلطان محمود خان و سلطان احمد خان در دست ما گرفتار گشته ظهیرالدین محمد بابر پادشاه روی بوادی
فرار آورده اگر شعله آتش غیرت و غضب قیامت لهب خرمن حیات گرفتاران را محترق نگرداند دشمنان خانی را از جای اسیب
از راه گریز مانع آیند و آن دو خان عالیمکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد از آن رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه
نمایند و رشته حیات ایشان بروجهی که در ضمن اولاد چنگیز خان نوشته شد منقطع گشت و بعد ازین وقایع رایت شوکت
خان شیبانی بیشتر از پیشتر ارتفاع گرفته سمرقند را دارالملک ساخت و برادرش محمود سلطان بدستور سابق لوای حکومت در
بخارا برافراخت و ایالت تاشکند و ولایات سلطان محمود خان و الجه خان با عمام او کوچکی خان و سونجک سلطان
که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک گورکان است تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه بامیر یعقوب که در سلک
اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت **ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاهی ظهیرالدین**
محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسروشاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر چون پادشاه اسلام پناه از همرکاب
سلطان محمود خان عنان نگران بصوب مغولستان گردانید دیگر در روز در طی مسافت اوقات گذرانیده بوضوح انجامید
که فوجی معامان و مانده دره را که در آن راه واقع است مضبوط ساخته اند و بخیال دست برد پای جلادت محکم کرده تیغ
سنان آخته اند بنابران حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان
شتافت و از آنجا عنان توجه بطرف مدینة الرجال زند تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک بجان آمده

بر بستر استراحت نمی‌غنود و وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته با ساوری و پیشکش لایق بآنحضرت باب ...
که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صاحب تدبیر بعرض آن رسانید که چون محمد خان
شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شرار تفرقه و پریشانی بر صفحات حال رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی
تافته مناسب آنست که چند روزی با روزگار ستیزه کار مدارا نمائیم و بجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبک دور
اندازیم **نظم** مداری اگر با عدو زور جنگ ∴ طریق مدارا گزین بی درنگ ∴ ز ملکش بجائی نما
انتقال ∴ که گیرد این شوی از قتال ∴ پادشاه عالیجاه این رای را مستصوب شمرده در شهور
سنه عشر وتسعمائه روی توجه بجانب کابل آورده حسب الاتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در
حدود آن بود لاجرم جناب امارت مآب بالحق لایقه ملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری
نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت بعد از روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او نیز
دولت و اقبال ملازمت آستان خلافت آشیان پادشاه باستقلال رفته حلقه عبودیت در گوش کشیده غاشیه خدمت
بر دوش گرفتند جناب امارت مآب چون حال بر آن منوال دید بغایت متوهم گردیده و شبی تمامی یراق و جهات خود را بر جای گذاشت
و با دو سه نوکر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی بدیع الزمان میرزا برافراشت زیرا که او را در هیچ طرفی دیگر
پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود **بیت** آری بر آن دم که شوی از همه فارغ ∴ آنلحظه اگر تیز شتابی
نکند کس ∴ و در عقیب ... وصول امیر خسرو شاه بعرض آن خسرو عالیجاه رسیده بنا بر کمال مکارم
اخلاق جرایم سابقه او را نابوده تصور نموده و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان و امیر ذو النون و سایر امرا
و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمد و شاهزاده و امیر
ذو النون امیر خسرو شاه را در آن موضع بسعادت دستبوس رسانیدند و حالاتی که او را در خدمت حضرت پادشاهی پیش
آمده بود معروض گردانیدند و همان روز بدیع الزمان میرزا همت بر سرانجام اسباب مکث امیر خسرو شاه مصروف داشته
خیمه و خرگاه و اسبان و اموال و اشتران باربردار و استران رکابی و قطار و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام
فرمود و امیر ذو النون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد امیر خسرو شاه ارسال نمود و بدیع الزمان میرزا با امیر خسرو
شاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید و از میمنه کوچ کرده در الکاء چچکتو
خیمه و خرگاه بذروه فلک مهر و ماه رسانید

ذکر وصول موکب شاهی بنظاره بلده کابل و مفتوح شدن آن خطه بمفتاح عنایت خداوند جزو و کل

چون مشیت پادشاه بی‌زوال باراده شهنشاه متفرد در استقلال متعلق بآن بود که از فیضان عام
عدل و احسان خسرو وافر ظهور ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت
یابد و آفتاب دولت و اقبال آن در درج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر خیابات احوال سرگشتگان
بال تابد آن حضرت را در سرکوه جان ستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه جنه لطف و مرحمت خویش از شر

دشمنان جان ربایش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و اگر بار دیگر بازوی استظهار آن شاه
بخشنده را باعطاء اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از عمر برای وجهات امیر خسرو شاه
قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آن ولایت پیش گرفت
و بسرعت طی مسافت کرده فضای ظاهر آن شهر از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم چون
قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که جوی سور کابل را محاصره نمودند شوطان آن جانبی ملازمان
حضرت کشورگشای مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال
داشته طلب عفو و امان و وسیلت عهد و پیمان نمود تا بجهت شاه بابر و کلید قلعه و شهر سپرده عنان بصوب گرمسیر
منعطف سازد و محمد بابر پادشاه ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگندان برزبان آورد که چون محمد مقیم ابواب حصار
مسدود گردانیده در و دروازه‌ای شهر بگشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرماید و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته
از کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوسی دریافته مشکبوی شهید محمد بابر پادشاه برحسب وعده او را بعواطف خسروانه
و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمانش عراق و استعداد فراوان رخصت رفتن بوطن
مألوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت و تاییدات الهی و مساعدت توفیقات نامتناهی خطه
کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را تحت تصرف در آورده معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و فقرا که جان
را که پامال جور و عدوان و دستخوش ظلم و طغیان گشته بودند در مهاد امن و امان رسانید **نظم** علم عدل
او ساخت بلند ∴ چو لطف بر جهان افکند ∴ بس که در ملک تخم احسان کشت ∴ گشت خرم چو
مرغزار بهشت ∴ باغ امید اهل فضل و هنر ∴ شد ز فیض عطای او بابر

گفتار در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر در چمن نشاط و کامرانی

چون امیر خسرو شاه ملاقات میرزا بدیع الزمان را با حضرت اعلی مستحسن شمرد و امضاء آن عزیمت را مستلزم
صلاح این دولت دانست و بزبان حال و قال مضمون این مقال بیان کرد **بیت** چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش
امید هست که ما نیز در قدمش بازیم ∴ بدیع الزمان میرزا از چچکتو پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از
راه سرچل تابان بجانب لشکر معاودت فیاضیه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون و امیر خسرو شاه
بصوب دار السلطنه هرات شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید **بیت** ز شادی برافروخت رویش
روان ∴ چو گل در بهاران بخندید از آن ∴ و جهت مزید اطمینان میرزا بدیع الزمان و امرا عالیشان جناب
شیخ الاسلام سیف الملة و الدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابویزید پورانی و سید نظام الدین علی مشهدی
که مشهور بمیر آمین بود و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی که خلاصه مشایخ و سادات
و علما و قضاة ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب نموده در حضور ایشان دست بر مصحف مجید و کلام معجز

نظام سبحانی نهاده قواعد عهد و پیمان را بالفاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه
قصدی بخاطر خاطر همایون نگذرانم و در باره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن سه امیر بزرگ را رخصت فرمود
که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان نمایند ایشان [?]
عزیمت ملازمت را بامضا رسانند و اکابر عظام و ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در لنگر [?]
[?] بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکش لایق کشیده کیفیت سوگند و میثاق سلطان آفاق را مشروح معروض
گردانیدند و میرزا بدیع الزمان نسبت بآن زمره واجب التعظیم افزار [?] و احترام بتقدیم رسانیده بوثاق ایشان تشریف
برده همه را بخلعت فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال داد
ابوالمنصور مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هرات توجه کرده بودند با حضرت اعلی
ملاقات نمودند و غبار نقار که میان الجانبین حایل بود بآب الفت و موالات فرونشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی
فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الاولی سنه عشر و تسعمایه بود خاقان منصور از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند
ستوده صفات گشته بدیع الزمان میرزا نیز از منزل بادام تو در حرکت آمده و بوقت نماز پیشین نواحی غار عباس که نیم
فرسنگی از قریه کرخ است از مقارنه آن دو نیر برج سلطنت نزهت افزای فضای سپهر اخضر گشت و بدیع الزمان میرزا تا
چون چشم بر تخت روان والد عالیشان افتاد خواست که بشیوه ارباب جرایم رومال در گردن اندازد و به نوبت زانو
زده شرف پای بوس دریابد خاقان منصور از مشاهده آن صورت رقت فرمود و فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت
و میرزا بدیع الزمان یک زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده و قطرات عبرات از فواره
دیده انتظار دیده روان گردانید مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار بگریستند و حضرت خاقانی نهایت
مهربانی و بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در هم می‌گریستند

قطعه

گاهی پدر از کمال اشفاق ... در روی پسر نظر نمودی
گاهی پسر از سر تواضع ... رخساره بخاک راه سودی

و هم در آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین
ذوالنون و امیر خسروشاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و امیر ذوالنون در غایت انفعال و خجالت
زمین اخلاص و خدمت بوسیده لوازم اخلاص و عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش
سرافراز و مفتخر ساخت و مضمون کلمه همایون لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان رانده تسلی خاطر ایشان داد
و آن شب حضرت خاقانی در خرگاه سلطانی در الکای واغی بزم خرمی و عیش نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح و بتجرع
راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی خطی تمام از زندگانی برگرفته رایت شادمانی افراشته روز دیگر که مهر سلطان
قضا و قدر محفه زرین پیکر خورشید خاور را بجانب شهرستان سپهر اخضر کشیدند و ظلمت شب مفارقت متوطنان ربع
مسکون را باضاءت روز مواصلت رسانیدند خاقان بر تخت روان نشسته مانند باد وزان روی بمستقر سریر کامرانی نهاده

و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پیشاپیش آن حضرت روان شده امیر ذوالنون بجانب دست
راست و امیر خسروشاه بطرف دست چپ بحرکت آمدند و در آن روز اصناف فرق انام غلبه تمام نشاط و سرور را
کلام از شهر بیرون گشته تمام دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طرق بمرتبه بود که در
عید و نوروز مانند آن کسی مشاهده ننمود

نظم

در آن روز از کثرت خاص و عام ... ز بسیاری ازدحام عوام
در آن راه راه نفس بسته بود ... ز حمل خلایق زمین خسته بود

و خاقان منصور در میمنت
فرح و حضور بدین ترتیب و آیین از راه خیابان مدرسه سر پل انجیل که بنا کرده معمار آن حضرت است رسیده شاهزادگان
عظام و امرا و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشته و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا دو پایه تخت روان آن حضرت را
بر دوش گرفته و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه دو پایه پس تخت فیروز بخت را برداشته و بمدرسه مشار الیه در آوردند

بیت

سران عساکر پیاده شتابان ... چو انجم بپیرامن ماه تابان

خلایقی که در آن مقام حاضر
بودند و در حال خجسته مآل خاقان منصور ناظر مشاهده آن صورت فریاد بر آورده لوازم دعا و ثنا بادا رسانیدند و
جهت دفع اصابت عین الکمال آیه و ان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرای شتافت و منزل
امیر علیشیر را از یمن مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا نضارت سپهر خضرا یافت و هر یک از امرا در مقامی بهجت افزا
که جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت سرور و فراغت بسر برده از رنج راه برآسودند

ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتی که بدیع الزمان میرزا در هرات بود

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر
سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت والد ارشد را طوی داده در هر مجلس انواع انعام و احسان
درباره شاهزاده عالیشان بجای آورد و امرا و وزرا و صدور و خواص آن حضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها
کرد و ایضا ابوالمنصور کورکان مظفر حسین میرزا جهت برادر بزرگوار مجلسی بر جشن خسروانه ترتیب نموده
لوازم پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک روز افزون نیز بزمی در غایت عظمت ترتیب
ساخته بدیع الزمان میرزا را بمنزل خویش برد و اسبان تازی راهوار و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده
خدمتکاری بجای آورد و بدین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جوانمردی و نیکخواهی و هوا
داری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذوالنون در خاطر داشت که مبادا
حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر نسبت بپسرش محمد مقیم بدرزی [?] شنیده او را رخصت نداده و بعد از ضبط کابلستان
روی بطرف قندهار و زمین داور نهد پس از ده پانزده روز که در هرات بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان
بجانب ولایت خویش نهضت نمود و بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هرات بود صبیه جلیله میرزا الغ بیگ بن سلطان
ابوسعید که در حجر تربیت عمه خود پاینده سلطان بیگم بسر می‌برد بحباله نکاح درآورد و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته
قاضی اختیار الدین حسن تلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام نمود و بدین بهانه چند روز مجلس سور و سرور ترتیب یافت و

وفروغ جام باده گلفام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرا عالیمقام تافت و هم در ان اوقات خجسته صفات فضل الدین
محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایه سریر حضرت خاقانی بسر انجام مهام ملک بیان گشت روزی چند مریض بوده در
گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آن خواجه عالی
مقدار را مشایعت کرده در کازرگاه برده در بقعه که جهت همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت
رسید خاقان منصور بنابر انهاء امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و عمال باولاد
واقربا و ملازمان و منتسبان آنجناب مواخذه گشته از ان عمر اموال موفور و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه
شهاب الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت و هم باهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه
جلال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت آنحضرت بر زیلوچه وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط
می نمود در بند بلا افتادند و چون آنچه داشتند فرو آوردند محصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خاقان جمجاه و بیان حال امیر شجاع الدین خسروشاه

چون بدیع الزمان میرزا اکثر ایام
زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برده حسن و ثوابت و بسیار از منزل برحسب سعادت جلیس رحلت کرده
روی بسوی خانه بهمام شدید الانتقام آورد و رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالیجناب
باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا کبار کنار آب مرغاب را معسکر ظفرمآب گردانند و اگر محمد خان
شیبانی بنیت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرمایند بنابرآن بدیع الزمان در ماه مبارک
رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در خطیره جنید که کمانش که در دامن کوه مختار است
نزول فرمود مقارن آن حال از نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه ایلچیان بپایه سریر خاقان جمجاه رسیده
مکاتیب آن حضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت
یافته بازگردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از خطیره جنید کوچ نموده بچهل دختران شتافت
و در آن منزل تتمه ایام صیام را بنهایت رسانیده بلوازم سنن و مستحبات عید فطر قیام فرمود آنگاه بصوب کنار
آب مرغاب روان شده چون مرحله موری از فر قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین
گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامکار و کامران همعنان یکدیگر
از راه پنجده بر مرغاب رفته و از آن موضع بنابر فرمانی که از پایه سریر اعلی بوضوح انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنة
هرات بازگردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف گردانید و جناب امارت مآبی بعد از طی
منازل و مراحل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جایی بر او جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با توقف
جنود امیر خسروشاه را استقبال نمود و چون از جانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیار از اتباع امیر خسروشاه در حوم
تیر و تیغ اوزبکان کشته شده و بقیة السیف روی بانهزام آورده آنجناب با سر پنجه تقدیر شده و سردار سپاه اوزبک برادر

برده از کوشی سوار کرده بقندز برد و فرمود که گرد شهر گردانیدند آنگاه در همان هفته که علم کامرانی می افراخت بقتل رسید نظم

ببین دور سپهر و مهر گردش ∴ که هیچ انگبین گزاری بیت شهدش ∴ بمهر شه دل کسی چون صبح گم بست
که در خون چون شفق سر نشانم نشست ∴

و امیر خسروشاه امیر عادل رعیت پرور بود و مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت
سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت کرد و پس از فوت آن حضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان و
ترمذ و بدخشان و قندز و بقلان را در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرمان
فرمایی بر می افراشت و آن جناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب می بود و همواره بادای وظایف
طاعات و رواتب عبادات و قراءت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات بینات سبحانی قیام و اقدام می فرمود اما با
وجود این صفات حمیده چون بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بمجرد توهم اشتغال ملک و دولت نقش سودای
و کفران نعمت بر لوح خاطر نگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حدقه یکی از مخدوم زادگان خود را بنشتر عصیان نابود ساخت
و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد بر انداخت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شنیع حال
او گشت و سر پنجه انتقام ذوالجلال و الاکرام لباس جاه و جلالش در نوشت **بیت** چو از لوح دل شست نقش وفا
بصد محنت و درد شد مبتلا ∴ وفا کن بهر کس ولی نعمت است ∴ که در بیوفایی بسی زحمت است ∴

در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمائه شاهزاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بر دوام
بمرض صعب گرفتار گردید و معالجه و مداوای اطبا فایده نداده در اواخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان
منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده قطرات عبرات از فواره دیده بگشود و بالآخره دست در حبل متین
شکیبایی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نموده ولایت قاین را که سیورغال آن شاهزاده
مرحوم بود میرزا و راعیانی اولاد حسین میرزا عنایت کرد و آن حضرت مدالکوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلخاب

بلخاب کوهستانیست که آب دره خزار و مرغاب
و هرات رود از آنجا منشعب می شود و بنابر عقبات صعب و تنگنای پر درخت مردم آنجا پیوسته در مقام سرکشی
اوقات گذرانیده کما ینبغی اطاعت حکام بجا نمی آوردند و در شهور سنه ثمان و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام
بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر خان را با فوجی از سپاه و جلادت انتما بتادیب متوطنان
بلخاب و استخلاص اموال بدان جانب فرستاد و میان محمد باقر و بلخابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب
امارت مآبی منهزم بازآمد و چون در آن وقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود شوکت که از آن طایفه
انتقام کشد لاجرم درین ولا که لب آب مرغاب معسکر ظفرمآب بود اندیشه تاخت بلخابیان در خاطر خطیر خطور
نمود و رایت ظفر آیت افراخته بدان جانب ایلغار فرموده بیک ناگاه اطراف و جوانب کوهستان را فرو گرفت
و از ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جایی داده و زمره را که در مقام

سپاه و عصیان ثبات ورزیدند غارت و تاراج فرموده منصور بجانب معسکر ظفرمآب بود که از نزد امیر ذوالنون متعاقب و متواتر
الجهان رسیده از زبان آن جناب معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیرالدوله والاقبال محمد بابر باستیلای
عاد اشتها لوای جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور بر افراشته و نقش تسخیر این ولایات را بقلم شجاعت و دست
بر لوح ضمیر منیر نگاشته مامول آن و چشم داشت چنانست که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده
دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال ریاض این مملکت از تاب آفتاب حوادث
نوائب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در ایجاب این ملتمس دانست و فرستادگان امیر
ذوالنون را مقضی المرام باز گردانیده مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد گفتار در بیان

وصول سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار و ذکر بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

چون ماهچه رایت نصرت شعار شاهزاده کامکار بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و
اولادش شجاع بیگ و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و
بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر مخالفت حضرت پادشاهی
ظهیرالدین محمد بابر علی المتعاقب والتوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر و حشر سیستان
و غور و سفرو تولک و قلعه کاه و دادن و دراه و خشکرود و زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امرای عظام جهت
رسانیدن جار تواچیان باطراف ولایات مذکوره روان ساخته امیر سلطانعلی ارغون با سپاه سیستان و سایر
سرداران ممالک باجنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون ظهیرالدین محمد پادشاه در قلات از وصول میرزا بدیع
الزمان بقندهار و اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان باردوی نصرت نشان فرستاد
و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرموده قواعد مصالحه تمهید پذیرفت و
حضرت پادشاهی عنان بصوب کابل گردانیده موکب عالی میرزا بدیع الزمان از قندهار راه زمین داور پیش گرفت
در خلال این احوال صبیه صلبیه امیر ذوالنون که در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خود
که عورتی خیره حاده بود از عالم رحلت نمود و بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون از وقوع آن دو واقعه که در عرض دو روز
اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان دادند و ختمات کلام الهی
بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خواطر بر آن قرار یافت که زمستان
در قصبه فراه گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از بروج شتوی بنقطه اعتدال ربیعی بهر طرف که صلاح دانند عزیمت
همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافته چون از رنج راه بر آسودند رای
عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطانعلی ارغون بابایکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین
نمایند تا شاهزاده را به سیستان برده بکلی همت بر تعهد حال جگرگوشه اش مصروف دارد و امیر سلطانعلی با پیر الغات مشغول

شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرده در روزی که شاهزاده با ابوی سپردند لوازم نثار و نثار بجای آورد

ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه بدیع الزمان میرزا بهرات بموجب طلب حضرت خاقانی

در اوایل سنه احدی
عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت و در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب
وجود که بدارای سپاه و رعیت قیام تواند نمود نبود محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر سرانجام امور کشورگشایی
مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدین جانب جیحون می فرستاد که لوازم قتل و غارت و مراسم تخریب شهر
و ولایات ظاهر می گردانیدند و در میدان خالی چوگان اقتدار گوی مراد بچوگان مقصود میرسانیدند و در بلاد
مذکوره جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر ولایات میمنه و فاریاب تاخته نهب و تاراج خرمن عباد پرداختند و اموال بسیار
گرفته رایت استیلاء و تسلط برافراختند ولد امیر ابوالقاسم ارلات محمد قاسم میرزا که نسبش از جانب مادر بمیرزا
بایسنغر می پیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیرم جلایر و امیر باباجان ولد خواجه
مبرکی که در آن حدود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و میان الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافت
اوزبکان را صورت ظفر و نصرت روی نموده آن سه سردار بفر شهادت فایز شده لشکر ایشان روی بصوب صحرا
آوردند بنا علی هذا امور سلطان آن ولایات یکبارگی مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلای وطن اختیار کرده دود
ستم رسیدگان از ایوان کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور صلاح قشلاق
در باغ جهان آرای ندیده بباغ شهر در آمده رحل اقامت انداخت و بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب
امداد میرزا بدیع الزمان کرده بود پشیمان شد و با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار
داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هرات طلبد و طریقه دلجویی بجای آورده آن حضرت را برسم منقلای
بکنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید
بعد از آن خواجه شمس الدین محمد منشی که از سایر نواب درگاه عالم پناه بوفور عقل و فراست و مزید فضل و کیاست امتیاز
تمام داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد و فرامین مشتمل بر آنکه اظهار استمالت ارسال فرموده سخنان عطوفت آمیز پیغام
داد و خواجه شمس الدین محمد در قلب شتابنده مسافت بسرعت رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانید
و بعبارات دلفریب ادای رسالت نموده ضمیر آن زیبنده تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا
آن کلمات را بسمع قبول جای داده عازم دار السلطنه هرات شد و خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن
آن خبر پیشتر بهرات فرستاد و امیر ذوالنون را بشرف رخصت ارزانی داشته بزمین داور شتافت و تمامی سپاه ممالک گرمسیر
و غور و سفرو تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان گیران بکنار آب مرغاب نهاد و موکب عالی سلطانی
در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط ادرسکن رسید امرای عظام و اکابر
انام که برسم استقبال از هرات بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر بشرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند

و سلطان بدیع الزمان میرزا همعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سرپل و قرا [illegible] ملازمت حضرت اعلی فایز گشت و خاقان
منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده روشن ساخته غایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا [illegible]
بدستور نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب در دفع بدیع الزمان
میرزا [illegible] از آنحضرت بکنار آب مرغاب همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه حال عباد و تعمیر بلاد معروف
بود و عنان عزیمت آن پادشاه شامل رأفت پیوسته بر رفع فساد و دفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف نظم خدیو
جهانگیر والانژاد ∴ شه کامران عدالت نهاد ∴ چو اعلام بخشندگی برفراشت ∴ بجز دفع بیداد
کامی نداشت ∴ بنابر آن در آن ولا که خبر اسر و قتل و نهب و تاراج که در حدود بلخ واقع شده بود و شبرغان
و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت مآثر اوزبک وقوع می یافت بدار السلطنه هرات رسیده و غایت [illegible]
[illegible] و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایات که بعد اعوانی بوضوح انجامید خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف
مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت محرکه در دست و پا از کمال غیرت خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالک
طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم فرمود و امرای عظام و وزرای کرام و اعیان حشم را با سپاه(?)
و اسعد [illegible] مردان شجاعت شعار امر نمود که میرزا بدیع الزمان را زیاده از چند روز در دار السلطنه هرات نگاه داشته
و بر فضای کنار آب مرغاب مأمور گردانید شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت برافراشت و در اواسط ماه رمضان [illegible]
حوت روی براه آورده جهت برودت هوا روزی چند در منزل چهلدختران منزل گزیده و تتمه آن ماه مبارک را در آن
مقام گذرانید و چون هلال شوال روی نمود آداب روز عید بتقدیم رسانید آنگاه از آنجا برنهضت عزم نموده در قصبه [illegible]
علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیچپان نواب را که پدرش امیر عمر بیک از طارمت تخلف جسته در [illegible]
توقف کرده بود از ایالت شبرغان معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی
سلطانی از مروچاق بسرپل بابان(?) خرامیده در انتظار وصول خبر همایون فال خاقانی روزی چند در آن مرحله [illegible]
گزید اما خاقان منصور ع در وقت ظهور لاله و گل ∴ و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایت صانع
جزو و کل کرده دوازده هزار سوار خنجرگزار را الکا و مواجب داده با اصناف حشمت و تجمل روی براه آورد بیت
چون خسرو مهر از سر نو ∴ ببرج حمل گشت پرتو ∴ افراخت برای نیکخواهی ∴ در اوج شرف
لوای شاهی ∴ رایت نصرت آیت خاقانی محفوف بعنایت جناب جلال سبحانی از باغ شهر بعزم [illegible] ماورا
النهر نهضت فرموده و سپاه ظفر دستگاه بیان عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و
زمان ظهور نمود نظم سپاه خدیو مظفر لوا ∴ بجنبید چون بحر اخضر ز جا ∴ ز سر تا قدم غرق آهن همه ∴
دل و جان پر از کین دشمن همه ∴ و در اثنای طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و سرعت نهضت مزاج
همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا آلهی ضعف بمرتبه رسید که از راه امضای آن عزیمت [illegible]

[illegible] گذشت و غایت کل حرکت سکون و نهایت کل کاین اینکه لایکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون ذکر انتقال
خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور خاطر علمای عالم را معلوم است و طایفه فضلای بنی آدم را مفهوم که حکمت بالغه
حی قدیم و قدرت کامله قیوم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آنست که هر سروری که در تختگاه انا جاعلکم
فی الارض بافسر پرنور تؤتی الملک من تشاء آراسته گردد عاقبت دست از مشیت امور مملکت دنیوی باز داشته بمقام
عاقبت حور مقصورات فی الخیام اشتغال نماید و سنت سنیه حق عز و علا ولن تجد لسنة الله تبدیلا همواره برین منوال جریان
پذیرفته که اقدام همت انجام هر دارا حشمی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون بخت خجسته و جعلناکم
خلایف فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته بساحت صحت وسعت انهار جنات تجری
تحتها الانهار توجه فرماید نظم ولا عمر الا امر محالست ∴ بقای دنیوی زود انتقالست ∴ نباشد خسروی
در دهر جاوید ∴ وفا از ملک دنیا بیت امید ∴ چو شد جمشید دارا کی گرفت ∴ سکندر سوی آن
عالم چرا رفت ∴ کجا شد شاه کیکاوس و شاپور ∴ کجا شد اردشیر و ایرج و تور ∴ کجا رفت آن بهرام
و منوچهر ∴ فریدون چون نقاب افکند بر چهر ∴ چرا کسری ز ایوان جنت بگذشت ∴ بآن عالم چرا
از جهان رفت ∴ کجا شد صولت چنگیزخانی ∴ شکوه حضرت صاحبقرانی ∴ همیشه چون کسی
زنده کی ماند ∴ بدنیا خلعت پایندگی نیست ∴ هرچند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه
[illegible] مقصود چیست و غرض از عرض این نسیب(?) واقعه ناگزیر کیست اما دبیر کیفیت حال را برین منوال در سلک تحریر
کشید که چون منزل بابا آلهی نزول آن موکب پادشاهی شد عرض مرض بآن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و آلام [illegible]
ذات حمیده صفات سمت تداخل پذیرفت هرچند اطبا در معالجه سعی می نمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت
ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد می نهاد شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام از نجبه اطبای
حاذق و حکمای مدقق دانسته که آن عارضه شفاپذیر نیست و آن واقعه تأیید حکم القدر [illegible] بنابر آن اندیشیدند که اگر وفات
آنحضرت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد [illegible] که سواد فتنه و فساد در میان آید
و سرفرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید در زمان(?) منصور استجازه نموده نشانی نزد
سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان در اوایل ذی الحجه در
سرپل بابان(?) بنظر میرزا بدیع الزمان رسیده و بعد از اطلاع بر مضمون آن اوراق همایون را هم در آن منزل گذاشته با چند
کس از امرا و خواص عنان عزیمت بصوب بابا آلهی منعطف گردانید و صباح روز [illegible] شمیم آن مظهر لطف و کرم
پرتو وصول بر یکطرف(?) اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبد الباقی
میرزا و امرای عالیمقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک و فادار و نظام الدین
عبد اللطیف خان جان نثار و غیرهم مراسم استقبال باستعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نیاز و نثار اقدام نمودند [illegible]

الزمان میرزا نیز هم در آن منزل توقف فرموده از صعوبت مرض حضرت خاقانی وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را بحسب
سست قوی و ضعیف دیده بغایت حزین و غمگین گردید و جهت رعایت حزم در اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف باز
گشت و کس بپهلوانان فرستاده تا اوردو را بموکب عالی ملحق گردانند بعد از آن امرا و ارکان دولت دولتخواهان جهت
طریق مشورت سلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانسته که قبل از حدوث واقعه ناگزیر
صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بالفاظ ایمان
ارتباط و استحکام یابد تا برادران دیگر قبه از ربقه اطاعت و انقیاد نپیچیده و شارع مستقیم وفاق آمده باستیصال
شجره خلاف اقدام ننمایند و در روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر جبار الدین محمد ولی بیک
امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا
و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفته بمجلس عالی در آمدند از امرا آن شاهزاده
عالیجاه امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغایی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا میرزا علی
بیک و امیر محمد جعفر ایناق امیر محمد برندق را با آن محفل طلبیدند انگاه شاهزادگان دست بر کلام مجید سبحانی نهاده مراسم
عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر بر جاده مستقیم اتفاق و اتحاد استحکام ثابت قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند
و امرای حمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی
و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این صحبت خاطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عافیت بر روزگار
طوایف امرا و لشکریان تافت بیت ز ان حسن اتفاق خواطر قرار یافت ٭ ارکان قصر ملک حسن سامان
مدار یافت ٭ و در آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقانی بنهایت صعوبت انجامیده بود و ساعت بساعت شدت
آن حالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا
در خرگاه دیوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشته و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آن حضرت بر زبان
خطیب گذشت آواز گریه و افغان حاضران بنوعی بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بواسطه افغان ایشان سیلاب اشک
از دیده ساکنان عالم بالا و مقیمان ملا اعلی بگشاد و روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمایه بود
بوقت غروب آفتاب آفتاب سپهر سلطنت و کامرانی بمغرب فنا انتقال نمود و شهباز روح مقدس آن پادشاه
عالم پناه نداء یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بجانب ریاض انس پرواز فرمود انوار طلعت خورشید
مثالی که عالم از فروغ طلعتش بفراغت بوده در مقام اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید کی
جاهی که از فور معدلتش مرفه الحال زندگانی می نمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی که در شام و سحر نوبت
فتح و ظفر در سر شهر و کشور شنیده می گردانید یکبار فرونشست و آوازه فغان رعیت و سپاهی که در این مدت کسی نشنوده
بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست رباعی آن سایه لطف حضرت یزدانی ٭ کز شمع رخش بود

فلک نورانی ٭ افسوس که نور دولتش یافت زوال ٭ فریاد که رفت از جهان فانی ٭ و در آن شب بعضی از خواص
شبستان سلطنت بر نهج سنت سید المرسلین بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و از کمال حزن و غم و
غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده پرنم گشودند بیت هم ز آتش زد لبها جگر خوان ٭ ز مژگان شده روان جوی پر خون

ذکر نقل نعش مغفرت مآل مستقر سریر جاه و جلال

صباح روز دیگر که کاربردار قضا و قدر محفه جمشید خورشید رای
مغار نیلگون مستور گردانیده و بر بارگیر شبگردون باز گردون از افق مشرق بسوی نهانخانه مغرب دوانیدند امرا و ارکان
دولت نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب العالمین نهاده و آن محفه را در لباس مشکی گرفته عنان عزیمت
بدو مراجعت انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه نیره تو محل
نصب سرادقات عظمت گشت و کوتوال آن حصار استوار سالک طریق یکدلی امیر زین الدین علی بهادر آمده مفاتیح قلعه
با مفصل ذخایر بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید و آن شب در آن منزل توقف اتفاق افتاده
علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار مناعت آثار گردون را جولانگاه خویش ساخت و نقود نجوم را بحیطه تصرف در
آورده رایت حشمت برافراخت بیرون برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با فوجی از خواص و اتباع
بقلعه نیره تو صعود نمودند و آن حصن آسمان اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین و دفاین را تصرف نمودند و
امیر زین الدین علی ساحتی و جنگ کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورد و بعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود منصب
کوتوالی قلعه بدان جناب تعلق گرفت و سحر روز دیگر از آنجا کوچ واقع شد و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب
الدین عبد الله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف
و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده شرف ملازمت
شاهزادگان جمشید حشمت دریافتند و لوازم پرسش بجای آوردند روز دیگر که باب چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر
شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی بدیل را که از تغیر و تعفن مصون و محروس بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه
دار السلطنه هراة بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازه رحمت اندازه نماز گزارده تابوت محفوف برحمت الهی را بجنب
مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریق شریعت مطهره دفن کردند و اولاد امجاد و ارکان دولت
آن پادشاه عالی نژاد دیگ مملو باطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام فرموده روز خصمانه چنانچه
آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش ترک پرداخته خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام
معظمات مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند

ذکر تعداد اولاد و امجاد خاقان والانژاد

بخشنده بی منت و واهب المواهب بی منت خاقان منصور مغفرت اشتمال معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان
حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود بدین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیگه سلطان
بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم که در اوایل حال منکوحه سلطان اویس میرزا بود و در اواخر در حباله عبد الباقی

میرزا در زندگانی می نمود از حرم بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آن حضرت در آمده بود حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج
محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم میرزا بابر انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار می گذرانید انجام
کشش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچک بیگم که زوجه میرزا بابر ولد میرزا محمد قاسم میرانشاهی بود از سر عظمی پاینده
سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا مظفر حسین میرزا که از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو المحسن
میرزا و محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپک میرزا از لطیف سلطان آغا که نسبت با مراء چهارشنبهی می پیوست فرخ
حسین میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم
سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم اسکندر میرزا بود منور
سلطان بیگم که شبستان یکی از نبایر میرزا الغ بیک را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور داشت از شکر عالیه
پاپا آغاچه بنت خواجه احمد اکه ابو تراب میرزا محمد حسین میرزا فریدون حسین میرزا مریم سلطان بیگم که صاحبه سید عبدالله
میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا یادگار فرخ میرانشاهی بود از منکلی بی آغاچه که ترکیه بود مملوک شهربانو بیگم
بنت سلطان ابوسعید میرزا و شهربانو در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را بآن حضرت بخشیده
بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار می گذرانید از زبیده آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان
منصور هفت نفر در ایام زندگانی آن حضرت جهان فانی را وداع کردند و اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه
غریب میرزا حیدر محمد میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابو تراب میرزا و از اولاد اناث
پنج مستوره در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب تراب بر روی کشیدند و نام ایشان اینست آق بیگم
بیکه بیگم آغا بیگم کیچک بیگم فاطمه سلطان و از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و لطیفه سلطان آغاچه و
زبیده آغا جلایر و چولی بیگم در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعه آنحضرت
بانگ رعنائی بر یک کشوری افتاده روی بملک آخرت آوردند که آفاق بیگم که تا غایت در قید حیات است ذکر
شمه از حال بعضی از مشاهیر وزرای ابی الغازی سلطان حسین میرزا انار الله برهانه از جمله عادات آن پادشاه
صاحب سعادت یکی آن بود که زود زود بعزل و نصب وزرا و دیوانیان می پرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن
منصب با یکدیگر شریک می ساخت بنا علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت سرافراز گشتند
و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از حال زمره دیگر اینست که مسطور میگردد
خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود
و چنانچه در ضمن داستانهای گذشته مستفاد می شود در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان
ابوسعید مدتی مدید بامر وزارت قیام می نمود و پس از واقعه قراباغ دار السلطنه هراة [illegible] بنابر التفات خاقان
منصور در منصب اشراف وزراء عظام دخل نمود و اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلاء یادگار محمد خواجه

قطب الدین

قطب الدین طاوس بی آنکه در منصبی مدخل نماید چند سال در ظلال معدلت خاقان بی همال در نهایت فراغت زندگانی نمود
و در تکثیر عمارت و زراعت سعی می فرمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم بر مسند جاه و جلال نهاد بنابر طمع
اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از ازاله عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت
بصوب عراق و آذربیجان منعطف کرد و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده تتمه اوقات حیات بپایان آورد و در سنه
که سن شریفش بهشتاد و دو سال رسید گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنیده مرغ روحش قفس قالب شکسته بیت
همائی که بر طاوسی بینداخت ۞ جهان از فرکاووسی بپرداخت خواجه شمس الدین محمد مروارید در سلک اشراف
اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهرات آمده در خدمت میرزا
سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آن سال که سلطان سعید عزیمت تسخیر عراق و آذربیجان نموده خواجه
محمد بموجب فرمان واجب الاطاعه بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هرات بر تخت سلطنت نشست
از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و بانواع مراحم ملحوظ عنایات شده در امر وزارت شروع
کرده در استمالت اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد و عاقبت عافیت طلب شده از آن استعفا نمود
و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت مزار فیض آثار مقرب حضرت باری
خواجه عبدالله انصاری را مخصوص برای صواب نمایش گردانید و آنجناب چندگاه در تعمیر و ترویج آن بقعه متبرکه کوشیده در
ضیافت آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانید وفاتش در دهم شهر ربیع الاول در سالی که حروف همین کلمات
بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی نمود و در مزار فایض الانوار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد بادکانی مدفون
شد و خاقان منصور بتسلی خاطر اولاد و امجاد خواجه مغفور پرداخت و ولد ارشدش عالیجاه افاضل پناه خواجه شهاب
الدین عبدالله را بپرسش و انعام خلع فاخره بنواخت خواجه علاء الدین محمد الصاعدی در سلک اعاظم طلاب باخرز
انتظام داشت و بواسطه انتساب آل برمک همواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در
نظم اشعار و ایثار درم و دینار موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات
خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر آنکه در صفت کفایت ظاهر شده بر مجرّه رعایا حیف و تعدی جایز نمیداشت
و پیوسته نسبت با پر وزرا رقم تقریر و تذویر بر اوراق ضمیر می نگاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین
علیشیر با وی متغیر گردید و در آن اوقات از روی هزل یا جد روزی خواجه صاعدی این بیت در سلک نظم کشید بیت
فردا که شود معرکه و ضرب شمشیر ۞ معلوم شود قوت بازوی علیشیر ۞ و این معنی سبب ازدیاد ملالت
شده دیگر اسباب مزید علت گشت و خواجه صاعدی صباحی که در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان
بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش برداشته در گردنش افکند و امیر علیشیر روی
بخاقان منصور آورده این مصراع خواند مصراع چو بار سر سبک کردی سبک کن بار گردن هم ۞ القصه در آن روز

خواجه صائنی بواننده و معاقب شده بعد از آنکه هرچه داشت فرود آورد در بالاخانهٔ زندان محبوس شد و زمان حبس او قریب بیک
سال امتداد یافته در آن ایام غزلی فرا منظوم گردانیده و از روی حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست بیت اگر نگر
نشنود گوش تو فریاد دمشت ⁂ و آنکه هرگز نرود بر خاطرت یاد منست ⁂ اما هیچ فایده بر آن مرا سال مرتب نگشت
و امیر علیشیر از سر ابدای او در گذشت و خواجه صائنی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و خط و کلام
الله کرده اکثر کتب متداوله را تا مختصر تلخیص بنظر مطالعه درآورد و قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده اکثر صنایع
شعری را القلم بروی در آن قصیده درج فرموده و مآل حالش عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی خواجه سیف الدین
محمد شبانکاره از بزرگ زادگان مملکت فارس بود و در اوایل ایام جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهرات
آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چند گاه جمعی از مردم شهر او را بالعنوف بتقصیر و التصرف متهم گردانیده
بنابران مقهور خاقان منصور گشته در زندان قلعه هرات محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنهٔ قهر
بقتل او فرمان فرمود و جان او استماع افتاد و العهدة علی الراوی که در آن محل که نایرهٔ غضب خاقان منصور مشتعل بود
بکشتن خواجه مظفر حکم فرمود یکی از نواب [illegible] بعرضی که داشت عرض کرد که خواجه صائنی نیز در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت
که او را نیز ابن ورسیاست میکنیم و در آن روز که داخل اوایل ایام محرم سنه احدی و تسعین و ثمانمائه بود خواجه صائنی را
از طاق چهارسوق هرات و خواجه مظفر را بر دروازهٔ ملک بحلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید رباعیه ای آنکه
تجام ستمکار بگر ⁂ در خواجگی جهان خونخواره نگر ⁂ از حالت صائنی برو عبرت گیر ⁂ در حال
مظفر شبانکاره نگر خواجه امین الدین محمود برادر خواجه افضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و صحبت
ماه رویان نازک سیما شغف تمام ظاهر می‌نمود و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال
هم نشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر می‌نگاشت در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان
منصور رسید و قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانیده در آن اوقات که برادرش خواجه افضل الدین
بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظر خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت
دخل نمود و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار واقعه از کرت دیگر او را مواخذه و مقید گردانیده و امین الدین
محمود پس از آنکه یکدو سال گذشت فرصت یافته در زی عورات از بالاخانهٔ زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل
الدین محمد بهرات در گوشه مختفی بود و چون آن جناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین الدین محمود
از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نموده بواسطهٔ خدمات سابقه و وسایل لاحقه مرتبه بلند و
درجه ارجمند یافت و چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنه عشر و تسعمائه بجهان جاودان شتافت خواجه نظام الدین
علی بیکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه
اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدتی دیگر لوای آن امر قیام و اقدام نمود

و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بمحنت مواخذه و مصادره مبتلا گشت و چون اجل موعود در رسید داعی
حق را لبیک اجابت گفته در گذشت خواجه نعمت الله [illegible] در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان
خاقان منصور مدتی بسر انجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال می‌نمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب
اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله را مواخذه کرده آنچه داشت از وی بستد آنگاه او را وزیر شاه
عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چند ماه که بلوازم آن مهم پرداخت مغرور گشته در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجد
الدین محمد بگشاد و خواجه بافته [illegible] خواجه نعمت فرمان داده محمود حمال که از اشرار عمال بود بروی بعشر بر نمود و جناب
وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانیده در شکنجه و تعذیب کشید گویند که در آن وقت که خواجه
نعمت را شکنجه می‌کردند اقرار نمود که چند صندوق فلس از نفایس اجناس در فلان موضع نهاده ام محمود حمال او را گفت کسی را باید که
صنادیق را بحضور آورد خواجه نعمت در آن حالت آغاز لطیفه گوئی کرده فرمود که مردک حمال تویی مرا چه ضرورت که
جهت حمل صندوق کسی باید القصه چون مجد الدین محمد بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت از شرارت نفس خواجه نعمت الله
بغایت رنجیده بودند او را چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست رباعیه بر سفلهٔ جهان ناکس بهر سل
[illegible] تا نتهی دل و نباشی غافل ⁂ پس زلف چو مشک از دوست در نافهٔ گل ⁂ پس روی چو گل گرفت در پردهٔ گل
سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین محمود مدت ممتد در معظمات مهمات دیوانی مدخل داشت و [illegible]
نهال سیادت از دودمان سادات ارجمند می‌افراشت و آن جناب بمحامد سیر و محاسن شیم موصوف و مشهور بود
و در اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام می‌نمود و پس از آنکه انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش
بر پیشگاه ضمیر انور خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصهٔ همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه
نظام الملک پای بر مسند اقتدار و اختیار نهاد سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنه ثلث و تسعمائه که خواجه
نظام الملک با اولاد و اقربا بسعادت شهادت رسیدند سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور گردید و بعد از چند گاه
خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحهٔ مخالفت نموده او را معزول ساخت
و پس از وفات خواجه افضل الدین محمد خاقان جنت محل کرة بعد اخری سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت امر
کرده آنجناب استعفا نموده مهم بر آن قرار یافت که وزرای عظام بی استصواب جناب سیادت مآب بفیصل مهام
دیوانی نپردازند و فرامین مطالعه را مادام که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین العابدین
از پیشتر اعتبار بیشتر یافته بر جمیع وزرا مقدم می‌نشست و رقم اطلع علیه بر پشت نشان رقم می‌کشید و بعد از فوت خاقان
منصور سلطان بدیع الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر اعطاف ساخته بقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن
زمان که مانند بام گل از [illegible] بقا بود در هیچ مهمی دخل نفرمود و چون ماهچهٔ رایت نصرت آیت محمد خان از افق ولایت خراسان
طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرده و در اثنای گریز با فوجی از ازبکان برستیز درآمد و چار خورده بمهلکه

جدول سرایت نموده بیرون جان که از متقبل سید زین العابدین رسیده مانند اجداد بزرگوار خویش در روز عاشورا متوجه عالم بالا
گردید **نظم** چنین است کردار گردان سپهر ⁂ گهش زهر قهرست و گه لاتش مهر ⁂ نیاز از کسی پرورد در
کنار ⁂ بخاک افکند آفرینش خوار و زار **خواجه معزالدین حسین** برادر خورد خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره
بود و مدتی مدید بلوازم منصب وزارت خاقان منصور مشغول بود و بتولیت موقوفات همایون قیام می نمود و آن جناب بصفت وقوف
و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی ممتاز بوده اتصاف داشت و در اوقات شروع در امر صاحب دیوانی رایت
کفایت و رعیت پروری برافراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از
فوت آنحضرت که مظفر حسین میرزا بدیع الزمان میرزا برمیان بسته در امر اشراف دیوان شروع فرمود و محمد خان شیبانی
بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت و کماهی بمرتب در عاقبش پرداخت و در روزی که محمد خان شیبانی در
نواحی مرو بضرب تیغ سپاه حضرت پناه شاهی کشته گشت هم در آن معرکه دست قضا بساط حیات خواجه معزالدین
را در نوشت ع بقای جاودانی هست ممکن **خواجه جلال الدین عطاء الله** در زهد و تقوی درجه علیا داشت و همواره
همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات می گماشت در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست از ارتکاب
مناهی و ملاهی بیکبارگی در گذشت و روی در دینداری و پرهیزکاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان
از خود بتقصیر راضی می گشت و در علم سیاق و فیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت
خاقان منصور در امر وزارت شروع نموده بواسطه وفور فراست و کیاست روز بروز مهم او ترقی می کرد تا قدم از
مسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان را بدست آورده مدتی در میان امرا و وزرا رقم مطلع
علیه توقیع می کشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسرانجام مقرون می گردانید
با وجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در مهام ملک و مال از ادای فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبوده قدم بر سر
سبحه ورد بدست گرفته در اثنای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال بوردی که داشت مشغول می بود و در اواخر ایام جناب
خاقان خجسته صفات منصب رسالت و پروانه علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و قلم جلالت خاقان
وافر رافت لقبش را در فرامین مطاعه عمدة الصلحا نوشت بعد از فوت آن حضرت آن خواجه صاحب سعادت از
اولاد امجاد پادشاه ولی نعمت و محمد خان شیبانی اصلا منصبی قبول نکرد و ایضا در ایام استقلال لوای ظفر انتمای شاهی
در بلاد خراسان از روی تکفل مهمی بیاورد اما درین ازمنه مختلفه و انقلابات متنوعه امرا و وزرای دار السلطنه هرات هرگز
هیچ مهمی بی وقوف و استصواب آنجناب فیصل نمی دادند و در توجهات و تحصیلات و قرار مهمات مزارعان و محترفات
رای صواب نمایش را معتمد دانسته آنجناب مشورت می کشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمایه که حکومت بلاد
خراسان بحکم نواب آستان ملایک آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیرخان موصلو میداشت خواجه عطاء الله
بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست که کار از مداوا درگذشت خاطر بر حلول واقعه ناگزیر

نهاده بنابر آنکه وفور طمع امیرخان و ارکان دولتش را معلوم داشت جهات و متملکات خود را مفصل کرده مقرر داشت که
از آن جمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیرخان نمایند و هر یک از امرا و نوابش را چه چیز دهند و فرمود تا بطریق سنت اسباب
تجهیز و تکفین او را ترتیب نموده بنظر آوردند و کفن را بریده و دوخته آنگاه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد
که در روز اول وفاتش تا روز هفتم هر روز چند گوسفند و چند من نان و حلوا و سایر ما یحتاج تعزیت ترتیب کنند و
او که هر یک از غسال و حفار و مؤذن و مصرف را چه چیز دهند بعد از آن آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی
ماند در میان ورثه و اقربای خود تقسیم کرد و چون از اشتغال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را پیش خود طلبیده ذکر
می گفت تا در روز یکشنبه دوم ربیع الاول سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان
بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازه آنجناب را مشایعت کرده در پیشگاه مدرسه شریفه خاقان منصور بر نعش آن
خواجه مغفور نماز گزاردند و جسدش را در مزار شیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که
نوشته می شود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد **قطعه** خواجه سالکان عطاء الله ⁂ که دلش میل
داشت سوی جنان ⁂ جانب خلد رفت و شد تاریخ ⁂ میل خواجه عطا بسوی جنان **ذکر صدور خاقان
منصور** چون در زمان خجسته نشان خاقان عالیمکان موقوفات بلاد خراسان بمرتبه رسیده بود که یک کس از
عهده ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه دو سه کس را از اعاظم سادات و فضلا بعهده
منصب صدارت سرافراز می ساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بسرانجام مهام
آن منصب مشغولی نموده و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور می شود از آن جمله بودند **سید جلال الدین حمزه
اندخودی المکی** در سلک اشراف سادات حسنی منتظم بود و بازده آل عبا سید برکه رحمه الله نسبت خویشی داشت
و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسیده و مقدم بر تمامی صدور عظام توقیع
کشید اما بسبب عدم وقوف و کثرت شعف بارتکاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کمال بی اختیاری
سلوک می کرد تا زمانی که معزول شده روی بگوشه انزوا آورد **مولانا قطب الدین محمد الخوافی** بصفت فقاهت و فضیلت معروف
بود و بوفور فراست و کیاست موصوف در انشاء مکاتیب و فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل مهمات
و معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب در زمان سلطان ابوسعید میرزا
نایب شرف جهان مولانا نظام الدین عبدالرحیم صدر بود و بعد از واقعه قراباغ بدار السلطنه هرات شتافته خاقان
منصور منصب صدارت بوی تفویض نمود و چون جناب مولوی چند ماه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست و سیم
محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمائه بسبب افساد اهل فساد مواخذ و مقید گشت و در مصادره زر بمبلغ صد و
پنجاه هزار دینار کپکی فرود آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر ترتیب یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال
مهمات موقوفات و حاجات ارباب عمایم بکفایت مقرون می گردانید وفاتش در زمان اختیار و اعتبار معتمد السلطنه خواجه

مجد الدین محمد فی شهور سنه خمس وتسعین وثمانمائه روی نمود و چون مولانا قطب الدین خوافی شیخ شیبی معتمد السلطنه بود بجهت لوازم
امر صحبت قیام نمود سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا و قضاة و علما و سایر اشراف و اعیان
دار السلطنه هرات در آن تعزیت سرا جمع می‌شدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین
محمد حلاوا و اطعمه فراوان می‌کشیدند و چون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین
بلقیس مکان خلع فاخره و اسباب وافره بمعتمد السلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خاطر ایشان را باصناف پرسش
و نوازش تسلی دادند خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین محمد گازرگاهی عمده اکابر و قدوه اعاظم ولایت اسفزار بود
و بمزید مکنت و حشمت و وفور جاه و علو همت از سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی می‌نمود چندگاه در غایت اختیار و
اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکدیناری و یکمن بار از رسم الصداره طمع
کرده رایت نیکنامی برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه امجد را بتغلب و تصرف متهم داشته
نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه حسین از آن مهم
معزول گشت و مبلغی بدیوان شد و آورده بقیه اوقات حیات را بفراغت گذرانید و در ماه رمضان سنه سبع
وتسعین وثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع هرات که ساخته و پرداخته
اوست مدفون گردید حافظ معین الدین لطیف مدتی بمنصب صدارت خاقان منصور سرفراز بود و بسبب ارتکاب امور
نامناسب مواخذ گشته در شهور سنه سبع وتسعین وثمانمائه در سر خیابان کشته شد سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب
بمیر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آن جناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد و دانی سلطان مهر و محبت لشکر پری
رویان شهرستان دل جای داده و بطور قلندرانی که تابع آن پسر بودند برآمده سر در پی ایشان نهاد و گاهی سر برهنه
با آن طایفه در کوچه و بازار دوران می‌کرد و پیش صلوات شده بود و رباعیات منظم می‌آورد و این رباعی از آن جمله است رباعی
آنان که پرستنده خورشید وشند ⁂ از چشم تو در آرزوی یک نگهند ⁂ کنگر اگر افتد که من می‌بینم
خوبان لاگر شبک تعلیم کنند ⁂ و میر سر برهنه بلطف گفتار و حسن کردار و سرعت فهم و حدت طبع از
فضلاء زمان و ظرفاء دوران امتیاز فراوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز
سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان می‌نگاشت و چون از جانب ماوراء النهر بدار السلطنه هراة تشریف آورد منظور نظر
اشفاق و مرحمت موقف حضرت سلطانی شد و بمنصب شیخی و تولیت مزار بزرگوار شیخ لقمان پرنده منصوب گشته چند
سال در آن مقام فیض انجام بضیافت صادر و وارد پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات
و نذورات آن مزار حاصل می‌شد بمصرف رسانید بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف
منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بطعن گشادند و در این معنی بسبب غزل بیاد و تنابی شده میر سر برهنه تصور نمود
که موقف حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده بنابر آن در جواب این مطلع آنجناب مطلع ای که خاک سر کلخن شده و ار کم

شانه و بوا کمی عشق بخاک سیهم ⁂ این مطلع در سلک نظم کشید بیت آن سهی سرو که در سایه خود داد رهم ⁂
گرد غمازی و خشنانه بخاک سیهم ⁂ امیر علیشیر از این کنایه رنجیده چندگاه غبار نقار میان الجانبین ارتفاع داشت و آخر
الامر موقف حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام کرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تعلق
یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین گازرگاهی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نموده میر سر برهنه بعرض باشر
رسانید که با وجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این آستان عالیمقام که بنده را حاصل است خواجه
حسین داعیه تقدیم دارد امید آنکه چمن التفات شما مرا بر وی تفوق میسر گردد و درین حال ابر ستوده خصال از ارباب
گدایی و سوال جناب سیادت مآب را آمده این بیت بر زبان راند بیت در مقامی که صدارت بگدایان بخشند ⁂
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی ⁂ و کوکب آمال میر سر برهنه در جاه اقبال رسیده و مقدم بر خواجه حسین توقیع
کشید و بعد از چندگاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانه عزلت را منزل ساخت و بقیه ایام حیات را بی
آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر گذرانید و در شهور سنه ثمان وتسعین وثمانمائه مریض شده
بعالم آخرت پرداخت خواجه غیاث الدین عادلشاه در سلک اشراف و اعیان ولایت غلمان منتظم بود و چند سال
بامر صدارت خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در بلده نیشابور رحل اقامت انداخت و تتمه ایام حیات
بزراعت مصروف ساخت مولانا الاعظم میرک جلال الدین قاسم در شهور سنه ثمان وتسعین وثمانمائه قایم
مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار و استقلال بمراسم صدارت قیام نمود و چنانچه در بعضی حکایات
سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان سنه احدی وتسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود قاضی برهان
الدین محمد هروی در اوایل حال منصب قضاء ولایت مرو و صدارت ابو المحسن میرزا بوی متعلق بود بعد از آن بواسطه
سقم مزاجی که شاهزاده را نسبت بآنجناب پیدا شد از مرو بهرات شتافته منظور نظر التفات خاقان منصور گشت
و مدتی چند صدارت نمود و در اواخر میل وطن اصلی کرده مرخص شده بمرو شتافت و ابو المحسن میرزا
بنابر غباری که از جناب صدارت مآب در خاطر داشت او را مسموم ساخته و مصادره کرده لاجرم امراض نفسانی بر مزاج قاضی
استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر وتسعمائه درگذشت سید غیاث الدین مشهدی از فضایل نفسانی و کمالات انسانی
بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک بدرگاه خاقان منصور لوای اختیار
و اعتبار می‌افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلث وتسعمائه که آفتاب اقبال خواجه قوام الدین
نظام الملک بسر حد زوال نزدیک رسید در خدمت مشایخ عظام برباط بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون ارغون
نامزد گشت و هنوز از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مواخذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده
از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذو النون توقف نمود و جناب امارت مآبی او را بسلطان بدیع الزمان میرزا سپرده
سید چندگاه در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بواسطه غرابت صورت و رداءت سیرت و دخل در امور ملک و مال و خلاف با امرا

ستوده خصال منظور نظر التفات گشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید میرزا ابو
المحسن میرزا باستناد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ نداده در آن الکاء اولاد او را امیرک شاه
و سید قاسم که مشهور است بمیر مخدوم و بجانب امیر ذوالنون بولایت صدور رسیده بود از آن بلده بخراسان شد و ایشان را بپیچ
در گوشه انزوا منزل گزیده و در سنه ثمان عشر و تسعمایه که امیر نجم ثانی در غجدوان بجهان جاودانی شتافته سلاطین ماوراءالنهر
از آب آمویه عبور نموده و بر بعضی از ممالک خراسان استیلا یافته بجد و مشهد مقدسه رضویه آمدند امیر مخدوم از دارالسلطنه هراة
باردوی تیمور سلطان و عبیدالله خان رفت و ایشان را بر توجه بجانب دارالملک خراسان ترغیب و تحریض نمود بنابر آن
چون ثانیا ماهچه لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظل معدلته مصونة عن وصمة التناهی پرتو وصول بر بلده فاخره
هرات انداخت سید با اولاد مواخذ شده مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فرار برقرار اختیار
کرده بماوراءالنهر شتافت و در آن مملکت فی شهور سنه ... وفات یافت مولانا غیاث الدین جمشید قاینی در زمان
مولانا سلطان بخت کاتب دارالقضاء جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد الامامی و لقب مادرش جمشید قاین
که در زمان امیر تیمور گورکان در بعضی از بلدان مازندران حکومت می نمود و مولانا غیاث الدین از مسایل شرعیه و کتابت چک و
سجلات وقوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه بکولات خاصه آن حضرت را بجبلهٔ شرعیه از
شایبه شبهه و صورت بی حدیث بپرسانیده بنابر آن بجلالی ملقب شده آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در
زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت آن جناب گشاد
مواخذ و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان
میرزا او را منظور نظر اعتبار گردانیده بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هشت ماه معزول
گردید و وفاتش در ولایت قاین در ششم ماه رجب سنه تسع عشر و تسعمایه اتفاق افتاد و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون
گشت خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد برادرزاده و داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و از بعضی اقسام
فضایل محظوظ و بهره مند در زمان وزارت خواجه افضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین محمد بود چند سال قایم
مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشارالیه مواخذ گشته مبلغی کلی فرود
آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل نجات یافت در زاویه عزلت تتمه حیات را بپایان آورد امیر کمال الدین حسین برادر
مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل و مادرش در سلک سادات نیشابور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم
متداوله محظوظ و بهره مند بود و در علم جفر و تصوف دعوی مهارت می نمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی می کرد و در ابداع مولفات
لوازم فصاحت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس بآذربایجان شتافته چندگاه در ظل
تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانید و چون از آن مملکت بهراة آمد خاقان منصور امر شیخی و تولیت موقوفات مزار منور حضرت
خواجه عبدالله انصاری را بآن جناب مفوض گردانید و در سنه اربع و تسعمایه منصب صدارت و پرسیدن مهم دادخواهان را

نیز برای صوابدید ایشان تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آن صدر عالیقدر این رباعی نظم نموده
ای آنکه زنو زیاده شد قدر قریش ⁂ بر اوج صدارتی مه بدر قریش ⁂ ای صدر قریشی لقب عالیقدر ⁂
تاریخ صدارت تو شد صدر قریش ⁂ شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین حسین انتظام
دارد و از اشعار آن جناب خامه سخن گزار یک بیت بر لوح بیان می نگارد بیت این باغ جهان اگر چه سان ارم قدم بیرون
که باشد روضه خلدش درون باغ ارم بیرون خواجه شهاب الدین عبدالله البیانی ولد رشید خواجه شمس الدین محمد کرمانی
بود و در شمائل اخلاق و محاسن اخلاق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار می نمود طبع پاکش از اقسام فضایل و
کمالات بهره ور و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر منثورات الفاظش مثال سحاب سحبان بزیور جواهر بلاغت آراسته
منظومات منشآتش مانند لآلی بحر عمان از شوایب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامه بدایع نگارش بیان خط خوبان
گلعذار دلفریب و اثرات کلک لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب در فن موسیقی و ادوار بغایت نیکو
ادراک نموده بر استادان ماهر گوی سبقت ربوده و بدستیاری عنایت پروردگار اتباع و پیروی بنی مجازی را پذیرفته نظم فضل با
نوبت نو آیین زد ⁂ چنگ دولت بدامن دین زد ⁂ جز بقانون علم لب نگشاد ⁂ پای از راه دین
بیرون ننهاد ⁂ والد او چه جویبار فضل و افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته در ریعان اوان
جوانی بمنصب صدارت منسوب گشت و مقدم بر آنکه صدور توقیع گشته چند سال در غایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت
و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبدالله از روی مزاجی
نسبت بخود متوهم گردیده از آن منصب استعفا نمود و دو سه سال بی آنکه مقید بمنصبی باشد ملازمت سدهٔ سلطنت
می نمود و بعد از مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب آمال و امانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف
رسید و برجوع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سرکار سلطنت بوده سرافراز
گردید پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگه امراء عظام درآمد و جای میر علیشیر را بنقش خاتم آیین
تزیین داد و تا آخر ایام حیات خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و نیابت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از
فوت آن حضرت در گوشه انزوا منزل گزیده اکثر اوقات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و وفاتش در ماه رجب سنه
۹۲۲ اتفاق افتاد و امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی مرثیه در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد
مطلع آن قصیده این است قطعه گردون که سر گرفتم و نقطه جاست ⁂ یکدل که مبتلای غمش نیست در کجاست ⁂
و این قطعه که مشتمل بر تاریخ وفات آن خجسته صفات در مرثیه مذکور سمت اندراج دارد قطعه مخدوم اهل علم بیانی جهان فضل ⁂
در راه کوکب سفرش در وبال رفت ⁂ آمد زاوج عز قدم بحو روح قدس ⁂ در عالم مثال ولی بی مثال رفت ⁂
بر لوح دل نوشت امینی بدرد و آه ⁂ تاریخ آنکه قدوه اهل کمال رفت ⁂ از نتایج طبع نقاد خواجه عبدالله دیوان
قصاید و غزلیات و رباعیات که موسوم است بمونس الاحباب و رساله که محتوی است بر مکاتب و مناشیر در میان

مشهورست وکمال فصاحت وبلاغت آن منثورات ومنظومات بر السنه وافواه اصحاب تیقظ واشباه مذکور ومسموع العفو الغفور صدر
الدین سلطان ابراهیم الامینی والد عالیقدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین
ابراهیم است وانتساب مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل جناب هدایت مآب شیخ ظهیر الدین ابو العلا
که علو شانش در میان علما کالشمس فی وسط السما هویداست بثبوت پیوسته وپدر والده ماجده امیر سلطان ابراهیم
مولانا جلال الدین عبد الرحیم بن مولانا عبد الله لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنغر ومیرزا علاء الدوله قیام می نمود
ونسب مادران حسینه از جانب پدر بمقتدای اهل سلوک وسیر سلطان شیخ ابو سعید ابو الخیر می پیوندد واز طرف مادر بسید
عبد الحی بزرگ که از نقبای مشهد مقدس رضویه علی ساکنها الصلوة والسلام والتحیه بوده وسید کمال الدین شاه
سبزواری منتظم در سلک اجداد مادری آن ستوده انتظام داشته وجمال حال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف نسب
آراسته است بنور فضل وادب وکمالات موروث ومکتسب پیراسته است ودر حسن سیرت وصفاء سریرت وکثرت
سعادت سجایت وجودت طبیعت وحدت قریحت جامع انواع فضایل نفسانی وذهن مستقیمش دراک اقسام
علوم بدرجه کمال ترقی نموده وطبع سلیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال واقران ربوده ودر شیوه نظم و
نثر صنعت مهارت موصوف ودر شیمه جد وسنائی بغایت بلاغت معروف جواهر زواهر منثوراتش کامثال اللولو المکنون
زیور گوش سخن دران فصاحت شعار ونوادر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت والمرجان مزین رخسار ابکار عرایس افکار

رباعی
ای طبع تو مشاطه ابکار سخن ⁂ از رشحه کلک تو جهانی گلشن ⁂ از نظم تو آثار فضایل ظاهر
وز نثر تو انوار بلاغت روشن ⁂

وآنجناب در اوایل ایام جوانی چند سال بملازمت شاهزاده ستوده خصال ابو
المنصور مظفر حسین میرزا قیام می نمود ودر سنه عشر وتسعمایه کمال قابلیت وصلاحیتش بر ضمیر پرنور خاقان منصور ظاهر گشته
منصب صدارت خاصه همایون را برای صواب نمایش تفویض فرمود وامیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه
خجسته صفات در غایت احتیاط بلوازم این منصب اشتغال داشت وبعد از فوت آن حضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا
بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت وچون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان
بابو الفتح محمد خان شیبانی انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بمواخذه مولانا عبد الرحیم صدر گرفتار
بود وبعد از نجات از آن ورطه در گوشه انزوا وعزلت منزل گزید ودر سنه ست عشر وتسعمایه که ماهچه لوای کشورگشای شاهی
پرتو سعادت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بمزید نوالات وانعامات
مفتخر ومباهی شد ودر سنه ست وعشرین وتسعمایه از دار السلطنه هرات باردوی همایون رفته مجدد باصناف الطاف
اختصاص یافت وتالیف تاریخ فتوحات برای صواب نمایش تعلق گرفت وحالا بجد تمام وجهد مالا کلام بآن امر اشتغال می نماید
ودرین اوان آن کمال فصاحت وبلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت ولطف استعارت دقیقه نامرعی نمی گذارد واز نتایج
طبع نقاد آن فاضل والانژاد رباعیاتست که در ترجمه دیوان معجز نشان مظهر العجایب ومظهر الغرایب مقتدای مشارق ومغارب

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه سلام الله الواهب در سلک نظم کشیده ومعانی هدایت آیین آن اشعار کرامت آثار را که چشمه
آب حیات در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده واز جمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رسالهایست
که در ذکر معارضه مهر وکشت بعبارت خوب واسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته ودران رساله غرایب
بلاغت وسخنوری ولوای براعت وفضل گستری برافراخته ع طبع لطیف تو همه فرهنگ گوکند ⁂ وذلک فضل الله
یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال کرمت کردگاری آنکه ع تا جان را بقا بود ممکن ⁂ آن
حاوی فضایل نفسانی مقرون بحصول انواع آمال وامانی در غایت عافیت وکامرانی روزگار خجسته آثار گذرانیده همواره از
رشحات سحاب کلک گوهربار وقطرات غمام خامه گوهرنثار ریاض فضل وکمال وگلزار جاه وجلال را ناضر وریان گردانیده بمنه و
فضله وعونه وطوله

ذکر بعضی از سادات ونقبا ومشایخ وعلما وفضلا که معاصر بودند با مغز السلطنه والخلافه سلطان
حسین میرزا

مقدم این طبقه عالیشان واشرف این طایفه متعالی مکان سادات عظام ونقبای کرام روضه مقدسه رضویه اند
ودر اکثر اوقات آن پادشاه خجسته صفات بنقابت بسر بردند امیر نظام الدین عبد الحی وامیر غیاث عزیز وامیر عطاء
الملک در آن مقام میمنت انجام بمنصب جلیل المراتب نقابت منسوب بودند وچنانچه سزاوار علو منزلت وسمو مرتبت ایشان
بود بمراسم آن امر قیام واقدام می نمودند وآن سه نقیب واجب الترحیب از سایر نقبا وسادات موسوی ورضوی باجتماع
اسباب سعادات صوری ومعنوی امتیاز تمام داشتند وهمواره همم عالیه بترویج وتعمیر آن مزار قدسی آثار وضیافت
ساده ودور رومی گماشته تفوق وتقدم ایشان بر ضمایر اقطار جهان سمر وقدم دودمان ودرخت خاندان ایشان
از آفتاب در وسط السما ظاهرتر وحالا نیز امر نقابت آن سده سنیه وعتبه علیه تعلق باولاد وامجاد آن سه بزرگوار می دارد
وهیچ آفریده از سادات روزگار بنقش مساهمت در آن امر بر لوح خاطر نمی نگارد سید غیاث الدین افضل بن سید حبش
بزیور علم وفقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز ومستثنی می بود وسالهای فراوان بلوازم منصب شیخ الاسلامی
وفیصل مهام شرعیه اقدام می نمود امیر سید اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت وسمت جلالت وثبات
شان وقدم دودمان بنی آدم ممتاز ومستثنی بود وزبان گوهرافشانش مفسر حقایق صحف آسمانی وبیان بلاغت نشانش
مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر ولایت ورشاد وخاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت وارشاد
وبیش [illegible] گستری آن مهر سپهر شریعت [illegible] در علم تفسیر وحدیث داشت وتالیف شبه ونظیر نداشت ودر
زمان خاقان سعید از دار الملک شیراز که وطن اصلی آنجناب است بهرات تشریف آورده رایت اقامت برافراشت
وهفته یکنوبت در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه ونصیحت خلایق می پرداخت ودر ماه ربیع الاول ببیان میلاد باسعاد
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ وبهره ور می ساخت واز مؤلفات آن
سید ستوده صفات کتاب افادت آثار درج الدرر که محتوی است بر سیر سنیه خیر البشر ورساله مزارات هرات و
معراج الاعمال در بیان اوراد وعبادات در میان افاضل اقطار جهان مشهورست وصحت روایت وبلاغت عبارت آن نسخ

براسند و انواره خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آیین بریاض بهشت برین در معادهم ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانین وثمانمائه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خاطر اولاد امجاد توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را بایشان عنایت فرمود

مولانا شمس الدین محمد تبادکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی قدس سره انتظام داشت و همواره همت بلند بر ادای وظایف طاعات و عبادات می گماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقه رشد و هدی نسبت بآنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک می نمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده با وامر و نواهی خدام عالیمقامش مفتخر و مباهی می بودند از آثار انامل فیاض جناب مولوی مخمس قصیده برده و شرح منازل السایرین مشهورست و از ابیات مایت ایاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطور **بیت** آنها که بجز قامت سروت نگرانند گر راست بگویی همه کوته نظرانند ⁂ و مولانا شمس الدین محمد در شهور سنه احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هرات مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمید الدین کوشید و مولانا حمید الدین مدتی در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه در غایت تقوی و طهارت سلوک می نمود و در سنه از عالم انتقال فرمود **امیر محمد امیر هاشم** بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی هر یه بمنصب نقابت منصوب بوده بلوازم آن امر قیام می نمود نسبت شریفش بسید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف سادات و نقبای خراسان انتظام داشت می پیوندد و سلسله آبای سید اشرف بحضرت امامت انتما ابی عبدالله حسین بن امیر المومنین علی المرتضی علیهما السلام ملحق می گردد **سید کاظمی** بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهیگری سلوک نموده رایت جلادت می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر می برد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رسالت خواجه عماد الدین محمود گاوان که مشهورست بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و هم در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خانه تن را از مهمان روح باز پرداخت قصیده شهر آشوب که در مذمت اعیان و اشراف دار السلطنه هرات منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست که **بیت** شکر خدا که قاضی شهر هری نیم ⁂ در سلک آدمی صفتانم فری نیم **مولانا کمال الدین عبد الرزاق** ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ست عشر و ثمانمائه در هرات روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی خاقان سعید بمنصب قضا و امر پیشنمازی اوقات شریف مصروف می ساخت و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قرائت رسایل می پرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر در سنه احدی و اربعین و ثمانمائه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشته دیباچه آن انشا را بنام همایون خاقان سعید موشح گردانید و بآن وسیله شرف دستبوس خاقان سعید دریافت و در اواخر ایام حیات آنحضرت

برسالت پادشاه دجانگر نامزد گشته بجانب هندوستان شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نمود آخر الامر قرین صحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید برسبیل نوبت بملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبدالله و میرزا بابر و میرزا ابراهیم سرافراز شد و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاولی سنه سبع و ستین و ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا اواخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت و وفاتش در ماه جمادی الاخری سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادت ایاب مطلع السعدین در میان افاضل مشتهر و مشهورست و در آن تاریخ شریف معظم وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادر خان تا وقت شهادت سلطان ابوسعید گورکان مسطورست والله اعلم بحقایق الاحوال والامور **مولانا محمد بن حسام الدین** در میان فرق انام بابن حسام اشتهار داره و او در نظم اشعار خوب قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیه و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم می نمود و آن ابیات بلاغت آیات حالا بغایت مشهورست و بر السنه و افواه محبان آل مذکور و از جمله مثنویات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بر وزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیر المومنین علی را علیه الصلوة والسلام مبین گردانیده وفات ابن حسام فی ربیع الآخر سنه ثلث و ستین و ثمانمائه در قصبه خوسف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست **خواجه مسعود قمی** از جمله اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مالوف بهرات آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت تمام داشت حضرت خاقانی نظم احوال خجسته مال خود را بوی رجوع کرد و خواجه در آن باب نزدیک بده هزار بیت در سلک بیان آورد و قصه یوسف و زلیخا و مناظره شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جمله منظومات اوست و این مطلع در دیوان غزلیاتش مسطورست **بیت** ای تو چون در گریه خوابم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد ⁂ وفات خواجه مسعود در بده خفافره هرات روی نمود و در مزار پیر سید مدفون شد **قاضی نور الدین محمد الامامی** ولد ارشد قاضی حمید الدین بن قاضی قطب الدین عبدالله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی قیام نمود و در فیصل قضایا شرعیه نهایت امانت و دینداری و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اعتبار و استقلال بقطع و فصل مهمات رعیه پرداخت مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی بود و در هیچ قضیه از قضایا فرق انام از مقتضی فتوی علماء اسلام تجاوز جایز نمی نمود و بعد از مدت سی و سه سال که بآن شغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در پنجم جمادی الاخری سنه احدی و تسعین و ثمانمائه رایت قضا بحل حیاتش در نوشت و در گازرگاه بحظیره که نزدیک بمزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره ساخته بود مدفون گشت و از قاضی نور الدین دو پسر ماند عالیجناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی حامی الشریعه والدین محمد و جناب فضایل پناه نیابت دستگاه جلال الدین محمود مد ظلهما الی یوم الموعود و این دو

عالی که بعد از فوت پدر منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته سیورغالات و معافیات حضرت اقضی القضاتی بدیشان تعلق گرفت
و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب شده در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیه آبا عظام
و اجداد کرام خویش کرده چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان بمحمد خان شیبانی انتقال یافت
بدستور معهود آن امیر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصه عالم از فروغ ماهچه لوای جهانگشای شاهی
صفت اضاءت پذیرفت و قدم خاندان و عظم دودمان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزکاری
خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دار السلطنه هرات
و مضافات مفوض برای صواب نمایش شد و چون آن جناب دو سال بلوازم آن امر قیام نمود بواسطه سلامت نفس
و عدم میلان خاطر بسرانجام اشتغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت و
مضمون این بیت را که **بیت** ز منصب روی در بی منصبی نه ٭ که از هر منصبی بی منصبی به ٭ مطمح نظر همت خجسته
اثر گردانیده همت عالی نهمت بر ادخار مثوبات اخروی گماشته حالا آن عالیجناب و برادر فرخنده سیرش از کمال
اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مالوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هرات تحت حمایت الهی
تشریف دارند و طوایف انام از خواص و عوام بوجود فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن ارادت
و اعتقاد می آورند **قاضی شمس الدین عبید الله** خلف صدق مولانا جلال الدین ابو سعید بن مولانا شمس الدین عبید الله
بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بوده و در زمان خاقان منصور چندگاه در بلده هرات بلوازم منصب قضا قیام می نمود
و مدتی دیگر در مدرسه شریفه سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شهور سنه
علم عزیمت بعالم آخرت برافراشت **مولانا یوسف بدیعی** از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته
آغاز کسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراء النهر بهرات تشریف آورده در ظل عاطفت
موکب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد
معما رساله مفیده تألیف فرموده این مطلع از جمله منظومات اوست **نظم** گر این آب و هوا کوثر بود تشنه کشم
نی زلال خضر باید نی دم روح اللهم ٭ وفاتش در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه در ترشیش اتفاق افتاد و در
مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** قدوه ارباب علم و عرفان و عمده مجودان زمان بود و
در ایام سلطنت خاقان منصور سالها موفور در بلده هرات بافاده قیام می نمود وفاتش در سنه سبع و تسعین و
ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی** لمعات فضایل
و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب مشهور عرصه ربع مسکون و رشحات اقلام فیض انجام آن زبده مشایخ
وشاب بستان قطرات سحاب حضرت بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پرورش افزون و از
لالی نثرش عرصه عالم خاک جواهر اندوز تصانیف او در اقسام علوم مجید و در سر تصنیف خزاین معانی بی حد لاجرم

حاجت بآن نیست که خامه دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و با تامل سعی و اجتهاد القاب مناقب
و مفاخر آن علامه اصحاب بینش و ایقان برگشاید **بیت** چه حاجت که کلک بلاغت مآب ٭ نویسد که عام
است فیض سحاب ٭ چه حاجت که گوید از نور مهر ٭ منور بود عرصه نه سپهر ٭ ولادت با
سعادت آنجناب در شب بیست و سیم شعبان سنه سبع عشر و ثمانمائه بقصبه خرجرد جام اتفاق افتاد و پس از وصول
بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطه مناسبت اصلی و عنایت جبلی در مبادی
شمیم صبا حبیبی از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم را خضرت و نضارت بخشید و بهار لطفش در آن فن بمرتبه
رسید که دیوان اشعار متقدمین و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید و در زمان میرزا ابوالقاسم بابر
بنام نامی آن پادشاه وافر تهور حلیه حلل بادر فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت و در زمان سلطان سعید میرزا
ابو سعید بترتیب دیوان اول و تالیف بعضی از رسایل تصوف پرداخت سایر مولفات و منظومات لطافت آیاتش در روزگار
در زمان خاقان منصور صفت تحریر یافت و لوایح آن کتب افادت آثار و رسایل اعجاز کردار بر صحایف بهارستان
و اوراق نگارستان لیل و نهار تافت میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت و ارادت و ارتباط
و استحکام لاکلام داشت لاجرم آن جناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش را
لوح بیان نگاشت مصنفات موکب حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف آن حاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و
هرکس بمطالعه کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را در این دعوی راست گوی می شمارد وفات مولانا عبد الرحمن
در روز جمعه هجدهم محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه روی نمود مدت حیات آنجناب هشتاد و یکسال بود
صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و اشراف و اعیان مملکت
بمنزل شریف آن جناب تشریف آوردند و در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند و
نعش او را بعیدگاه برده نماز گزاردند و بتربت مولانا سعد الدین کاشغری باز آوردند و در پیش روی او دفن کردند
حضرت خاقانی و جناب مقرب حضرت سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علماء اطراف را در عیدگاه
هرات جمع ساخته جهت ترویح روح خدمت مولوی باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر نظام الدین
علیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبد الرحمن ترکیب بندی در سلک انشا کشید مطلعش بر خاطر بود مثبت گردید **نظم** هردم
از انجمن چرخ جفایی دگر است ٭ هر یک از انجم او داغ جفایی دگر است ٭ و تاریخ وفات مولانا نور الدین
عبد الرحمن را افاضل زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام داده اند از آن جمله مولانا الوزی که شاعری ماهر و خوش
وش بود و نظمی دلکش داشت این قطعه را بر لوح بیان نگاشت **قطعه** جامی که بود مایل جنت مقیم گشت ٭ فی روضه
مخلدة ادخلوا السلام ٭ کلک قضا نوشت روان بر در بهشت ٭ تاریخه و من دخله کان آمنا ٭ **خواجه
رضی الدین احمد جامی** مقتدای اولاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی بوده و از سایر اشراف مشایخ خراسان

بمزید علو قدر و بنابت شان ممتاز و مستثنی می‌بود و مناصب تولیت اوقاف مزار فیض آثار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی داشت
و او همواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد می‌گماشت و چون آن جناب از این جهان
گذران بفضای جنان انتقال نمود خلف ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قائم مقام گشت و اعتبار و اختیار او
در آن ولایت از اماثل و اقران در گذشت اما بواسطه سعت مشرب گاهی باشارت نهاد کان عالیمکان صاحب
می‌نمود و بخلاف طریقه آبا و اجداد بتجرع شراب ناب اقدام می‌نمود و در صفت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل
و مروت عدیل و نظیر نداشت و مادام الحیات آنچه از هر جهت حاصل می‌کرد صرف آینده و رونده می‌نمود و تخم
محبت و اخلاص در زمین دل همگنان می‌کاشت **خواجه عبد العزیز جامی** بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات
خجسته ساعات باداء وظایف طاعات و عبادات صرف می‌نمود و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و ارشاد
سالکان سبیل هدی متتبع شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام می‌کرد و همواره بر سجاده پرهیزکاری و دینداری
نشسته شرایط افاده علوم ظاهری و باطنی بجای می‌آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی** ولد مولانا جلال
الدین مطهر باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل انسانی صرف می‌نمود در فن انشا و تحریر
مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس حضرت خاقان منصور چند گاه همت بر تألیف
وقایع و حالات آن حضرت گماشت اما چون در اثنای گذارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه
بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نپسندیده و آن امر را برای صواب نمای دیگری از افاضل مفوض گردانید و
خواجه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود چون جناب مولوی از سخنان طنز
آمیز زود متغیر می‌شد پیوسته با وی هزل می‌نمود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت و سلوک
می‌داشت و بنام ایشان رسالات تألیف کرده یادگار گذاشت و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که تو
خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در
سلک نظم کشیده و الحق در این ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده **نظم** دو برادر باهم ارزانی که از
خدا آمده‌اند ⁂ آن وزارت را مآب این امارت را مآل ⁂ آن کمال دولت و دین در همه بابی رشید
وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال ⁂ برسر افراز مجد و مه آن در علا این در علو ⁂ برزند از بحر و
کان آن در سخا این در نوال ⁂ از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب ⁂ در رکاب این نخواهد
یافت اقبال انتقال ⁂ آن بود خورشید منظر این بود خورشید قدر ⁂ آن بود محمود طالع این بود
مسعود فال ⁂ مال و جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف ⁂ آفتاب دولت این باد ایمن از زوال
قاضی نظام الدین محمد ولد اشرف مولانا شرف الدین حاجی فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای
زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین محمد بمزید زهد و تقوی و مهارت امر درس و فتوی

براکثر علماء ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدتی مدید در مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه بمراسم تدریس قیام می‌نمود و
چون از آن مناصب استعفا نموده آن جناب را خاقان منصور بتکلیف موفور قاضی دار السلطنه هرات گردانید
و قاضی نظام الدین بروجهی در فیصل قضایا و قطع و فصل مهمات شرعیه طریق اجتهاد مسلوک داشت که قضیه امانت و
دیانت قاضی شریح منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم الحرام سنه ثمانمائه و ست روی داد و راقم حروف
را نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد **رباعی** آنکس که شریعت بنظام از وی شد ⁂ از حکم قضا
سجل عمرش طی شد ⁂ از صفحه دل چو محو شد نام نظام ⁂ توضیح پذیرفت که تاریخ کی شد **مولانا معین الدین
فراهی** برادر اعیانی قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات امتیاز وقوف می‌نمود و در زهد و تقوی درجه علیا داشت
و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صفحه تحریر می‌نگاشت در ایام جمعه بعد از ادای نماز در صفه مقصوره جامع هرات وعظ می‌
گفت و درکمال تاثیر تذکیر می‌گفت و درر غرر معانی آیات و احادیث را بالماس طبع لطیف می‌سفت با عاظم امرا و نوئینان که در مجلس
وعظ او می‌نشستند التفات نمی‌گشت و در وقت نصیحت آن طایفه سخنان درشت بر زبانش می‌گذشت و آنجناب بعد از
فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا گهر مدت یکسال صاحب منصب قضا بود آنگاه ترک آن امر داده هر چند تکلیف و
مبالغه نمودند قبول نفرموده و از آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوه در میان مردم مشهور است و
اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور
آنجناب در تفسیر فاتحه الکتاب و قصه یوسف علیه السلام تصانیف دارد که هر کس کمال بلاغت آن کتب را
مستحسن می‌شمارد و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمائه مریض شده در گذشت و در مزار متبرک حضرت باری
خواجه عبد الله انصاری پهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت **مولانا شمس الدین محمد اسفزاری** در ایام
جوانی بتحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام نمود و در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق
در ربود و آن جناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر
از بقاع دار السلطنه هرات همت بر نشر فواید علمی می‌گماشت و در ماه جمادی الاخری سنه تسعمائه پهلو بر بستر نا
توانی نهاده بر ضعف حصه اوراق بقا بباد فنا داد **مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان** در جمیع اقسام
علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علماء ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای هر شهر بود و در اواسط زمان
خاقان منصور از سمرقند متوجه گزاردن حج اسلام شده بدار السلطنه هرات رسیده و منظور نظر عنایت خاقانی
و ملحوظ عین رعایت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک با مضمار رسانید بعد از مراجعت در دار
السلطنه هرات توطن نمود و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه متبرکه اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس
مسایل دینیه مشغولی می‌فرمود و آنجناب که بمولانا زاده اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن ذوفنون زهد
و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعمائه رایت رحلت بعالم

آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلاء دانشور ممتاز و مستثنی بود
و لبعت مشرب و میل صحبت اهل طرب و عدم تعیین بر شاهی ظرفاء هنرور فایق می نمود مدتی مدید در مدرسه خاقان
مغفور و خانقاه خلاصیه مقرب الحضرت السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بتعلیم فضل و کمالش نقش افاده بر صحایف
ضمایر بسیاری از طلبه علوم می نگاشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آیین بخلد برین در ماه رمضان سنه اثنی
و تسعمایه بوقوع انجامید و از نتایج طبع او رساله ایست در فن معما در زمان میرزا ابو القاسم بابر برقوم کلک [illegible]
اتمام رسانیده **حضرت مخدوم امجد امیر خواند محمد** از سایر اولاد امیر خاوند شاه مگر از اکثر علماء فضلاء بزیادتی جودت طبع
سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشته و در ایام جوانی بتحصیل کمالات انسانی بوده در علوم معقول و منقول
نقش مهارت بر لوح ضمیر نگاشته و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین
آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات در حدی داشت که بنان
بیان فصحاء توضیح آنرا کماینبغی از جمله محالات می شمارد و تالیف کتاب الافادت ایاب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهان
معین و تلطیف عبارات آن نسخه فصاحت اشعار بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علاقه
فرزندی ثابت دارد و جز بان گستاخی خود را در سلک شاگردانش می شمارد و سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا بهیچ
بی اوچه و اقتباس ذره از خورشید والا غایت بوالعجبی **نظم** چه نسبت ذره را با مهر انور ⁂ [illegible]
حوف در لعل گوهر ⁂ اگر خواهم که باشد ابر و بیم ⁂ همی گویم که من شاگرد اویم ⁂ [illegible]
غلام کمترینم ⁂ بگرد خرمن وی خوشه چینم ⁂ غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گزار در بیان تمام
پیش از این در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آن حضرت مبالغه نماید شاید که مردم عیب جو بنابر نسبت مذکور
سنایانی حمل نمایند و گفتار این حقیر را بر ادخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده
برقوم قلم خجسته رقم می گرداند که حضرت ابوی مخدومی را در اواخر ایام حیات میل انزوا و انقطاع و از اختلاط خلایق دامن
همت در چیده مدت یکسال در کارزنگاه روزگار گذرانیدند و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات
معنوی مصروف گردانیده در رمضان سنه اثنی و تسعمایه بواسطه عروض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده
بر بستر ناتوانی افتادند و در مدت سیزده ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعده سنه ثلث و تسعمایه از محنت آباد
جهان بروانی راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آن حضرت در سن شصت و شش سالگی دست داده و دفن ایشان
در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا قطب الدین محمد آدم** اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بوده و از
مرضاء از علل بواسطه میمنت انفاس مسیحا طاهر می گردانید اما بصفت حسن خلق اتصاف نداشت در اوایل سنه
اربع و تسعمایه علم عزیمت بجانب عالم آخرت برافراشت **مولانا شمس الدین محمد روجی** مقتدای مشایخ زمان و پیشوای
اصحاب زهد و عرفان بود قریب هشتاد سال در سلک طریق هدایت و تتبع سنن سنیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

می نمود جمعی کثیر از درویشان و طالبان طریقه ایشان هر روز بآستان عالیشانش می رسیدند و از باطن فرخنده میامنش اقتباس
انوار سعادات کرده بمرادات فایز می گردیدند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنه اربع و تسعمایه مریض گشت و در ایام ناتوانی
بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام
بجای آورند و در هر موضع که صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند و در روز سه شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را
اجابت گفته امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان هرات نعش مغفرت نقشش را
بعیدگاه هرات بردند و نماز گزارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ارشاد او بود دفن کردند اما بعد از روزی
چند بعضی از مریدانش نیم شبی بآن مقبره رفته آن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بکازرگاه نقل نمودند و نزدیک مزار
مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بخاکش سپرده دفن فرمودند این قطعه را که نوشته می شود امیر سلطان ابراهیم
امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و اندر روز و ماه و سال آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده
قطعه آن پیر که بسته عشق او را ⁂ از چین شهود بود مشهود ⁂ منسوب بروج دور حقیقت ⁂ زوجیت
مردود کون مقصود ⁂ شد سوی جنان و گشت تاریخ ⁂ سه شنبه که رمضان شانزده بود **مولانا میر حسین معمایی**
در ذکر لطف نفس و ضعیف باطن شریف و سیر زینب و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و خلق همواره
تخم محبت در فضاء ضمیر صغیر و کبیر می کاشت چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه ساکن بوده و بتعلیم علم مشغولی می نمود و اکثر
متداولات فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده مهارتش در فن معما بجایی رسید که رقم نسخ بر کنار چهره آن صنعت شریفه
در سنه اربع و تسعمایه برض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسه مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد
رساله ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده
مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود ثبت آن درین مقام مناسب نمود **قطعه**
مظهر خلق حسن میر حسین ⁂ سید فاضل فرخنده صفات ⁂ کرد رحلت بسوی خلد برین ⁂ یافت از
حادثه دهر نجات ⁂ نور رحمت چو برو نازل شد ⁂ نور رحمت شودش سال وفات **مولانا کمال الدین**
مسعود شیروانی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علماء زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال دقت و
لطف طبع ظاهر می نمود سالها در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسه اخلاصیه مقرب الحضرت السلطانیه بتدریس و
افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسه گوهرشاد بیگم داده در مدرسه غیاثیه علم
افادت برافراشت و در روزی که آنجناب را در مدرسه اجلاس می کردند امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علما
و اکابر دار السلطنه هرات مجتمع گشته و چون یکی از شروط واقف آن مدرسه آنست که اعلم علماء خراسان در آنجا مدرس
باشد در آن روز مولانا کمال الدین مسعود قصه تعریض دانشمندان خراسان کرده در آن مجمع آیه انی اعلم ما لا تعلمون را
درس گفت و آنمقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت آنرا تا بار تسلیم ادات

بخش حاشیه شرح حکمت عین و بعضی از رسایل در میان طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور
بسوز سینه مستان برفت می ناب ** که حیف سوز مرا کار نیست غیر شراب ** انتقال مولانا مسعود شروانی از
جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود و در مزار پیر سعید ساله مدفون شد مولانا خلیل ولد
مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت ابابکر میرزا بن سلطان ابوسعید قیام می نمود و بعد از واقعه شاهزاده
بدار السلطنه هرات شتافت و آغاز درس کرده پرتو التفات موجب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در
مدرسه شریفه گوهرشاد آغا و خانقاه خلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و الحق در آن اوقات طلبه علوم را از نتایج
طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغولی می
نمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هرات به بلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان
بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندهار آورد و در ظل رایت امیر
شاه می بود تا آن زمان که از عالم انتقال نمود مولانا مسیح الدین حبیب الله برادرزاده مولانا عزالدین حسین طبیب بود
که در زمان میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید از اطبای زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت می ربود و
مولانا حبیب الله نیز در معالجه مرضی و ازاله علل برایا آثار نفس مسیحی ظاهر می گردانید با وجود حصول تقرب بدرگاه خلافت
پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بلطف نفس و بشره شگفته بسر بالین فقرا تشریف می برد و از روی طوع و رغبت
بی کلفت در معالجه درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنه
اعتدال انحراف یافت و بمرض اسهال درگذشت و بجوار مغفرت الهی پیوست مولانا حسنشاه شاعری شیرین
کلام و از حیثیت قوت بدیهه سرخیل افاضل شعرای ایام بود و همواره اشعار ظرافت آمیز و ابیات مزاح انگیز بر لوح بیان می
نگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از دقایق ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمی گذاشت و بی شائبه تکلف در آن
شیوه بی مثل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نمود بیت در شعر و در ندیمی و در فضل و در ادب
نی در عجم یکی چو منست و نه در عرب ** و مولانا حسنشاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد
بن میرزا بایسنقر بسر می برد و بعلت لطف طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرات ضمیر آن شهریار کشورگیر می سترد در آن
اثنا روزی سخن بذکر مآثر ملوک رسید و مولانا حسنشاه هر یک از سلاطین ماضیه را بعیبی منسوب گردانید میرزا سلطان
محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر از کاهلی هیچ نقصی در ذات شما
نمی بینم پادشاه گفت که کسالت ما از کجا دانستی گفت از آنجا که حق تو آنی گفت که ده هزار دینار بمولانا حسنشاه وعده
کردی میرزا سلطان محمد ازین سخن در خنده افتاده ده هزار دینار بمولانا عنایت کرد و مولانا گفت از عنایت کاهلی در میان
راه ماندی و مولانا حسنشاه بعد از شهادت میرزا سلطان محمد در دار السلطنه هرات متوطن گشت و همواره با سلاطین
و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت اوقات می گذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت

پرتو انوار عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته موجب حضرت سلطانی را غارت میکرد
و منقولات جهت نتیجه خاطر عاطرش ابیات بسلک نظم در می آورد از جمله آنکه نوبتی داروغه هرات بموجب فرمان مخصوص
و سمنه گبود را که صحیفه سیاه روزگار بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه مظفر عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل
او را که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمس مبذول افتاد و همان زمان مولانا حسنشاه بمجلس در آمد و همان التماس کرد
حضرت سلطانی جواب داد که آن خانه تعلق بخواجه مظفر گرفت حسنشاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد که رباعی در شهر
اگر مظفر عودی هست ** بر خود در فسق کس نیارد بربست ** هر قحبه که از شهر برونش کردند ** این قحبه
زن آمد و بجای خویش بنشست ** دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسن ارهنگی موجب حضرت سلطانی بجهت ترویح روح
او برپخت آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بران آغاز سرانجام اسباب و مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسنشاه
بدر دولتخانه آنجناب می آمد و خبر می گرفت که آش بکجا رسیده اتفاقا در روزی که آش می کشیدند او را مهمی روی نمود
در وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که آش باتمام رسیده بود لاجرم متاسف گشته این رباعی بر زبان راند که رباعی
دیر آمدم و زغصه و غم خوردن ** دانم بیقین که جان نخواهم بردن ** یک آش دگر برای من فکر کنید
کز غصه این آش بخواهم مردن ** وفات مولانا حسنشاه از حسرت همان آش در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نمود
و مدت عمرش زیاده بر صد سال بود میر حاج بشرف سیادت و زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت حضرت
شاه ولایت علیه افضل الصلوة و السلام و التحیه قصاید غرا بر لوح بیان می نگاشت تخلصش در دیوان غزلیات و قصاید
السنی بود و قصه لیلی و مجنون را بنظم آورده باین بیت افتتاح نمود بیت ای عشق ترا جهان طفیلی ** مجنون تو
صد هزار لیلی مولانا کمال الدین حسین واعظ در علم نجوم و انشا بی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال
و اقران برابری می نمود با آواز خوش و صوت دلکش بامر وعظ و نصیحت می پرداخت و بعبارات لایقه و اشارات رائقه
معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم را مبین می ساخت
صباح روز جمعه در دار السیاده سلطانی که در سر چهارسوق بلده فاخره هرات واقع است بوعظ مشغولی می کرد و بعد از
ادای نماز روز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر در لوازم آن کار شرایط اهتمام بجای می آورد و روز سه شنبه در مدرسه
سلطانی وعظ می گفت و چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد و الفیاد در اواخر اوقات حیات چندگاه در
حظیره سلطان احمد میرزا باین امر پرداخت و چون متقاضی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمایه مهر سکوت بر
لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آثار خامه بلاغت و اشارتش مشتهر از آن
جمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار السهیلی و مخزن اللالی و اخلاق محسنی و اختیارات در میان
مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور بیت سبز خط از مشک تر غالیه بر گل زن
سنبل تاب داده را بر گل نسترن زن ** و در حین تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمایه که این اجزا ترقیم می یابد

فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین **مولانا فخر الدین علی** قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح جمعه در مسجد جامع مراسم
اصناف فیوضات حقیقت وارشاد فرق عباد می پرداختند والحق در آن امر بلیغ وجهی واحسن صورتی رایت تفوق بر
اماثل واقران افاضل می افراختند از سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام داشتند وهمواره نقش تتبع سنن سنیه حضرت مصطفویه بر
لوح خاطر عاطر می نگاشتند از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان
مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج است مذکور **مولانا عبد الجمیل** در سلک دانشمندان انتظام
داشت و چند گاه در دار السیاده سلطانی بتعلیم دانش نقش افاده بر صحیفه خواطر طلبه می نگاشت و وفاتش در سنه احدی
عشر و تسعمایه اتفاق افتاد و جهت ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گزار امیر سلطان ابراهیم امینی تحریر این قطعه زبان گشاد که
افسوس از آن سپهر دانش ❊ کش بود چو ابر شیوه اتفاق ❊ زان عبد جمیل گشت نامش ❊ کارات
شد بجمیع اخلاق ❊ تاریخ وفات او خرد گفت ❊ علامه بی مثال آفاق ❊ **مولانا عبد الحق** از اکثر مفتیان دار
السلطنه هرات بمزید فقاهت و دیانت ممتاز و مستثنی بود و چند گاهی بمنصب قضا سرافراز گشته بفیصل قضایا
شرعیه قیام می نمود **مولانا سیفی** در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهود او بود بهرات آمده آغاز
تحصیل علوم نمود و در ظل رعایت و عنایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان ا
تیز اقدام می فرمود بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بماوراء النهر آورد و بشرف استادی
شاهزاده سعید بایسنقر میرزا مشرف گشته دو سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنقر از جام انتقام
امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش در
نوشت و آن جناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آن جمله این دو بیت بخاطر بود ثبت افتاد نظم
ای تنها چون دل عشاق پریشان کاکل ❊ خاست فتنه و سر رشته دوران کاکل ❊ همچو دودیست که برگرد شمع بود
حلقه حلقه لب آن مه تابان کاکل ❊ وایضا مولانا سیفی در باب ارباب صناعات دیوانی علیحده اختراع
نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده و از جمله آن ابیات این بیت بغایت مشهور است بیت
نابسته جان بت جامه من نان میدهد ❊ عاشق بیچاره نان می گوید و جان میدهد ❊ **مولانا ریاضی** از مشاهیر شعرای
خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال می نمود چند گاه قضا ولایت زاده و محولات که
منشاء و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت کلانتران آن ولایت از آن امر معاف شده بکلی همت
نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که بیت ملک شسته بآب خضر اگر دامان من بودی ❊ هنوزم
دست دور از دامن جانان من بودی ❊ **شیخ علی صوفی** در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت
و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات مشیب همواره همت عالی نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات
می گماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آن جناب ساکن می بودند و اوقات شریف را مستغرق ذکر الهی گردانیده

از باطنش

از باطنش اقتباس انوار سعادت می نمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد
حظیره که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت **خواجه منصور بنگی** مدتی مدید در نظارت آستان
سلطنت آشیان خاقان منصور منسوب می بود و حسب الحکم برسیدن مهم داد خواهان مشغولی می کرد و از نظم اشعار ذوقی
تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان می نگاشت این مطلع از جمله ابیات اوست بیت پرده لاله آتشی
دیدم و آغشته بخون ❊ یادم آمد که مرا رشته دل از پرده برون ❊ **مولانا نظام استرابادی** سر آمد فقهای
زمان خود بود و گاهی بطلب علم نیز مشغولی می نمود این مطلع از منظومات اوست که بیت بباغ دل وزین بستان سرای عالم فانی
نهال آرزو منشان که بار آرد پشیمانی ❊ **مولانا محمد بدخشی** بحلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر
نظم معما و تالیف قواعد آن فن می گماشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله
در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جمله معمیات آن جناب این معما باسم حبیب بر خاطر بود ثبت گشت بیت
ترا انجا که بر لبهای خندان ❊ حبابی شد بلطف آب حیوان ❊ **مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی** از جانب پدر نبیره
مولانا جلال الدین قاینی بود و از طرف مادر دختر زاده مولانا شرف الدین عبد القهار و در ایام جوانی در مدرسه
اخلاصیه بتحصیل نموده بتکمیل علوم موفق گشت و در مدرسه شریفه سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات
امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید تا آنکه در سنه خمس و تسعمایه از بلده فاخره هرات بقبة الاسلام
بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد آن بلده آغاز درس و افاده فرمود و میرزا
بدیع الزمان هفته دو نوبت بآن درس تشریف می برد و نسبت بجناب مولوی غایت تعظیم و تکریم بجای می آورد و در اثنای
مولانا نور الدین محمد بواسطه حب دنیا دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب
رسالت دیوان صدارت به او مفوض گردد و میرزا بدیع الزمان این ملتمس را بقر اجابت اقتران داده و بسبب دخل در آن
مهم جناب مولوی را تنزل تمام دست داده و کار بجایی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمه اوقات حیات
در ملازمت اولاد امیر ذو النون ارغون بپایان رسانید و وفاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه وقوع یافت و همانجا
مدفون شد **مولانا معین الدین احمد اسفزاری** عمده مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی می نمود از حسن خط
تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن می گماشت از جمله مولفاتش تاریخ بلده هرات و ترسلی
مشتمل بر منشات و مکتوبات در میان مردم مشهور است و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور بیت نه مرهم است
اگر ببینی بچشم سر بر جگر ❊ که از خونابهای حسرتش می کند خاک سیه بر سر ❊ **مولانا حاجی محمد نقاش** ذو فنون زمان
خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر می نمود در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام
داشت و چند گاه همت بر پختن چینی فغفوری می گماشت بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف و اوانی
که می ساخت با چینی بغایت مشابه گشت اما رنگ و صفایش چنانچه می باید نبود و از جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق

ساعتی است که در کتابخانه امیر علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یک ساعت از روز
می‌گذشت آن پیکر چوب را یک نوبت بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت
میکرد و علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود آخر الامر از آن جناب رنجیده در اواسط سنه اربع
و تسعمائه که بدیع الزمان بمحاصره هرات اشتغال داشت بگریخت و بشاهزاده پیوست و بدان منصب منصوب گشت
و در اوایل زمستان استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی در گذشت خواجه میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت
و در کتابه نویسی انگشت بی مثلی بر می‌افراشت اکثر کتابهای عمارات دار السلطنه هرات بخط اوست و وفاتش در زمان استیلاء
محمد خان شیبانی بر ولایات خراسان بوقوع پیوست مولانا بنائی ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار
مهارت کامل حاصل داشت و از علم تصوف و موسیقی وقوف تمام داشت و در اوایل زمان خاقان منصور از امیر
نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی ملازمت سلطان یعقوب میرزا پرداخت آخر الامر بمقتضای حدیث
حب الوطن بخراسان آمد و چند گاه دیگر در بلده هرات متوطن بود و کرة بعد اخری از آن پیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطرش
نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو انوار التفات سلطانعلی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن
ملک بحیز محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته در سلک خواص بارگاه سلطنت پناه ملازمت میکرد و در تحریر وقایع
خانی شرایط اهتمام بجای می‌آورد و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه با اولادش پیوسته در وقتی که امیر نجم ثانی
بفرمان مهر سپهر کشورستانی یعنی شاهی دین پناهی لشکر بماوراء النهر کشید و قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام نمود و
الخاصه تیغ خونریز غازیان عظام بنا حیات مولانا بنائی را بانهدام رسانید دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر و
خراسان مشهورست و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی شیر علی نام داشت و
در اواخر ایام حیات دیوان خواجه حافظ را تتبع نمود و در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرمود شیخ الاسلام
الامجد مولانا سیف الدین محمد علامه عرصه عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود بغایت امانت و دین داری موصوف بود و
بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف در علم تفسیر و حدیث و فقه بی شبه و عدیل و در سایر فنون عقلی و
نقلی از اکثر علماء زمان افضل اصحاب درس و فتوی مشمول مرحمت شاملش بودند و ارباب زهد و تقوی از باطن فیاض جنابش
اقتباس انوار سعادت می‌نمودند و آن جناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا
سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرده قریب سی سال در خطه خراسان لوازم ترویج شریعت
مطهره بجای می‌آورد تا در رمضان سنه ست عشر و تسعمائه بواسطه سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب
شاهی بمواخذه و مصادره آن جناب صدور یافت و هم در آن ایام بنابر تقدیر پادشاه قدیر بعالم آخرت
شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع هرات بنواحی درب حلصان واقع است از آثار جناب شیخ الاسلامیست و
بعضی از رسایل و حواشی آنجناب که در اصناف علوم تألیف یافته در میان طلبه مشهورست و سخنان آن رسایل بر الواح

خواطر مسطور میر مرتاض در علم حکمت و ریاضی بی شبه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان تفوق می‌نمود
بصیام دهر روزگار می‌گذرانید و همواره وظایف طاعات و عبادات مودی میگردانید در زمان خاقان
منصور در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسه
شهر الدین سلطانی نیز رایت افادت بر افراشت و در کرت ثانی که ماهچه رایات نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر
ولایت خراسان انداخت میر مرتاض بسبب تعصب در مذهب تسنن از هرات بطرف ماوراء النهر شتافت
و هم در آن ولایت وفات یافت مولانا عماد الدین المشتهر بمولانا زاده ابهری عالمی متبحر بود و در علم حدیث و
فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت می‌نمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوة را شرح نوشت
سالها در مدرسه خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسه سلطانی و خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال
داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هرات بجانب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر
از وی خبری نیامد مولانا فصیح الدین صاحب دارا بحدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد
فضلای استراباد بود و در فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر می‌نمود و در نظم
قصاید و معمیات نهایت بلاغت بجای می‌آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و
بعد از فوت آنجناب بملازمت آستان سعادت آشیان خاقان منصور پرداخت و داروغگی کتابخانه همایون
شده در سلک امرای دولت رایت تقرب بر افراخت از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که در مدح
الحضرة السلطانیه در سلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت
امیر علیشیر خبر میدهد و حروف مصاریع آخر تاریخ وفات چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا
صاحب در سنه بولایت استراباد و از معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد ۞
آن ترک پری پیکر خورشید لقا ۞ تا بشد پی تاراج دلم عشوه نما ۞ بگرد دل ویران مرا کان عیار ۞
دردانه نهفت و بارش آورد بجا مولانا محمد طالب طالب علمی خوش طبع بود و در فن معما از امثال و اقران ممتاز و
مستثنی می‌نمود سالها در ملازمت بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت چون از سعادت
خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالم پناه حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر رفته رایت تقرب بر افراشت
و در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در کول ملک محاربه بوقوع انجامید مولانا
در معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت و از منظومات
مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است بیت چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من ۞ محبت
همه اشیا بغیر وجه حسن امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلا و سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان
اوان جوانی از ابیورد بهرات آمده بتحصیل علوم مشغول گشت و در آن اثنا بمنزل شریف کیچک میرزا است دو شاهزاده

اورا مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگار گشود و در وقتی که میرزا بیگک عزیمت حج نموده امیر حسین هروی
مرافقت نموده و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در ان
سفر بلکه دیگر بکار مشغول نرسید و چون از حج اسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب
میرزا اختصاص یافت و چند گاه در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مألوف باز آمد و بخدمت امیر علیشیر رسید
موطن امین الغات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در اوان که ملازمت امیر علیشیر می نمود
آنجناب اورا برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود و سفارش کرد که کلیات مولانا عبدالرحمن جامی را با دیگر کتب نفیسه از
کتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و بعضی دیگر از نواب آن درگاه برده و در وقتی که جناب سیادت‌انتسابی آن کتب را
از مولانا عبدالکریم کتابداری ستانده خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مذکور مشابهت
داشت بوی داده و امیر حسین آن کتاب را احتیاط نموده با دیگر تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت
سلطان یعقوب میرزا رسیده پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال اخلاق او را پرسیده گفت که درین سفر از بعد مسافت
ملول شده باشید میر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت و رنج از من خاطر نمی‌گذاشت
سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نموده جناب سیادت‌انتسابی فرمود که کلیات حضرت مولوی که
بموجب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده‌اند همراه داشتم و هرگاه دلتنگی ملالتی دست میداد نظر بآن کتاب
سعادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورند تا مشاهده نماییم و امیر حسین کس فرستاده آن کتاب را
بمجلس آوردند چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکیه است نه کلیات جامی لاجرم جناب سیادت‌انتسابی از خجالت
منفعل گشت و ازین جهت دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات جناب خاقان منصور
سلطان بدیع الزمان میرزا را منصب صدارت آستانه علیه شاهیه نصب کرد و در سنه ثمان و تسعمایه آن منصب را با میر صدارت
مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در هرات بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده
بابیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانید و در سنه اربع عشر و تسعمایه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت بجانب
درگاه عالم پناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته
مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت
و در سنه عشرین و تسعمایه عالم آخرت را منزل ساخت از جمله معمیات این معمی باسم شاه زمان در خاطر بود ثبت
افتاد **بیت** شاهبازی که طرح عدل افکند ** نام خود در نگین دولت کند **خواجه ناصرالدین ابوالفتح مهدی**
باصناف هنر ستوده و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در
تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی می‌بود
آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه ... که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید ابوسعید مذکور ساخت

او در طب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسیار مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره بوفور
علم و فضیلت رایت تفوق می افراشت و چون آنجناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید و از وهنه نطع
و مشکلات خواجه را مواخذه و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر ان حاوی کمالات انسانی غلبه کرد
متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد **بیت** نماند صبر و طاقت آتشم چون شد
تیزتر ** ازان چون شعله بنشینم دمی صد بار و برخیزم **مولانا سلطانعلی مشهدی** بوجاهت صورت و حسن سیرت
موصوف بوده در خط نسخ تعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متأخرین را منسوخ ساخت
و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آن حضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه می‌پرداخت
و گاهی بنظم اشعار نیز زبان می‌گشاد و ازان جمله این مطلع ثبت افتاد ** گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست
چون اشک من که از دل پرخون نموده ایست ** و آنجناب در سنه تسع عشر و تسعمایه در مشهد مقدسه در گذشت و هم در
آن بقعه متبرکه مدفون گشت **امیر صدرالدین یونس الحسینی** ولد امیر رضی الدین عبدالاول بن امیر سعید الدین مرتضی
بن امیر صدرالدین بود که شمه از علو شان او را خامه مکسور اللسان در اثنای ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت
نموده و امیر صدرالدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه بدیعیه
و مدرسه غیاثیه بعلم دانش نقش افادت بر صحایف خواطر طلبه می‌نگاشت و در زمان استیلای محمد زمان بر دیار خراسان
منصب احتساب منتقل بآن سیادت مآب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخت
بالآخره بطیب نفس از سر آن منصب در گذشت بعد از ان بموجب استدعای قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی
آن ممالک را بوی رجوع فرموده امیر صدرالدین یونس از ان زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت
منقبت دیو سلطان انتقال کرد در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار می‌گذرانید آنگاه بعضی از اهل ارادت
نزد آنحضرت زبان بغیبتش گشودند و فرمان حبس آن سید عزیز را با یک پسرش ابوالوفا نام بیاورد و فنا برد و او هنوز
اکنون دو پسر دیگر آن جناب امیر ابوالعطا و سید ابوالبقا در بلده فاخره هرات تشریف دارند و در کمال صلاح
و تقوی همگی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون منقول و مفهوم می‌گمارند **امیر صدرالدین ابراهیم مشهدی** عمده علمای
زمان و قدوه سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانی
و خانقاه خلاصیه بامر درس و افاده قیام می‌نمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت
برافراشت و دو پسر نجیب بیادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این دو جوان فضیلت نشان
بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده می‌گمارند و امیر محمد امین در مدرسه خلاصیه
بلوازم تدریس اشتغال می‌فرمایند و امیر محمد حسین در مدرسه جالیه بافاده قیام می‌نمایند و برادر امیر ابراهیم
سید الجلیل نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی بامر احتساب اشتغال می‌نمود

مولانا فصیح الدین محمد النظامی جمال حالش بعلو نسب و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد
افاضل دوران می‌نمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات
فضلاء متأخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و از آنجناب
باخوند تعبیر نموده شرایط التعظیم و تکریمش بجای آورده و تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه گاهی
معاد و احیانا تعلق باخوند می‌داشت و آنجناب در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه بواسطه بعضی از اسباب که ترجیح
آن لایق بیان کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هرات رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت
و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که دامادش بود بسر برده و در اواخر سنه تسع عشر و تسعمائه
روی بعالم آخرت آورد و از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره و
شرح اربعین نووی و شرح مائة العامل و حواشی مختصر و مطول و غیرها سابقا در میان فضلا مشهور بود و طلبه را از مطالعه
آن رسایل فایده تمام روی می‌نمود **امیر برهان الدین عطاء الله** در عنفوان اوان جوانی از بلده مشهد که منشاء
و مولدش بود بدار السلطنه هرات آمده آغاز تحصیل علوم نمود و باندک زمانی بتحصیل اکثر فنون کرده قصب السبق از
امثال و اقران در ربوده در علم عروض و صنایع بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه رفیعه
اخلاصیه همت بر تدریس می‌گماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه و صنایع بدایع شعری در میان فضلا بشهرت پیوست
و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع و بدایع در صفت تسمیط مذکور **بیت** بحمد الله که شد حاصل جهان را
رونق کامل ❀ ز فر رافت شامل ز عدل خسرو عادل ❀ شه غازی که در هیجا چو شد پیدا هزبر آسا
شوند از بیم او اعدا چو روبه خایف و بیدل ❀ سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان ❀ که نام رستم دستان
ز دستانش شده باطل ❀ و امیر عطاء الله را در اواخر حیات (اوقات) دیده ظاهربین از رویت اشیا عاطل گشت و از
بلده فاخره هرات بمشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه رفته در اواسط شوال سنه تسع عشر و تسعمائه
درگذشت **شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی** نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بصفای خاطر عاطر و زکیه نفس نفیس از
سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی می‌نمود جود و سخای آنجناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوش خویی و تازه
رویی همت بر ضیافت صادر و وارد می‌گماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک
می‌کرد و هر سال یکدو نوبت بپوران رفته در باره وی شرایط انعام و احسان بجای می‌آورد اما محمد خان شیبانی
خدمت شیخ را مواخذه و مصادره نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هرات متوطن بود و در اواخر اوقات حیات
بولایت قندهار شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمائه شبی از بام افتاده درگذشت
سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی بشعار زهد و تقوی و ارشاد و فرق برایا بنجابت موصوف بود و پیوسته جهت
سوانح مهمات استخاره کرده فتوحات تقرب می‌شود بنا بر آن بخواب بین مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور

الفت آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش **سید افضل** بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی
و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چندگاه همت بر پرسش بر غنوی گماشت و وفات
سید سلطانعلی در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمائه دست داد و انتقال سید افضل بعد از چند ماه اتفاق افتاد
و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطانعلی فرماید **قطعه** سید عالی نسب سلطانعلی
آنکه بگذشت خضر و از اهل الیقین ❀ سیر را چون خواب بینی شیوه بود ❀ سال فوت اوست سیر خواب بین
خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چندگاه بوزارت سلطان سعید قیام می‌نمود و آنجناب بصفای ذهن
سلیم و ذکاء طبع مستقیم از سایر شعرای روزگار و فضلای ربع مسکون امتیاز تمام داشت و گاهی به تربیت امیر نظام
الدین علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا می‌گماشت دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع دیوان
مسطور گر ❀ بسی خون را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم ❀ که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم
وفات خواجه آصفی در شانزدهم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و جهت مبدا ماه و سال مذکور
بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم این ترنم آغاز نهاد **نظم** چون آصفی آن چشم خرد را مردم ❀ در دار اجل گشت
نهان چون انجم ❀ پرسید دل از من که چه آمد تاریخ ❀ گفتم ز برات آمده روز دوم **شیخ فصیح الدین محمد**
ارشد اولاد شیخ زین الخوافی بود و مدتی مدید در سر مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بضیافت صادر و وارد قیام
می‌نمود و در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه که سن شریفش قریب بنود بود درگذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین هم
در آن مزار مدفون شد **امیر نظام الدین عبد القادر** در سلک جمله سادات و علما و اعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت
و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افاده بر حاشیه ضمیر طلبه می‌نگاشت منصب جلیل القدر
نقابت دار القضاء مملکت خراسان مدتی متعلق بآن جناب بود و در تکفل این مهام طریق امانت و دیانت سلوک می‌نمود و وفاتش
در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و قلم خجسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه بدین رباعی زبان گشاد که **رباعی**
عالی نسبی که بود در دین فاخر ❀ در علم یگانه در فضیلت نادر ❀ شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ ❀
افسوس جناب میر عبد القادر **مولانا عبد الله هاتفی** خواهرزاده مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و در نظم مثنوی از
سایر شعرای آن زمان در میدان امتحان گوی التفوق می‌ربود اکثر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین
و هفت پیکر تتبع کرده و در برابر اسکندرنامه ظفرنامه تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق
اتمام نیافت و در محرم سنه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معروف که بفصاحت بیان و طلاقت لسان
متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید **قطعه** از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت ❀ سوی ریاض خلد بصد
عیش و صد طرب ❀ جان داد و در بروضه پاک رسول گفت ❀ روحی فداک ای صنم ابطحی لقب ❀ فی از
جهان کسی که بود لطف شعر او ❀ آشوب ترک و شور عجم گشته عرب ❀ تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت ❀

از شاعرشناسان و سادات عالی نسب **امیر رضی الدین عبد الاول** بود پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن
معین الدین مرتضی بن صدر الدین یونس الحسینی بوده و والده ماجده اش در سلک بنات کرامت سمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ
سمرقندی انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت و طبع لطیفش مدرک
اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فضایل فارغ گشت و در مدرسه
شریفه غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت چون چهل و سه مرحله از زندگانی طی نمود در
شب یکشنبه یازدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمایه از عالم فنا بدار بقا رحلت نمود و پدر عالی گهرش امیر نور الدین محمد امین که
در سن شریفش از هشتاد متجاوز بود از مشاهده این واقعه جانسوز و حادثه محنت اندوز افغان گریه و زاری بذروه اشکباری
اوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در مفارقت آن عزیز مصر فضل و کمال در کوشه بیت الاحزان ملال نشسته زبان حال
و قال بمضمون مقال وا اسفا علی یوسف گویا گردانید بعد از چند ماه که مهر سپهر سیادت پناه در مفارقت فرزند ارجمند در نقاب
غم دامن او وفات کشیده مریض گشته در اوایل ربیع الآخر سنه تسع و عشرین و تسعمایه رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت
عزت برافراشت این قطعه که نوشته می شود بحساب جمل شهرت بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول **قطعه** سید فاضل
رضی الدین که بود ⁂ زبده اولاد اصحاب رسول ⁂ رفت از دار فنا سوی بهشت ⁂ شد مقیم کوی ارباب
وصول ⁂ بهر سال انتقالش عقل گفت ⁂ انتقال زبده آل رسول ⁂ و این رباعی مخبرست از مدت و سال
ارتحال امیر نور الدین محمد امین **رباعی** از حکم قضا حضرت سبحانی ⁂ چون میر محمد امین شد فانی ⁂ ارسال
ده واقعه پرسید کسی ⁂ گفتم که اوایل ربیع الثانی **قاضی اختیار الدین حسن** ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود
و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی می نمود در اوقات جوانی از ولایت زاده و محولات بدار السلطنه
هرات آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده در نوشتن فتاوی و تحریر صکوک و سجلات رایتش
بنا دست ساخت در فن انشا و شعر و معما نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده
پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بواسطه کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از مبانی قضاة
دار السلطنه هرات اعتبار و امتیاز تمام یافت و در تواتر اشفاق و عنایت حضرت خاقانی کامیاب و متمتع بود حالاش حواشی
و قاضی اختیار الدین در وقت استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود و بعد از گذشته شدن آن پادشاه
عالیجاه اختیارا او اضطرارا بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمایه بجوار حق
الغنیه درگذشت و در قصبه تربت بمقبره آبا خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات
مختار الاختیار در میان فضلای روزگار مشهورست و در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هرات ساخته
این قطعه بر لوح خاطر مسطور **قطعه** از همت بزرگی شد منبری مکمل ⁂ که غایت ترفع بر عرش سر کشیده ⁂ هرگز کسی ندید
منبر ز سنگ مرمر ⁂ تاریخ شد همان کو هرگز کسی ندیده **شیخ نور الدین محمد** والد ماجد آنجناب شیخ قطب الدین در سلک زهاد

قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بوده بمزید تقوی و پرهیزکاری از سایر ابنای زمان ممتاز و مستثنی می نموده و شیخ نور الدین
محمد از غایت حدت طبع و قوت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده
پرتو ضمیر انور دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبه علم تافت گوش هوش فایده از نتایج بحر خاطر فضایل مآثرش بلالی نکات دقیقه
جواهر دقایق انیقه گرانبار گشت و پایه قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تجرد در فنون درس و فتوی از امثال و اقران
درگذشت و آنجناب مدتی مدید در زمان خجسته نشان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع خیر عمده فاخره هرات بمنصب تدریس
منصوب بوده و در اوان دولت شاهی بنابر بعضی امور که تحریر آن لایق بسیاق تاریخ نیست بزبان حقایق بیان از قیل و قال
بسته ابواب سفر بر روی روزگار بدایت آثار گشوده در اوایل سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بصوب ولایت کرمسیر و قندهار
شتافت و شرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه دریافته فروغ مکرمت آنحضرت بر وجنات
احوالش تافت بعد از چندگاه که در سایه عاطفت آن پادشاه وافر رافت معزز و مکرم اوقات گذرانید در جمادی
الاخری سنه ثمان و عشرین و تسعمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در کابل بجنات عدن خرامید و حالا برادرش شیخ زبدة
الفضلاء فی المحققین **شیخ زین** که از اقسام علوم بهره مندست و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطایف گفتار و محاسن
کردار بی شبه و مانند در آن آستان سعادت آشیان مهر سپهر و منظور نظر الطاف خسروانه بوده شرایط ملازمت
بجای می آورد و در سرانجام مهام فرق انام غایت سعی و اهتمام مبذول می دارد و در انجاح ملتمسات خواص و عوام لوازم
اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در فضای خواطر می کارد عطیه کف بادلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و گنجینه
دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولی الالباب **بیت** جهت ارزوی خدا و خلق خوش شود ⁂ ظلال دولت او
بر مجموع **شیخ ابو الوجد** خال جلال جمال این دو برادر صاحب کمال است و بوفور فضل و عرفان سرآمد اصحاب وجد و حال
و آنجناب ولد شیخ وجیه الدین که مضمون آیت عنایت آیین وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین بر ذات حمیده صفاتش
صادق می آید و مدتها در دار السلطنه هرات بر سجاده زهد و تقوی متمکن بوده هرگز قدم از جاده سنن نبویه بیرون ننهاد
و شیخ ابو الوجد بغایت درویش وش و صافی مشرب است و گاهی بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال می نماید این مطلع از
نتایج طبع شریف اوست **بیت** چو تیر خود کشی از سینه ام بگذار پیکان را ⁂ مرا دل ده که تا مردانه در راهت دهم
جان را ⁂ و آنجناب نیز حالا در سده سدره انتما حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می آورد و از
عواید کثیر الفواید نواب آن درگاه خلایق پناه بهره تمام می برد **مولانا شمس الدین بردعی** در زمان خاقان منصور از وطن
اصلی بهرات آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجه کمال ترقی فرموده در مزار فایض الانوار منسوب بحضرت خواجه ابی
عبد الله انصاری بمنصب ریاست منصوب شد و در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه از خراسان متوجه آذربایجان گشت و
چنان مسموع می شود که حالا در شروان متوطن بوده بافاده قیام می نماید **مولانا اسمعیل تبریزی** در علم و کمال از اقران مولانا شمس الدین
بردعیست و او نیز در سنه مذکوره از هرات بآذربایجان رفت **مولانا حاجی محمد تبریزی** در سلک علمای محقق و فضلای مدقق انتظام

انتظام داده و مدت سه سال که از دار السلطنه هرات بماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبید الله خان گشته و بمنصب صدارت سر
افراز گشت بعد از چند گاه دست از تکفل آن شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده اقامت کرده بتدریس و افاده اشتغال می‌نماید
مولانا عصام الدین ابراهیم ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا حسام الدین داود خوافی که صدر
و استاد سلطان محمود میرزا بوده و مولانا عصام الدین ابراهیم بجودت طبع پاک و حدت ذهن دراک و تکمیل علوم محسوس
و معقول و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علماء عالیشان و ملاذ فضلاء فطنت نشان زبان خلایق بیانش مفتاح
ابواب معانی و کلام بلاغت انجامش مبین دقایق صحف آسمانی و آن جناب در زمان خاقان منصور بکمالات اشتغال
نموده باین مرتبهٔ بلند ترقی فرموده در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار بسیاری از
طلبه می‌گشود و در ایام دولت شاهی در اوقاتی که امیرخان در خراسان حاکم بود در مدرسهٔ عالیهٔ سلطانیه مدرس گشت
اما بعد از اندک زمانی بعضی از وقایع حادث شده دست قضا اوراق آن منصب را در نوشت و جناب مولوی در
رجب سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه از دار السلطنه هرات بجانب بخارا شتافته و حالا در آن بلده از وفور احسان عبید الله
خان محظوظ بوده سر تفاخر می‌افرازد و طلبهٔ علوم را از فواید خاطر افادت مآثر باحسن وجهی مستفید می‌سازد مولانا قاسم
علی از جملهٔ اجلهٔ علماء بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل اوان نشو و نما همواره همت بر
اکتساب علوم محسوس و مفهوم می‌گمارد و از صنعت زرگری و زرکشی نیز بغایت صاحب وقوف است و بصفت زهد و رشاد
و صلاح و سداد موصوف و معروف بگزاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام فایز
گشته و از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه غیر نقش خیرخواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آن جناب در زمانی که امیرخان
موصلو در بلدهٔ هرات بحکومت مشغول بود بنابر استدعای حضرت سلطنت انتما ملک سلطان محمود از وطن مالوف متوجه
گشته بجانب سیستان توجه نموده و تا غایت در آن ولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن
امیر جمال الدین عطاء الله سدهٔ سنیه‌اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف انام است و عتبهٔ علیه‌اش مجمع اعاظم اولاد امجاد
خیر الانام ضمیر مهر تنویرش مطلع اشعهٔ انوار اسرار کتب آلهی و صحیفهٔ خاطر حالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت
رسالت پناهی گنجینهٔ سینه‌اش بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کمالات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون نسیم جمال
بویی از مشارق جمال حال فرخنده مآلش طالع و شعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع رباعی
علم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و بلیغ مشکل کش ایش حلال معضلات مواقف تاویل ⁂ زبانش مظهر اسرار
تحقیق ⁂ ضمیرش مظهر انوار توفیق ⁂ جمال دین مزین زاستماعش ⁂ علوم شرع واضح از کلامش
ز توضیح بیانش گشته روشن ⁂ بر اهل علم هر مشکل ز هر فن ⁂ و آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر
سید اصیل الدین در علم حدیث بی‌نظیر آفاق گشته‌اند و در سایر اقسام علوم دینیه و اصناف فنون یقینیه از مجتهدان
باستحقاق در گذشته‌اند چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است در خانقاه

خلاصیه

خلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشته و در هفته یک نوبت در مسجد جامع دار السلطنه هرات بعظم جهات از لئالی نفایس [illegible]
و نصیحت بر الواح خاطر اعاظم اشراف و اکابر می‌نگاشته اما حالا بنابر حب عزلت و گوشه‌نشینی باشتغال این امور التفات
نمی‌نماید و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته یا دخار مثوبات اخروی مشغولی می‌فرماید
سلاطین اسلام و حکام ایام باقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آن حضرت را بر ذمت همت واجب می‌دانند و در ترفیه
حال و فراغ بال خدام عالیمقامش طریقهٔ اشفاق مبذول می‌دارند و آنچه می‌توانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت
نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیرة النبی والآل والاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شائبه
شبهه عقل دراک نظیر آن کتاب افادت مآب را در آئینهٔ خیال امری محال می‌شمارد و دلدار شده آن حضرت امیر نسیم
الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده‌اند ایضا در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانهٔ زمانه‌اند و در مقبرهٔ منورهٔ گوهر
بنا بر تعیین واقف قایم مقام جد بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده مشغولی می‌نمایند و زمره از طلبهٔ علم در آن
درس بوده از نتایج طبع نقاد آن جناب مستفید و بهره‌ور می‌گردند خواجه عبد الرحمن والد ماجدش قاضی خواجه
کلان سالهای فراوان در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بنابر فرمان خاقان منصور بفیصل قضایا شرعیه می‌پرداخت و قاضی القضاة
الحکم بوده مهمات فرق انام را بر حسب فتوی علماء اسلام بسر انجام مقرون می‌ساخت و جناب خواجه عبد الرحمن که
در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منصوب شده قایم مقام پدر بزرگوار خود بوده در مدرسهٔ گوهر
شاد آغا بدرس و افاده نیز قیام می‌نمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره‌مند است اما
بواسطهٔ کمال حلم و تواضع و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بی سامانی اوقات می‌گذراند مولانا
صدر الدین محمد در سلک اعاظم علماء زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزکاری موصوف
بوده همواره همت بر افادهٔ علوم می‌گمارد و در علوم شرعیه بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان
ستوده مآثر تحصیل آن جناب در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین و مولانا زاده و مولانا کمال الدین مسعود شروانی
و حضرت محدثی شیخ الاسلامی اتفاق افتاده و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس
افاده برگشاده و مولانا صدر الدین محمد را برادریست بغایت دانشور مولانا زین الدین محمود نام و مولانا زین الدین
محمود در ایام دولت شاهی بنابر بعضی از ضروریات طلبا و طرح اختیار کرده از دار السلطنه هرات قدم در طریق
مهاجرت نهاده روی بولایت [illegible] و سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار مشمول عنایات حکام بوده بفراغت اوقات
میگذراند طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر اسم افاده و قیام و اقدام می‌نماید مولانا شمس الدین
محمد بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و مفهوم بی‌مثل زمان خود است و در
زهد و تقوی روزگار گذرانیده از شرایط امانت و دینداری دقیقهٔ نامرعی نمی‌گذارد و تدریس یک صفه از مدرسهٔ شریفهٔ
سلطانیه متعلق بآنجناب است و حالا اکثر طلبهٔ دار السلطنه هرات بآن درس تردد نموده از نتایج طبع افکار افادت آثارش

محظوظ و بهره ور میکردند شیخ جلال بواسطه هدایت ازلی در عنفوان سن از روش والد ماجد خویش خواجه محمد بن عبدالملک که در سلک
اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده بر سلوک طریق اهل تحقیق همت گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا
شمس الدین محمد روجی روح الله روحه داده بقدم اخلاص طریقه مرضیه اهل فقر پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرد و
فضای باطن فرخنده مبانیش از انوار فیوضات الهی صفت اضائت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین
ابیوردی که در آن زمان در سایه سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبود بدار السلطنه هرات تشریف آورده بجاذبه شوق شیخ
جلال را بجانب خود کشید و با بیورد برد و شیخ مدت هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانیده بعد از آن بوطن مألوف
مراجعت فرمود و حالا در بلده فاخره هرات در مسجد جامع هفته یکنوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی می نماید و بسخنان
موثر درویشانه بسیاری از تشنه لبان بادیه معصیت را آب حیات هدایت میرساند مولانا علاء الدین علی [illegible]
از جمله مریدان مولانا علاء الدین است که در طریق سلوک بی مثل زمان خودست و مولانا علی مدت مدیدست که در بلده محروسه
هرات باصناف ریاضات و اوراد و وظایف عبادات اوقات شریف مصروف میدارد و همواره نقش هدایت
ارشاد بر الواح خاطر فرق عباد می نگارد خواجه ضیاء الدین میرم پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه
افضل الدین محمد کرمانی بود و سالها بوزارت بعضی از حکام قیام می نمود و خواجه میرم از جانب مادر برادر امیر سلطان
ابراهیم است و بلطف طبع وحدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و حوزه چینی در علم سیاق مهارت تمام دارد و
همواره همت بر سرانجام عظایم مهام دیوانی می گمارد و بهزل و مزاح بسیار مشغوف است و بمکارم اخلاق و محاسن
معروف اشعار ابدار آنجناب بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهورست و این بیتش که در نعت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم گفته بر السنه و افواه مذکور بیت ما از تحت الحنک ماه را ۞ مطلع خور کرده سحرگاه را ۞
مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و دوران جوانی بتحصیل فضایل نفسانی موفق گشت و پایه قدرش
در نظم شعر و معما از فضلای سخن آرا درگذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره
ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش برگشود و حالا مولانا شاه حسین در قصبه اوبه توطن دارد و از هر
همت بر کسب وجه می گمارد و این مطلع از جمله منظومات اوست که ۞ سوی بستان رفتم و کوی توام آمد بیاد ۞
روی گل دیدم گل روی توام آمد بیاد ۞ والیضا این معما باسم شاهی از نتایج طبع جادو سمات اوست بیت
زد ز ابروانش تیر ای صنم ۞ عاقبت از شیوه‌ات بر جای هم مولانا جلال الدین محمد اکهی از جانب پدر
مولانا جلال الدین قاینی است و از جانب مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آن جناب در اوایل
حال ملازمت شاهزاده بدیع الزمان میرزا میکرد و از موائد انعام و احسانش بهره ور می گشت و بسببی از اسباب که تحریر آن
لایق بیان کتاب نیست شاهزاده او را از امر خدمت معاف داشته جناب مولوی چند گاه در اطراف بلاد
خراسان سرگردان و بی سامان اوقات می گذرانید و آن مملکت در خوره تسخیر نواب کامیاب [illegible] علیه شاهی

مولانا اکهی بهراة شتافته ساکن گشت اما کسی بکارش نپرداخت چنانچه در شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه شهر آشوب در ذم
تمامی امرا و حکام و سایر سادات و علما و اشراف و اعیان هرات در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیرخان که
در آن زمان والی خراسان بود رسیده بسعی بعضی از اشرار بقطع دست و زبان مولانا اکهی حکم فرمود و از غرایب اتفاقات
وقوع آنکه حالا جناب مولوی بزبان فصیح تکلم می نماید و بدستور سابق زبان بنظم اشعار بیدل میگشاید و از ابیات قصیده
مذکوره مطلعی بخاطر بود ثبت افتاد بیت عرصه شهر هری قوت سپهر خضراست ۞ پروراو شمسه خورشید کلیم براست
حافظ علی ولد مولانا نور الدین محمد عرب است که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و
استادی ابوتراب میرزا منصوب بود و حافظ علی بحدت ذهن و جودت طبع موصوف است و اکثر خطوط را خوب
می نویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت
تتبع کرده و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست که بیت حریم حرمت کوی تو کعبه ابرار
شمیم نکهت موی تو راحت احرار ۞ و در صنعت مقلوب مستوی که مشکل ترین صنایع است این مطلع در سلک
نظم کشیده که نظم داد مارا درد و درد و آرام داد ۞ دار مرا آرای دو دو یارا مراد ۞ و در صنعت مقطوع و موصول
بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحه بیان نگاشته که رباعی ای در دل زارم شده درد آذر
خالت بزخت بر گل تر نافه تر ۞ خطت بلب شکر شکن مشک ختن ۞ چشمت بمه بتم گیسو عنبر
مولانا حسن علی در سلک فضلای فصیح زبان و بلغای بلیغ بیان انتظام دارد و اکثر صفات علوم را مطالعه نموده و اشعار لطافت
شعار در کمال متانت و سلاست نظم فرموده و از آن جمله این رباعیست که بجهت اشتغالش آتش برگ گفته رباعی تا آتش
عشقت بدل افروخته ام ۞ چون شمع همه سوختن آموخته ام ۞ ای آنکه دلی چو سنگ و آهن داری ۞
میکن حذر از دود دل سوخته ام مولانا شهاب الدین احمد الحیشری بلطف طبع و صفای ذهن و مهارت در فن شعر و
معما موصوف اکثر مستعدان را باستحقاق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد معما رساله در غایت بلاغت نظم
فرموده و چون آن نسخه شریفه بشایستگی که چون بنظر پادشاه بحر و بر معنوی و بن سپین بنی مجازی ظهیر الدین محمد بابر
غازی رسید رباعی را که نوشته می شود در سلک نظم کشیده و نگاشته قلم عنایت رقم گردانیده و بدان جناب ارسال
نمود رباعی نامت ز نجم رشته مبارک عرب است ۞ وز نامه تو در دل محزون طرب است ۞ نرگس برآرد
ز معمای ۞ نام از تو برآورده معنی عجب است ۞ و مولانا شهاب الدین در نظم قصیده و غزل نیز مهارت
کامل حاصل دارد و در این اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی حبیب الله اشعار غرا بر لوح بیان می نگارد و این
غزل از آن جمله است نظم ما را غم تو همدم جان حزین بس است ۞ درد تو مونس دل اندوهگین بس است ۞
گر با توام نماند گمان وفا چه باک ۞ شد قتل من بتیغ جفایت یقین بس است ۞ گر بر فلک بسود سر از جاه و حشمتم
روی نیاز پیش توام بر زمین بس است ۞ گو در رخم مباش ز آزردگی نشان ۞ داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است ۞

در سلک بندگان کمین و سگان خویش :: ره داده مرا شرف همین بس است :: ما را چه جدا که نشینیم با حبیب همنشینیم با سگان درش همین بس است :: زآشوب روزگار حقیری پناه تو :: ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است

ایضاً این معما باسم ملک از معمیات آنجناب است که رباعی در هجر تو مست ای رخ مطلع نور :: صد داغ بجان عاشقان رنجور :: بنما رخ ماه خویش تا کی باشند :: زان زلف و کلاله داغ داران مهجور

مولانا بدر الدین هلالی زبده شعرای زمان و عمده بلغای دوران است و قصاید و غزلیات و مثنویات را در کمال سلاست و بلاغت نظم می نماید پرتو اهتمامش بر مطالعه اکثر متداولات نیز تافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان فرق انام اشتهار یافته از نتایج افکار او شاه و درویش و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته می شود بر اسلوب مذکور بیت ای کرمی پرسی ز من کان ماه را منزل کجاست :: منزل او در دلست اما ندانم دل کجاست :: و این رباعی نیز از جمله منظومات طبع آنجناب است رباعی آنی که نبات از نمک ریخته اند :: ذرات وجودت از نمک بیخته اند :: با شیره جانها نمک آمیخته اند :: تا همچو تو صورتی بر انگیخته اند

مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف است و در میان شعرای زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پرتو سخن از ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار مترشح می سازد و بنظم قصیده و غزل از سایر اقسام شعر بیشتر می پردازد قصیده بال مرصع را تتبع نموده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و سه بیت اول قصیده بر خاطر بود ثبت افتاد نظم
خورد بسی پیچ و تاب دیو طمع رسن :: تا بدر آید ز چاه یوسف گل پیرهن :: کرد زلیخای صبح پیرهن صبر چاک :: داد وش نخاش گشت بر سر سر انجمن :: داد زوال سپهر طرفه ترنجی ز مهر :: طرفه که شد هم ترنج بر کف او تیغ زن :: و این مطلع نیز از وست که :: نخواهی گرد باد در خانه خار سینه ام :: که روزی که گیرد دامنت خار سر خاکم

مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون نجابت درویش وش وفانی مشرب است و اشعارش سلس و هموار اتفاق می افتد و این مطلع غزل از آن جمله است که بیت
چو خاکبوسی در اول من ترا نشناختم :: حیف اوقاتی که در دنبال تو ضایع ساختم :: و این مطلع قصیده هم از نتایج طبع اوست که بیت فیروزه سپهر در انگشتری تست :: روی زمین تمام بزیر نگین تست

استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صورات و مظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نشیمنش ماحی تصویرات هنرپروران بنی آدم بیت موی قلمش ز اوستادی :: جان داده بصورت جمادی :: و از جانب استادی همین زینت و حسن حمایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز با جناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز نادر العصر و مانی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین ایام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام ع بی شبهه همیشه این چنین خواهد بود

مولانا سلطان محمد بن مولانا نور الله استاد نسخ تعلیق نویسان زمان است و بحسن خط و دار و لطف گفتار زبده اعیان دوران

مولانا سلطان محمد خندان با وجود

بلطف

بلطف طبع موصوف است و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلده فاخره هرات توطن دارد و گاهی همت بر نگاشتن نسخ شریفه می گمارد ع توفیق رفیق حال او باد :: پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقه فضلا و اهل هنر و طایفه شعرا و مردم دانشور در بلده فاخره هرات و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بوده اند و در سایه تربیت و رعایت آنحضرت اقامت می نموده اند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است و اجتناب از اطناب شیوه ستوده اولی الالباب لاجرم خامه سخن گزار عنان بیان بصوب ذکر شمه از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد و انعطاف سمند و کیفیت استعلاء لوای دولت محمد خان شیبانی در ولایات خراسان بر طبق عرض می نهد :: کار سیاه بست در پیش قلم :: کشته بکن قوت تحریر کم :: باد الطاف الهی رهبرم :: خامه توفیق باد یاورم تا دهم این داستان را اختتام :: رو نهم سوی ذکر حسب المرام

گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

بر مرآت ضمیر انور عقلاء دانشور حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هرچه در کارخانه الوهیت صفت وقوع پذیرد نمونه از آن در سرکار سلطنت صورت وجود می گیرد و چنانچه ذات بی مانند حضرت خداوند جل جناب جلاله از تهمت مشارکت منزه و مبراست می باید که ذیل حشمت پادشاه نیز از ریب مساهمت پاکیزه و مبرا باشد تا سایه وجود فایض الجود سبحانی تواند بود و کار جنبش مصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی سزد چو خدای جهان یکیست :: و اگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور در دو را یا لشکر و رعیت خواهند که شریک باشند هر آینه بر طبق آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک و مال اختلال پذیرد و شرار فتنه و فساد بر وجنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد تابد ع نوعا بود دو پادشه اندر ولایتی :: کلمه مجبته لا یصلح سیفان فی غمد واحد موید این معنی است کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور شاهد این دعوی است شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور پرداخته شد بمشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را استقلالاً متصدی منصب سلطنت سازند یا آنکه مظفر حسین میرزا را در این امر با آن حضرت شریک گردانند انجمنها ساختند بعضی از عقلا که بزیور فراست و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خاطر همگنان نگاشته شد که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن وارشد اولاد امجاد خاقان منصور است و جبلت جلیلش بر تمهید اساس کرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت سلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو مسلم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف ولایات بحکومت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال پیرامون خاطر نگذرانند و زمره در زمره کوته نظر این رای را نپسندیده و جانب نقیض گرفته گفتند جهان

میشاید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهد امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بمیامن این
سعادت اهل خیانت صورت مخالفت روی ننماید و بیگانگان را در مملکت مجال مداخلت نماند ع آری باتفاق
جهان می توان گرفت ∴ و درین باب قیل و قال بسیار بتطویل انجامید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والده مظفر
حسین میرزا بود و اختیار و اعتبار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین برندق برلاس خصوصا میرزا علی بیک جلا
باین معنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا مستقلا متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر
تابع مهد علیا مشار الیها و امراء برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی الحجه سنه
احدی عشر و تسعمائه در مسجد دار السلطنه هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و القاب در یک سکه
اسامی ایشان نقش کرده وجوه نقدیات بآن مزین گشت و بلوکات و محقرات آن بلده فاخره بحسب جمع بتقسیم رسید و
نصفی تعلق بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت
و سایر ولایات که در تحت تصرف داشتند بدین منوال قسمت یافت و ضبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه در
عهده صدور بدیع الزمان میرزا شد و نصفی دیگر در حیطه تصرف صدور مظفر حسین میرزا درآمد منصب داروغگی دار
السلطنه هرات از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا بامیر شیخ علی طغایی تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم
مظفر حسین میرزا با وی مشارکت جست و محمد لکور بنیابت امیر شیخ علی و محمود مزنک باشاره امیر یوسف بایشیکچگی
منصوب گشته و امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امرا بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال
قلعه اختیار الدین شد و زمام امور حصار بیره تو بفرمان مظفر حسین میرزا در قبضه درایت امیر زین الدین علی قرار یافت
و برین قیاس جمعی از امراء دو میرزا خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشته و بعضی بخدمت مظفر
حسین گورکان شتافتند و طایفه هر دو پادشاه را ملازمت نمودند و خواجه حقانی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین
تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین و خواجه کمال الدین محمود
مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعده مستمره بمولانا غیاث الدین جمشید تعلق گرفت و امر نیابت و شغل
پروانه و رسالت بسید غیاث الدین محمد مرتضی بصفت اختصاص پذیرفت و مقرر شد که آنجناب بدستور خواجه عطاء
برقم طلع علیه بر فرامین مطالعه توقیع کشد و در مهم وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و امیر درویش محمد
قابض دخل گردند و جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر
الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مفوض شد و چند ماه باین ترتیب و آیین آن دو پادشاه
سعادت قرین در دار السلطنه هرات بتدارک رعیت و سپاهی قیام نمودند و بموافقت و مرافقت مهام سلطنت
را فیصل داده ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید بزبان
آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع جهات بمرتبه تقدم دارد باستقلال متصدی پادشاهی می گشت

ما را بغیر سلوک اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین امر با آن حضرت شریک و سهیم شده شاهنشاهی
هیئت و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خوانند لاجرم باندک زمانی قواعد حکومت
اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضه اقتدار بیگانگان درآمد چنانچه عنقریب مسطور
خواهد شد انشاء الله تعالی **ذکر گرفتاری والی اختیار الدین امیر مبارز الدین محمد ولی بیک در قلعه اختیار الدین و**
فرار نمودن بعنایت حضرت دلیل المتحیرین خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف
و عنایت نواخته و بکمال مرحمت سرافراز ساخته هم در دیوان تواجی مهر داده بود و هم حکومت و داروغگی هرات
را علاوه آن دو منصب ارجمند گردانیده بود و منشیان آستان خلافت نشان بموجب حکم واجب الاذعان در
احکام همایون او را روز افزون می نوشتند و در اواخر حیات خاقان خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک
و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آنجناب بود بیت بدرگاه خاقان عالی تبار ∴ بجز وی کسی را
نبود اختیار ∴ بنا علی هذا آتش رشک و حسد که لازمه ذات اکثر ارباب جاه و جلال است در کانون
درون سایر ارکان دولت خصوصا امرای برلاس اشتعال داشت و بهمگی همت متوجه آن بودند که بصرصر غرض
سعایت نهال کامرانی ملکه شجره زندگانی او را پژمرده و بی طراوت سازند و جویبار اعتبار و اختیار او را بخاک کدورت
و او بار انباشته زمام سرانجام مهام ملک و مال بقبضه اقتدار درآورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکان
اصلا تیر مراد ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
از غایت عصبیت زبان بطعنش گشادند و درین نوبت سخن ایشان موثر افتاده سبب اقرب در تاثیر این امر
آنکه در دیوان ارکان دولت خاقان منصور و شاهزادگان در باب قرار امر پادشاهی بیکدیگر مصلحت
می نمودند امیر مبارز الدین یکدو نوبت گفته بود که صواب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال قائم
مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان تقلید آن حضرت کرده بقدم
متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بوی متغیر گشته بود و
سعایت امرای برلاس مدد علت شده شاهزاده باتفاق امرا مشار الیهم و سایر مردم که کینه امیر محمد در سینه
داشتند بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیک از روی تجبر خدمت می نماید و خاطر ایشان قرار
داده که گریخته نزدیک بیک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هرچند حقیقة نمی خواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما
بملاحظه رضای برادر و برلاسیه در آن امر همداستان شد و هم در آن هفته بگرفتن او فرمان صادر شد و در
باغ جهان آرای در مجلس کنکاش امیر مشار الیه مواخذه گشته از روز دریکی از خانهای کوشک محبوس بود و چون
مهمانان تقدیر مهر منیر را از قصر سپهر مستدیر بنهانخانه مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان
محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرای بقلعه اختیار الدین بردند و بامیر درویش بیک سپردند و هم در آن روز

امرا و دیوانیان مرو و سرکار نواب جناب امارت‌مآب را مواخذه و مصادره کرده بتحقیق یراق و جهات او مشغول شدند و گنج
بحصول پیوست چون الجانب تعجیل یافت و کردن محمد ولی بیک اول خطایی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادگان روی
نمود زیرا که انجناب از حیثیت یراق و استعداد و توافر کران بنجالت بنهاد و از امرا و ارکان دولت اعتبار تمام
داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت هبا منثورا گرفته علارغانش که بعدد ایشان بپایه لشکر پر سپید متفرق
و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست همگی همت بر مخلص لبث و دوران
باب فکری الصواب اندیشیده یکی از دوستان پیغام کرد که مقداری حلوای قند نجحه محمد ان در آن تعبیه کرده بقلعه
فرستد آن شخص بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد حلوا را سازد و حمیتی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را
از روی رغبت بکار برده و بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر ... بیدار نشدند و امیر محمد فرصت غنیمت
شمرده در همین شب با یک رکابدار یوسف نام خود را از برج آن دروازه قلعه که بجانب بیرون شهر متصل بود از رسانید
... پایان رفته بر اسبی باد رفتار که بعضی از ملازمان او طیار کرده بودند سوار شده و از برق سرعت سبق ربوده
نموده روی توجه بمشهد مقدسه رضویه آورد و در روز دیگر که محافظان قلعه اختیار الدین چشم از خواب ناز باز کردند
از امیر محمد اثری ندیدند و خبری نشنیدند و امیر درویش بیک بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته از روی
خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق کوکلتاش
قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز از آن مسافت بعیده براه غیر معهود پیموده بعد از وصول بقصبه گنک
میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات دولت انصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسبان گردن
توان و شتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور ان شاهزاده مظفر لوا تواند
بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد خویش در سر دو دیوان بوده نیابت کرده حکم فرمود که امرای دیوان نواحی
و عمال بی وقوف و استصواب جناب امارت‌مآب هیچ مهمی فیصل ندهند و امیر محمد ولی بیک بفراغ بال نوبت دیگر
بر مسند امارت متمکن گردید و زبان حال و قال بشکر قادر ذوالجلال گویا گردانید ذکر عبور نمودن ایل امان بمقابله
محمد خان شیبانی و شکست یافتن از ضرب تیغ امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون در آن اوان که انتقال خاقان
منصور بجوار رحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالها در فراوان
انتظار اینچنان روزی می‌کشید ایل امان را با فوجی کثیر از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانید
واو از آب آمویه گذشته در کنار آب مرغاب را بجاروب نهب و غارت پاک ساخت و جمعی از جنود جرار را از مرو
گذرانیده در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه کیفیت
حال بسامع میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا رسید کمال زود که خان شیبانی بنفس خویش از آب آمویه گذشته
عبور نموده متوجه دار السلطنه هرات است بنا بر آن خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه خانی

گشت

گشت همت بران گماشتند که بعضی از امرای عظام را با فوجی از لشکریان بدفع شر ایل امان نامزد فرمایند و قبل از آنکه یکی از ارکان
دولت متکفل آن خدمت گردد شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون با ده دوازده هزار نفر از سپاه نصرت جنود
و ساغر و اولنگ و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق هرات رود بظاهر هرات رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا
بعد از فوت خاقان مغفرت انتما قاصدی بصحابت شمال و صبا بامیر شجاع الدین ذوالنون فرستاده بود و او را
توجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذوالنون شرف ملازمت بدیع الزمان میرزا و ابو
المنصور مظفر حسین گورکان دریافت و کیفیت ایل امان و دونیان بکنار آب مرغاب معلوم نموده پیش از آنکه از ریخ
راه بر آساید امیر سلطان بایزید برلاس را بخواهی گرد آمده بجانب مرو چاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراء النهر باز
قرب وصول امیر جهانگیر قوه وقوف یافته براه چول رفتند زود که علم مرتبت ملکه مرتبت برافراشته و امیر ذوالنون مشغوف
بدان جانب در آمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قرب صد نفر از آن جماعت بر
خاک هلاک انداخت و کشته شد و مثلا و کس دیگر اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت مظفر و منصور
بسریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال
فرموده مفاخر الخال اولاد امجاد آنجناب شاه شجاع و محمد مقیم میرزا از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان
میرزا رسیدند و شرف بساطبوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند ذکر نهضت سلاطین
خراسان بعزیمت مقابله و مقاتله محمد خان شیبانی چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملک جاودانی
وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع بر کیفیت آن ولایات شخصی را که مولانا ختایی نام داشت برسم
رسالت بدار السلطنه هرات فرستاد و مولانا ختایی در اتکی باغ جهان آرای بتقبیل بساط جلالت مناط بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان فایز گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه کلام آنکه شیبانی خان می‌گوید
که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث برجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط سلطنت و عزت
بجای آورده‌اند مناسب آنکه شما نیز بسنت سنیه پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازند و از شارع مستقیم
موافقت عدول و انحراف نورزند تا عرصه مملکت آبادان ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر قهر
نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا چون میدانستند که غرض خان شیبانی ازین مراسله جهت
جواب آن سخنان و ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع لشکر و کلان
و جنود ظفر ورود فرمان دادند و در خلال این احوال ایلچیان از نزد قلیچان که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض
داشتند که شیبانی خان با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسان خاطر بلده مذکوره مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده
بمحاصره اشتغال دارند و حال آنکه رعایا شهر را ذخیره نمانده و فقدان قوت قوت سپاهی را بسر حد عدم رسانیده
امید آنکه حضرات باتفاق متوجه این حدود گردند تا شهر از اوزبک انتقام یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال

متوطنان این ولایت تا به سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان دولت
مشورت مسلوک داشته بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار داده و مجدداً قاصد جهت اجتماع شاهزادگان باطراف
و دیار خراسان فرستادند و در اوایل سنه مذکوره از دار السلطنه هرات رایات نصرت آیات بصوب بلخ کلاه اسلام
مرتفع برافراختند و از گرد سواکب کواکب چهره ماه را تیره و چشمان سپهر را خیره ساختند **نظم** روان گشتند شاهان
کوه کیش ٭ سپاهی بی نهایت از پس و پیش ٭ بتایید الهی گشته خرم ٭ ظفر در خدمت و اقبال همدم ٭
و چون نواحی چهل دختران از غبار سحاب کواکب مراکب ایشان مشک افشان گشت ابوالمحسن میرزا با لشکر نصرت
اثر و سپاهی جرار از جد و اجداد تشریف آورده دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرده میرزا بدیع الزمان
که از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود بزانو زده و پیشکش کشیده و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت خراسان با میرزا
بدیع الزمان شریک بود اما چون بحسب سن از ابوالمحسن میرزا خردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم نمود و از جانبین
لوازم نثار و ایثار وقوع یافت و در آن مرحله بر کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا
ذوالنون و امیر سلطانعلی از سیستان و سایر امرا و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوسته
رسیدند از هر طرف سروری ٭ بهریک ملازم شده لشکری ٭ بچون عدو شکن لب بسته میان ٭
گشاده بمدح سلاطین زبان ٭ و هم در آن ایام که کنار مرو الرود مضرب جنود ظفر ورود بود و روز بروز جمعیت
تابیه مهین بنان از سلاطین خراسان بر طبق دلخواه دوستان می افزود ناگاه مبشر محجبه مقال
بدرگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسیده و بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال
رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و
پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی و امرا و ارکان دولت تافت **بیت**
مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید ٭ که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید ٭ از غم هجر مکن ناله و فریاد که من
زده ام فالی و فریادرسی می آید

گفتار در پیوستن پادشاه عالیجاه و سلاطین خراسان در کنار آب مرغاب

در آن اوقات داوران طنطنه کوس شوکت و سرافرازی و شعشعه تیغ دولت و رزم سازی و سایر محاسن شمایل و
محامد خصایل پادشاه شهسوار مضمار تفاخر سویه غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق شایع گردید و کیفیت محاربات
و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسیده بنور
فراست و وفور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال آن سرور ریاض سلطنت و اقبال از اعلی درجه کشور
کشایی و استقلال طلوع خواهد یافت و سر پنجه ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده مآلش
خواهد گشاد نامه سامی با سید افضل ولد سید سلطانعلی خواب بین را که در سلک صدور فضیلت آیین انتظام داشت
برسم رسالت بکابل فرستاده و بزبان مودت و حسن اعتقاد پیغام داد که چون شیخ مذکور مارب و امانی تقویت بازوی معاهدت

و مرافقت مبرت و تیسیر مطالب و مقاصد دو جهانی با استظهار مظاهرت و موافقت مقرر حضرت پادشاهی است بنابر آن
فرزند دلبند و برادر ارجمند است باید که دفع سپاه مخالفان باغی و قلع سواد فساد دشمن طاغی مسلوک دارد
و طریقه یکدلی و وفاق مرعی گذارد تا بیگانگان را مجال مداخلت در ممالک محروسه نباشد و پیش از این در بلاد و امصار
المفتوحه برکت ابیت و جهانبانی بپایند و چون سید افضل بپایه سریر پادشاه ارجمند محل رسید و این سخنان را بسجده
عرض رسانید آنحضرت بمعجز کلام اعجاز انجام و ادا درج جبین محبت محبوبیت مشهور سید افضل را باعطاف و افضال و التفاتات
پادشاهانه محظوظ و بهره ور ساخت و همت بر ملاقات سلطان حسین میرزا بر افراخت و در آن اثنا جمعی از امرا عرض
رسانیدند که امکان ندارد که کلانتران او یماقات سر بخط اطاعت جهانگیر میرزا در آرند و او بمظاهرت ایشان خیال
استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع بر گشاید لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لوای فلک فرسای جهانگیر
میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده بموکب همایون پیوند عزیمت سفر خراسان مصمم کرد آنگاه پادشاه عالیجاه
حفظ دار الملک کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری
نموده بتاریخ سنه احدی عشر و تسعمایه پای مبارک در رکاب جواد گردون شتاب آورده نهضت فرمود و متوجه شد
باقبال شاه فریدون صفات ٭ ز کابل روان شد بسوی هرات ٭ ظفر بر یمین نصرت اندر یسار ٭
رفیق سفر لطف پروردگار ٭ و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب ظفر احتشام آگاهی یافتند
برای میرزا جهانگیر گرد همگنان با نثار و پیشکش بملازمت پادشاه سکندر وش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز بجهه
جانشینی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر بصنوف اعطاف و انواع الطاف مشمول و
افزار گشت و چون حدود ممالک خراسان از غبار سم سمند پادشاه و افراحسان مشک افشان شد خبر فوت خاقان
منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید و بر ضمیر الهام پذیر گذشت که بعضی از اولاد آن حضرت و مغفرت نشان صورت
خلاف روی نماید و بواسطه آن بعضی از ممالک ایشان بحیطه تصرف طارمان آستان سلطنت آشیان
در آید بنابر آن رایات ظفر پیکر بدستور پیشتر علی الصوب علی منازل و مراحل می نمود بعد از وصول بولایت جزروان کیفیت
جمعیت شاهزادگان و امرای عالیشان در کنار آب مرغاب بجهتی پیوست و خاطر عاطر پادشاه خیر اندیش
بران قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان ایشان نموده همت عالی بساید و بموافقت ایشان
بدفع شیبانی خان پردازد لاجرم عنان یکران بطرف مرو الرود انعطاف داده و جهت رسانیدن این خبر بهجت
اثر ایلچی بمرغاب فرستاد و چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر اقبال از
افق امانی و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نثار و نیاز استقبال نمودند **بیت** چو کز رایات منصور پادشاه رسید
نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید ٭ جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت ٭ کمال عدل بفریاد دادخواه رسید ٭
و بموجب فرمان بدیع الزمان میرزا امیر محمد برندق برلاس و امیر ذوالنون باستقبال موکب ظفر مآل شتافته و حمید و خصال

و در منزل در مام ملازمت آستان سپهر احتشام رسیده به انواع مراحم و اشفاق سرافراز شدند و بعد از آنکه نواب [illegible]
جهان آن پادشاه عالمیان در طی مسافت مسارعت فرموده سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی
یافته همعنان اخوان از مرچاق نهضت نموده در منزل کل باغان مشام جان سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آن
دوحه خلافت سمت عطریت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما یلیق بهذا القبیل بتقدیم رسانیدند و قدوم
میمنت هجوم پادشاه را فوزی عظیم دانسته در لوازم مهمانداری و خدمتکاری سعی و اهتمام نمودند و آنقدر که توانستند
خواهند اتفاق و یکجهتی را دستیاری وفاق و فرزانگی شیده گردانیدند و در باب مهمات امور دین و دولت و دفع شر
اعدا ملک و ملت با یکدیگر مشورتها کردند و غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و همین مقدم پادشاه بخت [illegible] در اردوی سلاطین
خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجرد تحریک بنان تیسیر نپذیرد و تفصیل آن بسعی خامه و زبان ممکن التحریر نی
و غایب اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آیین آن عزیمت را با مضا میرسانیدند ولایات خراسان
از تعرض اوزبکان مصون می ماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود اجتماع آن همه سروران عالیجاه و
اتفاق آنمقدار امرا و سپاه فایده روی ننمود **نظم** چو دولت عنایت از کردگار ؞ نیاید ز بسیاری خیل
بند پر دولت نیاید بدست ؞ ز نقد بر وان در جهان هر چه هست ؞ خداوند ازل هر چه تقدیر کرد ؞
بند پر شوالش تغییر کرد ؞ یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه کریم حمید مجید

ذکر در آمدن بلخ بتسخیر محمد خان شیبانی و بیان مراجعت کردن سلاطین و حکام خراسان

چنانچه از ضمن حکایت گذشته و مجاری
داستان مسطور گشته معلوم می شود که کپک میرزا بنا بر عدم مساعدت توفیق در دفع شیبانی خان با برادران موافقت
سلوک نداشت و در مقر فر خود یعنی مشهد مقدسه رضویه علیه الصلوة و السلام و التحیه ساکن بود و تقلّم خیال استقلال
بر لوح ضمیر نگاشت از این جهت فتوری تمام بعزیمت بدیع الزمان میرزا و برادران راه یافت و بتمهید بساط مشورت
اشارت کرده امیر ذوالنون که غایت شجاعتش پیوسته باشتعال نایره قتال رهنمون بود بعرض رسانید که مثل این
اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بی توقف و اهمال
فسیح میدان حرب و ستیز طی و ضرب می باید شتافت و از عنایات ملک ملک بخش فتح و نصرت مسألت می باید کرد تا
پیکر مطلوب از پس پرده غیب جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس که همواره اساس ملک بحسن تدبیر او صفت رسوخ
می یافت گفت که هرگاه ما بعزم رزم اعدا بجوانب بلخ رویم کپک میرزا که داعیه تسخیر ملک با برادران طریق اتفاق مرعی
نداشته لشکر بظاهر بلده فاخره هرات خواهد کشید بنابر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند
امیر شیخ علی طغایی و یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را
بتحت تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع آن صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از
روی گردان شده بهرات خواهند رفت الب و اولی آنکه در این زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول بهار کرده

صحرا

صحرا اطلق چارپایان بسیار خواهد بود از روی جمعیت خاطر تقابل سپاه اوزبک اقبال ننماییم در اثنای این گفت و گو
خبر رسید که امیر سلطان قلیچاق و لشکریان بلخ از البتت فقدان قوت قوت محافظت شهر فوت شده از شیبانی خان
بجان امان طلبیده اند و خان ایشان را بنواخته و [illegible] قرب داده امیر سلطان قلیچاق ابواب قبة الاسلام بلخ را
گشاده و بموکب گردون مراتب خاقانی پیوسته و سپاه اوزبک بجاروب غارت و تاراج بلده بلخ را پاک ساختند
و پس از آنکه شیبانی خان شنیده که سلاطین خراسان بمعاونت و مظاهرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مستظهر و
مطمئن خاطر شده اند و در کنار آب مرغاب اجتماع نموده التهاب نایره قتال دارند بر جناح استعجال رایات معاودت
برافراخته و از آب آمویه گذشته در ماوراء النهر طرح قشلاق انداخته و چون این خبر در اردوی خراسان
اشتهار یافت وفق الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقابله با شیبانی خان ما فوق طاقت و توان
بود رای امیر محمد برندق ترجیح گرفت و در ماه رجب سال مذکور [illegible] تفرقه در رشته جمعیت
سلاطین و امرای خراسان افتاد و ابن حسین میرزا عزیمت تون و قاین کرد و ابو المحسن میرزا روی بصوب مرو آورد
و ذوالنون ارغون و امیر سلطانعلی نیز رخصت انصراف یافته و سایر امرای اطراف استجازه نموده بجانب
منازل خود رفتند حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه را نیز داعیه توجه بجانب کابلستان بود
اما بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرده مضمون این مقال پیغام فرمود که **نظم** جهانبان ز تو امروز چشم آن دارد
که زیر سایه الطاف خود نگه داری ؞ اگر سپهر جفایی کند تو نپسندی ؞ و گر ستاره خلافی کند تو نگذاری
حضرت پادشاهی از کمال خیراندیشی و نیکخواهی آن ملتمس را بعز اجابت اقتران داده مصحوب بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین گورکان بدار الملک خراسان تشریف آورد و از یمن مقدم میمنت شیم بلده فاخره هرات را
زینت افزای گلستان ارم کرده در منزل امیر علیشیر که مطبوع ترین آن سرزمین بود نزول اجلال فرمود و بدیع الزمان
میرزا در شرایط مهمانداری و مراسم نزل و ساوری بقدر مقدور سعی و اهتمام فرموده هم در این چند روز بنابر [illegible]
محمد محسن میرزا و مظفر حسین گورکان قصبه کوسویه تشریف برده طرح قشلاق انداخت و امیر محمد برندق برلاس و
بعضی دیگر از امرای ظفر اقتباس کمر ملازمتش بر میان بستند و چون مدت هفت روز دار السلطنه هرات از فر
طلعت پادشاه مشتری ماهیت بر سپهر عالی منزلت مفاخرت نمود از جانب کابل اخبار موحش رسیده عزم
مراجعت جزم فرمود سلطان بدیع الزمان و حکام خراسان که از ریاض مرافقت و موافقت آنحضرت استشمام
نسایم فتح و نصرت می نمودند باهتزاز سموم یأس مضمحل گردیدند و بهزار درد و داغ وداع پادشاه جهانمطاع کرده
لوازم اخلاص و اختصاص بتقدیم رسانیدند و در ماه مبارک رمضان میرزا بدیع الزمان باقامت صیام و ادا
فرایض و نوافل قیام و اقدام نموده و قرب بعید جهت ترویح روح خاقان مغفور بترتیب آشی عظیم فرمان داد
و چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج سلطنت و اقبال بعیدگاه تشریف برده از روی نیاز باداء

ساز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسه شرقی سلطانی را از فرزند دل همایون رشک افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف
دار السلطنه هرات از سادات و علما و قضاة بمجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمه لذیذه زیاده از
چند و چون و حلوا هر چه در حوصله خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مایده پر فایده بحظی وافر
و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردانیدند و سلطان گردون احتشام بعد از اطعام طعام و ختم کلام ذو الجلال والاکرام
برابرش تیز خرام سوار شده بباغ جهان آرای تشریف برد و بسط بساط عیش و ترتیب اسباب فرح و انبساط
مشغول کرد بیت هر وقت خوشی که دست دهد مغتنم شمار ۞ کس را وقوف نیست که انجام کار چیست ۞ و هم در این سال
ماه کرت شاهزاده عالیجاه جهانگیر میرزا در دار السلطنه هرات توقف نموده از میرزا بدیع الزمان استجازه عزم نموده
متوجه کابل شد و در اثنای راه بعلت صعبی مقرون و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف حال آن در اوج سلطنت و
اقبال شده در گذشت و این خبر در کابل بعرض پادشاه والا قدر ظهیر الدین محمد بابر رسید چنانچه معهود است بمراسم
تعزیت پرداخت و روح شریف شاهزاده مرحوم را بصدقات موفور و ختمات آیات بینات خداوند غفور
شاد ساخت بیت روح آن شاهزاده نیکو سرشت ۞ شاد باد از نور رحمت در بهشت ۞ گفتار در بیان
رفتن بدیع الزمان میرزا به ییلاق مرل و ارتفاع دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق تعالی چون دوران
شتا بنهایت و انصرام رسید سلطان بدیع آثار بهار سپاه ریاحین و ازهار بفضای صحرا و بساتین کشید و
برودت و سرما از هجوم لشکر بردوین منهدم گشت و خاقان مشرقی اشتاب آفتاب خانه بهرام را مسخر ساخته
رایت نکونش از برج معتشم در گذشت نظم سلطان جهان لوزد ایام ۞ زد خیمه بجلگاه بهرام ۞
افراخت علم ز لاله در دشت ۞ عالم ز سپاه سبزه پر گشت ۞ سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین
ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را در هرات گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق باد
غیس برافراخت و روزی چند در منزل مرل که نزهتگاه بهشت آثار رحل اقامت انداخت و در آن ولا مظفر حسین
میرزا بسبیل ملاقات برادر بزرگوار فرموده از یورت قشلاق در حرکت آمده در اوایل ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمایه
در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در
باب دفع اعدا قرعه مشورت در میان آورده از گذشته و آینده سخنان در میان انداختند بنابر آنکه مقصود
چنان بود که در آن بهار محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان سخن دان نزد شاه
زادگان و امرای عالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از آن جمله جهت طلب شجاع بیگ این ذره
بیمقدار را نامزد سفر قندهار فرمودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از مرل بهرات شتافت
تا یراق کرده متوجه مقصد گردد و درین اثنا گوهر درج عفت و حشمت جوجوک بیگم که همشیره بدیع الزمان میرزا بود
در دار السلطنه هرات از جهان پر آفات رخت سفر آخرت بربست امیر ذو النون و امیر شیخ علی با بعضی سلاطین

عظام بتجهیز و تکفین پرداختند و جسد مطهرش را در مدرسه بدیعیه مدفون ساختند و ترویح روح پرفتوحش باطعام مساکین و فقرا
و کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم سنه ثلث عشر و تسعمایه از مشرق دولت و احتشام طالع
شده بر دریای اخضر سپهر عبور نمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرک و توجه بطرف خراسان متواتر شد و
سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذو النون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی را با اردوی همایون طلبیده
ایشان در روز دوشنبه ماه مذکور از بلده هرات بدرگاه خلایق پناه شتافتند و روز دیگر بشرف ملازمت
مشرف گشته باتفاق سایر امرای عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و ندانستند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر
مندفع می توان ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمشت خس و خاشاک باز می توان داشت هیهات
هیهات مصرع دافع تیر قضا نبود سپر ۞ چون اراده مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت
خراسان بحوزه تصرف محمد خان درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید با اجتماع جنود بلا اشتباه
و تدبیر امرای صاحب رای هیچ فایده مترتب گشت و هم در آن اوان سپاه بهرام قهر از ماوراء النهر بسان سیل
که از فراز بدان نشیب آید از آب آمویه عبور نموده خراسانیان را طوفان بلا از فرق در گذشت نظم
چو تقدیر الهی بود زانسان ۞ که گردد مستقل ملک خراسان ۞ نیاید کار از مردان صفدر
ز رای تدبیر دانایان کشور ۞ شنیدم این سخن از کودک و پیر ۞ که تقدیر الهی را چه تدبیر
کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمایه از دار الملک سمرقند
بعزم ملک ستانی نهضت و از معبر کرکی عبور نموده بجانب بلخ شتافت و امیر شاه منصور که در آن اوان
از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی واقف شد اقبال بمثال
بارگاه سلطنت و استقلال خواسته و نخواسته موافقت بردوش گرفت و منظور نظر التفات گشت آنگاه
خاقان گیتی ستان بر جناح استعجال از آنجا خود بکنار آب مرغاب ایلغار نمود بعد از وصول برو جاق کوتوال
قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا باتباع منصور کرده و تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا و
مظفر حسین گورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه بصحت نپیوسته بود چون خبر وصول محمد خان بنواحی
بادغیس سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین و امرای خراسان را منهدم ساخته غریقی بحر اندیشه شدند در
دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر شجاع الدین ذو النون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد
برندق را تحصن در بلده فاخره هرات مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر بر یکی از این دو صورت قرار دهند صباح روز
دوشنبه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث
آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه ظفر پناه ولد محمد خان تیمور سلطان و عبید الله خان و محمود سلطان کل برانغار
و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته

مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضهٔ خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب جبار را بخس خار و خاشاک از رفتار باز دارد
در مقام مدافعه و مقاتله آمدند بیت دو لشکر رو بروی صف برکشیدند ** بقصد یکدگر خنجر کشیدند **
خروشیدن بهادران بهمتن تن و آواز نقاره و نفیر صور زن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و
مغفر و لمعان برگستوان و جوشن تقشیر آینه نگار و سنان برقه بذهب الابصار خاطر و صبن ساخت نظم در گرد
سیاه شب تیغ ** بهنوده سنان برق از میغ ** عقاب تیر جهت طعمه جگرها و پر دهان باز کرده و اژدهای سنان
از طعن زنده صغیر و کبیر زبان دراز کرده این نظم دران میدان سنان آتش انگیز ** ز بهر طعن گردان شده زبان تیز ** عقاب تیر آمد مرغ منقار ** ز خون پردلان روز پیکار ** از جمله امرا و لشکریان
خراسان امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغایی با فوجی از شیران بیشهٔ رزم آرایی
دران روز در معرکه ستیز آثار رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ آهنگ و زخم تیر مرگ تاثیر جمعی
از سالکان مسالک پهلوانی در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت اثر اوزبک باضعاف مضاعف لشکر خراسان
بودند و نیز خیابان دریای پر موج فوج فوج از عقب بکومک میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته
عنان هزیمت بوادی هزیمت تافته و پریشان و بی سامان هر طایفه از طرفی باطراف ولایات خراسان شتافتند
اما امیر ذو النون که زبان حال و قالش همواره مضمون این بیت مترنم بود بیت نه چندان زمن دشمن بدگمان
بجز روی شمشیر و پشت کمان ** مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله می کرد و از زخم تیغ و خنجر
خاک معرکه بخون پر دلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجای می آورد آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب
او در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن بسته نزد خان
برند امیر شجاع الدین ذو النون تن بعجز بانداد و بدستور جنگ می کرد تا شهید شد اما امیر شیخ علی طغایی
با جمعی دیگر از امرای خراسان اسیر پنجه تقدیر شدند و سپاه قدر قدرت اوزبک تا چهل و دو تغوز رباط گریختگان را
تعاقب نموده آن قدر غنیمت گرفتند که زبان بیان از احاطهٔ کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد آن
از آن قاصر ع عاجز است از شرح آن اشیا قلم ** والله تعالی بحقایق الامور اعلم گفتار در بیان کیفیت
تفرق و پریشانی حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنگ کهدستان چون
از مهب عنایت حق عز و جل در میان رباط امیر علیشیر و منزل مرال نسیم فتح و ظفر بر گوشه علم محمد خان شیبانی
وزید بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورگان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق
عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردیدند سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پسر
و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در حدود سبزوار بابن حسین میرزا ملحق گشته و بدیع الزمان میرزا
بدار السلطنه هرات شتافته آن شب در باغ نو منزل گزید و لحظه غنوده ع سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران

متوجه

متوجه شد و اقند هار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهرات در آمده در باغ شهر خوابید و شیخ الاسلام مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را که
در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر می شود و بمجرد اهتمام
فایده مترتب نمیگردد مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر درین بلده در نیامده اند اکابر عرض کردند که برین
تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابران شاهزادهٔ عالیشان لعبه سر از درد و وداع و وداع ملک و مال
و مادر و اهل و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص ملازمان از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه
زرشنبر روی توجه باسترآباد آورد و صباح روز جمعه ششم محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان هرات در مدرسه
شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نمود فرقه مشورت در میان انداختند و خاطر اکابر و اصاغر بر سلوک
طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف عرضه داشتی مشعر باین معنی در قلم آورد و آن نوشته را
مصحوب برادرزاده مولانا زاده که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانا زاده متوجه گشته در سر خیابان غارت
یافت و پیاده و عریان نزدیک تغوز رباط خود را بجهه جمهور سلطان رسانید و کیفیت حال عرضه کرد و محمد تیمور سلطان
او را نزد پدر رفت ستا و محمد خان بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه مرو یابان آخر همان روز الانک کهدستان را
مضرب خیام دولت و اقبال ساخت و خاطر بر سلطنت خراسان قرار داده راه ابهت و کامرانی برافراخت
سبحان من لا تحری حکمه الا ما یشاء و هو توتی الملک من یشاء و تنزع الملک ممن یشاء ذکر وصول اکابر دار
هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی در روز جمعه مذکور که جمهور متوطنان
هرات از هیبت سیاست محمد خان شیبانی دروازه های شهر را مانند ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال حیرت
و اندوه بودند و لشکر قیاب اثر اوزبک در محلات بیرون آن بلده علم اقتدار افراخته غارت و تاراج می نمودند
امری در غایت غرابت دست داد و قتل طایفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت آنکه خواجه معز الدین
حسین شبانکاره و خواجه شمس الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان
از معرکه مرال گریخته شب در باغات بیرون هرات غنوده بودند در چاشتگاه آن روز خیال فرار نموده جهت تخلص خود
حیله اندیشیدند و مسلح و مکمل بر اسبان سوار شده آواز بر آوردند که دولت بکپک میرزا و محسن
دو چار خوردند گفتند که اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار رسیده و بعزم رزم متوجه پادشاه اوزبکان گردیده بود
و اوباش هرات که این خبر شنیدند مانند تیر از خانه کمان از دروازه ها بیرون جسته و از لشکر که در محلات غارت
بیده و بطلب مال مشغول بودند قریب سیصد کس را بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر بتحقیق پیوسته جهت
انتقام دغدغه خاطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن و اندوه در فضای ضمیر نزول
و هر یک بیک سادات و قضاة و علما و عامه رعایا و کافه برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در لجه تفکر سرگردان

بود و برای مخلص خویش مردم اندیشه می کردند صباح روز شنبه برادر مولانا بنایی از اردوی آن سالک طریق جهانگشایی بدار
السلطنه هرات رسید و نشانی که منشیان آستان خلافت ایشان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده
بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بحدود بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشور
کشا منهزم گردید و ذو النون ارغون کشته گشته شیخ علی طغایی اسیر سرپنجه تقدیر شد و الکه کهدستان را مضرب سرادقات
عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال سکنه بلاد خراسان گماشته ایم می باید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خاطر بوده
بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هرات بعد از وقوف بر مضمون
آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل ساخته همان روز شیخ الاسلام و عمده اولاد امجاد خیر الانام امیر جمال الدین
عطاء الله المحدث الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار
الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام
الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه الکه کهدستان گشتند و چون بمعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین
عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بل نیابت داشت و خواجه محمود [illegible]
که با سر اشراف دیوان مشرف بود آن فرقه واجب التعظیم را استقبال فرمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه
را آگاهی دادند محمد خان حکم فرمود که تخت گیت مال امان و پیشکش و ساوری هرویان را قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف را
بمجلس اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامه رعایا و محترفه
مبلغ صد هزار تنکچه که هر تنکچه از آن شش دینار کپکی جاری بود سرانجام نمایند و اکابر و صاحب سیورغالان تمام
مبلغ هشت هزار تنکچه خاصه خود فرود آورند و پانزده هزار تنکچه مولانا عبد الرحیم را خدمت کنند بعد از آن محمد خان شیبانی
بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان
و مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر و اشراف را بار دادند و اکثر جماعت مذکوره میان خوف و رجا بدان
خرگاه در آمدند و امرا تعظیم ایشان قیام نمودند و خان رخصت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت
اشارت فرمود جان وفا میرزا بمنصب حکومت و داروغگی هرات مخصوص و سرافراز گشته همراه اکابر متوجه شهر شد و جهت
سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه کرده جان وفا میرزا در منازل اولاد امیر غیاث الدین فرود آمده مولانا
عبد الرحیم در بالا خانهای دروازه خوش منزل گزید

گفتار در بیان درآمدن وزرای عظام بجلده فاخره هرات و ذکر شمه از فجایع و شدت مطالبات و صعوبت حالات

چون بنا بر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و
اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک خراسان و بلاد که معموره محل جلوس سلاطین عالیشان
بود مسخر فرمود کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال را مطمح نظر ساخته همگی همت بر تحصیل اموال
وجهات غایی و آنچه اکابر قبول نموده بودند گماشت خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خورد مشهور است با طایفه از

تحصیلداران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنه هرات درآمدند و تحصیلات نوشته تمام وجوه مذکور را
از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یک هفته تحصیل موصول گردانیدند و جهات و متملکات ظاهری اند ازواج طاهرات و بنات
کرامات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را بالتمام گرفته ایلجیت را باردوی همایون
رسانیدند و ایشان بشرف ملاقات خان فایز شده عهد علیا خان زاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس
مکان بود و منکوحه مظفر حسین گورکان بود در نظر خان مستحسن نمود جویان امر مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین
میرزا قبل از این تاریخ بدو سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآیین
شریعت غرا در سلک ازواج خان انتظام یافت و مهر انگیز بیگم را که صبیه جلیله مظفر حسین میرزاست و از نسل عظمی [illegible]
البناء در وجود آمده عبید الله سلطان بحباله نکاح درآورده محمد خان باقی مخدرات تتق عصمت را بار شهر فرستاد و
جهت مطالبه ذخایر و نفایس اخبار اساس ایشان محصلان تعیین کردند و آنمقدار از لالی آبدار و در شاهوار و لعل
بدخشانی و سایر جواهر و نوادر و طلا آلات بحصول پیوست که مشرف [illegible] در خزانه خیال هیچ پادشاه باستقلال نمی
گنجید و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشه فراوان بدست آمد لشکر قیامت اثر
اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول
گردانیدند مضمون آیه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بابلغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری
از اهل جاه و جلال پایمال خسارت و اذلال شده نادر و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر در گذشت نازنینان حرم حرمت
اوزبکان اسیر گشته در تعذیب بودند و زمره جیشان بحکم عفت بدست مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان
شده ساعتی نمی آسودند **نظم**

علم زد آتش ظلم اندر آن بوم ⁂ جهان تاریک شد از آه مظلوم ⁂
بر آمد نازو شیون ز مردم ⁂ ببود آن قوم را اصلا ترحم ⁂

بالاخره بسعی خواجه جمال الدین محمد آن شدت تسکین
یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار طوایف انسان تافت و در روز پانزدهم محرم الحرام در مسجد جامع
دار السلطنه هرات خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و حکم فرمود تا نقش امام الزمان و خلیفة الرحمن بر زبان
راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضای علو همت فرمان داد که نیلا لک بر تنکچات سابق اضافه نمایند و چون سکه همایون
زیب و زینت یابد شش دینار کپکی جاری دانند و تنکچات یکمثقال سابق را پنج دینار رایج دانند و در خلال این احوال
بعضی از وزرا و مردم تازیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند و از بیم تعدی و حیف اوزبکان در جبال حدود
هرات تحصن جسته از غایت وحشت لحظه بفراغت نغنوده و عرضه داشتها بدرگاه معلی ارسال داشته بجان امان
طلبیدند و فرامین مطاعه در باب استمالت صادر شده همگنان بشرف بساطبوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت
شده مناصب مناسب یافتند خواجه معز الدین شبابکازه و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه
شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خوانده میر دیوان املاک و اسباب غایی شدند و از اولاد عظام سید غیاث

محمد بایقرا امیر جلال الدین ملازمت سده سدره سلطنت اختیار کرد و امیر سلطان محمود روی بتکفل جهات جان و فا میرزا آورد

ذکر تسخیر قلعه اختیار الدین و حصار نیره تو چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین را با میر عاشق ولد امیر ساربان جنید مفوض گردانیده بود و در وقت توجه مرا حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را با رقیه که بعندلیب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشت و از سوکرک امیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی دیگر از افراد آحاد که مجال قرار یافته بودند بمحافظت آن قلعه انتماء نمودند و ایضاً صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی بآن قلعه رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از مشهد مقدس جلال کریخته و چون آنجناب از شدت و سطوت اوزبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند با وجود آنکه مهم شهر بمرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن قلعه بتقصیر راضی نمی شدند و محمد خان شیبانی بهمگی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخن دان پیش امیر محمد عاشق کلتاش فرستاد و ما زور اراز وخامت عاقبت مخالفت ترسانید و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت پناه این گردانیده پایان آوردند و چون نتیجه بر آمد سفرا ترتیب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که نقبچیان آهنین کلنگ آغاز کندن نقب کردند و چون چهار روز بدان کار پرداختند قواعد برجی که بطرف باغ شهرت مجوف گشته روی بانهدام آورد و از مشاهده آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان قلعه متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند بحسب الحکم مولانا عبدالرحیم بقلعه رفته عاشق محمد و امیر شیخ عبدالله و خواجه میرکی پایان آمده مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را با ایمان موکد گردانیده و از قبل خان سوگند بر زبان آورد که چون قلعه تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و برخی باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده مرده عاشق محمد و شیخ عبدالله سوا خدکشته اموال و جهات خود را فرود آورده بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در راه سایان توقف کرده عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین محمد میرکی بوسیله خواجه کمال الدین محمود که قرابتش بود بی شایبه تشویش نجات یافت و در زوی پوشان سرا پرده عصمت کابلی بیگم را فسرلی کوکلتاش بحباله نکاح در آورده عندلیب را تیمور سلطان بحرم فرستاد و کوتوالی قلعه اختیار الدین بپهلوان درویش محمد تعلق گرفت و جان وفا میرزا از بیرون درب خوش بآنجا نقل کرده متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه نیره تو را که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت در مشورت در میان انداخت بنابر آنکه آن حصار از بدایع صنایع آفریدگار است و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز حوصله ملوک ذوی الاقتدار افزون رای همگنان بر آن قرار یافت که بار رسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورند و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آنجناب رابطه محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار نیره تو منعطف

گردانید

گردانید و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بالفاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید جناب امارت مآبی مقالید قلعه و ذخایر و اموال خاصه خود را نیز بتسلیم خدام پایه سریر سلطنت مصیر کرده از سایر تعرضات ایمن شد

ذکر بعضی از احوال مولانا عبدالرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بعد و پیوست نسبت بعبده و روسا و مباشران اوقاف منشا و مولد مولانا عبدالرحیم صدر اکثر گرد اخل قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرد و از آنجا بهرات آمده در درس بعضی از اکابر و اشراف و علما روی بکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود

که حاصل کند نیکبختی بزور ∴ بسرمه که بینا کند چشم کور ∴ توان پاک کردن ز زنگ آینه ∴ ولیکن نشاید ز سنگ آینه ∴

طرفه ترآنکه بمجرد آنکه اندک مسئله که از شرح ملا مولانا عبدالرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان بترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلده فاخره هرات بدرس بعضی از علما شتافته خود را از ذوی الافهام دانا ترباقتم بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بالصواب دانسته و جمعی که عقلی داشتند منشاء این دعوی را محمول بر خبط دماغ کردند و در وقتی که محمد خان شیبانی بر زمین ملک ستانی نشسته بجدود ترکستان رسید مولانا عبدالرحیم بخدمت آستان خلافت آشیان رفته منظور نظر عنایت اثر گردیده و صاحب منصب صدارت گشت و پایه منزلتش صفت ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت نسبت باو بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل گرفت و او شخصی بود منقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات سوء دماغ و سودا و یبس مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و کثافت رای در حرکات و سکناتش هویدا ∴ و ما هی ذات از افسون سوسش ∴ ارزان ره قول و فعلش بود ناخوش ∴ ز طور عقل فعلش دور بودی ∴ ز قول راستی مهجور بودی ∴

بکرات از وی استماع نموده که گفت که اگر عقل مرا با تمامی عقلا بسنجند بر همه خلایق حاکم آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابوعلی سینا زنده شود در حین مباحثه او را الزام می نمایم گاهی بر مسند حکومت و عظمت نشسته اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیاناً جهت تمشیت جزوی مهمی تیر پراهن بودار شده شهاد بازار با سیر فرمودی و در مجلس شریف اکابر و اشراف بی دهشت پیراهن و تنبان پوشیدی و بجرد اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان گذراندی و اما ز خان هیچکس را تمیت کردی و در ضبط ارکاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر گشت سادات و مشایخ و قضاة و علما و فضلا و سایر ارباب عمایم طوعاً او کرهاً بمولانا عبدالرحیم رجوع می بایست نمود و جناب او در مرتبه اول چنانچه مذکور شد پانزده هزار تنگه خانی کپکی ای از آن جماعت طمع کرده آن وجه را بالحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی التماس مهمی می نمود مبلغی دیگر طلب می فرمود و مشکل ترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را

پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد الرحیم بمثابه غلبه داشت که اگر فی المثل عزیزی ده روز متعاقب در انظار کردی
و هر روز تحفه لایق و تبرکی مناسب بنظرش آوردی و در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است
و مولانا عبد الرحیم در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمی نمود اما چون زمره در
مجلس خاقانی آغاز آمد شد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمه ایشان فرا خور قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم
بجای آورد و مناصب مناسب جهت هر یک تعیین کرد بمقتضای اشارت خاقانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود
که بدستور ایام سابقه منصب صدارت خود را قبول نماید و ارجمند القدر قضا با میر نظام الدین عبد القادر تفویض
نمود و اقضی القضاتی ممالک خراسان را علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین
محمد الامامی نیز بقاعده استمرار متصدی فیصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب را بمشارکت میر سید صدر
الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را با میر برهان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم
و سید زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبد العزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفه احوال مدرسان
آن بقاع که در زمان واقف منصوب گشته بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر همین عمل بجای آورد و
صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را در ملازمت خویش باز داشته فرمان داد که بدستور سابق از
مهام اوقاف را بکفایت اقران دهند اما آن جماعت را تکلیفات نالایق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان
چیزی مطالبت می نمود و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخادیم داشته بود که امیر سلطان ابراهیم
امینی و مسوده اوراق از سایر اماثل و اقران امتیاز دارند در آن اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح
آن گفتن و نوشتن راست نیاید از جمله آنکه از مبادی احوال که مولانا عبد الرحیم از پیش دروازه خوش بپایان آمده
در منزل جان مزید میرآخور که نزدیکتر بود منزل گزید روزی از گوسفندانی که نوکران او گرفته بودند شصت راس گوسفند
با میر سلطان ابراهیم محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید جیلانی تسلیم نموده فرمود که در وجه بهای
گوسفندی مبلغ هشت تنگچه خانی که شش صد دینار تبریزی باشد جواب گویند و ما انگشت قبول بر دیده نهاده چون روز
بیگاه بود و از جنس نوکران و خدمتکاران آن مقدار کسی همراه نداشتیم که گوسفندان را بجایی رساند التماس
نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند که صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و منت کرده بهای
گوییم این ملتمس درجه قبول نیافت و ما ناکام عوض عصاهای بتکلف که در ایام صدارت بدست می گرفتیم چوبهای
چوپانی برداشته گوسفندان را در پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از
آن بچند روز ما را در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب رهوار سوار دیده بودند ما را بآن حال مشاهده نمودند بتعجب
کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را نیز خنده گرفته مولانا جمشید گریان شده و چون از وی
پرسیدند که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر بر آن قرار داده بودیم که در زمان اوزبک شبانی کنیم اما نمی دانستیم که

درمیان باز از خویش باین امر مأمور خواهیم گشت **نظم** زروزگار همین حالتم پسند آمد ** که خوب و زشت و نیک و بد
درگذر دیدم ** درین صحیفه مینا نگار خورشید ** نگاشته سخنی خوش بآب زر دیدم ** که ای
بدولت ده روزه گشته مستظهر ** مباش غره که از تو بزرگتر دیدم ** بعد از آن که هر یک از صدور و مباشران
اوقاف مولانا عبد الرحیم را بدانچه توانسته خدمتکاری نموده امیر صدر الدین ابراهیم و این ضعیف را مواخذه
نموده مبلغ هشت هزار تنگچه شش دیناری طلب فرموده پس از گفت و شنود بسیار هم بر آن قرار یافت که
سیزده هزار تنگچه خاصه ما دو کس وجهات سایر صدور و مباشران اوقاف گرفته زیاده تعرض نرسانند و حال آنکه
در آن زمان بواسطه غارت و تاراج هیچیک از ما صاحب پنج تنگچه نقد نبودیم مع ذلک بعنایت الهی در عرض پنج
شش ماه آن مهم بحصول رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد
عظام خود منصور و قاسم و یوسف تقسیم نموده فرمود که ده دوازده حاصل آن جهت رسم الصداره بگیرند و ده یک
برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز جا بجا پیدا کرده برأ اوقاف حوالات می نمودند و [illegible] مطالبات
میفرمود لاجرم راتبه و رسم صادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات متبرکه بر افتاد و چون بخلاف قاعده
زمان تیموریان در دیوان اموال وجهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصانی تمام بمحاصل وقف راه
یافته بقاع خیر روی بویرانی نهاد و بنابر اقتضای حکمت الهی که تاریخ هجری بسنه تسع عشر و تسعمایه رسید صاحب
دولتی را توفیق رفیق گشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و معموری و آبادانی اوقاف سعی نماید انشاء الله تعالی
من بعد چمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث تالیف این اجزا توجه خاطر ستوده ماثر اوست ابواب
این مراد بر روی اصحاب اهل فضل برگشاید والتوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء **ذکر سلطنت ابو المحسن میرزا
و محمد محسن میرزا کپک و شهید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضای قضای مالک الملک اکبر** فرید دوران اسکندر
شهور ** معین الدین ابو المحسن بهادر ** پادشاهی بود بصفت لطف و انصاف موصوف و مشهور
و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر و هویدا و آثار سعادت
لم یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سرانجام مملکت مقرون بصواب و تدبیر صواب نمایش
در تمهید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب ** ز رای روشنش گیتی پر از نور ** ز عدل بی قیاسش
تمام ملک معمور ** و چون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت مرو شاهجان اختصاص داشت
باندک زمانی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایات ماوراء
النهر را مسخر گردانید ابو المحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه سرخس را بحال عمارت باز آورد و بعضی از ذخایر
و نفایس اموال بدانجا رسانید و در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمایه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمدند
حرم و آغرق خود را در آن حصار استوار و مضبوط ساخته لوای توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه علیه الصلوة والسلام

والتجیه بر افراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگ را بقدام تعظیم و اجلال استقبال فرموده بلوازم طوی و جشن
پرداخته جیب ابتهاج و انبساط را اشارت فرموده اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت و مغنیان نطرب
ساز و الحان مطربان خوش آواز از مشرخانه ناهید در گذشت ∴ شکر لب مطربان نغمه پرداز ∴ کشیده
حسن ساز و گاه آواز ∴ بهر مجلس نوایی می سرودند ∴ نشاط می پرستان می فزودند ∴ در ان
اثنا که یکان معرکه مرال متعاقب و متواتر بملازمت رسیده و کیفیت واقعه را مشروح گردانیدند میرزا
ابوالمحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن آن خبر محنت اثر بجمع نمودن لشکر و استمالت ایشان در آن صفدر مشغول گردیده
و ایلچیان قرسیر جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمان جمعیت تمام در سایه علم
آن برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاه جنگجوی درشت خوی با یراق بسیار و سلاح بیشمار آماده کرده
مهیای جنگ و پیکار گردیدند و چون محمد خان شیبانی ازین معنی خبر یافت عنان یکران همت بصوب دفع ایشان
تافت و محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان باین خدمت مامور گشته با جنود نامحدود و عساکر نصرت مآثر ∴
سپاهی پردل و کینه جوی ∴ بمیدان مردانگی رزم جوی ∴ اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدس
حضرت امام علیه الصلوة والسلام بر افراخت و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را
یکی ساخته ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه حضرت اعلی شنودند امرای عظام را طلبیده
در باب مدافعه آن کار مشورت کردند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض
داشتند که چنان معلوم می شود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک پهلوانی را در ظل رایات محمد تیمور سلطان
و عبد الله سلطان بدین جانب فرستاده نفس خویش باندک مردمی در الکه کهندستان ایستاده بنا علی هذا
مناسب چنان می نماید که با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده دو اسبه ایلغار نماییم و ناگهان بر سر
دشمنان تاخته بباد حمله آتش جنگ برافروزیم و ملاش آب روی خود کرده خرمن جمعیت اوزبکان بسوزیم و زمره
دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقه حزم آنست که ابوالمحسن میرزا با اوردو و طایفه از سپاه در حصار کلات رفته
آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات متین را معسکر نصرت
اثر ساخته بطریقه مدافعه اعدا پردازند ع تا به بینیم که از غیب چه سانح گردد ∴ جمعی دیگر از مردم کوته
نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننماییم و باستقبال
اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بر گشاییم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا این رای ثالث اختیار نموده
متوجه محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دودمان بجدول زوال رسیده بود از نواحی
سنگ بست بی جهتی مراجعت فرمودند و خاطر بران قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در
آن منزل متبرک بمحاربه سپاه اوزبک پردازند و از آن جانب تیمور سلطان و عبد الله سلطان چون بقصبه جام رسیدند

خبر

خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند از سرعتی که در حرکت می نمودند باز ایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند تا گاه
حدیث مراجعت ایشان استماع نموده بار دیگر بر جناح استعجال روان شدند و در صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپک
میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار
خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر می نگاشتند مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراء النهر با
لشکر بهرام تهور در طرق نزول اجلال فرمودند و ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواختن
نقاره و نفیر اشارت فرمودند و بعد از اجتماع سپاه و مکمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان عزیمت
بطرف میدان انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان از آب طرق گذشته برانغار
و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان روزکار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و منتظر جنگ و حرب
و آماده طعن و ضرب گشته انتظار می کشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف سورن انداخته نفیر
و نقاره نواختند و پیلان دیو خوی و پر دلان رزمجوی اسب جلادت برانگیخته در میدان کین تاختند و از دو فوج صعود گرد
و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبه زرنگار و لمعان نیزهای
شمع کردار ساحت میدان منور شده دیده مردان خیره گردید نظم بپوشید چرخ گرد لشکر ∴ بر بست
نقاب مهر انور ∴ از سر نیزه ولیک از نور ∴ شد قبه چو مهر عالم افروز ∴ تیغ بنای آغاز
سرافشانی کرده مرغ روح انسانی از تنگنای قفس فانی بر پاید و عقاب تیر تیز پر از آشیانه کمان پرواز نموده
مغز سرکردان و سروران را طعمه گردانید نیزه خطی خط آیت کل من علیها فان بر نامه احوال پیر و جوان نبشته بود
و تیغ رزم پیکر از خون پردلان رنگ یاقوت احمر بر آمده ریگ بیابان را گونه لعل و مرجان کرامت فرمود بیت
از شعله شمع سرسنانی ∴ شد سوخته قد پهلوانی ∴ از عکس زمین که غرق خون بود ∴
فیروزه چرخ لعل گون بود ∴ محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری داستان هفت خوان اسفندیار را
معتبر نداشتی و بوقت پیکار و تیغ گزاری یاد رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی در آن روز با
طایفه از خواص خود که هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله سواری رنگ
بخاک انداخت هر پهلوانی که بآن جثه و هیکل در آویخت اگر خود کوه آهن بود فرو ریخت و بهر آن صف گران
پادشاه دشمن شکن متوجه آن گشت اگر همه سد اسکندر بود اجزایش از هم بگسیخت بیت چو آن شیر دل
سوی میدان رسید ∴ بهر حمله پیلی بهم بر درید ∴ بهر سو که آن پیلتن رو نهاد ∴ ز خون یلان
خاک را رنگ داد ∴ چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایده بر آن کشش
و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده بهم از تدبیر رها و پیرو در گذشت و امیر بابا محمود ولد بابا
حسن که سالها در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری مشار می نمود با جمعی کثیر از روسای لشکر

شاهزادگان از زخم تیر و تیغ اوزبکان بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبید الله
سلطان را صورت فتح و نصرت دست داده و سپاه ظفر پناه ماوراء النهر از روی ستیزه و قهر شاهزادگان سالم
میان گرفته هر دو را اسیر سرپنجه تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر آن دو خسرو
مشتری ماهیت را از پای در انداختند **بیت** فلک را مهر انداختن شد سرشت ∴ نشاید کشیدن سر از
سرنوشت ∴ بپرورد کس را که آخر نکشت ∴ که در مهر نرم است و در کین درشت **ذکر شمه از ستیزه
آوری میرزا ابن حسین و التجا کردن او به درگاه فرمان فرمای مشرقین** شاهزاده سعادت اشتمال ابن حسین میرزا
اگرچه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان مغفور خردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان
و اقران می ربود و آنحضرت بعد از استماع واقعه مرگ بجبال بخت آزمایی و نیت کشورگشایی از بین ملک سیستانی
نشست از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشابور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس
و عبد الباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام در ظلال رایات نصرت آیتش بوقوع انجامید
و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبد الله میرزا و جمعی کثیر از امرا و لشکریان بجانب
جانب شتافته نکهت و شوکت ابن حسین میرزا مضاعف گردید محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان
چون از جمعیت ابن حسین میرزا و ورود عید جهانبانی شاهزاده مظفر لوا وقوف یافتند کیفیت حال را با پایه سریر
اعلی عرضه داشت کردند حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند ابن حسین میرزا بر توجه اعدا مطلع شده بر صفحه
یکبار معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی
صفین صدای کوس حربی نمونه صور اسرافیل در قالب جان دمیده و صوت کرنای بلند گشته بسامع ساکنان
حصار افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمده و دست بتیر و کمان و شمشیر و سنان
برده خروش بر آوردند سهام چهارپر از آشیانه کمان کرداران صفشکن چنان و چندان در پرواز آمد که نقاب تجلی
بر رخسار آفتاب بست و پیکانهای آبدار از شست دلاوران خنجرگزار دوری جسته مانند بید و لیه بر در دل جوانان
نشست و شعله سنان بسان برق لامع خرمن حیات می سوخت و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع نایره بیداد می افروخت
ابن حسین میرزا با دلیران لشکر خراسان بمخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می غرید و بر زخم شمشیر خونافشان
سینه و پهلوی پهلوانان می درید و لشکر قیامت اثر اوزبک مثال پلنگ زده آهنگ بصرصر جلادت آتش
جنگ می افروختند و بچنگ خاراگذار عقده ثریا بر کمربند می دوختند و در آن روز در مبادی احوال ابن حسین میرزا
غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبید الله سلطان را زخم زده رایت اقتدار
برافراخت چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان
جمع آمدند و یکباره بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بالجا مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از کم

بدیدن

بدیدن فتح و ظفر امیدوار گشته بود بکلی شکست یافت و دل از ملک و مال برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبد الباقی
میرزا و سید عبد الله میرزا با بسیاری از اعیان امرای خراسان در معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس و توجی
و دیگر زمره سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر شدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خونخوار بمقتضای علیهم عرب الالهام
ملقی لاریب بخاطر گذرانید مضمون حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح علیه السلام و کشتی ... که درین بحر نجوت التجا باید
کرد تا از طوفان نوائب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم و مقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایه
عنایت مهر سپهر نبوت پناه می باید جست تا از آفات حوادث خلاص شده بغایت عافیت فایز گردیم و این معنی را
با بعضی از خواص که همعنان آن شاهزاده فریدون فر از معرکه بیرون آمده بودند خاطر نشان ساخته همگنان جواب دادند
که چاره کار منحصر در امضای این عزیمت است و استظلال بظلال رایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم
حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمده بعد از وصول
بدرگاه سلاطین پناه بشرف پای بوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشای همایون تواند بود در یافته بغایت
عنایت نواب کامیاب و بانعام تاج زر دوزی و خلعت خاص و اسبان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص
گشته ابنیه امید او در دولت و کامرانی بسر برد و لاعجب **بیت** ازین آستان هر که ساید جبین ∴ باجمال
و دولت شود همنشین ∴ که آنکه برین در زر روی نیاز ∴ که در هر دو عالم شد سرفراز **ذکر بعضی از حوادث
خراسان که تعرض بدان واجبست تره مور خان** چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق غرس نهال خلافت
والله تعالی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و صرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد
نژاد خاقان مغفور را پریشان گردانید هریک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک
بخش پرداخته هریک از ایشان را بکشوری انداخت از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نموده ذریه
محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالیمکان نهایت شجاعت و جلادت و مردانگی بجای
آورده بودند انواع انعام و احسان فرموده چنانچه سابقاً مذکور گشت منصب حکومت و دارالملک هرات بجان
وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آن خطه بخواجه ابو الوفا که او را خواجه خورد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت و ابراهیم
چهره روی ... و ملکی توشیح آورد و سید ذی خواجه ولد سید مرتضی که پسر عم خان بود در مشهد مقدس علم
ایالت مرتفع گردانید و ولایت سبزوار متعلق برئیس بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مرو شاهجهان از ایوان
کیوان درگذشت رای بی در باخرز بفرمان فرمایی قیام نموده و ایل امان در ترشیز ابواب دارایی بر روی خود گشوده زمام
حکومت بلخ بقبضه اقتدار خرم شاه سلطان که پسر خوردتر محمد خان و خواهرزاده پادشاه عالیشان ظهیر الدین
محمد بابر بود در آمد و مقرر شد که قنبر میرزای کوکلتاش در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملک و مال قیام نماید
سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبید الله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و در خلال احوال

گذشته حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از کابل و غزنین با سپاهی ظفر قرین رایت نصرت آیین بعزم تسخیر
قندهار برافراخت و اولاد امیر ذوالنون شجاع بیک و محمد مقیم مستعد رزم و پیکار شده بعد از وصول جنود سعادت
ورود بحدود قندهار بقریه خلک که در نیم فرسخی آن بلده واقع است بین الجانبین جنگ و ستیز ارتفاع یافت و بعد از کشش
و کوشش موفور بظهور آمده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم پادشاه جمجاه وزید و ابنای امیر ذوالنون ارغون
عنان بوادی فرار تافته تمامت مملکت قندهار و زمین داور بحیطه تصرف پادشاه فریدون فر در آمد خزاین امیر ذوالنون
که در مدت حکومت اندوخته بود بر امرا و سران سپاه قسمت نموده ایالت ولایت قندهار را ببرادر عالی گهر خویش
سلطان ناصر میرزا تفویض فرمود آنگاه بکابل بازگشته در شبستان دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال رسید و چون
محمد خان شیبانی این اخبار شنود عزم تسخیر آن سرزمین کرده بپای جلوانی متوجه گردید پیش از آنکه نواحی زمین داور
معسکر ظفر اثر شود شجاع بیک و محمد مقیم با پیشکشهای لایق بملازمت شتافته و شرف بساط بوس حاصل کرده عنایت
در عنایت یافته و بموجب فرمان واجب الاذعان در سایه لوای عبدالله سلطان برسم منغلای پیشتر روان شدند
سلطان ناصر میرزا چون بر هجوم اعدا مطلع گردید در ارک قندهار متحصن گشت ارباب و کلانتران آن بلده عبدالله
سلطان و امرا او بیرون را استقبال نموده شرایط اطاعت و انقیاد بجای آوردند و ازبکان آغاز محاصره قلعه نموده
سناجق مواکب کواکب مراتب خانی نیز بظاهر آن حصار رسید و کار بمحصوران باضطرار انجامید لاجرم
سلطان ناصر میرزا طالب صلح و صفا گشته صفرا آن جنبا و آمده شد نمودند و چنان مقرر شد که شاهزاده فی الحال کشتی
بیرون فرستند تا محمد خان از قندهار کوچ فرموده بصوب خراسان رود آنگاه سلطان ناصر میرزا آن ولایت را
بارغونیان نگذاشته بکابل شتابد و برین جمله عهد و پیمان در میان آمده سلطان ناصر میرزا چند سراب از سال
داشت و محمد خان روی بدار السلطنه هرات آورده شاهزاده عزم درگاه حضرت پادشاه کرد و چون خطه قندهار
از وجود شریف آنحضرت خالی گشت شجاع بیک بمقتضای فرمان محمد خان مستقر سریر ایالت خود خواهید و بنیاد
اشتغالی که در ایام صحبت او سانح شده بود مشغول گردید و در آن اوقات که محمد خان شیبانی در حدود قندهار بود امیر محمد ولی
بیک غاشیه اطاعت ملازمان آن آستان بر دوش گرفته بجانب بلده فاخره هرات توجه نمود شرح این قضیه آنکه
قلعه طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیک می بود و در آن حصار استوار از قبل جناب
امارت مآب امیر بروی بابا که در سلک خواص انتظام داشت بلوازم حکومت مشغول می فرمود و چون در نواحی
مشهد مقدسه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت در کشیدند و از دست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان
منهدم گردیدند امیر محمد ولی بیک عنان فرار بصوب طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلاف مقصود امیر بروی
بابا اظهار عبودیت نواب شاهی کرده ابواب دولتخواهی بر رویش نگشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بجانب
آورده و پیش از آنکه محمد خان از قندهار باز آید بمقتضای [illegible] رسیده مولانا عبدالرحیم که در آن بلده بود او را استمالت نمود

چون محمد خان از سفر قندهار کامیاب و کامران بازگشته در دار الملک خراسان نزول اجلال فرمود امیر محمد حسب الحکم متوجه
ماوراءالنهر گشت و هم در آن اوان امیر ناصر الدین عمر بیک وفات در رود امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امرا
خراسان بسفر ماوراءالنهر مامور گردیدند و جمیع ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی
چند بفراغت گذرانیدند و هم در آن اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه یکدره اسیر گشته بود باجل طبیعی از
عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان بجانب خان گیتی ستان شتافته پرتو انوار عنایت بر صفحات
احوالش تافت و روزی چند در خدمت بوده اجازت مراجعت یافت و بعد از چند ماه بسبب حلول اجل مقدر
حکومت آن مملکت نیز بقاضی منصور میرزا که برادر قنبر میرزا کوکلتاش بود مفوض گشت و چون سپهر خسرو ثابت و
سیار در بروج شمال بنهایت رسید هوا آغاز دم سردی نموده حریف خریف فضای باغ و بستان را از گل
و برگ عاری گردانیده خان خورشید احتشام در غایت عظمت و احترام بصوب ماوراءالنهر اعلام ظفر اعلام برافراخت
و از اکابر خراسان امیر محمد بن امیر یوسف و قاضی اختیار الدین حسن و امیر صدر الدین یونس و قاضی صدر الدین
محمد الامامی را همراه برده شاهی نام برد که را بانعام و احسان بنواخت و بعد از عبور از گذر چهارجوی ببخارا شتافته
چند روزی در آن خطه از رنج راه برآسود آنگاه بسمرقند فردوس مانند خرامیده قشلاق فرمود و در آن زمستان
محمد قاسم میرزا که از معرکه یکدره بطرف نسا و باورد گریخته بود لشکری در هم کشیده بمشهد مقدسه رضویه شتافت
و سید هادی خواجه مصلحت توقف ندانسته عنان بجانب مرو شاهجان تافت چون این خبر بماوراء
النهر رسید عبدالله سلطان بموجب فرمان شیبانی خان از بخارا متوجه دفع شاهزاده گردید و در نواحی مرو قنبر بی
و سید هادی خواجه بموکب سلطانی پیوسته باتفاق عزم رزم محمد قاسم میرزا نمودند و بطرف مشهد نهضت نموده
در سرعت سیر لوازم اهتمام بجای آوردند محمد قاسم میرزا چون خبر توجه اعدا بشنود دل بر مقاتله نهاده مشهد را
کوچ فرمود و عبدالله سلطان با سپاه فراوان بدانجا رسیده بین الجانبین قتال صعب واقع گشت و محمد قاسم
میرزا در اثنای کر و فر گرفتار شده مهم او نیز از هم گذشت جنود بهرام فر ماوراءالنهر جمعی کثیر از لشکریان خراسان را
بتیغ ستم کشتند و دست بغارت و تاراج دراز کرده اموال مشهدیان سرچمابقشه منصرف گشتند آنگاه سید هادی
خواجه در آن خطه بار دیگر رایات ایالت افراخته عبدالله سلطان و قنبر بی عنان مراجعت انعطاف دادند و کیفیت
این فتح را عرضه داشت نموده بپایه سریر اعلی فرستادند خان شیبانی از تواتر عنایات سبحانی که شامل حالش بود
اظهار فرح و شادمانی نموده آن زمستان در سمرقند فردوس مانند بپایان رسانیده لوازم جهانبانی بجای آورد

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از منزل سروری بجوار مغفرت مهیمن منان

در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان
از صولت محمد خان دار السلطنه هرات را وداع کرده آن یک از باغ نو و این یک از باغ شهر بر اسبان

باد شمار نشسته روی بوادی فرار آوردند بدیع الزمان میرزا با امید امداد شجاع بیک که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمان فرما بود بدانجا
توجه نمود و بعد از وصول بجهت آنکه از شجاع بیک طریقهٔ نامرضیه بیوفائی مشاهده فرموده رایت عزیمت بصوب ملک خراسان
بر افراشت و کس نزد امیر سلطانعلی ارغون فرستاده استخراج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود امیر سلطانعلی امتثال
فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با براق مناسب باردوی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ
متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز از دار السلطنه هرات جانب عزیمت نموده لاجرم در دار المؤمنین استراباد
نوبت دیگر ستارهٔ سعادت دست داده آن دو برادر دریک اختر یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا فریدون حسین را که پس از
فوت برادر اعیانی محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت افراخته بود بایالت دامغان فرستادند چون خبر استقامت
احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هرات رسید مخدرات شبستان تتق سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی
آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان مغفور از جان وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از شیبانیان
الوس تیموری هرکس در سرحد از بلاد خراسان مانده بود بدانجانب توجه نمود کرت دیگر لشکری جلادت اثر در ظل رایت
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضهٔ صعب بیماری گرفتار شد
چنانچه اطباء حاذق و حکماء هرچند در ازالهٔ آن مرض و ازالهٔ آن عرض سعی نمودند جواهر ذات پسندیده صفات شاهزاده
را صورت صحت دست نداد و ضعف صفت قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب بجانب گلشن قدس
پرواز کرد و نهال عمر نوبخش گلزار اقبال از اهتزاز سرسبزی و عالم برطال از پای در افتاده کوکب آفتاب درخشش از فلک اقبال
از اوج برج شرف و کمال بروی حضیض خانه وبال نهاد بیت ز بیداد سپهر و جور ایام :: برد آن خسرو نیکو
سرانجام :: هنوز از غصهٔ آن جور و بیداد :: سیه پوشند اهل استراباد :: سلطان بدیع الزمان
میرزا از مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشیده و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت
آن جگر گوشه جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانید نظم بناخن روی خست و موی برکند ::
ز افغان غلغله در چرخ افکند :: ز سیلاب سحاب چشم خونبار :: زمین را ساخت چون دریای خونبار ::
عاقبت همگنان دست در حبل المتین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده قیام نمودند و بختمات آیات قرآن و اطعام
طعام والصدقات روح شریفش را شاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف
بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده لوای نی و
صدای ارغنون از فلک بوقلمون درگذشت و هنوز یکسال تمام از وصول او باستراباد منقضی نشده بود که خبر وصول توجه محمد
خان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود **گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایات توران بملک**
ایران کرت ثانی سلطان ربیع چون دگربار :: ز خیمه بطرف دشت و کهسار :: از سبزه و گل جهان گرد ::
آهنگ حریم بوستان کرد :: از سرو سهی علم برافراخت :: از غرش رعد سورن انداخت ::

از شجر آبدار سوسن :: بگرفت تمام صحن گلشن :: سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاه
بحر جوش رعد خروش لب آفتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نمود و در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد
خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود چون کنار آب اترک مضرب خیام سپاه ظفر پناه گشت منشیان
سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان نشانی در باب استمالت جناب سیف الامامی خواجه مظفر بتکچی در قلم
آورده مصحوب قاصدی روانه گردانیدند و حسب ما حکی که سلطان بدیع الزمان میرزا داعیه داشت که بعزم صید و شکار وگشت
دمر قراز سوار شود و آن نشان بجناب سیف الامامی رسیده در ساعت نزد بدیع الزمان میرزا برده و آنحضرت از قرب وصول
اعدا خبر یافته دانست که با استطاعت سپاه جرجان با خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله نمی توان آمد با امرا و ارکان
دولت آغاز مشورت کرده بنا بر استصواب جناب سیف الامامی احرام عتبهٔ کعبه مرتبهٔ نواب کامیاب شاهی بسته عنان
یکران بجانب عراق و آذربایجان انعطاف داده میرزا محمد زمان را در قلعهٔ دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشت
و در طی مسافت مسارعت فرموده در راه شاهی راه و جناب سیف الامامی و امیر یوسف علی کوکلتاش از موکب سلطانی تخلف ورزیدند
و جناب سیف الامامی ملازمت محمد خان شیبانی گزید چون بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید باصناف الطاف اختصاص
یافته منصب وزارت مملکت جرجان برای دوربیت آنجناب مفوض گردید و امیر خواجه احمد قنقرات که سالهای فراوان
در خدمت خاقان منصور و مظفر حسین گورکان بسر برده بود در روز واقعهٔ مرگ به درگاه خاقان عالیجاه شتافته بایالت
آن ولایت تعیین یافت آنگاه خان گیتی ستان کمند همت بر کنگرهٔ همت تسخیر بلدهٔ دامغان افکنده پس از وصول لشکر ظفر اثر
شهر جویک بهرام تیرماوراءالنهر آغاز محاصره و محاربه کردند و خان زمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه
و مقاتلهٔ دشمنان آوردند بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان
سخن دان باستان اقبال آشیان محمد خان فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصدان
ایشان را بانواع انعام و احسان نوازش نموده عهد و پیمان در میان آورد که چون از قلعهٔ دامغان بیرون آمده ترک حرب و عناد
نمایند اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرساند بلکه آن دو شاهزاده صاحب سعادت را مشمول الطاف بی پایان
گرداند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازهٔ شهر بار گشاده ببارگاه محمد خان شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده
عنایت و رعایت یافتند پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن بجانب آذربایجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا
با استجازه از او جدا شده بکنار آب اترک و منازل ترکمانان توجه نمود و چون فتح مملکت جرجان و توابع آن محمد خان
شیبانی را تیسیر پذیرفت و لوای کشورگشائیش ارتفاع یافته از ولایت دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرفش
قرار گرفت تابستان در الکهٔ رادکان قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق می کرد و زمستان بماوراءالنهر شتافته
گاهی بدفع لشکر قزاق و تاخت احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اوائل سنهٔ خمس عشر و تسعمائه از قاسم سلطان که در آن
اوان از جمیع حکام دشت قبچاق بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز داشت شکست یافت و در حین انهزام قریب

باب بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمدخان در فصل بهار پریشان حالی بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره و نکودری
که در گرمسیر و زمین داور می بودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش
نتوانست برد و در اوایل شعبان سنه ست عشر و تسعمایه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسب و یراق بباد فنا داده
پیاده سیر می نمودند بدار السلطنه هرات آمدند و چون روزی چند در باغ جهان آرای از رنج راه آسوده خبر توجه رایات
همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر بجانب
استعجال بمرو شاهجان خرامید و در حدود آن ولایت بسرپنجه تقدیر شاهی لازال مصونه عن وصمت المناهی عقد حیاتش
از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح سمت تحریر خواهد یافت و به توانا اهتمام کلک عنبرین شمایم
بتفصیل این اجمال خواهد تافت ⁂ توفیق الهی اکرم یار شود ⁂ الطاف شهنشهی مددکار شود ⁂ شرح سخنی
که گشت مجمل مسطور ⁂ از رشحه کلک من نمودار شود ⁂ اکنون وقت آنست که قلم ستوده رقم احوال اولاد
خاقان منصور میرزا سلطان حسین میرزا در حیز بیان آورد و بعد از آن عنان همت و جملگی نهمت بر تحریر جزو چهارم این
مجلد مصروف دارد و منه الاعانة و التوفیق انه بالاجابة حمید کریم مجیب ذکر مآل حال اولاد امجاد خاقان منصور
انا مغز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان ستوده رقم سمت
بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت از
انجمله ابو المحسن میرزا و محمد قاسم میرزا و محمد محسن میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند و از ابو المحسن سلطان محمد
بایقرا نام پسری در سن سه سالگی بود و در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان او را بطرف مازندران گریزانیدند و ظاهرا
بعد از چند سال که در آن حدود بود بحبل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابو المنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت در
استراباد فوت گشت و او یک دختر داشت مسماة مهر انگیز بیگم و هم در آن ایام که محمد خان فتح هرات کرد بحباله نکاح عبید الله
سلطان در آمد و چون یکدو سال با وی بسر برد میان الجانبین مفارقت اتفاق افتاد و روی بصوب خراسان آورد و
حالا که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده آن مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد
عراق روزگار می گذراند فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمده بیابان ترا کمه پیمود رفت و در شهور سنه
خمس عشر و تسعمایه که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم
آورده بولایت خراسان در آمده بر قلعه کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجان قنبر بی چون این خبر شنید با جمعی کثیر از جنود
اوزبک متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز آمده قنبر بی را فتح میسر شد
و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و ابن حسین میرزا چندسال در ظلال دولت نواب
کامیاب شاهی در غایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه در کاشان بعلت فجأه روی بعالم آخرت آورد
اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون از دست برد سپاه محمد خان اندیشیده از مملکت جرجان عازم ملازمت پادشاه

عالمیان

عالمیان گشت و خبر قرب وصول او بمسامع علیه نواب سده سنیه رسیده بیرام بیک قرامانی حسب الحکم آنحضرت باستقبال او رفت
و در روزی که شاه دین پناه مانند جمشید خورشید بر تخت حشمت و کامرانی نشسته اطراف بارگاه جهانبانی را بوجود امرای
عظام و وکیلان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیک آن خسرو سعادت آثار را بمجلس اشرف اعلی در آورد و بدیع
الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات اختصاص
یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین نموده بودند نزول فرمود و
چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید بموجب فرموده بملک ری رفته ساکن
گردید و بنابر آنکه از اطوار ناپسندیده سلطان بایزید برلاس و شیخ عبد الله بکاول بتنگ آمده بود نزد داروغه آن
ولایت پیر احمد ورساق زبان بشکایت ایشان گشود و پیر احمد هر دو را قتل نمود آنگاه بدیع الزمان میرزا فی الجمله سپاهی
که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استراباد گشت و حاکم جرجان خواجه احمد قنقرات در برابر آمده بین الجانبین حربی
در غایت صعوبت دست داد و محمد قلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف
طبع و حدت قریحت از امثال و اقران امتیاز داشت در آن جنگ شربت شهادت چشیده شکست بر لشکر بدیع الزمان
میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت و بجانب
و سند شتافته حاکم آن مملکت جام فیروز آنحضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته فراخور همت
خویش پیشکش و ساوری فرستاد و بدیع الزمان میرزا زیاده از یکسال در میان هندیان بسر برده نوبت دیگر اقدام بارگاه عالم
پناه شاهی یافت و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه در خراسان باستان ملایک آشیان رسیده ملحوظ عین الالتفات گردید
و مصحوب اردوی گیهان پوی باذربایجان شده در آن مملکت از لوازم ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت
را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز مبلغ ده هزار دینار
وجه مد معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمایه که پادشاه روم سلطان سلیم شاه بنابر قضای
مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده معزز و مکرم همراه خود باسلامبول
برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید بمضمون
آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن مورد اقبال گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد
داعی حق را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت رباعی ای دل بنود دولت دنیا جاوید ⁂ زنهار دل
مدار از و امید ⁂ انوار کمالت رسد آخر بزوال ⁂ هرچند بر اوج ملک باشی خورشید رباعی
خورشید حیات کی بود پاینده ⁂ دایم نبود نور بقا تابنده ⁂ چه شه چه گدا چه خواجه چه بنده ⁂
باشد همه را بیک اجل آینده ⁂ و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت بر عالم فنا افشاند از وی یک پسر
یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعه دامغان بیرون خرامیده بود

شاهی شتافت تا شهور سنه خمس عشرین و تسعمایه در ملازمت سده سدره مرتبت بسر می برد و روز بروز التفات و عنایت شاهی در حق او
و در سنه مذکوره در وقتی که رایات همایون فال پادشاه باستقلال نهضت نمود محمد زمان میرزا با فوجی جمعی از مردم
ازان یورتش تکلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول بجد دو هزار جرب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال
الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین تیموری که در
باره اباو اجداد وی ثابت داشت مثال مخدومزاده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت چون این خبر بسمع
میر غیب بیک تالش که از قبل برادر خود خلفا بیک حاکم استراباد بود رسیده متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف
و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نثار و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران
باستراباد در آمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود از آن جمله خواجه غیاث الدین
علی تکچی را که برادر بزرگتر جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بود منصب امارت دیوان عنایت فرموده
آخر آنجناب ابن یمین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام دارونگی آن ولایت را با قا میر کفشگر داد و جهت طلب
مشایعت و فرمان برداری سلطان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق اخلاص و
سلوک داشته جمعی کثیر از روسای ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند
و بدین قیاس تمامی اعیان و سیاه پوشان جرجان غاشیه خدمتکاری آن دری برج شهریاری بر دوش گرفتند و چون
برادر دیگر جناب سلطانی سیف الانامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در مواضع تحصن
نموده طریقه مطاوعت بجای نیاوردند محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روزی چند
بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو سه ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاه جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب
در بزم فلک دایر بود و هر شام آن شاهزاده فرخنده فرجام از ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده تجرع می نمود و در
خلال این احوال جناب سلطانی سیف الانامی از خراسان متوجه [illegible] شده و در منزل کلیدر خبر استیلای محمد
میرزا در استراباد استماع نموده از آنجا با سفراین شتافت و درون سلطان را که حاکم آن ولایت بود محبوس
گردانیده و بوکه بیک از عقب رسیده و بنا بر آنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز اراجیف بسیار در میان خلایق
پدید آمده بود جناب سلطانی سیف الانامی و سایر امرا بتانی طی مسافت می نمودند چون بقریه جوارشار رسیدند قرا
اویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر ذات با صحت اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون
که بنام نامی جناب سیف الانامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنا
بران امرای عالیشان مبتهج و مسرور گشته بادای صدقات و نذور پرداخته و عزیمت استراباد کرده رایت توجه بصوب
بسطام بر افراختند و در اثنای راه قاصد داروغه بسطام رسیده و سر خواجه میر کفشگر رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه
میر بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه بعضی از قرای آن ولایت بود

باتفاق

باتفاق بعضی از مردم جند سر راه بروی گرفته بباد حمله آتش جدال اشتعال داده و بقوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه
کشته محمد آقا سرش را پیش جناب سلطان و امرا ارسال داشت و ایشان بجمعیتی اقبال نموده متوجه استراباد گردیدند
و چون خبر قتل خواجه میر بسمع برادرش آقا میر رسید مضطرب و متألم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید
و شاهزاده را بر اخذ و قید خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریص نمود و امیر حسین هزار جریبی نیز مدد حالت
شده آن دو خواجه عالیشان را مواخذه و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشرف شهادت رسانیدند القصه محمد زمان
میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزار جریبی و سرداران الوس صاین خان و کرایلی از
استراباد بیرون خرامید مقارن آن حال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قندرسکی با دویست
نفر و سید فخرالدین کهو سیری و سلطان مقبول اغلی با جمعی از مردم صاین خان بجناب سلطانی پیوستند و در ماه دیگر
روز جمعه نوزدهم رمضان سنه عشرین و تسعمایه در حدود آق مشهد که از آنجا تا استراباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت
است تلاقی فریقین روی نمود و منقلای هر دو لشکر بر یکدیگر تاخته از هر طرف دو سه کس کشته شد و چون بواسطه
غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش قوت باصره انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر خویش
فرود آمدند و آن شب پاس داشته و صباح روز شنبه بار صف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند
تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سر افشانی کرده نیزه خطی خط فنا بر صحیفه احوال هر و زبان کشید
لوازم تیز زبانی بجای آورد و سفیر تیر مرگ تاثیر جام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را
نصرت افزای لاله زار گردانید آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی بلکه بمحض لطف و عنایت الهی عروس
فتح و ظفر در نظر جناب سیف الانامی جلوه گر گشت و کار محمد زمان میرزا باضطرار رسیده دست تقدیر خاک ادبار
در دیده جمعیتش در نوشت و امیر حسین هزار جریبی بوطن مالوف خویش گریخته محمد زمان میرزا بمیان مردم صاین خان
رفت و جناب سیف الانامی بر طبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از رنج راه بر آسود
و چون عوض سلطان که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه والا نژاد نامزد او شده بود از نیشابور
بجرجان رسید و باتفاق سیف الانامی قصد استیصال محمد زمان میرزا گشت و جمعی شاهزاده از قرب وصول
امرا خبر یافته از آنجا بمنزل کرایلی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده و در آن اثنا استماع
نمود که امیرزاده سلطان محمد بن اردو شاه که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در حینی که
خروج نموده کوهستان غرجستان را تسخیر نموده و انتقال این خبر سبب آن شد که امرای خراسان و جرجان بموجب فرمان
واجب الاذعان متوجه آنجناب شده اند بنا بر آن میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت و
آن مسافت بی نهایت را باندک زمانی طی نموده چون برکات الوم که از قلاع ولایت مذکوره است رسید امیر اردو شاه
که در آن وقت در کوه داغ ساکن بود مرکب شاهزاده را باقدام اخلاص و نیاز استقبال نموده از اسباب سلطنت آنچه

اکنون که کشش میان میر سید پیشکش کرده در اوان ... اسباب که بگزارش آن موجب اطناب می‌شود مسود اوراق فرو گذاشت
کرد داخل قرای ولایت غرجستانست و بکوه واقع اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رکاب
نهضت و عنایت خاقان منصور و بدیع الزمان میرزا مقتضی آن گشت که در مصاحبت یونس بهادر بابا علی کرانجناب نیز در قریه
مذکوره متوطن بودند بکوه واقع شتافت و خود را در منظور نظر آفتاب آثار گردانیده بشرف تقبیل انامل فیاض شرف رسیده
دعای دوام عمر و دولت یادآور رسانید و آنحضرت از غایت لطف بنده مورو ثی را نوازش فرموده فرمود که بدستور
که در ملازمت آبای ما بوده‌ای بعد خدمت ما باید کرد و بهیچ وجه مفارقت و مباعدت جایز نمی‌باید شمرد و در اتمام وقت
هرچند معاذیر دلپذیر نمک حسب اظهار از رکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجایی نرسید مخدوم زاده اسب و
انعام کرده امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر اردوشاه را بواسطه وصول محمد زمان
میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار خلاف جناب حکومت پناهی زنبیل خان که در آن زمان حاکم خراسان بود اظهار نموده
بعضی از قصبات هرات رود و شافلان را تاخت الکا و لشکر بسیار از اقوام هزاره و قبایل کلدری کشیده و اسب و گوسفند
بسیار الجه کرده و از آنجا بعور شتافته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر اردوبش و امیر فخر الدین حسن امان
راهوار و شتران باربردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هرچه تمامتر در رکاب مخدوم زاده عزیمت فر
از آن سفر مراجعت کرده روزی چند در هجران رحل اقامت انداخت و در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت گیتی
پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت می‌نمود آن بلده را بمحمد بهادر اوسپرده و بنفس نفیس عزم درگاه عالم پناه کرده بنا بر آن
محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی عشرین و تسعمائه از
هجران با سپاه فراوان عازم سان و چاریک شدند و در آخر ماه مذکور بقریه بازار رسیده در آن موضع بادیاب و
ستین بعید فطر پرداختند و از آنجا بولایت مذکوره در آمده طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوک دره صوف
و برادران عبد العلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و در دو بیابات ولایات گار
بلخ بالتمام غاشیه متابعت بردوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند و چون فصل شتا بنهایت رسید و نوبت سپاه
سبزه و ریاحین بفضای صحرا و بساتین کشید نسایم سحری جهت گشادن قلعه غنچه طرح جنبش نموده سلطان گل بزور از لخت
زمردین منزل گزید باعتدال هوا حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه تصمیم عزیمت تسخیر کرده در حدود ...
مرکز رایات فتح آیات شدند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهادر رو گردان شده باردوی عالی آمده دعاگویان اخوان
بامر ملازمت پرداخته و درین اثنا خواجه جلال الدین میرکی میر منول که وزیر سرکار بلخ بود بنابر توهمی که از امیر محمد بهادر
داشت قاصدی نزد مخدوم زاده فرستاده پیغام داد که در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آمده برج حسین شاه
را بجانب عالیمقام می‌سپارم تا شهر مسخر گردد بنابر آن محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه در لیله موعوده که شب چهارشنبه
ششم ربیع الاول سنه اثنی عشرین و تسعمائه بود ایلغار بر بلخ رفته حال آنکه امیر محمد بهادر در منازل دیگر روز که گشته از آن

موافقه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و او را باتفاق اولاد و اطفال خود از برج مذکور انداخته و متوجه اردو گشته
القصه انگاه در بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده چون محصول
بدرو رسید ارباب و کلانتران بلخ گمان بردند که لشکریان غلات ایشان را خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهادر با
خواجه ناصر الدین حیدر علی که او نیز منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه سیم ربیع الآخر که محمد زمان
میرزا و امیر اردوشاه بعمارت ملکت آغا که نزدیک بدروازه عکاشه است شتافته سپاه را بجنگ فرستاده
بودند دروازه مذکور را باز کردند و مخدوم زاده همعنان امیر اردوشاه به بلخ در آمده امیر محمد بهادر بود در ارک متحصن گشت
و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامید و پیشکش گذرانیده ملازم گردید مقارن این قشیع ابن خان
بن محمد قلیچاق که حاکم شبرغان بود با ارباب و کلانتران آن ولایت باستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته
مفاتیح بلده مذکوره را بجانب عالیمقام سپردند و پیشکشهای لایق کشیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم
گردیدند و محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده ساعی جمیله مبذول داشت و بنای
محصولات و غلات رعایا بشهر در آمد آنگاه امیر اردوشاه حکومت بلخ را در کف کفایت برادر خود قوام بیگ نهاد
و ولایت شبرغان را در بسته به پسر عم خویش آتبک عنایت کرده در دور نگی سان و چاریک را نیز باو داد و همچنین
بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران آمد زیرا که مدعا آنحضرت چنان بود که بلخ متعلق بدیوان عالی گردد و شبرغان بکی از
امرای خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر اردوشاه از استحکام بلخ و شبرغان فارغ شد میرزا
محمد زمان را اکراه تمام از آن بلده بیرون آورده بمیان مردم تولکچی که در حدود گهرد می بودند شتافت و از ان
جماعت اسب و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران ایشان را همراه برده بر سر مردم که الکا تاخت و بعضی از متوطنان
آن ولایت را غارتیده عنان یکران بطرف سان و چاریک معطوف ساخت و مال آن ولایت قرار داده روی
بجانب غرجستان نهاد و در اثنای این حالات از آن جانب بعضی امور دیگر بوقوع انجامید که ضمیمه آزار خاطر
مخدوم زاده گردید لاجرم با خود مقرر کرد که در هنگام مجال بطالیفه از ابطال رجال که با آن حضرت اتفاق داشته
از وی جدا شده در قریه چاریک امیر اردوشاه استماع نمود که پدر مولانا مقبول که کلانتر موضع استراب بود
و شغول تمام داشت فوت شده فوت طامعه اش بحرکت آمده با سی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد
زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذی قعده سنه مذکوره که موافق اول جدی بود با سی کس از
مخصوصان خود از اردو سوار گشته متوجه حرم و ساریاغ شد و تا زمان امیر اردوشاه از استراب بازآمد
چون هجران میرزا محمد زمان اطلاع یافت آغاز اضطراب نمود و رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده
ارسال داشته استدعا کرد که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک فرماید و بوی ملحق گردد تا او بتدارک تقصیر خدمت
پردازد اما استدعای التماس مقبول نیفتاد بلکه هر که برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران و لشکریان مرشب جوق

از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا آوردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت التیامش بوقوع
پیوست و خاطر استیصال امیر اردوشاه گشته از حرم و سایر باغ عثمان عزیمت بطرف سان و چهاریک انعطاف داد
و چون بدو خبر رسید امیر اردوشاه که در قریه قرابیلاغ بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید و مضطرب شده در روز عید اضحی اوراق
را بجانب غرجستان فرستاده و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه آن ولایت گردد و در آن شب امرا منقول از جانجی
بالتمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه دوم عید اضحی که اوائل
در او افر جیدی بود و چشم سحاب مانند غم زدگان اشک فراوان می بارید از قرابیلاغ کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی
جلایر و امیر اویس علی دوست کلدی از وی جدا گشته روی بپایه دولت شاهزاده نهادند و چون امیر اردوشاه
از آن مسجد گذشته بعقبه که در میان آن منزل و فیروزان واسطه است در آمد یکناگاه امرای ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد
جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراگوز و میران علی و شاه حسین [illegible] میرآخور و شاه [illegible] کوکلتاش و محمود [illegible] آقتمی از عقب در
رسیدند و از ارکان دولت امیر اردوشاه محمد [illegible] که با او بود شمشیرها کشیده روی بامیر اردوشاه آوردند او
هفت کس از قرابتان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آن جمله بودند بطرف شبرغان گریخته سایر لشکریان او و یساقانی که همراه
داشت بتصرف میرزا محمد زمان در آمد با اموال و جهات و آنحضرت نماز دیگر همان روز بعقبه مذکور رسیده شب
توقف کرده روز دیگر تا بمسجد بازگشته افراد حشم و اخفاد خدم را بلطف و عنایت خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال
اردوشاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان قسمت نموده علم نصرت شیم بصوب بلخ و چهاریک برافراخت
و در منزل قرابیلاغ بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شبرغان بجانب بلخ رفته مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار
داده مسوده اوراق را فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیر اردوشاه آن مملکت را که اباعن جد تعلق بآنحضرت
میداشته متصرف خدام عالی مقام باز گذاشته و خود بغرجستان که یورت اصلی او بوده رود تا اقتدار شاه کرمین الجانبین
بهیجان آمده آب صلح و صفا تسکین یابد و در این باب نشانها بنام امیر اردوشاه و برادرش [illegible] بیگ و اکابر و اشراف
بلخ در قلم آمده این شکسته حسب الامر نموده بآن عبده شتافت و هر چند سخنان نصیحت آمیز و کلمات موعظت اثر بسمع
اردوشاه رسانید و سعی نمود که از مقام مناقشه درگذرد و بلخ را باز گذاشته بغرجستان رود بجایی نرسید و در وقتی که
بنده را رخصت انصراف میداد گفت اگر مخدوم زاده با بنده ارکی یک جا در بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که قصد خون
و عرض من و برادران و قرابتان نکند بین الجانبین قواعد مصالحه تشید یابد بنده از آنجا مایوس بازگشته در قریه سان و چهاریک بآستان
اقبال آشیان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان میرزا [illegible] اکنه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام سازد
نصرت انجام [illegible] حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور رعایت کرده ابواب شهر را خواهند گشود
متوجه آن بلده گردید و قرب یکماه بمحاصره قیام نموده مشیع الباب میسر گشت و هر چند رسل و رسایل نزد امیر اردوشاه
فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بران ترتب نیافت و در آن اثنا تحقیق پیوست که امیر اردوشاه [illegible]

که او از سلک مخصوصان بود بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر فرستاده و استدعای حضور آنحضرت نموده متعاقب آن قلعه
شد تسلیم نماید چون منظور بود که متعاقب ماچه رایات نصرت آیات آنحضرت پرتو وصول بر آن حدود اندازد میرزا از قلعه
بلخ کوچ کرده بدره غورت در آن منزل میرزا [illegible] بیگ و امیر محمد یار فروله و امیر محمد [illegible] برلاس در طرف بدخشان بملازمت
میرزا محمد زمان رسیده غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفتند و میرزا [illegible] بیگ متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از میرزا
محمد زمان رخصت حاصل کرده جریده به بلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات نموده خاطر نشان کرد که صلاح جانبین
در [illegible] موافقت و رفع اسباب مخالفت است و مهم بانی جمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه با
کسی اندک در قریه توجنه که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده همعنان یکدیگر
بلخ روند آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیر اردوشاه را در بلخ نگاه دارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان
فرستند و چون میرزا [illegible] آمده خبر مصالحه رسانید شاهزاده از دره غزنه بتوجنه ادبار شتافت و از جانب امیر اردو
شاه سید عبدالله و حیدر ترخان و امیر [illegible] که بخدمت مخدوم زاده آمده آنحضرت را با امرا و ارکان دولت [illegible]
دادند که در حق امیر اردوشاه بدبین شده و ازین طرف محمد قلی دیوانه که در سلک خواص بارگاه میرزا محمد زمان منتظم
بود به بلخ رفته و خاطر امیر اردوشاه را مطمئن ساخته و او در صباح روز چهارشنبه ایام ربیع الاول سنه ثلث و
عشرین و تسعمائه با چهل کس از خواص خویش که همه ایشان جهت رعایت قوم جیبه در زیر جامه پوشیده بودند بتوجنه آمده
رسم کاول را نزد شاهزاده فرستاده که آنحضرت نیز چنانچه قرار یافته با چهل کس بدان جانب شتابند محمد زمان میرزا
با امرا و سپاه خود که قریب سه هزار نفر بودند از دنباله او بر لب جرابی که واسطه است در میان آن منزل و قریه توجنه شتافته
آن جماعت لشکر را [illegible] وقف امر کرده با شصت هفتاد کس از مردم جلد بعزم ملاقات اردوشاه روان شد و با امرا مواضعه نمود
که آن مقدار در آن موضع توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون
موکب عالی بتوجنه رسید امیر اردوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زده شرف تقبیل انامل ملوکانه
حاصل کرده بر زبان آورد که من از جمله نوکران فرمانبردارم [illegible] که از درگاه [illegible] بگوشه نشینم و چون طلب نموده
بملازمت آمدم مخدوم زاده جواب مناسب گفته همعنان یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آوردند همان زمان غازیان سپاه
محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه از آن کثرت بغایت هراسان گشت و خیال کرد که فرار کرده خود را
پیش از مخدوم زاده بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد و این معنی نزد امرای آن حضرت بوضوح پیوسته
[illegible] رسیدند امیر اردوشاه را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و از آن چهل سوار که همراه
بودند بعضی گرفتار شده زنده در بلخ گریختند و کیفیت حال را بقوام بیک باز گفتند و او [illegible] شهر را مضبوط ساخته
رسولان سخن دان متعاقب و متوالی بکابل فرستاده و استدعا نمود که [illegible] اعلام ظفر پیکر پادشاه والا
بصوب بلخ نهضت نماید تا میرزا محمد زمان مجال [illegible] نتواند [illegible] قرب یکماه مخدوم زاده در حدود بلخ [illegible]

بامر محاصره پرداخت خبر توجه حضرت پادشاهی بدان جانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا ابدء عزم خفیه با ورق خود بهوت مقارن
آنحال خبر رسید که علی بیگ از درگاه پادشاه عالیجاه با میرزا ایشان حکومت بلخ آورده و قوام بیگ مقالید شهر و قلعه را
سپرده باردوی همایون رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر پادشاه عالی گهر سایه وصول بر آن ولایت خواهد انداخت بنابر آن محمد زمان
میرزا امیر محمد باقر برلاس را جهت اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث باستان سلطنت آشیان ظهیر السلطنه
والدین محمد بابر پادشاه ارسال داشت و خود براه سان و چهاریک متوجه قرا ایغاج گشت بعد از وصول آن منزل غلام
حضرت پادشاهی مصحوب امیر محمد باقر برلاس بدرگاه سپهر اساس رسید و باصناف الطاف اختصاص یافته گوارش
نامه آنحضرت را معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را مصلحت دولت آن عزیز برادر ارتکاب نموده ایم زیرا که اگر رایات
کشورگشا بدانجانب توجه نمی کردیم قوام بیگ حاشیه اطاعت حکام ماوراء النهر بر دوش گرفته قبة الاسلام بلخ را
بدیشان سپرد و اکنون انسب آنست که آن برادر با لشکرات خاطر عالی مستظهر بوده ببارگاه جهان پناه شتابد تا زمام ایالت
آن مملکت را در قبضه اقتدار ایشان نهاده بطرف کابل باز گردیم محمد زمان میرزا بعد از ملاحظه و مطالعه این مکتوب و شنیدن
سخنان مرغوب از شاه میر حسین خیال رفتن بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید اما قبل از تصمیم این عزیمت
سپهر سیادت و سلطنت سید مهدی ولد موسی خواجه بن سید مرتضی خواجه که خواهر کلانتر پادشاه در حباله او بود
سبز سپید در موضع دره خر از موکب عالی پادشاهی جدا شده نزد میرزا محمد زمان آمد و آنحضرت اینمعنی را از مقدمات
اسباب دولت و اقبال دانسته پنداشت که سایر ارکان دولت پادشاهی در سلوک طریق دولتخواهی تقلید جناب
سیادت پناهی خواهند کرد بنابر آن عنان خاطر بر توقف قرار داده شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید عمره را همراه شاه
میر حسین بآستان سلطنت آشیان فرستاده پیغام داد که بنابر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت نتوانستم
عجالة الوقت مبادرت کرد بملازمت شتابد انشاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل
نهضت نماید یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه عالم پناه حاصل خواهد کرد بعد از رفتن شاه میر حسین و شاه اسکندر
محمد زمان میرزا ایلچی نزد حاکم شبرغان امین بیگ فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود امین بیگ بمصلحت
آنکه آنحضرت را از قرا ایغاج که عقب آنست در غایت استحکام بیرون آورد تا اگر حضرت پادشاهی بدانجانب ایلغار نمایند
بی آنکه کلفت به میان آید فتح و ظفر فایز گردد سخنان نیازمندانه پیغام داد و عرضه داشت کرد که اگر ماهچه رایت عالی بنزول و وصول
برحوالی شبرغان انداز و بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از سوابق احسان و انعام خدام ذوی
الاحترام حظی تمام خواهد یافت و میرزا محمد زمان بدین وعده امیدوار گشته او رق را در قرا ایغاج گذاشت و علم عزیمت بصوب
شبرغان برافراشت بعد از وصول لب پل امیر نعمت الله جیبشی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فریدون فر
پس از ملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته برجناح استعجال عنان گران بصوب قرا ایغاج تافته بنابر آن میرزا محمد زمان که آن کوه
که نزدیکتر بود عازم قرا ایغاج شد باشد آنکه شاید پیش از حضرت ظهیر السلطنه باوروق عالی رسد و آن موضع را مستحکم گرداند

ماوراءالنهر امرای شاهی راه حسینکه دیوانه از قرا ایغاج رسیده معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقرا ایغاج در آمده اوروق را متصرف گشت
و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب
غرجستان انعطاف داد و در اثنای راه امیر حسین علی جلایر و امیر پولس علی و خواجه حیدر علی و جمعی دیگر از سرداران و مرتبان
از آن حضرت گریخته بقرا ایغاج رفتند و شاهزاده بر جناح استعجال حرکت فرموده در چهل چراغ سید مهدی خواجه نیز از آن حضرت
رخصت طلبیده راه ماوراءالنهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید حاکم آن ولایت شاه محمد سیف الملوک
و خواجه غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب و کلانتران آن ولایت شرایط استقبال بجای
آورده و لجه دوست گشت ایشان بدان میر سید پیشکش کردند و شاهزاده در قریه اسپویه رحل اقامت انداخت و دوران
دو سه روز رایات نصرت آیات بابری بر موضع آن گنبد که میان آن ولایت و جغران واسطه است سایه افکنده اما چون
شاهی غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی با آن کوهستان در نیامده
و بطرف فیروز کوه و غور رفته از آنجا براه لنگر ملک متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر فی الحال یراق داده اوهم
رسانیده از غرجستان بجغران انتقال کرد و در آن منزل شنید که دار و دسته او به تیمور بیگ با بعضی دیگر از امرای عراقی
بعزم رزم متوجه معسکر ظفر اثر گشته اند همت عالی بر دفع ایشان گماشته امیر شاه محمد و امرای حاجی و الاسلام علی و یار علی
بخشی را با اکثر شجاعانی که در اردوی عالی بودند بدفع آن جماعت نامزد کرد و امرای عظام ایلغار نموده صبحی که عراقیان هنوز از بالش
استراحت سر برنداشته بودند بر سر وقت ایشان رسیدند و بحمله اول جمله را منهزم ساخته و یراق و اسب
ایشان گرفته عنان بجانب جغران گردانیدند آنگاه میرزا محمد زمان در منزل چهل چراغ دانه آن چراغ اقامت بر فروخت و در آن
اثنا امیر محمد قاسم توچی از نزد شجاع بیگ بپایه سریر اعلی رسید و از زبان مشار الیه بعرض رسانید که چون غرجستان
همچنان جایی جنت که لایق جلوس خدام ذوی الاحترام باشد اگر اعلام ظفر اعلام بدین جانب توجه نموده سایه وصول
بر مفارق متوطنان شهر اندازد و زمین داور از دو بنده کمر خدمت بر میان بسته آثار کمال اخلاص ظاهر خواهیم گردانید و در باب
دفع اعدای دولت مساعی جمیله تقدیم خواهیم رسانید میرزا محمد زمان بنابر استصواب امرای برلاس مایل بجانب
شجاع بیگ شد اما جمعی دیگر از امراء ارتکاب آن سفر را موافق مصلحت نمی دیدند و آنحضرت را بتوجه بلخ ترغیب می نمودند و بشتر از آنکه
خاطر را بیکی از این دو قرار دهند طلیعه لشکر امرای عراق که سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار
بودند بموجب فرموده والی هرات امیر خان لله بدانجانب شتافته بودند پیدا شد و شاهزاده امیر شاه محمد سیف الملوک
و پسر عم امیر اردو شاه میرزا بیگ و امیر میرزا قلی و الاسلام علی و یار علی بخشی و امرای مغول حاجی را در برابر لشکر
قزلباش گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت بصوب بندر گرکی از معظمات غرجستانات برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد
سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیدند میرزا بیگ را با ده دوازده کس از کلانتران
مغول حاجی و بسیاری از آحاد بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف بمیرزا محمد زمان پیوسته آنحضرت از بندر زم

فتنه و ارکرده و امیرشاه محمد سیف الملوک به دستور معهود در غرجستان متوطن گشته راقم حروف نیز بسبب الطاف بی پایان سفرا جانب قندهار

نموده و چون محمد زمان میرزا نیز بر سبیل شاه محمد نیز که از معرکه چرا جغدان بدان طرف گریخته بود با سخت سپاه کس از توابع و لواحق

بموکب عالی پیوست و بیا لغو بسیار آن حضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان بگردانیده بولایت ساری و چهار یک

التفات داده و لشکریان در نواحی غرزوان اردق میرزا بیک را که خادم شبرغان بودند غارتیده فی الجمله براتی بدست آورده

و بچهار یک رفته رحل اقامت انداخته و منتظر آنکه اسلام علی بار علی بخشی و مردم مشغول شغل غایبی که جهت تکفین و تجهیز

کشتگان خود در بندر مانده بوده بملازمت رسند آنگاه متوجه شبرغان گردند و چون امین بیک این خبر شنیده کس نزد ابراهیم

چابوق که در آن وقت بحکم حضرت خلافت پناه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه حاکم بلخ بود فرستاده و پیغام داده که مناسب آنست

که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا مجتمع گردند بتفیصل مهم آن حضرت پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیک

بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته چون الجانبین جنگی صعب دست داد و در اثنای کر و فر

اسب محمد زمان میرزا بسر درآمده در آن حین امیر ابراهیم چابوق بسر وقتش رسیده آن حضرت را دستگیر کرد و بنابر

امارات مراسم تعظیم و احترام بجای آورده شاهزاده را مصحوب جواسیس ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد حضرت خلافت

پناه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه از غایت مکارم اخلاق و محاسن اعراق و محو شمائل و لطف کامل جریده خطیئه میرزا

محمد زمان را نابوده انگار نمود و در غایت شفقت و مرحمت با آن حضرت ملاقات فرموده ابواب انعام و احسان برروی

روزگارش برگشود **نظم** پادشاه کریم بنده نواز ∴ خسرو جرم بخش عفو طراز ∴ از سر جرم خویش و بیگانه ∴ نگذرد زانکه هست فرزانه ∴ صد خطا بیند از خیل و حشم ∴ گذرد لیک عفو از کمال کرم ∴

و پادشاه عالیشان بعد از فوت عمه چون زمام ایالت بلخ و توابع را در قبضه اقتدار محمد زمان میرزا نهاد و چون

سه چهار ماه آن حضرت را در کابل نگاه داشت کریمه از مخدرات سراپرده پادشاهی نامزدش کرده بجانب بلخ رخصت

انصراف داد و بی شائبه بخودی و غایله منع گستری آنچه غایت کرم و رأفت و نهایت اشفاق و مکرمت تواند بود از

آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزاده ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازه این عفو و امتنان در

اطراف جهان اشتهار یافته همه کس بزبان تحسین و آفرین پادشاه عاطفت آیین گشود **رباعیه** ای لطف تو شاخ

انواع فرح ∴ معجزه نمای لب اشرح ∴ گویی که بود ذات تو در عالم کون ∴ مقصود خطاب فاتحت لهم و اصلح ∴

و الی یومنا هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسید محمد زمان میرزا در آن

مملکت اشتغال دارد و نسبت باستادگان پایه سریر پادشاهی در کمال دولتخواهی سلوک نموده کما ینبغی لوازم اخلاص و اخلاص

بجای آورده رجاء واثق و وثوق صادق که آن گنج شاهزاده صاحب سعادت در سایه دولت و عاطفت آفتاب اوج پادشاهی

باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب نامدار ظل الهی بر وجنات احوالش تابد

ان اختر نورگستر اوج امید ∴ شایسته افسر سریر جمشید ∴ در ظل عنایت محمد بابر ∴ خواهم که ز اقبال

بماند جاوید ∴ و چون بموافقت رشته توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرائب آثار اولاد صاحبقران کامکار انار الله برهانه

را تا این غایت در سلک عبارت کشیده از رشحات چشمه حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بنان بصوب تحریر

بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف گرداند امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار

از خطا و زلل مصون مانده کیفیت فتوحات شاه اسکندر صفات را در حسن عبارات و ابین استعارات بمسامع

دور و نزدیک و ترک و تاجیک رساند ∴ چون بعنایات خداوندگار ∴ بخت موافق شده و توفیق یار ∴

کلک سخن پرور معجز نشان ∴ کرد بیان سیرت صاحبقران ∴ از پی آن خسرو نیکو سرشت ∴ قطعه اولاد

کرامش نوشت ∴ سحر فن و معجزه آثار شد ∴ بار دگر بار گهربار شد ∴ تا کند از جوهر اخبار

شاه ∴ شاه جهانگیر سیادت پناه ∴ جیب فلک پر در شهوار ∴ درج سخن پر گهر آبدار ∴

گرچه مرا قوت این کار نیست ∴ خامه بدین کار سزاوار نیست ∴ هست امیدم که بفضل خدای ∴ کلک گهر

تاج شود مشک سای ∴ فیض سماوی دهدش یاوری ∴ کوکب طالع کندش یاوری ∴ تازه حدیثش کشور

گشا ∴ جبهه افلاک شود پر صدا ∴ صیرفی طبع جواهر شناس ∴ خاطر نقاد هنر اقتباس ∴ از در

این خبر دلپذیر ∴ زیب دهد عارض مهر منیر ∴ گوش شود گوش خرد این نوید ∴ بشکفد این غنچه باغ

امید ∴ گر نوزد بر چمن این رقم ∴ تازه نسیمی ز مهب کرم ∴ کی شود این عقد گهر با نظام ∴ گر

کند معدن خود استسلام ∴ جهت مهب کرم و کان جود ∴ کان دول آصف صاحب وجود ∴ اختر برج شرف

سروری ∴ دوحه گلزار نکو اختری ∴ ملک مداری که بتیغ و قلم ∴ کرد جهان را چو بهشت ارم

شد متحقق نظر همدم است ∴ ملک ز رمح قلمش خرم است ∴ هست در دریا کفش ابر و در ∴ هست ولی

چون کفش ابر بهار ∴ زانکه بود بخشش دستش مدام ∴ کی همه قطره فشاند غمام ∴ ذات وی از روز ازل

بود محترم ∴ دست و دلش مظهر لطف و کرم ∴ بهره ور از فیض دل آگهش ∴ مرجع اصحاب شرف

درگهش ∴ تربیت اهل هنر کام اوست ∴ زیور عنوان سخن نام اوست ∴ جوهر نامش ز شرف یافته

زو خداوند چو ذاتش حسیب ∴ ملک ز عدلش شده پر زیب و زین ∴ هست دعایش همه را فرض عین

هر که بود از کرمش بهره ور ∴ نیر دعایش چه نویسد دگر ∴ تا که ز رشح قلم مشک فام ∴

جوهر الفاظ پذیرد نظام ∴ باد همیشه علمش در فشان ∴ بر سر انجام امور جهان ∴

بحر عطایش همه گوهر زن ∴ چه فراغ دل اهل سخن ∴ سر فلک باد بکامش مدام ∴

مانده امید نیازش تمام

والسلام والاکرام

تم بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو چهارم از مجلد سیم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آنحضرت بعنایات

الطاف و عنایات الهی ای پایه از منزل به تا ماهی ∴ وزارت جهان از کرمت آگاهی ∴ از شاه و
گدا هر که تو او را خواهی ∴ بر فرق نهد افسر شاهنشاهی ∴ افتتاح اخبار فتح آثار پادشاهی مجد و شاه جهانبانی قدسی
الهی الیق است و اولی فله الحمد فی الآخرة و الاولی له ملک السموات و الارض و ما بینهما رباعیه ای کشور دل ز نور حمدت
روشن ∴ معموره جان ز فیض شکرت گلشن ∴ از حمد تو شد مزین آغاز کلام ∴ باید شرف از ذکر
تو انجام سخن ∴ و افتتاح ابواب بدایع وقایع شاهنشاهی با یراد نعت و درود حضرت رسالت پناهی الیق است
و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما رباعی ای بر سر جمله سر افرازان تاج ∴ یک پایه ز ناسمان قدرت [شب?]
معراج ∴ شد از کرم عام تو عالم خرم ∴ شاهان جهان بلطف خاصت محتاج ∴ اللهم صل علی محمد المصطفی
اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صل علی آله البررة النجباء و عترته نجوم فلک العز و العلی مثنوی شهریاران ملک
فضل و کمال ∴ تاجداران شهر جاه و جلال ∴ خسروان ممالک دینی ∴ پادشاهان کشور عقبی ∴
سیما آن دوازده معصوم ∴ انجم نوربخش اوج علوم ∴ مقتدایان ملت عربی ∴ پیشوایان آل
پاک نبی ∴ اولین آفتاب برج نجف ∴ شاه دلدل سوار دریاکف ∴ پس حسن آن امام پاک سرشت
که بد او نهال احسان کشت ∴ هست او را نظیر نیز حسین ∴ قرة العین سید ثقلین ∴ بعد از
ایشان امام سجاد است ∴ که پناه تمام عباد است ∴ پس محمد که باقرش لقب است ∴ میوه باغ نسبت
عربست ∴ باز صادق که بود در همه کار ∴ چون زر جعفری تمام عیار ∴ مظهر لطف ایزدی کاظم
در ره علم شرع را ناظم ∴ فخر آل عبا امام رضا ∴ هادی سالکان راه هدی ∴ پس تقی
بعد امام تقی ∴ قدوه خاندان علی نقی ∴ حسن عسکری ملاذ کبار ∴ حسن الخلق حسن الآثار ∴

پس امام زمان که هست مدام ∴ ماحی کفر و حامی اسلام ∴ باز آنکه بحق آل رسول ∴ بعلو مکان
زوج بتول ∴ بکمال زهادت زهرا ∴ که خجل کرد طلعتش بدرا ∴ بجهان اهل بیت نبی ∴
بعد از شریعت عربی ∴ که مرا ساز همدم تو نیستی ∴ تا نویسم بکارنامه بخشش ∴ حال مهر سپهر عز و
شرف ∴ سرور دودمان شاه نجف ∴ حامی ملت مسلمانی ∴ وارث حشمت سلیمانی ∴
پادشاه ممالک عالم ∴ در تمام جهان بعدل علم ∴ تاج بخش شهان تخت نشین ∴ شرق و
غربش بزیر نگین ∴ پادشاهی که تا ماه چه لوای خورشید شعاعش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه ممالک
عالم را منور گردانیده ظلام ظلم و عدوان از اطراف امصار و بلاد روی بعدم آباد آورده سرگشتگان بوادی نامرادی
بچشمه سار امن و امان رسیده و تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از ریاض احوال و گلزار اوصافش
وزیده دو میده اقطار آفاق را معطر ساخت ملوک وافر فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش
دانسته حلقه مطاوعت در گوش جان کشیده نظم سکه دولت چو بنام تو شد ∴ پادشه مصر غلام تو شد
یافت ز اقبال تو قیصر خبر ∴ کرد برون نخوت افسر ز سر ∴ خسرو چین بنده دربان تست ∴ خان
ختا ریزه خور خوان تست ∴ شاه توئی جمله طفیل تو اند ∴ از دل و جان تابع خیل تو اند ∴ در بنای
که بر افکند توفیق ایزدی و موافقت تأیید سرمدی رسوم مذموم بغی و جهالت را که بتمادی ایام رسوخ تمام گرفته بود
و هیچ یک از اساطین سلاطین را رفع آن تیسیر نپذیرفته در عرصه هفت اقلیم منسوخ ساخت و معاونت بخت بیدار
و مساعدت کمک پایدار در باب تشیید مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ آیات ملوک کامکار
و ماحی آثار خواقین رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان سعادت هیچ گاهی ∴ نبوده همچو او گیتی
پناهی ∴ رسوم بدعت از عالم برانداخت ∴ لوای کامرانی مرتفع ساخت ∴ تعالی الله زهی
شاه کرم ∴ سپاهی از وجودش آل خاتم ∴ ظلال دولتش از بخت بیدار ∴ پناه پادشاهان
جهاندار ∴ تیغ زرنگار ظفر اثر نصرت شعارش منور عرصه سپهر و غبار سواکب کواکب امارتش کحل الجواهر
دیده ماه و مهر از آن شده استه غازیان سپاه فراوانش آیینه فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده
و از صفحه سیوف مجاهدان لشکر فیروزی شانش شعشعه امانی و آمال چون ماه چهارده از اوج کمال تابنده پرچم علم کشور
گشایش مصراع غیرت افزای زلف پر خم حور ∴ و خدم مجلس بهشت آسایش مجمر عقول غلمان دار السرور
ایام رزم صدای کوس دولتش نفخه صور عدم بگوش اعدا مملکت رسانیده و هنگام بزم نوای نغمه ندای بزم جان بخشش
اولیای دولت را مبتهج و مسرور گردانیده سموم قهر جان سوزش جان گداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دلفروزش
نضارت بخش ریاض امید ستم دیدگان نظم سموم قهر تو هر جا که بگذرد گردد ∴ لبان آتش سوزان تشنه چون کافور
نسیم لطف تو بر سر گل زمین گر وزد ∴ چو سبزه سر بر آرند خفتگان ز قبور ∴ سهم خدنگ تیز آهنگش و خون

در میان نام

از دیده بریخ روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را در بیشه اضطراب انداخته خنجر سرریزش چون مژگان خوبان
فتنه انگیز خونریز و تیغ سپهر تیغش بسان صرصر اجل قوالع نهال عمر و اقبال اصحاب ستیز وسعت ساحت مملکت اسکندر در نظر همت
عالی اثرش تنگتر از حوصله مردم بخیل و رفعت شجره قدر کسری و قیصر در برابر علم شان طراز مانندش بی وقع تر از فروغ
نخل نظم ای شهنشه ملک تراب علم شکت ∴ یک پایه ز تخت قدر تو هفت اورنگ ∴ لطف تو شود
سوی سرکش آهنگ ∴ رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ ∴ تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان
سلطان روم و خاقان چین ∴ سکندر سپاه و ستاره حشم ∴ سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید
طلعت بریخ رزم ع جمشید بکنت ناهید بزم ∴ مشتری رای عطارد ضمیر فریدون فر کیخسرو سریر قمر برکه اوان
خرام ∴ پرویز بکنت سپهر احتشام مثنوی خسرو جم اقتدار منوچهر جاه ∴ چهره بخاک ره او سوده مهر ∴
ترک فلک بنده فرمان او ∴ هندوی کیوان ز غلامان او ∴ معتکف چرخ ششم روز و شب ∴
خود بجالیش کشاده لب ∴ کلک عطارد ز سر احتشام ∴ نیز ثنایش ننویسد مدام ∴ سیر قمر
تابع فرمان اوست ∴ زهره کنیزی شبستان اوست ∴ ثابت و سیاره برین آستان ∴ یکسر بکجنب
چو ده پیکر میان ∴ جمله حکام بروی زمین ∴ سوده ز اخلاص بپایش جبین ∴ هست وجودش
در درج صدف ∴ دری تابنده ز برج نجف ∴ اسم شریفش ز گهر پاکتر ∴ گشت معاهد آن
گهر مطلع خاک رهش بوسه زد از روی مهر ∴ چون طلب مهر شود از سپهر لطف تا که برد از کرمش
خصم بهر ∴ ظاهر از و شد همه جا صنعه قهر کردگار ∴ دشمن او را بجهان کرد خوار ∴ دید خداوند جهان آن
کردگار جلیل میل دلش نیست بجز سوی لطف ∴ هست جلی فیض وی از روی لطف شاه گشت چو در روی
زمین پادشاه ∴ روی براهش بنهد از مهر ماه عالم نور وشش زد چو بعالم علم ∴ جسم عدم گشت
قرین الم بهاء عزت تاج و شرف گاه ازو ∴ یافت بنا قاعده جاه ازو اسمعیل نام وی از عز و علا
گشت مرا سلک دری بی بها ∴ یافت چو این نظم بنامش نظام ∴ کرد قلم سوی دعایش خرام ∴
تا بود از شعشعه آفتاب ∴ سطح معلای فلک نوریاب ∴ باد ز عدل شه روشن جبین ∴
روی زمین غیرت خلد برین ∴ اهل هنر از کرمش بهره مند ∴ مسند اقبال ز ذاتش بلند ∴
وچون بی شایبه تکلف و سخن وری و غایه تصلف و دعوی گستری از مشاهده صادرات افعال و ملاحظه واردات
احوال این پادشاه دین پناه ستوده خصال واضح و لایح می گردد که در هیچ عصر از اعصار همای همایون بال جاه و جلال
بر سر هیچ تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایه سعادت و اقبال نیفکنده و باز بلند پرواز تایید ایزد متعال بر دوش اقتدار
هیچ دولتمندی کامکار بسان وجود فایض الجودش ننشسته بر ذمه همت هریک از ساحان دنیای زیبای براعت و
ناسخان اوراق حسنای بلاغت واجب و لازم می نماید که در نظم فواید وقایع و نشر مدایح مآثر خدام موکب سپهر احتشام

شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام بتقدیم رسانند تا غایت لطف و نهره کمال عدل و احسان و آیین جهانداری و کشورستانی
و قانون دین پروری و ملک آرایی و رسوم رزم سازی و مخالف گدازی و عادت دشمن سوزی و دوست نوازی آن حضرت
سرافرازی تا دامن روزگار و انقراض ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنا علی هذا این ذره احقر که خود را خوشه
چین اصحاب فضل و هنر می پندارد جزو افراز کتاب افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب
فتوحات پادشاه دین پناه زیب و زینت بخشیده و تحریر غایت عنایت الهی و نهایت موهبت شاهنشاهی
را که شامل این دولت نامتناهی است پیش نهاد همت گردانید امید بکمال کرم جاوید آنکه از رشحات خامه در بار
ریاض اخبار شاه فلک اقتدار بر وجهی نضارت یابد که طاوسان حظایر قدس را هوای تماشای آن از فضای
دماغ سمت انفاذ نگیرد و از لمعات طبع سحر کردار گلزار آثار پادشاه رفیع مقدار اصبور تی طراوت پذیرد که بلبلان
بوستان انس را آتش تمنای آن از ساحت خاطر صفت انطفا پذیرد نظم نگنجد این سخن در طی نامه ∴
بنا شد این تمنا حد خامه ∴ ولی چون یار همت کرد پرواز ∴ ز غیب آمد بگوش هوشم آواز ∴
که کلک گرچه باشد بی بضاعت ∴ ز فیض شاه یابد استطاعت ∴ بظاهر گر قلم باشد درین
کار ∴ سخن گوید بمعنی دولت شاه ∴ از آن رو طایر طبع سخن ساز ∴ سوی این بوستان
آمد بپرواز ∴ چو در ذکر شهنشاهی گهر سفت ∴ نخست از حال آبایش سخن گفت گفتار در بیان شمه از
طلوع نسب همایون پادشاه ربع مسکون آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصه مشرق و مغرب را منور گردانید بخشید
محتاج نیست بشرح مواصل و نسب و کامیابی که فیضان غمام عدل و جودش ریاض امید اباعد و اقارب را نضارت
مستغنی است از ذکر مناقب ابا و عالی حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا جمهور
اشراف و اعیان عجم و عرب سلسله نسب خود را در متون کتب و بطون صحایف مثبت می ساخته اند و نسب عظیم
شان و قدم دودمان ابا و اجداد و بلندمکان رایات افتخار و مباهات می افراخته خامه مشکین عمامه در تبیین سلسله بزرگوار
شاه سپهر اقتدار شروع نمود و صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمه از مناقب و مفاخر این فرقه ستوده آثار
زیب و زینت در افزود بر ضمایر واقفان انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار احفاد کرام مرتضوی مستور و مختفی
نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه به پنج واسطه بحضرت شاه دین پناه ولایت منقبت امامت مرتبت واقف
اسرار ازلی شیخ صفی الحق والحقیقه والدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آن حضرت
بامام هفتم هادی اعالی و اعاظم موسی الکاظم ملحق می شود برین موجب که ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل بن سلطان
حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن قدوه اولیاء آفاق
شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ
الکلام الله بن عوض بن فیروز شاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل

بن محمد بن احمد بن اعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکاظم علیهما السلام و چون تفصیل انساب
و سروری و نسایم کرامت و دین پروری کاظم سلام الله علیه و سادات مجده ثانی مشام ناظران این اوراق را معطر
گردانیده و ساحت ضمیر و اوراق این اخبار را صفت نضارت بخشیده درین مقام بیان پاره‌ای از مکارم آن سیادت نمی‌نماید
درج این صحایف را بزیور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه والانژاد می‌آراید و منه الاعانة و التوفیق

آرایش یافتن صحایف این اوراق بذکر مجملی از احوال ابا الشیخ صفی الدین اسحق علامه علمای عالم و کافه فضلای بنی
آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب حالات موسوی اتفاق دارند و آن زمره کریمه را حایز کمالات صوری
و معنوی و جامع فضایل دینوی و اخروی می‌شمارند لوایح باطن هدایت مظاهر ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را
منفور گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان لمعان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده **نظم**

از ایشان بوده هریک دین پناهی ※ سریر کرمت را پادشاهی ※ چراغ روشن از نور امامت
تابنده برج کرامت ※ فهم من بین اصناف الانام ※ کرام من کرام من کرام ※

لاجرم حاجت بآن نیست که عندلیب قلم در گلزار مفاخر هریک ازین فرقه واجب التعظیم که سلسله نسب همایون پادشاهی بایشان
ایشان منتهی نغمه سرایی نماید اما بنا بر تیمن و تبرک بذکر مجملی از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه
فیروزشاه والا دعا آن قدوه آل رسول الله لسان مقال می‌گشاید **فیروزشاه** بزرگی بود بمکارم اخلاق
و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیه مبارکش لایح
و آثار جلالت و مهتری از بشره همایونش ساطع بوفور تمول و ثروت مشهور و بصفت نیامت و سخاوت موسوم آراسته و
انواع مذکور مواشی و اغنامش لعبه و ثوابت و سیار و غلمان و خدامش زیاده از مرتبه حساب و شمار **نظم**

فلک احتشام هوالی پناه ※ جهان کرم میر فیروزشاه ※ دری بود از درج فرو شرف ※ گلی از
گلستان شاه نجف ※ قمر بوده یک کرده از خوان او ※ جهانی سرفه باحسان او ※

و چنانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین نظام این بزرگ شده فیروزشاه در کنار بیشه جیلان در موضعی که رنگین
است برگزین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام می‌نمود و چون آنجناب از
هاتف غیب ندای ادخلوا الی دار السلام شنود و از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود
فرزند سعادتمندش **عوض** از منزل رنگین کوچ فرموده در قریه اسفرانجان که از جمله مضافات خلخال و محل است ساکن گشت
و در آن مقام بهجت انجام فارغ البال و شادکام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز از جهان گذشت و عوض را پسری بود
خورشید منظر **محمد نام** و آن دری برج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق غایب شد و هرچند خدام امیر عوض در طلبش
بهر طرف شتافتند از شعشعه جمال آفتاب مثالش اثری نیافتند لاجرم در آن دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیده منتسبان خاندان سیادت بگشاد اما بانتظار اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم

نزدکان بود و چون تا بزبان حال در گوش هوش هریک مضمون این مقال زمزمه می‌نمود **بیت**

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور ※ کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور ※

و بعد از انقضاء هفت سال ازین احوال ناگاه آن فرزند
ارجمند بدر خانه پدر بزرگوار پیدا شد جامه عنابی در بر و دستاری سفید بر سر مصحفی جلیل فرموده و زبان معجز بیان
بتلاوت قرآن گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت آشیان بهجت و شادمان از آن جناب کیفیت حال
پرسیدند جواب داد که مرا طایفه از جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام دارند پنهان فرو برده بودند و در این
مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب و تحریص می‌نمودند و آنجناب منتجب تجرع
گشته غاشیه خدمت اطاعت محمد و مراد حقیقی بر دوش گرفته و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان
طریقه فرمان برداری و اطاعتش را آراسته و سید محمد الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان باحیاء سنن سنیه آبا و
اجداد خود می‌پرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمده علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراخت **بیت**

روانش بهشت پر از نور باد ※ در آن زینت آباد مسرور باد ※

صلاح الدین رشید ولد ارشد امیر محمد الحافظ
بود و بعد از فوت پدر در قریه کلخوران اقامت فرموده آن جناب از جمال صوری بهره تمام داشت و همواره زراعت
مشغولی کرده تخم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان می‌کاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید
بسر رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گوهر گردید **قطب الدین** قطب فلک جلالت و دین و دنیاداری
و خورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود و هم در قریه کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجستان
بر اردبیل نقل نموده تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت وراثت امیر قطب الدین یکی از رؤسا
کفار گرجستان با لشکری از دو صنف بی‌ایمان بخیال نهب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت
خیرالانام علیه السلام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمه
علیکم بالسواد الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن
نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و بنفس نفیس نیز در گوشه نشسته بتضرع و زاری از بارگاه کردگار
بی‌نیاز نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربا آنجناب نزدیک بمدخل آن سردابه ایستاده بود کرجیان در اردبیل
دست بقتل و غارت برآورده یکی از ایشان متوجه آن خانه شد و آن جوان در روی آن تخته مروی الحق یعلو ولا
یعلی غالب آمده شمشیر آن کافر مشهور را بقبضه اقتدار در آورده بر حلق شومش کشید و در آن محل کرجی دیگر
که بعضی از همراهانش کیفیت حادثه می‌بردند در روی آن خانه آوردند و آن جوان از آنکه کافران بر حال محل نهانخانه
سراپرده عفت که در زیر زمین بود اطلاع یابند اندیشیده و بگمان آنکه در آن موضع بود نهانخانه را مسدود گردانید
و کلمه توحید بر زبان رانده مستعد بتجرع شربت شهادت بایستاد و در همان لحظه کرجیان بدو رسیده و جوان
خود را کشته دیده و شمشیر انتقام از نیام برکشیدند و رشته حیات آن جوان پسندیده صفات را با نقطاع رسانیدند

بعد از آن امیر قطب الدین از زاویه اختفا شکروار بیرون آمد تا بهر بی از آن بهتر بیدا کند قضا را جمعی از کرجیان با نکبات سته
و شمشیری بر کردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرفی دیگر رفتند و امیر قطب
الدین از غدر تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب
مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهت تفحص حال شهیدان در رسیده بودند بسر وقت امیر قطب الدین رسیدند
و آواز ناله آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیک رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جواب داد
که طناب اوداج بریده شده و زخم علاج پذیرست آنگاه اشارت فرمود تا آنجماعت زخم را بسته او را بدان
خانه زیر زمین رسانیدند و امیر قطب الدین جمال و اطفال را سلامت یافته از جانبین لوازم مجامد آلهی تقدیم رسانیدند
و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر کرجستان از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت و عافیت
مانند خورشید از عقده کسوف بیرون خرامید و همگی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح
مقصور گردانید و در وقت حلول اجل مقدر آن والد صالح را ولی عهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ
صالح در اوقات زندگانی سنن سنیه ابای کرام را احیا نموده چون آن حضرت از سر عازم بهشت عنبر سرشت گشت
پسر فرخنده اخترش امین الدین جبرئیل قایم مقام شد و آن سید زاده بی عدیل در وقت ترقی لبس ثیاب
مخدره را که صبیه صلبیه عمر بارقی بود و از بارقه تمام عنایات ازلی فروغ عفت و طهارت از ناصیه حالش می درخشید بحبله
نکاح خود در آورد و واهب المواهب و العطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدره مستوره که رابعه سجاده زهد
و مریم سراپرده سعادت بود دو دولتی نام داشت پسری عالی گهر کرامت فرمود بیت برآمد آفتاب از اوج برجی
وجودش مظهر اقبال جاوید ؛ آثار تصفیه باطن از ناصیه مجسته مبارکش ظاهر و انوار تزکیه نفس نفیس از مطلع
جبین چنینش با سرامارات هدایت و ارشاد در بشره همایونش هویدا و علامات ولایت و اجتهاد از اسارير میمونش
هویدا نظم گلی بشکفت در باغ هدایت ؛ دری افزود در درج ولایت ؛ جهانی گشت از بویش معطر
ز نورش چشم اختر شد منور ؛ و امین الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته
علم بهجت و شادمانی برافراخت و با نقاذ نذور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت
بالهام هاتف غیب آن فرزند سعادتمند را ابوالفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب گرامی اش را بر صفی الدین اسحق قرار
داد و الحمد لله الواهب للمواهب و العطیا و الصلوة علی محمد خیر البرایا و آله النجبا الاتقیا تزیین این صحیفه بلاغت آیین
از تبیین مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین باتفاق اکابر آفاق ذات حمیدت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از
مشرق ولایت و دین پروری درخشیده و شعشعه ضمیر فیض تاثیرش بسان انوار عنایات آلهی عرصه کون و مکان را
بخشیده گنجینه سینه اش از جواهر علوم لدنی پر و حلوپایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه دایره تصور لآلی کلام هدایت التیامش
زیور گوش هوش عاظم سلاطین و ملوک و غبار اقدام خدامش کحل الجواهر بصر بصیرت اهالی ریاضت و سلوک قبه عرش

ترسای صومعه اش مهبط انوار رحمت ایزد تعالی و عتبه کعبه آسای زاویه اش مطاف طواف معتکفان عالم بالا بر طاق اولی اجنحه
قدسیان و انهای تسبیحاتش همواره در طیران و مشاعل کواکب در ثنای کنبد شریف بقبلویل ملایمش پیوسته فروزان
نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت کشیده اش در مرات
رخسار مهرویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا
بام برکوع و سجود قیام و قعود اشتغال فرموده نظم همه ذکر او در رکوع و سجود ؛ همه فکر او در قیام و قعود
شده چشم ابروی محرابش ؛ چه چشمی که نشناخته خواب را ؛ شبش چشم پر آب در بندگی
بظلمت نهان چشمه زندگی ؛ لب و دیده آن سالک کامیاب ؛ به بسته ز خوردن گشوده ز خواب
شب زنده داری مه بدر بود ؛ همه شب ز قدرش شب قدر بود ؛ قدمگاه او عرش را بوسه گاه
درش بوده فردوس را پناه ؛ گذشته ز هفت آسمان منبرش ؛ نمودار معراج پیغمبرش ؛
گشادی چو گاه فصیح لسان ؛ فشاندی در و لعل بر سامعان ؛ ملک گفته آمین چو کرده دعا ؛
شده حاصلش باز و حاجت روا ؛ و آن منور محراب امامت و کرامت هنوز در مشیمه غیبی بود که بر طبق کلمه کریمه
و اتیناه الحکم صبیا ستاره دست عنایات ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش بر گشود و اوقات خجسته ساعات
مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته در آن اثنا خوابهای عجیب میدید و بازدیاد الطاف آلهی و تضاعف
الطاف نامتناهی امیدوار می گردید از جمله آنکه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است
آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب بر روی مبارک
اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت تیقظ و انتباه بازآمد کیفیت واقعه را با والده ماجده خویش
تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تأمل در جواب جواب داد که ای قرة العین این رؤیا دلالت بر آن
دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که مشرق و مغرب را روشن سازد لاجرم آن جناب خرم و خوشحال
شده و در وقت تحریر این خواب و تعبیر آن سواد اوراق را چنان بخاطر رسید که ظاهرا در آن زمان در عالم خواب
بآن شیخ ولایت مآب نموده بوده اند که از مطلع صلب تو عنقریب آفتابی طالع خواهد گشت که ماه رایت سلطنت او بسان
خورشید تابان پرتو بر عرصه کون و مکان اندازد و فی الواقع حالا حقیقت این معنی مشاهده و محسوس می گردد و حقیقت این دعوی
نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می پیوندد و همچنین منقولست که در اوان صبی شبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی
بلند نشسته است و شمشیری طویل و عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت
که پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید شعالت پس تاج
از سر برداشت و آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز آن تاج را بر سر نهاده آن نور پوشیده
شده و نوبت دیگر بر گرفته کره نیرافروزی آن آفتاب در لمعان آمد و چون این معنی سه نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد

راقم حروف گوید که اگر اوّل صاحب هوش بتعبیر در تعبیر این خواب تأمل نماید معلوم شود که آن شیر کنایه از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا
بوده و آن افسر آفتاب بتاج وهاج و فر همایون آنحضرت اشارت می‌نموده ما احسن ما قیل بیت زهی خوابی که چون تعبیرش تو
باشی ٭ خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی ٭ القصه چون آتش محبت الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت
پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جست و جوی نهاده و بهانهٔ ملاقات برادر خجسته صفات خویش
صلاح الدین رشید که در بلدهٔ شیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر می‌برد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرد و
پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابوعبدالله خفیف نزول فرمود و برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید هر چند
خواست که آنحضرت را بخانه خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش برگشاید التماسش بدرجه اجابت اقتران
نیافت و شیخ هم در آن بقعه بادای وظایف طاعات و عبادات مشغول شده و در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی
و بسیاری از مقربان بارگاه ایزدی رسیده امّا دست ارادت بهیچ یک از آن جماعت نداد و برتر مرتبه خود را از ایشان
برتر دیده آخرالامر نزد امیر عبدالله فارسی که فارس میدان هدایت بود شتافت و شمه از حال خویش عرض کرد امیر عبدالله
رحمه الله آنجناب را گفت که ای عزیز حالا در شرق و غرب عالم بغیر شیخ زاهد گیلانی کسی نیست که ترا مطلوب تواند رسانید
بنا بر علی هذا شیخ اولیا شیراز را وداع فرموده بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر بشرف خدمت والده دریافته بجستجوی
حال شیخ زاهد اشتغال نمود و شیخ زاهد ولد شیخ روشن ضمیر امیر بن بابل بن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و
تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارشاد از سید جمال الدین گیلانی یافته بود و نسبت خرقه سید جمال الدین چنانچه در
صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابوالقاسم جنید بغدادی می‌پیوندد و سلسله مشایخ شیخ جنید قدس سره بامیر
المؤمنین علی بن ابی طالب می‌رسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت
و تعب روزگار گذرانیده از شخصی که او را محمد ابراهیمان می‌گفتند و از اردبیل جهت آوردن برنج بگیلان رفته بود شنید که
شیخ زاهد قدس سره در قریه هلیه کران از توابع گیلان بر سجاده ارشاد متمکن است و شیخ صفی علیه الرحمة من الله
الولی از عشق ملاقات شیخ زاهد بی‌تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما درجه کمال داشت پیاده و تنها متوجه گیلان
گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد رسیده در زاویه شیخ زاهد فرود آمده و بادای نماز و عرض
نیاز مشغول گردید و حال آنکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید با هیچکس از مریدان
و طالبان ملاقات ننماید و پیوسته در ماه رمضان حال آن حضرت برین منوال جاری می‌بود اما چون در آن روز بنور کرامت
از وصول آن قدوه خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آن جوان گلیم
پوش را که در گوشه زاویه نماز می‌گزارد بخلوتخانه خاص من درآور تا آنجا بسر برد و محمد خلیلان بموجب فرموده عمل نمود و
هم در آن ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبیده و بارشاد و تلقین
پرداخته و بدیده بصیرت انوار ولایت در بشره مبارکش مشاهده نمود و بهمگی همت در تربیتش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی

الدین قدس سره قدم در میدان مجاهده و ریاضت نهاده کار بجایی رسانید که در هفت روز یک نوبت افطار می‌کرد و بعد از
مدتی کار بانجامی رسید که در شبانروزی زیاده از یک کرت از جنس ماکول و مشروب چیزی نمی‌چشید و در شب اصلا پهلوی مبارک بر زمین
نمی‌نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهت مطبخ شیخ زاهد بر پشت هیمه می‌کشید چند سال از اکل دسوم و لحوم مجتنب و محترز
می‌بود و در وقت افطار اندک برنجی با گیاهی تناول می‌فرمود لاجرم باندک زمانی بمرتبه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد آنجناب را
بتدریج از آن مجاهدت و ریاضت باز آورده بخوردن گوشت اشارت فرمود و برین قیاس حضرت ولایت پناه
در سایه تربیت شیخ زاهد از درجه بدرجه تصاعد می‌نمود تا صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ
زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی و ارشاد خلایق را بآن حضرت رجوع نمود و یکی
از بنات کرامات خود را که هم نام زهرا علیها السلام بود بحباله نکاحش درآورد و صیت این حکایت از رواة
مولف صفوة الصفا بگوش رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت شیخ صفی را بلند گردانید و بهمگی همت در
علو شان و رفعت مکان آن حضرت کوشید نایره رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته نزد
شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع بشیخ صفی نمایند و او
در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند هر آینه رواج و رونق در خاندان شما نماند پس انسب آنست
که ولد ارشد خود شیخ جمال الدین علی را که بصنوف صوری و معنوی متصف است قایم مقام خود سازند تا ما
همه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم‌زاده خود زنیم و این سلسله از هم گسیخته نگردد شیخ زاهد در جواب
فرمود که ما نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت بر سر شیخ صفی نهاد و زمام
ارباب ارادت را بقبضه درایت او داد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مصراع این کار دولت است
کنون تا کرا رسد ٭ پس فرمود که من همین زمان چنان سازم که بر شما حقیقت این حال ظاهر شود آنگاه
فرمود که خلوت جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی در کدام
مقام است جواب دادند که بر کنار دریاست در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافت است شیخ گفت هر دو را آواز
دهم مشاهده نمایید که کدام یک جواب خواهند داد پس دو سه کرت شیخ جمال الدین علی را ندا کرد و هیچ
جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود و همگنان آواز آنجناب را شنیدند که گفت لبیک و همان
لحظه شیخ صفی الدین قدس سره بخانقاه درآمده شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوت
گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما را شنودم ٭ هر کس که می عشق خورد در بزم شهود ٭ یکدم ز
خیال یار غافل نشود ٭ پیوسته بگوش هوش از هر طرفی ٭ آواز فرح فزای دلدار شنود ٭
آنگاه شیخ زاهد روی بمریدان آورده بر زبان الهام بیان راند که شما را معلوم شد که جمال الدین علی آنقدر
غافل است که با وجود قرب جوار ندای مرا نشنود و صفی آنقدر حاضر که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا بشنود

آمد و صورت این سعادت بواسطه مناسبت معنوی که میان ایشان در ازل واقع بوده او را روی نموده ع · خود آورده از آنجا که جود
برسته · لاجرم آنکاه متجلی گشته بنور فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشته و غاشیه ارادتش بر
دوش گرفته از سر صفا دو دگر گشته و شیخ صفی الدین هم در زمان حیات شیخ زاهد روح الله روحه چهار جهت یافته بار دل
ساخته و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال نمود اما هرگاه که ذوق ملاقات
و شوق دیدار شیخ زاهد بروی غلبه می کرد بگیلان خرامیده شرایط کمال ارادت و اخلاص بتقدیم رسانید و انضمام موجب
عظم شان و علو مکان آن جناب می گردید و احیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف می برد نسبت بانجناب لوازم محبت
و اتحاد بجای می آورد در صفوة الصفا از شیخ صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصه اردبیل را بنور
حضور منور ساخته در زاویه که مسکن من بود نزول فرموده و در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم از دل
در فراز [?] نشسته بوده سر از جیب مراقبه بر آورده گفت که مرغ دل من هرچند بال همت در هوای فضای عالم طیران نمود
جهت توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی می باید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه عمارت
بنائی که آشیانه سینه اش آشیانه طایران عالم بالا باشد و ساحت بارگاهش مطاف طواف سالکان بسیط
بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که فرق انام را بشارع دین قویم و صراط مستقیم دلالت کنی و مقتدای [?] دانی
الله بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی تربیت خلق و خلق را بتو حواله کرده است بیت روی

اهل دل بسوی روی تست · مهبط فیض الهی کوی تست ·

و باید که احتمال مشاق اسفار نموده مردم اقطار
آفاق را بحلقه معرفت در آری و خلفا باطراف امصار فرستاده خود را درین کار معاف و معذور نشماری و اکنون من
امانتی را که از استاد در ارشاد داشتم در قبضه درایت تو نهادم و سر رشته هدایت حضرت رسالت را
بدست تو دادم نظم

چو الطاف الهی شامل تست · ظهور نور عرفان از دل تست ·
کشادم من تو اسرار دین را · نمودم همه کنج یقین را ·

و شیخ زاهد در سنه سبعمائه بموضع سودره که از توابع
شروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادت را که موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خود
طلبیده گفت میخواهم که بیک روز باردبیل روی و روز دیگر صفی را اخبار رسانی و الیوانی این معنی را قبول نموده شیخ
دست مبارک بر پشت و سر و دو رانش فرود آورد و او صبحی از سودره متوجه اردبیل شده ببرکت دست حق
شیخ که باعضایش رسیده بود هشت روزه راه در یک روز طی فرموده نماز دیگر در قریه کلخوران بشرف ملاقات شیخ
صفی فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و آنجناب تهیه اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصباح بر اسب
داشت سوار شده و خضر در رکاب هدایت انتسابش روان گشته نماز خفتن بسودره رسیدند و شیخ صفی الدین
شرف [?] در یافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح متوجه آشیانه عالم قدس است و هر یک از اصحاب
در باب مدفن من موضعی اختیار می نمایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون گیلان

مسکن مالوف حضرت شیخ است جهت مقبره منوره از تمامی مواضع مناسبتر می نماید و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد افتاده
شیخ صفی الدین آنحضرت را [?] گیلان برد و بعد از وصول بچهار ده روز آن سر حلقه ارباب یقین ودیعت حیات
بمتقاضی اجل موعد سپرده و شیخ صفی الدین بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و حظیره مبارکش
تعمیر فرموده عنان انصراف بجانب اردبیل منعطف گردانید و چنانچه شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجاده
هدایت نشسته جهت دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده همگی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور
ساخته باندک زمانی صیت کرامات و خوارق عادات آن سلطان نقبا و سادات در شرق و غرب جهان سمت انتشار
گرفت و از اقطار امصار و بلدان مرتقیان مدارج سعادات روی بدرگاه کعبه اشتباهش آورده از ازدحام خاص و
عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت در صفوة الصفا از خواجه محیی الدین که در سلک اولاد عظام آن مقتدای طوایف
اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان ارباب
ارادت آمده از کس بقیه امامت و کرامت آمده که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و آن
جماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوت نشسته چنان مقرر شده که من در هر شام جهت افطار هر یک از خلوت نشینان
یک نان سرانجام نمایم و در ان ایام هر روز چهار [?] گرده حساب می بایست کرد تا به ایشان وفا کند مصراع وین هنوز از
آفتاب قدر او یک ذره بود ·

و هم در کتاب مذکور مرویست که نوبتی در قریه دارو در زاویه پیر محمد داروی در یک روز
قریب بیست هزار کس بر دست شیخ قدس سره توبه کرده در سلک سایر مریدان انتظام یافته و از مولانا عبد اللطیف
که پیشکار آن مقتدای اهل راز بود روایت است که گفت شبی از آن حضرت شنودم که فرمود مرا اکنون دو هزار مرید
صاحب کمال است که قطع مقام خوف و خطر کرده و بمنزل خیر انجام الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون رسیده
اند و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی مردمی را که از راه برنیق بجهت ارادت متوجه
ملازمت شیخ بودند تعداد می کردم در عرض سه ماه سیزده هزار نفر بشمار آمد و عدد مردمی را که از سایر طرق بدان
شهود بخدمت می شتافتند غیر علام الغیوب کس نمی دانست و برین قیاس زیاده بر سی سال جناب علیه آن قدوه اولاد
خیر البریه مطاف طواف اصحاب مجد و جلال و مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار از آن طایفه
ببرکت انفاس شریفش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان می گشود و چنانچه [?] پیوسته
انوار ولایت ازلی از ناصیه همایون آن مهر سپهر دین پروری بمرتبه لامع و لایح بود که هر که چشم برین جمال خورشید مثال
می افتاد چراغ معرفت در کاشانه دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پایش می نهاد و لوامع حقایق معرفت الهی
و لوایح دقایق موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت مبانیش پیوسته بمثابه طلوع و ظهور می نمود که از فروغ آن زوایای ظلمت
آباد جهان صفت اضائت پذیرفته طالبان را راه وصول بکوی مطلوب نشان میداد و سلاطین عالم هرگاه بصحبت فیض منقبتش
رسیدندی از شکوه ذات امامت صفاتش مجال تکلم مجال داشتندی و خواقین با طبل و علم چون در زاویه اش رسیدندی

پرایه اش را و بافته شدی در پیش خدام ذوی الاحترامش در غایت تواضع و فروتنی نشستندی ∴ در شب تقدیر قرآن
انوار دی ∴ شمع شاهی در سرای فقرا افروخته ∴ علمای فحول قضا در کارگاه کاف و نون ∴ خرقه
فرمانهی بر قامت او دوخته شد ∴ و چون در اکثر بلاد اقالیم سبعه صیت ولایت آن سرور دودمان امامت کیش
و خلقی بی نهایت بواسطه ارشاد آن حضرت و خلفا عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند بنابر اقتضای حوادث
اذا تم امر دنا نقصه ∴ زمان انقضاء ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی بتقارب انجامید و امراض متضاده
که از علاج یکی دیگری صفت ازدیاد پذیرفتی عارض ذات ملایک صفاتش گردید و از آن حضرت مروی است که در ایام ضعف
روزی بزبان الهام بیان گذرانیده که هاتف غیب در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور
است حکیم علی الاطلاق برمن نهاده و ثوابی که جمیع اصحاب امراض را دهند بتو دادند و آن شیخ والانژاد با وجود تراکم
امراض و تراکم اعراض در اوقات ناتوانی از برای نمازی بجدید وضو می فرمود و در وقت قوت ضعف اشارتی بکرد
تا بعضی از نزدیکان او را در قیام و قعود امداد می نمودند و در اوایل ارتحال منصب ولایت عهد ارشاد طوایف
عباد را بولد رشید خود شیخ صدر الملة والدین موسی که نبیره دختری شیخ زاهد بود تفویض فرمود و فرمود که سید
جمال الدین اصفهانی بوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید الخ و در وز علی الدوام تلاوت کلام ملک علام می نمود
و روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه ثلثین و سبعمائه قرب بنصف النهار در غایت بهجت کلمه اسمه گفته طایر روح مقدسش
بجانب حظایر انس پرواز نمود **شعر** ولو کان فی الدنیا شی مخلد ∴ لکان رسول الله فیها مخلدا ∴
وما احد ینجی من الموت سالما ∴ فان المنایا قد اصابت محمدا **بیت** اگر عمر کسی پاینده بودی ∴
نبی حضرت حق زنده بودی ∴ از وقوع این حادثه شامله نایره حزن و الم بر کانون درون اشراف بنی آدم
تافت و از حدوث این واقعه کامله فزع اکبر در عالم اصغر با کمال وجهی سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آن حضرت بجای اشک
خون دل از دیده گشودند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت اندوه و حسرت آن روز تا شب در خاک و خون غلطان بودند صعوبت
آن مصیبت به مثابه بود که زبان قلم کیفیت تحریر آن نتوانست و شدت اندوه آن تفرقت تا آن مرتبه داشت که قلم دو
زبان شرح آن از درج اوراق بیرون نتوانست ساخت **قطعه** از تب غم دل چگونه آرم بزبان ∴ وز درد فراق
چون نمایم اعلان ∴ افسوس که سایه برگرفت از سر خلق ∴ خورشید سپهر سروری و احسان ∴ و چون
صفای فضای ادیم سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر بکدورت تبدیل یافت و پرده ظلمانی شب بکسوت سوگواری کواکب نورانی
گشت سید جمال الدین اصفهانی حسب فرموده آن مقرب بارگاه سبحانی را غسل داد و در وقت ادای واجبات و سنن
آن کار آن حضرت بانگ اشارتی از پهلوی بپهلوی می گردید و در وقتی که می خواستند بنشیند بی آنکه کسی ذات مبارکش را
نگاه دارد می نشست در آن اثنا زبان الهام بیانش گویا شده چون اصحاب گوش فرا داشتند بگوش گفت الله و بار
دیگر فرمود که موسیم یا بلفظی تکلم نمود که کسی فهم نکرد و اصحاب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت

لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیه حضرت ختم المرسلین برآن جنازه مغفرت اندازه نماز گزاردند و در چاشتگاه روز سه
شنبه در روضه مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است بخاکش سپردند از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن
زبده اولاد سید عالم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والده ماجده شیخ صدر الدین است از غایت اندوه و
اضطراب دست بجانب آسمان برآورده گفت الهی بسر سینه شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی که مرا پیش از آنکه پگاه ازین واقعه هایله بگذرد
بجوار مغفرت خود واصل گردان و این مسئلت بعز اجابت رسیده بعد از پنجه روز از آن مصیبت شامله آن مستوره
مستجاب الدعوه وفات یافت **ع** دوست بر دوست رفت و یار بر یار ∴ و هم در آن اوقات شیخ صدر الدین
حظیره منوره والده بزرگوار والاجاه را اتمام فرموده در زیب و زینت آن روضه مقدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در انصار
و الطاف ساحت آن مهبط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام برافراشت **قطعه** برافراخت گردون
پیر ∴ بانگ زنان آسمان و کسر ∴ بی مرقد آن امام زمان ∴ زمین جمع گردید و شد
آسمان ∴ رسانیده آن روضه سر تا به ∴ دو شد کعبه و آسمان گشته ده ∴ و الی یومنا هذا روز بروز
جمعیت و معموری آن حظیره بهشت آیین از بیشتر بیشتر بوقوع می پیوندد و همواره انوار مراحم و عواطف سبحانی بر آن مرقد عالی
محیط بوده انا له عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهرتر می گردد **قطعه** زهی زر و زران روضه دلگشای ∴ نموده
دو صد جام گیتی نمای ∴ در آن گرده ارواح پاکان مقام ∴ که مرغ حرم را کنند احترام
بر آن بام مرغی که از زنده است ∴ یکی روح لقمان پرنده است ∴ سقایی آن مزار عنبر ∴ خضر
بوده الیاس نیز ∴ ملک کرده این آرزو بر سپهر ∴ که روبد درش را بجاروب مهر ∴ والحمد لله
المستحق للحمد والثناء والصلوة علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیاء و عترته البررة الاذکیاء و سلم علیه و علیهم تسلیما
کثیرا کبیرا

اطراف فی ذکر بعض من اخبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر الملة والدین

پس از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زاویه عرش پیرایه تمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و
بر سجاده تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیه طلب را از سرچشمه باطن فیاض سیراب ساخت **نظم** بگستر
شیخ معارف پناه ∴ بساط ارشاد در خانقاه ∴ نشسته در مجلس سالکان ∴ همه ملک توحید
را مالکان ∴ براه هدایت نفس رانده ∴ بتکمیل ناقص نفس رانده ∴ در صفوة الصفا مسطور است
که در آن روز که شیخ زاهد روح الله روحه صبیه صفیه خود بی بی فاطمه را بحباله نکاح شیخ صفی الدین قدس سره در می
آورد در اثنا مجلس عقد برخاست و باز نشست بعضی مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب داد که فرزندی
که صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهد شد برمن عرض کردند بتعظیم آن فرزند صاحب کمال که قایم مقام من و صفی خواهد بود
برخاستم و چون شیخ صدر الدین موسی عرصه عالم را بنور وجود همایون بیاراست و لوامع رشد و رشاد از ناصیه حالش
لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه جهت اکرامش قیام نمود صدر الدین

است و هم در کتاب مذکور مزبور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را اطول و دیگری را الارق گویند و در قدیم الایام میان
آن دو قریه پیوسته سواد نزاع و هیجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس الله سره العزیز زلال موعظت و نصیحت
آنحضرت نایره خصومت ایشان تسکین یافت و بعد از انتقال آن قدوه اهل کمال کرت دیگر مردم تول در مقام جنگ و جدال
آمده یعقوب نامی را سردار خود کردانیدند و لشکر بالارق کشیده الارقیان بنابر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن
گردیدند و در آن اوقات پیره ذکریا که در سلک خلفاء شیخ قدس سره انتظام داشت شبی آنحضرت را در عالم رؤیا دید
شنود که می فرماید که صدرالدین را بگوی که دو مرد سفید ریش را نزد تولیان فرستد که ایشانرا پند داده از محاربه الارقیان
منع نمایند اگر آن سخن را قبول کنند فبها والا من دانم که با ایشان چه باید کرد و پیره ذکریا صباح بملازمت شیخ صدرالدین
رفته پیش از آنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد آن افتخار سالکان مسالک زهد و کرامت روی بدو آورده گفت که
پیره احمد بقالی و حاجی یحیی بزاز که مرد و سفید ریش اند بنصیحت نزد تولیان روند اگر ترک مقاتله دهند فهو المطلوب
والا حضرت شیخ داند آنگاه دو پیر عزیز نزد تولیان رفته اما سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و الارقیان از مصالحه مأیوس
گشته بجد هرچه تمامتر آغاز جنگ کردند و بامداد روحانیت شیخ صفی الدین و یمن همت عالی نهمت شیخ صدرالدین
قدس سرهما غالب آمده بسیاری از تولیان را به تیغ بیدریغ گذرانیدند و بقیة السیف منهزم شده چون از ایشان سبب
انهزام پرسیدند گفتند که در حین اشتعال آتش قتال سواری سبزپوش که بر اسبی نور سوار بود و نیزه در دست داشت از
طرف الارقیان متوجه ما گشت و از مهابت او دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی گریز آوردیم **بیت**

باهل دل هر آنکس بر ستیزد ** اگر کوهی بود از هم بریزد **

ثبوت پیوسته که ملک اشرف چوبانی در
اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدرالدین لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه بشرف ملاقات
آنحضرت مشرف می گشت پای مبارکش را بلب ادب می بوسید اما در اواخر بواسطه شرارت نفس عنید و وفاق
اهل غش و نفاق منشوق ساخت و آن مرشد اکابر آفاق را به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و باطنا در
مقام اطفاء شمع شبستان ولایت شد و زهری جانستان بیکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند و آن معنی
بر رای حقایق نمای خدام محترم علیه بوضوح انجامیده غبار نقار میان الجانبین در هیجان آمد و ملک اشرف اولاد شاه
نجف را در تبریز توقیف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد و در آن وقت یکی از نزدیکان او شیخ صفی الدین را
شبی در واقعه دید که عصایی در دست مبارک گرفته و در غایت غضب با اشرف می گوید که فرزند مرا چرا درین شهر بازداشته
من ملک آذربایجان را بتو می توانم داد و تو یک پسر مرا نمی توانی داد و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن محبوس مرا
آنست که میخواهم بصحبت شریفش چنین و بزرگ چو بهم و شیخ بار دیگر می گفت که او را رها کن تا بمنزل خود رود و سه نوبت این
سخن را اعاده فرمود پس آن عصا را بر دیوار زد چنانچه از سقف تا قاعده شکافته گشت و ملک اشرف در لرزه افتاده
سر در قدم شیخ نهاد و زبان اعتذار برگشاد و شیخ می گفت که راست می گویی و او می گفت بلی آنگاه شیخ بهمان عصا

اشارت به دیوار کرده تا بدستور اول درست شد و آغاز رفتن کرده میفرمود که اگر فرزند مرا رها کردی فهو المرام والا من دانم که بچه کرد
و صباح آن محرم کیفیت واقعه را بر سبیل راستی با ملک اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شده و در خلوتی شیخ صدر
الدین را طلبیده عذرخواهی نمود و رخصت فرمود و آنحضرت قرین صحت و عافیت باردبیل تشریف حضور ارزانی داشته
بدستور استمرار همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون چند ماه برین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال
و فساد در خاطر شوم اشرف گشت و ارغون شاه نامی را جهت طلب شیخ صدرالدین موسی بجانب اردبیل فرستاد و آن
قبله اصحاب رشد و ارشاد بعد از اطلاع بر ما فی الضمیر اشرف پیش از رسیدن ارغون شاه روضه مقدسه را وداع
نموده بطرف گیلان نهضت فرمود و ملک اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل
متعاقب و متواتر نزد خدام عالیمقامش فرستاد و بزبان نیاز و اعتذار پیغام داد که مناسب آنست که آن برگزیده ایزد
جلیل بخطه اردبیل باز آیند و در مستقر کرامت و امامت نشسته بقاعده معهوده ابواب هدایت و ارشاد بر روی روزگار
فرق عباد بگشایند که ازین مخلص صافی ضمیر غیر از نیازمندی و ارادت امری که موجب توزع خاطر فیض مآثر باشد بتقدیم
نخواهد رسید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن سرحلقه اهل ضلال بر رای حقایق نمای ظاهر بود بران سخنان اعتماد
ننمود و هم در آن دیار اوقات خجسته آثار باصناف طاعات و عبادات می گذرانید تا زمانی که ایزد سبحانه و تعالی
آن شدت را بالفرج تبدیل داده و دستکام بطرف مسکن مألوف مراجعت فرمود و در آن اوان که بواسطه غیبت شیخ
صدرالدین از اردبیل سلک جمعیت خلفا و درویشان پریشان گشته بود گاهی بعضی از آن طایفه را در باب صالحه بجهت
دفع اعدا خاندان ولایت امیدوار می گردانیدند از جمله آنکه شبی مولانا یوسف بریقی شیخ صفی الدین را بخواب دید
که با لشکری عظیم که همه را بر دست دارد ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه می گریزند و از آنحضرت پرسید که این
مردم که می گریزند کدام طایفه اند جواب داد که طایفه اند که با من و اولاد من مخالفت می ورزیدند همه را بتایید ایزدی تعالی
آواره کردم و مزقناهم کل ممزق و هم در آن اوقات بروجهی که در جزو اول ازین مجلد مذکور گشت جانی بیک خان لشکر
ببلاد آذربایجان کشید و چون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدرالدین فرستاد و التماس
ملاقات فرمود و شیخ از گیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر سرپنجه تقدیر شده بود بمقصد
رسید و جانی بیک خان آن زبده خاندان شاه مردان را تعظیم و احترام تمام کرده لوازم حسن ارادت و صفای
عقیدت بتقدیم رسانید توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا مؤلف اوست گوید که در آن ایام که شیخ صدرالدین
موسی در اردوی جانی بیک خان تشریف داشت روزی مرا بر در خیمه که محبس ملک اشرف بود گذر افتاد و او بنفس خویش
مرا آواز داده ابواب اعتذار و استغفار برگشاده بزبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت نمود و روی مذلت
بر زمین انداخت آلان وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین و من از پیش او بخیمه باز گشته آنچه دیده بودم و
شنیده معروض داشتم شیخ صدرالدین از غایت صفوت و نهایت رحمت و انسانیت قصد کرد که ملتمس اشرف را

قتلی بقبول مقرون نماید و زنه جانی بیک خان فسخ زبان بشفاعتش بگشاید اما جمعی از مشایخ اسلام که بر واجب الاحترام که در خدمت
آنحضرت بودند تجویز این معنی ننمودند و مضمون این بیت را که بیت ترحم بر پلنگ تیز دندان ❊ ستمکاری بود بر گوسفندان
عرض فرمودند بنابران شیخ عالیشان بر طبق کلمه الخیر فیما صنع الله زمام اختیار آن کار را بقبضه ارادت فاعل مختار بازگذاشت
و من یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و هم در آن ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه بود
بتیغ سیاست جانی بیک خان درخت هستی اشرف از پای در آمد و شیخ صدر الدین در غایت عزت و حشمت مستقر
هدایت و کرامت خرامیده لوامع انوار باطن خجسته میامنش بار دیگر خطه اردبیل را نضارت داده آنحضرت به ستود
پدر بزرگوار خویش بلوازم امر دین پروری قیام می نمود تا وقتی که از دار ملال ارتحال فرموده در ایام مرض نهال گلزار امامت و
شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشدش بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت
نثار روزگارش گردانیده علاوه ارشاد فرق عباد در گردنش انداخت بیت شود آنگهی عزم دار السلام ❊
پسر شد بجایش پناه کرام شیخ خواجه علی قدس سره چون بحکم وصیت قایم مقام والد بزرگوار گشت نهال قامت
با استقامتش بر جویبار ارشاد و هدایت سر کشیده بر جنت از سدره المنتهی در گذشت بیت چو سنبل اجل رخت
سرو کهن ❊ سرافراخت سرو نو از سر وبن ❊ اگر صبح فرخنده فرشد نهان ❊ منور شد از
آفتابش جهان ❊ و شیخ خواجه علی در اوقات زندگانی بر طبق آیت هدایت نمای و لله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا عازم گزاردن حج اسلام و راغب طواف عتبات اجداد عظام شده پسر پاکیزه گوهر
خویش شیخ ابراهیم را بر مسند شرع پروری متمکن گردانید و با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم
محترم و من دخله کان آمنا گردید نظم کرانمایه شیخ توکل نهاد ❊ قدم در طریق توکل نهاد ❊ دل و دیده روشن
پر از نور حضور ❊ بیابان امان دیده دریای نور ❊ و بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن سامی
ستوده ماثر مطاقت شده از عقب روان گشت بیت فراق پدر در دلش کار کرد ❊ تمنای آن راه دشوار
کرد ❊ و در غایت استعجال طی مسافت فرموده در مکه معظمه با یکبار دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار
فرزند سعادتمند روشن کرده پدر و پسر در مرافقت یکدیگر اداء مناسک حج پرداختند و بشرف طواف روضه مقدسه
نبویه علیه و آله تحف الصلوة والتحیه مشرف گشته عنان مراجعت معطوف ساختند و در اثنای راه شیخ خواجه علی
مریض شده سفر آخرت اختیار فرموده منصب ولایت بعهده الشیخ ابراهیم تفویض کرده ازین مرحله ناپایدار به
جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود شیخ ابراهیم بعد از رحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن
ملال طی منازل و قطع مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت و بآیین آباء هدایت قرین بر سجاده تقویت شریعت خاتم النبیین
نشسته فروغ انوار باطنش بر صفحات احوال اهل سلوک تافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت
بر دوش کشیده گوش هوش را بحلقه ارادتش زینت داده زبان حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند رباعی

ای بوده ز رفتنت دل از غصه دو نیم ❊ از آمدنت فرح بجان گشته مقیم ❊ صد شکر که شد مشرف این طرف و مقام
چون کعبه بیمن مقدم ابراهیم ❊ و چون آن دوحه چمن امامت ثمره علم عزیمت بصوب ریاض جنت نهاد رایت
منصب خلافت و منصب ولایت بر آب ستوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت مثنوی چو شد بر ضمیر بزرگش
عیان ❊ که باید شدن جانب قدسیان ❊ ز دستور آباء خود یاد کرد ❊ پسر را بالطاف دلشاد
کرد ❊ نشان امامت بنامش نگاشت ❊ بدو داد لقبی که در دست داشت سلطان جنید همای بود همایون
فر در هوای فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث
ایمن غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت آلهی و ضمیر خورشید تنویرش مطلع انوار حقایق نامتناهی
نظم قوی باطن از دانش معنوی ❊ روان نیز از علم ظاهر قوی ❊ پر از نور عرفان دل آگهش ❊ سر
عارفان گشته خاک رهش ❊ شعله انوار ارشادش خرمن طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهده
می گداخت و اکسیر صحبت بارشد ورشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیکدم مثال طلاء دهدهی تمام عیار می ساخت
لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم باستان آن منظور لطف و کرم شتافته روی نیاز بر خاک ارادت سودند و دست اخلاص
در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات نمودند بیت بفیض ازل گرد سلطان جنید
بسی کس ز اصحاب اقبال صید ❊ چو آهن ربا هر کجا میرسید ❊ دل خلق را سوی خود میکشید
حسینی نسب بود و حیدر سیر ❊ مریدش شدی هر دمی بیشتر ❊ و ازدحام خاص و عام در سده
سنیه آن ملاذ اهل اسلام بجایی رسید که میرزا جهانشاه که در آن زمان فرمان فرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال
خود متوهم شده بنابران فرمان داد که آنحضرت در خطه اردبیل توطن ننماید و از مسکن مالوف عزم سفر کرده بهر طرف
خواهد توجه فرماید نظم جهانشاه را در دل آمد هراس ❊ که بسیار شاهانه دید بی اساس ❊ ز رخش از
دیار خودش عذر خواست ❊ که با هم دو مهر نایند راست ❊ و سلطان جنید از اردبیل با بسیاری از اهل ارادت
طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیار بکر نهضت فرمود و چون حصن کیفا که بحسن کیف اشتهار یافته از یمن مقدم
همایونش عزت افزایی گنبد گردون شد ابو النصر حسن بیک که در آن زمان فرمان فرمای دیار بکر بود و نسبت با
میرزا جهانشاه در طریق خلاف و نزاع سلوک می نمود از وصول سرخیل ارباب قبول بتهیج و مسرور گردیده و بحصول مقاصد
صوری و معنوی امیدوار شده طریقه حسن ارادت بتقدیم رسانیده خواهر پاکیزه گوهر خود را که درة التاج
صدف شهریاری و ستاره اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داد و از
سرچشمه باطن خجسته میامنش استفاضه زلال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی برگشاد نظم حسن بیک
از کمال حسن اخلاص ❊ فرستادش بخلوتخانه خاص ❊ سمنبر دختری صاحب جمالی ❊ زلیخا صورتی
مریم خصالی ❊ باسم و رسم مانند خدیجه ❊ بعفت همچو فرزند خدیجه ❊ و سلطان جنید با آن صاحبه

بلقیس مرتبه چند گاه در حسن کنف عزت و احترام اوقات میمنت انجام بگذرانید بعد از آن مقتضای حب الوطن من الایمان متوجه اردبیل گشته کرت دیگر صلال افضال بر مفارق مجاوران شکسته بال مبسوط گردانید چون جهانشاه میرزا از مراجعت خدام عالیمقام در غایت ابهت و احتشام خبر یافت بواسطه وصلت آنحضرت با امیر حسن بیک توهمش از پیشتر بیشتر شد و نایره کانون دو دلش برافروخت و همگی همت قاصره بر استیصال نهال جاه و جلال آن مرکز دایره هدایت و اقبال گماشته گاهی در صدد اخراجش بود و احیانا خیال اخذ و قتل در خاطر شامت مآثرش خطور می‌نمود و این معنی نزد سلطان جنید ظاهر گشته انوار غیرت از ضمیر مهر تنویرش زبانه کشید و از غایت حمیت جهانبانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانید خواص اصحاب و کرام احباب را طلب فرموده درین باب طرح مشورت در میان انداخت و آن طایفه را در دفع فتنه باغیه با خود متفق گردانید و جهت اجتماع ارباب ارادت قاصدان با اطراف بلدان روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد جرار همه جوشن پوش و نیزه گزار بموکب هدایت آثار پیوسته و زبان با اظهار نیاز گشاده دل در مقابله و مقاتله اعدا دو دمان ولایت لب شد و سلطان جنید شاهباز همت در هوای صید ملک شروان پرواز داده باستظهار آن سپاه عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داد و امیر خلیل الله که در آن وقت شروان شاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکری بحر جوش رعد خروش روی بطرف آنحضرت نهاد نظم چو دانست شروان شه کینه کوش ❊ که دریای فتنه درآمد بجوش ❊ روان گشت با لشکر رزمگاه ❊ که گیرد سر راه دریا چو کوه ❊ در منزل آن دو سپاه جنگجوی بهم رسیدند و دو دریا بر یکدیگر دست نیزه و خنجر برده صف برکشیدند بیت ز یک سو کشیدند صوفیه صف ❊ دلیران شروان ز دیگر طرف ❊ برآمد فغان نفیر و خروش ❊ درآمد دو دریای آهن بجوش ❊ از جولان ستوران غبار میدان در بیچان آمده از اوج آسمان درگذشت و از غریو جنگ اوران زلزله در زمین و زمان افتاده گوش گردون از گشت نیزه خطی خط فنا بر صحیفه حال پر دلان کشید و شمشیر مصری مصر بدن مردان صف شکن را غرقه بخون گردانید شعله پیکان آبدار خرمن پندار نامجویان می‌سوخت و زبان سنان ثعبان کردار در سر زنش تیز شده اسباب کین می‌اندوخت نظم دو لشکر بهم در خروش آمدند ❊ دو دریای خونین بجوش آمدند ❊ یکی را در افتاد از سر کلاه ❊ دگر را سر افتاد بر خاک راه ❊ چنان شعله فتنه بالا گرفت ❊ که آتش در این چرخ والا گرفت ❊ و چون دمیدن صبح سلطنت صفوی و شکفتن غنچه مراد دودمان مصطفوی را هنوز مهلتی مقدر بود در آن معرکه صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه ننمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید مثنوی ز بیداد گردون ناسازگار ❊ گرفتار شد آن جهانبان به کار ❊ بشمشیر خونریز و ارباب شین ❊ شهادت نصیب آمدش چون حسین ❊ روان گشت سوی بهشت برین ❊ شدش حیدر بر هنر جانشین سلطان حیدر زیب سپهر سیادت و سروری و شجره گلشن امامت و دین پروری بود شعشعه

خاطر خورشید نشانش نضارت بخش ریاض امید اهل عالم و ظل ظلیل عاطفت و احسانش سایه گستر مفارق اعاظم و اشراف بنی آدم جبلت بی همتش بر احیای سنت سنیه و متابعت شیمه رضیه آبا و اجداد و بزرگوار مفطور و انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیه همایونش در کمال بروز و ظهور نظم مغز ملک و ملت شاه حیدر ❊ ولایت انتساب شاه حیدر ❊ سپهر معرفت را بود ماهی ❊ بمحراب امامت دین پناهی ❊ چو شمس روشن ز انوار حقیقت ❊ ز نور رایش ظاهر آثار طریقت ❊ و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزاده امیر حسن بیک بود لاجرم سجاده امامت و دین داری و سریر سلطنت و شهریاری را لایق و سزاوار می‌نمود بیت برافروخته از هدایت چراغ ❊ در اندیشه پادشاهی و داغ ❊ بهم جمع درویشی و شاهیش ❊ ز شاهی و درویشی آگاهیش ❊ و سلطان حیدر گاهی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک می‌نهاد و هر کس دست ارادت در دامن دولتش می‌آویخت از همان جنس قلندری بوی می‌داد و آنحضرت پیوسته و فور شوکت ارباب غزو و جهاد را مطمح نظر همت داشته با طایفه از مجاهدان دین و زمره از اصحاب معرفت و یقین که بواسطه تاج قرمزی بقزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این نام بر خدام آن خاندان باقی مانده رایت مقاتله کفار می‌افراخت و بقوت بازوی حیدری و حدت شمشیر دین پروری قلع و استیصال نهال ظلم و ضلال را پیش نهاد همت گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون می‌ساخت و چون امیر حسن بیک بر میرزا جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابو سعید گورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیله حسن عقیدت و اخلاصی که نسبت بآن دودمان عظیم الشان داشت صبیه صلبیه خود را که علیا حلیمه بیگی آغا را که رابعه سجاده عفت و بلقیس سراپرده خلافت بود در سلک ازدواج سلطان حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی در ازدیاد نهاد و سلطان حیدر را از آن مشتری ماهیت ناهید سیما سه پسر عالی گهر که هر یک درج ولایت را دری نوربخش و برج خلافت را آفتابی درخشان بود تولد نمود و خلاصه آن اولاد کرامت نژاد پادشاهی است که دست عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت مشرق و مغرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش برگشود ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق آسمان شبستان دودمان مصطفوی و روشن شدن شبستان مراد سلطان حیدر از شمع رخسار نقاوه خاندان صفوی بر مرآت ضمایر مهر تنویر صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که مشیت واهب المواهب و العطایا الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا هرگاه با بقای ذکر جمیل خلیل خلقی تعلق گیرد افق امید او را مطلع خورشید طلعت اسمعیل نیتی گرداند که ساکنان سپهر خضرا از پرتو رای عالی آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بسیط غبرا در ظلال عدالت هدایت مآثرش از تاب آفتاب ظلم و ظلال پناه سایه بنا علی هذا صدرنشینان بارگاه اصطفا بزبان مناجات از درگاه ایزد تعالی مسئلت فرزندی دولتمند می‌نمودند و دعای ایشان بشرف اجابت قران یافته بشارت حصول مقصود می‌شنودند

کما قال عز من قائل حکایة عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و آنکه جامع اسباب سیادت صوری و معنوی
سلطان حیدر الصفوی چند ولد رشید صاحب تایید داشت اما چون بدیده بصیرت انوار ارتقاء درجه علیه افتدار از ناصیه
حال هیچ یک از آن دراری اوج نامداری مشاهده نمینمود همواره خاطر فیض مآثرش متوجه آن می بود که بخشنده
بی منت روضه امید او را بدوحه برومند که اغصان طوبی نشان سایه لطف و احسان بر مفارق عالمیان تواند گسترد
پیرایه دهد تا آنکه بتاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از مهد علیا و ستر عظمی حلیمه بیگی آغا
که بمقتضای سرشت عزا در عقد ازدواج آن قدوه اولاد خیرالبرایا انتظام داشت پسری تولد کرد که مضمون همایون فتیمنشأ
لما بشرا سویا وصف الحالش بوده بخوانی بهجت افزای ماهذا بشرا ان هذا الا ملک کریم جمال یوسف شمایلش را
تعریفی بیانی می نمود **نظم** درخشید اختری از اوج شاهی ∴ ز رویش لامع انوار الهی ∴ گلی بشکفت در
باغ امامت ∴ که فایح شد از و عطر کرامت ∴ برآمد آفتابی فایض النور ∴ که شد در پرتوش خورشید مستور
بلکه از غایت موهبت الهی که در همه حال شامل ذریت حضرت رسالت پناهی است بر سپهر دولت لایزال نیری از لمعان
آمد که فضای عالم خاک را رشک افزای طارم افلاک کرد و اثر بشارت و نضارت گلزار خلافت بگوش هوش جهان و جهانیان شاه
تحت لولاک رسانید **مثنوی** تعالی الله زهی خورشید انور ∴ نتابد آفتاب از ذره کمتر ∴
چو از اوج ولادت گشت طالع ∴ چنان نوری ز رویش بود لامع ∴ که شرق و غرب عالم گشت روشن
چو در فصل بهاران صحن گلشن ∴ و مشام جان سلطان حیدر از شمایم اقبال آن شکوفه بوستان کامرانی معطر
گشته اسم همایونش را ابراهیم قرار داد و بلوازم ستایش و ثنا بی منت قیام نموده بزبان حال و قال کلام
معجز نظام الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل بگشاد و هم در آن اوان که صبح زندگانی آن سرو ریاض جهانبانی از شرق
آمال و امانی و دمیدن آغاز نهاد و لمعان تباشیر اجلالش مبرهن می نمود و با آنکه غنقرب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده
عرصه هفت اقلیم را در حیز تسخیر خواهد کشید و هنوز آن تازه نهال گلشن خلافت و استقلال در مبادی ایام نشو و نما بود
که حضرت اوراق اخلاقش دلالت بر آن می کرد که علی اسرع الحال سایه سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق مبسوط خواهد
گردانید **نظم** همانا هم که خورشید گردد عیان ∴ بگیرد جهان را کران تا کران ∴ همانا هم که گل بر فروزد
بباغ ∴ شود نکهتش عطر بخش دماغ ∴ و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانست که آن مولود عاقبت محمود
حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت بر تربیتش مقصور ساخت و منصب ولایت
عهد را بنام مجسته فرجامش رقم زده از روی جمعیت خاطر بجای سنن سنیه آبا و اجداد پرداخت اما پیش از آنکه ثمره
شجره امنیتش از عهد طفولیت قدم بر ساحت سن صبی نهد بنیت جهاد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکه قتال
از کف ساقی اجل جام خیرانجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی اکنون به وجه مناسب
چنان می نماید که قلم ستوده ارقام بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قویونلو زبان بگشاید بعد از آن صحایف روزگار را

بشرح کیفیت ظهور و جهانگیری شاه عالم پناه بیاراید جهت آنکه اول چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن
پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آن سالکان طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند
که بحث کیفیت وقایع و حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسله سخن بیکبار ارتباط یافته از اخباری که موقوف علیه بیان
ظهور دولت شاهی است قضیه مبهم نماند دیگر آنکه نزد مستخبران اخبار عالم با پایدار صورت آمیختن بر منصه اظهار جلوه گر شود
که مادامی که آن پادشاهان گیتی ستان نسبت باین دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز
اعلام دولت و اقبال ایشان صفت ارتفاع می گرفت و چون لباس حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل
دادند باندک زمانی بنای سلطنتی بدان متانت بصرصر بی نیازی منهدم یافته سمت هبا منثورا پذیرفت قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء **ذکر سلطنت مظفر آثار امن و امان ابوالنصر حسن بیگ
بن علی بیگ بن امیر قرا عثمان** انوار رقام عنبرین ختام بوقایع نگاران این مجلد مشام اهالی فهم و خرد به شمایم این حکایت معطر
می کرداند که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحب قرانی امیر تیمور گورکان دولت ارشد آنحضرت مرخص سلطان
بایالت بعضی از ولایات دیار بکر سرافراز بوده اوقات مجسته ساعات بکام دل می گذرانید و چون آن امیر دوست نواز
دشمن گداز عازم ریاض جنتی گردید پسر فرخنده اخترش علی بیگ قایم مقام پدر بزرگوار گشته چندگاه جناح عدل و احسان
بر مفارق فرقا استان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیگ ثمره شجره زندگانیش مسند السلطنة و الخلافة ابوالنصر حسن بیگ
بر مسند دولت و کامرانی تکیه زده نسبت بامیر جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و فارس و کرمان
فرمان فرما بود در طریق خلاف سلوک نموده مدتها پس الجانبین سواد نزاع و هیجان داشت تا بموجبی که سابقاً مذکور گشت سر
پنجه اقتدار امیر حسن بیگ بساط حیات جهانشاه را در نوشت و هم در آن سال پادشاه خراسان میرزا سلطان ابوسعید
گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شده در وجهی که پرتو ارتسام یافته آن نافه بهم او
نیز نکهت دولت امیر حسن بیگ فیض یافت آنگاه تمامی ولایات ایران و آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس
و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آن ستیده نوع و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش
اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورده مهمات طبقات انام در سلک نظام سمت انتظام پذیرفت **مثنوی** حسن بیگ
چون عدل بنیاد کرد ∴ بخلق حسن خلق را شاد کرد ∴ بفضل ازل بود آن سرفراز ∴ موافق نواز و
مخالف گداز ∴ کرم بود رسم دل روشنش ∴ بغیر عدالت نبودی فنش ∴ ممالک بدوران او شد آباد
بود ∴ رعیت ز بیدادی آزاد بود ∴ مزارع ندیدی محاسن بخواب ∴ نبودی ز توجه اندر کتاب
باقبال او مردم آزادیی ∴ ندیدی ز عمال بازاریی ∴ و حسن بیگ را نسبت بدودمان عالیشان شیخ
صفی الدین علیه الرحمة و الرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود بنا بر آن چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه گوهر خویش خدیجه
بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خود حلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدر عقد فرمود و بواسطه این مواصلت میزان شان

وبین همت آن دو منقبت ای عبد مکان روز بروز سواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دولت و اقبال صفت تزاید
و التضاعف می گرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی در رسید و ایام حیات مقدر بسر رسید اختتام پذیرفت و آن حادثه هایله در شهور
سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه واقع بود و نعشش بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنه تبریز مدفون شد خواجه شمس الدین
محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه مجد الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرای امیر حسن
بیک انتظام داشتند و بنابر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انام می کاشتند و
امیر حسن بیک را هشت پسر بود بدین موجب اغرلو محمد مقصود بیک زینل بیک خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا
مسیح میرزا و ازین جمله زینل بیک و اغرلو محمد و زینل بیک و مقصود بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و حال و مآل چهار
پسر دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و از اهل تألیف و تصنیف **مولانا ابوبکر طهرانی** مصاحب
امیر حسن بیک بود و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را تألیف نمود و چون آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر رسید
تفصیل جهانداری پادشاه عدالت نهاد را در سلک تحریر منتظم گشت

ذکر حکومت سلطان خلیل که اکبر اولاد امیر حسن بیک بود و بیان محاربتی که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود

سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار
در مملکت فارس بفرمان فرمایی اشتغال داشت و در اواخر اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بنابر طلب مراد ارکان
دولت رایت عزیمت بصوب تبریز برافراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری
نهاد و بضبط و ربط مهام سلطنت پرداخته ایالت ولایت دیار بکر را ببرادر ارشد خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل
بواسطه بخل و خست و سوء تدبیر و عدم مروت که صیتی از عهده دارایی رعیت و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم اکثر
اعیان امرا و لشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته بملازمت یعقوب میرزا مایل گشتند یعقوب میرزا اظهار مخالفت
برادر اظهار کرده با سپاه بسیار سراسر جوشن پوش و خنجر گذار از دیار بکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود
نبرد قاصد معرکه پیکار و خونریز شده علم نهضت مرتفع گردانید در حدود ... خوی آن دو پادشاه جنگ جوی بهم رسیدند
و دلیران جانبین دست باستعمال آلت قتال برده گرد نبرد باوج فلک تیزگرد رسانیدند پس از کشش و کوشش
فراوان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاده
نهال اقبال شش ماهه او مستاصل گردید بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنا بمشیت حضرت علام الغیوب

چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه نبرد قتیل گشت تمامی امرا و نوینان آذربایجان
بسلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده رایت عظمتش از فرق فرقدین درگذشت یوسف میرزا و مسیح میرزا متابعت برادر بزرگ
اختیار کردند و دست مبایعت بهم داده شرط ملازمت بجای آوردند و یعقوب میرزا بر تخت دولت و حشمت نشسته باستمالت
... عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف ساخت و در آن بلده فاخره بر اورنگ فرمانفرمایی تکیه زده چنانچه بایه و شایسته
خلایق پرداخت و بدستور پدر عظیم خویش در تشیید قواعد رعیت پروری سعی موفور نمود و در تقویت شریعت غرا کوشید

جهت سادات و قضات و علما سیورغالات مقرر فرمود و قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی ولد خواجه شکر الله وزیر را که استاد شاه بود
بمعالی منصب صدارت و حکومت امور شرعیه منصوب گردانید بکمال انجذاب را در مهمات امور ملک و مال دخل داده رایت جاه
و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سرانجام تمامی مهام سرکار سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود که خواهر
زاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخته ابواب انواع اصطناع بر روی
روزگارش برگشود از غایت عنایت او را اجازت داد که در پهلوی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون برقم ختم توقیع
حکم نمود که مادام که نشان بآن توقیع موقع نشود هیچکس مضمونش را انقیاد ننماید منصب امارت و کارسازی سپاه و رعیت
خلیل موصلو و سلیمان بیک قرار یافت و انوار مرحمت و کرمش از مطلع گستر نوازی طالع شده بر وجنات احوال سایر مقربان
و اهل جهان تافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت و جمال حالش بحلیه دیانت متحلی بوده پیوسته نقش جواهر
بالواح ضمایر می نگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی منع می نمود و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچکس
نیندیشیده همواره زبان بنصیحت همگنان می گشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله مسموع افتاده که
از نزد سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان بجهت رعایت ابهت
و حشمت آراسته و کله زر دوزی پوشیده و بر سریر سلطنت نشسته آن طایفه را بار داد چون هر کس در محل خویش قرار
گرفت قاضی عیسی بمجلس درآمده و پادشاه را در آن لباس دیده پیش رفت و گفت کسوت زر دوزی بر مردان حرام است
آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن کله را از کف یعقوب میرزا برگرفت و فرجی الفت خود زنگ درو
پوشانید و پادشاه طریقه اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب بی محل قاضی متغیر نگشت و برین قیاس آن صدر
عالی قدر پیوسته شهریار دوراقتدار را از ارتکاب اموری که مخالف شرع بود منع می نمود و باقامت خیرات و اشاعت
مبرات ترغیب و تحریص می نمود اما شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و حدت ذهن
اتصاف داشت و در سرانجام امور ملکی و مالی غایت معدلت بجای آورده در زمین دل رعایا تخم عاطفت و احسان می
کاشت و همچنین سایر امرا و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف
کاردانی بتقدیم میرسانیدند و مهما امکن در استمالت خاطر اکابر و اصاغر کوشیده اعلام انصاف مرتفع می گردانیدند
و چون زیاده بر ده سال حال برین منوال بگذشت و تمامی بلاد و امصار ایران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان
معمور و آبادان گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را بافعال سیئه تبدیل داده نسبت بسلطان حیدر تغییر عقیده
نمود و بدان واسطه اساس دولت ملوک آق قوینلو روی بانهدام آورده دست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه
برگشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی وتقدس

ذکر لشکرکشیدن سلطان حیدر الصفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثنای قتال بشرفات ریاض رضوان

سلطان حیدر در
اوایل اوقات حیات بنابر وفور میلان خاطر باحراز فضیلت غزا و جهاد با لشکری از اهل ارادت و اعتقاد رایت نهضت

بجانب دربند شروان برافراخت با کافران که در آن طرف دربند توقف داشتند در مقام مقاتله آمد و بمقتضای کلمه کریمه قاتلوا المشرکین
را کار فرمود و چون شروانشاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافت
رشید که غازیان عظام در وقت عبور بر آن مملکت متعرض رعیتش گردند و بمقتضای حدیث الحب یتوارث والبغض یتوارث سابک
طریق خلاف و عناد گشته ایلچی همعنان برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاده و پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی
عظیم از مردم قزلباش بعزم رزم و پیکار متوجه شروان شده و هیچ شک نیست که هرگاه او را تسخیر این ولایت میسر گردد
هوس فتح دیگر ممالک فرماید و بدین واسطه اختلال بارکان مبانی جاه و جلال آن مرکز دایره استقلال راه یابد **بیت**
مرهم آید از آن خلل در کار ٭ هست ز اول علاج آن ناچار ٭ پس الیق آنست که خدام بارگاه سلطنت
ظفر ترک کوچک فرستاده تا بمدد و استظهار شده طایفه قزلباش را مگذارم که باین دیار در آیند و بتقدیم مقاتله پیش آتش
شوکت ایشانرا بضرب شمشیر آبدار تسکین دهیم و یعقوب میرزا چون باستماع این سخنان اشتمال از جاده صواب منحرف گشته
سلیمان بیک را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود و استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت
مقاتله سلطان حیدر فرمود و قبل از آنکه سلیمان بشروانشاه ملحق گردد سلطان حیدر از راه ... که در جانب شمال
شروانست بآن مملکت در آمده بطرف دیار کفار لوازم شبگیر و ایلغار بجای می آورد و از مردم آن بلاد و امصار طایفه را
که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند از سوابق انعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور می کرد و چون نواحی تیمور قاپی معسکر
حضرت سیادت آبی ولایت قباپی گشت اهالی آن خطه بنا آنکه حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده و شیوه
ناستوده تمرد و عناد اظهار نمودند و دروازه های آن حصن حصین را بر روی خود بسته دست با نداختن تیر و سنگ گشودند
سلطان حیدر از مخالفت آن زمره برشنیر گشته غازیان منصور را بفتح آن قلعه خیبر صفت مامور گردانید و ایشان
آغاز محاصره و محاربه کرده نقبچیان پولاد چنگ بی لبث و درنگ بکار خود پرداخته و باندک فرصتی بنیان یک برج از
بروج تیمور قاپی را است انهدام داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن این حال پیری فیجاره از عقب رسیده بموقف
عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنابر فرموده یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست و اکنون
آن دو سردار بخیال اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون
کریمه و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله را بخاطر گذرانیده و از کثرت اعدا نیندیشیده رایت مراجعت باستقبال
اصحاب مخالفت مرتفع گردانید در نواحی منزل تبرسران شروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان **بیت**
همه را تیغ کین برون ز نیام ٭ همه خنجر گزار و خون آشام ٭ نزدیک بآن حضرت رسیدند و از جانبین
بتعبیه صفوف پرداخته مستعد استعمال اسنه و سیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت بازوی شکن عنان بمیدان مصاف
انعطاف داده زبان بمناجات بکلام اعجاز صفات ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا گردان ساخت و صوفیان
صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریض فرموده صدای گیر و دار در عالم انداخت مخالفان تیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت

رانده تیغ کین از نیام وقاحت برکشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بسالت بتقدیم رسانیدند
دلیران سنانها برافراخته ٭ ز هر سو بمیدان کین تاخته ٭ کشیدند بر یکدیگر تیغ تیز ٭ گشادند
درهای جنگ و ستیز ٭ فلک گشت دریای قیر از غبار ٭ زمین شد ز خون یلان لاله زار ٭
و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته بازمره از ابطال رجال بر صف اعدا تاخت و
بصدمت شمشیر نیلوفری و قوت سرپنجه حیدری بسیاری از سپاه شروان و ترکمه آذربایجان بر خاک هلاک انداخت **نظم**
بشمشیر کین شاه حیدر مصاف ٭ در افکنده در چشم اعدا شکاف ٭ به پیکان خونریز و رمح ستیز ٭
برآورد از جان ایشان رستخیز ٭ در فتوحات شاهی که مهبط فتوحات نامتناهی است مسطور است که در
آن معرکه هولناک هنگام جولان شجعان بی باک سلیمان ترکمان با آن شاه حیدر نواخ در مقام مبارزت آمده بضرب
سنان جان ستان از پشت زین بر روی زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف و کرمت دست از قتل آن سرگشته
بادیه ضلالت کشیده داشته او را بجان امان داد و بعضی از غازیان که ملازم رکاب همایونش بودند فغان
باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامه اجل او باختتام
نرسیده اما منشور حیات من برقم ختم مرقوم گردیده مرا درین معرکه شربت شهادت می باید چشید و او را چندگاهی دیگر
مقاسات دنیای بی وفا می باید کشید آنگاه که بعد از وی آن سلطان کرامت انتما بر صف اعدا حمله فرموده بنهایت
کوشش و کشش ظاهر ساخته بسرپنجه قدر اقتدار زهر مذاق مرگ بر شروانیان پیمود و چون نزدیک بآن رسید که شروان
شاه و سلیمان ترکمان از معرکه ستیز عنان گردان بوادی گریز منعطف گردانند از شست تقدیر تیری بمحروق گشاده
باین سبب انقطاع رشته حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید و مانند پدر عالی گهر و اجداد امامت نژاد بدرجه
بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس پرید **نظم** فغان از جور گردون ستمکار
که جز آزار مردم نیستش کار ٭ بجز رسم دغا او را هنر نیست ٭ ز آیین وفا او را خبر نیست ٭
پی خونریز دایم در کمین است ٭ ز خون سروران گلگون جبین است ٭ کمان کین بره را هر که گذرده ٭
نشانه کرد دش طلب کرده ٭ شوی گر همچو حیدر ز اهل باطل ٭ نجات از تیر قصدش نیست ممکن ٭
القصه بعد از وقوع آن حادثه عظمی و داهیه کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار دست از پیکار
باز داشته قدم در وادی فرار نهادند و شروانشاه و سلیمان بیک بدین پیکر نصرت و ظفر بهیج و سر بریده
سری جهت ایصال بشارت به تبریز فرستادند جسد مطهر سلطان حیدر را پس از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین
موضع تبرسران بخاک سپردند و جماعت عراقی را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قتل نموده هریک را ... بشروان
آوردند **ذکر محبوس شدن ... والیت و سروری در قلعه اصطخر شیراز و بیان انهدام بنای عمر دولت**
یعقوب بیک بتقدیر پادشاه بی انباز از مطلع کلام اعجاز نظام واهب المواهب و المعطیات حیث قال سبحانه

تعالی داود ابتلای ابراهیم به کلمات بتر این معانی بر فضای خاطر اشراف طوایف انسانی می‌تابد که چون ابواب عنایت ربانی
بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود نخست ابتلا را در کسوت بلایه و نماید و چند گاه چشم ستایش را از دیدن چهره
عرایس آمال مهجور داشته الظهور صور مکاره و اهوال او را اسپار نماید پس اگر در مبادی طلب دست امید بنجاز کامی
رسد نباید رنجید چه عاقبت غنچه مطلوب از آنجا شکفتن گیرد و اگر در اوایل حال پای سعی بر سنگ حادثه آید آزرده
نباید شد زیرا که آخر الامر علی طریق بهبود سمت سهولت ابراهیم خلیل تا القای آتشش بر خود را با قدام رضا و تسلیم
پیش ننهاد خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت و حضرت
اسمعیل تا فرمان قربان را بر طبق آیه کریمه یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق
وفدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش نتافت یوسف صدیق تا بکمند اخوان از حجر عطوفت یعقوب دور نیفتاد
بذروه عزت مملکت مصر نرسید و نبی عربی تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت
فتح آیت رسالتش نوزید **مثنوی** براه عاشقی هر کس نهد گام ∴ نه چندی بی تعب روی دل آرام ∴
چو اسمعیل از فرمان نپیچد سر ∴ نه هر چه سر کرده ∴ ز بعد ابتلای چاه یوسف ∴
برآمد بر سریر جاه یوسف ∴ بگلزار امید جمله احباب ∴ نروید هیچ گل بی خار آزار ∴
پس از انجام شام ظلمت اندوز ∴ شود صبح سعادت عالم افروز ∴ نظیر این تشبیب حال فرخنده مآل
نقطه دایره دولت و اقبال و نیر سپهر سلطنت و استقلال ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر الصفوی است
زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعه پدر بزرگوارش سلطان
حیدر روی نمود و مقارن ابتلا بر آن مصیبت چند گاه در محنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آنچه برادر عالی جاه
گرش شهید شد عنان اضطرار بصوب غربت انعطاف داد چنانچه هر یک از این وقایع و احوال و وصول آن حضرت
وجلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج امانی و آمال عنقریب بمحل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی اما سبب
حبس آنحضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقه صوفیه در خطه اردبیل مجتمع گشته بنابر صغر سن شاه عالی
برادر کلانترش سلطانعلی پادشاه را قایم مقام گردانیده دست بیعت در دامن متابعتش زده حلقه بشارت
بگوش ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند و بانگ رنائی جمعی کثیر از صوفیه صافی ضمیر بر نمره جهت ادای تهنیت منصب و لایت
سید حیدری و طایفه برای تحریص بر طلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند چون این خبر بسمع یعقوب
میرزا رسید از ازدحام ارباب هدایت بترسید و یکی از امرا عظام را با فوجی از سپاه آذربیجان باردبیل
فرستاد تا سلطانعلی پادشاه را با برادر کهترش سید ابراهیم و شاه واجب التعظیم و والده ماجده ایشان حلیمه بیگی
آغا گرفته بشیراز برد و بحاکم آن مملکت منصور پرناک سپارد و آن امیر حسب الفرموده باردبیل شتافته سلطانعلی
پادشاه را بمیرزا رضا و تسلیم چاره نداشت و با والده و برادران مصحوب موکلان بشیراز رفته منصور پرناک ایشان را

در

پلارد

در حصار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در خردسالی با آن نامه بیشتر گرفتار شده فغان از جان معتکفان ملاء
اعلی بر آمد گرایا آفتابی که عرصه سپهر بوقلمون جولانگاه دیگران همعنانش خواهد بود در محبسی تنگ تر از دایره نون چگونه تحمل نماید
کامیابی که ماهیچه رایتش سایه مرحمت بر مفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید در عقده کسوف بچه
طریقه بپاید **مثنوی** نشاید در صدف در شب افروز ∴ نه چه نور خور مستور در روز ∴ کسی کو را
شهنشاهی نصیب است ∴ بکام دشمنان قیدش عجیب است ∴ هر چند بعضی از سالکان مسالک
هدایت میرزا یعقوب را از آزار آن دراری برج امامت منع نمودند بجایی نرسید و ایشان را همچنان محبوس داشت
تا وقتی که جبار منتقم اساس دولتش را زیر و زبر گردانید و در زمستان سنه ست و تسعین و ثمانمائه که یعقوب
میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان بود طرح قشلاق انداخته بود نزول بلایا و حلول رزایا در آن اردو متواتر
متوالی گشت و نخست یوسف میرزا که عزیز مصر مکارم اخلاق بود مریض شده در گذشت و مادرش مشغول
سوگواری پسر باز پرداخته بود که مدت عمرش نیز بسر آمده غربت آخرت نمود و هم در آن هفته یعقوب میرزا نیز
پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و مدبر طبیعتش از حفظ مملکت بدن دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد و یکی از شعرا در این
باب گوید **بیت** خبر از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب اثری ∴ عزیزا یوسف ار گم شد چه شد یعقوب
باری **ذکر سلطنت میرزا بایسنقر و کشته شدن اکثر امرا بایندر** چون سلطان یعقوب میرزا ملک بر ملک اختیار
نمود صوفی خلیل و امرای موصلو و پرناک پسرش میرزا بایسنقر را پادشاهی برداشته و نوچیان بایندری
بر سلطنت مسیح میرزا اتفاق کرده رایت خلاف برافراشته و در منزل سلطان بود میان ایشان مقاتله روی
پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقر وزید و مخالفان شان اوباره وادی فرار ناقه مسیح میرزا با اکثر بایندریه
بقتل رسید انگاه میرزا بایسنقر در غایت تجبر به تبریز شتافته بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام
انجام مهام ملک و مال را بقبضه اختیار در آورده پایه اقتدارش از اوج سپهر دوار در گذشت بنابر آن جمعی
کراز نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اخذ و قتل ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی
بر روی روزگار آن طایفه بر گشود از آن جمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود اگر چه از چنگ اجل
جان برد اما پای اختیار گردید در خلال این احوال محمود بیک ولد امیر محمد بن امیر حسن بیک که در روز قتل عم خویش
مسیح میرزا از معرکه گریخته بود بشاه علی پرناک که در بعضی از ولایات عراق حکومت می‌نمود ملحق شد و داعیه استقلال
پیدا کرده شاه علی با لب بیاری از امرا و لشکریان دست بیعت بدو داده و اکثر بلاد عراقین را بحیطه تصرف در آورد
باسپاهی جلادت آیین روی توجه بدارالسلطنه نهادند چون این خبر به تبریز رسید بایسنقر میرزا با استصواب صوفی خلیل
متوجه مخالفان گردید و در صحرای درگزین آن دو پادشاه پر خشم و کین با یکدیگر محاربه نمودند پیکر نصرت و ظفر در نظر بایسنقر
میرزا جلوه گر گشت و محمود بیک از غایت سرگردانی پناه بآستانه بابالی برده سید نعمت الله همدانی که در آن نواحی بود از صورت

در قراباغ

حال وقوف یافت و متوجه اردوگردن وازه حیاتش شد بیک ناگاه حوالی طاحونه را فرو گرفت و محمود بیک را بجشا آورده در حوالی
ازوال نزد بایسنقر میرزا روانه ساخت و بایسنقر بنابر صواب دید امرا پسر عم را خبه کرده در ترتیب امور مملکت اهتمام نمود اما
وبعد از این فتح عظمت و جبروت و نخوت و باد بروت صوفی خلیل از حد در گذشت و دست اختیار سایر امرا از دخل
در امور ملک و مال کوتاه شده این معنی سبب مخالفت سلیمان بیک گشت بیان این سخن آنکه سلیمان بیک
که در آن زمان والی دیار بکر بود چون کمال اعتبار صوفی خلیل و آزار خاطر امرا آذربایجان را استماع نمود خاطر بر نجات
قرار داده باتفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده روی توجه بجانب تبریز نهاد پس از آنکه این خبر بسمع صوفی
خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنقر عنان توجه باستقبال اعدا منعطف گردانید از غرایب وقایع آنکه در وقت
تقارب فریقین امرا آذربایجان که نسبت بصوفی خلیل در طریق نفاق سلوک می نمودند بیک ناگاه شعار خلاف ظاهر کرده زمام
اختیار بایسنقر میرزا بدست آوردند واورا طوعا و کرها نزد سلیمان بیک بردند لاجرم صوفی خلیل مغلوب گشته
در جنگ سلیمان بیک گرفتار شده مهمش از هم بگذشت و سلیمان بیک بدستور معهود اسم سلطنت بر میرزا بایسنقر
اطلاق نموده در طلازمتش به تبریز خرامید و سرانجام مهام ملک و مال را از پیش خود گرفته رایت استقلال برافراخت
گردانید ع هر روز یکی زنو در آید که منم **ذکر ارتفاع لوای دولت رستم بیک باعداد اپه سلطان و انخفاض**
رایت شوکت میرزا بایسنقر و سلیمان ترکمان رستم بیک ولد مقصود بیک بن امیر حسن بیک که آثار اقبال
از ناصیه احوالش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا استادعیت مسیح میرزا اختیار نمود و چون مسیح
میرزا در معرکه سلطان لوه مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیک در قید اسر بدست صوفی خلیل افتاد
و در قلعه النجق که کوتوالش قیرق سیدی علی بود محبوس گشت و اپه سلطان که در سلک اعاظم نوینان انتظام داشت
و همواره بقلم اندیشه نقش وصول بمنصب امیر الامرایی بر لوح خاطر می نگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان
بیک از قراباغ اران عازم النجق شد و معتمدان نزد قیرق سیدی علی فرستاده پیغام داد که مناسب آنست
که رستم بیک را بپادشاهی برداریم و جنود این حدود را فراهم آورده همت بر استخلاص ممالک عراق و
آذربایجان گماریم و قیرق سیدی علی باین معنی همداستان شده میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان بغلاظ
ایمان تأکید یافت آنگاه رستم بیک از قلعه النجق بیرون آمده باپه سلطان پیوست و آن پادشاه رستم منش
و سرداران لشکرش همعنان یکدیگر متوجه تبریز گشته سپاهی پرستیز در ظل رایات ایشان جمع آمد و این خبر بسمع
میرزا بایسنقر و سلیمان بیک رسیده مخالفان را استقبال نمودند اما هر فوجی را که بقراولی فرستادند
طریق بیوفایی سلوک داشته نزد رستم بیک رفتند لاجرم بایسنقر میرزا و سلیمان بیک ویران شدند و میرزا
بایسنقر بنابر آنکه داماد شیروان شاه بود باتفاق حسین علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود عازم شیروان گشته سلیمان
بیک روی بطرف دیار بکر آورد و رستم بیک عنان یکران بتبریز خرامیده عروس مملکت آذربایجان را بی مزاحمت اغیار در

کنار گرفت و همت بر تدارک اختلالی که در فترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سالکان سبیل جمهور نزدیک و دور
چمن معدلتش بسمت انتظام پذیرفت حکام ولایات عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان قاصدان نزد آن
پادشاه با تحف فراوان باستان سلطنت آستانش فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده سخنان اخلاص آمیز پیغام دادند
اما بایسنقر میرزا چون بشروان رسید شروانشاه امداد داماد را پیش نهاد همت گردانیده ابواب انعام و اکرام مفتوح
داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید و در این ایام که بایسنقر میرزا در شروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنابر قصد بعضی
امرا منکوس طعامی مسموم خورده عزم سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک چون بدیار بکر رسید روزی چند طبل و علم افراخت
گذرانید ناگاه تیر بلا از شست قضا گشاده رشته حیاتش منقطع گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل از این سلیمان بیک
برادر زاده خلیل بیک را بسببی از اسباب گرفته کشته بود درین وقت که پریشان حال بدیار بکر مراجعت نمود نور علی بیک
بن دانه خلیل که در آن ولایات در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتهز فرصت
بوده سحری در حمام حسن کیف بسر وقتش رسیده و بزخم تیغ تیز روز حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید رستم بیک
بعد از استماع این خبر بهجت اثر خال خود عاشم را والی دیار بکر ساخت و او بدان جانب شتافته رایت عدالت
برافراخت **ذکر نجات باطن دراری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنقر بتقدیر حضرت باری**
چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت در مدرج ولایت جلیله گاه در محنت حبس اوقات گذرانیده زمان ابتلا انتها یافته نسیم راحت
شمیم و لا تیأسوا من روح الله از مهب الا ان نصر الله قریب فی ایام دهرکم نفحات در وزیدن آمد و بر طبق مرویه صحیحه اذا اراد الله
شیئا هیأ اسبابه چند صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آنحضرات بود اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعه
یعقوب میرزا دست از عراق کوتاه کرده ناگاه بمرض مبتلا گردیده رحلت بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک
که برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگی آغا بود خروج کرده بایسنقر میرزا و سلیمان بیک را بگریزانید دیگر آنکه شروانشاه
که قاتل سلطان حیدر بود جهت امداد داماد با رستم بیک ابواب خلاف بازگشود و لشکری بمیرزا بایسنقر داده
او را باستخلاص مملکت موروث ترغیب نمود چون این خبر برستم بیک رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین
پناه و سلطانعلی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه اصطخر مطلق العنان گردانیده مصحوب اپه سلطان بجانب
شروان فرستد تا طبقه صوفیه و غازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنقر
و شروانیان برآورند و مقصود او بحصول پیوسته مملکت عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار یابد بنابر علی هذا
در وقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر استماع نمود آن سه کوکب اوج امامت را از اصطخر به تبریز طلبیده خلع فاخره و نقود
وافره نزد ایشان فرستاده و التماس یراق سفر شروان کرده باظهار اخلاص و اعتقاد زبان گشاد چون این خبر باطراف
بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادت دینوی و اخروی در ظل رایات سلطانعلی
پادشاه جمع آمدند و آنحضرت عنان اپه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشته چون بمعبر آب کر رسیده

در آن طرف رود سیاهی سپاه مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب بتوره و چپر مقابل ساخته چند گاه سفیر تیر از طرفین آمد شد می نمود و سرور آتش مدافعت و ممانعت اشتعال داشته پیکر فتح و ظفر در نظر هیچیک از آن دو زمره چهره نمی گشود اخوال بی از انکه غالب از مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشروان معاودت کرد و ایبه سلطان همراه سلطانعلی پادشاه روی توجه به تبریز آورده و هم در آن اوقات کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده خطبه بنام بایسنقر میرزا خوانده و میرزا بایسنقر نیز از شروان در حرکت آمده از آب تهور تا منزل اهار و شکین راه رستم بیک چون اردو طرف خود را هدف سهام طغیان مخالفان دید تواجی را با جمعی کثیر از جوانان پر تهور بتجرب کوسه حاجی بایندر فرستاد و آن سلطان دین دولت بر میرزا بایسنقر و لشکر شروان ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانیده و قراپیری تواجی در نواحی درگزین با کوسه حاجی مقاتله نموده بقوت دولت رستمی بروی غالب شده کوسه حاجی نیز مقتول گردید و این دو خبر بهجت اثر در یک روز بتبریز رسیده رستم بیک فرخناک و مسرور گشت و تمامی گلزار ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و اران از خار تعرض معاندان مصون مانده روح اقبالش از ذروه آسمان درگذشت ذکر شهید شدن سلطانعلی پادشاه و شرف گشتن لاهیجان از یمن مقدم شاه دین پناه چون رستم بیک بمساعدت طالع نیک از جانب یاغیان به کردار و گفتار مخالفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطانعلی پادشاه و شاه دین پناه و سید ابراهیم را از روی تبجیل و تعظیم رخصت شرف ارزانی داشت تا بار دیگر باردبیل شتافته بدستور آبای کرام و اجداد عظام بر سجاده امامت و دین پروری تمکن ورزیده در صفه زاویه شیخ صفی الدین کوشیده بارشاد طایفه صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مألوف و مسکن معروف شتافته معتکفان زوایا هجران و منتظران خبایای حرمان از غبار مواکب هدایت مراتب روشنی دیده امید حاصل کردانیده و زبان حال و قال بسپاس و ستایش کریم ذوالجلال گردان ساحت غلغله نشاط و انبساط بایوان کیوان رسانیده سنه اقتدا و ملتمس که چند سال از وجود فایض الجود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود باردیگر از جلوس همایون سلطانعلی پادشاه رتبت سپهر برین یافت و صیت این مژده باطراف بلاد و اکناف آفاق رسیده ابواب نیر حصول آمال بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت غنچه مراد اهل رشد و رشاد از شمیم نسیم عنبر شمیم این بشارت بر گلبن شناسائی شکفتن آغاز نهاده وحدها اهل ارباب صلاح و سداد از پرتو انوار این سعادت در گلشن مطلوب مقصود بار داد لاجرم در مدت اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطه اردبیل جمع آمده دست اخلاص در دامن متابعت مخدوم زاده کان زده ملازمت عتبات هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام از ما بر درگاه کرامت پناه سلطانعلی پادشاه بگوش هوش رستم بیک رسید از مخالفت آنحضرت اندیشه نموده بنهایت بترسید و کس بار دیگر باردبیل فرستاده بار دیگر آن سه برادر عالی گهر را بار دویم بر د و جمعی از معتمدان خود را تعیین کرد که اینان را بچشم نگاه دارند و هیچکس را از طایفه صوفیه و قزلباش در ملازمت سلطانعلی پادشاه نگذارند و در آن اوان که آن سه عالی مکان در اردوی رستم بیک تشریف داشتند مردم جمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان

خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود و جنس و اجناس نفیسه و دیگر نذورات پیشکش گذرانیدند و چون نمی توانستند که بخلاف حکم و اراده پادشاه عنان مراجعت بمنزل خود منعطف می گردانیدند آخر الامر رستم بیک از هجوم آن زمره نا چیز هراس بخاطر راه داده در سنه که از قشلاق خوی روی توجه بییلاق نهاد قصد نمود که قطع صله رحم کرده سلطانعلی پادشاه را شربت شهادت چشاند و سر چشمه هدایت و عرفان را بخاک بی مروتی انباشته ضمیر کدورت آن دفع نموده و منهی کیفیت این اندیشه را معروض داشته آن سرور آفاق بمقتضای کلمه الفرار مما لایطاق عمل نموده و شبی حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود گردانیده تا خطه اردبیل عنان یکران باز نکشید و از صوفیان نهانی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در آن حدود بود کوکب آنحضرت پیوسته مستعد جنگ و جدال شده و در مقابله و مقاتله اعدا نشسته در رستم بیک بعد از وقوف بر فرار سلطانعلی پادشاه ایبه سلطان را با فوجی از سپاه متعاقب آنحضرت مامور گردانید و ایبه سلطان حسب الفرموده متوجه اردبیل گشت روزی که نزدیک بآن بلده رسید سلطانعلی پادشاه هنوز با طن مبارک هدایت بدان ... دالت که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که در آن روز اتباع رستم بیک آنحضرت را از سر چشمه تیغ آبدار شربت شهادت چشانند و بعد از آن بانگ زنانی کار پروازان قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه عالم پناه را بر زده از برای نیابران امرا صوفیه رابقیه علیه علیه اراکال خود جبره او بارتفاع رایت دولت شاهی امیدوار ساخته تاج دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت نهاد و همان لحظه بلشکر ایبه سلطان مواجه شده آن مقتدای علی نام عالی مقام جامه جنگ در پوشید و بدستور جد بزرگوار خود امام حسین علیه السلام با اهل ظلام قتال می نمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید نظم

دریغا که سرو ریاض کرم ∴ در افتاد از پا بتیغ ستم
دریغا که خورشید اوج کمال ∴ پذیرفت از جور گردون زوال
دریغا که سیر کواکب مدام ∴ بود بر خلاف رضای کرام
دریغا که یک لحظه چرخ کبود ∴ زخون ریختن می نجوید سکون
بود لاله سرخ از خون ما ∴ هزارو غم جان محزون ما
درین باب هر چند گویم سخن ∴ گردد زدل دور زنگ حزن
همان به که سازم سخن مختصر ∴ کنم عرض حال شه دادگر

شاه والا گهر بعد از وقوع این مصیبت در مراجعت اعدا و دولت در مملکت رستم بیک مصلحت اقامت ندانست و با حسین بیک لله و خادم بیک و دده بیک و غیرهم از امرا صوفی طریق مشورت سلوک داشته همگنان سفر گیلان مستصوب شمردند و آنحضرت مرتب دویست کس از مریدان مخلص و مخلصان متخصص را در کاشر خود سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرمود چون بلاهیجان رسید فرمان فرمای آن دیار میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان بعظم شان و قدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده فال آن خلاصه دایره شرف و اقبال را باقدام تعظیم و تبجیل استقبال نمود و جهت مسکن آن حضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده بحسن وجهی شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و پس از چند ماه سید ابراهیم خیال مراجعت فرموده تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان

امارت و سروری از سر برداشت و پستور ترا کمه آق قوینلو طایفه بایندر که مبارک نهاده هم توجه بصوب اردبیل برافراشت
حضرت شاهی تا زمانی که ضمیر منیرش با جمعی الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن است لمسنیم سلطنت
و جهانبانی را استحکام و زینت در خطه لاهیجان مقیم بود الکاه و نفع اعدا دولت را پیش نهاد همت ساخته رایت نهضت بجانب
آذربیجان افراشته ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر تتمه ذکر ملوک آق قوینلو این حکایت مذکور خواهد گشت
و کیفیت آن داستان فراخ بستان بر زبان خامه بلاغت بیان خواهد گذشت **ذکر لشکرکشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک از ستم زمانه فتنه انگیز**
احمد پادشاه ولد اغرلو محمد بن امیر حسن بیک
بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه آن مملکت ابلدرم بایزید آثار نجابت
و شهریاری در ناصیه حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را باوی در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه
چند سال الفراغ بال در ظلال عنایت قیصر دولت و اقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالک موروثی کرده
با جنود نامعدود از مردم روم و ترا کمه بصوب آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله
و مقاتلت برافراخته موکب عم زاده را استقبال نمود و آن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال یکدیگر را معلوم داشته باشند
بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری مسافت طی فرموده کیفیت واقعه را دانسته لگام
بار دیگر عنان عزیمت الطرف کنار آب انعطاف دادند پس از وقوع تقارب فریقین و پیش از اشتغال نایره جنگ
بعضی امرای عراق و آذربیجان طریق بیوفایی مسلوک داشته ناگاه برگرد سراپرده رستم بیک مجتمع گشته و او را دستگیر کرده
نزد احمد پادشاه بردند احمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک را مستلزم استقامت مبانی دولت
خود می پنداشت هم در کنار آب ارس او را بزه کمان از میان برداشت این صورت در سنه اثنی و تسعمایه روی نمود
مدت سلطنت رستم بیک شش سال بود **ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بنابر مخالفت ایبه سلطان**
چون بی شائبه کلفتی و خابیه مشقتی عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه
نقاب از چهره بگشاد و در کمال حشمت و اقبال رایت جاه و جلال ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد و بعد از
وصول بدان بلده فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود خود مزین ساخت و بنیاد مراسم عدالت را تمهید فرموده قواعد معدلت
تمهید داده رایت عدالت پروری برافراخت فرمان داد که زیاده از آنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب حرفت
باشد وزراء و دیوانیان بگیرند و کمین باید بر هیچ آفریده حواله ننمایند و تمامی طوایف انسانی را از تکالیف دیوانی
معاف دانسته باخراجات و شلتاقات کسی را نیازارند اما رقم ابطال بر صفحه رسوم ارباب سیورغال کشید
هیچکس از اصحاب جرایم را با مضار نرسانند و این معنی بروی مبارک نیامد زیرا که هم در اوایل اوقات سلطنت اتفاق
سلطان و قاسم بیک باهم متفق گردیدند مفصل این مجمل آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد حسین بیک علیخانی
که بمزید تقرب و شوکت از سایر امرا و ارکان دولت ممتاز و مستثنی بود بنابر کینه دیرینه که از مظفر بیک در سینه داشت

او را در معرض هلاکت کشید بلکه عرق حیاتش را بتیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم بیک پرناک که برادر مظفر بود و در شیراز حکومت
میکرد رسیده خاطر پریشان فرار داد که بهنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند درین اثنا احمد پادشاه ایالت
ولایت کرمان بنام ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان از آذربایجان بصوب کرمان روان شده بعد از قطع چند منزل
رسل و رسایل نزد قاسم بیک پرناک فرستاده او را بر طلب خون برادر تحریض نموده میان الجانبین قواعد عهد و پیمان
بایمان تاکید یافت آنگاه قاسم بیک با سپاهی بی باک بایبه سلطان پیوست و احمد پادشاه کیفیت این حال شنیده
با لشکر آذربایجان عنان عزیمت ایشان منعطف گردانید و در کیزالک اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکه جنگ
آمده زمانه فتنه انگیز ابواب ستیز و خونریز برگشاد و سبزه زار کیزالک از خون کشتگان رنگ لاله نعمانی گرفت و
فضای میدان نام و ننگ از کثرت جثه ازبهای فیلگان با کوه و ماه در صفت مساوات پذیرفت بنابر اقتضای حکمت
نسیم نصرت بر پرچم علم ایبه سلطان و قاسم بیک پرناک وزید و احمد پادشاه کشته شد مدت سلطنتش ... نبود
در اثنای کارزار بقتل رسید و ایبه سلطان چون بچنین مهمی بزرگ از پیش برد روی توجه بجانب قشلاق بلده قم آورد و
خطبه و سکه را بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که قبل از قتل برادر با بایسنقر میرزا در پناه شروانشاه او بود
بیکرد بنابر آن ساخته قاصدی جهت طلب او بشروان فرستاده و در قم بارگاهی بتکلف در موضعی مناسب نصب کرده
مسندی در پیشگاه بارگاه نهاده و دستاری بر زبر مسند وضع نموده هر صباح بمسند که امرا سلاطین را ملازمت
نمایند بدانجا میرفت و سرانجام مهام پرداخته شب بمأمن خود می کشید و حال بدین منوال جاری بود تا وقتی که سلطان مراد وی
ملحق گردید **ذکر خروج میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ایبه سلطان و تقید یافتن املاک بی مانند** از اولاد یوسف
بیک بن امیر حسن بیک محمدی و الوند در روز جنگ کیزالک در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن پادشاه
و تفرق سپاه و ترک ستیز کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباده یزد رفت حاکم آن دیار مراد بیک بایندر
باتفاق اشرف بیک او را بپادشاهی برداشت و الوند میرزا بدیاربکر شتافته بمعاونت قاسم بیک کوالیش از
واقعه سلیمان بیک بیجن خواهرزاده خود رستم بیک حاکم آن مملکت گشته بود خیال استقلال بر لوح ضمیر نگاشت
و چون ایبه سلطان زمستان در بلده قم بپایان رسانیده نسیم نوبهاری در اهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان
گل آگاه گردانید ایبه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف ساخت و محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را
بحیطه تصرف آورده در ملک ری رحل اقامت انداخت و ایبه سلطان سپاه آذربایجان را فراهم کشیده
بجانب او نهضت نموده محمدی قبل از استماع این حالات و استعمال آلات قتال آیت فرار خوانده نزد حسین کیای چلاوی
بقلعه استا رفت و ایبه سلطان برادر خود گزل احمد را با اکثر لشکر در ورامین ری گذاشته بقم مراجعت فرموده و بدستور
سال گذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعه استا بسر برد باتفاق امیر
حسین کیا و اشرف بیک روی توجه بری آورده و شبیخونی بر گزل احمد زده تمامی براقش گرفت و گزل احمد مغلوب

و هیبت آن حال برادر پیوسته ایبه سلطان در قم مصلحت اقامت ندید و در میان زمستان بجانب فارس روان شده بارباط
دوکت بانه کشید و درین اثنا سلطان مراد از شروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل در مقابله و مقاتله لشکر
بست و محمدی را در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امراء عراق الیه قدم اخلاص پیش او در نهادند و چاشنی یکجهتی
بر دوش گرفته سلطنتش را پذیرفتند و محمدی میرزا همگنان را بمزید تربیت و رعایت امیدوار گردانید و با عده بسیار
و عدت بیشمار متوجه ایبه سلطان گردید و ایبه سلطان نیز مصحوب سلطانمراد روی بدو آورده در عزیز کشی آن دو
لشکر کینه ور بیکدیگر رسیدند و هم از گرد راه در میدان تاخته بعرصه قیامت آثار آتش ستیز تیز گردانیدند و محمدی جانب
سرمدی اختصاص یافته ایبه سلطان بر خاک هلاک افتاد و سلطانمراد در مرافقت کزل احمد پشت بر معرکه کرده روی توجه
بجانب شیراز نهاد و آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور بتبریز خرامید و بر تخت سلطنت نشسته لوای مکنت بایوان کیوان
رسانید **ذکر ابتداء سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت میرزا محمدی بانتها** چنانچه سابقا قلم
خیر بیان آمد چون امیرزاده الوند از معرکه کنز الملک بدیار بکر رسید قاسم بیک اسم سلطنت بر وی اطلاق کرده
لوای استظهار بر افراشت گردانید و من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال شده سایر امرا و
ارکان دولت را در هیچ کار دخل نداده و پادشاه را نیز بی اختیار نگاه داشته ابواب نخوت و تکبر بر گشاد
علی هذا الوند میرزا از صحبتش متنفر گشته اکثر امرا و لشکریان با وی اتفاق کردند و شبی از اردوی قاسم بیک جدا شده
روی توجه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا چون از توجه برادر با آن لشکر جلادت اثر خبر یافت تاب مقاومت
در خود ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا بی درد سر بتبریز در آمده بر مکان
بدار الملک آذربایجان در آمده لوای سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت را بخواجه سابق الدین عطاء الله
کرده لطیف بیک را بمرتبه وکالت رسانید اما محمدی میرزا باتفاق بعضی از امراء عراق که بوی پیوسته از سلطانیه
بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطانمراد در شیراز ازین معنی وقوف یافته ابواب خلاف و نزاع بر گشود بلکه
هم در آن ایام با سپاهی نصرت انجام از شیراز عازم اصفهان گردید و محمدی میرزا باستقبال پسر عم از شهر
بیرون رفته در منزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین اتفاق افتاد و بعد از تسویه صفوف و تحریک رایات جنگ
محمدی میرزا بکمند گرفتار گشت و سپاه او منهزم شده اقتضاء قضا جمعیت ایشان را در نوشت از جمله
امرا پیر علی و پیر محمد و قناق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفته پیر علی بیک ساوه را ضبط کردند
و پیر محمد در قم اقامت نمود و قناق بیک در کاشان رایت نخوت باوج آسمان رسانید اما سلطانمراد بعد از دو سه
بکر نصرت و ظفر محمدی را مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیک را با ایل ساختن امرا مشار الیهم
نامزد کرد و بیرام بیک بساوه رفته با پیر علی بیک ملاقات نمود و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی
بطلب پیر محمد و قناق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز بساوه رفته بعد از تقدیم مراسم میثاق آن سه امیر مصحوب بیرام

بیک بجانب سلطانیه در حرکت آمدند اما چون دو برادران در آن منزل کنید هراس بی قیاس بخاطر راه داده شبی که ایام
کردار خواب غفلت بود تنها گذاشته و هر یک علم عزیمت بصوب منزل خود بر افراشته سلطانمراد بعد از اطلاع
برین کیفیت با پنجاه هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شد و پیر علی بیک اسباب قلعه داری مرتب ساخته کام همت بکرات
برج و باره پرداخت و سلطانمراد مدت پنجاه روز بجد هر چه تمامتر بامر محاصره و محاربه اقدام نموده مطلقا بدین چهره
مراد فایز نگشت و قاصدان سخن دان در میان انداخته مهم بمصالحه قرار یافت برین موجب که از اولاد پیر علی بیک ابدال
بیک از ساوه بیرون آمده حاشیه ملازمت سلطانمراد بر دوش گیرد و او ترک محاصره داده پیر علی بیک بدستور
استمرار حاکم ساوه باشد و همان روز که ابدال بیک بخدمت سلطانمراد رسید او از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان
یکران بجانب آذربایجان منعطف گردانید **گفتار در بیان مصالحه سلطانمراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال
ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور** چون سلطانمراد از ظاهر ساوه کوچ فرمود
هوس تسخیر ممالک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز متوجه او گشته نواحی همایون قلعه را معسکر ساخت
و سلطانمراد بچهار فرسخی اردوی پسر عم رسیده بخیال قتال علم اقامت بر افراشت و درین اثنا درویشی نیک خواه که
موسوم بود بیابا خراسه با آن دو پادشاه ملاقات کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید
و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده سر دو را بصلح و صفا مایل گردانید بدین قرار که قزل اوزن میان مملکت آن دو
سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر و اران و آذربایجان از الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان
متعلق بدیوان سلطانمراد گردد و برین موجب عهد و پیمان در میان آمده الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان
مراد بقزوین رفته انجا قشلاق کرد و بعد از این مصالحه پیر علی بیک و پیر محمد بیک بملازمت سلطانمراد شتافته پیر
علی باتفاق قناق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده تربیت یافت درین اثنا بعرض سلطانمراد
رسید که حاکم شیراز قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری پر خشم و کین عازم فارس گشت
و قاسم بیک پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت در خود ندید و اقدام امتداد و بذات
لوازم استقبال مرعی داشته در قصر زرد باردوی رسید سلطانمراد و امرا اطاعت او را حکم ایمان یاس داده
جمیع امراء پرناک را گرفته ابواب بلا بر روی ایشان گشادند و سلطانمراد از قصر زرد بگازرون رفته زمستان
بپایان رسانید و در همین سال شاه مرتضی خصال ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید و سال دیگر که سلطانمراد در دیلجان
قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر بآذربایجان کشیده روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد چنانچه از ضمن حکایات
آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی وتقدس **گفتار در بیان ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع
نیر صبح امید از افق عنایت بی غایت الهی** همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند مظهر السلطان
ظل الله از مبادی نسیم صبا و صباحی و اوایل شبنم کار نشو و نما همواره متوجه آن بود که بنصرت حسام نصرت انجام

ریاض دین و دولت را از خار طغیان ارباب عناد پاک سازد و با جاری شمشیر زمرد فام گلزار ملک و ملت را طراوت بخشید

اساس کشورگشایی برافرازد **مثنوی** برافرازد لوای پادشاهی ∴ کند تسخیر از مه تا بماهی ∴ برافرازد

نیروی هدایت ∴ اساس دولت اهل غوایت ∴ زند بر فرق اعدای بد اختر ∴ لسان

حیدر کرار خنجر ∴ بامداد امامان کرامی ∴ بگیرد عرصه عالم تمامی ∴ کند لوی شیوع

دشمن گدازی ∴ بخشد دوستان را سرفرازی ∴ نهد بر طارم افلاک مسند ∴ بنا اشرع

را سازد مشید ∴ زند خاطر اقبال پر نور ∴ دهد دین را نضارت از سر نو ∴ لطف

اهل یقین را چاره سازد ∴ ز قهر اعدای دین آواره سازد ∴ وز عدل معموری جهان را

مجمل سازد ز بخشش بحر و کان را ∴ بنا علی هذا بعد از آنکه چند سالی در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت

و با حاکم لاهیجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد سلوک داشت بالهام هاتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عاطر

بر آن قرار گرفت که از ولایت غربت متوجه خطه جنت رتبت اردبیل گردد و از ارواح مقدسه آبا کرام و اجداد عظام

خویش استمداد نموده همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند و این معنی را با طایفه

از اعیان خانواده که اقبال اتصال ملازم آستان جاه و جلال بودند ظاهر ساخته آنجماعت بنور فراست دانسته که

تباشیر صبح دولتش را وقت دمیدن است و نسایم ریاض شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت فرمان

بر میان جان بسته و زبان نیاز بادای مضمون این مقال گشادند **نظم** کای سرور آل خیر الانام

کواکب سپاه فلک احتشام ∴ وجود همایون تو زیب تخت ∴ ملازم بدرگاهت اقبال و بخت

بهر سو که خواهی توجه نمای ∴ که گردی چو خورشید کشورگشای ∴ و بعد از تصمیم عزیمت آن قدوه

خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را جهت طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزا علی فرستاد و

قاصد کیفیت نهضت همایون را با والی لاهیجان درمیان نهاده آنجناب از صغر سن و قلت سپاه آنحضرت و عظم

شان اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده و فرمود که چند گاهی دیگر بار روزگار در ساختن اسباب است و

این عزیمت را در خیر تاخیر و توقف انداختن بصواب اقرب **بیت** تحمل بود شیوه دلپذیر ∴

حضور صاحب کاری که باشد خطیر ∴ درین امر نیکو نباشد شتاب ∴ ز راه تانی عنان بر متاب ∴

و این جواب بعرض نواب کامیاب رسیده شاه عالیجناب جهت ملاحظه خاطر میرزا علی در آن دیار فی الجمله

توقفی نمود و پس از روزی چند بنفس همایون با سلطان جیلان ملاقات نموده زبان الهام بیان باستجازه گشود

آنجناب کرت دیگر آن بهر سپهر کشورگشایی را بصبر و شکیبایی امر کرد و در باب فسخ نیت نهضت شرایط

الحاح و مبالغه بجای آورد اما التماس او درجه قبول نیافت و پرتو اجابت بر مدعایش نتافت لاجرم شرف رخصت

ارزانی داشته **مثنوی** پس از عرض خدمت زروی نیاز ∴ زبان کرد در عذر خواهی دراز ∴ کرشتا

ز تقصیر تازنده ام ∴ ز خدام درگاه شرمنده ام ∴ چه همت توان بست در کار تو ∴ که همت

تو سزاوار تو ∴ بروای پسند کیهان و جهان ∴ مراد ده گردگار جهان ∴ بعد از آن شاه

سلیمان نشان بمنزل همایون مراجعت فرموده در ساعتی که **نظم** ظفر همدم و اخترش یار بود ∴ سعادت

چو دولت مددکار بود ∴ باهنگ رفتن میان بست چست ∴ برای صواب و بفرمی درست ∴

گران کرد از پای دولت رکاب ∴ برآمد بگردون طنبه آفتاب ∴ بتدبیر پیر و بخت جوان ∴

ز گیلان شه کامران شد روان ∴ و میرزا علی با جمعی از ارکان طریق بدرقه موکب عالی را مشایعت نمود

و پس از طی مقداری مسافت اجازت یافته مراجعت فرمود و چون موضع ارجوان از بلوک آستاره که داخل

اعمال همان ولایت است محل نزول پادشاه ستاره سپاه گشت لشکر شتا دست بیغما برآورده تا بزیر سرما بجای

رسید که کار از رکاب ایلغار و شبگیر درگذشت بنا بر آن خسرو با سخاوت هم در آن منزل برای قشلاق

کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه سلطان ثوابت و سیار منازل شتوی را طی نموده در اوایل برج حمل نزول

ساخت اعلام نصرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمده و با طنطنه کیل طی مراحل فرموده قرین الطاف موفور کریم

عطوفت بوطن معهود و مسکن مألوف رسیده و چنانچه لازمه اطوار برگزیدگان پاک اعتقادست بلوازم طواف

مشهد جنت منزلت حضرت شیخ صفی الدین و سایر آباء بزرگوار تقدیم رسانیده و در آن مقام واجب الاحترام

دست مناجات برآورده زبان بسوال حاجات بگشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشنده بی منت و وهاب بی

منت مرادی که داشت طلب نمود **مثنوی** جنید و جهانگیر عالی حسب ∴ امامت نژاد حسینی نسب ∴

در آن مشهد واجب الاحترام ∴ مطاف اکابر پناه کرام ∴ در افشاند از لب ز روی نیاز ∴

پروردگار جهان گفت راز ∴ که ای برتر از عقل و فهم و قیاس ∴ سزاوار حمد و ثنا و سپاس ∴

توئی تاج بخش ملوک عظام ∴ برآرنده حاجت خاص و عام ∴ کرم دستگیری شوم سرفراز ∴

ز امداد خیل و حشم بی نیاز ∴ وگر تاج شاهی ببخشی بمن ∴ چه کار آیدم مرد شمشیر زن ∴

الهی بافراز خیر البشر ∴ بحق امامان اثنی عشر ∴ ببر دل شیخ صافی ضمیر ∴

بنور جبینت آفتاب منیر ∴ صفی نام صوفی صفت کز شرف ∴ همی بود تابان ز برج نجف ∴

خدایا بعرفان اهل یقین ∴ بحق تمام بزرگان دین ∴ که بخشی مرا منصب سروری ∴ برافرازدم

دین برتری ∴ بملک جهان سرفرازم کنی ∴ ز همسایه اهل نیازم کنی ∴ که سازم اساس شریعت قوی ∴

اهم ملت احمدی را نوی ∴ بشمشیر غزو و حسام جهاد ∴ کنم دفع اصحاب شرک و فساد ∴ و چون

انوار اجابت و عابر ضمیر منیر فیض اشتمال پرتو انداخت روی نیاز از زمین برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت

برافراخت و در آن زمان علی بیک جاگرلو برادر اردبیل مستولی بود و میرزا محمد تالش با وی در طریق هواخواهی سلوک می نمود

و بنا بر لشکر بسیار آن دو سردار اقامت خدام بارگاه فلک احتشام در آن دیار مناسب نمی نمود لاجرم آن حضرت عزم سفر جزم کرده
در خلوتی خاص با زمره از اهل اختصاص مانند مبارز الدوله والاقبال عبدی بیک تواچی و حسین بیک لله و خلیفه الخلفا و
نیسا ایشان از اعیان امرا قرعه مشورت در میان انداخت و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف
و عناد توقف درین ولایت از طریقه حزم دورست ایا روی توجه بکدام جانب آوریم که منتج حصول مقصود باشد امرا
جواب دادند که بهر طرف رای عالم آرای پادشاهی که مهبط انوار تاییدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوند خواهد
بود و بکفایت عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشود آنحضرت بعد از تامل
و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید که انسب آنست که بکلمه کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه را مطمح نظر
همت ساخته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام بر آورده در میدان اقبال بمیدان قتال اهل کفر و ضلال قدم
نهیم باقتضای بصدد و قد من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مشاهده چهره بهبود فایز گردیم امرا عظام بنابر آنکه در آن
هنگام از غازیان جلادت شعار زیاده از سیصد نفر در موکب همایون حاضر نبودند علی الفور امضاء آن عزیمت مصلحت ندیده
و بعرض رسانیدند که مناسب چنان می نماید که بسبب سینه سلطان حیدر قدس سره عمل نموده نخست مسرعان باطراف
ولایات عراق و آذربایجان فرستیم تا جماهیر ارباب ارادت رسانند که یراق جهاد نموده بمیعاد مقرر در اردوی ظفر
اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزو اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخن مقبول افتاده امرا بموجب فرمان
اشرف اعلی چابک سواران جهت احضار غازیان باطراف و اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهانمطاع ماهچه رایات آفتاب
شعاع بصوب قراداغ و کوکچه دنگیز بر افراخته در اثنای راه معلوم شد که یکی از بنابر میرزا جهانشاه موسوم بسلطان
حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز در حدود کوکچه دنگیز اقامت دارد و بجای عزور و پندار بکاخ دماغ راه داده
دگر چیدیش چشم در نمی آرد و شاه دین پناه با امرا عالیجاه در باب تدارک مهم او آغاز مشورت فرموده در آن حین
یکی از حجاب سراپرده سپهر آیین خبر رسانید که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسیده و حکم همایون باحضار
قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص بسعادت بساط بوسی سرافراز گردیده نامه که آورده بود معروض نواب کامیاب
گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون فال ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان این جانب اندازد بنده عاشیه خدمتکاری
بر دوش گرفته و حلقه جان سپاری در گوش کشیده کمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در باب رعایت
لوازم عبودیت و چاکری از خود بتقصیر راضی نخواهم گشت **نظم** بدین سو عنان تا بد ار شهریار ∴ بخدمت ببندم
کمر بنده وار ∴ زرنگ فراغت شوم گوشه گیر ∴ در آیم بچشم مخالف چو تیر ∴ کنم دل ز اخلاص
پذیرش بری ∴ نه پیچم سر از طوق فرمان بری ∴ و این مسئول از شرف قبول مهجور مانده چنان مقرر شد
که همان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین این معنی خبر یافته با فوجی از مردم
کیدل میدگاه عالم پناه شتافت و بعد از تقبیل بساط جلالت مناط سلطنت و ادای دعای دوام دولت و لکب زبان

نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این محتمن دولتخواه بمیمن مقدم پادشاه دین پناه مشرف گردد هیچ شک نیست که کوکب دیگر
توم قراقویونلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد گشت و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر مهر
مهار سر اضطرار ایشان در خواهد گذشت آنحضرت بحسب اقتضاء وقت مصلحت در اجابت آن ملتمس دانسته ولد
عنان امان سبحان بجانب معسکر سلطان حسین بارانی توجه فرمود در خلال این احوال غازیان عظام و لشکریان نصرت
انتقام که چابک سواران جهت احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون می رسیدند
و روی عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبه علیه شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز می گردیدند چنانچه در وقت
نهضت رایات نصرت آیت بصوب منزل سلطان حسین بکهزار و پانصد پیاده و سوار در موکب ظفر آثار جمع آمده
بودند و چون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار ظلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضائت پذیرفت
بنابر اقتضای رای عالم آرای عساکر گیتی گشای از اشتراک با آن زمره ضلال اجتناب نموده خیام نصرت انجام
در طرف دیگر بر افراخته نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادتمند روزی چند در آن موضع اوقات گذرانید
سلطان حسین بارانی شرایط میزبانی بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح انجامید که از سحاب موافقتش بغیر باران
عذر متقاطر نمی گردد و از اقامت در مجاورتش نضارت ریاض دولت بظهور نمی آید لاجرم خسرو فرخنده شیم
عزم رحلت از آن منزل جزم کرد و این داعیه مسموع سلطان حسین گشته امرا پایه سریر اعلی را طلبید و زبان
مکر و فریب باظهار اخلاص گشوده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه فلک احتشام پیوسته در مرافقت بنده
بسر برده سلوک طریق مفارقت جایز نشمرند تا من طریقه اتفاق بجای آورده در قلع و استیصال نهال اقبال
اهل بغی و نفاق مساعی جمیله مبذول دارم و او و فا و وفاق پیموده بمیمن دولت روز افزون هیچیک از اصحاب عناد و شقاق
را آسوده و بر قرار نگذارم **بیت** بمیدان کین بر کشم تیغ تیز ∴ سر دشمنان افکنم در ستیز ∴ اگر سیل جوشن
آید و گر هزبر ∴ برو سیل بزم چو غرنده ابر ∴ امرا چون شنیدند که سخن سلطان حسین را اعتمادی
شاید بر وجهی جواب گفتند که او را معلوم شد که بعد از این پادشاه ظفر قرین در آن دیار توقف نخواهد فرمود
و سلطان حسین از آن اکیل کرده خاطر غدر مآثر بران قرار داد که آفتاب جهانتاب اوج سلطنت را بحجاب
ساحت و در سحاب حبس توقیف نماید و گوهر شب افروز درج خلافت را بدست آورده در صدف احتیال از ظهور مانع
آید و ندانست که طلوع تباشیر صبح صادق را غمام ظلام در غیر تاخیر نتواند انداخت و شمول شمایم مشک اذفر را
شعبده ایام در نافه خفا مستور نتواند ساخت **نظم** اگر چه ابر ظلمت در فشاند ∴ طلوع صبح را اما نشاید
نشاید ∴ وگر صد حیله سازند اهل دستان ∴ نمی گردد شمیم مشک پنهان ∴ القصه سلطان
حسین با آن خیال محال صحبتی طرح انداخته از حضرت شاه دین پناه و مقربان بارگاه فلک اشتباه استدعا نمود که
منزل ظلمانی او را بیمن قدوم شریف عبرت فزای سپهر نورانی گردانند و بدین التفات فرق افتخار و مباهاتش را

بطرف فرقدین رسانند امراء عظام چون مکنون ضمیر کیمیا اثرش را معلوم داشتند آن سرور باغ پادشاهی را بهبانه عارضه که
فی الواقع عارض ذات حمیدت صفاتش بود در دولتخانه همایون بر مسند عزت گذاشته و حسین بیک لله را در خدمتش باز
داشته عبدی بیک و خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند مصلحت در آن دیدند که بخلاف رای سلطان حسین
از آنجا نهضت نموده جمهور سعد را از نور طلعت کوکب سعد سلطنت بر زیب و زین گردانند و در وقتی که انوار طلعت آفتاب
از جهان بوقلمون بنهانخانه مغرب نقل نموده در حجاب تواری مستور گردید و در خیمه نیلگون بی ستون گردون مشاعل ثوابت
بسیار برافروخته سلطان منام حواس فرق انام را عاطل گردانید پادشاه گردون غلام بر حسب استصواب
امراء عظام اشارت فرمود تا خدام بارگاه فلک احتشام معسکر نصرت انجام را از کثرت شموع و مشاعل نمودار سپهر پر نجوم
فام ساختند و شتران کوه پیکر و استران برق آثار را در زیر بار کشیده رایت نهضت برافراختند نظم آسمان آنگاه
خاقان والاجناب ∴ برآمد بشبدیز گردون شتاب ∴ روان شد از آن منزل پرخطر ∴ دوان در
رکابش سپاه ظفر ∴ و چون سلطان حسین بارانی و اتباع او شمع و مشعل بسیار در اردوی نصرت آثار مشاهده
می‌نمودند در آن شب از کیفیت نهضت همایون غافل و ذاهل غنودند و روز دیگر از توجه پادشاه عالی گهر خبر یافته دانستند
که در تعاقب مواکب سپهر مراتب صرفه ندارند بنابر آن پای شکیبایی در دامن اقامت پیچیدند و آن افتخار دودمان
امامت و کرامت قرین صحت و سلامت بحضور سعد رسیده روزی چند بفراغت بگذرانید آنگاه از آن منزل برکوچ
فرموده موضع وقوز الام را معسکر فیروزی انجام گردانید بعنایت قادر بیچون در حرکت و سکون شامل حال آن برگزیده
ملوک ربع مسکون و رعایت صانع کن فیکون در نزول و ارتحال میر آمال خدام عالیمقام موکب همایون بیت بخت و
دولت همنشینش بر دوام ∴ فتح و نصرت در نظر صبح و شام ∴ والحمد لله الملک العلام والصلوة
علی خیر الانام و آله الکرام ذکر وصول قراچه الیاس به درگاه سپهر التباس و فتح یافتن ساکنان
قلعه ششن از ضرب تیغ و سنان غازیان رستم وش از عبارات دلگشای ثقات و مسودات نورافزای رواة
بهجت پیوسته و تحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی و آوازه طلوع نیر عنایت الهی در اطراف آفاق
اشتهار یافت هر کس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص و ارادت میزد قدم از سر ساخته بجانب معسکر
فیروز اثر می‌شتافت بیت رسیدند از هر طرف سروران ∴ بدرگاه شاه بلند اختران ∴ از
آنجمله قراچه الیاس که لباس اعزاز او بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود با فوجی از مردم روم احرام کعبه اقدام
بسته از مقام مألوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد و بعد از طی بوادی در منزل شوره گل حاضر آمده بار یکشاد منشکر
ساوری بود سرکش و در آن نواحی حصاری داشت سپهر وش چون بر مرور قراچه و فرقه وی مطلع گشت بقدم استعجال
او را استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد و اخلاص ظاهر کرده و طرح ضیافت افکنده هر چند تقرب غازیان را در منزلی فرود آورده
آنگاه ملازمان خود را بغارت و تاراج ایشان مأمور گردانید و نایره جدال و بیداد بی مروتی مشتعل گردید غازیان بقدر مقدور

در دفع آنجماعت کوشیدند و بسی بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون برده عنان بطرف اردوی نصرت نشان گردانیدند و قراچه
الیاس در موضع وقوز الام ببارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل بساط عبودیت و تقدیم اقامت لوازم خدمت واقعه
مذکوره با مشروح معروض گردانید آتش غضب قیامت لهب از استماع آن ترک ادب ملتهب شده شاه کامکار
با عساکر نصرت شعار بجانب قلعه ششن ایلغار فرمود و او از کیفیت حادثه خبر یافته دانست که ایستادن پیش صف
در برابر شد باد منتج ندامت است و میدان داری مجمر هر فرازی با شیر بیشه کارزاری محض سلوک طریق ضلالت
چو گنجشک با باز بازی کند ∴ بجز زیر خود ترک تازی کند ∴ کبوتر که بازی کند با عقاب ∴
بقصد سر خویش آرد شتاب ∴ لاجرم قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده سر خویش گرفت و راه گریز در پیش
نهیم سپاه شد دین پناه ∴ شد آواره از جای خود کینه خواه ∴ و سحرگاهی که تباشیر صبح فیروزی از
مطلع امید مبارزان موکب نصرت نشان در دمیدن بوده نسایم فتح و فیروزی از مهب اقبال ملازمان رکاب سعادت
انتساب در وزیدن بود شاه دشمن شکن با شجعان تهمتن تن بظاهر آن قلعه رسیده عساکر ببام ماثر دست نهب
و تاراج برآورده و جمعی از متوطنان آن مکان بپای ممانعت پیش آمده از غایت خسارت رایت جسارت برافراشته دو
مردمان قهر پادشاه ظفر بهر قتل آن گمراهان فرمان داده تیغ بیان غازیان آغاز سرافشانی کرد و سنان از دهان
محاجان شرایط جانستانی بجای آورد لاجرم جمعی کثیر از اعداء دولت در آن معرکه بر خاک هلاک افتادند و فوجی که زخم
خورده گریختند هر یک در بیابانی دیگر قرین حسرت و ندامت جان دادند و جنود ظفر ورود پادشاهی با کرایم غنایم مجاهد
عنان عزیمت از راه قافرقان بصوب ترجان گردانیدند و از آنجا جهت مصلحت ییلاق لباردقایه رفته قبه بارگاه سپهر
اشتباه باوج مهر و ماه رسانیدند نظم در آن مرغزار چو باغ بهشت ∴ شکاران کرامت سرشت ∴
باقبال طرح اقامت فکند ∴ بر شک از سر کرشش چه بلند ∴ رخ سرفرازان بخاک رهش ∴ سر سروران
سوده بر درگهش ∴ ولش گشته فارغ ز بیم خطر ∴ جنابش پناه جنود ظفر ∴ و در آن منزل بعرض همایون
رسید که در آن نواحی قریب مغاره وطن گزیده و چه تعرض بجانب آینده و رونده رساند شاه وشیر شکار عازم دفع
آن جانور نابکار گردیده و سپاه انجم عدد در حوالی آن دو آواز تکبیر و تهلیل باوج فلک اثیر رسانیدند و خرس بقصد ایشان
از مغاره بیرون شتافت پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه هنوز سن شریفش از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود
بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرموده و دو چوب تیر از شست دستش گشاد یافته هر دو مانند تیر تقدیر بهدف
مراد رسیده خرس از پای در افتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین و تحسین از اطراف و جوانب بلند گشت و جنود دفع
اصابت عین الکمال از فلک آیت و ان یکاد برزبان ملک گذشت نظم تعالی الله زهی شاه فلک قدر ∴ جوهر
در شجاعت منشرح صدر ∴ کریزان شیر گردون از خدنگش ∴ پلنگ چرخ روانی ز دور جنگش ∴ نهاده
چون بمیدان و غا کام ∴ ز سهمش گشته چشم بهرام ∴ که افشان عطارد در شنایش ∴ ملک

صدق دل کشته و عالیش **گفتار در بیان عزیمت شاه نوشیروان حشمت بصوب شروان و ذکر فتح قلعه شمش و غزو دیار گرجستان**

چون مدت دو ماه در موضع ساروقایه در سایه علم ظفر پرایه سپهر قدر و بلند پرایه بود شاه دین پناه پای مبارک در رکاب
میمنت انتساب آورده از آن منزل بطرف آذربیجان نهضت فرمود پس از وصول بدان مکان و اجتماع سپاه فراوان فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امراء عالیشان کلانتران جنود ظفرنشان را مجتمع گردانیده مطارحه نمایند که توجه رایت
نصرت آیت بصوب کدام ولایت مناسب دولت است و نوعی حسب الحکم بتقدیم رسانیده در آن انجمن که بیک
از خازنان دشمن شکن رای رای روی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در آن زمستان در آذربیجان قشلاق کنند
و بهنگام نزول جمشید خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار ارباب ظلم و ظلام برافرازند و در شر
بر زبان آوردند که اسب آن که رخش همت بجانب اولکا و مواضع قرقره تازیم و بر سر کفار آن دیار شتافته صدای
گیر و دار در خم طاق سپهر دوار اندازیم فرقه دیگر را حرکت بجانب چخور سعد مناسب نمود و طایفه را سفر دیار بکر ملایم
مزاج بود و از جمله امراء خلیفة الخلفا و حسین بیک لله این سخنان را بسمع اشرف اعلی رسانیده شاه مظفر لوا بر
زبان الهام بیان گذرانیدند که هیچیک از این آرا صواب نمی نماید و در خیر قبول اصحاب عقول در نمی آید اما مشیت
و دین استخاره سیر خواهیم برد و موجبی اشارتی که از روحانیت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل
خواهیم کرد و صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعه انوار هدایت آثار درخشیدن گرفت و لوامع ضمیر الهام
تاثیر آفتاب منیر عرصه آفاق صفت اضائت پذیرفت آن موهبت تایید الهی سالکان طریق دولتخواهی را بپایه سریر پادشاهی
طلبیده فرمود که دوش از امداد ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیة و السلام رمز ما تحقیق پیوست که صلاح دولت
ابد پیوند سحر در آنست که تخت رایت عزیمت بصوب شروان برافرازیم و حسام خون آشام از نیام انتقام برآورده
بهم شروان شاه را بر حسب المراد ادب نماییم **نظم** باید او نوجنبش پروردگار ؛ برآریم از شاه شروان دمار
حسام مبانی سرافشان کنیم ؛ یکی حمله خیلش پریشان کنیم ؛ و امراء این وارد غیبی را بمسامع روسای
سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ و المعنی بر زبان آوردند که **بیت** زنشه رایت جنگ افراختن ؛ زمانه
صف دشمنان تاختن ؛ و عزم یورش شروان جزم شده **نظم** دوم صبح کین مهر گیتی نورد ؛ بگردون برآمد
نجوم نبرد ؛ برافروخت از نور اقبال چهر ؛ برافراخت رایت بصوب سپهر ؛ شه کامران فلک
احتشام ؛ برآمد بشبدیز گردون خرام ؛ سوی ملک اعدا عنان تاب شد ؛ زمین از تزلزل چو سیماب شد
در اطراف چو سپهر اقتدار ؛ روان شد سپاهی ستاره شمار ؛ و بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل
اهسین رای اجابت انتساب چنان اقتضا فرمود که خلفا بیک با فوجی از عساکر کوه تمکین عنان گیران بصوب گرجستان
منعطف گردانند و کفار آن دیار را از سرچشمه شمشیر خونبار جرعه هلاک بنوشانند خلفا بیک بر حسب فرمان واجب
الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورده جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال به تیغ تیز بگذرانید و غنیمت

بی نهایت گرفته بر طبق دلخواه بپایه سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را نوازش نموده و کرایم غنایم که آورده بود
بر غازیان قسمت فرموده هم در آن ایام الیاس بیک ایغور اوغلی را بفتح قلعه شمش ارسال داشت و امیر الیاس با جمعی
از سپاه بی هراس متوجه آن حصار سپهر اساس گشته شمش کرت دیگر رایت نصرت برافراشت و بعد از وصول جنود ظفر
قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بنا ثبات و قرار قزلباشان و متعلقان شمش را منهدم ساخته فریاد
الامان بایوان کیوان رسانیدند و با تیغ و کفن باردوی الیاس بیک شتافته لطف او را شفیع جرایم خویش گردانیدند
و انتخاب قلعه را متصرف گشته ابواب مفتوح بروی متوطنان آن مکان بگشاد و کلانتران ایشان را با آستان اقبال
آشیان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت نظر عطوفت در احوالات که بسته قامت قابلیت ایشان بخلع فاخره
بیاراست و ضبط قلعه شمش را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت و در این هنگام
نشان شاه و افراسیاب از آن منزل روان گشته چون پرتو وصول بر منزل احسنابا و انداخت شمش که از کمال اخلاق
الطاف خسرو سلیمان روش خبر یافته بود قدم از سر ساخته و آنرا سرمایه سعادت دارین شناخته بدرگاه عالم پناه شتافت
و بعد از ادراک شرف زمین بوس پیشکش کشیده زبان اعتذار و استغفار بگشاد و پادشاه پوزش پذیر جرایم شمش
را به آب عفو و اغماض بشست و او را بانعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و اسبان راهوار مفتخر و مباهی گردانید
و شمش دست اخلاص بمیان خدمت چست بسته حسب الفرموده متوجه قلعه خود گردید **گفتار در بیان عبور فرمودن کیان**
فارس مضمار لشکر و افراسیاب از ارس و ذکر در آمدن بولایت شروان از کمال شجاعت و تهور فیاض علی الاطلاق
مروه اقتداری را که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی سپارد در وقت عبور بر دریای مشکلات امور ملاح عنایت لم یزلی
تقییر بهر وسیله زورق و شداپیرا او را به حل نجات رسانده و خلاق الانفس و الآفاق هر صاحب اعتباری را که بپایه عز
و منزلت باوج سپهر دوار برافرازد بهنگام طوفان حوادث ایام و شهور هادی توفیق رفیق گشته او را در سفینه امن
و سلامت نشاند **ع** هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش ؛ نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون
سریر است بر آب ارس ذکر در وقتی که بسبب طغیان آن بحر بی کران سیاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند
و دیگر صورت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاطر دریا مقاطر پادشاه بی همال از جانب گوشمال گرجیان و
فتح قلعه شمش فراغت یافت چنانچه در آذربیجان مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون نفاذ پیوست
که بهرام بیک قرامانی با فوجی از مردم تکلو و زمره از قوم ذو القدر لوشیتر از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از
معبر قوین اولی عبور نماید و گذر قبری و قنانخ را ملاحظه کرده هریک را قابل گذشتن لشکر صف شکن یابد بعضی از
جنود را بمحافظت آن معبر مأمور گرداند تا شروانیان نتوانند که لشکر دریا اثر را از عبور مانع آیند و بهرام بیک بر
حسب فرمان واجب الاذعان بدان جانب روان شده بعد از وصول بکنار آب و مشاهده آن دو معبر هیچیک را
قابل عبور لشکر ندانست و هر چند در بحر تدبیر شناوری نمود ابواب رکوب بر سفینه مقصود بر رویش گشوده آنگاه شتافته

راه بخشش کرده فرمود که بر کشتی دیگری از ده جانب آب ارس دیگر که در آن موضع پیکدیگر اتصال می یابد چند اقامت برافرازند و همت بر سرانجام اسباب عبور از این دریای بیکران مصروف سازند و لشکریان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده بعضی خیال کشتی و سفینه می نمودند و جمعی در اندیشه ترکیب سل و کلک می بودند که ناگاه قدوه خاندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر کرامت بکنار آن آب رسیده و بر بحر و لشکر سیاحان دریای هیجا اطلاع یافته بی آنکه بر سمند خوش خرام مانی اندام را قدمی چند بجانب بالای آب راند آنگاه عنان گران بطرف دریا انعطاف داده از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم و خرد بی مدد کشتی عبور بر آن محال می نمود بهدایت بخت سرمد ع بگذشت چنانچه نگذرد باد از دشت ❁ عساکر بحر جوش رعد خروش بر تعاقب موکب گردون مراتب اسب در آب افکنده مجموع در ضمان صحت و عافیت بهره گردیدند مضمون حدیث همایون مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح بابلغ وجهی ظهور نمود و لوا ظهور آن امر عزیز ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بزبده اولاد صاحب مقام محمود بیفزود **مثنوی** چو دیدند آن کرامت اهل ادراک ❁ ز دریای کرم شاه شرفناک ❁ در اخلاص و هواخواهی فزودند ❁ زبان بهر دعاگویی گشودند ❁ که شاها حشمت مردم فزون باد ❁ رخت از نور دولت لاله گون باد ❁ چو بگذشتی ازین دریای زخار ❁ شدی مانند حیدر معجز آثار ❁ نشانه بر تو مشکل هیچ کاری ❁ شود حکمت روان در هر دیاری ❁ تو چه کن هر جانب که خواهی ❁ که همراهت بود لطف الهی ❁ و آن خورشید سپهر پادشاهی آن شب در همان منزل توقف نموده روز دیگر که حسن و ستاره سپاه از کنار دریای سپهر خضرا رایت نهضت برافراخت و از انوار تیغ زرنده دود جنود ظلم را از فضای عالم انهزام داد و صدای جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم دشمن کینه خواه از آن مرحله کوچ فرموده از دو آب دیگر که هر یک در عرض و عمق قرینه بحر اخضر بود بی دغدغه خوف و خطر عبور نموده آنگاه عنان بطرف شماخی انعطاف داد و بعد از وصول بمنزل کل و یکلس شخصی از ساکنان آن مکان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانید که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت پادشاه انصرت دستگاه با خیل و سپاه بپای قلعه گلستان که قله آن شرف همت از اوج سپهر در گذرانیده و کنگره اش سر تیغ رفعت لیبر نزد لکار آفتاب رسانیده شتافته است و مشغول استعمال آلات رزم و پیکار گشته بنا بر آن پادشاه عالمیان عازم تسخیر بیان گشت و هم وقتی که بریه سیر بع الاسیر فلک بشبستان آسمان در آمد یکی از خدام سده سدره مقام را که موسوم بقلی بیک و ملقب بچپش بیرزا بود فرمود که بشیریان رفته مژده امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند و چپش بیرزا هم در آن شب بمقصد رسیده طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن و مطمئن گردانید و روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل روان شده در اثنای طی مسافت جاده که منتهی بشماخی می شد پیش آمد و رای الهام نمای رهنمای آن طریق مناسب دولت دانسته از راه شیریان عنان گران بدان صوب گردانید و چون ماهچه علم انجم حشم پرتو وصول بر شماخی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از کبار و صغار فرار بر قرار اختیار کرده در قلل جبال تحصن جسته اند و شماخی

۲ قصیده

یکدو روز محل نصب خیام عساکر دشمن سوز بوده در آن اثنا خبر رسید که شروانشاه پیشتر را که در میان قلعه گلستان و حصار بیغرد واقع است معسکر گردانیده و گرداگرد اردوی خود را بچپر و شاخهای شجر استحکام تمام داده شاه عالیمقام بعد از استماع این خبر بیکاره دشمن را با خود مقرر ساخته از شماخی بدان جانب نهضت نمود و بمجرد توجه آنحضرت اقدام ثبات و قرار شروانشاه متزلزل شده از منزل مذکور بطرف قلعه گلستان کوچ نمود **ذکر محاربه دین پناه با شروانشاه و اهتزاز نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم پادشاه عالی گهر** سبحان قادری که هر گاه لوامع انوار سواطعش از مطلع افق شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر صحایف احوال فرخنده مآل سعادتمندی تابد مرات ضمیر خورشید تنویرش بر وجهی صفت اضاءت پذیرد که جز صورت صدق و صواب در وی چهره نگشاید و بر عکس این قضیه هر وقت صرصر غضب حضرت الوهیت از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده بر ناصیه اقبال صاحب شقاوتی وزد دامن بصیرتش را انبا به بیره گرداند که آیت ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوه از گفتار و کردارش ظهور نماید **نظم** چو از انوار لطف حق اکبر ❁ ضمیر سروری گردد منور ❁ بهر کاری صواب اندیش باشد ❁ ز سر فرزانه در پیش باشد ❁ بعقل کامل و تدبیر صایب ❁ شود فتح و ظفر او را مصاحب ❁ عدویش گردد از فهم و خرد دور ❁ بچشمش چهره بهبود مستور ❁ شد در وقت رزم و گاه جولان ❁ ز اوج جاه اندر چاه خذلان ❁ مصداق این مساق آنکه چون تقدیر ملک قدیر بر امتثال همت جریان پذیرفته بود که آفتاب اقبال شاه ستوده خصال از افق بلاد شروان طالع گشته بر عرصه کون و مکان تابد و کوکب جاه و جلال شیروانشاه در حضیض وبال افتاده بنای عمر و حیاتش انهدام یابد آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد دراز نجان از قبول آرای مختلفه امرا و سرداران گردن پیچیده و با لهام هاتف غیبی و تلقین ملقن لاریبی یورش شروان را اختیار نموده عنان گران بدان صوب منعطف گردانید و شروانشاه در دفع آن حادثه هر چند تامل نمود ابواب سلوک طریق صواب بر روی روزگارش نگشود و از استماع خبر توجه لوای کشورگشای شاهی از شماخی بمرتبه سراسیمه گشت که از پیشه که در میان قلعه بیغرد و گلستان استحکام تمام داشت بی جهتی کوچ کرده رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت و پیش از آنکه بمقصد رسد در منزل جبانی عساکر نصرت ماثر رسیده و در معرکه رزم مرکب زندگانیش بسر در آمده مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون ماهچه رایات منصور پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت قاید بخت عنان مرکب شروانشاه را گرفته بی اختیار بدانجا رسانید شاه صاحب تایید بطلوع نیر صبح فیروزی امید وار گشته فی الحال بتعبیه سپاه نصرت عطیه که عدد ایشان بهفت هزار نمی رسید اقدام فرمود و شیروانشاه با بیست هزار سوار و شش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت بر زبر پشته صعود نموده همت بر ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر گماشت و بعد از تسویه صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و صور ن و غریو کوس و شیون بلند گشت و آوای سنان

تا نی در زیر ران سالکان طریق سرافرازی و رجلان آمده صدای گیرودار از اوج سپهر دوار درگذشت غازیان موکب همایون شاهی
در چاه چه تا به آلی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند و مبارزان و الی و لشکر شروان از جبهه توکل عریان دست بجنگ
بازیدند **نظم** دلیران جنگی در آن رستخیز ؛ سنان بهر خونریز کردند تیز ؛ گرفته بکف تیغ الماس گون
سترده ز دل نقش صبر و سکون ؛ فرقه ناچیه را گل رخسار و لب لعل … و وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة
و خندان و طایفه با بنفشه چهره و جبه … در غبار ادبار و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة محتجب و پنهان پیادگان
شروان به پیش صف آمده از فراز آن پشته عقابان تیر ترک تاثیر را بقصد صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در پرواز در آوردند
و بهادران سپاه شاه جهانبان با تیغ بران و سنان جان ستان سراپا روان شده حمله کردند … تمام
کمان بداندیشان را در باریدن باران سهام ناچیزی و نه اقدام جلادت تنگ کیشان را از مشت صعود بر آن
بلندی تاثیری **بیت** فراز و نشیب ره از زه روان کرم پرس ؛ که پیش رخ سوار کوه و دشت یکسان است ؛
پیکان دل ایشان شروانیان مانند کار ایشان روی بنشیب آورده زنگ بر تارک می دوخت و سنان آتش فشان
غازیان ببوی بالا زبانه کشیده خرمن زندگانی می سوخت در آن اثنا بواسطه وفور شیمه میمنه و میسره موکب ظفر
در رود بهم برآمد و شروانیان و شروانشاه چیره شده با سواران سپاه یکبار حمله کردند و پیادگان شروان **بیت**
و پای ستوران در آمده دیگر مجال نیز باران نیافته و غازیان رستم شیم از رستم … نهنگ تیز آهنگ اجل گشته
سنان جلادت بجانب دشمنان تافتند **نظم** گران شد رکاب و سبک شد عنان ؛ درخش … خورد …
دشمن ستان ؛ برانگیخته اسب و انگیخت گرد ؛ بگردون برآمد غبار نبرد ؛ بدشمن کشی
تیز شد تیغها ؛ برآمد ز دریای خون میغها ؛ و شروانیان نیز در مقام مدافعت ثبات قدم نموده دست
باستعمال شمشیر و خنجر و شکافتن فرق سر و حنجر برآوردند و هر دو لشکر در یکدیگر آویخته فضای میدان رزم را
از سیلان خون نمونه آمویه و جیحون کردند **نظم** شد از باد کین آتش فتنه تیز ؛ ز بس فتنه خیز آسمان فتنه خیز
؛ سلامت برون برد رخت از جهان ؛ پری وار شد در ستی نهان ؛ در خلال آن
احوال پادشاه ربع مسکون بعون باطن همایون شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام برکشیده بحمله صف
شکاف و صدمه صرامت انصاف زلزله در عرصه کون و مکان انداخته غایت قدرت دست ولایت ظاهر گردانید
نهال حسام خون آشامش از کاسه سر دشمن آب خورده رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعله سنان ثعبان
مثالش در خرمن عمر مخالفان افتاده کسوت وجود شان صفت احتراق پذیرفت **نظم** ز بس که رزم …
او بهم تو جولان کرد ؛ هوای گنبد فیروزه گون غبار گرفت ؛ نهال تیغ تو از بسکه لاله بار آورد ؛
بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت ؛ و چون شروانیان آن تهور و … و آن تجلد و خنجر گذاری
مشاهده نمودند دست … از کار و کار شان از دست رفته پشت بمعرکه ستیز کردند و کانهم حمر مستنفرة

فرّت من قسورة پای در بادیه فرار نهاده روی بعقوب ادبار آوردند بشیر … همچون صدای … وان جندنا
لهم الغالبون در خم طاق گردون انداخت و نسیم روح فتح و ظفر بر پرچم علم پادشاه والا گهر وزیده مشام مشتاقان
الا ان لله فی ایام دهرکم نفحات را چون اطراف گلزار در فصل بهار معطر پرور ساخت **مثنوی** چو گشت از خون
زمین مانند گلشن ؛ چه باشد تن ز رنگ سر هم از تن ؛ نسیم فتح آمد روح گستر ؛ مشام جانبازان
شد معطر ؛ شکست از تیغ شاهی قلب اعدا ؛ کلید فتح بود آن تیغ گویا ؛ و شیروانشاه
با بسیاری از امرا و سران سپاه در معرکه کشته بر خاک مذلت و هوان افتادند و غازیان منصور … آن
قوم مقهور را … گروه شمشیر کین در خرد و بزرگ ایشان نهادند **بیت** فرو ریخت آن کوه از آن زلزله ؛
گسسته شد آن آهنین سلسله ؛ همه خیل شروان در آن رستخیز ؛ شدند در زیر شمشیر تیز ؛
بقیة السیف که از آن معرکه خسته جسته راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و
بیابان پهلو بر خاک و خاشاک نهاده از چنگ عزرائیل نیاسودند **بیت** از آن صید که هیچ صیدی نرست ؛
نبودی کسی کش نشانی نخست ؛ شدند آن همه کشته پادشاه[?] … ؛ چه بر دل چه بیدل چه برنا چه پیر ؛
و چون خاطر خطیر شاه کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید در همان منزل نزول اجلال فرموده قبه بارگاه با رفع
مهر و ماه رساننده تخت دولت و کامرانی را بقدم همایون مشرف ساخت و امرا و شجعان را بار داده بتفقد
حال ایشان پرداخت انجامت روی نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و زبان بادای
تهنیت گردان ساخته جواهر زواهر … نثار مجلس بهشت آثار کردند پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را
بالتفاتی خاص اختصاص داده باصناف انعام و اعزاز مفتخر و سرافراز گردانید و پایه قدر و منزلت جمعی که در آن معرکه کار
جلادت بظهور رسانیده بودند بذروه اکرام و احسان از فرق فرقدین گذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان
سرهای قتیلان را جمع آورده منارها بر افراختند و اجساد ایشان را همچنان گذاشته طعمه کلاب و ذباب ساختند **نظم** شاه
چون تیغ برکشید ز نیام ؛ بهر خونریز اهل ظلم و ظلام ؛ آنقدر کشته کرد از اعدا ؛ که منار …
سرها ؛ کرد از کشتگان افتاده ؛ روزی وحش و طیر آماده ؛ یارب این پادشاه کشورگیر ؛
خسرو تاج بخش تخت سریر ؛ تا ابد باد در جهان منصور ؛ چشم بد از جمال جاهش دور **ذکر توجه خلفا**
بیک جهت دفع شیخ شاه … بکتاب شهر نو و مسور شدن آن دیار از شعشعه ماهچه اعلام سعادت پرتو شاه عالم
پناه و بعد از فراغ خاطر از جانب شروانشاه سه روز در همان منزل بجمعیت خاطر و فراغ دل اوقات خجسته ساعات گذرانیده
الکاء رایت ظفر پناه افراخته … شاهی را از فر طلعت همایون عبرت افزای گنبد گردون گردانیده و در آن خطه مسامع
جاه و جلال رسید که ولد رشید شیروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشیخ شاه است در روز محاربه جان بتک پا
بیرون برده بود و حالا در شهر نو که بر کنار دریاست لنگر اقامت انداخته و بخیال مخالفت حشری از پیاده و سوار مجتمع ساخته …

فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت نشان جهت فتح شهنشاه عمان بطرف شهر نو تاخت و
همایون بر تعاقب بدان صوب نهضت نموده چون این خبر مسموع شیخ شاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته باتفاق اتباع
و اشیاع در کشتی نشسته و به دریا درآمده بادبان بطرف گیلان برافراشت و خلفا بیک ازین حال خبر یافته بطالع مسعود و بخت
نیک نواحی شهر نو را مضرب رایات نصرت پرتو گردانید و همان روز اهالی شهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان
با تحفه و پیشکش فراوان باستان امارت آشیان آمدند و خلفا بیک ایشان را منظور نظر رحمت گردانیده بانواع
الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آن شب در کمال عیش و طرب بسر برده صباح روز دیگر علم انجم حشم پادشاه دین
پناه سایه وصول بر آن دیار انداخت و نزول شهنشاه مضرب سرادقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک بپایه سریر
سلطنت مصیر شتافت و بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از ادای دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض
گردانید و این معنی موافق مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران آن بلده بانعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشته و
حکومت شهر نو بر خلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه دولت نواز جهت قشلاق عنان عزیمت بصوب محمودآباد
انعطاف داده چون بدان منزل رسیده یراق قشلاق فرموده بعضی از منهیان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانیدند
که متوطنان قلعه باکو بحصانت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف سلوک می دارند و شرایط خدمتکاری
و لوازم خراج گزاری بجای نمی آرند انبار ... خبر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از امرای عظام
استاجلو محمد و الیاس ایغوت اغلی با فوجی از لشکر مسالک بیگدلی بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار ... مخالفان
بهر کردار که مقدور سعی و اهتمام فرمایند و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدان صوب روان شده بعد از وصول
بقصبه قلعه دیدند مانند بروج آسمانی مشید جدار بلند مقدار رشک شکسته ... از رفعت بنیان
چون سد سکندر سمت متانت و استحکام گرفته سه طرفش را دریای محیط آسا از حوادث دوران صیانت نموده و یک
جانبش را که متصل بصحرا است خندقی عریض عمیق متانت در افزوده متوطنانش بوفور جلادت و پهلوانی مغرور و مستظهر
بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه امرا با عساکر ظفر لوا آن قلعه را مرکز وار در
میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند و محصوران در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست بانداختن تیر
و سنگ برآوردند و چون تسخیر آن حصار بجنگ از حیز امکان بیرون و از قوت طاقت بشری افزون بود بمحاصره اشتغال
یافت و پس از طلوع ماهچه رایات شاهی از افق آن دیار بر فتح و فیروزی بر صفحات احوال غازیان تافت چنانچه بر سبیل
می گردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **گفتار در بیان فتح قلعه باکو بتوفیق دولت پادشاه نامجو** چون شاه
مظفر لوا فصل زمستان در منزل محمودآباد با خاطر خرم و دل شاد اوقات فرخنده ساعات بگذرانید و نسیم روح افزای
نوروزی بر اطراف دشت و بساتین وزیده قلعه غنچه را مفتوح گردانید پیکان خار بقصد دیده اعدا دولت پایدار
تیز شد و شاخ شکوفه دل سپر جهت نثار خدام بارگاه سپهر آیین درم ریز گشت **نظم** شد عارض باغ خنده گل

در غایت حشمت و تجمل ❁ افراخت علم بسرو آزاد ❁ عالم ز ظهور دولتش شاد ❁ پادشاه والا نژاد بر تو
اهتمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و با موکب سپاه کواکب مرتبه رایات نهضت بدان جانب برافراخت بعد از وصول
بنواحی آن دیار و ملاحظه خندق و فصیل آن حصار شمال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال شجاعت نشان روز
آتش قتال برافروزند و دل مخالفان دولت ابد پیوند را که بر بالای آن قلعه جنبه ... استوار و از بیم زنده در نبرد دیگر
جبین و تیشه اندیشه نقب زدن نمایند و جهت توجه غازیان بجانب دشمنان راه پنهانی بگشایند و آن دو طایفه بجد و جهد
آغاز کار و بنیاد پیکار کرده خروش تکبیره سوران زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و نای منین گوش
ساکنان قلعه سپهر برین کر ساخت خدنگ جنگ آهنگ بهادران فیروز جنگ مانند کار دولت ایشان آغاز ترقی کرده
جان بی تاب و توان مخالفان بی نام و ننگ از نقبی که پیکان در جسم ایشان بر روی تحت الثری آورد **بیت** شست
غازیان قادرانداز ❁ عقاب چار پر آمد به پرواز ❁ ز مغز فرق اعدا طعمه جسته ❁ ز خون چشم ایشان منقار
شسته ❁ چو پیکان رخنه در تن می گشودی ❁ بجان راه برون شدن می نمودی ❁ و در آن اثنا رای اشرف
اعلی چنان اقتضا کرد که خندق را از سنگ پر سازند تا سپاه پیک صولت بسهولت از آنجا توانند گذشت و بعضی از
باره کوه پیکر فرود آمده قورچیان عظام و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانید و آن زمره با اندک زمانی
آنقدر از سنگ در خندق ریختند که کوهی بلند بنمود ارگشت و هر کس بر آن صعود نموده ساکنان حصار مشرف شد تا هم
کار محصوران بجان رسید و دست اضطرار در دامان الطاف شهریاری زده و بزبان تضرع امان طلبیده گفتند **نظم**
گرشاه بجستجوی بر جان ما ❁ نظر کن بجمیع پریشان ما ❁ بلطفت چو هستیم امیدوار ❁ امان بخش ما را
بکام رسان ❁ و عفو پادشاهانه شامل حال مستوران احوال ایشان گشته در حال ابواب قلعه باکو را بر روی غازیان
عظام گشودند و کلانتران حصار شمشیر بدست و کفن در گردن بدرگاه سپهر مقدار شتافتند که فرمان برداری بر میان جان
بسته و خسرو پرورش پذیر اکثر انجاملت را تاج و خلعت عنایت کرده حکم شد که خلفا بیک جهت حکومت و ضبط خزاین
و ذخایر شروانشاه تعلقه ... و آنچه از جنس زر و گوهر و نفایس اجناس و دیگر تحف و ... بود در آید بدوی همایون فرستد
بر حسب فرموده ظفر و رود نشست پایه و خلفا بیک اشراف و اعیان باکو را همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراشت
و بعد از وصول خندان و دفاین سلاطین شروان را بدست آورده پیشکش سازد ... از متوطنان آن مکان
بستانده و مجموع آن نقود و اجناس را بدرگاه کیوان اساس ارسال فرموده آنگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار را که
بحضرت ولایت منقبت شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند نبش نموده استخوان پوسیده ایشان را با آتش
انتقام بسوخت و عمارات عالیه آن طایفه را انهدام داده با خاک راه یکسان ساخت پس مقضی المرام بپایه
بازگشت و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده **گفتار در بیان توجه آن ثمره شجره بوستان امامت بجانب
قلعه گلستان و ذکر اسباب نهضت آنحضرت از خاطر انحضار بصوب مملکت آذربیجان** چون خاطر خطیر پادشاه

از جانب باکو فراغت یافت عنان عزیمت جهان نورد بطرف حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توطن
داشته و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش اطاعت و فرمانبری بر صحیفه ضمیر نمی نگاشتند و بعد از آنکه
هوای گلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت نای نایان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و ولوله
در جان طوایف بنی آدم انداخته و امرای عظام اطراف آن حصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری
پرداختند اما در آن اثنا صورتی چند بوقوع پیوست که شاه دین پناه رقم عفو بر جرائم و جنایات مردم گلستان کشیده و کمر
محاربت امیرزاده الوند بر میان بست از آن جمله یکی آنکه روزی آنحضرت شاه در پای درختی که نزدیک بآن قلعه واقع است نشسته
در باب کیفیت تسخیر آن تامل می فرمود که ناگاه شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بر کلو نهاد و آثار عجز و نیاز ظاهر ساخته
بزبان حال التماس نمود که رایات همایون فال از انجا کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت نماید و رشحات سحاب لطف و
عنایت پادشاهانه کشت زار امید اهالی گلستان را خضرت و نضارت بخشد و این معنی بر ضمیر مهر تنویر که جام جهان نمای
اقبالست ظاهر شده صورتی تمام باهتمامی که در محاصره آن حصار می فرمود نقصان پذیرفت دیگر آنکه عزیزی از اهل عبادت که
سخن انصاف داشت شبی در عالم رویا شاه را دید که شخصی از مردم گلستان گریه کنان باوی می گوید که ملتمس آنست که
از زبان من این حدیث بعرض شاه عالم پناه رسانی **نظم** کای شه کامران عدل سیر ❁ قدوه آل پاک پیغمبر
حامی دین حضرت نبوی ❁ جانشین جناب مرتضوی ❁ بر مرآت ضمیر منیرت صورت این معنی منعکس خواهد
بود که در آن زمان که از نخجوان بجانب شروان در حرکت آمده بر آب کر عبور فرمودی با خود مقرر نمودی که چون بلاد
شروان مسخر گردد متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسان گردانیده خلعت امن و امان پوشانی و اگر
علی الصباح بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته کیفیت خواب بعرض شاه عالیجناب رسانید آن حضرت
که این واقعه داخل رویای صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال گلستانیان را با خود نذر کرده بودم
و تا غایت آن راز سر بسته را پیش هیچکس نگشوده ام اکنون آن نذر را بوفا رسانیده از اینجا کوچ می نمائیم و
تفرقه و تشویش بر روی روزگار ساکنان این حصار نمی گشائیم دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد
خلیفه که جهت تحقیق حال ارباب ظلم و ظلال بجانب قراداغ رفته بود رسیده و بشرف عرض رسانید که امیرزاده
الوند با سپاهی افزون از چون و چند فراهم آورده و نخجوان را معسکر گشته اتراکی ده و محمد قراجه را با فوجی از جنود آذربیجان
بطرف گنجه فرستاده تا از قومین اولی گذشته ببلاد شروان درآید و حسن بیک شکرلو علی را بکرباره ارسال
داشته که از ان طرف بسوی آن ولایت توجه فرماید شاه دین پناه چون بر خیال محال اغلان بدفعال واقف گشت
یکبارگی از سر جرایم مردم گلستان درگذشت و بعد از تقدیم مشورت با اعاظم امرا و ارکان دولت عزم رزم الوند
جزم کرده بجمع آوردن کشتیها و بستن جسر بر معبر جواد فرمان داده چوشش میرزا بموجب فرمان اشرف اعلی
پل ساخته گشته بدانجانب شتافت و هم در آن ایام پادشاه گردون غلام عنان ابرش خوش خرام بکنار آب تافته

مواکب گردون مراتب شاهی در مضمون تایید الهی از جسری که در جواد بتکمیل یافته بود عبور نمود آنگاه بقصد دفع اعدای دین و دولت کرد
قراول تعیین نموده **ذکر امیرزاده الوند با پادشاه دین پناه سعادتمند** امیرزاده الوند که در آن زمان بر بعضی از
بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که پادشاه جهانیان را در ممالک شروان روی نموده اندیشه مند گشته با خود
گفت که چون خدام آستان امامت آشیان از فتح شروان فراغت یابند احتمال غریب دارد که قصد تسخیر آذربایجان
نموده بدین جانب شتابند پس مصلحت چنانست که پیش از آنکه این معنی از حیز قوت بفعل آید با سپاه این حدود در جمع
آورده در دفع غازیان اهتمام نمائیم و عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داده در طریق کشورگشائی سلوک فرمائیم و بنا بر
خیال محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده در نخجوان اعلام نکبت اعلام برافراخت و حسن بیک شکرلو علی را
برسم منقلای بکرباره روان ساخت و چون شاه عالیجناب از آب عبور نموده بر حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع
یافت پیری بیک قاجار را که پهلوانی بود صفدر با فوجی از جوانان جوشن ور بدفع شر حسن بیک شکرلو علی روان نمود
پیری بیک بجانب کرباره ایلغار کرده حسن بیک تاب مقابله و مقاتله نیاورده سلوک طریق فرار بر قرار در میدان پیکار اختیار
نموده در نخجوان بالوند پیوست و پیری بیک بعضی از بازماندگان او را بتیغ بی دریغ گذرانیده براق ایشان را غنیمت گرفت
و بپایه سریر سلطنت مصیر بازگشته شاه محمد صفات این فتح را مقدمه فتوحات دانست و خوشدل و مسرور عازم
شد و قرچقای بیک و بعضی دیگر از متابعان الوند که در آن حدود بودند از توجه پادشاه سعادتمند خبر یافته قدم ادبار در وادی
فرار نهادند و رایات نصرت نشان بعد از شیوع خبر انهزام ایشان بصوب نخجوان حرکت فرموده بار دیگر پیری بیک قاجار برسم
منقلای بر سایر غازیان کشورگشای سبقت گرفت و از ان جانب عثمان نام شخصی بفرمان الوند در برابر آمده پس از انداختن
آلت پیکار در جنگ اسیر گرفتار گشت و پیری بیک او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه فرستاد و فرمان بقتلش
فرمان داد و این خبر بالوند رسیده از سطوت لشکر قیامت اثر بر خود لرزیده در اقدام ثباتش تزلزل شده متوجه
گردید و در موضع شرور قرار گرفته سی هزار از اشرار فراهم کشیده دل بر محاربه پادشاه ظفرشعار نهاده اسباب کارزار
معد و مهیا گردانید غافل از آنکه کوه الوند در پیش صرصر قهر بمنزلت کاهی است و کرم شب تاب در نور آفتاب فروغ ندهد **بیت**
کوه را ورد بده گرچه رفعت است ❁ هست در پیش فلک بسیار پست ❁ نور اختر گرچه تابنده بحساب ❁
کی نماید پیش نور آفتاب ❁ القصه چون شاه کشورگشا هوای فضای نخجوان را از غبار موکب نصرت نشان عبیر
افشان ساخت و کیفیت فرار و تنزل قرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدانصوب نهضت فرموده آفتاب وار نزدیک
معسکر دشمن نزول اجلال نمود و قبه بارگاه باوج مهر و ماه افراشته غازیان عظام رایات عساکر فیروزی انجام را
گرد و از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا وقتی که نظارگیان آسمان بسبب ارتفاع علم نورافشان آفتاب تابان
دیده برهم نهادند از جانبین لوازم پاسبانی مرعی داشته بیدار بودند و در خیال جنگ و کارزار بسر برده در عاقبت آن
کار تامل و اندیشه می نمودند **گفتار در بیان محاربه فرقه اخیار با زمره اشرار در مقام شرور و شمیم نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت**

لایزال بپرچم علم پادشاه منصور علی الصباح که چشمه درزین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم از خواب ناز باز کرده نقره خنگ گردون را
بفر وجود همایون زیب و زینت بخشیده و بتیغ قهر و خشم جنود شب ظلمت سلب را انهزام داده اطراف آفاق با نوار فتح و فیروزی
روشن کرده **مثنوی** صبح که شد خسرو صفا علم ❊ عازم رزم شب ظلمت حشم ❊ توسن شد فلکش گشت رام ❊
گرد سوی خیل مخالف خرام ❊ جنگ آور سری اهل خلاف ❊ تیغ زر اندوده کشید از غلاف ❊ پادشاه کشور
گشای با پای همایون فلک فرسای بر پشت ابرش جهان پیمای گردانیده از سر اعتماد بر قوت دولت روز افزون و وثوق بعنایت
بی غایت قادر کن فیکون عنان سعادت نشان بقلب سپاه متوکل علی الله فوج فوج بسپرده غازیان نصرت قرین و مجاهدان میدان دین را
برکوب امر کرده روی بتهیه لشکر آورد **نظم** بجوش برآمد شه کامران ❊ چو خورشید بر باره آسمان ❊ ز هر سوی مردان
میدان کین ❊ یلان جهانگیر نصرت قرین ❊ فکنده بر جوشن زرنگار ❊ گرفته بکف تیغ مردم شکار ❊
نشسته بر اسبان صرصر اثر ❊ بخدمت رسیده همچون ظفر ❊ ورد زبان با دای دعا و ثنای شاه مظفر لوا گشته و
صدای اخلاص و یکدلی در میمنه و میسره روزگار انداخته و از صدمه قوایم مراکب تازی و دولول صهیل اسبان شاقول و نی
کره زمین را متحرک و متزلزل ساخته و آنحضرت همگنان را بمزید تربیت و رعایت و وعده مرحمت و عنایت مستمال و امیدوار
گردانیده برانغار و جوانغار لشکر فیروزی آثار را بشکوه طلعت ارجمند بشبه حشمت استحکام داده و ماهچه رایت نصرت آیت از
مطلع قلب طالع گشت و روی بطرف دشمن نهاد **نظم** صف جنگ آراست صاحبقران ❊ روان گشت با لشکر
بیکران ❊ ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ❊ ز بخت جوان خوشدل و کامیاب ❊ و از آن جانب امیرزاده
الوند نیز بتهیه جنود شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا لشکریان اردوی او را بتمام جمع کردند و زنجیر بر یکدیگر بسته در
پس صفوف لشکر باز داشتند مصلحت آنکه هر کس از میدان ستیز عنان بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یافته
باز بمعرکه شتابد و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا که نمونه دشت محشر بود مرتب گشت و غریو کرنای و کوس غازیان
نفیر و سورن از اوج فلک هشتم درگذشت نهنگان پولاد پوش و پلنگان رعد خروش از هر دو جانب مراکب بمهمیز ستیز برانگیخته
دست بجوز برگشودند و غبار فتنه انگیز بسم بادپایان سبک خیز از فضای معرکه ارتفاع داده آثار روز رستخیز نمایان
نمودند پیکان جان ستان حروف امن و امان از صحیفه زندگانی محو ساخت و سنان برق افروز شعله فنا در خرمن فراغت
و سلامت انداخت تیر مرگ تاثیر از شست درست دلیران گشاد یافته مانند پند دلپذیر بی تعلل و تاخیر در دل جای کرد و
نیزه ثعبان مثال از کف ابطال رجال زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بجای آورد **نظم** بجاچی کمان تیر گرده
جفت ❊ زپیکان همه مهره پشت سفت ❊ شده جان ستان نیزه هر کسی ❊ چو طوطی قفان خفته در ... بسی
و چون بمجرد آمد شد حسام و لمدوز و استعمال سنان جانسوز مهم دشمنان بدرو تحصیل نیافت غازیان عظام تیغ انتقام
از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و بضرب حسام خارا شگاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده آثار
جلادت ظاهر کردند و انجامت نیزهای ... شده بقدر مقدور در مدافعه لشکر منصور می کوشیدند و در گشتن و خون ریختن

غایت سعی و اهتمام بظهور میرسانیدند **نظم** ز هر دو طرف مردم تیز جنگ ❊ بخونریز هم تیز کردند چنگ ❊ ز بس سر
که افتاد بر خاک راه ❊ صد از خاک بر گرد یک حشرگاه ❊ بخون لشکر جان رفت بیرون ز تن ❊ زمین را درآورد
جان در بدن ❊ ز هر دو طرف تا جدا شد دراز ❊ نمی شد که بهمای آن برشیاز ❊ در آن اثنا پادشاه
سرافراز دشمن گداز مانند سحاب قطره بار که غبار بی اعتبار را در ساحت روزگار فرو نشاند یا آفتاب تیغ گذار که بجلوه طلوع
سپاه ظلمت شب را نابود گرداند بصمصام ذوالفقار آثار آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چندکس را بقوت بازوی
شجاعت از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت **مثنوی** بشمشیر کین شاه حیدر صفات ❊
در افکنده در جان دشمن شکاف ❊ ز جولان شبدیز عالم نورد ❊ برآورد گرد از زمین نبرد ❊ ولی ابر تیغش چو
شد خون فشان ❊ فرو شاند آن گرد را در زمان ❊ چو شه را با اقبال پیوند بود ❊ اگر خصم او کوه الوند
بود ❊ بگرز گران سنگش از پا فتاد ❊ قدم جانب ملک عقبی نهاد ❊ و متعاقب پادشاه ظفر مآب
غازیان جلادت نشان بهیئت اجتماعی بر مخالفان حمله نموده یکبار دست بتیغ زدند و ... برآوردند و از اعاظم
الوند نام لطیف بیگ و سیدی غازی و موسی بیک قرچغای را بنوک حسام خون آشام از صحیفه هستی محو کردند و تمام
ملک جمعیت سپاه دشمنان بخت قرین مانند زلف خوبرویان خطا و چین پریشان گشت و الوند از معرکه جنگ روی
گریز بصوب آذربیجان آورده از سرانجام ننگ درگذشت نسیم عنایت الهی گل مراد ازهار مواکب شاهی را در چمن
دولت نامتناهی شکفته گردانید و نکهت روح پرور فتح و ظفر از گلزار ولا تیاسوا من روح الله دمیده بمشام
و ما النصر الا من عند الله رسید **نظم** وزید از غایت فضل الهی ❊ نسیم فتح بر اعلام شاهی ❊ مشام
غازیان شرع پرور ❊ شد از عطر ظفر چون گل معطر ❊ و چون آفتاب عمر و زندگانی قوم اق قویونلو به حد زوال
رسیده بود گریختگان آن معرکه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیدند و سپاه پادشاه صاحب تایید
از عقب در آمده آن زمره سیاه سیرت را از تیغ بیدریغ گذرانیدند و اندکی که از غرقاب بلا خود را بساحل خلاص افکندند در راه
وادی آب سیاه رسیده که هر کس اسب در آن رود راند سفینه حیاتش در گرداب فنا افتاده دست بر جان شیرین
افشاند **نظم** شاه صاحب قران کشورگیر ❊ خسرو دین پناه چرخ سریر ❊ روز هیجا چو قصد دشمن کرد ❊
صفش را چنان پریشان کرد ❊ در برابر کسی که گرد ستیز ❊ ز بخت خودش بخنجر سر تیز ❊ و آنکه با او گریخت هر
کجا گر گریخت ❊ شیره جان او بزمی آمیخت ❊ استخوانش را قضا عدم انگاشت ❊ تیغ تقدیرش از میان
برداشت ❊ و از یراق و جبات الوند و لشکریان او چندان اسب و استر و اشتر و اجناس نفایس از زر و
نقره و دیگر غنیمت غازیان را دست داد که تفصیل آن موجب تطویل می گردد و حضرت شاه ستوده آثار بعد از فراغ
خاطر از جانب دشمنان خاطر جمع در آن منزل نزول اجلال فرموده لوازم شکر پادشاه ملک بخش بجای آورد و دولتخواهانی
را که در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند بانعام و احسان فراوان خوشدل و سرفراز

کرد و آن شب در غایت عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز برافراخت و بعد از طی منازل
شامل روح که بحید درآید قدم در دار الملک آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون مزین ساخت والحمد لله
رب العالمین والصلوة علی محمد و آله المعصومین **ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون و ارتفاع لوای نصرت اعتلا
بیمن دولت روزافزون** چون تقدیر بی تغییر پروردگار الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر متعلق بآن بود که بر
طبق حدیث صحیح ان الله یبعث علی راس کل مایة سنة من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت پادشاه
صفوی صفت متانت و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی بتازگی از رشحات سحاب همت عالی آثار وارث
خلافت مرتضوی سمت خضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال هرگز نصرت و ظفر از ظلال
رایات همایون خاطرش تخلف ننموده و نمی نماید و از مبادی ظهور اسباب شوکت و استقلال همیشه صورت فتح و فیروزی
در آیینه ضمیر منیرش باحسن وجهی چهره گشوده و می گشاید **نظم** جهانگیری که هست از بخت سرمد ⁂ نتابید جدا از وی
شود ابد ⁂ ظفر پیوسته باشد در رکابش ⁂ شرف در موکب نصرت ایابش ⁂ بهر کشور فزاید شادی
و خرم ⁂ شود بخت از قدوم او مکرم ⁂ صبا زر نثارش در فزاید ⁂ بچشم از هر چه گویی به نماید ⁂
عطارد بر فلک گوید ثنایش ⁂ خطیب منبر گردون دعایش ⁂ و چون پیوسته معهود این پادشاه منصور
در موضع سرور لوای فتح و فیروزی برافراخت و غایت عنایت ملک بخشش جلت باجبت و اتسه بودی ملکه
برحاشیت قابلیتش مرتب ساخت از آن مقام بهیج و دولتکام متوجه دار السلطنه تبریز گشته در روزی که داخل
ایام سنه ست و ثلثمایه بود و لسان عید دلگشای و مانند نور نوروز فرح افزای می نمود همای چتر همایون فال ظلال دولت و اقبال
بر مفارق ساکنان آن دیار مبسوط گردانیده و بنور طلعت عالم آرای و صیقل معدلت ظلمت زدای ظلام ظلم ظلمه و زنگ
جور ترکمه از ساحت ملک آذربایجان و آیینه ضمیر اهل ایمان برتبه انکشاف و انجلا رسانید در ساعتی سعادت بخش
و زمانی میمنت نشان اورنگ سلطنت و جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد
و افسر خلافت و کشورستانی برکت وصول بر فرق همایون آن زیبنده سریر کیانی از جمیع اسباب سرفرازی ابر
آمد **رباعیه** افسر ز سر تو گشت نامی شاها ⁂ تخت از قدم تو شد گرامی شاها ⁂ انصاف تو ملک
را است حامی شاها ⁂ زان ملک تو شد جهان تمامی شاها ⁂ و چون همگی همت عالی نهمت شاهی
بر تقویت مذهب علیه امامیه و تمشیت مهام شریعت مطهره مصطفویه مصروف و مقصور است هم در اول جلوس همایون
فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی
یوم المحشر خوانند و پیشنمازان تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذموم جنید را منسوخ
گردانند و موذنان مساجد و صوامع لفظ اشهد ان علیا ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان و لشکریان
مجاهد از هر کس امری مخالف رضا مشاهده نمایند سرش از تن جدا سازند لاجرم هیبت و سطوت ائمه معصومین و دعای دولت

پادشاه دین پناه آیین بر سر منبر بلند گشت و روی زر بنقش اسامی سامی آن چهارده راه یقین و القاب همیت ایاب خسرو دین
مزین شده و برتبت از همه اشیاء در گذشت **رباعی** افسر ز سر تو بر سر آمد شاها ⁂ تخت از قدم تو برتر آمد شاها ⁂
بر زر ز نعمت چو زیور آمد شاها ⁂ به از همه چیزها زر آمد شاها ⁂ تا علمای ناظم مذهب حیدری و سالکان
مسالک ملت جعفری که مخالفان ائمه هدایت نشان را بر تعظیم نام نمی توانستند برد و زبان طعن و لعن بر ایشان گشاده
و سنیان متعبد و خوارج متعصب از وهم حسام بهرام انتقام غازیان عظام خاسر و خایب و حیران و دایب در اطراف
آفاق نهادند از فیض عام انعام شاهی غنچه تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد باحسن وجهی شکفته و از پرتو
آفتاب عنایت پادشاهی درخت بخت بندگان خدمتگار در گلشن مقصود بر نهج بهبود سر بفلک کبود کشید **نظم**
شاه کیوان سریر ماه سپر ⁂ مشتری طبع آفتاب ضمیر ⁂ چون بدولت نشست بر اورنگ ⁂ جانب
عدل و داد کرد آهنگ ⁂ نصب کرد از نهایت احسان ⁂ بر سر مومنان لوای امان ⁂ دوستان را
ز دوست گوهربار ⁂ ساخت چون بوستان بهار ⁂ لیک چون برکشید تیغ جهاد ⁂ رخنه در جان
دشمنان بگشاد ⁂ از خوارج نماند هیچ اثر ⁂ گمراه در جهان نماند [illegible] ⁂ منصب وکالت نفس نفیس
همایون بر حسین بیک لله قرار گرفت و مهم وزارت و صاحب دیوانی بجناب امیر زکریا تعلق پذیرفت قاضی شمس الدین
گیلانی پای بر مسند صدارت نهاد و موقوفات ممالک را بحیطه ضبط در آورده ابواب دین پروری برگشاد
سایر امرا و ارکان دولت بمناصب مناسب سرافراز گردیده و بر مسند اختیار و اعتبار تکیه زده برتبه سروری
رسیدند **نظم** چو توفیق الهی کرد یاری ⁂ برآمد شه بتخت شهریاری ⁂ امیران را بلطف خویش حاجت
بانعام فراوان مستمند ساخت ⁂ بهر کشور یکی را مهتری داد ⁂ سریر جاه و تاج سروری داد ⁂ بر اسم
از اخلاص دم زد ⁂ بفرق چشمه خاور قدم زد ⁂ و آن زمستان پادشاه عالمیان در دار السلطنه
تبریز قشلاق فرموده و ساکنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل و احسان از برودت جور و بیداد و اعتساف طغیان
محافظت نمود **بیت** خلایق را بنعمت داد یاری ⁂ ولایت را ز فتنه رستگاری ⁂ ز بس کامها داد
داد و بیداد ⁂ جهان را عدل نوشیروان شد از یاد **گفتار در بیان لشکر کشیدن آن مهر سپهر کشورستانی
بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی** شاه انجم سپاه چرخ سریر ⁂ مهر گیتی نورد کشورگیر
سوی بیت الشرف چو کرد خرام ⁂ خیمه زد در منازل بهرام ⁂ سر برافراخت رایت منصور ⁂ کار
افروخت عارض پر نور ⁂ بهر قتل عدوی شاه زمن ⁂ تیز شد باز خنجر سوسن ⁂ چتر منکوس لاله
گلگون گشت ⁂ لشکر سبزه گشت عازم دشت ⁂ بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند
کرت دیگر سپاهی فراهم کشیده و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده و دفع شر آن خیر
برذمه همت آن شاه والا گهر واجب نموده از دار الملک تبریز با لشکری چون بحر عازم خوی و نخجوان گشت و

و همه رایات نصرت آیات بصوب از زنجان در حرکت آمده آوای نفیر و صدای طبل کوچ از ایوان کیوان در گذشت **نظم** برآمد ز کوس
روارو غریو ؛ فرو بی گران شد ز نهیب دیو ؛ زبانگ دهل گوش بگرفت ماه ؛ ز گرد سپه مهر گم کرد راه ؛
و موکب همایون پادشاه آفاق از راه آلتاق بیرجان(?) شتافته چون این خبر بسمع الوند رسید عنان تمکن و ثبات
از دست داده متوجه گیتی گردید و از گیتی نیز راه گریز پیش گرفته به تبریز رفت و شاه عالیشان در ییلاقات زنجان و ارجان(?)
چندگاه بامر شکار پرداخته و رایات عیش و نشاط افراخته در آن اثنا خبر فوت که الوند با جمعی کثیر از سپاه
شکوه شه باز عزم رزم نموده و از تبریز با وجان نقل نموده از وزیدن صرصر این خبر آتش غضب پادشاه سعدر(?) اشتعال
یافته و دریای سپاه ظفر دستگاه را در تلاطم آورده عنان نگران بطرف آذربایجان تافت چون حدود قلعه ماکو
مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بر آن قرار گرفت که با فوجی از ابطال رجال بر سبیل استعجال ایلغار
کرده آن گمان خودرا بر سر ارباب ظلم و ضلال رسانده صید مقصود را بکمند گرفتار ساخته ضمیر مهر تنویر را از آن
مهم فارغ گردانند و با این عزیمت پای مبارک در رکاب اشهب گردون شتاب آورده عنان ریز بجد و جهد تمام شتافت
و الوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه خبر یافته بار دیگر گریز را بر ستیز اختیار کرده از اوجان بهمدان رفته از آنجا
روی توجه به بغداد آورد و پادشاه گیتی ستان چون به اوجان رسید و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید آن مقدار
آنجا توقف فرمود که غازیان عظام احمال و اثقال مخالفان را که از غایت استعجال در اوجان گذاشته بودند تصرف
نمودند آنگاه کرت دیگر هوای تبریز را از غبار مواکب کواکب مراتب عبیر بیز ساخت و در آن زمستان تبریز را دار(?)
ملبد(?) قشلاق کرده اعلام دین پروری و رایات عدل گستری برافراخت اما میرزاده الوند چون روزی چند در
بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک که از امرا با حیدری بود بجانب دیاربکر توجه نمود و در آن دیار
بمرض صعب گرفتار گشته دست قضا سجل حیاتش در نوردید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **گفتار در بیان نهضت**
علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربایجان بحیز تسخیر
پادشاه کشورستان درآمد مراد بن یعقوب میرزا که جام زندگانی او از شراب مراد و مرام تهی بود و بنا بر
سبب زبان الهام بیان شاهی از وی بنامراد تعبیر می‌نمود ولایات عراق عجم و فارس و کرمان را با توابع
و مضافات در تحت تصرف داشت و در آن زمستان که شاه عالیشان در تبریز قشلاق فرموده نامراد در ولیجان(?)
اوقات گذرانیده در اواخر فصل شتا با قرب هفتاد هزار سوار جوشن پوش خنجرگذار بصوب همدان لوای عزیمت
برافراشت بنا علی هذا در وقتی که خسرو اورنگ مینارنگ سپهر مرکب عزیمت شرف رایات نهضت بجانب برج حمل
برافراخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین و ازهار در اهتزاز آمده فضای باغ و گلزار را از
خار آزار جنود شتوی پاک ساخت **نظم** شد از فیضان ابر نیسان ؛ اطراف چمن چو باغ رضوان ؛
افروخت چو شمع عارض گل ؛ پروانه صفت بسوخت بلبل ؛ شاه دین پناه با سپاهی نهنگ آهنگ شیر خوی

و لشکری پلنگ خشم جنگجوی که بحار پیکان چشم تیر می‌دوختند و بشعله سنان آتش‌فشان دل کیوان می‌سوختند لوای کشورگشای
بصوب میدان ارتفاع داده مانند قمر در طی منازل و قطع مراحل سرعت فرموده تا در فرسخی معسکر نامراد در هیچ موضع بار اقامت
نگشاد و روز یکشنبه از آن مرحله بعزم مقابله و مقاتله بر مرکب هامون نورد برآمده در اثنای راه بواسطه اشتداد
حرارت هوا بخاطر اشرف اعلی چنان رسید که از شعله اشتعال آتش قتال بر ادر(?) توقف اندازد و چند ساعت دیگر خصم جاهل
را مهلت داده بوقت دمیدن لوای بیضای صبح رایت محاربت برافرازد و با این عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب در وی
نایاب بود نزول اجلال فرموده نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی افتاده آغاز اضطراب نموده بعرض رسانیدند که در این صحرا
چون تیه موسی آب بغایت دور است و همچون سراب از شراب زندگانی مهجور غیر چشمه آفتاب غدیری ندارد و جز چشم قطره
فشان سحاب در روی بحر آب حسرت نمی‌بارد پس لایق دولت و مصلحت سپاه گردون صولت آنست که از دو سه کهیان(?)
پوی از اینجا کوچ کرده مرحله که نزدیک به آب باشد معسکر ظفرمآب کرده شاه صافی ضمیر بر زبان الهام بیان جاری گردانید
که آب علی الاطلاق قادرست بر آنکه در بیابان از فیضان بحر عطای بی‌انتهای خویش همگنان را سیراب گرداند و
تشنه لبان میدان جهاد و سیاحان بحار اجتهاد را بسبب فقدان آب در ورطه عقاب نیندازد آنگاه لشکریان را
بحفر آن سرزمین اشارت فرمود و هر کس بمقدار یک گز حفر نمود از زیر تیشه او مانند آب حیوان روح پرور و لبان باطن
ارباب عرفان فیض گستر بر جوشید و حقیقت آیت عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا در هر یک از آن عیون عیان
گردید لاجرم بر طبق کلمه کریمه قد علم کل اناس مشربهم هر یک از غازیان مبشر بی‌مسرت بخشش بی بهره لوازم شکر نعمت
حقیقی بجای آورده و زبان بدوام و دعای دولت خاندان امامت و کرامت گردان ساخته بآن آب عذوبت مآب
آتش تشنگی از لوح خاطر پاک کردند **نظم** شاه عالم پناه شیر شکار ؛ با نهنگان لجه پیکار ؛
غرق بحر عطای ربانی ؛ محرم از فیض فضل سبحانی ؛ هم در آن یورت شب بیاسودند ؛ شاکر از
لطف ایزدی بودند **گفتار در ایراد محاربه پادشاه عالیجاه با نامراد بن یعقوب و طلوع کوکب فتح و فیروزی از**
افق مقصود و مطلوب صبح روز دوشنبه که لوای بیضای آفتاب کشورگشای از مطلع مراد طالع گشته انوار ظفر
آثار منتشر گردانید و بشعاع تیغ عالم اقطاع جنود نجوم را انهزام داده مژده فرح افزای وینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش
خدام موکب اعلی رسانید **نظم** صبح که خورشید علم برکشید ؛ تیغ زرافشان و سر شب برید ؛ نور ظفر کرد
ز هر سو هجوم ؛ گشت گریزان ز فروغش نجوم ؛ شاه خورشید احتشام بآرایش گردون خرام لشکرهای(?)
کشورگشای بر تعبیه سپاه انجم جاه پرداخت و اعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر را
چنانچه باید و شاید مرتب ساخت زره داران کینه جوی و بهادران جوشن پوش بنوعی صف کشیدند که کره ارض
را با وجود طول و عرض منطقه از پولاد پیدا گشت و الویه گوناگون و سرها رنگارنگ چنان و چندان بظهور آمد که فضای
معرکه جنگ در تنوع و نضارت از ساحت گلزار ارم در گذشت **نظم** جهان دار دین پرور نامدار ؛ بیاراست صفی ز

مردافگار ٭ نه صف بلکه سدی سکندر اساس ٭ شکننده بدنهای اعدا هراس ٭ علمها چو سرو از زمین خاسته ٭
سپرها چو گل عالم آراسته ٭ بجنبید در آن گشت شاه جهان ٭ بجنبش در آمد زمین و زمان ٭ و از جانب
نامراد نیز برانغار و جوانغار سپاه کینه گزار را بمردان کاری و شیران بیشه نامداری استحکام داده در دامن کوهی
پرشکوه صف کشید و چون بموجب کلمه وقذف فی قلوبهم الرعب با وجود وفور عدد و کثرت عدد از مهابت غازیان موج
بغایت خایف بود در پیش معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف آنرا بچپر و تختهای در متانت [illegible] نظم
وز آن سو مخالف ز خوف تلف ٭ پی کینه کوشی بیاراست صف ٭ به پیش صف از تخته و از چپر ٭ حصاری
برافراخت آن بی هنر ٭ نه آن قلعه را از پی جنگ ساخت ٭ که بر خود فضای جهان تنگ ساخت ٭
پس از هر دو طرف مردان میدان شجاعت و شیران بیشه جرأت از صرصر خشم و کین نایره حرب و آتش طعن و
ضرب برافروختند و نوک پیکان دلدوز و شعله سنان جانسوز شکاله قتال را گرم ساخته عرض حیات یکدیگر
سوختند تیر خاراگذار در جسم هر یک از دلیران معرکه پیکار چندین چشم خونبار موجود گردانید و سنان ثعبان کردار
بدن هژبران بیشه کارزار را چشمه چشمه ساخته از فواره هر چشمه جویی بظهور رسانید قطعه ز تیر مرگ [illegible]
دلیران ٭ جهان تاریک شد در چشم روشن ٭ ولیکن در بنای عمر هر کس ٭ بدید آمد ز نیزه چند روزن ٭
و چون کار دشمنان بجز از استعمال سیف و سنان منقطع رسید غازیان جلادت نشان دست بشمشیر و خنجر و گرز
و شمشیر بردند و سپاه نامراد نیز سپر تحمل در سر کشیده و پای ثبات فشرده روی بدیشان آوردند و هر دو طایفه در
هم آمیخته و گرد بلا بر فرق یکدیگر بیخته صعوبت آن محاربت بمرتبه انجامید که تا بهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فولاد
فام مقام دارد دیده هیچ آفریده خونریزی چنان ندیده و گوش هیچ جهان دیده کوششی چنان نشنیده نظم
یلان از دو جانب در آن رستخیز ٭ گشادند بر یکدیگر تیغ تیز ٭ ز شمشیر شد سینها چاک چاک ٭ ز خون یلان
گشت رخساره از گرد پاک ٭ کثرت جثه کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ تنگ گردانیده و وفور سیلان
خون ریز کشتگان نمونه آموی و جیحون در صحرای جنگ بظهور رسانید نظم در آن دشت از دست برد یلان
ز شمشیر مردافکن پردلان ٭ بهر سو روان گشت جویی ز خون ٭ به پهنا ز دریای جیحون فزون ٭
آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب واشه مؤید بنصره من یشاء بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح
مشکین فواتح نصرت از گلزار فرح آثار انا فتحنا لک فتحا مبینا بمشام خدام موکب ظل اللهی رسیدن آغاز نهاد و غبار
ظلام نفوذ دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم و ظلام را از پیش برداشته و زبان حال و قال بمضمون
کریمه فهزموهم باذن الله گردان ساخته یک تن از سپاه دشمن در معرکه باقی نگذاشتند نامراد با معدودی که در اجل
ایشان اندک تاخیری بود بطرف شیراز گریخت و بسیاری از امرا و متابعان او را هم در آن میدان خون با خاک راه برآمیخت
بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند غازیان از عقب شتافته گرد از وجود محنت فرسود ایشان بر آوردند و غنایم و اقمشه و

اجناس

اجناس که از آن مصاف بحیطه تصرف غازیان در آمد بسیار بود و کثرت اسب و شتر که از تهور نامراد و اتباعش گرفته
بودند بمثابه که محاسب وهم تعداد نمی توانست نمود و پادشاه ذوالاقتدار بعد از این فتح نامدار مردان روزگار را بانعام
و احسان از نو نوازش کرده فتح نامها باطراف امصار و بلدان فرستاد و عنان سمند شومند بدامن کوه الوند منعطف
ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش و کامرانی داد والحمد لله علی تواتر نعمائه و توافر آلائه گفتار در بیان نهضت رایات ظفر
طراز بصوب دار الملک شیراز و روشن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بکاشان چون
پادشاه سعادتمند روزی چند در دامان کوه الوند بفراغ بال بگذرانید چنان معلوم شد که نامراد در شیراز رحل اقامت
انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته و رای صواب نمای چنان اقتضا نمود که قبل از آنکه خصم
ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و به صرصر غضب نهال
اقبال او را از بیخ و بنیاد براندازد لاجرم علم ظفر شمیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان علیه التحیة والغفران روان
شد و در اثنا بنابر وصول خبر طغیان حسین کیا فرمان اشرف اعلی نفاذ یافت که ایاس بیک [illegible]
جمعی کثیر از سالکان طریق یکدلی متوجه دفع شر او شود و در فتح بلاد رستمدار آغاز اقتدار ظاهر گرداند و ایاس بیک
حسب الامر نموده عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر اعتصام کوچ بر کوچ باصفهان شتافت و از
اصفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشته نامراد بشنیدن این خبر گریخت و در شوشتر مجال سکون محال دانسته ببغداد
رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دشمن گداز قرین احترام و اعزاز بدار الملک شیراز در آمده سایه عدل و انصاف
بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضافت گرفته
ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول موکب همایون خبر یافتند پیشکشهای
شایسته و تبرکات بایسته ترتیب نموده با مفاتیح حصون و امصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند نواب کامیاب
ابواب عدل و انصاف بر روی انجماعت گشاده و تمام ایالت مرولاتی را بقبضه درایت حاکمی عادل نهاد و خود پادشاه
عالیجاه چند گاه در آن بلده بعیش و نشاط گذرانیده بعد از آن متوجه خطه کاشان گردید و در اثنای راه بنشاط شکار
پرداخته فضای کوه و دشت را از نخچیر و آهو خالی گردانید و چون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت
و اقبال از مطلع امانی و آمال طلوع نموده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی نضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات
ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده ابواب عدل و انصاف بر خواهد گشاد گل تمنای ایشان در چمن امید شکفته و خندان
گشت و نتیجه مقصود همگنان چهره نمود و رشحه نوای فرح و سرور از فلک نهم ناهید درگذشت اشراف و اعیان
مانند فضائل پناه امجد قاضی محمد و عمده العلما مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال نمودند
و رعایا و بازاریان به بستن آذین و تزیین آن خطه جنت قرین قیام و اقدام نمودند سقف اسواق و دکاکین را به دیباهای
هفت رنگ و اجناس روم و منسوجات فرنگ آرایش دادند و در و [illegible] زینت حیرت افزای نگارخانه چین ساختند

جواهر کمال اخلاص و دولتخواهی بر طبق عرض نهادند و سواکب کواکب مراتب شاهی معطوف بعواطف نامتناهی آگاهی آن طبقه آمده
ازان ترتیب و آیین ابتهاج مزاج همایون در افزوده در بزم نشاط و کامرانی نشسته بسرانجام اسباب طوی بزرگ اشارت
فرمود وکلا عظام و امرا جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و غایت علو همت پادشاه بحر کرامت را لایق نماید
تهیه مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم رسانیدند و فضای بهشت آسا و مرغزاری روح افزا جهت آن کار اختیار
کرده قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند و شاه عالم پناه با سعادت بنیه کان دولتخواه
آن مقام فرح انجام را بانوار طلعت خورشید سیما زینت سپهر خضر الخشیده مجلس عیش و کامرانی انعقاد یافته جام
راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر گردید از تاب شراب ناب در باغ عارض خوبان
لالهای سیراب عیان بود و از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزاری می‌نمود مغنیان خوش آواز سبکبالان
بهجت افزای نقش غم از لوح خاطر سترده و سازندگان نغمه پرور زند نوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ
اهل جنون بیرون بردند **نظم** فروغ باده مجلس را بهارات ⁂ زمستان بانگ نوشانوش برخاست ⁂ مغنی
مقام دلنوازی ⁂ بآهنگ دعای شاه غازی ⁂ کشیده از دل نوای روح پرور ⁂ برقص آمد ز شوقش
چرخ اخضر ⁂ زلحن دلگشای عود و قانون ⁂ نشاط میپرستان گشت افزون ⁂ ببزم پادشاه هفت اورنگ
بجز مستی نشد حاجت بجنگ ⁂ و در روزی که طوی بزرگ بوقوع می‌انجامید پادشاه صاحب تایید بر تخت جهانبانی
و سرافرازی برآمده امرا تواجی هر یک از حکام بلدان و امرا و نوینان و اشراف و اعیان را در موضع مناسب جای
دادند و خواص و مقربان و نواب و ایچکیان در پایه سریر سپهر نظیر ایستاده چشم و گوش باشارت و فرمان واجب
الاذعان نهادند حجاب و یساولان بر در بارگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بر میان بستند و سایر خدام و لشکریان
در مقام فرمانبرداری و طاعت گزاری بیساوری نشسته مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی نورد با آنکه سالها گرد
جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون عالم گرد هر چند ساحت مرکز خاک پیموده شبیه آن مشاهده ننموده **نظم** مجلسی چون
بهشت جان پرور ⁂ اهل آن جمله صاحب افسر ⁂ هر یکی پشت لشکر جرار ⁂ چاکر پادشاه دولت
شعار ⁂ از دل و جان مطیع فرمانش ⁂ معترف از وفور احسانش ⁂ و بعد از انعقاد آن محفل جنت نشان
بکاولان و خوانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از خوانهای رنگارنگ که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون و فواکه متنوعه جمع
ولحم طیور حمایت بیرون از اندازه بمجلس همایون رسانیدند که از شرح کیفیت آن قلم دو زبان عاجز و از وصف کمیت آن
بیان فصاحت بیان قاصر **نظم** مهیا گشت خوانهای مرصع ⁂ بنعمتهای گوناگون مسلع ⁂ ز ظرف سیم و زر
گردیده سر خوان ⁂ سپهری پر ز ماه و مهر تابان ⁂ بهر ظرفی طعام از رنگ دیگر ⁂ ز لیمو ترشی و حلوا از شکر
ز اطباق برنج آمده در آن سور ⁂ کواکب سان هزاران قبه نور ⁂ ز بریان و کباب بره و قاز ⁂ ز مرغ
گشته پنهان صورت آز ⁂ خوانم چون کنم وصف مزعفر ⁂ طبقها بود پر از ریزه زر ⁂ چنین قبه که بی بود

پر نور ⁂ ز روغن چون سواد دیده حور ⁂ و چون طوایف انام از اکل طعام فارغ گشتند خدام بارگاه سپهر احتشام
سفره و دستار خوان در نوشتند امرا تواجی خلع فاخره و اثواب وافره از پوستینهای کیش و سنجاب و التانی و جامهای
مخمل و اطلس و دارایی و چکمنهای سقرلاط قرمزی و کلههای زربفت و زردوزی حاضر آورده هر یک از اهل مجلس را بتخلعی
لایق سرافراز گردانیدند و این انعام عموم تمام یافته در آن روز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف
و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان بپوشیدن جامه شاهی مشهور و مباهی گردیدند و در آن ایام فرح انجام عروس آفتاب
عنایت پادشاه گردون غلام بر وجنات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشانی تافت و آن حاوی فضایل و کمالات انسانی
مشمول الطاف بیدریغ گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف
و کاردانی در سرانجام امور جهانبانی ید بیضا می‌نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی ترقی بسیار
کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب و نیابت صعود نموده پایه قدر و منزلتش از ارکان دولت
و اعیان حضرت درگذشت القصه بعد از وقوع امور مذکور و نوازش یافتن جمهور مردم نزدیک و دور رای عالم آرای
پادشاه مؤید منصور چنان اقتضا فرمود که لوای کشورگشا بصوب بلده قم برافراخت و بعد از طی
منازل و مراحل نموده در آن خطه شریفه طرح قشلاق انداخت **ذکر شهادت الیاس بیگ ایغوداوغلی بشمشیر**
جنود والی فیروزکوه و توجه رایات ظفر شعار بعزم تسخیر آن بلاد و امصار چنانچه خامه سخن گزار سابقا بسلک
تحریر کشید الیاس بیگ ایغوداوغلی در وقتی که موکب نصرت نشان از همدان متوجه شیراز بود با طایفه از غازیان
عظام عازم ولایت فیروزکوه گشت و چون بحدود آن دیار رسید امیر حسین کیا با جمعی کثیر از دیوساران فیروزکوه
و کوهستان مازندران بر سر امیر الیاس ایلغار کرده و انجناب بر توجه خصم اطلاع یافته در حایط قلعه ... متحصن
شده از میدان مقابله عنان بطرف قلعه ورامین منعطف ساخت و بعد استقاق لشکر آن حصار شش ماه
چند گاه بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را فتح آن قلعه بجنگ میسر نمی‌شود آغاز مکر و تزویر کرده
رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و صفا سخن راندند و الیاس بیگ بر عهد و پیمان دشمنان
اعتماد فرموده از ورامین بیرون آمد و با رستمداریان درآمیخته حسین کیا طریق مکر و غدر مسلوک داشت و آن امیر
ساده دل را بشربت شهادت رسانید و این خبر در قشلاق بلده قم مسموع پادشاه سپهر احتشام گردید لاجرم
آتش غضب پادشاه در اشتعال یافته در اول فصل بهار که از نوای فرح افزای هزار دستان سلطان گل خندان
شد و خورشید تابان عازم تسخیر قلعه بهرام شد بدار الانتقام گشت اعلام ظفر اعلام بصوب قلعه گلخندان که محل
توطن جمعی کثیر از رستمداریان بود نهضت فرموده و آن حصاریست مانند بروج سپهر دوار از سنگ حوادث مصون
و بنیان قلعه گردون فیروزه کار از کمند نواب مأمون خندق عمیقش چون میدان امل در غایت وسعت و خاکریز
بلندش مثال همت خردمند در کمال رفعت **نظم** قلعه همچو قله الوند ⁂ کنگرش ایمن از کمند گزند ⁂

ساحت او سپهر مینا فام ٭ گل خندان گلبنش بهرام ٭ و چون ماهچه رایت فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی آن حصار انداخت کوتوال بد فعالش ابواب مخالفت و عصیان گشاده درب قلعه را بر روی خود بسته آماده تیر و سنگ آغاز نهاد و غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام آن قلعه را چون نگین در انگشتری حافظه نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه گیری پرداخته و صباح روز دوم از چهار طرف جنگ در انداخته فتح آن حصن حصین را پیش نهاد همت ساخته از بالای قلعه تیر بخش همچون کوکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال آورد و از پایان پیکان آتش فشان نبات موات سنجابه روی بسوی بالا کرد از هیبت صدای سنگ مدار کان آن کوه سمت تزلزل گرفت و از شعله قاروره نفط نبات زنده کانی آن کروه صفت احتراق پذیرفت و غازیان عظام پرها و چرها در سر کشیده چون مور و ملخ از خندق گذشته و نجاک زیر بر آمده سبان کبک دری عازم فضیل گشته و در وقتی که ابرکان ساکنان کلهنذان همچون دیده عاشقان گریان گشته باران تیر فرو می بارید آن تیری سهارنی مجروح با پر روح می گردید آن پهلوانان بیمن دولت پادشاه جهانیان پای بزر بر گشتگان نهاده صعود می نمودند تا دست بکنگره قلعه رسانیده بر زبر باره برآمدند و حصاری بدان استحکام قهرا و قسرا مفتوح گشته فهرمان غضب پادشاه عجم و عرب بقتل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر عرضه تیغ تیز گشته در آن دیار دیار نماند و زبان تقدیر بملک قید آیت کل من علیها فان بگوش هوش ساکنان آن مکان رسانید والحکم لله الواحد القهار والغرة للنبی الامی المختار و آله الاخیار و عترته الاطهار ذکر فتح قلعه فیروزکوه حصار استا و وصول بعضی از حکام ولایات بپایه سریر اعلی چون پادشاه سکندر نشان از مهم حصار کلهنذان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب قلعه فیروزکوه برافراخت و آن حصن حصین در ربط زمین بکمال استحکام و متانت بنابه اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آنرا بر سبیل غلبه و قهر از جمله محالات می شمارد و در آن زمان بر دلیران جلادت آثار و وفور اسباب حصارداری و ذخیره سپاه چون بود فتح آن بدون استعداد ایام محاصره معقول نمی نمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در دل و جان آن گروه افتاده رستم دستان دست بتیر و کمان بردند و غازیان آغاز محاربه نموده نوک پیکان دیده دوز نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی ستردند و مدت ده روز حال برین منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر پرچم علم شاه کشورگشا وزیده سپاه بهرام انتقام قلعه فیروزکوه را بطریقه حصار کلهنذان مفتوح ساخته بر حسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآوردند و تمامی متوطنان آن جای را معروض تیغ سیاست گردانیده بر هیچکس ابقا نکردند دیگر پادشاه والا گهر همت بر دفع شر حسین کیا که در قلعه استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمود و حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی اتصاف داشت و در میدان جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ رستم دستان

و سام نریمان را نوشیده کش خویش می پنداشت و در آن اوان دوازده هزار سوار و پیاده جرار در ظل ماتحت بیرق خود داشت و یراق و استعداد او بسیار و اسباب و آلات پیکار جمع آورده هیچکس امر و میدان خویش تصور نمی کرد بنا بر آن چون حسین کیا از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق تمرد و تهور نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دست برد در کمین گاهی منزل گزید و از بهادران لشکر نصرت نشان زمره که حالت در مصاف بر لفت شب زفاف رایج می دانستند بسر وقت حسین کیا رسیده غبار میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفه زخم تیغ و سنان مجروح و بی روح شده التهاب آتش قتال کانون درون همگنان را فروزان ساخت بالاخره بیکبارگی گرد ادبار بر مفارق سپاه رستم اد بخت و کیا حسین با اتباع بجانب حصار فیروزه فام محروس ارکان ایام بهرام خون آشام چون مشعله برگرد برجش دایره کند اوهام از وصول بشرفات بلندش قاصر

نظم

قلعه استوار چون خیبر ٭ گشته با ذروه فلک همبر ٭ نسر واقع نشسته بر بامش ٭ جرم بهرام مشعل شامش ٭ و رودی عظیم در دامن آن حصار جاری بود و این معنی در کمال متانت و حصانتش می افزود و چون شاه عالیجاه ظفر پناه را استا منزل گزید و سپاه مظفر لوا چند روز بامر محاصره و محاربه پرداختند بر ضمیر منیر همایون واضح گردید که بجز و اهتمام لشکر جرار و استعمال آلت رزم و پیکار فتح آن حصار تیسیر پذیر نیست

مصراع

زسنگ خاره برآید بسیم زر چه خلل ٭ لاجرم رای معضله گشای بر حل آن واقعه معضله گماشته خاطر دریا مقاطر قرار گرفت که آب آن رود را که ماده انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازند تا ایشان سان ماهی بر ساحل مضطرب شده شوند که بجنگ و حرب پردازند و حسین بیک لله با جمعی کثیر از مردان میدان مجادله بخدمت آن مهم مامور گشته باندک زمانی نهری عریض عمیق در بالای آب حفر نمودند و راه جریان رود را بدان جانب گشودند و آن آب در آن جوی افتاده بعضی از آن همچنان بسوی قلعه روان بود بنا بر آن پادشاه گیتی ستان سپاهیان را فرمود که از سنگ و خاک و چوب و خاشاک در پیش آن جوی سدی بندند و بدان جهت آتش محنت در جان محصوران زده آن جماعت را خشک لب و سوخته دل بسپندند لشکر قیامت اثر حسب الحکم مقدم رسانیدند حسین کیا و اتباع او بعد از مشاهده آن حال کشتی امید خود را غریق لجه فنا دیدند و آتش عطش در کانون دماغ ایشان افتاده متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کمر جد و اهتمام بر میان بسته پیشتر از پیشتر دست بانداختن تیر و سنگ گشودند و در روز سیم از بستن آب که محصوران بی تاب شده بودند آن حصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان استا را بقید اسیر مقید گردانیدند و روی بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود آوردند و سه روز دیگر چون المجانین غبار فتنه و شین ارتفاع یافته در روز چهارم آن موضع نیز در خبر تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده و تمامی اهالی استا و ارک آن معروض تیغ بیاسا شدند مگر بعضی از اعاظم که بکفایت زمره از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا بوم آسا در قفص آهنین محبوس گشت و بعد از چند ماه بواسطه امراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب شکسته بعالم آخرت [illegible]

استا کرخت و فی الواقع آن قلعه ایست در غایت رفعت و استحکام و بیان

بهوست و در روزی که نایره غضب شاهی اشتعال یافته بود در میدان اصفهان جسد نحسش با محمد کره و جمعی دیگر از سگان
طریق عصیان محترق شد القصه بعد ازین فتوحات مبین پادشاه ظفرقرین بتهیه بساط جشن و سور اشارت
فرمود و روزی چند در آن حدود بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود و در آن اثنا محمد حسین میرزا ولد خاقان
مغفور سلطان حسین بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسن از گیلان با تحف و تبرکات فراوان باستان
سلطنت آشیان آمده سعادت پای بوس همایون دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده
مقضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفرلوا از استانه بصوب عراق مراجعت نموده
ملک ری را ازین مقدم شریف غیرت افزای فردوس اعلی ساخت و از آنجا بخرقان رفته از خرقان رایات
نصرت نشان بجانب ییلاق سورلوق برافراخت و در آن منزل خبر طغیان محمد کره و کشتن او سلطان احمد ساروری را
بمسامع جاه و جلال رسید و موکب همایون در ضمان عنایت بیچون متوجه اصفهان گردید گفتار در بیان کشته
شدن سلطان احمد ساروری بتیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوختن خرمن حیات محمد کره بنایره غضب پادشاه
سکندر شکوه پیش از آنکه ولایات عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآید بسبب فتور امور دولت
سلاطین آق قویونلو شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروری جمعی از مردم هر جایی بخود متفق گردانیده دار
العباده یزد را بحیطه تصرف درآورد و چون ماهچه علم آفتاب اشراق برساحت بلاد عراق تافت ایالت
یزد بحسین بیک لله متعلق شد و آنجناب از قبل خویش شیب آقا را که در سلک نوکرانش انتظام داشت
بدارالعباده تعیین نمود و حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شیب بیزد رود و سلطان
احمد ساروری را از مقام عناد و خلاف بگذراند و مساعی جمیله شاه تقی الدین بین الجانبین قواعد مصالحه
تمهید یافته سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورد که مدت العمر از جاده عبودیت خدام سده سدره منزلت
درنگذرد و نسبت بشیب در مقام اتحاد و موافقت باشد آنگاه شیب بیزد درآمده روزی چند حکومت
کرد و سلطان احمد را غایت شرارت بر آن داشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بسعی و شهادت
رسانید و از روی استقلال بفرمانفرمایی مشغول گردید اما هم در آن ایام بردست محمد کره که در کره جنگ
مثل او بی باکی نبود بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین آق قویونلو در ابرقوه
دارندگی می نمود و در آن اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانیان از عراق بصوب ابرقوه شیراز در اهتزاز
آمد کره ایلچی با تحف لایقه بعتبه کعبه مرتبه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصدان
او را ملحوظ عین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان در باب تفویض ولایت ابرقوه باسم کره سمت
نفاذ پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نمود محمد کره روزی چند در طریق چاکری و فرمان
بری سلوک داشت و آخرالامر بمقتضای کلام معجزنظام ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بکثرت اموال

او را

افزونی رجال مغرور گشته رایت شقاوت بیزد برافراشت و از ابرقوه ایلغار کرده بهمیشی بدروازه یزد رسید و بحیله
گری دست خود را در شهر انداخته سلطان احمد ساروری را بقتل رسانید و آن بلده را مضبوط ساخته در مقام
خلاف نواب درگاه سپهر اوصاف ثبات قدم نمود و چون این حالات را پادشاه فلک اقتدار استماع فرمود از
سورلوق باصفهان شتافته از آنجا عنان یکران بصوب یزد تافت بعد از وصول غازیان عظام و عساکر بهرام انتقام
آن بلده را مرکزوار احاطه کردند و اسباب قلعه گیری ترتیب نموده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند بیت
یکماه هر روز از وقتی که خورشید روشن چهره بعزم تسخیر شبستان سپهر لوای بیضا مرتفع می گردانید تا زمانی که شعل
نجوم بر زبر بروج قلعه نیلگون گردون دایر می گردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون عقاب سهام خون
آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان دون پرواز می دادند و اتباع کره نیز آتش ستیز افروخته [illegible]
خدنگ مرگ آهنگ می کشودند آخرالامر بزخم سنگ و توپ و تفنگ بهادران فیروز جنگ رخنها در برج
و باره یزد پیدا شد و سپاه نصرت شعار یکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند و بزخم تیغ و سنان
بسیاری از نوکران کره را برخاک هلاک انداختند و کره با گروهی که وزرا جل ایشان اندکی تاخیری بود بقلعه گریخته بار
دیگر آغاز جنگ و جدال نمود و جنود ظفر ورود روی بتسخیر آن حصار آورده بعد از آنکه مدت یکماه دیگر بار محاصره و
محاربه پرداختند بیمن دولت روزافزون آن قلعه را نیز قهرا قسرا مفتوح ساختند و کره ببرجی بلند که تا آن
وقت بسبب کمال رفعت و متانت از کمند گزند ایمن بود و مردم یزد آنرا نقاره خانه می گفتند پناه برد و از مضمون
آیت اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده غافل بود و غازیان قلعه گشای آن برج را احاطه
نموده فرمان لازم الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که متحصن کره بود هیمه بسیار جمع
و انبار ساخته بر هم چیده آتش انتقام برافروزند تا خرمن صبر و شکیبایی کره سوخته بقدم اضطرار بیرون آید و فرمان
بران موجب فرموده بتقدیم رسانیده شعله آن نیران سر بکره اثیر کشید و کره از تاب حرارت در اضطراب
افتاده بر روزنه منزل گریه و غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دو سه صعلوک دیگر که آنجا بودند
پایان آوردند و دست و گردن بسته بپایه سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا در قفس
آهنین محبوس ساختند و اساس جمعیت اتباعش را بشعله تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات تمامی آن گروه نابکار را
برانداختند و کره در آن قفس بدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالمیان از یورش طبس معاودت فرمود
آنگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلده اصفهان غازیان عالیشان هیمه فراوان
جمع گردانیدند و آتش در آن زده کره را با جمعی از نوکرانش که عبدی بیک از ابرقوه آورده بود در دنیا
بعقاب الیم و عذاب نار جحیم رسانیدند گفتار در بیان نهضت رایت گیتی فروز بولایت طبس و معاودت
نمودن بعد از قتل سه چهار هزار کس در آن اوان که پادشاه عالیشان بمحاصره یزد اشتغال داشت امیر کمال

الدین حسین صدر را از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا ایلچی و سفیر ساخته رسید و بوسیله امرا ملک را اشرف بساط بوسی دریافته مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانیده و چون در آن کتابت تعظیم جانب پادشاه مشرق و مغرب بعبارتی مناسب سمت تحریر یافته بود و ایضا تحف و تبرکات قابل خدام پایه سریر خلافت مصیر نمود امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاه شد و نکهت و جمال پرورش خراسان بخاطر انور شاه عالیشان گذشت بنابر آن بعد از آنکه فتح یزد و تسخیر ابرقوه و مجلس نقش قرار گرفت مبارز الدین عبدی بیک نوائی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیر ابرقوه شد و پادشاه کشورگیر بنفس نفیس همایون در اوایل شعبان سنه سلطان تسع و تسعمایه از راه بیابان یزد بجانب طبس ایلغار فرمود و در آن اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور حسین میرزا بسیور غال امیر محمد ولی بیک بود و از علازمان آنجناب امیر تردی بابا محافظت آن سرحد می نمود و تردی بابا ناگهان از وصول موکب نصرت نشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام از گرد راه در شهر طبس تاخته هر کس در آن بلده یافتند بتیغ بیدریغ گذرانیدند و غنیمت بی غایت گرفته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه سورت غضب پادشاه عجم و عرب تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات ننمود و عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود و در یزد اندک توقفی کرده از آنجا باصفهان شتافت و پرتو انوار معدلتش بر وجنات روزگار ساکنان دار الملک عراق تافت در آن اثنا مبارز الدین عبدی بیک که ابرقوه را تسخیر نموده جمعی کثیر از آن جماعه که اسیر کرده بود بدرگاه عالم پناه رسید و شرف بساط بوسی دریافته بواسطه آن نیکو خدمتی محسود امثال و ملحوظ عین التفات پادشاه نامدار گردید و هم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلدرم بایزید ایلچی باستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و تبرکات رایقه آورد و بسعادت تقبیل قوایم سریر بی نظیر مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرد و شاه عالم پناه او را بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز گردانید و اوراق حبه حسین کیا و محمد کره و سایر تعاقبش در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت و بعد از وصول بروم شمه از اشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید و شاه عالیشان آن زمستان در بلده فاخره اصفهان قشلاق فرموده بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در نهایت اقبال و کامرانی بسر برده بعضی از اوقات خجسته ساعات را بتفرج باغات ریحانی و استماع الحان و اغانی مصروف ساخت **ذکر شکار فرمودن پادشاه شکننده اوزبک در فضای نشاط افزای گیرالنک** فصل بهاران که زفیض غمام ❁ گشت چمن غیرت دار السلام ❁ روی زمین خرمی از سر گرفت ❁ صحن چمن زینت دیگر گرفت ❁ سلطان گل لقصد شکار بلبل بیکان خار را چون مژگان بتان لاله عذار سر تیز گردانید و نسیم فروردین رواج مشکین فوایح ریاحین در اطراف دشت و کوهسار منتشر ساخته روحی تازه بقالب نبات و جماد رسانید آهوان سیاه چشم از منازل زمستانی بجانب

سبزه زار و فضای روح افزای مرغزار خرامیدند و پلنگان بسیار خشم در آرزوی وصال و مشاهده جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم گردیدند **نظم** پی صید و شکار شهریاران ❁ کمان قوس و قزح شد تیر باران ❁ زپیکان ناله زار ❁ چو صیدی غرقه در خون گشت لاله ❁ دشت لاله شکار از خاطر عاطر شاه فلک اقتدار سر برزد و ولوله صید تعمیم عزیمت شده از شده و حکم همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده و جرگه کرده جانوران شکاری را بجانب گیرالنک که ساحت دلگشایش چون سپهر غبار رنگ و سبع است برانند و از جنس آهو و نخچیر و وحوش و طیور در آن صحاری جانداری را بر قرار نگذارند و جهت تمشیت این مهم نواجیان بصوب بلدان رفته موکب نصرت نشان نیز از اصفهان بهر کره روان شد بهر بیابان که عبور فرمود سراب خاصیت آب زلال گرفت و قطرات ابر نیسان انتظام عقود لالی پذیرفت خار دل آزار چون شاخ شکوفه کهکشانی پیشه کرد و خس و خاشاک مانند اوراق گل و ریحان بساط کامرانی بر راه گسترد و امراء کامکار آن ولایات نیز از هم تا شیراز تمامی کوه و دشت را احاطه نموده و جانوران شکاری رانده در النک مذکور جرگه بهم رسید و از آهو و نخچیر و خرگوش و گرگ و شیر و پلنگ آنقدر جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار بر باره فلک اقتدار نشسته شهابیان برگستوان آمد گاه بزخم تیر خدنگ از خون آهو رنگ دشت گیرالنک را رنگ یاقوت رمانی داد و گاه از ضرب سنان جانستان نایره خون فشان در جسم شیر و پلنگ بکشاد و زمانی گرز گران سنگ بر سر گردن گوزن را زدن رسانیده و ساعتی بشمشیر نهنگ آهنگ شکاف در پشت و پهلوی نخچیر و خرگوش افکنده بصحرا اعدام رسانید **نظم** شه پر دل بنوک تیر و دشنه ❁ گهی آهو فکندی گاه نخچیر ❁ گهی شیری بنیزه در ربودی ❁ گهی گور از خدنگش گور بودی ❁ بعد از آن برحسب فرمان واجب الاذعان امرا و نوئینان نیز در جرگه تاخته و هر یک بضرب تیر و زخم شمشیر آنقدر که خواستند صید بر خاک هلاک انداختند و آخر الامر اذن عام از مکمن مناسب پادشاه گردون احتشام صدور یافته تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیر راندن و شکاری افکندن کردند و در طرفة العینی تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساخته شرایط جلادت و خونریزی بجای آوردند و در آن روز سه هزار و شصت جانور کشته گشت و تواچیان آنها را برامرا و اعیان و اشراف خدام عالیشان تقسیم نمودند و استادان بنا برحسب فرمان واجب الاذعان از رؤس و جثه آن منار ساختند آنگاه شاه دین پناه بعضی از ییلاقهای اصفهان را معسکر نصرت نشان ساخته تمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف ساقیان زهره جبین جامهای شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخت **ذکر انقضای ولایت همدان از پرتو ماهچه لوای کشورگشا و در بقاع منازل روح افزا همین توجه معمارهمت پادشاه سعادت انتما** شاه عالیشان چون روزی چند در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید برحسب اقتضای رای صواب نمای متوجه ییلاق ولایت همدان گردیده بعد از وصول بدان مملکت در مرغزاری جنت آثار نزول اجلال فرموده در شبیه اساس

عدل و انصاف کوشیده ابواب انهدام بنای جور و اعتساف استحکام تمام نمود و در این اثنا خاطر اشرف اعلی مایل الطرف مزار فایض الانوار
امام سهل علی علیه التحیة والدعا شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد و مجاوران آن آستان کرامت نشان را
بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم اخلاص و نیازمندی بجای آورد و بنا بر آنکه عمارت آن مزار فیض آثار روی بویرانی
داشت فرمان همایون نفاذ یافت که معماران هنرور و مهندسان دانش اثر بر سر آن مرقد منور عمارتی عالی طرح اندازند
و اساس آنرا بیان گنبد مرتان شیده و مستحکم سازند و باندک زمانی آن بنای روح افزا بر وجهی ساخته و پرداخته
آمد که شرفات بلندش سر رفعت بذروه قصر فیروزه کار سپهر رسانیده و غرفات بی مانندش فرق رفعت از کنگره
منازل ماه و مهر در گذرانید **قطعه** بوستانیست که طاووس ملایک مردم ۞ از سر سدره نماید بهوایش پرواز ۞
نه طاقش همه با سقف فلک شده جفت ۞ لب بامش همه در گوش خلل گوید راز ۞ و هم در آن ایام آثار مقدم
پادشاه بی عدیل مانند زمزم از زمین قدوم حضرت اسمعیل چشمه آب بجوشید و در جنب کعبه مرتبه ظاهر گشت و در بالای
آن چشمه خانه تعمیر یافت که قبه آن در بلندی از شرفه خورشید در گذشت و نزدیک بان چشمه حوضی کوثر
مثال احداث یافته از آن آب زلال مالامال شد آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا چهار باغی دلگشا و بوستانی
روح افزا در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار برافراخته ساحت باغ بهشت
را از نشاندن نهالهای ثمربخش و گلبنهای عطرپرور مزین و معطر ساختند و حالا آن گلشن فردوس وش بکمال معموری
رسیده و از نزاهت جا و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه بساتین افلاک از انفعال
گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآمده و خنده لب خوش نوای طبع دراک در وصف گلزار بدایع آثارش
نغمه روضة من ریاض الجنة سرایه بنفشه مشک بوی از حوالی لالهایش چون زلف دلفریب پیرامن عارض خوبان
سر بر زده و سنبل سلسله موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی با لعل لبان خوش برآمده اشجار طاووس
ثمار اشجارش قوت روح و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل **نظم** چو خط بتان
سبزه اش دلکش ۞ ز نرگسش کشیم صبا ۞ درختان سبزش همه دلپسند ۞ چو سبزان رعنای
بالابلند ۞ هوایش همیشه نه گرم و نه سرد ۞ نه در روی غم گل نه اندوه گرد ۞ القصه چون خاطر همایون پادشاه
ربع مسکون از تعمیر آن مزار فیض تاثیر فراغت یافت عنان باره خوش خرام بصوب ییلاق سورلوق تافت و
در آن تابستان گاهی بصید و شکار گور و آهو مشغول شد و احیانا جام مدام از دست آهو چشمان سیم اندام گلرخ
فرمود و بعد از آنکه موسم حرارت هوا بر این منوال در گذشت رایات ظفر آیات متوجه ساوه و قورغان گشت
دفع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان بعد از رشت بدست برد در فصل خزان که [illegible] و خاور زمین منزل
بمیزان تحویل کرده هجوم اوزان بلبل [illegible] زمان داد و حرایف خزان آغاز دم سردی نموده گرمی تابستان را که بغارت
در نقصان نهاد و بلبل از صعوبت هجران لاله و گل لال گشت و ترک نغمه سرائی کرده لشکر برد و بنیاد دست برد نموده

بنات نبات برآورد **نظم** ریخت بر اطراف بساتین شجر ۞ از نفس سرد خزان برگ و بر ۞ گل ز غم هجر نسیم
بهار ۞ بر زبر خاک چکیده و زار ۞ بمسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق
کردستان در ساوه و قورغان رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فریق را سرمایه وجه معاش ساخته
و دفع شر آن مدابر مدبر بر ذمه پادشاه هفت کشور واجب نموده بدان جانب نهضت فرمود صارم چون از توجه لوای
کشورگشا وقوف یافت چاره کار منحصر در فرار دانسته احمال و اثقال بر جای گذاشت و مضمون من نجا براسه
فقد ربح عمل کرده علم عزیمت بجانب عقبات سخت و شاهی برو رفت برافراشت و غازیان عظام تمامی جهات صارم را تاخت
را غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی ایمان کور دان دیار و دمنه بتیغ سیه ربع نگذاشتند و سواکب کواکب مراتب از
انجا بقزل اوزن رسیده در آن مقام این خبر شیوع یافت که حاکم فومن و رشت امیره حسام الدین از متابعت خدام پادشاه
ظفر قرین سر پیچیده و گردن بچنبر فرمانبرداری و خراج گزاری در نمی آورد بنا بر آن تسخیر گیلان پیش نهاد همت عالی
نهمت گشته رایات نصرت نشان بدان جانب روان شد بعد از وصول بسرحد آن ولایت عساکر بهرام صولت
مانند شیر ژیان بجنگل و بیشه گیلان در آمده آغاز نهب و تاراج نمودند و در تفتیش مخالفان کوشیده ابواب قتل
و غارت بر روی روزگار ایشان گشودند و حاکم رشت در بحر اضطراب افتاده از آن خوی زشت توبه کرد و در سفینه
اعتذار و استغفار نشسته ایلچی سخندان با اموال و نفایس فراوان بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت
و قبول نمود که بعد الیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیارد و سال بسال خراج و مال ادا کرده خود را یکی از بندگان
خدمتکار شمارد عفو کامل و لطف شامل پادشاه پوزش پذیر بر طبق کلمه خجسته اذا ملکت فاسجح از جریمه عظیمه امیره
حسام الدین تجاوز فرموده فرستاده او را مشمول انعام و احسان گردانیده منشور حکومت مملکت گیلان عنایت نمود و
ایلچی بتاج التفات شاهی مباهی گشته و منشور موفور السرور بدست گرفته رخصت معاودت یافت و موکب همایون پادشاه
ربع مسکون از حد و ولایت گیلان مراجعت فرموده بطارم شتافت و در آن زمستان خطه طارم از یمن مقدم
مکرم غیرت افزای گلستان ارم بوده و بساط عیش و نشاط انبساط یافته ساعت بساعت سواد کامرانی و حشمت می افزود و
چون فصل شتا بر طبق مدعای خدام سده سدره اشتباه بپایان رسید پادشاه ستاره سپاه از یورت قشلاق متوجه
[illegible] الشرف خویش گردید فراش [illegible] بسط بساط زمین را [illegible] بساط زمردین آرایش داد و سلطان گل در کمال
شوکت و تجمل پرده زنگاری از چهره گلناری گشوده روی بانجمن چمن نهاد **نظم** کرد دست سحاب نیسانی ۞
در چمن بار گوهر افشانی ۞ ژاله باریده همچو در خوشاب ۞ لاله شد ساغری پر از می ناب ۞ رخ
افروخت غنچه مستور ۞ چشم بگشاد نرگس مخمور ۞ پادشاه مؤید منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق
سلطانیه در حرکت آمد و بعد از وصول بقصبه مذکوره که از غایت نزاهت رشک سرابستان ارم است بیمن قدوم
همایون مشرف ساخت و روزی چند در آن منزل دلپسند باسباب تاختن و تیر پرتیق انداختن قیام نمود آنگاه رایات

غریب بصوب سور لوق برافراخت و در سورلوق بسامع تواب کامیاب شاهی رسید که صارم کرد نوبت دیگر جمعی از اکراد فراهم کشیده وبموضع اورمی آمده بافروختن نایره فتنه وفساد اشتغال دارد و بیرام بیک قرامانی وجناب خلیفه الخلفایی با فوجی از مردان میدان رزم آزمایی بدفع شر آن بداختر مأمور گشته روی بطرف اورمی آوردند و صارم کرد از آنجا بکردستان کریخته پناه بقلعه کوهی برد و در آن موضع حصین متشمر جنگ وپیکار گشته پای صبر و شکیبایی بیفشرد و امراء عظام با سپاه بهرام انتقام اورا تعاقب نموده بعد از وصول بدامن آن کوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده مانند پلنگ خشمناک بر فراز آن کمر دویدند و صارم با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند اقدام بمقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در نهایت صعوبت دست داد و خدنگ جانگداز شست قضا کشا دو یافته از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند و کوه از خون کشتگان لسان کوه بدخشان قطرات اشک لعل گون بر چهره آورد و چرخ اثیر از کرد معرکه دار و گیر تیره گشته نور آفتاب را در حجاب تواری پنهان کرد و برق سنان عالم سوز شعله فنا در خرمن استقامت انداخت و نوک پیکان آتش افروز حروف لسن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت **نظم** دو دریای خونین در آمد بجوش ❊

بدریده مغز سران زان خروش ❊ سر نیزه در سینه کاوش گرفت ❊ زچشم زره خون تراوش گرفت ❊

زنوک سنان لخت لخت جگر ❊ فروزان چو از خاک گلهای تر ❊ آخرالامر نسایم فتح و ظفر مشام امرا

نصفت‌آثار را معطر گردانیده صارم کرد روی ادبار بوادی فرار آورد و غازیان عظام پسر و برادر و بعضی از سرداران لشکرش را بکمند اسر مقید ساخته فوجی کثیر از متابعانش بقتل رسانیدند و تمامی ایل و الوسش را غارت نموده بهرام سالماً غانماً عنان مراجعت بصوب اردوی اعلی معطوف گردانیدند و در خوی بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده امام بیک وخلیفه الخلفا بعد از تقبیل زمین عبودیت کیفیت آن محاربه و شکست اعدا دولت را مشروحاً معروض داشتند و بمضاعف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص یافته رایت مفاخرت و مباهات برافراشتند و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب قیامت لهب صادر گشت غازیان عظام جماعتی را که ماسور بودند پاره پاره و بازار بر رده یک یعقوبی که از آن بتر شوند بود قتل نمودند و پادشاه دوست نواز دشمن گداز آن زمستان در خوی قشلاق کرده مقرون بحصول آمال و امانی از ساغر اقبال و کامرانی شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس همایون را بفروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار داده در تمهید بساط انصاف و معدلت می کوشید نسیم عنایات ازلی مهب سعادات جاودانی متشمم و غنچه عاطفت یزدانی در چمن سلطنت و جهانبانی متبسم والحمدلله المنعم المکرم **گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن جهت دفع شر علاءالدوله ذوالقدر بساعت همایون**

بخت فیروز چون ابر بهار شد گهربار ❊ بر گشت زدر کنار گلزار ❊ بشکفت ز باد صبح لاله ❊ آورد بزم

گل پیاله ❊ افروخت زتاب می رخ گل ❊ برخاست فغان ز جان بلبل ❊ شد شاخ شکوفه پر ستاره ❊

صد چشم گشاده در نظاره ❊ پادشاه آفاق از یورت قشلاق بیرون خرامیده در مرغزاری که عذوبت آبش خجلت چشمه

تسنیم ظاهر می گردانید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روحی تازه بقالب پژمرده می رسانید منزل گزیده جشن پیروزی اشارت فرموده و در آن روز جهان افروز از سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغرهای دوستکامی در کشیده طبقات انام را با نواع احسان و انعام مبتهج و مسرور ساخت **نظم** در آن روز شاه سلیمان سریر

خدیو جهانگیر روشن ضمیر ❊ بیاراست بزمی گران چون بهشت ❊ نظیرش نیاورده کس در نظر ❊ در آن جشن

حکام روی زمین ❊ ولاتی که بودند دولت قرین ❊ بزرگان ملک و سران سپاه ❊ سپهبد امیران حشمت

پناه ❊ کشیده زهر یک بسی پیشکش ❊ به پیش شهنشاه خورشید وش ❊ شهنشه زبان لطف گشود ❊

سران سروران را نوازش نمود ❊ بانعام اسپان بازین زر ❊ کمرهای مرصع بدر و گهر ❊ قباهای خز

لاغ زر نگار ❊ ز نقد چنش از حساب و شمار ❊ جهان گیهان را سرافراز کرد ❊ بعالم در حرمی

باز کرد ❊ نشستند اشراف عالی مقام ❊ بپای سریر سپهر احتشام ❊ بگردش در آمد می خوشگوار ❊

زدست جوانان شیرین عذار ❊ رخ ساقیان از فروغ شراب ❊ برافروخت چون عارض آفتاب ❊

مغنی ببصوت دف و چنگ و نی ❊ دعا گفت بر شاه فرخنده پی ❊ که شاها لوای تو فیروز باد ❊

بعهد تو هر روز نوروز باد ❊ بنوروزت از بخت فرخ اثر ❊ بنوروزیت باد فتح و ظفر

و بعد از انقضای ایام جشن و سرور بمسامع پادشاه موید منصور رسید که نامراد زیاد بغداد کرجه و علاءالدوله ذوالقدر پیوسته و علاءالدوله دختر خود را باوی در سلک ازدواج کشیده و بموافقت داماد در مخالفت خدام بارگاه شاهی لوای طغیان مرتفع گردانیده و اکنون با سپاهی از احاطه دایره خیال افزون بدیار بکر شتافته و بسبب اهتزاز صرصر بیداد دایشان در آن دیار آتش فساد اشتعال یافته سران لشکرش پرده ناموس مردم می درند و لشکری بی سرش هر جا چیزی می یابند بغارت می برند **نظم** لشکر ظالم ضلالت کیش ❊ مردم بی نهاد بد

اندیش ❊ جمله از شیوه مروت دور ❊ یافته از غرور نفس غرور ❊ کرده پیوسته عزم جور و فساد

مال و ناموس خلق داده بباد ❊ از استماع این خبر نایره غیرت پادشاه هفت کشور زبانه بفلک اخضر

و دفع ایشان گروه بداختر بر ذمه همت خسروانه واجب نموده حکم همایون باجتماع لشکر قیامت اثر نافذ گردید

و نواجیان فرسیر جهت رسانیدن چار روی باطراف بلاد و امصار آورده باندک زمانی لشکر بسیار از ولایات فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند همه جوشن

پوش و خنجر گزار و سراسر کینه کوش و ظفر آثار **نظم** سپاهی بلطف الهی همه ❊ سرافراز از تاج شاهی همه

کمر بسته هر یک بفرمان بری ❊ گشاده زبان ثناگستری ❊ آنگاه پادشاه ربع مسکون ❊ بروز فرخ

و وقت همایون ❊ اعلام زرنگار افراخته و دفع شرار شرار ذوالقدر را پیش نهاد همت ساخته عنان همت

گیتی نورد بجانب آذربیجان انعطاف داده و دود فغان کورکه و نفیر باوج فلک اثیر رسیده هر کس بدار اردوی همایون بود

روی براه نهاد نظم روان شد باقبال شاه جهان ٭ سعادت مساعد ظفر همعنان ٭ نهان از جناب سپهر کواکب
سپهر ٭ مه رایتش ثالث ماه و مهر ٭ جنیبت کشانش ملوک عظام ٭ بفرمانبری مفتخر هر کدام
و پس از آنکه ماهچه برق خورشید اثر ساحت ارزنجان را از نور وصول حیرت افزای آسمان گردانید و علاء الدوله
برین مطلع گردید بعضی از قلاع دیاربکر را که تسخیر کرده بود بجمعی از معتمدان خود سپرد و روی هزیمت بصوب البستان
آورد و کیفیت فرار او بعرض شاه فلک اقتدار رسیده تمام روز نهضت همایون از عقب مخالفان دون
اتفاق افتاد و علاء الدوله در البستان نیز مجال توقف محال دانسته زمره از متعلقان را بجانب روم سبیل کرد
و فرقه را بصوب شام فرستاد و خود با معدودی چند بکوه درنا که از غایت رفعت قله آن باوج قله آسمان می
ساید و کره زمین از فراز آن کمتر از ذره می نماید پناه برده متحصن شد و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت بسر
افرازی قطع منازل نموده بر بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرمود و بهر شهر که رسید ابواب عدل
و احسان بر روی روزگار متوطنان برگشود و چون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر جوش رعد خروش
گشت جمعی کثیر از لشکر ذوالقدر بل حشری از دو صحا[illegible] منظر جامه جنگ پوشیده و دست بشمشیر و
خنجر بازیده در برابر موکب ظفر اثر صف قتال بیاراستند نظم صف آراستند آنکه سپاهی گران ٭
گروهی جهان را گران تا کران ٭ همه آهنین درع و خارا شکاف ٭ همه همچو روئین تن اندر مصاف ٭
و غازیان عظام نیز تسویه صفوف پرداخته غریو کرنای و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و کوس
گوش ساکنان گنبد گردون را کر ساخت نظم برآمد ز هر دو سپه بانگ کوس ٭ هوا نیلگون شد زمین آبنوس
چو برق درخشنده از تیره میغ ٭ همی آتش افروخت از گرز و تیغ ٭ الغرض دلیران جنگ جوی و بهادران
شده خوی دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان برده روی با هدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال جلادت
و مردانگی بظهور رسانیده بزخم نیزه خطی قامت تیر مثال جوانان نوخاسته را مانند کمان خم کردند گاه از تکرگ
شمشیر خونبار سر سروران مرد افکن وداع بدن می نمود و جان از حدت پیکان خاره گذار راه بیابان عدم در جسم
دلیران صف شکن می گشود فلاجرم گرد می خون مخترق در خاک ریخت و در سر قدم می خاک وجود همدمی با خون برآمیخت
ز بس کشته کامد ز هر دو گروه ٭ ز خون خواست دریا و از کشته کوه ٭ و با آنکه در آن روز سپاه پادشاه
گیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری از آن خیل مخذول را ببیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند بقیه السیف پای قرار
استوار داشته تا شب در موقف کارزار ایستادند و چون جمشید خورشید از توقف در میدان سپهر ملول
شده راه دیار مغرب پیش گرفت و شعشعه تیغ آفتاب بهنگام غروب در آمده از عکس خون کشتگان ساحت
افق گون لعل بدخشان پذیرفت پادشاه عالیجناب در معسکر همایون نزول اجلال فرموده سپاه ظفر انتساب
را بلوازم احتیاط امر نمود و لشکر ذوالقدر نیز بمراسم طلایه پرداخته آن شب تا صباح از جانبین طریقه تیقظ و احتیاط

وقصبه

مرعی بود روز دیگر که سپهسالاران قضا و قدر رایات زرنگار بر فراز جوشن سیاه گون گردون پاشیدند و لمعات تیغ برقدار
فضای دشت و هامون را نور و ضیا بخشیده در انهدام سپاه ظلام کوشیدند سپاه بهرام انتقام بهرن بی بدل
را مرج رزانده و دو اراسته بر بارهء تیز رفتار [illegible] دم برآمده و تسویه صفوف لشکر فیروزی
اثر پرداخته میدان قتال را بفر طلعت همایون حیرت افزای سپهر بوقلمون گردانیده و از آنجانب اشرار دیوسار
ذوالقدر در برابر آمده و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان خیره سر بر ستور روز
پیشتر قدم ثبات استوار داشته هنگام هجوم سپاه ظلام هر یک از فرق ناچیه در فره باقیه بمعسکر خویش متوجه
گردید صباح روز سیم که خسرو انجم علم بر نیر فتح و ظفر برافراخت و از استعمال اشعه اسنه و تیغ سپه تیغ
خیل ظلام شب محنت انجام را مغلوب ساخت بار دیگر غازیان رستم از شمشیر و خنجر کشیده و روی بقوم پر شرار ذوالقدر
آوردند و درین روز نسایم نصرت [illegible] بر شقه رایات سالکان مسالک شریعت غرّا وزیده اعدای
دولت روی اغبر آغاز انهزام کردند اما مضمون کلمه قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم شامل حال آن مردم گشت و خنجر
قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات اکثر آن قوم بی دولت را در نوشت جهات و براق و شملکات ایشان
بتمام در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از صرصر غضب پادشاهی نایره فنا در خرمنات و انبار
غلهاء آن جمع خاکسار سمت اشتعال پذیرفت نظم بباد غضب آتشی بر فروخت ٭ که شهر و ده و خان و مان را بسوخت ٭
و پادشاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از مهم آن قوم مدبر عازم دیاربکر گشته بر حدود شام
عبور نمود و از حکام و سرداران ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرگاه عالم پناه آمده لوازم نیاز و شکایت بجای
آوردند نوازش فرمود و چون هوای دیاربکر از غبار موکب ظفر آثار سپهر چهره مشکبار گشت مسامع جاه و جلال
که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعه خرپرت توطن دارند حصانت آن حصار موجب اصرار ایشان گشته شرایط
فرمان برداری بجای نمی آرند و موکب همایون بدانجانب شتافته سپاه ستاره عدد بمدد بخت سرمد محیط
گرد آن قلعه مناعت انتما در آمدند و با فروختن شعله جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداخته در روز دوم چند
رخنه در دیوار آن قلعه که چون قمه جوزا از وصمت اختلال مصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه
فریدون فر جلوه گر شده حکم همایون شرف نفاذ یافت که غازیان عظام رعایا و مزارعان را اصلا تعرض نرسانند
و از اتباع علاء الدوله ذوالقدر هر کس یابند اسیر سرپنجه اقتدار گردانند و فرمان بران بموجب فرموده عمل نمودند و
چون کیفیت فتح قلعه خرپرت مسامع کوتوالان سایر قلاع و دیار دیاربکر رسید مجموع از مقام سرکشی و عناد در
گذشته مقالید حصون و قلاع را با تحف شایسته و برکات بایسته بدرگاه عالم پناه فرستادند و اظهار عبودیت
و اخلاص نموده ابواب اطاعت و خدمتکاری بر گشادند و پادشاه مخلص نواز در باره آن جماعت انعام و احسان موفور
نمود تمام ایالت ولایت دیاربکر را در قبضه درایت محمد بیک استاجلو نهاده طبل مراجعت کوفته عنان عزیمت بطرف

اخلاط انعطاف داده در اثنای راه شرف الدین بیگ که حاکم تبلیس بود با پیشکش فراوان باستان سلطنت آشیان شتافته
شرف بساط‌بوسی حاصل نمود و چهل سایر خدام عالیمقام گشته دست عنایت پادشاه برجبین قصد ابواب لطف و مرحمت
بر روی روزگارش برگشود و پس از آنکه ولایت اخلاط محل انبساط بساط سلطنت مناط گشت شاه به سپاه ظفر
بر اغصان درختان و تموج اوراق باغ و بستان باعث آرایش بزم نشاط شده نوای نای و نوش از ایوان کیوان
درگذشت و پادشاه گیتی فروز چند روز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخته از آنجا بخوی شتافت و
فصل دی در خوی بوده انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان آذربایجان تافت **ذکر طغیان علاء الدوله**
ذوالقدر کرت دیگر و کشته شدن اولاد او و نصرت تیغ نصرت دیگر در آن زمستان که موضع خوی مضرب
خیام پادشاه نیکوخوی بود علاء الدوله ذوالقدر لشکری جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش که قاسم
نام داشت و او را الجیت القصاف بصفت شجاعت ساره و قبلان می‌گفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیگ
استاجلو با وجود قلت سپاه مضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده در برابر اعدا
صف آرای گشت و هر دو فریق نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده محمد بیگ را صورت نصرت دست داد
و ساره و قبلان و جمعی از خویشان او را غازیان شیرشکار اسیر کرده در قتل قوم ذوالقدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهر
ساخته و محمد بیگ از وقوع این فتح مبین بتهیج و سرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نموده ساره و قبلان را با سایر
اسیران گردن زده روس نامبارک ایشان را باردوی اعلی روان فرموده و قاصد او در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین
پناه رسیده کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید و غریق انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت
کرده نهایت عنایت شاهی را که مشاهده نموده بود معروض محمد بیگ گردانید اما علاء الدوله بعد از شنیدن این
خبر مانند پلنگ تیرخورده در خشم شده در ماتم پسر سیلاب خون جگر از چشم تر روان ساخت و بار دیگر باجتماع
ویراق خیل و حشم پرداخت و پانزده هزار سوار عفونت منظر مریخ آثار فراهم کشیده دو پسر دیگر خود را که کلاشر
را کور شهرخ و خوند ترا احمد بیگ می‌گفتند سردار آن سپاه گردانید و ایشان را جهت طلب خون ساره و قبلان
بحرب محمد بیگ استاجلو روان ساخت و محمد بیگ از هجوم اعدا و شوم خبر یافته باز مستعد قتال گشت و در ظاهر
قلعه آمد تلاقی فریقین دست داده جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضه اقتدار کوتوال حصار
چرخ بیرون رفت و سیلاب خون چون رود جیحون در فضای معرکه روان شده قافله امن و امان رخت از حدود
جهان بربست آخرالامر محمد بیگ بیک حمله صرصر اثر خیل بدخواه ذوالقدر را چون غبار بی‌اعتبار از عرصه روزگار
برداشت و کور شهرخ و احمد بیگ بالبساری از اتباع در معرکه کشته گشته زمانه بهانه وجود و عدم ایشان را
یکسان انگاشت و محمد بیگ کرة بعد اخری دست تمنا در گردن عروس فتح و فیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان
را بر پشت ستوران بار کرده مصحوب قاصدی فرمیس به پایه سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان

پادشاه نجمه شیم از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ایلچی استاجلو محمد در ییلاق همدان سرها شهبازان را
باستان ملایک آشیان رسانیده کیفیت فتح که تا غایت همین دولت ابد پیوند روی نموده بود معروض گردانید و بانعامات
انعام و اکرام اختصاص یافته متفخر و مباهی بجانب دیار بکر بازگردید و چون خبر شکست علاء الدوله مرة بعد اخری بروم
رسید پادشاه آن دیار که از وی کینه دیرینه در سینه داشت لشکر بسروی کشیده و علاء الدوله در میدان قتال
بزخم تیغ رومیان کشته گشته رشته حیات بسیاری از قوم ذوالقدر در آن معرکه منقطع گردیده و بقیة السیف در اکناف
آفاق پریشان شده نامراد در خدمت قیصر رگاه دیار روم پیش گرفت ولی شاه به کلفتی و غایله مشتی گلشن ممالک شاهی
از خار آزار آن سالک طریق تباهی سمت امنیت پذیرفت و شاخ [illegible] نابیه آن بهار و تابستان در [illegible] ولایت
همدان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر
نجم زرگر منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار و اختیار برافراشت **ذکر شمه از حال امیر نجم الدین**
جیلانی و رسیدن کوکب طالع او بدرجه شرف و کامرانی بر ضمیر کیمیا تاثیر صیرفیان معیار اعتبار و جهانبانان
کارخانه روزگار در حجاب استتار مختفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف و اعیان
رشت که داخل ممالک جیلانات منتظم بود و بواسطه کمال مهارت در صناعت صیاغت از امثال و اقران ممتاز و
مستثنی می‌بود و در آن ایام که آن گوهر کان الطاف الهی یعنی حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهیجان
بسر می‌برد امیر نجم الدین مسعود بنابر ارادتی که نسبت به دودمان پیغمبری سیما منتسبان خاندان حیدری ثابت داشت
نقش محبت آن قرة العین ولایت را بقلم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته
مصحوب معتمدی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال پیغام فرمود **شعر** سلام علی من شاقنی بوصاله
وان لم اقر الا الطیف خیاله ؛ عشقت و ما ابصرته بیرانی ؛ سمعت من الحاکین وصف جماله **نظم** ربیع
حسن تو بشنیده‌ام ؛ بجان مهر روی تو ورزیده‌ام ؛ چنان در دل و دیده جا کرده ؛ که گویی سالها خرابها
دیده‌ام ؛ و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید نقد اخلاص آن سالک طریق
ورشاد در معیار ضمیر پادشاه کامکار تمام عیار نموده بسکه قبول مقرون شده و قاصد مشمول انعام و اکرام رخصت
انصراف یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بخطه اردبیل مراجعت کرد و صبح
ظهور دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت
امیر اسحق بود و در مذهب تسنن غلوی می‌نمود دانست که امیر نجم الدین مسعود ملت علیه امامیه عمل می‌نماید و نسبت بآن
قدوه اولاد خیر البریه در طریق اخلاص و نیازمندی سلوک می‌فرماید بنابر آن امیر اسحق را بر قتل آنجناب اغوا کرد و
امیر نجم الدین ازین معنی خبر یافته پای فرار بروی بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورد و در آن ایام که اردوی ظفر انجام
متوجه شروان بود بموکب همایون پیوسته در سلک سایر خدام اشرف اعلی انتظام یافت و پرتو آفتاب عنایت از مطلع

مرحمت نامهٔ شاهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و چون آنجناب بصفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل
نفسانی اتصاف داشت و بجلادت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بوده همواره تخم جود و احسان
در زمین دل طوایف انسان می کاشت بانک زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیدا کرده در خلال احوال مذکوره
بسبب وکالت نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال روی تمشیت مهمات ملک و مال آورده
پایهٔ قدر و منزلتش از تمامی امرا اعاظم و مقربان بارگاه فلک احتشام درگذشت و درگاه خلایق ملاذش همین
نزهت پادشاه دادفرمای آرامگاه اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت **نظم**

بلطف پادشاه بنده پرور ❁ خدیو دین پناه عدل گستر ❁ پناه سروران درگاه او گشت ❁
فلک حیران عز و جاه او گشت ❁

و آن امیر صافی ضمیر در تدارک اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از
ولایات وقوع یافته بود بقدر الامکان سعی نمود و در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشیده بابهای سعادت ابواب
کرامت بر گشود مثنوی در جود و سخا بر خلق بگشاد ❁ ببودش کام عنبر و فیع بیداد ❁ همین التفات
شهریاری ❁ بنای عدل را داد استواری ❁ ز ابر لطف او اطراف عالم ❁ چو گلزار ارم گردید خرم

تعداد بعضی از وقایع بغداد و در آمدن آن مملکت بحیطهٔ تصرف پادشاه والانژاد

چمن آرای ریاض
این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن از رشحات سحاب قلم این حکایت را بدینسان رقم میزند که بعد از
رفتن نامراد نزد علاءالدوله ذوالقدر یکی از امرا شجاعت اثر باریک نام بر دارالسلام بغداد استیلا یافت
و بخیال محال طرح سلطنت و استقلال انداخته باستان ملک آشیان شاه جهانیان نشتافت بنابرآن در
پاییز سنه اربع عشر و تسعمایه که ولایت همدان از فروغ ماهچه رایات نصرت نشان طراوت بوستان جنان
داشت رای بارک یمن حضرت حشمت آیین متوجه انقیاد باریک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل
بیک بیاول را که از جمله بندگان خاص بمزید عقل و کیاست و وقوف دقایق مهم سفارت امتیاز داشت فرمود
که ببغداد رفته باریک را باطاعت خدام سده سدره منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان بترساند
و مصحوب او تاج و خلعت جهت باریک فرستاده و خلیل بیک متوجه دارالسلام شده چون باریک بر
قرب وصول او اطلاع یافت جمعی از مردم نیک خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانید و ایشان خلیل بیک
را باعزاز و احترام تمام بدارالسلام در آورده باریک در باغ میرزا بر براق با وی ملاقات فرموده و لوازم
تعظیم و تبجیل و ما بعد من هذا القبیل اقدام فرموده نسبت بجناب درگاه سپهر احتشام اظهار اطاعت و
انقیاد کرده و بپوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانید و در
بارهٔ خلیل بیک طریق انعام و احسان بجای آورده جهت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی جهانگشای پادشاهی تحف
گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعهٔ شریفه را با ابو اسحق شیرچی که از جمله اعاظم امرایش بود تسلیم نموده او را مصحوب

خلیل بیاول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را بعرض نواب کامیاب رسانند و نشان
حکومت بغداد بنامش حاصل گردانند و خلیل بیاول و ابو اسحق شیرچی روی بار دوی کیهان پوی آورده در همدان بسعادت
زمین بوس شاه همدان دریافتند و انقیاد و اطاعت باریک را بوسیلهٔ امرا عظام عرض کردند و تحف و هدایا
که همراه داشتند بنظر انور در آوردند و بنابرآنکه خاطر اشرف اعلی مایل بآن بود که باریک بار خدمتکاری بر دوش گرفته
و حلقهٔ طاعت گذاری در گوش کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه والاجاه چشم التفات در مکتوبی او نگشاده
اما نسبت با ابو اسحق شیرچی اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود که باریک را بگوی که اگر صحیفهٔ ضمیر خود را
منقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی آراسته باستان اقبال آشیان شتابی بمراتب عواطف بیدریغ ما اختصاص
یابی و اگر لوح اعتقاد را بنقوش غش نفاق منقوش ساختی بی شائبهٔ شبهه قدم در دار الضرب سیاست و عقوبت
بگذاری و چون ابو اسحق شیرچی رخصت انصراف یافته بمجلس باریک رسید آنچه دیده بود یک بیک معروض گردانید
و باریک باریک دل بحسب ظاهر روزی چند در شعار متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانیده بالاخره
خیال قلعه داری کرده روی بجمع ساختن ذخیره آورده بر توابع و مضافات دارالسلام غله بسیار حواله داشت و از
جو و گندم و ارزن دم بستانه که اگر تا سه سال در آن بلده متحصن می بود آن ذخیره با آذوقهٔ او و لشکریانش وفا می نمود و در آن
اثنا از قدوهٔ اولاد خیر البرایا سید محمد کمونه که با عصبیه در سلک اعاظم نقبای نجف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب
شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک می نمود متوهم شده آنجناب را مواخذه و مقید ساخت و در چاهی که از
حوصلهٔ بخلا تنگ و مانند فکر عقلا عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلمهٔ عصیان پرداخت و از این جانب خسرو
عرصهای مشارق و مغارب بعد از اجازت ابو اسحق شیرچی عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده حسین بیک لله را با فوجی
از شیران بیشهٔ رزم مقدم سپاه گردانیده و مواکب کواکب مراتب نیز متعاقب لله بیک با آهنگی در حرکت آمد
و باریک این خبر شنیده اضطرابش از پیشتر بیشتر گردید و پس از وصول حسین بیک لله بدو منزلی بغداد باریک
مصلحت خود ندیده در شبی که ابر چون دل و دیدهٔ عاشقان شعلهٔ برق می افروخت و باران اشک میریخت و مانند
حال زار مهجوران نالهٔ رعد با نوای گریه می آمیخت تنگ بر اسب فرار کشیده از دجله بگذشت و مقرون بانواع تعب
بطرف حلب رحلت نمود روز دیگر که یوسف زرین لقای خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامیده باوج جاه
رسید و انور ظلمت بابهجتش از مشرق مراد طلوع نموده عالم تاریک را صفت انارت بخشید بغدادیان
بسر چاهی که محبس سید محمد کمونه بود شتافته و دو کس پایان رفته آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف
و نحیف یافته و بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند و زمام اختیار آن دیار را بقبضهٔ اقتدار آن زبدهٔ اولاد سید
ابرار داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر کردند و لله بیک در روز چهارشنبه بچهار باغ ظاهر بغداد رسید و سید
محمد در آن روز بخت بمسجد جامع شریف برده خطبه را بنام و القاب همایون پادشاه عالیجناب مزین ساخته شرایط

کمال اخلاص و اطاعت بجای آورده و بعد از ادای نماز جزم و سرافراز به بیرون شهر شتافته با علی بیک ملاقات فرموده و علی بیک
نسبت بآنجناب غایت تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف بر روی روزگارش برگشود و چون خبر فتح بغداد
از عرضه داشت سید محمد کمونه و حسین بیک لله بعرض نواب کامیاب شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی
قیام نموده ایالت آن ولایت را بخلفا بیک مفوض گردانید و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه بغداد
گشته در ساعتی سعادت اقتباس بجای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و بتمهید اساس مرحمت و انصاف
پرداخته ابواب ظلم و اعتساف بر بست **گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام و مشرف شدن
بطواف مراقد ائمه کرام سلام الله علیهم الی یوم القیام** در آن ایام که دست عنایت مفتح الابواب عز شانه
و عظم سلطانه مقالید فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والانژاد نهاد آنحضرت در بعضی از
توابع آن مملکت بشکار اشتغال می نمود و هر روز بسعادت بخت فیروز شاهباز همت بلند در هوای جمشید ملک
پرواز داده بتانی طی مسافت می فرمود و مقارن آن فتح حدود دار السلام از پرتو ماهچه الویه ظفر علیه مانند فضای
سپهر از فروغ چهره ماه و مهر صفت اضائت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون اساس بدار الملک
خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف در مصاحبت سید محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال
نمودند و سوقیه و عوام الناس در غایت انبساط و سرور بنظاره موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شتافته ابواب فرح
و حضور بر روی خود گشودند و چنانچه در آن دیار معهود است گاوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن افتاب آسمان
جهانبانی همراه بردند و چون چشم ایشان بر طلعت پادشاه عالیشان افتاد سر آن گاوان را از تن جدا کرده در پای
بادیگر فلک سیر صاحب تاج و سریر افکنده مراسم دعا و ثنا بجای آوردند **نظم** کای شاه فلک قدر جوان بخت

زهی آیت سر جبهه ی های بخت	جهان بکسه چو دار الملک بغداد
ز الطاف همیشه باد آباد	براه بندگانت خصم مخذول
میان کاو قربان باد مقتول	

و وفور اخلاص و حسن اعتقاد اهالی
بغداد در نظر عالی اثر پادشاه والانژاد مستحسن نموده بانامل مواطف بیدریغ ابواب اشفاق بر روی امید ایشان
بگشاد و بتاریخ هشت و پنجم جمادی الاخری سنه اربع عشر و تسعمایه در چهار باغ میرزا پیر بداق نزول اجلال فرموده تمامی اهالی بغداد
را در ظلال عدل و احسان ماوی داد و پایه قدر و منزلت سید محمد را بمزید لطف و کرامت بلند ساخت و او را باعلی
مراتب جاه و جلال رسانیده بزبان عنایت و مرحمت بنواخت آن شب پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و
طرب در آن مقام راحت انجام بسر برده روز دیگر عزم طواف قبه علیه حایر کرده روی بدشت کربلا آورد و بعد از دخول
بدان مشهد عطر سا و مرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته روی نیاز بر آن خاک پاک
سوده بزبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه السلام و الثنا استمداد نموده مجاوران
آن روضه بهشت نشان را بانعام نذور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانید و از نفایس اجناس نذر لعقت قبر منبع

زیب داده و در صندوق تربت جنت رتبت پوشانید ارکان و اطراف آن مطاف معتکفان حظایر قدس را بپردهای
زرنگار که منقش بوده بنقوش بدایع آثار زیب و زینت در افزوده و دوازده قندیل طلا مریک چون شعله آفتاب نور افزا
بر قبه عرش فرسا وقف نمود صحن آن جنت فیض آیین را از گلیمهای ابریشمین چون سپهر برین مزین ساخت و ساحت
آن منزل فردوس قرین را ابرگان اخلاص رشته فرشهای برنج انداخت در وقت شیلان خوانسالاران آستان سلطنت
آشیان از انواع حلاوا و اطعمه فراوان آنمقدار حاضر آوردند که تمامی زوار و مجاوران روضه جنت آثار از آن
محظوظ و بهره ور شده زلهها بخانها بردند و یکشب پادشاه حسینی نسب در سر مرقد بزرگوار سلام الله علیهم التحیة و الاکرام
معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخت و بکلاشتافته از آنجا لوای عزیمت بصوب خطه نجف
افراشت و آنجا بآستانه قدس منزلت و عتبه کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر
العجایب و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام فرموده باقدام نیاز طواف آن
روضه عرش مطاف بجای آورده و در آن حریم واجب الاعزاز که کعبه اهل راز و سجده گاه ارباب نیاز است روی
اخلاص بر زمین سوده مرادی که داشت از واهب العطیات مسئلت نمود **نظم** بگفت ای تاج بخش پادشاهان

بسر افسر گیتی پناهان	برافرازنده رایات شاهی
بامر و نهی تو شاهان سپاهی	ز لطف تست مارا سرفرازی
زعیب پروری مسکین نوازی	بامید دل غمناک تو هستند
فرخاک از غمت جان خردمند	ز فضل تست چون اقبال جاوید
ز دولتش هست کوته دست امید	عدو را با بن شاه شرفناک
وصی پادشاه تخت لولاک	همایون دوحه باغ امامت
نضارت بخش گلزار کرامت	علی مرتضی سلطان کونین
بچشم مردمی چون مردم عین	گر از عدلم جهان را خرمی ده
اساس دین بتعظیم محکمی ده	برار باب حسد فیروزیم بخش
ملک سروری بهر روزیم بخش	چنانم سرفرازی ده بعالم
که نشینه بدل گرد علالم	

و از امداد و رعایت حضرت شاه ولایت انوار اجابت این دعوت بر باطن خجسته میامن آن قدوه دودمان
امامت پرتو انداخته سر از سجده برداشت و سده آن سده سدره مرتبت باصناف تحف و هدایا لوازم تشکر معمول
همت فیض اثمار بر رفیه حال ایشان گماشت آنگاه بهمراهی بخت آگاه بحله بازگشته از آن مرحله عنان نهضت
جهاد بصوب منازل اعراب عزیمت که در بریه جهات سرگردان بودند تافت و بعد از وصول بسر وقت آنجماعت
بسیاری از ایشان را کشته و اموال و جهات را غنیمت گرفته شکار کنان بدار السلام بغداد بازگشت و صیت
فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته غلغله حصول امال و امانی آن مهر سپهر کشورستانی از شرفات
آسمانی در گذشت و شاه دین پناه بعد از وصول بدار السلام بشرف طواف روضه عطر بار و مرقد خلد آثار امام همام
هادی اعالی و اعاظم ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد برج ارباب رشد و رشاد محمد التقی الجواد سلام الله

علیها شرف گشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه هدایت شعار بود لوازم نیاز بجای آورده مجاوران آن عتبه مکان را
باصناف انعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیده و بار دیگر خواسته بسعادت زیارت عتبتین کعبه مرتبه قدوه اولاد رسول
امی هاشمی امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافت و بدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی
داشته پرتو انعام و اکرامش بر وجنات حال سدنه آن مقام لازم الاحترام تافت و موکب پادشاه عدالت بنیاد
از سامره ببغداد بازگشته در اثنای راه بنشاط شکار پرداخت و بعد از وصول بدار السلام عمارتی که در آن ایام
بموجب فرموده آنحضرت در فضایی که نزدیک بدروازه قراقاپوست بنا کرده بودند بیمن مقدم شریف مشرف ساخت
و از آنجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق مرقوم کلک بیان گشته توجه فرموده و بعد از
فراغ از آن امر قصد شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران پلنگ‌تن و هزبران مردافکن بود روان گشت و در نواحی
آن بیشه شیری که ثور گردون از مهابت آن در صیدگاه فلک روز بمخفی می‌بود از دور نمودار شد و پادشاه شیرشکار
که خم کمان ابرویش هلال مثال بپیوسته بگشادگی چهره اقبال شهادت می‌کند و صدای خدنگ دلستانش همواره نوای
وصول بنشانه مقصود در خم طاق گردون می‌افکند شهنشاه نزدیک آن دو رفت و از تخت سر مدد یافته یک چوبه تیر که
تاثیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت رامی برج قوس از مشاهده آن جلادت انگشت تعجب بدندان
گرفت و شیر چرخ از سهم آن رمی خایف گشته در بیشه اختفا خفت و شاه ظفرپیشه از آن بیشه ببغداد مراجعت
فرموده کرت دیگر بزیارت روضات جناب ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت و جهت هر یک از آن عرش
عتبات کعبه مرتبه نقاره و رایت مقرر ساخت و فرمود که نجاران هنرمند و مهندسان خاتم‌بند از اطراف ممالک
محروسه در بغداد جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلیمی و ختایی در غایت تکلف و زیبایی ترتیب دهند
صنادیق قدیم را از آن مراقد عطرپاش برداشته صندوقهای مجدد را به جایش نهند آنگاه خلیفة الخلفا را که تا آن
غایت خادم بیک لقب داشت مکنی بابو المنصور و ملقب بخلیفة الخلفا گردانید و بتجدید حکومت عراق عرب و تمشیت
مهام مزارات ائمه کرام علیهم التحیة و السلام را بوی تفویض نمود و آن جناب را بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص
و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیر بند و بار طلا و صراحی و طبقچه و پیاله که آنها نیز همه از طلا بود سرافراز ساخت
و نایچه اعلام ظفر اعلام باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای یورش خوزستان در خم طاق آسمان انداخت

ذکر انقیاد ولایت حویزه و ششتر از شعشعه نایچه رایت پادشاه دین‌پرور و بیان وصول حاکم لرستان ملک رستم باستان خلافت آشیان پادشاه عدالت شیم

بر طبایع آفتاب شعاع اصحاب
فضل و هنر فروغ این معنی نورگستر خواهد بود که جماعتی از اعراب حویزه که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت
شاه ولایت علیه السلام و التحیة قایل اند و چنان استماع افتاد که بعد از مبادرت بعبادتی که معهود آن قوم است
ایشان را کیفیتی طاری می‌شود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمی‌کند چنانچه قبضه شمشیر در زمین فرو برده

وشکم بر نوک آن نهاده قوت می‌کنند و لفظ علی الله بر زبان می‌رانند تا آن شمشیر مانند کمان خم می‌شود یا می‌شکند و در اکثر
اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات می‌بود و در اوایل طلوع آفتاب دولت شاهی از مطلع تاییدات الهی سلطان
محسن بر ایشان حاکم بود و درین ایام که فتح بغداد روی نمود بمسامع جاه و جلال پیوست که سلطان محسن مانند مرحوم
و مکین بعالم آخرت شتافت و شعشعه انوار ایالت بر وجنات احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشع
بالوهیت فیاض که از فیض عنایت حضرت عزت بی‌بهره است اعتراف می‌نمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده
بادیه ضلالت و غوایت می‌پیمایند بنابران دفع شر آن جماعت بی‌دین بر ذمه همت پادشاه ظفرقرین واجب نمود و از
دار السلام بغداد رایات هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که در آن زمان دار الملک حکام مشعشع بود توجه
فرمود **نظم** روان گشت شاه فلک مرتبه ⁂ خدیو جهانگیر جم کوکبه ⁂ روان در رکابش کیان و جهان
جنیبت کشانش ملوک جهان ⁂ و در اثنای راه بمسامع نواب والاجناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم
بسلوک طریق ظلم و ستم اقدام می‌نماید و از توجه بسایه علم ظفرشیم استنکاف نموده ابواب فرمانبری بر روی روزگار
خود می‌بندد و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته امیر نجم الدین مسعود و بیرام بیک قرامانی و حسین بیک لله
با چند ده هزار از افراد سپاه رستم از جهت دفع شر ملک رستم جازم لرستان گشته و موکب مظفر بدستور
متوجه دار الملک مشعشع بوده چون این خبر بحویزه رسید سلطان فیاض با لشکری که بنوک سنان سندان گذار
مغفر مهر از فرق سپهر ربودندی و به پیکان خدنگ خارا شکاف خون از شریان شیران بیشه مصاف گشودندی
از شهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال با سپاه پادشاه والانژاد بعد از وصول بنواحی عسکر دشمنان
بر اخیر میمنه و میسره را بفر وجود امرای صف آرای کشورگشای و یمن جلادت غازیان رستم توان رزم آزمای
آراسته و مستحکم گردانیده و انوار توق خورشید تجوق از مطلع قلب طالع گشته در اطراف و جوانب موکب
ظفرمناقب از صفوف شجعان فیروزی مواهب حقیقت آیت کانهم بنیان مرصوص بظهور انجامید آنگاه از هر دو
طرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی بمیدان ستیز از جای برانگیخته در یکدیگر آویختند و آبیاری تیغ آتشبار نقش
ترحم از لوح خاطر شست خاک معرکه را با خون برآمیخته لب شمشیر مانند عشاق مشتاق بتقبیل سر و روی جوانان
مشکین موی کام دل حاصل می‌کرد و پیکان آتش‌فشان در سینه و پهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می
آورد **نظم** خدنگ بلا خشم انگیز شد ⁂ سنان ستیزنده خونریز شد ⁂ ز خون یلان گشت میدان جنگ
چو بحری که آتش بود لاله رنگ ⁂ در آن ژرف دریای پرخون ناب ⁂ سر سرکشان گشت همچون حباب ⁂
و در آن روز از وقتی که فضای معرکه سپهر با نوار تیغ زرنگار خسرو ثوابت و سیار سمت اضائت گرفت تا زمانی
که اطراف افق از عکس خون کشتگان گونه لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان هولناک از جانبین لوازم [illegible]
و شرایط کشش و کوشش بجای می‌آوردند و در آخر روز که هنگام غروب شعشعه اقبال قوم مشعشع بود غازیان عظام و جانبیان

حوزه اسلام بهمت اجتهادی حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بر ارباب ظلم و ظلام تا فتنه و مهمن دولت پادشاه
اسلام کمال سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیده فیاض را باب سیاری از امرا بر خاک هلاک انداختند **نظم** دشمن کر کند بلکر
شاهی جنگ ❁ بی شبهه زمین ز خون او یابد رنگ ❁ روبه چو شود حریف سرپنجه شیر ❁ بجز چه پسان
زبه بمیدان پلنگ ❁ و در آن نماند دیگر بکر فتح و ظفر در نظر انور پادشاه دین پرور جلوه کر گشته نوای فرح افزای
فاینا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین بمسامع جاه و جلال رسیده و بقیة السیف لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفره
فرت من قسوره پشت ادبار بر معرکه فرار کرده اموال و براق ایشان غنیمت غازیان کردید و شاه عالم پناه بر تقدیر این فتح
مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را بیکی از امرا معدلت آیین مفوض ساخت
عزم دست قول فرموده در ضمان عنایت کریم عطابخش علم آفتاب درخشش بران جانب برافراخت بعد از وصول
بنواحی آن دیار حاکم انجا با قدام اطاعت و انقیاد پیش آمده بی شایبه اهمال و امهال مقالید شهر و قلعه تسلیم اولیای
بارگاه فلک اشتباه نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف شوشتر نهضت
فرمود حاکم شوشتر که در آن زمان در قلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون عرفان و فنای مکنون
خبر یافت و دانست که روباه حیله ساز را مقاومت با شیر ژیان از جمله محالات و پشه حقارت پیشه را با
باد صرصر برابر توقف از قبیل ممتنعات از جنس نقد و جوهر و اجناس نفیسه دیگر و اسب و شتر و استر انچه می توانست
جهت پیشکش سرانجام کرده پادشاه ملهم بعقل از مضیق حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه
شتافته جبهه الیه انقیاد و بندگی بجای آورده و شوشتر نیز مانند حویزه بحوزه تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده یکی از
امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت پروری بر وجنات روزگار رعایای انجا تابی یافت
اما قضیه امرا ظفر عطیه که متوجه لرستان بودند بدین منوال تفصیل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان
آگاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال درگذشت و با معدودی از ملازمان پناه بمضیق جبال
حصین برد و امرا نصرت قرین بحدود آن کوه رفته در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایه سریر
اعلی بدو رسیده مراجعت نمود و در ظاهر قلعه سلاسل شرف ملازمت پادشاه عادل حاصل کرده لب بدعا
و ثنا گشود و بهرام بیک و الله بیک بعد از معاودت نجم بیک بشوشتر از چشم ورم ماده فساد ملک رستم بسیاری
مستاصل داشته و هم در آن ایام مهم او با ضطرار انجامیده اعتماد بر کمال کرم پادشاه فلک اقتدار نموده قاصدی
نزد امرا فرستاده امان طلبیده و ایشان ایلچی او را نوازش نموده وعده و پیمان در میان آورده رخصت انصراف
دادند انگاه ملک رستم میان خوف و رجا بخدمت امرا شتافت و بهرام بیک و الله بیک مقتضی المرام طی مراحلت
کوفته هنوز اردوی همایون در شوشتر بود که بدرگاه سلاطین پناه رسیدند و رستم را بپایه سریر سپهر اشتباه
رسانیدند پادشاه فرشته شیم چون نهایت عجز و نیاز رستم را مشاهده فرمود از غایت مرحمت جبلی بر حال بوفور الخلاص

بخشود و او را با نعام تاج عالم خسرواج و خلعت خاص اختصاص داده محاسنش را بلالی آبدار و درر شاهوار
ترصیع نمود و ملک رستم مدتی با آن هیئت ملازمت سده سدره مرتبت میکرد و پس از آن بتفویض امارت ولایت
موروث سرافراز گشته روی بلرستان آورد **ذکر نهضت رایت نصرت طراز کرت ثانی بمملکت شیراز**
و وقوع بعضی از امور بمقتضای مشیت پادشاه بی انباز شاه عالی گهر بعد از آنکه از مهم لرستان و شوشتر
فراغت یافت بنابر بعضی از مصالح ملکی عنان سمند خوش خرام بصوب ملک فارس تافت و چون حدود قصبه دار
الجرد مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و نزد خسرو گردون غلام بوضوح پیوست که در جبال آن ولایت بز
کوهی که فاد زهر حیوانی از او حاصل می شود بسیار است عزم صید و شکار از ضمیر فیض آثار سر بر زد و جنود ظفر شعار اطراف
آن جبال و تلال محیط گشته چند شبانروز جانوران شکاری راندند و در قمور قاآنقدار و وحوش و سباع جمع آمده
که نطاق نطق از احاطه سمت آن جا حرشد انگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه تاخته بزخم تیغ و تیر خیلی از کوهی
و نخچیر بر خاک هلاک افکند که شرح آن بتقریر و تحریر تیسیر پذیر نیست و چون طبع اشرف اعلی از سر انداختن و تیغ زدن
ملالت روی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان بآن امر پرداختند و در آخر کار تمامی افراد اجناد و لشکریان
در قمور قا تاخته سایر آن جانوران را غرقه بخون ساختند و ما بچه اعلام هدایت اعلام از دار الجرد بصوب
مقصد حرکت فرموده مقارن آن حال اخی بیک که در خلال احوال مذکوره برسم رسالت نزد والی هرموز و ا امیر
علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمده و خبر اطاعت ایشان را بمسامع ابستادگان پایه سریر اعلی رسانیده
نفایس اجناس و تبرکات بی قیاس که پیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول اقتران یافت
و پادشاه دوست نواز خرم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت
و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانید و در فصل بهار نیز در مشربات آن ولایت بتجرع اقداح راح ریحانی
پرداخت انگاه عنان بارگیر عالم نورد بجانب قصر زرد منعطف گردانید و از جمله وقایع لیل و نهار که در آن زمستان
و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام داشت در
شیراز بمحض اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر تربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شد
و از روی وقوف و کاردانی در سرانجام امور صاحب دیوانی شروع نمود دیگر آنکه قاضی محمد کاشانی که بعالی
منصب صدارت معزز بود و از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات سرکار سلطنت دخل می فرمود کوکب
طالعش از اوج اقبال روی بحضیض وبال نهاد و بکار غرور و پندار بلاغ و دماغ راه داده نسبت با میر نجم ابواب مخالفت
باز کشاد و در صحبت آنجناب در روزی که پادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان
سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی بتجرع می نمود معروض داشت که امیر نجم مبلغ هشت هزار تومان از اموال شاهی
تصرف دارد و اگر او را بنده سپارند در اندک زمانی آن مال بسیار را بخزانه عامره میرساند و غایت کلاب

دکاروانی در سرانجام مهام سلطانی ظاهر می کردانم پادشاه معدلت پناه از غایت علو همت بآن سخن التفات نکرده هم
آن ایام کیفیت حال را با امیر نجم در میان نهاده قاضی محمد را بدو سپرد و امیر نجم او را مصادره و مواخذه نمود
در آن اثنا آنمقدار قبایح افعال و فضایح اعمال ازوی ظاهر گشت که حکم همایون بسیاستش صادر شده کار از
شناعت امرا و ارکان دولت در گذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت با میر شریف الدین علی که از
جمله احفاد امجاد اعلم افراد انسانی سید شریف الدین علی الجرجانی بود و در اکتساب فضایل نفسانی تتبع جد امجد
خود می نمود تفویض یافت و آن سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب منیع المراتب
دخل کرده پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت ذکر نهضت رایت نصرت آیت
از ولایت فارس بجانب عراق و آمدن بآذربایجان و اشتغال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت معبود سبحان
چون پادشاه فلک اقتدار چند روزی در نواحی قصر زرد بامر صید و شکار پرداخت و آن فضای خضرت افزای
از آنجمن و نجم سیرچ ساخت عزیمت خطه اصفهان فرموده بعد از وصول بمقصد میدان آن بلده جنت نشان در نظر
همت آنحضرت تنگ نموده بگشاده ساختن آن فرمان داد و فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را
مانند عرصه امید وسیع گردانیدند و پادشاه عالیجاه یکچندی آنجا بآب تاختن و تیر برقبق انداختن پرداخت
و از اصفهان بهمدان شتافته موسم تابستان در صید و شکار و گشت دشت و مرغزار بپایان رسانیده در فصل
پاییز دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گردید و اردوی ظفر نشان از آنجا متوجه دار الملک آذربایجان گشته
ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور بآذین بستن شهر پرداختند و در کمال نشاط و انبساط لوازم نیاز و نثار
بجای آورده مراسم اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی
چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانیده آنگاه بجانب خوی توجه فرموده در اثنای راه مزاج با ابتهاج
امیر نجم زرگر از نهج اعتدال بمنهج اعتلال انتقال نمود التهاب آتش تب اسباب حیات جناب وکالت مآب
را در بوته مرض بگداخت و اشتداد حرارت سوء المزاج قوی محرکه را ضعیف ساخته آنجناب را از پای در
انداخت تلطیف غذا و استعمال دوا اصلا فایده نداد و آن امیر فاضل نصفت نهاد پس از وصول بباغ
خوب نه که بنجمه اشتهار یافته و در هشت فرسخی تبریز است روی بجنة الماوی نهاد پادشاه والانژاد را از
آن خدمتکار اخلاص آثار حزن و ملال بسیار روی نمود و روح شریفش را بتحیات کلام و اطعام فقرا و ایتام
شاد ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرموده بعد از انقضاء ایام تعزیت آن حضرت و صاحب طوبت امیر
یار احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانیده و نجم ثانی لقب داده رایت اعتبار و اختیارش
را بفرق فرقدین رسانید تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخت و سرانجام امور ملکی و
مالی را برای صواب نمایش بازگذاشته او را بزبان لطف و عنایت بی غایت بنواخت و نجم بیک ثانی نیز از جانب

مدبری بلند همت بود در ایام اقتدار با صغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود بعد از آن پادشاه سلیمان مکان
از حمدالویه ظفر عطیه بجانب خوی برافراشت و تا وقت یورش شروان در موضع نزه آن ولایت اقامت داشت
در آن اوقات میرزا بیک علایی که از سایر وزرا نواب آستان کشورگشای بعلو قدر و وفور اختیار ممتاز و
مستثنی بود ببعضی از جرایم متهم گشته و بسعایت امیر نجم ثانی مدعی شده عالم فانی را بدرود نمود گفتار در بیان
توجه موکب ظفر نشان بولایت شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی در مبادی
فصل دی و اوایل زمستان که خنکیهای دی که عارض خوبان گلرو را چون رخسار بنفشه مویان فرشته خوی نیلوفری گردید
و جمشید خورشید بزمستان خانه جدی شتافته سنجاب سحاب بدوش کشید نظم گلگونه عارض بتان شد
از باد خنک بنفشه مانند ** خورشید ز بیم لشکر دی ** جوشن ز سحاب در بر افکند ** پادشاه
صاحب تایید شنید که شیخ شاه کرت دیگر در شروان رایت طغیان برافراشته و باستظهار قلاع متین و انبوه
سپاه جلادت آیین نقش سلطنت و استقلال بر لوح خاطر نگاشته در ادای باج و خراج تغافل و اهمال می نماید و
ابواب تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر احتشام نمی گشاید نظم برافراخته رایت سروری **
نموده خیال جهانداوری ** بحکام خاقان با تخت و تاج ** کرده ز نخوت ادای خراج ** بنابر آن
پادشاه مظفر لوا عزم جزم فرمود که نوبت دیگر رایت هدایت آیت بجانب شروان برافرازد و آن ولایت
را در حیز تسخیر کشیده چنانچه باید و شاید بتادیب شیخ شاه پردازد و با وجود شدت برودت هوا و هجوم جنود
برف و باد در اواسط سنه خمس عشره و تسعمایه لوای کشورگشا بدان طرف در حرکت آمد و فوجی از امرا بموجب فرمان
اشرف اعلی پیشتر بمعبر جواد شتافته جهت عبور موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون پادشاه عالیجاه
قطع منازل و مراحل کرده بکنار آب رسید و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر جوش رعد خروش در بلاد شروان
منتشر گردید شیخ شاه از مقاتله خسرو دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه بیقرد تحصن نمود و نواب کامیاب
شاهی ازین معنی وقوف یافته بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستادند تا آن ولایت را ضبط نمایند
و آنحضرت بنفس همایون متوجه باکو گشته کوتوال آنجا حصار بقدم اطاعت و انقیاد موکب ظفر شعار را استقبال
کرده باصناف الطاف اختصاص یافته مقالید شهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران
از باکو بشابران رفته حاکم آن ولایت در سلوک طریق خدمتکاری اقتدا بشیوه ستوده کوتوال باکو نموده بعنایات
شاهی سرافراز شده پایه قدر و منزلتش در افزوده برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شروان بدرگاه
سپهر اساس رسیده در سلک سایر خدام عالی مقام منتظم گردیدند و منظور انظار مراحم و الطاف گشته فرق
افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند اما کوتوال قلعه دربند یار احمد آقا و محمد بیک پشت بدیوار حصانت
آن حصار استوار نهاده باآنکه خود بملازمت نیامدند پیشکش نیز نفرستادند و پادشاه کامران دربند فتح آن قلعه

بلند شده عنان بکران الصوب انعطاف داد پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب آن حصن حصین اگرچه روایتی از آثار
اسکندر است برامرا حشمت آیین و غازیان ظفرقرین قسمت نموده هرکس بمورچل خویش فرود آمده صدای کورکه
نفیر با وج کره اثیر رسید و خروش سورن و نای رویین بنیان حصار سپهر دوار را متزلزل گردانید مع ذلک
مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات فشرده دست باندختن سنگ و تیر بردند و غازیان عظام
نیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه کمال جلادت بود
بجای آوردند اما چون آن قلعه در متانت بمثابه ایست که دایره سور کوه شانش با منطقه البروج دست تعرض
در کمر دارد و کنگره فصیل بی مثلش رفعت قلعه سپهر مستدیر را به پیش چشم در نمی آرد ساکنانش بر وفق جمع
ذخیره دانه از سنبله فلک توانند چید و قاطنانش بهنگام احتیاج گوشت حمل را در تاب آتش آفتاب کباب
توانند گردانید **نظم** کنگرا دست بدامان حمل تن ❊ داده با ماه سما دست سخن ❊ خندقش از عمق بجایی
رسیده ❊ که بر آن گاو زمین سر شده بدیده ❊ فتح آن حصار استوار بمجرد استعمال آلات جنگ
بیکار تیسیر پذیر نیست و پادشاه صاحب تدبیر در حل آن عقده تامل نموده نقبچیان آهنین چنگ را فرمود که بحفر نقب
اشتغال نمایند و آنجماعت آغاز کار کرده در عرض پنج روز دوازده نقب ببروج قلعه در بند رسانیدند پس از
احمد و محمد بیگ و سایر اهالی حصار چون حال بر آن منوال دیدند دو ادانسته شد که هرچند در حراست آن موضع سعی
نمایند بموجب کلمه کریمه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بالآخره شاه ظفرقرین بر آن حصن حصین استیلا
خواهد یافت لاجرم دست عجز و نیاز در ذیل عاطفت خسروانه آویخته زبان بطلب امان گشودند و روی
تضرع و تخشع بدرگاه عالم پناه آوردند از لطف شامل پادشاه عادل ملتمس عفو نمودند و دریای مرحمت آنحضرت
در تموج آمده صحایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخت و همه را مشمول رعایت بی غایت
گردانیده قلاده حکومت دربند را در گردن منصور بیگ انداخت و ایالت سایر مواضع شروان را به للاه بیک
تفویض نموده حکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش معطر سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شاه حیدر را
که آن غایت در دیار طبرسان مدفون بود بمحروسه اردبیل نقل کنند و زمره از خواص بارگاه سلاطین پناه در
اواخر سنه مذکوره متعهد آن خدمت شده حسب الصدور آنحضرت را بعد از انقضای چهارده سال از قبر برون
آوردند و در محفه محفوف برحمت حی لایموت نهاده بمقبره منوره ابا عظامش بردند و حال آنکه با وجود امتداد
زمان اعضای روح افزایش از هم نریخته بود و رنگ بشره مبارکش در غایت لطافت و نضافت می نمود
چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از فتح شروان و نقل نعش معفوان برحمت و غفران فراغت یافت هم
آن زمستان عزم مراجعت فرموده از معبر جواد گذشته عنان جواد تازی نژاد بصوب ... از آن ناحیت و
بقیه ایام شتا در آن موضع فرح افزا گذرانیده در اوایل فصل بهار و مبادی اهتزاز ریاحین و ازهار حوزه شبیه مثال

متوجه بیت الشرف خویش گشت سلطان تبریز بسبب وصول موکب ظفر شعار شاه فلک اقتدار سرسبزی اظهار کرده بنای دکان
عیش و عشرت را آذین بسته و چنگ عیش و طرب ساز نموده همچنین مقدم کرم فرمان فرمای عالم در بزم نشاط و خرمی نشسته
آنحضرت مبسط بساط عشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت و اقبال بگذرانید انگاه به ییلاق بیرون آمده در مرغزاری
بهشت آثار منزل گزید و در آن بلده بهار پادشاه فلک اقتدار بقاعده استمرار در ان اکثر اوقات گاهی در بزم جرعی
نشسته بکام دل از دست ساقیان ماه سیما ساغر صهبا در می کشید و احیانا بر تخت عدالت و جهانداری برآمده مهمات
رعایا و مجرمان را بکفایت مقرون می گردانید در موسم تابستان که اشجار باغ و بستان بمرتبه کمال ترقی نموده حرارت هوا
چون دولت شاه مظفر لوا زمان بزمان در افزود آنحضرت عازم سلطانیه شده جهت مصلحت یورش خراسان
باجتماع لشکرها فرمان داد و بعد از طی منازل در النگ خرقان نزول اجلال فرموده روزی چند توقف اتفاق افتاد آغاز داستان
فتح خراسان فرازنده کمان اعلام نکته دانی و برازنده کمان اورنگ سخن رانی برین دقیقه عارف و برین قضیه واقف خواهند
بود که دولت ابدی الاتصال شاه ستوده خصال را خاصیتی است که هرچند صاحب توفیقی که از سر صدق نیت و صفای
طویت روی اخلاص و نیاز بساحت آستان اقبال طراز آورد از پرتو آفتاب عنایت ملک بی انباز نهال امالش سایه گستر
گشته غنچه تمنایش در چمن مراد به نسیم سرافرازی شکفتن گیرد و سرو آرزوش که بکثرت اسباب حشمت مثمر شده
رتبه در حلقه مطاوعت خدام بارگاه سپهر منزلت در نیارد و باندک زمانی دوحه عظمتش از صرصر ادبار انقطاع یافته
ریاض یکشش صفت وادی غیر ذی زرع پذیرد و نظیر فقره اخیر از نتیجه صورت حال محمد خان شیبانی است که
بعد از فتح بلاد خراسان بسبب وسعت مملکت و بسطت ولایت و وفور خیل و حشم و افزونی سپاه و خدم و کثرت
الات جنگ و جدال و بسیاری موجبات سلطنت و استقلال مغرور گشته نسبت بنواب سده سدره منزلت
در طریق فرمان برداری و اطاعت سلوک ننمود و تیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای زنگ بگمرد کورت او را از آیینه
بصیقل تایید ایزدی بزدود مفصل این مجمل آنکه چون محمد خان از اقصای ترکستان تا حدود سمرقند بحیز تصرف و تسخیر در
آورد و اولاد و امجاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت استقلال بر تنفیع
گرد صورت غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار بر لوح ضمیر و صحیفه خاطر مرتسم و منقش ساخته با نواب کامیاب
شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک نداشت بلکه اظهار خلاف و عناد کرده مقابله و مقاتله پادشاه غضنفر بنیاد را سهل
و آسان پنداشت ازین معنی غافل که باز هرچند بلند پرواز باشد با همای همایون فر سدره المنتهی بال مساوات
گشوده نتواند اگرچه سیمرغ سکاره و باسیمرغ قاف ولایت عرصه معارضه نشوند همچو شاه سکندر جاه بعد از اطلاع
بر اطوار عداوت آثار محمد خان دو سه نوبت فاضلان سخندان مثل فضایل مآب ارشاد شیخ محیی الدین احمد که در میان
طوایف انسانی مشهور است بشیخ زاده لاهیجانی و جناب شریعت مآب فضیلت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله خرد ...
عالیجاه فرستاده و او را السلوک طریق رشد و رشاد و لزوم طریقه اطاعت و انقیاد دعوت نموده از ارتکاب امور ...

که موجب انهدام مبانی آسایش خلایق است منع فرمود اما آن سخنان اصلا موثر نیفتاد و محمد خان بوفور جنود اوزبک مغرور بود و
در وادی فرمان برداری ننهاد بلکه در آن اوقات که شیخ محیی الدین احمد لاهیجانی از نزد استادکان پایه سریر عظمت و
جهانبانی برسم رسالت آمده بود امیر کمال الدین حسین ابیوردی را مشوجه درگاه عالم پناه گردانیده در مکتوبی که مصحوب
او ارسال داشت در قلم آورد که چون عزم گزاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته متوجب بجانب عراق و آذربایجان
نهضت خواهیم فرمود اعلام نمایند که منزل ملاقات کجا خواهد بود و منشیان آستان ملایک آشیان در جواب آن
سخنان بوی نوشتند که ما نیز عزم جزم کرده ایم که جهت طواف روضه رضویه علی ساکنها التحف السلام والتحیه بدان صوب
توجه فرماییم لایق آنکه در استقبال مواکب دولت و اقبال طریق استعجال مسلوک دارند تا مراسم دوست نوازی
و لوازم دشمن گدازی بدیشان نماییم و محمد خان ازین جواب در بحر اضطراب افتاده در آن زمستان که پادشاه
گردون توان در مملکت شروان بود لشکری از راه بیابان بجهه کرمان ارسال داشت تا بعضی از قری آن ولایت
را غارت کردند و نسبت برعایا و تجارکان لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنابرین علی هذا در اواسط سنه ست عشر
و تسعمایه که لوای کشورگشا سایه وصول بر الکای خرقان افکند بموجب فرمان واجب الاذعان امرا و حکام عراقین
و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و اران و آذربایجان با سپاه فراوان در اردوی نصرت نشان جمع آمده
عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جزم نمود و جهت استمالت امرا و نوچیان در منزل سلطانیه
بترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و استادکان پایه سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده اسباب جشن
و سور و سومیات عیش و سرور آنمقدار که سزاوار صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت تواند بود سرانجام کردند و در
تکلف و تزیین مجلس بهشت آیین چنانچه باید و شاید لوازم و اهتمام بجای آوردند و در صباحی که خسرو انجم
و سیاره بزم نضارت آثار فلک دوار را بانوار طلعت همایون زیب و زینت بخشید و نقود نامعدود انجم
نثار نموده اهالی روزگار را از وفور عطایای بی انتها محظوظ و بهره ور گردانید شاه صاحب تایید تخت ابهت
و کامرانی را ازیمن مقدم کرم میزت افزای بروج آسمانی ساخت و امرا و حکام و سران سپاه نصرت انجام
بارداده در باب یورش خراسان و محاربه محمد خان شیبانی قرعه مشورت در میان انداخت اتفقت الکلمات علی اللفظ
والمعنی آن سفر مقرون بفتح و ظفر را مستصوب شمردند و شرایط دعا و ثنا بتقدیم رسانیده مضمون این مقال
برزبان آوردند **نظم** که ای شاه دین پرور سرفراز ٭ خدیو جهانگیر گسترنواز ٭ قضا باد برطبق
رایت مدام ٭ ظلال عنایات تو مستدام ٭ فضای فلک تختگاه تو باد ٭ کرام ملک در سپاه تو باد
بغیر تو ای شاه فیروز بخت ٭ کسی نیست شایسته تاج و تخت ٭ چه جای خراسان تمام جهان
طفیل قدوت بود بی گمان ٭ ترا ای جهاندار جم اقتدار ٭ همه بنده کانیم طاعت گزار
برانیم یکسر که هنگام جنگ ٭ شود دشمنت گر بسان پلنگ ٭ بسر پنجه چون شیر نر در آوریم

چو روباه اورا زهم بردریم ٭ جز این نیست ما را مراد دگر ٭ که بازیم در خدمت جان و سر ٭
و هریک از امرا و ارکان دولت بقدر مکنت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده جواهر اخلاص و نیاز
طبق عرض نهادند و کلاه پایه سریر اعلی بموجب اشارت علیه ساقی حکام و نوچیان و سران سپاه را در سواطع مناسب
نشانده صلای عیش و عشرت در دادند اقداح رحیق عقیق وش چون جام زرین آفتاب در بزم فلک آغاز گردد و جام های
شراب بر شفق لی نقش لبان ساغر سیمین هلال در محفل ثوابت و سیار رسم دوران بجای آورد **نظم** بزم جشن جهانی
ماکر ٭ شراب روح پرور گشت دایر ٭ ز جام کام بخش خسروانی ٭ جهان کهنه را نوشد جوانی ٭
نوای نی صلای عیش در داد ٭ لب ساقی ز کام دل خبر داد ٭ سرود دلکشای بزم شاهی ٭ برقص آورد
از مه تا بماهی ٭ و بعد از کشیدن اطعمه فراوان و فراهم آمدن سفره و دستار خوان دست دریا بار و دل
دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام اسبان
رزین زرین مرصع لجام و شمشیرهای مصری ساز مذهب نیام و کمرهای مرزین بهره رو گوهر و تاجهای زر دوزی و دوات
اثر و کلیهای مخمل فرنگ و قباهای دیبای نگار زنگ و نقود نامعدود و جواهر زواهر آنچه بتحویل تحویلداران بیوتات
همایون بود حاضر ساخته مجموع آن نفایس اجناس و اموال بحد و قیاس برابر حاضران قسمت نموده سر افتخار و
مباهات آن زمره حق شناس را باوج سموات برافراختند و فور انعام و احسان پادشاه عالیشان در آن بزم
بهشت نشان بجائی رسید که یکی از اعاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده شده بود مبلغ هشت و سه هزار
تومان تبریزی جمع گردانید خاکا اگر ابر نیسان را شعور بودی از بسیاری بذل وجود این مهر سپهر وجود خوی خجلت بر جبین آوردی
ترک در فشانی کردی و اگر کان بدخشان این بخشش خسرو سکندر منش را معلوم نمودی از غایت رشک بجای لعل خون
در دلش گره بستی دیگر خود را جواد نشمردی ٭ گر دل و دست بحر و کان باشد ٭ دل و دست خدایگان
باشد ٭ و چون جمشید خورشید از استشمام رواج راح گلفام آن بزم فرح انجام سرگران گشته در نهانخانه مغرب
میل استراحت نمود هریک از مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست و ساغر عنایات پادشاهی در دست از سر نشاط
و خرمی بر سر خلعت افتخار و دوست کامی در بر نقد مرادات در آستین و مرکب سعادات در زیر زین بجانب منزل خود
توجه نمود و شاه عالیجاه نیز بخرگاه خاص تشریف برده رخت خواب و استراحت فرمود والحمد لله الملک المعبود
والصلوة والسلام علی ناصب لواء الحمید و صاحب مقام المحمود ذکر توجه عساکر نصرت اثر بجهت محاربه فرمان فرمای
قوم اوزبک علی الصباح که خسرو جنود انجم بعزم تسخیر ممالک سپهر چهارم اعلام زرنگار اضاعت آثار برافراخت
و بر نقره خنگ تیز رفتار برآمده رخ شب ظلام شب را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت از درگاه سپهر اشتباه شاهنشاه
پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شده و صدای نای زرین زلزله در زمان و زمین افکند سپاه ظفر قرین همایون
شکوه کوهان صحرا نورد را در زیر بار کشیدند و اسبان تازی نژاد گردون گرد را بزینهای زرین و سیمین مزین گردانیده

سوار گردیده دوست و صاحب تاییدات مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده بر اسبی مانند دولت پیوند قوی و بسان
بخت ارجمند جوان سوار گشت و مواکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت آمده غبار سم ستوران و نعره
رود ارو سواران از ایوان کیوان درگذشت **نظم** بتایید حق تقدس شاه نجف ❁ که نامی در اوج گردون شرف
برآمد بشبدیز رهوار مسیر ❁ چو خور بر فراز سپهر اثیر ❁ روان شد سوی دشمن کینه خواه ❁ شتابان
بگردش سران سپاه ❁ سعادت مساعد ظفر رهبرش ❁ فضای زمین تنگ بر لشکرش ❁ شده همرهش
از ملایک جنود ❁ چو روح الامین در رکاب رسول ❁ و پادشاه ظفر عطیه از راه سلطانیه طی مسافت نموده
بخطه ری شتافت و آنجا نیز توقف کرده عنان گران بصوب ولایت دامغان تافت داروغه آن بلده احمد سلطان
که داماد محمد خان شیبانی بود چون از قرب وصول جنود نصرت ورود واقف گشت روی بوادی فرار آورده از سر ملک و
مال درگذشت و برین قیاس خواجه احمد قنقرات که در استراباد حاکم بود سلوک طریق گریز اختیار کرده از دهشه رزدوه
خاک اطراف بازه رو دور رفت و از آنجا بجانب خوارزم توجه نمود و ارباب و کلانتران ولایت جرجان شکل سبعه
رجبی و بابا بنوده و جبرها با پیشکش فراوان باستقبال رایت ظفر مآل شتافته در بسطام بتقبیل بساط بوس خسروانه کرده
احتشام سرافراز گشته و مشمول عنایت و احسان شده بمنازل خویش بازگشتند و در آن وقت جناب سلطانی خواجه
مظفرالدین بتکچی در کبود جامه بود و چون خبر وصول چتر زرانده و ماشنوده مانند فتح و ظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته
در خطه جاجرم شرف ملازمت خدام سده سدره حشمت دریافت و آن قدوه خاندان امامت و کرامت بنابر آنکه
آنجناب نقال فرموده انوار الطاف بر وجنات روزگار خواجه ستوده اوصاف تافت در حدود اسفراین
قامت قابلیتش بخلع فاخره زیب و زینت پذیرفت و منصب عالی مراتب وزارت خاصه همایون بوی تعلق گرفت و
با آنکه تا آن غایت هیچیک از وزرا اجازت مهر زدن نیافته بودند حکم شاهی از کمال عنایت نافذ شد که صدور
یافت که فرامین مطاعه را بمهر شریف آن سالک طریق دولتخواهی رسانند و آنجناب مدام حیث الاستقلال
والانفراد متعهد منصب صاحب دیوانی دانسته دیگری را با وی شریک و سهیم ندانند و جناب سلطانی الفضل فیض
بردوانی بر مسند اختیار و اعتبار نشسته از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده در کفایت اموال دیوانی در جمعیت
حال سالکان مسالک مسلمانی شرایط سعی و اهتمام بجای آورد و از آنجانب محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش
هزاره بادلی پاره بازگشته در باغ جهان آرای مقیم بود از انشا احمد سلطان خبر توجه موکب نصرت نشان را شنود
با آنکه پیوسته زبان لاف و گزاف گشوده می گفت که عنقریب لشکر بجد و عراق و آذربایجان خواهم کشید و بعد از
آن ممالک عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آنمقدار خوف و رعب بر ضمیرش استیلا یافت که
پیش از آنکه مقدمه سپاه دشمن سوز بمملکت خراسان در آید در اواخر رجب سنه ست عشر و تسعمائه در روزی که قرار
طرفه محترقه بود خاک بی ناموسی بر فرق دولت خود بیخته از هراة بمرو گریخت و در آن بلده تحصن نموده اشتغال در باب طلب جنود

اوزبک نزد سلاطین ماوراءالنهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان جان وفا میرزا که از قبل او در دارالسلطنه مملکت خراسان بود
اقتدا بپادشاه خود کرده راه مرو شاهیجان پیش گرفت و از طایفه اوزبک و مردم ماوراءالنهر غیر خواجه فرو دیوان منتسبی در هرات
نماند و خواجه مشار الیه بموافقت امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد یا عنان که نزد جان وفا میرزا ابلغ ایت سبقت
بود در قلعه اختیارالدین تحصن نمود و این اخبار در نواحی طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق بر
کمال عنایت ملک ملک بخش اعظم سلطانه از پیش قرین شده و در روز مکان جهت ضبط ولایات خراسان بیقین فرموده بنفس
نفیس همایون متوجه مشهد مقدسه گشت و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص و نیاز تمام احرام طواف روضه عرش مطاف
امام الانس والجن خلاصه هر موجود و ممکن ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام بسته با حسن وجهی شرایط
زیارت بجای آورد و بتقبیل آن عتبه کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیت آن افتخار دودمان رسالت و ولایت استمداد کرد
شده روشن ضمیر پاک باطن ❁ بکسب از لطف الامام الجن والانس ❁ زبان بگشاد از بهر مناجات
بگفت ای کام بخش اهل حاجات ❁ ببر افسر شاهان عالم ❁ بود شاهنشهی بر تو مسلم
تو بخشی سرفرازی سروران را ❁ بلطف خویش بنوازی سران را ❁ خداوندا بحق آل حیدر ❁
خصوصا این امام شرع پرور ❁ هدایت بخش ارباب جرایم ❁ گرامی دوحه گلزار کاظم ❁
که بر اعدای دین فیروزیم ده ❁ بملک سروری بهروزیم ده ❁ بتیغم زنگ ظلم از دهر بزدای ❁
بعدلم جمله عالم را بیارای ❁ و پادشاه کشورگشای بعد از فراغت از مراسم مناجات و زیارت بساط عتبات
والقاب و سدنه آن سده سدره اثمار را بصنوف صلات و انعامات مسرور و مباهی ساخت و نذور و صدقات بمستحقان
رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت چون هوای آن ولایت از غبار موکب سالکان طریق
هدایت عبیر بیز گشت بنابر آنکه در روضه کرخچه بود رعایا طریقه خدمتگاری و فرمان برداری بجای آورده و از تعرض سپاه
ظفر پناه امان یافته شعار مذهب علیه امامیه اظهار کردند و پادشاه مظفرلوا از سرخس دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر
کشورگشا برسم منقلا بجانب مرو فرستاد و در وقتی که او را اجازت میداد بر طبق کلمه همایون ارباب الدول ملهمون
بر ضمیر فیض تاثیر فرمان فرمای ربع مسکون این معنی پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد و بر زبان
الهام بیان گذرانید که دانه محمد دیگر بار ما نخواهد دید و چون محمد شیبانی خان از قرب وصول مقدمه جنود ظفر نشان وقوف
یافت جان وفا میرزا و قنبر بی را با جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک باستقبال ارسال داشت و در نواحی
قریه طاهرآباد تلاقی فریقین دست داده محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد و چنانچه بر لفظ گوهر افشان پادشاه
عالیشان گذشته بود بزخم تیر یکی از اوزبکان شریر دانه محمد شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان عظام فتوحات
دولت پادشاه اسلام رایات تفوق بلند گردانیدند و فرق اوزبک را که چیره شده بودند بر رو مرو دوانیدند
مقارن آن حال ماهچه اعلام همایون شاه مرتضوی خصال پرتو وصول بر ظاهر مرو انداخته عساکر فیروزی مآثر در اطراف

آن بلده و تبه جوکان و خیمه مرتفع ساختند و آغاز محاصره و محاربه نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر محفوظ
گردانیده هر برجی را بیکی از امرای بزرگ سپرده خاطر بتحصن قرار داده در باب محافظت آن حصن حصین شرایط مبالغه بجای آورده
و اگرچه تسخیر آن خطه سپاه کشورگیر را بجنگ سلطانی بسهولت میسر می‌گرفت اما بنابر ملاحظه تلف شدن شجعان صف‌شکن
حکم همایون بر جهت آن امر تعلق نمی‌پذیرفت و در اکثر اوقات ایام فوجی از غازیان عظام مستعد قتال گشته نزدیک بدروازه رو
می‌شتافتند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان میدان کارزار می‌تافتند و بیشتر اوقات بدستور معهود جنود ظفر ورود را
نصرت و فیروزی میسر می‌گشت و در هر معرکه فرقه از اوزبکیه کشته دست خضاب از بساط حیات البته زار و می‌نوشتند چنانکه
عادت زمانه است گاهی بعضی از غازیان نیز از کف ساقی اجل جام شهادت در می‌کشیدند و احیانا جمعی اسیر سرپنجه تقدیر
شده بحکم محمد خان بقتل میرسیدند چون چند روز حال برین منوال بگذشت چمن ضمیر صایب قدوه آل مظهر العجایب صورت
فتح جلوه گر گشت **گفتار در بیان وقوع جنگ [illegible] نیر ظفر از مطلع امانی** بر صفحات طباع فلک ارتفاع
مشکاة ضمایر خورشید شعاع صورت این معنی عکس پذیر بوده که [illegible] اقبال هر صاحب شوکتی که باشد لمعات رای
منیر نشو و نما یافته مقتضای فحوای کانها کوکب دری توقد من شجره مبارکه بعث حال خجسته مال او شود مرآت آینه بخت
جهد نشر با نوار فیروزی آثار یهدی الله لنوره من یشاء ساحت عالم را منور سازد و پایه کرامانه تخت ارجمندش
از امداد عنایت الله و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت برافرازد که از شعشعه شمشیر ابداری
برطبق کفاره الجنة تحت ظلال السیوف ریاض تمنای اولیای دین و دولت سمت نضارت گیرد و گاه از انار اهتزاز
رای اصابت نمایش موافق نص و ارسلنا هم علیهم ریحا صرصرا عاتیه خرمن عمر و زندگانی اعدای ملک و ملت
کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف صفت هباء منثورا پذیرد **نظم**
بود ظاهر فروغ این معانی ❀ که باشد مایه کشورستانی
گهی شمشیر ارباب جلادت ❀ گهی تدبیر اصحاب سعادت
تو دان ملک جهان را کرد تسخیر ❀ گهی از تیغ که از حسن تدبیر
فروغ تیغ اگرچه چشم سوزست ❀ شعاع رای هم عالم فروزست
جوانی بخت را از رای پیرست ❀ ثبات ملک از رای منیرست
چه خوش گفت آن سخن دان هنرور ❀ که بودش کلک مشکین روح پرور
بشمشیری یکی تا صد توان کشت ❀ برایی لشکری را بشکنی پشت
و لله الحمد والمنه که حقیقت این دعوی از لمعات آرای صایب شاه دین پناه همواره بر منصه تحقیق می‌پیوندد و
حقیقت این معنی از اشراقات تدابیر ثاقبه آن پادشاه سکندر جاه پیوسته نزد اصحاب یقظه و انتباه بانوع وجهی
ظاهر می‌گردد و نقش هر تدبیر که از برای سرانجام امور ملک و ملت بر لوح ضمیر می‌نگارد موافق نسخه تقدیر می‌آید و صورت
هر اندیشه که در باب انهدام مبانی حصر زندگانی اعدای دین و دولت بر ورق خیال مصور می‌سازد مطابق
اقتضا قضا می‌آید **نظم**
هر چه رایش نقش بندد بر ضمیر ❀ از قضا شود جزو آن صورت پذیر
و آنچه نه پرسش نگارد بر ورق ❀ راست آید نسخه تقدیر حق
شمایم صدق این مقال از نسایم این حکایت

اقبال آن مشام جان جهانیان را معطر می‌گرداند که چون روزی چند ظاهر مرو محل اقامت عساکر نصرت مآثر بوده و بمجرد محاصره و محاربه
اثر فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع ننموده در مرات ضمیر آفتاب تاثیر شاهی که مطرح انوار عنایات الهی است صورت
این تدبیر عکس پذیر گشت که یکدو کوچ باز پس نشینند تا محمد خان شیبانی بمقتضای کلمه الانصراف قبل التمکن هزیمه
معاودت موکب نصرت آیت را محمل بر فرار نماید و عزم بکارپیشی کرده بقدم جرات از مرو بیرون آید آنگاه عنان فتح و
ظفر بجانب خصم جانب شده دوشمن معانده انعطاف دهد و بضرب تیغ دستان سزای کردارش در کنارش نهند
و این رای صایب که از جمله الهامات غیبی و ملهمات لا ریبی بود عمل نموده بی آنکه مکنون ضمیر همایون را بر نواب
و امرا اظهار سازد در آخر روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ست عشر و تسعمایه رایات نصرت نشان از ظاهر
مرو شاهجهان در حرکت آمده و از نهر قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافت است گذشته نزول اجلال فرموده و یک دو
و دو شب در آن منزل توقف فرمود بعضی از نوئینان و ارکان دولت که بر حقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند و بغایت
متحیر بوده و در بحر اندیشه افتاده از غایت حیرت اضطراب می‌نمودند اما زمره از خواص و مقربان که متانت رای
رزین پادشاه هدایت آیین نزد ایشان ظاهر بود می‌دانستند که آن قضیه بی شایبه اشتباه منتج مقدمه فتح
و ظفرست و بر طبق آیه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن ظهور عنایات خالق خیر و شر ولا عجب **نظم**
آنکه دلش مهبط نور هدایات ❀ گهی روشن آن ره که مانش خطاست
هر چه در آموزد دلش الهام غیب ❀ رشحه فیضی بود از جام غیب
از نواب حضرت سلطانی سیف الاسلامی لا زال کاسمه مظفرا علی الاعدا را
استماع افتاده که در منزل مذکور پادشاه موید منصور یکی از منشیان آستان خلافت آشیان را فرمود که
مکتوبی بمحمد خان در قلم آورد مضمون آنکه سابقا تو بما نوشته بودی که عزم گزاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته
و عنقریب جهت امضای آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده
بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق لیشه علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا داریم و علی اسرع الحال
بر توجه القلوب صواب می‌نگاریم چون وعده تو بوفا رسید ما بمقتضای حدیث روح افزای العده دین عمل نموده لوای
جهانگشای بجانب مشهد مقدس برافراختیم و لله الحمد والمنه که بشرف طواف آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال مشرف
گشته از غبار آستان امامت آشیان روشنایی دیده امید حاصل داشتیم **بیت**
غبار کوی او را می‌شناسیم کحل بینایی ❀ بحمدالله نمردم تا بچشم خویش دیدم
غرض از تحریر این مقدمه آنکه مقصود آن بود تا که لایق و شایسته
چنان می‌نمود که آن جناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری
و ضیافت بتقدیم رسانند و چون این معنی از حیز قوت بفعل آمد ما بجهت دریافت ملاقات تا نظام هر روز که سکن
داشتیم و درین مقام نیز از آن جناب لوازم انسانیت ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از
ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله و ازهار بمیدان کارزار توجه خواهیم

نمود تا صورتی که پس پرده غیب مستورست بحیز ظهور آید و این مکتوب بهجت اسلوب بموجب فرمان اشرف اعلی یکی از قورچیان
عظام گرفت و نماز دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو رفت صباح روز جمعه که خسرو سپهر اعلام بعزم تسخیر عرصه عالم تیغ زرافشان
از نیام افق بیرون کشید و متحصنان قلعه افلاک را که بجبال دست بر دو پای در قضای معرکه سپهر نهاده بودند مغلوب
ساخت صاحب تاییه امیر بیک موصلی مهردار را با سیصد سوار جرار در سر پل نهر محمودی بازداشت و نفس همایون
با جنود عنایت ملک همچون رایت نصرت بصوب قریه ملحقان برافراشت مورز آنکه چون امیر بیک سپاهی سپاه محمد
خان را مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته بموکب گردون مراتب ملحق گردد تا اوزبکان دلیر شده بی
[illegible] آبی که در آن راه است بگذرند و در تعاقب اردوی کیهان پوی استعجال نموده از شهر دور افتند و از آن
جانب چون محمد خان معلوم فرمود که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که عازم بلاد
[illegible] نشان عنان گران تا حدود عراق و آذربایجان باز نخواهند کشید مع ذلک روز اول جهت رعایت حزم از شهر بیرون
نیامد اما سحر روز جمعه با فوجی کثیر از بهادران جوشن پوش خنجرگزار که هر یک بنوک خدنگ مرگ آهنگ در شب تار
دیده مور و مار بر هم دوختندی و بشعله شمشیر آبدار در روز کارزار خرمن حیات رستم و اسفندیار بسوختندی
قدم از دروازه مرو بیرون نهاده خود در قلب لشکر بایستاد و جناحین را بغرور جوانان دغا میرزا و قنبربای استحکام
داده بغرور موفور از عقب پادشاه مؤید منصور نهضت نموده در اثنای راه مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون
بوی رسید و مضمون معلوم کرده تصور فرمود که سبب آن مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقاتله بنابر آن در
تعاقب مواکب کواکب مراتب از پیشتر اظهار اهتمام بیشتر نمود و خواجه کمال الدین محمود را فرمود تا قاصد را امیر درود
مصحوب سازد و از لشکر هر کس در شهر مانده باشد بیرون فرستند و در طی مسافت طریق سرعت سلوک داشته
چون نزدیک بقریه محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب المقرر عنان بصوب فرار انعطاف داد و محمد خان بمجرد
مشاهده این معنی مسرور شده بدین پیکر ظفر امیدوار گشت و در رفتار از پیشتر مستعجل فرموده بسان برق و باد از
سر آب بگذشت از مضمون کریمه همایون عسی ان تکرهوا شیئا و هو شر لکم غافل و از استماع [illegible] اندوه فزای ان
هذا الیوم [illegible] ذاهل بیت ازان بی خبر کامدن [illegible] ∴ [illegible] کرده [illegible] ∴
اما پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیر بیک بموکب اشرف اعلی از عقب وصول دشمن مخذول وقوف یافته
با سه چهار هزار از امرا عظام و قورچیان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار بودند عنان سمند گیتی نورد
انعطاف داد و مانند شیر ژیان که روی بصید نخچیر آرد یا شاهباز بلند پرواز که شکار گنجشک و [illegible] سار
شمارد روی بطرف دشمنان نهاد نظم چو شاه جهانگیر عالمیان ∴ خبر یافت از جرات اوزبکان ∴
بفشرد پای ظفر در رکاب ∴ روان گشت سوی عدو کامیاب ∴ لوای همایون فلک سای شد ∴
فروغ مهش عالم آرای شد ∴ یمین و یسار شه رزم خواه ∴ شد آراسته از سران سپاه ∴

البا

ز بسیاری شوکت غازیان ∴ قوی شد و بازوی شیر ژیان ∴ یلان زره پوش آهن قبا ∴ بدل [illegible]
آل عبا ∴ زمین ولی پس موکب شهریار ∴ نهادند رو جانب کارزار ∴ سنان یلان فتنه انگیز شد ∴ [illegible]
زبان تیز شد ∴ برآمد همه تیغها از نیام ∴ چو خورشید از طارم نیلفام ∴ و در نواحی محمودی تقارب فریقین
بتلاقی انجامید و از هر دو طرف آواز نفیر و نای رویین بلند گشت و صدای کورکه و سورن از زلزله سپهر برین در گذشت بیت
دم نای برشد برین سبز کاخ ∴ وزان باد شد کشت برسدره شاخ ∴ شد آن صور غارتگر زندگی ∴ سرافیل [illegible]
داد شرمندگی ∴ گرد معرکه بر اوج فلک تیز گرد رسیده غبار سم ستوران گیتی نورد [illegible] آفتاب کرد
غبار سپه بر فلک بر دو راه ∴ شد انباشته چهره مهر و ماه ∴ چنان تیره شد چهر عالم [illegible] ∴ که گم شد ازو [illegible]
چو شب عاج روز ∴ غازیان نظام تیرهای افعی اندام بر دست گرفته روی بدشمنان آوردند [illegible] زنبکان بهرام انتقام
سهام خون آشام بر زه کمان نهاده خرم زخم کردند ازین جانب سنان شهاب سان غازیان موکب همایون [illegible]
خون از شریان دلیران می گشاد و از آن طرف پیکان دل شکاف سپاه محمد خان بر هدف [illegible] جهان آمده [illegible]
بباد فنا میداد نظم ز تیغ غازیان موکب شاه ∴ روان شد خون دل از چشم [illegible] ∴ ز پیکان [illegible]
چشم خاکی ∴ سرآمد بر جوانان زندگانی ∴ و درین اثنا که بناد حمله هژبران بیشه پیکار [illegible] صدمه نهنگان
دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال رجال می سوخت و قطرات خون [illegible] تیغ [illegible]
ابدان از جوف تیغ فرو باریده در فضای معرکه عقود لعل و یاقوت می اندوخت شاه کیانی مصاف [illegible]
شمشیر ذوالفقار اوصاف از نیام انتقام آخته بیمن شجاعت کامل و [illegible] شهامت شامل [illegible]
آثار از جای برانگیخت و بر قلب لشکر خصم بدگهر تاخته بیک حمله خون جمعی از فئه باغیه اوزبکیه را با خاک [illegible]
و نهنگ سنان گران سنگش آهنگ هر کس نمود کشتی حیاتش را در گرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر [illegible]
بارش بفرق هر کس سایه گستر و کالبرق الخاطف لباس وجودش را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه
جهانگیر حیدر مصاف ∴ برآورد شمشیر کین از غلاف ∴ بهر کس ز خیل عدو رو نهاد ∴ ز [illegible] خون
سرش ننگ داد ∴ ز تیغ یمانی عیان کرد جام ∴ تو گفتی که شد آب تیغش مدام ∴ بهر سو که [illegible]
گری ساز کرد ∴ سرا را چو مستان سرانداز کرد ∴ و محمد خان شیبانی از روی اختیار یا اضطرار
ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست که از شدت ضرب حسام مغفر شکاف بهرام [illegible] الانتقام
خایف شده سپر زرین آفتاب بر سر کشید و از کثرت آمد شد سهام خون آشام سیمرغ توهم [illegible] در پس
کوه قاف پنهان گردید نظم ز آمد شد ناوک جان شکار ∴ فلک خواست از پردلان زینهار ∴ ز الماس
نوک سنانهای تیز ∴ هوا گشت پرویزن رستخیز ∴ ز بیداد شمشیر الماس گون ∴ ز چشم زمانه
ببارید خون ∴ آخر الامر ماهچه لوای جهان آرای شاه کشور گشای را با اختر سعادت اثر فتح و فیروزی مقارن [illegible]

و نوای فرح افزای و بشارت اسما غزا بگوش هوش پادشاه دین پناه رسید و ندای قدم ناهم شد بیرا در عالم افتاد
جنود شقاوت ورود اوزبک پشت بر صوب گریز کرده عنان بوادی گریز منعطف ساختند و دلیران لشکر نصرت اثر
ایشان را تعاقب نموده اکثر گریختگان را بر خاک هلاک انداختند و از جمله مردم خراسان امیر جلال الدین محمود پسر کلانتر
غیاث الدین محمد با جبان و خواجه معز الدین حسین دیوان و خواجه حبیب الله هروی با جمعی کثیر از مردیان داخل مردی بودند
که در آن روز هولناک بزخم تیغ و سنان غازیان از عالم انتقال نمودند و جان و خان میرزا و قنبری در نهج التقدیر اسیر
گردیدند و بحکم قهرمان قهر شاهی بقتل رسیدند و محمد خان در حین فرار از غایت سراسیمگی و اضطرار در نواحی آن
آب با پانصد کس که ملازم رکاب او بودند از آب در چهار دیواری رفتند که راه بیرون شدن نداشت و بور سلطان
با قومی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآوردند و اوزبکان بر زبر یکدیگر افتاده در زیر دست و پای
ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند پا بر زبر مردگان نهاده و سر دیوار آن
محوطه می آمدند و ایشان نیز بضرب تیغ تیز غازیان از پا می درمی افتادند و چون تمامی آن قوم شرر برعرضه تیزه و شمشیر گشتند
بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان محمد خان را طلبیده او را در همان محوطه در شب چندین هزار خفته
یافتند که بجهت افتادن گریختگان بر بالای او نفسش منقطع شده جان بقابض ارواح تسلیم کرده بود و غازیان عظام
سر او را که از غایت نخوت غیر خود هیچ سری را قابل افسر نمی دانست از بدن جدا ساخته نزد پادشاه ظفرشعار
بردند و در پای سمند جهان پیمایش انداخته لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و آنحضرت بسجدات شکر الهی و لوازم
محامد جناب جلال شاهنشاهی قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیده و امیر بیک موصلی
بعضی دیگر از شیران بیشه یکدلی را که در این معرکه آثار جلادت بجای آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و مباهی
گردانید جهات و یراق محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او را که افزون از چند و چون و زیاده از اندازه استیفا
محاسبان وهم بود بغازیان عظام مسلم داشت و بر رعایا و متوطنان مرو شاهجان ترحم نموده از سر
کشتگان مناره ها برافراشت خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بدرگاه محمد خان منصب اشراف دیوان شرف
بود بلکه در سرانجام تمامی مهام ملکی و مالی از روی اقتدار و استبداد دخل می نمود بواسطه مساعدت بخت و طالع در آن
روز در مرو توقف داشت و چون خبر قتل خان خود را شنود بخدام مرتب امور کشورستانی امیر نجم الدین مسعود
ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم نسبت از وفور محاسن اخلاق و مکارم
اطوار او عرض نموده زبان شفاعت گشوده خواجه محمود بجان امان یافت بلکه هم در آن ایام آفتاب عاطفت پادشاهی
از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در منصب وزارت و صاحب دیوانی دخل کرد
پایه قدر و منزلتش بلند گشت و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه یافته مرتبه اش از مراتب سایر وزراء در گذشت
والحمد لله المحمود فی کل فعاله والصلوة علی صاحب لواء الحمد و آله

ذکر رسیدن بشارت فتح و ظفر بدار السلطنه هرات و منور شدن آن بلده از فروغ ماهچه رایات نصرت آیات

چون ماهچه لوای فیروزی مناقب پادشاه
سلیمان مراتب در عرصه مرو باوج سپهر فتح و نصرت رسید و صرصر نکبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمد خان
شیبانی وزیده سلک جمعیت فرق اوزبک متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب
الاذعان فتح نامها باقلام بلاغت اشتمال بر صحایف انشا و املا نگاشتند و مصحوب ایلچیان بصوب ممالک مسیر باطراف
ولایات عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و اران و آذربیجان و شروان و مازندران و خراسان ارسال داشتند
از آن جمله قلیجان بیک که از جمله ملازمان ملاذ طوایف الانام امیر نجم ثانی بود بجانب دار السلطنه هرات توجه
نموده و در شب منتصف ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن لسان آن مژدگانی بر چمن آمال و امانی مرویان وزیده
غنچه مراد هواخواهان پادشاه صفوی بر گلبن امید شکفتن آغاز نهاده و صبا اقبال محبان خاندان مصطفوی
بر جویبار مقصود میوه شادمانی بار داد **بیت** ازین بشارت خرم که ناگهان آمد :: هزار جان حزین
گشته شادمان آمد :: و صباح روز دیگر سادات و موالی و اعیان و اهالی مانند جناب شیخ الاسلامی
سیف الملة والدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد الخالق مشهدی و سید غیاث الدین محمد الامامی
قاضی اختیار الدین حسن التربتی و غیرهم در دار السیاده سلطانیه جهت یراق پیشکش و ساوری مجتمع گشته
جمعی از ایشان متوجه استقبال قلیجان بیک شدند و در آن اثنا زمره از مردم اوباش و طالبان مجتمع گشته
هجوم کرده با تیغهای کشیده بآن بقعه در آمدند و محمد لکور را که شحنه شهر بود و محمد علی مس را که با مردم بر وجه احسن
معاش نمی نمود در حضور اکابر بقتل رسانیدند و سواد آشوب و غوغا در هیجان آمده قرب چند کس از جماعتی که
اندک نسبتی بقوم اوزبک داشتند کشته شدند و روز دیگر همان روز قلیجان بیک بشهر رسیده خلایق را
بنوید عنایات شاهی مستمال و امیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامه همایون را که باسم سیوندان
صدور یافته بود باشراف و اعیان رسانیدند و روز دیگر خواص و عوام بمسجد جامع شتافته حافظ زین الدین علی بارنگاهی
جهت خواندن فتحنامه شاهی بر منبر برآمد و آن منشور منور الشمس و در ابواب آواز خوش و لحن دلکش قرائت کرد
اما با وجود تلقین غازیانی که در پایه منبر بودند لب بلعن مخالفان شاه مردان علیه التحیة والغفران نگشود بنابر آن بمواخذه
شده هم در مسجد بزخم تیغ قلیجان بیک نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و ازین جهت رعبی تمام بر خاطر فرق انام استیلا
یافته از مسجد متفرق گشتند و هم در آن ایام ایالت مرو شاهجان بده دده بیک تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام از
ظاهر آن بلده بجانب دار الملک خراسان در حرکت آمد و تخت جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بتکچی
بآن بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت شرف دودمان حمید مناقب شانی
که از مصدر عنایات و الطاف صدور یافته بود رسانید و روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش از ادای نماز امیر
صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بر منبر برآمد و آن فرمان واجب الاذعان را خوانده مضمون الصدق مقرون آن

المیامن خواص کامروا سرافراز گردیده الکاه برحسب اشارت جناب سلطانی و اتفاق سالکان مسالک مسلمانی عالیجاه
نقابت پناه حقایق و معارف دستگاه امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه بر منبر صعود نموده خطبه غرا بر حمید را اندر کر
مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و اسامی و القاب قدوه اولاد خیر البشر صلی الله علیه و علیهم ما طلعت الشمس والقمر بیاراست
و غلغله تهنیت و مبارکباد از چپ و راست جهان و میان جان جهانیان برخاست و در منتصف ماه مذکور سطور مرام
رحمانی امیر نجم ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هرات رسیده سادات و قضاة و علما و فضلا مراسم
استقبال بجای آورده و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند
و امیر نجم در باغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود للنصیحت نامه نزد خواجه خود که تا آن غایت در قلعه اختیار الدین
متحصن بود ارسال نمود و او را بترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه خود آن سخنان را بسمع قبول جای داده از
قلعه بیرون خرامید و بدست عجز و نیاز در دامن دولت امیر نجم آویخته در سلک سایر ملازمان آن آستان
منتظم گردید و کوتوالی قلعه اختیار الدین در عهده ویس بیک تکلو شده مقارن آن حال خبر قرب وصول پادشاه
ربع مسکون شیوع یافت و صناع و محترفات باذین بستن شهر اشتغال نموده فروغ بهجت و شادمانی
بروجنات احوال همگنان تافت و در صباح روز پنجم اکابر و اعالی بلکه اکثر خواص و عوام باستبشار تمام
موکب گردون احتشام را استقبال نمودند و در حدود چشمه خیر دوک از غبار سم سمند گیتی نورد دیده بخت بیدار
روشنی یافته جبهه غلامی و اطاعت بر خاک راه سودند و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی که هرگز نظیر آن منظور هیچ
دیده وری در نیامده بود از راه کوچه خیابان بباغ جهان آرای خرامیده نزول اجلال فرموده و تختگاه خاقان منصور را
بیمن مقدم همایون زینت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف
حکم نمود و قوایم سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دار السلطنه هرات شرف قرار پذیرفت و از شعشعه انوار
سعادت نامتناهی وجه امید سالکان طریق دولتخواهی سمت نضارت گرفت تشنه لبان بوادی نامرادی از
رشحات سحاب مکرمت انتساب حسنه و مالک رقاب سیراب گردیدند و سوختگان فیافی جور و بیداد از
فیضان عام عدالت و احسان فرمان فرمای کامیاب شراب کامرانی و اقبال نوشیدند سادات عظام و علمای کرام
و فضلای لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب از سیورغالات و مناصب حظی تمام و بهره لا کلام یافته و اکابر
قبایل بامدار و اعاظم اقوام ذوی الاقتدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمدند بادرارات انعامات
سرافراز گشته راضی و شاکر و مباهی و مفتخر باوطان خود شتافتند عامه رعایا از التهاب آتش ظلم و طغیان
نجات یافته در ظلال امن و امان غنودند و کافه برایا از اشتعال نایره ظلم و ضلال خلاص شده در سایه اقبال لایزال
آسایش نمودند شعار مذهب حقه اثنا عشریه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان سمت
شیوع گرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار مبتدعان بدکردار ممنوع شده ارکان شریعت غرا صفت رسوخ پذیرفت

نظم

شاه مالک رقاب خیر اندیش ∴ خسرو دین پناه حیدر کیش ∴
چون برافراخت رایت اقبال ∴ زد قدم بر سریر جاه و جلال ∴
از سحاب عطا و ابر کرم ∴ شست از لوح دهر گرد ستم ∴
کرد بنیان عدل و داد بلند ∴ دوحه ظلم از جهان برکند ∴
زاب شمشیر غزو و تیغ جهاد ∴ گلشن شرع را نضارت داد ∴
کرد از ابر دست بحر اثر ∴ جیب امید را پر از گوهر ∴

منصب ارومچی و حکومت هرات بحسین بیک لله تعلق گرفت
و امر قضا و فیصل قضایا برابر با میر غیاث الدین محمود بن امیر حسن تفویض یافت و چون هلال فرخ فال شوال منظور نظر
لب تشنگان رمضان شد پادشاه عالیجاه بعیدگاه تشریف برده باداب و سنن آن روز سعید قیام نمود
و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیده ببسط بساط عیش و نشاط اشارت فرمود و در آن زمستان
پادشاه عالیشان در آن بلده فردوس نشان طرح قشلاق انداخت و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه
کرد که بعضی از میان ملازمان را که مرتکب شرب شراب شده سرنگون آویخته معروض تیغ سیاست ساخت
و چون صیت فتح خراسان باقطار امصار و بلدان ممالک جهان رسید ولاة و حکام طوایف انام جهت اقامت
مراسم تهنیت احرام ملازمت خدام عتبه کعبه احترام بسته بدار السلطنه هرات خرامیدند و شرف تقبیل قوایم
سریر خلافت مصیر حاصل گردانیده باصناف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از آن جمله میرزا سلطان اویس بن
میرزا سلطان محمود بن میرزا سلطان ابو سعید که مشهور بود بکپک میرزا از بدخشان باستان ملایک آشیان
شتافته در باغ جهان آرای بشرف بساط بوسی فایز گشت و انیس بزم خاص و حریف مجلس اختصاص شده از
وفور عنایات شاهی سر افتخار و مباهات از فرق فرقدین درگذشت و بعد از چند روز رخصت انصراف طلبیده پادشاه
ملک بخش سلطنت ممالک حصار شادمان و ختلان و بدخشان را بوی تفویض نمود و با انعام تاج زردوزی
و کمر مرصع و کمر طلا و اسپان راهوار و نقود تمام عیار پایه قدر و منزلتش در افزود و هم در آن اوقات اکابر و
اشراف عراق و آذربایجان باستان خلافت آشیان آمده براسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب
سیادت پناه نقابت قباب امیر نظام الدین عبد الباقی که در سلک احفاد حضرت ولایت مرتبت هدایت
پناه سید نعمت الله ولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستگاه قدوه اولاد امجاد بنی هاشم امیر جلال
الدین محمد الحسینی که عالی مسند صدارت شاهی تمکن داوزد و جناب شریعت مآب فضیلت ایاب قاضی محمد
الرحمن ساوه از آن جمله بودند و مجموع آن زمره واجب التعظیم باصناف الطاف خسروانه و انواع اعطاف
پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و زمره در ملازمت موکب همایون توقف کرده فرقه
شان مراجعت باوطان خود منعطف گردانیدند

ذکر طلوع پادشاه گیتی فروز در روز نوروز و نهضت رایات نصرت مآب بصوب میمنه و فاریاب

در اول فصل بهار که نسیم اعتدال آثار از شکفتن ریاحین و ازهار
ساحت عالم خاک را رشک مرغزار افلاک ساخت و خسرو ثوابت و سیار در حیث الشرف خویش بر سریر

افزاری نشسته رایت عشرت و کامرانی برافراخت سحاب دریانوال بنیانی از افاضه فضل ربانی در دامن کوهسار و کوه سار آمد
انجمن چمن و جیب و گریبان گلشن ریخت و مشاطه غمام نوبهاری بیباس فیض انعام حضرت باری عقود لآلی خوشاب
از گوش و گردن لعبتان گلزار و عروسان ریاحین واداده در آرایش بخت سلطان گل بر تخت حشمت و تجمل پرده زنگاری
از چهره گلعذاری بگشوده و بلبل با تجمل آغاز نغمه سرائی کرده بهزاران زبان دعای دوام دولت حضرت کشورگشائی ادا نموده

چون گشت بهار عالم افروز ❊ بشکفت چمن زباد نوروز ❊ سلطان گل از کمال اعزاز ❊ بنشست فراز
مسند ناز ❊ از بهر نثار باد گل ریز ❊ از شاخ شکوفه شد گهر ریز ❊ نرگس زنوای بلبل زار
از خواب خمار گشت بیدار ❊ از کوهسار ابر دارد ژاله ❊ پرشد قدح عقیق لاله ❊

پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز و تزیین بزم عالم افروز اشارت علیه مبذول داشت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی
در فضای جانفزای حوض ماهیان که در بالای خیابان هرات واقع است بسرانجام اسباب طوی قیام نموده
و قبه بارگاه فلک احتشام باوج گنبد فیروزه فام برافراختند و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس
اکنون آن مقام فرح انجام را غیرت نگارخانه گردون بوقلمون ساختند بیت شد افراخته خرگه و سایبان
زچندانکه شد عرش پذیر جهان ❊ درخشنده شد قبه بارگاه ❊ چو بر چرخ فیروزه خورشید و ماه ❊

و خوانسالاران درگاه عالم پناه از انواع اجناس اطعمه لذیذه آنقدر ترتیب نموده بر خوان اظهار نهادند
که هرگز در دیگ وهم و خیال بشر مثل آن طبخ نیافته بود و شربت‌داران بارگاه فلک اشتباه از صراحیهای چینی
و سیمین که از رحیق رفیق مالامال بود چندان حاضر آوردند که تمامی فضای آن صحرا در نظر بیننده گلزاری لطافت
آثار می‌نمود و در صباح نوروز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر باره اقبال و کامرانی بر آمده از باغ جهان
آرای بطوی خانه تشریف برد و بر تختی که در منزل مذکور باشارت همایون ساخته شده بود بر آمد و کلاه تنجیه
و حکام ولایات محروسه و امرا و نوئینان و خواص و مقربان و وزرا و صدور و جمهور بزرگان نزدیک و دور بر یک
مقام خویش ایستادند و علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم چنانچه معهود است آغاز پیشکش کرده جواهر نثار و عبودیت
بر طبق عرض نهادند و تخم اخلاص در زمین اختصاص افشاندند چنانچه خدمت بر پایه سریر سپهر نظیر سودند
و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و لب باداء مضمون این مقال برگشودند رباعی کای قدوه دودمان سلطان نجف

استاده بخدمت سلاطین صف صف ❊ بادا همه ساله کوکب اقبالت ❊ مانند آفتاب در عین شرف ❊

آنگاه از صره‌های زر سرخ و سفید و عقدهای لعل و فیروزه و مرواریدها و اوانی و ظروف چینی و زرین و سیمین و اقمشه
مصر و شام و فرنگ و چین و اسبان مرصع لجام و شمشیرهای مذهب نیام آنقدر پیشکش نموده که جهت حمل آن
اشیا هزار کس ضرورت بود و پادشاه دریادل تمامی آن نقود و اجناس بیقیاس را در همان منزل بفقرا و جهان عظام
و بعضی دیگر از خدام بارگاه فلک احتشام بخشید و همچنین سایر ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره در آن روز برکات

لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش کردند و بحسب مناصب و استعداد خویش مراسم مخالصت و نیازمندی بجای آوردند آنگاه
دست بکرم عطای پادشاه کشورگشای تمامی حاضران از سادات و قضات و علما و حکام و نوئینان و امرا و سایر فرق
ملازمان سده سدره احتشام پوشانیدن تا جامهای زر دوزی و جبه‌های سقرلاط فرنگی و جبه‌های کیش و سنجاب و اتابی
قباهای دیبا و قطنی و دارایی مفتخر و سرافراز ساخت بعد از آن بکشیدن طعام و آشامیدن شراب گلفام اشارت
فرموده مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان زهره جبین در لباسهای گوناگون و حورعین کامثال اللؤلؤ المکنون
اقداح راح ریحانی در گردش آوردند و مغنیان طرب ساز و سازندگان نغمه پرداز آغاز نواختن چنگ و عود و نی و ارغنون
کردند نظم

ز دست ساقیان ماه رخسار ❊ شرابی چون لب نوشین دلدار ❊ ببزم پادشاه گیتی
داور ❊ فروغش روشنی بخش ضمایر ❊ ز نسا مطربان زهره آهنگ ❊ برآمد صوت عود و نغمه
چنگ ❊ مغنی در مقام نغمه‌سازی ❊ همی گفتی دعای شاه غازی ❊ که شاها طالعت فیروز باد ❊
همیشه روز تو نوروز باد ❊ بهر نوروزت از فضل الهی ❊ بنوروزت بادا پادشاهی ❊ بیر تخت جام
عشرت باد جاوید ❊ چو در بزم کواکب جام خورشید ❊

و در آخر روز که ساغر آفتاب از دیده جهانیان غیبت
نموده و هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی سرگران گشته میل استراحت فرمود بیت چو غایب
شد از دیده شیخ و شاب ❊ ببزم فلک ساغر آفتاب ❊

پادشاه عالیجاه کامران و کامیاب بباغ
جهان آرای خرامید و پهلوی از آسایش بر مسند آرایش نهاده بفراغت مشغول گردید بعد از روزی چند از این بزم
دیگر خیال عزم از خاطر انور همایون سر برزد و عازم فتح ممالک ماوراءالنهر گشته موکب ظفرایاب از بلده فاخره
هرات متوجه میمنه و فاریاب شد سلاطین اوزبک چون از توجه سپاه نصرت پژوه خبر یافتند محمد تیمور سلطان
که پس از قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبیدالله خان که در بخارا حکومت می‌نمود و جانی بیک سلطان
که ایالت قصبات کرمینه و توابع تعلق بوی میداشت بیکدیگر پیوسته در تدارک آن مهم قرعه مشورت درمیان انداختند
و چون معلوم ایشان شد که اگر موکب عالی همایون پادشاه ربع مسکون از آب آمویه عبور فرماید یک اوزبک در ماوراء
النهر و ترکستان مجال اقامت نیابد خاطر همگنان بر آن قرار یافت که دست در دامان متابعت و فرمانبرداری زده از در
عجز و نیازمندی در آیند و بوسیله فرستادن پیشکش و پیغام دادن سخنان دلکش ابواب عواطف پادشاهی
بر روی روزگار خویش بگشایند و برین موجب عمل نموده قاصدان ایشان بتوسط امرای عالیشان شرف بساط‌بوسی حاصل
گردانیدند و پیشکش کشیده شمه از عجز و اضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند و نیر مرحمت حسنه و انوار مطلع و احسن کما احسن
الله الیک طلوع نموده بر وجنات احوال اهالی ماوراءالنهر تافت و جهت تاکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود
دیوان اجازت یافته همراه ایلچیان بدان طرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان مقدم شریف خواجه کمال
الدین محمود را معزز و گرامی داشته مبانی میثاق را باقسام مستحکم ساختند که چون پادشاه ربع مسکون این طرف آب را با

سلم اداره مرکز قدم ساز جاده خدمتکاری و فرمانبرداری بیرون ننهیم مطیع و منقاد اوامر و نواهی درگاه پادشاهی باشیم و خواجه محمود
ابیشان را باصناف الطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده مقضی المرام کلید و میمنه و فاریاب که معسکر ظفر
بود مراجعت نموده کیفیت مهمی که ساخته و پرداخته بود عرض فرموده و پادشاه تاج بخش باج ستان برحسب التماس محمود
سلطان و عبید الله خان ممالک ماوراء النهر را بر ایشان مسلم داشته ایالت ولایات بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو
میمنه و فاریاب و مرغاب و غرجستان را به بیرام بیک قرامانی عنایت کرده خاطر همایون بسیل معاودت نموده روی توجه
بمملکت قم آورد و طره علم ظفر پیکرش بنصرت افزای زلف معنبر حور و صدای کوس رعدآوایش چون نوای نی و سرود موجب
ازدیاد فرح و سرور والحمد لله العفو الغفور والصلوة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث والنشور ذکر فوت آقا رستم

روزافزون و رسیدن امیر عبد الکریم و آقا محمد باردوی همایون

بنابر مشیت حضرت واهب النعم تبارک و تعالی و
تقطع قبیل ارار قاع علم سلطنت پادشاه سکندر حشم آقا رستم ولایات ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی
شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت و طالع کما ینبغی اطاعت فرمان واجب الانقیاد و الاذعان نمی نمود و پیش از وقوع
فتح خراسان نوبتی بر زبانش گذشت گردت منت و دامن شیبک خان و امثال مسموع نواب کامیاب شاهی
گشت بنا علی هذا در ان ولا که محمد خان شیبانی در نواحی مرو از پای درآمد حکم همایون شرف نفاذ یافت که دار و پیش
محمد بیک اول که در سلک ملازمان جناب سلطانی سیف الاسلامی انتظام داشت یکدست او را بساری برده در کنار
آقا رستم افکنده درویش محمد آن مسافت بعیده را پیموده و بعد از وصول بپایگاه آقا رستم حسب الحکم عمل نموده
حاکم ساری از مشاهده آن حالت بغایت بترسید و از انتقام پادشاه گردون غلام اندیشه و مقهور استغال
نیران غضب قیامت ... لب همان شب محموم گردیده از اعراض نفسانی و سایر اسباب ناتوانی دست در هم داده بعد از
سه چهار روز روی بعالم جاودانی نهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض نواب آستان ملایک آشیان رسیده
اشارت علیه صادر گشت که جناب سلطانی سیف الاسلامی بمازندران رود و اموال چندین ساله آن ولایت را مستخلص
گرداند و آنجناب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه مرتفع ساخته پس از وصول بدان حدود امیر نظام الدین عبد الکریم
که ایالت آمل و بارفروش ده در آنجا و استحقاقا تعلق بوی می داشت و پسر آقا رستم آقا محمد بخدمت مبادرت نموده
با یکدیگر در مقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدعای امیر عبد الکریم آنکه حکومت تمامت مملکت مازندران چنانچه منوط
با آبا و اجداد او بوده بدو متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت ساری و توابع قایم مقام پدر خود گردد و جناب
سلطانی ایشان را همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد تا بعد از فیصل قوایم سریر خلافت معیر کیفیت حال
معروض جناب ستاد کان پایه اورنگ جاه و جلال گرداند و آن مهم را بمقتضای رای اشرف اعلی فیصل دهد و در نواحی سمنان
بمعسکر ظفرنشان رسیده و امیر عبد الکریم و آقا محمد را بانثار و پیشکش بپایگاه سلاطین پناه درآورده و بهنگام فرصت منتظر فرصت
ایشان را عرض کرده شاه عالمیان بنظر عاطفت و احسان در حکام مازندران نگریسته و فرق افتخار و مباهات ایشان را

بانعام الضنه ... و خلع شاهوار باوج سپهر دوار رسانیده و حکم همایون از مکمن عدالت روزافزون نفاذ یافت که مهام مملکتی
در تحت تصرف آقا رستم می بوده متعلق بآقا محمد باشد و امیر عبد الکریم بر سایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشیده شروط
آنکه مال و جهات چندین ساله آن ولایات را که ادا نکرده بودند بخزانه عامره رسانند و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده
آخر الامر امیر عبد الکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار تومان قبول نمودند و جناب سلطانی سیف الاسلامی نوبت دیگر جهت تحصیل آن
وجه بمازندران تشریف برد و در باب حصول و وصول آن لوازم سعی و اهتمام بجای آورده و بعد از فراغ از مهم مازندران بیلان
نوای گردون سای بصوب عراق در حرکت آمده چون هوای بلده قم از غبار موکب کشورگشای معطر گشت پادشاه عالم
پناه در آن زمستان هم آنجا طرح اقامت انداخت و اکابر و اشراف ممالک محروسه را که جهت اقامت مراسم تهنیت
بسده سدره منزلت آمده بودند مشمول عواطف بیدریغ ساخت و هم در ان اوان ایلچیان سلطان مصر قنصوه و قیصر روم
ایلدرم بایزید بپایتخت پادشاهانه جهت مبارکباد فتح خراسان بآستان ملایک آشیان رسیده و منظور نظر انعام
و اکرام شده دعاگو و ثناخوان باز گردیدند ذکر شکار فرمودن پادشاه آفاق و بیان شمه از وقایع منزل قشلاق
چون حکمت کامله ایزد تبارک و تعالی در طبیعت فرق برایا اخلاق شورانگیز فرموده و قدرت شامله فاعل مختار جل و علا بکر
معشر بشر را از اشیاء مختلفه ترکیب نموده مداومت بر یک صنعت خاطر را محزون می گرداند و مواظبت بر یک نهج گرد
ملال بر حواشی ضمایر می نشاند اگر تا وقت بر جد محض بگذرد صورت ملال روی نماید و اگر روزی چند بلعب مطلق مصروف
گردد ابواب اختلال برروی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق آیت وافی هدایت و اداه حللتم فاصطادوا فرمان آلهی نازل
گرچون سالکان طریق اسلام از احرام که دست منع بر سینه شتابان نفسانی می نهد بیرون آیند مطلق العنان شده بامر
صید و شکار که از جمله مستلذات طبیعت انسانیت قیام نمایند بنا علی هذا در ان زمستان که پادشاه مظفر لوا
در بلده قم مستغرق بحر نعم صانع افلاک و انجم بوده وشت همت عالی نهمت از صید ممالک خراسان فارغ شده توسن
سرکشش ایام بر طبق مرام خدام اعتاب احتشام صید می نمود ضمیر مهر تنویر بشکار آهو و نخچیر مایل گشته صباحی که سیمرغ زرین
بال خورشید بهوای صید و حوش مرغزار فلک از افق شرقی در پرواز آمد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان
آستان استان مقدار بل صغار و کبار آن دیار بر صحاری و قفار نواحی محیط شده جانوران شکاری را بجانب خندق آن
بلده رانند و حسب الحکم پیاده و سوار بسیار از شهر بیرون شتافته دیرگاه انداخته پادشاه شیرشکار نیز عنان عزیمت
معطوف ساخت و در نظاره نشستن همان روز چو گرد هم رسیده بمعاونت تایید ایزدی آنقدر آهو و نخچیر مجتمع گشت
که کمیت آن از حساب و شمار مستوفیان فطنت آثار در گذشت و شاه فلک اقتدار و نوجوانان کامکار چنانچه معهود است
بنوک شمشیر و خنجر و تیر با آهو و گوزن و نخچیر رسانیده در عرض یکدو ساعت هفت و شش هزار جانور بقتل رسیده و از
خون آن کشتگان میان زمستان در خاطر قم لاله زاری نضارت آثار عیان گردیده و تواچیان آستان ملایک آشیان
آن جانوران شکاری را بر خازیان عظام قسمت نموده بعد از اندک زمانی با دیگر پادشاه فریدون فر عازم شکار صحرای فراهان

کشت و بدستور استمرار امراء و عساکر نصرت شعار و رعایا و مردم جلادت آثار طبول رزم آن کار پرداخته مدت دوازده شبانروز در
بیابان و قفار از زدن جانوران شکاری نیاسودند و چون جرگه بهم رسید همین دولت پادشاه موید منصور مانند وحوش
جمع آمدند که طیور هر چند بلند می پریدند بر شاخ نخچیر و گوزن آشیانه می دیدند و از ازدحام جانوران شکاری و سباع ابر تیره سیر
که گرگ و گور و آهو و شیر چون شکر بهم آمیخته از هم نمی رمیدند و شاه صاحب تایید بخت شهاد در شکارگاه تاخته آغاز
تیغ زدن و صید افکندن کرده بضرب نیزه و تیر صد هزار گور و نخچیر فرقه بگون ساخته بدستور معهود نهایت جلادت بجای آورد
شیر از صولت خدنگ حشمت و پلنگ آهنگ در طرف آسمونی توانست گرفت و آهو با آنکه در کنار ملک می خرید از هم
نیزه شاه عالیجاه ایمن نمی توانست زیست **نظم** ز تیر و نیزه رشته شیر و نخچیر ❀ بهم آمیخت همچون شکر و شیر ❀ بدشت
او طوفانی انگیخت ❀ که از آتش برشش تن روح بگریخت ❀ در آن روز چهل و چند هزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب
حسام خون آشام و سهام اجل انجام شاه عالیمقام و صف آرکردن اخشام تقبل رسید و چنین اهتمام تواجیان
نظام منتظم گردید پس از آن دو نوبت پادشاه سکندر منقبت در حدود ساوه بآن امر شتوکی کرده کرت اول شانزده
هزار نخچیر و آهو و کرت ثانی یازده هزار تقبل رسید **نظم** چو رای خسرو بهرام فرسیه ❀ نشانه غرم صید گور
و نخچیر ❀ ملایک گو بیا نخچیر رانند ❀ بسوی صیدگاه او رسانند ❀ و گرنه انس و جن را نیست مقدور
که آرند اینقدر صید از ره دور ❀ و در اثنا امور مذکور جناب سلطانی سیف الاتامی از ولایات مازندران
باز آمده امیر عبد الکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجه تقبل ایشان نقد شده بود بدرگاه سپهر اشتباه
رسانید و مشافهه را که در باب ادای آن وجه در میان مشارالیهما واقع بود معروض نواب جنت جناب گردانید و شاه
مخلص نواز جناب سلطانی را با صناف الطاف و اعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نافذ شد که حکام
مازندران چندگاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان
بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در یورت قشلاقی بوقوع انجامید دیگر آنکه محمد جان ایشیک آقاسی نجم بیک که در
خلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنه بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تمامی بلاد
ماوراء النهر را با مدد امراء عظام احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار فتح نموده و بخارا و غزدوان و سمرقند بلاج
راه داده سر خلاف دارد و بنا بر آن حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیک با موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه
قیامت آثار عازم ماوراء النهر گشته دیو سلطان را که در کالپوش جرجان قشلاق کرده بود بخود ملحق گرداند و از آب
آمویه عبور نموده محمد بابر پادشاه را از بادیه مخالفت بشارع مستقیم موافقت رساند مقارن این حال خبر فوت پادشاه
روم ایلدرم بایزید شایع گردید و یکی از بنا برادر سلطان مراد نام از عم خود سلطان سلیم که جانشین پدر بود گریخته
بدرگاه عالم پناه آمد بنا علی هذا فرمان اشرف اعلی صادر گشت که دیو سلطان با اردوی همایون پیوندد و نجم بیک با بعضی دیگر
از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد شد متوجه بابر میرزا گردد و هم در آن ایام نوبت دیگر پادشاه گردون

علام حکام مازندران را مشمول عنایت بیدریغ ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت مقرر آنکه تتمه وجه تقبل که سی
هشت هزار تومان بود وصول دهند و ایشان در خدمت جناب سلطانی سیف الاتامی که صاحب تحصیل آن مبلغ بود
دعاگویان و ثناخوان روی بالکاء خود آوردند و برضاجویی آنجناب و سرانجام آن وجه مشغول گردیدند **ذکر وقایع و محاربه‌ای
که میان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و سلاطین اوزبک دست داد و بیان توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراء
النهر بقضای قضا صانع بلاد و عباد** در آن ایام که دار السلطنه هرات مضرب رایات ظفرآیات شاهی
بود ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ایلچیان سخن دان با پیشکش فراوان باستان اقبال آشیان فرستاده اظهار
اخلاص و دولتخواهی فرمود و بنا بر آنکه لفظ اعتقاد آن خسرو عالی تبار بر محک ضمیر مهر تنویر پادشاه کشورگیر تمام عیار بود
قاصدان او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده حکم همایون نفاذ پیوست که آنحضرت از مملکت ماوراء النهر آنچه
بحیز تسخیر در آورد بر وی مسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه لشکرها باش کرانه آن
متوجه ولایات موروثی شده بعد از وصول بحدود بدخشان میرزا سلطان ولیس را بخود ملحق گردانیده رخت عزیمت علم
بجانب شادمان بر افراشت حکام آن مملکت حمزه سلطان و مهدی سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند
لشکرهای خود را فراهم آورده عنان یکران بمیدان کارزار تافتند و در نواحی وخش درفش آفتاب درخش بابری بمخالفان
رسیده میان الجانبین محاربتی در غایت صعوبت دست داده بمظاهرت عنایت الهی و معاونت دولت پادشاهی
ظهیر السلطنه ظفر یافته شکست بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته شدند و ولایت
حصار شادمان و ختلان و قندز و بغلان بحیز تسخیر آن خلاصه دودمان امیر تیمور گورکان در آمده بمقتضای سپرده
خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن فتح مبین را بدرگاه پادشاه جمشید آیین عرضه داشت
نمود و مرقوم قلم بیان گردانید که اگر یکی از امرای عظام با فوجی از غازیان عالیمقام با این بنده ملحق گردند امید است که ملک اسلام
الحال سایر ممالک ماوراء النهر مفتوح گردد و در آن ولایات خطبه و سکه بنام و القاب نواب کامیاب مزین گشته
انهدام مبانی جهانبانی سلاطین اوزبک بوقوع پیوندد و چون ایلچیان آنحضرت بسدره سده حضرت رسیدند و بتوسط
امرای جمشید حشمت مضمون آن عریضه را معروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ
بیک افشار با زمره از شیران بیشه پیکار بحصار شادمان رفته امداد میرزا محمد بابر پیش نهاد همت سازند و در موالات
آن زبده سلاطین آفاق بمقابله و مقاتله فرق اوزبک پردازند و آن دو امیر پاک ضمیر بحصار شتافته محمد بابر میرزا
باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم آن دیار محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبید الله خان چون ازین حال خبر
یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و ماهچه رایت نصرت آیت بابری از افق دار السلطنه
سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت با انوار عدل و نصفت منور گشت و رسوم اهل ظلم و بدعت معدوم گشته خطبه
و سکه بذکر مآثر و مفاخر ائمه معصومین و اسم و لقب پادشاه سیادت پناه سکندر آیین سمت زیب و زینت پذیرفت و میرزا محمد بابر

گت دیگر در تختگاه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق نشان همایون الکای حصار شادمان و ختلان و بدخشان از
میرزا ارزانی داشت و بر بلده فاخره بخارا و سایر اطراف و اکناف که بحیز تسخیر در آمده بود حکام معدلت اشتمال گماشت احمد
بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ را با انعام تبرکات لایقه و تشریفات رایقه و اسبان گردون توان و صرصار زرین عنقود
جوهر خوشدل و مسرور گردانیده و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت ارباب اصناف
پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاد و در باب رعایت محمد جان ایشیک آقاسی نجم بیگ که از درگاه
عالم پناه برسم رسالت نزد او رفته بود طریق اهمال و تغافل مسلوک داشت بنا بر علی هذا چون محمد جان در قشلاق قم بپایه
سریر اعلی رسیده عرضه داشت نمود که حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد و چنانچه مذکور گشت نجم بیگ با جمعی کثیر
از امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیگ و بادنجان بیگ و خواجه کمال الدین محمود ساروقچی متوجه ماوراءالنهر
شد اما قبل از آنکه بآن حدود رسد این خبر شیوع یافت که سلاطین اوزبک بار دیگر لشکر بماوراءالنهر کشیده
و میرزا محمد بابر را منهزم گردانیده اند شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بعد از استماع خبر مراجعت
احمد بیگ و شاهرخ بیگ نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراءالنهر نموده با جانی بیگ سلطان و سایر قرابتان اتفاق
کرده ابواب انعام و احسان بر روی سرداران الوس اوزبک گشودند و سپاهی جرار و لشکری جلادت آثار
فراهم کشیده در اوایل سنه ثمان عشر و تسعمایه علم نهضت بصوب بخارا برافراختند و مشعلهای جنود ایشان
بر جناح استعجال طی مسافت کرده بیگناه نواحی آن بلده تاختند چون این خبر بسمع میرزا محمد بابر رسید از
غایت جرأت با اندک لشکری که در ملازمتش بودند از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هر چند محمد مزید ترخان
و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که همچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریقه حزم مقتضای آنست
که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن دلیران رزم خواه این عزیمت امضا یابد بسمع رضا نشنود و در حوالی بخارا
نمود که سلاطین چند کوچ باز پس نشسته اند لاجرم دلیرتر شده عنان تکاپوی ایشان انعطاف داد و چون دو سه مرحله
مطوی گشت بیگناه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیگ سلطان با سپاهی گران صف قتال آراستند
و خاطر از جبن و بددلی پیراسته در آن صحرا سیاهی نمودند و میرزا محمد بابر بی ازین ... این جلادت و تهور تیپ لشکر
پرداخت و تیغ کین از نیام انتقام آخته جمعی کثیر از فرق اوزبک را قتیل و جریح ساخت اوزبکان تیرهای در میدان
مردانگی نهاده دست باستعمال آلت قتال بردند و گرد نبرد باوج سپهر تیزگرد رسانیده بحدت پیکان آبدار و لوک
شمشیر آتشبار نام بسیاری از ملازمان موکب بابری را از لوح حیات سترده و آنحضرت بعد از امکان در معرکه ثبات
قدم ورزیده بعد از تفرق سپاه و چیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانیده و در آن بلده نیز اوقات
مصلحت دولت ندیده از آنجا بسمرقند رفت و در سمرقند اوروق را با خود ملحق ساخته راه حصار شادمان پیش گرفت
و محمد تیمور سلطان و جانی بیگ سلطان و عبید الله خان را که بعد از نوبت تسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات

و ضمایم و ملحقات میسر گشته هر یک بمقر خود خرامیدند و در رعایت رعیت کوشیده هیچکس از متوطنان آن ولایات بنحو من
نرسانیدند و در جمادی الاولی سنه مذکوره باز بهم پیوسته رایت عزیمت بصوب حصار شادمان برافراختند
محمد بابر میرزا چون از توجه اعدا خبر یافت باتفاق خان میرزا ارگ حصار را مضبوط گردانیده فرمود تا برگرد شهر خندق کنند
و محلات را کوچه بند نموده کسان جهت استمداد نزد والی نجم بیگ قرامانی فرستادند و بیرام بیگ
سلطان محمد شیرازی را با سیصد کس از دلیران مجاهد غازی بامداد ایشان ارسال داشت و سلاطین اوزبک
تا چغانیان آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غازیان شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت اشتغال
بآن مهم نیافته ... و عنان مراجعت منعطف گردانیدند چون از اخبار حکام خراسان اخبار استیلای
محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر دیار ماوراءالنهر بسمع نجم بیگ رسید دفع اوزبکان را پیش نهاد همت خود
ساخته دوازده هزار نفر از غازیان که همراه داشت بحدود خراسان در آمد و حسین بیگ لله از هرات و حکام
و داروغگان سایر ولایات بوی پیوسته نثار و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته بجانب
ماوراءالنهر روان شدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان از اطراف اقطار خراسان بملازمت امیر
نجم رفته شرایط دعاگویی و رضاجویی بجای آوردند و آن جناب همه آن جماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش
کرده مهمانی کرد ... شد کفایت اقتران داد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را آنگاه داشته صبا ...
رخصت معاودت فرمود آنگاه از راه جام بکنار آب مرغاب رفته از آنجا ببلخ شتافت و بیرام بیگ قرامانی
موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیر نجم قرب
هشت روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاده کشتیها را بگذر ترمذ جمع
آوردند و امیر غیاث الدین محمد را مقرر کرد که بحصار رفته میرزا محمد بابر را بلطف و عنایت نامتناهی امیدوار گرداند
آن حدود بوی ملحق گردد بعد از آن بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سنه مذکوره از آب عبور نمود و هنوز در نواحی
ترمذ بود که امیر غیاث الدین محمد از جانب حصار باز آمده خبر قرب وصول موکب بابری رسانید و امیر نجم با بعضی
از امرا و اندکی از ملازمان خاصه آنحضرت را چند فرسخ استقبال نموده در تنگ چکچک که آن را در بند آهنین نیز
گویند ... ملاقات دست داد و از هر دو طرف شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از آن جانب چون
سلاطین اوزبک از عبور نجم بیگ خبر یافته جوانب را بدرون قلعه کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد ماوراءالنهر را
یکی از سلاطین یا امرا متعهد شده خود را مضبوط گردانیدند

ذکر شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و شهید شدن او بنا بر تقدیر جناب جلال سبحانی

بانی مبانی سخن سازی و ناظم مناظم قصه پردازی بدایت این حکایت را
بدین موجب مرقوم می گرداند که چون امیر یار احمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست و کاردانی و صنعت دوستی
در سرانجام امور جهانبانی اتصاف داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات کشورستانی رایت بی مثلی

می‌افراشت چنانچه سابقاً مسطور شده شاه دین‌پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت نفس همایون را در قبضهٔ اقتدار آن نجابت
نهاده او را صاحب اختیار مطلق گردانیده بر جمیع امرا و وزرا و ایلچیان و مقربان تسلط و تفوق داده و امیر نجم سه چهار
سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندرجاه سلیمان خصال پرداخته امور ملکی و مالی و جزئی و کلی معظم معموره
ربع مسکون را بر نهج عدالت بسرانجام مقرون ساخت و بنابر آنکه در آن سنوات ملاذ حکام بنی آدم و مرجع اشراف
و اعیان عرصهٔ عالم درگاه و خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آنچه در دستگاه
او جمع گشت که پایهٔ قدر و منزلتش از جمیع امرای عظیم الشأن بلکه اکثر سلاطین نافذفرمان درگذشت عدد ملازمان
خاصهٔ او نزدیک به پنجهزار سوار یراقدار رسید و وفور خزاین و اموالش از سرحد حساب و استیفای محاسبان
درگذشت متجاوز گردید هر روز قریب صد سر گوسفند شیلان او بود برنج و قاز و حوایج آش ما بین قیاس باید نمود در
مذکور با آنکه تمامی اسباب تجمل از آب بگذرانیده بود هر روز سیزده دیگ نقرهٔ خام جهت پختن طعام در مطبخ
او بر بار می‌نهادند و آن اطعمهٔ گوناگون را در اطباق زرین و سیمین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه می‌دادند از
عزیزی صادق القول استماع افتاده که در آن طرف آب شخصی که در وقت کشیدن شیلان بر در خانهٔ آن امیر
پادشاه‌نشان حاضر بود بزبان تعجب از خوانچه‌داران پرسید که هر روز این‌قدر مصالح را در ولایت باغی چگونه
بهم می‌رسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوایج آش در سرکار پیداست
اما هر روز مرا ده من دارچینی و زعفران و زنجبیل و زیره و بعضی دیگر از ادویه ضرور می‌شود و جهت پیدا کردن
آن تفحص می‌بایم غرض از عرض این مقدمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر بی‌شبه و نظیر باین درجه ترقی نمود
بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه از پادشاه سویه منصور رخصت یابد متکفل فتح ماوراءالنهر گردید
مقاتلهٔ سپاه اوزبک را متعهد شده آن امر خطیر و خطب کبیر را سهل و آسان شمرد و پس از عبور از آب آمویه
و ملاقات با حضرت ظهیر السلطنه رایت عزیمت بجانب خزار برافراخت آق فولاد سلطان که حاکم آن موضع بود
چون دانست که با غازیان عظام قوت مقاتله و مجادله ندارد باتفاق ارباب و کلانتران از در مصالحه و مهادنه درآمده
و بعد از طلب عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار بازگشاده امیر نجم او را مقید ساخت و ملقو یوزبیکی را
با جماعتی از اوزبکان که در آن مکان بودند کشته متعرض رعایا نشده و از آنجا بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن
بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیک اطراف شهر را بر امرا تقسیم نمود
و هر کس مورچل خود فرود آمده جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و بزخم تفنگ رعد در برج و باره
قرشی رخنه افکنده در عرض دو سه روز قهراً و قسراً بر آن بلده استیلا یافته و شیخم میرزا با شصت تن اسیر
پنجهٔ تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت و هرچند امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی دیگر از اعیان
خون بعضی از بی‌گناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود و قریب پانزده هزار کس را

از سپاهی و رعایا بتیغ بی‌دریغ بگذرانیده عازم بخارا شد زیرا که جانی بیک خان و عبیدالله سلطان با معظم سپاه اوزبک
در آن بلده مقام داشتند و آتش مقابله و مقاتله و صورت معارضه و مجادله بر لوح خاطر و صحیفهٔ ضمیر می‌نگاشتند و چون
امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان ولد کوچکنجی خان با فوجی از سپاه
سمرقند بخیال دستبرد متوجه شده‌اند و خود در همان منزل توقف کرده بیرام بیک قرامانی را با جمعی کثیر از ترکان
مسالک پهلوانی بدفع ایشان مأمور گردانید و آن دو سلطان از توجه بیرام بیک و غازیان خبر یافته در قلعهٔ غجدوان
متحصن شدند و بیرام بیک کیفیت حال اعلام نموده نجم بیک با تمامی عساکر ظفرمآثر بغجدوان شتافت و محمد تیمور
سلطان و ابوسعید سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی از اوزبکان خونخوار بجنگ بیرون
می‌فرستادند و ازین جانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیاناً مغلوب می‌شدند و چون چندروز در حال
برین منوال بگذشت و آذوقه در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب
وقوف بود و میدانست که تسخیر آن قلعه بمحاصره تیسر نپذیرد بعرض امیر نجم رسانید که درین زمستان فایده بر محاصرهٔ
غجدوان مترتب نمی‌شود زیرا که این قلعه بذخیره بسیار و کثرت آلات رزم و پیکار مشحون است و دو سلطان با سپاهی
از شهجان در اینجا توطن دارند و اگر چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهت فقدان حبوبات
تفحص خواهند یافت مناسب دولت آنکه از اینجا کوچ کرده بجبل کوهه در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم
از ولایات سرکار بلخ اردوبازاریان و سوداگران غله و اجناس باردوی ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان
رسد و ذخیرهٔ اوزبکان روی در نقصان نهاده علیق چهارپایان در صحرا پیدا شود متوجه فتح بلاد و قلاع شویم امیر
نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر غجدوان کوچ کرده بطرف کنار آب روان شویم اوزبکان تصور خواهند نمود که این
حرکت بنابر خوف و هراس از ما وقوع می‌یابد و این معنی موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن
باتمام نرسیده بود که ظهیر السلطنه والخلافه محمد بابر میرزا بدانجا آمده همان سخنان را در میان آورد و در باب
ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی مبالغه کرد و امیر نجم سخن آن حضرت را بحسب ظاهر قبول نموده فرمود که فردا
کوچ کرده بدان طرف رویم و روز دیگر که سه‌شنبه سیم ماه رمضان سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه بود علی الصباح طلیعهٔ سپاه
سلاطین ماوراءالنهر از میان درختستان ظاهر غجدوان طالع گشت و مهم از خبر معتبر امیر و وزیر درگذشت صورت
حال آنکه چون در بلدهٔ بخارا اسماع جانی بیک سلطان و عبیدالله خان رسید که کار امیر نجم ثانی در ظاهر حصار
غجدوان از پیش نمی‌رود و هر روز لشکریان جهت بدست آوردن آذوقه و علیق چهارپایان متفرق و پریشان می‌
شوند عزم رزم جزم کرده با لشکری انبوه از پیاده و سوار همه جوشن‌پوش و خنجرگذار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان
گشتند بعد از وصول بغجدوان و آن دیار محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان با اوزبکانی که در آن حصار بودند بدیشان پیوسته
همعنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند امیر نجم ثانی پس از شنیدن این حال دل بر قتال نهاده میمنه و میسرهٔ لشکر را

بوجود امراء عظام استحکام داده و خود در قلب ایستاده مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر میرزا با جنود خاصه طرح باشد که در هر طرف
بکومک احتیاج شود توجه فرماید و بعد از تسویه صفوف قرب دویست سوار جلادت آثار از برانغار سپاه اوزبک
در میدان ظاهر شده بر جوانغار لشکر نجم بیک حمله کردند و بیرام بیک که در آن جانب بود متوجه دفع شر آن جماعت گشته بزخم
تیری از پای در افتاد و همین معنی موجب مزید جرأت و جسارت اوزبکان شده یکبار بر سپاه آذربایجان و عراق
تاختند امرا بنا بر عداوتی که با نجم بیک داشتند بی آنکه دست باستعمال آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهادند
لاجرم جنود نجم بیک شکست یافته ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر میرزا با سپاه خاصه روی توجه بکهسار آورد و امیر غیاث
الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود متعاقب مواکب آنحضرت در حرکت آمده حسین بیک لله و احمد
بیک صوفی اوغلی متوجه گذرگاه گشته و ماهچه رایات سلاطین اوزبک از افق فتح و ظفر طالع شده سپاه ماوراء
النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه با میر نجم رسیده آنجناب را اسیر پنجه تقدیر
ساختند و نزد پادشاه خود برده حسب الحکم اساس حیاتش برانداختند و زین العابدین بیک با بسیاری
از غازیان و جمعی از خراسانیان هم در آن روز شربت شهادت چشیدند و طایفه دیگر بکوهها و مغارها گریخته بودند مانند
خواجه محیی الدین یحیی ولد خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه میر جان بن خواجه قیام الدین محمد بن استاد
عبدل معمار نیز بدست سمرقندیان افتاده جام هلاکت در کشیدند و در هفدهم ماه رمضان این خبر بدار السلطنة
هرات رسیده امیر عماد الدین محمود اصفهانی که برحسب حکم جهان مطاع وزیر و صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان
بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت و پس از سه چهار روز حسین بیک لله و احمد بیک
صوفی اوغلی در ضمان صحت و سلامت تشریف آوردند و چون بموجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت آن
بلده فاخره باحمد بیک انتقال یافته بود در قلعه اختیار الدین نزول نمود و بدارایی سپاهی و رعیت پرداخته خلایق
را بتمهید بساط معدلت و النصفت وعده فرمود اما امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود
که متعاقب ظهیر الدین محمد بابر میرزا بصوب حصار شادمان شتافته بودند از آن حضرت عنایت و رعایت یافته
راه بلخ پیش گرفتند و در پانزدهم ماه رمضان بآن بلده رسیده خواجه محمود هم آنجا توقف کرد و امیر محمد بهرات
شتافته باتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب استحکام آن خطه جنت مقام سعی بلیغ
مبذول داشت و این اخبار در قشلاق اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسیده بار دیگر
یورش خراسان و دفع بیداد اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردید **ذکر نهضت پادشاه باستخلاص**
از قم بصوب استنجان و پیش بادماق و توجه رایات آفتاب اشراق از آن حدود بجانب دار الملک عراق
چون فرمانفرمای طوایف مردم لطیف زمستان سنه سبع عشر و تسعمائه در بلده فاخره قم بپایان رسانید و
خسرو خیل انجم از بروج شتوی عنان نگران بمنازل ربیعی معطوف گردانید فضای صحرا از ظهور سبزه و لاله [illegible]

دوار شاخ منور و دشت بدر عارض رنگین گل و ملاحظه طره مشکین سنبل ابواب فرح و سرور برگشود **نظم** سرو از علم بلند بر
بر فرق سمن فکنده سایه ⁂ بید از سر خنجر کمر دار ⁂ شد بر سر یاسمین کمربار ⁂ باز دیگر هوای صید و شکار
گشت دشت و مرغزار در خاطر دریا آثار پیدا شده پادشاه فلک اقتدار عازم استنجان گشت و چنانچه چند بار در بیان
اوراق بزبان قلم لطایف نگار گذشته در آن نواحی نیز لوازم شکار بتقدیم رسید و پنج و چهار هزار جانور بزخم تیغ و خنجر
مانند گل لاله فرق بخون گردید آنگاه اعلام ظفر پناه از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق پیش بادماق و سورلوق شد
و در ایام بهار و تابستان در مرغزارهای نضارت آثار گاهی بتجرع اقداح خوشگوار و احیانا بصید گوزن و نخچیر
و انواع صید و لبسیار بود اقدام فرمود و در فصل پاییز که منزل ناهید از فروغ طلعت خورشید صفت اشعات [illegible]
و از تأثیر هوای خریفی لباس حضرت اثمار اشجار سبز و زرد گشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت
پادشاه جهانیان عازم خطه اصفهان گشت و بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط انبساط
داد و کام منتقد حال ساکنان دار الملک عراق پرداخته مجددا ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ارباب آن
برگشاد گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب و شعاع جام شراب ناب مجلس بزم را ناظر و سیراب
گردانید و احیانا بر تخت سلطنت و استقلال برآمده سرگشتگان وادی جور و اعتساف را بچشمه سار عدل و انصاف
میرسانید **نظم** کشیدی پادشاه هفت اورنگ ⁂ گهی در بزم عشرت جام گلرنگ ⁂ نشستی بر سر تخت
عدالت ⁂ بی آوج ارباب ضلالت ⁂ بنای عدل را آباد کردی ⁂ دل غمدیدگان را شاد
کردی ⁂ و در تضاعیف آن حالات خاطر انور همایون متوجه رعایت سلطانمراد میرزا ابن الوندم بایزید گشته بالتماس
بعضی از ولایات فارس برجوع او شد و سلطانمراد برحسب فرمان فرمانفرمای بلاد و عباد بجانب مقصد در حرکت
آمده در اثنای راه زمان حیاتش بنهایت انجامید و قبل از آنکه بمقصود رسد متوجه ریاض عالم عقبی گردید بفضل [illegible]
[illegible] و بحکم باریه **گشت ذکر بیان حالات ولادت با سعادت شاهزاده عالمیان ابو الفتح طهماسب میرزا**
رسیدن اخبار ماوراء النهر و حالات خراسان بپایه سریر اعلی در آن زمستان که بلده محروسه اصفهان
از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود واهب بی منت ابواب مرادی دیگر بر روی
روزگار همایون آثار آن مهر سپهر سلطنت برگشاد و بخشنده بی منت گوهری از معدن امکان بیرون آورده در کنار
عطوفت شاه والا قرار احسان نهاد و نسیم عنایت ازلی در چمن امید پادشاهی گلی عطر پرور گشت که شمیم آن مشام
عالمیان را معطر گردانید و از فروغ انوار عاطفت لم یزلی در گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که ظلال اقبالش
جهانی را بمهاد امن و امان رسانید **مثنوی** گلی بشکفت در گلزار شاهی ⁂ وجودش مظهر نور الهی
نهالی رست از باغ امامت ⁂ ظلالش مرجع اهل کرامت ⁂ برآمد اختری از برج اقبال ⁂ فروغش
نوربخش چشم آمال ⁂ یعنی حضرت شاه دین پناه را در اواخر سنه ثمان عشر و تسعمائه بساعتی سعادت اثر پسری خورشید

منظر منور گشت و این معنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شده غلغلهٔ بشارت و غلغلهٔ تهنیت از ایوان کیوان درگذشت بساط جشن و سور
و مجلس عیش و سرور تمهید یافت و جامهای سراج ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت کشورستانی بر صفحات حال کمینان
تافت امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود ابیض و احمر نثار مهد همایون آن شاهزاده صاحب اقبال کردند و خدام
سده سدره منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد و اداب المواهب بجای
آوردند و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی بابوالفتح گشته چند قابله حور سرشت امر ارضاع آن حضرت
بتعیین پذیرفت و بواسطه تولد آن شاهزاده دولتمند چندروز طویهای دلپسند وقوع یافته مواد انبساط در فرق عباد سمت
ازدیاد گرفت و هم در آن ایام برای دفع اصابت عین الکمال دست سپهر منحل نیل طلال بر چهرهٔ اجلال نواب سپهر
جاه و جلال کشید و خبر شهادت امیر نجم و بهرام قرامانی و زین العابدین بیگ و گشتن سلاطین اوزبک از آب آمویه
بتواتر انجامید بنابران یورش خراسان کرت دیگر پیش نهاد همت عالی افتاده رایات ظفر پیکر از صفاهان بجانب
ساوه نهضت نموده غبار مواکب ظفر آثار از اوج فلک دوار درگذشت **ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید الله
خان بر بعضی از بلاد خراسان** چون امیر نجم ثانی از جام قضا جام سبحانی شربت شهادت چشید هوس تسخیر بلاد خراسان
در ضمیر حکام ماوراء النهر پیدا شده تخت جانی بیگ سلطان از آب آمویه گذشته متوجه دار السلطنه هراة گشت امرا و
اشراف آن بلده چون برین حادثه وقوف یافتند پیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیده احمد بیگ صوفی اوغلی قلعه
اختیار الدین را مضبوط ساخت و حسین بیگ لله ابن میرزا سلطان احمد که در میان شرق و شمال شهرت رایت اقتدار
برافراخت امیر عماد الدین محمود دروازه فیروزآباد را ضبط نمود و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بر پشت دروازه
ملک منزل فرمود حراست دروازه خوش با میر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان تعلق گرفت و محافظت دروازه
عراق بدیگری از اعیان خراسان سمت انتساب پذیرفت و جانی بیگ سلطان در اوایل ذوالقعده بظاهر هرات رسیده
تخت در الکای کهدستان فرود آمده دیگر روز زمره‌ای از لشکریان او اقدام بمحاربت از طرف باغ سفید خود را تا
بخندق رسانیدند و از اصابت پیکان دل نشان مردان مجروح شده مایوس باز گردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب
دروازه فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست برد ملازمان امیر عماد الدین محمود مغلوب شده زخمهای کاری خوردند
و در بعضی از آن معارک بابا عشقی تبرائی که مقرب لله بیگ بود بدست اوزبکان گرفتار گشته شربت شهادت چشید
مقارن آنحال عبید خان نیز بنواحی شهر رسیده در نواحی قریه ازادان و ساقسلمان منزل گزید و چند بار سپاهیان بکنار
تا کنار خندق دروازه ملک و دروازه عراق تاخته بافکندن تیر و سنگ پرداختند و بجد هر چه تمامتر بامر محاصره قیام
نموده علم جنگ و پیکار افراختند و چون در سال گذشته محصول هرات نیک نشده بود و در آن ایام نرخ حبوبات ترقی نموده
مع ذلک امرا عظام جهت آذوق غازیان بر محلات شهر علوفه حواله کردند و بدین جهت تشویش بسیار بصغار و کبار رسیده
در کمال اضطرار بسر می بردند القصه ایام محاصره نزدیک بشصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو انوار عنایت الهی بر وجنات

روزگار محصوران تافت و میان جانی بیگ سلطان و عبید الله خان مخالفتی روی نموده در صباح سیم محرم سنه تسع عشر و تسعمائه
که موافق اول روز نوروز بود هریک از آن دو سردار از ظاهر هرات بجانبی دیار خود توجه فرمودند و در آن روز فیروز مردم بازار
بنسیم عنایت ایزد تعالی گل امانی در چمن مراد شکفته از محنت حصار داری نجات یافتند و از محافظت برج و باره فارغ گشته
بسر بساتین و باغات و منازل و مزروعات خود شتافتند و جانی بیگ سلطان بی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته
بکرمینه رفت و هم در آن ایام محمد تیمور سلطان بدین جانب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن
دو پادشاه باتفاق یکدیگر عنان یکران بطرف طوس و مشهد مقدسه انعطاف دادند و از مرو قدم نواحی اسفراین تحت تصرف
در آوردند و دل بر سلطنت خراسان نهادند چون این خبر بدار السلطنه هراة رسید امرا عظام مصلحت توقف ندیده
در ماه ... از راه بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابو الوفا و بعضی دیگر از اعوان
آن بلده را ضبط نموده جهت ایصال بشارت مسرعان بمشهد فرستادند لاجرم محمد تیمور متوجه شهر شده اکابر و اعیان
طوعا و کرها لوازم استقبال بجای آوردند و کلید قلعه و شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و محمد تیمور سلطان
در باغ جهان آرای فرود آمده خطبه بنام خود خواندند و چون معلوم است که در ایام دولت [illegible] بسیار بهره یافته
مردم بوجه احسن معاش کرده اما طایفه از متعصبان مذهب اهل سنت و جماعت آغاز غمز و سعایت نموده جمعی از موالی
و مردم تبرایی را در دام بلا و در طریق و عنا انداختند و مولانا شمس الدین محمد بیهقی و مولانا حبیب الله واعظ و مؤذن مسجد جامع
را بزخم کارد و شمشیر شهید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر می یافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خراسانی
الاصل بود بنا بر التماس امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانیدند که تقویت جماعتی که بنا بر اغراض
فاسده خویش در مقام انهدام بنای زندگانی مردم شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت می شود و در باب منع
و زجر آن طبقه حکم حاصل کرده و از ارباب سپهر مولانا خلیل الله صحاف را که یکی دو شیعی بزخم کارد او شهید شده بود بسیاست رسانید
لاجرم آن فتنه تسکین یافت چون دو سه ماه محمد تیمور سلطان در دار السلطنه هرات و عبید الله خان در مشهد مقدسه و بعضی
دیگر از ولایات حکومت کردند ناگاه خبر قرب وصول سنجاقهای سپاه کشورگشای شایع شده ترس از اوزبکان در هر جا بود
عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر تافت **ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی
بمناصب مناسب و مشرف گشتن نواحی حدود خراسان از غبار مواکب کواکب مراتب** امیر سید شریف الدین علی
که جامع انواع فضل و ادب و حاوی علوم موروث و مکتسب بود و شرف نسب و علو حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی
می نمود بعد از واقعهٔ قاضی محمد کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون
چند گاه بلوازم آن امر پرداخت از امیر نجم الدین مسعود ثانی نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرد و از آن امر استعفا خواست و در وقتی
که برق ظفر پیکر از خراسان مراجعت فرموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت رخصت طواف عتبات عالیات ائمه
معصومین سلام الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورده و امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب صدارت شاهی مشغول و مباهی

شده بواسطه وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم جازم ماورا[ءالنهر]
گردید آنجناب را بنیابت خویش تعیین نموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بسرانجام مهام سرکار سلطنت قیام [نماید]
و درین ایام که خبر شهادت امیر نجم بتحقیق انجامید و ماهچهٔ الویهٔ آفتاب مطلعه از صفاهان متوجه ساوه گردید در دو خانه
ولایت مذکوره پادشاه صاحب تأیید بتجدید امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانید و وکالت نفس
نفیس همایون را در عهدهٔ آنجناب کرده پایهٔ قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و ابتدا سید شریف را که از
بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور صدارت نصب فرمود و چون
انعام زرنگار پادشاه صاحب اقتدار بسایهٔ وصول بر جده و ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که خانان عالیشان جهت مصلحت یورش خراسان آذوقهٔ سه ماهه بردارند و چون در آن سال در ساوه حبوبات
نهایت قلت بود و بلیهٔ قحط و غلا شیوع تمام داشت همین توجه خاطر عالی مآثر آنقدر غله که در خور سپاه انجم جاه بود
جهت تصرف ایشان در آمد و موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز در ساوه توقف نموده از آنجا بری
شتافت و از ری براه کبود گنبد متوجه فیروزکوه گشته ییلاق آن ولایت ده روز دیگر محل اقامت لوای فیروزی
اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه و شعشعهٔ قبه سراپرده و بارگاه غیرت مرغزار فیروزه کار سپهر دوار می نمود و پادشاه [illegible]
بعد از اجتماع عساکر نصرت نشان از آن منزل سلطان حیدر [illegible] بیک را با بعضی از امرا و فوجی از
سپاه کشورگشا جهت منقلای بسطام فرستاد و خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده و در اثنای راه بنواحی دامغان
جناب سلطانی سیف الاسلامی که جهت تحصیل وجه تقبل امیر عبد الکریم و آقا محمد [illegible] رفته بود مقضی المرام باز
آمده شرف بساطبوسی دریافت و بنا بر آنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط شکوه خدمتی بظهور رسانیده بود مجدد
پرتو عنایت پادشاه مظفر لوا بر صفحات احوالش تافت و چون الکای بسطام از فر نزول مواکب کواکب احتشام
غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض لشکر و شاه[و] یراق بهادران رستم اثر نفاذ یافت و سپاهی
که سپهداران قدر و قضا و چابکی [illegible] آفتاب بر زبر جوشن [illegible] ثوابت و سیاره پوشیده اند و از لوامع تیغ
برق کردار و اشعهٔ اسنهٔ شعله آثار فضای بسیط زمین را مانند نگارخانهٔ چین روشن و مزین گردانیدند امرای عظام
و حکام [illegible] و قورچیان بهرام صولت و غازیان وافر شوکت و سایر هژبران کینه کوش و نهنگان پرجوش و خروش جوشنی
زرنگار پوشیده و بر اسبان صبا رفتار سوار گردیده در آن صحرای دلگشا صف صف بایستادند و سیوف جان
گزا آخته و رماح اجل پیوند افراخته زبان سخن سرائی بدعوی جلادت و سربازی برگشادند یکی از ایشان از جام راحت
انجام دولتخواهی سرمست شده مضمون این مقال مترنم بود که بیت برانم که چون دشمن بدگهر :: کند عزم رزم
شه دادگر :: بگرز گران [illegible] و شمشیر تیز :: سر دوست او را کنم ریز ریز :: [illegible]
کنم :: قدح از سر و مغز خونش کنم :: و دیگری بر جادهٔ اخلاص پادشاهی استقامت ورزیده بنجوای این

کلام تکلم می نمود که نظم و در آید اگر دشمن تیز جنگ :: بدریای هیجا بسان نهنگ :: ز اقبال شاه [illegible]
نژاد :: خدیو جهانگیر پاک اعتقاد :: بقلاب مردی بر آتش کنم :: ز ضرب سنان غرق خونش کنم
و در آن صبح پادشاه صاحب تأیید مانند جمشید خورشید بر اشهب گردون گرد گیتی نورد بر آمد و بر سیال [illegible]
ابطال رجال آغاز عبور فرموده میمنه و میسره و قلب و مقدمه جنود ظفر عطیه را بنظر فرخنده اثر در آورد و بهر طایفه از عساکر
بهرام مآثر میرسید سرداران ایشان پیاده شده رخ بر خاک راه شاه عالم پناه می سودند و اسپی فیل شکوه پیشکش کرده
زبان نیاز بدعا و ثناء شاهی گشوده نظم که تا فلک نیکخواه تو باد :: جنود ملک در سپاه تو باد ::
ظفر در رکاب تو بادا مدام :: سعادت رفیق تو در صبح و شام :: لوای تو پیوسته فیروز باد :: همیشه [illegible]
تو بدر روز باد :: کران تا کران جهان زان تست :: سر چرخ در طوق فرمان تست :: همه تاجداران ترا
چاکرند :: بجز راه اخلاص تو نسپرند :: نخواهند غیر از تو شاهی دگر :: ندارند جز تو پناهی دگر
بهر جا که رزم آزمائی کنی :: چو خورشید کشورگشائی کنی :: نداریم جان و سر از تو دریغ :: چه از جسم
و جان عدو تیر و تیغ :: والله اخلاص آن سالکان طریق اختصاص در معمار ضمیر کیمیا تأثیر زیبندهٔ تاج و سریر تمام
پیدا نموده [illegible] قبول اقتران یافت و بهر روز متضاعف اسباب ترتیب و کامرانی بهجت و شادمانی افزوده بعد از
فراغ از آن بصوب دولتخانهٔ همایون شتافت ذکر رسیدن منقلای سپاه مظفر لوا بنواحی مشهد و گریختن سلطان
اوزبک از استماع قرب وصول پادشاه منصور مؤید پس از عرض سپاه انجم جاه و تحقیق یراق شجعان رزم خواه
شاه سعادت [illegible] از الکای بسطام بییلاق کالپوش خرامید و حاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی از دلاوران [illegible]
برسم منقلا متوجه مشهد مقدسه گردانید و خلیل سلطان الحق دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده
بسان برق و باد روی توجه بمشهد مقدسه نهاد و عبد الله خان که در آن ولایت اقامت داشت چون از این معنی خبر یافت
اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چارهٔ کار منحصر در فرار دانست و در وقتی که خلیل سلطان بیک فرسخی آن
مطهره رسید بعضی از ارباب و کلانتران را کوچانیده عنان عزیمت بصوب مرو شاهجان انعطاف داد و در آنجا نیز مجال
توقف نیافته از راه [illegible] بمعبر چهارجوی رفت و از آب عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و برین قیاس از استماع
قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب و هراس بخاطر تیمور سلطان که در هرات بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر
خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث و خواجه جلال الدین هاشم [illegible]
و مولانا قاسم خواند امیر و خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده همراه برد و بر طبق کریمهٔ نصرت بالرعب مسیرة شهر
منشور موکب پادشاه نصرت بهر در ییلاق کالپوش بود که [illegible] بشیر و [illegible] از افق سعادت و بهروزی طالع
از فرق اوزبک دیار در دیار خراسان نماند و دست مشیت قادر ملک بخش لباس امن و امان در قامت اهالی
آن عبادان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را برافشاند و تیمور سلطان چون بدار الملک سمرقند رسید

فاصله استیصال نهال زندگانی امیر محمد کرده و آن عالیجاه نقابت پناه بر مافی الضمیر او اطلاع یافته بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق من عمل
نموده و پدر او مولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند گریخته پیاده بجانب شادمان رفت و محمد باقر میرزا اشارت
دیگران زبده اولاد خیر البشر را منظور نظر التفات ساخته اسباب سفر ضبایت فرموده و آن حضرت در زمان زینلخان بدار
السلطنه هراة خرامیده بدستور پیشتر ابواب دولتخواهی نواب درگاه شاهی برگشود **ذکر فتنه که ابو القاسم بخشی
انگیخت و بدان واسطه خون جمعی بر خاک هلاک ریخت** ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در
سلک اعاظم امرا بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی بنابر وقتی که خراسان را تحت تصرف درآورد بادی در مقام مخالفت
والتفات سلوک نمود و ایضا تیمور سلطان در آن ایام که بخراسان درآمد او را منظور نظر تربیت گردانید و در بعضی از جهات
ملکی و مالی دخل داده و برتبه نیابت رسانید لاجرم ابو القاسم نوکری چند فراهم کشیده بکار نخوت و غرور بلاغ رمانش اوقات
و بعد از فرار تیمور سلطان در هرات توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و هم در آن ایام خواجه عطاء الله و خواجه
محمدی و میرزا قاسم ولد زبده الوزراء والاعاظم خواجه جلال الدین میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان
هرات در دولتخواهی نواب کامیاب ظاهر گشته میان ایشان و ابو القاسم صورت خلاف روی نموده و او از شهر بیرون
و حدود بادغیس شتافت و از مردم مغول خانجی و احشام آن ولایات قرب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده عنان العطف بجانب
دار الملک خراسان تافت و ارباب و کلانتران هرات از آن حادثه وقوف یافته دروازها و برج و باره را مضبوط
ساختند و خاطر بر مدافعت و ممانعت قرار داده علم محاربت و مقاتلت برافراختند و ابو القاسم در باغ سرافراز که
از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافت است نزول کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود متفق گردانید و خواجه شهاب الدین غوری
که سابقا وزارت امیر محمد ولی بیک کرده بود و در زمان تیمور سلطان بتحقیق جهات سالکان مذهب علیه اثنا عشری
می نمود از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر که شمه از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سمت
ذکر پذیرفت و در آن وقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی مجتمع ساخته و سرای خود را بحیطه ضبط درآورده صدای
هواداری ابو القاسم در انداخت لاجرم شورش تمام باحوال هر دو بان راه یافته اکثر وقت از محافظت برج و باره دورتر شدند
و ابو القاسم دلیر شده روزی از جانب دروازه خوش جنگ پیش آورده و نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان
او اقدام جرات از خندق گذشته و دروازه را آتش زدند اما بواسطه اشتعال نیران بشهر درنتوانستند آمد و سه خواجه
محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازه ملک تعلق بدیشان می داشت از این صورت خبر یافته خواجه محمدی نخست اندیشه فرار
نمود و باز آمده باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقند را بکوچ ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیرانداز بیرون
دروازه خوش رفتند و بضرب خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباع او را خایب و خاسر بازگردانیدند و صباح
روز دیگر امیر عبد القادر مستوهم گشته از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و با ابو القاسم پیوست و دو هشت روز دیگر در ظاهر
هرات گشته بتضییق مسلمانان کوشید اگاه خبر قرب وصول امرای منغلای پادشاه مظفر لوا استماع کرده و پیری سلطان

که بموجب

که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی ولایت و تشیخ تعلق بدو میداشت بر سایر قراولان از الکه ادکان سبقت
گرفته بود با سعید نفر از غازیان دلاور صباحی بنواحی دار السلطنه هرات رسیده و سردبان را مرتبه نموده بی تاب
توقف و اهمال متوجه مخالفان گردید و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه کمال الدین محمدی و میرزا قاسم و خواجه مولانا
امیر و جمعی دیگر از دروازه ملک بیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم بر آن جماعت
پیشی گرفته در وقتی که در چهارباغ سرافراز میان پیری سلطان و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیده
دست بتیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا امیر سمرقندی با زمره که در عقب بوده از پس
ابو القاسم بباغ سرافراز درآمده دست بتاراج برآوردند و سلک جمعیت آن کم سعادت از هم گسیخته امیر عبد القادر بطرف
ادب گریخت و ابو القاسم تا حدود غرجستان عنان گریز باز نکشید و غازیان عظام تیغ انتقام آخته وسنان
خون آشام راست ساخته شهاب الدین غوری و قاسم کرخی را با سعیده کس از مردمی که متابعت ابو القاسم کرده بودند
بقتل رسانیدند و سرهای آن بدرونان را از بدن جدا ساخته اجساد ایشان را طعمه کلاب عقوبت گردانیدند و روز
دیگر این فتح مبین جناب سلطانی خواجه مظفر تبتکچی بآن بلده فاخره رسیده جراحات جارحات ایام را بمراهم
مراهم مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید الطاف پادشاه مرتضوی اوصاف استمالت و امیدوار گردانیده اعلام
رعیت پروری برافراخت اما ابو القاسم چون از ظاهر هرات بگریخت در حدود غرجستان با حشام قبچاق پیوست
باستظهار آن جماعت تا کار لشکر مقدمه قیامت رسانخت کرده هم در آن حدود می بود تا وقتی که امیر اردو شاه فوج
گرد تیغ تیز بخون ریز او پالود والحمد لله الکرام المنان و علیه الاعتماد و التکلان **ذکر وصول پادشاه عالیمکان بالکاء
ادکان و متعلق شدن ایالت دار الملک خراسان بجناب مملکت پناهی زینل خان** لوای کشورگشای شاهی
و موکب گردون مراتب ظل اللهی بعد از توجه خلیل سلطان بسه چهار روز از کالپوش نهضت فرموده و کوچ
بکوچ بخبوشان شتافته در اثنای راه خبر انهزام سلاطین ماوراء النهر شیوع یافت و حضرت شاهی لوازم شکر
و سپاس الهی بتقدیم رسانیده از خبوشان بالنگ رادکان خرامید و در آن مرغزار نزهت آثار چند روز
اقامت فرموده بساط نشاط و سماط عیش و انبساط ممهد و مبسوط گردانید و در آن اثنا حاکم ولایت مرو ده بیک که
از توهم سپاه اوزبک آن بلده را باز گذاشته بود بپایه سریر اعلی رسید و بواسطه آن حرکت نامنجار باد
حمیت شعار حکم فرمود که او را کسوت نسوان پوشانیده و بر دراز گوش سوار ساخته گرد اردوی همایون گردانیدند
اما هم در آن روز بار دیگر عنایت جرم سوز شامل حال ده بیک گشت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافته
بدستور معهود در سلک امرا و ارکان دولت قرار گرفته بعضی را بلقب خانی و جمعی را باسم سلطانی ملقب و موسوم
ساخت و زینل بیک را خان لقب داده بسبب تفویض دار السلطنه هرات و توابع و مضافات پایه قدر و منزلتش
را برافراخت اگاه پادشاه دین پناه احرام طواف عتبه کعبه مرتبه امام عالیمقام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام

بسته انزوا دکان بدان مکان بهشت نشان شتافت و خانچه شیوه ستوده آنحضرت از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده
پرتو انوار مرحمتش بر وجنات حال مجاوران روضه عرش منزلت تافت و از آنجا بصوب ولایت بادغیس نهضت فرموده قبل از
وصول بدان حدود چنان معلوم شد که بسابقیان صحرا نشینان نسبت بغازیان کرار نصرت کردار مجدداً مراجعت نموده بودند
تعرض بسیار کرده اند و طایفه را شبه ساخته یراق زمره را بغارت برده اند و ایضاً در وقت عبور اوزبکان از آب
مرغاب غاشیه اطاعت ایشان بر دوش گرفته اند و بی شائبه اکراه متابعت و موافقت ایشان اختیار نموده اند بنابرین
حکم جهانشمول قهرمان پادشاه نصرت بهر بقتل عام فرمان داد و بورچلو بخشی با جمعی کثیر از مردم بهرام صولت با آن
نموده ساحت آن ولایت را از خون آن قوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج بر دادند
صدای سم جلو سوار بچرخ برین در خم طاق گردون انداختند و موکب همایون پادشاه ربع مسکون در النگ بابا خاکی که
مرغزاریست در غایت نضارت و طراوت روزی چند بسبیل اقامت نمود از پای فتادگان زاویه بی ادبی و از دست رفتگان
بادیه نامرادی که در دارالسلطنه هرات و توابع و مضافات دیده امید بر شاه راه انتظار داشتند چون از
وصول خبر همایون فال بمنزل بابا خاکی و توقف یافتند قدم از سر ساخته و آن سرمایه رفع درجات شتافته
باردوی کیهان پوی شتافتند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته زبان حال بمقال دعای افزونی دولت
و اقبال بلازوال آن آستان جاه و جلال گشادند و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده مقرون حصول آمال
و مهام شادان شدند و در خلال آن احوال امیر نظام الدین عبدالباقی حسب سرانجام معظم مهام سرکار سلطنت و کامرانی
باتفاق جناب ایالت پناهی زنبیل خانی بآن بلده فاخره شتافت و قضایای فرق برایا را بر نهج عدالت فیصل داده
بیمن اهتمام خداپسندش امور ملک و ملت در سلک نظام انتظام یافت **ذکر مآل حال خواجه کمال الدین محمود که در**
بلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن ولا روی نمود خامه مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه
بر صحیفه بیان رقم زده بود که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعه مجدداً از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود
و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته چندگاه رایت مقاومت با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که
محصول بلخ بدرو رسیده و در شهر ذخیره نمانده بود بابای سلطان بفرمان برادر خود جانی بیک سلطان عازم تسخیر آن
بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذ عبره نمود و بلخیان باطاعت اوزبکان مایل گشته خواجه محمود با متابعان از
انجا بیرون آمده و بکشم بدخشان که معسکر سرادقات پادشاه خجسته صفات محمد زمان میرزا بود رفته دو سه ماه در
خدمت آن حضرت بسر برد و در ماه جمادی الاخری سنه تسع عشر و تسعمایه استماع نمود که بابای سلطان باتفاق
سلاطین ماوراءالنهر قلعه بلخ را باز گذاشت بنابران خواجه محمود بار دیگر ببلخ شتافت اما اشراف و اعیان آن
بلده بتصور آنکه شاید خواجه محمود ایشانرا بجرم اطاعت بابای سلطان مواخذه نماید آنجناب را در شهر نگذاشتند
و خواجه محمود در اواخر ماه مذکور متوجه خراسان شده پس از وصول بمنزل بلچراغ ادهم نامی که سردار بعضی از احشام آن ولایت

بخزوان بوده در شیوه قطع طریق سلوک نموده خود را از جمله هواخواهان سلاطین اوزبک می شمرد با آن جناب دوچار خورده آن
خواجه پسندیده اخلاق ستوده اوصاف را دستگیر کرده در اوایل رجب سنه مذکوره شربت شهادت چشانید
و چون این خبر بعرض پادشاه والا گهر رسید خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام طخارستان گشته در ییلاق بابا خاکی
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب بلخ توجه نمایند و توابع و مضافات آن بلده را
از تعرض مخالفان صیانت فرمایند و امیر سلطان حسب الحکم زنبیل خان بخراسان باز آمده دو ولایت قاین بسیورغال
او عنایت شد و امرا با فوجی از سپاه مظفر لوا روی بمقصد آورده پس از وصول بشبرغان ارباب و کلانتران آن بلده مراسم
استقبال باستعجال نموده و مراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب شهر بروی امیدواران گشودند و از شبرغان
نیز سادات و قضات و اشراف و اعیان مقالید شهر و قلعه را نزد نواب دیو سلطان آوردند و شرایط نیاز و پیشکش بتقدیم
رسانیده اظهار اخلاص و خدمتکاری کردند اما مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود بنوا اقبال پیشوای خود ساخته
طریق عدوان و طغیان مسلوک داشتند و اظهار شعار خلاف نموده رایت وفاق اوزبکان برافراشتند بنابران
دیو سلطان و امیر سلطان از شبرغان ایلغار باندخود شتافته غازیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نموده
و نوا اقبال و اتباع او در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب جنگ و جدال گشودند و در آن مجادله
و محاربه بر نهج شش روز امتداد یافته بیمن دولت ابد پیوند قهراً و قسراً آن بلده مفتوح گشت و دیو سلطان
بقتل عام فرمان داده کار ساکنان اندخود از حیز تدبیر در گذشت صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ و تیر بقتل رسید
مگر نوا اقبال که امرا او را بند کرده بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت
مظفر و منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک اختلالی که در آن مملکت روی نموده بود مشغولی کرده پرتو انوار
معدلتش بر وجنات اهالی طخارستان تافت اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان بجانب خراسان معطوف گردانید
و بعد از مراجعت لوای کشورکشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید **ذکر توجه شاه رخ بیک افشار**
بصوب ولایت گرمسیر و قندهار در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از مهم
خان شیبانی خاطر عالی مآثر فارغ ساخته در بلده فاخره هرات لوای اشفاق و کامرانی برافراشت ولد امیر ذوالنون
ارغون شجاع بیک مانند سایر حکام بلاد و امصار از ولایت گرمسیر و قندهار بدرگاه سپهر آثار شتافت و
اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سده سدره منزلت امامت و کرامت بسر برد و نواب پادشاه
سکندر حشمت در وقت مراجعت از خراسان علامات نفاق و عصیان در ناصیه حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم
همایون شجاع بیک را بحسین بیک لله سپردند و در قلعه اختیارالدین محبوس گردانیده و حسین بیک حسب الفرموده عمل
نموده شجاع بیک بعد از چندگاه که در آن محبس اوقات گذرانید یکی از موکلان را بمواعید دلفریب خود راضی گردانیده
عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی هرات مختفی بودند پیغام فرستاد که در شب معین اسپان

مأمون نمود و آلات حرب برآن در قلعه که بجانب بازار است آورده نگاه داشتند و شجاع بیک در لیله موعود کلان را با طعام
که مخدرات در آن لعبت کرده بود ضیافت نموده چون آن جماعت در خواب شدند بکمند حیله و هنر از بالای فصیل خود را بخاک
زیر رسانیده و پای جلادت از خندق گذشته بنوکران خویش که مسلح و مکمل منتظر ایستاده بودند ملحق گشت و در
صبا رفتار سوار شده بصوب قندهار فرار نمود و در روز دیگر این معنی بعرض حسین بیک لله رسید از غایت غضب حکم
فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس در هر جا بیابند معروض تیغ سیاست گردانند لاجرم در آن روز در بلده فاخره
هرات فتنه عظیم حادث شده جمعی کثیر قتیل گشته و بسیاری از جهات بیگناهان غارت و تاراج یافت و درین اوقات که
فروغ رایات علم ظفر پیکر بر ساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیک شده فرمان همایون
نفاذ گشت که شاهرخ بیک افشار با فوجی از سپاه جرار بدان جانب شتابد و بعد از فتح آن ولایت اگر مهم
اندخود فیصل نیافته باشد به بو سلطان ملحق گردد و شاهرخ بیک بقندهار رفته شجاع بیک در شهر تحصن نمود و بعد از
قرب وصول شاهرخ بیک رسولان چرب زبان با اموال فراوان ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد کرد
و از جرایم سابقه عذر خواسته لوازم استقبال بجای آورد و خطبه و سکه را باسم و لقب پادشاه ربع مسکون مزین گردانید
و شعار مذهب علیه امامیه ظاهر ساخته ادای باج و خراج را ملتزم گردید و شاهرخ بیک عذر او را پذیرفته و طبل مراجعت
فرو کوفته عازم اندخود گشت و در اثنای راه خبر واقعه آن ولایت را شنوده عنان یکران بطرف اردوی نصرت نشان
انعطاف داد و در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت اطاعت
و انقیاد شجاع بیک را بعرض نواب کامیاب رسانید **در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان**
بجانب مملکت عراق چون امور و مهمات ممالک خراسان بر طبق دلخواه ملازمان آستان ملایک آشیان صورت
پرداخته شد و در هیچ طرف از حدود آن مملکت امری که موجب انقسام ضمیر انور تواند بود نماند رای عالم آرای پادشاه
کشورگشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان که نسایم خزان بجانب باغ و بستان در اهتزاز آمده اوراق
لیل و نهار صفت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شرف ناگاه از الکای بابا خاکی نهضت نموده مرغزار کهدستان از یمن قدوم
همایون رشک فزای گلستان ساخت و در شربات هرات محیت عن الآفات اندک توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطه
اصفهان برافراخت و دار السلطنه هرات که از استظلال سایه چتر فرقدفرسای شاه کشورگشای
در مهاد امنیت بوده و از استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای گیتی آرای بر بستر آسایش و فراغت می غنود بیک
بار در تاب آفتاب فرقت افتاده و بسموم غموم مهاجرت گرفتار شده خاطر بر تجرع ساغر فراق زهرمذاق قرار داد و
و اردوی کیهان پوی کوچ بر کوچ بولایت نیشابور شتافته در آن حدود بمسامع جاه و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز
و جوقی از اوباش پرستیز سلطان محمد بایقرا ولد میرزا ابوالمحسن را بپادشاهی برداشته در آن بلاد نایره ظلم و
را اشتعال و التهاب داده اند و بعضی از قلاع را ضبط ساخته ابواب مخالفت و بیداد بر روی اصحاب رشد و سداد

گشاده اند

گشاده اند بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیک استاجلو که بچاپان سلطان
ملقب شده است با فوجی از سپاه ظفر شعار جهت دفع شر آن جماعت متوجه گشته و بسرپنجه شجاعت و مردانگی
جمعیت آن طایفه باغیه را از هم گسیخته خون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک ریختند و سلطان محمد بایقرا که بجهت بیچارگان آن
حالی از تاب آفتاب حوادث نجات یافته و امیر عبد الباقی و چاپان سلطان بعد از فراغ از مهم مخالفان
بیکران بصوب آستان ملایک آشیان شتافتند و در اصفهان مظفر و منصور بپایه سریر اعلی رسیده فتوحاتی را
که بکفایت مقرون ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن زمستان در ضمان امان ملک ستان در
اصفهان قشلاق فرموده جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط
گسترده در غایت دولت و کامرانی بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت در موسم سرمای دی از شعله ساغر بزم طرب
برافروخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار مجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون در کمال بهجت و سرور
نهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع با اعتدال هوا فرمان داد که سبزه و گل و لاله و
سنبل در فضای دشت و صحرا بردمید جمشید خورشید از زمستان خانه حوت علم حشمت و تجمل برافراخته متوجه منزل
حمل گشت و از اهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزار و بساتین در نضارت از بهشت برین در گذشت **نظم** چو
بشکفت باد در گل باغ ⁂ برافروخت لاله بستان چراغ ⁂ برافراخت جمشید گردون مکان ⁂ ببرج حمل
رایت زرنشان ⁂ گهرباره شد ابر اردی بهشت ⁂ فضای چمن گشت همچون بهشت ⁂ پادشاه نیکوسرشت
مایل گشت صحرا و دشت شده اعلام فیروزی اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نمود و بعد از قطع منازل و طی
و مراحل فضای جانفزای آن ولایت را مضرب سرادقات عزت گردانیده جمشید بساط عیش و عشرت اشارت گرم نمود
آن بهار در ییلاقات آن دیار که از غایت نزهت رشک طرب سرای ارم و بهترین عالم است در کمال انشاط و دستکامی
اوقات گذرانیده و در صباح و رواح و طلاع در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی در کشیده در
آن اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربیجان شایع گشت و خاطر انور همایون جازم میدان رزم شده مجلس
بزم در نوشت **گفتار در بیان شمه از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر اشتغال او در بادیه مخالفت**
فرمان فرمای هفت اقلیم از ریاض روایات گذشته و گلزار حکایات مذکور گذشته شمیم این خبر بمشام جان مستمعان
بنسیم مهر رسیده که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت برسا و توابع و لواحق را
بپسرش موسی چلبی مفوض گردانید و چون موسی چلبی چندگاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخت بواسطه حلول اجل مقدر عالم
آخرت را منزل ساخت و سلطان مراد قدم بر مسند سلطنت نهاده مدتی مدید اوقات شریف بمراد و کامرانی
گذرانیده بعد از آنکه او نیز بمسلک باقی منتقل گردید ولد ارشدش سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و سالک مسالک
غزو و جهاد شده مرتبه او از مراتب آبا و اجداد در گذشت **نظم** بجای پدر شاد و خرم نشست ⁂ بنیکی زمام آوران

بر روت ∴ جهان را بخوبی جهاندار شد ∴ بتخت حکومت سزاوار شد ∴ و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل
و انصاف موصوف و بنور علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف داشتی و همیشه نقش
محاربه و جنگ سلسلت ملوک نصاری و کفار فرنگ بر لوح ضمیر نگاشتی تا آنکه قسطنطنیه را که باستنبول مشهور است مفتوح
ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده مدتی مدید علم استقلال برافراخت و چون سلطان محمد نیز مانند پدر و جد بعالم
مخلد انتقال کرد پسرش ایلدرم بایزید روی همت بمهمات سلطنت آورد و او نیز خسروی عادل مجاهد بود و نسبت بحکام
پادشاه دین پناه در مقام اخلاص و محبت سلوک می نمود و فاتش در سنه سبع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و ولدش سلطان
سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاده او بخلاف روش آبا و اجداد از جاده مستقیمه سلامت نفس تجاوز نموده و با آستان گردون
بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله باز گشود و در شهور سنه عشرین و تسعمائه از اطراف ولایات روم
لشکری فراهم آورد که هر یک در صحرای هیجا بنوک سنان ثعبان مانند کوه الوند را از پیش بر داشتندی و در معرکه
نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حوزه تخمین مستوفیان آگاه
افزون و عدد آن خیل گمراه از احاطه دایره خیال محاسبان مهارت پناه بیرون **بیت** سپاهی چو دریا بجوش و خروش
سراسر نهنگان پولاد پوش ∴ همه کینه کوش و همه رزمجوی ∴ تمامی سبع سیرت و دیو خوی ∴ آنگاه متوجه
آذربایجان گشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه فرستاده و کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصد او در همدان باستان
آسمان نشان رسیده بوسیله نواب سده سنیه و حجاب عتبه علیه سعادت زمین بوس دریافت و خبر نهضت سلطان
سلیم را بنیت قتال و جدال عرضه داشت نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما نیز با قوه تأیید الهی و جنود توفیق نامتناهی
رایت توجه افراخته ایم و مقابله و مقاتله خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته ایم در هر منزل
که ملاقات واقع شود آنچه مقدر باشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة
برو پیش خود باز گرد و بگوی ∴ که ای گشته با سروران رزمجوی ∴ من اینک رسیدم بمیدان جنگ ∴
بنیروی شمشیر و بخشم پلنگ ∴ کشم بر سر ره میان تیغ سینه ∴ بدیشان نمایم طریق ستیز ∴ ز خون
دلیران مردم شکار ∴ همه دشت و هامون کنم لاله زار ∴ بنوک سنان سعادت هجوم ∴ جهان را کنم پاک
از خیل روم ∴ آنگاه ایلچی را بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردانیده رخصت انصراف داده او بپایه
سریر سلطان سلیم شتافته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد **ذکر توجه رایات نصرت هجوم باستقبال
خصوم و قتال شاه مرتضوی خصال با حاکم روم** بر ضمیر فیض پذیر حریفان بزم جاه و جلال و خاطر مهر مآثر سرخوشان
بادیه دولت و اقبال این معنی ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی کیفیتی دارد که چون
بمذاق سلیم و مزاج مستقیم سعادتمندی رسد چنان نشاید انگیزد که ابواب فرح و سرور بر روی روزگار خمار زدگان
بزم سپهر جفا کار بگشاید و اگر مشام غفلت سرانجام اهل غرور و پندار از رایحه آن جام بهجت انجام اندکی بهره یابد چنان

ساده و طرح بدستی انداز که عیش عالمی را منغص گرداند و نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی جهانی بزداید **بیت** بولی
ز نسیم باده بس مستانه ∴ نظیر این عبارات مسکین رقم که شمایم رشحات قلم مشام جان فضلا استشمام نماید
صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام شراب ایالت و کامرانی بوفور خیل و سپاه مغرور گشته عزم تسخیر
آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرضه تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهانمطاع ساخته بجای ادبار مراجعت نمود
کیفیت واقعه آنکه چون پادشاه نیکو خصال ایلچی سلطان سلیم را در حدود همدان اجازت داده عازم میدان
قتال گشته پای ظفر فرسای بر پشت اشهب جهان پیمای گردانیده عنان ظفر نشان بدست قاید من یتوکل علی الله فهو حسبه
سپرده کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانید **نظم** برآمد جهانجو به پشت سمند ∴ چو خورشید
بر اوج چرخ بلند ∴ لوایش برافراخت سر تا سپهر ∴ همه تیغش گشت منجوق مهر ∴ جنیبت کشانش همه
سروران ∴ نشانگر کنان در رکابش سران ∴ سر سرکشان خاک راهش شده ∴ ظفر مشعلهای سپاهش
شده ∴ و چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطر بیز گشت بوضوح پیوست که سلطان سلیم کوچ بر کوچ متوجه
است لاجرم پادشاه ظفر پناه بی آنکه باجتماع سپاه پردازد با دوازده هزار سوار تیغ گذار که در آن زمان
ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان یکران بطرف دشمنان منعطف ساخت و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه
در منزل چالدران که در هشت فرسخی تبریز واقع است تقارب فریقین اتفاق افتاده پادشاه والا نژاد میمنه لشکر
شجاعت نهاد را بفرود خان محمد و بعضی دیگر از امرای منصور مؤید گردانید و در میسره درمیش خان با جمعی کثیر
از شجاعان کینه کوش منزل گزید و ماهچه علم انجم حشم از افق قلب طالع گشته مقرر شد که امیر نظام الدین عبد الباقی و
محمد کمونه و امیر شریف الدین باتفاق قورچیان شیران بیشه یکدلی در سایه آن رایت ظفر آیت توقف نمایند و آنحضرت
بنفس اشرف اعلی با زمره از نهنگان لجه وغا و پلنگان قله هیجا در یک جانب قول صف کشید تا در هر طرف که
احتیاج شود ابواب اعانت بر گشاید **نظم** برآراست شاه ظفر اقتباس ∴ صفی از سپاه قیامت
هراس ∴ نه صف بلکه سدی سکندر بنا ∴ نموده بهنجش طریق فنا ∴ و چون لیالی اشغال
لشکر و اثقال رجال صفت متانت پذیرفت سنان خازنان فتنه سان از جای برخاست و لوای فیروزی شاهی باوج
نصرت و اقبال سر کشیده فروغ انجم آسا اش فضای معرکه قتال را بیاراست **بیت** علمها برآمد باوج سپهر
شده سر علم پیکر ماه و مهر ∴ سنان گشت چون شمع افروخته ∴ شعاعش دل دشمنان سوخته ∴
و از آن جانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملوک روم است بر فراز پشته فرود آمده بر گرد معسکر خود از ارابه چرخ
دیواری بلند گردانیده و ارابها را بزنجیر بر یکدیگر بسته و در آن حصار استوار منزل گزید دوازده هزار تفنگ انداز را که
پیوسته در خدمتش می بودند مقرر کرد که در پیش صف ایستاده بکار خود پردازند و زیاده بر دویست هزار سوار کینه گزار
بمیدان هیجا فرستاد که رایت قتال و جدال برافرازند آنگاه از هر دو طرف پلنگان قله جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت

و فرزانگی آغاز ستیز کرده در میدان تاختند و در یکدیگر آویخته دست باستعمال آلات قتال بردند مثنوی ز هر سوی مانند غرنده
شیر ⁂ بمیدان رسیدند مردان دلیر ⁂ بکف هر یک را تیغ خارا گذار ⁂ فکنده ببر جوشن زرنگار
برادانگی برکی رستمی ⁂ همه برزده لشکری در دمی ⁂ نشسته بر اسپان پولاد سم ⁂ بجولان ز آواز
رویینه خم ⁂ غریو کوس رعد آواز بلند شده و لوله جان گداز در جان جهانیان انداخت و صدای نفیر صور تاثیر
بمیمنه و میسره عالم رسیده حقیقت آیت اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت مثنوی برآمد بگردون خروش
نفیر ⁂ بلرزید بر خویشتن چرخ پیر ⁂ جهان آمد از آواز صور نکوخروش ⁂ که شد بیدلان را ز سر عقل
و هوش ⁂ شعله سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخگر پیکان شعله افروز همچون
صاعقه ساطع السحاب زندگانی سالکان طریق پهلوانی بباد فنا برداد و رماح ثعبان کردار غازیان مواکب سپهر مراتب
مانند شهاب ثاقب بسوی عفاریت روم زبانه کشیده و تفنگ سریع آهنگ رومیان از درع و خفتان جان
بیان باد و شکیبایی از لباس حریر بیرون برده سر سروران در دشت و پای اسپان گوی مثال در خم چوگان غلطان
گشت و خون نام آوران از ابر تیغ باران کردار از جوف میغ فرو باریده از هفت طبقه زمین در گذشت نظم
فرو ریخت خون از دم تیغها ⁂ چو اقطار امطار از میغها ⁂ سنان یلان شعله افروز شد ⁂ چو برق
بهاری جهان سوز شد ⁂ و در آن روز هولناک جمعی کثیر از زره میان بی باک بضرب تیغ و سنان دلیران
سپاه پادشاه ظفرناک برخاک هلاک افتادند اما چون لشکر سلطان سلیم همچون حرکات دوایر افلاک بی نهایت
بودند و در لوازم میدان داری و خنجرگذاری بقدر مقدور سعی می نمودند و توپچیان ایشان در آتش دادن تفنگ
و افروختن نایره جنگ مرتبه طریقه جد و اجتهاد بجای می آوردند که هر لحظه پنج شش هزار تفنگ یک دفعه صدای
مرگ در عالم می انداخت و از شرر شرر کانون درون پردلان را سوخته بوفور دود و فضای سپهر کبود را شب
آسامی ساخت فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفرپناه نیز مانند حسین بیک لله و خلفا بیک و ساروپیره قورچی
باشی و امیر عبد الباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا برخم خدنگ و تفنگ
دشمنان تابش جنگ شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان ندای غم زدای و من یقاتل
فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما شنیدند و در آن اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب
در خاطر غیرت مآثر زبانه کردن گرفت و شعله قهر قیامت لهب در باس مهابت مباس صفت التهاب پذیرفت
شمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت اخیار بر صف دشمنان خاک سیر
حمله کرد و بقوت دست و بازوی ولایت قدرت و سرپنجه کرامت و هدایت گرد از وجود مخنث و نمود خلقی از سالکان
مسالک شجاعت برآورد بی شبهه تکلف و سخن وری و غایه التصلف و مدح گستری در آن معرکه گاه سپهر
سروری کارزاری نمود که اژدهای فلک اخضر از سهم خدنگ مارپیکرش زبان زنهار گشاده و شیر چرخ

از تاب سنان آتش فشانش از بیشه التهاب و اضطراب افتاده نظم شه شیر دل در صف کارزار ⁂
چنان رستخیزی نمود آشکار ⁂ که در چشم اعدا جهان شد سیاه ⁂ نهان گشت در گرد خورشید و ماه ⁂
ز بس کشته کانداخت بر یکدگر ⁂ نهان شد زمین نیز و از نظر ⁂ و در آن اثنا از سپاه جلادت پناه روم
ملقوچ اوغلی که نهنگی بود در بحر پردلی و برابر آن حضرت درآمد اما پیش از آنکه دست به تیغ و سنان برد پادشاه
حیدر اثر شمشیری بر فرق سرش فرود آورد که تا سینه او منشق گشت از ثقات استماع افتاده که یکی از نوکران
ملقوچ اوغلی جسد او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم آن ضربت را ملاحظه نموده بر زبان راند که غیر از کسی که
منقبت لافتی مظهر العجایب هیچ آفریده را قدرت نیست که این نوع تیغ تواند زد القصه چون سپاه سلیم آن
شهامت و تیغ گذاری و آن صرامت و میدان داری مشاهده نمودند عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضه اقتدار
ایشان بیرون رفت روی بصوب حصاری که از عرابه و چپر ترتیب کرده بودند گردانیده دلاوران موکب نصرت نشان
یکبار بر ایشان تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک انداختند اما بقیه السیف که باضعاف مضاعف لشکر
منصور بود اطراف آن محوطه را مضبوط و محفوظ گردانیدند و تفنگ اندازان را بجا ایشان باز داشته بار دیگر
مستعد جنگ و پیکار گردیدند و چون بر ضمیر انور همایون پادشاه ربع مسکون فروغ این معنی که از صبح دلایح بود که در
انتقام اصرار بر پیکار موجب هلاک خدام موکب نصرت شعار می شود خاطر عالی مآثر بر آن قرار داد که بموجب کلمه
الحرب خدعه چند کوچ بازپس نشینند که رومیان مانند محمد شیبانی خان دلیر گشته جهت تکاپوی از میان عرابه
و چپر بیرون آیند آنگاه عطف عنانی کرده بار دیگر بر سر ایشان تازد و بنیاد حیات آن قوم پر ستیز را بر اندازد بنا
بر آن با خیل و حشم و طبل و علم به تبریز رفته از آنجا بدرگزین شتافت و ایلچیان باطراف و جوانب ممالک محروسه
ارسال داشته باجتماع سپاه ظفرپناه فرمان داد و سلطان سلیم بعد از مراجعت آن حضرت از چالدران بدار
الملک آذربایجان خرامیده و شنید که پادشاه صاحب تأیید عساکر فیروزی مآثر را جمع کرده متوجه آن جانب است
بنابر آن خوفی عظیم بر ضمیر شوکت شعارش مستولی گشت و سلامت نفس منحصر در مراجعت دانسته از سر ضبط آذربایجان
در گذشت و زیاده از هشت روز در آن بلده توقف ننموده در اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم
توجه فرمود رباعیه هرچند بود گوزن پر زور و دلیر ⁂ هرگز نشود مقیم در بیشه شیر ⁂ گنجشک وطن
کند بهر جای ولیک ⁂ در مسکن شاهباز کی ماند دیر ⁂ این خبر بهجت اثر در درگزین مسامع پادشاه
والا گهر رسیده و هاتف غیب در مخاطبه آن مرکز دایره عز و جلال مضمون این مقال بعرض رسانید رباعی کای سرور
عالی گهر قدس جناب ⁂ دارای فریدون فر اقبال مآب ⁂ با عزم تو کید خصم چون نقش بر آب ⁂ با ملک تو
قصد او چو دریا و حباب ⁂ لاجرم موکب ظفرقرین از درگزین متوجه تبریز گردیده در طی مسافت مساء عشر و بوده در
شعبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل گزید سادات و قضات و اعیان و اکابر بلوازم استقبال استعجال نمودند

و از غبار موکب همایون دیده امید را جلا داده مراسم نثار و ایثار بجای آوردند و پادشاه سویه مانند روح که بجسد درآید و مثال نور
که حدقه حدیقه را بپوشانند بپایه دار الملک آذربایجان درآمده آن زمستان همانجا قشلاق فرمود و بتدارک اختلالی که
در هنگام قدام بارگاه سدره منزلت دست داده بود مشغولی کرده ابواب انصاف و معدلت برگشود **نظم** جهان از نو
زندگی یافت ⁂ عدالت مژده پایندگی یافت ⁂ فلک بنیاد ظلم از بیخ برکند ⁂ عوض طرح بنا افسر افکند ⁂

ذکر وصول کوکب طالع زمره از خدام درگاه فلک اقتدار بدرجه اعتبار و اقتدار و بیان بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

در آن زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن مقدم پادشاه جهانیان بر فضای
جانفزای روضه رضوان نشاط فزای شده خاطر خورشید مآثر ذره پرور و ضمیر مهر تنویر ضیاگستر متوجه آن گشت که زمام
رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی را در قبضه درایت و کف
کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و بجمیل
دوربینیش قاعده ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد از شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان
اقطار آفاق معطر گردد و از نسیم محاسن آدابش نضارت گلزار تمنای خاطران اطراف امصار بوقوع پیوندد و لطف شاملش
مظلومان بادیه نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند و مرحمت کاملش
مغمومان زاویه بیدادی را از خار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزاهت آثار معدلت فائز گرداند ابر
نیسانی را از ایثار دست درر نثارش عرق خجالت بر جبین آید و کان بدخشانی را از بخشش کف گوهر بخشش خون
دل از دامن بگشاید **قطعه** خجسته رای او بر خلق راه فتنه بربندد ⁂ مبارک روی وی در ملک رای خیر بنماید
سعادت چشم بگشاید که تا رویش کجا بیند ⁂ زمانه گوش وا دارد که تا رایش چه فرماید ⁂ و بعد از استشاره و
استخاره خلعت این منصب جلیله المراتب بر قامت قابلیت اشرف افراد انسانی میرزا شاه حسین اصفهانی
که سابقا در سلک نواب نامدار جناب حضرت دورمیش خانی منتظم بود جست آمد و حکم همایون از مکمن عنایت فرود
نفاذ یافت که آن جناب من حیث الاستقلال والانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا
و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش بپیمایند و غاشیه متابعت بر دوش گرفته بی وقوف
و شعورش در هیچ مهم از مهمات جزوی و کلی مدخل ننمایند لاجرم جنبه علیه میرزا شاه حسین ملاذ امرای خافقین
پناه ولات مشرقین گشت و پایه حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتفاع یافته
از فرق فرقدین درگذشت **بیت** پناه سروران شد درگه او ⁂ سر نام آوران خاک ره او ⁂ و هم در آن
ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام سادات و قضاة و علما
گشته منصب صدارت را بجناب سیادت پناه امیر شهاب الدین عبد الله ولد سید نظام الدین احمد اللاله که از
اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمود و چون آن جناب کما ینبغی از عهده سرانجام امور آن منصب بیرون نتوانست آمد

مسند

مسند صدارت بوجود فایض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوار جمال فرخنده فال میمون از مطالع حال خجسته مآلش طالع
و آثار کمال لایزال مرتضوی از صادرات افعال و اعمالش لامع توضیح کلام الهی را عبارات فصاحت آیاتش وافی
تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی را اشارات حقیقت صفاتش کافی کشف مشکلات مسایل سلف را منطق بلیغش
مبین و رفع شبهات مسایل خلف را بیان بدیعش متضمن خلاصه افکار متقدمین در مرآت طبع نقاوتش مصور و
نقاوه آثار متاخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرر **قطعه** هست نوک کلک او مفتاح حل مشکلات ⁂ هست نور
رای او مصباح راه اهتدا ⁂ می برد لطف کلامش تاب از آب حیات ⁂ میزند بحر کلامش موج بر اوج سما
یعنی افتخار اعاظم صدور استظهار اکابر [illegible] دودمان خلاصه دودمان آل عبا زبده برگزیدگان قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا الموده فی القربی مقتدای ملت علیه امامیه قدوه اولاد امجاد خیر البریه طاوس گلشن مسالک اخلاص و یکرنگی امیر جمال
الحق والحقیقه والدین محمد الحسینی الشرکی لا زال مسند الصداره مشرفا بوجوده و ریاض الشریعه ناضره بافاضه
سحاب فضله و جوده و قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار ملک و ملت بر شحات سحاب اهتمام
و اجتهاد آن وکیل منشرح صدر و این صدر عالی قدر بتجدید ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات
غمام احسان و التفات این دو بزرگ فرخنده صفات در خضرت و نضارت از صراط بستان جنان درگذشت و مهام شریعت
بیضا بر طبق اجتهاد ائمه هدی علیهم سلام الله تعالی بسرانجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق مشرق
مزوج بروجنات احوال فرق برایا تافت **نظم** چو از لطف شهنشاه سرافراز ⁂ دو عالی قدر گردیدند ممتاز
یکی در مملکت فرمان روا شد ⁂ یکی محراب دین را مقتدا شد ⁂ یکی شد مرجع حکام اسلام ⁂ جبین بخت
زین یک نام اسلام ⁂ ز عدل آن یک فضای ملک آراست ⁂ ز فضل این بنای شرع شد راست ⁂ و پادشاه
عالیجاه دین پناه آن زمستان را در تبریز بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار و مبادی و میدان ریاحین و ازهار بصحرای
اوجان شتافت و در آنجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آبا عظام و اجداد کرام بسته عنان عزیمت بصوب اردبیل معطوف
ساخت و چون بآن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال رسید چنانچه عادت آن سویه پاک اعتقاد است شرایط زیارت بجای آورد
و مجاوران آن سده سنیه را باصناف عواطف و الطاف نوازش فرموده عزم ییلاق سهند کرد و موسم تابستان
و فصل پاییز در سهند اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف ساخت و در زمان شتا کرت دیگر بتبریز خرامیده
طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی دری نوربخش در عقد لآلی جود و
معالی افزوده دری آفتاب درخشش از افق خلافت و کشورستانی طلوع نمود **نظم** برآمد ماهی از اوج سعادت ⁂
ز رویش لامع انوار سیادت ⁂ بگویم به که روشن آفتابی ⁂ ببرج سرفرازی کامیابی ⁂ درخشان شمع شبستان
امامت ⁂ درخشش گوهر کان کرامت ⁂ یعنی شاهزاده ستوده خصال سرو گلزار جاه و جلال القاس میرزا
ابقاه الله بنا با حسنا در ساعتی محمود بطالعی مسعود متولد گشت و چندی در بساط عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور بنشستند

نوای نای ونوش از ایوان کیوان در گذشت ٭ بیت ٭ باز از نو شهریاران را سری آمد پدید ٭ بر سر شاهان عالم افسری آمد پدید ٭ و [illegible]
العلی المجید ومنه الاعانة والتائید **بیان کشته شدن خلیل سلطان** خلیل سلطان ذو القدر که بهمین ترتیب پادشاه
بحر و بر در بلده فاخره شیراز حکومت می نمود و از حسن رعایت خسرو فریدون فر ساعت بساعت جاه و حشمتش می افزود
در آن روز که در معرکه چالدران کاهی از شعله تیغ عالم سوز شاه گیتی فروز خرمن حیات سپاه سلیم محترق می گردید و
احیانا تفنگ سریع آهنگ رومیان مانند تیر تقدیر به بدن غازیان میرسید ناگاه نظر مبارک پادشاه مرتضوی
خصال بر او افتاد که با قشونی آراسته از جنود فارس در یک جانب معرکه ایستاده نه جهت اقدام بر امر جنگ
دست جنبر و کمان و سیف و سنان می برد و نه اندیشه تلاش نام و ننگ بر خاطر فاترش می گذرد و مشاهده این صورت
موجب تعجب آن حضرت گشته یکی از قورچیان را فرموده که برود و خلیل سلطان را بگوید که عنان جرات بدین جانب
انعطاف دهد و باتفاق سایر ملازمان رکاب نصرت نشان روی بمحاربه مخالفان نهد و آن قورچی فرمان واجب
الاذعان را بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا جواب نشنود و آمد شد قاصد مکرر یافته از آن صورت نیز فایده
روی ننمود بلکه عکس مطلوب نتیجه داده حاکم شیراز عنان بصوب فرار گردانیده و حقوق تربیت نواب کامیاب را نابوده
انگاشته تا متی عنان بگران باز کشید و در خلال احوال گذشته کیفیت جبن و نافرمانی خلیل سلطان بخاطر
اشرف اعلی خطور نموده شعله غضب قیامت لهب سر بچرخ اثیر کشید و کور سلیمان قورچی از موقف سیاست
بسوختن خرمن حیاتش مامور گردید و او از برق و باد سرعت بیرا استفاده کرده و روی بدار الملک شیراز آورده
در وقتی بآن بلده رسید که خلیل سلطان [illegible] بزم عشرت آراسته بود و با اکثر امرا و ارکان دولت خویش
بتجرع باده ناب و استماع نغمات چنگ و رباب [illegible] نمود و در غایت مسرت و کامرانی ابواب فرح و شادمانی
مفتوح گردانیده و از کمال غفلت و نادانی اندیشه انتقام [illegible] بر ضمیر کسیر نگذرانیده و کور سلیمان بیان
بلای ناگهان در آن محفل در آمده چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشید که اگر باظهار ما فی الضمیر پردازد شاید که خلیل
سلطان قدم در وادی طغیان نهاده [illegible] آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا مضا برین جمله نفاذ
یافته که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نمایم و در ساعت باز گردم و اگر درین بزم مرتکب آن امر می شویم ناموس
ترا زیان میدارد و لایق آنکه بخلوتخانه درآیی تا حسب الحکم بتقدیم رسانیده مراجعت کنم و خلیل سلطان بتنهائی در
آمده کور سلیمان از عقبش شتافت و نشانی را که در باب سیاستش بمهر همایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان
گفت ٭ چکند بنده که گردن ننهد فرمان را ٭ و کور سلیمان علی الفور سر او را از تن جدا کرده از آن خانه بیرون آورد
آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از آستان فلک بنیان بپایه سریر سدره منزلت حکم یافته بود شیراز را در عهده یکی از زمان
خلیل سلطان کرده همان روز علم مراجعت برافراشت و چون سر خلیل سلطان را باردوی نصرت نشان رسانید علی
بیک ذو القدر لو منظور نظر عاطفت پادشاه ملجو گشته بحکومت شیراز تعیین گردید و تا غایت ایالت آن مملکت تعلق

بوی

بوی میداد و دور در پای سپاهی و بیت لوازم مهمی دو مستعان بجا می آورد ٭ نظم ٭ فلک را نیست خیر همتی عالی ٭ که گردد مردم
از حالی بحالی ٭ ثبات از شیوه او دور باشد ٭ دوام از طور او مهجور باشد ٭ یکی را بر سر پر سرفرازی
بر آورد چون تیغ ماه جهانی ٭ دگر را در زمان بی نوایی ٭ دهد در مملکت فرمان روایی ٭ **ذکر وقوع قحط و غلا در مملکت
خراسان و رسیدن امیر سلطان و دیو سلطان بدبستان پادشاه و فور احسان** بسبب وفور جمهور عساکر و حشمت
نواب منواز و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم طغیان تمام عنایت الهی و فقدان لمعان نیر عاطفت پادشاهی اواخر
سنه تسع عشر و تسعمایه در بلاد خراسان سیما دار السلطنه هرات صانها الله عن النکبات قحطی در غایت شدت و
در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون غنی و وضیع و شریف و صغیر و کبیر اشتعال یافته روز بروز شعله
آن لهب می افزود از هجوم [illegible] گرسنگان در هیچ دوده ماندن دودی بر پا نمی گشت و از شام تا بام فغان
ناله و نفیر برنا و پیر از ده و دهی چرخ اخضر می گذشت طایر و هم در طلب طعمه هر چند [illegible] می پرید [illegible]
چندانکه آهو مثال در کرد دشت و صحرا دوید بجز سبزه خط جوانان اثر خبری از سبزی نمی شنید از نان جو و گندم هیچکس از
طبقات مردم نشان نمیداد و بخوردن گوشت سگ و گربه هرکس را میسری شد دهان میگشاد و بعضی از اهل شعور از
پوسیده و سخنان [illegible] می اشنیدند و در هر [illegible] دانه و نان ارزن و ذرت اوقات می گذرانیدند اگر در دکانی
و محتاجان این اغذیه لطیفه را بگدایی نمی یافتند و هر روز جمعی کثیر در سواد هرات فوت شده بعالم عدم می شتافتند گدایان
را از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پی درمی قفا دندی و توانگران از گرانی مطعومات وجه معاشش با تمام رسیده
در مقام گدایی می ایستادند ٭ نظم ٭ فسرده آنچنان قحط با بی ثبات ٭ که نایاب شد نان چو آب حیات ٭ دو صد منزل
از دیگ شد آتشش دور ٭ فراموش شد نام نان بر تنور ٭ ز قحط آتش آنگه انها برد ٭ چه قحطی که آتش
از آن جان ببرد ٭ و سال دیگر حال برین منوال جاری بوده خلقی کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند و در آن دو سال اگر مادرا
خرواری گندم از ولایتی همراه آورده بودی اغنیا شش هزار دینار تبریزی می خریدند و در آن اوقات در محلات درون و بیرون
هرات جمعی از زن و مرد و او باشش از گوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین می کردند و چون بیچاره تنها بدانجا
میرسید یکبار در ربوده و بخانه یا ویرانه می کشیدند و قبض روحش ساخته و روغنش را ذخیره می ساختند و گوشت
را خورده شهرت میافراختند و در هر روز جمعی از این طایفه بواسطه فروختن روغن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان بیگلربیگی
ایشان را سیاست می نمودند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته و بسر وقت آن گرسنگان آمده گوشتهای ایشان را مانند کلام
کاو قربانی در می ربودند ٭ بیت ٭ عشق عالم سوز او چندانکه عاشق می کشد ٭ زنده دیگر بعشق از غیب سر بر می زند ٭ القصه
بجهت امتداد ایام قحط و غلا ویرانی هرات و توابع و مضافات بمرتبه انجامید که در اکثر اسواق و محلات اهل آنجا [illegible]
شده انشاء بود و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمی نمود مع ذلک گاهی تاخت قزلباش [illegible]
حدود خراسان میرسید و زینل خان و دیو سلطان را دفع آن طایفه کماهی میسر نمی گردید بنابران در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمائه

امیر سلطان کرا که ارقین ولایت او بود بدرگاه والا رسیده عطیات شاهانه در قشلاق تبریز بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت و شیر ازبک

خرابی خراسان و جرات محمد زمان مدوحش داشت و مقارن آن حال امیر سلطان نیز از جانب بلخ با کستان جاه و جلال و مسند دولت

اقبال رسیده و قضیه طغیان محمد زمان میرزا و ابراز او بشاه بزاده در غرجستان و چهره ان بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم

پادشاه مسعود و شیم سرانجام مهام او و ابدال آن مملکت را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در باب انهدام مبانی شوکت اعدا

دولت و بابیا جناه و اهتمام بر افراخت **ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان بشاهزاده سعادت انتما ابو الفتح**

طهماسب میرزا و بعید آمدن رفاهیت و سعت معیشت در میان فرق برایا چون پرتو شعور پادشاه سویه منظور

کمال اختلال احوال بلاد خراسان تافت و از اشتعال نایره فتنه و فساد ازبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون

چنان خطور نمود که منصب سلطنت آن مملکت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بشاهزاده جوانبخت ارجمند تاج و تخت

طهماسب میرزا و یه دادامیر سلطان را الله آنحضرت ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایت را در قبضه

اختیار او نهند و فرمان واجب الاذعان برین موجب نفاذ یافته امضا حکم شد که امر صدارت آن شاهزاده نامدار دولت

و سعادت و پیشوایی ارباب عمایم و اشراف و ضبط و ربط و وسته اوقاف متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف

باشد و امیر سلطان فرامین مطاعه را بمهر بزرگ همایون رسانیده و برباد گردوات و اقبال سوار شده و در رکاب شاهزاده

کامیاب روی بدار السلطنه هرات آورد و جهت استمالت رعایا برادر خورد تر خود میرزا ابراهیم را پیشتر آن

فرستاده و ابراهیم میرزا در اوایل سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بدار الملک خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان

بر مفارق طبقات انسان مبسوط گردانید و از کمال فهم و فراست و عقل و کیاست تفقد حال ستمدیدگان آن ولایت پرداخته

همگنان را از بادیه ویرانی و پریشانی بسرچشمه جمعیت و آبادانی رسانید و در خیلخان متوجه درگاه عالم پناه گشته در ماه ربیع

الاول سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب میرزا و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد

بن امیر یوسف همعنان سادات و قضات و اکابر و اهالی و افاضل و موالی لوازم استقبال استعجال نموده مراسم نثار و خیار

بجای آورده و بسعادت تقبیل انامل شریفه مشرف گشته بزبان حال و قال باد ای دعای دوام دولت گردان گردنده و در فنی

که از اعتدال هوای جمیع اطراف بساتین باصناف ریاحین آرایش یافته بود و سلطان نو رسیده گل در غایت تجمل

تحت بخت برآمده و از نسیم اردی بهشتی زنان زنان نضارت رخسارش می افزود طهماسب میرزا باغ شهر را از نور طلعت خورشید

قرین طراوت بهشت برین داد و بر مسند حشمت و اقبال بر آمده ابواب عدالت و رعیت پروری بر کشاد مردم خراسان را ازان

بهار گلهای کامرانی در چمن آمال و امانی بشگفت و از رشحات سحاب مواهب یزدانی ریاض بستانی مردمان سیراب گشته صفت حسرت

پذیرفت و ازین مقدم کرم شاهزاده صاحب سعادت در آن سال محصولات در کمال خوبی واقع شده از کثرت حصول حبوبات عسرت

بعشرت تبدیل یافت و بفراغ بال و رفاغ حال از افق عنایت منعم ذو الجلال طالع گشته بروجنات روزگار صغار و کبار تافت و امیر سلطان

بر حسب فرمان واجب الاذعان منصب صدارت عالی و پیشوایی سادات و قضات و فضلا و علما را با امیر غیاث الدین محمد باز گذاشت و آنحضرت باستقلام

نماز

نماز متکفل امور مذکوره شده و سیورغالات و وظایف و ادرارات آن زمره کریمه را بموجب احکام همایون در شروع داد و دقایق مجری داشت

امیر سلطان و ضبطا سوال دیوانی ممالک خراسان بشیخ مجد الدین محمد کرمانی که جامع فضایل انسانی بود تعلق گرفت و همین الصفت و حسن

کرت الجناب مهام رعایا و مزارعان باحسن وجهی صورت سرانجام پذیرفت اما حضرت اعلی در بهار و تابستان آن سال در کمال

دولت و استقلال در ییلاقات تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط صرف نمود و هنگام ورود سردی دی و ایام زمستان

حکم شد که باز دیگر بدار الملک آذربایجان شتافت قشلاق فرمود و در اوایل سنه ثلث و عشرین و تسعمایه هنگام بهار و موسم

ظهور ریاحین و ازهار موکب ظفر شعار از تبریز به ییلاق سورلوق شتافت و فضای آن مرغزار نزهت آثار از فروغ رایت اعلام فایض

الانوار مزید نضارت پذیرفته زینت فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه چند ماه در غایت عزت و جاه در آن ییلاق بسیط بساط انبساط

و کامرانی پرداخته از انجا متوجه نخجوان گشت و در اثنای آن راه بواسطه طلوع کواکب سپهر کشورگشایی دیده امید خلایق بنور سعادت

جاوید روشن شده طنطنه بهجت و شادمانی از فرق و مرور روج آسمانی درگذشت **ذکر ولادت شاهزادگان عظام بلغهم الله تعالی**

الی مراتب آبائهم الکرام لوای روح افزای عندلیب گلزار ترنم حیث قال علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات تناکحوا تناسلوا

کثروا دمیل است بر اکثر و فور اولاد از جمله جزایل نعمای الهی است و کثرت اخلاف از قبیل کرایم الا ناممتناهی بنا برانکه بقای نوع بشر

در وقوع توالد و تناسل و انتظام حال عالم بآن بسته است بوجود این تسلسل و منه ابعضی از عاظم انبیا علی نبینا و علیهم من الصلوات ابها ما

من التسلیمات ازکیها در مقام مناجات زبان و حی بیان بسوال همایون قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء گشوده

و از بارگاه کریم وهاب در جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا شنوده اند پس هرگاه که عنایت

غایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف طبقات انسانی در ترزیاده مر آینه علی التعاقب و التوالی عقد امید او را از وجود ولالی

بها رید چنانچه در ان ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخجوان بود در عرض یکهفته از

مطلع مرام آن حضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور طلوع نمود اول گوهری که در منزل قربا رود سراقه بتاریخ روز سه شنبه بیست

دویم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمایه **قطعه** گل گلشن شاه ملک عرب ⁂ ابو المظفر سام حسینی لقب ⁂ برآمد چو خور از

سپهر وجود ⁂ نظام جهان زاد وجودش سبب ⁂ ز روی شه جهان فرفرمان وحی ⁂ ز خویش نمایان علو حسب ⁂

فلک ساخت پستان مه زر شیر ⁂ بامید ارضاع آن نوش لب ⁂ غذایش شدی شیره جان حور ⁂ اگر شیر از و بودی

طلب ⁂ برآمد پی خدمتش مهر و ماه ⁂ بدین قصر فیروزه گون روز و شب ⁂ فروغ ضمیر منیرش نمود ⁂ ز آیینه دل

زنگ تعب ⁂ زمین هد و شش نقوان شاه ⁂ مهیا شد اسباب عیش و طرب ⁂ و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط

و شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرا عظام و مقربان سده سدره مقام لوازم تهنیت و ثنا خوانی بجای آورده و در پای سریر

سلطنت و جهانبانی بتجرع جامهای باده ارغوانی سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امارت کی حضرت شاهزاده بنابر بعض الجهات

البهیه دورمیش خان مفوض گردید و آن خان بلند مکان بسبب تفویض آن منصب خسرو سلیمان مناقب را طوی داده به پیشکش های

پادشاهانه کشید **نظم** ز جنس زر و گوهر شاهوار ⁂ فزون از حساب و برون از شمار ⁂ ز دیبای روم و پرند فرنگ ⁂

زنگان زرده خشک تنگ ٭ ستوران رهوار گردون خرام ٭ همه نقره نعل و مرصع لجام ٭ دران بزم نزد شه کامگار
درآورد و گفت از سر اعتذار ٭ که شاها من از بهر ایثار تو ٭ ندارم شاهی سزاوار تو ٭ ز لطف عمیم تو شرمنده ام
بجان بندگان ترا بنده ام ٭ و پادشاه بنده نواز خان لازم الاعزاز را بانعام تاج زردوزی و کمر مرصع و اسب تازی
و خلعت ملمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی فرستاده پایه قدر و منزلتش بالا
سپهر برین برافراخت و دران ایام که زبان لطافت انجام جهت بیان ولادت شاهزاده سام قلم ستوده ارقام
داشت کلک دلپذیر مولانا شهاب الدین احمد الحقیری در تاریخ آن تولد همایون این قطعه بر لوح روزگار نگاشت **قطعه** شد کوکبی
ز برج شهنشاهی آشکار ٭ کامدرخان و دل فلکش چاکر و رهی ٭ ساعت نام نامی این کوکب دوام ٭ بادا که سعادت
و اقبال همرهی ٭ او کوکبست و برج شهنشاهیش مقام ٭ تاریخ اوست کوکب برج شهنشهی ٭ و هنوز بساط جشن و
طوی شاهزاده سام مطوی نشده بود که در روز جمعه بیست و ششم همان ماه شاهزاده رستم قدم از کتم عدم بعالم وجود
نهاد و این معنی موجب تضاعف مواد بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی بتجدید ابواب بزم و شادمانی برگشاد
از سر نو ساقیان خواستند ٭ باز بزم نقل و می آراستند ٭ از فروغ ساغر چون آفتاب ٭ گشت گلزار طرب
پر آب و تاب ٭ از نوای دلکشای اهل ساز ٭ باز ابواب فرح گردید باز ٭ و بعد از چهار روز از ولادت آن
شاهزاده گیتی فروز عقد سلطنت و جهانداری گوهری دیگر آرایش یافت و از افق آمال و امانی شعشعه جمال اختری نورگستر بر جهات
احوال فرق تابش انداخت یعنی تولد همایون شاهزاده سکندر مقام معز الدوله والدین بهرام روی نمود و نوشین بام سپارنگی
رام سرام خدام بارگاه فلک احتشام گشته سرور خاطر جمهور نزدیک دو دور چندو بار دیگر ساقیان ناهید رخسار باده های
خوشگوار با اکواب و اباریق و کاس من معین در گردش آوردند و غلمان آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثار را
از سیب ذقن و پسته شکرین دهن و فاکهة مما یتخیرون مزین گردانیده **نظم** بکف جام می ساقی عشوه ساز ٭ سوی باده خواران
مردم دراز ٭ ز سر جا بنی گل رخی نیم مست ٭ چو شاخ گلی جام گلگون بدست ٭ خوان سالاران انواع اطعمه گونا
گون و لحم طیر مما یشتهون کشیدند و رامشگران نغمه پرداز از حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز بلند گردانیدند
ببزم خسرو جمشید اورنگ ٭ برآمد صوت عود و نغمه چنگ ٭ شکرلب مطربان کردند آغاز ٭ دعای دولت
شاه سرافراز ٭ که بادا تابع رای تو ایام ٭ کمی از چاکرانت باد بهرام ٭ مدام از لطف تو بادا اکرم ٭ بجام
صد هزاران همچو رستم ٭ ز خون خصم در هنگامه جنگ ٭ حسام غازیانت باد گلرنگ ٭ ز اولاد تو عالم
باد آباد ٭ دلت مردم بفرزندی کرشاد ٭ و چون ایام جشن و طوی بنهایت انجامید اردوی کیهان پوی نخجوان شتا و قشلاق
آن سال در آن خجسته مکان قشلاق نمود و پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین
و امیر جلال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود **گفتار در بیان اطاعت و انقیاد شیخ شاه شروانی و رفتن میرزا**
شاه حسین و امیر جلال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کامرانی جا اگر لطف ازل یار بود ٭ توفیق شهنشهی مددکار بود

باکه

باالکه در اول نزهی راه صواب ٭ آخر وقت منزل [?] بود ٭ نظر این گفتار آنکه فرمان فرمای شروان یعنی شیخ شاه سلمه الله
در ابتدا بعد از چندگاه که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نموده بارشاد ملهم توفیق سالک طریق ندامت گشته بتمهید بساط
اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان بلاغت ماثر با تحف و هدایا و ارمغانات نادر بدرگاه عالم پناه فرستاده باظهار عجز
و فرمان برداری زبان گشاده و بنواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا و زلات این دولتخواه بآب عفو و اغماض پادشاه
عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر سترده و شسته شود من بعد بر جاده مستقیمه خدمتکاری و طاعت گذاری ثبات قدم ورزیده سر
از حلقه عبودیت بیرون ننهم و بپای اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه پیموده خود را یکی از بندگان آستان
ملایک آشیان شمارم ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا و چون این معانی بعرض مقربان پایه سریر سلطنت و کامرانی
رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید از مطالع مرحمت چهره برافروخته ظلمت لیالی عصیان
والی شروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسرو مرتضوی اوصاف از مهب اعطاف بیکران در اهتزاز آمده دفتر جرایم
و آثام او را صفحه هباء منثورا بخشید و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان
سید المرسلین امیر جلال الدین محمد بشروان شتافته خاطر شیخشاه را بتاکید مراسم عهد و پیمان مطمئن گردانند تا بی دغدغه بر
شارع هدایت بخش فرمان برداری ثابت قدم بوده دیگر خلاف خیال ننماید و هر گاه خواهد بدرگاه سلاطین پناه آید و آن دو حضرت
بموجب حکم جهان مطاع از قشلاق نخجوان متوجه شروان گشته چون نزدیک بآن حدود رسیدند شیخشاه لوازم استقبال بتقدیم
رسانیده در لوازم ضیافت و مهمانداری کمال اخلاص و خدمتکاری بظهور رسانید و از جانبین رسوم گذرانیدن تحفه و پیشکش بوقوع
انجامید و جناب میرزائی چنانچه از کمال کیاست خداداد [?] منظور بود بشرائط امر رسالت پرداخته شیخشاه را بعنایت
پادشاهی امیدوار ساخت و ناظم مناظم شریعت آرائی بوفور جودت طبع سلیم شبهاتی را که حاکم شروان در بعضی از مسائل
ملت علیه امامیه داشت رفع کرده اعلام ارشاد و نیکوخواهی برافراخت لاجرم شیخشاه من صمیم القلب طریق انقیاد پیش
گرفته آن دو بزرگ عالیشان را حسب المدعا رخصت انصراف داده مصحوب ایشان از اسبان بیدوی و استران برودی
و اجناس روم و فرنگ و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ آنچه توانست و لایق دانست باستان سلطنت آشیان
فرستاده وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد امجاد را بملازمت فرستد و اگر حکم همایون نفاذ یابد خود نیز بسده امامت
و کرامت شتابد و میرزا شاه حسین و خلاصه سادات خافقین در قشلاق نخجوان بپایه سریر سلیمان زمان باز آمده تحف
و تبرکات شیخشاه را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی آنجناب مشاهده نموده بودند بسمع اشرف اعلی رسانیدند
و این معنی موجب ازدیاد فرح و سرور پادشاه مؤید منصور گشته آن زمستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات
مصروف داشت و همت بر استیفاء لذات روحانی و استحصال مرضات سبحانی گماشت **ذکر توجه موکب نصرت آثار**
از نخجوان به ییلاق اوجان و اشتغال بامر فرح افزای صید و شکار چون خورشید بلند محل از منزل حوت بنوم [?]
حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن ساخت توقیع مهر منجوق پادشاه

کیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده بود روزی چند در ییلاق نضارت آثار ایقار از پرتو وصول نزول همایون طراوت سپهر قران
کرامت فرموده آنگاه بفضای روح افزای سورلوق شتافت و از آنجا عنان عزیمت بر رودخانه تمور تافته مدت یکماه در آن منزل
بعیش می پرداخت بعد از آن بموجب فرمان واجب الاذعان اردوی همایون مصحوب وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا
شاه حسین بجانب قم نهضت نموده شاهباز خجسته ظلل عازم کوه بیستون در دو خانه چمچمال گشته خسروی گرفر
چهل روز در آن مواضع نزه بشکار نخجیر و آهو اوقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توجه بقشلاق قم آورده دوازده
رمضان سنه اربع و عشرین و تسعمائه خطه قم از یمن مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام
با دآب ایام صیام قیام و اقدام فرموده پس از آنکه ٭ هلال عید بدور قدح اشارت کرد ٭ باقامت مراسم
آن روز سعید پرداخت و در بزم نشاط و کامرانی اقداح دوستکامی در کشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را
بخلع فاخره مزین ساخت در آن اثنا بمسامع خدام پایه سریر اعلی رسید که حکام مازندران و رستمدار سر از ربقه اطاعت
و انقیاد پیچیده در ادا مال و خراج اهمال می نمایند و باقدام عناد طریق خلاف پیموده دست بی شرمی از جیب ظلم و بیداد بر روی
فرق عباد می گشایند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس الحضرت البهیه دورمیش خان و زینل خان و
بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خویش گردانیده عنان بطرف مازندران تافت و بعد از انقضاء فصل
حضرت اعلی از قم بری فرا رسیده در آن مملکت مزاج همایون از سر اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرد و اندک سقمی عارض
ذات ملکی ملکات شده قوی طبیعی روی بضعف آورد و ذاتی که بصنوف دعای زنده دلان محفوف است متغیر گشت و وجودی
که یکی همت او باظهار عواطف و مکارم مصروف است متاثر شده حکمای مسیحادم در تحیر افتادند که عرض مرض با چنین جوهری
پاک از چه رو آمیزش گرفت و اطبای خضر مقدم انگشت تعجب بدندان گرفتند که الم سقم با آن مظهر لطف و کرم چگونه
تداخل پذیرفت سبحان الله چه کسی تحمل حالت کرد و شادی بدامان جاه و جلال آن مهر سپهر اقبال تواند رسید
مضرت ساخت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال را تواند چه بود ارتفاع درجات نیرین را چند روزی عارضه [illegible]
داد و بر طبق کلمه حمی یوم کفاره سنتین فی الجمله مرضی اتفاق افتاد و مولانا علاء الدین محمد که قانون کلیات شفا از طب الناس
روح افزایش هویدا بود و رای صوابنمایش در ازاله امراض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات می نمود در معالجه
آن عارضه اغذیه نافعه و اشربه مناسبه ترتیب کرد و بعنایات حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین شربت
شفاء عاجل نصیب پادشاه عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات
صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان
گشادند و در روز دهم از حدوث آن حالت مسلک فقرا و مساکین فراجات یافته و انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه سعادت قرین تافت والحمد لله علی الصحة و السلامة و الصلوة علی حبیبه
کاشف الغمة و شفیع الامة و آله و عترته ما ناجت حمامه

ذکر فتح رستمدار و مازندران بمساعی جمیله انیس الحضرت البهیه دورمیش

خان حکام مازندران یعنی امیر عبد الکریم که خامه عنبرین شمیم یکمرتبه بذکر مجملی از احوال او عطرافشان شده و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون
در خلال احوال گذشته از جاده مستقیم اطاعت خدام موکب همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفته و اعتماد
بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده در ادای خراج و مال تغافل و اهمال ورزیدند و این خبر در بلده قم بمسامع جاه و جلال
رسیده بر حسب مثال لازم الامتثال انیس الحضرة البهیه دورمیش خان با زینل خان و جمعی کثیر از ابطال رجال حرب نهنگان
دریای زخار جنگ ٭ زده پنجه بر کوه همچون پلنگ ٭ متوجه تسخیر آن ولایت و تنکیل ارباب غوایت شدند
و نخست روی توجه بقلاعی که در تصرف آقا محمد بود آوردند و چون این خبر بدو رسید خود در قلعه اولا که در متانت حکم
حصار سبع شداد دارد متحصن گشت و قلعه کلیس را که از غایت رفعت [illegible] آن چلیس برجیس اند یکی از اهل اعتماد سپرد
و در محافظتش [illegible] الحاح و مبالغه بجای آورد و ماهچه رایت فتح آیت دورمیش خان بتاریخ هشتم ذی حجه سنه اربع و عشرین
و تسعمائه پرتو وصول بر فضای کلیس انداخته قلعه مشاهده نمایان شد و دکتت که پاسبانان بامش با کوتوال حصار سپهر هم‌آواز
همراز بوده و ماهی آب خندقش با گاو زمین دمسازی نمود رفعت ارکانش بمرتبه که طایر اندیشه را بال وهم و خیال پرواز
بر فراز آن دست نمیداد و مساحت بنیانش بپایه که جاسوس خیال با کمند تیز صعود بر شرفات آن اتفاق نمی افتاد
قلعه چون حصار چرخ بلند ٭ کنگرش فارغ از گزند کمند ٭ خاک ریزش چو کوه خارا شد ٭ پای اندیشه از
صعودش کند ٭ خندق آن عمیق و پهناور ٭ همچو دریای فکر اهل هنر ٭ و خان عالیشان همان روز که بنواحی آن
حصار استوار رسید سپاه انجم جاه را با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ و سنگ مامور گردانید و
دلیران مازندران در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیدند غرش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش بهادران رسانید و
برق درخش ناوک [illegible] خون از چشم شجعان گشاده جهان را از مصاحبت بدن بازرهاند آواز پرواز تفنگ آوازه صور اسرافیل در
قلعه افکنده نمونه روز رستخیز ظاهر ساخت ناوک دلدوز مازندرانیان جبان یاغیان را از [illegible] فرو باریده جمعی را بر
خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال برین منوال جاری بوده در صباح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه
جنگ پیش بردند و از خندق گذشته مانند تگرگ در برخاک ریز ریختند و بزخم تیر خدنگ و تفنگ تیرآهنگ معاندان
را از فراز فصیل منهزم ساخته فتح آن حصار استوار میسر گشت و مفاتیح خزاین و ذخایر بقبضه اقتدار نواب دورمیش
خان قرار گرفت آنگاه بنجات پناه با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعه اولا شد آقا محمد چون برین معنی وقوف یافت
کثرت رعب و هراس بنیاد آرام او را اندراس داده قاصدان چرب زبان نزد خان عالیمکان ارسال داشته بجان
امان طلبید و بزبان حال و قال مضمون کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقدار گویا ساخته بمجوای این مقال مترنم گردید شعر
اذا عاقبتنی فی کل امر ٭ فما فضل الکریم علی اللئیم ٭ انیس الحضرت البهیه بر عجز و بیچارگی آقا محمد ترحم نموده و بر طبق
کلام اعجاز انتظام و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس از سر جرایم و آثام او درگذشت و اشارت فرمود که آصف جاه
جهانپناه نظام الدوله و الدین احمد بیک و عمده الاشراف و الاعیان قاضی جهان بقلعه در آمده خاطر آقا محمد را بعهد و پیمان اطمینان

دهند تا بیرون شتافته شرف ملاقات شریف دریابد و هم عنان آنحضرت بپایه سریر اعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده

بهدایت بخت سرمد سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بعز ملاقی دورمیش خانی فایز گشته مقالید خزاین را که سالها

بود بخدام عالیمقام سپرد بعد از آن دورمیش خان بتوفیق باری متوجه ساری شده والی آن دیار امیر عبدالکریم بغیر سلوک

سبیل خدمتکاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سید سلطان محمود را با دو هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و تنسوقات

رایقه باستقبال خان فرستاده ملتزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالم پناه

فرماید من متعاقب ملازمت پایه سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پای بوس همایون رسانیده سعادت

دیدار شاه فلک اقتدار در خواهم یافت و خان سیدزاده را مشمول انعام و احسان گردانیده خلع نفیسه پوشانیده

جهت سید عبدالکریم تاج و خلعت ارسال داشت و مقارن این احوال حکام هزار جریب و رستمدار و دولتاه ساکنه

آن بلاد و دیار چون سید حسین هزار جریبی و ملک کاوس و ملک بهمن باستانه علیا نیس الحضرة البهیه شتافته پیشکشهای

موفور و تبرکات غیر محصور کشیدند و اظهار چاکری و فرمان بری کرده در ملازمت موکب عالی متوجه اردوی همایون که

از حدود اصفهان بود گردیدند **گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان اعلی بجانب اصفهان جهت اقدام**

بر امر صید و شکار و انتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجوار رحمت حضرت مهیمن غفار در آن ایام که مزاج

صاحب تخت و تاج در مملکت ری از عارضه کوفت داده بود صحت یافت مقتضای میلان طبیعت همایون عازم صید

شکار گشته حکم جهان مطاع شرف نفاذ پذیرفت که عساکر ستوده مآثر علیکا کاربرد اصاغر جرگه کرده بجانب اصفهان

حرکت آیند و پادشاه گیتی آرای در ساعتی فرح افزای پای فلک فرسای در رکاب ظفر مشاب آورده و در که

گردو نهضت فرموده و چون هوای کاشان از غبار موکب فیروزی نشان عطرافشان شد مولانا علاء الدین محمد طبیب که

از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجه اغراض خاصیت انفاس مسیحا ظاهر می

نمود بمرض ذات الصدر بستاگشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان اجل مقدر در رسیده بود استعمال

اشربه و اغذیه و ادویه اصلا نافع و هیچ شفا و ساعت نیامد صعوبت آن عارضه از پیش بیش گشت و بعد از سه روز در

منزل بیمار کرد اخل موضع اصفهانات آن حکیم فطنت شعار از عالم ناپایدار درگذشت **قطعه** درین دقیقه نماند حکیم

حکما ❊ که آدمی چکند با قضا کن فیکون ❊ اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل ❊ بلای عجز فرو رفت پای

افلاطون ❊ صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد ❊ بماند بیهده در دست بوعلی قانون ❊ القصه پادشاه

ظفرقرین از فوت مولانا علاء الدین بغایت متاثر گردید و بازماندگان او را تسلی فرموده خلع فاخره پوشانید پسر

مولانا را بمزید الطاف و اعطاف نواخته قایم مقام پدر ساخت و بدستور لوای کشورگشای منصور بصوب

شکارگاه اصفهان برافراخت و در منزل چاله سیاه قورغا بهم رسیده گور بسیار و آهو و نخجیر و سایر جانوران که

پابسته دام تقدیر گردیده بودند بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر و اعاظم امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن حیوانات

گور بود بقتل رسیدند و منزل چاله سیاه مضرب خیام شاه انجم سپاه بود که دورمیش خان بپایه سریر ظفرنشان رسیده حکام

مازندران و رستمدار را با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پای بوس نواب فلک اقتدار رسانید و بواسطه آن

نیکوخدمتی بیشتر از پیشتر منظور نظر عواطف و اشفاق شده عنایت بیدریغ پادشاه آفاق مرتبه او را از مراتب سابق برتر

در گذرانید **ذکر طلوع ماهچه رایت فیروزی آیت از افق بلده قم و ظهور اسباب سور و سرور در میان مردم**

پناه پادشاه عالیجاه بعد از فراغ بال از شکار چاله سیاه براه ولیجان عازم خطه قم شد و در آن بلده فاخره جهت

سرتراشی شاهزاده سعادت انتما ابوالنصر سام میرزا فرمان اشرف اعلی بترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت و خدام

آستان سپهر احتشام بسرانجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی سعادت انجام سر آن اختر برج شرف و کامرانی را

تراشیدند و موی مشکبوی آن الطف الطرایف با نقره برابر کرده تصدق نمودند چند روز پادشاه گیتی افروز در بزم

نشاط و انبساط نشسته بلوازم لهو و سرور و عیش و حضور پرداخت و امرای عظام و نواب بارگاه فلک احتشام را

بخلع فاخره و انعام و اکرام خوشدل و مسرور ساخت و مقارن آن حال ایام اعتدال آثار در اهتزاز آمده دست بسر اکرام

چمن از تشریف هوای نوبهاری جامهای زنگاری پوشیدند و نورسیدگان نسرین و سمن از جامهای لاله ارغوانی

شراب گلناری نوشیدند نرگس قدح زرین بر کف گرفته در بزم بساتین دایر ساخت و بلبل سرمست از دیدار گل بی تحمل

شده نوای نغمه سرایی در عالم انداخت **نظم** نرگس سرمست بکف جام می ❊ کرده لب لاله و لاله را نم و انده طی ❊

شاهد گل چهره گلگون نمود ❊ یاد که هوش ز بلبل ربود ❊ شاخ شکوفه درم بی شمار ❊ کرد بزم

سمن و گل نثار ❊ و در روز نوروز پادشاه گیتی افروز مانند خسرو خاوری بر تخت بخت و فیروزی بر آمده بلوازم طوی

و نوروزی پرداخته از سر نو ضمیر آفتاب پرتو متوجه ترتیب صحبت بهجت و کامرانی ساخت **نظم** باز در بزم طرب آهنگ

عشرت ساز شد ❊ برج اهل طرب در ناز دولت باز شد ❊ باز آواز بریشم رفت تا چرخ برین ❊ از غنون ساز گلگون

نغمها دمساز شد ❊ باز بی اندیشه ساقی جام می بر کف نهاد ❊ شیوه شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد ❊ و در آن جشن

بقاعده معهود و دستور استمرار امرا و ارکان دولت پایدار خصوصا ملاذ اکابر خافقین میرزا کمال الدین شاه حسین پیشکشها

کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده خوشگوار نوشیده از جامه خانه عاطفت شهنشاهی خلع

زرنگار پوشیدند و هم در آن موسم بهار آیین پادشاه ظفرقرین مایل صید و شکار و راغب سیر دشت و کوهسار گشته

نواحی ساوه را شکارگاه فرموده دامن صحاری و بیابانها را از خون آهو و نخجیر غیرت افزای لاله زار ساخته از آنجا بصوب

الکه خرقان نهضت فرموده بعد از وصول بآن منزل حاکم ساری امیر عبدالکریم بر طبق وعده که با امین الحضرة البهیه دورمیش

خان کرده بود با پیشکش فراوان باستان ملایک آشیان رسیده و بشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده

بلحوظ عین تربیت و رعایت گردید **نظم** هر کرا روشنست دیده بخت ❊ سوی درگاه شاه آرد رخت ❊

چون تخاک درش جبین ساید ❊ با سعادات هم نشین آید **گفتار در بیان الطاف ابیره و باج بعد از اظهار خلاف**

ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف در آن زمان که پادشاه کامران در فضای خیابان جرجان
تخم عدل و احسان در زمین آمال طوایف انسان می‌کشت لیساسع جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از فوت والد خویش
امیر حسام الدین در فومن و رشت فرمان فرما شده است در طریق عصیان سلوک می‌نماید و با وجود نیکویی سرشت الوف ارتکاب
افعال زشت بر روی روزگار خود می‌گشاید بنا بر علی هذا مقرر شد که امیر الحضرة البهیه دورمیش خان و زنبیل خان و حکام
رستمدار و مازندران را با خود ملحق گردانیده از راه دریا کنار بلاهیجان شتابد و با اتفاق والی آن دیار کارکیا سلطان
احمد خان گیلان بطرف رشت تابد و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رود و از آنجا بطریق فومن
متوجه امیره دباج شود و دورمیش خان برحسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهیجان در حرکت آمده ماهچه رایات فیروزی
نشان پرتو وصول بر حدود سلطانیه انداخت و چون این خبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت و پشیمانی گشت
و تدبیر کار خود منحصر در آن دید که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه نموده خود را بساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف
ارجمند و انواع هدایای دلپسند ترتیب کرده مقرر ساخت که عبد الله دیوانه و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت بیه پس بیقین
مشار بودند با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتابند و لوازم نیاز و تضرع و مراسم تشفع و تخشع
بجای آورده بزلال اظهار اطاعت و دولتخواهی اشتعال نایره غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهند و جهت التماس شفاعت
رقعه نیازمندی نزد کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و عبد الله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه
سپهر اشتباه گشته در الکای سلطانیه باردوی ظفر عطیه رسیده و نزد نواب والاجناب زبان اعتذار و استغفار
خاک بارگاه فلک اشتباه را لب نیاز بوسیده و قبول نموده که از مال و جهات سنوات گذشته مبلغ هفتصد تومان عجالة
الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج مقرر بخزانه عامره رسانند بعد از وفور مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کار
کیا سلطان احمد عفو جرم سوز پادشاه گیتی فروز شامل حال امیره دباج گشت و مضمون کلمه همایون والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس مطمح نظر انور شده از سر جریمه عظیمه او درگذشت **نظم** زهی بخشنده شاه مرحمت کیش ٭ که هست از جرم مجرم
عفو او بیش ٭ ز فضلش هر که عفو از جرم خود جست ٭ باب لطف کرد آلایش شست ٭ الغرض حکم همایون نفاذ
یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سابق ایام بر امیره دباج مسلم باشد و دورمیش خان با سپاهیان باستان
خلافت آشیان مراجعت فرمایند و چون آن نشان مشتمله نشان بدیشان رسید عنان معاودت انعطاف داده
هم در الکای سلطانیه شرف تقبیل پایه سریر گردون مسیر یافتند و ایلچیان گیلان با انعام افسرهای زر دوزی و خلع فاخره
مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام نزد امیره دباج شتافتند و پادشاه اسلام پناه ماه مبارک رمضان در سلطانیه گذرانید و
اصناف خیرات و مبرات بجا آورده بپایان رسانید و چون هلال فرخ فال شوال شمال تیغ سیمین برکف جوانان زهره جبین هویدا
گردید آداب آن روز سعید بجای آورده بساط نشاط و انبساط گسترد در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال
کرده‌اند که بجانب بغداد توجه نمایند و بدست جلادت و تهور ابواب جور و بیداد بر روی فرق عباد برگشایند و چون این خبر

انور همایون واضح بود که اکراد میان آن غربت را از خبر فوت بعضی رسانند حاکم دار السلام شاه علی بیگ که عوض چوش
ملقب بجوش سلطان شده است بی امداد غازیان موکب همایون بمقابله و مقاتله اعداء دولت روز افزون قیام نمی‌تواند نمود در زمان
واجب الاطاعه نفاذ یافت و امیر الحضرة بازنبیل خان و حاکم کردستان جوجی سلطان عثمان بیگ را بکومک عوض سلطان
تاخت الکا دار السلام بحجاه او روق همایون را مصحوب میرزا شاه حسین بجانب قم گسیل کرده عازم حدود کوه سینو گشت
و در آن دشت و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته عنان بارگیر عالم نورد بصوب قم معطوف ساخت و روزی چند در
آن ولایت دلپسند اوقات مجسته ساعات بگذرانیدند و از آنجا متوجه کاشان گردیده توسن سرکش ایام رام مرام
خدام عالیمقام و اسباب دوام اقبال و احتشام بروفق مدعای اصحاب انجام در سلک انتظام والحمد لله الملک العلام
والصلوة والسلام علی نبینا خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام **ذکر طوی مدیحا سور که شرف بین میرزا شاه حسین اصفهانی داد**
بعضی دیگر از وقایع ایام احوال فرمان فرمای خافقین چون ولایت کاشان سر و بستان جاه و جلال و وجه معیشت
و اقبال وکیل السلطنة و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بود درین ایام که موکب همایون فال از غبار سم مراکب شبدیز
شمال هوای آن حدود را عطر افشان ساخت یراق طوی عظیم ترتیب چنگ سپاه قیام فرمود و در مرغزاری که عذوبت زلال
خوشگوارش از عین سلسبیل حکایت می‌کرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت می‌نمود فراشان
چابک دست خرگاههای منقش مطلا و خیام زرکش سپهر آسا برافراختند و سراپرده‌ها از اجناس روم و فرنگ و شال‌ها
از نجه باف و مخمل هفت رنگ مرصع ساختند **بیت** شد افراخته خیمه و سایبان ٭ تتق‌ها ی زر حقه و ریسمان
و از کوسفند فربه و آب پر دار و غاز سمین و مرغ جوان جهت پختن الوان اطعمه آنمقدار بمطبخ فرستاد که خوانسالاران
و مطبخیان چندروز علی الدوام بکشتن و پختن آن اشتغال داشتند و از اشربه و مربات و اقراص لیمو و جوارشات
چندان ترتیب نمود که قبل از آن مردم کمتر دیده و جوداً آنمقدار قندیات را در خارج محال می‌پنداشتند شیر جهان عشرت
قرین از صراحیهای زرین و سیمین مملو از شرابی صافی تر از دانه معین چندان حاضر آورده که کران ساحت وسیع صفت لطف آیین
پذیرفت و از میوه‌های نایاب و فواکه حلاوت آثار لطافت مآب در آن طویخانه آنمقدار جمع گشت که باغبان ریاض جنان
انگشت حیرت بدندان گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تمهید موجبات طرب و حضور پادشاه
سوید منصور متوجه آن منزل دلگشا گشته میرزا شاه حسین بگستردن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت اساس را
از اطلس مصری و ختایی و دیباهای ششتری و دارایی رنگ کارخانه چین ساخت و شاه بنده نواز بر مسند سرافرازی قرار
گرفته امرا و قورچی هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت را در موضعی مناسب رخصت جلوس داده و ساقیان
لاله عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل مذاب بگردش آورده ابواب عیش و شادمانی برگشادند از شعاع
اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب را از تاب زمان نضارت می‌افزود و از نوای مغنیان خوش
آواز و الحان چالچیان آهنگ ساز زمزمه خنیاگر در اهتزاز آمده نغمه یالیت کنت معهم فافوز فوزا عظیما می‌سرود عارض خوبان

و سیما از تاب باده حمرا گل می‌شکفت و زبان مطربان روح افزا در دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلگشا می‌گفت

شاها فرح تو هر دم افزون بادا ✿ از غم دل اعدای تو پر خون بادا ✿ تا بزم فلک فروزد از ساغر مهر ✿
از جام طرب روی تو گلگون بادا ✿ خوانسالاران چابک دست دیگدانهای پاکیزه نهاد در ساحت مایده‌های رنگارنگ
مشحون با طعمه گوناگون می‌کشیدند و بعد و نوبت و سایر ادوات زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیه لذت آثار
در آن صحبت جنت رتبت حاضر می‌گردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن و تاثیر بخار مدام در دماغ خواص و عوام میرزا
شاه حسین نقود نامعدود و اسبان تازی و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای ختایی و مخملهای فرنگ و الجایی
مصر و تاجهای هفت رنگ بقدر قدرت و مکنت خویش پیشکش شاه سکندر روش نمود و با انعام خلع فاخره و تاج و کمر
و اسب با زین زر سرفراز و مفتخر شده اقتدار و اعتبارش در افزود و چون بساط جشن و طوی مطوی گشت وارث خلافت
مرتضوی از کاشان باصفهان خرامیده طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین را بمصلحت استخلاص اموالی
که حاکم گیلان قبول کرده بود پس انده رفته بگیلان روان ساخت و در آن ایام که آن وکیل آصف احتشام از درگاه پادشاه
سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل حسد فی جیدهم حبل من مسد اشعار فرصت نموده در وقتی که شاه بنده نواز در مجلس بزم
نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف دارد و ما متعهد می‌شویم که آن را
در موقف بر تو حاضر سازند این مبلغ را خاطر نشان کرده بحصول رسانیم آنحضرت از شنیدن این سخن مسرور گشته
بر زبان همایون گذرانیدند که لله الحمد والمنه که مرا چنین وکیلی است که از غایت علو همت می‌تواند که پنجاه هزار تومان از مال
من تصرف نماید و ابواب زجر و احسان بر روی طوایف ایشان بر گشاید و هم در آن مجلس تاج و دستار و خلعتی را
که در بر داشت بمیرزا شاه حسین فرستاده و مقرران مزخرف گردانیده و بد بیانات ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل
شتا نزدیک باتمام رسیده و بسبب امتزاج فصلین آثار اعتدال هوا ظاهر گردید پادشاه صاحب تایید از اصفهان
متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود در آن بلده واقع شده چند روز دیگر بسور و سرور گذشت

ذکر شکار کردن پادشاه در حدود ساوه و همدان و رسیدن زمره از حکام ولایات باستان ملایک آشیان

چون پادشاه گیتی فروز بعد از طی نوروز چند روز بسعادت و اقبال در بلده قم اوقات فرخنده مآل گذرانید باز دیگر
هوای اشتغال بصید و شکار در خاطر دریا آثار پیدا شده متوجه ولایت ساوه گردید و عساکر گردون مآثر گرد آن نامداران
دشت و بیابان را فرو گرفته جرگه انداختند و بر زدن آهو و نخچیر قیام نموده افکندن گور و گوزن را پیش نهاد همت ساختند
فضای شکارگاه از فر طلعت پادشاه سکندر جاه نشان نگارخانه چین یافت و نسر طایر بهوای لطمه شاهین و شاهی
کوه از نسیم برین بجانب مرکز زمین شتافت چرخ و باز به بال بلند پرواز گشاده منقار و چنگ از خون آهو در رنگ
رنگ داده و سگ و یوز از قید جسته و بند گسسته چون برق و باد روی بسوی نخچیر و گوزن نهادند **نظم** برون جستند بازان
سبک خیز ✿ که قصد صید کرده چنگ را تیز ✿ درآمد چنگل شاهین به دراج ✿ نه طوطی ماند بر بالا نه دراج

کمین بگشادن یوزان ز هر سو ✿ فرو بسته ره جستن بر آهو ✿ ز سیر تازیان تیز آهنگ ✿ فضای دشت از نخجیر شد
تنگ ✿ و چون عرصه صحرای راستقنجان بهم رسیده چو سوره استر پادشاه شیر شکار بلوازم آن کار قیام نموده و بضرب تیغ
و تیر آهو و نخچیر فراوان کشته از احشاء و امعاء آنها حتی مده زاغ و زغن را مایده پرمایده مهیا بود و شاه فلک اقتدار بعد از
فراغ از آن کار بصوب ساوه مراجعت فرموده و در یک فرسخی آن بلده انیس الحضرة البهیه دورمیش خان و زینل خان و سایر
نوئینان که جهت امداد عوض سلطان بدار السلام بغداد رفته بودند همعنان رفیق توفیق باز آمده از خاک بارگاه سلاطین
پناه روشنی دیده امید حاصل نمودند و موکب همایون از ساوه بفراهان و از فراهان بکره رود رفته از آنجا به امان کوهی
که دو فرسخی مزار فایض الانوار امام سهل علی است شتافت و زیاده بر بیست روز آن مرغزار دلفروز مضرب سرادقات
جاه و جلال بوده در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفه از لشکر ماوراء النهر خیال عبور از آب آمویه و مرور
بر ولایات خراسان در خاطر مخزن ساخته بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دورمیش خان باتفاق زینل خان
و سایر امراء عراق و مازندران بجانب فیروز کوه رفته ییلاق نماید و اگر خبر تعرض فرق اوزبک بممالک محروسه محقق گردد امداد
امیر سلطان را پیش نهاد همت عالی گردانند و انیس الحضرة البهیه حسب الفرموده بان ممالک رفته مدت دو ماه بفیروزی
و اقبال در ییلاقات فیروز کوه و لار اوقات بهجت آثار مصروف داشت و پادشاه سوی منصور از منزل مذکور بمزار بزرگوار
مظهر فیض امام سهل علی شتافته همت بر اعزاز طواف آن مرقد جنت اساس گماشت و بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران
آن فرخنده مقام را باصناف صلات و صدقات بهجت مسرور گردانیده از راه سیلاخور بآق الانگ همدان شتافت
و از آق الانگ با آلنگ همدان کرده پس از وصول بدان فضای جان افزای امیره دباج که سابقا در مقام اطاعت و انقیاد
پا به سریر اعلی آمده باج و خراج بر گردن گرفته بود بدرگاه سلاطین پناه رسید و در صباحی که شاه صاحب تایید مانند جمشید
خورشید بر تخت بخت و کامرانی قرار داشت بسعادت پای بوس همایون که نهایت آرزوی ملوک ربع مسکون تواند
بود سرافراز شده پیشکش بسیار کشیده روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه سوده زبان باداء دعا و ثنا گویا گردانید **نظم**
که شاها بقای تو جاوید باد ✿ لوای ترا مهچه خورشید باد ✿ سزد تکیه‌گاهت فضای سپهر ✿ منور بانوار رخسار
مهر ✿ همان به که سیره و خوردم ✿ موافق بگشت بود صبح و شام ✿ سزد گر ایلک یمن تا بچین ✿
سلاطین ایران و توران زمین ✿ بخدمت ببندند پشت کمر ✿ نپیچند از طوق فرمانت سر ✿ بود خاک راهت
سر سروران ✿ چه حکام گیلان چه مازندران ✿ و از جمله پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود نقدی زر احمر
که مانند شرفی از آن لسان در سن مشرقی آفتاب درفشان بودی و بجهه را تب آن سرور خاطر جمهور نزدیک و دور بیفزودی
نثار ناظرین در شان ایشان ✿ و نقدی سیم ابیض که مشابه و منکسه آن آتش غیرت در خرمن ماه شب چهارده زدی
و سیر فلک هر چند در گرد نقود ثوابت و سیارگی نظیر آن کوکبی بر منصه ظهور ندیدی ع دل اهل جهان خواهان ایشان
و چون نقد اخلاص امیره دباج از خلاص اختصاص تمام عیار برون آمده بود مانند طلاء مهری رواج یافت و بانواع الطاف و اصناف

و الطاف شاه مرتضوی خصال مخصوص شده انوار مرحمت بیدریغ بر وجنات احوالش تافت در روانه کردن صدف غرور شرف پادشاه
ثمره از دوداجش گشت و تاج او بآن گوهر مهتی ترصیع پذیرفته فرق مباهاتش از منزل مهر و ماه درگذشت و موکب نصرت نشان از
الکاء همدان بر دو خانه تمور رسیده جهت شکارهای چند در آنجا اتفاق توقف افتاد و در آن منزل کارکیا سلطان
احمد که سابقا بپایه سریر اعلی آمده بود مشمول انعام و اکرام شده اجازت یافته روی طلب بجانب نهاد و فرمانهای پادشاه
از دو خانه تمور متوجه مراغه گشته در اثنای راه بدستور استمرار لوازم صید و شکار بتقدیم رسید و بعد از وصول
آب قزل اوزن امیره دباج مجددا بپوشیدن افسر زرنگار و خلع شاهوار مفتخر و مباهی شده بوطن گیلان مرخص گردید
و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه ست و عشرین و تسعمایه بود سایه شرف بر منزل نیاب مراغه انداخت
و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور دورمش خان از ییلاق لار و فیروزکوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت
زیرا که در اثنای وقایع مسطوره و حالات مزبوره رای ملک آرای نواب کامیاب متوجه تشخیص مهمات حکام و امرا
الفذر گشته بود و حکم همایون باسم سامی دورمش خان صادر شده بود که اگر از جانب خراسان دغدغه نباشد دیگر باره بپایه
سریر اعلی مراجعت نموده حالات مذکوره را بدرگاه عالم پناه آورد القصه صباح روز جمعه غره شوال که در میدان فضای فیض
افزای سپهر مصلای زرنگار مهر گسترده گشت و طوایف انجم و ارباب هجوم مستغرق انوار مواطف لم یزلی شده
تهنیت و مبارکباد از ذروه سماوات درگذشت پادشاه پاک اعتقاد بر جواد تازی نژاد نشسته جهت اقامت نماز
عید بر فراز بی نزاهت آثار که فراشان چابک دست اطراف و جوانب آنرا بخیام زرین طناب و سایبانهای
قصاب ار آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از ادای نماز و عرض نیاز در مجلس بزم نشسته رایت بهجت
و عشرت برافراشت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانید و هم در آن منقبه
الحضره رخصت یافته بجانب قم که الکاء ملازمانش بود متوجه گردید و در همان ماه خبر فوت والی روم سلطان سلیم
پادشاه هفت اقلیم شایع گشت و درین مقام مجملی بمسامع نواب کامیاب رسید و داعیه انهدام مبانی عمر زندگانی آن دشمن
قوی موجب ازدیاد ارتفاع قبه جلال خدام بارگاه سلطنت و استقلال شده زبان زمان بمضمون این مقال گویا گردید
پس بتجربه کردیم درین دیر مکافات ؛ با آل نبی هر که درافتاد برافتاد ؛ و هم در منزل نیاب نیات دولت و گرانمایه
ریاض اقبال شاهی برومید و پسر شیروانشاه سلطان مظفر بپایه سریر اعلی آمده فرق افتخارش باوج سماوات
رسید چنانچه مرقوم کلک سخن گذار می گردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد ذکر رسیدن سلطان مظفر
بدرگاه پادشاه والاگهر در خلال احوال گذشته شیخشاه شیروانی بموجب وعده که با نواب درگاه سلطنت و جهانبانی
کرده بود تحف نفیسه و هدایای شریفه ترتیب نموده و پسر ارشد خویش سلطان مظفر را متوجه آستان ملایک آشیان گردانیده
بنواب بلند جناب عرضه داشت فرموده که اگر سلطان مظفر منظور نظر تربیت پادشاه والاگهر گشته پایه قدر و منزلتش باوج
یکی از مجلس نشینان تتق امامت و کرامت ارتفاع یابد سرآینه این کمینه را وثوق و اعتماد بر کمال التفات حضرت پادشاهی بصفت

ازدیاد پذیرفته حتی اسرع الحال بدرگاه جاه و جلال شتابد نظم چو از الطاف شاهنشاه غازی ؛ مبشر گردم این سرفرازی
ظفر گردد ابم سوی درگاه ؛ ز فرق سر قدم سازم درین راه ؛ کنم نقد دل و جان نثار اندایش ؛ شوم گردان از
طوق وفایش ؛ و در آن ایام که منزل نیاب مضرب خیام زرین طناب عساکر ظفر انتساب بود سلطان مظفر بپایه والای همایون
رسیده و حجاب درگاه والا نواب بارگاه سپهر اشتمال او را بشرف بساط بوسی رسانیدند و پیشکشی را که آورده بود از نظر گذرانیده
از خلوص مدعای شیخشاه را معروض گردانیدند شاه دین پناه آن التماس را بعز اجابت اقتران داده بنظر شفقت در سلطان
مظفر نگریست و یکی از بنات مکرمات را نامزد او کرده ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش بر گشاد و سلطان مظفر
چند روز در خدمت سده امامت و کرامت بسر برده هر ساعت لطفی مجدد و هر لحظه تفقدی مجدد نسبت بآن وقوع می یافت
و زمان زمان نیر الطاف پادشاهانه از افق اشفاق بیکرانه بوجهی فیض گستر طلوع نموده بر وجنات احوالش می تافت و در وقت
طلب رخصت بانعام خلع زرنگار و تاج مرصع طلای شاهوار و کمر شمشیر بند و یراق طلا و اسب تازی نژاد و جهان جهان سرافراز
و مفتخر و مباهی و مستظهر گشته روی بشیروان آورد و بعد از فوز بملاقات پدر شمه از لطف و عنایتی که مشاهده نموده بود عرض
کرده شیروانشاه نیز عازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شده و خدام درگاه خود را براق آن سفر و ترتیب پیشکش پادشاه
والاگهر مامور گردانید بیت چنین کو شاه را طبع خوش خوی کوست ؛ عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست ؛
بوقت ملک ستانی چه حاجتش بسپاه ؛ که کشور دل و اقلیم جان مسلم اوست ذکر توجه موکب همایون اعلی بقشلاق نخجوان
و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و بیان قرار مهمات ولاه رستمدار و مازندران و رسیدن اخبار
خراسان بعرض نواب پادشاه عالمیان پادشاه بلند جناب از منزل نیاب ع ظفر همعنان الحضرت اندر رکاب
بدار السلطنه تبریز شتافت و زیاده بر یکماه در آن بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانید و از آنجا عنان بجانب قشلاق
نخجوان تافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان برحسب فرمان واجب الاذعان بعزم غزو گرجستان و تاخت
ولایت گرجیان بی ایمان رایت نهضت برافراخت و در آن دیار بیمن دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار بمنصه ظهور رسانیده
چند قلعه و شهر مسخر و مفتوح ساخت و از حکام آن مملکت قرقره و داود بیک و لوند بیک و منوچهر طوعا و کرها بملازمت دیو
سلطان شتافته اظهار اطاعت و خدمتکاری نمودند و آن جناب ایشان را بجان امان داده و همراه خود گردانیده باستان
ملایک آشیان توجه فرمودند و هم در قشلاق نخجوان دیو سلطان بتقبیل قوایم سریر سپهر نشان سرافراز گشته بواسطه
آن نیکو خدمتی عنایت و التفات بی نهایت یافت و پادشاه پرورش پذیر امرای گرجی را مشمول الطاف پادشاهانه ساخته
پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال همگنان تافت و گرجیان باج و خراج قبول نموده بانعام تاج و خلعت مفتخر و سر
افراز شدند و فرامین مطاعه در باب حکومت مواضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند و هم در آن
اوان در باب قرار مهمات ولات مازندران و سرداران رستمدار نواب درگاه فلک اقتدار گفت و شنید بسیار کرده
و آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بتکچی بر آن موجب مقرر شد که از بلاد مازندران چهار الکای تعلق

با میر عبدالکریم داشته باشد و دو دانگ مفوض بآقا محمد کرده مشروط بآنکه مشار الیهما مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند
مهم امیر حسین و سادات هزار جریب بهزار تومان مقطع پذیرفت و برین قیاس قصبه رستمداریان تبریزی مبلغی معین قرار گرفت
و امیر عبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون بنفاذ انجامید که از جمله هفت هزار تومان مذکور مبلغ چهار هزار
تومان را که حصه امیر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الاتاقی تحصیل نماید لاجرم آن جناب نیز اجازت یافته بمازندران
شتافت اما آقا محمد حسب الحکم در اردوی همایون توقف نموده اورکاس بیک جهت تحصیل مبلغ سه هزار تومان
که حصه او بود متوجه قلعه کلیس و اولاد شد و بعضی از وکلایش را همراه برد و چون موسم زمستان و سرما بپایان رسید
و برکنار جویبار مانند خط نوش لبان گلعذار سبزه بر دمید سلطان گل بار خساره افروخته عنان بجانب باغ و بستان
انعطاف داد و بلبل بی تحمل با دلی بر آتش هجران سوخته نغمه سرائی آغاز نهاد پادشاه عالیشان از قشلاق نخجوان عازم
الکه سهند و بعضی دیگر از ییلاقات آذربایجان گردیده در مرغزاری بهشت آثار قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراخته
بساط عشرت و نشاط مبسوط گردانید در آن اثنا از جانب خراسان ایلچی رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید
که عبیدالله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر خراسان از آب آمویه عبور نموده در آن بلاد طوفان بلا بالا گرفته است
تقدیر ایزد [illegible] تفرقه بر روی روزگار برپا گشوده بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که [illegible] الحضرت
البهیه دورمیش خان باتفاق زینل خان متوجه مدد حکام خراسان گردد و آن خان عالیشان حضرت ممالک پناهی
حسب الحکم را در قم گذاشته علم عزیمت بجانب خراسان برافراخت و کوچ بر کوچ بکوچان سلطانیه شتافته جهت [illegible]
مراکب روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمایه از نزد والی هرات امیر سلطان
قورچی شاه علی نام بآستان سپهر احتشام رسیده اخبار غریب بعرض نواب کامیاب رسانید اول آنکه عبیدالله خان
با جنود بیکران بظاهر هرات آمده چند روز بامر محاصره پرداخت و چون دید که کاری از پیش نمی تواند برد عنان عزیمت
بصوب ماوراء النهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهوا خواهی ظهیر السلطنة والخلافه
محمد بابر میرزا متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در قلعه اختیار الدین محبوس شده روز
دیگر مهم او از هم گذشت و پادشاه عدالت نهاد در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق
انجامید که در وقتی که عبیدالله خان در ظاهر هرات نشسته بوده و بامر محاصره قیام می نموده از امیر سلطان اصلا
جلادتی وقوع نیافته بنا بر آن اوزبکان در بلوکات هرات خرابی بسیار کرده اند و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف
بی گناه بوده و امیر سلطان بنا بر غرضی که داشته به تیغ ظلم آن سید فاضل نیکو اعتقاد را شربت شهادت چشانیده
لاجرم نایره غضب پادشاهی اشتعال یافت و حکم شد که شاهزاده مظفر لوا طهماسب میرزا و امیر سلطان متوجه پایه سریر
اعلی گردند و ایالت خراسان مفوض بنواب نامدار شاهزاده عالیمکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این حکایت
مرقوم قلم اهتمام خواهد گشت ان شاء الله تعالی و تقدس ذکر تتمه احوال حکام مازندران و رسیدن والی شروان بآستان

پادشاه کامران چون جناب سلطانی سیف الاتاقی از وجه تقبل امیر عبدالکریم مبلغ هزار و پانصد تومان بحصول پیوست
حکم همایون صدور یافت که آن جناب بدار السلطنه هرات رفته در ملازمت شاهزاده عالیمقام ابو النصر سام میرزا
بسر برد و تحصیل تتمه آن وجه منوط به ده جوک بیک باشد اما اورکاس بیک که متعهد سرانجام سه هزار تومان
تقبل آقا محمد بود پیش از آنکه از آن وجه چیزی معتنابه وصول دهد آقا محمد از پایه سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت
و میان او و امیر عبدالکریم نایره نزاع التهاب یافته امیر عبدالکریم بقوت دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد قلعه کلیس
و اولاد را استحکام داده در بعضی از جنگلهای آن حدود متحصن شد چون این اخبار بمسامع نواب درگاه فلک اقتدار رسید
حکم همایون بنفاذ انجامید که جوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و کردستان بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایه
سریر اعلی رساند و جوجی سلطان حسب الفرموده لشکر بآن ولایت کشیده بظاهر قلعه اولاد شتافت و دو ماه
عرض کشیده آن حصار استوار بجنگ گرفته توابع آقا محمد را که در آنجا توطن داشتند مقید و مغلول ساخت آنگاه
بجنگلی که مستقر آقا محمد بود رفته او را نیز در دام اسر انداخت و رایت مراجعت بصوب سده سنیه سلطنت افراخت
بعد از وصول بمقصد نیکو خدمتی او عز قبول یافت و پرتو عنایت پادشاه عالیجاه بر ناصیه حال آن امیر نجابت دستگاه
تافت و التماس عفو خسرو عطابخش جرم پوش شامل روزگار آقا محمد شده حکم همایون باطلاق او صادر گشت اما رخصت
انصراف بجانب مازندران نیافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبدالکریم گرفته آن جناب
قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را تمام جواب گوید و تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه [illegible] و تسعمایه
آقا محمد در ملازمت آستان خلافت آشیان روزگاری گذرانده و امیر عبدالکریم در مازندران بحکومت منصوب بوده
لوازم دولتخواهی بتقدیم میرساند و در خلال احوال گذشته شهنشاه بموجب وعده که با نواب درگاه سپهر اشتباه کرده
بود احرام خدمت بسته از شروان متوجه آذربایجان شد و شاه عالیمکان جمعی کثیر از امرا و نوئینان را باستقبال
آنجناب مامور گردانید و در سلخ ماه رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمایه در [illegible] پادشاه شروان باردوی نصرت
نشان رسیده صباح عید بوسیله [illegible] امرا خاقانین میرزا شاه حسین از دریافت پای بوس همایون فرق افتخار
و مباهات باوج سموات رسانیده و از اسبان تازی نژاد و مرصع لجام و شمشیرهای مصری ساز مذهب نیام و نقود
ابیض و احمر و نفایس اجناس و منقود [illegible] آنچه دست کشش بدان رسید لایق و مناسب دید پیشکش کرده از
جرایم سابقه لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجای آورد نظم روی بر پای پادشاه نهاد
وز پی اعتذار لب بگشاد ∴ گفت کای آفتاب اوج شرف ∴ سرور خاندان شاه نجف ∴ جاه عالم
مسخر باد ∴ همچو من صد هزار چاکر باد ∴ چرخ را باد روی بر راهت ∴ سجده گاه ملوک درگاهت
من که در ملک خویشتن شاهم ∴ بنده بندگان درگاهم ∴ گرچه زین پیش از کمال غرور ∴ بودم از خیل
خادمانت دور ∴ داشت بخت بدم ستیزنده ∴ وز غلامی تو کمر برنده ∴ شکر کاو فرو نهاد مرا از [illegible]

بخ برین بارگاه جاه و جلال ٭ چاکران ترا شدم چاکر ٭ سودم از فخر بر فلک افسر ٭ جرم این بنده گرچه
بی‌حساب است ٭ لیک عفو ترا سزاوار است ٭ هست از لطف عام تو مأمول ٭ که شود اعتذار من مقبول
چون لفظ اخلاص شهنشاه در مسامع نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه از غش غرض و ریا مبرا شود بمهر قبول اقتران یافت
و نسایم مواطف شاهی از مهب مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض امل و گلزار عقیده بی خلل او را نضارت و طراوت
بخشید و خازن عنایت خاص بدست اصطناع و اختصاص قامت قابلیتش بخلع طلادوز و افسر زرنگار و کمر
مرصع بلالی شاهوار مزین و آراسته گردانید **نظم** هر کس ره اخلاص و غلامی پوید ٭ در خدمت شاه
نیکنامی جوید ٭ در گلشن امید وی از فیض ازل ٭ بی شبهه گیاه دوستکامی روید ٭ و بساط جشن و سور
و مجلس عیش و حضور تمهید یافته پادشاه عالیجاه شهنشاه را در صحبت بهشت رتبت طلب نمود و از ساغر
لطف و احسان آن جناب بکام دل رسانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش برگشود و چون
شروانشاه چندروزه در ملازمت پادشاه گیتی فروز در غایت عیش و کامرانی اوقات گذرانید و بکرات و مرات
از جام التفات شاه سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گردید افسر افراز بر سر و خلعت افتخار
در بر لقد سعادات در آستین و مرکب مرادات در زیر زین رخصت انصراف یافت و شاه والانژاد آن زمستان
در تبریز قشلاق فرموده بدستور معهود انوار عدالتش بر وجنات احوال رعایا آذربایجان تافت **نظم**
خدیو کامران بنده‌پرور ٭ شهنشاه عالی عدل‌گستر ٭ در آن موسم که بود از سردی دی ٭ فسرده خون
مردم در رگ و پی ٭ ز دست ساقیان عشوه‌انگیز ٭ کشیدی می بدار الملک تبریز ٭ دماغش دایم از می گرم بودی
ازان فارغ ز سرمای غنودی ٭ ولی گاهی بتوفیق الهی ٭ نشستی بر سریر پادشاهی ٭ ز احوال رعایا
یاد کردی ٭ دل غمدیدگان را شاد کردی ٭ غلط گفتم نباشد در زمانش ٭ ز عدل شامل فضل کیانش
دل بیچاره از ظلم غمناک ٭ گریبانی ز دست ظالمی چاک ٭ عوانی که نموده ظلم پیشه ٭ طپانچه خورده از
دست رعیت ٭ نباشد اندرین دوران پر فن ٭ بجز زلف بتان بر روی ایشان ٭ الهی دولت و اقبال شاهی
مصون باد همیشه از تباهی ٭ جهان معمور باد از عدل و جودش ٭ سر نام‌آوران اندر سجودش ٭ اکنون وقت
آنست که طوطی از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب بوستان خراسان در پرواز آید و حالات آن ولایات را
که تا غایت بنابر ملاحظه ارتباط سخن موقوف مانده تقریر نماید و منه الاعانة والتائید **گفتار در بیان شمه از احوال
امیر سلطان که مدبر امور ممالک خراسان بود و ذکر بعضی از وقایع که در ایام دولتش روی نمود** والد امیر سلطان
کلابی بیک در سلک اعاظم امرا سلطان یعقوب میرزا انتظام داشت و پدر کلابی بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابوالنصر
حسن بیک بغایت معتبر بوده همواره همت بر مشیت مهمات جهانبانی می‌گماشت و امیر سلطان چون بعنایات شاهی
مفتخر و مباهی گشته بمنصب للگی شاهزاده طهماسب میرزا و حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا سمت تحریر

یافت زمام منصب وزارت بلکه عنان اختیار ملک و مال را در کف کفایت شیخ مجدالدین کرمانی نهاد و خلایق را بمهبط
عدالت و رعیت‌پروری و تشیید اساس لطف و مرحمت گستری نوید داد لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران
شده بود بار دیگر روی بمعموری آورده و رعایای متفرق باوطان خود بازآمده آغاز عمارت و زراعت کردند و چون قریب دو سال
حال برین منوال بگذشت اکثر قری و قصبات مزروع و آبادان گشت امیر سلطان باغوای بعضی از قرابتان که اعتبار و
اقتدار شیخ مجدالدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت شعار لطف آثار را معزول ساخت
تا فقه و مصادره نمود انگاه برادر خورد خود میرزا ابراهیم را وکیل ساخت و خواجه مولانا سمرقندی را امیر و وزیر گردانید
دیگر بکمال شیخ مجدالدین محمد پرداخته و بموافقت امیر بعضی از اغنیا و متمولان ممالک تحصیلات کرده در مقام کتابت شدند
و بدان جهت اندک پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت دور او در خمسه ثلث و عشرین و تسعمایه در اردوی
همایون جاسوسی روی بدست بعضی از خدام درگاه پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش از توزیع
ثبوت گردید و هم این خبر شیوع یافته که امیر سلطان یاغی شده است و اوزبکان را بتسخیر خراسان خوانده که تفحص آن حال مانده بنا
بیان فرمان جهانمطاع نفاذ یافت که جاسوس را انگاه دارند و کسی بهرات فرستند که امیر سلطان را متوجه آستان
خلافت آشیان گردانند و جاسوس را معلوم شد که والی خراسان از جاده عبودیت تجاوز ننموده انگاه او را بروم
فرستند و تا تقریر میرزا جهت آوردن امیر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده اردوی معلی مذکوره جهات رسید
نشانی کرد در باب طلب امیر سلطان مرقوم قلم منشیان درگاه عالم پناه شده بود رسانید اما چون مشهور بود که در بهار ایلغار
سلاطین اوزبک متعرض ولایات خراسان گردند امیر سلطان را توجه بپایه سریر اعلی مناسب دولت ننموده از جناب سلطانی
سیف الاناهی خواجه مظفر بتیکچی که بموجب حکم قضا مضا جمیع مهمات خراسان را باستصواب او فیصل می‌بایست داد و عالیجاه
نقابت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدارت حضرت ملک‌مآب میرزا تعلق بوی داشت
التماس کرد که بپایه سریر اعلی رفته سبب توقف او را بسمع اشرف اعلی رسانند و ذهاب کامیاب را بر ساید حالات
خراسان مطلع گردانند بنابر علی هذا جناب سیف الاناهی و حضرت صدر الاسلامی فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین
و تسعمایه متوجه درگاه پادشاه سکندر جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات تبریز بخبر بساط‌بوسی فایز شده موجب تعلل امیر
سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کمال دولتخواهی نواب
کامیاب شاهی چند نوبت از فرق اوزبک مظفر گشته بود و بی شایبه لاف و گزاف در حسن صورت و لطف سیرت
و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی می‌نمود حضرت اعلی او را بمزید عنایات نواب
سرافراز ساخت و با انعام طبل و علم رایت قدر و منزلتش را باوج فرقدین برافراخت و مجددا فرمان همایون بنفاذ
انجامید که منصب صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط و ربط مهم خالصات ولایات خراسان از سرحد عراق و آذربایجان تا نهایت
طخارستان مفوض برای صواب‌نمایش باشد و امیر سلطان سایر جهات ملکی و مالی را باستصواب آن عالیجناب فیصل داده

و جهات ولایت هرات رو در ادرار وجه مواجب ملازمانش بگذارد و امیر غیاث الدین محمد میان منصب صدارت و امارت جمع کرده
بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد اما جناب سلطانی سیف الانامی در ملازمت آستان
ملایک آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه امیر محمد بهراة رسد امیر سلطان خبر انفصال عم
رتبت و رعایت آن حضرت را استماع نموده احمدی سواقی مراجعتش نفرستاد و میرزا ابراهیم را در شعبان سال گذشته
جهت عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاده بود در غره ماه مبارک رمضان بی جهتی ظاهر خواجه مولانا
سمرقندی را گرفته بعد از دو روز بقتلش حکم فرمود و منصب وزارت را من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علیجان
کردرودی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد در اواخر همان ماه بجانب هرات رسید سادات و علما و موالی و اشراف
و فضلا و اهالی لوازم استقبال باستعجال کردند و در سر پل ... بعز دست بوس آنحضرت فایز شده مراسم تهنیت
منصب امارت بجای آوردند اما امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بحال آن سید فاضل ... نموده
خصال نپرداخت و سبیلی کلی از موقوفات طمع کرده سایر مهمات را بخلاف رای صواب نمای آنحضرت فیصل میداد و
ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون بپایه سریر اعلی رسیده بکمال قابلیت و صلاحیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید
بلقب سلطانی سرافراز گشته و مهمات برادر خود را عرضه داشت کرده در طبق مدعا فرامین مطاعه حاصل نموده منقضی
المرام مراجعت نمود و طرفه آنکه بخلاف منشور امیر سلطان با نواب میر احمد بیک و هدایت بیک و خواجه علیجان در آن
نوبت با آن جناب کم التفاتی آغاز نهاد و رقم بطلان بر خدمات پسندیده طرازمانش کشیده خدمتش را در هیچ مهم
از مهمات خراسان دخل نداد و امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل بظلم و تعدی بود و باقامت صلوة مکتوبه قیام نمودی
هر روز سه جزو قرآن تلاوت می فرمود اما صفت نخوت و تکبر بروی استیلاء تمام داشت و سر از پرسش ورود خواص
و عوام پیچیده و ضعفا نمی پرداخت و نواب میر احمد بیک و هدایت بیک و قاسم مهردار و خواجه علیجان دست تحکم
و طغیان برآورده رعایای بیچاره در تشویش و تفرقه افتادند و هرگاه ابراهیم سلطان و امیر غیاث الدین محمد از این
باب لفظی بعرض امیر سلطان میرسانیدند حمل بر غرض نموده بسمع رضا نمی شنود و این معنی موجب جلادت اهل ظلم
می شد بناء علی هذا ابراهیم سلطان رخصت طلبیده در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاخری سنه ست و عشرین و تسعمایه
بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورده و در روز جمعه هفدهم ماه رمضان در نیلاب مراسم بساط بوسی بتقدیم رسانیده
یافته منصب محافظت مهر همایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از ... در آزار تمام داشت در این ایام
در پایه سریر سپهر احتشام راه سخن یافت از غایت سلامت نفس اصلا زبان بشکایتش نگشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام
بجای آورد تا لقب سلطانی او بخانی مبدل شد و درین باب نشان واجب الاذعان عمل ساخته ارسال فرمود اما
در آن اثنا نزد نواب پایه سریر اعلی بتحقیق انجامید که معلم شاهزاده طهماسب مولانا نظام الدین احمد طبسی که نزد امیر
خان تقرب تمام داشت بالطبع آنکه پیشوای ارباب عمایم من حیث الاستقلال تعلق بوی گیرد پیوسته محاسن افعال امیر غیاث الدین محمد

را در صورت مقابح اعمال فرامی نماید و عمال آنحضرت را متصرف در اموال اوقاف متهم داشته در خلوات با ان پیغیش می گوید
بنابر آن امیر خان نسبت بآن صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوک میداشت و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب نمای فیصل
داده سخنش را معتبر نمی شمارد لاجرم بتجدید حکم همایون صدور یافت که امیر خان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و شرعی
ممالک خراسان را باستصواب آن سید عالیجناب منقطع دهد و منصب معلمی شاهزاده را نیز مفوض برای آنجناب
دانسته مولانا احمد طبسی را از آن امر معاف دارد و مقرر شد که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هرات
شتافته پروانچه را که در آن باب بمهر همایون موشح گشته بود بر امیر خان خوانده و او را برعایت جانب امیر غیاث الدین
محمد مامور گرداند و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه هفتم ذی قعده سنه سبع و عشرین و تسعمایه بدار السلطنه
هرات رسیده قامت امیر خان و امیر غیاث الدین محمد را بخلع فاخره شاهی که همراه آورده بود بیاراست و مضمون
پروانچه عالیه مذکوره را بسمع امیر خان رسانید هرچند صدور این حکم بر خاطر امیر خان گران آمد اما بحسب ظاهر اظهار
انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید در شهر بود پیشتر از پیشتر در تعظیم امیر محمد قیام نمود و مولانا احمد را از تعلیم
شاهزاده معاف داشت و چون مشار الیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرموده باز بدستور سابق سالک
طریق نافرمانی گشته در فیصل قضایا بمقتضای رای خطا اندیش نواب خویش عمل نموده و در اثنای حالات گذشته
وقایع مذکور گشت حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنه و الدین بابر میرزا خیال استیصال نهال اقبال شجاع بیک
نموده با لشکر بسیار از کابل بطرف قندهار توجه فرمود و چون شجاع بیک با آنحضرت طاقت مقاومت نداشت در
شهر متحصن شده همت بر حفظ برج و باره گماشت و محمد بابر میرزا ظاهر قندهار را مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدور
در تضییق محصوران می کوشید و در اکثر ایام برابرش گردون خرام سوار شده و نزدیک بخندق شتافته سپاه جلادت
پناه را باشتعال آتش قتال مامور می گردانید و از آن جانب نیز دلاوران قندهار بقدم محاربت و ممانعت پیش آمده باستعمال
تیغ و تیر می پرداختند و بزخم پیکان برق نشان و سنگ مرگ آهنگ رخنه در قصر حیات کاهلیان می انداختند اما اکثر
اوقات بهادران موکب بی شبیه و ظفر اختصاص می یافتند و مخالفان را منکوب و منهزم گردانیده تا دروازه از عقب می
شتافتند و در خلال آن احوال خان میرزا در بدخشان از عالم گذران انتقال نموده مانند لعل در صمیم کان متواری شد و
از مصیبت او قطرات خون از فواره دیده ها بگشود چون این خبر محنت اثر بگوش بابر میرزا رسید بر فوت پسر عم اسف بسیار خورده و با فاخره دست
و روان ... شکیبایی برده ایالت آن مملکت را به پسر بزرگ خویش همایون میرزا تفویض کرد و بجمعیت خاطر و فراغ بال در ظاهر
قندهار مقیم گشت و تمامی ولایت گرمسیر را تحت التصرف در آورده صیت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان در گذشت امیر
خان در بلده هرات از وقوع این حالات بغایت متاثر گردید زیرا که اندیشید که چون بابر میرزا از فتح قندهار فراغت یابد
لوای خلاف مرتفع گردانیده بصوب خراسان نهضت فرماید و در آن اوقات چند کرت شجاع بیک قاصدان بهراة فرستاده از امیر
خان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که بابر میرزا از قندهار بکابل مراجعت فرماید تا او بخدمت شاهزاده طهماسب

شد و مدت العمر قدم از جادهٔ خدمتکاری بیرون ننهاده بنابرین امیرخان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بجانب میرزا آن
زبدهٔ اولاد امیر تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هر چند شجاع بیک در ایام سابقه مرتکب جرایم شده بود و سزاوار قهر
و غضب می‌نمود اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول می‌نماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه
شاهی باشد و هر سال باج و خراج بخزانهٔ عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصرهٔ قندهار کرده عنان مراجعت بصوب
کابل معطوف دارند و پیش ازین مردم قندهار و متوطنان آن دیار را نیازارند محمد بابر میرزا جواب داد که اظهار اطاعت
و انقیاد شجاع بیک حکم ایمان یأس دارد و اعتماد را نمی‌شاید انشاء الله تعالی بعد از آنکه قندهار مفتوح شد قندهار را مسخر گردانید اورا
مقید باستان خلایک ایشان روانه خواهیم نمود و کلیهٔ مملکت گرمسیر و قندهار را بهر کس که حکم همایون نفاذ یابد تسلیم خواهیم
فرمود از شنیدن این جواب امیرخان را تسلی و اطمینان حاصل گشت اما در آن اوان امری روی داد که روزی چند از
گفت و شنید آن مهم درگذشت **ذکر لشکر کشیدن عبید الله خان بدار السلطنه هرات و محصور ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات**
در بهار سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه که سپهدار نامیه الوس ریاحین لعضای بساتین
کشید و لالهٔ گلگون تاج از هجوم جنود سبزه اندیشیده در قلاع جبال متحصن گردید عبید الله خان با سی هزار پیاده و سوار
از جنود ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان گشت و از کوچ کونچی خان که بعد از فوت تیمور سلطان سلطنت سمرقند
تعلق بوی گرفته است اجازت گرفته از آب آمویه بگذشت و روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنهٔ مذکوره قاصد دار
سرخس پیوندک بیک بهرات رسید و آن خبر را بعرض امیرخان رسانیده ضمایر اکابر و اصاغر را پریشان گردانید زیرا که
محصول سال گذشته در شهر نمانده بود و نو هنوز درنیامده و حکام خراسان هر یک در مستقر خود اقامت داشتند
و اجتماع ایشان جهت مقابله و مقاتله محال می‌نمود لاجرم خاطر سروران بر تحصن قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه
ملک را تا برج شمالی دروازه عراق تعهد فرمود و پیری سلطان باتفاق صوفیان خلیفه حراست دروازه عراق را بتکفل نمود
پیر احمد بیک و بهرام بیک و قاسم مهردار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین بحیطهٔ ضبط درآوردند سنجی
بیک و برادرش آن حصار را محافظت کردند و مرجومک سلطان در دروازه خوش رایت جلادت برافراشت
[illegible] بیک همت بر حراست دروازه فیروزآباد گماشت و امیرخان بدستور استمرار در باغ شهر اقامت ورزیده با ... پیاده
و سوار پیش خود نگاه داشت که در هر طرف کمک احتیاج شود آن جماعت را بدان جانب فرستند و روز شنبه هجدهم
ماه مذکور شاطر عبید الله که بحکم امیرخان در رباط قصبه چهل دختران ساکن بود و بحفظ آن طرق اشتغال داشت
بشهر رسیده خبر قرب وصول عبید الله خان شایع گردانید و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاصه خود از شهر بیرون
رفته در پیش‌خانهای درب باغ زاغان را محل توطن ساخت و صباح یکشنبه عبید الله خان مسلح و مکمل از راه زنده برادران
بسر خیابان رسیده بطرف ساقسلمان شتافت و اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده بشر و شور
کانون درون سروران را فروزان ساختند بواسطهٔ قحط جوب ابواب دکاکین خبازی و علافی مسدود گشت و آتش جوع در بواطن اشتعال یافت

ناله و نفیر مجروح و فقرا از زمرهٔ سپهر خضرا درگذشت و امیرخان در بحر تحیر افتاده بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از علوفات ملوکات
گرانی که مخزون شده بود و بسیاری بمرتبه رسیده بود هر کس هر مقدار در انبار داشت ... بعضی از اعیان
و مردم جلد خراسان از دویست از شهر بیرون شتافته و بهر وجه که می‌توانستند خوشه‌های گندم و جو را بشهر می‌آوردند و این
سعی موجب آن شد که در اسواق نان و آرد بدکاکین ظهور آمده خلایق از بلای قحط نجات یافتند و چون عبید الله خان دو سه روز در
نواحی ساقسلمان ساکن بود روز پنجم ... سوار شده متوجه شهر گشته جمعی کثیر از شجاعان سپاه اوزبک را
بافروختن آتش قتال مأمور گردانید زمره از آن اوزبکان از راه مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند
و فرقه از سر خیابان درآمده نزدیک بمدارس سلطانی رسیدند از این جانب امیر حسن علی که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین
محمد بمزید شجاعت امتیاز داشت با جمعی از سواران رزم ساز و پیادگان تفنگ انداز بیرون رفته در میان مرد و مدرسه
غبار پیکار بسمت ارتفاع پیوست و شاطر عبید الله در باغ زاغان را مضبوط ساخته بزخم ناوک دلدوز و تفنگ جان
سوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک باضعاف مضاعفه لشکریان این جانب بودند امیر غیاث الدین
محمد مضطرب گشته کس نزد امیرخان فرستاده کمک طلبید اما بخلاف مقصود جواب درشت شنید و این معنی موجب
مزید ملال خاطر آن سید پسندیده خصال شده با خود جزم کرد که چون از محنت محاصره نجات یابد قدم از سر ساخته بدرگاه عالم
پناه شتابد القصه در آن روز میان نوکران امیر غیاث الدین محمد و اوزبکان جنگی صعب دست داد و از هر طرف چند نفر
زخمی گشتند و با آنکه ... لشکر ماوراء النهر روی بوادی خود آوردند و سروران بشهر باز آمدند شاطر
عبید الله نیز در آن روز آثار جلادت بظهور رسانیده نگذاشت که اوزبکان از آن درب باغ زاغان که بطرف مزار پیر مجرد
پشت آینه و برین قیاس نوبت دیگر اوزبکان از طرف دروازه عراق بجنگ پیش آمدند اما بی آنکه کاری سازند مراجعت
نمودند عبید الله خان بعد از آنکه ده روز در تخریب و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از خرمنهای جو را سوخته بسیاری از گندمهای
سبز را بچرانید دولت اندیشی ... شاهی مرد گرده و بر طبق کلام معجز نظام وقذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیرش استیلا یافت
و در روز جمعه دوم رجب از یک فرسخی هرات کوچ کرده در نواحی پل سالار و در پایان منزل گزید و در روز شنبه آنجا توقف نموده
صباح روز یکشنبه چهارم براه ... علم عزیمت برافراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماوراء النهر گشت و سروران از
شدت محاصره و مخافت ... فرج یافته بسر غلات و مزروعات خود شتافتند و بفرج هر چه تمامتر آغاز درو غلات و کوفتن
خرمنها کردند اما هم در آن ایام حضرت محنتی روی نمود که ... را از اهل عقل و کیاست بر خاطر گذشته بود چنانچه حقیقت
این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی وحده العزیز **گفتار در بیان مجملی از احوال امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف و شهید شدن آن حضرت مقرون باصناف تحسر و تأسف** چون خامهٔ مسکین عمامه و بنان عنبرین شمامه ببشارت
... آن قدوهٔ آل خیر البریه در تألیف این نسخهٔ شریفه شروع نموده بود و در اثنای اشتغال باتمام جواهر عقد اولین در درج
لآل انواع انعام و اکرام از آن سید عالی‌مقام مشاهده می‌نمود درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید

خاطر فاتر متوجه آن گردید که بحکم حکایت این اوراق را بذکر شمه از احوال محبت مآثرش حلیه پایه آنگاه کیفیت آن واقعه هایله را بر لوح
بیان نقش نماید و منه الاعانة والتوفیق نسب شریف آن سید والا مناقب بر حاشیه کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب
به این موجب بنظر این ذره احقر در آمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین بن بادشاه علی بن خسرو بن حبیب بن فرامرز
بن نجیب اشکرانی و نسب عالی آن سید حسیب نجیب منتهی می شود بابی جعفر احمد بن ابی عبد الله جعفر بن محمد السلیقی بن عبد الله
بن محمد بن الحسن بن الحسین الاصغر بن آدم آل عبا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم الصلوة والسلام و امیر غیاث الدین محمد
در عنفوان سن تمیز ملازمت پدر بزرگوار خود امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و فضیلت سرآمد علماء اعلام بود و از انوار
زهد و عبادت و آثار تقوی و سعادت رتبه حمیده بیان او با حاضر و هویدا می نمود بعضی از متداولات را مطالعه کرد و در تحصیل
علوم معقول و منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و چون سید فخر الدین بجوار رحمت ارحم
الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین مسعود شروانی و جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین
احمد تفتازانی اختیار آمد شد فرموده و باندک زمانی سرآمد علماء عالم گشته شمایم شمایل طبع سلیمش مانند روایح گلهای طری از وزیدن
نسیم سحری مشام ساکنان صوامع فضیلت و ورع رسیده و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون فوایح هوای بهاری حواشی ریاض
مؤلفات عالمان معالم سخن سنجی را ناظر گردانیده لفظ درر بارش گوهر حقایق معانی گوش هوش عالم افاضل را برین
دردانه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی و دررشته امانی شرایف اماثل نهاد نظم ز لفظ در فشانش گشت بی قیل
سپهر معنی آیت تنزیل ※ ز ابر کلک او بحر معانی ※ شدی پر از زلال زندگانی ※ لاجرم آن فاضل ستوده
شیم منظور نظر تربیت خاقان منصور میرزا سلطان حسین شده تدریس یک صفه از مدرسه که محتوی بر مقبره آن پادشاه
مغفرت پناه است بدان حضرت مفوض گشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال بدان بقعه شریفه بلوازم درس و افاده
پرداخته بنشر علوم دینیه قیام نموده و خبایت فضل و کمالش بر ضمیر انور خاقان عالی گهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزوده چون
آن پادشاه افاضل پناه بجوار مغفرت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرگوار خود در رعایت
جانب امیر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع مقاصد و مطالبش را بانجاح و اسعاف مقرون گردانیدند و برین قیاس محمد خان
شیبانی نیز در تربیت آن حاوی فضایل انسانی از قوه تقصیر راضی نشده همواره آنحضرت را معزز داشته بر امثال
و اقران فایق و راجح میدانست و بعد از آنکه محمد خان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه مرتضوی
خصال از افق هرات طالع گشته ساحت امانی و آمال مرتقیان درجات فضل و کمال را نضارت بخشید لوای کامیاب
آثار شمایل نبوی و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیه حال آن فایز سعادات دنیوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب قضا را
تمامی ممالک خراسان را در قبضه اقتدار آن حضرت نهادند و عنان قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من
حیث الاستقلال و الانفراد بکف درایتش دادند لاجرم عتبه علیه اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شده و سده سنیه اش پناه
اعاظم افاضل باستقلال گشت و همچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایه رعایت و تربیت پادشاه جمشید آیین انار جم

بحدی ترقی می نمود تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرده صاحب طبل و علم و خیل و حشم شده در دار السلطنه هرات بحل و عقد
مهمات ملکی و مالی پرداخت و ازین جهت نایره حسد در کانون درون امیر خان برافروخته بباد فره سعایت اهل حسد فی جیدهم حبل
من مسد ساعت بساعت التهاب آن آتش بیشتر ازدیاد می گرفت و مطلقا آب نصیحت و اصلاح مصلحان خیر اندیش و
متوسطان نیکو کیش صفت انطفا نپذیرفت تا کار بجایی رسید و مهم بدان انجامید که امیر محمد در ایام محاصره عبید الله خان
عزم جزم کرد که چون مخالفان از هرات کوچ نمایند بپایه سریر اعلی شتافته لب بشکایت امیر خان بگشاید و شمه از خرابی احوال
خراسان عرض فرماید و امیر خان ازین معنی اندیشه مند شده گرفتن و کشتن آن حضرت را با خود مخمر گردانید از غرایب وقایع آنکه
در شب سه شنبه ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رؤیا مشاهده فرمود که در کوچه سرگردان شده و بهر طرف
که توجه می نماید راه نمی یابد و در آن اثنا حضرت خیر البرایا علیه من الله من الصلوات انماها و من التحیات ازکیها بنظرش آمده
می فرماید که اگر می خواهی که ازین سرگردانی نجات یابی نزد ما آی و امیر محمد بدان جانب روان گشته بیدار شد و صباح این واقعه را
با بعضی از نزدیکان در میان نهاده هم در آن مجلس یکی از محرمان آن سید ستوده خصال گفت که من نیز دوش در خواب
دیدم که پدر شما اسبی باز آورده و شما را سوار ساخته همراه خویش برد و بدین جهت دغدغه تمام بر ضمیر منیر زبده اولاد خیر
الانام راه یافته آن روز سوار نشد و حال آنکه امیر خان با طایفه خود قرار داده بود که هرگاه امیر محمد جانب شهر روان شود آنحضرت
را بی اختیار ساخته بقلعه اختیار الدین برند و چون دو سه ساعت از روز بگذشت و امیر غیاث الدین محمد در باغ نشسته بود
امیر خان پیر احمد بیک و قاسم میرداروا و اسحق بیک را با جمعی کثیر از خواص خود بدر دولتخانه آن یگانه زمانه فرستاد تا او را
گرفته بقلعه اختیار الدین بردند و همان ساعت منازل آن حضرت و متعلقان و مصاحبانش غارت یافته کتابت آن حالت
ببعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیر زین الدین علی و زمره دیگر از اصحاب آن قدوه اولی الالباب مواخذه دیدند
گشته طوفان بلا در آن روز بمرتبه بالا گرفت که هر کس از نوکران امیر خان در سر جاکان برد که چیزی از آن است و بنوعی تحصیل می نمودند
ببهانه آنکه جهات امیر محمد درین منزل است در آنجا در آمده دست نهب و تاراج برآورده و این صورت بعرض امیر خان رسید
خواجه علیجان را با جمعی از ملازمان سوار ساخت تا گرد شهر برآیند و بتسکین آن فتنه قیام نمایند لاجرم امیر غیاث الدین محمد
آن روز و آن شب در قلعه اختیار الدین محبوس بوده این بیت را در سلک نظم کشید که بیت بتیغ ظلم سرای کشتن ار خواهی
که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من ※ ابیات را رقعه نوشته نزد امیر خان روان گردانید اما هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و
امیر خان از غایت قساوت قلب از سر خون آنحضرت درنگذشت صباح روز دیگر قدوه اولاد خیر البشر یعنی عالی جاه نقابت منقبت
هدایت مرتبت امیر جمال الحق و الحقیقة و الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه نزد امیر خان رفته التماس مخلص امیر محمد فرمود
و امیر خان سخن آن قدوه سادات زمن را بسمع قبول نشنود و با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که ابصار حیات
شمع شبستان اطایب را منطفی سازد و بدست تعدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بچاه هلاک اندازد هرچند که چهره
روزگار از ظهور این فتنه می لرزید و رخسار خورشید از نهیب این آشوب زرد می گردید امیر خان بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی

همان روز که چهارشنبه هشتم رجب بود بوقت نصف النهار عالم مهر دار دار السلطنه هرات شاه قلی بحیله آل عبا را بهلاک ساخت و از
عقوبت جبار منتقم فراموش نموده شیده خود را در روضهٔ خصومت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه انداخت نظم دریغ
آن ثابت قبایی که بود ❁ دل افلاکیان علم و کفش بحر جود ❁ دریغ آن صدارت پناهی که مهر ❁ بخاک ره او همی سود
چهر ❁ دریغ آنکه بود از علوی نسب ❁ سر دودمان رسول عرب ❁ دریغ آنکه از فیض انعام عام ❁ دل خلق را
شاد کردی مدام ❁ دریغ آنکه بود از وفور کمال ❁ عطا بخش اصحاب جاه و جلال ❁ دریغ آنکه بودی ز خلق حسن
نوازنده و اقفان سخن ❁ دریغ آنکه از بحر فکر صواب ❁ عیان ساختی سلک در خوشاب ❁ دریغ آنکه قدر
چرخ کبود ❁ بفضل و هنر مثل او کس نبود ❁ دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین ❁ نه بیند نظیرش بروی زمین ❁
چگویم که منشور طالع جده هرات را از وقوع آن حادثه شامله چگونه مصیبتی اتفاق افتاد رباعی گفتم که ز رقصه شکلی بنویسم
از درد فراق حاصلی بنویسم ❁ کو دل که از آن حال نمی شرح دهم ❁ کو دست که زان درد دلی بنویسم ❁ خاک اگر
کوه از آن اندوه متزلزل گشتی جای آن بود و اگر سپهر از آن حیرت از حرکت باز ایستادی غریب نمی نمود مثنوی تا دیده و در
واقعه زین صعبتر ندید ❁ دل کس این خبر نشنید کش با خبر ندید ❁ القصه شب پنجشنبه خواجه [...] و جمعی از اهالی
و بعضی دیگر از سالکان طریق مسلمانی از امیرخان استجازه نموده جسد مطهر آن قدوه اولاد خیر البشر را از قلعه
بخیابان برده بر پنج سینه خیر البریه غسل دادند و تجهیز و تکفین کرده و نماز گذارده بکوه مختار که مقبره اباء بزرگوار او است
بخاک سپردند رباعی سرو بالای تو در خاک دریغ است دریغ ❁ زیر خاک آن بدن پاک دریغ است دریغ ❁ دامن
عمر تو ای یوسف عهد ❁ شده چون دامن گل چاک دریغ است دریغ ❁ اوقات حیات امیر غیاث الدین محمد چهل و دو
شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاء الدین میرم در تاریخ شهادت آن حضرت این رباعی نظم نمود رباعی
چون میر محمد خلف آل عبا ❁ زین دیر فنا رفت سوی دار بقا ❁ تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا ❁ وا شه
شهیده هو یحیی الموتی ❁ و این رباعی دیگر نتیجه طبع مولانا شهاب الدین احمد الحقیر است که در آن باب گفته رباعی
چون کرد تیغ جان ستان چرخ فلک ❁ از لوح زمانه نام میرک را حک ❁ گفتم که حساب سال این واقعه جست ❁
دل گفت که قتل بندگان میرک ❁ و امیرخان بعد از واقعه شنیعه هیجده روز اصحاب و افراد آن زبده آل عبا را
تسلی نموده بدستور معتاد ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان بگشود و منصب قضاء دار السلطنه هرات را
برای صواب نمای جناب فضایل مآب افادت پناه امیر نظام الدین عبدالحی و خدمت سیادت دستگاه زبده اکابر زمن
امیر کمال الدین حسن التفویض کرد و بعضی از کتب سید شهید سعید را بخدام نتیجه النقباء و الفضلاء امیر محمود که قرابت و
داماد آن حضرت است باز داد ع نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند عرض بعضی دیگر از وقایع روزگار نکبت اشتمال
[...] باختصار بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی الجنة المخلد امیرخان شاه قلی قورچی را بدرگاه
عالم پناه فرستاده عرضه داشت کرد که امیر محمد بن امیر یوسف دفتر حقوق رتبت خدام سده سدره مرتبت را برطاق نسیان

نهاده داعیه نموده بود که میرزا محمد بابر را امیر [...] دارد و باین جریمه عظیمه مواخذه و معاتب گردید و تیغ سیاست آن چاشنی
با انقطاع انجامید رباعی دوران زمان بکام ما راست نشد ❁ با ما سر کینه و توغات هنوز ❁ بی جرم بریخت خون
خسته دلان ❁ وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز ❁ و امیرخان بعد از فرستادن شاه قلی بملاحظه آنکه مردم را
مخالفت بابر میرزا و موافقت امیر محمد با آن حضرت باور آید آوازه یورش قندهار را شایع گردانیده روز یکشنبه پنجم
ماه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمایه از شهر هرات بیرون رفت و در الکای کهدستان منزل گزید و روز دوشنبه
شانزدهم ماه مذکور شاه قلی از پایه سریر اعلی بازآمده بسمع او رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایره غضب
خدام بارگاه شاهی گردیده و ممکن که عقوبت از آن بیخبر ظهور آید لاجرم اضطراب امیرخان از پیشتر بیشتر گشت و امراء و اعیان
او دل از حکومت خراسان بازگرفته آغاز ظلم و تعدی نمودند و سر از شمار نموده رعایا و بیچارگان را بتحمیلات گران از دو حیات
بیکران بیزار نمودند و امیرخان از کهدستان به پل مالان شتافته از آنجا عنان یکران باهنگ لشکرین تافت و [...]
انجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بجانب هرات بازگشت و در باغ جهان آرای فرود آمده در
روز شنبه دوازدهم همان ماه حکام عظام زین الدین سلطان و بوران سلطان را که بعد از استماع خبر مراجعت او از یک
از اسفراین بملازمت حضرت شاهزاده طهماسب آمده بودند رخصت انصراف دادند و در روز جمعه بیست و هم از
ملازمان انیس الحضرت البهیه دورمیش خان حسین بیگ و [...] و از نواب زینل خان امیر شیخ [...] بدار السلطنه
هرات رسیدند و خبر توجه آن حضرت را بصوب خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیرخان روی در تزاید نهاده در
روز دوشنبه بیست و یکم والی طوس و مشهد مقدسه احمد سلطان افشار که مصحوب زین الدین سلطان و بوران سلطان
نزد امیرخان آمده بود اجازت طلبیده روی بالکای خود آورد و امیرخان از غایت خوف و اضطرار نوبت دیگر خیال
یورش قندهار کرده روز دوشنبه نوزدهم ذی قعده از باغ جهان آرای در ملازمت شاهزاده طهماسب بصوب قصبه
سبزوار در حرکت آمده هنوز در حوالی آن دیار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع ماهچه رایت آفتاب اشراق دور
میش خان نورانی گشت و شب محنت مردمان بروز مسرت تبدیل یافته غلغله بهجت و شادمانی از اطراف سرای ما بگذشت
مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید ❁ که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید ❁ از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
زده ام فالی و فریادرسی می آید ارتفاع پایه قدر و منزلت شاهزاده عالمیان ابوالمظفر سام میرزا بتفویض ایالت
مملکت خراسان و معمور شدن آن بلدان بیمن معدلت انیس الحضرت البهیه و جلیس الغرفه العلیه دورمیش خان
چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون بر طبق و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف
و تعدی نواب امیرخان از دامان عرض و مال اهالی خراسان کوتاه گردد و مضمون بصدق مقرون اذا اراد الله بقوم خیرا
سلط علیهم ملکا عادلا عالما عاقلا ظاهر شده در اطراف آن بلدان فراغت و امنیت بوقوع پیوندد رای گیتی آرای پادشاه
کشورگشای بعد از اطلاع بر صورت مذکوره و حوادث مسطوره بر آن قرار گرفت که شاهزاده طهماسب بپایه سریر اعلی طلب شده امیرخان

از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده سام میرزا را نامزد سلطنت دار الملک میرزا شاهرخ کرده لوای معدلت انیس الحضرت البهیه
خان را در اطراف امصار خراسان برافرازد و فرمان جهان مطاع بدین جمله صدور یافته منشیان بارگاه توتی الملک من تشاء
منشور فایز النور ایالت آن ولایت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی و لقب گرامی ابو المظفر سام میرزا
مرقوم گردانیدند و طغرا نویسان درگاه ان الارض لله یورثها من یشاء بر دانچه نفاذ امر و جریان فرمان دورمیش خان
ممالک بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض رسانیدند و یکی از نواب بلند جناب از پایه سریر اعلی اعلاه الله تعالی
دورمیش خان که در النگ فرقان اقامت داشت رقعه معروض داشت که حکم همایون برین موجب صادر گشته که موکب عالی
خانی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح مرحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلدان مبسوط سازد تا
پیش ازین اختلال باحوال ملک و مال راه نیابد و انیس الحضرت البهیه انگشت قبول بر دیده نهاده عنان یکران بجانب مقصد
انعطاف داده و چون مقصود بود که مرکاه امیرخان از توجه موکب انیس الحضرت البهیه بجانب خراسان وقوف یابد
بنا بر توهمی که بسبب شهادت امیر غیاث الدین محمد بر ضمیر مشوش استیلا یافته بود گردن از طوق اطاعت فرمان بپیچد و پای
در وادی عصیان نهد در اثنای راه بودن دورمیش خان و زینل خان مکتوبات محبت آمیز بامیرخان نوشته مضمون آنکه ایالت
خراسان بدستور معهود متعلق بآن جناب است و ما جهت کومک متوجه آن جانب شده ایم و این مکاتیب را مصحوب
حسین بیک برادر قاسم بیک و کر اسحق و شیخ نیاد بیک بدار السلطنه هرات ارسال داشته و چنانچه سابقا
مذکور شد ایشان در روز جمعه پنجم شوال بخدمت امیرخان رسیدند و آن نوشتها را معروض گردانیدند مع ذلک
خاطر امیرخان اطمینان نیافت و بهانه یورش قندهار روز دوشنبه نوزدهم ذی قعده در رکاب شاهزاده طهماسب
بصوب سبزوار شتافت و در آخر روز چهارشنبه پنجم ذی حجه منزل پل مالان از فر نزول دورمیش خان و زینل خان نضارت
ریاض بعنوان گرفت و نسیم عدالت و رعیت پروری در گلزار مکارم اخلاق دورمیش خان در اهتزاز آمده هوای دار
الملک خراسان صفت اعتدال پذیرفت و روز دیگر سادات و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی تحف اخلاص
و نیاز بر کف نهاده و زبان بهجت و شادمانی بدعای دولت خانی گشاده و بوسیله افضل البلغا و افصح الفصحا ناظم
مناظم صدارت و سرافرازی مولانا نظام الدین امیدی الرازی بسعادت دستبوس استسعاد یافته بحصول مقاصد
و مآرب امیدوار گردیدند و روز جمعه باغ جهان آرای از طلعت آن مهر سپهر کامرانی یعنی حضرت دورمیش خانی
افزای بروج آسمانی گشت و در آن اثنا بوضوح پیوست که امیرخان داعیه مراجعت بطرف دار السلطنه هرات دارد
و بقلم اندیشه عصیان نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر می نگارد بنا بر آن خاطر مبارک خانی که مطلع انوار الهامات
ربانی است چنان منظور نمود که بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرماید و شرف ملازمت شاهزاده طهماسب دریافته
بتقریر کلمات فتنه نشان ابواب اطمینان بر روی روزگار امیرخان بگشاید و سحر روز شنبه هشتم ذی حجه با فوجی از خواص
ملازمان جهان جانب سبزوار روان شده روز عید بنواحی سبزوار رسید و امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان طهماسب

سوار شده مراسم استقبال بجای آورد و از جانبین لوازم گذرانیدن تحف و تبرک بتقدیم رسید و مجلس بزم تهیه یافته
جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان خورشید دیدار دایر گردید و در آن مجلس انیس الحضرت البهیه چندان سخنان
محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرخان رسانید که او را الیقین شد که ایالت خراسان بدستور سابق تعلق بوی
میدارد لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته عازم هرات گشت و دورمیش خان هم از آن منزل مظفر بیک را نزد
ظهیر السلطنه بابر میرزا فرستاده پیغام داد که درین ایام که ما بموجب فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان رسیدیم شاهزاده
عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه فراوان متوجه قندهار بودند و بنا بر آنکه سلطان مهر و محبت آن
حضرت بر شهرستان دل این جانب استیلا دارد بالتماس تمام شاهزاده را از طرف هرات باز گردانیدیم
امید آنکه خدام عالی مقام نیز طریق اتحاد سلوک داشته از ظاهر قندهار بصوب کابل کوچ فرمایند تا بهیچ
مجال باشند بدرگاه عالی شتابند و طریقه وفاق و وفاق بین الجانبین بشیوه خلاف و نفاق تبدیل نیابد و بعد از رفتن
مظفر بیک دورمیش خان باتفاق امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان روی بدار السلطنه هرات آورد و در
روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بمقصد رسیده حضرت شاهزاده و امیرخان بقاعده مستمره باغ شهر را نشیمن
ساختند و امیر الحضرة در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرموده روز سه شنبه بیست و پنجم همان ماه حضرت
ازین حضرت ممالک پناهی حسب اللهی که حسب الحکم از قم باردوی همایون رفته بود رسید و سواد حکم همایون
را که در باب سلطنت خراسان باسم سامی ابو المظفر سام میرزا و تفویض اختیار ملک و مال آن دیار بخدام دورمیش
خان صدور یافته بود رسانید و خاطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام را بآن بشارت خرم و مسرور گردانید
نظم دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد ⁂ کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد ⁂ خاک وجود
ما را از آب باده گل کن ⁂ ویران سرای دل را گاه عمارت آمد ⁂ لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربایجان
گشته در روز پنجشنبه سیم صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمایه از باغ شهر سفر کرد و در ملازمت طهماسب میرزا بنواحی
قریه سالقلمان منزل گزید و آخر روز یکشنبه خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه سلمه الله و ابقاه بمسامع سروران
رسید نظم رسید مژده که آمد کریم دولت و دین ⁂ نظام ملک جلالت حبیب اهل یقین ⁂ بلند مرتبه آن
آصفی که می سزدش ⁂ تمام ملک سلیمانیش بزیر نگین ⁂ و صباح روز دوشنبه سادات و قضاة و
اکابر و اشراف لوازم استقبال استعجال نمودند و در نواحی پریان بشرف دستبوس مشرف گشتند و
مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده نوازش و التفات یافتند و در همین صباح امیرخان از صحرای سالقلمان کوچ
کرده روی باذربایجان آورد و حضرت مملکت مداری در سر خیابان بدولت بوس انیس الحضرة مفتخر گشته و خلعت فاخره
شاهی که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانیده کیفیت مهام ولایات خراسان را بر وجهی که
بانواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود و پروانچه که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن آصف عالی مقام

بنامی همایون مرقوم اقلام التفات گردانیده بود ظاهر ساخت مضمون پروانچه آنکه امرا و اعیان ولایت خراسان بدانند که در این وقت چون خان
نسبت بمرتبه فرزندی وارد شد بنابر آن زمام اختیار آن ممالک و عزل و نصب حکام را در قبضه اقتدارش نهادیم و او را
رخصت دادیم که هر کس گردن از حلقه اطاعتش در بیارد تیغ سیاست سرش از تن بیندازد و خان عالیشان
بلند مکان را باصناف لطف و احسان بیکران بنواخت و لوازم آفرین و تحسین بتقدیم رسانید و بدستور معهود
مهر عالی را با آن حضرت سپرده سر پنجه اقتدارش را در قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد و تمشیت امور کلی و جزوی
و مالی و ملکی تمامی ولایات خراسان قوی و مطلق گردانید و آن خواجه نصفت نهاد من حیث الاستقلال والانفراد
بر مسند حکومت و دارایی تکیه زده همگی همت بر تمهید بساط عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و بقلم لطف
و احسان نقش فراغت و رفاهیت صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت و در تفتیش احوال مظلومان تمسک بادل
بقدر امکان سعی نمود و باستماع اقوال مغمومان پریشان حال گوش هوش گشود و دست تغلب متغلبه را از دامان عرض
فقرا و عجزه کوتاه کرده عمال امین بر سر اعمال گماشت و صورت مطلوب و چهره بهبود محتاجان بکنار رسیده را از
نقاب تعلل و حجاب توقف نگذاشت از غایت فراست و نهایت کیاست فحوای راحت افزای انزل الناس منازلهم
را مطمح نظر محبت اثر گردانید و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم مراسم رعایت و مرحمت
بتقدیم رسانید سادات صاحب سعادات را که دراری سماء رسالت و درر دریای ولایت اند بنوعی تعظیم و تبجیل کرد
که لوح ضمیر بصورت کمال محبتش نقش پذیر ساختند و علمای عالی درجات را که از مشارق رای هدایت نمای ایشان
مشکوة ایمان و مصابیح عرفان واضح و روشن است بمثابه ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردانید که از روی فراغت
در بحر علوم تبحر نموده بافاده و استفاده پرداختند قضاة اسلام و مفتیان عظام را که ترویج مهام شریعت غرا و تنظیم
امور ملت بیضا باجتهاد و رای صواب نمای ایشان بازبسته است در کنف حمایت و رعایت خویش متوطن ساخت و
سجل ملتمسات آن طایفه فرخنده صفات بتوقیع اجابت رسانید اعلام شریعت پروری برافراخت شعرا و
ارباب انشا را که درر نوادر منظوماتشان کانهن الیاقوت والمرجان جهت ترصیع اکلیل حور مقصورات
فی الخیام مناسب نماید و جواهر زواهر منثوراتشان کامثال اللؤلؤ المکنون گوش و گردن ولدان مخلدون را
بیاراید باصناف لطف و کرم امتیاز و استثنا داده خاطر آن زمره واجب الاعزاز بایثار دینار و درم مسرور و
خرم کرده نقود مرادات در آستین تمنای ایشان نهاد و دهاقین و مزارعان را که نظام حال عالم و عالمیان بانتظام
مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانیده و از رشحات سحاب مکارم و امتنان
مزرعه امید آن طایفه را بصفت خضرت و نضارت رسانید تجار بکار و امصار را که در بحر طلب و بادیه تعب در عالم
عجم و عرب سیاحت و مساحت می نمایند عزیز و گرامی داشته همگنان را نوازش تمام کرد و از تمغا و باج و خراج معاف و مسلم
نمود و شرایط مهمان نوازی و غریب نوازی بجای آورد و محترفات و اهل اسواق را که متحملان انواع مشاق و متکفلان امور بالاطلاق

بوده

بوده از تحمیلات و اخراجات معاف داشت و مقرریات ایشان را حسب المقدور قرار داده در جمیع امور اعلام رعیت پروری
افراشت نظم کریم ابن حبیب اهل هوش ❀ خجسته در بحر آفرینش ❀ همین دولت دوریش خانی ❀ اساس
عدل را کرده بانی ❀ برحمت چاره بیچارگان شد ❀ مراد خاطر آوارگان شد ❀ ز رویش گشت چشم بحر پر نور
ز خویش خاطر غمناک مسرور ❀ شود ابر کفش گوهر فشانی ❀ نضارت یافت گلزار امانی ❀ سحاب همتش آمد در
بخش ❀ درخت بخت دهقان شد ثمر بخش ❀ کنون از انصاف او در پنجه آهو ❀ رود با شیر نر پهلو به پهلو
بشاهین مرغ آبی راز گوید ❀ کبوتر حال خود با باز گوید ❀ ثمر زد برگ بید از شادی باد ❀ نباید هیچکس را یاد
بیداد ❀ و قطع نظر از بسط بساط تکلف در رفع اساس نصفت بواسطه طلوع انوار طلعت آفتاب کردار خان
عالیمقدار و اهتزاز نسایم خلق کریم آن آصف نصفت دیار دیار خراسان را از آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت
و گلهای آمال و امانی در چمن تمنای طبقات شکفته جریان امور جمهور از نیک و بد در سلک نظام سمت انتظام پذیرفت
شود آن مهر اوج سرفرازی ❀ زبان افتادگان را چاره سازی ❀ و هم در آن ماه بموجب اشارت علیه خاقانی
عالیجاه معالی پناه نظام الملک و الدوله [illegible] احمد بیک جهت عرض سرانجام مهام خراسان و التماس توجه شاهزاده
عالمیان ابو المظفر سام میرزا متوجه پایه سریر اعلی گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول جناب سلطانی
سیف الانامی خواجه مظفر که حسب الحکم از مازندران متوجه دار الملک خراسان بود بسر خیابان رسیده و ادرس الحضرة
البهیه باتفاق امرا و ارکان دولت بل سایر اصحاب ملک و ملت باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان
خدمت سیف الانامی بشرف دستبوس آنحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم بهمت تمهید پذیرفته فروغ
جامهای ارغوانی بر وجنات احوال همگنان تافت و همچنین درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام حکام ولایات خراسان
تمام و سادات و قضاة و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از سرحد مازندران تا مرو و غرجستان و سیستان
بآستان شاه [illegible] و [illegible] برکات بملازمت خان عالیشان رسیده در سرای [illegible] تمام دست داده و در روز نوروز
الحضرت البهیه در صحرای حوض ماهیان جشن نوروزی فرموده امرا و ولاة و نقبا و سادات و فضلا و قضاة و اکابر اهل
قلم و مزارعان محتشم را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانیده و چندین جام رقیع شعار را
و برهنه دوش را اطلس پوش ساخته بانعام تاجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلند گردانید و در خلال این احوال
مظفر بیک از سمرقند باز آمده بوضوح پیوست که ظهیر السلطنه بابر میرزا برحسب اشارت خان مظفر لوا از خارج
آن بلده کوچ فرموده بصوب کابل توجه نموده و مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب [illegible] حسینی عربی تاج الملة والدین
حسن چلبی جهت تأکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتقاد بکابل شتابد و آن جناب روز دوشنبه دوم
جمادی الاولی سنه ثمان و عشرین و تسعمایه از هرات روی بمقصد آورد و قبل از مراجعتش بتاریخ یکشنبه بیست و هفتم
جمادی الاخری ایلچیان ظهیر السلطنه بابر میرزا بدرگاه عالی رسیده خبر استیلاء آنحضرت بر ولایت قندهار رسانیدند

پیشکش گذرانیده چنان موافقت را موکد گردانیدند و کیفیت فتح قندهار چنان بود که چون بابر میرزا موجب التماس خان عالیشان
سادات اشما از ظاهر آن بلده بجانب کابل توجه فرمود و شجاع بیک که از محنت محاصره و غلا بلا بتنگ آمده بود بکلی
ترک آن خود را که مولانا باقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده که با حکام خراسان کرده بود وفا نموده رایت
توجه بکنار آب سند برافراخت و مولانا باقی رقم بطلان بر حقوق تربیت شجاع بیک کشیده قاصدی مضمون برق و باد
بطلب ظهیر السلطنه بابر میرزا فرستاده و آنحضرت بعد از رسیدن حسن چلبی چهار روز از کابل بقندهار بازگشته این
خطه دلپذیر را تسخیر و تصرف در آورده و آن جناب را باصناف انعام و اکرام نوازش فرموده از مخصوصان خود میرزا قلی
همراهش گردانیده در جهت معاودت ارزانی داشت الحاصل زمام ایالت قندهار را در قبضه اقتدار ولد خود کامران
میرزا نهاده بکابل بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در روز پنجشنبه بیست و سیم شعبان بدار السلطنه هراة رسیده
کیفیت حالات را ملبسنان را بعرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده ملحوظ عین لطف و احسان گردیدند و میرزا قلی
بعد از آنکه چند روز در ملازمت سده سنیه خاقانی بود بانعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در آن
اثنا انیس الحضرت همت عالی نهمت بر سرانجام مهام ولایات گماشته زینل خان را بتفویض حکومت مملکت جرجان
مفتخر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت اسفراین و نیشابور برافراخت و منصب فرمان فرمائی
سبزوار را بدستور مستمر بکلو که سلطان و اردو زمام قبض و بسط طوس و مشهد مقدسه را در کف کفایت بوره سلطان
نهاده و چون در زمان امیر خان و دارای آن سرکار تعلق باحمد سلطان افشار رسیده اثر غبار نقار بر خاطر حساس نشسته
اجازت توجه بجانب درگاه عالم پناه طلبیده مرخص گشته عنان گیران تا ولایت ری بازنه کشیده و این معنی بعز عرض
پایه سریر اعلی رسیده حکم همایون نفاذ یافت که هم از آنجا بازگشته در ولایت خراسان توطن نماید و محکوم فرمان انیس
الحضرة البهیه دورمیش خان بوده در طریق وفاق سلوک نماید لاجرم طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بدار السلطنه
هراة خان خجسته صفات احمد سلطان را منظور نظر لطف و مرحمت ساخته حکومت ولایت هراة رود و سرکر
لنگر مقدسه عباسیه و سافو و توراک و فراه و اوق و قلعه کاه را برای صواب نمایش مفوض گردانیده و برین قیاس تمام
جمهور حکام و اشراف انام بسرانجام اقتران یافته فرامین سیورغالات ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم با مضا
رسید والحمد لله العلی العظیم والصلوة علی حبیبه الکریم گفتار در بیان طلوع نوق مهر منجوق شاهزاده مظفر لواء ابو
النصر سام میرزا از افق دار الملک خراسان لازالت ساحتها منورة بانوار العدل والاحسان چون نظام
الدولة والوزارة احمد بیگ بپایه سریر اعلی رسیده و کیفیت انتظام مهام دار السلطنه هراة و ولایات را معروض
گردانید هرچند که مفارقت شاهزاده سام بر خاطر همایون ارتسام صعب می نمود اما بنابر مصلحت ملک و آسایش خلق
فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن دری اوج سلطنت و سرافرازی متوجه در زوه عز و شرف خویش گردد و
از امراء عظام خلیفه محمد سلطان و سراج الدین بیگ و پهلوان بهادر با فوجی از اهل جلادت و تهور در ملازمت آنحضرت

عزیمت نمایند و شاهزاده سام در ساعتی سعادت انجام برابرش گردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورده **نظم**
روان گشت شهزاده ماه چهر ❁ چو خورشید بر اوج حاجم سپهر ❁ ملک گشته در موکبش دورباش ❁ ز گرد و سپاهش
فلک عطرپاش ❁ بهر جا بیابان که آن خورشید تابان عبور نموده مقدم ظفر قرینش سبزه نشاط از مسام زمین برویانیده و بهر
صحرا که ماهچه لوای جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان رسته مشام زمان معطر گردید
بهر جا چو باد بهاری گذشت ❁ بیابان فضای فلک سبز گشت ❁ بهر سرزمین گردید مقام ❁ شده از معطر نسیمش
رشک دار السلام ❁ در اواخر شعبان سنه ثمان و عشرین و تسعمایه موکب عالی شاهزاده کامران بحدود
خراسان رسیده و در روز یکشنبه سیم ماه مبارک رمضان مبشر اقبال این خبر بهجت اثر را بدار السلطنه هراة
رسانید **نظم** که رایت منصور پادشاه رسید ❁ نوید فضل و کرامات بمهر و ماه رسید ❁ جمال بخت رز روی
نظر نقاب انداخت ❁ کمال عدل بفریاد دادخواه رسید ❁ سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد ❁ کند بکام
دل اکنون رسد که شاه رسید ❁ و همان روز عالیجاه ممالک پناهی حبیب اللهی کاربرداز اشراف هراة را بجهة تلمیح گردانیده
باستقبال موکب ظفرمآل شتافت و در حدود ولایت زاوه و محولات بشرف پای بوس مشرف گشته و از فروغ
انوار عنایت بر وجنات احوالش تافت و در منتصف ماه مذکور خبر قرب وصول شاهزاده سعید منصور شایع شده
مردمان از روی نشاط و سرور در باب تزیین و آذین شهر اهتمام نمودند و تمامی دکاکین و حجره سان را در اطلس
پرنیان گرفته ابواب بهجت و انبساط گشودند **بیت** گذرها را عبیر آلود کردند ❁ گلاب افشان و مشک اندود کردند
و صباح یکشنبه مقدم موکب عالی سامی از دروازه کرچه خیابان متوجه باغ شهر گشته انیس الحضره دورمیش خان بلوازم نثار
و نیاز پرداخت و از دروازه ملک تا باغ شهر پای انداز گسترده آن مسافت را از رشک نگارخانه چین ساخت و
حضرت شاهزاده بالدولة والسعادة در مستقر حشمت و اقبال نزول اجلال فرموده هر یک از امراء عظام که در ملازمت
رکاب میمنت انجام بودند در منزلی مناسب محل اقامت انداختند و تمهید بساط عیش و عشرت پرداخته شرفگاه خاقان
سعید را از فروجود فایض الجود شاهزاده جوانبخت عزت افزای بلاد و ربع مسکون ساختند صیت میمنت مقدم
همایونش از فلک بوقلمون درگذشت و وقوع کرامت از روزافزونش بر صفحات روزگار صغار و کبار رتابه آوازه
احسان فراوانش شایع گشت از میمنت سیاست آن زبده خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار غایت فراغت
و امنیت وقوع یافت و نیر مرحمت آن قدوه خاندان ولایت از افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم
خراسان روی بر تافت شکوه ذات کرامت سماتش نگاهبان رخنه خوف و خطر شده شعاع وجود مهر از نعاعش سوز دیده
اهل فضل و هنر گشت گویا همای چتر دولتش از بر ممکنات که بر مفارق خلایق سایه گسترده و ماهچه لوای عدالتش آفتاب
سعادتیست که فضای این ولایت را روشن کرد **نظم** تعالی الله مجب عالی مکانیست ❁ که از نور رخش روشن جهانیست
ز رویش لامع انوار امامت ❁ ز خویش لایح آثار کرامت ❁ بجود از حاتم اندیش باشد ❁ بهر کاری صواب اندیش باشد

باشد ❊ بعقلی عالمی گشته طفیلش ❊ نباشد جز بعدل و داد میلش ❊ بعدلش کشور اقبال معمور ❊ چو ورشش قسمت و در آفاق مستور ❊ چرا یکو نباشد جمله کارش ❊ چو در پیش خان بود آمو رگارش ❊ جهان معدلت خان فلک قدر براوج سرفرازی چون مه بدر ❊ امیر پادشاه و تاجداران ❊ مراد خاطر امیدواران ❊ فریدون آلت جمشید همت ❊ کواکب موکب خورشید حشمت ❊ غضنفر صولت رستم تهور ❊ ز عدلش روح کسری در تحسّر ❊ کفش گاه سخا چون ابر نیسان ❊ حسامش حارس ملک خراسان ❊ سر برجاه از ذاتش مشرف ❊ و کیلش ملازم مسند آصف ❊ زهی آصف پناه دادگستر ❊ امین ملک شاه هفت کشور ❊ کریم دین و دولت آن حبیبی ❊ که هر کس یابد از جودش نصیبی ❊ کفش چون ابر نیسان درفشانست ❊ ریاض ملک دین خرم از آنست ❊ الهی ظل عدلش باد ممدود ❊ ز احسانش خدا و خلق خوشنود ❊ جنابش مرجع اهل کرم باد ❊ ملاذ اهل بینش و قلم باد ذکر وصول ابو الفتح طهماسب میرزا و امیر خان بپایه سریر اعلی و بظهور آمدن کمال لطف و عدالت پادشاه دین پناه و مظفر لوا خلد الله ملکه ابدا چنانچه سابقا کلک سخن آرا بر لوح بیان ثبت کرد امیر خان در رکاب شاهزاده عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ سه شنبه هشتم صفر ثمان و عشرین و تسعمایه از صحرای سلطان روی توجه بآذربیجان آورده و بر طبق کلام اعجاز نظام من یعمل سوء یجز به در اثنای راه جبار شدید الانتقام مرضی بلاک انجام بروی گماشت مضمون لحوم العلماء مسمومه بظهور آمده تنظهور آمده عارضه مفاصل عام و الم برو دوام او را از پای در آورد چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسب فرود جاوه شده در محفه نشست ساعت بساعت صعوبت آن مرض می افزود لاجرم در روزی زیاده از دو فرسخ مسافت قطع نمی توانست نمود و چون نزدیک باردوی ظفر مال منزل گزید اعاظم امرا و ارکان دولت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا را استقبال نموده و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده زبان بدعا و ثنا گشوده و طهماسب میرزا در بعضی از ییلاقات نواحی تبریز بشرف تقبیل انامل همایون مشرف گشته پادشاه ربع مسکون ع بوسید و تنگش ببر در گرفت ❊ و بدیدار فرح آثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور شده چند روز بساط جشن و حضور صحبت تمهید پذیرفت و در آن اثنا جناب زبدة النقبا امیر خرد و امیر زین الدین علی که بجرم مصاحبت امیر محمد امیر خان مبلغهای کلی از ایشان گرفته بود از جانب دار السلطنه هرات بدرگاه عالم پناه رسیدند و آغاز دادخواهی نموده خون آن سید سعید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه بیست و ششم رجب در مقام ادجان بر تخت عدالت نشسته پرتو اهتمام بر پرسش آن قضیه گماشت و چون امیر خان بواسطه شدت مرض مجال حرکت نداشت حجاب بارگاه سپهر اشتباه پیر احمد بیگ و بدایت بیگ و خواجه علیجان و قاسم مهردار و مولانا احمد طبسی و خواجه عنایت الله را که رتق و فتق و قطع و فصل مهمات خراسان به نیابت امیر خان تعلق بدیشان می داشت بدیوان پرتو حاضر گردانیدند و امیر خرد و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی را که نسبت بسید سعید شهید وقوع یافته بود مشروح معروض داشتند پادشاه لطف پناه کامنی بغور آن قضیه رسیده مضمون بوه کحل الولدان شیبا شامل حال مخصوصان امیر

خان گشته نواب کامیاب بتحقیق پیوست که آنجماعت بنا بر اغراض دنیویه امیر خان را بر شهادت آن سید صاحب سعادت اغوا کرده بوده اند و اکثر جهات آن حضرت و مصاحبان و ملازمانش را جهت خاصه خود تصرف نموده اند لاجرم حکم همایون از مکمن عدالت روز افزون بمواخذه آن جماعت و استرداد اموالی که از هر کس گرفته بودند صدور یافت و بمقتضای کلام معجز نشان قد خاب من حمل ظلما همه ایشان بسلاسل و اغلال مقید گشته و محصلی آن گروه بملازمان ظهیر الدوله ابراهیم سلطان رجوع شده و مبلغ کلی بحصول پیوسته از آن جمله موازی سیصد تومان متعلق بامیر خرد و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از مردم هرات که امیر خان اموال ایشانرا بتعدی گرفته بود متعلق گشت و هم دران ایام مرض امیر خان اشتداد تمام یافته در شب یک شنبه دوازدهم شعبان نقد جان بقابض ارواح سپرده و مظلمه خون آن سید عالم فاضل را بعالم آخرت برد فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین نظم خدایی که عرش برین کاه اوست ❊ سر سرکشان خاک درگاه اوست ❊ چنین کرد تقدیر روز الست ❊ که هر کس که بد کرد از بد رست ❊ بد اندیش را نیک ناید به پیش ❊ دل بدکنش هست پیوسته ریش ❊ میندیش بد تا نبینی بلای ❊ اگر خیر خواهی به نیکی گرای ❊ القصه چون امیر خان بدار جزا انتقال نمود و نواب اوانچه بظلم از مردم گرفته بودند بهمین اهتمام خدام ظهیر الدوله ابراهیم سلطان فرو آوردند پادشاه مرحمت پناه رقم عفو بر تمام سایر جرایم ایشان کشیده و امیر خرد را بانعام خلع فاخره و سیور غالات وافره راضی و شاکر ساخته بطرف هراة باز گردانیدند و شاه صاحب تایید بقیه ایام تابستان در ییلاقات آذربایجان روزگار دولت آثار بعیش و خرمی مصروف داشت و چون هوا آغاز دم سردی نمود بتبریز مراجعت فرموده همت بر انجاح ملتمسات خلایق گماشت والحمد لله علی افضاله و الصلوة علی النبی و آله ذکر اهتزاز صرصر خزانی از مهب تقدیر سبحانی در ایام بهار چمن زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی در دار که سپهر فتنه انگیز بود ❊ وی عمر گرانمایه سبک خیز بود ❊ در جنگ اجل خنجر کین تیز بود ❊ آمد شد مهر بهر خونریز بود ❊ افسوس که سپهر غدار ارباب دولت و اقبال را در موقف اقتدار آسوده و برقرار نمی گذارد و فریاد که زمانه ستمکار آناء اللیل و اطراف النهار تخم آزار در فضای ضمیر مرتفقیان مدارج اختیار می کارد نظم یارب چرا اساس بقا استوار نیست ❊ در گلشن زمانه امید قرار نیست ❊ گردون همیشه جنگ جفا ساز می کند ❊ با هیچ همنفس نفسی سازگار نیست ❊ در خانه سپهر ندیدم ستاره ❊ کز محنت و بال دل او فکار نیست ❊ باغبان قدر و قضا سرو قامت کدام نامدار را در چمن زندگانی به نسیم بهار کامرانی صفت نضارت بخشید که بالآخره خریف اجل اوراق شجره وجودش را بباد فنا بر نداد و منشی دیوان تغیر من شاء نام کدام کامکار را در پروانچه ترفیع درجات من نشاء اثبت کرد که عاقبت الامر رقم حتم بر حاشیه منشور حیاتش ننهاد بیت درباغ گلی شکفته نبود بی خار ❊ بی داغ کجاست لاله در گلزار ❊ هر چند که سرو سرکشد طوبی وار ❊ از باد فنا زپا فتد آخر کار ❊ غرض از عرض این سبب و مقصود از تحریر این ترتیب

اگرچه چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین باوج کمال رسیده و دست اقتدارش بسا امرا
و ارکان دولت از سر انجام امور و مهمات سلطنت کوتاه گردید نایره رشک کرلانه ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر
در کانون ضمیر ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر اشتعال یافت و آتش غیرت بنسیم عصبیت در باطن جمعی
کثیر از اعیان حضرت برافروخته شرار گرد خدیعت بر وجنات روزگار ایشان تافت اما از شکوه پادشاه بنده
نواز قدرت نداشتند که دست تعرض بدامان عرض آن جناب رسانند و صورت عداوتی را که در پرده خاطر
مستور داشتند بر منصه ظهور جلوه گر گردانند و در زمستان سنه تسع و عشرین و تسعمائه که از تخمیر مجلس عیش و سرور باد
شوید منصور هوای تبریز عطرآمیز بود میرزا کمال الدین شاه حسین بافراغ محاسبه داد و ستد مهتر شاه قلی که جهت اخراجات
رکابخانه همایون مبلغهای کلی تحویل داشت اشتغال نمود و مبلغ هفت هزار تومان بران خاین باقی کشیده طالب
آن وجه بود مهتر شاه قلی بواسطه صعود بر درجات تقرب پادشاهی چندان التفاتی بآن سخن نمی کرد و در سرانجام
آن وجه اهمال ورزیده بدستور شرایط ملازمت سده امامت و کرامت بجای می آورد و در اواخر ایام میرزا
شاه حسین شمه از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانید و حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته صلاح و فساد
مهم شاه قلی برای صواب نمای جناب میرزایی مفوض گردید و آن جناب بنا بر کمال سلامت نفس و صفای ضمیر با شاه
قلی مدارا و مواسا می نمود اما او از غایت شرارت نفس استیصال نهال زندگانی آن ملاذ افراد انسانی را
با خود قرار داده منتهز فرصت می بود در این اثنا نسیم اردی بهشتی وزیدن آغاز کرده شاخ ارغوان بسان مژگان خونریز
عاشقان قطرات عقیق و مرجان ظاهر ساخت و ابر نوبهاری آغاز مستی کرده از گروهه ژاله سنگ تفرقه در میان
معاشران انجمن چمن انداخت سید نهال خلاف خنجر زمرد پیکر از غلاف برکشیده پیکان خار عازم خونریز شده
لاله غرقه بخون گردید بلبل از اندیشه هجران گل غزل سرایی آغاز نهاد و قمری نوحه گری کرده زبان بادای مضمون این بیت
بگشاد نظم درد که زمان بجنگ تیز آهنگ است ∴ با مرد و بزرگ روز و شب جنگ است ∴ گاهی بود
از لاله زمین غرقه بخون ∴ گاهی فلک از خون شفق گلرنگ است ∴ در فصلی چنین میرزا شاه حسین پیوسته از
فروغ جامهای ارغوان زنگ زنگ کدورت از لوح دل می شست و از مکر زمانه غدار غافل بوده همواره از خوانان
گلعذار ساغر باده خوشگوار می جست آواز چنگ و عود صفیر اجل بگوشش میرسانید و او بی خبر و آهنگ
قانون و رباب آیت اشتغالش می خواندند و او بی شعور از جام روح پرور در آن ولا بتاریخ چهارشنبه بیست و ششم
جمادی الاولی پادشاه هفت کشور در هشت بهشت تبریز مجلسی در غایت زیب و زینت ترتیب داده و ساغرهای مالامال
در کشیده ابواب نشاط و انبساط برگشاد و میرزا شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر
بود از دست ساقیان سیمین ساق شرابی چون لعل مذاب بتجرع نمود و چون آفتاب حیاتش بمغرب زوال رسید و از
سرخی شفق اطراف چرخ سطح مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب خوابگاه توجه فرموده میرزا

شاه حسین نیز متوجه خانه خود شده از خمار آن باده خوشگوار غافل بود در آن حین شاه قلی از عقب حضرت اعلی آن کردوان
جناب را نشانه دیده بدست ستیز خنجر خونریز از میان برکشید و آن تیغ بیدریغ را بر شانه آن یگانه زمانه فرو برده جمعی
را که در آستانه علیه بودند گفت که حکم همایون بر این موجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره کنید لاجرم آن جماعت
نیز شمشیر تیز برکشیدند و نقش وجود آن جهان فضل و هنر را در یک نفس از صحیفه زندگانی محو گردانیدند نظم دریغ آن
سپهر سخا و کرم ∴ پناه کرام از عرب تا عجم ∴ دریغ آن سرافراز والاگهر ∴ نوازنده اهل فضل و هنر ∴ دریغ
آن عدالت پناهی که بود ∴ دلش کان احسان کفش بحر جود ∴ دریغ آنکه بودی بهر صبح و شام ∴ برآرنده حاجت
خاص و عام ∴ دریغا که ایام ناسازگار ∴ ندارد بنایی وفا استوار ∴ بغایت دریغا که این چرخ پر اضطراب ∴
همیشه بخونریز دارد شتاب ∴ بود دامنش سرخ از خون ما ∴ ندارد غم جان محزون ما ∴ القصه چون شاه
قلی بصر دلی آن سرور باض کامرانی را در دشت بهشت آیینی در انداخت قبل از آنکه آن خبر بعرض شاه عالی گهر رسد
بر بارگیر قرسیر سوار شده علم سرکشی بصوب آذربایجان و حدود دیار بکر برافراخت صباح روز دیگر که تیغ آفتاب جهان
شعله غضب شاه والاجناب سر از فلک اخضر کشیده و عروس کواکب از بدن فلک انفصال یافته پرده نیلگون سپهر بوقلمون
کسوت ماتم زدگان گردید خسرو بهرام غلام خورشید احتشام بر سریر سلطنت پایدار قرار گرفت و نیران قهر قیامت
اثر مشتعل شده فرمان قضا امضا باخذ و قتل جمعی از قورچیان که امداد شاه قلی نموده بودند شرف صدور یافت در
همان روز که پنجشنبه بیست و نهم جمادی الاولی بود کور سلیمان با چند کس دیگر از آن زمره بجزاء اعمال خویش گرفتار
گشته بقتل رسیدند و فرقه از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب شاه قلی مامور شده بر جناح استعجال متوجه گردیدند
آنگاه خدام بارگاه عالم پناه بتجهیز و تکفین بدن بی روح آن سرور شهید را اشتغال نموده ضمیر ساختند و سادات و قضات
و اشراف و اعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند بعد از آن پادشاه اسلام از غایت اهتمام بحال آن مرجع
خواص و عوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حی لایموت او را بکربلا برند و جسد مطهر آن مظهر لطف و احسان
را در جوار عتبه علیه حایریه بخاک سپارند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین به چهار روز عالی
جناب شریعت پناهی قاضی نورالدین عبدالرحمن ساوه که برادرزاده قاضی عیسی بود در اواخر سنه تسع و عشرین
و تسعمائه بجوار ایزد تعالی انتقال نمود در عالم رویا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده یکباره
بر زمین افتاد و رخت هستی بباد فنا داده و از وقوع آن صورت متحیر گشته در آن اثنا کسی با وی گفت که اوقات زندگانی
میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و همین نام و لقب تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب افضلی از
خواب در آمده در غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود و چون اعداد آن حروف را با آنچه
در خواب باو گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت نقابت پناهی صدارت دستگاهی جلال
الحق والحقیقه والدین شتافت و کیفیت واقعه را در خلوتی عرض کرده انتظار می کشید که تعبیر آن خواب چگونه صورت بندد

که ناگاه آن حادثه از خبر فوت بغل رسید بفضل الله تعالی شانه و بحکم پادشاه **ذکر قتل خواجه جلال الدین محمد تبریزی در استیفای**
امور ملک و مال و کشته شدن شاه قلی بقصاص انتقام خدام بارگاه جاه و جلال چون نواب پایه سریر اعلی از ارسال
نعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرداختند مصلحت آنکه کدام یک از ارکان ملک و ملت را
قایم مقام آن ناظم مناظم دین و دولت سازند قرعه مشورت در میان انداختند و چون از نواب جناب میرزا الی
کسی که از عهده سرانجام امور کشورگشایی بیرون تواند آمد و سنن سنیه آن واصل جوار خالق البریه را احیا تواند نمود
غیر از خواجه جلال الدین محمد حفظه الله تعالی بالعزایه کسی نبود شاه بنده نواز آن خواجه واجب الاعزاز را
برجوع منصب جلیلة المراتب وکالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین گردانید و بانعام خلع فاخره
تاج زر دوزی قامت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانید و خواجه جلال الدین محمد که جمال
حالش بحلیه فراست و کاردانی و زیور کیاست و فضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب
و علو همت و سمو رتبت و بجدت شان و رفعت مکان از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود بقوی و اهلی بسیج درای
صواب و فکر صحیح بنظام و انتظام مهام فرق انام پرداخت و بدستور میرزا شاه حسین در تشیید دعایم مبانی
دولت استوار و تاکید قوایم سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت بیت بکجا
پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود ❊ حاجت سرزکرهای تو بیرون آورد ❊ اما شاه قلی که بعد از آن جسارت
خسارت مآل بجانب آذربیجان و حدود دیار بکر گریخته بود چون شنود که بفرمان پادشاه فلک اقتدار قرب
هزار سوار جرار او را تعاقب می نمایند در آن دیار مجال توقف نیافت و سمند براب فرار کشیده در غایت
استعجال بجانب شروان شتافت پس از وصول بنزد دستبوس شهنشاه از آن حضرت التماس نمود که او را
در ظل مرحمت خود پناه دهد و قاصد بدرگاه کعبه اشتباه فرستاده لب بشفاعتش بگشاید شهنشاه جواب داد که
جریمه تو از آن عظیم تر است که شفیع آن توان گشت و عصیان تو از آن جسیم تر که از سر انتقام آن توان گذشت ربع
ذلک ترا نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف
نامتناهی نایره غضب قیامت لهب را فرو نشاند و بمقتضای کلام اعجاز انتظام والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس عمل فرموده بار دیگر ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات ع سرها سزایان بر افراشتن
شیوه اولی الالباب نیست ع وز ایشان امید بهی داشتن ❊ شیمه پادشاهان عالیجناب نی بیت
تنک در دست و مار بر سر سنگ ❊ نو ز دانش بود فسوس و درنگ ❊ لاجرم چون شاه قلی مصحوب قاصدان
والی شروان بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت شفاعت شهنشاه معروض گردید مضمون بصدق مقرون ولکم فی
القصاص حیوة یا اولی الالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او را ببعضی از غلامان میرزا شاه
حسین سپردند تا مرافعه قضیه قتل آن حضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود را از صحیفه هستی

سترد. **نظم** شمع سان هر کس که سرکش اوفتاد ❊ سید به چون شمع آخر سر بباد ❊ هر که پای از حد خود بیرون نهد
سر دهد بر باد و تن در خون نهد **کدخدا شدن جهان وصلت پادشاه دین پناه با شهنشاه و انبساط یافتن بساط**
نشاط بر وجه دلخواه بر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع فرغ
رخصت عقد ازدواج مجله نتاج لامع الابتهاج طوایف امم را می آراید و جمال نورانی عرایس معانی النکاح
سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی رغبت خاطر حمیده مآثر طبقات بنی آدم را بآن کار خیر آثار می افزاید بنا
علی هذا در سنه تسع و عشرین و تسعمایه که مساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار در گردن نوعروس
مقاصد حمایل بود و بموافقت تایید لم یزلی از درر استارتیب هر لحظه صورت مطلوب دیگر در نظر انور چهره می
گشود مهمات عنایت پرورد کار حجاب از رخسار ابکار مرام خدام واجب الاحترام می کشود و شاطر روز
طلعت گزار عارض عرایس مراد ملازمان سدره سدره مقام را آرایش میداد خاطر عاطر پادشاه والا نژاد
متوجه آن شد که از ثمره شجره زندگانی شهنشاه شروانی که در ریاض سلطنت و جهانبانی برشحات سحاب عطوفت و
مهربانی پرورش یافته کام دل حاصل نماید و آن مخدره حجله خلافت و کامرانی را بر نهج شریعت غرا در آغوش آمال و امانی
کشیده ابواب جشن و سرور بر روی روزگار همایون آثار بگشاید و جهت تمشیت آن مهم در روز شنبه پنجم شوال سال
مذکور از منزل شب خازان که در آن زمان محل اقامت موکب نصرت نشان بود افتخار الصدور والنقبا امیر
جلال الدین محمد سلمه الله تعالی روز دیگر متوجه جانب شروان گشته از نقود و جواهر و امتعه و از نقود ابیض و احمر
تومان و از اقمشه نفیسه مصر و روم و فرنگ چندین شتروار و اسبان تازی راهوار بیش از حساب و شمار برای
سرانجام آن کار همراه بردند و شروانشاه و ملازمان آن درگاه مقدم شریف آنحضرت وزارت پناه و جناب امارت
دستگاه را باقدام تعظیم و احترام استقبال نموده باحسن وجهی و ابلغ صورتی شرایط ضیافت و مهمانداری بجای
آوردند و چون شهنشاه والاشان که بسبب تشریف قدوم شریف مخادیم حسب الکثف قبول بر دیده نهاده و سر افتخار
و مباهات باوج سماوات رسانیده و در ساعتی که برجیس سعادت چلیس از اوج شرف طالع بود و زهره زهرا بنظر محبت
و ولا بجانب خورشید عالم آرا ناظر بوکالت امیر جلال الدین محمد ناهید سپهر دولت و اقبال در عقد ازدواج پادشاه
باستقلال منتظم گشت و امرا و مقربان شروانشاه زر و جواهر بسیار نثار کرده غلغله تهنیت و مبارکباد بایوان
کیوان در گذشت آنگاه شهنشاه بیراق فرستادن مهد علیا و ستر عظمی پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن
مخدره سراپرده عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت **نظم** بود داد از کنیزان پرستار ❊ هزاران لعبت
ناهید رخسار ❊ سراسر گلرخان سرو بالا ❊ همه سیمین بر و خورشید سیما ❊ ز غلمان پری دیدار
رومی ❊ ز زنگی زادگان آهو تهی ❊ همه بخشنده چون شب در روز ❊ همه پوشیده خلعتهای زرین
ز گوهرهای نادر طبله طبله ❊ ز زرکش جامهای بیش از شمار ❊ ز جامهای فرنگی صد شتروار ❊ ز کتانهای رومی [illegible]

نیابت کرده چندان مشک و عنبر ⁂ که از بویش جهانی شد معطر ⁂ ز خرگاه و ز خیمه وا ز چندان ⁂ که زان شد تنگ صحرا و
بیابان ⁂ ز خرگه خانه چون چرخ معمور ⁂ ز خیمه مجلسه چون خلد پر نور ⁂ مکمل ساخت چندین اسب و استر ⁂ لگام
زین هر یک پر ز گوهر ⁂ شتر با ادحمله پر تجمل ⁂ چه بانها بریده بر توکل ⁂ تمامی را جهاز و جل مذهب ⁂
فساره و تنگ زابریشم مرتب ⁂ و برین قیاس شهزاده از جواب رغائب آنچه توانست و مناسب دانست ترتیب
نموده بهادری زرنگار بلقیس صفت سلیمان آیات نخجگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود و در وقت رخصت مجددا
نسبت بحضرت نقابت منقبت صدارت مرتبت وا مری یک انواع انعام و احسان تقدیم رسانیده ابواب عذر خواهی
بگشود و در چهارشنبه بیست و پنجم ذی حجه مذکوره در منزل واسونج که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب وصول مهد علیا
بپایه سریر اعلی رسید پادشاه کامران صاحب قرین اعاظم امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانید تمام
بارگاه شاهی ترتیب اسباب جشن و طوی پرداخته و پرستاران سراپرده پادشاهی حجلهای عروسی را بزیور و شایست
زر و دوری مزین ساخته **نظم** مرتب گشت چندین حجله تازه ⁂ شد ابواب سرور و خرمی باز ⁂ زهی انداز صحرا
دشت تزیین ⁂ لبان سقف صورتخانه چین ⁂ ز مجمر گلاب و مشک و عنبر ⁂ معطر شد فضای شهر و کشور ⁂
و در ساعتی سعادت اقتباس محفه محفوف بدولت و اقبال ناصیه اوج سلطنت و استقلال بدولتخانه همایون رسید و
در روز پنجشنبه بیست و ششم در یک فرسخی تبریز در فضایی که هوای جان فزایش لبان نسیم اردی بهشتی روح
پرور و آب عذوبت مآبش مانند نسیم بهشتی روح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت و شاه جمشید جاه بر مسند کامرانی
قرار گرفته نغمه چنگ و قانون و نوای عود و ارغنون از ذروه سپهر بوقلمون درگذشت در مجلس فردوس آثار پادشاه کامکار
ساقیان خورشید رخسار و ولدان مخلدون اوزرا بتهم حسبتهم لؤلؤ منثورا رحیقی رنگین تر از عقیق و شرابی صافی تر از ضمیر
اهل تحقیق باکواب و اباریق و کاس من معین بگردش آورده و خوانسالاران فرمان بردار انواع اطعمه گوناگون و
لحم طیر مما یشتهون و فاکهة مما یتخیرون در ظرفهای زرین و سیمین که مرصع بود بجواهر زواهر ثمین حاضر ساخته فلم
جوع را بدر رود گردانید سازندگان خوش آواز چنگ در عود و چنگ زده مردم را بآهنگی دیگر لوازم تهنیت بتقدیم رسانیدند
و مغنیان نغمه پرداز بالحان دلگشای و نواهای فرح افزای زبان بدعای دوام کامرانی آفتاب آسمانی کشورستانی گویا
گردانیدند **مثنوی** که ای شاه عطابخش جوان بخت ⁂ مقامت باد دایم فروه تخت ⁂ بکف باد اترا جام امانی ⁂
در آغوشت عروس کامرانی ⁂ شبستان جلالت باد افروز ⁂ ز شمع عارض مه پیکر ⁂ ز اقبال تو بادا جشن
بدوران ⁂ فضای ملک از عدل تو معمور ⁂ و چون جمشید روشن چهر از بزم سپهر مانند مجلسه مذهب گشته نقش استغنا
لذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطه روزگار گیسوی مشک بوی شب را شانه زده نقاب سحاب از پیش روی عروسان
شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری رایت از بارگاه اختصاص بحجله خانه خاص خرامیده
مقارنه سعدین اتفاق افتاد و برجیس اوج شرف و ماه داری از نتیجه برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست عهد بانی بند

از گمرآمال و امانی برگشاد ⁂ پس آنگه پادشاه نیک اندیش ⁂ گشاد آن سیمتن را جانب خویش ⁂ رسانید انگشت
بر کام امیدش ⁂ از آن شد لعل گون درج سفیدش ⁂ دری در حقه از لؤلؤه افکند ⁂ گران در حقه یاقوت ماند
بالماس تجلد گوهری سفت ⁂ سخن زین بیش اینجا کی توان گفت ⁂ علی الصباح که خورشید فیض گستر بر سریر سرافرازی
برآمده از نور انعام عام پیکران وجود حاضران بزم شهود را لباسهای زرنگار پیاراست و باده دیگر بزم سپهر بشعاع طلعت مخمور
گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جان جهانیان برخاست پادشاه لازم الاعزاز در غایت بهم و ناز بر مسند سلطنت
و سرافرازی نشست امرا و ارکان دولت ساچقها کشیده و نقود اسپ و احمر و نقود در و گوهر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد
بتقدیم رسانیدند **مثنوی** که ای از نور رایت چرخ روشن ⁂ ز فرقت افسر شاهی مزین ⁂ مبارکباد بر تو این عروسی
غلام تو سپهر آبنوسی ⁂ ببزمت باده در جام خورشید ⁂ یکی از ساقیانت باد ناهید ⁂ رخت از باغ
اقبال گلگون ⁂ عدویت را دل از ادبار پر خون ⁂ و بدستور روز نخستین مجلس عیش و عشرت مرتب گشته نوای جام
و نوش بلند گردیده دست عطابخش خدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع ملمع و تاجهای مرصع گوهر نشان نمود و
زمره از مقربان بارگاه شهنشاه را که مصحوب مهد زرنگار ستر عفت شعار آمده بودند بمزید لطف و احسان نواخت و
سه روز متعاقب برین موجب در بزم نشاط نشسته و در آن ایام هر روز بانعام هزار تومان از نقد و جنس سروران شیروانرا
مشعوف و سرافراز ساخت **مثنوی** بهمین سان پادشاه هفت کشور ⁂ ز دست ساقیان ماه پیکر ⁂ کشیده جام
ارغوان رنگ ⁂ بآهنگ رباب و نغمه چنگ ⁂ ولیکن مرکز آن خاقان عادل ⁂ ز کار ملک و ملت غیر غافل
همه وقت از کمال صدق نیت ⁂ بود چشم دلش سوی رعیت ⁂ ندارد جز رعیت پروری کام ⁂ نگهدار جهان باد و
دین اسلام ⁂ و الحمد و المنه که تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه … رسیده این پادشاه
عدالت خصال در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین
عالم کن فیکون سر بر خط واجب الاذعانش نهاده هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت به پیرامن ضمیر نمی گذارد همین دولت
ابدی الاتصال و حسن معدلت بی زوال همه ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در نهایت معموری
و آبادانی بمدرجه ترقی کرده که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و انهدام مبانی ظلم و ضلال و انعدام مراسم خذلان و نکال بمرتبه رسیده
که هیچ آفریده در هیچ قطری از اقطار ممالک محروسه بجرات ابواب فسق و بدعت بر روی روزگار نمی تواند گشود
و حکام ما تکفاب حوادث ازمنه سابقه در ظلال عدالت لایزال ماوی دارند و سرگشتگان بوادی حیف و تعدی
اوقات سالفه در مهاد امن و امان غنوده مشاهده بگرید اورا امری محال می پندارند الا سر بلند مقدار و قیاصره گردون اقتدار
از صوت آوازه دولتش چون برگ بید از اهتزاز شد بادی می لرزند و جنگان فلک پیکار و نهنگان دریای کارزار از خوف توجه
سپاه آتش آهنگش بسان هیمه خشک در نیران سوزان می گدازند معمار اجتهاد و صابت آثارش همواره تعمیر مبانی دین
قویم را پیش نهاد ضمیر مهر تنویر می سازد و قهرمان حسام ذوالفقار کردارش همواره در انحسام مواد طغیان مخالفان ملت مستقیم

اعلام اهتمامش می افزود و مقصد همت همایونش از تسخیر اطراف و اکناف استیصال اعداء دین مبین است مطلع غرض همیشگی آنحضرت
در انتخاب آفاق تسایش است سید المرسلین است لاجرم **نظم** جای آنست که اهل اسلام ⁂ از سر صدق باخلاص تمام
متصل دست دعا بر دارند ⁂ روی در قبله جاوید آرند ⁂ دولت و نصرت او را به نیاز ⁂ طلبند از ملک بی انباز
بلکه **نظم** بود لایق حال گروهی پاک ⁂ که گویند او را دعا در زمان ⁂ شمه از بدایع وقایع و حالات و اندکی از نوادر
خصایل و محاربات این پادشاه عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت و کشورگشایی تا اوایل ظهور بر نصف النهار
و عالم آرایی الی یومنا هذا این بود که خامه مشکین شمامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر نمود و امید بکمال کرمت جاوید جهان
کرسن لعله آفتاب دولت در بار شاه سرافراز بر نشیب و فراز عرصه سایر امصار و بلاد ربع مسکون تا به دوران عمر و دوام کامرانی
این مهر سپهر جهانبانی بر طبق کریمه و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض تا آخر ایام جهانی استداد یابد **نظم** جنابش را بود دولت
ملازم ⁂ ز جوهر گی عرض را انفصال است ⁂ بحمد الله که ذیل دولتش را ⁂ بحبل روز محشر اتصال است ⁂
و چون دعای جاه و جلال این نیر اوج سلطنت و اقبال چنانچه از مقدمه مسلمه سابقه محقق می گردد بر جمیع افراد امم واجب و
لازم است و بر ذمه تمامی طوایف بنی آدم مفترض و متحتم کلک سخن گزار بسوال استداد و رزد باد دولت ابدی الاتصال
ذیل این جزو را رب و زینت میدهد الکاه بموجب الشرایع که درین تالیف کرده شد قدم در ساحت ذکر شمه از احوال بعضی
از فضلا عظام این دوران سعادت انجام می نهد **نظم** آلهی که این شاه فیروز بخت ⁂ مراتب فزاینده تاج و تخت ⁂
بماناد در کامرانی بسی ⁂ سرفراز باقبال او هر کسی ⁂ دلش روشن از نور علم الیقین ⁂ تمام جهانش زیر نگین ⁂

ذکر طایفه از سادات و علما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق قویلوق معاصر بوده اند و در زمره در ایام دولت ابد پیوند شاهی کسب فضل و کمال نموده اند

از جمله اعاظم اولاد خیر البشر و اکابر فضلاء دانشور
در زمان جهانبانی امیر حسن بیک و یعقوب میرزا **امیر صدر الدین محمد الحسینی** بلده فاخره شیراز حفظها الله عن الاعواز
بنشر علوم محسوس و مفهوم قیام می نمود و بجودت طبع و دقت ذهن از جمیع علماء متبحرین و فضلاء متاخرین ممتاز و مستثنی بود
و آنجناب ولد ارشد امیر غیاث الدین منصور است که در سلک عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف
و اعیان بوده پیوسته نقش خیرخواهی و احسان بر الواح خاطر عالمیان می نگاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد
جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین کلباری بتحصیل علوم نمود باندک زمانی در تمامی فنون مستدا وله بدرجه کمال ترقی کرده آغاز
درس و افاده نمود در بلده شیراز مدرسه وسیع رفیع ساخته هر روز بآن بقعه شریفه تشریف حضور ارزانی داشت
و طلبه علوم را از نتایج طبع وقاد خود مستفیض گردانیده همت بر تالیف و تصنیف می گماشت از جمله نتایج قلم مجسته رقمش
رساله در تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیه شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه تجرید در میان طلبه علوم مشهور است
و دقایق نکات آن مولفات افادت آیات بر الواح ضمایر علما و فضلا مسطور وفات امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا
باندک زمانی اتفاق افتاد و چون تاریخ آن ماه و سال راقم حروف را معلوم نبود خامه تحریر آن نگشاد و از امیر صدر الدین محمد

پسری ماند در کمال فضل و علو مقام **امیر غیاث الدین منصور** نام و آنجناب حالا بنور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم نجابت
و مهارتش در فنون حکمی و ریاضی ضرب المثل جمهور علما از دیک و دور در مدرسه پدر بزرگوار خویش پیوسته بافاده قیام می نماید
و کوشش موش طلبه علوم را از نتایج دریای طبع نقاد خود می آراید **مولانا جلال الدین محمد دوانی** از غایت تبحر در علوم معقول و منقول
و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلاء عالم و تمامی علمای بنی آدم فایق بود و در میدان تحقیق مسایل و انحلال
معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح جنیات متاخرین قصب السبق از امثال و اقران می ربود فنون مکنون که
از بوعلی و علامه طوسی در ستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت و اسرار مخزون که از علم اول و ثانی مکتوم مانده
بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفه ضمیرش می نگاشت **بیت** سپهر علم را بود آفتابی ⁂ فنون فضل را جامع کتابی ⁂
و مولانا جلال الدین محمد ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریه دوان که از اعمال
کازرون است بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام می فرمود و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و
بالآخره بشیراز شتافته در درس مولانا محیی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال همت بر کسب کمال گماشت و این
دو بزرگ از تلامذه محقق شریف بنور علم و فضیلت ممتاز بوده در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز بلوازم درس و افاده
قیام می نمودند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد مطالعه بعضی از متداولات
کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سیدی دانشمند بود شرایط تلمذ بجای آورده
القصه بواسطه قابلیت اصلی ملکه بخش عنایت لم یزلی منور جناب مولوی در سن شباب بود که از شمیم فضایل و کمالاتش
مشام مستشفان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش ریاض دانش در حضرت و نضارت از ساحت
بوستان ارم درگذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین و روم و اران
و آذربایجان و سرحد و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل با سید کسب دانش متوجه ملازمتش بودند
و بعد از ادراک آن سعادت عظمی از شعشعه ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات می نمودند و آنجناب در ایام شباب چند
گاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهانشاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسه بیگم که آنرا
دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام نمود در زمان دولت سلاطین آق قویلوق منصب قضاء ممالک فارس من
حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال می داشت و هرگاه از درس فارغ می شد همت عالی نهمت بر فیصل قضایای
شرعیه می گماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علی قوشچی حاشیه در کمال دقت تالیف نموده آن
رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیر صدر الدین محمد هم در آن اوان بر کتاب
مذکور حاشیه نوشته بر حاشیه جناب مولوی اعتراضات کرده آنجناب حاشیه دیگر بهتر از پیشتر جهت رد آن سخنان در
قلم آورد و برین قیاس پیوسته میان آن دو عالم متبحر مباحثات بوقوع می انجامید و هرکس در آن شیراز می بود جهت تحقیق
دقایق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ور می گردید و از جمله تصانیف مولوی یکی رساله زوراست که در علم حکمت نگاشته

خاره بلاغت اشا گردانیده راقم حروف از شیخ مجد الدین محمد کرمانی لازال مؤیدا بتاییده السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین دوانی در
نجف رفته بود در روضه مقدس منزلت حضرت شاه ولایت علیه السلام والتحیه روزی بر بالای ایستاده آن رساله را تصنیف نموده
و بآن مناسبت آن مصنف را نوررا موسوم گردانیده و چون رساله متنی است بغایت مختصر و متین جناب مولوی بعد از چندگاه
جهت حل عبارات آن شرحی منقح در سلک انشا کشید و دیگر از مولفات آن عالم پسندیده صفات شرح هیاکل است
که در علم حکمت اشراقی بشیخ شهاب الدین مقتول تجرید فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر
اخلاق ناصری نوشته شده داخل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب جسته او مرقوم قلم افادت رقم نموده
حاشیه شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه بغایت مشهور است و نکات آن کتب بر الواح ضمایر افاضل طلبه
مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل رستم پادشاه باندک زمانی روی نمود مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال
بود و آن جناب دو پسر داشت **امیر سعد الدین اسعد** که حالا در سلک دانشمندان شیراز معدود است و مولانا
عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت **مولانا امام الدین ابو یزید** دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا جلال
الدین محمد دوانی در شیراز به نشر فضایل انسانی قیام می نمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود درگذشت و هم
در وطن مالوف مدفون گشت **مولانا شرف الدین علی شیبنکی** در سلک اشراف علماء کرام و اعیان فضلاء عظام
انتظام داشت و در درس مولانا محیی الدین و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسایل محسوس و مفهوم که
صحیفه ضمیر نگاشت همواره بوعظ و نصیحت خلایق می پرداخت و بنوشتن فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر
می ساخت تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیه تیسیر شافعیه از جمله مصنفات مولانا شرف
الدین علی است و آن جناب در سنه سبع و تسعمایه در هرمز فوت شد و دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا رشید الدین
عبد الله و مولانا صدر الدین محمد **مولانا رشید الدین عبد الله** در اوایل اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین
میرزا از شیراز ببلده هرات آمده در مدرسه اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر مکرمت امیر نظام الدین
علیشیر شده تمامی ایام شباب را بتحصیل مصروف ساخت و باندک زمانی در سلک علماء انتظام یافته در حظیره والده خاقان
مرحوم مشار الیه بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه بلوازم افاده می پردازد و اما مولانا صدر الدین
محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بود جهت سرانجام بعضی از مهام همراه رفت و در معرکه غجدوان
از جهان گذران انتقال نمود **مولانا اهلی شیرازی** از اکثر سالکان مسالک سخن سازی بوفور مهارت در فن شعر امتیاز داشت
قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده آن ابیات را بمدح امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز
بهراة ارسال فرمود مآل حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خامه بدیع بیان نگذشت **امیر حبیب الله**
از احفاد والا نژاد اشرف علماء ربانی امیر شریف الدین علی الجرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ
سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزاده آنجناب بود و حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف

خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و حالیا در بلده فاخره شیراز منسوب بوده همت بر تحصیل فضایل
عرف برایا می گمارد **سید نجم الدین نعمت الله ثانی** سرور اولاد امجاد پیغمبر آخر الزمانی و مرجع اشراف طبقات انسانی
بود باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر خجسته مآثرش مطلع آثار هدایت و اجتهاد و ذات فایض البرکاتش
باصناف فضایل و کمالات موصوف در روزگار فرخنده آثارش باحیاء سنن سنیه آبای بزرگوار مصروف درگاه کرامت
پناهش از آنکه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق **قطعه** قطب عالم غوث اعظم
اکرم مرور آفتاب ∴ بوسه از تعظیم خاک روضه جان پرورش ∴ خانمان جنت برلف حور را ویرد سر صباح ∴ گرد
از رخسارشان چون نشیند بر درش ∴ و آنحضرت در سلک اولاد عظام سید نعمت الله ولی که شمه از مناقب و معاشر
او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت و در شهور سنه   در دار الامان
کرمان محفوف بانوار رحمت کریم رحمان درگذشت **امیر تاج الدین کرمانی** سیدی عالی شان و بزرگی متعالی مکان است
همواره خوان کرم و احسان گسترده و آینده و رونده را از موائد لطف و مکرمت خویش محظوظ و بهره ور گردانیده **قاضی**
کمال الدین میر حسین یزدی در سلک افاضل علماء عراق بل عالم و دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد بامر
قضا منسوب بوده علم امانت و دیانت می افراشت از جمله مولفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقتدای امیر
المومنین علیه التحیه و الغفران تصنیفی است و انشاء اثر و مطبوع طبایع سلیمه و دانشوران فضیلت پرور و محشی آن
جناب بر کافیه و هدایه حکمت و طوالع و حاشیه حواشی دقیقه در تحفه الفتا انتظام داده و در آن مولفات کمال دانش
و جودت طبع خود را بر منصه عرض نهاده و قاضی میر حسین را در فن معما نیز رساله ایست مفید میزان ذهن اصحاب نظم
نثر سنجیده در اوایل ایام دولت شاهی نخل حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانی تعالی
روزی چند مواخذ بوده درگذشت **امیر غیاث الدین محمد** ولد ارشد امیر میران بود که از جمله سادات اصفهان بعلو
نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی می نمود کثرت مکنت و ثروت آن جناب تا آن مرتبه داشت که بدست یاری قلم
و بنان شرح نتوان داد و کمال اعتبار و اختیارش نه بآن مثابه بود که در تبیین آن زبان بلاغت بیان توان گشاد و امیر
غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورگشائی نواب کامیاب شاهی مواخذ گردیده به بعضی از امور نالایق متهم شده دست قضا
منشور حیاتش را درنوردید **خواجه مولانا اصفهانی** جامع بسیاری از فضایل انسانی بود و در علم حدیث دعوی
مهارت می نمود و نوشتن تاریخ وقایع و احوال یعقوب میرزا تعلق بوی میداشت و در آن باب کتابی بطالعت ایام
بر صحایف روزگار نگاشت و چون خواجه مولانا در مذهب تسنن بغایت متعصب بود در زمان ظهور دولت شاهی
از آذربایجان بهراة آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین میرزا و اولاد عظامش گشت و
بعد از آنکه محمد خان شیبانی بر ولایات خراسان استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی بر میان بست و محمد خان اگر
چه گاهی باوی اظهار التفات می نمود اما در اکثر اوقات او را بعداوت اهل بیت طعن می فرمود و خواجه مولانا پس از واقعه محمد خان

در ماوراءالنهر متوطن گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی سنه سبع و عشرین و تسعمایه ببلده بخارا درگذشت سید قوام الدین
حسین از عظماء نقباء اصفهان بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است و جمال حالش بحلیه فصاحت و بلاغت مزین
و مجلی لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفه ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل مفهوم و منقول و منثورات
طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر زواهر مزین رخسار عرایس ابکار سخن و منظومات خاطر گهربارش کامثال اللؤلؤ
المکنون زیور گوش هوش بلغاء فضلاء زمن رباعی ای مشکل اهل فضل از کلک تو حل ٭ گشته بفنون علم در دهر مثل
طبع تو در انواع فضایل کامل ٭ ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل ٭ و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که
رایات ظفر مآل شاهی پرتو دولت و اقبال بر حدود خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود
و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقبة الاسلام بلخ شتافته مهام شرعیه آن خطه را که
بمقتضی ملت علیه امامیه قرار داده حالا در بلده فاخره اصفهان بلوازم منصب اقضی القضاتی اشتغال دارد و بی شائبه
ریا همت بر فیصل قضایای برایا می گمارد سید معز الدین محمد از جمله اتقیاء نقباء اصفهان بزیور تقوی و دین داری
و وفور عرفان و پرهیزکاری امتیاز تمام یافته و پرتو اخلاق پاک خجسته نیامش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب
علوم دینی و دنیوی تافته شمایم ازهار شمایل حقوقی (?) از صادرات افعالش در وزیدن و نسایم گلزار خصایل مرتضوی از روزنات
احوالش در ... ذات خالصة البرکاتش بلطایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش
بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا مصروف بیت شد از سعیش قوی ارکان اسلام ٭ نهاده جز
شریعت پروری کام ٭ جد آن قدوه اولاد خیر البشر شاه تقی الدین است که برادر عالی گهر سید قوام الدین حسین
بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی می بود و سید معز الدین محمد در
ایام سعادت انجام بنا بر فرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب اجرای
امور اهل اسلام بر نهج فتوی علمای مذهب ائمه کرام غایت اهتمام بجای می آورد مولانا نور الدین محمد در ایام دولت
روز افزون در بلده اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت و پرتو انوار امانت و دیانتش بر وجنات روزگار
اهالی آن دیار تافت تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن امیر اسمعیل شب
غازانی حاوی فضایل و کمالات انسانی بود و در اوایل اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود امیر
عبد الوهاب در سلک اجله سادات صاحب سعادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ
الاسلامی قیام می نمود و از اکتساب فضایل و کمالات بهره تمام داشت و القلم (?) و دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت
و رونق دین داری بر لوح خاطر می نگاشت در اوایل ایام کشورستانی شاه دین پناه هراس بی قیاس بخاطر راه داده از
تبریز بجانب [illegible] شتافت و پرتو انوار عنایت و رعایت خاقان منصور و اولادش بر وجنات احوال آن سید ستوده خصال
تافت چنانچه در مجالس سایر سادات خراسان آن سید عالیشان را تقدیم داده و سیورغال مناسب تعیین کرده ابواب

انعام و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشاده و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبد الوهاب
از بدیع الزمان میرزا رخصت حاصل کرده باذربایجان مراجعت فرمود بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف پادشاه نواب
کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنه احدی و عشرین و تسعمایه از درگاه
عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از ادای پیغام باعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت
لاجرم ناکام هم در آن ولایت رحل اقامت انداخت و حالا تا غایت که تاریخ هجری بسنه ثمانین و تسعمایه رسیده آن
جناب در قید حیات است و بفراغت اوقات می گذراند شیخ صنع الله از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا
هذا در بلده فاخره تبریز بر سجاده تقوی و پرهیزکاری متمکن است و نزد اکثر مردم آن دیار بتزکیه نفس نفیس و تصفیه خاطر
خطیر اشتهار دارد و جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان طریق ارادتش می پویند و از روی طلب ارشاد و تلقین
نموده بصحبت شریفش تیمن و تبرک می جویند قاضی مسافر عالمی است متبحر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان مباهی و
مفتخر و آن جناب در ایام دولت ابدی الاتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز بمنصب جلیله المراتب قضا سرافراز
شد و تا غایت بلوازم آن امر اشتغال می نماید و گاهی ابواب افاده علوم نیز بر روی روزگار طلبه می گشاید قاضی نجم
فاضلی است عالم و نجیب است از جمله اشراف و اعاظم و حالا منصب تدریس و تولیت مدرسه شریفه نصریه تعلق بدان
جناب میدارد و بر وفق شرط واقف بلوازم آن مهم قیام و اقدام می نماید قاضی نصر الله بغدادی در دار السلطنه
بر مسند قضا متمکن است و از علوم شرعیه وقوفی تمام دارد و مهام فرق انام را بر نهج امانت و دیانت فیصل میدهد مولانا
عبد الصمد بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلاء آذربایجان است و بواسطه مشرب احیانا بشرب ماء العنب
اشتغال می نماید تدریس یک صفه از مدرسه مبارکه نصریه تعلق بدان جناب میدارد و در مدرسه خواجه علیشاه جیلان
نیز شرایط افاده بجای می آورد مولانا میرک کبابی در سلک علماء تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی بیان مهارت
کامل حاصل دارد مولانا ضیا معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان عنفوان جوانی جهت تحصیل بدار السلطنه هرات
توجه فرمود بعد از چند گاه که در آن دیار در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر بسر برد میل وطن کرده بار دیگر
روی به تبریز آورد و او بحقر (?) جثه و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صحیفه ضمیر می نگاشت این مطلع از
افکار است که بیت خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او ٭ رقیبان جمله بگریزند و من مانم همین با او ٭
شیخ علاء الدین علی بن عبد العالی سلمه الله و ابقاه علو مرتبه آن نقطه دایره تقوی و طهارت در تحصیل علم و فضیلت
برتبه ایست که در مذهب علیه امامیه نزدیک بسر حد اجتهاد رسیده و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی مقتدای حکام
اسلام و مرجع علماء واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان و طلاقت لسان آنحضرت از درجه توصیف بلند رتبت تر است و دیانت
دین داری و پرهیزکاریش نزد اکابر و اصاغر آذربایجان امری مقرر از جمله مولفات بلاغت سماتش حاشیه الفیه و رساله [illegible] در
میان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکور در بغداد و نجف از طلعت خورشید خاصیتش فایض النور شیخ ابراهیم

بصفت علم و عمل موصوف است و بغایت تقوی و دیانت معروف هرگز از مبیع پادشاهی انعام و سیورغال قبول ننموده و بمحض [illegible]
از زراعت حاصل می کند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبه علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر می برند و از نتایج طبع
و میامن باطنش بهره ور بوده شرایط تلمذ و ارادت بجای می آورند سید محمد لیث قدوه نقبای نجف و زبده اصحاب
فضل و شرف ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش
باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوه اشراف علمای عرب و جامع اصناف فضل و ادب
است بکمال امانت و دیانت موصوف و بغایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آن جناب در شهور سنه ثمان و
عشرین و تسعمایه بدار السلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر عاطفت نواب نامدار مظهر عدل و احسان امیر الحضرت
البهیه دورمیش خان گشت و بمنصب شیخ الاسلامی و قضا منصوب شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران
در گذشت بعد از آنکه قرب دو سال بلوازم آن منصب پرداخت میل وطن مالوف نموده علم عزیمت بصوب دیار عرب
برافراخت سید نعمت الله علی در سلک اجله سادات و علما عظام انتظام دارد و در اوایل سنه تسع و عشرین
و تسعمایه بلده فاخره هرات را بیمن مقدم شریف مشرف ساخته چند گاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برد
و همراه آن جناب روی توجه بعربستان آورد قاضی ضیاء الدین نور الله ولد قاضی درویش محمد بن خواجه شکر الله
وزیر و برادرزاده قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیر خان در بلده فاخره هرات متکفل منصب قضا شده چند سال
در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر قیام نمود و آن جناب از اقسام فضایل و کمالات بهره تمام داشت و بجودت
طبع و لطافت ذهن موصوف بوده انشاء دلفریب بر صحیفه روزگار می نگاشت و در انشاء مکاتیب غایت ملاحت
بجای می آورد و بدانه بر و احسان مرغ دل طوایف انسان صید می کرد وفاتش در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین
و تسعمایه اتفاق افتاد و در کارزارگاه مدفون شد مدت عمر عزیزش نزدیک بشصت سال بود و از قاضی نور الله نور
مرقده پسری باند در غایت رشد و صلاحیت موسوم به امیر مخدوم و آن مخدوم حالا در سلک خواص حضرت ممالک
پناهی حبیب اللهی انتظام دارد و بسبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب پیوسته همت بر تمشیت مهام فرق
انام می گمارد قاضی عبد الرحمن برادر خورد قاضی نور الله بود و در ایام دولت ابد پیوند شاهی مرتبت [illegible]
در دار السلطنه تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی قیام می نمود جمال حالش بحلیه حلم و دیانت آرایش داشت و در اواخر
سنه تسع و عشرین و تسعمایه رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت نواب درگاه عالم پناه اولاد و امجاد آن قاضی
[illegible] بانواع نوازش اختصاص دادند و زمام امور آن منصب را در قبضه درایت ولد رشیدش قاضی [illegible]
[illegible] مولانا درویش دهکی از ولایت قزوین بود و در بدایت حال اوقات خجسته مآل بشغل [illegible]
[illegible] امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس برقوم قلم لطایف رقم گردانیده که تمام اوقات
[illegible] جانب عراق بهرات آمد اشعار مولانا درویش نظمی شنیده ام این مطلع از رشحات کلک بلاغت نظام اوست

مطلع

مطلع خواب دیدم در هوا شاهین او صیدی ببرد ❊ چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود مولانا شهیدی در سلک شعرا
بلده قم انتظام داشت و مزاجش بهزل و مزاح بجانب [illegible] بود و در بدیهه ابیات نیکو نظم می نمود این مطلع از
نتایج طبع اوست که مطلع بیا ای عشق و آتش زن دل افسرده ما را ❊ بنور خویش روشن کن چراغ مرده ما را مولانا
شمس الدین محمد جعفری در سلک اعاظم و نقبای کاشان انتظام دارد و درین اوقات در بلده کاشان ساکن
بوده پیوسته همت بر افاده علوم می گمارد و در اوایل این سال یعنی سنه ثلثین و تسعمایه دو رساله یکی در تفسیر سوره
کریمه فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی تالیف نموده بدار السلطنه
هرات فرستاده و از وفور انعام آن ملاذ طوایف انام بصلات کرامند محظوظ و بهره ور گشت سید جعفر ولد بزرگتر
افتخار الاولاد خیر البشر سید محمد نوربخش بود و بلطف طبع و صفاء ضمیر اتصاف داشت و در زمان خاقان منصور سلطان
حسین میرزا بدار السلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالیمقام گشت و امرای
عظام و صدور کرام جهت مدد معاش آن جناب هر ساله مبلغ پنجهزار دینار کپکی و دویست خروار غله مقرر ساختند
سید جعفر از نهایت طومحت سر بدان مبلغ و مقدار فرود نیاورد و در خشم شده عزیمت عربستان کرد این مطلع از
منظومات اوست که مطلع ترک من دست چو بر خنجر بیداد برد ❊ تشنه را آب زلال خضر از یاد برد شاه قاسم نور
بخش ولد ارشد حضرت هدایت پناه امجد سید محمد نوربخش و برادر خورد سید جعفر بود لوامع انوار نجابت
از ناصیه حالش ظاهر و لوایح آثار فضایل مرتضوی از کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صور ولایت و در بساط
فضای خاطر مهر ظهورش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد و آن جناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا
از عراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم خدام ذوی الاحترامش مبالغه فرموده میرزا کپک را که ارادت
[illegible] همواره از باطن سیادت مواطنش اقتباس انوار سعادت می نمود و بعد از آنکه میرزا کپک داعی حق را
لبیک اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث حب الوطن بصوب عراق شتافت و در ولایت ری مسکن
پرتو لطف و احسانش بر وجنات ساکنان آن حدود تافت و چون شاه دین پناه لوای کشورگشایی برافراخت آن
جناب را کما ینبغی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده و از سایر سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
وسلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال فراغ بال اوقات
خجسته ساعات می گذرانید تا در شهور سنه ندای یا ایتها النفس المطمئنه را بگوش هوش شنیده متوجه
ریاض قدس گردید و حالا نبیره پسری آن جناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین [illegible] قایم مقام جد [illegible]
باحیای سنن سنیه آبای عظام قیام می نماید و بلطف طبع و شهرت موصوف بوده [illegible]
روزگار کبار و صغار می گشاید ع یادگار بانی کربوی او در ری شاه بهاء الدوله [illegible]
بخش بود و بمزید علم و دانش از سایر سادات صاحب سعادات ممتاز بوده مستثنی می نمود همواره [illegible]

باد، و وظایف طاعات معروف میداشت و در تتبع سنن سنیه با اعاظم خویش کوشیده نقوش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر می
نگاشت و آنجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق بدار السلطنه هرات تشریف
آورده در خانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراق بود نزول اجلال فرموده منظور نظر آن پادشاه
عالیجاه گشته در ظل عاطفتش بیاسود و چون خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی در دودمان سلطنت
بلاد خراسان را فرو گرفت شاه بهاء الدوله بصوب عراق در آذربایجان شتافته در سلک ملازمان بارگاه عالم پناه
شاهی منتظم گشت و بعد از دو سال که در کمال اقبال ملازمت نمود حسب اقتضاء قضا مواخذ شده درگذشت **مولانا امیدی**
بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی سرآمد شعراء زمان
و مرجع فضلاء دوران بود و آن جناب در ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمایه در ملازمت نواب نامدار امیر الحضرت
النبیه دورمیش خان بدار الملک خراسان آمده چندگاه ساحت آن ولایت را بیمن مقدم شریف مشرف داشت
و الحق در آن اوقات با اصحاب علم و کمال بحسن وجهی سلوک نموده همواره همت بر سرانجام مهام ایشان می گماشت
و در پاییز سنه تسع و عشرین و تسعمایه بمبالغه و الحاح تمام رخصت مراجعت بصوب مملکت ری که وطن مالوف و مسکن
معهودش بود حاصل نمود و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده روزی چند از رنج راه بر آسوده در آن
اثنا جمعی از اهل شر و فساد که از آن جناب کینه دیرینه در سینه داشتند قاصد انهدام بنای حیاتش گشته و شبی با تیغهای
کشیده بسر بالینش رفته چند زخم بروی زده تا برحمت الهی پیوست و روز دیگر هرچند حکام آن ولایت تفحص و تفتیش نمودند
نه از قاتل خبری شنیدند و نه بر حقیقت جریده مقتول مطلع گردیدند این مطلع از نتایج طبع مولانا امیدی است **مطلع** ترک
بزم مستی من مرغ نیم بسمل شد ***** کار تو از من آسان کام من از تو مشکل **امیر رکن الدین محمد** اختر برج سیادت و دین است
و گوهر درج سیادت و بزرگواری و آنجناب برادر حمیده سیر حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جمال الاسلامی است که
بر مسند صدارت شاهی متمکن و از وفور فضل و کمال و غایت جاه و جلال همواره همت عالی نهمت بر تمهید اساس دین
و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت می گمارند و امیر رکن الدین محمد در ولایت استراباد که مولد و منشأ آن جناب است
اقامت می نمایند و پیوسته ابواب لطف و رحمت و احسان بر روی روزگار متوطنان جرجان می گشایند و در باب
معموری و آبادانی آن مملکت مساعی جمیله بتقدیم میرسانند و در اشاعه خیرات و مبرات اهتمام می فرمایند مد ظله
می توانند **امیر قاسم نجفی** اشرف سادات جرجان و قدوه اعیان اطراف جهانست منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه
با مرتبت تعلق بآنجناب میدارد و از روی امانت و دیانت پیوسته همت بر تحقیق انساب سادات آن حدود
می گمارد و ذات واجب الاحترامش بصفت بذل و سخا موصوف است و زمام اهتمامش بصوب ترفیه حال ساکنین و
فقرا معطوف ادام الله عطوف رؤوف **مولانا سلطان حسین خیابانی** بر مسند قضاء ولایت استراباد متمکن و حوزه
درس افاضل بلغا می شمارد **امیر شمس الدین علی سبزواری** در نسبت نسب عالی و رتبت حسب متعالی از فرق نقباء ذوی

المعالی

المعالی امتیاز تمام دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بوده علی الدوام خوان ضیافت در نظر خواص و عوام انام می گسترد و وجه معاش
و مادة معاش آن جناب از زراعت مواضع ملکیه موروثی و مکتسبی مقرر و در نزدیک و از نزدیک از حاصل مزارعش کما ینبغی
و بهره ور بود فرخنده اختر آن قدوه اولاد خیر البشر امیر جلال الدین هاشم نقیب النجفی الکوفی است و والده ماجده اش
صبیه صلب میرزا محمود خواجه لاق که صبیه عمه سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید است از جناب نقابت قباب امیر نظام
الدین عبد القادر که در علم انساب مقتدای اولی الالباب بود استماع افتاده که امیر سید شمس الدین علی النقیب نواسه
اعلائی که در میان نقبای نجف دست داده از وطن مالوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان حسین میرزا بخراسان
رسید و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آن سیادت شیم تشابه بود که خاندانش از آن نقیبی بآن حشمت و عظمت از
عراق عرب تا این بلاد نیامده بوده و آنحضرت از جمله سادات مشعشعیه است و طوایف منسوب بنی مشعشع در عربستان مرجع
سمت اشتهار دارد که کبار و صغار آن دیار بکلام السماء للملک الجبار و الارض لبنی المشعشع اقرار دارند و سلسله نسب سادات
مشعشعیه که از زمره کریمه صلی الله بامام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام اتصال می یابد و اکنون امیر
شمس الدین علی باخلاق رضیه و اعراق مرضیه و علاوه این نسب عالی سالها بر مسند تقدیم از رتبه نقابت متمکن است و
توقع ترفیع و تقدم مردم با آنجناب نیز ممکن و صحت آنچه قلم رقم کرد نزد اهل عالم بی ریب و بی تهمت مشاهده عالم الغیب **امیر**
ابو القاسم در ولایت نیشابور قدوه سادات و نقباء ذوی المکارم است و ناظم امور و مهمات اصاغر و اکابر
امیر سراج الدین علی نیز در زمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در آن دیار در کمال اعتبار روزگار می گذرانید
و بامر زراعت اشتغال نموده وجه معیشت از آن ممر بهم میرسانید **امیر فرید الدین جعفر** برادر خجسته سیرش امیر منیع
الدین حسین بن امیر ناصر الدین قریش است که در ایام دولت خاقان منصور مقدم جمهور سادات نیشابور بوده و والده
نیک اخترش دختر خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی که سالهای فراوان بوزارت آن پادشاه عالیجاه قیام
می نمود و امیر فرید الدین جعفر بتمهید بساط عیش و نشاط بغایت مایل و راغب است و از اختلاط فرق انام و دخل در مهام
خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب امید که شرف سیادت دستگیری کرده بالاخره بسلوک طریق آبا و اجداد بزرگوار
اشتغال نماید و دست از ارتکاب شراب باز داشته ابواب انابت بر روی روزگار خویش برگشاید و الموفق
من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء **امیرزاده محمد** ولد بزرگوار امیر غیاث عزیزیست که در زمان فرخنده نشان خاقان مغفور
با اکثر نقباء مشهد مقدسه رضویه علی راقدها تحف السلام و التحیه رتبه تقدم داشت و صحبت شاب میرزا محمد و سایر
نقباء آن بقعه بیشتر که مانند **امیر علی اکبر** که با میر حسین اشتهار دارد و برادر خجسته سیرش **امیر غیاث الدین محمد** که بیان فروغ
آفتاب بر تماشای فرق مهش نشر ظاهره و مویدات و عظم شان و شرف دودمان آن سادات عالیمکان محتاج بشرح و بیان
نیست **ع** بیا هتاب چه حاجت شب تجلی را **امیر محمد موسوی** ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک اعاظم نقباء روضه
رضویه انتظام داشت و امیر محمد بمحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف است و درین اوقات بمنصب قضاء ولایت طوس و مشهد

مقدمه منصوب گشته در تمشیت آن امر خطیر لوازم امانت و دیانت بجای می‌آورد امیر نظام الدین عبدالحی استرابادی پدر بزرگوارش امیر عبدالوهاب
در ولایت جرجان از جمله اعاظم سادات عالیجناب بود و مدتی مدید بمنصب قضا و احتساب منصوب گشته در فیصل قضایا و انتظام
امور رعایا اهتمام می‌نمود و امیر عبدالحی در شهور سنه اثنی و تسعمایه از بلده استراباد بدار السلطنه هرات خرامیده همگی
اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطه جودت ذهن و حدت طبع باندک زمانی قصب السبق
از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم برافراشت لاجرم منظور نظر عاطفت ارکان دولت
خاقان منصور شد در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بمنصب تدریس منصوب گشت و کما ینبغی بلوازم افاده مشغولی می‌نمود
تا وقتی که ماهچه لوای کشورگشای شاهی طلبان خراسان را مسخر فرمود آنگاه بیشتر از پیشتر ترحیب و رعایت یافت و آفتاب
انعام و احسان حکام خراسان بر وجنات احوال اقبال مآلش تافت و در وقتی که حضرت سیادت منقبت سعید شهید امیر
غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب قضا استعفا جست آنجناب متعهد فیصل قضایای شرعیه شده چند سال در
کمال استقلال بمراسم آن امر خطیر پرداخت و اکنون در غایت اعزاز و احترام هم در دار السلطنه هرات مقام دارد
و همواره خاطر ستوده مآثر بر نشر مسایل علوم دینیه و اظهار حیثیات یقینیه می‌گمارد و بی شایبه تکلف و خایله تصلف
درین روزگار امیر عبدالحی بمزید علم و دانش بر اکثر علماء خراسان فایق و در قرات و قلم فصاحت بیان و زبان بلاغت
نشانش مظهر انوار حقایق و دقایق لطایف (?) مباحث اصناف علوم بر لوح ضمیر منیرش مرتسم و امور فتوی و قضایا
شرعیه بحسن توجه خاطر خطیرش منتظم شعر لیس کلامی یفی بنعت کماله صلی الله علی النبی و آله امیر علاء الدین محمد قاینی
ولد ارشد امیر نظام الدین عبدالواحد است که در سلک اماجد سادات قهستان انتظام داشته و همیشه تخم خیر
خواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت می‌کاشته و حالا پایه قدر و منزلت امیر سید علی بمزید مکنت
و ثروت ضیاع و عقار و افزونی اتباع و اموال از مرتبه والد نامدار تجاوز نموده و بواسطه کرم جبلی و سخاوت اصلی همواره خوان
ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان برگشوده همت وافر کرمش خورشید صفت رفعت یافته و انوار ضمیر
وافر موهبتش از مطلع سیادت بر وجنات احوال فقرا شکسته بال تافته بیت همیشه طالعش مسعود بادا و طالع
دولتش محمود بادا امیر نظام الدین عبدالحی رازی در میان خورد و بزرگ بامیر خرد مشهور است و آنجناب در سلک ابنای
اعمام حضرت نقابت منقبت شهید انتظام دارد و در صغر سن از ری ببلده فاخره هرات آمده در ظل ترحیب و رعایت
آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نمود و بواسطه وفور قابلیت باندک زمانی ترقی تمام فرمود و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث
الدین محمد بدرگاه عالم پناه شتافته بمزید الطاف نواب کامیاب شاهی اختصاص یافت و چنانچه مذکور شد مشمول
انعام و احسان بیدریغ رخصت مراجعت حاصل کرده عنان بصوب دار السلطنه هرات تافت و حالا در آن بلده توطن
دارد و در پناه دولت ابد پیوند خاقانی در مهاد آسایش و فراغت بسر می‌برد امیر کمال الدین حسن الحسینی بحسن خلق و لطف
طبع و علو همت و وفور سخاوت موصوف است و از جمله اشراف سادات جرجان بمزید فضل و احسان معروف آنجناب

در زمان سلطنت روز افزون شاهی در منصب قضاء بلده هرات با امیر نظام الدین عبدالحی شریک بود و چندگاه بفیصل امور شرعیه
می‌پرداخت و مهمات فرق انام را بمقتضای مذهب کلیه امامیه بکفایت مقرون می‌ساخت و اکنون منصب تدریس یکی از
صفه‌های مدرسه سلطانی بدان جناب تعلق می‌دارد و گاهی نقش افاده و استفاده بر لوح خاطر می‌نگارد مولانا نظام
الدین عبدالعلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس و معقول است و حاوی انواع مسایل فروع و اصول در علم نجوم و حکمیات
بی مثل و بدل است و در شیوه زهد و تقوی ضرب المثل حدیث را از خواجه حافظ غیاث الدین مطالعه نموده و فنون حکمی
در درس مولانا منصور ولد مولانا معین الدین کاشی تحصیل فرموده سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین
النقوی (?) کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و مولانا کمال الدین مسعود شروانی
نیز شرط تلمذ بجای آورده و آنجناب بصفت تواضع و پرهیزکاری و حلم و دینداری اتصاف دارد و همواره نقش افادت
و تألیف بر صحیفه خاطر شریف می‌نگارد بر تذکره و تحریر مجسطی و شمسیه حساب و زیج جدید گورکانی شروح مفیده در سلک تحریر
کشیده و بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی رساله شریفه در باب ابعاد و اجرام در عقد انشا منتظم گردانیده امیر
نظام الدین سیدی احمد و سید میرک دو جوان پسندیده خصال حمیده افعال‌اند بکمال صلاح و تقوی موصوف
بصفت علم و فطانت معروف جد بزرگوار ایشان امیر جمال الدین محمد است برادر اعیانی حضرت نقابت پناه هدایت
دستگاه امیر جمال الحق و الحقیقه و الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه و امیر جمال الدین در زمان فرخنده نشان خاقان
منصور سلطان حسین میرزا بامر درس و افاده می‌پرداخت و گاهی بموعظه نیز اشتغال نموده فرق انام را از انتباه حکم
سودمند مستفیض و بهره‌ور می‌ساخت اما حالا بنابر کبر سن و ضعف مزاج در زاویه عزلت منزل گزیده همگی اوقات شریف
را با وظایف طاعات و عبادات مصروف گردانیده و ازین دو پسر فضیلت اثرش امیر نظام الدین سیدی احمد
در یکی از صفه‌های مدارس سلطانی بمدرسی و افاده اشتغال می‌نماید و سید میرک در سر مزار متبرک حضرت باری خواجه
عبدالله انصاری در ایام پنجشنبه بنصیحت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث و تفسیر می‌گشاید از افاده طبع
دراک آن یک طلبه علوم محسوس و مفهوم مستفیض‌اند و کامیاب و از افاضه ضمیر فیض پذیر این یک روضه هدایت و ارشاد
ناضر و سیراب ع همیشه ظل ایشان باد ممدود خواجه عبدالمؤمن و خواجه محمد مؤمن جوانان حمیده اخلاق خجسته اطوارند
بسلامت نفس موصوف و باستقامت طبع معروف و جد بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید است
که از فضایل و کمالات او در ذکر صدور خاقان منصور سبق ذکر یافت و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر
شبانکاره‌ایست که مدتی مدید پرتو اهتمامش بر سرانجام امور وزارت پادشاه مرحوم مشار الیه می‌تافت و مهارت
خواجه محمد مؤمن در تحریر خطوط اصول بدرجه رسیده که حالا در عراق و خراسان تمامی خوشنویسان آن جناب را
مسلم می‌دارند و رشحات خامه مشکین علامه‌اش را سرمشق خویش می‌شمارند و خواجه محمد مؤمن درین زمان خجسته نشان
مشمول عنایت و التفات حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی گشته بمنصب جلیله المراتب تعلیم شاهزاده وافر مناقب ابو النصر

سام میرزا سرافراز شده و اکنون بلوازم آن امر اشتغال دارد و گاهی خاطر بر کتابت کلام مجید سبحانی می‌گمارد **میرزا قاسم** ناظم نظم
فضایل نفسانی و سالک مسالک شجاعت و پهلوانی است پدر خجسته سیرش خواجه جلال الدین میرکی در علم نجوم و سیاق
بی‌مثل زمان خود بود و مدتی مدید بوزارت پادشاه سعید سلطان بدیع الزمان میرزا قیام می‌نمود بعد از آن ترقی فرموده بمنصب
امارت دیوان رسید و امور ملک و مال بحسن سعی و اهتمامش منتظم گردید و میرزا قاسم در ایام جوانی میل بتحصیل علوم کرده
بمطالعه رسایل متداوله پرداخت و در خط تعلیق و نسخ تعلیق رایت خوش نویسی برافراخت و الحال آن جناب در فن
شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر مهارت تمام دارد و بواسطه اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره نقش
خیرخواهی بر صحایف ضمایر اکابر و اصاغر می‌نگارد و اشعار دلفریبش بسلامت الفاظ و خوبی معانی مزین است و منشآت
بزینتش در نظر فضلا سخن در مطبوع و مستحسن و میرزا قاسم حالا بعنایت ایزد تعالی در سده سنیه الحضرت
البهیه در سلک ایلچیان انتظام یافته و پرتو انوار عنایات نواب نامدار آن خان سعادت آثار چنانچه می‌باید بر روی
احوال خجسته مالش تافته از منظومات میرزا قاسم این بیت بخاطر بود که **بیت** هیچ واعظ مشنو قصه طوبی بشنو
قد برافراز که کوته شود این افسانه **مولانا نور الدین محمد** ولد مولانا نظام الدین عبد الله در طبسی است و در علوم شرعیه
و نوشتن صکوک و سجلات و تمسکات وقوفی تمام دارد و در زمان خاقان منصور بمنصب قضای کازرگاه منصوب بود و در
ایام دولت ابد پیوند شاهی بیشتر از پیشتر ترقی یافته سه چهار سال در دار السلطنه هرات باتفاق سایر قضاة اسلام
قضایای انام را فیصل میداد و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور شرعیه شرایط اهتمام بجای می‌آورد
مولانا حامی واعظ از جمله افراد تلامذه مولانا محمد بن حسام الدین قهستانیست و بهمان مناسبت حسامی تخلص
می‌نماید و او بطلاقت لسان و فصاحت بیان موصوف است و بکثرت قوت حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل را
بهمان عبارت که در کتب مصنفین مسطور است بر سر منبر بر زبان می‌آورد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع دار السلطنه
هرات بموعظه می‌پردازد و در روزهای چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد قدس سره خلایق را از نصایح
و مواعظ محظوظ و بهره ور می‌سازد **امیر نظام الدین المنشی** در سلک سادات عظام نیشابور منتظم است و پدرش
امیر ابو تراب از جمله اکابر اهل قلم بود اما امیر نظام الدین بواسطه صلاحیت جبلی و عنایت اصلی از مبادی ایام صبی اوقات
را بتحصیل علوم صرف نمود و در هنگام جوانی اکثر اوقات را بمطالعه فرمود و چون آن جناب بحسن خط تعلیق و جودت
عبارت موصوف است در زمان سلطنت محمد خان شیبانی چندگاه صاحب منصب انشا بوده بتحریر احکام و مناشیر
می‌پرداخت و در ایام دولت شاهی مدرس مدرسه امیر نظام الدین علیشیر شده یکدو سال لوازم آن امر را بجای آورد و
در سنه ثلثین و تسعمائه ترک آن شغل کرده بسبب بعضی از امور التماس تدریس یکی از مدارس استراباد نمود و حسب المدعا
فرمان عالی حاصل کرده بدان جانب توجه فرمود **مولانا میر علی** بسیادت مشهور است و در خط نسخ تعلیق سرآمد خوش‌نویسان
نزدیک و دور طبعش بنظم اشعار علامت تمام دارد و احیانا ابیات و معمیات بر صحیفه روزگار می‌نگارد و این [illegible]

مهدی از جمله معمیات اوست که ؂ خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده ؂ بیگانه ز خویش و آشنا گردیده ؂ یکبار کی از قید خرد
وارسته ؂ در میکده بی سر و پا گردیده ؂ و ایضا این مطلع و رباعی که مبنی است از صنعت اظهار المضمر
و مبنی است بروح مربی اهل فضل و هنر از نتیجه طبع اوست **مطلع** دلا بکوی صنم در روم اگر جایی راه ؂ بپیش آصف عالی گهر
حبیب الله **رباعی** ای ذات تو فیض بخش با اهل طلب ؂ در حسن تو گردیده فزون از فوق طلب ؂ تو معدن ملک جودی
و دیده نهند ؂ صاحب جاه ان بیابت از عین ادب ؂ شرف ملک و صاحب عهدی **مولانا نظام الدین احمد
جیلانی** از مشاهیر منجمان فطنت نشانست و از علم رمل و طالع سنجی نیز وقوفی تمام دارد و آن جناب در زمان خاقان
منصور سلطان حسین میرزا از ولایت جیلان **ع** بطالعی که تو لابدان کنه تقویم ؂ بدار الملک خراسان آمده
رقم اقامت بر صفحه خاطر نگاشت و همگی اوقات خجسته ساعات را بکسب فضایل مصروف داشت الی یومنا هذا در آن
بلده فاخره مقیم است و مشغول بمطالعه فن حکمت و نجوم والحمد لله الخبیر العلیم والصلوة علی رسوله الکریم پوشیده نماند
که این زمره عظیم الشان در زمان میمنت نشان جمعی کثیر در بلاد عراق و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان توطن
دارند و در ظلال عاطفت لایزال پادشاه مرتضوی خصال و سایه مرحمت خدام بارگاه جاه و جلال در غایت فراغت
و رفاهیت بسر می‌برند ذکر مجموع ایشان موجب اطناب و تطویل بود لاجرم بر تحریر اسامی بعضی از مشاهیر اختصار نمود
اکنون عنان بیان بصوب اختتام کتاب حبیب السیر انعطاف می‌یابد و بر حسب وعده که در دیباچه مجلد اول کرده شده
پرتو اهتمام بر بیان شمه از غرایب و عجایب ربع مسکون می‌تابد **ع** امید که توفیق مساعد گردد **اختتام در ذکر بدایع
غرایب ربع مسکون و عجایب وقایع جهان بوقلمون** بعد از حمد و ثنای صانع جهان آفرین و درود از
و دعای خاتم انبیا و مرسلین نموده می‌شود که حکما و دانشمندان و فضلا مرد اقتباس بر این معنی اتفاق دارند که قطعی
از کره زمین در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس خوانند مستور است و قطعی دیگر در عالم نمایش و ظهور بصورت بیضه که آنرا
در آب افکنند و از زمین قطعه که مکشوف است قطعی که در جانب جنوب افتاده ویران است پس از چهار بخش زمین یک
بخش عمارت دارد که آنرا ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط استوا خطی است که
حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده‌اند و هر شهر و منزلی که برین خط بود شب و روز
در آنجا پیوسته مساوی باشد و در سالی هشت فصل در آن دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان و دو پاییز و دو زمستان
و اکثر اوقات هوا در آن صحاری و بلدان گل و ریحان شکفته بنابرآن جمعی کثیر از افاضل حکمت نشان برآن رفته
اند که معتدل ترین مواضع جهان خط استوا است و ابتدای خط استوا از شرقی اراضی چین است و بر جزایر جکوت
گذرد پس بر جنوبی بلاد چین و کنک و رپس جزایر زاده که آنرا ارض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب و میان جزیره
کله و سربره و وسط جزیره دیوه و شمال جزایر زنج و منعطفات بلاد زنجبار گذرد و بر شمال جبال قمر و جنوبی بلاد سودان مغرب
گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از آنجا که خط استوا است تا نهایت معموره عالم هفت بخش کرده‌اند و هر

بخشی را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق بمغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوا است بیشتر اعتبار کرده‌اند بواسطه آنکه
مشتمل است بر دریاهای عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز از سایر اقالیم زیاده است زیرا که محتوی است بر قفار و بیابانهای بسیار
اما اقلیم اول بزحل منسوب است و عامه اهل این اقلیم اسود اللون باشند و ابتدا این اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیره
یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال سراندیب و وسط دیار هند و سند گذرد و دو بحر فارس را قطع کند و
بر جنوب بلاد عمان و وسط جزایر یونان (?) و جنوبی امصار طرابلس (?) گذرد تا بحر محیط منتهی شود و بعضی از بلاد غریبه این اقلیم
موجبات (?) که مسطور می گردد **بلاد نوبه** دیار طویل عریض است بر کنار نهر نیل و طول آنرا بمدت هشتاد شبانروز قطع توان
کرد و متوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و طعام ایشان شعیر بود و دار الملک نوبه را دنقله گویند و ساکنان
دنقله مردم سیاه فام صاحب جمال باشند و طعام ایشان شعیر بود و ذرت و خرما از اطراف و جوانب بدانجا برند و خوردن
گوشت شتر نیز در آن بلده شایع است و زرافه آنجا بسیار پیدا شود و مملکت نوبه مشتمل است بر بلاد السودان و هوای
آن مواضع در غایت حرارت است چنانچه اهالی آن بروز در سردابهای زیر زمین متوطن باشند و شب بیرون آیند زکریا
بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان زر از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب
آفتاب از خانها بیرون نشتابند و آن زر را جهت آورند و متاع ایشان همان است و طعام ایشان ارزن است و
لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که پلنگ در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان
نمک و ریح (?) فراوان نزدیک بمواطن ایشان روند و چوب صنوبر و خشب نرنج و مهره آبگینه و دستینه و خاتمهای برنجینه و
مس همراه برند و بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند و امتعه خود را در موضعی معین جدا جدا نهند و اهالی آن جای از آواز
طبل بر آمدن تجار وقوف یابند و شب بسر امتعه ایشان آیند و در برابر هر متاعی جهت ثمن آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح
بازرگانان بدانجا رفته بهای بضاعت خود را اگر بدان راضی شوند متاع را بگذارند والا بضاعت را از ثمن آن دور
نهند و باز طبل زده باز گردند و شب نوبت دیگر آن مردم بیایند و چیزی دیگر اضافه بها کنند تا وقتی که تجار راضی شوند و
علی الدوام سودا و معامله ساکنان بلاد السودان بدین طریقه باشد **بلاد الزنج** شمالی آن امصار مملکت یمن است
و جنوبی آن بیابانهای نامسکون و شرقی آن نوبه و غربی حبشه و تمامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب فور حرارت که
هوای آن دیار استیلا دارد و آب بلاد زنج اندک باشد و خانهای ایشان را باستخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان
مسطور است که هرگاه زنگیان با اعدا محاربه نمایند هر که در معرکه کشته شود ببرند و گوشتش را بخورند و در آن دیار زر بسیار
بود و زرافه و فیل وحشی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آن جانوران مشغولی نمایند و در آن سرزمین درختی است که برگ آنرا
در آب اندازند و چون فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و دندانش را
بفروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی دندانهای آن فیلان بمرتبه رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من باشد و اما
بسیصد من نیز رسد **تغازه** شهریست در جنوبی مغرب نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه تمامی زمین آن معدن شوره زار باشد و

آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است چنانچه کاروانها در تغازه جمع گردیده فروختن نمک بوده و نمک
از آنجا ببلاد السودان برند و پادشاه ایشان زنگی باشد و احوال زنج در آن ولایت وقوع نیابد **حضرموت** ناحیتی است
در یمن در عجایب البلدان مسطور است که شخصی از حضرموت حکایت کرد که در آن دیار خوشه گندمی یافتم که هر گندم از آن
برابر حبه نخود (?) بود پس نزد پیری که بزعم اهالی آنجا پانصد سال از عمرش گذشته بود رفته از حقیقت حال آن گندم سوال
کردم جواب داد که در اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال بزرگی حبوبات بدین مرتبه می بوده از عجایب
آنکه گویند در حضرموت چاهیست که هر که از آن آب آشامد مخنث گردد **مرباط** شهریست در میان حضرموت و عمان مردم
آنجا بعدم غیرت و حمیت اتصاف دارند چنانچه هر شب زنان ایشان از شهر بیرون رفته با هر که خواهند خوش برآیند
و شوهران مانع نیایند **سبا** شهریست که میان آن و صنعا سه روزه راه است بانی آن بلده سبا بن یشجب بن
یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار خوشگوار و اشجار میوه‌دار چنانچه حق
سبحانه در شان آن نازل گردانیده است که لقد کان لسبأ فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین وشمال کلوا من رزق
ربکم واشکروا له بلدة طیبة ورب غفور و بعقیده صاحب عجایب البلدان مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن
بلده نباشد **صنعا** دار الملک بلاد یمن است و بعذوبت ماء و لطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هر بیماری را که بانجا
نقل کنند باندک زمانی صحت یابد و طعم و بوی گوشت در یک هفته متغیر نشود و بانی صنعا صنعان بن ازال بن یقطن (?) بن عابر
و هو هود النبی علیه السلام و از غرایب صنعا قصر غمدان است که بعضی از تبابعه یمن آن را بنا کرده‌اند و یک رکن
آن خانه زرد و دیگری سفید و دیگری سرخ و دیگری سبز بوده است در عجایب البلدان مذکور است که قصر غمدان بیست (?) بمقدار
ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایه آن بیک میل میرسید و سقف آن خانه را از یک پاره سنگ
رخام ترتیب داده بودند و بر هر رکنی از ارکان اربعه آن صورت شیری تصویر کرده و چون باد بر آن خانه وزیدی از آن
تمثالها آواز شیر مسموع شدی گویند که عثمان بن عفان در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان فرمان داد بعضی از اهل
کیاست با وی گفتند که بر رکنی از آن قصر این کلمه مکتوب است که اسلم غمدان آنکه هادمک مقتول و ایضا طایفه از کاهنان
می گفته اند که ویران کننده غمدان البته بقتل خواهد رسید پس مناسب آنست که از سر انهدام آن بنا در گذری عثمان
این سخن را بسمع قبول جا نداده و آن قصر را ویران کرده بعد از اندک زمانی کشته شد در بعضی از نسخ بنظر در آمده که در صنعا
نوعی از گندم می باشد که در یک غلاف دو دانه منعقد می شود **مهره** از جمله مواضع یمن است و در آن منزل ارض حنی (?)
است که در ماههای حرام از آن چندان آب بیرون می آید که همه حوضها را پر سازد و بعد از گذشتن آن شهور آب مذکور
انقطاع یابد و سال دیگر باز بدین منوال باشد **چین** مملکتی طویل عریض است مشتمل بر ابهای خوشگوار و اشجار و اثمار حلاوت آثار
و ابتداء اقلیم اول و دوم و سیم و چهارم از آن مملکت است و اهالی ولایت چین بحسن صورت اتصاف دارند اما اکثر
ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند و اکثر چینیان بعبادت اوثان اشتغال نمایند و مجوسی مذهب و ثانوی نیز در میان

ایشان پیدا شود در عجائب البلدان مذکورست که در یکی قریه چین غدیریست و در سالی یک نوبت بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده در آن
گاو اندازند و مردم بر اطراف آن ایستند و هرچند آب سیل بیرون آمدن کند او را کنده ارزند و مادام که آب در آب باشد
باران بر آن سرزمین بیارد لاجرم آب را چندان از خروج مانع آیند که بقدر کفاف باران بارد آنگاه بگذارند تا
از غدیر بیرون آید و او را کشته بر قله کوهی که نزدیک بآن غدیرست اندازند تا طیور و سباع از گوشت و پوستش
اشباع یابند و در سالی که این عمل از مردم آن قریه صادر نشود باران نبارد و قحط و غلا هویدا گردد و در آن سرزمین معادن
زر و جواهر بسیارست و دابة المسک نیز در صحرای چین پیدا شود گویند در وقتی که مشک از آن حیوان بگیرند بوی بد داشته
باشد و چون نافه را از آن موضع بجای دیگر نقل کنند بوی خوش دهد صاحب تحفة الغرائب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونه
ایست که سنگ اسفل آن متحرکست و سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد بالا می‌رود و سبوس و سبوس بالا آرد جدا
جدا بیرون آید **الاقلیم الثانی** این اقلیم بمشتری منسوبست و لون عامه بلاد آن میان سمرت و سواد باشد و ابتدا
این اقلیم از شرق بود پس بر وسط بلاد چین و شمال سراندیپ گذرد پس بر شمال بلاد هند و بلاد سند و وسط بلاد
کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد عرب گذرد و آنجا بحر قلزم را قطع
کند پس بر وسط بلاد ورقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطانیه گذرد و بساحل بحر اوقیانوس
منتهی شود و بعضی از عجائب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور می‌شود **مکه معظمه** مکه بمیم عبارت از آن بلده شریفه است
و بکه بباء موحده موضع خانه کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه را بکه خوانند لازدحام الناس
فیه لانه بکه ای زحمه و مکه را ام القری نیز گویند بجهة آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس که اصل ارض باشد لاجرم
آن بلده را ام الارضین نیز نامند و مکه را پیش از ظهور اسلام نیز طوایف خلایق مختلفة المذاهب معزز و محترم میداشته
اند و از خصایص آن بلده یکی کعبه معظمه است که بر طبق آیه کریمه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا طواف
آن بر جمیع فرق برایا واجب است و حجر الاسود که استلام آن از جمله مناسک حج است در یکی از ارکان آن خانه
خیر که موضوع است و مقام ابراهیم که کلام معجز نظام فیه آیات بینات مقام ابراهیم مصلی مبنی بر تکریم و تعظیم آن
داخل آن مواضع مبارکست در عجائب البلدان از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما منقولست که هیچ چیز از
بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که دو جوهر بوده اند از جواهر بهشت و اگر اهل شرک آنرا نسوده بودندی هر علیل و مرضی
که آنرا مس کردی شفا یافتی و دیگر از مخصوصات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم است که از زمین مقدم اسمعیل
علیه السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه متبرک آنکه همچنانچه تشنه را سیراب می‌سازد گرسنه را از جوع
اطمینان می‌بخشد و از جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهی است
که در روی زمین مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر کس کله بریان در سر آن کوه بخورد مادام الحیات از درد سر ایمن
باشد و کوه صفا و مروه که آیه ان الصفا و المروة من شعائر الله مشعر بتعظیم شان آنهاست از جبال مکه است و بعضی از

حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوات اتمها مرویست که فرموده دابة الارض که خروجش از علامات قیامت است از کوه
صفا بیرون خواهد آمد **مدینه طیبه** در قدیم الایام نامش یثرب بود و رسول صلعم آن بلده را مدینه طیبه خوانده و مسجد آنحضرت
و مرقد منورش در آن بلده است در عجائب البلدان مسطورست که از خواص مدینه آنکه هر غریب که در آنجا سکنی کند بوی
خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد از مواضع دیگر والعلم عند الله تعالی **هندوستان** مملکتی است در
غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن داخل خط استوا است و اکثر معموره آن از اقلیم اول و دوم و اندکی از آن
داخل اقلیم سیوم و چهارم و مذاهب متوطنان آن بلدان مختلف باشد و اکثر بت پرستند و از عبادت معبود
حقیقی گردن بپیچند و در هند حیوانات غریبة الاشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و آن مقدار نباتات نافعه
و ادویه مفیده که در آن دیار بحصول پیوندد در دیگر امصار نباشد و اعظم بلاد هند دهلی است که شمه از ذکر آن و بعضی
در ضمن عرض احوال سلاطین و ملوک سمت تبیین پذیرفت در عجائب البلدان مسطورست که در هند درختی است
که میوه شیرین دارد و طیور مثل کبوتر و فاخته و غیر ذلک بر آن شجره می‌نشینند و از آن میوه خورده بیهوش
می‌گردند و مار قصد آن مرغان کرده هر یک که در سایه آن درخت افتاده باشند از تعرض این مانند و طعمه
حیه شوند دیگر از غرائب هند شهریست که چون غریب به آنجا در آید به اصلاح جماع کردن قدرت نیابد در هر گاه (?) از آنجا
رحلت کند باز بحال خود آید صاحب عجائب الاخبار آورده است که در اقصی بلاد هند زمینی است که ریگ آن
با زر آمیخته است و قومی از موران در آن موضع باشند بر هیأت سگ بزرگ جسم و تیز تک و هوای آن موضع
در غایت حرارت است بنابر آن آن جانوران در وقت ارتفاع آفتاب بزیر زمین روند و در اختفای آنها تجار
فرصت نگاه داشته با بادپایان برق رفتار خود را بدان زمین رسانند و از آن ریگ چندانکه توانند بار کرده
باز گردند زیرا که اگر با آن موران دو چار خورند از دست شان جان نبرند و از جمله نباتات غریبه آن ولایات یکی
تنبول است و آن مشابه است ببرگ نارنج و در اکثر بلاد عرب و مملکت هرموز آن برگ را معتقد باشند و بجهت
تناول آن چنانست که مقداری فوفل که آنرا سپاری نیز گویند بشکنند و در دهان نهند و یک برگ تنبول که بمقدار
ارزنی آهک تر کرده بر و مالیده باشند پیچیده در دهان نهند و با سپاری بخایند و همچنین تا چهار برگ در دهان
نهند و بخایند و گاهی کافور با آن ضم کنند و برگ تنبول آب دهان را بغایت سرخ سازد و رخساره برافروزد و کیفیتی
مشابه نشاه شراب پدید آورد و گرسنگی را تسکین دهد و سیر را مایل بطعام گرداند و بوی دهن ببرد و بیخ دندان
محکم کند و در تقویت باه و اکثر صحبت هیچ چیز بآن مرتبه نباشد و این ابیات شارح بعضی از اوصاف آن برگ است
نظم

نادره برگی چو گل بوستان ⁂ خوبترین نعمت هندوستان ⁂ تیز چو گوش فرس تیز خیز ⁂
صورت و معنی بصفت مرد و تیز ⁂ تیزی او آلت قطع جذام ⁂ قول نبی رفته علیه السلام ⁂
پر رگ و در رگ نه نشانی ز خون ⁂ لیک هم از رگ دو دوش خون برون ⁂ طرفه نباتی که چو شد در دهن ⁂

نوازش چو حیوان بهره آید زمین خوردن او بوی دهن کم کند ستی دندان همه محکم کند سرخی رویش ...
جونه و فوفل شده رنگ آورش طرفه که آبان و شکرش نه لبس مرتبه نام صورت لبس گرچه گرانش نبوی
... کهنه شود پس کند آب خویش برگ عجب بین که گسسته ز بر ... بود ...
و در هندوستان کبیره الصحبت خرام تا کی فضل عجب والسلام و یکی از نسخ بنظر در آمده که در بعضی از حدود هند بتخانه
ایست در دامن کوهی و بغیر از سر آن کوه آویخته اند تا سطح بتخانه و در ایام عید خود آن بت پرستان بت الصنم را می آرایند
و از اطراف و جوانب خلقی جمع می آیند و شراب می خورند و شخصی در غایت چستی و چالاکی در آن مجمع حاضر می گردد
با بت پرستان شراب می خورد و چون مست می شود ساعتی رقص کرده بت را سجده می کند آنگاه دست در آن زنجیر زده
از طرف قله کوه صعود می نماید و آنجا انگشت دست بر هم می زند و از سه سنگ که همراه می دارد یکی را از جانب یمین و دیگری را از
یسار و سیم را به پس پشت خود می افکند و به آواز بلند چیزی می گوید که همه مردم می شنوند بعد از آن دست در سلسله زده
پایان می آید و ماده مرده می افتد و او را با عزاز و اکرام تمام برداشته پیش صنم می برند و از وی احوالی که در آن سال واقع
خواهد شد از صلح و جنگ و غیره آنک می پرسند و او همه را مطابق واقع جواب می گوید بعد از آن بکمال خودی می آید و در
منزل خویش می رود تا سال دیگر ... او را نمی بیند **بادام** داخل بلاد هندست و در آن بلده بتی است که در یک پهلو خفته
و در بعضی از سنوات بی تحرکی بر پای ایستد و از وی صدایی ظاهر شود و این معنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد
و در سالی که این حرکت از آن بت صادر نگردد در آن سال قحط و غلا وقوع یابد **سریره** بلده ایست در مملکت هند
در آن شهر مناره ایست که زعم مردم آنجایی آنست که در آن مناره گنجی تعبیه کرده اند و بر سر مناره خمی از سنگ موضوع است
و بر سر آن خم خروسی از طلا منصوب هر کس قصد سر مناره کند آن خروس در طیران آید و بانگ فریاد کند چنانچه همه مردم
بشنوند و جمع آمده آن شخص را منع و زجر نمایند **کلب** ایضا از جمله بلاد هندست و بزعم سایر تحفة الغرایب در آن
بلده عمودیست از مس که بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش این عمود چشمه آبیست هر سال در روز عاشورا
آن بت با لمنابک شاید و منقار خود را بآن چشمه رساینده آب آن چشمه را پاشاند بعد از آن آن عمود چندان آب
منبع گردد که یک سال مردم آن جایی را کفایت کند **کالیکوت** بندریست در هندوستان مشابه هرمز و متوطنان آنجا
کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند و دو مسجد جامع بتکلف از چوب ساج ساخته اند
و در ایام جمعه در آن بقاع جمع آیند و با ادا نماز قیام نمایند و در آن شهر عدالت و امنیت بمرتبه ایست که تجار کرور ثروت
صورت بجای از دریا بدر آن بلده مال بسیار آرند و در ساحل دریا و کوچه و بازار گذارند و بواسطه اشتغال
ضروریه چند روز با آن نپردازند و عمال دیوان آن اموال را محافظت نمایند و هر گاه فروخته شود زکوة چهل یک ستانند
و دیگر به هیچ وجه تعرض نرسانند و رسم سایر بنادر آنست که هر گاه کشتی را بی اختیار تاجر و ملاح باد در ساحلی اندازد
آنرا باد آورده گویند و غارت کنند مگر کالیکوت که از اموال کشتی باد آورده نیز بیش از چهل یک چیزی نگیرند و اگر مردم

برهنه اندام باشند لنگوتها از ناف تا بالای زانو بسته و دیگر دست کتاره هندی چون قطره آب و در دستی دیگر کاو سپری چون قطعه ابر
و کالیکوتیان پادشاه خود را ساموری گویند و هر گاه ساموری فوت شود خواهرزاده اش را قایم مقام گردانند و پسر و برادر
و سایر اقربا را حاکم را معتبر ندانند و هیچ کاو را ان و بار بسبب مت ... کشتن کاو و خوردن گوشت آن چنانچه اگر معلوم گردد
که کسی کاو کشته یا گوشت آنرا خورده در ساعت آن کس را بجزا رسانیده بکشند و کاو را آن کافران مرو از چنان محترم دارند
که خاکستر و سرگین آنرا بر جبین مالند مولانا کمال الدین عبد الرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را جهت رسالت بجانب
سند فرستاده بود آورده است که سوطان کالیکوت اگرچه در اصل شرک و بت پرستی با یکدیگر شرکت دارند اما در وضع
و اوضاع روش علیحده است قومی از آن قبیل اند که یک زن ایشان را شوهری متعدد باشد و هر یک خدمتی از خدمات آن
زن را تعهد نموده اند از وثاق و پوشیدنی و خوردنی و بوی خوش و غیرها اوقات شبانروز را قسمت کرده چون
یکی از آن شوهران بخانه زن رود نشانی بر در سرا که زند تا اگر شوهر دیگر در آن محل بدان کنار رسد آن نشان را دیده باز
گردد علیهم لعاین الله والناس اجمعین **بیجانگر** شهریست که سپاه سیاه پوش بر درگاه دارد و هیچ سوادی مانند آن ندیده و
جاسوس تیز گوش هوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده و وضع آن بلده چنانست که هفت حصار استوار و شهر بند در گرد یکدیگر
دور گردا گرد حصار اول در عرض پنجاه گز سنگهای طولانی نصفی در زمین و نصفی بیرون نصب بقد آدمی متقارب بیکدیگر محکم کرده
تا سوار و پیاده به سهولت نزدیک نتوانند رفت و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و شهر بند را نسبت بلده
تا حدود هرات تصور کند چنان بر لوح ضمیر نگارد که حصار اول ... از دره و ... تا پل ملان باشد و عرضا از پل شاد و
تا قریه سیان و حصار دوم در طول از پل جوبی تو تا پل و در عرض از پل رکینه و چگان تا باغ زبیده و قریه حسان و حصار سیم
مزار علاء ... تا گنبد محمد سلطانشاه و چهارم از مدارس سلطانی تا پل کاره و پنجم از در باغ زاغان تا دربند شیخ خرم و ششم
از در وازه ملک تا دروازه فیروز آباد و مجموع شش قلعه بگرد یکدیگر در آمده و دروازهای آنها در کمال متانت و استحکام است
و حصار هفتم در میانه واقع است تخمینا ده برابر چهارسوق هرات و کریاس پادشاه که او را دار ا می گویند در حصار هفتم باشد
در میان حصار اول و دوم و سیم مزارع و باغات و عمارات بسیار واز سیم تا هفتم اسواق و دکاکین بی شمار و متصل بقصر
پادشاه چهار بازار است و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواقی مربع ساخته اند و بازارهای آن بلده را بغایت گشاده
و بجای ... پیوسته گل خوشبوی باشد و دکاکین آنجا گل فروش شده زیرا که سوطان آنجایی چنانچه خوردن طعام را ضروری
دانند بی استشمام گل صبر نتوانند و همچنین در آن بلده صرافان جواهر رز اهر شاهوار مانند مروارید و یاقوت و الماس
و زمرد در بازار آشکار سودا و معامله نمایند و از هیچکس باک ندارند و بر جانب راست قصر پادشاه دیوانخانه ساخته شده
در غایت وسعت و رفعت بصورت چهل ستون و در پیش ایوان چهل ستون صفه که ارتفاعش مقدار قامت شخصی
در سی گز طول و شش گز عرض برافراخته اند و آن دفترخانه باشد و نویسندگان بر آن نشسته ... و از
کار رند و خط مردم بیجانگر دو نوع است یکی آنکه بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد و دو انگشت پهنای استعمال نمایند

نقشی کنند و این مکتوب جلیل القدر باشد دوم آنکه جنس سفیدی را سیاه کنند و ادراره و ده مهره زنند چنانچه قابلیت تحریر پیدا کند و سنگ
نرمی را اگر در آن ایام محتاج باشد چنانچه دسته قلمتراش تراشند و بآن آغاز نوشتن کنند و از آن سنگ رنگی سفید بر متن
جنس سیاه ظاهر شود و این خط بسیار بماند و در اعتقاد مردم چاکران باشد و در میان چهل ستون مذکور خواجه سرای
که او را دانک گویند من حیث الاستقلال والانفراد بر مسند حکومت نشیند و پیاولان چوبها در دست گرفته در میان
آن صفه بایستند و هر که را مهمی باشد بیان ایشان در آمده مختصر تحفه گذرانند و روی بر زمین نهاده باز برپای ایستند و حاجت
خود را بعرض دانک رسانند و او بر وجهی که مقتضی عدالت باشد حکم کند هیچ آفریده را مجال دخل نباشد و چون دانک
از دیوان برخیزد چند چتر ملون پیش پیش او برند و نفیر کشند و از دو طرف مداحان زبان بمدایحش گشایند و از ان دیوان
تا شرع پادشاه هفت جا حاجب و دربان نشسته باشند و چون دانک متوجه ملازمت رای گردد نزد هر دربانی جمعی از ملازمانش
باز ایستند چنانچه از در بند هفتم تنها در آید و مهمات ملک و مال را عرض کرده فی الحال بیرون آید و بدست چپ درگاه پادشاه
ضرابخانه است و زر آن مردم سه نوع است از طلا مغشوش یکی را وراهه گویند و آن نزدیک بمثقالی باشد و چیه دیناره
یکی چون شود و دوم را که نصف آنست پرتاب خوانند و سیم را که ده یک وراهه است فنم خوانند و فنم از ان دو نوع رایجتر
دیگر فنم از نقره پاک سازند و تار گویند و آن نیز رایج است و سه یک تار از مس باشد و آن را جیتل خوانند و
قاعده آن مملکت چنانست که از تمامی بلدان بمیعاد مقرر زر بضرابخانه فرود آورند و هر کرا از دیوان زری دهند بر ضرابخانه
نویسند و سپاهیان هر چهار ماه یکبار از ضرابخانه رفته مواجب ستانند و یک نیاد هیچ آفریده را بر ولایات حواله نکنند لاجرم
معموری ولایات بجایگاه مرتبه ایست که شرح نتوان کرد و خزانه رای خانها باشد که در زمین حفر کرده زر مانند حوضها از طلا ریزی
گداخته و تمام خواص و عوام آن دیار حتی مردم بازار جواهر و مرصعات در گوش و گردن و بازو و سر دست و انگشتان کنند
و در برابر ضرابخانه شحنه گاه است و دوازده هزار کس در آن شهر باشند که هر روز مرسوم ایشان دوازده هزار فنم است
و آن وجه را از حاصل خرابات بایشان رسانند و کار محسان آنست که در قضایا و مهمات این هفت حصار خبردار باشند
و هرچه گم شود و دزد را پیدا کرده بجلدوه مال سپارند یا تاوان دهند و شرح شمه از احوال خرابات آنست که در قفای ضرابخانه
صورت بازاریست در عرض که طول و پانزده گز عرض تخمینا و در دو طرف آن بازار ستونها برافراخته صفهای بتکلف ساخته اند
و در پیش آن صفها خانهای زیبا پرداخته اند هر روز بعد از نماز پیشین درهای خانها آب زده کرسیها و صندلیها نهند
و فاحشگان خورد سال صاحب جمال هر یک از جواهر و زیور قبا کمر بران کرسیها و صندلیها نشینند و در پیش هر یک دو کنیزک
برپای ایستند و طلای عیش و عشرت در دهند هر که خواهد بدانجا شتابد و با هر که خواهد خوش برآید و آنچه داشته باشد داخل
خرابات محافظت نمایند و اگر گم شود از عهده بیرون آیند مولانا عبدالرزاق در مطلع السعدین مرقوم کلک لطایف نگار
گردانیده که چون حضرت خاقان سعید مراجعت رسالت بدان دیار فرستاد و در محرم سنه سبع و اربعین و ثمانمایه بمقصد رسیدم
و بعد از چند روز که از رنج راه آسوده بودم روزی قاصدی از پیش رای بطلب من آمد بعد از نماز پیشین بدرگاه رفتم و پنج اسپ

خوب و دو نقود از اطلس و کمخا پیشکش بردم پادشاه در چهل ستون العظمت هر چه تمامتر نشسته بود و بر یمین و یسار او خلقی کثیر
ایستاده بودند همه جامهای فاخر پوشیده و جواهر گران بها در گوش و گردن کشیده و رای قبای اطلس زیتونی در بر داشت
انوار رای شاهوار گردن بندی کرده انداخته بود بیرون از کمالی لاغر اندام قامتش بلند مایل و در ریعان جوانی صورتی بغایت مطبوع
بر عارضش خطی مشک فام دمیده و بر زنخ هنوز مویی نرسته و چون مرا پیش او بردند و سر فرود آوردم التفات فرموده
فرمود تا بر دست چپ نشانندند و نشان خاقان سعید را ستانده بمترجم سپرد و گفت که خوش وقت شدیم که پادشاه بزرگ ایلچی
بجانب ما فرستاد و آنگاه طبقی که در آن دسته تنبول و طبقی پانصد فنم و بیست مثقال کافور بود پیش من آوردند و رخصت دادند
بادشاه ما فهم و هر روز ده گوسفند و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یک من روغن و یک من شکر و دو درم زر نفقه کردند و تا انجام
شد دو نوبت آخر روز پادشاه مرا می طلبید و از احوال خاقان سعید می پرسید و بدستور روز اول طبقی که در آن دسته تنبول
و سبته فنم و چند مثقال کافور بود بمن می بخشید و ترجمان را می گفت که باو بگوی که قاعده چنانست که ایلچی را طعام دهند
و ما بیدو پیش او نهند و چون ما و شما جهت مخالفت مذهب با هم چیزی نمی خوریم این البته از و موت ایلچی باشد
و پادشاه بیجانگر را در آن وقت هفتصد خاتون و قما بود و در مجموع حرمهای هیچ پسر ده ساله را نمی گذاشتند و هیچ دو خاتون
در یک خانه نمی نشستند و مهمات ایشان ضبطی تمام داشت و در تمامی مملکت خود هر جا خبر دختری جمیله می شنود پدر و مادر
دختر را طلبیده رعایت بسیار می کرد و دختر را بتجملی تمام بحرم سرای خود می برد و دیگر بیجکس از ذوی القربای او
دیده و سلاطین بیجانگر در سالی یک نوبت انجمن می آرایند و بجهر و افتخار جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه ترتیب نمایند و آن را جشن مهانومی
گویند شرح این سخن آنکه از تمامی ممالک رای که طول آن سه چهار ماهه راه است سرداران و کلانتران روی بدرگاه آورند
و هزار فیل را با سلاح و جهار آراسته و تختها و صندوقها بر پشتهای ایشان بسته و بازیگران بران نشسته حاضر سازند و سه روز
متعاقب در ایام بیض ماه رجب یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم در فضای بغایت وسیع و متلائی بسیار بدیع سرداران
بلاد و فیلان کوه نهاد رایت اقامت برافرازند و در آن فضای دلکش چهار طاقها بسته باشند سه طبقه و چهار طبقه از بالا
تا پایان مصور مجسم هر صورتی که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور تا مگس و پشه در اطراف آن چهار طاق ظاهر نمایند و بعضی
از ان چهار طاقها چنان باشد که چو شد و گرد بود و هر ساعت روی دیگر بنظر آورد و در منظرها و غرفهای آن دختران و پسران
صاحب جمال نشسته باشند و چهل ستونی مشتمل بر نه طاق جهت خاصه پادشاه سازند و در میان این چهل ستون و چهار طاقها
میدانی وسیع باشد و مطربان گلعذار و دختران خورشید رخسار در آن میدان قوالی کنند و رقص نمایند و بازیگران لعبهای
غریب بجای آورند و چنانچه مولانا کمال الدین عبدالرزاق در سلک تحریر کشیده پیل را مانند بر چهار پایه فرستند و سر اصول
که مطربان سازند فیل آن را بخرطوم نگاه دارد و مناسب آن حرکات نماید منکور بیندریت در سر حد بیجانگر در سه فرسخی آن شهر
بتخانه ایست مربع متساوی الاضلاع ده گز در ده گز و پنج گز ارتفاع مجموع جدران مجسم از روی بصورت چهار صفه در دو طرف
صفه که در برابر در است بتی بصورت آدمی تمام قد از طلا ساخته اند و دو یاقوت احمر در دو چشم او پرداخته در نهایت دقت و صنایعت

ونهایت صنعت آنکه گوئیا کسبی می کرده اند مثال این تنجا در ممالک هند بسیار است وعجایب وغرایب آن امصار بیرون از حیز تعداد وشمار
والعلم عند الله الحکیم الغفار. **الاقلیم الثالث** صاحب این اقلیم مریخ است واهالی اینجا اسمر اللون باشند وابتدای اقلیم سیم از
سرحد بلاد چین بود ودر جنوبی بلاد یاجوج وماجوج وتمامی بلاد هند وجنوب بلاد ترک ووسط بلاد کابل بگذرد وپس بامصار قندهار
رود ودر وسط بلدان مکران وسجستان ووسط کرمان وبلاد فارس وعراق وجنوب دیار بکر وشمال بلاد مغرب ووسط ولایت
شام بگذرد وپس بر بلاد مصر واسکندریه ووسط قیروان وبلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود وبعضی از بلاد
این اقلیم برین موجب است که مسطور می شود **قیروان** داخل مملکت افریقیه است ودر آن بلده دو ستون است که جسامت آن
وجواهر مشهور مشابهت ندارد ودر ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند ودر سایر روزها اصلا آب
موجود نباشد **اسکندریه** از بناهای اسکندر بن فیلقوس رومی است وسوری از سنگ وچهار دروازه دارد ویکی
از آن ابواب را باب رشید گویند ودیگری را باب السدره وسیم را باب البحر ودروازه چهارم را نمی گشایند مگر در روز
جمعه وحرارت بر هوای اسکندریه غالب باشد وآبش از رود نیل وقنوات بود واز غرایب آنکه اکثر اهل اسکندریه آب را
ذخیره کنند ودو سه سال نگاه دارند متغیر نگردد ودر قرب اسکندریه حصاریست در غایت بلندی ودر آن قلعه بلیناس حکیم بفرمان
ذو القرنین میلی ساخته بوده در کمال ارتفاع وآینه بقطر هفت گز در آن میل نشانده واز آن طلسم چنان پرداخته که
هر کشتی که از قسطنطنیه بر روی دریای فرنگ که میان اسکندریه وآن بلده واقع است حرکت کردی در آن آینه پدید آمدی
واین آینه تا زمانی که عمرو بن العاص حاکم اسکندریه شد باقی بود ومردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان
بغایت متوهم بودند عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را بخلق نمودند
وچون مردم را نسبت بدیشان اعتقادی پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آینه گنجی عظیم نهاده است وعمرو بن
العاص با وجود ذکا وفطانت فریب یافته بطمع گنج آن آینه را از آنجا برگرفت وانچه شنیده بود اثری ندید وچون باز دیگر
آینه را در موضعش نصب کرد آن خاصیت را باطل یافت در عجایب البلدان مسطورست که اصل مناره اسکندریه از
آبگینه بود وصورت خرچنگی در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آب نهاده بودند وبر پشت آن مناره را بنیاد کرده
وارتفاع آن مناره چهار صد وپنجاه گز بود والعلم عند الله تعالی **مصر** از جمله اعاظم بلاد قدیمه بوفور عمارت وآبادانی
ومزید شهرت در میان طبقات انسانی امتیاز واستثنا دارد ومعموری آن سرزمین وکثرت باغات وبساتینش در ازمنه
سابقه برتبه بود که سبب غرور فرعون شده گفت الیس لی ملک مصر وهذه الانهار تجری من تحتی والمعز لدین الله اسمعیلی
که آن مملکت را مسخر ساخت بنا بر توطن را از مصر بر انداخت ونزدیک بآن شهری دیگر در غایت تکلف ورعنایی بنیاد نهاد وآنرا
موسوم بقاهره معزیه گردانید وآل ایوب در ایام سلطنت خویش قاهره معزیه را بکمال معموری وآبادانی رسانیدند وبدان
بلده بقاع خیر وعمارات عالیه مرتفع گردانیدند وقاهره معزیه بلده ایست طولانی بر کنار بحر نیل وعمارت آن چهار طبقه وپنج
طبقه است اکثر ملون ومنقش مشتمل بر طاقهای مربع ودر واقهای دلکش از غرایب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجا تخم مرغ بسیار در زیر

سرگین پنهان کنند وبعد از انقضای چند روز بعدد هر بیضه جوجه بیرون آید وخانهای چندان کرده بتدریج بزرگ شود ودیگر آنکه در بعضی از حدود
آن ولایت کوهی است که آبی شیرین از آن مترشح گردد ودر حوضی جمع گردد واز آن حوض باطراف وجوانب جریان نماید واگر
شخصی جنب یا حایض بکنار آن آب رسد از ترشح باز ایستد وتا کسی دور نشود وآب حوض را چرکین نریزند آب روان
نگردد ودیگر در تاریخ مغرب مسطورست که در حدود مصر بجانب غرب ریگی روانست ودر ازمنه سابقه بطلسم مردی از سنگ
رخام ساخته اند در غایت مهابت وبافسون راه را چنان مسدود کرده که ریگ روان از آن موضع تجاوز نمی تواند نمود
تا بعمارات مصر رساند ومهیب آن تمثال بمرتبه ایست که آنرا ابو الهول خوانند ودیگر از جمله عجایب ابنیه آن مملکت اهرام
مصرست وآن عبارت از گنبدهای بزرگ است که حکمای سلف ساخته اند وبروایت بعضی از مورخان بانی آن عمارات
ادریس پیغمبرست علیه السلام وآن گنبدها در دو فرسخ مسافت تغییر یافته وکوچکترین آن ابنیه از بزرگترین عمارات اهل عالم بغایت کلانتر
بوده ودر زمان حضرت یوسف علیه السلام اهل مصر غلات را در گنبدها ذخیره کرده بوده اند واز آن جمله سه گنبد بزرگترست واز آن
سه گنبد یکی کوچکتر وآن دو گنبد بزرگتر را هرمان گویند وهر یک از هرمان چهار صد گز در چهار صد گزست وارتفاع آنها نیز همین
مقدارست وآن گنبد کوچکتر سیصد گز در سیصد گزست در عجایب البلدان مسطورست که نوبتی یکی از مشایخ پادشاهی
از پادشاهان مصر را بتخریب اهرام ترغیب نمود وسلطان بسیاری از بیلداران را با متین وکلنگ بدانجا فرستاد
وایشان مدتی بویرانی آن گنبد کوچک مشغولی کردند اندکی از آن ویران شد چنانچه از دور منظور میشود ودر نیاید واز نزدیک چنان
نماید که گویا روی آن دیوار را تراشیده اند **صعید** ناحیتی است از مصر در جنوبی فسطاط ودر صحرای صعید مغارهاست که در
آنجا افتاده اند از آدمیان وطیور ووحوش واموات انسانی را که بشای سطبر کفن کرده اند واو را دیده ودر آن بلده
که پاره وپوسیده نشود وگویند نوبتی کفن جایه را از آن مردگان باز کردند اصلا تغییر در بدنش راه نیافته بود واثر خضاب در
دست وپای آن میت باقی بود در عجایب البلدان مسطورست که بعضی گفته اند که مومیای مصری از آن مردگان حاصل شود
وآن بهترین مومیاییها باشد **عین الشمس** شهریست در حدود مصر که بقولی تختگاه فرعون بوده است ودرختی که روغن
بلسان از آن حاصل شود در عین الشمس باشد در عجایب البلدان مسطورست که در عین الشمس تمثالی چندست که آنرا
در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند واز آن جمله مناره ایست از سنگ رخام سرخ که نقطهای سیاه دارد و
ارتفاع آن مناره از صد گز متجاوزست وبر سر آن صورت انسانیست از مس وبر میان وبنیاد آن دو صورت دیگر مشابه
خادم ساخته اند واز آن صورت پیوسته آب ترشح کند وآن آب بجای سبزه نروید **حلب** از مشاهیر بلاد شام
است ووجه تسمیه اش بزعم بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل علیه السلام در ایام جمعه گوسفندان خود را آنجا می دوشید
وشیر آنرا بر فقرا قسمت می کرده گویند در نواحی آن بلده چاهیست که چون سگ دیوانه کسی را بگزد اگر پیش از گذشتن
چهل روز از آب آن چاه بیاشامد شفا یابد **حمص** در آن بلده هیچ آفریده از مار وکژدم ضرر نیابد واگر جامه را در آب حمص بشویند
وبپوشند مادام که آنرا پیراهن کنند در هر جا باشند کژدم متعرض نگردد ودر بعضی از نسخ بنظر رسیده والعهدة علی الراوی

که بر بدن یکی از مساجد حمص تمثالیست نصف اعلی مشابه بمردم و النصف اسفل بصورت کژدم چون پاره گل پاک بر آن صورت بنشند
آنرا در آب اندازند هر کژدم گزیده که از آن خورد شفا یابد **دمشق** دار الملک بلاد شام است و تخت ارم بن سام بن نوح
علیه السلام و در آن حدود بانی ساخت و باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد عبارت از آنست و بعد از
ارم شداد عاد بتقلید بهشت هم در آن سرزمین بستانی فردوس آیین بنا کرد و بقول بعضی از اهل تفسیر آیه ارم ذات العماد
التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایه ازان موضع است پس ازان تاریخ که بروایت اهل سنت و جماعت جد ابراهیم خلیل
است صلوات الله علیه دمشق را احداث نمود و اسکندر رومی تجدید آن عمارت نمود و هوای دمشق بحرارت مایل است و
آبش که از طرف بعلبک می آید اکثر در سایه درختان بدین سبب گوارنده نیست و غوطه دمشق یکی از چهار بهشت عالم
است و آن سه موضع نزه دیگر که عبارت از شعب بوان و ابله بصره و سغد سمرقند است در لطافت و نزاهت دون غوطه باشد
و ملوک بنی امیه در زمان دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساخته و ولید بن عبد الملک بن مروان در تعمیر و تزیین مسجد
جامع آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه و در عالم بقعه بدان زیب و زینت کم توان یافت نهایت سعی و اهتمام بجای
آورد چنانچه گویند خراج هفت ساله مال ممالک شام را در آن عمارت صرف کرد و دمشقیان بلهو و لعب مشعوف اند و اکثر
اوقات آن بارتکاب ملاهی و مناهی مصروف انه هو الغفور الرؤف **انطاکیه** شهری بزرگ است نزدیک بدریای
روم موصوف بنزاهت ساحت و لطافت ابنیه و عمارت و بانی آن بلده و شهر روم بن لنطی بن سام بن نوح علیه السلام
بوده و در سور انطاکیه سیصد و شصت برج است و جهت محافظت هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری
معین می بوده اند در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه در دروازه انطاکیه طلسمی بوده و در بیرون
آنقدر پشه بوده که اگر کسی دست از پنجره شهر بیرون کردی صد هزار پشه بر دست وی چسپیدی ناگاه عمودی از
رخام که در درون آن بلده بود بشکست و از درون آن حقه از مس ظاهر گشت مالامال از تمثال پشه بعد ازان در داخل
شهر پشه پیدا شده و در انطاکیه موشی است که گربه از صید آن عاجز شود **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیای
بنی اسرائیل بوده و آن بلده بنا کرده داود است علیه السلام و سلیمان صلوات الله علیه مسجد اقصی را که سالهای فراوان
قبله ارباب ایمان بود در آن شهر تعمیر فرموده و حکایت عظم شان و رفعت مکان و وفور زیب و زینت بیت المقدس
و مسجد اقصی در مجلد اول ازین کتاب مکتوب گشته احتیاج بتکرار نیست و شرف مسجد اقصی همین بس است که بر طبق آیه
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوات اتمها
از آن بقعه متبرکه بعالم بالا عروج کرد در عجایب البلدان مسطور است که در زاویه از زوایای مسجد اقصی عصایی منصوب بود
از آبنوس هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیاست اورا گفتندی که آن عصا را مس نماید اگر دعوی او بصدق اقتران
داشتی العصا مستقر نشدی و الا عصا عقده ظاهر گشته آن مدعی کذاب را بسوختی **شیراز** همیشه دار الملک سلاطین سرافراز
و محل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده و آن بلده شریفه را در سنه اربع و سبعین پسر عم حجاج بن یوسف محمد بن قاسم بن

ابی عقیل

ابی عقیل ثقفی بنا فرموده و شیراز بوسعت ساحت و تکلف ابنیه اتصاف دارد و در بازار آن اطعمه لذیذ توان یافت مثل بره
بریان و آش ماریچ و لیمو و در زمان عضد الدوله دیلمی ازدحام خلایق در آن بلده بمرتبه رسید که لشکریان را جای
نبود بنابران عضد الدوله نزدیک بشیراز قصبه ساخت و سپاه را در آن مقام که موسوم بفنا خسرو گرد و مشهور بسوق
الامیر بود ساکن گردانید و اکنون آن موضع خراب و بایر است و هوای شیراز در غایت اعتدال است و آبش از
قنوات جریان می یابد و بهترین آن کاریزها قناة رکن آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه احداث نموده و خواجه
شمس الدین محمد حافظ شعر لطافت و عذوبت آن آب در دیوان خود ابیات دارد و این بیت ازان جمله است که
شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم ** عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است ** و در شهر شیراز بقاع
خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است ازان جمله است و
گویند هرگز آن بقعه از ولی خالی نبوده و تربت و قضیه تنگ الله اکبر که قریب ببلده شیراز واقع است مشهور است و
صحت آن خبر بالسنه و افواه اهل سفر مذکور است از غرایب آنکه در عجایب البلدان مسطور است که در طرف جنوبی ولایت
فارس صحرائیست متصل بقریه و قبر جاماسب حکیم الحکمات و بر زبر آن قبر آهن پارها ریخته اند و هر کس که پاره از آن
از آنجا برگیرد راه گم کند و ازان صحرا بیرون نتواند رفت مگر وقتی که آن آهن پاره را بجای خویش نهد و هر صاحب منصبی که
سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته هم در آن سال معزول شود یا بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال [illegible]
که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن قبر می گذشت بعضی از نواب او را گفتند مناسب آنست که راه بگردانیم
یا پیاده شده از قبر جاماسب بگذریم التفات بآن سخن نکرد و گفت هذا من خرافات العجم و همچنان سواره بگذشت و
همان سال حسب الحکم دست از حکومت بازداشته فوت گشت **اصطخر** از بلاد قدیمه فارس است و مشهور است
که دار الملک سلیمان علیه السلام بوده است و بر طبق کریمه غدوها شهر و رواحها شهر آنحضرت صباح در بعلبک شام
بودی و شام در اصطخر نمودی و آتشکده که فرو مردن آن از جمله علامات ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در آن بلده است و در بیرون آن شهر ابنیه عجیب بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک باصطخر است هیکلی عظیم ساخته
اند و پیوسته باد بر آن هیکل می وزد بنابر آن گویند که سلیمان علیه السلام باد را در درون آن هیکل حبس کرده و
العلم عند الله تعالی **ابرقوه** از مشاهیر بلاد فارس است در عجایب البلدان در سلک بیان انتظام یافته که از عجایب آن
آنکه درون بلده ابرقوه باران نبارد و گر اندکی در بیرون شهر بدستور سایر امصار و قطار امطار در فیضان باشد و
این معنی بسبب دعای خلیل الرحمن است صلوات الله علیه و علی سایر انبیاء المرسلین الی یوم الدین **الاقلیم الرابع**
این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و وسط معموره عالم و مسکن اشراف اولاد آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم بحسب
صورت و سیرت افضل اولاد بشر اند و بوفور حسن خلق و لطف طبع مظهر اصناف فضل و هنر و ابتدای اقلیم چهارم از
مشرق از شمال بلاد چین بوده پس بلاد اراضی تبت و خرخیز و ختا و جبال کشمیر و بلور و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج

گذرد و پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلدان طخارستان و امصار کرمان و فارس و خوزستان گذرد و بر وسط
دیار بکر و بلاد عراق و دیار ربیعه و بلاد شام گذرد و انجا بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس و صقلیه و شمال بلاد مصر
و اسکندریه و بلاد مایه تقی و بلاد فرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از مواضع غریبه این اقلیم
برین موجب است خان بالیق دار الملک مملکت ختای است و بصحت فضا و لطافت آب و هوا معتبر باقتین روح
افزا و چنانچه در جزو اول از مجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق بنا کرده قبلا قاآن بن تولی خان است و نهری بزرگ
در وسطی گذرانیده در میان شهر جریان دارد و نزدیک بکنار آن جوی جاده ایست که بدار الملک ماچین منتهی می شود و
تمامی آن شارع را که چهل روزه راهست از سنگ فرش کرده اند و از دو طرف درختان بید و غیره نشانده اند چنانچه
مسافران در سایه طی مسافت می نمایند و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان را زهره و یارا نیست که شاخی از آن
درختان بشکنند یا اسپی برگ آن رسانند و در دو طرف آن راه قری معموره مشتمل بر تجارخانها و دکاکین بسیار است
و بعضی از غرایب احوال و اطوار اهالی خان بالیق درین کلمات که نوشته می شود مرقوم کلک لطایف نگار میگردد

حکایت در مطلع السعدین مسطور است که در شهور سنه اثنین و عشرین و ثمانمایه حضرت خاقان سعید شاهرخ
میرزا جمعی از ملازمان که سردار ایشان شادی خواجه بود برسالت ختای نامزد فرمود و میرزا بایسنقر سلطان
احمد و خواجه غیاث الدین نقاش را که از زیور فضل و هنر بی بهره نبود مصحوب آن جماعت ارسال نموده با
خواجه مشار الیه مقرر کرد که از ان زمان که از دار السلطنه هرات سفر کند تا روزی که باز آید آنچه مشاهده نماید
از زیاده و نقصان در قلم آورد و چنانچه از روزنامه که خواجه غیاث الدین بموجب فرموده نگاشته بود نقل
می شود ایلچیان شانزدهم ذی حجه سنه مذکوره از بلده فاخره هرات عازم ختای گشته بیست و دوم
محرم الحرام سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه بسمرقند رسیدند و انجا چندان توقف کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش
و امیر شاه ملک و شاه بدخشان بدیشان پیوستند و عاشر صفر از سمرقند بیرون رفتند و هشتم جمادی الاولی
بچالیش بلده در اول شهر در آمدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود در آن بیابان آب مقدار دو انگشت
یخ بسته بود و اکثر اوقات باران و ژاله می بارید لاجرم ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت می نمودند تا دوازدهم
جمادی الاخری بشهر طرفان رسیدند و اکثر مردم آن بلده بت می پرستیدند و بتخانه بزرگ داشتند و در یکی
از صفهای بتخانه الصنم بتی بزرگ نهاده می گفتند که این صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از انجا
کوچ کرده روز پنجم در قرا خواجه فرود آمدند و دهم رجب جمعی از نویسندگان ختای بدیشان رسیده اسامی
ایلچیان و عدد مردم ایشان را مفصل کردند و بیست و یکم همان ماه شادی خواجه و رفیقان را در شهر قامل
نزول افتاد و در آن بلده سیدی فخر الدین نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته بود و قریب بان
بقعه معبد اوثان بتخانه بزرگ داشتند که در اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک مصور بصور بدیع نهاده

بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو که با یکدیگر در حمله بودند نگاشته و جوانی مسکلی جمور بابری نام در غایت حسن و جمال در قامل
بحکومت اشتغال داشت و از قامل روان شده و بیست و پنج مرحله پیموده دوازدهم شعبان در ان بیابان بگاو
قطاس باز خوردند گویند که آن گاو چنان بزرگ و با قوت می باشد که نوبتی سواری را از پشت زین ربوده مدتی
بر سر شاخ نگاه داشت القصه ایلچیان در چهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که از انجا تا سکجو که اول شهر از
شهرهای ختای است ده روزه راه بیابان بی آب بود و جمعی از ختاییان بموجب فرمان باستقبال شتافته
در آن مرحله با شادی خواجه و رفیقان ملاقات نمودند و یک روز در مرغزار نضارت آثار صفه عالی ساخته سایبانها
برافراختند و شیرها و صندلیها نهاده از ماکولات گوشت غاز و مرغ و گوسفند و انواع میوه های خشک و تر در
طبقهای چینی مرتب گردانیدند و بر زیر هر شیره نخلی بسته بودند و باصناف سبزی خوانها را آرایش داده
و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و همه کس را آنچه محتاج الیه بود از گوسفند
و آرد و جو دادند و نسخه گرفتند که هر یک از ایلچیان چند عدد نوکر دارند و مبالغه کردند که زیاده نگویند و گفتند که
هر کس دروغ گوید او را در پیش پادشاه ما اعتبار نماند و بازرگانانی که همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران ایشان
انتظام یافتند و کمر خدمتکاری بر میان بستند و شانزدهم شعبان دانک داجی که حاکم سرحد بود طوی عظیم ترتیب
ساخته ایلچیان را بیورت خود برد و ختاییان بدستوری که معهود ایشانست مربع فرود آمده بودند طناب
اندر طناب چنانچه هیچ آفریده بمیان ایشان راه نمی یافت مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع
گذاشته بودند و در میان خیام ایشان فضایی بزرگ بود و در وسط آن فضا دکانی بلند که از خشت پخته
بود ساخته بودند و خیمه بزرگ دو تیره ختایی بر آن موضع وضع کرده و دامنهایش بر داشته و تالاری از چوب
و سایبانها برافراخته چنانچه در آن یک چوب مطلقا آفتاب نمی تافت و در زیر آن دو تیره صندلی ختایی ذهبی
نهاده بودند و از چپ و راست دیگر صندلیها بود و ایلچیان بجانب چپ نشستند و امرای ختای بر طرف
راست قرار گرفتند و پیش ایشان تعظیم در جانب چپ زیاده است و پیش هر یک از ایلچیان و امرا دو شیره
نهادند در یکی غاز و مرغ و گوشت پخته و میوه های خشک ختایی و در دیگر کلیچها و نانهای خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم
بغایت مرغوب و پیش سایر مردم بعد از یک یک شیره بود و در مقابل کوره پادشاهی که بر موضعی مرتفع نهاده بود خمها
و خمچهای چینی و صراحیهای بزرگ بعضی از نقره و بعضی چینی موضوع بود و در چپ و راست کوره مطربان و اهل سازها
بودند و با توتون و کمانچه و نی و تنبک و سوسیقار و ضبح و چهار پاره و دهل نوازش در آورده و پسران صاحب جمال
دختران سرخی و سفیدی بر روی مالیده و مروارید در گوش کشیده بازیگریها کردند و در آن فضا که هر چهار دروازه
سپاهیان جیبه پوش چنان بتمکین و وقار ایستاده بودند که از محل خویش بقدم پیش و پس نمی نهادند و نیزها در دست
داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شرب شراب کرده امیر دسون که حاکم دیوان بود کاسه داشت و صندوقی بکشندی

میکردانیدند هر کس که کاسه داد شانجه ازان بر سرش زدی و مجلس را عشرت افزای چمن ساخت و بازیگران از کاغذ مقوی صد جانور
ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته چنانچه هیچ وجه روی و گوش و گردن ایشان نمی نمود و بر اصول ختاییان برقص اشتغال
داشتند و بعضی پسران گلعذار طبقهای پر فندق و عناب و جوز و شاه بلوط مقشر و سیر و پیاز در سرکه پرورده و خربزه
و هندوانه بریده برکف نهاده بودند و چون امیری کسی را کاسه داشتی یکی از ایشان طبق خود را پیش آوردی تا گزک
بهر نقل که مایل بودی شغل نمودی و یکی از بازیگران صورتی مشابه لکلک در غایت بزرگی ساخته بود چنانچه پسری در
اندرون آن رقص نمودی و آن لکلک با صول پای کوفتی القصه آن روز از صباح تا رواح بعیش و نشاط و فرح و انبساط گذرانیدند
هفدهم شعبان به بیابان در آمدند و قطع منازل می کردند تا بقراول رسیدند قراول قلعه ایست در غایت متانت در
میان جبال واقع شده و یک راه پیش ندارد و ایلچیان بمیان حصار در آمدند متوطنان آنجا همه را شمردند و نام نوشتند
بعد ازان از قراول بسکجو رفتند و در یامخانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آمدند و ختاییان آنجا الاغان در خوت الجانب
را بتمام ستانده بمقر بردند و سپردند و ما یحتاج ایشان را از ماکول و مشروب و مرکوب و مفروش همه خوب و مرغوب
ساختند و برای هر کسی کتی و یکدست جامه خواب ابریشمین و یک خدمتکار فرمان بردار مقرر فرمودند و از اینجا
در ممالک ختای در جمیع یامخانها ایلچیان را برین نهج خدمت می کردند و سکجو شهریست در غایت عظمت سوری مستحکم
بر گرد آن کشیده و میانش مربعی است متساوی الاضلاع مشتمل بازارهای عریض چنانچه عرض هر بازاری پنجاه گز شرعی
باشد همه آب زده و جاروب کشیده و در اکثر خانهای آن بلده خوک اهلی بود و در دکاکین قصابی گوشت گوسفند و
خوک پهلوی هم آویخته می فروختند و در آن شهر بازار و چهارسوی بسیار است و بر سر هر چهارسوی طاقی از چوب بسته اند
در کمال زیب و زینت و کنگرها بر آن تعبیه کرده هم از چوب و نقوش ختایی بر آن بکار برده و بر فصیل سکجو در هر صد
قدم برجی سرپوشیده ساخته اند و چهار دروازه بر چهار رکن شهر در برابر هم گشاده و با آنکه از میان شهر تا هر
دروازه مسافت بسیار است اما از غایت راستی بازارها و کثرت مردم راه اندکی می نماید و بر بالای هر دروازه کوشکی
ده طبقه بنا کرده اند و درین شهر بتخانهای الضخم متعدد است و هر بتخانه در وسعت قرب ده جریب است و تمامی صحن آن را از خشت
پخته تراشیده فرش انداخته اند و بر در آن بتخانها پسران صاحب جمال ایستاده اند و صلای عشرت در داده
و از سکجو تا خان بالیق که تختگاه پادشاه ختای است نود و نه یام بود همه معمور و آبادان در هر یامی در بزرگی نزدیک شهری
و در میان هر دو یام چند قرغو که و قرغو عبارتست از خانه که ارتفاع آن شصت گز باشد و پیوسته درین خانه دو کس
نشیند و آن منزل را چنان ساخته اند که قرغوی دیگر می نماید و چون حادثه روی دهد مثلا اگر از لشکر بیگانه اثری
فی الحال در قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال مشاهده کرده هم بدین عمل قیام نمایند و علی هذا القیاس تا اشتعال
آتش مرئی ایشان دکانها به سر براهی کرده و بعد از یک شبانروز از اقصای حدود بدان جایی که از دار الملک تا انجا سه
ماهه راه باشد بر سبیل اجمال معلوم کنند و متعاقب این صورت کیفیت مکتوبی مبنی از سر واقعه بدست یکدیگر داده به درگاه رسانند

و کیفیت نامها از خانه وری چند که در محلی معین ساکن گردانیده اند و مامورند بآنکه اگر مکتوبی یا خبری که بایشان رسد فی الحال
بکمند و دیگر رسانند تا آن قضیه باندک زمانی مفصلا بعرض پادشاه رسد و از کیدی فو تا کیدی فو کرده روات و رسانند
هر یک فرسخ شرعی است و هر روز بنوبت دو کس ملازم قرغو باشند اما جمعی که منسوب اند بکیدی فو همانجا اقامت ورزند
و خانها ساخته زراعت کنند و از سکجو تا قمجو که بلده دیگرست و بزرگتر یام بود و دایچی که کلانتر داچیان سرحدست درین
شهر حکومت نماید و در هر یامی صد و پنجاه اسب و دراز گوش و قرب شصت عرابه جهت ایلچیان می آوردند و مردم
که اسپان را محافظت می نمایند موسوم اند بما فو و متعهدان دراز گوش را لو فو گویند و عرابه کشان را چیفو و این طبقه بسیار
باشند و در ریسمانهای عرابه بر دوش گرفته بصوب مقصد کشند و هر عرابه در عهده دوازده کس است و هر گاه در راه
باید که و هر ما باشد ایشان از عرابه کشیدن باز نمانند همه پسران خوش محاوره سیمین بدن مرواریدهای درشت
ختایی در گوش کشیده و موی ها بر سر گره زده و اسپانی که برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام و تازیانه باشد و
با فو یان متعاقب یکدیگر پیش پیش اسپان میدوند تا از یامی بیامی دیگر رسند و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند و غاز
و مرغ و برنج و عسل و آرد و عرق و سیر و پیاز در سرکه پرورده و بقول دیگر آماده و مهیا باشد و در هر شهر ایلچیان را طوی
دهند و در سر طوی دیوانخانه که آن را دیسو گویند و در سر دو و سوان اول پیش کرکه دو حجاب تختگاه پادشاهی
نهند و پرده آویزند و شخصی پهلوی تخت ایستاده باشد و صندلی بزرگ زیر پای انداخته بجانب چپ یک دبا گیره ایلچیان
بر بالای آن نهند بر پای قرار گیرند و سایر مردم در قفای ایشان صف زده و بیان مسلمانان در صف نماز ایستاده
شخصی که بر پهلوی تخت ایستاده باشد بزبان ختایی ندایی کند سه نوبت بعد ازان در چنان سر بر زمین نهند و ایلچیان را تکلیف
کنند که سه بار بدین فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر شیره خود رود و در قمجو بتخانه بنظر ایلچیان در آمد پانصد گز در پانصد گز
میان آن بتی خفته بطول قامت پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و دور کله او بیست و یک گز و دیگر بتان بر بالای سر و پس
پشت او نهاده بودند هر یک بطول گزی و کمتر و بیشتر و صورت بخشیان منظر در آمده که کشیده بودند چنان متحرک که
گمان می شد که نگرانند و بر دیوار با صور رنگ آمیزهای خوب و پرکار بظهور آورده و پیرامون آن عمارت بتخانها بود مانند بیوت کاروانسرا
همه پرده های زربفت و کرباسهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و چراغ جاهای چینی آراسته و درین شهر خانه دیگر ساخته
بودند که اهل اسلام آن را چرخ فلک می خوانند مانند کوشکی هشت ضلعی از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر نقوش
ختایی و غرفها و ایوانها پرداخته شده بود و بر گرد منظرها انواع صور غریبه بظهور آورده از انواع حجره نقشی ساخته بودند و پادشاهی
بر آن نشسته و از چپ و راست او خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در زیر آن کوشک صور دیوان پدیدار بود
که آن را بر دوش گرفته بودند و دور آن کوشک بیست گز بود و ارتفاعش دوازده گز همه از چوب تراشیده اما آن را چنان
مذهب کرده بودند که می پنداشتی مجسم از طلاست و در تحت آن قصر سردابه بود و میلی از آن سردابه تا بالای کوشک نصب کرده
بودند و یک سر میل را بر زیر کرسی آهنین نهاده و سر دیگر بر سقف خانه که آن کوشک در انجاست محکم ساخته چنانچه باندک حرکتی

که آن میل را داده بودند آن کوشک عظیم در گردش آمدی و آنچه ایلچیان برای پادشاه ختای ببرده بودند درین شهر از ایشان بستانند و بر
شتر را که پهلوان صلاح الدین شتربان آنرا خود به درگاه رسانید القصه ایلچیان هر چند بخان بالیق نزدیکتر می رفتند داروغگان
و حکام و کلانتران یام در اداره طوی مبالغه و اهتمام می نمودند و ایشان هر روز بجامی و هر هفته بشهری می رسیدند تا
چهارم شوال در کنار آب قراموران اتفاق نزول افتاد و آن آب موازی رود جیحون است و بیست و سه کشتی جسری بر آن
بسته بودند و آن کشتیها بزنجیری که در سطبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله از هر طرف ده گز بر خشکی کشیده
بوده و بر دو طرف آب دو میل آهن هر یک بسطبری میان شخصی در زمین محکم کرده اند و زنجیرها بران استوار ساخته و کشتیها
را به قلابهای بزرگ و زنجیرهای متعدد استحکام داده بودند و بر بالای آن کشتیها تختها افکنده لاجرم ایلچیان بی تعبی
از قراموران بگذشتند و در آن طرف آب شهری بود در غایت نزهت مشتمل بر عمارات پر زیب و زینت و در آن بلده
ایلچیان را زیاده بر بلدان دیگر طوی دادند و در انجا بتخانه عظیم بود چنانچه از سرحد ختای تا آنجا مثل آن موضعی بنظر ایلچیان
در نیامده بود و آن شهر خرابات داشت و در هر یک دختران صاحب جمال نشسته بودند و زیبایی رخسار نسوان در آن
بلده مشابه الیت که بحسن آباد داشتها ره دارد القصه چون ایلچیان از آن شهر نیز روان شدند از چند رود دیگر
عبور نموده در بیست و هشتم ذی قعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه ببلده صدین فور نزول نمودند و آن شهر بغایت
معظم بود محتوی بر خلق بسیار و بتخانه بزرگ داشت و بتی جسیم در آن موضع بود از برنج ریخته و مطلا کرده پنجاه گز بلندی
و بر همه اعضای او صورت دستها بود و بر کف هر دستی بسان چشمی و آن بت را هزار دست گویند و از مشاهیر اصنام
ختاییان است و این بت و عمارتی مربع رفیع بر کرسی سنگین که در کمال غرابت تراشیده موضوع است و در او قبابه منظرها
بر گرد این بت ساخته اند مشتمل بر چند طبقه طبقه نخستین از کعب بت گذشته و دوم بزانوی او رسیده و دیگری از
زانوهای او تجاوز کرده و برین قیاس سر آن صنم و سر آن عمارت را بقرنس در آورده اند و چنان پوشیده که
دیده نظارگی در مشاهده آن حیران می ماند و در مجموع طبقات این عمارت از درون و بیرون توان گردید و چنانچه از
سیاق سخن مفهوم می گردد این بت را ایستاده ساخته اند و دو قدمش که طول هر یک بده گز نزدیک است بود
بنیه ریخته منصوب است و می گفتند که مقدار صد هزار خروار برنج ریخته و در آن عمل صرف شده است و دیگر بتان کوچک
در آن بتخانه بود از گچ که آنرا رنگ آمیزی کرده بودند و کوهها و کمرها و مغارها در آن کشیده و صورت رهبانان و
بخشیان و جوکیان تصویر نموده که در چله نشسته اند و قچقار و کته و ببر و پلنگ و اژدها و شیر بقلم سحر آثار پیدا
کرده و بر جدار آن بتخانه صورتگر بیا در کمال حذاقت و مهارت بجای آورده و درین شهر نیز چرخ فلکی بود بزرگتر و بلندتر
از چرخ شهر قمچو و ایلچیان آنجا نیز طوی خورده و رحلت کرده صبح هشتم ذی حجه سنه مذکوره بدروازه خان بالیق رسیدند
و شهری در غایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه طول هر دیواری یک فرسنگ بود و چون در سور آن شهر معمور استادان
بنا کاری می کردند خوازه بسیار بسته بودند و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند هنوز دروازه خان بالیق را نگشوده بودند

و ایلچیان را از برجی که بعمارت آن اشتغال داشتند بشهر در بردند و بدر درگاه پیش گردون اساس دایمنگ خان که پادشاه
بود فرود آوردند و بر بارگاه مقدار هفتصد قدم از سنگ تراشیده فرش انداخته بودند و قراسیابان پیاده ایشان از آن فرش
گذشته بر سر طرف راه پنج پیل ایستاده دیدند خرطومها بر راه داشته ایلچیان بهشت شمام از میان آن پیلان گذشته
تا بفضای درسرای پادشاه رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قرب صد هزار آدمی آنجا مجتمع بودند و در پیش کوشک
دایمنگ خان کرسی بنظر در آمد ارتفاع آن موازی سی گز و بر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته و بر بالای آن طنبی
ترتیب داده سقف که در طول گز دور پس ستونها سه دروازه مرتب گردانیده دروازه میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه
ممر پادشاه است و از طرفین خلایق آمد شد می نمایند و بر زیر کوشک دروازه کورگه و ناقوس نهاده و آویخته و چند کس
منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد و قرب سیصد هزار آدمی هنگام روشنایی روز بر درگاه جمع شده
و دو هزار مغنی و مطرب جمع آمده بر پای ایستادند و دو هزار نفر از لشکریان تا خچ و دورباش و زوبین و حربه و خنجرهای پولاد
و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته مستعد خدمت شده و بر اطراف و جوانب فضای کریاس خانها و صفها و ستونها
در غایت عظمت ساخته اند و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود القصه چون آفتاب طلوع نمود جماعتی که بر بالای کوشک
انتظار پادشاه می کشیدند کورگه و دهل و دمامه و صنج و نی و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشاده مردم بسرعتی
تمام درون رفتند زیرا که در وقت دیدن پادشاه رسم ختاییان دویدن است و چون ایلچیان از آن دروازه ها در آمدند فضای
وسیع دیدند گشاده تر از فضای اول و کوشکی در غایت عظمت مشاهده کردند و همان ساعت تختی نهاده آوردند و آن
سریر مثلث بود و در اطلس زرد ختایی گرفته و در آن نقش سیمرغ و اژدها و دیگر صور نموده و بر بالای آن تخت کرسی از زر منصوب
بود و از چپ و راست تخت ختاییان صف کشیده ایستادند اول امرای تومان و بعد از آن هزاره و صده بترتیب و هر یک
از آن جماعت تخته در دست داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض موازی چاریکی و چشم بران تخته دوخته بطرفی دیگر نمی
نگریستند و در عقب امرا افزون از مرتبه تخمین و قیاس جبه پوشان و نیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه در دست
داشتند صف زده در غایت استوا ایستاده و مجموع چنان خاموش بودند که گوییا نفس نمی زنند بعد از ساعتی
پادشاه از حرم بیرون آمد و نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند تا پادشاه بالا رفته بران صندلی نشست جامه
بالای محاسنش نه بزرگ و نه خورد مقدار دویست سیصد موی از میان محاسنش چنان دراز که در کنار او سه چهار
حلقه زده بود و از چپ و راست تخت دو دختر قمر پیکر ایستاده موی مشک بوی بر میان سر گره زده و گردن و عارض مکشوف
و گشاده و مرواریدهای آبدار بزرگ در گوش کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه پادشاه هر چه گوید قلمی کنند و چون مردم
را و بعرض رسانند اگر حکمی تغییر پایه گرد خطا بیرون فرستند تا دیوانیان بر آن موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن
پادشاه بر تخت امرا ایلچیان را با بندیان یکبار پیش بردند و پادشاه نخست بر غوی بندیان و مجرمان پرسید و ایشان
هفتصد کس بودند بعضی دو شاخه بر گردن و برخی بر تخته طولانی مقید سرهای ایشان از سوراخهای تخته بیرون آورده

کس را نفری موکل بود مویش بر دست گرفته منتظر آنکه پادشاه چه حکم کند داینک خان طایفه از ایشان را زندان فرمود و بعضی
را حکم قتل فرمود و در جمیع ممالک ختای هیچ حاکم را زهره کشتن کسی نیست و هر آفریده گناهی کند از اقصای ولایت
نوشته او بگردنش آویزند و جهت گناهش را نیز قلمی کنند که در کیش کافری چیست و بر زنجیر دوشاخه بخان بالیق فرستند
و اگر فی المثل از مکان مجرم تا پای تخت یکساله راه باشد در هیچ جا توقف نتوانند کرد و چون در آن روز مهم ارباب
جرایم فیصل یافت ایلچیان را نزدیک تخت بردند و مسافت پانزده گز دور داشته و یکی از امرا زانو زده صحیفه را
که مشتمل بر احوال ایلچیان بود برخواند مضمون آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و اولاد او
آمده اند و برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده اند سر ارادت بر زمین عبودیت نهند و منظور نظر التفات گردند
و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان داینک خان بود و از دوازده دیوان پادشاه یکی تعلق به او
میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که نخست قامتهای خود را خم کنید
بعد از آن سه نوبت سر بر زمین نهید ایلچیان دو تا گشته سر فرود آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند آنگاه مکتوب
حضرت شاهرخی و میرزا بایسنغر و سایر شاهزادگان و امرای خراسان را که در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند
خواص داینک خان از ایلچیان به دو دست بلند گرفته و قاعده اهل خطا آنست که هرچه متعلق به پادشاه گردد آنرا در حریر
زرد پیچند و مولانا یوسف مشارالیه آن مکاتیب را از ایشان ستده بخواجه سرایی تسلیم نمود که در پیش تخت
ایستاده بود و خواجه سرا آن را بدست پادشاه داد و پادشاه مکتوب را گشاده و ملاحظه کرده باز بخواجه سرا
سپرد آنگاه داینک خان از تخت فرود آمده بر صندلی نشست و سه هزار جامه را آوردند هزار دگله و دو هزار قبا
و پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده آن طایفه را خلعت پوشانیدند و از جمله ایلچیان هفت کس را
نزدیک صندلی بردند برین موجب شادی خواجه و کوکچه نوکران میرزا شاهرخ سلطان احمد و غیاث الدین نقاش از
میرزا بایسنغر و ارغداق ایلچی میرزا سیورغتمش و اردوان قاصد امیرشاه ملک و تاج الدین فرستاده شاه
بدخشان و این جماعت بزانو در آمده و داینک خان احوال میرزا شاهرخ از ایشان پرسید بعد از آن استفسار
نمود که قرا یوسف ایلچی می فرستد و مال ارسال می نماید گفتند آری و داچیان شما دیدند که فرستاده او آمده بود و پیشکش
و اموال آورده دیگر پرسید که در آن ولایت نرخ غله گرانست یا ارزان و نعمت اندکی است یا فراوان جواب دادند
که نعمت و غله از آنچه تصور کنند بیشتر است گفت بلی چون دل پادشاه با ایزد سبحانه و تعالی راست است منعم حق جل جلاله
نعم بسیار ارزانی داشته است دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستم تا از ولایت او
اسب آورند زیرا که آنجا اسبان خوب می باشند راه امن است ایلچیان گفتند که بفرمان شاهرخ سلطان آینده و
رونده بفراغ بال آمد شد نمایند پادشاه گفت آنرا دانسته ام اکنون شما از راه دور آمده اید برخیزید و آش خورید
امرا ایلچیان را برخیزانیده بقضای اول بردند و پیش هر کس یک شیره نهادند و یک صندلی با آن منضم بود و چون از طعام

خوردن فارغ گشتند بموجب فرمان بیامخانه رفته و در آنجا به خانه کنی بتکلف و استره و بالش اطلس و کمی و کوشکهای صندلی
و منقل و آتشدان و زیلو چار و حصیرهای نازک مرتب بود و از یمین و یسار آن کتهای خورد تر نیز بوده و هر یک از ایشان را
برین نهج خانه مقرر ساختند و یک قاشق و کاسه و شیره ترتیب کرده هر روز ده کس را یک سر گوسفند و یک غاز
و ده مرغ و دو من آرد بوزن شرع و یک کاسه بزرگ برنج و دو کلیچه بزرگ پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک
و بقول مشوعه و یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب جمال تعیین نمودند و در صباح نهم ذی حجه مذکوره شقاول آمده
ایلچیان را گفت برخیزید و سوار شوید که پادشاه امروز شما را طوی میدهد و ایشان برحسب اشارت تقدیم رسانیده
چون بدرگاه رسیدند ازدحام خلایق را بدستور روز اول دیدند و امرا ایشان را از فضای اول و دوم گذرانیده
بدستور دروازه رانیده که بپای سیم درآوردند صحنی دیدند بغایت وسیع و خوش هوا مشتمل بر فرشهای ابریشمی
از سنگ تراشیده و در پیشان طبقی کنز در طول و در درون آن خانه تختی بعظمت نهاده بودند از قامت مردی بلند تر
و در سه طرف آن نردبانهای نقره موضوع بود یکی از پیش و دو از یمین و یسار و دو خواجه سرا نزدیک آن ایستاده
کاغذ مفتولی بر دهان بسته بودند تا بن گوش و تختی کوچک بر زبر آن تخت بزرگ منصوب بوده مانند صندلی اما
بسیار و پایهای غرایب آثار داشت و از یمین و یسار آن تخت مانند عود سوز تا اشیا مرتب بود از چوب مطلا مولانا
قاضی ایلچیان را گفت مدت بیست سال است که این تخت را ساخته اند و از آن خبری نبوده و از چپ و راست تخت
داچیان صاحب وجود ایستاده بودند مسلح و مکمل نزدیک بچهره طبقی گوزکه بزرگ نهاده بودند و قریب بآن شخصی بر بالای
صندلی بلند آرام داشت و پهلو او اهل ساز صف کشیده و در پیش تخت هفت چتر هفت رنگ منصوب بود و در بیرون
طبقی قریب ده لک نفر از صلاح دار ایستاده بودند و در میان بود در پیش حرم سرای پادشاه و پرده بزرگ از طناب
ابریشمین از زان در آویخته بودند و سرهای طناب را بر پرده چنان تعبیه کرده بودند که چون سر طناب را کشیدندی
آن پرده در هم پیچیده شدی و در بازگشتی القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه از اندرون بیرون آمد
و سازندگان یکبار آغاز نوا خوش ساز کردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه
ده گز ارتفاع پرده بسته بودند مانند شامیانه از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در جنگ بودند بر آن نقش کرده
و پس از نشستن داینک خان بر تخت امرا ایلچیان را پیش بردند تا پنج نوبت سر بر زمین نهادند آنگاه ایشان را
بقضای اول برده در پیش شیرهای طعام که آماده بود نشاندند و ختائیان هر کس را که تعظیم کنند در پیش او سه شیره نهند
و از آن فروتر را دو شیره و از آن نازلتر را یک شیره و در آن روز هزار شیره بلکه بیشتر پیش مردم نهاده بودند
و آش پادشاه نزدیک بآن هفت چتر طون در محوطه که از اطلس زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آش خاصه را
پیش می بردند مطربان و مغنیان یکبار آغاز نوا خوش ساز و گفتن سرود کردند و آن هفت چتر چرخ زنان همراه آش
که در حقه بزرگ بود میرفتند تا نزدیک تخت و با آنکه در آن روز در هر شیره از اصناف اطعمه و اشربه بسیار موجود بود

خوان سالاران آشها و گوشتهای بریده و قاز و مرغ می آوردند و در پیش مردم می نهادند و در آن روز پسران و دختران صاحب جمال
در آن مجلس بسیار بودند و بعضی بتغنی و زمزمه طبل و بازی اشتغال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده
مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و غیر ذلک بودند که ریزهای طعام و میوه از هم می ربودند و از مجلس نمی رمیدند و کسی
نیز متعرض ایشان نمی شد و آن صحبت از صباح تا نماز پیشین امتداد یافته بعد از آن خلایق باجازت متفرق گشتند و
ایلچیان مدت پنج ماه در خان بالیق ماندند و هر روز علوفه که در روز اول مقرر کرده بودند بی تنقیص بایشان میرسید و چند
نوبت در آن اوقات طویهای بزرگ بوقوع انجامید و در هشتم محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمائه مولانا یوسف
قاضی قاصدی نزد ایلچیان فرستاده پیغام داد که فردا سال نوست و پادشاه باردوی نو در می آید و قولی است که
هیچکس جامه سفید نپوشد زیرا که درین دیار در ماتم سفید پوشند و شب هشتم هم یشقاول آمده ایلچیان
را باردوی نو برد و آن عمارتی عالی بود که بعد از آنکه نوزده سال کار کرده بودند باتمام رسیده بود و در آن شب خلایق
در دکاکین و بیوتات و اسواق چندان فانوس و شمع و مشعل افروخته بودند که عالم بسان روز روشن می نمود و از ولایات
ختای و چین و ماچین و قلماق و تبت و غیر ذلک صد هزار کس در اردو جمع آمده بودند و از در بارگاه تا انتهای آن
عمارت هزار و هفتصد و پنج قدم بود و مجموع آن آنچه از سنگ تراشیده ترتیب یافته بود و آن خشتها از
خاک چینی پخته شده و در آن روز دایینگ خان امرای اطراف را طوی داده تا نصف النهار آن صحبت امتداد
داشت و در آن سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنابر آن دایینگ خان
بدستور معهود حکم شب چراغ نفرمود و رسم چراغ در آن دیار برین موجب است که در درون کریاس پادشاه کوهی
سازند از چوب و روی آن چوب را از شاخ سرو پوشند و صد هزار چراغ بر ریسمانها تعبیه کنند و موشکها در
اطراف آن بندند بر وجهی که آن یک چراغ را برافروزند موشک بر آن ریسمانها دویده بهر چراغ که رسد روشن سازد
و یک لحظه از بالای کوه تا پایان برافروزد و این شب چراغ هفت شبانروز باشد و در آن لیالی مردم شهر نیز در دکاکین
و بیوتات چراغ بسیار روشن گردانند و پادشاه در آن هفت روز گناه بر کسی نگیرد و بخشندگی بسیار کند و باقی
داران دیوان و بندیان را آزاد فرمایند و در روز سیزدهم صفر صباحی یشقاول آمد و ایلچیان را برده بر در کریاس اول
نشاندند و خلایق مردیار زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمدند و در کوشک اول تختی مرصع نهاده بودند و دریچه‌ها گشاده
و بعد از اجتماع مردم پادشاه بیرون خرامیده بر تخت نشست و خلایق نه نوبت سر بر زمین نهادند آنگاه کرسی
دیگر آوردند و در برابر تخت پادشاه نصب کردند و کسی بر بالای این تخت برآمده حکمی را که از دایینگ خان صادر
یافته بود و بر جایی ثبت گشته دو کس برداشتند و یکی باواز بلند آن نشان را خواند چنانچه مجموع مردم شنیدند اما چون
بزبان ختایی بود ایلچیان نفهمیدند و مضمونش را از مردم زبان دان چنان معلوم نمودند که درین ماه از شب چراغ
پادشاه سه سال گذشته و موسم شب چراغ دیگر رسیده بندیان و گناهکاران و باقی داران دیوان را مطلق العنان

گردانند

گردانید که جرایم ایشانرا بخشیدیم مگر کسی را که خون کرده باشد و تا سه سال باید که ایلچی بهیچ جا نرود و بعد از خواندن آن نشان
چتری بر سر یرلیغ داشتند بر چوبی زر گرفته و حلقه بر آن نصب کرده و طناب ابریشمین زرد بر آن حلقه بسته و آن
حکم را از بالا فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرود می آمد و خلایق و مجموع سازندگان با سازها همراه آن از فضای در
کوشک بیرون آمدند و حکم را آوردند تا جایی که ایلچیان آنجا می بودند و از آن یامخانه سواد آن را بولایات فرستادند
و در غره ربیع الاول دایینگ خان سنقار حاضر ساخته ایلچیان را احضار ساخت و گفت سنقار بکسی میدهیم
که برای من اسب خوب آورده است پس سنقار با ایلچی میرزا الغ بیگ که سلطانشاه نام داشت عنایت کرد
و سه بسلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و سه بشادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ و فرمود که باید که تا وقت رفتن شما
قوشچیان ما این جانوران را نگاه دارند و در سیزدهم ربیع الاول دایینگ خان بشکار رفت و در غره ربیع الآخر
باز گشته ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند و در یامخانه از مولانا یوسف قاضی شنیدند که اسب
حضرت خاقان سعید پادشاه را انداخته و ازین جهت غضب بروی استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیانرا
بشهرهای شرقی ختای برند لاجرم خراسانیان بغایت محزون گشتند و روی باردوی پادشاه آوردند و
چاشتگاه بمنزلی که پادشاه شب آنجا فرود آمده بود رسیدند دیواری دیدند برگرد معسکر کشیده پانصد قدم
در پانصد قدم که چهار قدم عرض داشت و ده گز ارتفاع و در یک شب ختاییان آنرا ساخته بودند و بر آن محوطه
دو دروازه نشانده و چون خاک دیوار را هم آنجا برگرفته بودند خندقی عمیق در گرد آن پدید آمده بود و در میان
محوطه دو چتر بر یک هشت و پنج گز در هشت و پنج گز به چهار ستون بر افراشته بودند و بر گرد آن خیمها و شامیانها
از اطلس زرد زرافشان نصب کرده و چون میان ایلچیان و اردو موازی پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا
یوسف با ایشان گفت پیاده شوید و در همین محل توقف نمایید تا پادشاه برسد و خود پیش رفت و چون مولانا
یوسف نزد پادشاه رسید لی داجی و جان داجی را در پایه سریر ایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان در میان
داشتند و مولانا یوسف باتفاق آن دو مقرب سر بر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند و سخنان معقول
خاطرنشان نمودند که تعرض آن جماعت موجب بدنامی پادشاه می شود و سلاطین ایشانرا از آن هم نقصان
نمیرسد و دایینگ نصیحت دولتخواهان بسمع قبول اصغا نموده آتش خشم بآب حلم تسکین داد و مولانا یوسف بشاش
و مسرور نزد ایلچیان آمده و گفت ایزد عز و جل بر شما غریبان رحم کرد و پادشاه گناه ناکرده شما را بخشید آنگاه دایینگ
خان سوار شده بر اسب سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیگ فرستاده بود و جلی زرد زربفت بر آن
انداخته و دو خواجی از چپ و راست می رفتند و پادشاه در آن روز قبای سرخ زربفت پوشیده بود و محاسن
خود را در غلاف اطلس سیاه مدرج ساخته و هفت محفه خرد سرپوشیده که دختران در آنجا بودند بر گردن گرفته
از عقب می آوردند و یک محفه بزرگ را هشتاد کس بر دوش گرفته می کشیدند و یک تیر پرتاب دور از یمین و یسار

بسیار چنان حملها آمدند و هیچ آفریده یکقدم پیشتر یا پس نمی نهاد و از سر صف سواران تا صف دیگر موازی سیصد قدم بود چون پادشاه
نزدیک بایلچیان رسید سر بر زمین نهادند و داینک خان ایشانرا گفت سوار شوید و ایشان پای در رکاب آورده
در موکب پادشاهی روان شدند و پادشاه شادی خواجه را نزدیک طلبیده گفت که تحفه و پیلاکو و اسب و جانور
که سلاطین پیشکش فرستند باید که خوب باشد تا سبب مزید محبت گردد و حال آنکه اسبی که تو آورده از غایت
پیری مرا در صیدگاه انداخت و دست من درد بسیار کرد شادی خواجه معروض داشت که این اسب یادگار
حضرت صاحب قران امیر تیمور کورکانست و جناب شاهرخی بملاحظه تعظیم بندگان این آستان کرده ارسال
نموده و این عذر در حیز قبول یافته پادشاه شادی خواجه را تحسین فرمود بعد از آن شنقاری طلبید کرد و یک
کلنگ بپرانید و شنقار برو انداخت و شنقار سه لگد زده کلنگ را بگرفت و صندلی در زیر پای پادشاه نهادند
تا فرود آمد و بر صندلی دیگر نشسته هر یک از سلطان احمد و سلطانشاه را یک شنقار داد و بشادی خواجه عنایت
نکرد و باز سوار شده روی بدار الملک نهاد و نزدیک بخان بالیق مردم بسیار بیرون آمده بودند و بزبان ختایی او را دعا
میکردند و داینک خان بتعجیل اسب میراند تا بقصر سلطنت رسید و در رابع ربیع الآخر باز شغاول آمده ایلچیان را
پیش برد و گفت امروز پادشاه شما را پیشکش میدهد یعنی بانعام مخصوص میگرداند و چون آن جماعت بپای تخت
رسیدند دیدند که پادشاه نشسته است و شیرها در پیش او نهاده اند و چون داینک خان ایلچیان را دید اشارت
کرد تا شیرها را یک طرف بردند و امرا البسه شیرها فرستاد و ایشان آن شیرها را پیش ایلچیان نهادند از آنجمله در
شیره شادی خواجه ده بالش نقره بود و سی اطلس مشابه و چهار قلعی و طرقو و لوه و ساوگیکی و پنجهزار چاو و جهت خاتون
او ثلث اقمشه مذکوره نامزد کردند و سلطان احمد و کوکجه و در [illegible] هر یک هشت بالش نقره و شانزده اطلس و
و طرقو و لوه و ساوگیکی و هر یک زین [illegible] با خواتین نود و چهار وصله بود و هر کدام را دو هزار چاو و خواجه غیاث
الدین و اردوان و تاج الدین بدخشی را هر یک هفت بالش نقره و شانزده اطلس و طرقو و لوه و ساوگیکی و قلعی
و دو هزار چاو و جهت دیگر از ایلچیان میرزا الغ بیک که سلطانشاه و بخشی ملک نام داشتند هشت بالش نقره
و سی جامه پادشاهی با آستر و هشت و چهار قطعه قلعی و طرقو و لوه و ساوگیکی و دو اسب که یکی از آن جمله زین داشت
و صد چوب تیر نی و هشت و پنج کیش سه پهلوی ختایی و پنجهزار چاو دادند و جهت خاتون ایشان نیز قماشها نامزد کردند
و ایلچیان اشیاء مذکوره را تصرف کرده بیامخانه مراجعت کردند مقارن آن حال یکی از خواتین محبوبه پادشاه
فوت شد و جهت سرانجام براق ظاهر نساختند و در روزی که آن خبر شهرت یافت و داعیه نمودند که روز دیگر
میته را مدفون سازند منجمان راست شده از اثر برق آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته بودند افتاد و بارگاهی
که در طول هشتاد گز بود و در عرض سی گز و مبنی بر ستونهای زرکین تمام بسوخت و آتش از آنجا بکوشکی که
دورتر بود رسید و حرم سرای پادشاه نیز احتراق یافت و قرب دویست و پنجاه خانه که متصل بآن بود خاکستر گردید

و آتش تا شام دیگر روز و دیگر هرچند جهد نمودند آتش فرو ننشست و پادشاه و امرا ملتفت بآن نشدند چه آن روز از روزهای نیک دین
ایشان بود و بکار دنیا نمی پرداختند بعد از آن پادشاه به بتخانه رفت و تضرع بسیار کرد و گفت خدای آسمان بر من غضب
کرده بتخانه مرا بسوخت با آنکه من کاری نکرده ام و پدر و مادر را نیازرده و ظلمی از من در وجود نیامده است و از این غصه بیمار شد
و بدین سبب معلوم نگشت که خاتون پادشاه را که مرده بود چگونه دفن کردند آورده اند که در ختای جهت دفن خواتین معظمه کوهی
متعین است و چون یکی از ایشان بمیرد بآن کوه برده در سردابه نهند و اسپان خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بسر
خود چرا کنند و دیگر هیچکس متعرض آن اسپان نشود و در آن سردابه که بغایت وسیع میباشد بسیاری از دختران و خواجه
سرایان را علوفه پنج ساله و زیاده داده ساکن گردانند و بعد از تمام شدن قوت ایشان نیز همانجا فوت شوند القصه هنوز پادشاه
بیمار بود که ایلچیان اجازت یافته در منتصف جمادی الاولی از خان بالیق بیرون آمدند و جمعی از اچیان با ایشان همراهی نمودند
بدستور وقت رفتن بهر شهر و قصبه که رسیدند ایشانرا طوی دادند و در یامخانه الاغ و علوفه تسلیم نمودند تا در هفدهم ذی
الحجه بشهر سکجو رسیدند و حکام و دیوانیان سکجو هرچه در وقت رفتن از ایلچیان گرفته به قربرده بودند بی زیاده و نقصان بدیشان
رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم که از شیراز و اصفهان متوجه خان بالیق بودند ایشانرا [illegible]
در نقار و چار خوردند و راه را بغایت ناامن نشان دادند بنابران ایشان مدتی در سکجو ماندند و منتصف محرم سنه خمس و
عشرین و ثمانمائه از سکجو روان شدند و عمارات و بیابانها پیموده هشت و نهم جمادی الاخری بعقبه اتکان رسیدند و از آن
مرحله ایلچیان میرزا الغ بیک راه سمرقند پیش گرفته سایر ایلچیان بطرف خراسان روان شدند و از آب آموی گذشته
غره رمضان ببلخ رسیدند و از آنجا بصوب هرات خرامیده در یازدهم همان ماه بتقبیل قوایم سریر میرزا شاهرخ
استسعاد یافتند و احوال را بر نهج مسطور بعرض رسانیدند **طمغاج** از جمله بلاد ترک است گویند که خاصیت آن سرزمین
آنست که هرچند با نسوان صحبت ورزند بکارت ایشان معاودت نماید و در بعضی از نسخ بنظر در آمده که در آنجا دو
چشمه است آب یکی شیرین و از دیگری شور و آب این دو چشمه در یک غدیر جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانچه دو جوی
از آن غدیر جریان می یابد و آب یکی شورست و دیگری شیرین **کشمیر** چنانچه افضل الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی در
ظفرنامه مرقوم خامه مشکین شمامه گردانیده ولایت کشمیر ولایتیست در وسط اقلیم چهارم و عرصه آن ملک طولانی افتاده
و از جمیع جوانب محفوفست بجبال بلند کوه جنوبی اش بجانب دهلی و بعضی دیگر از بلاد هند اتصال دارد و کوه شمالی بطرف
بدخشان و مواضع خراسان و جبل غربی اش پیوسته ببلاد قبیله که محل توطن اقوام اوغان میباشد و شرقی اش
منتهی میشود ببادیه اراضی ولایت تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموارست از سرحد شرقی تا جانب غربی نزدیک بچهل
فرسنگ است و عرض آن از جانب شمال بجنوب هشت فرسنگ و در لغت آن دشت هموار که در میان کوهسار وقوع یافته ده هزار
معموره هست مشحون بچشمه های آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت مآب و زبان زده عامه خلایق آن دیار آنکه در
تمامی آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار قریه مزروع است و از امارات جودت آب و هوای کشمیر آنکه حسن [illegible]

ولطف شمایل خوبان آنجایی در السنه و افواه ناظمان مناظم و زبانی مشکل گشته و در آن معنی بر زبان ظرافت بیان بعضی از شعرا این
رباعی گذشته رباعی شاه همه دلبران کشمیر توئی ❊ حرم دل آن سپاه کش میر توئی ❊ آن حور که روح را شد کشتی که چنین
کاندر کف پای نازکش میر توئی ❊ و در کوه و دشت کشمیر انواع اشجار میوه دار هست و اشجارش بغایت خوب و بسیار
و اگرچه بسبب سردی هوا در آن ولایت میوه‌های گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمی‌شود لیکن از گرمسیرات نزدیک
نقل می‌کنند و در وسط آن ولایت شهریست نغز نام که تختگاه حکام آن دیار می‌باشد و مانند دجله بغداد نهری عظیم در میان
آن بلده جریان دارد و عجب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه ترشح می‌نماید و منبعش هم در آن ولایت است و اهالی کشمیر آن
نهر نزدیک به پنجاه جسر بسته‌اند و در راه آمد شد گشاده هفت جسر از آن جمله در نفس نغز است و این آب بعد از آنکه از کشمیر
می‌گذرد آنرا بحسب مواضع آب و بداوند و چناب می‌خوانند و آن آب در بالای مولتان با آب چناو می‌پیوندد و لمغان و اجه گذشته
در حدود ته به دریای عمان می‌ریزد و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع و الفضا فیه رواسی سوری از رواسیات جبال بر گرد
آن فضای وسیع المحال کشیده که اهالی آن سرزمین بسبب آن سور از ماتم تعرض اعدا فراغت دارند بی کلفت مرمت و
اندیشه آنکه بر در زمان و آسیب باد و باران اختلالی بآن راه یابد زیرا که معظم شارع آن ولایت سه طریق است یکی از طرف
خراسان و آن راهی است بغایت وسیع مضیق و دشوار چنانچه نقل اثقال و احمال از آب راه بر پشت دواب میسر نمی‌شود و هر کس
که خواهند از آن راه چیزی بکابل برند آنرا بر دوش گرفته طی عقبات ناهموار تا بجایی رسند که آنچه را داشته باشند برچهارپایی
بار توان کرد و راهی که بجانب هندوستانست بهمین طریقه باشد و طریقی که بطرف تبت افتاده اگرچه از آن دو راه آسانتر است
اما در چند منزل عقبات زمردار و سیلابهای پر دون بردن چارپایی از آن ممر بغایت دشوار والله اعلم بحقایق الامور
هرات و افغان عجایب اخبار و امصار در کیفیت این بلده بهشت آثار و اسامی بانیان این خطه فردوس مقدار اختلاف
بسیار کرده‌اند و ایراد آن اقوال مختلفه لایق این مقام نیست لاجرم کلک سخن گذار بر تحریر بعضی از روایات غریبه که در آن
باب وارد شده اختصار می‌نماید و منه الاعانة والتوفیق ابوالحسین صفوانی باسناد خود روایت نموده که قایل کلمه انا مدینة
العلم و علی بابها علیه من الصلوات اتمها و انماها فرموده که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هرات خوانند
و خضر و الیاس و ذوالقرنین آن بلده را بنا کرده‌اند و از جناب قدس الهی بر آن شهر برکت خواسته‌اند و از شیخ ابو
المظفر ابلیبی منقولست که گفت روزی بر باره هرات نشسته بودم و در احوال گذشته از روی اعتبار تاملی می‌کردم ناگاه
خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و گفت در چه کاری گفتم در اندیشه روزگارم آن جناب گفت که ای محمد من این بلده
را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و خار بیابان از آن رسته بعد از آن مشاهده کردم که کشت زاری
شده و حالا می‌بینم که شهریست بآن معموری و هم از خضر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مرویست که زمین هرات دریای زخار
بوده و جایی که اکنون چهارسوی هرات است گردابی خطرناک بود چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرقه شدی طرفه آنکه حالا نیز
بموجب فرمان حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در آن موضع غرقاب فنا می‌رود ع سرزمینی را بود خاصیتی

در تاریخ هرات مذکور است که چون اسکندر بن فیلقوس بر دارا استیلا یافته او را بدار الفنا فرستاد در حین طواف ربع مسکون بحوالی
هرات رسید و در آن زمان غیر قهندز مصرح در آن حوالی عمارتی نبوده خاطر خطیر اسکندر مایل بآن شد که در آن منزل شهری
حصین و حصاری متین طرح اندازد و حکما و مردم قهندز از وهم آنکه ایشانرا تکلیف بیکار نمایند اظهار خلاف نموده عرضه داشتند
که رضای ما باین بنا که در خاطر پادشاه کشورکشا گذشته مقرون نیست بنا بر آن اسکندر در تعمیر هرات متامل گشته در آن
اثنا از نزد مادرش مکتوبی باو رسید مضمون آنکه چنان استماع افتاد که داعیه نموده که در خراسان تعمیر شهری فرمایی
و مردم آنجایی طریق اتفاق مسلوک نمی‌دارند باید که قدری از خاک آن جا پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن
سرزمین استدلال نمایم و اسکندر توبره خاک نزد مادر فرستاده آن ضعیفه حکیمه فرمود تا آن خاک را در خانه ساخته
و بساطی بر زبرش گسترده اعیان روم را طلب داشت و بر آن فرش نشانده رغبت اسکندر به آبادانی آن شهر با ایشان
در میان نهاد و فرقه گفتند که تعمیر آن بلده بغایت بی فایده است و زمره جانب نقیض گرفته بر زبان آوردند که ساختن هراة
مناسب است مادر اسکندر ایشانرا اجازت انصراف داده گفت فردا باز آیید تا کرت دیگر درین باب مطارحه نماییم
و چون روز دوم حکما و علما روم بدرگاه حاضر گشتند ملکه آن خاک را از آن خانه برداشته فرمود تا همان بساط را فرش
ساختند آنگاه آن جماعت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد مجموع متفق اللفظ و المعنی عرض کردند که رای پادشاه
عالیجاه مقرون بصواب است و بنا شهری چنین مستلزم نام نیک و مستوجب ادراک صواب آنگاه مادر اسکندر با
پسر نوشت مضمون آنکه از آن خاک استدلال کردم که اهالی آن سرزمین متقلب الرای و متلون المزاج اند باید که درین امر
با ایشان مشورت ننماید و بعمارت اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر تعمیر بلده فاخره هرات نموده بر وجه دلخواه آنرا باتمام رسانید

استقلال فرموده

و دار السلطنه هرات از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام پیوسته مجمع اکابر اهل اسلام و مسکن علماء اعلام و مامن
طبقات امم و نزهتگاه طوایف بنی آدم بوده و هست غبار توتیا مثالش سرمه دیده روشنان افلاک و زلال حیاض کوثر
مثالش آب روی ساکنان خطه خاک ساحت دلکش منبت الوان ریاحین و از هار و اطراف بساتین طرب انگیزش
حاکی جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آب خوشگوارش بمرتبه که هوای اردی بهشتی از خجالت آن قطرات شبنم گونه
عرق فرو باریده و اعتدال هوای روح افزایش بمثابه که نسیم بهشتی از غیرت آن مضطرب بود و دیده سواد دلکشش
از روضه ارم و گلشن تازه شمال گلشنش از فوایح مشک ختایی عطرسای تر نظم چو باغ ارم ساحتش دلکشا ❊
چو صحن فلک عرصه اش جانفزا ❊ مروح صبا از نسیم گلش ❊ معطر هوا از دم سنبلش ❊ درختانش طوبی صفت
بسر ❊ برآورده بر اوج افلاک سر ❊ میوه‌های لطافت آمیزش شیرین تر از شیره جان و سبزه‌های صحن بساتینش
دلفریب تر از خط عذار خوبان بیت چو خط بتان سبزه اش دلفریب ❊ عذار بساتین ازو دیده زیب ❊ بود عطر
گلهاش آرام دل ❊ شود حاصل از میوه اش کام دل ❊ و این بلده جنت صفات در زمان فرخنده نشان خاقان
سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری و آبادانی رسیده و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا پیشتر از پیشتر تقاعد

احداث یافته زراعت و عمارتش را افزوده همین همت آن پادشاه وافر کرمت و ارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آیین
محتوی بر قصور دلپذیر صفت نضارت و تعمیر پذیرفت و در آن دیار کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع بدرجه ای رسید که
ساحت دشت سمت تضایق گرفت و فی الواقع در زمان او از قریه باشتان تا اسلمان که چهار فرسخ مسافت است
در طول و از دره دوبرادران تا پل مالان که قریب دو فرسخ راه است در عرض تمامی فضای بیابان و صحرا باغ و بوستان
و حظیره و گلستان شده بود و از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارات فردوس وش آن عرصه وسیعه غیرت افزای
طارم فیروزه گون گردون می نمود بلکه از قصبه کوسویه تا اوبه که سی فرسخ است باغات و حظایر و قصور و دور بلوکات این بلده
با یکدیگر اتصال داشت و سرچان دیده که در فصل بهار بر آن مواضع نضارت آثار عبور می نمود بهشت عدن را در وادی
مشاهده کرده حکایت گلستان ارم را افسانه موهوم می پنداشت نظم همه در خرمی بستان بهار ؛ کشته در
دیده ها بهار نگار ؛ ز نسیمش برفعت آمده شک ؛ ز بهشتش نزهت آمده عار ؛ و چون ایام رتبت پروری
سلاطین تیموری در خراسان باختتام انجامید و آن مملکت بمحمد خان شیبانی منتقل گردید چنانچه از ضمن حکایات
سابقه مستفاد می شود ویرانی تمام بعمارات بقاع خیر و باغات و بساتین راه یافت و بواسطه وقوع ظلم و تعدی خلایق
متفرق گشته اما حالا بیمن معدلت دوربین خاقانی و فرط مکرمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی حضرت ممالک پناهی
حبیب اللهی باز دیگر سواد هرات بنقاب معموری و آبادانی رسیده و ریاض امید ارباب حاجات و گلزار مراد ارباب
تمنیات از رشحات سحاب عاطفت و احسان ناضر و ریان گردیده مضمون همایون بلدة طیبة و رب غفور در شأن
او صادق می آید و محوای راحت فضای ع روضه ها نهرها سلسال ؛ وصف بساتینش را ادا می نماید و از جمله
عمارات ظاهر دار السلطنه هرات جسری است که بر آب هرات رود بسته اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مشتمل
است بر بیست و شش طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده و در هیچ یک از تواریخ هرات مذکور نیست که
بانی آن جسر کیست و آنچه از السنه و افواه استماع می افتد آنست که ضعیفه بوده آن پل را بنا کرده است و در این حین که
خامه بلاغت آیین بتحریر لفظ مالان قیام نمود حکایتی غریب بخاطر رسید و مثبت گردید نقلست که در ایام حکومت عبدالله
بن طاهر جماعتی از مجوس در هرات متصل مسجدی آتشکده داشتند و چون جزیه می دادند کسی متعرض ایشان نمی شد
روزی یکی از واعظان که در قریه مالان بنصیحت طوایف انسان می پرداخت در اثنای مجلس وعظ گفت که در این شهر
اسلام ضعیف است زیرا که مسجد و آتشکده پهلوی یکدیگر واقع شده و اهل اسلام در دفع این صورت اهمال و تغافل
می نمایند از شنیدن این سخن نایره عصبیت مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر شبی آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند
بر جای مسجدی در کمال تکلف و تزیین برافراشته منقوش بدایع نگار رنگین ساختند تا طلوع آفتاب در اتمام آن سعی موفور
بظهور رسانیدند مجوسان چون صباح از خواب غفلت سر برآوردند و از مسجد قدیم و آتشکده خویش نشان ندیدند
در حیرت برودند و باغ ایشان تصادف نموده حقیقت حال را معلوم کرده از هرات بنیشابور رفتند و نزد عبدالله داد خواهی

نمودند و عبدالله بن طاهر جمعی از مردم امین را جهت تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد و چهار هزار پیر معمر از اهل هرات و توابع جمع
گشته و گواهی دادند که ما مدت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقع است دیده ایم و قبل از این در این موضع مشاهده
نبوده مسجدی دیگر و امثال عبدالله دست از مرزبان باز داشته آن گواهان را در آن شهادت ثواب طمع کرده و از آن
مواضع توابع هرات یکی آنکه قریب بالنگ داغی که در پنج فرسخی آن بلده است کوهی است که در آن سنگی عظیم خاک شده بصورت
صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه سنگین آب می چکد بنا بر آن حوضی کوچک در برابر صفه
که آب از آنجا مترشح است ساخته اند و سابقا ماهیان ماهی بزرگ در آن حوض بهم می رسید میان مردم شهرت داشت
که هر کس حاجتی داشته باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را به بیند حاجتش روا گردد والا فلا و آن موضع بغار خواجه
عباس مشهور است و پیوسته برسم سیر مردم بدانجا روند پوشیده نماند که چون وفور بهجت و کثرت زیب و زینت مسجد جامع
هرات و سایر عمارات این بلده نزاهت سمات در رساله مآثر الملوک و خاتمه خلاصة الاخبار صفت تبیین پذیرفته لذا زبان
سنان قلم بلاغت انجام متعهد توصیف آن بقاع نپرداخت و عنان بیان را بصوب ذکر بعضی از بلاد و اقالیم رابع منعطف
ساخت گیلان ولایتی است مشتمل بر جبال سبز و خرم و غیضات بسیار و در شوارع اطراف و پشته های آن تشابک اشجار بمثابه
ایست که مسافر ضعیف با از فرده و فراز آن اشجار و خضران می گذرد و آب نیز در غار با وجود طینت سیال از هیچ طرف نفقات
آن را و بیرون نمی برد بیت بپیرامنش بیشه های خدنگ ؛ بهم بر شده شاخ بر شاخ تنگ ؛ و چون آن ولایت
متصل بدریاست و دشت و جبال آن فوران چشمه های آب بلا اشتباه پیوسته در هوای فضای آن چون کف ارباب کرم
گوهربار است و تواتر اقطار امطار در آن دیار در لیل و نهار زیاده از سایر بلاد و امصار و مملکت گیلان منقسم بدو قسم
قسمی لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن و لواحق آن و در هر یک از این دو ولایت حاکمی علیحده است و اطعمه
گیلانیان در اغلب اوقات و اوان از برنج و ماهی و کباب گوشت مرغ ترتیب یابد و خوردن گوشت گوسفند و دیگر حیوانات
در آن ولایت ضرر بسیار رساند گویند که در گیلان چون چند شبانه روز پیوسته باران بارد و کار مردم باضطرار
انجامد اگر در شب آواز شغال بشنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته باران باز ایستد و باران تسکین یابد و هوا منکشف شود
زکریا بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده که من این حکایت را شنوده بودم و قبول نمی نمودم تا آنکه بآن
اقلیم افتادم و بکرات این معنی را مشاهده کردم و دانستم که مطابق واقع است آذربایجان مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد
معموره و قصبات موفوره و دار الملک آن ولایت تبریز است و تبریز بعقیده صاحب نزهة القلوب و مؤلف تحفة
البلدان از اقلیم چهارم است و بزعم راقم تقویم البلدان از اقلیم پنجم و در یکی از کتب معتبره بنظر در آمده که تبریز را زبیده
خاتون که منکوحه هارون الرشید بود بنا نمود و بعد از چندگاه بزلزله انهدام به بنای آن بلده راه یافته متوکل عباسی تجدید
عمارت آن پرداخت و در ایام دولت القایم بامر الله فی رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه ابو طاهر منجم
شیرازی تبریزیان را گفت که امشب بجهت زلزله آفتی عظیم باطراف این شهر میرسد بنا بر آن داروغه بخروج مردم از

تبریز فرمان داد و در زمره اغنیا و حکم کرده فرقه بموجب کلمه کذب المنجمون برب الکعبه عمل ننمودند و حسب اتفاق در آن شهر زلزله واقع شد
بیش از چهل هزار کس در زیر خاک ماوی گزیدند و روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته ابوطاهر منجم ساعتی اختیار
کرد که طالع وقت برج عقرب بود و گفت که چون درین ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر تبریز بزلزله خراب نشود و او شاد او بنیاد در آن
ساعت بنیاد کار کرده بعد از آن بواسطه زلزله انهدام بمبانی آن راه نیافت و در زمان هلاکو خان و اولاد او تبریز دار السلطنه
گشته چندان عمارات عالیه در اینجا ساخته آمد که شرح آن تحریر پذیر نیست و درین تاریخ یعنی سنه ثمانین و تسعمایه
هجری بیمن معدلت نواب کامیاب شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطه وفور عمارات و زراعت
نزهت افزای فضای چرخ بوقلمون گویا کلمه ادخلوها بسلام آمنین آیتیست در شان او و کریمه جنة عرضها
السموات کنایتیست از فسحت ساحت جنت نشان او **قطعه** آب حیوان نشانیش بازلال سلسبیل ؛ ...
صحنش با بهشت جاودان ؛ آب و بادش چون باد مسیح و آب خضر ؛ باد جان بخشش چو جان دایم
روان ؛ دور تبریز باغستان و اراضیست و اکثر اثمار اشجارش در لطافت رشک میوه بوستان جنان اما هوایش
در زمستان بغایت سرد می شود چنانچه در بعضی از سنوات برودت هوا و کثرت بارندگی بمرتبه می رسد که دو سه
ماه مردم بسهولت تردد نمی توانند کرد بنا بران در زمستان تبریزیان آذوقه و سایر ضروریات آن فصل را در جایهای
که در زیر زمین ساخته اند ترتیب می نمایند و در وقت دم سردی دی در آن منازل نشسته بفراغت اوقات می گذرانند
و چون اکثر مردم تبریز افیون می خورند در صباح هر کس با ایشان سخن گوید جواب درشت شنود و بعد از چاشت که
کیفیت ایشان رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان تواضع و ملایمت جواب گویند مشهور است که تبریزیان
صاحب نخوت و متکبر باشند و بسرعت خلل ببنای محبت و مودت ایشان راه یابد بنا علیه یکی از شعرا این رباعی
بنظم آورده **رباعی** هرگز نشود بطبع تبریزی دوست ؛ مغز است همه جهان و تبریزی پوست ؛ آنرا که بدوستی
نیابی صادق ؛ گر نیز غریب که تبریزی خوست ؛ و مولانا همام الدین تبریزی در جواب این رباعی می فرماید
رباعی تبریز نکو و هر چه زانجاست نکوست ؛ مغز است بیندار تو ایشانرا پوست ؛ با طبع مخالفان موافق نشوند
هرگز نشود فرشته با دیو دوست ؛ **اردبیل** ازین حیثیت که مسکن زبدة الاصفیا و قدوة الاولیا شیخ صفی الدین
والحق والحقیقه و اولاد کرام نژاد آن حضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبله اقبال طوایف بنی آدم است اردبیل
بعذوبت ما و لطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار میوه دار و وفور اثمار حلاوت آثار معروف در عجایب البلدان
مذکور است که در بیرون اردبیل سنگیست بوزن دویست من تخمینا و در متانت بمثابه که آهن بر آن تاثیر نمی کند و
هرگاه اهل اردبیل بباران محتاج می شوند آن سنگ را بر گاو بار کرده بشهر می برند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد
قطرات مطر در فیضان بوده چون آنرا باز به بیرون نقل کنند باران تسکین یابد و حالا اردبیل در کمال معموری و آبادانی
و ملجا و مامن اشراف طوایف انسانی و مشاهد عطرسا و مرقد جنت آسای زبدة الاصفیا مشار الیه و ذریت امجاد

متبرکش

متبرکش پیوسته خوان احسان گسترده اند و همواره سده آن عتبه کعبه مرتبه صلای ضیافت خاص و عام در داده **بیت** در بیت
خانه خوان نوالش منع نیست ؛ در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته **ساوه** از مشاهیر بلاد عراق عجم است محل
نشو و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثالش از آب عذوبت مآب مالامال و هوای فضای روح افزایش
در کمال لطافت و اعتدال و دامن خاکش در نظافت پاکتر از آستین مروسک زیرا که آتش از غایت جودت
عقود لالی بیم و آن بلده فاخره را همین شرف بسنده است که منشا و مولد صاحب دولتی است که رشحات سحاب عدل و جودش
اطراف ممالک خراسان را بعد از آنکه صفت وادی غیر ذی زرع گرفته بود در خضرت و نضارت رشک نگارخانه
چین و غیرت ساخت سپهر برین ساخت و معمار رای عالم آرایش بتقویم دعایم دین مبین و تاسیس قواعد ملت
خاتم النبیین پرداخته از ماثر طبع نقاد و شمایم الطاف مشاطه سخن دری در سلک نظام منتظم و از میامن تدبیر اصابت
پذیرش امور ساعدان مساعد رعیت پروری بروجه مراد ملتئم **قطعه** مشتری عقل دور بین ترا ؛ در بد و نیک مشتری
داند ؛ ماه عالم فروز در شب تار ؛ رای تو نشر تیرجاه داند ؛ یعنی آصف نصفت پناه عالیجاه
سرور جم اقتدار معالی پناه کهف للدنیا والدین ملاذ الفقراء والمساکین **بیت** حبیب الله آن عالی مقامی ؛ که عدلش
داد عالم را نظامی ؛ همت ماثر نصفت و شفقت میامن رافت و چون فاتحه و خاتمه مجلدات مثبته حسب اسیر
بذکر آثار حمیده و اطوار پسندیده این صاحب حشمت فضیلت پرور مزین و محلی است درین مقام زیاده ازین بر تحریر
مدح و ثنایش اقدام نمی نماید و ابواب تقریر غرایب کهی را که در حد و ساوه است می گشاید در عجایب البلدان آمده
که در نواحی آن بلده جبلی است که چون یک تیر پرتاب بران بالا روند ایوان بزرگ که گنجایش هزار کس داشته باشد
بنظر در آید و متصل بآن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنگ بیرون آمده است بسان پستان نسوان و از
سر سنگ پستان پیوسته آب ترشح می نماید و در چهارم اصطلاحاتش نیز نمی شود و مستوطنان آن دیار گویند که در ازمنه سابقه
از آن پستانها آب بیرون می آمده اما چون کافری آنرا مکیده است آب آن خشک شده و بر در این ایوان سوراخی
است که بعضی از مردم گشاده است و بعضی تنگ و زعم اهل ساوه آنست که هر فرزندی که رشید باشد در آن
منفذ در تواند رفت و اگر او را رشدی نباشد در آنجا مجال دخول نیابد والعلم عند الله تعالی **قزوین** در سلک اعاظم
بلاد عراق عجم منتظم است و مولف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت
کرده اند اما اکثر آن اخبار نزد محدثان فضیلت آثار بصحت نپیوسته و در آن بلده باغات و بساتین موفور است و مردم
آنجایی بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که بیرون دروازه قزوین مقبره علیحده واقع است و چون دواب ایشانرا
وجع البطن عارض شود آنجا برند و در جانب راست و چپ آن موضع بگردانند تا آن دابه از آن الم نجات یابد
قم شهری بزرگ است در میان ساوه و اصفهان و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بوده اند
که مردم آنجایی را از مار و کژدم اصلا ضرر نمی رسیده و در آن ناحیه کوهی است که از بسیاری حیات و عقارب صعود بر آن ممکن نبوده

و در عجایب البلدان مسطور است که مو در قم مطلقا بوی نمی دهد و نزدیک بآن شهر ولایت که انجا نور بسیار باشد نهاوند شهری قدیمی بوده و در عجم
صاحب عجایب البلدان آورده که از بناهای نوح علیه السلام است و نامش در اصل نوح آوند بوده که بکثرت استعمال نهاوند
شده گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هرکس را حاجتی باشد یا مریضی دارد و خواهد که از خاتمت حالش وقوف یابد نزدیک
بآن سنگ رود و به نیت استکشاف احوال آن شب انجا بسر برد البته سرانجام مهمانش را بخواب بیند و این معنی
تخلف نکند همدان شهری عظیم الشان و بلده رفیع البنیان است و هوای خوب و آبی مرغوب دارد و در عجایب البلدان
مسطور است که در ازمنه سالفه هوای همدان در غایت سردی بوده و یک نیزه وار در آن دیار برف می افتاده سلیمان
علیه السلام صخر جنی را گفت که حیلتی سازد که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود و صخر شیری ساخته
طلسم بیابانی سرما و برف را از همدان مندفع گردانید و بعضی از فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس
حکیم است والله اعلم بالصحة شهرزور نزدیک بهمدان است و در آن بلده تاکی است که سالی انگور بار آورد و سالی دیگر میوه
سرخ رنگ که در بزرگی موازی جوزی است و مشهور چنانست که در شهرزور رعد و آبه قلیل الوقوع باشد نینوی بر شرقی
دجله بغداد و نزدیک بموصل واقع است صاحب تحفة الغرایب گوید که در نینوی طاحونه ایست تمامی آلات و ادوات آن
محکم از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیا از گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحکم یونس فی الحال
ساکن گردد و هرگاه که آسیابان از شغلی که داشته باشد فراغت یافته گوید از مهم خود فارغ گشتیم باز آسیا در حرکت آید بغداد
بعقیده صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابع است و بعضی دیگر از دانشمندان مسالک ممالک آن خطه را از جمله بلاد اقلیم
ثالث شمرده اند و چنانچه در مجلد دوم مرقوم خامه خجسته رقم گشت بغداد را ابوجعفر منصور دوانیقی بنا نموده و مبلغ هجده هزار
هزار دینار در عمارت آن بقعه صرف نمود مشهور است که نوبخت منجم جهت بنای بغداد ساعتی اختیار کرده برج طالع را قوس
نهاده بعرض منصور رسانید که این طالع دلیل است بر وقوع و فور عمارت و طول بقا و اجتماع خلایق درین شهر و ایمن بودن
متوطنان انجا از تعرض اعدا و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور مسرور
گشته گفت الحمدلله علی ذلک و فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال دارالسلام بغداد
مرجع خلایق آفاق بود و اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نموده زیرا که منصور در بئر میمون وفات یافت و مهدی در
ماسبذان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در ساریه که موضعی است در شرقی بغداد و معتصم و واثق
و متوکل و منتصر در سامره و [illegible] که در بغداد بر کنار دجله زمینی است موازی صد گز در صد گز هر جامه که
انجا شویند بغایت پاکیزه و با طراوت شود و در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بدان مثابه بنظافت و طراوت
نیاید و چون وجه تسمیه و سایر حالات بغداد از ضمن حکایات گذشته بوضوح می پیوندد درین مقام سلوک طریق
اختصار مناسب نمود و هو الغفور الودود **الاقلیم الخامس** صاحب این اقلیم زهره است و عامه متوطنان آن جابی
بوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق امتداد یافته بر وسط بلاد ترکستان ماوراءالنهر گذرد و انجا جیحون را قطع کند

و بر شمال بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد دری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه و بلاد روم
و جزایر یونان گذرد پس بر جنوبی بحر الخزر و میان بلاد اندلس گذشته ببحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از مواضع مشهوره این
اقلیم برین موجب است که مسطور می گردد سمرقند دار الملک بلاد ماوراءالنهر است و در نفس شهر آب روان و اشجار میوه
دار فراوان باشد و آن بلده در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده بود چنانچه از اکثر بلاد
ربع مسکون بمزید عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی می نمود در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در عرصه سمرقند
قلعه بود مسافت دورش پنجاه هزار قدم و چون آن قلعه منهدم گشت گشتاسب بدان کار رسید و معماران و صناعش را بر آن
واقع شده دیواری که از ابنیه قلعه باقی مانده بود گشتاسب بن لهراسب ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله بجای
آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید در آن عرصه شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک طوایف
نامی که [illegible] تبابعه یمن بود بر ماوراءالنهر استیلا یافت و آن شهر را ویران ساخت و مردم آن ویرانه را شمر کند گفتند
و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آن خطه بر سمرقند قرار یافت والله تعالی اعلم بحقیقة الحال **روم** مملکتی است
در غایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلده معادن زر و نقره بسیار باشد در یکی از کتب معتبره دیده شد
که در روم حصنی است و در آن حصار خانه که صورت فرسی بر یک دیوار آن نقش کرده اند که ساعت بساعت دم خود را حرکت
میدهد و در مسالک الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بودی مقفل و هیچ یک از قیاصره آنرا نگشودی بلکه قفلی دیگر بر آن
نمودی تا بیست و چهار قفل بر در آن خانه جمع آمد و چون نوبت حکومت باخرین ملوک روم رسید او را داعیه شد که آن
قفلها را بگشاید و حقیقت حال آن خانه را معلوم نماید هرچند اساقفه و علمای نصاری او را ازین حرکت مانع آمدند بجایی
نرسید و چون در آن خانه را باز کرد تمثالی چند دید بر هیات اعراب بعضی شترسوار و برخی بر اسب نشسته و عجب
اتفاق هم در آن اوان مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند **کلخ** حصاری است در روم بر روی سنگ بارهء
بلند تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواری آن در اطراف آفاق صفت اشتهار گرفته از غرایب آنکه در آن سر
زمین هر سال در فصل ربیع آثار بهار سر زند ملخ [illegible] بطور عصافیر بچه کوچک که از هوا بر زمین افتد و مردم آنها را گیرند و نمک
سود کرده در اوانی و ظروف ذخیره سازند و از آن طیور هرچه در آن سرزمین گرفتار نشود جناحش بزرگ شده پرواز نماید
قیصریه شهری بزرگ است در بلاد روم بر دامن کوهی افتاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آنرا از سنگ
تراشیده ترتیب داده در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی ساخته بود که بیک چراغ افروختن
چراغی گرم می شد **یونان** ولایتی است متصل بروم و مولد و منشا اکثر اعاظم حکما آن سرزمین بوده است در عجایب البلدان
مذکور است که هرکس در یونان چیزی حفظ کند هرگز بر خاطرش فراموش نشود و هرکس چیزی فراموش کرده باشد چون
بانجا رسد بیادش آید **ارمینیه** ناحیتی است در میان آذربایجان و روم و بر بسیاری از غرایب و عجایب اشتمال دارد
در عجایب البلدان از تحفة الغرایب منقول است که در ارمینیه آتشکده ایست سطح آن از ساروج و میزابش از سنگ [illegible]

نادران حوض صفاتیست بزرگ از سنگ رخام و در آن آتشکده خادمان باشند و هرگاه خشک سال شود اتفاقست در آن خانهٔ آتش افروزند
و سطحش آب بخس مغسول سازند چنانچه آب از میزاب در آن حوض ریزد پس آن آب را از حوض برگرفته بر اطراف آتشکده
بپاشند و هنوز درین شغل باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده و آن حوض از آب
نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد. **اندلس** مملکتیست عظیم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب در عجایب المخلوقات
مسطورست که در آن ولایت بر سر بیابانی که آنرا بادیة النمل خوانند طلسم اسبی و مردی ساخته اند و در دست آنرا بابادانی کرده
هرکه خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند که مگذر و اگر روندگان مران منفعت نشنوند و بگذرند در صحرا سوراخها پیدا
باشند هر یک برابر سگی آن مردم را هلاک سازند و هم در آن دیار کنیسه ایست و در پیش آن درخت زیتونی و چشمه
و در سالی یکبار آب از آن چشمه بیرون آید و درخت راستی کند و هم در آن روز آن درخت برده و آنمقدار زیتون حاصل
شود که تا یکسال وجه معاش اهل کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهت تداوی در ظروف کنند
و نگاه دارند **ششتره** شهریست در اندلس بر ساحل بحر و در آن بلده اسپها حاصل می‌شود که دور آن سه شبر باشد و شنیده
در سنه اربعین و سبعمایه کفار فرنگ متصرف گشته. **تفلیس** مدینه ایست در غایت حصانت در سرحد دیار کفار و
بانی آن انوشیروانست و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از یک جانب آواز اذان بسامع
رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس. در عجایب البلدان مسطورست که در تفلیس حمامی بود که بی افروختن آتش میاهش
در غایت حرارت می‌بود زیراکه آن گرمابه را بر بالای چشمهای گرم ساخته بودند و آن حمام با اهل اسلام اختصاص داشت
و کفار بدانجا در نمی‌توانستند رفت. **الاقلیم السادس** صاحب این اقلیم عطاردست و مردم آنجا اکثر الالوان
باشند و مبدا اقلیم ششم از مشرق بود و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماک و اسفیجاب گذرد
پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد فیقا بگذرد و بر جنوب بحر صقالبه و شمال جبل
الزهره و اندلس گذرد تا بحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه غربیه این اقلیم **قسطنطنیه است** و آن شهریست در
غایت وسعت و متانت سه طرفش را دریا احاطه نموده و در کتاب عزیزی مسطورست که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست
و یک ذرع است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد و در اوقات سابقه در آن بلده کنیسه بوده که عمودی عالی
در سیصد گز طول و ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از آن جنس منصوب ساخته
و در یک دست آن سوار کره بود و دست دیگرش بنوعی موضوع بود که گوئیا اشارت بآن دست دیگر می‌کرد و قیل آن
صورت قسطنطین بانی هذه البلد در عجایب البلدان مذکورست که در قسطنطنیه مناره ایست که مستحکم است قواعد
آن بآهن و ارزیز و هرگاه باد در وزیدن آید میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان آن مناره خورده سفال و امثال
ذلک در بیابان آن نهند و چون باد ساکن باشد و مناره بحال خود آید آن اشیا را از آنجا بیرون شوان آورد
صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست که در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه

رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر افتاده و هرکس را عضوی درد آید یا مجروح شود بآن خانه در آمده عضو مأوف را بر عضوی که
مشابه او باشد مالیده فی الحال آن وجع یا قرحه بصحت تبدیل یابد و این معنی در آن دیار مشهور و مجربست و قسطنطنیه پیشتر
در تصرف نصرانیان می‌بود تا آنکه سلطان محمد رومی فتح نمود و کنایس او ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا
فرمود. **الاقلیم السابع** این اقلیم بقمر منسوبست و لون عامه ساکنانش میان شقرت و بیاض باشد و ابتدای
اقلیم هفتم نیز از مشرق است و از آنجا بر بلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس بر بلاد کیماک و الان و شمال بلاد خلج و جنوب بلد ان
ترخان گذارد و از جمله امصار غرایب آثار این اقلیم یکی **بلغارست** که در نهایت عمارات شمال واقع شده و بلغار شهری طولش
عرض است نزدیک برود آتل و برودت هوا در بلغار بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست در عجایب البلدان
صفت نسطیر یافته که سور بلغار از چوب بلوطاست و از آنجا تا قسطنطنیه دو ماهه راه است و نهار اطول بلغار بیست
ساعتست و شب اقصر آن در بار چهار ساعت و چون قلم سریع السیر از تعداد وشمه از عجایب بعضی بلاد باز پرداخت
نوبتی دیگر در بحر سخن وری شناور گشته نوشتن غرایب بحار را پیش نهاد همت ساخت **ذکر بعضی از بحار و انهار**
که قطره ایست از لجه قدرت حضرت پروردگار بر ضمایر سیاحان بحار اخبار مخفی نخواهد بود که دریاها را احوال
مختلفه بسیارست و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات آن از آن جمله است اما سبب هیجان آب
تشکلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح آن می‌افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معینه درین باب
اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحار بسان هیجان اخلاطاست در بدن آدمی اما علت مد و جزر آنست که در قعر
دریا سنگهای بزرگ باشد و چون ماه در برابر آنها در یا رسد و اشراق خود بر آن افکند شعاع او بر آن انجا
تابد و از آنجا رجعت نموده آب را گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متحلل شده بمکانی
وسیع تر طلبد بنابر آن در تموج متلاطم شود و حالش برین موجب باشد تا وقتی که قمر از وسط السماء زایل گردد آنگاه
این غلیان در تسکین یابد و اجزای آب بقوام آید و جزر صیارت ازین حال باشد باز چون قمر با فق غربی رسد
جانب افق شرقی مد بنیاد شود بآن طریقه که گفته آمد تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط السماء رسد باز آغاز جزر شده
در شبانروزی دو نوبت مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر واقفان احوال مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون
پنج بحرست بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر طبرستان **اما بحر الهند** که آنرا بحر السند و
بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و شصت و شش
فرسنج است و عرضش هفتصد فرسنج و ازین جمله سیصد و سی و پنج فرسنج شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط
استواست که داخل اقلیم سیم نیست و پنج شعبه ازین دریا بمیان عالم در آید و آنرا خلیج بربری و خلیج فارس و خلیج هند و
خلیج اخضر خوانند و درین دریا هشت هزار جزیره است و بعضی از آن جزایر تجار میرسند و اخذ منافع می‌کنند و بعضی
دیگر جهت انداد طرق نمی‌توانند رسید. **اما بحر الشام** که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب

تا بمشرق هزار و ششصد فرسنگ و عرضش آنجا که بمحیط می‌پیوندد سه فرسنگ است و دو شعبه از این دریا بمیان اقالیم سبعه در آمده یکی را
خلیج اندرس و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بدانجا رسیده‌اند و
بعضی جزایر دیگر دارد که کسی بدانجا نمی‌تواند رفت اما **بحر المغرب** که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند
ابتدایش از اقصای جنوب از برابر ارض السودان است و بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرنس بگذرد و بجانب مشرق
جاری بوده بار راهی غیر مسلوک عبور کند تا بحر اعظم منتهی شود در نهایة الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریا است
و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر جریان نیابد مگر اندکی قریب بساحل این بحر روند
و اندک منفعتی گیرند صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آنرا مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر چند
باین دریا پیوندد و در آنجا مناره ساخته اند از بحر خالص که ارتفاعش صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و
آب این دو دریا بشکلی غریب بهم متصل می‌شود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گردد و در بحر چند گز رود
و از زوال تا غروب حال بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه
خوانند و بنا بر عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست و جزایر خالدات درین بحر معمور است اما **بحر نیطس** که آنرا بحر
طرابزون و بحر الروس نیز گویند از عقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس و صقلاب ممتد شود و بنا قسطنطنیه بر کنار این
بحر واقعست و طول این دریا بقول صاحب نهایة الادراک چهارصد و سی و سه فرسنگ باشد و درین بحر جزایر بسیار است که در
اکثر آن مواضع حیوانات غریبة الاشکال عجیبة الصور باشند و از آن جزایر تجار منافع یابند و از این بحر دو شعبه باقالیم
سبعه در آمده یکی قریب بجزیره سودان و دوم شعبه که آنرا خلیج فرنگ گویند اما **بحر طبرستان** آنرا دریای گیلان و بحر
گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول این دریا از مشرق تا بمغرب دویست و شصت فرسنگ است و
عرضش دویست فرسنگ و این دریا از آب سکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شروان
و دیار خزر بگذرد و بآب سکون منتهی شود و ارباب مسالک گویند که در کوب این دریا خطری عظیم دارد چه امواجش
پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید و سیاه حاصل
گردد اما **بحار صغار و خلیجات و بحیرات و بطایح** در ربع مسکون بسیار است و از آن جمله بر ذکر بعضی که بر بعد غرائب امتیاز
دارد اختصار میرود **بحر بربر** از جمله خلیجات دریای هندست و آنرا بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت فرسنگ است و
عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش صد و شصت ذرع و کف این دریا بخلاف بحار دیگر انعقاد یابد و از آنجا باطراف بجهت
وجه لصیقه و طراوت رخسار استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید و عنبر نیز بسواحل
آن بحصول پیوندد **بحر فارس** این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و دریای کثیر المنافع است و اکثر مراکب
و سفاین از آنجا بسلامت بیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و مغاص در و لآلی دارد و طولش چهارصد
و شصت فرسنگ و بعضی از جزایر غریبه این بحر در محل خود مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی **بحر الشمال** دریایی است در زیر قطب شمالی

و ساکن است و قطر آن غیر معلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهت تجار از رکوبش
ورزند و مردم آبی درین دریا بسیار باشند **بحر السحاب** دریاییست بولایت زنگبار و پیوسته دخان و بخار بر بالای آن ایستاده
باشد و از این جهت آن بحر را بسحاب نسبت کرده‌اند و اعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه السلام درین دریا می‌بوده
است **بحیره اذربر** در حدود آذربایجان است و بیان این بحیره در قدیم الایام دیری عظیم بوده است و چنین گویند که
ازین بحیره ماهی طریح بآفاق برند و آن بغایت لذیذ می‌باشد و استخوان ندارد **بحیره تنیس** در زمین مصر است متصل بدریای
روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد و ماهی
دیگر هست که چون آنرا بخورند خوابهای هایل بینند و فزعناک از خواب در آیند **بحیره افامیه** در حدود شام است و بغایت
بعید العمق آورده‌اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید و در کشتی نشسته بمیان دریا چند فرسنگ برد
طنابی بسته در آب انداخت و چون بقعر نرسید ریسمان دیگر اضافه نمود تا درازی طناب بچهار هزار گز رسید بگمان
بود که طناب گران شده و بر بالای هم نشسته است پس آنرا برکشید و فرمود که دستاسی بر سر طناب ببستند و چند
تخم مرغ در زیر آن سنگ تعبیه نمودند و طناب را فرو گذاشتند و دیگر باره برکشیدند چون بیضات درست بود دانستند
که بعمق بحیره نرسیده دست از آن کار باز داشتند **بحیرة العفن** دریاچه ایست بحدود بلاد شمال و در حوالی آن سوری
از سنگ کشیده‌اند و بغایت عمیق باشد و در یک طرف آب این دریا چنان سیاه بود که از آب جوایب و دیگر بحار
فرق توان کرد و چون خاک را با این آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد چنین گویند که یکی از ملوک خواست
که عمق آن دریاچه را معلوم کند چهارده هزار گز ریسمان فرو گذاشت و بجایی نرسید و آب این بحیره چنان روشن است
که با وجود آن همه عمق قعرش چنان نماید که گویا سه چهار گز عمق دارد **بحیره اخلاط** دریاچه ایست نزدیک بآن جلده گویند
که دو ماه درین بحر ماهی پیدا شود و ده ماه نمی‌باشد و سبب آن معلوم نیست **بحیره حیرون** در حدود مغرب است و بغایت
بعید العمق و یکی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت کند که شخصی در
زمان نوح صلوات الله علیه درین دریا فرو رفت و تا اکنون بقعر آن نرسیده چنین گویند که موج آن دریا در قعرش حدوث
یابد بخلاف امواج دیگر بحار از شخصی که در آب این بحر بوده پرسیدند که از امور غریبه درین بحیره چه چیز مشاهده نمودی
گفت سلامت نفس اعجب مارأیت **اما سبب تولد انهار** آنست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است که
در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب در آن مغاره‌ها مجتمع گردد و بنابر ضیق منافذ بتدریج از آن مواضع
آید و از انضمام و اختلاط بعضی ببعضی جداول و انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک بهم اتصال یابد نهری بزرگ
حادث شود و بعضی از انهار غریبه اینست که بسمت تسطیر می‌باید **نهر آتل** ابتدایش از جبال روس و بلغار و حدود
شمال است و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر بر آن شعبات باشد مع ذلک انفصالی
محسوس در آب او پدید نیاید و مصب این جوی دریای آبسکون است میان آب آتل و آب بحر فرق توان کرد چه اصلا

با آب دریا نیامیزد **نهر آذربایجان** آبی خوشگوار است و منبع آن جبال ولایتست و نهایتش بحیره طبریه و در بعضی از مواضع جدولی از آن
نهر جدا شود و در زمین نفوذ کند و چون متفحص گردند سنگی سفید لطیف در غایت ملاست در نظر آید که از آن آب انعقاد یافته
باشد و آن سنگ را مرمر خوانند **نهر جیحون** که آنرا آمویه نیز گویند ابتدایش جبال بغشان است و انتهایش بحیره خوارزم و در
بعضی از سنوات بفصل شتا آن آب چنان منجمد گردد که چند گاو و کاروانها بر بالای یخ گذرند و هیچ اندیشه ننمایند **دجله**
نهری بعظمت است و مبدا آن از جبال ارزن الروم با کوههای نصیبین و حصن ذوالقرنین باشد و در فرسه عبادان ببحر فارس
منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبک ترین آبهاست **نهر الذهب** در زمین شام است و در صفت آن گفته اند
که هو نهر یباع اوله بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از جدا اول آن زراعت بسیار کنند و محصولاتش نیکو آید و نهر الذهب چون
بآخر رسد آبش در زمین نفوذ نماید و نمک شود و هیچ از آن آب ضایع نشود **نهر ارس** از مغرب بمشرق جاری شود
و ابتدا از جبال ارمینه است و آبش بغایت سریع الجریان بود و سلوک کشتی در آن متعسر بلکه متعذر زیرا که بر کنارش
سنگ لاخ بسیارست بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی ارس صفت تمام دارد و هرچه از حیوانات در وی افتد اکثر
بسلامت بیرون آید **نهر زنده رود** در بلده فاخره اصفهانست و بعذوبت و لطافت اتصاف دارد و در سابق و بساتین
اصفهان از آن رود منتفع است **نهر سنجه** رودی بزرگ است نزدیک مصر و بر آن قنطره عظیم ساخته اند و آن یک
طاق و بسطش قریب دویست قدم و مجموع آن طاق از سنگ رخام ارتفاع یافته و هر سنگی از آن ده گز در ده گز
باشد **نهر اندلس** آبیست که کشتی بر آن نتوان رفت و در کنار آن آب در موضعی بلند بتی نهاده اند از مس خالص و بر بازوی
وی نوشته اند که یا ایها الرجل لا تجاوزنی فانک لم ترجع **نهر خنجای** بدایت آن از جبال چین باشد و آن جوی در غایت عظمت است
و اکثر کشتیها را آفت رساند و مردم آنجا در وی باشند و چون تجار از احوال غافل شوند چیزی در ربایند و در آب غوص نمایند
نهر طبریه آبی بزرگ است نصفش گرم و نصفی سرد و مصب آن بحر طبریه است **نهر نیل** از معظمات انهار ربع مسکونست
و جریان او از جانب جنوب بشمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال قمر بود و مصب او بحر روم است و نهری
دراز تر از وی در تمامی ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه راه در میان بلاد اهل اسلام رود و دو ماه در میان دیار نوبه و چهار ماه در
صحاری و خرابها و هیچ نهری در تابستان زیادت نمی شود الا این نهر و سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس
خط استوا زمستان روی نماید آنجا باران بود و عبد الصمد بن ابراهیم الرقامی در کتاب اسباب العجایب آورده
که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطارح اشعه کواکب واقع شود هیجان
کند و موج زند و از مواضع خود مرتفع گشته در پیش رود نیل چون سدی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس از جهت
میل جهت کند و اراضی مصر مملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا آب
بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر بار رود نیل روان گردد و این معنی از عجایب قدرت الهیست و اهل مصر را
مقیاسی بود که بآن مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان برکه نیل موضوع است و بر آنجا خطی چندیست که از

ان

آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا بهجده خط باشد و چون به شانزده رسد خیر و منفعت بسیار حاصل آید و اگر بیست
زیاده بهجده خط بود و هرگاه ازین بیشتر گردد مصر خرابی پذیرد و گویند که این مقیاس از مصنوعات یوسف صدیق است
علیه السلام حکایت مشهورست که در زمان جاهلیت در سالی که بغایت آب نیل بمرتبه طغیان می کرد که نزدیک بآن میرسید
که مصر را منهدم سازد و چون دختری صاحب جمالی را بحلی و حلل آراسته در آب می انداختند تسکین می یافت و این
صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام منسوخ گشت و در رود نیل نهنگ و اسب آبی بسیار بود و ماهی سقنقور در عادت نیز
خاصه این نهرست والله تعالی اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب **ذکر بعضی از غرایب عیون و آبار علی سبیل الایجاز**
والاختصار بر طبایع صافیه و ضمایر زاکیه مخفی نخواهد بود که در جوف زمین منافذ بسیارست و البته در آن آب بود یا هوا زیرا که
خلا محالست و هرگاه که بر هوا برودت غلبه کند هوا منقلب بآب گردد پس اگر این آب را مددی از محل دیگر رسد و زمین ملاصق بود
چون در آن موضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی را بشکافد و بر روی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته باشد معالجه
احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات و آبار بجای آورند و اختلاف بقاع و تغیرات اهویه را در عذوبت و لطافت آب و
ملوحت و حرارت و برودت آن اثری تمام است و بعضی از چشمهای غریب اینست که مذکور می گردد **عین اردی بهشت** [illegible]
از ضیاع قزوینست و آبش مسهل باشد و چون از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت نماند **عین اللطف** در میان
اسفراین و جوجانست و آب بسیار از وی حاصل گردد و در بعضی اوقات آن آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب ملاهی و
مناهی بآنجا روند و رقاصی کنند تا باز جاری شود **عین بادخان** در حدود دامغانست هرگاه نجاستی در آن افکنند باد و طوفانی
قوی پدید آید و صحت این خبر بتواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی غزنین نیز مثل این چشمه هست **عین المطیه** چشمه ایست که
آب سفید از آنجا بیرون آید و چون آنجا باشند مضرتی نرسانند لیکن اگر مقداری دور برند در بدن سنگ شود و سبب هلاکت
گردد **عین داراب** درین چشمه گیاهیست که هرگاه کسی جهت غسل بآنجا در آید آن گیاه در وی پیچد و هر چند اضطراب
کند محکمتر گردد و چون لحظه صبر کند نجات یابد همان آب از وی جدا شود **عین دوراق** آب او در غایت حرارت است چنانچه
اگر کسی دفعه واحده بآن چشمه در آید اندام او بسوزد اما اگر بتدریج در رود ضرری نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد و
گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلات سرخ و سبز و زرد از آن بدرخشد **عین الجراد** در میان شیراز و
اصفهانست و آب آن دافع مضرت ملخ است و هرگاه در بلدی از بلاد ملخ بسیار شود آن آب را در ظرفی کرده بآن شهر
برند و اصلا بر زمین ننهند تا بمقصد رسانند آنگاه از جایی آنرا بیاویزند و لشکر سار از عقب بیایند و تخم ملخ را بر اندازند
و مشهور چنانست که هرگاه آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود **عین مسکوره** چشمه ایست برابر [illegible] از
اراضی اندلس و باوجود صغر اگر لشکری برکنار آن نزول کنند همه را سیراب گرداند و نقصان در آبش ظاهر نشود
عین انار در نواحی انطاکیه است و هر وقت قصبی در آن افکنند در ساعت بسوزد **عین الفار** نزدیک مصر [illegible]
و در آن ناحیه خاکی است که چون از آب آن چشمه گل شود از آن موش تکون گردد **عین سلیمان** در قلعه [illegible] در کرمان

گویند که در اوقات سابقه چون پادشاه زاده درین قلعه بودی و از آب آن چشمه بخرج نمودی البته بپادشاهی رسیدی **عین آب** چشمه ایست
بالای جیس قرب برباط و در تنگ آن سنگهای طولت که خواص عظیم از آن ظاهر می شود و این احجار با آن چشمه اختصاص دارد
عین الفضه چشمه ایست در مغرب و پارهای نقره بوزن مثقالی و نیم مثقال از آن ظاهر شود **عین الکرم** در نواحی تبلات
و چون قدری از آن در بیخ تاک خشک ریزند سبز شود **عین نهاوند** چشمه ایست در شکاف کوه نهاوند و هر کس آب محتاج
شود نزدیک بآن شکاف رفته گوید ملا آب می باید فی الحال آب از انجا در ترشح آید و چون مهم کفایت کرد و پای بر زد
گوید بس است در ساعت جریان آب تسکین یابد **عین الشجر** گویند که این چشمه در پایان جبلی از جبال طبرستان است و آب
آن در غدیری مجتمع می گردد که دور آن یک تیر پرتاب است و در میان این غدیر درختی بزرگ است و در سالی چهار ماه این
درخت از نظر غایب می شود و سبب آن ظاهر نیست نوبتی یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بمسمارهای آهنین استوار
گردانیدند و چون اوان غیبتش در رسید آن مسامیر گسیخت و بنجره ناپیدا شد غواصی جهت تحقیق آن حال بآب فرو
فرستادند بعد از مدتی باز آمده و گفت قریب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم **عین المغرب** چشمه ایست صندوقی
مقفل بر سر آن موضوع هرگاه سر صندوق را گشاده از آبی که در آن مجتمع باشد بپاشند شور بود اما قطراتی که از آن ترشح
کند شیرین بود و بدین آب قصبات و ساتین مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود هندوان بدانجا آمده
آنمقدار طعام ترتیب نمایند که هزار کس را کفایت باشد و از جرایم و آثام توبه کنند باز آب صندوق بسیار شود و تمامی
آن ناحیت را سیراب سازد **عین العلاج** در میان فرقان و قزوین است و آبی گرم دارد و مرا انسان و حیوانی که بر عضوی از
اعضای وی جراحتی باشد چون در آن آب نشیند صحت یابد و آن آب بخاصیت استخوان شکسته را از بدن بیرون
آرد و قولنج و استسقا و اسهال و درد و خنازیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و نمک اندرانی و نوشادر
غضایع از انجا مجعول بود **عین الحجر** این چشمه در قریه فنجارست از قری دامغان گویند که اگر زنبوری را در آن افکنند سنگی
منقش شود **عین السمه** در مملکت چین است نزدیک بقصر فغفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون
از انجا یک فرسنگ دور برند زهری هلاهل و سمی قاتل گردد **عین الذهب** آب آن از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت
صافی بود گویند که چون هزار درم نقره در وی افکنند روز دیگر بیرون آورند شش هزار شود و سبب معلوم نیست **عین الشمس**
از عبد الملک بن عبد الله المهلبی مرویست که گفت چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کردی
آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از غروب بازگشتی و بجانب مشرق جریان نمودی از اهالی آن دیار سبب
این صورت را پرسیدم جواب دادند که تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نه پیوسته **عین المسک** چشمه ایست
در دیار چین منفجر از پایان کوهی و هر چه بآن آب بشویند بغایت پاکیزه شود و بوی مشک و عنبر از آن بمشام رسد **عین الهرماس**
چشمه ایست نزدیک بنصیبین و سر آنرا بسنگ و ارزیر مسدود ساخته اند زیرا که پیش مردم آن دیار متواترست که اگر
آنرا بگشایند چندان آب ترشح نماید که شهر غرق شود **عین الفرات** در ارزن الروم است و چنان شهرت دارد که هر کس در

بهار باب آن غسل کند تا یکسال از امراض ایمن بود **دیگر** در تاشکن چشمه ایست که چون در تابستان آبش مقدار ربی برود منجمد شود
و در زمستان شرب آن آسیب نرساند **دیگر** در جزیره سلاهط که در دریای هندست چشمه ایست که آب آن در ثقبه که زرد رنگ
بآن چشمه است فرو میرود و از قطراتی که بر کنار آن ثقبه می ماند در روز سنگ سفید و در شب سنگ سیاه منکون
می گردد **دیگر** در طبریه که داخل اعمال دمشق است هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب از آن چشمها در دوران
باشد و هفت سال دیگر اصلا در آن عیون نم نماند ولایزال حال برین منوال جاری بود **دیگر** در حدود چشمه ایست که
گر چون مریضی آب آنرا بپاشد اگر مردنی باشد فی الحال جان بقابض ارواح سپارد و الا در ساعت صحت یابد
دیگر در دیار قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم تابستان آبش یخ می بندد و در روزی که هوا خنک باشد بخش گرم
می گردد و هم در آن ولایت چشمه دیگرست که مردم بوقت خربزه انجا روند و از آب آن بپاشامند اسهال قوی آرد
و اگر آن آب را بجای دیگر برند این خاصیت ندهد و در سفید کوه که در نواحی بلده هراتست مثل این چشمه موجودست
و سابقا در وقت خربزه اکثر مردم بدانجا میرفته و دفع فضلات کرده باز می آمده **دیگر** در عجایب المخلوقات مسطورست
که در شبانکاره چشمه ایست که از انجا دو سه آسیاب بیرون می آید و مدت سی سال آب آن در جریانست
و سی سال دیگر انقطاع می یابد چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت ولایزال حال برین منوال جاریست
دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آن چنان بقوت جهد که از مسافتی بعید آوازش توان شنید و جانور
که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب اسهال قوی آرد **دیگر** در جامع الحکایات مسطورست که از
دو چشمه است متصل بیکدیگر از یکی آبی در غایت برودت ترشح نماید و از دیگری در کمال حرارت اما از جاههای معتبر
یکی **بئر قضاعه** است و آن چاه در مدینه طیبه واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان مبارک
در آن افکنده اند بیماران هر بیماری که از آب آن چاه بیاشامد شفا یابد **بئر التوفیق** در مغرب زمین است و
بکاری عظیم از آن مرتفع شود چنانچه اگر سنگی بزرگ در انجا افکنند بیرون اندازد و البته بقعر چاه نرسد **بئر زرق**
چاهی است بزمین طرابلس و چنین شهرت دارد که هر کس از آن آب بیاشامد بی عقل شود **بئر ساس** آبی گرم
دارد و چون خشت خام در آن چاه افکنند آوازهای عجیب بر آید و بعد از گذشتن سه ساعت تسکین یابد **بئر العمق**
آبش مسهل باشد و چون آن آب را اندک مسافتی برند خون شود و اگر دورتر برند سنگ گردد و اگر خرقه حیض در آن
افکنند صاعقه عظیم بدید آید و بادهای شدید و زمین گیرد بجنبشی که عمارات را منهدم سازد **بئر بامیان** گویند که چون
نخجیر بقصد آشامیدن آب بکنار آن چاه رود آب از قعر آن چاه ببالا آید و چون نخجیر دهان بر آن نهد غرق شود و
بعد از ساعتی استخوانهای نخجیر بر کناره چاه افتد و جهت آن معلوم نیست **بئر الاصوات** بجد و وقت دا عنف هر گه
بنزدیک آن چاه روند آوازهای غریب شنوند و سخنان عجب استماع کنند بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و اردو
با بیم باران آن آوازها انقطاع یابد و هرگاه باران باز ایستد باز دیگر اصوات ظاهر شود **بئر شکاب** هر کس در قعر آن

کرد سنگی مانند تیر بر ریش خورد و هیچکس موجب آن را نداند **بئر الصنع** در دیار هندوستان چون آتش در او ظرفی بگذرند
و در زاول حمل تا نیسان بگذارند تریاقی منعقد شود بغایت نافع و اگر تا آخر حوت بماند زهری قاتل گردد و حکمت آن از غیر علام الغیوب
کسی نداند **بئر عبد الرحمن** در ناحیه از نواحی فارس است قریب قریه که باین اسم مخصوص است و آن چاهی است بغایت بعید العمق
و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سالی یکنوبت بوقتی معین آبی عظیم از قعر آن بر جوشد و بر سر چاه رسیده بر روی
زمین در جریان آید چنانچه چند روز یک طاحونه باین دایر گردد و مزروعات بآن معمور شود و باز آن آب بزمین فرو رفته
قطره در قعر چاه نماند **بئر خور** در میان حوضی است بشهر خور و بر سر آن چاه دیگی بزرگ از مس نهاده اند و درین آن دیگ
سوراخی کرده اند که بغایت ضیق است آنمقدار آب بیرون آید که جوی بزرگ شود و بعضی از اصحاب اخبار گفته اند که
این صورت از جمله طلسمات است و الا شهر خور از کثرت آب ویران می شد **بئر سیامک** در نواحی فارس است و پیوسته
از آنجا بخاری گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغ بر بالای آن چاه پرواز نماید بسوزد و العلم عند الله
تعالی **ذکر بعضی از جزایر غرایب ماثر** بر ضمایر اولی الابصار مستتر نخواهد بود که در میان بحار و لطایح جزایر بسیار است که
باری سبحانه و تعالی بعضی از آنها را محبط فرق عباد ساخته و برخی را جهة اخذ فواید و منافع پرداخته و از جزایر
بسیاری متصرف آدمیان است و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند بر صورت انسان نه بر جبلت
ایشان و برخی از جزیرها محل سکون وحوش و طیور است و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیاری از جزیرها از آن قبیل است که
هیچکس را بر چگونگی حال آنها اطلاع نیست و بعضی از جزایر غریبه اینست که مذکور می شود **جزیره واق** در بحر محیط است و
در آن جزیره درختی است که میوه مانند سر آدمی بار می آورد و چون آن ثمره پخته می شود آواز واق واق از و بر می آید **جزیره محکوب** در
میان خط استوا واقع است و مساحت آن جزیره صد و پنجاه فرسنگ در صد و سی فرسنگ است و از عجایب اکثر(؟) در
این جزیره شجره ایست که ثمره آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آن صورت بزرگ شده اعضایش درست گردد
چیزی مانند کدو با دو سر پستان که شیر از آن در جریان باشد بآن درخت پدید آید و آن صورت از آن سر پستان
شیر مکد تا مقدار یک گز بلند شود و بعد از یکسال خشک گردد و هم در آن جزیره کرمی است که یک گز طول دارد و هر چند او را
پاره پاره کنند باز بهم پیوندد و حیات یابد و اگر بقدر دانقی از آن کرم بگیرند هر کس که استخوان اندام او بشکند چیزی
بر آن شکسته بندد و از آن آب بپاشد آن شکسته درست شود و قوت گیرد **جزیرة الیاقوت** جزیره معظم است
در میان بحر معظم و در وی اصناف یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جوهر که اهالی مشرق آن را از یاقوت
بهتر اعتقاد دارند درین جزیره پیدا شود **جزیرة الفضة** نزدیک بخط استوا است در اقصی مشرق و در محل جریان آبش قطعات
نقره افتاده باشد **جزیرة الزانج** در دریای چین است در بعضی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که طول آن جزیره
هزار فرسخ است و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال شش هزار من طلا از محال و اخراجات و اخل
خزانه اش گردانند و مهراج آن طلاها را در غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند اندازد و آن پادشاه را از آن ساکنان

باشد

باشد که موی کردن ایشان بر زمین کشد و ایضا درین جزیره مرغی است که آنرا حواری گویند و آن طایر سخن کند فصیح تر از طوطی
لیکن مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که درین جزیره فارة المسک و طاوس باشد و صنفی از زر و باده(؟) در آن
پیدا شود که فیل و گاو میش را فرو تواند برد **جزیره ولی واق** متصل است بجزیرة الذانج و از آنجا طلا بسیار حاصل شود
چنانچه قلاده و سلسله کلاب و بوزینه را از طلا سازند و پادشاه این جزیره زنی باشد جمیله و طلا زمان و ارکان دولتش
مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاط ننمایند و آبنوس را درین جزیره بجای هیزم سوزند **جزیره سلا** درین جزیره از
نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آن مردم
گوشت آدمی خورند **جزیرة القصر** در دریای هند است و در آنجا صخره ایست که هر کس بآنجا رود بیهوش گردد و سکان آن جزیره
قومی اند که بدن ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان شبیه روی سگ **جزیره جابه** در میان بحر است و در
آن جزیره کوهی است که آتشی عظیم در شب بر آنجا مرئی می شود و در روز دود و چیزی نمی نماید و هیچ آفریده قدرت ندارد
که بآن کوه نزدیک رود و عود و نارجیل و موز و قصب السکر در آن جزیره بسیار است **جزیرة التنین** جزیره معمورست بلدها(؟) و
قری و قصبات بسیار دارد و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر از دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آن جزیره را تلف
می کرد و آن حیوان را تنین می گفتند و چون ضرر تنین بحیوانات آن جزیره از سر حد اعتدال تجاوز نمود متوطنان آن
هر روز صباح دو گاو بکنار دریا برده می بستند تا تنین بیرون آمده آن گاوها را می خورد و زیاده تعرض نمی کرد و چون
اسکندر بر کیفیت این حال اطلاع یافت فرمود تا آن گاوها را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آبگینه و
سوزن پر کردند و بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند و تنین بعادت مالوف از دریا بیرون آمده آن دو
گاو را فرو برد و بعد از آن کسی او را ندید **جزیرة البرق** درین جزیره سه موضع است که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق
جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب آن معلوم نیست **جزیرة الاشقر** ساکنان این جزیره اشقر اللون اند و
روی بر سینه داشته باشند و نارجیل و عود و سکر در آنجا بسیار بود **جزیره کالوس** در آنجا جمعی از هندیان توطن کرده اند که
هرگز لباس نپوشند و مال ایشان آهن و نارجیل باشد **جزیرة المحرقه** از جزایر دریای زنگبار است و مردم کثیر در آنجا ساکن باشند
و ساکنان آن جزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت الراس ایشان رسد آفتی عظیم پیش آید چنانچه امتعه و
و اجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم آن جماعت پیوسته مترصد و مترقب آن وقت می باشند و چون
نزدیک بآن رسد از آنجا رحلت کنند و هرگاه کوکب از آن محل تجاوز نماید بجای خود باز آیند **جزیرة المثلث** از جمله جزایر
بحر زنج است و ساکنان آنجا یک گز قامت دارند و یک چشم ایشان کور است و یک نیمه بدن مفلوج خلقت و
درین جزیره صنفی از طیور باشند که هر سال جمع گشته با این جماعت محاربه کنند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند
جزیرة المنار در بحر مغرب است و در آنجا مناره ایست بارتفاع صد گز از حجر خالص و صعود بر آن میسر نمی شود زیرا که
راه و درجات آن پیدا نیست و بر بالای آن صورت شخصی از طلسم ساخته اند که دست بجانب مغرب دراز کرده است

وکوبیا بچری می اشارت می کند جزیرة الکنیسه در میان دریاست و در آن جزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده و در برابر آن کنیسه مسجد
و سرو جای که در آن مسجد کنند چشمان باشد که مستجاب شود در سر قبه کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند که هر کس از
زایران بتفرج و زیارت آن مسجد و کنیسه رود آن صورت سر کنبد در آورد و آواز دهد که فلانی مهمان آمده است
پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی کافی جهت آن شخص بیرون آید و باز در بسته گردد و پیوسته حال برین منوال
باشد جزیرة جالطه در دریای روم است و درین جزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و چون
تجار را مشاهدین به انجا رسد توقف کنند ولی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف کنند جزیرة قارینا در دریای باسوست
باقلیم ششم و آن جزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در آن مکان توطن دارند و طول و عرض آن جزیره را صد و
شصت فرسنگ گویند در عجایب البلدان مذکورست که در آن جزیره درختی است بغایت بزرگ که هرگاه آفتاب ببرج حمل
تحویل نماید هر کس هر سوال که از آن درخت کند مطابق واقع جواب شنود و در غربی جزیره قارینا چهار جزیره است
هر یک را پنجاه فرسنگ طول و پنجاه فرسنگ عرض در دو جزیره از آن جزایر مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر
زنان و میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت دریاست و آن مردان در وقتی معین در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند
روز با ایشان صحبت داشته بعد از آنکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد
بجزایر مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیرة کلاوسیره از خط استوا در حدود مشرق از میان این جزیره
کذره و معدن قلعی انجا بسیار بود و در آن جزیره ماران باشند که گاومیش فرو برند جزیرة لنکابالوس متوطنان انجا پیوسته
برهنه باشند و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کرده غنیمتی شگرف شناسند جزیرة الرامنی در بحر اخضرست و
در آن جزیره نوعی از درخت بقم هست که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و درین جزیره گاومیشی باشد که او را
دم نبود و در انجا جنسی از آدمی هست که قامت هر یک از ایشان چهار شبر باشد و مویهای ایشان سرخ بود و مجموع برهنه
باشند و هرگز جامه نپوشند و سخن ایشان فهم نتوان کرد و موی سر ایشان کوتاه بود و بیشتر اوقات بربالای درختان
بسر برند و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند که چون در آب سباحت کنند زورق را در یابند جزیرة العقاب هم از جزایر
بحر اخضرست و در آن جزیره کژدمان بزرگ باشند صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت چشم آن
کژدمان برابر چشم شتری بود جزیرة سراندیب جزیره معظم است و مساحت آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ و در وی کوهی است
که هبوط آدم علیه السلام بر آن واقع شده و مردمی که گشته باشند آن کوه را از چند روزه راه ببینند و برین قیاس اثر
قدم آن حضرت است و هر روز بر انجا آنمقدار باران بارد که شسته شود و یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت در
بعضی از انهار آن جزیره الماس باشد و در جویها بلور پیدا شود و حیوان المسک نیز در آن جزیره باشد و در
جزیره سراندیب پادشاهی قوی حال می بوده که جهت وی از عراق به کشتی شراب می برده اند جزیرة کلی در انجا درخت
فلفل بسیار بود و چنین گویند که بر سر خوشه فلفلی برگ بزرگی باشد که چون باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند

تا بروی نبارد و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد جزیرة زنگبار در دریای زنج است و در آن جزیره زنگیان
سفید پوست باشند که ذوایب و حواجب و اشفار نیز سفید بود و اصلا در بدن ایشان خالی سیاه نتوان یافت جزیرة
دال در دریای فارس است و گاه گاه در وقتی که این بحر مد کند ماهی عظیم بجگی اندازد و آن سال مردم آن نواحی بسبب آن اوقات
گذرانند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن آن را ذخیره سازند گویند که آن مقدار روغن از آن ماهی حاصل شود
که معارف و اکابر را تا یکسال جهت سوختن و آحاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف
چوبین محافظت نمایند والا در هر ظرفی که کنند ترشح کرده جزیرة نورس در دریای افریقیه است و دور آن شصت و سه
فرسنگ باشد و در انجا حیوانیست که اعضای او مشابه اعضای بنی آدم است مگر سر و گوش وی جزیرة دیکر در شمال جزیره
یاقوت جزیره ایست چهل فرسنگ در چهل فرسنگ و در انجا بتخانه ایست و بتی بزرگ در آن خانه نهاده اند و هر کس
در روزی معین باین بتخانه رسد گویند که حج اکبر او را میسر شده و عقیده عبده اصنام چنانست که این بت هر سال کمبار خون
کند و هرگاه آن وقت در رسد غریبی را گرفته دست بسته شبی در آن خانه گذارند و صباح که در خانه باز کنند او را مرده
یابند صاحب عجایب البلدان گوید که درین اوقات که تاریخ سنوات هجری بهفتصد رسیده مسافری نیز مرنگ
بآن جزیره رفته بود و بت پرستان بدستور او را گرفته شبی در آن بتخانه او را انداخته و آن مسلمان که حافظ کلام
الله بود در تمامی آن شب بقرائت قرآن اشتغال می نمود روز دیگر که کفار در بتخانه را باز کردند او را زنده یافته و بغایت
متعجب شده گفتند که خدای ما این شخص را نکشته است و زر و جوهر بسیار باو دادند و آن مسلمان در میان ایشان
چنان عزیز و صاحب اختیار شد که هر حکمی که می کرد اطاعت می نمودند ذکر بعضی از جبال غریب احوال در آفریدن جبال و
اشغال را حکمت بسیارست و از آن جمله یکی معادن زر و نقره و جواهرست که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدن
آنست که چون آب برف و باران در مسامات نفوذ کند بواسطه حرارت جوف مغارات سیاه مذکوره مستحیل ببخاری لطیف
گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شد نیابد اجزاء آن بخار تکاثف پیدا کند و زمانی بعید العهد بر آن حال بماند
چون وقوف او امتداد یابد صفا و غلظ او تزاید پذیرد و از آن زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج او با اجزاء
تراب متنوع و طبخ و نضج هوا از آن اجناس جواهر مختلفة الطبایع والالوان حدوث یابد و آن جواهر را معدنیات گویند
و شرح حقیقت تکون آن درین اوراق نگنجد لاجرم قلم مشکین رقم بذکر بعضی از جبال غریبه قیام می نماید جبل دماوند در حدود
طبرستانست و چهار فرسنگ ارتفاع دارد و بر قله آن جبل قطعه زمین است گرد که مسافت دارد و در روی سوراخهاست
که بسیار از آن ثقب شعاعی چون نور آفتاب ظاهر شود چنانچه بروشنایی آن مسافتی بعید توان دید و در روز دودی از
آن موضع متصاعد گردد و در میان عوام مشهورست که سلیمان علیه السلام صخر جنی را درین کوه حبس نموده است در عجایب
البلدان از علی بن رزین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل سیاحت عازم کوه دماوند گشتیم و در قله آن کوه هشتاد
موضع یافتیم که دخانی کبریتی از انجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر می نمود و بحر

خضر از اینجا جوی کوچک میرانی میگشت و بر سر آن کوه غمامی است متراکم که در تابستان و زمستان اصلا منکشف نمی‌شود جبل [illegible]
نزدیک بان بلده است و درین کوه دو طلسم ساخته اند یکی بصورت گاو و دیگری بهیات ماهی از این کوه آبی بیرون می‌آید
و منقسم می‌گردد بدو قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی بدینور جبل ثور نزدیک بمکه مبارکه است و در اینجا غاریست که سید
ابرار صلی الله علیه وآله الاطهار در وقت هجرت برافقت ابوبکر دو سه روز آنجا ساکن بود جبل آتش در ولایت ترکستان
در اراضی شاش است و معادن نفط و فیروزه و طلا و آهن و روی در آن کوه بسیار است و در آنجا سنگی پیدا شود که
چون در آتش افکنند سفید گردد و اثوابی را که بآن بشویند بغایت پاک و لطیف شود جبل سبلان کوهی است در غایت بلندی
نزدیک باردبیل شهر اشجار بسیار و چشمه‌های آب سرد و گرم و شور است که هر حیوانی که فاسد خورد از آن اشجار شود میرد جبل الصوره
در محاذی کرمان است و وجه تسمیه اش آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند البته بر صورت انسان
قرار گیرد جبل فرغانه درین کوه گیاهی روید بصورت آدمی که آنرا یبروج الصنم گویند و آن گیاه را در قوت باه اثری تمام است
جبل سورجان در زمین فارس است و در آن کوه غاریست که آب از سقف آن در تقاطر است و طلسمی ساخته اند که اگر یک
کس در آن غار باشد بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر هزار کس باشند آنقدر آب چکد که همه را کفایت باشد جبل
واسط تا بلاد اندلس ممتد باشد و آنجا مکانی در روی به پیدا آید که در میان آن تیری از آهن بود و هرگاه که قصد کنند که آن
تیر را بگیرند غایب گردد و چون دست از آن غریمت باز دارند باز پیدا شود و هیچکس را بر حقیقت آن اطلاع نیست جبل جاسک
در میان دریای هند است و همیشه از آنجا آواز دف و صنج شنوند ولی بتفاحل آن نرسند جبل شوه کوهی است در دیار هند
و در آنجا چشمه آب باشد که زمزم هند و آن شارب آن عمری دراز یابد و در حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت سگ و چون
کسی قصد آن چشمه کند مانع شوند و در هلاکت خلق کوشند جبل بیستون در میان همدان و بغداد است و کنده صورت شیرین
بعمل فرهاد در آن کوه موجود است جبل تبت کوهی است که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را
بنشاند و در وقتی از اوقات پادشاهی جهت امتحان از دیار تبت بدان کوه آمد و فرمود تا نفط و گوگرد و هیزم بسیار
بر قله جبل جمع آوردند و آتش در آن زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرونشاند جبل السم ایضا در اراضی
تبت واقع است و هرکه بر آنجا عبور کند نفسش منقطع شده بمیرد یا زبانش از نطق باز ماند جبل لبنان گویند که در آن کوه اشجار
میوه دار بسیار است ولی از آنکه کسی متعهد تربیت آن شود میوه دهد اما طعم و بوی آن اثمار چندان لطافتی نداشته باشد
و چون آن میوه‌ها را بشهر رسانند خوش طعم و خوش بوی گردد جبل الحدید در دیار هند است و از آن کوه آهنی سرخ بحصول
پیوندد که چون زخمی از آن بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح ننماید اما کسی را گمان شود که آزار او رخ کرده جبل الاشار
در اقصای بلاد مغرب است و ازین کوه چهار جوی عظیم بیرون آید و قریب هزار قنطره بر آن جویها بسته اند و یاقوت
سرخ و زرد و کبود از آن کوه بحصول پیوندد جبل المقطم کوهی است مبارک نزدیک مصر و در اخبار آمده است که در آن جبل
روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر اهل کتاب آن کوه را بمبلغ هفت هزار دینار خریداری کردند عمر رضی الله

وگفت

عنه گفت روضه بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسی از مسلمانان که در آن کوه مدفون شد عامر مغافری بود گویند که در جبل [illegible]
گوسفند وحشی بسیار است و کسی متعرض آنها نمی‌شود جبل الکوکبان نزدیک بصنعا واقع است و بر آن کوه دو قصر است که هیچکس
آنرا ندیده اند و عقیده بعضی مردم آنست که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده است جبل النار
کوهی است که در میان بحر عدن واقع است و پیوسته آتشی از آن جبل در اشتعال باشد و بعضی از عدنیان گویند که قوم [illegible]
مردود علیه السلام در آن کوه ساکن اند والعلم عندالله تعالی جبل المعظم کوهی است در اراضی حبشه و در آنجا مساجد
و صوامع واقع است و گویند که در آن کوه مغاره باشد که میت در آنجا اصلا نپوسیده گردد و چنان استماع افتاده
که در ولایت قاین نیز مغاره ایست که اموات در آنجا خفتیده اند و نشسته و اصلا تغیری در ابدان ایشان محسوس نمی‌شود
و در جگلتو نیز غاریست که شش هزار مرده در آن موجود است و اجسام آن مردگان از هم نریخته و مردم آنجا آن موضع را
التی خواجه گویند و زیارت کنند دیگر و دیگر در عجائب البلدان مذکور است که کوهی است در سه فرسنگی قزوین و در آنجا صورت
حیوانات است که بتقدیر الهی مسخ شده اند و متحول بسنگ گشته از آن جمله شبانیست تکیه بر عصا زده و گوسفندان
در حوالی او مجموع از سنگ و همچنین زنی بنظر در می‌آید که گاو می دوشد و ایضا مسموع شده که چون از تختستان بکرمان
روند بردست راست بمسافت پانزده فرسنگ زمینی بدید آید مربع هشت فرسنگ در هشت فرسنگ مجموع قری و قصبات آن
متحول بسنگ شده و هرچه آدمی و حیوان و نباتی که در آنجا بوده حجر گشته تا بجایی که گهواره در آنجا یافته سنگین و در آن
کودکی از سنگ بسته و قفسی دیده از سنگ و در آن کبکی سنگین و در کنار این بیابان که مغضوبه اشتهار یافته
جنسی باشد از کژدم بغایت سیاه و شب در هوا طیران نماید و زخم او مهلک بود دیگر در ترکستان کوهی است و در آن
کوه غاری که هرکه در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه هم در آن نواحی غاریست که هرکس از پیش آن بگذرد
روح از بدنش مفارقت کند دیگر در مملکت چین کوهی است و در آن کوه دره و در آن دره جاده ایست که بر آن جاده
مردم از چین بتبت روند و هرکس از جاده انحراف یابد نفسش منقطع شده بمیرد دیگر در صنعا کوهی است و بر سر آن
جبل چشمه و آب آن چشمه از سیلان می‌آید اما قبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب یمانی از آن حاصل می‌شود
دیگر در یکی از بلاد خط استوا کوهی است که بر آن کوه مناریست از سنگ و بر سر منار نقاره موضوع است و بر سر آن نقاره
مرغی از سنگ موضوع گشته که در منقار خود انجیری دارد و در آن جبل درختان انجیر فراوانست و مرغان بصورت آن مرغ
سنگین بی پایان و چون انجیر پخته شود هر روز در آن طیور هر یکی انجیری در منقار گرفته بیایند و در آن نقاره اندازند و تحقیق نرسیده
این معنی باشد از آن انجیرها تناول کنند و هرچه از وی فاضل آید بعفونت شود و چنان مشهور است که این طلسم را بلیناس
حکیم ساخته است والعلم عندالله تعالی ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال والافعال ثبوت پیوسته که تمیم داری که مردی
بود نصرانی در زمان بدایت نشان پیغمبر آخر زمانی علیه الصلوة والسلام باسی تن از بنی لخم و جذام جهت تجارت در
کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضاء قضا باد مخالف در وزیدن آمد و مدت یکماه آن سفینه از موضعی بموضعی می‌برد و چون

بمقتضای دیار مغرب رسیدند نزدیک بجزیره تلاطم امواج کشتی ما را بشکست و ما با رفیقان بآن جزیره درآمدیم ناگاه دابه‌ای که از کثرت
اختلاط اشعارش شبیه بود که پیش و پشتش از یکدیگر متمیز نمی‌گشت با ایشان ملاقات نمود و آن جماعت از جواب مهابت آن دابه
متعجب شده پرسیدند که تو کیستی جواب داد که من جساسه‌ام اکنون ای قوم بروید نزد مردی که در این دیر است زیرا که او بشنیدن
اخبار شما بغایت مشتاق است تمیم داری گوید که ما چون این سخن شنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که دستها و پای
او را به بندهای آهنین مقید ساخته بودند و هرگز بعظمت خلقت او شخصی بنظر ما در نیامده بود لاجرم از وی پرسیدیم که تو
کیستی گفت که شما خواهید دانست که من چه کسم شما بگویید که چه کسانید جواب دادیم که ما از عرب‌ایم که در کشتی نشسته باین
دریا درآمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج یکماه سرگردانی کشیده باین جزیره افتادیم و با جساسه ملاقات نموده بشارت
او باینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید از نخل بیسان گفتیم از کدام صفت او خبری پرسی گفت
سؤال می‌کنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نه جواب دادیم که بلی گفت نزدیک باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از
بحیره طبریه گفتیم از کدام حالت او خبر میجویی گفت آیا در آن بحیره آب هست گفتیم در آن دریاچه آب بسیار است و مردم
بآن آب زراعت می‌کنند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امیین که چه کار کرد گفتیم که مدتیست که آنحضرت از مکه بمدینه تشریف
آورده گفت با وی عرب مقاتله کردند گفتیم بلی گفت چه کرد نسبت بایشان پس او را خبر دادیم که رسول بر معاندان غالب آمد
و قبایلی را که نزدیک باو بودند مطیع ساخت گفت خیریت عرب در اطاعت اوست و اکنون من شما را از حال خود خبر
بدرستی که منم مسیح و بدرستی که زود باشد که مأذون شوم بخروج پس بیرون آیم و سیر نمایم در زمین و نگذارم هیچ
قریه را اگرچه بآنجا درآیم در چهل شبانروز مگر مکه و مدینه که آن هر دو بلده بر من حرام اند و هرگاه که خواهم که بیکی از آن دو شهر
درآیم فرشته که شمشیری برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع آید و همچنین بر سر نقبه از نقبات آن
دو بلده ملائکه باشند که آنرا حراست نمایند القصه تمیم بعد از شنیدن این سخنان بحجاز بازگشته شرف ملازمت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله دریافت و مسلمان شده کیفیت واقعه را باز گفت و حال آنکه آنحضرت قبل از این اخبار دجال
را بهمین منوال با اصحاب گفته بود و پس از استماع این کلمات از تمیم مهاجر و انصار را در مسجد مجتمع ساخته قصه
مذکور را اسماع ایشان رسانید و فرمود که اعجبنی حدیث تمیم انه وافق الذی کنت احدثکم عنه و عن المدینة و مکة و در صحیحین از
انس بن مالک مثبت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نبوده است هیچ پیغمبری مگر که بیم کرده باشد امت خود را از
اعور کذاب الا و انه اعور و ان ربکم لیس باعور و نوشته شده است در میان دو چشم دجال ک ف ر و در صحیح مسلم از حذیفه
بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که چشم چپ دجال اعور است و او را موی بسیار
و با اوست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش یعنی هر کس دلیر در رود بآتش او بدخول جنت استسعاد
یابد و هر کس به بهشت او مغرور گردد بدرآمدن دوزخ مبتلا شود و در باب غرابت خلقت و افعال دجال امثال این احادیث بسیار
روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها لایق باین مقام نیست لاجرم عنان خامه خوش خرام بصوب ذکر یأجوج

مأجوج انعطاف یافت **تعریف عوج بن عنق** اکثر مورخان بر آن رفته‌اند که عنق مادر عوج دختر آدم است علیه السلام و او را نیز
بعظم جثه توصیف نموده‌اند چنانچه گویند که سر انگشتش سه گز طول داشت در تفسیر کازرانی مذکور است که بلندی قامت عوج
بیست و سه هزار و سیصد ذرع و ثلث گزی بود و در وقت طوفان نوح که آب از سر مرتفع‌ترین جبال چهل گز درگذشته بود
از سر زانوی او تجاوز ننموده بود و ایضا در کتاب مذکور مزبور است که در آن اوان که موسی علیه التحیة و الغفران داعیه جنگ جباران
شام داشت عوج موازی طول و عرض لشکر بنی اسرائیل قطعه سنگی از کوهی برید و بر گرفت بنیت آنکه بر بالای بنی اسرائیل
اندازد تا همه بیک دفعه بزیر آن کوه پاره نابود گردند ایزد سبحانه و تعالی مرغی را امر کرد که بمنقار آن سنگ را سوراخ
ساخت تا در گردن عوج انداخت و جناب موسوی بحسب وحی سماوی بر کیفیت حال اطلاع یافته خود را بعوج رسانید و
عصا بر کعبش زده او را از پای درانداخت و چون عوج بقعر جهنم شتافت استخوان ساق پایش را چند سال بر روی
رود نیل انداخته بودند و آینده و رونده بر آن جسر آمد شد می‌نمودند **صفت یأجوج و مأجوج** در روضة الصفا مسطور است که
یأجوج و مأجوج پسران منشج بن یافث بن نوح بودند و چون هر یک از اولاد یافث علیه السلام بقطری از اقطار زمین رفته
آغاز زراعت نمودند یأجوج و مأجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب بجایی که سد ذو القرنین ساخته شده است
متمکن گشته و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمده چنانچه عبد الله بن عمر گوید که یأجوج و مأجوج دو طایفه‌اند و هر طایفه بچهار
صد قسم منقسم می‌شوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نه بیند و تمامت طبقات یأجوج و مأجوج بحسب حیات
منحصر در سه صنف باشند صنف اول جماعتی‌اند که هر یک را از ایشان صد و بیست گز طول قامت بوده و عرض بدن
بدان شاید نباشد و صنف دوم زمره‌اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز است و صنف سیم گروهی
اند که طول و قصر قامت ایشان از یک شبر تا بچهل ذراع گشته و این صنف را کلیم گوش نیز گویند و فیل و کرگدن با یأجوج و مأجوج
مقاومت نتوانند کرد و از اجناس وحوش و کلاب سباع ضاره هر چه بدیشان باز خورد نجات نیابد و یکی از عادات مذمومه
آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد گوشتش را بخورند و یأجوج و مأجوج را ملتی نباشد و نه خدا را شناسند و
نه خلق را و مانند حیوانات معاش کنند **دیگر** از غرایب صور مشتریست آنکه در حدود چین قومی باشند بشکل آدمی اما
موی ایشان شبیه بموی بوزینه است و آن قوم را قوت طیران باشد چنانچه از درختی بدرختی پرواز کنند قال فی عجائب
المخلوقات اللغوی فی جانب الصین قوم علی شکل الانس الا ان شعرهم کشعر القردة و یطیرون من شجر الی شجر **دیگر** آنکه در نواحی
ترکستان موضعیست مشتمل بر اشجار بسیار و در آنجا جماعتی توطن دارند که اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در
آن حوالی واقع است رساند و بعد از وصول باران بروی بارد و از آن مرض فی الحال شفا یابد و الا در آن برج بمیرد و چون
وفات یابد قطرات امطار شبیه بباران گردد که مرده را ببرد و حقیقت حال بر کسی ظاهر نیست **دیگر** در بلاد چین خانه‌ایست
و در آنجا مرده که قامتش شبیه بدرخت خرماست و دو دست دراز دارد و هرگاه که دست بروی زنند آوازی مثل آواز طبل ظاهر
گردد **دیگر** در قریه از قریه ولایت قومس در زمان اولجایتو سلطان دختری را در وقت بلوغ درد زه گرفت و بعد از چند روز

آن رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمده و همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت و چون او را بشوهر
داده در وقت زفاف آلت مردان از میان مرد و پای او سر بر زد و آن دختر پسر شده زنی بحباله نکاح خود در آورد و از وی فرزندان بسیار
در وجود آمدند دیگر در یکی از کتب بنظر در آمده که نوبتی در حضرموت دندان انسانی یافتند که هشت من وزن داشت دیگر
در زمان سلطان ابوسعید خدابنده در سلطانیه مردی بود که تمامی اندامش موی غلیظ داشت بسان موی خرس لحیم او
مانند سایر مردم بود و سخنش مفهوم نمی شد و بگدایی اوقات می گذرانید دیگر از سنان بن ثابت حرانی منقولست که گفت زنی
دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت می کرد دیگر در جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص از
ارمن بخدمت ناصر الدوله آوردند که پشت سر و بهم چسپیده بود و قریب به بیست و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب
و خواب و بیداری ایشان مخالف هم بود دیگر در ولایت ارمنیه قریه ایست و در آنجا طایفه اند که هر کس از ایشان ریش
بر می آورد نصف ریش او سیاه است و نصفی سفید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر شد که روی و دستهایش بموی
بود مانند خرس و دندان زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمی گشت مردم گفتند که مادرش با خرس جمع آمده و این بچه را
آورده دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در ساحل بحر محیط کوهی است و در آن کوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه
دارند و بدستور سایر آدمیان بر روی ایشان نیز چشمها موجود است دیگر از ابو حامد اندلسی مرویست که گفت در بعضی
از بلاد بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان طویل القامه و در قوت بشابه که ساق اسب را بدست گرفتی و بشکستی و آن شخص در
خدمت پادشاه بلغار بود و تقرب تمام داشت و در هر لشکری که آن مرد بودی خصم را هزیمت نمودی دیگر از ابو یحیی
طالقانی منقولست که گفت در مرو با جمعی از مردم نشسته بودم که ناگاه دیواری کهنه که نزدیک ما بود بیفتاد و چند سر آدمی
از میان آن بیرون آمد و یکی از آن سرها شکسته دندانهایش بریخت و بزرگی آن اسنان بمرتبه بود که یکی از آنها دو من
وزن داشت دیگر در اراضی مغرب ریگستانیست و در میان آن ریگستان شهریست که متوطنان آن تمام نسوان
باشند و اگر مردی بدانجا رسد بحسب اقتضای آب و هوا شهوتش ساقط گردد بلکه در اندک زمانی بمیرد و در آن بلده
چشمه ایست که چون نسوان در آن چشمه نشینند حامله شوند و دختر زایند و اگر بر سبیل ندرت پسری در وجود آید زود بمیرد
و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت کند و چندان خون از وی برود که بهلاکت رسد
و آن زنان بغایت جمیله باشند و هرگز هوس مجامعت بر خاطر ایشان خطور نکند و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت
دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده گردد اما بعد از چندگاه عادت دیگر نسوان پیدا کند و عورات آن شهر مشغول باشند
و هر کاری که جهت انتظام امور دنیوی مردان را باید کرد آن زنان بدان قیام نمایند و هر چه از سر محاصل کنند بوجوب در
میان یکدیگر تقسیم نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهت سود و معامله در میان ایشان نباشد و افزونی مال و طلب نعم
و ذخیره نهادن را از جمله مکروهات شمارند دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب بر تلی دو قریه است
و متوطنان آن قری بلند قامت احمر اللون ازرق چشم باشند و بغیر دهقنت صنعتی ندانند و هیچ یک از سلاطین مال و خراج ببینند

و تابع

و تابع دین و قفی باشند و در هر یک از آن دو قریه دو خانه بزرگ باشد در زیر زمین مثال سرداب یکی مخصوص برجال و دیگری
منسوب بنسوان و جمعی مردم جهت ساختن کار اموات متعین اند و کار سازی ایشان چنانست که چون یکی از ایشان
بمیرد مرده را بسرداب که برجال مخصوص باشد برده بکارد اعضایش را از یکدیگر جدا کرده و مغزهای استخوانهایش را بیرون
آورده عظام را در خریطه اندازد اگر بیست تو دگر بوده باشد در خریطه دیبا و اگر فقیر در خریطه چرم و آن خریطه را در آن
آویخته نام میت و اسم پدر و مادر و تاریخ ولادت و سال وفاتش را بر آنجا نقش کنند آنگاه گوشتهای مرده را از
سرداب بیرون آورده بتلی برند که در خارج آن قریه ایست آنجا پنهان نهند و کلاغی چند که در آن پشته آشیانه دارند بیایند و آن
گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر را نگذارند که بران پشته نشیند و برین قیاس عورات آن جماعت نسوان مرده
را کارسازی نمایند و همچنانچه سرداب نسوان علیحده است پشته که مطرح گوشتهای ایشانست نیز پشته ایست که گوشت مردان را
بران اندازند حکایت در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح جلولا نضله بن معاویه را با
سیصد سوار بجانب رساتیق حلوان فرستاد تا اغنام و مواشی کفار را تاخت کند و نضله در وقت مراجعت از آنجا
حلوان نماز دیگر در میان دو کوه فرود آمده باواز بلند بانگ نماز قیام نمود و چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آوازی آمد که
کبرت کبیرا یا نضله چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله باز آوازی آمد که اخلصت اخلاصا یا نضله چون گفت که اشهد ان
محمدا رسول الله هاتف بزبان راند که این پیغمبریست که بعد از و کسی بمرتبه نبوت نرسد و چون گفت حی علی الصلوة باز
دیگر گفت که این نمازیست که فریضه کرده اند خنک آنکس که بر آن مواظبت نماید و آنرا بوقت بگذارد و چون نضله گفت
حی علی الفلاح هاتف آواز داد که الفلاح لاهل الصلاح و الصلاح لاهل الفلاح و بعد از آنکه نضله از بانگ نماز فارغ شد
تکبیر گفت در وقت ادای قد قامت الصلوة باز از کوه آواز آمد که ذات محمد رسول الله را تا قیام قیامت بقا باشد و نضله از
شنیدن این سخنان متعجب شده پس از فراغ از ادای نماز بر پای خواست و بآواز بلند گفت ای هاتف آواز تو شنیدم
و آنچه فرمودی فهم کردم اگر تو از جنس فرشتگانی فصلی الله علیک و اگر از پریانی فرحبا بک و اهلا و سهلا و اگر از آدمیانی برون
آی تا بصحبت تو مشرف شویم و همان لحظه پیری سر برهنه که موی روی و سرش سفید بود عصایی بدست گرفته از عقبه
آن جبل بیرون آمد و بر آن عصا تکیه زده گفت السلام علیک و رحمة الله و نضله لب بجواب گشاده از و پرسید که
تو کیستی و درین منزل چگونه بسر می بری گفت من زریب بن برثملا ام وصی عیسی بن مریم علیهما السلام و مسیح در باره من
دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده باشم و فرموده است که درین کوه روزگار گذرانم باید که سلام مرا
بعمر بن خطاب رسانیده او را بگویید که متابعت سنت سنیه نبویه را از دست مده و بر آن مواظبت نمای و بدانکه
قیامت نزدیک رسیده است نضله گفت که چه باشد که مرا از علامات روز جزا خبر دهی زریب گفت ای نضله
هر وقت که مردان با مردان و زنان با زنان مجامعت کنند و امرا با غلمان در سازند و اگر چه غلات بسیار باشد نرخ
ارزان نشود و خون بیگناهان بر خاک ریزند و حب خلایق بمرتبه رسد که اگر درویشی سالی گدایی کند ده درم صدقه نیابد

وحفاظ قرآن را بالحان و مزامیر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و منارهای بلند برافرازند و گواه دروغ بسیار شود و باران
اندک بارد و خوردن ربا شایع گردد باید دانست که قیامت نزدیک باشد و خشم الهی ظهور نماید و زرنب بعد از
گفتن این سخنان غایب شد و چون نضله بخدمت سعد بن ابی وقاص رسید کیفیت حال باز گفت و سعد بنفس خویش
بآن کوه رفته هر چند جست و جوی نمود و تکبیر گفت و بانگ نماز گفت دیگر از زرنب اثری ندید و خبری نشنید والعلم عند الله
الحمید المجید **حکایت** حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که در زمان اولجایتو سلطان مولانا جمال الدین سپاهانی
که عالمی صادق القول بود و جمعی از تجار گفتند که درین سنوات که فوجی از کفار لشکر بترکستان کشیده در نواحی شهر بلکی جماعتی
از اهل اسلام را شهید گردانیدند از جمله شخصی که او را قراجهادر می گفتند بزخم تیغ کافران کشته شد بعد از مدتی عیال و اطفال
قراجهادر از گوشه خانه از خانهای او آوازی شنیدند که منم قراجهادر که در فلان روز کفار مرا شهید کردند و اکنون من
بغایت خوشحالم و با هفتاد هزار روح باستقبال پیرزنی آمده ام که سه روز دیگر فوت خواهد شد و چون خاطرم متعلق بشما
بود باینجا آمدم تا معلوم نمایم که شما چه حال دارید می باید که اهل این شهر را بگویید که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه
دهید تا دفع شود چون مردم قراجهادر این آواز شنیدند بسرعت هر چه تمامتر آن گوشه خانه را خراب کردند هیچ کس در
میان دیوار ندیدند و از گوشه دیگر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم ذی حیات نبود بلکه همچون آوازی بود که
از خمی بیرون آید و درین نوبت از کرت اول مبالغه بیشتر نمود که مردم شهر را بگویید که صدقه دهند والا ببلیه عظیمه مبتلا
خواهند شد اهل خانه جواب دادند که مردم این شهر سخن کردن ترا از ما باور نمی کنند گفت اهل شهر را بگویید تا در میدان
حاضر شوند و چوبی در زمین فرو برند من از آن چوب با ایشان حکایت کنم و شهریان برین موجب عمل نموده همان سخنان
را استماع کردند و ایضا گفت که این دعا بخوانید که اللهم کفی علمک من المقال و کفی کرمک من السوال و تا سه روز آن
آواز را مردم یکی از مواضع مختلفه می شنیدند بعد از آن پیرزن درگذشت و دیگر آن آواز منقطع گشت و ذلک من
العجایب الحالات و غرایب الکالات **دیگر** در تفسیر کازر از شافعی مرویست که هرم بن حیان مدت چهار سال در رحم
مادر ماند و چون متولد گشت دندانهایش تمام بیرون آمده بود **دیگر** آنکه در اوایل جمادی الاولی سنه ثلث عشر و تسعمایه در
بعضی از محلات دار السلطنه هرات از ضعیفه پسری متولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در دهان
دو دندان رسته بود و بر پشتش پاره گوشت زیادتی بود مانند کوهان شتر و در وقتی که راقم حروف در مجلس جناب شیخ
الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود بدانجا آوردند و آن جناب تکبیر گفت و
وقوع امثال این صور از جمله علامات انتقال ملک است و در اواخر رجب سنه مذکوره در همان بلده در محله خواجه
ملک زن گرد صورتی بیک شکم چهار پسر آورد و سه دختر پسر در ساعت فوت شده دختران و مادر ایشان پس از سه
روز وفات یافتند و چنانچه جناب شیخ الاسلامی گفته بود در شعبان همان سال ما بچه رایت دولت نواب کامیاب
شاهی از افق بلاد خراسان طالع گشت و آن مملکت بحیز تسخیر فرمان فرمای جهانیان درآمد والحمدلله رب العالمین والصلوة

الوافقات

علی نبیه محمد و آله المعصومین **ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقولست** در کتب علما و افر مناقب بروایت جمیع جماعت
از ابو عامر راهب منقولست که گفت نوبتی شنیده ام که در ولایت یمن کاهنی اظهار کرده که در آن فن شبیه و نظیر ندارد و اندوهی
ملاقات او بر ضمیر من مستولی شده در ماه رجب که شمشیرهای اشرار عرب در نیام بود متوجه یمن گشتم و در شبی از شبهای
مهتاب که در آن راه شتر بصوب مقصد میراندم خواب بر من غلبه کرده پس از آنکه بحالت تیقظ و انتباه آمدم خود را در
بیابان عرب منکر دیدم و نظر بر اطراف و جوانب آن صحرا انداخته آتشی چند مشاهده من شد از دور که مانند ستاره می درخشید
و نزدیک آن شعلات ساخته جمعی مهیب صورت غریب خلقت دیدم که در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بترسیدم
شتر نیز هراسیده بزانو در آمد و من خود را از مرکب انداخته جمعی از ایشان بقصد من برخاستند و من تضرع نموده زنهار
خواستم و زمره از آن قوم جماعتی را که متوجه اضرار من بودند منع کرده چهار شخص نزد من بنشستند و یکی از ایشان مرا مخاطب
گردانیده گفت این آدمی از کدام قوم است گفتم از قبیله غسان از بطن قبیله الکاه از مقصد و مقصود من پرسیدند و من صورت
حال را مشروحا داشته بزبان آوردم که ما در اخبار ضعف اعتماد بر قول کاهنان از آن می کنیم که ایشان حقایق اسرار را
از شما می شنوند و من اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایای آینده را از شما اعلام می نمایم و سه کس از
ایشان اشارت بچهارم کردند که از ما زیرک تر اوست و من متوجه گشته آن جنی گفت یا ابا عامر فرا گیر علمی را که نه از کتاب
باشد بر دارنده درویش بی سامان و فرود آرنده باران زیان که هر آینه زود باشد که بیابند شتران باریک میان
که می روند بگرامی ترین تحریص کننده مردم را بر جنگ و فصیح ترین فرماینده و بکمال الطلب فرهنگ و هر آینه فرود آمد از آسمان
سخنی پر معنی که مهار و رجس هر جوالی که جنگها دیده باشد و نخجیرها کشیده و نه خوبی و افسانه گوی را از رزم و خاموش گرداند بدین
کرامت کسان بی باک حق را خشمناک گردانیده اند و شخصی را که شکننده پادشاه فارس و روم باشد خوار نماید ابو عامر گوید که پرسیدم که آن
شخص پادشاه باشد جواب داد که نه پیغمبری باشد از بنی هاشم با شرف و وفا و کرم بعد از آن شمه از اوصاف حضرت خاتم
بزبان آورده گفت گوش من این سخنان را از فرشتگانی استماع نموده که نویسندگان اعمال بندگانند ابو عامر گوید چون
سخن بدینجا رسید آن جنی با رفیقان خود از نظر من غایب شد و من آن شب را در همان مکان گذرانیده صباح بطرف
مدینه مراجعت کردم از غرایب آنکه با وجود مشاهده این حال و شنیدن این مقال ابو عامر راهب که زمان بعثت نبی
غایب را دریافت از کمال حسد ایمان نیاورده در کفر و ضلالت بمرد **حکایت** در بسیاری از نسخ سیر بنظر در آمده که سواد
بن قارب که در میان ایشان از اجانب و اقارب بفصاحت شان امتیاز و استثنی داشت در ایام خلافت عمر بن الخطاب
روزی بدار الخلافه آمده عمر گفت که یا سواد من شنیده ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی صلعم اشراف جنی که همراز تو بود
آگاه گردانیده بود کیفیت آن حکایت را می خواهم بی واسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا امیرالمومنین من شبی در خوابگاه
خویش باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی پای بر من زده گفت برخیز و بیدار شو و اگر فهمی داری دریاب که رسولی از بنی
لوی بن غالب رسیده و نسیم دولت او وزیده روی خلق را بخدا خوانده و طریق عبودیت حضرت الوهیت روشن گردانیده و جنی بر زبان

ماند بهمین مضمون من این سخن را وقعی ننهادم و گفتم بگذار که خواب کنم که دوش بیدار بوده‌ام و آن جنی آن شب غایب شد و شب دیگر باز آمد و همان سخنان را اعاده نمود و من به دستور شب اول از ان حدیث متاثر گشتم و شب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته همان مقاله را تکرار کرد و همان ابیات را بر زبان آورد و پوشیده نماند که ابیات مذکوره را بعضی از علما فن شعر بر این موجب ترجمه کرده‌اند ؛ شگفتی در دلم از جنیانست ؛ که راه که شان مقصود جانست ؛ جدان جن را که چون پیکان بباشند ؛ پری و آدمی یکسان نباشند ؛ همه راه هدایت گشته طالب ؛ که تا بر کفرشان گردند غالب ؛ تو نیز از سوی هاشم شتابی ؛ سران کامی که می جوئی بیابی ؛ القصه سواد گوید که در شب سیم سخنان منثور و منظوم آن جنی مؤثر افتاد و در روز دیگر روی بصوب مکه نهادم و در اثنای راه شنودم که حضرت خاتم به مدینه هجرت فرموده لاجرم بیثرب شتافتم و شرف ملازمت آن حضرت دریافتم و بسعادت اسلام رسیدم اما هرگز دیگر آن جنی را ندیدم **حکایت** از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علی شیر استماع افتاده که روزی می فرمود که قاضی اختیار الدین حسن گفت از مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی شنیدم که نوبتی شیخ بهی گفت که در وقتی که متوجه گزاردن حج اسلام بودیم درویشی نسبت بما طریق ارادت سلوک می داشت هر روز بمنزل ما میرسید و چون بیادیه درآمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از ان پیدا شده در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم ازو پرسیدیم که درین چند روز کجا بودی و چه حال داری جواب داد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاده و همین همت شما از ان بلیه نجات دست داد و چون از تفصیل این اجمال سوال کردیم گفت در فلان منزل در کنار تالابی ماری دیدم فی‌الحال سنگ در داشتم و بقتل رسانیدم همان لحظه گرد و غباری عظیم حادث شد و چنان احساس کردم که جمعی از هوا درآمده مرا برداشتند و بجایی بردند که پادشاهی بر تختی نشسته بود و جمعی کثیر در پیش او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است و پادشاه جواب این سخن را از من استفسار نموده یکی از آن طایفه مرا گفت که بگوی که هر چه شرع فرماید و من این لفظ بر زبان آورده پادشاه گفت که او را نزد قاضی برید تا این قضیه بمقتضای شرع مطهره فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد شیخی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید گفتم که من ماری را کشته‌ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از ان جماعت سوال کرد که مقتول شما بچه صورت بود گفتند بهیئت مار گفت پس شما را دعوی نمی‌رسد زیرا که من در لیلة الجن از رسول ثقلین صلعم شنودم که فرمود که من تزیا بغیر زیه فان قتل فدمه هدر اکنون این شخص را برداشته بقافله ملحق گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمان سر منزل آوردند و من از عقب قافله می آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم راقم حروف گوید که امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تاسف کرده گفت کاشکی من در زمان حیات جناب مولانا نورالدین عبدالرحمن این واقعه را می شنودم تا بی واسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم می نمودم و هم از مقرب حضرت سلطانی استماع افتاده که فرموده که یکی از قرابتان من گفت شبی مرا میل حمام شده پیش از صبح برخواستم و بحمام بیرون شاه رخ رفتم اتفاقا همان زمان حمامی چراغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام در نیامده بود و من فوطه بسته بحمام در رفتم و در یکی از خلوتخانها غسل کرده چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی

نحیف نشسته است از وی پرسیدم که صبح دمیده است یا نی گفت صبر کن تا احتیاط نمایم آنگاه خود را بلند ساخته دست به شیشه سقف حمام رسانید تا آنرا برداشته ملاحظه نماید و سپیده صبح کند لاجرم وهم بر من غالب گشته در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون بدر باغ شهر رسیدم شخصی بصورت مردم آشنا پیدا شده گفت درین سحر از کجا می آیی گفتم از حمام می آیم و مرا واقعه غریبه دست داد گفت بگوی و چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این عزیز هر دو کف خود را بجنبانید تا سر طاق دروازه باغ شهر بلند شد و بر زبان راند که آن شخص که در حمام دیدی بلندتر بود یا من و من از مشاهده این صورت غش کرده بر زمین افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا می شناختند بسر وقتم رسیده مرا بخانه بردند و تعهد حال من کردند تا بهتر شدم و هم از جناب مشار الیه استماع افتاده که فرموده که یکی از نوکران امیر حسن ملکی گفت که در زمستانی که متوجه یکی از مواضع بادغیس بودم در روزی که تمام دشت و بیابان را برف گرفته بود بزغاله سیاه بنظرم درآمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر قدمش ظاهر نمی شود و من متحیر شده اسب بدان طرف راندم و آن بزغاله را برگرفته بقاش زین رسانیدم در اثنای راه دست من بمیان سر و پای او درآمد دیدم که حیثیت او در غایت بزرگی است و بزبان تعجب با خود گفتم که این چه مایه لاغری دارد بزغاله روی بازپس کرده گفت که پیش ما تمام بولغای لاجرم هراسی بی قیاس بمن راه یافته بزغاله را دور انداختم و در نهایت سرعت بطرف دیگر تاختم **ذکر بعضی از غرایب اوصاف و امور که منقولست از حیوانات آبی و وحوش و طیور** در عجایب البلدان مسطورست که در نیل مصر سه جانورست که در سایر انهار و بحار نیست فرس و نهنگ و فرس البحر **اما فرس** جانوریست بهیأت شتر که طول و عرض او یک گز باشد و نقشهای گرد بطوق بر بدن دارد و در اکثر کشتی و مسافران در دریا از وی بغایت هراسان باشند و برای وی طعمه در اندازند تا بخوردن مشغول شده از قصد کشتی غافل گردد **اما نهنگ** جانوریست که او را در پیش یک سوراخ و آن پیش بیت و خوردن و بچه آوردن و فضله افکندن او از همان منفذست در رساله الصید که مصنف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت سوسمارست و دهانی گشاده دارد و زبانی دراز و شصت دندان پیش در زنخ اعلی دارد و چهل دندان پیش در زنخ اسفل و در میان هر دو دندان پیش او دندان خورد و چهارگوشه است و بعضی گفته‌اند که نهنگ را هشتاد دندان پیش است چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ جانوری را در دهان گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته مشبک شود و اصلا آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ شبیه به پشت سنگ پشت است و آهن بروی کار نکند و نهنگ را چهار پای است و دمی دراز و گاه باشد که طول آن به ده گز رسد و پهنایش صد گز و نهنگ را شوان گشت که از زیر بغلش و هر گاه خواهد جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند از بچگانش آنچه باب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی بماند سقنقور گردد و ایضا در رساله مذکور مزبورست که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آمده دهان باز کند و مرغی کوچک بدهان وی درآید و آنچه در اندرونش باشد بخورد و آن مرغ را چیزیست بر سر مانند خار هر گاه نهنگ دهان خود بر هم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید **اما فرس البحر** جانوریست سر و گردنش مشابه گاو میش و دمش مانند دم اسب و دندانهایش مانند دندانهای گاو میش خوک از دهانش بیرون آمده

آمده باشد و چهار رسته دندان دارد هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای او بغایت کوتاه است و ستبر و مشابه بدست و پای شتر و می
کوتاه و دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جانوری که بیابد هلاک گرداند و قوت و صلابت جسدش بمرتبه ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح
خواستند که او را هلاک سازند ایشان را این معنی میسر نشد و هم در عجایب البلدان مسطورست که نوبتی در ساحل دریای
هرموز شاه را افتاد که جانوری ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن بود و دنباله دراز باریک داشت و در میان پشتش نهاده
چشم گشاده بود و دهان در میان شکم داشت و در رسالة الصید مذکورست که نوعیست از ماهی که آنرا حوت الحیض گویند
و آن بسیار بزرگ باشد چنانچه کشتی را از رفتن باز دارد اما چون ساکنان سفینه خرقه را بخون حیض آلوده بدریا اندازند آن
ماهی بگریزد و اگر زنی حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد دیگر در بعضی از بحار ماهی می باشد که طول آن صد و بیست
گز است و عرض دم او دویست ارش و عرض دهانش دوازده ارش و هم در آن بحر ماهیست که می پرد و در وقت طیرانش ماهی
از و بزرگتر از عقبش در پرواز می آید و او را گرفته میخورد دیگر در یکی از دریاها ماهی می باشد که بر روی آب در طیران می آید
تا خود را بحیوان بحری که بسطح آب دهان باز داشته باشد میرساند و بدهانش در می آید و این حیوان آن ماهی را فرو می برد
دیگر در تحفة الغرایب مسطورست که در هندوستان دریاییست که ده فرسخ طول آنست و در آن دریا حیوانات اند بهیئت انسان
چون شب شود از آن جنس بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان
خوب صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند بر غیر صورت آدمی که از آن بحر بیرون آیند و مردم آن دیار در شبهای
ماهتاب نزدیک بآن دریا روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان کنند راقم حروف گوید که در سنه ثمان و تسعمایه که سلطان
ربع الزمان میرزا بجبال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب آمویه نشسته بود بعضی مردم از آن نهر ماهی گرفته که طولش یک گز
و نیم بود و سطبری نصف بالایش برابر صیانی و نصف پایانش برابر قلمی و فک اسفل نداشت و بغیر دهان منفذی در
اعضایش ظاهر نبود و از جمله حیوانات دیگری **سرطان** است که او را بپارسی خرچنگ گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم بر
کتف دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانه خود را مبنی اندود و در سازد یکی بطرف آب و دیگری
بطرف خشکی و چون پوست افکند در جانب آب را محکم گرداند و در طرف خشکی را باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنگ
را بطریقه آدمیان بدست خوردنی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند که اگر سرطان
را بر پشت مرده یابند علامت امنیت باشد **اما حیوانات بحری** که غریبة الاشکال والافعال اند و بسیارست از جمله آنکه در ولایت
مغرب جانوریست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی تولد نماید و تا وقت غروب خورشید مادر زنده باشد بعد از آن
بمیرد و روز دیگر صباح از آن جهان نو رسیده ولدی متولد شود و مادر بهنگام غروب بمیرد و لایزال توالد و تناسل
نوع آن حیوان برین موجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جهنده برین منوال است که از
رسالة الصید و دیگر رسایل افاضل نقل کرده می شود **شیر** در میان وحوش بمنزله پادشاه است و غایت شجاعتش در مقابل
انسان مثل گشتن مع ذلک از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف سپر و بین ... وهم نماید و بچه شیر در وقت تولد قطعه گوشتی

[illegible]

گوشتی باشد بی حس و حرکت و بعد از آنکه سه شبانروز مادر او را محافظت کند پدرش بیاید و بادی در روی و دم او دمد و بتدریج کرده
در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانروز چشم باز نکند و چون شش ماهه گردد شکار نماید و شیر پس مانده هیچ جانور را نخورد
و پس مانده خود نزد از ارسطاطالیس مرویست که گفت نوعی از شیر دیدم روی وی مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ
و مثل شال و دم کژدم و نوعی دیگر دیدم شکل و از گوش که شاخهای سیاه داشت بدرازی یکوجب **پلنگ** متکبر ترین
سباع است و او چون سیر شود سه شبانروز خواب کند و از دهانش بوی خوش آید بخلاف شیر که دهانش بد بوی
بود و هرگاه پلنگ مریض گردد و موش خورد تا نیک شود و پلنگ را با شراب آنقدر محبت است که اگر بخم ننهند چندان
بیاشامد که او را شعور نماند و گرفتار گردد **یوز** بشکل مانند پلنگ است و بحسب مزاج مشابه سگ و یوز چون پیر شود و بزرگ
شکار گرداند یوزی جوان مصاحب گردد و از صید وی خورد و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسی که آن جانور را
بر ساغری اسب سوار ساخت یزید بن معاویه بود **گرگ** چون در خواب شود یک چشم وی باز باشد و یکی پوشیده و در
صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را بگیرند هر چند بزنند بچوب یا شمشیر آواز بر نیارد تا بمیرد و گرگ از یک فرسخ مسافت
بوی مردار شنود و هر وقت خوردنی نیابد با ستنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون سر گرگ را در کبوترخانه آویزند
بهیچ گربه و نه بیاید و پوستش را چون بر پوست گوسفند اندازند موی وی بریزد **کفتار** از گفتار بعضی از علما آثار چنان
معلوم می شود که کفتار خنثی می شود و سالی نر می باشد و سالی ماده و او بکافت اشتهار دارد چنانچه از بخت
بوضوح می پیوندد **خرس** از جنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین علیق اسب و دراز گوش و طعمه سباع
را نیز بکار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند که خرس از دهان زاید و او در زمستان کم تر دو باشد
و هرگاه گرسنه باشد دست و پای خود را لیسد تا فربه شود **خوک** قوت جماعش از جمیع حیوانات زیاده است و نرش در
ماهیکی بجهت بسل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و اکثر جانداران را ماهیکی حامله گردد و بیست بچه زاید و چون
بپانزده سالگی رسد دیگر نزاید و هرگاه خوک بیمار شود خوردن خرچنگ علاجش بود از غرایب آنکه چون خوک پیشانی
بر در از گوش بنهند و در از گوش بول کند خوک بمیرد و ایضا اگر یک چشم او را از حدقه بیرون کشند سقط گردد و دیگر آنکه
خوک را سه روز چیزی ندهند که بخورد بعد از آن دو روز خوردنی دهند فربه شود و نصاری برین موجب او را پرورش کنند
روباه بحیله و مکر بی نظیر است گویند که هرگاه کیک بروی غلبه کند آهسته آهسته بر آب رود تا همه کیکها بر گرد دهانش جمع
آیند آنگاه غوطه زند و دیگر از دیگرا آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت خسبد و پایها را بلند سازد تا جنبندگان پندارند که مرده
است و نزدیکش روند و او بر جسته آنها را صید کند و در حدود بلور نوعی از روباه می باشد که از در خشی مدرخشی می پرد
سر مریضی که از گوشتش بخورد شفا می یابد نقلست که در زمان ظهور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شخصی بتی داشت و هر روز
نان و سکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد ناگاه روباهی بدانجا رسید و نان و سکه را خورده بر سر صنم شاشید و آن شخص
بر سر این حال ماه دید بت را شکست و مسلمان شد **شغال** جانوری مشهورست گویند که اگر زبانش را در سرایی بگذارند بینیان

ساکنان آن موضع نزاع شود خرگوش بعضی از مردم گمان برده اند که آن جانور سالی ماده می باشد و سالی نر و این سخن اصلی ندارد الا آنکه
از غرایب حالات او صحبت پیوسته اگر حایض می شود و خنثی می باشد و اعراب گویند که جنیان از خرگوش می گریزند چون
چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بدین جهت هرگز بدریا بار نرود سوسمار هرگز آب نیاشامد و باستنشاق هوا اکتفا نماید
لاجرم در سر چهل روز یک قطره بول کند و او مثل مرغ بیضه نهد ذکرش را دو ذکر و ماده اش را دو فرج باشد و عمرش بهفتاد سال
رسد بوزینه از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت بیشتر دارد و بجهد و جوز و دنی طلب نماید و بالغایت بیحو باشد بزرد ماده
خود و صنعتها آموزد و چنان استماع افتاده که بوزینه که شطرنج آموخته بود روزی صاحب خود را مات کرد و آن شخص متغیر
گشته شاه شطرنج را بر سرش زد و چون دست دیگر باختند باز بوزینه غالب شد و در دفعی که حریف را مات کرد آن شخص متغیر
طبق چوبی که در آن مجلس بود بر سر نهاد آنگاه گشت کشت او را مات ساخت گویند که اگر از پوست بوزینه غربال سازند
و بآن گندم و جو بپزند و بدان بذر نمایند کشت کنند محصول از آفت ملخ ایمن باشد بوتیمار مرغ است او را مالک الحزین
گویند جهت آنکه پیوسته بر کناره دریا باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی
بمیرد سگ بوفاداری و حمایت صاحب خود و محافظت اموالش شهرت دارد و یکی از کتب بنظر در آمده که روزی در
قزوین کسی که سگی داشت وفات یافت و آن سگ همراه تا بسر قبر رفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود
خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد گربه چند نوع می باشد از اهلی و صحرایی و از آن جمله گربه زباد است و آن جانور
دم دراز دارد و موی او مایل بسواد بود و گربه زباد در هند و بلاد مغرب بسیار بود و چون خواهند که زباد از آن گربه
تحصیل نمایند او را بر چوبی بندند و روز بروز چند نوبت تیره دهند و در آن ایام آن گربه بر گرد آن چوب گردد و خود را بر آن
مالد و زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب احوال گربه اهلی آنکه گاهی سیاهی چشمش گردد
بزرگ است و گاهی در غایت خردی و باریکی و این اختلاف در یک روز بسیار دیده شده و سبب معلوم نیست موش
جانوری کثیر المضرت گویند اگر دو شش را ابتر کرده در خانه دفن کنند دیگر موش بآن خانه در نیاید از امیر نظام الدین علیشیر
استماع افتاده که فرمود که در وقتی که بعمارت باغچه اشتغال داشتم در زمینی که از آن اصلاح عمارت می ساختند خانه موشی
ظاهر شد و از اجناس حبوبات مثل گندم و جو و ارزن و برنج و ماش و عدس از هر یک کف جدا جدا در حجره آن سوراخ
ریخته بود بترتیبی که در دکان علافان ریزند و موشی سه چهار موش بچه را در پیش گرفته نشسته بود و مطلقا از مردم نمی گریخت
و اگر یکی از فرزندان او را دور می انداختند می رفت و او را برداشته بجایش می آورد و من چون این حال مشاهده کردم
فرمودم تا چند خشت در اطراف منزل او چیده بالایش را پوشیدند تا جهت آمد شد مردمی که بعمارت مشغول بودند متضرر
نگردد و چون روز دیگر از او خبر گرفتیم معلوم شد که نقبی زده در آن شب و بچگان خود را با تمامی حبوبات مذکوره از آنجا بجای دیگر
برده چنانچه یک دانه باقی نمانده خارپشت شب براه رود و بخوردن افعی میل کند و اگر افعی ویرا بگزد جو خورد تا نیک شود سنگ پشت
اندام سنگ پشت و کاسه پشت و کشف نیز گویند چون تخم کند بنظر والده بچه بیرون آرد زیرا که شکنش در سختی بثابت

اگر تخم سعد آن را بشکنند گویند که چون کشف را برپشت اندازند میوه آن موضع را سرما ضرر نرساند مار چندین صنف است از آنجمله
یکی مکلات که مجرد رویت او سبب هلاکت آدمی شود و دیگر افعی است که خالهای سیاه و سفید دارد و گویند که چون عمرش بهزار
سال رسد کور گردد و درخت بادیان را پیدا ساخته چشم بر آن مالد تا بار دیگر بینا شود و دیگر از غرایب احوال افعی آنکه چون چشمش
را بر کنند باز بروید و همچنین اگر دندانش را بر زنند و دندانش را بر کنند بار دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی خوردن زیتون
باشد و مطلقا مار بشراب میل بسیار بود و هرگاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که بی خود گردد و گاه باشد که از
مستی بمیرد بیت عهد کردم که نیایم بدر از میخانه * تا بآنگه که مرا پر نشود پیمانه * از غرایب خلقت مار آنکه دیده اش
در حدقه نگردد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را بتازیانه که بعرق اسب آلوده باشد بزنند بمیرد کژدم بقول صحیح
از دهان وضع حمل نماید و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه کژدم آدمی مرده را نگزد و نایم را نیز مادام که حرکت نکند
متعرض نگردد و چون کژدم افعی را بگزد فی الحال بمیرد گویند که در شهر حمص کژدم نباشد و اگر از جای دیگر بدانجا آورند زنده
نماند کرگدن صورتش بگاومیش نزدیک است و او یک شاخ بزرگ سر تیز دارد بر پشت بینی و بآن شاخ با فیل حرب
کند و چون شاخش را بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن عزیز باشد و از آن
کمرها سازند و هم کرگدن از دست و پای جمیع حیوانات بری و بحری بزرگتر است چنان اشتهار یافته که کرگدن آنمقدار قوت
دارد که فیل را بشاخ خود بردارد و چندان نگاه دارد که هلاک شود و ورم که از آن آید و چشم کرگدن از روغن فیل آشفته
و چشمش سبب هلاکتش گردد و مرغ طایری است که هرگاه کرگدن و فیل را بدان صورت بیند هر دو را از زمین در ربوده بمنزل خویش
رساند و چند گاه بگوشتشان بچه دهد گویند که کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکم او بقولی چهار سال و بروایتی هفت سال
بماند بعد از آن سر از فرج بیرون آورده چند گاه به دندان دست و برگ و علف بچراند و چون خورد از آن موضع بیرون آمده از مادر
بگریزد زیرا که مادر نسبت با وی در غایت عطوفت باشد و اگر نگریزد بزبان درشتی که دارد بچه خود را چندان بلیسد که پوست و گوشتش
از هم فرو ریزد فیل جانوریست بغایت ذکی الحس در پنج سالگی بجفت میل نماید و ماده اش بعد از دو سالگی
حامله گردد و بچه سه سال در شکمش بماند و چون وضع حمل کند سه سال دیگر نزدیک نشود و فیل بر ماده خود بغایت غیور باشد
و عمرش بچهار صد سال رسد و کیفیت گرفتن فیل از مطلع السعدین برین وجه مذکور است که در راهی که فیل در وقت رفتن بطرف
آب بر آنجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند و بالای آن از خس و خاشاک بپوشند و چون فیل در آنجا افتد دو سه روز گرسنگی
او کرده بعد از آن شخصی بسر آن مغاک رفته چند چوب محکم بر وی زند در آن اثنا کسی دیگر آمده آن شخص را از آزار فیل منع نماید
فیل بوی الفت گیرد و بآهستگی آن شخص نزدیک فیل رفته غوره تنها که مرغوب او باشد پیش برد و او گرفته بفیل خانه رساند
گفت که نوبتی فیلی از فیل خانه یکی از ملوک هند بگریخت و فیلبانان از عقب رفته بقاعده مذکوره در راه او چاه کندند و چون
فیل گریزان در آن چاه بلا افتاده بود ملاحظه نموده هرگاه که بآب میرفت چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت و پیش پیش خود بر زمین
می نهاد تا اگر چاه در پیش است لاجرم فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیل بپای خود

درختی که فیل از پایان آن می گذشت پنهان شده و در وقتی که فیل بدانجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و در پهلوی او
که بر پشت و سینه آن فیل بسته بودند و هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هرچند اضطراب کرده بر جست آن شخص از وی
جدا نشد بعد از آن بر پهلو غلطان گشت و هر پهلو که غلطید فیلبان بپهلوی دیگر جست و در آن اثنا قلابهای محکم بر سرش
میزد تا فیل عاجز گشته گردن بنهاد و فیلبان او را بفیل خانه درآورده پادشاه درباره او انعامات فرموده گویند که
اکثر ملوک هند بشکار فیل روند و قریب چهل روز در جنگل بوده اگر فیلی صید نمایند بآن مباهات فرمایند و بجای که فیل از ولایتی
بولایتی برند و کسی در کنار اعتبار کرده فروشند **زرافه** جانوریست دستهایش از پایها درازتر سرش مشابه بسر شتر و منقارش(?)
مانند شاخ گاو و پوستش همچون پوست یوز و دنبش شبیه دنب آهو و در وقت رفتار نخست پای چپ را بردارد بخلاف
حیوانات دیگر در مؤلفات بعضی از فضلا مسطورست که کفتار با ناقه جمع می شود و از و حیوانی که بعضی اعضایش مشابه بدو
باشد و بعضی شبیه بمادر در وجود می آید و هرگاه آن حیوان با گاو وحشی جفت می گردد زرافه بحصول می پیوندد **شتر** گویند که
شتر از اشتر ماده نباشد و چون چشمش بر ستاره سهیل افتد بمیرد **اسب** بهترین مراکبات بحسب صورت و سیرت و چنانچه
در کتب علما مسطور گردیده و درباره او احادیث صحیحه مرویست در یکی از نسخ بنظر درآمده که پادشاه اسفیجاب بسم تحفه
جهت نوح بن منصور سامانی اسبی فرستاده که دو سر داشت و دو پای و بر هر پایش دو پر بود که بدان طیران می کرد **حمار**
دو نوع باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حمار اهلی بربائی(?) باشد و آواز شیر شنود خود را از ترس پایان اندازد و عمرش زیاده
از چهل سال نبود اما حمار وحشی دویست ساله شود و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته اند در یکی از تواریخ مذکورست
که نوعی از او در شیر بایکان(?) دراز گوشی بصحرا گریخت و با بعضی از وحوش درآمیخته حمار وحشی از و حاصل گشت و اخلاف
او تمامی از آن دراز گوش پیدا شده والعلم عند الله تعالی **استر** نتیجه اسب و دراز گوش است از غرایب آنکه اگر کسی
زکام داشته باشد بالکنده(?) استر را ببوکند و آب دهن بر آن اندازد صحت یابد و هر کس دیگر که بر آنجا بگذرد او را زکام شود
گاو چند نوع باشد و از آن جمله گاومیش باشد که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد در صحیحین از ابو هریره مرویست
که گفت روزی بقره را شخصی بار کرده میراند که ناگاه آن بقره بجواب او گویا شده گفت که من خلق کرده نشده ام بجهت بار
کردن بلکه آفریده شده ام برای زراعت و مردم متعجب شده گفتند سبحان الله بقره تکلم می نماید نقلست که در زمان سلطان
ابو سعید خدابنده گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا نیز
گوساله از شکم گاوی که آنرا ذبح کردند بیرون آمد که چشمهایش در زیر حلقوم او بود و آن پادشاه عالیجاه آن گوساله
را براقم حروف نموده فرمود که چون تو تاریخ می نویسی باید که این قضیه غریبه را در جای ثبت نمائی **گوسفند** گوشتش ملایم
لحوم است نسبت بمزاج آدمی و مسود اوراق در بلخ گوسفندی دید که دست و پای داشت لیکن چهار دست و پای آن
کوتاه بود و بزمین نمی رسید **ایل** او را گوزن و گاو گوزن نیز گویند و گوزن مشابه است بگاو کوهی تا دو سال شاخ برنیارد
آنگاه دو شاخ راست برآرد و در سه سالگی شاخها از اطراف شاخش ظاهر گردد و زیاده گردد تا بشش سالگی بعد از آن

در سالی یکنوبت شاخهایش بیفتد و باز بیرون آید از غرایب آنکه گوزن بشنیدن سرود مایل است و بعضی از صیادان او را بدین
عمل مشعوف سازند و در نصب در آمده بگیرند و دیگر آنکه ایل ماهی را بدیدن بجهد که شعف بسیار باشد بنابرآن زمره از صیادان
پوست گوزن پوشیده بکنار آب روند و ماهی جهت دیدن او نزدیک بساحل آید و گرفتار گردد و دیگر آنکه ایل در تابستان افعی
خورد و چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رود و بلب آب بایستد و نسیمی که از روی آب بروی وزد و فائق شود و چندان
آب نیاشامد که زهر افعی از وی بیرون رود و اگر چنین نکند بمیرد گویند که بعد از خوردن افعی چند قطره آب در گوشه چشم گوزن
ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد و آنرا بادزهر حیوانی خوانند و اعتقاد مؤلف سیدی آنکه بادزهر حیوانی از روده ایل بیرون آید و
بادزهر تریاق اکثر سموم است **آهو** هرچند نوع می باشد و از آن جمله صنفی است که مشک از ناف او بحصول می پیوندد و رنگ
آهوی مشکین بسواد مایل باشد و بحسب جثه از سایر انواع آهو بزرگتر بود و او را دو دندان سفیدست در رنگ اسفل و صاحب
المسک همواره سنبل چرا کند و مردم آنجائی متعرض او نگردند تا وقتی که خون در نافش مجتمع گردد آنگاه خارشی در آن موضع
بهم رسد و کسانی که منتظر آن وقت باشند سنگها و چوبها در صحرا فرو برند و آهو ناف خود را بر آنجا مالد تا نافه از وی جدا شود و در
باب حصول مشک از آن آهو اقوال دیگر نیز وارد شده که تحریر آن لایق بدین مقام نیست در عجایب البلدان مسطورست که در ولایت
تبت دابه ایست کوچک که آنرا فاره المسک خوانند و هرگاه او را صید کنند نافه از نافش جدا سازند و آنرا در میان جو گذارند
تا خونش منجمد گردد و مشکی نیکو شود و چون شمه از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه بصوب ذکر حیوانات
پرنده در پرواز آمد **شترمرغ** هرچند که طبیعتش موافق دواب و وقت طیران ندارد اما چون پر دارد و بیضه می نهد او را از
طیور شمرده اند و شترمرغ را گردنی بلند و پاهای کوتاه است و صورت مجموع سایر اندامش بهیئت تازه(?) لیکن
در عظم جثه برابر گوسفندی باشد و او را حاسه سامعه نیست و اصلا آواز نشنود اما شامه اش بغایت قوی است و آب
نخورد مگر اندکی و اگر یک پایش را بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شترمرغ ببلاهت مشهورست چنانچه در وقت فرار از
صیاد سر خود را در زیر ریگ پنهان سازد و سایر اعضا را ظاهر بگذارد گویند که شترمرغ بیضهای خود را سه بخش کند
از قسمی بچه بیرون آرد و بخشی دیگر را بخورد و یک بخشش را بگذارد تا گندیده شود و کرمها از آنجا بیرون آید و طعمه بچگانش گردد
و آن جانور در مصر بسیار باشد چنانچه گوشتش را بر قناره بفروشند و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا
شخصی شترمرغی همراه آورده بود و راقم حروف چند کرت مشاهده نمود که مقدار چلپاسی(?) آهن را با آتش سرخ می ساختند
و پیش او انداختند و در حال آنرا می خورد و اثر حرقت در هیچ عضوش ظاهر نمی شد از امیر نظام الدین علیشیر
استماع افتاده که گفت در وقتی که میرزا الغ بیگ از سفر حجاز باز آمد بیضه شترمرغی جهت خاقان منصور آورد و پس از آنکه
قریب دو سال آن بیضه در خزانه بود پادشاه را بخاطر رسید که آنرا دونیم سازند از روی قسمی(?) همگی رغبت(?) نماید و خواهد(?) بیضه
را پاره و دونیمه کردند از آنجا شترمرغ بچه زنده بیرون آمد راقم حروف گوید هرچند این واقعه از آن غریب تر است که
وقوع آنرا تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود قبول باید نمود **عنقا** عبدالله یافعی در مرآت الجنان از شیخ

حریری که مصنف ابو البقاء عبد الله بن الحسین العکبری است نقل نموده که در اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یک میل ارتفاع
داشت و در آن جبل بسیاری از اصناف طیور منزل گزیده بودند و در سالی یکنوبت مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که
رو آدمیان بود و در سایر اعضایش از هر حیوانی نمونه می نمود در آن کوه پیدا شده و بآن طیور تعرض رسانیده بعضی را هلاک
می گردانید و گاهی متعرض اطفال آن دیار می گشت و اهالی رس آن مرغ را عنقا مغرب می گفتند و المغرب الذی یجی بالغرائب
و چون آن مردم از عنقا مکرر متضرر شدند نزد پیغمبر خود حنظله بن صفوان علیه الرحمة والرضوان شکایت کردند و بدعای حنظله
شر عنقا از ایشان مندفع گشت و قرقانی مورخ که معاصر العزیز بالله اسمعیلی بود در تاریخ خود آورده است که از صعید
مصر طایری در غایت عظم خلقت که لبان آدمیان لحیه و غبغب داشت و پرهایش ملون بود بچند رنگ و شبه اکثر طیور در
اعضایش می نمود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا می گفته و زمخشری در ربیع الابرار از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
روایت نموده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طایرة اسمها عنقا لها اجنحة اربعة من کل جانب و وجه
کوجه الانسان و صانع بی علت از هر چیزی آن مرغ را نصیبی کرامت فرموده بود بعد از چند گاه جهت او زوجی مشابه
او آفرید و بموسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجب خلق کرده ام و رزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند
مقدر ساختم و باندک زمانی ازان دو طایر فرزندان تولد نمود نسل ایشان بسیار شد و پس از آنکه موسی بجوار مغفرت ایزد سبحانه
و تعالی انتقال فرمود آن مرغان از اراضی شام بصحاری نجد و حجاز آمدند و همواره وحوش و صبیان آن حدود را طعمه خود
می ساختند لاجرم در وقت ظهور شاهباز قاف قاب قوسین او ادنی صلی الله علیه و آله و سلم مردم از آن طیور
شکایت کردند و بدعای آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت یافعی گوید که آنچه در عدم بعضی از اشیا مثل شده است که نام
عنقا مراد آنست که بعد از دعای مذکور کسی آنرا ندیده و خبری از وی نشنیده والله اعلم بالصواب **عقاب** از اعاظم
مرغان مشهور است و او بغایت دوربین و تیز پرواز است چنانچه چاشت در عراق خورد و شام در یمن و عقاب بیضه
بنهاده در سی روز بچه بیرون آورد و از بچگان خود یکی را بیرون اندازد زیرا که بوی مشقت میرسد که جهت سه بچه طعمه بهم
رساند و بچه را اگر عقاب بیرون افکنده مرغی که لب شکننده استخوان موسوم است با لهام ایزد تعالی بروی مهربان گردد
و او را طعمه دهد تا کلان شود از عجایب آنکه بعضی از اهل دانش گفته اند که تمامی عقابان ماده می باشند و با غیر خود جفت
می کردند دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند و در چشمه که بعین العقاب مشهور است
غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنه وی ریخته پر نو بیرون آرد دیگر آنکه چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود
جگر خرگوش و روباه خورد صحت یابد **باز** بعضی از اهل راز گفته اند که باز نمی باشد که ماده و نر و جفتش از جنس طیور دیگر
میباشد **چرخ** چنان مشهور است که هیچ یک از طیور شکاری با آهو صید نتوان کرد که بچرخ و مزاج چرخ بمرتبه سرد است که هرگز
میل خوردن آب نکند و ازین جهت از دهنش بوی ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول کسی که بچرخ شکار کرد بهرام
گور بوده و زمره گفته بوده اند که حارث بن معاویه بن ثور نخستین شخصی است که بچرخ صید نمود **بوم** در شب اصلا خواب نکند و در

روز از آشیانه بیرون نیاید گفته اند که نوبتی کسری کسی را فرمود که بدترین مرغان را شکار کند و به چیزی که بدترین هیزمها باشد
کباب سازد و بدترین مردم دهد آنکس بومی را گرفت و به هیزم تلخه کباب کرد و بطالمی داد گویند که چون بوم را بکشند یک
چشم او گشاده ماند و دیگری پوشیده و هر کس آن چشم گشاده را با خود دارد در خواب نشود **موش گیر** او را غلیواژ و حداة
نیز گویند در رساله الصید باین عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغانست دو تخم نهد و گاهی سه تخم بهم
حال سه بچه بیرون آرد و ازین صورت عجایب بسیار است گویند که موش گیر بهترین جانورانست در حق همسایه زیرا که اگر
از گرسنگی بسر حد هلاکت رسد قصد بچه و بیضه مرغان همسایگان نکند نوبتی شخصی از عزیزی پرسید که این سخن راست است
که علیواز شش ماه ماده می باشد و شش ماه نر جواب داد که این معنی را کسی داند که یکسال علیواز بوده باشد **کرکس**
کرکس را عراف خوانند یعنی خبردار از کارها و او را درازی عمر و حدت بصر تعریف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهارصد فرسنگ
مسافت چیز را ببیند و در یک روز از مشرق بمغرب رود و همچنین آورده اند که بوی مردار را از دور شنود و اگر بوی خوش
بوی رسد بیمار گردد و به چیزی خوردن حرص بسیار داشته باشد و گاهی آنقدر خورد که حرکت نتواند کرد و گرفتار شود و از کرکس
را با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه جدا گردد از اندوه بمیرد **کلنگ** گویند که او جانوریست بزرگ و بعضی از حکما گفته اند
که نگاه داشتن استخوان کلنگ با خود غم و اندوه از دل ببرد و اگر کسی چشمش را همراه داشته باشد در آب غرق نشود و هرگز خفته
نشود **کبوتر** جانوریست بغایت مقبول و انواع او بسیار است چون خلت و پر پا و بغدادی و شستری و شیرازی
و پر دم و صحرایی و از خواص طبیعت کبوتر آنکه اگر هزار فرسنگ از آشیانه معهوده خود دور افتد و دو سال بر آن بگذرد طلب
همان موضع کند و کبوتران نیز مثل آدمیان با یکدیگر تعشق می ورزند و در وقت جفت شدن سر و روی هم را می بوسند از
ارسطو منقولست که عمر کبوتر بهزار سال میرسد **طوطی** باصناف اوصاف متصف می باشد از آن جمله در زمان عز الدوله
دیلمی طوطی سفید نزد او آورده اند که منقار و پایهای وی سیاه بود و بر سر خود اکلیلی فستقی داشت و در ایام دولت سلطان
ابو سعید میرزا طوطی سرخ از هند آورده بودند و در هنگام فرمان فرمایی سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سبز
و پایهایش سرخ بود دیده شده گویند که هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد و هر کس بهره را شاول نماید لکنت در زبانش
پیدا آید **طاؤس** عجب صورت بهترین طیور است و در سه سالگی لون و زیب و زینت پرهای او بکمال رسد و ماده وی
در سالی دوازده تخم نهد یا کمتر و چون با نر خود بازی کند تخمش بشکند بنابرین بیضه او را در زیر ماکیان نهند تا بچه بیرون آرد
و ماکیان از آن بیضها زیاده از دو عدد محافظت نتواند کرد و در رساله الصید مسطور است که از عجایب آنکه طاوس
نر و ماده با یکدیگر مجامعت نمی نمایند بلکه چون طاوس نر مست شود در گرد چشم وی اشکی پدید آید و طاوس ماده آنرا ببر خورد
و این معنی سبب بیضه نهادنش گردد اما راقم حروف از امیر نظام الدین علیشیر که طاوس بسیار داشت بکرات استماع
نموده که می فرمود ما چند نوبت جفت شدن طاوس را بسان زوجیت خروس و ماکیان مشاهده کرده ایم از غرایب آنکه چون
چشم طاوس بطعامی افتد که زهر داشته باشد آغاز رقص کرده فریاد زند **خروس** بوقت نماز عالم باشد چنانچه بعضی از علما مجتهدین

براق رفته اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز توان کرد و در صحاح اخبار آمده است که رسول علیه السلام فرموده که چون خروس بانگ کند
فضل خدای تعالی چیزی طلبید زیرا که خروس ملکی می بیند و بانگ می کند و خروس بر ماده خود بغایت غیور است و بصفت سخاوت
و شجاعت مشهور **تذرو** خروس دشتی است و او در هوای خوش و موسم وزیدن باد شمال فربه شود و در هوای کدر و هنگام
هبوب باد جنوب لاغر گردد **دراج** مرغی مشهور است و او در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش طیران نماید و در زمان
هبوب باد جنوب بال پرواز نگشاید **کبک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد و از غرایب آنکه کبک ماده بمجرد شنیدن
آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که در خاک غلطد و خاک بر پایهای خود پاشد و بیضه آرد و کبک دو آشیانه سازد
بیضه را که بچه نر شود کبک نر محافظت نماید و کبک بیضه را که بچه ماده گردد نگاه دارد و کبک ماده خود را بغایت عزیز باشد
و ده سال عمر یابد **هدهد** رسول حضرت سلیمان است بجانب بلقیس و او آب را در زیر زمین همچنان بیند که مردم در شیشه
مشاهده نمایند گویند که هر کس پر هدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهد را در خانه بیاویزند سکان
آن منزل از ضرر سحر ایمن باشند **فاخته** با آدمی انسی تمام دارد و لاجرم پیوسته در سواحل عمارت بآن رسد آشیانه
سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار ساکن نگردد زیرا که هرگاه آوازش را بشنود بگریزد گویند که فاخته چهل ساله
شود و جناب شیخ الاسلامی در رساله الصید نوشته اند که این معنی مشاهده شده **قمری** بعضی از ناظمان هند افسانه
در میان آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده با دیگری جفت نگردد و در فراقش ناله کند تا وقتی که بمیرد و در بعضی از تواریخ
است که نوبتی یکی از سلاطین هند مرغی بصورت قمری جهت سلطان محمود غزنوی فرستاد و هرگاه طعامی مسموم در مجلس
حاضر می گشت اشک از چشم آن مرغ می رفت و مانند سنگ منعقد می شد و آن سنگ را چون تراشیده بر جراحتها
می نهادند التیام می یافت **چغوک** مانند سایر طیور خوشه چینه نبود اگر ناخن درنده داشته باشد مثال سباع در خوردن
گوشت خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغوک بیش از سال نرسد و در نره جانب نقیض گرفته اند و بیان رفته اند که چغوک
بکثرت مجامعت مشغوف است بنابر آن زیاده از یکسال عمر نمی یابد **فراشترک** طایری است بغایت معروف دارد و غرایب بسیار
منقول از جمله آنکه چون چشمش را بر کنند باز بروید و جهت دفع خفاش که دشمن بچگان وی است همواره کرفس در آشیانه خود اندازد
زیرا که خفاش از بوی کرفس بگریزد دیگر آنکه اگر بچه وی را بزعفران رنگ نمایند تصور نماید که او را علت یرقان حادث شده
فی الحال سنگ یرقان آورد اما خواجه نصیرالدین محمد طوسی در یکی از مؤلفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم
نیست دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرده که نوبتی در سقف یکی از خانه های من فراشترکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران
کردم چون فراشترک آمده خانه خود را خراب دید آغاز اضطراب نموده بر بام پرید و افغان می کرد تا وقتی که فراشترک بسیار
جمع آمدند و هر یک مقداری گل در منقار یا چنگال داشتند آنگاه همه از بام پایان پریده در همان موضع که آشیانه خراب
شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و آن فراشترک بآنجا درآمده فی الحال بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از معتمدین صادق القول نقل نمودند
که در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در روز جشنی بحظیره سلطان احمد میرزا که در کازرگاه است رفته بودیم و در صفه

نشسته بودیم که آشیانه فراشترکی در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که بآن آشیانه رفته بچگان فراشترک را بخورد و بلای بچگان
چون آنحال مشاهده نمود بیرون پرید و پیش از آنکه مار خود را بآشیانه او رساند باز آمده و از نیک (?) بار پریده چیزی در دهن
انداخت چنانچه مار بی طاقت شده از سقف خانه پایان افتاد و جمعی برخاسته او را کشتند و دهانش را ملاحظه نمودند دیدند که
فراشترک خار خشکی در دهان او افکنده بود و دندان [illegible] او مندفع گردیده هرچند وقوع این امر بغایت مستبعد است
اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامه تحریر زبان گشود **عکه** بدزدی و خیانت موصوف است و او بیضه خود را
برگ درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پرک نزدیک به تخم وی رود کنده شود و همچنین عکه خود را بیمار
کند گویند که غیر از آدمی و عکه و موش و مور هیچ جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد **غراب** چندین نوع می باشد و طبیعت
جمیع اصنافش بیان مجهول است که از خلق کناره کرده در جایی جفت شوند که کس نه بیند و نه داند و بعضی از علما بران رفته
اند که کلاغ مجامعت نمی نماید بلکه بمجرد آنکه از منقار خود طعمه بماده دهد قناعت کند و آنکه متفق است با آنکه هیچ غرابی با ماده
دیگر مواصلت جایز نمی دارد و از این جهت او را بجد و وفا منسوب سازند از غرایب آنکه چون بچه کلاغ از بیضه بیرون آید بسبب
در نظر مادر و پدر آنقدر کریه منظر نماید که چند روز ترکش کنند و در آن ایام رزاق علی الاطلاق پشه را بآشیانه کلاغ
فرستد تا قوت بچگانش گردد و هرگاه غراب بچه برآرد و پدر و مادرش بآشیانه آمده تعهد حالش نمایند دیگر آنکه امیر کمال
الدین حسین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده گفت یا کلاغ وحدانیة الله را [illegible] کلاغ بالی
که مفهوم شد گفت لا اله الا الله **کلنگ** جانوریست ابله و دنگ زیرا که در وقتی که در هوا پرواز می نماید چون کسی دست جنبانیده
اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش پیر گردد او را ضایع نگذارد و همه جا او را
همراه برده در طعمه مدد نماید **حباری** بفارسی او را تغدری گویند و تغدری در خبث بغایت تیز پرواز چنانچه نوبتی کسی در بصره تغدری
صید کرده از چینه دانش سبا و دانه که در بلاد شام می باشد بیرون آمده و در طلب دانه حیله بسیار می نماید از آن است که
سیمرغ و ضرب المثل شده که آفت حرب تغدری افکنده وی است چه هرگاه جانور بر او اندازند نجاست بروی افکنده اگر بر بال او
جناح تغدری کنده شود و دیگر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است **بط** در وقتی
که بطان ماده بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آرد و بط نوحه را دوست دارد **سمندر**
مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد و [illegible] در میان
آتش بچه کند و گویند که او را هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و
در آن زنده خود را بسوزد و بعد از زمانی که باران بآن خاکستر بارد سمندر دیگر از میانش ظاهر شود والعلم عند الله تعالی **خفاش**
که او را شب پرک گویند طایری است بسیار عجیب موصوف باوصاف عجیب از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و [illegible] و حیض
دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طیور دیگر بچه زاییده شیر دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش دراز باشد دیگر
محل پروازش در شبانروزی دو ساعت است از زمان دمیدن صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب و از حین غروب خورشید تا …

[illegible]

در نسخه عنوان شرایعت طبع ... [illegible]

وقت غیبت شفق در سایر اوقات چشمش از رویت اشیا عاطل است دیگر آنکه پشه در وقت طیران خفاش بیرون آمده حوصله
و خفاش ورا اثنای پرواز او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علما در تفسیر گفته‌اند که خفاش بدعای عیسی علیه السلام مخلوق شده
بر آن صفت مرغان دیگر ندارد (۱) اما شمه از غرایب امور طیور غیر مشهور بدین موجبات که مذکور می‌گردد انقلت کرد از ساحل
دریای نیل مرغیست سیاه و آن طایر از آن موضع بجایی دیگر نرود و پیوسته از ماهی آن بحر خورد و هرگاه در طیران آید [illegible]
گوید انه فوق الفوق چنانچه همه کس این کلمه را شنود دیگر در حدود مغرب مرغیست که او را قارون گویند و قارون
همراه کشتی طیران می‌نماید و هرگاه سفینه بمحلی خوفناک برسد یا بجایی رسد که از جانوری ضرری متصور است [illegible] بانگ
کند و ملاحان کیفیت حال را دانسته تدارک آن اشتغال می‌نمایند دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان
کور از یک جنس بر درختان می‌باشند و مرغان دیگر بچه گنجشکی هم از یک صنف می‌آیند و مگس و پشه می‌گیرند و با آن مرغان
میدهند و چون روز باخر میرسد آن طیور کور این مرغان ضعیف را می‌گیرند و می‌خورند دیگر در ولایت زنگ مرغیست که
بر درخت کافور بیضه می‌نهد و هرگاه که مار قصد می‌کند که بیضه او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده
اش از حدقه بیرون می‌افتد و بیضه نمی‌شکند و هرگاه که بچه سر از بیضه بیرون می‌کند مادر پوست آنرا نزد ولد خود می‌نهد
مادر بواسطه دیدن پوست بیضه گرد بچه آن مرغ نمی‌گردد و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمی‌سازد مگر بر درخت کافور دیگر
در جزیره سقلاب طیریست که هرگاه راه بر اهل کشتی مشتبه می‌شود آن مرغ می‌آید و در پیش کشتی می‌پرد و ملاحان کشتی را از عقبش
میرانند تا بطریق مستقیم می‌رسد دیگر در هندوستان مرغیست که دهنی بزرگ دارد و این مرغ دهان خود پر آب می‌سازد
و بر سر کوهی می‌آید و دیگر مرغان خود را بوی می‌رسانند و آب از دهانش می‌خورند و چون آب تمام می‌شود باز بر سر شغل خود
می‌رود دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که مار می‌خورد باین طریقه که دم مار را می‌گیرد و می‌پرد و اگر مار قصد او می‌کند می‌گذارد و باز
در میان زمین و آسمان او را می‌گیرد تا در برابر قله جبلی میرساند آنگاه رها می‌کند و مار بر زمین خورده چند قطعه می‌شود
بعد از آن گوشت او را می‌خورد اما دم و سر او را نمی‌خورد زیرا که اگر آن دو عضو را بکار برد کور می‌شود دیگر در حدود خوم
و بیان مرغیست که اگر روز نوروز در میان عمارات پیدا آید مردم آنجا را یقین شود که در آن سال در میان ایشان قحط و
عسرت اتفاق افتد و این معنی تخلف نکند دیگر در عجایب المخلوقات العوفی مسطور است که مرغی هر سال در روز عاشورا علی
الصباح بمشهد امام حسین می‌آید و تا هنگام غروب نوحه کند بعد از آن طیران نماید و تا عاشورا دیگر هیچکس او را نبیند
دیگر در دیار بلغار مرغیست که منقاری دراز دارد و منقار زیرش شش ماه بجانب راست مایل باشد و شش ماه بطرف
چپ و گوشت آن مرغ نافع است جهت آکلی و شانه او هرگاه بیضه آن مرغ را بر یخ یا برف نهند آن یخ و برف از حرارت بگدازد
و در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیره الطیور موسوم و در آن جزیره از اصناف مرغان
صد و سی صنف باشند اند اکثر غریب الاشکال والافعال و برین قیاس عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کون
بیرون از شمار و تحریر جمیع آن امور متعذر و بیان زبان عبث و میسور خامه کسور اللسان فی [illegible] وما کان فی الایام خیر محض

كل من عليها فان

ويبقى وجه ربك

ذو الجلال والاكرام